بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اظهر بقدرته بایجاد الموجودات بلا مواد و ابرز باطوار بدائع صنایعه بجاعات الکائنات بلا استعداد و خلق جواهر الجوهریات من المادیات المفردات الاصلیات والمرکبات الفرعیات وقسمها
بالاجناس والانواع والاشخاص الکلیات والجزئیات وخص کل واحد منها بمنافع و افعال والبسها بصور والوان و اوصاف واشکال لانتفاع العباد و عمارة البلاد والصلوة والسلام علی حبیب القلوب
الذاکرة الخاشعة وطبیب النفوس الساهیة الباعث لایجاد البریة منجی الخلیقة من ورطة الغوایة وداعی الضلالة بالدعوة الی طریق الرشاد والهدایة الی رب العباد فی یوم التناد سید العرب والعجم المبعوث
الی کافة الانام محمد المصطفی الذی اصطفاه الله علی الانبیاء بالرسالة العظمی والشفاعة الکبری وعلی وصیه و ابن عمه و خلیفته من بعده و اولاده و ذریته الاحد عشر الذین نزل فی شانهم انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا اما بعد بعرض اخوان الصفا و خلان الوفا میرساند این ذره بیمقدار الراجی الی رحمة ربه الغفار ابن سید السند محمد هادی العقیلی العلوی محمد حسین عفر الله ذنوبه و
ستر عیوبها که چون اکثر آبا و اجداد و اقربای این عاصی از حکمای طبیب و از اهل علم و عمل بودند و این جاهل نیز از عنفوان شباب بخدمت والد ماجد قدس سره و جناب مستطاب القاب پیر و مرشد حقیقی یعنی
حبیب الله و دلیله المنتسب الیهما بالنسبة الحسینیة اعنی میر محمد تقی الحسینی مد ظله العالی حاضر می بود و گاه گاهی بخاطر فاتر خطور می نمود که اگر در فنون عمده طب کتابی جامع و تالیفی مشتمل بر جمیع مسائل مطالب
حاوی اقوال القدما و المتاخرین کتب متداوله بود بهتر و انسب بود طالبان این فن را و مرا دین علم و عمل که در آن مستغنی گردند از تعب تفحص جمیع و حمل کتب متعدد و آرام می یافتند لیکن بسبب قلت بضاعتی و قصور آگاهی علم و عمل و
عدم حصول تجربه و غیر آن از موانع در معرض تعویق می افتاد تا آنکه در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه هجری علی مهاجرها الف الف تحیة و السلام اتفاق شروع بجمع و تالیف کتابی در امراض مختصه از سر تا قدم المسماة
بالازالة تدریجا و امراض الراس بزبان عربی نوشته شد و بسبب عروض بعض عوارض و موانع الزمان باز ماند و در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه بحکم و اجابت از دعائی یکی از جناب سامی اسلاف والد و اداء فسانه ترجمه
مع تالیف قرابادینی گردید بزبان فارسی بدین نسق که بعض ادویه که اصل و عمده و جزو اعظم اند در اکثر تراکیب الا ما شذ اسامی و بیان طبیعت و افعال و منافع و خواص و مقدار شربت و مضار و اصلاح و بدل آن
و بدل عبرانچه متعلق بدانست ذکر نماید و ذیل هریک آن تراکیب منسوبه بدان مندرج باشد و در بین جا بانجام کتابی که هر یک با شخص موسوم اند و بدین کتاب اسم و دیباچه آن که جامع و تمام باشد بجمیع ترتیب مجمع تجهیز
جهت سهولت اخذ و تلفظ در ضمن کتب و ابواب و فصول و بعد تمام آن بحمد الله و حسن توفیقه باز حسب الامر جناب سامی مد ظله العالی متوجه جمع و تالیف کتابی در ادویه مفرده گردید ایضا بترتیب حروف تهجی از الف تا یا
در ضمن ابواب و فصول ملتقط از کتب معتبره متداوله مانند قانون شیخ الرئیس و تذکره اولی الالباب و جامع المالقی مشهور بابن بیطار و تذکره شیخ یوسف بغدادی موسوم بمالا یسع الطبیب جهله معروف بجامع بغدادی و تذکره
شیخ داود انطاکی موسوم بتذکره اولی الالباب و تذکره شیخ اسمعیل بن هبة الله و ترجمه تذکره ابوریحان بیرونی مشهور بصیدنه و اختیارات بدیعی حاجی زین الدین عطار و تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مومن تنکابنی
و تقویم مفردات نواب حکیم معتمد الملوک سید علویخان قدس سره و غیرها از کتب یونانیه و عربیه و فارسیه و دستور الاطبا موسوم باختیارات قاسمی حکیم میر محمد قاسم ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته و مجربات
فضلی حکیم میر محمد فضل و چند کتاب دیگر از ادویه هندیه و حواشی که حکیم میر محمد عبد الحمید بر تحفه نوشته در ادویه هندیه آنچه از زبان مجربان جناب سامی مد ظله العالی استماع رفته و مولف خود دیده
و ماهیت و خواص آنرا دریافته و بتجربه رسانیده بدین نحو که اولا اسم ذوات را حقیقیا عرب و بعض لغات دیگر و دران ذکر نماید پس ماهیت طبیعت افعال و خواص و منافع آن با مورد الاحتمال بین الخصوص
و التفصیل و در اکثر مراعات بترتیب امراض مختصه از فرق تا قدم نموده پس غیر مختصه و خواص متعلقه بدان پس بیان مقدار شربت و مضار و اصلاح و دفع آن پس مقدار شربت و بدل آنرا نیز اشاره بترکیبی که آن دوا
اصل و عمده است در آن و در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافته و نیز ادویه مجهولة الماهیة کرده شده و اصل و معتمد در هر دوا اقوال صاحبان کتابی را دانسته که آن دوا بخصوص متعلق بآن دیار
بوده یعنی در بلاد ایشان بهم رسیده و با مزاج آن ماکثر برا خود دیده و شناخته ماهیت و کیفیت و افعال و خواص آنرا بتجربه رسانیده و نوشته اند آنچه در بلاد دیگر خود ندیده و محض تقلید و استماع
بی تحقیق نوشته اند و برای آن کتاب مقدمه و خاتمه قرار داده و اسامی مختلفه ادویه را چنانچه صاحبان کتب مذکوره در همین جا بجا ذکر نموده اند مکرر تکرار نموده در آخر کتاب در خاتمه در ضمن

ابواب و فصول او برد و نیز جهت اتمام آن و آنکه در احتیاج بادویه مرکبه رجوع به کتاب دیگر ننمایند بنای آن قرابادینی به ترتیب حروف تهجی ذکر نمود و کتاب را بر دو مقاله منقسم ساخت مقاله اول در ادویه مفرده که تذکره باشد مقاله دوم در ادویه مرکبه که قرابادین خوانند مسمی بمخزن الادویه و تذکره الهی بالنسبی گردانید توقع از ناظران منصف آنکه هر جا سقم و خطائی مشاهده نمایند بعد از تامل و تعمق بلیغ بقلم اصلاح مزین سازند و در مقام خرده گیری در نیایند و نقص و ضایع نگذارند جزاهم الله عنی خیر الجزاء ولا حول ولا قوة الا بالله منه المبدا و الیه المنتهی **مقدمه** در بیان امری چند که اطلاع بر آنها پیش از شروع در مطلوب ضروریست در ضمن چهارده فصل **فصل اول** در بیان دوا و غذا و ذوالخاصیه و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هریک بالاجمال **فصل دوم** در بیان مرکب القوی و ذوالخاصیه و تاثیر هریک از آنها از فادزهری و سمی **فصل سوم** در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها **فصل چهارم** در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس **فصل پنجم** در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه و اسامی کسانیکه متوجه بتحقیق و جمع و تالیف ادویه شده اند بالاختصار **فصل ششم** در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و حسانت آنها **فصل هفتم** در بیان اعمار بعض ادویه مفرده و زمان بقای قوت آنها **فصل هشتم** در بیان کواب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست **فصل نهم** در دستورات احراق بعض ادویه و تکلیس و تشویه و تطلیه و تدبیر و غسل و آشامیدن چوب چینی و عشبه و شجره النبی و غیرها و اتخاذ و صنائع بعض ادویه و احکام هریک **فصل دهم** در بیان معرفت بعض افعال ادویه مفرده و خواص آنها **فصل یازدهم** در بیان بعض اصطلاحات طبیه **فصل دوازدهم** در بیان بعض اوزان طبیه و هندیه و فارسیه **فصل سیزدهم** در بیان بعض امور متعلقه بنجوم **فصل چهاردهم** در بیان اساد طب **فصل اول** در بیان دوا و غذا و ذوالخاصیه و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هریک بدانکه جناب اقدس باری جل ذکره از کمال لطافت و خبرت و احکام حکمت و نهایت رحمت و رافت مواد ادویه را بیشتر از مواد اغذیه آفریده بجهت آنکه احتیاج انسان بدانها زیاده است از برای دفع امراض و اعلال از اغذیه دیگر آنکه اغذیه بسبب کثرت استعمال بشان ندری طبیعی و عادی شده اند زیرا که بدن بسبب عوارض و موانع چند و از عدم مراعات قوانین کلیه و قواعد ستة ضروریه مقرره در حفظ صحت و تجاوز از حد لایق اکثر منحرف از مزاج اصلی و صحت ذاتی میگردد که مسمی بمرض است و محتاج میشود بدفع و رد آن بسوی مزاج اصلی خود بتعیین و معاونت امر خارج مر طبیعت مدبره را و آن دوا است و از برای هر علتی بنص حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که ما خلق الله داء الا خلق له شفاء دوا حق سبحانه تعالی و عز شانه برای هر مرض یک دوا یا دوای بسیار آفریده بعلل و منافعی که خود تقدس و تعالی میداند و آنچه اطبا و مجربین از خواص و منافع ادویه و مضار آنها نوشته اند اقل قلیل از قسمت قطره است از دریا بلکه از آن هم کمتر بحکم آیه کریمه قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا و ظن و قیاس و تخمین و مراد از سبعین و اراده در حدیث شریف نه عدد معین نیست بلکه کثرت است و بدانکه از جمله منافع مذکوره در تعدد ادویه و تعیین آنها تحصیل یکی آن است که اگر دوائی یافت نشود و یا یافت شود و طبع را از آن نفرت باشد دوای دیگر که یافت شود و بدان رغبت باشد یا نفرت بسیار نباشد بدان تداوی نمایند و همچنین غذا و دیگر آنکه مثلاً اول آنچون دوا را خورند و نفع از آن یافتند بسا است که تا دیگر از آن بسبب تکرار استعمال و عادت و تبدل حالات مزاج نفعی معتد به حاصل نمیگردد و آنرا تغیر و تبدیل بدوای دیگر نمایند و همچنین در غذا و اینکه در امراض متعدد است جا ما در امراض مرکبه لامحاله احتیاج است بکثرت ادویه چنانچه انشاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد و بدانکه دوا یا مفرد است یا مرکب و مفرد البته از موالید ثلثه است که نبات و حیوان و جماد باشد و یا مرکب و مولف از آنها بخلاف غذا که لامحاله نباتی و یا حیوانی و یا مرکب از این هر دو است زیرا که جماد اصلا صلاحیت غذائیت انسان ندارد کما لا یخفی و ایضا دوا و همچنین غذا هر یک ماده و کیفیتی و صورتی دارند ماده و صورت هر دو جوهر اند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورت است و آن حرارت و برودت است که از کیفیات فاعله اند و یا عارض ماده و آن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله اند و تاثیر دوا هم بکیفیت و هم بصورت یعنی صورت نوعیه و هم بخاصیت است مفرد گاه مرکب گاه بکیفیت تنها اکثر مواد و بدانکه غلبه تاثیر با واحد از آن امور ثلثه است نه تنهائی و یا بدو یا بهر سه اما کیفیت هر چند قلیل باشد و اثر آن غیر بین در همه حال با آن هر دو شریک است و مفارقت ندارد بخلاف آن هر دو که ملازم کیفیت نیستند مثلا در دوای مطلق قوی و غالب در ذوالکیفیت است و در دیگر مغلوب و ضعیف و در ذوالخاصیه صورت غالب و بر همین نسبت در غذای دوائی و غذای ذوالخاصیه و غیرها و بجهت اشاره بدین معنی آن را مصدر بذکر نمود و غذای دوائی و دوای غذائی و دوای فادزهری و دوای سمی و امثال اینها نامند و ذوالخاصیه یا موافق و مقوی مبقی و حافظ مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوی است و یا مخالف و مفسد و فانی کننده آنهاست اول را فادزهر و تریاق و ثانی را سم نامند و تولید غذا از ماده است و چون این مقدمات بالاجمال معلوم گردید پس باید دانست که آنچه وارد بدن میگردد خالی از آن نیست که تاثیر آن یا بماده فقط است و آنرا غذای مطلق نامند و یا بکیفیت فقط آنرا دوای مطلق گویند و یا بماده و کیفیت هر دو آنرا غذای دوائی و یا بکیفیت و ماده هر دو و آنرا دوای غذائی و یا بصورت فقط و آنرا ذوالخاصیه گویند و این یا موافق و دافع مضار است یا مخالف و احداث کننده مضرت و فساد و هر یک از اینها منقسم بچند قسم میگردد اما آنچه تاثیر آن بموافقت است چهار نوع بود یا بصورت فقط است و آنرا فادزهر یا بماده و صورت و آن را غذای فادزهری یا بکیفیت و صورت هر دو و آن را دوای فادزهری و یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت و آن را غذای دوای فادزهری گویند و اما آنچه تاثیر آن بمخالفت و مضادت باشد نیز بر چند نوع است یا بصورت فقط است و آنرا سم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت هر دو و این نیز بمراتب است فاگر در کمال قوت است آنرا دوای سمی گویند و اگر در کمال قوت نیست آن نیز بر دو نوع است یا با آن قوت مسهله است و آن نیز بر سه نوع است یا قوی است یا متوسط یا ضعیف اما قوی را تاثیر بصورت و کیفیت است باهم و آن را دوای مسهل ذوالخاصیه نامند و اما متوسط را تاثیر بکیفیت و صورت است و این را دوای مسهل گویند و اما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت و ماده و صورت هر سه است و لیکن بهمه ضعیف و ناقص خصوص صورت است و این را دوای ملین خوانند

و تفصیل این اجمال آنکه غذای مطلق آنست که تاثر و تاثیر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون داخل بدن گردد و تاثیر در آن نماید تا بحسب طبیعت کرده آن گشت و بدن از آن متاثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود نگردد بلکه بدن تصرف نموده آنرا بالقوة و بالفعل آورد و متغیر و تبدیل از صورت غذائی بصورت خلطی گرداند و مستعد آنکه گردد و جزو عضو و بدل ما یتحلل شده آن بیفزاید و قائم مقام آن گردد و بدان صورت عضوی انجماد و انعقاد یابد چنانچه باستعداد قریب مانند آب گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیم برشت و یا بعید مانند گندم و سایر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصله از آن خلط منافی و غالب بر کیفیت اصلی بدن و اعضا نباشد و دوای مطلق آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد نه بماده و آن قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن نداشته بدین قسم که چون داخل بدن گردد و حرارت غریزی بدان تصرف نماید متاثر و متغیر گردد بلکه ثانیاً او تصرف در بدن نماید و آن را متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفرده یا مرکبه مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و دیگر ادویه و امثال اینها و غذای دوائی آنست که تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت هر دو باشد بهم گاهی با غلبه ماده که بعد تاثیر در تاثر از آن خلطی حاصل گردد و گاهی بدون آن و اندک کیفیت و مزاجی باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و تغییر آن در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و ماء الشعیر و خیار و بادرنگ و کدو و هندبا و خرفه و انگور و بقلة الحمقاء و اسفاناخ و باربند و شبت و شلغم و زردک و چقندر و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و نخود و دوای غذائی آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت و ماده هر دو باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد و تغییر بالذات نماید بعد از آن تصرف نماید و از آن خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن و بدل ما یتحلل و صورت عضوی شدن داشته باشد با کیفیتی غالب بر بدن مانند کندنا و نعناع و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیب و امرود و توت و آلو و اکثر میوه ها و بزور مانند بزر خیار و خربزه و هندوانه و امثال اینها و بدانکه در ادویه سه افعال کلیه می باشد بحسب کیفیات ثانیه و ثالثه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تجفیف ... و تفریح و تحلیل حار و تبرید و تکثیف بارد و تلیین و اسهال رطب و تحبیس و صلابت و امساک یابس و غیر آن و در برخی ادویه صفات مخصوصه است که بنابه افعال کلیه آنست مانند تصحیح و تسدید و تربیع و تحلیل و امثال اینها و اغذیه مفرده را صفات منحصر است از شش قسم یعنی آنکه غذا یا صالح الکیموس است یا فاسد الکیموس اول آنست که متولد شود از آن خون طبیعی صافی که مخلوط نباشد با آن اخلاط دیگر و اگر باشد بقدر احتیاج و ثانی بخلاف آنست و هر واحد از آن هر دو منقسم میشود به سه قسم لطیف و کثیف و متوسط میان ایشان و به سه قسم دیگر کثیر الغذا و قلیل الغذا و متوسط میان ایشان کثیر الغذا آنست که از آن خون بسیاری تولد یابد و قلیل الغذا بعکس آن و متوسط میان آن هر دو پس اقسام اغذیه منحصر میشود در ضرب سه در شش و بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفاناخ و یا غلیظ غیر لطیف است مانند پنیر و یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و هر یک از آن هر دو یا جید است مانند آب گوشت جوزه مرغ و بیضه مرغ و ماهی ریزه و یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و خوردن نان تازه و یا ردی است مانند حوالی و سیر و پیاز و هر یک از اینها یا کثیر الغذا است مانند در ده بیضه نیم برشت یا معتدل الغذا است مانند مرق نخود با عسل و یا قلیل الغذا است مانند بقول چنانچه درین جدول نموده می آید

لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند [illegible]	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند [illegible]	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذا مانند [illegible]	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند [illegible]	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند [illegible]	لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند زرده تخم مرغ نیم برشت یا برشته و گوشت کبک و [illegible]
نان فطیر ردی الطبخ	ترب و پیاز و [illegible]	گوشت حیوان [illegible]	نان گندم [illegible]	انار و سیب و کاهو	شراب
کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند [illegible]	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت [illegible]	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو [illegible]	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچه گاو	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند [illegible]	کثیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت مرغ برشته و [illegible]
معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا مانند قارچ [illegible]	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذا مانند [illegible]	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند [illegible]	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچه شتر	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت [illegible]

و ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بکیفیت و امری ورای کیفیات و امور ظاهره حسیه داشته باشد بلکه بمناسبتی و امری بسیار لطیف و خفی که بتسبب جذب مقناطیس آهن را و کهربا کاه را و تاثیر فادزهر و سم در بدن که تغییر آن بصورت نوعیه نیز نموده اند ولیکن جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را الطف و ادق و اخفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نحو الیست از تاثیر نفوس بعض اشخاص با نفوس بعض دیگر و افراط محبت که عشق نامند و فرط عداوت بسبب مناسبت و مجانست نفوس ایشان باهم و یا کمال عدم مناسبت و منافرت ایشان از هم که تفصیل این طول دارد و محل گنجایش آن ندارد و بدانکه ذوالخاصیه اگر تاثیر آن بموافقت است آنرا فادزهر و تریاق نامند و الا سم و فادزهر و تریاق آن است که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آنها بعد باشد که برفع و دفع نکایت و اذیت سم موذی بپردازد و مقاومت نماید چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و اما آنکه افیون را تریاق می نامند مجاز است بجهت آنکه حافظ قوت است در بعضی امراض و یا بتریاق حقیقی اشتراک دارد و غذای ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد اما ماده غالب بجهت مذکور از فعل و انفعال و تاثیر و تاثر باشد و روغن گوسفند و گاو و شیر با مغز گردکان و امثال اینها با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت نماید و دوای ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند فادزهر حیوانی و جدوار و حب الغار که با وجود تریاقیت و دفع سمیت از سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می نماید و غذا و دوای ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و خمر که با وجود تغذیه و احداث کیفیتی غالب بر بدن و تفریح و سرور می آورد و سم مطلق آنست که تاثیر آن در بدن مخالف و ضد تاثیر فادزهر باشد و بزودی یا بمهلت حرارت غریزی و ارواح و قوی را فاسد و فانی سازد و در صحت فعل و انفعال نه بهمانند بیش و زهر افعی و مارهای قوی و گزیدن آنها که فی الفور مهلک اند و دوای سمی آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بیش سیاه و غذای سمی آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد و بعد فعل و انفعال با حصول تغذیه بدستور مسطور احداث سمیت نماید و مثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیای سمیه بی کیفیتی از کیفیات نمی باشد و لا در بعضی غذای سمی گفته اند و غذای دوای سمی آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول غذائیت و کیفیتی غالب احداث سمیت نماید مانند لحوم افاعی و سایر لحوم سمیه و گیاهای سمی و دوای مسهل ذوالخاصیه

آنست که تاثیر آن بکیفیت وصورت هردو باشد وبآن نیز قوت مسهله بود در کمال قوت وشدت تاثیر وبرای کسر قوت محتاج باصلاح وتدبیر وتشویه وغیرها باشد وبعد اصلاح در رود در بدن وتاثیر
وتاثر نفوذ وسرایت در رافضیه وسطوح وعروق واعماق بدن نماید ومختلط وتشبث باخلاط ورطوبات رقیقه وغلیظه گردد واکثر آنها را بتبخیر وترقیق وتذویب وتقطیع وغیرها دفع سازد وبعضی را بتحلیل
برد مانند سقمونیا که بکیفیت احداث حرارت وبصورت نوعیه دفع صفرا وبلغم نماید وهمچنین سائر ادویه مسهله قویه مانند ازبون ودند وخربق وغیرها ودوای مسهل آنست که تاثیر آن بآن مشابه نباشد بلکه
در هر فعل از آن اندک ضعیف تر باشد ومحتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سنا ومکی وتربد وهلیلجات وامثال اینها که باستعمال او ورد احمر یعنی سنا با گل سرخ وجوب نمودن تربد وهلیلجات بروغن بادام
کافی است ودوای ملین آنست که تاثیر آن از آن هم ضعیف تر باشد وهمچنان تشبث باخلاط ورطوبات موجوده حاضره در معده وامعاء حوالی آنها گشته دفع گرداند وبا آن قوت نفاذه چندان
نباشد مانند فلوس خیارشنبر وترنجبین وشیرخشت وشکر سرخ وتمر هندی واجاص وامثال اینها ولیکن خالی از قوت جالیه نباشد وازینها نیز بعضی محتاج باندک اصلاحی اند مانند فلوس خیارشنبر
که باید بروغن بادام یا روغن گل سرخ چرب نموده شود برای رفع تشبث وچسپیدن آن بسطح امعاء واحداث قرحه وسحج وزحیر ونیز بعضی محتاج بدان مانند ترنجبین وشیرخشت وسائر ملینات
مذکوره **فصل دوم** در بیان مرکب القوی وذوی الخاصیة وتاثیر هریک ازینها بدانکه مراتب قوای ادویه منحصر است بر سه مرتبه وقوت عبارت از مبداء وسبب موجب فعال وظهور آنها است
در مواضع لائقه **مرتبهٔ اول** افعال محسوسهٔ ادویه است بسبب کیفیت مشابه حاصله از مبداء فیاض جل اسمه برایشان از ترکیب عناصر وامتزاج ایشان با یکدیگر واین را مزاج اولی نامند **مرتبهٔ**
دوم افعال محسوسه حاصله از امزجه ثانویهٔ اشیاء صاحب امزجه ثانویه است در ملاقی خود وآن از لوازم مرتبهٔ اول است چه اشیای صاحب مزاج ثانوی مرکب اند از اجزای که هریک را کیفیتی ومزاجی اولی مختلفة الآثار
است مانند تسخین بعضی وتبرید بعضی واز اجتماع وتفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل میشود واشیاء غیر آثار آن اجزا است مانند ردع وقبض وتسخین وتبرید وغیرها وهرچه را مزاج ثانوی
طبیعی باشد مرکب القوی نامند وآنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانوی را اثر موافق آثار اجزای مفرده او است آن مرکب را متوافقة القوة گویند واگر مخالف آنها است مثلا تسخین وهم تبرید کند آنرا
متضادة القوة نامند وطبیعت باذن خالقها هریک را در مکان لایق استعمال مینماید اگر او را عائقی ومانعی نباشد **مرتبهٔ سوم** از لوازم مرتبهٔ اول وثانی است بواسطهٔ افعال صورت
نوعیه وبالخاصیت عبارت از آن است مانند حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی او است وتقطیع اخلاط را لازم دارد مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت
مزاجی او است وتلطیف اخلاط دماغیه میکند بصورت نوعیه خود مانند تریاق که دفع سم مینماید بلوازم مزاج ثانوی وبواسطهٔ صورت نوعیه خود وبدانکه بنابر مذهب شیخ الرئیس ومحققین حکما که قایل اند ببقای
صور عنصریه مرکبات باید که مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعله متماسه میباشد وتاثیر آن بمرتبه است از مراتب وهمچنین مزاج ثانوی را
اثریست غیر آن مانند لبن که مرکب است از ماهیت دهنیت وجبنیت وتاثیر آن بمرتبه ثانوی مرتبهٔ دیگر است از مراتب وبرین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره وتاثیر اجزای غیر
متفاعله مرکبات را مرتبهٔ از مراتب نشمرده اند وقیاس مقتضی آنست که قوتها بقدر فواعل باشد وادراج مرتبهٔ اثر صور نوعیه اجزای غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبهٔ اثر صور نوعیه ترکیبی ظاهر نیست
وبدانکه بعضی از مرکبات ناقص بی صورت نوعیه اند مانند خاک مخلوط آب وگلی که مرکب است از آب وهوا وبخار که مولف است از آب وآتش وبدانکه هرچه با صورت نوعیه است تام محکم
الترکیب است یا غیر محکم الترکیب وتفصیل این بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی وتفاصیل باقیه بالاجمال این ست اما **مرکب القوی** پس آن دوائی را نامند که مرکب باشد
جوهر آن از چند چیز که هریک در سر خود مزاجی خاص باشد متباین ودیگری وبعد ترکیب در شیٔ واحد وپوشیدن لباس صورت وحدانی امتزاج تامی نیافته باشد که بعد ورود در بدن
وتاثیر وتاثر از آن از هم متمائز نتوانند گشت وتاثیر واحد نتوانند نمود بلکه بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هریک تاثیری واحداث کیفیتی خاص می نمایند ونشای آثار متخالفه
متضاده میگردند بعضی بزودی وبعضی بدیری بحسب ترکیب وامتزاج ولطافت وکثافت مواد اجزای خود چنانچه بتفصیل ان شاء الله تعالی بعد ازین خواهد آمد مانند حجر الیس وجدوار
وچوب چینی ودرونج عقربی وورد احمر واکثر ادویهٔ فادزهریه وتریاقیه وکل ادویهٔ بازهیه نیز مثل شقاقل وبهمنین وبزر بنج وزرنباد ودرنج را وند مدحرج وطویل وزنجبیل وزرنباد مانند اینها ودرین
چنین دوای نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیه آن می باشد لهذا بزودی آنرا کرم میخورد وتباه میگردد وبدانکه رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است که
در تمام اجزای آن چیز کما ینبغی ممتزج نگشته باشد وباندک زمانی بعضی از آن بتحلیل رود وجرم آن را مشبک سازد وبعضی بتعفین صورت گرمی یافته جرم آنرا بخورد وبرفته رفته آن را
فانی گرداند واما **ذوی الخاصیة** پس بدانکه خاصیت باصطلاح افعال وآثار ثانوی را نامند ورای کیفیات اولی از حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست که از شیٔ ظاهر گردد
مانند لطافت وسرعت نفوذ وتفتیح وترقیق واذابه وتحلیل وامثال اینها وافعال وآثار ثالث را نیز نامند مانند تفتیت حصاة وتفریح وتقویت ارواح وقوی ودفع سمیت واین اگر بموافقت
ومناسبت مزاج وارواح وجبره باشد آنرا فادزهر وتریاق نامند واگر بمضادت وعدم مناسبت باشد آن را سم گویند که ضد افعال وآثار تریاق از آن ظاهر گردد وبیان دیگر آنکه ذوالخاصیت
چیزی را نامند که تاثیر آن نه بکیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن چیز آن صورت امتیاز از سائر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد واز ین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که بآن نوع نوع
از هم جدا گشته اند وهریک تاثیری ورای تاثیر دیگری مینمایند وآثار اشخاص هر نوع نوع در آن تاثیر متحد اند مانند جذب مقناطیس آهن را وکهربا کاه را چنانچه ذکر یافت ومانند تاثیر حجر التیس
وحجر الحیه وجدوار وحب الغار وتریاق فاروق ومثرودیطوس وامثال اینها از ادویه فادزهریه تریاقیه مفرده ومرکبه در سموم حاره وبارده وامراض متضاده موثر اند خواه بموافقت ومناسبت
مانند فادزهر وخواه بمنافرت ومضادت مانند سم زیرا که ذوالخاصیه دو نوع است چنانچه ذکر یافت فی مرجع ما بالکیفیة ومرکب القوی وذوالخاصیة وما بالطبع عند التحقیق والتدقیق قریب بهم بلکه یک امر است

در ادویه قلبی

تاثیر مرکب القوی انسان زیاده و مشکر و تاثیر زوالی صیدلانی بسیر بالاجمال و تاثیر ضعیف و جزئیت با کیفیه ضعیف
آن نیست که از ضعیف که آن با ترکیب نفس است در اجسام مرکب با آنکه تاثیر با ... بتعلیق واخذ آن بنوعی خاص مشروطی مقرر و همچنین از برای مجث با عداوت مثل در ... سمیت
با طبع انسان زیاده و تاثیر نفس کمی حاصل با تمام قوی و دافع لا محل است و بدانکه تاثیر بعضی ادویه ... و تاثیرات طبیعت را چندان در انها دخلی نیست و لیکن از تاثیرات نفس مر تو جهات آن برای
و خاصیتی با انها مثل دفع کردن و باسوختن یا با خود داشتن و غیر اینها بر جنبه اعلیه و تاثیرات طبیعت ... تاثیر زهر و تریاق پس بدانکه تاثیر زهر و تریاق از جهت کیفیت
نیست خصوص مثل فصلنا را العقول را بحکم الکل الی مانکه کتاب نیز خالی از انها نباشد جابجا بعضی از این قبیل خواص مذکور میگردد و اما تاثیر آن از سم را خود دانسته بمصادق خود که حرارت غریزیه تری او
بود آنکه هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سم را بسوی خود بسبیل سمیه آن دم از جهت مضادت مرتفع و ابطال و افنای آن از سم را خود دانسته ... و چون اجزای رطوبات و قوی ارواح بدن همه با هم متصل و متحد اند اتصال
ارواح با شدتهم از جهت امتزاج در رفاده ... با سرعت نفوذ و غوص در اعماق بدن جذب سم از انها بهمان جهت بدانکه ... تاثیر آن در تمام بدن میرسد چنانچه مشاهده میگردد که در حین ضعف
و اتحاد و تصاعد طبیعت مدبره بدن و نفس حیوانی ... جمع کل نقیض بعضا و اجتماع و تصاعد ... و آن در بدن تاثیر آن در تمام بدن ... و دو جهت است یکی
دگرگونی بیابر وزن و دوای مقوی را بنای صالح ... طبیعت و دفعه تقویتی در بدن حاصل میگردد و اما تاثیر و احداث غذا تقویت بدن را دفعه واحده بمجرد ورود و دو آنکه طبیعت مدبره حامیه بدن
آنکه اجزای لطیفه آن بواسطه رطوبات بشدت جهت رقوی ارواح و اتصال و اتحاد ایشان با هم دفعه بتمام بدن میرسد و باعث تقویت قوی و ارواح میگردد و دوم آنکه طبیعت مدبره
ادویه اشتها ... نگاه داشته است ... هنگام نقصان آن و چون غذای تازه وارد بدن شود و مطمئن گردد آن ذخیره را ... بصرف آورد و موجب تقویت
بدن شود والله اعلم و اما در تریاق الافاعی و امثال آن لحوم افاعی است شاید با مور مذکوره امری دیگر نیز باشد و آن جذب لحم افعی است سمیت را بسوی خود و از این جهت است که تاکید مبالغه
نموده اند که در هنگام گزیدن افعی و حین قطع سر و دنب آن بایدکه اذیت بار نرسد و زخمی و لاغر نگردد در هنگام کمال قوت آنرا بغضب در آورند تا تمام زهر آن بسر و ذنب آن بدو بسرعت تمام و بیک نسبت آن عضو
را جدا نموده قطع نمایند که وقت منفصل گردد سمیت مطلقا در بدن آن سرایت ننماید زیرا که اگر سمیت در آن باند هر چند اندک باشد در آن سبب ضرر میرسد و نیز سبب سمیت را کما ینبغی نخواهد علت این جذب
سمیت نیز مناسبت لحم آنست بسم مانند جذب اجسام عصارات رطوبات و لطایف معصورات در آن را بسوی خود و این امری است بین محسوس لهذا آزموده اند که بعد از طبخ مطبوخات و مالیدن
اجرام آنها بزودی باید که صافی نمایند و لطایف و جواهر را از کثایف و اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها را بخود میکشد و نیز بجهت زیادتی تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات
الافاعی را بخمیر جبنی جبانیده تا بسرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده سمیت را جذب و دفع نماید و لهذا بعد تناول آن اولا بدن گرم میگردد و بعد از آن عرق فرح ید بوضع میشود و لکن
آنست که بول و بمار خیره ستور ... سپس صحت میابد و فایده بدانکه بعضی گفته اند که اطلاق فاد زهر را و دوای مفرده مطبوعه تجربه کرده در جوف حیوانات مانند قسیل کاو کوهی و میمون و غیرها
ساکن میگردد و بر معدنیات نیز و تریاق بر ادویه نباتیه مفرده مانند جدوار و حب الغار ... و مرکبه مصنوعه مانند تریاق الافاعی و مثرودیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که از ادویه ترکیبی یافت
اولی و انسب چنانچه بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری جایز و مستعمل است والله اعلم و اما تاثیر سم با مور مذکوره بمضادت و قهر و غلبه و افساد و ابطال و افنای حرارت غریزیه قوی و
ارواح و رطوبات است مگر سیاه یا بامعین الصعد بسوی سبیل او مرتع خود که قلب باشد و احاد و خاموش شدن آنها دران بانقباض مجاری و اقضیه و لهذا در آن بعضی رنگ بشره و سایر بدن زرد
رنگ کبود و سیاه و حرارت آن مبدل به برودت میگردد و صاحب اخوان الصفا نوشته که سموم دو نوع است حاره و بارده اما سموم حاره پس فعال آنها در بدن بعنوان تابه رطوبات و فانی نمودن آنهاست
آنها مانند سبب زعفران است در آب یک لحظه تمام آب را رنگین میگرداند متغیر و اما سموم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد خون و رطوبات و ارواح لطیفه اعضاست که قوام
آنها مانند شیر ... است که چون بر شیر رسد آنرا منعقد و بسته میسازد و ... و فعل و تاثیر فاد زهرات و تریاقات بر عکس آنست و سبب آنها مانند رسیدن اشیا
صحیحه و صحت مزاج بدن است ... سبب آنها مانند ... اخلاط فاسده و قریبه بعیده و اعاده و تسکین
بر رنگ زعفران و معصفر که بزودی آنها را سیاه زرد و باطل میگرداند فعل آنها و اما تاثیر سائر ادویه از مسهله و غیرها با کثر امور مذکوره ... تشبث اجرام آنهاست با خلاط فاسده ... آن را
طبیعت مدبره بدن قوی و لطایف آنها را با عضای بعیده و طبیعه الجاری را بسوی خود میرسد و آنها بزودی در تمام بدن با عتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات آن
بر و رسیدن اجزای لطیفه و تاثیر آنها بعضو مخصوص مرض خاص است که ازان دوا بعضو مخصوص آن عضو و آن مرض باشد تا تاثیر بجز که باشد از قبض و جمع و یا تفریق و ارخا و تفتیح و تنضیج و ترقیق و تقطیع و تحلیل و
نشف و تعریق و اسهال و ادرار و غیر آن والله اعلم

فصل سوم در بیان مزاج و اقسام آن و معرفت درجات آنها بدانکه مزاج مصدر بمعنی ممتزج باسم مفعول است و آن بالاجمال عبارت است از کیفیت
متوسطه حاصله از کیفیات بسیطه متضاده و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابه متوسطه الحاصله از کیفیات اربعه و امتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها
و با هم متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند بحدیکه صورت هر واحد صورت وحدت کیفیت دیگری را بشکنند و صورت و صائل بهم رسانند که از هم ممتاز نگردند و عناصر که ارکان
و اسطقس و اصل نیز نامند چهار اند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهار اند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و دو کیفیت از اینها که حرارت و برودت باشد فاعله اند و دو
دیگر که رطوبت و یبوست باشد منفعله و هر یک از ارکان را دو کیفیت است یکی فاعله و دیگری منفعله مثلا آتش حار و یابس است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد و یابس و
هر واحد از اینها با دیگری هم نسبت با فوق خود و هم نسبت با تحت خود مناسبت و مشابهت دارد و هم ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت
و مشابهت دارد و باعتبار رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت و همچنین سائر ارکان و همین علت تعاقب و انتقال گ نهاست

بایکدیگر واثر و تاثیر و ظهور آثار غلبه از ایشان و الانفعالات میزش تاثیر و تاثر متصور نبودی و کره اثیر کره آتش باشد باعتبار لطافت بفلک قمر قریب است و کره خاک باعتبار کثافت و ثقل با عین همه
و مرکز کل است و در کره دیگر در بین و ما انفعال هریک از کیفیات اربعه مثلا حرارت فعل آن تسخین و تفریق و تحلیل و اذابه و تبخیر و افنا است و برودت تبرید و جمع و تجمید و انجماد حرارت و رطوبت
ترطیب و تلیین و تملیس و ترقیق و سیلان و یبوست تکثیف و تخشین و تصلیب و حفظ و امساک اجزا است و بدانکه اقسام امزجه بحسب استقرار است یک معتدل و هشت دیگر غیر معتدل و در ورای این صور
صورت دیگر متصور و متحقق نیست و مراد از معتدل که میزان و مقیس علیه غیر معتدل است یعنی آن می سنجند الخراف امزجه را معتدل فرضی طبی است که یعنی آنکه فرو تساوی مقادیر اجزای عناصر است
در ممتزج بالفرض و بالنسبة نه تساوی حقیقی واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع است بجهت میل و توجه هریک بمرکز خود و بسبب عدم تمانع عناصر و غلبه و زیادتی هریک مانع و قاهر دیگری
است و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار است که در معتدل باشد و آن چهار است یا حرارت غالب است و بس و آن
احار بکمافینبغی باشد و یا برودت و آن ابرد مما ینبغی و یا رطوبت و آن ارطب مما ینبغی و یا یبوست و آن ایبس از ما ینبغی و یا از جهت دو کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت و یبوست
غالب است پس آن احر و ایبس از ما ینبغی خواهد بود و یا حرارت و رطوبت آن احر و ارطب یا برودت و رطوبت و آن ابرد و ارطب یا برودت و یبوست و آن ابرد و ایبس از ما ینبغی است و اینجا ایرادی
وارد است و آن اینست مثلا اگر کسی گوید که اشیا مرکب اند از عناصر پس اگر غالب بر شیئی مرکب ممتزج عنصر نار است باید که بران شیئی حرارت و یبوست غالب باشد و اگر عنصر هوا است باید که حرارت
و رطوبت غالب باشد همچنین پس چگونه است که میگویند فلان چیز احر از ما ینبغی است و یا ابرد و یا ارطب یا ایبس یعنی احداث گرمی و سردی و یا تری و خشکی بسیار مینماید جواب آنست که آنچه مرکب است
یعنی احر و ایبس و یا احر و ارطب یا ابرد و ارطب یا ابرد و ایبس است در هر یک از آنها یک عنصر غالب است و دو کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از ان بروز و ظهور می نماید مثلا اگر
بران ممتزج عنصر نار غالب است پس آن احر و ایبس از ما ینبغی است و اگر عنصر هوا غالب است احر و ارطب از ان خواهد بود و همچنین آنچه دران یک کیفیت غالب است که مفرد باشد دو عنصر
غالب است مثلا در احر ما ینبغی دو عنصر غالب است که نار و هوا باشند دو کیفیت منفعله آن هر دو که رطوبت و یبوست باشند باهم فعل و انفعال نموده و بحکم اذا تعارضا تساقطا فعل و اثر هر دو
مرتفع میگردد و پس باقی نمی ماند مگر دو جزو حار از ان هر دو پس آن شیئی ممتزج احر ما ینبغی خواهد بود و هر چند حرارت بسیار بالعرض احداث یبس مینماید بسبب شدت تحلیل و تنشیف خود و لیکن آن یبس
بموجب حرارت کمتر است زیرا که بالعرض است نه بالذات و برهمین قیاس نمایند ابرد و ارطب و ایبس ما ینبغی را کما لا یخفی و بدانکه کیفیت عبارت از هیئت مستقره مجتمعة الاجزا در جسم است
که تصور و ادراک آن موجب تصور و ادراک امری خارج از ان نباشد و این اقتضای قسمت و یا نسبت در اجزای حامل و موضوع خود ننماید یعنی قسمت پذیر نباشد والله اعلم

و اما کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها

پس بدانکه آنچه وارد بدن انسان معتدل المزاج و یا قریب باعتدال جوان ذکی الحس باد و ادراک گردد حرارت غریزی او دران تاثیر نماید و کیفیت کامنه بالقوة آن را
بروز و بفعل آورد و آن کیفیت حاصله اگر مماثل کیفیت بدن آنست و بتکرار استعمال و تکثار مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیت غالب نماید بر مزاج اصلی آن نکند و ارواح و قوی را متغیر نسازد
بکیفیتی از کیفیات اربعه و نا قص و مختل ننماید فعلی از افعال را آن را معتدل نامند و الا خارج از اعتدال و خروج آن اگر بمرتبه است که مقدار کم آن در بدن احداث کیفیتی غالب ننماید و مقدار بسیار و تکرار
استعمال آن تغیر کمی نماید یا ناقص و مختل نسازد فعلی از افعال را آن را درجه اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث کیفیتی غالب و زاید نماید با زیادتی مقدار و کثرت استعمال آن بسر حد ضرر و فساد نرسد
آن را درجه ثانیه نامند و اگر با آن بسر حد ضرر و فساد و نقصان و اختلال رسد و لیکن مهلک نباشد آن را درجه ثالثه گویند و اگر ضرر بسیار و عظیم در ارواح و قوی نماید و بسر حد هلاکت رساند
و مهلک باشد آن را درجه رابعه نامند و نیز مراتب اربعه و تاثیر کیفیت غالبه آنرا بدین نهج بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر فضیه مانند معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره
در عروق و بر رطوبت ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات سواقی و بر اعضا و ارواح که در جمیع اعضای مذکوره ساری اند پس هرچه بمقداری خالی از افراط و تفریط وارد بدن گردد بیرون از ان
نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای شاغل فضیه کرده منقود الاثر میگردد و یا اثری از ان باقی میماند اول معتدل است و ثانی اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاری است پس درجه او از ان نمیتواند بود
درجه اولی است و اگر تاثیر در روح و اخلاط نیز مینماید درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر مینماید درجه سوم و اگر تاثیر آن در هر سه باشد و کل اعضا را شامل گردد درجه چهارم نامند که نهایت تاثیر
است بدانکه بر یک از درجات را سه مرتبه قرار داده اند در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت غالبه در هر یک در اول آن درجه بالنسبة بوسط آن کمتر محسوس میگردد و در وسط از ان زیاده و در آخر از همه زیاده
و درجه رابعه و به مرتبه از کیفیات را در طول سم گفته اند و آن شیئی را سمی گرا آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد و آنچه اذیت و سمیت آن در اول انتهای آن درجه باشد قابل اصلاح است و آنچه در آخر آن اصلاح
پذیر نیست و این تقسیم و مراتب درجات کیفیات چندان اصلی ندارد و کلی نیست بلکه اکثری و استقرائی است نه تحقیقی فائده بدانکه مقرر است نزد حکما که شیئی حار و رطب تجاوز نمیکند حرارت آن از درجه اولی جهت آنکه اگر حرارت
آن زاید شود بران مقدار فانی میسازد رطوبت آنرا پس برای این است که نمیباشد دوای گرم در درجه دوم و سوم در اکثر مگر یابس پس هر چیز که حار در درجه سوم و چهارم باشد البته یابس است و ان درجه و تاثیر سمیات
اکثر بصورت نوعیه خود است که خاصیت می نامند بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه ذکر یافت و اکثر ادویه فادزهریه قویه گرم و خشک است و یا سرد و خشک میباشند همچنین سموم حیوانات سمی بر اکثر تاثیر
از فاعلتین که حرارت و برودت باشد یا یبوست بسیار و قوی میباشد و یا رطوبت اندک و ضعیف و نیز مزاج را بالقسمت اولی دو نوع قرار داده اند یکی اولی اصلی طبیعی حاصل از امتزاج عناصر اربعه بغلبه بعضی
بر بعضی و مغلوبیت دیگری و دوم ثانوی صناعی حادث از ترکیب ادویه مفرده و یا مرکبه در مرکبات مصنوعه و این ترکیب شامل کیفیت و بصورت هر دو است یعنی همچنانکه کیفیات اولی اصلی میباشد ثانوی صناعی نیز میباشد
چنانچه ذکر یافت همچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع است یکی اولی اصلی دوم فرعی صناعی و نیز هر یک بر دو نوع اند تام الترکیب قوی مستحکم و غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم اما تام الترکیب

اول آنست که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف صغیر بحالی باشند و باهم فعل و انفعال تام نموده کیفیت و صورت وحدانی یافته باشند بحدیکه حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفه آنها از کثیفه جدا و متفرق نتواند نمود تا از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه کیفیت و خاصیت واحده اعم از انکه معتدله باشد یا غیر معتدله از ان صادر و ظاهر گردد مانند ذهب و یا بدشواری توانند تفریق نمود مانند سائر مفردات منطرقات اما غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم نیز مراتب میباشد بعضی از ان رو تفریق اجزای از هم بسیار سهل میباشد مانند گوگرد و زنگار و بعضی را بدشواری و بیان دیگر آنکه ناقص الترکیب بسیار ضعیف است که تاب غسل و شستن ندارد مانند کاسنی و اکثر البقول که طاقت طبخ بسیار ندارد مانند افتیمون و عدس و امثال اینها که بمجرد شستن و طبخ بسیار اجزای نارهٔ لطیفه خفیفه لطیفه ناعقده و مفتحه آنها مفارقت نموده و تحلیل یافته اجزام بارده غلیظه کثیره و مسده ثقیله کثیفه آنها باقی میمانند لهذا نهی وارد شده است از جناب حضرت شارع نبی صلی الله علیه و آله و اطبا نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا شدن این اجسام از هم و باطل شدن افعال مختصه آنها مانند گوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف جالی بورقی مسهل آنها از ماده ارضی کثیف قابض بطبخ در آب جدا میگردد و در آب می آید و باقی میماند ماده ارضیه قابضه آنها و لهذا آشامیدن مرقه آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم و ترب و عدس از خارج محلل و منضج است بخلاف از داخل و اما اشیا قوی بیاز و سیر است که استعمال آن هر دو از خارج منفط و مقرح است خصوصا پیاز نپخته و سیر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از تقرح و انضاج و غیرها بخلاف داخل بنا بر آن باشد که چون در خارج بیک جا ساکن و مستقر میمانند و رطوبت بورقیه جاره جالیه و حرارت آن تاثیر در جلد بدن کما ینبغی می نمایند و لهذا باعث انضاج و تقرح میگردند و در داخل بسبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبره بدن آنها را دایم در حرکت و تقلب فعل و انفعال و کسر و انکسار میدارد و صورت اصلیه و صورت آنرا برقرار نمیدارد و لهذا نمیتوانند تاثیر نمود خصوصا که پخته شده باشد و در خارج از حرارت ناریه با آب و از رطوبت بورقیه جالیه و حرارت آنها چیزی تحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آنست که سطح معده مملو و آغشته به بلاغم و رطوبات میباشد و آنها حائل واقع می شود از تاثیر آنها و نیز آنها ممزوج و مخلوط بآن بلاغم و رطوبات گشته و حرارت و حدت آنها کسر نموده تاثیر نمیتوانند نمود و اگر مجرد و المزاج یابس که در معده او فضلات رطوبات نباشد بخورد خصوصا خام آنها را البته باعث سحج و تقرح میگردد و همچنین هر دو را غذای حاره و کرده در بلدان بارده رطبه صاحبان امزجه بارده رطبه بلغمیه تناول می نمایند بدان جهت موافق است بامزجه ایشان و ادویه بارده رطبه که در بلدان حاره صاحبان امزجه حاره حاده دمویه و صفراویه تناول می نمایند و از ان منتفع میگردند البته مخالف و مضر است مقابل ایشان را و بسیاری از ادویه است که تناول آنها تبرید میبخشد می نماید و تضمید آنها تسخین و تحلیل مانند کشنیز تازه و خصوصا مخلوط باهم جهت آنکه جرم آن هر دو مرکب است از جوهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که بعد ورود در معده و تصرف حرارت غریزی در ان آن جزو لطیف محلل تحلیل میرود و باقی میماند جوهر مائی شدید التبرید بخلاف در خارج و لهذا تحلیل می برند اورام صلبه بارده را مانند خنازیر و اورام حاره را نیز و با آنکه ضعف در حرارت آن ادویه باین مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آن که از غسل و طبخ اجزای لطیفه آنها از کثیفه جدا نگردند و تحلیل نمی یابند و بعضی از ادویه میباشند که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضاده الکیفیات اند از غیر ممتزجه تام مستحکم و بعضی از آنها ظاهر و محسوس اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و حموضت و لب آن سرد و یا مخفی اند مانند بزرقطونا که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد پس اگر درست بیاشامند بسبب لبعابی بارد خود تبرید میکند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابند که اثری از ان ظاهر گردد و چون بکوبند و بیاشامند ملصق بسطوح اعضای باطنی گشته متقرح میگرداند و لهذا در خارج چون کوبیده آنها بطریق ضماد بر اورام و دمامیل بگذارند باعث تحلیل و نضج و انفجار آنها میگردد و تا کوبیده درست آن باعث انضاج و خامی والله اعلم **و اما مرکبات صناعی** مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و سایر معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و غیرها مانند حجر التیس و جدوار و منلیا نا و نساآ و نه و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی غیر تام الترکیب اند که بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت در آنها اجزای آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علیحده ظاهر میگردد چنانچه در مرکب لقوی و ذو الخاصیه ایالی بدان کرده شد و بیان هر یک بالاجمال در اکثر خود و مفردات سیما جدوار و چوب چینی و سوسیالی و غیرها انشاء الله تعالی خواهد آمد و تفصیل در کتب این قوم مسطور است والله اعلم **فصل چهارم** در بیان طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس بدانکه دانستن امزجه ادویه و اغذیه بتجربه است و یا بقیاس و در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بران توان نمود **اول** آنکه باید که آن دوا خالی باشد از کیفیات مکتسبه غاربیه مثلا آب یا دام که گرم باشد احداث حرارت ننماید و چون حرارت عارضی آن زایل شود بمزاج اصلی خود که برودت است برمی گردد و احداث برودت میکند و همچنین بود سائر اشیاء بسیطه مفرده **دوم** آنکه باید که تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان با سن و ادراک صحیح و بانحای شتی از قلت مقدار و کثرت آن و در امراض مختلفه متضاده و اوقات و ازمان و فصول و اسنان متباینه نماید تا درست آید و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بران کنند که آن دوا یا آن غذا مکیف است بآن کیفیت که از ان ظاهر گشته **سوم** آنکه باید که قوت آن مقاومت یا قوت علت تواند نمود یعنی مقدار آن در کیفیت و کمیت و شدت و ضعف مساوی یا غالب شد نه کمتر و نه زیاده از ان زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز می آیند از مقاومت با ضد خود و در ان تاثیر تام نمیتوانند نمود پس اولی آنست که مجرب اگر خواهد که کار بر او مشکل نشود باید که اولا بر علت ضعیفه بمقدار کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده قوت آنها معلوم نماید **چهارم** آنکه مراعات زمانی نماید که فعل و اثر دوا و غذا در ان ظاهر میگردد مثلا اگر در اول استعمال از ان فعلی و اثری ظاهر نگردد و در آخر اثر قوی ظاهر شود دلیل آن باشد که قوی دانند و مرکب القوی چنین است مانند چوب چینی و اکثر ادویه قویه و اگر در اول استعمال از ان فعلی و اثری خاص ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افیون و ادویه مخدره دیگر که اولا بسبب تخدیر و سد مسام احداث حرارت می نمایند و در آخر احداث برودت و اماتت قوی و ارواح با خاد حرارت غریزی و تجمید و تخفیف رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض دانند و ثانی را بالذات و نیز در بعض از ادویه و اغذیه ممکن است که آنچه اولا از ان ظاهر شود بالذات باشد و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویه کثیرة الحرارة حاده محرقه که اولا اخلاط را گرم مے سازند و احداث

گرمی می‌نمایند ثانیاً بسبب سوختن و بسر حرارت رسانیدن آن احداث برودت بالعرض می‌نماید پنجم آنکه بایک جزو آن حلو و مر آن امر مرئی دارد یعنی باید که ملاحظه نماید فعل آن را اگر در اعلی و یا
اکثری ست آن را ذاتی و بالذات واقعه الا عارضی و بالعرض ششم آنکه باید که حکم کند بر دوا بالقیاس بابدان نوعی که آن دوا را بآن تجربه نموده نه بابدان انواع دیگر مثلاً اگر در بدن انسان تسخین نماید حکم کند که
آن دوا گرم است در بدن انسان و لیس بر سائر حیوانات حکم بگرمی آن ننماید زیرا که بسیار است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیگر مانند آنکه اگر لقمه
بادام و یا مویز یا نحو آن مانند احداث گرمی بسیار نماید و عرق بسیار میکند و همچنین اکثر حشایش و ادویه هیچ ماکه شدید الحرارة و البرودة که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای جانوریست
که آن را سار گویند و حرمل که غذای جانوریست که آن را سمانی خوانند و بیش که غذای جانوریست که آن را موش بیش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات است مانند بزکوهی که در جوف آن فاد زهر تکون می‌یابد
و طاوس نیز و همچنین گل دابینا نسبت به بدن انسان سموم قاتل و مهلک اند و بدانکه چون در تجربه مخاطره بسیار است چنانچه حکیم اوستاد بقراط اشاره بدان نموده زیرا که بسا است که
بدون مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاکت میگردد بجهت آنکه میتواند بود که آن دوا از سموم قتاله مطلقه باشد که بمجرد استعمال نمودن آن هلاک گرداند و لهذا اطبای ماتقدم وصیت نموده اند
که دوائی را که اراده تجربه آن داشته باشند باید که پیش از تناول اولاً ملاحظه رائحه و طعم آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوشی و یا طعم کریهی داشته باشد بدانند که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و باحتیاط تمام
آن را استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از آن طبیعت یابند البته آن را استعمال ننمایند بدون تجربه و باید که عند التجربه اولا بحیوانا تیکه امزجه آنها قریب بمزاج انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن
بخوراک مناسب او و بهیمه اگیاه و حیوانات [illegible] نباشد بخورانند و تا سه روز نزد خود نگاه دارند و طعام و شراب لایق باو دهند و اگر کریهی نکند بعد پس بانسان بتدریج از مقدار کم بزیاده رود یا
آنکه او را باشخاص قوی البنیه قلیل الطبع بلغمی کبیر السن معتاد بافیون و افیونیات و امثال آن و یا اولا بواجب القتل بحسب حکم شرع شریف بخورانند پس بدیگران و در یافت کیفیت و خاصیت و قدر شربت
آن را معلوم نمایند و دیگر باید دانست که طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه و خواص و منافع آنها بعنوان تجربه منحصر بدانچه ذکر یافت نیست بلکه بانحای دیگر نیز یافته اند اولا بالاجمال ثانیاً بالتفصیل و از آنجمله
یکی اتفاق است مثلاً شخصی صاحب مرض عارضه بجای وارد شود و یا آنکه از برای او دوائی و غذائی آورند و آورنده آن نداند کیفیت آن را و بخورد و باعث شفاء و صحت او گردد پس آن شخص خود و یا آورنده
و یا حکماء و اطبا متفحص گشته در تجسس و تفحص و امتحان آن در آیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آن را معلوم نمایند دوم میل و خواهش طبیعت است بتناول دوائی و یا غذائی که کیفیت آن را ندانند بتقریب
و یا بدون تقریب و آن را بیابند و بخورد و باعث شفاء و صحت او گردد مانند میل و خواهش و رغبت مستسقی مایوس العلاج بخوردن ملخ جوشانیده و ملح و خریدن از ملخ فروش و خوردن و شفا یافتن
او از آن که در سالها مذکور در قرابادین کبیر مذکور شد و خوردن مجذوم مایوس العلاج شیر گرده افعی بی اطلاع و شفا یافتن و بعد از آن پی بردن اطبا بآن و حکایت آن مشهور است و در بیان بدو ترکیب
تریاق فاروق حکایتی سوی این در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت سوم آنکه باکراه و یا با جبار شخصی از راه عداوت بدیگری چیزی بخورانند که مضر و مهلک باشد بقصد هلاکت او و آن شخص خورنده اتفاقاً مرضی مزمن
داشته باشد بآن چیز رفع علت او گردد مانند خورانیدن زرنیخ و سم الفار و بیش بصاحبان امراض مزمنه رطبه و سوداویه مثل ضیق النفس سرفه کهنه و جذام و غیرها چهارم آنکه بسبب قحط سالی و غلاء یا سیر و سیاحت
و غیرها اتفاقاً غذائی یا غذای بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل ورق گیاه و گلها و ثمرها و بخیالاتی آن باعث شفاء و صحت و تقویت و فربهی او گردد چنانچه در کیفیت بدو اطلاع بمرنج صینی
و چای خطائی گفته اند و از این قبیل است اطلاع بر موسیائی و فاد زهر و هر یک بجای خود در قرابادین کبیر مذکور شد و بعد از آن پی بتحقیقت و کیفیت و کمیت آن بردند و اتفت بدان کردند پنجم
از وجوه تجربه آنست که باشاره و ارشاد انبیاء و اولیا علیهم الصلوة و السلام باشد که او شان بالهام و اطلاع و امر حق عز شانه فرموده باشند ششم آنکه بالهام و القاء در قلب شد [illegible]
و ابتلا و تحیر در ماندگی باشد مثلاً شخصی در امری و مرضی فرو در مانده و نداند که چه تدبیر باید کرد و چه باید خورد از دوا و یا از غذا و یا خورانیدن بدیگری ناگاه در آن حال در دل او در آید که فلان چیز
باید نمود و یا فلان دوا و یا فلان غذا را مفرداً و یا مرکباً باین نحو باید استعمال نمود و چون بعمل در آرد اثر آن چنانچه القاء شده است ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال بخواب رود و در خواب بیند تدبیر آن را
و چون بیدار شود بعمل آرد و همچنان بود که دیده و پس از تفحص دریافت آن افتند چنانچه این دو وجه از تاریخ الحکماء ملا محمد تقی در ذکر بدو ظهور اطبا و ترکیب تریاق فاروق و پیدایش فادزهر و [illegible]
و موسیائی در قرابادین مذکور شد هفتم آنکه از مشاهده و عمل بعضی حیوانات در معالجات خود بالهام خالق انام جل و عز دریابند مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس از طایر آموخت چنانچه در حرف
الحاء حقنه الصاد در قرابادین ذکر یافت و مشهور است که مار چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان می‌باشد بدان جهت چشم او تاریک و کم نور میشود و بعد انقضاء ایام زمستان و کم صورت
سردی هوا که برمی‌آید رفته گیاه رازیانه را میخورد و بر چشم خود می‌مالد چشم او بدستور روشن و نورانی میگردد و گویند که باز چون در جوف خود درد می‌یابد طایری را که بیونانی [illegible] مانند
صید کرده جگر آن را میخورد حکایت گویند که میمونی را مارگزیده و مشرف بر هلاکت بود میمونها جمع شده برگ خروع را آورده خائیده در دهن آن میکردند و ثفل آن را [illegible] انداختند
تا آنکه شفا یافت و از این دریافتند که آب برگ خروع تریاق سموم است و همچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند و از آنها حکماء و اطبا انتقال نموده بانسان و بتکرار استعمال کیفیات
و خواص و منافع چند دریافت نموده در کتب خود ها ضبط کرده اند و الله اعلم و اما طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بقیاس پس بدانکه قیاس انتزاع امری بامری دیگر پی بردن و علت و سبب
امری را حمل بر امر دیگر نمودن و حکم کردن است که او نیز چنین است و آن بچند وجه است از آنجمله سرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن و طعم و رائحه و لون است
اما دریافت سرعت استحاله و بطوء آن بدین نحو است که آنچه وارد آتش گردد مثلاً یعنی چون در آتش اندازند اگر زود گرم یا مستحیل بدان گردد گرم خواهد بود نسبت بانچه دیرتر گرم
و مستحیل بدان گردد بشرط آنکه جسم آن هر دو مساوی باشند در تخلخل و تکاثف و رخاوت و صلابت و رقت و غلظت و غیرها که اگر مختلف باشند نتوان کرد بران زیرا که آنچه متخلخل و

و یا رخو و یا رقیق است نمود و تحلیل میگردد بخلاف اضداد اینها و بر این قیاس سرعت جمود و بطوء آن است یعنی باید که در امور مذکوره با هم متضادی باشند در صورت تضادی آنچه اثر برودت ست تر گردد و منجمد شود بار و است و آنچه دیرتر بمراتب سردی آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل و اذابه و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و در آن تاثیر هر یک که قوی تر و باعث شدت ظهور بقا و ثبات آن باشد یا بس ست و الا رطب جهت آنکه اقوی الفاعلین با یبوست عمل قوی تر است و با رطوبت ضعیف تر یعنی هر چه قوی الحرارة و یا قوی البرودة است و یا شدید الاتصال و التکاثف یا بس است مانند احجار و آنچه بر خلاف اینهاست رطب است و الله اعلم بحقایق الامور اما طعم که اقوی اکل ادله و جمع آن طعوم است پس کلیات آن بحسب استقرا نه است حرافت و مرارت و ملوحت و دسومت و حلاوت و تفاهت که بسیغ بتر تا سنفتح میم و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه و بعضی تفاهت را شامل طعوم نگردانیده و اصول طعوم را هشت گفته و ماسوای اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهر بحس محسوس باشد و یا مخفی غیر محسوس و مرکبات را عدد و حصر نیست و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل است زیرا که قوت ذوقی خالی از آن نیست که جوهر حامل شی ذی طعم یا لطیف است و یا کثیف ارضی و یا متوسط میان آن هر دو و قوت مزاج آن یا حار است و یا بارد و یا معتدل در میان آن هر دو جوهر لطیف اگر حار است حریف میگردد و اگر بارد است حامض و اگر متوسط در حرارت و برودت است دسم و جوهر کثیف ارضی اگر حار است مر و اگر بارد عفص و اگر متوسط در حرارت و برودت است حلو و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اگر حار است مالح و اگر بارد است قابض و اگر معتدل است تفه و سبح **و بتبیان دیگر** آنکه خالی از آن نیست که مواد عبارت از قوابل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت معتدل بینهما و حاصل ضرب سه در سه نه است مثلاً حرارت قویه هرگاه تاثیر نماید احداث حرافت می نماید و آنرا حریف میگردانند و در ماده کثیف احداث مرارت و آنرا مر میسازد و در ماده معتدل احداث ملوحت می نماید و آنرا مالح میسازد و برودت قویه هرگاه تاثیر نماید در ماده لطیف احداث حموضت می نماید و آنرا حامض میگرداند و در ماده کثیف عفوصت و آنرا عفص میسازد و در ماده متوسط قبوضت و آنرا قابض میگرداند و حرارت معتدل چون تاثیر در ماده لطیف نماید احداث دسومت نماید و شئ را دسم میگرداند و در ماده کثیف احداث حلاوت و آنرا حلو می نماید و در ماده معتدل احداث تفاهت و آنرا تفه میسازد پس حرافت آخر طعوم مفرده اشیاء حاره است و بعد از آن مرارت و بعد از آن ملوحت و حموضت ابرد طعوم مفرده اشیای بارده است و بعد از آن عفوصت و بعد از آن قبوضت و دسومت معتدل ترین انواع اشیاء معتدله است و بعد از آن حلاوت و بعد از آن تفاهت و این جدول جامع اقسام طعوم بحسب فواعل و مواد است و اکثر این مراتب در اکثر اثمار خصوص ملو آنها بیش و ظاهر میگردد و مثلاً اگر بر ماده آنها رطوبت و لطافت غالب باشد مانند انگور و انبه و امثال آن هر دو که در ابتدا تفه پس قابض میباشد باعتبار کثافت ماده و عدم تاثیر حرارت در آنها که اشتی دیعد از آن لطافتی یافتند و حرارت در آنها اندک زیاده تاثیر نمود عفص مایل بحموضت میگرداند و رفته رفته حموضت می افزاید و حموضت می کاهد و چون قریب باعتدال رسید میل بحلاوت می نمایند و آهسته آهسته حلاوت می افزاید و حموضت می کاهد تا آنکه شیرین میگردند و اگر رطوبت در آنها بسیار و وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجه اصلیه

فواعل / قوابل	حرارت	برودت	قوة معتدلة
لطیف	حریف حار یابس	حامض بارد رطب	دسم معتدل
کثیف	مر حار یابس	عفص بارد یابس	حلو معتدل مایل بحرارت
معتدل	مالح حار یابس	قابض بارد یابس	تفه بارد رطب

ناقص گردد و حرارت غریبه در آنها تاثیر نماید باز حامض میگرداند و اگر ماده آنها چندان لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد میگرداند آنها را حریف و یا مر و در ابتدای حرارت و اکثر طعوم مشاهده شده در بعض آن طعم شبت و نانخواه و رازیانه و کافور و غیرها نیز دریافت شده و هم برین قیاس اثمار دیگر باختلاف مواد و فواعل و با اندک تفاوت تاثیر و تاثر آنها متعدد و مختلف میگردد و چنانچه ذکر یافت بدانکه بعض طعوم با هم مشارک اند ولیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مر است الا آنکه در حریف بسبب لطافت ماده ظهور و تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مر کمتر و نیز مر و مالح با هم مشارک اند الا تاثیر فاعل در مر زیاده است از مالح و لهذا چون در مالح حرارت زیاده از حد لایق تاثیر نماید در لطافت و رطوبت آن را فانی سازد و ماده آنرا کثیف گرداند آنرا مر نیز میگرداند مانند نمک مر بخلاف نمک طعام و همچنین قابض با عفص و عفص با حامض و حامض با تفه مشارک اند و ظهور آثار و افعال هر یک نیز بیان نسبت بمراتب میباشد و الله اعلم و اما حریف بکسر حاء و راء مهملتین و دوم از آن هر دو مشدد و سکون یای مثناة تحتانیه و فاء که بفارسی تیز و تند نامند آنست که در میان چشیدن زبان را بگزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلد و عوض در آن و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تسقیه و تعفین و تسخین و احراق است بسبب شدت گرمی و لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و هر چه تیزی در آن تیزی باشد بمراتب خود و اما مر بضم میم و تشدید رای مهمله یعنی تلخ است آنست که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و عوض در آن نماید و سطح آنرا خشن سازد و طبیعت را از آن کراهت و نفرت بود و طبیعت را بر هم زند و از افعال آن جلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تخشین و تجفیف و تسخین و منع تعفن است اما کمتر از حریف بسبب حرارت و ارضیتی که در جوهر آنست و در سایر افعال ضعیف تر از حریف است الا در تجفیف و منع تعفین که زیاده از آنست بسبب ارضیتی که در جوهر آنست مانند صبر و مرکی و هر چه تلخ و در آن تلخی است نیز بمراتب خود و اما مالح که بمعنی شور است آنست که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن و جلا دهد سطح آنرا و از افعال آن تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تغسیل و منع عفونت و تسخین باعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود و در سایر افعال قریب بمر است و از آن ضعیف تر مانند املاح و آنچه در آن ملوحت باشد نیز بمراتب خود و اما حامض و حموضت که بمعنی ترش و ترشیت آنست که سطح زبان را اندک بگزد و نفوذ در آن نماید و آب در دهان آید حتی از تصور آن و افعال آن تلطیف و تقطیع و تنفیذ و ازخبار و تفتیح مجاری و تسدد و جلا و احداث برودت و رطوبت است بسبب برودت و مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوهای ترش و آب ماست و آنچه در آن ترشی است نیز بمراتب خود

و اما عفص بفتح عین مهمله و کسر فا و صاد مهمله که بمعنی زمخت است آنست که اجزاے زبان را بر هم کشد و جمع و خشن و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و تعصیر رطوبات و تخشین
و تبرید است بسبب برودت ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و آنچه در آن عفوصت و زمختی باشد نیز بمراتب خود و اما قابض که بمعنی گیرنده است آنست که اجزاے زبان را
بهم آورد و چندان خشن نسازد که عفص میساخت و از افعال آن تغلیظ و تکثیف و قبض و تجفیف و تقویت اشتها و حبس اسهال و تبرید است بسبب برودت و ارضیت جوهر خود و در سایر
افعال ضعیف تر از عفص است بسبب کمی کثافت جوهر خود نسبت بآن مانند فوفل و آنچه در آن قبوضت باشد نیز بمراتب خود و اما دسم بفتح دال مهمله و کسر سین مهمله و میم و دسومت
که بمعنی چرب و چربی است آنست که سطح زبان را ملایم و منبسط و مستوی سازد و از افعال آن ترتیب و تلیین و ارخاء و ازلاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و تسمین قلیل است بسبب لطافت و حرارت
و مائیت جوهر خود مانند ادهان و اسمان و اشیای دهنی چرب و اما حلو بضم حای مهمله و سکون لام و واو و حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی است آنست که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی
سازد و طبیعت مدبره بدن آنرا دوست دارد و قوت جاذبه و کبد آنرا بزودی بخود جذب نماید و مشتاق بدان باشد و افعال آن جلا و ارخاء و انضاج و تلیین و ترقیق و اذابه و استحاله بخلط
غالب خون و تسمین قلیل است بسبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود مانند شکر و عسل و دوشاب انگور و توت و خرما و انجیر و انبه و بالجمله آنچه در آن شیرینی و شیرین باشد و اما حلو قوی الحلاوة
شدید الاستحکام پس آن درشت کننده سطح زبان و معطش است مانند شکر سرخ و بعضے انواع عسل ماده که بجوش آمده و اما تفه بفتح تای مثناه فوقانیه و کسر فا و ها که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و یاے مثناه تحتانیه
و خا معجمه و تفاهت که بمعنی بیمزه و بیمزگی است آنست که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و قبوضت
و امثال اینها است اگر با رطوبت باشد و بدانکه شدت و حدت طعم دلالت بر حرارت میکند و اعتدال و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست
و رخاوت و ملایمت و تلیین بر رطوبت و بر همین قیاس و نسبت و از ترکیب اینها میتوان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را و گاه است که شے مرکب نمود و چیزی که یکے بارد و بے طعم و دیگر حار
و با طعم باشد بارد بود بواسطه غلبه جوهر بارد بر جوهر حار پس درین نوع مرکب طعم آن غالب نباشد بسبب جوهر حار و فعل آن برودت بسبب غلبه جوهر مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر
برودت آن از جوهر بارد آنست و این چنین شئ را مرکب القوی مینامند و امثال این بطریق صناعت آن است که چون اندکی صبر را در بسیار آن دوغ ترش حل نمایند البته طعم انرا تلخ میسازد و اما مزاج
آنرا گرم نمی نماید پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف گرداند و مزاج آنرا متغیر نسازد پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولے جائز است هر چند
دو مثال مذکور سخن است پس استدلال بطعوم کلیه نباشد زیرا که در بعضے جاها مخالفت با مطلوب مینماید و گاه مجتمع میگردانند و در طعم در جرم شئ واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در عفص و
بشع و بشاعت مے نامند و مانند مرارت و ملوحت در اراضی سنجه و آب دریاے شور و این را زعوقت و زعاق میگویند و مانند مرارت و حراقت در عسل مطبوخ از حد در گذشته و کف بجوش آمده
و بعضے اثمار شیرین از حد در گذشته و مانند حموضت و مرارت و قبوضت در بعض میوها و مانند مرارت و حراقت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال این مرکبات غیر اینها
نیز بسیار است از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها و الله اعلم بالحقایق کلها اما رائحه که جمع آن روائح است که استدلال کرده میشود بدین نیز در اکثر امور بر کیفیت و مزاج شئ ذی الرائحه یعنی بمحض
بوئیدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن در می یابند مزاج آنرا زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر حرارت دارد و بوے ضعیف بر برودت و بوے ملایم بر اعتدال و همچنین و لیکن این نسبت بطعوم
ضعیف تر است و کلی نیست زیرا که بسیار واقع میشود که رائحه چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض گلهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی و عفوصتے نباشد و کیفیت شان وراے آن باشد
و بدانکه در کیفیت استشمام روائح بعضے گفته اند که اجزاے لطیفه آنها است که جدا شده و مختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد و بعضے گفته ابخره لطیفه آنها است که جدا گشته و مختلط بهوا شده
بحس شامه میرسد و فی الحقیقت شاید بعض اشیای ذی الرائحه چنان باشد و بعضے چنین و بعضے که جوهر آنها لطیف و جرم آنها بجهت متحلل باشد هر دو نحو بود که هم اجزاے صغیره و هم ابخره لطیفه از آنها
جدا گشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه رسند و مدرک گردند اما اکثر اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت که قابل آن نباشد که اجزاے صغیره و یا ابخره لطیفه آنها جدا شده بشامه رسد
خالی از رائحه میباشند مانند احجار که در عمارات و بیوت و غیرها بکار میبرند و حجر یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و لهذا طریق استدلال بر رائحه در اینها مسدود و مفقود است و بدانکه روائح منقسم میشوند
بسه قسم اول باعتبار چیزیکه مقارن آنها است از طعوم و در اکثر امور نام برده میشوند این روائح بنام آن طعوم بسبب شدت مقارنت آنها با یکدیگر مانند آنکه میگویند بوے دوشاب و شکر و عسل و سرکه است
و فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارند و فلان میوه و فلان چیز بوے ترش و همچنین سایر طعوم و استدلال باینها مانند استدلال بآنها است دوم استدلال بملایمت و منافرت آنها است چنانچه گفته میشود
که این رائحه ملایم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب است مانند رائحه عنبر و گلاب و گلهای خوشبو از ورد احمر و ورد چینی و نرجس و امثال اینها و استدلال باینها کرده میشود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت
ماده اینها در اکثر و یا آنکه فلان رائحه کریه و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت است مانند ملیت منتن و ثوم و جیفه مانند اینها و استدلال کرده میشود باینها بر حدت کیفیت جوهر حرارت و کثافت ماده آنها
در غالب احوال سوم باعتبار فعل و تاثیر آنست در حاسه شامه چنانچه گفته میشود فلان رائحه مسکن حرارت و طراوت بخش دماغ است مانند نیلوفر تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و فلان رائحه
مهیج حرارت و خشک کننده دماغ است مانند مشک و جندبیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت ماده کرده میشود و از ثانی بر حرارت
و یبوست و بالجمله رائحه حاره حاده که موافقه ملائمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت ماده و هر رائحه قویه کریه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت ماده و هر رائحه ملایمه مسکنه حرارت
و نفس و مفرحه قلب و روح و مرطبه دماغ و منومه بعضے از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده میکنند و بعضے بر برودت و رطوبت والله اعلم و اما لون که جمع آن الوان است

پس بدانکه استدلال باینها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب تمام بهم واقع است و بهمان کلی نیست اکثر است که مختلف میگردد و بالجمله استدلال بطعم آن است که چون بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت میکند جهت آنکه برودت منعقد میگرداند جسم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده میشود و لون سواد اکثر اوقات خود دلالت بر برودت و یبوست میکند جهت آنکه برودت سیاه میگرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده میشود در اشجار یابسه و میوه های خام که چون بپزد آب که چون سرد گردد بسیار سیاه میشود و در آغاز سبز بوده آنگاه اشکال شد و خشک و سیاه میگردد و فعل حرارت در آن هر دو بعکس است یعنی سیاه میگرداند رطب را چنانچه سیاه میگرداند جرم تر را فحم و جسم یابس سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبا گفته اند هر گاه که اصناف نوع واحد اند و الوان آنها مختلف شوند و رنگ که بعضی مایل بسپیدی و بعضی مایل بحمرت و بعضی مایل بصفرت و بعضی مایل بسواد باشند پس مایل ببیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد و اصناف خود است و مایل بحمرت مانند صندل احمر پس آن کمتر و مایل بصفرت نیز از آن کمتر مانند صندل اصفر و بستر مایل بسواد از همه زیاده در یبوست مایل بیاض که ازهمه اصناف خود بعده از آن احمر و بعد از آن اصفر غالب تر و پس تر اسود است و اگر طبیعت آن دوا مایل بحرارت باشد پس حکم آن برعکس باشد مانند عسل سفید و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز میباشد بسیار گرم و مایل بسفیدی میباشد گرمیش از آن سرخ و کمتر و در بطیخ و انبه و خربزه حکم بالعکس است یعنی اکثر امر یعنی بسته و انبه و خربزه زرد و بنفش رنگ شیرین تر و بهتر میباشد از سرخ و الوان دیگر چون مرکب نمود دلالت آنها نیز بحسب ترکیب و غلبه بعضی آنها است بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سایر الوان مرکب از آن هر دو اند و بدانکه گفته اند سواد مطلقا علامت حرارت است و نیز سواد و بیاض مطلقا علامت برودت و سرخ مطلقا علامت اعتدال و سبز مطلقا علامت برودت و یبوست و زرد مطلقا علامت حرارت و یبوست پس چون دلیل سواد و حدت رایحه که افیون دارد و میباید که گرم باشد سرد و لهذا گفته اند که قانون استدلال بالوان ضعیف و مشوش و مضطرب است و اکثریت نه کلی جهت آنکه اکثر شبیه بغلط واقع میشود مثلا چون غلط کرده شود در یک حل شیر و مثقال فربیون باین حیثیت که بگدازد آن هر دو و اجزا و محسوس نگردد اجزای فربیون جدا از شیر و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانند با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته باشد بسیار و همچنین است حکم در طعم و رایحه نیز افیون و کافور که با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند بحدیکه غالب آید بر اکثری از طعمها و بوها قوی مانند فلفل و زعفران و جند بیدستر و عنبر و مشک و غیر اینها در ترکیب و ممتزج که افیون یا کافور باشد غالب آید طعم و رایحه هر یک از آن هر دو بر کل اجزا و همچنین استدلال بسرعت اتحاد و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن نیز کلی نیستند پس استدلال بامور محسوسه تنها بدون تایید تجربه و تکرار و تکثار استعمال تا قصر ناتمام است و حکم بالجزم نمیتوان نمود با نها بلکه کیفیتی از کیفیات اربعه بالیقین یعنی ظن غالب حاصل میگردد از آنها زیراکه میتوان بود که شئ ممتزج مرکب بارد باشد و یا حار و طعم و رایحه و لون آن هر یک جدا جدا دلالت بر خلاف آن نمایند و از حیثیت اجتماعی بر خلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزای مختلفه باشد و جزو ذی طعم یا رایحه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزا باشد و در ممتزج بهمان ظاهر گردد چنانچه در تراکیب فیونیا و اطریفل و دیا قوذیا و افیونی کافوری و قرص کافور و لوف فیون و قطران که سواد و لون و بو و تندی آنها است مشاهده و ظاهر میگردد و همچنین رایحه و لون و طعم نیز در افیون و کافور که لون آن هر دو سفید دلالت بر برودت دارند و حدت رایحه و طعم آن هر دو دلالت بر حرارت و بقوت لون افیون نیز دلالت حرارت میکند چنانچه ذکر یافت و لهذا اشتباه تو هم بعضی گشته و آن هر دو را حار دانسته اند و میتوان توفیق و جمع بین القولین بدین طریق نمود که آن هر دو از جمله ادویه مرکبة القوی اند در آنها دو جزو غالب است یکی لطیف حار که حامل رایحه و باعث حدت و افعال حرارت گشته و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب لون و حدت و افعال برودت شده و بعد ورود در بدن جزو لطیف حار آن بسبب فعل و انفعال طبیعت اثر خود نموده بزودی تحلیل میرود و نایل میگردد و باقی میماند جزو کثیف ارضی بارد آن و موثر بودن برودت آن ظاهر میگردد و بدانکه الوان شش نوع میباشد ابیض و احمر و اصفر و اخضر و اسود و ازرق و هر یک را صفتی خاص است مانند لیقق و قانی و فاقع و ناصع و غربیب و حالک و نیز واضح که آن لون ها بدان صفت در حالت کمال خود اتصاف نموده میگویند ابیض لیقق یعنی سفید در کمال سفیدی و همچنین میگویند احمر قانی و اصفر فاقع و اخضر ناصع و اسود غربیب یا اسود حالک و ازرق واضح و ادله هر یک از امور مذکوره بتفصیل در شروح قانون و کتب مبسوطه و رسایل این فن مذکور است چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود و اما استدلال بامور خود از افعال او چنان است که اگر دوائی در آن تقطیع و تقبیض باشد حار و یابس است یا برودت یعنی مرکب القوی است یا غلبه حرارت و آنچه در آن تحلیل و نضج است بود در آن ناریت و رطوبت غالب آید و آنچه قوت آن بسیار لطیف و خفیف باشد و یا قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا و یا قابل سحق نباشد مانند کاسنی دلیل آن است که جزو حار ناری آن بسیار تحلیل و لطیف است و جزو ارضی بارد کثیف آن بسیار و همچنین قیاس استدلال با حوال دیگر باید نمود والله اعلم بحقایق الامور کما هی لانه فاعلها و خالقها جل شانه

فصل پنجم در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه بحیثیتی نماند که چون اکثر ادویه بسبب تاثیر بلدان و فصول اربعه خشکی و تری و تازگی و کهنگی و خامی و کمال رسیدگی و امثال اینها مختلف الصور و الماهیت میباشند پس هر گاه شخصی مثلا در بلدی بدون بلدی و یا در فصلی بدون فصلی و یا در حین تازگی و یا در زمان خشکی یا در وقت خامی و نارسی یا در هنگام پختگی و رسیدگی امثال اینها دوائی را مثلا مشاهده نماید و بحسب ادراک خود بیان ماهیت از شکل و رنگ و طعم و رایحه و غیر اینها از آن نماید و دیگری در غیر آن بلد و اوقات و احوال دیگر ملاحظه نماید و ماهیت و طبیعت و منافع و مضار آنرا موافق محسوس خود ذکر نماید و همچنین باین احوال مذکوره هر یک مخالف یکدیگر خواهند و احاطه بر جمیع احوال مراتب هر چیز متعذر و مشخص است و همچنین هر یک کما هی نفع و ضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذکر خواهند و ظاهر است که امور مذکوره منحصر در آن نیست و بحسب و ضیاع ظلی و تغیرات آنها اختلافات در امزجه و خواص ادویه واقع میشود و باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت گردیده این امور مذکوره است والله اعلم بدانکه انچه از کتب متقدمین ظاهر میگردد اول کسیکه متوجه تحقیق و جمع و تالیف ادویه گردید دیسقوریدوس ثانی بود که بعضی مردم او را لقمان حکیم میدانند و او کتابی مسمی بمقالات سته در بیان حشایش تالیف کرده پس فیض بن حکیم است و او ادویه را جمع نموده و بیان کرده و ماخس اصغر و اکبر و تریاق اکبر را جمع و ترکیب نموده پس جالینوس ملقب براس البغل که منافع ادویه مفرده را ذکر نموده لیکن متعرض بعلل و مصالح و سایر احوال آنها گشته اول کسیکه متوجه ترجمه و نقل از سریانی و یونانی شد ... نصاری بابلی است و او زیاده از ترجمه دیگر چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشاپوری از سریانی بعربی نقل کرده و بازیادتی افادات و ترجمه او مسمی بمنقولات اسحق گشته و حنین والد او اغذیه را از ادویه جدا کرده و پس بناشد در این باب تالیفات بسیار کرده اند و اول کسیکه از اهل اسلام متوجه تالیف آن شد محمد بن احمد بن زکریا

است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده پس شیخ الرئیس ابوعلی ابن سینا پس ابن اشعث پس ابوحنیفه دینوری پس شریف پس یحیی بن جزله صاحب منهاج پس جرجیس بن یوحنا پس صاحب امین الدوله
پس ابن تلمیذ صاحب منحج پس ابوریحان بیرونی صاحب تنخیره پس مترجم آن پس شیخ ابن بیطار پس حاجی زین الدین عطار صاحب اختیارات بدیعی پس شیخ یوسف بغدادی مؤلف ما لا یسع للطبیب جمله
مشهور بجامع بغدادی پس شیخ داؤد انطاکی مصری مؤلف تذکرهٔ اولی الالباب پس حکیم علی گیلانی شارح قانون و ابسطی در ادویه داده پس حکیم میر محمد مومن تنکابنی صاحب تحفة المؤمنین ادویه
بسطی داده پس نواب معتمد الملوک حکیم سید علوی خان قدس سره ولیکن از مؤلفات اوشان آنچه بنظر رسیده اکثر منتشر و ناتمام است و دیگر کسے بطول و بسط شاید متوجه نشده و ابن جزله در الفاظ کے
هر دو مفردات و مرکبات را در هم ذکر نموده اند و در ادویهٔ هندیه بهتر از دستور الاطبا موسوم باختیارات قاسمی حکیم میر محمد قاسم ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته و مجربات افضلی حکیم
میر محمد افضل نیست ولیکن این هر دو و دیگران نیز از اطبای هند هیچ یک متوجه بیان ماهیت نشده اند و طبیعت و افعال و خواص اهم خوب بیان فرموده اند و معنی ادویهٔ هندیه را که حکیم میر عبد المجید
بر حاشیه تحفه نوشته بیین تر و بهتر است انشاء الله

فصل ششم

در بیان طریقهٔ اخذ ادویه و حفظ و صیانت آنها اما بالاجمال پس باید که اولی و لایق آنست که ادویهٔ قویه و مشهوره هر بلد و مکان که در آنجا
قوی تر و بهتر میشوند از بلدان و اماکن دیگر از همانجا در زمان و فصل لایق و نهایت ادراک نشو و نما و کمال نضج و رسیدگی آن اخذ و التقاط نمایند مانند آنکه اطبا را دریافته اند دهم تشرین الاول از ماه رومی سقمونیا
را از جبال انطاکیه با مواد اگر بقول و سناد البقراط که عالم با کل مرض بعقاقیر ارضه و بلده عمل نموده و معالجه امراض هر بلد و مملکت را بادویهٔ مختصه همان بلد و مملکت نمایند بهتر است جهت آنکه بمناسبت نفع اند طب
فایده و صحت از برای اهالی آن بلده و مملکت از ادویه بلد و مملکت دیگر و بالتفصیل بدانکه آنچه معدنی و از قبیل احجار و اطیان است بهتر آنست که از معدن معروف و مشهور آن و اوایل زمستان اخذ نمایند یعنی هر بلد
و مملکت و هر مکان که بهتر میشوند نه از غیر آن مانند قلقدیس از قبرس و زاج از کرمان و لاجورد از کاشغر و فیروزه از نیشاپور و لعل از بدخشان و یاقوت از پیگو و لؤلؤ از دریای بحرین هر سوزه و مانند اینها و چند
رنگین و صاف و شفاف و آبدار و خالص و بزرگ و بیغش تر باشد در یزه و سفت و آمیخته بچیزی دیگر از خاک و غیره نباشد بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رایحهٔ مختصه هر یک مانند خاک زمرد و اطیان بر قرار
و کمال خوبی باشند و همچنین قیر و موسیائی و نفط و امثال اینها اما آنچه نباتی است بدستور مذکور یعنی آنچه اوراق و دانه هاست باید که بگیرند از اماکن مختصه هر یک فصل و زمان و وقت لایق و بعد رسیدن بکمال خود
و پیش از افتادن از درخت و پژمردگی و متغیر شدن ثبات و رنگ و بوی آن و در سایه باحتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات و غیرها محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعیف نگرداند و غرض کمال
خشکی آن باشد که آفتاب بکمال احتیاط خشک نمایند و آنچه از قبیل بزور باشد واجب آنکه بگیرند آنها را بعد بستن و محکم شدن جرم و خشک شدن رطوبت آنها بحد اعتدال و زایل شدن خامی و روز زردی پژمردگی
آوردن اوراق و بدستور در سایه خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط باشیای غریبه و رسیدن نم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار بدانها محفوظ دارند بدانکه ادویهٔ نباتیه و ذات کیفیات منحرفه مفرده و مرکبه بلدان
منحرفة بالکیفیة و اراضی صلبه بهتر یافت میشوند و همیشه ادویه از آن بلدان و اراضی قوی تر میباشند و لهذا ادویهٔ جبلی و سهلی و بری اقوی اند از بستانی و در اکثر امور و ادویه بارده در بلدان حاره و بالعکس
نزد کیفیت آنها در اکثر امور شدید تر و قوی تر میباشد و ادویهٔ معتدله در بلدان معتدله و رطبه در بلدان یابسه پس اخذ آنها از آن بلدان و اراضی اولی از غیر آنهاست و آنچه از قبیل قضبان و قشور باشد بدستور آنکه
که بعد از نمو و رسیدن بکمال لایق بحال آن و پیش از پژمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخذ ثمر و هنگام ریختن برگهای آن و قبل از ریختن
تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهتر است و بدستور خشک نمایند و آنچه از حشایش باشد بتمامی اخذ باید نمود در هنگام کمال بلوغ و رسیدگی و تر و تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند
و نگاه دارند تا بمصرف لایق آید و آنچه از قبیل ثمار باشد نیز بدستور بعد کمال نضج و رسیدن و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود بخود از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب خام آن باشد مانند بسر آن
و آنچه را از آنها درست با پوست خشک باید نمود همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مقشر و یا ورق باید نمود و پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه را بر ریسمان باید کشید بر ریسمان
کشیده در سایه یا آفتاب کمی باحتیاط خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت و عفونت و تکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و باید که کل ادویهٔ نباتیه را در کمال هنگام رسیدگی
و نما و پیش از خشکی و پژمردگی و ضعف و نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام کدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه باران خورده و قریب العهد آن باشد
ضعیف است و ادویهٔ بریه و صحرائیه اقوی اند از بستانیه و حجم و ضخامت آنها کمتر است در اکثر و جبلیه اقوی اند از بریه و شگوفه و گلها آنچه بالیده و تر و خوشبو تر و شگفته و پژمرده نشده باشد بهتر است از مخالف آن و گل سرخ
قبل از تمامی شگفتن اخذ آن بهتر است و همچنین بستانی آن و از برگها آنچه ضخیم تر و خوشبو تر و تازه تر باشد بهتر است و از قضبان و اصول آنچه کجی و پژمردگی آن کمتر باشد و از بزور آنچه بزرگتر و فربه تر و چرب تر
و سنگین تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه شاداب تر و پرگوشت تر و سنگین تر باشد و دهن و طعم و رایحه هر یک زیادتر و بهتر و زیاده و قوی تر باشد اقوی است از مخالف اینها و اما البان شیر هر گاه تازه آن بهم رسد
بطریق مقرر لبن انسان اخذ نمایند و الا اگر تازه آن بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود بدستور سایر یتوعات پوست تازه آنرا بشویند و یا خشک آنرا در آب گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند
تا غلیظ و منجمد گردد پس آب آنرا جدا کرده خشک نمایند و لبن خشخاش را که افیون است از خشخاش مصری و یا کازرونی یا عظیم آبادی در مصر و کازرون بشرطیکه در افیون انشاء الله تعالی
خواهد آمد همچنین لبن بلسان و سایر البان را از اماکن مختصه و از زمان لایقه و بالجمله هر جا که خوب و قوی القوة گردند اخذ نمایند نه از جائیکه ضعیف القوة باشند و اما صموغ پس واجب است که اخذ
و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن شگوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن بحدیکه منفرک و سفت گردد یعنی قبل از آنکه
خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند و **اما عصارات** پس باید که از ادویه جیده اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و بآتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند
و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه و کثیفه محافظت کنند مانند اقاقیا و عصارهٔ الحلیج و انبرباریس و غیرها و هنگام استعمال نیز طبخ نمایند مگر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن جائز نیست

و اما ادویه حیوانیه پس واجبست که حرکت نموده حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقه و الاعضا دمسندان بهار یا ابتدای صیف و پیشاب زرد یا ضعیف و نقصان آورد که مدت
بقای قوت آنها و ابتدای ضعف بعد از مدتی که بحسب شدت و ضعف آن ... گردد و ... موسوم بیدانه گشته و آن چنانست که اول فصل تابستان که هنگام ... قوت
آنهاست تناول نمایند و خون اول و آخر آنها نگیرند که ... خون و ... بار و ... یا ظرف ... یا ... گیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچه کرباس یا کیسه ... نمایند و ...
... خشک گردد و ... بر ... و ... آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت یک مثقال آنرا با آب کرفس ... یا با شراب و امثال آن بنوشند و یا ... را البته الطف مقرر است ...
... دستور حفظ زهره حیوانات که تازه باید آنست که محل قطع ... آنرا بحیاط ... در شیشه که محل ... باشد ...
... زهره ... و اگر ... رطوبت بر ... آن بلد غالب باشد باید که محل ... باشد دستور حفظ مغز حیوانات که متعفن نگردد آنست که ...
... در شیشه خشک کرده ... در ظرف قلعی ضبط کنند ... دستور حفظ بیض ادویه آنست که بعضی آنها را که با هم
جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل ... آهن ربا ... تخم مرغ با نمک و ساذج با زنجبیل و ... را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف
قلعی ... و عرقها و میاه ... در شیشه سر تنگ ضبط کنند ... در ظرف مزجج ... توتیا و عرق ... در ظرف مس بهتر میماند و مجموع اوراق و بیخ ...
... و آفتاب ... باید داشت و ظرف قلعی جهت حفظ ... اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است والله اعلم **فصل هفتم** در بیان اعمار بعضی ادویه مفرده بالاجمال والاختصار
بدانکه ادویه مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی اند پس معدنی ... اعمار انواع اصناف آنها بحسب شرافت و خست و تمام ... ترکیب ... اجزا ... لطیف بودن اجرام آنها
آنها ... مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی میمانند و فاسد نمیگردند و یا اقل مدت بقای آن کمتر از ذهب ست و معدنیاتیکه بدان مشابه نباشد یعنی
ناقص ... باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها بسیار نمی مانند و بزودی تباه و فاسد میگردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند و مدتی در آن بمانند ... ناقص میشود و قوت آن
تا یکسال و رفته رفته باطل میگردد و سفیداب قوت آن تا شش سال باقی می ماند و ... سنگ باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی میماند ... و توتیا و ...
... ماند ... و ... و انواع خوشرنگ و خوشبوی ... مدتی مدید قوت آن باقی میماند ... مدت بقای قوت آن ... کمتر است و مادام که ... رنگ و صفا
در آن باقی است نیکو است و اما اطیان طیب الروایح مانند طین ... و مختوم و آنچه بدان ... مانند مدت بقای قوت آنها ... کمتر است و گل ... و اطیان را چون ...
قوت آنها ضعیف و زایل میگردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان دیگر میشوند بحسب مراتب خود ... و آنچه صاحب ... است مادام که رائحه باو باقی است قوی است پس بدستور ضعیف و باطل میگردد
و مثل سایر احجار و اطیان میشوند والله اعلم **فایده** بدانکه اکثری برآنند که معدنیات بسایط متفرقات زیبق و کبریت است پس هرگاه آن هر دو در نهایت خوبی و جوهر و صفا باشند و کبریت
... قوت ... صابغه و غالب باشد در معدن صورت ذهبی بران مرکب ... فایض میگردد ذهب تکون می یابد و اگر زیبق غالب باشد با قوت بارده و صورت
... می یابد و نقره متکون میگردد ... اجزای ... باشد و کبریت کمتر و باقوت ... صورت قلعی می پذیرد و هرگاه ... جوهر ... باشد صورت اسرب می یابد و اگر زیبق جید ...
که مانع ظهور اسباب صابغه باشد ... آن اسباب وافر باشند صورت نحاسی ... با ... غالب باشد صورت ... تا ... پذیرد
و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورت حدید بر و فایض میگردد و اهل صنعت کیمیا را عقیده آنست که انقلاب بعضی ببعضی باعمال مخصوصه ...
... جوهر ... ممکن است ... این سخن ... زیرا که انقلاب حقایق محال است و همچنین احجار نفیسه غیر متطرقه مانند یاقوت و الماس و زمرد و غیرها نیز اصل و ماده و بسایط
آنها زیبق و کبریت است باختلاف مراتب از صفا و کدورت و غیرها والله اعلم و همچنین اگر زیبق جید ... باشد ولیکن کبریت ناصاف باشد ترکیب غیر محکم یعنی ... صورت ... مدت ...
... و اگر هر دو جید و صافی باشد محکم الترکیب گردد یعنی حافظ صورت ... مدت مدید بود والله اعلم اما ادویه نباتیه پس آنها یا نیاده ... زیرا که یا از قبیل صموغ و عصارات
و یا ازهار و نفاح و یا ادهان و یا البان و ... و یا اوراق و یا ثمر و بزور و یا اغصان و یا اصول و ... و امثال اینها اند پس صموغ مانند صمغ عربی و کثیرا و اشق و ... و ...
دم الاخوین و امثال اینها مدت بقای قوت آنها تا سه سال است و اما عصارات مانند اقاقیا و حضض هندی ... و افیون باصطلاح قدیم که عصاره ... بهر سبیل ...
هندی و دم الاخوین بقول صاحب خلاصة التجارب که عصاره ... است ... اکثر و اما ازهار و نفاح ... مانند بنفشه و نیلوفر و ورد احمر و گل گاوزبان و نفاح اذخر و ...
و امثال اینها و اوراق مانند ... گاوزبان و ... و ساذج هندی و ورق ... و امثال اینها نیز بحسب قوت و ضعف خود یکسال نهایت تا دو سال قوت آنها قوی میباشد پس ضعیف و باطل
میگردد و اما البان ... مانند سقمونیا و فرفیون و امثال اینها پس سقمونیا قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و رفته رفته باطل میشود و فرفیون تا چهار سال و افیون ... سال قوت آن باقی
... و بالجمله اکثر البان قوت آنها قریب بدو سال باقی میماند و اما ادهان مانند ... دهن بلسان و قطران مانند اینها پس ... بزودی فاسد میگردد خصوص ... که ...
... آنها بمراتب یکسال تا دو سال ... میگردد و اما دهن بلسان پس از قبیل البان است و قوت آن تا مدت مدید باقی میماند ... قوی تر میگردد ...
... تا دو سال و اما اثمار مانند عناب و سپستان و حب بلسان و ... و اثمار ... و ... و امثال اینها پس اینها مختلف

میباشد آنچه از انها کثیر الدهن است مانند مغز گردگان و بادام و پسته و چلغوزه و نارجیل و کنجد و خشخاش و چهار و هندوانه و خربزه و کدو و امثال اینها تا یکسال اگر در قشر خود باشند والا تا یکهفته و کمتر از آن خصوص مغز پسته و گردگان و اما بزر مانند بزر رازیانه و کمون و کرویا و کاسنی و کشنیز و کاهو و خشخاش و کنجد و امثال اینها پس از اینها آنچه قلیل الدهن مانند حلبه و حرف و خردل و بزر انجره و امثال اینها است تا دو تا سه سال بجهت قلت رطوبت و تکاثف اجزاء از نم و رطوبت و خاک باد و غیرها باقی میماند و اکثیر الدهن کمتر مانند بعض بزور مذکوره قبل و اما اغصان و لحا و اصول و قشور مانند عود بلسان و زرنب و شیطرج و شکاعی و بادآورد و بیخ کاسنی و رازیانه و تفاح و کرفس و اذخر و خبطیانا و عاقرقرحا و تربد و دار چینی و قرفه و سلیخه و ماهی زهره و پوست بیخ کبر و انجبار و امثال اینها پس مختلف میباشد بقاء آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت و رخاوت و ضعف پس آنچه مانند قسط و زراوند و وج و درونج و زرنباد و زرجوبه و دارچینی و قرفه و سلیخه و زنجبیل و امثال اینها است قوت آنها تا ده سال باقی میماند و غاریقون از اینها زیاده و مگر آنچه در آنها رطوبت فضلیه باشد مانند بیخ چینی و زنجبیل و زرنباد و زراوند مدحرج و بهمنین و بوزیدان و شقاقل و امثال اینها که بزودی کرم میخورد و ضعیف و فاسد میگردد و اما آنچه از لحا و عرق مسلسل باشند تا سه سال قوت آنها باقی میماند پس بتدریج باطل میگردد و اما ادویه حیوانیه مانند شحم و مراره و انفحه و قرن و حافر و ظلف و بعر و دم پس شحم که پیه باشد هرگاه بگیرند و نمک سود نمایند تا یکسال قوت آن باقی میماند و لیکن مستعمل در مراهم و بعضی تراکیب دیگر و بعضی امراض نخواهد بود و اما مراره که زهره حیوان باشد پس مدت بقاء قوت آن بیشتر از شحم است خوب خشک کنند و نیکو محافظت نمایند سالها میماند اما انفحه که پنیر مایه نامند بعضی شیردان بچه حیوان کاه ناخورده مانند پنیر مایه شتر اعرابی و غیره پس مدت بقاء قوت آن یکسال تا دو سال است و اما قرن و حافر و ظلف و غیرها که عبارت از شاخ و سم و ناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی میماند و اما زبل و بعر و دم که عبارت از سرگین و پشکل و خون حیوان باشد مانند سرگین سگ و کفتار و حمار و بز و ضب تا یکسال و همچنین خون آن و اما جند بیدستر پس قوت آن تا ده سال باقی میماند والله اعلم

فصل هشتم در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که تا ضعفی در خود نیابد و گرسنه و تشنه نشود طعام و شراب نخورد و ننوشد و آنهم بقدر ضرور و احتیاج که بسر حد امتلاء و تخمه نرسد که مکروه و مضر است و در هنگام استلاء سیری و سیرابی طعام نخورد و آب ننوشد و در هنگام گرسنگی بسیار و عطش مفرط یکدفعه طعام و شراب بسیار و سیر نخورد و ننوشد و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدید مفرط و استیلاء گرمی بسیار بر مزاج مگر بتدریج و دفعات اندک اندک خصوص آنکه طعام ثقیل و یا غیر معتاد و مألوف و یا بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد و همچنین آب غلیظ ثقیل یا بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد بلکه اولا مضمضه نماید و دست و رو بشوید چند مرتبه و اگر از ین تسکین نیابد پس اندک اندک آب بیاشامد و واجب که ظرف طعام در برابر رو باشد که بمحاذات تناول شود نه بطرف راست و نه چپ و نیز لقمه را باید که کوچک بردارد و نیکو مضغ نماید و در تابستان و اوایل روز طعام و در زمستان و اواسط آن و طعام گرم و در بهار و پائیز طعام معتدل و در شبانه روزی دو مرتبه یا یکمرتبه و اگر بهر دو روز سه مرتبه خورده شود بهتر است بدین ترتیب که روز اول اول روز و یا اول شب و روز دوم وسط روز و همچنین و باید که بسیار طول ندهد زمان اکل و بسرعت تمام نیز نخورد بلکه خوب بخاید و بملایمت فرو برد و داخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد و مادام که ثقل در معده و سینه و جشاء یعنی آروغ طعام آید طعام تناول نکند و بالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود و تشنه گردد باید که طعام بخورد و آب بیاشامد و تعیین وقت برات آن اکثری برای متوسطین است و الا اطفال و جوانان محرور المزاج قوی الهضم و پیران و ضعیفان و بارد المزاجان را هر یک بنوعی خاص باشد حکم واحد بر همه جاری نمیتوان نمود و نیز باید که چون طعام تناول نماید هنوز قدری میل و رغبت بطعام گرسنگی باقی باشد که دست از طعام بکشد و ابتدا بطعام معتدل نمایند و اقتصار بر یک نوع از طعام و یا بدو نوع نماید و بعد از آن چند قدم راه رود زیرا که باین نحو تغذیه بدن اکثر صحیح و سالم و حواس نیکو و صافی میباشد و از دهم و پر خوردن بدن ثقیل و حواس کدر و بلید و انواع امراض و اعلال طاری میگردد و اجتناب نماید از خوردن نان گرم و آشامیدن آب سرد بلا فاصله بالای آن جهت آنکه احداث عفونت و بخار نماید و از اجتماع طعام لطیف و شیرین و یا شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه بالای گوشت لطیف و کثیف و همچنین سریع الهضم صالح الکیموس بالای بطئ الهضم ردی الکیموس یا شیرینی و امثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین سریع الهضم را بزودی استحاله میدهد و هضم می نماید و باقی میماند مخالف آنها و باعث گرانی و مرض میگردد و همچنین جمع نماید میان دو طعام که هر دو گرم و یا هر دو سرد بالفعل و یا بالقوه و یا هر دو لزج و یا هر دو نفاخ و یا هر دو قابض و یا هر دو غلیظ و یا هر دو مرخی باشند و از خوردن سرکه بعد از برنج و از ماست با ترب و ماهی و یا بعد از ترب و ماهی و از گوشت مرغ بر ماست و ماهی و یا بالعکس و از شیر یا گوشت مرغ و از شیر با ماست و از انار با هریسه و از انگور با کله گوسفند و از سرکه با عدس یا لوبیا یا ماش و از خربزه با عسل و سویق با عسل و خربزه با انبه و امثال اینها و از آب گرم بعد از طعام شوربه و از آب سرد بعد از میوه خصوص میوه تر و حلوا و طعام گرم و تیز و بعد از خواب و جماع و حمام و بعد حرکت مفرطه و ضعف و ریاضت بسیار و در حین خواب و در خلاء معده یعنی ناشتا و در حمام و مستحسن است جمع میان اطعمه و میوه هائیکه بعضی آنها اصلاح بعضی دیگر نمایند مانند طعام شیرین با طعام ترش و چرب با شور و تیز و بعضی را گمان آنست که جائز است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته آن هر دو یا متشابه اند یا متضاد اگر متشابه اند پس گویا که یک نوع از طعام خورده شده اندک بیشتر و اگر متضاد اند هر یک دفع مضرت دیگری می نمایند و تعدیل حاصل میشود و کلی بود این امر نیز خود و هم غلط است چه میتواند بود که آن هر دو غذا متخالف یکدیگر باشند و هیچ یک مصلح دیگری نباشد و فساد یکی سرایت بدیگری نماید و آنرا نیز فاسد سازد و از جمع ایشان مضرت حادث گردد نه تعدیل مانند آنکه عضو شخصی از آتش سوخته باشد بران برف و یخ گذارند البته ساذجی و متضرر خواهد شد و میتواند بود که دو شئ متشابه باشند و هر یک از آن هر دو مصلح دیگری باشد مثلاً یکی تلطیف غلیظ و دیگری تکثیف غلیظ و یکی تقویت دیگری نماید و همچنین و نیز میتواند بود که دو شئ متشابه هم باشند و ضرر کنند بجهت کیفیتی که عارض هر دو باشد و خاصیتی که لازم اجتماع و ترکیب است و بالجمله این اصلی و قاعده کلی ندارد بلکه بعادت و قوت و ضعف و لطافت و کثافت مزاج بر میگردد والله اعلم

فصل نهم در بیان احراق ادویه و تحمیص و تشویه و قلی و تدبیر غسل و احکام آنها و دستور آشامیدن چوب چینی و عشبه و صفرائش و تمر الهندی و کیاکو

وغیر سیر و نیم پز و شیر الملح و لبن الضان و خاکستر برگ و چوب و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و غیرها اتخاذ و صنائع بعض اشیا اینکه احراق ادویه و احتیاج بدان از برای چند فایده است یا از برای امتحان صیغه
آنست بطبیعت دیگر و یا از برای نقصان قوت و کسر حدت آن مانند زاج و قلقطار و مرجان مخصوص ادویه معینه یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت و شدت نفوذ و استقلال مزاج آنها است بمزاج دیگر مانند اکثر فلزات
و جو بوره و تنکار و حدت و رگ ترب و تنباکو و امثال اینها از املاح مصنوعه در ساده ادویه ماننده جواهر چه لسان و غیرها از برای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح و ما از برای تنقیه و رفع اجزای
غریبه آنها است مانند اشخر و بوره و سرطانات و شاخ ایل و امثال اینها و یا از برای صیاد و قابل سحق گردیدن آنها است مانند یواقیت و طلا و نقره و ابریشم مانند اینها و یا از برای آنکه باطل گردد
روائیت و خباثت و سمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال آن تفتیت حصاة و افعی و اسود سالخ برای جذام و خنازیر زیرا که ادویه یا حار و لطیف الجواهر اند و یا معتدل و یا سرد و توم چون سوخته
شوند قوت آنها ضعیف و حدت و حرارت آنها کم میگردد بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد آنها مانند ادویه مذکوره و یا کثیف الجواهر و غیر حار حاد اند و بسبب احراق و کسب حرارت نار تقویت یابند
هم در حدت و هم در حرارت مانند فلزات و جو بوره و یا آنکه صلب بوند و یا در اجزای آنها رطوبت فضلیه لزجه است و بسبب احراق رطوبت ماسکه منتفیه و لزجه آنها کم و فاسد و فانی میگردد پس بسهولت و آسانی جزو
سائیده میگردند مانند احجار و ابریشم و یا آنکه در اجزای آنها اجزای غریبه است تا آنکه اجزای غریبه آنها زایل گردند مانند نطرون و بعد آنکه جسم اگر رنجه باشد که اغراض مذکوره حسد را اصلا ترک نکند هر آینه مستمر الطبیع خواهد بود
و اگر مفارقت و ترک کند پس اگر سخیف الجسم و متحلل باشد بسبب احراق میل سرودت کند و از غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زایل گردد و اگر کثیف الجسم و غیر متحلل باشد از برای تقویت
میل بحرارت نماید و ایضا باید که در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات و حیوانات و احریر و صموغ و مانند اینها را
ادنی احراق کافی است و هرگاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد احراق آنرا باید شست که غسل و تصویل نامند و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس زکلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی آهک
نامند و آن سریع السحق میباشد پس جسم صلب که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق قابل سحق گردد آنرا تکلیس نامند اما اشیائیکه قابل احراق اند و بدون احراق استعمال آنها جایز نیست پس از آنجمله است
اثمد و ارزیز و اسرب و رصاص که ابار نامند و اسود سالخ و سرطان و طلق و عقرب و اما آنچه را بدون احراق نیز استعمال میتوان نمود پس آن مانند ابریشم و آبار و حب الآس و ذهب و عود و کهربا و یاقوت
و امثال اینها است هر یک را بجای خود در رسوم خود ان شاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و بعضی در ینجا مذکور میگردد احراق **بورق** که بوره باشد آنست که ظرف سفالی را بر اخگر گذارند و آنرا در آن ریزه
و بگردانند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در آن اندازند و حرکت دهند و همچنین چند مرتبه قاشق را گرم نمایند تا آنکه سوخته شود مانند خاکستر
احراق **جبین** و مد البحر و مانند این هر دو که مسمی بتکلیس است آنست که بگیرند هر مقدار از هر یک که خواهند و با آب و نمک پاک بشویند و خشک نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده در کوره
آجر پزی و یا تون حمام و یا تنور بسیار گرم بر روی خشتی بگذارند تا آنکه سوخته و سفید گردد و بادام که سفید گشته کامل نیست مگر در آن عمل باید نمود احراق **حیه** و افعی و اسود سالخ که مار باشد
آنست که بگیرند مار خانگی و یا افعی و یا اسود سالخ هر کدام را که خواهند درست و زنده در کوزه کرده سر آنرا بسته و بطین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یک شب بگذارند پس برآرند که خشک شده
خواهد بود و سحق نموده بازیت خمیر کرده بر خنازیر ضماد نمایند احراق **خطاطیف** که خطافیش است و بفارسی پرستوک نامند آنست که بگیرند بچه خطاطیف را ذبح نموده پر آنرا کنده و شکم آنرا چاک کرده
انچه در جوف آنست برآورده دور نمایند و پاک شسته و نمک بر آن پاشیده در کوزه کرده سر آنرا بگل حکمت بسته در تنور یا در سارجاغ بر اخگر گذارند تا محرق گردد احراق **ارنب** مانند
احراق خطاطیف است احراق **زجاج** که بفارسی آبگینه و شیشه نامند آنست که بگیرند زجاج صاف سفید شفاف خالص پاکیزه را که سنگریزه و خاک و غبار نباشد نرم سائیده در کوزه مطین با بوته
کرده سر آنرا محکم بسته در تون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد رماد زجاج یعنی خاکستر آن بهتر آنست در کفچه آهنی خوب گرم نمایند و در آب قلعی اندازند و انچه از آن تکلیس شده
باشد جدا نمایند و باز تتمه را گرم نموده در آب قلعی اندازند و همچنین تا آنکه تمام تکلیس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا و غبار گردد شربتی از آن مقدار مثقالی با دوازده مثقال آب گرم برای تفتیت
حصاة قوی الفعل است احراق **زرنیخ** آنست که بگیرند زرنیخ املس خالص صافی را ریزه ریزه مانند نخود و باقلا نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده سر آنرا محکم بسته در وسط
سر آن سوراخی برای آمدن بخار بگذارند و بر اخگر گذارند مادام که از آن بخار سیاه بر آید و افعل است و چون بخار آن حنفیه بر آید سوخته سفید گردد کامل خواهد بود احراق **سلحفاة** آنست که شکم
سلحفاة یعنی سنگ پشت را شگافته احشای آنرا افگنده و پاک شسته در کوزه مطین کرده سر آنرا بسته در تنور یا در ارجاع آن مقدار بگذارند که سوخته و سفید گردد احراق **سرطان**
آنست که بگیرند سرطان نهری چندانکه خواهند هنگامیکه آفتاب در برج اسد باشد و یا آنرا بیندازند و شکم آنرا بشگافند و ما فی الجوف آنرا بیندازند و با خاکستر خوب تا دو نمک بشویند در کوزه
سفالی آب نادیده کرده و سر آنرا محکم سازند و بالای کوزه را بگل که در آن سبوس گندم و خطمی و نمک و هم سرشته باشند گرفته خشک نموده در میان تنور که آنرا خوب گرم نموده باشند گذارند و تنور را
بپوشند مثلا اگر شب گذاشته باشند صبح برآورند و اگر صبح گذاشته باشند شام پس از کوزه برآورده سائیده بکار برند احراق **سرطان بحری** نیز بهمان قسم است احراق **شنج و صدف** آنست که بگیرند
شنج سفید املس او بطین حری یعنی طین خالص بگیرند و در تنور بر اخگر گذارند تا سوخته گردد و علامت سوختگی آنست که سفید گردد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مجددا بطین مذکور گرفته در تنور بگذارند تا آنکه سوخته
گردد و صدف و امثال آنرا نیز بدین طریق احراق نمایند احراق **عقیق** و یشب و یاقوت و امثال اینها آنست که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند و مکرر چنین کنند تا آنکه
آب آن سوخته و خشک و مفتت و قابل سحق گردد احراق **لب و مرجان** آنست که هر یک را که خواهند در کوزه سفالی کرده بعد آنکه آنرا ریزه ریزه نموده باشند و کوزه را بگل گرفته
در تنور بگذارند تا سوخته و سفید گردد و ابحد رمادیت نرسد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مکرر نمایند و اول از برای حصول حدت و بورقیت آنست پس برآورند و نرم سائیده استعمال نمایند احراق **لولوا**

آنست که مرواسیا سفته را با قدرے شیر در ظرف سفالین کرده سر ظرف را محکم نموده در میان آتش گذارند و بدمند و پس از زمانی برآورند که دخته شده باشد **احراق ملح** آنست که ملح را گویند
و بعسل خمیر کنند و در خرقهٔ کتانی گذارند و با پارچهٔ نازکی بسته بگل حکمت گرفته در تنور تابیده بر روی خشتی بگذارند و پس از سرد شدن تنور برآورند و گل را از آن دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند
و طریق دیگر آنست که ملح را شسته خشک نمایند و جریش سوده در دیگ سفالی کنند و اطراف سر آن بگل حکمت بگیرند و بر آتش گذارند و اطراف دیگ را از اخگر پر نمایند و آن مقدار بگذارند که ملح از جستن
و حرکت باز ماند که آن زمان بلوغ الحرق است پس برآورند و بکار برند **احراق کهربا** آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزهٔ مطین بگل حکمت کرده سر آنرا محکم بسته شب در تنور گرم بگذارند
و صبح برآورده سوده بکار برند **احراق اقلیمیا** نیز بهمین نحو است **احراق اسرب** که آبار نامند آنست که بگیرند ده درم اسرب را و ریزه ریزه کنند و تنک سازند و در تابهٔ آهنی بر ده درم
بچینند و قدرے سفیداب سحق نموده و قبضه جو بران ریزند و با آهن برهم زنند تا تمام اسرب سوخته گردد و اگر قدرے باند باز جو قدرے بران بپاشند و برهم زنند همچنین تا تمام سوخته شود **نوع دیگر**
آنست که اسرب را صفحهای نازک سازند و بران قدرے کبریت سوده بپاشند و سر آنرا بسرپوش سفالی که دران سوراخے باشد بپوشند و اطراف آنرا بگل حکمت بگیرند و در کوره گذارند و بدمند تا تمام آن
سوخته گردد پس برآورند و بسایند و بشویند و بکار برند و از دود آن در هر دو عمل محترز باشند و باید که مقدار کبریت بازاے هر صد مثقال آن چهار دانگ زیاده نباشد **نوع دیگر** آنست که اسرب صاف [illegible] را
با قدرے گوگرد بگدازند پس در بوتهٔ آهنی کرده در کوزهٔ حدادان بگذارند و چندان بدمند که خوب خاکستر شود و شسته بکار برند **احراق خبث الحدید** آنست که ریم آهن تافته تا هفت مرتبه در سرکه
تطفیه نمایند **احراق آهن و فولاد** آنست که هر یک را که خواهند براده نموده سه شبانه روز در بول گاو بخیسانند پس برآورده بر روے سنگ با آب ملیلجات منقع بسایند پس قرصها ساخته خشک نمایند و مجموع
قرص ها را در دیگ سفالی گذارند و بالاے آن سرپوش سفالی و اطراف آنرا بگل حکمت محکم گیرند و تا یکهفته در میان سرگین گاو صحرائی گذارند پس برآورده تا ده مرتبه با آب نقوع الملیلجات و در بین گاه
با آب صبر تازه نیز پس خشک نموده در ظرف سفالی گذارند و سر آنرا محکم نمایند و تا هفت روز در میان آتش سرگین گاو صحرائی گذارند پس برآورده سحق نموده بکار برند و بعضے مردم در مرتبه
آخر آهن را باز حلایه نموده یکشبانه روز در میان ماست ترش میگذارند پس برآورده با قدرے نوشادر خالص سحق بلیغ نموده هفت روز دیگر در میان آتش سرگین میگذارند پس برآورده نرم
سوده بکار مے برند و علامت جودت قتل فلزات آنست که بعد سودن بالاے آب بایستد و ته نشین نشود بزودے **قتل ذهب** بدستور مسعود بن محمد سنجری آنست که بگیرند ذهب را و نرم براده
کنانند بغبار گردد و در کفچهٔ آهنی کرده اندکی اسرب سوده بران بپاشند و در آن آب نمک اندکی اخل نمایند و بجوشانند تا آب برود و ذهب بماند پس حلایه نموده شسته بکار برند **تکلیس ذهب**
که بهترین طریق است آنست که بگیرند ذهب را و براده نمایند و آب نوره و آب قلی و آب ملح طعام را بحجر علقه صافی نمایند و آبها را هر یک جدا جدا بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزو از معقود
آهک و نیم جزو از معقود ملح و نیم جزو از معقود قلی و یکجزو از براده ذهب و هر چهار جزو را باهم نیکو بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه بآتش سرخ کرده باشند پس شبانه روز در جاے نمناک بگذارند تا نم بردارد
پس بدستور بآتش سرخ کنند و بسایند و در جاے نمناک بگذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس در بوته کرده بجاے آتش بدمند که بوته سرخ گردد پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد و بسایند و با آب گرم
بجوشانند تا طلا از سایر اجزا خالص گردد پس خشک نموده سحق کرده استعمال نمایند و گفته که اگر در حین تشویه سحق بکبریت و آبهاے تسقیه نمایند سریع الاثر است پس پاک شسته سوده استعمال نمایند و گفته اند که خوردن این
نوع طلا باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت است و در [illegible] عدیل ندارد و مقدار شربت آن یک قیراط است **نوع دیگر** که طلا قابل سحق گردد و مانند ریگ شود و اگر دینار باشد صورت
دینار بحال ماند آنست که بگیرند دینار را و در بوته گذارند که باطن بوته را بمرداسنگ با سرکه سوده آلوده باشند و بآتش گرم نمایند بحدیکه گداخته نگردد پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد
مکرر این عمل نمایند و هر مرتبه باطن بوته را بمرداسنگ با سرکه سوده تازه بیالایند پس سوده شسته استعمال نمایند و سرخ و سره و سرب مکلس نیز این عمل نمایند **نوع دیگر** که دستور حکماے هند است
آنست که سرب را چند مرتبه گداخته در آب نوشادر بریزند پس طلاے خالص را گداخته در آن آب چند مرتبه سرد نمایند پس صفحهاے نازک ساخته بزاج سیاه و سرکه آلوده در آتش گذارند و با نمک
آب بشویند و با ربع سرب سوهان کرده در بوته که باطن آن بمرداسنگ آلوده باشند گداخته با ثلث آن زیبق در ظرف چینی یا زجاجی بسیار نرم بسایند و بر روے آتش گذارند و برهم زنند تا زیبق
از آن مفارقت نماید پس شسته بر سنگ سماق نیکو سحق نمایند و اندکے از آن را بر آب ریزند اگر بر روے آب بایستد نیکو است استعمال نمایند **دستور جلا دادن** و رنگین نمودن اشرفی
و ظروف طلا که برنگ خالص نباشند و رنگین مانند خالص گردد آنست که بگیرند توتیاے هندی و شاخ جاموس و نمک سنگ هر یک مساوی سوده با آب سرشته بران بمالند و بر آتش گذارند تا خشک گردد پس از
آتش بردارند و بگذارند تا سرد شود پس بشویند رنگین و براق خواهد بود **نوع دیگر** آنست که بگیرند زاج سفید دو وزن توره و نمک طعام از هر یک یک وزن نرم سوده با آب خمیر نمایند و اشرفی
و یا ظروف طلا را بآتش سرخ نموده بگذارند تا سرد گردد ادویه را بر آن بمالند که هیچ جاے آن خالی نماند پس بر آتش گذارند تا خشک گردد و اندک گرم شود پس از آتش برداشته و بر زمین اندک گوی کرده
دران بگذارند و خاکستر زغال را با آب نم کرده بالاے آن بگذارند و لحظه صبر کنند پس برآورند و با آب بشویند اگر رنگین شده باشد بهتر و الا مکرر عمل نمایند تا رنگین گردد **احراق فضه** آنست که بگدازند
نقرهٔ خالص در بوته که رایحهٔ قلعی دران باشد یعنے بوته را بسفیداب قلعی آلوده باشند و مکرر بگدازند تا آب آن سوخته قابل سحق گردد **نوع دیگر** آنست که نقره را براده نموده با آب و نمک در ظرف آهنی بآتش
بسوزانند و اگر خوب سوخته نشود قدرے گوگرد بران بپاشند و بسوزانند تا سوخته گردد **احراق اثمد** آنست که ریزه ریزه کرده در دنبهٔ گوسفند و یا در پرده و چربی شکنبهٔ بز یا گوسفند پیچیده در ظرف آهنی بر روے
آتش گذارند تا مشتعل گردد و قدرے بسوزند بسیار پس پاک شسته در آب یا یخ یا برف مدتے پرورده نرم سائیده بکار برند و اگر یخ و برف نباشد مدتے در حوض و یا خم آب سرد اندازند
و تکلیس فضه بطریق حکماے هند آنست که چند مرتبه آنرا صفایح رقیق نموده بگوگرد و سرکه آلوده بآتش بتابند و چند بار دیگر در بوته بسفیداب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف

آهنی یا به نمک بسیار بسوزاسته نمک و آب بجلیل رود پس گوگرد بران بپاشند و برهم زنند تا تکلیس گردد **احراق قلقطار** جهت سوختن آنست که بگیرند قدری مطین بطین حکمت کرده و دران
قلقطار کرده بر آتش گذارند تا آنکه بگدازد و به نصفت رسد پس بگیرند چوبی و یا سیخی از آهن و دران فرو برند که بدان آغشته گردد پس برآورند و در هوا بدارند اگر منعقد و بسته گردد سوخته شده والا
باز بر آتش گذارند تا بران چوب و یا بران سیخ منعقد گردد پس فرود آورند و بکار برند **احراق ابریشم** و موی سر آدمی و امثال آن آنست که هر یک را که خواهند پاک شسته از صابون و یا غیر آن
ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی و یا آهنی کرده بر روی آتش گذارند و چندان برهم زنند که قابل سحق گردد **احراق اسفنج** آنست که اسفنج را مقراض نموده بهمان دستور ابریشم و موی احراق نمایند **احراق پوست**
کدو و حشائش و برگ و بیخ مانند ابریشم و پشم است و اگر خاکستر آن خواهند زیاده احراق نمایند **احراق عود هندی** و امثال آن از اخشاب آنست که آنرا یا ریزه ریزه نموده در کوزه گلی کرده در تنور
و یا باجاغ آن مقدار بسوزانند که زغال گردد و بسر حد رمادیت نرسد و اخشاب گرم که برای تفتیت حصاة است باید آن مقدار بسوزانند که رماد گردد **احراق عقرب** که رماد العقارب نیز نامند آنست که عقرب
زنده را در ظرف مس یا آهن یا سفالی انداخته سر آنرا بگل حکمت محکم نمایند و در تنوری که از هیمه چوب بذر و مانند آن که آتش آن حدت داشته باشد گرم نموده آتش از تنور برآورده باشند شب گذارند و در تنور که بپوشند صبح برآورند و بسایند
و بکار برند باید که تنور بسیار گرم نباشد که عقرب تمام سوخته خاکستر شود و عقرب طبخ برای ابطال عقرب نر است و علامت نر ضعیفی و لاغری آنست **نوع دیگر** آنست که عقرب زنده را در شیشه که بگل حکمت گرفته باشند کرده و سر آنرا
محکم نموده در تنوری که بسیار گرم نباشد مقدار شش هفت ساعت بنحوی بگذارند که خشت ... آتش گذارند اگر قابل سحق شده بهتر والا دو ساعت دیگر گذارند پس سائیده بحریر بیخته استعمال نمایند **احراق ابلیلج** زرد
معین قطع خون بواسیر و نزف الدم و تقویت دندان و لثه و ابلیلج کابلی در این امر بهتر از سایر ابلیلجات است آنست که بگیرند ابلیلج را در خمیر گرفته بر روی خزف در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور برآورده خمیر را جدا کرده
ابلیلج محرق را سوده استعمال نمایند **احراق قشر بیض** که کلس بیض نامند آنست که پوست تخم مرغ را که جوجه برآورده باشند بهتر است در آب نمک مکرر بجوشانند و بشویند تا پرده اندرون آن که غرقی نامند بالتمام جدا
و علق نماند پس نرم کوبیده در کوزه مطین کرده بسوزانند و برآورده بشسته بکار برند و پوست تخم مرغ اولی است **تکلیس طلق** بطور اهل هند آنست که طلق را مقراض نموده در کیسه کرباسی محکم کرده آرد و چند عدد سنگریزه با
آن کیسه اندازند و در میان طشتی آب گرم بدست بمالند تا از کیسه بیرون آید پس آب را بگذارند تا صاف شود و آب را جدا کرده باشند و عقاب مساوی ... قلی ... بلیغ نموده ... در کوزه مطین نموده آتش دهند
بسیار سفید و مکلس شود بهر جهت فالج و بواسیر بکار برند مفید و مجرب است **احراق طلق** بطور اهل هند آنست که بگیرند طلق نوع اعلی که سفید و صافی است پاک شسته خشک کرده بمطرقه نرم نمایند و به دهند سرکه انگوری که بسیار ترش
بجوشانند بعد از آن با همان سرکه چند جوش بدهند و از سرکه برآورند و نرم بکوبند و در کیسه صفیق محکم با سنگریزه افکنده در ظرفی که پر از سرکه تند باشد بگذارند و بدست بمالند تا تمامی طلق مضمحل شود پس آنچه در کیسه ماند دور کنند و برآورند و به سنگ بسایند
و قرصها ساخته در ظرف سفالی گذاشته ظرف دیگر بر سر آن گذارند و تمام ظرف را بگل حکمت بگیرند و مستحکم سازند و در میان آتش سرگین گاو صحرائی که پنجه بگذارند که خاکستر گردد پس برآورده با آب بنگره که گیاه هندی است
و آب برگ ناگرو آب نقوع ابلیلج و بلیله و آمله هر یک جدا جدا اگر بسایند و قرصها نموده خشک ساخته در ظرف سفال بهمان طور احراق نمایند و گفته اند که تا سی صد بار بلکه زیاده آتش باید داد و علامت کمال احراق
آن آنست که چون خاکستر آنرا در آفتاب برآرند برق از آن مطلق ظاهر نشود اما **دستور** علت حل بعض اطبا علاج طلق آنست که بگیرند طلق را هر قدر که خواهند بآتش سرخ نمایند و تا سه مرتبه در آب سرد اندازند و بکوبند
تا ریزه گردد پس در کیسه کرباس تنگی نموده سنگریزه با آن قدر فندقی در آن انداخته کیسه را بقوت تمام بمالند و در آب گرم و یا در طبخ و یا نقوع بفشارند تا شیره از کیسه تراوش کند پس بگذارند تا ته نشین گردد ته نشین را خشک نموده
استعمال نمایند **نوع دیگر** که از آن اسهل است آنست که صابون حلبی را بر صفحات طلق نازک کرده مالیده در بوته کرده بر آتش گذارند و برافروزند باز از آتش برگرفته بطریق جواهر بر روی سنگ سماق سلایه نمایند و شسته بکار برند
حل طلق آنست که طلق را شکافته ورق ورق نمایند و ریزه ریزه نموده در ظرف آبگینه که ضخیم باشد کرده بول انسان بالای آن کنند آن مقدار که ظرف مملو شود و مدت چهل روز در میان بول بگذارند و هر روز بول را
تبدیل می نموده باشند پس از بول برآورده خشک نمایند و در مثانه گاو کرده در شاروره در میان ظرف شیشه ضخیم گذارند و ظرف را در میان نمی که از سرکه بسیار تند مملو باشد معلق بیاویزند که به سرکه نرسد و سرکه را هر روز
پس از پانزده روز برآورند بقدرت الهی گداخته حل شده باشد **نوع دیگر** آنست که سر ترب بزرگ سوراخ کنند و جوف آنرا خالی نمایند و طلق محلول را در آن پر کنند و سر آنرا با پارچه ترب محکم نمایند و در سرگین اسپ ...
پس ... آب سفیدی گداخته خواهد بود **حل ذهب** جهت حفظ صحت و طول عمر و اکثر امراض سوداویه آنست که بگیرند ورق طلا را یا برادۀ طلا را با گلاب بید مشک قدری جابجا سحق بلیغ نمایند
در روزی آن مقدار که یک قیراط تا دو قیراط طلای خالص خورده شود بنوشند با گلاب بید مشک **حل ذهب بامروارید** جهت تقویت قلب و تفریح ارواح و ازاله مرح و دوار و شدید و وسواس سوداوی و تقویت باه
و ازدیاد منی و حفظ جنین آنست که ورق طلا را با ابریشم جلو و حل بلیغ نموده و مروارید را نیکو سوده که چون بر آب ریزند زمانی معتبر برروی آب بایستد پس هر دو را در شیشه کرده و آب ترنج یا سرکه انگوری مقطر بسیار تند یا عرق کبریت
یا عرق نمک بران ریزند آن مقدار که چهار انگشت بر روی آن بایستد و در حمام ماریه بگذارند تا آتش دهند تا هر دو محلول گردد صاف نموده بردارند و باز آب ترنج یا عرق مذکور بران ریزند و آتش دهند تا تمام حل گردد و چیزی
غیر منحل نماند پس تحریر بگذارند و قدری دهن طلا بر آن بریزند تا طلا در آن ته نشین شود پس دارند ته نشین را شسته بکار برند **صنعت حمام ماریه** بگیرند دیگی که اطراف آن بلند باشد مانند دیگ ... در تنور گذارند
و نصف آن آب کرده چوبی بر سر آن گذاشته آنچه خواهند در شیشه کردن ... و بر سر آن ریسمان بسته بیم را بآن مضبوط ببندند چنانچه شیشه با آب نرسد و در زیر آن دیگ برافروزند و بهتر آنست که در تنور
گذارند و چون آتش تنور خاموش گردد باز آتش کنند تا مدتی که آن چیز در حمام ماریه باشد پس برآورند **صنعت دهن طلا** آنست که طلا سفید مکلس را مقدار پانزده درهم سحق
نموده غسل نمایند و در شیشه کرده دهن گاو تقطیر نمایند روغنی که برآید آن بگیرند و محفوظ دارند و طریقه عبارت از ذروه ... است **و اما تشویه** و تحمیص و تقلید بدانکه این سه لفظ بالاشتراک
والاجمال بمعنی بریان نمودن است و ما تفصیل بدانکه تشویه آنست که آنچه را بریان باید نمود در جوف چیزی دیگر از قبیل خمیر و یا گل و یا سیب و یا به و امثال اینها گذاشته در تنور گذارند و یا در زیر آتش
و یا خاکستر گرم دفن نمایند که بخار پخته تشویه یابد مانند اسقیل و سقمونیا و مثال اینها و یا آنکه کوبیده و با عسل سرشته در لته کرده و بسته بگل گرفته در مدت یک شب بگذارند پس برآورده بکار برند

مانند لیمون و فوه الطرفه و امثال اینها جهت سفوفات و غیرها و تحمیص آنست که ظرفی را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند در آن ریزند و حرکت دهند بسرعت تمام که بهمه آن و بقدر
حاجت بریان گردد و نسوزند مانند تخم بارتنگ و مرود و ریحان و تخمخاش و کشنیز خشک و زیره و بزرقطونا و بالجمله هر بزری از بزور را که خواهند و بهترین ظروف از برای این امر سنگی و یا سفالی است
و حد تحمیص آنست که از آن چیزی بوئی برآید و اندک سرخ و برشته گردد و تقلیه آنست که در روغن گاو و یا غیر آن بریان نمایند بحدیکه بو بردارد و سرخ گردد مانند بزر و یا بقدر
آنکه بسوزند و تیره گردد مانند بلیله و عفص و یا بحدیکه تخمین در یابند که بریان شده است مانند خبث الحدید و امثال اینها **تشویه توتیا** آنست که آنرا سوده با آب قرص نموده در آتش نرم بر روی سفال
بگذارند و بگردانند تا خشک گردد و بشود آن لطیف تر و مقوی چشم و حافظ صحت آنست و حصول آن بجفف سپس لذع **دستور بریان نمودن افیون** آنست که افیون را بقدر
باقلا و مغز بادام ریزه ریزه نموده در ظرف بقمامه اندک بریان نمایند **و اما تدبیر** که اصلاح نیز نامند پس آن بمعنی تربیت و پرورش دادن بعض ادویه است که در آن ناصرت و یا ردائت
بر فایده باشد تا آنکه کم و زایل گردد مانند سقمونیا و انزروت و حب الملوک و دند و تربد و اذریون و تخم بنج و مانند اینها آنست که سقمونیا را در جوف سیب یا به خالی نموده گذارند و اطراف آنرا بگچ مستحکم بندند
و سر آنرا بقطعه از سیب یا به بسته در پارچه کتانی بپیچند و در خمیر گیرند و در میان تنور یکه گرمی آن معتدل باشد گذارند تا خمیر پخته و برشته گردد پس برآورده خمیر را دور کرده و سقمونیا را از میان آن برآورده
در سایه خشک ساخته بکار برند و اگر سیب و یا به یافت نشود سر بیضه مرغ را سوراخ کرده آنچه در جوف آن است برآورده پاک شسته سقمونیا را در آن کرده آب سیب یا به اگر میسر آید بر آن ریخته و الا بدون آن بدستور
تشویه نمایند و حکیم ارزانی گفته اگر سیب و به نباشد سقمونیا را ببنفشه سوده استعمال نمایند حکم تشویه و اصلاح دارد مؤلف گوید اگر او را در بیضه مدبر نمایند پس با بنفشه بسایند و استعمال نمایند بهتر است **و انزروت**
را باید کوبیده و بشیر ماچ سرشت و بچوب گز آلوده مانند کباب بریان نمود یک مرتبه و اگر زیاده بهتر خواهند دو مرتبه و حب الملوک را در روغن بادام و یا شیر یکشبانه روز باید خیسانید و نیز
که حب السلاطین دست در سرگین گاو باید مدبر نمود بدین طریق که بگیرند مغز وی تازه را که کهنه و زرد و سیاه و فاسد نشده باشد مقشر کرده زیرا که میان مغز آنرا برآورده در کیسه کرباس صفیقه و یا دو لایه
کنند و یکشب در آب خالص بخیسانند پس برآورده در سرگین گاو تازه گرفته بنحوی که از هر طرف آن مقدار حجم سه چهار انگشت سرگین باشد و در زمین بمقدار حجم آن گوی بکنند و بالای آن خاکستر گرم کنند
و بالای آن خاکستر سرگین گاو و هیمه برافروزند تا آنکه مقدار یک انگشت از آن سرگین تازه سوخته گردد و حب السلاطین نسوزد پس برآورده بطرف دیگر گردانند و بدستور قبل آورند تا هر چهار طرف آن مقدار مذکور
سوخته گردد پس برآورده پاک شسته و بعده بمقدار حب السلاطین یکعدد و بلیله زنگی که بلیله سوزک نامند نرم کوبیده و بوزن هر دو آرد برنج با آب لیمو و یا آب غوره سرشته سحق بلیغ نموده حبوب بسته و
هر حبی بمقدار نخود و شربتی از دو حب تا هفت حب و حب قیا حب انقلاب معده نباشد لوکه مضر است و از نوع دیگر آنست که آن کیسه را در سرگین گاو تازه در آب حل کرده در دیگی معلق بیاویزند
که ته آن دیگ نرسد و در آن سرگین آب غلیظ غرق باشد مقدار چهار پنج ساعت کامل بلکه زیاده جوش دهند پس برآورده پاک شسته بدستور مذکور با بلیله و آرد برنج با آب لیمون سرشته حبوب سازند و احب الطریق
که موضح است در سلسوس نماید یاقوت و مشک سفید و مصطکی و خشخاش نافث و فستق رومی و صبر سقوطری اجزا مساوی کوفته و بیخته با آب کرفس سرشته دو دست را بروغن بلسان چرب کرده حب بندند شربتی از یکدرم
تا دو درم و غذا زیر باج باشد و این حب برای فالج و لقوه و رعشه و وجع ظهر و امثال اینها نافع است و بعضی حب السلاطین مدبر را با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دو شبانه روز سائیده پس حبوب
بسته هر حبی بقدر نخود و یا نخودی در سایه خشک نموده عند الحاجت یکحب تا دو حب استعمال نمایند و تربد را خراشیده بروغن بادام چرب باید کرد و جویش کوبیده با زنجبیل سوده باستعمال آورد و تخم بنج را در لته
بسته در سرگین الاغ با آب جوش باید داد تا پوست آن نرم گردد پس مقشر نموده سوده بکار برند و مازریون دو شبانه روز در سرکه باید که بخیسانند و در بین دو سه بار سرکه را تبدیل کنند پس شسته
خشک کنند و نیم کوفته بروغن بادام چرب کرده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و تدبیر هر یک بتفصیل و چند نوع دیگر در قرابادین ذکر یافت **تدبیر کمون** آنست که بگیرند زیره کرمانی تازه که کهنه و پوسیده
نباشد و پاک و پاکیزه نموده در ظرف چینی یا سفالی لعابدار کرده سرکه انگوری کهنه بالای آن ریزند آن مقدار که چهار انگشت بالای زیره آید پس یکروز و یکشب بگذارند و در بین سه و بالا نمایند
پس در سایه خشک نموده اندک بریان کنند و اگر زود خواهند که خشک گردد در پارچه کرباس پاکیزه پهن کنند و دایم بر هم زنند تا خشک گردد **تدبیر کبریت** آنست که ظرفی را از شیر گاو
تا نیمه کنند و بر پارچه آن کرباسی بندند و بالای آن پارچه کبریت را ریزه ریزه کرده پهن کنند و طبقی از سفال بالای آن گوگرد بگذارند بنحوی که بگوگرد نچسپد و در میان طبق سفالی سرگین گاو خشک کنند و برافروزند
و یا آنکه پر از آتش کنند و بدمند تا از گرمی آن گوگرد آب شود از پارچه گذشته تمام در آن شیر بچکد پس گوگرد را از روی شیر بردارند و عند الحاجة بکار برند **تدبیر بیش** و بهری آنست که بیش ماشه بیش
و یا بهری هر کدام را که خواهند بگیرند و ریزه ریزه نموده در کیسه کنند و در دیگی در شیر گاو تازه دوشیده مقدار ده دوازده آثار چند باشد آن مقدار بجوشانند که شیر بنصف رسد پس بیش را برآورده بشویند و در
دیگ کنند و در میان مقدار شیر باز بجوشانند تا سه مرتبه پس بیش را خشک نموده مقدار حبه جهت فالج و لقوه و آسترخا و استسقا و جذام و امثال اینها بکار برند **تدبیر ذراریح** که ترکی الاکنک نامند و قسمی
از سین است بلغت اصفهانی آنست که چند عدد آنرا از بند در کوزه کرده و سر کوزه را بلته کتانی بسته معکوس بالای بخار سرکه که بآتش بجوشد بدارند تا ذراریح گشته و پرورده گردد آنگاه سائیده استعمال نمایند **تدبیر سلاحه**
که عبارات از بول بزکوهی است که در مسکن او جمع میشود آنست که آنرا در ظرف نوی کرده بر آن آب خار خسک و بول گاو آن مقدار بریزند که آنرا بپوشاند و در آفتاب و یا بآتش گرم بدست بمالند و صاف
آنرا در ظرف دیگر کنند و بیست و یکروز در آفتاب گذارند تا مانند عسل غلیظ گردد **تدبیر توتیا** باب غوره آنست که بگیرند توتیای کرمانی را و نرم سوده در ظرف چینی یا شیشه کرده آب غوره صاف کرده
بر آن ریزند و بگذارند تا بخورد و هر روز آب غوره را تازه نمایند و پس از نه روز بر روی سنگ سماق با آب غوره که صاف کرده و به برف و یا یخ سرد کرده باشند باهستگی بسایند و چون خشک گردد
باز آب غوره سرد بر آن ریزند و بسایند تا آنکه بغایت نرم سوده شود پس خشک نموده در شیشه نگاهدارند و عند الحاجه بکار برند **تدبیر خبث الحدید** آنست که خبث الحدید را کوفته

بیخته مدت چهار روز در سرکه خمر بخیسانند آنگاه خشک کرده در روغن بادام بریان کنند و خوب بسایند چنانچه بالای آب بایستد و ته‌نشین نشود و در ترکیب استعمال کنند نوع دیگر آنست
که مبیت ... کوفته و بیخته مدت چهار روز در سرکه تند بخیسانند پس برآورده در آب گذارند تا هفت روز بخیسانند و هر روز آب گرم تازه کنند پس برآورده خشک نموده خوب بسایند و بروغن بادام
بریان کنند و بار دوم ... شده آورده با ... و بکار برند و این بجهت امراض ... بهتر است **تدبیر براده آهن و تنقیه آن** آنست که آهن را براده نموده در میان سفال آب نادیده بآتش ... سازند
و ... در سرکه ... پس برآورده سرخ نمایند و در سرکه انگوری اندازند پس برآورده سرخ نموده در بول خر اندازند پس در دوغ ماست گاو ترش بیخ آورده بشسته سائیده بکار برند **تدبیر پوست بیضه**
آنست که پوست بیضه مرغ یا بیضه مرغ ... را گرفته در آب شیرین بخیسانند و بگذارند تا متعفن شود و قشر رقیق اندرون آنرا جدا کنند و آن آب را تبدیل نمایند و همچنین تا دیگر آب متعفن نشود پس برآورده خشک نموده سوده
بکار برند نوع دیگر آنست که باب نمک ... بهمان قسم بخیسانند و در آخر با آب شیرین پاک شسته خشک نموده سوده بکار برند و برای این امر پوست بچه برآورده بهتر است **تدبیر خسک** آنست
که خسک دانه را در شیر تازه دوشیده سه شبانه روز سه مرتبه بخیسانند و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این در تقویت باه بعید است **تدبیر و اصلاح عسل بلادر** آنست که بلادر را از میان ...
و ابر آهنی قوی یا باتش خوب گرم نمایند و قطعهای بلادر را بدان بگیرند و بزور بفشارند تا عسل آن برآید و آنرا بکار چوب گرفته در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا هر مقدار که خواهند و یا آنکه
بلادر بریده بر صفحهٔ آهنی گذارند و دستهٔ آهنی و یا غیر آن را گرم کرده بران گذارند و بزور بفشارند تا عسل آن بالتمام برآید جمع نمایند پس چون خواهند استعمال نمایند با روغن گردگان اگر نباشد روغن ...
بر شانند و استعمال نمایند و در ... و غیر آن که پوست آن داخل میشود باید مبالغه در اخذ عسل آن بالتمام نمایند و باید که در حین اخذ عسل آن دست را بروغن گردگان چرب نمایند تا مجروح نگردد و چون ...
مردم با مجرد رسیدن بخار عسل آن بدن ایشان متورم میگردد و بعضی را نشاید که او را امتحان نموده آن چنان کسی متوجه اخذ آن نگردد و گفته‌اند در هنگامیکه جرم آن نیز داخل است نرم کوبیده
بلادر را با مغز گردگان و یا با کنجد و یا مغز نارجیل مقشر اصلاح نمایند **اصلاح شیرم** آنست که آنرا نکوبند و یک شبانه روز در شیر بخیسانند و در عرض آن سه بار شیر را تبدیل کنند پس خشک نمایند و هرگاه
جهت اورام و سده و ... اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از روش شیر بروز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و با قوابض مرخه استعمال
آن جائز نیست **اصلاح ادویه جهت افشا** مانند بیخ شیبی و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت یبوست و یابسیت باشند آنست که نیم کوفته سه شبانه روز در شیر بخیسانند و مکرر تجدید شیر
نمایند پس خشک کرده در روغن بادام در روغن تخم کدو و یا در روغن پسته یکشب بپرورند و بکار برند و اگر آن چیز حار باشد در روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حاره پرورده کنند و یا مغزهای
مناسب مخلوط نمایند **طریق دیگر** که حکیم میر محمد مؤمن نوشته که معمول من است و بسیار مشاهده نموده اندام آنست که ادویهٔ تکلیف را بعد از آنکه دو سه روز در آفتاب با عرق‌های مناسب خیسانیده باشند بجوشانند
و آب آنرا جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام آید و ادویهٔ آن معجون را با آن بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید که با بعضی ادویهٔ آن حب که از جوشیدن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا جوهر آب را
جذب نموده کند آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند و بدانکه مراد از شیر در این مواقع شیر بز تازه دوشیده و یا شیر گاو تازه دوشیده است و اولی شیر بز است **اصلاح دبق** آنست که بعد از آنکه
دانه آنرا برآورده باشند در ... قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سایر ادویه که بآن مناسبت داشته باشد و همچنین است اصلاح جمیع ادویهٔ شیره دار چسپنده و هرگاه دبق را
با دوائیکه دران ترکیب کنند لیوب و مغزها باشد احتیاج بداخل کردن روغن نیست با آنها بکوبند بهترین مغزها جهت اصلاح دبق مغز دانهٔ بیدانجیر است **دستور کوبیدن اشنه** آنست که آنرا
باب اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده گردد زیرا که خشک آن کوبیده نمیگردد **تصفیهٔ زیبق** که معمول اهل صناعت کیمیاست آنست که زیبق را در ظرف مسی بقلعی صاف بی چرک ... درست کنند و بر آتش
گذارند و بالا اصلاً اندکی ظرف دیگر مسطح را پر آب سرد کرده بالای آن جا دهند و یا بر سرپایهٔ چوبی بگذارند که سطح زیرین ظرف بالا آب ... و سیع تر از ظرفی که دران سیماب است باشد و آنچه زیبق صاف
خالص است صعود کرده در سطح زیرین ظرف بالائی مجتمع میگردد و بردارند و بکار برند **نوع دیگر** که بطریق متعارف است آنست که زیبق را در هاون سنگی و یا در ظرف شیشه و یا ... در آب بید انجیر
تا مدت ... و سیاهی آن زایل گردد پس با آب عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبه سوم با آب نقیع ... بسایند پس بشویند و بعد هشت مثقال آنرا با سی مثقال آب خالص در دیگ سنگی باتش ملایم بجوشانند
و بر ... آب تحلیل رود و اندکی اندک آب دران داخل نمایند تا یک رطل با شد پس باتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب رفته زیبق بماند بردارند و در شیشه نگاه دارند و این باصطلاح اهل صنعت
مسمی بآب ... است و آنچه را باید تغسیل نمود که تفصیل عبارت از آن است پس بدانکه فایدهٔ غسل تبرید و یا تلطیف از اشیای غریبه و جریشه و یا تعدیل با رفع حرارت ناریه مکلس‌ها
و یا رفع بشاعت و غثیان آنست بر یک بانفراد و یا مجموع مانند اکثر ادویهٔ حجریه از یواقیت و شادنج و لبنه و لاجورد و حجر ارمنی و انچه شبیه باینهاست مانند راسخ و اقلیمیا و تنجرت
و مرداسنگ و سفیداب و امثال اینها و طیان و لک و موم و زفت و صبر و افیون و سویق و شیرج و امثال اینها و **طریق** آنست که انچه احجار و یا شبیه بآنها باشد بسیار نرم سائیده و در
هاون و امثال آن کرده آب بران ریخته باهستگی برهم زنند تا انچه مانند غبار باشد با آب مخلوط گردد پس آنرا باهستگی در ظرف دیگر ریخته و دُرد آن را باز سائیده و بدستور آب داخل کرده و هم آنرا
بگیرند و دُرد آنرا باز بسایند تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده و دران ظرف دیگر رود و بعد از آن روی آنرا بپوشانند تا غبار داخل نشود و ته‌نشین گردد پس آب بالای آنرا ریخته ته‌نشین را
خشک کرده استعمال نمایند **اما غسل طیان** آنست که بر گلی که خواهند بشویند دران آنقدر از آب کرده خوب بپوشانند بلکه سه چهار انگشت بالای آن بایستد پس از پاره کرباس
بگذرانند تا ته‌نشین را خشک نموده بکار برند **غسل دهان** که نظیر مانند آنکه هر روغنی که شکنج و کهنه و طعم آن تند شده باشد و خواهند که زایل و تازه کنند آنها آنست که آن
روغن را در ظرفی کنند و یخ و برف دران ریزند و برهم زنند تا یخ و یا برف آب شود پس از زیر آب بردارند و اگر یخ یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اگر کهنه باصلاح

نبايد دو سه دفعه تكرار عمل نمايند و بگلاب نيز همين اثر دارد و بگلاب و با برف و با يخ و با آب سرد نيز خوب است و روغن گاو و گوسفند را با دوغ گاو ترش جوش دادن و در حين جوش آرد ميده گندم بران پاشيدن تا دوغ سوخته گردد و روغن نسوزد خوب است **غسل شيرج** که روغن کنجد باشد آنست که با آب نمک بسيار بر هم زنند و با آتش نرم بجوشانند پس از آب نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسيار بر هم زنند و بجوشانند پس آب را جدا کرده بکار برند **غسل زفت** و امثال آن مانند غسل موم و موميای و عنبر است که گداخته در آب صاف نيم گرم بريزند تا کدورت آن ته نشين گردد و آنچه بر روی آب ايستد بر دارند و عند الحاجة بکار برند **غسل اثمد** و نار و اثمد و اسفيداج و توتيا و جواهر معدنی و شادنج و ياقوت و زمرد و عقيق و لک و امثال اينها آنست که هر کدام را که خواهند اول نرم بسايند و با آب مخلوط کنند آنچه با آب مخلوط شود در ظرف ديگر گيرند و آنچه ته نشين شود باز بسايند و آب مخلوط کنند و آب مخلوط را باز بگيرند و همچنين چند مرتبه و در آخر آنچه در روی سنگريزه باشد دور کنند و سر ظرف مخلوط آنرا بپوشند تا ته نشين گردد پس آب بالای آنرا بريزند و ته نشين را خشک نمود اگر برای امراض عين است باز سحق و صلابه نموده بکار برند و در غير آن بدون آن کافی است **غسل نوره** يعنی آهک جهت تصفيه و اطفاء حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند و آب بران ريزند و بر هم زنند و در ظرفی کنند و ته نشين نموده روی سنگريزه که باشد دور کنند و آن آب را بگذارند تا ته نشين شود و آب صافی آنرا بگيرند و آب خالص دران ريزند و بر هم زنند و بدستور تا هفت مرتبه تجديد آب نمايند پس خشک نموده بکار برند **غسل مردارسنگ** جهت امراض حاره آنست که مردارسنگ را با هم وزن آن نمک بسايند و آب بر روی آن ريزند بمقدار که چهار انگشت بالای آن آيد و تا هفت روز بگذارند و هر روز سه مرتبه بر هم زنند پس بگذارند تا ته نشين شود و آب صافی تازه بران ريزند و هفت روز ديگر بدستور بگذارند و در بين بر هم زنند و بعد هفت روز تجديد کنند و همچنين تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمايند **غسل لاجورد** و آنچه از برای امراض عين است مانند اجساد ديگر است که ذکر يافت و آنچه از برای کتابت و نقاشی و سفوف و حبوب و غير آن است آنست که لاجورد را نيکو بسايند و تسقيه بآب تازه نموده بجوشانند و اندک روغن زيتون دران ريزند و بدستور اجساد غسل نمايند و مکرر اعاده عمل کنند تا مانند غبار گردد و نوع ديگر آنست که سنگ لاجورد را کوفته بيخته صلابه نمايند تا مانند غبار گردد پس با روغن کنجد يا سندروس خمير کنند و با آب گرم بدست بمالند و بهواسه اندک اندک آب گرم مريخته باشند تا تمام آن شسته گردد و چون ببينند که در روغن ديگر رنگ لاجورد نماند دست بدارند و آب اول را در کاسه نگاهدارند آنچه از آن ته نشين شود لاجورد اعلی است و آب دوم که در ظرف ديگر است ته نشين آن لاجورد دوم و ته نشين سوم را سوم نامند بنا بر قول صاحب قرابادين معصومی و بنا بر فرموده نواب علويخان مرحوم مغفور جواهر معدنی درين زمان معروف بشمط است **غسل صبر** آنست که بگيرند صبر را در بادن بهوا آرد و آهسته بکوبند و بحرير بيزند پس بگيرند افسنتين رومی يک رطل و مصطکی و حب بلسان و دارچينی و عود بلسان و سليخه و سنبل الطيب و اسارون از هر يک سه درم در آب جوشانيده صاف نموده و با صبر کوبيده بيخته در هاون اندازند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب شده در کاسه بريزند و آنچه ته نشين شده باز بسايند و آب مطبوخ ادويه بران ريزند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب گردد دران کاسه ريزند و بدستور عمل نمايند تا بغير از رمل و سنگريزه چيزی در ته هاون نماند ترک نمايند و آنرا بگذارند تا ته نشين گردد و از گرد و غبار محافظت نمايند پس آب صافی آن را بمعقه بگيرند و ته نشين را با زعفران سائيده ممزوج نموده در ظرف چينی پهن کنند و بگذارند تا خشک گردد پس بردارند و نگاهدارند در ظرف چينی يا شيشه و عند الحاجة بکار برند و قوت اسهال صبر مغسول از غير مغسول ضعيف تر است **غسل سويق** جو و گندم و غير آن که خواهند در معده ترش نگردد و نفخ آن زايل شود آنست که آب گرم جوشان بران ريزند و بگذارند تا بر آيد و اگر دو مرتبه آب گرم بران ريزند بهتر است پس آب سرد بران ريزند و از آب برآورند و تناول نمايند و اگر مانع نباشد از خوردن شيرينی و گلاب و بيد مشک و امثال آن بعد غسل با آب سرد شربت ساخته دران ريزند و تناول نمايند که بهتر و مصلح آن است و بعضی گفته اند که غسل سويق آنست که جو و گندم و يا غير آن هر چه را که خواهند بريان نمايند و بعد بريان با آب بشويند و خشک کرده آس نمايند و باستعمال آرند **غسل موم** آنست که بگيرند موم را و گداخته در آب سرد بريزند و بگذارند تا سرد گردد و آنچه درد و ثقل در زير آن مجتمع ميگردد دور نمايند و يا آنکه در آب گرم طبخ نمايند تا گداخته گردد و خوب بر هم زنند و بگذارند تا سرد گردد و از روی آب بردارند و همچنين مکرر نمايند تا صاف و خالص گردد و غسل زفت نيز بدين نحو است و دستور سفيد کردن شمع در حرف الشين در شمع مذکور ميگردد ان شاء الله تعالی

اما دستورات دستور اشاميدن چوب چينی و آن با نحاء است بهترين همه طريق تعريق است جهت امراض مزمنه خصوصا سوداويه مانند جذام و قروح خبيثه و جرب اکال و ساعيه و قوبا و تحليل رياح و مواد غليظه و تقويت بدن و امثال اينها اما بايد که جوانان و محرور المزاجان بی سبب مرتکب استعمال آن نگردند و خود را در رنج نيندازند و آنرا در امراض بارده و بلغميه چندان منفعتی نيست و همچنين پيش از تنقيه و بودن بدن ممتلی از اخلاط فاسده و دران پرهيز نا نمودن از اشيای غير مناسبه و منافيه بلکه ضرر آن درين صورت در مراتب شتی زياده از نفع آنست و مورث امراض صعبه است و طرق استعمال آن بانحاء بسيار است از انجمله آنست که چون خواهند استعمال نمايند اول تنقيه بدن نمايند بحسب خلط غالب و چون نقای تمام حاصل گشت يک دو هفته صبر نموده پس شروع نمايند تا بيست و يکروز يا چهل روز بحسب احتياج بجبر و زهر ... پنج مثقال عرق گلابی رنگ متشابه الاجزا در پختگی و خامی و صلابت و رخاوت که نه بسيار صلب منضغط سياه رنگ پر ريشه و نه بسيار خوب سبک خام سفيد که اجزای آن در هنگام بريدن مانند آرد گردد بلکه بايد که کم کرد لو کرم خورده غير منقش غير کج و راج باشد که چوب چينی اعلی نامند بگيرند و بدم کارد ورق ورق نمايند و اگر نتوانند بقدر باقلا و نخود خرد نمايند و آنچه ريزه و آرد شده باشد دور کنند و در قدری گلاب و يا بيد مشک و يا عرقهای مناسبه ديگر بمرض و علت و يا با آب خالص صبح بخيسانند و شام آنرا با آن مقدار آب که در شبانه روز بمعرفت ماکول و مشروب آيد در ديگ نقره يا مس تازه قلعی کرده يا سنگی و سفالی لعابدار کنند اما بايد که آن ظرف مملو از آب نگردد که جای جوش و بخار نماند پس سر آن را بظرفی از همان جنس پوشيده اطراف آنرا بخمير آرد ماش مستحکم نمايند که اصلا بخار بيرون نرود پس آنرا بساعت مجموعی وزن نمايند و سنگ وزن

وزن آنرا محفوظ دارند و سر آنرا باز کرده بهان مقدار آب نیز داخل نمایند و سر آنرا محکم بندند و باتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا آب بنصف رسد و در مین جوش سنگ گران بران گذارند که بخار سر پوش را
بجنباند و در آخر بان سنگ وزنه محفوظ بسنجند چون برابر باشد فرود آرند و بگذارند بهان قسم سر پوشیده و صبح گرم کرده نشخوره آورند در دانی برخود پوشیده سر دیگ را آهسته آهسته باز نمایند
تا بخار آن تمام سر و بدن برسد و عرق شود و چون بخار آن کم کرده دیگ را از زیر ردا بر آورد و مزه را بخود به پیچید که هوا نرسد و مطبوخ چوب چینی را صاف نمایند مقدار پنجاه مثقال تا صد مثقال
همراه بدون شیرینی یا با پنج مثقال نبات نیم گرم در همین مقدار وقت شام بنوشند و تتمه را بجای آب بیاشامند و داخل طعام و خمیر آن و قهوه کنند و آب خالص مطلق نیاشامند و قدری چوب چینی گرم
و ریشه دار اگر چوب چینی اعلی زیاده از قدری مشروب و ایام مقرره مطلوب نباشد در آب بسیار طبخ دهند صاف کرده دست و دهان از آن بشویند و طهارت از آن نمایند که نیم گرم باشد و به حال
و اگر برای مشروب دل رو ده و لا قدر برآمده بنوشد در بین گرفتن بخار آن بهتر و معین بر عرق و تاثیر آنست و پنج روز دیگر هر روز هفت مثقال چوب چینی با وصاف مذکوره بدستور طبخ نموده
بیاشامند و اگر اراده بیست و یک روز باشد پنج روز دیگر هر روز شش مثقال و پنج روز دیگر هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر علاوه بر آنکه دو آب مطبوخ چوب چینی مقدار کثیر با آب خالص رجوع نشود دو مثقال تا با بر که
طبخ نموده بیاشامند و هر پنج روز و یا هر چهار روز بعرق نشینند بدین طریق که قدری چوب چینی با دو آب طبخ نمایند بهمان نحو و مریض بر کرسی نشیند که کرسی را تخته زان یافته باشد و بر هنه شده لحافی مرخود گرفته دیگ را زیر کرسی
برده سر آنرا آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن تمام بدن برسد و عرق شود و اگر علت بر سر رسد باشد گاه گاهی سر بدو زیر لحاف برند و چون نفس تنگی کند بر آورند و چون بخار دیگ تمام شود از کرسی برآمده
نفسی که هوا نرسد فرود آمده لحاف را بخود به پیچد و درست بخوابد تا عرق در بدن خشک شود پس لباس پوشیده و اثقال هر روز را خشک نموده نگاه دارند که اگر آب مطبوخ چوب چینی در بین روز صرف گردد
قدری از آن ثقل ها در آب طبخ نموده بصرف آورند در روز بیست و یکم یا سی ام بحمام روند و اثقال چوب چینی خشک کرده را با آب طبخ نموده بآن بدن را بشویند و بعد فراغ از مطبوخ چوب چینی حلوای چوب چینی
که در حرف الحاء در قرابادین این کتاب انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد دو ده روز متناول نمایند و این دستور از برای متوسطین امراض ضعیفه است و اگر مرض مریض قوی باشد در هر چهار روز
دو مثقال و یا سه مثقال بران پنج مثقال تا بست و پنج روز بیفزایند و بعد از آن بهمان ترتیب کم دارند تا بست روز و یا بست و پنج روز یا سی روز که مجموع ایام زیادتی و کمی آن چهل و پنج روز یا شصت روز
باشد و اگر بدن بسیار قوی باشد هر دو سه روز یا سه روز یا هر چهار روز یکبار بعرق نشینند و بعد اتمام بدستور بحمام روند و تا پانزده روز یا بست روز حلوا استعمال نمایند و باید هشت روز قبل ازین
بعد اتمام از خوردن آن نمک و بقول و حبوب و نبات و حموضات و آب سرد و میوه های رطب و حامض مولد دم سوداوی و سوداوی و جماع و غسل پرهیز نمودن و بسیار کم خوردن و خواب بسیار و کم خوابی و اعراض نفسانی و بدنی
در روز تعریق اجتناب لازم و واجب داند و غذا نخود و قورمه پلاو و قلیه با پلاو و کباب یخنی پلاو و مزعفر یعنی طعام شیرین که زعفران آن بسیار کم باشد و یا شله مزعفر و یا نان با کباب یا قلیه و قورمه و نیم بیضه مرغ نیم برشت
که بی نمک یا امراض صعبه و در امراض خفیفه کم نمک از گوشت لایق مانند گوشت بره و بزغاله شیر مست یا جوان فربه مطبوخ لطیفه خفیفه مانند کبک دراج و طیهوج و تیهو و امثال اینها باشد و از اغذیه غلیظه و نفاخه گوشت
حیوان پیر و لاغر و گاو و مرغ خصوص مرغ پیر اجتناب نمایند و از لبوب فندق و انگلک و چلغوزه و حلویات که مصنوع از اینها باشد و از حموضات و جماع و میوه ها مانند پسته و انار و خربزه و انبه و کشمش و انار
و کور و است و امثال آن شش ماه بلکه بعضی از اینها تا یک سال پرهیز نمایند و باقی منوط برای طبیب و در قرابادین کبیر تفصیل مذکور شده و دستور قهوه و سفوف و حلوا و عرق و معجون و نقوع و مرهم آن در قرابادین این کتاب
نیز انشاء الله تعالی هر یک در رسم خود مذکور خواهد شد دستور آشامیدن **عشبه مغربیه** مانند آشامیدن چوب چینی است در همه امور مگر آنکه از سه مثقال شروع نمایند و زیاده از ده مثقال نمایند برای
قوی و در ضعیف از هفت مثقال تجاوز نمایند و گاهی هر دو را باهم ترکیب نمایند بحسب احتیاج و گاهی در این دو چوب چینی نیز قدری صندل سرخ و صندل سپید ریزه ریزه کرده برای سرد مزاجان و برای صاحبان تبرید اصل السوس
خراشیده مرفوض اضافه می نمایند و باید که عشبه مغربیه جدید را از طول شق نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص یا گلاب یا بید مشک یا عرقی که مناسب دیگر بدستور مذکور در چوب چینی طبخ نمایند و بکار برند و خواص و منافع
انشاء الله تعالی در ادویه مفرده مذکور خواهد شد و نیز طریقه آشامیدن صاحب فراش مانند آن بر دو است و این منضج و ملطف و محلل و مفتح سدد و مجاری و مقطع و منضج اخلاط غلیظه لزجه و مقوی اعضای
رئیسه و مقوی حرارت غریزیه و دافع امراض بارده و رطبه و سوء القنیه و استسقا و ضیق النفس و سرفه کهنه و سوء المزاج با معده و کبد و وجع گرده و مثانه و مفاصل باسره بلغمیه و مفتت حصاة و مدر
حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و دافع بیضه دتی و فواق و حمی ربع و وبا و طاعون و سموم است و تفصیل در ادویه مفرده این کتاب خواص و منافع آن مذکور خواهد شد انشاء الله
و با طریق استعمال در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و **شجرة النبی** که بزبان فرنگی بلا سطورنا مند ماهیت و خواص و منافع آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی مذکور میگردد
طریقه استعمال آن آنست که بگیرند از جزو داخلی آن که سیاه رنگ و چوب است سی درم و از قشر خارجی آن ده درم اگر یافت شود و الا بدل آن ده درم از جزو داخلی ترکیب مجموع چهل درم
باشد و لیسوهان براده کنند و یا بدم کارد ریزه ریزه نمایند و در شش رطل آب در ظرف چینی یا شیشه یک شبانه روز بخیسانند پس بدستور چوب چینی طبخ دهند تا بنصف رسد و بدستور
چوب چینی بنوشند اگر آب مطبوخ آن کم گردد ثقل آنرا در بهان مقدار آب طبخ دهند تا بنصف رسد و از آب اول صبح و شام نیم گرم بی شیرینی یا با نبات چند درم بیاشامند و آب دوم
بجای آب بنوشند و چون قریب با تمام رسد چهل درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی آن و الا بدل آن نیز از جزو داخلی ده درم بگیرند و بدستور در شش رطل آب طبخ دهند تا بنصف رسد
و ثقل آنرا نیز بدستور طبخ دهند و بیاشامند بهمان نحو تا قریب با تمام رسد پس پنجاه درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی اگر یافت شود و الا ده درم نیز از جزو داخلی بگیرند و بهمان نحو
طبخ دهند و بیاشامند و دستور پرهیز و تنقیه و تغذیه نحو چوب چینی است بلا تفاوت و تصرفات در بین بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه و اسنان و غیرها نیز منوط برای طبیب حاذق است و
طعم آن بسبب قبوضتی که دارد ناخوش آینده است برای رفع آن تدبیر آنست که یک <u>مویز کشمش</u> یا چند دانه مویز منقی از حب با قطع اصل السوس و یا نبات داخل نمایند و از جمله صاحبان که بجا بدست بخت

دیا صندل نزد مقدار ربع و یا خمس دوا و در امزجه بارده دارچینی و قرنفل هریک بقدر احتیاج و در امراض دماغیه مرزنجوش و یا اسطوخودوس و در وجع مفاصل قلیلے کمافیطوس یا کمادریوس و در امراض
صدریه پرسیاوشان یا فراسیون یا زوفا خشک یا عرق السوس یا بهدانه و در امراض کبدیه پوست بیخ کاسنی یا غافث یا افسنتین و در امراض گرده عرق السوس یا تخم خربزه هندوانه یا خربزه یا خیار یا کدو
و در امراض طحال هشیشة الطحال و پوست بیخ کبر و همچنین در هر علت و مرض و عرض ادویه مناسبه لایقه بدان و این دوا از برای رعشه و فالج و سدر و دوار و قولنج بارد و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی
و تقویت معده ضعیفه حادث از برودت و رطوبت نافع است و تفصیل در قرابادین کبیر در خاتمه آن در ادویه جدیده مذکور شد **دستور استعمال گیاکو** و آن چوبی است که از ملک فرنگ
می آورند و ماهیت و خواص آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی خواهد آمد و در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و باجمله نافعست از برای جذام و آتشک و سایر قروح خبیثه جاری بول و غیرها آنست که بگیرند چوب
گیاکو را و بسوهان براده نمایند و با سه ربع وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده در شش وزن هر دو شراب براندی که بسیار تند شود و از ملک فرنگ آید یا عرق قندے دو آتشه بلکه سه آتشه
گیاکو براده کرده یک آثار و چوب چینی سه آثار براده کرده و عرق قندی شش آثار باشد مثلاً در قرابا شیشه که ضخیم باشد کنند و باید که شیشه پر نباشد بلکه قدرے از آن خالی باشد پس سر آنرا خوب محکم بسته
که اصلا بخار آن بیرون نرود و چهل روز در آفتاب گذارند و در بین گاه گاهی حرکت میداده باشند و بعد چهل روز صاف نموده در شیشه پاک کنند و سر آنرا محکم بندند و عند الحاجت بعد تنقیه تمام روزے
دو تولد آنرا نهایت سه تولد و اگر مریض بسیار قوی البدن و مرض او صعب باشد بتدریج تا چهار تولد میتوان رسانید تا بست و یکروز یا چهل روز نهایت پنجاه یا شصت روز که نهایت مدت ایام شرب
آن آنست و غذا و شراب باید که نخود شیر گاو تازه دوشیده و چلاو یا قلیه و یا قورمه و کباب و پلاؤ نیز میتوان خورد ولیکن باید که همه بے نمک و بے ماست و سایر تدابیر در بین و ما تقدم و ما تاخر
بعینه مانند چوب چینی است که ذکر یافت بلا تفاوت و اگر در عرق بادرنجبویه و گاؤزبان و شاهتره و بسفایج و اذخر و غیرها از عرقهاے مناسب بجاے عرق قندے و یا با ادویه مناسب هر علت و مرض
مانند عشبه مغربیه و ساسفراس و شجرة البنی و امثال اینها ترکیب و ترتیب نمایند بد نیست براے کسانیکه اجتناب از عرق قندے دارند این ترکیب خوبست **طریق استعمال شیر شتر**
جهت استسقاے زقی و طبلی یا بول آن بغایت نافع و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل زرد آب و رافع ضیق النفس بارد و جمیع براے حار آن نیز معتدل دانسته اند چون با قراص
و اشربه بارده و معتدل بنوشند آنست که چون اراده استعمال آن نمایند شتر را تعلیف بگیاها و حبوب مناسب نمایند مانند آنکه جهت تبرید کاسنی و آرد جو و شبیل و کشوث و امثال اینها و جهت تسخین کنگر
و درمنه و رازیانه و کرفس و شبت و قاقله که شور نباشد و مانند اینها و از ربع رطل شروع نمایند و هر روزه ده درم بیفزایند تا بحدیکه گرانی نکند و نیکو هضم گردد و اورا قوت نماید و اگر طبع ممتنع
نباشد تا بقدر نیم وزن آن بول شتر مخلوط میتوان نمود و هرگاه بول صاحب مرض بمقدار شیر و زیاده از آن باشد و منحدر گردد و تلیین بطن نماید و در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و معده
ترش نشود و علامت موافقت و عدم تجبن آن آنست زیاده میتوان نمود و اگر متجبن گردد جهت رفع تجبن آن یک دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر موافقت بیشتر نماید و تواند که اقتصار بر آب
و غذا بر آن نمایند و غذاے دیگر و آب مطلق ننوشند بهتر و اگر خواهند شیر برنج و زنی یا آرد برنج و یا آرد گندم از آن بپزند بخورند بد نیست و اگر اطلاق زیاده نماید و باعث ضعف گردد دیگر روز ندهند یا آن
یا دو روز در میان بنوشند و مقویات قابضه مانند مصطگی و سنبل الطیب و قرص ورد و رشک و قابض و امثال آن اضافه کنند و باید که شتر را هر روز در حضور خود طلبیده ظرفے را پاک شسته خشک نموده
بآتش گرم در ظرفی بزرگتر از آن که گرم کرده شیر را در آن بدوشند و ظرفے دیگر را پیمانه کرده در آن صاف کرده آن مقدار مذکور را بزودی گرما گرم بیاشامند به تنهائی و یا با ربع آن و یا کمتر از آن بقدر برداشت
مزاج بول آن و یا با چهار مثقال عسل و نیم مثقال تا یکمثقال و سنبل الطیب کوفته بیخته اگر گرمی نه نماید و یا با سفوفات و اقراص و ادویه مناسبه دیگر مانند سفوف لک و دوا الکرکم و امثال آن اگر مناسب باشد
و اگر شیر موافقت نکند بهیچ نحو بزودی ترک نمایند و بحاجت و ابرام در نوشیدن آن نکنند که مضرت می بخشد و منجر بضعف معده و غیر آن میگردد **دستور آشامیدن شیر بز** جهت ادرار
فضلات و ترطیب بدن و نفث الدم و جراحت ریه و حلق و مثانه و تپهاے مزمنه حاره و دق آنست که بز را العلف های مناسبه تعلیف نمایند مانند شیر شتر شیر آنرا بدوشند و مقدار بست و پنجمثقال
تا سی مثقال و تا چهل مثقال یا یکمثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام گرما گرم جهت نفث الدم و حرقه و علل سینه و همچنین با صمغ عربی و کتیرا از هریک نیم درم تا یکدرم و بالنگ خام سائیده
مغسول یکدرم و یا با قرص کهربا و یا سفوف آن و یا با حب حابس الدم که نسخه آن انشاء الله تعالی در قرابادین خواهد آمد جهت نفث الدم مجرب و جهت ترطیب بدن از بست و پنجمثقال شروع نمایند
و بتدریج اندک اندک تا بحدیکه بر طبیعت گران ننماید بیفزایند اگر ترطیب زیاده مطلوب باشد یا اراده ادرار باشد قدرے آب خالص تا ربع و یا نصف آن بیفزایند و جهت رفع حمیات عتیقه و دق
از همان مقدار شروع نمایند و روزی سه مثقال بیفزایند تا بحدیکه موافقت نماید و گرانی نکند و هر روز ربع وزن آن آب خالص و یکدرم رو تراول حنه که بفارسی خاکشی و شفترک نامند و نیم درم
شربت بنفشه اگر گرمی نکند داخل نمایند و روزے ثلث خمسه و قلیلے شربت بنفشه بیفزایند چنانچه شیر را می افزایند تا به پنجدرم خیه و دو درم شربت بنفشه برسد در صورتیکه شربت بنفشه
گرمی کند و الا شربت را بیفزایند و یا آنکه مطلق داخل نکنند و اگر شیر بهیچ قسم موافقت نکند ترک نمایند **دستور آشامیدن شیر الاغ** جهت سل و دق
و ترطیب بدن و رفع هزال حادث از حرارت و امثال اینها آنست که الاغ تازه زائیده و جوان را بجو خیسانیده و علفهاے و گیاهای بارده رطبه موافقه تعلیف نمایند و بدستور شیر شتر
در حضور خود طلبیده بدوشند و گرما گرم رو بنا دل و دوم و بست و پنجمثقال تا سی مثقال با قرص کهربا و طباشیر و لؤلؤ و غیر اینها از ادویه مناسبه بیاشامند جهت سل و تقویت قلب روزی
سه مثقال تا شش مثقال و زیاده هم اگر احتیاج بسیار باشد و ثقل ننماید و موافقت کند بیفزایند و چون دریافتند که ثقل مینماید زیاده ننمایند و یا کم کنند و اگر اصلا موافقت نکند ترک نمایند
دستور آشامیدن لبن النساء جهت امراض مذکوره مانند شیر الاغ است و بدانکه باید که غذاے شاربان الالبان مذکوره غذاهاے مناسبه لطیفه خفیفه باشد و اجتناب نمایند از غذاهاے ثقیله تا داخل

و از ترشی و لبنیات و حبوبات و اعراض نفسانیه و بدنیه و امثال اینها **دستور آشامیدن فادزهر حیوانی** جهت حفظ صحت و تقویت بدن و ارواح و قوی و باه آنست که چون
اراده نمایند باید که در اول فصل بهار یا خریف تنقیه نمایند که بدن نقی و پاکیزه گردد از اخلاط فاسده ردیه بمسهلات و مقیئات و فصد اگر دم غالب باشد و غذا باید که نخود آب و غذاهاے لطیف باشد
پس سال اول یکدانگ فادزهر حیوانی بری را با مروارید و طباشیر از هر یک نیم مثقال و عود قماری دو دانگ صندلین از هر یک چهار دانگ و مصطگی یکدانگ و عنبر اشهب و مشک از هر یک نیم دانگ و ورق طلا
دو عدد و ورق نقره بست عدد و مروارید و فادزهر را بر سنگ سماق صلایه کرده و ورق طلا و نقره را حل نموده ادویه را کوفته بیخته باهم حبوب سازند یا با نبات بقوام آورده و سرشته حبوب سازند
و سه حصه و یا پنج حصه یا هفت حصه نموده سه روز یا پنج روز یا هفت روز هر روز با گلاب بیدمشک یا قند و نبات شیرین کرده یا بدون شیرین بنوشند و هر سال قدری بیفزایند تا یک مثقال نیم برسد و بعضی
تا دو مثقال را تجویز نموده اند و گفته اند محرور المزاج هر سال نیم دانگ و مبرود المزاج یکدانگ بیفزایند و باید کسیکه جوانی و سن او بچهل سال نرسیده باشد و محرور المزاج باشد مرکب استعمال این نکرده بلکه مبرود المزاج
قبل از پنجاه و شصت سالگی جائز نیست و باید که در ایام خوردن یکهفته قبل یکهفته بعد از آن از غذاهاے غلیظه و حموضات و لبنیات و بقول و حبوبات و اعراض نفسانی و بدنی و جماع پرهیز نمایند و اولی آنست که مقدار کم آنرا با حبوب و معاجین
مناسبه بقدر حاجت گاه گاهی تناول نمایند زیرا که مقدار کثیر آنرا دفعةً خوردن باعث گرمی و ثوران سوداء و احراق اخلاط و تحلیل ارواح و قوی است **دستور آشامیدن دوغ** جهت حمی دق و امراض
حاده و لاغری بدن آنست که بگیرند ماست تازه گاوے را و در ظرفی یا مشکی کرده آب داخل نمایند و خوب برهم زنند تا کره آن بالتمام جدا گردد و بگیرند دوغ را که طعم آن اندک مائل بترشی باشد اگر شیرین باشد
چند ساعت بگذارند تا اندک ترش مزه گردد و سے درم از آن دوغ را با ده درم نان تنک سپید خالص ریزه کرده در آن ممزوج کنند و بگذارند تا نیکو امتزاج یابد و تناول نمایند و اگر ازین
مقدار زیاده خواهند و احتیاج بیشتر باشد بهمین نسبت بر هر دو قدرے بیفزایند و روز دوم پنج درم بر دوغ بیفزایند و یکدرم از نان کم نمایند و همچنین هر روز تا آنکه دوغ صرف بماند و عادت بدان حاصل گردد
و چون خواهند بگذارند بر عکس عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد ترک نمایند و بعضی احتیاطا امری داشته گفته اند از ده درم دوغ و یکدرم نان باید که شروع نمایند و روزی سه درم دوغ و یکدرم نان بیفزایند
تا سے درم یا زیاده هر مقدار که خواهند برسد و چون خواهند کم نمایند بدستوریکه افزوده اند کم نمایند و کسانیکه عادی بخوردن دوغ باشند احتیاج باین تدابیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه بادی عقبی نباشد
کافی است زیرا که با هیچ عفونی استعمال این جائز نیست مگر آنوقت اقتضا کند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده و در غب خالص امثال این و جائیکه بعضی در اخلاط باشد با قرص طباشیر و هنگامیکه طبیعت لین باشد
و تکیین این موجب ضعف گردد با حبوب و اقراص قابضه و یا با طباشیر و با طراثیث و امثال اینها از ادویه قابضه مناسبه استعمال نمایند و یا آنکه سنگ تابیده یا آهن تابیده آب نمایند و صاحب خلاصة التجارب نوشته که گاهی
فادزهر حیوانی با دوغ نفع می بخشد نفعی بین **و اما دستور آشامیدن** ماء الشعیر و ماء القروع و ماء القثاء و ماء الکشوث و ماء الشاهترج و ماء عنب الثعلب و ماء هندبا و ماء ورق الخلاف و ماء البقول
هر یک جداجدا در قرابادین کبیر یافت و در قرابادین این کتاب انشاء الله تعالی در حرف المیم مع الالف مذکور خواهد شد **و اما دستور** اخذ ادهان و گرفتن عرقها و عطرها نیز در قرابادین در حرف الدال مع الهاء
والعین مع الراء و مع الطاء انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و در قرابادین کبیر ذکر یافته اما اتخاذ بعضی ادویه و صنایع آنها **اتخاذ دخان کندر** جهت رویانیدن موی آنست که پارچه کتان را در ظرفی بهم
بچینند و در سر آن فتیله چراغ برافروزند و ظرفی دیگر مانند قدح یا طشت بالاے آن معکوس نصب کنند و هر دودی که در آن جمع گردد بردارند یا آنکه در ظرف سفالی قطعهاے آنرا برهم بچینند و بفتیله مشتعل مانند
در بالاے آن ظرف سفالی دیگر که عمقی داشته باشد نصب نمایند بنوعیکه اندک هوا بدان برسد که خاموش نگردد و یا آنکه کاغذی را بشکل کله قند پیچیده بالاے آن گذارند و آنچه در آن مجتمع گردد بردارند
که دخان و جوهر آن همانست و عند الحاجت بکار برند **اتخاذ دخان حصی لبان** که حسن لبه و بهندی لبان نامند جهت تقویت معده و باه و دفع رطوبات و غیر آن از خواصی که در آن
در ادویه مفرده در حرف الجیم مع الصاد مذکور است مانند اتخاذ دخان کندر و جوهر آنست و این دخان مشهور بجوهر حصی لبان است و بهندی ست لبان نامند **اتخاذ عسل بلادر**
آنست که سرهاے بلادر را جدا نمایند هر قدر که خواهند در شیشه مطین پر کنند و سر شیشه را بلیف بند نمایند و بطریق تنکیس که ظرف سفالی بزرگی را بر سه پایه که بلندی آن مقدار یک شبر باشد نصب کنند
که وسط آن ظرف را سوراخ کرده باشند و شیشه را معکوس بر آن گذارند که گردن شیشه از آن سوراخ از زیر برآید و ته شیشه بالا درون ظرف باشد و زیر شیشه ظرفی گذارند که در آن آب
باشد و بالاے شکم شیشه و اندرون ظرف که در آن ست سرگین گاو خشک صحرائی پر کنند و برافروزند تا عسل آن تمام بکمال از گردن شیشه در آن ظرف آب آید و چون دیگر عسل از آن شیشه
نچکد و تمام سوخته گردد و عسل را از روی آب بردارند و اصلاح نموده بکار برند و دو نوع اخذ عسل آن در بیان تدبیر بلادر در همین فصل مذکور شد **دستور اتخاذ اسفیداج** و آن بطریق
احراق و تعفین نیز میباشد اما احراق آنست که رصاص یعنی قلعی و سرب هر یک را که خواهند صفحهاے بسیار نازک ساخته در ظرفی برهم بچینند و بر هر صفحه قدری کبریت سوده بپاشند و باید که مقدار کبریت
بانداز هر صد مثقال پنجاه مثقال باشد پس بر آتش گذارند و برافروزند و بسیخ آهنی بهم زنند تا تمام آن سوخته گردد و از زرد و آن محترز باشند تا سوخته سفید آب گردد نوع دیگر آنست که هر یک از آن هر دو را
که خواهند در ظرف سفالی بگذارند و با کفچه آهنی برهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در کوزه مطین کرده یکروز زیر آن آتش کنند تا سفید گردد و اگر خوب سفید نشده باشد قدرے سرکه انگوری تند بران بپاشند
دیگر بار بگذارند تا سفید گردد **دستور احراق روے توتیا** که بهندی جست نامند نیز همین نحو است اهل هند نیز بدین نحو احراق مینمایند که آنرا قطعهاے کوچک نموده در ظرف
آهنی بر آتش میگذارند و سپید چند و بسیخ آهنی برهم میزنند و در همین احراق قدرے سم الفار سوده بران میپاشند بزودی محرق مانند پنبه میگردد و میگویند که اگر آنرا گداخته بعد گداز بکف گیاه هندی
قدر متعدی نرم سائیده آب آنرا بران بپاشند و یا بریزند نیز محرق مانند پنبه میگردد و باشیاے دیگر نیز محرق میگردد پس سوده و شسته استعمال نمایند اگر مغسول آنرا خواهند **و اما بطریق تعفین**
آنست که بگیرند صفایح قلعی و یا سرب را و انگور را با او آن کوبیده و بر آنها مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک گذارند تا همه آن حل گردد و یا آنکه صفایح قلعی و سرب را سوراخ کرده و با انگور

کوبیده تلخشه ... تخم سرکه بیاویزند و ظرفی و تخم برابر قطعا نصب کنند تا آنچه از آن سفیداب گردد بریزد در آن مجتمع گردد و دهن خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود و هر چند روز باز کنند آنچه از
سطح آن صفایح سفیداب گشته در آن ظرف ریخته باشد بر دارند باز انگور کوبیده با دیه لیده بگذارند تا همه آن سفیداب گردد نوع دیگر آنست که قلعی و سرب ساده ظرف سفالی گذاشته آن ظرف را
در ظرفی که سرکه بسیار تند در آن کرده باشند بگذارند بنحوی که معلق باشد تا بخار سرکه تمام آن سفیداب گردد نوع دیگر که آن را سفیداب کاشغری و سفیداب رومی گویند آنست که گیرند صفایح قلعی را و انگور کوبیده با تخم آن مانند ...
هم گذارند در ظرفی که در آن سرکه انگوری باشد و در خم سرکه گذارند و سر خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود تا بروز ایام تمام آن را سفیداب گردد پس آورند آنچه سفیداب شده باشد بر دارند آنچه باقی مانده در آن بدستور عمل نمایند
پس بشویند تا تلخی اجزاء است انگور از آن دور شود و سائیده بکار برند **اتخاذ توتیا** توتیای کرمانی در ادویه مفرده ذکر یافت و توتیای هندی سهل است که با زاج و نقوی با کبریت احراق نمایند **اتخاذ راسخت** که عبارت
از مس سوخته است آنست که مس را صفایح بسیار رقیق سازند و در دیگی بر روی هم چینند و ما بین هر آن گوگرد و نمک بالمناصفه بر آن صفایح بپاشند و دهن دیگ را مستحکم نموده یکهفته در تنور تمام بگذارند
تا مجموع سوخته گردد و هرگاه زودتر خواهند مس را گداخته و کبریت و امثال آن بر آن پاشیده در سرکه تطفیه نمایند و تکرار عمل نمایند تا تمام سوخته گردد و شنیده شد که اهل هند شنجرف را سیدیک
سه یا آهنی میسازند و چون کنده و شکسته شد ششیه را بشکنند سیگرد همین را بجای آن میفروشند **اتخاذ رسکپور** از برای آتشک نام فارسی و سعوط خبیثه که آن را کیجا گویند
و جرب خبیث و قروح ساعیه و خنازیر و ناصور الفم و ریشهای کهنه و اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشد و از برای تقیت عصاة و رفع سرعت انزال و ضعف باه که مقدار یک حبه
تا دو حبه آن را با عسل تناول نمایند آنست که گیرند سیماب و گل ارمنی و اگر نباشد طین مغره که بهندی گیرو نامند و زاج سفید و نمک سنگ از هر یک تا نک و در نسخه دیگر بجای زاج سفید توتیای خضر
هندیست که بهندی نیلا تهوتهه نامند و نسخه اول بهتر است پس مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و خشک نموده در کاسه سفالی لعابدار که در ته آن کاسه نمک کرده باشند بگذارند
و کاسه دیگر مانند آن که بخاکستر و عصاره چونه مثل آن اندوده باشند گذارند و سر دو را بطین حکمت بگیرند و شبانه روز در سرگین گاو صحرائی خشک آتش دهند که اطراف آن سرگین بسیار باشد
و اگر برای تقویت باه است نه شبانه روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام گردد باز تجدید نمایند پس برآورند آنچه در ته ظرف و اطراف آن چسپیده باشد گیرند که آن رسکپور است **نوع دیگر**
آنست که گیرند سیماب بست مثقال و نیم و زاج سفید هفتاد و پنج مثقال و باهم در هاون سنگی نیکو سحق نمایند و در شیشه کنند سر شیشه را محکم بسته بگل حکمت که از گل سرخ و پنبه و نمک خاکستر و جوش
بیغ ساخته خوب کوفته و ورزیده باشند گرفته و خشک نموده و در آن آتش شدید برافروزند و اگر آتش سرگین گاو صحرائی باشد بهتر است که تا سه ربع روز در میان آتش باشد پس برآورند و بگذارند
تا سرد شود پس اجزا اندرون شیشه برآورند و با دو وزن آن ادویه آب لیمون سحق بلیغ نمایند تا منجمد و خشک گردد پس بار دیگر در شیشه کنند و بدستور سر آن را محکم بسته بگل حکمت بگیرند و در دیگ سفالی
تا نصف ریگ کنند و شیشه را در آن گذارند و بالای آن نیز ریگ نمایند که تمام شیشه در ریگ پنهان باشد و در زیر دیگ آتش کنند آن مقدار که ریگ سرخ گردد پس برآورند و بگذارند تا سرد گردد
از شیشه برآورده و در ظرف چینی نگاهدارند و همین عبارت از رسکپور و شنجرف سفید است و حب مصنوع از آن و طریقه استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **اتخاذ زعفران الحدید**
که آهن را سوهان کنند در غایت ریزگی و چند مرتبه بآب نمک بشویند تا سیاهی آن زایل گردد پس با آب خالص غسل دهند و باربع وزن آن نوشادر سحق بلیغ کنند و بر روی لته در ظرف سفالی پهن نمایند
و در مکان نمناک دفن نمایند تا دوازده یوم برآورند زرد و مایل بسرخی قابل سحق گردد **نوع دیگر که معمول اهل صناعت است** آنست که گیرند صد مثقال براده آهن را بدستور مذکور شسته
در قرع مطین کنند و بوزن آن تیزاب فاروقی اندک اندک بر آن ریزند و چون از آن دود ظاهر گردد مانند بول انسان بر آن بچکانند که جوش آن فرو نشیند و انبیق بر آن وصل کنند و بآتش ملایم معتدل
نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردید آتش را تند کنند تا مکلس زعفرانی رنگ گردد پس آتش برگیرند و بعد از سرد شدن از شیشه برآرند و عند الحاجت بکار برند **اتخاذ شنجرف که شنجرف نیز نامند**
بدون احراق با نحاء مختلفه است و از آنجمله آنست که یک قلا را در آب حل کنند و آب آن را بحجر علقه بگیرند و اگر مکرر خواهند باز باقلا تازه را در آن حل کنند و آب آن را بحجر علقه بگیرند و همچنین این عمل را
تا سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه تکرار نمایند پس در ظرفی کرده بر آتش گذارند تا آب آن منعقد گردد پس بگیرند یک وزن از این معقود و یک وزن از آهک سنگ که با گرم آب ندیده و باهم سحق بلیغ نمایند و چهار
وزن آن آب بر آن ریزند و بکرات آن را از چوبی برهم زنند و یکشبانه روز بگذارند پس آب زلال آن را بحجر علقه بگیرند پس آن آب را در ظرف سنگی یا آهنی نموده بر آتش گذارند و باهستگی طبخ دهند تا منعقد گردد و باز
هموزن این معقود آهک گرم آب ندیده داخل نموده سائیده و چهار وزن آب بر آن ریزند و بدستور از چوبی برهم زنند و بعد یک شبانه روز آب آن را بحجر علقه گیرند و باز بهمان نحو عقد نمایند و باز حل کنند تا هفت مرتبه
این عمل را تکرار نمایند پس این هنگام مانند روغن میگردد و بسیار حاد و کال از برای حل اکثر احجار و ارواح مجرب و چون سوی را در آن ریزند منحل گردد و در شیشه ضخیمه محفوظ دارند و چون خواهند که شنجرف از آن
سازند بگیرند کبریت املسی یکوزن و سیماب خالص دو وزن و با این آب سرد و را سحق نمایند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و در این مرتبه سیاه خواهد بود و پس مرتبه دیگر نیز بآن روغن سحق نمایند و بدستور در آفتاب
خشک نمایند این مرتبه اندک سرخ رنگ خواهد شد و همچنین تا آنکه بسیار سرخ خوشرنگ گردد پس سائیده و کشیده در نقاشی و نوشتن استعمال نمایند و این نوع شنجرف مستعمل اهل صنعت است **اتخاذ زنجفر** ... احراق بنار
آنست که بگیرند سیماب خالص بست مثقال کبریت زرد دوازده مثقال زرنیخ ... دو مثقال زرنیخ و کبریت را نیکو سحق نمایند و با سیماب در هاون بسایند تا همه چون غبار شود در کاسه که بیرون
آن را بگل حکمت گرفته باشند کنند و در تنور تافته که آتش آن را بیرون آورده باشند بگذارند و بر روی دو سه خشت و سر تنور را محکم بندند و بعد از دو روز سر تنور را باز نمایند و کاسه را برآورند شنجرفی باشد
در نهایت سرخی و خوشرنگی آن را در شیشه کنند و نگهدارند **نوع دیگر** زیبق خالص هفت جزو گوگرد خالص دو جزو باهم سائیده در شیشه مطین بطین حکمت کنند تا نصف شیشه باشد و سر شیشه را بالصاروج الحکمه سد کنند
و بالای آن گل حکمت بگیرند و خشک کنند و در دیگ سفالی که در آن ریگ پر کرده باشند دفن نمایند و در زیر دیگ آتش برافروزند تا دیگ سرخ گردد پس بگذارند تا سرد گردد و برآورند و این شنجرف

سفری خوانند و در زنجفر هندی گوگرد و سیماب مساوی است و در زنجفر رومی سیماب دوازده جزو گوگرد هشت جزو زنجفر سحق پنج جزو است اتخاذ اسرنج که بفارسی سرنج گویند و بهندی سیندور
و سندور خوانند بانحاء بسیار است از جمله آنست که سفید آب قلعی را و یا قلعی و سرب را ساده تا بسفالی کرده بر روی کوزه آتش نی و خاشاک گذارند و قدری نمک بران بپاشند و بکفچه آهنی و یا بکفچه آهنی برهم زنند تا سرخ گردد
و هرچند آتش بیشتر دهند سرخ تر میگردد و چون اندک سرخ گردد و در دیگی کرده بر روی کوره گذارند و اطراف و زیر آن آتش برافروزند بغایت رنگین میگردد اتخاذ سلیمانی که معروف است بدولاشک
و بفارسی دارا شکنه نامند آنست که بگیرند از زیبق خالص ده مثقال و از سم الفار هفت مثقال و نیم و با هم نیکو بسایند و بدستور در شیشه مطین کرده مصعد نمایند اتخاذ مرداسنگ آنست
که سرب را گداخته اسرنج یا سرب سوخته بجوشانند آن و هند تا بر دو ممزوج شوند در ظرفی کرده در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده با چوب در آب بجوشانند بحدیکه منشق و منعقد گردد
پس از چوب جدا کنند و چون خواهند که آن را تصفیه نمایند باید که بموزن آن نمک بسایند و در آب خیسانیده هر روز برهم زنند و هر سه روز تغییر آب نمایند صاف شود و اجزاء خام بدر نمایند پس سحق
استعمال نمایند دستور سفید کردن مرداسنگ آنست که در پشم سفیدی بپیچند و با آب باقلا بجوشانند و بعد … باقلا و سیاه گشتن پشم تجدید نمایند تا آنکه سفید گردد نوع دیگر
آنست که مرداسنگ را با بموزن آن نمک در ظرفی کنند و آب بران بریزند و در آفتاب گذارند و چون نمک آب شود آب آن را بریزند و همچنین تجدید آب نمایند و در وقت تجدید …
بگذارند تا ته نشین گردد آب را بریزند و همچنین تا آنکه مرداسنگ سفید گردد و اصلا ملوحت دران نماند و مرداسنگ سفید کرده را مرتک نامند بفتح میم و سکون را و مهمله و فتح تاء مثناة
فوقانیه و کاف و بکسر میم نیز آمده و این در ذرورات و اطلیه و اضمده مستعمل است تا آنکه عضو را سیاه نگرداند اتخاذ زنجار آنست که مس را صفائح بسیار نازک سازند و در سرکه تند گذارند
و در زمین نمناک دفن کنند تا زنگ بگیرد پس بالگو بسایند و همچنین تا تمام صفائح … زنگار گردد نوع دیگر آنست که مس را براده نموده با دو وزن آن سرکه بسایند و … قلعی کنند و سر آن
بگیرند و در زمین نمناک و سرگین اسپ دفن نمایند و بعد از سه … روز برآورند همه آن زنگار شده باشد اتخاذ زنجار الصناعه آنست که بگیرند … براده مس و شب یمانی و بوره سرخ و نمک
بالسویه بقدر عشر آن در ظرف مس با سرکه تند بسایند و چون خشک شود باز سرکه داخل نمایند تا آنکه خوب سوده و زنجار گردد نوع دیگر که الطف از همه انواع است آنست که …
یا شب یا نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطران و سرکه بسیار تند بران بچکانند و سحق نمایند تا مانند خمیر گردد پس روی آنها پارچه نازکی بپوشند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد
و با سرکه تند باز بسایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد و چون خواهند آن را تصفیه نمایند که زنجار مصفی نامند آنست که بگیرند زنجار را … جزو سرکه سفید مقطر
تند بخیسانند و بگذارند تا سرکه سبز گردد آن سرکه را در ظرفی بگیرند و اگر خواهند مرتبه دیگر بقدر پنج … زنجار نیز سرکه مقطر بران ریزند و بگذارند تا سبز گردد و هر دو سرکه سبز را با هم ممزوج کرده
بگذارند تا ته نشین گردد سرکه صافی بالای آن را بجز علقه بگیرند و ته نشین را بگذارند تا خشک گردد و بسایند و بکار برند زنگار بسیار اعلی خواهد بود اتخاذ سرکه هندی که بهندی کانجی نامند جهت اکثر
امراض حاده صفراوی و غیرها مفید است آنست که بشویند برنج یعنی ارز را و بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی لعابدار کرده آب بران ریزند …
آن را بر گرد سر آن را بپوشیده در آفتاب و یا پشت اجاغ گرم بگذارند تا چهل روز که برسد پس صاف نموده عند الحاجت استعمال نمایند صنعت عود مطرا بگیرند عود قماری را و ریزه ریزه کنند
و در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود آنگاه مشک و عنبر آغشته را با آب سوده بان چند بار آغشته هر مرتبه خشک نمایند و عند الحاجت قدری از ان در مجمر آتش گذارند
مجلس را معطر نماید و مشام را قوت بخشد اتخاذ زبد الشمع آنست که بگیرند مقدار … از موم مصفی را گداخته در هاون ریزند و دو استار روغن گل یا روغن بنفشه یا خیری آن هر دو بران ریزند و چند بار بهم
یا برف در ان اندازند و خوب برهم زنند چون یخ و برف گداخته گردد و بگذارند تا روغن بالا آید … را بردارند و آب را بریزند و استعمال نمایند اتخاذ طین حکمت بگیرند طین حر که بفارسی گل رست گویند
و از سنگریزه و رمل صافی نمایند بدین نحو که در آب حل کنند و آنچه مخلوط با آب گردد در ظرفی بگیرند و دردی را دور نمایند و بگذارند تا ته نشین گردد پس بگیرند موی سر انسان و ریزه ریزه کنند و اگر موی سر تراشیده باشد که سر تراشان
جمع نمایند بهتر است و با بموزن آن سرگین گاو کوبیده و بیخته با آب نمک بهم را خمیر کرده هفت روز بگذارند و هر روز آب نمک بران بپاشند تا خشک گردد پس خوب سرشته و رزیده استعمال نمایند و بعضی سبوس گندم
و خبث الحدید و مینا نیز داخل مینمایند اتخاذ ماء الزجاج دستور آنست که بگیرند زجاج شامی و قلعی را بالسویه در بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی آن باشد بردارند که ماء الزجاج آنست اتخاذ مرهم … که جوهر الصانع
نامند و از خواص آنست که هر جراحت را بان وصل کنند و یا بان بسرشند آنرا به آتش منفصل نگردد آنست که بگیرند پنیر تازه را و اوراق رقیقه کرده و بر روی سنگ مسطح آهک … نرم بیخته فرش نمایند و آن ورقها را بر روی آن
که بهم دیگر متصل نگردد آنها بچسبند بر روی آن اوراق نیز آهک نرم بیخته بپاشند بقدر یک انگشت و آنرا بپوشند و سنگ مسطح دیگر بسیار سنگین بر روی آن گذارند و ده روز در آفتاب گذارند تا رطوبت آن پنیر تمام فشرده در آهک آید
پس با آب بشویند و بدستور فرش و … از نمک سائیده کنند و یکهفته در زیر سنگ گران گذارند پس با آب پاک بشویند که سرخی و چربی آن که داشته باشد بالکل رفع گردد که چون در آفتاب گذارند چربی از ان ظاهر گردد
و اگر ظاهر گردد باز با آب نمک … که اصلا چیزی دران نماند و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس تند سرخ بسایند و در شیشه محفوظ دارند و در وقت حاجت قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار برهم زده
کف آنرا گرفته باشند قطره قطره از ان آب بران ریخته بر روی سنگ … دستی بسایند تا بحدیکه … آب حل کرده قطره قطره از ان آنکه بران بریزند که نرم سیال گردد آنگاه … ظرف
چینی یا شیشه یا چیز دیگر را بان وصل کنند یا اندک … خشک گردد بر دارند در وقت … ظروف شکسته و غیرها بکار برند و این از اسرار مکتومه است اتخاذ مداد … و امثال اینها در صاروخ الحکمت …
فاروقی … در قسم خود در قرابادین ذکر یافت و در بعضی انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل دوم** در بیان معرفت افعال و صفات ادویه مفرده و اسامی آنها بترتیب حروف تهجی بدانکه ادویه را
افعالی چند کلیه و جزئیه و افعالی چند شبیه بکلیات است اما افعال کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تجفیف و امثال اینها است و اما افعال جزئیه مانند منفعت آنها در مرضی و وقتی و حالی و عضوی خاص است مانند منفعت در مرض سرطان

و دوا سپید ریزقان و طحال و سنگ گرده و مثانه و امثال اینها و اما افعالی که مشابه افعال کلیه اند مانند منفعت اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هرچند جزئی اند ولیکن چون آمیخته اند
که نفع اینها عام است و تهیج بدن و همچنین ضرر اینها نیز عام است لهذا مشابه کلیه اند و نیز افعال کلیه بعض آنها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه بیان افعال اربعه اند و مانند آنها و ثانوی بعضی از آنها
بیان افعال اند بعینه و لکن مقدار بقیاس دیگری بطرف زیادتی و یا نقصانی مثل احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه تسخینات و تبریدات اند و لیکن مقدار و مقایس
دیگری و نیز افعال چند دیگر صادر میگردد از آنها مانند تحذیر و ختم و الزاق و تفتیح و تفریه و تقطیع و تخشین و غیرها و در دیباچه ذکر کرده میشود افعال مشهوره آنها را با بعض اصطلاحات این فن
صفات بعض ادویه و اطعمه قبل ازین ذکر یافت حرف الالف اکال یعنی خورنده عضو و آن دوای را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذیکه دارد تفریق اجزاء جوهر
عضو نماید مانند زنجار ؛ ج ؛ جالی یعنی پاک کننده و آن دوای را نامند که از شأن آن تحریک رطوبات لزجه جامده و دفع آنها باشد از سطح عضو و فوهات مسامات مانند انزروت و ماء العسل
و هر دوای جالی لین طبیعت هرچند دران قوت مسهله نباشد جاذب یعنی کشنده و آن دوای را نامند که بحرکت در آورد اخلاط و رطوباتی را که ملاقی آنست بسبب لطافت و حرارت خود
و جذب نماید آنها را بسوی خود بظاهر جلد مانند جندبیدستر و ثافسیا و ایچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن بکشد و بر آورد مانند گوشت مطروق جامد یعنی بسته کننده و آن دوای را نامند که از شأن آن
باشد که اخلاط رقیقه سائله را منجمد و بسته گرداند مانند موم و نشاسته و کثیرا و کهرباء ؛ ح ؛ حالق و حلاق یعنی سترنده موی و آن دوای را نامند که بیخ موی را سست گرداند و آنرا دفع سازد
و یا آنکه سست کند که با سانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیداب و خاکستر حکاک یعنی بخارش آورنده و آن دوای را نامند که بسبب حدت و گرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط گزنده را
و نباشد بآن حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج ؛ خ ؛ خاتم یعنی تمام کننده زخمها و آن دوای را نامند که بسبب قوت مجففه خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی در رطوبتی نگذارد و خشک کند آنرا و خشک
ریشه بندد و نگهدارد آنرا از آفات تا آنکه گوشت و پوست صالح بروید ؛ د ؛ دابق دوای را نامند که بسبب لزوجت جوهر کثیف خود بدست بچسپد مانند دبق ؛ ر ؛ رادع
یعنی مانع و باز گرداننده ماده بعضو و آن دوای را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنگ گرداند مسام آنرا و بشکند حدت حرارتیکه
حادث شده است در ان و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سیاله را و نگذارد که بعضو بریزند و عضو را از قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب در اورام در روغ
در مقابل جذب است ؛ ع ؛ عاصر یعنی فشارنده و آن دوای را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزاء عضو را بفشارد تا آنکه اجزاء رطوبات رقیقه در خلل و فرج آن است
منضغط و جدا گردانند از هر منفذیکه بیابند بر آیند مانند ضماد تمر هندی در دل ؛ غ ؛ غسال یعنی شست و شو دهنده و آن دوای را نامند که بقوت جالیه منفعله خود که رطوبات با
نیقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت و سیلان در آورد اخلاط را و زایل گرداند آنها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب خصوص آب نیم گرم ؛ ق ؛ قاتل یعنی کشنده و آن دوای را نامند
که بسبب ضدیت خواص روح حیوانی و قوی را فاسد و فانی گرداند و هلاک سازد مانند افربیون و افیون و بیش و این مراد از سم است و بعضی گفته اند که زهر حیوانی مخصوص باسم سم است و غیر حیوانی مختص بقاتل
قاشر یعنی خراشنده پوست و جدا کننده آن آن دوای را نامند که بسبب شدت قوت جلای خود جلد را ببرد و پوست فاسد عضو را مانند قسط و زراوند و هرچه نفع و فایده بخشد بهق و کلف و مانند این هر دو را
ک ؛ کاوی یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد ازان دوای است که جلد را بسبب شدت احراق و تخفیف خود بهم رساند و آورد و مجاری اخلاط آنرا مسدود سازد و مسام را بند کند در عضو الکاو و مانند
عضو گرم و بیان داغ گرده شده مانند زاج و قلقطار ؛ کاسر الریاح یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن دوای را نامند که قوام ریاح غلیظ محتقنه اعضا را بقوت حرارت و تجفیف خود رقیق ساخته
دفع نماید و یا تحلیل برد مانند تخم سداب ؛ ل ؛ لاذع یعنی گزنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و شدت نفوذ خود در عضو فرو رود و تفرق اتصال رساند کثیره و قریب بهم احداث نماید که اجزاء
آن بانفراد ها محسوس نگردد مانند استعمال خردل با سرکه و یا سرکه بتنهائی ؛ لزج یعنی چسپنده و آن دوای را نامند که بالفعل و یا بالقوه و رحیق تأثیر حرارت مزاجی در ان قابل استعداد گشته اجزاء آن
از هم منقطع نگردد مانند جنارس ؛ م ؛ مبرد و آن دوای را نامند که بقوت که دارد احداث برودت نماید مانند کافور ؛ مبهی یعنی بحرکت آورنده قوت باه و زیاده کننده ماده آن که منی و ریاح
غلیظ منفخه است و آن دوای را نامند که تولید ماده منی و ریاح منفخه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیه خود در مجاری اعصاب و عضلات و اعضای تناسل و محرک باه شود مثل
بهمنین و بوزیدان و زردک و مانند اینها ؛ مجفف یعنی خشک کننده و آن دوای را نامند که بقوت مجففه خود احداث تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات آنرا تلطیف نماید و تحلیل برد مانند سندروس
منجمد یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است دوای را گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد گرداند اخلاط و رطوبات را مانند بزر البنج و نشاسته ؛ محرق یعنی سوزنده و آن دوای را
نامند که بسبب قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه رطوبات عضو را تحلیل برد و احداث احراق و تآکل نماید مانند فربیون و زرنیخ ؛ محکک یعنی خارش آورنده و آن دوای را
نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعه حکاکه را بسوی مسامات جلد و بسر حد تقرح نرساند مانند کبیکج و اجزء ؛ محلل یعنی تحلیل برنده و آن دوای را
نامند که بقوت حرارت خود جدا نماید و خارج گرداند اخلاط را از موضعیکه چسپیده و قرار یافته اند در ان و جدا گرداند اجزاء آنرا از هم و بخار دفع کند جزء فجزء تا آنکه باقی نماند
از ان چیزی مثل جند بیدستر ؛ محمر یعنی سرخ کننده و آن دوای را نامند که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند عضو را و آنچه ملاقی و متصل است بآن از خون
جذب کند بسوی آن عضو جذبی قوی و بآن سبب سرخ گردد ظاهر آن و فعل این قریب است بفعل کی و داغ مانند خردل و انجیر و فودنج ؛ مخدر یعنی بی حس کننده و آن
دوای را نامند که بقوت برودت و یبوست و قبض خود منجمد گرداند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع آید از نفوذ روح نفسانی در ان و آنرا بی حس گرداند و از حرکت باز ماند

آنکه روح نفسانی حساس متحرک را کثیف گرداند که احساس و حرکت آن کم گردد مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک می باشد مخشن یعنی تیره و درشت کننده و آن دوا را گویند که
بقوت قبض و تجفیف خود بگرداند سطح عضو را مختلف الاجزا و اهم از آنکه تکثیف نماید اجزاء رطبه ملسه آن را مانند اکلیل الملک و خردل مدر یعنی ادرار آورنده و آن دوا را گویند
که بقوت حرارت و تلطیف خود اخراج و دفع نماید مائیت اغذیه و فضول سیاله را بول و حیض و عرق و شیر مدمل یعنی اندمال آورنده و اصلاح و پاک کننده جروح و قروح و آن
دوا را گویند که تکثیف گرداند رطوبتی را که در خلل و فرج و میان اجزاء جراحت که جدا از یکدیگر اند و بگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ و لزج مغری تا اینکه بچسپند بیکدیگر باشند مانند
و صبر و کندر و صمغ عربی و امثال اینها مرخی یعنی سست کننده و آن دوائی را گویند که بقوت حرارت و رطوبت خود بگرداند قوام اعضای کثیفه المسام را نرم و مسامات آنها را وسیع
تا آنکه بسهولت و آسانی مندفع گرداند از آنها فضول متجمعه محتبسه در آنها را مانند ضماد شبت و بنفشه و کتان مرطب یعنی افزاینده رطوبت و آن دوائی را گویند که بسبب زیادتی شدت رطوبت
احداث رطوبت نماید مرقق یعنی رقیق کننده اخلاط و رطوبات و این مرادف ملطف است و با قوت نافذه و حرارت و رطوبت میباشد مزلق یعنی لغزاننده فضول و اخلاط و آن دوائی را گویند که
بقوت ملینه و رطوبت مزلقه که دارد تلیین سطح عضو نماید بحدیکه بلغزاند آنچه در آن محتبس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند آلو بخارا و آلو بالو مشدد یعنی آنچه باعث تشدید و منع گردد
و آن دوائی را گویند که بسبب یبوست و کثافت خود یا بسبب تفریق احداث سده نماید مسکن یعنی ساکن کننده و آن دوائی را گویند که اخلاط و ارواح را از حرکات غیر طبیعی باز دارد مسهل یعنی
اسهال کننده و آن دوائی را گویند که بقوت مسهله حرارت و نفوذ و جلا و ترقیق و جذب و دفع خود از اقاصی و عروق و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول و معدیه را جذب و اخراج
و دفع نماید بطریق اسهال و تفصیل آن در فصل اول ذکر یافت مشهی یعنی اشتها آورنده طعام و آن دوائی را گویند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا مصلح یعنی اصلاح کننده و آن دوائی را گویند که اصلاح
حال مأکول و مشروب نماید خواه رفع ضرر آن نماید و یا معاونت فعل آن کند و یا حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید و یا بدرقه آن شود بجهت وصول آن با عضای بعیده مصلب دوائی را گویند که
مواد را صلب و سخت گرداند بسبب برودت و حبس قوت جمع و تکثیف خود و این در مقابل مرخی است مطفی یعنی نشاننده ثوران و حدت اخلاط و آن دوائی را گویند که بقوت برودت و باعتدال خود بشکند
حدت و سورت اخلاط حاده حاره را و یا سوء مزاج حار ساذج را معرق یعنی عرق آورنده و آن دوائی را گویند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد و اعضا قریبه را
دفع سازد و اخراج نماید معطس یعنی عطسه آورنده و آن دوائی را گویند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک مواد دماغی نماید بجانب خیشوم و بعطسه دفع سازد معطش یعنی عطش آورنده و آن دوائی را گویند
مانند که طبیعت را مشتاق ترویح سازد و اهم از آنکه ترویح با آب شود و اخشد معده و جگر و یا بهوا یا به دشل دل و ریه و مراد از عطش عطش صادق است نه کاذب مغری یعنی تغریه کننده و آن دوائی را گویند
پا لسبی را مانند که در آن رطوبت لزجه باشد که بچسپد بمنافذ و فوهات منافذ و سد کند و منع سیلان گردد مانند کتیرا و صمغ عربی و نشاسته و آهک شسته و برود و اسهی لزج سیال مزلق چون حرارت در آن
تاثیر نماید میگرداند آنها را مغری ساده عابس معفن یعنی بدبو گرداننده و آن دوائی را گویند که بحرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو را در رطوبت وارد و رائج آینده بسوی آن را متعفن گرداند و تمام آن را تحلیل
برد و باقی را قابل اینکه گردد جزو عضو نگرداند و نیز بسر حد احراق و تاکل نرساند بلکه بگرداند آنها را فاسد و بتصرف حرارت غریبه در آنها متعفن مانند زنگ سانیسا مغلظ یعنی غلیظ کننده و این
خلاف ملطف است مفتت یعنی شکننده و پاره کننده سنگریزه و آن دوائی را گویند که در آن قوت حاده نافذه باشد که چون با اخلاط لزجه متحجره برسد ریزه ریزه و نرم گرداند اجزای آنها را مانند
حجر الیهود و سنگ سرماهی و رماد عقرب و غیر اینها از ادویه مفتته حصاة مفتح یعنی کشاینده سده و آن دوائی را گویند که بحرکت در آورد ماده را که داخل مجاری و منافذ و تجاویف اعضا مانده باشد
بسوی خارج تا آنکه مفتوح گرداند مانند فراسیون و فعل مفتت اقوی است از فعل جالی برای آنکه فعل این یا بتلطیف و تحلیل است و یا بتلطیف و تقطیع یا بتلطیف و تغسیل پس هر جزء جالی مفتح است و هر جزء ملطف
و مفتح و هر لطیف سیال مفتح اگر باشد مایل بسوی حرارت و یا معتدل و هر لطیف حامض نیز مفتح منضج یعنی خام کننده و آن دوائی را گویند که بقوت برودت و حبس خود باطل گرداند فعل حرارت غریزی
و غریبی را از نضج اخلاط را خام و هضم را ناقص سازد و این در مقابل منضج و ناضج است مانند بزرقطونا و درست است فساد آن در خارج مفرح یعنی فرح آورنده و آن دوائی را گویند که تعدیل مزاج و تلطیف
اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و منبسط سازد آنها را و میل دهد بسوی خارج و حزن را زایل سازد و دماغ را قوت بخشد و حواس را نیکو گرداند و ذهن را صافی سازد و کسالت را دور کند
مانند مفشی یعنی پراگنده کننده و آن دوائی را گویند که بقوت حرارت خود متفرق و پراگنده سازد و سیال مجتمع را قابل دفع گرداند مقطع یعنی جدا کننده و آن دوائی را گویند که بجهت
قوت حرارت و لطافت و نفوذ خود نفوذ نماید مابین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بدان و دفع نماید آن را بدون تصرف در قوام آن مانند سکنجبین و خردل مقی یعنی قی آورنده و آن دوائی را گویند
که بقوت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظه مجموعه در مجاری غذا و معده را یعنی دفع نماید مانند ترب مقرح یعنی زخم کننده و چرک آورنده و آن دوائی را گویند که بقوت حرارت و نفوذ و جذب
خود تحلیل برد و فانی سازد رطوبتی که میان اجزاء جلد است و تفریق دهد اجزای آن را و جذب کند مواد ردیه بسوی آن و احداث قرحه نماید مانند بلادر مقوی یعنی قوت بخشنده و آن دوائی را گویند
مانند که تعدیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی آن و از آفات نگهدارد و یا آنکه تبرید نماید سخونت را و تسخین نماید سردی را مانند زمین و رود و یا بالخاصیه نماید گرداند مانند طین مختوم
ملطف یعنی تلطیف کننده و آن دوائی را گویند که بحرارت معتدله خود رقیق گرداند خلط غلیظ را مانند حاشا ملین یعنی نرم کننده و بطبع آن دوائی را گویند که بقوت حرارت معتدله و رطوبت خود اخراج نماید
آنچه در معده و امعا است و این اعم از منضج و مزلق است مانند مغز فلوس خیار شنبر و تمر هندی و شیرخشت منضج یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط و مواد و آن دوائی را گویند که تعدیل قوام اخلاط نماید و قابل دفع سازد
اهم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش و یا بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ حاشا و یا منجمد را نرم سیال گرداند مانند علک تیز نضج عبارت از اعتدال غلیظ مکیت کیفیت قوام صالح برای

بسبب لایق آن تا حاصل گردد ازان منفعتے که مطلوبست برای آن مانند دم که نضج عبارت از اعتدال قوام متین صافی غیر حاد بودن آن است که صلاحیت جزو عضو شدن را داشته باشد و صفرا
آنکه رقیق صافی حاده باشد اما نه بسر حد افراط و تفریط تا افعال مطلوبه ازان صادر گردد و بلغم بسیار رقیق مائی غیر متشابه الاجزا نباشد تا صلاحیت استحاله بخون و جزو بعض اعضا شدن را بامتلاط
بخون و یا استحاله بخون داشته باشد و سودا و روی دم صافی غیر محترق باشد تا صلاحیت تغذیه بعض اجزا با اختلاط بخون و غیر آن از فواید مطلوبه آن داشته باشد و لهذا اصح عبارت از طبخ معتدل کامل است
منضج یعنی نضج آورنده و آن دوایی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد که چون فعل نماید در آن حرارت غریزیه تحلیل نیابد بسرعت بلکه مستحیل بریاح گردد مانند لوبیا و آنکه هرچه در آن نفخ است
ممنوع و مضر بعین است و اغذیه و ادویه آنچه تحلیل یابد رطوبت آن در هضم اول و ریاح و نفخ آن در معده بماند و اخلال آن نیز بالتمام در همانجا باشد و یا در امعا و آنچه رطوبت فضلیه در آن باشد و آن ماده
نفخ و ریاح آن بود و نفخ آن در معده و امعا تحلیل نرود و بالتمام باقی ماند و چیزی ازان در عروق اعضا تناسل رود مانند نخود و زر جیر و این منعظ است و باعث نعوظ همان ریح است موسخ قروح یعنی چرک آورنده
در زخمها و آن دوایی مرطب را نامند که مخلوط گردد برطوبات قروح و آنها را زیاده گرداند و مانع خشک شدن و حیاق شدن آنها آید مانند موم روغن منبت که لحم نیز نامند یعنی رویاننده گوشت آن دوا را
نامند که بگرداند مزاج خونیکه در جراحت میشود معتدل و جففت تا آنکه مستحیل بگوشت گردد و منعقد شود در آنجا گوشت جدید صالح فصل یازدهم در بیان بعضے اصطلاحات طبیه معدا از حرف
الالف اجام یعنی نی زار است استنشاق یعنی کشیدن چیزے بود که بسیار سایل باشد اصل یعنی بیخ و آن عام است از آنکه از شجره باشد یا از گیاه اصول اربعه عبارت از بیخ
رازیانه و کاسنی و کرفس و کبر است اغصان یعنی شاخها و آن مخصوص بشجر و گیاه و شاخ دار است و مفرد آن غصن است افومالی چیزے است که در آن عسل را حل کنند و نگه دارند و جوش ندهند آنرا
اکتحال بچشم کشیدن چیزے بود اکسومالی سکنجبین که متخذ از سرکه و عسل است و بعضی زیاده میکنند در آن آب دریای شور یا نمک دریا اکلیل یعنی تاج و ابر تاره یک و غیر آن نیز آمده است و دلادویه
مراد ازان چیزے دیگر بودن شگوفه و بار نباتات است اکلوا اکالیل جمع آن آمده انکباب مراد ازان نگاه داشتن عضو است بخار ادویه که در آب جوشانیده باشند و یا گرم کرده باشند اودیه
جمع وادی یعنی کناره دریا و رود خانها است اوذرومالی عسل و آب باران بالمناصفه در هم ممزوج نموده در آفتاب گذاشته است اوکسائی سرکه مخلوط با آب نمک است حرف الباء بادزهر
اسم فارسی تریاق است و گویند هرچه دفع سم کند و مصنوع مرکب نباشد مخصوص باین اسم است باقور جمع بقره است باکور نخستین میوه است که برسد تبریدن بخور هرچه دود آنرا استعمال نمایند
بربور بفارسی بلغور نامند براق و بصاق آب دهن را گویند بزر آنچه بار از نباتات و در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش بشع یعنی بدمزه است و هرچه طعم مرکب از مرارت و قبض باشد
باین اسم خوانند بصیص نورانی و درخشنده بطایح زمینهای که آب در آن جمع شده باشد و بفارسی مرداب نامند بعر بفتح اول سرگین است بکر شتر جوان و بکر اول دوشیزه بنک تحریک
کرپا است که در ساق اشجار ساکون شود حرف التاء تریاق بکسر تا و بفارسی تریاک نامند و هرچه در شان او باشد که حفظ و صحت مزاج روح بجد کند که رفع ضرر سم از خود نماید باین اسم
نامند و گویند تریاق و مخصوص بدوا اسے مناعی ادست آنکه افیون را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت آنست که درین امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد تصفیق آمیختن شراب با آب است
تصعید آنچه بآتش اجزا آنرا صعود فرمایند و لطیف آنرا اخذ کنند تعلیق آویختن چیزے بگردن و یا بسایر اعضا تفه یعنی بیمزه و مراد طعمی است که نه لذیذ باشد تکریه و تاثیر آن ترطیب و تلیین
و لذغ او بسیار و تولید بلغم باشد تکرج بفارسی پادر گویند و آن متغیر شدن طعم است یا بو یا هر دو تکلیس یعنی صاروج کردن و سوختن چیزے سیراب نمودن و بسرو برداشتن آمده و مراد ازان مهیا
ساختن بعضے ادویه است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه باحراق باشد و یا بعمل دیگر حرف الثاء ثقیل یعنی گران آمدن بر طبع که دیر فعل بود و سریع الزوال
نباشد ثمر بار نبات است مثل خوشه میوه و امثال آن ثمنش بلغت یونانی است و مراد ازان هرچه از نبات باشد مابین درخت و گیاه باشد حرف الجیم جبر کسر عضو شکسته را بستن است جرله برارجله
زمین سنگلاخ جریش نیکوفته که بلغور نامند جفاف خشک و خشکی جمد بفتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و بسته شده از سردی و نیز جزو چیز را نامند حرف الحاء حامض یعنی ترش حاد
یعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل آن انفعال اجزای آنست حب آنچه در شر بار روبی غلاف باشد مثل گندم و جو حریف یعنی گزنده که اجزاء دندان آن فرو رود و بسیار گرد
و تفریق اجزا آن نماید حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند مخصوص نباتی است که بر روے زمین پهن بوده باساق باشد و بحد تنس نرسد حکاکه آنچه از سائیدن دو چیز جدا شود حلاق
ستره یا موسے حلو یعنی شیرین و هرچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در آن احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند حلیب شیر و تخما و غیره آن شیر تازه دوشیده است حمل بار نباتات است
اسم از ثمر و شابه تر است حمول اسم از ثمر و شابه ثمر حرف الخاء خاثر آنچه اجزا آن غلاظ را بهم آورده و غلیظ گرداند خرء سرگین طیور و غیرها است خفیف یعنی سبک آنچه بر طبع احتمال آن آسان بود و سریع الزوال
باشد خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود خلخلع اسم صبغ است خلیع سست خمل یعنی پرزاست و در ادویه هرچه شبیه پرز بر سطح ظاهر آن باشد مانند آنچه بر روے به می باشد
حرف الدال دابق آنچه بجهت لزوجت کثیفه خود بدست بچسپد مثل دبق و هم هرچه زبان و غیر آنرا نرم سازد و اجزا آنرا منبسط سازد دبی احداث و بفارسی چرب نامند دلوک بمعنی
مالیدن است و مراد ازان آنچه از سنونات بانگشت بر دندان و غیر آن بمالند دوای غذائی آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کمیت و ماده آن باشد دوای سمی آنکه بکیفیت تاثیر آن
موافق مزاج نبود و بالخاصیت کشنده باشد مثل فیون دوا اسے مطلق آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود دهنی در چشم او چربی موجود باشد باعث استعمال دگردد مثل مغز بادام و دیرینه
صندل بیض و دبود دارد عود هندی و مانند آنها حرف الذال ذرور آنچه سائیده و بے مائے بر عضو بپاشند ذفر بدبوے ذوالخاصیه آنچه تاثیر بصورت نوعیه
خود کند اسم از آنکه تریاق باشد یا زهر حرف الراء رادع آنچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد و در مقابل جذب است رجیع فضله هضم اول انسان است

زخش بفتح اول وثانی پرنده ... در ادویه هرچه تازه که و در شکن باشد رخو نرم و سست ردی الکیموس آنچه از آن اخلاط غیر معتدل القوام والکیفیه متولد شود زمین نارسیده و مرد پیاره
وادویه آنچه در نباتات وگیتی وخوشی جوهری تمام باشد رسوب ته‌نشین مائعات وآنچه در مائعات اند از ته بر روی آب ایستد آنرا سبب نامند رمص رطوبت غلیظی را نامند که در اطراف پلک
چشم جمع شده و چسپنده باشد روث سرگین حیوانات رود و ماء شراب متخذ از عصاره گلسرخ است با عسل حرف الزاء ٭ زعوقه طعم بسیار کریه و مرکب از مرارت و ملوحت
است زغب اول موی که بر بدن حیوانات بر آید دائم کیمخت است که ساغری باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه بر آمده باشد مزغب نامند مانند به و الوذ ... و زیر
شکوذ ... باشد حرف السین ٭ ساحل کنار دریا سایل آنچه اجزاء آن در هر جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغن سباخ شوره‌زار
سبط راست ... گره را نامند از موی و غیر آن سحیق آنچه بسیار نرم سائیده باشد سم آنچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضدیت و کیفیت و خاصیت خود مزاج را فاسد سازد و باشد مثل سلون
آنچه بدان پاشند و یا بالند و مقوی جوهر آن باشد سهک بد بو شدن گوشت و بد بوی عرق که از بدن آید که بفارسی ... نامند سیل ... زمین نرم حرف الشین ٭ شاخ کوه بلند شتر
بفتح اول و کسر ثانی دریدن پلک چشم شجر نباتی است که با شاخ جنبی باشد و کامل و آنکه با جزاء قسمیه نباتیه باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل
درخت خرما شدخ سر شکستن و فراخی و سفیدی روی است شدخ عضل بمعنی از هم باز شدن و گسیختن شدق بفتح اول یا بکسر آن سکون ثانی فراخی گوشه دهان و شقتین فراخ شدن گوشهای دهان
شرف بضم اول و فتح ثانی کنگر است و در ادویه آنچه در اطراف او زوائد بر آمده باشد مشرف نامند مانند سر انار شطب بضم اول و ثانی جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی جدا ساختن
و در شدن و پوست باز کردن و در ادویه هرچه باین صفت باشد مشطب گویند شمع آنچه بو کنند حرف الصاد ٭ صالح الکیموس آنچه از وخونی متولد گردد بهم جهات آنکه اعتدال
داشته و سایر اخلاط مخلوطه با آن بقدر طبیعی باشد و غلظ ... از هم ... صخریه زمین سنگستان صفیق بفتح اول و ثانی آنکه با دیم و یا مشک نو بریز ... گردید و بمعنی طرف و کنار
و در نباتات آنچه چین دار و بازدری و میل بطرفی داشته مستقیم نباشد مصفق نامند صفیق پوست درشت و مستحکم یافته شده است حرف الضاد ٭ ضماد آنچه غلیظ القوام که مایع از نرم
باشد بر عضو بالند و یا باد ... بندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته باشد حرف الطاء ٭ طافی آنچه بر روی آب ایستد طبیخ آنچه جوشانیده و آب آنرا استعمال نمایند طحن جزو کردن
و طاحونا که آسیا باشد مسمی باسم لازم است طری تازه طلا آنچه رقیق القوام باشد و بر عضو بالند و نام نوعی از شراب است طیب بسکون ثانی خوشبو و تند و تشدید آن بمعنی پاکیزه
حرف العین ٭ عشب بضم اول و سکون ثانی بمعنی گیاه است عصاره بمعنی عصیر است اما در آنچه بآتش یا بهوا و یا آفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند عصیر آب افشرده از نباتات
که منجمد نشده باشد عطر بفتح بوی خوش و بکسر خوشبوی عفص بکسر فا طعم ... است که زبان را درشت سازد و اجزاء آنرا بسبب برودت بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب و تخشین و سد ... است
عنقود خوشه نباتات عناب جمع آنست حرف الغین ٭ غرغره آواز مخصوص است که از حلق آید و مراد از آن حرکت دادن مائعات است و فرو بردن آن و باز بر آوردن ...
غض بفتح ... تر و تازه و نارس از نباتات است غلیظ بمعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه حرف الفاء ٭ فاتر نیم گرم است فتیله بمعنی شافه که مخصوص
مدبر باشد فرزجه شافه که قبل و رحم را مخصوص باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش است فسخ از هم جدا شدن است حرف القاف ٭ قابض گیرنده را نامند که اجزاء زبان را بهم آورد
و درشت سازد و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت ... است و در غیر طعم مراد از آن شی حابس است که بسبب بهم آوردن اجزاء عضو حبس و امساک نماید قضبان شاخها
گیاه بی ساق است و قصب واحد آنست قطور آنچه در گوش و غیر آن از اعضا بچکانند قنبعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبهائی خوشه ... است حرف الکاف ٭ کثیر الغذاء
آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود کثیف بخلاف لطیف و آن چیزی است که اجزاء او بدشواری قبول انفصال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزاء بدن بسرعت نماید کماد آنچه گرم
کرده بر عضو بندند مثل تکمید بسبوس ... گندم کیموس اخلاط متولده از هضم کبدی است کیلوس کشکابی است که از هضم معده بهم رسد و شبیه بکشک محلول در آب باشد حرف اللام ٭ لخلخه
آنچه با مائعات در ظرف کرده بر هم زده بو کنند لحا ریشهای باریک نبات است لزاق و لزوق آنچه بر عضو بچسپانند و یا چسپندگی باشد لطوخ بمعنی اندودن چیزی است بر عضو که از طلا
غلیظ‌تر و از ضماد رقیق‌تر باشد لطیف آنچه در شأن آن باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد باجزاء بسیار صغار و نفوذ در جمیع اجزاء بدن بسرعت کند مثل زعفران لعابی
آنچه از خیسانیدن آن در آب اجزاء آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند ... آن رفع شود یا نشود مانند بهدانه و بزرقطونا و ریشه خطمی و مانند اینها لعوق بمعنی انگشت
لیسیدنی است که از معجون رقیق‌تر باشد لیف آنچه از اصول و مجاری نباتات روید و باریک‌تر از لحا باشد حرف المیم ٭ ماء العسل آب عسل ... قراطین و ماء القراطین ماء العسل اند مایع
آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مبهره آنچه بو آن بخور کرده باشند مر یعنی تلخ و هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهیت بود و طبع را بر هم زند و فعل آن تسخین و جلا و منع
تعفن است مروح ... مالیدن چیزی بر اعضا است مرزات پراگنده است مسبت آنچه خواب آورد و با منوم مرادف است مسکر هرچه مستی آورد اعم از آنکه القرح باشد یا نباشد مسوح آنچه دید مالیدن
آن بر بدن مبالغه در دلک عضو کنند مسیخ بی‌مزه و با طعم مرادف است مشوی آنچه سوختن ... مضغ خائیدن چیزی است مضمضه ... را نامند که در دهن حرکت دهند معفت ... خمیده و کج شده است مغسول
آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در انار و گلها هر چه سر آن هموار نبوده زوائد داشته باشد مفرق گویند منتن بدبو منخول بیخته باشد حرف النون ٭ ناشف آنچه جذب رطوبات
سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثال ... سفید و یا مرئی باشد چون اسفنج و ناشف را ... نیز نامند نبلی در لغات مراد از لغت قومی است و در ادویه مراد گیاه خودروئی است که ... باشد نجم نبات بی ساق

کم ریزیلین ہیں شود که بفارسی پیاده گویند نشاره انچه بسوهان دوم اره ریزه شده باشد نشوق انچه به بینی کشند نطول سرچه را جوشانیده آب آنرا بر اعضا بریزند و پاشویه قسمی از انست نفاخ هرچه
در آن رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مثل میوه ها و خواه در عروق مانند منزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت باه است نفوخ انچه از ادویه
با بسیائیده و یا مائی در بینی دمند نقوع و نقیع انچه خیسانیده بدون جوش صاف نموده استعمال نمایند حرف الواو وثب جستن از جای و نی گزنده و عربیین ههذه زمین سخت وقود بر افروختن آتش
دهن سستی حرف الهاء هاضم انچه اعانت طبیعت بر هضم و گذرانیدن غذا و خلط کند و سبب قبول هضم آن شود مثل مصطگی هشک پاره شدن هش انچه جرم آن سست و ریزنده باشد و باندک
افشردن ریزه شود مثل صبر خوب و نمار بقون حرف الیاء یا قوح پیش سر است فصل و از دهم در بیان اوزان طبیه هندیه و اهل ایران فذیل بدانکه چون ذکر بسیار متعارف و اکثر مستعمل
ادویه مذکور میگردد در بینجا نوشته میشود با اختصار و تمامی اوزان بتفصیل در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت ابریق ده من است ارزه یعنی برنج متوسط در کوچکی و بزرگی بوزن دو خردل بر سے است
استار چهار و نیم مثقال است ابولات نه درت قیراط اوقیه که دقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است باقلانیم درم است بندقه یکدرهم ترمسه دو قیراط جو نیز از مطلق آن مردانه
و رخمی است حبه اندرهم دوازده و نیم و از مثقال چهار ارزه که دو شعیره باشد است حزمه بجای مهلة و زا معجمه آن مقدار است که کف را مملو سازد و گنجد میان ابهام و سبابه چون سر آنها را برهم گذارند
و بحسب وزن چهار مثقال و بعضے قریب شش مثقال گفته اند و از مشایتش یک قبضه است که یکدسته نامند حمصه چهار جو و یک ربع جو خرنوب یک قیراط است دانق که بفارسی دانگ نامند از درهم دو قیراط
و از مثقال سه قیراط و یک حبه است که از مثقال طبی مطابق اوزان هندیه سه رتی و سه ربع رتی و در بصیری نیم رتی و در بعرتی در درم طبی دو و نیم رتی و از صیرفی چهار رتی تخمینا میشود و رخمی یکدرم و بقولے
یکمثقال است درهم چهل و هشت حبه است که بحساب مذکور در حبه شصت شعیره و بحساب هندیه یکماشه و هفت رتی میشود رطل دوازده اوقیه است و بمثقال نود مثقال و بدرهم یک صد و سی درم سکرجه
مطلقا شش استار است شعیره دوازده است صاع چهار من است صدقه نه اوقیه است طسوج اندرهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم دوازده است فلنجار مقدار یک ملعقه
قسط رومی نه رطل و نصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد قسط الطالیقی یکرطل و نیم و در کنانش سا هر دو رطل و نیم است و از عسل بقول شیخ الرئیس نیز دو رطل
و نیم و از شراب هشت و از روغن نه اوقیه قنطار شش من است و بعضی یکصد و بیست رطل دانسته اند قواسوس شش مثقال است و از روغن دوازده درهم و از شراب یک اوقیه و نیم
قوطولی هفت اوقیه است قیراط سه حبه و بقولی چهار حبه است کف که قبضه نیز نامند شش مثقال است کیلجه پیمانه است که یکمن و هفت ثمن من باشد کیل سه صد درم و کسری است و بقولی
مثقال یکدرهم و سه ربع که بحساب هندی دو ماشه و پنج رتی و سه ربع رتی میشود ملوک رکیلجه است ملعقه از عسل و معاجین چهار مثقال است و از ادویه خشک دو مثقال من یکصد و هشتاد مثقال
و بدرهم دو صد و شصت درهم که بحساب هندی تخمینا چهل توله و هشت ماشه میشود ناطل و ناطیل دو استار است و بزعم بعضی دو اوقیه اوزان هندیه سرخ که میں للدیکیا شد که بهندی گنگچی
نامند و بنو متوسط است رتی متعارف بنگاله که بحمل چاول چاندی چهار جو متوسط است و رتی شاهجهان آباد گنگچی است و ماشه بنگاله هشت رتی است و ماشه شاهجهان آباد هشت گنگچی
تانک بقولے چهار ماشه و بقولے بست و چهار سرخ توله متعارف بنگاله دوازده ماشه است و توله متعارف شاهجهان آباد ده ماشه بنگاله که دوازده ماشه شاهجهان آباد میشود و پیسه عالمگیرے
بعینه توله دوازده ماشه است و پیسه متعارف این زمان ده ماشه است دام نصف تانک است که بست ماشه باشد مهر یعنی طلاء مسکوک هندی که اشرفی نامند تام آن نه ماشه و شش رتی است
و ناقص آن نه ماشه و چهار رتی و بعضی نه ماشه و پنج رتی است سیر هندی عالمگیری پخته یعنی سیر تام شصت و چهار توله است بحسب توله بنگاله و سیر خام یعنی ناقص مختلف میباشد من عالمگیری
چهل سیر تام است اوزان متعارفه اهل ایران مثقال صیرفی در بین اختلاف است و اصح آنست که یکصد و بیست و هشت جو متوسط است که سے و دو رتی هندے میباشد که چهار ماشه
میشود خازبکی دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد دو غازی چهار مثقال صیرفی است سیر پانزده مثقال است که نخود باشد ده ناری هفت مثقال و نیم است پنج ناری ده مثقال و ربع
مثقال است که شش توله و سه ماشه باشد و دو و نیم ناره مثقال و سه من مثقال که سه توله و یک نیم ماشه باشد من تبریزی شش صد مثقال است که یکصد و پنجاه دو غازی باشد که بحساب هندے
دو صد توله که سه آثار باشد میشود نیم من تبریزی نصف آنست یکچهار یک ربع آنست پنجاه عبارت است از ثمن من تبریزی سیه عبارت است از شانزدهم حصه یکمن تبریزی پانزده نصف
سیه است و این را اهل اصفهان ده نار گویند من شاهی دو من تبریزے است فذیل در بیان تحویل بعض اوزان ببعض و معرفت آنها تحویل درهم بمثقال آنست که از درهم نصف و خمس
جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بست و پنج باشد و خمس آن ده و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است
تحویل مثقال بدرهم آنست که چون بر عدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد و مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس افزودیم هیجده را که سه سبع چهل
و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است تحویل نادون درهم با دون مثقال آنست که بحبه در آورند و ثمن آنرا بیفزایند پس انچه بماند
حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید که بحبه حساب نموده و آن سی و دو حبه محسوب میگردد و چون ثمن را وضع کنند بست و هشت حبه بوزن
مثقال بماند و آن نه قیراط و یکحبه از مثقال است تحویل نادون مثقال بادون درهم آنست که بدستور مذکور بحبه در آورند و بران سبع آن بیفزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون
پرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار از درهم است باید که آنرا بحبه در آورند و آن سی و یک حبه و نیم میشود و چون سبع آنرا که چهار حبه و نیم است بران افزایند سی و شش حبه درهمے خواهد بود و آن
چهار دانگ و نیم درهم است تحویل اوزان دیگر با اوزان هندیه بدانکه هر وزنی را که خواهند تطبیق با وزن هندیه دهند و معلوم نمایند که چه مقدار است باید که اگر با دون درهم و یا مثقال است بشعیره برند و شعیره را بر

مثلا چون خواهند که دریابند که درم چند سرخ و یا چند ماشه است هم چنین مثقال بدستوریکه ترقیم یافته دریابند تو دنیم درم
ونی ما باشد و مقدار وزن آن که دریابند که چند سرخ و یا چند ماشه است
ومثقال در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت واگر فوق درم و مثقال است مقدار هر یک از آن هر دو را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر دوازده ماشه یک توله محسوب دارند و هشت
وچهار توله را یک سیر و هر چهل سیر را یک من تا آسان و واضح گردد و امثله و تطبیق بعض اینجا بجا بطریق دستور العمل نیز در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت و با بجملة اینجا شعیر و رابرنی و سرخی را با ماشه
می برند و اینجا ماشه را بتوله و توله را با تار و تار را بمن بر نموده باید فصل سیزدهم در بیان بعضی امور متعلقه بنجوم و طبیعیات بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان باشند و مکون
ومترکب از امتزاج عناصر اربعه که آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبعه سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر با امانت ثوابت و نظرات هر یک با دیگر و تحریک فلک
دوار با مر پروردگار جل و عز هر یک از ارکان را دو طبیعت است چنانچه سبعه سیاره خصوصا علویات شمس را قوت است یکی فاعل و دیگری منفعل فاعل حرارت و برودت و منفعل رطوبت
و یبوست است چنانچه ذکر یافت و در عداد منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارک مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک شمس و هر کواکب را روحانیه
علویات و شمس بلسان شرع هر یک معتبر و مسمی است بلکی از ملائکه عظام مثلا روحانیه زحل را عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل یا ملک ارزاق و روحانیه مریخ
اسرافیل نافخ صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل والهام گویند و آنچه درین عالم سانح و واقع میگردد و بحکم حق جل شانه از تاثیر آنهاست خواه در قعر زمین و جبال و سواحل شاید مانند
زیبق و کبریت که ماده معدنیات است با ختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تساوی هر دو و یا قلت و کثرت یکدیگر چنانچه در فصل نهم ذکر یافت و یا نزد یک بسطح زمین
خواه بتوسط بزر و تخم و نواة و اعمال آدمی را در ان دخل و تصرف نباشد که گیا یا اشجار خودرو باشند و با دخل و تصرف باشند که انواع زراعت یا غرس اشجار و ترکیب بعض
انواع با بعض است که نباتات باشند و آیه کریمه و فی السماء رزقکم و ما توعدون بیک معنی اشاره بدانست زیرا که بدون نزول باران و تاثیر آفتاب و سایر کواکب
بار آمدن انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان است بهم نمیرسند و نزول رحمت و برکت و فیض بهشت و نعیم موعود آن باعتبار رفعت و علو شان نیز از سپهر
سما ودر سما و فوق آنست و یا بر روی زمین خواه سوار اجسام زمین و جبال خاک یا و زمینها مثل گوسالا و فیل را و امثال آنها یا بی تاج و جمع زیاده که انواع هوام و حشرات باشند
و یا ختاج که بعض اینها و انعام و دواب سیلی و جبلی و اهلی و وحشی باشند و یا بقتل و بصنعت انسان که جفت نمایند و بعض انواع را با بعض انواع را با بعض دیگر امتزاج که از جمع الزوج با فرس است
و بر اهلی و یا ز و وحشی و گاو اهلی با گاو وحشی و از ین قبیل و یا مختلف بصنعت دیگر که انواع حیوانات باشند و با اختلاف اصناف خود و یا هوا بیضه پرواز نمایند خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه و بر اشجار و شگاف دیوار
و کوه ها آشیانه و خانه میسازند که انواع طیور باشند با اختلاف اصناف خود و یا در آب تکون یابند خواه بطریق تسلیح و یا بدون آنکه انواع حیوانات مائی باشند با اختلاف اصناف خود مانند صدف و حلزون و نهنگ ها
و سمک مفلس و غیر مفلس و غیرها از اصناف حیوانات مائی و هر یک از ین مولدات ثلثه را اغتذائی و غذائی است خاص بتوسط تاثیر آن کواکب قوی که حق جل و عز هر یک از ین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت
عطا فرموده از جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوای سبعه در جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز تامی نمیدارند و لهذا آنها را صاحب آن قوی نمیدانند و در نباتات چون قوی
و تمیز تام دارند صاحب آنها و آنها را قوای نباتیه گفته و غذای نباتات از لطایف اجزای مائیه و ترابیه ممتزج با هم است که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب نموده نشو و نما می یابند و بتدریج بسوی
عروق و پوست درخت بساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بزر و نواة میرسانند و هر یک آنها آنرا غذای خود می نمایند و چون تغذیه و تنمیه و تولید بزر و نواة و یا فسیل و شاخهای از آن
بعض اشجار که بمنزله تولید مثل است بدون مجموع اربعه در هر یک از مواضع متصور نیست ولیکن چون در نباتات ضعیف است در آنها چندان اعتباری نمی نمایند الا عند التحقیق نیز خالی
از ان نیستند و مدد که بر تنه اشجار و بیخ آنها هم میرسد فضول هضم اول و ثانی است به مراتب و صمغ و البان و تموعات و آب جاری از تنه بعض اشجار و کفیکه بر بیخ و اوراق و اوراق بعض نباتات جمع
میگردد فضول هضم ثلثه آنهاست چنانچه در بدن حیوان برازو بول و عرق عند الغلبه و مدت خون برعاف و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض و قرحه و اورام و تبور و ناسیل
و جرب و غیرها و دم فاسد و صفرا و سودا و بلغم نیز با مراض مذکوره و مدد و غیرها و سایر امراض مختصه و غیر مختصه دفع میگردد و معالجه و تدبیر طبیعت امراض بدنی از جمله اعمال و تصرفات آدمی است لطبا
و دد امراض نفسانی و روحانی تصرف او ست در نفوس و ارواح و نظرات کواکب را نیز در آن دخل است و بدانکه هر مرتبه از مواليد ثلثه پیوسته بمرتبه دیگری است یعنی آخر جمادات پیوسته
با بتدای نباتات است و جمادات متکونه آن مرتبه از نباتیت نیز بهره دارند مانند حجر الیهود و مرجان و سنگی دیده شد بعینه بشکل پای غلس بقدر یک شبر طفل ده دوازده ساله و در صلابت و ثقل
و جوهر مانند حجر الیهود و سفید و مرتبه اول نباتات گیاه و اشجاری اند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند نباتی که در سواحل بعض دریا یا که کوهستان است میروید خواه تمام آنها دایم زیر آب و خواه
قدری بیرون بسبب جزر و مد و غیر آن باشد پس نباتات و اشجار ضعیفه و بتدریج تا قویه ذو تمام اجزای تسعه نباتیه رسید و آخر نبات پیوسته باول حیوان است بلکه بعض نباتات شبیه بشکل حیوان
و انسان میباشد بدون حس و حرکت مانند بیروج الصنم که آدم گیاه نامند و شنیده شد که در بعضی بیشه و جنگلها ملک و هند و زیر بادات وارض جدید بعض اشجار است که ثمران بشکل سر انسان تا گردن و بعضی
بتمام هیأت انسان میباشد نر و ماده که بموی سر بشاخ درخت آویخته است که گویا می خواهد که تکلم نماید ولیکن تکلم و حس و حرکتی ندارد و چون بعضی اعضای آنرا قطع نمایند رطوبتی شبیه بخون از آن
بر می آید و شخصی موی سر یکی از اینها را بریده از درخت جدا نمود و قطره شبیه بآب خون از ان و چشم آن بر آمد و پژمرده گردید و شکم آنرا بشگافت سه عدد تخم از ان بر آمد و نیز مسموع گشته که در ان
املاک مذکوره درختی ثمری آورد و چون آن ثمر رسیده شد شگافته انسان طایر کوچکی بمقدار بچه گنجشک از ان بر می آید و جنود اشجار پرورش نموده بمقدار گنجشک میرسد آنرا چون از حیوان تکون نیافته

وازنبات بعرسیده منجر نمیشوند بعضی هنود که مطلق حیوانی نمی‌خورند از خوردن آن نیز اجتناب مینمایند و در ثمر درخت سفید دارد و در ثمر حصیر نیز نقطه‌های بسیار تکون مییابند ولهذا آنرا درخت لسیه مینامند
و در ملک هندوستان بهم میرسد بشکل سر انسان و صورت آن سیاه رنگ و در دهان آن نقطه طلائی است و هنود آنرا رامی پرستند و آنرا پارس ناتهه و سالگرام نیز نامند و بافی صیت مثل نخل
و نارجیل و فوفل که چون سر درخت آنها را ببندند دیگر ثمر نمیدهند و تا گرد ثمر درخت نخل نر را باد به که لقاح و فحل گویند نزنند نخل ماده ثمر خوب نمیدهد و میل مینماید سر نخل بسوی نخل ماده و چون تمام پوست تنه
کل اشجار را جدا کنند خشک میگردند و نباتات انواع و اصناف اند بعضی از آن قبیل اندک در یکروز میرویند و در همان روز بطرف میگردند و بعضی در چند روز تکون مییابند و بکمال میرسند و چند روز
می‌مانند مانند ریاحین و گلها و بعضی کمتر از سه ماه تکون نمی‌یابند و بثمر نمی‌آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول و خضراوات و بعضی زراعت‌ها و بعضی بعد از چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و دیگر
و امثال اینها بار دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی از شش ماه مانند اکثر حبوب و بزور مانند جو و گندم و برنج و درنه و دخن و امثال اینها مانند تکون جنین در رحم و لهذا اکثر غذای انسان از این
حبوب است به مناسبت و ماه و در ملک بنگاله و بلاد دیگر حرارت و رطوبت بسیار غالب باشد از اقلیم دوم کمتر از این ایام مذکوره تکون و اتمام مییابند و بدانکه از اجزای نبات و شجر بمنزله عضو نیست
از اعضای حیوان مثلا بیخ و ریشه بمنزله سر و اعصاب و عروق آنست و باعتباری بمنزله کبد آنست و تنه درخت بمنزله ظهر و پشت آن و عروق آن بمنزله پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق
آن بمنزله دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزله نطفه و نتیجه و اولاد و خار آن بمنزله شاخ و ناخن و منقار و اول مرتبه حیوان حیوانات ضعیفه اند مانند کرم‌ها و هوام و حشرات که از قوای جاذبه گانه
حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی و غضبی است بهره بسیار کمی دارند بلکه بعضی صاحب سه قوت و بعضی چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا به تمام آنها از آن هفت قوت
نباتیه مذکوره یعنی تا بتدریج بحیوان تام قوی کامل صاحب این دوازده قوت رسد که مسوخات ثمانیه باشند از خرس و میمون و فیل و غیرها از انواع حیوانات بعضی که آنرا انسان جنگلی
مینامند یعنی نسناس که بهندی بن مانس نامند بسیار با حس و ادراک و شعور میباشد الا آنکه نطق و تکلم ندارد و باشاره اکثر چیزها را می‌فهماند و می‌طلبد و این حیوانات در افق مرتبه حیوانیت اند
و پیوسته باول مرتبه انسانیت که انسان ضعیف الخلقت اند و از شرافت و عزت انسانیت و فیضی که جناب اقدس الهی زیاده بر کل مخلوقات باو عطا نموده که بمنزله فصل و مابه الامتیاز است
از تمام حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار و تعلیم و تفهیم مافی الضمیر دیگریست و معرفت صانع جل ذکره بهره بسیار کمی دارند و کاملین انسان بهره وافر دارند مانند انبیا
و اولیا علیهم السلام و حکما تشبیه نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را بانسان خوابیده معکوس و سر بزیر زمین و پا بیرون و بالا و حیوانات را بانسان مدهوش که از رو
و پای رونده و انسان تمام بحیوان و انسان هوشیار باعقل و تمیز و بدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند و بعضی سعد اصغر و بعضی نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس
هریک از مراتب مولدات ثلاثه مذکوره تریاقیه تا بزهریه نافعه جیده فاضله منسوب باسعد اکبر و اصغر اند و سمی مضر مفسد مهلک بنحس آنها مراتب و متوسط اینها بمتوسط آنها خصوص که
در خانه و بیت الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خود باشند و یا نظرات سعود با آنها باشد بخلاف آنها که در غربت و هبوط و وبال خود و نظرات نحوس با آنها باشد یعنی هنگام تکون هریک
از مولدات که کواکب سعیده مربی آنها اند و آنها منسوب بدینها اگر در خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خود اند و نظرات سعود با آنهاست در کمال سعادت اند و الا در سعادت کمتر و
ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات آنها و بدانکه بعضی طبائع با بعضی مناسبت و الفت دارند چنانچه بعضی کواکب با هم مانند زیبق با ذهب و حجر مقناطیس با حدید و کاه
با کاه‌ربا که چون باهم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بیکدیگر ملحق و منجذب میشوند و بعضی را نفرتی از هم جدا میگردند و بعضی قاهر بعضی اند مانند سنگ سنباده که بواسطه آن جمیع احجار را میسایند و میتراشند و مانند
آهن آبدار که بدان اکثر احجار و فلزات را می‌تراشند و سوراخ میکنند و قلم الماس بر جمیع احجار نقش میکند و آنچه را میخواهند و کبریت که سیاه کنند و سوزاننده اکثر چیزها است که بسبب
رطوبت بورقی لزج منجمد خود بحرارت آتش گداخته بهر چه میرسد میچسپد و آن را با خود میسوزاند و کلس سیاه زود حجر مقناطیس را بآلت مسی می‌تراشند و میبرند و طبیعتی معین طبیعتی است
مانند تنکار که معین سبک و گداز طلا و نقره است و کبریت که معین تکلیس اکثر فلزات و احجار و مغنیسیا و قلی که معین گداز سنگ ریزه و ریگ است که بواسطه آن گداخته شیشه صاف
میسازند و طبیعتی مزین طبیعتی است مانند نوشادر که عرض مینماید در عاق اجساد و تنقیه اوساخ آنها نموده زینت می‌بخشد آنها را و بوره و شبوب و زاجات و املاح مدبره که بدانها
تصفیه و جلای فلزات می‌نمایند و طبیعتی مفسد طبیعتی است مانند اسرب که مفسد ذهب است و زیبق مفسد کل فلزات و سرکه مفسد عسل و طبیعتی گریزنده طبیعتی است مانند حجر
با عفص النحل و طبیعتی ممازج است مانند تاثیرات ادویه و اغذیه در اعضاء علیله و صحیحه ابدان حیوان و انسان که هر عضوی که از اعضا رسد دوای مخصوص بعلت خود و غذای لائق بحال خود را مناسبت جذب
می‌نمایند باستعانت قوت مدبره بدنیه و قوت ماسکه عضویه و قوت دافعه مرض و قوت هاضمه و نامیه و مولده و همچنین سایر طبائع چون این امور بالاجمال دانسته شد پس اگر در هنگام لحظه التقاط هریک از
مولدات مناسبات بودن کوکب منسوبه بدانها در خانه و بیت الشرف و مثلثه و اوج خود و بودن نظرات سعود با آنها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام معالجه دیگری در توسعه وقت اما در هنگام ضیق و
ضرورت باکی نیست چه عدم مراعات آنها و بدانکه بر جمادات ترابیت و یبوست و بر نباتات ترابیت و مائیت غالب است با مائیت و حرارت ضعیفه و بر حیوانات هر چهار قریب باعتدال و در
انسان باعتدال فرضی طبی و بدانکه بعضی نباتات و احجار باعتبار دو کیفیت خود منسوب بدو کوکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت بمریخ و برطوبت بزهره منسوب است و افیون ببرودت بزحل
و بیبوست بهم بود و هم بعطارد و بساست که یک چیز بچند کیفیت مشترک منسوب بچند کواکب است مانند چوب چینی و جدوار و فادزهر نیز و مهره‌های مرکب القوی و گاه میباشد که یک جنس
و یک نوع جنسیت و نوعیت منسوب بیک کوکب است و بسبب اختلاف اوصاف و اشکال و غیرها بکواکب دیگر نیز و گاه می‌باشد اجزای بعضی اشجار و نباتات باعتبار

اختلاف کیفیات والوان وخواص منسوب بهمه کواکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی ومغاسان بکوکبی وگل آن بکوکبی وبرگ آن وثمر آن بکوکبی وتخم و طعم وآب آن بکوکب دیگر
مانند تسخیر وتاریخ وشقاقل وامثال آن ... وبعد آنکه تکون تار عنکبوت وکلمات جز نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی وبخار انهار وصعود اجزاء واحد وخشک
بحسب اختلاف مواد وقابلیت میاه اراضی خود مثلاً آنچه در هوای قریب بزمین که از لعاب دهن و یا بسبب غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق یا مجتمع در هم یافته شود
مقرون و مجموع یا بر او در اینجا از این مثاحید برگهای اشجار و مغارات جبال و غیرها مکمن باید آنرا نسج وتار عنکبوت نامند آنچه صعود نماید و بالا رود اگر اندک و لطیف و میان رطوبت
بسبب اندک سردی مانند سردی آخر شبها خصوصاً سردی شبهای زمستان رطوبت گشته با هوا نزول نماید آنرا طل و صقیع و شبنم نامند و این نیز بحسب قلت وکثرت ماده کم و زیاده میباشد
و اراضی قریب بجبال و رطبات زیاده و بعید کمتر و اگر صعود نماید تا بکره زمهریر رسد اگر بران رطوبت و بخاریت غالب است بسبب سردی متراکم گشته دفعة فرود آید از تحریک فرود آمد
آن ریاح تموج و حرکت در آید و این نیز بحسب کثرت مقدار وقلت ماده و آن و سرعت ... و آن و بطور آن کثرت وقلت ریاح مختلف میباشد و سبب ...
عظیم این است و یا آنکه بعضی اجزای آن اجزاء ... باستحاله بهوا گردد ... ابرهای خشک می پاشد و یا آنکه گرمی بسیار برطوبت بخار و انهار رسد و دفعة ماهیت بسیاری انقلاب
بهوائیت گردد و تموج و حرکت در آید و سبب جز ... انقلاب ماهیت بسیار بهوائیت و هوائیت بائیت بیک وجه این را گفته اند و آن اجزاء متراکمه را سحاب یا ابر نامند
متقاطر گردد و فرود آید مطر و باران گویند و اگر بتقاطر و جدا گشتن در بین راه سردی بدان رسد و منجمد گشته فرود آید آنرا برد و تگرگ نامند و اگر قریب بانفصال سردی بسیار
بدان رسد و منجمد گردد فرود آید آن را ثلج و برف نامند و اگر دخانیت در بس بدان غالب است زیاده صعود نماید و بالا تر رود و بکره زمهریر رسید بسبب سردی سطح ظاهر آن
متراکم گردد و حرارت کامنه که در ان دخنه در باطن آن بهیجان و جولان و حرکت در آید و حرکت آن صدا آید و سطح ظاهر خود را شگافته برآید بآوازی شدید آن را رعد نامند و اگر
در ان اندک دهنیت و کبریت است در حین شگافتن محترق گردد و از ان روشنی ظاهر شود آن را برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت وقلت ماده مختلف می باشد
و زیادتی و کمی و اگر بران اجزاء ماده دخنه کثیره دهنیت و کبریت غالب باشد بعد صعود تراکم و انجماد حرارت کامنه در ان اشتعال یافته آن را محترق گرداند و ...
وصدا ظاهر گردد و جرم سوخته کثیف آن بیفتد یا بخاری گرم کبریتی که هر جا برسد بشکند و در زمین فرو رود و بخار آن بهر که میرسد متغیر و ...
هلاک سازد و آنرا اندر اجسام صلبه و ثقلیه تاثیر زیاده است از اجسام رخوه خفیفه چنانچه اگر شمشیر در غلاف رسد غلاف آنرا نسوزاند و شکند و تیغ آنرا سوز
زرگر به سدیده را نسوزاند در زر ... روشنی را برق و آن جرم ثقیل کثیف المادة با صدا را صاعقه نامند و اگر آن اجز
کبریت و دهنیت و غلظت بسیار است و ثقل و ارضیت ندارد بسیار بالا رود و بتاثیر حرارت تحریک افلاک محترق گشته باشکال مختلفه
آنرا نیازک و تیر شهاب و ... ستاره دنباله دار و امثال اینها گویند و اگر ماده آن بسیار غلظت و کثرت دارد و بزودی باتمام نرسد و بحرکت شبانروز
استصحاب نماید طلوع و غروب کند و مدتی گشته تا باتمام رسد و اگر هوائیت بسیار و رطوبت اندک بران غالب باشد در صعود نمود اطراف قطعهای ...
مختلفه ظاهر گردد و بسبب تاثیر شعاع آفتاب بتفاوت محاذات هر یک از انها مر شعاع آفتاب را باختلاف مواد وتفاوت محاذات هر یک از انها آنرا قوس قزح نامند
بوقلمون در رویت قوس قزح اکثر در بعضی ایام ربیع و خریف که باران کمی باریده باشد اول ... و آخر روز ظاهر میگردد و کره زمهریر بحسب اختلافات مناسبات را
و اما اجزاء ... در جوف زمین ... آن چون بسیار گردد ... سطح زمین را بشگافد و بر آید و از صدمه شگافتن آن اراضی متصله
که زمین صلبه خشک ... کوه ... اراضی صلبه ... اراضی رطبه ... کمتر و اگر در نهایت کثرت است و صدمه آن در کمال ...
... خراب گردد ... آنرا زلزله ... نامند ... کواکب سبعه بالاجمال بعضی بالتفصیل ... منسوبه بزحل مجملا ادویه غیر ...
... اراضی ... صلبه ... مرض ... نافع و آنچه در بدن ...
و مضر ... کیفیت ... خواص ... منسوبه بمشتری مجملا ادویه ... آسمانگونی و برگ آنها صاف باشند ...
... خون ... جراحت ... منسوب بمریخ مجملا ادویه ... منسوب بشمس
شیرین ... خوش ... شعاع آفتاب ... منسوب بزهره مجملا ادویه ... شیرین ...
باشند ... منسوب بعطارد مجملا ادویه ... منسوب ...
و آبدار ... آب ... و ادویه منسوبه باخلاط اربعه ... باعضا ... اصول باشند ...
... [illegible]
... [illegible]

وانچه در برگ آنها انضباط و خشونت باشد حکم درجرب و قروح و امثال اینها را نافع است وانچه آنها را لستا بهتی بحیوان باشد نافع نهش حیوان را وانچه ذکر یافت دانسته میشود خاصیت طبیعت آن ادویه و گاه استدلال نموده میشود از احوال ظاهره بباطنه آنها خصوصاً بچیزیکه دران است از لمیت و زیبقیت و کبریت زیراکه اشیای خالی ازین امور نیستند و طعوم همگی از لمیت است و روایح تمامی از کبریت و رنگها تمامی از زیبقیت آنها است و هرکس را حذاقتی در صناعت باشد میتواند که استدلال نماید از امور ظاهره بر امور باطنه و میتواند حکم نمود میان نسبت صورت ظاهره و باطنه خصوصاً که تجربه را بان ملاحظه نموده باشد اینجا بدین مقدار بهر یک از مطالب و مقاصد متفرقه نجومیه و طبیه متعلقه مسایل ضروریه طبیه اشاره نموده شد برای تذکره صاحبان بصیرت و علم و معرفت

جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه العلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
کیفیات طبائع	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتدال	گرم و خشک بافراط	گرم و خشک باعتدال	سرد و تر باعتدال	ممتزج از هردو کیفیتهای بآن غالب بهرکه بیامیزد مزاج آن گیرد	سرد و تر نرمی آن باعتدال
کیفیات ملموسه کیفیات مذوقه و مشمومه	ابرد و اخشن اشیاء ابشع و اقبض و انقص اشیاء کریه الرایحه	اعدل و احسن و اتم اشیاء اطیب و املس و اخلا و اوسم اشیاء	احر و احد اشیاء حرافت و مرارت و ملوحت و زعوفت	الطف و اکمل اشیاء اعتدال در طعوم	انعم و اجمل اشیاء الذ اشیاء و گوارا تر و شیرین تر	ممتزج الکیفیات ممتزج الطعوم	اغلظ و اکثف و ارطب اشیاء هرشئے تفه بمزه خام
قوی الوان	قوت ماسکه سیاه و رصاصی	قوت نفسانیه و غاذیه نامیه سفید با زردی و گندم گون درخشان	قوت غضبیه سرخ تیره	قوت حیوانیه مایل بزردی درخشان براق و نفته اند رنگ آن صاحب ساعت است	قوت شهوانیه زرد مایل بسفیدی و سرخی گندم گون و خضرت را نیز گفته اند	قوت مفکره متخیله ذکریه رنگ اغبر مرکب از سواد و زردی مانند رنگ آسمان جونی	قوت طبیعیه زرقت و بیاض غیر خالص با زرقت و صفرت و کدورت و کمودت
عناصر خاک اخلاط	آب سودا و بلغم خام	هوا دم طبیعی صافی و منی و مغز	آتش صفرا حاد	آتش قریب بهوا کیفیت بدان صفرا معتدل و حرارت غریزی	هوا قریب بآب ممزوج بآن رطوبت غریزی	آب و هرچه بود رطوبت بران غالب باشد سودا مخلوط ببلغم	خاک ممزوج بآب بلغم و هرچه طبیعت بران غالب باشد
معادن	[illegible] و خبث الحدید احجار صلبه سیاه و اغبر و سیاه رنگ	فرشنشاد و توتیا و کباریت و زرنیخ و گوهر مراوا البقر و برف سفید و زرد	مقناطیس و شادنج و زنجفر	لاجورد و سندروس و رخام و کباریت و زجاج زرکوبی و زرنفت	مغنیسیا و کحل	نوره و زرنیخ و کهربا و زیبق	زجاج و طلق و احجار سفید و هرسنگ سفید و [illegible]
فلزات	اسرب	رصاص قلعی و سفید روی و شبه قالب و الماس	حدید و نحاس	یواقیت و بیجادق و هرسنگ که بهار ذهب خالص آبرنز	لولو و زبرجد و جزع و نحاس	فیروزه و صفر و روی	لولو و بلور و فضه و هرسنگ سفید رخو
ذکور و اناث نهاری و لیلی	مذکر و بعضی خنثی گفته اند لیلی	مذکر نهاری علوی شمالی	مذکر لیلی علوی مغربی	مذکر و قطب و صاحب نوبت نهاری علوی و سفلی نیز	مونث و سفلی لیلی و جنوبی	مایل مذکورة نهاری	مونث و صاحب نوبت لیلی
سعادت و نحوست مقدار	نحس اکبر [illegible] یابس صلب ثقیل	سعد اکبر معتدل در امور مذکوره و کیفیات	نحس اصغر طویل املس درست خشن خشک	سعد است بنظر و نحس است بذات مستدیر بالمعان و تخلخل	سعد اصغر سیال لین	بذات مایل بسعادت مرکب از چند کیفیت	سعد است بنظر و بذات قابل نحوست غلظت و کثافت با رطوبت
امکنه نباتات و زروع	جبال یابسه و امکنه حجریه دجاجها و نباتات و گیاه و حبوب یابسه و یابس منتار	اراضی سهله کثیرة المیاه و هرشگوفه و گل و ریحان و گیاه خوشبو و طیب نافع	اراضی صلبه سبخه خردل و کرات و سیر و بیابان و ترب و سداب و جرجیر و حرمل و بادنجان و هرچیز تند و تیز اند آن نافع و کثیر آن مضر	جبال معادن نیشکر و سیر خشت و ترنجبین و شکر و هرچیز لطیف شیرین نافع	اراضی کثیرة المیاه هرحب تخم و حب و رغن دار و رو غنهای و سیر بها و هر گیاه نافع ارجمند باخار رنگین و نبه	اراضی رسلی بقول و سبزی بلاتخم	اراضی مستوی قاع و صفصف و خلیجها [illegible] و هرچه بها نا لیست و تخم باشد خیار و خیار زه و خربزه و هندوانه و کدو و پهول وغیرها

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ادویه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حیوانات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
طیور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسباب [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امرو سیاه	اسوخ	ام رغیلان	انبرباریس	ایذار یذا	الباء	بردے	بریاوشان	برطانیقے	بستاج سقاح	بقس	بقم
بقلة حامضه	بقلة یهودیه	بلح	بلوط	بلیلج	بنج	بسته که ورق الطیر و ورق العسم نمند	بنطافلن	بولاموئون	بہے	بیم	التاء
تمر هندی	الثاء	ثمام	ثیل	الجیم	جار النهر	چنار	جلبان	جوز العیر جوز ماثل	جوشیسا	جیدار	الحاء
حسک	حشیشة الزجاج	حصرم	حمص	حلفا	حلق	حلاب	حماض	حتیس که بقلة حامضات	حمام	حناء	حی العالم
الخاء	خانق النمر سیاه حزنبق است	خانق الذئب	خانق الکلب	خرنوب خلاف	خبثان که اقطی است	خمخم	خندرسلے	خندروس	خیزران	الدال	دبق
دخن	دردار	دردقیون	دلب	دم الاخوین	الذال	ذره	ذنب الخیل	ذنب السبع	الراء	ریباس	الزاء
زبیب الخیل	زعرور	زیتون	زیتون الماء	زیت	زیتار	السین	سادوران	سالان کیاه حصیر	سعدو	سرو سرخس	سعد
سفرجل	سیقولوقندریون	سک سلق	ساق	ساق الدباغین	سند ریطس سنار کے	سوسن	الشین	شاہ بیبینے	شاہسفرم	شاه بلوط	شوکران
الصاد	صندل	الضاد	صبر که جوز البرات	الطاء	طالیفر	طباشیر	طسرقا	طراثیث	طلع	طلع که مورد است	الظاء
طفرا لفط	العین	عدس	عذبه	عصی الراعی	عفص	طلیق عنب الثعلب	عنب الدب	الغین	غبیراء	غرب	غوشنه
الفاء	فاعره	فطر	بفنج فنجنکشت	فوفل	القاف	قراصیا کرفس	قرظ	قنترقان	قصب قطعت	قطلب	قلن
قنا	قس	الکاف	کافور کبر	کرم	کزبره	کنت کرکنت	کفری	کماة	کوخنل	اللام	لبلاب
لحیة التیس	لسان الحمل	لخیطس	لیموسیما جلوسی	لیف	لیف البحر	لیمو	المیم	امیتا	ماشش	مرطولس	مرار الراعی
مشطا الغول	مقل کے	النون	نارس	نیل	نیلج شیلم	الهاء	هرطان	هندسبلوای ذو سبعة الاصلاع	هلیلج	الیاء	یبروج
ینمر	دهرچه بارد یابس است منسوب بزحل است			ادویه منسوبه بمشتری		الالف	آس	انار	اذان الارنب	ارجان	ازرار تیقوس
اسطیطس	الخ	اسرار	امیمون	انسون	اکلیل الملک	اوسامے	ادرمان	انلیس	انقرا	الف البحل	اندروبارون
ابهار ابرطا	الباء	بابونج	بادرنجبویه	بادآورد بوزکا	برنجاسف	برطانیقے	برسیانا	بسبایج	بر	بشین	بطم
بلیلج	بقتوقرین	بقلة الاوجاع	بلسان	بلوطے	بلبکے	بک بوصیرا	بولاموئیون	بہار	التاء	تانبول	ترمس
ترنجبین	تفاح	تمر	توت	تین	الجیم	جزر	جنجل	جوز جندم	الحاء	حب السنه	حرث
حرمل	حسلبه که فارینا و اعیون نیز گویند	حلفا	حنظه	جوبه که جوز السرو گویند	حمص	الخاء	خصیة الثعلب	خشاکه هیرداق نیز گویند	حیارشنبر	الدال	دار شیشعان

رستنبریہ	دوکسیسر	دیناتوس	الذال	ذنب الفار	ذنب الخروف	الراء	راوند	ربل	رجل الغراب ریاسن	الزاء	زیب زنجبیل
ذنت	السین	سپستان	سکر	سکر العشر	ساق	سلمانیون	سم	سوسن	سیلان	الشین	شاہترہ
شجرۃ الملک	شلبہ	ششربت	شقاقل	شلجم	شل	شجر احمر کرزعی از شعل است	الصاد	صاصلی صغر	صمغ	الضاد	ضفائیں
الطاء	طبلانیون	العین	عنب	عنب الثعلب	عناب	عود الحسیہ	عیون البقر	الغین	غار	الفاء	فستق
تغنہ قرۃ الصبغ	القاف	قاطاسیقے	قاسقا	قاونہ	قرصنہ	قنب السکر نوعی بستانی ودبری آن	قطن	قرط	قلقل	قنا	قند
قسط قنطوریون	قوطولیدون	قوطرما	الکاف	کاکنج	کاوے	کتیرا	کرنب	کراث	کرسنہ	کروان	کمونا
کشوث	کشمش	[illegible]	کف آدم	کف النہر	کفرے	کز کمادریوس	اللام	لبلاب	لسان الثور	لوز	لوبیا
المیم	محلت	مخلصہ	مرجان مر	مرباجوز	مزار الراعی	مغاث	میں	النون	نارجیل	نارمشک	نسرین
نقل بنا	نوارس	الواو	ورد	الہاء	ہاسیمونا	ہلیون	الیاء	یاسمین	ادویہ منسوبہ بمریخ		الالف
آخرلال	ابوقانس	آذریون	اراک	ارید برید	ارمینن	آزاد درخت	اسلیخ	اشق	اشترغار	اشخیص	اسود
اشنان	افتیمون	افیقوس	اقحوان	اکلیل الجبل	انجدان	انجر	انیسون	اناغالس	انزروت	اورنا کر نوعی از جنس الحمامات	الباء
باذآورد بلومایین	بخور اکراد	برنک	بشیمہ	بصل	بقلۃ فرشن	بقلۃ البراری	بلخیہ بودیدان	بلادرین	بورنیون	بیشس ا	بیش موش بیش
التاء	تربد	الثاء	ثافسیا	ثوم	الجیم	جاوشیر	جدوار	جنہنک	جمجم	جنطیانا	جوزبوا
جوزالکوش	الحاء	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الزلم	حرل	حرف	حرملہ	حلیت	حماما	حنظل
الخاء	خانق الکلاب	خاماسرتے	خردل	خربقان	خصی الکلب	خولنجان	خیربوا	خیرے	الدال	دارفلفل	دیباریا
درونج	دردبطارس	دسطے	دند	دوقس	دیودار	الذال	ذاقبتی ودیس	ذنب العقرب	الراء	رازیانج	رعی الابل
رتم	رعی الحمیر	ریحان الکافور	الزاء	زبیب الجبل	زعفران	زنجبیل	زنجبیل الکلاب	زوفای یابس	زدسفے	زوان	السین
سافرج	سداب	سرخس	سطردیون	ساخنیس	سعد	سعوط	سقمونیا	سکبینج	سلیخہ	سنکبوبہ	سولان
سیسنبر	الشین	شبرم	شرین	شقایق	شل	شونیز	شیطرج	ششیہ	الصاد	صریمہ	صعتر عشق-
الضاد	ضجاج	الطاء	طباق	طراغیون	طرفین	طریقولیون	الظاء	ظفرہ	العین	عاقرقرحا	عرطنیثا

عنصل	عوسج	عیوزن	الغین	غار	غالیس	الفاء	فاشه	فاشرستین	فجل	فوبیون	فرنجمشک
میخ	فنفل	فلفلمویه	فلمامار	فلفل سودان	فوه	فودنج	القاف	قرنفل	قرون سنبل	قسط	قسطون
قبیل	قلب	قلقونیا	قلے	قنطوریون	قیصوم	الکاف	کاشم رومی	کبر	کبیکج	کتم	کراث
کرویا	کف الصبغ	کف الہر	کمون	کندش	کشیدری	اللام	لاغیه	لاسے	لبن سودان	لینس	لسان الابل
المیم	ماہودانه	ماہیزہره	ماذریون	متان	مرزنجوش	مراسم	مرماخور	مرج	میه	النون	نانخواه
نمام	الواو	وج	دخشنزک	ولب	الہاء	ہلک	ہیوفاریقون	الیاء	یتوعات		

منسوبات نیراعظم وکوکب معظم شمس صاحب ضیای عالم

الالف	ابہل	اتج واذخر	ارقیطون	اراک	اسارون	اسطوخودوس	اصابع الصفر	افنیقطس	اکلیل الجبل	البخ	انجره
انتا	ایرسا	الباء	بادرنجبویه	بادروج	بان	برنجاسف	برلوت	بسفایج	بطم	بقلة الاوجاع	بلبوس
بلوط الارض	بل	بنجنکشت	بہمن	التاء	تودری	الجیم	جنجاث	جعده	جفت افرید	جلنسرین	جوزبوا
جوزالقی	جوزالخس	جوز الشرک	جوزالارم	جوزشیصا	الحاء	حب الکلے	حب المنه	حب الفہم	حرشف	حراة	حل
حلبلیب	حلبوب	الخاء	خروع	خصی الدیک	خلنج	الدال	دارچینی	دارشیشعان	دارزے	دمادم	دوا باغریا
الذال	ذنب الخزدث	الراء	راسن	راوند	الزاء	زرنباد	زرنب	زراوند	زعفران	زہرویسے	مراره
السین	بستان سداب	سفادیکس	سفیدلیون	سنا سنبل	سنبل رومی	سنبل جیلے	سپستان	سیسارون	الشین	شبت	ششبلید
الصاد	صامریوا	صبر	الضاد	ضرو	ضریع	الطاء	طرخون	العین	عیسران	عروق الصفر	عود
الغین	غارو غاریقون	الفاء	قنابل الرہبان	فراسیون	فستق	القاف	قاقله	قثاء الحمار	قرة العین	قرطم	قصب الذریرة
قنه وقیقہر	الکاف	کبابه	کمادریوس	کندر	اللام	لسان العصافیر	المیم	محلب مرائیه	مستعجله	النون	نارنج
نعنه	الواو	ورس	الہاء	ہرنوه	ہرمه	ہشت دہان	ہیوفاریقون	الیاء	یاسمین		

منسوبات به زہره

انجبیر	بیدانجیر بصل الزیر	خصیة الثعلب	سوسن سفید	نرگس	نیلوفر	ورد ابیض					

منسوبات بعطارد										
نفط	بابونه	جوز	خشیشة الزجاج	خندقوقی	دبق	عرعر				
منسوبات بنیر اصغر قمر										
الالف	احلاموره	اسفاناخ	اقسیلن	الباء	باقلی	بزرقطونا	بصل	بقلة الحمقا	بطیخ زرقی	بنفسج	برش حبه نیک
التاء	تفاح	الخاء	خبازی	خس	خشخاش	خلاف	خلال	خوخ	الراء	ریان	الطاء
طحلب	العین	عدس الماء	الفاء	فاوانیا	قطرکات	القاف	قثاء	قرع	المیم	مشمش	النون
نیلوفر	الهاء	هندبا									
و هرچه سرد و تر و در آب بروید منسوب بقمر است											

فصل چهاردهم در بیان استاد و ظل و الد ماجد مؤلف و والد ماجد مؤلف بدانکه سند و الد ماجد حکیم میر محمد هاشم الخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان برادر رشان استاد الاطبا و سید الحکما میر محمد هادی علوی و از او رشان استاد الاطبا و سرو الحکما و میرزا محمد مسیح المدعو میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرارهم و از میرزا محمد مسیح بوسائط باطبای خوز و طبرستان و از او رشان باطبای حران و از جراثیان بیقراط حکیم و از او باسقلبیوس و از او بحضرت سلیمان بن داود پیغمبر علی نبینا و آله و علیهم السلام میرسد و فقیر از والد ماجد خود و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی بهم ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلا واسطه قدس الله تعالی اسرارهم و نیز فقیر از جناب ارشاد مآبی میر محمد علی الحسینی ظله العالی اخذ نموده و اتفاقاً منتهی میرساند مقدمه این شروع نموده بذکر ابواب و فصول کتاب بعون الله تعالی الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد و آله و بنیه الطیبین الطاهرین

باب اول در بیان ادویه که حرف اول آنها الف است **فصل الالف مع الالف** **آبار** بمد الف و فتح بای موحده و الف و رای مهمله **ماهیت** آن رصاص اسود محرق است بیونانی مولیبدون نامند و گویند مولیقون اسم رومی بابار است و بهندی سیسه بفتح بای موحده و سکون و کاف فارسی نامند و همچنین اسرنج و مرداسنج نیز از سوخته رصاص است حاصل میشود شیخ الرئیس بمفردات قانون فرموده آنبار الآنک و الرصاص الاسود بالجمله **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم است **افعال و خواص و منافع** آن مجفف و جالی و محلل و اکتحال مغسول آن جهت جرب چشم و جوشش پلک آن و ذرور آن جهت جراحت خصیه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و سرطانی و منع سیلان رطوبات و طلای آن با گل سرخ جهت خروج مقعده و با سرکه جهت تحلیل و رهاد استسقاء نافع بدل آن اسرنج است مضار آن خوردن آن کشنده و اصلاح آن قی کردن و اشیای دهنه و امراق دسمه و دستور احراق و غسل و شیافات آن در قرابادین تالیف این فقیر مجمع الجوامع ذکر یافته دستور احراق و غسل آن در مقدمه این کتاب نیز **آبنوس** بمد الف و کسر بای موحده و ضم نون و واو و سین مهمله معرب آبنس یونانیست که بفارسی و هندی نیز گویند مشهور است و بمعنی آکیس و یونانی سینا فیلوس نامند **ماهیت** آن گویند درختی است شبیه بدرخت عناب لیکن عظیم با شکوفه و برگهای آن ریزه تر و ثمر آن مانند انگور و زرد رنگ مایل بسرخی و با حلاوت کمی و عفوصت بسیار و در اوائل میزان میرسد و درخت بزودی می آورند و برگ آن شبیه برگ صنوبر و از آن در خزان نمیکند و تخم آن مانند تخم حنا و گل آن نیز مانند گل حنا و شنیده شده که چوب آن در هنگام بریدن درخت آن کم رنگ میباشد و مدتی در آب می اندازند که سیاه براق میگردد و نیز شنیده شده که درخت تا به بیست سال و شبیه بدرخت آبنوس است و فرق آنست که آبنوس چون اکثر در کوهستان میروید

درخت آن بهن و سیاهی چوب آن اندک کمتر است و آن دو قسم میباشد یکی هندی و دیگری حبشی و قسم حبشی آن سیاه تر و صلب تر و املس تر
و سنگین تر از هندی و در وقت بریدن و تخته کردن از جوف چوب آن جا بجا رگهای سرخ و سنگریزه ها بر می آید و ششم نیز شبیه بآبنوس که رنگ با بند
خطوط سفید و ذو طبقات و درخت آن بسیار عظیم میشود بحدیکه تخته آن تا بدو ذرع دست عریض دیده شده و بعضی این را نوعی از هندی
دانسته اند و تا این چنین نباشد زیرا که تخته چوب آبنوس سیاه از یک شبر نیم زیاده دیده و شنیده نشده و این در صلابت بدان مرتبه نیست
و هر سه قسم را چون در آب اندازند فرو میرود خصوص دو قسم اول و طعم چوب آبنوس اندک لذاع و گزنده و قابض زبان ست و چون
بسوزانند چوب تر و تازه آنرا رائحه آن طیب باشد و همین فرق میان اصلی و غیر اصلی آنست و خشک آن مشتعل گردد و مستعمل اطبا بیشتر
حبشی و بعد از آن هندی سیاه رنگ و صلب املس آنست که مانند شاخ خراطی کرده باشد و چوب آنرا چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون بسایند
سائیده آن اندک یا قوی زرنگ بود و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که آن دو نوع ست یکی ملمع از سیاهی و زردی و آنرا از سواحل زنگبار
و جنا آنرا ایشان آورند و اهل زنگبار آنرا ابیکو خوانند در وصف درخت آن نا قریب بما بنحوذکر یافت نوشته و نیز گفته که دران انواع نوع دیگر نیز میشود لطیف
از آن که ذکر یافت و این نوع ملمع ست از سرخی و سفیدی و سرخی آن برنگ لک ماند و سفیدی آن بچوب صندل و تخم آن مانند فلفل و از چوب
آن دسته های کارد سازند و کمان گران در خانه شکمان ترکیب کنند و نوع دیگر از آن در غایت سیاهی باد صافی که ذکر یافت نیز نوشته و بعضی اهل هند
نوشته اند از چوب درختی که بهندی آنرا تیند و نامند نیز بهم می آید و پوست آن درخت را چون بر آتش اندازند فاران شرار ها بر آید و برگ آن شبیه است ببرگ سانج
هندی و ثمر آن بمقدار لیموی زرد و رنگ مائل بسرخی و بر سر آن مانند قمعی مدور و پوست آن صلب و مغز آن اندک شیرین مع عفص و تخم آن طولانی و زرد
رنگ و صلب و منبت آن جبال سراج محل و بر بهوم و مورنگ و مضافات بنگاله و پنجاب و دکن و زیر باد و غیرها ست و بهترین آن سیاه و براق
سنگین خوشبوی آنست که در طعم آن لذع و قبض و تلخی باشد **طبیعت** آن بقول شیخ الرئیس و صاحب اختیارات بدیعی گرم و خشک در دوم و بقول
ابن بیطار و یوسف بغدادی و شیخ داود انطاکی گرم در اواسط سوم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص و منافع** آن لطف و جالی و مدر بول و مفتت
حصاة و محلل ریاح و مفتح سده طحال و ریاح آنست **امراض الراس** چون آبنوس را با پیه مل بار سنگ سنده تشوخ نمایند و قدری بر پیشانی طلا کنند رعاف باز گیرد
العین اکتحال نحکوک آن جهت رفع شبکوری و دوران جهت بیاض رقیق و غشاوه و قرحه و بثور رصین و دمعه دموی و جرب عین و حکه
و رمد یابس و حفظ صحت چشم در ریانیده و مژگان مفید و بالجمله شدید النفع ست از برای اکثر امراض عین القروح و الجروح و نزف الدم
و ذرور نشاره آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و حکم خشک بند دارد و باعث التحام آنست بقوت قبض و تنشیف که دارد حرق النار چون بر
عضویکه سوخته باشد و روغن گل با سفیدی تخم مرغ بمالند و بعد از آن آنرا بپاشند سودمند بود و محرق مغسول نشاره آن لطیف تر و جهت قروح مزمنه
جرب و در جمیع افعال مذکوره سریع الاثر ست الخناز ... مسحوق آن و همچنین مطبوخ آن در شراب محلل خنازیر ست گویند بالخاصیه اطفای خون جاری
میکند و بتنهائی جهت تخفیف قروح خبیثه در ریانیدن گوشت صالح و منع جوششهای پر آب و آبله کردن اعضا مجرب است مقدار شربت آن تا ... سفر
مده مصلح آن صمغ عربی و عسل بدل آن چوب کنار ست طریق اسحاق و غسل آن در قرابادین ذکر یافت آشامیدن سفوف ثمر خشک آن که تخم آنرا دور نموده
باشند با آب جهت حبس اسهال و سیلان رحم و ودی و مذی و منی مرد و زن نافع **ابیل** مترجم کتاب ابوریحان گوید این اسم مسموع نیست بجز نزد
... و ... ان تخی است که بحد قوقا ماند و نبات رطبه مشابهت دارد و در بهار روید و آن را شاخهای بسیار بود و تخم آن تخم گزر ماند
حکیم محمد مومن در تحفه نوشته نباتیست بخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش مانند اسپست و شاخهای آن بسیار و تخمش مثل
تخم زردک و در کنار رودها روید **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مدر بول و جهت سپرز از معده معتدل
شربت آن تا درم ست و نوشته که مولف اختیارات بدیعی گوید که انچه در زمین خشک رسته باشد قاتل ست و در اختیارات بنظر نیامده **اجر**

بہ ہمزہ وضم جیم ورای مہملہ مشددہ بعربی لبن بکسر لام وسکون بای موحدہ ونون بروزن کتف واہل مصر آمرہ وازنشات مشہور ست
وبفارسی خشت وبہندی اینٹ نامند ماہیت آن بدانکہ آن دو قسم می باشد یکی سفید ست کہ در کورہ ایک یکبار پزند واین
قسم بہتر ومستعمل در اعمال طب ست وقسم دوم آجر سرخ ست وآن را در کورۂ آجر پزی باین طریق می پزند کہ خشت خام
خشک کردہ را تہ بر تہ چیدہ مابین ہر دو تہ آن شاخہای چوب درخت تاک یا چوب درخت دیگر یا سرگین گاو ویا غیر آن گذاشتہ
آتش میدہند تا تمام چوب وسرگین کہ مابین آجرہاست سوختہ شود وہمہ خشتہا پختہ گردد وپس میگذارند تا سرد شود وبعدہ
بخارج می آورند وبہترین آن تمام پختہ یکسان آنست ودر بعضی کورہا قدری نوشادر خصوص درانہا کہ از فضلات طبخ
وادہ باشند ویا خاک کہ انہا حر یعنی خالص نباشد بلکہ آغشتہ باشد بافضلات بعمل می آید ونیز قطعہاے خزفے
جوش خوردہ سیاہ ونقش از ہمہ کورہا برمی آید ودر بعضی بیشتر ودر بعضی کمتر بہمان جہت کہ از شدت حرارت
آتش گداختہ لطیف آن تحلیل یافتہ کثیف آن می ماند طبیعت آن گرم در دوم وخشک در چہارم **افعال وخواص** منافع
آن **امراض الراس** چون آجر سفید آب ندیدہ را در آتش سرخ نمایند کہ مانند اخگر شود ودر آب ویا شراب اندازند
آن مقدار کہ بجوش آید وچادری بر سر گرفتہ سر را بر آن بدارند تا عرق شود جہت تحلیل مواد باردہ دماغیہ ونزلات مزمن
ودر سرکہ بیدیل ومجرب ست وضماد آن با نمک وسرکہ جہت حار نافع الاورام والبثور والریاح وبالاستسقاء والبواسیر
وخیرہا چون خشت پختہ آب ندیدہ درست یا قطعہ از آن خصوص کہ سفید باشد بآتش گرم کردہ قدری آب یا شراب
بران پاشید در نمدی ویا پارچہ پنبہ داری پیچیدہ بر عضوی کہ وجع باردہ حادث از سردی ویا ریح محتبس ویا ورم بارد وبر مخرج
بواسیر کہ وجع شدید داشتہ باشد گمید نمایند موجب تعریق آن عضو ودفع مواد باردہ وتحلیل وتسکین وجع آنست وضماد آن با آب
غورہ جہت شری ومنع ظہور آن باسرگین گاو جہت تحلیل اورام وشبور بلغمی واستسقاء لحمی ونفخ وسوء القنیہ وبخور آن بر لے
قطع خون جراحات وجلوس بر روی آجر گرم کردہ زحیر رطوبی وباریری ووجع بواسیر را مجرب ومسکن آنست خصوص کہ روغن گل
سرخ بران ریختہ باشند وچون دو آجر آب ندیدہ را بر ہم بسایند وگرد آن را بر عضوے کہ وجع ورم بارد داشتہ باشد
عسل بمالند وآنرا بران بپاشند ودر آفتاب نشینند وجع وورم آنرا زائل سازد وطیاے چند بیازعم آنست کہ چون
آجر را ریزہ کردہ در روغن گاو اندازند ویک شب بگذارند وصبح صافی نمودہ آن روغن را بنوشند قرحہ مزمنہ را نافع ست
دہن آجر کہ آنرا دہن المبارک ودہن المتعد نیز نامند بغایت گرم ست **افعال وخواص** آن سریع النفوذ
ومحلل ومعرق وملطف وسعوط آن جہت صرع ولقوہ ونسیان وآشامیدن آن برای صرع وفالج ولقوہ نافع و
قطور آن در بینی جہت صرع ودر گوش جہت ثقل سامعہ ونشوق آن برای فالج وامراض باردہ دماغی وبالیدن آن بر موخر
دماغ برای نسیان وباشراب زوفا جہت ضیق النفس ودفع فضلات ریہ واکتحال آن جہت تحلیل آب نازل در چشم
بے نظیر وبالیدن آن بر ذکر ان کشندہ کرم ومسکن الم آنست وآشامیدن آن جہت کشتن کرم معدہ وامعا وتفتیت
سنگ مثانہ مجرب وجہت ادرار بول وسائر امراض باردہ مثانہ ومغص بارد وریاح ونفخ ظاہری وباطنی وتحلیل
خون منجمد وجہت عرق النساء ومفاصل مفید وحمول آن جہت گشودن رحم وبواسیر واسقاط دانہ آن ودر لع کرمہای
مقعد وفرزجہ آن جہت گشودن رحم حیض واخراج جنین زندہ ومردہ ومشیمہ سریع الاثر وطلاء آشامیدن جہت سموم
باردہ وگزیدن عقرب وضماد آن با اشق جہت ورم سپرز بغایت مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال

مضر معده مصلح آن سرکه و فنیر کرده و مصلح آن کثیرا است و باقی افعال و خواص منفعت و دهن آن در قرابادین
مع الجوامع ذکر یافت **اچین** بفتح همزه و کسر جیم فارسی و سکون یای مثناة تحتانیه و نون **ماهیت** آن درختی ست
عظیم برگ آن اندک عریض طولانی دراز برگ انبه و جامون بزرگتر و ضخیم تر و گل آن سفید و خوشبو و برگهای آن سفید
پنج عدد و طرف پائین اندرون برگها زرد و طرف بیرون ساقه و برگ آن سرخ رنگ و درخت آن تمام خزان میکند و در
اول بهار اول گل میکند پس برگ برمی آورد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن
پوست بیخ آن مسهل قوی و جهت آتشک و قروح خبیثه نافع و اگر اسهال زیاده نماید گرمی کند مصلح آن آشامیدن
دوغ ست و ضماد آن محلل و منضج اورام صلبه ست **اذان الفار** بمد الف و فتح ذال معجمه و الف
و نون و الف و لام و فا و الف و رای مهمله لغت عربیست بیونانی مروش گویند و بهندی چوهی کنی نامند
ماهیت آن شیخ الرئیس فرموده که جالینوس قوت آنرا قریب بحشیشی که زیر آن شیشه می گذارند دانسته و
اطلاق آن بر دو حشیش میاید یکی آنچه جالینوس ذکر کرده که از بزرگ آن بوی خیار می آید و صلابتی ندارد و دیگر آنچه
دیسقوریدوس گمان برده که شبیه است بلبلاب و برگ آن کوچک تر از آن و مفروش بر روی زمین و شاخهای
آن باریک و بستانی آن خوشبو لیکن بی طعم و رایحه قوی و گل آن گلابی رنگ و تخم آن شبیه به تخم کشنیز و خط الطیفت
آن را تیج ند **طبیعت** آن حار حاد ست خصوصاً آنچه نبت آن قریب باب نیا شد و آنچه جالینوس ذکر کرده
سرد و تر در اول و قوت قابضه ندارد و آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده گرم و با قوت قابضه مجففه است **افعال**
و خواص آن شیخ گفته منفعت آن قریب بمنفعت فنجنکشت ست و این بعید نیست و غیر متوقع از آن **اعضاء**
الرأس شربت آن جهت صرع و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه نافع **الجروح و القروح** آنچه دیسقوریدوس
ذکر کرده ضماد آن خاریکا شرابسا و ردو تنقیه قروح و الزاق جراحات نماید و صاحب مالا یسع نوشته که آن دو صنف
میباشد نبتی و بستانی آنرا بیونانی طب سینی نامند منبت آن جاهای سایه در میان اشجار و کنارهای آب و اطراف
عمارات و برگ آن شبیه بچیزیست که بان تشبیه نموده اند بعضی گوش موش کوچک مدور و گیاه آن میاق و گل بهاری حزین
پهن تر شود و شاخهای آن سه پهلو و چون بدست بمالند بوی خیار از آن آید **طبیعت** آن سرد و تر و صاحب تحفه
سوم تر دانسته با اندک قوت قبضی و لین آن باندک قوت تحلیلی **افعال و خواص** آن امراض الرأس
والعین سعوط آن جهت صداع حار و ضماد آن بارد و جهت تحلیل اورام حاره چشم **الاذن** قطور عصاره آن در گوش
جهت تسکین درد و تحلیل اورام آن نافع **اعضاء الغذاء** آشامیدن آن مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده **ا**
الاورام و البثور ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام جمیع اعضا و حمره و حمره نافع و بری آن سه قسم ست
قسم اول شاخهای باریک و بلند از زمین و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و شاخهای زیرین آن سرخ رنگ
و مجوف و برگهای آن نازک و طولانی تر از بستانی و وسط پشت برگها محدب و اطراف برگها مانند دو زوج زوج رسته
و هر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه بسیار و گل آن لاجوردی رنگ و صاحب تحفه نوشته که بعضی را گل زرد میباشد
و بیخ آن بقدر یک انگشتی و پر شعبه و بعضی مغشوش میکنند این را با سقولوقندریون و فرق آنست که برگ این نرم
و دراز است بخلاف برگ اسقولوقندریون **طبیعت** آن معتدل در حرارت و برودت و خشک در دوم

افعال وخواص آن صرع ولقوه وامراض وجاع بارده دماغیه وصداع بارد نافع ومقوی معده ومحلل ومفتح سدد ومدر بول وحیض نافع اسفیدا **امراض الراس** ضماد آن خصوصًا با سرکه جهت صداع حار نافع وسعوط وغرغره آن با ماء العسل جهت تنقیه دماغ وجذب رطوبات دماغی نافع العین طلای بیخ آن جهت ناصور چشم وضماد برگ آن با آرد جو جهت تلیین ورمهای ودنبهای جهت ناصور آن مجرب الفم غرغره آن با ماء العسل جهت وجع ضرس مفید صاحب شفاء الاسقام گفته شرب آن با شراب جهت لسع افاعی نافع وضماد آن مانند انتشار قروح وتورم جراحات ست مضر مثانه مصلح آن مرزنجوش وگویند مصلح آن تخم خرفه است مقدار شربت آن تا دو مثقال **وقسم دوم** آن شاخهای آن پهن بر روی زمین وبرگ آن مایل بتدویر شبیه ببرگ بستانی آن ودانهای ریزه تر دارد اندک حرارت وبی گل وصاحب تحفه نوشته که گویند بی گل نیست ولیکن بسبب ریزگی واتصال آن بشاخها چندان مرئی نمیگردد ونسبت این اکثر ریگزار است **طبیعت** آن گرم وخشک در دوم ماه صاحب منهاج در سوم نوشته **افعال وخواص** آن محرک باه وجهت اورام بارده ورفع آثار ودفع سم وجذب خار وپیکان وضماد عصاره تازه آن بر کمر وقضیب وبیخ ران وپشت زهار باعث تحریک باه حتی پیران وماء الجبن او مطبوخ خشک آن نیز همین اثر دارد ولیکن ضعیف تر از تازه آن وهمچنین ضماد آن جاذب سم ودافع سمیت آن وجاذب خار وپیکان ست **وقسم سوم** آن برگ آن مایل بتدویر وبا زغب سفید وخارهای باریک سفید زغب دارد وبا تیزی که چون قطع نمایند از آن شیر برآید مفروش بر روی زمین نبت آن اکثر در راه آب باشد باحدت برد برگ آنرا چون بر جلد نازک خصوصًا رخساره گذارند سرخ گرداند **طبیعت** آن گرم وخشک در سوم وباقوت سمیت ورذیل ترین اقسام آنست **افعال وخواص** آن مقی قوی ومسهل وزیاده آن کشنده وشیر آن مقرح جلد وچون سه مثقال ونیم آنرا جوشانیده آب آنرا با انفحه بنوشند واز عقب آن ماهی ماهی شور بخورند جمیع کرمهای معده را دفع نماید ودیگر مسکون نشود ودیگر داود انطاکی این خاصیت را جهت بستانی آن ذکر کرده وصاحب تحفه نوشته که این تلمیذ ورمعنی میفرماید که اقسام از آن الفار غیر مرزنجوش ست واز سائر کتب نیز همین معنی ظاهر میگردد وچه مرزنجوش متصف بصفات دیگر واز جمله ریاحین وباعطریت ست وبرگ آن شبیه بگوش موش است وگل آن سفید مائل بسرخی ست وتخمش شبیه بتخم ریحان وشفاف میباشد وانطاکی نوشته که آن را الصاف بسیار میباشد وبرگ بعضی از آن نازک محدب وگل آن زرد وخشرف ونرم واین فرع سه تر است ودوم بعضی از آن مزغب باریک طولانی مفروش بر زمین وگل بنفش یعنی چشم سفید حاوا کالی از آن تراوش مینماید لکن غیر معتنی ست واین در مصر بسیار ست وبعضی از آن جبشی ست که گل آن با غصان آن چسپیده میباشد واین گرم وخشک در دوم عصاره آن مهیج جماع ست وتخم آن دشربا دستی که از آن بوی خیار آید مسکن لیب غثیان ومسقط دیدان ست اگر بعد از آن ماهی شور بخورند وصداع آورد ومصلح آن مرزنجوش ست مقدار شربت آن یکمثقال ست صاحب تحفة الاسقام گفته اطلاق این اسم بر گیاهی حار الطبع صغیر الورق منبسط بر روی زمین مینمایند وبهترین آن آنست که گلهای آن لاجوردی رنگ تازه باشد زیرا که گل آن نیز در آسمان گونی ولاجوردی میباشد ومحرر کتاب آنچه در بنگاله دیده وشنیده دو قسم میباشد هر دو پر شعبه وشاخهای آن مفروش بر روی زمین وگرهها ودیار رطوبت که چون بفشارند از آن اندک رطوبت لعابی لزجی بیرون آید وبرگ آن بر سر گرهها وگل آن نیز پیوسته بیخ برگ آن قدری لاجوردی الا آنکه یک قسم آنکه بکنار دیوار وزمینهای نمناک میروید برگ آن اندک عریض وبزرگ وماکول یعنی برگ نرم نازک تازه آنرا اهل هند وبنگاله پخته مانند سبزیهای دیگر میخورند جهت فساد وسمی جریان آن وامراض گرده ومثانه وبدستور گرههای بنا آنرا نیز مقدار دو سه مثقال با قدری زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند

بهمت تقویت باه مفید میباشند و قسم دیگر که برکنار آبها میروید برگ آن اندک باریک بلند و بید برقی الجمله شبیه بگوش موش و این غیر اکرل ست **طبیعت** آن سرد و تر میباشند و آب آن هر دو قسم جهت اورام حاره چشم و ناصور آن مفید و بستور ضماد برگ مالیده آن **اافر یو** بما الف و فتح فال معجمه و سکون رای مهمله و ضم بای موحده و واو لغت بونانیست نام ذرنباد و در آخر نیز آمده **ماهیت** آن بغدادی گفته اصل عرطینثاست و در عرطینثا مذکور خواهد شد و صاحب تحفه گفته که بیخ نباتی ست سیاه رنگ شبیه بشلغم و بر روی آن چیزی مانند گره رسته و گیاه آن خاردار بقدر شبری و شاخ و برگش شبیه ببرگ کرنب و ثمرش شبیه بلبلاب نخود و درسال دو دفعه بار میآورد رنگی میباشد و گفته اند که گل آن زرد ست و منبت آن کشت زارهاست و بسریانی عرطینثا نامند و بفارسی چوبه صباغان و آن غیر چوبه گازران ست و قسمی از بخور مریم بود و در بردن چرک ابریشمینه و جامه مانند صابون ست و صاحب اختیارات گفته آن بیخ خارهای است گل نیز دارد و آن بیخ را قلاره و پلاره و قلاره و کلیم شوی و قصب شوی گویند و آن بیخ عرطینثاست و فعیلا سوس و سطرنیوس نیز خوانند و بزبان شیرازی چوبک اشنان و بخور مریم نوعی از انست **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص و منافع** آن جالی و مطلق مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول از باطن و دافع اوجاع مفاصل بقوت مسهله که دارد و جهت احتباس حیض و گزیدن هوام و تسکین درد آن نافع بقوت تریاقیت که دارد **امراض الراس** سعوط آن جهت سده مصفاة مفید و بغایت معطس و زکام و نزلات را نافع **اعضاء النفس والصدر** آشامیدن آن جهت بحوحت صوت و انقطاع و سرفه بارد و رطوبی مفید **اعضاء النفض** حمول آن جهت بواسیر و تنقیه رحم و امانت بر حمل مفید و همچنین شرب آن با سلمت یا شراب رازی گفته فواق را زائل گرداند اگر زن آبستن بر آن راه بشنود از شمت عطسه بیم آن بود که بچه بیندازد شیخ الرئیس از دیسقوریدوس نقل کرده که حبلی اگر از چون زن آبستن مساس کند و حمول نماید در ساعت بچه بیندازد **الطحال و آلات المفاصل** ضماد آن با سرکه جهت ورم سپرز و عرق النسا و چون داخل کرده شود در حقنه صاحب عرق النسا را نافعست همچنین خاکستر آن با سرکه جهت وجع مفاصل و عرق النسا و وجع ورک نافع **الجراحات** ذرور آن تنهائی و با ادویه مناسبه جراحات خبیثه را نافع **الزینة** ضماد آن با سرکه داء الثعلب را مفید **السموم** تمامی سموم را نافعست خصوصا سموم ملدوغه و نهش هوام چون با سلمت یا شراب بیاشامند مقدار شربت آن تا یکمثقال و سه مثقال آن کشنده بخناق و غشیان قوی و سقوط قوت علاج آن علاج حبیلاهنگ و کسیکه آن خورده است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بدل آن در رفع سم بوزن آن تخم اترج و زراوند طویل و فودنج است و صاحب اختیارات بدل آن لبن التین دو دانگ آن ریاد آورده و وزن آن گفته **ا ذریون** بر وزن آذربوست بنامی نون میجای باء موحده یادشاه تحتانیه است بفارسی گل آفتاب پرست ست و آذریون یعنی آتش گون ست و گویند که عرب آنرا حنوه نامند و عرب آنرا بستایند و شکوفه آن در میان شکوفها بغایت مشهور ست و بعضی گفته اند که نوعی از اقحوان ست و بعضی آنرا ذکر کرده اند که چنین ست و بهندی سورج مکهی نامند **ماهیت** آن گیاهی ست بقدر ذرعی بری و بستانی میباشد برگ آن شبیه ببرگ جرجیر با اندک زغبی گویا بر آن غباری نشسته و نرم و پیشرفته و گلهای آن زرد طلائی و بزرگ و پهن و در خشنده و در وسط آن گلها برگهای ریزه سیاه مائل بسرخی و تندبوی و خوش منظر و همیشه رو بآفتاب دارد و با حرکت آفتاب حرکت مینماید و شب پژمرده میگردد و بری آن قوی‌تر از بستانی **طبیعت** آن گرم و خشک ست در اول سوم و بعضی در دوم گفته

وگرمی گل آن زیاده از سایر اجزای آن **افعال وخواص** مستلقع آن محلل وجالی وباقوت تریاقیت تفریح مفرح سدد را مانع
وکبدی ومنقی دماغ وحمام الصبیان وامراض بارده دماغی واعصاب ووردو دندان وتقویت معده وجهت گرده
وتقویت باه وآوردن لغوط وجهت بواسیر وجراحت ریه ویرقان واستسقاواد رابول حیض وفضلات اسقاط
جنین وتفتیت حصاة ودفع قولنج ودفع سموم نافعست **امراض الفم والقلب** والمعده **والمفاصل** وغیرها مضمضه بیخ
آن جهت درد دندان بارد وشربت یک درم آن مقوی قلب بارد المزاج ومورث ثوران غضب ومحرور المزاج وچهار درم
از آب برگ آن با آب گرم مقی قوی وضماد آن جهت درد مفاصل وعرق النسا ونقرس وخنازیر ومکرر جهت تقویت باه ولغوظ مفید
وحمول بیخ آن مسقط جنین ومعین بر حمل حاقر وشرب آب برگ کوبیده آن جهت اخراج جنین وسرعت احتباس حیض موثر وقدر
شربت از آب گل و برگ وبیخ آن تا چهار مثقال واز جرم آن یک مثقال بدل آن یک ونیم وزن آن سلیخه وربع وزن آن زعفرانست
مضر محرور المزاج مصلح آن سکنجبین ومضر سپرز مطلقا وسپرز محرور المزاج را خصوصا ومصلح آن فانیذ وعسل سکنجبین را خصوصا گویند آن
آنست که کس بر گل آن حتی نشیند واز درد آن موش وحلپاسه بگریزد **دارو تولیه** بدال مهمله والف وسکون را ومال حطتین وضم تای مثناة
فوقانیه وسکون واو وفتح لام وها **ماهیت** آن صاحب برهان قاطع گفته آشی است مانند کاچی که از آرد برنج وبیشتر مردم
درویش وفقرا میخورند وبه عربی آنرا صحنات نامند واکثر صحنات غیر اینست چنانچه انشاء الله تعالی در حرف الصاد خواهد آمد
ارغیس بهمزه الف وسکون را مهمله وکسر غین معجمه وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله در آخر بزبان اهل دمشق عرق الریح
وبفارسی پوست بیخ زرد شده نامند **ماهیت** آن پوست بیخ انبر باریس است که بفارسی زرشک نامند **طبیعت** آن گرم در
اول وخشک در دوم **افعال وخواص** آن باقوت بارده وقابضه مانع تحلیل اخلاط ومفتح وباقوت رادعه وقلاع واستر[illegible]
لثه وضعف باصره را نافع ومجفف قروح است **امراض العین** قطور مخیسانیده آن بدستور جوشانیده آن ورگا جهت
تجفیف رطوبات سائله از چشم ورفع بقایای رمد ومزمن بغایت مفید اگر پیش از حدوث رمد در چشم کشند حفظ صحت آن نماید اهل
بدل ماهیران در امراض عین مشتمل دارند واکتحال آن مقوی باصره وعصاره مطبوخ معقود آن در افعال مانند حضض هندی
است **الفم** مضمضه با آب طبیخ آن جهت قلاع خبیثه بن دندان ووردو آن و تقویت لثه مفید **اعضاء الغذاء والامعاء**
آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت امراض کرده وجرم آن با شرب جهت درد جگر بی تب با آب سرد یا تب معتقمه طبیخ آن بی
چرک وقرحه امعا طبیخ آن جهت رفع کرم جگر گوسفند مجرب مقدار شربت از جرم آن دو مثقال واز طبیخ آن تا سی درم بدل آن
ماهیران چینی وحضض هندیست در امراض عین وبعضی حضض مکی گفته اند مضر صاحب سرفه مصلح آن عسل است وعصاره مطبوخ
منعقد آن در افعال مانند حضض مکیست وشیخ الرئیس نوشته که بعضی گفته اند که چون بیخ آن را سه مرتبه بر شکم زن حامله بزنند و بطبیخ
بهان نمایند اسقاط جنین کند وجهت سیلان دم از اسفل نافع **آزاد درخت** بالف ممدوده وفتح زای معجمه والف ودال
وخا وتای مثناة فوقانیه **ماهیت** آن درختیست عظیم ثمر آن شبیه بزعرور است سبز ودر رنگ تلخ وخوشه دار ودر تخم آن مانند تخم
زعرور وکوچکتر خیارشنبر تارسیدن سبز ودر آخر بهار میرسد و مدتی تا زمستان در درخت میماند وبرگ آن سبز املس مانند برگ
شرفه وار واندک طولانی تر وتلخ ودرختان بزرگ گفته اند وبعربی شجرة الحره وایضا حریطه بتشدید را مهمله وبلغت تنکابن جیلی وازد ولن ونیم
درباترس وبلغت جرجان زهر زمین واهل طبرستان سیسان واهل هند لیکین نامند وبعضی مردم را ظن آنست که درخت
آزاد هندی نیب گویند واین محض توهم است زیرا که نیب که نیم گویند در غیر هند دیده نشده واین دو درخت در جمیع ممالک

یان در روم و هند بسیار است و شیرازیان آنرا نوش نامند و گل آن سرخ و بنفش کم رنگ بنهایت خوشبوست و نیز گفته اند که
فیر که این بیت **طبیعت** گل آن در اول سوم گرم است و در آخر اول خشک و بعضی در دوم خشک و برگ آنرا قریب
ان گفته اما **افعال و خواص و منافع** آن مفتح و محلل و مدر و با تریاقیت **اعضاء الراس و الاذن** گل آن مفتح سدا
غی و صالح است از برای مشایخ و مبرودین و بوئیدن آن مسکن صداع و اوجاع سر است و بدستور ضماد آن بر پیشا
سدفین و چون آب برگ آنرا استوق نمایند صداع بارد و رطب و گرفتگی بینی را مفید بود و نطول برگ و شاخ آن و
برگ آن تنهائی مسکن صداع بارد و ثمر و برگ آن منقی قروح متعفنه سر و قطور آب برگ تازه آن در گوش دافع رطوبات
و دافع وجع و دوی و طنین حادث از ریاح بارد است **اعضاء الغذاء و النفض** ضماد برگ آن بر فم معده مسکن
یان و بر معده و زیر ناف قاتل دیدان و شرب عصاره آن نیز مانع غثیان و فتح سده است و آشامیدن عصاره برگ آن
ست حصاة و مدر بول و حیض و فضلات دیه و عرق النسا و استرخای انثیین و مفتح سدد و دافع قولنج و محلل خون منجمد و شادیو
نع سموم بارده است تنهائی و یا با عسل و یا با سکنجبین و با این هر دو بهتر زیرا که مقوی فعل آنند و آشامیدن آب برگ تازه آن
با قندی آب زنجبیل تازه که هندی ادرک نامند دافع وجع رحم و حبس طمث و عقر عارضی و باعث حمل است **الجذام**
و البرص و الخنازیر و الاورام و القروح و الجروح و الاوجاع گفته اند که جرم آن جذام و برص و مقرح و خبیث
را مفید و ضماد برگ و شاخ آن محلل خنازیر و بواد و جاع و اورام بارده مسکن و محلل آنست و صاحب مستوال الاطبا گفته که چون
ثمر و برگ رسیده و زرد شده که بکاین را بمقدار نیم من بوزن هند با یک من آب بهم لزن یعنی هندی وس هندی و دوانند و مس
تبریزی است در خمی کرده و سر آنرا بسته سه هفته در زمین دفن کنند پس تا شش ماه هر روز یک کاسه آخر ری از آن بیاشامند
بهترین دوائیست از برای جذام سیبی و بخور آن تنهائی و یا با برگ نیم و پنجنگشت که بهندی سنبهالو نامند که در آب طبخ نموده بخار آنرا
بدستور مقرر بگیرند دافع اوجاع و محلل اورام بارده است **الزینة** ضماد گل آن بر سر کشنده شپش است و بدستور غسل آب برگ
مطبوخ آن کشنده شپش و دراز کننده موی است ضماد ثمر آن با قندی مردار سنگ سائیده و روغن گل چند روز پیهم بر سر
هر روز یکبار تجدید نمایند و هر سه روز دیگر بحمام روند و بعد از حمام نیز بدستور بمالند و سر را بلباس حقیقی بپوشند قروح آنرا زائل و
موی بر دیانند و مرهم آن محلل وسعفه و قروح سر را نافع و رویاننده موی است **صنعت** مرهم آن در قرابادین کبیر است **المضار** آن
مصدر و معده و اکثار آن باعث غشی و قی صفراوی و کرب و تنگی نفس و غشاوه بصر و ادرار بول است مصلح آن قی نمودن و آشامیدن
شیر تازه و دوشیده و خوردن سیب و انار است و برگ آن سم حیوانات و مصلح آن خورانیدن شیر و برگ توت بود والله اعلم **آس**
بمد الف و سکون سین مهمله اسم فارسی و سریانیست و ریحان نیز نامند و نیز بسریانی کولنغا یعنی خصومت کننده با تن خورد
و بیونانی آس بستانی را مرسا انیا رس و قیلس و برومی مرسین و بحبشی ازدرار و بهندی رهیره گویند و حب الاس را بکام و قطوس
و بنک آس را منطریطای مهمله خوانند و گویند قیطس نیز بنگ آس است **ماهیت** آن بلا نکه آن بستانی و بری میباشد درختی است در
انار است و برگ آن سبز تیره و ضخیم تر و در طول کمتر از آن و خزان نمیکند و خوشبو و معطر و طعم آن اندکی تلخ و با عفوصت بسیار و گل آن
سفید رنگ و خوشبو و ثمر آن در ابتدا سبز و بعد رسیدن و پخته شدن سیاه رنگ و با اندک حلاوت و مرارت و عفوصت و غذائیت اندک و تخم آن
سفید ریزه املس و در بعضی تمر باشد و در بعضی زیاده تا هشت نه و ده میباشد بحسب بزرگی و کوچکی آن **طبیعت** آن گفته اند مرکب القوی و جرم
ارضی در آن غالب و جزء ناری کثر و بسبب آن عفوصت که دارد یابس و قابض و سرد و آن کثرت ضماد اول و پوست آن در دوم و برگ و گل آن در دوم

وتخم ریح آن بنسبت بایکدیگر در مرتبه برودت پوست شتانه یعنی تخم وبیخ وبرگ آن برودت آن غالب ست بالی اجزای آن ترکیب
واما تخم آن مرکب القوی ست ودر طعم آن عفوصت ومرارت وحلاوت ولطافت از جهت حلاوت نافعست جهت
سرفه گرم واز جهت عفوصت حابس اسهال واز جهت مرارت مدبول ست **افعال وخواص ومنافع** آن بسبب عطریت
رائحه ملائم روح وبسبب قوت قبض وتلطیف ملائم آن پس موجب تنقیه ومتانت واستواء ات وانارت وتقویت روح است
وباسباب مذکوره وبالخاصیه مقوی قلب ودافع خفقان وصداع ودوار وسدر ودرد ودرد گوش وقروح وآمدن چرک ودرد
دندان وقلاع آن ومسترخای زبان ومقوی باصره ومحلل اورام وجروح وقروح ومجمیع نزف الدم ونفث الدم وآمدن خون
از هر عضو که باشد شربا وضمادا ولطوخا وآمدن عرق ومقوی معده واحشا ومدبول قابض ومحلل ومفرح وحابس سهالات ومفتت
حصاة وحابس وقاطع خون حیض ورافع ضعف گرده وبواسیر وجابر کسر وثمر آن با قوت تریاقیت دافع سموم است خصوصا
رتیلا وعقرب **اعضاء الراس** ضماد برگ تازه آن بتنهائی ویا سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف وبر سر برای جلبای خواب
وتخفیف قروح وباندکی اقاقیا ورامک بآب سفرجل جهت صداع حادث از ضربه وسقطه وقطع پوست سر وهمچنین طلا
ولطوخ آن با مائی موافق چون ورد آب برگ آن وقدری گلاب قلیلی که فورا داخل کرده خرقه کتانی را بآن تر کرده بر معده
بیندازند صداع حادث بمشارکت معده بسبب غلبه مره صفرا نافع وضماد پخته ثمر آن با شراب مسکن صداع کهنی وصفراوی
شدید ورافع آن وضماد برگ آن با روغن گل ودرزرده تخم مرغ ودوار وسدر عارض از ضربه وسقطه مفید وقطور آب برگ آن با صندل
سرخ سوده وآب برگ بید وبیدمشک ویا گل ارمنی وسرکه جهت رعاف وآشامیدن قدری از آب مطبوخ ثمر آن پیش از شرب شراب
مانع خمار وبوئیدن برگ تازه آن مقوی دماغ ودافع صعود ابخره است بسوی دماغ وقبول کردن دماغ آن ابخره را ودوار وسدر
را نیز مفید وجذب نمودن سعوط روغن آن اورام سرسامات حادث از ابخره متصاعده در تب وغیر تب نافع بجهت قوت بمد دت
وتقویت آن دماغ را وتحلیل ابخره را ومنع آن صعود ابخره جدیده را بسوی سر وعرق نمودن سر بروغن آن بتنهائی جهت
دوار وسدر حادث از ابخره متصاعده از معده در بیماری چند روز در ابتدای علت بعد از تنقیه بقی واسهال یا ارجات بعد از بستن
تمر وبخ بروغن بابونه نافع **العین** قطور آب برگ آن در چشم جهت تسکین رمد وبرآمدگی آن که نافعند ورم آن اجزای او دو
ظفره وسلاق ودمعه است وقویتر از توتیا وبدل آنست **الاذن** قطور آب برگ آن در گوش جهت تسکین وجع وتقویت آن ومانع
چرک وقروح آن نافع **الفم** مضمضه بآب طبیخ آن مسکن وجع حادث اسنان ومسترخای لثه وزبان وقلاع فم وهمچنین آشامیدن آب
برگ وشراب ثمر آن **اعضاء النفس والصدر** بوئیدن آن مقوی قلب ودافع خفقان وطلا کردن بآب آن وخوردن ثمر ویا رب
آن وهمچنین شراب ورب ثمر آن جهت سرفه ونفث الدم واوجاع ریه مفید **اعضاء الغذاء** شرب ثمر آن مقوی معده وا
عضو ضارب وسویق آن بالخاصیه ربوب قابضه وگگاه است که بسبب شدت قبض درد آرد مینماید شرب طبیخ آن قاطع اسهالات
ومطاولها است وتخم آن مانع سیلان فضول ست بسوی معده وضماد برگ آن بر زیر ناف اسهال طرئی وسوداوی را مفید وچون
ربع رطل از آب برگ آن با روغن کنجد تیر شده مسهل قوی بلغم ست ورب وشراب آن حابس بطن ومانع اسهالات مزمنه وبواسیر ومقوی عصارهٔ
آن جهت امراض مذکوره ودر رب آن قی وتشنگی وبخور آن جهت سقوط مقعد وبواسیر نافع وبا رود دفع هوام نافع **اعضاء النفض** خوردن ثمر آن
حرقة البول وقرحه مثانه ودرد ودر حیض وسیلان رطوبات آنرا مفید وعصاره ثمر آن مدربول وحیض وطبیخ ثمر آن سیلان رطوبات
رحم وضماد برگ آن بواسیر وورم خصیه وجلوس در طبیخ برگ آن خروج مقعد ورحم وسیلان آنرا مفید وچون آنرا بکوبند وآب آنرا بگیرند

کوبیده باشند بمالند یا بے طور دوود دیگر بر بنیاد الاورام والبثور ضماد برگ آن مسکن اورام حاره وحمره ونمله وشری وبثور وقروح ودوحس
وداحس وقروحی که در کف دست ویا باشد وحرق النار وهمچنین روغن ومرهمی که از روغن آن ترتیب دهند وآشامیدن شراب آن
نیز وضماد برگ آن که در شراب وزیت مضیا شیده باشد نیز ودمند برگ خشک آن بر داحس وهمچنین قیروطی آن نیز آن را مفید وضماد ثمر پخته آن
با شراب زایل کنندهٔ قروحی است که در کعب وقدم باشد وسوختگی آتش را نیز دلوک آمده آنست ومدستور ضماد برگ آن با زیت وهمچنین خاکستر آن
با موم روغن **آلات المفاصل** ضماد مطبوخ ثمر آن با شراب استرخاء مفاصل را نافع وضماد برگ آن جهت ضربه وسقطه ووجع باشد یا
ضماد نافع وضماد آب برگ آن با عفص سبز وعدس وگل سرخ واقاقیا بر اعضا واعضایی که در آن سستی با آنها عارض شده باشد بیرون
بیران ما بنهایت مفید وهمچنین ضماد برگ آن با صفاقت هندی که آن را میده لگدی نامند با زرده تخم مرغ ودر روغن گل نیکرم جهت ضربه
وسقطه وضماد برگ آن با گل ارمنی وسرکه جهت جلا رناعن وچون برگ آن را نرم کوبیده وتنجته با زیره کرانی تیز نرم کوبیده وبیخته با زرده تخم
مرغ سرشته دیرکرباس آب نرده مالیده وگرم کرده بر کمر بچسپانند ضربه وسقطه ووجع ودرد سستی آن را زایل گرداند وفطول طبیخ برگ آن
جهت تسکین ووجع مفاصل ودیه استخوان شکسته باعث سرعت انجبار آنست وهمچنین شستن بیق آن باعث جلاء آنست وذرور برگ خشک
آن جهت تجح یا خشکیدا اعضا شکسته مفید **الزینة** طبیخ بیخ وبرگ وثمر آن وروغن وعصارهٔ آن همه مقوی مو ومانع افتادن وباعث درازی
شدن وسیاهی آن همچنین شستن با آب برگ مطبوخ آن خصوصا با آن ضماد وسائیده دو آن در حمام جهت تقویت بدن ونشف
رطوبات غریبه مرخیه از جلد وطبیخ دانه آن با روغن گاو یا گوسفند مانع عرق ومصلح آن وذرور برگ آن مانع بدبوئی زیر بغل وکنج ران
خصوصا سوخته آن وخاکستر آن زایل کنندهٔ کلف ونمش است وچون ثمر آن را با آب برگ چقندر سبز نرم ودر سر بمالند مثبوره را آن زایل
گرداند وچون کوبیده با آب با قلا سبز شوند ودکلفی که بر صورت ودر خساره باشد بمالند زایل گرداند وثمر آن گزیدگی عقرب ورتیلا را نافع باشد خصوصا
با شراب مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم واز عصارهٔ آن تا سه اوقیه بدل آن ودر احتباس طمث رتیلن ونفث الدم اقاقیا ودر اورام
جعفص گویند بدل آن مطلقا برگ توت است مضار آن گویند مضر صداع حار وزکام واکثار بوئیدن آن باعث بیخوابی است مصلح آن
سوسن وگل بنفشه نیز است وگویند مسواک نمودن بچوب تر آن هیچ خبر است ودر ساق درخت آن گرهی بهم میرسد شبیه بکف دست
که آن را تنگ الآس نامند هیچ افعال تو تیر از برگ وثمر آنست چون آن را کوبیده وسوزانیده با شراب نارسیده بپزند اقراص ساخته
ودر سایه خشک نموده باشند وگویند چون از چوب تازهٔ آن انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران در خنصر موافق کند با خاصیت آن را تسکین دهد والله اعلم
دار الآس برسے آن را اسپاردن واسفرم نامند وبعبری ترند وریحان المقبوره وبیونانی ارسیا اعرابا گویند ومورد اسفرم اسم فارسی آنست
ودر تنکابن حزبا مسند وتوهم کرده کسی که گفته آن از جنس ماهیت آن درخت از درخت آن بستانی کوچک تر وبرگ آن عریض تر و
زرد رنگ وبرگ آن تیز تر شبیه بستان وچوب آن صلب تر وثمر آن سستر بود وبعد رسیدن بنهایت سرخ میگردد واز وسط برگ بر می آید
شاخهای بسیار از یک اصل میروید ودر زمستان خزان نمیکند **افعال وخواص** آن محلل وجاذب مقوی **امراض الراس**
بو بحیدن آن نافعست از برای دفع رطوبات دماغ بسبب قوت جذب وتحلیل وتقویت آن دماغ را آشامیدن آن نافعست از برای
صرع وصداع بلغمی ودفع رطوبات از دماغ تقویت دماغ **اعضاء الغذا** آشامیدن ثمر برگ آن با شراب جهت تقویت معده وجگر
ودفع یرقان واسهال وادرار شیر وحمول آن جهت اخراج کرم معده مفید **اعضاء النفض** آشامیدن ثمر وبرگ آن با شراب
جهت تقویت حصاة وتقطیر البول رطوبی سفید واین لمید جهت ضربه وسقطه که بر اعضا واقع شود ما خاصیت مفید دانسته اند واین
اسم جهت قوت آن را مانند تابد آورده میدانند بعضی شکل فستقین دانسته اند اسیوس بمد اول وکسر سین مهمله وضم یای تحتانیه

۴۹

تحتانیه وسکون واو وسین مهمله بلغت یونانی نمک چینی را نامند ماهیت آن نمکی ست که بر کنار شوره بر روی سنگ سفید رنگ ظاهر شود
بر روی سنگ مایل بزردی از مادهٔ ارضی رطوبت دریا و تابش آفتاب بکون می‌آید شبیه بلقلی بنوشادر و سنگ ریزهٔ بزرگ و کوچک آن و سنگ آسیوس
آن نمک را ملح اسیوس و در هند لاسیوس چینیا نامند و این تو تیر از سنگ آنست و بهترین آن سفید سبک خالص بود و شکن شبیه بنوشادر است که با
رگهای زرد غیر غائر باشد و چون بر زبان گذارند زبان را بگزد و چون نم و رطوبت بدان رسد نرم و گداخته گردد طبیعت آن در اول گرم و در دوم
گرم و خشک و سنگ آن در دوم افعال و خواص آن لذاع و متعفن است و آشامیدن یک دانگ تا دو دانگ آن با عسل بطریق لعوق جهت قرحه ریه منقی
بلغم و سعوط آن قالع ابسر که جهت ورم سپرز بود گرده و با صمغ البطم و زفت جهت تحلیل خنازیر و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن نافع
انتشار قروح خبیثه که میان آن بلند و اطراف آن پست و در عمق آن مرده باشد و جهت قروح کهنه با سپیدهٔ تخم مرغ الاندمال و بیرون گوشت زیاده
بیاورد و با قطا جهت نقرس و مداومت در ورود آن در حمام بر اعضاء عظیم ضرر با عث صفرو لاغری ست بدل آن زهرهٔ آن و مقدار شربت
آن از یک دانگ تا نیم درم المضار مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مغسول آن بر روی که مستور قلمیا شسته باشند مطلق و جای بود و اکثر افعال
مذکوره بیشتر ست آطریلال بالف و سکون طای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام والف ولام لغت بربری بمعنی
رجل الطیر و رجل الغراب بجهت مشابهت شاخ آن بچنگال غراب و گیاه آن را بعربی حشیشة الارض و حرز الشیاطین نیز نامند و بترکی
قارا قاجی و بهندی کاک جنگی یعنی پای زاغ بستی نیز گویند و بعضی که سی عیز افت و در کوهستان و لرستان پای زاغان نامند ماهیت آن
تخم گیاهی است شبیه بشبت و گل آن سفید و برگ آن متفرق و ساق آن مربع و در آخر بهار سر سبد آنچه سبز تیره و شبیه بر زیانه است قسم از دو ذراع
بلند گویند این نوع در طرف اهواز میروید تخم خلال را آن گویند و مستعمل و بهترین آن مصری ست که بسیار ریزه و تیره و رنگ مایل بکبودی
و طولانی و بغایت تلخ و تند زبان را بگزد و سنگین و تازه باشد طبیعت آن گرم و خشک ست در سوم افعال و خواص آن محلل ریاح و جالی
فضلات و مفتح سده و منقی گرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند تفتیت حصاة نماید و یک درهم آن با عسل جهت دفع
ریاح الیاذوس بغایت مجرب دانسته اند و ضماد آن بجهت قروح و زائل کنندهٔ آثار جلد و نفوخ آن در بینی و به ستور شرب آن مسقط جنین گویند و چون
در فصل تابستان یک درهم آن را با عاقرقرحا و تربد و زنجبیل از هر یکی دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه مسهلات لائقه بیاشامند و در آفتاب بنشینند
موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر آن بتابد یا عرق کنند و اگر عطش غالب شود آب ننوشند و در روز اول تا ساعتی تا روز سوم موضع برص
آبله کند و بعد رفع زرداب از آن بالکلیه بر طرف گردد مجرب دانسته اند و این بیطار و صاحب مختارات و بعضی نوشته اند که کرات امتحان کرده شده و
این سری عجیب است اما شرط آنکه اول تنقیه کرده باشند و نیز گفته اند که هرگاه از مغز آن هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز متواتر بنوشند و یا از
مرکب به سقوی زنند بود و با عاقرقرحا در مدت مذکوره استعمال نمایند یقیناً رفع برص نماید خصوصاً از موضع لحمیه که قبول علاج زودتر میکنند از غیر آن و
بعضی گفته اند مشابه و بعضی گویند چون یک جزو و نیم از آطریلال و از پوست نارد و برگ سداب از هر یک یک جزو کوفته و بیخته یک جزو و بوزن سه درم آن
با شراب انگوری بیاشامند و در آفتاب نشینند باذن الله تعالی شفا یابند از آن مقدار شربت آن یک درهم تا سه درهم با عسل یا شراب بدل آن حب الملیل
برص کندش مضر جگر حار مصلح آن سکنجبین مضر گرده و مصلح آن کتیرا ست مالیقی نوشته که بعد ظهور منفعت این دوا و شهرت آن از مغرب اوسط
از قبیله بربر معروف بنی و حبان از اعمال بجایه بود و مردم تصدیق و توجه بسوی آن نمودند از برای مداوای آن مرض و منت می ورزیدند و مخفی
میداشتند از مردم و تعلیم میکردند از خلف از صلب سلف خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر نمود آن را بر بعضی از مردم و شده شهرت یافت
و استعمال نمودند آن را با ین تا آنکه بعضی از آن ذکر یافت آلسن بالف و ضم لام و فتح سین و نون لغت یونانیست یعنی سیر الکلب بجهت
نفع آن زهر سگ دیوانه را و در شام معروف بحشیشة الزجاج و حشیشة السلحفاة نیز است ماهیت آن نباتیست و ساق آن بقدر ذرعی شبیه بساق رازیانه

و برگ آن شبیه برگ فراسیون و دانان درشت تر و خار ناک و رنگ آن مابین سرخی و سیاهی و تخم آن مائل به بیضی و سبز تیره و در غلاف ذو طبقه و از نرمس کوچکتر و در طعم بحدت و تندی و تلخی ناخوش و گل آن سرخ مائل به تیرگی از زیره کهاسیر و بید و گفته اند گیاه آن شبیه است در ساق و برگ و لیود مابت آن زمین های پست یا سنگریزه و بیخ آن طولانی مانند شلغم در از و زرد رنگ و در طعم آن اندک حلاوتی است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک **افعال و خواص** آن محلل و جالی و مقطع و مدر و نزکام و ضیق النفس و ریح معده و گرده و وجع مفاصل و درکین را نافع محقق باعتدال و جمود و برودت مفرط و فاد زهر سگ دیوانه گزیده و در واقع کلف است **امراض الراس و الصدر** مطبوخ آن نزکام و مترتب آن جمود و برودت مفرط و ضیق النفس و طبیخ در قصبه ریه را نافع و ضماد آن با عسل باعث گوشتها سرکه از ان زرد آب تراوش نماید و کلف را نیز مفید الباه خوردن آن بغایت مقوی باه است مالیقی گفته چون بیاشامند مطبوخ آن را ناقص بدون بیخ را ساکن گرداند سم الکلف تخم آن را چون بکوبند و در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد داخل نمایند فادزهر است و زائل گرداند سمیت آنرا ابا البنوس گفته که چون آنرا در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگهدارند و بوقت حاجت مقدار یک ملعقه یا چهار درم و نیم با اوقیه عسل بر دفعات یک روز در میان سگ دیوانه گزیده را بنوشانند بغایت مفید است و آشامیدن دو درهم از آب بیخ آن سگ دیوانه گزیده را مفید و همچنین شیر حلیب خیار زه آن بسیار مفید است هر چند که از آب تر بسد و گزیده و مشرب بر هلاک باشد و باید که آب بیخ طولانی تازه آن باشد و اگر تازه بدست نیاید یک درهم او دو درهم بحسب قوت و علت از بیخ خشک سائیده آن و اگر با شیر بخورند بهتر است مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن نصف وزن آن حب الغار و دو وزن آن نانخواه است مضر جگر مار مصلح آن کتیرا است و گویند چون گیاه آنرا بجمیع اجزا در بار جامه بسته بر اعضاء مدد ذاک مواشی بندند رفع الم آن کند و شیخ داود انطاکی این را مخصوص بدرد سر انسان دانسته و گویند تعلیق آن بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آن خانه و شکار مرتبی آن صورت تعشق **المليس** بمد الف و کسر میم و سکون یا و یای مثناة تحتانیه و لام و سین مهمله لغت بربری است معروف ببلاد مغرب **ماهیت** آن نباتی است شجری و در اقصای بلاد مغرب حوالی از بقیه بهم میرسد طول آن بقدر یک قامت و زیاده از آن و برگ آن مانند برگ مورد و ثمر آن بقدر بار سرو و سبز و چون برسد سیاه گردد و ملمس آن نرم و چوب آن بسیار صلب و اندرون آن مانند مائل بسفیدی مع سرخی و مستقل ریشهای باریک آن است **طبیعت** آن مرکب القوی است و برودت و یبوست بر آن غالب **افعال و خواص** آن بسیار قابض و مقوی جگر و سپرز و مفتح سده و استسقا را نافع اعضاء **الغذا** و آشامیدن آب منقوع ریشهای باریک آن اسهال شکم و بردو تقویت کبد طحال نماید و بندی زخساره و استسقا را زائل گرداند و سده بگشاید و یرقان را ببرد و جرم شراب گوشت آب آن یعنی آب مطبوخ آن با گوشت نیز همین اثر دارد **النس النفس** بمد الف و کسر نون و سین و الف و لام و نون و فا و سین مالیقی نوشته که ابن جلجل در کتاب خود ذکر کرده و نامیده آنرا باسکاطامی **ماهیت** آن گیاهی است یعنی بر ساق میرود شبیه بجر جیر و برگ آن فی التشریف و گل آن مانند ترۀ تیزک یعنی حرف و زرد و برگهای سفید احاطه بر گل آن دارد و با حرکت آفتاب میل میکند مانند خباثی و بحرکت می نماید و ساق آن مربع مائل بسیاهی میباشد و در مصر و اطراف شام بسیار است و نبات آن مجاری آبها بود **طبیعت** آن گرم در درجه دوم معتدل در یبوست **افعال و خواص** آن مقوی حواس و حافظه و مفرح و سموم را زائل گرداند و نائب مناب شراب و قاطع بیاض چشم و زنگ خساره را نیکو گرداند و مدر فضلات از بول و تسیر و حیض و عرق و مهیج باه است **امراض الراس و العين و القلب و الباه** و غیرها طبیخ آن در ازالۀ سموم و تفریح و تقویت دماغ و حواس باطنه مانند شراب است بدون مستی و خمار و قلیلی از گل آن بخوری همین اثر دارد و خلل بعقل نرساند و مقوی حافظه است و قطور عصاره آن جهت چشم را زائل گرداند و چهار درم از تخم آن یا بیخ یا با شیر گو سفند مهیج باه است حتی در شخص صد ساله و مایوس و منقح سده و رنگ رخساره را نیکو و سرخ گرداند و تبگذار

یرقان را زائل سازد و مقدار شربت از جرم آن تا پنج درم و از عصاره و طبیخ تا بیست درم بدل آن آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران مضر
گرده مصلح آن عسل و اکثار آن مورث درد مفاصل صنعت شراب آن در قرابادین ذکر یافت و آن مفرح نفس است و وسواس سوداوی
و مالیخولیا را بغایت نافع اب گمه بسکون ثالث و ضم کاف و فتح میم آبیست خاکستری رنگ و بغایت گنده و بدبو که از شکم نوعی ماهی گیرند او را
بحر چین و هرمز بهم میرسد و بعربی آنرا ابا البحر خوانند و چون جهت هر عضوی که فتیله کنند مقدار دو مثقال از آنرا انجوزند بخوری که بدندان نرسد
عفونت شکسته را درست گرداند **فصل الالف مع الباء الموحدة** ❊ ابازیر بر وزن افاعیل ادویه و مصالح
طعام است و بعضی گفته اند که اعم است از ادویه و مصالح و توابل و هوایج طعام و بقول و این قول اقرب بصواب و مولف تحفة المؤمنین
گفته که فرق میان ابازیر و توابل آن است که توابل خشک و تر می باشد بخلاف ابازیر که خشک می باشد و سبب انداختن توابل
و ابازیر در طعامها و دیگها یکی از پنج امر است یا لذاست طعام است تا آنکه گرداند آن را صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آن را
و میل کند بسوی آن در هضم نماید آن را زیرا که طعام مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این همه می باشد تفه و آنکه پس چون
ابازیر در آن اندازند طعم و رائحه بهم رساند قبول میکند آنرا طبیعت و روی آورد بسوی آن در هضم میکند و اند آنرا و سبب انداختن
آن در طعام زهومت و کراهت رائحه طعام است تا آنکه بگرداند آنرا طیب و بگرداند آنرا اشتهی که دوست دارد طبیعت
آن را و یا برودت مزاج طعام و داخل کرده میشود در آن ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و
میل دادن آنرا بسوی اعتدال و یا غلظت و درشتی هضم آنست تا آنکه بگرداند آنرا لطیف و آسان
گردد هضم آن و یا آنکه بگرداند طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری و جالی معده و مجاری و صالح است از برای کسیکه جمع آمده باشد
در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام سن بر سبب خمس اوانه است استعمال ابازیر در طعام اما باید که اکثار در انها ننماید بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده
شود میگرداند آلات غذا را آن الا اینکه مرد تخلخل غذا را بنهادید بسیاری ابازیر احداث میکند در کیموس کیفیت ماده حریفه و بسا باشد که گردد سبب
ترح و اورام و امراض صعبه و از این سبب می باشد مقدار کیفیت خون بسبب گردیدن از کیفیت طبیعی نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مقدار آن
بر بادی کمیت کس اصلح آنست که در غذا داخل کرده نشود مگر مقداری که حاصل گردد بآن اغراض مذکوره و غرض آخر از غرضهای خمسه بعلاج
زیرا که کسی که موافق باشد او را اغذیه ملطفه معرفه که ... بسیاری از صحابه این بجهت استعمال ابازیر حاره و درین غرض میباید که زیاده از
نفعهای دیگر باشد و اما ابازیر معروفه نزد اطبا و طباخین نمک است و سرکه و آبکامه و فلفل و دارفلفل و زنجبیل و قاقله و خولنجان و هندبا ... کراث
و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران و شونیز و عاقرقرحا و زنجبیل و شونیز و قرنفل و سادج هندی و امثال
اینها و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هریک در موضع خود ذکر کرده میشود ان شاء الله تعالی و ابازیر داخل ادویه که بجهت ابرار
و اغذیه داخل کرده میشود پس آن جرجیر و تخم شلغم و تخم کتان و حرف بابلی و حب الرشاد و زعفران و زنجبیل و دارچینی و جوز بوا و دارچینی ... لسان العصافیر
و تودری زرد و تودری سرخ و بهمن سرخ و بهمن سفید و خولنجان و حب القرطم و مغز حب الفلفل است و میباشند محتاج بخلط این ادویه در اغذیه از برای
او ارمنی ابراهیمیه یا ماهیت آن اکسیریست مرکب از نیر با جر که حوایج آن ادویه حاره و قدری خود باشد که در کرباسی بسته نمود و دیگ
انداخته در آن قند و یا دارام با گلاب حل کنند و در آن بریزند و بجای سرکه در این آب غوره داخل نمایند یا سرکه معسل مقطر و قند زیاده باشد طبیعت
آن معتدل **خاصیت** آن مفرح و مقوی و موافق معده و جگر حار است و در قرابادین نیز ذکر یافت ابریشم بکسر اول و سکون ثانی و کسر
را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و بالضم نیز آمده و میم در آخر بیونانی ... و بعربی ... و بسریانی ... و بترکی ... و بفارسی
ابریشم بشین معجمه و بهندی ریشم نیز نامند ماهیت آن لعابیست که از کرمی است خاص و تربیت دهند آنرا بخورانیدن برگ توت و کرم تاج آن لعاب میگیرند

آنرا انه عناب و این خود بر خود جاهای تندی انچه بر سر خود و درون پرورش ابد درخت توت یا کنار یا غیر آن بر دو پیله تند آنرا ابریشم خام نامند و بهترین آن پیله بزرگ بالیده تند و تنگ بر او ابریشم خشکل بطلب کوچکی قرمزی ست کرمهای درون آنها را سوراخ نکرده باشند و در گیلان و مازندران شنیده که پیله آن بزرگ و بالیده و رنگین تر از جاهای دیگر میشود و در کتاب مستعمل اطبا این پیله است و بعد از آن سوراخ کرده که کرمها بیرون رفته آن را ابریشم خام عبارت ازین هر دو پیله است و انچه را چه شانیده و سخ بر آورده مستعمل نیست مگر آنکه پیله ای نام آن است بنابراین باید که رنگ آکرده آن باشد و بعضی گفته اند که ذکر بیاری پیله ای است که بر درخت توت و کنار و غیرها تنیده باشند و انچه ذکر کرمها سوراخ کرده باشند چون جوش دهند نخهای طولانی از آنها بر می آید لهذا بعد اتمام تنیدن پیله با معمول است که اکثر آنها را در آفتاب خشک می نمایند که کرمها در آنها بمیرند تا آنها را سوراخ نکنند که میدوند چون کرمها بعضی پیله ها که برای نتاج گذاشته اند سوراخ کرده بیرون رفتند بزرگ بالیده و شده پر برمی آورند و بپایان جا نور کوچک پرداری میگردند و شروع می کنند بتخم دادن و تخم بسیاری سپید هر یک چهار صد عدد و بمقدار دانه خشخاش بسیار کوچک سفید رنگ درست آن صلب و اکثر آن تخمها ساری پوست دیبا نهاده در جای گرمی مانند زیر بغل و غیر آن نگاه دارند چند روز پوست آن تخمها شکافته از میان آن بچه بر می آید پس آنها را تربیت می نمایند که برای بچه نرم تازگی میگذارند و برگ توت را بسیار ریزه کرده نزد آنها می پاشند آنها میخورند چون اندک بزرگ شدند برگها را اندک درست نهاده تمچنین تا آنکه برگهای درست بی شاخها ـ توت و چون بزرگ شدند شروع میکنند ابریشم بر خود تنیدن تا آنکه با تمام رسد تنیدن آن پس اگر دیگر بگذارند پیله را سوراخ کرده بیرون میروند و لهذا چنانچه ذکر یافت آنها را خشک میکنند که بمیرند و بر خود آن ابریشم در ولایات ایران و مازندران و ملک چین و بنگاله و بعض جاهای دیگر نیز بهم میرسد لیکن در بنگاله بسیار و از آنجا باطراف و ممالک دیگر میبرند و انچه در ایران میشود مستحکم و انچه در چین میشود بسیار نرم و ملائم و کم ثبات و انچه در بنگاله میشود سست و کم ثبات و بی ملائمت و بیان کیفیت تکوین و پرورش کرم آن و بهم رسیدن پیله در فصول سنه طولانی دارد و محل گنجایش آن ندارد و مستعمل مقرض و مطبوخ آنست **طبیعت خام** آن گرم و خشک در اول و بعضی معتدل در خشکی و تری و نخ جوشانیده آنرا مائل بخشکی گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن مفرح روح دماغی و قلبی و کبدی که عبارت از روح نفسانی و حیوانی و طبیعی باشد و مقوی آنها و قوت حافظه و ذهن و رافع امراض عین و خفقان و ضعف ریه و صلابت آن و ضعف معده و سمن بدن و مقوی باه و مفتح سده است و با قوت لطیف و تشفیه و نیکو گردانیده رنگ رخسار و هر یک از افعال مذکوره بسبب خاصیت است مستند و گرمی ست زیرا که معین ست به خاصیت تفریح آن حرارت و رطوبت معتدله آن که باعث تلطیف و تشفیه رطوبات روح ست پس روح را نورانی و مستعد فرح میسازد و همچنین افعال و خواص دیگران هم افعال الارض القلب و گویند چون با پیه و حریر محض قرمزی را چون رعاف ترکرده خشک نموده بسوزانند و خاکستر آنرا در بینی دمند رعاف را باز دارد و شراب آن که پیله خام آن را با آب نجیبه و مالیده و صاف کرده با قند سفید بقوام آورده باشند مفتح سده و مقوی قلب و مفرح و نیکو کننده رنگ رخسار است و عرق آن مفرح و سلاق و جرب چشم را نافع چون از آن کحل سازند و در چشم کشند و پوشیدن لباس حریر محض ملائم و گرم و نرم و لطیف موجب سمن و تسمین بدن و مانع نزله و جرب است لیکن پوست بدن را رقیق میگرداند و صلاحش آنست که با ریسمان پنبه آمیخته بافته پوشند و پارچه منسوج با ریسمان را قطنی خوانند که در هند مشهور بمشروع است و بفارسی الجه و بهندی سوتی نامند و اقسام آن بسیار است محمد بن زکریا گفته لباس ابریشمی گرمتر از کتان است و موجب صلابت بشره است و لباس کتان بالعکس آنست و ثبات قز که آنرا گرم سوت نامند حار و لطیف است و تشفیه آن پیران و صاحبان مزاج سرد و رطوبات سرد و نافع است و خون را گرم گرداند و اصلاحش نیز آنست که با خیوط قطنیه بافته لباس سازند و بکم محرق ضعیف تر از مقرض است و شربت ــــ لیکن برای امراض عین نافع است چنانچه ذکر یافت مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن مروارید محرق مغسول است و دستور تقریض و احراق و تراکیب آن از خمیره و سفوف و شراب و غیرها در قرابادین ذکر یافت ابریون بفتح همزه و سکون

بای موحده و ضم باء مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی بمعنی دائم الحیوه است و آنرا خردان می باشد و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند ماهیت آن از جمله رباحین است و لیکن همیشه بهار سبز و تر و تازه می باشد و کبیر و صغیر و بستانی و بری می باشد کبیر آن بیشتر از آن کوهها و منابت آن بقدر ذرعی و زیاده از آن نیز بستطبری انگشتی ابهام و با رطوبتی لزج که برست آن بسپید و برگ آن شبیه به زبان و با رنگ تره با رطوبت و گل آن مایل به زردی و سفیدی و بستانی آن بهتر از کوهی آنست و صغیر آنرا منبت سنگ لاخها و محوطها و بامهای دیوارها و امثال مواضع سایه باشد و شاخهای آن ریزه و از یک جا بر آمده و بر برگ و دیده بر آب و بلندی آن بقدر شبری و گل آن کوچک و زرد و مایل بسرخی و تخم آن مانند تخم خبازی و در اکثر بلاد ایران بسیار است و دیسقوریدوس گفته که نوعی دیگر از حی العالم می باشد که آنرا اطلاطیون نامند و در قدر و برگ شبیه بکرنب دارد و غبار آلود طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک و با قوت قابضه و دیسقوریدوس نوع صغیر سوم آنرا گرم و کبیر آنرا سرد گفته و صاحب اختیارات سرد در دوم و خشک در اول و ابن بیطار از جالینوس نقل نموده که در مبالغه نوشته که نوع اول آن با قوت تجفیف و برودت بسیار است تا سوم و آنچه دیسقوریدوس گفته در نهایت گرمی است افعال و خواص منافع آن مفتح سدد کبد و طحال و رادع جهت درد سر و رمد و اورام چشم و درد گوش و سرفه و تقویت معده و اسهال صفراوی و ختل دیدان معده و امعا و منع نزف الدم و قطع رطوبات سائله رحم و رفع باد سرخ و نقرس و سیر زرد و اوجاع مفاصل و قروح و جرب و حکه زیرد رمانع امراض الراس آشامیدن آب آن مقدار یکدرم و نطول عصاره آن با روغن گل سرخ تنها یا با خل خمر جهت درد سر حار نافع امراض العین ضماد آن با آرد جو جهت ورم چشم و اکتحال عصاره آن رمد را مفید الاذن چون عصاره برگ آن را با روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند وجع حار را نافع الصدر آشامیدن عصاره آن سرفه و سل را بسیار مفید و ضماد آن بر صدر حار مسکن التهاب آنست اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن بیست درهم از آب آن سده جگر و مراره را بگشاید و مسهل بود و بیرون کند حیات تریه از آب تازه آن مقوی معده حاره و اسهال و مسکن و ابشراب جهت اخراج کرم معده نافع و شرب برگ سائیده آن جهت رفع اسهال مزمن مجرب و مسکن گرمی و التهاب معده است الاورام و البثور و القروح و الجروح و المفاصل جهت جروح خبیثه و زخمهای کهنه و اورام حاره و قروح ساعیه و وجع مفاصل از آن موضع بر آورده بر آن ضماد نمایند مجرب و ضماد جهت خارش از آب آن و حمول آن جهت قطع رطوبات سائله رحم و دستور در مثقال و نیم و تا هفت مثقال و از برگ آن تا پنج مثقال بدل آن کاسنی آب آن و سکنجبین حدت دم و صفرا را فرو نشاند و تقویت بدن نماید و ضماد او بفتح اول و سکون بای موحده و فتح راء معجمه و بهاء نیز آمده و الف در آخر خدا و زرد عوا تر و تازه و زرد و نکن و در انتهای ساق آن برگهای پیچیده بجای گل آن و با حدت و تلخی پخته بخور بندو منبت آن بلاد سرد و مواضع برف نشین طبیعت آن در دوم گرم و خشک عصاره آن جهت اورام مرخوه و ربحیه و مرکب نافع و چون با آب نمک بجوشانند تا تندی و تلخی آن و ستو تیز گرد با سرکه است البقر بفتح همزه و سکون باء موحده و کسر قاف و زای مهمله لغت معرب است فارسی و خاء و های و الف و راء مهمله در آخر و بفرنگی سلطیر گویند و نیز بهندی بشوره مشهور است ماهیت شوره زار بر آید و بر روی آن زمین انعقاد یابد اکثر به هیأت زغب سفید و دانه ها که چکانند نمک ریا

با آن جمع نموده طبخ بنمایند بدین نحو که اول آنرا با آب ممزوج نموده میگذارند در شبنم و یا جاهای سرد تا منعقد گردد و لهذا نقا و سفید مانند نمک و میانی دانه دار میگردد پس اگر خواهند آنرا قلمی سازند در اندک آبی حل نمایند و بدستور طبخ میدهند و بعد طبخ سیخهای بار یک طولانی در آن می اندازند و در شبنم یا جاهای سرد میگذارند بعد سرد شدن قلمهای باریک بلند منعقد میگردد و آن را شوره قلمی می نامند و مطبوخ اول را شوره غیر قلمی **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن مفتح سده و منقی بلغم و لاغر سازنده بدن و مسهل در نهایت حدت و تیزتر از نمک و بوره است جهت سپرز و درد کمر نافع و شکر جهت رفع احتباس بول که بهیچ چیز گشوده نگردد مجرب اما باید که شوره ربع درهم و شکر دو درهم باشد گویند اگر صاحب حبس البول یک مثقال شوره قلمی را با دو مثقال خرول در آب بسیار آمیخته هر قدر که تواند آشامیده بخورد در ساعت بول او گشاده گردد و اگر در هوش ده عدد مو که بهندی کیله نامند کرده بصاحب سپرز و قولنج ریحی بخورانند در ساعت صحت یابد مجرب دانسته اند و عرق آن قائم مقام کبریتیا است مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن ملح اندرانی مضر سر است و گرده مصلح آن کتیرا و عسل است و از خواص القرست که چون آهن را با زرنیخ بمالایند و مثل آن مس بگذارند و بعد از آن شوره بر آن بپاشند مس از آهن صعود نموده آهن در کمال نرمی میگرد و در اهل هند از لفع مطبوخ اول آن آب را سرد مینمایند بدین نحو که مقدار یک دو من تبریزی آنرا در طاس دهن گشاده با آب سرد کرده و در چهار عدد صراحی نیز آب شیرین تا النصف کرده و طاس صراحی اگر از روی یا توتیای خالص باشد که بهندی جست نامند بهتر است و دو شخص آن صراحی ها را در آن طاس بسرعت تمام میگردانند تا ربع ساعت کامل پس صراحی ها را بر آورده آن آب شوره را ریخته آب دو صراحی را با قدری شوره تازه در آن داخل بنمایند و در آن دو صراحی نیز آب تازه پر نمایند و هم چنین تا سه مرتبه یا چهار مرتبه و در مرتبه آخر دوم یا سوم یا چهارم باشد آن صراحی ها را در آن آب زمانی میگذارند و پارچه کرباسی را تر کرده بر سر آن طاس میپوشند و بیاد زن بر آن باد میوزند پس برآورده آن دو صراحی که در سر کرده را با آب صراحی جدید یکبار گذشته در ظرفی ریخته می آشامند و باید که صراحی مطلقا سوراخی نباشد که آب شوره در آن نفوذ کند و داخل شود و شور سازد و بر آن که زمان گردانیدن و حرکت دادن صراحی ها در آن آب شوره حد بیست چنین که کمتر از آن خوب سرد نمیگردد و زیاده بر آن گرم میشود و معیار آن موقوف بعمل است و این آب مادام که خوب سرد است لذیذ و خوشگوار است و چون سردی آن زائل گشت بدمزه و ناگوار میشود و شاید در بعضی امزجه مضر باشد والله اعلم ابن عرس بکسر همزه و سکون بای موحده و نون و کسر عین مهمله و سکون را و سین مهمله بفارسی راسو و موش خرما و بهندی نیول و بترکی گلنجک نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف شبیه بموش و سر و پای آن دراز تر از موش و از آن بزرگتر و موی دم آن افشان و در مصر در خانها بسیار الفت میگیرد و آنرا عرسه نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن صرع و استسقا و سموم بارده و نقرس و خنازیر و درد گرده و مفاصل را نافع و مبهی و مقوی جگر و محلل ریاح و خار و پیکان را جذب نماید گویند چون آنرا ذبح نمایند و بجای نمک گشنیز بر آن پاشیده خشک نمایند و تناول کنند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و همچنین خوردن مغز سر آن یا گوشت آن را با سرکه یا خون آن را با آب و عسل و بدستور چشم خشک کرده آن و طلای خون آن جهت صرع و خنازیر مفید و چون گوشت آن را با شبت و دو دهن کنجد یا روغن زیتون نارس یا به بخار آب پخته بخورند محلل ریاح غلیظه و مقوی جگر و موافق اصحاب استسقا و بارد المزاج و فاد زهر سموم است و چون پوست آن را کنده و جوفش را پاک کرده نمک انبوده و در سایه خشک کنند دو مثقال آن را با شراب بخورند جهت سموم هوام و رفع زهر طفسیقون مفید و چون با گشنیز و نمک انباشته تناول نمایند جهت امراض مذکوره و باد سموم نافع و گویند مهیج شهوت باه و دور کننده برودت است و ضعف کبد را نافع و ضماد گوشت آن گرما گرم جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و خار و پیکان از بدن

مؤثر و حکیم میر محمد مومن نوشته که گویند چون کعب آنرا در شدگی آن بیرون آرند و بر بازوی زن آبستن تعلیق نمایند وضع حمل کند و صاحب اختیارات نوشته که چون بر زن بندند حامله نشود و در الابیع و تذکره انطاکی و جامع ابن بیطار نیز چنین است که او را علق علی المرأة یحرم بخیل و گویند چون شاخ آنرا خشک نموده سوده هم آنرا سائیده با شراب ریحانی بخورند عسر البول را مجرب است و چون ابن عرس را فربج کرده آلایش شکم آنرا دور کرده با روغن زیت یکجا طبخ نمایند چنانچه سوخته گردد پس صاف نموده آن روغن را نگهدارند و عند الحاجه برای اوجاع مفاصل و نقرس و اوجاع سائر اعضا و ریاح لوا سیر بالنسبه عدیل و مجرب است و نیز گویند چون ابن عرس طعام زهردار را بیند موی بدن آن ایستاده گردد و مار را چون بیند بکشد و بخورد و از نجیب گوشت او جاذب سم و تریاق سموم است مضر محرورین مصلح آن سرکه و کاسنی و انار ترش به عمرا همتا مصلح آن در روغن زیتون و کنجد پختن **تحت ابوخلسا** بفتح همزه و ضم بای موحده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است و بعربی حناء الغول و خس الحمار و رجل الحمامه و شنجار بشین و نون و جیم و الف و را و مهمله که معرب شنکار بکات باشد و نیز فارسی عاقر شعار و حالو را و کحلا و کحیلا هر یک بعربی اسم نوعی از ابوخلسا است و بر قلو و هر قلوی و مستیلوس نیز گویند و بفارسی هوچوبه و بهندی رتن جوت نامیت آن گویند چهار صنف میباشد اول صنف گیاهی است و برگ آن شبیه برگ کاهو و باریکتر از آن و با خشونت و سیاه رنگ و ساق مزغب و شاخها بسیار بر روئیده از حوالی بیخ آن و ملاصق زمین و خار ریزه و گل دانه آن سیاه و بیخ آن بقدر انگشتی و بسیار سرخ و این قسم را عوام بنیاد هرق خالوس بعضی لغات نخیون بفا و نون و جیم و یای مثناة تحتانیه و واو و نون و بعربی حمیر البیب بسیار سرخ بودن آن نامند و قوت آن تا چهار سال باقی میماند مانیعی گفته رنگ آن در تابستان سرخ میگردد مانند رنگ خون و چون بدست برسد رنگ میگرداند آنرا و نبت آن ریگزارها است که خاک آن طیب باشد **طبیعت** آن گرم و خشک است در اول درجه دوم **افعال و خواص و منافع** آن محلل اخلاط و آینده اوجاع و قابض اسهال و مدر حیض و دافع معده ضعیف و آشامیدن عصاره مطبوخ آن با شراب مسهلی یا ماء القراطین جهت سدد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و تفتیت حصاة و یرقان و بهق کهنه و طلای آن با سرکه جهت بهق و تحلیل خنازیر و با روغن گل جهت سوختگی آتش و مراهمات و تشقق عطر و قیروطی آن که آن را در روغن زیت بجوشش دهند و روغن را صاف کرده از آن قیروطی سازند جهت سوختگی آتش و قروح خبیثه مجرب و باد آورده جهت حمره گرفتگی و بادسرخ نامند نافع و شرب برگ آن با شراب جهت عقل البطن و حبس اسهال مفید المضار مصلح آن روغن بنفشه و روغن کدو است مقدار شربت آن دو درهم و حمول آن بدستور حمول بیخ آن با عسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن قوی تر از برگ آنست **و صنف ثانی** را برگ ریزه تر و خشن تر و عریض تر و بلند تر از برگ کاهو و برگشته بسوی بیخ و ساق آن دو از خشن و به شعبه هر یک بقدر ذرعی و گل آن مائل به بنفشی و ریزه و قبض آن زیاده از صنف اول و بیخ آن سرخ مانند خون و قابض تر از بیخ صنف اول و نبت آن صحراها **افعال و خواص و منافع** آن ضماد آن با آرد جو جهت حمره و سائیده آن با روغن جهت منع جریان عرق نافع و بسیار جالب طبع است **و صنف ثالث** را برگ ریزه تر از اول و با خشونت و شاخهای ریزه و گل آن بنفش و بیخ آن در ازد و احمر قانی و تند طعم تر از همه و نبت آن مواضع رملیه **افعال و خواص و منافع** آشامیدن دو مثقال از بیخ آن با شراب جهت گزیدن افعی بهترین ادویه است و ضماد آن بر موضع نهش و دوام تعلیق آن مانع گزیدن آنها است **و صنف رابع** شبیه بقسم ثالث و از آن کوچکتر و ریزه تر و نباتیت سرخ **طبیعت** آن گرم و خشک است در آخر دوم **افعال و خواص و منافع** آن سعوط آن جهت تنقیه دماغ و رفع آثار ظلمت طبقات عین و غرغره عصاره آن با عسل جهت قلاع دهان و خوردن یک مثقال و نیم آن با شلغم آن نوع کافی خشک دفع دیدان جهت حب القرع و سایر کرمهای معا نهایت نافع و ضماد آن با سپیده بیرزه با پیه خوک جهت خنازیر و اغلب قرحه لینا و ابرام صلابه و حمول جلوش مطبوخ آن جهت درم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و با سرکه شراب ضماد آن جهت سپرز مفید و گل آن در جمیع افعال قوی تر از برگ آنست و آشامیدن بیخ و گل آن بقدر یک مثقال جهت ادرار حیض و اخراج جنین مرده و زنده نافع و ابوخلسا جزو اعظم بعض مراهم

ست و صاحب خلاصة التجارب دم الاخوین را عصارهٔ ابوخلسا نوشته و دهن و قیروطی و مراهم آن در قراباذین ذکر یافت و جالینوس در
مادهٔ سه گفته که قوت همه اصناف اشجار برابر نیست بلکه بعضی را که ابوتلقسا نامند بیخ آن قابض اندک تلخی است و از ین جهت شرب آن
نافع است جهة وجع گرده و طحال و ضماد آن با آرد جو یا با سرکه حمره و بهق و تقشر جلد را مفید و اما برگ آن ضعیف تر است از بیخ آن و لیکن خالی از قبض
و تجفیفی نیست و لهذا نافع است جهت استطلاق بطن آشامیدن مسحوق آن با شراب **ابو قانس** بفتح الف و ضم با و سکون واو و فتح قاف و الف
و کسر نون و سین مهمله لغت یونانی است و ابو قاوس و قاقس نیز گویند و معروف باسم غاسول رومی است و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است
و از بیخ آن جامه شویند چنانکه اهل شام و ایران از بیخ عرطنیثا که شیرازی چوبک نامند و ذکر یافت **ماهیت** آن نباتیست تر و تازه ما بین درخت و گیاه
و نبت آن سواحل و بلاد و زمینهای رملی برگ آن شبیه برگ زیتون و از آن باریکتر و ما بین برگهای آن خارهای باریک خشک سفید رنگ و گل آن سفید شبیه
بشکل لبلاب کبیر که یونانی قسیلا نامند و شاخهای آن پراگنده و بیخ آن قوی پر از رطوبت تلخی مستعمل و متداول در بیخ و عصاره و رطوبت آنست و طریق اخذ رطوبت
آن یعنی لبن آن آنست که با آرد کرسنه آمیخته خشک سا نمایند و خالص آن را نیز در گل آن را سائیده و ست آن میشویند خوشبو و معطر است و با ین سبب آن را
غاسول نامند **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن مقطع و ملطف و جالی و منقی و مسهل بلغم و زرد آب و جهت استسقا نافع و سه قیراط از
رطوبت خالص آن مسهل قوی و از ده قیراط از مخلوط با آرد کرسنه خشک کرده آن با ماء العسل مسهل صفرا و بلغم و زرد آب و رطوبات مائیه است و گویند جهت
استسقای کبد حار مجرب است و هم چنین سه قیراط از بیخ نرم کوفته بیخته آن و یک مثقال از عصارهٔ آن با ماء العسل همان عمل کند و گویند فعل این دوا در بدن مانند
فعل آنست و در جامه شستن و تنقیه اوساخ و اخلاط ردیه مضر احشا و مصلح آن عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آب قاطع اسهال آنست و طریق اخذ عصارهٔ
آن مانند عصارات دیگر است که بیخ آن را کوبیده آب آن را گرفته در آفتاب خشک نمایند و ابو فانس که شیخ داود انطاکی در تذکرهٔ اولی الالباب نوشته که آن را
بعربی شنان سند نامند چنان است زیرا که اشنان دیگر است **ابو قسطس** بفتح الف و ضم با و سکون واو و فتح قاف و سکون سین مهمله و فتح طاء مهمله و سین
ماهیت آن نباتیست شبیه ابوقانس میان دو شکوفه مفروش بر روی زمین با برگهای ریزه و خارهای نازک و بیخ آن سطبر و نبت آن نیز منابت ابوقانس است
طبیعت آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص و منافع** آن قرحه و ضیق النفس و اوجاع اعصاب و استسقا نافع و شربت عصارهٔ آن مقدار
سه قیراط با ماء القراطین مسهل رطوبت مائیه و بلغم و جهت امراض مذکوره مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر معده مصلح آن عسل است **ابهل**
بفتح همزه و سکون با و موحده و ضم ها و سکون لام و بکسر اول و ثالث نیز آمده قسمی از سرو کوهی است که آن را عرعر و بیونانی بر اثوا و بروس
و بسریانی برثا و برومی برون و بروسون و بفارسی اورس و ابرس و برس و بترکی ارج و بهندی ادمیر و بهو میرا نامند و گویند ابهل هندی را
بهندی دیودار گویند و نزد اطلاق مراد ثمر آنست که مستعمل اطبا است و آن را حب العرعر و ثمرة العرعر و بفارسی تخم و اهل گویند **ماهیت**
آن بدانکه آن دو صنف است یکی صغیر الورق مانند برگ گز و دیگر کبیر الورق شبیه برگ سرو و رایحهٔ این صنف زیاده و درخت آن بلندتر و بارکتر و صنف
صغیر آن درختش عریض نزد و کوتاه تر و ثمر این صنف صغیر ابهل است و بزرگتر از بار عرعر که قسم اشهر و سرو کوهی است و شبیه به بندق و
تازهٔ آن سرخ رنگ و رسیدهٔ آن سیاه با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت بهترین آن آنست که سیاه رنگ فربه سنگین باشد و
بهترین برگ آن سبز رنگ و شیخ الرئیس نوشته که آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر و از بلاد روم می آورند شبیه است به عرعر مگر آنکه بسیار سیاه است و رایحهٔ
آن تند و طیب و برگ یک صنف آن مانند سرو و بسیار خاردار و درخت آن عریض میشود و بسیار بلند نمیباشد و برگ صنف دوم آن مانند طرفا و طعم آن
مانند سرو و **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و بقول جالینوس در سوم و شیخ الرئیس نوشته که صنف دوم آن که برگ آن شبیه بطرفا است حرارت
آن کمتر و لیکن آن شدیدتر است از صنف اول **افعال و خواص و منافع** آن بغایت لطیف و با قوت تحلیل و مجفف قابض و لذاع و شیخ الرئیس
نوشته که قبض او خفی است جهت سرسام حار و فالج و خدر و نافع و تکرری گوش و جراحات ... در برود و استسقا و بواسیر و ادرار حیض و اسقاط جنین و زوال

عفونات و قروح خبیثه و مزمنه و دواء التعلب و جمود اعضاء و رفع آثار جلد و اورام حاره مفید امراض الراس ضماد برگ آن بر سر جهت سرسام حار و انشامیدن
ثمر آن جهت نافع و جهت نافع الاذن تقطیر روغن ثمر آن در روغن کنجد که در ظرف آهنی جوشانیده باشند تا سیاه شود و کری را نافع است نافع الفم
دارگ و غرغره نمودن بدان جهت جهت حرارت بن دندان و تغتن و آکله آن نافع اعضاء الصدر و غذاء و نفث العرق ده درم از ثمر آن با جو هم
رفع کلفه و نجیب هم عسل و ثمرشته جهت ربو و بواسیر نافع و آشامیدن مطبوخ ثمر آن جهت تحلیل نفخ معده و استسقاء و ادرار حیض و اسقاط جنین مؤثر و
بیخ و چون آن عسل و آشامیدن سه درهم آن مجموع کرمهای معده را بکشد و گویند چون ده درم منقی آنرا با عین گاو بقدر آنکه ادهو شد طبیخ و بست
نامه و عن را بشرب کنند پس سائیده با ده درم خائید نشسته هر صبح دو درهم آنرا با برد الفرج با آب گرم بخورند جهت درد و نفس و اسافل بطن
و بواسیر و رفع اقسام کرمهای امعا مجرب القروح والجروح والاورام و آثار الجلد و ذرور آن جهت قروح ساعیه و اکال و اندمال
جراحات و قروح عفنه و ضماد آن با عسل مانع سعی قروح ساعیه و مسوده جلد و ضماد برگ آن جهت اورام حاره و سیاهی
جلد و آثارسے که از فضول سیاه باشد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو مانده باشد و با انجیر جهت جمود اعضاء و طلای آن با سرکه
جهت داء الثعلب مجرب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن حب الاس و مثل آن سلیخه و در تلطیف بودن با جینه مضر معده و حلق مصلح
آن عسل و مضر بگرم جاره مسقط جنین و مصلح آن خولنجان و حماما است و جوارش ابیل و حب آن و حمول آن در هر حال و لحوق
معجون آن در قرابادین ذکر یافت فصل الالف مع التاء المثناة الفوقانیه اتان بضم الف و فتح تاء و الف و نون خر ماده است شیر
آن جهت سل و تپ دق نافع و طریق آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت ان شاء الله تعالی خواص و منافع آن مفصلاً در باب حرف الحاء
و سائر اجزاء و اعضای آن قریب بحمار است در حرف الحاء خواهد آمد اتباطون شرابیست که از آب انگور و عسل و اوویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم
و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است اترج بضم همزه و سکون تاء مثناة فوقانیه و ضم راء مهمله و جیم عربی مسکنه بضم میم و سکون تاء مثناة
فوقانیه و فتح کاف و را و جمیع آن منک و ریحان الماء و بیونانی ماریسقاد و بسریانی اطرغاد و بلغت مصر ریحان المنعنع و بهندی کنوره و بفارسی
نوع صغیر آنرا ترنج و نوع کبیر آنرا بالنگ و بترکی لیمو نیه نامند و صغیر آنرا و کبیر آنرا اسبرگ نال نامند و گویند ترنج معرب تفت آهوانداست ماهیت
آن بدانکه آن دو صنف است یکی صغیر و پوست آن مستوی الملمس و دو طرف آن باریک این را بفارسی ترنج نامند و صنف دوم کبیر و پوست
آن غیر مستوی و دو طرف آن چندان باریک نیست بلکه طرف متصل شاخ درخت اندک پهن تر و طرف دوم آن اندک باریکتر و این را بفارسی بالنگ
نامند و رنگ پوست هر دو صنف آن زرد و طلائیست و رائحه آن طیب خصوص صغیر آن و طعم آن تلخ و بعد شیرین کردن بدستوری که در قرابادین
ذکر یافت لحمی آن زائل میگردد و لحم آن سفید و ضخیم و اندک شیرین و مغز آن که در میان پرده های غلیظ طولانی که در میان غلافهای بسیار نازک است
پرآب از صنف شیرین آن شیرین و از ترش آن ترش و تخم آن اندک طولانی و با جمله صنوبری شکل در غلاف سفید و مغز آن سفید و طعم آن
تلخ و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و بلندی یک قامت و یک و نیم قامت و شاخهای آن پهن در هم و برگ آن اندک
طولانی و عریض و لطیف رنگ آن سبز و خوشبوتر و بزرگتر از برگ لیمو و نارنج و گل آن سفید و برگهای آن طولانی باریک اندک ضخیم و در وسط آن تارها
باریک زرد رنگ و بسیار خوشبو و غلیظ تر از بهار نارنج و جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است و چون اطلاق لفظ اترج نمایند مراد ثمر آنست
و منبت آن بیشتر بلاد گرم سیر خصوصاً که با رطوبت باشد و در سرد سیر بسیار سرد نمیشود و چون شاخهای زیرین با متصل زمین را خم نمایند
و قدری زمین را حفر نموده قدری از آن شاخها را بگذارند که باقی شاخها و سر شاخها بیرون باشد یعنی بخوابانند و بالای آن
بمقدار یک شبر و یا زیاده خاک بریزند و آب بسیار داده باشند تا پنج شش ماه که خوب ریشه بندد و مستحکم شود پس محکم اتصال آنرا از
درخت ببرند و در هر جا که خواهند غرس نمایند زود بثمر رسد خصوصاً که آن شاخ ثمردار باشد و قلم آن نیز میگیرد چون قلم نمایند و در هر جا که خواهند نشانند

وتخم انرا اگر بکار برند دیر تر می آید و ثمر آن مرتبها ورخت پیامد تا تیر موسم دیگر و دربنگاله دو موسم گل و ثمر مید بد یکی اواسط زمستان دو دیگر در ایام
برسات کراول ایام بارش است که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوائل جوزا باختلاف سنین
طبیعت پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گرم در دوم گفته اند و شحم آن یعنی لحم آن که در زیر پوست زرد
است آنچه مغز آن شیرین است سرد و تر در دوم و لیکن برودت آن زیاده است از رطوبات آن و آنچه ترش است سرد و خشک بسوم و گویند
در اول سرد و تر و گویند تری و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در سوم گفته اند و شیرین آن
سرد و تر و تخم آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شگوفه آن در آخر دوم گرم و خشک است **افعال و خواص و منافع**
آن ملطف و قابض و مسمن کننده روح طبیعی و خون از صفرا و مسکن قی صفراوی و مقطع مره صفرا و مسکن حدت آن و مانع ریختن صفرا بمعده
و امعاء جهت خفقان حار و تقویت جگر و معده و جهت تسکین حرارت احشاء و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و گزیدن عقرب و مزنده و دار شاخدار
و رفع یرقان و کلف و قوباء و قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه و اخراج زلو در حلق مانده مفید و تریاق سموم است و در حدیث وارد است
که داخل نشود شیطان در خانه که در آن اترج باشد و پوست زرد آن جهت تقویت قلب و دماغ و کبد سرد و معده و احشاء و دفع غثیان
و خوشبوئی دهان و تلطیف و تحلیل ریاح و اعانت بر هضم نافع خصوصاً مربای آن با عسل و ادام که اکثار در خوردن آن نشود والا هضم
منگردد خصوصاً غیر مربای آن و نیز از مفرحات تریاقیه است و حرارت آن معین بر خاصیت مفرحه مطبوخ خشک آن مسکن قی صفراوی و مضغ آن خوشبو
کننده نکهت و شرب خشک کوفته آن با عسل دافع مضرت بسیار زهرها است و آشامیدن عصاره آن که با تخم گرفته باشند جهت گزیدن افعی
و طلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید و چون خشک غیر محرق آنرا در صندوق و جامه گذارند مانع کرم زدن آنست و چون پوست
یک عدد اترج را در شراب اندازند در ساعت آنرا ترش کند و سرکه سازند و مفرح جگر و دماغ محرور المزاج و مصدع مصلح آن عسل و بنفشه با تخم
و حماض آن قدر شربت از خشک آن تا پنج درهم و از مربای آن تا پنج مثقال است و روغن آنکه پوست زرد خالص آن را جدا کرده
بدر روغن زیتون و روغن خیری از هر یک یک رطل و اگر نباشد در دو رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب گذارند و بشیشه باز بندند که بتجربه
کنند تا سه مرتبه یا بیشتر پس استعمال نمایند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع** آن محلل و ملطف
و با قوت تریاقیه بسعوط آن جهت دفع درد سر بارد و علل سوداوی و درد شقیقه و تدهین آن جهت استرخا و فالج و لقوه و رعشه و
اختلاج و درد مفاصل و عرق النساء و امراض بارده عصبانی و درد گرده و مثانه و خوشبوئی عرق در رویانیدن موی و رفع لرزه تب
ربع و تحلیل اورام و در اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار و پوشیدن آن در ایام وبا و فساد هوا مصلح آنست و ضماد آن جهت
درد دندان نافع و روغن شگوفه آن نیز همین اثر دارد ولیکن روغن برگ آن قوی تر است و اما تخم آن که مشهور به پوست بالنگ است
دانسته شود و شحم آن عسر الهضم و غلیظ است بسبب برودت و صلابتی که دارد و دیر از معده میگذرد و خارج میگردد و حاصل میگردد از آن غذای
بسیار برای بدن اگر هضم شود و دافع صعود بخار است بدماغ جهت آنکه مطفی حرارت معده است و مصاحب مره صفرا را نافع و مسکن است
حرارت عرق را و معده بارد ضعیف و محدث نفخ و تولید قولنج و مصلح آن مربا نمودن آنست با عسل یا شکر و اما حماض آن یعنی اب مغز ترش آن کثیر
الغذا است و لیکن مقوی قلب حار المزاج و مانع ریختن صفرا با معا و ملطف و مقطع و جالی و مطفی حرارت کبد و مقوی معده حار و مشهی طعام و مسکن حدت صفرا و خون و زائل کننده غم و مسکن عطش و حرارت جگر و احشاء و قاطع قی و اسهال صفراوی و کبدی و جهت خفقان
حار و تسکین خمار و صداع خماری مفید و چون نان را در آب اترج یا شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و دردهای حادث از
خلای معده نافع و از خواص شراب آنست که منع مینماید صعود ابخره را بسوی سر و قی میکند بسبب قوت قبضی که دارد و نافع است از

برای درد سر حادث از بخره صفرا و خون و قطور آب آن در چشم زائل کننده بقایای یرقان است و هم چنین اکتحال بآن و غرغره مطبوخ آن در سرکه جهت اخراج زلو در حلق مانده و طلای آن مزیل یرقان و کلف و قوبا و رنگ سیاهی و مرکب از جامه و ضماد آن جهت گزیدن عقرب و رتیلا و مار نافع و رب آن قی صفراوی را بنشاند و دافع معده و اشتهای طعام آورد و مضر سینه و مصلح آن شراب خشخاش و شراب عناب و نایب آن آب نارنج و آب لیموست و چون جواهر و مروارید را در آب آن گذارند بیانند محلل سازند و خوردن غذائی که در آن آب اترج باشد نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محرق از صفرا و خون حادث از بخره سودا و یکی از اقسام مالیخولیای مراقیه را و لیکن بسبب تبرید و حموضت مضر است باصحاب سودا و اکثر ترشی صرف بسیار مهیج سودا است لیکن باید که حلو کرده شود بشکر و قند یعنی اگر مفرد استعمال نمایند قند و اخکر کرد آن مقدار که موافق آن را بگردانند و افشرده ساخته بنوشند و اما تخم آن محلل و مقوی و مفتح و باقوت سهل مقاوم جمیع سموم است خوردن و ضماد نمودن دو مثقال از مقشر آن گفته اند قائم مقام تریاق فاروق است و بر جمیع سموم حیوانی و تریاق کبیر و تریاق اربعه جهت سموم طبوخ و مشروب است و با آب گرم یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب دیده و متعدد آشامیدن آن و ضماد کردن بآن بکرم مقشر آن بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آنست و طلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون آن جهت تقویت لثه مفید و در سائر افعال مانند قشر آن است و روغن آن جهت بواسیر طلاء و شرباً بغایت مؤثر و با شراب مقاوم سم عقرب شرباً و طلاءً و مفتح سدد و سریع النفوذ در اعضاء و محلل و مقوی لطیف چون کسی بآن بدن چرب کند گویند عقرب نزدیک او نمیگیرد و ضماد مطبوخ مجموع اترج در سرکه با شراب جهت وجع مفاصل و نقرس و اورام و دوالی نافع و برگ آن هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سدد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و گل آن در افعال مانند برگ آنست و از آن لطیف تر و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت دفع عفونت هوا و وبائی آزموده و هم چنین فرش کردن برگ آن و مغز شیرین آن را چندان منفعتی نیست و صاحب تذکره الاطبا نوشته که ترش آن قویتر از شیرین آنست و قاطع بلغم بود و علت سینه و حلق و سرفه را نافع و در بیع فصل خوردن آن را منع نیست لیکن در هر فصلی با چیزی مناسب در زمستان با عسل و در تابستان با قند و در برسات یعنی موسم بارش با زنجبیل و نمک سنگ و بعضی خواص از قبیل اتحاد و کرامت برای آن نوشته و تریاقات و حبوب و رشات و طلاها و ادهان و رب و مربی و مخلل و شوف و شربت و عرق و مربا و مخلل آن را قرابادین ذکر یافته **اتکن** بضم همزه و فتح تای جبان نقطه فوقانیه هندی و سکون نون و فتح کاف فارسی و نون در آخر اسم هندی بخیره است در خوار آمده **اتیس** بفتح همزه و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای تحتانیه و سین مهمله لغت هندی است **ماهیت** آن بیخ گیاهی است هندی طول یک انگشت و کوتاه تر از آن واندک باریک ظاهر آن اغبر و باطن آن سفیدی المیل شبیه بزراوند طویل باریک کوچکی و طعمی در آن تلخ غالب ندارد و بعضی آن را سه قسم گفته اند یک قسم مسمی بقرن است و قسم دوم به برت هکا و قسم سوم بسیام کن و بعضی دو قسم گفته از سفید و سیاه **طبیعت** آن گرم در دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مقوی باه و هاضم طعام و حابس اسهال و دافع بلغم و صفرا و اعاده دافع فساد آن و با سیر و استسقای زقی حادث از آن هر دو خلط نافع **فصل الالف مع الثاء المثلثة** **اثل** بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و لام بلغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است و بهندی جهاو نامند **ماهیت** آن نباتیست ما بین شجر و گیاه و برگ آن ریزه و خشن جالینوس گفته گز نوعی از طرفاست و صاحب نهایه گفته درختیست شبیه بطرفا و از آن بزرگتر و اسحق بن عمران گفته درختیست عظیم با شاخهای بسیار و سبز با لمع حمرت و برگهای آن ریزه و سبز شبیه ببرگ طرفا و طعم آن با عفص و بی گل و ثمر آن برگ بهای شاخهای آن سبز و بمقدار نخودی و زنگ آن اغبر مایل بزردی و در اندرون آن و انهای ریزه بهم چسبیده می باشد و آن ثمر را غدر نامند و در تابستان میرسد و آن را چند نهای بکن و حبوتی نامند گویند **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک با قوت قابضه و اندک لطافت و حرارت و ثمر آن در دوم سرد و در سوم خشک و توهم کرده کسیکه آن را گرم در دوم دانسته **افعال و خواص و منافع آن** برگ و شاخ آن جالی و مفتح سده طحال و مقوی جگر و ملین ورم آن و جهت جذام و مرضع سفید

بیخ وشاخ و برگ آن جهت رفع سده و سپرز و ورم آن و جذام و سفیدی موی نافع و طبیخ آن و در سرکه و شراب جهت تقویت جگر و تلیین ورم آن
و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و تدهین آن تا هفت روز جهت لقوه و سقوط دانه‌های جلدی که آبله نامند و بواسیر و گوشتهای ریزه که آب
از آن تراوش نماید و خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعد و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا از رو و خاکستر آن مجرب معتدل
شربت از طبیخ او تا چهل و پنج مثقال و از عصاره آن تا سی مثقال مضعف معده مصلح آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو دستا و اما ثمر آن
رادع مواد و مقوی چشم و لثه و معده و جگر و سپرز و مانع نفث الدم و سیلان خون و انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی
رافع یرقان و رطوبت رحم و چون در گلاب بجوشانند و صاف نموده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویت اجفان و حدت بصر مفید
و مضمضه طبیخ آن و بر ستون خاییدن آن جهت تقویت لثه و تاکل اسنان و حرکت آنها و آشامیدن آن جهت نفث الدم و ربو و درد حیض و
بواسیر و سیلان خون از هر عضو که باشد و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و قطع آنها نافع و طبیخ آن و قی آن و نقوع آن اگر هم
بانگبین جهت رفع یرقان و گزیدن رتیلا مجرب و رطب آن رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظه متعفنه و نیکویی رنگ رخسار
و فربهی بدن نافع و گویند چون نقیع آن از سه روز تا هفت روز متوالی بیاشامند و از عقب آن اقراص مبرده مرطبه مستعمل در زیادتی گوشت
و فربهی مسلولین بخورند پس هفت روز بازآورده و باکثیرا و مانند آن بیاشامند پس با کعک معمول از آرد و سمید محکم الصنعة بخورند بسیار فربه
میگردانند و رنگ روی را صاف و نیکو و باروق و نضارت میگردانند و دلیل منافع آن آنست که چون بیاشامد کسی که در بدن او
رطوبات ناسره باشد دفع میگرداند پاک میسازند و تقویت معده می‌بخشد و کسی که معده و بدن او پاک و نقی باشد تقویت می‌بخشد و فربه میسازد
بدن او را و اما لیناً اسهال مزمن رطوبی را بازمیدارد و جهت قطع دم و درد و رطوبت و لواسیر نافع است و لو بادهٔ آن با کل خورده شود و
و بستور و بادرود هم و نیم گلنار که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب و نیز جهت سیلان خون بسیار مفید و صماد آن جهت
تسدید و تصلیب مسترخیه و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و حمول آن جهت جرب رطوبت و نیکو کردن رنگ رخسار و رفع قمل و قوبا و
آن جهت قطع جراحات و بردن گوشت زاید و حمول آن جهت رفع رطوبات رحم و فرج و سیلان آن نافع و بخور چوب سوزانیده آن و دود
انکباب جهت لقوه را نافع مضر سپرز مصلح آن نبوت و مقدار شربت از ساییده آن و دو درهم تا چهار درهم بدل آن بوزن آن عفص است یا تخم ریحان
و طریقه تشویه غذا به و جوارش و شراب و طبیخ و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت آثلق بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و فتح لام و قاف اسم
سریانی پنجنگشت است و رومی خمس اوراق و خمسه اصابع نیز نامند و یونانی اغنیس یعنی طاهر و پاک بجهت آنکه زنان در هنگام ربیع در ایام اعیاد فرش
مینمایند و در معابد خود بجهت آنکه گمان برده اند که مضعف باه و شکننده شهوت است و بفارسی پنجنگشت و بهندی سنبهالو و بفرنگی اسکی فان
تو و بلاطینی وبطاد و ثمر آن را بالعربی حب الفقد و حب الپنبل نامند و بالکس از قبیل نام زنگی کافور زیرا که قاطع نسل است و بفارسی فلفل کوهی
و بتر و یسے دل آشوب و بهندی نیکا خوانند ماهیت آن درختی است مابین شجر و گیاه و در مواضع صلب و در کناره سد و با و غیر آن
میروید و شاخهای آن صلب و قوی و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم تر و فی الجمله شبیه به برگ انار و در روی برگهای آن سبز تر از پشت
آنها و بر سر هر شاخی چند برگ شبیه به پنج انگشت متفرقة الاطراف متقاربة الاصول و چون بدست بمالند بوی خوشی از آن آید و گل آن سفید
مایل بسرخی و زرقت و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و رنگ آن مختلف بعضی سفید و بعضی سیاه و رنگ هند درخت آن بلندتر از جاهای دیگر می‌شود
طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم خشک و بعضی در دوم سرد و در اول خشک دانسته اند **افعال و خواص**
آن ناپیض و محلل و ملطف و مفتح سده دماغی و کبدی و صداع رطوبی و دوری مانند قرانیطس و لیثرغس و جنون و خفقان و بواسیر و سپرز
و صلابت رحم و احتباس حیض و القوه و تشنج عصبی و شقاق مقعده و زهر مارها و هوام و سگ دیوانه گزیده و طرد هوام نافع و برگ تازه آن را چون بسایند

و بدون آب و مانند شامی کباب قرص‌ها سازند و هر قرصی مقدار سه ماشه و یک روی آنرا بر روی تابه با روغن گاو بریان نمایند

و در عسل خالص چند تا زه اندازند و تا سه روز هر روز صبح یک قرص آنرا از آن حب بر سوت بخورند و بعد از آن اگر موافقت نمود تا دو هفته هر روز

یک قرص آنرا صبح و یکی را شام اگر صحت یافت بهتر و الا ترک نمایند و اگر اثری از آن ادویه باشد که بعضی دیگر نیز هر دو وقت و یا یک وقت بخورند و در ایام خوردن

از لبنیات و حموضات و ماست [illegible] احتیاط نمایند [illegible] بر سوت آنرا لیست که بعضی زنان بعد از منع حمل [illegible]

بعضی از ادویه [illegible] لاغر می‌گرداند و رغبت بر غذا کم می‌نمایند و چون قلیل تناول نمایند دیر انهضام یابد و تا با سهال مندفع گردد

نمی‌آید بعضی را تب [illegible] و ضماد آن جهت درد سر [illegible] و شرب آن جهت جنون و تفتیح سدد دماغی و خفقان سوداوی [illegible]

تفتیح سدد جگر و سپرز [illegible] و زیاده کردن شیر و تخفیف منی و ادرار حیض و گزیدن جانوران و سگ دیوانه و با شراب جهت [illegible]

و جمع [illegible] و حمول [illegible] بجهت ادرار حیض و [illegible] و درم رحم [illegible]

رفع [illegible] و تحلیل اورام [illegible] قوت باه و [illegible]

[illegible] جماع [illegible] احتلام [illegible]

لطیف‌تر از برگ آن [illegible] صمغ عربی [illegible] استعمال [illegible]

از استعمال [illegible] آن شاهدانه است [illegible] عربیست [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible] الوان [illegible]

[illegible] سفید و سرخ [illegible] که بهترین [illegible]

[illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] بسوزانند [illegible] گلاب

[illegible] سماق [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] شیخ الرئیس [illegible]

[illegible] افعال و خواص و منافع [illegible]

[illegible] اندمال قروح [illegible]

و الصاق جراحات [illegible]

جهت غشاوه و بیاض چشم [illegible]

صداع [illegible]

عدم [illegible] و افعال [illegible]

مغیلان [illegible]

[illegible] گلاب [illegible] آب سماق [illegible]

آن [illegible] مغیلان [illegible]

٦٢

قبله ترنجبین چشم تر من ذکر ذخیره رمدها سفید ولکن بسبب اندمال قرحه آن عضو میباشد وهمچنین جهت حبس خون و السیلان آن باید دهن حبه قتل سیش مفید و باید
تا نه و نشف آب جهه سوختگی آتش وضد تقرح و اندمال آن وفرزجه و حمول آن جهت تلیین صلابت رحم و قطع جریان خون حیض و قروح مقعده و بر ستوذ بکم
آن معز او مضاب صدر ردیه مفاصل و سوت و عذر دن آن باعث گرفتگی آواز است و گویند خوردن بسیار آن قاتل است بشیت کند و مصلح
آن کثیرا و بنکو و صمغ بسیو ل آن و ذرائن چشم بارست و دستور احراق و تشویه و غسل و برود و جواهر سرمه و شیاف و اقراص و اکتحال آن مقدار آن
ذکر یافت **فصل الالف مع الجیم + اجاص** بکسر همزه و فتح جیم مشدده و الف و صاد مهمله ماهیت آن ثمریست مشهور و معروف نسبیرانی ها ماکه
مارنبک و کوکا قیلون و بلغت رومی قوقیمون و اهل مغرب ایرانی بر ش آنرا عین البقر و بفارسی آلو نامند و آن اصناف و الوان است بستانی و کوهی میباشد و بستانی
آن اصناف الوان میباشد سفید و سیاه و بسیار بزرگ دراز مطلق آن مراد است و مستغنی زرد و این بزرگ کوچک تر میباشد و یونانی این را در کی بفارسی آلوچه
نامند که مسمی الو باشد و این اکثر سرخ و بعضی زرد است اصناف بهشت و معیاد آنرا در عراق شاهلوج خوانند یعنی شاه آلو و آلوچه سلطانی و شمشی سرخ و شمشی از سرخ مایل بسیا
نیز میباشد ترش است تا ممتام ترهندی و لطیفه برقی سواد آنرا کشتاسند چون خشک گردد سیاه و مایل زرد و خوشبو شود کوهی آن کوچک و بسیار ترش میباشد
شیرین میگرده باقوت قابضه مقویه آن کوچک و بار است اما مطلق آن مذکر شود و مراد آن آلو زرد و بخارا است که تازه آن زرد و سرخ باشد و خوش
طعم میباشد و بهترین اصناف آن کوچک است بدخوران آن تیره و دیگر جاها دیگر شود و مانند آن سیاه است بعد از آن آلوی سیاه خار است که بعربی مشهور است و آلوبالو نیز بان
است و تلخ آن طبیعت که آنرا قیصه گویند و در دمشق نوعی آلو میشود که بر و می آنرا ققوسیلاس نامند و این نوع که بعضی گفته **طبیعت سیاه** کامل شیرین صادق اللهجه آنرا
طلال و تر در سوم و شیرین دیگر نیز خوش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن و بعضی پوست آن مائل بطعم آن اندک گرم و تند است تا مائل بقبض است و اما برودت
ترش آن زیاده از شیرین است و ترش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن و برگ آن سرد و اول خشک با قوت قابضه **افعال و خواص و منافع** آنچه القول فیه
مزاج صفرا و تشنگی آن سبب حدت و حرارت بدن است چون قبل از طعام خورند صداع حار و تشنگی صفراوی را مفید و مطفی حدت صفرا و تشنگی حرارت دل
تشنگی آن و خارش آن و مسهل صفرا و مفتح و دافع غثیان صفراوی است خصوص مخروش و ترش آن در امور شیرین آن ملین و اطلاق بطن و بسیار
ترش آن اطلاق بطن و بسبب قبض تقطیع و تلطیف آن مفسد معده و لطیف مزاج گاه در مقعد بهما نفعی یابد آنرا تلطیف و تقطیع نموده رفع و نماید و الا
موجب قبض و حبس میگردد و آنکه معده را مایل از فضول است اسهال کوهی سیاه آن جهت و بسبب آن حبت و رطوبت دار و تلیین طبیعت نماید و مسهل است
و کوچک و جملهٔ شایع است که خوردن آن جهت آنکه غیر لذیذ و لین مطلق نیست و او اسهال معین است بر اطلاق آن و دفع ضرر آن از معده سرد و نیز
است که نمک بر آن نماید آنرا پیش از طعام تا معده لزج گردد و بعد از خوردن طعام نماید و آلوی خشک چون در آب صاف نموده با ترنجبین یا عسل و یا شکر باشد
نافع است تلیین طبیعت و آلو سفید و بطئ الهضم است و مسهل نیست اما ترش و بخوش خوردن آن بعنوان ملح است بطریق دوا و علاج آلوی کوهی که رنگ
بعضی از آن سرخ بود ترش آنرا نیز بدست آید و میگذارند تا آنکه غلیظ و گیر دانه ها از آن مانند شکل گرد و آن تنک شود اقل نماید جهت قطع
تقیه و نزلات بیماران بکار آید و اجاص برگ مسهل معده و موجب حبس و قبض بطن است چون با گلاب طلا شود و هندو شکوفه آن نماید قطع مواد نزلات
نماید و ضماد آن بر جبهه مسکن صداع حار است و غرغره به مطبوخ برگ و بیخ آن جهت منع نزلات دماغی در ورم لوزتین و اللهاة و تقویت لثه آن نافع است و ضماد آن
گرم معده و ضماد برگ آن با سرکه بر زبان بهشتن کرم ها مجرب است مضرت آن بمعده و مصلح آن گلقند و مضر بمعده و مصلح آن کند و اما ماء العسل مقدار شربت
از آن تا طل بدن آن در سه بیخ آن کرم و آنکه نماید سوزش گرم و ترش و منع نزلات و عرق و خوش و گنجشک زبان و سر زبان و نفع مثانه حصاة و لحم قرح و اکتحال آن جهت حدت بصر
نماید آن با سرکه جهت سیاه و خوش و بر بدن اطفال مقید و اجاص بیاضه آن جاهلیت در ب سبحان شربت و مرباه و مزوره و مطبوخ و معجون و الوبخارا که رب زرد و با دیگر کجا افتد **فصل**
الالف مع الحاء المهملة + احریض بکسر اول و سکون حاء مهمله و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضاد معجمه بفارسی گل کاشفه و گل حسک و رنگ معصفر
و بلغت علمی کاجیره و بهندی کسم و پیول نامند ماهیت آن معروف و در اکثر بلدان کثیر الوجود بری و بستانی میباشد طبیعت بری آن در سوم گرم در دوم

شک و بنانی آن در دوم گرم و در اول خشک و قوت آن تا سه سال باقی میماند افعال و خواص آن منضج و محلل و با قوت تا لبغیه و منوم و قوی
و بگرانند و قوی مجفف مطلقا و ضماد آن با غبار کف دست ما جهت قلت بروز آبله قبل از بر شدن مجفف عوارض آن و با عسل جهت قوبا و با کت
و سرشانه جهت احتباس بول و مجرب و طلاء آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و ادرام حاره و باد سرخ
و ورم جگر مفید المضار مصدع و مضر سر و مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال الخواص چون با گوشت طبخ نمایند باعث زود
مهرا شدن و لذت طعم است احیون بفتح همزه و سکون حاء مهمله و بخار معجمه زده و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت یونانی
است بمعنی سرخی ماهیت آن ثمر گیاهیست شبیه بسرخی و مباتی ریشات آن خشن و شاخهای آن کوچک و باریک و سرخ و مایل
مایل بسفیدی و از هر دو طرف آن برگهای ریزه باریکست شبیه ببرگ انجلسا و کاهو و ریزه تر از آن و بطول انگشت بسته
برگهای گل بنفشه و ثمر آن شبیه بسرخی و بیخ آن بمقدار انگشتی مایل بسیاهی بود و ساز طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم افعال و خواص آن مدر بول
و حیض و شیر و عرق و بیخ آن مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوص افعی چون با شراب بخورند و اگر با شراب چیزهای مناسب نیاشامند مفید جهت ... سوء
و خوش و مصلح آن شیرست فصل الالف مع الخاء المعجمة اخثاء البقر بفتح همزه و سکون خای معجمه و فتح ثاء مثلثه و الف و همزه ... تدا
آنرا گوبر خشک نامند و اکثر آنرا ... طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن محلل و جاذب و خالص ... و رافع الم گزیدن ...
و مخرج کننده خار و پیکان و جهت قوبا و ماداء التعلب معتد مجرب ... گوساله ماده ... جهت حبس عامه و ضماد سرگین ... آن ...
و طلای سوخته آن با سرکه بر پیشانی ... لنفوخ سوخته ... قاطع رعاف و قطور سائیده بسیار ... آن با روغن بادام تلخ و شراب جهت رفع
الم و ضربان گوش بسیار مفید و ضماد تازه گرم کرده آن جهت ورم جراحات حادث ... امثال آن و قطع سیلان خون و بی ... حرم ... جراحات
و ورد مفاصل و عرق ... و رفع الم گزیدن هوام ... و با آرد جو ... با سرکه جهت ورم حاره و ... و ... گز ... زنبور ...
زانو و ... جهت اورام بارده و بابونه و کبریت و امثال آن جهت استسقا با زعفران جهت گشودن خراج و با ... جهت درد پستان ... مجرب
معده و ... جهت ضماد ... آن ... روغن زیتون ... آن بر بدن تا خشک گردد خار و پیکان ... امثال آن بیرون آورد و ضماد آن ...
زنان جهت اخراج جنین مرده و چون ... باعث قتل جنین زنده گردد و ... جهت رفع قولنج و ... سریع الاثر و بر
مقعد جهت درد ... آن ... جهت ... بخور آن جهت عسر ولادت و روغن آن جهت قوبا و جرب ... و ورم کبابت ...
... اخسیوس ... بفتح همزه و سکون خای معجمه و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین مهمله در آخر ماهیت آن نباتیست که ...
... شبیه ببرگ ... و از آن کوچکتر و بالای آن شگافته و شاخهای آن ... بلندی یک شبر و گل آن سفید و شاخ و برگ آن مملو از رطوبت و ثمر آن سیاه و کوچک
با قوت تا لبغیه افعال و خواص آن مانع مواد ... با قوت مجفف ... آن ... جهت ... و ... سیلان ... قطع نماید
... با کبریت و نطرون ... و گوش ... فصل الالف مع السین اخرنج ... بفتح همزه و فتح خای معجمه و سکون ... و فتح سین مهمله و الف و جیم ...
ماهیت آن شجریست که در بلاد حاره و در مواضع خشک میروید و بلندی آن بمقدار یک قامت ... زیاده و چوب آن ...
... و برگ آن نیز مانند انجیر و از آن اندک بزرگتر و املس طعم آن شیرین تلخ و ثمر آن ... که چون ... خائیده شود ...
... و برشاخ ... آن ... متولد گردد ... سفیدی ... چون آن ... آن ...
آید و از ... اکثر مردمان از خوردن آن متنفر میباشند افعال و خواص آن چون برگ و ثمر آنرا در آب جوش دهند ...
... آنرا ساکن گرداند و خاکستر آن ... با سرکه بر جراحات و جرب ... و ... طلا نمایند زائل سازد و جراحات ... اخیرس
بفتح همزه و کسر خای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و سین مهمله در آخر ماهیت آن نباتیست شبیه ...

دباوت مجنفه و محلاو قالغیست **فصل الالف مع الدال المهمله** — **ادرک** بفتح همزه و سکون دال مهمله و فتح راء مهمله و کاف نعت عربیت
بفارسی آنکه چه سلطانی نامند و گویند نیشوق اینست **طبیعت** آن در اول سرد و در سیده آن در دوم تر **افعال و خواص** آن مسکن
حدت صفرا در سیده آن مین طبع و نارس آن مسهل بعصیر و قاطع قی دآب بار سیده آن جهت سرفه و صاحب دق بغایت مفید و آب بر
آن تشنه کرم معده و نفاخ و مفسد معده و مصلح آن گلقند **فصل الالف مع الذال المعجمه** + **اذارقی** بفتح همزه و ذال
معجمه و الف و فتح راء مهمله و الف و کسر قاف و یا نعت سریانی ست و بعربی قاتل الکلب و حب الغراب و خانق الکلب و بفارسی
کچله و کچولا نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور ست **ماهیت** آن تخم ثمر درختی ست هندی بمقدار نارنجی بزرگ و پوست آن
سرخ رنگ و پر و سخت چندان مزه ندارد و با نهایت شیرین و بسیار چسبنده و تلخ و در میان آن جا باشد مانند تخم برهل که نیز ثمری است
هندی در جوف برهل و هر دانه در غلافی علیحده و تخم برهل کوچک است و تخم آن ماکول بخلاف تخم اذاراقی که بزرگ و پهن و مدور و غیر
ماکول است و درخت آن بزرگتر از درخت نارنج و بمقدار درخت بیل هندی و برگ نیز اندک شبیه بآن و کوچکتر و عریض تر از برگ نارنج
و مستعمل تخم آنست بدین نحو که در آب بخیسانند و پوست آنرا جدا کرده بشویان براده نموده بکار برند و آنچه صاحب تحفه نوشته که آن نخستیست
کرد بکابین مازندران کلاج دارد و مانند و برگ آن از برگ بنفشه سبزتر و گل آن مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساق آن از ساق بنفشه سطبرتر و
سرخ اشتباهی خواهد بود و شاید بجای دیگر شبیه آن باشد **طبیعت** آن آخر سوم گرم و خشک در سوم **افعال و خواص و منافع** آن سم حیوانات و
مار ست و بالخاصیه مبدل مزاج بسیار سرد و رطوبی فاسد بسوی مزاج حار جید صالح ولیکن باید که جرأت بر خوردن آن نه نمایند مگر نزد حاجت
قوی شدید با مصلحات آن و جهت فالج و استرخا و سائر امراض عصبانی و درد کمر و وجع مفاصل مجرب دانسته اند ضماد آن جهت کلف
و جرب و قوبا و عرق النسا و امراض مفاصل و امراض بارده و جرب متقرح و بثور لبنیه نافع **المضار** مسکر و مشوش ذهن و کمیقال آن کشنده
مصلح آن شکر و ادویه خوشبو و قی فرمودن به شیر تازه دوشیده و آشامیدن امراق و اسفیدباجات و سمه بروغن بادام و لعابات
با روغن بادام شیرین **مقدار شربت** آن از یک انگ تا دو دانگ و حب معاجین آن در قرابادین ذکر یافت و اطبای هند بسیاری از
از خواص بسیاری بیان کرده اند **اذارافیون** بفتح اول و ذال معجمه و الف و کسر فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون **ماهیت**
آن باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبدالبحر است که بفارسی کف دریا نامند و آن چیزیست پر سوراخ و بسیار سبک و از زنگ و رنگ شبیه
بزبد و بعبوس **افعال و خواص و منافع** آن در جمیع افعال از زبدالبحر اقوی و از سموم قویه و مقدار دو دانگ آن کشنده و اکتحال آن جهت بیخ
ناخنه و بیاض چشم و دواب بسیار مؤثر و طلاء آن با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور نافع و تحمل آن چیزی را
که بهندی کستوری لینیا مندا این و یا قریب بدین بوده باشد و در حرف الزای در زبدالبحر انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **اذخر** بکسر همزه و
سکون ذال معجمه و کسر خاء معجمه و راء مهمله **ماهیت** آن دو قسم بود یکی و آنرا العربی آتمن که در خلال ماموئی و طیب الغریب و ملبث بروی
تخس و تخیس نامند و بعضی اطبا گفته اند که تخیس یونانی است و بهندی گند هیس و کند بیل و گند تول و سوندهی و روهس سورباد بفارسی
گور گیاه و کاه مکه و دیگر زرد شتی بفتح کاف و سکون زای معجمه و فتح نون و با در آخر در تصحیف کرده که کسی که آنرا گره دشتی بالضم کاف فارسی و سکون
راء مهمله و فتح با و هو مده خوانده و این صنف نباتی ست با ساق خاصه بسیار باریک از یک بیخ رسته و بیخ آن غلیظ و برگ آن ریزه تر از
کولان و لبان و بیخ و قد کوچکتر و مایل بسرخی و زردی و ثقیل الرائحه بعینه تند بو و سائیده آنرا بیخ آن باصطلاح اهل مکه غسول نامند
و آن درست بیشو بیده و تسکونه آن بسیار رد ابو و سفید و باعطریت و تند طعم و گزنده زبان الصنف دوم آن اذخر حجازی است و آن
گیاهی ست که از بیخ آن در هند خسخانه میسازند و مشهور بخس است و گیاه آن در شکل شبیه باذخر مکی ست و لیکن گیاه آن خوشبو ست

مانند اذخر بری و خشن ست و بیخ آن خوشبو و باریک و بسیار دراز قریب بذراعی و بفارسی بیخ والا نامند و اما اذخر بری گویند این صنفت غلیظ میباشد و تخم آن محذر و بهتر و مختار و مستعمل بیخ و فقاح اذخر عربی کی خوش ترکیب نیکو رائحه آنست که گیاه و برگهای آن بسیار بلند و صلب و خشن نباشد بلکه نرم و انبوه و کوتاه باشد و شیخ الرئیس نوشته انچه فقاح آن مائل بسرخی و چون نحکانیده شود منبش و ساق آن باریک و در خوشبوئی شبیه بهوی و مو باشد چون نرم کنند و بدست بمالند و چون بخایند زبان را بگزد و بسوزاند گوشت منفعت آن بسیار در کل و فقاح و بیخ و شاخهای آن بود و بهترین آن عربی صلب خوشبوی باریک صلب آنست طبیعت عربی کی وانچه قریب بدان است گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و جالینوس آن میرد و نم داین جریح همه اصناف آن بارد و بیخ آن شدید القبض و فقاح آن اندک گرم و با قبض کمی کمتر و گرمی آن **افعال و خواص و منافع** آن محلل و مفتح سده کبد و افواه عروق و مقطع و منضج اخلاط لزجه غلیظه و مسکن اوجاع بارده باشند و جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و استرخاء و خدر و نسیان و ذکای حفظ و ازالهٔ خوف و درد دندان و تقویت لثه و جمود رفع رطوبات دهان نافع جهت آنکه منقی سر ست از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و جهت ورم معده و جگر و سدهٔ آن و صلابت سپرز و رفع نفث الدم و باد با و استسقا و علل گرده و ریه و تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات و ورم رحم و اورام صلبهٔ هر عضو که باشد خواه معده و یا کبد و یا گرده و غیرها و تپهای بلغمی و دیا و اخر و تشنج عضل مفید و مقاوم سموم هوام است شرباً و ضماداً وطلاءً **امراض الراس** خوردن بیخ آن با مصطگی منقی فضول دماغی ست و خاییدن آن تنهائی برای فالج و هم چنین با مصطگی و علک البطم و آشامیدن یک مثقال آن جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و تنقیهٔ فضول دماغی و ورم و همچنین آشامیدن ربع مثقال از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب امتلائی و با مصطگی نیز جهت تنقیهٔ فضول دماغی و ضماد آن بر منبت اعصاب جهت استرخاء و فالج **امراض اعضاء الغذاء و القلب و النفض** و غیرها یک مثقال آن تنهائی و یا با یک مثقال فلفل جهت رفع غثیان بلغمی مجرب و جهت ازالهٔ خوف نافع و با ترنجبین جهت صلابت سپرز و بادهای مناسب جهت استسقاء و علل گرده و ریه و ورم و تقویهٔ فم معده و جگر و سدهٔ آن و دافع نفث الدم و باد با نافع و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و ادرار بول و حیض و مداومت آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده و با سکنجبین و در اواخر تپها بغایت مفید و مضمضه و سنون آن جهت درد دندان و تقویت لثه و جمود و دفع رطوبات دهان نافع و نطول طبیخ آن و ضماد جرم آن جهت غدد و ضماد برگ تازهٔ آن متصل بیخ آن جهت لسع هوام و همچنین ضماد آن جهت ورم فم معده و ورم بارد جگر و سپرز و مثانه و ریاح جمیع اعضاء و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد مفاصل و تفتیح افواه عروق و تلیین و انفتاح صلابات و تسکین اوجاع اطفیه الاقاح آن یعنی شگوفه آنکه بهندی سنیدیه گویند لطیف تر و در افعال بهتر از حشیش آنست و نافع است از برای لقوه و فالج و نسیان و اوجاع و اورام معده و کبد و نفث الدم و نیکو میگردانند حفظ را جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه بهن آنجهت حکه و رفع اعیا نافع و دهن آن و شراب آن و عرق آن و قرص آن و معجون آن همه نافع اند جهت امراض مذکوره و در قرابادین بتفصیل مذکور شد با خواص و منافع و طریقه صنعت هر یک **المضار** گویند بسبب شدت ادرار رگه دارد و مضر است بگرده محرورین و مصلح آن مصلح آن گلاب و عرق نیلوفر و صندل مقدار شربت آن نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن زرنب و قسط و بدل فقاح آن قصب الذریره است **فصل الالف مع الراء المهملة** + اراقو بفتح اول و رای مهمله و الف و ضم قاف و واو و فارسی سهک نامند **ماهیت** آن تخمی ست سیاه و مدور و غلافی و در میان گندم و عدس میروید **افعال و خواص و منافع** آن ملین و محلل چون آنرا آرد کنند و با سرکه و آب ممزوج خمیر نمایند و هشت ساعت در آفتاب بگذارند پس با آب خالص بسرشند و بر اورام بسیار صلب و موجع ضماد نمایند تحلیل دهد و وجع آنرا زائل سازد **المضار** ردی الغذاء و نفاخ و مورث قولنج ریحی مصلح آن سرکه ممزوج بشیرینی است اراک بفتح اول و راء مهمله و الف و کاف و در آخر بفارسی درخت مسواک ... ابن گرم سیری ایران حوج و بهندی پیلو و جال نیز نامند ... و سکون یا و ضم لام و واو و در آخر و تخم آنرا بهندی پیل ...

گویند ماهیت آن بدان که آن بری و جبلی میباشد و آن درختیست شبیه بدرخت انار و برگ آن عریض و بلند درست و سبز و خرم و انبوه و چوب
آن سست و خزان نمیکند و خار دارد و بسیار نیز میباشد و گل آن مائل بسرخی و ثمر آن بقدر فلفل و خوشه‌دار مانند انگور و در خامی اندک تلخ و با عفوصت بسیار و
سبز و در آخر بعد رسیدن بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی بنفش میگردد و پس سیاه و با اندک حلاوت و تلخی و عفوصت و حرافت و تخم آن ریزه و ثمر آن بمقدار نخود
و خوشهٔ ثمر آن کوچک آن مقدار که در قبضه بدست آید و نبات آن اکثر بلاد اقلیم اول و دوم و در وادی‌ها و صحراها است و در بلاد هند و دکن و بنگاله گرم سیرات ایران
نیز میباشد و جبلی آن کمتر از صحرائی و با خارهای متفرق و خوشهٔ ثمر آن بزرگ تر از بری آنقدار که در دو دست آید و دانه‌های آن ریزه تر و بی تخم و بیمو تو
در آخر سیاه و اندک شیرین و عفص با حرافت میباشد و بعضی بلاد شیرین تر و بزرگتر و با تخم بسیار تلخی میشود و مانند انگور آن را در بازار میفروشند و بعضی
موسم آنرا میخورند طبیعت آن ابن بغداد[ی] گفته که درخت آن یابس است و ثمر آن در حرارت و یبوست معتدل و انطاکی در دوم گرم و در سوم خشک و
حکیم میر محمد مومن در اول گرم و در آخر دوم خشک دانسته افعال و خواص و منافع آن جالی و محلل و مقطع و مفتح سده و جهت رفع رطوبات لزجه و ریاح
غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و رفع اسهال و تحلیل ورم رحم و بواسیر و عسر البول و تنقیه مثانه و سعفه و ماشرا و نمله و تسکین اوجاع و تقویت اشتها نافع ضماد
برگ آن محلل و مانع نزلات و ماشرا و نمله و ضماد مطبوخ ثمر آن در روغن زیتون جهت تسکین اوجاع و تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه مفید و آشامیدن
طبیخ ثمر آن جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تقویت معده و رفع اسهال و در ستور تخم آن در تقویت معده و رفع اسهال و مسواک بچوب آن جالی
دندان و مقوی لثه و اکثار آن مورث خورش لهاة و شرب آن باعث تنحنح مصلح آن کتیرا مقدار شربت از طبیخ آن تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درهم بدل
آن صندل است و صاحب مستوفی الاطبا و دیگران گفته اند برگ آن جهت جرب و جذام و بواسیر و فساد خون نافع و ثمر آنرا بهندی جال نامند تلخ و
مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است و جهت سوزش اعضاء و استسقاء و اورام و جذام و تپهای حاره و دیدان حب القرع نافع ام الربیع و ام الرعلین القار
هزارپا و بهندی کنکهجورا نامند ماهیت آن حیوانی است از جملهٔ حشرات باریک و بلند بطول یک انگشت تا یک شبر و بعضی اندک قوی و بعضی باریک
و تنهٔ آن گرد و مانند ریسمان که در آن گرههای بسیار متصل بهم باشد و بر سر آن دو شاخ باریک و دم آن اندک باریکتر و از دو جانب آن نزدیک
سر تا دم آن بیست و دو پای ریزه باریک و گاه راه میرود و گاه برمیگردد و در دهن میگیرد و هر عضوی که رسید پاهای خود را در عضو فرو میبرد که بدشواری
از آن جدا توان نمود و پاهای آن خالی از سمیت نیست و هر عضوی را اگر گزید اندک سوزش میکند تسکین میابد و از گزیدن انواع بسیار سمی
سدی آن وجع شدید و تنگی سینه عارض میگردد تریاق آن کوبیده هزارپای که گزیده است بر موضع گزیدگی خود بستن و خورانیدن زراوند طویل
و صندل و پوست بیخ کبر و آمد کرسنه اجزای متساوی با ماء العسل و یا با شراب و زهره حیوانی است طلا و نمک یا سرکه تر روغن گاو و یا گوسفند گرم
کرده و بالیدن گل مولسری سائیده هر یک بتنهائی کافی است و اگر در گوش رود زیرا که نوع باریک آن اکثر در گوش میرود روغن را گرم نموده در گوش
بریزند و اگر مبتلا شد سرکه و نمک را و بعد مردن اگر بنظر آید بمنقاشی گرفته بیرون آورند و الا سرکه بطرفیکه در آن گوش رفته است نموده دست
در گوش گرفته گوش و سر را حرکت دهند تا برآید و اگر در آب افتد و بمیرد و آن آب را استعمال نمایند از استعمال آن ورم و خارش و اندک
سوزشی در عضو بهم رسد تدبیر آن نیز بالیدن اشیای مذکوره است و چون روغن گرم کرده بر آن ریزند میمیرد و گرههای اعضای آن از هم جدا میگردد
و میباشد حکایت شخصی را وجعی از ورک با انگشتان پا میرسیده بود و سوزش بر وی در تزاید بود از اتفاقات شب سوم یا چهارم در بالین خواب
آن شخص آنرا هزارپای گزید و آن شخص اندک وجعی احساس کرد صبح آن وجع مطلق نبود مگر اندک وجعی در موضع گزیدن آن هم بمالیدن روغن گرم
زائل گشت و صحت یافت ارتکان بکسر همزه و سکون را مهمله و سکون تا و فتح کاف و نون و آنرا ارتکن نیز نامند لغت فارسی است
یونانی آجر گویند ماهیت آن سنگریزه‌ها است سبک زرد رنگ و سرخ رنگ که چون بسوزانند سرخ گردد بهترین آن سبک زرد رنگ بی سنگریزه و
مستعمل محرق مغسول آنست زیرا که محرق آن لطیفتر از غیر محرق آنست طبیعت آن سرد و قابض افعال و خواص و منافع آن طلای آن با آب کشنیز و ماستان

47

برداور ام حاره و جراحات و با محللات جهت بردن گوشت زائد فاسد و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت صالح و پر کردن زخمها و با ید جهت ریزانیدن حصاة نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است ارجون بضم همزه و سکون راء مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب ارغوان فارسی است و آن را عنید گویند ماهیت آن درختی است که منبت آن بلاد فارس است گل آن بسیار سرخ و مائل به بنفشی و اینبوه و شکوفه و بوی نیندان ندارد و طعم آن اندک شیرین و بیمزه ندانرا دفارسیان آن گل را نقل و مزه شراب میکنند و اعتقاد ایشان آنست که تفریح می آورد و حلق را و از رانیکو و صاف میگرداند و چوب آن رخو و سبک و قرمزی ندارد و تخمی که از آن مثل آن روید و حافظ نوع آن باشد افعال و خواص مفرح مخرج اخلاط لزجه و رافع برودت معده و کلیه و منقی آلات تنفس و مفتت حصاة و جهت تصفیه لون نافع و آشامیدن طبیخ گل آن جهت تنقیه آلات تنفس معده و آشامیدن طبیخ پوست ریشهای بیخ آن مقدار دو درم مقی قوی است و ذرور سوخته آن حابس نزف الدم و خضاب نمودن دندان از آن حفظ میسازند بسبب سیاهی رنگ آن و چون برابر و بالند ترکان را بر دیاید مصلح قی آن برگ عناب و تمام است بدل آن سنبل الطیب و نیم وزن آن گل سرخ و تخم آن در دارو یه عین قائم مقام تخم سرخ است که تخم سرخ تیز نامند و شراب آن نیز ارجوان و مربای آن نیز در آخر این کتاب ذکر یافت ارزق نافی بکسر همزه و سکون راء مهمله و فتح زاء مهمله و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر فاف یا لغت یونانی سیست ماهیت آن نباتیست شبیه بکبر بسیار تند رائحه و دافع و در غایت تندی و حرارت و اجتناب از آن اولی است مگر در اطلیه مصلحا صاحب اختیارات گفته حشا را احمار است بلغت اندلس و صاحب تحفه گفته که قرآن در خلاف میباشد ارز بضم همزه و راء مهمله و زای معجمه معرب ارند یادا و یونانیست و بسریانی رون هی و بعربی ارز و بفارسی برنج و بترکی کرنج و بهندی جاول نامند ماهیت آن گیاه آن مانند جو و گندم و برگها ساق آن بلند تر و نرم تر و منبت آن یعنی محل زراعت آن زمینهای نمناک و جاهائیکه در آن آب باشد و یا کم آب بسیار باشد مانند آب چشمه و رود خانه یا باران و نشو و افزودن و بلندی گیاه آن بقدر اکثر بلاد تا به یک قامت و در بنگاله تا بدو قامت میرسد در دو فصل آنرا بذر جهت نشانیدن یکی پیش از موسم باران که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب در ثور تا آخر جوزا است که با آب باران آنچه در هندوستان بلند است نشو و نما یابد و آنچه بر زمینهای پست است مانند عدیر که بهندی جهیل نامند و کنارهای دریا و طغیانی آبها و سیلابها متدارک آب بلند میشود و این نیز بلند میشود در اوائل که سر گیاه و خوشهای آن بیرون از آب است آنرا خوش و ضرری نیست هر مرتبه که باشد و اگر احیانا تاد فعتا آب طغیانی نماید و با سیلاب عظیمی آید که تمام آنرا بپوشد و غرق نماید و بزودی از زیر آب بر نیاید فاسد و پوسیده میگردد و بهترین برنجها آنست که دور از آبها نزدیک شود ولاد هندوستان خصوصا پشاور و دکن مثل سورت و بانس بریلی که از این شاهجهان آباد و لکهنو است عظیم آباد خصوصا بکر است ازد و بیاض آن و بلاد هند سند و اید است خصوصا حوالی ابدکران و از آن بهتر در مرافق ریز آن که برنج باریک سفید هندی و سند برگ میباشد و بسیار لطیف و ملین زود جنب خصوص انواع مذکوره آن که خوشبو و خوش ذائقه میباشد و اما برنج سرخ و آورشت که سندی و جنس آن ثقیل و لزج و حتی نیست و بستو برنج ایران و اما برنج بلدان دیگر بسیار ثقیل و لزج خصوصا آنچه در جزائر و سواحل دریای شور میشود و اکثر این اکلی بسیار کم و در بعضی جاها مطلقا نمیشود و چند مت اطبای یونان و روم برنج را ازینجهت که در آن بلاد برنج وفور ندارد و خوب نمیشود و اکثر ثقیل و لزج و نفاخ و بطیء الهضم میباشد و لا برنج اکل را قبیل برای این اکل لطیف سریع الهضم تر از حبوب دیگر است خصوص در امزجه حاره طبیعت آن تقالات کرده اند در حرارت و برودت آن بعضی حار در اول و بعضی بارد و بعضی معتدل دانسته اند و یابس در دوم و در ین اتفاق دارند و بعضی که بقوی دانسته و این اقوای و قریب بصواب است و اقوال اول نیز درست است زیرا که چون در آب پخته شود آب آن را مگیرند و آن برنج را دم دهند که بفارسی جلا و کش نامند میباشد حرم آن برنج سرد در اول و آن آب گرم در اول و اما چون آب آن را نگیرند و دم دهند که آب آن تمام جذب شود و اکثر بلاد را بدین نحو طبخ میکنند میباشد مائل بگرمی و لیکن باید که از طبیخ زلالی آنرا آب بجوشانند خوب الیده بخیه آنکه شسته طبخ نمایند و از نجهای برنج

را چون چند مرتبه جوش دهند و آب غلیظ آنرا آنرا بریزند استعمال آن جائز نیست و بالخاصیه در محرور المزاج احداث حرارت و در مبرود المزاج برودت میکند و ازین جهت شاید قدما و اکثر متاخرین مرضی را فرموده اند برنج فرموده اند مخصوص با صحاب داشته اند که در مرضی احداث کیفیت متضاده ودر جمعا کیفیت مستوفقه نرواست و تخیل که این مخصوص بار ز غیر هندی و جید باشند زیرا که بعضی مرضی را برنج هندی موافق تر است از حبوب دیگر و بعضی را نان گندم و در خواص آن وانکه باعث صحت و مزید عمر ست حدیث وارد است و اطبای هند نیز متفق اند بر آنکه باعث نوم صالح میگردد و تفصیل آن در زاد بین این کتاب ذکر یافت **افعال و خواص و منافع** آن مولد خلط صالح و خوابهای نیکو و دافع تشنگی و تنقیه و خلاط مراری اسهال صفراوی و مسمن بدن و مولد منی و زحیر و سحج و قروح امعا و اسهال دموی و خناق رحم و امراض گرده و مثانه را نافع و مصلح حال بدن و نیکو کننده رنگ رخسار و خوردن آن با شیر و شکر تر لطیف مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و تشنگی و غثیان و حبس اسهال صفراوی و با شیر نیز جهت زحیر و با سبیه گرده و بزیره و روغن بادام شیرین با فندق جهت مغص و سحج و اکثار آن مصلح حال بدن و نیکوئی رنگ رخساره و مولد خلط صالح و باعث دیدن خوابهای خوب و نیکوست از برای اصحاب سل خصوص که با شیر الاغ پخته باشند هنگامیکه حمی نفنی نباشد جهت آنکه پاک میگرداند قرحه را و گوشت صالح میرویاند و همچنین با پالیچه نیز خاک پخته آن و حسوی آن بول الدم را نافع و امثال نقی فاعوره و خوردن قبل از تناول غذا و بعد ما سفید ماند سماق با آب یا سیرین گردانیدن تحسین و نقعه با آب مغسول آن جهت سحج و قرحه امعا نافع و آشامیدن آرد پخته آن با پیه گرده بزرگ نیکو و طبخ با ششه باشند جهت افراط اسهال مرضی خصوصاً بریان کرده شده باشد و جهت اسهال دوالی و سحج و قروح امعا العابیه نافع که شیرینی برنج را بریان کنند که برنج تیره شود و سیاه نگردد و لسود و تعلیلی و با آن باید تناول نمود و جهت رفع گرم معده و غثیان که از رطوبت و حرارت باشد نافع و آشامیدن آب نقوع سوخته آن ... و آشامیدن آب برنج سفید جهت حبس اسهال و حیضه مفید ساییده آن با گیاهی که بهندی ... نامند که بر زمین مفروش و برگهای آن باریک و شاخهای آن گره ها میباشد و بفارسی ... نامند و با اندک نبات سفید و قند ... جهت لعق شیر گرفته ... بیاشامند نفث الدم را مفید است و آشامیدن آب مطبوخ آن مانند ماء الشعیر که ... نامند مسکن لذع و خلط مراری معده و امعا و با شیر تازه ... ده روز خوردن جهت تولید منی مجرب دانسته اند ... که بمیدن تعیین سید قاطع رعاف است و نقصان بدان جهت جلا و سیاهی از بدن و طلای آن با ترمس جهت رفع کلف و آثار ... سفید ... و همچنین با آب خربزه ... مثانه آن با سپیدی گرده ... جهت ... و ذرور آن جهت جراحات تازه ... جواهر بالخصوص ... با آب مطبوخ سحج و با آنچه که غیر مطبوخ آن ... که ... و جلا ... چون ... آرد ... بسیار ... و خشک نموده آب باید ... و همچنین ... و با ... لیسار ... و جلا ... آشامیدن آب مطبوخ ... که بفارسی ... و بهندی ... نامند و پوست ... که بسیار نرم صلایه کرده باشند از سموم است و ... کشنده است و برنج ... قولنج ... مصلح ... مصلح آن ... آنکه ... گندم و خوردن آن با ... و ... و برنج بریان و حلویات ... و برنج ... قرابادین ... ماهیت آن ... ای ... طبیعت آن ... گرم و خشک ... ماهیت آن گرمهاست ... سفید ... قبیل ... بر ... بیاید ... گل ... و ... لعاب ... باشند ... آنها ... بسیار ... و ... مقوی ... مانند ... کوه ... لعابیست ... خشت

و دیوان خصیه آنرا با نمک تلخ و درس نمک سوده نموده و دو دانگ آنرا سعوط نمایند لقوه را نافع بود و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه از موده
دگوشینه چون زن فرج آنرا بخته بخورد در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین آنرا درین باب بسیار موثر دانسته اند و مغز سر آنرا چون بریان نمایند و بخورد مرعشه
مرقبی را مفید و مالیدن مغز سر آن برکته و دندان باعث هانت بر رویانیدن دندان اطفال میگردد و چون با سرکه و روغن زیت بجوشانند و بریدن بالند شرط الآن
از آن شخص مگیرد و تریک او بیایند و چون هفت روز بر روی و جبه مغز سر آنرا با شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی میکند و خاکستر و داغ آن آبیه خرس و دار الحسل
دآب پیاز بعسل جهت رفع داء الثعلب مفید و جلوس در طبیخ آنجهت نقرس و مفاصل نافع و ضماد خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرگین آن از نیم درم تا یک درم
شراب جهت سلس البول و بول در فراش و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره و طلای خون تازه گرم آن جهت رفع کلف و بهق و بثور و آبیکه آن بینید
از آن ترشح کند که در سر باشد و مسکن درد های کهنه و خوردن خون بریشه آن جهت قرحه امعا و سهال و رفع سموم و گویند که چون بچه تازه زائیده آن برا فرج
نمایند و خون آن ساعت در بار پیچ بگیرند و خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجه قدری از آن با شیر مرضعه طفل که آن سلام الصبیان حادث شده باشد حل نموده بآن
طفل بخورانند باعث رفع مرض آن میگردد و طلای پیه آن لمنع انشقاق موی و ریختن آنست و پوشیدن پوست آن مسخن بدن و محلل خلط بارد و مادهٔ آن انقاطع
بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق آن حابس خون و همه اعضا المضار بجو دباء الفرج را مضر و مصلح آن کاسنی و سرکه و انار میخوش و اسست و بخین آن
بخار آب گرم شیبت و خوردن آن بارد و خشک و گفته اند ابیح لحمی نافع تنبیه اصحاب اوجاع مفاصل را گرم لحمها رب دآاهویه زیرا که اینها را التعلیل غذا باید بجهای قلیل الغضر
و این بر دو ارخال اند و چون مجموع آنرا در ظرفی بسوزانند و مثقال آنرا با شاشا مند جهت تفتیت سنگ گرده مفید و چون جوف آنرا پاک نموده بیکتور بسوزانند و با روغن
گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی موثر است و گویند نگاه داشتن کعب آن جهت رفع چشم بد موثر و نیز گویند تعلیق بر در چشم آن باعث هیبت در نظر با سست و
مسقط احراق در دم و طبیخ و تغذیه آن در قرابادین مذکر یافت ارنب بحری بیونانی حشر و شیا و بلاسلوس و بهندی کاسا نامند ماهیت آن حیوانیست
صدفی بشکل بال سرخی با بین اجزاء آن چیزی سبز شبیه برگ حسان و در سر او سنگ میباشد و گفته اند حیوانیست سر او مانند ارنب و بدن او مانند ماهی
طبیعت آن بسیار گرم و حاد است افعال و خواص و منافع آن خاکستر آن جالی بصر و دندان و ضماد که چیده آن تنهائی و یا با تخم انجره و سرمه موی و همچنین طلای رفتن
مطبوخ آن و طلای خون آنجهت کلف و بهق و خاکستر سر آن با پیه خرس جهت داء الثعلب مفید و همچنین تنهائی و ابن لمیذ طلای آنرا جهت گزیدن زنبور نافع و
سرلیح الاثر مید انذ المضار سم قاتل است چون بیاشامند بعد از آن قلیه وجع البطن و عسر البول و ضیق النفس و سرفه خشک و نفث الدم و قی صفراوی و یرقان عارض شود
و اگر بول کنند مانند شبیه بارغوان باشد و بد بو و عرق کثیره منتن از بدن او برآید و قی صفراوی مخلوط با رگ خون نماید علاج آن خوردن شیر الاغ اولاً و خوردن
سلاقه برگ خبازی و آشامیدن شراب صافی رقیق معصور که مبالغه در عصر آن کرده باشند پس خورانیدن آب مطبوخ برگ خبازی با پیچ آن و بیخ مریم گیاه بمقدار
یک رطل و خوردن سرطان نهری و آشامیدن ماء الشعیر سرد کرده و خربق سیاه و لبن و تمر هندی با تطرن با ماء العسل بمقدار یک رطل و اگر احتیاج بقصد شود قصد نمایند و تنقیه بطن
نمایند بحقنه اسهال بعد از سکون عوارض بحسب لائق و علامت بر اصحاب این آنست که بکره نماید و از شنیدن نام ماهی و الا بیم و دیدن آن و خوردن آنرا خواب آمدن
دیجوا اسپا نیده ن ویجواب رفتن آن اترو سیر بفتح اول و ضم رای هندی چهار نقطه و سکون واو و فتح سین مهمله و راء آخر نعت هندیست و آنرا بانسر بفتح بای موحده
و دو انسه بفتح واو و الف و سکون نون و فتح سین مهمله و راء آخر نیز نامند ماهیت آن نباتیست که در هند و بنگاله بسیار رشته و درختی و گیاه و بلندی آن دو ذرع و
زیاده و بیان و برگ آن شبیه برگ بید و اندک عریضه از آن و شاخهای آن پر گره و چوب آن سفید و اکثر از آن خلال میسازند و گل آن اکثر سفید و بعضی سرخ
و بعضی نیز سیاه شد و با آتش چوب آن تند میباشد و از زغال آن بارود میسازند طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند سرد است و گل آنرا سرد نوشته اند
افعال و خواص و منافع آن گل آن جهت دق و دفع صفرا و تسکین حدت خون و سوزش بول و ادرار آن مفید و گویند بیخ آن بجهت سرفه و ضیق النفس سرد و تنهائی
بلغمی و صفراوی و خفقان و یرقان و حرقة البول و قروح مجاری بول که بهندی سوزاک و بفارسی سوزنک نامند و گفته اند تریاق زهر سفید است و بمقدار چیزی سحرائی که به
گولر جنگلی نامند مشهور و سبز رنگ و بجهت آن ریزه گویند تعلیق آن بر گلوی اطفال جهت سرفه ایشان نافع است آرید برید بهره و گیسر کهند و سکون یار و ثناة تحتانیه

تحتانیه و دال و فتح بای موحده و کسر راء و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله بی نقطه ماهیت آن دوائیست فارسی مانند پیاز شگافته که از بیابان خیزد
غافقی و یوسف بغدادی گفته اند شاید که آن بیخ ولبوس باشد که سوسن احمر بری است و انطاکی گفته که بیخ سوسن سفید است که بفارسی سوسن آزاد نامند که زنبق عبارت
از آنست **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن جذاب و جلا است طلای آن جهت قلع خون دبوسیر و آشامیدن آن بغایت مدر حیض مقدار شربت
آن تا یکدرم است **فصل الالف مع السین المهمله اسارون** بفتح همزه و سین مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت سریانی است بیونانی سرابون و بهندی
تگر نامند **ماهیت** آن بیخ گیاهی است پرگره و اندک طولانی و کج و زرد رنگ و از زرد چوبه باریکتر و تونتر پیچیده شده با ریشهای و عطریت و ثقیل الرائحه و لذاع و بعضی
اغبر مایل به زردی و نبت آن جنگلها و گیاه آن منبسط بر روی زمین و برگ آن شبیه برگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل به استداره و گل آن بنفش و در زیر برگ
شبیه بگل کتان و تخم آن شبیه به قرطم که گاه چیره نیز نامند و نوعی از آن را ساق الغیر فیس ... و برگ آن مانند فطراسالیون و دقیق و بالای ساق آن شبیه بعضی بالای
بعضی و در اطراف شعبها چیزی مانند دانهای گندم و در جوف آن چیزی زغبی و بیخ آن اسطیری خنصر و کم گره و خوشبوی و خوش طعم و نوعی دیگر برگ آن مانند برگ نوع
اول اغبر و صلب و شاخهای آن پراگنده و باریک و بالای شاخها می پیچد و گل آن به برگ و بنفش و ثمر آن مانند ثمر کبر و در جوف آن تخمی مانند تخم خطمی و بیخ آن سائی در زیر زمین و
پرگره و تند بوی و تلخ و لذاع و اقسم مخصوص بهت بدفع سموم و گزیدن مارها و نوعی را برگ از همه انواع ریزه تر و ساقهای منبسط بر روی زمین و گل آن بنفش و بیخ آن نرم
رنگیا و زرد رنگ و طعم آن تلخ و با عطریت و منبت آن کوههای ساده است و این نوع ضعیف ترین انواع اربعه آنست و بهترین همه نوع اول است که
از فرنگ و افریقه و شام خیزد خوشبو تند رائحه و باریک باشد که زبان را در وقت خائیدن بگزد و مستعمل بیخ آنست **طبیعت** مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک
بعضی در سوم گرم و در دوم خشک گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و محلل و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب و معده و جگر و سپرز و گرده است از اخلاط
بارده رطبه بالاستفراغ و آشامیدن آن تنهائی یا با ادویه مناسبه جهت امراض بارده رطبه دماغیه مانند صرع و لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و عقده و تقویت دماغ
و تسخین آن و اعصاب و صداع بمشارکت رحم و نسیان بخصوص با ماء العسل و جهت تسکین اوجاع باطنی و استسقا و یرقان سددی و ورم رخو جگر و سپرز
و تنقیه آلات بول و رحم از رطوبات لزجه و فضول ردیه و تنقیه سنگ گرده و مثانه و تسکین درد آن و عسر البول و احتباس حیض و وجع مفاصل و درد کمر و عرق النسا
و نقرس نافع خصوصاً که جهت این امور در ماء و در آب انگور خیسانیده باشند که بازای هر سه مثقال از آن چهار رطل و نیم آب انگور باشد و با شیر شتر و
گوسفند جهت تقویت باه و مبرودین و مرطوبین و تقویت معده و کبد و اخراج رطوبات فضلیه بادرار و کمیت آن با ماء العسل مسهل است مانند خربق ابیض
و نوشیدن روغن آن دائم جهت نسیان و اکتحال آن جهت امراض طبقه قرنیه و ضماد آن جهت گزیدن عقرب نافع و ضماد آن با شیر تازه دوشیده بر کنج ران
و پشت زانو جهت نقوذ مجرب و اهل هند را عقیده آنست که چون قبل از بروز آبله خورده شود آن را بیند بیرون نشود آبله بسیار کم برآید مجرب دانسته اند و از جمله ادویه
المسیت که داخل کرده میشود و در خوشبوئیها **مضر** ریه **مصلح** آن مویزج **مقدار شربت** آن از یک مثقال تا سه مثقال با ماء العسل **بدل** آن بوزن آن وج یا زنجبیل است
یا نصف آن خولنجان و نصف آن وج جوارش اسارون و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت **اسد** بفتح همزه و سین مهمله و سکون دال مهمله
بفارسی شیر و بهندی باگه نامند **ماهیت** آن حیوانی است مشهور از جمله سباع **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن گوشت
آن بهضم مورث شجاعت ضماد پیه آن بر کمر و کنج ران و خصیتین و قضیب مقوی و مقوی جماع و طلای آن جهت کلف و تطول آن با روغن تخم انجره در احلیل جهت نعوظ
بی عدیل و طلای پیه و زهره آن بر بدن باعث گریختن سباع از آن شخص و ضماد پیه او بین دو چشم آن بر روی مورث هیبت در نظرها ارسطو گوید کباب خصیه شیر
بغایت مقوی دل و باه است چون استیگافند آن را در آب ورد و نمک و معطی طلع نمود و خشک کنند و بر روغن زنبق چرب کرده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع اوجاع
باطنی مانند قولنج و مغص و وجع ظهر و بواسیر و درد جگر و رحم بغایت موثر و مفید است و زهره آن مقوی باصره و اکتحال آن و آشامیدن یک دانگ زهره شیر نر
با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت کسی که او را از زنان بسته باشد گویند مجرب است و وقت استعمال آن در حین هلال ماه شرط دانسته اند و گویند جلوس بر پوست آن جهت تحلیل
نقرس و بواسیر مجرب است و بستن پوست با موی آن بر گردن اطفال پیش از بلوغ جهت ام الصبیان و جمود موی آنجهت گریزانیدن سباع و رفع تب یومی و گزیدگی قطعه از پوست

۷۳

آن در میان صندوق قوت ملح گرم نزد آنهاست واگر گرم در آن صندوق موجود باشد باعث قتل آنهاست گویند چون زبان آن را خشک نمایند و قدر قلیلی از آن را
با نبات سائیده بصاحب ضیق النفس بارد رطب بخورانند شفا یابد و چون بیضه شیر ماده را خشک نمایند و زن عاقر با خود دارد تا روزی که طفل را از شیر باز گیرند
از فرجی که بهندی پسوت نامند محفوظ ماند و چون فرج آن را خشک نموده عند الحاجت با آب گرم سوده تلطخ استعمال نمایند فرج آنها را تنگ کند و گرم گرداند
چون یکدرم سرگین آن را در شراب حل نمایند و معتادین شرب خمر دهند باعث نفرت و عدم خواهش ایشان گردد و گویند چون صدای خروس سفید تا جدار
را بشنود لرزه بر اندام آن افتد و فزع نماید و بعضی گمان برده اند که تمساح چون صدای شیر را بشنود می میرد و میگویند خوردن موی سبل آن از جمله سموم است
اکثر از راه عداوت و آن را مقراض نموده در میان رگ برگ تنبول گذاشته میخورانند کسیکه با او عداوت دارند بالجمله هر کسی که آن را خورده باشد علامت
آن آنست که در وی خست ستن شکم او درد کند و چون هم برگ بیدانجیر حوالی کند آن برگ پاره پاره گردد تدبیرش آنست که بیارند خایه بچه گوسفند با شیر تازه و قطعه قطعه نموده
تمام ببلعند و چون سه ساعت کامل از آن بگذرد دو درم خربق اسود که بهندی کتکی نامند خوب نرم سوده با آب نیم گرم فقید یک سه بخورند و قی کنند و اگر زود قی نیاید
شاخه درخت بید انجیر در حلق کنند تا قی آید و موی شیر با قطعهای جگر بیرون خواهد آمد و یا آنکه ماهی ریزه بیابان که بهندی جهینگا نامند با ریسمانی بسته تمام ببلعند و دو گهری
ساعت صبر نموده تارچه ماهی را کشند مو با آن چسپیده بیرون خواهد آمد پس بیخ گیاه سفید مرز که بهندی جولائی نامند با آب شسته بیخ سوده بیاشامند و اگر شیر
کسی را گزد خواه بدندان و یا بناخن برای آنکه دندان و ناخن از سباع هر دو سمی میباشد از جهت میر باید که زرآوند دراز یا عسل مدهم سرشته بر آن ضماد نمایند
پس بامر که بشویند و مرهم ساخته از قشور نحاس و زنجار و حب القلقل و موم و زیت گذارند **اسد العدس** ماهیت آن شبیه بگیاه عدس و قوی از آن شبیه بسته
برگ آن مزغب و بالزوجت و ساق آن باریک مانند ریسمان و غیر سبز و گل آن سفید و زرد شبیه بگل لبلاب بسیار از آن کوچکتر و بیخ آن مانند گزر و بسیار کوچک و
برگها یکه در حوالی آن هم میرسد می پیچد و آنرا فاسد میسازد و لهذا آنرا الوکنا مند **طبیعت** آن در دوم گرم و با قوت بارده و در سوم خشک **افعال و خواص و منافع**
آن محلل بلغم و سوداء غیر محرق و مدر بول و مفتت حصاة و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و چون با سرکه مداومت بخوردن آن نمایند
تجربه یا خام آن باعث لاغری بدن فربه میشود و اصلاح مغرق آن نمیر سانند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را نرم و مهرا میسازد و طلای با سرکه جهت نمله و منع زیاده شدن آن مفید
گویند مضر بامعا و مفتی است مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن فقیمون و در امراض هزال مانند آن صعتر و بیخ آن **شندروس** اسرار بکسر همزه و سکون سین مهمله
و فتح رای مهمله و الف و رای مهمله لغت مغربی است **ماهیت** شجریست نبت آن آبهای ایستاده و سواحل دریای حجاز و در ابتدای روئیدن یک شاخ بقدر
دو ذرعی شبیه بحی العالم میباشد و چون محاذی روی آب شود از آن برگ و شگوفه شبیه بمو رد ظاهر میگردد و ثمر آن بمقدار فندق مستدیر و مزغب با اندک انشاعت حلاوت و
عفوصت و طعم برگ آن اندک تلخ **طبیعت** آن مرکب القوی **افعال و خواص و منافع** آن دلوک و بخور آن جهت درد دندان و آشامیدن آن با شیر تازه
در بخور و با شراب و در مبرد و بغایت محرک باه و تازه آن محلل صلابات و مفتح سده و منقش حرارت غریزی و حابس نجارات مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرم صمغ آن
نرج و بعد از خشک شدن شبیه بکندر میباشد در قوت و بارطوبت فضلیه جهت امراض بارده و رفع رطوبات از مفاصل نافع **اسرنج** بفتح همزه و سکون سین و فتح را مهملتین و
سکون نون و جیم سرنج بدون همزه نیز آمده و بهندی سیندور نامند **ماهیت** آن حجریست مصنوع از قلعی و سفیداب سوخته شبیه بشنجرف سوده و کمتر از ما حلعی سرخ شکفته درک
مایل شده و صنعت آن را اسباب طرق است از انجمله آنست که گیرند سفیداب قلعی یا قلعی در مرجع اندر را بتغالی کرده بر روی آتش و تی خاشاک گذارند و قدری نمک بر آن
بیاشند و با کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ گردد و هر چند آتش تیز تر دهند سرخ تر گردد و بیم مردگی کرده بر روی کوره گذارند و آتش بر اطراف آن برافروزند تا سوخته
و بغایت رنگین گردد **طبیعت** آن سرد است آن کمتر از سفیداب نامند خشکی آن زیاده از آن **افعال و خواص و منافع** آن محلل و
جالی و منقی زخمها و منبت لحم طلای آن با روغن گل سرخ یا روغن زیتون جهت رد و بالیدن گوشت و دفع ورم زخمها و تنقیه چرک و بردن گوشت زاید
و مرده و قطع بدبوئی آن جهت سیلان خون و سوختگی آتش و خفته آن با بیه و آب برگ بارتنگ جهت قرحه امعا و در نرم سوده آن بر قوبا
بعد بالیدن آب برگ سیم مفرح و تکرار آن باعث زوال آنست و اسرنج از سموم قتاله است مداوای کسی که آن را خورده باشد قریب بمداوای

۴۷

اسفیداج داتنا انشاء الله تعالی در اسفیداج خواهد آمد و هم آن در قرابادین ذکر یافته **اسفرنج** بفتح همزه و سکون سین و ضم را مهملتین و سکون واو و فتح زاء معجمه و سکون عین مهمله **ماهیت** آن گرمی ست که در سبزه زارها و در گیزارها هم میرسد **افعال و خواص و منافع** آن ضماد آن عصب مقطوع را در اسامت التیام دهد **اسطراغالیس** بکسر همزه و سکون سین و فتح طا و رای مهمله والف و فتح غین معجمه و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی ست و عربی حروف است بمعنی العقاب الابیض **ماهیت** آن بیخ نباتی ست کوچک اندک مفروش بر روی زمین برگ و شاخهای آن شبیه برگ و شاخ نخود و گل آن ریزه بنفش و بیخ آن مستدیر شبیه تربچه شامی شعب شعبهای سیاه صلب مانند شاخ حیوانات تا شبک بعضی در بعضی و طعم بیخ آن با قبوضیت منبت آن تلهای برف نشین و مواضع سایه ابن بیطار نوشته که در ساحل بار اندلس کثیر الوجود است و مستعمل بیخ آن **افعال و خواص و منافع** آن بیخ آن قابض و مجفف و مدمل و حابس بطن و مدر بول چون شراب بجوشانند و بیاشامند و چون نرم بکوبند و بر زخم و بر قروح کهنه بپاشند باصلاح آورده قطع نزف الدم نماید لیکن بسبب صلابت بدشواری کوبیده میشود **اسطوخودوس** بضم همزه و سکون سین و ضم طای مهمله و سکون واو و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم دال و سکون واو و سین مهملتین لغت یونانی ست بمعنی حافظ الارواح و بعربی انیس الارواح بمد همزه و کسر نون و ممسک الارواح اهل که سعتر گیاه آن را ضرم بضم ضاد معجمه و سکون را مهمله و میم و گل آن را زهر الضرم و بسریانی سحادس که نام جزیره ایست که در آنجا میروید و اهل بنگاله ترو م و بهندی و بار ود ر بنگاله آمده تا مسند و اطراف عظیم آباد و بنگاله بهم میشود و لیکن اندکی کم قوت **ماهیت** آن گیاهی ربیعی بقدر ذرعی منبت آن جاهای نمناک برگ آن شبیه برگ صعتر و از آن دراز تر و باریک گل آن سروی شکل انبوه شبیه بخوشه جو بسیار کوچک تر از آن و بنفش مایل بسفیدی و آن زردی و سرخی و زغب و نرم و ثقیل الرائحه و اندک تلخ و حرافت و تخم آن بسیار ریزه و اندک مفرطح و رنگ تیره مایل بسیاهی فی الجمله شبیه بار زن خرد و بوی آن اندک مایل بوی ست شبیه ببوی کافور چنانچه ابن ماسویه گفته اند که اسطوخودوس تخمی ست که چون بشکنند بوی سیندبوی کافور از آن آید و طعم آن تلخ و تیز و آنچه بعضی نوشته که تخم ندارد و تیز درست نیست زیرا که آنچه در زمین حجاز و روم و مغرب و منبتهای با قوت میروید با تخم قوی الرائحه و تلخی و نرم و زغب میباشد و آنچه در منبتهای ضعیف مانند بعضی مواضع بلاد هند و عظیم آباد و جهانگیرنگر از بنگاله میروید بنفش تیره و بعضی سفید مایل باندک بنفشی و بی زغب و بعضی بی تخم و با تخم ریزه سفید مایل بزردی ست و نوعی از اسطوخودوس میشود که دانهای خوشه آن باشان باریک اندک طولانی و بی زغب و اعز و در بوی شبیه بانچه ذکر یافت لیکن تند تر و لیکن خوشه آن دیده نشده که چه نحو میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و در اول و در دوم نیز گفته اند و این اصح ست خصوصا حجازی تازه قوی الرائحه و تند طعم آن و شیخ الرئیس و ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دوم گفته اند و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری لطیف و شیخ داود گرم در آخر دوم و خشک در اول سوم و بعضی سرد در اول و بعضی مرکب القوی و اجزای بارده آن کمتر از حار و تخم آن بقول ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دوم نیز و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری حار لطیف **افعال و خواص و منافع** آن محلل و ملطف و جالی و مفتح سدد و قوت جوهر حار لطیف خود با قوت قابضه بجز و ارضی بارد و مقوی بدن و دل و دماغ و احشا و جمیع قوای ظاهری و باطنی و قوت ذاکره و مفکره و مصفی روح و مفرح جهت امراض سینه و سعال و نزلات و سایر امراض عفنه و علل عصبانی بسبب افعال مذکوره بقوت مسهله دوا فرو خود اخلاط فاسده بلغمیه رطبه و سوداویه خصوصا از دماغ و تقویت آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی و طحالی و مجاری بول **امراض الراس و غیره** آشامیدن یک درهم آن به تنهائی جهت رعشه دماغی و دوار و سدر حادث از ضربه و سقطه و تذکیه ذهن خصوصا با ماء العسل و همچنین آشامیدن شراب تازه آن به تنهائی و یا با شراب لیموی نافع جهت آنکه با وجود آنکه مقطع و ملطف ست حابس البخره و مقوی معده ست و مداومت آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و همچنین اسهال با آن نافع جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و جمود و شخوص و وسواس سوداوی و شیخ طبیب هشتاد ساله مبتلای رعشه و خدر و اختلاج و زوال عقل و اندوه را نافع جهت آنکه استفراغ سودا و تنقیه دماغ مینماید فضول دماغی و رطوبات مرخیه را و مانع عفونات و انصباب نوازل ست باعصاب مقوی و مسخن آنهاست و تقویت میبخشد دماغ را و تلطیف مینماید روح دماغی را و همچنین جایده جرم آن با ماء العسل و به تنهائی گلنگبین بعضی مربای آن با شکر یا عسل جوارش یا معجون به مقدار ... بیاشامند که مقدار گشتال نگل سطوخودوس آن مداومت بدان نمایند امراض مذکوره خصوصا وسواس سوداوی و غم را بالکل سازد و آشامیدن آن با عاقرقرحا و سکنجبین جهت صرع و همچنین با شحم حنظل مروج ... نموده استفراغ بران ... سلای

چندمرتبه و بعد از تنقیه تصفیه معده بودن صرع بلغمی و سوداوی را نافع و یک درم اسطوخودوس سوده با یک درم ایارج فیقرا نهایت عشره در اختلاج نافع است و آن

آن تا سی و پنج روز و بدستور آشامیدن طبیخ آن با ادویه مسهله و سعوط آن تنهائی یا ادویه مسهله جهة صرع سوداوی و بلغمی نافع بجهت تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن برای استرخا

و ضماد آن بر سر جهت نسیان و جمود و بحوض و چون بجوشانند در شش قوارس آب انگور یکمن اسطوخودوس را و بتصفیه و سرآنرا محکم به بندند تا بگذارند که تا به سه روز بسر صرع اعاده ...

با عاقرقرحا سکنجبین بجهت صرع ... و بعد از ... سرکه مثل ... شیرین عمل نماید ... و اگر از این سرکه سکنجبین ترکیب نماید با عسل سازند

واز آن سکنجبین ... بادوادقیه با عاقرقرحا ... استعمال نمایند بهتر است و با بحله اسطوخودوس ... و دماغ است یعنی منقی است از کل فضول ردیه بلغمیه و سوداویه مفتح سدد و مقوی

همه قوی و محلل کل بخره و ریاح فاسده و ملطف ارواح آن و گویند که چون آنرا با ثلث آن کشنیز خشک و ملح آن از هر یک ... و ... آن از هر یک ... و ... گلی و کندر

معجون سازند یا بجوشانند و ... بیاشامند ... نمایند جهت دفع ... و ... مجرب و آشامیدن طبیخ آن بجهت

امراض ... و سعال ... مقوی آلات بول ... تریاقیست المعده والکبد والطحال ... آشامیدن

... اسطوخودوس ... جهت برودت معده ... بسیار نهایت مفید ... و مطبوخ آن بجهت ورم ... استسقا و تنقیه ... در مرض مقعده

و با شراب جهت نفخ و درد ... و ... سموم ... و با سکنجبین ... مسهل قویست و ضماد آن ... بجهت تسکین اوجاع مفاصل نافع و چون

با مغز تخم کرفس بجوشانند ... مسهل ... نافع ... معطش ... مصلح آن سکنجبین ... مصلح آن کثیرا و صمغ عربی است

مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن در آلات تنفس فراسیون و در تنقیه سوداء افتیمون شیخ یوسف بغدادی گفته خاصیت اسطوخودوس اسهال سوداء از دماغ

است و شربتی از آن یک درم تا پنج درم و مصلح ضرر آن ... کثیر است و چون با سکنجبین خورده احتیاج بمصلح دیگر ندارد و بعضی اطبا گفته اند مصلح شراب آن شراب لیمو

است و مفتح سدد های دماغی و مسهل سوداء و بلغم از دماغ است و بعضی گفته اند مسهل صفرا نیز است و حبوب اسطوخودوس و دهن ... سکنجبین و اشربه و عرق

و مطبوخ و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **اسفاناخ** بکسر همزه و سکون مهمله و فتح فا و الف و فتح نون و الف و خای معجمه یونانی سوناخیوس ... سرمان

... و بفارسی اسفناج و سپاناج و بفرنگی ... و بهندی پالک ... قطف است که سفاناخ رومی باشد **ماهیت** آن گیاهی است

معروف بستانی و بری نیز میباشد و بستانی آن مستعمل است در معالجات و بهترین آن ... **طبیعت** آن در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است در

گرمی و سردی و از این جهت محرور و مبرود را موافق است الا آنکه ... محرورین ... با کشک الشعیر و روغن بادام شیرین تناول نمایند و این هنگام میباشد نافع

... تپهای گرم ... خشک ... **افعال و خواص و منافع** آن ملین طبع بسبب قوت

جالیه ... سریع الهضم جید الغذا ... و کم نفخ تر از سایر بقول و جهت التهاب و تشنگی و تپهای گرم و امراض سینه و سرفه گرم ... و ... خوردن

مطبوخ آن با ... جهت نزلات حاره و مجرب ... غرغره آن با آب جهت درد گلو ... مفید و آشامیدن عصاره آن با شکر جهت درد گلو ...

و یرقان ... و حرقت آن ... و ضماد ... جهت درد مفاصل حار و اورام حاره و ... بول که از حرارت باشد و ضماد خام

آن جهت ورم ... و گزیدن زنبور ... مطبوخ آن ... جهت ... مصلح آن ... است با روغن بادام

یا مسکه گاو تازه و دارچینی و فلفل و ... مقدار شربت از عصاره آن تا ... مثقال بدل آن ... و تخم آن جهت ... و درد و ضماد تپهای

حاره ... و سل مجرب ... ضماد ... جهت ... اورام حاره و ... مصلح ... مقدار شربت ... درم بدانکه

اسفاناخ ... از ... با روغن بادام شیرین یا مسکه گاو تازه ... نافع ... و ...

جهت مالیخولیا و جنون و قطرب ... از سودا و صفراوی ... جهت ... و امراض ... و سل و سعال ...

... جهت ذات الجنب و حبس البول و حرقت آن و حمیات حاره ... نافع ... اغذیه ... آن در قرابادین ذکر یافت

استلیناس بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح تا و کسر لام و سکون یای تحتانیه و فتح نون و الف و سین مهمله **ماهیت** آن ...

جالینوس آن را افاریی دانسته و ایلیقی غیر آن و گفته که فاریی مشهور است نزد اهل شام و همه بر ماهیت آن و همچنین منفعت آن غیر ماهیت و منفعت
اسقلیناس است و دیسقوریدوس در مقاله نوشته که آن گیاهیست تا قامت آن طولانی و برشاخهای آن برگهای طولانی شبیه برگ قسوس کرلبلاب کبیر است باشد
و بر شاخهای آن باریک و بسیار و خیب و کم بود و گل آن ثقیل الرائحه و تخم آن ریزه شبیه تخم فالافیس و منبت آن کوهستانها و سنگلاخها
افعال و خواص و منافع آن آشامیدن بیخ آن با شراب جهت زحیر و پیچش و رفع سموم جانوران زهردار و ضماد برگ آن جهت قروح
خبیثه عارضه در پستان و رحم نافع و جالینوس در سابعه نوشته که هنوز این دوا را من تجربه ننموده‌ام و اختیار نکرده‌ام اسفنج بکسر اول و سکون سین
مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم یونانی صیفونا و بعربی زبد البحر و سحاب البحر و غمام و غیم و نشاد و صوف الحجامین و به تحفه و بفارسی ابر مرده و ابر کن و نشکر
گاوزان و بهندی جوا باول و بترکی بلود نامند ماهیت آن چیزیست که بروی سنگهای دریای شور متکون میگردد و چون در آب انداز ند آب
را بخود جذب نماید و چون بفشارند آب از آن بیرون می‌آید و آن دو قسم می‌باشد قسمی از آن که متخلل و سوراخهای آن گشاده و نرم و شبیه به پشم بی سوراخ است
ماده گویند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنگ است نر نامند طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم افعال و خواص و منافع
آن محلل و مجفف قروح و جروح عمیقه تازه و کهنه و اورام بلغمیه و ریشهای کهنه و قاطع نزف الدم و التیام دهنده زخمهای کهنه و مفتح افواه عروق چون تازه
آنرا با سرکه خالص یا سرکه ممزوج با آب یا شراب تر کرده بر جراحت تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیه قطع نزف الدم کند از هر عضوی که باشد ضماد مطبوخ
آن با عسل یا آب خالص جهت التیام زخمها و در خشک آن قروح عمیقه و همچنین گذاشتن درست خشک آن بر ظاهر جراحت اگرچه بعمق آن نرسد جهت
آنکه با وجود قوت مجففه قوت جاذبه آنرا نیز هست و سوخته آن جهت منع نزف الدم التیام زخمهای تازه قوی‌تر و جهت تقطیر آن تنها یا با شیاف جهت دیابس و جلای بصر و تفتیح افواه
عروق مفصود و جراحات جاسیه و محروق مغسول آن در ادویه عین نافع و چون قطعه خشک آنرا که در آن مطلق تری نباشد بعقر البیوه دوا یا زیت آلوده گردد و بگیر
آنرا با آتش برافروزند و سرد نگیرند با بر موضع قطع یا لیطه که خون از آن بند نشود بگذارند که حرارت آن بر الموضع برسد و داغ کند آنرا که خاکستر آن بدان ریخته شود
در ساعت خون را بند نماید بسبب چسبیدن و گرفتن آن افواه عروق را و همچنین خاکستر سوخته چرب نموده آن بروغن زیت چرب نموده بسوزانند و خاکستر
آنرا ذرور نمایند و شرب آن جهت نزف الدم خارجی و داخلی مفید و چون قطعه از آن بقدر یک قوام قرو برده بخیاط ابریشمی و یا ریسمانی مضبوط بسته بلع
نمایند و سر خیاط بدست نگیرند و لحظه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد بعد از آن خیاط را بکشند که از گلو بیرون آید قسمی که گلو بزرگ در اخراج زلو و خارکه در
حلق چسبیده باشد بی‌بدل است و چون ریزه ریزه نموده با مقراض و بروغن زیت چرب نموده بگذارند تا سوخته شود و بکشند آنرا و در مصرف گاوزان آنرا در آسیا
بخیسانند و آب آنرا گرفته بجامه بپالند جهت تصفیه آن و گفته‌اند از خاصیت آن آنست که چون آسیا را با شراب ممزوج نمایند و اسفنج را در آن گذارند
از هم جدا میگردد و مضر احشا مصلح آن آب عنزه یا ریباس است و چون خواهند که بیاشامند باید که بسیار ریزه مقرض کرده بیاشامند زیرا که در امعا درون گویند
میشود و درد مستور احراق و سحق و غسل و سفید کردن آن در قرابادین ذکر یافت و سنگها که در جوف اسفنج بهم میرسد طبیعت آن بیت دال و حرارت آن کمتر
لطف و مجفف و مجالی و مفتت سنگ مثانه نیز و غیر جالینوس زیرا که او مستبعد میداند نفوذ و رسیدن قوت آنرا بمثانه و لیکن مفتت سنگ گرده گفته اسفنداران بکسر اول و سکون سین
مهمله و فتح فا و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و نون شرابی کثیر المنافع است صنعت آن در قرابادین این کتاب ذکر یافت اسفیداج بکسر همزه و سکون سین مهمله و
کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و جیم معرب اسفیداب فارسی و بعربی و عبری ابارق و بیونانی میمونیون و حسیتون و بلیقون و بترکی قون و بسریانی
مقلیقه و بهندی سفیده و بترکی کرکان نامند ماهیت آن از قلعی و رصاص و توتیا سازند بطریق احراق و بهترین آن مستعمل در ادویه عین و غیره آنست که از قلعی کرده باشند و بعضی
از سرب سازند و نیکوترین آنست که بسیار سفید باشد و آنرا سفیداب رومی و کاشغری نیز نامند و مستعمل و مغسول آنست خصوص در امراض عین تا حرارت و حدت و لذع آن
زایل گردد طبیعت آن سرد در دوم و خشک در سوم سمیت افعال و خواص و منافع آن ملطف و مجفف بی لذع و مبرد و مسدد و مغری و قاطع گوشت زاید
فاسد و مدمل قروح و سوختگی آتش و با سرکه و روغن گل سرخ و بنفشه جهت درد سر و با ادویه عین جهت درد چشم و تبرید و بیاض و قروح و اورام حاره آن

خصوص حصول ازسرگران کہ خوب کشته با شیر دختران و باسفیدی تخم مرغ جهت درد و چون آن را کف رسته بیدو بسفیده بگلاب کرده خشک نمایند و اکتحال جهت
رمد حار و درد سرخی با قلیمیا و آب بیخ عنب الثعلب جهت منع رمد نمایندن مجرب و آب برگ عنب الثعلب لمادعات جهت باد سرخ و شوره و نزف الدم
و حکه و ورم حار و سوختگی آتش و آب گرم و با شیر جهت ورمهای حاره مفاصل و زخمها و شقاق مقعد و درد چشم و بثور آن و با مس رقیق چشم حیوانات
و با بیاض بیض جهت تنها ای و یا با روغن گل سرخ جهت سوختگی آتش که پارچه را بدان آلوده و تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل
نمایند و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و چون بر لسع عقرب بمالند نفع بخشد آزموده و چون بر عضوی که خواهند که
موی آنرا اشفت نمایند بمالند بیخ موی سست و نرم گرداند که با سانی بی درد و الم کنده شود و چون در مراهم داخل نمایند زخمها را پر نماید و لحم بر آرد
بخور و بدل آن ... مسرج ست المضار آشامیدن آن مورث خناق و قطع حیض و حمل و زیاده از یک درم آن کشنده و دستور اتخاذ آن هم بطریق تکلیس
و هم بطریق احراق و دستور غسل آن در مقدمه ذکر یافت و خوردن آن کشنده است بجهت سدد مجاری و تضییق آنها و سفید شدن زبان و متغیر شدن رنگ
و میان ... اعصاب و اعضا و اختلاط عقل و سرد شدن بدن و دماغ و خشک شدن حلق و دریافتن عفونتی که گویا ... خورده و نفس ولذع در معده و حلق
و سرفه و ضیق النفس و خواب شدید و غشی و خناق ... اگر ... نمایند ... و علاج آن ... آشامیدن مطبوخ تخم کرفس و انیسون و ...
و با عسل طبیخ ... و بعد از آن ... ست و مداومت بول ... اسفیداج الرصاص ... آب برودی نماند
ماهیت آهنگی ... صناعی ست ... طبیعت آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص و منافع
محرق آن لطیف تر و لذا جهت ... آن ... رفع آثار جرب ... کننده بشره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف ...
آن بر پیشانی ... با بیاض تخم مرغ جهت رعاف ... منع خروج دم ... و باعث الزاق ... آب جهت باد سرخ
و اورام حاره نافع المضار خوردن آن کشنده ... و قولنج و اکثر اعراض اسفیداج ... آن ... نمودن و خوردن ... شقاقل
حب النیل با ماء العسل و ... آشامیدن ... سقمونیا ... اعراض ... بول ...
اسهال نماید اگر ... عارض شود معالجه آن نماید اسفیداج بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و فتح ...
و جیم فارسی شوربا نامند از جمله اغذیه ست ماهیت آن مرقی ست که از گوشت بچه مرغ و بز غاله و حلوان و غیر اینها از گوشتهای خفیفه و لطیفه و بقول و
حبوب و غیر آن مانند ... مشتمل ... طبخ ... مناسب ... طبیعت آن ... گرم و تر
افعال و خواص و منافع آن لطیف ... صالح الکیموس و نافع ... امراض سر مانند سرسام و مالیخولیا و جنون سوداوی و سبات سهر و نسیان
سکته و فالج و لقوه و استرخا و اختلاط ذهن ... و حمق ... و امراض صدر مانند سعال و ضیق النفس و گرفتگی آواز و امراض سوداوی مانند جذام
و سوداوی مزاجان را نافع صنعت آن بگیرند گوشت بز غاله و یا مرغ بچه یا طیور خفیفه از هر کدام که مناسب باشد ... پارچه پارچه کرده در آب جوش دهند
و کف آن را گرفته ... از حبوب و بقول ... مناسب باشد ریزه ریزه کرده ... داخل کرده ... از توابل حاره مناسبه ...
... تا نضج یابد ... و ... تنها ای ... قلیل ... بمثل ...
... و تفصیل خواص صنعت آن ... ذکر یافت ... بکسر دال و سکون سین مهمله و فتح قاف و سکون نون
و ضم قاف و سکون واو و ... مستقور ... تفسیر ... گویند کرو ل ... تحقیق آنست ...
... ماهیت آن حیوانی ست ... و شیخ الرئیس نوشته که آن ورل ... نیل مصر ... نماید
و نوشته که گویند که از نسل تمساح ست که در بیرون آب بر خشکی ... صاحب شفاء الاسقام نوشته حیوانیست بسیار ...
یافته میشود ... اطراف نیل مصر ... داخل آب نیل میشود و نوشته که بعضی گفته اند که از نسل تمساح است و فرق میان او و میان ...

و در دل و صحرا هم میباشد و اسقنقور در شطوط نیل رملی و قریب بدان و پوست در دل صلب تر و خشن تر از پوست اسقنقور است و غذای دردل اشیای بری
ست و سقنقور هم حیوانات بری مانند عضایات و هم ماهی و دریا میخورد و گویند از نسل تمساح است که نهنگ باشد بر لب رود نیل بیضه میگذارد و بچه می آورد و آنچه در
آب برود نهنگ میشود و آنچه در ریگ بماند سقنقور و آن غیر دردل است زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل و نزدیک آن میباشد و دردل در بیابانها و سر سقنقور
باریک کشیده و رنگ آن ابلق از سبزی و زردی و سیاهی و سفیدی پوست آن املس و بعضی گویند فلس دار است و سر دردل پهن و رنگ آن ابلق از زردی
و سرخی و پوست آن خشن و درشت و بی فلس و این جمیع گفته که مشاهده کردیم در دردو و آن بعد صید و شگافتن آن عضایات متغیر نشده و هم بیافته و تولید آن مثل تولید
حیوانات دیگر از نر و ماده است و نر آنرا دو خصیه مدحرجه خروس مع خلقت و مقدار در جوف کمرگاه آن و ماده آنرا دو فرج است و تخم میگذارد و زیاده از بیست عدد و دفن
میکند آنرا در دل ریگ تا هم میابد بحرارت رمل گرم شده از تابش آفتاب از جامع گفت سقنقور بحقیقت آنچه است که این جمیع ذکر کرده و در عضایات نمیشود در دیار مصر گردیده
فیوم از آنجا تا بهرو میبرند و اکثر صید آن در ایام زمستان در حیله میشود که از شدت سردی از آب گریخته و خشکی می آید پس بران ظفر میابند و میگیرند و بعضی گفته از که گاه یافته
میشود سقنقور در مواضع چند از بلاد هند و حبشی در دریای قلزم و ابوالقاسم عبدالرحمن مصری گفته که مشاهده کردیم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی بسقنقور و آن حیوانی طول آن
بود سوای دنباله بقدر دو ذرع و عرض او کمتر از نیم ذرع و رنگ او زرد و مستعمل گوشت حوالی شکم و ناف و دم نزد انست که قوی و لحیم است و گوشت غیر ملح آن عرق بجانم
دمن گوشت آنرا مدتی با خود داشتم از معدن آن تا باصفهان و متغیر نشده بود و اهل آن بلاد گوشت آنرا با حموضات مانند سرکه و امثال آن بسبب شدت حرارت آن
استعمال مینمایند و آن بسیار مقوی باه است بحدیکه ساکن نمیگردد مگر بخوردن کاهو و عدس و وقت صید آن فصل ربیع که هنگام تهیج و سفاد است و باید که قبل از سفاد صید نمایند
و باید که نر باشد زیرا که ماده آنرا قوت کم است و همان روز که صید میشود ذبح نمایند و الا پیه آن گداخته و گوشت آن لاغر و ضعیف میگردد و قوت آن پس سر و دست و پای آنرا
ببندند و قدری از دم آن و از پیچ سر نیز که قوت بسیار در دم است و مذکر آن پس شکم آنرا بطول شگافند و آنچه در جوف است سوای گرده و خصیه و پیه آن برآورند
و پاک کرده نمک بانباشته و موضع شق را بدوزند معکوس در سایه در موضع معتدل الهوا بیاویزند تا آنکه خشک گردد و از فساد محفوظ ماند که باید در سایه بید یا نخل معلق گردانند
بیاویزند زیرا که موش را محبت بسیار با تخم است اگر آنرا آویزان نکنند نقبی که موش خود را بآن تواند رسانید و از گرد و غبار هم محفوظ ماند و الا موش خود را رسانیده
تمام تخم آنرا میخورد و همانکه قوی ترین گوشتهاست اعضای آن در تقویت باه کمرگاه و ناف و دنبه و بالا گرده و خصیه است و بهمین نمک آن مواضع قوی ترین نمکها
مواضع دیگر است مؤلف نیز در مرشدآباد در سنه یکهزار و یکصد و چند و یک که زمان نواب شجاع الدوله صوبه دار بنگاله در خدمت عم عالیقدر خود سید حکیم علی نقی خان
مخاطب بعلوی خان ثانی قدس سره مشاهده نموده که از تیره صید کرده آورده بود و طول آن تخمیناً دو ذرع عرض آن نیم ذرع و دست و پای آن کوتاه و ناخنهای آن بلند و رنگ
آن اغبر و پوست آن مانند فلس چیزی نبود بدن آنکه اثر فلسی جدا گرده و قبل از این نیز شنیده که آورده بودند و بعد از آن نیز و در اسلام آباد نیز شنیده شد
است و هم میرسد و لیکن از کسانیکه تخم و نمک آنرا استعمال نموده خورده خواص چندانی مسموع نگردید طبیعت تازه غیر نمک سوده آن گرم و تر در دوم
و بعضی تر در اول گفته اند و نمک سوده آن گرم در سوم و خشک در اول و کهنه آن در دوم **افعال و خواص و منافع** آن خوردن گوشت آن جهت
فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض بارده اعصاب و تسخین بدن و تقویت باه مفید و در امر باه آوردن نعوظ دارو زحیح
بحدی مبالغه نموده اند که شاید بمبارکت رساند خصوص که با عسل و یا با طبیخ عدس شرب نمایند به وزن یک درم و با تخم مرغ نیم برشت و یا جلاب که معین فعل آن اند
تناول نمایند تخصیص گوشت مواضع مذکوره و پیه و ذکر آن و شاید در بلدان حاره یا به و بعضی از جهت چنین باشد و در بلاد دیگر هوای آن حار و
رطب است اثر آن ضعیف بود خصوص آنچه در بلاد هند و بنگاله از کوه پایه بسبب کثرت رطوبت و نمک آن را چون بکوبند و بر روی تخم مرغ نیم برشت یا تخم
چیری بپاشند یا شده بخورند و هم چنین تماسا آنها خصوص نمک پیه و سر آن با دارچینی سوده و بر زرده تخم مرغ پاشیده جهت تقویت باه عظیم الفعل
زیاده از گوشت و پیه آن مهر باه گویند طلای خون آن با ملح و آنچه تغیر رنگ و منع برص میکند و گفته اند که سقنقور انسان را میگزد و طلب
آب میکند اگر یافت در آب میرود و اگر نیافت بول میکند و در بول خود می غلطد و چون چنین کرد در ساعت انسان می میرد و

اگر در انسان سقیت کرده در آب فرو رفت قبل از رفتن آن دیار در بول خود غلطیده سقنقور بر پشت افتاده می میرد و انسان صحت میابد و این خاصیت است عجیب مر تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بحسب مزاج و سن و فصل و بلد موافق از جهت بارده و رطبه مضر امزجه حاره یابسه خصوصا کرده مصلح استعمال نمایند و اسحاق گفته مضرست بسر و مصلح آن عسل و بدل آن سمکه صیدا و تعقیب خشک گاو کوهی و بعضی گفته از خصیه الثعلب است و عمل تراو
جوارش سقنقور و معجون آن و غیر آن در قرابادین ذکر یافت استقوردیون بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و راء مهمله و کسر دال و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و آن را سقوردیون بحذف همزه نیز گویند لغت یونانی است یعنی ثوم الحیه و معروف بثوم الکلب و بسیر صحرائیست و بفارسی موسیر نامند ماهیت آن دو صنف میباشد صنف اول کوچک و بیدانه و پوست آن از آن جدا نمیشود و طعم آن تلخ و تا قبض و انواع و آن را سقوردیون جبلی و مصری و کراث بری نامند و برگ آن ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی و گل آن مایل بسرخی و ساق آن دراز و منبت آن صحرا یا در بالای کوه ها و صنف دوم مانند سیر بستانی بحسب شکل و برگ یک دانه و طعم آن تند و تیز و نفیس تر و با عطریت و بکر
میر محمد مومن گفته که صنف دوم آن مرکب از دو دانه و بزرگ ساق و گل آن سفید است طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه افعال و خواص و منافع آن محلل و جالی و مدر بول و حیض و تریاق زهرها و در جمیع افعال قوی تر از سیر بستانی و انشاء الله تعالی در حرف الشین در سوم مشروحا مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الکراث گویند مفصل و محلل آن در افعال مذکور و بهتر و منقی النفس و امراض طحال و استسقا را نافع و تخم آن بغایت مبهی مبرود المزاج است استولوقندریون بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم تاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون راء مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانیست
یعنی مزیل الصفار و بمعنی کادی الییرز نیز گفته اند بجهت آنکه گدازنده و زایل کننده سپرز است و اهل اندلس اقربان و سبزه شهود و مکیف آن سبزیست و بشیرازی زنگی دارو نامند ماهیت آن نباتیست بی ساق بی تخم و بی ثمر و منبت آن سنگلاخ و جاهای سایه و برگ آن مشرف مانند برگ بسفایج و طرف اسفل برگ آن مایل بسرخی و در جنب طرف بالا آن سبز و از یک بیخ رسته و بهترین آن نگین سرخ آن است طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و صاحب تحفه گرم در دوم و خشک در سوم نوشته افعال و خواص و منافع
آن محلل و ملطف و مفتح و مدر و مفتت و جهت صرع و فواق و یرقان و طحال و امراض سوداوی شربا و ضمادا و بجهت دیسقوریدوس گفته که چون با شیر شیر
و خیل و سرکه بیاشامند و بر طحال ضماد نمایند تحلیل دهد آن را و چون بسایند و با شراب بیاشامند جهت فواق و یرقان و تفتیت حصاة گرده و مثانه و تقطیر البول نافع و گفته اند خوردن آن چهل روز با عسل نافع ورم سپرز است مجرب و تعلیق آن مانع الحیض است و سزاوار آن است که تعلیق نمایند آن را در روز
و در شب که ماه نقصان داشته باشد مقدار شربت آن تا سه درهم و با نخاعیه مضر قلب مصلح آن صمغ عربی و مضر مثانه مصلح آن عسل بدل آن پوست بیخ کبر و گویند دو وزن آن
کمازریوس و گویند مرجان سوخته و صاحب تحفه آن را بیخ کبر بری دانسته و شیخ الرئیس نیز باین معنی اشاره نموده در مفردات قانون که قیل انه نبات یخرج فی اماکن کثیر
الفی و قال قوم انه ضرب من الاقیل و قیل غیر ذلک و بالجمله انه دو بیمحهولة الماهیه است اسقیل بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و لام لغت یونانیست
بصل و عنصل نیز گویند و در بعضی لغات اسقیطون و بعربی بصل الفار و بصل الخنزیر و بصل الزیر و بصل العنصل و بصل القیء و عنصلان و بفارسی پیاز دشتی و پیاز موش جهت آنکه کشنده موش است و
بهندی کانده و کندر نیز نامند ماهیت آن بصلیست شبیه پیاز و مردی شکل بزرگ و کوچک و جبلی و بری میباشد و بزرگ آن تا نیم رطل در زیاده نیز کثیر الوجود و اکثر
بلاد و نساجان بنگاله اکثر لعاب آن را جهت استحکام و سختی بر ریسمان تار و پود کرباس در وقت بافتن میمالند و برگ آن شبیه ببرگ زنبق و سوسن و نرگس میباشد و گاهی
بلندتر و عریض تر از آنها و ساق آن با تجویف و بسیار طول بقدر دو بالشت بسیار آن ساقی اندک عریض بر می آید و بر سر آن گلهای سفید طولانی و در وسط گلها سفید و برگی مشتمل بر شش
برگ و در وسط آنها خطوط ارغوانی طولانی و در وسط گلها پنج تا هفت عدد تارها باریک ارغوانی و بر سر آنها چیزهای هلالی الشکل اندک بهن زرد رنگ و بعد خشک شدن پیاز
میگردد و بوی گل آن فی الجمله شبیه ببوی گل نیلوفر و گل بعضی سفید مایل بسیاهی و تخم آن مانند تخم پیاز و بزرگتر از آن و بهترین آن امرودی شکل زرد مایل بسفیدی
براق شیرین طعم با حدت و تلخی متوسط در بزرگی و کوچکی طبیعت آن گرم در سوم و خشک در دوم با رطوبات فضلیه و رطوبات محرقه و مقرحه در سوم مشتمل است گفته

افعال و خواص منافع آن جهت اکثر امراض مرطوبه مانند لقوه و فالج و استرخا و رعشه و دردهای بارده و سبات و دوار و سدد و ... و استسقا و فالج
... تقویت باه و معده آن و منع نزول آب به چشم و درد گوش و ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و خشونت سینه و تقویت حلق و ... و تقویت
معده و ... و ... ورم و لینت ... آن بر سر معده و یرقان و استسقا و صلابت طحال و نقرس و وجع مفاصل و عرق النسا و تفتیت حصاة مثانه
و سلس البول و ادرار حیض و استسقا و ... تریاق ... اوجاع اعصاب و ... اشتعال ... اعضا ... نافع جهت ... منفتح ...
... و ... تعفن ... سهل ... مقدار آن ... قدری ... یک مثقال و نیم آن را ناشته
بخورند ... **امراض راس** خوردن یک مثقال شونیز آن بتنهائی و یا با شراب عسلی و یا با عسل جهت ... دوار و ...
و صرع و مالیخولیا و استرخا و فالج و لقوه نافع ... ضماد ... آن بر سر صاحب ... بتنهائی و یا با خل خمر و یا با شلث و همچنین ضماد آن بر ساقین
... و ساقین صاحب سبات ... جذب مواد ... و ... بآتش گرم کرده آن ... بتنهائی
یا با ... و ... و ... مستعمل ... به کرات ... اقتصار ... بر ساقین و قدمین و
... بعد از ... قدمین ... بتنهائی یا با ... فارسی ... و ... برگ ...
... سایند ... روغن یاسمین ... روغن ... تا ... گرم شود ... اعضای مذکوره بمالند و همچنین ... در ثقل السامعه
... **امراض الصدر** ... معده و ... جهت ... ضیق النفس و ...
... سفید ... مقل ... نافع ... و ... سپستان ... سعال ...
... تقویت معده و ... یرقان و ... ربو و نفث الدم ... ضیق النفس و
... خوردن ... آب ... آشامیدن ... جهت ... ضیق النفس ...
... بکوبیده ... گرفته در زیر آتش ... آن را ...
... بقدر ... مثقال با ... شکم ... یک قیراط ... آن ... بکوبند ... قوی است
... آن را با سرکه بکوبیده در حمام ... مالند زائل سازد و مجرب ... روغن زنبق ... ناخشک
... گرد و ... روغن ... جهت ... و درد مفاصل و نقرس ... گوش ... آن ... بتقطیر ... کرب جهت
... نفخ ... جهت ... آب ... نافع
بقدر ربع آن کوبیده ... موضع داء الثعلب ... آن چندان ... که ... آلوده گردد زائل گردد ... و ...
... و گویند ... کشنده ... و بالخاصیت قاتل موش ... و ...
... جهت ... آن ... سنگ ساییده ... و گویند چون ... از ...
... با صلاح آورد ... آن ... و جهت ... معقده ... و چون کوبیده ... کرم
... و ... میان ... بیرون آورده و ... آن ... گرم و ... آن
... و ... مضر ... مصلح آن ... مصلح ... مقطع ...
... و بعضی گفته اند مصلح آن ... بعضی گفته ... تریاق ... باشند ... اکثر ...
... زمین ... حاد و ... آن ... اشیای مذکوره و ... تخم مرغ ... سرکه ...
... مقدار شربت آن تا ... درم ... مصلح آن ... حلبه

٨١

بخ آشناسیون کشیا بارده و لعاب سبزی و آب میوه ها سرد و امراق حرب بیل آن گویند لهذا آن آخور دلون که میر حرارت باشد و فرود آتیز بود که مثل [illegible]
آن وح و قلت آن حار و هیج کبریت مدلیق خفی بشودن و تسویه و خل سکنجبینا است و دار و دار و نان اشربه خربزه و از وی مستعمل در یاق فاروق
حدقات و معاجین آن با خواص و منافع آن ما در قرابادین این تفصیل ذکر یافت اسکتو طینت تکا این سعدست که بهای ریشه گیاهی بلغتو نامند
[illegible] ساگویند و آن بیخی مدور و بسیار لذیذ و شیرین ولشبیه بخود می دیرگ آن بیکتر از برگ کراس است و زیاده بر ساقه کشیاشد ابی خرد
ابی برگ و در ریشه ارتا قریب تا بیا میرید اسکنده بکسر هزه و سکون سین مهمله فتح کاف عجمی و حقانی نون و دال باسم دوا آسند بسیت ماهیت
آن بیخی است اندک تلخ و لطیف یک بجنبت و کمتر از ان و اندک با ریک طلا هر باطن آن سفید مائل بزردی بهترین آن ناگوری است که زندگی گرم و نکهه دار
طبیعت آن گرم و خشک و رطوبت فضلی **افعال و خواص و منافع** آن مقوی ضیق النفس و دره اعضا و برص نافع و جهت دفع اورام بدیه التقو
بدن و مقوی تقویت باه و عدم و کرد و دفع فساد بلغم و سودا مفید مایل شهدا حمد بر سایر تا تیم مقام این سفید میدانند و لهذا اکثر در لدو و بیا بیخیه در زنان
بعد از وضع حمل استعمال نمایند اسل **اسل** بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام لغت عربیست و به بندی کسرانی نامند **ماهیت** آن نباتیست که از ان حصیر میبافند
و در سایها و زمینهای آبدار و قریب آن میروید نر و ماده میباشد نر آنرا که او ان نامند تخم آن سیاه مائل بستاره و بزرگتر از تخم ماده و گیاه آن خشن و سطبر تر از ماده
آن و شاخهای آن باریک بی شعبه و در عراق ریسمان و غربال بیز از ان میسازند و دلیقوریدوس گفته که آن دو صنف میباشد صنفی آن اطراف آن تیز
و آنرا اسجویس گویند و این صنف نیز دو قسم بود و یکی بی ثمر و دوم با ثمری سیاه مستدیر و قصب این صنف غلیظتر و پر گوشت تر از قصب صنف دوم
و صنف سوم آن غلیظتر و شاخهای آن بیشتر و قوی تر از دو صنف اول و این با اسجو نوس نامند و ثمر این صنف بر اطراف آن میروید شبیه بثمر صنف دوم
هر دو صنف آن مرکب از جوهر ارضی بارد غالب و جوهر هوائی حار اندک **افعال و خواص و منافع** آن ضماد آن جهت تحلیل اورام و تسکین وجع و نیز و ما نیمو لیا
و استسقا و آشامیدن ثمر بریده و صنف آن بقدر یک درهم با شراب ممزوج جهت قطع اسهال نزف الدم و ادرار بول و آشامیدن ثمر صنف سوم
آن بنایت منوم و تا یک درهم آن موجب سبات و ضماد برگهای تازه متصل بیخ آن جهت گزیدن هوام و طلای خاکستر بیخ آن جهت قطع نزف الدم و جمیع
اعضا و تحلیل غنازیر و رفع حکه نافع و مصدع و مسبت و مصلح آن کلنکبین عسلی و ملا قلی و فرشی بودن مفتی تریاق آن که باوه است جهت ابدان قویه مستقی و
غلیظ آن جهت ابدان یابسه مفید **اسلیخ** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح لام و سکون یای تحتانی و خا معجمه نزد [illegible] لغت یونانیست و اصلی ندارد و [illegible]
نیز نامند **ماهیت** آن بستانی و بری میباشد بستانی آن گیاهی است نبت آن بگذار با و شاخ آن و ساز زرد رنگ برگ آن شبیه برگ ترتیر نامند
و مستعمل صباغان منسوب است و آنرا لیرون گویند و شاخهای آن باریک زرد رنگ شبیه به تجویف و برگ آن باریک اخضر و برگ بری آن کوچکتر از
بستانی و مایل بسرخی و ساق آن با شعبها کسیار بهن بر روی زمین و اطراف شاخهای آن غلافهای بسیار و متراکم بعضی بالای بعضی شبیه بغلافهای بیخ و لیکن از انها نرم تر
و کوتاه تر و اندرون آن غلافها تخمهای بسیار باریک سیاه در ریشه های آن بسطبری انگشتی و رنگ آن مایل بسرخی و زردی بسیار تند طعم و نبت آن بگیرانا
و کوهها بالی شجار و این را بالیونانیه الریال نامند **طبیعت** قسم بستانی آن گرم در سوم و خشک در دوم و بجای آن دو برابر کیفیت آن زیاده **افعال
و خواص و منافع** آن بستانی جهت تحلیل الفضل و افنا و غلیظ و رفع اورام و سموم و حفظ و دفع حمیات [illegible] جهت دفع اورام بلغمی [illegible]
[illegible] آن با آب جهت جرب نافع و بیخ و تخم آن بری جهت [illegible] غلیظه و گرم سعده و قولنج ریحی و یک درهم آن جهت گزیدن عقرب و سموم
[illegible] گویند خوردن و ضماد بودن آن انتبان [illegible] جگر [illegible] و وجع مفاصل [illegible] باشیخ بالسویه [illegible]
[illegible] و هر روز دو درهم [illegible] تا نصفین [illegible] بالکل [illegible] مقدار شربت آن نیم مثقال [illegible]
[illegible] سود سالنج [illegible] **طبیعت**
آن گرم در سوم و خشک [illegible] **افعال و خواص و منافع** آن [illegible]

جهت شدت حبت آن زیرا که حمل از بروج ناریست و بسبب شدت گرمی آنرا بروج ملتهب میامند پس ا علایکه دران کرده شود تیز حرارت را و در آنجا تاثیر بسیارست تقلو ربوست مطبوخ آن و بشراب جهت درد و گوش منعضمه بدان جهت درد دندان و روغنی که دران دندان بارو سوز بره آن جوشانیده با جهت جذام و تماثیل سریع الاثر است و تعلیق دندان آن که در حالت حیات آن کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت رفع تب لرزه نافع و اطلا بر فندی جواریس گفته اند که چون شکم آنرا از سر تا دنباله بشگافند امعای آنرا بیرون آورند و از شاهسفرم خشک که باب جنبانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محکم بدوزند و در آتش نهاده بپزند تا پخته شود پس آن شاهسفرم سایه آورده به برص تازه ضماد نمایند دو سه بار که بگذارند پس باز کنند مجربست و امین الدوله محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره ماهی بیح امر شاید که از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخ دار جهت تب ربع و تعلیق ملخ الحیه که عبارت از پوستی است که هر سال ماری بیندازد بر درک زنان سبب سرعت ولادت و تجربه آن سقط جنین و تجفیف واذ لیاس که مارا چون پاره کرده و لیده از حمی سائیده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب الست لند و اکتحال پیه آن مانع نزول آب و بهن و رماد مطبوخ آن در قواد بن کرانف **فصل الالف مع الشین المعجمه اشترغار** بضم همزه و سکون شین معجمه و ضم تا مثناة فوقانیه و سکون سامهمله و فتح غین معجمه و الف و را مهمله صاحب برهان قاطع نوشته که بهندی آنرا تودره گویند اشترغارست آو اول آن لغاری شوک الجمال است و در بان بذبیل الجمل و به بحیل الغارسیح است و در شیرازی بیونانی فراجیون و آثار یون و بناتی شلشه نیز دارد اهل مصر لحیل و بهندی اوست کتاره نامند ماهیت آن نباتیست شبیه به بادآورد و گل آن زرد و سفید و خار آن و ساره عداله آن که کمتر از سانه باد آورد و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و غیر گشت دارای بار کیترین بیخ و بدبو و بدطعم و تند و تلخ و حلاله و در سب با نبل انجدان و مترجم کتاب ابوریحان گوید که نبات شیر خارست از جهت تجربه تعداد آنان اما بر گرفتم چون انجیرم آن پدید آمد و بدست من سپید آمد و منع آرایش کرد و رفته آنجا احت یافتی بر بهت آن خراسان گیستان معدنجان جبال و صل لخواد دره و ز بابجان بهترین آن خراسانی اجوده و مختار آن سفید سبک خالص که از زردی و سیاهی قلیل المرارة و معتدل الجرم کم گره مصمت با اندک حرافت بشاعت آنست و منشورش بیخ الحذاء معران میناید و اهل خراسان باگوشت طبخ نمایند و شیخ داود گفته دو قسم میباشد طویل و غیر طویل طویل آن موسوف لشیار بسیار است و این رومی است و فرق میان آن و میان باد آورد آنست که تخم آن کوچک مشهور تند و ما عصیفری و گیاه تر و تازه آنرا مانند کاهو در سفل میخورند و تخم باد آورد زرد و سفید و خار آن کیاه آن طولانی و در بن تلخی و قبض میباشد و بهترین آنست که از سه مویه می آورند و گر سفید بیخ انجدان خوردسانیست مجلس شده محلل بیخ آن ایضه بسبب که پیدا دفعه آن بهتر غیر مجلل آنست مد گو آن بهترست از جرم آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و بیح در دوم گفته **افعال و خواص و منافع** آن مفتح سده و مسخن معده و مشتهی طعام و منبه آن مدر بول و رافع یرقان و اسهال برار معده خلفه و با قوت تریاقیت خصوص حل آن و آشامیدن یک مثقال از جرم آن جهت تب لرز عفونی و با بلغم حفص مخلوط البسو و بیح شهوت طعام و ضعیف آن جهت حتابی و رطوبات معده و تقویت آن و دفع یرقان و اسهال مراری خلقه و مرسوم بارد و جمیع مفاصل نافع و طلای سرم آن با سرکه جهت اورام بارده تسکین درد آن و دفع سموم و سرکه آن در قوت مانند سرکه عنصل و در افعال مذکوره به نهایت بهتر از جرم آن معده و شربت از سرکه آن تا پنج مثقال از جرم آن تا دو درم مضر بانه و بگرده و مصلح آن ربع و بعلی المهضم و اختشا و بلیخ آن مدمن میباشد بسبب یبوست آن بالکلیه بسبب نفوذ در عروق قباء آن و در جرم معده و مصلح آن شربت او مدیپاس بدل آن بخودون مروق الجبت کرده و جگر سیرتانج و قدر شربت آن تا سه اوقیه است و منسخت حل و سکنجبین در ق آن ستر اباد این کتاب کردانت **اسپیحیں** بکسر همزه و سکون شین معجمه و کسر غای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و صاد مهمله لغت عربیست و بیونانی خامالاون لونش یعنی مختلف الالوان نامند زیرا که بسبب اختلاف آنها برگ آن سفید و سرخ و ازرق میباشد لوقش یعنی سفیدست و معروف و بشکل لکات ست جهت آنکه از آن صمغ مانند مصطگی بعمل می آید و زنان بجای مصطگی استعمال مینمایند حکیم میر عبد الحمید نوشته که بهندی نیکم نامند و در راه سند بن از بنگاله بسیارست **ماهیت** آن صاحب اختیارات بدیعی نوشته که درخت کرم دار است نوعی از ماهر یون بیونانی خامالاون لوقش گویند و بعضی اسپیالانه نامند و در کوهستان شیراز بسیار بود و آنرا اسپید اندر فیلزهی بارکشی بیش خوانند و با مرهم آورند خامالاون لسن خوشند و تعبیر آلیس سیاه بوده صاحب تذکره ع فیره نوشته اند که دو صنف میباشند

سفید و سیاه و صحرائی و کوهی مجموع را برگ شبیه برگ کنگر و سیاق و بیخ آن سفید و ساق سرخ ... و شبیه بخار کنگر و گل آن منقش شبیه ... آن شیرین و تخم ...
آنا که از تخم و یک بیخ آن سبز آید باشند مصلح زمان استعمال نماید دنیا که عروق آن ... خوشبوئی و کراهیت طعم آن شیرینی ... آن ...
برگ از قسم اول نرم تر و ریزه تر و تازه آن سرخ و خشک آن سیاه و ساق آن ... سرخ و قبه و گل آن خار ناک ... آن
سیاه و گاه دوران ... باشد و اندرون آن سرخ ... مستعمل بیخ آنست ... خواص آنست که ... حوالی آن ... آنرا ...
سبت آن مسک ... سفید آن در دوم گرم و خشک ... سیاه آن ... گرم و خشک گفته ...

افعال و خواص و منافع سفید آن آشامیدن ... آن جهت ... جنون ... و بول ... و با طبیخ ... جهت ...
... جهت ... و گزیدن ... و اسهال ... و استسقا مفید و ... آن ... احشا و تحلیل ... باطنی و طلاے آن ... جهت
تحلیل اورام بارده و ظاهری نافع مقدار شربت از آن تا پنج درم و مصلح آن ... اسیاه جهت ... و شستن آن
... و مشروبات ... و طلاے آن ... جهت ... بارده و ... آن بر جراحات ...
... و طبیخ آن ... جهت قطع ... اسنان و ... باسله ... آن
... آن ... جهت تسکین وجع دندان و با مراہم ... جهت ...
... آنرا با سویق خمیر نمایند و با آب ... و سنگ ... آنرا ... آن ... قوی و دندان کرم خورده ...
... جهت ... **اشراس** بفتح همزه و کسر آن آمده و سکون شین معجمه و فتح را ... الف و سین مهمله ... سریش ...
ماهیت آن بیخی است ... زیرا که ساق ... کوتاه و کرم ... گل آن سفید و ساق اشراس ... و عریض ... برگ ... بیخ ... ان ... سریش
آن ... و بطعم ... شیخ الرئیس ... عبارت که اصل ... اشراس **طبیعت** آن
در اول گرم و خشک ... آن در دوم گرم ... خشک **افعال و خواص و منافع** آن آشامیدن آن جهت ... حادث از ...
... و چون ... کرده ... جهت ... ناسور ... داء الثعلب ... و ...
... و ... عصب ... و بادر ... و ... جهت ...
آن ... و تخم آن ... الدم ... جهت ... آن ...
... آن ... مقدار شربت آن تا پنج درم و ... آن ... ان ... و ... است گویند ...
... آنرا سائیده و با آب ممزوج نموده ... ساز آن ... زیرا که ... بسیار ...
آن ... **اشق** بضم همزه و فتح شین معجمه و قاف ... فارسی ... و ... لغات ... و ... بتشدید ... و شین ...
... شیخ الرئیس گفته که
... گفته اند ... غلط کرده ... آن ...
... آن بلادی ... بر ان ... شام ... و ...
... آن بلادی ... آنرا ... آن ...
... شبیه ... آن ... آن ... باشد ...
... باشد ... آنرا ... نامند ... آن ...
... ساق آن ... سفید ... آن ... شام ... آن ...

آن سفید نرم صاف خالص سریع الانحلال است و مغشوش سکبینج می نمایند و فرق آن بروی رنگ مغشوش آنست که بقیت تیز و فرق بوی آنست و خالص آن
را اشنا بزرگ مخالف صلب تلخ و تیز بوی جید میباشد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته جنس نباتیست که آنرا الشیرازی ببران خوانند طبیعت آن گرم در اول
دوم و بعضی در سوم و در آخر اول خشک و محقق گرم و خشک در دوم گفته افعال و خواص و منافع آن محلل و مجفف قوی لطیف جالی جاذب از عمق بدن
و اندک ملذع و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق بحدیکه جاری میگرداند خون را از افواه عروق و مصلح مسهلات است و لهذا داخل مسهلات کرده میشود جهت
اصلاح عمل آنها امراض الراس آشامیدن آن با عسل جهت صرع و فالج و خدر و تشنج رطب امتلائی تریاق است از یکمثقال تا دو درم و متوسطین را یک درم
و ضعفا را ربع درم یا قریب آن جهت آنکه اسهال بیاید و منع میباید آنرا و همچنین آشامیدن مقدار یکمثقال آن با ماء الشعیر و حسی [illegible] با ماء العسل جهت
منع [illegible] و چهار دانگ نیم [illegible] عسل مصفی و با طبیخ زوفا یا طبیخ انجدان برای تشنج رطب امتلائی نافع و غرغره محلول آن با آب گرم جهت امراض مذکوره
و سایر امراض دماغی بارد رطب نافع [illegible] و سدر و استرخا و لقوه و امثال اینها و خفقان سوداوی و بلغمی نافع برای آنکه می باید [illegible] و رطوبات
بسیار از دماغ و اعصاب ناخن [illegible] و تحلیل [illegible] امراض العین والحلق والصدر و غیرها طلاء آن با سرکه جهت
شعیره [illegible] خشونت اجفان و جهت جلای بیاض و شعیره و جلب رطوبات و قروح غایر العین و رفع ظلمت [illegible] آشامیدن
یکمثقال آن با ماء الشعیر [illegible] لعوق [illegible] جهت ربو و عسر النفس و انتصاب النفس و خناق بلغمی و تنقیه قروح [illegible] تنقیه آن و با عسل
نیز جهت تحلیل [illegible] و تنقیه سینه از رطوبات لزجه و عسر البول و وجع خاصره و مفاصل و عرق النساء [illegible] مقدار نیم درم تا یکدرم یا یکمثقال
آن در مطبوخات مناسبه [illegible] جهت درد [illegible] و تحلیل ریاح سده و [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] و اخراج جنین [illegible] و کشتن کرم امعا و حب القرع و ادرار فضلات و حیض و رطوبات نافع و [illegible] جهت ورم جگر و سپرز و استسقاء
صلابات انثیین [illegible] طلاء آن جهت تلیین صلابت مفاصل با سرکه جهت [illegible] جهت خنازیر و تحلیل صلابات و با عسل [illegible] جهت
تحلیل تحجر مفاصل و با سرکه [illegible] جهت [illegible] و عرق النسا حادث از مواد بارده و [illegible] جهت کلف و بهق و آثار جلد [illegible]
آن با عسل [illegible] پیکان [illegible] شیخ الرئیس گفته خوردن آن با طلا [illegible] شراب است [illegible]
[illegible] و اخراج جنین [illegible] اختناق رحم [illegible] و چون [illegible]
[illegible] تحلیل اورام [illegible] گوشت صالح جید [illegible] و بالجمله منافع بسیار
[illegible] مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکمثقال مضر معده [illegible] مصلح آن
انیسون [illegible] مصلح آن [illegible] استعمال نمودن آن سکبینج است [illegible] اشنان بضم همزه و سکون
شین [illegible] و نون در آخر لغت [illegible]
آن انواع است یکی [illegible] آن گیاهیست [illegible] برگ شاخهای آن باریک بجای برگ [illegible] میباشد و همیشه تر و تازه و پر آب گیاه آن
[illegible] آتش آن بسیار گرم [illegible] و زمین [illegible]
[illegible] آتش [illegible] سوخته [illegible] جمع شده منجمد میگردد مانند [illegible] بزرگ یا کوچک و آن
عبارت از قلی است و [illegible] شده [illegible] خشک [illegible] و از آن درمی گذرند و نیز نوع دیگر
[illegible] گیاه آن [illegible] و شاخهای آن باریک پوست درخت آن مایل بسرخی و برگ آن ریزه [illegible]
[illegible] رنگ آن سیاه [illegible] و طعم آن [illegible]
[illegible] گیاه [illegible] تازه [illegible]

و رنگ آن مناسب سرخ میباشد برگ آن مانند برگ سداب و نرم میباشد و نوعی از آن سفید میباشد و آنرا خود و العصا فیر نامند جهت مشابهت آن آن و نوعی

سبز است غاسول فارسی یا اسپ گوشیده آب آن ملک اصل مینامند و تحقیق ماده در کتب بکار میبرند و آن فیرالوقانس است بهترین آن سفید آنست

که مسمی بخز العصا فیر است **طبیعت** آن گرم در سوم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص و منافع** آن جالی و محرق و منفی و مفتح و مدر قوی محلل

فضول غلیظه و مدر بول و حیض و مسهل و درم سپرز و مسهل زرد آب جهت استسقا نافع و یک درهم آن مقیئ قوی و سه درهم آن مدر بول و حیض و دو درهم آن مسقط

جنین و زهره و درد و ورم آن کشنده و طلاء آن جهت بیرون گوشت زائده زخمها و سنون آن جهت جلاء دندان نافع و مداومت آن مفید

دندان و مصلح آن تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلح آن عسل است **اشنه** بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و ها بیونانی بریون و بتخرشبة العجوز

و مسک ... بفارسی ... **ماهیت** آن چیزیست شبیه بریسمانهای باریک بیس ...

و در هم پیچیده بر شاخهای درخت بلوط و صنوبر و سایه درخت بهم میرسد بهترین آن آنست که بر درخت ... و آن سفید و خوشبو باشد و بدترین آن

سیاه آنست **طبیعت** آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت قابضه شیخ الرئیس گفته که در آن برودت ... با اعتدال و قوی گرم در اول و خشک

در دوم و بعضی گرم و خشک در اول و بعضی گفته بارد و ... و تحقیق آنچه از درخت بلوط بهم رسد و با کلیه مختلف میگردد طبیعت آن باختلاف آنچه بر آن میروید

افعال و خواص و منافع آن مجموع آن با قوت قابضه و محلله و ملینه خصوص ... لطیف که در ... جوهر روح و مقوی آن و بسبب

قبض ... موجب متانت روح و لطافت که ... مقوی قلب جهت امراض القلب و الدماغ و سائر الاعضا

... آن ... روح حیوانی و متانت ... آن جهت خفقان و صرع و تقویت معده و باه و منع غثیان و قی و تفتیت حصاة و وجع کبد نافع و جهت

تلیین و تحلیل و قبض آن معده را خوشبو گرداند و رفع ... آن ... شراب ... خواب ... آور و خصوص صبیان را و تقویت معده و ...

و نفع درد ... آن جهت صداع ... و صرع و ... و آن ... جهت سکته و صرع و اختناق رحم و ... آن جهت تسکین ...

اورام حاره و صلابت مفاصل و وجع رحم ... ضعیفه ... ماند ...

... رفع آلام حاره ... و تلیین صلابات و رفع اورام و تقویت معده و جگر ... جهت ... منوم اطفال است

... آن جهت تقویت چشم ... که از درخت بلوط باشد جهت ... و حرارت چشم ... گوشت ...

... جهت رفع ... و تحلیل اورام ... معده ...

آن ... خوشبو ... ماننده ... غالیه ... والمسک ...

میگردد ... در کتاب ... حکیم میر عبدالحمید ... در کتاب ... فرنگی دیده شده ...

و قسم ... بر شاخهای ... گویند **طبیعت** آن ...

... جهت ... اعضاء و مفاصل ... **فصل الالف مع الصاد المهملة اصابع الصفر** گفته اند معروف بکف مالیشه و کف مریم است و ...

... **ماهیت** آن دو قسم میباشد قسمی بیخ گیاهیست برگ آن شبیه ... و ساق آن باریک ... و گل آن ... از پائین ساق تا بالای آن

برگل و بیخ آن ... شبیه به پنجه ... سفید ...

و طعم آن اندک شیرین ... و قسم دیگر ... شبیه ... گرم ...

... و کف مریم گفته ... **طبیعت** آن گرم در دوم و خشک در سوم ... **افعال و خواص و**

منافع آن ملطف و محلل قوی فضول غلیظه و منقی اعضاء عصبانیه و تریاق سموم ... جهت ... سوداوی ... تقویت ... اعضاء

و وجع مفاصل ... آن جهت ... و سقط جنین ... آن ...

دعصر مجرورین و مصلح آن کمتین مقرقلب و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن را حبون ادرامن سوداوی یک وزن و ثیم آن ہزار حشیشان و ثلث آن سدا **اصابع فرعون ماہیت** آن سنگهائی ست بمقدار انگشتی شبیه بنی مجوف و گره دار با اندک پہنی و رخاوت چون برہم خورند صدای آهنگ از آنها برآید از اطراف یمن حوالی شجر و عمان خیزد و منفی از آن بار طوبت سیاهی میباشد و این ادر افعال قایم مقام مومیا شده و دانسته اند و بهترین آن مخطط سبک و دو شکن نرم آنست و اهل مصر بدل حب لوبیه نیادو آنجا دو وما نشناسان میفروشند و فرق میان هر دو ظاہر ست بی خبر آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص و منافع** آن قاطع نزف الدم و ملحم جراحات و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته استعمال نمایند جهت التیام جراحات عدیل ندارد و انطاکی نوشته که نوعی از آنها در مصر و یمن کم بتنبیر مدید به بودم سبک پیش و مجوف و شاید که این بهتر باشد از انچه ذکر یافت **اصابع الاصوص ماہیت** آن بسیرم صیدیه الورکیاتی صنف نبات آن نکرده و گفته آن دوائی ست ہندی تخم آن مستعمل بلاد با دشبیه بشلتوک چون سابتہ دیده آن نگاهدارند پوست آن شق شده منوی از آن ظاهر گردد مانند منبه صدر تحریک باه بسیار موثر حکیم عبدالمجید در حاشیه تحفة المومنین نوشته نبغت

حاندیس بیابان نامند و آن نباتی ست مابین شجر و گیاه و بلندی آن بقدر یک ذرع و زیاده و برگ آن شبیه برگ گل عباسی و از آخر تطیبا شده مانند خوشه گندم و جو و بسر هر خوشه گلی مثل گل خیری و رنگ آن سرخ که رنگ و بعضی گل آن کبود و تخم آن شبیه خبات و چون دیده آن نگاهدارند یا در آب بریزند پوست آن شق شده صدا کند و مغز آن بیرون آید **اصطرک** بکسر همزه و سکون صاد و فتح طا و راء مهمله بی نقطه و کاف **ماہیت** آن دلیسقوریدوس گفته که آن نوعی از میعه ست و بعضی گفته اند صمغ زیتون ست و دخان آن قایم مقام و بدل دخان کندر و در جمیع امور و بعضی گفته صمغ شجر رومی ست و دیسقوریدس گفته بهترین آن سرخ شبیه به آتینج و سفید رنگ خوشبوئی آنست که چون بمالند مانند عسل نرم گردد و سیاه آن بد است خالص آن کمیاب و مغشوش به پیه و موم گداخته یا قند و خالص آن بنوده میفروشند **طبیعت** آن گرم در سوم و خشک در اول **افعال و خواص و منافع** آن ملین و منضج و ملین و جهت زکام و نزله و سرفه و بحوحت صوت و انقطاع آن که از سردی باشد نافع و چون با قدری عنک البطم بخورند طبیعت را نرم گرداند و دخن آن جهت صلابت رحم و تفتیح سده آن و ادرار حیض نافع مصدع و مسبب ثقل حواس آورد و استسقا را چنین زنده نماید مصلح آن تخم راز یانه مقدار شربت آن تا نیم درم تا یک درم و نیم بدل آن میعه سایله است **غسل** لالعسل مع الطار المهمله **اطریقوس** بفتح همزه و سکون طا و فتح را و الف و کسر طا مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی ست یعنی شبیه الکواکب بعربی معروف بجالس ست جهت آنکه تعلیق آن بالخاصیه اورام حادث در حوالی نافع ست **ماہیت** آن گیاهی ست ساق آن کمتر از ذرعی صلب خشن و بر اطراف آن گلی شبیه بابونه و بعضی مایل به بنفشی و در وسط آن برگها و مجموع برگ و گلهای آن شبیه بکواکب بگمان ساق آن باریک و زغب و تخم آن خرد و تلخ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک با قوت مبرده و بالعضد شیخ الرئیس نوشته که در آن قوت قبض هست **افعال و خواص و منافع** آن محلل مجفف و آشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام الصبیان نامند و جهت خناق و ضماد برگ آن جهت ورم چشم و برآمدگی مقعد و تسکین درد آن و وجع و ورم کنج ران و ورم آن لنبات موثر مقدار شربت آن تا دو درم ست **اطرماله** بفتح همزه و طا و سکون را مهمله بی نقطه و فتح میم و الف ولام مع ہا والی گفته که خانقی نوشته که آن گیاهی ست ساق آن به بلندی یک ذرع و بی شبیه و بر آن رطوبتی مانند عسل میباشد و برگهای آن در چهار صف متواتر بکدیگر شبیه برگ شاه دانه و بسیار زرد تر از آن و خوشه تخم آن بمقدار یک شبر و غلاف تخم آن مدور بر شکافته بشکل غلاف لوبیا و بسیار زرد متصل بهم یک صنف بر بالای دیگر تا با نتها و ثمر آن نیز مانند ثمر بمقدار نخود و درون آن تخمی سیاه رنگ بسیار باریک و گل آن باریک و زرد رنگ و منبت آن زمینهای خشک و صحراهای خالی از گیاه و تخم آن جهت امراض جیش مانند جرب سلاق و ابتدای آرد با رد الکحال نافع **اطریه** بفتح همزه و سکون طا و کسر را مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و ہا لغت عربی ست و بفارسی آرد رشته نامند **ماہیت** و مزاج و افعال و خواص آن از اغذیه موصوفه اهل ایران و خراسان و توران ست خصوص اهل خراسان و شامل آنچه و رشته قطایف و نیز اروفر یاست و آن انواع ست خرده از آرد گندم خالص بهار رفه و بی قسم که آرد را با آب و نمک لیقد و خمیر سخت نموده بر روی تخته پهن کرده رشته های بسیار باریک طولانی از کارد برند بمقدار که خواهند

و در آب جوشان یا در آب نخود گرم جوشان یا در آب تیمه جوشان بریزند و طبخ نمایند تا پخته گردد و طعم خامی آن زایل شود و مصالح حاره و ادویه بقدر ضرورت انداخته خورده آورده و تناول نمایند و این را بالفارسی آش رشته و بترکی اوماج نامند و گویند اوماج آرد خمیر کرده ریزه نموده یا عدس پخته را نامند و اگر آنرا امعدیا بریخ ویا با اشکال دیگر بریده بیان قسم مصنوع نمایند و بفارسی آش برگ و بهندی و بترکی ططماج گویند و خواه خمیر آنرا از آرد سمید و گندم ساخته از قسم سوراخ تنگ بگذرانند بدین نحو که خمیر را در جوف قمع پر کرده بدست یا با کفچه زور نمایند تا از سوراخهای آن قمع و مثل خیاطه خمیر باریک شده بیرون آید و یا آنکه بکف بر دو دست بمالند و مثل تارهای خیاطه باریک سازند و خشک نمایند و این را بعربی شعیره و بهندی سیویان مینامند و هندالحاجت از انها بدون خلط ظرفی بریان مینمایند تا اندکی سرخ و برشته گردد و پس آب بقدر ضرورت داخل کرده دم میدهند تا پخته شود و پس روغن گاو تازه داغ کرده داخل نموده شیر تازه و شیره جوش داده بدان ریخته قند سفید بران پاشیده تناول می نمایند و گاهی از آرد جو نیز بقسم اول یا دوم برای صاحبان حمیات حاره مانند دق و سل بی گوشت با آب تمر هندی ترتیب میدهند و دو قسم اول گرم و در اول و با رطوبت بسیار و بی گوشت آنرا که آش لوان گویند جهت مرضی و با گوشت جهت اصحاب بعضی امراض که خوردن گوشت در ان مناسب است مفید و لیکن بطئی الهضم و انحدار است بجهت فطیر بودن خمیر آن و نیز و بعضی دو در بعضی از جهة خمیر مایه آن سبکتر و قسم دوم آن از قسم اول سنگین و بطئی الهضم تر و مصلح آن هر دو فلفل و روغن بادام شیرین و بعد از ان هضم آن با مرغذا بسیار ازان لیسیده جهت تر فرو وجع سینه و خشونت آن و حلق و قرحه امعاء و مثانه و لاغری گرده نافع و مرخی معده بارد و چون در ان برگ خرفه یا اسفاناخ یا روغن بادام پخته باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن و آنچه از آرد جو سازند شر و با رطوبت بسیار نیز بطئی الهضم و الانحدار و قلیل الغذا است و گاهی در قسم اول از برای صفرا و مزاجان و یا بجهت زیادتی لذت و بعضی حموضات مناسبه مثل کشک یا ماست یا سرکه و یا آب لیمو یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک یا امثال اینها با اندک شیرینی حاشنی گرفته ترتیب میدهند و این قسم با سرکه آش با فاطق نامند و بطئی الهضم تر و مسدد و مولد بلغم غلیظ است و مصلح آن تیم و ادویه حاره و بعضی جهت رفع سعال [illegible] جمعیت با ادویه قابضه مثل آب سماق و به ترش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب میدهند و گفته اند که اطریه متخذه از خمیر آرد گندم صالح است از برای اصحاب امزاج و کسیکه محتاج بغذا متین باشند و نافع سبب از برای اسهال هرگاه بوده باشد بسبب آن اخلاط و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب و مسمن بدن و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد خلط و آنچه از آرد برنج سازند سبک سریع الهضم و قابض است و قسمی که آنرا بالفارسی رشته قطائف و رشته خطائی نامند و آنرا از آرد برنج یا نشاسته و یا هر دو در هم سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته را خلط و در آب کرده صاف نموده در قمعی که سوراخهای باریک داشته باشد کرده یا تیل مسی یا سینی مسی بر آتش گذاشته که خوب گرم گردد پس آن قمع را بیکدست گرفته دور تمام بران بفاصله کثیر و یا کمتر بگردانند تا رشتهای باریک از ان بر آید و در و گسسته شود و از دست دیگر آنچه پخته شده است بردارند اگر یک تختی پاک شده اگر دو کس باشند دیگری ظرف بنگ باشد یکی بریزد و دیگری بردارد و تا مادام و هر مقدار که بخواهند پس آنرا در طبق کرده مغز گردگان بریان و مغز بادام بریان و مغز پسته بریان کوفته و حلا و شکر و قند بر بالای آن سوده بریزد و می پخته بخورند و بعضی بجای حلاب شکری پالوده شکری بر آن ریخته که آنرا بالفارسی [illegible] گویند و آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سبک سریع الهضم و قابض و آنچه از آرد سمید یا نشاسته سازند کثیر الغذا و بطئی الهضم تر و آنچه از نشاسته ساخته آن سبکتر و قابض بود و اشرب اطریه یعنی آش آرد نافع است از برای اسهال خصوص صداع صفراوی و بالبرد سازج حادث از سرخم و مالیخولیای ماریا و نسیان خصوص طبیب آرد چینی و دو فلفل و خولنجان و یا سداب و زنجبیل و امثال اینها جهت زکام و نزله و با عسل جهت نفث الدم خصوص که در ان عدس پخته باشند جهت سل و الدم بسبب آنکه مستولد سیگردد از ان خون بلغمی که متفاوت مینماید با سوداء و احتراقیه و ترید ضرر طبیب ان مینماید شخص سنگر و در انسان آنچه را زبا دبدان نوعیه بارده رطبه معده رطب با امثال ادویه حاره که ذکر یافت مناسب گاهی جهت اصحاب و زیادتی لذت نمود است و بعضی ریزه کرده با گوشت قسم و یا کوفته حاشنی بسبب به و آب لیمو و آب غوره و ماست با کشک و داخل اطریه مینمایند و در قرابادین تفصیل ترکیبات نصل الالف مع النون [illegible]

نقح همزه و سکون لام کم جمیم مع حاالف و راء مهمله و کسر طاء مهمله و سکون یاء مشناة تحتانیه و نتح صاد مهمله است و بپاپیه بالفارسی نانخن بریان و ناخن

پانیه چکه بفتح نون و کاف و ها و بزنگی انگیز (اوریسی نامند ماهیت آن جسم صلب سست صدفی که از سواحل دریای هند آورند شبیه بناخن و مایل بتدویر خوشبو چند نوع میباشد بعضی سفید مایل بسرخی و دیرین اهندی نیخوانند و بعضی از آن سرخ و با تقعیر این را قرشی نامند و بعضی سفید و بزرگ و باسوست بعضی کبود و کوچک بقدر گ تر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و این الف رسی ناخن دلو گویند و بهترین آن نوع اول سپید سفید آنست و بهمه انواع آنرا چون بسوزانند بوی رنگ کریهی از آن آید و چون در زمین بریان نمایند بوی خوشی از آن ظاهر گردد و گمان که آن خانه رم دریائی از قبیل اصداف باشد یا گوشت جانور دریائی که امواج بسواحل انداخته مرحوم از آنجا می آورند **طبیعت** آن مدابهم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن جهت فضلات و مخاطف احداث اطفال جهت صرع و سکته و خفقان رکتی و سکته و دوره با دو دیگر پرصم و اختناق آن جمیع امراض بارده آن و آشامیدن او و دیهم آن با گرم جهت الادبت منفعت دورکرده و مثانه نافع و با سرکه بطین و تحلیل بطن و بخور آن جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع و مصلح آن سکنجبین و مصلح آن گل ارمنی مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم بدل آن قصب الذریره و بقول اطبای هندو و بست جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی و جرب ان سی و خارش و التیام زخمها و دفع سموم نافع و با سرکه بیاشامند بحرک بطن نمایند

اظفار الجن ماهیت آن نباتیست برگ گل شبیه بناخن جیده و اغبر مایل بسیاهی و تند که بت نامند **طبیعت** آن مایل گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن جهت یرقان سودا و سرفه خشک بالخاصیه جهت دفع بخوالی نافع و ضماد آن با سرکه پخته باشد جهت تحلیل ورم مقعد و مضر و باغ مصلح آن مقدار شربت آن تا سه مثقال است **فصل لالف مع الفاء افادیه** ادویه مشهور نامند که مطعم و اشربه داخل میکنند محمد مجری گفته که ادویه عطریه طیبه الرایحه است مانند قرنفل و دارچینی و زنجبیل و بوادر مانند آنها و عصب و بهمن شراب عرق و ادویه معقرار با دیدن کبیر و کریافت **افتیمون** بفتح همزه و سکون فا و کسر تا مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون لغت یونانیست بمعنی دوا المجنون و بهندی شجر الفتح و بسریانی سومور و برومی شیولی و بسبکه کاسی بل و اهل میل نامند **ماهیت** آن نباتیست سرخ رنگ بیخ تا صیف نیز میباشد و فروع و شاخهای آن مانند تیابله و رسیان با یکدیگر نباتات و اشیا لیکه نزدیک وی باشد می تند برگ آن بسیار ریزه و تخم آن از خردل ریزه تر و سرخ مایل بزردی و گل آن نارنجی که تخم می بندد و رنگ گل آن سرخ مایل بزرد بارشیما لبسیار باریک تند و بیخ آن شبیه بزرد گیاه تند و بهند سیخ نامند لعقا گویند که در حقیقت آن چیز خمیر ویده و سیم آن تلخ و با اندک تندی و منبت آن جبال و دیار میاه و جزایر دریای غربی و شمالی و بهترین آن اقریطشی ست پس مقدسی که از جزیره اقریطش و مقدس آورند و رنگ آن سرخ و بسیار باریک تیز بود و هر چند این اوصاف در آن زیاده باشد بهتر است و گفته اند آنچه را در آخر ربیع اخذ نمایند با گل میباشد و آنچه در تابستان با تخم و اکثر در سیم آمیخته می آورند و گفته اند که آن تارها بسیار باریک ست مانند موی که شاخهای آن و اوراق گل تخم آن هم شکسته آمیخته میباشد و بعضی گفته اند که نوع سفید شیخ الرئیس گفته که قوت نبات آن مانند قوت حاشاست و بعضی گفته که از جنس حاشاست و مستقل بیشتر تارها مانند خیاطه و تخم آنست خوشبو شبیه بحاشا میباشد دفرق بسرخی رنگ افتیمونست بخلاف حاشا و با سد العدس نیز فرق بسرخی و تیرگی اسد العدس دفرق میان اقریطشی و مقدسی آن که رنگ جیده باشد آنست که چون آنرا بمالند بکف دست بو کنند آنچه اصل بحید است بو مستوفا از آن آید و در عمل و زاقریطشی ضعیف تر باشد و شیخ ابو ریحان گفته که این اصوری نامند چون نسبت بصور آن کنند و چون نسبت بمعدن آن کنند مشالی گویند و این زبدن ترین انواع آنست و اقریطشی را انطاکی نیز نامند زیرا که بیشتر از آنجا بانطاکیه برند و از آنجا باطراف و اقلیطش نیز لام بجای را گویند **طبیعت** آن جالینوس گرم و خشک در سوم دانسته و بعضی دیگر اطبا گرم در سوم و خشک در آخر اول و بعضی نیز خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن محلل و ملطف و مفتح سده و مسهل سودا و بلغم تنها و یا بنفشه مسهل صفرا نیز و جهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع و تشنج امتلائی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون کابوس و وسواس سودائی و فالج و لقوه و درد و اوجاع مفاصل و سرطان و تفریح و تقویت قلب بسبب تنقیه سودا و کرم معده و ریاح را دفع نماید و موافق از جهت پیران و مشایخ و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا و بلغم از ابدان گردانند صاحب شفاء الاسقام گفته مفتح سده است و در اسهال بطی العمل و چون ضم نمایند بآن فلفل و او و یا لطیفه اسهال

بسرعت مینماید جهت آنکه افتیمون بعمل تحلیل نماید امراض الراس و چون یکهفته هر روز ده درم آنرا در نیم رطل شیر تازه دوشیده بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش و خفقان مجرب است و مانند این چون کشش هر دم آنرا در قدری شیر گوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای صداع سوداوی و تنقیه سوداء العبداز و فتح سبقیات منافع است و افتیمون کشش هر دم آن با ماء الجبن جهت صداع حارت مشارکت قلب سبب امراج سوداوی آن و بامثال آن نیست بر افتیمون بیاشامند و الیخولیا و جنون و هم آن با ده درم مویز منقی از جنبه جو شیخ تنقیه اده سوداء بیاشامند نافعست مالیخولیا حادث از افتیمون را پیاده بان بران جهت سواس سوداوی و جوانی مرینه بیاشامند النفع و چون اضافه نمایند بر بهره موفق مانند باد و تجربه نموده بان بیاشامند اطفال انجمین با ماء الجبن از برای مالیخولیا است و هم آن با شیر تازه دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و مالیخولیا و جنون که از سوء الکثرا و رم سوداء و استفراغ ماده مالیخولیا سوداوی ... افتیمون ...
العبارات ... ماده موجب ... افتیمون را کوبیده و بمویز منقی سرشته حب ... بجر زم تاده درم ... نافعست ...
مراقی را و چون بقدر درم افتیمون را کوبیده و با مقدار درم سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سوداء القوت نماید ... نافعست از
برای مالیخولیا طحال و ماشیا و چون هر هفته یکمرتبه ازین ترکیب خورده شود و بیاشامند نافع از برای مانیه و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض سوداوی
سوداوی باردست ... افتیمون آن با ماء الجبن ... مقدار شیر ... رطل باشد و حب القرطم کوبیده بیست درم ...
وسواس سوداوی ... حب القرطم را کوبیده شیر را ... و ... رحیون ...
شیر ... و ... بسته ... آب ... مقدار ...
نمود ... افتیمون ... اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی ...

[illegible]

مقدار شربت آن بتنهائی تا دو درم و با غیر آن تا چهار درم و بدل افتیمون و سنوف و سکنجبین شراب ترمس مطبوخ و نقوع و امثال آن افتیمونی است و معجون نقل از
آن در قرابادین این کتاب تفصیلاً مرقوم گردیده است **افربیون** بفتح همزه و فا و سکون را مهمله و کسر با ی موحده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون فربیون و فربیون
و ربیلس و ابربیون نیز نامند و بپارسی افتین به دو نون و در میان هردو یای مثناة تحتانیه و بلغت عربی امل بنفشه و قاتل نفسه و حافظ النحل و حافظ الاطفال و کرتالیم
و بیونانی حالاسی تاکوتیچ و بلغت بربر بشانه گویند و اکثر لبن السوسا نامند **ماهیت** آن صمغی است خاکستری رنگ مایل به زردی بالطعم و تلخ و تند و کهنه آن سرخ رنگ
نبات آن شبیه به نبات کاهو و کاسنی و شیردار و دو قسم میباشد قسمی برگ آن سفید و نبات آن شبیه به خار و قسمی برگ آن سیاه و خار آن تندتر و باریکتر و شیر
آن بیشتر و جهت آن بلاد البربر و حبش و سودان و سبب تندی و حدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور زیر نبات آن شکنبه گوسفند را پاک شسته و ظرفی تعبیه کرده
میگذارند و از دور حربه مانند نیزه و غیر آن بآن میرسانند که ترگافته گردد و دور میروند که بوی آن بمشام شان رسد یکدفعه شیر بسیاری از آن فرو ریخته در شکنبه جمع
میگردد و آنرا خشک کرده باطراف می برند و بعضی صمغ درخت افربیون دانسته اند و اصلی ندارد بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ مایل بزردی تندی
بوی با حدت طعم آنست که چون بر زبان بگذارند زبان را بگزد و مدتی لذع آن باقی میماند و هرچند تند بوی تر و تیزتر باشد بهتر و تازه تر است و تند در
در آب مدقوق زیت گداخته شود و در سکنجبین متحلل باشد و کهنه آن سرخ رنگ شقراء و زرد و گداخته نشود و بو و تندی آن کمتر باشد مغشوش آن که از صمغ
و صمغ عربی میسازند با اوصاف مذکوره نیست و گویند اگر بخار آن در وقت گرفتن و سحق به دندان برسد میریزاند آنرا لهذا باید که در آن حین دهان را
بند نمایند و اول کسی که بیرون برده باین صمغ یونانی ملک یونیه بوده خود و یا آنکه اطبا در سحر او یافته اند **طبیعت** آن گرم و خشک در اول چهارم و بعضی
خشک در سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال قوی میباشد و بعد از آن ضعیف و تا ده سال باطل میگردد **افعال و خواص و منافع** آن جالی
و ملطف و محرق و حاد خصوص تازه آن بحدیکه زیاده است از حلتیت که حادترین صمغهاست مسهل بلغم لزج و رطوبات فضول لزجه از اعصاب
رحبت لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و رعشه و خدر و درد و سدر و صرع و سکته و کابوس جمود و خصوص و استسقا و سپرز و قولنج و سردی گرده و عرق النسا و
مفاصل و وجع ظهر و ورک که از بلغم باشد و دفع سموم بارده و تسکین التهام ... مفید للقوة سعوط مقدار عدسی از آن محلول در شیر دختر جهت لقوه و محلول
آن در روغن حبة الخضراء ... آن ... صاحب لقوه نافع و بدستور ... حب مصنوع از ربع درمی از آن ... و مقل الیهود و اشق ...

اصل الفلفل

اصل الکبر

اصل السوس — اصل الکبر — اصل اللفاح — اصل المنثور — اصل الکرمان — اصل الرمان — اصل الخطمی

و همچنین ترتیب محلول آن [illegible] روغن و ارمنی و آشامیدن آن نافع است [illegible] و همچنین [illegible] در [illegible] جهت [illegible] نافع است

[illegible] و چون [illegible] آب [illegible] روغن [illegible] نافع است [illegible] از آن [illegible]

نافع است [illegible] از آنکه [illegible] القرع [illegible] الشوصه [illegible]

[illegible] نافع است آن [illegible] حل کنند [illegible] ضماد [illegible]

[illegible] عضو [illegible] نافع است [illegible]

[illegible] آن عضو باشد اگر [illegible] نافع است [illegible]

[illegible] و همچنین [illegible] نافع است [illegible]

[illegible] القولنج و [illegible] المفاصل [illegible] آشامیدن آن [illegible] جهت امراض [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و سموم [illegible] نافع [illegible] آن با عسل [illegible] نزول آب [illegible]

[illegible] آب [illegible] چشم [illegible] آن [illegible] نافع [illegible]

[illegible] جهت [illegible] مناسب [illegible] امراض [illegible] و مفاصل [illegible] جهت تسکین

[illegible] آن [illegible] نافع آنست [illegible]

[illegible] باشد [illegible] مغز [illegible] باشد

[illegible] الطیب [illegible]

[illegible] روغن گل و مغز [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] افیون [illegible] آن [illegible]

[illegible] افیون [illegible] افیون [illegible]

[illegible] آن [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] اعضاء [illegible]

[illegible] آن [illegible] تریاق افیون [illegible] سموم بارده [illegible] آنست [illegible] آن [illegible]

[illegible] آب [illegible] روغن گل [illegible] گلاب

[illegible] تازه [illegible] بارده [illegible] افسنتین بفتح همزه و سکون فا و کسر سین مهمله

و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون [illegible] تای مثناة فوقانیه ساکنه [illegible] مفتوحه

[illegible] و بفارسی [illegible] گویند [illegible] و گویند [illegible] است

[illegible] نباتیست [illegible] آن [illegible] ساق آن [illegible] برگ [illegible]

اندک [illegible] آن مانند [illegible] آن [illegible] اندک تیزی و تلخی [illegible]

[illegible] که افسنتین چند نوع میباشد خراسانی و شرقی و [illegible] و رومی [illegible]

[illegible] دانسته اند [illegible] رومی و نبطی و خراسانی [illegible] آن با عطریت [illegible] قوت [illegible] آن زیاده [illegible]

آن [illegible] جهت استعمال [illegible] معده باشد [illegible] آن [illegible] استعمال [illegible] معده نیست

[illegible] را که برگ مانند برگ زرد و سفید و گل آن زرد و بی برگ اهل مصر آنرا سنبله نامند و منبت آن اکثر در اکثر شرقی بلاد و شمالیه و خراسان و عراق
[illegible] بون ترین همه اصناف است و گفته که افسنتین از اصناف شیح است و لهذا بعضی حکما آنرا شیح رومی نامیده اند و لیکن تو نمی [illegible] و انسب [illegible] و مختار بهترین اصناف
[illegible] رومی [illegible] سفید رنگ [illegible] است که چون [illegible] پراکنده و ریگ [illegible] است مائل به [illegible] آید و در طعم آن حرافت و تلخی و قبضی باشد و نیز
[illegible] بهترین انواع رومی سبز رنگ با عطریت رائحه و تلخ طعم [illegible] است که دران گره ها باشد و آنچه را از جزیره [illegible] آورند و قبض آن بیشتر از اصناف
دیگر است و برگ و گل آن کوچکتر و گاه غشوش میکنند آنرا برومی زیت که با آن در آب جوش دهند و خشک نمایند و فرق میان آن [illegible]
[illegible] مغشوش آنرا چون در آتش اندازند بوی زیت از آن آید بخلاف خالص **طبیعت** آن گرم در اول خشک در سوم و بعضی گرم در اول و در دوم خشک
[illegible] آن گفته اند [illegible] صحیح است و گرمی عصارهٔ آن زیاده از شیح آن [illegible] از آن و همچنین [illegible] **افعال و خواص و منافع**
آن منضج و ملطف [illegible] قابض [illegible] و قبض آن اکثر و زیاده [illegible] است مسهل [illegible] اخلاط مرار [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و جهت صداع [illegible] و فالج و استرخا [illegible] و [illegible]
[illegible] گوش و [illegible] حلق [illegible] و [illegible] و [illegible] اعصاب و [illegible] و دفع سموم [illegible] و تقویت معده و اشتها
[illegible] و قتل [illegible] و [illegible] از امراض [illegible] تنها یا با ادویه مناسبه آن نافع شرب آن [illegible] الصداع و اللقوه و
الفالج و الاسترخا و الرعشه و القرح و [illegible] آب طبیخ آن با [illegible] خصوصا که در آن [illegible] باشند صداع حادث
[illegible] در مقدم دماغ و [illegible] طبیخ آن جهت [illegible] ریاح دماغی است و غرغره بآن [illegible] و شرب طبیخ آن تنها یا با عسل [illegible] و فالج و استرخا [illegible]
[illegible] و [illegible] کرده [illegible] حاره [illegible] خارج [illegible] و [illegible]
[illegible] عصاره آن [illegible] سکوت [illegible] آن [illegible] و [illegible] آشامیدن طبیخ آن با [illegible] و [illegible]
[illegible] حادث از [illegible] طبیخ آن [illegible] هر روز [illegible] از آب طبیخ آن [illegible] باشد [illegible]
عصاره آنرا در آب حل کنند و [illegible] مراق ریاح بارده [illegible] باشد و ورم [illegible] آن طبیخ افسنتین با عصاره
آن [illegible] سفید [illegible] امراض العین [illegible] کتانی [illegible] بوستان [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد زائل گرداند [illegible] جهت آنکه [illegible] میکند خون [illegible] خون [illegible]
[illegible] اگر [illegible] خون از آن [illegible] مطبوخ [illegible] جهت درد چشم [illegible] با عسل جهت نفع [illegible]
[illegible] آن [illegible] جهت [illegible] آب [illegible] در [illegible] گوش [illegible] آن [illegible]
[illegible] گوش [illegible] آن [illegible] آب [illegible] جهت آنکه قابل
[illegible] ریاح [illegible] مطبوخ آن [illegible] بادام تلخ [illegible] تمام قوت آن [illegible] زهره [illegible] ریاح [illegible]
آن [illegible] باشد و همچنین قطور [illegible] آب مطبوخ آن [illegible] بادام تلخ و زهره گاو [illegible] از گوش [illegible]
[illegible] و [illegible] افسنتین [illegible] عسل [illegible] بر حلق [illegible] ورم عضلات [illegible] خناق و ورم [illegible] گوش
[illegible] آنرا همچنین [illegible] مطبوخ [illegible] آن [illegible] مناسبه آن [illegible] آب طبیخ آن جهت [illegible] صدر و ریه و [illegible] آنها است
[illegible] المعده و [illegible] و الاستسقاء و [illegible] و [illegible] المفاصل آشامیدن آن با [illegible] جهت
[illegible] معده [illegible] آن و شرب طبیخ آن جهت تقویت معده و آوردن اشتهای طعام که زائل شده باشد
[illegible] جهت [illegible] صورت [illegible] و [illegible] مفاصل و امراض [illegible] بارده و دفع [illegible] فاسده

و اصلاح فساد مزاج و ابتدای سوء القنیه و بدستور عصاره آن جهت امراض مذکوره همچنین چون بیاشامند ده روز هر روز بمقدار جهت مثقال

تا آب مطبوخ آن بجهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد و زوال یرقان نافع و آشامیدن طبیخ آن تنها و یا با سکنجبین یا افتیمون جهت

اطفال همچنین [illegible] و کوبیده آن با انجیر و فرزدن [illegible] جهت استسقا خصوصا با سرکه و بیست [illegible] با انجیر و عمیق سوس [illegible]

[illegible] جهت ورم کبد [illegible] طبیخ آن با سرکه جهت وجع مفاصل حار و [illegible] آن با موم در روغن گل [illegible]

جهت [illegible] و درد معده و کبد و جگر و بواسیر و شقاق مقعده و وجع آن و صلابت رحم و همچنین ضماد آن تنها و [illegible] آن با عسل جهت [illegible]

[illegible] آن با موم جهت [illegible] و آشامیدن آب مطبوخ آن تنها و یا طبیخ آن با [illegible] جهت [illegible] خراج [illegible]

اسهال [illegible] و با سرکه جهت بواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه مسهله در معده [illegible] باشد [illegible] آشامیدن شراب آن جهت

[illegible] و تقویت معده و دفع بواسیر و شقاق مقعده و [illegible] عرق [illegible] اخلاط [illegible] داء الثعلب و داء الحیه

[illegible] نافع السموم [illegible] آشامیدن طبیخ آن جهت [illegible] و [illegible] جهت داء الثعلب و داء الحیه و اصلاح فساد مزاج [illegible]

جهت [illegible] و آشامیدن [illegible] مطبوخ آن [illegible] جهت [illegible]

جهت [illegible] عارض از شراب [illegible] آن با آب جهت [illegible] داء الثعلب و داء الحیه [illegible]

[illegible] آب مطبوخ آن [illegible] آن [illegible] کرده باشند [illegible]

[illegible] آشامیدن [illegible] آب طبیخ آن [illegible] اندلسیین [illegible]

[illegible] آن زیاده از [illegible] و [illegible]

آن و شیخ الرئیس و صاحب [illegible] و دیگران گفته اند که [illegible] موافق [illegible] معده و تقویت آن [illegible]

[illegible] جهت آنکه [illegible] آن قوت [illegible] صاحب [illegible] گفته [illegible]

جهت آنکه [illegible] از نفع آن [illegible] قوت [illegible]

[illegible] که باعث اسهال [illegible] و دیگر [illegible] موجب [illegible] مقدار شربت از [illegible] آن از یک مثقال تا دو مثقال [illegible]

تا دو درم [illegible] اگر استعمال نمایند بجهت [illegible] روغن بادام [illegible]

[illegible] جهت تقویت معده [illegible] آن [illegible]

[illegible] مذکوره [illegible] معده [illegible] تقویت معده و تنقیه آن از اخلاط [illegible]

تا ابتدای سوء القنیه و استسقا [illegible] و اصلاح فساد مزاج [illegible] جهت [illegible] داء الثعلب و داء الحیه [illegible]

[illegible] و مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا یک درهم [illegible] وزن آن افسنتین [illegible]

[illegible] آن [illegible] افسنتین [illegible]

[illegible] اقراص و مطبوخات [illegible] آن در قرابادین [illegible] **افشرج** [illegible]

[illegible] و فارسی [illegible] افشرده [illegible] استعمال [illegible] آن مخصوص

[illegible] آب [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] آب [illegible]

۹۴

ثابت نمذ یا ثابت مدارس کرده جواب نیز اقتصار که خورش طعم گرد و با طعم با یا بودن آن خوشنشد یا هر رب ترشد ترشی و یا چوبی کرده در آب حل کنند
مروشند و عرق سلالی که آنرا جابه اشربات رفیعه ست در قرابادین این کتاب کرا... طبیعت و افعال و خواص کرک ایچ حاجت نیست ازین
سازند افعی الیخ بفتح همزه و سکون فاء و فتح عین مهمله و یا مجده ... عبرانی نام نوعی از حیه است ... جنس آن افعی ... یا مانند آنرا اسما بسیار
ماهیت آن ... دو قسم ... و دنباله باریک ... آن اندک ... بریده شده که بفارسی کلدم نامند ... بزرگ و ... شکل که قاعده
آن ... کردن آن ... وقت ... ازان آوازی ... گویند ... پوست آنست مخالف حیات دیگر که آنها ... خواص
... بسیار و ... کوچکی و بزرگی مختلف بعضی سیاه مایل بزردی بعضی مایل بسرخی بعضی به تیرگی و بعضی ابلق و غیر این ها
... نیز بعضی شدید السمیة و بعضی قلیل السمیة ... ماده ... دندان ... آن
... تریاق فاروق ... مایل بسرخی ... آب ... جنگل ... و سر ... بعضی ... است که
... مایل بسرخی باشد ... صیف صید کرده در وقت صید ... با و ... سر دم آنرا قطع نموده باشند که ضعیف
... باشد و طریق قطع سر و دم آن آنست که آنرا خشم آلود نموده ... بسرعت تمام سر و دم آنرا یکجا جمع نموده به تیشه یا تبر ...
... یا آلتی دیگر ... باشد ... انگشت از هر طرف ... جدا نمایند که ... وصلی نماند و الا
... و کسی که ... سر و دم آن ... که دران ... دنباله جدا کردن را گفته اند به جهت کثرت سمیت آنست چنانچه
... پوست ... آنرا جدا کنند و شکم آنرا چاک کرده زهره و امعاء و احشاء آنرا برآورده جدا نمایند
... آن ... و بعد ... آن ... گوشت آنرا ... زهر قاتل ... بکار نخواهد آمد زیرا که سمیت ... آب و
... و اگر ... سنگی ... و یا ... آتش ... و اگر آتش ... باشد
... آب ... بسیار ... نماند ... نگذارند تا ... گوشتها
تمام از استخوان جدا نمایند و بهر نحو که خواهند استعمال قرص سازند و یا غیر آن و اگر اقراص سازند در هاون سنگی نرم بکوبند و با آرد نان خشکار
... آن ... روغن ... اقراص نازک سازند و ... خشک نمایند و در شیشه نگاهدارند و عند الحاجة بکار
برند و علامت جوانی آن سرعت و حرکت و همیشه سر بالا بلند داشتن است و هرچه بعد قطع سر و دنباله خون کمی ازان آید و بی حرکت باشد استعمال نباید نمود
و اصناف ... آن یکی ... است یعنی ... از ... آن خون از مسام ... جاری میگردد و گفته اند که خون نیز
... میکند و دیگر ... است که ... میرود ... مانند ماهی در آب و دیگر ... الراس است که ... آن ... باشد
... آن باریک و نیز گفته اند که سمیت این ... است ... هر که ... میرود و هر که ...
... باشد و دیگر ... آن گنده و گردن آن باریک ... سیاه باشد و دیگر ... کرده ... نمایند و
... کسی ... است ... دیگر ... با فراط حرقت و التهاب بسیار عارض میگردد ... آب ... شود
... میگردد تا بمیرد و دیگر ... که ... آب ... نیز مهلک است و دیگر سیاه ...
... باشد و انواع ردیه دیگر نیز میباشد و سمیت مار ماده اکثر قوی تر از نر است و تاثیر آن ... اعضای ...
... اعضا ... از اعضای ... و سمیت ... دندان ... یعنی بواسطه ... سمیت ... دندان
... سوراخ در طول و سر آن ... مانند قلم تراشیده است و چون مار ... دندان آنرا برآورده
... نیش آن قدری خون برمی آید ولیکن اذیت بسیار نمیرساند ... گشته مار ... دندان ... آن را برآورده باشند

٩٥

اگر محبوس و زرد بعد از دو سال و اگر سر و هند بعد از شش ماه باز دندان سی اول بر می آورد و کسی که بگزد و بسته هلاک میگرداند طبیعت
آن بنهایت گرم و خشک تجفیف و تحلیل و آن کو قریب با آب معارت نباشد حار و یابس در دوم و متوسط آن در سوم و آنکه در درود کوستان خشک
چهارم افعال و خواص و منافع آن حیة با آب اندک نمک و شبت و روغن زیتون بر آتش اگر بطریقیت طبخ نمایند تا مهرا شود و گوشت آنرا با گندنا
تناول نمایند مواد غلیظه را از اطراف جلد دفع میکند و تحلیل میدهد گفته اند و بخذام که بتجربه رسیده که بعد از خوردن بدن تقشر شد و از آن مرض شفا یافت
جدا گشت و از آن مرض شفا یافت و نیز از خوردن آن بسیار آن بدن متقرح شده مثل پوست انار میریزد و مقدار کم آن ما خلاط مستعفنه لطیفه سیال
بسبب و کثیفه را به تقشر جلد دفع میکند و نفع می بخشد و ایضا گوشت پخته آن مخوریکه ریهی تریاق فاروق نیز جهت دفع سموم مشروبه و مطعومه عفونت
اورده و عصب و ازاله برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ حواس و تقویت قوتهای حیوانی و نفسانی و نیکوئی ذهن و فکر و جهت تقویه و عمشه و امراض بارده عصبانی
و مدولی عمر و موثر هرگاه بسال یکمرتبه تناول نمایند و لیکن ثمره ان نمایند و بعد تقویت بدن شروع بر و بیدن گوشت و بعد خشک نمایند و اعضا را از
اخابیح بالیدین ما ایم مرسومه و منها مناسب است که تازه و از داخل ترا شیدن بشراب ماء اللحم و اکل لحوم لطیفه مشوی و استعمال این ما دخانیدن
مرقه آن جهت ضیق النفس بار و رطب باید که مرقه آنرا بهم بپزند زیرا که گوشت آن دیر پخته و مهرا میگردد و ضماد گوشت کوبیده خام آن تحت
دفع سمیت افعی گزیده و اقسام مار بنهایت نافع بجهت داء الثعلب و داء الحیه و خنازیر و اوجاع فرسنه بارده نافع و چون شکم آنرا چاک کنند
و گرم گرم بر گزیده آن گذارند جمیع آزار ساکن گرداند و سمیت آنرا دفع نماید و اکثر را اکل آن محرق اخلاط و مصدع و مصلح آن شیر تازه دوستیدن
و آب خوراکه است و مخور دیگر در حین جوشانیدن گوشت و آن پخته باشند و اشتال قریب التر ص الطبی و نکه که در جوف آن پیکرده باشند و لغال
ضعیف از گوشت آنست و گفته اند که چون معقبت صد و افعی را با بیان ان فیم سنج اورده اشفه کرده باشی هر یک افعی گریبی بیان بی جلستی که کیسان گم
خناق و جهت دفع آن حلق بالخاصیه مجرب بدستور لیسیان کتانی که افعی را بر ان حنفه کرده باشند جهت خناق و اورام لوزتین نافع و دهن
اکتحال جهت روشنی چشم و منع نزول آب رحشیم مفید و بدستور زهره آن سم قاتل بلا مهلت و گداز نده اخلاط و اعضا و فاسد کننده ارواح و حرارت
غریزی می است بسرعت بالخاصیه و للهذا استعمال آن بهیچ وجه جایز نیست و پوست آن جهت امراض صدر و استسقا و یرقان و طحال و نزلات و ادرار
بول و تفتیت حصاة و امراض معقده بر نوعیکه استعمال نمایند نافع و بخور آن طرد هوام نماید و کسی را که خناق باشد خوردن گوشت آن خوش
نماید و ادر اجرق آن که جبل آنست استعمال نمایند و طریقه احراق آن در مقدمه ذکر یافت و در نسخه تالیفی طریق احراق آن چنین است که سر آن
افعی و نمک و شبت و انجیره از هر یک یکرطل و نیم او قیه سائیده یا باشیده و با نیم او قیه عسل سر ان ریخته و سر آنرا بسته در تنور حمام نیاو ر تنور گرداو تر
تا سوخته گردد و مانند زغال پس نرم سوده در شیشه یا در ظرف چینی محفوظ دارند و عند الحاجت استعمال نمایند و گاه از برای خوشبو و نیکوئی
طعم قلیلی سنبل الطیب و ساذج هندی نرم سوده با آن ممزوج میسازند افعال و خواص و منافع رماد آن آنست که طلای آن با روغن بیتون
جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال با عسل بنهایت مقوی باصره است و علامت افعی گزیده و تدارک سم آن مراره
افعی خورده و تدارک آن شیر و تریاق فاروق و زبده و نحو آن تا انتها کمال و نسخ و طریقه ساختن و زمان استعمال و مواضع آن و مقادیر شربات و منافع و مضار
آن بتفصیل در صحیح و حب صبر و مار اللحم و در قرصه معجون آن ذوابا و در بن کتاب که یافت با ... کسی که افعی یا مار گزیده باشد از علامات آن بر آمدن
لحوم متغیر اللون ... نمودن ... موضع لیس ... بحرک و ... شدن ... نجستگی بان زبان التهاب و ... گرمی ... سرد و سبز رنگ و دو
غشیان و قی صفراوی و اغماء و غشی و سرد ... رسیدن بالای آن موضع است با استحکام تمام بفاصله چهار پنج انگشت
تا یک شبر بسیار ... بندیکه جامد باشد حتی از کر بند و دستار تا بدو از اردو و آنکه تنافل ... از رند و ... نمایند اگر مسیار شد یعنی اگر در دست و پا بات
دالگر ... نمایند بهتر است یکی بالا دیگری بفاصله چهار پنج انگشت تا یک شبر تا خو بخارج نگردد و باز نکنند و اگر تا سه روز باز نکنند بهتر

بهتر است و یا داغ کنند آن موضع را و یا قطع نمایند و اما فی الفور تیغ زده محجمه بقوت تمام بکشند چند دفعه تا تمام سمیت و خون فاسد دفع گردد و خون مدفوع انسان بریده که رنگ مانند چرک رقیق زرد رنگ است شبیه به زرد آب میباشد زیرا که خاصیت سم آنست که خون را تحلیل داده و اعضا را سنگ از دو آن سنگ برآید و اگر محجمه میسر نباید شخصی جوان با قوت که دندانهای او سالم باشد و جرم و قلاع در دهان و زبان نباشد و ناشتا نباشد دهن خود را پاک شسته و روغن گل بر لبها خود مالد و دهان مضمضه کند و بقوت تمام آن موضع را بمکد و آب دهان را بیفگند و فرو نبرد و نیز فی الفور تریاق فاروق اصلی بدو بخورانند و بدان موضع بمالند و سه چهار عدد مرغ که سینه بریده نمایند و در آب خوب بمالند تا کف برآورد بدو بخورانیدن و روغن کنه که اقلا یکده ساله و شیر و شراب کهنه و پنیر یا مغز گوش تازه محلول در سرکه و با آب مطبوخ برگ غاردفا و تخم اسپند و تخم بابونه و مغز تخم ترنج و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و بیخ کرفس کوهی و تخم آن و ریشه جنطیانا و حب الغار و زراوند مدحرج و طویل و کرفس جبلی و فلفل و یا معجون بدان زهرها نافع است و یا آنچه میسر آید با عسل بقدر چهار دانگ و خوردن شیر خام بسیار با مغز گردکان و مالیدن کرمکی دار و یا در زلوره بقوت بر موضع آن شکم موش زنده را شگافته گرم گرم بر آن موضع گذارند و به دستور شکم خروس زنده را شگافته گرم گرم بدان بگذارند و مهره مار را بران گذارند تا بچسپد و بران شیر تازه دوشیده میریخته باشند تا هنگامیکه دیگر شیر بر آن رنگ آن متغیر نگردد و مهره خود بخود جدا گردد زیرا که از علامات مهره مار اصلی آنست که مادام که زهر باقیست جدا نگردد و شیر یکه بران میریزند بریده و متغیر میگردد و وقتی فرمودن آبکیه مثل عددان مقدار یک رطل حل کرده باشند لیسیدن قدری از آن و در آن موضع ضماد نمودن آن برگ برباره کرنبات سبکه سوده نسبت و سعوط نمودن بدان و اگر تازه آن نباشد برگ خشک آن سوده بنحوی سعوط نمایند که تا جمیع دماغ او برسد و نفخ سپیدان شهری و نحس با شیر الاغ و یا زنان و گفته اند اکتحال بدنده با آب سوده و بچشم او باعث عدم تضرر از سم آنست اما مکر تقلیل باشد و اگر اکحال مفرط بچشم وارد کسیکه زهره افعی خورده باشد و ادرا ابی در پی غشی عارض گردد و تدبیر آن تکرر قی فرمودن با آب تند مطبوخ او و روغن کنجد تازه و مسکه با انگبین یا با شیر گاو یا با تریاق فاروق و مثرودیطوس و دوا المسک و افاذ مرقالیق و امثال اینها و آشامیدن شراب گوشتهای لطیفه مانند مرق سیخ حیوان فربه و سرطان نهری با شیر بز خالص و شیر بز و مار الاغ یا زنان و امثال اینها **افنجه** بفتح اول و فتح لام سکون و فتح جیم و یا ہندی یل پرناگ نامند **ماهیت** آن تخمی ست شبیه بخردل و تند شبیه به سعیب با عطریت و لذاعت سرخ و طعم آن تلخ و خوشبو سیاه و اکال بینه رد و ساحین و غیرها نیز نبات آن بقدر ذرعی برگ آن مانند برگ بادام و گل آن سفید و تخم آن در غلاف مانند تخم بذر البنج منبت آن بلاد هندوستان و زنده سیاه آن زیرا گویند از قسم کوچک کبابه است و نیز گویند قرنفل بستانی است و این هر دو اصلی ندارد **طبیعت** آن گرم در اول خشک ربا قوت تا العبد **افعال و خواص و منافع** آن مقوی دل و دماغ و جگر و معده و مفتح سده دماغی و محلل ریاح و مشهی و مفتح سده احشا و مسخن معده و ابتخوم ادقام بمقام جمیع سموم خصوصا عقرب و رتیلا و طلاء آن با روغن زیتون در حال رفع درد گزیدن عقرب میکند و مصدع و مورث کرب و خفقان و مصلح آن روغن زیتون مقدار شربت آن تا د .. **افنیقون** بفتح اول و سکون فا و کسر نون و یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است آن نباتیست شبیه بافیقلس که در او کرکدی ایرج ندارد و در زراعت گندم میروید **طبیعت** آن لطافت سرد و خشک است **افعال و خواص و منافع** آن از علاج ورام طلبه باد و غیره مستعمل است شرب آن حابس خیس است **افیقلس** بفتح اول و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و ضم حای مهمله لغت یونانی است بمعنی محلل **ماهیت** آن نباتیست بی‌خی کمتر از ذرعی ساق آن باریک و پرشاخ و گل آن مختلف الشکل و اللون و مایل بسفیدی و برگ آن عریض شبیه برگ سداب و شرشیان و بیخی و زعفرانی و قبهای سفید مانند برگ کاسنی کبیر اندک طولانی و ساق و برگ آن باریک و تخم آن شبیه به تخم شلغم و بزرگتر از آن و با تخم تربت در غلاف مانند آن سیاه و تلخ و بیخ آن بی پاشد و نرم با عطریت و از وسط ساق آن سه یا چهار شعبه شبیه بانگشتان باریک و طول یک اصبع و میدیه اطراف با کلاه کوچکی آن شبیه بسر سیخ منبت آن سواحل دریا و مرآبها و جاهائیکه آب در آن فرو میرود و میباشد و مزرعها جو و عدس نخود و در مصر سواحل دریای شام بسیار است و در صعید مصر آن شلغم نامند بهترین آن سیاه سنگین است منقوش تخم شلغم نمایند و فرق بزرگی آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با اندک حدت گرمی آن بلا از خشکی آن

افعال و خواص و منافع آن برگ و تخم و سایر اجزای آن جهت وجع کبد و ورم بارد و غلیظ آن و تفتیح سده مجاری آن و سده مجاری تحلیل ورم و اخلاط غلیظ بلغمی و طحال و احشا و صلابات سایر اعضا و درد و رفع جمیع سموم قتاله شربا و ضمادا نافع و باید که مع شراب حلو یعنی شیرین استعمال نمایند و مضار رحم آن ... مکرر نافع و قوی تر و باید که در فصل بهار مصاره آنرا بگیرند زیرا که بعد از آن در آن رطوبتی نمی‌ماند مقدار شربت آن تا دو مثقال و از تخم آن نیم مثقال ...

و آثار مانند آنست و آن از ریت الشلجم نامند **اقمیدون** بفتح همزه و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم دال و سکون واو و نون لغت یونانی است و آنرا افانیوس نامند **ماهیت** آن نباتی است مابین شجر و گیاه منحنی و یکساق و برگ آن تر یا دو از ده عدد و شعبات ... و ترشی مایل و در شیار آن با رنگ و سیاه و تند بود و طعم **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن مانع بزرگ شدن پستان ... خصوص با دهن زیتون و اس و آشامیدن آن مانع توالد و زن و مقدار شربت از برگ و بیخ آن جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند

افیوس بفتح اول و سکون ... و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست و آنرا افیوس الحمقی نیز نامند بجهت آنکه شبیه بتربت ... مردم آنرا حمار الحس ... **ماهیت** آن نباتیست مابین شجر و گیاه و بسیار بلند میشود و ساق آن از شیب بار یک ... و زیاده سیاه و سفید ... و برگ آن مانند برگ سداب بسیار سبز و ثمر آن مانند خیار ... و شکل سیاه و گل آن ... ترش و خیبی و ... رطوبت و چون خشک شود باطن آن سفید و ظاهر آن سیاه میگردد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک ... در اول و ثمر آن ... در اول و در دوم گفته **افعال و خواص** آن آشامیدن ... بلغم و صفرا و ... مسهل سوداست ... و ثمر آن ... آن بیخ ... جهت تحلیل صلابات نافع ... مسهل است ... آنست که ... **افیون** بفتح همزه و سکون ... و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون ... یونانیست و معنی آن مسبت است یعنی خواب آورنده و آن ... شیر خشخاش ... عصاره ... و در ترکی ... و در ... افیون بوده زیرا که ... اوجاع شدیده ... ماهیت ... مطلقا خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه ... خشخاش سفید بوده و از خشخاش سیاه صحرائی ... و ... آن بسیار کم بوده ... خشخاش سیاه ... آنست که ... خشخاش ... کرده آن بزرگ شده ... رطوبت و حرارت آن کم شود و خشک گردد ... باشد و ... شب ... آنست ... بیرون آید و ... با انگشت میگیرند ... و ... روز دیگر ... مرتبه دیگر ... نیز ... و بعضی مردم ... با انگشت بهتر است زیرا که ... از پوست رقیق ... خشخاش ... و ... آن ... آنست که خشخاش ...

و اوراق آنرا میکوبند و آب آنرا افشرده میگیرند و در آفتاب میگذارند تا غلیظ گردد و بدستور بر سنگ صلابه میسازند و این را افیون خوتیون میگویند بهترین آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است و بعد از آن از خشخاش سفید و از شقایق النعمان از همه با عتبار بهتر و اقوی و زبون آن ماخوذ از عصاره آنست و از ان بوتی ماخوذ از کاهوی صحرائی و علامت جودت آن تندی بو و تلخی طعم و قبوحت و ملامت جرم و زود بر شده به آب گداخته شدن و مجذوب آن مشابه بتبادری بودن که در وی درمان نباشد و چون صاف نماید ثقلی از ان نماند و بو میدان آن بخواب در ده چون قطعه آنرا بشکنند رنگ آن سفید مائل بسرخی و سنگین تا آفتاب گذارند نرم و گداخته گردد و چون در آتش اندازند با بوی تیز و تگیب چراغ بیدار ند و دود و مشتعل و افروخته گردد و از ان جرم بسیار نا تیره و قلعه آن صافی باشد که در تیره نباشد و چون آنرا خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد و مغشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره آن و آمیخته باشیا با عصاره خس ربی میکنند و عدس و صبر و مرزنجوش داخل آن مینمایند و علامت هر یک از طعم و رایحه و حل نمودن در آب معلوم میگردد و طبیعت آن بدانکه در مزاج آن اختلاف بسیار شده است چه در اطبای یونانی آنرا سرد و خشک بر وجت آنرا در نهایت مراتب میدانند که چهارم است و در ان نیز اختلاف است و بعضی در اول چهارم و بعضی در اواسط آن نیز گفته اند که یابس است در سوم و بعضی گفته اند که سرد است در آخر و جمله اطبای هند آنرا گرم و خشک متاخرین اطبای فارس که طالع اطبای یونان اند اکثری آنرا سرد میدانند و بعضی گرم و آنچه بالفعل مشهور اطبا است متخذ از خشخاش سیاه بری بارد و یابس است در چهارم متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد و یابس در آخر سوم و از خشخاش سفید بستانی بارد و یابس در اول سوم و متخذ از کوکنار هندی تا اکثر سی آنرا گرم میدانند و بعضی سرد و مولف را عقیده آنست که افیون با وجود برودت مرکب القوی است یعنی در آن دو جزو است جزو حار لطیف هوائی و جزو بارد کثیف ارضی اما این غالب و تلخی طعم و حدت رایحه بسیاره و سرعت اشتعال بنار و صدور افعال حاره از ان بر این شاهد و آن و فعل و انفعال با هم بسبب جزو حار است و لیکن چون بسیار لطیف و قلیل است زود تحلیل میرود و زایل میگردد و افعال برودت آن بسبب جزو کثیف ارضی آنست و چون بسیار باقی میماند و از این است که اول هنگام استعمال قدری آن در بدن با طراف و ظاهر بشره باد و فشار و در عضو بسبب تحلیل برودت مسام و اجتماع حرارت در باطن قوی تا حرارت غریزی بر می انگیزند و ظاهر بدن گرم میسازد و استعمال زیاده میگردانند رفته رفته بالعکس آن را ضعیف و لاغر و رنگ زرد و بی رونق میسازد و بسبب یبس افتاد ماست حرارت غریزی قوی افعال و خواص و منافع آن مخدر و قابض و منوم و محلل و مسکن اوجاع و مانع تعفین اخلاط و فساد آن ... و ... بر ترکیب ... اکثر امراض حارو ... مرض ... و سر ... و ضیق النفس که از حرارت باشد ... و تسکین اوجاع ... و منع ... تحلیل ... و اسهال صحیح و ... آن ... و چون ... بهنگام ... غم ... و ضعف قلب گرسنگی و ... ایام ... سرفه ... و صداع ... و سرعت انزال ... و شدت قوت باه و ... اندکی از ان ... سفید ... و جهت اصحاب مذکوره و خاصیت آن مراحل ... تنها ... با ادویه مناسبه بکار ... شقیقه ... ابدال ... تا ربع ... الشیر ... و موجب ... صداع ... و ... آن اگرچه با لیدن افیون با خل شقیقه ... اگر قوت ... باشد و الاکمال ... بهتر ... استعمال آن ... زعفران ... مفرد ... مرکب ... آن ... مسکن ... و با شیر ... آن جهت و با الشیر ... و نیز ... افیون و ... با ... روغن گل ... باشد ... الشیر ... زعفران ... جهت زکام و نزله و ... بعضی ... گفته اند ... زعفران ... و مشک ... آن با صلح ... زعفران ... و ... چشم ... تحلیل ... و زعفران و شیر دختران ... دفع ...

99

شربت افیون ... زعفران ...

تسکین درد آن و همچنین با دو حبه جند بیدستر محلول در شیر دختران و یا روغن بادام تلخ و مرزنجوش و زعفران جهت درد گوش و استعمال اطلاء آن و جند بیدستر جهت تسکین
درد و جاع گوش و قرحه آن نافع و قطور آن با زیت البنج سفید هر دو همسان و لعقه در محلول روغن بنفشه جهت جمیع حادثات از حرارت و کافور [illegible] شیر تازه و نبات شیره حل کرده
نیم گرم جهت شود آن که با ضربان باشد الا وقتی باید استعمال قطورات افیونیه در گوش نمود که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی شود با وجود اینها مداومت
آن جایز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است و در غیر این حالات بطریق اولی و ضماد آن جهت تخفیف وجع و درد سامعه و با زرده تخم مرغ نیمبرشت و زعفران جهت
ورم الغنم عای معدل که با وجع نباشد و جراحات تا عضم خای نجیده با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و فتیله آن با رکی و زعفران با سویق جهت
رحیر بحری با موم و روغن جهت حکه و بثور نافع و در معاجین ادویه مرکبه حافظ قوت آنها است حرقوای طبیعه مثلا هر چه حس و ادراک و ارواح و حرکت
کند از زود و تسیر منفعت و لاغر بودن در زردی رخسار و تقلیل فهم و فکر و کج خلقی و اکثر اوقات مسموم و محزون بودن و با و مرگ جبری و خایف و ترسان شدن
و ضعف قوت با صره و سامعه و شامه و ذائقه و قلب کبد و معده و گرده و مثانه و باه و احداث تلج و قولنج و عسر البول و غیر اینها است بسبب کثرت آن
و این مضار مصلح آن جند بیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار و فلفل مقدار شربت آن از یک حبه تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ
آن مسموع و در دو درهم آن کشنده بدل آن مثل آن تخم بنج و بزر آن که تخم لفاح باشد بیخ آن با عصاره آن معد حبس الدم طلا شیر و طین مختوم
کا فور دکر با است و بعضی جهل آن بودن آن تو دری سفید گفته اند هر تقای تحریت آنها مانند تمو تا پنجاه سال گفته اند و باید که آنها محفوظ دارند
از رسیدن کیفیات غالبه یعنی حرارت شدید و برودت و رطوبت و یبوست حار و آمیزش اشیا که فرحه غیرا کردن آنها را از صورت نوعیه خود دگر دانند ضعیف
و فاسد نسازد و هر که زیاده از مقدار شربت آن بخورد او را حضور و افسردگی اخلاط و ارواح و فواق و ظلمت اجمو با گندگی حرارت و تنگی نفس و گرفتگی
و سبات و سرد و خارش بدن و عرق فوق شبها و کم از عرق سرد آمدن و ایجه افیون اند و ان بمیرد بعد از صوص که بعد وقت خاریدن و کوبیت با ناخن
عارض گرد دلیل هلاک است آن و آنچه جوان نا نند قی کردن بار با شبت و گل و عسل و نمک هندی و بعد تحفه جاره و آشامیدن شراب که در آن
دارچینی سوده و عاقرقرحا و جند بیدستر داخل کرده باشند و گرم کردن سر و تکمید و عطسه فرمودن و در میان آب گرم نشانیدن و خورانیدن تریاق
فاروق و حجر تریاق و تریاق اربعه و تریاق الطین و مثرودیطوس و فادزهر نایق و مقدار بندقه جند بیدستر و مشک و فلفل و حلتیت و مجرب اند
مجرب دارچینی اصل ما بیده با عسل سرشته و اگر قلیلی فرفیون و زعفران نیز اضافه نمایند و بنشیت خورانیدن روغن گاو و آب گرم و بعد از آن تکمید با شیر
تازه و روغن با نارجیل و روغن کرمی کردن و بعد از آن عسل و سرکه با جرب و ضیرین خوردن و بوئیدن مشک و جند بیدستر و زعفران خوردن او اینها با هم
و غذا با سرد طعام و چرب و شیرین و شیر برنج و شیر و سیر بو تیر موثر است و خوردن جند بیدستر بقدر آنچه که افیون خورده آشامیده سکنجبین با فستق
و نگذاشتن که بخواب رود نیز موثر است و اگر زهره تلخ روغن بعد و یا شربت بخورد و گفته اند که معالجه بدان نیست بخورد و سرکه است با آن آن فر
و باعث تولیع مسلب است و اگر احتیاج حقنه شود و حقنه فرمودن بجهة آنکه مناسب است بعد از زایل ازجهة شرب افیون ساعت بساعت آن و زیت البنج و شکر آن اختیاج
به حقنه نباید است از افیون و بیان فیون و طریق اخذ و منافع و مضار و تراکیب غیر آنها نک تفصیل مسطور و کرابادین کرده است **فصل الالف مع القاف اقاقیا**
بفتح همزه و قاف و الف و کسر قاف ثانی و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است بعربی عصاره قرظ و قرظ ثمره که اما که صنع عربی است که بهندی کیکر و ببول گویند و آن ثمر
فرنگی کا کیا نامند ماهیت آن نامه و اقبول عصاره تر و از اقیلان که قرظ اسطنجه قبل از رسیدن آن کو بیده گرفته باشد و قبل رسیدن بفتحه یا قوتی رنگ آن بعد از خشکی مایل
بسرخی سیاه آنچه بعد از رسیدن گرفته باشند سیاه می باشد نحله مستعمل نوع اول که لطیف است بجهت آنکه الطیف است ایشان مکلب باشد طبیعت نیز منسوب آن سرد و مایل و خشک امل
و منسوب آن سرد خشک است **افعال و خواص و منافع** آن مجفف و رادع و قابض و باعطای نوف ارم لغت الدم و مقوی اعضا و مسکن و عقل و مسنده الو صومعی
و جهت ریش فای عفو و حرم و تر باد ضماد و اطلاء آن مسکن حرارت و مقوی تقویة لطف و مطلوبات و زایل کننده سرخی آن و اطلاء و بشود و در بولو و چیقه و
طلاء آن برای اسامع و مار و محل و دیالح الصفرا مو و اسپید آشام و جهت و قرس شقاق مقعد و سر بادامی و حاصل و بر زبان اطفال جهت بعد سیاهک در آن [illegible]

جهت قطع ادرار عرق و بد بوی آن بر بدن و رخسار باعث نیکوئی رنگ و با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و بدستور باسوم ... جهت سوختگی آتش و ... مفید و ... جهت تسکین ... الدم از هر عضوی که باشد و چون ... آب بجوشانند و بر مفاصل ... بریزند نافع ... و ... سوا ... و ... و خفقان ... نافع ... و ... الدم ... درد ... آن ... و ... حمول ... آن ... الدم و ... مقعده و ... سیلان ... و آن جهت ... حد ... و ورم حار ... و ... مقعده و ... ضعیف ... اب چون ... کنند ... بسوزانند ... سیاه گردد اندر ... قطع اسهال اطفال مجرب ... آن ... شربت آن ... و ... آن ... و ... و ... جهت ... و دیگر ... آتش ملایم ... تا ... سد ... تا خشک شود ... آب ... بیایند و ... آنست که ... آب بسته ... خشک ... و عند الحاجه بکار برند ...

اقحوان بفتح همزه و سکون قاف و ضم حا ... بپارسی ... بابونه گاو چشم ... و ... بفارسی ... و عراقی ... بابونه ... و ... ماهیت آن دو قسم می‌باشد صغیر و کبیر صغیر ... بفارسی ... و ... بستانی ... برگ آن شبیه برگ گشنیز ... و گل آن ... اطراف آن برگهای ریزه سفید ... گل بابونه ... بزرگتر ... رائحه ... و ... آن کوهستانها و صحراها ... بابونه ... فرق آنست که بابونه ... و گل بابونه مجوف نیست و این مجوف است ... بهترین آن آنست که برگ آن سبز و ... گل آن سفید و اندرون آن زرد و با تلخی طعم باشد ...

طبیعت آن در سیم گرم ... افعال و خواص و منافع آن ... مفتح سده جگر و ... عروق و ملطف و محلل خون ... و ورم ... مدر بول و عرق و حیض ... جنین ... حصاة و ... ترباقیت ... مثانه و ورم سپرز و ... قولنج و ... جهت ... اعضا ... آن ... جهت ... شیرین بجوشانند ... و ... جهت ... اقحوان ... سودا و بلغم ... جهت ... نافع ... آن ... خشک ... آن جهت تقویت ... چشم ... آن ... الاعضاء النفس الصدر ... جهت ... سودا ... جهت ... مثقال ... سود و آن ... آن جهت ... الاعضاء النفس ... آن ... و ... آن ... جهت ... بول و ... جنین و نزول آب ... حیض ... تمام ... و ... آن ... جهت تقویت ...

[illegible] ... طبیعت آن ... [illegible]

[illegible]

اقسون [illegible] ... **ماهیت** آن [illegible]

[illegible] **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible] **اقط** [illegible] ... **ماهیت** آن [illegible]

[illegible] **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible] **اقلیمیا** [illegible]

[illegible] **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible]

ملابات فعال و با افیون و زعفران و سعد و من اوجاع مفاصل و نقرس را مفید القلب شامیدن یک قیراط از طلاق آن جهت خفقان و تقویت دل

نفع دل آن مردار سنگ محرق مغسول است **فصل الالف مع الکاف** ✦ **اکارع** بفتح همزه و کاف و الف و کسر راء و سکون عین مهمله جمع کراع

بمعنی کاف ست و آن اطراف یعنی پاچها باشد بهترین آن پاچه گوسفند و بز یک ساله است **افعال و خواص و منافع** آن لطیف و دیر هضم مقوی اعضا

و خون صالح رقیق و معتدل الغذا جهت ناقهین صاحب اسهال سوداوی قرحه و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سده

و سل و دق و نفث الدم و سلس البول و هزال مفرط و التیام و خشونت باطنی و التیام شکستگی استخوان و جامع و دلی جهت تسکین اسهال مراری منع نفخ

و حاره و رفع مضرت دواهای حار مشروب آب پاچه جهت سرفه حار و نفع طبع یابس المزاج و حقنه بآن جهت مغص و زحیر سده مجرب و نطول آن جهت

ست و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلا کردن اندرون پاچه با فرفیون و سعد و مقل جهت تسکین درد و سرد رفتن مفاصل حار مجرب و تدهین بمطبوخ آن

با کرنب و سرکه و عسل و نخود آن با کرفس و دارچینی و مانند آنها و استخوان سوخته آن جهت رفع نزف الدم جراحات و ریاح جهت استسقا و انداد بواسیر

و **اکشکت** بفتح همزه و کسر کاف و سکون تا و شین و فتح تا نیز و فتح میم و کسر کاف و تا معام فارسی خار بابلیس نامند و درخت آنرا در کنار بهی ... غات

و در تهامی نشانند بجهت آنکه سبب خار بسیار آن و کسی جای آن نتواند شد و هندی آنرا کرنجوه و کرنج بفتح کاف دانند و آنرا مهمله و سکون و جیم

سالس کرت ساکرنبوله نامند **ماهیت** آن خرد درختی است پر خار قوی الخار شبیه به درخت انار و شاخهای آن پراگنده و برگهای آن پهن از

برگ انار در طول کمتر و در عرض زیاده و دو تشریف رنگ ندارد و در هر شاخی برگهای آن بسیار و از هر دو طرف محاذی یکدیگر تمام شاخها و ساق

آن پر خار و خار آن شبیه بخلاف است و بر خار و درجوف بعضی از آن و بعضی سه شکل و زبند و بار او زهری گل صلب پر ... ک لشان

و برآمده و درجوف آن مغزی سفید شبیه به مغز فندق دور با رعه و سه و مینت و بسیار تلخ و برگ تلخ آن نیز تلخ و صغیر و کبیر می‌باشد و مغز آن

سبز تا کمتر و آن اندک سفید زرد و در خواص قریب هم اند و مغز آن چون خشک شود و حرکت دهند مغز آن در آن حرکت میکند و چون صلب میباشد

پوست آن صدا میکند و لهذا اکثری شبیه نموده آنرا اسپند و گفته اند جوز جر فی حجر **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک نیز گفته اند و شاید این

قول قوی باشد **افعال و خواص** آن محلل اورام و حابس نزف الدم خوردن آن مانع تاثیر سموم و باد و ضعف و تنه آن با چند دانه فلفل سائیده

جهت تسکین وجع و تولنج ریحی مجرب و ماد و فلفل و مسل سرشته بمقدار ... جهت حمیات و مزمنه عتیقه نافع و جهول آن با شیر دختر ان سائیده

جهت حامله شدن زنان عقیم موثر است و تعلیق آن با ریسمان ... جهت منع اسقاط جنین بر درخت میوه جهت منع ریختن ثمر آن مشهور گفته اند و اکثر اطبا

متفق اند بر آنکه مسهل و ملاوت است و چون یکمغز و مقدار ... روز ... آن را در زیر خاکستر گرم نهند تا پخته گردد ... مقشر کرده

نرم بکوبند و با آب بخورند جهت نزول ... ستسقا و حکما ... و قسمی نیز گفته اند یکی کبیر و یکی صغیر و کبیر آنرا سفید و هر دو در خواص و منافع قریب

بهم و گرم و خشک دانسته میگویند جهت قوت باه مرد و رفع ریاح و روغن تخم آنرا بر بدن جهت نورانی گردانند و روغن ... اصحاب گرداند و با خاصیه

و رفع امراض قبیح زنان و جذام و ریاح غلیظه محتبسه و رسم و حابس است جهت رفع کرم شکم و باسیر و ضماد سموم ... اعضا و برگ آن جهت ... و سواد و خو

سفید گفته اند و چون مغز آنرا در جوز آن و روغن کنجد بجوشانند که سوخته مانند زغال گردد پس آن روغن را ضماد کرده ... گرداند ... و

خایه بچگان اند پر دولتمند سازد و چون سفوف نمایند مغز آنرا و برگ بیاموز میباشند و بر ورم ... از آنچه حال در ... سیار طلبیده ...

حاجتی باشد از آن جانب آنرا منفجر گرداند و رفع نماید و بدون للم و ازتی **اکلیل الملک** بکسر همزه و سکون کاف و کسر لام و سکون یا و فتح تا نیز ضم لام

الف و لام و فتح میم و کسر لام و کاف و آنرا اصابع الملک نامند و ملکا نیز و بیونانی مالیلوطس بفارسی گیاه قیصر گویند و بهندی ... نامند **ماهیت** آن دو صنف

میباشد گیاه و هر دو صنف شبیه بهم اند مثل یک صنف هلالی شکل و در غلاف باشد مثل تخم ترب و تخم می‌آید و در و ... تخم شنبلید بخلاف الخیر

هلالی و دیگر صنف دوم باریک ... و ولایتی آن کمتر و برگ آن مدور ... شاخهای آن باریک و درشت و ... پراگنده و بعضی منبسط بر روی زمین

بعضی اساقی [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی سفید و بعضی [illegible] شبیه برگ [illegible] و بعضی ریزه [illegible] گیاه آن بعضی بزرگ
و شاخهای آن باریک [illegible] قران و بالجمله بسبب تفاوت اماکن و بلدان [illegible] مختلف میباشد و اکبر [illegible] و قوت [illegible]
و برگ هندی آن [illegible] مثل [illegible] و از برگ [illegible] و [illegible] بیاید بران
گرده [illegible] و گوشت و ماهی [illegible] و [illegible] هندی آن بسیار [illegible] بهترین اکلیل الملک [illegible]
بسفیدی [illegible] آنست که چون بشکنند تخم آن زرد باشد طبیعت آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک [illegible]
زیاده از [illegible] و [illegible] افعال و خواص و منافع آن [illegible] و [illegible] آن
[illegible] امراض الرأس جهت [illegible] آن [illegible]
مطبوخ آن صداع [illegible] آن [illegible]
امراض مذکوره [illegible] آن [illegible]
سوداوی [illegible] آن [illegible]
[illegible] مطبوخ آن [illegible]
مذکوره [illegible] آشامیدن آب مطبوخ آن [illegible]
[illegible] آشامیدن آب طبیخ آن جهت تحلیل فضول باطنی [illegible]
[illegible] آن [illegible]
اورام [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible]
صداع [illegible] آشامیدن [illegible] تسکین [illegible] جهت تسکین [illegible]
طبیخ آن جهت [illegible] حصاة [illegible] جهت تقویت [illegible] و آشامیدن آب طبیخ برگ [illegible]
[illegible] طبیخ آن [illegible] جهت [illegible] تسکین [illegible] آشامیدن آن [illegible]
[illegible] مقدار شربت آن تا دو مثقال [illegible] آن [illegible]
[illegible] برگ [illegible] مطبوخ آن [illegible] اکلیل الجبل [illegible]
آن [illegible] اکلیل الجبل [illegible]
[illegible] برگ آن [illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] افعال
و خواص و منافع آن [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] تسکین [illegible] حصاة گرده و مثانه [illegible]
[illegible] تسکین [illegible]
[illegible] مقدار شربت آن [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible]

شبیه بذنب آن ... الا آنکه برگ آن سبزتر و شبیه برگ تیون و خار آن قوی‌تر و نقصانات و سبزی آن ... **افعال و خواص** آن سم جمیع حیوانات
مانند قتل ... داخل اغذیه کنند بر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر کوبیده بخورند در ساعت کور و کر شود و زبون ترین گیاهها است
بلاد تهامه و جبال شراه و نواحی تهامه است و علاج آن علاج شخصی است که خانق النمر و قلی خورده باشد و لیکن مریض باید که بلا فاصله از عقب
آن ادویه را قی کند تا آنکه ... فایده نخواهد بخشید الخ - **آلنج** بفتح همزه و سکون لام و فتح نون و جیم لغت یونانیست بمعنی ... **ماهیت** آن تخم نباتیست
شبیه ... و ساق آن سطبر و قصب ... سبزی و گل آن سفید مانند گل ... و تخم آن سفید و طولانی ... و طول آن کمتر از ... و شبیه ...
آن قیمت ... **طبیعت** آن گرم و خشک قریب بدرجه دوم **افعال و خواص** آن گفته اند جهت ... مجرب است
... اول ... آنرا با ... سکنجبین ساده ... و در درم ... آن ... سوم ... آنرا ... شد ... جهت اسقاط ... مجرب
دانسته اند ... شراب ... که شراب عسلی است و گفته اند ... تمام آنرا اخراج ... و آشامیدن تخم ... جهت ...
سفید الوسن و الوسون بفتح همزه و ضم لام و سکون واو و ضم سین مهمله و نون و لغت دوم بضم همزه و لام و سکون واو و ضم سین و سکون واو و نون
در آخر ... بالفعل ... جهت آنکه ... **ماهیت** آن گیاهیست شبیه ... با خشونت و گیاه ...
اسفل آن ... تخم شبیه ... و برگ آن مایل بسیاهی و سرخی و گویند نوعی از ... **طبیعت** آن در دوم گرم و
خشک و در اول ... **افعال و خواص** آن ... و محلل اورام ... و تحلیل ... جهت
... جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته ... و مصلح آن ... بقدر ... آن ... **الوهالی** بفتح همزه و
لام و سکون واو و فتح هاء ... لام ... اول ... او ... آنکه اول ... و مردم ...
... **ماهیت** آن ... شبیه ... سیاه است که از ساق درخت ... بهترین آن بسیار غلیظ القوام صافی براق
شیرین ... **طبیعت** آن در سوم ... و خشک در اول ... در دوم ... **افعال و خواص** آن ... اوقیه آن مسهل فضول خام
و ... صفرا و اخلاط ردیه و جهت ... و قروح ... و مفاصل ... نافع و شارب الوهالی ... با یکه ... حرکت
بسیار کند تا فعل آن باطل گردد مصلح آن سکنجبین ... درخت ... یا ... که ...
و ... استعمال ... **سفید الوین** بفتح اول و ضم لام و سکون واو و فتح یاء مثناة تحتانیه
و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست ... و برگ آن باریک و صلب و پوست آن ... و برگ آن سبزه ... و گل آن
... بسرخی ... و تخم آن شبیه ... و ... و عراق و ... بهترین
... سفید ... مایل ... است که چون از
زمین ... و مستعمل پوست تخم آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در دوم
... **افعال و خواص** آن ... و ... یکدرهم تا دو مثقال از تخم آن ... سرکه مسهل قوی سودا و جهت ...
... العلاج بغایت مؤثر و پوست بیخ آن ... و جهت یرقان ... و مصلح آن ... شربت آن ...
درهم و از پوست بیخ آن تا ... **الیه** بکسر اول و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانیه ... بفارسی ... **ماهیت** آن ... **طبیعت** آن گرم
و تر قریب ... **افعال و خواص** آن محلل اورام صلبه ... و مصلح ...
... و جهت ... مجرب دانسته اند ...
... تحلیل ... و تنقیه ... اورام ... و مضعف قوت ... گفته که ...

[illegible] فصل [illegible] امارطیون بفتح همزه و [illegible] و سکون [illegible]

[illegible] ماهیت [illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم و خشک

افعال و خواص [illegible]

[illegible]

[illegible] اسرالیس بفتح همزه و سکون [illegible] ماهیت

[illegible]

[illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] افعال و خواص [illegible]

[illegible]

[illegible] اسدران بفتح همزه و سکون [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible]

آن سفید و ثمر آن ابیض محدد کوچک با سفیدی مایل و سیاهی کثیر و از آن تسبیح میسازند لهذا آنرا شجرة التسبیح نامند و موج الوب نیز و منبت آن اکثر
بیت المقدس و نواحی آن و مقابر آن بلاد **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و تخم آنکه مثلا میباشد در اول سیم و در دوم خشکی **افعال و خواص**
آن منقح و مفتح سده و ملطف و محلل و مقوی جگر و محلل اورام باطنی و مسکن [illegible] و عصاره تازه آن در تسکین حدت [illegible] و طلای [illegible] آن
جهت اورام قوی تر از سایر عصارات مانند عنب الثعلب و کاکنج و آب برگ و شاخ تازه آن و آب مطبوخ آن بهتر و نیز مجرب در دفع سموم هوام و سگ
دیوانه گزیده خصوصا عقرب و ضماد و شرب آن جهت اورام [illegible] و عرق النسا و خناق و طلای آن جهت دفع کلف و [illegible] و برگ خشک آن جهت
التیام جراحات تازه نافع مقدار شربت از عصاره تازه آن تا [illegible] مثقال و از مطبوخ آن تا ده مثقال **امرود** **لغة** بفتح اول و سکون میم و ضم راء
مهمله و سکون واو و دال مهمله **ماهیت** آن اسمی است مشترک میان ثمری که آنرا بعربی کمثری نامند و در حرف الکاف ان شاء الله تعالی خواهد آمد [illegible]
و بنگاله [illegible] و چند درخت در مرشد آباد مانند شبه نوعی امرود متوسط که [illegible] نامند و انسان [illegible] پوست آن غالبا سرخ رنگ مایل
و لحم آن سفید [illegible] طعم [illegible] با اندک عفوصت و کم آب [illegible] و با آنکه اندک [illegible] خوش طعم و ترش [illegible]
[illegible] و آب لیمو و قند و در زیر طعام [illegible] و خام خوردن آن [illegible] لطفی و [illegible] نیست و گل آنکه [illegible] سرخ رنگ
[illegible] ترش طعم [illegible] میباشد [illegible] عظیم و برگ [illegible] شبیه [illegible] کان
بزرگتر و بلندتر [illegible] و برگ ضخیم و چوب آن سیاه رنگ و صلب **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] صفرا و
خون [illegible] **امرود** [illegible] **ماهیت** آن [illegible] درختی است [illegible] بزرگی درخت [illegible] و برگ [illegible]
[illegible] برگ [illegible] و ثمر آن [illegible] شگوفه [illegible] برگ و ثمر آن [illegible] اندک
عفوصت و [illegible] آب خالص و یا آب
[illegible] و تلخی [illegible] برنگ [illegible]
اندک چاشنی دار [illegible] ترش و با عفوصت بسیار و گل آن ترش [illegible] و لطیف و نیز
[illegible] و منبت آن [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن سرد در دوم و خشک در اول **افعال و خواص و منافع** آن جهت
محرور المزاج و امراض صفراوی و [illegible] و دفع غلبه مرضی [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] **امسوخ** بفتح همزه و سکون
میم و ضم سین مهمله و سکون واو و خاء معجمه **ماهیت** آن نباتیست [illegible] و منبت آن
[illegible] و ساق آن [illegible]
[illegible] و برگ آن [illegible] نبات آن [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص و منافع** آن [illegible]
[illegible] باطنی [illegible]
[illegible]
[illegible]

و نفع می بخشد و ایشان از احتراق و تری جهت قطع نزف الدم جراحات و روایتی در گوشت تازه و سوخته و ضماد آن رقیقه باعث ضمور و لاغری آن و
اطفال که نوشته که از اندلس می آورند و گمان می برم که مغز انجدان یا انقیسون است هما نفیح بفتح هر دو و سکون میم و فتح عین مهمله و الف آن حاست
مصاری و نیز دیده است روده سیکه است نامند و آن از روده حیوانات است که از تحلیل اعضا و اعصاب است طبیعت آن در سوم سرد و خشک
افعال و خواص و منافع آن خوردن مطبوخ آن با گوشت و سرکه و فلفل و دارچینی مصلح آن است جهت معده که صعتر رقیق مائی و بدان مستعد شود
سفید قلیل الغذا دیر هضم و مولد خلط بارد و قولنج مصلح آن جوارش عود کمونی و فلافلی است که آنرا خورده خواب نمایند و بعد از خواب کمی انیسون بخورند
اغیلان بضم همزه و تشدید میم مکسوره و کسر غین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون و عوام آنرا طلح و ابل نامند سمرو شوکه مصریه و شوکة العربیه
مغیلان و ببنگی کیکر و ببول نامند ماهیت آن درختی است خاردار منبت آن اکثر صحراها و مدارس است و دو قسم می باشد یکی بزرگ و دیگر کوچک و در هر دو
شکل و برگ تمرهندی قسم اول درخت آن کوچکتر از درخت سیب و بر خارها سرخ و ساق آن سطبرتر و سفید و چون کهنه شود مانند آبنوس سیاه
مایل بسرخی میگردد و تمر آن مانند باقلی و در طول و عرض مانند باقلا و گرد دار تخم و شش تا ده عدد و در وقت نیز در سر گره می باشد بقدر نخودی
سرد آن و سرخ و تمر آنرا با املاح قرظ و ضبط نیز و غرب و علف ضعیف و عصاره آن نیز و عصاره ایست الاقاقیا و صمغ این درخت سرخ رنگ و زرد رنگ مثل
صافیست و صمغ عربی نامند و گفته اند مسیال پوست و چوب آن شبیه است بصمغ صمغ شود و صمغ نیست و چون این درخت طلح آنرا بیدمشک آنچه بجزان
باشد مسیال و چون آنرا از جا برکنند و باقی را بشویند تا سفید باشد و آب آن سفید و سرخ رنگ است آب شیرین خوشبو جایگیر و دهان را خوشبو کند و قسم دوم
آن کم خار و بعضی بی خار و شاخهای آن انبوه و ایرانیان آنرا سلم نامند و ساق آن سیاه مائل است از اول و ثمر این تیز قلم گوید و به غلاف مانند باقلی
املد و درازتر و پوست آن منقش مایل بسیاهی و میان آن کوچک از کسین سبز تره ماشی و در غلاف و دانه و باشد و دانه تا سی چهارده
باختلاف رنگ ملکی و درمیان بر پرده سفید رنگ و محیط بر دانه و در میان آن پرده سفید و پوست متنقش مایل بسیاهی و در طعم تلخ است
و زرد و رنگ و گل هر دو قسم زرد مدور مانند گل خوشبو و برگ سبز و شبیه بهم طول آن بسیار ریزه و انبوه و شاخهای باریک متحاذی هم در دو صف رسته و طعم آن
در عفص و قبض است و تیر قسمی دیگر شود و در بعضی بلاد شاخهای آن گردد طبیعت جمیع اجزای آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن
حابس فضلات و رادع اشیاء و مبرد گل آن جهت خفقان حار و سهولت دافع ترشح تقویت اعضای باطنی و مشروبا با ادویه مناسبه سفید و برگ آن جهت
قطع اسهال و تفتیح سدد و قطع آن جهت تقویت اعضا است و نقوع آن برگ تازه آن که در آب خیسانیده و شب تحت السماء گذاشته و صبح آب صاف
گرفته بیاشامند جهت قروح مجاری بول و حرقت آن مفید و سفوف برگ و پوست و گل خشک و صمغ آن هر چهار مساوی صبح ناشتا با آب سرد
متوالی هر روز مفید بهم تا یک دو هفته جهت رفع رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و خورانیدن قدری
از برگ نورسته آن با اندکی زیره سفید و یک عدد غنچه گل انار ناشگفته با آب سائیده و صاف کرده سنگ یا بشوده که تیغ با هفت سنگریزه
و یا پارچه های خزف را در آتش سرخ کرده در آن خاموش نمایند مرتبه بمرتبه جهت اسهال اطفال خصوصاً در هنگام دندان برآوردن دلالت
بسیار نافع و تقویت کند و ضعف آورد نه در اوائل و غیره اطفال را نیز نافع اما باید که بحسب سن و قوت بمقدار اوزان ادویه بیفزایند و ضماد برگ تازه جهت التیام
جراحت و قطع اورام و طلاء جوش طبیخ آن جهت بر تسقط و ذات شقه طلا و برگ تمر آن قاطع ... و نفع سالم و فرزجه تمر آن که آنرا
در آب جوش داده پارچه کرباس را بدان تر کرده خشک نموده در بخور دهند جهت رطوبات و تضییق قبل به حدیست که بمرتبه بکارت رسانند و چون تمام
از کرفته شکافته حصه از آن در کرده طرف اندرون آنرا پارچه کرباس نمویده تا رطوبات متقاطر بدان خوب آلوده کرده بعد از خشک شدن ایستد
پارچه سیاه بیک بیان یا نیا آویخته باشد سازند و به تقلیب است و بعد دفع آن علت گردد پوست ساق و شاخهای آن جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع
و عده آجزاء از روغن و تخم صمغ است و چون پوست درخت آنرا بمقدار که خواهند شکوفته در دو چندان آب بخیسانند تا دو روز پس جوشانند تا نصف بماند

نگاهبانند و در ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند و بدستور در ایام حیض ایام مرض آن مانند خروج کرم باشد و ثمر و برگ و پوست آن جهت بد رائحت

پوست حیوانات قایم مقام مازو است و نیز پوست و گل آن جهت ساطلم و اصل عرق قند و شراب است و در هند و بنگاله بسیار مستعمل خصوص پوست و ثمر

مال و مسلول بجهت استحکام لثه و مسواک آن سفون دندان و از چوب آن جهت صلابت و استحکام پایه کردون هنده و گاوی و غیرها آلات و تخم نیز میباشند و قسم دیگر نیز

میباشد شبیه به قسم دوم و برگ و ثمر و رنگ و پوست ولیکن بد بو و بنگ را ثان هر دو قسم ولیکن این غیر مستعمل است و این قسم اکثر مخصوص بنگاله است و

اسم قسمی باشد که بطریق اشتباه بیان ثمر سود و اندر بعد از آن نوع شبیه دیگر ذکر آملج بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور با ملج است

لغت هندی آنوله نامند و شیر پرورده آنرا شیرآملج گویند **ماهیت** آن ثمریست طعم آن ترش و با عفوصت

بیاد و در تازگی شبیه با لوچه و ریزگی گرد گان نیز شود و سبز است آن بزرگ بر شبه شکل سبز رنگ تازه و با خشک شده خاکستر فاسد و شکنج شده آنست که

و درخت آن بقدر درخت گردگان و برگ آن سبز بسیار ریزه و از هر دو طرف شاخها باریک طولانی بقدر شبری رسته و بعضی جاد

و در بعضی باشد شاخ و چوب آن هم سبز باشد چوب چنار که بسبب علت صلابت آن مستعمل و معاجین و غیرها الا البیده

از دانه شیر پرورده است که بجهت کسر قوت قبض و اصلاح آن دو سه مرتبه در شیر بجوشانند و خشک نمایند و غیر شیر پرورده **طبیعت**

و دوم سرد و در سوم اول خشک و شیر پرورده در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گرم دانسته اند و فی الحقیقت بارد است و در پوست آن همه

افعال و خواص منافع آن قابض مانع تحلیل مواد مقوی معده و امعا و دافع فساد اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن و مانع مخالطت سودا و محرک

ادویه مصفات ادویه مقویه روح و از اسباب موجب ذکاوت و تفریح و تقویت است بالخاصیه و چون قبض است مسهل بخاصیت آنست

قابض میباشد مقوی است که هرگاه استعمال کنند آنرا در حال مزاج از برای تقویت تعدیل کنند آنرا بعسل یا بخاصیت یا مشک و یا مانند آنها

الرئیس و در ادویه قلبیه گفته که منفعت آن در تقویت قلب زیاده از منفعت آنست از برای توحش و از جمله ادویه شدید المنفعت است از برای تقویت

و حفظ سایر اعضا و بالخاصیه محرک باه و قاطع تشنگی و قی و اسهال صفراوی و مسهل سودا و بلغم رقیق است و مقوی معده

است تخفیف رطوبات و باعث شل آن و آب آن در کشادن سیلان اسهال مزمن حرارت خون و **مراض الرأس**

صداع و مقوی اعصاب و مانع آنها و مالیخولیا خصوص مراقی و حادث از رفع ابخره محترقه و از نسیان فالج و استرخا و لقوه و اشتیاق آن با عسل

در حمیات و تقویت آن نافع صعود ابخره از معده بسوی سر و چون آنرا نرم کوبیده با شیر و سیر شنبه بر پیشانی ضماد نمایند قطع رعاف نماید

مراض العین منقوع آن در چشم جهت سیاض مخصوص که بعد از دو ساعت المرا افسرده و در نمایند و اما تازه

مانند ماء سرمه در چشم نافع تر میباشد و با جهت آن شکر و باد اندک و با دام چرب کرده تا مقدار یک درم

ذرات منفعت ضعیف و بجهت نافع النفس و غیرها و عرق کوبیده با موزان آن زیر کلای و با عسل شربت

منقوع آن با کشتیزه خشک نکو فته جهت دفع اسهال ناشی از حرارت معده و دوش معده و بواسیر و تنها نافع است منقوع

سوسن ماقان خمیر کنند و بر سر حساب نمایند سیاه گرداند و روغن آن نیز موی را سیاه و طویل گرداند مقدار شربت از درم تا

تازه پیر سغر سپید مصلح آن عسل و سلیل و مصلح آن روغن بادام شیرین است و منفعت

و حب و جوارش و سفوف و شراب و خل و مربا و مطبوخ و معجون و مفرح و غیرها آن در قرابادین مذکور است **ام الکلب** ماهیت آن شجری است

آن شبیه برگ ... و عرق آن که بسبب رنگ آن در بنگاله ... بسبب

... **افعال و خواص** آن ...

ثمر هندی

[illegible marginal notes]

تا دوان ... مثقال ... آن ... جهت گزیدن سگ دیوانه و عقرب و اقسام ... و سکن ... و ساعت ... استعمال آن ... است

ال سیلیق بفتح همزه و تیم و سکون لام ... و سکون یای ... تحتانیه و دال مهمله **ماهیت** آن ... است ... شبیه ... و قسمی از اقسام لیموت ... و آب ... آن در غایت ترشی ... و ... ثمر آن ... مدور ... سیاه و ... بزرگ ... **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن ... مانع اکثر امراض ... و قاطع صفرا و ... سودا و ... و چون ... آن ... کرده ... و ... و ... با ... رنگ ... و ... مثل ... سیاه ... و در میان آن ... در آفتاب ... بعد ... قسم ... و ... آن ... در جریر ... آن ... و در آفتاب ... خشک گردد ... تقویت ... اشتها طعام ... نافع ... سفید ... آن ...

ال کچالی بفتح الف و سیم و سکون لام و ضم کاف و فتح جیم فارسی و الف و یای ساکن **ماهیت** آن نباتی است ... صحرائی ... و برگ آن شبیه برگ ... و ... **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن ... آشامیدن آب برگ آن ... چهار ... توله ... آتش ... گرم گردد ... آب برگ ... کرده ... بریزند ... سنگ ... لاهوری ... و ... بطرف ... جهت حمیات حاره و ... عروق ... که ... و ... و التهاب ... جهت ... عقل ... و دراست ... آن ... گرد ... و ... ایام اجتناب از ... و ... و ... بنگاله ... آب ... و ... دفع ... اعراض مذکوره و حمیات حاده **ام جیح الکبد ماهیت** آن گیاهی است ... برگ آن ... سفید ... است ... **افعال و خواص** آن جهت ... سفید ...

فصل الالف مع النون

اناغالس بفتح همزه و نون و الف ... و غین معجمه و الف و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است و ... **ماهیت** آن گیاهی است ... شبیه برگ ... و ... باستاره ... **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... و ... جهت تنقیه سر از بلغم و تسکین وجع اسنان ... باعسل ... ضماد ... جهت ضعف بصر و قروح چشم و ... نافع ... آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن افعی ... و ... بیرون آوردن ... از اعضا ... قروح خبیثه ... سفید ... گل ... است ... و ... آن سرخ است ... مصلح آن ... مقدار شربت آن ... مثقال ...

اناغورس بفتح همزه و نون و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر را و ... سین مهمله ... **ماهیت** آن گیاهی ... شبیه ... برگ ... آن ... تلخ ... ثمر آن ... **طبیعت** آن ... گرم و خشک ... **افعال و خواص** آن ... برگ تازه ... جهت تحلیل ... نافع ... خشک ... تقطیع ... آب برگ آن ... بیاشامند ... صداع نافع و ... جنین ... و ... آن ... سفید ... آن ... مصلح ... آن ...

انبج ادام است انبج بفتح همزه و سکون نون و فتح باء موحده و سکون جیم معرب انبه است هندی است ولایت نیز نامند و بتوافق لغوی ماهیت آن هندی است درخت آن بسیار عظیم و بزرگتر از درخت گردکان و بلند و در بلاد هند و بنگاله بسیار است سه چهار سال از نشانیدن تخم او تا هشت و نه سال ثمر می آید و هنگام بهار آنکه خوشه سوسن نامیده اول بهار و وقت رسیدن ثمر آن نیز اختلاف است بحسب تفاوت هوا مدیح جوزا و سرطان است و تا پنجاه و شصت سال ثمر میدهد و ثمر آن در اوایل سال و سال بهتر میشود و [illegible] برگ آن طولانی شبیه برگ شفتالو هندی و از آن بزرگتر و ثمر آن در ابتدا بسیار سبز و ترش میباشد و آهسته آهسته ترشی کمتر گردد و چون شروع به رسیدن نماید شیرین میگردد و در بعضی اماکن بعضی اشجار تمام سال ثمر میدهد و لیکن شیرینی و خوبی ان چون در فصل موسم آن نشود [illegible] و در بعضی بلاد قریب بنگاله استوار و فاره [illegible] ثمر میدهد و همیشه ثمر آن بر درخت میباشد مانند خربزه سیلان و سفید [illegible] و الوان آن نیز و اکثر [illegible] در بعضی اماکن هم سیب نیز میشود و لیکن غیر سوسمی آن مانند سوسمی نیست در بزرگی و کوچکی و شکل و طعم و رایحه و شادابی و بی ریشگی و ریشه داری و لحمی و کم لحمی با اختلاف اقسام آن انبج میشود چنانچه در بزرگی از هیچ آثار تا دو آثار که کمتر آن [illegible] در بنگاله دیده شده و بعضی درخت یک آثار و سه پاو و نیم آثار [illegible] کمتر از بیست تخمینا و در کوچکی برابر [illegible] کابلی و رنگ بعضی زرد و سرخ و بعضی سبز و در شکل طولانی و سر آن اندک کج و بعضی اندک مستطیل و بعضی مدور و اندک طولانی و بعضی قریب به مدور [illegible] و بعضی بسیار خوش رایحه و خوش طعم و رایحه آن شبیه به بعضی ریاحین [illegible] و بعضی پر ریشه و بعضی رایحه شبیه به سیب و ناشپاتی و امرود و بعضی از طعوم و روایح [illegible] مختلف الاجزاء در قوام و طعم و در بعضی تخم کوچک در خلال آن و ثمر آن بر شاخ درخت و در بعضی تخم بسیار کوچک و پوست آن نیز نازک میباشد و بهترین آن بسیار شیرین و شاداب مستوی القوام بی ریشه و خوشبوی قلیل التخم است و آنچه بر خلاف این باشد بد است و بهترین اطوار خوردن آن آنست که رسیده آبدار آن را بدست مالند تا نرم گردد و سر آن را ببرند تا مثل کدو آب آن را مکند تا تمام آب صافی آن خورده شود و ریشه آن خورده نشود زیرا که ریشه آن ثقیل و نفاخ و قابض است و آب آن ملین و پوست آن چون بزبان و لب رسد باعث سوزش و حرقت میگردد و ریشه آن را چون سخت میباشد سر آن را بریده [illegible] آن را دور و اطراف آن را بریده تناول نمایند بهترین طور است و بهترین اقسام آن قسمی اعلی که در بنگاله بعضی بلاد مالده و اطراف مرشدآباد که بهم میرسد و در عظیم آباد و پرگنه مکی میشود نرم کرده بمکند میکند انبه شیرین خوشبو که آب رقیق داشته باشد و اگر ریشه دار هم باشد مضایقه ندارد و قسمی انبه در بنگاله میشود که [illegible] است که آن را [illegible] نامند و سبز خام آن شیرین میشود و بعضی از اقسام ان قبل رسیدگی شیرین و خوش میشود و بعضی در پختگی بد طعم میگردد و در بعضی بلاد دیگر کثیر الثمر میشود مانند سواحل بلاد چین و عمان و سعدان و سیل و میانات که مشهور [illegible] است و از توابع آنها و بعضی اماکن و بعضی اماکن دیگر نیز قلیل بهم میرسد اما نه بخوبی و خوش طعمی هند و دکن و بنگاله است

طبیعت آن انچه خام است سرد در دوم و خشک در اول و مولد بلغم و سوداء و شیرین رسیده آن گرم و خشک در دوم و مولد خون غلیظ سوداوی و جید و آب ترو غلیظ القوام تر باشد و سوداویت آن زیاده

افعال و خواص و منافع آن مقوی و مفرح و مقوی ارواح و اعضای رئیسه و آلات تنفس و معده و مسمن بدن و مرطب و مناسب [illegible] و مقوی مثانه و باه و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و بوی دهان و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و [illegible] و تب‌های بلغمی و سوداوی و [illegible] و عطش و اعیاد و ضعف و کسالت و سستی بدن و دیگر اقسام [illegible] و ادرار بول آورد و طبیعت را قبض بگذارد بلکه ملین است و مضر محرورین خصوص در فم معده و مصلح آن آشامیدن سکنجبین و خوردن جامون رسیده شاداب و شربت آلو سیوه و هندسیت [illegible] و آب سرد و قسم لحمی که آب آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ و ریشه دار آن مورث ریح و قابض و مورث امراض سوداوی و حکه و جرب و دمامیل و غیرها و مصلح تجویز آن اهل هند زنجبیل گفته‌اند و نمک بالای آن قدری تجویز کرده‌اند سوده و زنجبیل و نمک پرورده بهتر و مضعف جگر و مصلح آن نیز شاداب رسیده [illegible] شربت سکنجبین یا شربت جامون بهتر باشد و مضر ثقیل [illegible] و عمود [illegible] و مرقق منی است و گفته‌اند حبت خرمی و تقویت باه [illegible] ریشه خام و باقدری جوشیر [illegible] فعل آنست و خام ترش آن مسکن صفرا و منبه اشتهای طعام و ملین و سوداوی مزاجان را مضر و مولد سودا و تخم آن جهت دفع [illegible] و ایجاد [illegible] شبیه به [illegible] و خام نارس که هنوز [illegible] نشده و رسیده [illegible] نامند [illegible] آن مالیدن روغن است بعضو [illegible]

ونوشته‌اند آن بسیار بود ولیس وناسب اصل حقیقت وسبک بعضی خصوص که انگ بیان شده و از تو بیست تا بقیه حاجت بسیار شاسند چون تارسی
بسیار کوچک از آنک از دیگرو قیمت تا نه سیر باشد خشک شوده و بربینند که سیم آن را اچار و سیم شکر بخورند واد و اینی و سعت اسهال را دفع نماید و گویند با نکوتا
سوده است و ضعف با یکه برگ گل تازه و آن سایه خشک دندان وقتیه و مستحکم گشته و آنرا است و استیاک بچوب آن دافع بود دان و وقوع جاکستر
چوب انجبت زند ایم وپشتم برگ آن دوقال برگ خشک بجهت دفع ریاح کرده و بدستور حل پوست انبه خشک کرده نافع باکرا ز مل کبهت آن برای قصو
بجا سرد و سوزیر گریش و دوتان و حلق جهت ز تم و کار برگ درخت آنرا کنند واز درخت ریخته باشد مالیده و مسر قلیان مانند تا گوگرد زخم حلق
را که ستعدان و منی و تارک سبز ریزه کیه شده باشد در مدت چیل یوم باصلاح آید و چون برگ تر و تازه آنرا از درخت پیچیده بیخ ساق آنرا
تنبسوده بجتیکه از آن پایین کرده ملک خشم در سه آید بلند زائل گرداند سید دوم چون شده عدد ساقه بیخ برگ آنرا شعر و فلفل سیاه با آب گرم سوده
حبوب بسته خوردند و اسهال و سمنه عارض سفید را که نیند نگرود بند نماید وطلا آب برگ آن تا انگ آن و هم چنین همین سوی سر زنان بیدخمی که بدو
پوست آن جام جبنانی بعدیا بعضی ادویه مناسبه دیگر از خشته و انقلاب پخته باشد جهت ورانی و سیلان سور سع استعمال آن نافع و آب افشره و خام آن که امراض
است وحشی و انجور و اسوت و حلوا از خوشاب و شراب و اقسح و عرق آب آن و قرص استسقا قلیه غایم و هر یکی از آن بدستور باو ذکر اقیت واهل هندوستان
را در زیر آتش کرده پخته پس برآورده پوست آن جدا کرده بر مرهم مانند و صفا اگر خواهند سیاه که بجنگ ناسنجها انگشت و ظرفی کرده نگاه میدارند و چنگا میکرد و سوم
حلو یا میوه سمی و یا حیوانی سمی و یا و مالکی رسد به شود و قدر کرانان باو بخورانند و تمام علل اومی مالند بر روی و بعون الله شفا میباید **اشلة** بفتح همزه و سکون شین و فتح لام
ثماة فوقانیه و فتح یم و بالنعت عجمی ماسی است و آن جوال اندلسی و پنجاب بیسی نام است **ماهیت** آن دو صنف است یکی سیاه و بیخ آن کثیر القروح و رنگ سیاه
بیخ کوه این و فروع آن شبیه برشته نیلوفر طعم آن تلخ ماند مانند شفتالو و برگ آن امیدوار است شبیه بعنب الثعلب مکو بند حسینیه برگ بر سیاه و شیان است و
صنف دوم سفید و ما سه اندلسی ابیض الرقیق مانند برگ آن مانند برگ شاه او ایل برده و با خشونت و طعم آن شیرین و بوی آن اندک تند و با عطریت رویش
اندلسیه و کوهستان تبت و بعضی کوهستان هند و سر نگ ولاسه که متصل بکوهستان خطا است و غیره **طبیعت** سفید آن در دوم گرم و خشک و
سیاه آن در سوم **افعال و خواص** آن سفید آن در دفع سم و سموم تستیقر و قسم سیاه و محلل نفخ و دفع کننده ریاح و مسکن اوجاع باطنی بارد و جهت لسع
هوام نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال و بیخ آن کشنده حیوانات سوای انسان و محرک باده و صنف سیاه آن در تریاقیت قایم مقام تریاق فاروق و منصوصا
در اوجاع بطن و اوجاع احشام نافع و مجرب است آنکه بعضی گو سفندان که بهمان سمی باشد سه جوالی آن و با آن و کیک با سیر دیده پا بجه گفته‌اند بسبب شیرینی طعم چون بخورند
و اوائل احساس سمیت نایند بر او دیگر کیاه اشتیاه میل نایند و آنرا خورده و نجات میابند از سمیت آن سمی و صحن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و بخته آن در
شراب قاطع بواسیر و حسول آن مقوی رحم و محلل ورم آن و ضماد آن محلل اورام سایر اعضا و قدری به جهت آن موجب ورم آن سیر جایت مقدار شربت آن تا یک
قیراط و زیاده از آن مورث خناق و کرب و تخفیف رطوبات و مصلح آن روغن گل و شیرینی است **اشکلیس** بفتح همزه و سکون شین و فتح میم مثلثه و کسر لام و
سکون یا مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است **ماهیت** آن مرفوع است یکی کبیر آن ستانی است و ابن شجره و کی وحشیت آن شود از یاد و سوا مع
افتاب و برگ آن مانند برگ عدسی و زم و شاخهای آن قریب بیکدیگر شیرین و بیخ آن کوکب و بلک گل آن سرخ مایل بنفشی بعد بو تخم آن در غلاف رقیق و بیخ دوم برگ
و شاخ آن از برگ تر شبیه بکمافیطوس و غنب آن تازه یادده و گل آن ازعاتان کوهکتره و مایل بنفشی و ثقیل الرایحه و بیند بد بو **طبیعت** آن گرم با اعتدال و
خشک در اول **افعال و خواص** آن محلل بسیار و با قبض اندک و جالی چون از گل و بیخ و با تخم بپرورد و برآن بپاشند عسر البول و وجع گرده را نافع و با
سکنجبین جهت صرع و نفع و سبز و نفع مدر و فروخ و جروح و جمل سحوق برده و برگ آن با روغن گل و شر ترجبت اورام حار و تسکین و جراحات آن و انواع دوم
الطبیعه در قوت جالیه ضعیفتر از اول مقدار شربت آن تا یک مثقال است **اشجار** بفتح همزه و سکون شین و کسر جیم و فتح یای موحده و الف و راء مهمله مشتق از شجرة
ماهیت آن نباتیست شبیه تمامی و اکثر شیق و انچه و کیک آن باشد شبیه خشک بسیار و آنرا برگ آن شبیه به برگ سدر طلیه و با اندک تنگی مانند غبار و شاخه

... گل آن سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از آن هم سیدمان بهای ریزه میباشد بیخ آن [illegible] ...

... بهتر است [illegible] بیخ تازه آن نیز [illegible] ...

طبیعت آن [illegible] گرم و خشک است **افعال و خواص و منافع** آن [illegible] جمیع اعضا خصوصا [illegible] ...

[illegible] ... و تسکین [illegible] تقویت اعضا و امعاء [illegible] ...

[illegible] ... اعضا و گوشت و [illegible] ...

[illegible] ... آن بیخ تازه آنرا [illegible] ...

[illegible] ... در آفتاب خشک نمایند ...

انجدان بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح دال مهمله و الف و نون معرب انگدان [illegible] ...

[illegible] ... **ماهیت** آن دو قسم میباشد یکی طیب [illegible] ...

[illegible] ... مانند شبت و سفید [illegible] ...

[illegible] ... اول [illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

طبیعت سفید طیب آن [illegible] گرم و خشک [illegible] **افعال و خواص و منافع** آن

[illegible] ... **امراض الراس** [illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ... عرق النسا [illegible] ...

[illegible] ... عرق النسا [illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ... **الحجرة** بفتح همزه ...

وسکون نون وضم جیم وفتح با موحده و الف و را مهمله و بلغت فارسی است بعربی بطرخون و بلغت دار المرز کرنه و تبری گچیت و بهندی انگن بلا هیتی اریک بسر و بلغت ... گویند **ماهیت** آن نباتی است برگ آن پرپشت و انبوه و برگ آن شبیه بزرگ مساوی آن طولانی نیز چون شش طاق است بیت سرخ رنگ ...
... آن ... و تخم آن نرم و براق و با اندک تلخی و مائل بسیری ... بزرگتر از کنجد ... مستعمل تخم آن بهترین آن ... بیل بلسی
طبیعت آن ... گرم و خشک در دوم گرم گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف ... اعضا و تحلیل اورام ...
... و شیر و عروق ... سینه و شش و تفتیح ... سده جگر و سپرز و آشامیدن آن ... آشامیدن ... مطبوخ آن با ماء الشعیر
امراض صدر ... و نفس الانتصاب و تنقیه سینه از اخلاط ... و گذاشتن برگ کوبیده آن در بینی ... و حمول ... مثقال
با مرالبلسان ... و ضماد برگ تازه آن جهت حبس ... و بواسیر ... و تحلیل ... و گشودن دل و قطع ... باسور
... عصب ... جراحت سگ دیوانه گزیده و ... تخم آن ... و ضماد ...
... قروح و بیخ آن با ... سینه و شش و تخم آن ... استسقا و اخراج ... و بلغم
... طحال و گرده و تقویت باه و با ... جهت تسکین ... طحال و پهلو و گرده در ساعت و طبیخ آن با اصل السوس جهت تنقیه ...
... آشامیدن آن با تخم کرفس و شیر گوسفند ... با شراب ... بلغم ... و برداشتن ...
... و ضماد آن با عسل جهت ... قروح و سرطان و ... جهت تحلیل اورام ...
... آن با عسل ... و تخم و برگ خشک آن جهت تجفیف ...
... سرطان ... مضر ... گرده و ... مصلح آن ... و کتیرا و ... عناب مقدار شربت آن تا ...
... مصلح آن ... آشامیدن ... آب میوه ... و ... مقوی ...
... تقویت باه ... **انجیر آدم** بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و سکون
یای مثناة تحتانیه و کسر را مهمله و الف ممدوده و دال مهمله و میم **ماهیت** آن ... ابوریحان ... نوشته که میوه است
... سیاه مائل ... انجیر ... آن را ...
... بقدر گوشت ... آن را انجیر آدم گویند ...
... آن را ... **اندروصابون** بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم را مهمله و ...
الف ... و ضم ... **طبیعت** آن ... **ماهیت** ... مثل ...
... و تخم آن ... شکل ...
... **طبیعت** آن گرم و خشک ... اول سوم با قوت ... **افعال و خواص و منافع** آن منقی و ملطف
... و ... است ...
... نافع ... **اندر همان**
بفتح همزه و سکون نون و فتح دال مهمله و الف ... **ماهیت** آن دوائی است ... **افعال و خواص** آن ...
نافع ... استعمال ... آن ... گرم ... مثقال ...
اندروطالیس بفتح همزه و سکون نون و فتح دال ... و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله

لغت یونانیست و در مغرب کلیج و ولاج نامند **ماهیت** آن نوعی از نخود بریست و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که تا الرومی تاقلی المشهد است از ... اهل
دریای روم هست گیاه آن سفید رنگ و بی برگ و شاخ آن باریک و تند طعم و تلخ و در آخر میل بسرخی نماید و تخم آن ملائی مانند غلاف نخود
در انتهای ساق آن روئیده **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و مفتح و مضعف و مدبول آن اشالیستم
آن مطبوخ جوشیده آن و ... طلا آن مع ابطا است جهت استسقا و تفریق عسر البول و سنگ مثانه و احتباس حیض خصوصا با شراب مقدار شرب از تخم
آن یک مثقال تا شراب ... و مطبوخ آن ... تا ... طل **اندروطون** بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم را مهملتین و سکون واو و ضم طا مهمله و سکون واو
و نون **ماهیت** آن برگیست شبیه برگ بید خشک شده و از آن عرعر ... **طبیعت** آن ... خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده
و جهت درد مفاصل نافع **انزروت** بفتح همزه و سکون نون و فتح زاء معجمه و ضم راء مهمله و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه و بعضی نیز آرند ...
کنجده و اگر ... شیرازی کدر و بعربی کحل فارسی و کحل کرمانی و بهندی لائی نامند **ماهیت** آن صمغ درخت خاریست که ...
مانند بلندی دو ذرع برگ آن شبیه برگ مورد و برگ درخت کندر و منبت آن بلاد فارس و ترکستان سرخ و سفید مایل بزرد بهترین آن
مایل بزردی تازه آنست که در بالیدگی مانند کندر صغار و زود شکن طعم آن تلخ با اندک شیرینی **طبیعت** آن گرم در آخر دوم و خشک
در اول آن **افعال و خواص و منافع** آن مدمل ... محلل ریاح غلیظ و مفتح سده مجفف بلا لذع رطوبات ... و غیره بهترین مسهل بلغم است
و جاذب آن از مفاصل و ... خصوصا ... و ... و مسهل ... **امراض الراس و العین**
و ادویه اشالیستان ... جهت ... و ... و ... اطلاقی ... و ... چشم کنند ...
... و ... سفید ... و ... و ... جهت ... چون ... و ...
کرده ... سفید کرده ... آتش گذارند تا ... بیرون آید ... و ... ساکن گردانند چون با عسل سرشته و فتیله ... آلوده ...
گذارند جهت پاک کردن چرک آن بسیار مؤثر **امراض المفاصل** و غیر آن ... جهت ... مفاصل ... و عرق النسا و اخراج کرم معده و امعاء
استعمال ... و در تسمین ... مؤثر و گویند چون ... آن را با ... عوام ... و ... و چهار ... کنند
و چهار روز بعد از خوردن ... و ... تخم مرغ ... باعث تسمین ... و بغدادی نوشته که زنان مصر ... آب ... بجهت ...
می خیسانند و جهت تسمین ... روز ... العضار گویند ... آن ... آن ... آن سبب ... و ... با جشاک شده است
خصوصا با طلق ... و ... آن ... عرق ... و ... بادام است و ... و استعمال نمایند باید که با روغن بادام ...
باشد مقدار شرب آن ... نیم مثقال تا دو مثقال ... سهلات یک مثقال بدل آن ... آن ... و استعمال آن در خارج جهت خوردن
گوشت زاید و پاک کردن چرک ... و قطع سیلان خون و رویانیدن گوشت صالح و التیام جراحت و دفع آثار ... و ... جهت ورم سینه
و ... و ... نافع و طریق ... آن آنست که ... انزروت را ... با شیر الاغ و با شیر دختران خمیر کرده ... معد تنور گرم ...
... آن خشک گردد ... و ... و اگر ... تخم مرغ ... نمایند ...
میگردد ... استعمال ... و ... و ... انزروت ... و ... و ... و فتیله و ... و ... آن ...
انسان ... و ... صحیح المزاج تام الخلقت ... است ... و ... و ... کنند ...
... جهت ... و ... چشم نافع ... و ... و ... است ... آن ... کلیه ...
... آن ... مثقال ... و ... و مفاصل ... آب ... و ... گوشت ...
و ... دفع ... و ... و ... است ... و ... جهت قطع

[illegible] جهت قطع [illegible] لازم و امثال [illegible] با عسل جهت کلف [illegible]

[illegible] قوت باه [illegible] مفید [illegible]

[illegible] جهت تسکین [illegible] و آشامیدن آن [illegible] جهت تسکین [illegible]

[illegible] مفید [illegible] جهت [illegible] تب [illegible]

[illegible] آشامیدن آن [illegible] جهت [illegible] استسقا [illegible]

[illegible] جهت [illegible] عسل [illegible] جهت [illegible]

[illegible] جهت [illegible]

[illegible] علیه الصلوة و السلام [illegible]

[illegible]

سفید و کوچک و چون خشک گردد بوی شریف از آن آید **طبیعت** آن معتدل گویند سرد باندک حرارت لطیفه **افعال و خواص** آن معد قوت قریب بحرارت و تفریح و اسکار و لطیف نفس و بالخاصیه آشامیدن برگ و بیخ آن جهت دفع ترحش و جنون و تقویت حواس و ذهن و بمرسیدن آن بغایت مؤثر حتی آنکه چون حیوانات وحشی از برگ و شاخ و بیخ آن با طبیع آنرا بخورد بر این اثر ایشان گردد و ضماد برگ آن جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع **الف العجل** بفتح همزه و سکون غین و ضم فا و الف و لام و کسر عین مهمله و سکون جیم و لام لغت مغربی ست **ماهیت** آن ثمر ایست شبیه بخیار گاو و نبات آن مابین گیاه و برگ آن شبیه برگ کاسنی و برگ ترازان و ثمر آن مستعمل نیست بلکه برگ آن مستعمل ست **طبیعت** آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت محلل **افعال و خواص** آن آشامیدن طبیخ برگ آن جهت اوجاع حیض و دفع سموم بالخاصیه و نطول آن جهت تحلیل صلابات و تسکین وجع از زیان سهام نافع و جید و صرف سوسن داخل نمایند و بر صورت مالند باعث قبول ناظرین میگردد و این خواص از آن مشهور ست نزد مغرب **القنفحه** بکسر همزه و سکون نون و فتح فا و حای مهمله لغت عربیست بفارسی پنیر مایه و بهندی چاک به تفخیم جیم فارسی و سکون سین مهمله و تا و شناة فوقانیه و با و یای باالف نیز خوانند چنانچه رسم اکثر اهل هند است که امای آخر کلمات و اسما را بالف بدل میکنند و **انفحه** هر حیوانی و صیغ و آن حیوان با خواص و منافع آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اینجا بطریق کلی بیان میشود **ماهیت** آن معده حیوانات شیرخواره بیا صغیر قریب بولادت است که بعد ذبح بیرون آورده و استعمال مینمایند خواه تازه و خواه خشک نموده و چون آنها اندک بزرگ شدند و گیاه خورند آنرا انفحه نمی نامند و آن خواص و منافع بدان مرتبه نمیگردد و با لجمله بطبعیت جمیع آن گرم و خشک است در دوم و گفته اند تا درجه سوم ست **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت صرع و با سرکه و یا با سکنجبین و یا با عسل جهت صرع بلغمی خصوصا انفحه ارنب که دین آب اقوی ست که بنیدم آنرا در سرکه انگوری حل نموده بنوشند و چون صبیان را قدری از آن بنوشانند ایمن میگردند از صرع و انفحه حیوان بحری که قوفی نامند و در دریای روم بهم میرسد و خاصیت آن مانند جند بیدستر ست و آشامیدن سرکه از آن مجرب و آشامیدن آن تا کی ... نافع میباشد نافع از برای تمدد و کزاز بلغمی و اختناق رحم جهت آنکه ملطف و محلل و گدازنده کل اخلاط منعقده و منجمد و متغلظ و اخلاط رقیقه گدا ختة شده است و لهذا محلول آن با سرکه محلل خون منجمد در معده و پستانها و با ادویه مناسب محلل خون و شیر در معده و مثانه و سایر اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حابس اسهال و بالخاصیه مقوی قلب و مفرح ست اما چون بسیار گرم ست مهیج غضب زیاده از فرح ست و حمول آن بعد از طهر معین حمل و آشامیدن آن مقدار نیم درم آن با شراب سفید ... نافع ... جهت دفع ضرر نیش هوام و سموم قتاله و منع اسهال مزمن و جمیع قرحه امعا و سیلان رطوبات از رحم کهنه شده باشد ... سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند جهت منع صرع و گفته اند چون انفحه ارنب نر و یا خصیه آنرا با شراب ممزوج بیاشامند آبستن گردد و لیکن ... و از ماده دختر آورد و چون مقدار یک درم ... با شراب بیاشامند جهت تپ ربع نافع و چون با خطمی و زیت سرشته بر بدن بگذارند پیکان و خار از آن بر آورد و طلای آن بر منخرین جهت قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب تپ جهت ازاله آن مؤثر و انفحه گو خر و بز کوهی ... و اشتر و کوسفند و قبل تقید نمودی بغایت ... و امتحان خالص آن آن است که چون از مبدان بر انفحه ... گرم ... و خالص ... **انکول و اکول ماهیت** آن حکیم سید عبد الحمید ... درختی ست هندی برگ آن شبیه برگ شفتالو و میوه آن شیرین ... **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن ... جهت استسقا و اورام و دفع ... نافع ... و تقلیل ... و اگر تخم آنرا کوفته در آب ... بنوشند ... شفا یابد **انکیر** بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف ... لغت صفاهانی ست **ماهیت** آن ... حکیم سید محمد مومن نوشته که ... گیاهی ست ... دیده ... نشسته ...

گردد و آنچه مذکور است بیان ہیئت بادام **طبیعت** آن گرم و خشک است **افعال و خواص** آن منضج و گشاینده آب گوشت و دیگر چیزها [illegible] گند و تخم آن بغایت مقطع و تخم مادہ آن سود بخشد و ثقل [illegible] و اشتهای طعام آورد [illegible] و شراب [illegible] شود و آن [illegible]

[illegible] باب نفع خواب آن یک مقدار شربت آن تا ده درم **اناناس** بفتح همزه و دو نون و الف [illegible] بضم الف و سین مهمله است [illegible]

ماهیت آن ثمریست بسیار معروف در بنگاله بسیار [illegible] و خوش طعم نبات آن فی الجمله شبیه بنبات صبر و کاوذی و برگ آن باریک صبر کاوذی کوتاه تر [illegible] و نبات آن [illegible] و خار دار [illegible] وسط ساق [illegible] آن [illegible] ساق [illegible] آن نیز بر گیاهی کوتاه [illegible] و شنیده شد که یک

ساق دو اناناس [illegible] بالا و دیگر زیر [illegible] آن برگ [illegible] دو وزن اناناس [illegible]

آن [illegible] و بخت [illegible] آنها را جدا نموده [illegible] یک ثمر [illegible] آن [illegible]

[illegible] بارش است [illegible] اناناس [illegible] قدر [illegible] شیرین خوش طعم [illegible]

و رنگ طلائی و دیگر بزرگ [illegible] پوست سبز [illegible] اطراف

[illegible] پوست نازکی بر آمده و بعد رسیدن [illegible] دو [illegible] پوست [illegible]

[illegible] ان [illegible] بورقی [illegible] آن [illegible] آن [illegible] ورق [illegible] پوست جدا نموده با نمک

[illegible] آن کم گردد [illegible] و دیگر [illegible] پوست [illegible] آن [illegible]

[illegible] بعضی بر آن [illegible] تناول [illegible] گلاب [illegible]

[illegible] شیرینی [illegible] طعم آنرا [illegible] پوست [illegible] آنرا جدا نموده [illegible]

نمک بران [illegible] آن [illegible] کم گردد [illegible] آن [illegible] تخم [illegible] آن

[illegible] بران [illegible] تناول [illegible] غالب [illegible] **طبیعت** آن [illegible]

[illegible] **افعال و خواص** آن مسکن حدت صفراوی و مقوی معده و کبد حار و بطیء الهضم مضر [illegible] مصلح آن [illegible] آن

با نمک و زنجبیل [illegible] آن [illegible] شربت آن [illegible] **انوطیلون** بفتح همزه و ضم نون

و سکون واو و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و نون [illegible] **ماهیت** آن [illegible] شبیه بنبات [illegible]

[illegible] جراحات تازه [illegible] **انیسون** بفتح همزه و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم سین مهمله

و سکون واو و نون [illegible] الرازیانج الرومی و الرازیانج الشامی و حب الحلوه و [illegible] الحلوه بفارسی بادیان رومی [illegible] **ماهیت**

آن نباتی است بلند [illegible] و ساق آن [illegible] و برگ آن باریک [illegible] و گل آن [illegible] سفید [illegible] تخم آن [illegible] از آن

[illegible] سبز [illegible] سفید [illegible] تخم آن [illegible] آن [illegible] پوست آن [illegible]

[illegible] پوست [illegible] طعم آن تیز و تلخ باشد [illegible] آن [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم [illegible]

تا سوم نیز گفته اند و گرم در دوم و خشک در سوم نیز گفته اند و این صحیح است **افعال و خواص** آن ملطف و محلل ریاح [illegible] و مسکن [illegible]

تریاقیت [illegible] **امراض الراس** [illegible]

[illegible] در گوش نفع [illegible] انگور [illegible] خشک نموده بود

[illegible]

[illegible] ماشرا [illegible]

سبات حادث از برد خارجی و از آشامیدن ادویه مخدره مانند افیون مفید و باید که بو داده باشند غذا او نخود آب گوشت تیهو و جوجه مرغ با زیره و یا حلیت
و مخرج حب القرطم و چون آنرا کوبیده سفوف نمایند و یا کوبیده با گلقند سرشته بخورند و یا جوشانیده به تنهائی بیاشامند و یا گلقند در آن حل کرده صاف نموده
جهت الیخولیا خصوصاً مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء العسل جهت کابوس نافع و مقدار آن است که مداومت نمایند هفته یا سه روز یا هفت روز
با یک درم افتیمون جوشانیده باشند به تنهائی یا با یک اوقیه [illegible] در آن حل کرده صاف نموده باشند اقتصار نمایند و ضماد آن جهت استرخا نافع برای آنکه
در آن حرارت باندک قبضی میباشد و لهذا القوت می بخشد اعضا را و اکتحال آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و سنون آن جهت جلای دندان و دفع بدبوی
دهان و خائیدن آن جهت صداع بارد و شقیقه و جلای مجاری تنفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان بارد و تقویت فم معده و دفع بلوبات
آن مدفع اعیا و آشامیدن آب مطبوخ آن خصوصاً با اصل السوس جهت امراض صدر و ربو و امراض مذکوره و تفتیح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و رحم
و استسقا و سوء القنیه و تنقیه حصاة و تپ بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول و تحلیل قراقر و ریاح در معده و سایر اعضا و ادرار شیر و عرق و بول
و حیض و تقویت باه و گرده و اثار سموم قتاله و تهییج وجع اطراف و اسهال رطوبی خصوصاً بریان کرده آن [illegible] آنرا بسیار نرم کوبیده با
آب سائیده استعمال نمایند جهت بواسیر نافع ضعف و تاریکی آن و بخور آن جهت تسکین صداع بارد و نزلات بارده و اخراج جنین [illegible] و قطور [illegible]
آن با روغن گل بگوش جهت تسکین درد گوش و گرانی و ثقل سامعه حادث از ضربه و سقطه و بدستور طبیخ آن با روغن گل و آشامیدن طبیخ آن با شکر جهت [illegible]
[illegible] زائیده و ضماد مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن [illegible] مع سقمونیا مصلح آن [illegible] و مقیئ [illegible] مصلح آن سکنجبین [illegible]
آن [illegible] بدل آن تخم شبت [illegible] و در تقویت باه مثل [illegible] انجره است بدستور [illegible] آن جهت امراض [illegible]
آنست که [illegible] العسل [illegible] گرفته [illegible] بعد از [illegible] جوارش افیون و حب [illegible] سفوف و عرق و
داء الحیة [illegible] ذکر یافته **فصل الالف مع الواو** **اوافیوس** بفتح همزه و سکون واو و الف و کسر فا و سکون یای
تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست و بگمان بعضی مترجمین یعنی حدقه است نیز [illegible] گل آن شبیه نرگس است [illegible]
و اندرون آن زرد و برگ آن شبیه ببرگ گندنا و ساق آن [illegible] میباشد مانند شمع در شب می درخشد و بیخ
آن شبیه بپیاز نرگس [illegible] **طبیعت** بیخ آن بارد در اول و آخر دوم و مجفف در اول و تخم آن معتدل در حرارت و برودت و مجفف در
اواخر سوم و برگ آن بارد در اواخر اول معتدل در یبوست و رطوبت **افعال و خواص** آن آشامیدن بیخ آن جهت اسهال و ادرار بول و دفع
سموم و گزیدن رتیلا و ضماد آن با شراب ابیض جهت منع [illegible] تا آنکه آن قبل البلوغ مانع [illegible] باعث دیر بر آمدن آن [illegible] گذاشتن
آن بر [illegible] اطفال قبل البلوغ باعث دیر [illegible] شدن [illegible] مقدار شربت آن تا سه درهم [illegible] مصلح آن [illegible] کثیرا
و تخم آن جهت قطع اسهال [illegible] جهت یرقان [illegible] نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است **اوز** بکسر همزه و فتح واو مشدده و زای معجمه
لغت عربیست [illegible] **ماهیت** آن [illegible]
ست اهلی و بری و وحشی میباشد و اهلی آن [illegible] **طبیعت** جمیع اصناف آن [illegible] گرم و تا آخر آن تر گفته اند
افعال و خواص آن غلیظ الغذا و دیر هضم [illegible] مصلح آن [illegible]
[illegible] غذائیت [illegible] گوشت آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

غلیظه دبلی الانعام وچون بسحق شود وسنوده میکردهان ... آن مانند ... حیوانات ... [illegible]

وبانده ای آن صالح الهضم والغذا و ... آن ... جهت ... ومقعد ... سوده ... آن جهت ... تشنج اسهالی و تحلیل ... [illegible]

مقعد وشقاق آن ... ورا التسلب ودا الحیه ... تشنج ... گوش ... باطلی ... [illegible]

... بالاصیه نافع وتخم ... جهت ... تقویت قوت حافظه وحفظ آن ... نسیان ... [illegible]

... جهت ... نافع ... آن ... جهت ... تفتیت حصاة ... نافع ... تخم آن ... جهت ... [illegible]

... آن جهت ... خشک ... **اوسبید** بضم همزه وسکون ... وفتح ... [illegible]

... وسکون یای مثناة تحتانیه ودال ... لغت ... **ماهیت** آن ... **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال وخواص**

آن ... بلغم وسوداء بارده ... شربت آن ... سرد وخشک ... نافع جهت ... مصلح ... [illegible]

شربت آن ... **اوقیمویداس** بضم همزه وسکون واو وکسر قاف وسکون یای مثناة تحتانیه وضم میم وسکون واو ... [illegible]

ودال مهمله والف وسین مهمله لغت یونانی ... شبیه ... معروف ... [illegible]

نباتیست ... وشاخهای آن ... برگ آن ... شبیه ... سیاه ... [illegible]

طبیعت آن ... گرم وخشک **افعال وخواص** آن ... جهت ... [illegible]

آن ... جهت ... **اولونا** بضم همزه وسکون واو وضم نون وسکون واو وفتح میم والف لغت یونانیست

بمعنی ... **ماهیت** آن نوعی ... است که ... برگ آن ... برگ ... [illegible]

... **طبیعت** آن ... [illegible]

افعال وخواص آن ... خاصیت ... آن ... [illegible]

آن جهت ... **انومالی** بضم اول وفتح نون ... میم والف ... [illegible]

یای مثناة تحتانیه لغت ... **ماهیت** آن ... شراب ... [illegible]

آب انگور ... تحلیل وتفتیح والتفاخ ... **طبیعت** آن گرم وخشک

افعال وخواص آن مفتح ... بعد از طعام ... **اونیا** بضم همزه وسکون واو ... [illegible]

ونون ... یای مثناة تحتانیه والف لغت یونانیست **ماهیت** آن عصاره ... برگ آن شبیه برگ ... [illegible]

... **طبیعت** آن گرم ... **افعال وخواص** آن جهت ... [illegible]

... آن ... واختلاف ... گفته اند ... عصاره آن ... [illegible]

عصاره ... آن ... است وبعضی گفته اند عصاره ... عصاره ... [illegible]

عصاره ... وبعضی گفته اند ... [illegible]

... **اورمالی** واو ومالی بضم همزه وسکون ... وفتح میم والف وکسر لام ... لغت یونانیست ... **ماهیت** آن ... [illegible]

... **طبیعت** آن گرم ... **افعال وخواص** آن ... [illegible]

... آن ... **فصل الالف مع الهاء** ... [illegible]

... **ماهیت** آن ... **افعال وخواص**

ان تا بنوع تعلق او است ... **اهلیلج** بکسر همزه و سکون ها و کسر لام و فتح لام و جیم معرب هلیله فارسی ست بهندی هر و بتو نامند **ماهیت**
آن ثمر درخت هندی ست درخت آن عظیم و برگ آن باریک ... و ثمر آن خوشه دارد و گفته اند که آن انواع ست کابلی که زرد و بزرگ بالیده است
و ... که متوسط است و چینی سبز رنگ که از آن کوچکتر ست و سیاه هندی که بقدر مویز ست و از آن کوچکتر که بقدر جو ست و هندی ...
... نامند و گویند یک ثمر درختیست علیحده شبیه بهم و آنچه بتحقیق پیوسته هر یک درخت ست که از ابتدای ظهور شگوفه تا انتهای کمال بالیدگی
... را نامی گذاشته اند ... مثلا شگوفه خشک آنرا که مانند زیره است هلیله زیره و از آن بزرگتر بقدر جو است هلیله جوی و از آن بزرگتر که
سیاه بقدر مویز سیاه است مویزی ... هلیله اسود نامند و اعتبار خستدار ندو از آن بزرگتر ... بعد الهلیله
... رسیده تر ... صفر و بکمال رسیده ند و مائل بسرخی ... اهلیلج کابلی گویند و منبت آن اکثر بلاد هند و دکن و گجرات و بنارس و بنگاله
ست و ... گجرات ... بنگاله ... و بزرگ و با قوت میباشد و باقی
... کابلی جهت آن نامند که از راه خشکی از آن ... بلاد توران و خراسان و ایران میبرند آنکه بکابل ...
و همچنین از بحر ... بلاد ... مانند بصره و غیره بصری نامند و اما چینی جهت آن گویند که ... قدیم الایام انچه را از سواحل ... هند ببلاد
و ایران و روم و عرب و غیرها می برده اند همه را چینی مینامیده اند ... در سیلان و نواح آن بهم میرسد هلیله و زنجبیل ... دیگر
و نواح آن علی هذا القیاس **و بالجمله طبیعت** مجموع آن در اول سرد و در دوم خشک گفته اند و خشکی کابلی از سایر انواع کمتر ست ... کمال
رسیدگی آن **افعال و خواص و منافع** آن ... منقول ست از محمد بن سنان از علی بن ... الرضا علیه التحیة و الثنا که گفتند شنیدم از ...
بن جعفر علیهما السلام که ... شکایت کردند نزد او ... توصیف کردند برای آنحضرت علیه السلام عجایب ادویه ...
آنحضرت ... الاهلیلج یعنی ... سیاه ... کنند ... ادویه که اهلیلج ... و شکر ... ابتدای
... شوال ... ماهی سه روز ... و دیگر ... مرض ... سودا ...
آن جهت تقویت معده و دماغ و ذهن و حفظ و حواس ... و صداع و مالیخولیا و تصفیه ارواح ... و وسواس ... خفقان و غشیان و منع
صعود بخارات بدماغ ... سودا ... احتراق صفراوی ... و ... حمیات مرکبه ... واسط و اواخر ...
... استعمال اهلیلجات ... منع کرده اند ... بلکه ... ابتدا قبل از نضج و
ترقیق ماده و بحران ... جهت آنکه ... ماده ... رفع میکنند ... تجربه ...
نیست و علت منع ... انضمام و تسدید مسام ... اعضا و ابقای ... و دفعه اثر ... است که مسام ...
انضمام و انسداد ... گردد و معمول ست که آنرا با ادویه ملینه و مقطعه و جاذبه ترکیب میکنند و صرف هلیله را استعمال نمی نمایند ...
... سرسام ... داخل ست ... و گفته اند که چون ... و همچنین ملینات دیگر ترکیب نمایند باید ملاحظه نمایند که
... ضعف ... مانع تاثیر آن ... استعمال آنست ... جرم و مطبوخ ... اصلا آن ...
بلکه ... آنرا استعمال ... حاجت ... هلیلجات را بسیار نرم بکوبند ... با شد ... شیرین ... استعمال
نمایند ... تقویت ... هلیلجات خصوص
کابلی در اسهال ... مطبوخ ... حالب ... مطبوخ که در آن ...
جرم آن ... مطبوخ آن ... اخلاط ...
آن ... بتقویت ... اسهال

...پوست او را گویند مفرح است و صاحب ... بلیله کابلی ... و در قوت انفعال ... اهلیلج کابلی بهترین
آن تند و مائل بسرخی بالیده پر مغز گرم ... کوچک آنست که کهنه نباشد و اقوی انواع اهلیلجات است **طبیعت** آن ... سرد و ...
... اول خشک ... **افعال و خواص** آن مسهل بلغم و سودا و صفرا مخلوط با اخلاط و ... جهت صلاح ... و تقویت جمیع اعضا
... بالشکر ... آن ... با نمک ... حال ... و لقوه ... آن مسهل با شکر ...
... مقدار ... با ... و اسطوخودوس ... و افتیمون ... ناشته ...
چون صاحب لقوه یکعدد بلیله کابلی ... کرده و در دهان گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آنرا فرو برد ... جانب ... یکعدد بلیله
کابلی را ... گویند چون یک سال ... یکعدد آنرا تناول نماید موی سفید ... آن ... این خاصیت را مخصوص
... جهت ... و چون ... خوردن ... و مقدار شربت از جرم آن تا سه مثقال ... مثقال ... بلیله
... سیاه گفته اند و سائر خواص ... آن که زیاده از یکسال ... باشد ... معده و دماغ و مفتح سده ... مقوی
... جگر ... آن ... جهت قطع ... و تقویت ... مضر ... مصلح آن ...
اهلیلج اصفر ... آنست که کهنه نباشد **طبیعت** آن در آخر اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن
قریب باهلیلج کابلی است که ذکر یافت مقوی دماغ و جهت ... صفرا ... آن در آب
... مسهل صفرا است و چون آنرا در روغن ... و ... نیم مثقال ...
... پوست ... سوخته ... با آب ... جهت ... و اسهال ... مجرب ...
... و تجفیف رطوبات و ... و ... آب ... و ...
... اهلیلج کابلی است ... مصلح آن ... مقدار شربت از جرم آن تا پنج درهم ... تا هفت درهم
... **اهلیلج اسود** که اهلیلج هندی نامند ... ذکر یافت ... و صلب ... **طبیعت** آن در وسط
اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی حواس ... دماغ ... خون ... نافع از برای ...
... سوداوی و چون ... درهم ... و از سقمونیا ... باآب ... جهت ...
نافع و ... جهت ... و ... معده و تقویت احشا و سپرز
... جهت ... اسهال ... باعث سیاهی ... و تقویت آن ... مصلح آن ...
مقدار شربت از جرم آن ... مثقال ... تا هفت مثقال ... بلیله کابلی ... نصف وزن آن ... **اهلیلج چینی**
... کابلی ... **افعال و خواص و منافع** ...
... اهلیلج ... و ... مقوی ...
... **فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیة**
ایارا لوطاقی ... **ماهیت** ...
... طعم آن ...
... **افعال و خواص** ...
... مثقال ... و ... خوردن

گرۀ سوم از ساق نبات آن با برگهای حوالی آن بهمان پیوسته بر زمین جهت حمی غب بستور کرۀ چهارم آن با برگهای حوالی آن جهت حمی ربع نافع گفته

اثبولیس بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانیست ماهیت

آن ما لقی نوشته که دیسقوریدوس عدد الرابعه گفته نباتی است برگ آن شبیه برگ فلوس لیکن اغلب بسیار و از اطراف بیخ آن برآمده و ساق آن بیخ خشن

غلیظ و شبیه بساق نباتی که آنرا ایطالیا نامند یا ساق نباتی که آنرا قیطون گویند و با آن گیاه بسیار سیر و بود و ثمر آن بقدر کرسنه و مثقال دو دانه میباشد

در عروق بسیار از یک بیخ آن سیر و بطول یک شبر و چون خشک شود سیاه و صلب میگردد و مانند شاخ و منبت آن بلاد و اسلیسا و در کوه بیاید آنرا یابند

نامند **افعال و خواص** آن آشامیدن طبیخ عروق آن جهت نفث الدم صدر و خشونت حلق و سینه و شوصه و عرق النسا نافع و دستور العوق

آن با عسل که ترتیب نمایند **ایدماسیه** بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله و فتح میم و الف و کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و را مهمله لغت

یونانیست **ماهیت** آن چیزیست شبیه به پشم و مایل به سبزی و بر شاخ درختان و درختان جنگلی سکون میگردد و دو قسم کابی و اخ نامند **طبیعت** آن سرد و خشک

افعال و خواص آن جهت اسهال مجرب و نزد عرق و غیر محرق آن جهت نزف الدم جراحات کهنه و غیر کهنه و معرق آن جهت قروح ایضا و سو شر

مقدار شربت آن از دو مثقال تا سه مثقال **ایدیغون** بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم غین معجمه و سکون

واو و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن چیزیست شبیه بصمغ که بر صدف های بعضی جمع میگردد و خشک میشود و صباغان آنرا جمع مینمایند

و استعمال میکنند و بر سنگ میباشد **طبیعت** آن سرد **افعال و خواص** آن محلل طلاء آن جهت اورام حاره و تنقیه قروح خفیفه

چشم نافع **ایذاریغاکن** و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال معجمه

و الف لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست برگ آن شبیه برگ آس و بیخ و برگ آن چیزی طولانی شبیه بخیوط مانند انگور رسته و کج

آن بر برگ چیده میباشد و طعم آن بسیار قابض **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعا

و حابس حیض و سیلان رحم و قاطع نزف الدم و ... برگ آن ... و قابض و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و مقوی معده شربت آن تا دو مثقال است **ایریغارون**

بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح غین و الف و ضم را مهمله و سکون واو و نون و در بعضی نسخ بحذف واو و همزه و را معجمه دیده شده و لغت یونانیست

معنی الشیخ فی الربیع و این اسم بجهت آن نامند برای اجتماع گل آن ملیا مانند موی سفید **ماهیت** آن نباتیست ساق آن بقدر ذرعی مایل بسرخی و برگ آن شبیه

برگ ... و بسیار ... گل آن زرد ... و ... بسیاری ... شبیه ... چیزی ... سفید میگردد و منبت

آن خرابه ها و شوره زارها **طبیعت** آن بیا سرد ... تحلیل **افعال و خواص** آن ضماد آن ... یا با مفخج جهت ورم معده و خصیه و بالنداث

جهت جراحت عصب و سایر اعضا نافع و ... گل آن ... مانند ... الحال خناق ... عدد ... مثل ... ماده ...

ایرسا بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و الف لغت یونانی بمعنی قوس قزح است جهت مشابهت رنگ گل آن ... بقوس قزح و برسی نامند و بعربی سوسن آسمانجونی ... بیخ

ماهیت آن بیخ سوسن آسمانجونی ... گفته که سوسن ... بیخ سوسن ... باشد ... است آن ... شبیه ... بقدر انگشتی و زیاده

بر آن برگ و پوست آن ... سرخ و زرد ... آن بر ... بعضی سفید ... بنفش ... گیاه آن ... ساق ... گل و برگ های آن ... عدد ...

مرکب از سفید و زرد ... و بر آن نقطه های ... مانند ... خوشبو ... گیاه آن ... بهترین آن قدری صلب ... ساییدن الاجزا ...

... خوشبوی ... باشد ... و قوت ... قوی باشد ... حتی ... دو ... از بیخ ... و بعد ... تا ...

پیچیده و با ... و سا ... خشک ... میباشد ... الخروع ... ضعیف العمل ... کنند ... کم ... خورده ... باشد

طبیعت آن ... گرم و در ... خشک ... **افعال و خواص** آن ... ملطف ... منقی و مفتح ... و مسهل ... صفرا و سودا و بلغم غلیظ

... قوت اسهال آن ... آشامیدن ... مثقال ... عسل ... بلغم ... و مره صفرا ... **امراض الراس** ... ضماد آن با سرکه و روغن گل

ارفیون یونانی — ارقطیون — ازمالی — ازادرخت — اوریجان — اوتلیس — اوماما — اوقوقیا — اوزعورس — اوندلیون — اوجا — اودیبره — اونی

بر جبت صداع کنند و بستور طبیخ آن بخواب آورد و ضماد گل آن جهت سکته و تسخیح استرخائی و خدر و بستور آشامیدن آن و تنزآشامیدن طبیخ ورق آن برای ...
طبیخ بیخ آن جهت اختلاج و صداع و عشی و سکته و فالج و ذات الجنب و صبیان خواب لیسان ... نیاورد قوت قطع بستور ... آن ... باشد ...
جهت تشنج استرخائی و تعطیش بحریم آن جهت جلب مع رطوبات زائد از چشم و سعوط برگ آن سه روز متوالی جهت شقیقه و قطور طبیخ آن با سرکه در گوش ...
قطع سیلان بلغم در و در آن و مسعوط آن جهت درد دندان بارد استرخائی و ضمور لثاه و مضمضه حرم آن جهت بدبوئی دهن و آشامیدن طبیخ آن با جرم آن ...
جهت درد سینه و شش و ضیق النفس بود سرفه و عسر النفس و ذات الریه و خناق بلغمی و رفع فضول غذائیه و تحلیه صعوبة النفس و جگر و سپرز ...
و تفتیح افواه بواسیر و عرق النسا و اعیاء و مغص جهت امساک منی کثرت احتلام و جریان منی بدون جماع و آشامیدن طبیخ و بستور جرم آن ...
با شراب جهت امراض رحم و استسقاق و تفتیح سده آن و احتباس طمث و قتیح و بهبک با عسل و با سرکه جهت کرم ها و هوام و ادویه سمیه ...
از زبونا و قدحیات و ضماد بیخ آن جهت درد رحم و صلابت و انضمام فم آن هنگامی که بسته شده باشد بسبب غلظت جرم خود و جهت البرص ...
و بثور لبنیه و قروح و شی و بستور تکمید آن و با سرکه جهت سپرز و استسقا و کندیل هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات سائله از قروح لبنیه و تحلیل ...
و دفع کلف و نمش و بهق سفید و بستور یا دو چند آن بهق سفید جهت کلف و نمش و بهق و با عسل جهت جراحات غائره و ورد ...
والتیام جراحات غائره و بچه ... که ناسور شده باشد و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و مقعد و امراض آنها و حقنه بآن جهت عرق النساء و درد ...
قروح غائره باطنه و بردن لحم زائد نواصیر و خوردن آن با عسل جهت اخراج جنین و حصول آیت ... و بیدان تعبیرین بخور آن جهت تشنج استرخائی و گشودن ...
و رفع اعیاء و آشامیدن آن با سرکه یا شراب جهت تشنج استرخائی و بهبک با عسل رفع سیت قطور و بیخ ... و بعد از آن جهت ...
آن مسهل ... و خوردن آن با عسل جهت خشونت قصبه ریه و قطور آن در گوش با سرکه جهت قطع ورم ... و منع نزلات و ...
سحری ... آن تربیت نیکو نشان ... یابد و در گوش ... که لتنه ... گرداند و حقنه بدان جهت عرق النسا و امراض ...
و ضماد احتیاطات ... گفته که تخم آن از سموم ات ... و اگر بیخ آن از ... پر ... ندانسته ... گذارند ... یابد که ... بعد از آن بگیر ...
مقدار شربت ... تا دو مثقال ... آن ... مثقال ... ثلث آن ... بیست مثقال ... گویند مضر ... مصلح آن ...

ایارانوطابل بکسر همزه و سکون یا و فتح میم و الف و ضم نون و سکون طا و فتح لام ... و الف ...
و یا الف یونانیست بمعنی حشیشه کرمه و ... مشابهت برگ آن با برگ ... و ضخامت و صاحب تحفه ...
باشد ... و در حرف الزاء ... ماهیت رستنی گیاه مذکور خواهد شد **ماهیت** آن نباتیست زیاده ... وشاخها ...
ساق آن با یک برگ آن از هم متفرق و ... برگ ... و کوچکتر ... طعم آن شیرین و بیخ آن با یک ... گل آن ...
... این گیاه ... را ... رنگ نقره ... **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و معتدل ... **افعال**
و خواص آن ... و مفتح آشامیدن دو مثقال از بیخ و برگ آن با شراب جهت تشنج هوام و بستور ضماد آن و آشامیدن دو مثقال آن ...
و ضماد و قیه شراب ... جهت یرقان ... و طبیخ آن با شراب جهت قروح ...
و تسکین ... ضماد برگ آن جهت تسکین ... و خراجات و قروح و ... آشامیدن ...
... دیگر ... جهت ... تعلیق ... مقدار شربت آن ...
... مثقال مصلح آن ... **ایل** بکسر همزه و فتح یا مثناة تحتانیه مشدده و لام ... لغت عربیست ...
... و بفارسی گوزن ... بکسر یا مثناة تحتانیه ... و فتح کاف فارسی ...
... شاخ ... شاخ آن ... مشعب ... درخت می باشد ...

و در روم بکثرت و از جمله شاخ حیوانات دیگر ماهیت آن حیوانیست جبلی و غیر جبلی آن نوعیست بکی بتکه در دامنها کوها که درختان بسیار باشد میباشد
و این را وعل نامند و بترکی جو تره و شبیه است با آهو بزرگتر و در زمستان موی آن مائل بسیاهی و در گرما سرخ میگردد و بی دنباله است و نوع دوم آنکه
در کوهای گرم سیر میباشد از وعل بزرگتر و این بی دنباله دارست و بجونر نامند و نوع سوم آنکه در کوهای سرد سیر میباشد و بزرگ جثه و این را بقر جبلی نامند و غیر
جبلی آن رنگ قوی هیکل و در دشتهای گرم سیر میباشد و این را بقر الوحش و بفارسی گوزن نامند و بهترین انواع اینست و هر آینه هر سال در هنگام
بهار شاخ می اندازند و شاخ دیگر قویتر و پر شعبه تر از آن بر سر آن آورند و گویند که طویل العمر میباشد و بعد از صد هر سال یک شانه دیگر در آن هم میرسد لهذا
بعد و هر شانه عمر آنرا معلوم مینمایند حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که والد حقیر از جد فقیر نقل نموده که او صاحب هفت شانه را دیده بود و نوشته که
گویند مراره ندارد چنین نیست بلکه مراره آن بسیار کوچک است چون پر شد از صفرا تندی خالی میشود و کیسه آن چسپیده میباشد و لهذا کم ظاهر میگردد و گفته اند
چون تیر بر آن زنند و پیکان در آن نشیند بر نیاید و چون شکار از شیح بخورد بر آید **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن گوشت
آن مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه و سیر دوم و گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دویدن بسیار ذبح نموده باشند بتخصیص کره آن حیوان
تشنه باشد بسیار گرم و با سمیت است سیما که در تابستان بعد از آنکه آب بسیار باو خورانیده باشند یا آنکه بعد از تشنگی آب بخورد مانند و نگذارند
که اضطراب بسیار نماید و بعد خسته فی الفور ذبح نکنند بلکه بگذارند تا قوی لبن بحج نمایند و بعد ذبح بسیار بگذارند که بماند که بوده متعفن گردد پس طبخ نمایند
و اندک شبت تا خوب مهرا شود و با روغن و چیزهای چرب تر تناول نمایند و بعد از آن اشربه ملینه شکم مانند شربت انجیر و ماء العسل و فاتیانه بنوشند و شاخ
آنرا مانند هیزم بسوزانند و بمقدار یک مثقال آنرا یا کثیر الوزن آن بیاشامند جهت قطع نفث الدم و اسهال مزمن و سیلان رحم رطوبی و موی سوخته
با ادویه معینه بر آن نفع بر قان و وجع مثانه و قرحه امعاء و قولنج صعب و نیز مفید و چون پاره پاره نموده در کوزه گلی بطین نموده سر آنرا محکم کرده در تنور
یا در قوش حمام گذارند تا آنکه سوخته سفید گردد پس مانند اقاقیا شسته اکتحال بدان نمایند جهت امراض عین و سیلان فضول از آن و تنقیه قروح آن و سبل
و غشاوه و حکه و جرب و غیر مغسول آنرا چون با سرکه طلا نمایند بر بهق و برص و بعد در آفتاب بنشینند تا عرق شود مفید و با روغن گاو جهت شقاق مقعد و بواسیر و آشامیدن
آن نیز جهت طحال و سفوف آن جهت تقویت دندان و طلای آن جهت قلع دندان و زر گان و کودکان بغایت موثر و بر خانه و پستان و اورام
حیض نماید و مستعمل آن با سرکه جهت تسکین وجع ضرس و بخور آن جهت طرد هوام و تعلیق آن بر زن آبستن باعث سهولت وضع حمل و اخراج مشیمه و غیر محرق
آنرا چون با دو سه دانه فلفل بسایند و اندکی بخورند و قدری بر آن طلا نمایند جهت درد پهلو و تفریج بیاض جهت تشنج و خوردن یک مثقال خون بسته آن بی روغن
جهت قطع اسهال مزمن و قرحه امعاء و آشامیدن خام آن یا برشته آن بمقدار دو مثقال جهت دفع سم السهام یعنی طفیلقون مفید و سحیق آن با عسل
شکلیه برای آن جهت تحلیل ریاح و انضاج صلابات و ازاله اعیا بارد و البسیب مفلوج بعد از استفراغ تا نفع و اکل آن بی محل نبوده و تخم دهند و طلای
دنباله سوخته آن بنا بر تحسین طلای پوست و گوشت و استخوان آن با شراب بر ذکر و کنج ران مانه جهت تحریک باه و توحید و هم چنین بر سوا اوراز ملانند
حکی کرده جوف کودال گوشه جسم آن جمع میشود و عوام آنرا ترتیاک گاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است و چون طفل
تیل از آنکه شیر یا دهند بمقدار یک حبه از آن چرب در شیر حل نموده در کاسه بچکانند بادام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و چون مار آن طفل را به
سفت شود و از حرکت باز ماند مجربست و بغدادی گفته که این اصلا ندارد و خصیت محففه و مسحوق آن با شراب و استعمال آن مساجین محبوب و مقوی باه
باب مناسب نفقور و النسا اند و یکمثقال آن برای گزیدن افعی و سفت حصاة و تعلیق خصیه و قضیب و پوست شاخ آن بر یک تنهائی جهت منع گزیدن و عقرب
زنبور و سایر هوام مجرب و چون قضیب آنرا بر بازو بندند نزدیک حال آن از سیاه و بسیار آن مقوی باه و حصول آن بعد از فهم بعد از استنقا است و سم آن چون بخورد
نمایند زن را لکنت و و فعتاً و مجرب گفته اند که سم آن قاتل است لهذا باید در وقت ذبح بلا فاصله سم آنرا ببرند و از خاصیت آنست که چون بخورد بر سوخ آن مقوی
بقوت فضول مجاری بجوی کند و تعجیل بر بریدن ادرار مانند آنهم در شرب تجرید آن جهانا دنبالۀ آن چون تمام بخورد و چند روز در چشم آن مایل گرداند

جاری میشود و درکودال کرده گذشته چشم است جمع میگردد و بعد از ایام منجمد و بسته میشود و از آن معده آن تریاق است که ذکر یافت و نیز چون آن را بجوشانند
است و حوادیه سرطان گزیده مجرور بجهت نفع آن و ماده آن باید که وضع حمل بچه ازان در امر خورد لهذا دوست آن علت ثقل را مقیمت و تقویت
گوزن کسی در ابتدا خود مجروح سازد تم آن گرم معالجه پذیرست و از خوردن تدبیر الاول عارض میگردد و کرب شدید و غشی و هم و هم قاتل است علاج آن
شاه میشن کثیر الماء و روغن گاو و عسل گرم وقی کردن پس آشامیدن شیر و دوغ ادرم با شراب و نقل مربیه و فندق **باب دوم**

در بیان ادویه که حرف اول آنها با موحده است * فصل الباء مع الالف * بابونج بفتح باء موحده و الف و فتح باء
موحده و سکون واو و فتح نون و جیم بفارسی بابونه و معرب بابونج نعت **ماهیت** آن گیاهیست شاخهای آن سبز و نازک و باریک
متشعب و مفروش بر زمین و زیاده بر آن و برگ آن ریزه و باریک اندک طولانی و وسط گل آن زرد و اطراف آن برگهاست ریزه سفید و گل اقحوان ریزه
و بهترین آن گل ریزه بسیار خوشبوی است و عند الاطلاق مراد گل آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن
ملطف و محلل و جاذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب با ه و با قوت تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و درد سر و نزلات و کلما
حادیه و تحلیل ریاح گوش و سلو و یرقان و تسکین اعیا و درد سینه و جگر و احشا و مقعده و رحم و تحلیل صلابت اورام آنها و مثانه و سایر
مثانه و اخراج مشیمه و دفع عفونت سودا و بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ایلاوس و سلس البول و عسر البول و مجرب قلب حصاة و جهت بواسیر و خناق
و از اخلاط رویه پاک گرداند و بستور جلوس در طبیخ آن مطلقا ازان اکثر علل مذکوره و بجوشانیدن با سرکه جهت رفع نزلات و انتشار و درد چشم با دوست آن
اما باید که بعد از تنقیه ماده باشد و خاییدن آن جهت قلاع دهان و وزن آن جهت ضرب و تفرق بغایت نافع و شستن چشم با آب طبیخ آن جهت
چشم و بخور آن در آتش جهت گزیدن هوام مؤثر مقدار شربت آن تا مثقال مضر ریه و مصلح آن عسل و شربت تا در آن گرم تر
و در افعال قوتر از گل آن و گفته اند که با شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن آنکه گل آن را در روغن کنجد چهار وزن آن خیسانده در آفتاب گذارند و هر
گاه تجدید نمایند تا سه دفعه و یا آنکه در آب جوشانیده و تصفیه نموده با آب آن بجوشانند و احتیاط نمایند که روغن نسوزد و اگر آب غلیظ ضرب و کوفته تا قوت آن
تمام در آب آید و اگر خشک باشد نصف وزن تازه آن بگیرند و پس مالیده و صاف کرده در روغن کنجد چهار وزن آن قلی نمایند و طبیخ جهت سستی طبیعی
آن گرم در سوم و خشک در اول ملکبد و اکل مستعمل **افعال و خواص** آن محلل اورام بارده و مرکب و مجفف رطوبات و تدهین آن جهت نفع از حیاء
طمثی و عیاء و ارعق و اعیاء و تسدید مسام که از سرما باشد تمدد و تحلیل ریاح مختبس در اعضا و در دکمر و مفاصل و عرق النسا و قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه
نافع **باد آورد** بفتح باء موحده و الف و سکون دال مهمله و همزه و فتح واو و را و دال مهملتین لغت فارسی و کنگر سفید نیز نامند و بعربی شوکت البیضا
و تیغ قریش و بیونانی اسا احورد و مؤلف جامع گفته آن را عسفرسی بید لعر نیز گویند که مولف **ماهیت** آن نباتیست خاردار به قدر دو ذرع و برگ آن
انگشت ابهام و بزرگتر از آن و مثلث و سفید و زغب و خار دار و ثمر آن مانند قبه و خار دار و هر خار یک قدر سوزنی و در جوف قبه آن چیزی مانند تخم
بقش تخم آن شبیه تقرطم و بعضی کنگر را باد آورد میدانند و میگویند کنگر اسم عربی است و باد آورد اسم فارسی و تحقیق آنست که دو چیز
هم اند نه یعنی و ان شاء الله تعالی ماهیت کنگر در حرف الکاف بیان خواهد آمد و فرق معلوم خواهد شد و منبت آن کوهها و بیشهها و تحقیق آنست که ساق
باریک سفید و بقدر یک شبر و اندکی زیاده از آن و در بیخ ساق آن اندک زغبی و گل آن سفید و اطراف آن سه خار نرم نازک به قدر سوزنی است
میان شاخهای آن و ثمر آن بشکل تکمه اندک طولانی و در جوف آن چیزی شبیه به پنبه و تخم سفید رنگ چون گیاه آن خشک گردد باد آن را بکند و بر
زمین گرداند لهذا آن را باد آورد نامند منبت آن دامن کوه و ریگزارها **طبیعت** آن گرم و خشک در اول و منسوب به مشتری و گویند در اول سرد و بالهم
و لیکن برگ و تخم آن با قوت بارده و بیخ آن قوی تر از تخم آن و تخم آن از برگ آن **افعال و خواص** آن برگ آن مسهل بلغم غلیظ و سده و مقوی معده و
سده و عسر البول و مفتت حصاة و محلل و با قوت قابضه و ضماد برگ و طبیخ آن جهت وجع دندان و بیخ آن جهت نفث الدم و سیلان رطوبات معده

آن و قرص الشولان که بیں ہوام و تہا اینکه بسبب سعه باشند و نیز آنکه بلغمی و سوداوی و ما استسقا و یرقان باشد و هم آنکه درم و نیم مضعف طحال آن بهتر از طبیخ برگ آن است و جهت درد
دندان ضماد آن جهت تحلیل اورام رخوه بلغمیه خاییدن آن مطلقاً بساق تازه آن زائل کننده آن و عرب و آب آن جهت رفع تشنگی و التهاب و چون
بخایند و بر لدغ عقرب و نیش زنبور گذارند بسیار نافع و از خاصیت آن است که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند و نزدیکی آن نکنند و تخم آن جهت گزار خصوصاً
گزار اطفال تشنج و سرفه و تحلیل ریاح و درد ورک و مکر مفید و مضر ریه مصلح آن افسنتین و بدل آن شاهتره مقدار شربت آن از تخم آن تا دو مثقال و از آب آن تا مثقال

بادرنجبویه بفتح با و الف و سکون دال و فتح را مهمله و سکون نون و جیم و ضم با موحده و سکون واو و فتح یاء مثناة تحتانیه و اسم سوم بادرنگبویه فارسی است
و تعریب آن فرنجمشک است **ماهیت** آن نباتیست بقدر ذرعی و دو نوع میباشد نوع اول صغیر و برگ آن لطیف و طولانی و اطراف برگ آن مشرف مانند اره و
ساق آن مربع شبیه بریحان و گل آن سفید مایل بسرخی و بیای سبزی با لعاب … و این نوع صغیر بیخ و صیفی میباشد و هر سال تخم آن سبز شود و ریشه آن تخم
آن شبیه تخم کتان کوچکتر از آن و اعراب این البقلة الترنجیه و ریحان نیز نامند و نوع دوم تیز و در بو شبیه ترنج و تند تر و برگ آن مایل بسیدی و این صحرائی و بستانی
نیز میباشد بی ساق و شاخهای آن بسیار نیک بیخ میروید و برگ آن با خشونتی و در بعضی دیار برگ نعناع بزرگتر و گل آن سفید و کم تخم حکیم میر محمد مومن
در تحفه نوشته که این را در دیار مرابلاد محبوب نامند و ریشه آن مثل نعناع هر سال سبز شود و گرمابه این نوع را دوست میدارد و قسمی سوم نوع زراعی میباشند و
صحرائی است و بالنگو نیز قسمی از آن است که تخم بالنگو بزرگتر و بلندتر و سیاه تیلی و تخم این اندک طولانی و کوتاه تر از آن و اعراب گیاه بالنگو مانند ریحان و نوشته که چون تخم
بالنگو را کشته گیاه آن از گیاه ریحان مشابه نموده و آن ریحان سبز بزرگ است و در بو مانند شاهسفرم **طبیعت** آن گرم و خشک در اواسط دوم
و منسوب بمشتری و بعضی در اول معتدل در گرمی و خشک در دوم گفته اند و این قول ضعیف است و قول اول قوی **افعال و خواص** آن مقوی
دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکاء و معده و جگر و مفرح و مفتح سده دماغی و ملطف و دافع کابوس و شماء اکلا جهت وحشت سوداوی و خفقان و غشی و فواق و تحلیل
سودا و امراض بلغمی و مغص و امراض سرد گرده و دفع سموم مطلقاً شرباً و ضماداً و نافع خاییدن برگ آن جهت ازاله بوی شراب و تجربه بهبود دهان بسیار موثر و
اشامیدن سه درهم آن با میدر سیم نطرون جهت قرحه امعاء و مغص و سه مثقال آن با یک مثقال نطرون جهت رفع سم فطر و سماروغ مفید جهت آنکه از ازاله اختناق عارض
از شراب قطرمیدی بر معده مضعف و طبیخ آن جهت فساد دندان و لعوق آن با عسل جهت عسر النفس و نفس انتصابی و سائیده آن از پنج درهم تا ده درهم با شراب
جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شرباً و ضماداً آن جهت اورام … کوره و تقویت قلب و تسکین اوجاع مفاصل بسبب قوتی که در آن است و تحلیل صیلکه دار در بالذکر
نیز رای آنکه محلل و دافع سودا است و با سرکه محلل خنازیر و مشتی قروح و خوردن آن ناشتا جهت ازاله خفقان سوداوی و غیر سوداوی و تقویت معده بارد و رطب و
لطیف طعام غلیظ و آوردن حشا و خواب بالعرض و طلا آب برگ آن جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و آکله و با نمک جهت خنازیر و قشعریره نافع و نفع
حمی در حمام معتدل بوئیدن برگ آن جهت تفتیح سده دماغی و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض نافع مضر ریه گفته اند مصلح آن صمغ عربی و کتیرا بدل
آن در وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست اترج مقدار شربت از خشک آن تا دو درهم و از تازه آن تا پنج درهم و تخم آن در افعال ضعیف تر از برگ
آن و یک مثقال آن جهت رفع لرزه و قشعریره و مغص نافع مقدار شربت آن دو مثقال است و شراب و عرق آن در قرابادین گذشت

بادروج بفتح با و الف و سکون دال و ضم را مهمله و سکون واو و جیم لغت نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی و تره خراسانی و بهندی بابری و بلغتی تلسی جنگلی نامند
ماهیت آن نوعی از ریحان است برگ آن ریزه و ساق آن مربع و پر ساق و کم بو تر از ریحان گل آن مایل بسرخی و در مصر ریحان احمر نامند و بستانی
میباشد و صحرائی است … تحفة المومنین نوشته که ظاهراً تخم شربتی باشد که از شیراز می آورند و با شربت قند میخورند و بهترین گیاه آن خوشبوی
طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه منسوب بمشتری است نسبت حرارت آن **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی
دل و قوت شامه و فم معده و مسمی و مدر شیر و بول و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و رافع اختناق و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر و طحال و سده و سپرز و ریگ
سنگ مثانه و ضماد آن با سویق جو و روغن گل و سرکه جهت اورام حاره … و منبها جهت گزیدن عقرب و زنبور و تنقیه … تحلیل ورم آن و آب

حیوانی که منسوب بکیوس کرخیره از اجزای سربیت و آن شربیت مفصل بسبب آنکه آلت یا مخلوط با شیکند مسکن ضربان چشم و طلای آن جهت ورم چشم [illegible]

و قطور عصاره آن جهت جلای بصر و سعه خایندن آن جهت رفع کندی دندان و زوال بلغم عارضی سینه و سرفه [illegible] خاصیت آن که چون صمغ نمایند [illegible]

سعال با شراب سیج حل نموده تمام دنباله ها سالم میماند [illegible] تمام سال از دمع دائم [illegible] باشد و عقرب [illegible] و احساس الم آن [illegible]

و کذا حمل خایندن آن و گوشت حیوانات مسکن [illegible] و سومی آب آن با سرکه [illegible] آن [illegible]

بر هم گذارند و خوب بجوشانند و در وقت [illegible] همچنین در سر [illegible] گویند [illegible] سرد گرم معده و [illegible] بسبب [illegible]

خصوصاً چون با کوارع مانع تناول نمایند باعث تحلیل [illegible] گردد و [illegible] سرکه و خیار [illegible] مقدار شربت از آب آن [illegible] مثقال [illegible]

خواص برگ آنست که چون بخایند و در آفتاب بگذارند کرم از آن متولد گردد و تخم آن مانع تولید [illegible] تحلیل [illegible]

شربت آن تا سه مثقال و روغن آنکه آب برگ آن [illegible] با روغن [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک [illegible]

جهت اخراج کرم معده و طلای آن جهت دفع مواد باردی و تحلیل رطوبات و تقویت اعضا نافع است **ناب زهر** [illegible] بفتح با و الف و سکون [illegible]

فارسی جنس حیوانی است و عربی حجر السم نامند [illegible] یا بقابل [illegible] و در [illegible] گویند [illegible] باشد [illegible]

اندازه [illegible] است [illegible] تفصیل [illegible] انواع بسیار است [illegible]

[illegible] و [illegible] بعضی حیوانات مانند [illegible] وغیره [illegible] نزدیک زهر [illegible] مطلق ذکر شود مراد

حجر التیس است که بهترین انواع آنست [illegible] باشد و آن [illegible] مختلفه میباشد [illegible]

جهت آنکه [illegible] سگ [illegible] شکل [illegible] باشد [illegible]

و اگر چیزی دیگر [illegible] باشد [illegible] مختلفه [illegible] است [illegible]

[illegible] میباشد [illegible] اگر گرم است [illegible] آب [illegible]

[illegible] بسیار ضعیف و کم خاصیت است مانند [illegible] باشد [illegible]

[illegible] آن [illegible] مختلف میباشد [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] مانند پیاز میباشد و گویند که [illegible] گرم [illegible] میباشد [illegible]

[illegible] زبان [illegible] میباشد [illegible] ازدهان [illegible]

میباشد [illegible] و ملمس آن [illegible] زیرا که [illegible]

و دیگر [illegible] آنست که چون [illegible] گرم کنند [illegible]

اگر سیاه [illegible] گویند امتحان خوبی آن آنست که چون با خاکستر [illegible] خشک [illegible] خاکستر [illegible]

[illegible] سرخ [illegible] آنست [illegible]

یا مجهول مصنوع و علامت حیوانی که در جوف آن [illegible] آنست که [illegible] باشد [illegible]

طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک **افعال و خواص و منافع** آن موافق جمیع سموم [illegible] سموم [illegible]

[illegible] است جهت آنکه [illegible] ذکر [illegible] خاصیت [illegible] صورت [illegible]

و حواس و اعضای رئیسه حرارت غریزه و [illegible] آن [illegible]

بارده و با شراب جهت [illegible] و هوام [illegible]

جهت گزیدن هوام و زر در آن بر موضع جراحت هوام و غیر آن جذب سم نماید و ترشح دفع میکند باعث التیام آن میگردد و گویند چون شخص زهر خورانیده باشد و حال کظم فاذزهر آزموده را در دهان گاو انداز نفع تمام بخشد و اگر چند عدد فاذزهر موصوف را در کاسهٔ چینی بگذارند و بالای آن شیر گاو بدوشند و بعد از زمانی که شیر قدری قوت و کیفیت باذزهر اکتساب نموده باشد بنوشند نفع عظیم می بخشد مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجهٔ باردهٔ رطبه و یا بالبعض بعضی مصلحات تا سه قیراط تجویز نموده اند و یا زیاده از آن کشنده و مضر محرورین و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون و مصلح آن اشیاء مبرده بدل آن وزن آن حجر الایل و اگر نباشد باد زهر معدنی نوع اعلی و یا زهر حیوانی شغاف کبد و یا زهر جاست و کیفیت ظهور و اطلاع بران در ولایت فارس وجودت و سیادت و دستور خوردن آن در اول فصل بهار و غیر آن و حبوب مفرح باذزهری در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و میگویند در ولایت گول کنده و تلنگانه که از حدود ملک دکهن است از روده گاو کوهی و گاومیش جنگلی نیز بر می آید وافر و بسیار و سبز و زرد رنگ کوچک و بزرگ تا بیست مثقال ولیکن بی رونق و بی جلا میباشد و بسیار ضعیف العمل و کم قوت و نیز گفته اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی از فاذزهر حیوانی هم بیرون سه از روده میمون بر می آورند و نیز بزرگ آن بر گردی مایل است و بعضی شکل باریک دراز و به شکل بیضهٔ مرغ نیز و پادشاهان آن ست بقیمت اعلی میخرند و در خزائن خود نگاه میدارند و برای خواص و منافع بسیار نقل میکنند و گمان خود مانند باذزهر حیوانی شناخته میدانند باذزهر قنفذی از جملهٔ ادویهٔ جدیده است که اهل فرنگ بتازگی اطلاع بران یافته اند ماهیت آن چیزیست صلب و مایل بطولانی قریب بشکل جوز بوا و برنگ آن و کوچک و بزرگ بمقدار جوز بزرگ اندک طولانی که در زهرهٔ بعضی از قنفذهای جبلی در بعضی از جزائر ملک فرنگ متکون میگردد و گویند که آن جزیره بنادیه است که باده نیز نامند و علامت تکون آن آنست که آن حیوان روز بروز ضعیف و لاغر میشود و از میان قنفذها برآمده جدا اختیار میگردد و آخر هلاک میشود و چون مطلع گشتند شکم آنرا شکافته بر می آورند طبیعت آن گرم و خشک در سوم و منسوب بمشتری است افعال و خواص آن آنچه شنیده و مشاهده شده آنست که جهت امراض باردهٔ رطبه و دفع بعضی سموم و سوء هضم و تخمه و هیضه و اوجاع گرده و مثانه و تقویت بعضی قوی نافع است و طریق استعمال آنست که در ظرفی مقدار بیست مثقال یا چهل مثقال آب شیرین خالص صاف میکنند و آن سنگ را با آهستگی در میان آن میگذارند تا آب تلخ گردد پس برآورده آن آب یک قدح یا دو قدح مریض میخورانند و آن سنگ را خشک نموده نگاه میدارند و این سه چند و دو تراب تلخ نماید بهتر و قوی الاثر است و بتدریج و کثرت استعمال جرم آن اندک اندک تحلیل میرود و میگدازد و در آب آبیاری تر تلخ میگرداند و خواص هم کم میشود چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و ... برادر عالی قدر نواب سید الملک معین الدوله خانخانان سید محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ در کلکته از عمده تاجران چهار عدد همین که دو عدد خرد و کلان و دو عدد برابر جوز در تار طلا گرفته بودند و بچهار هزار روپیه خرید نموده آورده بودند از انجا یکی از آن ها که بفقیر داده بودند چند جا در بیضه و جنب وضع حمل بعضی نسوان را بسبب برودت تغیر حالت شدید بود امتحان شده فائده بسیار بخشید باقی خواص قسمیکه مسطور نموده باذزهر معدنی نوع بعد از جرام وفارسی باذزهر کانی و زهر مهره نامند و بعضی اعاب معروف بحجر فیلاس است ماهیت آن حجری معدنی است و معادن آن مملکت خطا و جبال چین و هند و اعمیر و دکهن و تبت و قندهار و باختر و خراسان و کرمان و توران و قسم خلیلی که از نواح مدینهٔ طیبه آورده بهترین آن خطائی پس قندهاری پس خراسانی پس خلیلی که خوشبو و خوش طعم و لین و خوش قماش و خوش رنگ ساییدهٔ آن سفید و خوشبو و کندار باشد و هر چند املس و صاف تر باشد و هر چه زیاده و سبز باشد بهتر است آن قوی تر است و دیگر آنکه چون با لیمون یا آب برگ سیب بسایند تلخی آن بر دو وا زائل کنند و با آنکه چون برگ سیب را بخایند و مقارن آن زهر مهره سائیده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و هم چنین لیمون و دیگر آنکه هر یکی از سموم مشروبه و یا مثل وعده استعمال نمایند اگر نفع و اثر از آن ظاهر شد خوب است و الا نه امتحانات دیگر نیز گفته و اکثری از انها خالی از مبالغه نیستند مانند آنکه چون بقدر نخود از آن را بسایند و بخورد ماهی دهند اگر آنرا هلاک نماید خوب است و الا خلاف و آنکه چون بر طعام سم آلوده گذارند اگر عرق کند بسیار خوب است و الا نه و بدترین آن کمی است و گویند الوان مفردهٔ آن شش است زرد و سفید و سبز و اغبر و تخودی و منقط و این شش قسم را احقر دیده و الوان دیگر مانند سیاه مایل به سفیدی و برنگ سمه زرد مایل بسبزی و زرد مایل بسرخی و سرخ گلابی و شلغمی و مخلوط بشتر زرد و سیاه و ابری مانند آن الوان غیر اینها نیز بنظر رسیده و جرم بعضی بسیار صلب نه قندهاری شاه مقصودی و بعضی سست مانند خطائی خلیلی و بعضی خوب مانند دلهی و اجمیری طبیعت آن بعضی گرم میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل مایل بحرارت شاید قول اول با اعتدال قریب بصواب باشد و یا بس در دوم بالاتفاق

افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع امزجه و دافع سموم و ترابیش مقوی همه قوی و ارواح و حافظ اشباح است اما فعل آن بخاصیت است نه بطبیعت حافظ

و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و مانع تعفن اخلاط و از ادویه سمیت آنها و مسهل و مقوی اعصاب و مخاصمان محلل بوداع ادرام حاره دیامده دجمعت

مالیخولیا و ربو و ضیق النفس و الام رحم و توحش خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال و قی و هیضه و طاعون و وبا نافع شربا با گلاب یا با عرق بید مشک و یا عرق

مناسبه دیگر و یا با آب خالص چون آنرا با آب بسایند و حبه ته ته هر روز یک قیراط فرو برند تا چهل روز جهت حفظ صحت و منع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و ازو

منع تعفن اخلاط و از اله سمیت آنها و تقویت اعصاب و نافع رازی گفته که از ادویه دافع سمیت بیش بهتر از ادویه تریاقیه مفرده و مرکبه دیگر یافتم و آن مانند پزیر بائی

سفیدی رخ و موج دار براق مانند شب یمانی بود و حکیم هاشم طهرانی در رساله فاد زهر خود نوشته که از غرائب آثار آن اینست که شخصی اندوی جهل و در حالت تحمه در کرد

و درد شدیدی در جانب جگر و اضلاع او حادث گردید سه دانگ از این فادزهر سائیده بسه دفعه هر دفعه یک دانگ باو خورانیدیم برد فوراً آنرا ساو و تخفیف یافت تا آنکه

صحت یافت و گویند تا سامیت نیم دانگ زعفران که از تابش آفتاب بیم سوجت از اله خفقان فی الفور و دید چشم و اشتعال می مجرب ست اگر اصلی و خالص باشد

و دارا این مقدار عرق ما یدو افلاطون در کتاب جامع الخواص آورده که آن سم را جذب مینماید و از شریانات و سائر عروق بدن و تا آن را بگیرند و بسایند و خوب ما

از سمیت خالص می گرداند و هر سم قاتلی که باشد هر گاه مبادرت در خوردن آن نموده شود پیش از انتشار و در اگنده شدن در بدن نخواد آن سم مشروب باشد

یا ملدوغ و یا ملسوع و اگر آنرا بسایند و بر موضع لسع هوام از ضیه یا شند سم را نزع و دفع نماید مارستو گفته که اگر از پاد زهر معدنی نوع اعلای آن انگشتری سازند

و در دست کنند و همیشه با خود نگاه دارند سموم بار ازنده آن چندان اثری نکند که در غیر آن دوستی کرده این انگشتری باشد اگر داخل طعام سموم کنند

حدت و حرارت آنها بشکند و ضعیف گرداند و چون آن انگشتری نادرین سموم گذارند و بگاه آن مانع ست او را گفته اند که اگر بر این سنگ در وقتی که قمر در برج

عقرب باشد صورت عقرب نقش کنند و بر نگین آن انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بار ازنده آن مضرت نرساند و نزدیک او نگردد و با خود داشتن این

انگشتری نیز اثر را سد و چون در دهان مسموم گذارند یا بکوبند یا بر موضع لسع عقرب و هوام و طیارات ذوات السموم بمالند نافع و مؤثر است و گفته اند

که چون نوع سفید آنرا سائیده جهت سموم بخورند زهر را بطریق عرق دفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع تورم آن نماید و بکود انواع

دیگر آن مقدار شربت آن در دفع سموم از یک دانگ تا دو دانگ و در سائر امور از یک قیراط تا دو دانگ بدل آن زبر جد ابلی است بوزن آن و در مرو یم وزن آن

و طین اغستانی یک وزن و نیم و حبوب سفوف آن صد قرا با دین کبیر ذکر یافت بادنجان بفتح با دالف و کسر ذال معجمه و سکون نون و فتح میم و الف و نون

معرب بادنگان فارسی ست بعربی مغد و و عند هندی بیگن بلغتی بهانتا نامند ماهیت آن معروف ست بری و بستانی می باشد و نزد اطلاق مراد بستانی است

که مستعمل ست غذاء و دواء و بهترین آن تازه کم تخم پوست منقش براق مدور و بادنگ طولانی آن انست و سفید با وصاف مذکوره نیز خوب می باشد و باید که چون اراده

طبخ و اکل آن نمایند پوست آنرا جدا کنند و یا با پوست چهار شق نموده و نمک بر ما اندر دان و بیرون آن نمک کنند و یا ورق نمایند و بر آن نمک بند و بر زد و هم چنین

دیگر از نمک دو سه ساعت در آب سرد تا آب سیاه و تیز طعم گردد پس آن آب را بریزند و آب دیگر بر آن بریزند و همچنین تجدید نمایند تا آنکه سیاه نگردد و تیزی آن کم گردد پس با گوشت

یا گوشت بره و بزغاله جوان و یا مرغ جوان فربه و روغن گاو تازه طبخ نمایند و یا در روغن بریان کنند و زعفرانی و دم دهند تا خوب پخته گردد و پس با سرکه یا آب کامه یا آب لیمو

و انار دان و گوار بره و کرویا و امثال آنها مصلح و دافع شده اند تناول نمایند یا بدون گوشت به روغن مذکور پخته یا ورق ورق کرده بدستور نمک مالیده و آب سیاه

و تیز برآورده در روغن بریان کرده و یا در تنور یا در خاکستر گرم اجاغ بگذارند که پخته شود برآورده پوست آنرا جدا کرده و ریشها دور کرده اندرست خوب بمالند

در گوشت و یا با گوشت در آن نمک و پیاز و زنجبیل ترا ریزه ریزه کرده و قدری ماست داخل کرده در روغن بریان نموده یا خام که بهندی بهرتا نامند تناول

کنند و اگر بریان نکنند و بعد شق و یا ورق خار بادنجان بزنند و نمک جوف آن پر کنند و یا بر آن بمالند و زمانی بگذارند تا نمک و آب حاد آن از آن جدا گردد پس

با آب خالص پاک شسته بدستور طبخ نموده تناول فرمایند و یا آنکه با آب و نمک یک دو جوشی داده آب آنرا بریزند پس طبخ نموده بخورند و بدترین بادنجانی که

که تر بر درخت مانده باشد یا سخته گشته باشد گرد زیاد خوردن و طبیعت آن گرم و خشک در دوم متعرب گستری ست بعضی در سوم خشک گفته اند افعال و خواص

آن مقوی معده و فتح سدد و دیگر از غیر آن بهتر میباشند زیرا که خود مسدد کبد و طحال است و ملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بانخاجیه مسکن اوجاع حاره و خوشبو کننده عرق و قاطع عرق لازم و دافع سنان که بد بوی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سودا و داد مان آن مفسد رنگ رخسار و محدث شبور و قوبا و بواسیر و مدر و مشخم سودای و قولنج مصلح آن طبخ نمودن آن با گوشت و روغن و باسیاء گوره است و چون بریان نمایند و بدستور مذکور بخورند جهت تقویت معده و دفع بی اشتهائی طعام تناول نماید دق کند و چون بگیرند آن را با سفرجل پخته آن مقدار یک وقیه و در شراب خوب بمالند و بیاشامند ادرار بول نماید و چون از آب دیگر بادنجان را در آب جوشانیده باشند چنانچه ذکر یافت دست و پا را که سرق نماید شسته شود چند مرتبه زائل گردد و چون بسوزانند و خاکستر آن را با سرکه خمیر نمایند و بر ثالیل بمالند قطع نماید و چون اقماع یعنی زنباله آن را در سایه خشک نمایند و نرم سائیده در بواسیر و سائر امراض مقعده بپاشند و بعد از آن که آن موضع را بروغن دام تلخ یا بنفشه یا با بونه چرب نموده باشند مفید و اهل هند گویند که چون دنباله بادنجان را در زیر آتش کنند تا نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند و آب آن را اگر بید مقدار ده پانزده مثقال و با پنج و شش مثقال شکر سیاه و کشد گرم نا مند بیاشامند جهت رفع الم فرج و مقطر قایم مقام سوسیانی است و مجرب و چون بادنجان ما کوچک باشد که آبی و قلیل نمکی طبخ نمایند تا پخته شود پس فشرده آب آن را بگیرند و با موم و روغن زیت با آتش ملایم طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند دو روز بر ثالیل برآمده بمالند و شب لفافی بر آن ببندند زائل گرداند و اگر بجای دهن زیت روغن تخم کتان نمایند جهت ازاله شقاق و اورام عصب و سرماندگی مفید و چون بادنجان بعد شده رسیده را با تخم بزرنا هموار شود و تخم آن را نرم سائیده با موم و روغن بر شقاق میان انگشتان پاشند پا بمالند زائل گرداند و چون جوف بادنجان زرد شده را خالی کنند و بروغن کنجد پر کرده در تنور گرم مقدار یکروز بگذارند پس روغن را برآورده در گوش بچکانند جهت ازاله درد آن مجرب و چون اقماع و گلشن را اضافه نمایند جهت بواسیر سیلان المقعد و سفید طولانی و دیابنفش و تخم با حدت آن ردی و مضر و از آن سدارت زیاده نوعی است که در هند و بنگاله بارسه میباشد یعنی در از ده تخم رسیده و ثمر آن همیشه یافته میشود و آن باریک طولانی است تا یک شبر یا دو و غیر طولانی نیز و بر تخم و تند میشود و دیگر نوعی که نیز دوازده ماه یافته میشود و در دوم و کم تخم میباشد و بدنیست چندان ضرر نمیرساند و از خاصیت بادنجان است که چون آن را بر خلاف جهت دو سوراخ نمایند یکی در عرض یکی از طرف دیگر بلند و سوراخ دیگر را گشاده رود و در آب نمک ننک جوشی دهند و در آب آن بگذارند متغیر و فاسد نمیگردد **بادنجان بری** که بهندی بهت کتاسه نیز گویند تا بهر تا دیونانی کفیشون نامند ماهیت آن نباتات آن بقدر درعی و زیاده و بر آن پر شعبه خار دار و مزروع و خود رو و ایستاده و مفروش نوعی نیز صغیر و کبیر میباشد منبت آن کنار رودخانها و صحراها و مواضع سیلها و ثمر آن بقدر زیتون و گردگان و پر خار و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و طعم آن بسیار تیز و مائل بتلخی و با بورقیت **طبیعت** آن گرم و خشک تر از بستانی و منسوب بمشتری است **افعال و خواص** آن ضماد ثمر آن جهت اورام بلغمی و سیاه کردن مو و خوردن آن جهت سرفه و ضیق النفس و اصلاح فساد بلغم و صفرا و تپ و درد پهلو و عسر البول و بطلان حس شامه و نافع دیدان و دفع بیماری های زنان عقیمه نافع و گفته اند چون گیاه بهنگتیا را قدری معتدبه جمع نموده گودی بکنند و در قعر آن گودی کوچک و دهان ظرفی سر تنگ بگذارند و در گود مرگ گیاه بهنگتیا را پر نموده بالای آن خار و خاشاک یا سرگین گاو خشک چیده برافروزند تا قدری سوخته آب از آن جدا گشته در آن ظرف جمع گردد پس آن ظرف را برداشته آب را در شیشه محفوظ دارند و هر صبح ناشتا قلیلی بیاشامند جهت سرفه بارده و رطوبی کهنه و ضیق النفس بارد رطب کهنه مفید **بادیان خطائی** بفتح باء و الف و کسر دال مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و همزه و یاء از ادویه جدیده است ماهیت آن ثمریست جوزی رنگ هشت پره و بعضی هفت پره هر پره دو پارچه پیوسته بهم بالای آن ما غشق و در اندرون آن تخم کوچک نیز جوزی رنگ و طعم آن فی الجمله شبیه برازیانه و لهذا آن را بادیان خطائی نامند از جهت آنکه شکل آن مانند رازیانه است و از جبال نیپال و چین و زیر بادات بنگاله آورند بهتر و مستعمل تازه تند طعم و رائحه آنست و کهنه آنکه سیاه رنگ و طعم و رائحه آن برطرف شده باشد غیر مستعمل **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری **افعال و خواص** آن محلل و مفتح و مقوی معده و هاضم و دافع ریاح و ثقل طعام و درد احشا و تحلیل بلغم و ریاح و مدر بول و نضارمی جهت امور مذکوره با چای خطائی طبخ نموده بدستور مذکور رفع دردیکه بیشتر بعد از تحلیل عصب سلیم و مصدوع و مورث تشنج مصلح آن بریان نمودن آنست **بازرد** بفتح باء و الف

و سکون راء مهمله و فتح زاء معجمه و دال مهمله لغت فارسی است بعربی قنه و بیونانی خلبانی و بترکی قاسنی و بهندی بیرجا دلیفته کنده بیروزه نامند و باین نام معروف است
ماهیت آن صمغ نباتیست برگ آن شبیه ببرگ چنار و شبیه بنبات سکبینج و ساق آن باریک تر از آن و سفید مایل بزردی و شبیه کنده است
نموده است و ثقیل الوزن و آنچه بتحقیق پیوسته و دیده شد بلیس درختی است عظیم بقدر سرو که آنرا بتیشه و غیر آن جابجا خراشیده و از ان تراوش مینماید
و بعربی آید مانند لبن بلسان که دهن بلسان نامند میباشد در اول سفید رنگ اندک رقیق ولیکن برقت دهن بلسان و بتدریج منجمد و زرد رنگ پس
زرد تیره پس سرخ و اندک خشک صلب مینمایند میگردد و چون بر آتش گذارند گداخته میگردد و تازه آن زرد تر و رقیق تر که آن دیرتر و غلیظ تر میباشد
و در بنگاله از کوهستان مورنگ بسیار می آورند و بقیمت ارزان میفروشند و قطعهای چوب درخت آن که از رتم تیشه جدا شده با آن مخلوط میشود و جرم چوبیات
مانند سرو دیوار خود ریشه دارد و گفته اند لبن بیدار است و قوت لبن آن تا ده سال باقی میماند و بهترین آن تازه و صاف و خوشبوی بی غش آنست زیرا که مغشوش
بر آتش ناشتق دارد با تلاوی نمایند و گفته اند سه نوع میباشد یکی بسیار سفید و خشک دوم کثیف صلب رنگین و سوم زرد و رنگ ساق بسیار تند بود
این بهترین همه انواع است طبیعت آن گرم در اول سوم خشک در دوم و بقول بعضی خشک افعال و خواص آن ملین و محلل و جاذب
و مسخن و جهة عسر النفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصبانیه و علل بلغمیه و ضعف معده و جگر و سپرز و ادرار حیض
و اسقاط جنین و اخراج مشیمه و با عسل جهة تنقیت حصاة و تفتیح سده گرده و تسهیل ولادت و دفع سموم و بدل نهار با شراب مرکب جهة نهش هوام و اسقاط جنین
و اخراج مشیمه نافع و با آب جهة بواسیر و حرقت بول و چون سه روز بیاشامند دیگر عود نکند و قطور آن با روغن سوسن جهة صداع بلغمی و درد گوش مفید و تدهین
آن با دهن سوسن جهة رفع اعیاد کزاز بلغمی و ضماد آن جهة کزاز و اعیا و در سلو و کیر و تحلیل دماسیل و خنازیر و رفع کلف و قلع آثار خصوصا سر که و نطرون
و جهة نهاس محرق با زهره گاو یا آهوی ماده جهة کلف و با مرهم جهة خوردن گوشت فاسد و رویانیدن گوشت صالح چون در گلاب حل نمایند بر آتش
که خلط باشد و بر پارچه کرباسی مالیده و بر کمر و زیر گرده تا گرده دیگر بچسپانند و بر بالای آن پینه کهنه گرم کرده بگذارند و ببندند تا نخود گرد و اند
کرده اند و مجرب است و بدستور جهة اوجاع رحم بر پشت بچسپانند و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهة تسکین درد آن و استنشاق رائحه آن
و بدستور بخور آن بر قوع جهة صرع و سدر و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه و تنخین حمل آن و روغن آن جهت امراض رحم از قبیل اورام
و اختناق آن و احتباس حیض و اوجاع و تحلیل ریاح آن و تقویت اعصاب شربا و تمریخا و تدهینا و فرزجه ها و بستانه اخذ دهن آن آنست که
با هم وزن آن خاکستر چوب درخت آن ممزوج نموده و بتقریع انبیق چنانچه مقرر است مقطر نمایند که یک روز چون بماند و بیاید در مانی که آن را مقصد و میزان
نامند و زیت مخلوط نمایند و نزدیک هوام گذارند تنها را بکشد مضر محرورین و در فصول و بلدان حاره و مضر دماغ و مصلح آن روغن بنفشه و کافور
و فساد گوشت صحیح مقدار شربت آن تا یک درهم و جهت سموم تا یک مثقال بدل آن نیم وزن آن سکنجبین و رفع آن جاوشیر جهت آنکه جاوشیر از آن پر
قوی تر سیانند و چون اراده نمایند که با زهر را بیاشامند باید که در روغن بادام تلخ و یا آب سداب حل نمایند و چون خواهند که صاف نمایند آن را
از چوب و غیره در آب گرم اندازند تا گداخته گردد آنچه روغن و صاف است بالای آن بیاید بگیرند و از پارچه صاف نمایند یا افشارند که در وی باشد
آید و بکار برند بارود و بفتح با و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و دال مهمله و بفارسی هندی باروت بتاء مثناة فوقانیه بجای دال نامند و با اصطلاح اهل مغرب هم زهرة الاسیوط
و اسیوطی گویند و با اصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در ابتدا ذکر یافت و بالفعل اسم چیزی است مرکب از گوگرد و زغال چوب بید و یا بادنجان بابنابی
و یا عشر و یا آرد سه و یا اشتغال این دو با چوب سرو و خشک کرده با آتش در گیرد و آتش آن تند باشد و شوره قلمی با وزان مختلفه مثلا اگر از برای توپ
و تفنگ باشد در یک شاربندی شوره پنج تولا گوگرد هفت و نیم تولا زغال داخل میکنند و بسیار نرم کوبیده و اگر بسیار تند خواهند با بول انسان و یا با شراب
دو آتشه با یک آتشه خمیر کرده میکوبند و حبوب بسیار صغار ساخته خشک کرده استعمال مینمایند و الا با آب طبیعت آن گرم و خشک در سوم
و در چهارم نیز گفته اند افعال و خواص آن جالی و مقطع و مفتح سده و جهة طحال و اوجاع ظهر نافع و ذرور آن حابس نزف الدم جروح تازه و قوت

نورا با کمال سوزش و چون موضع وجع مفاصل را خار بازده باره و در اثر م سائیده بر ان بالند وجع آنرا زائل گرداند مضر گرده و دریه و مصلح آن کثیرا و عسل

باریلومایون بفتح با و الف و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یاے مثناة و نون بلغت اغراش شبیه بتخم دست

و غلط کرده کسیکه آنرا حب المحلب دانسته و بعضے سقلسوس و بعضے فلومایون نیز نامند ماهیت آن گیاهی ست بے ساق و برگ آن بران و مائل

بسفیدی شبیه ببرگ سداب و نزدیک برگ آن شعبها روئیده و بر انها ثمری شبیه بدبق و مزغب بارطوبتے بسیار چسپنده که بر جامه و غیر آن هر چه بسیار

می چسپد و ثمر آن را جمع نموده در میان شاخ تنگ می نمایند و بیخ آن غلیظ و منبت عمارات و خرابها و شوره زارها و از جملہ نباتات ست که برا نچه

نزدیک آن میباشد می پیچد و برگ و تخم آن مستعمل طبیعت آن گرم و خشک و منسوب بمشتری ست **افعال و خواص** آن محلل و مقطع و مجفف

و تخم و برگ آن ... قوی ست و اکثار شربت آن سه درم و ثمه ث بول الدم و یکمثقال آن با شراب جهة ضیق النفس و سپرز و تخفیف منی حتی اگر چون

و منبت مرد با کثرتر زیاده بیاشامند قطع نسل میکند و عقیم میگرداند چهل ... قدار یکدرهم با یکمثقال آنرا با شراب بیاشامند جهة ضیق النفس و اعیاد و تسکین فواق

و تسهیل ولادت مفید تا چهل روز جهت امراض سپرز مفید و چون برگ و تخم آنرا با زیت بجوشانند ... گرم و سوداوی بلغم و سوداوی تحلیل نماید و در ابتداء و ورزه حمیات

زرا انرا تسکین دهد **بازی** بفتح با و الف و کسر زای معجمه و یای فارسی ... نامند ماهیت آن از جمله طیور بازاغ شکاری معروف ست اغبر مائل بسفیدی و زردی

منقط بنقطهای سیاه و بعضے سفید رنگ مانند خروس سفید میباشند از جنس منقط آنست و پادشاهان آنرا شاه طیور مینامند و بجهت شکار تعلیم و تربیت

نموده در حضور خود نگاه میدارند **طبیعت** گوشت آن در دوم گرم و در سوم خشک و منسوب بمشتری ست **افعال و خواص** آن اطلی الکفم

و ردی الغذاء و محلل اورام و جاذب سموم بخور ز و پر سوخته آن جهة اندمال جراحات و قطور خون آن در چشم جهة رفع بیاض ... و سیستوری سبزه آن بغایت

سو تر و طلای سرگین آن جهة جلای آثار و حمول آن جهة اعانت بر حمل فرزجه و بخور آن جهة اسقاط جنین مفید سولد قولنج مصلح آن انار ترست **باشق**

بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و قاف معرب از باشه فارسی ست و بعربی صقر و بهندی جره نامند ماهیت آن از جملہ جوارح طیور ست و جثه آن کوچکتر

از بازی ست و در فعل از ان ضعیف تر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری ست **افعال و خواص** بلطیف تر از بازی ست

چون گوشت آنرا نمکسود کرده بخایند و ... در آب سرد بنوشند جهة سعال بارد و ربو و همچنین جگر نمکسود آن و مقدار شربت آن یکمثقال ... گفته که نیم درم

از زهره آن بدستور سعاغ آن جهة خفقان سوداوی مجرب و قطور زهره آن جهت نزول آب چشم و بیاض آن ... قوی تر از زهره باز و طلای سرگین آن جهة انسلاک کلف مجرب

و روغن آن که آنرا با بر و جمیع اجزاء در آب بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده آن آب را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند ... بان جهة عرق النسا

و وجع مفاصل و اعیا و لقب نافع و گویند از خواص آن آنست که چون ... آنرا در پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ بندند از طے مسافت با مانده نشوند **باقلا**

بفتح با و الف و کسر قاف و فتح لام مشدد و الف مقصوره چون لام را بتخفیف خوانند بالف ممدوده خوانند بلغت نبطی و مصری فول و بعراق جرجیر معرب کرده

و کوفی کرابس و قوا با دس بلغت سریانی کالوسک و بهندی کوسک نامند ماهیت آن از حبوب معروف ست و در غلاف طولانی میباشد و سر غلاف آن

اندک کج و باریک در هر غلافی دو سه تا چهار دانه یا هفت دانه میباشد و هر دانه قریب بند انگشت کوچکی و بعضی بزرگ تر و بعضی ... بین هر دانه اندک

پرده فاصله ... غلافی و بر سر آن چیزی سیاه رنگ شبیه بناخن چیده ... شکل مغز آن ... در دو حصه ... و پوست آنرا و هم چنین پوست او بیاد مانند

آنرا عدد و ... گویند ... پوست یکدانه ... طبیعت ... آن در اول سرد ... اول سرد در دوم خشک بارطوبت فضله گل

آن گرم باعتدال و لطیف و پوست اندرون آن مجفف و قابض **افعال و خواص** آن محلل و منفخ و سریع الانحدار از معده و غیره و مسدد جهة تنقیه

سینه و شش و تقویت آن منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و تقویت و رفع قرحه امعاء و اسهال و قی و چون با آب و سرکه بپزند با پوست

بخورند اسهال حادث از قرحه امعاء و اسهال مزمن را قطع نماید ... در تحقیق آن ... روغن بادام و قند جهة سرفه و خشونت سینه و حلق نافع و آب طبیخ آن جهة

خشونت حلق و جلاء رطوبات و منع تولد حصاة و تفتیح سدد و ضماد آن با آرد جو جهة ... ورم پستان که بسبب انجماد شیر باشد و ... خصوصا ...

و نفاخ پخته باشند و بطلا و عسل جهت تحلیل ثول و ورم پس گوش و زیر چشم و باکندر و گل سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت باد گی حدقه و با گل خطمی و مثال آن جهت ورم عقر
ما و رام حاره و پخته با شراب جهت ورم حالبین و دفع کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصاً با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون مجرب و با پیه خوک جهت نقرس مجرب الاثر
و چون با قلا تازه را در عصر کنند و ظرف اندرون آنرا بر زخم زنبور و امثال آن بگذارند قطع سیلان خون آن نماید و بستن آن بر موضع گزیدهٔ سگ و پیاز با جهت
جذب سمیت آنست و ذرور آن در چشم جهت منع تحلیل مواد بدان و طلای آن با سرب و آن فاذرهرگاوی جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار نافع و ضماد
پوست آن جهت بهق و برگ و پوست بیرونی آن جهت سوختگی آتش و بهق مجرب و گل آن مسکن حرارت دماغ و چون نسا دن قطعی سایند و داء الثعلب
گذارند خضاب نیکوست و چون باقلا را بکوبند و بر هر عضوی که خواهند ببندند موی در آن عضو سر وید و مکرر امتحان شده با سفارد خصوصاً که آن بیخ
از سر ستره باشند و مکرر بران ضماد کنند و خوردن باقلا سودمند نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و منجر با فراط است مصلح آن قشر نمودن
جوشانیدن آب نخستین آن و پس پختن بیرون با ادویه حاره مانند صعتر و فلفل و زیره و قرنفل و نوع و مانند آن امثال بنا خوردن و محدث خواب
بدر باقلای که نفخ آن کمتر از تازه آن و هم چنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست آنست و خاکستر گیاه باقلا جهت رفع ثآلیل بسیار نافع باقلای قبطی و باقلای نبطی
نوعی زیره باقلای معروفست و بقدر نرمی سیاه رنگ جهت آن آبهای ایستاده و بیخ آن سطبر با شیخ فی برگ آن بزرگتر ز برگ ابقلای بستانی و گل آن سرخ
بقدر گل سرخ طبیعت آن سرد و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن بسیار قابض و موافق معده و معتبر آنکه دیده است جهت خدا اعضاء و اسهال مزمن
و دو افعال طبیعی تراز باقلای معروفست باقلای مصری و باقلای شامی ترمس است باکر بفتح با ع جمی الف و فتح کاف و را عموماً ماهیت آن درختیست
برگ آن اندک سرپهن طولانی و تشریف بقدر برگ ترنج و بزرگتر از آن و شیردار یعنی چون برگ آن را از درخت جدا نمایند اندک شیری رقیق آید و چون
درخت آنرا بجراحت شیر برآید اما کمتر از شیر درخت پیپر و رقیق تر از آن و برگهای تو رسته سرشاخهای باریک آن که در ابتدا پیچیده بشکل غنچه نرگی میباشد
اهل هند آنرا پخته میخورند با گوشت و یا بدون گوشت لذیذ و چاشنی دار میباشد طبیعت آن ظاهر و سرد و تر باشد و شیر آن با قوت تا یعضو نادهٔ افعال
و خواص و منافع آن میگویند جهت دفع دمامیل و بثور و شسها او رام و فساد بلغم و صفرا نافع و لعوق آن مسدع و تحلیل اورام و دمامیل ابتدا تا و عام
لبن یاراست ماذا یا لسه بفتح با ع جمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و با دیالسه نخبای با نیز نامند است ماهیت آن درختیست هندی
و با تو و شکل و رنگ تنها و چوب بسیار باریک تا پسا خها پیچیده و درخت قریب بدرخت امرود و برگ آن عریض و خشن مشرف و کج میباشد نوع دیگر
و چاشنی دار آنرا شیرینی میباشد و درخت آن بقدر یک قامت و زیاده بر آنست دو نوع دو دیگر آن کم و آن را پالسنگری نامند و درخت آن بسیار بزرگتر
و این دو قوی دارد نسبت بنوع اول طبیعت آن برد در سوم سرد و در اول خشک افعال و خواص آن تقویت آن معده و کبد حار و دفع سیلان
و قی و خفقان و تشنگی و سوزش اعضای و حمی دق و خام آنرا بنا بخورند و غرغره آب آن جهت خناق حاد نافع و نوع شیرینی آن بسیار لذیذ و
موافق تر و تقویت تر است آن جهت حبس البول و بول الدم و حرقت آن مفید بهتر و پوست درخت آن قریب بخیست بیخ انجار است چون
پوست سیاه رنگ های آنرا خراشیده مقدار چهار پنج توله جو کوب نموده در یک پیاله آب شب نمیتا نمود صبح مالیده صاف کرده دو سه ماشه قند سفید
بنوشند جهت بیلش و ابر چند کند شده باشد ده سه چهار روز که بیاشا مند بعون الله تعالی زائل سیگرد و از مجربات مصلح آن انیسون و گل
و فلا سفه و کموست بالک جوجی بفتح بای عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون واو و کسره یا ماهیت آن نباتیست
تا بقدر یک قامت و پراگنده و برگ آن نازک نرم و اندک طولانی و قی الجمله کریه الرائحه طبیعت آن گرم و تر و منسوب به بشتری
افعال و خواص آن طلای آب برگ تازه آن جهت بهق و کلف و احیاناً زخم میباید بسبب تندی که دارد و خنیده یوست بیخ آن با صندل سفید
محرق و فلفل و کات هندی سفید با گلاب و آب لیمون نیکو سحق نموده بر توباهای سرخ بمالند بعد خار بدن آن موضع دو چندم مرتبه موثر و نیز ضماد پوست بیخ تازه آن
و کابلی ریزه از سر یک کنوده سرکه انبه ابا آب بسیار نرم بسایند و مبالغه در سائیدن آن نمایند و بر آن با ضرب بمالند تا چند روز متواتر زائل گردد و چون بیخ

با پوست و پشاده در سایه خشک نمایند و بر سنگ صلایه کنند بدون آب در هشت توله آن دو عدد پیل بوا یا پوست دار نیز با آن صلایه نمایند و با آب سرشته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و عندالحاجة بقدر مطلوب با آب سوده بر قو یا بمالند در چند مرتبه زائل گردد مجرب است و نیز جوان پلیر با پوست بیخ بالنگ هر یکی بلیله سیاه از هر یک باقوا تنکار باج سفید بریان شش ماشه ام واز مازوی تبر و کات سفید از هر یک چهار دانگ همه را نرم سوده بآب لیموی کاغذی دوازده پاس سحق بلیغ نمایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک کنند و عندالحاجة بقدر مطلوب با آب یا گلاب رقیق سوده موضع قو با را بپارچه خشنی مالیده نیک بمالند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل گردد مکرر بتجربه رسیده قوبه دیگر برگ درخت هیچ که نوعی از زقوم است بر آتش گرم نمایند که نرم گردد و ملایم شود و بدست فشارند که آب از آن برآید و پوست بیخ بالنگ چوبی را در آن آب سائیده قرص ساخته خشک نموده نگاه دارند و عندالحاجة بدستور آب برگ مذکور را گرفته در آن سائیده قو با را از پارچه خشنی مالیده ضماد نمایند مجرب است **بالنگو** بفتح بای موحده و الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون واو **ماهیت** آن نوعی است از ریحان در برگ شبیه بان سبز مائل بسفیدی و برگ آن کنگره دار تشریف و تخم آن تخم ریحان بالیده و تر و بلند تر و در افعال قوی تر تخم شربتی است **طبیعت** آن گرم و تر در اول **افعال و خواص** آن مقوی قلب و جهت خفقان و رفع توحش و اسهال معوی و دموی که از اسباب باشد با گلاب مجرب و بجهة نفس زحیر سفید مقدار شربت تا دو مثقال بدل آن ریحان است **بامیه** بفتح با و الف و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانیه و ها **ماهیت** آن ابن بیطار گفته ابوالعباس نوشته ثمر نباتی است در بلاد مصر میشود و سیاه صلب بقدر کرسنه و شیرین طعم و با اندک لزوجتی و در غلافی مخمس شکل و دو طرف آن اندک باریک بران رنگی شبیه بزغب آن الخ و هم چنین بر تمام نبات آن و نبات آن بقدر درخت خطمی و برگ آن و شعب و اغصان آن مانند برگ سرخ رنگ برگ آن شبیه برگ لاع در ابتدای رستن مدور در غرفه و گل آن شکل گل شجره آبی مائل کبیر در شکل و مقدار و اهل مصر آنرا در خامی و تری با غلاف پخته با گوشت میخورند و بعد پخته شدن و صلب گشتن گرد و میخورند و در بغداد و نواح آن نیز میشود و اهل آنجا نیز میخورند آنرا **طبیعت** آن سرد و تر و تری آن زیاده از سایر بقول **افعال و خواص** آن قلیل الغذا و خون متولد از آن ردی و بعضی گفته موافق اصحاب امزجه حاره است و مصلح آن خوردن با مرکبات و توابل حاره بسیار داخل آن نمودن در طبخ و شبیه بدین ثمری در بنگاله میشود و اکثر چهار پهلو و بعضی پنج پهلو و بسیار لعاب دار و آنرا دلانی و پلول مینامند و در هندی بهنڈی میگویند نبات آن شبیه بخطمی در جمیع اجزا در رنگ خامی آن اندک سرخ رنگ و برگ آن نیز شبیه ببرگ خطمی مفروح و گل آن شبیه بگل پنبه در رنگ و شکل و ثمر آن را در خامی با گوشت پخته میخورند و بی گوشت لذیذ نمیشود و دیگر بسبب لزوجت آن نیز سودا دهنی و مقوی باه است **فصل الباء مع الباء الموحدة** ببغا بای موحده مفتوحه اول مخففه و دوم مشدد و فتح غین معجمه و الف اسم طائری است بهندی و بنارسی طوطی بهندی طوطا نامند **ماهیت** آن مرغی است سبز رنگ و چند نوع میباشد از آن بزرگ و دو کوچک یکی از آن بزرگ از راس تا دم زیاده از شبر و سر آن سرخ و در قفا گوش و زیر حلق آن سرخ و سایر بدن آن سبز و بر گردن آن طوقی سیاه و بسیار خوش منظر و بتعلیم متکلم میشود و دیگر برابر آن میگویند منقار آن سرخ و بنا گوش آن برنگ گل کاسنی و در گردن این نیز طوق سیاهی و پرهای آن بسیار سبز و دنباله آن زرد پستی رنگ و از همه سایر ترو این نیز سخن گو میگردد و دیگر برابر آن جیلا نامند و منقار و سر این سیاه و بتعلیم نیز سخن گوی شود و جثه این بنسبت هر دو اندک کوچکتر و یک صنف از کوچک آنرا فریدی نامند و این نوع میباشد یکی که ران آن پرتقالی و منقار زرد و سایر بدن پستی رنگ مینامند و دیگر پستی که در دو قسم بسیار خوش رنگ کوچک خوش منظر و ترکیب و بعضی از نوع اول از تعلیم سخن گو میشود و لیکن کمتر از نوع بزرگ و متکلم این بامفیر است و این شهار در تجربه خود ما تعلق آن و ایران میکنند و دیگر از آن کوچک و آنرا تو تیه گویند کلاه این نیز منقش و منقار و سایر بدن آن سبز پستی و این نیز سخن گو میگردد و هم بالصغیر و هم بغیر آن و مقدار معدودی است در جثه مانند گنجشک و خرد تر از همه سایر انواع طوطی و دیگر نیز میباشد و منقار همه معقوف و شکل کمیزر برابرش صفیه چون تا اینجا اینها بنگاله هیچ یک پان بیخ تا نبول که تبول نجان است و تنفل ساقه برگ پان بنگاله قلفل سرخ و بهنگره که گیاهی است هندی میخوانند و خوراک اکثر اینها ست شیر با چاول و نورست که هندی کیلا نامند و حبوب دیگر نیز میخورند و آنچه حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که از خوردن دن بسته و لاجورد دو فیلم زرد و تر سخن گو میگردد این نیز در بنگاله شنیده نشده و معمول نیست شاید در بلاد دیگر باشد در ایران چنین باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و منضج است

افعال و خواص آن بسیار نافع امعا و مفرح دل و جهت التیام قروح و جبر و حصا ... [illegible] مقعد و خوردن آن جهت آب
فصاحت و سرعت تکلم اطفال نافع گفته‌اند و سرمه آن جهت دفع کلف و آثار و نیکو کردن رنگ بشره و خوردن جهت ازاله بیاض چشم
تابع است سرسریت ... گویند بجمیع خواص قوی‌تر از سدست پیسته ... بباء موحده اول مفتوح دوم مکسور و سکون یا
تحتانیه و فتح تا مثناة فوقانیه ماهیت آن تخم ثمریست که آنرا از بلاد بعیده می‌آورند و ثمر آن بمقدار نارنجی آثار و پوست آن جوزی رنگ
تیره مایل بسیاهی و درون آن تخمها بسیار ... شکل ... بتحقیق ... ثمر آن بمقدار ... شکل آن ... مثلث
شکل سیاه تلخ ... جمیع اجزاء آن ... تخم ... سفید و چون کهنه گردد بتدریج ... رنگ سیاه میگردد طبیعت آن حار
یابس در آخر سوم ... افعال و خواص آن با قوت تریاقیت ... جهت ... بارد بلغمی ... و اسهال ... شده باشد
و ... سفیدی ... مقدار ... و ... باد ... فلفل ... جو ... جهت ضیق النفس ...
بارد بلغمی و اوجاع ... بارده ... و اوجاع مفاصل ... اکثر امراض بارده بلغمیه ... امراض ... و مقدار
شربت آن ... تا دو ... نافع ... ماهیت ... سفید
آن مقدار ... فارسی ... بفتح ... مکسور و سکون ... تحتانیه و فتح ... ماهیت ...
بستی ... بنگاله ... درخت آن ... بلند ... و ... شاخهای کوتاه
و برگ آن شبیه برگ بید ... و ... ترو تازه ... ثمر ... شاخهای آن ... باریک ... با پوست حسی
و ... شبیه ... در تمام سال بر درخت می‌باشد و در زمستان ... سبز ... و ... سفید و بالیدن بسیار سفید و بعد ... پوست
آن ... رنگ ... سرخ رنگ شیرین ... آن کمتر میگردد و ... جوف آن پرده مانند پرده ... و در جوف آن
تخمها بسیار کوچک ... بمقدار فلفلی ... باریک سفیدی ... پرده ... و ... اندک ... و همچنین مغز پوست آنرا
با ... ابلیمون ... تازه ... ادرک نامند ... گوشت ... طبخ نمایند یا کباب سازند ...
آنرا ... همچنین چون ... از پوست آنرا با گوشت طبخ نمایند و حلوا ... آن ... طبخ نمایند و شیرینی بقدر مطلوب
داخل نمایند و ... بریان کنند و بقدری زعفران و قلیل مشک و گلاب ... نیز لذیذ می‌باشد بهترین آن ... مایل بکمال
رسیده ... شیرین شاداب ... طبیعت آن سرد و تر ... افعال و خواص آن جهت نفث الدم و ... حار
و ... مقوی ... و ... قلب و معده و کبد نافع ... بلغمی ... و ... صفرا ...
بلغم و رطوبات ... حمیات بلغمیه ... باعث زوال ... رطوبات
... فصل ... و ... مکسور ... فتح ...
... استعمال ... ماهیت آن
ساق ... و مانند ... و ... اجزای ...
... رنگ ... سبز ... ساق ...
... و همچنین چون
آن خشک گردد قوت آن ضعیف شود ... تازه ... رطوبت آنرا ... خشک می‌نماید
و قوت ... ضعیف‌تر است ... آن ... کثیر الاستعمال و گفته‌اند که باید ... اقوی ... آن ...

یعنی در صورت بدون طلا با روغن گل چرب کنند و الا صداع و ظلمت بصری آورد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک عصارهٔ آن در اول سوم
و بیخ آن در آخر دوم و گیاه آن در دوم **افعال و خواص** آن مفتح و منضج اخلاط و مفتت حصاة و مسقط جنین و صمغ آن جهت امراض بارده عصبی
مانند فالج و صداع بلغمی و بثور عشی و کزاز و مانند اینها و امراض سینه و شش مانند سرفه و ورم طحال صلب شرباً و بدستور بمقدار نیم مثقال و دسومهٔ آن
و چون بر آتش اندازند و رایحهٔ آنرا استنشاق نمایند علل بارده دماغی و سبات و سدهٔ زکامی و تخفیف رطوبات دماغی و رفع نزلات و هوای وبائی
مخصوص که از سمی جیفهٔ حیوانات و انسان بسبب قتال و غیره و خباثه باشد و جهة گریزانیدن هوام نافع و چون بدندان کرم خورده گذارند وجع آنرا تسکین دهد
و ببایست که آنرا مستقت کرده در میر زانند و قطور صمغ محلول آن بدستور لیکن با روغن گل جهة درد گوش و جهة تفتیح سده و رفع ثقل سامعه و تسکین وجع آن
و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهة سرسام بلغمی و کزاز و سدد و صداع مزمن و فالج و عرق النساء و با سرکه جهة تحلیل سپرز و بدستور آشامیدن آن با سرکه و تریخ
آن با سرکه و زیت جهة تلیین اعصاب چون صمغ آنرا با استخوان بگدازند آنرا منتشر سازند و گاه عمل میکنند عصارهٔ آنرا باین نحو که در جوف آن گرم میگذارند تا نرم
گردد و گاه بحسب اعراض و اعلال بعض ادویه مناسبه موافقه آنها نیز آن اضافه میکنند مانند مغز بادام تلخ و سداب مثال اینها بمقدار یک اخراج او بدخلطی که مقصود اخراج
آنست بتلیین یا بادرار و یا بتحلیل و یا بتفتیح و یا با ذابت و آشامیدن لبن آن جهة عسر البول مغص و تحلیل نفخ و تلیین طبیعت و تسکین وجع مثانه نافع و بیخ آن
ملین طبع و رافع عسر البول و مغص و سده مثانه و محلل نفخ و مندمل آن جهة جراحات خبیثه و عسر الاندمال حادثه از سوء المزاج رطب و تخفیف ماء الانسان و رفع بد بوی
قروح و نتن ابط و عرق زیر بغل بدستور بخور آن چون در زمین سرخ ریزند و ولادت تخیر نمایند باسانی وضع حمل نماید و حمول یک قیراط آن اخراج جنین زنده و مرده و چون روزانه
آنرا با زیت و روغن گل مخلوط نمایند و بر قروح رطبه لسیه بسر بمالند خشک گرداند مضر دماغ ضعیف و کرب آور در بدن مصلح آن بستو فرپنیه باید که استعمال آن کنند و از بدن
آن اجتناب نمایند مقدار شربت از صمغ و عصارهٔ آن یکمثقال و از جرم آن دو مثقال بدل آن حب النعار **بخور السودان** بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و ذم راء مهمله و الف
دلام و ضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت** آن نباتیست شبیه بنقل شبرم و شاخهای آن کل بلاجوردی گل آن سفید با سطوح
زرد کبود است می چسپند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح سده و جهة عرق النساء مجرب النتة ضماد
مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبهٔ بلغمیه و سوداویه و مورث تهیج و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال است **بخور مریم** بفتح با و ضم خاء معجمه
و سکون واو و راء مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون میم بافریقیه معروف بخر المشایخ و بشام بوله ست **ماهیت** آن نباتی است برگ
آن شبیه برگ سیلاب کبیر کروی آن سبز و روی دیگر مائل بسفیدی و در غب ساق آن بقدر چهار انگشت و گل آن مانند گل سرخ و گل بعضی کبود نیز و بیخ آن
مانند شلغم و بعضی از آن در سیاه و گیاه آنرا شجر مریم نامند و منبت آن جاهای سایه نمناک و مستعمل بیخ آن است و عصارهٔ آن قوی تر از بیخ آن و قسمیست از عرطنیثا
و غیر آنست زیرا که گیاه از عرطنیثا خار دار و پرشاخ و ساق آن دراز تر از ساق گیاه بخور مریم و برگ آن شبیه برگ کلم و شاخ آن شبیه به بخور مریم و سیاه
و لیکن در بن چیزی شبیه بگره بر آمده میباشد بخلاف بخور مریم **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل
و جاذب و ملطف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مسقط جنین و جهة یرقان و تفتیح سده کبد و تنقیه فضول آن و صفرا از اقطار بدن و تنها آشامیدن سه مثقال
آن با آب انار و کثیرا که مسهل است و چون با عسل و شراب بیاشامند مسهل باشد و اقوی ولیکن در بن هنگام باید که از دو مثقال تجاوز نکنند و بدین نیز نافعست
و با شراب جهت رفع ضرر ادویه قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با ماء العسل جهت اسهال بلغم و اخلاط غلیظه و زبل منجمد و خلط متعذر الدفع و ضماد آن با فاذ زهر
و دوای سمی قتال است بقوت جاذبه و طلای آب آن با سرکه جهت داء الثعلب و تقرح و التوای عصب و بر آمدگی مقعده و ازالهٔ کلف و با روغن زیتون کهنه
جهت شقاق که از سرما هم رسیده باشد و با ادویه محلله جهت خنازیر و سائر صلابات و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم ولیکن تنهائی در چشم
نباید کشید بسبب حدت آن بلکه حدت آنرا بشناسند شکسته استعمال نمایند و سعوط آب آن جهة تنقیه دماغ بسبب قوت جاذبهٔ آن و چون آب
مطبوخ آنرا بر سر ریزند جهة قروح آن و در صورت نزول شقاق که بسبب سرما عارض شده باشد و غسول خشک آن جهت ازالهٔ آثار نشوو

وکف و٥٥ الثعلب کما دان جهة نقرس و التوای عصب نافع و چون با پیه خوک یا با آب آن کنند و حمول نمایند تقاضای مبارز نماید تقاضای قوی دفرزجه آن جهت
سقاط جنین و تعلیق آن جهة عسر ولادت بنهایت نافع مضر معده محرورین مصلح آن کثیرا و آب انار مقدار شربت از عصاره آن نیم درم و از جرم بیخ آن تا سه مثقال
دارنحو، مر است که چون بر شکم طلا نمایند اطلاق نماید و بر رحم با تکرار عمل اسقاط جنین و ضماد گیاه تازه آن بتمامه جهة تحلیل صلابت طحال بی عدیل تخم آن جالی
و ضماد آن جهة ازاله کلف و بثور و خنازیر و ورم صلب و دار الثعلب و اکتحال آن جهة نزول آب در چشم مفید و عصاره و بیخ آن در این افعال قویتر است و قسمی از آن مریم را
گیاه شبیه بنیل و برگ آن باریک و مصالح آن بقدر روزنگی و باریک در اطراف آن شبیه بمنزله اکلیل شبت و تخم آن شبیه بتخم شبت و بیخ آن را مانع حمل مجرب دانسته اند
پخته جوش شرابی را گویند که آنرا باده و ادویه چند جوشانیده باشند و انچنان ست که شیره انگور را با گوشت بره قریب در دیگ کرده باقی ادویه را یکجا
در کیسه کنند و در دیگ می اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود بعد زان صاف کرده مینوشند

فصل الباء مع الدال المهملة

بداشقان بفتح با و دال مهمله و الف و کسر شین معجمه و فتح قاف و الف و نون معرب از بدرکان فارسی ست و بدشقان بدکشان و قاتل ابیه و کف الکلب نیز نامند **ماهیت**
آن گیاهیست شبیه بچرک که بفارسی پیر زنا شد و غیر آن ست نه سرد رنگ فرفیری باریکتر از برک و دم و نیم ترا از آن نسبت آن نی زار باد و نسائی است دو را بلی بیخ دست
از آن بسیار ند و گویند در آذربایجان بسیار ست **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و مجفف جهت امراض بارده بلغمیه
و رطوبیه نافع و بدل آن کشت برکشت ست مقدار شربت آن از یکدرم تا سه درم بدل آن یکوزن و نیم آن دروغ و بوزن آن تربد کرمانی ست
بدهل بفتح با و سکون دال چهار نقطه هندی و فتح ها و سکون لام اسم ثمر دختی هندی ست و مشهور بڈهل برابر چهار نقطه هندیست **ماهیت** آن
درخت عظیم ست قریب بدرخت گردکان و برگ آن بزرگ عریض و ثمر آن قریب بخربزه و پوست آن مرغب و زرد و مغز آن زرد و طلائی و آنرا
خانه و طعم آن چاشنی دار و بعضی شیرینی غالب بر ترشی و بعضی بعکس و رایحه آن قریب برایحه سفرجل و بازجوهت بخلاف سفرجل و پوست آنرا جدا کرده در زیر طعام
بلاد بنگاله از ند و در قلیه داخل میکنند با چاشنی آب لیمو و تند لذیذ میگردد و در بنگاله بسیار میشود و در آن تخمها بسیار میباشد و بعضی کم بسیار خوب ست تخم کمتر و بعضی زیاده
و شکل تخمها بعضی طولانی و بیضات تخم زرد آلو و بعضی اندک مثلث و مغز تخم آن سفید و ترش **طبیعت** آن سرد و تر و بعضی گرم و تر گفته اند **افعال و خواص** آن
ثقیل نفاخ و مولد بلغم و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز آن محدث حمیات بلغمیه خصوص بلغمی مزاجان را و مقلل منی و مضعف باه و اشتهای طعام و تخم آن ملین طبع
بنهایت جهت بهقم که کمانه بادو دانه آنرا سائیده با شیر مرضعه باطفال بخورانند و یا با ادویه دیگر یکدو دانه آنرا کوبیده دوا را اخیرا مسهلات ایشان
و بدستور مقدار قلیلی از شیر آن با مطبوخات مناسبه مسهل اطفال مجرب ست

فصل الباء مع الراء المهملة

بر - بفتح با و راء چهار نقطه هندی ست نام
آن درختی است عظیم شاخهای آن پراگنده و از شاخهای آن ریشها بلند آویزان بعضی قریب بزمین و بعضی بزمین رسیده و برگ آن اندک عریض طولانی از کف دست بزرگتر
و اندک ضخیم و بی شعبه و در ممالک هند و بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در گرم سیر اشد و بعضی جا در فارس نیز میشود و بزبان مردم آنجا آنرا ابول مینامند و درخت
آن بسیار بزرگ میشود خصوص بعضی درخت کهنه شده که هزار سوار در زیر سایه آن درخت ایستاده شوند و از بیخ برگ آن چون بشکنند لبنی بر می آید
چسپنده **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن آشامیدن لبن آن محلل ریاح و رادع اورام و محرک باه و دافع بواسیر و چون لبن
آنرا هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و با هموزن آن شکر سفید ممزوج نموده ناشتا بخورند تا بست و یکروز یا زیاده و یا کمتر بقدر احتیاج که
یکدرم شروع نمایند و هر روز قدری میافزایند تا سه درم و بازبدستور کم نمایند جهت بواسیر هر نوع که باشد جریان و رقت منی و سرعت انزال و کثرت
احتلام و تقویت اعضای رئیسه نافع و مجرب ست ضماد شیر تازه آن بر اورام در ابتدا خصوص بر ورم کشران رادع و مجرب و بعد مائل بتشتت اگر مواد کم ست
تحلیل میدهد و اگر مواد بسیار باشد منفجر نموده زود بالتیام می آرد و بهتر از مرهم ست و چون برگ آنرا اندک گرم نموده بر زخم تازه که محتاج به بخیه باشد
آنرا بهم آورده دهان گذارند و محکم ببندند و تا سه روز باز نکنند ملتئم سازند و آشامیدن ریشهای نخته آن مقدار نیم درم با یکدرم شکر سفید ممزوج
نموده با قدری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن نافع **بردکی** بفتح با و سکون را و کسر دال مهمله و سکون یا لغت غریبست بفارسی پیر زد هندی

کوندل وپتہ وپیزاد بلغت اہل مصر فاقیر و بعضے مخصوص جہت مشابہت برگ آن برگ نخل و لسر بانی مانورنا مند و بعضے دیگر امان آنست کہ برگ و ساق آن طولانی و غلیظتر و مدور تر میباشد و در مصر از پنبۂ آن کاغذ میسازند ماہیت آن نباتیست آن غلیظ و زیادہ بر و زعی و مدور و نرم آنرا ریزہ کردہ از ان ریسمان ترتیب مید ہند و گل آن مستدیر و ضخیم و سفید و بغایت خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و دراز و تخم آن ریزہ تر از حلبہ و تلخ و بیخ آن با جلاوت و از میان نبات آن ساقی بسیار و بار یکی بر سر آن مانند شمع فتیلہ بمقدار شبری و بالای آن زغبی مانند گردی شکری رنگ میباشد و آنرا از ان جدا نمایند و دہان قرحہ مباشرہ میفروشند و می خورند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن زغب چیزے مانند پنبہ نرم و از ان کاغذ میسازند و نیا یان نقل ملیہ مینمایند برای استحکام و با صفہانی اخراوی مینامند و آن گرد مخصوص بر زدی بلاد سند ست منبت آن زمین ہاے کہ در ان آبہا استادہ میباشد **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول خشک **افعال و خواص** آن آب آن جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکہ جہت سپرز و بد ہتو ر بیخ آن و خائیدن آن جہت رفع بوی سیر و پیاز و شراب و بفید خصوصا بیخ آن ضماد آن جہت تحلیل اورام و زرور محرق آن جہت التیام زخمہای تازہ و کہنہ و قروح خبیثہ ماکلہ خصوصا اکلہ دہان و نفث الدم و نزف الدم و جراحات تازہ و آشامیدن محرق آن با سرکہ جہت سپرز نافع و گویند مضر احشاست و مصلح آن عسل **برسیا وشان** بفتح با و کسر را و سین مہملتین و فتح یا مثناۃ تحتانیہ و الف و فتح واو و شین معجمہ و الف و نون بلغت یونانی بمعنی دوار الصدر و بعربی شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدۃ الفقار و شعر الکلاب و کزبرۃ البر و ساق الاسود و ساق الوصیف و بیونانی بو بوطونخون یعنی کثیر الشعر و بفارسی پرسیاوشان و بیابجی و عوام سنبل و بہندی کالی جہانب و کرجا و رنکوت نامند **ماہیت** آن نباتیست برگ آن شبیہ برگ کشنیز و ساق و شاخہای آن لبنیا بار یک صلب سیاہ و سرخ رنگ منبت آن مع اضع نمناک و سایہ مانند کنار ہای چاہ و دریا و دیوار ہا گفتہ و خرابیہا و قوت آن تا شش سال باقی میماند و چون یکسال بر ان بگذرد قوت آن باطل میگردد و بہترین آن پر برگ شبیہ بکرفس شاخہ صلب سیاہ آنست **طبیعت** آن معتدل مائل بگرمی و خشکی **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح و منضج و محلل و مجفف آشامیدن مطبوخ آن جہت اسہال فرمودن صفرا و سودا و بلغم موجودہ در معدہ و امعا جہت سینہ و شش و ربو و ضیق النفس و درد معدہ و یرقان و حصاۃ و ادرار بول نمودن و حیض و نفاس و اخراج مشیمہ و گزیدن سگ دیوانہ و استنشاق آب طبیخ آن جہت زکام و نطول آب پختہ آن جہت تفتیح سدہ الف و زکام و ضماد آن جہت صداع بارد و ضماد پختہ آن با روغن جہت داء الثعلب و خنازیر و نواصیر و دبیلات و چون در ذبین بخائید و آب آنرا بر عقرب و نا سور گنج چشم بچکانند و یا جرم خائیدہ آنرا بر ان ببندند نافع و آشامیدن سفوف خشک آن جہت رفع اسہال و امساک بطن مفید و ضماد پختہ آن بر انثیین جہت تحلیل ورم و صلابت آن و طلاے تازہ آن جہت قروح خبیثہ و گزیدن سگ دیوانہ و داء الثعلب خصوصا تازہ آنرا بقوت برای داء الثعلب بالتہ و طلاے کوبیدہ آن با مغز ساق گاو جہت درد سر بسیار نافع و ضماد کوبیدہ با لادن و روغن سوسن و زوفا و شراب مقوی موے و ہمچنین چون مخلوط نمایند با آب طبیخ و یا خاکستر آن شراب و عسل و موے سر را بدان بشویند جہت قروح سر سفید و ضماد محرق آن جہت منع ریختن موے و رویانیدن آن و خراز و ذرور محرق آن جہت تجفیف و اندمال قروح خبیثہ و اکلہ و حمول آن با مرکی جہت رفع سیلان رحم نافع و مضر سپرز و مصلح آن مصطکی و بعضے گویند گل بنفشہ مقدار شربت از جرم آن تا ہفت درہم و از مطبوخ آن تا بست درہم بدل آن در اخراج فضول بوزن آن گل بنفشہ و نصف آن اصل السوس گویند از خواص آنست کہ چون بکوبند تا نرم و بر موضع مخالف عضوی کہ پیکان در تہ باشد گذارند بدان موضع آید و پیکان را بر آورد **برسیان** بفتح با و سکون را و کسر سین مہملتین و فتح یا مثناۃ تحتانیہ و الف و نون و برسیانا با الف در آخر نیز آمدہ **ماہیت** آن از فارسی نباتیست منبت آن بلاد بابل کہ حوالی کوفہ است بی شگوفہ و گل و تخم میکند و در اول تموز میرسد و از ادویہ غیر مشہورہ است **طبیعت** آن گرم و خشک منسوب بمشتری ست **افعال و خواص** آن بوئیدن و آشامیدن آن مقوی دماغ و روح نفسانی و بصر و مجرد و مصلح و محلل ریاح ملطف و مسہل خلاط و طلاے آب معصور و یا مطبوخ آن با آب برگ گل سرخ سائیدہ دو مرتبہ با سکہ مرتبہ در حمام جہت قلع آثار سیاہی کہ از جرب و غیر آن بہم رسیدہ باشد مجرب حکما دانستہ اند با بیت معطر یعنی عرق آن بوے قرنفل مہدود خواص مانند بادرنجبویہ است در تقویت تفریح نفس **برطانیقی** بفتح با و سکون را و ...

وفتح طاء مهمله والف وکسر نون وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر قاف وسکون یا لغت یونانی است وبهندی سرداری نامند ماهیت آن نباتیست ربیعی ودر بستان افروزست برگ آن شبیه برگ حماض بری وازان بزرگتر وسیاتر ودر فرعش ساق آن باریک وگل آن مائل بسرخی وتخمش ازان شبیه بتخم ...

طبیعت آن مرکب القوی با قوت قابضه وبعضی در اول دوم گرم وخشک گفته اند ومنسوب بمشتری افعال و خواص آن ضماد آن محلل ورام وتسکین آثار ودیرگ وعصاره آن جهة التیام جراحات وتضمید بطبیخ خشک آن جهة قروح ودیرینه خبیثه متعفن و ورم وبدبوی دهان وآشامیدن جهت تپها نافع وبهترین ادویه قابضه مستعمله است از برای دفع عفونات مورث غثیان مصلح آن عناب آب چقندر است بیرگ نیم باور ارکان بلیت

پوست درخت

انگلیسی بمعنی پوست درخت ست ماهیت آن پوست درختیست شبیه بقرفه وازان تیره تر که انارمس جدید می اوند گفته اند طانینه قسیبان ملقب بجر وبیت در مملکت پرو که در امریکا می باشد واقع ست بر خاصیت این قشر اطلاع یافتند ولفرنگ البسه ند واهذا منسوب بانها گشت وآنرا جروتیس برک نامند ودر بین پوست طعمی ورائحه غالب نیست مگر اندک قبوضتی دارد ورنگ کوبیده آن از قرفه کمتر طبیعت آن در دوم گرم وخشک افعال و خواص آن جهت حمیات مزمنه کهنه ونائبه مسبوقه ببرودت مانند ربع ودوریه عتیقه بعد تنقیه زائل نگردد ومفید بدین قسم کرده هنگام فرونشستن نوبت مقدار یکدرم تا یک مثقال طبی آنرا با آب سرد حل کرده بیاشامند تا سه روز پیم یا بجز روز تا هفت روز وفرنگان تا یکروز ویک شب یا ده روز تا زمان دیگر نیاشامند دو ساعت بجوشی که پنج گهری هندست در یا بوقت مذکور یک یکدرم طبی که دو ماشه میشود بآب سرد حل کرده بخورانند ودر حمیات عرضی وقروحی واخر بداستفراغ وفاسده ونیکانیکه شرائیف ورم کرده ومنتفخ شده یا سده وراحشا بهم رسیده باشد ودر حمیات لازمه بحرقه ودر هنگام اشتداد وقیاد وتعفن اخلاط بحکمال باشد این دوا عدیم النفع وغیر مستعمل است وهم چنین صداع دوری وامراض نائبه رحم واکثر امراض که دوره منتظم داشته باشد بعد از تنقیه واسهال وانقضا نوبت واکثری مفید وآنرا کنه نیز نامند وبانک طرح جهت حمی ربع کنند همان وقت وبهمان مقدار تا سه روز پیم تیر سید ...

برگ شیرازی

بفتح باء وسکون راء مهمله وکاف فارسی اول مفتوح ودوم ساکن وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهمله والف وکسر زاء معجمه ویاء ماهیت آن برگ قسمی از عنب الدب ست وبیخ آن عود بری ست وعود البندق نیز نامند طبیعت آن بسیار گرم وخشک افعال و خواص آن ... وزیاده آن مورث جنون وکشنده است

برنجاسف

بکسر باء وراء مهمله وسکون نون وفتح جیم والف وفتح سین مهمله وفا بیونانی ارطماسیا وبعربی سو بلا وبفارسی بواداران وبشیرازی برتراسک نامند ماهیت آن نباتیست ساق آن قریب بذرعی وشاخها ان باریک برگ آن ریزه وگل آن مانند شبت چتردار وزرد وسفید ومائل بکبودی تخم ونبات آن اندک چسپندگی ومنبت آن کوهها وصحراها سایه دار واز سر نو هر سال میروید حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که آن غیر قیصوم ست چه قیصوم شبیه است باقحوان واکثر ساق از یک ریشه میروید وبیشاخ وزیاده بر شبرے وبرگ آن شبیه برگ ساق زرنبق وازان بسیار ریزه تر وبا چسپیدگی قلیلی وگل آن سفید وزرد وبا عطریت قوی بی ثقل رائحه تخمت آن مخصوص کوهها که باران در انجا بیشتر شود واکثر اطبا وعشابین مشوش کرده اند وهر دو را یک چیز دانسته اند وبعضی که دو چیز دانسته بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف وصفات آنرا در قیصوم مذکور ساخته اند بهترین آن خوشبوی ثقیل الرائحه آنست طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک ونیز در دوم گرم ودر آخر اول خشک گفته اند ومنسوب بمشتریست افعال و خواص آن ملطف ومفتح ومدر بول وحیض ومنقی حصات وآشامیدن دو درهم گل سرو آن با عسل جهة اخراج اقسام کرم معده وحب القرع مجرب وآشامیدن طبیخ دو مثقال آن وجلوس در مطبوخ آن جهة دفع احتباس حیض وبول وعسر ولادت وانضمام فم رحم وورم آن واخراج سنگ مثانه ومشیمه وجنین وتنقیه قروح رحم مفید وآشامیدن آب تقوع مقدار دو درهم آن جهت دفع حمیات ودیرینه ومطبوخ آن جهة اکثر امراض مذکوره خصوص امراض رحم آماس یکه غذا بی روغن تناول نمایند وضماد آن جهة اقسام درد سر وتنقیه سده دماغی وتقویت دماغ وسرسام بلغمی وسبات ودر سینه جهة درد سینه ودر زیر شکم بر بالای دفع احتباس بول وحیض وتحلیل اورام وتسکین درد ها وبدستور فتول آن وتکمید بان جهة امراض مذکوره ودفع سده خیشوم وزکام وسده ودوار واستنشاق طبیخ آن جهة دفع زکام وامراض دماغی واستشمام گل آن وحمول عصاره آن

جهة رفع فضلات رحم دانچه مراد اخراج آن باشد و زره و رسوخته مجموع آن جهت تجفیف قروح و ضماد تخم آن بزیر شکم جهة ادرار بول و طمث و باید که
در هنگام امتلای بدن ضماد آنرا استعمال ننمایند و هم چنین هنگامیکه ماده در رسیده انصباب باشد بسوی آن عضو مضر گرده و مصلح آن انیسون مقدار
شربت آن تا سه مثقال بدل آن در امراض الراس بادرنجبویه بوزن آن بابونج و در سایر امراض افسنتین برم بفتح با و سکون را مهمله و میم صاحب تحفه
نوشته که مولف منهج شکوفه ام غیلان نامیده اند و مولف جامع بغدادی شکوفه درخت خار دار بزرگ بقامت اثل بزرگ تر از آن برگ آن مانند برگ خار که
خرنوب شامی است و گل آن صوفی بمقدار عدس و زرد یا سفیدی آمیز دیا عطریت رائحه دانسته افعال و خواص آن مفرح و مطیب نفس و تازه آن با قوت
دسوم و بغدادی نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که در شوق بقول او بود که خشک آن حابس بطن و تازه آن مسهل و در عراق آب مقطر آن که عبارت
از عرق آنست بجهت خوشبوئی و تفریح که دارد در عطریات مستعمل است و در طب غیر مستعمل و آنرا منعی نیست و بعضی اطبای عرب حکایت کرد برای من
که آن بجهة سرفه مزمن نافعست و بجهت نفث الدم با با رفاطوکی کرد الاخوین سست مفید و صاحب تحفه نوشته که گویند عرق آن در خواص مانند عرق بید مشک است
برنگ کابلی بفتح با و را مهمله و سکون نون و کاف فارسی و فتح کاف و الف و ضم با و کسر لام و یا نسبت اسم فارسی است معرب آن برنق و بربخ است
و بهندی بابرنگ نامند ماهیت آن دانه ایست کوچک مدور سیاه املس از فلفل ریزه تر و مغز آن سفید و با اندک تلخی و رائحه آن تند بحدیکه محرور المزاج را گاه
باشد که بصداع عارض گردد از استشمام کوبیده آن و بار سیدن گرد آن بدماغ در حین کوبیدن آن دو نوع است بزرگ و کوچک رنگ آن سیاه آمیخته
باسفیدی گرم تر و تلخ تر و کوچک آن مایل بسرخی و این قوی و بهتر است در دفع کرم معده و حب القرع و مستعمل مغز مقشر آنست طبیعت آن در آخر دوم
گرم و خشک و بعضی در سوم و بعضی در اول گرم و خشک گفته اند و این قول بسیار ضعیف است افعال و خواص آن مخرج و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط
لزجه از مفاصل و تقویت مجفف رطوبات و قروح و مخرج اقسام کرم معده و امعا خصوصا حب القرع حتی اگر استیصال با خراج کیسه آن می کند و رنگ ال شارب
آن مانند بلغم میگردد مقدار شربت آن تا سه درهم که کوفته و بیخته با نبات و دوشیده آمیخته بیاشامند مضر امعا و مصلح آن کتیرا بدل آن بوزن آن ترمس و نیم وزن
آن قنبیل است و بوزن آن ترنگبین گفته اند برنوف بفتح با و سکون را مهمله و ضم نون و سکون واو و فا و بلغات شاب نگنا مند که معرب آن شابانج ست ماهیت آن
درختیست قریب بانار و برشاخ و برگ آن شبیه برگ عرعر و روان آن تیره تر و مرغب رائحه آن تند بد بو و شگوفه آن مانند خوشه و بازردی و دسته شکوفه آن
ذنب را طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مجفف رطوبات و شکننده بادهای غلیظ بارده و عصاره برگ آن جهة صرع
اطفال و سیلان رطوبات از دهان و تحلیل بلاح و تقویت معده و تسکین دماغ ایشان شربا و … و با آب آن مفاصل صداع و پیچ پاهای و گردن و شکم و کف ها
دست پای ایشان مالیدن و بدستور خورانیدن بمقدار یک درم عصاره برگ آن محلل اللبن مرضع ایشان بجهت دفع جمیع امراض مذکوره و ام الصبیان
نافع و آشامیدن سه درهم از عصاره آن یک هفته جهة تسهیل قوی بلغم محترق و سودا و دفع اوجاع حادث از انزال است و کشتال آن با یک حبه جاوشیر …
دفع قولنج مردان … و خصوص کل حیوانات که از سردی باشد و سعوط عصاره آن با عصاره سیاب و جند بیدستر و روغن بادام تلخ جهت جمود دلیسانیکه
بونانی البمیس نامند و تنقیه دماغ سعوط … رگ آن جهت تفتیح سده … دماغ و زکام و درزند برگ خشک آن جهت التیام
و ضماد آن … نافع مضر امعا و مصلح آن صمغ عربی بدل آن مرزنجوش مقدار شربت از عصاره آن تا سه مثقال و از برگ خشک آن
تا دو درهم و نیم است برواق بفتح با و سکون را مهمله و فتح واو و الف و قاف ماهیت آن بلغت اهل مغرب اسم خنثی است و بعجمی اسم سنگ … سدی
است که چون بسایند آن سفیدی باشد و در عراق بشکون گویند … طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال
و خواص آن نافع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سیر زشر با و ضمادا نافع و ذرور آن جهت التیام جراحت موثر و پوشیدن انگشتری
آن باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن آن بر بازو یا با سنگ چقماق و در زیر گذاشتن و خوابیدن باعث دیدن خواب … گردد …
فرست و بروق بحذف الف غیر آنست و لیکن مثل آن بروانی بفتح با و سکون را مهمله و فتح واو و الف و کسر نون و با نسبت بعجمی … بعربی …

اسقوالس نامند ماهیت آن نباتیست پرشاخ و شاخهای آن نازک کج و خمیده گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و طعم آن تلخ و بیخ آن سفید و پوست
بیخ آن بازردی طبیعت آن در اول گرم و تر افعال و خواص آن مفرح و مصلح سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهت استسقا و بواسیر و جماع آن مجرب
و دوا الثعلب و تحلیل اورام سوخته آن با عسل جهت تقویت جگر و عصاره آن جهت سفیدی مو و سفید نمودن آن نافع و مضر شانه و مصلح آن انیسون بدل آن ریاس است
برنشا بکسر با و فتح را مهمله و سکون واو و تا و چهار نقطه فوقانیه تحتانیه و الف بلغت هندی نام کشاشی بزرگ است طبیعت آن گرم و خشک افعال
و خواص آن مقوی دل و اشتها و گوارنده اخلاط و دافع ضیق النفس و سرفه و تپ کهنه و درد شکم و ریاح و قراقر و فساد بلغم و کرم معده و مقوی معده و جهت ...
بلن ست بریا مصری بفتح با و سکون را مهمله و فتح یا و مثناة تحتانیه و الف بلغت مصری یعنی باقلاست یعنی باقلاکه در مصر می روید ماهیت آن باقلاست
شبیه بنرگس و خوشبو و بوی آن مانند بوی بادیان با اندک تندی و تخم آن سبز و باریک و منبت آن اول بلاد مصر بوده و از آنجا بجاهای دیگر نقل نموده اند و بیخ است
و آن اول صیف میباشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و نافع نزلات و فتح سده
جگر و سپرز و مدر بول و مسخن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول جهت بواسیر بسیار نافع و مضر ریه مصلح آن نیلوفر مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن
بسباسه و مداومت خوردن نبات آن جهت رفع تندی و خساره آن معده و دیگر سایر افعال و خواص آن ضعیف تر از تخم آنست بریاله بفتح با و سکون را
و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و فتح لام و ها و در بعضی بجای لام زا معجمه ماهیت آن گیاهیست هندی شبیه به نبات عنب الثعلب و دو نوع میباشد
یکی گل آن سفید و خیری و برگ آن کوچک مدور و تازگی بشرف پشرفهای ریزه و ساق آن صلبتر از ساق عنب الثعلب و بیخ آن سفید و باریک بلند
و دوم نیز شبیه بآن و گل آن زرد طبیعت آن گرم و تر و بعضی سرد دانسته اند افعال و خواص سفیدان آشامیدن آب برگ تازه
آنکه بوالی میباشد بدین قسم که برگ را تا آب بچکاند و صبح با شیر و صاف نمایند جهت منع جریان منی و تفتیت حصاة و بواسیر و عصاره آن ...
آب برگ کوبیده آن با روغن شکر جهت دفع سم مار گزیده شربا و سعوطا و بهتر سعوطا برگ خشک آن اگر مار گزیده بیهوش شده باشد در بینی او دمند ...
الف و دماغ او برخیزد و ضماد ... و نوع زرد آن جهت تحلیل اورام و اوجاع مفیخ و ماسیل مفید فصل الباء مع الزاء المعجمه برزقطونا بفتح با و سکون را
معجمه و کسر زای معجمه و فتح قاف و ضم طا مهمله و سکون واو و فتح نون و الف لغت عربیست بیونانی فسلیون یعنی برغوثی یعنی شبیه ببرغوث و بفارسی اسپغول
... بهاو و بجدرت ... نامند و در هندی نیز بدین نام مشهور است و در اصفهان مشهور باسپرزه و در شیراز اسپنکوست ... و شکم ...
فاسنی باسلق نامند ماهیت آن گیاهیست کوچک نبات تا یک زرع و برگ آن باریک بلند فی الجمله شبیه بگندنا و گیاه بیخ ... و کوچکتر
و از بیخ آن ساقهای باریک بر می آید و بر سر آنها خوشه مانند خوشهای گندم و بالای آن گلها و در جوف آن تخمهای آن و در تابستان میرسد و سه صنف
میباشد یکی سفید و این بهترین اصناف است خصوص تازه آن که در آب نشین گردد و دوم سرخ رنگ و این ضعیفتر از آن است در نفع و بعضی این را بهتر میدانند
و سوم سیاه که بدترین همه است و انطاکی نوشته که سفید آن در مصر بسیار است و سرخ آن در زبر البیس که نام موضعیست معروف از مصر می آورند و ...
... مانند ... طبیعت سفید آن در سوم سرد و در دوم تر
و سرخ آن تر در اول و سیاه آن یبوست دارد ... از استعمال سیاه آن ... افعال و خواص آن آشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و باقو
... تخشونت سینه و حلق و زبان ... مراض ... اصلاح اخلاط سوخته و ...
... دفع یبوست و ... مراض ...
... و ضماد آن ... سر ...
... جهت ... در ...

آن روغن گل سرخ و پوست خشخاش تنها جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب چون بیاشامند مقدار دو درم و نیم تا سه درم خیسانیده آن در آب گرم تا آنکه لعاب آن برآید و صاف نموده با شکر سفید و با سکنجبین جهت تلیین و اسهال مفید و آشامیدن مطبوخ آن در آب گرم جهت تنقیه سینه حار مفید و با آب بگوشانند و بیاشامند و چون بریان نمایند بروغن گل سرخ چرب نمایند و بنوشند جهت دفع اسهال و تقویت شکم و با روغن بادام شیرین جهت رفع سحج و تسکین مغص و پیچش و زائل گردانیدن غم که بسبب احتراق صفرا باشد نافع و چون بکوبند و بر بدن بمالند بدن را نیکو نرم و فربه گرداند و لاغری حادث از گرمی را ببرد و گفته اند بزرقطونا کوبیده را نباید آشامید که قاتل است و بعضی حدت تخم آن و بعضی جهت تسلیک آن امعا را و تقریح آن گفته اند و گفته اند که مقدار دو درم از کوبیده آنرا بیاشامد گویند اول بدن او سرد گردد و خدر و استرخا و غم و کرب و غشیان و ضیق النفس او را حادث گردد پس غشی و سقوط نبض و موت و علاج آن قی فرمودن بماء العسل حار و نمک بوره چند مرتبه و خورانیدن زرده تخم مرغ نیمبرشت و اسفیدباجات بافلفل و نعناع و فودنج و خورانیدن مثلث است جبل بزرقطونا در تلیین طبیعت و خشونت سینه و حلق و سرفه بعد از آن در تبرید و ترطیب تخم خرفه و در تفتیح تخم کتان مقدار شربت آن از دو درم تا ده درم **بزغنج** و بزغنج بضم با و سکون زا و ضم غین معجمتین و سکون نون و جیم و بفتح با و سکون زاء و ضم غین معجمه و سکون نون و دال مهمله در آخر لغت فارسی است **ماهیت** آن گویند بار درخت نابسته پسته است و گویند ثمر پسته یکساله نابسته است بزی بنده و آنرا پسته می نامند و یکساله می بندد و آنرا بزغنج و این در حوامض سند پوست بیرون پسته نیست بلکه بسیار سرد و خشک و قابض و مفرح در افعال و در انعال قیاست دو با تمام ان ان پوست حیوانات را دباغت می نمایند بتر کستان بفارسی بزرگ سند و بهندی انسی نیسی از مطلق بزرود کن بزرهرا از انست آشامیدن آن بی مغط است و روغن آن انشاء الله تعالی در حرف الکاف مع الثاء در کتان مذکور خواهد شد **فصل الباء مع السین المهمله** **بسباسه** بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح باء موحده و الف و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت عربیست بفارسی بزباز و بهندی جاوتری نامند **ماهیت** آن پوست زیرین پوست خشبی جوز بوا است که بر بالای پوست صلب صدفی آن پیچیده می باشد و بهترین آن اشقر مایل بسرخی تند بو تند طعم ضخیم تازه و آنچه گرباانوک قبضی باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در دوم خشک گویند در اول گرم و در دوم خشک و اول اصح است با قوت قابضه و حرارت لطیفه و جوهر ارضیه غالبه **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی معده و کبد بارد و محلل و زیاده کننده منی خصوصا در بارد المزاج و دایم و خوشبو کننده دهان و مفتح سدد و مجفف رطوبات و محلل ریاح و صلابات باطنی و خارجی غلیظه و جهت سلسل البول حادث از برودت و رطوبت و تنفث الدم و قرحه امعا و جلب رطوبت سینه و سستی سپل و سبال کهنه و درد سپرز و منع تحلیل فضلات بمعده ضعیف و شرب رطوبت آن و تقویت رحم و نشف رطوبت و خوشبو کردن سعوط آن بگرم با روغن بنفشه جهت درد سر بارد رطب حادث از ریاح غلیظه و طلاء آن بر سر جهت درد سر و شقیقه و صرع و ضماد آن تنهائی یا با ادویه مناسبه ثانه و مثانه و فقرات یا یمین ظهر جهت سلسل البول با برگ مورد جهت رفع بدبوی زیر بغل با سرگین بز و عسل جهت اورام صلبه و طلاء آن با عسل بعد حمام جهت درد پشت زن زائیده و ریاح نفاس مجرب و فرزجه آن بعد از طهر معین حمل و بازعفران مقوی رحم و مصلح آن و مالیده قیروطی آن بر زیر ناف جهت سحج و قرحه امعا مفید و گویند مضر مگر مصلح آن صمغ عربی و صندل و مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن جوز بوا است و در افعال قریب بآن است و لطیف تر از آن و جوارش دو و اد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **بستان افروز** بضم با و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و نون و فتح همزه و سکون فا و ضم را مهمله و سکون واو و زاء معجمه لغت فارسی است بعربی حبق بستانی و زینة الریاحین و سراج نیز گویند جهت آنکه بسیار خوش منظر است و هر گیاه خوش منظر را عرب سراج گویند و بفارسی تاج خروس و گل حلوا و گل یوسف و بهندی نوع صغیر آنرا کوکنی و کبیر آنرا جتا دهاری نامند و آن غیر حماحم است که حبق نبطی باشد چه حماحم برگ آن عریضتر میباشد و ساق آن سرخ و نبات آن کوتاه تر و بزرگتر و کم گل میباشد و بستان افروز برگ آن سبز و ریزه و برگ و گل آن سرخ اکل بنفشی و بی رایحه و تخم آن ریزه و سیاه و براق **طبیعت** مجموع آن سرد و خشک و قابض و رادع **افعال و خواص** آن آشامیدن آب معصور آن مقدار یک وقیه و نیم و بدستور آب مطبوخ آن با جلاب و سکنجبین جهت رفع حرارت معده و جگر و سدد سپرز و دافع سمیت تاق النمر نافع و جرم آن تعقیل و مصلح آن

سکنجبین مقدار شربت از آب آن تا یک وقیه و نیم بدل آن حماحم و تخم آن جهت اسهال و تب شب تخم با رتنگ چون بکوبند و در بکر (؟) تر کنند و شب در مهتاب بگذارند و صبح بنوشند و مداومت بران کنند و زیاده جهت رفع عرق النسا و بول الدم مجرب مقدار شربت آن تا دو مثقال سستیانج بفتح با و سکون سین مهمله و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و جیم بفارسی خلال کرد و بعربی سدی نامند ماهیت آن نباتیست خاردار و برگ آن با خشونت و ریزه و گل آن سفید و با رنق و شاخهای آن بقدر شبری از یکبیخ روئیده و بر سر شاخها چیزی مانند قبه رسته و خشن و از شاخهای باریک آن خلال سازند و تخم آن شبیه بنانخواه و طعم آن تند و تیز و خوشبو و آنرا نامند طبیعت گیاه آن در اول و دوم گرم و خشک و با مکر عطریت

افعال و خواص آن خلال کردن بآن جهت تقویت دندان و طلای آب آن جهت تحلیل اورام و طلوس لسع طبیخ آن جهت اصلاح حال رحم و ادرار بول نافع و تخم آن در اول دوم گرم و خشک و آنرا بفارسی در هند ترکی نامند جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و جعدات و تفتیح سده جگر و ادرار بول نافع و ضماد و سطبیخ آن در سعوط و عوق جهت فالج و استسقا و در مفاصل و مضعف طبیخ آن جهت درد دندان مفید مضر به و مصلح آن کشنیز و مضر به و مصلح آن ترکش مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن سیح ارمنی ست لبسد بضم با و فتح سین مهمله و تشدید دال مهملتین بکسر با و تشدید سین و فتح آن نیز آمده و گفته اند آن تعریب قزول الثوس یونانی ست و برومی قوبوریون و بلغتی قوالن و بعربی ناشف نامند ماهیت آن آنچه مشهورست که بیخ مرجان ست اصلی ندارد بلکه سنگی ست سرخ پر سوراخ مانند خانه زنبور ولیکن سوراخهای این از آن باریک و صلب از سواحل دریا عمان و بحر فارس و خلیج بحر دهند بیاید آب چون بیابد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که گفته اند که آن نبات بحری ست در جوف دریا سبز و نرم بروید و چون در هوا آید بسبب هوا بر سد سخت و صلب میگردد و نوشته که مستعمل در دواء المسک لبسد ست زیرا که خوب نرم سائیده میشود و تشخیص آن به آنست که تیز گردد بخلاف مرجان و آن سفید و سیاه نیز میباشد و سیاه آن صلب و سفید آن بهتر از سرخ آنست و بهترین آن سرخ صلب شفاف بی رمل است طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفرح و قابض و مجفف و دافع وسواس و جنون و صرع و خفقان و ضعف معده و فساد اشتها و سنگ مثانه و گرده و سینه و بواسیر قاطع نزف الدم و نفث الدم و اسهال و سود و سفال نر کبدی و قروح امعا و سحج اللبن و نیم مثقال آن که بنصف آن صمغ عربی باسفیدی تخم مرغ سرشته با آب سرد بنوشند جهت قطع نزف الدم باطنی و نفث الدم مجرب خصوصا سوختهٔ آن و محلل خونیکه در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن و ذرور آن جهت خوردن گوشت زاید زخمها و رفع آثار آن و مرض قانجت در غایر جمع تقویت دندان و زایل کردن ستدی آن اکتحال محرق و مغسول آن جهت دفع بثورات و تقویت باصره و در سعوط و صلاق و امثال آن و قطور آن با روغن بلسان در گوش جهت ثقل سامعه مکرر و ابن الدوله گفته که چون سه روز سه روز چهار دانگ آنرا با سکنجبین بنوشند جهت سپرز و سده آن مفید و بدستور با آب عرق آن در رفع جمیع افعال مذکوره و طلاء آن را دفع جذام مجرب دانسته اند مضر گرده و سورث سحج مصلح آن کثیرا بدل آن جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین مقدار شربت آن تا یکمثقال و تعلیق آن بر معده جهت رفع جمیع علل آن نافع و از خواص آنست که چون حلاوت فقره سازند و هریک بقدر لبسد نیم گداخته انگشتری با نگین آن لبسد ترتیب دهند و لبسد یاد و سان نصب کنند در حینیکه قمر و شمس هر دو اتحاد و مقارنت باز نموده داشته باشد و صاحب صرع آنرا با خود نگاه دارد و در وقت حال صرع او بر طرف شود و هرگاه آنرا بر کمر غمی ترسد و اثر چشم بد ایمن باشد و محرق و مغسول نوع سیاه آن بغایت مقوی دل و صنعت عراقی آن آنست که نیم بیزه کرده در کوزه کرده کنند و مطیین کرده در تنور گذارند که بشب بماند و بعد سائیده استعمال نمایند و باید که بسر حد مادیت نرسیده باشد و اقراص لبسد و کمونی آن در قرابادین کبیر ذکر یافت لسیبر بضم با و فتح شین و ... ماهیت آن عوضه عرفیست که نمیده و مائل بشیرینی شده باشد و بر ترتیب سبقگانه حرف ها و در حرف الف و میم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بسر مرتبه چهارم آنست و در مرتبه حرارت آن می افزاید طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن متوسط و حرارت غریزی و قابض و جهت امساک بطن و نفث الدم و بواسیر خایتک و جهت تقویت لثه و استحکام آن نافع منع آن و استعمال تنفس نافع و بسیار مولد خلط خام و قیح و ریاح خصوصا آنچه بسبب سردی هوا بلد خام مانده باشد و همچنین سعید آن قبض بسیار زیاده از رطب و چون بسیار تعلیق اسهال ...

باران دخیل ست بیاشامند التهاب ساکن و حرارت غریزی راقوی گرداند و نبیذ آن بسیار خوشبو و مسکر و مقوی معده و اسهال شدید القبض و مسک
طبیعت و بهترین آن رسیده و سیاه آنست بکمال رسیده شروع با فتادن نموده خوش نماید و مصلح آن نفخ و قشر یده و ناقص آن که بکنند با نار میخوش و انار شیرین و سکنجبین
است و مغز دیده و سینه و مصلح آن خشخاش و رب آن مبرد و مزاج و مانند آن بسرست و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع **بسفایج** بفتح با و سکون سین مهمله
و فتح فا و الف و کسر یا مثناة تحتانیه و جیم بعربی اضراس الکلب و ثاقب الحجر و تشیر و بیونانی بولوزیون یعنی کثیر الارجل و در مصر معروف باستوان
و بهندی کنگای نامند **ماهیت** آن بیخ ست اغبر مائل بسیاهی و باریک و شبیه بهزار پا و گره دار و از هر گره ریشهای باریک بر آمده
و بهترین آن آنست که قریب طعم و سطبر و باندک حلاوت و قبض باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز مانند مغز پسته باشد و سیاه آن زبون بلکه زنگ تازه
آن پستی میباشد و هر چند کهنه شود در و بسرخی و سیاهی می آورد و نبات آن بمیاق و یکشاخ برگ آن شبیه بال طیور و مانند گیاه سرخس بقدر یکشبر
و برگهای آن بزغا اغبر و مزغب بر آن نقطهای زرد میباشد و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار خصوصاً بلوط میروید و بسیار ست و در تابستان
میرسد و صاحب منهاج الاسقام نوشته که شاخهای آن باریک و سرخ شبیه پر سیاوشان از آن غلیظتر و برگ آن نیز شبیه آنست و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که اکثر
آنها را بر جازنا مند **طبیعت** آن گرم در آخر دوم و خشک در اول آن و بعضی گرم در سوم نیز گفته اند و بعضی خشک در سوم و گرم در دوم و بعضی در اول گرم
و در یبوست معتدل نیز گفته اند و قول اول اصح ست **افعال و خواص** آن مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطیکه ملاقات کند و محلل نفخ و تسهیل در معده
و قولنج و منجد کننده و تخفیر منجمد و جهت دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل تنقیه اسهال آشامیدن آن با شکر و فانید و با اطعمه جهت رفع کراهیت آن برای کسیکه
کراهت دارد آشامیدن ادویه را خصوص پختن آن در منضج و با ماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی و اخلاط غلیظه لزجه و مخاط از معده و مفاصل و بی مضرت
و آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس بود مداومت و آشامیدن مطبوخ آن با عناب جهت سقوط و امراض بواسیر بغایت موثر و آشامیدن
یک مثقال مطبوخ آن با فلوس خیار شنبر و یا ترنجبین جهت دفع ریاح بواسیر و درد معده و مزمن و صرع مجرب چون اصحاب مالیخولیا و جذام هر روز یک درهم و نیم آنرا
با چهار اوقیه مغز فلوس خیار شنبر هفت روز بیاشامند آن هر دو علت را زائل گرداند و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء الشعیر یا ماء العسل محلل قولنج و نفخ
و صداع الحمل و هر خلطیکه در معده وجود باشد آنرا دفع نماید و جمیع علل سوداویه را نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ جوهر سودا از قلب و دماغ مینماید و چون طبخ
نمایند آنرا با خروس پیر سال خورده که خروس بد و انیدن تا خسته گردد پس ذبح نمایند و شکم آنرا چاک کرده پاک نموده بسفایج کوفته را با شکم طبخ نمایند تا هر دو خوب
مهرا گردد و مطیب بزنجبیل اندکی رازیانه نمایند و بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون طبخ نمایند آنرا سفر دیا با خواکه خشک و حابس نیز اصلاح یابد
و فعل آن نیکو گردد و ضماد آن جهت ابتدای عصب و شقاق مابین انگشتان نافع و گفته اند مضر سینه مصلح آن پرسیاوشان و طبخ نمودن مرفوض آنرا
با ماء الشعیر و چغندر و یا زرم کوبیده و بریان پاشیده بیاشامند مضر گردد و مصلح آن هلیله زرد و مقدار شربت از جرم آن سکرم تا سه درهم و در مطبوخ
از دو درهم تا شش درهم و هفت درهم نیز گفته اند بحسب مزاج و قوت و سن و آن جهت مواد سوداویه و نصف آن افتیمون و ربع آن نکهت هندی ست
و صاحب منهاج الاسقام نوشته که استاد من گفته باید پوست آنرا تراشیده نرم کوبیده استعمال نمایند تا منضج گردد و حب بسفایج و سفوف و شراب و مطبوخ آن
در قرابادین ذکر یافت **فصل الباء مع الشین المعجمه** **بشام** بفتح با و شین معجمه والف و میم **ماهیت** آن درختیست حجازی یعنی نبت آن در اصل
ابتدا حجاز بوده و آنجا به بیت المقدس و عراق و مصر نقل نموده اند و در جبال حجازی مکه بسیار ست و بالفعل بجای بلسان و حب و عود و لبن آن مستعمل است
و دو نوع ست کبیر و صغیر درخت کبیر آن اولا بقدر درخت انگور میباشد پس بلند و عظیم میگردد تا بقدر درخت توت و بید و شاخهای آن راست نمیباشد بلکه
کج و گره دار و برگ آن شبیه بصعتر و بزرگتر از آن و بار طوبتی چسپنده و شیرینی که گل آن نرسد و تخم آن سرخ شبیه بکبابه و بی مزه و چرب و ثمر آن خوشه دار و دانه
انها مائل بزردی و بعضی سرخ و بعضی طولانی مانند حب العنبر و نرم بی طعم مائل به تیزی و اندک شیرینی و قبض و اعراب بادیه این را میخورند و چون
آن سبز با عطریت و منفعت از آن را صاحب مدور مانند قلقل و چوب آن خشن و زنگ آن مائل بسیاهی و چون قطع نمایند آنرا و با برگ سرد و صمغ آب سفیدی

زان بر می آید که دیده دلیل آنست و چون خشک شود مائل بزردی و سرخی میگردد و این بهترین اجزاء آنست و کسی بدین جلسان بانشاء الله تعالی
در حرف الدال مع اللام تفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر آن گویند که بی ثمر است **طبیعت** تمامی اجزاء آن گرم در دوم گرم و خشک در اول برگ آن .
تخفیفاً **افعال و خواص** آن دهن آن جهت بیاض عین و تنقیه آن و تجفیف آن و قطع نزف الدم و عرق و صداع و دندان بارد و مادر شود رات ؛
و حیض و حمول آن با زعفران جهت اعانت بر حمل تنقیه رحم و تعدیل سیلان آن نافع و حب آن مقوی معده و اعضاء باطنیه و بطی الخروج از معده
و جهت گزیدن عقرب شرباً و ضماداً نافع و سعوط حب آن مسهل بلغم و مره سودا و مورث مغص برگ آن تنهائی و یا با روغن های سنا
خضاب نیکوست چون طبخ نمایند و یا بکوبند و بر مو بمالند و یک شب بگذارند و با برگ تازه آنرا بکوبند و در روغن جوش دهند تا سیاه گردد و خضاب
با خود داشتن و عصا از آن ساخته بدست گرفتن موجب قضاء حاجات و ازین سبب آنرا خشب الیسر و عصای موسی نامند و مسواک
نمودن بچوب آن جهت خوشبوئی دهان و تقویت و استحکام لثه نافع و چون حب آن مورث کرب و مراقی دیاست اجتناب از آن اولی
بشنین بفتح باء و سکون شین معجمه و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون اهل مصر آنرا عرایس النیل نامند از جهت آنکه در هنگام برگشتن آب نیل در آن اراضی
بجا بجا در آن میروید **ماهیت** آن گیاهیست شبیه بنیلوفر و ساق آن باریک و بلند و گویند چون آفتاب طلوع میکند منبسط و بلند میگردد و سرآن
از آب بر می آید و چون غروب مینماید منقبض و کوتاه و سر آن در آب فرو میرود و سر آن مانند کوزه خشخاش و بزرگتر از آن و در آن دانها شبیه بجاورس اهل مصر
آنرا خشک نموده و آرد کرده نان میسازند و بیخ آن مانند شلغم و سبب آنرا بیارون نامند و پخته آنرا میخورند و پخته آن زرد رنگ شبیه بزرده تخم مرغ
در رنگ و طعم و در صنعت میباشد خشنریری و اعرابی اعرابی آن بهتر و بیخ آن با عطریت **طبیعت** آن سرد در دوم سرد در اول سوم تر **افعال و خواص**
آن در جمیع افعال مانند نیلوفر است بیخ اعرابی آن باندک حرارتی چون با گوشت طبخ دهند و تناول نمایند مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال مزمن
و با شیر جهت سرفه نافع و در وی الغذا نیست و گل آن با قوت محلل و روغن حمول از گل آن مانند روغن گل جهت رفع جنون و درد سر حار شقیقه و ذات الجنب
سعوطاً و طلاءً مفید و شربت آن در افعال مانند شربت نیلوفر است و دانه آن محلل ورم و جهت بواسیر نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن عسل مقدار شربت
آن تا سه مثقال بدل آن نیلوفر است و در هند و بنگاله چیزی شبیه بآن میشود و در غدیرها و بحیرها که تالاب و جهیل مینامند در اوائل هنگام طغیانی آب
و آنرا کنول مینامند و ثمر آنرا کنول گته و بیخ آنرا سلکی و گل آن شبیه بگل نیلوفر خوشبوتر و بزرگتر از آن و طرف زیرین برگهای آن سفید و بالای گل
و سرخ رنگ و بسیار خوش منظر و غنچه آن صنوبری شکل مسدسات دار ساق آن مجوف و بسیار طولانی و برگ آن پهن و بر روی آب مفروش
و ثمر آن مسدسات کوزه خشخاش بسیار بزرگی و سر فواره و در اندرون آن دانها بمقدار ثمر حوش قندق و کوچکتر از آن که بهندی کیم نامند و اندک طولانی
با پوست سبز اندک صلبی و در اندرون آن پوست سفید نازکی و مغز آن مانند مغز فندق و بادام و پسته و با قلا دو پارچه و در آن بانه سبز نازک تلخ
دور کرده و مغز آن در هنگام خامی شیرین لذیذ و نازک و آنرا میخورند و بعد رسیدن خشک شدن صلب میگردد و آنرا در ظرفی گلی بالای آتش بریان کرده نیز
و نیز آنرا آس نموده و نان پخته و بطریق سویق نیز میخورند و بیخ آنرا نیز در خامی خام و بعد رسیدن پخته میخورند ممسک مقوی باه میدانند **افعال و خواص**
جمیع آن قریب بنیلوفر است **فصل الرابع الصاد المهمله** **بصاق** بضم باء و فتح صاد مهمله و الف و قاف و بساق بسین مهمله و بزاق بزاء معجمه
آب دهن انسان است و لعاب گویند در دهان است **طبیعت** آن گرم و با رطوبت بالفعل و یابس بالقوه و در حین گرسنگی حرارت و یبس آن زیاده و در حالت
در کمال حرارت **افعال و خواص** آن جالی و محلل مانند سویق کلف و قوباء و سیاهی کدورت طلاء و قاتل کرم گوش قطوراً و خائیده گندم ناشتا جهت نفخ و ورم
و تحلیل آن ضماداً نافع و در حال کمال حرارت باد زهر سموم و کشنده مار و افعی است چون در دهن آنها اندازد و در انسان نیز خواص آن بالاجمالی کرباته
بصل بفتح باء و صاد مهمله و لام بفارسی پیاز نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بری آن پیشم ناساز و کوتاه تر
در طعم و رنگ بوی آن مانند پیاز و این بتری گران مانند قوی تر از بستانی است و بستانی آن سفید و سرخ و زرد رنگ لبیده و کوچک میباشد و بهترین مرسفید

بالیده ابدا آنست **طبیعت** مجموع آن در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مفتح سده و مقوی
شهوتین جماع و باه خصوصاً پخته آن با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها خصوصاً در اسفار و اول ورود در بلدان
خوردن خام آن با نان و در اول حیض و منفعت مشاهده و مطبوخ مضر آن کثیر الغذا و ملین طبع و مسکن عطش و هاضم و پخته آن با چربی دنبه جهت تنقیه
ششش از اخلاط لزجه و پخته آن با سرکه یا پیه و بریان با سرکه جهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و تنهائی
مانع ادویه گزنده و دافع سموم و آب آن جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع خصوصاً چون یک چهار یک از آن بوزن شاه در عرض سه روز خورده
بغایت مجرب و قطور آن در چشم بعد تنقیه بدن جهت دمعه و حکه و جرب و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض و قرحه عین و ضعف بصر و ظلمت
حادث و رطوبات و مواد غلیظه و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن آن جهت دفع ضرر هوای وبائی و تعفن هوا و سده دماغی و تحلیل بخار و چکانیدن
آب آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه و طنین پاک کردن چرک و تحلیل ریاح آن و تخم آن جهت خناق بلغمی و آشامیدن آب کوبیده مقشور آن مقدار
دو مثقال تا بیست مثقال بحسب ضعف و شدت آن جهت رفع سمیت عقرب گزیده و ضماد کوبیده آن [illegible] سموم نهش مجرب النفع و تیز ضماد آن جاذب خون
بظاهر جلد و نیکوئی رنگ رخساره و با عسل بارد و نمک جهت رفع برص و ثآلیل و کلف و قروح شهدیه گویند مجرب است و با موم آرد جهت زخم سگ دیوانه گزیده
و بدستور با نمک و سداب و عسل جهت ثآلیل بر آمده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته آن به تنهائی و با ادویه مناسبه جهت نفخ و اورام بارده
و بار ریده و تخم ترنج با روغن تازه یا پیه جهت دفع اوجاع مقعده و حکه و تحلیل ورم آن و با روغن گوسفند جهت رفع تشنج و شقاق مقعده و بواسیر و زحیر
و با زیت رفع کجی ناخن مجرب و حمول معشر فرو برنده آن و روغن زیت جهت گشودن دهن رگهای بواسیر و ادرار خون مؤثر و قیروطی آن با پیه مرغ جهت
ریش پای از کفش و موزه و سفید و طلای پوست سوخته آن با موی سوخته جهت داء الثعلب مجرب و در جمیع افعال سفید بزرگ آن قوی تر از غیر آن مضر محرورین
و اکثار آن مورث نسیان و تیرگی چشم و مولد ریاح غلیظ و مولد کرم معده و خلط غلیظه و در ورم معده و تشنگی و مصدع محرورین خصوصاً تازه آن و با کواسج مصلح آن
شستن آنست با آب و نمک با سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول کردن و رافع بدبوئی آن با قلاء مغز گردکان برشته و نان سعترا
و چون گوشت و لقوای حبوب همه با سمیت یا پیاز طبخ نمایند و یا پیاز ورق کرده در روغن بریان کنند دفع آن مینماید و لذیذ میگردد و تخم آن در آخر
دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه [illegible] ضماد آن جهت داء الثعلب [illegible] نافع مقدار شربت آن یک مثقال است و حشو بصل [illegible] دوا و قیروطی [illegible] مراهم
و محللات در قرابادین کبیر ذکر یافت **بصل القی** بفتح قاف و سکون یا و همزه **ماهیت** آن پیازیست ریزه پوست آن سیاه و برگ آن شبیه برگ بصل
و در طول [illegible] **طبیعت** آن بسیار گرم **افعال و خواص** آن چون آب جوش دهند و آب آن را بیاشامند قی را بیجان آورد و چون
قدری از آن بخورند با بوم آن را بیاشامند از غایت شدت قی ضعف [illegible] دفع گردد و بسا باشد که منجر بخناق و سقوط قوت گردد و [illegible] ترک استعمال آن
خصوصاً تنها آن اگر در هنگام شدت حاجت در شخص قوی المزاج ممتلی البدن با مقویات معده مانند حب الآس و مانند آن نه تنهائی **فصل**
الباء مع الطاء المهملة بط بفتح و سکون طاء مهمله در آخر فارسی اردک بضم همزه و سکون را و فتح دال مهملتین و کاف و بهندی چینیا بلک و تیخ نیز نامند
ماهیت آن اسم صنفی از طیور آبی ست ابلق مختلف الالوان کوچکتر از ماکیان که بفارسی قاز و بهندی راج هنس نامند و پایهای آن کوتاه و اهلی و وحشی
و جنگلی میباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک مرطب برطوبات فضلیه [illegible] گرم ترین طیور آبی ست و بعضی گفته اند در سیوم [illegible] المزاج
گرمی میکنند و در محرورین مورث تب است **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و دافع ریاح و دیر هضم و نفاخ [illegible] بدن و گرده و [illegible] مولد
خون غلیظ و سریع التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین گوشتهاست در تقویت باه و زیاده کردن ماده منی و سائر قوی و خوردن جگر آن خصوصاً
باشد آن مولد خون صالح و خفقان را مفید و تصفیه صوت مینماید و ضماد گوشت آن با نمک جهت ثآلیل و پیه آن بهترین پیه هاست گرم و لطیف و محلل با قوت
نافذه و مغز سر آن اورام مقعده را مفید و ضماد آن [illegible] با قلاء جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع بارده و آشامیدن آن جهت [illegible] نافع در [illegible]

شی سینه و خشونت صوت و لون و اسهال و دماغ آن قطع عاق بدن هم چنین مع بعیش آن و تحقیق نگداخته آن با ادهان و با ادویه مناسبه ضماد و تکمید آن تحلیلی تر و دیر هضم و ضعیف تر

از تخم مرغ و مربا نیم برشت سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان خون و شیر و برشته آن با سداب و روغن نیم برشت جهت سرعت تکلم اطفال و سائیده پوست آن

با مرداسنگ و شکر جهت سفید نمودن چشم و گرده آن در دیر هضم و از تعفن دور و چون منهضم شود مقوی معده و احشاست و خاکستر پر و بال آن جهت

تحلیل خنازیر مفید و زبل آن بسیار گرم و جهت زوال کلف و نمش و خنازیر نافع مورث بطوء هضم و مصلح آن سرکه و تجبیل و سکنجبین و ادویه حاره مانند سداب

کرفس و توابع و اگر بریان نمایند باید که پیاز و غیره و ادویه مذکوره در جوف آن گذارند و با روغن زیت یا غیر آن بریان کنند و اگر اسفیدباج سازند در جوف

آن کشنیز و کرفس و سداب و پیاز و دیگر ادویه گذارند و با نخود و گندنا و دارچینی طبخ نمایند و بهر حال باید که خوب پخته شود و زیر پوست و سکت آن

زائل گردد و دهن آن جهت اوجاع مفاصل نافع و در قرابادین ذکر یافت و چون اکثر از هوست باید برای رفع زهومت آن بعد از ذبح دو ساعت

گذارند تا منفس نمایند پس برآورده پاک کرده طبخ نمایند و در آن چندین قسم کردو سه دفعه با آب خالص جوش دهند و آب را بریزند پس اندک پیاز و عرق کرده و ادویه

و بقولات و سیر طبخ نمایند و هر نحو که خواهند تناول کنند و بط بری و صحرائی زهومت آن بسیار است اولی اجتناب و تناول است بطارخ بفتح با و طا و الف

و ضم را مهمله و خا معجمه اسم ماده تخم ماهی ست که هنوز تخم نشده باشد و جامد و بقدر انگشتی و سائل و نیز می باشد مانند ریگ بهترین آن تازه مائل بزردی سائل آن

طبیعت نمک سود آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهت گرده و سپرز و ریاح نافع مضر محرور و ریی

و سریع التعفن مصلح آن زنجبیل و مربای خامیه تا قاطع تشنگی آن سکنجبین و ترشیهاست مطلقا و آنچه در گیلان تخم ماهی را اشبیل میسازند قریب الفعل است بدین

بطم بضم با و سکون طا مهمله و میم درخت حبة الخضراست و بفارسی و ترکی درخت سقز نامند **ماهیت** آن درخت آن عظیم میشود و در ختان بیکدیگر

آن طولانی و ثمر آن سطر و تخم آن شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و باخوشه و سقز آن سبز و قشر بیرون با دنبیت شبیه مغز پسته و از آن نازک تر و چرب تر

و بالای سقز آن پوست خشبی و زیر پوست سبز آن پوست سفلی شبیه بپوست پسته و از آن نازکتر و پوست انسان بسیار نازک می باشد و بفارسی [illegible]

و پوست اندک صلب و پوست آن سبز مائل بسیاهی و طعم آن ترش و بفارسی بن نامند و طعام آن با عفوصت و خوش رائحه و طعم و در شیراز

بنشه نامند و در ماستینه داخل مینمایند جهت خوبی رائحه و طعم آن و در حبة الخضرا انشاء الله تعالی بتفصیل تمام مذکور خواهد شد منبت آن سنگستانها

و دامن های کوه و زمین های خشک صلب **طبیعت** درخت و برگ و شاخ تازه آن گرم در آخر دوم خشک در اخر اول و خشک آن در سوم گرم

و خشک **افعال و خواص** آن محلل و قابض و باعث و نطول پوست آن محلل اورام و برگ خشک کوبیده و بیخته و با آب ثمر شسته آن خضاب

نیکوست و با سرکه و روغن جهت رویانیدن و دراز کردن نیکوی و رفع خشونت موی و خاکستر چوب آن با روغن یا بغیر آن جهت داء الثعلب مفید

و صمغ آن را بفارسی و ترکی سقز نامند و در علک البطم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد بطیخ بکسر با و طا مشدده و سکون یا مثناة تحتانیه و خا معجمه بفتح رومی

و یونانی قافقس و بفارسی خربزه نامند **ماهیت** آن معلوم و معروف است و انواع می باشد بخارائی و ثمرقندی و حلوائی و غیر اینها از اصناف چیده و دیگر

کوبلیون نامند و پانزده اصناف پست و متوسط آن و غیر اینها از اصناف بسیار که تفصیل آن طولانی دارد و بالجمله هر چند شیرین تر و لطیف تر و نازک تر باشد

جوهر آن بهتر است و هر چند تفه تر و غلیظ تر باشد زبون تر **طبیعت** آن در حرارت معتدل در دوم تر و شیرین آن حسا اسطو بعید دوم گرم بگرمی

آن در گرمی و تری معتدل و تفه آن در اول سرد و در دوم تر **افعال و خواص** آن جالی و مقطع و ملطف و سریع التغیر و مرطب نافع و بدن مخصوص

و مفتح سده و جهت استسقا و یرقان نافع خصوصا اگر مکرر تناول نمایند و مدر شیر و عرق و مدر بول و مخرج حصاة و سریع الاستحاله بخلط غالب در ردی و صفراوی

مورث رد خصوصا در بلدان و امزجه حاره و اکثار تناول آن مسهل آنچه با او رسد از اخلاط موجوده در معده و مسهل حال گردد و قروح باطنی

و جلای آن و مرطب احشا و مصدع ناشتا خوردن آن مورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه باشد نیز

باعث سده و بهترین اوقات تناول آن مابین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد مسهل آن

سرکه و آب انار ترش ضماد تخم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه بابوره جهت رفع کلف و آثار جلد ضماد مجموع آن جالی جلد و جهت کلف
بهق و ضماد پوست آن جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصاً جهت اطفال و آشامیدن دو درهم پوست خشک آن جهت ریزانیدن حصاة
اندامتن آن در دیک باعث زود پخته شدن گوشت ست و آزموده شده و ریشه آن از یکمثقال تا دو مثقال مقی قوی و ضماد آن با عسل
جهت قروح شدیده نافع و تخم آن در اول گرم و در دوم تر مفتح سده کبد و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعاء و ملین طبع و مبهی با قوت محرک سوداء
صفراء و مادام که سرد ماده در سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و تسکین قرحه و خشونت قضیب که از جهت حصاة بهم رسیده و با
جهت بدرقه شدن قوت ادویه بجگر و مجاری بول بغایت موثر و ضماد کوبیده خمیر منقش آن بر رخساره و بدن بغایت جالی آثار و جهت دفع کلف مجرب
گویند مضر سپرز مصلح آن عسل و بنفشه مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم و مغز پوست و تخم آن با هم جهت دفع آنکه از سر ماندگی و برف
در چشم بهم رسیده باشد بغایت نافع و همچنین چون بسبب شدت سردی هوا بول در مجرای احلیل یخ بسته باشد خصوص که تخم آنرا ناشسته با ریشه
آن در پوست آن گذاشته خشک نموده باشد چنانچه رسم بعض اهل ایران است **بطیخ هندی** بطیخ زقی و بطیخ هندی و بطیخ اخضر نیز نامند و بعربی
الاغ و دابوقه نیز بفارسی خربوزه هندی و معروف بهندوانه است و بهندی تربوز نامند **ماهیت** آن معروف ست و انواع میباشد بهترین آن
رسیده شیرین شاداب شکننده بی ریشه آنست خواه رنگ آن زرد و عسلی و یا نباتی باشد و خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد خواه سرخ و خواه ابلق
و رقی بفتح رای مهمله و کسر قاف و یای نسبت منسوب برقه است که اسم موضعی ست از شام و گفته اند رقه اسم قریه ایست از بغداد و در آنجا خوب
و هم آن نرم و نازک میباشد بنسبت جاهای دیگر و زقی بکسر زای معجمه غلط و تصحیف ست **طبیعت** آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر **افعال و خواص**
آن مسکن حدت صفراء و خون و تشنگی و مدر بول و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حمیات محرقه و غب خالص و شخصی که در معده و کبد او صفرا استیلا گردد
خصوصاً که در کیفیت ردی و در کمیت بسیار باشد و بدن او لاغر و خشک و محرور المزاج باشد تعدیل مزاج او باین دوا بهتر است از استعمال ادویه و اغذیه
دیگر و آنچه در آن قوت قبض باشد و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و سوداء و صفراء و یه محترقه و اعانت هضم و ادرار بول و تفتیت سنگ گرده و با شکر
تبرید بیشتر دهد و با شیر جهت امراض سوداویه و با تمر هندی جهت سوداء صفراویه و جرب و حکه و با شیر خشت و امثال آن جهت تسکین حدت خون و دفع اخلاط
ردی الکیفیه که مقدار آن کم باشد مفید بهترین اوقات تناول آن پیش از طعام ست که طعام اول بخدا نزیافته باشد و بالای طعام مفسد هضم و نشانه
خوردن مضر خصوصاً که هوا گرم و عطش بسیار غالب باشد و چون سر هندوانه را سوراخ نمایند و قدری عسل در آن ریخته سر آنرا مستحکم بسته در زمین
است دفن نمایند مانند شراب مسکر میگردد و امثال آن مفسد معده است و هندوانه در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل بصفرا میگردد مانند
آب کدو مضر سپرز و بارد المزاج و معده سرد مصلح آن عسل و گلقند و در سرد المزاج بلغمی مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آنست و تخم آن
در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو ست و با قوت مسکنه مواد متحرکه مانند آن مقدار شربت آن تا پنج درهم و جهت اخراج حصاة و انحدار غذا از معده گویند محرر
دهم آن پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و هر چیزیکه و درد سینه و ضعف معده که از اخلاط گرانی باشد و شراب آن نیز بقوت بانهر نافع و صنعت آن در قرابادین مذکور
ذکر یافت **فصل الباء مع العین المهملة** بعر اسم سرگین حیوانات ست که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر و آهو و غیرها و منفعت
که بفارسی پشگل نامند و بعر اسم بول ست **فصل الباء مع الغین المعجمة** بغرا بالضم با و سوحده و سکون غین معجمه و فتح را و مهمله و الف **ماهیت** آن
از جمله اغذیه اهل خراسانست که از آرد گندم خمیر کرده بر تخته پهن کرده بقدر درهم با برند و ترتیب سید منه مندیدن نحو که در آب یخنی و یا قلیه سیر پزند تا خوب پخته
گردد پس چاشنی سرکه یا دوشاب یا آب لیمون یا قند و یا آب غوره و یا کشک یا ماست و امثال اینها داخل کرده دیگر و جو دیگر داده فرود آورده تناول
مینمایند **طبیعت** آن گرم مائل باعتدال ست **افعال و خواص** آن مشهی و مسکن قی صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح
حال گرده و صاحبان ریاضت و مولد خون صالح و بطی الهضم و مولد ریاح ست و مصلح آن دارچینی ست و آش ماهیچه که آب برگ نامند در جمیع افعال و خواص

مانند آنست و آش رشته که خمیر آنرا باریک طولانی می برند و بدستور طبخ میسازند نیز مثل آنست **بغل** بفتح با و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربیست
بفارسی استر و بهندی خچر نامند **ماهیت** آن حیوانیست که از نزدیکی اسب و الاغ تولید می یابد آنچه که پدر آن الاغ و مادر آن مادیان باشد استر
و نادر بعمل می آید آنچه پدر آن الاغ و مادر آن اسب باشد از آن پست تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت و بار برداری و سواری دارد و اسفار یابو
اسپ الاغ دارد و خوش رفتار میباشد خصوص خوب آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن گوشت آن جهت [illegible]
دیرینه مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون آنرا طبخ دهند و سه روز هر روز چهار مثقال آب جمعی از آنها بنوشند مرد را عقیم میگرداند و چون زنان
بعد از طهر بلا فاصله سه روز هر روز سه مثقال جگر آنرا بخورند منع حمل نماید و بدستور دل آن و بدستور بول آنرا چون بیاشامند نیز مسقط آنست
و سوی آن فرزجه و چرک گوشت آن نیز همین خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و گریزانیده هوام ست و همچنین بخور زبل و موی آن گریزانیده هوام
و بخور سم آنرا با روغن مورد ممزوج کرده بهر جا که موی ریخته باشد بمالند موی برویاند و با لعاب ثعلب زایل گرداند و با خود داشتن پوست آن مسقط
جنین است و اگر حامله نباشد مانع حمل است و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون گرده آنرا با آرد بکوبند و در زیت طبخ نمایند و بر موی بمالند موی را سیاه
و دراز گرداند مجرب دانسته اند و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد ولیکن ضعیف تر است از آن

فصل الباء مع القاف

بق بفتح با موحده و سکون قاف بعربی ناموس
و بفارسی پشه و بهندی مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز و کتان بضم کاف و تشدید تاء مثناة فوقانیه و اهل عمان یامه و بحرین بعسانه تخفیف ضیم بفتح ضاد معجمه و سکون
یا و میم گویند **ماهیت** آن بدانکه در تعیین آن اختلافیست از کلام صاحب قاموس که البق البعوضة و هی دویبة مفرطحة حمراء منتنة و البعوضة بالضم دویبة
[illegible] و هی دویبة سوداء و از کلام شیخ داود انطاکی که البق اسم یقع عندنا علی البعوضة اعنی الناموس و هو غلط والصحیح انه القافس المعروف
بالشام والمصر والبق هو حیوان احمر [illegible] اربع صغار سریع الحرکة یتولد فی الامکنة الحارة زمن الصیف بالخشب الحمر والاوانی
العفنة معلوم میگردد که غیر پشه است بلکه حیوانیست که بفارسی شب گرد و سرخک و بهندی کهتمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضة
بالفتح واحدة البعوض الذی هو صغار البق و اشتقاقها من البعض لانها کبعض البقة و هی علی خلقة الفیل الا انها اکثر اعضاء فان للفیل اربعة ارجل
و خرطوما و ذنبا و لها مع هذه الاعضاء رجلان زائدتان و اربعة اجنحة و خرطوم الفیل مصمت و خرطومها مجوف فاذا طعنت به جسد الانسان استقی الدم
و قذفت به الی جوفها فهو لها کالبلعوم والحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز پشه معلوم میشود و این است و آن اشتباه است و منشای اشتباه
اطلاق بق است بر قسافس و بعض نبات و آن دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ آن بیشتر [illegible] است که صاحب مجمع البحرین نوشته و این بق
و ناموس نامند و کوچک آنرا بعوض [illegible] نامند و بیشتر [illegible] در آب و گیاه و نوع بزرگ آن بسیار میباشد و گزنده و باسمیت و کوچک آن در جاهای
تاریک و پای دیوارهای نمناک و سمیت این از آن کمتر و لیکن صاحب تحفه بتبعیت شیخ داود و اکثر خواص قسافس را در بق ذکر نموده بدانکه خرطوم
فیل مصمت نیست بلکه مجوف و بجای بینی آنست آب و ما یتغذی را بدم در آن میکشد و آنرا پیچیده در دهان خود میریزد و می خورد **طبیعت** آن گرم
و خشک در دوم **افعال و خواص** آن بلع نمودن زنده آن با مناجات رفع عسر البول و قطع حمی ربع بهفت عدد آن در پوست باقلی
[illegible] قبل از نوبت تب ربع مجرب گفته اند و نفوخ سائیده آن در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصاة نافع و چون بگرد اسب [illegible]
[illegible] که در حادث گردد [illegible] مالیدن روغن و آب لیموت و چون نیم بیخ سائیده و نوشادر را با پیه گاو [illegible]
بخور کنند منع تولد آن نماید و مجرب دانسته اند و دود کاه و سرگین گاو و زراج و سوزن و چوب صنوبر بگریزد و چرب نمودن صورت نیز باعث [illegible]
مثل آنست **بقشو فرش** بفتح با موحده و سکون قاف و ضم تا مثلثه و سکون واو و کسر فا و سکون را مهمله و ضم تا مثلثه و نون لغت یونانیست **ماهیت**
آن نباتیست برگ آن شبیه برگ تره تیزک از آن ضخیم تر و تیز طعم و ساق آن مربع گل آن شبیه گل باذروج و تخم آن مانند تخم گندنا
و بیخ آن سیاه و مدور مایل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی آن شبیه بوی شراب [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**

آن محلل و ملطف و مقطع ضماد و برگ آن جهت جراحات عظیم و ثآلیل سکوشه جذب خار و پیکان از بدن و تخم آن قویتر از برگ آن و ضماد آن با آرد جو محلل قوی او جاذب خار و پیکان از عمق بدن بسوی ظاهر و بیرون آورنده آن و چون بیاشامند از تخم آن یک مثقال خواب های ردی و شورش بیند و بیخ آن در جمیع افعال از آن ضعیف تر و چون بیاشامند مقدار دو مثقال آنرا با ماء القراطین که بار العسل است اسهال بلغم و مره سودا نماید مقدار شربت آن تا دو مثقال است **بقر** بفتح با و قاف و سکون را مهمله بفارسی گاو و بهندی گای نامند ماهیت آن معروفست و نر آن کو ثور باشد بهندی بیل نامند **طبیعت** گوشت آن زیاده از یکساله بحر آن گرم و خشک است و از جمل کمتر و از بز خشک تر **افعال و خواص** آن گو آن بطی الهضم و غلیظ و خون متولد از آن غلیظ سوداوی و محدث امراض سوداوی مانند سرطان و جذام و ورم سپرز و داء الفیل و دوالی و بهق و حکه و قوبا و وسواس و تپ ربع و مانند اینها از امراض و مداومت آن مضر اصحاب مفاصل و عرق النسا و قاطع حیض و ولادت پیش از وقت و مورث جرب و مکرو مورث فیاده بسبب سده و صعود بخار غلیظ و بدبوئی جسم و قلب و دماغ و نصاری چون بالاغر آشامند لهذا بسیار استعمال مینمایند جهت آنکه خمر آنرا هضم مینماید و قوت آنرا باقی میدارد و کسیکه خمر نمی آشامد نباید که استعمال نماید و باید کسیکه گوشت آنرا تناول مینماید گاه گاهی قی سوداء آشامیدن مسهل سوداوی نموده باشد و متعرض ادرار بول نشود و اجتناب نماید از آشامیدن شرابهای غلیظ فی زار دالیستاد دو چون بیاید در بدن خود التهابی و سوزشی سرکه بیاشامد و یا در طبخ آن سرکه داخل نماید و لیکن سرکه بان معین بر زیادتی تولد سوداست و لحم آن در طعم لذیذ میباشد و از برای صاحبان کور و ریاضات و خشک نیکوست و دشمن معتوی بدن و کاطع مرار رقیق و ماء باعث تعفن نوست و بهترین آن گوشت گوساله فربه صحیح المزاج است و بعضی آنرا بهتر از گوسفند چهار ساله میدانند و نزد آن بهتر از سائر اعوان و بهترین اوقات خوردن آن ایام ربیع است و بدترین آن پیر و لاغر و علیل است و چون از گوشت آن سکباج پزند منع سیلان ماده از معده و کبد نماید و آشامیدن مرق آن که چربیت آنرا تمام گرفته باشند با سرکه جهت منع انصباب مواد صفراوی بسوی معده و کبد و امعا و منع انتشار آن در بدن و دفع یرقان و ادرار صفرا و قطع اسهال صفراوی نافع و چون صاحب سرد و المزاج و صاحب معده ضعیف اراده تناول آن نماید باید که آنرا خوب مهرا الطبخ نماید و با کاشم و سداب و سیر و با سرکه و عسل و شیر مینا بسوی آسیاد دل نماید و خوردن تره تیزک و خردل بعد از آن نیکوست و باید که آب بالای آن تردی بیاشامند تا اینکه شکم خشک گردد و پس بیاشامند بالای آن شراب قلیل المزاج رقیق زرد یا سرخ و چون گوشت بی چربی آنرا بریان نمایند و چون آب آنرا گرفته در گوش بچکانند گرم آنرا بکشد و چون بر سوختگی آتش بمالند منع آبله آن نماید و مصلح گوشت آن دار چینی و فلفل و زنجبیل و هر ادخال آنست و چون هنگام طبخ قدری پوست خربزه در آن یک انداز ند جهتر او لذیذ گردانند و مصلح گوشت گوساله و استحمام و ریاضات بود و سرگین تپ ماز ائل گرداند و قوت باه میفزاید و چون با سرکه پیش از طلوع آفتاب بر پیش بمالند زائل گرداند و شاخ آن بر یر دوم و خشک در سوم است و چون شاخ گاو تر را خشک نموده براده نمایند خصوصاً از کنارهای آن و مقدار یکمثقال آنرا با آب سرد بیاشامند جهت حبس عاف و با شراب عفص جهت حبس اسهال و همچنین شاخ سوخته با استخوان پی آن و سم سوخته آن جهت تسکین وجع دندانها مفید و چون دو مثقال آنرا با عسل بیاشامند اخراج حب القرع نماید و چون هر روز شید ریم آنرا با سکنجبین بیاشامند و مداومت بآن نمایند ورم طحال عظیم التحلیل دهد و باده را جاذب گیرانده و ذرور آن مانع زیادتی اکلاست و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و چون شاخ چپ آن انگشتری سازند و بپوشند در انگشت دست چپ جهت صرع و ام الصبیان نافع اهل سودان بسیار مستعمل دارند و زهره آن گرم و خشک قریب بچهارم بلکه در اوائل آن اکتحال آن جهت جلای بیاض چشم و لعوق آن با عسل جهت خناق و حکه و نار فارسی که آتشک نامند و اهل مصر این را در آن مرض مستعمل دارند و دو نیست و لیکن بی عسل استعمال آن جائز نیست و همچنین بالیدن آن به بیرون بر حلق جهت خناق و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین وجع آن قطع چرک و ریم از آن خصوصاً با عسل و یا با آب سداب و نیست و طلای آن جهت سائر قروح و بالنطرون جهت زوال آثار جلد و کلف و تبخالی و مقعده جهت قروح آن و همچنین قطور آن با شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان چرک از آن و چاک شدن خراج که در آن بهم رسیده باشد و یا الخرافیکه در آن عارض شده باشد و با آب گندنا نیکو صداع با بکه در گوش بهم رسیده

باشد و غرغرهٔ آن با عسل و با مراهم جهت جمره و تحجیم و نافع تفتیح آنست و چون بخورش جانوران می بالند دود آن را تسکین و جهت سیت آن سرا زایل گرداند بعضی برای دفع سموم مقدار یک درهم آن را با مسلح آن کثیر الاصل ست جهت دفع سموم می آشامند و طلای آن با عسل جهت قروح خبیثه و تسکین وجع آن و جمیع قروح فرج و ذکر و غلاف انثیین و معین بر تحلیل ورام آنها نافعست و ضماد آن با نطرون و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و برص و بهق و سعفه و کلف و آثار جلد نافع و با سعا مین جهت صاف کردن منی و فرزجهٔ آن با ادویهٔ مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیهٔ رحم و مالیدن آن درخت نافع گرم افتادن در ثمر آنست و مزرعهٔ آن که چیزیست که در زهرهٔ بعضی گاوان بهم میرسد و مقدار آن از شد و بعد برآمدن و رسیدن به هوا مثل سنگ سخت میگردد و آن را حجر البقر و بهندی گاورچن نامند در حرف الحاء در احجار انشاء الله تعالی ذکر آن خواهد آمد و احشاء البقر در حرف الحاء ذکر یافت و خون ثور یعنی گاو نر آن بسیار گرم و خشک و غلیظ آن بار دو جهت تسکین و تحلیل ورام صلبه طلاء مخلوط آن چون حیض

وجع نقرس و مفاصل مجربست خوردن آن ساعت فی مقدار ربع اوقیه کشنده بخناق بسبب سد منافذ روح و حدوث ورم حنجره و خونریزی و کرب و غشی شدید عارض میگردد و شاربش را غثیان شدید و اضطراب و انفجار پس سرخی زبان و ظاهر شدن قطعهٔ خون جامد بر اسنان او و فسخ حلق بسبب ورم و تشنج و اختناق و کراز و علاج آن آنست که قی اولا امر نمایند بلکه پنیر مایه با سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر سرد و چوب انجیر و انجره و برگ طباق که بیونانی فوفونا است و ملتیت و بوره باد بخورانند و یا جوشانیده آن را با فلفل و عصاره عوسج تحقین فرمایند بحقنه حاده و کرر حقنه و ادعات و مبرجات بر بیزند و تقویت فرمایند دماغ و حلق او را بشمومات و ملطفات و بر شکم او ادهن و جو مار العسل ضماد نمایند و علامت بروز آنست از مزاج اسفل و چیزی شبیه بزعفران دفع گردد و گفته اند از خواص گوشت آنست که چون بخته و در خون آن فرو برده در شیشه کنند و سر آن محکم و تا چهل روز بگذارند تا متعفن گردد و کرم افتد و آن کرم ها از شیشه و دیگر کنند و بگذارند تا یکدیگر را بخورند و یک کرم باقی ماند آن کرم سم قاتل ست به نحوی که آن در ساعت کشنده و چون با بزر البنج قدری آن را سائیده در بینی رسند بی هوش گردانند و بول آن جهت جلاء کلف و با سرکه جهت درد و خارش و چون با مرطل بجوشانند و بشویند بآن عضو مجذوم را بعد از آن زایل گردد مجربست و چون ناشتا و او در بول گوساله یکشبانه روز بخیسانند پس آورده و خشک نموده نرم بکوبند و هر روز مقدار برداشت مزاج تناول نمایند جهت استسقا مفید و اغتسال دست و پا صاحب تپ ربع ببول آن با بول آدمی مجرب کرده زایل کنندهٔ آنست و قضیب خشک کرده گوساله مقوی باه و نوشادر بدستور خصیهٔ خشک کرده برادهٔ نموده آن و پیه آن جهت سرفه و ضعف و قرحه معده و حرقة البول شربا و در جمیع افعال بهتر از پیه خوک ست و طلاء آن بر خنازیر و قروح و جرب و جروح و بواسیر مفید و خاصیت بول آن بنج بال و بعین او در البان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و چون روده آن را گرفته پاک شسته پر باد نمایند و سر آن را بسته بر پیشانی باغنا بندند و آن روده را برابر در حوض و یا غدیره آبی که در آنجا وزغ بسیار باشد و فرار کنند شب سر دهند و حرکت دهند همه وزغها خیال مار نموده از ترس خاموش گرد و دیگر برند بقر الوحش صاحب تحفه نوشته که نوعی از ایل ست و مذکور شد و شاید اشتباهی باشد زیرا که بقر الوحش بجز ایل ست و بفارسی نیلگاو و بقلة الحمقا

روچینم سار مهمله و عا و مجهول و فتح میم و با نامند و فی الجمله شبیه بگاو دست و بنا نهای آن مانند شاخ آن بیخ فروع کیستو و مشابهت بایل کبفارسی گوزن

بلادر دود خاص قریب بلالنت بقلس بفتح بار موحده و قاف و سکون سین مهمله سر یانی القسیس یونانیست و اهل شام شمشاد و بفارسی شمشاد

ماهیت آن درختیست عظیم برگ آن مانند برگ انار و مورد و از آن که چکنه و سبز تر و ساق آن سفید و صلب و چون خشک شود مائل بز

قاشق و عصا و شکی و شانه و غیر آن سازند بسبب نرمی و صافی آن و ورقهای نازک مانند کاغذ نیز میسازند و بیان قرآن و کتاب مینویسند و شاخ آن پریشان و خزان میکند و گل آن سفید با عطریت بسیار و تخم آن سیاه مانند حب الاس و فلفل طبیعت آن در دوم گرم و خشک سرد و نیز گفته اند افعال و خواص آن برگ آن سم حیوانات خصوصا شتر و ضماد نشارهٔ آن با حنا بر سر جهت تقویت موی و دفع صداع و تفرق

شدن آن و با سفیدی تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و وثی و دوش نطول طبیخ برگ آن جهت شروع متعدد مجرب و تخم آن قابض و مجفف رطوبا

رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان لعاب از دهان و ضماد مطبوخ آن با شراب که بقوام رسد جهت جرب و تخلص عرق و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع مقدار شربت از تخم تا سه آن که دانه آنرا بیرون کرده باشند تا یک وقیه از خشک آن سه مثقال عرق آن مقدار آن تقویت دل و دماغ و تبرید عرق آن بهار نافع ست و چون از چوب آن شانه سازند تقویت بخشد و فساد آنرا دفع گرداند بقلة الحمقاء بقع با دو سکون کاف و فتح لام و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون لام و ضم حاء مهمله و سکون میم و فتح قاف و الف لغت عربیست و نیز بعربی فرفخ و رجله و سبب تسمیه الیه و بقله مبارکه و بقلة فاطمه و بقلة الزهرا و بفارسی خرفه و بترکی بعرانی و بغلیم و بفرنگی برغال سالی و بهندی خلفه و قسم کوچک آنرا لونیا نامند و وجه تسمیه آن بحمقا آن است که در مسیل هاء نباید و در و بخانا و جاهاء پنهان بیجا میروید و اختصاص بجائی ندارد و گیاه آن بسیار نرم و تر خفیف میباشد ماهیت آن دو نوع ست بزرگ و کوچک گیاه بزرگ آن کمتر از ذرعی و ساق آن اکثر مفروش بر زمین بسطبری انگشتی و بسیار نازک و شکننده مایل بسرخی و برگ آن مایل بتدویر و اندک ضخیم و گل آن سفید و تخم آن سیاه و ریزه و در برگ آن لزوجتی و در شاخهای آن قوت قبضی میباشد و لهذا مطبوخ آن در بعضی امزجه اطلاق و در بعضی امساک بطن مینماید و در بعضی بلاد حاره یا بسیار خام آنرا نیز میخورند مانند سبزیهای دیگر از انواع ادویه و ترخانی و کرفس و برگ کاسنی و نوع کوچک آن مفروش بروی زمین و برگ و تخم آن از آن بسیار ریزه و تر و با نور قیمت بسیار و اندک ترشی این اکثر خودرو میباشد خصوص در بنگاله این نوع کثیر الوجود ست بخلاف نوع کبیر آن بهترین آن نوع بزرگ برگ ساق سرخ آنست و نیز نوع دیگر میشود و برگ آن که بزرگ آن اندک طولانی و خودروست طبیعت آن در سوم سرد و در دوم تر و در سوم نیز تر گفته اند با اندک قوت قبضی افعال و خواص آن برگ و ساق آن حابس و مسکن صفرا و دافع آن و مسکن خون و حرارت جگر و معده و حدت تب‌های حاره و صفراویه و عطش و ذیابیطس صداع حار و قاطع نفث الدم و نزف الدم و حرکه که از سینه آید نافع نزلات حاره و مبرد دماغ و دق بازدارد و تفتیت حصاة دارد ادرار بول نماید و جهت سرقه و قرحه و حرقت مجاری بول و مثانه و امعا و نواسیر و بواسیر و امیه و تسکین جراحت رحم و حرقت و وجع آن و حابس حیض بقوت قبض و برودت خود و جهت حب القرع و باد سرخ چون آب آنرا گرفته مقدار ده درم و با نبات مقدار دو درم و با شکر بیاشامند و خوردن پخته آن با اندک روغن و پیاز بریشته کرده جهت قطع اسهال مرارای و تقویت امعا و حمیات حاره و دق و نزولات صاحب تپ امراض حاره نمودن بغایت نافع خصوص در بلدان و فصول حاره و چون محرور المزاجان از غذاهای مذکوره ایشان را ترو فربه گرداند و با سرکه خوردن آن قلیل الغذا و جهت اوجاع کرو نافع و خائیدن آن جهت رفع ضرس و اکثار آن محدث ضرس و عصاره آنرا ذرور کردن در برودات نمودن نافع و ضماد آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار ضربانی و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور سر و با آرد جو جهت تسکین صداع حار و در ضماد گرم چشم و مقعد و مستاقلوس و اورام دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و جمره و تبخال جهت تسکین حرارت اعضا و سوختگی آتش و بر معده و کبد جهت تسکین حرارت آن و با حنا بر کف دست و پا جهت تسکین حرارت آن بشرط تکرار اکل نافع و بدستور طلاء آن جهت امراض گرم و دریختن آب آن با روغن گل بر سر جهت صداع حار ضربانی و حقنه با آب آن جهت وجع انثیین حار و سیلان فضول از امعاء و تخم آن مفید و مضار آن جهت ثقیل و تبرید ارتباط آن و برگ و ساق آن مقوی باه محرورین و مضعف مبرودین ضعیف الحراره و بالخاصیت قطع اشتها و اکثار آن صورت تاریکی چشم مصلح آن سنجبین و کرفس و نعناع مقدار شربت آب آن تا بیست مثقال و فرش نمودن نبات آن مانع احتلام و تخم آن در جمیع افعال مانند آب آنست و مزاج آن ضعیف تر و با قوت مسکنه مواد و تسکین عطش قوی تر از برگ آن و در روغن آن جهت قلاع و بثور دهان اطفال و غیر آن نافع و گویند مضر سپرز و معده بارد است و صاحب عمار الاسقام جهت سپرز مفید نوشته و چون تخم آن یک درم آنرا نرم کوبیده پخته با شکر یا جلاب جهت حمیات حاده و سرفه حاره و التهاب کبد و لذع معده و امعا نوشند نافع و تلیین بطن نماید و مصلح آن قند مقدار شربت آن تا پنج درم ست بدل آن در اکثر امور بزرقطونا و بریان یعنی بو داده آن قابض و غیر بریاده آن ملین طبع مدحرجه و حلواء بزر بقلة الحمقاء در قرابادین ذکر یافت بقلة یمانیه آنرا بقلة عربیه و بقله یابسه و بریونه و جرلوزه و اهل اندلس بلیطس نامند و بسیار سفید زرد اهل بلخ و اهل بخارا جرجان و بو برسی و بهندی خانقاری و بهندی چولائی نامند ماهیت آن حالیقی و بغدادی نوشته اند

اگر گیاهی ست شبیه بکاسنی و از ان ریزه تر و مائل بسرخی و بی طعم و در کنار آبها میروید و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که در کتاب دیگر بستان
افروز نامند و این تمیز گویند تخم آن شبیه بتخم بستان افروز و حکیم باده آن سرخ مرزنگ و مترجم صیدنه ابوریحان نوشته برگ آن شبیه
ببرگ ترد آلو و مناسبت میان آن و بستان افروز آنست که نبات بستان افروز سرخ میباشد و نبات تیغ سبز و در تخم هر دو تمام مشابهت
تمام دارند و نوع سرخ آنرا که برگ و شاخ آن سرخ و دراز تر است مائل بکنج نیز گویند و نوع دوم را مامه و این قول مع وجوه ثلاثی چنین ست و سفید
آن در بنگاله بسیار بلند نمی شود بلکه اکثر پهن بر روی زمین میباشد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن ملین طبع و
مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حاره چون با آب انار و روغن بادام طبخ نمایند و طلاء عصارهٔ آن
با روغن گل جهت صداع شمسی احتراقی و ضماد آن جهت جرب و حکه و اورام حاره و قروح و قروح و ورم چشم و ثالیل و قروح باطنی و شقاق و خیار
چون نافع و بقلی الطعم و مقرر مبرد دین و قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره و جهت محرورین نافع و مسکن سرفه و عطش عارض از حرارت
و صفرا خصوصاً با جو مقشر و پخته آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین و گشنیز تر و تازه و یا خشک و طلای آب آن جهت صداع عارض
از احتراق شمس نافع و تخم آن سرد و خشک در اول و جهت امراض حاره و اورام گرم شربا و ضماداً مفید و صاحب دستور الاطبا نوشته که تخم آنرا چون آب
بسایند و بر عرق مدنی که بفارسی رشته و پیود و بهندی ناروا نامند بمالند نافع ست مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا سه مثقال **البقلة الحامضة**
بفارسی تره خراسانی و ساق ترشک و بهندی ساگ چوک نامند **ماهیت** آن قسمی از حماض بزرگ و رق بی ساق ست مائل بکمی
از بیخ کوچکتر و در جاهای نمناک میروید و طعم آن ترش **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک گویند در اول **افعال و خواص** آن شکم ببندد و مرهم
اسود سندی بود و اشتهای طعام آورد و بهر گاه نقصان از حرارت باشد و محرور المزاج را نافع و بیحد و مضر عصب را بدستور مصلح آن عسل است
بقلة البراری آنرا بقلة الرمل نیز نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحرا بارمل ست **ماهیت** آن نباتیست مانند کاسنی بری کوچکتر و بیخ آن مانند
زمین کاران زرد بخلاف قنابری که بیخ آن که سفید فرو رفته است و طعم آن باندک شوری و تلخی و در اواخر زمستان میروید و در آخر نیسان تا روی تخم زند و تخم
آن شبیه به پنبه دانه است **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم رطوبت معتدل گویند گرم و خشک ست **افعال و خواص** آن مصلح اخرو و دافع بلغم
و جهت خفقان قلب و خوشبوی دهان و استحکام لثه و تقویت عمور یعنی گوشت بن دندان ها و تقویت قوت باصره و معده و کبد و احشا نافع و مسهل
رفع نمایند و بخور عرق آن جهت حمی ربع و حمی بلغمی نافع و از خاصیت آنست که چون زیر جامهٔ خواب گذارند خوابهای خوب بینند **البقلة الرماة** بفتح الميم
و فتح میم دالف و ها **ماهیت** آن نباتیست برگ آن شبیه برگ بارتنگ و از آن ریزه تر و مائل بغبرت و بیخ آن باریک و پر شعبه و بیرون آن سیاه
و اندرون آن سفید و منابت آن اکثر بلاد مغرب ارمینیه و جزائر و خوش ست هر سال در بهار میروید و تا اواسط تابستان می ماند **افعال و خواص**
آن پوست بیخ آنرا چون بکوبند و بفشارند و عصارهٔ آنرا گرفته طبخ نمایند تا غلیظ و سیاه مانند زفت گردد و بر پیکان تیر و حربه که بالند بهر حیوانی
که زنند و بخون آن برسد آنرا در ساعت بکشد و اهل مغرب بیخ مقشر آنرا بجای کندش استعمال مینمایند در غایت گرمی و خشکی و سده و بیخ آن مشابه
بقلة الاوجاع بیونانی آنرا قاقالیا و اهل مغرب ترمر و نامند **ماهیت** آن نباتیست مغربی منبت آن بوادی افریقیه در طعم شبیه بسیسالیوس
و باندک تلخی **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک و جهت درد شکم بر شخصی در سبزی آن مفید ست **بلقم** فتح با و سکون لام و فتح قاف و میم **ماهیت**
آن درختیست عظیم منبت آن سواحل هند و زیر باد و کمن و زنگبار و برگ آن مانند برگ بادام و گل آن بسیار زرد و ثمر آن مدور مائل بسرخی و مدور
سرخ میگردد و بعد رسیدن سیاه و شیرین چون پخته رشود نرا انجیسا نامند و در نهایت خوشبوی باشد و گویند عسل البلسکه تخم ثمر آنست **طبیعت** آن در سوم گرم
و در چهارم خشک **افعال و خواص** آن ذرور آن جهت التیام قروح کهنه و جراحت تازه و قطع نزف الدم و تجفیف قروح سائله و سنون آن بلبن حلیب
نیکو مزنگ و خسارتقویت معا و چون بدم آن کشنده بپرس سکون نمی بعضی انجذاب و تقلو و طلای آن مقیئات و مرطبات و تقلیل خمودت معده و فضله مقبها اختیار

دگویند علاج پذیر نیست و صباغان چوب آنرا جوشانیده جامه رنگ کرباس و غیره مستعمل است **فصل الباء مع الکاف** بکائن بفتح با و کاف مشدد و الف ماهیت آن درختیست معروف در بنگاله بسیار باشد قعالی شرفا شبیه به بشام و برگ آن نیز از آن سبزه تر و ثمر آن نیز و منقد و نشگر ایشان دو سه سفید یا از آن بیکدیگر نانند مانند موی بشام سرخ نمیگردد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ضماد ثمر آن جهت نضج دمامیل صلبه و اورام بلغمیه و مرکب در سائر صلابات و مسواک بچوب آن جهت تقویت لثه و منع آفات اسنان دندان و دود آن جهت وجع اسنان و تخم آن مقوی معده و جهت سرفه و اورام بلغمیه سوداویه نافع بکچی بضم با موحده و سکون کاف و کسر جیم فارسی بسکون یا لغت هندیست و بابچی نیز گویند ماهیت آن تخمی است مدور اندک طولانی و بعض ظاهر آن سیاه اغبر درون آن سفید و در غلافی مدور سه چهار عدد قریب بهم و نحو و بشکل عنب الثعلب و برگ آن مانند برگ بقله فرانسانیه و گل آن گلابی رنگ **طبیعت** آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملین و نفاخ و مشهی و مفرح و جهت برص و بهق و جرب و فساد خون و ضماد آن با شراب و ضماد آب تنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر جهت فساد صفرا و حمیات بلغمیه و دیدان و حب القرع و قروح مجاری بول نافع و تخم آن نیز افعال کوره قوت و اهل هند تخم آنرا اجمله رسائن میدانند بکین بضم با موحده و فتح کاف مشدد و سکون نون عوام بکیم نیز گویند ماهیت آن گیاهیست هندی مفروش بر روی زمین برگ آن ریزه اندک پهن طولانی و با شرفه کمی و سر آن اندک مدور پنج برگ های باریک **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آب برگ آن جهت رفع حمیات بلغمیه عفنه و سرد و بلغمی و حبس اسهال حرت آن و حصاة و مثانه نافع و ضماد آن نضج دمامیل گویند چون زر قوتیا را گداخته و در چین گداز بکین سائیده قدری هندی بیان زر نما انرا سفید اب میگرداند در نهایت خوبی بکمون بضم با موحده و سکون کاف و ضم میم و سکون واو و نون لغت فارسی است و بعربی بزرقطونا نامند ماهیت آن از جمله تبوعات است و گیاه آن کنار آبها بسیر و یه شبیه بدرخت سماق و شاخهای آن زیاده بر پنج عدد نمیباشد و مائل به سرخی و شیر دارد و از جهت آنرا ذو خمسة الاغصان نامند برگ آن شبیه برگ کاسنی پیچیده و گل آن سفید و ورم و تخم آن شبیه بشاه دانه و آنرا حب العقد میدانند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد احشا و جهت سپرز بغایت نافع و گفته اند که اگر زن بمساس یکعدد از تخم آنرا تناول نماید در آن سال آبستن نگردد و اگر یک مثقال بدان بیاشامد ابستن نماید هیچ وقت حامله نشود بکهر شیکه بفتح با موحده و سکون قاف فارسی و فتح ها و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح نون و دال مهمله و فتح ها بفقط هندی و ها لغت هندیست ماهیت آن ظاهرا نوعی از خروع است که در بنگاله میشود و فرق میان این و خروع آنست که شاخهای درخت بکهر شیکه از پایین پرسیده میباشد و برگ این مانند برگ بیدانجیر و ثمر آن بی خوشه مدور اندک طولانی و پوست آن سبز و صاف و مغز تخم این سفید و محدد میباشد تا ترا **افعال و خواص** آن تمیع سافیه برگ آن ملصق و ملحم جراحات تازه و قاطع نزف الدم است و رعشه مجرب **فصل الباء مع اللام** بلادر بفتح با موحده و لام و ضم دال و سکون یا و مشتملین مال عجز نیز آمده لغت فارسی است مأخوذ از بهلاوه هندی و بعربی حب القلب و حب القهم بجهت مشابهت آن بقلب حیوان و بروی اقرب نامند ماهیت آن ثمریست هندی درخت آن شبیه بدرخت چنار و شاخهای آن از جهت سنگ مایل بزمین و بر زمین افتاده و هر یا شاخ که آن بر زمین میرسد ریشه می بندد و درخت آن جنگلی و دو نوع میباشد یکی صنوبر و ثمر آن شبیه بنارنجی و در ابتدا در رنگ سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و در اندرون آن تخمی اندک شیرین با چاشنی و کمی عفونت بسیار و بعضی مردم آنرا میخورند و بر سر آن مانند اکلیل نیز صنوبری شکل مانند دل حیوان بر سر آن گل آن میباشد و بعد رسیدن سیاه میگردد و گل آن میریزد و در اندرون ثمر آن تخمها میباشد و گوشت آن اندک شیرین با چاشنی و با عفونت بسیار بعضی اطفال و مردم آنرا میخورند و اکلیل بلادر آن که بلادر است مغزی شیرین دارد مانند مغز بادام و بر بالای آن مغز پوست رطوبتی غلیظ لزج و آن عسل آنست که وهی بلادر نیز نامند و طریق اخذ عسل آن آنست که سر آن کج مانند قمعی است بریده آنرا گرم کرده بدان بگیرند و بفشارند تا قوت تمام و آنچه عسل از آن برآید در ظرفی و یا در ظرف شیشه یا چینی جمع نمایند و همچنین دانه دیگر تا بقدر مطلوب برآید و یا آنکه بر روی سنگ و یا بر تابه آهنی بگذارند و دسته هاون آهنی را گرم کرده بر آن بفشارند تا عسل آن برآید و بدستور مذکور جمع نمایند و یا آنکه با کفچه زرم بکوبند و اندک نمک بر آن بپاشند و در پارچه کرباس نرم بی انداخته در شکنجه بکشند تا آنکه روغن

مردان ست بخوبی و آسانی برآید پس جمع نمایند و بکار برند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها گردد زیرا که بعضی از مردم بسبب عدم موافقت بخار و رائحهٔ آن باعث تورم ابدان ایشان میگردد بجا رسیدن عسل آن پس اگر اول امتحان نموده پس متوجه اخذ آن گردند بهتر ست و چون خواهند که مغز آنرا تناول نمایند باید بلادر درست را در آتش اندازند تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نسوزد پس پوست و عسل سوختهٔ آنرا دور کرده و مغز آنرا تناول نمایند و طریق استعمال عسل آن آنست که بروغن مغز گردگان و یا کنجد تازه و یا روغن گاو تازه چرب و خلط کنند و یا با مغز گردگان و یا کنجد مقشر و یا نارجیل سائیده و شربت تناول نمایند و یا داخل معاجین غیرها کنند و تنهائی بدون این با طبی دهنی چنانچه ذکر یافت استعمال آن جایز نیست و دوم کبیر که در بنگاله و هند مشهور به بادام فرنگی ست درخت و ثمر این نیز شبیه بآن ست الا آنکه کلیل این که بادام فرنگی نامند مثلیات گرده و بزرگی آن میباشد و عسل این کمتر و مغز این شیرین تر و ماکول و عسل این غیر مستعمل ست و دستور خوردن مغز این نیز بدستور نوع اولست و در نوع اول بعضی دو اثناکم عسل و خشک میباشد و این را بلادر ذکر یانامند طبیعت عسل آن در چهارم گرم و خشک و پوست آن در سوم و مغز آن در سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن مسخن و محلل ملطف و مقرح جلد و جهت قروح و امراض باردهٔ دماغیه و رطوبیه مانند فالج و لقوه و رعشه و خدر و نسیان و اختلاج و قطع ثآلیل و دفع رطوبات و ریاح و سلسل البول و محو آثار جلدیه و تقویهٔ حفظ و ذهن و اعصاب و دندان و باه نافع و مضر محرورین و مورث خون و مورث بیوست دماغ و جنون و برسام و دماغ و مولد جوشش بدن و تبسیح بدن و مصلح آن روغن گردگان و مغز تازهٔ آن و مغز نارجیل تازه و کنجد مقشر و استنشاق روغن بنفشه و خوردن شیر تازه و ماء الشعیر و اشیای بارده و مصلح سایر عطور از آن گویند روغن ماهی ریزه است که بهندی تنگره نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بر بدن بمالند و مقدار شربت آن ربع درهم تا نیم درهم و آنکه گفته‌اند بدل آن پنج وزن آن فندق و ربع وزن آن روغن بلسان و سدس آن افلنست و اکحال آن تا چهار پایان مورث بیاض و مانع آن تحریک و ضماد آن با ادویهٔ مناسبه بغیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع و مغز آن لذیذ و بی مضرت و مسمن و مهیج باه و پوست آن مهیج باه و جهت سیاهی موی بغایت موثر خصوصاً که با روغن اطلم مدبر نموده باشند و دستور اخذ عسل آن و خوردن بلادر و مرکباتی که اصل و عمده در آنها عسل آنست اینست اقراص و جوارش بلادر و طلاء و لبهو و دهن و عرق و لبابه و طولونیه و مزیدالعمر و مجون آن در قرابادین کبیر است بدانکه شخصی که بلادر خورده باشد و در امراض مادهٔ سوزش باطن و جراحات و التهاب و جوشش زبان و حلق و سواس عارض شده باشد علاج او آنست که او را مسکه تازه و یا روغن گاو و یا گوسفند و یا روغن کنجد تازه بخورانند و بر بدن او مکرر بمالند و قدری جرب با دوغ گاو تازه سائیده بخورانند تا آنکه مدت و لذع آن اندک تسکین یابد بس ماء الشعیر و دوغ گاو ترش و تباشیر جرب زیرغ چربی خصوص بروغن کنجد تازه بخورانند و در بینی او روغن بنفشه و بادام بچکانند و بر سر او چیزهای خنک نیز بمالند مانند روغن گل با شیر زنان و امثال آن و نطول نمایند و بر سر آن آبی که خشخاش و پوست خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو پخته باشند علاج از تخم یک هشت مردان بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد و صاف نموده مکرر بر سر او بریزند و لعاب بزرقطونا با جلاب و آب انار و اشیای بارده رطبه آبگونه بخورانند و مقطع قروح حادث از بلادر موم روغن مصنوع از موم سفید و روغن گل ست خواه قروح ظاهری باشد یا باطنی بل ینفع بالموصوف و مسکن الام کوبند بلغت هندی اسم خیار هندست بزرگتر از خیار کبیره گویند بهندی آنرا کجری و بلغت اهل بنگاله کرجی نامند ماهیت آن آنچه حکیم میر محمد مومن نوشته که تخم آن تلخ و مغز آن چرب و پوست ثمر آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردیست و گفت گویند نباتات کجری تخمین ست بلکه تخم آن خیار است و ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و مخطط بسبزی و بعضی زرد دیک رنگ و طعم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترش میگردد و بسیار خوشبو میباشد و جهت خوشبوئی آنرا در خود نگاه میدارند در بعضی جاها تنبو نیز است و نبات آن شبیه به نبات خیار و شاخهای آن بیکدیگر و برگ این کوچکتر و نازکتر و زرم بی زغب طبیعت تخم آن در آخر دوم گرم و خشک با قوت قابضه و طعم آن از آن کمتر افعال و خواص آن مقوی احشاء و محلل صلابات عصب و جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح و بواسیر غیر آن نافع و قابض طبع و جهت بخور آن جهت بواسیر لیسا مفید

شربت آن تا یک مثقال مصلح محرورین سکنجبین و تخم آن گشنیز و تخم آن گویند بسیار محلل و هاضم است بحدیکه چون قدری از آن را با گوشت طبخ نمایند
زود مهرا و پخته و خوشبو و هاضم میگردد و معمول اکثر اطبای اهل شاهجهان آباد است و بجهت انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی بسیار نافع و مجرب
و چون خشک شود و سفوف سازند و با اندک آب گرم بنوشند و با ادویه مناسبه دیگر ترکیب نمایند از قبیل جوارشات و یا معاجین یا سفوفات و غیرها انجح
ابن عمران نوشته که بیل دانه ایست سیاه در خلقت شبیه بسوس بزرگتر از آن سر آن تیز و در داخل آن مغزی چرب آن مستعمل و از بلاد هند آورند و بعضی
بیل را پوست آن دانسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن بسیار است و بالجمله از ادویه مجهول است و بجری معروف است و چنان است که ذکر یافت
و بحیل که بیل خشک قطعه قطعه نموده باشد چنانچه معمول عطاران اهل هندست که قطعه قطعه نموده خشک کرده میفروشند پلاس بفتح با فارسی و لام و الف
و سین مهمله لغت هندی است و آنرا ڈهاک و تیسو نیز نامند ماهیت آن درختیست هندی مشهور و دو صنف میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک صنف بزرگ
آن عظیم و کوچک آن بقدر یک قامت و بی ساق و برگ آن سبز و شبیه بهم و مانند برگ جوز و سه برگ آن در یک بیخ آن باریک و غنچه گل آن سیاه رنگ و مزغب
و بعد شکفتن زرد و نارنجی میگردد و خوش منظر و بسیار پر گل و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و مستعمل گل آنست و صمغ آن نیز طبیعت برگ آن گرم و تر و با عفوصت
بسیار الطف و بعضی خشک گفته اند افعال و خواص آن مشهی طعام و مبهی و بجهت تحلیل دمامیل و بثور و ریاح شکم و ریاح غلیظه منعقده در بطن و قولنج و بجهت ذرب
و قلقله و دیدان و بواسیر و جبر کسر عظام گویند قائم مقام سوسیانی است و گل آن سرد و خشک قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و ادرار بول و گل سفید
آن بسیار مقوی باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نزول آب در کیسه و برمانه جهت دفع احتباس بول و حیض و تحلیل ورم مثانه و تخم و ثمر آن گرم و تر و دافع
امراض گرده و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سودا و بلغم پلاس پاپڑه بفتح بای فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح بای فارسی و الف و بای
فارسی و را مهمله و ها ماهیت آن ثمر درختیست هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مائل بزردی و اندک لعاب و بی طعم غالب و بعد خشک
شدن پهن اندک عریض و طولانی مانند برگ کوچک ضخیم گردی شکل میگردد و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در خواص برابراند
طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن آشامیدن آن بجهت بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آن مالیدن اندرائی و پوست
بلیله بالسویه در گلاب نیسانیده جهت رفع بیاض چشم مجرب پلاسنطوره بفتح بای عجمی و لام و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و ضم طای مهمله و سکون
واو و را لغت فرنگی است بمعنی شجرة البنی و آنرا سنطو و لینو سنطو نیز نامند و معنی لفظ اول شجرة البنی و ثانی شجره مبارکه است ماهیت آن
از ادویه جدیده است که طائفه فرنگ در سنه هشت صد هجری که ارض جدیده را یافتند و بتصرف آوردند معرفت بدین دوا هم رسانیدند و باطراف
بردند و آن درختیست شبیه بدرخت لسان العصافیر بهیأت مجموعی و با دو پوست یکی خارجی غلیظ شبیه بپوست بلوط و دوم نازک متصل بچوب
یعنی مغز آن و این سبز و زرد مائل بسفیدی مانند صندل زرد و چوب داخل آن که بمنزله لب آنست سیاه و سنگین متین مانند آبنوس و با دهنیت
که مانند چوب صنوبر بآتش مشتعل میگردد و پلاسنطوره را فرنگان بر مراکب حمل نموده بقسطنطنیه و روم و امثال آن میبرند و در آنجا قبضه کارد و خنجر و شمشیر میسازند
و بهترین آن سنگین بسیار دهنیت تازه آنست که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل شدید النفع و مغز سیاه رنگ شبیه بآبنوس آنست و بعد از آن پوست
داخلی شبیه بصندل زرد پس پوست خارجی آن طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجه دوم و بعضی یابس در سوم گفته اند افعال و خواص آن
منضج و مرقق و معرق و مقطع و محلل و مجفف و با قوت تریاقیه و بالخاصیه مقاوم سموم و دافع امراض جدری و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب بچشم و ضیق النفس
و شکوک بوی دهان و زوال بخر و تقویت معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال و قلیه شکنه و درد پهلو و پشت و نقرس و مفاصل و انضاج اورام بارده و خنازیر
و آتشک که شجرنا مند و سرطانات و انواع جرب و حکه و بالجمله اکثر امراض بلغمیه و سوداویه و مدیه را مفید و ازاله اعراض مفرط و قی و حبس آن را زایل گرداند و انتعاش
حرارت غریزی و تقویت روح و تعدیل مزاج نماید و این بسبب صدور آثار متضاده از کیفیات متخالفه بلسان رطوبت اصلیه و بلسان طبیعت تا سیدوا
آثار صورت نوعیه آن دانسته اند نه از کیفیت فقط و آنرا مانند چوب چینی طبخ نموده مفرد یا مرکبا مانند چوب چینی استعمال مینمایند و طریقه طبخ و استعمال

آن در خاتمه قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و در مقدمه این کتاب نیز بلبل هزار داستان (بلبل) بضم دو بای موحده و سکون دو لام ماهیت
آن طائری است معروف بقدر گنجشک کوچک خوش شکل سبز رنگ و نزدیک سر آن سیاه و سفید و نیکو و نیکو لحن ملیح الصوت و لهذا اکثر در خانها نگاه میدارند
و تربیت مینمایند طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن بغایت محرک باه است خصوصاً مغز سر و بیضه آن و سرگین آن
بسیار جلا و باقوت قابضه ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و ازاله کلف و شعیرة الاجفان و حصول آن جهت اسقاط جنین مؤثر و خاکستر
پر آن جهت التیام جراحات و آشامیدن خون گرما گرم آن جهت تصفیه قصبه ریه و صوت مفید و بر دوین (دوی) را نافع و مجرب بلبوس
بفتح بای موحده و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و معروف نزد عرب ببصل الذئب و بصل الزیر و بفارسی زیر تاج و
پیاز دشتی و بترکی دلیج سوقانی و در لرستان طرم نامند ماهیت آن مانند پیاز کوچکی است الا آنکه تو بر تو نیست بلکه سیر یکدانه است و پوست آن
سیاه و متشنج و برگ آن مانند پیاز و از آن عریض تر و در طعم و بوی شبیه به پیاز و بیخ آن از بادام بزرگ میشود و اندک تلخ مایل بشیرینی و از ماکولات
است و ابن تلمیذ گوید که شکل پیاز است و کوچک طولانی و رنگ آن ارغوانی و رمانی و از آن گلگونه سازند و چون تخم مرغ را بآن بجوشانند رنگ آن
رنگین میکند و پیاز نرگس شبیه و برگ آن مثل گراث و گل آن شبیه به بنفشه و طعم آن با حدت و گفته اند بعضی از آن شیرین طعم و بعضی تلخ و بعضی با حرافت
میباشد طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و بعضی در آخر اول خشک گفته افعال و خواص آن مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن
بدن و ضماد آن بکرد و جالی قنیب جهت تقویه باه مفید و مخرج پیکان تیر و خار است از بدن و ضماد آن بتنهائی و یا با عسل جهت التواء و صلب کردن
استخوان و همچنین با عسل جهت تقویت بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زرده تخم مرغ جهت
کمنة الدم زیر چشم و با ادویه مناسبه جهت قلع ثآلیل سمار یه و حبس عرق و با نطرون مشوی جهت تنقیه نخاله سر و قروح رطبه آن با سکنجبین جهت
و بازرد و جهت شگاف عقب و ناخن و با خاتق النمر جهت کلف و بهق و آثار قروح و سیاهی باقی مانده در بدن بعد اندمال جراحات و با آرد
جهت غرب طلا و پخته آن در زیر خاکستر با بوره ارمنی جهت نخاله سر و زخمها که تا نمد و بدستور ضماد شوی آن در زیر خاکستر گرم با روغن و نمک صغار یکه
در مفرمیر مینمانند بعد سوختن آنها جهت قروح صفراویه و قبن که بعضی از آن اثما سرایت بعضی دیگر نماید و اکثر جوانان را پیش از آنکه برآمدن ریش عارض میگردد در روی ای
و با سرکه جهت غرب که ورم آن عظیم چشم است و چون آب بپزند و با سرکه بخورند جهت درد عضل و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه نافع المقعد و باطل السقم و مولد
ترنج حاد و مضر عصب و مورث مغص و مصلح آن کاسنی و شیر تازه با عسل و دافع نفخ آن انیسون و محلل آن میپخته و ردی آن مورث مغص و محرک باه مرطوبین است طبخ نفخ
بار سوحده و لام و سکون حاء مهمله لغت بفارسی غوره خرما نامند ماهیت آن ثمر درخت خرما است که هنوز از سبزی برنیامده و میل بشیرینی ننموده باشد طبیعت
آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک قابض افعال و خواص آن با عطریت و مقوی لثه و معده و جگر و عصب و مسکن حرارت و قاطع قی صفراوی و اسهال
مزمن و ادرار بول و سیلان حم و خون بواسیر شرب و ضماد آن ملحق جراحات تازه و خوشبو کننده عرق و تا بس (خشک) آن و خائیدن آن مقوی لثه و بدستور مضمضه
طبیخ آن و مداومت اکل آن قاطع جذام مضر سینه و شش و مولد خلط غلیظ و ریاح و سدد مصلح آن عسل و بنفشه و مربی و شربت خشخاش مقدار شربت
آن و در هم و جزء اعظم سکر و نام اکثر خوشبو میباشد و چون آب آن را با آب خوره بجوشانند تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهت قطع دمعه مجرب وسبل
بلخته بکسر بای موحده و لام و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و بای موحده بمعنی لغت مغربی است ماهیت آن گیاهیست منبسط بر روی زمین
و شاخهای آن باریک و سرخ و پیچیده مانند کپین که در عهای آن بر روی زمین بشکل ابره و ستیده گل آن سرخ و سفید طبیعت آن گرم در اول و خشکی افعال و
خواص آن محلل و ملطف و مقطع و غرغره بعصاره و طبیخ آن جهت اخراج زلو (زالو) که در حلق مانده و مشایخ برگ آن محلل قوی و چنین ضماد آن بگر و طبوخ آن جهت
تحلیل ورم نافع و خوردن آن در طب مستعمل نیست بلخمیر بفتح بای موحده و سکون لام و کسر خاء معجمه و فتح بای موحده و سکون واو و زای معجمه و لام مشقی نامند و سبب آن که در آن ذکر نمودیم
و دوا است بسیار بنهم میرسد و بعراق نیز مینامند و بفارسی بیدمشک گویند و در حرف الخاء در خلاف مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و بعضی از آن گرم در دوم و ما یل بسوی

انسته اند منسوب بمشتری ست **بلسان** بفتح با موحده و لام و سین مهمله و الف و نون ماهیت آن نوشته اند درختیست عظیم تا بمقدار شجره الحبه
سد تربیت و ماننده انسان تعاهدی میگردد از سردی و گرمی و عطش و سیرابی پس سزاوار آنست که آنرا تدبیر نمایند و بحسب برزمان و فصل آن بکمال الافکی
بر سد و برگ آن شبیه ببرگ سداب بسیار مفید تر از آن و منبت آن اول عین الشمس بوده که در مصر ست از دریای مصر و انطاکی نوشته که در ترکیب
اری مرقوم ست که حضرت مریم با حضرت مسیح علیهما السلام چون گریخت بمطریه آمد و آنجا اقامت نمود نزدیک آن چاه و بشست جامه آنحضرت
آنرا درخت بلسان از آن رو نید و لهذا نصاری تعظیم بسیار مینمایند و روغن آنرا باضعاف وزن طلا میخرند و ذخیره میگذارند نزد ایشان
ادویه مفرده النفیسه بمثل ست و بهترین چوب آن که عود بلسان نامند تازه خوشبوی سکین سرخ رنگ آنست که پوست آن زرد باشد بهترین
آن آنست که در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه گرفته باشند و امتحان خوبی آن آنست که چون در آب اندازند فرو رود و چون پنبه یا پشمه را
ببالایند و بشویند تا تمام منحل شسته باشد و از جهت آن در آن چیز نماند و چون انگشت را بدان بیالایند و بچوب دیگر یا بالاسر توی بالند
آنند اذیت بچوب و ثوب نرسانند و در این امر مشارکت خمر معصد یعنی عرق آن و مشابه آن بسیار است دانستنیست که بلسان از معین
شده و حشایان و عطاران اجزای درخت بشام را از عود و حب لبن بجای آن میفروشند و مردم استعمال مینمایند و این در افعال بسیار ضعیف و بدل آ
مانند طبیعت حب دهن عود آن بدستور خواص هر یک بجای خود ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد اما برگ آن پس آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ
غلیظ و اخراج زلوی در حلق مانده و قطور مطبوخ آن در گوش جهت تسکین وجع آن و کمید بدان جهت تسکین صداع رطوبی و تحنین ضماد آن جهت رفع
بارد و رطوبی و گزیدن عقرب و ضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قلع ثآلیل و ضماد بیخ و ریشه سوخته آن با سرکه جهت رفع ثآلیل و مانند پوست ان
جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و چون شاخ و برگ آنرا در آب بپزند و آب آنرا با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن را قائم مقام
بلسان دانسته اند و گفته اند بسبب حرارت مزاج آن منسوب بمشتری ست **بلسکی** بضم با موحده و فتح لام و سکون سین مهمله و کسر کاف و یا و شناة تحتانیه
عربی ست و نزد اهل مغرب معروف بمصفی الرماة و صیدلانیه آنرا قوابرة نامند ماهیت آن نباتیست پر شاخ و خشن و مربع و ساق و شاخها
دراز تر و برگ آن متفرق و شبیه ببرگ رو ناس مائل باستداره و گل آن سفید و تخم آن صلب مدور و میان آن مائل بکجی و چون چوپانان خبر را
از سوی صاف میکنند لهذا بمصفی الرماة نامند طبیعت آن مرکب القوی حرارت و یبوست بر آن غالب بیش از زیاده از حرارت
افعال و خواص آن ملطف و جالی و آشامیدن نیم اوقیه عصاره آن با شراب بعض ممزوج و یا با آب مجرب النفع جهت ریتلا و افعی بجدیم او
بیش از نیز بدستور قطور عصاره و یا مطبوخ آن با روغن گل یا بنفشه جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید و بسبب حرارت
منسوب بمشتری **بلغار** بضم با و سکون لام و فتح غین معجمه و الف و را مهمله نام شهریست در آخر ولایتین تبریز و سندی بود از نامند ماهیت آن چرمیست سرخ رنگ
رنگ ضخیم و از خوشبو که از شهر مذکور می آورند و سبب بوی آن گویند آنست که دباغت آنرا از پوست درختی مینمایند که آن درخت خوشبوست
آن بلد جای دیگر نمیشود طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مانند افعال و خواص آن جلود ست و در حرف الجیم مذکور خواهد شد
خوردن در ادویه مصنوع از آن مقوی قلب و دافع خفقان و مضعف باه و در تراشه آن جابس دم خصوصا سوخته آن که در جراحات تازه بریزند بلور
بار و فتح لام مشدده و سکون واو و را مهمله بفارسی بلور بضم اول و ثانی و تخفیف دا و گویند ماهیت آن سنگی ست سفید شفاف شفت تر از زمرد و صلب تر از شیشه
در اماکن با تنه کشمیر صلب و شفاف تر و در بعضی بلاد مانند عظیم آباد نرم تر و شفافیت آن کمتر میباشد افعال و خواص آن اکتحال نرم سائیده آن جهت رفع بیاض
مجرب و تعلیق آن جهت دفع احتلام اطفال و از خواب جستن ایشان مذکور ست **بلوط** بالفتح با موحده و ضم لام مشدده و سکون واو و طا مهمله بلغت طبرستان و ارمانی
بلوط و بلغت انطاکیه و روم بلغت عراق عفص و بلغت مصر شمر الفوائد نامند ماهیت آن ثمر درختیست عظیم و نیت آن کوهستان
لاغرا و ثمر آن معروف و بقوی و قسم میباشد قسمی مستدیر و قسمی مستطیل و قسمی مستدیر را بلوط و شاه بلوط و بلوط الملک گویند و این از قسم مستطیل لذیذ تر

159

و ماکول بل بلاد و درخت آن شبیه بفندق ست و مؤلف منهاج البیان دو قسم ذکر کرده و گفته که این قول صواب یک قسم مستدیر کوتاه بلوط باشد و دوم مستطیل و گوید دو قسم یکی با عفوصت و ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان هر دو قسم میباشد و امین الدوله از محمد بن احمد و از جالینوس نقل کرده که در جنس بلوط درخت بلوط یکسال بلوط میآورد و دیگر سال مازو و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که ممکن ست که درختی در یکسال نوعی از میوه بار آورد و در سال دیگر نوعی دیگر چنانکه درخت پسته یکسال بار می آورد و در سال دیگر بزغنج چنانچه در بزغنج ذکر یافت و در تحت ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در پوست آن متصل بمغز پوست نازک جوزی رنگ میباشد که آنرا جفت بلوط مینامند و ثمر تازه آنرا در آتش انداخته بریان کرده گرما گرم با نمک و یا بی نمک میخورند نازک و لذیذ میباشد و مغز خشک آنرا آرد نموده دوستایان ورد باقلی نان پخته میخورند و تحقیق آنست که یکسال ثمر آن خوب و بالیده و سال دیگر ریزه و کوچک چیزی شبیه بمازو و کم مغز و غیر مازو ست چنانچه در عفص ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن شیرین ماکول آن و ساوول سرد در دوم خشک و تلخ آن در اول سوم خشک و نایب مناب عفص و قابض ست **افعال و خواص** آن مغلظ و بطی الهضم و کثیر الغذا چون انضمام یابد سدد و حابس سیال مزمن و نزف الدم و نفث الدم و جهت خفقان و غثیان که حادث از ضعف معده باشد و بیخ و ترکه اسهال و سلسل البول و نقطیر آن و محرق آن در بول و حابس سیلان و ضماد آن با پیه خوک نکسود جهت ورم حالب یعنی کنج ران و اورام بلغمیه و صلبه و ضماد سوخته آن بدستور نیز و سوخته آن جهت رفع قلاع و قروح ساعیه و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و اشال آن نافع و چون بلوط را با نیم کوفته کنند باید غسل بیتون سرکه مداومت نمودن آن نمایند جهت قطع سلسل البول و بول در فراش و ادرار حیض و منی و تجفیف آن فارسی مجرب دانسته اند و تاثیر آن ثقیل و مصدع و مولد سوداء و سدد و مصلح آن سکنجبین و قند مقدار شربت آن تا یک مثقال با پانزده مثقال آب آن خرنوب نبطی ست و جمیع اجزاء درخت آن بارد و یابس و جمیع پوستهای باریک آن زیاده در قطع سیلان رحم و اسهال آن نافع برگ آن جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب آن جهت جلای دندان و جهت اکله سفید و آبیکه در مین سوختن چوب بلوط ظاهر میگردد جهت خضاب برو بهتر از خطاط ست و جفت آن مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبت شرباً و ضماداً و جهت فتق ضماد آن نیز نافع و بدل آن گلنار و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل آن نصف مقدار شربت از جرم آن گرفته با ذرد مطبوخات تا سه مثقال و چون پوست درخت آنرا صرف یک شب موی کار دیا ضماد نمایند که قبل از آن با طین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و لبشاه بلوط با اندک حرارت و قبض میباشد و حبس آن کمتر از بلوط و غذائیت آن غالب یا قوت جالیه و مسمن بدن و مولد سنگ گرده و مشوسله آن با شربت سبی و سیج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت مؤثر و در سائر خواص ضعیفتر از بلوط و نفاخ و اقسام بلوط مصدع و مصلح آن عسل و شکر و سکنجبین و جفت شاه بلوط در سمیت مانند پوست شلوک ست **بلوط الارض** ماهیت آن گیاهی ست ... کمادریوس و بیخ بنات ... اندر برگ کاسنی عریض و سبز و منبت آن اکثر بادبرکولان که نوعی از آن گیاه ست که جدا از سفید اندکی است و طعم آن شیرین با اندک تلخی مانند طعم بلوط و در شکل نیز بدان مانند و بیخ آن شبیه بلوط و در زمین میباشد و برگ آن از زمین میروید طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن قاطع فضول و مفتح سده اعضای باطنی و مدر بول و حیض و ضماد آن با عسل جهت رفع سلل و سپرز و تنقیه قروح مزمنه متعفنه و خوردن گوشت زائد و منع قروح نافع و نطول بعضی جهت عصاره مثانه نافع مقدار شربت آن یک هم تا سه هم **بلوط علی** هندی ... دکهوبر نامند ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه برگ سیر و سیاه رنگ شاخهای آن ... مربع و سیاه و از یک بیخ روئیده مزغب برگ آن شبیه برگ فراسیون سیاه تر از آن مزغب و بوی گل آن در تقیل در آن و در زندا غیر طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ضماد برگ آن جهت گزیدن سگ دیوانه و ضماد پخته آن در زیر خاکستر گرم جهت بواسیر مجرب دانسته اند و ضماد کوبیده آن با عسل جهت تنقیه قروح و سخه نافع و در افعال قائم مقام فراسیون و در زبان اینجا فراسیون ست و منسوب بمشتری ست بسبب حرارت نمو **بلبول** بفتح با و تازی و سکون لام و فتح واو و سکون لام ماهیت آن ثمر گیاهیست هندی از قبیل ... رکوبکی بقدر شبیه کبیر و یکطرف آن اندک باریک و پوست آن سبز سیر و قسم پر مغز به خطوط طولانی و تخم آن سفید اندک مدور و صلب اکثر آنرا

اکثر آنرا در دها بکم آنرا بچه بچمن و یا زیربان تمود و می گذشت یا گوشت با برنج با بادنجان تناول نمایند بسیار لذیذ بود و الکن نیز لذیذ بود و چاشنی در ان
ادوی باشد بگیاه و برگ آن مانند خیار و لیکن املس بی خشونت طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص** آن مقوی
دل و مهیج و مشتهی طعام و دافع سرعت فساد خون و بلغم و صفرا و سودا و جهت تپ و دمامیل و ثبور و گرم شکم و معتدل نفع و برگ آن مشوه و تر و دافع فساد
صفرا و میاه زرد آن و دافع فساد بلغم و آب مقیح بارد آن جهت حمیات حقیقیه نافع چون چند روز متوالی بنوشند و بیشتر مردم اهل هند و بنگاله استعمال کنند
بیان آن بالبول ثابت نباشد یا که خشک کرده خشک جوکوب نموده شب در آب می خیسانند و صبح اندکی مالیده و صاف کرده و باد و با شهد و عسل خالص می نوشانند
نصف آنرا صبح و نصف آنرا شام چند روز متوالی جهت حمیات حقیقیه لیکن تجربه مرا ز آنچنان مفید نیست و آنچه مشاهده شد بلکه اندک مضر و تنقیح آن
تن و تنبل مع گل آن دافع فساد و اخلاط آلمتسه آغسته **بلیلج** بفتح با موحده و کسر لام و سکون یا مثناه تحتانیه و فتح لام و سکون جیم بهندی بهیره نامند
ماهیت آن ثمر درختی است هندی کلان با شاخه و سر آن اندک باریک و بزرگتر از عفص و پوست آن زرد مایل بغبار و کمتر از پوست هلیله و مستعمل پوست
است و درخت آن عظیم و برگ آن عریض تر از برگ انبه و کوتاه تر از آن شبیه برگ ثمر و گردکان **طبیعت** آن در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک
افعال و خواص آن ملطف و قابض و مقوی معده و مشتهی و با تخامه مسهل سودا و بلغم مسهل صفرا و قاطع رطوبات بخارات و جهت دفع صداع
و ربو و بواسیر و مده آن جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهت دمعه مفید منضج ثقل مصلح آن عسل و شکر مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن آمله
هتشره هلیله ثلث آن و ثلث آن جهت معالجه آن بلیله سیاه است و چون سه درهم آنرا با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند دانوت
بران نمایند جهت تقویت باصره و قطع رطوبات سائله از و بان مفید است **فصل الباء الموحده مع النون بنات وردان** بفتح با و نون
با مثناه فوقانیه و واو و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و نون بفارسی سوسک و حمام و خرو ک حمام نیز بهندی و اهل بنگاله تیل جوره و سوسکوا
نامند ماهیت آن حیوانیست اکثر سرخ رنگ و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و پران براق و زیر شکم آن سفید و دو سبل و شش پا دارد و سر آن
و در تحم آن سرخ رنگ شبیه لوبیا و در حمامات و قریب آبها و جاهای نمناک متعفن متکون میباید و بدبو است و اهل چین و بعضی فرنگ آنرا
مدبره ساخته میخورند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ثقل مجفف آشامیدن سوخته آن با یک مثقال عسل جهت سل
ضیق النفس و دفع احتباس بول و حرقت آن و استعمال نمودن جهت تسکین درد دندان و رفع سموم هوام و ناقص حمیات و قطور مطبوخ آن در گوش سائید
آن و روغن زیت جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با موم و زهره گاو بر تخم ریح بوزن آن جهت درد رحم و گرده و احتباس بول و چون آنرا با قرداما
دانه کلان قسم که فارسی ساس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا تیره گردد و در بین بران جهت بواسیر و امراض مقعده گویند مجرب است و با انجیر جهت قروح
ساق نافع و حیض آن در دفع قروح مذکوره و بعد از خوردن خون آن با ماکولات سورت برص و بخور زرنیخ و نوشادر باعث گریزانیدن است **بنگ**
بفتح با موحده و سکون نون و فتح دال و الف لغت هندی است معرب آن خرقطان نامند انشاء الله تعالی در حرف خا خواهد آمد ماهیت آن درخت
دیو درخت و دیگر سیدهیچه بران خواه تخم انجیر ان انتاده باشد در یاره **طبیعت** آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن دافع
بلغم و رطوبات و جهت دمامیل و ثبور و سموم نافع و برص و حکه که ریزه و پیچیده جامیت آن پیدا میکند و در کتب اهل هند تفصیل مذکور است **بنگال** بفتح با
موحده و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و لام و سنگ و نیز گویند ماهیت آن گیاهی است هندی که بر اشجار می پیچد و برگ آن شبیه برگ تانبول
نیست آن کنار آبها و جاهای سایه دار آن ببار طولانی منتخ دیرتر رشد و در تمامی سبز و بعد سیراب زرد میگردد و تخم آن بسیار ریزه زیر زمین میرود و
دانه می باشد سفید و زرد و سفید آن بهتر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن چون بیخ را از زمین برآورده پوست آنرا جدا کرده در
سایه خشک کنند نیم مثقال آنرا سائیده و با شهد عسل بخورند جهت استسقا و جنین مرده نافع و اسهال را در اعظم آورد و با نمک تیز آورده اهل هند
جهت یرقان و استسقا می خورانند بسبب قوت مفتح داریا قوی که دارد نفع میبخشد و جهت تپ ربع و ضیق النفس و سرفه بلغمی مفید و تخم

آن جهت یرقان نافع و سعوط آن بسیار آب بینی باری می نماید و یرقان را نفع میکند و چون کرده تخم خشک آنرا با زیره کاو سحق کنند و بر بواسیر ضماد نمایند
تا مفتوح و خشک کنند و جمع آن انگبین مد چون با شکر بخورند ادرار طمث نماید و مجرب زیاده ترا ان کشند و دست بیخ و اسهال **بندق هندی** بهم با
دیگر ادویه و جمیع اعمال و قادات مذکوره مستعمل عادت و بعربی جلوز نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست جبلی و صحرائی و بستانی نیز میباشد و
مخصوص بلاد هند بسیار سرخ رنگ و ثمر آن بشکل بلوط بزرگ و مغز آن سفید و کهنه آن مایل بزردی و درخت بسیار ما نند مغز بادام و بر
بالای آن پوست نازکی سرخ مایل بسیاهی و بالای آن پوست صلب مثل جوزی تنگ بعد کمال رسیدن بشکنند مغز آن را تناول نمایند **طبیعت**
آن گرم و تا آخر اول خشک است اکل آن جمیع اجزای درخت آن با احسان و برگ قوت تابنده قوت تجفیف مخصوص پوست بیرون آن
و جفت ما بین مغز و پوست مسدد آن در غایت یبس **افعال و خواص آن** بهی و مقوی معده و حرارت جالینوس زیاده کننده جوهر دماغ و تشهی
آن با انجیر و سداب بعد طعام جهت سموم بارده نافع جهت گزیدن عقرب و رتیلا با عسل جهت سرفه مزمن و با شکر جهت سرفه
و امانت و اخراج نفث صدریه و تقویت باه و بود او آن با فلفل در تفتیح نزله بارده و ملوس بینه و تشنج و با میوان جهت ضعف ان
و نزال گرده و در سلسل البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته پوست آن با پیه خرس و با پیه خوک جهت داء الثعلب ساییده با
با روغن زیت بر یافوخ اطفال شیرخوار جهت منع از تحیر چشم و سیاهی حدقه و موی پلک ایشان نافع و گویند گذاشتن چهار عدد آن در چهار رکن
خانه و همچنین با خود نگاه داشتن آن مانع گزیدن عقرب است و چون تخ آن بخایند و در چشم جهت علت قرنیه گذارند نافع و مغز آن اخلاط مفرط است و اکثار خوردن
آن مولد ریاح و تهیج معده و مضر معده و مهیج قی و مصلح آن در سرد مزاجان با عسل و فانیذ و در گرم مزاجان سکنجبین و جلاب و قدر شربت آن سه عدد
با محمودی و غیره مقدار آن تا سی عدد و مصدع و مصلح آن فانیذ و جوارشات و بدل آن حب الصنوبر و مغز گردکان مقدار شربت آن ...
... نیم و دو من آن گرم و خشک در دوم جهت سرفه بارده و درد سینه و جگر از برودت باشد تدهین آن جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع
و مضر معده مصلح آن ... و پوست ... آن در غایت قبض و در مالش آن مانع اسهال است و جفت آن بر ستور **بندق هندی**
ریحان ... **ماهیت** آن ثمر درخت عظیم هندی است از فندق بزرگتر و پوست آن تیره مایل بسرخی
و ... مانند پستان ... آن ... سرخ تیره رنگ اندک شیرین بسیار ... و چون خشک و کهنه گردد ... آن
و در زیر آن نیز اندک پوست جبلی صلب ... بالای آن و در جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین و مستعمل پوست
ثمر است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و با فضله اعصاب و اعضای ... و دفع سموم و
... با شربت سکنجبین نافع قولنج و ... آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا ... و اسهال ...
... آورد و ... کرده ... جهت صداع و شقیقه ... و لقوه و فالج و صرع ... شم ...
... آن جهت ... ام الصبیان و ضماد آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا ... سریع الانتقال ...
آن ... چشم و چون ... و ... آن جهت ...
و ... آن جهت اخراج جنین ... مقدار شربت آن نیم مثقال ...
آن ... و اسهال بنهایت سریع ... سکنجبین ...
... مقدار ... اخلاط ... باشد ...
نخ نیخ تا ... بسکون نون ... معرب بنگ فارسی است و بعربی ... و بیونانی افیقون ...
و بهندی ... آن ... برگ ... بسیار ...

و در عرض و طول از آن بزرگتر و بسیار سبز مایل بسیاهی و بغایت خوشبو طعم آن تند اندک تیز شبیه بطعم زنجبیل و بوی تیز شبیه بوی [illegible] غلیظ و براق

و نبتی مانند [illegible] و ثمر آن [illegible] شبیه بشکل نار و [illegible] در طول و شاخهای آن یکی زیر دیگری و در تحت اوراق و مملو از تخمی شبیه به [illegible]

ریزه تر از آن [illegible] و آن سه نوع می باشد سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه تخم ریحان اندک سیاهی و از تخم ریحان کمتر و گل

سرخ آن مایل بسرخی و تخم آن شبیه بتودری و گل سفید آن مایل بسفیدی و سیاهی و کثافت برگ آن کمتر و بهترین نوع اول است و غیر مستعمل است [illegible]

رسوم که سفید باشد مستعمل است و نسبت بدو کمیاب است و بعضی بجای آن سرخ آنرا استعمال می نمایند و بعضی اطبا تازه آنرا با تخم آن کوبیده عصاره آنرا گرفته در آفتاب

خشک نمایند و عند الحاجت بکار می برند و بعضی آنرا کوبیده با آرد گندم داخل کرده اقراص ساخته خشک نمایند و قوت آن تا یکسال باقی میماند و بعد از آن ضعیف

میگردد طبیعت سیاه آن سرد و خشک در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از آن کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی در اول سوم افعال و خواص آن تمامی

[illegible] و سیلان رطوبات و [illegible] و مسکن اوجاع گوش و مخدر و سموم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضا و رادع و تجفیف

و مسکن صداع [illegible] عرق النسا و نقرس ضماد عصاره آن با روغن گل جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با شراب جهت نقرس

و ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کندن موی مانع روییدن آن است و تکرار عمل و مطبوخ آن با سرکه و ثلث آن افیون جهت [illegible] و طلا

رماد آن با دارچینی و [illegible] عسل جهت [illegible] و معده و فتیله آن با انجبار جهت بواسیر و امراض مقعده و چون برگ و شاخ تازه آن در [illegible] طبخ دهند تا

[illegible] باعث اختلال عقل است [illegible] و خوردن سه چهار عدد برگ آن با شراب جهت نوع تب که با حرارت و برودت [illegible] و تسکین وجع عظام

و بخور آن جهت جرب و زحمت و کرم دندان و قطع نزف الدم و آشامیدن شش قیراط از تخم آن با [illegible] تخم خشخاش و ماء العسل جهت سرفه و قطع

نفث الدم و نزف الدم از جمیع اعضا و رحم [illegible] با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن و شراب آن با طلا که نوعی از شرابست جهة اکله [illegible]

و طلای [illegible] آن با زرده تخم مرغ [illegible] جهة منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهة [illegible] خصیه و ضماد برگ [illegible]

[illegible] تخم مرغ جهة تسکین وجع [illegible] و افیون [illegible] حب ساخته بقدر یک [illegible] خواب [illegible]

[illegible] دندان کرم خورده [illegible] جهة [illegible] و تخفیف رطوبات [illegible]

[illegible] جهت درد دندان نافع [illegible] افیون [illegible] و جنون [illegible]

جالینوس گفته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وخناق [illegible] علاج آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

آن [illegible] جهت درد گوش [illegible] تخم

[illegible]

[illegible] لغت یونانی است [illegible] و اوراق [illegible] بفارسی [illegible] یونانی

بنطافلن یعنی پنج برگ و خمسة اوراق و بنطافلون یعنی پنج برگ و ذو خمسة اقسام و بعضی بنطافلن یعنی ذو خمسة اجنحه نامند و ملینات و دیگر نیز آمده و معنی آنها [illegible]

ماهیت آن نباتیست شبیه به [illegible] و شاخهای آن باریک بقدر شبری و برگ آن شبیه به برگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد
بسیار و بعضی زیاده و کم و دندانه دار و برگ آن [illegible] و گل آن مایل بسفیدی و زردی [illegible] که گل آن مایل بسرخی و ازرقیت
است و برگ این شبیه برگ [illegible] و از آن ریزه تر و چون بدست بمالند بوی آن [illegible] شبیه [illegible] نبات آن قریب به [illegible]
آن [illegible] بنطافلن [illegible] نبات این [illegible] و شاخهای این [illegible] صلابت [illegible]
نسبت [illegible] نزدیک بماست و بیخ بنطافلن مایل بسرخی و طویل و غلیظ [illegible] حدت و حرافت [illegible] جمیع اجزای آن در حرارت و
باعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم گرم و در سوم [illegible] افعال و خواص آن [illegible] تریاق سموم [illegible] آشامیدن [illegible]
برگ آن [illegible] بآب باران [illegible] بالعسل [illegible] آن [illegible] حمی غب غیر خالص [illegible] نافع [illegible]
[illegible] برای حمی [illegible] چهار برگ [illegible] و برای حمی غب سه برگ [illegible] و برای حمی نایبه دو برگ و برای حمی یوم یک برگ تازه آن و چون
[illegible] یک شاخ [illegible] مداومت [illegible] عصاره برگ آن جهت [illegible] قطع نزف الدم
باطنی [illegible] ظاهری [illegible] برگ آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر [illegible]
نزف الدم [illegible] جراحات تازه [illegible] برگ آن [illegible] خواب [illegible] برگ آن جهت [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] نمودن آن مقدار [illegible] عرق کند [illegible] عصاره بیخ آن جهت منع اسهال [illegible]
[illegible] مثقال آن جهت سموم [illegible] نافع [illegible] بیخ [illegible] مطبوخ آن [illegible] جهت [illegible] و تحلیل [illegible] اورام [illegible]
[illegible] آماس [illegible] دمیلات [illegible] و بواسیر [illegible] بیخ آن [illegible] ثلث آب [illegible]
جهت [illegible] حلق [illegible] آن [illegible] جهت تسکین [illegible] و شرب آن جهت منع اسهال [illegible]
[illegible] نافع [illegible] مطبوخ آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] مثقال [illegible] تریاق [illegible]
بنطافلن [illegible] هندی [illegible] آن [illegible] گل آن [illegible] اهل صناعت [illegible] گل آن سرخ [illegible] گل آن سفید [illegible] بسیار
[illegible] شاخ [illegible] برگ شبیه برگ [illegible] و بسیار [illegible] شاخهای باریک
آن [illegible] شاخ بسیار باریک [illegible] برگ بسیار کوچک [illegible] شاخهای باریک [illegible] باریک [illegible]
[illegible] آن [illegible] بسیار [illegible] و بعد رسیدن [illegible] و ساقهای گیاه آن [illegible] و اهل هند [illegible] برگ آن
[illegible] استسقا و قولنج [illegible] نافع [illegible] برگ آن [illegible] گوش [illegible] نافع [illegible]
[illegible] گردد [illegible] چون [illegible] برگ آن [illegible] برگ [illegible] حب [illegible] گردد [illegible] چون با
برگ تنبول بخورند [illegible] در روز [illegible] آن [illegible] نافع و مجربست و چون براده حدید [illegible] روز [illegible]
[illegible] آن مقدار [illegible] چهار انگشت بالای آن [illegible] آفتاب [illegible] تا چهل روز [illegible] آتش [illegible]
[illegible] برگ [illegible] حب [illegible] جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قولنج [illegible]
نافع [illegible] تخم آن یک درم [illegible] آن آشامیدن جهت استسقا نافع [illegible] نفخ باد [illegible] جهت [illegible]
[illegible] یونانی [illegible] ماهیت آن گیاهیست [illegible] بلندی آن یک شبر تا یک شبر و نیم با شاخهای باریک
بسیار [illegible] ساقهای [illegible] برگ آن شبیه برگ [illegible] برگ آن [illegible] تر و بزرگتر

دیده و گوشت آن بامک برآمده و فی الجمله مشهور بر شکل میان آن شاخهای باریک سته و بر سر شاخی یک گل کوچک خوشبوی سفید رنگ و
در کوهستان نیپال نوع آن نیز میشود و لیکن گل آن از گل کوچکتر و زرد رنگ می باشد و من شنیدم گل لاجوردی رنگ خوشبوی آنست که سفید و
فاسد شده باشد طبیعت آن در اول سرد و در دوم تر و بعضی در اول سرد و تر و بعضی در اول گرم و تر نوشته اند افعال و خواص آن قابض جهت خصوص
مقوی باشد در معده و امعاء و مسکن عطش و حدت خون و جهت حمیات حاره و خفقان و غشی با ماء الشعیر و تحلیل اورام لطیفه و صلابت صداع حاره
و صرع اطفال و نزلات و زکام و سرفه و خشونت سینه و حلق و خناق و ذات الجنب و ذات الریه و جهت معده و کبد و طحال و ورم معده و حرقت
مثانه و بول و جهت باسر آن و در رو گرد و بستر او و لطوخ او و ضماد او و بوئیدن تازه آن منوم و مداومت آشامیدن آن چند روز سه روز تا چهار درم
بطریق سفوف با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب و استعمال سائیده آن با مغز ... سرشته
باشیره گفته اند جهت تپهای مرکبه ... گویند گل تازه آن را در سرسام منوم است و نطول طبیخ آن با بابونه جهت تسکین وجع و انزال حرارت
و جهت سرفه ... نافع و ضماد بسیار نرم سائیده آن با سرکه جهت صداع از مرض حاره معده و کبد و سائر اورام حاره و
شقاق و ورم مقعده مقید المضار اکثار آن مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب و تپهای حاره و بعضی ... مقدار
... آن منوم ... و بوئیدن آن باعث زکام مصلح آن ... و مرزنجوش بدل آن نیلوفر و برگ خبازی و در سرفه گل
گاوزبان و بوزن آن اصل السوس مقدار شربت از جرم آن تا پنج مثقال و مطبوخ تا ده مثقال و گفته اند بنفشه را چون با دواهای عاصری یعنی
دوائی که فعل آن بعصر باشد مانند هلیله مرکب کنند باید که مراعات آن نمایند که قوت یکی مصادم و مثل قوت دیگری نگردد و نیز بسیار باید که جوش ...
زیرا که جوش بسیار مبطل فعل آنست استعمال آن با شکر مقوی فعل آنست در اسهال ... منفعت آن استعمال مطبوخ آن سکر ... معده
... با ... ضماد ... خیار ... سیاه ...
... بنهایت ... آن جهت اورام حاره و
التهاب معده و حرارت چشم ... معده ... آشامیدن شراب مربای آن یعنی گلقند گل آن جهت ذات الجنب و ذات الریه
و تسکین التهاب ... و روغن آن ... منوم و جهت جرب و جراحت ... خشکی سینه و سرفه و ... کردن اعضاء و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر
آشامیدن ... آن بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن با موم بر سینه اطفال جهت سعال بنهایت نافع و مؤثر و قطور آن در احلیل جهت
حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن جهت درد سر حار و بیخوابی مفید ... جهت سعال مزمن مجرب و جهت ... را و یا ... را با روغن
بنفشه آلوده بر مقعده و ضماد نمایند ... بدل آن روغن ... و طریق گرفتن روغن آن ... چند نوعست یکی آنکه با کنجد ... یا بادام
... کرده مکرر با آنکه خشک کنند و گل آن تجدید کنند تا آنکه مغز بادام یا کنجد رنگین شود و برنگ آن پس هر وقت که خواهند کوبیده روغن آن را
بگیرند و دیگر آنکه گل بنفشه تازه را در روغن کنجد و ... استعمال ... آفتاب گذارند و بعد از چند روز صاف نموده بنفشه تازه کنند
تا رنگ و بوی بنفشه ... شراب ... آن ... ست از برای سرفه ... ذات الجنب و ... گرده
مفید ... و ماهیت آن ... شبیه ... ازان ... لیکن ...
... طبیعت آن سرد و خشک ... افعال و خواص آن جهت ... و اسهال و ... آن جهت ... نافع
... ماهیت آن ...
... گویند ... آن ...
... و ... آن ... طبیعت آن گرم و خشک ...

افعال و خواص آن از عطریات است مقوی معده و جگر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول و قطع اسهال صفراوی و غثیان حادث از برودت و نشف رطوبات شربا و ضمادا و آن جهت تحلیل طحال و تجفیف رطوبات طلاء آن مانع عرق و خوشبو کننده آن و قاطع رائحه نوره و منقی جلد از رطوبات سخت آن متعدد از شربت آن تا پنج درهم بدل آن آس است و من الفضم با هم حده و نون مشدده و در اصل اسم خمر غلیظ است بلغت یمن مشهور و معروف و معهود بوده است با تفصیل اطلاق مینمایند بر ثمرے خاص و برای حرمت آن ترک کرده این را بجای آن می آشامند ماهیت آن ثمر در حقیقت کوهستانی که در جبل یمن و نواح آن و ملک حبشه و در تناویه که جزیره ایست از جزائر زیر باد است و هم میرسد تخم آن را در زمین میکارند و در سه که بزرگ ماه رومی اندر میرسد و فصلی و غیر فصلی میباشد یعنی هم خودرو جنگلی صحرائی و هم مزروع بستانی و درخت بسیار خوب بعمل می آید که شاخهای باریک بسیار از آن می آید و گلهای ضعیف نا کاره آن را دور کنند آن را آبیاری می نمایند غیر آن بحلاق مینمایند بهترین بستانی آنست که در بیت الفقیه از زمین یمن و شود و آن انهای اسبز متوسط و کوچکی بزرگی و خوشبو بوده که گویند و آن چرب میباشد و خوش طعم و رائحه و درخت آن یک ساق اروبه بطری گشت ابهام و بلند آن و ذرع تا سه ذرع و دست میرسد شبیه به بت زعرور و گل آن سفید زنگ و ثمر آن در غلافی سیاه در رنگ شبیه به حب الغار بزرگی فندق کوچک و پوست آن نازکتر از پوست آن هر دو اندرون آن دو مغز و در وسط هر مغزی شکافی مانند شکاف دانه گندم و جهت خرما و لیکن زیادتر از آن مغز و اندک مدور تر و از بیشتر خرما و کرچکتر و سبز رنگ و در جوف آن پرده و نازک بچیده و اندک تلخی و بهترین آن تازه و نگین سبز رنگ یمنی آنست که در رنگ آب مایل بسرخی و سیاه آن بسیار تلخ و بدطعم و بتازی آن سفید بزرگ و بسبکتر از یمنی و جبشی و پوست تازه آن با اندک رطوبت و چسپندگی و حلاوت و عفوصتی و چون خشک گردد و حلاوت آن کم و در قوت رفته زائل میگردد و گویند سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابوالحسن شاذلی رحمة الله تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او بسبب کثرت شب بیداری و ریاضت کسل مانده و خشید و اتفاقا وقتی بعضے ثمر آن یافته خورده و رفع کسل و ماندگی ایشان شده و از آن پس او دیگران گفته ایشان نیز خورده نفع یافتند پس خود گفتند حکیم بود که آنرا مجب شراب و آب مجب ساخته آن را اجیا شاید پس حیوان سوء را در آب مجب شراب و آب مجب می آشامند باعث نفع کسال و ملال ایشان میشد پس رفته رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثر مجاورین و لیکن اهل هر بلد مجای بجری خاص اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن که قشر آن نامند مخصوصا آن را در آب بسیار جوشانده صاف کرده گرما گرم و نیم گرم پیالهای بزرگ پیش از طعام و اکثر بعد از طعام می آشامند و نوع بسیار تکان و مانند طعم آن مایل به شیرینی و عفوصت میباشد و خصوصا تازه آن اهل مکه معظمه و مدینه طیبه زادهما الله تعالی شرفا و تکریما و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان و فرنگ تخم و مغز آن را بعضے خام و بعضی نرم بریان که بخوبی رنگ گردد و بعضی بریان کرده زیاده خورده بعضی نیکو و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده و بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضے متوسط و بعضے صاف کرده و بعضی صاف ناکرده و با شکر و نبات یا قدرے شیر و نبات می آشامند چنانچه به تفصیل در قرابادین مذکور شده و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر محمد معالج الدین محمود شیرازی در آخر رساله افیونیه خود در بیان قهوه نوشته که سرد و خشک در درجه دوم است جهت آنکه در آن کیفیتی غالب مر طعم و رائحه آن نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید و به تجربه یافته اند که سرد است آن بسبب حال افراط در رسوم و قیاسات و غلبه هر یک از برودت و یبوست نیز و تکرر موقوف بتامل است میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که تجربه حقیر یافته که سرد است آن در درجه اول خشکی آن در درجه دوم است و حکیم ملک الدین یزدی نوشته است که بعضی از اوقات خواص ادویه بران رفته اند که برودت آن در اول و درجه ثانیه یبوست آن در ثالثه است و سبطه آنکه از افراط آن یبوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بهم میرسد شاید بر آن نیز و شیخ داود انطاکی گفته که گرم در اول خشک در دوم و آنچه شیوع یافته که سرد و خشک است نه چنین است جهت آنکه پوست آن تلخ است و هر تلخی گرم است و لیکن که پوست آن گرم باشد و مغز آن معتدل یا سرد در اول و آنچه دلالت بر برودت آن میکند عفوصت آنست و تجربه رسیده که جهت تجفیف رطوبت و سرفه بلغمی و نزلات و تلطیف مدر ادرار بول و حیض و امثال اینها نیز دلیل حرارت و یبوست آنست و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل و خشکی آن تا اول و بعضی گفته اند در خشکی آن گرم است

ازان باشد مولف گوید شاید کرم کرمسا قوی باشد خصوص تازه آن بهت آنکه زان دو چیز دست یکی لطیفت هوائی حار رطب و دیگری کثیف ارضی بارد

یابس که بجزو اول افعال و آثار حرارت تفریح و تلطیف و تفتیح و تنضیج و ادرار و تلیین و غیرها ازان صادر میگردد و بجزو ثانی افعال آثار برودت و یبوست

و تسکین حرارت تشنگی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و دیگر منافع و غیرها ازان ظاهر می شود و هرچند تازه و تر باشد آن

جزو اول ازان زیاده و غالب تر و چون کهنه گردد به تدریج کم و زائل میشود چنانچه آن چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زائل میگردد و بمقدار بریان

نمودن آن بالکلیه تازه و تر آن خصوص نشر خام آن ائل بحرارت و یبوست که کهنه آن خصوص بریان آن بارد و یابس و هرچند که تر گردد و زیاد

بریان نمایند ببرودت و یبوست آن می افزاید افعال و خواص آن انچه اطبای مذکور بیان نموده اند آن ست که شرب آن مطبوخ آن منفتح سده ها و مفید و زهیر است که

دارد و مسکن و جاع و ثوران غلیان خون و حدت و لذع صفرا و سوداء محترق آن مرقق و منضج اخلاط و غلظت آنها ست لهذا در حمیات موبه صفراوی و دمویه اواو

خصوصا در اوائل یعید و بعد بحرانیه نیز بعدی و دلع مقید است نشر و سوی و یرقان که سوداء شد و طحال و دیر بول و مجفف رطوبات و جهت سرفه بلغمی و نزلات

و دفع عیا و تقویت معده و اکثر انواع صداع و دوار و مالیخولیا خصوصا احتراقی آن انچه سبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد بجهت تلطیف و تحلیل آن اخلاط را

و دفع حصول بخور آن گفته اند و باسیر انافع است و ضماد آن با عسل جهت جرب و غث و مدر و فتق و لعوق آن با عسل جهت سرفه حار و طب حکیم میر عماد الدین محمود فرموده اند

لذا کم رانیز نافع باشد بجهت همین علت نیز سرفه بلغمی و نزلات رخاوت معده را بتخفیف رطوبات خصوصا بکار آنکه بن بلغم و سعال را خصوصا نیم بریان

آن و کثرت نوم و تشنگی و صداع بران برد و اکتفا نمودن بطعام و شراب اندک از آنکه موجب ضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع اعیاء ماندگی

و کلال و ملال و اسقاط حرکات و مشقت ها می نماید و بعضی از اعیان و معاریان بر شرب آن این رباعی را در مدح آن گفته اند رباعی

راحت قهوه رمح فزا و کسل کسل ＋ آرام جان و قوت عضا و قوت دل ＋ تفریح حتاع جوانان با رسا ＋ تفریح بخش تا طیران اهل عمل ＋

و دیگری این فرد گفته است قهوه حمام سفر و لح تا زیتر باک ＋ آمد ایشان که بباید تن و توان و از مضار آن آنست که کهنه آن صداع می آورد

و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و لع شهوت با و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا و کابوس و خشک نمودن الات تنفس و درست

و مولد بواسیر است بالجمله مفسد المزاج و مرطوبین اصحاب غلبه اخلاط فاسده و را بسیار مضر و بعضی نظر فا در مذمت آن گفته اند **بیت**

آن سیه که نام او قهوه است ＋ مانع النوم و قاطع الشهوه است ＋ و ا اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کرده و سیاه شده آن باشد نه خام

آن خصوصا قشر آن که بعضی بر نهند شاید محرک باه و هاضم طعام باشد و بکمن که وجه ولوع اهل یمن با شامیدن آن بالای طعام همین بوده باشد و وجه آ

این گفته اند که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوه های گرم ست و محرر گوید حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین در

منافع و مضار آن بیجاست اکثر بعادت و قوت حرارت برودت مزاج قلت کثرت آشامیدن آن می گردد و هیچ یک کلی نیستند و بیان وجه

هر یک منافع و مضار آن طولی دارد و مقام گنجایش تفصیل آن نه دارد و میرزا قاضی نوشته اما آنچه که مزاج ایشان گرم باشد این دو سبب که حرارت

را کم می گرداند و بسبب کمی حرارت رطوبات کم تحلیل میرود و لهذا آنکه دوست که ایشان را خواب می آید و واز انجمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال

حرارت داشت بدان سبب تیرها خواب نمی کرد مانند کسی که سرسام داشته باشد اضطراب میکرد چون دو سه شب قهوه مداومت نمود او را خواب آمد و آن

علت زائل گشت و چون قهوه مقوی قلب است اگر با مروارید استعمال نمایند اولیست خصوصا در حمیات حادی بعد از بروز جهت آنکه مروارید دادن حتما بدل

نفعی تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند طاقه در حین طبخ در آن انداز بسیار نیکوست و چون مسافر در وقت فرود آمدن

هم منزلی بعد تعب و مشقت بسیار و بعد از خوردن مفرحات رفع تعب کلال و ملال باعث تنگی طبیعت آشامیدن چند فنجان آن و گفته اند تا بخسپد

و در وقت احتلاء از غذا مکرر نباید آشامید بلکه صبح از یک غذا بسیار تا نساکه بالفعل در عرف عوام مشهور به تحت القوه خورده و بالای آن چند پیاله بیاشامند

و اگر خواهد بسبب استعمال افیون و افیونیات شب نشینان آخر روز با بعد از نماز عشا خصوصا در تقریب شب چند پیاله بیاشامند دفع آنها نماید و

کنند و از شیاف آن تحلیل ورم الصاق و ثنایات و کلف بشستن آن این است شیخ داود انطاکی نوشته شخصی که از دو مثقال آن بخورد نشاط و رفع کسالت

و آنچه ذکر کردیم نماید و گر شیرینی بوده و روغن پسته و روغن بسیار آن بخورند و قوی باشیر بخورند و این خطا است و خوف احداث برص است و محرق کرمیه

و بهترین مصلحات آن کاهو و رازیانه آن الملیسب لذید میگردانید و کرده و بر زراندکه بسیار زهر شب است پس مار عفران سنگی بفتح باء فارسی و سکون

نون و کسر سین مهمله و سکون تاء و چهار نقطه هندی و کسر کاف و سکون یاء و جنس سنگی نیز نامند یعنی درخت جنگلی پریشان نیز از کبیر بفتح بای موحده

بزبان هندی جنگل جهنکی نیز باین نام است ماهیت آن نباتی است بهندی این شجر گیاه با شاخهای بسیار باریک بسطبری انگشتی و انبوه

بر شاخهای شستن بر شاخهای بسیار باریک برآنها برگهای که چکیده تمره شبیه برگ حنا بعضی کوچک و بعضی اندک بزرگتر و عریض تر و کوتاه تمامسان

ثمر آن تا بکمال شبیه بعنب الثعلب اندک از آن بزرگتر و رنگ سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و طعم غالبی و در جوف آن تخمهای ریزه و سبز رنگ

نبت آن کنار آبها طبیعت آن تا بزرگ گرم و خشک باشد افعال و خواص آن چون برگ ثمر آن از نرم بسایند و بر شکم مستسقی

نا برجا که و یا گرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برگ بید انجیر را نیز گرم کرده بگذارند و یا پارچه بر بندند و تمام شب بگذارند چنین تا سه روز گرفته ادرار را

قوی آورد و استسقاء را نافع و شاخهای باریک آن بارها بسایند و جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن هم استعمال نمودن چنین نیز مفید بپالنه بفتح

بای فارسی و سکون نون و فتح یاء مثناة تحتانیه والف و لام و هاء است آن ثمر است بهندی تیتر آلوی و طعم آن بعضی چاشنی دارد و بعضی

اندک به ترشی و در جوف بعضی تخم و شش تخم کوچک و در جوف بعضی یاده تخم است آلو که در آن یک تخم میباشد و درخت آن بعضی قد آور و بعضی بخیار

تیز شدید و رخت آلو در برگ و شاخ و شاید نوعی از آلو باشد که در ملک بنگاله بسبب غلظت هوا و آب چنین میشود و باشد و چون ثمر نخته آن را خوب تجربه

تامل نماید باید آن را خوب بمالند تا نرم شود و تخمها از تخم آن جدا گردد و بس بکنند آن را از ترشی و عفص میباشد افعال و خواص آن مسکن صفرا

و مهیج تلطیف صفراوی مزاجان را نافع و بلغمی مزاجان را مضر و صورت تمی خصوص انجیر آن با آخر موسم در بنگاله و حوالی سیر آن میرسد درختش از ثمر کوچک تر

و شیرین تر است **فصل الباء الموحدة مع الواو** بورق بضم با و سکون واو و فتح را و مهمله و سکون قاف معرب بوره فارسیست و بهندی

و بارئی لون نامند ماهیت آن نمکیست که در زمین شوره زار متولد میگردد و از آب نمک انواع میباشد معدنی و مصنوع و بهترین معدنیست

که از معدن آن آورده باشند و این اصناف الوان میباشد بعضی سفید بسیار و طعم آن شور باشد و این را ارمنی نامند جهة آن از ارمنیه

آورند و اعلی موجود و اصناف است بعضی سرخ رنگ این را نطرون نامند بهترین این مصری سرخ و نرم باشد و یک قسم آن کوتی است و

اعجب بصفا بگی این معروف به بورق انجار این است جهت آنکه خبازان آن را در آب حل نموده بر قرص نان می‌مالند و بر تنور میچسبانند باعث سفید

و رونق نان گردد و بعضی ابو بورق الصناعه نامند و آن سفید بسیار نمکین است و در گران در تصفیه طلای نقره مستعمل از هر جهت آن را بسیار بصفا و جلا میسند و بعضی

بسیت این نهایت صاف و سفید میباشد آن را از افریقیه می‌آورند و این جلاترین اصناف است بهترین این صنف سیاه آن کی قسم سرخ المنفعت و نفس

نمک الذاع است که بصورت مانند کشمش باشد و این نیز از جنس ملحست و تنقیه للاردی داز بورق سبک تر است آنکه بهری بورق بهکاسب

کبیر الجرم شبیه آب گندم خالص بوره زبدی نیم بارامیت و حمرت است فرق میان آن بوره و بوس فند و البورق آنست که زبد البورق بسیار سفید نمکین تر و

بامک تر دی میباشد مخلات آن ماهی مصنوع آن پس نمک را از بوره شکست به ساوی الوزن شود و تصفیه آب محلول تقلیه نمود و آب حاصل کرده

بسیار بران نخته آتش طبخ میدهند تا آنکه منعقد شود و با زانخت میباشد و سنگ از زیر نیم العکس و صکی میدانچه از درخت غرب بعمل می آید و در رنگ آب برگ آنرا نیز جو جا

تا تلیط گرده و قرصهای ساختند این بسیار سفید اکلی سیاهی و ملوحت میباشد و این کیاست و بورق النعوب نامند بهترین جمیع اصنافات

ارمنی با و صاف مذکور است و تندترین همه زبدی است **طبیعت** آن گرم تا آخر سوم و خشک تا اواخر آن نطرون و بورق کمتر بهی درجه

تا اوسط چهارم **افعال و خواص** آن محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و اقسام آن ارمنی آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع

قولنج و تسیج باد و مقام سموم و نهالی و دیا و ذنیه مناسب جهت سرفه بلغمی با عسل و آن نزه کرمانی و ما پران با طبیخ زوفا یا جاشا یا سداب یا
عنبت و امثال آنها جهت تحلیل ریاح و تسکین مغص مفرد او با طبیخ انجدان جهت منع مضرت نحاس گرم کار و تحلیل خون منجمد در معده و یا با آب شراب
ات طبیخ و با ادویه حابسه دیدان باعث اخراج و قوت فعل آن نهاد و چون بجوشانند آن را و نیم رطل آب بنیاد از ده با آتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب کمتر و
و ربع رطل باقی ماند عدس ان ریزند و بنوشند جهت قولنج ریحی خصوص که عارض گرد و گداز نده گان نقره و سرب را و با بنفشه و صمغ عربی
مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم معده با زیره کرمانی و مثل منفخ جهت منع خناق عارض از شراب قطره قطره مطلوب آن با آب شراب رفی و دیگر جهت
دفع اوجاع و تفتیح سدد و ودی قطع رطوبات جاری را از ان با سرکه جهت تغییر چرک آن عزر آن با خل جهت بتقاطر در حلق مانده
و کحال آن با عسل جهت حدت بصر و ضماد آن با پیه الاع و سرکه با پیه خنزیر جهت رفع سمیت گزیده سگ دیوانه و با صمغ البطم برد با میسل جهت
انفتاح نهار یا با نجیر جهت استسقاء و ضماد آن با تیره طبیات جهت رفع هزال و خراز و حکه و جرب قابی که در ان کردن میل ابیض خلعت نمود باشد
نرم نمائد نمذ الت برالتوای عصب نیز نافع و طلای آن با روغن با بونه جهت فع عرق و تنهائی جهت فع عرق منتن تنهائی جهت نیکوئی رنگ
رستن موی زهر عضوی که خواهند و مداومت استعمال آن سیاه کننده بان و در هم آن باشد رهم روغن نبق بر ذکر و اطراف آن جهت تحقیق انعاظ و همین
دلوکی است و هم چنین عمل با لیلان آن با روغن بر شکم و نبات تهیگاه و نیز و آتش نشستن گیسک ورت شکم او باعث قتل و اخراج آن هو با و تان تخمها
طلا با لیلان آن بر بدن جهت حمیات و در هنگام برودت قشعریره و نشستن نزدیک آتش التعقیع و با مراهم جهت جرب و حکه و برص و بستن سر
با ب طلاء آن جهت حرارت و درجه آن جهت نفع رطوبات ترشح احتباس حیض مفید نفس معده و محرک قی و مصلح آن مصطکی و صمغ عربی مقدار
شربت آن از یک درهم تا دو درهم و از قسم سرخ آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن یک ونیم آن نیم آن تمک و بعضی بضعف وزن آن
قطران و بعضی بوزن آن ملح اندرانی گفته اند و پاشیدن آن بر موی باعث رقت آن جهت داء الثعلب و الحیه نافع و چون خواهند آن را بسوزانند طریق
احراق آن است که در کوزه کرده سر آن را الحکم لبته تا آنکه از تمام سرخ گرد و پس از آتش برداشته بگذارند تا سرد گردد و ساییده استعمال نمایند و محرق آن
لطیف تر و حدت آن زیاده و قریب بقوت بورق زرنیخ است بورزیدان بضم با و سکون واو و کسر زا معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح دال
مهمله و الف و نون بعربی مستعجله نامند ماهیت آن بیخ نبات بنفید بحجم و طول انگشتی و زیاده بران و سخت و صلب ظاهر آن خطوط کشیده و باحسن
و بیخ کفته اند که زعل ترستعجله است بعضی گفته اند که آن در روم مستعجله است و بعضی لعبت بربریه را خواستند و بعضی غیر آن بیکستند آن را بهر و ریشه
بدل آن و بعضی مستعجله و بعضی لعبت بربریه را سقرروس مرده و فرق میان ایشان بعدم خطوط مستعجله است و حلاوت بورزیدان بخلاف لعبت بربری
که با حلاوت است و آنکه لعبت بربری گرم است بخلاف بورزیدان و گویند از هند می آورند و با بعضی نبات آن مجهول الماهیه است بهترین آن طریق و صاف
مذکور است و بخلاف آنها زبون لسیار مقیت طبیعت آن گرم و خشک آخر دوم و در اول و سوم نیز گفته اند با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن
با قوت تریاقیت و مهیج باه و محرک جماع و مسکن اوجاع مفاصل و نقرس و فتح سده جگر و سپرز و منقی معده و عصب مفاصل و مسقط جنین و جهت استسقاء و نفع
گرم معده و ازاله اخلاط غلیظه بارده و باذابه و ترقیق و رافع سموم بارده و با نخامیه مسهل سده آبیث با قرد باز جهت بواسیر نافع و مصلح آن
عسل و کرد ل مقدار شربت آن یک مثقال و نیم بدل آن بهمن سفید و گویند بوزن آن و نیم درونج و تریاقیت نیم وزن آن و بعضی ربناد و وزن او و طول است
بوزیدان و بوزرشندی بضم با و سکون واو و کسر شین معجمه و فتح دال مهمله و سکون را راء مهمله و فتح با موحده و سکون نون و کسر دال مهمله و یا ماهیت
آن نبات نیست که برگ آن گیاه و شاقی تعدد و جهت کوچکی و برگ آن ستبر برگ حنا و تخم آن مدور و از شاباهنه کوچکتر و اهل هند بی سنت آن
با ذیم و صور نام ترای و نمیره وزن منیبرای آن مانند برگ گیا و آنرا کوبیده و ترمها آب خشک کرده طراف می برند طبیعت آن در دوم و دراول خشک
و در آخر اول سرد و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن رادع و ملین و طلای آن جهت تحلیل اورام حاره و منع زیادتی آنها و تسکین

و جاع رحم و نقرس و خشونت و خشاب عرق النسا نافع و مل آن با سیاه‌ها ماشیا بعض بست **بول** بفتح با و سکون واو و لام بهاریست شامل ... بهست
سوت و مشهور مشتاب است **ماهیت** آن معلوم است و آن ماهیت مترشح مشهور حیوان انسان است که طبیعت ... کرده ... و تحلیل
دیا قبل و فع می کند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسیار جالی و ملطف و مقطع و بول هر یک از حیوانات بحسب مزاج آنها مختلف
می باشد و بول انسان علاج ... سائر ابوال و مداوات بول حشرگاه است و هر بولی را که بنوشانند غلیظه منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نو اصیر و اکال
و تحلیل ... با سعید و سست و بول انسان جهت قروح عمیقه رطبه و ساعیه و جرب و حکه و خراز و سعفه و آبله ... مع زیاده قروح خبیثه و شور سیر آب
له و بر سیم سیرد و باوره مرکب جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ را طلا بشویند و جهت ... التعلب و غن و تقشیر جلد و سوختگی آتش عسلا و حنا
و تا سیدن آن جهت فساد ... گزیدن جانوران سمی و سموم ... بول خورد و بول ... بقدر و کعت جهت ... سائر ... و ...
بول خورد ... با سستا بقدر و کعت جهت ... نوع ... بدستور ... با دنگ ... قبل ... آن مقدار
و ... جهت ... گرم ... آن در مرض ... استسقا ... آن ... جهت
... جهت گرم گوش خصوص که ... گرم گرده ... بول با روغن ... جهت ورم رحم و با روغنهای گرم ...
... آن جهت ... ظلمت بصر ... بول ... جهت ... گزیده باشد ...
... جهت قطع نزف الدم ... جهت ...
... بول گاو ... جهت قروح اطفال و ... جهت ... بارد و بواسیر و ... جهت ... گوش ...
... آن ... جهت ... بول خوک جهت قطع ... بول ...
گرده ... بعد از ... مثقال ... جهت استسقای ... آن جهت درد گوش
بول ... جهت ورم جگر و سده آن و استسقای و صلابت سپرز و تقویت ... امراض بارده ... آن جهت جراحت گوش ...
و بول ... جهت درد گوش ... تالیل ... حیوانات ... انشاء الله تعالی **بوليطريقون**
... که زمین ... رسم ... حکایت کرده ...
... گیاهی گرد ... سبز ... آن تنها ... مع ... و ...
... حکایت کرده ... کوهستان ... آن قطعا ... سیاه ...
... تر فا و ... بعضی گفته‌اند ... بعضی ...
بعضی گفته‌اند که گیاهی است مخصوص بحبال حجاز ... و ... مجهولة الماهیة است **طبیعت**
آن گرم و خشک ... **افعال و خواص** آن جهت ... جروح و قروح ... و قطع نزف الدم و حمول آن جهت ... حمل
... جهت تحلیل ... بسیار ... آن ... **بولاتوبون** بضم بای موحده
و سکون واو و فتح لام و ضم میم و سکون واو و کسر ... و ضم ... و سکون واو ... لغت یونانیست **ماهیت** آن قسمی از ...
و گیاه آن ... شجر ... و شاخ آن باریک ... برگ آن از برگ ... و ... اطراف شاخهای آن چیزی است ...
کوچک ... ازان تخمهای سیاه رنگ ... سفید و دراز ... آن ... حبال ... رسته ...
... **طبیعت** آن ... گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مجفف ... جاذب ...
... برگ آن بقدر ... جهت ... سیاه ... جهت صلابت سپرز ...

جهت گزیدن هوام و با آب جهت حبس البول و عرق النسا و با خمیر تازه و شبت جهت تحلیل صلابات نافع و گویند هر که به عرق آن را ناشتا بخورد گزند
و ... عقرب ... و گزندگی عقرب ... چون چنین کند باید که تا ... تناول نماید و مضغ آن جهت تسکین وجع اسنان ... و تقلیل آن نافع
گزیدن عقرب ... آن ... مقدار شربت آن ... مقدار شربت آن تا یک مثقال ... مصلح آن عناب بدل آن ... **بلسر**
بضم بای ... و سکون ... لام ... بکسر ... ماهیت آن
... گل آن ... خوشبو و بعد از خشک شدن خوشبوتر ...
جهت آنکه می گویند در جائی ... دو ... در تنگ ... بنات ... و در خامی سبز و بعد رسیدن
سرخ و نارنجی می گردد و ... بسیار و ... اطفال ... آن را بخورند و تخم آنها در ... خلاقی شبیه ... از آن ریزه
... طولانی ... **طبیعت** ... سرد و خشک ... با قوت قابضه **افعال و خواص** آن ... جهت تسکین
... ضعف ... جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن لثه و خوردن آن
... و ... عصاره و تازه آن ... برای ... نافع و آب بسیار
... آن قوی ... و جهت ... نافع و عطر آن ... نهایت خوشبو
... جهت تسکین وجع ... جهت ...
... جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن لثه و عصاره پوست درخت ... جهت استحکام ... آن
... با ثمر ... و پوست درخت و خام آن را ... و در آب ... جهت ... **بو نیتون**
بضم با و سکون واو و کسر ... مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن ... ساق ... تقدیر ... و برگ
... برگ ... لطیف ... گل آن ... تخم آن ... برگ و تخم و عصاره آن است **طبیعت** آن در
دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... ریاح ... برگ آن ... مستقطر ... گرده و
... تا ... جهت تقطیر البول ... تخم آن ... نمک ... جهت تحلیل ...
... آن جهت اخراج ... عصاره آن ... آن ... تازه و ...
... برگ آن تا یک مثقال از تخم آن نیم مثقال ... **بوآل** بضم با فارسی و سکون واو و کسر همزه و سکون یا ماهیت آن
... ملی ... و در ... بالا ... و ساق آن ... گشنی و برگهای
... سبز ... سفید ... ساق آن سفید
... برگ آن سبز ... سبز ... ساق آن سرخ و برگهای برگ آن ... این گیاه ...
... سبز ... **طبیعت** آن سرد و تر ... **افعال و خواص** آن ... جهت ...
... جهت تسکین سوزش ... جهت ...
... **فصل الباء مع العین المهملة** ... بفتح با و سکون ... لغت فارسی است
ماهیت ... فارسی فی الجمله ... سبز ... کوهستان
زمین و خراسان گیاه آن ... و زیاده و کمتر از آن و برگ آن مانند برگ ... کثیر التشریف و ... ساق آن برگی
... سرخ و سفید ... آن ... پوست آن زیاده و ظاهر

آن سرخ تر از باطن آن و سفید آن هم ظاهر و هم باطن آن سفید و بهترین سرخ آن صافی رنگین خوشبوی است که چون بخایند با اندک لزوجتی
و قبضی باشد و همچنین سفید آن و از نواح چین و خراسان آورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و سرخ آن گرم تا سوم و قوی تر از سفید و هر دو با
رطوبت فضلیه و قوت قبضی و تسخین هر دو را گرم و تر دانسته **افعال و خواص آن** بغایت مقوی باه و دل و مسمن بدن و زیاده کننده باه و دافع
نفخ و محلل ریاح و بلغم غلیظ لزج و موافق مبرودین جهت خفقان و یرقان و تفتیت حصاة گرده و مثانه خصوص با ادویه مناسبه و سرخ آن جهت
تقویت باه مانند [illegible] قوی تر و چون آن را در آب طبخ نمایند تا مهرا شود و آب آن را با شکر تا شاب بیاشامند قوی عظیم [illegible] یا با دام و نخود و ضماد آن
با نمک تلخ و عسل بر صورت زنان باعث نیکوئی رنگ [illegible] شستن سر بدان جهت کشتن شپش و خوشبوئی موی و زرچه سفید آن با زعفران
جهت تغییر جسم و خوشبوئی آن [illegible] مضر مغزی و مصلح آن [illegible] عناب مقدار شربت از جرم آن [illegible] استعمال [illegible] از آب
طبیخ آن [illegible] الی [illegible] گری [illegible] و نصف آن لسان العصافیر و موصلی سفید سیاه [illegible] و برادر آن
سرخ آن در [illegible] سفید آن [illegible] و یا ماهیت آن نباتیست شبیه بگیاه [illegible] کوتاه و تر و با رنگ
و خوشبو آن [illegible] موضع سایه دار طبیعت آن [illegible] خشک در دوم بسیار [illegible] **افعال و خواص آن** [illegible] شرب آن
[illegible] الدم [illegible] باشد [illegible] البول نافع مقدار شربت آن تا دو درم و از خاصیت آن آنست که چون [illegible]
[illegible] یا در [illegible] نیز [illegible] از آن تربیت کنند یا [illegible] آن [illegible] بول [illegible]
فارسی و سکون [illegible] و فتح کاف و سکون رای [illegible] و سکون واو و لام ماهیت آن [illegible] بسیار تلخ و تیز و سیاه رنگ
طبیعت آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** [illegible] و جهت [illegible] و بلغمی و حمیات مرکبه و تحلیل اورام و ضیق النفس و [illegible]
نافع [illegible] نفخ [illegible] و سکون نون و کاف فارسی و فتح [illegible] ماهیت آن گیاهی است هندی نبات آن به مقدار [illegible]
و برگ آن شبیه برگ [illegible] تر و برگ ساق آن شاداب و طعم آن اندک تلخ و تیز و سه نوع میباشد سفید و زرد و سیاه
گل سفید آن سفید و سبزی برگ و ساق آن کمتر و گل سیاه آن سیاه و برگ و شاخ آن سبز و تیره و گل بسیار [illegible] گل زرد آن
زرد و برگ و ساق آن [illegible] به زردی مایل [illegible] بسیار [illegible] طبیعت آن [illegible] در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
آشامیدن آب برگ [illegible] گیاه آن جهت تقویت [illegible] قوت باه و دفع [illegible] رطوبات و ضعف آن [illegible] و ورم [illegible]
و جذام [illegible] آن جهت امراض [illegible] دندان و قطور آن [illegible] جهت [illegible] بارده و طلای آن [illegible] جهت صداع و [illegible] داء الثعلب و بهق و برص و جذام
و قوبا و اکثر امراض جلدیه تنهائی بشرط مداومت و [illegible] هر مرتبه و یا با ادویه مناسبه [illegible] داء الثعلب [illegible]
و برای جذام و بهق و برص [illegible] و برای جرب [illegible] هندی [illegible] و بالخاصیه مقلع [illegible] امراض جلدیه است
و گفته اند آشامیدن سیاه [illegible] موی [illegible] است خصوصا نوع سیاه آن و گویند که چون گیاه آن را با نمک بالسویه از هر یک
[illegible] بیاشامند [illegible] قولنج [illegible] ساعت تسکین [illegible] اگر [illegible] باشد و مدت یک اربعین [illegible] خشک و گل [illegible] سنگ
[illegible] و بلیله و آمله بالسویه کوفته بیخته با همه وزن آن قند کهنه سرشته هر روز یک توله تناول نمایند دفع گردد و مجربست و چون یک
توله برگ آن را [illegible] نمک سنگ [illegible] نمایند [illegible] هر چند کهنه یک ساله باشد زائل گرداند و گویند اگر تخم آن را در
[illegible] بخیسانند [illegible] آب [illegible] دهند [illegible] گردد و یک [illegible] سفید [illegible]
گیاه آن [illegible] آن [illegible] گردد آن گیاه را از [illegible] برآورده و در سایه خشک کنند تا هفت مرتبه در
[illegible] تازه [illegible] نمایند [illegible] و یک [illegible] هر روز تا یک هفته بخورند

۱۷۲

جذام و برص را زائل گرداند و اگر تخم آن را با گنجد و شکر هر روز قدری بخورند با صره و سامعه و سائر قوای بدنیه را قوی گرداند و اگر با هلیله و بلیله و آمله همراه
مساوی در یک وزن بیکی در فلفل بخورند قولنج را زائل گرداند **کهولی انوله** بفتح با و خفای ها و سکون واو و کسر همزه و در لغت هندی است
بمعنی گیاه و در هندی بجهت آنکه گیاه آن بقدر شبری تا یک ذرع و برگهای آن ریزه شبیه ببرگ آمله میباشد و در زیر برگ آن دانهای کوچک و شاخه
آن باریک **طبیعت** آن سرد و طعم آن تلخ و زمخت **افعال و خواص** آن قطور آب نبات تازه آن تمامه که معاقا آب از خارج قبل
نمایند و رنابصور و قرح خبیثه چند روز متوالی جهت اندمال آن موثر و ضماد سائیده آن با نمک جهت جرب مفید و به نهلکه جهت فشر
و سقطه نافع **فصل الباء مع الیاء مثناة التحتانیه بیارانگا** بفتح با عجمی و یای مثناة تحتانیه و الف و فتح را مهمله و الف و سکون نون و کاف
فارسی **ماهیت** آن شجیست طولانی بضخامت انگشتی و زیاده بلان و طول آن بقدر شبر و زیاده و نیز و بعضی گره دار و رنگ پوست آن زرد
مائل بسرخی براق و ظاهر آن اندک گره دار و چون کهنه گردد مائل بسیاهی میشود و طعم آن بسیار تلخ و مغز آن ریشه دار و صلب و
از ملک نجام که جنگ نیز نامند و بنگاله و اسلام آباد و از آنجا باطراف می برند و بسیار خورند **طبیعت** آن در سوم گرم و
خشک و بارطوبت فضلیه و منسوب به مشتری است **افعال و خواص** آن دیار برای آن منافع و خواص بسیار نقل نمایند
دو در سرخی باد و ای خاص مستعمل است مدام رفع اصفار البراس جهت در سر قدری از آن را با گلاب سائیده و بر پیشانی طلا مینمایند و
می گویند که فی الفور درد ساکن میگردد و برای ام الصبیان مقدار یک سرخ بیارانگا با یک دانه قرنفل و یکدانه فلفل با شیر مرضعه طفل سائیده می خورانند
و برای بشیاری بیارانگا و زرد چوبه از هر یک یک ماشه با شیر زنان سائیده پارچه را بدان تر کرده سوخته دود آن را گرفته در چشم
می کشند و برای درد چشم و رفع سرخی و جلای بیاض بیارانگا و هلدی و زرد چوبه گرا هار سقمونیا هندی افیون از هر یک یک ماشه زاج سفید دو
ماشه ساعت نجومی کاهل سائیده کحل نموده شیر گرم کرده برای درد چشم و سرخی آن در حوالی چشم طلا نمایند و برای جلای بیاض قطعه
آن با آب در چشم میکشند و ایضا برای درد چشم قدری از آن را با قدری زرد چوبه و قلیلی افیون با هم سائیده بر دو چشم طلا
می نمایند و سرخی چشم را زائل مینماید و برای درد گوش که چرک آن جاری باشد و ورم بادنجان را در حرارت آتش گرم میکنند و میفشارند و آب
آن را گرفته قدری بیارانگا بدان میسایند و صاف کرده شیر گرم نموده دو سه قطره از آن در گوش میچکانند و میگویند فورا درد ساکن می گرداند
و ورم را زائل می کند و برای درد دندان بیارانگا نمک انبر رانی تنباکو و حلتیت بریان کرده خاکستر پوست درخت عشر و پوست درخت بادنجان
دستی ایندی بهلکیا گوندا از هر یک قدری نرم کوفته و بیخته بر دندان میمالند و دهن باز کرده سر را زیر میدارند تا آب رطوبات دفع گردد و برای
پیس که فرنیست لور لکه سفید و جینی هم میرسد دیگر بیارانگا و توتیای هندی از هر یک یک ماشه در روغن گاو خوب حل کرده و اندکی سود
عقدالصدر برای زیادتی شیر زنان بیارانگا یک ماشه سیاه دانه زیره سفید مثقال با آب گرم سوده صاف نموده مع آشامند تا سه روز و برای سوء التنفس
بسر کهنه یک ماشه بیارانگا با پوست بیخ بریاره و پوست بیخ لسکیه از هر یک یک ماشه در هم نموده در سر غلیان مانند تنباکو میکشند اثر نیک ظاهر میشود
با آب بیخ پوست زنجبیل کمر ایندی بهلکیا نیز نامند و شاید بادنجان دشتی باشد بدین نحو که نیم پاو پوست آن را ورم نماید آب خالص جوش
میدهند تا آنکه نیم پاو آب بماند پس قوری نمک را حل آن کرده از آتش فرود آورند و صاف نموده یک ماشه بیارانگا در همان آب
سائیده و در شبانه روز مثل چهار بار چهار گیری که تخمینا یک نیم ساعت نجومی می شود مقدار یک تولد از آن آب شیر گرم نموده می نوشند
و چنین تا آنکه آن آب تمام صرف شود و اگر مرض کهنه باشد و از این مقدار آب زائل نگردد مرتبه دیگر ترتیب داده می آشامند و از برای
نزله اطفال که آن را به هندی ... از آن سل و کمی نیز نامند که در بیماری حبل اطفال صغیر تا دو و نیم ساله و تا سه ساله را عارض میشود و علامت آن
تب و حبس ... افتادن خصوصا پهلوی چپ و نفس بیالا کشیدن و تواتر نفس و نه گرفتن پستان و گریه بسیار و بی قراری

وبی الدم بودن ست چنانچه در رساله طبقه جوکا ذکر یافته مقدار یک رتی پیازانگا با یک دانه قرنفل و یا فلفل سیاه هر کدام که باشد آن را
در زهره خوک تر کرده خشک نموده باشند و بعضی عورات هند چون آن را مستعمل دارند نزد ایشان می باشد باشیر ایشان سائیده می خورند
بیگو بند کمیث الفوتارا سی می یابد اعضاء الغذاء برای تقویت معده و زیادتی اشتها پیازانگا شش ماشه نانخواه و کچیل بادیان بیخ چیته سهاگه
فلفل سیاه نمک ترب نمک سیاه نمک پانکا از هر یک یک توله کهمه سفید ... ترکی ترنج بریان از هر یک یک ماشه کوفته بیخته بآب لیمو تا سه
ساعت کوفته حل نمایند و حبوب می بندند و هر حبی بقدر نخودی و با فادی یک حب تمام با آب نیم گرم فرو می برند و از برای تقویت معده و اشتها
و سرعت هضم یک سیاشه آن و پانزده نانخواه و رازیانه و بابرنگ نمک سیاه و از هر یک یک توله نیمبو کاغذی یعنی کبرا قبطی دوازده عدد عرق بلیغ می نمایند
آن مقدار که آب قدما تمام خشک گردد پس حبوب بسته نگاه دارند شربتی از یک ماشه تا دو ماشه بعد از فراغ طعام روز و شب می خورند تا یک هفته
و از برای تقویت معده و دفع انواع اسهالات و بواسیر و ضیق النفس رطوبی و شقیقه باد و ریاح و قراقر شکم و بالجمله اکثر امراض بارده
رطبه یک جزو آن را با دو وزن فلفل سیاه نرم کوفته و بیخته حبوب بقدر نخود ساخته یک حب صبح و یک حب شام می دهند و
این تجربه رسیده و از برای دفع انواع سفیده خواه محبس باشند یا جاری به عنوان آن تب و یا اسهال و یا هر دو مقدار نیم ماشه آن را با گلاب
و یا با آب سائیده میخورند و از برای بهیقیه رطوبی و تب مقدار دو رتی پیازانگا و دو عدد قرنفل و بست و یک دانه فلفل سیاه نرم سوده
می خورند و اگر قدری تحصیل پیپا ... نمایند بهتر است و از برای تخمه و سوء الهضم یک توله رازیانه را جو کوب نموده در آب جوش میدهند
و صاف نموده مقدار دو رتی پیازانگا در ان آمیخته می نمایند بعد آن آن را می آشامند و برای بواسیر و دفع اسهال رطوبی یک وزن
آن با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده با آب لنکیه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفله ... دو حب صبح ناشتا و دو حب وقت شام
فرو برند بواسیر و اسهال رطوبی حادث از ضعف معده مفید است اخضار کنفس از برای استسقا پیازانگا نانخواه تخم حلبه زیره سفید
عسل سیاه و پوست بیخ بریاره و پوست بیخ کنار جنگلی از هر یک سه ماشه نرم کوفته بیخته هفت حصه نموده هر روز یک حصه نصف صبح و نصف شام
با عرق بادیان میخورند و بجای آب نانخواه و رازیانه و بیخ بریاره و پوست بیخ انار از هر یک چهار توله در آب می جوشانند و صاف نموده بجای
آب میخورانند ایضاً از برای استسقا هفت روز ناشتا بادویه که ذکر می یابد سفوف ساخته با آب سرد میخورند و ادویه این است پیازانگا چهار رتی کچیها سفید
دو ماشه نانخواه تخم حلبه زیره سفید از هر یک چهار ماشه نرم سوده سفوف می سازند و هشت حصه نموده هفت حصه آن را هفت روز ناشتا
می آشامند و می گویند باید که برودی بالای آن دال ماش خشکه بخورند انشاء الله تعالی بدان مرض زائل می گردد و از برای طحال پیازانگا زنجبیل گوگرد
زیره ترنج سیاه و زهره ماهی زرد چوبه سوخته زاج سفید سوخته توتیای هندی سوخته ... سوخته از هر یک ماشه با آب برگ جبر
که به هندی گهیکوار نامند خوب حل نموده به مقدار دانه ماش و نخود حب می بندند هر روز یک حب صبح و یک حب وقت شام و
کبیر را حب نخود ماش و صغیر را حب بقدر نخود ... می دهند و از ترشی و بادی پرهیزی فرمایند ... روغن در طعام آن خیانید و قدری پیازانگا با
سرکه سائیده بر ورم طحال طلا نمایند و از برای دفع پرسوت که آزاری است که بعضی عورات را بعد از زائیدن عارض میگردد
و آن زن روز بروز زرد و ضعیف و لاغر می گردد و اکثر طبیعت او ملین می باشد دو رتی پیازانگا با بست و یک دانه فلفل سیاه و
با دو ماشه گوشت ... که جانوری است ... و دو ماشه گوشت بچه آهو که در حمل مادرش را ذبح نموده و از شکمش برآورده خشک
کرده باشند نرم سوده حب ها می سازند تا هفت روز ناشتا میخورانند و از غذاهای نامناسب پرهیز نمایند ایضاً برای
پرسوت یک مرغ پیازانگا با عنبر اشهب مشک خالص و زعفران از هر یک دو ماشه فلفل سیاه بست و یک دانه گوشت بچه گوشت
بچه آهو که از شکم ... برآورده باشند از هر یک سه ماشه نرم سوده حبوب می بندند هر حبی بقدر ... هر روز یک حب آن را می خورانند

وازترشی ها وای وازاغذیهای بارده پرهیز نمایند و برای دفع سلسل البول پیارانگا دو رتی تا نخود و یک ماشه پوست بیخ بریار و پوست بیخ کنار نرم کوفته از هر یک یک شنه نرم کرده بخته صبح ناشتا سه آشامند و برای نزول آب پیارانگا را با تباشیر سفید سائیده بر موضع ورم طلا می نمایند و بدستور بافلفل سیاه و برای نزول آب و رخفیه شش ماشه آنرا با پوست خطیلرج هندی و پوست بیخ تا توله و پوست بیخ بریار از هر یک شش ماشه خشک نموده باعصاره پوست درخت بکاین خوب حل کرده گرم نموده ضماد نمایند بعون الله تعالی در یک دو یا سه مرتبه زائل میگردد و هم برای ارگزیده فی الفور قدری پیارانگا با شیر درخت عشر که بهندی آکه نامند و شیر درخت زقوم که بهندی تهوهر نامند نرم سوده بر آن موضع طلا مینمایند و قدری پیارانگا را با جدوار مجرب سائیده میخورانند با فلفل نیز الا در جاع سه ماشه پیارانگا را با سه ماشه روغن سرشف یا کنجد خوب حیسوند و صاف کرده تب گرم نموده بر موضع درد می مالند و از مهمای سر بحضور ملای دارند آنقدر جهت او جاع یک توله پیارانگا را با کل وماء و وملیله زرد از هر یک یک توله کوفته در یک آثار روغن سرشف انداخته و شیشه کرده چهل روز در آفتاب می گذارند و گاه گاه بر هم میزنند پس بقدر حاجت گرم نموده بر موضع می مالند و برای تحلیل اورام و غدد و تسکین اوجاع بادوزن آن با فلفل سیاه با آب گرم سوده گرم کرده ضماد نمایند

حب پیارانگا نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس و سرفه و سوزش فم معده و جذام و آتشک و جرب و حکه و قروح خبیثه و غیر آن صنعت آن پیارانگا چهار رتی زعفران و مشک خالص از هر یک یک رتی کافور خالص سه ماشه کاکره سه ماسه اجزا را کوفته بخته سه حب میسازند هر روز یک حب آن را ناشتا می خورند و غذا وقت ظهر بخورند و آب شب تلیه با شکر و اگر مزاج قوی باشد تو ماند نمود وقت ظهر کچری سفیدی می خورند و از حموضات و لبنیات پرهیز مینمایند

پیپل بکسر با عجمیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح با عجمیه و لام بلغت هندی نام ماهیت آن درخت هندی است در جمیع ملک هند بهم میرسد بسیار عظیم و چتر دار میباشد و هنود آنرا تعظیم مینمایند و برگ آن شبیه برگ امرود طولانی و با کنگره کمی و نوک آن بلند تر و تیز طبیعت برگ و پوست و درخت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد پوست درخت آن که خیم باشد جهت تحلیل اورام و زخم ناسور و برگ آن را که بر دل گرم کرده بندند بتحلیل برد و یا پخته نماید و برگ خشک آن که خود بخود از درخت افتاده باشد نرم کرده در آب سرد اندازند تا هفت برگ و آن آب را بنوشند قی موقوف گردد و ثمر آن را بازو و دیمه بیپل بهندی ادار قلفل را نامند بیخ زرین گیاه و بکسر باء و سکون یاء و فتح باء عجمیه و فتح زاء معجمه و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بکسر کاف فارسی و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و باء فرنگی جیسو نامند ماهیت آن بیخیست شبیه بیخ سفید و از آن طولانی تر و سنگین تر و صلب تر و بعضی مائل بزردی و سنگین و بسیار صلب و اندک براق خلالی فی الجمله شبیه باستخوان زرد رسیده و ازین بهترین آنست و از چین و زیر بادات می آورند و گران بهاست خصوصاً نوع صلب سنگین مائل بزردی آن افعال و خواص آن مفرح و مقوی قوی دل و دماغ و باه و جون مقدار قلیل از آن را با گلاب بسایند و بیاشامند و یا کوفته بخته با آب گوشت یا شیر بنوشند مقدار شربت آن یک دانگ تا نیم درهم

بیسم بکسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر سین مهمله و سکون میم ماهیت آن ثمریست شبیه به کوچکی و صلب و بازغب بسیار زیاده از بید انطاکی گفته که درخت آن را بیوتند از سیب یا امرود و یا بانهال بهوا و یا بید یا تعلیل کرشاه بلوط است مینمایند و کثیر الوجود و بسیار سپید از تفاح و سفرجل که بدیدست مینمایند و هنگام رسیدن ثمر آن هنگام رسیدن اثمار دیگر است و تا واسط زمستان می ماند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن حابس اسهال صفراوی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و باه محلل اورام و طبیخ آن نافع از سموم حاره و مضمضه طبیخ آن جهت تقویت دندان و حلو کسب و طبیخ آن جهت منع نفث الدم و نزف الدم در حمام و برگ آن جهت التیام و التصاق جراحت تازه بغایت مفید و اکثار آن مولد سده و عسر البول مصلح آن رب آن با دام بدل آن بلوط و عفص مقدار شربت آن از ده درم تا پانزده درم بیش بکسر باء و سکون یاء مثناة

بجهناگ چینی معرب مارست آن بیخ ست هندی بسیار سمی قتال که در اکثر جبال هندوستان می روید و انواع ست یا شد و هر یک از انواع آن بحسب تیزی و حدت سمیت بلکه همه متحد اند در افعال و منافع لیکن انواع و اخلاط بمراتب خود در قوت و ضعف و کمک آن بیک و بسبب بعض گفته اند و بعضی اقسام آن هندی نمیت یک نوع آن را نکهیا نامند بجهت مشابهت آن بشاخ آهو و بزبان هندی سنگ شاخ را گویند و این را جنداول نیز خوانند بجهت کمال رداءت و خباثت سمیت زیرا که جنداول قوم بسیار رذیل و خبیث را نامند و این اکثر در کوه واریست که میان هند و خطا واقع ست و در کوهستان کیدار و که در سر حد تبت کوچک واقع ست و دیگر بچهناگ سورنگ زنگیه رو را بکار می آید و زهر سه نیز بهم رسد و بهترین و قوی ترین آن قسمت که درون آن شگفته و صلب و اندرون آن سیاه و سفید و براق باشد و جید از آن انچه اندرون آن سرخ و تیره و پس زرد و پس سفید تیره و بر خلاف آن نقطه های سیاه و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا که فرسوده و شکسته پس آنچه اندرون و بیرون آن سبز و سفید باشد بر همین مانند بر یک مراتب گفته اند قوت سیاه آن بمرتبه ایست که چون کسی از آن دست و یا دهان عرق آلود و یا بزبان برساند در ساعت هلاک می کند بسبب سرعت تاثیر خود و گویند حکمای هند امتحان قوت آن را بدان نموده که سایه و بر شاخ گاومیش شیر دار می مالند اگر خون از پستان برآید و بعضی گفته اند که چون از دماغ و شکم آن جاری شود بسیار قوی است و الا ضعیف و بعضی مبالغه باین حد نموده اند که چون مار آن بر آن برابر شاخ گاو طلی نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی است و الا ضعیف و وجه تسمیه سنگیا را این نیز نوشته اند و گویند اگر کسی بر آن گاومیش و یا گاو سوار شود و در روز تاثیر سکند و نیز اگر در ریگ ته نعلین بیرون موزه و کفش مرکب و یوشیده تا تمرا سرایت می کند و از سر شدت آن و مثل آن گفته خورده در آن مقدار خردل از آن کشته است فی الفور و اکثر امور مذکوره مبالغه بسیار است و میگویند این چنین بیش کمیاب و نایاب ست و کم مرخور آن مشتهیست خود مخصوص اطلیبه مدو و دیگر آن است و این بیخی ست که رو جابیات و نامحوار و ظاهر شبیه بجدوار و بیرون آن سیاه و اندرون آن خاکستری رنگ صفت این نیز مانند نکهیا ایست از آن ضعیف تر و قابل تدبیر و اصلاح ست بخلاف آن و اطبای هند بعد از تدبیر و اصلاح بچهناگ را استعمال مینمایند خصوص تیلیا که آن برنگ روغن چراغ زرد و تیره و گل سیاهی می باشد و سرآن باریک مانند شاخ گوزن و از همه اقسام بچهناگ بهتر است گفته اند بچهناگ را اقسام دیگر نیز بسیار است و لیکن همه ضعیف و در صفات و شکل و رنگ اکثر شبیه بهم اند مانند زرد و غیره و چلینگ گفته اند و این بهترین از اقسام بچهناگ ضعیف اند و استعمال آن تا نیم درم آنها گشته است و تقطیع ما فساد در اخلاط و قسمی دیگر مشهور است که شکل آن کوچک تر از آن و زردی شبیه بسعد و این را هندی تیرک نامند و بغایت تندی و تلخ است و این شبیه بجدوار است و بعضی نا تیسدان در شیر جوش داده آن را کم شود و رنگ کرده بجای جدوار میفروشند و قسمی دیگر شبیه اکلیل الملک است و این را قرون السنبل نامند و جیسا نادر سنبل تیز یافت میشود و قسمی دیگر را مردمات کویند و این سفید مائل بزردی غیر مجرد و شکل آن شبیه بیخ فلفل و مقدار کمتری می باشد و این آن را نیز بیش نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر آن از مواضع دیگر بهم میرسد و بعضی زهرآلود و نیز باشد و در طعم آن تیزی و تلخی است ...

خوانده و امیر میاتا آنکه بیش را اسم جنس بیخ سمی گیرند تا آنکه همه را شامل باشد و اقسام دیگر نیز گفته اند تا بجد و قسم ازان جمله دو قسم زدوان مجلول در بیشت قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم سلیلیات چنانچه ذکر یافت و بنا بر تطویل ذکر نمود ده و گیاه آن بقدر شبرے و باریک ساق و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و کاسنے و گل بعضی سرخ و بعضے زرد و بعضے نبش گویند طریق اخذ بیش سایر سمهاے سمی آنست که کسانیکه مے شناسند و عادت باستعمال سمیات کرده اند در وقتی که آن بجا رسیده رشد بهار رفته و علفهاے آن موضع سبز گشته بر جا که بیخ سمے قوی بود ازان موضع سبزی ظاهر نمی گردد و قدرے خاکستر از برای نشان و علامت بران موضع می ریزند و در زمستان آن موضع را شگافته آن بیخ را باحتیاط برمے آورند و در سایه خشک نمایند و گویند در تحقیق که اقسام بیخ اعلای آن میر دیه مانند سنگیا و بچناک و کالاکوت بچ کیا و دیگر نیر ویه گرجد وار و آن نیز چند نوع و در نزد یا اطراف آن و آن جدو ارمیان آن بیش ست و شاید بوجا بالضم با موحده و سکون و او و فتح جا و جمله مالف نام این جدوار باشد و غبار خاک آن موضع مائل بسیاهی میباشد و چنان مینماید که گویا چرب ست و در موسم گل آن بیخ حیوانی گرد آن نمی آید زیرا که اگر بوے آن بایشان برسد هلاک می گردانند الا حیوانی که آن را موش بیشا نامند و ستقر آن میان آنها و خوراک آن نیز ازان بیخهاست و آن حیوانی نیز سمیست بسیار و از طبیعت آن بدانکه جمیع حکمای هند و یونان را در ان اختلاف بسیارست جمیع حکمای هند آن را سرد و در درجه چهارم میدانند جهة آنکه آثار و افعال اقسام ابخرات خواص جوهرتر انسانی جوهر روح حیوانی میدانند و حکمای یونان گرم و خشک در مرتبه چهارم بجهت دریافت بعضی از آثار آن افعال و خواص آن اصلاح نمود و آن جهت جذام و برص و امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه مانند سرفه و ضیق النفس و قروح خبیثه مقدار کم آن با مصلحات نشره و طلاء آن نافع و دستور تدبیر خوردن و مرکبات مصنوعه آن مانند تریاق بلنگ حبوب بیشی و معجون بیشے و روشن و مفرح دلکشای بیشی و تدبیر کسیکه بیش خورده باشد در قرابادین کبیر ذکر یافت و مجملی اینجا ذکر می یابد بدانکه از جمله احوالے که طاری مے گردد شخصے را که بیش خورده باشد حرارت و بے حسی اعضاے باطنی و لبها و زبان و خیرگی چشم و برآمدن آن از حدقه و رعاف و دوار و صرع و غشی ست گویند از استشمام رایحه گل آن نیز صرع عارض میگردد و هر که ازان اعراض نجات یابد تقلیلیست که سل منجر گردد و علاج آن خورانیدن جدوار مجرب و شربه دیطریطوس و دوا المسک خصوصاً مر آن و فادزهر حیوانے و معدنے و مشک خالص و پوست بیخ کبر ست و آب برگ بید انجیر کرده و قی فرمودن بطبیخ بزر شلغم و روغن کنجد پس آشامیدن چهار ارقیه طبیخ جفت بلوط با دوا المسک و تریاق فاروق و پوست بیخ کبر مفید ست اگر بسیار قی شده باشد و ملکت مرابسر ببر گویند تریاق فاروق را چندان ازین تاثیر نیست مگر جدوار فائق را و نیز خورانیدن مشک و فلفل و فادزهر معدنی و شیر و سبوس و تخیلیل و طین مختوم و جدوار فائق و پوست بیخ کبر و تخم ترنج و تخم سرو و حلتیت و زراوند و قرنفل و سیب و گوشت تورد و شتی قدید کرده و موش بیش تریاق اربعه و تریاق کامل و تریاق الطین جدید بیش موش بیشا + ماهیت آن گویند حیوانے ست شبیه بموش مکان آن موضعے ست که نبات بیش ست و گوشت آن تریاق بیش و سائر سموم حیوانے و نباتے ست و جهت بهق و برص و جذام نافع و گفته اند که آن نباتے ست در حوالے بیش میروید و قادزهر ست و آن را یوجا نامند و آن حیوان و گیاه هر دو در بیش ذکر یافتند بیض بفتح با موحده و سکون یای تحتانیه و ضاد معجمه مراد از مطلق تخم مرغ خانگی ست که بنازی تخم و بهندی انده و بهندی مرغی کا انڈا نامند ماهیت آن معلوم ست بهترین آن بزرگ مقدار آنست که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد زیرا که حرارت مرغ مدنبت آنست و حافظ آن از فساد هوا در شکم نگاه داشتن طبیعت زرده آن مرکب المعتدل مایل بگرمے تا آنکه در درجه اول و سفیدی آن سرد و تر در دوم و پوست بیرون آن در اول دوم سرد و خشک و پوست صفیق اندرون آن که غشائے نامند سرد و خشک در اول افعال و خواص آن زرده مرغ نیمبرشت آن صالح الکیموس کثیر الغذا قلیل الفضول و مقوی دل و دماغ و بدن و باهی جهت منع نزلات حاره از سینه و اصلاح حال سینه و خشونت آن و نفث الدم و خشونت معده و درد و مثانه و قروح گرده و مثانه و مقعده شخصے که خون زیاد

ورفع شده ویا قیمه از فصد بهم رسانیده باشد و موافق مزاج سوداوی است وچون تر ده آن را در ظرف چینی یا غیر آن بر هم زنند و با ذرک اندکی نمک با روی
در ظرف مس وغیر آن که دران آب باشد بگذارند وجوش دهند تا نیم پخته گردد ودرین مرهم سه نرده باشد واین بهترین انواع طبیخ آن است
وسریع الهضم جید الغذا است وجهت ملق وسرفه ونفث الدم وتقویت باه وخوردن تره خام آن جهت رفع اذیت گزیدن مار وتغییر صوت و
حرقت مثانه وتغیر معده واکثار مداومت آن مولد حصاة گرده ومورث قولنج ونفخ آن در مزاج اطفال نایب مناب شیر وبسیار پخته آن دیر هضم
خصوصا در مزاجی که بسیار رطوبت غالب باشد وموثر تولید قولنج ومصلح آن ادویه حاره وآب کامه وبا کندر جهت سرفه وبا تخم کتان جهت ضیق النفس
وبا اندکی نمک وکندر وما نزوت جهت تسمین بدن بی بدل وبا دام الاخوین جهت زحیر وبا کهربا جهت قطع سیلان خون وتشدید قوت عروق
وسحج وبا ساق رماز ودانه مورد وانگور وامثال اینها جهت اسهال مراری وبا مصطگی وامثال آن جهت درد شکم وبا تخم تره تیزک ونمک جهت تقویت
ونشاره وتعقیب گاو کوهی ورد ارچینی جهت تقویت باه وبغایت نافع وپخته آن در سرکه قابض طبع ومانع ترکشتن مواد بمعده وضماد آن با
روغن گل وبابونه جهت ورم چشم وتسکین وجع مقعده وباموم وروغن جهت تلیین اورام واعصاب وطلای پخته آن بازعفران وروغن گل
وقاروره بر پیشانی جهت منع نوازل وضربان چشم وجهت ورم بواسیر مقعد وضربان آن وبا عسل جهت کلف وآثار سیاهی از
زعفران جهت ورمی که از خون غلیظ بهم رسیده باشد وتنهائی جهت شقاق مقعد نافع وچون زرده آن را بقدر مطلوب چهار پنج عدد وزنا یا هاریه
کرمانی وگل بابونه نرم کوبیده ودرهم سرشته بر پارچه کرباس آب نادیده مالیده وگرم کرده بر کمر بچسپانند ودر وجع آن تسکین دهد وتقویت
تختۀ تنهائی چون پارچه کرباس راه دهد بچسپانیده ومعطا آن را سوراخ کوچکی نموده بران بمالند وبر دل بیاد رمیگر خواهد منجر گردد گرم نموده بچسپانند
ودریک دو روز منفجر بساز ونخوردن زرده باسفیده آن موافق محرور المزاج وتدهین بروغن زرده آن جهت بداء مدن موی ریش وغیر آن
وبرای تقویت باه وجهت جمود دسنخ استلای حارث از برودت ورطوبت مجرب وسفیده آن مبرد وخوردن آن سوء اخلاط خام وتفریح ودر مضمضه وبا آنجد
قطع ترف الدم ونفث الدم از قرحه وبحت وضماد آن جهت درد چشم وحرارت مقعده وقروح حاره وجهت سوختگی آتش وآب گرم ومنع آبله کردن
آن با شیر دوشیده جهت رفع آثار حرارت آفتاب وآتش وبا ادویه قابضه بی النوع جهت قطع خون رعاف که از بر دماغ آید وبا کندر
جهت منع ریختن موی مژگان چشم وطلای آن تنهائی را درم ودرد ومسام وجهت اورام حاره نافع وبا کافور وبزر البنج جهت تبرید چشم ورفع حدت وسوزش
حادث از گرمی آفتاب وبا آتش وحقنه آن با اکلیل الملک وامثال آن جهت تسکین وجع امعا وسحج واسهال مراری وحمول آن با روغن گل جهت
ضربان مقعده ورحم مفید وپوست صلب بیرون آن جالی ومجفف قروح وقاطع رعاف وجهت جرب ملکه ودران آن با صدف جهت بیاض چشم وقطور
سکلس آن یعنی سوخته مانند آهک سفید شده آن با عسل جهت قطع بیاض چشم ونیاب کریه الاثر ونفوخ سوخته آن بقدری که سیاه شود وخاکستر گردد جهت قطع
رعاف مهلک مجرب وخوردن تازه سحوق غیر محرق آن بقدر دو درهم جهت سحج باه وطلای آن با عسل وسرکه جهت تحلیل اورام وغرور آن قاطع خون
وجهت التیام جراحات کهنه والصاق جراحات تازه مفید ودیده ملاصق پوست آن یعنی عرقی با خون بچه کبوتر حمولاً مفید بکارت ست واز
اسرار شمرده اند وپوست تخم سکلس در جمیع افعال مانند ابست مالیخولیس وحد ببجت ببخت نمودن آن قرار داده که هرگاه در آب گرم جوشانیده بگذارند
تا صد عدد دگر شمار کنند وچون در آب سرد بر آتش گذارند تا صد عدد دگر شمار نمایند نیم پخته شود ومقدار شربت آن از پنج عدد تا پانزده عدد وتخم ما طیور در
اماکن خود ذکر خواهند یافت انشاء الله تعالی والحق بعض منافعات آن جهة صرع وبعض ترجمه جهة دفع سموم وتخم تدرو وتخم تیهو ودراج ورکیک شبیه بتخم مرغ خانگی ودر تسکین قشعریره...
زرده آن ورشته وش رنجبر که بفارسی شترنگه ونسخ عجب یا قسام وکوکو نیم روز نیم بست در قراباذین ذکر یافت بیل بکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام لغت هندیه است
آن ثمر درختیست هندی بقدر نارنج بزرگی وبهی متوسط وپوست آن در خامی آن سبز ونرم وبعد از آن بسیار صلب وبعد رسیدن مایل بزردی وبعضی زرد رنگ با کبود
آن اندک نازک زرد وشکسته گردد بر سیدن فربه وصندله ومغز آن اندکی شیرین خوش طعم لیباء الایحه مایل بزردی وسبزی نرم وتخم آن در غلافهای لعاب

در غلاف پیچ و شش و زیاده بحسب حوالی و بدنه نوع ثمر آن بالای آن تخمهای پهن و در جوف غلاف آن رطوبتی لزج اندک تلخ با حدت
عفونت و بالای آن غلافها و در میان آنها و زیر پوست صلب مغز آن و ریشهای باریک نیز دارد که از پوست روییده و در جوف آن تعفن و
ده بهترین آن است که بزرگ و رسیده و پوست آن نازک و بسیار خوشبو و مغز آن بسیار شیرین و خوش طعم و رایحه ولی عفونت و تخمهای آن کم باشد
ن غلافهای مذکوره کوچک مانند هم و در سهولت و بدون آنکه شکافته گردد و در رطوبت لزجه آن مغز آن سرایت نماید و بدطعم گردد آنرا جدا گردد و ریشهها آن نیز کم
ند که با سانی تو آن از آن جدا نمود و چون آنرا آب حل نمایند از صافی بگذرانند تمامی مغز آن از صافی بگذرد و در ریشگی و آن بماند و شربت آن محتاج
برنمی آید خارج برای نیکوئی طعم و شیرینی نباشد و اگر باشد بقدر قلیلی شیرین گردد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد زبون است و درخت آن بزرگ
و درخت گردگان و سیب و بزرگتر از آن نیز میشود و برگ آن بزرگ تر از برگ سیب و شبیه است بگیاه تبیر آن و چوب آن صلب و سنگین و کم ریشه طبیعت پخته
یده و شیرین آن گرم و تر در اول و خشک در دوم و نارس بسیار خام آن سرد در دوم و تمر آن سود را در اول خشک در دوم و با قوت قابضه حابسه افعال و
اصل آن تقویت دماغ و قلب و کبد و معده و قابض و حابس اسهال قرحین و قاطع لزوجات و حیض خواه مغز آنرا با شیر بجوشانند بخورند و یا شربت نموده و لیمی در آب
اره و با شیرینی و بی شیرینی با گلاب یا بالگلاب بنوشند و اکثار تناول آن مولد بواسیر و سده و خصوصا تمر سی آن مصلح آن شکر تیغوزن آن تا وزن
و تمر سی آنرا چون بجل گیرند و در زیر آتش طبخ دهند و از مغز پخته آن بمقدار سه چهار مثقال تا هشت مثقال و زیاده هم بحسب حاجت با همه وزن آن
ریانبات و یا همه وزن آن نیز بحسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و تجربه روغن تخم آنرا صاحب دستور الاطبا گفته که در کتب فارسی که
هندوستان تالیف شده خواص بسیاری برای آن نوشته اند اگر تجربه معتقد آید از عجایب نوادر خواهد بود و طریق اخذ آن نیست که بگیرند تخم آنرا و بطریق تیل گیری
س آنرا گیرند و مدت [illegible] ما بخورند هر روز بمقدار یکدام آنرا با آب مطبوخ هلیله و بلیله و آمله یعنی از هر یک یک عدد که در سه پیاله آب جوشیده تا یک پیاله بماند بنوشند
ب منافع بیشمار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بگیرند از هلیله و بلیله و آمله هر یک یک تولچه و در آب بجوشانند و صاف نمایند و یک ماشه از این روغن را
ممزوج نمایند و تا چهل روز بیاشامند **باب سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناة فوقانیه است فصل التاء**
مع الالف تانبول بفتح تاء و الف و نون و ضم باء موحده و سکون واو و لام لغت هندی است و تنبول و پان نیز نامند ماهیت آن برگ
ت گیاهیست یعنی نباتیست بیابانی و دار مانند انگور و ساق و شاخ آن باریکتر از آن و بر آن نیز دار بست می کنند و برگ آن سبز و بعضی بالنصف بالا آن صنوبری
آن تیز و پایین آن عریض [illegible] و تشریف و در غب ساقه برگ آن اندک بلند و خیده تو گویا باشد یک نوع آنست که برگهای آن نازک و کوچک و سفید
رو و تیمل و بیت آن بمعه کرده است از مضافات صوبه بهار عظیم آباد و لهذا مگهی نامند و این خوشبو و نیکو طعم و لطیف و کم حدت است طبیعت آن
بل در حرارت و یبوست و نوع دیگر کتکاری است که در شاهجهان آباد و اکبرآباد و نواح آن [illegible] دیشو و برگ آن بزرگتر از برگ مگهی و در جمیع افعال
رص و مزاج قریب بآن و نوع دیگر آنست که برگهای آن بزرگ و سبز و بسیار لطیف و نازک و در بنارس کافوری که قریه ایست از مضافات
بنگر بنگاله میشود و کافوری می نامند و حدت طعم و تندی رایحه شبیه بعطر قرنفل میباشد طبیعت این گرم در آخر دوم و خشک در اوایل آن و نوع دیگر که برگهای
ب و مستور سبز و نازک و بتیمل سفید میگردد و در اکثر بلاد هند و بنگاله میشود و این را سانچی می نامند و این نیز لطیف و خوشبو است ولیکن
انت رایحه آن مشروع نیست طبیعت این حار یابس قریب با دل رتبه ثانیه است و نوع دیگر آنست که برگهای سبز و نیز بزرگتر از آنها و با حدت
رایحه و بنگالی نامند جهت آنکه مخصوص به بنگاله است طبیعت این حار در اواخر درجه دوم و یابس در اواسط آن و هر یک از سانچی و بنگالی اصناف بسیار
برپلیسی و جائی و قسمی لبعضی جاها و برهما آن بزرگتر و بعضی جاها کوچکتر و از اصناف بنگالی آنچه برگهای آن نازک و کوچک اندک عریض باشد
کهینا نامند منسوب بملک [illegible] زمانیست از مضافات مرشدآباد که در آنجا بهم میرسد و این بهترین اصناف بنگله است و بنگلا آنرا انواع و اصناف بسیار
مدرس بر پلیسی و جائی و نیوری خاص بنامی مشهور و برگ تمام آنها تا در درخت است سبز می باشد و بعد از چیدن بعضی را بتیمل سفید نمایند

میرین هموکر برگهاے بسیار تابان را در زمینے و یا سبدی و یا کیزه که بهندی تُوکری نامند کرده سر آن را به پتیال یعنے کاه برنج یا گندم که بهندی پرال نامند پوشیده و در زمین کودی بمقدار آن کنده و در آن کلها آتش می افروزند تا قدرے گرم گردد و پس آتش را از آن کوده برآورده زنبیل تانبول یک شبانه روز در میان آن می گذارند و بر بالای آن سنگے یا ثقیلے نهادے آنکه برگها نازک شده بر هم نشینند می گذارند پس در تابستان شبها در شبنم و در زمستان بجاے گرم نگاه میدارند برگهاے آن سفید و نازک می گردد و بیخ آن آنچه بتحقیق پیوسته خولنجان ست که بهندی کولنجن نامند و در خولنجان بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و بهترین آن مطلقا برگ متوسط سفید نازک کهنه آنست و برگ خام نورس و سبز و تازه اخذ نموده و یا بسیار کهنه بدرخت مانده و رطوبات آن تحلیل رفته همه زبون زیرا که این نازک تر لذیذ و این درخت و باعفونت سے باشد **افعال و خواص** آن مطلق مفرح و مشتهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و نشاط آورنده و منفخ و مدر فضلات و منفع آن بجهت رفع رطوبات دهان و لثه و استحکام و تقویت دندان و لثه و خوشبوی دهان و تسکین عطش که ذیبسلیغه و گرسنگے و تنقیه صدرت و ضیق النفس و سرفه بارده رطوبه بلغمی و تقویت معده و بخصوص با فوفل و دوا رہیل نافع و قاطع نزف الدم لثه و تحلیل اورام حاره و قضا و آنها ملحم جراحات تازه و لیستن برگ پان بتکلم گرم کرده بر زیر دل ام کودکان غشیه باشد و دو سه برگ بالاے هم یعنے ته بته بسیار مفید و در ابتدا او و درد و سه روز به تحلیل مے برد و اگر بسیار گرمے کنند و تاب نیاورد دو برگ بالاے هم و یا یک برگ بندند و یا آنکه متوالی بر بندند بلکه بتعاقب یک و زیاد و سه و زمیان تا تحلیل رود و چون برگ تانبول را با معجون که قدری نوره و فوفل و درچ کرده و قلیلی کات هندی اندک و آهک مغسول ست و اهل هند قاطبة بابهای خورند بخایند و آب آن را بر زخم تازه چسپانند زخم کلی سر بعد بستر تراشے و چون آلوده بودن بمالند و همچنین بعد تمشه المثال بران بچکانید و یا به پاشند خون آن را ببندد و موجب خشکی دسر عارض بر میگردد و دستور خوردن آن آنست که با مصالح مذکوره خوب مضغ نموده آب آن را بخورند و ثفل آن را می اندازند زیرا که ثفل آن مسدد و مورث قولنج است و براے لذت یا براے تقویت معده و تقطیع اخلاط بلغمی چند دانه قاقله صغار و یا کبار و یا بارکیشه دانه قرنفل نیز در مصالح مذکوره بخایند و ناشتا خوردن آن مضر خصوص محرور المزاج را و در بعضی امزجه ناشتا اسهال می آورد خصوص بنگله آن چون بمصالح مذکوره با نمک موفق بهشت تا ده برگ آن را بیاز یاده حسب برداشت طبیعت بخورند بسهال ملتئم می نماید و سرفه و ضیق النفس را مفید و اهل هند هر گاه تانبول گویند مراد شان مرکب سکری ست که از برگ تانبول و جوز بویا و غیره نبات و غیره بترتیب سیده بندد و در قرابادین نسخه آن ذکر یافت و در ق آن نیز تانبول یا تار بفتح تا و الف و را مهمله ماهیت آن هم درخت هندی است از درختهای بلند و قوی او بر سر آن برگها و هر یک را ساقی بلند چتر و ار بر یک شاخ برگهای بسیار بهم پیوسته شبیه به پنجه آدمی و بلند و اندک ضخیم تر از برگ خرما و جبیل از محیط الهند باد زان میسازند و از برگهای آن بوریای بافند و تو لیسند گان اهل کلنگ کرا و دلیسه نیز نامند بجای کاغذ با قلم آهنی نقاره خرا بر آن می نویسند و مقابل نر و ماده می باشد نر آن خوشه بر می آورد و در و ثمری نبندد و مانند نخل نر و ماده آن ثمر می بندد و ثمر آن فی الجمله در شکل شبیه بنارجیل خام با پوست و جوف آن پر ریشه و دران دانهای اندک پهن و در بعضی ثمرها چهار دانه و در بعضی سه و در بعضے دو و در بعضے یکدانه می باشد و آن را بهندے تار گل نامند و در قاش شگافته بر می آورند و می خورند تر و شاداب و نازک و مانند شیرین بمانند فالوده و منزله جیل تازه لذت می باشد و هر چند رسیده تر شود صلب مے گردد تا آنکه مانند مغز نارجیل دریائی بسیار صلب میشود و در این هنگام و در میان ریشها بالای دانه آن که با ابتدای ریشه دار ست رطوبت لزج اندک شیرین مائل به تلخی و به بوی مغز نارنگ بهم می رسد و بعضی موم آن را قدری میده گندم و مانند شیرینی و اخل کرده و در روغن مثل کولچه بریان کرده میخورند اهل بنگاله و عظیم آباد و سر خوشه ثمر آن را خواه نر خواه ماده و عا ماده بیشتر در بعد شکوره فاعی بریده ظرفی گلی را بدان می بندند و آنچه آب دران جمع میگردد و بر می آرند و می آشامند و آن را تاڑی می نامند و طعم اندک بشیرینے مائل و فی الجمله کرلیلا انگیزد و تازگی که هنوز گرمی هوا بدان نرسیده باشد و بجوشش نیامده و میگویند که غیر مسکرست و چون بجوش آید مسکر میگردد و باندک گرمی و حرارت آفتاب بگه بدرسد و با آنکه ظرف آلوده بتاڑی قدیم باشد بسبب کمال لطافت بجوش می آید و مسکر میگردد و لهذا اکثر شب ظرف گلی را بدان می بندند و قبل از طلوع آفتاب کسانیکه آن را می خورند و خواهش بخوردن آن دو در نوع بدان دارند نزدیک درخت آن رفته به مجرد فرود آمدن آن نخورده بیستیه

۱۹۰

شرب آن را تجربہ مینمایند و اینچہ روز لسبتہ اند بفاصلہ سہ چہار ساعت فرو می آورند و باز این بسبب گرمی ہوا اندکی سکری می باشد و از آن مرکز نیز بسیار ندو اون کہ بسیار ترش و لطیف می باشد طبیعت دانہ ثمر خام آن سرد و تر و دانہ آن کہ مرکب القوی با حرارت ضعیفی و رطوبت بسیار سے و دانہ ثمر پختہ آن سرد و خشک و مرکز آن سرد و تر و بی قوت قابضہ **افعال و خواص آن** دانہ ثمر خام آن ثقیل بطی الہضم و نفاخ و در رفع تشنگی و مسدی باہ و در رفع حرارت و فرا و خون و ضررہ و مسقط مدر بول و تازی آن نفاخ و مقوی باہ و منعظ و مسمن و مقوی ارواح و نشئہ و در رفع تشنگی و مدر بول و جہت حرقت بول و قروح مجاری آن نافع و اندکی مصدع و اکثار آن مورث درد و از خصوص مسکر آن **تالمکھانا** بفتح تاء مثناۃ فوقانیہ و الف و لام و فتح میم و کاف و نون و الف و ہاء و الف و فتح راء مہملہ و الف لغت ہندیست و عوام تالمکھانہ بنون و بزبان بنگالہ کلیہ کہارا نامند **ماہیت** آن تخمیست گیہین اندک طولانی ریزہ و اغبر اندکی براق و نعالی مانند تودہ سے و گیاہ آن بقدر ذرعی و شاخہای بسیار از یک بیخ روئیدہ و برگ آن شبیہ برگ کاسنی و خشن و زغب از و گل آن سفید و زیرہ دار و گل کاسنی و عقدہا این نیز مانند عقدہ کاسنی و تخم آن در آنہا الا آنکہ در عقدہای این خارہا مانند خار ام غیلان می باشد نجلات کاسنے و جہت آن کنارہ آبہا و زمین ہای نمناک **طبیعت** آن گرم و خشک با رطوبت فضلیہ **افعال و خواص آن** تخم آن مفرح و مسمن بسبب و زیادہ کنندہ منی و مسکن دوار نافع فساد سوداء و خون و چون نرم کوبیدہ مقدار یکدرہم تا سہ چہار درہم اجزا با ہم وزن آن قند یا شکر یا شیر گاو تازہ دوشیدہ بیاشامند منی را زیادہ و غلیظ گرداند و امساک منی می آورد و سرعت انزال و جریان منی را برطرف می نماید کوبیدہ آنرا با شہد بیاشامند تیزی آشا مندہ و داخل معاجین و حبوب نیز مینمایند و بسبب صلابت دیر کوبیدہ میگردد و نوشانیدن آب مطبوخ برگ و ساق آن و سلاقہ آن جہت استسقا بسبب قوت ادرار آن مفید و ضماد سائیدہ گرم کردہ برگ و ساق و ریخ آن تمامی بر کمر جہت درد ظہر و بر مفاصل جہت رفع عضل و وجع آنہا و بخور آب مطبوخ آن نیز ادرار مذکور نافع

فصل التاء المثناۃ الفوقانیۃ مع الباء الموحدۃ **تبن** بکسر تاء و سکون باء و نون فارسے کاہ و نامند و اسم جنس آنست **ماہیت** مطلق آن معروف است و ہیت کاہ ہر گیاہی بنوعی علیحدہ است **طبیعت** اکثر آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضے را بجسب آن چیز مختلف **افعال و خواص آن** جلوس در مطبوخ کاہ گندم و تعریق بنجار آن جہت تحلیل اورام و در رفع امراضی کہ از برودت ہوا در برف بہم رسیدہ باشد و مالیدن آن بر قدمین جہت رنجی کہ از مشی بر برف و یخ حاصل شدہ باشد و شستن بدن بدان جہت رفع اعیاء و سستی نافع لیکن بشرہ را شبیہ بہ بشرہ مرغ می سازد و جوش دادن ترنج و بالنگ و لیموی درست در آن و تبدیل نمودن آن دو سہ مرتبہ باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آنست و ضماد خاکستر آن با نیم وزن آن نمک و قدری سرکہ جہت قروح ساقین نافع کاہ جو سبز در ترشی آن جہت محرورین مفید و غسول کاہ باقلا جہت قلع آثار جرب و کلف خصوصا سیاہ آن و ابریشم و برگ خرما را از آن رنگ می نمایند و سیاہ می گردد و از خاصیت کاہ باقلا آن است کہ چون در زیر درخت میوہ در ہنگام ظہور شگوفہ آن بخور نمایند آن را و ثمر آنرا محفوظ میدارد از افتادن و کرم کاہ خصوصا کاہ خلر و جلبان مانند مرغ عصب و خوابیدن بر آن بغایت مضر و عرق کاہ گل مقوی دل و دماغ و جہت رفع غشی و گیتی و ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقہ اخذ آن آنست کہ کاہ گل ریوار خشک با گلاب در دیگ عرق کشی کردہ مقطر نمایند و بقدر حاجت بیاشامند و بوئیدن کاہ گل خصوصا کاہ گل دیوار مطبوخ در دو خوردہ کہ بر آن آب یا گلاب پاشیدہ باشند نیز مقوی قلب و نافع است

فصل التاء المثناۃ الفوقانیۃ مع الدال المہملۃ **تدرج** بفتح تاء مثناۃ فوقانیہ و دال و سکون راء مہملتین و جیم معرب از تدرو فارسے است و بترکی قرقاول و در ہندی بن مرغ و در شیراز تورنگ و بہندی لوہ نامند **ماہیت** آن طائریست خوش رنگ نیکو منظر بال آن منقش شبیہ بدراج و از آن بہتر و کوچک تر و حلال گوشت **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر **افعال و خواص آن** گوشت آن بغایت لطیف و سریع الہضم و مولد خون صالح مقوی دماغ و فہم و رافع نسیان و وسواس خصوصا کہ تازہ و متوالی کباب کردہ تناول نمایند و اکتحال زہرہ و خون بدستور قطور آن جہت بیاض و نزول آب در چشم و سعوط زہرہ آن

منفتح سده دماغی و جهت رفع نسیان و وسواس و خیالات فاسده و سفیده و طلاے سرگین آن جهت بهق و برص و کلف و اصلاح و خشونت زبان حادث از تلخی و خاکستر آن سیاه کننده موی است ولیکن زرد و سفید میگرداند و برادر استخوان بسیار نرم سائیده آن مانند غبار جهت التیام قروح و بثور خشک کنار خوردن تخم آن مصدع و مولد مره صفرا در محرورین مصلح آن سکنجبین است فصل التاء المثناة الفوقانیة مع الراء المهملة تراب بضم تا و فتح را مهمله و الف و با موحده بفارسی خاک و بهندی مٹی نامند ماهیت آن معروف و از مطلق آن مراد خاک ست که سبب تابش آفتاب و صدمات و تردد خلق نرم شده باشد طبیعت آن سرد با اعتدال و خشک افعال و خواص آن مجفف و رادع و خاک جامع بسیار مجفف و قوت ردع آن زیاده و با اندک تحلیل ضماد آن رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات و خاکی که در میان نمک باشد و با ظرف سفالی که در آن نمک گذارند بسیار مجفف و محلل است ضماد آن جهت تحلیل رطوبات و اورام بارده و در طب نافع تراب المربعات ماهیت آن خاک چهار راه است طبیعت آن لطیف و باعتدال است بسبب کثرت صدمات مختلفه و تردد و آمد و شد بسیار افعال و خواص آن مجفف و منقی جراحات چرکین و باعث التیام آنها و جهت استحکام اعضای مسترخیه مسترخیه دست و پا تماماً ضماد کرده نافع و جزو بعضے از معاجین قدیمه است و گفته اند از خواص آن است که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ آن را برداشته و در خرقه کبود بسته تعلیق نمایند بسحر باطل نماید و منع تاثیر آن میکند و چون تمام سر خود را در آن بشویند در حمام از نظر مرگین نامند محفوظ باشند و چون در رضاعت سوم روز چهارشنبه بردارند جهت عداوت و تفریق موثر است تراب الصیدا ماهیت خاک مغاره جبل صیدا است از بلاد شام افعال و خواص آن جهت جبر کسر و تسکین درد ضماد آن نافع است نزد اهل آن بلد حتی که گمان آنست که چون مصدوع آن را بیاشامد آن خاک باذن خالق جل علا بسوی آن موضع رفته جبر صدع و تسکین درد آن عضو نماید باندک زمانی تراب المشارده ماهیت آن خاک جزیره ایست از جزایر بحر روم در اقاصی شرقی بحر اندلس و آن جزیره متصل بآن است افعال و خواص آن گویند خاک آن جزیره را خاصیتیست عجیب و غریب که چون مقدار نیم مثقال آن را در آب حل نمایند و بینی انسان یا حیوانی که در حلق او زلو چسپیده باشد بچکانند در ساعت زلو از حلق او بیرون آید و جو و گندم روئیده در آن جزیره و نیز زمین آن خاصیت دارد و تعلیق آن بر سر دافع صداع و مسقط علق است و همچنین چون آن را بخور کنند و تعلیق بر آن نمایند و در آن جزیره هیچ هوام و حیوان وحشی موذی نمی باشد تربد بفتح تا مثناة فوقانیه و سکون را مهمله و فتح با موحده و سکون دال مهمله و بهندی نسوت نامند و ناک پتر بدار و بنگاله تیوری گویند ماهیت آن بیخی است ظاهر آن مائل بسیاهی و باطن آن سفید مایل مجوف و منبت آن حوالی خراسان و هند و سند و گیاه آن ساق دار و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و لبلاب و بیرگ آن باریک نیزگل آن گل یاسمن و بر سر ساقی روئیده و ثمر آن مانند لسان العصافیر و اندرون آن سیاه و غیر مجوف است و بسیار است نزد فرنگ سیاه و سفید و خاکستری آن و تازه و صافی است که زود کهنه شده تازه و کرم نخورده و سفید مجوف مصمغ و متوسط میان غلظت و رقت و صاف جوهر املس سریع التفتیت بسهولت ریشه و ریشه باندک حدت طعم و قوت نافذ و جلا باشد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره بود ردی و غیر مستعمل است طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک صاحب شفاء الاسقام گرم و خشک در آخر دوم گفته افعال و خواص آن مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و قلیلے از صفرا و اخلاط سوخته و با زنجبیل که مقوی فعل آن است تا اخراج بلغم غلیظ و لزج بهتر تنقیه و دافع از عمق بدن و منضج و مسهل و رحم از بلغم و منفتح سده آن جهت فالج و امراض عصبانی و سرفه حادث بمشارکت رطوبات معده و عرق النساء و با زنجبیل بادام و تخم کتان جهت سرفه مزمن و درد سینه و با پوست هلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع نافع و گفته اند چون جرم سائیده خام آن را بیاشامند اخراج بلغم زیاده از صفرا نماید و مطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم میکند ولیکن سزاوار آنست که چون مطبوخ یا سفوف استعمال نمایند باید که میوه نرم تخمیر آن نمایند تا بکمال سعده و امعا نرسیده در معاجین مبالغه نمایند و چون بطریق سفوف با زنجبیل و شکر بخورند باید که با آنگرم باشد و اگر با نمک بخورند با آب سرد و آشامیدن قلیلے از آن با زنجبیل و نبات که بطور قهوه با زنجبیل پخته گرم گرم بنوشند اکثر با نمک بیاشامند جهت سر و دسل بیحد نافع است

بارد رطب نافع معده معده مختلف اعضا دمنعشه و کرب محرور المزاج و صاحب قلب حار را مفرح و مشتهی آن خراشیدن پوست سیاه آن
برو غن بادام و پسته چرب کردن و با کثیر استعمال نمودن اما باید که بحد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف عمل آنست
و وجه خراشیدن پوست آنرا گفته اند آنست که در آن سیاهی آن می باشد مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از مطبوخ تا پنج درهم بدل آن
بوزن آن پوست ریشه توت و در بعضی از جهة غار و فقیران است و طریقه تدبیر جوارش و حبوب و دوا التریذ و رب السوس و سفوفات آنست و معاجین
آن در قرابادین ذکر یافت ترمس بفتح تا و سکون را و ضم میم و سکون سین مهمله بفارسی با قلای مصری نامند ماهیت آن تخمیست از باقلا کوچکتر
سفید مایل بزردی و تدویر و مفرطح و وسط آن اندک فرو رفته و طعم آن تلخ و بستانی و بری میباشد بستانی آن بزرگتر و بری آن ریزه تر و تلخ تر و
ثقیل الرائحه و بهترین آن مدور سفید بالیده و بستانی آنست و در نوع بری بسیار تلخ آن طبیعت بستانی آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بری آن در دوم
گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن منتج سده کبد و طحال و محلل صلابات جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زایل کننده کلف و جرب و بهق و آشامیدن
طبیخ آن بعسل و نجیه سرشته آن با ماء العسل با سرکه ممزوج با آب جهت اخراج دیدان و حب القرع و مدر بول و حیض و با سداب و فلفل و ضماد در حیض و اخراج جنین و تحلیل
اورام طحال و تفتیح سدد کبد و ضماد آن با ماء العسل بر ناف جهت اخراج دیدان و برص و بهق و ریش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه
و خنازیر و اورام صلبه جگر و عسرالنفس جذب مواد سوداوی و اگر نان زفارسی ربه مستور با سرکه و با عسل سرکه با هم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و قلع ناسور
ورم سپرز با زر یون جهت جرب مواشی و تضمید پخته آن با سرکه و عسل جهت عرق النسا و وجع ورک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه جهت
اورام بارده و تهیج بلغمی و اوجاع مفاصل بارده خصوصا که با آب دریا و با ملح سرشته باشند و با سرکه تنها جهت اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن با آب
و آب سرکه مخلوط با هم جهت تسکین اوجاع حاره و تنهائی بر ورک جهت عرق النسا و بر بشره جهت تغییر لون و نیکوئی رنگ رخسار و حمرت آن و بردن آثار ضربه
خصوصا با آب باران و چون آرد آن با زر کتان امکی مخلوط با سرشته بر پارچه کاغذی مالیده ضماد نمایند جهت منع تاکیل ببرور معقده و شقاق آن و برم
ورم عرق النسا و ضماد طبیخ آن بر قانقرایا و آن ورمی است که اولا احساس عضو بر طرف میشود پس متورم میگردد و آشامیدن آن نیز جهة آن علت و تنقیه احشا
و آشامیدن مقدار کل طلا زان جهت برص و شستن بالا بایان آن جهة کشتن کنه انها و باشیاف آب مطبوخ آن که تلخی آن دو آب رفته باشد بر دیوار خانه نیز جهت
باعث قتل آن شده و فی تولید آن است و مرشختن آن بر بوم و مغز ثعلبی ثیور رطبه سر و جرب اکله و قروح خبیثه و چرکین شستن موها نافع و خوردن تلخ آن تا شب پیش رحم جهت تقویت
روح باصره و منع نزول الماء و صلاح مزاج و امان از نزول آب در چشم و با عسل جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقا و تقویت سپرز و مثانه و رفع
حصاة نافع و چون با تخم نباتی او آن را جا مالادن سود نامند طبیخ نمایند و با آب آن جرب حیوانات را شویند خصوصا غنم زایل گرداند و آشامیدن
آب طبیخ نبات آن جهت ادرار بول مفید و گفته اند که از خواص مجربه ترمس آنست که چون مقدار یک مشت از آن را نیکو نیم کوب پوست آن را دور کرده در ظرف
مس یا سفالی یا سیم تازه دوشیده آن مقدار که از روی آن بگذرد با آتش ملایم طبخ دهند تا تمام شیر را جذب نماید پس بوزن آن روغن گاو تازه بر آن ریخته
طبخ نمایند تا آنکه غذا و عقب مدر انعقاد و سود و گرما کم بریان و چه کرپاسی با لنده اگر بر گنج زان ضماد نمایند اسهال صفراوی نماید و بر بالاسه ناف اسهال سوداوی و بر سرین
و مقعد اسهال بلغم خام و چون اراده قطع آن نمایند آن پارچه را از آن بردارند و با آب سرد بشویند و این از اسرار طب گفته اند و جهت اطفال و پیران
کم تر اند و دوا کم کل بیاشامند نیکوست و حمول آن در عسل جهت پ مرکی جهت دفع کرم امراج جنین و تحلیل ریاح رحم نافع و در جمیع افعال تلخ آن
قوی تر است از شیرین آن و شیرین آن غذائیت تمام است و ثقیل و بطئ الهضم و اکثار آن باعث زردی رخسار و معین بر هضم و تغذیه مطبوخ آن
با دیان و سرکه و مری و خوردن آن با نمک و صعتر شیرین و آشامیدن نبیذ کهنه بالای آن مقدار شربت آن با دو ید از سه درهم تا پنج درهم
و مغز آن تا هفت مثقال بدل آن در جلا آن اثار مدوزن آن با قلا و تخم خربزه و در دفع کرم نیم وزن آن درمنه ترکی و در سایر افعال افسنتین است ترنجبین بفتح
تا و را مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر با موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون ماهیت آن طلیست که بر خار و آن را حاج و خار شتر

۱۸۳

نامند در خراسان و ماوراء النهر و بلاد کرجستان و همدان دو لوح آن می نشینند و منعقد میگردد و مانند ریزه‌های نبات طعم آن شیرین و جالی و بهترین آن
سفید تازه و پاکیزه و غیر مخلوط با برگ خار بسیار آنست زیرا که شاخهای آن را بریده در چادر ریخته میتکانند تا آنچه ترنجبین بر آنها منعقد یافته جدا گردد و پس از
برگ خار و خاشاک پاک کرده و باطراف می برند و آنچه چسپیده و آلوده و با نست در آب شسته صاف نموده می جوشانند تا غلیظ و منعقد گردد طبیعت آن
در اول گرم و تر و جالی تر از شکر **افعال و خواص** آن ملین طبع و مسهل صفرا برفق و محرک اخلاط و لطیف تر از شیرخشت جهت سرفه
و درد سینه و خفقان و تپهای حاره و تسکین عطش و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و دستور با ماء الشعیر و دفع اخلاط حاره و حاده و با روغن گاو گاوکوهی
جهت عسر البول و مداومت آن با شیر تازه و نوشیده بهت تحریک باه و کیک و قیه آن را با نیم رطل شیر گاو میش بیاشامند و سمن بدن و آشامیدن
ترنجبین با آب زیره جهت رفع تراکم کرم کرامی خفیفی باشد و در حمیات حاده و جدری و حصبه و اسهال الدم و بواسیر و بول الدم استعمال آن جایز است
چنانچه شیخ الرئیس در بحث حمیات جدری گفته که افضل آنست که تلیین طبیعت صاحب جدری را بقرصنادی نمایند و اگر اجابت نکند زیاده
نمایند بر آن قدری شیرخشت و احتراز نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره و رغب خالص نوشته که ترنجبین را در تپهای گرم ندهند زیرا که مستحیل
به صفرا میگردد و اگر ضرورت باشد با محرقات بدهند و در باب جدری و حصبه گفته که مضرت آن مر صاحب جدری و حصبه را مانند
مضرت عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی بیقراری و بکاست است و صاحب شفاء الاسقام در بحث جدری و حصبه
نوشته که آن مر دور اصفر است به جهت تحریک آن اخلاط ردیه را و رسیدن کیفیت آنها تا قلب و کشتن مثل ترنجبین و شیرخشت و در بحث
اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد فرنقات دهند و شیرخشت مناسب است و لیکن از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در آن قوت را در دم است
مولف گوید که صاحب بواسیر و بول الدم را نیز مستور مضرت و مضر سپرز و محرور المزاج مصلح آن تمر هندی و عناب و ماء الشعیر و بطی النزول و مصلح آن
آب آلو و عناب مقدار شربت آن از هفت مثقال تا ده مثقال بدل آن شیرخشت است و به دستور آب جو با شکر سرخ و دو احکیمین و شراب
آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و ترخوانه و ترینه و ترهرود و ترت با دین ذکر یافتند **فصل السابع مع الشین المعجمة** تشمیزج
بفتح تاء مثناة فوقانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح زاء معجمه و سکون جیم معرب چشمیزج فارسی است
و نیز بفارسی چشمک و چشم و بعربی حبة السودا و اهل حجاز نشمه و بهندی چاکسو نامند ماهیت آن دانه است به قدر عدس و
مثلث شکل و سیاه و مانند اللسن براق بهترین آن بزرگ سیاه براق آن است و ابن بیطار نوشته که آنچه از بلاد سودان و نواح آن آورند ابکی
بزرگتر است از حجازی آن و بگمان مردم آنجا آن افضل است از حجازی **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند
افعال و خواص آن جالی و با اندک حدت نهایت قبض و تحلیل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و اخراج قدری نافع و بدستور آن
با زعفران و مامیران چینی و شکر مقوی و تحلیل زیاده کنند و جلای آن مند جهت امراض مذکور التنفع که با گلاب سائیده و بطریق کحل ترتیب نموده استعمال
نمایند و ضماد آن جهت جراحت و قیسب اعضای عصبانی و جذام نافع و به دستور تدبیر آن آن است که در جوف پیاز یا خمیر گذاشته در زیر آتش پخته بیرون
آورده و عشکرده استعمال نمایند و سفوف دیگر و نسخ دیگر در مرورات تشمیزج و قطور و کحل آن در قرابادین ذکر یافت **فصل التاء المثناة الفوقانیة
مع الفاء** تفاح بضم تاء مثناة فوقانیه و فتح فاء مشدده و الف و حاء مهمله بهندی نامند **ماهیت** آن معروف است و شیرین و ترش
و میخوش و ترش چاشنی دار می باشد بهترین آن شامی لیس اصفهانی بوزنجت رسیده و شاداب بزرگ لطیف است **طبیعت** شیرین آن گرم در اول
و تر در دوم و ترش آن در اول و دوم سرد و خشک و مز آن در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و جمیع اجزای درخت آن سرد و خشک و برگ و تمر
آن با قوت تریاقیت **افعال و خواص** جمیع آن مفرح و با عطریت رطوبت لطیفه و مقوی دل و دماغ و جگر و اکل و شمامه جهت خفقان و عسر النفس
و تقویت فم معده و منع انصباب فضول بمعده و تنبیه اشتها نافع و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا و معده با ثبات تر

و پخته آن جهت سرفه صبی و آب آن با شراب آب گوشت جهت رفع غشی مجرب و آب آن با معاجین مفرحه مقوی فعل آنها و رب و شراب آن در جمیع افعال
قویتر از جرم آن و جهت تفریح قلب و تقویت معده و کبد و رفع وسواس سوداوی و دفع سموم خصوص عقرب و دفع وبا بسیار موثر و مسکن حرارت و مربای
آن نیز قریب بآن و بهتر است از جرم غیر مربای آن مشوی عفص در خمیر گرفته آن جهت ذوسنطاریا و اسهال دموی است و جهت صاحب سل و ذبول یعنی
لاغری و ضماد آن بر چشم جهت تسکین درد و وجع آن نافع و اکثار خوردن خصوص خام نارس ریحی آن مورث حرکیه نسیان و مولد ریاح و تقدسازی
و اوجاع عصبی و اختلاج و مصلح آن دارچینی و اغذیه لطیفه و ترش آن قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و پخته آن در خمیر جهت اسهال
دموی و مصلح ادویه سمیه خشک کرده و سحیق آن با آب انار و ادویه مناسب جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین تشنگی نافع و اکثار آن
مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلح آن گلقند و دارچینی و لعق نمودن عسل و مزه آن مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و قی
صفراوی و اسهال و در سائر افعال مانند ترش آنست و گویند جمیع اقسام آن هرگاه بخلط حار که در معده باشد برسد آنرا دفع میکند و خام نارس بی مزه
آن مولد خلط خام و حمی و ضماد آن در ابتدای اورام حاره نافع و رب سیب ترش که آب انرا بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در رطوبت
معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع مضر اسهال دموی و عطش و مداومت خوردن
آن مضر عصب و شراب و مربای آن قریب النفع است بدان و با حرارت کبد و جهت وسواس سوداوی انفع از شیرین آن و سیب تلخ قابض تر از همه و آشامیدن
عصاره سیب رسیده و عصاره برگ آن نیز بقدر یک وقیه تا ده درم و طلای آن جهت دفع سم عقرب و سائر سموم و ضماد برگ آن جهت ردع اورام حاره
در ابتدا مفید و شکوفه آن با ادویه مناسب جهت رفع اختلاج و استفراغ و با ادویه مفرحه جهت تفریح موثر و مربای آن یعنی گلقند گل سیب جهت ضعف دل
و دماغ و برانگیختن شهوت باه نافع و گل آنرا با دوشاب آن شیره گلقند گلسرخ سرشته مانند گلسرخ مرتب نمایند و مقدار شربت تفاح هفت مثقال
و اولی آنست که محرور المزاج حامض و مز آنرا تناول نمایند و مبرود المزاج حلو آنرا هرچند حلو آن مضر محرورین نیست و بلغمی مزاج شیرین منعنع آنرا
چون آنرا خوردن آن در خود ثقلی یابند باید که بالای آن آب سرد ننوشند و طعام ترش نخورند و همچنین بالای هریسه تر و تازه و بلکه امراق اسفید
باجات و ستقات ننوشند تا از معده منحدر گردد و طعام نخورند و ترشی آن هیچ یک را مناسب نیست. روی است و جوارش و حلوا و خمیره گل آن و رب و اشربه
و عرق و مربای آن در قرابادین ذکر یافت **فصل التاء المثناة الفوقانية مع الميم** * تمر بفتح تا و سکون میم و [illegible]
بفارسی خرما و بهندی کهجور و چهاره نامند **ماهیت** آن معروف است و زرد و سیاه میباشد ثمر آن طلع و خوشه بر می آورد و ثمر نیز بند و بخلاف ماده
آن در خوشهاے طلع هر دو نوع گردی میباشد که آنرا گش می نامند و در ابتداے ظهور خامی گرد در آبر ماده سبز شود ثمر آن بالیده و شیرین و شاداب
و تخم آن کوچک میگردد و الا خوب نمیشود و از ابتداے تکون تا انتها و کمال بلوغ و رسیدگی هفت مرتبه مقرر کرده اند و هر مرتبه را بنامی موسوم اول آنرا
طلع و بلغ نیز گویند و دوم را بلح و سوم را خلال و چهارم را بسر و پنجم را [illegible] و ششم را رطب و هفتم را تمر و هر یک آن انشاء الله تعالی در اماکن خود مذکور خواهد شد و
بحسب اماکن و الوان مختلف میباشد و بهترین اماکن که خرما در آن خوب میشود جهرم از توابع فارس است پس عمان پس جاهاے دیگر و بهترین
اصناف غیر جوے آن آزاد پس مکتوم پس خستاوی است که پوست آن نازک و مغز آن بسیار و تخم آن کوچک و شیرین رسیده و بی ریشه
باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضے در اول تر دانسته **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و مولد خون
متین و جهت فالج و لقوه و احیا و تقویت گرده لاغر شده و تسمین بدن و باه مبرودین و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و تلیین مفاصل
و موافق سینه و سرفه و خشونت بارده و آشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تب بلغمی و لتفتیت حصات مجرب و با برنج جهت تسمین مهزولین و
فربه نمودن آن و شیر تازه دوشیده خصوص با اندک دارچینی و از عقب آن نیز آشامیدن شیر تازه دوشیده در تقویت باه بعدیل دانسته اند
و لیکن ثقیل و بطی الهضم و مسدد و مضر محرورین و صاحبان بلدان حاره و در بلادیکه خرما در آنجا حاصل نمی شود اهل آن بلد آنرا اکثار خوردن آن

جاذبی و مولد سودا و سده و جگر و سپرز و محرق خون و مصفی غلاظ و مصدع و مورث تپ ها است و در درد دندان مضمضه آن آب با سکنجبین و روغن و خشخاش و بادام مقشر خوردن و شستن دهان بعد خوردن آن با آب نیم گرم خصوص که سماق در آن خیسانیده باشند و بدستور غرغره با گلاب و سماق با سرکه و شاید ظهر خون کهنه ماننی طویل و درد دهان باشد مانع ضعف دندان و قلاع دهان و خناق است و مصلح سده آن در مبرودین جوارشات مسهل بلغمی و با محرورین موجب امراض بسیار و در مبرودین باعث نزول امراض بارده و رطوبت بلیه خام آن انفاخ و بطیء الهضم و ثقیل و مسدد و تخم آن گرم و خشک و صحیح آنست که مرکب القوی است یا برودت بسیار حرارت کمی و شدید القبض و آشامیدن آب طبیخ آن تفتیت حصاة و سائیدن آن جهت رفع اسهال و بستن شکم بقوت و ذرور سوخته آن جهت قروح خبیثه و سعوط آن جهت التصاق جراحات تازه و ریختن اعصاب و عین مسیلی قروح و حدت بصر و سیاهی چشم نافع **تمر سیرونی** بکسر ها و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم را مهمله و سکون واو و کسر نون و یا نوع تمر کوچک باریک سرخ رنگ باریک کوچک است **تمر هندی** بعربی صبارا و حمار و حوش و عمرا و بهندی املی نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بلند در غلافی مانند باقلا الا آنکه از آن پهن تر و پوست آن بعد رسیدن اندک صلب میشود و بخلاف باقلا مغز آن پوست دیگر سوای آن ندارد و طول آن بقدر شبری و دو نوع میباشد یکی تمر سرخ تیره اندک چاشنی دارد و در هنگام خامی تیره سبز رنگ میباشد و در گجرات و نواح آن و اکبرآباد بسیار خوب میشود و در اماکن دیگر مثل آن خوبی نمیشود و این نوع در قوام دو دوم سرخ کم رنگ مایل به تیرگی و این در خامی سفید میباشد و این نوع بسیار است و تخم هر دو مایل به زردی و اندک پهن و مغز آن سفید و پوست آن سرخ تیره و از تمر مس بزرگتر و تخم نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر و درخت آن عظیم و برگ آن ریزه طولانی انبوه و بهترین آن رسیده بی عفونت اندک کهنه آنست یعنی شش هفت ماه تا یکسال از اخذ ثمر آن گذاشته باشد نه کهنه فاسد شده آن و دستور است که ثمر رسیده آن را مقشر نموده قدری از لیفهای آن را برآورده جهای بزرگ ساخته اندک چرب نموده نگاه میدارند و الا آن را کرم میزند و رطوبت آن خشک تر تا آن کم میگردد **طبیعت** ثمر سرد و نوع آن در اول سرد و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند و خشکی سرخ آن زیاده **افعال و خواص** آن لطیفه تا اندا جاهش رطوبت آن ازان کمتر و مقوی قلب و سده و مسترخیه و قابض شکم خصوص سرخ آن و مسکن غثیان و قی صفراوی و مملس طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و جمیع حمیات مسهله سوای آن نیست و مسکن هیجان خون و جهت خفقان حار و تپهای حاره و غشی و کرب و غشی و رفع عطش و تفریح و مکدر بیجهت صفراوی و غیره و جهت خناق و مضمضه آن جهت قلاع دهان نافع و گفته اند که ثمر هندی را نباید بسیار در آب مالید زیرا که موجب سده و تنفر طبیعت و غثیان و قی میگردد و باید که در آب بخیسانند چون خوب خیسید و قوت آن تمام در آب باز داده شد صاف نموده با اندک نبات و یا شکر و یا آنچه خواهند شربت و غیره ساخته بنوشند و اهل هند آشامیدن نقوع آن را برای جذام نافع میدانند المضار اکثار آن مورث بیخ و سعال و مضر سده و سرفه و طحال و مولد سده و ناشتا خوردن آن مضر و بدستور خام و تازه و نورس آن زیرا که مسدد و بسیار نفاخ و بطیء الهضم و الانحدار است و مصلح آن کتیرا و خشخاش و بنفشه و عناب و لعاب بهدانه و با اندک شیرینی خوردن مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سی مثقال بدل آن آلوی سیاه و در غیر اسهال زرشک و دانه آن در سوم سرد و خشک قابض و خوردن مغز آن جهت امساک منی مجرب و ضماد آن جهت خلع عضو و دوالی و تقویت سستی مفصل و بابیه و امثال آن جهت تفتیح و گشودن دمل چون نرم کوفته پخته بسفرج بمالند تنگ گردانند و مطبوخ کوبیده آن تخم ریحان کوبیده با شیر زنان و با شیر بز جهت تفتیح و دامیل حاره و انفجار آنها با کرات عمل مجرب چون برگ تازک آن را بسایند و در آب بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت زحیر حاره و آنان که در هند و بنگاله آن را می‌آشامند و رفع حرارت مردم میشود و جهت حمی صفراوی و قرحه مجاری بول و احلیل که ابخار سوزنگ و بیند سوداک نامند نافع و ضماد آن جهت تسکین اورام حاره و مواد و رجع و تحلیل آن و با اندک دارفلفل جهت رفع اذیت لعاب عنکبوت که بر عضو رسیده باشد و تحلیل اورام حاره و بارده و نیز ضماد گل آن جهت تسکین رمد حار و وجع حرارت چشم و آشامیدن آن جهت بواسیر خونی و ذرور پوست درخت آن جهت التیام جروح و قروح و خاکستر پوست درخت آن جهت آوردن اشتهای طعام نافع و جوارش و حلوا و سکنجبین و شراب و مربی و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **تمساح** بکسر اول سکون میم

وفتح سین مهمله والف وسکون حاء مهمله بفارسی نهنگ بهندی گرمچه نامند **ماهیت** آن حیوانیست بزرگ در انهار کبار مانند رود نیل و بعضے مواضع گنگا در هند وبنگاله نیز بهم میرسد وچهار دست و پا و دنباله دارد وپوست آن خشن وضخیم وبسیار قوی بحدیکه در آب شیر وفیل را نیز صید میکند وهلاک میگرداند ودر خشکی از دست و پا بردم و حیوانات دیگر سنگ می اندازد ودر وقت مضغ فک بالاے آن حرکت مینماید بخلاف حیوانات دیگر ودهن آن دیع وگویند نود دندان دارد دو چهار ودر فک بالا دو چهل ودر فک پائین و میان هر دندانی کلوئی نشیکر دندان کوچک مربع ودر وقت بند کردن دهان یک دندان دیگری داخل دیگر شده ایند منطبق میشود وزبان آن کوتاه ودطول جثه بزرگ آن تا ده ذرع وعرض آن دو ذرع وزیاده بر آن وتخم برخشکی میگذارد وبچهاے آن انچه در آب تعیش مینمایند تمساح میشوند وانچه در خشکی سقنقور ودر بیرون آب نیز تعیش میکند ونوع کوچک آن که در ریگ تعیش میکند در ان ماسے نامند وگویند همین سقنقور ست **طبیعت** آن در دوم گرم ودر سوم خشک **افعال وخواص** آن بخور جگر آن جهت دفع جنون واکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض سبیل تازه ومزمن وتهیر آن در بینایی قوی الاثر وقطور پیه آن بارد غنی جهت رفع صداع وشقیقه ودرد گوش وگرانی ودرد کمر وگرده وتقویت باه وضماد آن دافع اذار گزیدن آن دو ساعت وگوشت آن محرک باه واسفیداج آن مسمن بدن ومهزولین ودافع قولنج ولیکو بر وتے ایکمیوس وطلاء خون آن با بلیلد و آمله جهت تغیر بون وبیمنع وبهق سفید در پیشانی ودصدغین جهت دفع شقیقه وصداع وتدهین آن ببرد ملتهب رافع جهت سرخ آن موثر وسوزانیدن پیه آن در چراغ در نهریکه در ان وزغ باشد گویند مانع صدائے آنست وبه سقور افروختن فتیله سرشته آن باسوم ادام که روشن باشد وچون پیه آنرا بر موضع گزیدگی آن بالند تسکین درد وجع آن را وچون بر پیشانی گوسفند نطاح یعنی شاخ زن بالند جمیع گوسفندان ازان بگریزند وتعلیق چشم آن که دنندگی ازان کند وبانند جهت منع تزاید جذام وتسکین درد چشم که چشم جانب راست ازرا جانب راست وچشم جانب چپ آنرا بر جانب چپ بندند وبستن آن بر پائے راست جهت تقویت جماع وتعلیق دندان راست آن بر بازوے راست در تحریک باه وتقویت مجامعت اثر تام دارد وچون پوست تمساح را بر دور قریه بگردانند و برسقف ودهلیز آن بیاویزند دران قریه تگرگ نبارد

فصل التاء مع النون

تن بضم تاء مثناة فوقانیه وتشدید نون **ماهیت** آن ماهی بزرگ فربه چرب که در دریاے مظلم ودریاے شام هم میرسد وآنرا ابشکما صید مینمایند ونمکسود میکنند **طبیعت** آن حار یابس **افعال وخواص** آن خوردن نمکسود آن جهت نهش مار شاخ دار وضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع وخوردن آن قے کردن بعد ازان منقی معده ومخرج بلغم غلیظ است **تنباکو** بفتح تا وسکون نون وفتح با موحده والف وضم کاف وسکون واو بترکی تتن وبهندی تمباکو نامند **ماهیت** آن میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که سه قسمے از ماهی زهرج جیلے باشد که قلوس نامند چه در ماهیت بقسم سوم آن شبیه در ماهیت تسبت باہی شاه نست وقسم سوم قلوس را تعریف کرده اند که برگ آن مانند برگ کرنب ازان در ساز تر و با اندک خوبے چسپنده وساق آن زیاده بر دو ذرع وبا اندک غبار تخم آن ریزه وسرخ مائل بسیاهی ودر غلافے ومؤید دیگر آنکه در زمان بقراط بجهت دفع وبا گیاهی را مقرر کرده که آورده در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که احدی او با اثر نکرد آن گیاه قسمی از قلوس بود واین اثر با تنباکو میباشد ودر شهر بلدیکه تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده وبالفعل نایاب ست والله علم بحقیقة الحال بدانکه آن از دو صد و قریب پنجاه صد سال ست که بهم رسیده ودر صد سال است که شیوع تمام یافته وباعث شهرت وفوران در ایران وتوران وهندوستان گویند پرتگیش که گروهے از نصاری ست بوده که از ارض جدیده آورده وتخم وبرگ آنرا بسمت ایران وهندوستان برده وازان جا بجاهاے دیگر منتشر گشته بحدیکه شاید بالفعل هیچ ملکے وبلدی وقریه نباشد که آنرا استعمال نه نمایند خواه بعنوان کشیدن بغلیان وخواه بخوردن جرم آن وخواه بسعوط نمودن سفوف جرم آن بدماغ خواه دران بلده وقریه بهم رسد ویا از جاها دیگر آورند وبقیمت اعلے بخرند وگویند مدد شیوع در ایران زمان سلطنت شاه عباس ثانی ودر هندوستان اوائل عهد اکبر بادشاه واوائل جهانگیر بادشاه بوده وآن انواع واقسام میباشد وبهترین آن برگهاے بزرگ ضخیم چسپنده وتند بوے زرد مائل بسرخی ست که خاکستر سرخ مائل بسرخی بران نشسته باشد که چون نرم نموده به آب بسرشند شیره دار چسپنده باشد خوب وکار پوستے

وخواه کارسونی ویا طوطی ویا طیسے ویا لجی ویا ملتانی باشد وخواه از غیر آن اماکن هر جاکه خوب شود مانند امانت خوانی بنارسی وقسم اسطے سورتی برائی کشیدن خالص آن در سر غلیان وبرای تخمیر آن با قند سیاه که بهندی گر بضم کاف فارسی وسکون را گویند چهار نقطه وبا مندکه اهل هند دکس وبتپانه بستیر دارند که برگ تنباکو را باهم وزن آن ویا قدری زیاده از آن شکر باهم خوب کوبیده وشرشته در ظرفی کرده چند روز میگذارند تا خمیر یابد وآنرا گڑاکو نیا وبعضے برای سرعت وزیادتی تعفن تخمیر چند روز در زمین ویا سرگین اسپ فن مینمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش بر آن گذاشته میکشند باصطلاح هندی این طریق را سلفه مینامند وصاحبان اختیار تا بکه تا به کوچکے از نقره یا سفالے ساخته دیگر وے آن نقدر یک تولہ از آن گڑاکو نامست چپانیده در سر غلیان میگذارند که روے قلی آن بالا باشد و بر آن اخگر گذاشته میکشند وبعضے برائے خوشبوئی قرنفل وسنبل الطیب کوبیده وبعضے صاحبان طبع وخوش سلیقه پوست سیب اگر نهم ترسد مربائے سیب یا به در گویند اتل کرده ودر ظرف گلی گذاشته وسر ظرف را از گل بند نموده در زمین دفن میکنند تا تخمیر یابد بعد از آن برآورده بدستور بتانه چپانیده میکشند بسیار خوشبو میشود وبهترین تنباکو را از برای گڑاکو تنباکو بیله که در دکن ست بسیار خوشبو وگران قیمت ست وبرگهای آن کوچک زعفرانی رنگ شیره دار چسپنده وبعد از آن تنباکوی چار گڑه که قریب بنارس ست ودر بنگاله بجاگپور ودر هند قسم کال میشود وبسیار تند وتلخ **طبیعت** آن در آخر سوم گرم وخشک **افعال وخواص** آن معطش ومجفف وسم اقسام ماهی ودود آن مبیح فساد هوای وبائی وتعفن آن ومنقی رطوبات دماغ ومحرک آن جهت درد دندان رطوبی ودرد بلغمی وسرفه رطوبی ومضیق بلعے کشیدن خائیدن وخوردن آن نافع وبدستور خوردن گڑاکو بمقدار دانه نخودی تا نیم حب بسته وسعوط سائیده برگ آن مانند غبار جهت رفع نزلا دماغی بارد رطبه مزمن وتعطیش فرمودن آن مفید وفرو بردن دود آن را نافع قبض بطنی البته انخصوصاً تا آنکه دود در خاکستر آن جهت زخم دواب وضماد آن با روغن گل بر رخم جهت جرب متقرح وخراز ومنع نزف الدم جراحات تازه وتجفیف قروح مزمنه ونزول آب از سوزنده وآشامیدن آب غلیان که زر دشده باشد از کثرت کشیدن جهت استسقاء ومارگزیده نافع دانسته اند باعدار بول عرق مفرط وچرک دندان غلیان خصوصاً نزدیک بسر غلیان جمع میگردد چون از آن فتیله سازند ویا فتیله را بدان آلوده کرده تا در ناسور مزمن گذارند چهار مرتبه نهایت شش هفت مرتبه التیام مییابد وچون چپیم کشند شکوی را نافع میگرداند خواه آن برگ تازه باشد خواه خشک بطریق اکتحال وکشیدن تنباکو بسر غلیان بابرگ تخمگشت که بهندی سیمهالو نامند جهت منع ضیق النفس وسرفه مزمن وظلمت به عارض از رطوبت وبرودت نافع وتنباکو مضر دل ودماغ حار یابس ومرطوب المزاج وسوداوی ومورث سدد وخفقان ودیگر جو جمع مصلح خون ومصلح آن شیره تازه دوشیده است دیگو مند حبیاه صحت مزاج بدن ست زیرا که مریض را خصوص صاحب حمی را خوش نمی آید کشیدن آن دحب تنباکو دعرق دم دمجون آن دستق بادین ذکر یافت بیانکه اعیان واشراف وامزه واطبا وبعضے از لقار در بنگاله وهند بطریقیکه صاحبان سلیقه مند تا بچپانیده ومعمول میکشند ولیکن در ولایت آن تنباکو را بطریق سر غلیان نمی کشند والیعنوان سعوط وعلوس اکثری مستعمل دارند وقلیلے برگ آنرا میخورند وبعنوان دودی میکشند

تنزو خطائی بفتح اول وسکون ثانی وضم زای معجمه وسکون واو وآنرا شاه صینی نیز گویند **ماهیت** آن قرمی ست مصنوع وبعضے سرخ مائل بزرد وبعضے مائل بسبزی که از خطا می آورند ونیز اقراصی سیاه رنگ از کاشغر می آیند موسوم بنام تنزو وتحقیق آنست که تخمیر آن از عصاره برگ حنائے خطائی ومادهٔ آن کلے است که از بعض معادن با وزنه بمعنی بری آورند واقراص وغیره آن ساخته بمهر پادشاه آن مملکت رسانیده وبجهت اعتبار باطراف میبرند وچون با وزنه بمعدنی مختلف الالوان ست لهذا تنزو نیز مختلف الالوان میباشد ونیز مجعول از گل ارمنی وطین مختوم وزرنیخ یا آب گیاسیه مطلاے ساخته وبجائے تنزوے فروشند وعلامت آن آن است که از آن بوے زرنیخ می آید بخلاف خطائی اصلی **طبیعت** آن مرکب القواے مائل بحرارت **افعال وخواص** آن رادع ومحلل وقابض وجهت اورام حاره وبارده وگزیدنها وتسکین درد سر وسائر اعضاء وتحلیل خنازیر واورام صلبه وقطع نزف الدم وجراحات وآشامیدن یک دانگ آن تا نیم مثقال جهت اسهال وسوے البواسیرے وقی الدم ونفث الدم وذرور آن جهت قرحه چشم ومقعد وقضیب وقرحهٔ آن جهت

جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع ست و شش مصالح آن کثیراست و تسخیر مترو عار و بار مذدر قرابادین کبیر یافت

تنکار بفتح تا و فتح نون و کاف و الف در اصطلاح هندی سهاگا نامند ماهیت آن گفته اند دو قسم میباشد معدنی و آن نوعی از بورق است

و این دو قسم میباشد یکی شبیه بنج و آنرا بوره زبدی و شیرازی نیز گویند و قسمی شبیه ببرف و آن زجاجی بورق ست و شیرازی بر نمک گویند قسم

دوم مصنوع و آن نوعی از لحام الذهب مصنوع ست و آنچه بالفعل مشهور و متعارف ست مرکب از نمک قلی بالسویه و سه برابر سرکه و بوره ارمنی ست

که مجموع را در شیر گاو میش بقدری که بپوشاند آنرا بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک میکنند و لحام الذهب مصنوع از بول غلمان

نزدیک بلوغ ست که در ظرف مس جمع میکنند و از دسته مس در آفتاب یا مکان گرم متاخر میسایند تا منعقد و صلب گردد و این تحقیق پیوسته

است و در بنگاله از کوهستان شمالی آن مانند نیپال و سرانجه و نواح آنها بسیار می آورند و بطرف می برند و مصنوع اگر باشد چیزی کمی خواهد

طبیعت اقسام آن در آخر سوم گرم و خشک و از سموم ست **افعال و خواص** آن داخل کردن آن در طلاء در همین کما نه باعث

نرمی و زود گداختن آنست و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل آن و قتل کرم

آن مفید گفته اند و لیکن بتجربه و تکرار عمل معلوم و مشاهده شد که متاکل دندان ست و دندان را بزودی می اندازد چون چند روز

متوالی سائیده بر بن دندان بمالند و از خاصیت معدنی آنست که تنقیه و قطع و تلیین آهن میکند و آهن را چون یکبار

در آب تیکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده در روغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن می نماید و فرق میان

تنکار معدنی و مصنوعی آنست که تنکار مصنوعی را چون در آتش اندازند از آن رطوبتی ظاهر میگردد بخلاف معدنی **تنین** بکسر تا و نون

مشدده و سکون یا مثناة تحتانیه و نون بفارسی اژدها نامند **ماهیت** آن حیوانیست بری و بحری میباشد بری آن اندرون می گردد مانند

و بحری آن اندر بتال مانند عقرب و هر دو نوع آن دست و پا و چنگال میدارد و گویند چهار ناخن به ترتیب دارد و یکی در کف و شبر سر آن سه مو

چون کاکل و چون کسی را بگزد میکشد آنرا بنزف الدم **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک سم قتال **افعال و خواص** آن ضماد

خاکستر سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص نافع و چون گوشت تازه آنرا بر موضع گزیده آن ببندند جذب سمیت و رفع اذیت آن

میکند و معالجه گزیده آن معالجه قروح خبیثه است **فصل التاسع** **الواو** + **توابل** بفتح اول و دو او و الف و کسر با موحده و لام

ماهیت آن اسم اصطلاحی ادویه ایست که در اطعمه داخل میکنند مانند کشنیز و زیره و سداب هندی و فلفل و قرنفل و دارچینی و امثال آنها **توبال**

بضم اول و سکون ثانی و فتح با موحده و الف و لام معرب لفظ فارسی ست بیونانی اماطیطس نامند **ماهیت** آن ریزه های است که از مس و آهن هنگام

کوبیدن جدا میگردد و هندی آهن لوه چون و مسی را تانبه چون نامند و از مطلق آن مراد توبال مس ست و بهترین آن آنست که بسیاهی سرخی و براق و رقیق ست

که قبرسی نامند که چون سرکه بر آن بپاشند رنگ گیرد و زنگارانان بهم میرسد و بدل می آورند و سفید رقیق آن ضعیف القوه **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم

افعال و خواص آن ملطف و جالی و از نحاس محرق لطیف تر و مسهل اخلاط و جهت منع قروح خبیثه از انتشار و التیام قروح چشم و خشونت اجفان و سبل و بیاض

و بردن گوشت زائد صلب جراحات چون آنرا مرهم سازند و جهت جرب حکه نافع و آشامیدن نیم مثقال آن مسهل بلغم و با آرد گندم و یا صمغ عربی که حب بسته جهت رفع

بشاعت آن فرو برند و بالا آن سرکه بیاشامند بر آن که ته و مسهل قوی بلغم است و جهت استسقا و ماء اصفر مفید و آشامیدن نیم مثقال آن که مقدار شربت آنست

با ماء القراطن یا ماء العسل ست بجهت اسهال کیموس ها و بعین تجربه یک عبارت از آزار شکم و ورم و بزرگی آنست مفید و زیاده از آن باعث تهیج و قرحه امعا است

فلهذا نباید استعمال نمود و همچنین غیر مغسول آنرا در امراض عین جهت آنکه بسیار حاد ست و آب مغسول آن بنهایت لطافت و مودت میباشد مستعمل

و در تیافات و مراهم مستعمل است و اهل هند توبال را در سنونات کرسی نامند استعمال مینمایند چنانچه در قرابادین و مرف المیم در مسی کرفت **طبیعت** آن

در سوم خشک **افعال و خواص** آن قابض و اسهال خون مانع خفقان و سبب ضعف معده و باد را در سایر منافع و خواص قریب به توبال نحاس ست و چون در سرمه

در جای نمناک خصوصا تحت نمها یکهفته بگذارند زعفران میشود و آن بجهت برد دل جرب مجرب جلا حمرة آن با ربع آن نوشادر جهة رفع بیاض نیل از مود و با سرکه و عسل جهت تحلیل اورام نافع و در زعفران الحدید سایر خواص آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و سوزعسل توبال النحاس در مقدمه کتاب مذکور است

توت بضم تا و سکون واو و تا مثناة فوقانیه و بپارسی شلته نیز نامند ماهیت آن ثمر درختیست معروف شیرین و ترش میباشد شیرین آن از آن نیلی و ترش از آن ساه و بهترین هر دو نوع آن مالیده و شاداب آنست طبیعت شیرین آن گرم و تر در آخر دوم و بسیار شیرین تا دوم گرم با قوت قابضه و بارده افعال و خواص آن مولد خون صالح و مرطب دماغ و مفتح سدد و مسلح جگر فساد سپرز و مسمن بدن مبهی مقوی بیگرده و مدر بول و ملین طبع و جهت آماس و حصبه نافع و در انضاج شبیه بانجیر و سریع الاستحاله بخلط حاضر و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام مفسد خون گفته اند و مصدع و مطلق بمعده جهت آنکه مفسد حال معده است مصلح آن سکنجبین حامض و دیر و هضم کسیکه از آن زود حمی عارض میگردد جوارش کمونی و ترش آن سرد در اول خشک قابض است خصوصا خشک آن که نیم قائم مقام سماق است

افعال و خواص آن ملطف و مفتح و مسکن حدت خون و قامع صفرا و رادع و محلل اورام گرم حلق و حنجره و مانع ریختن مواد حاره بحلق و زبان و سایر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره با آب آن و بدستور رب آن جهت قروح خبیثه دهان و قلاع و بثور و ردع و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن آزموده خصوصا با معینات آن مانند آب برگ گشنیز تازه و آب برگ کاسنی و شب یمانی و مانند و سک و مرو زعفران و ثمرة الطرفا و ابر ساو کندر هر یک بقدر حاجت از روح و تحلیل و جلاد آشامیدن آن جهت قرحه امعاد و اسهال حار و زو سفکار یاوسایر مواد تحلیلیه بسوی معده خصوصا خشک آن با معینات و مقویات آن مفید تفرسینه و کشش و عصب مصلح آن عسل و آب انار خصوصا جوارشات و اطریفل صغیر و رب آن در جمیع افعال قایم مقام آنست و منفعت رب شراب آن با خواص و منافع در قرابادین ذکر یافت و آب مطبوخ بیخ توت

که بقدر هشت مثقال آن در آب طبخ یافته باشد جهت اخراج حب القرع خصوصا که برگ سفتالو اضافه کرده باشند و بدستور طبیخ نیکوفته آن در یک طل آب که بربع رسیده باشد با شکر و عسل و یا آنکه انجیر دران پخته باشند جهت خناق النمر و سایر سموم و برسام و جنون و ده دکرو پشت کاز خلط خام باشد بغایت نافع و طبیخ آن نیز همین اثر دارد و غرغره آن جهت ذبحه و خنازیر و بدستور ضماد آن مطبوخ هشت درم ریشهای آن با مله و قرابجبر که در نود مثقال آب طبخ یافته بنصف رسیده باشد مسهل قوی مسود است تریاق مفنده و ضماد و نطول آن جهت درد دندان و تحلیل و ضماد برگ آن نافع و از صمغ توت نیز همین اثر می آید و چون آب ریشه توت را که از شکاف آن گرفته باشند هفت اوقیه با برگ تاک انجیر سیاه بقدر یک رقیه با قدری آب باران در دیگ کرده و اطراف سرپوش آن را خمیر گرفته بپوشانند تا بسدس رسد و موی را بدان بشویند خضاب قوی و مجرب ست و همچنین طبیخ برگ حامض آن با برگ تاک انجیر سیاه النفم مضمضه رب حامض آن جهت ورم و بثور فم و غرغره آن جهت ورم حلق و خناق و ذبحه و بدستور به طبیخ برگ آن و طبیخ پوست درخت و برگ آن جهت درد دندان نافع و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و طبیخ بیخ آن مرخی دندان الاورام والقروح ضماد آن با سرکه در حمام جهت شری و مزمن و قروح خبیثه عفنه و بدستور عصاره آن و طلای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد برگ آن به تنهائی سائیده و جهت بثور و قروح اکثر اعضا و جرب و رطب یابس نافع و توت نارس بسیار قابض و ضماد آن با سرکه جهت رفع شقاق و شری و به تنهائی نیز جهت شقاق کعبین و مابین انگشتان سریع الاثر و آزموده است التسموم آشامیدن عصاره برگ آن بقدر یک رقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و پوست درخت توت شامی تریاق شوکران ست چون در آب جوشانده بیاشامند و باید که بالای توت طعام ترش تناول ننمایند خصوصا بر شامی آن

توتیا بضم تا و سکون واو و کسر تا مثناة فوقانیه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف معرب از دود بای فارسی ست یونانی سقوفس نامند ماهیت آن صاحب تحفة المومنین حکیم میر محمد مومن رحمة الله علیه و دیگران نوشته اند که معدنی و مصنوعی میباشد و معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید شبیه پوست بیضه تیز مرغ که بر وجه چیزی مثل نمک ظاهر باشد و بهترین اقسام ست و دیگری زرد و دیگری کبود و شفاف و این غلیظ تر از همه و مشهور بتوتیای هندی و توتیای زرد یکی نهایت حدت ست و چند قسم دیگر نیز نوشته اند چنانچه در تحفه و سایر تذکره ها مذکور ست و امین الدوله نوشته که توتیا سه نوع میباشد و آن سنگهای سفید مدور شبیه بسنگ ریزه است اما دو قسم

اول سفید و زرد و باشد ظاهر آن ست کہ مصنوع اند و قلعی و اسرب و شیخ کہ بفارسی شبه و در دی توتیا و بہندے جست نامند باشد وسوم را از مس ابعمل می آورند مؤلف گوید آنچه بتحقیق پیوسته آنست کہ غیر مصنوع نیز یافت شدا ما کرمانی کہ آنا بینی و سفالک و سیرانی یعنے مشبه بنا دودان و بندی کہ بیر پا و سنگ بصری نیز نامند دودی ست کہ در کرمان کہ معدن سرب ست در وقت گداختن آن بعمل می آورند بدین طریق کہ کورہ ازاد و طبقه میسازند بلند و در زیر آن جای آتش کردن مانند ایلاغ میگذارند و از خاک چسپنده کہ در عراق آنرا خاک ست میامند قلمها و شمسهاے بلند بمقدار شبرے کہ دو سر آن اندک باریک باشد میسازند و خشک نموده در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک نموده در طبقات آن کوره چپ و راست و چلیپا نموده بانیده می چینند تا اینکه در صحن گماز سرب دود آن بر اشیاء بچسپد و منعقد گردد و ضائع نگردد و چون زمانی ممتد گذشت می یابند کہ دود بسیارے بر اینها چسپیده و منعقد شده است آنها را بر می آورند و می کشند دودهای منعقد مانند انبوبه و سفالک از اینها جدا می نمایند و آن توتیای کرمانی ست و باز بدستور قلمها و شمسهای تازه در آن کوره می چینند و همچنین نوع دیگر آنکه شنیده شد کوره را مانند تنوری سرتنگ بلند میسازند و در زیر آن جاے آتش میگذارند و از پائین تا بالا دیوار آن تنور سوراخها برای نصب کردن آن قلمها و شمسها میگذارند پس قلمها و شمسها بخودکوره ساخته در اینها نصب میکنند بعد از آنکه دود بسیارے بر اینها منعقد گردید آنها را بر می آورند و بجای آنها قلمهاے دیگر نصب نمایند و همچنین از قلعے شیح بیاے موصوفہ یعنے روے توتیا شنیده شده کہ بدستور بعمل می آورند و بہترین آن پارچهاء انبوبها صدفے خاک آمیخته آنست و مستعمل نرم سائیده مغسول آن ست زیرا کہ استعمال غیر مغسول آن جائز نیست و توتیاے اخضر کہ توتیای ہندست از مس با زاج سفید بطریق احراق بعمل می آورند و این مستعمل در امراض عین نادرست و اکثر مستعمل نوع کرمانی ست کہ ذکر یافت و آنچه مشهور بمصریست نه از آن جهت ست کہ در مصر بعمل می آورند بلکہ از آن جهت ست کہ از کرمان بمصر برده از آن جا بجاهاے دیگر و در ممالک ہند **طبیعت** آن جالینوس در اول سرد و در دوم خشک دانسته و چنین سرد و خشک در دوم گفته و مغسول آن بارد و مجفف بی لذع و با قوت تغریه و اما اخضر ہندی آن حار و یابس در چهارم اکال مجفف ست در غایت تجفیف **افعال و خواص** کرمانی آن از اکبر ادویه عین ست و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم مانع انحدار مواد بسوے آن و جهت قرحه چشم و عینی و قضیب و عانه و مقعد و سرطان متقرح و سائر اعضاء و اندمال قروح و جروح و اکله در رفع بدبوئے بغل اکتحالا و ذرورا و طلاء و مرہما و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوے معده و مسترخیه و جهت قروح ظاہری و باطنی شربا و ضمادا و شیاف آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن شادنج و نصف آن توبال نحاس مغسول گویند مرقشیشا و اقلیمیا ست و طریق تشویه آن آنست کہ آنرا با آب سائیده قرص میسازند و بر آتش نرم بر روی سفالی گذارند و بگردانند تا خشک شود و بکار برند و توتیای اخضر ہندی با قوت سمیت و اسهال قوے قاتل ست و شرب و استعمال آن جائز نیست محرق و غیر محرق آن در بعض امراض عین در اکتحال و ذرورات و بعض جروح و قروح در مراہم و اطلیه اضمده مستعمل و اہل ہند گویند چون زہر خورده و قدری از آن بیاشامند قی شدید آورد و از غائله آن نجات یابد و مقدار قلیل محرق آن با آب بهنگره کہ گیاہ ہندیست و در حرف الباء ذکر یافت طلاء جهت تجفیف جرب رطب و تو بار تحلیل اورام خبیثه مانند جذام و قروح آن جهت ناصور و غیرها قطورا نافع و چون مقدار یک مثقال از آن با شقال سرخ بریده با پنج آثار آب ممزوج نموده در زراقه پر کرده در احلیل تزریق نمایند در شبانروزے سه چهار دفعه جهت قروح مجاری بول کہ بہندی سوزاک نامند نافع و این آب تا پنج شش روز میماند و فاسد میگردد و بتوان استعمال نمود و بدستور یک درهم آن با دو درهم مرده سنگ نیم نرم سوده با نیم آثار یا ست مروق کرده در پارچه کرباسی انداخته آب صاف آنرا کہ از آن بچکد در زراقه نموده استعمال نمایند جهت مرض مذکوره نافع و دستور غسل و پروردن کرمانی آن با آب غوره و شیافات آن و حبوب و مراہم توتیای ہندی در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیاے ہندی آن ست کہ ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش گذارند و برہم زنند تا محرق گردد و یا آنکه قطعه آن را بر انگشت گذارند تا بجوش آید و از جوشش بنشیند مانند

مانند تاج پس برداشته سائیده استعمال نمایند و چون کسی توتیای اخضر را خورده باشد و دا غثیان و التهاب در معده و اسهال و خراش بول باشد
و تمدد اعضا و غیره عارض شده باشد تدبیر آن آنست که اولا قی فرمایند و بخورانند اطراق دسمه و شیر تازه دوشیده مکرر پس بالعسه و روغن بادام و آب گوشت
چرب تغذیه فرمودن **تودری** بضم تا و سکون واو و فتح دال و کسر را مهملتین و سکون یا اسم فارسی ست و یونانی ارسیمن و عربی بزر الخمخم و بزر السود و قصبه
و باصفهانی قدومه و کرمانی امسیدی و بتبریزی رشته نامند **ماهیت** آن تخم نباتیست برگ آن دراز و بیساق و شاخ آن سرخ و صلب و باندک
خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از عدس کوچکتر و باندک پهنی سه قسم میباشد سرخ و زرد و سفید و سرخ آنرا در اصفهان قدومه گلگون
و سفید آن از سرخ و زرد اندک بزرگ و پهن تر و غیر آن زرد است و غبرا را باصفهانی خاکستی گویند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و بعضی خشک گویند
افعال و خواص آن هر سه قسم در افعال قریب بهم و خوشبوی و مقوی و مسمن بدن و جهت برودت امشا و سرخ کردن رنگ رخساره و صاف
نمودن بشره و دفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال و موی و مقوی و مطبوخ آن در سرکه جهت تسمین اعضا و رنگ رخساره و ضماد کوبیده آن با آب جهت
تحلیل سرطان باطنی و ابرده و در صلابت اکتحال آن با عسل جهت رفع نمش چشم و پاک کردن جرب گیلان و نوق آن با عسل جهت تقطیع اخلاط غلیظه و نیح سینه
و سرفه و تشنگی و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت دفع سموم و گفته اند که چون با قوت مشهیه ست هر گاه اراده اکل آن نمایند باید که در آب بخیسانند و کیسه
بجوشانند و در صره بسته در خمیر بگیرند و مشوی نمایند پس آن بجنام نافع است جهت نفث اخلاط غلیظه لزجه در سینه و سرفه و تحلیل و رام صلبه و عفونت
پستان و انثیان و رفع اذیت ادویه قتاله مقدار شربت آن در رفع سموم از سه درم تا پنج درم و در سایر افعال اندک درم تا سه درم و بدل آن ...
و کیا و آن قابض در غایت سرعت و دوا التودریین در قرابادین ذکر یافت **توری** بضم تا مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح را مهملة کسره و کاف
ماهیت آن ثمر گیاه هندیست بیاسه دار مانند خیار و خیار تره و ثمر آن را پوست کنده پخته در دو پیاز و قورمه و یا بدون گوشت ساده یا روغن
و پیاز بریان کرده با نان یا با چلاو میخورند لذیذ میشود و آن سه قسم میشود یکی گهر او دیگری گیاه و سوم بالیه بزرگ قسم اول جنگلی خار دار و بعضی تلخ و بعضی شیرین
هم میباشد و قسم دیگر بستانی و بیخار و اکثر شیرین و سبز و قسم مستعمل از **طبیعت** تلخ آن گرم و تر و شیرین آن سرد و تر با ترو جهت کی **افعال و خواص**
آن اهل هند برگ شاخ قسم اول آن را منضج ماده بلغم خام و دافع اماس اعضا و زردی بدن و استسقا و سپرز و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا و ثمر آن را
سرد و خشک و ملین طبع و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحه مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و ثمر قسم دوم آن تپ لرزه و بلغم تریح دبیل را
نمایند و قسم سوم را ملین فساد صفرا گفته اند **فصل التاسع عشر مع الهاء** **تهکار** بفتح تا و خفا ها و کاف و الف و را مهمله اسم دوائی هندی ست
و دکهنی کنبیر او جود **ماهیت** آن درختی ست تا یک قامت و زیاده بران و شاخهای آن پراگنده و انها گرهها و بر هر گرهی یک دو شاخچه
و بر آنها برگهای کوچک پهن بی تشریف از برگ صعتر عریض الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک عفونتی و گل آن کوچک با ساقه باریک بلند سفید
رنگ و بعد خشک شدن ساق باریک از آن ظاهر میگردد و بر سر آن برگهای ریزه زرد و در وسط آن تارهای باریک سفید رنگ **طبیعت** آن تا آخر دوم
گرم و خشک و گرمی آن زیاده و برخشکی **افعال و خواص** آن خوردن دو سه درم از برگ آن با اندکی زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند درهم
سائیده حب بسته جهت رفع تپ بلغمی و اوجاع اعضا خصوصا و باید بعد از خوردن بنشینند تا عرق آید و عرق خشک گردد در عوض آن که آنرا در ظرف
سرپوشیده بجوش بگیرند جهت اوجاع اعضا و سرمای تنها نافع **فصل التاسع عشر مع الیاء المثناة التحتانیه** **تیین** بکسر تا و سکون یای مثناة تحتانیه
و نون بفارسی انجیر نامند **ماهیت** آن بری و بستانی و کوهی میباشد و هر یک سبز و سیاه و سفید و سیاه و بری آن غیر ثمر ست و غیره بهندی گولر نامند
و در حرف الجیم بیان جمیز انشاءالله تعالی خواهد آمد و درخت انجیر متوسط در بزرگی و کوچکی و برگ آن عریض و شاخهای آن شیر دار و برگ آن را
چون بشکنند از بیخ آن نیز شیر بر می آید و درخت آن گل نکرده ثمر می بندد بخلاف درختهای دیگر و ثمر آن پیوسته بشاخهای آن در بستانی
از برگ بنفشه آن عریض تر و شاخهای کوهی آن بر روی سنگها سنبت می باشد و ثمر آن انبوه و کوچک تر از بستانی و انجیر

انجیر شامی سیاه بسیار بزرگ میشود و بهترین انجیر شیرین شاداب آبناک است خواه سفید باشد خواه سیاه و سفید آن جهت اکل و سیاه آن جهت دوا و بستر
و است بت انجیر که پیش از برگ یا با برگ برآمده شده شاید خوردن و اجتناب از خوردن آن اولی است و گویند که چون شاخ انجیر را در آب و نمک ساخته بگذارند
پس برآورده بنشانند انجیر آن شیرین میگردد **طبیعت** آن در اول گرم در دوم تر و بعضی در دوم تر گفته اند و بری آن گرمتر از بستانی و در قوت
کمتر **افعال و خواص** تازه آن ملطف و محلل و جالی قوی و صرع و فالج را نافع و کثیر الغذا تر از سایر میوه با دیر الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و مرق
ملین طبع و مسهل بر فق و کاسر قوت غضبی و مصرور را و من بعد غسو و مانند جلاب صباح با قدری انیسون تناول نمایند جهت خفقان و ربو و سرفه و درد سینه
و خشونت قصبه ریه و تقویت کبد و فتح سده و ورم طحال و بواسیر و نزال گرده و عسر البول و تقطیر آن و نضج اورام و مسهل با بادام و پسته جهت اصلاح بدن
و سمنیت و زیاده کردن عقل و جوهر دماغ و با مغز گردگان جهت امان از سموم قتاله و با سداب ناشتا تریاق و با مغز قرطم و یک دانگ و نیم
ارمنی مسهل اخلاط غلیظه و چون ناشتا بخورند مجاری غذا را گشاده نماید و بدن را فربه سازد و خوردن آن پیش از طعام ملین بطن نماید و با مربای گشنیز
اخلاط بلغمی ست از سده و چون بر طبع کرده آید سکنجبین بالای آن بنوشند و انجیر خشک در دوم گرم و در اول تر و ملطف و در جمیع افعال ضعیف تر از تازه
آن و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد خصیه بطرف جلد و لهذا اکثار آن مولد شپش است و جهت فالج و امراض رطبه و مصرورین و وجع ظهر و تقطیر
بول نافع و مغذی است بسبب گرم کردن آن گرده را امراض الراس آشامیدن و ضماد تر و خشک آن نیز جهت صرع و تقویت دماغ و درد و خشک آن و کنجد
قروح سر الاذان قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنین و خارش گوش العین اکتحال و قطور العین آن با عسل جهت غشاوه رطب را ابتدا
تندل آب و غلظ طبقات و آب برگ آن جهت جرب و خشونت اجفان الفم والصدر غرغره آب طبیخ آن جهت رفع اورام عضله لسان و تخبیه
ریه و آشامیدن آب مطبوخ آن با حلبه و عسل که طبخ نمایند تا مانند لعوق گردد جهت تصفیه سینه و ریه و با بنفشه خشک جهت تنقیه فضول سینه
و سرفه کهنه و اوجاع مزمنه ریه اعضاء الغذا با سداب و انیسون جهت رفع ریاح و سده و طحال و با مغز گردگان جهت معتادین تقویة معده و ماساریقا
یبوست طبع و با قرطم مقدار یک دانگ و نیم لعوق جهت اطلاق شودن البطن و سپوشر آب آن و حقنه آب مطبوخ آن جهت منعض و چون انجیر زرد
سرکه انگوری تند روز کهنه باشد و هر روز پنج عدد از آن با قدری سرکه آن نوشند و بعضی را کوبیده با آن یا با شکر و سکنجبین مخمر ضماد نمایند جهت
تحلیل ورم طحال مجرب و محلل خام آن نیز همین اثر دارد و چون انجیر را با مساوی آن مغز گردگان کوبیده بدستور ساخته یک مثقال آن را بخورند باعث تحریک
باه و منعوظ است و اطلاق البطن نماید و جهت گزیدن عقرب و سایر سموم مجرب دانسته اند و شراب آن جهت سرفه مزمن و تفتیح سده و تنقیه گرده و مثانه
و انجیر بری در جمیع افعال قوی تر و ضماد پخته کوبیده آن تنها یا با آرد گندم و یا جو و یا با ایرسا و نطرون و یا بوره جهت تحلیل اورام مانند گوش و سایر
اورام صلبه و تحلیل خنازیر و ثالیل و تحلیل و تحلیل عصب آثار سیاه جلد که چنان است و تحلیل اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با خمیر
رانجه و با خمیر جهت النضاج و با نمک و بازاج جهت قروح ساق سازند و با بوره ارمنی جهت بهق و امثال آن و با پوست انار جهت داخس و طبوخ
آن با شراب کهنه و آرد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت حین که عظم اورام و ریاح است نافع و تکمید پخته آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع
رسوخ آن و زیت و سفید کردن دندان جمیل و تقویت لثه و نافع نزف الدم و مسکن قروح و آثار جلد و سیاه کننده موی و جهت دو سعطا و سهال
خون با موم و روغن جوب جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و با سرکه و زرده تخم مرغ گرم کرده جهت امراض مقعد و حقنه آن با آب مطبوخ
سداب جهت مغص و حصول سرشته آن با عسل یا با پیه مرغابی جهت تنقیه قروح و جروح رحم و رطوبات فاسده و قطع نزف الدم آن انجیر با سرکه مالیدن آن بر
و با صدمت عصو و ماسرکه و کوبیده آن محلل و جاذب و با تریاق است و ضماد پخته آن جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت
گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس طلای آن با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده و چون یک دانه انجیر تمام را
با گوشتی که بسیار سخت باشد مانند گوشت گاو و امثال آن بپزند زود مهرا گرداند و چون در دیگ هریسه اندازند نیز پوسته آن

آنرا سبز و دی مهره گردانند و شاخهای تازهٔ آنرا نیز همین اثر است و شیر آن بسیار گرم و تند و جالی و مفرح و مسهل قوی و خطرناک خصوصاً شیر
برگ آن مانند الفرفیون کنند هر دو ایشان رقیق کنند و مجرب است و اکتحال آن جهت نزول الماء و سعوط آن مسهل و چون به پنبه آلوده در زیر
دندان مریض و یا در سوراخ دندان کرم خورده گذارند باعث تسکین درد و است و آشامیدن آن با مغز بادام سائیده ملین البطن و زائل کننده
صلابت رحم با خطر و ضماد آن با سپید جهت قطع ثآلیل با حلبه جهت نقرس بارد و جرب متقرح و غیر متقرح و قوبا و کلف و بهق و طلاء
آن جهت گزیدن زنبور و سایر هوام و سگ دیوانه و تنقیه آثار جلد و بردن گوشت زائد و حمول آن با زرده تخم مرغ و کتیرا جهت منع تفرح آن و
برای تنقیه رحم و ادرار طمث و اخراج جنین نافع و عصارهٔ شاخهای برگ آن در هنگام رستن برگ قائم مقام شیر آنست و در افعال قریب به آن
و حرکت دادن با رالجبن بچوب انجیر یا پوست آنرا جدا کرده سر آنرا کوبیده باشد همین را طلاق آنست و ضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحات
با سرکه جهت اقشعر جلد و طبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفته یافته و طلاء آن آب جهت منع ریختن مو و چون بر موضع گزیده سگ آرد گندم
و برگ انجیر تازه را گرم کرده به بندند و هیچ آنرا تسکین دهد و تکرار استعمال زخم آن التیام یابد و عصاره برگ تازه آن بسیار گرم و مفرح جلد و منع
عروق مقعده و جهت قطع ثآلیل و خیلان و اسهال شدن شکم نافع و حال اکثر خانگی نیست و سایر اجزای آن افعال الجمله نفعی در صرع و جنون و وسواس است و مضر آن
تونیر و انجیر و مصلح آن سکنجبین و شربت و مصنف است خصوصاً سگ زنان مغز لسان و مصلح خشک آن گردگان و صعتر و انیسون و مصلح آن سکنجبین و شربت
ترنج و ریباس و بدل آن در او و شیره طلوب سقمونیا مقدار شربت از خشک آن تا سی مثقال و از تازه آن تا یک رطل است و اشربه و لعوق و مار الجبن مخمل
و مطبوخ و ترید در قرابادین کبیر ذکر یافت **تیواج** بکسر اول و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح واو و الف و جیم **ماهیت** آن گویند درختیست شبیه
بپوست درخت خیار و گویند پوست درخت لسان العصافیر یا و ظاهرا لسان العصافیر باشد آنچه تحقیق پیوسته غیر لسان العصافیر است بلکه پوست درخت
لسان العصافیر است که بهندی درخت آنرا کرمل بضم کاف و سکون را مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و با استدیوست آنرا کر یه چهال اهنت بهندی پوست
و ملتی دیگر کالا کونامند **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در آخر دوم گرم و خشک گفته اند و قابض بسیار تلخ **افعال و خواص** آن جهت
درد و سفرده و دندان و تقویت لثه و نزلات طوبی و رعاف و سحوق آن جهت بواسیر خونی و اسهال مزمن و تحلیل اورام رخوه و شقاق مقعده و نزف الدم و
جراحات و سیلان رحم و حیض و ضماد آن با سرکه جهت درد سر و تحلیل ورم رخوه و سفوف آن جهت درد دندان و تقویت لثه و نزلات طوبی و بخور آن جهت
بواسیر و شقاق مقعده و درد آن و درد رحم و دفع وبا و طاعون عجیب الاثر و نیم مثقال یکمثقال آن جهت اسهال کبدی و بواسیر و نیز فرزجه آن و اسهال الدم مجرب
سفوف آن با دوغ ماست چکیده در بیت القیاس جهت حب آن جهت اسهال مزمن بارد و بواسیر و قطع خون بواسیر گویند جهت بواسیر خونی و امعاء
آن نافع است بدین طریق که هفت مثقال آنرا نرم سائیده با روغن بادام شیرین چرب کرده حب سازند و پنج روز متوالی آن حب ها ابتلاع نمایند روز اول
یک مثقال روز دوم یک مثقال و یک دانگ روز سوم یک مثقال و دو دانگ و همچنین بر روز یکدانگ بیفزایند تا مجموع تمام خورده شود و غذا در آن ایام که
بوقت شام چلاو با زرده تخم مرغ نیم برشت و روز پنجم مسکه تازه گاو با چلاو بخورند و جهت رعاف اندکی سوده در بینی نفوخ نمایند و قدری سوده با گلاب
و صندل و کافور بر پیشانی ضماد نمایند و جهت نفث الدم یکمثقال آنرا با مثل آن بحبه النیس میل نمایند و جهت منع سیلان خون جراحت نرم سوده بر آن بپاشند
و جهت حبس اسهال و سحوق نیم مثقال آنرا با شیره تخم خرفه مقشر بریان کرده بیاشامند و فرزجه آن جهت قطع سیلان رحم و حیض نمایند و مضر سفل و مصلح آن
و عطش و سوزش التهاب و برای گرم مزاج نافع است و مصلح آن کتیرا و رب و کتیرا قطونا و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یکمثقال است و جوارش و حب
سفوف و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **باب چهارم** در ادویه که **حرف اول** آنها **ثاء مثلثه** است **فصل الثاء المثلثه مع**
الالف ثافسیا بفتح ثاء مثلثه و الف و کسر فاء و سکون سین مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف مشتق است از اسم جزیره که اول در آن یافته شده
اختند و انرا آن جزیره را ثافسیا نامند و بعضی الف را حذف نمایند به لغت مغربیست و یونانی را اس و بربری او را باس گویند **ماهیت**

آن چیزی نباتیست صلب سفید رنگ شبیه بازرود و تلخ و بسیار تند و گیاه آن شبیه بیلدیانه و گل آن سفید و تخم آن مانند انجره و اندک عریض و در
اطراف شبهای آن ما کلیله و چتری مانند و بیخ شبث و بیخ آن غلیظ و بسیار تند و نبت آن کوههای سخت و زنگاری الموت نیز رند و بیلی تلخی مانند
بیخ آن را خرد کرده شیره لیفی که از آن بسیار آید بعد از آن بجا دیگیرند و این صلب تر میباشد و بعضی بیخ آن را فشرده عصاره آن را میگیرند و این
اندک نرم حاد میباشد و بعضی مجموع بیخ و برگ و ساق آن را فشرده عصاره آن را میگیرند و در ظرف سفالی خشک مینمایند و این تعلق و سبز مایل بسیاهی میباشد
ضعیف القوه و باید که یک اخراج و سحق آن بنماید لباس پوستین پوشد و صورت بدن خود را محافظت نماید و یا بر بدن خود موم روغن مالیده لیکن
بالاتر استنشاق روغن بنفشه نماید و آن سر گرم نباشد هوا نور و زیر اگر چون صورت بر سد بسبب حده کرد تورم و متفرط میگردد و اندکی رعات
می آورد و بدان سبب میکشد گویند ضعیف سداب بری است و غیر ثابت جهت اکسداب بری اصفات غیر ثابت **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و بعضی
آن گرم تر تا چهارم و قوی ترین سائر اجزاء آنست و با رطوبت فضلیه گفته اند که مثل آن یکتر تر حرارت ثابت **افعال و خواص** آن محلل و منضج و جاذب
قوی از عمق بدن بظاهر جلد و قتی و سهل بلغم غلیظ و جهت استرخاء مفاصل و درد پهلو و ابطال آن تا تحلیل ریاح و تفتیح سده و ادرار و جلب و اسقاط جنین
بواسیر و قلع آثار و ورم و تفتیح و ارتفاع رحم نافع و آشامیدن آن با ماء العسل با بیخ قیرطاس سهل بلغم غلیظ و صفرا است و جهت درد پهلو و بطلان شهوت
طعام و استسقاء و طلای آن جهت رفع آثار جلد و کلف و بهق نافع و ضماد آن جهت داء الثعلب و رویانیدن مو و در پهلو و زانو و قدم و نقرس و مفاصل و ثآلیل
آن با موم و آن موم روغن کند رجهت کشته الدم و بهتار و اوله بواسیر و قلع آثار سیاهی و منفشی و کبودی جلد و بشرط آنکه زیاده از دو ساعت نگذارند و بس
با آب دریا و با مار الرباد گرم کرده بشویند و با عسل جهت جرب متقرح و با کرد جهت الفتی و رم صلب نافع مقدار شربت از عصاره بیخ آن تا نیم قیراط
با دو لبن تا نیم مثقال مضر ملین معده و مفرح مصلح آن کثیرا و پوست بیخ آن در افعال مانند صمغ است و چون ریزه کرده در روغن زیتون یا روغن گاو
بجوشانند جهت تقویت عصب و سده مفاصل و آشامیدن آن با اعباء و غیرها جهت سیرودن و مفلوجین بغایت نافع و در رو یا نیدن موی مانند آن
دوائیست و همچنین مداوان جهت عرق النسا ضماد سائیده و آن با آرد جو جهت لحم منقطع و اوجاع صدر و بعد شش ماه قوت بیخ آن ضعیف میگردد
و مقدار شربت از پوست بیخ درهم و آن تا نیم مثقال و آن در انبات شعر و رفت بالی و مفر مثانه و آلات بول و مصلح آن حب الآس و مربا و اکثار
آن مورث ورم زبان و حلق و معده و ضیق النفس و غشی و احتباس بول و گرمی بسیار است و تدبیر آن قی کردن و شیر تازه و لعاب بزر قطونا و سکنجبین
کا و و مار الشعیر سرد کرده آشامیدن و غرغره بروغن گل و نشستن در آب سرد اگر در تنفیخ جبر سیده باشد و گفته اند تخم سداب مصلح آنست با خاصیت
گویند چون گیاه و ساق آن را داخل اغذیه کنند مرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج به پوشش نباشد و رنگ رخسار را سرخ
گرداند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع است **فصل الثامن الجیم تجیر** بفتح تا و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و را مهمله
ماهیت آن جرم چیزهای نشرده است و قوت آن متوسط بین آب لطیف و جرم کثیف آن چیز است و از مطلق تجیر مراد لای
آب انگوریست و لای سرکه را تجیر گویند **طبیعت** آن قابض **افعال و خواص** آن ضماد آن بانمک جهت ورم حار و ورم
پستان و حقنه بطبیخ آن جهت قرحه امعا و اسهال مزمن و منع سیلان رطوبت از رحم و همچنین جلوس در آن و دوائی انگوری که در تجیر باشد
قابض و نیکو است از برای معده چون بریان کرده مانند سویق سائیده بیاشامند جهت قرحه امعا و اسهال مزمن و تقویت معده و تجیر
نافع و ضماد تجیر عصفر سرشته با سرکه جهت تحلیل حمره و ورم کبد مفید و تجیر ماندن خورده کرده است که در آب گوشت ریخته تناول نمایند شامل
بنت نان خورده کرده و اسپید کرده در روغن و شیر بیا و غیر آن کنند و بخورند **فصل الثاء المثلثه مع العین المهمله ثعلب**
بفتح اول و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون با موحده بفارسی روباه و بهندی لومڑی و لوکڑی نیز نامند **ماهیت** آن حیوانیست
بهترین آن ثعلب سفید است **طبیعت** آن گرم و خشک است و پیست آن در گرمی قریب به سمور و با سمور است بسیار **افعال و خواص**

آن خوردن گوشت آن جهت سبز و دین و تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و تطول طبیخ زنده آن که دست با امزا البسته و آب جوشان لتنه زیرلی
دهند تا مهرگره جهت ورم مفاصل و بدستور نشستن در آن تعقد و صلابت مفاصل و جمع آن خصوصا که در آن روغن زیتون داخل کرده یا در آن
جوشانیده باشند ابوالزهیفه مفید و همچنین تمریخ بدان جهت امراض مذکوره و سعت راه نفس اطفال و رفع اعیاد و بخور آب مطبوخ آن جهت
فالج و استرخا و تمدد و تشنج صبی استسقای و تسامیدن یک مثقال از پشم خشک کرده سائیده آن با آب و عسل جهت ربو و سرد و مالیدن مخلوط
آن با پوست تخم محرق بر داء الثعلب باعث رویدن موی آن و قطور پیه گداخته آن در زیت و با روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین وجع آن
و داد اهان آن باعث سنگ گری و تمریخ آن با روغن زیتون کهنه و امثال آن جهت او جاع مفاصل و نقرس و دردهای بارد و تدهین دست و پا و پیه
آن در سرما و در سفر بالمنع تقرس آن نماست و نگاهداشتن آن در دهان درد دندان و درد چشم را نافع و سقوط زهر آن با اشق و آب کرفس سه
ساوی در شربه رومیه جهت ابتدای جذام و زیاده نرشدن آن بغایت موثر و خاکستر پوست آن جهت سوختگی آتش دلو دمیر و قروح
حاره مفید و از خواص آنست که چون دندان آنرا با خود دارند و یا در دست بگیرند جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند و چون در برج
کبوتر بیاویزند باقی نمی مانند در آن مگر یک کبوتر و چون پیه آنرا بچوبی بمالند و در کنج خانه بگذارند که در آن کیک باشد کیکها همه بر آن مجتمع گردند و پوشیدن
پوستین آن باعث گرمی بدن مسرودین و مرطوبین طبعی مزاج و پیران و کسی را که سرمای او غالب باشد مفید و هر چند موی آن زیاده باشد
گرم تر محرور المزاج را مضر و آیین و کوز ثعلب طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت و چون ثعلب زنده در زیت طبخ دهند در جمیع افعال اقوی است
استعمال آن ثقل سیم جرم چیزیاست که آب آنرا افشرده باشند از نجیر غلیظ تر و در افعال مشابه آن **فصل الثامن مع اللام** ثلج بفتح ثا و سکون
لام و جیم بفارسی برف نامند طبیعت آن در سوم سرد و دوم خشک **افعال و خواص** آن مخدر و معطش و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلو
که در حلق مانده و گرم معده و جهت تقویت هضم معده حار و تهابی حاره و جرب و حکه و ضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن آن با
اجتماع حرارت در معده و تقویت آن و دمور سعال و مضر احشای ضعیف و مسرودین و مرطوبین و صاحبان اورام باطنی و مصلح آن قرنفل و عسل
و آب پرورده و بآن ابتر از جرم آنست و چون قدری نمک و شوره آن ممزوج نموده و در ظرف نانگی از سفالی و یا نقره و یا مس قلعی دار و یا جهت تبرک
با نبات شیرین کرده قدری گلاب داخل کرده یا شربت و یا افشرده و یا آب هر میوه که خواهند کنند و گلاب یا بید مشک یا عرق بهار و یا عرق کیوره هر چه
مرغوب باشد قدری انداخته و ظرف پر نموده و سر آنرا با سرپوش پوشند و اطراف آنرا بخمیر محکم بندند که آب مطلق در آن نفوذ نکند پس آن ظرفها
در آن پنهان نمایند بنحویکه ثلج ممزوج به نمک و شوره از هر طرفی بمقدار نیم سیر و یا زیاده باشد و سه چهار ساعت کامل در آن نگاه دارند و در جائیکه
هوا بآن نرسد تا منجمد گردد پس برآورده سر ظرف را گشوده از آن برآورده تناول نمایند **ثلج چینی** سرب التلج چینی ست **ماهیت** آن رطوبتی
منجمد مانند برف شبیه نمک دریائی که از هند آورند و ابن بیطار گفته که زهر حجر اسیوس است و در اسیوس ذکر یافت **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال
و خواص** آن جهت جلای چشم و بیاض و ظلمت بصر و ضماد آن بر بدن جهت تپ دق نافع و این اسم را بر بارود نیز استعمال میکنند ثلثان عنب الثعلب
است **فصل الثامن مع المیم** ثمام بفتح ثا و میم مثلثه و سیم لغت حربیت میر محمد مومن نوشته که در تنکابن نرزاوش و در مازندران بازبیل نامند
ماهیت آن نباتیست شبیه بگندم و کوتاه تر از آن و ساق آن باریک بی گره و غیر مجوف و خوشه آن شبیه بارزن و طعم آن شیرین **طبیعت** آن
در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن محلل ریاح و مفتح سده و ضماد تازه آن جهت اورام چشم و منع نزف الدم و بسیدن آن
اکتحال محرق مغسول آن جهت جلای باصره و تقویت آن و حبیس سده یا نیدن و ازاله بیاض چشم نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا پنج مثقال
بدل آن تودری ست **ثمرة الاثل** افغانی بار گز را گز مازو و هندی جهوئی ماین نامند **ماهیت** آن بار نوع کوچک گز است که هندی ماین نامند
و آن بزرگتر و غیر مثلث **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن رافع ابص و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و آب طبیخ آن

کہ بکرات تر آنرا در ولی آب بجوشانند تا نشیمن رسد منفی رطوبات معده اطفال جهت گزیدن رتیلا رفع جرب رطب با شکر جهت سعال مزمن
حکه و احتشاد زمردی رخساره و رطوبات رحم و اکال و حکه و امراض متعدده و قروح رطبه بستر آن طلاء نافع و مضمضه آن جهت تاکل دندان و استحکام
لثه مفید و چون شبانه روز در آب بخیسانند و امثال آن مانند مطبوخ آنست و قطور آن مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی
بصر و جهت دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصاً که در گلاب خیسانیده باشند و جرم آن جهت نفث الدم و جراحت کشش و اسهال کهنه
و سیلان مواد و رعاف الدم اعضا و پیشتر آن در جوف گل سرشوی گرفته جهت اسهال مجرب و ذرور آن جهت بردن گوشت زائد و قطع خون
جراحات و طلای آن جهت نیکوئی رنگ رخساره و صاف نمودن بشره و حمول آن جهت تجفیف رطوبات رحم و ضماد بیخته آن با آب سرکه جهت سپرز
چون آنرا با صندل در نشین بجوشانند و آب آنرا با شکر بقوام آورند آشامیدن آن جهت تحلیل سپرز بی عدیل است و جهت تقویت اشتها و اعضا و معده
و رفع اعیاد خفقان و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت موثر و مضر مصلح آن و قدر شربت آن مانند تمر هندی و مقدار شربت از جرم
آن تا دو مثقال گویند تا چهار درم ستکره الطرفا بفارسی کزمازو مرآن را گزمازج است و بهندی بڑی مائیں نامند ماهیت آن ثمر درخت گز است
نر و حجت گز است مثلث شکل بهندی بزرگتر از مدبه که خواص مثل آنست ولی فعل آن مانند آن و طفی از مرارت لطیفه و جلا و تقطیع نیست تنقش لفم
تای مثلثه و سکون میم و ضم نون و سکون خای معجمه یونانی نباتی است که آنرا شجره خشیش نامند **فصل الثاء المثلثه مع الواو ثوم** بضم
و سکون واو و میم بفارسی سیر و بهندی لسن گویند ماهیت آن بری و بستانی و جبلی میباشد بری آنرا بیونانی اسقوردیون و عربی ثوم الحیة
نامند و در حرف الالف مذکور شد و بستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار رونده یعنی چند دانه بهم متصل یکی منحصر بیکدانه لقبه پیاز کوچکی ولی
سطبر آن کمتر است و جبلی آنرا بفارسی موسیر نامند و برگ آن عریض مانند نرگس و گل آن منقش و بیخ آن یکدانه لقبه پیاز کوچکی و بسیار بزرگتر از بستانی
و در یونانی امپاشیه نامند و بهتر از سه بستانی مشهور بسنگ و سنگ رونده است و جبلی آن از جهت تحلیل نمودن بهتر و بدتر محلل این قسم کم مستعمل است
و اقسام بستانی گسته و نوعی دیگر مرکب میان ثوم و کراث است که آنرا کراث نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک و مدر طمث و تفصیلی و حرارت
وحشیه یکبارت غریزی است و برای آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل جالی مفتح و مجفف رطوبات معده و مفاصل رقیق کننده
خون و مدر بول و حیض و عرق و با قوت تریاقیت و مفرح و بلید خوردن آن با مراعات زبان و مزاج و حال اعتدال حافظ صحت مزاج و دافع مضرت
آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن خصوصاً با سرکه آن و جهت تصفیه حلق و صوت و رد و ضیق النفس و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و اکثر امراض
عصبانی و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و ریح و درد استسقا و قطع اخلاط غلیظ و سپرزه و دفع ریاح مثانه و قولنج ریحی و زالو در حلق مانده
اقسام کرم معده و حب القرع و دو مرطوبین و مرکب و مولدینی و در مجروحین بخبثت آن و عطش و جهت آبهای کهنه و قروح کشش و در و معده و دفع تشنگی که از خوردن
و سده ما سارقا باشد و تحلیل البول و نیکوئی رنگ رخساره و تلطیف غذاهای غلیظ و تحلیل دام و حصاة گرده و گزیدن مار و سایر هوام و سگ دیوانه گزیده و در جلا با
شربت جهت سموم و در است آکل آن با بهت موسفید و سیاهی موی با انجیر و سداب جهت گزیدگان و تیزتر از مازه و مطبوخ آن با زیت و برگ صنوبر جهت التهاب
دندان با شیر و مصفیه و با روغن گاو تازه بریان کرده و با عسل شیرین نموده حلوا ساخته و در تحریک باه و انعاظ بی عدیل با الجمله قوت جبلی بیش صلبان و لفافه
ثسک و مفید قلیل الغذا کثیر آن و عدم مراعات مزاج و هضم ضعف معده و مسهر چشم و غشی و بواسیر و زنان حامله و صاحبان زحیر و غشی و نافه
سوداء صفراء بسیار تند و مصدع با بهیج ارض تابه و مصلح آن سختن آنست در آب و تحلیل نمک و نقله نمودن و روغن بادام و با روغن گره و استعمال آن با
سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و امثال آنها و رکتان با آب آن جهت کثرت الدم و غرغره با سرکه مطلق آن یعنی بریده و در آن جهت اخراج زالو در حلق مانده
و ذرسیکه و مضمضه بطبیخ آن باکندر جهت درد و دندان بارد و تاکل آن و تقویت لثه و پستوزنگا هر آمیختن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر و کندر و در دهان
جهت وجع دندان حادث از برودت و در احتقان بلت جهت عرق النسا و مالیدن شوری بر دندان خسته تسکین وجع ریحی و رطوبی آن مفید و طلای آن با عسل

197

جهت قبوه و قوبا و قروح رطبه سر سبوسه آن بهق جرب ملیکن مفرح کننده جلد است و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن این حرس و با چند و روغن
زیتون جهت جذب سم عقرب و مار و سگ دیوانه و گزش سموم در رفع اذیت آنها و به دستور با عسل و با سرکه جهت تحلیل ثالولات و ورم اعضا
ضماد پخته آن با شیر جهت گشودن دبیله و دمل و تنضیج محرق آن با عسل جهت اندمال قروح جراحات و با روغن با نجات و داء الثعلب و با موم
جهت سحج المقعد و خوردن آن در روغن بریان کرده و طلا کردن جرم آن و با روغن آن و جهت تجفیف قروح رطبه سر و مسهل کیموسی ...
جوشانیده باشد و جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاق که از برودت بهم رسیده باشد و جهت وجع مفاصل و قولنج بلغمی و سحج حادث از اخلاط
شرباً و طلاءً ازخارج و طلای سالاد آن با عسل جهت بهق و برص و از قصد فسید کننده الدم و جرب ... طبیخ برگ ساق آن جهت ادرار بول و رفع احتباس حیض
اخراج ... به دستور مذکور بدان ولیکن این ضعیف است نسبت با آن و طلای آن با قوشاد جهت برص و بهق و جذام بیت و جهت خشونت ...
کمی آن و طبیخ آن کشنده بیش و جایدن برگ آن و جهاز آن منفعت ... زایل کننده رایحه ... رگفته اند اگر جهت قالج ...
درست خام آنرا طبخ نماید به سطریون ... وزن اول یک دانه در روز دوم دو دانه در روز سوم سه دانه ... شود ...
... دفن نمایند تا ...
... تقویت عظیم بخشد ... و ترباق السموم ...
... ذکر یافت **توموان** بضم تای مثناه و سکون واو و ضم میم و سکون واو و نون بلغات ...
آب ... نامند **ماهیت** آن تخمی است ... سایه گیاه آن ...
... **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ...
... معطی آن ... **فصل الرابع فی التاء**
المثناة الفوقانیة مع النون **تنبل** بکسر تای ... و سکون ... بلغت عربی ... و ... ترکی ...
... **ماهیت** آن ... گیاهی است که در کنار آبها ...
... شاخهای آن دراز و باریک ... و برگ آن بسیار ریزه ...
... گیاه آن ... بادام ... طعم آن شیرین ...
... طعم ... آن شیرین ...
... دیگر ... خوشبو ... **طبیعت** ...
سرد و خشک ... **افعال و خواص** آن ...
... البول و ... تفتیت سنگ گرده و قروح مثانه ...
حرقة البول و احتباس آن و تفتیت حصاة ...
... ورم ... خاکستر ... قطع خون ...
... عصاره آن ... مانند شراب ...
... چشم ... قطع ... حصاة گرده و مثانه ...
چون ... قطع خون ...
مرتبه ... باب **جیم** در بیان ادویه که حرف اول آنها

جیبست • فصل الجیم مع الالف • جابالنهر بفتح جیم و الف و ضم با و سکون لام و الف و لام و فتح نون و سکون ها و را مهمله بعربی [illegible] بهندی [illegible]

[illegible] آن مفارقت از نهرها و آب نمیکند و در جای خشک نمیروید ماهیت آن نباتی ست شبیه بنیلوفر و برگ آن بر بالای آب پهن باشد شبیه برگ

چقندر مرغوب و بیخ آن خوش طعم آن با اندکی تلخی [illegible] طبیعت آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص آن جهت [illegible] و قطع عطش [illegible]

و جهت تحلیل اورام التهابی و قروح [illegible] و خشک [illegible] حاره و قروح خبیثه [illegible] و ضماد او [illegible] نافع و دافع [illegible] آماسات و [illegible] مرهم [illegible] استعمال

آن سودمند [illegible] حسب مصلحت آن شکر مقدار شربت آن تا دو مثقال • جامن بفتح جیم و الف و سکون میم [illegible] هندی ست [illegible]

[illegible] ماهیت آن ثمر درختی ست فی الجمله شبیه [illegible] میباشد [illegible] سرخ رنگ [illegible] شیرین [illegible] مانند امرود کوهی جنگلی [illegible]

آن دانه دارد [illegible] آن [illegible] بسیار [illegible] تخم [illegible] سفید [illegible] سرخ رنگ [illegible] شکل [illegible] سفید [illegible] مانند [illegible] امرود کوچکی [illegible]

و سرخ آن اکثر [illegible] در فصل [illegible] موسم بارش [illegible] بسیاری آید و در فصل [illegible] لیکن [illegible] موسم [illegible] در هندوستان [illegible]

[illegible] میشود [illegible] و بهترین آن رسیده بالیده شاداب شیرین کم تخم [illegible] آن [illegible] درخت [illegible]

[illegible] برگ آن [illegible] و با خشونت [illegible] شکسته میباشد و قابل [illegible] اهل [illegible]

و درخت آن [illegible] سال [illegible] بسیار [illegible] آن [illegible] طبیعت آن گرم و تر

رطوبت [illegible] افعال و خواص آن [illegible] مقوی معده [illegible] قابض [illegible] اسهال خصوصا [illegible] پوست و تخم [illegible]

[illegible] پوست درخت [illegible] مقدار [illegible] مثقال [illegible] آب [illegible]

[illegible] شکر [illegible] تازه [illegible] اسهال [illegible] المفاصل [illegible]

قولنج و مصلح [illegible] اخلاط [illegible] و باعث [illegible] خصوص [illegible] آن [illegible] برگ [illegible]

[illegible] تقویت لثه و استحکام دندان [illegible] • جامر کاس بفتح جیم میم [illegible] دال و سکون میم [illegible] کاف [illegible] و الف و سین مهمله

لغت هندی [illegible] ماهیت آن گیاهی ست [illegible] موسم برسات [illegible]

[illegible] سفید [illegible] باریک [illegible] و گل آن [illegible]

[illegible] سفید [illegible] طبیعت

آن گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن [illegible] آن [illegible] سائیده [illegible]

[illegible] آن [illegible] مقدار [illegible] قدری [illegible]

[illegible] جهت تحلیل [illegible] روغن [illegible] مجرب [illegible]

[illegible] روغن [illegible] آن [illegible]

[illegible] آب لیموی [illegible] آب لیمو [illegible] مانند مرهم [illegible] آب [illegible]

[illegible] بطرف چینی [illegible] جهت التیام [illegible] قروح خبیثه [illegible]

دو مرتبه [illegible] زخمها [illegible] مرهم [illegible] التیام [illegible] باقی [illegible]

[illegible] روغن زیاده [illegible] اگر احتیاج باقی باشد [illegible] • جاموش بفتح جیم و الف و ضم

میم و سکون واو و شین [illegible] گاو میش [illegible] ماهیت آن نوعی از گاو صحرائی ست سیاه رنگ و بسیار [illegible]

[illegible] تر و قوی تر [illegible] صحرائی [illegible] جنگلی [illegible] بسیار قوی [illegible] بزرگ [illegible]

بلندتر و قوی‌تر از اهلی میباشد و این را در تناسند و زور و قوت این ببر تا بحدیست که شیر و فیل را میکشد و شیر روغن آن نسبت بشیر گاو چرب تر و شیرین تر
شیر جنگلی آنرا کار نگفته اند طبیعت آن گرم و خشک و جنگلی آن گرم تر و خشک تر افعال و خواص آن گوشت آن بسیار غلیظ و جهت اصحاب
ریاضات و هزال گرده نافع و گوشت بچه شیر خواره که دو سه ماهه باشد قورمه و کباب آن بسیار لذیذ و در حضر و غلظت کمتر و دوکردن گوشت
آن باعث ظهور داء الفیل و خاکستر شیم آن منفعت قروح و حکما گفته اند آشامیدن خاکستر کعب آن مفرح است و مولد سودا و مضر و مجرب و عاصی و شال آن
عرق النسا و نقرس مصلح آن آب کاسنی و دیگر ادویه ملطفه و مصر اخلص آن و بعد از آن تجبین آشامیدن و در سلعت از پوست جنگلی آن بپیماید بسیار
خوب میشود جاموین بفتح اول و الف و ضم میم و سکون واو و نون و بعضی بدون واو و فتح میم بنامند ماهیت آن میوه هندیست درخت آن بسیار
بزرگ بقدر درخت انبه و برگ آن از برگ بادام بزرگتر و برگ آن اندک باریک بلند تا بیک شبر و سبز تیره و شکوفه آن سفید و بسیار ریز و میوه آن شبیه بانگور سیاه و اکثر
طولانی و بعضی بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن بنفش و باغی و صحرائی میباشد صحرائی ثمر آن کوچک و تخم آن بزرگ و کم آب و ترش با عفوصت بسیار
و باغی نیز دو صنف است یکی ثمر آن بزرگ بالیده و بسیار شاداب و چاشنی دارد و تخم آن کوچک با عفوصت کمی و آنرا راجا جاموین نامند و صنف دوم
عرا اوصاف مذکوره بدین مرتبه نیست طبیعت آن سرد در آخر دوم خشک در سوم افعال و خواص آن حابس اسهال صفراوی و مقوی
معده و کبد حار و مطفی حدت دم و صفرا و عزعزه و مضمضه آن بجهت خنازیر و قلاع حار و استحکام لثه و خوردن آن جهت حبس اقسام اسهالات
و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنگی و تحریک اشتها و باه و محرورین جهت ذیابیطس مفید و طلای ثمر رسیده آن جهت داء الثعلب نافع
و رویانیدن موی آنست در چند مرتبه و نقوع ریشهای باریک بیخ آن و بیخهای باریک نازک آن بمقدار و تولد بکوبند شب در آب خیسانیده صبح
مالیده صاف نموده بیاشامند تا مدت بیست روز یا چهل روز مغز تخم کهنه آن تا مغز تخم کشته انبه و بلیله بریان کرده جهت اسهال از مجرب و زرد
برگ خشک آن جهت استحکام لثه مفید و ناشتا خوردن آن مضر بسبب نوران آن صفرا را بمعده و دیر هضم مصلح آن نمک که آنرا آشسته و نمک بران پاشیده
زمانی بگذارند پس تناول نمایند آشامیدن افشرده آن که آب آنرا گرفته صاف نموده قدری آب نبات بقدر آنکه طعم آنرا نیکو گرداند داخل کرده یا بنا
و شراب آن نیز که آب آنرا صاف نموده با قدری نبات یا قند که طعم آنرا چاشنی دار گرداند با آتش ملایم طبخ نمایند تا قوام آید و در افعال مذکوره
بهتر از اکل ثمر پخته آن ست و آهن یا فولاد را چون سرخ نموده در آب ثمر آن بریزند و در آفتاب بگذارند کشته شود و چون کرد بجهت بکرات خورده
بالای آن آید و اگر مکرر در آب ثمر آن ترتیب نمایند پس خشک استعمال کنند بهترست و خوردن آهن یا فولاد کشته جهت تقویت اشتها و قمع سعال
قرص و استسقا و بواسیر و اسهال الدموی نافع و یک نوع آنرا گلاب جاموین مینامند مخصوص بنگاله است تمام و بر هند و کمتر جای دیگر میشود و ثمر آن اندک
و شیرین و بعضی اندک آبدار و خوشبو شبیه برایحه گلاب گویا که در گلاب پرورده شده و در جوف بعضی یک دانه و بعضی دو دانه و بعضی سه دانه بهم پیوسته و مغز
آن سبز رنگ و درخت آن به بزرگی درخت نوع اول نمیشود و اکثر پراگنده میباشد و برگهای آن در طول و عرض از آن کمتر و اندک عریض تر و تند تر و بو
رش طبیعت آن معتدل مائل بسردی و یبوست افعال و خواص مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حار و نفاخ ست و تخم آن با عفوصت و قابض
دراوح جادریس بفتح جیم و الف و فتح واو و سکون راء و سین مهملتین معرب الکاورس فارسی ست و آن نوع ریزه و خشن ست که بفارسی الندن و بهندی
باجرا نامند و کنگنی نوعی از آن ست ماهیت آن حبیست رنگ آن اغبر و از ارزن ریزه تر و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که سه نوع ست یکی ارزن
و بفارسی الندن و بشیرازی الم بفتح الف و ضم لام و میم و دیگر را درزه بذال معجمه و بفارسی ملت نیز از بجه گویند و نوع سوم را جاورس که مرکب ارزن و نیز ازین گول
نامند و اول متوسط بزرگی و کوچکی و آنرا بهندی باجرا نامند و نوع دوم را بهندی جوار و نوع سوم که از همه کوچکتر ست بهندی کنگنی گویند و نیز برنج نامند
دیگر میشود که از کنگنی بزرگتر و تند رنگ ست و آنرا چینا نامند و خوش طعم تر از دیگر انواع مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و برگ آن تند چون اندک عریض تر و دانه تر از ان خوشه
نیز نامند خوشه چون و تمامی آن انواع آن تازه تر و نرم تر و خشک تر اکثر و سبز تر آن بند و سنگین طبیعت آن در اول سرد و در آخر دوم خشک بعضی سرد و خشک

گفته‌اند افعال و خواص آن لطیف‌تر از خوشه و قابض و مجفف و دافع لذع و درد لگیموت قلیل الغذا اینی خوراک صالح از آن کم متولد می‌باشد و دیر هضم و نان
بلغم گردد و بلادت و کوری گرداند و با روغن و بریان غذائیت آن بیشتر و خوردن همراه پخته آن جهت التوای تجاب و اشتقاق آن و نزلات نافع
و خوردن نان مطبوخ آن حابس اسهال حاری و مدر بول و مسقط جنین و اکثار آن مولد خون سوداوی و مورث سده و مصلح روغنها و شکر و حلوا
و چرب یا با شیر یا با سماق پختن و با روغن خوردن و بحمام رفتن و مالیدن روغنها بر بدن و ضماد گرم کرده آن محلل لمع و سده و تهیگاه و منفخ و درد با سبب
و پختن آن با شیر تازه دوشیده جهت صاحبان خون زائده و رطوبات فاسده و حلیس بر سایند و آنکه با نمک که در خرقه بسته باشند جهت بروز
مقعد و بجهت تعلق و حبس و بر اسافع بدل آن در اضمده شونیز و استعمال کنند آنکه یکسال بر آن گذشته باشد جایز نیست جاوشیر بفتح جیم
و الف و ضم و واو و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه بفارسی جوا شیر و گو شیر و نیز لبشیر لری جا و حوشی نامند ماهیت آن صمغی است بیدوار مانند
آن سرخ تیره و باطن آن سفید و نبات آن از ساق غلیظ و بلند تر از ذرعی و نرم و برگ آن چیزی است شبیه برگ بشیم و برگ آن شبیه برگ انجیر و مایل با ستاره و بشرف
تشریف و خشن و بسیار و قبه آن شبیه بقبه شبت و گل آن زرد و خوشبو و تخم آن سیاه و قریب با نیسون و خوشبو و تند و ساق آن کوتاه و غلیظ و نرم و در عرب
سفید باشد و غبار زرد و سرد آن سیاه و اندرون آن سفید و بهترین صمغ آن تیز بوی زعفرانی رنگ و طریق اخذ آن آنست که بیخ آن را می‌شکافند در ایام
ساق آن و حوالی آن را خالی نموده برگی در زیر آن فرش نمایند که صمغ آن بعد از آن جمع گردد و چون خشک گردد آن را بر می‌دارند و نیز از ساق و بیخ آن در هنگام طلوع گل آن
و بودن مس و ریحوزات بطریق مذکور صمغ اخذ می‌نمایند و نیز از علامات خوبی آن آنست که در هنگام بیرون شدن در سودن نیز مایل آن سفید باشد و زبان را بگزد
و چسبد و چون بر کر و یا در آب حل نمایند زود حل گردد و توان تند باشد و آنچه از ساق آن گیرند خشک کرده آن زرد و محلول آن در آب برنگ شیر
باشد و این ضعیف الحل و غیر مستعمل است و مغشوش آن سیاه رنگ و مشتل است و موم سکبینج طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی خشک در دوم گفته‌اند افعال و خواص
آن محلل ریاح و منضج سدد و مقوی اعصاب ضعیفه و منفعت اعصاب صحیحه و قویه ملین صلابات و جالی از حاجات و اوساخ و با قوت تریاقیه و جهت امراض بارده بلغمی
خصوصاً عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه و صرع و ام الصبیان و رعشه حادث از کثرت جماع و نزلات و کوفتگی و تمدد عضل و درد مفاصل و درد کمر
از صدمات بهم رسیده باشد و جبر و کسر استخوان و درد پهلو و نفث الدم و سرفه کهنه نافع که نیم درم آن را با آب مرزنجوش بیاشامند و بران مواضع نیز ضماد نمایند و یک مثقال
آن جهت لرزه حمیات دایره و استسقا و یرقان و تقطیر البول و جرب مثانه و نفخ رحم و ادرار طمث و قولنج ریحی و بلغمی و تفتیت حصاة و دفع سموم و امراض الماس و شامیدن
آن جهت صداع و صرع و ام الصبیان و لقوه و رعشه و نزلات الصدریه و العصبیه آشامیدن نیم مثقال آن با ماء القراطا با شراب جهت عزبه و صداع العین و اکتحال
آن جهت نزول آب و تقویت حدت بصر و الاذن قطور آن در گوش جهت رفع گرانی اللسان مالیدن آن بر دندان و بر کردن در جوف دندان کرم خورده جهت
تسکین وجع و منع تاکل آن و الصدر آشامیدن آن جهت سرفه در و پهلو حادث از برودت و بدستور ضماد آن جهت درد پهلو و عضا و الغذا آشامیدن عصاره آن با سرکه
دفع مسهل و تولد و نانند ... بدان جهت تحلیل سپرز و چون دو مثقال آن را بر دو مرده عسیر سیلی نداز غد لعد از سبب رد و صاف نمایند و با شامند جهت طحال و استسقا النفخ
ست اعضاء النفض آشامیدن یک بند آن با آب گرم جهت ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارد و تحلیل صلابت آن و دفع تقطیر البول و تمر آن نیز و ادرار حیض
و خصوصاً با ستین و خناق رحم و امثال استقاط جنین نماید و بیاح رحم را پراگنده و ساند و تحلیل صلابت آن را بر آنکه چهار و خوک و قولنج و حکه
نافع و اسهال اخلاط خام نماید و حمول محلول آن با عسل جهت ادرار طمث و قتل جنین و اخراج آن هر چند بمیرد ... باشد خصوصاً احتمال فتیله آن و احتمال آن
در رحم با مثل بجهت آن القروح و الاورام و طلاء آن با عسل جهت قروح و مزمنه و با سرکه جهت او جاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و با روغن جهت
رفع اعیاء و بدستور آشامیدن و ضماد آن جهت عرق النساء و ضماد مطبوخ آن با زیت بجهت کرم گرد و جهت گزیدن سگ دیوانه و با زراوند آشامیدن آن بجهت لسع
هوام و غیر آن و بدستور عصیر آن در خلک کردن آن در مرهم جهت التیام قروح و مفر انتشار و بعضی آن جهت خوره و جنیها سایند آن زهر ... عصبی و بعضی ... عصب صحیح ...
مقدار شربت آن یک مثقال و آن ... باشد و ... تشامیدن تخم آن ... جهت خناق رحم و صلابت عصب و ... قولنج بلغمی و ریحی و قدر شربت آن

باثیر شتال سنداونه طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بسیار نافع و ضماد او در رودریح جهت قروح تر و ...
از گوشت شده و حمول آن جهت ... و جهت اخراج جنین مرده و مشیمه مقوی الفص و دیگر آن نیز جهت جراحات ... و با جمیع اجزای آن جهت قروح ...

است **چاول منگری** بفتح جیم فارسی و الف و ضم واو و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر رای مهمله و سکون یا ماهیت آن
ثمر درختی است که در اسلام آباد مشهور بچاتگام مضافات صوبه بنگاله است میشود در غلافی اندک ... سبز و آن سیاه رنگ ...
آن سفید مائل بزردی و بادامیت و بی طعم و رایحه غالب هر چند کهنه گردد میل بزردی و سیاهی نماید و مستعمل ... طبیعت آن گرم ...
در سوم با تریاقیت **افعال و خواص** آن مفتح و جالی و مصلح خون فاسد و جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض سوداوی ...
ضماد آن ... و روغن آن نیز برای جرب و قوبا مفید **چاهی خطائی** بفتح جیم عجمی و الف و یا و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و کسر ...
... تای قرشت فوقانیست نظامی ... **ماهیت** سبب اطلاع بر آن حکیم میرزا قاضی در رساله خود نوشته که سبب معرفت و شناخت چای چنان بوده
که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته او را از ملک خود اخراج نمود و آن شخص در جنگلها و بیشه ها و کوهها میگشت ...
گشته بود روزی از غایت گرسنگی ... کوهی میگشت گیاهی دید آن را غذای خود ساخت و اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده ...
و کمال قوت در خود یافت در شهر آمد یکی از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود و پادشاه ...
و از دیدن صورت او متعجب شده سوال از احوال آن ... اطبا را امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند تجربه نموده خواص آن را ثبت نمایند و تحقیق ...
اختیارات خود نوشته که نباتیست شبیه به نبات ... است و باریکتر از آن و خوشبو و اندک تلخی است و چون آن را جوشانند تلخی آن زائل گردد
... آشامیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد و خون را صاف نماید و آن خوردن و فرح روح میباشد و گفته که ...
... مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین ... است و گیاه این برگ ... آن سیر دیده ...
و شرا ... پادشاه ... نمی توانند نمود خراج آن ... مانند میسازند ...
... آن زمین ... است و ... و در وقت حاجت با گرم شربت میکنند ...
و معرفت ... و انجمت اهل ... و دفع مضرت ... میکنند زیرا که ایشان ... خوردن شراب میکنند و در دفع مضرت ...
آن نیز ... ادویه ... در زمین تبت ... آن ... بسیار ...
و منافع آن نیز نقل است که ... طعامی ...
... مشغول شده ... تناول نمایند ... نمایند ...
امرا و اطبای ... گفتند که ...
میگویند ... برگ آن ... ریحان ... بلندتر ...
شده که ... و ... دریای ...
... برگ ... برگ ...
زیره ... برگ خوشبوی آن ... قوی است ...
... تجارت ... سلاطین و حکام ...
... انواع ... آن ...
...

۲۰۳

بمقدار کی بو آن یا جیس آن کم گردد پس بقدری قلیل چهار از ظرف کرجانی یا لقرا دست ریخته آب گرم را بر روی آن می ریزند مثلاً در یک من چینی ایک ثلث یک آثار سیری باشد یکدرم بنهایت یکمثقال از نوع متوسط آنکه از نوع اعلای آن کمتر و از نوع ادنی بیشتر تا دو مثقال ریخته تا یک ساعت کامل بگذارند تا بوت و رائحه آن در آب باند و شیره و آب آن ندک رنگین گردد پس آن صاف آنرا که مطلق صد و برگ دران نباشد در پیاله ها ریخته چون طعم آن باندک عفوصت و تلخی برای اصلاح آن با نبات اندک شیرین نموده می نوشانند و اکثر قدری شیر گاو و با شیر تازه دوشیده اندک جوشانیده برای اصلاح بیوست آن نیز دران ریخته بگرمی نوشانند پس جمع نمایند آنها آن برگها مستعمل را خشک نموده و سدید ریح جمع نموده در قوطیها و غیر آن بجز او دل پر کرده سر آنها را بسته بفروشند و فرق میان مستعمل و غیر آن در بوست و رائحه و سیاهی رنگ کم رنگ آب و اندک بازبودن برگهاست از هم بخلاف غیر مستعمل آن طبیعت آن گرم تا آخر دوم خشک در اوسط آن و نوع اعلای آن گرم در سوم و بعضی سرد می دانند بجهت تسکین آن عطش و حرارت والتهاب طرح و دفع آن مضر شراب تا این دو می یابست بلکه ضد افعال مذکوره از آن بسبب تلطیف و تقطیع است با عمر و اخلاط لزجه و معطشه ملتهبه و دافع رطوبات حادثه از شراب افعال و خواص آن مقوی قوی و ارواح و معده و باه مبرود و محرور و بعد شتفلد و مفتح و منضج و مرقق مواد و معرق مدر بول و مسکن عطش کاذب مصلح بارد و التهاب معده و جشای دخانی و صاف کننده خون و رنگ رخسار و مبدرق ادویه بقعر معده و محو بدن منقی معده و دماغ و جهت ازاله تجربه و جشی و تخمه و سیر و پیاز دلیب نکهت بغایت مفید و جهت خفقان و امراض قلب و انتصاب نفس و انبساط النفس و ازاله غم و هم و یرقان و سوء القنیه و استسقاء و امراض سددی و بواسیر و حبس البول و التقطیر حادث از برودت و ضعف گرده هر یک تنها و یا با ادویه مناسبه ممد و محتنا آنجهت اورام صلبه و تسکین درد و اسهال و بلغم و نزول آن مجرب و سموم و طعم آن اندک تلخی و عفوصتی که هست نیز بوع آن در آب گرم بطرز مسطور و یا جوشانیدن در آب و حل کردن نبات و شیر جوش داده بیار کم و زیاده گردد و اهند اصلاح آنرا شیرینی و شیر سیدان بدلی شیر بی استعمال همی نمایند و مضر سید اند و نیز ناشتا آشامیدن آن مضر و باعث حدوث امراض حاره است خصوص و محرور المزاج را یا جهت کسیکه در معده و امتلاء فاسده لزجه سردی بسیار باشد خصوص کی از طعام سابق و رخوه تقلی و جشای و نفخ و با ید البته نافع است و آشامیدن آنرا بسیار گرم نیز مضر سید اند خصوص در اوقات حاره فراخیا گرم و جوانان بالا طعام گرم بلکه بگرم آنرا تلخ گفته اند و نیز بالای طعام باعث سرعت انهضام و تحلیل آن و از جهت تصاعد کاملیه و اتباع او دستان صبح بعد ناشتا و آخر روز بوقت ابخذار منعا مستعمل دارند و بهترین مصلحات آن در معده برن خوفل و تیز قیز و سیر و دین شکر قرنفل و بادیان خطائی و زنجبیل و دارچینی و جهت انعاش حرارت غریزی عود و سیه و عنبر و زعفران و دارچینی و امثال اینهاست و برای تقویت باه و دفع مضرت کثرت جماع و با خصیة الثعلب و دارچینی و عنبر و نبات و شیر و بالجمله ما هر دوائیکه و مقوی فعل آنست از دو اسهال و نایعی و لین و مقصود غیره با استعمال نمایند مثلاً اگر با تربد و ریوند چینی بجوشانند یا بنوشانند مسهل بلغم لزج را اخراج نماید چون بنفشه و پرسیاوشان و اصل السوس و گل خطمی و بابونه و سائر بهی بجوشانند و صاف نموده بعد صبح طعام دیگر نخامه مدمن گل و زال کرده دهقان بدان نمایند تنقیه سها از فضول لزجه باید و نماید با سانی و همچنین با پیاز بهمن استعمال آن معرا باد یتنع مفصل گرفت نیز بهترین طریق استعمال آن آنست که بطور نصاری در جهاد گرفته و عقرقوان مقوی قوی و ارواح و باه و معده و حافظ و ممسک است صنعت آن چیا تسلم علی و دارچینی قطمی و خصیة الثعلب مصری از هر یک یکدرم اسگند ناگوری کبابه از هر یکسوی در سه کوفته بیخته با شهر مقرر طبخ نموده و مشبر شهب دران گداخته نبات مقدار یک آنرا شیرین گردانند و داخل نموده دیگر گرم نموده و اگر بیخ عمده قرنفل نیز زمانه نمایند بهتر است و نیز نوع چای دیده شده که از جبال نیپال تبت می آورند گیاه آن فی الجمله شبیه گیاه بنفشه بقدر یک شبر و زیاده و برگ آن اندک باریک و بلند و با خشونت رضی است کم تازه آن سبز و برگ خشک آن اغبر و خاکستری رنگ خصوص پشت آن و بسیار لطیف و نازک بحدیکه چون برگ آنرا در دهان نگاه دارند بانگ شکی مانی متحلل گردد و از آن فعلی چندان نماید طبیعت آن گرم تر از طبیعت خطائی است و لطیف تر از آن و طریقه استعمال این نیز مانند آن است در افعال و خواص قریب بآن

فصل الجیم مع الباء الموحده

جبره بفتح جیم و با موحده و راء مهمله و بالفت عربی است اشتق از صبر دیونانی او سطیون جمع کننده جمله ماهیت آن گیاهی است ریحی بهرسال از زمین رویید منبت آن بلاد مغرب ترتیبا و بلند بیال بسیار سیر دیده و بلندی آن مقدار سه انگشت تا چهار

دیوی آن مانند بوی شراب و برگ آن شبیه برگ سیب و تا لیف و بیخ آن سفید مانند موی باریک دگیاه آن بی گل و ثمر و نهایت لینای آن تا کمر ملان است و نیاده

از سه ذرع نمی باشد مگر انکه بر سبیل ندرت باشد طبیعت آن در اول دوم گرم و تر افعال و خواص آن مقوی دل و مفرح حواس و مفرح و جهت صاف کردن

خون و التیام جراحات شراب و خلاصه تدبیر ابتدا ورم آن جهت دفع سل و فسخ آن نافع گویند چون بیخ آنرا با گوشت پارچه پاره به جوشانیده طبخ نمایند پارچهای گوشت

را بهم ملصق ساخته دو آشامیدن مرق آن جهت بر آوردن مجرب دانسته اند و چون بر جراحت تازه بچکانند آنرا ملتزق و ملتحم سازند مسعد ... مجرب دیدن ...

سفر باد ام تلخ مقدار شربت آن تا چهار درهم بدل آن در التحام قنطوریون و در تعریج شل... آن ... صبیلسن ... اول و سکون باء

موحده و کسرسین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی سنگ کج نامند ماهیت آن سنگی است شبیه سریع التفتیت و ذو طبقات که بسبب

از روی هم جدا شود و دو قسم میباشد یکی سفید براق صاف یکی النطاکی گفته که این فی الحقیقت طلقی است که نضج کامل نیافته و بعضی گفته اند که زمین کرنا

آمده بآن تا جا تراب چه متحجر گشته و این را سفیداج صباسین نامند و دوم سرخ زنگ حجری سوم عنبر صفائی ... و این حجر کاهی است که ... بند ...

از آن جبار بند بدترین آن سرخ است و بالجمله طبیعت تمام آن در سوم سرد و خشک و بعضی در اول چهارم خشک گفته اند افعال و خواص آن قابض ...

ضماد آن با سرکه ملصق و ملزق جراحات و ... و حابس خون ... اعضا و ... در ... استسقاء ... آن معروف با سفیدی تخم مرغ و ...

جهت قطع سیلان خون ... پیشانی جهت حبس ... و ... جهت حبس ... طلای آن با سفیدی تخم مرغ

جهت ... رفع سوادچشم و با آب کشنیز جهت رفع باد سرخ و او رام ... مجرب و از خواص آنست که چون با روغن زیتون و اندک بوره ...

و ... بگداز ... گردانند ... باعث ... طلای آن بر ... جهت رفع آن موذی المضار آشامیدن آن ...

... و خشکی زبان و ... تریاق آن آشامیدن ... و ... ملوکیه ... آشامیدن ... در ... جلاب و

... اگر ... عارض گردد ... و ... اعراض ... اسفیداج ... و سفید آب ... بیاسین ... افعال ...

از همه اقسام و نهایت قابض ... و جامع ... ست ... بضم جیم ... موحده و نون ... بفارسی پنیر نامند ماهیت آن معروف است ...

بسته ... بیرون ... بهترین آن تازه چرب است که ... نرمی ... و خوشبو ... و ... شیر ...

... آن ... باشد ... و ... است بهتر ... و دستور ... آن آنست که شیر را جوشانیده ... بران ...

نمک بران می پاشند تا ماهیت آن از ... جدا گردد ... آن را نمک ده ... یا کیسه ... کرده نمک بر آن پاشیده ...

بر آن ... ماهیت آن تمام بر آید و بعضی در خاکستر ... جذب ... آن ... مالحیا ... اگر ... نمک می باشد ...

نمک ... آن آنست که تازه نمک نخورده ... و بسیار کهنه و ... آن ... باشد و چون تا دل ... تا مدتی ... طبیعت تازه

آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن مقوی معده ... و ... مولد خلط صالح و دیر ... و بعد از ... سریع السلوک در اعضا ...

... نهایت ... مدر ... نرمی جلد ... کسی که ... سنگ ... باشد اعضا ... آن ... و ... آن ...

خصوصاً ... جهت ... چون پنیر را در آب جوش دهند ... آب آن ... زیاده گردد و منع

تورم جراحات ... خصوصاً با برگ ... و ... المفاصل ... آن باعث سدد

و قولنج و ... ظلمت بصر و مصلح آن عسل ... و ... گرم و خشک ... و ... رطوبات ... و ... آن

با عسل ... جهت ... مفاصل ... می آورد ...

جهت ... جهت ... مولد خلط ... جهان ...

... و مصلح آن ... گرد ... متعفن ... مصلح آن ... پنیر ... بفارسی ... و ...

سوم وجهت تپ دق وسل والتهاب معده ودفع حدت جلد طبیعی و... صفراوی والتهاب ... نافع ... معتبر ... و سوزش ...
امراض بارده ورطبه وسولد دعماة جیلا بنگ لغت هندی ست جبل تج سربانست ماهیت آن تخم خاری ست زرد رنگ شبیه بشیدان
بترکی مغز اردوی گویند وآن ثوسون ست وذکرایت افعال وخواص آن مسهل قوی وآشامیدن تاکید هم آن جهت تالیع مقدار شربت آن
تا نیم درهم ویک درهم آن کشنده زیراکه باقوت سمیت ست بکسی که آنرا خورده باشد خناق آنرا عارض گردد تدبیر کسے که آن را خورده
باشد آن ست که قے فرمایند بتدابیر جنین که مذکور شد بخوراندن روغن وزیره وانیسون وچند بید ستر با سینه وخوردن غذاے
حب وشیر تازه باعسل وضماد نمک گرم کرده بر شکم آن وهرگاه شکم آن محتبس باشد ادرار وتلیین فرمایند بحقنهاے مناسب فصل
الجیم مع الثاء المثلثة جثجاث بفتح جیم وسکون ثاے مثلثه وفتح جیم والف وثاے مثلثه لغت عربی ست
وبیونانی بردسیون نامند ماهیت آن گیاهے ست شبیه بگیاه درمنه ترکی واز آن کوچک تر وخوشبو تر وشاخهاے
آن باریک وبسیار وگل آن شبیه باقحوان رنگ آن سفید مائل بزردی وتخم آن باندک پهنے وتلخی وکوچک تر از عدس
طبیعت آن در دوم گرم وخشک افعال وخواص آن مفتح سدد ومحلل ریاح وقاطع عرق ومدر حیض ومزیل منفخ
وگرم کننده احشا وآشامیدن طبیخ آن بدستور مدرهم از جرم آن جهت کسر ریاح ورفع منفس ریحی بے بدیل وبخور آن
جهت اسقاط مشیمه نافع ومصدع ومصلح آن هلیله کابلی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف ست فصل الجیم
مع الدال المهملة جدوار بفتح جیم وسکون دال مهمله وفتح واو والف وراء مهمله معرب زدوار زرارهجی ست وبعربی انکه وبیونانی
ساطریوش بهندی ماه فرفین وماه فروین وبهندی نربسے نامند زیراکه نر بکسر نون وسکون راء مهمله بلغت ایشان بمعنی دافع وخالص کننده
وبس بکسر باء موحده وسکون سین مهمله بمعنی زهرست پس معنی آن خالص کننده بدن از عالم سمیت زهرست ماهیت آن بیخی ست
شبیه بسعد اکثر مدور بیخ ودر شکل دیگر مشرف گره وا مبتدا مانکشتے وزان بزرگتر وکوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ الطعم ظاهر آن سیاه رنگ
وباطن آن نخشی وبهترین آن آنست که باوصاف مذکوره باشد وچون بسایند رنگ آن نخشی وطعم آن تلخ باشد وآنچه بخلاف این باشد
مغشوش بالمثل بامستوری آن ست وگفته اندکه جدوار پنج قسم میباشد یکی آنست که ظاهر آن تیره سیاه رنگ وباطن آن نخشی مائل بسرخی
وعقرب شکل تلخ طعم باشد وبهترین قسم که چون مذاق خایند اول اندک ازو شیرینی مدرک گردد وبعد از آن تلخی بسیار واین قسم را عطائی گویند
وبعضی انکرمیت آن ... جبال خطاست واین بهترین اقسام نیست دوم آنست که ظاهر وباطن آن هر دو تیره رنگ مائل بزردے و
... بعقرب شکل باشد واین درخوبی بعد از خطائی ست سوم آنست که ظاهر وباطن آن هر دو سیاه وسایند آن نیلی رنگ وتلخ باشد
واین در خوبی بعد از قسم دوم ست ومنبت این هر دو قسم جبال تبت ونیپال ومورنگ ودرنگ پور ونواح آنهاست چهارم آنست که مائل بسیاهی
وتلخی وبقدر زیتون باشد ومنبت این قسم اکثر جبال بلاد دکن ست پنجم اندلسی ست واترا اناتر گویند وبقدر شیر ست وسیاه ونرم وبسیار
تلخ ومنبت این اکثر بامیش کیماری باشد وگویند که بسبب مجاورت این سمیت بیش کم میگردد وسپید ی که اهل آن بلد مقدار نیم انگ از آن بیش
راسخی نمیدانند وهی یابند وتحقیقات ... ماهی دیگر که ملئی ده ودراز جدوار روئیده باشد که مقدار بسیار کم آن مهلک است حکیم محمد هاشم
طهرانی در رساله فاد زهریه خود نوشته که جدوار در اکثر محال دموقع سردید با بیش وبیرون بیش حتی محال قریب سامرین و دیگر
سمت مشرق نزدیک تر باشد واز بعضی شنیده شد که در کوهسار قهستان که میان مشهد مقدس وتبت واقع ست
گیاه جدوار بسیار سے روید اما کوچک وکم رنگ وسبیندی مائل ودر تریاقیت ضعیفتر وآنچه در جبال تبت می روید از آن بزرگتر
ورنگین تر وقوی تر ودر تریاقیت قریب بخطائی واز بسیار بران مترتب میگردد وبهتر ست از آنچه در جبال هند سر وبید وهمچنین

آنچه بهم رسد و تبت نزدیک ترست قوی تر از آن لیکن نفت و بیشتر از هندی ست و هندی بهتر از جاهای دیگر و خراسانی و حیزان بسیار زبون و کم
ضعیف الاثر بهم می رسد در هر بلدی از جبال قریب بدانکه جدوار در آنجا میروید می آورند مثلا در خراسان و قندهار و کابل و شاهجهان آباد و اکثر بلاد
تبت و نواح آن و قلیلے از خطا و نیز در شاهجهان آباد و تا عظیم آباد از جبال نیپال و نواح آن و در مرشد آباد اکثر از جبال مورنگ و در انگلستان
و رنگپور و در هر یک از اماکن مذکوره اقسام یا انواع می باشد هر چند در قوت ضعیف تر از اقسام خطائی و تبتی اند بسبب تغایر بهاء و اهویه و حوالی آن
بدانکه در بعضے بلاد چون جدوار اصلی عزیز الوجود و کمیاب است بعضے ناقصان آن را با بعضے بیخهای دیگر شبیه بجدوار رنگ نموده بجای جدوار فروشند
و نیز گاهی بعض انواع ضعیف بیش را در شیر جوش داده به هند تا سمیت آن کم گردد و چون بیش سفید و شکری رنگ می باشد برنگ جدوار رنگ نموده
بعوض آن می فروشند و فرق میان جدوار اصلی و جعلی برنگ کرده بهمرسد و جعلی آنکه چون رنگ کرده آن را با آب تر نمایند و بدست یا پارچه تر یا
بمالند رنگ آن بدان سرایت نماید و چون در ظرف با آب گرم اندازند آب را رنگین سازد بهمان رنگ که آن را بدان رنگ نموده اند دیگر آنکه ظاهر آن خشن و
ناهموار و با تشنج می باشد بسبب آنکه در رنگ غوطه داده چو شانیده و خشک نموده اند بخلاف اصلی که بانرمی و صفا و همواری می باشد و دیگر آنکه چون
آن را بشکنند رنگ جمیع اجزای باطن آن مساوی نمی باشد بلکه قریب بپوست ظاهر آن رنگین تر از مغز است و فرق میان جعلی و بیش تیز بو
وجه دیگر آنکه اکثر بیش کوچک تر و باریکتر از جدوار می باشد و رنگ آن نیز بر دوم آنکه چون بیش را بترانند و بر زبان رسانند احساس حرقت و غلظت
نماید و اگر قوی باشد باعث تورم آن شود بخلاف جدوار و نیز چون جدوار را بلا بدل تا حادث امر مذکور نخاید و یا بسایند و بر زبان بمالند رفع نماید آن نماید
طعم آن تلخ باشد چنانکه ذکر یافت بخلاف بیش و همچنین امتحان جدوار را در زهرهای دیگر نمایند و گفته اند تاثیر تریاقیت جدوار در بیش بیشتر از زهرهای دیگر
است طبیعت آن گرم و خشک در اول سوم حرارت آن لذاع و موذی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و تقویت و تولید آن مرآن
هر دو را و مثل که شیخ الرئیس در رساله ادویه قلبیه نوشته اند که ارت آن مفرط نیست بنا برهمین جهت باشد که اثر و نفع آن به کیفیت تنها نیست
بلکه بصورت نوعیه و خاصیت نیز است و لهذا تریاق انواع سموم حاره و بارده مشروبه و ملدوغه است شربا و ضمادا **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی
قوی دا اعضای رئیسه از دل و دماغ و کبد و تقویت احشا نماید و فاد زهر جمیع سموم حاره و بارده و مسخن و ملطف و محلل و مسکن اوجاع و مسمن بدن و مقوی باه و بدل
و مشتهی و باهی و حافظ صحت و جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخا و خدر و استسقا و یرقان و ضعف معده و تحلیل
و قولنج و عسر البول رافع عفونت اخلاط و تپ ربع و اکثر امراض بارده شربا مطلقا و نافع و انشا بیدان نیم مثقال سائیده آن با شراب جهت رفع سمیت
قتال و عقرب حتی عقرب جراره و رتیلا و همه حیوانات سمی و بیش نافع و بدستور جهت اوجاع و اورام باطنیه و رفع هیضه و مقدار یکدرم آن با جلاب با شراب
از اشربه مناسبه مانند شربت گاوزبان و ابریشم و بادرنجبویه و امثال آن و با عرق های شاهتره و عرق گاوزبان و گلاب و بادرنجبویه و بیدمشک و نیلوفر جهت تفریح
و رفع ضعف آن و خفقان و طپش و فشار آن خصوصا که از برودت باشد مفید و چون چند روز متوالی تناول نمایند و نیز جهت رفع وبا در ایام وبا و امداد
بران مکرر با گلاب جهت وجع مفاصل و با جلاب گرم جهت اوجاع معده مقدار یکدانگ از آن و با سکنجبین جهت سده جگر و با سکنجبین عنصلی و یا ساده و با
زبیب و شیره عنب الثعلب و شیره تخم کاسنی جهت تنقیه سده با سارلیقا و استسقا چند روز متوالی مداومت بران و جهت سنگ گرده و مثانه با شیره عنب الثعلب
خارخسک جهت عسر البول با شیره تخم خیارین و خربزه و با خارخسک جهت قولنج ریحی با بعضے مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ سداب و پودینه و عنب الثعلب جهت
حمیات بلغمیه مزمنه و ربع و نوبتیه با جلاب گرم و با شراب مناسب مداومت روزانه آن اکلا تا هشت روز و جهت دشواری وضع حمل مقدار دو دانگ از اسلیخه با
عنب الثعلب یا با شیره خارخسک یا جلاب مانند زعفرانی وضع حمل نماید و اگر بچه در شکم آن مرده باشد و یا مشیمه آن در بدن حرکت کرده و با ضعف بسیار در وقت ولادت
گشته و یادم نفاس بسیار حادث شده مقدار یک جو از جدوار با ساده و یا بخورانند و از آن سعت روز بدان مداومت نمایند تا اگر موافقت نماید دیگری که آید
نیز جهت ام الصبیان که اکثر امراض دماغی اطفال است مقدار کمی با شیره مرضع آن سایند و بخورانند و چون به ترس آید و یا سرسام علت تپ محرقه تم مثقال حک نمایند

یاسمین و ان دهن اند جهت تقویت القلب و تحلیل نفخ ... تنهائی و یا با ادویه مناسبه ... آشامیدن معتدل ... طلای آن با عسل و گلاب جهت
... اورام بارده و تحلیل آنها خصوصاً اورام مغابن که ... جهت ... بیضه ... آن ... طاعون ...
کلف و آثار جلد و ... مفاصل ... و اورام ... آن با ... تنهائی و یا با آب گشنیز و ... جهت تحلیل
اورام ... آن ... جهت تسکین ... و تحلیل ... آن ... جهت ... چشم جهت ...
و در تحلیل جهت رفع ... جراحات جهت التیام ... مفید ... آن ... جهت امراض ... عصبانی
مانند ... و فالج و لقوه ... دماغ ... عصبانی ... عظیم الانفع کثیر الخاصیت جهت اکثر امراض ...
... تنهائی و یا با ادویه مناسبه ... مفید ... شربت آن ... امراض ... فصول ...
... آن ... مثقال ... دو درم ... آن تریاق ... ذرج ...
... و ... و ... جهت ... تفصیل
ماهیت و اقسام و افعال ... استعمال ... آن ... نیز ...
و مفرحات آن ... فصل الجیم مع الراء المهملة جراد البر ... جیم و راء مهمله و الف و دال مهمله لغت عربی است بفارسی ملخ و بهندی ...
... و ... ماهیت آن حیوانی است معروف مختلف الالوان ...
... بنات ... آن ...
... طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن ... جهت امراض ... تقطیر البول
و خوردن ... جهت ... بالخاصیت مفید ... جهت ...
... جهت ... بالخاصیت ... جهت ...
مفید ... بالخاصیت مفید ... و مولد خلط غیر صالح و مورث ...
... گفته اند ... و ...
جراد البحر ... جیم و راء مهمله و الف و دال مهمله ... ماهیت آن گفته اند حیوانی
... و ... عنکبوت ... چشم آن ...
... ماهیت آن ... جراد البحر
... طبیعت آن گرم و تر و خشک ... افعال و خواص
... خوردن آن ... جهت ... مثقال ... جهت
... و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب ... جرجیر ... بکسر اول و سکون ثانی و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه ... و بهندی ... تخم ...
... ماهیت آن ... بستانی و ... برگ آن ...
... ساق ... برگ آن ...
... قسم ... برگ آن با خشونت ... تخم آن ...
... سرخ ... تخم آن ...
... مراد ... طبیعت ... بستانی آن ... در دوم گرم و در اول خشک ... افعال و خواص

٢٠٨

[illegible] سبز [illegible] [illegible] آن [illegible]

[illegible] آب کن بازه [illegible] خوردن آن [illegible] شراب [illegible] آن جهت [illegible]

دیگر [illegible] گویند [illegible] آنست که چون آب [illegible] شیرین گردد و چون [illegible] خشک [illegible] آن [illegible]

[illegible] گویند چون بگیرند [illegible] و تخم آن [illegible] نرم [illegible] تا خشک گردد [illegible]

و گویند شیر تازه [illegible] و تخم آن [illegible] باشد [illegible] تا آنکه مانند خمیر گردد [illegible]

[illegible] الحاجت [illegible] بسیار [illegible] حدیث آمده که هر که در شب [illegible]

[illegible] الدم [illegible] دیگر [illegible] خواب [illegible] شب خوردن [illegible]

آن [illegible] تحریک باه [illegible] قوی [illegible] تخم آن و تخم [illegible]

[illegible] قوی [illegible] آن با آب گرم [illegible] تحریک باه [illegible]

[illegible] آن [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] آن [illegible]

[illegible] بفتح جیم [illegible] و کسر [illegible] و سکون [illegible] و فتح لام [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] برگ [illegible] آن [illegible]

[illegible] افعال و خواص آن [illegible] دندان [illegible]

[illegible] دندان [illegible] دندان [illegible] جهت [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible] درخت آن [illegible]

[illegible] برگ [illegible] آن [illegible]

[illegible] آب [illegible]

تخم [illegible] تخم آن [illegible]

[illegible] درخت [illegible] طبیعت آن گرم [illegible]

افعال و خواص آن [illegible] کثیر الغذا [illegible]

[illegible] تخم آن [illegible] بلغم [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] گوشت آن [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] گرم و تر [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

خوردن گوشت تازه آن کثیر الغذا و مولد خون [illegible] نفث الدم [illegible]

[illegible] نفث الدم [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

تن جهت دبلی الشحم مضر گرده و محدث حرص است مصلح آن نمک سوده نمودن و با سرکه در شنابی و سعتر و انکار سکنجبین خوردن است **فصل جیم مع الزاء المعجمه**

جزر بفتح اول و ثانی و رای مهمله معرب گزر فارسی است و نیز بفارسی زردک و بهندی گاجر نامند **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بری آنرا بیونانی بزبان اسطافالینوس واغریوس یعنی شقاقل دانسته اند و مشهور است و بستانی آن دو نوع میباشد بیخ یکی طویل و یکی ستبر سرخ و زرد و برگ آن شبیه بشاهترج و موریقی تر و طعم آن اندک تلخ و ساق آن پراگنده و خشن و گل آن چتردار مانند شبت و سفید و درمیان آن چیزی ریزه مانند پنبه و بنفش و بهترین آن سرخ و شیرین شاداب کم ریشه بستانی **طبیعت** آن در دوم گرم و بعضی تر در اول نیز گفته و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** بستانی آن ملطف و مفتح سده جگر و مقوی معده و تلیین و بهی و زیاده کننده جوهر منی و مشتهی و جهت قطع بلغم و سرفه و درد سینه و معده و نیز با اخراج سنگ گرده و مثانه و ادرار نمودن بول و حیض و اعضاء الصدر جهت ذات الجنب سرفه و مزمن و اعضاء الغذا عسر الهضم و مربای آن سریع الهضم و جهت استسقاء سینه و اعضاء النفس و سکن ضیق النفس و مدر بول خصوصاً بری آن و بیخ و بزر بری آن که دو قوه باشد و همچنین برگ آن و بیخ باد است خصوصاً بذر بستانی آن که فضج آن زیاده است و مسهل آن و شرب تخم آن جهت عسر حمل نافع و چون بیخ و برگ آنرا در آب جوشیده و نطول نمایند و یا بشویند با آن اطراف بیسان را یعنی دست و پای ایشانرا جهت تحلیل خون منجمد شده در آنها بسبب سردی نافع و مربای آن با عسل بغایت بهی و مقوی احشا و رحم و با تمرهندی با افادت جهت تقویت کبد با ادویه تجفیف رطوبات معده و زیادتی تقویت باه و اعانت بر جماع النافع و حلوای آن نیز مشتهی و با ادویه مناسبه قریب است بمربای آن لذیذ تر از آن و محلل ریاح پرورده آن ... سرکه جهت ازاله و تحلیل سپرز و بدیل و مقوی معده و جگر بارد و ... آن قریب بمربای آن است و الطف و قوی از آن و نبیذ آن که آب افشرده آنرا با عسل بجوشانند و ختم کنند و بگذارند تا بجوش آید و مسکر گردد بغایت مست کننده و مطلی الاخلاط و مصدع و عرق آن که با ادویه مناسبه گرفته شود در جمیع آثار نائب خمر است و اندک مسکر و ضماد برگ آن جهت اکله نافع و جرم آن مطلی الشحم و نفاخ و مضر محرورین مصلح آن ادویه حاره و ابکار پخته آن با گوشت نرغاله مولد خلط صالح مقدار شربت از جرم آن تا صد و شصت مثقال از مربای و حلوای آن از ده مثقال تا بیست مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا هفتاد مثقال و تخم آن محرک باه و در این باب از اصل آن اقوی تر و عسر حمل را نافع و ... و در سایر افعال مانند آن و چون بگیرند آنرا با هموزن آن تخم شلغم و ترب را ملحوق نموده در آن پر کنند و سر آنرا بسته و در زیر آتش طبخ دهند و برآورده و بپاشانند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند و آشامیدن یک درهم آن با هموزن آن شکر جهت ریخ سان و ضماد تخم و برگ آن با هم جهت قروح متاکله نافع مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن تخم ... دو وقیه است و جزر بری را دیلاد قرون گز نامند و بیخ آن بقدر انگشتی و گل آن زرد و تخم آن در غلاف خاردار ... **طبیعت** تخم آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک است **افعال و خواص** آن با حدت و لذاع و در جمیع افعال مساوی با قوی تر از بستانی است گفته اند بلکه در تقویت باه نیز اقوی است و مدر قوی و مسهل آن جهت اخراج جنین و ادرار طمث و آشامیدن آن جهت وجع صدر و شوصه و ظهر و استسقاء و عسر البول و انتفاخ بطن و نهش و لسع هوام را مفید و معین بر حمل گفته اند که چون آنرا آشامیده باشند هوام شاربین آنرا اذیت نماید و خوردن خام آن جهت رفع سموم و ضماد پخته برگ و بیخ آن جهت انجماد خون که از سردی هوا باشد نافع و حمول بیخ آن منقی رحم و معین بر حمل و آویختن آن در منازل باعث گریختن هوام است آنرا ... مضر معده و حلق و عصب مصلح آن انیسون و حلوای جزر و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت **جزع** بفتح جیم و سکون زای و عین مهمله **ماهیت** آن سنگی است که در معدن عقیق و یمن و حبشه و کنبایت که از توابع گجرات است خیزد و بعضی شبیه بچشم با طبقات و خطوط مستدیر سفید و زرد و سرخ و سیاه و بعضی صفائحی و ذو طبقات زنگار رنگ و بعضی ... دهم السحاب (?) ... سنگ آن ذو طبقات ملون بالوان میباشد بهر قسم که آنرا ببرند و بتراشند الوان طبقات آن ظاهر شود و بطبخ و ... خاص الوان آن خوب ظاهر و براق و بارونق میگردد مانند عقیق که بطبخ رنگین میگردد و صفائحی بشکل نگین و غیر آنرا جزع مدور و اشکال دیگر ملون بالوان مانند یا غوری و سیاه و سفید را سلیمانی و شفاف و براق الوان بالوان ...

عین الهر و بهندی لهسنیه نامند و این غیر عین الهر مشهور در معدن یاقوت با هم میرسد و در محل عجوع چنانچه صاحب تحفه نوشته و در بیان
بیان خواهد شد و از معدن یاقوت صلب شبیه بازرق عین الهر صلب بسیار اعتبار دارند خصوص رنگ و جرم آن و نیز خط سفید باشد بسیار اعتبار دارند
هنوز نیست میدانند قیمت گران میگیرند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن تعلیق آن باعث و جهت یرقان مانع خواب شیر گرجیت عسر
پیچیدن آن در موی سر زنان و شیر و تعلیق آن بر اطفال جهت سیلان رطوبات از دهان ایشان و دفع ام الصبیان و نگاه داشتن آن با خود جهت سموم و سحر و نظر
مردمان و بودن آن با خود و بعد از خوردن مولد آن رافع لقوه و اکل آن جهت ترو [illegible] و تولید جهت تقویه اعضا و ... و آن قائم مقام جوهر
تازه بودن بسم [illegible] فصل الجیم مع العین المهمله جعده بفتح جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین بالیونانی فولیون نامند ماهیت آن
نبات است کوهی صغیر ... آن سفید رنگ ... برگ آن باریک ... و اطراف آن محیط ... ریزه و اطراف آن
فرو دارد ... باریک سفید ... تخم ... آن سفید ... ثقیل الرائحه با عطریت و اندک تلخ و شیرین ... آنرا جعده ...
برگ آن بزرگتر و کم بو تر ... آن کند ... مسالی ... با ... ماها زنان ... آن ... گرد ... مستعمل جعده ...
گرم و خشک آخر دوم ... خشک گفته اند افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و مسهل و منقی معده و جمیع اعضا و لطف اخلاط ...
طبیخ آن ... جهت ... دفع نسیان ... مغز ... یرقان سدد ...
و عسر البول و ... حصاة و ادرار حیض ... و ... جهت ... رطوبات
و ... خصوصاً ... جهت ... رطوبات ... کردن آن و پاشیدن آن ... جهت ...
و مضر معده مصلح آن ... مقدار شربت ... تا ... درهم و ... آن ... مثقال ...
... آن ... نارنج ... زنجبیل ... فصل الجیم مع الغین المعجمه جغندر بفتح
عین معجمه ... دال مهمله ... بوم ... ماهیت آن ... است ... آن ...
... و ... انواع ... باشد ... بزرگ ... فارسی ... شاه ... بوم ... سادة ...
... و ... بوم ... هندی ... قسم ... بزرگ ... قمری ...
... هندی ... افعال و خواص آن خوردن گوشت آن ... ابلهی ...
جهت ... کمان ... جهت ... گرم ...
... صاحب ...
... فصل الجیم مع الفاء جفت افرید بفتح جیم و سکون فاء ...
فتح فا و کسر راء مهمله و یاء و دال مهمله ... یونانی ... مشهور بخصیه الثعلب ... بغدادی ... فارسی ...
است و این ... یونانی ... خصیه الثعلب ... لیکن ... باران ... ماهیت آن ...
و ... آن ریزه تر از برگ ... شبیه ... بادام ... تا چهار ... آن ...
... طبیعت آن ...
... افعال و خواص آن در تقویت باه قوی تر از خصیة الثعلب و ...
تخم آنرا با گوشت ...
محرک باه ... ابتدا ... شربت آن ... درهم ...

وجهت البلوط در بلوط مذکور شد و از مطلق این اسم مراد آنست

فصل الجیم مع الکاف

چکلی بفتح جیم فارسی و کسر کاف مشدده و یا بایست آن درختیست هندی و بهندی و بنگالی کتهل نامند و بنگاله نسبت ببلاد دیگر زیاده خوب میشود درختی عظیم و بزرگتر از درخت گردگان و از درخت ... نارنجی و ترنج و در شکل شبیه آن و مانند کبر ضخیم تر از آن چوب آن زرد رنگ و کهنه سال خورده آن زرد تیره مایل بسرخی و ثمر آن از تنه درخت و شاخهای آن بهم آید هر چه نزدیک تر به بیخ آن باشد بهتر و شیرین تر میباشد و میگویند در زیر زمین از بیخ آن نیز بر می آید و آن بسیار شیرین و لذیذ و شاداب میباشد و ثمر آن در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد کوچک آن تا یک آثار هندی و کلانتر از پنج آثار دیده شده ... که بهندی کوزه نامند میباشد و بزرگ آن تا یک من هندی که دوازده آثار ... و دانه های آن صد صد و زیاده هم کوزه میباشد و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعضی زرد تیره مایل بسرخی و ناهموار ... دانه ها گویا اندک خار بر آمده و هر چند دانه های آن درشت تر و بزرگتر باشد اعلی آنست که دانه های اندرون آن نیز بزرگتر و شیرین تر میباشد و میان کتهل درختی ... حیوانیست که برگ و ... ثمر آن را بالا کرده ... میباشد و آن را ... کرده باشد و آن اصناف میباشد ... دانه های آن کوچک نرم ... و این زبون ترین قسم است و ... دانه های متوسط ... شیرین ... شاداب ... و خوشبوی ... میشود و اگر ... آن ... نفاخ و بطی الهضم است ... دانه های اندک ... متصل ... آن میباشد ... کرده ... آن را ... نامند ... آنها اندک ... نفاخ اند مردم ... ندرت ... پوست آن ... دانه ... است که اندک ... بالای آن پوست ... آن غیر مستعمل ... تخم آن را ... بریان کرده با نمک میخورند لذیذ میباشد و گویند ... است و نیز مردم بنگاله تخم آن را ... بطور ... و پیازه و قورمه گوشت ... خوب لذیذ میباشد ... لبطی ... درخت ... چوب را ... لاسا یعنی کتهل نامند ... سرکتهل ... بنگاله ... در آن وقت ... بسیار ... میباشد ... و آن را گرفته ... آلوده ... بر بیخ ... که ... شیر می آید ... درخت می نشینند چون ... آن ... بسیار ... میشود ... برده ... و ... چون ... آن ... تمام ... آلوده ... باشد ... گرفته ...

طبیعت ثمر آن در آخر دوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضلیه

افعال و خواص آن ... دیر هضم ... و منفخ ... غلیظ سوداوی ... و امراض حادث از آن ... مصلح آن ... و آب سرد بالای آن خوردن ... لذید میگردد ... باید که اندک ... باشد ... یا حلوا سازند ... و ... مشک و زعفران با گلاب ... و ... آخر داخل نمایند ... چوب ... آن ... بسیار لطیف ... فصله کبوتر ... کنند و با میل ... و گویند ... اکثر ... کرده ... [illegible]

... گرم ... [illegible]

بیخ کدو و سیب بادو بهٔ خصوصاً در مو گل بهتر میشود و شاداب تر میشود و تری وکی بیبن قند بخورند طبیعت آن سرد و تر در دوم افعال و خواص آن تریاق سموم حیاتیه است
چانجو تار بفتح جیم فارسی و بهات و سکون واو و فتحات نون و دال حیانتیه مسندی لغت هندی است و آنرا نواتی نیز نامند ماهیت آن گیاهی است
بقدر یک ذرع برگهای آن ریزه مخروطی الشکل و مکوبین بطرف مریع آن بالا و باریک آن پایین متصل بشاخ در وقت غروب آفتاب برگهای آن فرو ولیده بهم پیوسته
میباشند و تمام شب چنان میمانند وقت طلوع آفتاب باز میگردد و تمام روز باز میمانند و بعد و تخم آن در غلافی شبیه بماش و تخم تربیت مانند آن نیز شبیه بالا تکم غیر
مدور و اندک طولانی و نیز شکل و بسیار صلب که تا چند روز در آب گرم بخیسانند نرم نمیگردد و ساییده نمیشود و بعضی گفته اند که سنگ سیوستی همین است و بعضی
غیر آن بهستا افعال و خواص آن محلل و جاذب لوبا القریاست رفع اذیت وبا و اکثر امراض جلدیه مانند قوبا و بهق و جرب نافع و خوردن برگ بخته آن
و آشامیدن آب نقوع تخم آن ضماد و ساییده جرم آن تنهائی و با بانگ گوکرد زرد و خالص کم بهمنی آمدسار باسندیا بانک تیمهر که بهندی رال گویند
نافع بشرط تکرار عمل مداومت بدان چند روز چون آنرا در ظرفی کرده در جای گرم مانند پشت اجاق یا کیمفه بگذارند تا خوب بیکپند و جوش آید پس
بسایند بتنهائی یا با ادویه مناسبه بقوبا ضماد نمایند انفع است و ضماد ساییدهٔ آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع و کوبیده و بخیته آن که آنرا
ممزوج کرده در آفتاب بگذارند تا بجوش آید جهت داء الثعلب موخور ضماد نمایند قوباً انافع با تکرار عمل که اول آن موضع علت را خوب بمالند که سرخ و قریب بخون
آلود گردد و بسیار بمالند و خوردن برگ بخته آن بطریق مسلوق از برای دفع وبا و امراض مذکوره مجرب چنانچه نقل است که در سالی در بنگاله قحطی افتاده در
قریه از قرای آن وبا بهم رسید و مردم آن قریه بکوهستان حوالی آن رفتند کسانیکه این گیاه را خوردند از وبا نجات یافتند و کسانیکه نخوردند
اکثر هلاک شدند و ضماد پوست بیخ آن با ثمن وزن آن زهره سفید با آب لیمو که خوب نرم بسایند و اندک رقیق باشد جهت ربع قوبا مجرب با تکرار
عمل خوردن آن نیز بحسب قدر بیکتوله آنرا با شیر تا سه روز و بعضی رایک دوست اجابت میدهد یا بلابا بیکه آنچه بر تر خوردن آن نماید
آنرا بیان نموده باشند وزن آن کم باشد که دو بیکتوله پوست بیخ آن یکماشه زراج باشد بلکه از این هم کمتر و بعضی از جمله و آن بسیار تلخ میباشد والعلم
عند الله تعالی فصل الجیم مع اللام جلاب بضم جیم و فتح لام مشدده و الف و باء موحده ماهیت آن از جمله شربتهاست که جهت
تقویت قلب و دفع خفقان و توحش و مالیخولیا و امثال اینها سیده و با عرقهای مناسبه می آشامند و دستور ساختن آن آنست که بگیرند نبات سفید یا شکر
سفید بمقدار یکمن تا سه من گلاب پاش ملایم بجوشانند و کف آن را بگیرند و صاف نمایند تا بنعقد و سپس بگیرند یکم زعفران بگلاب سوده داخل نمایند و در ظرفی
نگاه دارند و عند الحاجة با آب سرد یا با یکی از عرقهای مناسبه حل کرده و تخم بالنگو و با تخم ریحان یا بیجان و یا امثال اینها بران پاشیده بنوشند و اگر ریزش
در مزاج غالب شده بر تخم فلونیا بران بپاشند و اگر برودت غالب باشد عنبر و مشک از هر یک وانگ داخل جلاب نمایند و آن مطبوخ جلاب طبی عبارت از همین است
جلایا بفتح جیم عجمی و لام الف و فتح بای فارسی و الف از ادویه جدیده است که در عرض جدید در بنگ مسمی بجلاپا یافت میشود و اطبای آن طرح تحقیق
یافته بلبلدان دیگر برده با تحقیق مینامند ماهیت آن بیخ گیاهی است اغبر رنگ آن مایل بسیاهی در شکل بی انجام شبیه بشلغم جغندر کوچکی
و مسیطی بی طعم و رائحه خالی که سنگره طبیعت باشد آنرا بریده و با چهار شق نموده خشک کرده از آنجا می آورند طبیعت آن گرم و خشک در دوم
افعال و خواص آن با قوت مسهل بی نمائد و اندک تا بعند و قریب سنکره طبیعت چنانچه ریوند راست و منتر یکه ما ریون تحریر آن وا رند مذاده و حارث یکی
نی نمایند جهت اکثر امراض مانند صداع کهنه و صرع و نوازل قدیمه و سرفه کهنه و حمیات مزمنه و وجع گرده و ظهر و عرق النسا و مفاصل و قولنج و استسقا و یرقان و
امثال اینها نافع و طریق استعمال آن بجهت ۲ سال آنست که بقدر یکدرم یا یکمثقال آنرا نرم کوبیده و بخیته با پنج مثقال گلقند سرشته بخورند مثلا با آن عرق را زیانه
یا انیسون بیاشامند که معین عمل آنست و از برای دفع امراض مجاری آن با ادویه مناسبه نیز نقوع آن و آب که یکشبانه روز آنرا ملکوفته در آب
بخیسانند و صاف نموده با شکر یا شربت دو یا نبات و یا امثال اینها حسب حاجت بیاشامند بمقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن
سقمونیا است که آن نیز از ادویه جدیده است در حرف المیم انشا الله تعالی خواهد آمد جلنکبیر بجیم و سکون لام و دال مهمله بکتار بوست و بهندی

پیرو و کفتار نیز نامند ماهیت آن معلوم است و بهترین آن جهت اکل پوست بره و بزغاله یکساله نر است و از همه پوست مرغ فربه پخته است طبیعت آن بحسب حیوانات نباتات میباشد و نسبت بگوشت آن سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن پوست انفحه و ن سنگدان و چینه دان طیور خصوصاً سنگدان خروس خشک کرده سائیده با طلاء و با ماء العسل جهت وجع معده و اتقان پوست سر بزغاله تازه ذبح نموده بر سر صاحب سرسام معتد و مجرب پیچیدن عضو آفتی کرده در پوست تازه نیز جهت جذب سمیت آن و پوست گوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جرب تراشه پوست از جهت قلع خون جراحات تازه پیچیدن عضو ضربه و صدمه رسیده در پوست تر با گوسفند یا امثال آن تازه و گرم با گرم همین ذبح باشد تسکین وجع و ورم نموده و به سو جهت تحلیل اورام بارده مفید و روغن پوست کرگدن جهت التیام جروح و قروح نفیده که قطعه پوست کرگدن را در روغن کنجد اندازند و در آفتاب مدتی بگذارند و چون آن روغن بحرج آید روغن تازه دیگر بران ریزند و خاکستر جمیع پوستها جهت نواصیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسب آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان مجرب و سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب محرق پوست افعی جهت الوبیه سفید و آشامیدن پوست سوخته افعی کرکسی را گزیده باشد زائل کننده سمیت خود است چون پوست آنرا کنده و زیر و دو یا و بخور نمایند و سوخته پوست کفش کهنه جهت سحج ناشی از موزه و کفش با دام که تورم نکرده باشد و جهت سحج عارض میان رانها از حرکت و جهت سوختگی آتش تیز و تعلیق پوست فیل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب و تعلیق پوست آن بر کمر جهت دفع بواسیر و پوست بوزینه بر درخت مانع سرایت صدمه آن و گذاشتن پوست مار در میان البسه و اقمشه مانع کرم زدن آنست و پوست حیوانات ماکول در هضم و مولد خلط صالح سیتن و تکلیل الدم و رد و مصلح آن مهرا پختن و با سرکه و مری و ابازیر و افاویه خوردن منجن با دهان حاره نمودن و با انجیر و عسل خوردن و بقدر قدری از خواص جلود حیوانات در ذکر آنها بیان شده ان شاء الله تعالی میشود جلنار بضم جیم و سکون لام و فتح نون و الف و را مهمله معرب گلنار فارسی است و آن گل انار صد برگ شیرازدین نیز نامند جهت آنکه گل آن بسیار پر برگ میباشد نیز گل انار بری نامند جهت آنکه ثمر نمی بندد و اگر بندد بندرت و ثمر آن نیز نحوس میباشد و در هر خانه و باغی که ثمر آورد دیگر نیندرد و آنرا خراب و ویران میگردانند ماهیت آن بری بستانی و سرخ و سفید و درخت آن مشابه درخت انار الا آنکه اندک ابنوه تر میباشد و بسیار بلند نمیشود و بهترین آن نارسیده است با تمری طبیعت آن در اول دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و حابس سیلانات و مجفف و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان و لثه و دهان و سفوف و ضماد آن ورطوبی و زلق امعاء و ذرب و نزف الدم هر عضو و ادرار طمث و بواسیر و جرب و حکه و منع ریختن مواد بسیده و فتق و بواسیر و ضماد و طلاء و حقن آن با سرکه پیوند شانه و جهت مضمضه کنند جهت بد بوی دهن و قلاع آن و استحکام لثه و دندان و ضماد آن جهت التیام جراحات و بند کردن زیر تخم جهت تحلیل اورام و التصاقات یمی آن اعضاء و درآمیخت جرف الدم و قروح و سحج و طبیخ آن با سرکه و طین مصری جهت حوالی رحم مانع انصباب مواد کیوان المثانه صدع و سده و مصلح آن کثیرا و قدر شربت آن از یکدرهم بدل آن بوزن آن و اقماع رمان یا پوست تازه درخت انار و یا جفت بلوط و عصاره آن که تازه نیز آنرا کوبیده بیفشرند آب آنرا گرفته خشک نمایند مانند عصاره پخته شیرین کنگ خشک نیز آنرا در آب جوش داده دو ثلث مانده صاف نموده با بقوام آورند شربت آن ده کنند تا سفید و سرخ شده بعد دیگر در جلنار بغایت قابض و لطیف تر از جرم است وگفته اند از خواص آنست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یکعدد غنچه نا شکفته آنرا صاحب رمد بنماید دیگر آن زورخت بهمین کیفیت فرو برد تا یکسال رمد نکشد بمجرب نوشته اند و منفعت و اقوی آن در قرابادین ذکر یافت جلنجبین بضم جیم و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و کسر با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و نون معرب گلنگبین فارسی است یعنی برگ گل سرشته با عسل و آن عسلی که حقیقت و اصل آنست و مجازاً بر معمول از شکر و گل نیز گویند و آن سه قسم یکی گلقند و کیسرا که گل شکر و شکر سفید زیاده و با گل شکری نامند و بهترین آن آنست که نیکو محکم سرشته و گل آن خوشبو تازه و عسل و شکر آن خالص سفید جید باشد و لیبا باشد که بازدهین عسل که داخل کرده عسل با شکر سرشتند مراد از آن مقدار عسل و شکر کم تحمیر رنگ بنی یا بید و حافظ آن می باید در قرابادین در حرف الدال مذکور شد اقسام آن ذکر یافت طبیعت عسلی آن گرم و خشک در دوم و شکری آن گرم در دوم و تر در اول افعال و خواص آن عسلی آن مقوی معده و تلطیف رطوبات عزیزه و مانع صعود بخارات بدماغ خصوصاً خوردن آن بعد از طعام عسلی جهت مبرودین و مشایخ و کسانیکه

در دماغ ایشان رطوبت غالب باشد و جهت فالج و وجع مفاصل و قرص و نفث حصاة و عسر البول و ابرء الحولی کمونی جهة تحلیل ریاح غلیظه و تحلیل [illegible]
و نضاج بلغم سلابت آن [illegible] باعث حفظ صحت و شکر بی برشته محرورین و جولانی نفع سیاه و سوس جنون و مرفوح آن با معجون [illegible] و [illegible]
آن مجموع [illegible] باشند مداومت استعمال بیان جهة سدگشت و دفع بخارات و ضعف بصر و صداع و تقیه و دفع سعود و دفع اخلاط محترقه مجرب و اشا [illegible]
[illegible] آن برید تخم کرفس که گرم صاف نموده باشند جهة لقوه و فالج و استرخا و دهان و زبان و سایر مفاصل مطبوخ شکر بی آن با شربت هندی و صفا [illegible]
[illegible] آب طبخ و بسند مالیده و صاف نمایند تا آب بناب شربت است شیخ الرئیس معالجات [illegible] قانون نوشته که منفعه [illegible] گفتند [illegible]
که مالی گفتند [illegible] مقدار استعمال بصرت با نیدگه مراز بیان مقدار آن مخالفت می آید و صحت [illegible] آن [illegible] مقدار شربت [illegible]
[illegible] مثقال مطبوخ آن [illegible] با نفعت رشد [illegible] مثقال و قوت [illegible] آن [illegible] شکری [illegible] جلوز بضم جیم و فتح لام مشدد و [illegible]
[illegible] و بکسر جیم نیز آمده و اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی [illegible] استعمال نمایند [illegible] است [illegible] است [illegible]
و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنچه محقق است جلوز نوعی [illegible] است [illegible] اهل مصر [illegible] و انار [illegible] بادام [illegible]
[illegible] گویند [illegible] جلوز [illegible] و صفت **طبیعت** گرم در اول [illegible] دوم و خشک در اول [illegible] **افعال و خواص** [illegible] زیاده [illegible]
و جهت [illegible] انسان [illegible] و مصلح آن شکر [illegible] جلید بفتح جیم [illegible] سکون [illegible]
[illegible] همه آثار و افعال [illegible] است و از آن [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] باعث تحلیل است [illegible] و التهاب [illegible]
[illegible] و التهاب [illegible] باشد [illegible] خشک [illegible] و [illegible]
جلیجبین بضم جیم [illegible] و [illegible] **نحل** [illegible]
شیرین قریب العلم [illegible] و بهترین آن [illegible] شیرین
است **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص** [illegible] خون و [illegible]
آن علت [illegible]
[illegible] با شکر [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] بکسر جیم و سکون میم [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** [illegible] ضیق النفس [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و [illegible] است جهت تحریک باه [illegible] افعال [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] بفتح جیم و سکون [illegible] **طبیعت** **افعال** [illegible] است [illegible]
[illegible] جهت [illegible] آن [illegible] جهت [illegible]
[illegible] کرمان [illegible] زائل میگرداند [illegible] باطنی و اعضا [illegible]
[illegible] جیم [illegible] سکون [illegible] نوعی [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] مقدار [illegible]

[illegible] بانقصان حرارت والا بافوت [illegible] گوشت و بهترین [illegible] جهت **طبیعت** آنگرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن تا [illegible]

[illegible] حفقان و [illegible] جهت [illegible] و پوشیدن انگشتری مصنوع از آن جهت [illegible]

[illegible] بهم گذاشتن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] مصنوع از آن [illegible] شربت [illegible] میدن جرم آن [illegible]

[illegible] بفارسی [illegible] بهندی [illegible] **ماهیت**

آن [illegible] حیوانی [illegible] از حیوانات دیگر [illegible] و بهترین آن [illegible]

[illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم [illegible] خشک است **افعال و خواص** خوردن گوشت آن مقوی باه و اعضا [illegible] جهت تپ ربع

[illegible] گوشت سوخته [illegible] گرم [illegible] جهت [illegible]

[illegible] بواسیر [illegible] است از آنجا [illegible]

[illegible] خشک آن [illegible] دانشامیدن آن [illegible] اعضا و تازه [illegible]

[illegible] خوردن [illegible] جهت [illegible] بواسیر و قطع خون [illegible]

مقوی باه و [illegible] آشامیدن [illegible] آن در [illegible] آب [illegible]

[illegible] آشامیدن شیر آن جهت استسقا [illegible] آشامیدن آن ذکر

[illegible] جهت [illegible] و ورم [illegible] استسقا [illegible] سده جگر و تقویت باه و در دفع [illegible]

[illegible] جهت [illegible] و صفاء [illegible] چشم [illegible] آن [illegible] دفع [illegible] چشانیدن آن [illegible] جهت

[illegible] آن جهت قطع سیلان خون جراحات [illegible] جهت [illegible]

آن [illegible] زوال [illegible] آن [illegible] گندم [illegible] آن [illegible]

آن [illegible] گوشت آن [illegible] آن [illegible]

[illegible] خوردن [illegible] آشامیدن [illegible] مفاصل [illegible]

[illegible] **ماهیت** آن شرابیست [illegible]

[illegible] شراب انگوری [illegible] آب انگور [illegible] باشد [illegible]

[illegible] **طبیعت** آنگرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] خون صالح [illegible]

[illegible] آن [illegible] میگویند [illegible]

[illegible] بانجیر [illegible] از ساق آن بر می آید [illegible]

[illegible] بلاد شام [illegible]

[illegible] می باشد [illegible]

[illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم [illegible] **افعال**

و خواص [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] آن [illegible]

دریچال و غیر آن گرم و بمدت سالیکن ضعیف تر [illegible] تقویت معده مطلقا ادرار [illegible] بسهل [illegible] وحذب [illegible] تا سیدن [illegible] [illegible]

[illegible] ولرز و عسر [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] تقاع و مضر [illegible] معده سعال [illegible] مصلح آن انیسون [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کوچکتر [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] سیکرد و [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بنات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مشهور [illegible] و حروف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] درخت آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زمان [illegible] وسوق و ثمر آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انگشت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تحلیل [illegible] و در فع [illegible] فصل الحیم مع النون چنیا [illegible] [illegible]

نون [illegible] [illegible] [illegible] الف ماهیت آن درختی است هندی و سه صنف میباشد یکی گل آن زرد و دیگری سرخ گلابی و درخت این هر دو صنف [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] از برگ آن و صنف سوم درختان [illegible] و برگ آن [illegible] [illegible] [illegible] گل آن [illegible] [illegible] و رنگ آن سفید و این را نیز چنپا نامند و مستعمل در

ادویه گل صنف [illegible] [illegible] و گل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] برگهای آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بلندتر تا بقدر طول دو [illegible] انگشت و ضخیم خوشبو و تند [illegible] [illegible]

[illegible] احداث [illegible] [illegible] در میان گل آن [illegible] [illegible] [illegible] مانند [illegible] [illegible] گلهاست میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible]

آن مقوی قلب [illegible] [illegible] [illegible] خوردن آن دافع بلغم و ریاح و قاطع اشتهای طعام [illegible] [illegible] [illegible] سر درخت آنرا بریده [illegible] آنرا بقدر [illegible] چهار ذرع [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تمام [illegible] از زمین بیرون [illegible] [illegible] [illegible] آنرا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سموم است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] چوب [illegible] مشهور [illegible] [illegible] عبارت [illegible] [illegible] [illegible] ندارد و درخت چوب [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عظیم [illegible]

میشود شاید در خواص قریب بدین باشد [illegible] باد [illegible] بضم جیم و سکون نون و دال مهمله و فتح بای موحده و الف و فتح دال و سکون [illegible] مهملتین [illegible]

[illegible] فوقانیه و سکون [illegible] مهمله [illegible] [illegible] [illegible] الف نیز آمده و یونانی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نامند ماهیت آن

خصیه حیوانی است آبی [illegible] [illegible] [illegible] مستعمل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن حیوانی [illegible] سگ [illegible] [illegible] است و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ملاحظه [illegible] [illegible] [illegible] قطع کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

صاحب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استحاله است شکی نیست رنگ آن زرد سرخ و سیاه میباشد و بهترین آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و صاحب [illegible] [illegible] نوشته که [illegible] [illegible] [illegible]

ضعیف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شکی نیست [illegible] [illegible] زیاده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قتال [illegible] [illegible] حکیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

زیاده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خوشبو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طبیعت آن [illegible] سوم گرم و در دوم خشک [illegible] [illegible] [illegible] ادویه حاره [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] شدید [illegible] [illegible] استعمال آن جایز نیست افعال و خواص مفتح سدد و محلل اورام [illegible] [illegible] ادویه بارده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حرارت غریزی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عصبانی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] نسیان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دفع سموم و خوردن آن [illegible] [illegible] [illegible] افیون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] افیون [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن بلوعن تاردین در گوش جهة الرض مذکوره و استشمام آنجهت اورام و علت بای آن قوت دماغ نافع و حصول آن منع اجال حمر و مسقط جنین و مدر حیض و بول و مفتح و ینین مصلح آن شربت نیم مثقال مقدار شربت آن تا یکدانگ بدل آن مثل آن و نیم و یا نصف آن فلفل و در بعضی مواد بجندبیدستر آن و شک و در امراض جگر زوفین و جهت تحلیل رطوبات لزجه وزن آن فلفل و ثلث آن دار فلفل و ثلث آن زرنباد است و جند سیاه بقدر یکدرهم شده کسیار است که در مدت یکروزی کشنده الامجرب سام میشود و تریاق آن حمامن است و سکر خمر و شیر الاغ است و روای چند بادستر و جوارش و دهن و مرهم و حقنه نسخ سنجرینا باعتبار آنکه اصل عمود دوا نها جند بادستر است در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت جنطیانا بکسر جیم و سکون نون و کسر طا مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و الف لغت یونانیست و بعربی اصل الخطيطا و بهندی نامیده ماهیت آن بیخ نباتیست شبیه بیخ اصل و برگ آن شبیه ببرگ گردکان و بالسان الحمل از آن کوچکتر و از هم دور و در بیخ و اطراف رویدگل آن سرخ و مایل بکبودی و ثمر آن در غلاف و بیخ آن نیز کبار شبیه بیخ زراوند نبات آن جبال و مواضع سایه و رطب و در امرا غیر مستعمل و در شیر آن نیز دیده شده طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک بعضی در دوم خشک گفته اند قوت آن تا سال افعال و خواص آن تلخی بعض مرنبات لطیف و جالی و محلل و منقی و مفتح سدد و مسکن درد و جامع بجراحات کنند و قلب از آنجهت مضر جمع کنند ترکیب و تریاق و لا بد و مقوی و تریاق مسهل و مدر حیض و مدر بول و مقاومت سموم و ضماد آن جهت رفع اورام و جهت درد مفاصل و نقرس و ضعف کبد و طحال و سپرز و جهت امراض باطنی و ظاهری

و شاخ آن باریک و صلب و غیر مجوف فی الجمله شبیه بشاخهای نورسته بانس که در هندوبنگاله میشود الا آنکه برگ آن باریک بلند مانند برگ شبیه برگ ساتج یا هندی و از آن کوچکتر و نبت آن اکثر کوهستانهای بلاد چین و کنار رشادچشمهاودر کوهستان سلهت که در شمال و مشرقی بنگاله واقع است بیشتر میشود ولیکن مایه رسیده
حکم قوت در ریشه و برگ و مسکن در خود از چین گاهی بیخ تازه آنرا در میان خاک سرخ زنگی مانند لتج و آمیخته برگهای بسیار کوچک آورده نها بچه در سنه
یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری در کلکته آورده بودند محرر کتاب در مرشدآباد قدری بدست آورده کاشت شبیه این بهم رسانید و در باغچه کاشت سبز گشت بیاره آن شبیه
بانچه ذکر یافت بود و طول آن ابتدا سه چهار ذرع و برگهای آن کوچک مانند طولانی و دو دو در هر چهار انگشت برگ زیاده میشود و از بیخ آن پنجهای دیگر
پیوسته بدان بهم رسیده و همه یکسان به آورده شد در خوبی مانند چوب چینی میشود ولیکن شیرین طعم و چون باز کاشته شد بسبب اختلاف آب و هوا یا قصور تربیت
سبز گردید و پوسیده شد طبیعت آن حکیم میر عمادالدین محمود شیرازی گرم تر در مرتبه اول و بسنه بالیقین در حرارت و تامل و در رطوبت آن حکیم میرزا قاضی
و حکیم میر محمد هاشم طهرانی سرد در اول و خشک در دوم دانسته اند و حکیم میر محمد مؤمن در مرکب القوی مائل بحرارت حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در قرابادین خود
موسوم بقرابادین قادری نیز در مرکب القوی نوشته ولیکن همه قائل اند برطوبت فضلیه آن و نواب معتمد الملوک سید حکیم علویخان قدس سره نیز در مرکب القوی بجز ایکه
مائل بحرارت و یبوست با رطوبت فضلیه غریبه بسیار فرموده اند و او را هر یک بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و این اقرب بصواب است مجرب گویند اصل
آنست که تر و تازه آن بجهت رطوبت ماهیت بسیار گیج هر چند کهنه میگردد و میرسد آن کمتر آید در رطوبت آن بیکباید تاثیر حرارت یابس آن تیزتر میباشد افعال
و خواص آن ملطف و مفتح سده و محلل فضول مواد و مرقق و مصفی خون و ارواح و سموم و سریع النفوذ با اعضا و آلات بدن و عروق ضیقه شعریه و ممد حرارت غریزیه
مقوی اعضای رئیسه معده و باه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات غریبه با اعتبار قوت قابضه که دارد و جهت فالج و رعشه و تشنج امتلائی و صداع و امراض سوداوی
شقیقه سوداوی و امراض مزمنه و اختلاط ذهن و سبات و اقسام جنون و مالیخولیا و مانیا و تفرق امراض سوداویه و دمویه و محترقه مانند جذام و داء الثعلب
و جمیع قروح خبیثه و ساعیه و بثور و شرا و توباد و جرب و حکه و اکله و قروح گرده و مثانه و امراض مقعده و بواسیر و بوسیر و اسهال و بواسیر و سلسل البول و امراض رحم و عقر
و برودت و سودن حمیه و سدد تعیین و استسقا لحمی و یرقان سوداوی و حقد و صلبه و اورام صلبه سوداویه متحجره و حمیات سوداوی عتیقه و دق و شخوخت و حمی ربع و امراض
عصب و ریاح و وجع کلف و اوجاع مفاصل و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و خفقان قلب و امراض دوار و اثقال و ترک عادت و نزول آب سیما اخلاط فاسد محترقه
کننده و ایمن از انصارت حرارت و صفا و برودت رنگ بشره و تسمین و غیر آنها از امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه بتفصیلی که در قرابادین کبیر ذکر یافت نافع با شرائط و طریق
استعمال آن بعنوان مطبوخ بطریق ذکر طریق مشروبه و یا بطور قهوه یا نقوع و یا سفوف و یا شربت و حلوا و یا حریره یا مربا و معجون و مرهم و یا مجون و غیر اینها
و مناسب مرض بحسب علت و مرض بالجمله اکثر امراض مزمنه سوداویه و سودای محترق را نافع و مجرب است بود امراض بلغمیه خصوصا تازه آن چندان نفعی ندارد و در تصفیه خون سائر اخلاط
و بهر یک بهم بهتر از آن چیزی نیست چنانچه تجربه رسیده جهات چوب چینی بطریق مطبوخ با شرائط خورانیده شده در آخر آن غلبه خون سوداوی و بلغمی نیز معلوم گردید و علاج
درست و با اکثر اعضا و ... کوچک ... و خشکی قلب و ... مانند ... و رسیده ...
حین اخراج خون چون رگ ... گشوده شده ... بسیار ... زنگی ... غلیظ ... تیرگی ... لکن ...
سیاه قطعه قطعه ... و خون ... مانند ... با لعاب ... و ... در ... در هنگام استعمال آن ... چند ...
... آب سرد ... و جماع و غسل ... آب سرد ... بسیار ... مقدار ...
... و قات ... باختلاف میباشد ... مقدار ... استعمال آن ... ذکر ...
... گوشت ... بسند گوشت ... چوب چینی خطائی ... آن چیزیست
مانند غده و در کره بزرگی ... آن مانند ... پوست آن ... زنگ تیره ... گلابی ... رنگ ... ریشه مانند ... خشک شده ... و در کوهستان ...
... و حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید از نوعی درخت بری آید مانند ... میوه ... آن خواص بسیار ... نقل می کنند

در تقلیع خواص چوب چینی و بعضی بهتر و قوی تر از آن میدانند دستور استعمال این نیز مانند چوب چینی است و بیشتر بوزن دو ماشه آغاز باید و سه ماشه بابات سفید یا قوت
ساخته با قدری آب نیم گرم می آشامند تا مدت بست و یک یوم تا چهل یوم و از تمک [illegible] و الجوال غیرها پرهیز باید کرد مثل چوب چینی و آن قسمت ترکیب
بیخ مارچوبه یا کشاده تحتانیه و واو و تا مانیت آن چون درخت هندی است که در نواح نیپال و گورکپور در شاخ نیز میشود بسیار عظیم میباشد و آن
بسیار ملک بیخ و میباشد و رنگ آن بغیر خاکی و اندرون سیاه تیره و گرمی که با کند و آن رنگین بخت بلب و سبز در تازگی که قطع نمایند بوی خوش اندک
صنبه چو بر محمود هندی از آن ظاهر گردد و برگ آن شبیه برگ بید انجیر مشابه شیبه و بلند و ضخیم تر از برگ بید انجیر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص
آن با تریاقیت و قوت قالعة جهت دفع سعفه کهنه و ہہال طوبتی و تنوع را باز دارد و ریاح بلغمی و سموم مشروبه و جهت رفع تأثیر
سنا و جهت دفع سموم هوام و تحلیل اورام و تسکین اوجاع نافع و گویند مار و کژدم و جانوران و یک خوابند بر سر آن نگردد و اذیت نرساند و مرغ
حیم و سانو و در کلامی گرو کالو نیز گویند بهندی آخروت نامند ماهیت آن ثمر درختیست عظیم و برگ آن ... اندک طولانی و فی الجمله ضخیم و آن ثمر را
پوست سیاه و بیخ ضخیم با مغز و بسیار و قدرت و آن که بعضی و در تازه اندک نرم و بعد خشک شدن تخمی رنگ و دوم که در زیر آنست صلب و با چه و پوسته
در آن اندک برآمده و زیر آن مغز و بران پوست رقیقی محتوی بر مغز آن مشابه آن گوشت و پاره جهت بسیار متراکبه چلغوزه و چهار حصه است دو حصه از هم بسیار جدا و اندک
اتصالی با هم دارد و بعضه دیگر با هم متصل و اندک انفصالی بین آنها و پرده نازک و اندک صلب حاجبی است طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و تازه
از آن گرمی و یبوست کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده هر چند خشک گردد یبوست و حرارت آن می افزاید و رطوبت آن کم میگردد افعال و خواص آن بسیار لطیف
ملین الطبع و مسہل و مبهی و مولد منی و محرک باه و مقوی اعضای رئیسه خصوصاً دماغ و مقوی حواس باطنه خصوصاً ماسوره منقی دماغ اکثر بلغمی و پیران را بسیار موافق و خوردن آن مثقال آن که
با انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و تنها نیز جهت سهولت قی و بریان کردن آن با پوست جهت سرفه که از حرارت نباشد و مفید باشد و خوردن آن
با انجیر و سداب جهت رفع مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه بعد از آن و ناشتا میهمان سوخته آن و پوست سوخته با قند جهت قطع خون و اسهال مزمن جهت خوردن مغز آن با سکر و ...
... ضماد آن و آنخال آن جهت ... و حبوب گرم زرد جهت ... زرد ...
کرانی نرم سوده با عسل برشته بر سر ... مفلوج و مغلوب صاحبان اوجاع مفاصل بارده و حمیات بارده ... بمالند در حمام و با در آفتاب یا در خانه
گرمی ... علت ... بخورانند در خود لحاف ... پیچیده ... خوب عرق شود ...
پاک کرده از زیر آن برآیند و بدن خود را از هوای سرد محفوظ دارند و آب سرد ننوشند ... اگر در حمام است در بیت حار آن ... در بیت شوند ...
گرد و بر سر و تمام بدن بمالند و در فالج و لقوه اگر خواهند بطرف مخالف بخوابانند ... کنند که خوب عرق کنند ... استعمال آب مطلقاً ننمایند
... و ضماد تازه آن جهت رفع آثار ضربه و ... تشنج و ... خایه آن ناشتا جهت تو با سی الطفال
... در خون سوده ... شده باشد ... خایه ... آن ناشتا جهت ... و ... اطفال ... عصب ... تشنج ... حادث
از برد ... در پستان ... سوخته آن با زفت جهت قروح سر و ... آن ... القشاء ...
... آن ... خوردن آن باعث ... حب القرع ... خصوصاً ... ابن بابویه ... خوب ...
... خوردن ... باشد ... استعمال نمودن ...
... آن ... گرم ... خوردن ... تحریک باه ... مقوی ... اعضا ... آن با
... صاحبان ضعف معده ... قروح ... در ... آن بر دندان ... جهت قروح خبیثه ... پوست آن با
... جهت ... اورام ... پوست ... تحلیل اورام ... استحکام دندان ...

عبارت از ... غایت صلابت و بهترین آن ...

پوست دوم آنچه تخفیف جرابات و اشامیدن سایدهٔ آن سه روز جهت ترف الدم و زوال ... اصول حارث ... بستر خار ... محمول آن ...
نزف الدم ... و چون پوست بیخ آنرا مقدار ... تا یک وقیه بجوشانند و آب آنرا ... از طعام بیاشامند قی آورد و اخلاط لزجه بسیار دفع نماید
اوجاع ... خصوص ... بطن ... نفع ... چون پوست بیرون آنرا ... سایده ... خبث الحدید سایده ... هر روز ... خضاب ...
رنگ ... باشد و بدستور چون با خبث الحدید ... یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز ... پس استعمال نمایند ... و
زوال ... مالیدن پوست ... سوزاک کردن ... تازهٔ آن بر دندان مقوی لثه و بدستور مالیدن پوست بیخ تازهٔ آن
تجربه ... بدان ... اخلاط ... نسیان ... چون پوست بیخ آنرا در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود و ضماد آنجه بواسیر ...
نابت ... قطور آب برگ آن که گرم شده باشد جهت اخراج کرم گوش ... سبز آنرا که با عسل ... ترتیب دهند جهت خناق و شور ...
... دندان ... تقویت لثه ... پوست تازهٔ آن ... برگ آن ... نزلات ... صداع ... و فالج و جمیع اوجاع بارده
... پوست آن ... جهت سرخ کردن رخسار مجرب ... جهت قوی کردن عضوی مخصوص ...
آن چند ... در روغن زیتون ... مالیدن جهت منع ... مجرب ... اند و شربت آنرا جهت ... مجرب یافته اند ...
... متغیر الطعم ... و گویند از خواص ... آنست که چون ... یا ... بیخ ...
گویند چون ... فصل ... روغن زیتون بجوشانند ... سیاه گردد ... در شیشه کرده ... درخت ... قوی ... بر ... طرف
متصل ... درخت ... شیشه ... در روغن ... باشد ... سر آنرا خوب بند نمایند ... بپوشند ... نگاه دارند ...
... شیشه ... سیاه ... خواهد بود و آن خضاب ... سیار نیکو ... اثر آن ...
... کردن ... سیاه ... موی ... بر ...
مجرب ... و گفته اند از خواص آنست که چون در ... سایهٔ آن ... شخص نایم بیدار ... در حالتی که ... باشد
چون خواهند که ... تجربه ... رقیق ملاصق ... بدست ... تا پوست آن جدا گردد
... در ... کهنه ... و محلل ... دانسته ... تا یک هفته جهت ... مجرب ... امراض بارده ...
... جهت اکله ... اصیر ... و نرم کردن ... اعصاب ... اوجاع بارده و زوال ... داء الثعلب ... مجرب ...
... روغن آن روغن ... جوز لبه ... بفتح جیم و سکون واو و فتح زای ... با الف ... موحده ...
ماهیت آن ... ترتیب ... طبیعت آن گرم ... افعال و خواص آن ...
... تحلیل ... نفخ ... ریاح ... جوار ... بفتح جیم و سکون ... فتح الف ...
... ماهیت آن ... گیاهی است ... سفید ... خشک شود ... پوست ...
... گیاه آن ...
... بیخ ... سال ... باقی ... بعد از آن ... طبیعت آن
... گرم و خشک ... افعال و خواص آن ... گرم ... خشک ...
... تحلیل ورم ... تحلیل ... مقدار شربت آن ...
... درم ... اعضا ...
... جیم و سکون ... موحده ... آن ...

بندر آنرا بنادی نامند بهم میرسد و آن بندر دیقیرت و لندلیس ست که عوام لندیز نامند و قومی از نصاری است خود میرسند با طراف می برند و می فروشند امرشیده شد بر کلموج هند نیو برجا هست لسیار میشود و بکلمبو از انجا بسیار سندل بهم است و درین اوقات انگلش نیز که قومی دیگر از نصاری است نوعی از جوز بوا یافته و آن طولانی فی الجمله شکل شبیه بیلو طه و غلافی نیز با شد غلاف آن و از ان صلب و مغز آن از مغز جوز بوا معروف اندک خوشبوتر و لطیف تر و در ماهیت و افعال از ان نزدیکتر است و درخت جوز بوا بالقدر گردکان و از ان کوچکتر و برگ آن فی الجمله شبیه برگ آن و کوچکتر و باریکتر از ان و ثمر آن بقدر ثمر گردکان و آن با پوست سبز خام و آنرا سه پوست میباشد یکی خارج و آن در خامی سبز و نرم و بعد رسیدگی و تخمیم قریب بطبری انگشتی چیا پذیر در دست امرا ساختهٔ از انجا ... تر آن پوست لحمی پوست دیگر صلب ... آن بسیار سپید و در جوف آن پوست صلب مغز جوز بوا میباشد بمقدار فندقی و اندک بزرگتر از فندق و بهترین آن تازه کرم ناخورده سنگین تند طعم و رایحه و آن سرخ رنگ است و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن گرم در آخر دوم و در سوم خشک با قوت قابضه و رطوبت فضلیه لهذا بعد از ان آنرا گرم میخورند افعال و خواص آن مفرح و ملطف و مسکر و حافظ حرارت غریزی و هضم طعام و مقوی معده و فم آن و مقوی جگر و باه و مسخن بدن و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان و خوشبوئی دهان و عرق و بول ... بالخاصیت قبل از تی و رطوبت معده و زلق الامعاء و اسهال معدی بارد و رطوبات متعفنه معده و استسقای لحمی و عسر البول شربا و ضمادا بیان کرده اند ... اسهال طولانی و ضماد آن جهت درد سر بارد و فالج و لقوه و ... و اورام بارده جگر و اوجاع بارده کلیه و اوجاع ... حادث از خوردن چوب چینی و یا فستین و ... جهت ... گوش و اوجاع بارده آن قطور ... اکتحال آن جهت تقویت ... مصلح آن کشنیز و عنبر و کوکنار ... مصلح آن عسل و مقدار شربت آن تا دو مثقال ... الکثار آن مورث ... بدل آن ... آن بسباسه و ... وزن ... و بعضی عطر آن را و افعال مذکوره بسیار قوی ... آن از ان ضعیف تر ... آن نیز از ان ضعیفتر و جوارش و حب ... و سفوف آن در قرابادین ذکر یافت و جهت منع کرم خوردن آنرا در ... نگاه میدارند جوز جندم بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح جیم و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون میم معرب ... گندم ... است و گل گندم نیز نامند و بعربی شوره بیخ المشة ... و شحم الارض ... معروف ... و نزد اهل ... ماهیت آن ... شبیه بگردکان ... سپید ... بعضی نوشته اند که بقدر دانه نخود و سفید ... صحرائی ... طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول گرم گفته اند و بعضی در سوم سرد و خشک افعال و خواص آن ... لطیف ... و مقدار قلیل ... عسر البول و ... نافع زرف الدم ... مقدار شربت آن تا ... و ... نیز ... اهل عراق ... سید ... بغدادی نوشته ... جوز جندم ... از ناحیه ... آورند و آن کوچکتر و بسیار زرد و قوی ... ماهیت ... استعمال آن ... جایز نیست ... و ... قوت ... جوز الجمس بفتح جیم و سکون واو و زای ... ماهیت آن ثمریست هندی ... سیاه و ... پوست آن ... طبیعت آن در دوم گرم و خشک ... افعال و خواص ... افعال و خواص ...

۲۲۱

بسایند و مقدار یکدانگ آنرا پاشانند یا آب گرم معتدل ریحی را نافع و مقوی معده است و در جوارشات عامه داخل کرده میشود **جوز السرو** بفتح سین

سکون را و بعربی جوز السرو و ماهیت آن بار درخت سرو و بفتح سرو است **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک گرم تر گفته اند و اول اصح است **افعال و**

خواص آن قابض نزف الدم و مقوی اعصاب ناشف رطوبات از عروق و مقوی معده و جگر و سپرز و امعاء و دهن آن نیز گرداننده بوی دهان خوش

معده و کبد... طلای آن با سرکه و گلاب جهت شقیقه و درد سر بارد و با قوت قابضه و ممسک منی و حابس بطن و جهت نسیان و سرفه مزمن و سلس البول

آن با شراب جهت نفخ و ضماد آن با ابریشم و امثال آن جهت فتق و چون بکوبند با انجیر فتیله سازند و در بینی گذارند گوشت زائده بخورد و جلوس در طبیخ آن جهت

سعفه مقعده و دفع رطوبات رحم نافع مقدار شربت آن ... مضر ریه باعث زردی رخساره و سده و مصلح آن **عسل** ... دهن ...

بموزن آن ... سرخ دگویند یکوزن و نیم آن ... آن کرده است در حرف الهمزه در بیان ... خواص آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

جوز الشرک بکسر شین معجمه و سکون را و مهمله و کاف و آنرا ... بار درختی است عظیم قریب بجوز شامی و شکل

مقدار گردکان و اندک طولانی ... و پوست آن ازان نازکتر و سرخ و در ... و بعد خشکی تیره رنگ و چین دار میشود و خود بخود از آن

جدا میگردد و در زیر آن پوست ... و در جوف آن ... مانند ... انگوره خوشبو با اندک تندی و اهل مصر آنرا فلفل السودان مینامند گویند با

حدت زیاده از فلفل است و رنگ آن مائل به تیرگی و بفارسی ... **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و شعر شدید

مفتح سده و رافع وجع ورک و عرق النسا و ... حادث از ... و ... گرم مدر بول و مسقط جنین و ... و ... طبیخ

... حصاة و روغن آن ... سائیده با ... و ... بوزن آن ... و ... مضاعف

بآتش ... با هم طبخ دهند تا آب ... روغن بماند جهت فالج و لقوه و درد کمر و قولنج و اورام و ... و اوجاع سائر اعضاء مفید مقدار شربت آن

... مضر ریه و مصدع و مصلح آن کثیرا ... نفع آن ... در تحریک باه مجرب است گویند چون آنرا ... فلفل ... در طبیخ ...

جوشانند تا آب خشک گردد ... نماید ... بسیار ... مغشوش نمایند **جوز الصنوبر**

... ماهیت آن دانه ایست شبیه ... و ... در جوف آن مغزی شبیه ... و ... رنگ ...

طبیعت آن ... گرمی و خشکی **افعال و خواص** آن قاطع اسهال ... و ... نافع است **جوز القطات** ...

... **ماهیت** ... و آنرا جوز القطات ... نامند ... بسیار ...

... **ماهیت** آن ... شبیه ... غلافی و ... غلافی ... کوچک میباشد ... آن

... زمین ... آن شبیه ... و ... آن ...

نمناک **طبیعت** آن ... گرمی و خشکی **افعال و خواص** آن ... با شراب جهت تقطیر البول و جرب مثانه خصوص با آب ...

... قولنج ریحی و خلطی ... گویند نافع است **جوز الفیل** ... نامند **ماهیت** آن ... است مخصوص ...

... و پوست آن اندک ضخیم ... و اندک ... در جوف آن ... در هر ...

... شبیه ... و پوست ... و بهترین آن تازه و گرم ناخورده آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک

افعال و خواص آن ... جهت امراض بلغمی و دماغی و عصبانی مانند فالج و لقوه و سرفه و ضیق النفس ... رطوبات ... و اورام اعضاء ...

قطع شکم و جذام ... و بواسیر ... و چون بیست درم شب ... یک رطل آب بجوشانند تا نصف رسد و صاف نموده ... عسل ...

... دیگر ... ماشو ... سائیده ...

... چون ... آنرا ... استعمال ... و ... عسل و ... و ...

فرودی رافع قابض اسهال نیز آورده اند قوت وفصل طبیعت وهمچنین سرشته آن با نمک طعام وضماد آن جهت تحلیل اورام وتفتیح آنها ودماسیل وانجبار
اماکن مقدار شربت آن یکدرم بدل آن بوزن خردل بری وبیادوی الوزن ست جوز الکوثل بفتح کاف وسکون واو وفتح ثاء مثلثه وسین مهمله نیز
یمانی لام دارد وآنرا احمد الملایم نیز جوز القی نیز نامند ماهیت آن ثمر گیاهی ست هندی شبیه بجوز بوا در شکل ورنگ مستدیر واندکی پوست آن نازک
وبیت آن تندی شبیه بدرخت شاه بلوط ولحم آن مانند باقلی وبرگ آن شبیه برگ طیلاسک ایضا وسفید وتخم آنست وبهترین آن تازه وآن طبیعت آن
در آخر سوم گرم وخشک **افعال وخواص** آن بغایت مقی ومسهل ومنقی بدن از اخلاط ردیه وجهت رفع سده وصلابات واوجاع بارده وتقویت جمیع
نافع الذکر مضار آن مرض اعضا بمرتبه که تا یکهفته بحال اصلی نمی آیند بعد از خوردن آن مصلح آن قوا که ورب بمقدار شربت آن تا یکدانگ ودیگر بیم آن کشند تقی و
اسهال وقتیکه آنرا بحنین آب سرد وتواتر بر بدن وآشامیدن مبردات غلیظه است **جوز الماثل** بفتح ثاء والف وکسر ثاء مثلثه وسکون لام وجوز ماثل
وجوز ماثا وجوز ماث نیز وتد ودرخت آنرا درخت مرقد نامند وابقاری تاتوره وبسنده دهتوره ولطینی استر مونیه گویند وموبئی گوزمانل فارسی ماهیت آن ثمر
ورقی است لقدر درخت بادنجان وبرگ آن اندکی از آن کوچکتر خود رو وخودرو هیچ وبعضی سیاه ومنقش آن اکثر وبیشتر از سفید آن خصوص منقش بان
آنکه ساق ویگر ثمر وگل آن سرخ منقش باشد وگل آن بشکل بوق نای وسفید ولیلایی از آن دراز ترو گل نوع منقش آن مضاعف وتو بر تو از سه تا پنج گفته اند
بسیار است وثمر آن لقدر گردکان وخاردار با مثل ثمر بید انجیر ودر جوف آن دانها بسیار کوچک اندک شبیه بدانه سماق واندک خوش طعم ومستعمل تخم آن
بهترین آن تخم تازه بالیده آن **طبیعت** آن در اول چهارم سرد وخشک گویند در خشکی قریب باعتدال است واول اصح **افعال وخواص** آن مخدر
قوی ومسکر حتی پوست ثمر وشحم وبرگ وگل آن مسکن صداع صفراوی ودموی ورمدی وحرارت ملتهبه مفرطه وبغایت سموم در اوجاع اورام حاره وضماد جرم آن با
روغن بروغن ولذا آن جهت بواسیر واوجاع حاره مفیده وطلای طبیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام واستسقا وخنازیر قطع عرق ومنع قشعریره وضماد مجموع
نبات آن جهت تقویت اعضای مسترخیه ومنع ریختن مواد باعضا وتخفیف رطوبات عریبه نافع وبستن برگ گرم کرده آن بر بیم صاحب مد موجب تسکین الم
آن بر جهت درد سر بارد وسده ونزلات بارده وبر انثیین جهت نزول آب بر اورام وبا مال جهت تحلیل وتفتیح آنها مفید مقدار شربت آن تا یکدانگ اگر
تجاوز نمایند آن مورث جنون وفساد ذکر مصلح آن فلفل دراز مانند وچون بیش مقدار زیاده از یکدانگ بخورند همچنین گل آنرا دماغ مخدرات مسکرات تا شد بسکر
تحیر آورد ودر جمیع اشیا نظر او کبود نماید وخیالات فاسده در خیال او آید چنانکه گویا در خارج می بیند وعقل او زایل گردد وسخنان پراگنده گوید وچون خواهد
راه رود نتواند وتواند که بر پشت بخسپد مدهوش ومورچه در نظر او آید وچون خواهد که بگیرد وآنرا خنده بسیار کند وچشمها او سرخ گردد ودرمارک بسیار بست بجانب فرش ودیوار
میرود گویا میخواهد چیزی بگیرد وبالجمله حالتی مانند حالت دیوانگان بهم میرساند واکثر عوارض مانند فیوست ولیکن روغن کمتر دید در چشمها با این منافات ندارد ذکی
تسع بیوانات می بود وچون بخورند عصاره آنرا اطلا نمایند مد اوای آن بروح خورده است وخوردن زبید وروغن گرم کرده وقی کردن گذاشتن در
وباد آب گرم وگرم کردن بدن بمالیدن ودلیدن وریاضت وتغذیه بمقدار حرث آشامیدن شراب معقوده معجون جوز ماثل مسمی بحافظ الصحة وحب الشفا وحب
جوز ماثل وحب الیمون جوز ماثلی وحب بیخ جوز ماثل حلوی جوز ماثل ودهن آن در قرابادین کبیر است جوز شیبا بفتح جیم وسکون واو وکسر شین معجمه وسکون یای مثناه
تحتانیه وفتح میم ودال الف نیز ثمریست از جزیره هندی ودر ملکان بلاقوان نامند ماهیت آن بار درختیست بقدر نخودی بشکل عرعر ودر تمثیل بسیار کوچک
وبنه سفید سرخ وشیرین میگردد وبا قیمه ست در اول آن زرد سپس سده هر چند درخت زیاده میماند سرخ تر وشیرین میگردد ولیکن در وقت آن کم بنگرند و درخت
آن بسیار بلند نمیشود بقدر درخت آلو بالو میباشد وبرگ آن شبیه برگ سیب وگل آن سفید وبعضی بلادزرین سیکند **طبیعت** آن در دوم گرم وخشک **افعال وخواص**
آن مشتهی آدمی آورنده آن بالجمله مسمن بدن وخوردن آن قبل از طعام وبعد از آن مکن هر دو معده وسایر اوجاع بدن خصوصا معده مگر نهیکاه اضعفات نظام به بیجانی با تعیین طبعا
زرده ومضر محرورین مصلح آن ثابرین مقدار شربت آن تا سه درهم ست **جولائی** بفتح جیم ونسبتی بسکون واو وتشدید آن وفتح لام والف وکسر یاء وسکون نون نیز
هندی ست بعضی گویند بقلایانیه است وظاهرا آن باشد ماهیت بناتی ست دریه که اکثر مزروع ودر اول برگ آن اندک شبیه برگ ریحان سبز ودراز اندک

و ساق آن بسیار بلند نمیشود و بلی گل و تخم آن ریزه مانند تخم لبستان افروز و چون برگها و شاخهای باریک آنرا سبز و بازشاخها در گلهای تازه سیر و نیلی ببینند
همچنین چند مرتبه و آن برگها را با گوشت پخته مایه روغن و پیاز بریان نموده پخته بخورند لذیذ میشود و بورانی آن نیز لذیذ میباشد حکیم علوی خان
در حاشیه تحفه نوشته که در تبادله فارسی در دریچه سوم ترتیب شده و آنرا سلیمانی می نامند و اهل آنجا آنرا بورانی میپزند **طبیعت** آن در اول
گرم و در دوم یبوست اهل هند آنرا سرد میدانند **افعال و خواص** آن سریع الهضم و دافع صفرا چون آب پخته آنرا گرفته یکمثقال حضض هندی و یکمثقال تا قیصر
آن سایند و حب بندند بر حب بقدر دانه فندقی و هر روز یک حب آنرا با یک پیاله آب آن باشامند جهت بواسیر بسیار نافع و مجرب و لیکن در ایام خوردن آن
اجتناب نمایند از خوردن ادویه معفونه بواسیر و چون بیخ آنرا سایند و بر عرق مدنی ضماد نمایند نفع بخشد آنرا **فصل الجیم مع الباء المثناة**
التحتانیة جبنیت بفتح جیم و سکون باء مثناة تحتانیه و فتح نون و تاء مثناة فوقانیه **ماهیت** آن مذبح ست هندی و تیکر بزرگی نمیشود و برگ آن
شبیه ببرگ تمر هندی و گل آن سرخ و تخم آن مدملانی مانند باقلا و ازان باریک تر **طبیعت** در اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن برگ
آن مسهل بلغم و دافع لقسام و بیدان چون بر طبیخ ناشتا اول اندک شیر ریخته گویند و بالای آن بقدر هفت هشت مثقال آب برگ آنرا خلط کرده بدون ان اکل و شرب
نمایند یا ناشتا لقسام گرم شکم را دفع نماید و مجرب دانسته اند و ضماد برگ تازه گرم کرده جهت تحلیل اورام و نضج با سبیل نافع و گل آن کافند
رنگ میتوان نمود برنگ آن ارغوانی میباشد و لیکن ثبات ندارد و تسکین برگ درست گرم کرده آن جهت تحلیل و تبدل آب در هر عضو که باشد گویند
یکطرف آنرا پخته مانند کرده نان بکره پخته جهت تحلیل نزول آب در بیضه گرم کرده بدون پخته آنجهت تحلیل اورام بلدیه و نضج دوا سبیل بسند و تخم آنرا یون
سائیده بر تا صور و رخهای کهنه بپاشند و لعیبلا آلوده در حوت آن گذارند نافع **جیدار** بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف در آخر
لغت فارسی است **ماهیت** آن نباتی شجری است برگ آن مانند برگ بهله و با شدت سبز مایل بزردی و برگ شبیه بی نشینه و لزان دانه سرخی
بقدر عدسی سفید میگردد و سرخی آن کرا و میگردد و تیا آخر ابار آمالی بیا مد آنرا حب العزم میگویند و در حرب الثالث الف النسر قبالی نه کور خواهد شد
ثمر آن بقدر بادام و دایل **طبیعت** نبات آن سرد و خشک در سوم **افعال و خواص** آن چون برگ خشک آنرا سایند یکمثقال با آب سرد
خورند اسهال کبدی را نافع نماید و چون با عسل و روغن گل بسرشند و ده مثقال آنرا بخورند زحیر را دفع نماید و در آن جهت التیام جراحات و طلاء آن جهت تقویت
اعضا مسترخیه و ضماد برگ تازه آن جهت تحلیل اورام حاره و تسکین اوجاع و زیادتی آن دهشک عفن و حلوس در طبیخ آن جهت تخفیف رطوبت رحم و قدر
شربت آن یکمثقال **جیکلاک** بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح لام و سکون کاف لغت ترکی است **ماهیت** آن تره ایست خودرو
کیجشک در حوت آن و بر نهای ریزه شبیه بدانها لیکه در توت میباشد و رسیده آن سرخ تیره و چاشنی دارد و در بوشیبه بخربزه کرک و لذیذ و گیاه آن
بقدر شبری و زیاده از آن و برگ آن شبیه ببرگ گلسرخ و باندک خار و گل آن مانند یاسمن و گل بنفشه و گیاه آن بمیت سبز و تر بکار برند و در تخم آن
گیلان و ما زندران خربزه گاو تامند و در تنکابن میجو تامیده است و گیاه دیگر را که دایم سبز است و دو آن سرخ شاخ آن بقدر خودی و زاید و برگ
آن بخیری مانند سوبار یک متصل و برگ آن بقدر سدبی و با تقییر و انتهای آن مثل سر سوزن و از جملهٔ خارها است و آنرا کوین تامند و **ثمر** آن در
طبرستان بهم میرسد اقیرا در تنکابن حضر نامند و آس بری **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن مقوی احشا و مطفی صفرا و طب منقی جهت
امراض سوداویه و خفقان و اسهال صبی در حرب و حکه و بواسیر و تعدیه خون و حیدی خصیتا نافع و در جمیع افعال کیاد آن مثل ملوخ ست **باب ششم** در بیان
ادویه که حرف اول آن حاء مهمله است **فصل الحاء المهملة مع الالف** حاجا حاجا علی بفتح حاء مهمله و الف و کسر جیم و سکون فاء کرده جو
و سکون یاء مثناة گفته لغت یونانی است در و لیکن قطعی تر نامند و آن سوقست **ماهیت** آن درمنهٔ بیابات کبیره و صغیره آن بزرگی حجرمیشود و تا پا
یا باریک ساق بسیار بلند نمیشود و دیگر آن سرخ و بقدر برگ گرد کان صغیر آن بقدر شبری و شاخهای آن باریک و برگ آن سرخ و بقدر برگ بادام و گل آن
سفید و قرمز و بمقدار الطعم در حرانه میرسد و قوت آن تا دو سال باقی میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مخرج اخلاط

اخلاط لزجه و رطوبات غلیظه و مفتح سدد و در ثقل استسقا و اوجاع مفاصل عرق النسا و طلاء آن مجرب جهت حول آن جهت اوجاع رحم و امراض معقده و نواسیر معتوحه
و حب القرع و رخون و دود و قات و حیض بلغمی بی نهایت نفع بخشد و مجرب و مضمضه با آب آن جهت اسقاط کرم دندان و طلاء آن بر موی باعث سیاهی
و عدم اسقاط آن و سقوط آن سیر روز باعث زوال حمرت عین مضر سپرز مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک درهم حاج بفتح حاء مهمله و الف و جیم بفارسی
خار شتر و بترکی دویه کانی و بهندی جواسا نامند ماهیت آن گیاهی است که ترنجبین بر آن در خراسان منعقد میگردد و بعضی نوشته که اسم خار عاقول
است غلط کرده کسی که آن را طلح دانسته طبیعت آن گرم در اول خشک در دوم و نیز گفته اند افعال و خواص آن رادع و مفتح و جالی و تریاق سموم و شرب
ضماد و بخور آن نافع بواسیر و اکتحال عصیر آن جهت بیاض و غشاوت چشم و قطور آن در گوش و آب طبیخ آن در بینی ناشتا و لیلا یکساعت استنشاق و عطوس
نمودن جهت رفع صداع مزمن مجرب دانسته اند و بعضی آن که از آب برگ تازه آن ترتیب دهند جهت رفع مفاصل و جمیع علل بارده بغایت سود بخشد و شکوفه
آن جهت بواسیر نافع است حاشا بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و الف یونانی ترمس و رومی بسروب بعربی صعتر الحمیر است و در بیت المقدس و حوالی آن و مواضع سنگلاخ
بسیار میروید ماهیت آن نوعی از پودینه کوهی است شبیه بصعتر الفارسی رنگ برگ شاخهای آن مایل بزردی و برگ ریزه و بر آن گلی مانند سنبله گل آن ریزه و سرخ
و سفید مایل بتیرگی و سرخی و تخم آن کوچکتر از خردل و نبت آن جنگلی است طبیعت آن در دوم سرد و خشک شیخ الرئیس ابوعلی صاحب شفاء الاسقام
و دیگران گرم و خشک در سوم و انطاکی در دوم دانسته اند افعال و خواص آن سخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سدد جشاء و
منقی سینه و شش جهت ضیق النفس و سرفه و تقویت معده و کبد و طحال و گرده و تحلیل خون منجمد و تریاق سموم بارده حیوانیه و نباتیه و جالب نفث الدم
مقطع و مسهل بلغم و مخرج اقسام کرم معده و شکوفه خالص آن مسهل سودا و قائم مقام افتیمون و با نمک طعام و سرکه باعث زیادتی تلطیف و تقطیع است
و چون دو درهم حاشا را با نمک و سرکه بیاشامند اسهال کیموس بلغمی نماید و چون دو مثقال آن را با عسل بسرشند و با آب گرم بیاشامند جهت فالج و
لقوه و نسیان و کزاز و صرع و تقویت گرده و باه و رفع سدد دماغ و حلق و نفث بلغم و تفتیح قولنج نافع و چون قدری از آن در طعام داخل کنند مانند سبزیها
و بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوت باصره را نگهدارد و ضعف معده و جگر حادث از اخلاط فاسده را زائل کند و اعانت بر هضم غذا نماید و آشامیدن
طبیخ آن با عسل جهت عسر النفس و نفس انتصابی و اخراج حیات و اخراج جنین و مشیمه و لعوق آن با عسل جهت اسهال نفث بلغم و
فضول منجمده در سینه و سرفه و ضیق النفس و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیه تازه و تحلیل خون منجمد در اعضاء و قلع ثآلیل برآمده یابسه که یونانی آکرخو
و بهندی مسه نامند و با سویق و شراب جهت عرق النسا و ضماد آن نافع و چنین گفته اند جهت مصروعین نافع و باعث افاقه ایشان است و گویند چون نزد مصروع
در حین صرع حاشا را بسوزانند که دود آن بمشام او برسد اگر افاقه آید علامت آنست مضر ریه مصلح آن نمک مقدار شربت آن از دو مثقال تا پنج درهم
بدل آن بوزن آن افتیمون و غیر آن بوزن و نیم آن صعتر و چون بوزن آن ده وزن آب انگور بجوشانند تا ثلث بماند در جمیع افعال قوی تر
از جرم آنست و شراب که صد مثقال آن را کوفته بجوشانند در ده سبو شراب انگور و خمیر کرده انداخته سر آن را بسته بگذارند تا تخمیر گردد پس استعمال نمایند جهت
تقویت هاضمه و دفع سوء الهضم و سقوط اشتها و اوجاع عصبانی و برودت و سائر اوجاع حادث از بادهای بارده و دفع ضرر سرما
و سموم بارده حیوانیه و نباتیه بغایت سود بخشد و حاشا در جمیع افعال قوی تر از صعتر است حاشیش بفتح حاء مهمله و الف و کسر شین معجمه و سکون
مثناة تحتانیه و سکون شین معجمه بلغت ختن نوعی است مانند موم که در آب حل میگردد ماهیت آن چیزیست و رنگ آن مایل بسفیدی و بدبوی
و بشیرینی و تندی و آنچه تحقیق پیوسته آنست بسیار ریزه سفید از قبیل ریزه ترو صلب و بهندی تخم کرلی نامند طبیعت آن گرم و خشک
در چهارم افعال و خواص آن بسیار تند و قوی حراق و زهر قوی چون بیاشامند شخصی که جع شدید داشته باشد بمقدار یک درهم آن را با آب
گرم بیاشامند درد و جنبش آن بجوشد و نجات یابد از آن و ضماد آن جالی و سرخ کننده رخسار و مستعمل زنانست و جهت امراض و استعمال
آن از خارج بدن مجوز و خوردن یک درهم آن کشنده بقی مفرط و احتراق و التهاب و اشتداد و تب و اماله آن باید شیر تازه دوشیده بخورند

وسویق آرد جو سرد کرده بیرون سحر و جلاب سرد کرده دو دوع گاه گاه از مرکبات فرولست حاماسوقی بفتح حاء مهمله والف وفتح میم وضم سین مهمله وسکون واو وکسر قاف

وسکون یا ماهیت آن نباتی است منبسط بر روی زمین بقدر شبری و خار مانند آن نیز شبیه بسطبری انگشت است بار گیاهی ابیض و گل آن سفید و از شاخهای آن

شیر بقدر تلفی بیرون آید و چون قطع نمایند از آن لبن جاری بیگردد طبیعت آن گرم و خشک در اول افعال و خواص آن جهت لسع عقرب شرب

و ضماد آن مجرب و فرزجه آن جهت اصلاح رحم مفید است فصل الحاء المهمله مع الباء الموحده حوحباب بضم حاء مهمله و فتح بای

موحده و الف بار موحده ماهیت آن میوه ایست بسیار کوچک سیاه شبیه بحب القطن از حبل البلوط بزرگتر و حب الآس بزرگتر سرخ چون کسی را کرم ذلنرا ایکث بدو

آخر روز تا بیت تاسر و حاجب آن را سرخی چشم و کرب و گرمی و اضطراب قلب عارض میگردد و علاج آن خوردن مخدرات قوی مانند کوکنار و افیون

حباحب بفتح اول و ثانی والف و کسر حاء مهمله و باء موحده و لغت فارسی کرم شب تاب و بهندی چکنی و پهک جگنی نیز نامند ماهیت آن حیوانی است اگر کرم

و اندک باریک و اخیر بدن مقدم و شی در غایت سبزی و در زیر بال آن سوراخ چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب مانند اخگر میدرخشد طبیعت آن

گرم و خشک و حاد و در لدغ قوی تر افعال و خواص آن سحق آن هنگام محقق بقطوع الراس آن که خشک شده باشد بار و غن زنتعال

انقبع حلتیت چون سه روز چشید جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و قطور کید دخشک سائیده آن با روغن گل جهت اخراج جرک گوش نزال

کرمی آن با میر سید آب جهت استسقا طاعت بو بسیر گویند چون آنرا در روغن بگداختند و آن روغن را بر صورت بمالند باعث دوستی با مردم و قضای

حاجات است حبار بضم حاء مهمله و فتح باء موحده و الف و فتح راء مهمله و الف بفارسی هوبره و بترکی توعذری و بهندی چرز نامند ماهیت آن مرغیست

بری و منقار آن بلند و پاهای آن دراز و سه نوع میباشد یکی بزرگ ابلق لکن بزرگتر از غرد و مرغابی و دیگری خاکستری رنگ منقش سیاهی و ازآن نوع دیگر

کوچکتر و دیگری بسیار کوچک که بهندی لگ نامند بکسر لام طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن سوداوی سبر در بدن و گوشت و پیه

آن جهت ربو و ضیق النفس و بهر و رسنده سنگدان آن جهت خفقان و اکثر امراض سینه و اکتحال آن یا مثل آن نمک جهت ابتدای نزول آب بغایت نافع و

چون پیه آنرا با اندک نمک و سنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند پنج عدد آنرا فرو برند در قطع اسهال و در کذب سید جهت سمیل شوف آن

تا سه مثقال با آب شراب جهت ربو و عسر النفس و خاکستر آن جهت ثالیل ضماد آن نافع و گوشت آن دیر هضم و مضر محرورین مصلح آن سرکه و دارچینی است و اگر بدن او

مالی آنرا با بوزن آن حب البلسم سائیده و با عسل بکسی بخورانند باعث محبت مفرط میشود و تعلیق آن مجرب و بول و تعلیق چشم راست آن نافع چشم زخم

تعلیق سنگی که در سنگدان آن بهم میرسد قاطع رعاف و بیضه آن خضاب خوبیست حبجبو بفتح اول و سکون ثانی و فتح حاء مهمله و ضم باء موحده و سکون واو

ماهیت آن ثمر درختی است در اسحر و عمان بیر بزرگی درخت نارگیل لیکن بیت ندارد و شکل ثمر آن است که بزرگتر از دستار بندان و پوست آن آکنده

چون بشکنند از جوف آن دانه ها بقدر نخودی و بزرگتر از آن در شیرینی شبیه بکبد اعضر اللبابع تندتر ترش تر و منفعت بسیار بر می آید و مادام که در پوست است

قوت آن هفت سال باقی میماند و چون برخون آورند تا یکسال طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن قاطع ۲ اسهال

نزف الدم و تشنگی و التهاب صفراوی و رقی و غثیان و چون یک هفته بدان مداومت نمایند جهت ترکیع صداع حار و منع تصاعد بخارات بدماغ و سدر

و طعن بال جهت زحیر نافع مضر سینه و صوت و سورت سعال مصلح آن کثیرا لمقدار شربت آن یک درهم بدل آن سماق است و در بنبگاله ثمری شبیه بر

مذکور شد بهم میرسد لیکن درخت آن شبیه بدرخت ناریل نیست بلکه شبیه بدرخت بل است و درخت و ثمر اندک کوچکتر و برگ آن نیز کوچکتر از برگ آن تخم آن کبیر

از نخود و مغز آن ترش با قبوضت و بعضی نوع آن اندک شیرینی دارد آنرا بهندی و بنگاله کویته و کت بیل نامند و انشاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد

بفتح حاء مهمله و باء موحده و راء مهمله و سکون جیم ماهیت آن مرغیست معروف شبیه بمرغابی از آن کوچکتر و در کنار آبها میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و

خواص آن غلیظ مولد خون سوداوی مصلح آن بهرا پختن او با سرکه و دارچینی و سرکه و مری و اشترغاز و بعد از خوردن آن اگر اندک روغن بلسان بنوشند دفع

نمایند مذیب و مخرج حب لبان بفتح حاء مهمله و ضم باء موحده و الف و لام و فتح بای موحده و الف و نون بهندی بکاین و بفرنگی تو تراگوتی

ادیه نامند ماهیت آن بادامیست کوچکتر از پسته و مدوّر و در غلافی مانند غلاف لوبیا و باندک تلخی و پوست آن سفید و رقیق و درخت آن بزرگ
اند درخت گز و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و کوچکتر از آن و بسیار سبز و گل آن زرد رنگ مانند لسان العصفور و گویند برگهای بیخ شاخهای آن بسیار سفید
میباشد بخلاف اشجار دیگر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره آن مثل شیاف آن ...
جرم آن با آب سرکه جهت سپرز مجرب و فتیله آن جهت رعاف و سعوط آن جهت استحکام لثه و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و
صلابت جگر و سپرز و دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب و حکه و با بول جهت ثآلیل نافع و تشنج مضر جگر و معده مصلح آن رازیانه مقدار شربت
آن تا دو درهم بدل آن بیکوزن نیم آن سلیخه و بعضی آن اسپاسه و دهن آن ... محلل و قطور آن جهت درد گوش ... و ملینین و ... جهت
ثآلیل و شقاق ... و نرم کردن عصب ... و دندان ... و فالج و ... تحلیل ... جگر و سپرز و با اسیر و با ... جهت ... و ضماد آن
بالعسل جهت ثالیلات بارده ... دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قروح ... آشامیدن ... آن با آب و عسل ... و مسهل با آب سرکه جهت تنقیه
جگر و سپرز ... و سهل رطوبات رقیقه ... معده و مصلح آن انیسون ... حبوب کنند و شکر ... حب بلسان بفتح حاء مهمله و کسر با
موحده مشدده و فتح بای موحده و لام و سین مهمله و الف و نون ماهیت آن تخم درخت بلسان است ... بزرگتر از ... ماش ... برنگ
آن اشقر و اندک ثقیل بوزن و مغز آن سفید و طعم آن تلخ و در میان آن و تخم بشام ... است که تخم بشام سبزه ... گفته اند بالفعل چون حب
بلسان و درخت آن مفقود است تخم بشام را بدل آن ... **طبیعت** آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن
مقوی معده و دافع برودت آن ... با قوت تریاقیه ... رطوبات ... و سدر ... و عرق النسا ... الرحم ... سوداوی
... و ... و تحلیل ریاح و نفخ و تفتیح سده جگر و استسقا و عرق النسا و ... بول ... اعیا ... و ...
و ... تقویت ... طبیخ آن جهت ... مصلح آن ... مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یکوزن آن
عود بلسان و اگر نباشد بوزن آن ... تریاقیت ... حب الخضراء ... در بلسان ... خواص ... آن
حبة الخضراء بفتح حاء مهمله و موحده مشدده و ضم تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح خاء و سکون ضاد معجمتین و فتح را مهمله و الف ماهیت آن ثمر درخت
بطم است که بفارسی ... نامند و در بطم ... درخت آن مذکور شد و حبة الخضراء را بفارسی ... نامند و دو نوع است یکی نوع بستانی گویند و این کوچکتر
و پوست آن نازکتر ... و پوست آن ... خورد ... ایران بزرگتر و پوست آن صلب و این مؤلف گفته که این زمان سه نوع است
در این قسم ... درخت ... را ... پیوند میکنند ثمر آن بزرگتر و لذیذتر میشود و آن را ... نامند و بهترین آن سبز تازه و ...
آنست و درخت شاه بن را ... نامند و ثمر آن ... میباشد و خام آن ... نامند و ... و ... جهت ... بلغم ... و
تقویت معده و درخت شاه بن ... صمغ آن را صمغ البطم گویند و در حرف الصاد ذکر آید ان شاء الله تعالی **طبیعت** تازه آن در اول گرم و در دوم خشک
و خشک آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... مقوی ... جگر و سپرز ... و ... گرده و ... باطنی و مفتح سدد گرده و
مخرج رطوبات سینه ... از فضلات ... و تلیین ... حصاة ... گرم معده و مدر بول و حیض
... بواسیر ... شده ... گرده و معده و محلل نفخ و ریاح ... با قوت ... جهت فالج و لقوه ...
... سفید و با بادام ... جهت تسمین بدن و تقطیر البول ... آشامیدن جهت ... و ... جگر و ... نافع و ... عشر
... و مضر ... و ... محرورین ... مضر ... معده ... آن باعث ...
مصلح آن ... سکنجبین ... مقدار شربت آن ... درهم تا پنج درهم بدل آن ...
... آن حب ... ضماد آن ... جراحات ... طلاء ...

فصد و حجامت موی سر و برگ آن را چون خشک نموده بکوبند و بر موی غالیه سازند موی را سیاه و دراز گرداند و دست از استعمال آن تمام بالغ نرات لعابه

مجرب خوب برگ آن و دانه آن گرم و خشک معتوی بدن و جهت دفع ریاحی که در بدن دیگر نزایند من هوام و انگاه داشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات

مجرب پوست آن جهت گریز انیدن هوام الشره مجرب بسته اند و چون با مصطکی و قسط و روغن بحر شانند جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و مفاصل و

اورام و جیره و سیده مزمنه و سقطه نهایت مفید است شرباً و طلاءً و مروخا و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات اذن و جهت قروح اذن و سرفه مزمن و تلیین

طبع و تحریک باه و گزیدن افعی مفید حب الرأس بفتح اول و ضم ثانی شدید و واو و الف و لام و فتح را مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و تا آن را سبب الجبل و

زبیب الجبل و بسطا فیقریا اغریا نامند و ابن بیطار گفته که معنی آن زبیب الجبل است و بیونانی گفته است چنین ماهیت آن دانه است شبیه بنخود

و اسود و فلانی شبیه بقبر طعم و چون بر آید کند تندی و تلخی و عطریت و دو نوع گفته اند و از کوهستان فارس آورند و از کوهستانات هوان نیز و گل آن شبیه

بسوسن و در بیخ و در حبه الزانه کو خواهد شد و گفته اند برگ آن شبیه برگ کرم بیج و شاخهای آن برگشته و شاخهای آن ایستاده و سیاه رنگ است

طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مبهی و مقوی معده و مانع ریختن آن و جهت امراض باره و نافع شرباً و طلاءً و بعضی گفته مقدار

شربت آن تا دو درم بدل آن رس بقدر تمویزان آن صاحب تحفه نوشته که مولف ملا لیح و غیره مو نیج را حب الرأس گفته اند الله اعلم باب حب الرشاد

آن نیز حب الرشاد بکسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح یای سوده و الف سین مهمله الفارسی تخم ریباس نامند و بهترین آن تازه است طبیعت

آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و جهت قرحه صفراء و دو حب تحلیل شرباً و ضماداً نافع بدل آن تخم حماض بستانی است حب الزلم بضم زا و تحمید

فتح لام و سکون میم ماهیت آن منبر تخم گشت چنانچه بعضی تو هم نموده اند و ابن بیطار نوشته کاه جمع اند گفته که آن حب است چرب عفص طعم لذیذ که زنگیش احمر مایل بزرد

با حمی آنست سفید خوش طعم و لذید و لذت بلاذر بزرگ تر و ما آنرا فلفل السودان نامند فلفل السودان غیر آنست و بغدادی نوشته که آن حبی است یک شکل بزرگ تر از حمص

و خوشبو و خوش مزه و شیرین و پوست آن مایل بسیاهی و در شهر زنده و هم بسیم پیر رسد و دوم اندک طولانی و کوچک تر و در رنگ از مصر آید و در زنگبار و ذکر آن کرم

اندری در برگ آن مستدیر باشد در سیم **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن محرک باه و مسمن بدن و گرده و مقوی جگر و نفخ

ادرار خشونت سینه و سعال و المرض سودا و حرقة البول شرباً و چون بخایند دهن کلف ها لذا آنرا نایل گرداند مقدار شربت آنچه تحریک باه باشد مثقال

بدل آن حب الخضرا مضر علق است مصلح آن سکنجبین است **حب السمنه** بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و ها و کرا شاهدانه برسی نیز نامند و تعادل

تحت که گویند ماهیت آن دانه است بقدر قلقلی مستدیر سیاه رنگ فاملس مغز آن سفید شیرین و با دهنیت نبات آن بقدر ذرعی و شیر دار و برگ آن سفید

رز نبت آن صحرا و بیابان طبیعت آن گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن آشامیدن شیره مغز آن با ماء العسل مسهل بلغم برقی و رقیق

شیره آنرا بگیرند و در آب آمیزند و شکر و روغن بادام شیرین با روغن کنجد تازه و زلال بریزند و طبخ نمایند تا مانند حریره غلیظ شود و تر حلوا گرده و تناول نمایند جهت

سمین بدن جهت لاغران و صاحبان سده و سل بر اشامیدن آب برگ و رخت آن بمقدار ربع رطل جهت اسهال بلغم و صفرا بسیار نافع مقدار شربت از مغز آن تا ده

بدل آن پسته و کنجد با لسان مضر بطبیعت بطی النزول مصلح آن سکنجبین عسلی است **حب العزیز** بفتح عین مهمله و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه

ماهیت آنرا انطاکی مانند ماهیت حب الزلم نوشته و بغدادی دو نوع گفته نوعی را اهل مصر در اسکندریه زراعت می نمایند تا در لیسان سنگ هم بود

آفتاب برنج اسد پس **طبیعت** آن گرم در اول تر در دوم **افعال و خواص** آن مسمن بدن و گرده و لاغر و مولد خون صالح جهت تقویت باه و کثیف تخفیف حرقة البول و

خشونت سینه و سرفه و المرض سودا و لطیف جنون که کثار آن مضر طحال و ثقیل سولد سده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن نخود و بهترین طریق سمان

آن از برای تسمین آنست که آنرا بکوبند و در آب بخیسانند یک شب پس بالند و صاف نمایند و با شکر بیاشامند **حب القلت** بضم قاف و سکون لام و تا

مثناة فوقانیه مرکب کلمه هندی حکیم علی در شرح قانون نوشته که آنرا بهندی کلتهی نامند بضم کاف و سکون لام و آنا شاه فوقانیه و خفا ها و سکون یای و کثیر تر است چگر گیمی

دار حبیم عربی و ابو القاسم را ابوالکلیم الحجر نامند ماهیت آن نوعی است از شستید کو ماهیت سیاه و مایل بشیر و برق ..... تخم گیاه که از آن بزرگتر و مایل به سفیدی شیرین و حبش میکن

حرارتی میکند و آنچه در بنگاله و پیه شده پیدا است بلکه دانه ایست اکثر سفید مایل بزردی و بعضی مایل بسرخی و جهنه ریزه و مصرطعم اندک ملوحت و لعابی نسبتا بقدر دانه عدس و مطبوخ آن و برابر جوهر سفید رنگ **طبیعت** آن گرم در سوم خشک در دوم و گویند گرم در دوم مایل برطوبت است **افعال و خواص** آن بغایت مفتت حصاة گرده و مثانه و منهی طعام و رافع فواق و امراض چشم و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر مفتح سدد و سپرز و قولنج و بلغم و لشا و بیدک طبیخ آن به تنهائی یا با دو بیشانه مگر و چون شش مثقال آن را با شش مثقال تخم شلغم و دو مثقال و پنج مثقال اجوائن سه هندی بر آتش نگاه داشته پنج مثقال آب بیاید پس صاف نموده دوازده نیم مثقال آن را صبح ناشتا نیم گرم و دو از ده مثقال آن را شام نیز گرم نموده بنوشند جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب و مضرآن جهت نیکوئی رنگ بسیار و مسقط بواسیر نافع و مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم با ایک تریب تر بتفتیت حصاة چنانچه در سنگ ناشتا و اکوپیه و در آب جوشانده بر سنگ سپرز نرم میشود و باسانی بریده میگردد و در اهل هند را عقیده است که چون بگویند بر سنگ بمالند سنگ را قابل قطع میگرداند **حب الکلی** بسکون کاف و فتح لام و یاء **ماهیت** آن حب ناخورست در حرف الالف ذکر یافت و آن تخمی است شبیه بگرده کوچکی از باقلا و بزرگتر از ماش بطول و در وسط آن خطوطی و رنگ آن مخروج بالوان مختلفه و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن ماخوذ در سنبله و حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی کو نج نامند و بتحقیق و درخت آن شبیه بدرخت نسرین و برگ آن زرد و ریزه بر شاخ شبیه بگل لسان الحمل که بر تخم می بندد و بر و گاه ماهی زرد و ریزه و پسته و تخم آن در غلافی مانند غلاف باقلا بسیار بزرگی و بر خار باریک ریزه که چون بدست برسد سوزش کند و خارش بسیار نماید **طبیعت** آن را آخر دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن مفتت و مسکن و جالی آثار و معین بانضام الغذا بآب گرم و آشامیدن یک مثقال آن با شراب سی انقلو فر و آب انگور و روغن است جهت بول و اخراج مشیمه و جنین و ادرار طمث و نیم مثقال آن با شراب جهت صلابت باید و خوردن هفت عدد آن بجوشیدن عدد آن و به ستور تعلیق آن جهت اخراج مشیمه و جنین و عسر ولادت مجرب دانسته اند مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و زیاده آن کرب و غشی و اما دو و نیم گستاخ و مصلح آن روغن بادام و صمغ عربی و سعد **حب المحلب** بفتح میم و لام مشدده و فتح لام است و سکون حاء مهمله و فتح لام و بای موحده بفارسی پیوند و بهندی کهیه نامند **ماهیت** آن حب درختی است شبیه بدرخت بلوط و با یک قامت انسان و زیاده بر آن و برگ آن دراز شبیه ببرگ بید و از برگ بید آلوکوچکتر و خوشبو و چوب آن نیز خوشبو و لهذا عطاران اهل شام و چوب آن جهت گویند تا بوی آن میسازند تا بوی آن بشام رسد و دست دیگر آن سفید و حب آن بسیار خوشبو و با تلخی و بر سر شاخهای آن بیرون میاید و در لغت جلبان کرخلر نامند و بهندی مثر کولی و پوست آن سرخ مایل بسیاهی و مغز آن سفید مانند حب الصنوبر اصل آن کثیر خوشبو میباشد در روغن آن را نیز میگیرند و بهترین آن تازه و بالیده و سنگین خوشبوی بسیار چرب است و مغز آن در سفیدی مانند مروارید باشد و بدترین آن سیاه آن مثبت آن قلهای کوه و بلاد سرد سیر و میزان سیر و اکثر از آذربایجان و شام و هندی و در روغن آن را نیز از ینجا و انطاکی نوشته که پوست آن سیاه است و صاحب تحفه نوشته که در گرم سیر یافت میشود و در بلوچستان بسیار است و آن مهلب گویند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و آن کمتر از گرمی و با قوت محلله و مفتحه **افعال و خواص** منضج الراس و الصدر و النفس مفرح و مقوی حواس و جهت افراغ رطوبات غلیظه از سینه و شش و خفقان و عسر و ضیق النفس و مشی و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی مانند کبد و طحال و گرده و قولنج و در دو پهلو و امثال آنها خصوصا با بار هنگ جهت آنکه محلل ریاح غلیظه است و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده و مخرج اقسام کرم معده و دافع تقطیر البول و حصاة و حبس بهاله سوی جهت از کل معتوم است و چون اخذ نمایند کنند باعث تسخین اعضا نگردد و در استسقا و در حمام و دافع نزلات است الرصیه و الارحامی و غیرها و ضماد آن جهت کلف و جرب صاف کننده لبشره و طبیخ آنکه لقرس و تحلیل صلابات حادث از مسده مزمن بهر چند کهنه شده باشد و تقویت اعضای ضعیفه خصوصا با آب و ضماد آن نیز جهت لقرس و اوجاع باردة نافع مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن تخم کرنب و بادام تلخ **اعضای** و اوجاع و رحا مصلح آن کتیرا و روغن بنفشه و در بیان الخواص نگاه داشتن آن در بادیه و به ستور تعلیق آن مبطل سحر و مداومت یکروز آن حب النشاط دهد و برگ آن در اول گرم و خشک و مقوی بدن و رافع ... و دیگر آن مقوی دل ...

آن جهة گریانیدن هوام و لیسه مجرب گفته اند و چون با سداب سبکه وقسط در بوخ سوخانند آکا آمیدن و تدهین بدان نیز جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و اوجاع مفاصل و نقرس و ادام سپرز و کسر و ضربه و سقطه نیز مفید است حب المنتم بکسر میم و سکون نون و فتح سین مهمله و شین معجمه نیز گفته اند و میم لغت عربی است ماهیت آن دانه ایست خوشبو و خوش طعم شبیه بحب البطم و کوچکتر از آن لعقه مغزان و لقبه فلفلی و بسیار املس و نزو دو شکن و مغز آن سفید و از بلاد یمن و حجاز خیزد و گویند فلنجه است و رنگ آن مابین سرخی و زردی و درخت آن شبیه است بقتا طبیعت آن در دوم و خشک افعال و خواص آن مفرح و مفتح و سخن ترهی و مقوی معده مسترخیه و هاضمه و مخفف و ناشف رطوبات غریبه معده و احشا و بدن و مفتت حصاة و مدر بول و رادع بخارات رد به شرباً و طلاءً و داکتر آن مضر و مسعد و مصلح آن شیر مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن کباب است و اکثر اهل یمن و حجاز خصوص زنان و مردان از عطر منشم میسازند برای محبت یا عداوت استعمال مینمایند و خوشبویت و مگویند هر قصد و اراده که آنرا استعمال نمایند همان اثری بخشد خصوص در عداوت و بغض و تفرقه میان متحابین مشهور است میان عرب چون خواهند کرد میان کس و جماعت عداوت و تفرقه افتد میگویند جن سبحانه تعالی در میان شان عطر منشم پاشد حب النيل بکسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه نام فارسی تخم نیلوفر بنج و بهندی مرچیاسے و زیرک و به بنگالی دہار مرچه و یک نوع دیگر نیز میشود و آنرا اپراجیا نامند و قوت اسهال این نوع را زیاده گفته اند ماهیت آن دانه گیاهی ست شبیه بلبلاب بر سماد و خود می پیچد و شاخهای آن باریک و سبز و برگ آن سبز و دو هر برگ گل کبودی شبیه گل لبلاب و آفتاب پرست می آید و تخم آن در غلافی مدوره علاقه دار متلث شکل که حب النیل نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و مقوی و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی بلغم غلیظه و خصوص با تربد و منقی بدن و دافع اوجاع مفاصل و سایر امراض بارده و مخرج دیدان و حب القرع و مفید و عرق النسا و قوبا و جرب و قروح خبیثه و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با بلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی صاحب منهاج گفته اگر نیم کوفته آنرا با شکر سفید چون سفوف بیاشامند جهت ازاله انواع جرب مجرب مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال و یک درهم و زیاده از آن کشنده است منفعت اسهال مفرط بالصوق بماسار یقا و اسهال و مصلح آن الهیله و صمغ عربی و مخرج مغز بادام است و چون بگویند یک شب در روغن بادام بخیسانند و صبح استعمال یا با مطبوخات مناسب بیاشامند رفع نامل مفضی سپج آن میگردد و بدل آن بوزن آن تخم حنظل سدس آن بحرارتی و مقدار آن چندی از ماش میکند با صاحب محرکی نند و عمل مینمایند و قوت آن تا سه سال باقی میماند حبق بفتح حا و باء موحده نام اصلی جنس کل نباتات مابین شجر و گیاه خوشبو و از مطلق آن مراد فودنج است فصل الحاء المهملة مع الجيم حجر بفتح اول و دوم و سکون راء مهمله بفارسی سنگ و بهندی پتهر نامند ماهیت آن اسم جنس هر چه از اجزای زمین صلب گردد بطول زمان و توالی انفعالات اجزای لطیفه رقیقه از صنعه و رطوبات از جهت حرارت و یبس و حفظ تراب متروکه و اینها از گرمی تا آنکه رفع مزاج ارضی آن گردد و اختلافات رنگ متضاد تنافی و غیر ها بسبب اختلاف اجزاء و محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال آن باشد مثلاً اگر رطوبت و برودت غالب باشد سفید و اگر هر دو قلیل باشند شکرنج و سنگ و اگر حرارت و یبوست غالب باشند سرخ و اگر کمتر باشند زرد و اگر حرارت مفرط و رطوبت کم باشد سیاه و صلب اگر ضعیف باشد رخو و اگر تاثیر حرارت در رطوبت در آن مساوی باشد شفاف و الا چرا و اگر مختلف باشند غیر متساوی در رنگ و صلابت و رخاوت و غیر از تفصیل اقسام و مراتب آن طول است و محل گنجایش آن ندارد و دیدانکه شنیده شد که کالکیا فرنگ میگویند کیمیا سحار را نیز با انکسیر دانسته اند بود چنان تاثیر منفعت و خاصیتی در بدن انسان نیست هر کو استعمال نماید بهمچنین طلا و نقره و را و لی سخن ناتمام مینماید والله اعلم حجر الاترق بفتح حاء مهمله و جیم و سکون راء مهمله و الف و سکون با و موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون ضاد معجمه و آخر ماهیت آن سنگی است سپید مانند آن مانند شیر و گویند که حجر ابیض است طبیعت آن معتدل در حرارت و یبوست افعال و خواص آن بیمه سحر البول تا غایت در سایر افعال مانند فاد زهر حیوانی است و مراد اکثر ایشان بحجر ابیض بزجاج آیینه است حجر الاحمر بفتح لام و سکون حاء مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یاء نسبت ماهیت آن نوعی از الماس است برنگ محرحان بیک دانگ از سم قاتل است حجر الارمنی بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و یاء نسبت ماهیت آن سنگی است لاجوردی اغبر و از کدرتر باریک ...

آن سنگین شد باید که درخت را افعال گذشته که شاید لاجورد و فرح خیزد آن است طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و انطاکی در دوم سرد و خشک نوشته و منافع
اختیارات در اول گرم و خشک نوشته افعال و خواص آن مفرح قلب بالخاصیت و بالعرض بسبب تنقیه سودا و مسهل سودا و از لاجورد انفع و از حجر ارمنی سیاه
اسلم و بهتر کرده و مشانه و بالخاصیت جهت جذام مفید و مستعمل مغسول است و مسهل آن باعث زیادتی تقویت عمل است و غیر مغسول آن مضر معده و مقئ
و مصلح آن کثیرا و عسل و سکنجبین و شربتی مقدار شربت آن تا نیم مثقال و از آن لاجورد مغسول است یکوزن و نیم آن بوزن آن حجر الاساکه بفتح الف و سین مهمله
و الف و کسر کاف و فتح فا و الف ماهیت آن سنگی است ملون سبز و زردی و سیاه و در هم بهیات سنگریزه و شکسته آن مائل به تیرگی و کبودی طبیعت آن
سرد و خشک است افعال و خواص آن ذرور آن در جراحات و قطع نزف الدم نافع و مستعمل کردن گرانست و لهذا گفته اند حجر الاساکه نامند
استاک کنند حجر الاسفنج بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم سنگی است که در اسفنج یافت میشود و ماهیت اسفنج مذکور شد و بهترین آن سفید
صلب آن است طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مجفف بلا لذع و قاطع نزف الدم و در دمان جهة التیام جراحات و اکلا جهة تحلیل اورام
آشامیدن دو دانگ آن با شراب تحلیل ... حجر الاعرالی بکسر الف و سکون عین مهمله و فتح را ... الف و کسر با ...
فارسی سنگ ... ماهیت آن سنگی است شبیه ... از بادیه عرب خیزد افعال و خواص آن ... قاطع نزف الدم و جراحات ...
... حجر الافروج بفتح الف و سکون فا و ضم را مهمله و سکون واو و جیم حجر افرذی نیز نامند ماهیت آن
سنگی است مانند ... که بروی آب می ایستد ... افعال و خواص آن مجفف ... محکوک آن ...
... حجر الافریقی بکسر همزه و سکون فا و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر قاف ماهیت آن سنگی است
... مانند اقلیمیا و از افریقیه خیزد و بهترین آن زرد رنگ متوسط بین ... و صلابت ...
طبیعت آن ... افعال و خواص آن ... جهت قروح خبیثه و متعفنه
و ... جهت سوختگی آتش ... سفید ... استعمال ... غیر مغسول آن ...
حجر الاناغالطس بفتح همزه و نون و فتح عین ... و سکون سین مهملتین ماهیت آن سنگی است که چون بسایند در رنگ مانند ...
گردد افعال و خواص آن ... باشیر زنان ... حجر الایل بکسر همزه و فتح یای مثناة تحتانیه مشدده و لام ماهیت آن
... حجر البارقی بفتح بای موحده و الف و کسر را مهمله و قاف ...
ماهیت آن سنگی است شبیه بحجر ... که مولد ... منسوب بدان ...
... افعال و خواص آن گویند ...
... آفتاب گذارند رطوبات ...
... تا سه دینار باشد که مثقال است و قطعه نیم مثقال
آن ... حجر البحری بفتح بای موحده و سکون حا و کسر را مهملتین و سکون یا ماهیت آن ... سفید
و صلب ... حجر البحر ... گفته اند ...
... بسیار ... دریا
بسواحل می ماند ... افعال و خواص آن ... حصاة هر موضع که باشد
... حجر البحیر بضم بای موحده و فتح حا مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح رای مهمله ماهیت آن سنگی است
... افعال و خواص آن ... جهت تحلیل ...

جراحات نافع حجر البرمر بفتح بای موحده و را مهمله و الف و سیم ماهیت آن سنگی است سیاه که از آن یک نوع ظروف میسازند و در خراسان سیار است

افعال و خواص آن جهت سوزش تشنگی و نزف الدم موثر است حجر البسر بفتح بای موحده و سکون سین و را مهملتین ماهیت آن سنگی است

سفید مدور صاف در بحر حجاز یافته میشود افعال و خواص آن چون نگینی از آن سازند و با خود دارند نور او بسیار نماید و تقویت قلب و تعفیت حماله کند

بالخاصیت و تعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول سفید است آنچه در ساحل جده در صدف برنگ مستدیری میباشد سم بآن میشود

بسیار لطیف و مستعمل در طب نیست حجر الشمت بفتح بای موحده و سکون شین معجمه و فا و لیست یا بفتح تا مثناة تحتانیه و در لعل بای موحده و آخر نیز آمده

بفارسی یشم گویند بیم و آخر ماهیت آن سنگی است بسیار صلب و با الوان بسیار میباشد بهترین آن زیتونی پس سبز مائل بزردی پس سپید مائل بزردی

پس سفید است که آنرا قوی نامند بلکه آنچه صاف تر و صلب و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل است طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک افعال و خواص

آن خائیدن آنجهت تقویت قلب و معده و خفقان مجرب العمل حتی تعلیق آن بجهة نزف الدم و قروح باطنی و زحیر و حرقة البول و باشراب سفید جهت

معده و شرب آن یک دانگ و تعلیق آن بر گردن جهت خناق بر روی دل جهت خفقان و طپش آن و بر بر معده جهت تقویت آن و بر ران جهت عسر ولادت

سودمند است جهت رفع سحر و چشم بد و ضرر صاعقه موثر و گویند که چون قمر در برج اسد باشد بر آن صورت انسانی نقش کنند تعلیق آنجهت آلام باطنی

نافع و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسانی شرط ندانسته اند یعنی مقدار یک مثقال را شرط میدانند بجای آن حجر البقر بفتح بای موحده

و قاف و را مهمله و آنرا خرزة البقر نیز نامند و بهندی گای روچن ماهیت آن مهره ایست که در زهره گاو متکون میگردد و عبارت از زرده بیضه مهره ماند

و زرد تر از آن و تلخ و ترد و بر آوردن تا زه که اندک نرم میباشد و بعد از سرد شدن و خشک گشتن اندک صلب و تیز و لطیف منقط بسیاهی میگردد و جرم آن

اندک کثیف و سست تا آنکه صلب و برنگ سیاه و سفید می میشود و لطیف تر است لیمنی و چینی طولانی و بعضی شکل که سیخا هند و چین تری و تازگی میباشد و از یک مثقال

تا چهار مثقال میباشد و آنچه در شیر دان آن نکون میباید قاد زهر است و در فاد زهر ذکر یافت و گویند علامت نکون آن در زهره گاو آنست

که روز آن گاو زرد میشود و لاغر میگردد و چون آن مال بزردی و سفیدی آن رنگ سقوط میکند و مستدیر و اکثر اوقات فریاد میکند حتی لنگ و زیاده خیت و در بلاد

و در بلاد بارده زیاده از حاره تکون میباید و این امور کلی نیست و نیز در زهره هر گاوی تکون نمیباید بلکه در هند یکی و بهترین آن بزرگ سنگین تازه

طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و انطاکی در اول و خشک در دوم گفته افعال و خواص آن مانند حجر التیس جاذبیت و محلل و مسمن و مدیل

و مقوی و جالی و مستحصاة و حیته یرقان و حکه در سند و هند بکار برند و بسیار مجرب است اطفال را بجهة نافع است حجر البقر فتح بای موحده مشهوره و بای

بلبی بفتح بای موحده نیز و کسر ... باد و بابتر نامند نافع و اکتحال آنجهت رفع بیاض و تقویت بصر و تمثال ریا باکتی بالخاصیة و طلاء آنجهت بهق بیگر

در رفع آثار جلد و بواسیر و التیام جراحات و با آب کشنیز سبز جهت جمره و نمله و ساعیه و امثال آن و با شراب جهت ریاحات و سوء سیاه و در وضع برص

و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط کردن آن با آب چغندر جهت نزول آب چشم خوردن آن هر روز بقدر دو حبه

با جلاب بعد از حمام بلا فاصله و یا در حمام و در عقب آن آب گوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید منی و آن و از مجربات

و بسته اند و تحسین با مغز بادام و یا بار خیل یا جهت الخضرا و یا حب العنو بر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق است و حمول آن با پیل جهة باتو معز محرود بن صحیح

و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو قیراط و یک مثقال آن قاتل و آنچه در گرده گاو متکون میگردد بزرگتر و سکنتر و در افعال ضعیف تر از آن است حجر البلور بکسر

بای موحده و فتح لام مشدده و سکون واو و را مهمله ماهیت آن سنگی است معروف سفید و شفاف مانند شیشه صلب و شفاف تر و از آن نگین و ظروف

و کوزه و دسته و قلیان و عینک و غیر آن تراشیده میسازند افعال و خواص آن نگاه داشتن آن با خود مانع خواب پریشان و ترسیدن در آن و نگاه کردن در آن

نافع سبل العین و آویختن آن بر پستان زن شیرده باعث زیادتی شیر و چون ... اندک علاوه از آن زیاده گردد و بکسر دو فم رنگین از چون ساختن عینک سنگ که در وطن حجر الشمت ساخته

و در دو رطوبت آن نافع و در عقب آن ... گذرانند متصل گردد و عینک شیشه تر از آن بلور است حجر البوس بضم بای موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین ...

دو ستر اول گیست کرد واقف شده بر افعال و خواص آن بنام او مسمی گشته **ماهیت** آن سنگیست سپید براقی و از آن خفیف تر و سبکتر و ملمع بر النقطه های زرد و سفید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مطلق قوی جهت آنرا در روغن زیتون بگذارند و آن روغن را بدین صاحبان اعیا بمالند بزودی رفع اعیا و ماندگی نماید گرد **حجر الحبشی** بفتح حاء مهمله و باء موحده و کسر شین معجمه و سکون یاء نسبت دانرا حجر البلقلی نیز نامند **ماهیت** آن سنگیست شبیه بزبرجد تیره و گویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید رنگ گردد **طبیعت** آن گرم و خشک بسیار تند و گزنده **افعال و خواص** آن منقی و جالی و جهت ازاله آثار قرحه العین و بیاض و انتشار رطوبات و ورم و ظفره تازه غیر صلب نافع است **حجر الحمام** بفتح حاء مهمله و میم و الف و میم **ماهیت** آن جرمیست که در چینه دان کبوتر بهم میرسد و تیره رنگ است سیاه **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ازاله و تحلیل آن از زیر آن سرطان و ضماد آن جهت رفع سرطان غیر متقرح مؤثر است **حجر الحوت** بضم حاء مهمله و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه بفارسی سنگ سر ماهی نامند **ماهیت** آن جسمیست سفید و ملمع فی الجمله مثلث الشکل صلب شبیه بسنگ که در سر نوع ماهی که بهندی تیجه گویند متکون میگردد و در سر بعضی ماهی بقدر یک شبر نهایت دو شبر میباشد و در بنگاله بسیار است و در سلاطین اکثر مشاهده مینمایند و ماهی کوچکتر یک شبر باشد سنگ کوچکتر از ماهی کلان بزرگتر بر می آید **طبیعت** آن گرم و خشک و حجار و یاقوت **افعال و خواص** آن تفتیت حصاة گرده و مثانه مؤثر است **حجر الحیه** بفتح حاء مهمله و یاء مثناه تحتانیه و ها بفارسی مهره مار گویند **ماهیت** آن اقسام میباشد قسمی معدنی و آنرا مهره ناستر و بعضی گویند که در معدن زبرجد بهم میرسد و آن زبرجد رنگ مائل بسیاهی و خاکستری میباشد و شکل نگین مربعی از یک مثقال تا دو مثقال یا دو حیوانی که در عقب سر بعضی افعی میباشد و هر افعی یافته نمیشود بلکه بندرت در بعضی و چون از گوشت جدا کنند نرم میباشد و بعد رسیدن هوا متحجر میگردد و بقدر نصف صدفی مائل بدراز و خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب مخطط بخطوط سفید و بعضی سفید و سست و مجوف نیز میباشد و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن گویند آنست که چون بر موضع گزیده مار بگذارند بچسپد و چون سم را بر شیر بنهند شیر منجمد و متغیر گردد و گفته اند که چون مهره از آن گزیده را از شیر منجمد کنند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و خیر را منجمد نسازد و در حین جذب سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند بحال اصلی آید و امتحان دیگر آنکه چون بر جامه رنگین سیاه یا کبود بمالند سفید گرداند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی در آن نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو و در صمغ چینی اندازند حرکت دوران آید و این امتحان مختص بدین نیست بلکه اکثر اصداف و حلزونات نیز چنین می باشد **افعال و خواص** آن جهت سم بد قوی الاثر است و برای عقرب گزیده و هوام دیگر منفعت الفعل و لیکن شیخ الرئیس در مفردات نوشته که جالینوس منکر این فعل است و آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و سنگ مثانه بغایت نافع مقدار شربت آن تا سه قیراط و تعلیق مخطط آن جهت صرع و لیثرغس نافع است **حجر الخزامی** بفتح خاء و زاء معجمتین و الف و کسر میم و یاء نسبت **ماهیت** آن سنگیست سیاه رنگ مدور و تیره و خمیده مستکنم و آتش مشتعل گردد و چون آب بر آن ریزند شعله ور گردد و چون در روغن اندازند منطفی شود **افعال و خواص** آن بخور آن جهت گریزانیدن هوام و با خود داشتن آن جهت صرع و عقر زنان عاقر و دفع ورم و اذیت حیوانات موذی مؤثر است **حجر الخزفی** بفتح خاء و زاء معجمتین و کسر فاء و سکون یاء نسبت **ماهیت** آن سنگیست مصری شبیه بخزف و مشابه به زر و منقش شود و زیر هم باشد و ریزه گردد **طبیعت** آن در گرمی کمتر از یاقوت و بسیار خشک و یاقوت قابضه و حاره **افعال و خواص** آن قائم مقام حجر قیشتو است و سترون و سحق نموده دو درهم آن با شراب قابض جهت حیض و خوردن یک مثقال آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل میگردد و ضماد آن با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه نافع و مانع از دیاد و انتشار آن هر دو است **حجر الخطاطیف** بفتح خاء معجمه و طاء مهمله و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فاء **ماهیت** آن را سیفو سیدوس گفته و بچه اولین پرستوک را چون در افزونی نور ماه بگیرند شکم آنرا بشکافند دو عدد سنگ در شکم آن یابند یکی یک رنگ و دیگری الوان بالوان و چون یکرنگ را در پوست شتر یا گوساله بندند پیش از آنکه بر زمین رسد تعلیق آن بر بازوی مصروع یا گردن آن جهت زوال صرع بعون الله تعالی مفید و مجرب است و انطاکی نوشته سنگیست بقدر سر انگشت مائل بزردی و سفیدی آنرا جالینوس نامند و در سرندیب بهم میرسد و چون بجهه خطاطیف را یرقان عارض میشود مادر و پدر آن آنرا آورده آن سنگ را برای زوال آن میبرند و بیافت نمیشود

مرار شیان خشا طیب و مروی که بینا سد آنرا بحیله بست می آورند با نگه بیماس آن بار بار زعفران زرد بیمانند چیزی که مادر و پدر آنها نامند و بعد دو ولی آ
بچه بالسنه و گمان یرقان رفته آن سنگ ریزه را بیاورد و بعد دو دم از آشیان آن بیابد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص
یرقان و خفقان و تقویت حصاة و تفتیح سدد حبراً و طلاءً و تعلیقاً نافع و گفته اند لون آن را چون در حریر پیچیده نگاه دارند با خود باشد
قضای حوائج میگردد و این الله و گفته تعلیق سنگ طول سرخ آن موجب دفع فزع است حجر الحمار بضم خا و تشدید میم
جهت آن نامند که رنگ خمار است و حجر بقر الخماد نیز نامند ماهیت آن سنگیست ساکین و ملمس آن نرم و سرخ مایل بسیاهی و بسیار صلب
قسم ماده حمارکان است که حدید یمنی نامند بهترین آن نست که چون بر سنگ بسایند سایده آن سرخ رنگ باشد افعال و خواص آن چون مقدار
مثقال نیم سائیده آنرا بنوشانند در ساعت خمار را زائل گرداند و عرق نماید سردی و سرور و فرح یابد حجر الدیک بکسر دال مهمله و سکون تحتانیه و کاف ماهیت آن سنگیست سفید مائل بتیرگی بقدر باقلی و از ان که حکیر در شکم خروس سکون میکند طبیعت آن در دوم گرم
اول خشک افعال و خواص آن جهت دفع احزان و هموم و وسواس و تقویت حصاة حیراً و تعلیقاً نافع
جهت تسکین تشنگی مفرط سودمند نگاه داشتن آن در دهان حجر الرحی بفتح را و حا مهملتین ماهیت آن سنگیست
و سوراخ و متخلخل باشد اسفنج و با صلابت و از جبال شرقی حلب خیزد طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن
کرده سرکه بران ریزند و عضوی که بجای آن بدارند باعث ازاله ورم و دافع نزف الدم و رعاف و خون حیض است و شستن
باقی جهت بعد مقعده و نطول آن جهت استحکام اعضا و قطع عرق و رفع اعیاد و ... جرم آن جهت بواسیر و قطع حیض
فتح های مهمله و کاف معجمه و الف و میم ماهیت آن سنگ سستی است که بعضی بلاد در قبر با نعش میکنند و اقسام میباشد
طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک افعال و خواص آن را دافع نزف الدم و جهت جراحات و بار کردن جهت تحلیل اورام
جهت بهق و رفع آثار و در دمل جهت رفع بواسیر و اشامیدن مسحوق آن با عسل هر روز بقدر یک مثقال جهت ...
منقوش خوش‌نما باشد باعث نسیان و همچنین بسیار خواندن نقشهای آن و آشامیدن آن روز است بجهت ...
رفع تشنج است حجر الزرایکسیر را معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح را مهمله و یا ماهیت آن سنگیست با ...
آن در دوران جهت اندمال جراحات بسیار نافع حجر السلوان بفتح سین مهمله و سکون لام و فتح واو و الف و نون ماهیت آن سنگیست سفید
شبیه بلور و فرق میان آن و بلور نرم شدن آن است در آب و آنکه محلول آن در آب مانند خمیر باشد بخلاف بلور افعال و خواص آن آشامیدن آن
جهت خفقان و نزف الدم و حرارت معده و رفع حرص و عشق بمقدار شربت آن یک درهم و نوعی از آن که از ... بسیار نافع ...
حجر السطر الیطیع بکسر سین و سکون طا و کسر را مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و طا مهمله و در آخر فارسی سنگ مر نامند ماهیت آن دو نوع است یکی
و دیگری آبی است که آنرا بهر شکل که میخواهند منجمد میگردانند و قسم کوهی ... آب میباشد بهر شکل که میخواهند ...
حل و فرج آن آب در آن مکان مجتمع میگردد و روز دیگر رفته آن خاکی را که از آن بر آورده اند در آن میریزند و مدتی میگذارند ...
منجمد و صلب گشته بر می آورند و تراشیده جلا می دهند و معدنی آن تخته سنگهاست که از معدن آن بر می آورند و این صلب و شفاف ...
آن کرمان و در شهر ... بهتر و صلب و رنگ آن سبز و سفید ...

و در پیاله دو سه عدد و لعاب آن سفید براق و صلب مانند کوچک کوچک از بزرگ تا نخودی طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک با قوت مسهله افعال و
خواص آشامیدن سائیده آن جهت تفتیت حصاة گرده مجرب حجر السلی بفتح میم و سین مهملتین و کسر لام و یاء نسبت ماهیت آن سنگی است سفید
سائیده آن ملینه و مائل بشیرینی طبیعت آن مائل بحرارت افعال و خواص آن نافع قروح و سل افعال ... حجر الغاغاطیس
بفتح نون بعد جیم و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله ماهیت آن سنگی است سنگین سیاه رنگ مائل بزردی گفته اند
سنگ ... کراز وادی نام که بین فلسطین و طبریه از ارض مقدس است و آن وادی مشهور بجهنم است و آن سنگ را چون در آتش
اندازند مانند چوب سوخته گردد و بعد از آن یک دقیقه مانند سفید صلب گردد و بوی آن در حین سوختن مانند بوی شلغم حیوانات و لفظه
... طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص محلل و ملین و آشامیدن آن قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و معده ...
آن نافع ... جهت ... گزیدن هوام و رفع کرم ... مصلح آن ... مرح ... مقدار ...
... حجر الفتیله بفتح فاء و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و هاء ماهیت آن سنگی
است ... فتیله ... و آن سنگ ... کثیر الوجود ... نرم ... و گفته اند ... فتیله
ساخته در چراغ میگذارند و بر آن روغن ریخته مشتعل مینمایند و بادام که بر آن روغن میریزند مشتعل میباشد و یک فتیله ... تا دو سه ماه کفایت میکند و
میگویند که ... افعال و خواص ... جراحات ... حجر الفاغل بضم دو فاء و سکون ... ماهیت آن ...
... که ... خشک ... طبیعت آن را عامل کرده باشند
افعال و خواص ... حجر القبطی بکسر قاف و سکون باء موحده و کسر طاء مهمله و یاء نسبت ...
... ماهیت آن سنگی است مائل بسبزی ... سیاه ...
... طبیعت آن سرد و خشک در اول افعال و خواص ...
... قاطع سیلان خون ظاهر و باطن ... محلل اورام ... قوی ... سیلان خون
... آشامیدن آن ... جهت ...
... قروح خبیثه و التیام جراحات ... قطع سیلان ...
... حجر القمر بفتح قاف و سکون میم ... زبد القمر ... ماهیت آن سنگی است سفید ...
... سفیدی میگردد ... که بر سنگ ... میگردد
... طبیعت آن در دوم سرد و معتدل ... در اول خشک
افعال و خواص آشامیدن ... جهت ... و تعلیق آن ... باعث ...
... حجر القیشور بفتح ... و سکون یاء مثناة تحتانیه ...
... ماهیت آن سنگی است متخلخل سفید شبیه باسفنج ... آب ...
... حیوانی ... که آن ... سنگ کثیر ...
طبیعت آن در اول گرم ... خشک افعال و خواص آن ... آشامیدن ... گرم کرده ...
... محلل ... تحلیل رطوبات ... چون ... گوشت ...
... میگردد ... از آن ... گرد ... آتش ... کرده ...

۲۳۵

حجر الکرک بفتح کاف و رای مهمله و کاف و رنه مسحوقه تیز آمده ماهیت آن سنگی ست بسیار سفید از هند آرند آن را
تا مرتبه ... سوزد و پس سایند و استعمال نمایند طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک و در اول سرد و مهیّست
آنجا مجرّد کرده یا بکار رانند و قبل از مکاکی با کدورت و لعاب آنان شفاف و سفید میگردد و شربه بجهت سلوان طبیعت آن
مستعمل گفته اند افعال و خواص آن رادع و جابر جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و رد آن جهت رفع نزف الدم و اکتحال آن جهت رفع بیاض
و تازه و ادمال قروح چشم و اعضا و سنون آن جهت جلای دندان و نفع نزدی آن جمیع امراض ردیّه آن و آشامیدن طعام و شراب در قدح مصنوع از آن
باعث سرور و دفع شر در مجالس و داشتن آن در منزل تا فعلین بتجویز نمایند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند و سند بسیار معتبر است و در آن شهرها
حجر الکلب بفتح کاف و سکون لام و بای موحده ماهیت آن سنگی ست که چون سگ را بزنند
بسیار زنند و در سگ میایستند و میگویند که سوی را داد میگردند ... و در شراب آب اندازند و نوشان
سنگ اندازند و سگ آنرا بدندان گیرد و در اندازند افعال و خواص آن گفته اند در عداوت و تفرقه بسیار مؤثر است چون در شراب
نوشند حاضرکردن آن در مجلس باعث عربده اهل آن مجلس و گذاشتن آن در برج کبوتران باعث گریختن آنهاست حجر الکلی بضم کاف و فتح لام و یای
ماهیت آن سنگی است که در گرده آدمی تکون می یابد و سرخ رنگ و کبودت میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن گفته اند جهت تفتیت
سنگ مثانه مؤثر و جهت تفتیت سنگ گرده بی منفعت و اکتحال آن جهت بیاض چشم مجرب است حجر اللبنی بفتح لام و بای موحده و کسر نون و یا نسبت ماهیت
آن سنگی است اغبر مایل به شفافی چون لیسانند شیرین و سایند آن مانند شیر گردد و لهذا آنرا حجر لبنی نامند و از اسپید خیزد طبیعت آن در دوم سرد و در
اول خشک افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و حیض و مفتت حصاة و جهت قرحه معده و ستر آن نافع و اکتحال آن جهت منع نزول آب
و قرحه و سلاق و خشونت اجفان و ضماد آن رادع مواد و مورث یرقان و سطح آن مقدار شربت آن نیم درهم و بدل آن شادنج است و یا بکار برند در آب
سایند و حل نموده در حقنه قلی کرده بهر وقت که خواهند استعمال نمایند حجر اللوفا و احراس بضم لام و سکون واو و الف و فتح فا و واو و الف و فتح یا و یای
مهملتین و الف و ضم فا و سکون سین مهمله ماهیت آن سنگی است که گاو زبان بران رخت سیوسند طبیعت آن مجهول النفع افعال و خواص
آن جهت قطع سیلان مواد و اسهال و درد مثانه و لعنشا الم و تجفیف جراحات تر با دو دره گی نافع است حجر المثانه بفتح میم و ثاء مثلثه و الف و فتح نون
و در آخر ماهیت آن سنگیست که در مثانه انسان تکون می یابد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ گرده و
مثانه مؤثر و جهت تفتیت سنگ مثانه بی اثر و اکتحال آن جهت بیاض چشم مفید است حجر المحک بکسر میم و فتح حای مهمله و سکون کاف بهندی کسوتی نامند ماهیت
آن سنگیست سیاه ثقیل الوزن و بعضی اغبر نیز چون بخار دهان متواتر بآن برسد طعم زعفران از آن ظاهر گردد و چون آنرا بر اعضا بمالند چرک از آن گرداند
مردم از آن سنگ با ترتیب سید هند و چون طلا را بران بمالند و بحویکه خطی از آن بران ظاهر گردد و هیچکه دیدی و خالص و مغشوش آن از لون آن ظاهر گردد
طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت عسر النفس و درد گرده و اکتحال آن با شیر زنان جهت ...
و اصلاح طبقات عین و قروح آن بغایت نافع مقدار شربت آن یک دانگ است حجر المسن بکسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدد ماهیت آن سنگیست
که بآن کارد و شمشیر تیز میکنند و بفارسی فسان و سنگ کارد نامند و بالوان مختلف میباشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز و زیتونی و سیاه و زرد و بهترین
آن سرخ و سیاه و براق و سبز است و رنگ زبون است طبیعت سرخ آن گرم و خشک و باقی اقسام آن همه سرد و خشک افعال و خواص
آن جهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داء الثعلب و منع بزرگ شدن پستان و خصیه کلا و طلاء و سایند آن با آب جهت آن رویانیدن موی
و آشامیدن یک درم آن با سرکه جهت صرع و دو درم سبز نافع سپرز گرده سطح آن کثیر از قسم اغبر آنرا چون بسایند برادۀ مس طلا نمایند بهتر و خیک
و خته بهم رسد سفید و محرق قسم سبز و زیتونی آن جهت سوختگی آتش و بیاض چشم و با سرکه طلاء آن جهت قوبا و خنازیر و جرب و حکه و باقی طلاء جهت
سرطان و اکله و شقاق و خروج مقعده و اورام حاده و اعضا عصبانی و التیام جراحات عصب و درد آن نافع و سایند او در چشم جهت ... باعث
رطوبت و تقویت و جلای آن و زردی قسم سرخ آن جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است حجر المشقق بفتح میم و فتح شین معجمه و قاف مشدد و سکون قاف ثانی

ماهیت آن سنگی است زعفرانی رنگ یعنی برنگ ثمار ماهی آن نیز رنگ سایه کردن و تو در تو در و شکل از نوع مروزی خیزد و دو شکل باشد سرخ و زرد قوت قریب بشادنج واندکی از آن ضعیفتر افعال و خواص قطور آن با شیر دختر انجهت قروح عمیقه چشم و التیام طبقه قرنیه و برآمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است حجر المغناطیس بکسر میم و سکون غاف و فتح نون و الف و کسر طا و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله و معنی طیس مجهول آمده لغت فارسی سنگ آهن ربا و بهندی چومک پتهر نامند ماهیت آن سنگی است سیاه مایل بسرخی تیره که از انتهای عمان حوالی بحر هند خیزد و بهترین آن لاجوردی رنگ صاف است که آهن را خوب جذب نماید و بعد جذب آهن آن خوب بچسپد و زبون ترین آن سیاه است که قوت جاذبه آن کم باشد و چون با آهن مدتی بگذارند قوت جاذبه آن کم گردد و از مالیدن سیر در سیر و عرق و رطوبت بدن نیز رفع قوت آن میشود و چون بخون گاو گرم اندازند اعاده قوت آن میشود و همچنین چون در خون بز اندازند و هر روز تغییر دهند و تازه کنند و حکمای اهل فرنگ مشاهده نموده اند که حجر مغناطیس هر چند ملاقی بحر شمالی میشود بجانبی است از جنوب و بسیار قطب شمالی ... آنرا تا حال نیافته اند طبیعت آن در اول گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت فالج و لوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تقویت جگر و سپرز و از احصاة و عسر ولادت و وبا ... جهت اسهال اخلاط غلیظه ... قاطع اسهال ... در آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهر آلود ... جهت قطع نزف الدم التیام جراحات و محرق مغسول آن جمیع افعال مانند شادنج است مقدار شربت آن تا ... نگاه داشتن ... باعث قبولیت ... نگاه داشتن ... دست در باد تحلیل آن بطلبرت ... جهت عسر ولادت و در زیر ... مالیدن ... سوده اندکی ... جهت رفع سیلان ... بغایت مفید و مجرب گویند چون ... گویند چون حل ... باشد ... با گلاب ... سرمه ترتیب داده دیگری از ... اثر آن ... آن ... گردد ... حجر المنتقی ... ماهیت آن سنگریزه ایست ... بالوان مختلف ... افعال و خواص ... حجر النار ... الاصم ... ماهیت آن انواع است سفید ... و سیاه ... سرخ ... و ثقیل الوزن ... افعال و خواص آن ... طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک بعضی گرم گفته اند افعال و خواص آن ... جهت ... التیام ... جمیع اعضا و تعلیق آن ... باعث سهولت ولادت ... حجر النمر بفتح نون و کسر میم ... ماهیت آن سنگی است ... افعال و خواص ... جهت التیام جراحات ... حجر الهندی بکسر ها و سکون نون و کسر دال ... ماهیت آن سنگی است مایل بسرخی ... هندی نامند ... افعال و خواص ... جهت قطع خون بواسیر ... جهت قطع ... حجر الیهود بفتح یای مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و دال مهمله ... سنگ جهودان نامند ماهیت آن سنگیست ... بخطوط متوازیه ... فلسطین ... طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک ... افعال و خواص آن ... مانع تولید آن ...

دیک مثقال و دهن بادام تلخ بیاشامند جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و دفع عسر آن و افاء بت خون بمجرد و مثانه مجرب و به ستوتابه گرم خالص والکحال آن
با خون خفاش جهت روئیدن موی مژه که ریخته باشد و طلای آن بر ابرو جهت رویانیدن موی آن خصوصاً با خون خفاش و استعمال آن جهت التیام
جراحات و باسلیقون جهت تلیین صلابات مضر جگر مصلح آن صمغ و سفوفات و ساحیین آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الحاء مع الدال**
المهملتین حداة بکسر حا و فتح دال مهملتین و الف و تا و هتاة فوقانیه بفارسی غلیواج و بشیرازی کورکوره و بترکی چلقان و بهندی
چیل نامند و کنیت آن بعربی ابو القطاب و ابو الصلب و جمع آن حداد و حدان آمده **ماهیت** آن طائری است معروف فی الجمله شبیه بزغن و تیره رنگ
و اشجار بیاشد و گوشت حیوانات کوچک را میرباید و در هند بسکنوج و دیگر بیشتر میشود که سر و سینه آن سفید و باقی تن آن همه سرخ میشود و در جثه از زغن بزرگ
کوچکتر و مردم مردار خوار که صنفی از هنود هند و بنگاله اند که آنها را دوم و کنجر و چندال هم مینامند گوشت نوع ثانی سوم را میخورند و گوشت نوع اول
زیرا که سورت جنون است بسبب فساد آن اغذیه و گوشت را **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن مطبوخ آن
حرارت برای قالح کوه پسیر و اجتناسیدن قدری از مرق آن که تمام آن را سوخته باشند با گلاب قلیلی مشک جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن
آن بادویه مذکوره جهت امراض مذبوره ناشتا و مغز سر آن چون در آب کنند تا جوش دهند و بیاشامند جهت زحیر و دوا سیر تا میدن خاکستر
بر آن نیز سر آن بمقدار یکدانگ تا دو دانگ با آب جهت امراض و نفث دلعی و سلوه جهت تدهین بر دعنی که بیضه آن را در آن جوشانیده باشند تا مهرا شده
مجرب النسته اند جهت فالج و لقوه و تقویت اعصاب نافع و چون زهره آن را در سایه خشک نمود و عند الحاجت با آب بسایند و طلا نمایند جهت سیل آنکه در چشم طرف
مخالف عضو ممنوع کنند مثلاً اگر در جانب چپ باشد بچشم راست و اگر در جانب راست باشد بچشم چپ طلا بابد بعون الله تعالی الخصوص اگر در آب بایند گرم
در آفتاب گذاشته باشد چون چشم آن را در زیر بالش کسی گذارند بخوابد که آن کس بلذت از خواب بیدار نشود و چون زنده آن را در قلعه یا دیه بندند جمیع پرندگان
قلعه داخل نشوند و ضماد فضله تازه بچه نوع سرخ آن را چون اناثیان آن آورند جهت تحلیل ورم بیضه مجرب است باید که زیاده از یکساعت نگذارند و بایند
خشک آن با آب یا عرق رازیانه نیز همین اثر دارد و لیکن انا زه آن ضعیف تر گویند چون دو لشکر با هم مقابل گردند و حداة سرخ بر سر لشکری پرواز
طفر از جانب آن است و همین سبب آن را فتح الله نامند حدید بفتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یا و شاة تحتانیه و دال مهمله بفارسی آهن و بهندی لوهه
نامند **ماهیت** آن از جمله فلزات معروفه است و اجناس کلیه آن دو نوع میباشد نر و ماده و نر آن که صلب است فولاد نامند و آن که نرم است آهن فولاد
طبیعی باشد پور مان و شابرخان نیز و مصنوع از آهن نرم را اصلام گویند و چون شاخ سوخته بز و محار ارحام را بالسویه بر آهن مالند و در آتش سرخ کنند بسیار
نرم شود و فیر و دقیق عبارت از آن است و چون با ریماح و مرتشیا یا اسم القلعی یا زنخ گذارند بمرتبه رصاص زود گداز گردد و بدستور چون با نحاس گذارند
و بعد از آن یا شوره نحاس را از دلسوزاند نیابت دیگر از گردد فولاد مصنوع متعارف بسیار است و طریق ساختن آن این است که آهن متعارف را در کوره
مخصوص با آتش بسیار شدید یکدفعه تا بند و حنظل سبز هر چه در تکمیل قوی باشد با زهره حیوانات سائده بر در بخته اند و قدر تا بند که حسن آن از حد
دلو بندد چون آهن تافته یکبار روغن کنجد تطلیه کنند و بار دیگر در آب طفا نمایند اقسام آهن یا مثل آهن با جذب میکند **طبیعت** آن سرد و خشک
در سخارات در آخر سوم تا چهارم **افعال و خواص** آن آب آهن تافته بغایت مقوی باه قابض جهت جراحت امعاء و اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت
معده و سلس البول و در معقد بعد گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی زخسار و بیضه نافع و آبی که آهنگران آهن تافته را مکرر در آن سرد مینمایند و آن را دوش الحدید
نامند و شراب با آهن تافته نیز در رفع خفقان و استسقا و طحال و سلس البول و ضعف جگر و معده و ضعف باه و حبس اسهال مزمن و دوسنطاریا قوی تر از آب تافته
است و آن قسم و رنج با آهن تافته در اسهال کهنه و رفت حیض مجرب و تبهای مقعده و توسعات چون ذا بهرها در شراب که بزهر آلوده باشد اندازند تا منبه را رساند و
نمیشود و شراب آن زنان زمان حب الحدید و عزاد الحدید الله تعالی ذکر خواهد شد و قطور سرکه که آهن در آن جوشانیده باشند جهت قطع خون آن در گوش
گوش کرکسیست المعقد برای آن جون بخورند در شکم ... تاره دو شبه ... قوت

دو روغن بغشه و روغن گل پر کرده بر سر مالیدن و مقدار یکدرهم مقشر طین خوردن با جلاب و سمه و روغن گاو و در خواص آورده اند که براده آهن اگر کسی ببندد که به آب دندان مجاید دیگر نخاید و طلای زنگ آهن با شراب جهت درس و القرن و بحول حیر کردن حابس نزف الدم رحم است بدل آن لو است حدق بفتح حا و دال مهملتین و سکون

ثاث گویند اسم بادنجان است و گویند اسم بادنجان دشتی است و اهل فرس آنرا بادنجان بری و اهل حجاز خوکته العقرب و بهندی بهتکته و کتیکین نیز نامند ماهیت آن گیاهی و آن در بعضی بلاد بزرگتر از بادنجان و در بعضی برابر و شبیه بدان و ثمران بقدر جوز ماثل فرفی خار و در بعضی بلاد مانند جنگلی تخم و در خامی سبز و لیمو و سیل و زرد در تابستان میرسد و زود فاسد میگردد و در هند سه نوع میباشد یکی کوچک گیاه آن مفروش بر زمین و پر خار و ثمر آن بقدر فندق و گل آن بیرنگ بقدر گل بادنجان و قسم دیگر گیاه آن از آن بزرگتر و گل آن سفید و گیاه آن بقدر گیاه بادنجان و قسم سوم گیاه آن بزرگتر از بادنجان و گل آن مثل گل بادنجان و ثمر آن بقدر جوز و آن ببعضی از آن بزرگتر طبیعت اندر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار جالی قائم مقام صابون در بردن اوساخ بلاد اهل شام جامه را بآن میشویند و بخور تخم بزرگ آن که مقدسی نامند جهت بواسیر و چیدن و طلای نوع کوچک آن که مجازی نامند جهت گزیدن هوام و عقرب و جهت فسردن رگ و قرحه با نخ آن در ساعت نافع و لیکن با خطر و مورث کرب مصلح آن سکنجبین و تنطیل روغن زیت و ابا قیر آن که ثمر آنرا و زن آن جوشانیده و با جند نسکین و جمع گوش در ساعت و تدهین بدان جهت رفع اعیا مفید و حمول آن با عسل جهت اسقاط کرم معده و آشامیدن ریزه گل آن جهت سرد و ریزه نوع کوچک آن جهت ضیق النفس سرفه و حرقة البول و تپ بلغمی و جذام و رفع تحبنیت شکم و سنگ مثانه مفید دانسته اند و گل نوع سفید آن جهت حمل بر آشتن حیوان سعد و انهضام طعام و دفع بلغم و سرفه و ضیق النفس و فساد خون و جذام و تپ بلغمی و حکماء هند گویند روز یکشنبه چون ملحه بختر یا مول نجتر بود و در آن جوه که ججد و در نیچ بریزند چنینه نطرف شمال بجوی کیا یا و بر آن ختقیه با بسته و بیخ آنرا بکنند و بیرون عقیمه لیعد از پاک شدن از حیض سه روز با شیر گاو دیگر رنگ گرم ازشیر بیکار نابشد بخورانند و مرد با و مقاربت کند بار بگیرد انشاء الله تعالی و چون آن بیخ را با روغن گاو دند و حبه بسایند و بر سر بمالند جهت صداع و حقیقه و دیگر ...

آنجه تپ و کلیق آن بر گردن جهت خناز بر و سلو و سوط آن با شیر زنان جهت صرع مفید و چون با دلو فلفل و بول گاو میش بسایند در زنیکه بچه در شکم او نماند بزرگ نشود و ساقط شود بخورد و طفل در شکم او بماند و بزرگ شود و بسیکوی آوله یا بند چون در حال مقاربت آن بیخ را بر کمر بندند انزال نشود و چون با صندل ... سوده بر بدن بمالند هر که بوی آنرا بشنود محب مسخر گردد و دو نوع صغیر آن جهت سلس البول و تپ و بواسیر خونی و اسهال خون و امثال اینها نافع فصل الباء مع الراء المهملتین بحر حربت بفتح حا و سکون را المهملتین و ضم با موحده و سکون را و فتح تا فوقانیه و با ء مثلثه نیز آمده ماهیت آن گیاهی است بر زمین مفروش و برگ آن باریک و دراز و مابین برگهای طویل آن برگهای کوچک و خوشبو و طعم آن با حدت بسیار خوشبو کننده دهان طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و مسعد و جهت سوء هضم و دفع بدبوی دهان و تولید نفخ و چون گوسفندان آن بخورند شیر و گوشت او خوشبو و لذیذ گردد و مصدع و مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن ... حربا بکسر حا و سکون را المهملتین و فتح با موحده و الف آن را حامالاون نیز گویند و کنیت آن ابو حجاد و ابو التدلب و ابو السقین و ابو قادم و بفارسی آفتاب پرست و بهندی گرگت نکبر و کاف فارسی و سکون را مهمله و تا و جیار لفظه هندی آنرا فرنامند ماهیت آن حیوانیست فی الجمله شبیه بکلپاوا از آن بسیار بزرگتر و بسیاری آن افشان و همیشه نظر با آفتاب دارد و در ایام گرمی حیوان سرخ میگردد و دنبال آن بلند و چشمهای آن بیکجا بجهت حرکت میکند برای آنکه صید خود را بهر طرف که باشد ببیند و چون صید او که مگس و امثال آنست نزدیک او گردد بسرعت زبان خود را برآورده و آنرا اسیر میکند و از دور کشیده میبلد رفته آنرا صید میکند و حشرات سمی مانند زنبور و عقرب را نیز صید میکند و میخورد گویند کسی را میگزد و چون بگزد کشنده است و معالجه ندارد طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن گویند چون بموی مژگان بکشند حال آنرا بر آن بمالند دیگر موی نروید و زهره آنرا چون اکتحال نمایند غشاوه بصر را ببرد و پیه آنرا چون بر آمیخته بر روی آتش بسوزانند و مخلوط با خون و آمدگی اب نموده بر فرج بمالند در یکمرتبه آنرا زائل گرداند و چون ... طبخ آنرا با آب حمام مخلوط کرده و بیماران بشویند برنگ بدن را ... سبز سیاه و دیگر گوشت آن سم قتال است و عارض میگردد و از خوردن آن ... فواد و سدد آن فی فرمودن و سائر تدابیر ذراریح را قبل از خوردن آن بر سم قتال است و در ساعت کشنده و مداوا آن خوردن فصله ... نافع

سعید الکتا میدارند یکدرهم مسهل عموم امتلاء است ... روغن طبخ سوده

سده و مالیدن روغن گاو بر تمام بدن و تکمید سر با ماء اللحم و خوردن انجیر خشک بسیار دفع نشنجات است حردون بکسر حاء مهمله و سکون را و ضم دال مهمله
و سکون واو و نون و در طبرستان ماچه کول و در اصفهان ال مالی و بشیرازی باهمی نامند ماهیت آن حیوانیست شبیه بسوسمار بزرگ
باندست و با دو سر باریک طولانی و در عرض روز چند مرتبه بالوان مختلف میگردد و در خانها و خرابها و کوهستان ها یافت میشود طبیعت آن
بسوم گرم و خشک افعال و خواص آن تعلیق دل آن در لته یا در خرقه جهت تپ ربع و طلای پوست محرق آن با عسل جهت حبس کردن خون و کیک از زخم
قطع شده و اکتحال خون آن جهت تقویت باصره و سرگین آن جهت یاض و حکه چشم و ضماد آن جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار سفید و بهق و سرگین آن جهت کشیدن
و سبک شدن چشم است و چون بسایند و بر ریش بپاشند بهتر بود و این الدوله گفته مرا سر گوشت آن را نرم بریاند و تعلیق آن بر ملدوغ جهت
تهییج باه و شهوت جماع است و مستور تعلیق مهره پشت آن که قریب بگردن آن میباشد بکمر و خوردن گوشت آن جهت چشم راست خشک کرده آن با
سده البته قاطع نسل بکثیر لطافت چشم حب آن با آب نخود سیاه مطبوخ و داشتن روغن گاو بغایت محرک باه و سخن گردد و گویند چون حردون با هم
عن النساء میکنند و گردن آن را پیدا کرده موضع را شکافند و آن را با تمام آن شخص قطع کنند بعد از آن بست بدن آلتی آن را بهبند که
با لخاصیه رفع آن علت شود و مجرب نوشته اند و خوردن گوشت حردون و مروق آن مورث جذام است حرشف بفتح حاء و سکون را و مهملتین و فتح
شین معجمه و سکون فا لغت نبطی است و نوعی از کنگر است و عربی خرشف و بلسان بربری کنگر نامند ماهیت آن اصناف میباشد بستانی و بری و صنف است کبیر و صغیر است بستانی
آن با اصل و طبقات مانند کاهو و برگ آن شریف و اما صنف کبیر آن را ساق است بقدر انگشت و طول تا دو ذرع و برگها مانند تنه گویند برگ این کوچک تر
بستانی است و ساقش بدریان اکثری شبیه بدانه و گل آن زرد و رنگ و تخم آن طولانی و بزرگتر و برگ آن گل و پرخار و التحقیق صنف بری
مرکب است و اما صنف صغیر بری آن میان کوچک و خاردار و آن را خوردنی است و اما بگوئیم صنف نوع بستانی اول آن اما بری است که
در غیر آن گوشت است و ساق آن مانند کنگر است بگوئید بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک گویند در اول و بالطوبت فضلیه
افعال و خواص آن جهت ربو و حصر بول حابس بطن و مسمن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و با منع فساد و جهت قروح و بثور و اورام مفاصل و جراحات
مثانه و جهت دمل و دفع بوی بد عرق و سموم و روغن آن را که در مثل آب کنگر ممزوج شود و مالش جهت تحلیل اورام صلبه و جهت رفع و طلاء آن
جهت خارش و مدر و ضماد بیخ آن جهت سوختگی آتش و التواء عصب مفید و مضر دماغ و مولد سوداء و نفاخ و مصلح آن ادویه حاره است و مقدار شربت طبیعت آن متعب
ایر از او آخر دوم گرم در اول آن خشک و در جمیع فعل قوی تر از بستانی و منع افلاط و مسخن و مخرج سوداء و مدر و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و زعفران و آب لیمو
با کرفس و حب و طول و جمیع اجزاء آن جهت خوردن و رفع قمل نافع و صنف کبیر آن مسمن و محلل و حب آن را النفاسید کنگر بستانی بسه حرف الکاف ذکر
مذکور خواهد شد حرف بفتح حاء و سکون را و سلیمین و قاف اسم عربی حب الرشاد و برگ بستانی مقلیا و بلغت یونانی قرینا دیریکون جهت تخم بستانی آن و مبرد تخم
سر دیرک شب خیزک بستانی آن را میگویند و در حرف الیاء بستانی ذکر نامند و گویند چون آن را بریان نمایند آن را بلغت نامند ماهیت آن است نوع بری آن
و بستانی میباشد بستانی قسم بستانی است و گل آن مخصوص و دو چیز مذکور شد و تخم آن اتحر و طولانی و برگ آن مانند برگ پونه و آنچه
آن میباشد و مستعمل بستانی است بسیار گیاه و تخم آن گفته اند و تخم آن کوچک است آن را حرف نامند و مخورده و کیاه گرم جیش و استعمال نماید
است اما اولیه گرید و آن بیشتر و طلا میکنند و آنچه طولانی و شبیه تخم شاهتره است آن را حب الرشاد گویند طبیعت بستانی آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
ملطف و شکننده و گرم سده حب القرع و محلل ریاح مقطع بلغم و نباتات خشک و در افعال قریب تخم آن و ضماد و نطول آب مطبوخ آن جهت منع ریختن موی و مضر سده و
مثانه و مورث تشنگی و مصلح آن کاسنی و سرکه و برگ آن شدید الحرافه و شبیه به بستانی و آن در افعال قوی تر و تخم آن تخم بستانی و طبیعت
تخم بستانی آن که حب الرشاد مر است در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت محرک باه و مدر بول و محلل اورام سرد و تنقیه اورام
بلغمیه و محلل آن و قاتل جنین و اقسام کرم معده و امعاء و مقوی ذهن و تریاق سموم و مخرج فضول سینه و ریه و مواد فاسده از بدن و استیصال سودا

سودا و رطوبات غلیظه از آن و منی بر کننده بلغم خام بطرف مثانه و رافع استرخای کل بدن و مفتح سدد و رافع سیلان حرکت معده و اسعاد و مقوی اشتها
و آشامیدن مقدار سه درهم آن با آب گرم جهت نفع قولنج و تحلیل ریاح و تنقیه سینه و ریه و ربو و ادرار حیض و دفع سموم و تسخین معده و کبد و برانگیختن شهوت طعام
و باه و اخراج دیدان و حب القرع و اخراج مشیمه و کشنده جنین در شکم و اخراج آن و بدستور نبیذ هم آن با آب گرم و فانیذ سنجری در رو عشکنجه جهت
نفع قولنج سریع الاثر و لعوق آن با عسل جهت سرفه و ربو و درد پهلو که از اخلاط غلیظ عارض شده باشد بازروه تخم مرغ نیمبرشت و با عسل جهت ورم
سینه و شکاف عضل و تنقیه مواد بلغمیه بسبب صدریه ریخته باشد و با تخم نیمبرشت تنهائی بغایت مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا و با شیر
بر نقدر و در دو درهم تا دو درم جهت ازاله برص موثر و با شیر طلیکه نهایت امساک از اطعمه و داروهای بسیار قابض جهت سحج و اسهال بلغمی نافع مضر گرده مصلح آن کتیرا
و نبات و خیار بدل آن خردل و تخم تره تیزک مقدار شربت آن تا چهار درهم و ضماد آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر و جهت تنقیه قروح
شهدیه سر و قوبا و جرب متقرح که نار فارسی نامند و گزیدن هوام و منع ریختن موی و درد سر و ضماد آن با آب گرم جهت عرق النسا و اورام حاره و [illegible]
آتش و با آب نمک جهت انضاج و ماسیل و بدستور برگ آن الا آنکه ضعیف العمل است و نیز نطول و شرب آن جهت منع ریختن موی و شستن سر با آن
جهت منع حرکت در رطوبات لزجه و منع استقاط موی و نطوخ آن جهت بهق ابیض و طلای آن با خون خطاطیف جهت نفع بهق و غیر آن و با عسل جهت نمش
و با صابون جهت نمش مستحکم و با بوقت جهت درد سر کننده با ضماد جهت درد اسافل و کرگاه و ضماد دبیله موثر و حقنه بدارج جهت [illegible] امعا و جمع و حبس اسهال
و [illegible] مقعده و درد دوران جهت بواسیر و گریزانیدن هوام مفید حرف الابیض بضم حا و سکون را المهملتین و بانیج الف و سکون با الموحده و فتح یا المثناة تحتانیه
معجمه ماخر بفارسی اسفندان و بهندی سیرسون گویند ماهیت آن گویند قسمی از حرف بستانی است [illegible] آن بهن و تیغ آن [illegible] و گل آن سفید [illegible]
آن کستر از شاه و خردل فارسی است طبیعت آن ترتیب بدان افعال و خواص آن [illegible] و در سائر افعال مانند شاه است حرف
البابلی بضم حا و سکون را المهملتین و فتح با الموحده و الف و کسر با و لام و یا و نسبت ماهیت آن گیاه آن بقدر شبری و برگ آن شبیه به برگ [illegible]
و با خشونت گل آن [illegible] و تخم آن سفید و مدور و [illegible] تره و [illegible] طبیعت آن گرم تر از حرف نبطی است [illegible]
باشد افعال و خواص آن [illegible] مسهل خوب تفتیح [illegible] جهت [illegible] و عرق النسا نافع و ضماد آن
منضج کننده دبیله و در سائر افعال قریب از حرف بستانی [illegible] مقدار شربت آن یکدرهم است حرف السطوح
بضم سین و طا مهمله و سکون واو و حا [illegible] بیونانی [illegible] ماهیت آن
[illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم [illegible] افعال و خواص آن منضج کننده [illegible]

برم تر و سفید گل آن سفید و بر برلرد شبیه بشاشیه آن و ثمر آن باشد که و مکرر آن سفید تر تحویل و درجت آنها هم مقام قلیل و در طعم و آن از آن متمل سکنه و تسخیر امعال

خوب تر است عرف بستانی است مطبوخ گیاه آن اکلیه جهت فرلات بارده و دفع اخلاط صدریه و تحلیل ریاح موثر جرجل بضم جا و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون لام و زای

فتح و کسر جا نیز آمده لغت سریانی است و بفارسی اسپند باشد ماهیت آن نوعی از سداب کوهی است و دو قسم میباشد حسنی نبات بقدر ذرعی و آن گیاهی چند

شاخ بیریده و برگ آن مایل بسبز و برد عدس مانا آن و در و بشکل لا الاضلاع مخطط بسته حطوط با بدک کنی و تخم آن سیاه بقدر سعول و ثقیل الرائحة و از مطلق آن حمل مراد

این قسم است و قسمی برگ آن باریک تر و بزرگ بید از آن کوچک تر و مایل بسفیدی و گل آن یاسمین سفید و شبیه غلاف آن طولانی و سفید رنگ و این جرجل است

باعتبار رنگ غلاف آن نامند و تا چهار سال قوت آن باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن لطیف جالی سیده و منضج

از رطوبات لزجه و محلل ریاح و اسهال مواد غلیظه و مسهل سوداو مدر حیض و بول و شیر و بول و حیض و کل سوداو بلغم غلیظ و حب القرع و اعضاء ملازم العداء و غیره و از اشیای سیدن

جرم آن جهت صرع و فالج و جنون و نسیان و سایر امراض بارده دماغیه و عصبانیه و تسخین اعضای دماغ و سایر بدن و نفع استسقاء و یرقان و سلس و قولنج و عرق النسا و فالج و قبل ارب

نقوع آن جهت تحلیل مواد سوداویه و تصفیه خون و نفع ورم طحال و تنقیه اعضاء الصدر و چون یک وقیه آن را بکوبند با چهار وقیه آب و شانند پس صاف نموده با وقیه عسل بدهند

و دهن کیسه آن بنوشند تا بقوت آورد و تنقیه سینه و اعالی بدن از رطوبات لزجه نماید و ضیق النفس و سعال رطوبی را مفید و امراض الراس و غیره و چون آن را بقدر یک رطل در قدر

دیگ با آب بکوبند بقدر سی رطل باشد و بجوشانند تا ربع بماند و ماسی دو روز در آن نگاهدارند و آن را بنوشند جهت نفع صلابت و صرع مجرب دانسته اند چون بنوشند متوالی تا چند

روز بعد از آن نشود و انسان مطبوخ آن بیاشامد اساده و مسهل او شود و چون پانزده شب صاحب عرق النسا بقدر یک مثقال و یک مثقال و نیم کوفته را [illegible]

گردد و مجرب دانسته اند و چون با تخم کتان و عسل سرشته بدان مداومت نمایند جهت نفع ضیق النفس مجرب و چون با زجاج محرق ضماد نمایند جهت تلیین صلابت عظام [illegible]

و اکتحال آن با زعفران و سبزه مرغ خانگی و عسل و شراب آب رازیانه جهت ضعف بصر و استسقای و نزول آب مطبوخ آن جهت تقویت اعضا و ساید کردن نیکو و ادامه

و دهن و ورد آن مطبوخ آن با دهن کنجد و آب جهت نفع امراض سرد و جگر و طلای آن با دهن شبت ناف و تهیگاه جهت قولنج و زحیر و ضماد سائیده گرم نمودن آن تا زانو

جهت فالج و استرخا و خدر و اوجاع ریحی و غیرها و سر هر عضو که باشد نافع بشرط مداومت و بخور بالملت و بخور آن و تحلیل خشک بار آن نیک است نیکو اگر درخانه

تواند این ضماد را بعمل آورند که زهره خشک گرداند و بهتر است و اگر سعوط عصاره آب مطبوخ آن جهت نزله و سرخی چشم و قطور آن گرد آب برگ بغرض تیز کردن

چشم نیز و با سقمونیا جهت ثقل سامعه و کری و ردی و طنین و بخور آن جهت درد دندان و نفع چشم بد و تعلیق آن در بازو که عود از آن مانع سحر گویند خشک آن

باعث رقت و بخور آن مسبل آن کدورت مضر محرورین مصلح آن دمنغش مصلح آن بوچیدنهای ترش و سکنجبین و محمودها دیگر مقدار شربت آن از یک مثقال

تا دو مثقال بدل آن نیز گویند تخم سداب است دو عرق آن در سوم گرم و در دوم خشک و مفتح سدد و دماغی است و شانج بالقوه و در عشه و استرخا و صرع و اختلاج و ریاح

اعضا و بجهت شیرها و شیر زنان و بخار آن جهت درد و گمرو عرق النسا و بر ورد تسکر ده درم مفید جمول تخم آن با دهن یاسمین سائیده مفتح افواه عروق و خون آلوده است جرمل

بضم جا و سکون رای مهمله و ضم میم و فتح لام و یا عرب آن قضیبا است مانند ماهیت آن نباتی است تخمی بقدر ذرعی و در کنار آبها میروید و از جمله یتوعات

است و پر شیر و برگ آن در از تر از برگ بید و کوچک تر از آن و تیره رنگ طبیعت آن گرم و با حدت افعال و خواص آن گویند چون شیر آن را با سیاه

ماهی بگیرند بعد یک آن سفید و صوف خوب تر شود و آن را اگر بگذارند تا بخود و چون انسان بخورد بجهت ارب آفتاب ایستد و چرخ دور اعضا و سبیل آن باطل و مرده

را ایدان بالد تقویت که حساس فرجی نماید جرب آن و زرد می زایل گرود حرب بضم خا و سکون را و فتح خاک سنگدار است فصل الحاء المهمله مع الزای

المعجمه حراز بفتح حاء مهمله و رای معجمه و الف و ضم حاء مهمله و قصر سبزه دو آمده است گویند بفارسی تراز بیار زره نامند و بتولی تخم آنرا زرد و فرا و شیر زیره

المسک کانادی و کو خرنیز دو سازند و آن را ملکه خوانند ماهیت آن بری و بستانی میباشد و از مطلق آن مراد بستانی است ساق آن بقدر انگشتی

در از یک نگ حمای آن بار یک مستشعب بالای ساق آن دارد و فته شبیه بقنبر و کنی مائل بلند وی گمرو آن عریض و مایل بطول و تند طعم و با عطریه برگ آن شبیه

ببرگ کشنیز و از آن بسیار ریزه تر گویند شبیه بکرفس و از آن اندک بزرگ تر و بعضی تر گویند شبیه برگ سداب و از آن ندر و تخم آن شبیه بزرگ

و سفید دماء مدرک تندی و طعم آن و بد ستور طعم برگ آن مرکب از طعم زرد کرد راز یانه و صاحب تحفه نوشته که صهار بخت و سعید جانی آن تلمید کفته بکد دا
طبرستان آنرا جعفری نامند و ظاهر جعفری از قسم بری آن باشد چنانچه شاهد شبیه مولف گوید که شبیه بین گیاهی در هندوستان بسیار میشود و اقسام میباشد
گیاه آن تا بلندی دو ذرع و زیاده و نیک قسم آنکه برگ گل آن بزرگ و زرد و تیره رنگ که برگ آن پنج عدد در وسط آن برگهای ریزه و ساق و شاخهای
آن باریک و سبز مایل به بنفشی و آنرا جعفری نامند قسم دیگر آنکه قبه گل آن بزرگتر و برگ رنگ آن زرد مطلا و آنرا صد برگ گویند نامند و بعضی تعمل گل آنرا
بسته رنگ میگردانند بدین نحو که در هنگام ظهور شگوفه و گل آن که او اسطار مسان است شاخ مشعل بیخ آنرا شگافته عدد کیل و ران میگذارند و در بالای آن
پارچه کم کرده چند قسمی دیگر آنکه آنرا حبشی نامند برگهای گل آن سرخ و ریزه مانند کپ پیچیده میباشد قسم دیگر آنکه آنرا سرنائی خیامند برگهای گل آن
اندک میلی پیچیده شبیه بسر ناد نیز قسمی دیگر میشود که برگهای گل آن سرخ برگشته بطرف پائین و در وسط آن برگهای تیره زرد و بسیار خوش منظر و آنرا گل مخملی نامند
دیگر نبات آن شبیه برگ تره تیزک انبوه و نیز نر و ماده میباشد نر آن باطراف تبه گل آن برگهای بلند عریض هشت عدد تا ده عدد در وسط آن تنگه میبارین گلهای
بسیار ریزه که ریزه نامند و ماده آنرا برگهای همه یکسان و بالیده تر و گیاه آن هم مزروع میباشد و هم نبستانی قلم آن و تخم آن سیاه رنگ باریک طول انی
و گل قلم کرده گیاه آن بالیده تر و رنگین تر از روئیده تخم است و بهترین آن صد برگ گل بزرگ تازه است طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند
افعال و خواص آن مسخن و قابض محلل و مفتح جراحات و ادرام صلبه و ماضم و مدر بول و حیض کاسر ریاح و دافع حبشای حامض و دافع سفر تبای غذیه مستفجه
معطشه جهت سم عقرب و سائر هوام بارده و تقویت معده بارده تسخین آن نیز و حمول آن مطبوخ برگ آن جهت اسهال حجی خونی و اخراج سنگ و جهت قطره البول
کرده و گوش آن جهت جریان رطوبات چرک و علاج ریگ و سدت آن جهت قوباء مسقی و کلف و نطول طبیخ آن جهت تقفیت حصه تابع افتاده و جوش بی آن که آن مدلک آن حجع معده
و جهت پیانیده و تا تو تیا کرمانی نرم سوده ضماد سرد نرم سوده حلبه سوده در چشم بچکانند هم تابی چند بوریا عت تقویت آن نیست مصلح و محرورین موجب ورم کبد و رقیه و طحال
و مصلح آن سوتوق آب سرد و کاسنی و بقول بارده و بادر نجبویه نیز گفته اند و ترشیها و بجور آن جهت دفع اذیت بیج رد یه برگ گل آن بل چون آن آب بجوشانند تا رنگ
آن در آب بار داده شود پس صاف نموده اندکی زاجی داخل کرده پارچه سفید را با کاغذ را بدان رنگ کنند بسیار زرد و نیکو میگردد و اگر اندکی نیل در آن
داخل نمایند سبز پستئی میشود و بر پارچه رنگ پخته ملبوس و در آفتاب تغیر نمی یابد جزار بری و حزراه نیز نامند و بستانی که خوش گویند ماهیت آن گیاهیست
بری شبه دو ماده دو قسم میباشد بری و بستانی یک قسم را در مازندران جعفری نامند و برگ آن شبیه برگ کرفس بقدر برگ کشنیز و تخم آن سبز و خوشبو و بری
بهترین اقسام است طبیعت آن گرم و خشک در آخر سوم افعال و خواص آن مقوی هاضمه دافع ریاح و ادویه ترياق بارده خصوصا سم عقرب مدر بول و مجفف
منی قسم دوم کوهستانی است ساق آن بقدر ذرعی و گره و برگ آن شبیه برگ سداب و با خوشبو و تند طعم تخم آن شبیه با نخواه زرد و اعیارت
است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که برگ آن شبیه برگ جزر و طعم آن قریب بطعم رازیانه و تخم آن سبز رنگ خوشبو و خوش طعم نزدیک تخم گزر در
شکل و بر جامه سپید بسیار بی آنرا خوردیک نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی معده و احشا و جگر و محلل ریاح
و هاضم و مفتح سده جگر و سپرز و مسخن گرده و مثانه و مسمن آن و مسهی و مقوی آن و منقی مثانه و محلل ریاح دافع خار و آشامیدن و بوئیدن آن جهت زکام و رطوبات دماغی
و برودت دماغ و ضماد آن جهت تسکین وجع و ورم بواسیر و بدستور جوشانیدن آن با آن گوید بواسیر را زایل گرداند رنگ را نیکو سازد و ضمیح دندانها
و طلای گل و برگ آن با عسل خراجات و اکله و ضماد جمیع جراحات آن با شربت و با روغن بنفشه جهت سم هوام و ضمیر هم آن با اندک شراب جهت گزیدن هوام نیز نافع
و جالینوس بالخاصیت آنرا جهت سوال با بس مفید میداند و تخم آن در افعال قوی تر از گیاه آنست و مضر سر و مجفف منی مصلح آن
آن سده است و جالینوس گاه اقسام دیگر آنرا یافت نشود مقدار شربت آن تا سه درهم و از تخم آن تا مثقال جزار الصخر بفتح حاء مهمله و زای معجمه و الف و میم
و الف و لام و فتح صاد مهمله و سکون خاء معجمه و راء مهمله و بضم حاء نیز آمده و در مصر حجر العقرب نامند و بفارسی گاه سنگ و بهندی سنگ حنا گویند این جزاز
نامند که در بعض جزائر اکثر نوعی از نخوابا میگردد ماهیت آن چیزی که بر دوش سنگهای نمناک متولد میشود و رنگ آن سبز مائل بسفیدی و چون بست کالنبا

برگ حنا مشابه گرد و طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جالی و جهت بسم و اسام و بواسیر و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و ادام حدت و ورم و
و باسلیقون جهت یرقان و ضماد نافع حزنبل بفتح و بضم حاء مهمله نیز و ضم زای معجمه و سکون نون و ضم بای موحده و معجمه و سکون لام لغت عربی است و کف الضبع
و بفارسی سیر نیز نامند ماهیت آن گیاهی است بسفید و نرم و بهمن و برگهای آن بیخ است اندک برگش تیرگی و زرد و طعم آن شیرین با تلخی و نبات آن نیز
شبیه برگ سیب و عریض تر از آن و مزغب ساق بزرگ نیز و سطان شور رنگ آن بین سرخی و زردی مزغب برگهای بر سر او حاطه ساق آن عوده و بلندی
آن تا دو ذرع و منحرف بجهت اسفل بعد یکه ملاصق زمین شده و بر سر آن چیزی مستطیل مثل سنبله در درون آن باریک علوت و خارهای ریزه در اطراف آن
و گل آن سفیدی و زردی و محیط بساق آن مثل فرسیون در نسبیه و شاخ و نبت آن نزدیک آبها و اکثر بلاد مانند طرسوس و اراضی شام
و غور و طبریه و حوالی بیت المقدس و مرکار موصل و غیر آنها از بلاد و مناسبه طبیعت و بهترین آن اغبر سوی حرین و شیرین باندک تلخی است که از او بیخ
بکنند نرم مانند شمع میباشد و چون بخایند مانند خمیر گردد و چون در گلستان نزدیک خشکی گیاه آن را بکنند صلب سرگ میباشد قوت آن تا دو سال باقی میماند
طبیعت آن در اول سوم گرم و در وسط سوم خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل و ملطف اخلاط و مقوی احشا و اعضا الراس و المعده و التقاء و التعفن و
و المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت دفع صداع کهنه و دفع بخار و تسکین تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد و دلهای ملته و سینه و سعال و
ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و باسلیقون جهت حصاة و مداومت یکهفته تا دو هفته بدان جهت استسقای لحمی و زقی با سکنجبین
جهت نکوئی رنگ رخسار و با مغز تخم خربزه جهت سنگ گرده و نزف الدم و گلنار جهت قطع سیلان خون و با آب گشنیز جهت اسقاط داده و با سرد و مداومت خوردن
آن با آب کرفس جهت تحلیل انجیده و استسقاء و هم سد و باه و جهت جمیع مفاصل و عرق النسا و الراس بخور آن جهت صداع و تحلیل مواد دماغی و ضماد مطبوخ آن
آن با سرکه و روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و درد و عرق النسا و الاذن و قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه و العین و کحل الحجب و قطع بیاض
و ناخنه و سلاق و سموم آشامیدن آن جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه و جماع اطبا است مسموم را سر و سرشکو و طلا کردن آن مخصوص آشامیدن بیکدرم آن
در شیر تازه و دوشیده و بقدر یک سیر صبح ناشتا و تا آخر بدن چیزی نخوردن موجب عدم تاثیر سموم است مطلقا خواه حیوانی باشد خواه نباتی تا مدت یکسال و گویند
تا مدت عمر و با آب نمک جهت سقطة الجروح و ضماد تازه و خشک آن جهت جمیع جراحات و التیام آنها بغایت مفید و گویند مضر به است مصلح آن افسنتین مقدار
شربت آن یک مثقال تا دو مثقال یوسف بغدادی در مرادقین حنفی بیان نموده که در شام هم میرسد و آن نخی است شبیه سطور نخان صلب غلیظ و چون بخایند
نرم میباشد دفع اثر سموم و عرض سال مخصوص با آن دانسته خسک بفتح خا و سین مهملتین و سکون کاف و آن را بشکو و بیخ و شکر بیخ سرد و شیرازی جا و
خوک پا و اصفهانی بیدر او و در مغرب حمص الامیر و بفارسی نیز خسک هندی گوکهرو و بهندی چنگهار سلیعی و سیاهی فیل چون بجلد و فریاد برآید و ماهیت
آن سبزی و بستانی میباشد بری آن در خرابها و نزدیک بساتین و شبیه سرید شبیه به نبات هندو و نیز شاخهای آن بسیار و منبسط بر روی زمین و برگ آن نیز
نزدیک خارهای آن سه شعبه ببرگ نخود و طعم ظاهر آن شبنمی که بر آن می نشیند ترش و جرم آن معمره و باندک عفوصت و ثمر آن سه پهلو و در
آن سبز مانند خار و مغز آن مانند نخود کوچکتر و سفید رنگ و بستانی آن در نهر میرسد و شاخهای آن مرتفع از روی زمین و خارهای آن ریزه و شاخهای
بلند و طرف بالای شاخها غلیظ تر از طرف اسفل و برآنها چیزی مستدیر که خود مجتمع شبیه بخوشه و ثمر این نیز شبیه ثمر آن بهترین آن بستانی است
طبیعت آن مرکب القوی از جوهر رطب اندک یابس بسیار و حرارت لطیف و گرم و خشک در اول نیز گفته اند افعال و خواص آن اعضا الغذا
و المفاصل و السموم و غیرها جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة گرده و مثانه و منضج رطوبات و ملین و دافع قولنج و مانع تصاعد
سولود با شراب جهت دفع ادویه سمیه نباتیه و آشامیدن عصاره برگ بیخ و ثمر تازه آن تنها جهت تنقیه مجاری بول و احلیل که بفارسی سوزاک و بهندی
سوزاک نامند و تقویت باه و تفتیت حصاة و عسر البول و قولنج و عصاره آن مستعمل در اکتحال سرده و مجفف و رادع و مقصد و لعصاره آن با عسل جهت
قلاع و عفونت آن دهن و لثه و ادام عسل حلقوم نافع و ضماد عصاره مطبوخ آن جهت دفع ورم حار و دفع مدت و تسکین درد و اعضا و شقاق و عصاره خشک کرده باشد

جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ آن جهت دفع [illegible] کردن [illegible] موثر و چون نخود را در آب [illegible] آن [illegible] تقویت باه و تعدیل مقدار [illegible]
آن [illegible] مصلح آن بادام [illegible] و روغن [illegible] تخم آن ترجیح [illegible] عصاره گیاه آن [illegible] با روغن [illegible] مقرر [illegible]
آن [illegible] تقویت باه و [illegible] مقابل [illegible] رنگ [illegible] سوال [illegible] آن [illegible]
و گرده جهت حصاة و گرده و مثانه موثر مقدار شربت آن [illegible] مثقال [illegible] بیاشند و چون تخم [illegible] سیم مرتبه طبیخ نمایند و
[illegible] تقویت باه [illegible] است حشیشة الحسل بفتح حا و سین مهملتین و سکون لام و کسر [illegible] نیز آمده یونانی [illegible] نامند ماهیت گیاهی است [illegible]
[illegible] برگ آن [illegible] طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] آن مقوی معده و [illegible] مصلح طعام [illegible]
[illegible] جهت خوشبوئی دهان [illegible] و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید مقدار شربت آن [illegible] درم است [illegible] زیاده بر آن [illegible]
[illegible] و [illegible] نیز آمده ماهیت [illegible] است [illegible] ترتیب [illegible] و طریق قهوه تناول نمایند
[illegible] حریره نامند و در قرابادین انواع آن ذکر یافت فصل الحا مع الشین المعجمة حشیشة البراغیث بفتح [illegible]
[illegible] سکون یا [illegible] شام گیاه و [illegible] نامند و در عراق مراد از آن گیاهی است که کیک [illegible] و طبرستان کیک [illegible]
[illegible] حشیشة الدخل بفتح دال مهمله و الف و کسر خا معجمه و سکون حا مهمله لغت عربیت یونانی [illegible] نامند ماهیت
گیاهی است [illegible] برگ آن [illegible] طبیعت آن [illegible] گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملطف [illegible]
[illegible] حشیشة الزجاج بضم زای معجمه و فتح جیم و الف و جیم [illegible] گیاه [illegible]
[illegible] ماهیت گیاهی است [illegible] برگ آن [illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] گرم و خشک افعال و خواص آن محلل اورام [illegible] مفتح سدد [illegible]
[illegible] حشیشة الزجاج نامند [illegible] عصاره آن [illegible] بسیار موثر [illegible] عصاره [illegible]
[illegible] و با روغن گل [illegible]
مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] حشیشة العلق بفتح عین مهمله و لام و سکون قاف امین الدوله گفته [illegible]
[illegible] نامند [illegible] ماهیت آن نباتی است [illegible] با خاصیت [illegible]
[illegible] حشیشة المعدن بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون [illegible] نامند ماهیت
[illegible] سفید [illegible] سنگ [illegible] شکسته شود اجزای آن [illegible] با روغن چون مشتعل گردد شعله آن [illegible]
[illegible] فصل الحا مع الصاد المهملة حصاة بفتح حا و صاد مهملتین و الف و تا [illegible]
[illegible] سنگریزه و هندی [illegible] نامند طبیعت [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] مصلح غلظت آن [illegible] حصرم بکسر حا و سکون صاد و کسر را [illegible]
[illegible] نامند ماهیت آن انگور خام [illegible] نوع که انگور [illegible] طبیعت آن [illegible] خشک [illegible]
[illegible] افعال و خواص [illegible] حرارت خون و صفرا [illegible] صفرا [illegible] معده [illegible]
[illegible] جهت [illegible] عرق [illegible]
[illegible] معده [illegible] آن [illegible]
[illegible] تقویت [illegible] صفرا [illegible] قبول [illegible]

خشک کرده باشند جهت خناق و ورم حنجره و لثاة و قلاع دهان و جراحت و نفث الدم و آب کنند جهت تخفیف [illegible] بوسیر فرزجه آن جهت تنقیه و

اصلاح رحم و با سرکه جهت [illegible] و قطور آن جهت [illegible] گوش و غرغره آن جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت [illegible] و خشونت اجفان [illegible] و حقنه آن جهت قرحه امعاء و

سیلان رطوبات رحم مفید و سایر افعال مانند عصاره آن و مقوی قوت ماسکه [illegible] و چون توتیا [illegible] و بتقویه

[illegible] اجابت تقوی فعل آنست مضر ریه و مورث سعال مصلح آن گلقند و شربت خشخاش مقدار شربت از عصاره آن [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] سماق [illegible] قریب شیرینی [illegible] رسیدگی [illegible] بگیرند [illegible] بنهند [illegible] که سه چهار روز در آفتاب گذارند

تا بجوش [illegible] صاف کرده [illegible] در آفتاب گذارند [illegible] قابض و مقوی معده [illegible] رطوبات رحم [illegible] قولنج [illegible]

در سایر افعال مانند عصاره آنست [illegible] کهنه یکساله و زیاده از آن بهتر قوی تر از تازه آنست [illegible] حصی لبان بحا و

لغت حاء و کسر صاد مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه ثم لام [illegible] و الف [illegible] فتح جیم و الف [illegible] و سکون [illegible] بهندی

[illegible] عبارت [illegible] ذکر [illegible] اهل [illegible] تحقیق کرده [illegible] بعد [illegible] مشقت بسیار

[illegible] گندم [illegible] مصطکی [illegible]

[illegible] از بخورات [illegible] سفید [illegible] مصطکی [illegible]

[illegible] خواص [illegible]

[illegible] تقویت [illegible] الراس [illegible] حبس [illegible] گوش [illegible] الصدر والدماغ [illegible]

[illegible] تقویت دماغ و معده [illegible] رطوبات [illegible] آلات تناسل [illegible]

تقویت بدن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] درم [illegible] مصطکی [illegible] مصلح آن [illegible] خشخاش [illegible]

الحاء المهملة مع الضاد المعجمة حضض بضم حاء مهمله و ضاد [illegible] و سکون ضاد [illegible] آن [illegible] بهندی [illegible] بیونانی [illegible]

[illegible] عصاره [illegible] تخم [illegible] پوست آن [illegible] رنگ [illegible] فلفل [illegible]

[illegible] برگ آن [illegible] برگ آن [illegible] گیاه [illegible] برگ و تخم و ساق [illegible]

[illegible] بپزند [illegible] صاف کرده [illegible] تا [illegible] انعقاد [illegible]

[illegible] اخلاط [illegible] قریب بانعقاد [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible] التعلب [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] زعفران [illegible] مثقال [illegible]

و فرق میان [illegible] آنست که [illegible] بسرخی [illegible] رنگ خون [illegible]

[illegible] مجهول [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] خشک [illegible] خواص [illegible] قابض [illegible] محلل [illegible] تحلیل آن [illegible] اسهال [illegible] سیلان رطوبت

[illegible] خون و نفث [illegible] سینه [illegible] جگر [illegible] یرقان [illegible] حیض [illegible] بول [illegible]

[illegible] قطور [illegible] سیلان رطوبات [illegible] گوش [illegible] تقویت [illegible] غرغره [illegible] حلق [illegible]

[illegible] اعضا [illegible] آن جهت [illegible]

[illegible] در شرح قانون گفته [illegible] نفث الدم [illegible] حیض [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار

شربت آن در نیم مثقال تا یک درم بدل آن حضض هندی است حضض هندی رسوت نامند ماهیت آن بعضی گفته اند که عصارهٔ فیل
زهره است و تحقیق آنست که غیر آنست صاحب دستور الاطبا نوشته بهترین آن آنست که از کوه نواح لاهور از شیرهٔ آن سازند و صاف آن دو سه بار کرده
شود که در نواح لاهور ذکر کرده اند در شیرهٔ آن سیار مانند حکیم عبد المجید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه از حکمای هند و کتب معتبرهٔ ایشان تحقیق شده آنست که عصارهٔ
دار هلد است که دار هلد تازه را نیکو کوفته در آب بجوشانند تا تمام قوت آن در آب بازداده شود و پس صاف نموده سازند دیگر ادویه داخل کرده بجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد
در اطراف مشرق بعضی گفته اند که رسوت هندی بوزینه است که از آن شخصی عصاره دارد بعضی جوشانیدن آن و چون آن عصاره را از طبیخ ترب نمایند آنکه آنچه
بدان گفته اند آن عصارهٔ برگ چند نباتیست بعضی شبیه برگ حلبه داد بعضی شبیه بخرفه خرفه و بعضی شبیه بخید نعلی که بهندی گندو نامند
مانند درخت چوبی بزرگ که شده آب آنرا گرفته صاف کرده طبخ میدهند تا بسر حد انعقاد رسد و برگهای عریض طولانی سبز پستی رنگ بخته خشک نمایند
در اطراف مشرق آن برگ بحیل که برگ در کنده زنگ سوخته تازه دخالص میباشد طبیعت آن قریب طبیعت کل است و گفته اند سرد و خشک است
افعال و خواص آن نیز قریب بدانست و جهت امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و تسکین حدت خون و صفرا و قی و اسهال و بسیری
و دمامیل و طلا و سموم نافع و آشامیدن مقدار نیم درهم آن با آب گل که گیاه هندی است بمقدار نیم مثقال خصوصا که شب در آن بخیسانند صبح
مالیده صاف کرده بیاشامند جهت حبس اسهال و بسیری و اسهال الدم و قرح امعا و طلای محلول آن در آب تنها جهت وجع المفاصل و تحلیل اورام حاره و بثور
مجرب اهل هند جهت قلاع اطفال و ادویه ایشان داخل مینمایند و بخور آن جهت بثور در قرابادین مذکور شد تفتیل آن که زنان از آن مثل آن نیم بسته
نکولی گویند با برنج در زیر آن زرنباد کوفته در آب برگ گزمازو سفید خوب حل کرده فتیله ساخته بقدر بند انگشت خشک نموده بیرون کرده و برگ گرفته
که در بینی جهت تحتی برداشته بر جهت تسکین وجع بوسیر مجرب است فصل الحاء المهملة مع اللام حلاب بضم حاء مهمله و فتح لام و الف و با موحده
ماهیت آن گیاهی است بقدر شبری برگش شبیه برگ ثیل آن بسیار باریک گل آن بسیار ریزه سفید تخم آن بقدر خردل مثبت آن اکثر نمناک و اطراف انهار
و غیرها طبیعت آن در سوم سرد و خشک افعال و خواص آن ضماد آن با آرد گندم جهت استحکام عضو مکسور و کوفته و بیدفته و مانده و شکسته شده و
جرب و خارش کف دست اطفال و غیر اطفال و مانع زیاده شدن آن و جهت سیلان زرداب از آن مفید حلبه بضم حاء مهمله و سکون لام و فتح با موحده و
بپارسی شنبلیله نامند و در گیلان حلبه و بمصری و باصفهانی شنبلید و در شیراز شمبلیز و بهندی میتهی نامند ماهیت آن از حبوب معروف است و گیاه آن تا بقدر
ذرعی و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه و صنوبری شکل و گل آن مستطیل و باشاخ و قاعده آن با لاد و طعم آن مایل بتلخی و بوی آن تند و تخم آن مایل بزردی
و تند شبیه به برگ آن در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب اندک پهن و کوچکتر از آن و اندک سوراخ زرد و مربع اندک پهن و غیر املس و غیر مستوی و در کوان برگ
آنرا پخته میخورند با گوشت لذیذ میباشد و بعضی برای حدت طعم و کم شدن تلخی در آن تخم آن و برگ آنرا در دیگ جوش آورده آب آنرا ریخته بس با دو دیگر باره
با گوشت بریان کرده میخورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص برگ آن منضج و ملین و محلل و مدر بول و حیض و جهت امراض
بارده و سوء القنیه و استسقا و سرفه بارده و ورم طحال و درد کمر و جگر و رحم و بر قوت و مثانه و تقطیر البول ضماد آن جهت تقویت مو نافع و خوردن آن با نان
بالخ ملین و تخم آن ملین و منضج و محلل و مسهل و مدر حیض و مقوی ریه و الصدر و المعده و مطبوخ آن با عسل مسهل و جهت مواد کهنه سینه و سرفه و ربو و عسر النفس و بواسیر
و ملودم باطنی و لیسنا و نافع بلغم لزج از سینه و نقیه معاد و مطبوخ آن با تمر هندی و جیره و انجیر که آب آنرا بعد طبخ صاف نموده با عسل یقوام آورده جهت ضیق النفس
و تصفیه صوت و قروح سینه و ذات الریه که مزمن شده باشد با آب سیاوشان مجرب و خوردن آن با مری پیش از طعام دستور با عسل شکم براند و اخلاط ردیه دفع کند عضا
النفس طبیخ آن جهت درد بالا دو و مناسبه جهت تسهیل ولادت و ادرار بول و حیض مادر و خوردن آن با آرد گندم و شکر و عسل شسته جهت تسمین بدن و
آماس گرده موثر و آب طبیخ آن با تخم بریم تر و جهت تکوی رائحه یاف ملین طبیعت و دافع سستی و شکستگی اعضا و ادرار حیض لیکن مفسد رائحه عرق و بول است لاد و ام

و سائر آثار جلدیه و ضماد آن با بوره ارمنی جهت تحلیل دمامیل و با انجیر جهت گشودن دمل و با آرد جهت ... و با روغن گل سرخ و سرکه جهت ورم
حاره و با عسل جهت بارده و طلاء آن با نخود رفع جرب و نیکوئی رنگ رخسار و با مویزج جهت منع تولد قمل و قطور نقیع آن در آب جهت دمعه و سلاق و حمره و
ذرور آن در چشم ... طبیخ آن بدستور جلوس در آن جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و فرزجه آن با ... جهت تحلیل صلابت رحم و تفتیح
... و شستن ... طبیخ آن جهت ... و زردی ... و ... مصلح آن سکنجبین ...
... استعمال برگ آن ... طبیخ برگ ... و با برگ ... مصلح ...
... و روغن ... آن گرم ... و تحلیل ... و تلیین صلابت ... جهت ... و ... و ... جهت ...
... جهت ... حلبیب بفتح حای مهمله و سکون لام و کسر با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و با موحده گویند ...
... طبیعت آن ... گرم و خشک گویند در سوم فعال خواص آن ... مفاصل ...
... اخلاط غلیظ ... مقدار شربت آن ... مصلح آن ...
... حلبوب بفتح حاء مهمله و سکون لام و ضم با موحده و سکون واو و با موحده لغت ... است ...
... و حضی ... و ... رشته ... بر ... ماهیت گیاهی است ...
... شاخ ... برگهای آن ... و برگ ... بر روی زمین ... اکثر ... موضع ... و ...
... و تخم آن ... برگ ... و ... حیوان ... و ...
... طبیعت آن گرم و خشک در دوم فعال خواص آن محلل ... و ... شاید ...
... استعمال ... طبیخ آن مسهل رطوبات ... و ضماد آن محلل قوی و گفته اند ... آن ... خوردن ...
آن باعث حمل ... برگ ... آن باعث حمل ... و گفته اند ... آن ...
... بکسر حاء مهمله و سکون لام و کسر تا مثناة فوقانیه و سکون یا مثناة تحتانیه و تا مثناة فوقانیه بفارسی انگژد ...
... ماهیت آن دو نوع میباشد طیب و منتن ... سفید است ... مانند ... صمغ ...
... بهترین آن طیب است و بهترین منتن ... تند بوی ... است که چون ...
... مغشوش آن ... مانند بوی آن ... و مغشوش ...
طبیعت آن گرم در اول چهارم و خشک ... خشک ... سوم با قوت تریاقیه ... فعال خواص آن ...
... جهت ... و ... و ... جهت ... اطفال ... جهت ... فالج ...
... و ... فالج ... و ... و ... جهت ...
... جهت ... گوش ... جهت ...
... آن ... آن ... و ... آن ...
... و ... جهت ... و ... جهت ... خشک ... و ...
... جهت ... حلق ... و ... جهت ... و ...
... و ... جهت ... و تحلیل ریاح ...
... و ... و ... مقدار ... و ...

بقدر بدرقه مزاج کرده و خمیر آن بخته گذشته و طلا نمایند تا چند روز نیم جهت تحلیل استسقای بارد بهر نوع که باشد خصوصاً لحم و طحال نافع و با انجیر جهت یرقان
سدی با آب بادنگ جهت رفع جرب و دبیلات اطفال و امراض رحم و اورام و قوباء و ثالیل و سموم و غیرها و آشامیدن آن با مرو قلقل جهت کشتن کرم و اخراج حب القرع بخور و حمول آن جهت
اخراج جنین میت و گذشتن آن با اورام بعد شکافتن آن تنها جهت اخراج اجزای خمیده آن و ضماد آن با انجیر خشک و سرکه جهت قوباء و با قیروطی جهت ثالیل و غدد و سماریه و ضماد آن
جهت داء الثعلب با آب خاکستر و آب دریا جهت شکاف عضل و طلای آن جهت زخم گزیده سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان زهر دار و مانند
آن به سعوط با شیر و حنظل با جهت گزیدن سگ دیوانه و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و رتیلا البتة گذشتن اندکی از آن در مرهم تحلیل باعث تقویت و لغوف تمام
و مالیدن مملو آن در روغن زنبق بر احلیل و در وقت مقاربت باعث کمال لذت جانبین خصوصاً که در روغن زنبق مدتی خیسانده و در شیشه کرده در آفتاب
گذارند پس استعمال نمایند المحی آشامیدن آن جهت تپ ربع الزمنة آشامیدن آن با ماکولات جهت نکوئی رنگ مضار نافع مضر دماغ و جگر مصلح آن انارین
و مضر طحال مصلح آن کثیرا و بوی آن مضر محرورین مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل مقدار شربت آن از یکعدد تا نیم مثقال بدل آن
جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ محروث کبیخ الجدان باشد بدل آنست و گویند از خواص آنست که چون در پارچه بسته در ممر آب گذارند مانع تکون کرم
آنست در آن و همچنین گذشتن آن در مزرعه باعث گریختن هوام است از آن موضع و بهر جه بمالند هوام از آن گریزان شوند و چون قدری از آن را در بیخ
درختی که قلع آن متعذر باشد گذارند آنرا بپوساند و اگر بیک دفعه کفایت نشود مکرر نمایند دیگر بر نخواهد آمد مانند سقوف خانها و دیوارها مانند درخت پیپل
و بر ها که در بنگاله و هندوستان بر سقوف و دیوار خانها بر می آیند و باندک زمانی دیوارها و سقفها و گنبد و مساجد و حمام را خراب میکنند چنانچه اکثر می برند لیکن اگر اندکی
ریشه اصلی آن ماند باز سبز میشود **حلزون** بفتح حای مهمله و لام و ضم زای معجمه و سکون واو و نون اسم جمیع حیوانات صدفی است و نوعی کبیر آنرا بفارسی سفید مهره
نامند و بهندی سنکه بفتح سین مهمله و کاف و نون و کاف و های هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره و صیقلی مینمایند و بوق نیز میسازند و خر مهره که بهندی کوری گویند
که در هند و بنگاله و اودیسه و غیرها بجای زر معاملات و خرید و فروخت و خورده روپیه اکثر بدان است خصوصاً در بنگاله و در هند فلوس بیشتر و این کمتر
نیز نوعی از حلزون است **ماهیت** آن بری و بحری و نهری میباشد بحری آن بزرگ و نهری آن کوچک و هر یک باشکال مختلفه بود و بری
آنچه زیست کی چسبیده میباشد بگیاه و اشجار و بر آنها تکون می یابد و آنرا از نطاخ فردی نامند و صدف اعم از آنهاست و آن مخصوص بجلد بحری آن
حیوانست و شیخ دروع و اظفار الطیب و طلیسا و حف الغراب و فرخواره و دلینس و مروارید و غیرها نیز در نطاح همه از انواع حلزون اند **طبیعت** جلد بحری و آن در دوم بر
و خشک **افعال و خواص** آن انشاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد و گوشت آن در دوم سرد و تر و گوشت دلینس که در معرام النجوم گویند اقسام
بری و بحری تطیل است لطیف سریع الاستحاله جون مصالح است جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سوداء و گوشت سایر حلزونات مولد بلغم
و سدد و دافع تشنگی و التهاب صفراء امراض هیج اذن و الف و اکتحال سوخته مجموع آن با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلای گوشت محرق آن
با قطران بعد از کندن موی شعر منقلب مانع روئیدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی گهونگه نامند در هنگام ظهور جدری در چشم
مانع بروز آنست و ملال بعد از بروز محلل و دافع آن و مسکن حدت و سوزش و گرمی چشم و چون تازه آن بگیرند و به سوزن سوراخ نمایند و بر موی روئیده در چشم
بچکانند آنرا زایل گردانند و چون بر پیشانی بمالند منع ریختن مواد بچشم نماید و چون بر حوالی گوش بمالند جهت رفع رطوبات زخمهای غائر آن نافع خوش
آنرا با مر کرده چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض سده قولنج و درد مثانه و حبس طمث فرو بردن گوشت خام آن جهت درد معده و با مر جهت
قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت مجفف و مسحوق آن جهت و در حیض نافع الاورام و الجراحات بنطول آن امثال اینها و سوء القنیه و نفث الدم و سم ذمه
گوشت آن جهت ارم و نفث و سوء القنیه و جذب پیکان و امثال آن و جذب زهر سگ دیوانه گزیده از بدن و طلای رطوبت آنکه از سوزن سوراخ کرده نزدیک
آتش گرفته باشند با مر صاف و صبر و بسوس بر شته جهت تحلیل اورام مزمنه و التیام جراحات خبیثه سعیدیل و با مر و کندر نیز جهت التیام جراحات حفظ اعصاب
و گوشت بالخاصیت منفذ گاه سیده از مر میسازد حلقا بفتح حای مهمله و سکون لام و فتح قاف و الف **ماهیت** آن نوعی از گیاه است که آنرا بفارسی بیز نامند که در آبها

بریده وازان حصیر و امثال آن ترتیب و بهند و حلیقه که خوشی و منزل است قریب بکه معظمه میشود **طبیعت** آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن
شستن سر بعرق آن سه روز متوالی جهت رفع حزاز و قروح ابریه و خوردن یکدرهم آن جهت سل و سرکشنده قسام گرم معده و امعا و منع سدد
و گفته اند که آب و عسل نیز این اثر دارد و داغ کردن بشاخهای آن که از آتش افروخته باشند جهت نمله ساعیه و کذا آن جهت منع یاد و منع
اورام رخوه نافع است **حلق** بفتح حاء مهمله ولام و سکون قاف **ماهیت** آن عصاره برگ نباتی است بلغتی بینه لعلیق و ثمر آن مانند خوشه و آن
مانند عنب الثعلب و بعد رسیدن سرخ میگردد و پس سیاه و برگ آن شبیه برگ تاک و ترش و با گوشت آنرا طبخ مینمایند و میخورند و عصاره آنرا بدینطریق میگیرند که برگ آنرا
در تنور میگذارند و چون نرم گشت سطوبات آنرا فشرده منعقد میسازند و آن سیاه رنگ و طعم آن ترش میباشد و بهتر از آب حب انار است گفته اند آب آنرا
در اسفیدرین بند و بعد از انعقاد و خشک شدن بحبه داند و با طرافت ببرند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن یکدرهم محلول
آن در سی درهم آب جهت قمع مره صفرا و تسکین لهب حرارت معده و عطش و ازالهٔ کرب حمار بعدیل مقدار شربت یکدرهم است **فصل الحاء المهملة مع اللام**
حماحم بفتح حاء مهمله و میم و الف و کسر حاء مهمله و سکون میم حبق بستانی است در شام حبق نبطی در عربی و سیم و بفارسی گویند لسان افروز است
و نیز گویند خیزاست و بهندی قلغه نامند **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه برگ لسان افروز و از آن بزرگتر و مختلف الالوان و خوش منظر و دیدن
باستان افروز خرس مینمایند و مشهور بلاد ختائی است و در تبریز گل عاشقان **طبیعت** آن در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص** آن قوت محلله و
رافع سدد دماغ و زکام حادث از بلغم و بخار برگ آن جهت سوختگی آتش نافع و صاحب تقویم گفته که حرارت معده و جگر را ساکن کند و چون طبخ آنرا با جلاب
یا سکنجبین بیاشامند معده و جگر را از اخلاط فاسده ردیه پاک سازد و تخم آن مقوی احشا است و آن با روغن گل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و اکثار آن منع شاش
آن کند مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بستان افروز است روعن یا بیک گ آنرا گرفته با روغن زیتون ملتا صقه ترتیب بهند محلل با قوت تا بنده و خوردن مثقال
آن باج معده و کلاً آن جهت خشیه دماغ نافع است **حمار اهلی** بکسر حاء مهمله و فتح میم و الف و را مهمله بفارسی خر داهلی و بهندی گدهه بفتح کاف تازی و سکون دال
مهمله و فتح هاء و ادیگر در آخر نامند **ماهیت** آن حیوانیست سه نیم مثقال معروف **طبیعت** آن در اول درجه دوم گرم و در اوایل سوم خشک با رطوبت فضلیه
افعال و خواص آن لحم آن غلیظ و بطی الهضم تر از گوشت خر مرتوق الارض بدن کباب جگر آن ناشتا آن جهت صرع و تب ربع و آشامیدن سوخته آن مرده بینیه
و صرع و بخور سم آن با ثمر غلیظ جهت جنون و طلای سرگین آن با سرکه بر پیشانی جهت رعاف و بستور چکانیدن عصیر آن در بینی تنهائی و استنشاق خشک آن کرده بر سر
بیران پاشیده باشند و نیز قطور آب سرگین تر ذات الاذن جهت صرع مفید امراض کبد و مرارة و گرده و مثانه و سموم و غیرها آشامیدن آن جهت درد گرده
و آشامیدن عصیر سرگین آن جهت یرقان و تفتیت حصاة و اخراج جنین و مشیمه و بخور سم آن جهت الاذن آشامیدن آن جهت نفع سم و جذام و خنازیر سوختن آن جهت
شقاق و حرق بروغن زیتون جهت خنازیر و مقاصل و ناسور و بستور خواه کبیده سوخته آن با زیت جهت خنازیر و اثر جرب و کلف و بهق بیاض و آشامیدن آن جهت رفع آثار
قروح و التیام جراحات چشم گرم و خوردن آن و آشامیدن عصیر سرگین حمار کیا خوار در شراب جهت گزیدن عقرب و برنج معزران بار روغن کیست مسحوق
و دراز کند و دندان آنرا در زیر بالین گذاشتن خواب و درد و بیرون آن شیر را زیاد کند و خون آن نیز آکل کند و بواسیر است و چون بان بمالند و کودک خواهد
گریاند و مضغ شیران سه دندان آن تسکین هوا آشامیدن آن صرفه کند حار و سل و دق را مفید موی دم آنرا که در شراب اندازند عربده آورده و بول آنرا بر
هر شئ که بمالند ماهیان بسیار در آن جمع آیند و تعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان و آشامیدن چرک گوش آن انعقاد شیر در پستان طفل کرنیاید
گر به کند باعث تسکین گریه است و جالینوس گفته که طلای نعل آن سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و گویند چون عقرب گزیده
برالاغ معکوس سوار شود و چند قدم برود و بدستور چون برگوش آن بگوید که مرا عقرب گزیده است باعث رفع درد آنست و چون
قضیب آنرا در کوزه آب نهیده کرده بر آتش گذارند تا قریب بسوختن برسد پس سائیده با روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی و دراز کردن
آن بغایت موثر و گویند چون قضیب تازه آنرا با ادویه حاره پخته تناول نمایند قضیب را بزرگ گردانند و از مجربات شمرده اند و قضیب خشک

آن جهت تپ ربع نیز مجرب دانسته اند بشرطیکه بعد بوته تدهین کنند و اند کی بخوابند و چون نقرس و عاقر قرحا بران پاشیده خشک کنند نیم مثقال آن با ماء الشعیر
حابس اسهال است و چون لحم دماغ خوردن لحم آن مورث خلط سوداوی و امراض سوداوی است باید که تخفیف کرد باید که ناچار باشد بخوردن تعهد نماید بدن
خود را با خراج سودا و ترطیب آن باستعمال ادهان و لعابات و چون تناول نماید و در بدن خود ثقلی و نفخی دریابد روز دیگر از معده و انگذارد باید که مسهل دریابد
نماید با خراج آن استعمال فرزجات باستیاقات با جوارشات سهله تبریدی و سقمونیائی حمار الوحش بفتح د و دوسکون حار مهمله و شین معجمه بفارسی گورخر نامند و عرب
بحر گور دست ماهیت آن حیوانی است معروف طبیعت آن گرم و خشک تر از حمار اهلی افعال و خواص گوشت آن غلیظ و مولد سودا و چون خواهند استعمال
نمایند که با نمک و شبت و دارچینی و زنجبیل و امثال آن پخته تناول نمایند امراض الراس و العین و الصدر تعلیق پوست پیشانی آن بر سر بر بازو جهت دفع صرع مجرب
دانسته اند بعضی گفته اند باید که مقدار یکشب باشد و پوشیدن انگشتری مصنوع از سم آن در خنصر چپ جهت دفع صرع مجرب است باید که همراه آن انگشتری را تجدید تغییر نمایند
و طلای پیه آن با شیر مرضعه جهت دفع گریه اطفال پیوسته بکار کردن و در چشم آن باعث صحت بصر و مانع نزول آب و آشامیدن پیه خشک کرده آن با عسل جهت کثرت
جهت ربو و سرفه و ضیق النفس امراض گرده و مثانه و ظهر و باه و کلف و البهق و دوالی و غیرها و آشامیدن مغز سر آن جهت دفع بول در فراش و بها قیراط
زهره آن با خولنجان و آب کرفس جهت تفتیت سنگ مثانه و پیه آن با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و قضیب آن بغایت مقوی باه و طلای زهره آن جهت دفع
داء الثعلب و دوالی و پیه آن جهت کلف و بهق و آشامیدن مرق گوشت آن و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و جگر و سم آن در افعال مانند حمار اهلی است

حماض بفتح حاء مهمله و میم مشدد و الف و ضاد معجمه بیونانی اوطاقی اغریون و بشیرازی ترشه و بهندی چوکا نامند و بزبان فرنگی بستانی آنرا اشلیه اکیانم و بری آنرا
اشلیه بانم گویند و قسمی دیگر که کوچک میشود و برگ آن شبیه به برگ است از اطریلیلین و شبیه حماض سه برگه و بعربی حمیض و بهندی مرواله گویند ماهیت آن بری آن مانند
و بستانی میباشد بستانی او دو نوع است نوع عریض الورق و تعنه دان آن اسلق البری و ترکی قوزی غلاقی و هندی پالک و نوعی دیگر رقیق الورق تر و آن حماض
بستانی نامند بیخ آن مایل بسرخی و ثمر آن خوشه دار و متراکم و تخم آن سیاه و براق و در غلافی زیر و مثلث شکل و سرخ رنگ و نوعی از تخم بدون گل که آنرا مغاص نامند و تخم آن تر
انواع اند طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و در اوائل دوم نیز سرد و خشک گفته اند و با قوت قابضه افعال و خواص آن امراض الفم مضمضه بعصاره آن
جهت تسکین درد دندان و اکله دهان امراض دماغ و معده و کبد خوردن آن رافع خمار و دفع غثیان صفراوی و خواهش گل خوردن و آشامیدن آن از خواهش فاسده است
و جهت یرقان و تقویت جگر و التهاب و تشنگی آوردن اشتهای طعام و رفع سمیت عقرب گزیده نافع و پخته آن تلیین طبع کند و جهت جراحت امعاء و سحج با سماق مفید و آشامیدن
مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون تبرید با روغن زیت بریان نمایند و کشنیز و اندکی زیره و آب انار دانه بر آن بریزند و تناول کنند بعض کم نماید ضماد پخته
آن با شراب جهت خنازیر و دماغ گوش و جرب و برص و قوبا و با سرکه جهت سپرز بغایت نافع و ضماد آن با روغن گل و زعفران جهت قروح شهدیه مفید و مضر و مصلح
شربتها مقدار شربت آن تا سه دانگ بدل آن حماض اترج و تخم آن در اول سرد و در دوم خشک قابض افعال و خواص آن قلب معده و کبد و سعال و سموم و غیرها
جهت خفقان حار و التهاب معده و یرقان و قرحه و سعال بسبب تعریه آن و گزیدن عقرب جهت قوت تریاقیه آن و بریان کرده آن جهت اسهال معوی و صفراوی و کبدی
و بسیار بریان کرده آن حابس بطن و تعلیق بر حماض به بازوی چپ مانع آبستنی و گفته اند جهت هم عقرب ... است چون کسی آنرا آشامیده باشد عقرب آنرا
بگزد متضرر نگردد و مضر گرده و سپرز و مصلح آن زیانه و قند مقدار شربت آن تا دو درهم و بیخ آن جهت اسهال معوی سحج و یرقان و سیلان رحم و قطع خون حیض و ضماد آن جهت
جرب و قروح و قوبا و تحسن و شقاق ناخن و با آرد جو جهت خارش بدن مطبوخ آن با سرکه جهت ورم طحال و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ آن جهت
یرقان سده و تفتیت سنگ گرده و مثانه و حماض جبلی بری آن عریض الورق شبیه بانگشت طعم دشتی برگ چغندر شکل و آن را اسلق جبلی نامند و بیخ آنرا
در اصفهان حلو نا خوانند و آشامیدن آب گیاه آن و خوردن برگ پخته آن جهت سحج صفراوی بیشی مفید و بیخ آن در افعال قوی تر از بیخ بستانی است
و خوردن آن با نبات جهت سرفه و آشامیدن یکمثقال آن با بخشا الحدید جهت بواسیر مجرب و ضماد آن جهت وجع مفاصل و گرفتگی اعضا و نقرس
حار و بخور آن با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن دانه بواسیر ظاهری و فتیله آن با ستل ارزق و موم و روغن و تخم کتان جهت بواسیر باطنی

نافع و مائی آن کوه کنار آبها میروید برگ آن با صلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه بنیلوفر و بیخ آن سفید و تخم آن سیاه و رنگ اندک مائل بسرخی و تخم
آن مانند بستانی و آنرا حماض البقر و سلق مائی نامند جهت تکون آن کنار آبهاست طبیعت آن سرد و خشک قابض افعال و خواص آن تریت آن
است جهة خفقان و غشیان نافع و با شراب ازالهٔ غم و توحش و بثرهای مقعده و تفریح و درد طحال و نوشیدن وارد و ضماد آن جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره
و منع ازدیاد زخمها مفید و تخم و برگ آنرا چون بخایند درد دندان را ساکن کند و بن آنرا محکم سازد و اکل آن قی را زائل گرداند بدل آن لسان الحمل ماهیت سازند
دیم و الف میم بفارسی کبوتر و بهندی کبوتر مشهور است ماهیت آن مرغی است معروف صحرائی و خانگی میباشد صحرائی آن اکثر خاکستری رنگ مائل بسبزی
و خانگی آن ملون بالوان و انواع خوش رنگ و خوش منظر میباشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک و صحرائی آن گرم تر و خشک تر و لطیف تر از خانگی و بهر دو
با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن بچه اهلی آن بهتر خصوصاً تازه پر و بال بر آورده و آن امراض سرد چشم و معده و کبد و گرده و باه خوردن گوشت آن جهت
فالج و لقوه و رعشه و خدر و سدر و خناق و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طبلی و تسمین بدن و تقویت گرده و باه و تولید منی و چون سنگدان آنرا که مانند پرده باشد
آلائش جوف آنرا دور کرده سائیده بخورند جهت رفع سمیت گزیدگی مار نافع و خوردن بچه کبوتر در روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نموده جهت تفتیت
حصاة گرده و مثانه و اخراج آن در ساعت مفید و طلای خون آن بر پیشانی جهة قطع رعاف که از جهت دماغ باشد و بدستور آشامیدن قدری با طلای
از خون خشک شده آن و ریختن خون گرم گرم آن بر جراحات سر که باستخوان رسیده باشد و اکتحال خون گرم گرم آن خصوصاً که بر زیر بال آنرا ذبح کنند
که خون از زیر آن بر آید و در چشم بچکانند جهت جراحات چشم و کمنه و غشاوه و طرفه و شبکوری نافع و فضله آن در سوم گرم و خشک و جالی و مفرح آشامیدن آن از
یکدرهم تا سه درهم جهت استسقای بارد و سه درهم آن با دو درهم دارچینی جهة تفتیت حصاة مجرب و طلای سرگین سوخته آن بر اطراف منی جهت رعاف بعید العهد
چون سرگین آنرا بسوزانند و ملح آنرا بگیرند و با آب ترب بیاشامند تفتیت حصاة نماید و دفع کند و ضماد آن با حرف و خردل جهت صداع مزمن و شقیقه و درد پهلو
مفاصل و نقرس بارد و جهت تحلیل اورام صلبه با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهة تحلیل خنازیر و با تخم کتان جهت کشودن دمل و قفاح خشک بیشه تنها و
چون با آرد گندم و آب گرم و قدری قطران مرهم ساخته سه شبانه روز بر برص ضماد نمایند پس بشویند و باز تجدید کنند ازاله برص بغایت موثر و با سرکه جهت
سعفه و قسام استسقا و جلوس در طبیخ آن جهت سلس البول و تقطیر آن جهت دفع آثار قروح نافع و سر آنرا که با پر و موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری اکتحال آن مفید
و چون شکم بچه کبوتر را شکافته گرم گرم بر موضع عقرب گزیده بندند جهت جذب سمیت آن مفید و بیضه آن بسیار گرم آشامیدن خام آن جهت رفع خشونت
سینه و نیکوئی رنگ رخسار و چون اطفال را از اسهال هندی بزردی بیرون آید طلا کنند و آن با پیه خوک اطلیل جهت تحریک باه بغایت موثر و زهره آنرا چون
در چشم کشند جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع و تخم و ساق آنرا چون بسوزانند و فرزجه نمایند جهت اعاده بکارت از اسرار است مداومت خوردن بچه کبوتر موجب
برص طبیعی کبوتر صحرائی و اهلی مضر محرورین مصدع و محرق خون و اکثار خوردن کباب بچه کبوتر با ادویه حاره مورث احتراق دم و حدت و جذام است مصلح آن تحصین
آن با آب غوره و سرکه و کشنیز و خوردن کاسنی و خیار تازه بعد از آن و سکون در جائیکه کبوتران در آن باشند و زیر بال بالخاصیت مورث تعالی آن و مجاورت
آن سبب امن از امراض دماغی و حصبه و عفونی مانند فالج و سکته و سبات و ام الصبیان و خدر و طاعون و ازاله وحشت غشا و دیوست حماما بفتح حاء مهمله و فتح دو میم
و دو الف لغت نبطی اما مون و اموس نیز گویند ماهیت آن چند نوع میباشد و نوعی نباتی است شجری بشاخهای سرخ یاقوتی رنگ با صلابت شبیه
بخوشه و گل آن ریزه مانند گل خیری سرخ رنگ و برگ آن شبیه برگ قاشرا و تند و خوشبوی و گل آنرا بیونانی لوفائن و بشیرازی ماهونا نامند و تخم آن بسیار لذاع
و منبت آن ارمینیه و طرسوس و این بهترین انواع است و نوع دیگر مائی که در آبها میروید و در شام یافته میشود و مائل بسبزی و نرم و چون بدست بمالند بوی
شبیه بسداب باشد و نوعی دیگر بطی آن غیر مستک و مستطیل و بی تخم و تند بوی و سفید مائل بسرخی و گل آن زرد مائل بسرخی و بعد رسیدن سرخ میگردد و
آبک رومی میرسد و اکثر پیش از رسیدن بکمال تخم آنرا اخذ نمایند بزردی فاسد میگردد و قوت آن تا هفت سال باقی میماند صاحب تحفه نوشته
که بهترین آن مائی است طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند افعال و خواص آن امراض الراس و الاورام والسموم

واحتباس الغذاء ودفع مضرت با ضماد آن بیشانی جهت صداع و تسکین تحلیل ورام حار و تبهائی و بابا درج جهت گزیدن عقرب با موز جهت ورم پستان و آن مسکر و منوم و موث بسبز بیستی و صعد و جهت تقویت جگر و تفتیح سده آن و سده سبزه تحلیل صلابت آن و رفع خفقان و پا کردن نافع الکبد و آشامیدن طبیخ آن جهت ورم جگر و مرض ورم و سایر اورام و جهت نقرس جهال و فرزجه آن جهت ورم مقعده و ورم و بدستور طلوس طبیخ آن و گذاشتن یا در طبیخ آن و حکة آن جهت نقرس و طلای آن با ادرج جهت عقرب گزیده مفید و داخل اکتحال و ضماد بقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن باع زرآن اسارون یا مو یا قرنفل و بیخ ذمسبنه آن بر و مفید و مضر معده مصلح آن تخم کرنیل مسبع و منوم و کسالت آورد و مصلح آن صندل و گلاب و دارچینی و چون گره با سدین آن دارچینی عرق کشند با عسل بیا بیزند و با قیاب گذارند با تفریح جمیع افعال او تیراز خمر است و آشامیدن یکدرهم آن باشید و مزاج کل جهته ادرار بول و تفتیت حصاة و دوانزو سفید حمص بکسر حاء مهمله و فتح میم مشدده و سکون صاد مهمله بفارسی نخود و بهندی چنا و بلغت یونانی اینم با بهو حمه و سکون یا و خفای نون تا حمار القطه هندی بهرکی بو بچانی نامند ماهیت آن بری و بستانی میباشد گیاه بستانی آن بقدر یک ذرع و تا یک نیم ذرع و با شاخهای بسیار باریک برگ کهنه بسیار ریزه و شبیه بثمر آن مه غلافی بقدر پسته کوچکی و در هر غلافی یکدانه و دو دانه تا چهار دانه و بهترین حبوب که لوبست مانند باقلا و خمیر آن اجود آن سفید بزرگ بانم است برگ بری آن نیز شبیه بستانی و تیره رنگ کوچکتر و ثمر آن اندکی باتلخی و مائل بسرخی و در دانه نیز بستانی اصناف میباشد سفید بزرگ دانه ملایم و سرخ صلب بزرگ دانه و نوع سیاه و مائل بسیاهی و بری در حمص کرسنی نامند **طبیعت** آن در اول گرم و خشک و بری آن در آخر آن یعنی گرم و تر و خشکی آن تر و خشک در دوم گرم و در اول خشک و سبز آن در اول تر و قوت آن تا سه سال باقی میماند مولد ریاح و نفاخ

افعال و خواص بری آن منقی و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و شرآب و جالی جرب و قروح و قوبا و تحلیل اورام و بنا گوش و امثال آن ضماد او با عسل جهت تنقیه قروح و جرب سرطان مفید و بستانی آن ملین طبع و مقوی حرارت غریزی و مدر و مولد خون صالح و کثیر الغذا و مسمن و منبه شهوت اعضاء الصدر و الغذاء المعده و تقدیر آن جهت بینایی و اجرو بیع گریست با شیرازه جهت گرسنگی و انکه از خشکی باشد و تب و دق باشد چون با آب باشد بجای شراب بنوشند چون کشیب گرم با ستاتناول نمایند و در خیر کرده در ججه کشتن کرم معده و وشش بسیار مجرب آشامیدن طبیخ آن با نمک مقطع لزوجات و مفتح سده و بسبب کسب رطوبت و مدر بول بسبب حرارت با خاصیت جهت در دسینه و قروح شش و رفع البابونه و آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب منقوع آن را با ندک عسل و آلای آن بنوشند جهت امعاء و شهوت جماع بالیقین مجعول گفته اند و خوردن جمع از این طعام معین بر هضم آنست و چون هر سه از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و طبیخ آن نشستن جهت اصلاح امراض مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد و بستر باد و رمی است و خوردن برشته آنکه سرد شده باشد جهت بواسیر و موی از سوده و سبزآن و آن مولد فضول آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع و روغن حمص سیوم گرم و خشک است و با قوت نافذه و مقوی موی نرا جهت تسکین درد دندان و لثه و درد های بارده و جذام و امثال آن بغایت موثر و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و تصفیه رنگ و خسار و صوت طلای آن جهت تقویت باه و ورزش و کلف و امثال اینها مفید و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و در فصلاة و در جمیع افعال قویتر از سفید آن با قوت تریاقیه جهت استسقاء و یرقان و سدی و سده جگر و تحلیل ریاح و جذام نافع و طلای اقسام آن جهت دفع صداع و زردی و خسار و حکه و جرب و کلف و خارش اعضاء و مجمع اینها و امراض مذکوره و تقویت و مرض دیگر گفته اند که از خواص آنست که چون در اول هلال بعد مجاز و تالیل بدن یکعدد برای گره بر بندد در مشیمه از میان برود و یا خود و یا از بالا شانه آن ر انشد ایجاب عصب اندازد و درد آخر آن تا ثالیل برطرف میشود مضر مثانه و مضر قرحه مثانه است مصلح آن خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل و مصلح آن انیسون و مصلح آن جوارش کمونی و زیره و شبث و گلقند و دهن دهن بنفشه و خشخاش بدل آن در قوت با دلو بیا و در سائر افعال ترمس و آشامیدن آب بعد از تناول نخود بغایت مضرت است

فصل الحاء المهملة مع النون حنا بکسر حاء مهمله و فتح نون مشدده و الف بفارسے بتخفیف نون آمده لغت عربی است و یونانی ارقان و فغولیون نیز و هندی مهندی نامند ماهیت آن نباتی است معروف ساق آن بقدر یک ذرع و زیادہ و در هند و بنگاله تا بقدر یک دو قامت انسان میشود و ساق آن سرخ رنگ و برگ آن شبیه برگ انار و مورد و نازک تر و کوچک تر و نرم تر از آن

در اکثر بلاد خصوصا بنگاله خزان ندارد و مورد الا آنکه در فصل بارش که گرما و بودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبزتر و رعناتر میباشد و نشو و نما زیاده مینماید و سرزوع و تازه‌تر و میباشد و قلم آن بیشتر و گل آن که خاقبیا مندرج مایل بسفیدی و خوشبو است و در بعضی بلاد مانند بنگاله در سالی دو بار گل میکند یکی در ایام بارش و دیگری در زمستان و ثمر آن بقدر فلفل و فی الجمله بایسند و پوست آن نازک و خوشبو دانه در جوف آن و اثنای زیره گویند زیاده میباشد برگ آن حریص تر و سبزتر و برگ و آن کوچک و سبزتر و بعد ساییدن نیکو تر و نبات آن عناتر میگردد **طبیعت** آن مرکب القوی مایل بخشکی در دوم خشک و در اول گرم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن امراض سر چشم و نبات ضماد و طلاء آن با برگ کرو گان بالمناصفه جهت سیفه و خوره و قرحه و قسم و تصلیع نیکی مجرب بستور با سرکه بر پیشانی جهت رفع صداع و با زفت با روغن گل جهت قروح سر و با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن مو و حیه و صدغین خصوصا اکثیر ترند سرشته باشند جهت منع ریختن مواد بچشم و مضمضه بطبیخ آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال و ضماد آن بکتف پای آبله دار خصوصا در بدو ظهور مانع بر وز آن در چشم آن تخصیص چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و در حدیث وارد است که حنا سید ریاحین است و تخصیب بدان شعار اهل اسلام و ایمان است و صلابت را زایل میگرداند و نو انسبرغ فراید و تقویت باه نماید امراض معده و کبد و طحال و مجاری بول و رحم و جذام و طاعون و وبا و غیر آن آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن منقوع دو مثقال آن جهت یرقان و سپرز و سنگ گرده و مثانه و عسر البول منع احتباس آن و استسقا و ینین و تا ده روز متوالی بدستور جهت وبا و قروح مجاری بول و ادرار بول و حیض و رویانیدن ناخن اصلی بجای ناخن کم متآکل و بدستور آشامیدن نقیع آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و گویند چون یکماه بدان مداومت نمایند جذام زایل شود و قابل علاجات دیگر نیست و طلاء آب مطبوخ آن جهت حرق و سوختگی آتش و طلای آن بر اورام حاره که زرد آب از آن آید و با روغن گل جهت رفع جرب بآب برگ بید انجیر جهت شقاق مزمن و در دو زانو مجرب با گل حرف جهت نقرس و قلع و ذرور آن جهت تجفیف قروح و ضماد برگ خشک کوبیده در زمستان با سپیده جهت التیام قروح خصوصا قروح گوشه ناخن و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال با عسل و کثیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع گل آن معتدل لطیف و استعمال آن با شد و قیات با عسل جهت رفع انواع صداع و قطع نزلات و تخفیف سلوات و طلای آن با سرکه جهت صداع و بستانی جهت فالج و امراض باردی عصبانی و جهت رفع خناق و التیام قروح و با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوصه طحال جهت ورم معده و نقیه آن و گذاشتن آن لباس حرمینه مانع کرم زدن آن و برگ آن نیز از این اثر است و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند که مانند روغن گل سرخ مکرر روغن را پرورده کنند گرم و محلل و مقوی بوی نیکو کننده رنگ حنا است بدل آن روغن مرزنجوش و روغن برگ آن نیز مقوی محلل و رافع اوجاع و تمدد اعصاب و مفاصل است و در قرابادین مذکور شد و گویند حنا مضر طحال و مصلح آن کثیرا و لعاب بزرقطونا مقدار شربت آن تا یک مثقال زیاده از آن مضر است **حند قوقی** بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و فتح قاف ثانی و یاء معروف اسم نبطی است **ماهیت** آن جنس شبیه است بری و بستانی میباشد بری را بعربی حباتا و یونانی لوطوس اغریوس بقاری و سریانی و شیرازی انجذ و رطبی لوطس سکر و بهندی بلکیه و کرده بیخ نیز نامند و بستانی را بعربی ذرق و یونانی لوطوس بلغی طریقلن و باللطینی طرنفلا و ایتم و بشیلان طریول که جنید این نوع ترباسر بری شهور است و در صفاهان شبدر و در مازندران شهرت گویند و نیز سفید و سرخ میباشد و سفید آن قوی‌تر و اکثر مستعمل و ساق آن اندک و طبر سفید و نرم و با سه چهار و ربع طولانی و بر زمین مفروش و برگ آن اندک پهن و طولانی و بعضی را برگهای ریزه و گل آن نیز ریزه و منزاکم و بنفش یا تاربای سفید و در بن شاخها و برسته و تخم آن ریزه مایل باستداره و رنگ آن مانند نانخواه و طعم برگ آن فی الجمله شبیه بجزر و با حدت و حرافت و ساق و سرخ آن صلب و مایل بسفیدی بقدر چهار درع و مفروش بر روی زمین و برگ آن نیز شبیه برگ سفید در میان برگ و شاخهای آن شاخه بسیار باریکی رسته و بر سر آن گل آن سه عدد و زیاده در غلاف زرد بارکهای مایل بسفیدی در ریزه و اندک خوشبو و تخم آن ریزه‌تر از تخم سفید و طعم برگ آن نیز شبیه برگ بستانی و با عفوصت و کمور از زیاده از آن تیز باشد و آنچه ماهیت آن نوشته اند که ساق آن بقدر نیم ذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن بقدر ناخن و گل آن خوشبو با سفیدی و سرخی شاید در آن بلاد بدین افیات میشده باشد و مستعمل برگ و تخم آنست و اهل هند بیخ از آن نیز مستعمل دارند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** بستانی

آن امراض العین اکتحال عصاره آن جهت غشاوه و بیاض و قرحه چشم امراض اعضاء الغذا و النفض و غیرها آشامیدن آن با شراب جهت استسقا و یرقان و قولنج و نفث و رفع سموم مقتاله و امیل و اصلاح اخلاط ثلاثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد و تلیین مشتی و بدستور تناول برگ پخته آن بانمک و روغن بریان نموده و عرق آن بدستور برگ کاسنی و گل سیاه الجبیر مقطر نمایند جهت استسقای بارد نافع و روغن آن جهت درد مفاصل و تسکین و اکثار آن مورث درد گلو و مصلح آن کاهو و کاسنی تازه آن موافق مزاج دوا بجد منقی اخلاط فاسده آنها و تخم آن صحیح باد و طلای آن جهت رفع کلف مقدار شربت از تخم آن تا سه درهم و برابر برگ بزرگتر و ساق در آن و تخم آن شبیه بجلبه کوچکتر از آن و کریه الطعم و گل آن سرخ و آنرا بوچیا کوهی نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آب جهت صرع و درد پهلو و تقویت معده و در آن و رفع ریاح و حقنه و برودت مثانه و تقطیر البول و ادرار نمودن بول و حیض و شیر و عرق و سعوط آن جهت صرع و جنون و اطول عصیر آن جهت تسکین وجع عقرب گزیده موثر و بر عضو موجب احداث نفخ لزج و جلوس در طبیخ آن جهت سرعت حرکت اطفال و بدستور تدهین روغن آن و نیز تدهین بر دهن جهت درد دم ضماد و سول آب عصیر آن جهت تنقیه بشره نافع و مسیح و مضر محرورین مصلح آن کشنیز و بقول بارده و تخم آن گرم و تر از نبات آن سهی و حالی و طلائی ان در دفع اوساخ و کلف دیه و تیز از بستانی و مقدار شربت آن تا سه درهم و مورث جرب مصلح آن کثیرا و مضر سینه مصلح آن شکر ازاریخ و از خاصیت او آنست که چون برگ و بیخ آنرا بر ران حیض زنی بستن بندند باعث سهولت وضع حمل آنست و باید که بعد از وضع حمل بزودی باز نمایند و صاحب دستور الاطبا نوشته که چون بیخ سفید در سایه خشک کرده آنرا با آب گلاب سایند و در چشم کشند جهت روئیدن موی مژگان ریخته و ازالة دمعه و جرب سفید و چون با آب برگ سبز تازه آنرا بگیرند و در سه درم آن دوازده توله شیر گاو داخل کرده بخورند حبس بول را دفع نماید و نیز خوردن بیخ آنرا از مقدار یک فلفل یا یکدانه فلفل شروع نمایند و روز بروز آنقدر یک فلفل از آن و یکدانه فلفل بیفزایند تا چهل روز که مقدار چهل فلفل و چهل دانه آن رسد و بازتدریج کم نمایند جهت امراض بارده و رطبه و حمیات بلغمیه مزمنه خصوص مرضی که بهندی ساجز نامند که در ابتدا یا در اوایل یا اواسط یا اواخر آن تپ شدیدی اکثر با حمی نزول آب در سینه یا با مواضع دیگر یا درد و وجع عارض میگردد بسیار نافع است **حنطه** بکسر حاء مهمله و سکون نون و فتح طاء مهمله و با در آخر بعربی بر و قمح و بفارسی گندم و بهندی گیهون نامند بکاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و نون و بیان کرده که گویند شعیر آنرا العربی بوش و بر غل بفارسی بر غول گویند **ماهیت** آن از حبوب مشهور و معروفه ماکول است اجود آن تازه بالیده سفید مائل بزردی بعد از آن سفید آنست **طبیعت** آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و تازه خشک کهنه آن در دوم تر **افعال و خواص** آن بهترین اطعمه اصحا و کثیر الغذا و مسمن بدن و لیکن مسدد و مضر صاحبان سده عروق و احشا و خوردن خام تازه آن مولد کرم معده و مصلح آن سرکه کهنه و آبکامه و مضر زنان حامله و پخته آن نفاخ و دیرهضم و مولد ریاح و مصلح آن خوردن شیر و نبیذ و خوردن آن با آب احام تازه تا رس آن مورث قولنج ریحی و ضماد گندم مضوغ جهت تفتیح و امیل مفید برای آنکه سخن جلیست و گندم برشته بطی الهضم و نفاخ و بدستور مطبوخ آن آب لیکن چون بسیار باید متولد میگردد از آن غذای بسیار بیشتر از سایر انحای استعمال آن ضماد گندم سوخته آن با موم و روغن جهت جلای خشکی و بثور و گندم سمید که در آن اندک نخاله باشد که خمیر آن بر آمده و نان از آن ترتیب دهند کثیر الغذا و مسمن و بهترین نان فطیر و نانیکه آرد آنرا بسیار نرم سوده و در آن مطلق سبوس نباشد و شسته مانند نشاسته شده باشد تا بغیر مسدد و دیرهضم و مصلح آن فانیذ سجزی و انجیر و فواکه مطبوخه و خوردن حلاوت ملوی و فلافلی بعد از آن و آرد مطبوخ با شکر و بادام مانند حریره و اندک اندک لیسیدن جهت سرفه و نفث الدم و درد سینه و گرده و تسمین بدن و تقویت باه بغایت موثر و بدستور مصنوع از نشاسته آن مطبوخ با آب لعاب و روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد آرد گندم پخته با آب و روغن زیتون جهت تحلیل اورام حاره و با آب بیار جهت اورام بارده و تفتیح و میل با آب شیر جهت ربع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و ندوه جرب و طلای آن با سکنجبین جهت بثور سینه و با عصاره نخ جهت منع بخیه و تمول با حنا و تفتیح امعاد با شراب و با سرکه جهت سم هوام خصوصا آرد گندم سرخ و ذرور آن بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید و خصوصا که بر بالای آن پیه الجبیر بندند و گفته اند چون خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ چندساعت ببندند پس از آن کرده نزد سگ اندازند اگر سگ آنرا نخورد معلوم میشود که آن سگ گزیده دیوانه بوده است و نشاسته آنرا چون با بادام یا شیر طبخ نمایند جهت زیاده کردن شیر زنان نافع و روغن گندم جهت منع قوباخصوصا قوبای اطفال و قوبای تازه و سعفه و خراز کلف نافع

و دستور ساختن آن را او ان ... در قرابادین کبیر ذکر یافت **حنظل** بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح ظاء معجمه و سکون لام و آنرا العلقم نیز خواسته بسیار تلخ است و تمام حرارت ... سبب بشیریزی گوشت بگریانی خربزه و بلغتی ... جبل هندی ... کالی ... تا سند **ماهیت** آن ... بقدر ... کوچکی و نارنج متوسطی و در نهایت تلخی و زرد و زرد و ... صلب تر و ... و آن ... تر و بهتر ... آن ... و در ... سیاه بود و اندرون ... زرد ... سمیت ... باشد از سموم ... و در هند و بنگاله ... بسیار ... و ... و زرد رنگ و بیخ آن باریک قوت ... ادام ... پوست ... تا چهار سال باقی میماند و چون برآورند تا دو سال باید که عند الاحتیاج تخم آنرا ... اول مینمایند و اگر ... آورند فاسد میگردد **طبیعت** آن در چهارم گرم و در دوم ... خشک **افعال و خواص** آن ... مقطع و مسهل ... اخلاط بلغمیه ... آشامیدن آن جهت امراض ... صداع ... و ... و ... نسیان و منع نزلات ... چشم ... زیتون بجوشانند ... جهت تنقیح ... آن جهت ... و ... آسانی ... رفع زردی چشم و خوردن برگ خشک آن بقدر ... درم ... جهت ... و جذام و سایر امراض سوداویه ... بیخ آن ... جهت ... دندان ... دندان ... جهت ... و تقویت لثه ... و ... روغن ... جهت ... و ... گرم گوش ... جهت رفع ... سیاه کردن چشم ... امراض ... و ... آشامیدن آن ... سوداویه ... جهت ... جذام و داء الفیل و سایر امراض سوداویه ... کما العسل ... طبیخ نمایند و بیاشامند ... و ... بجوشانند ... و ... در ... آشامیدن ... جهت ... معده و ... آن ... جهت اخراج ... و ... جهت ... مفید ... بجوشانند ... روغن طبخ نمایند تا ... روغن بماند و چون ... گل حکمت بگیرد ... نمایند تا ... نحو که ... جهت دفع ... و ... طعام نافع ... و پوست دانه آنرا چون ... و بیاشامند ... خراج ... دندان نمایند ... آشامیدن آن ... و ... آن ... گفته اند ... بیخ آن جهت استسقا و داء الفیل و تحلیل ... و دفع سمیت گزیدن عقرب ... حکایت کنند که اعرابی ... مار گزیده ... ساعت ... یافت و گویند چون ... گل حکمت بگیرند ... روغن نمایند ... زمان ... بر کف دست ضماد نمایند ... بعون الله تعالی نفع میگردد مجرب است و ضماد برگ آن ... جهت قطع سیلان خون ... تحلیل اورام ... آب طبیخ آن ... جهت ... مفید ... بیخ آن ... جهت نزول آب ... و تخم آن مسهل ... و ... بیاشامند ... و ... مفید الرئیسه چون حنظل را سوراخ کرده ... روغن ... سوراخ ... حنظل ... گل حکمت ... بگذارند تا چند جوش ... خضاب نمودن ... سیاه کردن ... و گویند ... بریدن ... بسیار ...

در دو سه دفع زایل کرد و مقدار شربت تخم آن از نیم درهم تا یک درهم و گفته اند که زیاده از نیم درهم نباید استعمال نمود و نباید که استعمال نمایند آنرا اگر در سردی هوا و زمستان
و در گرما و محرور المزاج را استعمال آن جایز نیست جهت آنکه مکرب و موجب غش است و بسا است که عمل نمی کند و موجب امراض میگردد خصوصا صداع
و امراض معده و معقد و انفتاح افواه عروق و جریان خون صالح است از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و مرطوبین قوی المزاج غلیظ الطبع و ممتلین سیاه و اغذیه
غلیظه و شیر و جبن و امثال اینها کسیکه اراده استعمال آن دارد باید که تنهائی نخورد بلکه با مصلح آن که صمغ عربی و کتیرا و یا سقمونیا و بانشاسته و هر یک مفردا
و یا مرکبا و با ادویه مناسبه و دیگر نیز و صمغ عربی مضعف فعل آن و کتیرا معین عمل آنست و باید که بسیار نرم بسایند زیرا که جرم خشن آن مورث مغص و سحج و تقطیع معا
و اصلاح آن با امور مذکوره است بدل آن حب الخروع است و گویند بوزن آن خردل و چهار دانگ بوزن آن قثاء الحمار و گویند بوزن آن حرمل است **فصل الحاء
مع الواو حوصل** بفتح حاء مهمله و واو و لام و کسر صاد مهمله و سکون لام بهندی گگن بهیر و ببهیر بضم کاف و سکون یا نامند **ماهیت** آن از جمله طیور آبی
است مانند کرکی عظیم الجثه و منقار آن بلند و پهن و سر آن بطرف پائین گشته و از آن پشت خایه میسازند و پایهای آن مانند پای مرغابی و پرده دار و دو نوع میباشد سفید و سیاه
خاکستری رنگ و سیاه آن بدبوی و پوست آن مستعمل نیست و سفید آن خوشبو و از پوست آن پوستین میسازند **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و رطوبت آن زیاده از
حرارت **افعال و خواص آن** گوشت آن غلیظ دیر هضم مصلح آن مهر ختن آن با دارچینی و کرویا و ادویه حاره تناول نمودن و پوشیدن پوستین آن موافق محرورین
و جوانان و صفراوی مزاج را مضر و فربه کردن پیه خام آن جهت مغص و قولنج مفید و روغن آن محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت وجاع مفاصل و درد های بارد
نافع **حور** بضم حاء مهمله و سکون واو و راء مهمله و نیز برای معجمه نیز آمده است و آنرا کروفس و بفارسی توز نامند **ماهیت** آن از جمله اشجار قریب بدرخت خرما است
برگ آن مانند برگ بید و از آن باریکتر و دراز تر و پوست آن زرد و گل آن خوشبو و دانه آن مانند گندم و بلغت اندلس آنرا اسرد نامند و تبلی و رومی میباشد
و جنت رومی آن بلغار و از روس و صمغ رومی آنرا گویند کهرباست از ارد و روس آورند و بدین نحو ترتیب میدهند که پوست آنرا برهم چیده و در زیر آن
ظرفی میگذارند و در آنها آتش افروزند تا پوست و چوبها سوخته و جنت آن در آن ظرف چکیده مجتمع گردد و درخت رومی آن بزرگتر و برگ آن بزرگتر از
تبلی و تبلی آن بی صمغ و در ملیبار نشاسته می کرد در حوالی آن و در آن منزله رو دیدیم **طبیعت** وی آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص**
آن ای شاییدن و صمغ آن با سرکه جهت خفقان و صرع و تقطیر البول و بستور ضماد آن بدون سرکه جهت خفقان و منع سیلان رطوبات معده و امعاء و عرق النساء و منع
حمل و تنقیه سده نافع و گل آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا و برگ آن با سرکه جهت نقرس و قرحه آن با سرکه بعد طهر معین حمل و گفته اند طبیخ چوب آن مصفی قروح
و اکله و روغن آن مذکور شد قوی التاثیر و خوشبو و در افعال قریب بدهن بلسان است و نظیر آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** العین الکحل
ثمر تازه آن با عسل جهت غشاوه الاذن و قطور آب برگ تازه آن جهت درد گوش و اشاییدن یک مثقال از پوست آن جهت عرق النساء و تقطیر البول نافع
و قاطع حمل زنان است و خشوکها مانند کی حب الکلی و عسل برگ آن نیز بستور و در اثر دارد و چون بعد طهر بیاشامند بدل آن مرزنجوش ثلث وزن آن
مقدار شربت آن نیم درهم تا یک درهم است **فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیه حیه** بفتح حاء مهمله و فتح یا مشدده و گویند وجه تسمیه آن
بحیه آن است که طویل العمر میباشد و نیز گویند جهت آنست که بعد مردن بدن آن مدتی میماند بیشتر از ابدان حیوانات دیگر و آنرا بفارسی مار و بهندی
سانپ نامند **ماهیت** آن اقسام میباشد و بدترین آنها سیاه و دور از آب و کفچه دار یعنی آنکه در وقت غضب سر آن بلند و مانند کفچه میشود و در ملک هند
و بنگاله بسیار بهم میرسد و مار موی که نیز که سر آن مانند موی سیاه و تن آن خاکی رنگ میباشد و اکثر تن خود را در خاک پنهان میکند و سر بیرون چون کسی
بغفلت بخیال موی دست بسوی آن برد او را میگزد و همچنین اقسام ردیه دیگر نیز میباشد و در افعی نیز ذکر یافت و نر و ماده میباشد و نر آنرا دو دندان و ماده
آنرا چهار دندان و بعضی شناخته اند میگویند که میباشد و برای شناخت آن نیز خواص و منافع منسوب **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تجفیف
افعال و خواص آن العین الکحال پیه آن مانع نزول آب در چشم الاذن و قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش الفم و مضمضه شاییدن آن با سرکه جهت درد
دندان العین چون مار سیاه خانگی را زنده در کوزه نو کرده و در تون حمام گذارند تا بسوزد پس بر آورده با عسل سرشته اکتحال نمایند بغایت مقوی باصره بخنازیر

و التهاب آن مجرب است و خوردن آن با سفوف حب الزيتون مقل مطحون و با سكر جهت قطع بواسير و شياف آن با سفوف آن بجهت بواسير مجرب است و پوست سوخته آن با بيخ آن با مجموع نشاسته آن بجهت بواسير و زخم گوزنی باشد جهت جوانب گوش آن و نزول حامل بسيار مؤثر جهت اذهاب تاليل و جمع و دبيلات و به پراکنده و بجوشانند تا مهرا شود و تمرين آن جهت ازالة الجذام تاليل سريع الاثر العمل نافع دندان و در حال بزودی آید بجوشانيدن آن جهت ترطيب و تعليق شاخ آن بر جانب جبهه ابرچه آن جهت نگهداشت رحم و کسی که مسند وجبه بسيار است که باشد بر دستان آن جهت زاد و نحو آن سعفه حبه دو جهت نرم جدا نگرش آن بر نزد بسيار دفع تا است بيرون از آن مجرب است ... مقرر جنين کف گويند جنين شکم را در آن سرمه دبايد بدستمال قند و دستمالی آن را در آب و زنند و بجای آن نگاه دارند در خشک با سفوف حرکت کند و بالی باشد برکنند و محل شير باو دوزند و دو آتش نگذارند تا هم بر تو شاه سفوف را بر آن و دو برين جاي دانند و بعد از آن بر گشايند و زکش باید بالکل زايل ميگرداند مجرب است و دوای کسی که او را مارگزيده و يا گوشت پاره دو بستان خورده باشد بمنزلة افعی گزيده و هم ديدن آن از او خورده است و در انفی ذکر يافت جنين بکسر جيم و سکون يای مثناه تحتانيه و بمعنی مهمله بفارسی چنگال نامند ماهيت آن نباتی است که از دهن آن گرم ميباشد **افعال و خواص** آن کثير الغذا و سمن و غليظ و دير هضم و سيد و مصلح آن ابا کرد و عسل است باشيم در

بيان ادويه که حرف اول آنها خاء معجمه است فصل الخاء مع الالف خاماسوفی

بفتح خاء معجمه و الف و فتح ميم و الف و ضم سين مهمله و سکون واو و کسر فا و الف يونانی است و خاما بمعنی زمين و سوفی بمعنی اخير است يعنی بالخير زمينی **ماهيت** آن نباتی است بی ساق و ورقها و شاخهای آن بقدر چهار انگشت منبسط بر روی زمين و برگ آن در زير شاخ آن است شبيه برگ عدس و در زير برگ قرص مستدير و بيخ آن باريک و در ابا رويد و ميرسد منبت آن سنگستانها و مواضع خشک و مصر و مثامين آن بسيار **طبيعت** آن گرم و خشک در اول سوم **افعال و خواص** آن نافع جهت درد چشم در ريق العين اکتحال آن با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و ظلمت البصر و ابتدای نزول الماء و البواسير خوردن قدری و قليل آن با آب سقط دانز با بار العفار ... مطبوخ آن طمث العين و مستو ليس آن و ليکن با خطر التاليل و اسم و الادرام و جبر با ضماد و شاخ و برستو طلای شير آن بر تاليل منکوکيه دستاويز نامند و ساير انواع تاليل و خيلان و گزيدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار تر سياه جهت شير آن و برستو طبيخ آن و چون اغصان آن را بکوبند و بر اورام بلغميه و تاليل بند بنهند باشد مفيد سند تحليل و درد الرحم حمول سازند آن با شراب جهت تسکين وجع رحم نافع مضر سينه و مصلح آن کثير استعداد شربت آن تا يک مثقال است **خانق الذيب** قاتل الذيب نيز نامند **ماهيت** آن گياهی است برگ آن شبيه برگ لبلاب تيره و تر و کوچکتر از آن و تشريقات آن از بن او و از شاخ آن شاخها باريک و دراز **طبيعت** آن گرم در سوم و خشک **افعال و خواص** آن با نجاسيه کشنده گرگ است و چون بکوبند و بر گوشت خام بپاشند گرگ بخورد و بميرد و خناق کنند و پلنگ را لهذا اين خانق الذيب نامند و ساير افعال آن خانق النمر است که مذکور ميشود و بعضی گويند که آن را اقونيطن نامند و صاحب اختيارات گفته که صنعت حفظ سبادات **خانق الکلب** نيز و قاتل الکلب نامند و بهندی کناری گويند **ماهيت** آن گويند از آن است که بفارسی گيو نامند و مذکور شد و يوسف بغدادی مولف ما لا يسع عنوان آن دانسته **ماهيت** آن را گفته گياهی است شاخهای آن باريک و ... برگ آن شبيه برگ لبلاب و ... اطراف آن تند و بسيار بدبو و با طوف سند و رنگ گل آن در غلاف شبيه باقلی و بطول يک انگشت و درون آن دانه کوچک سياه و صلب **طبيعت** آن چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن از سموم قتاله و کشنده سگ است در ساعت بخناق لهذا بهمين نام کشته و کشنده ساير سباع و حيوانات دم دار و انسان نيز و الاورام و ضماد آن جهت تحليل اورام بارده و نفخ بالغ النفع و بزودی موثر و علاج کسيکه آن را خورده باشد تبريد و ترطيب و تقويت اگر طبيعت متحمل آن باشد و تقويت قلب بمفرحات بارده **خانق النمر** بفتح نون و کسر ميم و سکون راء مهمله و قاتل النمر نامند و يونانی اقونيطن در **ماهيت** آن اختلاف بسيار است بعضی مازريون سياه و بعضی اقيل و امين الدوله گل ميرحرانی دانسته و مولف ما لا يسع و صاحب تذکره گويند که آن گياهی است مازريون ساق آن بقدر شبری و برگ آن شبيه برگ سقارد از آن کوچکتر با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زياده نمی شود و بيخ آن شبيه بدم عقرب و براق درخشنده مانند شيشه **طبيعت** آن در چهارم سرد و خشک **افعال و خواص** آن از سموم قتاله و در سباع سيما التاير مخصوص ... گرگ لهذا از خانق النمر نامند الخواص چون عقرب نزديک آن ... عقرب ... ديگر ... و دو ... راجع ... و ...

مستقطر آنرا بو بسرسه ننماید هم آن کشند بدرد خناق و تشنج و لبسته شدن زبان و سیاهی رنگ بدن علاج و تریاق آن کما قیطوس یا شراب سمنو یا اسد یا افسنتین و یا فراسیون یا جرجیر یا قیسوم و یا آشامیدن ما الرماد با شراب است و قی کردن فرمودن

فصل الخامع الباء الموحده خبازی

بضم اول و فتح باء موحده مشدده و الف و کسر زای معجمه و یا بفارسی نان کلاغ و برگ خیرو و بترکی اسم کماجی و در مازندران گیاه آنرا انجیلک و بشیرازی خطمی کوچک نامند **ماهیت** آن مولانا نفیس گفته که سه نوع میباشد یکی بستانی و آن مخصوص باسم ملوخیه و ملوکیه است و دیگر بری و آن دو نوع است یکی عظیم و آن مخصوص باسم خطمی است دوم صغیر و آن مخصوص باسم خبازیست بفارسی خیرو نامند و از مطلق آن مراد نوع صغیر بری است که برگ آن مستدیر و تیره و اندک خشن خصوص پشت برگ آن و گل آن کوچک و سرخ مائل به بنفشی و تخم آن مدور اندک پهن و در وسط آن تقعیری و رنگ تخم بعضی انواع سفید و بعضی مائل بسیاهی و نبات آن کوچکتر از خطمی و لعاب پوست بیخ و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در تری و تازگی اندک لعابی دارد و چون خشک و کهنه شود بالکل برطرف میگردد و منبت آن زمینهای نمناک و در خریف و بعضی بلاد در اول بهار میروید و خود رو و هر دو میباشد و خریف تا بهار و بعضی تا تابستان میماند و یکنوع دیگر نیز دیده شده که برگهای آن زبر و نرم و گل آن کوچک که در بهار میروید و تا تابستان میماند و نبات این بسیار بلند نمیشود بلکه بعضی اندک بر زمین مفروش میباشد و برگ گل اینها همه سوای بلند و سرخ مائل به بنفشی و کرنائی شکل بعضی بزرگ و بعضی کوچک و گل خطمی بزرگ مدور و بعضی سرخ و بعضی سفید و زرد میباشد چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن در اول سرد و تر و گویند در دوم و بعضی معتدل در برودت و حرارت و بعضی مائل بحرارت دانسته اند **افعال و خواص** آن با بورقیت و قوت متضاده و معتدل الهضم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سده کبد و بود زیاده کننده شیر العین و ضماد برگ آن که در دهن جمع نموده باشند یا نمک جهت تنقیه قروح چشم و نی تلخ جهت القیام آن خیر الکسر و الاورام و السموم و حرق النار ضماد سائیده آن جهت شکستگی اعضا و تحلیل اورام حاره و گزیدن زنبور و گمس عسل و با زیت یا روغن گل جهت سوختگی آتش و با زرنیخ و گزیدگی عقرب و ضماد خشک آن با بول جهت قروح سر و رفع تمام الصدر و المعده و الکبد و آلات البول و السموم آشامیدن نیم رطل طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحة الصوت و رفع خشونت حلق که حادث از حرارت و یبوست باشد و درد سر و دیرقان و جرب و قرحه امعا و زحیر و قرحه و مثانه و حرقت البول و تفتیح سدد و ضماد طبیخ بیخ و برگ آن جهت ادویه قتاله و رتیلا و درد گرده نافع الرحم و جلوس در طبیخ برگ آن جهت صلابت رحم و تحلیل اورام مقعده و چون برگ تازه آنرا سائیده و با کره تازه گاوی بریان بالنضج کرده و اندکی دو برگ آن نوشته کوچک نازک تازه آنرا بجنس تر بخورند بهترین استعمال آن ماکول طبیخ آن با لحوم طیور است و مرخی معده ضعیفه و مسقر افزچه باشد و در طبیعت مصلح آن محرورین ترشها و مبردین فلافلی و معجون مقدار شربت از آب آن تا پنجاه درم تخم آن سرد و تر و کثیر اللعاب و مرلق و مغری و ملین البطن و جهت سرفه گرم و خشک و گرفتگی آواز و رفع تزله و تقویت امعا و وجع و قرحه گرده و مثانه و دفع لذع ادویه حاره و حاد و دفع گزیدن زنبور و رتیلا و با تخم خندقوقای بری باسویه جهت درد مثانه و حقنه آن جهت رفع سوزش امعا و رحم و مقعده با عسل جهت و در تحلیل الاورام الاوجاع ضماد آن مثانی و با با چو مقشر جهت اورام حاره و اوجاع و اورام صلبه حاره و ضماد تخم و برگ آن جهت گزیدگی زنبور نافع مضر معده ضعیف مصلح آن رب فواکه مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن تخم خطمی و گل آن جهت قرحه گرده و مثانه شربا و ضمادا و شاخهای آن جهت جمع کرده و مثانه نافع **و خبازی بستانی** ابرگ آن از گل زند و کوچکتر از گل خیار و در پنبه زارها بسیار میروید و به بلندی گیاه پنبه میشود و تخم آن سیاه و در از شبیه بشونیز و بسیار تلخ و خلاف آن شبیه بکرم و مائل بسبزی **طبیعت** آن در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سینه و رافع خشونت آن و مصفی صوت و جهت ملطف و جهت تبهای حاره نافع مضر معده بارده و مصلح آن ادویه حاره و تخم آن مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت عرق النسا و آب آن با شکر جهت فتح خلاط محترقه و ضماد جهت تحلیل اورام و تسکین و گزیدن عقرب نافع مقدار شربت آن تا دو درم است **خجم** بضم اول و سکون با موحده و فتح جیم بفارسی نان ترکی جرک و بهندی ... و با انگریزی ... نامند **ماهیت** آن از اکثر حبوب تیب مید هندی بنحوی که هر یک از حبوب که ... باشند با آن ... گرده پخته تناول نمایند و بهترین نان گندم ... تازه معمول است که سائیده ... القدیم ... اعتدال کرده و ... مستعمل طبخ اعتدال نموده باشند و شیر و روغن که ترتیب میدهند آنرا شیرال مینامند و بهترین همه اقسام است

و انواع این بسیار است و اگر شیرین خواسته باشند با شیر و شکر و شلیته نیز ترتیب میدهند و بران نزده تخم نرمه میمالند برای رونق آن و ابا زیر باشند که بجهت مشهور است رازیانه و نانخواه و زیره بران میباشد و یا در خمیر آن داخل مینمایند و لیکن شیرابی آن دیر هضم و غلیظ است اما مقوی گرده طبیعت آن راجع بطبیعت حبوب مصنوعه از آنست **افعال و خواص** نان گرم سخن و مجفف رطوبات معده و خاییدن آن جهت رفع کندی دندان و نان تازه آن سریع الانحدار و نان مقوی نان خشک آن دیر هضم و مجفف و اقسام آن موجب تشنگی با ابازیر مذکوره و طبیعت بیا هاند و مشهی و دیر هضم و مفتح و مجفف و محلل ریاح با خشخاش منوم و قابض و نان قلیه آنچه آرد آنرا نرم بپخته و سبوس آن را تمام گرفته باشند دیر هضم و مسدد و نفاخ خصوصا که با شیر یا روغن و شیرینی خمیر نموده باشند و اکثر امزجه را بکل بخلاف نان دوان که سریع الهضم تر از نان برنج و سرد و قلیل الغذا و جهت اسهال تب های حاره که بی ضعف معده باشد نافع و نفاخ و در مبرودین مورث قولنج مصلح آن عسل و مری گوشت و شکر است و نان برنج سرد و بسیار خشک و عطش و مسدد و مقوی دل و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و دموی نیکو کردن نان خشخاش و ترو نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب داده باشند بدون روغن سریع الهضم و بهترین اقسام نانهاست و بعضی امزجه و نان آنچه و باقلی و بلوط و ارزن بطی الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض با ترشی بغایت مضر مصلح آن روغن و شیرینیها است

خبز الحواری بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر رای مهمله و سکون یا نسبت **ماهیت** آن نانی است که در گرفتن سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم آن سفید بالیده باشد که نان آن سفید گردد و بهترین اقسام نانهاست و حواری یعنی سفید است و در روم و فرنگ نان را خوب سفید و مرطب مینمایند بهتر جاهای دیگر **خبز الخشکار** بضم خاء و سکون شین معجمتین و فتح کاف و الف و را مهمله **ماهیت** آن نانیست که گندم آنرا ناشسته و سبوس نا گرفته ترتیب میدهند **افعال و خواص** آن سریع الانحدار و غیر مسدد و در بعضی امزجه ملین طبع و مولد خون سوداوی و ضعف بدن و مورث بو سیر جرب مصلح آن شیرینی است و روغن و شیر تازه و دوشیده **خبز السمید** بفتح سین و کسر میم و سکون یا مثناة تحتانیه و دال مهمله که مشهور بنان میده است نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیر الغذا و مورث سده جگر و سنگ گرده مصلح آن انیسون و رازیانه و شکر و سکنجبین بزوری است **خبز الطابق** بفتح طاء مهمله و الف و فتح با موحده و سکون قاف نانی است که خمیر آن فطیر باشد و تنک ساخته بر روی طابق آهنی که معرب تابه فارسی است که بفارسی ساج نیز نامند پخته باشند قابض دیر الانحدار و موافق اسهال و بوسیری است و این را نان ساجی نیز نامند **خبز الطابون** بفتح طاء مهمله و الف و ضم با موحده و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند و با روغن ترتیب بدهند و عمیق باشد و مشهور بکماج است کثیر الغذا و مولد خلط متین و دیر هضم و مضر محرورین **خبز القرصی** بضم قاف و سکون رای مهمله و کسر صاد و سکون یا نانی است که در قرص بپزند و اقسام میباشد از آن جمله کماج است و دیگر بکمات و دیگر نان سنگک این جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه و موافق قرص آنست که مکانی مجوف که از سنگ و گچ و یا از خشت پخته اندک وسیع میسازند و بر ان دو دکش مانند تنور حمام قرار میدهند و در وی سنگریزه بسیار الصق است چهار انگشت و زیاده میریزند از فرش میکنند و در یک کنار آن آتش می افروزند و آنرا بند میکنند تا خوب گرم میشود و در آن زیر ابل گرد و خمیر کماج را با آب بخوبی خیسانیده خمیر مینماید تا بجوش آمده و با اندک شیرینی و روغن خمیر میکنند و میگذارند تا بر آید پس در کماج و آنها کرده سرآنها را بسته بالای ریگهای گرم میگذارند تا پخته و برشته گردد و بکمات را نیز با بخوبی خیسانیده خمیر مینماید و بهر شکل که میخواهند میسازند و در ظرفی چیده و یا بر روی ریگهای گرم میگذارند تا پخته گردد و بیرون آورند و اگر خشک و برشته خواهند بمقدار دست یا لوزی یا خیزران بریده در ظرف چیده بر روی ریگهای گرم میگذارند تا رطوبت آنها خشک شده و برشته گردد و خمیر آن بر آمده باشد و دیر هضم میباشد و نان سنگک آنست که خمیر آن اندک رقیق و فطیر میباشد آنرا پهن نموده بزرگ یا کوچک اندک نازک باشد و بر ان ریگهای گرم میگذارند تا بپزد و مطلوب کوره و خمیر ان میباشد تا پخته و برشته گردد و پس می آورند و گرم گرم آن بسیار لذیذ و روغنی این لذیذ میباشد و میپزند نان سنگک باید که بسیار رقیق باشد و در شهرهای ایران خصوصا کرمان خوب میپزند و در کرمان بسیار بزرگ تا سه ذرع طول و عرض یک ذرع دست و کمتر میسازند **خبیث** بفتح خاء و باء یک نقطه و مثلثه جرم سیاه است که در وقت گداختن از آنها جدا شود **طبیعت مجموع** آن خشک است در حرارت و برودت مختلف **خبث الحدید** بفتح خاء و سکون

ودال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله آن الفارسی نفوش و ریم آهن و بشیرازی سه به هندی لوہ کا گو یعنی فضله آهن و مدبر آن را کیت با کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه نامند و هندی نامند **ماهیت** آن چرکی است که در وقت گداختن از آهن جدا میشود و بهترین خبث است و مثل بدیر سوال آنست یعنی سائیده و بسرکه خیسانیده و خشک نموده شسته آن و هرچند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و گوش و بسرکه باید کرد باشد **طبیعت** آن سردی در دوم گرم و در سیوم خشک **افعال و خواص** آن بغایت مجفف مقوی معده و قلب و بلغ و مانع نزف الدم و ادرار حیض مانع حامله شدن جهت بواسیر و طحال رطب و دفع رطوبات باطنی و قرحه امعاء و مثانه و سحج امعاء و مقعده و سلسل البول و تحلیل ورام مجرب العین اکتحال آن جهت خشونت پلک چشم و الاذن و تقطیر آن جهت پاک کردن چرک گوش و صداع و بسل جهت تصفیه صوت آن بیاه بار زده و با تخم مرغ بقدر یکدانگ جهت تحریک باه و مرطوبین و باه و تسمین با سکنجبین جهت ادویه و قتاله البوسیر و با شراب که جهت قطع خون بلغ اسیر الرحم فرزجه آن با پشم پارچه جهت نزف الدم رحم الاورام و ضماد آن جهت تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان و صداع و الزنبه و چون آن را به الست بار بآب و عسل بسایند و خشک کنند پس روغن زیتون بقدر آنکه سه انگشت بالای آن بماند بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با حوت بابلی و عسل لعوق سازند و بر روز دو انگشت از آن تناول نمایند جهت تصفیه صوت و نیکوئی رنگ و ضماد و ... چون با روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون سازند و هر روز مقدار قلیلی بقدر حاجت از آن تناول نمایند ... مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن تا دو دانگ و زیاده از آن مجوز نیست و از خوردن آن عارض میگردد حالتی که از خوردن ... آن بهم میرسد و علاج آن نیز همانست طریق تدبیر آن و مرکبات مصنوعه از آن در قرابادین مرقوم است **خبث الذهب** بفتح ذال معجمه و سکون با موحده و ثقل طلا است **طبیعت** آن لطیف تر از همه **افعال و خواص** آن قوی تر از خبث الفضه و نایب مناب ان کلمیا و ... ضماد آن با آب جهت رفع بدبوی زیر بغل و کنج ران مجرب **خبث الرصاص** بفتح را و صاد مهملتین و الف و صاد مهمله ثقل قلعی است **طبیعت** آن بغایت سرد و خشک و قابض **افعال و خواص** آن معمول اکثر التیام جراحت چشم و تقویت باصره و منع تحلب مواد بچشم و مو شروب آن سم است بدل آن اسفیداج رصاص است **خبث الفضه** بکسر فا و فتح ضاد معجمه مشدده و ها ثقل نقره است بهترین آن سبز رنگ است **طبیعت** آن سرد و خشک و بغایت قابض با قوت جاذبه و مجففه **افعال و خواص** آن طلاء آن جهت قرحه چشم و سعفه و جرب و بواسیر و نواسیر و التیام جراحت و بدستور و مراهم جهت ستم بهترین خیر از ... **خبث النحاس** بضم نون و فتح حاء مهمله و الف و سین مهمله ثقل مس است و در قوت قریب بخبث الحدید و از آن ضعیف تر و ملطف و جالی و در ادویه چشم و مرهمها مستعمل و خوردن آن سم قاتل است **خشیه** بضم خاء معجمه و فتح با موحده مشدده و بالشیرازی سفرنک با اصفهانی خاکسی به تبریزی ... و در بعضی شهرها و در مازندران گیا و ترکی اشلم بی نامند و در هند مشهور بخوب کلان است **ماهیت** آن تخمی است ریزه و اندک طولانی و دو نوع میباشد یکی زیره و رنگ آن مایل بسرخی و طعم آن اندک مایل بتلخی و دوم از آن بزرگتر و رنگ آن سرخ مایل بزردی و هر دو خودروی در صحراها و باغها و دامن کوهها بسیار میشود در ایام بهار و گیاه نوع صغیر آن یک و نیم ذرع نهایت دو ذرع و برگ آن طولانی شبیه برگ جیری و تند طعم و شاخهای آن باریک و متفرق و تخم آن در غلافی باریک و برق بر اطراف شاخها رسته و گیاه کبیر آن تا یک ذرع و شاخهای آن متفرق و غلیظ تر و برگ آن بزرگتر و عریض تر و تند تر و غلاف تخم آن نیز بزرگتر و طعم تخم آن نیز تند تر از اول و محتمل که **طبیعت** نوع صغیر آن در اول دوم گرم و در اول تر و کبیر آن در آخر دوم گرم با **افعال و خواص** آن مشهی و مقوی معده و باصره و جهت گرفتگی آواز و نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل مواد دماغ و جگر و ضعف ... و برودت احشا و یکدرهم و نیم آن جهت نفث اخلاط سینه و در باشیر سمن و نیکو کننده رنگ رخسار و مرکبا خصوصا با دو وزن آن شکر که در دو روز بخورند و بدستور چون ده روز هر روز دو مثقال آن را با چهار مثقال شکر سفید کف نمایند و صاحبان سوداوی مزاج را نیز نافع و سه درهم آن جهت رفع سمیت ادویه سمیه خصوصا که سنگشتی نموده با گلاب و یا آب خالص آن عدار بجوشانند که شگفته گردد و نیم گرم بپاشامند و چون بیشود بار بدستور بیاشامند تا قی بند گردد و جهت ... صفراوی با آب برگ کاسنی تازه مکرر بتجربه آمده و ضماد آن جهت قرحه چشم و ورم بناگوش و پستان و انثیین و نقرس و ورم صلب سرطان و مشوی آن در خمیر جهت سرفه مزمن و جهت شش و جگر و فرزجه آن جهت اعانت بر حمل و قروح رحم نافع و مصدع مصلح آن کثیر المقدار

شربتش از کبیر آن تا دو مثقال و از صغیر آن تا سه مثقال بدل آن در اطریاء و سمن مانند آن نوعی دیگر است که بزرگ تخم مانند کسانیکه خیلی بزرگ تخم درست اند شباهت بسیار به ایشان را واقع شده و بحیل نیست که غیر آنست **خیصص** لیس چین بخاری سیاه باشد و باسبز و سیاه گونه گویند که بسیار اغذا و در تخم و مولد غلط غلیظ با داحیص جو لنجان وادویه باهیه مقوی باه است **فصل الخاء مع الشین المعجمه خشا** بنای مثلثه بیرگ یاست از مطلق آن مراد گرم گیاه است و اخشا بعربی گوشت خوک نیز نیز گویند سیومه و ضم شای مثلثه و واو و بتا و دو فتح که فربان است حصعت خاتون کی بلغت اهل خطا بمعنی بزرگ آمده است مانند لفظ خان هر دو مراد است هم از ماهیت آن گفته اند نام مرغی است که بفارسی حرخ نامند و بقدر کرکس بزرگ و از ان بزرگتر و طعمه آن اکثر اوقات استخوان میگویند که قیل است و در بلاد چین و زنج و ترک بسیار میشود و استخوان پیشانی آن جهت ملوک قدح میسازند و از خاصیت آن است که چون حرارت ای آن طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است ساق استخوان بدل آن ابن امین الدوله گفته که شاخ آهو شکر است و ابن اشرای آن بیان کرده و گویند جهت اسهال نیز بغایت نافع است و صاحب تحفه نوشته که مولف تذکره گوید که در سر اندیب یافته میشود و خوردن پیشانی آن بقدر دو درهم جهت حکه و جرب سیاه و جگر نافع و بخور استخوان آن باعث افاقه مصروع و زایل آن جهت قلع آثار و سنگ مثانه آن جهت نواسیر خنازیر مفید و صاحب حیوة الحیوان نوشته که ارسطاطالیس گفته در لغوت که آن طایری است عظیم الجثه و در بلاد چین و بابل و ترک بسیار میشود که تعداد آن دیده گرا استخوان مرده انگور گوشت کامل تجدید اشید و بعضه استخوان خالی مانده از خاصیت آن حیوان آنست که چون بوی سم بشنود حذر کند و بگریزد و عرق کند و حرارت بر طرف شود و دیگران گفته اند جائیکه به هم میرسد در زمستان و تابستان در راه آن سموم بسیار است و چون بوی سم را بشنود حذر کند و بمیرد و پس استخوان آن را اکثر مردان ان از ظروف و قبضه کارد و خنجر و غیره را سازند و چون بدان استخوان که سم رساند از آن عرق ترشح نماید و طعام مسموم را بنزد آن گذارند و یا بر آن نهند عرق کند و بدان علامت معلوم گردد که مسموم است و مغز استخوان آن طایر سم کل حیوانات است و مار از استخوان آن بگریزد و نزدیک آن نرود و مرغ بسیار ابو ریحان گفته که یکی از رسولان ملوک چنین گفت که استخوان پیشانی حیوانی است که در بیابانات شبیه بگاو است و بسبب غلظت میان بدان است که چون نزدیک سم برند جرم آن عرق کند ابراهیم سندی چنین حکایت کند که یکی از ثقات که باطراف بلاد چین گشته بود چنان گفت که با طائفه در سفر چین رفیق بودم تا روزی اندر نیم روز در وقت استوای آفتاب جرم خورشید از چشم با غایت شده عالم تاریک گشت و یکدیگر را نمی دیدیم چون اهل چین آن حال را مشاهده کردند بسجده افتادند و سر از سجده برنداشتند تا آفتاب پدید شد و جهان روشن گشت چون سر از سجده برداشتند از ایشان سوال کردم که سبب تاریکی این عالم تا گاه و سجده نمودن شما چه بود گفتند بجهت برروی آفتاب پیدا آمدن عظمت خدای ایشان است و آن سجده خدا و نذر خود را کردیم چون معتقد ایشان معلوم شد که از صفت آن سوال کردم چنان تقریر کردند که او مرغیست بغایت بزرگ با هیبت و مسکن آن بیابانها میان چین و بلاد زنج است و در آن بیابان ها فیلان وحشی میباشند که هیچ طریق اهل نمیشوند و طعام المرغ الفیلان میباشند و آن حیوان اختوگویند بطریق تعظیم چنانچه خاقان و خان چنان است که گویی خاتون جیل ختون بوده است در لغت ایشان که در لغت پارسی متداول شده است مولف گوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد و آنچه دیده و شنیده شد که ابدا چینی استخوانی شبیه بکله مرغی که آن را رنگ سفید و سرخ و حنائی رنگ است و از آن زه گیر میسازند و میگویند برای دفع سموم نافع است **فصل الخاء مع الراء المهمله خراطین** بفتح خا و راء و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون امعاء الارض و حمر الارض نیز و بهندی کیچوا و کیلکوا نامند ماهیت آن کرمیست سرخ طولانی است که در زمین نمناک خصوصا مانند با غچها و سرگین ها و در گرما که بارش شود در اوایل برسات نیز بهم میرسد **طبیعت** آن در اول گرم و تر و بعضی گویند **افعال و خواص** آن بی الات البول آشامیدن سه درهم سائیده آن با دوشاب انگوری جهت در ادرار بول و آب گوشت جهت قوت باه و بسیار مجرب الحلق و تصعید و الات مالقدا و غیره با دوشانیده آن سرد و غن کنجد جهت خناق و سرفه کهنه بغایت آزموده و مسحوق آن با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق امعا و التیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر ولادت و رفع سنگ گرده و مثانه و با شراب مغیر رنگ بیخ قاقلی در همان ساعت لاذق قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهت تسکین درد گوش در تابیت در گوش خاصه نیز مسکن وجع آن و چون آن را با نمک پاشند و آبیکه از آن بهم رسد در گوش بچکانند جهت تسکین درد گوش نافع الحلق و غیره و خناق آن جهت ورم حلق و لهاة و منع نزلات و طلاء تازه آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب بشرط آنکه تا سه شبانروز

بندند و گشاینده و بستن جهت جراحت اعضای عصبانی موثر و با غبار آسیا جهت استحکام مفصلیکه از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین ورم حاره و با روغن دانه زرد آلو جهت بواسیر و مطبوخ آن با زیت و طلای آن با زفت برگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب بغایت موثر و طبوخ آن با قضیب جماع بنده اکلا و ضمادا در این باب مجرب دانسته اند و چون با حیل و نبات و روان طبخ نمایند طلای آن جهت بواسیر و نزف الدم و شقاق معده سعید یل و درجهاندار موسمی که خراطین نباشند و خواهند بهم رسانند باید که برگ جیل کوهی بهم سایند که در هند بنگاله کثیر الوجود است قدری از آن بزرگ کرده خاک آب بران ریزند و بروی نگون بیاید از خراطین مسمی لعل و آورند و اگر بر بی شبیه با این جدید همین ست اکر سرخ رنگ بدین قسم که خراطین بسیار را جمع مینمایند و میتوانند با خاکستر گردد و خاکستر آنرا جمع نموده میشوند در میان آن اثنها گر بری آید یکجا کرده میگذارند و دو دانگ آن با آب تیاق هم بیش ولیدن و چون طعام سموم اندازند و جوش دهند قوت سموم آنرا میشکنند و کم میماند و بجای بستن آن در دهان نیز جهت سم مار و اکثر سموم نافع است **خرامقان** بفتح خا و را و دهملا و الف و قاف و الف و نون **ماهیت** آن گیاهی است در شکل و بو مانند سنبل الطیب و رنگ آن سبز و طعم آن مایل بشیرینی **طبیعت** آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و مجفف و در افعال مانند سنبل الطیب و لهذا بدل آن ضعیف است **خربق** بفتح خا و سکون را مهمله و فتح با موحده و سکون قاف **ماهیت** آن دو نوع میباشد ... ماهیت آن بیخ گیاهی است برگ آن شبیه برگ ... و ساق آن بقدر چهار انگشت مضموم و مجوف و چون خشک شود ... پوست آن مشتمل بر ... شبیه بسیار و ... سفید مایل بسبزی و تلخ و از شکستن آن غباری ظاهر میشود و در جوف آن ... میباشد و منبت آن مواضع جبلیه و بهترین آن ... معتدل الانبساط سفید است که بآسانی منفتت گردد و حکیم ... از اراضی مرتفعه خشک باشد و چون ... اندک بگیرد پس گرندگی آن بیشتر ظاهر گردد و آنچه ... و اطراف آن نیز شبیه باذخر و چون بشکنند از آن گردی بر آید و کم گوشت باشد ردی و غیر مستعمل زیرا که خناق آورد **طبیعت** آن در وسط سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و محلل و مفتح سدد و منقی معده و دماغ و دسرسام و صرع بلغمی ... و سایر امراض بارده دماغیه و مفاصل و تفتیت حصاة و در احتباس و قتل جنین و اخراج آن نافع العدات و سعوط آن مهیج عطاس و اکتحال آن در شیافات جهت جلای غشاوه و حدت البصر و غیره و طلای آن با سرکه جهت قلع دندان متآکل و قوبا و جرب و برص و بهق بتنهائی و با سایر ... و فرزجه آن حیض و قاتل جنین و چون با سویق و عسل سرشته و بموش بخورانند بمیرد و سم گلاب و خنازیر باشد و چون با گوشت طبخ دهند گوشت را مهره سازد و چون اراده استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند بجوشیدن آن در جوف خمیر و یا مخلوط بخشو و روغن بادام و یا مخلوط با اندک حلیب و کثیرا نمایند و بهتر آنست که ناشتا بخورند بلکه بعد از اندک طعامی زیاده از مقدار شربت آن که از نیم مثقال است تا یک مثقال است نباشد زیرا که زیاده آن کشنده است و قی و خناق و تشنج و کشنده و مسکر و خنزیر است مداوای کسیکه زیاده از مقدار شربت آن خورده و اعراض مذکوره طاری شده تبرید و تلطیف و اسهال است اگر طبیعت محتبس باشد و نشستن در آب گرم و ... و بر بدن مالیدن آشامیدن مرق و حاج و بوئیدن بوهای خوش و گفته اند که خوردن جرم سحوق آن محدث تشنج است و بهتر آنست که پنج مثقال آنرا در ... آب باران سه شبانه روز بخیسانند پس صاف کنند و بیاشامند و یا اگر مقداری کرطل آنرا پاره پاره نموده در ... آب باران سه روز بخیسانند پس جوش دهند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند پس صاف نموده جرم آنرا دور کرده با دو رطل عسل صافی حسیدالقوام آورند و کف آنرا بگیرند و یک ملعقه آن بتنهائی و یا با آب گرم بیاشامند و گفته اند که چون مقی قوی بلغم است باید کسیکه شاق و یا دشوار باشد بر وی قی کردن و عادی نباشد بدان و نیز پیش از عادت باقی استعمال ننمایند بلکه عادت بتدریج و بهترین استعمال آن از برای قی آنست که ترب سوراخ کنند و ریشهای باریک خربق را بریده در آن ترب فرو برند و یکشب بگذارند و صبح ریشهای خربق را برآورده دور نمایند و قلیل غذای رقیق مانند شله بخورد و بعد از آن آن ترب را با سکنجبین بیاشامند و بعد دو ساعت بی تکلیف قی نماید و گفته اند چون کسی آنرا خورده باشد بر از او را مرغ بخورد آن مرغ بمیرد **خربق اسود** هندی کتکی نامند **ماهیت** آن بیخ گیاهی است سیاه و پر گره مجوف و قشر آن

سفید مائل بسرخی بشکل خوشه و ثمر آن شبیه بدانه قرطم و تخم آن در اسهال بی مضرت تر از شیر آن و تلخی بیخ آن اکثر بی سفید کمتر لیکن در قوت تندتر و تیزتر **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل مره سودا و بلغم و صفرای آمیخته بالبلغم و جذاب از عمق بدن جهت امراض بلغمی و سودای تر از سفید و جمیع علل که سفید موثر است این آسیع التاثیر اعضاء الراس و الصدر و الغذا و غیره شقیقه و اوجاع و نزلات مزمنه نافع و درد چشم و سینه و تنقیه سینه و احشا و مثانه و رحم و چون در شیر حیوانی با پنیر و نخیسانند یا با جو مقشر یا عدس جوشانیده و آب آنرا بنوشند چندان مضرت ندارد و بالخاصیت تنقیه آن کردن باعث تغیر مزاج میشود و قریب بمزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر و مضر گرده و مصلح آن کثیرا و صعتر و دو قوطرا سالیون و تودریج و مصطکی مقدار یک مثقال آن کشند بخناق و اسهال مقدار شربت آن از نیم درهم تا نیم مثقال بدل آن خربق سفید و گویند از لیمون چهار دانگ یا ماهی زهرج و نیم وزن آن از افیمون بوزن آن بیخ کبر و ایلیج است بلغم چون با کرسنه بجوشانند و بدان مضمضه کنند مهر و دندان را ساکن گرداند و بخور آن نیز همین عمل نماید اعضاء الغذا آشامیدن آن با دوهای ملطف در نفخ کرم معده نماید و بهتر آنکه بسکنجبین بخیسانند یا در شراب شیرین پس طبخ نموده صاف کرده تنهائی یا با مرق مرغ می آشامند اسهال بلغم و صفرا نماید و گفته اند دافع سوداست بجهت بدن و استفراغ صفرای غلیظ نماید و از سقمونیا بیشتر ایذیت آن تیزتر اعضاء الجروح ضماد آن جهت بهق و برص و رفع ثالیل و برون گوشت زاید و فاسد بغایت نافع و مصلب نافع تقلع و فتیله و قرحهای آن مانند سفید است و پاشیدن طبیخ آن در خانه مانع حشرات و چون گندم و امثال آن را در طبیخ آن بخیسانند قاتل هر حیوانی و وحوش است که بخورد و چون با موم و کند و زفت و با روغن بیامیزند و بر جرب بمالند زائل گرداند و گویند چون نزدیک درخت انگور بروید از آن انگور شراب سازند و بیاشامند اسهال نماید

خردل بفتح خاء و سکون را و فتح دال مهملتین و لام بهندی رائی نامند **ماهیت** آن گیاهی است برگ آن شبیه برگ ترب و کوچکتر از آن و خشن و اندک تیزی و ساق آن مربع و گل آن زرد و تخم آن مدور و سرخ و تند طعم و بری و بستانی می باشد بری آنرا بعربی حرشا و ترکی قجی نامند و برگ آن ریزه تر از برگ بستانی و تخم آن مدور و سرخ برگ بستانی بزرگتر از بری و نوع سفید آنرا حرف البیض و بفارسی سپند و سپندان نامند و نوع غیر تخم مدور سرخ تند و تیز و گویند از مطلق آن مراد بزرگ سرخ رنگ تازه بستانی است که هندی رنگ آن زرد و با دهنیت و حدت و مستعمل همین نوع است **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و جاذب اخلاط و محلل رطوبات دماغی و معده و سائر اعضا و با هضم و مفتح سدد و هر فضلا امراض الراس و المعده و الکبد و الطحال و غیرها جهت امراض بارده دماغیه رحیه مانند لیثرغس و فالج و استرخا و درد سر بارد و مفتح سدد مصفات و تسکین نزلات بارده و تحریک جماع و ذکای ذهن و تقویت اشتها و نیادتی آن تسکین درد جگر بارد و سپرز و ضماد آن بر سر بعد تراشیدن موی آن با مخ جهت لیثرغس و ترکیب آن با عسل بر پیشانی جهت صداع و سدد و نزلات بلی در بی و تسکین وجع جگر و طحال و سعوط آن صورت عطسه و جهت انتباه و صرع و دمنا صفت و اختناق رحم و اکتحال آن جهت تفتیح سدد گوش و اکتحال آن با عسل جهت غشاوه و خشونت پلک چشم و قطور آب مطبوخ آن با عسل در چشم جهت شبکوری و درد گوش و دندان جهت تسکین ضربان و درد آن و دندانهای متحرک و تخم تازه آنرا بکوبند و عصاره آنرا گرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض چشم و رفع تخیلات نافع و جهت جوانان اغلب عصیر آن بنده و گذاشتن فتیله آن با نخم گشنیز جهت صداع و درد دلمین و غرغره ساییده آن با عسل جهت ورم تحت زبان و ثقل و استرخای آن و درد دندان و خشونت قصبه ریه و مزمنه و سعال جهت اخراج بلغم از دهان و طبخ آن جهت تسکین ضربان و درد دندان و لیمو بی رم مجرب ساعت و چون با عسل و ابهیه یا موم آتش گداخته بزیت مخلوط نمایند و بر صورت و چشم بمالند رنگ را صاف کند و مکتله الدم از ایل سازد و آشامیدن آن با عسل جهت ربو و سعال بلغمی و تقویت باه و با بونه و شراب جهت اختناق رحم و اخراج کرم معده و آشامیدن جرم آن با جهت تپ بلغمی و سوداوی و جهت از اخلاط غلیظ لزج و ضماد آن با انجیر جهت استسقا و عرق النسا و داء الثعلب و جهت ابشار جلد و تسکین وجع بارد و رحمی و تحلیل ورم بلغمی و ازهر عضو که باشد و باسرکه جهت جرب متقرح و قوبای مزمن و برص و با کبریت و بن یا سکنجبین و کبریت جهت تحلیل خنازیر عجیب النفع و با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام صلبه و سوداویه و برص با روغن بر عصب جهت تقویت مجرب و همچنین آشامیدن تخم آن نیم درهم ناشتا با شراب مقوی دل و خشکه خوردن و ضماد آن با نان و با شراب جهت اخراج کرم معده مخلوط کردن آن با مراهم جاذب جهت بیرون جهد و جهت تازه آنرا با غم آنرا با طعام بخورند طعام ابغم و معده را گرم

و در مطالی بالخصوص و خوردن سلوق و برگ تر و آن و بالخم آن با چغندر و خبازی بری بیش از قی باعث تقطیع بلغم و مهیا گردانیدن آن برای قی نافع است و بدستور سلوق آن با چغندر جهت صرع و سده نافع و از بلغم نافع و کبی معمول از زالی و در تریف محرق و بجالی بلغم و تقویت و تسکین معده و کبد نماید یا باشد یا شامت و بسیار هم بتنهائی نیز بلکه با اغذیه لطیفه تناول نمایند و دفع ضرر آن کاسنی با بادام و سرکه است و صاحب اختیارات بدیعی گفته قوت آن یک بیخ تر اصل کرده چون بعد از حمام خردل را سائیده و قوبا را با آن بخششی بمقدار بمالند که خون آلود گردد و بعد از آن بمالند و آب بسیار از آن جاری شود و صحت یابد و بخور آن گریزانند حشرات و هوام و رازی گفته بخش آن و سوراخ مار باعث هلاکت است بدل آن بوزن آن حب الرشاد و حمل ضر مضر و دین سوشت تسکین مصلح آن کشنیز با بادام و سرکه است باید که در تداوی با ملک هندی با بوره ارمنی بیاشامند و زیاده از سه درهم کویند و که مقدار شربت آن تست و مجید هم خر کویند آن بسبب امراض مزاج و از منه با کمته استعمال نمایند و چون آب انگور بیشتر از مسح جوشیدن آن کنند و گیلانات سرکه شیرین از آن ترتیب دهند و بشو روغن آن که گویند و بدستور روغن بادام استخراج نمایند لغایت ملطف و محلل و آشامیدن آن جهة تفتیح سده اعضاء و رفع نسیان و فالج و لقوه و اوجاع بارده مزمنه و چهار مرتبه و اختناق رحم و تقطیر آن جهة ثقل سامعه و ورم بارد گوش و طلا آنچه در درد دندان و اختناق رحم و دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبه سائر اورام بارده نافع مقدار شربت آن تا سه درهم است **خرقطان** بفتح خاء و سکون را مهمله و فتح قاف و طاء مهمله و الف و نون بهندی بینا منند **ماهیت** آن گیاهی است بریک اثر در خصال مانند بادام زمینی و سدر بزرگ مرویده برای اهل هجه و بزمین بیخی ندارد و برگ آن شبیه برگ زیتون و مائل بابستادن و گل آن سرخ رنگ و تخم آن نیز سرخ و بالجمله جمیع اجزای آن برگ گیاه آن بجهت بیجار مشکو ند برآنها اختلاف میباشد **طبیعت** آن نیز اکثری سرد و خشک باقوت و بعضی گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن مفتح دماغ و مقوی معده و مفتح مجاری و آشامیدن آب مطبوخ آن با انجیر جهت سرفه و بیک وقیه آن جهة سنگ مثانه و قی و بقضل و قطع نفث الدم رفع تنخ و در برگ خشک محرق آن نیز جهت قوبای سر شیر لیکر قوبا را با بول حمل کهنه بشویند که خون آلود گردد و پس بمالند و گویند مسهل اخلاط و مجفف بواسیر است و اهل هند برای آن خواص منافع بسیار مینویسند از انجمله آنچه بر درخت امغیلان بهم میرسد تعلیق ساق گیاه آن بر کمر جهت بواسیر و بدستور آشامیدن آن جهة بواسیر و اسهالی که عسر العلاج باشد و بعضی شرط نموده اند که باید در روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب گرفته در وسط آن ریسمان هفت لا بسته بر کمر به بندند و باز نگشند بواسیر و اسهال الدم را مجرب است و بدستور آنچه بر درخت سدر که کنار باشد و درخت انار نیز و آنچه بر درخت بیل که کنون باید چون با شیر گاو زنان بعد از حیض سیزده روز بیاشامند آبستن گردد خصوص که در حین آشامیدن قمر در منزل بطین باشد **خرم** بضم خاء و فتح راء مهمله مشدده و سکون میم بلغت فارسی آبنفی فرح **ماهیت** ماهیت آن از ادویه مجهوله است بعضی گفته اند اسم فارسی گیاه است آن گیاهی است که در بساتین و مواضع سایه دار میروید برگ آن باریک طولانی و گل آن بنفش و خوشبو و خوش منظر لطیف و بر گمانی آن مفرح اهل فرس آنرا تعظیم بسیار مینمایند **طبیعت** آن را بگرمی **افعال و خواص** آن جالی و مقوی دماغ و منوم و زیاده کننده عقل و فهم و نظاره آن مورث سرور و فرح و نگاه داشتن آن کامیست باعث محبت و داشتن باعث محبوبی و روغنی که از گل آن ترتیب دهند جهة درد سر و بیخوابی و رفع توحش و چون از آن موم روغن ترتیب دهند و شب بر صورت بمالند و در زنشوئیند موجب نیکوئی و حمرت رنگ و خسار و قبول را نافع بعضی است و بعضی آنرا اسراج القطرب و بعضی دو البجا لیکی یونانی سطر طیقوس نامند و بعضی بتخفیف و بعضی بتشدید معنی مغسول دانسته اند **خرنوب** بضم اول و سکون را مهمله و ضم نون و سکون واو و باء موحده و بفتح اول نیز آمده **ماهیت** آن بستانی و بری میباشد بستانی آن درختی است عظیم و برگ گرد و برگ آن بسیار سبز املس مایل بتدویر و ضخیم و در طرف شاخهای آن مقابل یکدیگر و گل آن زرد طولانی و غلاف آن بقدر شبری و کوتاه تر و ضخیم تر و سیاه و دانهای آن شبیه باقلا و بقدر ترمس و شیرین طعم و در تنکابن کرات و در مازندران و گیلان لاکی نامند و بهترین آن بستانی خشک آنست که مغز آن بسیار شیرین و باریک و تمام و پوست آن رقیق و از یکسال تجاوز نکرده باشد و از آن منقرشام میباشد **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک با قوت قابضه و مسهل بعضی خصوص تازه آن بسیار رسیده شیرین آن در اول گرم **افعال و خواص** آن مدر بول و جهت اوجاع سینه و تقویت معده و تلیین بدن و اولید خلط لعی و اگر منهضم باید زیرا که بطی الهضم و نفاخ است منضوح تازه آن یکسال از آن گذشته باشد و بادو شاب آن رابول نمایند و چون داخل شیر کنند شیر به لذیذ کنند و قیمتهای طعام آورد و جهت سرفه مزمن مجرب دانسته اند و خوردن آن با دانه جهت تسمین آن و در رفع فتق و ضماد بخته

آن جهت عسر و رقیق و مثال آن و ثالیل و چون تکرار آنرا بر ثالیل مالند آنرا زایل سازد و چون یک پارچه از آن و یا پارچه تخم آنرا بر ثالیل بچسبانند آنرا قطع نماید [illegible]
سرد و خشک و بسیار قابض و محلل اورام و جهت بروز مقعده و نزف الدم نافع و مضر معده و مصلح آن عسل [illegible] مصلح آن بهدانه و نبات بدل آن [illegible]
و باشیت عضو مقدار شربت آن تا یکدرم است دوم برگ آن ثمر خار بیست بقدر نخودی شاخهای آن الف و حار یا آن تند و تیز و گل آن زرد [illegible] و ثمر آن شبیه [illegible]
دو درم و کباو آنرا در کتابها خرنوب نبطی مراد از آن است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بسیار قابض **افعال و خواص** آن مقوی معده و قاطع نزف الدم [illegible]
از عضو که باشد و حابس اسهال و جهت یرقان و معض و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه منقول آن جهت درد دندان و استحکام آن و دست و بیخ نبات آن [illegible]
کرم خورده است محتاج بکندن بآلت نیست و چون با حنا خضاب کنند مقوی موی و باعث درازی و مانع سفید گشتن [illegible] آن [illegible]
اعضا موثر و چون بکوبند و در آب بخیسانند و جامه رنگین در آب آن تر کنند باعث ثبات رنگ آنست و مجرب دانسته اند **خروع** بکسر خا و راء مهمله و فتح
واو و سکون عین مهمله بفارسی بید انجیر و بشیرازی گنتو و بترکی کرچک و بهندی [illegible] نامند **ماهیت** آن دو نوع میباشد سفید و سرخ مایل بسیاهی و دوم
قوی تر از سفید برگ آن شبیه برگ انجیر و شاخهای آن بلند تر و ساق آن بقدر دو ذرع و از آن بزرگتر نیز دیده شده و بیخ آن مانند [illegible] و ثمر آن خاردار
خوشه دار و مدور و تخم آن بمقدار دانه قهوه و پوست آن منقط و مغز آن سفید و پر روغن و منبت آن بلاد معتدله و حاره **طبیعت** آن [illegible] در دوم
افعال و خواص آن محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و جهت صداع و فالج و لقوه و رعشه و امراض بارده [illegible]
و تحلیل قولنج و ریاح و تلیین صلابات و اوجاع ظهر و مثانه و استسقا خصوصا مغز آن که قوت اسهال آن زیاده است و برای ادرار حیض و اخراج مشیمه [illegible]
مغز دانه آنرا سائیده با ماء العسل بیاشامند اسهال بلغم و رطوبات عالی نماید و مرخی و مسقط اشتها است موجب کرب و غثیان [illegible] مصلح آن کثیرا و مصطکی
و نعناع مقدار شربت آن از یکعدد تا ده عدد و مستعمل مقشر آنست بست عدد آن مسکر قوی باز هر آن بیاشامند عصاره رمان و بدل آن [illegible]
و ضماد آن جهت ثالیل و کلف و تحلیل اورام بلغمی و صلابت و تسکین اوجاع اورام و نقرس و مفاصل با سرکه جهت ورم پستان و [illegible]
ضعیف تر از حب آنست در اسهال و تریاقیت آن زیاده و آشامیدن عصاره تازه آن [illegible] مفید بودن بران جهت رفع سم [illegible]
و ضماد آن با آرد جو جهت اورام حار چشم و ورم زیر گلو و سایر اعضا مفید و مسهل و آشامیدن مثقال آن [illegible]
بارده و پوست بیخ آن جهت رفع معض و انفتاح مجاری و سدد نافع با ماء العسل جهت تحلیل بلغم لزج از اعضا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روغن آن گرم کرده [illegible]
اهل هند [illegible] **خر موش** بهندی [illegible] **ماهیت** آن [illegible]
می آید **افعال و خواص** آن بخور پوست خشک شده آن جهت [illegible]
مع الراء المعجمه **خزامی** بفتح اول و الف و کسر میم و الف گویند [illegible] بفارسی [illegible]
[illegible] گفته اند و در **ماهیت** آن اختلاف است [illegible]
گفته که گیاهی است [illegible] بنفشه [illegible]
مایل [illegible]
و یا اصلی [illegible] گفته اند که گیاهی است شاخ آن

و مازدیرگ آن ریزه و گل آن سرخ مائل به بنفشی و آسمانجونی و خوشبوتر از گل حنا که فاغیه باشد و از گلهای حنا است دیگر تیز و منتن است که اطباء نرم و از صفات و خواص جیری ظاهر میشود که از خزامی غیر خیری میباشد **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و گل آن گرم تر از گیاه آن **افعال و خواص** آن گل آن ملطف و مسخن و مفتح سده دماغ و مقوی آن و نافع سداع و جاذب رطوبات کامی و محلل ریاح و مقوی جگر و سپرز و مفتح سده آنها و در فشلا چون و رم زنا بیاشامند و فرزجه آن جهت تنقیه رحم و خوشبو کردن آن و خشک رطوبات و سیلان قرص از آن از برودت و حدوث گری اعادت و تنگی فرج و بجهت ادرار شاشیدن و طلا کردن آن جهت تقویت عصب و خوشبو کردن عرق و ضماد آن با آرد جو جهت اندمال جراحت و تحلیل ورم و بخور آن جهت دفع بدبو و عفونات و روغنی از آن ترتیب دهند قائم مقام افلطسا است **مضر** محرورین **مصلح** آن ... و **مقدار شربت** گل آن تا سه درهم **بدل** آن بابونه است و پیاز و برگ و تخم آن بحال ضعیف و غیر مستعمل است **خز** بفتح خاء و سکون زاء و تشدید **ماهیت** آن باصطلاح قدیم اسم ثیابی است که از ابریشم و پشم با هم کج که بعربی قز نامند ترتیب میدهند و خز العر لباسی است که از پوست بسیار نازک ... آن میباشد که بفارسی ... ترتیب دهند و باصطلاح جدید پوست حیوانی است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن پوشیدن آن جهت حفظ حرارت و دفع ... و جهت فالج و نقرس و ضعف باه و رفع جذام و حکه و بر ع الاثر و آشامیدن آن جهت فتق و اعضای ... و عصب ... و سوختن آن جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات نافع **خزف** بفتح خاء ... و تین و کاف فارسی سفال نامند **ماهیت** آن معروف است **طبیعت** آن بسیار خشک باندک حرارت **افعال و خواص** آن ضماد ... آن جهت ... نرم و قروح ... المزاج مانند ... جهت ... جلد سفال نو با مرهم جهت التیام جراحات بار کرده جهت حکه و ... در ... مداد ... با موم و روغن جهت ... سفال چینی نرم کوفته جهت ... و قطع خون ... آن بر ... عصاب ... آن و روغن بنفشه و روغن نیلوفر ... ورم ... جهت تحلیل ورم ... بارده ... **خشخاش** بفتح خاء ... **ماهیت** آن ... تخم ... **خس** ... **قسیل الخاء مع السین المهملة** ... و ... است ... باشد ... برگ آن ... و بستانی آن ... در ... روم و ... و موسم ... بسیار ... و ... در هندوستان ... موسم زمستان که باران ... میرویانند لیکن بو فور و خوبی و بزرگی آن بلاد نمیشود و صنف دوم بستانی فرنگی است آن نیز دو صنف میباشد یک صنف برگ آن سبز کرنگ بسیار نازک و چرب و شیرین و صنف دیگر ... آن اندک سفیدی و نازکی و چربی ... از آن کمتر ... در هر دو صنف در هم پیچیده مانند غنچه ... و هر سال تخم از آن ... تازه از فرنگ آورده و در زمستان میکارند و هر چند ... تر باشد خوبتر و نازکتر و پیچیده تر میشود ... برگهای آن باریکتر و بلندتر و ... و اندک سخت تر و سبزتر از بستانی ... و ساق آن ... بسیار و بعضی از آن ... لیکن از ... بسیار ضعیف تر و آنچه تخم آن سیاه باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آنچه سفید است و تخم ... فرنگی اکثر سیاه میباشد و بالجمله ... و جودت و ... زمین ... و ... زمین نرم ... آب ... آن ... نماید برگ و ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید ... و بخلاف ... و ماکول بستانی است **طبیعت** بستانی آن سرد و تر در اول دوم **افعال و خواص** آن ... کننده خون است چنانچه ... محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله تعالی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت میکند که ... فرموده که ... و خون ... است ... خون صالح ... است ... بهتر از خون ... و دافع ضرر ... و تسکین حدت خون و صفرا ... سودا و تشنگی و التهاب و مفتح سده و دافع خمار و مانع مستی ... دماغ و ... گرمی و خشکی باشد و ... و ... اورام حاره ... و ... که قوت ... آن زیاده است ... جهت ... و ... حاره و ... مثانه ... و ... بول ... آن ... جهت ... و رفع یرقان و ... و ... الغذا تر از ... آن ... و ... زیاده کردن شیر ... و اکثار آن ... و ... حواس ... آن ...

آن اسناخ و کرفس و اهلیلج پرورده و زیره مقدار شربت از آب آن تا سی درهم و ضماد آن جهة تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم و ورم حار و حمره و [illegible] و سوختگی آن جهت
التیام جراحات قلاع و تخم آن در دوم سرد و خشک محذر و منوم و مسکن مواد متحرکه و آشامیدن دو درهم آن جهت منع احتلام و ضعیف نمودن قوت جماع
و سد نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای آن بر پیشانی جهة خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد بچشم و بر ورمها جهت منع ریختن آن
و برگزیدگی عقرب جهة دفع سمیت آن و مضر باه و مصلح آن مصطکی بدل آن خشخاش و یا دم الاخوین و روغن آن جهت تحلیل صلابات و ترطیب دماغ و [illegible]
و [illegible] منع مستی شراب و شراب آن [illegible] آن در جمیع افعال مانند تخم آنست [illegible] جهة تسکین [illegible] حار نافع و [illegible] سرد و تر [illegible] رطوبت کمتر از بستانی
و بعضی گفته اند سوی آن نیز کمتر از بستانی و در افعال قوی تر از بستانی و برگ و تخم آن و لبن آن در قوت مانند لبن بستانی بلکه از آن قوی تر و مثل خشخاش
سیاه است [illegible] آن مسهل [illegible] جهت گزیدگی عقرب [illegible] نافع شرباً و طلاءً و اکتحال آن جهة قروح چشم و رفع غرب و لبن بستانی قریب النفع

استبرق خس بفتح خا و سکون سین مهمله لغت هندیست ماهیت آن ریشه گیاهی است که بهندی و بنگاله [illegible] ریشه آن خس [illegible] بسیار نرم
و [illegible] آن بسیار خوشبو سرد و خشک میباشد و با برادهٔ صندل عرق میکشند و عطر آن [illegible] بسیار معطر و خوشبو میباشد و آن [illegible]
و گره دار مانند ریشه سنبل [illegible] از آن غلیظتر و بلندتر [illegible] و خوشبو [illegible] نبات آن [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح مقوی قلب و دماغ [illegible]

فصل الخاء مع الشین المعجمة

خشخاش بفتح خا و سکون شین و فتح خای معجمتین و الف و شین معجمه [illegible] پوست [illegible] **ماهیت** آن [illegible] صنف میباشد بستانی [illegible] خشخاش سفید [illegible]
سیاه است و خشخاش بستانی گل آن سفید و تخم آن نیز سفید [illegible] بحسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه میباشد [illegible]
[illegible] و [illegible] آن نیز بحسب بلاد و اختلاف آب و هوا و زمین بزرگ و کوچک میشود و همچنین [illegible] قوی و ضعیف
و در افیون ذکر یافت [illegible] **طبیعت** پوست آن در دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سیوم نیز گفته اند [illegible]
گرفته **افعال و خواص** آن پوست آن محذر و رادع و مسدد و [illegible] صبح ناشتا و شام وقت خواب با آب سرد [illegible] جهة اسهال [illegible]
معده و اسهال و حرقت مثانه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت درد سر [illegible] با گلاب [illegible] جهة ابتدای [illegible] منع ریختن مواد و انصباب
و آشامیدن آن جهت سعال گرم و سعال [illegible] حادث از رطوبت رقیق [illegible] تبرید [illegible] و تجمید [illegible] با شراب [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] سر و مایل بر طوبت [illegible] قوی تر آن [illegible] و مضر [illegible] حواس [illegible] باه و مفسد [illegible] صورت نسیان [illegible]
بالعرض محلل حرارت غریزی و مسکن [illegible] و [illegible] مصلح آن شکر و عسل و مصطکی مقدار شربت آن [illegible] مثقال و نیم و تخم آن در دوم
سرد و در اول تر محذر و منوم و منضج مواد [illegible] صفراوی و قابض شکم و مداومت آشامیدن ده درهم آن با شکر جهة خشونت سینه و قصبه و [illegible]
[illegible] و نفث الدم و [illegible] تقویت دماغ و ضعف جگر و گرده و تسکین [illegible] حرقت مثانه و امراض حاره آن [illegible] مغز بادام [illegible]
[illegible] خصوصاً [illegible] و آن با عسل [illegible] مداومت آن [illegible] بواده [illegible] جهت رفع بیخوابی موثر و دو درهم آن تا پنج درهم منوم قوی [illegible] روغن آن در
افعال مانند تخم آن ضعیف تر و منوم و مسدد مقدار شربت از تخم آن تا دو درهم و چون خشخاش تازه را با پوست و کنگره آن بکوبند و اقراص سازند جهة [illegible]
و حرقة البول و تسکین تشنگی و حبس اسهال که بسبب [illegible] طوبات باشد و نیز [illegible] رطوبات و تحلیل اورام ضماداً مقدار شربت آن تا پنج درهم [illegible]
[illegible] و [illegible] لیکن ضعیف تر از قرص آنست و گل آن [illegible] جهت دفع وجع و سوزش چشم و قرحه [illegible] الکحال و طلای آن جهة رفع آثار قروح و آب
[illegible] جهت [illegible] و قروح خبیثه ضماداً و روغن آن که بدستور روغن گل ترتیب دهند محذر و مسکن دردهای حاره و [illegible] جهت نزله و سرفه
حار شرباً و تسکین درد گوش و تحلیل ورم حار آن قطوراً [illegible] و آب مطبوخ برگ آن با عسل که آب خشخاش نامند جهت منع نزلات و سرفه
و اسهال [illegible] نافع خصوصاً [illegible] و [illegible] و آب مطبوخ آن [illegible] جهت رفع بیخوابی و [illegible]

باآدجوبه‌حمره‌وادرارحیض‌ضماد طبیخ بیخ آنجهت جگر علیل تریاق غلیظ غلیظ معده وشرب آن مفید و چون برگ تازه آن‌را کوبیده آن‌را در آب طبیخ دهند مانند بقول دیگر با روغن و پیاز بریان نموده تناول نمایند تفریح و تنویم آورد و حبس اسهال نماید و بدل خشخاش کاهوست **خشخاش سیاه** ماهیت آن خشخاش اسودست و برگ آن خشن‌تر و زغب‌تر و تشریف آن زیاده از خشخاش بستانی و گل آن ملون بالوان سرخ و نقش و سیاه و کبود و غیرها و تخم آن سیاه و باصطلاح اطبای سابق افیون عصاره آنست و باصطلاح جدید افیون ابن آن **طبیعت** آن در آخر سوم سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن در جمیع افعال برگ و تخم آن از بستانی قوی‌تر و جهت حرارت جگر و سیلان رحم نافع طبیخ بیخ آن در آب که بنصفه رسد جهت عرق النسا مفید و مضر دماغ مصلح آن رازیانه مقدار شربت ما جمیع اجزای آن بقدر نصف شربات اجزای بستانی واز تخم آن یکمثقال بدل آن کاهو بری است در اکثر مواد **خشخاش منثور** بفتح میم و سکون نون و ضم ثای مثلثه و سکون واو و در اصطلاح منثور از آن جهت است که برگ گل آن زود می‌ریزد و آن قسمی از خشخاش بری است و برگ آن شبیه برگ شترخار و بزرگتر از آن و با خشونت و مائل بسفیدی و ساق آن خشن و شبیه کوزه آن کوچک شبیه بعقلیق و در قوت از خشخاش بستانی قوی‌تر است تا با **خشخاش زبدی** بفتح زای معجمه و با موحده و کسر دال مهمله و یای نسبت **ماهیت** آن گیاهی است بسیار سفید و سبک و ساق آن بقدر ذرعی و برگ آن بسیار ریزه و دراز و بیخ آن باریک و قدر آن متصل برگ آن و سفید و مشتمل و چون جمیع اجزای آن سفید و سبک مانند زبد است لهذا آن‌را زبدی نامیده‌اند و در مطلقا بستان می‌روید **طبیعت** آن بغایت گرم و تند مانند بیلاهنگ و از جمله سموم است **افعال و خواص** آن مقی و مسهل قوی جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرع با ماء القراطن تقیه و تخم آن تا یکدرم جهت اسهال بلغم مفید و زیاده از آن مستعمل نیست زیرا که بسبب سمیت قتال است و معالجه کسیکه آن‌را خورده باشد معالجه بیلاهنگ است **خشخاش مقرن** بضم میم و فتح قاف و راء و سکون نون و آن‌را خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار دریا بار و اماکن خشنه می‌روید **ماهیت** آن گیاهیست سفید و مزغب باز و آید مانند او و برگ آن شبیه برگ فلوس و گل آن زرد و ثمر آن شبیه ثمر لباع کاو و معنی و از این جهت مقرن نامیده‌اند و در جوف آن تخم آنها مانند حلبه و کوچکتر از آن و غیر بیلاهنگ است چه دانه آن زرد است و دانه این زرد نیست بعضی مردم گمان غلط برده‌اند که شیاف ماميثا مستخرج از نبات نیست و وجه غلط ایشان مشابهت برگ اینست با برگ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن با ماء العسل جلا و مقطع اخلاط لزجه و مسهل و اکتحال گل آن بازیت جهت تنقیه جراحات و خشک ریشه آنها و آشامیدن یکمثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه و طبیخ بیخ جهت علل بارده جگر و عرق النسا و ترقیق اخلاط غلیظه لزجه نافع **خشتاب** بضم خا و فتح شین هر دو معجمه و الف و با یک نقطه و خوشاب بواو نیز آمده بفارسی اسم آب مطبوخ میوه‌هاست مانند آلو بالو و زردآلو و سیب و به و امرود و مویز و امثال اینها که با شکر طبخ دهند تا بقوام آید و مانند شراب اینهاست **طبیعت** مجموع آنها الطف از اصل آنهاست **افعال و خواص** آن هریک از آن جهت بانچه از آن اخذ نمایند مثلا از آلو بالو جهت تسکین عطش و التهاب و اصلاح خلط محترق و در سپرزه به جهت تقویت معده و تفریح ارواح و قوت باصره و رفع عفونات و از سیب رفع خفقان و غشیان و تحلل صفراوی و التهاب و حرارت کبد و یرقان صفرا و استسقا حار و از مویز جهت تصفیه صوت و تفتیح سده و یرقان و از جامون جهت تقویت معده و تسکین حرارت کبد بسیار جاذب و لینت طبع صفراوی و زبون‌ترین همه خشتابها دال وست مجموع ایام مصلح آنها انیسون و مصطکی است **خشک‌انجبین** بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسر با موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون معرب آن انگبین خشک است **ماهیت** آن عسلی است بغایت خشک و تند که از جبال فارس و حدود کازرون خیزد و گویند شبنمی که برانشجار انجا می‌افتد سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ می‌باشد و رنگ آن شکری بود و در دیلم و طبرستان اسپ مدان مینامند **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن در غایت جلا و تقطیع و تحلیل لزجات و سرخ آن قوی‌تر از سفید آن و سبز آن بسیار گرم و مائل بتلخی و سیاه آن قریب بعسل بلادر و لهذا استعمال آن نشاید مقدار شربت سفید آن تا یکدرم و زیاده از آن محرق با خلاط و مهلک بدل آن بوزن آن عسل و نیم وزن آن ترنگبین و گویند بگوزن و نیم آن عسل است **خشک نان** آن‌را خشکنانج که معرب خشک نانک است نامند **ماهیت** آن نانی است که از آرد گندم خمیر آن‌را با سیرج سرشته باشند ساخته **طبیعت** آن گرم و تر در دوم **افعال و خواص** آن مولد خون جید و مغذی فربه کننده بدن و جهت اصلاح لاغری گرده و تقویت باه نافع

لیکن عسر الہضم و مولد اخلاط غلیظہ و مصلح آن سکنجبین و منع انزال و دہن بہتر از شیرج ست کہ روغن کنجد باشد **فصل الخا مع الصاد المہملہ**

خصیہ بضم خای معجمہ و سکون صاد مہملہ و فتح یای مثناۃ تحتانیہ و **ماہیت** آن معروف ست و بزبان ہندی ہم خصیہ حیوانست از ہر حیوانیکہ باشد بہترین

ہمہ خصیہ خروس ست و لعت اندیکی و بدی آن بحسب حیوانی دیگر دارد **طبیعت** آن گرم و رطوبت بران غالب و بعضی گرم و خشک گفتہ اند و اول است

افعال و خواص آن از ہر حیوانی در ضمن آن مذکور می شود و خصیہ خروس مہیج و مولد منی و خون صالح و مصلح المزاج و نفع جذام و توضیح کوبی تمکند ...

است **خصی الثعلب** بضم خای معجمہ و سکون صاد مہملہ و ضم یا و الف لام و فتح ثای مثلثہ و سکون عین مہملہ و فتح لام و سکون یا موحدہ بیونانی

ساطیریون و ساطیریون بعضی ... سہ برگ تا ... آن سہ برگ دارد **ماہیت** آن تخمی ست سفید شفاف از سورنجان کوچکتر و طعم آن

شیرین با لزوجت اندک تند مائل بتلخی آن شبیہ ... دیدہ نوع میباشد یکی را شماران نامند و ... کہ بہم پیوستہ باشد و از ہر بیخ ریشہ باریکی در ...

و در آخر ہر ریشہ دانہ کوچکی پیوستہ و ہر چند آن دانہ بزرگ شود دیگری آن کوچکتر گردد و ازین جہت آنرا اقاتل اخیہ نامند مستعمل اصل وی خصیہ ست ...

تخم نمی باشد و برگ این شبیہ ببرگ پیاز و از ان اندک عریضتر و مفروش بروی زمین نیم و سفید میباشد و نوع دوم تخم آن سیاہ و صلب ساق ... ساق آن بقدر

شبری و از وسط آن ساقی روئیدہ و بر بالای آن ... و سفید یاسمنی عدد گل زرد رنگ و بوسط گل تخمی سیاہ و ساق این نوع زنگی و برگ این شبیہ ببرگ ... است

... آن بقدر جوزی بیرون آن سرخ و اندرون آن سفید و با لزوجت و شیرین ... جبال و اماکن نمناک بیشتر ... در ... بیسد ... ہم ...

بیان ہر دو یست کہ ... سوراخ بریسمان کشیدہ خشک مینمایند بخلاف رومی این بالیدہ تر و شفاف تر از مصری است ... بران

میرسد و تا دو سال میماند **طبیعت** نوع اول آن گرم تر در آخر اول و نوع دوم در دوم و نوع سوم در سوم ہمہ با رطوبت فضلیہ **افعال و خواص** آن

مہیج مقوی عصب و جہت کزاز و تشنج یابس و تمدد و فالج و لقوہ و مولد دم صالح و منی و مقوی باہ و لنعوظ و طلای آن با روغن گل مقوی ... در دیانت و

ومانع سقوط آن شربت آن تا دو مثقال مضر فم معدہ مصلح آن شکر بدل آن تخم رطبہ و تخم زردک گویند ہر کہ نوع اخیر را قلع کند دست او ... حرکت گردد

و چون آنرا بسوزانند و با موم و روغن زیتون و یا با سرکہ تدہین کنند دفع آن گردد و نوع اخیر را در امراض سوداوی و بلغمی مانند فالج و لقوہ و تسکین

بدن و ریزانیدن حصاۃ گردد و تقویت باہ و آوردن لنعوظ مبالغہ بسیار نوشتہ اند حتی آنکہ چون بیخ مذکور را در دست بگیرند باعث لنعوظ گردد و ...

... عملی ندارد و چون برگ آنرا با زعفران و اندک مشک سائیدہ حمول نمایند و با شوہر جفت شوند ... منعقد گردد و حاملہ شود و مجرب ... اند

و تخم آن با شراب بغایت موجب لنعوظ و مکدر حواس مضر محرورین و فم معدہ مصلح آن سکنجبین و حصارۃ اللسان ... و شکر مقدار شربت از بیخ آن تا یکعدد و از تخم آن

تا یکعدد ہم و در ہند سمبو ... جینا خصیۃ الثعلب اصلی ندارد و شاید نوع اخیر آن باشد و یا شبیہ بان این گل مخصوص بنگالہ است ... دیگر

نمیشود و از زمین گل ... ساق ... شبیہ بدل آن بوزیدان نیم وزن آن ... گویند بوزن آن تخم است **خصی الدیک**

بکسر دال مہملہ و سکون یای مثناۃ تحتانیہ و کاف **ماہیت** آن ... تحفۃ المومنین نوشتہ کہ حب اللبان است مولف تذکرہ و غیرہ غیر آن دانستہ اند ...

آن شبیہ بعنب الثعلب اطول از ان و دانہ آن بقدر آلو بالو و بزرگی و سفید است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسہل بلغم

لزج و محلل ریاح و جہت عرق النسا و مفاصل و ضماد آن جہت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل و عرق النسا نافع و مصدع و مکرب مصلح آن بنفشہ مقدار شربت

آن تا یکدرم بدل آن ... **خصی الکلب** بفتح کاف و سکون لام و بای موحدہ بیونانی ... ماہیت آن گفتہ اند دو نوع است نوعی شاخہای آن بقدر

یک شبر و برگ آن منبسط بر روی زمین یا قریب بدان و شبیہ ببرگ زیتون و نرم تر و نازکتر و بلندتر از ان و گل آن بنفش و بیخ آن شبیہ بیخ بلبوس و بلندتر و باریکتر

از ان و سفید و مثنا عفص مزدوج مانند زیتونی کہ با ہم متصل شدہ باشد یکی بالای دیگری یکی پستی ... لزجی این مادہ نامند و دوم ...

و این را نر نامند و گاہ این بیخ را چہ شدہ ... مانند بلبوس ... حکیم میر محمد مومن نوشتہ کہ ساق آن بی برگ تا نیم ذرع

و گل آن ... با ہم متصل شکل ... مشاہدہ نمودہ ... ہم شبیہ اند مگر آنکہ گل

گل صابع صفر بسیار هم متصل نیست سرخ ارغوانی ست **طبیعت** آن گرم و خشک تا سیوم و در بیخ بزرگ آن ملوحت و قبضیه و کوچک آن بی ملوحت
و کرمی این پایه واز آن ست **افعال و خواص** آن محلل اورام بلغمی و معین بیه و بزرگ آن محرک جماع با قوت تمام و کوچک آن قاطع آن و گفته اند بزرگ
ماده آن با دام گرم و تازه دهست محرک آنست خصوصا و شایند آن در شیر بز چون خشک گردد واین نیز قاطع شهوت جماع میکرد و گویند بهر که را که بعد
دیگری بخورند فعل آنرا باطل میکند و اند و مشهور نزد اهل هند آنست که چون قسم بزرگ آنرا بخورند پس منیر نیند و چون قسم کوچک آنرا دفع کند و سن سیاست
مصلح آن صمغ و خشخاش نوع دوم ساق آن بقدر یک شبر و برگ آن شبیه برگ نعناع و از آن بلند تر و عریض تر و در آن طوبتی میسند و گل آن بنفش و بیخ
آن مانند و بینه کوچک متصل بهم **طبیعت** آن گرم و خشک در سیوم **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت حبس البول و قلع شهوت جماع خصوصا اکثار آن
و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و تنقیه قروح و منع اکال و ساعیله و انبساط و قطع عفونت آنها و ازاله کند و آشامیدن آن جهت قلاع و بادکش و در دیده و دفع آن ادرار و قروح خبیثه
خصی العجاجیل خصیه گوساله است چون خشک کنند و اشرب بیاشامند لغوظ تمام آورد و مقوی باه بود **خصی الایل** بز کوهی است چون خشک کنند
و اشرب بیاشامند جهت گزیدگی افعی نافع **خصف البحر** **خطاف** بضم خا معجمه و فتح طاء مهمله و تشدید ... و الف فا بعربی ابابیل
پرستوک ترکی قرلانقوچ و بلهی چهاد هندی سیاه و کنهیا و ... نامند **ماهیت** آن ... **طبیعت** گوشت آن اول سیوم گرم و خشک
افعال و خواص آن کباب گوشت آن مفتح سده و دافع یرقان و امراض سپرز و سنگ مثانه و آشامیدن یک مثقال خشک سحوق آن جهت قوت باصره و دو درهم
از ملکسو خشک آن جهت خناق و خاکستر آن باب جهت خناق و جمیع امراض لوزتین و حلق و بدستور با عسل و طلا و سوخته آن جهت نیز همین اثر دارد و اکتحال محرق بچه
آن با خون ... با عسل ... آن با عسل ... جهت ... نزول آب ... بیاض ... سبل ظفره نافع و همچنین خون گرم آن ...
بانی جهت ... رنگ و خسار و رفع بهق و آثار جلد و بانم ... سفید کردن ... سیاه ... انداخورد آب ... باقدری ... جهت اخراج جنین
... بدستور ... خاکستر ... سوزانیده باشند جهت عسر ولادت ... آن جهت سیاه کردن ... یوسف بغدادی گفته مخصوص بسفید
... وقت است و باید که دران ... شیر در دهان نگاه دارند که دندان سیاه نشود ... آن با روغن ... بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید و چون سالی
دو بار ... و در حیض ... نور قمر شام ... ظاهر ... رنگ دیگری ملون چون یک رنگ بغیر ملون آنرا در پوست
گوساله که در حین زائیدن بدن آن گوساله بر زمین نرسد یعنی نگذارند که بر زمین فرود آید بدست معلق گرفته ذبح نمایند و پوست آنرا بگیرند و در آن بسته در
گردن یا بازو ... جهت رفع آن مجرب دانسته اند و سنگ ملون ... سفید ... باعث جماع ... گردد
امین الدوله گفته سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق آن جهت رفع ... موثر دگویند چون بچه آنرا با زعفران ... کنند ... نگهدارند و ...
و نه بیند جهت رفع ... خود ... آشیان خود ... و آن سنگ جهت یرقان مفید و ... ذکر یافت و چون ... آنرا ... هر دو
با آتش سوخته ... **خطمی** بفتح خا معجمه و سکون طاء مهمله و کسر میم و یا ... نیز آمده و اسم ... یونانی مشتق از اسم ... است
ماهیت آن گیاهی است معروف و از انواع خبازی شمرده اند و گل آن سفید و سرخ و الوان مختلف بهترین همه سفید و آنچه بیگل باشد خطمی نیز نامند و نوع ارغوانی
کبود آنرا بهندی خیرو نامند **طبیعت** آن جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم با اعتدال گفته و تخم و بیخ آنرا در قوت مانند گل آن و از آن بسیار قوی تر و
آن بیشتر و لطیف تر و دیگران معتدل القوی مائل ببرودت و تری دانسته اند **افعال و خواص و منافع** آن محلل و منضج و رادع و مرخی و ملین و گل آن
ضعیف تر از تخم و برگ ساق آن و ضماد برگ آن جهت ورم دماغ و بیخ گوش و تهیج نفخه و احتباس القیام و تنقیح و تسکین وجع اورام و تحلیل آنها و خنازیر
و نضج جراحات و دمل و ورم پستان و مقعد و جراحات ... و شکستگی اعضا و عرق النسا و مفاصل که همه از گرمی باشد و با روغن زیتون جهت گزیدگی هوام
و سوختگی آتش و با پیه مرغابی جهت درد مفاصل و عرق النسا و رعشه و با ادویه مناسبه و روغنها جهت ذات الجنب و ذات الریه و ضماد پخته آن با روغن
بغایت منضج اورام حاره سریع الاثر و نطول آن جهت نرم کردن موی و جلوس در طبیخ آن جهت ورم مقعد و انضمام فم رحم زنان عقیم مفید و تخم کوبیده آن

جهة سنگ گرده و لعاب خام آن با شکر تخم کرم نموده جهت سرفه حاره و مطبوخ آن جهة سرفه حاره و رفع نفث الدم سیب قبض تا بغلبه دیلمان با سرکه بشیرا انکه و آفتاب نشیند جهة رفع بهق و بارو غن زیتون و سرکه جهة سموم حیوانی و چون بکبیر ترکیب و از آن با دو جزو خرما و با سرکه بشرشند جهت تحلیل اورام بغایت مجرب خانلین آن جهة تسکین عطش و چون تخم آنرا با صمغ عربی و مساوی او لوزن طبخ نمایند دست پا را مکرر بان بشویند جهت رفع شقاق و تقشر جلد کف دست پا نافع و طلای مطبوخ آن بر رم اسپ جهة ریاشیدن آن و پوست بیخ آن بغایت ملین و قوی التحلیل و آشامیدن طبیخ سه درم آن جهة رفع زحیر و قولنج و سده امعاء و قرحه آن و اسهال صفراوی و حرقة البول و امعاء و درم آن اسهال دموی بدستور گرم آن جهة امراض مذکوره با شراب جهة عسر البول و تفتیت حصاة و فضلات خام مثانه عرق النسا و شقاق عسلا و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان حار و چون بیخ آنرا کوبیده در لته بسته در آب گذارند و در زیر آسمان نگاهدارند چندانکه آب تیره گردد طلاء آن جهت رفع تهیج پلک چشم موثر و جهة سرفه حاره و نفث الدم و مطبوخ آن نیز جهة ابتداء و جلوس مطبوخ آن جهت تحجر مفاصل و کمال اعضاء و اغتسال بدان مانع تشقق آن و نیز ضماد بیخ مسحوق مطبوخ آن با پیه خوک و روغن سوسن و ارده یا فلاجه تعقد مفاصل و تحلیل اورام صلبه نافع و حقنه بطبیخ آن جهت امراض معا مذکوره و غیر آن و طلای طبیخ آن جهت گزیدگی زنبور و عسل و با عسل جهة رفع مضرت گزیدگی هوام و حمول آن با پیه بط با مرغابی و شمع ابیض جهت ورم رحم و انضمام فم آن مضر معده مصلح آن عصاره زرشک و عسل در انزیانه و گویند مضر ریه مصلح آن عسل است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و از طبیخ آن تا سی مثقال و از آب آن و صمغ خطمی که در هنگام گرمی هوا از درخت آن میگیرند و زرد و سرخ رنگ میباشد جهة تسکین عطش و حبس البطن و تپ صفراوی مجرب گفته اند **فصل الخاء مع الفاء**

خفاش بضم خاء معجمه و فتح فا مشدده و الف و شین معجمه و فتح خا نیز آمده و خشاش و وطواط و بفارسی شب پره و بشیرازی موش کور و بهندی چمگادر و بنگاله چمگیدری نامند ماهیت آن طائری ست معروف بخلاف طیور دیگر و چهار پا دارد و دندانها و پشم مانند چهار پایان بچه زایند و شیر دهد و حیض می بیند و آبستن میشود و بیرون می آید و شیر میدهد بچه پرواز مینماید مانند طیور و لیکن بال آن مانند بال مرغان دیگر پر ندارد و بلکه پوستی ست بالای اضلاع و عصاره یف کشیده که آنها را حرکت میدهد و منقبض و منبسط میسازد و سیاه رنگ و بسیار ضعیف البصرست و نهار و روز بسبب روشنی و تابش شعاع آفتاب از آشیان خود بر نمی آید و اگر آشیان آنرا خراب کنند بر آید خلیفاج و کلاغ آنرا میگیرند و شب خصوصا شبهای ناقص النور بسبب تاریکی بر می آید و پرواز مینماید و در زائد النور کمتر بر می آید و از ین جهة مرغ و اند کوری او خفش و حصا آنرا اخفش مینامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در چهارم خشک و حرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن **افعال و خواص** آن آشامیدن مرق پخته آن مسهل فضلات و دافع استسقا و درد و رگ و مهر پخته آن در روغن زیتون و زیبق جهة فالج و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و عرق النسا و تحلیل اورام بارده و درد روغن کنجد جهت عرق النسا خصوصا چون کهنه باشد و طلای مطبوخ مهر آن در ظرف آهنی یا مسی با روغن زنبق که چون روغن خشک گردد باز روغن داخل نمایند تا مهرا گرد و ضماد نمایند جهت فالج قدیم و رعشه و ربو و نقرس و درد اعضا و منع استسقا و منع بزرگ شدن پستان بغایت نافع و طلای مهر پخته آن و دابل تحلیل جهت رفع حبس البول و بدستور حقنه و آب مطبوخ آن در سوراخ قضیب جلوس در طبیخ آن جهة فالج و سر آن و اکتحال دماغ آن با آب پیاز جهت نزول آب و با عسل جهة بیاض و چون خون آنرا بر جای موی بر کنده طلا نمایند موی نروید و چون بر پستان دختران بمالند بسیار بزرگ نگردد و اکتحال آن رافع غشاوه و دهن آن جهة حدت بصر و جلا بیاض آن و چون در شراب اندازند رافع مستی است و طلای زهره آن فرج زن جهة رفع عسر ولادت مجرب و حال و بالیدن دماغ آن اسفل قدم تهییج باه و بر کنده آن بسیار گرم و خشک تا چهارم و اکتحال آن جهت رفع بیاض و طلای آن جهت رفع قوباء و شیر آن نیز بسیار گرم و کریه الرائحه و بسیار حاد و ماهیت آن اکتشند و ربع درهم آن مخرج حصاة و مقعد او شیانه آنها چیزی یافت میشود منجمد سفید رنگ بمقدار بند انگشت و کوچکتر و بزرگتر از آن و متحمل شبیه بقلی و سفید تر از آن و سوراخ دار و طلای آن جهة قلع ثالیل و ستردن موی از بدن و منع بزرگ شدن پستان و لیکن مقرح جلد است و بول آن مانند آن که حار و زائل کننده مواد و اکتحال آن جهة بیاض عین و لبن آن نیز جالی و ناخنه است و لیکن بهر دو مضر است بچشم اجتناب بهتر از استعمال انست گویند که سر آن را در زیر بالین شخصی بخوابانند که آن شخص عالم بدان نباشد گرم آن شخص را خواب نیاید و بدستور چشم و دل

و در آن بعض اشربه و دفن نمودن سر آن در برج کبوتران باعث جمعیت کبوتران است و آن سوراخ موش باعث گریختن موشان است اما تحفه نوشته دل آن بمیری
بر جماع و نیز گفته اند که چون در میان خطاف و خفاش عداوت است و خفاش از بوی کرفس گریزان لهذا خطاف کرفس را در آشیان خود دارد و رحمت
محفوظ بودن بچهای خود از آن و چون کردن نوع کبیر کرنبی یا دو نامند این قطع نماید و ذکر او در جوف تنه آن گذارند قوت باه بخشد و بالیدن موش آن بر ذکر مقوی است
نعل الخل بفتح اللام خل بفتح خا معجمه و سکون لام مشدده بفارسی سرکه نامند ماهیت آن از اکثر چیزها مانند انگور و مویز و خرما و انجیر و شکر و آب نیشکر
و تمار هندی و عسل و امثال اینها هر میوه آبدار و شیرین از حبوب نیز مانند برنج و ذرت ترتیب میدهند و بهترین همه انگوری است که آب انگور را گرفته صاف نموده یا بدون
تصفیه باسفال و حبوب و تخم خرفه و یا چینی که اندرون آن را پیه مالیده باشند ریخته و بر هر ده رطل آن ده رطل سرکه جید بریزند و سر آن را بپوشند و بگل بگیرند و در آفتاب
و یا جای گرم بگذارند تا برسد و یا آنکه اول در آن سرکه بریزند و بگذارند تا خوب بجوش آید و تخمیر گردد پس در آن سرکه و نمک بریزند و بگذارند تا برسد و ترش گردد و خل
عبارت از این است و یا آنکه تمر خود بخود داشته باشند یا فته خل گردد و خل تمری یعنی سرکه خرما آنست که بگیرند خرما را و بر هر ده رطل آن چهل رطل آب گرم شیرین صافی بریزند
و در خم تازه مقیر و یا پیه آلوده ریخته سر آن را بسته در آفتاب گذارند یک هفته پس مالیده صاف کرده و بر ده رطل آن یک رطل سرکه جید و نیم اوقیه نمک بریزند و در خم
کرده در جای گرم گذارند که آفتاب همیشه بر آن بتابد تا برسد و آب نیشکر و تمار هندی را بسیار مانند آب انگور است و از مویز و انجیر و فواکه خشک کم آب و امثال اینها
مانند خرما است و از شکر و عسل چنانست که در آب گرم حل نمایند که بهر ده رطل آن چهل آب باشد و صاف نموده در خم کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف
کرده سرکه کهنه و قدری نمک داخل آن نمایند و باز بگذارند تا برسد طبیعت انگوری آن مرکب القوی از جوهر حار لطیف قلیل و جوهر بارد لطیف کثیر و در
دوم سرد و خشک گویند خشکی آن در سوم است و قرابادین بروی بحری ملی و بعضی اینها قریب آن عملی گرم تر و خشک تر از آن و بعضی کمتر از آنست و قوت قابضه
آنچه در آن تخمیت باشد خل تمری گرم تر و اقل تمری و سکنجبین و امثال اینها زیاده و خل مرکب از سه جزو طبیعی باشد جزو حار ناری که قوت تفتیح و نفوذ از آنست
جزو بارد ارضی که قوت قابضه از آنست و جزو مائی بارد و طبیعی این غالب بر همه است و این جهت برخی و مضعف اعصابست افعال و خواص آن
قابض و لطیف و مجفف و سریع النفوذ در سلیقه تولید و ربه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه امراض رأس طلا و نطول آن تنهائی و یا با روغن گل و یا روغن
بگل کدو یا تیم جهت صداع حار صفراوی که از آفتاب بهم رسیده باشد و یا از صفرا و یا بخارات حاره یا حمام گرم و بدستور تر نمودن پارچه بآن یا با سرکه در گلاب جوشانیده
باشد و یا بر پیش سر اندازند با بر میدن آن تنهائی جهت تفتیح سده مصفاة و نزله حار و صداع گرم و تقویت دماغ حار و یا در بینی مناسب باشد روغن بادام و روغن گل
و گلاب و آب خیار و امثال اینها جهت تسکین صداع حار و سرسام و غیر آن و بدستور بخور آن جهت امراض مذکوره و تفتیح سده خیشوم و همچنین چون با جر گرم و یا سنگ گرم
کرده ریزند یا سنگ ریزه و یا آجر گرم کرده در آن اندازند و بخار آن را بگیرند و چون بکوزه سرکه و در آن قدری شکر در ظرف مسی نی یا بسته که بر سر آن قمع گذاشته
و اطراف آن را خمیر کرده باشند و دو گره سوراخ قمع را ببندند و چون بجوش آید قدری پس بخار آن از سوراخ قمع را گشایند که اندک اندک بیرون آید بهمین طریق
و حلق رسانند و بعد سه ساعت تجدید کنند از سه چهار مرتبه زائل میگردد و انشاء الله تعالی التین لطوخ آن با عسل نیمه گرم جهت زکام چون مرده جلد الاون قطور
آن جهت ثقل گرم گوش و تسکین دردان مجرب بخور آن جهت دوی طنین و ثقل سامعه و تفتیح سده مصفاة و باعث حدت سامعه القسم چون یک دقیقه پیاز
عنصل خشک را در آن ریخته در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و یک هفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده ناشتا هر روز دو درهم آن را بیاشامند جهت بدبوی
دهان که بمشارکت معده باشد نافع و مضمضه بآن با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند و با زاج سفید جهت تصفیه و جلای دندان و جهت قطع خون لثه
آن با سبب جهت رفع تحرک اسنان و غرغره آن جهت منع سیلان فضول مجلب خلقی مقوی لهات و دو دندان و با زیره جهت تسکین درد دندان و قروح لثه و خون
اندک اندک جهت رفع نزول و جلق مانده و سرفه و قتل زلو که در حلق مانده باشد و خل جوزگر و کان هنگامیکه بمقدار سیندی بود در سرکه اندازند تا بجوشد بدان غرغره نمایند
جهت خناق و امراض مذکوره و هان انفع اعضای النفس و الغذا النفس خل عسل جهت سرفه بارده و ضیق النفس امراض دماغی فلان مسقا خوردن که جهت
رفع تشنگی اعانت بهضم و قطع نزف الدم و عملکبلبنی و تحریک اشتها و گداختن بلغم و سیرز و تقطیع صفرا و تفتیح سده و ماساریقا و سپرز و ساختن اثر اد و طیحال کمنا

ترشی و بلغم سودا کرده طحال است و مداومت آن تشابه به قتل کرم معده و طعامیکه با سرکه پخته باشند دفع سیلان فضول است بمعده و اسهال کردن بعد خوردن گرم کرده آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله و جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت رفع ضرر قطر دنگ و نیاز گزیده خصوصا سرکه انگوری آشامیدند سرکه انجیر بانجیر

جگر دران عفیانیده باشند تشابه به تحلیل سپرز سرکه استسقا و سرکه ماران اندک او وزیر عفیانیده باشند با عسل جهت استسقا و رفع برودت رحم و القوبی

ملا اورام و الجرب تحقیق بسرکه گرم کرده با نمک بعد حقنه بعینه جهت قروح اسهاد قروح مساحیه طلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و حمره و بجا و جرب و گجیم و طلای

و جرب متقرح و بواسیر و حش و قوبا و درم ظاهری و باطنی و دفع ورم جراحات تازه و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش و نیز طلای آن

مانع قبول ماده است از مجاور و خود و نطول آن جهت گزیدن حیوانات سمی و جهت نزف الدم ظاهر و قطع سیلان آن و ضماد انجیر یکه در سرکه طبخ یافته باشد جهت

سختی عضو و خشونت آن و با کبریت جهت قوبا و با زرد چوبه جهت اکثر ادویه سرکه بسیار کردن سال مجرب تا تکرار عمل و با آرد جو جهت خناق و ورم و نسیان و نا گزش و امراض

اورام حاره و با حرمل جهت حار و گرم و مفاصل و با ماو گرم جهت غده و ورم بارده و بخور آن که بر سنگ گرم ریزند جهت بواسیر و مقعد و بران سوداء و براجهان ما

امراض ریه ما تند سرفه تازه و خشک و غیرها و ریاح غلیظ و درد مفاصل و ضعف احشاء و ورم سفرا عصاب اعضای عصبانی و با ده ناقصین و سبرز ومنع او است

آن سورث استسقاء و ضعف بصر و تندی رنگ و خساره و لاغری بدن و مصلح شیر مثنیا و گوشت آب و شب شراب سرخ غلیظ و در دفع ضرر سرفه شیرینی و رو غنها و

ادویه حیقانا و برث و ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و مصلح لعاب با مقدار شربت آن تا هفت مثقال آن و بعضی اسود تر شربت و بعضی آب سیموت دگویند که ابلیل

خلاف

فارسی ست معرب خیتید خلاف بکسر خاء معجمه و فتح لام و الف و فا و بفتح خاء نیز آمده ماهیت آن نهال بید مشک بید بری و بید سولست و از متعلق آن مراد

بید بری است که صنفا و بفارسی بید ساده نامند درخت آن عظیم و رنگ چوب آن سفید اندک و برگ آن باریک و تنبیها بسر شش و گل آن در ایام بهار ما

برگ از شاخهای وی بین برگهای سبزه زرد رنگ اندک خوشبو با بیک بلند بقدر انگشتی و ثمر آن تند و خوشه که از ساق شکوفهای آن بیرون و در کتب عنایه

از است و در اکثر مواضع یافت میشود و تخمی از آن بی گل و تخم آن آس بود که در کنار آب بسیار میروید و با طبیعت گل آن در دوم سرد و در اول تر

و برگ آن سرد و خشک و ثمر آن در اول سرد و تر با اندک قوت قبضی و لذعی و تخفیفی افعال و خواص آن لطیف مقوی دماغ و قلب و مفتح سده جگر و دافع

صداع و سدر و خفقان و تشنگی و ضعف معده و تبهای محرقه و صفراویه و جمیع امراض حاره و دق و شکوفه آن الطف از جرم شکوفه آن و افعال تخم و قوی تر از

برگ آن و جرم برگ آن قابض و رادع و عصاره و ترآن مسهل بلغم و صفراوی و جهت منع نزف و تفتیح سده جگر و یرقان و صلابت سپرز و ادرار بول و

اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سمیه و قطور آن در گوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و جلوس در طبیخ برگ و شاخ آن جهت نزف نسا

اعضا و نیات و شرب و خوابیدن بر فرش آن جهت رفع حرارت و تقویت قلب و شم آن جهت خفقان و که بر جدار تقیه باشد ضماد او جهت نزف الدم و دستور ضماد برگ آن

آن آشامیدن آن جهت اسهال سوی و عرق آن جهت خفقان حار و حمی و حمیات حاره و حاده و حمی دق و منع آنکه از برگ آن بیرون آید جهت رعاف

با مره و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و دنبال گرمی جهت تحلیل غدد و ورم لسان و ورم اعضای ظاهری و زخمهای شیری و آبله و اورام حاره و دستور ضماد آب گل آن

آن جرم برگ آن قابض و رادع سفر تیکاه مصلح آن گلاب شکر مقدار شربت لذا آب آن نرشت و رم تا ست درم که با شکر بنوشند بدل آن بیاس

دستور آشامیدن آب گل آن و رقرابادین بحروف الحیم دکر یافت بهتر از آب کاسنی و بادر اشیر است جهت اکثر امراض آشامیدند لیست بسیم آن جهت

سده کبد نافع و عرق آن در حرف العین و روغن گل آن که به دستور روغن سوترین شبد بارد و تحقیق و تشنف و مسکن صداع طلا و رافع صعود بخره حاره و سو

خلاف البلخی

خون نیز شرکا در سائر افعال تا بمقام روغن گل است خلاف البلخی بفارسی بید مشک نامند و در شام شاه بید و در روم بهلی نیج ماهیت آن درخت

آن شبیه به درخت بید ساده و تران کوچکتر و برگ آن ازان نازکتر و عریض تر و طول کمتر گل آن قبل از بر آمدن برگ بهم میرسد بقدر انگشتی و

و بعضی شبیه است گربه و بر آن زغب طی می لند و بر سر آن اشیای ریزه ریزه مانند کسکه و بعضی با اکل اندک سیاهی سفیده بسیار خوشبو و بر چند

رحمها آن زیاده و تندی آن و غالب باخوشبو تر میباشد طبیعت آن جالینوس گرم و دوم دانسته و حبیبی در اول گرم و مائل بخشکی و قول جالینوس اصح افعال آن خوام

آن مُلطف و مُفتّح سدد و ضعیف و امتلای و مقوّی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و سوداء حاره باشد و لین طبع دهد عرق آن در جمیع افعال قوی تر از عرق بید و گلاب
مقوّی دل و دماغ و ملین و مسهل قوت باه و محرورین مقوّی احشاء و چوب برگ آن مسهل افعال و خواص مصلح و قدر شربت مانند بید ساده است و نطول آن
محلل و نافع درد عضو که باشد و بوئیدن گل آن با عرق آن مقوّی دماغ و محلل دماغی غلیظه و غرغره بعصاره برگ آن جهت خناق و زلوی حلق تازه و تدبیر غرغره بطبیخ
برگ آن سودمند شکوفه آن مسهل و مجفف و مسکن درد صداع و دماغ سوداوی و بخار او خوردن آن غلیان حمیات بسیار گرم و عطش آن روغن گل و نظایر عمل دهن آن نیز عمل دهن
بنفشه است چون با شیر ناودیم مقشر ببرد و مانند بادام مقشر و ازان روغن بگیرند مُلطف بدل عرق آن نیلوفر است یا بید ساده **خلد** بضم خا و فتح لام و سکون دال
مهمله آنرا ماسه و لغات بکش گورد و بشیر ازی انگشت برگ با صفحه و او نیز سیاه کند بدلمی کاجیش و بهندی جچوندر نامند **ماهیت** آن حیوانیست کرد ایر کم
چشم و دُم با پای آن از موش کوچکتر و خاکستری رنگ گویند چشم آن زیر پوست آنست و در زمینهای نمناک میباشد و پیوسته زمین را سوراخ میکند
ریشهای اشجار را میخورد خصوصاً صانع گندنا و پیاز و لهذا چون گندنا و پیاز بر سوراخ آن گذارند بیوی آن بیرون آید **طبیعت** آن بغایت گرم و در چهارم
از سوم و قال **افعال و خواص** آن خون آن سرخ و دنبالان آن جهت منع بیاض چشم و آثار جلد و حال و خنازیر و طلای دماغ آن با روغن گل قاطع رعاف و سیلان
خون از هر موضع و محلل ورم و خنازیر و جهت برص و بهق و نو باد و کلف و هر چه از بدن بر نکند بدیل و خون آن نیز همین اثر دارد و سر آنرا سوخته با نانخواه
سفید چون گوش گوزانند و دیدی مثل مدت آن هر دو را زائل گرداند و چون مثانه آن بر بنند شفا یابد و طلای آن جهت درد سر و تخم آن جهت عسر البول و سوختهٔ
زهره آن یا آس و گل در طیب جهت تب ربع تعلیق از مجربات شمرده اند و تعلیق لب بالای آن جهت تب ربع و صرع و با ساقی بیرون آمدن دندان اطفال و انداختن
دندان آن سیاه ماچ و سوزی باعث قوت شان و همچنین دمی آتش انداختن بیان آن **خلف** بفتح خاء معجمه و فتح لام مشدده و سکون فاء ملا از حلبیان خوانند و
بهندی سترکابلی **ماهیت** آن از نباتیست شبیه بکرسنه و گیاه آن نیز و سبز و دیگر از این برگ آن به زرد و گل آن با بین سفیدی و سرخی غلاف آن شبیه بغلاف باقلا و سفید
قسم میباشد و غلاف آن از باقلا کوچکتر و پوست آن غلیظتر و در بعض بسیار سفید و دانهٔ آن نیز سیاه و کوچکتر آنرا حلبیان ابیض نامند و آنچه دانه آن کوچک و بین اصغر
حلبیان آن سود و شیرازی ماش و بهندی کسازی و اهل ولایت اروستان و نواح کرمان کونیان کرد خوانند و بسیار از آن میخورند در سوم بهار که هنگام رسیدن آن است
خام و پخته از آن میخورند و آنچه مضاعف الغلاف و خشن و دانه آن سفیدی کوچکی و تیز تحتر آن است آنرا شنبه نامند و آنچه در غلافی ترب به باقلا و سیاه رنگ
دانه آن سبز و بزرگ و ملکی بر روی بسیار تخت بر سیاهی است و قسم رنگ سفید دانه و آنرا اقصاص نامند **طبیعت** با اقسام آن در اول سوم گرم و در اول دوم خشک
افعال و خواص آن کشاینده طبع آن جامل جهت سرفه و تعقیه سینه و گشاینده بسیار آن تحلیل اخلاط فاسده و رفع فضلات غلیظه از اسعا دادار و منقی بول و حیض بینهایت آن جهت تقویت عضلات و الی و کلف با عسل جهت تحلیل اورام و بخور آن جهت تجبیت مو و پستها در آن موضع و چون گاو بخورد و فربه شود و مضر احشا
و مولد سودا و نفاخ و ادمان خوردن آن باعث لنگی و خوردن تر تازه و ناپخته آن دوار آورد خصوصاً نوع اندکاسین مثلث شکل آن که بهندی کیساری
نامند مصلح آن شیر اسپغول مقدار شربت آن تا ده درم و نوع بری آن بغایت غلیظ و دیرهضم است **خلنج** بفتح خاء معجمه و لام و سکون نون و جیم **ماهیت** آن درختیست
شبیه به درخت گرد و مثل آن در روم بسیار بزرگ میشود و برگ آن مانند برگ گردکان و گل آن کوچک و سرخ و زرد و سفید و تیز سبز تر آن مانند خردل
طبیعت آن در دوم گرم و خشک شکوفه آن تندتر و قوی تر از سایر اجزای آن **افعال و خواص** آن شکوفه و برگ آن جهت گزیدن هوام ضماد و روغن
شکوفه آن که بدستور روغن بابونه و روغن گل که در روغن کنجد پخته سنعته و نعناع کنند جهت رفع اعیاء و درد مفاصل بدستور نشاسته و چوب آن کیفیتها
تخم آن با عسل ما نفعه دل از زهر سموم و اکل و شرب آن در خوردن جهت مانع خفقانست **فصل الخاء مع المیم** **خمان** بفتح خاء و میم و الف و نون
نباتیست و بعربی رخما نامند و بیونانی اقطی **ماهیت** آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر و کبیر آن شجریست شاخهای آن با بلی سفید و مانند نی
برگ آن مانند برگ گردکان از آن کوچکتر و ثقیل الرائحه و بر سر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر سر هر شاخی قبه و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن شبیه بحب الخطاب
تخم آن مائل بسیاهی و در شکل مانند خوشه و در بوئیدن شبیه بشراب غلیظ کرده و کیسه از درخت هندی که ثمر آن بل و ذهل است و مانند آن **افعال و خواص** آن

آن مجلل لسیار تخفیف و ضماد برگ تازه آن جهة التیام جراحات مفید و صغیر آن شبیه بگیاه و ساق آن مربع و برگره و برگ آن شبیه ببرگ بادام و بیشتر [illegible]
از برگ بی ثمر ظاهر [illegible] آن شبیه بریحان [illegible] تخم آن [illegible] بیخ آن دراز [illegible] سرخ [illegible] مطلق آن [illegible]
آن طبیعت آن در دوم سرد و خشک [illegible] آن غالب [illegible] گرمی **افعال و خواص** آن [illegible] تخفیف و با قوت محلله [illegible]
طبیخ برگ و ساق آن جهة اسهال [illegible] صفرا و آب [illegible] طبیخ بیخ آن [illegible] جهة [illegible] و سقط شده و بسیار نافع
و طبیخ بیخ آن با [illegible] جهة استسقا [illegible] و دفع [illegible] و تفتیح سده [illegible] جهة [illegible] کرم [illegible] و سعوط آن [illegible]
و طبیخ آن جهة [illegible] صلابت [illegible] و تفتیح [illegible] و اصلاح فساد [illegible] شاییدن [illegible] آن [illegible] جهة [illegible]
سعوط آن و ضماد برگ تازه آن [illegible] جهة تسکین اورام حاره و خشکی [illegible] گزیدگی سگ [illegible] و جهة [illegible] آن جهة [illegible]
تام [illegible] آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] **خمایان** [illegible] نامند [illegible]
سیاه رنگ [illegible] و جدید [illegible] آن [illegible] **طبیعت** آن [illegible]
در دوم خشک **افعال و خواص** آن [illegible] تاریکی [illegible] تیرگی [illegible] صحت [illegible]
[illegible] نامند [illegible] رنگ [illegible] آن بسیار سرخ [illegible] طبیعت آن سرد [illegible] آن **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible] تقویت [illegible] خفقان [illegible] و دوم [illegible]
آن [illegible] حرارت [illegible] تحلیل [illegible] آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible]
[illegible] و سکون [illegible] اطلاق [illegible] شراب انگور [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] نصف [illegible] تا برسد [illegible] غیر صافی [illegible] آن [illegible]
[illegible] انگور [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
فارسی [illegible] آب انگور [illegible] و [illegible] غلیظ [illegible]
از یکسال تا دو سال [illegible] عتیق نامند [illegible] سال [illegible] تا چهل سال [illegible] باشد قدیم گویند [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] اصناف بسیار است [illegible] رقیق و غلیظ [illegible] قابض و غیر قابض [illegible]
ابیض و اسود و خوشبو و بدبو [illegible] رقیق [illegible] عتیق [illegible] آن [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible] بسیار [illegible] دو سال [illegible] معتدل القوام [illegible]
[illegible] شیرین [illegible] تلخ [illegible] قابض [illegible] غلیظ القوام [illegible]
[illegible] معتدل القوام [illegible] سفید [illegible]
[illegible] غلیظ و سیاه آن [illegible] موافق [illegible]
مزاجی [illegible] صالح [illegible] موافق بمزاج [illegible] **طبیعت** آن [illegible] و روایح [illegible]
[illegible] اعتدال [illegible] حرارت و برودت و رطوبت و یبوست [illegible] عتیق آن در سوم گرم [illegible]
خشک [illegible] آن در سوم گرم و خشک [illegible] در دوم گرم و تر [illegible] عبارت از ریحانی است [illegible]

آن ونه دم گرم و مایل برطوبت و نفع آن که نمو حاصل شد از طبع فعال و خواص آن یعنی آن نوع آن سریع النفوذ و مفتح سدد و خلیط آن بر هضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا
باشد صحیح و نو شیرینی آنکه عبارت از ریحانی است بهتر از سایر اقسام و تلف آن یعنی نمو موافق اکثر امزجه و لیکن مسقط شهوت طعام و باده و معین مو بهتر از آن
زرد و عتیق و سفید آن ملین و صعوبی سیاه آن بر هضم و مولد سودا و مطبوخ آن که مطبوخ باشد غلیظ و دیر منفخ و مقوی عصب صحیح و شیرین آن قلیل غذا ... و نغاب
نوش شیرین آن یعنی مخوش آن زود هضم ... سودا ... آن حال منفخ و ... دم و مرقون ... آن ... بارد ... کرا اصلاح و آفتاب
کم شده باشد و آفتاب آن رسیده باشد ملینه و ... بهتر ... کرده صرف سوزی اعضا ... صحیح و ممزوج با اعتدال آن مصلح حال ... بسیار با
ششتر ... اعضا و استسقا ... بهتر ... خشونت سینه ... و قوی الخمار ... بسیار نیکو و لیکن مصدع و بدبوی آن موذی
و مصدع ... امراض ... آفتاب ... شانیده ... الاحدار ... بسیار مولد ... جساره و
ثقیل آن بر معده ... ضعیف آن سریع النفوذ ... اعضا ... امراض بلغمی ... آن معتدل ... آن منفخ
و شراب تازه کدر تیره ... گفته اند چون ... و بیان سکان ... مسالک ... کرده شود ...
کلیات ... صدر ... قلیل ... بسیار ... منفعت ... بسیار ... حمی
تو تیمه ... بسیار گرم ... مقدار ... استعمال ... بسیار ... قوی ... و
ازین ... کرده اند ... مکان ... معتدل ... خوش ... سرور و فرح ... معشوقان محبوبان
دلکش ... عطریات و بخورات ... عاقل ... صاحبان ... اخلاق ... جم ... خیام ... کرده ...
سیاهی گر باده خوری تو با خردمندان خور ... خور ... خور و پنهان خور
با مراعات این شرایط ... قوت فکر و ذکر و قبول ... اخلاق ... شجاعت و سخاوت و سرور و
کی آورد و تخیل ظنون فاسده و خیالات ... مالیخولیا و جنون ... وسواس ... مسکن ... دماغ و دل و
جگر و معده و اعضای ... گرم ... آورد ... شهوت ... سودا و
فضول با تحلیل ... اخراج ... البول ... العرق ... سودا ... و تفتیح سدد و ازالة ... بلغمی
شهوت کلبیه ... سموم ... آب ... شال ... بقدر ربع ... آب سیب گوشت آب
فقنی ... تحلیل ... سودن ... بالجمله نفع ... زیادتی آن اکثر از ... آن
بنص قرآن مجید ... عقل ... حسن و قبح اشیا ... اختیار
و معاصی و قبایح بسیار از صاحب آن ... بزرگتر ... بیان ... آیه شریفه ... منقول ... رجس ...
رجس من عمل الشیطان ... جناب ... صلی الله علیه و آله ... ام الخبائث فرموده اند ... مقدار ... بسیار
تجویز کرده اند ... شیخ الرئیس ... مقدار ... طعام شود و رفع تشنگی ...
نفوذ رسد ... اختیار ... سرخ ... معتدل ... نهایت ... و ... ممزوج ... در قوی الابدان
و صاحبان خلط غلیظ ... خواب ... سبب ... حواس ... بخارات ...
اول سودمند ... الدماغ ... بخارات ... آنکه ... کثرت ...
حیوانی ... آن است اندر ... باطن ... شجاعت و سخاوت ... صاحب آن ... مزاج ... غالب
ظهور آثار آن است ... اخلاط ... سبب خنده ... صاحبان اخلاط حاره ... غضب ... اخلاط بارده

بلغمیه یابسه را علت سکوت و نفع خروج و دمیله [illegible] مضار آن زیاده از منافع آن زیرا که سبب موت فجأة و خناق و امراض ناقی مانند صرع و سکته و تقویه

فالج و صرع و رعشه و سبات و جنون و امثال اینها و ضعف قوتهای باطنی و حیوانی و طبیعی و اعضاء و دیدن جشم و امراض گوش [illegible] دندان و دندان [illegible]

و خفقان و فساد هضم و اسهال و سوء مزاج جگر و سپرز و استسقاء غیر قابل العلاج و بطلان شهوت باه و ادرار خطرناک با گل [illegible] شهادتهای مرکبه

رعشه و قولنج سنگ گرده و مثانه و حرقة البول و امثال اینها از جمله مضرتهای حاصل سهل العلاج حرارت است که با تعلب نفس و ضیق آن و برد اطراف حرارت آن

تغیر رنگ و تهیج و کسل و سنگینی سر و اضطراب و تشویش خواب و اعراض هولناک میباشد و مضرتهای حاصل بدنی را اکثر علاج میباشد و مسکن آن اخراج [illegible]

نمایند [illegible] و ضعف هضم و قلة الشهوه و الاسهال و فساد [illegible] و غیر اینها [illegible] دفع خمار آن آنست که بخواب طولانی [illegible] حمام [illegible]

[illegible] دست و پا و حمام [illegible] آب نیمگرم [illegible] و اجسام [illegible] بس [illegible] تخفیف [illegible] حمام [illegible]

فرمایند اگر بعض اعراض [illegible] شده باشد مثل صداع و تهیج و قی [illegible] سکنجبین و آب نیمگرم [illegible] شربت انار [illegible] ریباس [illegible]

[illegible] خوردن طعام [illegible] آب غوره [illegible] صداع [illegible] گرم باشد [illegible] استعمال نمایند

[illegible] پیاله [illegible] آب یخ و [illegible] مغز [illegible] سرد [illegible]

گر اگر شارب خمر [illegible] بسیار خوار [illegible] اگر مردم [illegible] خمر [illegible] احتیاج [illegible] خود [illegible]

خمر فارسی موافق حکمت [illegible] نافع [illegible] خمیر [illegible] و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله [illegible] خمیر فارسی خمیر ترش و خمیر مایه [illegible]

ماهیت آن آرد گندم است که با روغن [illegible] روغن زیتون [illegible] روغن گاو [illegible] است [illegible]

ترش [illegible] طبیعت آن مرکب القوی در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] قدم [illegible] آن [illegible] و میل [illegible]

خمیر [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] اسهال صفراوی [illegible] آب [illegible] خردل [illegible] جزو خردل است [illegible]

[illegible] تقویت [illegible]

[illegible] اخلاط [illegible]

[illegible]

[illegible] سرد [illegible] مصلح آن کثیر المقدار شربت آن [illegible] درم است فصل الخاء مع النون خنثی بضم خاء معجمه و سکون نون [illegible]

[illegible] ماهیت آن گیاهی است [illegible] فارسی [illegible]

[illegible] برگ آن [illegible] ساق آن [illegible] آن گل [illegible]

[illegible] تخم آن [illegible] تخم [illegible]

آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] صفت [illegible]

باطنی و [illegible] درم آن [illegible] درم آن جهت [illegible] شربت [illegible]

اندک [illegible] جهت [illegible] مثقال آن جهت [illegible]

[illegible] سوختگی آتش [illegible] جهت [illegible] آن [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] سکنجبین [illegible]

الاذن قطور آب تازه آن تنهائی و یا با کندر و عسل و شراب نیمگرم نموده در گوش که از آن چرک آید القمحون در گوش مخالف جهت تسکین دندان سودمند و دیگر دستور چون با زیت طبخ نمایند و در گوش مخالف نیمگرم بچکانند و چون بیخ آنرا بجوشانند و در آن زیت کنند و بر آتش گذارند تا جوش خورد و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و ثقل سامعه و طلاء آن جهت شقاق اطراف عارض از سرما و سوختگی آتش و ضماد آن تنهائی بر دندان آسیا تسکین درد آن و از خواص آنست که چون آنرا با سرکه سائیده با بادام جانب مخالف ... ضماد نمایند درد آنرا تسکین دهد و ضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع و ضماد پخته آن با دو شراب آن جهت قروح خبیثه و ... و اورام پستان و خصیه و خراجات و دوامیل و جراحات ... و مخلوط آن با شراب جهت ابتداء ... و درد جانب ... بامشی ... مخلوط کرده ... داء الثعلب ... مقدار شربت آن ... در سوم ... مصلح آن مصطکی ... شقاقل ... خند روس بفتح خا و سکون نون و فتح دال و ضم را و ... وسکون ... الفارسی ... گندم ... آن ثمر نباتی است ...

آن ... سفید آن ... طعم ... سائیده ... طبیعت آن ... گرم ... خشک ... افعال و خواص آن ... نفع ... اسهال ... تقویت ... گرفتن جانوران ... خند القوق بفتح خا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون ... ماهیت آن ... طبیعت آن در دوم گرم و در آخر خشک

افعال و خواص آن مولد خون صالح ... مفتح سده جگر و معده و طحال ... خندریلی بفتح خا و سکون نون و فتح دال و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یاء ... ماهیت آن ... طبیعت آن ... افعال و خواص آن ... بالشراب ...

... طبیعت ... اسهال و طلاء آب برگ آن جهت قلع بواسیر ... با عسل ... طلاء کنند جهت ... و در سوم گرم و خشک مفتح سده ... جهت ... جراحات جهت بردن گوشت ... ماهیت ... گزیدن عقرب نافع ... مصلح آن ... مقدار شربت ...

آن تا یک ... خنزیر بکسر خا و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله لغت فارسی ... و بهندی ... ماهیت آن ... دلعربی ... گوشت آن ... بهترین لحوم ... داخل ... اسلام ... طبیعت آن در اول دوم گرم ... افعال و خواص آن ... موافق ترین لحوم است ... زمین

با زیتون و ادهان نافع ... فساد ... و فعال ... و باعث ... مصلح آن ... فاسد ... و شکر ...

... امثال ... آن ... قوت ... ضعف ... اندو ... آن ... با شراب جهت

... آن ... جهت ... اندر ... آن ... احراق ... جهت ...

... جهت سنگ مثانه نافع و در سایر افعال ... بول ... آب ... نفث الدم ... دفع ... آن

... جهت ... آن ... جهت ... آن ... با عسل ... جهت ...

... آن جهت ... آن ... آن ... باشد ... آن با شراب ...

با خاکستر ... جالینوس ... است ... اگر ...

نافع ... چون آن ... افعال ... انسان ... آن جهت ... پستان ... مفید

... آن سوخته آن قاطع سلس البول ... سوخته آن ... احراق ... باشد ...

و پوست آن گریزانند و ... **خنفسا** بضم خا و سکون نون و فتح فا و سین مهمله و الف بفارسی جعل و خزدک و بهندی گبریله نامند **ماهیت آن** ...

کوچک سیاه ... و بسیار ... اصناف ... بزرگ و کوچک ... آن بزرگتر ...

... **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** ... آن ... مسهل اخلاط ...

... آن ... جهت ... آن اکتحال ... جهت تقویت ...

اکتحال ... چون ... گفته ... افیون ...

... آن ... آن ... آن ...

... آن ... جهت ... آن ...

جهت تحلیل ... و از خواص آن است که چون ... زنان ... چون ...

چون در سرگین ... چون ... کبوتران ... جمعیت کبوتران گردد و چون ...

... آن ... **خوخ** ...

... بفتح خا ... و خا ... بفارسی شفتالو و بهندی آرو نامند **ماهیت آن** ثمریست ...

آن ... سرخ و سبز ... از گوشت آن ... شفتالو ... بهترین آن ... لطیف ...

... آن غیر محسوس ... خوشبو ... شفتالو ... لطیف ...

... **طبیعت آن** در سوم ... در اول ... شفتالو زیاده **افعال و خواص آن** ملین و مسکن ...

... صفرا و جهت ... سودا ... صفرا ...

... و چون آب ... آن ... صاف ... شکر ...

... اسهال ... جهت رفع اخلاط ...

مصلح ... شفتالو ... آن ...

... چون ... آن ...

... آن ... آن ...

شکوفهای آن اسقاط جنین زنده نماید و روغن دانه آن جهت درد گوش گرم کرده بچکانند و سوده آن در دواء امراض چشم [illegible] و خائیدن مغز آن جهت رفع کندی دندان [illegible]
دانه آن جهت استعمال مجرب چون دانه آنرا در آتش اندازند تا بسوزد پس مغز آنرا برآورده سائیده شربتی چرب کرده بر بدن اطفال [illegible] گوشت ایشان برآید [illegible]
[illegible] و مجرب است خوص بضم خای معجمه و سکون واو و صاد مهمله اسم عربی برگ درخت خرما و برگ درخت مقل [illegible] باشد [illegible]
خولنجان بفتح خاء و سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون [illegible] و بترکی [illegible] و بهندی کلیجن و [illegible] نیز نامند ماهیت
آن بیخی است سرخ تیره رنگ [illegible] تند طعم [illegible] و آنچه بتحقیق رسیده بیخ درخت تانبول است که بهندی پان نامند درخت آن کهنه سال خورده باشد
[illegible] قوت آن تا هفت سال باقی ماند طبیعت آن در آخر
دوم گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن مقوی معده و [illegible] اعضای باطنی [illegible] مصلح [illegible] تعفن [illegible]
[illegible] بدبوئی دهان و خوشبوئی آن و دردهای بارد [illegible] و آشامیدن آن [illegible] و بر درد [illegible]
نافع [illegible] زبان [illegible] الاطفال [illegible] سائیده آن [illegible]
جهت تحریک باه و مجرب [illegible] آن با آب [illegible] بالیدن آن [illegible] مصلح آن [illegible]
[illegible] حابس بول و مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا یک مثقال [illegible] و بدل آن [illegible] خولنجان [illegible]
[illegible] مذکور شد [illegible] آن [illegible] افعال [illegible] دیگر [illegible]
مع الیاء المثناة التحتانیة خیار شنبر [illegible] بفتح شین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و سکون راء مهمله [illegible] فارسی
هندی [illegible] ماهیت آن ثمر درختی [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible]
[illegible] آن شیرین طعم [illegible] بهترین آن [illegible]
[illegible] عسل شیرین [illegible] گرم کرده [illegible] عسل [illegible] بادام [illegible]
استعمال کنند [illegible] طبیعت آن [illegible] گرم و تر [illegible] معتدل [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] اطفال [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] شیر [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن با [illegible] روغن بادام [illegible] مقدار شربت آن [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] آن [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] آن [illegible] بهندی [illegible]
[illegible] آن [illegible] مقدار ده مثقال [illegible]
[illegible] زعفران و شکر و گلاب جهت [illegible]
[illegible] خیری بفتح خاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر

را رسلمه و بالاخره لغت یونانی است و بفارسی شب بوی نامند جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر میشود و در عراق عرب منثور نامند ماهیت آن از جمله گلها خوشبوست
و اصناف میباشد بری و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد زرد آنست و مراد از بری قسم سرخ آنست و غیر خزامی است
چنانچه گذشت و شب بونام گلی است که در هند میشود و در حرف السین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت مجموع آن در دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن محلل ملطف و جالی و مدر و جذاب از عمق بدن و مسکن فواق و آشامیدن مثل درم از آب آن مدر مسقط و سائیده آن مدر حیض و مفتح جنین و مخرج مرده آن و
تخم سرخ آن را سیاه [illegible] است اکتحال آن بجهت بیاض چشم و بوئیدن گل آن محلل بلغم از دماغ و ریاح غلیظه و روغن آنکه بطریق روغن گل ترتیب دهند بسیار
گرم و محلل و سعوط آن جهت تفتیح سده دماغ و آشامیدن و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و طلای آن جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت موی و طلای آن با [illegible]
و تخم آن مجرب است جهت تقویت باه و مقدار شربت آن تا چهار درهم و تخم آن با سرکه جهت صلابت سپرز طلا کردن نافع و [illegible] مرهم کنند جهت ورم صلب مفاصل و تخم
و گشودن حیض و با موم و روغن جهت شقاق انگشتان مستعمل و ضماد مطبوخ آن جهت درد دندان و [illegible] و جلوس در طبیخ خشک آن و همچنین حمول آن جهت ادرار حیض و اخراج
جنین است و شربت آن نافع خیرزان بکسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و سکون زای معجمه و فتح رای مهمله و الف و نون لفارسی خرزان و بهندی بیت نامند ماهیت
آن نباتی است برگ آن شبیه به برگ نخل کوتاه تر از آن و ثمر آن نیز شبیه به ثمر آن و کوچک مدور و [illegible] با عفوصت و در خوشه بزرگی و بعضی [illegible]
نوع میباشد یکی شاخهای آن باریکست و قوی و بسطبری ابهامی و زیاده بر آن نیز باشد و بعضی بسیار طولانی و خوشرنگ خوشبو [illegible] و در زیربادات هند خوب میشود و [illegible]
از آن چوبدستی میسازند و بقیمت اعلی میفروشند و نوع دوم آن [illegible] بسطبری انگشتی طولانی و خاردار [illegible] است آن [illegible] ریسمان و [illegible]
میبافند و این نوع در هند و بنگاله و زیربادات بسیار میشود و لیکن در زیرباد بیشتر [illegible] است آنچه [illegible] بعضی ریسمان بجای ریسمان [illegible] مستعمل [illegible]
درختها [illegible] و نوع سوم باریکتر از نوع دوم و بیخار و بی ثمر [illegible] آن طولانی [illegible] آن از همه [illegible] در این نوع در سلهت که بسمت شمال مشرق مرشدآباد و بازده
شانزده منزل فاصله از آن واقع است بهم میرسد و در کنار آبها [illegible] دیگر میشود و دوم آنجا نیست این نوع را طول [illegible] کرده و تراشیده از آن فرشی میبافند که آنرا
سیتل پاتی مینامند یعنی فرش سرد و خنک زیرا که سیتل بلغت هندی بمعنی سرد و پاتی بمعنی فرش است و بعضی از آن بسیار باریک و تنک میبافند بحدیکه میگویند
باریکی و ملایمی [illegible] و بالجمله بهترین فرشهاست از برای ایام گرما و لیکن [illegible] و دیگر [illegible] از رطوبت [illegible] سلهت و بنگاله [illegible] اینها میبافند
شکسته و [illegible] میگردد و مانند بلاد حاره [illegible] سلهت دیگر جا فرش [illegible] مخصوص آنجاست طبیعت آن در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن آشامیدن سائیده آنچه قطع نزف الدم و طلای آن [illegible]
ابیار ادویه که حرف اول آن دال مهمله است فصل الدال مع الالف دادی بفتح دال و الف و کسر دال [illegible] و یا بدال مهمله نیز آمده و لغت
فارسی جو جادو نامند ماهیت آن [illegible] است مراد از مطلق آن [illegible] فارسی است و آن دانه ایست مانند جو باریکتر و درازتر [illegible]
و طعم آن تلخ و تند و تیره رنگ و بهترین آن سرخ رنگ آنست و نبات آن زیاده بر [illegible] سرخ رنگ نبت آن جبال فارس است طبیعت آن در اول گرم و در
دوم خشک و تا چهار سال قوت آن باقی ماند و گویند گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند افعال و خواص آن [illegible]
وجع رحم و معده و [illegible] اسهال و دفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و لعوق آن با عسل جهت دفع سیلان [illegible] و گرم معده و آشامیدن [illegible]
[illegible] زیتون جهت [illegible] آن جهت [illegible] معده و رحم [illegible]
و سورش [illegible]
آن تا دو درهم و زیاده بر آن کشیده و اصلاح آن [illegible] و اسهال [illegible] دارچینی بفتح دال و الف [illegible]
تحتانیه و کسر نون [illegible] یعنی فارسیست و دار الفارسی بمعنی درخت و چین [illegible] و بیونانی [illegible] سلیخه نامند ماهیت آن
شاخهای درختیست که منبت آن جزیره سیلان که سراندیب نیز نامند و شمالی آنست [illegible] و زیاده و آنچه در بعض سیلان میشود بسیار

نرم سفید چون شود هم مغز بادام شیرین طعمهای آن اندک مایل به تلخی با عطریت و لطیف تا دو سه ذرع و راست خصوص که از شاخهای ریزه آن کشیده باشند از شیخ
گذشته بتدریج هیچ زائل گردد و کم بو دیمهای آن کوچک میشود و آنچه تا کالیج از تن رخت بکوچکی میشود آنرا نیز دارچینی می نامند ولیکن بخوبی سیلانی نیست از کرچی
گذشت دیگر بتدریج هیچ زائل و کم بو میشود و آنچه صنخامت آن کمتر است ترقه آنرا اسلیخه و بهندی هرچیج نامند و در جزیره کوه ملاخ نیز چنین بهم میرسد
قریب بخط استوا تحقیق شده که درختان آن در عرض می آید گری است و در ماورای حبشه جنوبی خط استوا واقع است نیز دارچینی خوب نامند
سیلانی بهم میرسد ولیکن بقدری که به کثرت نیز سیلانی نیست در بلاد دیگر نیز حال بهم میرسد درخت آن اقرب بدرخت قامت مانند درخت انار کوهی و جنگلی
و اجرا شاخهای بسیار بزمین نشاده و برگ آن شبیه برگ ماتج هندی بسیار از برگ انار و کوتاه تر و گل غنچه آن فی الجمله شبیه بملبیان و طعام
و ابتدا آن قریب بطعم دارچینی و دستور اخذ آن آنست که هر سال شاخهای کهنه درخت آنرا بیرون شاخهای تازه روئیده و بلند شد و بیک
رسیدگی درخت شاخ آنرا از طول شق میکنند و چند روز میگذارند چون پوست آن بسبب تابش آفتاب جدا گردیده جدا میکنند بهترین آن
سیلانی بار صاف مذکوره است از سخنی که تسریع گشت که جوف چوب سخت آن قدر کاغذ باشد و اقدمیان به ریشه درخت نیز در آب شده و از آن
عمل می آید طبیعت آن گرم و خشک در دوم قوت آن تا پانزده سال باقی میماند افعال و خواص آن نافع و مقوی ملطف منضج نفس مقوی اعضا تریاق سموم
و ادرار حیض و مدر بول و مفتح سده است مقوی نفسانی و طبیعی و حیوانی مقوی باه و محلل ریاح و مجفف رطوبات باطنی نزلات بارده و رطوبت امعا و معده و مدر بول
و حیض و مسقط جنین مقوی باه و جهت خفقان و وحشت و جنون و تقویت اعضای رئیسه و معده و جگر و رفع بدبوی دهان و رفع رطوبات و تصفیه صوت
از بلغم غلیظ با و رفع رطوبات لزجه و تحلیل قیصه بسیه و حنجره و تنقیه صدر از آنها و تفتیح سده و جگر و استسقا و تقویت زخمها و سموم هوام بارده و عقرب غیره شرب و ضماد و اشتما
و جهت نزله و زکام و صداع طلا آن بر پیشانی و صدغین جهت صداع بارد و سعوط روغن و عطر آن بر پلک چشم جهت اختلاج آن و اکتحال آن
جهت تقویت باصره و رسانیدن اثر ادویه و جهت حیث قطرات عطر در دهن او غیره آشامیدن مطبوخ آن با شکر جهت فواق رطوبی و با پوست هلیله کابلی
جهت استسقای لحمی و زقی و ضماد آن جهت عرق النسا و دفع لرزه نوبتهای بلغمی و سودادی و دانه بواسیر و تسکین وجع آن و لسع عقرب طلای ممضوغ آن بر حشفه جهت التذاذ
جماع و مطبوخ آن با عسل جهت ثقل و رطوبت و گلفت و با سرکه جهت سعفه مزمن و شانه صداع آن کثیر او تکرار استعمال شرب آن در دوم تا یک درم بدل آن
تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا اصل وزن آن فلفل کبابه در اصلاح ادویه و در ساخولیجان سب دهن آن بسیار گرم و خشک تا سوم افعال و خواص آن
جهت ثقل و صداع بارد و درد و جماع و حمام شرب طلا از تنهائی با آن جهت نزوله سیفر و عرق النسا الاثر تا سوم آن قطور آن جهت ثقل سامعه نافع
و تقویت اعضا و تحلیل ریاح سده و ترقان و بواسیر نافع دوامش و دارچینی حب حسود و حلوا و اده در دهن صوف عرق و عطر آن در قرابادین گرید دارشیشعان
بفتح دال و الف و راء مهمله و کسر شین معجمه و سکون یا مثناه تحتانیه و فتح شین معجمه و عین مهمله و الف و نون اسم فارسیست و آنرا قتد و عودالبق نامند جهت انکه چون برق
در وی تیزباران برسد خوشبوتر از عود هندی میگردد و بهندی آنرا کاهی بفتح کاف و کسر یا و فتح باء و لام در آخر و کامبیل و بنیان نامند بهترین آن صلب
رنگین خوشبو و تند طعم آنست ماهیت آن پوست عطر است مانند سلیخه مائل بسرخی و بعضی بسیار خوشبو را نیز عود گفته اند از آن خار دارد کوتاه و چوب
آن با خار و گل آن تند خوشبو و تندرو بهترین آن پوستها ضخیم ثقیل الوزن خوشبوی سرخ رنگ آنست که طعم آن تلخی تند باشد و نوع اصل آن بسیار تلخ و سفید
است طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم با قوت سارد و قابضه و گویند گرم و خشک در سوم و بعضی سرد دانسته اند و قوت آن مدت بیماند افعال و خواص آن
محلل قابض مانع نزلات و رادع مواد و دافع ریاح و مدر بول و محلل ریاح و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی اعضا و رفع استرخای آنها و جمیع اعضا و مفتح سده
و مسقط جنین مسهل اخراج جنین صدر آشامیدن آن با دارچینی جهت سعال رطوبی و تب و بواسیر سیلان منی المعده آب طبیخ یکدرم آن با شکر جهت رفع
در د معده با سعد و باروس العلاج تنقیه آن مجرب العلم و مضمضه مطبوخ آن جهت حفظ صحت دندان با شراب جهت رفع تلوث قروح خبیثه ساعیه هائی چون کوفته با سرکه
گرم بر دندان و لثه گذارند جهت تسکین درد آن و سنون آن جهت تعفن لثه بسیار موثر الاطباق چون نرم کوبیده و خمیر کرده بر بینی گذارند جهت رفع بد بوی بواسیر للالتهاب آن

یا دغن خیری دگوش جهة ردآن نزف الدم وغیره آشامیدن فتیخ آن تا لعیض قاطع نزف الدم ونفث الدم آن رازغ شستنی اعصاب تعفن اطلاء وما سیل اسهال
وجهة عطش سول التورث طلاء آن جهة قروح سعفه وذبیلا کس جهة قروح رطبه المفاصل غیر آنها الرحم فرزجه آنجهة اسقاط جنین میرفع عسر البول کشف دلو آب
تحلیل ورم لعاب برحیل نیم آن ماترق ودوزده آن جهة تجفیف قروح تلکیر ش سمی تحلیل صلابت آنها مقدار شربت آن تا دو درم ست مضر بسپرز جگر مصلح آن
سکنگبین بدل آن بوزن آن سادرون دوثلث آن میرزا دو بیچ بدل صعتر آن بیح ست یا لخاصیه جهة قروح مجان که [illegible] فع گوینداز خواص
که چون شاخ آن با کمند زنجیرکنند و در ریسیده ریشه بسیار رحم تا تمری برتحت جامه خواب شخصی جا بهند گذارند بی خواب شخصی با بسیکه النعاج او حرب
روغن شکوفه آن که درمن القیمه مثل باشد که بطریق روغن گل تعشیه با دام گیرند بیجای بادام کنجد بعشیر باشد بسیار خوشبو و آشامیدن نیم ارقیه آن با شراب
جهة تقویت فم معده دهن آن با دو حالت حبیث اسهال طوی طلاء آن جهة فالج وتحقیق امراض دماغی و اعصاب و تفتیح سده دماغی و تقویت
تقویت باه و تحلیل ریاح اورام صلبه نافع دار فلفل بفتح دال مهمله و الف و را و سکون فا و لام جملا فارسی و در اکثر کتب
رسیدن بیل بیلی ما هیت آن ثمر نباتی ست بیاره دارد برگ آن شبیه برگ تنبول است اما نازک جگر کنار جدار و در آن خوشه
و سیاه رنگ و تلخ از آن خشک شده آن کوچک سبز رنگ سیم با آنها لطف رقیق دیرباره سیاه رنگ بهترین اشاد طعم آن تند
تلخی حدت پوست آن زیاده از دانه آن بیخ آن را گویند پوست آن غبره آن سفید رشته دارند طعم فلفل سوی بیارت آن
التاملا نعالی خواهد آمد طبیعت آن در آخر درم گرم خشک و بعضی را اول سوم گفته اند افعال و خواص آن محلل سوداد بلغم و ریاح مفتح سده جگر و سپرز
طعام و مقوی معده و دافع نفخ و خوشبو کننده دهان رحم و من اشتها و محرک باه و زیاده کننده منی و مدر بول و حیض و مسقط جنین جهة فالج و مرض
و نقرس و عرق النسا و تقویت پشت و گزیدگی عقرب و رتیلا و تعویذ افعا با دن یا با لعجله از اقسام با رده رطبه مفید اکتحال آن در ... گذشته
گرده باشد جهة شکوفه طلاء آن با روغن جهة تنش عقرب و رتیلا و مفنی نافع در امراض بارده قایم مقام زنجبیل مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر و مصلح آن
صمغ عربی و صندل گلاب بدل آن بوزن آن فلفل سفید گویند بوزن آن زنجبیل و ... سیاه ... بفتح دال و ... و فتح
لام و دال جملا ... ما هیت آن درخت ... زرد گویند ... حضض ... باشد ... جنانچه
در حرف الحا در حضض ذکر یافت طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ... و ... اعصار ... ومن ... الا نافع علم ...
... اعضاء ... جهة ... و ... الحمی ... و ... حرب ... و غیره ...
... و دعم آن ... ذکر یافت ... بفتح دال ... و سکون ... فتح ...
داد و ... ما هیت آن ... بزرگتر ... شکل ... سیاه ... سفید ...
... آن کوه گیلویه ست ... طبیعت آن ... گرم ...
... افعال و خواص آن ... سینه ... غذائیت ... آن ...
... آن ... بفتح دال ... و فتح ... کاف ... ما هیت آن ...
که امین الدوله گوید ... ست ... طبرستان ... طبیعت آن گرم ... افعال و
خواص ... نافع ... مقدار ... ده ... بدل ...
... فصل الدال المهمله مع البا الموحده ... بضم دال مهمله و تشدید با موحده مفتوحه و الف ممدوده ... نوعی از حیوان است
که بفارسی ... گویند ... بضم دال مهمله و سکون ... فارسی ... و بهندی ریچه و ... بیال نیز نامند ...
... گویند ما هیت آن حیوانی ست معروف ... شدید القوه از حیوانات ... انسان ...

ذکی تابل تعلیم مانکی انسان دیدیا ایستاده شیر راه میرود و صی بدست میگیرد و راه میرود بران ریدست میزند و سنگ می اندازد و خون آن کثیر اللزوجت ست
و گویند صورت بچه آن حین الولادت بدان سبب لحم میگردد و چون کور از آن الیسید بزوجت آن گرگرد و صورت آن ظاهر شود طبیعت آن گرم و کثیر الرطوبت
و گوشت آن نرم و بریس آن بابس المزاج افعال و خواص پیه آن منفع قوی و اکشامیدن یکدانگ آن با عسل جهت صرع و با سکنجبین و با عسل و فلفل جهت سده جگر
با بده و استسقای لحمی و زقی و تریم شقال آنجهت قولنج و دواب نجابت نافع و اکتحال آن با عسل و آب از یانه جهت قوت بصر و رفع بیاض و در رو یا نیدن مژه و طلای آن
بر شقاقها لبیدت نافع و شربه یا عسل و فلفل جهت فرح و اکل خر و روبانیدن موی مجرب و بغیر آن جهت فربه کردن بدن موثر و اشامیدن آن بقدر یکمثقال جهت صرع
بلغمی و اکتحال آن بعد از کندن شعر منقلب نافع در روئیدن آن و طلاء آن بر بدن مانع روئیدن موی بران و برد و دل باعث تقویت آن و پیه آن در سوم گرم و
خشک و ضماد آن جهت درد مفاصل و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجره و جبر کسر و شکستن استخوان و کرختگی اعضای و بر سینه جهت سرفه بارد و در چشم از انقلب
و طلای آن بر بدن اطفال حین الولادت جهت عدم ضرر از سرما خارجی موثر و چون جوف انار را بتمامی خالی کرده با موزون آن روغن زیتون دران گذارند
و با آتش گرم کنند جهت سیاه نیدن موی ابرو در دار الثعلب و بواسیر و نواصیر سعفه نافع و پوست آن بسیار خشک و نشستن بر آن جهت فالج و نقرس مرطوبین مناسب و تحریر و در
چون خصیه آن را شگافته مانند سپاهی بر آن پاشیده خشک کنند و سائیده بخورند جهت دفع سهل بغایت نافع و ضماد سرگین آن محلل خناق و اورام و خوردن آن جهت
دفع ضیق النفس و بخور سرگین آن جهت گریزانیدن هوام موثر و تعلیق چشم راست آن باعث گریختن و نرسیدن تعلیق چشم چپ آن در دست بسته بر گردن صاحب تب ربع نافع
دلبس بکسر ثانی و سکون با و کسر نون تحتانیه و سین مهمله بفارسی دوشاب نامند و بمثال در شاب انگوری و خرمای و توت سفید و امثال اینها و از مطلق آن مراد انگوری
است ماهیت انگوری آن آنست که آب انگور شیرین رسیده را گرفته صاف نموده طبخ نمایند تا سه ربع آن برود پس آن خاک خاصی که خاک دوشاب نامند و گویند
که خاک راست بست میزنند و میگذارند تا در وی آن ته نشین و شیرین گردد تا خاک بر آن زنند خوب شیرین میگردد بلکه اندک طعم ترشی دارد و اندک صاف است و خاک آن
موسوم بر ساعتی و سیج است و در قراباذین عنب نسخ آن تفصیل فرکیافت و خرمای آن انواع از مطبوخ و غیر مطبوخ آنست که خرمای رسیده را گرفته و آنچه شیرین آن
آب بر آن ریخته صاف نموده طبخ نمایند تا غلیظ گشته بیخ گردد و سیلان آنست که خرما را بسیار رسیده را بالا هم جمع نمایند در حلتها کرده آنچه شیره از ثقل آنها بر هم نشسته تراود
و بر آید گرفته اندک طبخ فرمایند تا غلیظ و قریب بانعقاد گردد و یا آنکه در ظرف سر گشاده کرده بر بالای آن پارچه تنگی انداخته در آفتاب بگذارند تا غلیظ و قریب بانعقاد رسد و این
بهتر و لطیف تر از مطبوخ آنست و از توت آنست که آب توت سفید شاداب گرفته با آتش ملایم طبخ دهند تا غلیظ گردد و بهترین همه دوشابها هر چیز آنست که اسبغ بسیار
طبیعت دوشاب انگوری و انگوری در دوم گرم و در آخر اول تر افعال و خواص آن ملین و مفتح سدد و با سداب جهت تسکین و با انیسون جهت درد
شکم با شونیز و با صعتر جهت رفع رطوبت و ریاح و ضماد با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و درد سینه و با ادرک و زعفران جهت رفع هم و غم و غضب بشدید و با شیر تازه
و در سینه و با ادرک با ادام جهت خفقان و هزال و ضعف احشا عجیب الاثر و با ادرک بسر که جهت یرقان و دیزه با بار شیر جهت تنقیه حصاة و ادرار بول و ضماد مطبوخ آن با خطمی
جهت تحلیل اورام و گشودن آن نافع و مقدار شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال و لکن آن محرق خون و مصدع و مصلح آن تخم ریحان و خشخاش است و شیخ الرئیس فرموده
که آب سیب تندی بیرگ ریحان امکی جرعه قائم مقام جرعه ای الادر استکار طبیعت خرمائی آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن گشاینده
و ملین طبع و مبرد و الزاج و بلغمی و جهت فالج و درد مفاصل و سرفه بارد و تقویت باه یا رد المزاج و طلاء آن تنهائی یا با قسط و نمک جهت رفع کلف با شهد جهت محمور و اعضا
از سنگی هوا نافع که بآن بپالند و ریا گرم مانند حمام و غیر آن نشیند و محرق خون و مولد خلط سوداء و جگر سودا و مصلح آن سر که و بادام و خشخاش و سکنجبین و آنچه دلق یک بار
...ی سوجیه و تقاب آن را افسوس سند و بفارسی بزرگ عسلی و کنشش کادیا ماهیت آن دانه ایست از نخود کوچکتر سوس و سبز رنگ و چون خشک گردد پوست آن سیاه
مایل بسیاهی شود و در جوف آن رطوبتی چسپنده باشد و دانهای آن بقدر خشخاش و گیاه آن اندر رخت سرو و غیر آن بشکون میگردد در چنین شاخ آن یک سال هر دو
آن شیرین و سبز رنگ باشد و سیر سیر و مادر و لطیف باشد و سبز رنگ و بهترین آن تازه اوست که درون آن اندرون آن گرانی و بیرون آن مایل بسبزی و سیاهی سرخی
باشد طبیعت آن گرم در آخر دوم و خشک اول با رطوبت فضلیه غریبه و بعضی در سوم گرم و خشک گفته اند و قوت آن مرکب از جوهر حار و جوهر ارضی مائی و لطیف

نبد کسهن گردانند وجمیع بیاشامیدن اسهال کیموس غلیظ تازه و نمایند و جهة حیات دوربینه ز رسیده گشته و رب و جع مفاصل و انتفاع معده و زرقی و قولنج مزمن نوع سموم شرب
سلاق ربیبی با آن کرب به جهة طرق باشیب و بابرسیر اضافه نمایند و این اقوی است در اسهال مذکور معده و اسهال بلغمی و دیگر خوردن جمیع آن زیاده کند و صاف کننده
منی و صفی رنگ رخسار و صوت است و خوردن بیضه جهت نافعین امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان تدبیر رقیقه تسمین آن مرغ در ال تسمیه رنگ رخسار است و زیاده کرد
جوهر دماغ و فهم و منی و رنج خیالات فاسده و بیضه آن با روغن تازه جهة ... سرفه و سرین گوشت کیفیت آن هر روز تا یک هفته با نان سپید جهت نزدیکی خسارکه
سبب آن معلوم نباشد مجرب است کباب آن جهت دفع مرض و وجع اکثر است ... مرغ غذای ... کثیر الغذا و سمن بدن ... با حرارت معتدله و رطوبت
آن مناسب سیدنا نمایند آن با شراب جهة گزیدن هوام و نفث الدم و رعاف که از معده باشد مجرب بیضه آن جهة ... و تقویت قوت ...
و تصفیه صوت و ادمان آن باعث بلادت ذهن بیاض آن جهة تلیین صلابات و ... سرد و ادویه طلا ... گرم آن بر سر جهت ... سرفه و شقاق و جمیع امراض
یابس عجیب الشفع خصوصا که ... مرتبه پس ... و بیضه جاج ... بقدر ... دوازده روز جهة ... جذام ... سیاه سنگدان خروس ... خشک نمایند
و ساییده با شراب بنوشند جهت دفع معده و ضعف آن و ... مجرب ... در قرابادین ... خصیه خشک آن با زرده تخم مرغ
نیم برشت جهة تقویت باه بسیار ... سنگدان آن ... جهة تقویت ... خروس ... آفتاب خشک نمایند
آن ... در ... سنگ ... گذارند ... تقویت باه ...
گویند که چون بگیرند خروس ... هنگام ... خشک کنند ... بگویند
... تقویت ... خشک کرده ... جهة ... رعاف
و چکانیدن خون ... جهة ... چشم ... سوخته مرغ سیاه و ... سوزانیده باشند ...
... جهة ... خوردن ... تلیین ... حصاة نافع ... خوردن ...
آن با شراب ... خروس ... سنگ مثانه ... گزیده ...
سرگین مرغ ... گزیده هوام ...
تا ... تبدیل نمایند ...
کنند ... مرغ ...
و ... باعث ...
... شکم مرغ ...
... ذخان
...
...
...
... دخان ...
... تقویت ...
... دخان ...

لسان وداحال تو بیرا اصل آنست و سودن قدری قلیل آن جهة تقویت باه نافع و بعضی بلسان مذکور شیدخان اقول بضم دال و فتح خای معجمه و الف و ضم نون و الف و لام و فتح قاف و واو و الف و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و را مهمله ماهیت آن دوده ستیست که در وقت گداز برنج و عنبر کوره آن مجتمع میگردد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی باه و رد جاذب جهة سل نافع و بر دن گوشت زائد مجرب سفید خان الکن بضم دال و سکون نون و ضم دال و سکون را مهملتین ماهیت آن دوده کنده ریست که عاشی در ایام زفاف تبه دار سکو بر گداز نموده بران گند زر البسته اند و دان آن مجتمع گردد افعال و خواص آن نجته و رم و قرحه چشم و سعایات بین شروع و غیره و زالمه و التیام قروح اعضا نافع است و مقدار ستر طلاق انقد آن گرفته دخن بضم دال و سکون خا معجمه و نون بفارسی ارزن و بترکی الم و بهندی کنگنی نامند ماهیت آن نوعی از حبوب است و دو قسم میباشد یک قسم آنکه لون قشر آن مائل بسفیدی است و نانک که زردی از آن بعد میگردد و این بهتر است از بری اکل و دوم آنکه پوست آن براق و لون آن دیر جدا میگردد و این بهندی چینه نامند و نیکوتر آن را دوم طبیعت آن سرد در آخر اول و خشک در دوم یا تا جادرس و خشکی کثر افعال و خواص آن قلیل الغذا و مجفف و ملین طبع یا نجادرس بکسر قیدا قول بطی الهضم از سده و استعمال بیشتر مطبوخ آن با شیر تازه و دوشیده با روغن تازه مصالح الغذا و جهت لمتین جمید رد تولید منی نافع و مولد سده و سنگ گرده مصلح آن شکر و عسل است

فصل الدال مع الراء المهمله

دراج بضم دال و فتح را مشدده مهمله و الف و جیم بهندی تیتر نامند ماهیت آن مرغیست قریب به جثه کبک خوش منظر و در هند چهار نوع میشود یکی بزرگ خاکستری رنگ مائل بسیاهی منقش بسفیدی و سیاهی بهندی کالا تیتر نامند که شانه آن بهمه گلی رنگ آن برنگ کمیز گرمیندی اسم کات است و دوم از آن کوچکتر و سیاه منقش بسفیدی و خاکستری و این را کالا تیتر یعنی تیتر سیاه نامند نسبت به این نوع خوش منظر میشود و سیوم از آن کوچکتر و سفید مائل بخاکستری و منقش این را گویا العصم کات عجمی یعنی سفید نامند و نوع چهارم از همه کوچکتر و خاکی رنگ مائل باستقرار آن خطوط سیاه وسفید و این را بهندی بهت تیتر نامند جهة آنکه در زمین تا انگشت زا بهم سرسد و بلند پرواز میباشد و پای آن سه انگشت دارد و گوشت آن بسیار ثقیل و دیر هضم و صلب بخلاف دو نوع اول که جنگلی اند پرواز بسیار نمیتوانند کرد و پای آنها چهار انگشت دارد و شیخ داود انطاکی اشتباها آن را آسمانی نوشته طبیعت آن مائل بحرارت و در اول یابس و بعضی در دوم گرم و خشک نوشته اند افعال و خواص آن گوشت آن الطف تر از کبک تدرو بهتر از فاخته و زیاد کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ ماده منی و مقوی معده و مولد المزاج و مرطوب بمعتدل و یابس المزاج معدل آن [illegible] خون و زیل آن جالی و تریاق [illegible] درمارس بیه آن با روغن باریق جهت درد گوش عجیب الاثر دراب بفتح دال و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و بای موحده بفارسی [illegible] و بهندی [illegible] بفتح کاف و سکون جیم فارسی و کسر را مهمله و یا در بنگاله کرین و بهندی نیز نامند ماهیت آن از جنس خربزه است کلیون نامند و کوچکتر از آن بالوان و اشکال مختلف میباشد زرد و مخلط بزردی و سبزی و مائل بسفیدی و یکرنگ و بعضی اندک طولانی و لحم آن کمتر از خربزه و مغز آن و خامی تلخ و بعد رسیدن شیرین میگردد و با اندک تلخی و لحم آن ریزه ریزه و سخت که اکثری آن را الموت دانسته اند و غلط است افعال و خواص بوئیدن آن مقوی دماغ و مفتح سده و آن خوردن پخته آن مدر بول و مفتت حصاة خصوص خام آن بشرط ملازمت چند یوم و تقدری آن چون مثل طبخ نموده گوشت انداز و گوشت مهرا سازد و تاثیرش تیلاب [illegible] خربزه زیاده است دردار بفتح دال و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و را مهمله لغت فارسی است نام درختیست که آنرا ساروان و سفیدار و درخت لیشه نامند جهة آنکه چوب آن را شکن میگردد و نوعی از غرب است طبیعت آن در اول سرد و خشک افعال و خواص آن قابض با قوت جالیه اکتحال عصاره برگ آن با عسل جهة ظلمت و تقطیر آن نیمگرم در گوش جهة ورم آن و تقطیر آبیکه از سر چوب تر آن در حین سوختن بر می آید بهتر رفع کرمی که از آن است در گوش و ضماد برگ آن بهر هند با [illegible] زمدان و لثه رقاطع اسهال و پخته آن ملین طبع و ضماد آن جهة التیام جراحات تازه و جبر کسر و غم و باسر کیست جرب و قرب و پوست آن افعال قوی و اکتحال آن با شراب با آب جهة سل بلغم معجر و طلای آن با سرکه جهة تغیر دادن رنگ برص موثر و رطوبت قشر آن جاذب جلد و تیره و جهت قتید و [illegible] و در قرمزی مجرب و آب خیسانیده خشک آن حمام سقام رطوبت آن المصالحه بحق خون مسهل سوداست مصلح آن شکر مقدار شربت آن با اکتیال آن [illegible] است در ولطار بفتح دال و ضم را و سکون واو و فتح یای موحده و فتح طای مهمله و الف و کسر را و سین مهمله مرد نامی مسمی دلد السبز

و بابلو اهست جه گیاه آن برنخت بلد کنند بر مدیران می پیچد مانند خس کوچکتر از آن برگ عبا و تلخی و تیزی بیخ آن شبیه به بیخ غبیر دون عفونت و تلخی تند بی مطلب آن رنگ آن سیاه و سرخ و تیره و تیزی با ذنوبی از سنباع است برگ آن مانند برگ نرگس الملک با حلاوت و تند تلخ طبیعت آن در سوم گرم خشک فعال خواص آن نهایت قاطع و متعفن ضماد آن جهت گزاز و قابع و مفاصل و خنازیر نافع و طلاء آن بر بدن در رود پاک کردن او ساخ و تکرار تازه بتازه نمودن آن در بستر آن مو عجیب الاثر مقدار شربت آن تا یکدانگ اسفار بکند سم آن کشنده با لتهاب شکم و معالجه آن خربق اسود است آدرسه فنیون بفتح دال و ضم از ماتین و سکون او و کسر فا و سکون یا و مثناه تحتانیه و ضم نون سکون ها و نون و لغات نیز آمده لغت یونانی ست و بعربی زتیونیه نامند جهة مشابهت برگ آن به برگ زیتون ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن درازتر و باریکتر و شاخهای آن کثیر از ذرع و گل آن نارنجی و تخم آن مستدیر و کوچکتر از کرسنه و الوان آن مختلف و در غلاف کثیف و درشت شبیه بغلاف نخود و بیخ آن فرعی و سطبری انگشتی و رست آن بیخ نمناک و تر بیبدر یا طبیعت آن در سوم گرم و خشک ابن بیطار و غیره آنرا در سوم گرم و خشک تر تر از قلع دانسته اند افعال و خواص آن نهایت مجفف در تحلیل و آن قاطع خون القیام و سنبوراحت تعول آن محلل و رام و دردن و سعوط زیتون مجرب شناسد و در گوشت کانند رفع کری و ریم مالطن آن و تدهین آن سقاط دار بالیسیر مسکن و مفاصل و اسال آن و صعول آن در حیض و برت مقدار شربت آن تا یکدانگ مصلح آن تی کردن کتیرا و شیر و ست درد معجم و سکون یا و کسر دال سر مهمله و یا الفارسی آلانا مند ماهیت آن نشیس مرمار است و بهترین همه شیح بار است که خشک نازه طری و الفارسی مرتو نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک فعال خواص آن ضماد آن محلیل اورام مجرب جهة رفع حمره و قروح و قلاع و بدن و گوشت زخمها و منع نزف الدم و التیام جراحات و زیر شکم جهت رفع سیلان حیض و ام و بر ساده بدن جهة کلف و نمش و سلع و آثار و سیاه کردن رنگ و غساره و تسکین درد و با بید مفاصل و ورم لثه و رقی آنکه خشک آنرا بر سود از خدمیاد در کوزه گلی سوخته باشد سید که سفید شود تا نهایت بماند و در جمیع افعال قوی تر و مستعمل تازه محرق آن است و کنند محرق آن ضعیف و معقول آن جهت جلا و بصر و رفع غشاوه و ناخنه و سیاهی ضماد آن ابرگ مورد جهت زرم ملمی معده سعید مثل آن تخمیر سنج است چون آنرا با تلی و شب بیر کنند جهت ازالهٔ سرخی مس نهایت موثر و چون با بابونه و شوره سفید کشند در اصلاح خنازیر و زرد دو در رنگ مس جمیل دانسته اند در همی انجل یعنی لاسر که در جمیع افعال ضعیف تر از سرکه است گه در منع اکله قوی تر است در و بیخ بفتح دال مهمله و سکون را و فتح نون و جیم لغت فارسی است ماهیت آن بیخی است عروق شکل پوست آن خاکستری رنگ گره دار و بعدد گره آن دو دو بایره بهترین آن بادنگ تلخی و خوشبوئی و با صلابت و اندرون سفید آنست برگ گیاه آن شبیه به برگ بادام مائل به بنفش و مفروش بر روی زمین و منشعب ساق آن مجوف القدر دو ذرع و از میان برگ سر بر دیده و برگهای ساق آن متفرق و باریکتر و درازتر از برگهای زیر آن از پنج عدد تا هفت عدد و گل زرد و مجوف و اصل بیخ در وقت آن تا ده سال باقی میماند و منبت آن اندلس و کوهستان شام خصوصاً جبل سوسم و بسیار و در آنجا سرد سیر است و دو نوع میباشد عامی و رومی بهترین آن رومی عقربی است یعنی آنچه بشکل عقرب باشد طبیعت آن در سوم گرم و خشک فعال خواص آن محلل بلغم و سودا و پاک کننده و ریاح غلیظه و تقوی حواس و دل و معده و سپرز مفرح و باتریاقیت و جهة خفقان و الیخولیا و مراقی و تقویت اعضا و تسکین وجع رحم و تلطیف ریاح غلیظه معده و اسهال و رحم و رفع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و سایر جانوران سمی و رفع طاعون شرب و ضماد خصوصاً با انجیر و خوردن آن با شکر جهة صداع بلغمی و درد سینه نافع و مفرح ابرد و محرور المزاج و مصدع مصلح آن ربانیه و محرور را نیز با رب عنبر و یا رب سیب بهترین استعمال آن در خفقان غیر آن برای تسکین دست گرمی آن با شربت سیب قلیلی کافور است مقدار شربت آن یکدرم تا دو درم بدل آن در رفع سمیت و ریاح و تم بوزن آن زرنباد و دو ثلث آن قرنفل و گویند بدل آن در جاوار خواص آنست که چون بیاویزند قطع از آن در اندرون خانه طاعون داخل نگردد و تعلیق سوراخ کرده آن بریسمانی بر زیر گاو و زن حامله جهت تسکین درد ولادت و حفظ جنین از آفات آن باید که آن را بیان نمانند خود رست باشد و تعلیق سوراخ کرده آن بالطول جهت رفع فزع و خواب و دیدن خوابهای پریشان و باعث دیدن خوابهای نیکوست در یاس بفتح دال و سکون را مهمله و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و سین مهمله عربی و در فارسی است ماهیت آن نوعی از درخت است گیاه آن بقدر شبری تا زیاده از آن و از ساق آن شاخهای رسته و برگ آن شبیه به برگ کتان و برگ آبی و سر شاخ سه یا پنج تا هفت عدد برگ میباشد و گل آن زرد و مستدیر و مثل کوچک و بدانه و تخم آن شبیه بفلفل و کوچکتر و بیخ

[illegible] دریا می‌باشند و دیگر نبود طبیعت آن در سوم گرم و خشک با برودت یعنی مرکب القوی افعال و خواص آن منضج و مسکن ورم تازه آن سکر [illegible]
[illegible] کنند و جلد و منضج و مسدد و رافع یرقان و ریاح و زردی [illegible] و ضیق کننده آن گویند چون [illegible] طبیخ داده [illegible] آن گندم اضافه کرده [illegible]
و بعد از طعام باشد [illegible] ناول نمایند و تحسین بدن مجرب [illegible] سینه و مصرع [illegible] آن کشتیز و کتیراست در بیان [illegible]
[illegible] ماهیت آن میوه‌ایست [illegible] درخت [illegible] که عبارت از شهر [illegible] و بلاد [illegible] نهاست [illegible] خربزه [illegible]
[illegible] و ساق درخت آن بلند و برگ آن شبیه برگ [illegible] بزرگ طولانی [illegible] خربزه [illegible] و کوچک پوست آن [illegible]
[illegible] مانند [illegible] خار [illegible] آن [illegible] شیر از خوف [illegible] خار آن [illegible] درخت آن [illegible]
[illegible] که گاهی [illegible] آن نباشد و موجب [illegible] نیست بلکه [illegible] آن میوه [illegible]
[illegible] آن [illegible] سفید [illegible] خانه [illegible] شکل [illegible]
[illegible] بزرگتر [illegible] آن بسیار [illegible] شیرین [illegible] شکر [illegible]
[illegible] شنیده شد که [illegible] لذت آن میوه بسیار مرغوب فیل است ولیکن بسبب خوف [illegible] آن فیل [illegible]
پوست آن [illegible] باشد و [illegible] در میان [illegible] آن یافت میشود و مردم آن بلاد در میان [illegible]
[illegible] تقویت بدن [illegible] طبیعت آن [illegible] گرم [illegible] افعال و خواص آن [illegible] مقوی [illegible]
[illegible] خوردن آن [illegible] شیبه [illegible] ثقل اللسان [illegible] لذت آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] شد [illegible] تمام [illegible] خورد [illegible] درخت [illegible]
[illegible] شد و بعد از آن [illegible] درخت آن [illegible] کنند والله تعالی اعلم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] گفته [illegible] شعر [illegible] خدا [illegible]
[illegible] اگر [illegible] در باب در بیان گفته باشد [illegible] **فصل الدال مع الفاء** [illegible]
[illegible] فا و فتح لام و بیونانی [illegible] و بعربی [illegible] الحمار و بفارسی خرزهره و بهندی کنیر نامند ماهیت آن نباتی است [illegible]
[illegible] برگ آن [illegible] بلند [illegible] دو نوع [illegible] سرخ که بهندی [illegible]
[illegible] سفیدی [illegible] بهندی [illegible] نامند [illegible] شیرین [illegible]
[illegible] آن [illegible] سفید [illegible] تمام سال [illegible] آن باقی میماند [illegible]
[illegible] سفید [illegible] طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک [illegible]
[illegible] افعال و خواص آن [illegible] محلل [illegible] استعمال آن مخصوص [illegible] خارج [illegible]
[illegible] آب طبیخ آن [illegible] سائیده آن [illegible]
[illegible] برگ خشک آن [illegible]
آن [illegible] برگ آن [illegible] کشنده [illegible]
[illegible] برگ [illegible] تازه آن [illegible]
[illegible] آب [illegible] زیتون [illegible] آن آب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و تقویت باه [illegible] آن [illegible]

و از کبریت زرد هر یک یک جزو نرم کوفته با پیه گوسفند سرشته به سرخ طلا کنند نهایت تا هفت مرتبه آن را زائل گرداند و مجرب دانسته و بعد از تنقیه تام دوازده مرتبه بر برص بمالند زائل سازد و چون بیخ سفید آن استعداد رنگی زرشکی گرفته باشد و تا وقتی که نیرو و جوش بمانند و آن را بگیرند قلیلی از آن را بخورند تقویت باه و امساک منی بخشد و اهل هند اکثر آن را استعمال می‌نمایند بدل آن در تحلیل اورام صلبه بوزن آن اکلیل الملک با بوزن و ثلث آن برگ انجیر مغز قرطم مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درم و گفته‌اند هم قدر برگ گل آن خواه پخته و خواه خام سائیده آن کشنده قباق و التهاب کرب و شیب و انتفاخ بطن حجز و زمین احمر از آن رماد اسی آن لعق و حقنه و آشامیدن آب گوشت با نخ چرب قریب سرد کرده و بخیص لعاب بزرقطونا و روغن بادام شیرین سرکرده با کتیرا و خوردن خرما شهر و جیب النفع است و خرمای شهیر و خرما بزرگ و انه زرد و یا سرخ است و گویند خرمائی است که تخم آن را در سبا کارند و بری آید مهمان مسمتم لهذا بدین اسم نامیده و خوردن انجیر با سن قلیلی و شرب در عنب باکره نیز نافع است

فصل الدال مع اللام

دلب بضم دال و سکون لام و باء موحده بفارسی چنار نامند و بترکی طیلان

ماهیت آن درختیست معروف بسیار عظیم و برگ آن پهن و مشعب و شرف چوب آن سبک و جوهر آن نیست آن بلاد سردسیر ثمر آن در غبار و اخشی سبک و درون آن مانند الول طبیعت آن سرد در دویم و خشک و گویند آن بسیار سرد و خشک با حرارت قلیله الفعال خواص آن ما جا آن و جودگل که از ثمر آن گرفته باشند و ضماد برگ تازه پخته آن جهت ورم چشم و رفع ریختن مواد و طلای آب عفن از چشم و رفع ورم ظفری و ورم زانو و مفصل که باشد و در غبار گرم را نیز و ضماد برگ تازه بخیر سفیده آن جهت منزال و ورام حاره و بلع و طبیخ پوست و آن به سرکه جهت درد دندان و ذرور برگ خشک آن جهت تخفیف قروح و جروح و سوختگی آتش و ضماد پوست سوخته آن به غایت حالی بخفف و جهت بربش و رفع رطوبت متعفنه و ضماد آب جهت تفتیت خلط و آشامیدن مطبوخ ثمر آن با شراب جهت رفع سمیت گزندگی جانوران مسمی و ضماد برگ و ثمر آن به جهت سوختگی آتش و بخور برگ و ثمر آن دفع جهت گریزانیدن خفاش و ید تور باشد لر در جنگل مطبوخ آن غبار که بر برگ آن می‌نشیند و نفث بغایت مضر و مورث دمع و لصوت و حشونت حلق است و بیابان بر بیده مصلح آن ختیار زده و وشیده

دلبوث بفتح دال و سکون لام و ضم باء موحده و سکون و او و ثاء مثلثه اسم بربری و بیخ سوسن سرخ صحرائی است معروف سیف الغراب جهت آنکه برگ آن شبیه بسیف است ماهیت آن بیخی است شبیه به ولبار که لاس هم با دیگنی و بیخ بانند بپازیده و دوانه بالای بزرگتر از زمین بعد از خشکی بسیار صلب میگردد و خشک آن را در بغداد و بازار میفروشند و آن را حب النافع مینامند جهت آنکه در رحم نسرخی و دیگری را انتفاخ مینماید و گل آن شبیه بسوسن کبود است کرا بسیا مانند و بیخ بالش عرفی او آن را اصغرا غانیون و بعضی کسیفیون و بعضی ماخاریون نامند و گل آن بسیار کوچک و باریک تر از ساق آن قریب بدرعی برگ سوسن و از ثمر آن است و نبات آن اراضی معموره و مزارع طبیعت آن ذرا آخر دوم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن ملی و جاذب و معدل و سن مسهی چون در شراب تازه خشکیده و کوبیده نیکو لذید میگردد و دفع ضرر آن میشود و آشامیدن آن جهت تهیج باه و سرد و بدستور آشامیدن آن با شراب گویند بیخ بزرگ فوقانی آن محرک باه و کوچک ترین آن قاطع باه و شیافت آشامیدن بالا آنکه قلیل الفعال و نافع و چون مدوخ آن را در نبید بخیسانند و بخور از نبیذ علق تا یک رطل از آن نبید بنوشند جهت خشک کردن و ادرار و سیر رفع ریاح آن مجرب دانسته‌اند بدستور آشامیدن یک درم از بیخ آن با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد آن با شیلم و با ماء العسل جهت تحلیل غربا نافع و پاک کند رو و شراب حیث جذب پیکان و طلای آن جهت سرخی رخسار و رفع آثار و فرزنیه آن جهت کشودن حیض و زسفر حلق مصلح آن رشیر نحتین انعقاد و شربت آن تا دو درهم دلدل و قنفذ بری است انشاء الله تعالی خواهد آمد

دلع بضم دال و فتح لام و عین مهمله نوع کبیر قنفذ است که آن را ملی بفارسی خارپشت و بترکی کرپی و در مازندران شال تشی و بدیلم شاکرو و بهندی سیه نامند ماهیت آن حیوانیست قریب بجثه سگ کوچک و در پشت آن بجای مو خلاهای ابلق از سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده باریک و دو طرف آن باریک و تند و چون بخشم آید خود را جمع کند و حرکت دهد خارها مانند تیر از کمان جسته از تن جدا گردد و بانند کی را انفعال و خواص آن سوخته آن جهت جراحات نوایت مفید و در سایر افعال مانند قنفذ است انشاء الله تعالی در حرف القاف خواهد آمد

دلفین بضم دال و فتح لام و کسر فا و سکون یا مثناه تحتانیه و نون اسم یونانی و بعضی گفته‌اند لغت رومی اسم نوعی از سمک است و در البحر بفارسی خوک ماهی بعنی راز در بیابی گرمابی و بهندی سوس نامند ماهیت آن حیوانیست سیاه و بزرگ سر آن شبیه بسر خوک و دندان دار و بی فلس و نخلاف حیوانات دیگر حرکت سها خود نکند و تنها سیاحت نکند کرا با جماعت بیکدیگر می طبیعت آن سرد و تر

قریب باعتدال افعال و خواص آن گوشت آن مولد اخلاط غلیظه و مقوی اعضا و بسیار چرب و دیر هضم و دیر گذر گرم خوردن آن اسیدن آن جهت درد مفاصل مفید

و خون آن جهت خلط منفر سیان کرده و گذاشته بر آتش بگذارند تا خشک شود و جهت حفظ سر تازه و رگ سفید تعلیق و دندان آن بر اطفال جهت رفع فزع

ایشان و سوزدلی بر تحریک آن الهام و تان افارسی در اصفهانی و سوره نامند ماهیت آن حیوانیست که حیکن از سنگ بزرگتر شبیه به عمان در

در روی ملیا سیم سیر سید از پوست آن فرو میاید در ودق مینماید و گرمی آن کند و دقیق آن جرسیر اسود است لیکن بو بوست کند از آنکه نماید

طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن خوردن گوشت آن باده گفته باشد و گویند تعلیق چشم آن آندم در کنار عقاب رفع ربع آن چشم جنبیدن آن با خوردن

رطوبت آن جهت بواسیر نافع است و لیک لفتح دال گرم و سکون بازدهناه تحتانیه و کاف با اصفهانی آن گل و تنکابن کلیک و ترکی آیت بروه و تسمیه در شام

سر الیک نامند ماهیت آن آم عربی ست و ثمر گل سرخ صحرائی است نه شکر گل سرخ بستانی بقدر زیتونی و چون پخته شود سرخ مایل به سبزی و رنگ

شیرین با عفوصت گردد و چون آن از فرط پختگی نرم شود سفید و دانه گل آن برنگ زرد بستانی ان بود و گل بنفش جنبیدن رنگ و گویند چون گل آن ریخته گردد

ثمر آن حاصل میشود و در این تحفه گوید که بزعم شیخ الرئیس آن تخم گل است طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و رادع و آشامیدن آن جهت

تقویت دل و جگر و معده و رفع اسهال صفراوی و سودوی نافع و مضمضه و غرغره بطبیخ آن و سفوف آن جهت خناق و تقویت لثه مفید بدل آن ثمر گل سرخ بستانی

مقدار شربت آن تا دو درم و جرم آن سورش سعال مصلح آن گل قند است فصل الدال مع السین دم بفتح دال و سکون میم بفارسی خون بهندی

لهو نامند ماهیت آن معلوم است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن دم هر حیوان در طی نو کرآن مذکور میگردد و مجموع آن جالی پیاض مقل

و اورام و برشتن آن تا مع اسهال و رافع سموم و دم بالی کبوتر بیرآورده جهت سفید شبکوری مجرب است و در حمام مذکور شد و چون خون در شکم منجمد گردد با

سفید با دراسعاد و باد رشانه کیفیت ست بهم میرساند و از آن اعراض ردیه مثل غشی و ضعف و خفقان متواتر و سردی اطراف و اختناق عارض گردد

معالجه آن مساله لبنه شکل شربت در سعه با آشامیدن نیز با پنیرمایه بخصوص پنیرمایه خرگوش مقدار دو مثقال با یک وقیه سرکه تند با عقید ایک یا خلتیت با شیر

انجیر خشک یا آشامیدن آب تریخ با سکنجبین جامع و آشامیدن طبیخ تخم کرفس با العسل قی کردن بدو کرد البابی و ز نامیسگویند که چون خون بدن حیوان با اشیا بلی گرم تا

شده باشد دانسته که اصلاح آن متعذر نیست بر می آرند و خون بیمار حیوانی انسان صحیح المزاج قوی ملا بجای آن از عرق نمایند کن حیوان یا انسان تندرست

سالم میگردد و قبل از این بچند سال بر آن معمول داشتند و چون دیدند که فائده چندان بر آن مترتب نیست بالاخره فرنگیسان ترک نمودند طریقی نقل آن انست که

دست مریض خشک را از زیر ربط خون سیگر نموده ولی ز منفذ و در آنجا مینمایند و از دست صحیح المزاج از زیر ربط مانند دست مریض منفذ ان الاسلکه بدر تر دم رگ

میکشانید و انبوبه بسیار باریکی در هر دو منفذ نصب نمایند و خون صحیح المزاج ببدن المریض میرود و بعد رفع احتیاج نوبه باز دوخته رگ هر دو را بند نمایند و بتو بیشکه

ضعیف و یا خون صحیح المزاج جوان قوی را داخل نمایند برای تقویت آن مدعی آنند که بعینک طبی بسیار جلی میان حرکت خون بدن پای اند در و پیگیرد

طی نمایند ایکه بجانب قلب داخل از قلب بجانب کبد خارج به تجربه یافته اند که از زیر ربط که فصد نمایند خون بیشتر می آید تا بالا ربطه نمی آید که خون خود مسکنه

عدم فائده و حصول ضرر تحصیل کرده این باشد که اخراج خون بدن حیوان بالتمام بیکدفعه نتوانند بلکه موجب هلاکت است پس اخراج بعض آن و تحصیل خواه کثیر و خواه کم

بجهت آن بیفائده و باعث اختلاط آن اخلاط و تنبیه خون فاسد گشته لاتخفی دیگر آنکه دو شخص که بسن جمیع الوجوه مزاج شان مساوی باشند نایاب و نیز خون بر

موافق مزاج آنست همچنین خون هر شی پس خون آن بدر بدن دیگری مسی سنگ بکمر محتملیست بر تضعیف غیر موافق و تا بکه استعمال آن بسبب تشریح خون باکر

ضعیف المزاج میابد فاسد میگردد و طبیعت نیز از هضم و نضج غذای جدید آن خارج باز میماند پس این حال باعث زیادتی علت ضعف و هلاکت است

باقی العلم عند الله دم الاخوین آنرا دم التنین و دم الثعبان نیز و بعربی تعاطر الدم و بفارسی خون سیاوشان و بهندی هیرا دکهی و بترکی ترشنر نامند ماهیت

آن صمغ است خالص الحمرة مائل به بنفشی و قوت آن ما دام تا باقی میماند و گویند عصاره گیاهی است که در جزیره سقطره و هند خیزد و در ما ملک معتبر التجار به کو

بهوه جو سیت و دو را والخلساند کو رشد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صمغ ابهمیت در تیع میباشد و بکنید و خشی و ترانی بهتر آن خجکید و ما لی سنگ نقل آید که با آن

نباشد و بعضی گفته که صمغ بوم نیست زیرا که نزد سواحلی که در مملکت خرین واقع است می آورند مانند حبشه و زنگبار و از آن سواحل بهم میشود و بالجمله ماهیت گیاه و درخت
آن معلوم نیست و لیکن آنچه نوشته که نوعی است شبیه است ببعضی چکیده مانند صمغ سرخ تیره و صاف براق که گویا از درخت چکیده و بر آن چیزی چسبیده
و بعضی دیگر از آن قسم و لیکن آنچه زیره ای چوب و پوست تمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سیخ تیره و رقیق و این دو نوع دیده شده و بعضی صاف
و بعضی غیر صاف آنچه تیره است طبیعت آن در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم گفته اند و با قوت قابضه شدیده و بعضی گرم در اول و خشک در دوم افعال و خواص آن
آشامیدن آن جهت قلع خون و حبس آن از جمیع اعضای باطنی و التحام قروح و الزاق آنها و منع سیلان آن و قطع اسهال و تبرید معده و زوال حرارت کبد و معده و تقویت معده و در حیض
و اسهال سوداوی و مواد صفراوی و سحج و شقاق مقعده و جهت آنچه از خارج بیرون آید و بخور آن جهت اکثر امراض مذکوره و اکتحال آن جهت تقویت باصره
و قرحه چشم و سنون آن جهت تقویت لثه و در آن جهت قلع و حبس آن از جراحات تازه از جمیع اعضا و التحام جراحات هر نوع که باشد مضر گرده و مصلح آن کثیرا
مقدار شربت از نیم درم تا یک مثقال و آن شاذنج و عصاره لحیة التیس و گل ارمنی و چون بلور رشته با آن رنگ کنند مانند زنگار و تلقیق میشود و دم الاخوین
دماوند بفتح دال و سکون میم و الف و فتح دال مهمله و سکون میم ماهیت آن نوعی از اوبا است و صنف بیاض نیست که چکیده و رنگ شفاف تر از نوع اول و بر آن نقطه سیاه
و ست و دوم از صنف اول که جگر و زرد شفاف تر و تیره و بر آن نقطه سیاهی طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی
افعال خیر الشان تمام سیلان ها از دهان هر دو مقدار شربت آن از یک مثقال تا یک مثقال و نیم افعال بکیه ... دماغ بکسر دال و فتح میم و الف
و غین معجمه ماهیت آن مغز سر حیوانی است طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مقوی دماغ با قوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و مولد
آن و مسخن خشکی دماغ و سرسام و مشتاق نافع و مفسد معده و مصلح آن سعتر و دیگر آب کامه و ادویه حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف میباشد و تفصیل
ذکر هر یک حیوانات مذکور میگردد و شجره گویند صمغ سیاه است افعال و خواص آن نهایت حالی جهت بستن آن ... دمنابیون ... نوعی
از ماهی ... سمیرا و الی آن معروف است ان شاء الله تعالی مذکور میگردد و فصل الدال مع النون + دند بفتح دال و سکون نون و دال مهمله
حب السلاطین ... بفارسی تخم بید انجیر خطائی و بهندی جیپال گوته و جمال گوته نیز نامند ماهیت آن ثمر درختیست در غلاف ... دانه ... غلاف ... مربع
با دو غلاف ... مانند ... و طول ... و غلاف ... و غیر منقط و مغز آن ... مانند ... دیگر سفید رنگ چرب ... گرد و دانه ...
و ... سیاه ... میگردد و بر بالای آن متصل ... پوست ... تیره ... و سط آن ... آن ... سفید ... خشک ... سیاه
پوسیده میگردد و ... با نرد ... پوست ... استعمال آن ... قبل از آن ... آورده ... مدبر کرده ...
... مذکور شده و ... مقدار ... کتاب ... شیر ... و سیاه
کرده ... مانده فاسد شده باشد خالی از ... نباشد استعمال آن ... درخت آن ... دنیه
و بنگاله ... هندوستان ... خطائی و چینی آن ...
هندی و بنگالی ... طبیعت ... آن ... گرم و خشک در نهایت حدت ... ماهیت ... افعال و خواص
آن ... مسهل بلغم و سودا و اخلاط غلیظه ... دماغ و مفاصل و اقاصی عصب ... استسقا و ... سنگ ... قولنج
... بول ... خواه ... دی ... سوزاند ...
آن محسوس میگردد اکثر مردم ... آن ... ماء ... ادوی ... دانه ... خواه مالاری
دوای ... باشد و ... بنگاله ... مقدار ... اطفال ... خواه ... محسوس گردد ...
... باشد ... حل کرده ... مرض ام الصبیان ... اطفال ...
... ام الصبیان ... تجربه ... اگر ... مستعمل ...

۲۹۳

[illegible]

اکتحال آب سایهٔ آن در چشم مار گزیده باعث عدم تغیر از زهر است الا بگیلی شد زیرا که تکمیل مضر به چشم دارد و ضماد آن با ماست جهت شقاق و داء الثعلب
و برص حیوانات و بدستور با آب لیمو و آب [illegible] تازه جهت داء الثعلب و با [illegible] مناسب جهت جمیع اورام حار و اوجاع و طلای آن حافظ سیاهی موست
و لیکن مورث تورم و قرحه و تقشر جلد است چون برگ آن بسیار سرخ می آید از آن اکل کند و گرد آن سبب برص [illegible] مزاج [illegible] بعد تحلیل
حار استعمال آن جایز نیست مصلح آن [illegible] قشر [illegible] با آب لیمو [illegible] ضماد [illegible]
و استعمال نمودن [illegible] انیسون [illegible]
و ناشتا [illegible] آب سرد [illegible] مقدار شربت آن [illegible]
[illegible] مصلحات و معینات مذکوره و چون کسی [illegible] گرمی کند و [illegible] اسهال بسیار [illegible]
[illegible] با شیر تازه [illegible] روغن [illegible]
[illegible] شیر تازه [illegible] روغن گاو [illegible] تخم خرفه [illegible]
[illegible] روغن گل یا بادام شیرین آب سیب [illegible] تخم [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] شیر تازه [illegible] برگ چغندر [illegible]
[illegible] بفتح دال [illegible] و سکون [illegible] الف [illegible]
[illegible] ساق [illegible] تخم [illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] گرم و خشک [illegible]
حرارت [illegible] مصلح [illegible]
[illegible] بفارسی [illegible] بفتح [illegible] و سکون [illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible] سوزش [illegible] ماهیت [illegible]
[illegible] برگ [illegible] طبیعت آن [illegible] ساق [illegible]
[illegible] مار گزیده [illegible] جهت [illegible]
[illegible] خون [illegible] سوزش اعضا [illegible] ضماد آن [illegible] جهت [illegible] خشک [illegible]
[illegible] تحلیل [illegible] حاره [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] سیاهی [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible]
طبیعت آن [illegible] تازه آن [illegible] ضماد آن [illegible]
[illegible] بفارسی [illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible] تخم [illegible]
[illegible] گرمی [illegible]
[illegible]
[illegible] سفید [illegible] خشک [illegible]

۲۹۴

[illegible]

بسیار ریزه کرده بر آنها میپاشند و آنها اندک اندک میخورند و بتدریج بزرگ میشود و چون بزرگ شدند احتیاج بریزه کردن برگ توت نیست بلکه برگهای درشت [illegible]
[illegible] آنها میخورند زیرا که خوراک آنها [illegible] تا آنکه بکمال میرسد [illegible] درین هنگام [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] آنها تمام میرسد [illegible]
[illegible] در آفتاب می اندازند تا خشک گردد
[illegible] از ایران شنیده شده [illegible] بسیار بزرگ [illegible]
[illegible] سفید [illegible] اول برسات [illegible]
[illegible] طبیعت آن در اول گرم [illegible] و خشک افعال و خواص آن [illegible] جهت خفقان
[illegible] خفقان [illegible] گندم [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] درخت [illegible]
ماهیت آن [illegible] درخت [illegible] طبیعت آن [illegible]
افعال و خواص آن [illegible] مجروح کردن [illegible]
[illegible] انسان [illegible]
آن گرمی ست [illegible] افعال خواص [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] طبیعت [illegible] افعال خواص آن [illegible]
آن در روغن زیتون [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم در اول خشک در دوم [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] اقسام [illegible] ضماد آن [illegible]
[illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] برگ آن [illegible]
[illegible]
[illegible] نوشته [illegible] تحقیق [illegible] اقسام [illegible] طبیعت آن
[illegible] گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] تحلیل اورام
[illegible]
[illegible]

قطع شهوت و محرورین و ایشان را مضر و مصلح آن طول طبیخ آن جهت عقرب گزیده و جانوران سمی چون تخم آن را بکوبند و بر درخت خواب ببا شند رفع اذیت کیک نماید و کیک از آنجا بیاید و تخم دو قسم دیگر در افعال و خواص مانند او و توی است از آن ضعیف تر و قو بضم قاف و سکون واو و ضم ذال و سکون را و ضم قاف و سکون ها و لغت یونانی است آن را دو قوبری نیز نامند بیک آن تخم جزر بری و بیخ آن را اسقاقل و گیاه آن را اخرس گیاه نامند جهت آنکه فرس آن را بسیار دوست میدارد و گویند شلیر زنگی نیز از آن است و آن شبیه با نخواه است از آن ریزه تر و با نمک تندی و گیاه آن زیاده بر شبری و برگ آن مانند برگ نیلنه و دانه آن تیره تر و چتر آن مانند چتر گشنیز و گل آن زرد و تخم آن مایل به خوشبو و بیخ آن به سطبری انگشتی و با یکدیگر از آن قریب به شبری در طعم مانند جزر و در قوت گزر نامند و بهترین آن تازه زرد رنگ است طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند افعال و خواص آن در جمیع افعال قوی تر از جزر بستانی است و سوداء محرکه باه در رفع خواص منافع آنچه گفته شد بیشتر و بعض آن تخم آن است و شافی ... آن جهت سر ... و قرحه و نفع سینه و تقویت ... تحلیل نفخ ریاح و مواد غلیظه بلغمیه و تفتیح سدد و ادرار بول و حیض و عسر الولادت و ... رحم و اعانت بر جماع و ... رفع معص و ... الاطفال و استسقای طبلی و گزیدن عقرب و سائر هوام مجرب دانسته اند و آشامیدن یک درهم تا دو درهم آن با دو وزن آن ترس جهت قتل حب القرع و ... و ضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی و ضماد طول طبیخ آن بر موضع عقرب گزیده نافع و مضر به محرورین مصلح آن کتیرا و مضر به مثانه مصلح آن مصطگی و بدل آن وزن آن تخم ... و گویند بوزن آن تخم کرفس است

فصل الدال مع الباء ... دهن بضم دال و سکون ها و نون بفارسی روغن نامند خواه از حبوب و نباتات گیرند یا از گلها و با شکوفه‌ها و ... و آنچه مستعمل است در ... طبیعی کرد ... این کتاب ... با دهن ... حروف دال ذکر یافته دهن بر جزئی در جای خود مذکور میگردد دهن البلسان ... والف ولون بفارسی روغن بلسان نامند و آن را لبن البلسان و صمغ البلسان نیز گویند و فی الحقیقه دهن ... آن ... ماهیت آن ... خالص ... و مرکب ... خالص آن ... سیال اندک غلیظ ... خوشبوی قوی الرائحه تند طعم خالی از حرافت ... و صاف ... عقیقی ... انداز ... چون در آب انداز ... و چون در آب حل کنند ... به رنگ شیر گرداند ... تا چهار سال ... باقی میماند و بهترین این قسم است ... صاف ... و مغشوش است و طریق ... آن است که ... آن را ... آنچه از آن ... مصنوع آنکه معمول ... آن است که ... روغن تخم ... اجزای مساوی ... سائر ... آن ... روغن زیتون ... مغشوش آن است که ... با روغن ... روغن ... خالص آن ... گرم ... خشک ...

تریاقیت افعال و خواص آن مقوی دماغ و اعصاب ... قوت باه و در رحم جهت ... و اعصابیه مانند فالج و لقوه ... و استرخا و ... مفاصل و ... عرق النسا و ... اوجاع بارده ... و ... و ثقل سامعه و گرانی گوش ... حرارت ... برودت و رطوبت و ضیق النفس ... و سعال و انتصاب النفس ... و ... السعال ... مفاسد ... تحلیل ... اورام ... و ... رحم ... اخراج جنین ... تریاقات است ... سموم بارده مانند ... سائر هوام ... خالق النمر ... آشامیدن ... آن ... دافع ... خالق النمر ... سینه ... روغن ... آن ... نیم مثقال ... آن با یک ... وزن تخم ... و ... زیت تازه ... روغن ... در آن ... حب عود ... بلسان

یونانیه باشد و گویند دهن گاوی که دران حرکتی پوشانیده باشند و گویند روغن نارجیل است و گفته اند که چون صمغ درخت کاج را در روغنهای مناسبه حل کنند در اکثر آثار مانند دهن البلسان است و بهترین بدل آن می تواند بود دهن الکرحن بفتح کاف عجمی و سکون را مهمله و فتح جیم و نون اسم هندیست ماهیت آن روغنی است که از تنه درخت بسیار عظیم بلندی که نسبت آن اسلم آباد کرشهر بسیار است حمل می آورند بزبان هندی چنگام و جات گام تیز می باشد بسیار است بزبان تیشه بر تنه درخت آن و نصب کردن ظرفی بدان موضع ریخته می گیرند و رنگ آن روغن تا مدتی اندک سبز رنگ رقیق صاف می باشد و چون کهنه گردد سرخ بسیار تیره مایل بسیاهی غلیظ حسبیده و چون بسیار کهنه گردد و غلظت حسبیدگی آن زیاده می گردد و برای نرم و گرم نمودن چوب عمارت و تخته دروازه و غیره آن در بنگاله اکثر استعمال در لغاهی و رنگ آمیزی کشتی و جهازات و عمارات و اهل رنگ می نمایند و چوب آن درخت بسیار خوش ریشه دارد و در تازگی چرب می باشد و تنبیک آلوده مشتعل می گردد و در کار عمارت بجز سوختن نمی آید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و رادع است دهنج بفتح دال مهمله و نون و جیم بفارسی دهنه سنگ نامند ماهیت آن سنگی است سبز آبدار براق که در معدن طلا و نقره و مس و آهن تکون می یابد تا تجربه کبریتیه که صعود می نماید از ان معدن و در خلال و فرج آن محتبس گشته تکاثف می یابد و بطول زمان سبز و منجمد می گردد و آنرا زنگار معدنی می نامند و اللون می باشد و بعضی سبز تیره که در هنگام صفائی هوا صاف و هنگام کدورت کدر گردد و گویند فیروزه نیز چنین می باشد و بعضی طاوسی رنگ مایل بسرخی اندک است و بعضی طاوسی رنگ مایل بزردی و بعضی مایل بسیاهی بهترین سبز تیره است و آنرا دهنه فرنگی نامند و بعضی از ان در شبری طاوسی مایل بسرخی است بدترین طاوسی مایل بسیاهی معدن آن فرنگ است و از آنجا می آورند و انطاکی گفته که از روس قبرس می آورند و صاحب اختیارات نوشته که معدن آن زنگ کرمانی خراسانی در ولایت فارس شبانکاره و شیرجان شیراز هم می باشد و آنچه فرنگی است آنرا فرنجی نامند جهت آنکه از آن نقش نشده بر سر شیر می باشد و آن بهترین انواع است بدانند و بهترین آن ترش می باشد و بهترین آن آنست که چون بلیسند ترش برآید نیز چون آلینه زنگ بر نماید و ترش آن بالعکس فرق میان طلائی و نقرئی و مسی و آهنی بدانست که با آب لیمون آهن صیقل نمایند صفوه کارد و باشتر لیسند اگر زرد و طلائی برآید طلائی است و اگر برنگ نقره نقرئی و اگر برنگ مس مسی و اگر برنگ آهن آهنی بهترین آن طلائی سبز و تیره و فیروزه و شیرین آن لیست و مستعمل در امراض عین همین نوع است پس نقرئی گفته شده که ترش آن در صنعت کیمیا مستعمل است طبیعت در اول چهارم گرم و خشک و بعضی سرد گفته اند افعال و خواص آن جالی و ملطف و مفتح و مفتت و در سموم مشروب مسی آن را چون با آب لیمون سائیده بعنوان خورده و اگر بیاشامند دفع کند و مسیت را دفع نماید و در غیر دفع سم نباید خورد زیرا که خود سم قاتل است مضرات و مصلح ... گویند سحاله آن ... نگاه داشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن نیز همین اثر دارد و سعوط کردن آن با آب سداب جهت نفع صرع سعید و ... آن با شکر سوده و همین اثر دارد و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم و جرب خصوص مع مروارید ناسفته و توتیای هندی اجزا مساوی که نرم سوده در چشم ریخته و از خواص عجیبه آنست که چون سائیده در چشم کشند و دفع عسر البول آن نماید و طلای آن با سرکه جهت قوبا و سعفه سوداوی و سر و جمیع اعضا و جهت بهق و برص و رفع اذیت عقرب گزیده نافع دهماسا بفتح دال مهمله و خفا هاء و فتح میم و الف و سین مهمله مفتوحه و الف و دهماسه بفتح دال و خفا های و فتح میم و الف و فتح ها و با در آخر نیز آمده و گویند اسم هندی شکاعی است و فی الحقیقت غیر آنست ماهیت آن گیاهیست هندی فی الجمله شبیه بگیاه شکاعی طبیعت آن سرد و خشک گفته اند افعال و خواص آن جهت ... اعضا و تصفیه خون فاسد و صفرا و تسکین عطش و قی و منع ... ماسیق ... نافع

فصل الدال مع الیاء المثناة تحتانیه

دیفروجس ... بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح فا و راء مهمله و سکون واو و کسر جیم و سین مهمله و بضم جیم نیز آمده لغت یونانی است یعنی مضاعف الاحراق و دیفروجانس و دیفروجاس و برجاسن نیز نامند ماهیت آن سه نوع است یکی معدنی است که از جزیره قبرس از معادن بیرون می آورند و با آفتاب خشک نموده می سوزانند و این نوعی از طین است که بعد خشک شدن مانند حجر صلب می گردد و نوعی دیگر دخانی است که بعد گداختن در بوته می مانند و آن در طعم قبض دارد ... و نوعی دیگر ... سوخته است ... یونانی ... نامند و در تون حمام تا چند روز آنرا آتش می سوزانند و چون سرخ گردد بر می آورند و رنگ این سفید مانند نقره است و بعضی سنگریزه مس ... از معدن برآورده می سازند و بهترین آن آنست که زود آتش ... و زبان لسع نماید و زبان ... بسیار نقیض و خشک گرداند و بعد از ان در خوبی نوع دوم است و هر دو مستعمل اند طبیعت آن گرم و خشک ... شانی و ترکیب ...

حرارت ناریه علاوه ارضیه قابضه افعال و خواص آن نفوخ آن رطب جهت امتناع ... و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و قلاع و ... دهان و التیام زخمها
و التیام منقطع و حبس خون آن ... جهت قروح عانه و بر خوردن گوشت زائد و نرم ... کردن ... غلیظه ...
تحلیل و بلید خشک کردن قروح ... با سرکه بسایند و بر بدن بمالند جهت ... حکه نافع و خوردن آن مهلک است ... بکسر دال و سکون
یا مثناة تحتانیه و کاف و فتح با ... و سکون ... و کسر دال مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و کاف اسم فارسی است و بشیرازی مرگ موش ... نامند
ماهیت آن چیزی است مصنوع از زرنیخ و زنجار و آهک ... است که ... بسایند ... دیگ ... مضاعف ... بر دیگری ... می آورند ... اندازه
ترکیب طبی فارسی است ... ترکیب ... طبیعت آن ... حار ...
خواص آن ... صلاح می آورد ... قروح ساعیه ... جراحات ...
عضو ... جهت قلع آثار ... خوردن ... عارض میگردد ...
ماهیت ... فتح ... مذکور شد ... بکسر دال مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و کسر نون و فتح سین مهمله و الف ...
قاف و سکون ... و سین مهمله لغت یونانی است یعنی ... ماهیت آن نوعی ...
ساق آن ... برگ آن محیط بر ساق آن ... برگ ...
... خاردار ... برگ متصل بساق مجوف و عمیق ... شاخ آن ... خار ...
... سفید ... طبیعت آن ... گرم و خشک افعال ...
... تحلیل ... غلیظ ...
... شراب ... گرم ...
...
...
...
... فارسی ... شجرة البق ...
... درخت آن بسیار عظیم ... ماهیت آن درختی است بسیار عظیم ...
... کشتی ...
است که در وسط کشتی برای آویختن بادبان نصب میکنند چوب آن بسیار ...
درختی قریب بدین برگ آن ...
و در هندوستان ... طبیعت آن گرم و خشک ... افعال و خواص آن ...
و سکن ... جهت فالج ...
... تحلیل ریاح ...
نافع ... مصلح آن ... شیرین ... مقدار شربت آن ...

باب سیم در بیان ادویه که حرف اول آن ذال معجمه است فصل الذال مع الالف ذاقتی الاسکندرانی بفتح ذال معجمه و الف و کسر قاف ...
... لغت یونانی است یعنی غار الاسکندرانی ماهیت آن گیاهی است برگ آن قریب به برگ درخت غار ... برگ ... و از آن

بزرگ و سفید طولانی و شاخهای آن بقدر شبری و از ساق آن بمقدار گز و شبری و بمقدار نخودی و سبزرنگ و آن خوشبو و دارو شبیه بعود تند و هم و منبت آن کوهستان و طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن بیخ آن بقدر یک درم با عسل که تریاق است جهت دفع سموم و ادرار بول و حیض [illegible] شیر مع و جهت تقطیر البول و جبس [illegible] مقدار شربت از بیخ و ثمر آن تا دو مثقال است [illegible] و بیونانی [illegible] بکسر دال و سکون یا و شین [illegible] و دال و الف سین مهمله [illegible] بفتح ذال و الف و کسر قاف و ضم نون و سکون واو و کسر یا [illegible] تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و سین مهمله نیز آمده لغت یونانی
بمعنی شبیه بنبات ماهیت آن حشیشی از مار زیتون بر گیاه و عریض است و تلخ [illegible] در شام و بعلبکی مانند ساق آن بقدر دو ذرع و شاخهای آن بسیار باریک [illegible] و منفعت اعضای آن بیشتر و پوست شاخهای آن قوی و تلخ و چون بشکنند زمان [illegible] و گل آن سفید و ثمر آن مانند [illegible] سیاه میگردد و دو دانه آن [illegible] و منبت آن خراسان و ارمن و شام خصوص کوه لبنان طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] و محلل آشامیدن [illegible]
[illegible] آن مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و دافع سموم و بدستور آشامیدن بیخ [illegible] آن فاسد [illegible] مقدار شربت از آن [illegible] آشامیدن آن مجرب است [illegible] و مصلح آن [illegible] مقدار شربت از برگ آن [illegible] و ثمر آن [illegible]

فصل الذال مع الباء الموحدة ذباب بضم ذال معجمه و فتح باء موحده و الف و باء فارسی مگس [illegible] بترکی [illegible] بهندی مکهی نامند ماهیت آن [illegible]
[illegible] از فضلات می آید و در اول تکون سفید رنگ میباشد و کوچک میباشد بزرگ و خر مگس [illegible] الوان میباشد سیاه و ازرق و زرد و بهترین همه سیاه آن بعد از آن ازرق و بدترین همه زرد آن خالی از سمیت نیست طبیعت آن در اول گرم و تر **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible] آشامیدن آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب [illegible] و چون مگس [illegible] بگیرند و بر شعیره چشم بمالند [illegible] مداومت نمایند زایل [illegible] مجرب بدستور چون بر موضع زنبور گزیده بمالند بقوت [illegible] آن را تسکین [illegible] کوچک آن با بوره [illegible]
[illegible] جهت تسکین درد چشم [illegible] گوشت زائد [illegible] مجرب [illegible] جهت تحلیل [illegible]
[illegible] محمد بن احمد گوید [illegible] خانه [illegible] جهت تقویت [illegible] حشم [illegible] مگس [illegible]
[illegible] مگس [illegible] جهت [illegible] مجرب یافته اند [illegible] نوشته که حکایت کرد [illegible] زنان [illegible]
[illegible] در آفتاب می [illegible] بر موضع [illegible] نمایند تا [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] روغن [illegible]
[illegible] مگس [illegible] در آفتاب [illegible] مجرب است [illegible] اقسام مگس [illegible]
[illegible] ذبل [illegible]
[illegible] بلغت [illegible] ماهیت آن پوست سلحفاة یعنی سنگ پشت هندی است [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] زرد [illegible] و قلمدان [illegible] ابلق زرد و سیاه
[illegible] طبیعت آن [illegible] خشک افعال و
خواص آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] سیلان [illegible]
[illegible] و گفته اند [illegible]
[illegible] مجرب [illegible]
[illegible] **فصل الذال مع الراء** [illegible]

ذال اول مفتوح و راء دوم مکسور و سکون یا و حاء مهمله بترکی [illegible] بعربی اصابع [illegible] صفراء [illegible] ماهیت آن حیوانی است [illegible]
میباشد برنگ کوچک و بزرگ [illegible] کوچک آن [illegible] بزرگتر [illegible] بهترین آن [illegible]
آنست که مانند گندم [illegible] با خطوط زرد [illegible] در پران باشد [illegible]
[illegible] چون آدمی [illegible] طبیعت آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک و در سیوم نیز گفته اند افعال و خواص آن
[illegible] آشامیدن [illegible]
[illegible] سگ دیوانه گزیده بهترین [illegible] خون [illegible] آن [illegible]
سنگهای [illegible] آن [illegible] سنگ گرده [illegible]
[illegible] احراق [illegible] استعمال آن [illegible]
[illegible] ناخن [illegible]
[illegible] چون [illegible] روغن زیتون [illegible]
[illegible] داء الثعلب [illegible] سفید [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] خردل [illegible]
[illegible] پوست [illegible]
[illegible] گرم [illegible] روغن [illegible] شیر [illegible]
[illegible] شیر گاو [illegible] آب [illegible] تازه [illegible]
[illegible] گفته اند [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] سفید [illegible] نبات آن [illegible]
[illegible] بهترین آن سفید بزرگ [illegible] طبیعت آن [illegible] خشک افعال و خواص آن [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو حنیفه گوید [illegible] نباتی [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] پوست سیاه [illegible] ماننده پیاز [illegible]
الذال مع النون ذنب الخیل [illegible] دال معجمه و نون [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] نباتی است [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] برگ آن [illegible] درخت [illegible]
[illegible] گل [illegible] سفید [illegible]
[illegible] ابو حنیفه گفته [illegible] زمین [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] طبیعت آن [illegible] خشک افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] سینه [illegible] ضیق النفس [illegible] استسقا [illegible]
[illegible]

دسوط عصاره آن جهت رفع ... نافع مقدار شربت آن یک درم و مولد سودا و مصلح آن شکر و روغن بادام بعمل آنچه صاحب اختیارات
گفته که نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال آن مرخی اعصاب و مصلح آن کشنیز و ضماد نوع دوم آن بر جراحات خبیثه و اورام منعقد کند و تسکین
مفید است ذنب الخروف بفتح خای معجمه و ضم راء مهمله و سکون واو و فا ماهیت آن گیاهی است بیخ آن باریک و شاخهای آن سفید مجوف و برگ آن از برگ
ارزن شبیه ببرگ سلس گل آن زرد شبیه بگل ... و تخم آن باریک ... جمیع اجزای آن مایل بتلخی و تندی با اندکی ... در شام ...
طبیعت آن ... در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند ... در دوم گرم و خشک است با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن ... ساییده آن مسکن ...
... قاطع خون و رافع ... دافع اذیت گزیدگی ... ضماد آن ... گزیده ... عصاره برگ آن ... جهت رفع ... مجرب دانسته اند
ذنب السبع بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله ماهیت آن گیاهی است ساق آن بقدر دو ذرع ... گرم در
و برگ آن شبیه ببرگ گاوزبان ... و اطراف آن خاردار و در سر آن چیزی ... سفید ... مانند ...
مانند ... و قوت آن تا ... سال باقی میماند طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک با رطوبت ... قوت ... بعضی سرد دانسته اند افعال و خواص
رفع اورام ... جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل ... بر عضو ... مانند تسکین ... بیخ آن
استحکام استخوان شکسته ... بقدر ... مثقال ضماد آن نیز نافع و طلای عصاره آن جهت ... اخیان تعلیق آن جهت تسکین درد اعضا ... مصلح
معلم آن ... مقدار شربت آن یک مثقال ذنب العقرب بفتح عین مهمله و سکون قاف و فتح راء مهمله و با موحده ماهیت آن نزد جالینوس
... گویند ثمر گیاهی شبیه بدنباله عقرب ... و نبات آن ... برگ آن ... طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن جهت سم عقرب ... سموم بارده حیوانی و غیر ... ذنب القط ... گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بلوط و گل آن زرد و بیخ آن
... افعال و خواص آن ... ضماد آن ...
... ذنب الفار ... جهت ... ذنب ... فصل الذال مع الهاء ذهب بفتح ذال معجمه و ها و باء موحده
... و بفارسی زر ... ماهیت آن ... معدنی است ... بهترین آن ...
طبیعت آن معتدل ... افعال و خواص آن مقوی ... و حرارت غریزی ...
و جهت امراض قلب ... و خفقان و وسواس و توحش و وهم و غم و حزن و ...
و وجع ... و ... و جهت جذام ... مناسب ...
... و حل کرده ... جهت اکثر امراض مذکوره و اسهال سوداوی جذام مجرب دانسته اند و طلای آن ...
جهت اخراج ... جهت تقویت ... جهت غلظت اجفان ...
جهت ... جهت درد دندان امساک آن در دهان جهت رفع ... بدبوی دهان ... جهت تقویت
حرارت غریزی ... رفع ... جهت فالج و تحلیل ... و عرق النسا ... و روغن آن
اولیست جهت تقویت ... جهت ... و تعلیق ... برگردن اطفال جهت رفع فزع ایشان مجرب دانسته اند
... مخصوص ... نهایت ...
تقویت ... خلاص ...
... از زعفران ...
...

اسد و سنه نیکو آید و در تقویت القلب و تشجیع و ازالهٔ الغشیان ایمن گردند و اگر زهره آن با آب بینی بندد در شکار دلیرتر گردد و چون با داروها بشکل هلیله ساخته شرب
بیدار شی حب و حس نسیان نقصان و خیالات سوداوی در دهان نگاه دارند رفع جمیع اعلال او بیگر د فصل الذال مع الیاء ذئب بکسر ذال معجمه و سکون
همزه و با و بعربی ذئب و بفارسی گرگ و بترکی قورد و بهندی ... ماهیت آن حیوانیست معروف جری النفس
دندانهای آن متخلخل یعنی بعضی در بعضی می نشیند طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن کبد آن جهت امراض کبد بغایت نافع خون بند
مقدار یک دانگ آن با آب اگر گرمی باشد و اگر نباشد با شراب بیاشامند جهت استسقا و با ماء و با سکنجبین جهت یرقان با آب کرفس جهت سپرز نافع زبانهٔ آن
سقوط آنها آنست مقدار شربت آن یک دانگ زهره آن بمقدار یک دانگ با عسل با طلا جهت تیرگی ... قولنج و استسقا و مقدار یک نخود آن با طبیخ حمص
جهت تقویت باه و بستور طلای آن بر ... جهت رفع تشنج و صرع و لزوم تشنج عصب خصوصا که از سردی باشد و اگر ... و سعوط آن جهت نزلات ...
چیند جهت دفع حمرت چشم و ... با سکنجبین جهت صرع و اکتحال آن جهت تیرگی چشم و نزول آب مشاور دیگر ... ضماد ... با دارصینی جهت ...
مناسب جهت نقرس ... داء الثعلب ... چون ... الطبخ کرده ... نمایند دیگری بر آن ... حمول آن ... البستی ...
خشک کرده آن بقدر یک دانگ با شیر تازه در شید جهت ... داء الثعلب جهت داء الحیه و ورم ... دماغ آن ...
یکمثقال با شیر تازه دوشیده جهت منع صرع و طلا ... با روغن زیت بر بدن جهت ... سفیدی حادث از سردی مفید ...
گرفتن هوام و طلا محلول آن ... جهت تحلیل اورام ... بهای جگر اسفید و ضماد استخوان ساق ... آن که با ... سوخته باشند ...
خواص آورده که گرگ گیاه بخورد ... گردد مانند سگ که ... حیوانات ... عضله و عصب ... ذکر گرگ که استخوان ... آن
در باغی پیچیده در پوست ... و چون ... آزاد در چراگاه ... دم گرگ ... باشد ... داخل نگردد ...
حمل ... چون خصیه ... بریان کنند و بخورند قوت باه بیفزاید و خصیه ... بریان کنند ...
نازل گردد ... یکمثقال از خشک آن با آب ... جهت ... سینه ... بسیار نافع ...
نگردد ... یعنی ... بهترین آن آنست که گرگ استخوان خورده باشد و علامت آن سفیدی آنست که ... باشد ...
یکمثقال آن با آب گرم و با شراب ... جهت قولنج ... تعلیق آن بر ... حب ...
باشد و اگر ... در پوست ... آن گذارند ... آن گوشت ...
نیز نافع است ... گوشت ... باشد مقدار ... پوست ... گرگ ...
باشد ... خناق ... استخوان آن خورده آن ... باعث ...
کعب آن ... حرکات ... گوسفندان ...
هلاک شود در صورتیکه ... چون ... گذارند ... داخل آن نگردد ...
کنند دیگر ... چون ... پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد ...
نباشد و چون دندان ... پوست پیچیده ... باعث ... پوست آن ... قولنج را زایل کنند ...
نشود و گوشت آدمی ... خون ... آدمی ... آدمی قوی ...
بسیار پوشیده باشد باب ... در بیان ادویه که حرف اول آنها رای مهمله است * فصل الرای مع الالف راتیانج
بفتح را و الف و کسر تای مثناه فوقانیه و فتح یای مثناه تحتانیه و الف و فتح نون و جیم و راتینج ... نامند ماهیت آن صمغ صنوبری است
و سه نوع میباشد یکی آنکه سائل باشد و منجمد نگردد ... نوع دوم آنکه منجمد باشد ... دیگر ... درخت ...

بجهت منعقد کردن سموم آتش بتلیش تا رطوبت دهند تا منعقد گردد و این با قلقند یا زرالشیر از زی زنگباری نامند و بهترین تباتج آنست که زنگسار و سفید نیک

سرد باشد و بوی صنوبر مانند باید طبیعت آن در آخر سیم و گرم و خشک بعضی در چهارم گفته اند و بعضی سوم و در اول خشک گفته و نوع عاشق دیده آن گرم

تا ز آتش نادیده آن افعال و خواص آن اشناسیدن نیم مثقال آن با نده وه تخم مرغ نیم پخته باشد بهترین با آب طبیخ سبوس گندم جهت سرفه مزمن و ربود

جراحات سل و سینه شش و دفع آن جهت سرفه طولی و خدیث با غی زرد کشیدن آن مانند بیاکو روز اول یکی یکی روز دوم دو دفع روز سوم سه دفعه جهت سرفه

در ربود و قرحه شش عجیب الاثر است چون خرقه را بدان آلوده با آفتاب خشک کرده بر جراحت کام و سود جهت دفع دود آنرا بگیرد در ساعت تسکین دهد و ضماد آن جهت

اندیام جراحت و انالیه حکمه و جرب و سنوت حلد و با گلنار جهت فتق رگها و لو همراه با تخم کتان یا سوسیه جهت دفع تاسیل آبی و نخیه در مقعده که اطبا از علاج آن عاجز آمده

و جهت شقاق قدمین بغایت مجرب جهت گچی تا حق موثر و چون بخور سازان از یک نخ سرخ و سرگین باز سپید بر نصف جزوا جزا آسوده و در آتش گلخن

سازند مجرب است نیم مثقال و ضد الحاجات یک مثقال بخور کنند با آتش ملایم دود آنرا با بیوسیه بگیرند مرد و زن سحرت است عجیب النفع است بر ای اسهال

آتش گلخن ته بوزن آن تخم کتان نصف وزن آن سفیداب قلعی کل آن ماده انداخته از آتش فرود آورند و سحوق قیمت بسیار التیام جراحات تازه و شقاق کنند و اندمال

آتش است نرم ضلع آن اصلاح شود در تو شرو در تبخیر و یابنده گوشت است از بدن جلب و سطح را دارم سیدان نرم و حو سرش ازان با لقعت آن خرج خلقت با دمن

بادام طلیخ و شیدر را مند و مرهم سازند جهت استقامه دانه مو است مجرب ساکن الم البسیار و تدارک آن کتیه سفیدی تخم مرغ و سفیدآب و خوردن شیر تازه و شیدنا یند مقدار

سوم بدتر با آب حی العالم بدل آن علک البطم و تقه دو گرمند بدل آن زیت کنند و است را نوعی بفتح را و هلا و الف کسر زا و جیم و قاف دیا گویند نوعی از سنبل است

گل بر اسبیل نیز نامند و این اقرب بصواب است را نیاسج بفتح را و هلا و الف و کسر زا و جیم و فتح یا و الف و تحتانیه و الف فتح نون جیم بر بیانه فارسی و نیز لغات است

بادیان هر بوسه شمار رومیه سولف بفتح سین و لام و لاتین تر لگ نامند ماهیت آن زریست معروف اندو نوع میباشد کیستانی و بری بستانی را با ریون

و بری را قو باسوق کویند بهترین آن بستانی است طبیعت بستانی آن در اول سوم گرم در آخر اول خشک و بری آن گرم در دوم و خشک اول و اکثر تخم آن گهمه

برگ آن بیخ آن تورسازند با مزه و ازان افعال و خواص مجموع آن مفتح سده بحاری سینه و کبد و طحال کرده و مثانه و مسکن وجاع امعا که از برودت باشد و مقوی

معده و سوء هضم و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و مولد شیر و زیاده کننده آن خصوصا تازه آن بکول حیض تریاق سموم حیوانی و مجفف و مقوی باه و قوت تابعه و اشتهای

طبیخ تخم آن جهت خفقان و غشی و اکل کاو زبان مجرب است بسیار دفع با شجر جهت سرفه و ربو و عسر نفس با ادویه مناسبه و تنها نیز جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد پهلو

و سینگاه و قولنج و دفع رطوبات رقیقه و غلیظه و حسبیده بمعده و غثیان و دفع بلغم جامعه و بعد قوت ادویه ایصال آنها باطراف بدن و دفع اسهال مزمن

مشوی بار مر جهت دفع اسهال تقویت معده با عسل یا سکنجبین جهت تپهای کهنه مفید با آب سرد در هنگام تپها مسکن غثیان و التهاب معده و طبیخ آن شرب

با خیار جهت گزیدگی جانوران سمی چون کژدم و زنبور و مانند اینها و اشامیدن یکدرم آن بطریق سفوف جهت دفع حرقت معده حادث از بلغم مانع نفخ و نسیم

و تجبر باخراج آن از مکان خود و با درار بول و خوردن سفوف آن با گلقند رشته جهت تقویت معده و رفع رطوبات و بلغم آن با شیر آن بیت نفخ

اندک گرم شود و مالیدن سفوف آن بر شکم اطفال جهت دفع نفخ و درد آن مفید از حضرت آدم علیه الصلوة والسلام منقول است که چون هر سال اول حمل

آفتاب برج حمل وقت تحویل برج سرطان هر روز یکدرم تخم را با نبات با همورن آن شکر سفوف نموده تناول نمایند در آن سال اصلا مرضی عارض نخواهد و آنکه

عصاره برگ تازه آنست حدت بصر بعضی در هنگام تری و تازگی بر آتش میگذارند خواه از سلوتی بر آمده آنرا جمع نمایند بر ای همین منتفع آن انفع است از عصاره

تکه آب آنرا گرفته خشک نموده جهت چشم کنند جهت تنهائی و یا با ادویه مناسبه چون آب تازه آنرا بر آتش گذارند تا دو سه جوش بخورد کف آنرا بگیرند در چشم کشند جهت

منع نزول آب و تقویت روشنائی آن انفع و چون عصاره برگ تازه آنرا با سر مه فیلرج در شیشه کرده سر بسته در آفتاب نهند و نیز اکتحال آن یا بغیر سرمه در دفع

شب و حمرت و قشارات و جلا ضیق آن با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و جمیع آن افعال مند عصاره آنست جهت تقویت باصره و نزول آب چشم و در آن جهت

نقعیت حصاة نافع سدد مغرور دیو مصلح آن صندل سکنجبین و طلیلی السقم و در مقی معده مقدار شرب از تخم آن تا پنج مثقال و مثقال سیر دانیج آن سطبوخ ده مثقال با شش مثقال

ابل آن تخم کرفس است و از یانه بری که خنائی ات [illegible] بستانی و شبیه به بابونه بیخ آن کوچک و تر و بسیار خوشبو و تخم آن بزرگتر و سبزتر [illegible]

آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مجرب تقطیر البول تسخین رحم و [illegible] اسهال [illegible] دفع احتباس حیض [illegible] تقویت [illegible]

[illegible] یرقان و آماسیدن طبیخ آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی حیوانات سمی و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است [illegible]

[illegible] و آن را زنجبیل شامی به یونانی [illegible] اندلس [illegible] تیز باشد ماهیت آن بیخ نباتیست [illegible] خوشبو و تند طعم [illegible]

آن [illegible] برگ آن عریض و [illegible] شبیه به برگ [illegible] انبوه و از ساق آن روئیده [illegible] یکدیگر و گل آن [illegible]

[illegible] آن کوهستان و مواضع سنگلاخ و در تابستان بیخ آن را بر آورند و بیخ آن مستعمل است و قوت آن تا دو سال [illegible]

[illegible] بیخ آن [illegible] انگشت [illegible] آن قوی‌تر از یا [illegible] بعضی گویند بیخ سوسن کوهی است و صاحب اختیارات [illegible]

[illegible] و آن فیل [illegible] دو دم [illegible] برگ آن شبیه به برگ [illegible] بیخ آن را به ترکی [illegible] اندر خوانند و بهترین آن [illegible]

[illegible] مجبول الماهیت است طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه در دوم نیز گرم و خشک گفته‌اند افعال و خواص آن [illegible]

قلب [illegible] و [illegible] و دفع مالیخولیا مراقی و توحش و خوف و خفقان [illegible] از مشارکت معده [illegible]

[illegible] النساء [illegible] از امراض بارده رطبه جهت تقطیر البول [illegible] کشتن [illegible] طبیخ آن [illegible]

[illegible] رطبه با فرید تحلیل ورم آن [illegible] با عسل جهت [illegible] عسر النفس [illegible] از بلغم [illegible]

سموم بارده [illegible] جهت [illegible] آن [illegible] جهت کشودن [illegible] طبیخ آن [illegible]

[illegible] امراض بلغمی و عرق النساء و سائر اوجاع بارده [illegible] طبیخ برگ آن [illegible] بیخ آنست [illegible]

[illegible] مصدع [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا دو درم [illegible]

[illegible] رفع سرعت انزال [illegible] بخور آن جهت تقویت دندان و رفع کرم آن طلای آن [illegible]

با عسل جهت رفع [illegible] شراب ملیکست با اعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر از اصل آنست [illegible]

[illegible] آن در قرابادین مذکور شد و گویند [illegible] برگ آن [illegible] بیخ آن [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] گفته‌اند [illegible]

[illegible] آن آب [illegible] الف و فتح میم کاف لغت یونانی است ماهیت آن [illegible]

[illegible] تراکیب [illegible] و آن [illegible] که در تقدیم از عصاره [illegible] ساخته اندر [illegible] مانند [illegible] بهترین آن [illegible]

[illegible] جزو و پوست انار سائیده [illegible] آب [illegible] مانند [illegible]

[illegible] ضماد نموده طبیخ [illegible] اگر بوزن [illegible] طبیعت آن [illegible] خشک [illegible]

گرم دانسته‌اند افعال و خواص آن ملطف [illegible] و مقوی [illegible] اسهال [illegible]

[illegible] سر [illegible] سینه و ضعف جگر [illegible] طلای [illegible]

آن [illegible] مقدار شربت آن تا دو مثقال [illegible]

مصلح [illegible] است قرابادین نیز نسخ آن مذکور شد [illegible] اول و الف واو و سکون نون و دال [illegible]

نیز [illegible] مشهورست و بیخ [illegible] ماهیت آن [illegible] خطا و چین و تبت و ترکستان و خراسان [illegible]

[illegible] که [illegible] آن [illegible] سیاه و [illegible]

بطراف و نهین رفته چون هد سدی دیگر بکاوند بر سر آن ریشه‌ای که بهاشکل قطلم بزرگ کوچک می‌آید آنها را بدست برآورده هریک را بریده و عقد
نکه باید تقطیر و یا زیاده کرده سوراخ کرده برای سهولت بارداری و آنکه بر بودی خوب خشک گردد و گرم تند نامد نشود و برگردن حیوانات می‌آویزند تا آنکه
نفسا آن سوراخ دار باشد و بهترین همه خطائی و تبتی و چینی آنست که قطعها آن بزرگ شبیه سم اسپ و رنگ آن سرخ مائل به تیرگی و تند و تند بو سنگین
متسوی الاجزا و جوهر آن مابین صلابت و رخاوت باشد و چون بخایند بدشواری نرم گردد و تلخ باشد و چون ممضوغ آن را بانگشت و یا بر عضو دیگر بمالند
بمالند رنگ زرد اند و چون بشکنند موضع کسر آن زرد اند که مائل به تیرگی باشد و این مستقل الطبع است و قوت آن تا یکسال باقی می‌ماند پس ضعیف میگردد و اما آن
ما انقلا قوت آنست که آن تا یکسال آن عمده ... بخلاف ... ریوند و غیر مستقل گفته اند آنچه مشهور بچینی آنست ... سیاه آنست
که ... شبیه است ... آنست که صلب سنگین و موضع قطع آن سیاه
و استنجاح باشد ...
... آن عضو ...
... زرد ...
... مائل بر ... بر ...
و ... ریوند ...
... ریوند ...
... خفقان بارد
و رفع ... استسقا ... و ... احتباس
... بارد ...
... باتنه ...
... بیاض ...
... گرم جهت
... قوت ...
... تحلیل ریاح ...
و مقدار یک مثقال تا دو درم آن ... تخم خربزه و شیر خیار خشک جهت ... عسر البول ... ادویه ... قوت
... قابضه آن مانند گلسرخ و گلنار ... مصطکی ...
... جهت عرق النساء ... ضعف مفاصل و اوجاع ...
... جهت ورم ... آب ... جهت نفث الدم و سده و ورم سینه ...
... جهت ورم حار ...
... جهت ... سوم ...
... سعتر ... اطفال ... یک مثقال ...
... سکنجبین ...

بیلا با یای موحده مکسوره و لام ... ماهیت آن گل نباتی است هندی و سه نوع میباشد ساتیل و موتیه و موگره و همه دیگر نابت شبیه‌اند و در هر یک هند و بنگاله
در گل بسیار بهم میرسد خوشبوست و دانان مانند یاسمین روغن زیبق سفید بینک کنند منتشر از گل آن پرورده بجهت کنند و است و عطر گرند اندلس یل ان روغن نگیرند
و عطر نوع موتیه مرتب از برادهٔ صندل اینما نمایند و گیاه آن تا دو ذرع و زیاده بیرو شاخهای آن انبوه شبیه شنجرف بر روی زمین دیگر و اکثر بیخ آن رو [illegible]
و برگ آن مانند برگ نازک املس متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز رنگ و گل آن سفید و خوشبو خصوص نوعیت ورای بیل مانند طولانی و مضاعف و موتیه
شبیه بدانه مروارید در بزرگی و تضعیف این زیاده تا سه چهار مرتبه و موگره از هر دو بزرگتر و برگ آن بیش‌تر و ضخیم‌تر و تضعیف این زیاده و لیکن لطافت بوی
هر دو زیاده است و گویند هر سه یکنوع اند و بحسب قوت و ضعف زمین و تربیت و عدم تربیت مختلف میگردند و ترتیب آن آنست که جا بیرون خواهند
بنشانند درخت و یا تخم آنرا باید که خاک آنرا خوب تصفیه نمایند و یا آنکه صاف خالص باشد و بعد از غرس همیشه آب میداده باشند و قبل از موسم گل آن
در هنگام که بودن آفتاب در برج ثور است و اواخر دلو یا اوائل حوت شاخهای بلند آنرا قطع نمایند و سر شاخهای دیگر را در هنگام شکفتن [illegible]
آنرا بوستان مقدار یک شبر خالی نمایند و ریشهای باریک آنرا خصوص از موگره دور نمایند و روز دیگر در آن آب بسیار ریزند و خاک بالای آن کنند و [illegible]
آب میداده باشند گلهای بزرگ خوشبو بار آورند و هر سال این عمل را تا نه نمایند رای بیل موتیه میگردد و بدون ترتیب موتیه رای بیل بلکه گلهای کوچک کم بو [illegible]
و اگر شاخهای رای بیل یا موتیه را [illegible] در طرف آنرا [illegible] قطع نمایند که شاخهای تازه از بن آن اطراف بالا بیاید و سر شاخها از درخت [illegible]
بیخ گردد چند دفعه موگره میشود و گویند رای بیل یاسمین مضاعف است و گویند گل بازقی عبارت از این است **طبیعت** آن گرم و تر [illegible]
افعال و خواص آن بجهت دفع صفرا و تسکین حرارت دل و فواق و جنون نافع و بوییدن آن مفرح و مقوی دل و دماغ و روغن آن قریب النفع بروغن
یاسمین است که سبک خنیلی باشد و گرم‌تر از آن دانسته‌اند

فصل الراء مع الباء الموحدة ربیثا بفتح را و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه
و فتح ثاء مثلثه و الف **ماهیت** آن نوعی ماهی کوچکی است که از طرف هرموز می‌آورند و در گرمسیرات آنرا [illegible]
[illegible] و خشک آن نیز [illegible] **طبیعت** آن گرم و تر از ایمان آن **افعال و خواص** آن [illegible] باه و مصلح حال [illegible]
و مصلح آن تخم کاهو است

فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانية رتم بفتح را و تای مثناة فوقانیه و میم لغت عربی است **ماهیت** آن
نباتیست دو نوع میباشد سیاه و سفید سیاه آنرا شاخها زیاده [illegible] برگ صلب مانند ریسمان و بر شاخها آویخته و خمیده میباشد و گل آن [illegible]
و سیاه آنرا [illegible] و سفید آنرا [illegible] **طبیعت** آن در سیوم گرم و خشک **افعال و**
خواص آن جاذب و محلل و با قوت قابضه [illegible] آن جهت اقسام کرم و اخراج جنین [illegible]
بجهت [illegible] عرق النسا نافع و خوردن هفت عدد دانه آن [illegible] سبب اسهال [illegible] و مصلح آن [illegible]
شربت آن تا یک مثقال است رتیلا بالضم اول و فتح تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف بفارسی [illegible]
و ترکی [illegible] و بهندی [illegible] بزرگ [illegible]
آن [illegible] شبیه بعنکبوت [illegible] سریع الحرکت [illegible] اقسام میباشد و از سموم قتاله [illegible]
از آن قتال است **افعال و خواص** آن [illegible]
آن مجرب دانسته است [illegible] آنست که چون ملسوع آن [illegible]
شبیه [illegible] اطراف چراغ پرواز میکند [illegible]
[illegible]
[illegible]

گردد و احیاناً باعث هلاک گرداند و اما بعض انواع دیگر آن قریب بآنهاست علاج آن بعد از آشامیدن بموضع لسع و جذب سم بقدرت فرو بردن عضو در آب گرم و نطول
آب نمک و طلی کردن در روغن و خاکستر گرم کرده ضماد نمودن موضع لسع بمرهم نمک یا خاکستر چوب انجیر و آهک طلی با آب گرم شیر و خوردن شونیز و تخم کرفس
و طریق سعوط و خوردن دوا و المسک و تریاق و تحفه و تیلات

فصل الرابع الجیم رجل الغراب

بکسر را و سکون جیم و لام الف لام و ضم غین معجمه و را مهمله و الف و باء موحده و آنرا رجل الزاغ نیز گویند و بهندی پا کلاغ کلاغ پا و بترکی غازیاغی و بفرنگی کرولیس **ماهیت** آن گویند نبات اطریلال است اکثری تصحیح نموده اند که غیر آنست و در نواح بیت المقدس بسیار و آن گیاهی است بقدر شبری و نبات منبسط بر روی زمین برگ آن بسیار ریز مائل بسیاهی شبیه ببرگ رشاد بستانی و بیرنگی منقوش و شقوق بر آن سه برگ بیک و ساق بلند تر از هر دو طرف شبیه بچنگال غراب شبیه است آن متفرق و طعم آن با تندی و اندک تلخی و بیخ مانند طعم ترک و بیخ آن دور رفته در زمین مستدیر الشکل و گره دار هم مدور ظاهر آن مائل بزردی و باطن آن بسیار سفید مانند سو تمان **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و ملطف و مسکن ریاح و محلل و جهت رفع قولنج و مغص و درد کمر و پشت و مفاصل و اسهال مزمن [illegible] نافع و اکثار آن در مطبوخ [illegible] جهت وجع صلب و پهلو و رکها و اوجاع سایر اعضا و اعیاء و اسهال مزمن [illegible] و طلاء عصاره آن که با تش [illegible] آورده باشند [illegible] از برگ تلخ و بیخ کنده و با آب شسته مانند گل و غبار آن جدا گردد پس از آن سنگی نرم کوفته با دسته چوبی آب آنرا افشرده باز بکوبند تمام آب آنرا بگیرند و بالای کرده با تش ملایم بطبخ دهند تا دو ثلث آن برود و ثلث بماند و در ظرف نهاده در آفتاب گذارند [illegible] تا غلیظ گردد مانند شمع و در ظرف گذارند جهت بواسیر اقراص ساخته سوراخ کرده بریسمان کشند و در آفتاب آویزند تا خشک گردد و عند الحاجت بقدر ضرورت گرفته با آب حل کرده بر مفاصل بمالند و اگر جهت [illegible] باشد و نرم آمیزد با آب حل کنند و با روغن [illegible] سبوس نرم کوفته بیخته باشند [illegible] آن [illegible] یک بار

فصل الرابع الحاء المهمله

رخبین بفتح را و سکون خا و کسر با موحده و سکون یا مثناه تحتانیه و نون نعت سریانی است و بفارسی پنیر شیر [illegible] باشد و لور [illegible] تازه خشک نا شده **ماهیت** آن پنیری است که بطبخ غلیظ گردانند و مکان آن ماهیت آن جدا گردد و رخبین آن غیر مصل است که تحلیل داشته باشند **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و مهیج سدد و بطی الهضم و ثقیل و برداشتن [illegible] آن مسهل است [illegible] در حرف لام انشاء الله تعالی گفته شود

رحمه بفتح را و خا معجمه و میم و بلغت عربیت بقار و از خود فربه تر گردد و بر کیله **ماهیت** آن قسمی از کرکس است و بزرگ جثه سفید با تیرگی و خطوط و چشم آن بسیار زرد و در کوهستان و بیابانها میباشد و از مردم بسیار خائف و دائم به نجاست و تخم آن از تخم مرغ خانگی بزرگتر است و دو بچه میکند و در بنگاله و هند بسیار دیده شود و نرخ ماهیا میباشد باعتبار آنکه بیشتر کرم [illegible] خورده آشیانه خود را در زمین بیابانی بنا کند و خوراک آن مردار و سگ و شغال و کلاغ و غیره است همه را با هم میخورد و بسیار بانتن و اندک خشکی نیز میکند و سبب بو مردار و سیر دوستی طبیعت آن هم سود خوردن میگرداند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و در سوم بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن گویند تخم آن بهترین اجزای آنست اگر هفت عدد آنرا بدین طریق بخورند که اولاً تنقیه نمایند و بعد از آن یکعدد آنرا خام تناول نماید و تا سه ساعت مطلقاً چیزی نخورند پس شوربای جوجه بیاشامند و بار دیگر بعد از هفته دیگر مکرر آن عمل نمایند که هفت هفته هفت عدد خورده شود جهت رفع جذام مفید و اگر فائده نبخشد از هیچ دوای دیگر منتفع نخواهد گشت و مایوس العلاج است و در زهره پوست آن قاطع نزف الدم والتیام جراحات است و با سرکه جهت قوبا و خنازیر نافع و زهره آن قطور آن با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت شقیقه و با روغن زیتون طرف موافق جهت تحلیل ریاح و رفع کری قطور و سعوط آن و اکتحال آن جهت تحلیل ریاح دماغ ایشان و اکتحال آن با آب سرد جهت رفع بیاض سرگین آن با سرکه قطور آن در چشم جهت رفع بیاض و در گوش و بارد جهت ازاله کری و ثقل سامعه و حمول آن جهت اسقاط جنین و ادرار حیض و بدستور بخور و لطوخ آن جهت گزیدگی عقرب و بامروز و زنبور و بدستور لطوخ زهره آن و تخم آن نیز با سرکه جهت برص و گویند اکتحال آن در چشم جانب مخالف تیره شده نافع و گوشت خشک خام آن با شراب نخورند تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد و مرگی که از زنان بسته باشد و جهت تسهیل ولادت نیز و پر آن بخور آن جهت گریزانیدن هوام و پرآن در زیر پای آن جهت ولادت و جگر آنرا چون بریان نمایند و یا خام آنرا سائیده در روز نیم دانگ با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهت دفع جنون مجرب دانسته اند و پوست آنرا چون خشک کرده سائیده بر جراحات بپاشند قطع خون آن نماید

٣٠٧

و عسل سازند و هر آن ... بکوبند تا ... پوست ... بیخ ... خشک ... باشد ... سموم ... در آن ... ذرم ...
و زنان ... ازاله ... منقول است که چون ... کرده ... روغن زیتون بجوشانند تا ... ضماد ... جذام ...
و قیم و ... محرق و مفرحات است **فصل الراء مع الدال المهملة** رد و نتی بفتح را و سکون دال مهملتین و فتح واو و سکون نون و کسره
شناة فوقانی و یاء ... و اول ساکن دوم مفتوح ... شده **ماهیت** آن گیاهی است هندی عظیم النفع جلیل القدر شبیه بگیاه ...
و برگ آن ... دارد برگ آن ... آسمان ... آن ... آب ... آن ...
همیشه ... سیاه رنگ میباشند ... بروغن چراغ ... کرده باشند ... آنرا ... برگ آن ... طعم ... بشوری ... دست
آن ... بسیار میباشد ... آفتاب ... قرب دریا ... آنرا ... آفتاب ...
آنرا ... در ... رسیده ... میباشد ... بقدر ... دست و شاخهای آن بقدر ارتفاع ... انگشت از زمین
... و مایل بزمین ... قریب ... انگشت از زمین مرتفع میباشد ... شیر ... و ...
آنرا ... کار ... و ... آن ... **طبیعت** آن ... افعال
خواص آن گویند که ... هنگام ... آنرا ... آفاق ...
... زمین ... زیر آسمان ... خشک کرده نگاه دارند ... آنرا با عسل ... آن ...
و ... طعام ... و ... زیاده ... و اگر ... باشند ...
... سفید ... کنند ... و ... آنرا ...
تقویت ... عظیم بخشد ... گویند که اگر ... آنرا ... مساوی باشد ... آنرا ...
... سفوف ... آنرا ... آن ... شود ... سفوف ... آن ...
... سفید ... هر روز مقدار ... آنرا ... و ... آن ...
... تقویت بخشد ... سفوف ...
... گرم ... نافع ... دیگر گیاه ... آنرا ... خشک کرده ...
و گویند چون ... **فصل الراء مع السین المهملة** رساطون شرابی است که از خمر
و عسل ... و ... افاوی ... مذکور شد رسالج ... خشک است شبیه ... در ...
... منافع است ... یونانی اسم شنگار است که ... و هندی ... گویند ... کاف ...
... **ماهیت** آن ... است ... اطبای هند است ... **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال** و
خواص آن ... آنرا ... گویند ... آنرا ...
... گردیده باشند ... و ... الف ... رنگ ...
... آن ... سفید ... کنند ...
... رنگ ... ساده ... آنرا ...
... سفید ... آن ...
... زرد ... شده ... آن ...

فصل الرابع الصاد المهمله **رصاص** بفتح را مهمله و الف و صاد مهمله ثانی ... مطلق آن ... باشد آنرا ... و بهندی ... نون و کاف عجمی و از مقید برصاص اسود اسرب که بفارسی ... و بهندی سیسه نامند مراد است و بعربی رصاص را صرفان نیز نامند **ماهیت** آن ... و تکون آن ... و کبریت رداء الجوهر ... تحسین ... **طبیعت** آن ... سرد ... وبا جوهر ... **افعال و خواص** آن ... آن کنند ... اکتحال آن ... قطع ... چشم و سیلان ... اجفان و طلای سائیده آن با آب کشنیز تازه و آب برگ کاسنی تر و آب ... واشال آنها ... تنهائی و با بیع ... یا همه بروغن گل ... جهت ... سرطان متقرح و ورم ... و حب بواسیر و جراحات ... و ورم ... و اورام حاره ... مواد ... و با شراب جهت ... و اورام ... تقعد عصب ... النوم آن ... جهت تسکین شهوت جماع ... کنند و گداز ... دارد و آن روغن ... گرفته ... گیرد ... پوشیدن انگشتری آن بالخاصیت ... چون آنرا طوق ... باعث حفظ ... و میل آنرا چون در گوش ... کنند ... **رصاص الاسود** ... و بهندی سیسه نامند **ماهیت** آن معروف ... و ... قدری از رصاص ... و از سوختن آن ... حاصل میگردد و چون ... زمین نمناک دفن نمایند منتفخ ... گردد **طبیعت** آن ... **افعال و خواص** آن ... طلای سائیده آن با روغن گل ... عصابه مذکوره در رصاص ... مانند رصاص ... با روغن گل و آب ... کشنیز جهت سرطان متقرح و تحلیل اورام حاره و قروح ... نافع و چون آنرا ... بمالند که سیاهی آن ... بمالند و آنرا با آب و با ... اعصابات مناسبه مطلوبه ... سوزش چشم طلا کنند ... چون آنرا ... بیگیر سیاهی آن ... گردد ... جهت قروح ... عصب ... بالسویه ... و تحلیل ... آن ... نافع ... جوانی کمال صحت و اعتدال مزاج ... قوت جماع ... بوزن ... درم ... ساعت ... بسته باشد شهوت جماع ... و بالکل زائل گردد ... قوت ... زیر بالین کسی دفن نمایند ... هفت ... در کوزه آب ... و بیرون ... گلوله آن بالخاصیت ... مجرب دانسته اند **فصل الرابع الطاء المهمله** **رطب** بضم را مهمله و فتح طاء مهمله و با موحده **ماهیت** آن خرمای تازه ... نسبت ... مانند نسبت ... **طبیعت** آن ... در اول ... **افعال و خواص** آن ... خوردن آن با مغز بادام ... سمن بدن و محرک باه ... و ملین طبع ... مصلح آن ... **رطبیه** بفتح را و سکون طاء و فتح با موحده ... بفارسی ... و بهندی ... **طبیعت** آن ... گرم و تر ... و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملین ... و ... ضماد ... آن باعسل محلل ورم ... و ضماد ... جهت ... و ... مولد منی ... و شیر و سمن ... با ... نافع ... مقدار شربت آن از دو درم ... روغن ... ترتیب ... جهت تقویه ... و ... نافع ... ضعیف ... **فصل الرابع العین المهمله** **رعاد** بضم را و فتح ... و الف و دال مهمله **ماهیت** آن نوعی از ماهی ... دست ... گیرد ... دست ... گردد ... گوشت ... عضو ... بتحقیق ... چون ... دست ...

اصل درخت آن می‌باشد و در بحر مغرب و سوس و بعضی ممالک فرنگ حوالی انگلان و بحر جنوبی عربی عشرون و ... بهم میرسد لیکن فصل الاول ... طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بستن زخم‌ها آن بر رحبت رفع سرما و مصلح مغید و ... این خاصیت و به دستور ... آن بر گشته ... آن و برگ آن ... و پوست آن ... از الاوره ... شقیقه و دوار ... گفته اند و ... شهوت ... اعاده ...
یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضا است و ... و مطبوخ آن در روغن زیتون که ... شده باشد جهت ...
جهت تحریک باه موثر و ... گفته که در بلاد اندلس ... شبیه ... دیدم که مردم آنجا ... نهایت ... خوردن آن ...
رعی الابل بفتح را و سکون عین و یای مثناة تحتانیه و الف و لام و بکسر الف و با موحده و لام و آنرا ... در معران ...
ماهیت آن گیاهی است ... و برگ آن شبیه برگ ... سفرابران ... و درشت ... و ساق آن ... شبیه ...
و ... و تخم آن شبیه تخم شبت و وسط آن شگاف ... از اخلاف ... و بانمک ... و بیخ ... نگشته و بقدر ... سفید و شیرین ...
خام آنرا ... ساق ... رعی الابل ... از ابتدا ... تا ...
... بخود ... اگر ... گیاه آنرا ... بخورند ...
... و برگ آن به درازی دو انگشت ...
دو انگشت ... **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و گویند در سوم گرم و خشک است **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح سدد و محلل
اخلاط ... و مقام ... جهت ... دفع عسر النفس موثر و ضماد آن با سرکه جهت اورام ... و طبیخ آن ...
... و دانه ... زرد و سفید سازد و تخم آن ... جهت ...
مصلح آن ... و بدل آن ... از برگ و تخم آن تا دو درم است **رعی الحمار ماهیت** آن خار ... شبیه ... و نبات ...
... و تخم آن شبیه ... **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و ...
بیخ آن ... و به دستور ... دو درم ... جهت ... و جمیع ... و عسر النفس و ... نافع ...
اسهال ... و قوت ... مصلح آن ... است **رعی الحمام** بیونانی ... و بعضی ... بکار ... و ... **ماهیت**
آن گیاهی است ... و برگ آن ... و ساق آن ... و تخم آن ...
... و طعم آن ... گیاه ... که برگ آن ...
... الحمام ... حکیم میر محمد مومن صاحب تحفه نوشته که ... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک
و در اول گرم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف و مجفف قوی و محلل و ... و قوت ... جهت ... و ...
جراحات تازه و قروح ... و جمیع ... مغید ... مصلح آن ... مقدار
شربت آن تا دو درم بدل آن ... است **فصل الرابع القاف** رقعه بفتح را و قاف و فتح عین ...
... مصلح آن ... **ماهیت** آن ... **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص**
آن ... **رقعه یمانی** بفتح ...
... و فتح یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون ... **ماهیت** آن گویند درختی است بقدر درخت گردگان ...
... شبیه ...
درخت آن در اطراف صنعا ...
... و ... ...

و حال کرش آن نیست ثمر آن ارشاخهای آن برآید و بزرگ میشود تا بقدر حبالکه مکی و اندرون پوست آن ماده مائل بطعم انجیر و لیکن بسیار گرم و تیز و لبن آن مانند لبن انجیر ست گ آن را چون بر زمین پهن کنند سبز میگردد حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که از زخمها بهم میگردد که انجیر بنادی شد و در لاد و کرم سیر شد و ازند ران جوشتا و مرهم صیدانه ابوریحان و صاحب غنیاسا بیمی نوشته انجیر الفیل باندامهاسر دشکافته و مثلث شکل و سبز مایل و منبت آن یمن و از انجا باطراف میبرند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قاطع نزف الدم و لغث الدم و مقیم حالی قیعیه ریه و موت رطوبات غلیظه از معده لیقی و شیر آن جهت قوباء و آثار و تحلیل اورام باره مستعمل و ضماد بوسیله طلاء و سائر اجزاء آن جهت نفث و جرب و کثرت شراب طبیخ آن مقی بلغم و خلط غلیظ لقوت ضماد برگ آن جهت التیام جراحتها مفید مقدار شربت از جرم آن در دوم مضر سپرز مصلح آن کثیرا است و گویند طریق استعمال آن آنست که با مطبوخ تخم فرنج و تربیخ و شبت حل کنند و بیاشامند **فی المغاآر** فصل الرابع فی المیم

رماد بفتح راو میم والف و دال مهمله بفارسی خاکستر و بهندی راکهه نامند **ماهیت** آن معروف ست که عبارت از سوخته خاک شده اجسام است و از هر جسمی که باشد منسوب بدان نامند رماد عقرب و سرطان و کرم و امثال آن نامند و بیشتر اطلاق بر رماد اخشاب مینمایند **طبیعت** آن گرم و خشک و مجفف مائل بحرارت و آن مرکب از جزو بارد ارضی کثیف بسیار جزو دخانی حار ناری لطیف اندک است که از آن سبب جزو دخانی حار آن زائل میگردد و جزو ارضی بارد آن باقی میماند و کیفیت رماد هر چیز تابع اصل آنست در حرارت و برودت و قبض و غیرها مانند رماد نوره که حاد و رماد شجر تین که جالی ست و رماد بلوط که قابض ست و رماد کرم که با قوت محرقه است و مفتته و رماد عقرب از آن اقوی ست و همچنین خاکستر چوب تاک بعضی سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند و بهترین آنست که از چوب جنت سال خورده باشد و آتش چوب تاک مدتها بماند تا چند ماه گفته اند خصوص کهنه کوبی و بحرانی آن **افعال و خواص** آن ضماد آن با سرکه جهت بفیه خوده و شقیقه و تحلیل اورام و گزیدگی جانوران سمی و سگ دیوانه و ضماد آن با روغن جهت فسخ و جرب و گره و تعفن معاء نفید و چون با نطرون و سرکه بر گوشت زاید که بر پوست ضماد نمایند زائل سازد و با زیت یا پیه کهنه و عسل جهت تشنج و عسل و استرخاء مفاصل و نفعه اعصاب نافع و مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم رماد قیصب یعنی خاکستر نی بهترین آن نقلی است **طبیعت** در بار گرم است منفج سده و التیام دهنده قروح و قطع آثار مفرریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدانگ و رماد بلوط یعنی خاکستر چوب بلوط قابض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و مسکن اورام و مانع اکله و رافع ذرب قیصب خصوصا سده مراره و قروح مقعده و چون بجرب بر بند و سه روز هر صبح تا شام دو درم از آن با شراب سیب بیاشامند جهت دفع ریح و رطوبت معده مفید رماد فرع یعنی خاکستر کدو و خاکستر شیم مغموس در قطران آن جهت قرحه قیصب و مقعده و رحم و ریاد زیتون جالی و غیرها و شنانی چشم سفید و رماد عش خطاطیف یعنی خاکستر آشیانه پرستوک بهترین آن آنست که آشیانه در موضع پیدا هوا باشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن جهت خناق و دشواری از دن نافع و گویند مضر شش مصلح آن سکنجبین است و طریق سوختن آن آنست که در کوزه کنند و گل حکمت بگیرند و در تنور گرم گذارند و بعد از یکساعت برآورند و سائیده بکار برند و رماد سرطان و غیره در سرطان مذکور شد و رماد تین مایل بیعنی خاکستر کاه با تلاوه هنگام تری ضماد آن و دلوک آن بعد حمام جهت ازاله جرب آسود و جذام نافع

رمان بضم را و فتح میم و الف و نون بفارسی انار نامند و بهندی نیز **ماهیت** آن انواع میباشد بری و بستانی و بهترین آن بستانی شیرین بیدانه است که املس نازک لطیف تر از سایر اقسام و بهترین آن شیرین بزرگ دانه شاداب است **طبیعت** آن مطلق آن در رطب برودت آن در دوم گذشته و رطوبت در اول با قوت قابضه که مفارقت از جمیع اجزای آن نمیکند با آنکه آب افشرده آن نیز همین اثر دارد و چند قبض آن محسوس نیست و لیکن پوست آن بارد یابس شدید القبض و دانه و ترش آن سرد و تر از شیرین آن و خالی از بی نسبت نیست و ترش حار و ترشیده اسوا است حتی آنکه اگر با شراب یا نجه بد بیج احامیم سید و استسقا یا زدر اسفر و گل انار شدید القبض بارد است و جمیع اجزای آن شدید القبض و پوست آن شدید القبض **طبیعت** شیرین آن سرد با عتدال و در اول تر و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ و لهذا در محرورین باعث لغوط گردد و بانی و مفتح و ملین لطن و مدر بول و مورث تشنگی و خوردن آن بعد از طعام در محرورین باعث انحدار آن گفته اند ابن زهر کلی ست جهت تصفیه روح و کبدی و تقویت کبد و استسقا زقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و درد سینه و سرفه حار و تصفیه صوت و گران و نفوذ در سوء القنیه او و جرب و حکه و نیکوئی رنگ خسار نافع و اکثار آن مفسد اغذیه و مضر معده محرورین و صحاب آن جهت نفخ و تکثیف آن سمام را و مصلح آن

انار ترش با دهان انار شیرین ... و دوشاب انار شیرین در افعال قویتر از آب آن و مرطب معده و مصلح آن سکنجبین است و شراب آن جهت صداع منافع بسیار دارد و چون انار شیرین
سوراخ کرده بدفعات بقدر یک کیلو آبش داشته باشند با روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه در آن ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن آن جذب کند بعد از آن
تمام نمایند جهت سعال ... پس مجرب است و آشامیدن آب آن با شکر و نشاسته و صمغ عربی در روغن بادام که گرم باشد ...
چون شیشه کنند و در آفتاب گذارند غلیظ گردد پس چشم کشند روشنی آن را افزاید و چندان که ترش و شیرین گردد و دانه آن با عسل جهت ... مفید و
خوردن آن نفاخ و مولد ریاح ... سوختهٔ آن جهت التیام جراحات و خشک نمودن آن مفید و غنچهٔ شکفتهٔ آن ... با هفت ... جهت ...
نرم ... ناسور ... غیلان ... سفید سائیده ... با اطفال ... قی ... اسهال ... گردد
خواب ... انار شیرین ... هفت روز مفید و رمان مز یعنی انار میخوش ترش و شیرین در سردی و تری مایل باعتدال ... و در افعال و خواص
شیرین ... تسکین ... صفرا و شوران خون ... صفراوی مزاج را ... آشامیدن آب آن ... ترش ... باشد
... جهت اسهال صفرا و تقویت معده و رفع ... و برقان مجرب و ... نافع و در افعال مانند ... است و چون آب آن ...
... جهت ... تقویت ... و جراحات ... نافع رمان حامض یعنی انار ترش در دوم سرد و خشک ... تسکین حرارت معده ...
و غثیان ... صفرا ... رفع ... و رفع ... آن ...
و ... مضر ... ضعف ... جگر و قوت باه و مصلح آن انار شیرین و تحمیس ... سفید ...
... جهت منع ... آن ... مجرب ...
طبیخ ... عسل ... جهت ... نافع ... باشد ...
جرب ... مجرب ... سویق آن ... جهت ... خوردن ... اسهال ...
موثر ... انار ترش در افعال قویتر از ... سویق آنست و ... انار ترش ... گرد ...
جوشیده ... جهت رفع اسهال ... مجرب ... آن با زیره ... مجرب ... جهت رفع التهاب
و تسکین تشنگی مفرط و ... و رفع خواهش ... جهت تقویت ...
سلسل البول و آشامیدن سائیده آن بقدر ... با آب گرم ... گرم معده و حب القرع ... طبیخ ... مجرب ...
... انار ... افعال قویتر ... آن بالسویه ... آن ... جهت ... تقویت معده ...
... طبیخ ... جهت ... عسل جهت ... آن ...
نزف الدم و نفث الدم ... جهت ... اسهال ... و عسل ... جهت قطع خون ...
در افعال مانند گل انار فارسی ... جهت قطع خون ... التیام جراحات و ... طبیخ آن ... جهت ... قطع ... خون ...
قلاع ... آن ... جهت رفع ... آن با ...
و آب برگ ... آن ... جهت ... با آب ... جهت ...
... مفید ... جهت ... چشم ... پوست ... آن ... جهت ...
... باشد ... مجرب ... جهت قطع ... و ... افعال ...
گل ... طبیخ ... و ... طبیخ ... مانند ...
و با روغن گل ... بجهت اسهال ... مجرب ... شیرین باشد ...

غذا باشد بیشتر از ... ازان مگر آنکه بعضی طبع باشد و یا شیوع ... معلوم گردد و چون آنرا در شراب طبخ نمایند تا پخته گردد و ساینده بر گوش نهند جهت [illegible]

و در آن مجربست ... [illegible] ... و خوشبو داد الریان و دهن ... مرکبات و ... [illegible]

[illegible] ... ماهیت آن ... [illegible]

[illegible] ... حکیم میر عبد الحمید ... تحفه نوشته که در حوالی ... از بلاد هند ... کثیر الوجود ... [illegible]

[illegible] ... برگ آن ... برگ ... شبیه ... طعم آن شیرین ... زمین ... [illegible]

برگ افعال و خواص آن ... [illegible]

[illegible] ماهیت آن نباتیست ... [illegible]

[illegible] افعال و خواص آن ... [illegible]

[illegible] ... ماهیت آن ... [illegible]

[illegible] طبیعت آن در سوم گرم و خشک و ... افعال و خواص آن گرم کرده ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... فصل الرابع النون ... [illegible]

[illegible] ... فصل الرابع الواو ... ماهیت آن

[illegible] ... طبیعت آن ... [illegible]

[illegible] ... افعال و خواص آن ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... گوشت ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... ماهیت آن

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... طبیعت آن ... افعال و خواص آن ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... ماهیت آن حیوانیست

ابی حسان او وست و با پای بلند و خلاف حبّه آن صنفی کوچک آن بقدر نخود بزرگی و بزرگ آن تا بیک شبر و نیم تا دو شبر و زیاده هم و سرخ رنگ و گوشت آن سبز
رنگ سلب و ریخته میشود و غیر اولو البحرات چه آن کوچک بردارست و در جراد البحر مذکور شد و در بیابان کوچک ابا آب و نمک جوشانده خشک نموده از خارج
دریا باطراف میبرند و آنرا بفارسی بیک ناشند بریان کرده با نمک میخورند و با روغن و پیاز بریان کرده با برنج پخته دم داده و یا بالای طعام سبز پخته یا قلیه پخته میخورند
طبیعت تازه آن در دوم گرم و در اول تر و نمک سوده آن از آن گرمتر و خشک تر افعال و خواص آن مبهی و مولد خون صالح و منی و مسمن گرده و دم و سرین
بحمل و کثرت اولاد و بطیء الهضم و با سکنجبین مسهل و مخرج حب القرع و چون با روغن گردگان و یا روغن گاو و یا بادام و یا باز و رقیق کرده بریان نمایند و با گشنیز
و هندبا مانند قلیه و با تخم فرع بپزند تا مدتی نمایند نباتات محرک باه و مسمن رحم است و اکتحال خشک سائیده آن با فلفل جهت رفع شکوری نافع و ضماد کوبیده آن
شکم مخرج حب القرع و دیدان معا و محلل اورام صلبه و جذب پیکان و خار از بدن و طلای پخته سوخته آن در روغن زیتون جهت رفع مفاصل و تقرس نافع و نمک سود آن محرک
الروح و مولد حکه و بثور و مولد سودا و حکه قوی و امراض سوداوی و بجوشانند و رنده خون صفرا مصلح آن سرکه و سکنجبین و رب حامضه و بعد
از آن شراب نارنج و جوارش سفرجل مسهل خوردن مصلح تازه آنچ سوس در سر دادن کرده و قرص عود هندی و امثال آنها آمروز الا رینا النهر
سکون او و فتح لام بعد الف و فتح همزه و کسر لام و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی است بمعنی اصل الورد ماهیت آن بیخی است
بسط و سکر از آن و لیدر از ساتین بو گل سرخ ظاهر میگردد طبیعت آن در اول سوم گرم افعال و خواص آن ملطف و محلل و جهت رفع صداع بارد
محرض خصوصا ابن یونین مذکور کرده و در آب جوشانیده و بدان نطول نمایند بر سر ... تمیم راء و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة
فوقانیه و جیم معرب سوخته فارسی است و آنرا بهندی تیزاب نامند ماهیت آن مس سوخته است دستور احراق آن در مسوّدات مقدمه مذکور شده
آن شیاف امسیم انست و مثل آن زبون زیرا که بسیار سوخته و فاسد شده است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار
تجفیف و تند و جذب و مشبع جراحات و دمل و جاذب غشاوه و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت فاسد زاید موثر و قتال و مقدار معمول آن مرهم
کیلدم آن با موم و روغن گنجد که مصلح آنست مسهل قوی تا اصفر بقوت و جهت استسقای نافع و با آب باران مسهل قوی ... عسل آن تا ...
روسی توتیا شیرا است و مشهور بروج توتیا است چه آن توتیا معدنی غیر مصنوع است بخلاف سایر اقسام آن و اسم ... طالیقون و آنرا مصنوع از جا
وزن مس و یکوزن دیم سه سازند و اهل هندان را جنگار بفتح بای موحده و خفا و سکون نون و کاف فارسی و القرع را معطه نامند فصل الرابع
الباء رنگشی بفتح راء و سکون هاء و کسر شین معجمه و بفارسی ارده نامند ماهیت آن کنجد مقشر بریان نرم سائیده است اگر مالح باشد و روغن آن جدا
ارده با طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن مبهی و مسمن مغلظ و دیر هضم و منفخ و بطیء الخروج از معده مصلح آن عسل و سرکه و دهن ... با فاهر ...
و نفع جهت احشاء و سعال و مایل و جراحات و سکن وجع و حده و خشکی عضو با آتش و یا باد و سوخته ضماد او طلا در ... انچه از سر ... دالو و شفتالو و غیر آن ... ترتیب
آثار مانند ... است فصل الرابع الیاء المثناة التحتانیه ریباس بکسر راء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و الف و سین مهمله ... بفارسی
ریباس و ریواج و بهندی نیز نامند ماهیت آن نباتی است بقدر یک ذرع و شبیه بسلق و از وسط آن یک دو ساق روییده اندکی قریب و انگشت
ضخیم یک انگشت و بر بالای پوستی سبز رنگ و زغب و طرف متصل به بیخ آن مایل به سفیدی و اندک نقشی و طرف بالای آن سبز و مانند پوست بیخ کاهو و طول
از آن جدا میگردد و مغز آن سفید رنگ تازه بسیار ترش با اندک عفوصتی و بر سر ساق آن منشعب در بین شعبها برگ ها سبز ترش و بالجمله ساق آن شبیه بساق
لسان ... و سر آن شبیه به پنجه مرغابی و گل آن سرخ رنگ و طعام آن با اندک ترشی با تیزی کمی و جای آن مواضع برف نشین و کوهستان بسیار سرد
و بهترین آن فارسی سفید لطیف شاداب خوش آنست که ساق آن سطبر و بلند باشد و بیخ آن راوند است چنانچه ذکر یافت و ریباس نیز گاهی منسوب به عمر
نیشابور و آن دل کسی است که ... ابانه تبرئهم صیدنه ابو ریحان گوید که بیخ ریباس تا آب سبز شود برگ بستی آورد و در بعضی مواضع سی سال ابتدا برگ آورد
و رغبت بیخ آن بیتر ... در زمین بزرگ میشود تا بمقدار بیخ درخت ... زیر ... آنرا راوند گویند و چون نبات آن برگ شود هر برگ از آن مشابه

بهست و بیاشد و آرد شیر زراوند رست بدان سبب گویند که رستنیها او بلند بود و هر شاخی از نبات آن تخم نباشد بلکه از میان نبات آن هر سال قضیبی برآید
بر سر آن تخم آن باشد و در حوالی آن قضیب شاخها بر میآید بشکل آدمی طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن ملطف و با قوت قابضه و مفتح
و مقوی معده و احشا و جگر و رافع تشنه و قاطع قی صفراوی و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و صاف کننده آن و نهر جهت رفع مستی خمار و خفقان و سواد
و بواسیر و طاعون و دو باد جهت اسهال حار صفراوی و یرقان و تبهای حار و صفراوی و مداومت آن مانع برزدن که احتمال عقیقا آن جهت تقویت باه و رفع ...
و ضماد آن بارد جهت باد سرخ و غیر آن نافع مضر سینه و باه و مجفف اعضا و مورث قولنج در سرد و مصلح آن شربت عود و انیسون و عسل مقدار شربت از آب آن
تا سی درم بدل آن حماض اترج و آلو و دربیاس نوعی تیز از آب آلت و شربت آن جهت حنون و دفع بخارات احتراقات نافع است ریبه بکسر را و فتح با و تشدید
تحتانیه و بفارسی ... بجنبد و ... ماهیت آن معروفست و بهترین آن ریبه و برغاله ... یکساله است خصوصیکه ... باشد طبیعت آن
گرم و تر ... و خشک دانسته افعال و خواص آن جهت رفع ناقهین که خواهش گوشت داشته باشند قلیل ... لطافت ... نرم شد ... برابر
و گویند ... آن مورث ... و ... قلیل الغذا و مولد خلط بلغمی است مصلح آن ... مضر معده مصلح آن ... و شربت ...
ضماد گرم آن جهت تحلیل ... آن نقطه ... باشد در ... سرد و ... جهت ... سوزه و امثال آن ... رسیده
باشد مفید ... و ... گرم ... آن ... کنند ... که ... طلا ... باشد و ...
الجبت ... سیح ... و ریه حمار الوحش را چون خشک کنند و گویند دیا باشند جهت ضیق النفس نافع است ریه البحر بکسر را و فتح با و ضم تا و الف و لام و فتح با
... و سکون ... ماهیت آن ... شبیه ... افعال و خواص آن ... جهت ...
باشد نافع است ریحان بفتح را و سکون یا مثناه تحتانیه و فتح حا و الف و نون بفارسی ... ماهیت ...
است ... ریحان سلیمان ... ماهیت آن گیاهی ...
دیگر آن ... افعال و خواص آن ملطف و مجفف ...
... جهت ...
... مصلح آن ...
و گویند اگر ... گرم و خشک ...
...
... ریحان الکافور
... افعال و خواص آن ...
...
... ماهیت آن معروفست و عبارت از ...
... افعال و خواص آن ...
...
... باب یازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها زا معجمه است فصل الزا مع الالف ... بفتح زا و الف و ... فارسی

ماهیت آن معدنیات است و اقسام می‌باشد و غیر شب است و سفید و سرخ و زرد و آن منقلب بسبز میگردد و سفید آنرا قلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را قلقند
و قلقنت سوری نامند و بشیرازی زاج ابیض بفارسی زاج سفید و یونانی مسل القیس و بهندی پهٹکری نامند ماهیت آن بعضی سفید [illegible]
و خفیف الوزن و بهترین آن سفید براق شبیه بزرنیخ بدخشی است که چون در دست مالند زود ریزه ریزه گردد و پاک باشد از آلایش [illegible]
خواهند رنگ کنند و خوب رنگین صاف [illegible] و اولاد آب محلول آن [illegible] خشک کرده [illegible] معدن آن [illegible]
شود [illegible] و نمک [illegible] معدن نمک است [illegible] آن معدن [illegible] و در چین [illegible]
طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک [illegible] الطف همه اقسام است افعال و خواص آن [illegible]
و [illegible] ثلث درهم [illegible] سفید نرم سوده [illegible]
[illegible] و اگر آن مقدار [illegible] و گوشت [illegible]
و [illegible] یوم [illegible] و جهت رفع [illegible] و تحلیل [illegible] حصاة نافع و اگر [illegible] حصاة [illegible]
[illegible] و چون [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] غلیظ [illegible] گوشت [illegible] و اکحال [illegible] جهت تنقیه [illegible] چشم [illegible]
جهت [illegible] و با قیروطی جهت [illegible] دهان [illegible]
جرب [illegible] جهت حمره و سلعه و جرب و حکه و خشک [illegible] و ذرور آن جهت قروح خبیثه [illegible] دندان [illegible]
[illegible] آن با آب [illegible] جهت نزف الدم رحم [illegible] جهت قروح گوش و رفع [illegible] و جهت بواسیر و نواصیر [illegible] محلول آن [illegible]
[illegible] زاج احمر [illegible] سفید [illegible]
سایر اقسام [illegible] شیخ الرئیس [illegible] قانون [illegible]
[illegible] زاج [illegible] زاج [illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم و خشک است از سایر اقسام [illegible] لطیف [illegible] افعال و خواص [illegible]
[illegible] سوختن [illegible] و چون [illegible] سفید [illegible]
[illegible]
آن [illegible] سوخته [illegible] زبان [illegible] جهت [illegible]
[illegible] زاج اصفر یعنی زاج زرد که بهندی کسیس [illegible] ماهیت آن بهترین اقسام [illegible]
[illegible] طبیعت آن در سوم گرم و خشک سوخته آن الطف [illegible] افعال و
خواص آن [illegible] اقسام [illegible] تحلیل ورم [illegible]
[illegible] و [illegible] غلیظ [illegible] گوشت
[illegible] مقدار شربت [illegible] زاج [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] زاج الاساکفه بفارسی زاج کفشگران و بهندی کسیس [illegible]
زاج سیاه است و بیونانی [illegible] ماهیت آن قسمی از زاج [illegible] و چون [illegible] سیاه [illegible] طبیعت آن [illegible]
اقسام [illegible] افعال و خواص آن [illegible] دندان [illegible] جهت

٣١٦

عرق السوس و نطرون آن با آب جهت شور ... نافع ... مشهور بزاج القلقطار و قلقطار نیز نامند ماهیت آن از جنس زاج اخضر که
مائیت لطیف آن در زمین معدن منعقد میگردد و بهترین اقسام است و بعضی آنرا آنست که چون بر فولاد بمالند رنگ مس گردد زاج الحبال از جنس زاج احمر است
که در ظاهر معدن از رطوبات زاجیه منجمد شده باشد زاج المطبوخ نیز از جنس زاج اخضر است که با خاک مخلوط می‌شود آنرا با آب میجوشانند تا منجمد گردد و بهترین
بجهت استعمال شیاف ... اقسام زاجات سرد ... قروح اعضای باطنی و ... عارض میگردد علاج آن آشامیدن شیر تازه ... با شکر ...
از زاجات است **فصل الزای المعجمه مع الباء الموحده** زباد بفتح زای معجمه و با و الف و دال مهمله بهندی مشک بلائی ... و دال مهمله نامند
ماهیت آن نوعی از عطریات سیاه رنگ مایل بسبزی و سیال از بلاد حبشه و اقاصی هندوستان از حیوانی گیرند مشهور به زباد و آن حیوانرا بلغاری گربه زباد نامند
و جثه آن قریب بجثه سگ و گربه بزرگ صحرائی و با خطوط سیاه و سر آن کوچک و چون آنرا حرکت بسیار دهند از ما بین دو ران آن عضو ... بیرون
ماده بترشح بر آید در غایت خوشبوئی و بیشتر خوراک آن حیوان سنبل تازه و علفهای خوشبو است و در بلاد سرد سیر نمی‌باشد و بهترین زباد سیاه مایل بسبزی براق
خوشبو و بدترین آن سفید است و آنرا مغشوش باقسام طیب ... و خوشبوها دیگر میکنند و امتحان خالص آن آنست که بدست بمالند اگر سفید و ...
دست کوان ... خالص ... آنکه در آن حیوانات کوچک سرخ رنگ مانند نرگس کوچک میباشد و آنچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه گربه و دراز تر از آن
و بزرگ و ... آن ... در بلاد حبشه و ... زباد ... اکثر آن حیوانرا در قفس نگاه میدارند و بان بازی میکنند و ... بسیار
و رنگ آن ... مایل ... دم آن ... سوراخ میباشد و ... و ... آنرا ...
از یک نیم مثقال تا دو مثقال ... که ... آنرا ... زباد ... و بعضی ... از ... آورده از آن زباد میگیرند ... که
صندل ... آن ... فشار ... زباد ... ماده آن ... ماده بالائی آن ...
و ... آن ... زباد ... آن آنست که ... ولایت ... حبشه
و ... آب گرم و ... دیگر ... سرد ... آب ... آن ... دست ... آب ... نمایند
تا تمام آن ... شود ... زباد ... آن ... زباد نرم و صاف ... مسموم ... منجمد میگردد ... بار ...
بشویند ... با آب سرد ... اندرون ... خوشبو ... نمایند
باد ... با نارنج و ... آفتاب ... مقدار که خواهند ... که ...
و اگر ... باشد با گلاب ممزوج نموده بکار برند و این بهترین طریق غسل و استعمال آنست طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن
... مفرح و مقوی دل و حواس ... و ... دفع غشی و خفقان و توحش ... مقوی نافع و ... آن ...
... جهت تسهیل ولادت مجرب دانسته‌اند و بوئیدن آن جهت ... و شقیقه ... اندام ... با روغن ... جهت حفظ صحت ...
آن ... بجهت تفتیح ... آن ... و ... لثه ... و مداومت بوئیدن آن باعث ... مصلح آن
صندل و کافور ... زبد بضم زا و سکون با و دال مهمله بلغات ... روغن تازه ... و مسکه و روغن ... ماهیت آن عبارت
از روغن گاو ... گوسفند و گاومیش است بهترین آن تازه و خوشبوئی است که از شیر گیرند و روغن گاو لطیف‌ترین همه و گاومیش خصوصاً ... غلیظ تر
طبیعت آن در اول گرم و در ... معتدل ... افعال و خواص آن ملین منضج ...
... جهت ... صوت و خشونت ... و ... خشک ... ذات الجنب و ذات الریه و نفث ... سینه ...
و ... آن ... با شکر ... فربهی بدن و ... با بادام ... با توابل جهت سهال ... که از حدت اخلاط باشد
... سمیت ... اخلاط ... یک مثقال آن ... هفت مثقال شکر جهت عسر البول مجرب و طلای آن بر بدن ...

تغذیه بدن میکند و تنقیه آن موقوف بر ورود بالات تنقیه است و جهت تنبیه ورم با ورم ناگوش و آبزن و دهن و پیشه که بر سر بمالند مثل سیم ... جهت گزیدن [illegible]
و خنازیر با خصوص گرم کرده گرم ... آن بر زمین دندان اطفال ... عسرت بیرون آمدن آن نیز ... آن جهت رفع ... تازه و کهنه و با ادویه جهت ... حرب و [illegible]
و جهت رفع ... شانه و قوبا و سعفه خشک و جرب ... اولا بدن را آب ... بمالند و ... صاحب آن ... عرق کند [illegible]
سکر ... آن ... جهت قطع و استیصال ... باشد بهتر دانسته اند ... اثل ... و ... آب [illegible]
مذکوره سریع الاثر و جهت پاک نمودن زخمها ... زخمهای ... گوشت تازه و جهت ... ضعیف ... دست [illegible]
و بستانخوان ... مصلح آن ... آن ... سوخته ... مقدار شربت آن تا ... زبد البحر
بفتح زا و با و ... دال و الف و لام و فتح با و سکون حا ... بفارسی کف دریا و ... ماهیت آن گفته اند جسمی ... [illegible]
از ... مجتمع با رطوبت دریا که بسبب ... امواج ... مجتمع ... منعقد گردد ... و آن پنج قسم ... [illegible]
رنگ ... سوم ... [illegible]
و این ... کرم ... چهارم ... شبیه ... سفید ... سفید و ... [illegible]
باطن ... اقسام ... گفته اند بهترین ... سرخ ... سفید ... [illegible]
... سفید ... [illegible]
... زیر پوست ... [illegible]
... آن کف نیست بلکه استخوان ماهی ... دریای فارس و قلزم ... [illegible]
... گوشت و پوست آن ... [illegible]
... گوشت آنرا ... [illegible]
... گوشت ... [illegible]
استخوان ... **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... مصلح آن [illegible]
... مقدار شربت آن ... جرب متقرح و خنازیر [illegible]
... شراب ... آن ... [illegible]
آن خصوص ... آب ... تحلیل اورام ... قسم سوم آن ... [illegible]
... سنگ گرده و اخراج ... استسقا ... [illegible]
... اقسام آن ... مقدار شربت آن یک ... مصلح آن [illegible]
... در سوم گرم و در سوم خشک جهت جلای بصر ... زبد البورق ... [illegible]
ماهیت آن ... سفید ... [illegible]
... **ماهیت** آن ارسطاطالیس ... [illegible]
... **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک [illegible]
در چهارم است **افعال و خواص** آن ... جهت تقویت ... [illegible]
... مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن ... است

و چون صورت عقرب در حین بودن قمر در حوت بر آن نقش کنند و از آن انگشتری سازند و در خضیب کنند باعث فرح و ازالهٔ هم و تسهیل ولادت و چون در طالع
سرطان بر آن صورت ماهی نقش کنند و در مقام صید در دام ماهی تعبیه کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند و گویند آشامیدن شراب در پیاله زبرجد مستی نگرداند زبیب
بفتح زا و بای موحده و سکون دو یای مثناة تحتانیه در میان و در آخر بای موحده و باصفهان خوک ره نامند ماهیت آن حیوانیست بقدر سنگ گرده و تر آن لونی از خطها سفید سیاه و بعضی
آن نیز ابلق میباشد مشهور که هر چند تازیانه زنند فربه تر میگردد طبیعت در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن گویند چون آن مردار خور دمادام که مقیم گرده
باشد گوشت آن بتالیه الغذا و جهت ریح و سردی حشا و ادرار بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست آن جهت نقرس و مفاصل و رعشه و جذب نافع است علامت آنکه گوشت مردار
خورده است آنست که از آن بو آید زبیب بفتح زای و کسر با و سکون یای مثناة تحتانیه و با موحده بفارسی مویز نامند ماهیت المعروف آن انگور رسیده خشک
شده است و انواع میباشد بحسب انواع انگور بهترین همه پر گوشت شیرین کبار و فربه است و بدترین همه خشک کم گوشت پر دانه آن طبیعت آن بحسب انواع انگور مختلف
میباشد نیکو انگور سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن و همچنین بسیار شیرین آن گرمی زیاده از کم شیرین و مایل بترشی آن نیز معتدل ترین همه سفید و بعد از آن سرخ
و بعد از آن سیاه آن و خشک کم گوشت پر دانه مایل بترشی آن گرم در اول و خشک در دوم افعال و خواص آن در حدیث وارد است که با شما باد بمویز
که اطفا می کند مره را و بلغم را ساکن می کند و عصب را محکم و غم را می برد و قوی و نیکو میگرداند و شیرین آن کثیر الغذا است بسبب اجتماع غلیظ ارضی که دارد منضج اخلاط غلیظ و ملین
بطن و محلل و معدل و جالی و مقوی و معاون به مسهلات موافق مثانه و دیگر و محرک باه و سمن بدن و جهت سرفه بلغمی و امراض گرده و مثانه و قرحه امعا و پاک کننده
و ترش آن جهت خفقان مجرب و با جوز جهت تسکین صداع بارد و جهت تقویت معده و تحریک شهوت و چون بجای نان در هر مرتبه دفعتی جا بدهند بدن مادیت نماید جهت سرد گرده و
تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه مفید و چون با انیسون بپزند با عسل مخلوط کرده یا روغن بادام بیاشامند جهت سرفه بارد و مجرب باشامیدن آب مطبوخ آن با آب
مطبوخ آن و یا با ادویه مناسبه طین طبیخ داده سپاسانیده آن در سرکه انگوری با سته جهت تحلیل ورم طحال مجرب که هر روز بقدر دانه آنرا بخورند و بالای آن قدری از آن سرکه
بیاشامند و چون با فلفل فارد جاوس بریان کنند یا عسل بخوبی بخورند و زهر هر رو ضماد آن با بیه حیوانات جهت تحلیل اورام و انفجار دمامل و قلع ناخن سیاه شده بر آید
ترشی آن جهت عانه و قروح شدید و عفونت مقعد و جذب و خوره بها و سرطانات با آرد با قلا و زیره جهت ورم انثیین با جا و شیر جهت نقرس نافع و مضر محرورین
مصلح آن سکنجبین و مسکن آب ترشیهای و ترش ضرر آن خشخاش مضر گرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سی درم بدل آن کشمش ست دانه آن سرد در اول و خشک در دوم و قابض
و حابس بطن و سفوف آن جهت رطوبت معده و فساد زبیب الاغر کم گوشت حابس بطن و سفوف آن محرق خون مصلح آن خیار شنبر و گویند تخم خرفه است و مضر گرده و مصلح آن عناب و نوعی از
کشمش باشد بهترین آن سبز آنست که از انگور عسکری سازند و زبون ترین آن سیاه و همه آن لطیف تر از دانه دار و کثیر الغذا است و مبهی با قوت مسهل آب تنقیع و
همچنین آب مطبوخ آن که با قند بقوام آورده باشند جهت سرفه و تنقیه سواد سینه و تصفیه صوت نافع و ضماد آن با زعفران و زرده تخم مرغ و مقعد جهت انجاد درد تحلیل
صلابت ماسیل و چون بگویند آنرا با صبر سربال جهت دفع کیله مجرب و در سایر افعال مانند مویز دانه بیرون کرده است محرق خون مصلح آن به مصلح مویز است که مذکور شد
و شراب آن که در قرابادین نوشته شد زبیب الجبل بفتح جیم و با موحده و لام زبیب کوهی نیز نامند بیونانی قیسوه و اسطافیوس اغریا و القاتل سویر که مویز
کوهی است زبیب الجبل بتسیر آزرسته سوزکت نامند ماهیت آن نبات آن شبیه بتاک و نان مفترش شاخها آن رسته و شبیه و گل آن مایل بسفیدی و ثمر آن در غلافی مانند غلاف نخود و
و اندک بزرگتر از آن دو سه دانه اندک میزیر ستبر و با خشونت بعضی سفید و بعضی سیاه مایل بسرخی و مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز چون بخایند طبیعت آن گرم در سوم گرم
و خشک افعال و خواص آن بسیار جالی و مفتح و مفرح و مسقط جنین و جاذب و غرغره کردن طبیخ آن با ذب عطباب ماغی و تنقیه بلغم بسیار انواع و با سعکه و بکندر
جهت رفع لکنت و درد دندان که بسبب رطوبات ازبلغم باشد و جذب سلوت و بامثل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان و چون بخایند دانه آنرا در دهن با کره سفید اندک گرم
کرده و گویند که چون ساید و ضماد کنند نوشته ... مینا اندک ... بقدر ده عدد آن با اسهال معی قوی ... غلیظ و ... بسیار ... ترک ... مدفعات
با اسهال ... جهت شیری ... کلف ... بدن نماند ... و ... حکه ... که آن ... آن
با سل ... جهت ... التعلب ... جهت ... تقویه ... مایه ... طرد ... نشد باشند و مطبوخ

آن روغن زیتون جهت کشودن دل و تعلولات آن طبیخ آن سدب جهت درد کرده ساق و ضمید طبیخ آن با سرکه جهت بی وزن و تحلیل رطوبت و اسهالات که دوچون نرم سائیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند کرم آنرا بکشد و درد آنرا تسکین دهد مضر سپرز مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یکدرم و زیاده از یکمثقال آن کشنده بخناق و جراحت مثانه و احشا و امعا بجهت آن مرکب از علاج ذابح و جیلا هنگ بدل آن دو وزن آن عاقرقرحا زبل بکسر زای و سکون بای موحده و لام بفارسی سرگین نامند ماهیت آن معروفست و مراد از آن زبل حیوانات است طبیعت آن زبل هر حیوانی بحسب آن مختلف میباشد و بالجمله همه آنها گرم اند افعال و خواص آن نیز بحسب حیوان مختلف میباشند و در ذکر آن حیوان مذکور شده و میشود انشاء الله تعالی و بالجمله مجموع آنها محلل و متعفن اند فصل الزاء مع الجیم زجاج بضم زا و فتح جیم بفارسی آبگینه و شیشه نامند ماهیت آن دو نوع است معدنی و مصنوع معدنی سفید صاف شفاف بجوهر و مصنوع آن و معدن آن اکثر جاهاست آنچه در تبریز از قلاع تبریز و غیر آنست سنگیست تیره ریزه آنرا با قلی نرم سائیده در کوره ریخته با آتش تند چند شبانه روز میگدازند تا خوب گداخته گردد بسی حجر سنگ سیلا سو با صدف بیان میباشند آنچه در آنها آتش گردیدند از آن هر رنگی که میخواهند میسازند بهر رنگی که میخواهند نیز رنگ میکنند و بهترین آن سفید صافی بسیار شفاف آنست و مصنوع آنرا از رمل و سنگریزه و قلی میسازند و معمول اهل فرنگ و شیشه‌سازان فرنگی اکثر از رمل گداخته با قلی است و این سفید و شفاف میباشد و از بلور و حجر بلور را از جنس زجاج معدنی دانسته که مجمع گشته و نضج زیاده یافته و رنگ نیکو هم رسانیده طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و مصنوع آن گرم تر افعال و خواص آن مقطع و محلل و جالی و ملذع و محرق آن مجفف بلغم غلیظ و ادرار لطیف و اشامیدن آن بقدر یکدرم با شراب ابیض رقیق جهت تفتیت سنگ مثانه بشدت و جهت رفع ضعف گرده و مثانه و حرقت البول و سپرز و اکتحال محرق و مدبر آن با دبس بیاسو و آن جهت قطع بیاض و جرب و سبل و بلادی و بصر نافع سوده آن باعث جلاء دندان زرد شده و طلاء آن جهت نزله و با روغن زیتون جهت رویانیدن مو و ضماد آن با خنا جهت قطع نزف دم و شقاق آن بسیار نافع و مملول آن در افعال مذکوره قوی‌تر مضر احشاء و متقرح امعاء مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن زرجد است و صلاح فرمودند که آن جهت کرم تخم مرغ را کفیده در شیر تازه بخیسانند و شبانه روز دو بار شیر را تبدیل نمایند و بعد یک مثقال زنان بست و چهار مثقال شیر در حین گذارند تخم دلی آنرا هند فصل الزاء مع الراء المهمله زراوند بفتح زا و ضم راء و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله لغت فارسی و بعجمی اندلس سمقوره و معرب نزد ایشان بسمقار و سمقرات و نزد اهل مغرب دو نوع شجره رستم و بیونانی ارسطولوخیا یعنی ارسطو الفاضل و معنی لوخیا نفاس است چه آنکه بسبب اعمال آن ولادت نافع است و دو قسم میباشد نر و ماده قسم نر آنرا الطویل و ماده آنرا مدحرج نامند و از اطلاق آن مراد زراوند طویل است ماهیت آن بیخی است بسطبری انگشت و قوی‌تر و باریکتر و ظاهر آن تیره مائل بسرخی و جرم آن تلخ بالذع رنگ زهومتی و برگ آن شبیه به برگ لبلاب کبیر و از آن درازتر و عریض‌تر و شاخهای آن بقدر شبری و باریک و گل آن بنفش و شکل آن گرد و نمر آن شبیه بر بیخ آن سطبر و آن زرد آن آنکه کرم خورده و پوسیده نباشد و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت قسم اول آن در سوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن تریاق سموم و نیز جهت تیاد و محلل مقطع بلغم و منضج سده و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و کشنده کرم معده و حب القرع و قمل و بن و جهت استرخا عصب و تشنج استلا و تنقیه سینه و کبد و تفتیت سنگ حصاة و دفع ریاح و اشامیدن دو درم آن با شراب جهت رفع سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز و یک مثقال آن با شراب عسلی جهت صرع و کزاز و ضعف احشاء و اسهال بلغم و خون غلیظ بقوت تمام و با عسل جهت ربو و سرفه و قروح خبیثه و اصلاح آنها بقوت و ضماد آن جهت گزیدگی هوام و رویانیدن گوشت در قروح رحم و سائر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهت سپرز نهایت موثر و چون با روغن بریدن مالند تسکین بخشد و گزاز سنون آن جهت تنقیه رطوبات لثه و حرکت دندانها و فرزجه آن جهت احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین نهایت موثر مقدار شربت آن تا دو درم و تا دو مثقال گویند مضر جگر و سپرز مصلح آن عسل بدل آن زراوند مدحرج و گویند بدل آن تا نیم وزن آن جعده مدرجه و ربع وزن آن زرنباد و نصف آن با ترب و در تحفه عسال الکرمة زراوند مدحرج بضم میم و فتح دال و سکون حا و فتح را بهر دو معنی جیم لغت فارسی و مدور بلغت اسفهانی بخود الوند نامند ماهیت آن بیخی است مدور بقدر فندقی اینکه کوچک‌تر و بزرگ‌تر می‌باشد و ظاهر آن زرد طویل و باطن آن تیره و بیخ آن تازه گرم و ناخورده آنست قوت آن تا دو سال باقی میماند و شاخهای آن بقدر یکذرع و زیاده برگ آن برگ نیلوفر طویل و از آن کوچک‌تر و خوشبوی با اندک تندی و نرم و گل آن سفید و جوف آن سرخ و بد بو طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و تلطیف آن زیاده از طویل اشامیدن آن با آب گرم و با سرکه و ملطف اخلاط و منقی سینه و قصبه ریه و ناقع از سموم حیوانات و جماع و منقی فضول دماغ و جهت درد سر و تنقیه بلغم

و صرع و جنون و سواس سوداوی و ضیق النفس و سرفه مزمن و خوانیق و یرقان و صفراوی و بلغمی و تنقیه چرک زخمها و حرکت دندان و فتح و دهان و عسر و درد سپرز و درد پهلو و لرزه تبهای دوره با عسل جهت فالج و لقوه و جاورسه و درد و عرق النسا و نقرس و دفع سموم و سایر افعال آن قریب از طویل و ضماد آن جاذب خار و پیکان و استخوان ریزه شکسته و اعضا جهت بهق و قروح خبیثه با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه موثر مقدار شربت آن تا دو درم و مضر سپرز و مصلح آن عسل و روغن کدو و نفشه ... قسط و بدل آن ... آن و نمونه آن ... و گویند بوزن آن ... و نصف آن قسط و دو ثلث آن ... عمل سه ... ابوریحان بیرونی ... کر از وی سه نوع میباشد و دو نوع ... آن است که ذکر یافت نوع سوم زرد و خوشبو ... برگ آن ... و شکوفه آن بسیار مانند شکوفه سپستان ... اینها نوشته که این نوع شیرین است تلخ و این نوع غیر مستعمل اطبا است و خوشبو ... زرنب بفتح زا و سکون را و فتح نون با موحده آنرا حب السحاب نامند بجهت مشابهت آن ... باشد ... برگ آن ... زرنب است ... ماهیت آن نباتیست از برگ ... و شکوفه آن ... و ساق آن ... تا چهار سال باقی میماند و منبت آن جبال فارس و ... ترکستان ... بنگاله نیز بهم میرسد ... طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و بغایت مفرح با قوت قابضه و مقوی معده و جگر ضعیف ... مقام ... تقویت اعضای رئیسه و امراض عصب و تصفیه صوت و سرفه و ضیق النفس و ... و تقویت هضم و زیادتی اشتها طعام و تحلیل ریاح و دفع اسهال ... و برودت مثانه و سموم نافع و ... مانند ... و سعوط آن با روغن گل با آب ... جهت درد سر بارد نافع مضر محرور الزاج ... مصلح آن کشنیز و جلاب ... مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دو وزن آن ... و گویند بدل آن ... زرنباد بضم زا و را و سکون نون و فتح با و الف و دال مهمله ... و بهندی ... نامند ماهیت آن بیخی است تند بو و با عطریت و ظاهر آن ... باطن آن ... مایل ... با آن تلخی ... و ضعیف است دو نوع میباشد ... از زنجبیل بزرگتر ... تمود خشک ... و ... آنرا ... خوردن ... برگ آن ... شبیه برگ ... شبیه ... برگ ... بسیار ... و چون ... برگهای آن زردی ... می آورد و خشک میگردد و آن زمان ... و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و ... سال باقی میماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مفتح سده و مقوی دماغ و معده و موافق روح حیوانی ... و تریاق ... عصب و ... سوداوی ... و خفقان و ریاح رحم و زحیر اطفال و ... تحریک باه و ... در دهان نگاهداشتن آن ... دندان ... آن ... رطب ... تازه آن ... اوجاع بارده ... جهت ... جمیع علل ... جهت ... سفوف ... تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و ... آن جهت ... هوام ... مقدار آن ... مصدع و زیاده آن مضر دل ... مصلح آن ... بدل آن ... ضماد ... کف ... زرافه بفتح زا ... و الف ... نامند ... شتر و سر آن ... گاو ... گاو ... شاخ آن ... از پا آن ... شکل عجیب و ترکیب ... طبیعت آن ... افعال و خواص آن ... سودا ... مضر ... ضعیف ...

سوده و لیکن باید خورند آن عادت و بدین خود را باستفراغ با یارجات و رفتن بحمام عرق باید بسیار کرد و آنرا حاجتی نیست مگر آنکه زرنیخ [illegible]
زرنیخ در رسیم ... بسکون نون ... از جمله ... بفارسی ... نامند ماهیت آن نوعی از معدنیست که در وقت پرواز از آن آواز آید یا آن کوتاه و چون بسیار آنرا قطع نمایند نتواند پرواز نماید باشند اگرچه ... نامند
رنگ آن ... سفید است و ... طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ... معروف ... مصلح آن ... بعد از آن ... بهتر آنست
... آنرا ... آن ... چون ... آنرا ... نمایند ... صبح ... نموده ... زرنیخ
بسکون ... و کسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه و خای معجمه بیونانی ارسالیقون و بهندی هرتال نامند ماهیت آن ... بسکون ... در معدن خود
... رطوبت ... معدنی ... رطوبت ... کبریت ... مشتعل ... گردد
کبریت ... آتشی ... مشتعل میگردد و آن پنج نوع میگردد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و بهترین آن ... صفائحی مانند طلق و براق ...
... و ... نامند و بهندی هرتال ... و بهترین آن سرخ صافی شبیه بزرنیخ ... که ... گردد و بوی کبریت ... زرنیخ ...
... آنرا ... نامند ... شباهت ... آتش ... اجزا ... ظاهر میگردد ... این ... است ...
هر دو قسم ... آن ... انواع آن ... مستعمل ... زرنیخ النوره و دواء الشعر نامند و بدترین ... است ...
... سفید آنرا ... نامند ... هر دو ... زرنیخ محرق ... آن ... آنرا سوخته ...
... مقدار ... آن ... زرنیخ سفید ... باشد که ... سفید نامند ... طبیعت زرد آن در سوم گرم و خشک
و سرخ آن در چهارم و ... گفته ... چهارم ... در اول چهارم ... سوم و ... آن ... آن ...
... افعال و خواص ... آن ... گوشت ... خون ... اکثر ... اقسام گرم
و سترده موی ... آن ... خاکستر ... موی ... گویند ... تقویت ...
و ... آن جهت رفع قمل ... جراحات ... جهت ... جراحت ... سرخ آن ...
بردن گوشت زائد و رویانیدن گوشت ... دندان ... زرد خام آن مقدار ... برای ... ضیق النفس ... آن ...
... جهت ... سرفه ... ضیق النفس ...
... آن ... جهت ...
... سینه و لیکن چون ... آن ... آنرا ... استعمال ...
زرنیخ ... بابول ... عضو ... موی ... آنرا ... زرنیخ ... آب ... تازه ...
... آن ... آتش ... سوخته ... آن بابول ... گوشت ...
... گوشت ... مجرب ...
... سوده و روغن ... شانند ... آب گرم ...
... زرنیخ ... آن ...
... زرنیخ زرد ... افعال ...
... زرنیخ ... آن ... آن ...

[illegible] ماهیت آن [illegible] طبیعت آن سرد [illegible]

افعال و خواص آن [illegible] ماهیت آن [illegible]

طبیعت آن گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم [illegible]

افعال و خواص آن [illegible]

فصل الزای المعجمة مع العین المهملة زعرور [illegible]

ماهیت آن [illegible] طبیعت آن در آخر دوم سرد [illegible]

افعال و خواص آن [illegible] و تقطیر البول [illegible]

[illegible] طبیعت آن [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] ماهیت آن [illegible] طبیعت آن در دوم گرم [illegible]

اول خشک و بعضی سیوم گرم و در دوم خشک گفته اند و قول اول اصح است **افعال و خواص** آن مفرح قوی و مقوی جوهر روح و مفرح و سبع و محلل و مسکن صداع و مقوی
و دافع و مقطع آن و تفتیح سدد و مدر بول و قوت جاذبه و محرکه و مقوی و مفرح حیوانی و جگر و اشتها و رفع سوء الهضم و نزلات و بعض امراض حلق گرده و مثانه و مسکن اوجاع
و تسکین سایر اعضا و تفتیح سدد دماغ و جگر و سپرز و امثال آنها و رفع جرب آن و نفع سیرز و تفتیح و جهت نفع قروح امعا و غسل
و شامه جهت درد رحم و مقعده و استسقا و جهت برسام و شوصه و صنوم و رفع وحشت و دفع عشاوه و ریاح و رفع غثیان و فواق و سعال
و نطول آن جهت صداع و جهت تقویت اعضا و جهت منع سیلان رطوبات و نزول آب بچشم و تسکین درد و ورم حار گوش و درد سپرز و رفع بیخوابی و طلای آن با زعفران
جهت نفث دم و سعال و ذرور آن جهت ترشح الم و حمول آن جهت درد رحم و مقعده و مغص گرده و مفتح سدد و جهت افراط حیض حامل و اسقاط بچه
مقوی معده و جهت ... حرارت و قوت باه و قابضه است و مصدع و با شراب مسکر و مداوات آن کند و جواهر مضر اعصاب مصلح آن انیسون و
مقدار شربت آن تا دو درم و گفته اند که سه درم آن کشنده است بتفریح مفرط و اصلی ندارد زیرا که این مقدار آنرا این اثر نیست مصلح و دافع ضرر آن سکنجبین است
و بالخاصیت گذاشتن بالای آن در حلیل باعث ادرار بول میشود و گفته اند چون دو درم آنرا با آب سرشته مانند گرگان و ... بخته در آن صحاح کرده ... جهت حلق
جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه ... بالخاصیت ... و قطره آن ... و سعوط آن ...
... و روغن آن ... و جهت زعفران ... افعال و خواص آن ... صلابت رحم و تنقیه
... جهت سقوط رحم و فتح ... اعضا و حمول آن ... جهت قرحه زخم نافع و برگ گیاه آن جهت التیام جراحت نافع
... در حرف القاف ... باید بجاورش زعفران ... ذکر کرده ... قسم
ذکر شد **زعفران الحدید** **ماهیت** آن زنگ آهن است که آهن را در سوده برده و مغرس کرده ... تا زنگ گذارند و بعد از آن بشویند آنرا ...
... زعفران گردد و بهترین اقسام آن ... آنست که ... حدید ... آن ... دو درم ...
... زعفران ... **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... بجهت سموم ... جهت تفریح ...
... جهت قطع خون ... آن جهت قطع خون ... و تقویت ... و تحلیل ... مانع ...
آن ... بال آهن و براده آن خورده بهم رسد علاج آن ... در حرف الف ... مذکور شد **فصل الزای مع الفاء** **زفت** ...
... و سکون ... و بای ... و ... و سکون ... و کسر میم و یا **ماهیت** آن سه نوع است زفت یابس زفت بحری و زفت ... سیاه ...
... و غلظت ... یونانی براقیا ... **زفت بحری** بفتح ... و سکون ... **ماهیت** آن ...
... سیاه و سیال ... حاصل میشود و سیال آن ... که بر کشتیها ... و غیرها ...
... آن نرم است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و مقوی مفاصل و جهت فالج و عرق النسا و تقرس ... و
وجع زانو و مقدار ... آن تا دو درهم ... جهت جذام و التیام اعضا ... تا دو درم بدل القطران ...
جا ... مصلح آن کتیرا ... در حرف الف ... انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **زفت الرطب** **ماهیت**
آن رطوبتی است که از درخت صنوبر ... سیلان مینماید و انچه از درخت ... که غیر ... است ...
مانند و انچه از درخت ... آن مانند ... حاصل میشود آنرا قطران نامند **طبیعت** آن ... گرم و خشک
افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظ و ... صلابات و ... خناق و ورم عضل حلقوم و ... ورم عضل باطنی و ... ربو و ...
سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله ... جهت نفث الدم و ... سینه و سرفه ... جهت ... جذب ...
و ... جهت ... جانوران ... و ... جهت ... تحلیل جراحت ... صلابات رحم و ... مقعده ...

پاک کردن تنها یا مرکبا گچ جرب و کهنه و خشکریشه و باعث التصاق آنها و بدستور با مراهم معفنه و ضماد آن بر پیان سر و بعد از تراشیدن یا قوبا جهت اخراج زالوی که در حلق مانده و بعد پاشیدن آن باشد و بعد جهت قسام خراز و جهت جرب حیوانات و تمدد اعضا و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهت خنازیر و باد و یه مناسبه جهت داء الفیل گوشت زیاده و عروق انجیت درم غصلات حلقوم و مری و قطور آن با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و حقنه آن جهت درم حاره و جلب اسهال از زبیل عقرب موثر و مضر سر و مصلح آن کثیرا و بیفشه مقدار شربتش تا سه درم بدل آن بوزن آن قیر است و گویند بدل آن قطران و روغن زفت که رطوبت نخارا که در جین جوشاندن حاصل می آید آن گنارند و آنچه در پشم جمع افشره و اخراج نمایند یا القرع و انبیق مقطر نمایند و ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و ریاح و داء الثعلب و عض انسان و حیوان و تمدد اعضا و برص ناخن و عرق النسا و سوزش آن و امثال اینها نفع از زفت است و قاطع نزف الدم و مسهل و تریاق سموم و جراحات زفت جهت بیکردن مژگان و نع ریختن آن و قرحه چشم و رفع سوزش آن و دمعه و تقویت آن مجرا غایت موثر است

زفت یابس ماهیت

آن زفت رطب است که بخودی خود خشک شود و یا بطبخ خشک کنند و آنرا ابوسیاس نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مبرد تخفیف این زیاده از رطب آن و در انضاج اضعف از آن و جهت التیام قروح فاسده و جزو ضماد سقطه و قوی با تحلیل و انضاج و ورم ها صلبه و نفخ سده و اشتهای آن بارزه و عظم و تحریک شهوت جهت قطع خون حیض و بواسیر جهته گرم و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیف‌تر از رطب مقدار شربت آن تا دو مثقال است

فصل الزای مع القاف

قال بضم قاف و الف و لام اسم فارسی قرابا است بیونانی قیل از بیای شاه نحایانه **ماهیت** آن بسقوزوس گفته ثمر درختیست عظیم بقدر زیتونی و طولانی و دو جانب باریک سیاه تری و رنگ بعد از خشکی سیاه گردد و طعم آن ترش و با اندک عفوصت و تلخی و آنرا مانند زیتون ملح نیز می‌نمایند و در ملک هندوستان و بنگاله ثمری ملح شبیه بهم می‌رسد و آنرا اجاسون نامند و در حرف الجیم ذکر یافت و گفته اند آنرا کرونده نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد **طبیعت** آن سرد با اعتدال و خشک با قوت قابض **افعال و خواص** آن جهت اسهال و قرحه امعا و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و کبد و غلیان خون صفرا و منع صعود ابخره به دماغ نافع و مضر سینه مصلح آن شکر است و دیگر حشکک سر آن که سبز باشد جهت ورم و قرحه مزمنه نافع است و سوخته خاکستر برگ آن جهت رفع آثار سفید و بغدادی جهت ماء السیع نوعی از انبر باریس دانسته چنانچه در انبرباریس ذکر کرده و طبیعت آنرا در آخر دوم سرد گفته و غیر قابض با رطوبت غروبه ملینه و مرخی و قاطع عطش در ساعت و مسکن لهیب لو و نافع برای التهاب است انبرباریس گفته اند

زقوم بفتح زای و قسم قاف مشدده و سکون واو و میم هندیه تهو تهر و سینه و سیج نیز نامند **ماهیت** آن از جمله اشجار است و نوع می‌باشد چهار و شاخهای آن لقدر دو ساق و برگ آن را برگ انار و عرفیته و با تشریف و گل آن از اطراف شاخها بهیئت یاسمین و ریشه رنگ سرخ و ثمر آن سیاه رنگ به شبیه بلیله و در جوف آن دانه مانند تخم خربزه و رخت نوع سیاه بزرگتر و خاردار و گل آن تیره و ثمر آن از بلیله بزرگتر و ریشه آن شیرین طعم با تفاهت و عفوصت و تلخی کاین نوع **طبیعت** گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و دوالی و رافع آثار مقدار شربت آن تا نیم درم و روغن تخم آن با نمک جهت تحلیل ریاح مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط غلیظ و مسهل آنها و رافع سده و فالج و نقرس و سیر و امثال اینها مضر با حضنه و مصلح محرور و مشاکنند و مصلح آن شیر تازه دوشیده مقدار شربت آن چهار دانگ طبل آن اغذه و جمیع اوان برگ بارکارانه جهت التیام جراحات تازه نافع و قوی الاثر و مخفف و دافع رنگ آلوده هندیده و شنیده ام چهار نوع می‌باشد یکی شاخهای آن سه پهلو و این را در هندی تهار نامند و گرد دار می‌باشد و دیگر بهار کماس که جک شیر آن را گرفته با آرد نخود بریان سرشته حبوب می‌سازند و به این شیر میگویند قوی الاثر است و اسهال قوی می‌آید دوم چهار پهلو و این خاردار و بی برگ می‌باشد و سوم ساق آن خاردار و شاخها و ته بالای آن بی خار و برگهای آن مانند باریک و بلند بقدر بیشتر از این و این را تلخ باشد و آب برگ این را گرفته گرم نموده در گوش جهت درد آن میچکانند و با نمک گرم کرده بر سر و اطفال بخوابانند جهت نفخ و التفاخ و استسقا و جذام و صلابت سپرز و ضعف اشتها و ریاح شکم و ریاح محتبسه در امعا و قولنج ریحی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تحلیل اورام حوق و پوست ریشه تلخ بالک جوبی گرگیاه هندیست و آب برگ آن با نیلوفر که برگ آنرا از آتش گرم نمایند که نرم شود و درد دستها فرو ریزند که آب خوب بر می‌آید سائیده جهت بلغم و سینه خشک کرده نگاه دارند و فرجت حاجت آب برگ آن سائیده بر قوبا طلا نمایند روز دو شرع در چند روز زائل شود و اگرچه کهنه باشد مجرب است و کم با امتحان رسیده و ازان بر ما شیاید جهت آرد منع کوده قبل نیز نافع و چوب ساق و شاخ آنرا او قبار کرده با شلتوک که یک سالی و بهار باشد در ظرف زحوم

ورق کرده و بلاد شیشک کند طبقه طبقه بر گرده و در انتها آب بریزند که تا بالای آن یک وجب گردد و آنرا جوشانیده صاف [illegible] پس یک حصه [illegible] کنند پس آنرا و شکر [illegible]
خشک نموده و یک سال نگاه دارند و بعد [illegible] یک آثار آنرا سه مثقال باشد بخور [illegible] بر نوع سفید و نوع چهارم سلیخه شاخهای آن کوچک
و ادنان تا بقدر یک شبر زیاده و بقدر انگشت باریک آنچه میباشد [illegible] قسم سفید [illegible] و بیخ [illegible] میباشد [illegible] ثبات [illegible]
و بیخ [illegible] و دیگر اقسام [illegible] قسم و [illegible] بیخ [illegible] آن [illegible]
[illegible] و بالا دخت [illegible] شاخها [illegible] شده متفرق میگردد و از بیخ اصلی که قریب زمین است کنده [illegible] و قسم دیگر [illegible]
که شاخها گنده بر آورد و نبات است [illegible] بسیار طولانی میباشد [illegible] کنار [illegible] میباشد فصل الزاء مع الالف زاج
بفتح زای و الف و کسر [illegible] فتح [illegible] و تحتانیه بفارسی [illegible] ماهیت آن زاج معروفست [illegible] طبیعت آن گرم و خشک افعال
خواص آن [illegible] رطوبت [illegible] آن [illegible]
[illegible] باشد بفارسی [illegible] مانند فصل الزاء مع المیم زمج بفتح زا و ضم میم و جیم [illegible] ماهیت آن [illegible]
طیور کبیر [illegible] طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] خفقان [illegible]
چشم [illegible] ظلمت بصر [illegible] زمجاجی بفتح [illegible]
[illegible] ماهیت آن سودی است [illegible] شیرین و لطیف
[illegible] طبیعت آن گرم [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
زمرد بضم زا و میم و را [illegible] ماهیت آن از جواهر نفیسه است و گفته اند که در معدن [illegible]
آن [illegible] سبز شده [illegible] سبز [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] اقسام الوان میباشد قسمی ذبابی است یعنی رنگ آن [illegible]
[illegible] چنانچه بعضی گمان کرده اند و این قسم [illegible] و صافی [illegible] میباشد [illegible]
[illegible] یعنی رنگ آن [illegible] زرد [illegible]
[illegible] یعنی رنگ [illegible] اقسام [illegible]
آنست که [illegible] سبز [illegible] طبیعت آن [illegible] و در سوم خشک [illegible]
[illegible] افعال و خواص آن مفرح و مقوی [illegible] صرع [illegible]
[illegible] سموم [illegible] باشد [illegible]
خورده [illegible] اگر [illegible] اعضا [illegible]
[illegible] تقویت بصر [illegible] نظر کردن [illegible] انگشتری [illegible] صرع [illegible]
[illegible] انگشتری [illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل الزاء مع النون ... بهر عضو نیز نزف الدم جهت زجر باتست و نیمبرشت تخم مرغ زرده با آن یک مثقال و مقدار ... احتباس حیض در آن افعال و خواص زنگ درست

زنبا بفتح زای و سکون نون و بای موحده والف لغت فارسیست ماهیت آن گیاهیست کثیر الوجود در زرد آب ... میکارند و اول ... طبیعت آن ...

گرم و تر و نیز افعال و خواص آن ... مسهل آن ... هوا ... جهت درد سر بارد ... و بر اطراف آنها بقوت ...

و الطولانی ... بشدت بخلاف ... آن و مصلح آن ... و باکاسنی و ساق ... عقب آن ...

زنجار بفتح زای و سکون نون و فتح جیم والف و راء مهمله معرب زنگار فارسی یونانی قیطلوس و معنی آن ... ماهیت آن زنگ مس است و انواع میباشد معدنی و غیر معدنی

معدنی آن ... یونانی ... غیر معدنی آن ... مس ... بخار ... جلای شوری ...

خالی از ریشه ... آن ... و استعمال آن ... و انسان ... ممنوع آن اقسام ... که بر پوش ... از طرف

کسند ... زنگار ... بعد از ... روز یا زیاده ... زنگ ... باشد ... اشند و با زچنان نمایند تا بهر ...

که خواهند دیگری زنجار ... بسیار ... زنند ... زنگار شود ...

... مثقال آن ... کرده ... بسیار ... غلیظ گردد ... الوان و ... از هر یک ...

... گردد اقسام دیگر ... بهترین ... مغشوش ... امتحان آن ...

... گردد بخلاف زنجار مغشوش ... امتحان آن آنست که ... گردد مغشوش ...

طبیعت آن بچهارم گرم و خشک افعال و خواص آن از سموم قتاله است ... گوشت ...

... و ساعیه و ورم ... گوشت ... بستن جراحات ...

... با سرکه و عسل ... و اعصاب ... آن ... گوشت ... غلظت ... و آن

... آن ... سوخته ... سفید ... جراحات حادثه ... و سرکه ...

علیفاد ... خشک گردد جهت ... قلع بیاض ... تا گردد جهت ... جرب ... پلک چشم و ...

و رطوبت را خشک کند و ... جهت امراض چشم و با مراهم جهت خوردن لحم زائد و اصلاح قروح خبیثه ... جهت ...

شدید ... آتش ... و ... فائده بخشد ... آن ... جهت ... نافع ...

زیرا که ... آن ... و تشنج ... اعصاب ... است استعمال آن بغیر ... جائز نیست و عند الضرورة مقدار کم آن با

ادویه ... لعاب ... آن ... جگر ... بعد از ... سده ... العلاج مصلح آن ... آب گرم و روغن بادام و لعابها ... سائر تدبیر

... بدل آن ... وزن آن ... زنجبیل بفتح زاء و سکون نون و فتح جیم و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه

و لام ... آن را ... ماهیت آن بیخ ... نباتات ... متقارب ...

... قدر ... زیاده ... هند و دکن و گجرات و بنگاله ... بیشتر ... و ...

... سفید ... خشک ... بهترین ... زنجبیل ... آنها ... و نیز ...

که مانند آن ... طبیعت تر و تازه آن در سوم گرم و در اول خشک ... در دوم خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مقوی

حافظه و هاضمه و معده و کبد و مفتح سده جگر ... و محلل ریاح غلیظه معده ... و مقطع بلغم و رطوبات غلیظه ... معده و امعاء ... و مجفف آنها و ملین طبع

و مخرج اخلاط غلیظ و رطوبات ... و ... اعصاب ... فالج ... معده و یرقان سدی و تقطیر البول حادث از برودت و ضعف آلات ...

و اسهال که از فساد غذا باشد و جهت رفع سموم حیوانی و تسکین تشنج ... و نباتات ... جهت رفع مضرت میوه های تازه و رطوبت معده

۳۲۷

میباشد و تخم سرخ نیز شبیه است و زیادتی خلط سودا و تریسیل رطوبات مفاصل سایر تقویت ضعف مسوده با حرارت تقویت اعضا الرئیسه گوشت و سیل و غیره

و چون خشک سازد نفع خشکی طبیعی و ضماد آن جهت تقویت اعضا کرده و رفع ایلاع و بواسیر او و جلع بارد و ورم بارد و جمیع و نفع عصبه سائر اعضا و اول آن جهت تقویت

و ترشیو بجو بالید معتو خشک آن و گرم نگاهداشتن آن مخصوص که هوا مرطوب رسد و بدستور انضاف آن از بازه خشک گرم کوبیده بیخته و با زرباد و سرکه سیلی و سیل و غیره

یدوم مقادیر آن تا دو درم بدل آن با یعفل است مضر و مصلح آن در قرابادین ذکر یافت ضماد تره تازه آن بجهت استرخا و تحلیل اورام بلغمی و بارده تاریخ و تسکین اوجاع

نافع و نوعی که از آن گوشت پزند و گویند چون آن از نرم بکوبند و تیزند در آب گوشت بپاشند و بخورند جهت دفع اوجاع مفاصل و امراض بارده رطبه و اورام بارده نافع و مستعمل

خشک آن با آب پاشیده آن و نیز نوع دیگر میشود در سند و بنگاله که آن را انبه سوشمیا نامند و بعضی انبه نام از آن آیدان نیز قریب بدل است در آن خاصیت و مقدار مثل آن

و آن کوبیده با نمک و آب لیمون پرورده بعد از طعام برای تقویت هاضمه و تفریح زبان و مذاق میخورند و خوشبو لذیذ میباشد از نوع اول تیزتر و انزاو قدری گرم تر و خوش مزه تر

اینست و با خشک آن را کوبیده بیخته با نمک و آب لیمون خمیر کرده اقراص ساخته و بدستور نگاه میدارند **تخبیل الکلاب ماهیت** آن گیاهی است برگ آن شبیه برگ بیدانه

شاخهای آن سرخ رنگ و طعم آن تند و شبیه بزنجبیل و کشنده سگ لهذا آن را تخبیل الکلاب نامند و گویند نوعی از عروق است **طبیعت** آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن

ضماد آن جهت رفع کلف و آثار بسیار قوی النفع و ضماد برگ آن محلل اورام صلبه و خوردن آن جایز نیست و لهذا در اختیارات بدیعی از آن منع فرموده بجهت مضرات آن

آنست **زرنیخ** بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و سکون یا و راء مهمله بفارسی گرفته نامند **ماهیت** آن معروف و دو نوع میباشد معدنی و مصنوعی بیونانی

معدنی زرنیخ و طلا و مس گون میباشد زرد بی مایل به سرخی و مخلوط با سرخی زنگ کاف است و بعضی بر آنکه احمر است و مصنوع آن از زیبق و گوگرد است

و بیونانی و بعضی آن را نامند بهترین آن قلمی و سرخ بسیار تیزه آنست که بوی کبریت از آن آید **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم و بعضی در دوم و سوم گرم و خشک نیز

افعال و خواص آن قابض و جاذب و بعضی قوت قبض آن را از زیاده از جذب آن و بعضی بالعکس گفته اند و از متاخرین بعضی نوشته که جهت قطع نزف الدم و اکل لحم زائد

و اندمال جراحات و خشک نمودن رطوبات آن نافع و جرب و حصف و حکه و سیلان و ریش سوختگی آتش نافع و با موم روغن جهت سوختگی آتش و بهر جهت شقاق مقعده

و اندمال جراحات عمیقه و نیز گوشت زائد و مرهم آن نافع جهت داء الثعلب و تحلیل و التصاق جراحات و تحلیل اورام بارده و رفتن آن باعث خشکی و جرب حبشیه

و اندمال آن شده است و لیکن باید که چشم و گوش و دهان را از آن محافظت نمایند و نیز استعمال آن بر بدن نباید زیرا که آن از سموم قتاله است گویند در وقت

آن کشنده است و خناق و کرب و خفقان و حمود و سائر احوال زیبق خورده اصلاح آن بقی و خوردن سرد با روغن گاو و طبیخ انجیر و شربت ماء العسل و لعوق و آشامیدن بادنجان

و دوشیدن مطبوخ بنجد و دلوبات و آشامیدن تریاقات بر دفع آن و مرهم اگر بر آید یعنی با قی ماند و الاحتمه نمایند با دهان و مدبران مسائل زرنیخ است نام آن عجیبه آنست که چون آن

و با ادویه مناسبه دیگر استعمال نمایند چنانچه در مرهم و غیره نافع است و زحیری الیفس و یرقان و سختی شکم و جاد ... زرنیخ غلیظ و اوجاع مفاصل و جذام و زرد نمیت رسوب آن نافع

و معمول است و اما صنعت آن در مراهم آن در قرابادین ذکر شده **زریق** بفتح زاء و سکون یاء و فتح با و موحده و قاف که سوسن آزاد نامند و گویند سوسن

غیر سوسن آسمانی و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور خواهد شد گویند که سوسن آزاد دانسته اند اشتباه کرده صاحب اختیارات بدیعی گفته گل آن را شاخ زریق میگویند

اکثر گل آن دیک گرد زیاده و کمتر و برسر هر شاخی چهار و پنج و شش تا ده گل میباشد و خوشبو و برگهای که بر شاخ آن میباشد شبیه برگ معمول و بلندتر از آن و برگ بیخ آن

شبیه برگ کاسنی و پنجم تر از آن و گفته اند که زریق زنبق است **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم معتدل و بعضی در اول گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن ملطف

مقوی دماغ و بسیار آن در افعال مانند بیاض نرگس است و قوی تر از آن و روغن آن که مانند روغن گل بود در آفتاب گذاشته و سه مرتبه گل زریق تجدید کرده با شد در دوم گرم

اول خشک ملطف و ملین و مقوی اعضا و بیخ در مرم آن مسهل اخلاط در کرده و جلای غلیظ آن جهت رفع قشیره و سرد دماغ و اعصاب و اعضا نافع بدل آن ... و در افعال روغن

یاسمین و غیر آن روغن نرگس است **زنبور** بضم زای و سکون نون و ضم با و موحده و سکون واو و را مهمله جمع آن زنابیر آید هندی بر دو بنگاله ... نامند **ماهیت** آن حیوانی است

انواع میباشد و از آن بزرگ سرخ رنگ ... و اکثر نیز مانند نحل است که مگس عسل باشد گویند چون با هم رسد آید مثل خانه و خوش آن بیتی میگذارد که مولد آن

آید مگس ما میباشد و چون کسی متعرض خانه او گردد همه زنبوران متعرض اذیت او گردند و او را بی تعرض نیز مردم را میگزند لیکن کمتر و آن عضو ورم

و سوزش و خارش یکنوبت کنند و چون بندی بسوزند زنبور بمیرد و اگر دو دانه مرده را بسر که و چون برد و سرکه باشد باز بحرکت آید و چون روغن چراغ بران ریزند بمیرد و گویند زنبور یک
نیش قوی زهردار است و اکثر دو نیش ضعیف کم زهر و در ایام زمستان نیش آن می افتد و باعث آنکه سگ و دد و اده خانگی معلوم نیست که از چه جنس است و نوع
سیم نر و ماده نیست و نیز انواع بسیار طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن طلای آن با سرکه و نمک جهت برص و اورام غدد بارده و گزیدن
آن صاحبان امراض بارده و بعضی فالج و استعمال آن ابابت نافع و گویند بچه های آنرا خشک نموده سائیده با روغن آمیخته با آنها مالیده بخورند موجب فربهی بدن
و زنبور سیاه مایل بزردی است و چون مدر در روغن زیتون طبخ نمایند جهت برص و بهق و رفع آثار حاره نافع و چون زنبور کسی را بگزد و در عضو ملسوع درد و سوزش و خارش و سرخی
و ورم بهم رسد از آن عضو آن کثیر و قوی زیاده مداوای آن بکشیدن نیش و مسح است از دهان و لعوق و یا مبرد سوزن یا غیر آن اندکی شکافته و لعوق مکیدن بیرون آرند بیرون آن
باسرکه و کافور و یا طلب با سرکه و یا گل ارمنی با سرکه و نشاسته گل است با آب غوره یا خیار با سرکه و ضماد سرگین گاو تازه و ضماد با آب و نقلیه جهت دنب الثعلب و گشنیز سبز با سرکه
با آب فواکه بر آن طلی نمودن و گذاشتن در آب گرم و بلان صرد آب بسیار سرد و مسکن وجع آنست و مالیدن آب بادروج و خوردن رب حامض و نیز قطرات بانجیر
یا مالیدن حماض یا ورد با کاهو و کشنیز خشک با آب سرد و شکر یا بفصد نمایند اگر احتیاج بفصد باشد و مالیدن گشنیز سائیده بر آن و ضماد برگ کدو در سرد آب و مانند بار و غن گاو
و داغ کرده را بسیار بر داغ که زنبور عسل کل است و صفت آنرا در حرف النون مع الحاء انشاء الله تعالی خواهد آمد **فصل الزاء المعجمه مع الواو** **زوان** بفتح زاء و واو و الف و نون
ماهیت آن اکثری آنرا شیلم دانسته اند و یوسف بغدادی گفته که آن غلط است بلکه آن غیر آنست و دانه ایست مایل بسیاهی و اندک سبزی مانند ماش کوچک
طولانی و سر آن باریک و طولانی شبیه بدانه غراف و شیر و طعم آن تلخ و باعث کراهت بعد کوفتن طبخ کنند و در طلاع دائم القرع بان و سکر شدید و سوختن و طول تفریح و حتی قوله
آن حین میباشد و در شکم از طعام و این هر دو کرده است از اول است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن با قوت سمیت و جاذبه و ضماد آن جهت
بیرون آوردن پیکان و خار و آنچه در بدن فرو رفته باشد و طلای آن جهت پاشیدن سعفه و ثعلب و تحلیل اورام و کمادآن جهت درد سر بارد نافع و چون داخل بینه کنند قوت آنرا
قوی گرداند و سکر بسیار آورد و چون مسکر و مصدع و مقل و مغص است و سبات و سیاهی آورد و دافع مضار آن خوردن آنست مصلح آن قی کردن به روغن گاو و مالیدن
اطراف سفلی ببرد و ربوچانیه خوردن و بوئیدن گلها و خوشبوئیهای بارد و دسعوط و مانع است **زوفای یابس** بضم زاء و سکون واو و فتح فاء و الف **ماهیت** آن گیاهی
مفروش بر زمین برگ آن شبیه ببرگ پستانی و بسیار خوش بوئی و علامت و شاخهای آن بی گره و برسر گره گلهای آن بنفسجی و تخم سیاه و تلخ مزه و گویند برگ آن مانند برگ
صعتر است و بهترین آن آنست که از جانب بیت المقدس آورند و بعد از آن زوفای مصری نامند **طبیعت** بستانی آن در دوم گرم و در آخر آن خشک کوهی آن
قوی تر از بستانی **افعال و خواص** آن ملطف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت فالج و سدر و دوار و ربو و عسر النفس و سرفه و عسر
نفس و وجع سینه و پهلو و زانو و معده و دمنه و قولنج و وجع امعا و گزیدن جانوران سمی و داء الثعلب و داء الحیه و بخار آن جهت تحلیل ریاح گوش و مضمضه و بخته آن با سرکه جهت درد
دندان و آشامیدن طبیخ آن با انجیر و سداب جهت ورم شش گرم و ربو و سرفه مزمن و نزله که از سر بحلق ریزد و عسر التنفس و کشتن کرم معده و حب القرع و دیدان و لعوق
آن با عسل جهت رفع نکوحت کرم معده و آشامیدن طبیخ آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با قرباء ادرار و تقویت و سهال آن تو ورم و بنکوئی رنگ و نضارت و با شراب جهت استسقا
و گزیدن جانوران سمی و طبیخ انجیر جهت استسقای زقی و ضماد آن با آب جهت ورم حار و با شراب جهت تحلیل ورم و چون مرو که در یکی چشم باشد و پخته آن جهت
نزول آب و با بوره و انجیر جهت تحلیل ورم سپرز مقدار شربت آن در طبیخ چهار درم تا پنج درم مضر جگر مصلح آن صمغ عربی و مقدار شربت بدل آن صعتر است و بوارش و شراب و
و طبیخ و سائیده آن در ترابادین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **زوفای رطب** بفتح زاء و سکون حاء مهمله و بای موحده نقطه دار بشکل حشیش و تیرگی شتقلاق نامند
ماهیت آن چرکیست که منعقد و سوی زیر شکم و کنجران و زیر دم گوسفندان مدهیا از حب چون گیاهی شیر دار و باحیات زمانند بطریق تسریح بقشر بر می آید
در آن موضع جمع و منعقد میگردد و بهترین آن آنست که در آب جوشانیده پشم را از آن جدا نموده باشد و بکوبیده پشم را از آن برآورده و هرگاه منعقد آن بهم نرسد پشم میان را
گوسفندان بر آن جوشانند و چربی آنرا بگیرند و بکار برند و گویند اگر چون آهی را بخورند و پیشانی آن عرق کند از عرق منعقد گردد آنرا زوفای تر نیز نامند و در نهایت
قوت است **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر و گویند در اول خشک است **افعال و خواص** آن منضج و ملین و محلل اورام صلبه و جهت استرخای عضو و نشر گرد

۳۲۹

سپرز و برودت احشا و گرده و شرب و ضماد آن نافع و حمای آن جهت تسخیح و شکاف‌های اعضا و جرب و حکه و تحجر مفاصل و نقرس و عرق و عصب و گرده و ورم مقعده و دهم و ثانه و تبح و اورام صلبه و حوالی آن نافع و رفع سردی آن مانع با سپیدآب غالبی و طیوره جهت تشنج و قروح گوش و جراحت و تعفن و قروح و شقاق و زخم با اکلیل الملک و دفع ریاح و جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع مضر بمحرور مصلح آن سکنجبین و روغن گل و مرکب از آن از ادویه و منفعت آن نگاه داده گویند مقدار شربت آن یک مثقال تا دو مثقال بدل آن نیم وزن آن شیرخشت

فصل الزای المعجمة مع الالف زاج بفتح زای و سکون الف و فتح جیم و الف و کسر میم و سکون لام و یا سمو **ماهیت** آن چیزیست شبیه به شوره و شوره و زعفرانی رنگ و تند بوی و کریه الرائحه شبیه بوی ماهی و نیکو آن دو باشد که رطوبتی گویند و در وقت آب نیل که برزمینهای پست پیدا نشود آن آب را با رطوبت آفتاب خشک گردد زاج گویند حاصل شود و بعضی گفته که آن شوره‌ایست مانند غبار که بر روی نمک ست و نباتات و آنچه در او آن است با اجزای منعقده مانند دانه‌های چند بهم جمع آمده آن نوعی است و خالص آن سرخ و زرد و گداخته گردد و منتشر آن **طبیعت** آن نیایت گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و قوی و جلای آن جهت ازالهٔ سبل و جهت غشاوه عین و رطوبتی که از گوش تراوش کند و قروح خبیثه و اکل و نفث الدم آثار قروح و منع رویانیدن موی به سبب احراق آن و باریک نساجت و نیم بیاد و آشامیدن آن تا بمقدار گنجشکی جهت قروح نافع و در تقطیر جرم بدن و اسهال و تو نیز از نمک جهت ده درم عرق و مضر بسینه مصلح آن عسل و مقدار شربت آن نیم درم و کثیرتر آن کشنده است و قابل علاج نیست **زهر قد النحاس** بضم نون و فتح حا و الف و سین **ماهیت** آن چیزیست شبیه بگوگرد و نمک که از بلیله آب برنج و مس منعقد شود بهم رسد و مس سبز رنگ شود و بهترین آن سفید زرد رنگ است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آکال البدن و قابض جهت جلا و آشامیدن آن بقدر ادویهٔ بر قروح کثیر خبیث غلیظ و ناسور و آکله آن تا مقدار گنجشک است و اکثر نا بیند حبس و تحلیل عفونت بعد از قروح سفید آن با روغنها جهت قروح کرم از زنجار و دفع و عارضه آن با عسل جهت ورم بادیه و لثه و دانه و قروح بارده و ضماد با او جهت برآوردن گوشت زاید بخصوص در تحلیل اورام متعفنه و خشک نمودن دانه‌ها و باسور و ناخنه و قروح خبیثه و اخراج جت شور و مضر و دفع سفیدی و اسهال سموم قاتلست زهره و نیم درم آن کشنده با عسل و فتح دار سرده از نقل شاید و مانند آن در منقار و پیوند و باید که بعد آن دفعه قی خواهد شد فسخ تا حصول معده آن و در عدم قی آن سه بار بر غوره آب دوغ بکند و نیز اینست

فصل الزای المعجمة مع الیاء المثناة التحتانیة زیبق بکسر زای و سکون یا و فتح باء و سکون قاف بفارسی سیماب و بهندی پاره و بفرنگی سولاسون نامند **ماهیت** آن جوهری سیال و شبیه نقره گداخته متحرک و معدن آن بلاد چین و فرنگ است و اکثر از آن بلاد می‌آورند در ظرف چوبی و نیز مسموع گشته که چون آن از معدن خارج کرده و شنیده و جستجو که از ارض حبیده ملح خوبی است قسم دیگر تا نیل آورند بدین قسم که حیوانات را به غنم شده خصوصاً سگ را در غمار یک سفید سر آن در آن بسته سپس در زمین دفن سکنند پس بیرون آورند و اکثر آن سیاب میابند تا اگر از آن باعتقاد گمان کنند که بدین بوده شمار از حالی می‌یابند نیز مسموع شده که در معدن آن مقام طبیعی تکون می‌باید از طبقات خطه قدیمه خلق نیز میابند داخل آن است که قدرت بیگر از آنها سیگردد چون بدانها رسد علما از آن سبب ظروف چوبی کرده آن را بفرنگی سیب نامند می‌آورند و چون حرارت بدان رسد خود سیال نگرد و در آب حار نیست تنگ مجتمع شود چنانچه جایکه طبع گران که را سکنند تردیکی آن آب نگاه دارند در آن مجتمع گردد **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم تر گفته‌اند و بعضی گرم و تر دانسته‌اند **افعال و خواص** آن کشته آن تا ده نخود چون سرد در رطوبات لزجه در سالی چند در دمی و در ایام زمستان هر روز بعد تجربه تدریج با بیگر از اخلاط خام آن را بخور دهد و بالای آن آب گوشت بیاشامند که با نفع منعقد مشق و گداختن آن از اسهال و غیره آن گردد بر اکسیر سیاب خام در متعدد ضمن آن درد هرگز دیگر حاجت است جهت تقویت اعضا و هضم باه در فراهمی که موافقت کند سبیل است عقلا اعتقاد نیست که کیفیات آن در مثال یا شد برای آن که در آخر هر ماه در حب الشفاء بعد از تراشی که گوشت بنشیند تیغ شخصی اندک ملاحظ بجهت کرده خون بر نیاید و سیماب را با آب عرق ماشول با آب برگ بیکانچ یا با آب برگ انار یا با آب کرمه ماشت باید ساییده تا بکمال بمعیار بمالند که سیماب کشته گردد یعنی اجزای آن مثل خاکستری و نمایان نگردد و برادر آن اکثر منجذب گردد بعد از آن سرا بشوید و بعضی بعد از سر تراشیدن لنگ یا پارچه صفیحه را در کنار خود فروش مهیا نمایند و مقدار سیماب خام برابر آن را بیست برانو گرم نمایند دیگر از آن بخته شده از کلاب پارچه بر سیماب پرموه بستور میمالند تا قریب یکساعت اگر آن را با آب برگ ماشول با آب برگ ریحان یا با آب سیمانغیر آن کشته بمالند نیز است و در حب الشفاء اکتفا بالیه نمایند نیز است جهت تحصین دماغ با در رطوبات و امراض حادثه از آن منع نزلات است میگویند که در نگاه داشتن سیمستان که در معده و سینه بسیار بر آن را هر ثنا بینند

والیدن اندک آن بر کف پا و دست با وجود خشکی جرب و اطلاء تنهای آتشک است و بدستور مالیدن آن بر اندام تنها آتشک و قروح و جرح خبیثه بارد و مکرر کرده با یکصد و یک آب شسته
یا با موم و روغنهای مناسب و آن نیز همین اثر دارد اما باید که بعد از تنقیه بدن در کیفیه شستن با عمل آورند و در آن حین غذای لطیف و با کم نمک تناول نمایند و لیکن با یکبار آن
اعضای عصبی را [illegible] و گوش رسیده [illegible] و بطلان قوت سامعه و فساد قوتهای دماغی [illegible] ماننده عقرب
و غیرها از دود آن بگریزند و اگر [illegible] کشتن آن با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب [illegible]
[illegible] چون با [illegible] چون کشته از ریسمان [illegible] بگردن [illegible] گردد و اگر بر گردن حیوانات ببندند
[illegible] حیوانات گردد [illegible] ذراریح و موم و روغن زیتون طلاء [illegible] تنهای آتشک و قروح خبیثه [illegible] که ظرف آن
[illegible] استعمال [illegible] مقتول [illegible] و چون [illegible] مقدار [illegible] از غیر مقتول [illegible]
محلل و مصدان بسیار گرم [illegible] و از سموم قتاله و محرق اخلاط و محلل [illegible] قطع اعضا و چون غیر مقتول [illegible] ورق نقره خوب حل نمایند [illegible]
باشد با آب لیمو [illegible] شسته [illegible] بر آتش گذارند تا [illegible] سیماب [illegible] نمایند [illegible] گردد و اگر با طلاء
نمایند [illegible] نقره [illegible] سیماب بر آن [illegible] نقره [illegible] ورق طلا
[illegible] بر آتش گذارند [illegible] سیماب آن [illegible]
[illegible] بر آتش گذارند [illegible] و چون زیبق [illegible] گوش کسی ریزند [illegible] بطلان [illegible]
[illegible] گوش [illegible] گوش کنند تا زیبق بر آن [illegible] برآید و اگر [illegible]
زیبق [illegible] و ادویه مناسب [illegible] که زیبق خورده باشد اگر غیر مقتول است [illegible]
[illegible] بطن [illegible] اگر مقتول است [illegible] علاج او آن است که [illegible]
[illegible] آتشک [illegible] شربتهای [illegible] مفیده و سایر تدابیر [illegible]
شده چون غیر مقتول [illegible] پیش بسیار در آن آید و [illegible]
بالکل بر طرف گردد [illegible] تصفیه [illegible] و عقده [illegible] ذکر شد و اطبای فرنگ سیماب را [illegible]
و یا ادویه مناسب [illegible] آتشک و قروح خبیثه و تقویت قوی و ارواح و حرارت غریزی
و [illegible] طریقه استعمال آن آنست که [illegible] هفت روز [illegible] صبح [illegible]
اجتناب نمایند [illegible] زیتون بفتح زاء و سکون یاء و ضم تاء [illegible] فوقانیه و سکون
واو و نون ماهیت آن [illegible] درخت [illegible] برگ آن [illegible] درخت آن بعد از چهل سال ثمر رسیده [illegible]
[illegible] زیتون [illegible] بستانی است طبیعت رسیده آن گرم [illegible] خشک [illegible]
خواص آن [illegible] الاستعمال [illegible] صفرا [illegible] بهترین آن سر رسیده آنست که [illegible] نمک [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مقوی معده [illegible] مصلح آن [illegible] مصلح [illegible]
[illegible] محرق اخلاط [illegible] آتش [illegible]
[illegible] گرم [illegible] جهت [illegible] چشم [illegible]
[illegible] فارسی [illegible] جهت [illegible] آن [illegible] دهان [illegible] آب [illegible]
دندان کرم خورده [illegible] آب [illegible] درد دندان کرم خورده [illegible] آن در شراب جهت [illegible] آب [illegible]

۳۳۱

جهت تنقیح باطنی و سقوط ورم و عصارهٔ آن با افعال مذکوره مانند برگ آنست و معمول آن جهت قطع سیلان رحم و نزف الدم آن و ضماد خام آن جهت برآمدگی مقعده
و قطع ... و اکتحال آن نافع و داخل شیافات کحل اجفان می‌نمایند و چون مغز دانهٔ آن را با پیه و آرد جو بیامیزند و بر بیضه بر ناخن گذارند ... و بیخ درخت آن
... جهت ... تسکین درد ... طول ... و تحلیل رطوبات بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی ... جهت ... و تعلیق ...
جهت سم عقرب مجرب چون شاخهای باریک برگ‌دار آن را در کوزه کنند و در کوزهٔ گلی گذارند تا بسوزد پس از کوزه برآورده و شراب بر آن بپاشند و بار دیگر ...
مانند آنچه که ... و گردد ... احراق ... گویند که جمیع افعال آن قوی‌تر از تریاق است و ... جهت عرق النسا ... بر بالا عرقوب ... جانب ... قدر ...
جهت ... و دفع ... آن از علت مجربات گفته‌اند و ضماد ... برگ شاخ اقسام زیتون ... و تجربه ... تازه ...
... جهت ... آن جهت صلابت ... و ... گرفتن ... آن جهت قبول ...
... آب ... و ... طبیعت
آن ... گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن در تقویت ... و ... ریح ... بلغم ... رطوبات ... و ... گوشت
... و ... آن ... و ... برگ زیتون ... عصابه ... شراب
... و ... خشک ... جهت سیلان رطوبات و ... **زیتون الماء** ... بیاید ... فعال ...
... و بعضی گویند ... و ... **زیت** بفتح زا و سکون یای مثناة تحتانیه و تا فوقانیه **ماهیت** آن روغن زیتون ...
... زیت عذب ... زیتون ... مغشوش ... مغشوش ... و علامت غیر مغشوش آنست ... و بر سطح ... منتشر گردد ...
طبیعت آن در دوم گرم و با یبوست ... و ... آب گرم ... و خوب ... و ... گردد ... دیگر ...
... **افعال و خواص** آن ... چون ... با ... آب گرم ... بنوشند ... قوی ... و عرق النسا و با ... جهت ... و ...
... کرم ... و ... و ادرار بول ... عرق النسا ... و اوجاع مفاصل ... عرق النسا ... کرده ... ادویه ... آن جهت ...
... و ... عرق النسا ... اوجاع بارده و ... جهت ... و اصلاح ... مقدار شربت آن ... مثقال ...
... آن ... و بعضی گویند چون ... سال ... **طبیعت** ... **افعال و خواص** آن ...
ادویه و ... اعضا و ... و ... قوی بصر ... و ... و نزول آب ...
... عقرب ... و ... زیت تازه ... و ... عتیق ... هفت سال ... روغن بلسان ...
... گویند تا چهار هزار سال قوت آن باقی می‌ماند و چون زیت را با ... آن ... و ... تجدید ... تا شصت ...
... و ... روغن بلسان ... اسرار عجیبه شمرده‌اند آنچه از زیتون نارسیده گیرند آن را زیت الانفاق نامند و بهترین آن است
... **طبیعت** آن معتدل با قوت قابضه و گویند در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص** آن ... مقوی ... و ... اعضا ...
... قاطع ... مانع ادرار عرق و جهت تفتیت حصاة و ادرار بول نافع و معمول آن موافق درد اعصاب مواد حاره ...
و گویند چون ... آن را با ... و روغن ... بر ... در حمام ... آن ...
... و ... مالیدن ... و ... زیتون ... یعنی ... که از زیتون ... اخلاط فاسد ...
... آن شربت ... و دهن زیتون بری ... و سائر افعال ... روغن گل ... و مانع عرق ...
... مانع سیلان ... و ... روغن زیتون ... نافع ... مخصوص ... زبان نافع ...
... مانع استطلاق ... قاطع ... و تقویت اعضا و زیت رکابی ... زیت الانفاق ... آن ... زیت رکابی نامند جهت آنکه ...

وبای موصله که نام اول ست و چون از شام آنرا بر پشت شتر بار کرده با نجا می برند هذا زیت رکابی نامند و آنرا زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسیکه آنرا زیت
منسوب بانسته دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب بگذارند و یا ظرف کرده در تنور گرم گذارند تا پژمرده و نرم گردد پس کوبیده روغن آنرا فشرده
گیرند یا آنکه در آب بجوشانند تا پخته گردد و مالیده صاف کرده آنرا باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و احتیاط نمایند که روغن نسوزد و آنچه را بر آن ریگ
مانند و گنار زند تا نرم گردد پس مالیده فشرده دهن آنرا گیرند همین روغن زیتون است زیتیار بفتح زا و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح تا مثناة فوقانیه و الف و آخر
برای مهمله زیت است نامند ماهیت آن ثقل روغن زیتون است طبیعت باندک حرارت و چون بسیار کهنه شود خصوصاً در ظرف مس تا غلیظ گردد و بعد از آن
بخشکانند و نگاه دارند طبیعت آن در دوم گرم افعال و خواص آن قویتر از عفص است نطول آن با شراب بلیس جهت درد دندان و با پنیر ترس جهت
جرب مواشی و دواب نافع و گویند هر چند کهنه تر شود بهتر میگردد و در افعال قویتر و در آبدان مرطوبین مولد ریح و حماد آن با آب جهت ... معقال و قرحه
و قرحه امعاء و استسقاء و التیام زخمها و ابدان لاغر خشک نافع است زیت السودان بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن
نیست که زیت البربر و اهل مغرب ... ارجان و اترکان خوانند درخت آن دو نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است بشیرازی ...
و دیگر بزرگ ثمر آن نیز مانند بادام کوچک و روغن بیرون آرند از آن ... خوشبو است و بشیرازی ... آنرا ... خوانند و در عراق ...
... طبیعت آن در دوم گرم و در اول ... خشک است افعال و خواص آن مولد خون صالح و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مفتح سدد ...
و ... مانند ... جنون و وسواس ... ادام ... نافع ... تا ... که زیت السودان غیر زیت ... است ...
... فارسی ماهیت آن ... آنست که گوشت را ... بقدر ... بریزد ...
... و روغن ... و آب ... بجوشانند تا پخته گردد ... سرکه ... شکر سفید ... بادام ...
... کشنیز خشک و ... زعفران ... اسباب و علامات آنست ...
... کشنیز خشک ... روغن بادام بریان کنند و آب ... کرده ... سرکه و شکر سفید ... کشنیز و زیره کرمانی در آن
... طبیعت آن معتدل ... افعال و خواص آن ... صفرا ... اخلاط ...
بلغم و مفتح سدد ... **باب دوازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها سین مهمله است فصل السین**
مع الالف ساج بفتح سین مهمله و الف و جیم ... ساکون نامند ماهیت آن درختیست هندی ... سرخ رنگ و صلب ... و کثیر الورق
... و برگ آن بزرگ و عریض ... طبیعت ...
... افعال و خواص آن ... آب ... تحلیل اورام حاره ... صفرا ...
... تسکین تشنگی ... و التهاب معده ...
... تقویت ... نافع ...
... مفید ...
و فتح دال و الف و او ... و الف و نون ... فارسی ... عربی ... و الحکام ...
... و آنرا اسود العقدا نیز گویند ماهیت ...
... و گویند ...
... درخت ...
... یعنی ... آن ... ماهیت ...

محلول آن برنگ اشقر باشد و طعم آن با اندک تلخی بود طبیعت آن در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت افعال و خواص آن مانع اورام حاره یا آب بارتنگ
قاطع نزف الدم بهمه اعضاست و ضماد آن حابس اسهال صفراوی و التیام دهنده زخمها و با سرکه شراب جهت ... بواسیر ... تحلیل اورام بارده
محلول و مثقال آن ... آب برگ مورد ... که به روغن مورد ... مثقال ... جهت تقویت بیخ و منع استاط آن ... روغن ...
... مقعد آن ... جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن ... مصلح آن شکر مقدار شربت آن
یک مثقال ... وزن آن ... ساذج بفتح سین و الف و ذال معجمه و جیم ... ماهیت آن برگ درختی هندیست باریک طولانی ...
عریض ... خوشبو و اندک تند طعم و زرد رنگ و اندک خشن و پنج خط طولانی از طول آن بر برگ آن ... سیاه ... در وسط ... دو کنار ...
در مابین کنار و وسط و خطوط باریک عرض برگ ... در برگهای ... باشد درخت آن بلند و برگ و چوب آن نیز خوشبو ... و در آن ...
و بجای ... سفید ... کوهستان ... که ... شمالی و شرقی بنگاله ... ماهیت ... آنجا احیانا ...
و گویند ... بهم میرسد ... اصل ... قوت آن تا سی سال باقی میماند و بهترین آن تازه تند بوی ... که ناسوده ... باشد
... طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن ... مفرح ... محلل ... اسهال
... اعضاء ... تقویت حواس ...
... تقویت ... اخراج ... جمیع امراض ...
... ظلمت ... نافع ... زیر زبان ...
... تحلیل اورام ...
... آن ... زدن ... مصلح آن ...
آن شربت ... مثقال ... ساگوداند بفتح سین مهمله و الف
و ضم کاف عجمی و واو و فتح دال و الف و نون ... ماهیت آن ... جزیره ... ملایا ... و بلاد ...
... درخت ... هندیست ... بهم میرسد و پوست آن ... و استخوان آن نازک ...
... سخت بالای ... بر آن درخت ...
... خشک کرده ... سفید ... نقل ...
... افعال و خواص آن ...
... آشامیدن آن است که ... با شیر ... شیرین کرده ...
... نبات شیرین کرده ... مقدار شربت آن ... سارمند را بفتح سین و الف ... و فتح میم و سکون نون
و فتح دال و را مهملتین و الف ... یونانی نوعی از ... ماهیت آن حیوانیست شبیه بمار ...
... کوتاه ... بزرگتر ... سیاه ... اکثر ... آن ...
... طبیعت آن ... گرم و خشک افعال و خواص آن ...
... جهت ...
... اورام ... نافع ...
... آن ... علاج ... تریاق ...

طبیخ آن قیطوس و خوردن قرنفل که داخل کما فیطوس پخته باشد و خوردن برگ سوسن و سر و روغن زیت پخته و مرق سفاناخ و مطبوخ باقلی قرصنه و تریاق آن تخم شلغمات
بری یا بحری و آب شیر برنج پخته است ساسان بفتح سین و الف و فتح سین و الف و نون ماهیت آن نوعی از بر لیست که بفارسی سیر زیانه و بسیار نرم و با ریک و مائل
بزردی و آن حصیر ترتیب بسیاه است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جلوس آن باعث نفی و جسته رفع بواسیر نافع و سوخته آن قاطع نزف الدم است
سام ابرص بفتح سین و الف و میم و فتح الف سکون با موحده و را و صاد مهملتین بشیرازی مارنگ و با صفهانی ماملی و بهندی چیپکلی در بنگاله تکتکی نامند ماهیت آن
نوع از سوسمار مصطلح آنست که برکنار اسام ابرص بزرگ و غیر مباشد که بفارسی چلپاسه و آن کوچکتر از چلپاسه و شبیه بکرندن و با نقطهات سمیت آن به دبیت چلپاسه
نیست بهترین آن است که در بنا ها باشد طبیعت سرد و تری آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد کوبیده آن بر اعضا جاذب پیکان و خار و را فع
ثالیل و نیله و مسمار و نگنه اشتن جگر خشک آن بر دندان کرم خورده مسکن و آن طلای خشک آن با روغن زیتون بر سر و غیر آنجبه رویانیدن مو و رفع تابس بول
و چون شکافته بر موضع عقرب گزیده گذارند و جهت تسکین آن و قطور زبل آن در چشم و بول آن با اندک مشک در احلیل جهت رفع فرق بسیار مؤثر و همچنین جلوس در طبیخ
آن بهمین آثر دارد و خوردن آن مورث سل و امراض رد یه و مصلح آن شربت زر باج امثال آن است فصل السین المهملة مع الباء الموحده سبلیج بفتح سین و با موحده
و جیم در آخر معرب شبه فارسی است اسرا سبق و شوق نیز نامند ماهیت آن نگیست سیاه و براق و زود شکن و سبک از بلاد سودان و هند و جبال شام خیزد بهترین آن
بسیار براق صافی و نوآنست طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن خیسانیدن آن بکشودن سده و تقویت معده و تفتیت حصات و بگداز
آن با شراب مقوی باصره و اکتحال محرق مغسول آن با عسل جهت جلا بصر و رفع غشاوه و رفع و تقویت قوت باصره بغایت نافع و چون سفوف آن بر چشم کسیکه دو عضو
نگاه کردن نافع نزول آب مقوی باصره و مشایخ و نگاهداشتن آن با خود بطریق انگشتری و دیگر نحیه رفع چشم بد و تعلیق آن سر برفع درد سر نگاهداشتن فطلان آن که بقدر پنج مثقال با
جسته رفع صرع و دوحشت زمده است گویند چون سوره لم یکن بر سفوف آن بقلم خطی و سطور نقیه چند نویسد و جهت لقوه پیوسته در آن نگاه کنند و در عزائم بکار کنند و جهت لقوه
آن زایل گردد و از مجربات شمرده ام و ارسطو گوید کسانیکه مسن باشند و در چشم ایشان صفتی باشد یا مانند خیالی در یا جیات و یا مگسی پیش چشم ایشان آید یا آیینه از آن سازند اگر در آن
نظر کنند زایل گردد و طلای مسحوق آن با ثبت مذکر جهت دوالی مجرب مضر سپرز و مصلح آن آب کرفس و صفت اختیارات بدیعی دو نوع نوشته که یکی را از هند بچتیاق می آورند و آن
کم و دیگر از ایام منجمد بیگر دند و نوع دیگر را از جبال می آورند و این کافی بود و بهترین آن نوع اول است و نوشته که آورده اند که آن را با آتش برافروخته سنگ و دوا نیز مهره میسازند آن
بعلد است سپستان بفتح سین و کسر با و سکون سین مهمله و فتح تا مثناه فوقانیه و الف و نون لغت فارسی است بعربی ابق و بهندی لسوره نامند و بمعنی سپستان طبا
الکلب است بجهت شدت نفع آن از برای سگ که آن را مخاط الشیطان نیز نامند ماهیت آن ثمر درختیست و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر انگور و در اندرون آن متصل تخم آن
و تخم آن از لحم آن جدا و تمام آن کوچکتر و تخم آن چسبیده بلحم آن و لعاب بن کمتر و شیرین تر از نوع بزرگ و هر دو نوع در خوشه میباشد در خامی و رسیدگی زرد و بعد از خشکی سیاه
رنگ بهترین آن الیة رسیده تازه بخیری آنست و درخت آن نیز بزرگ بدو قامت و زیاده و آن تا پنج شش قامت رنگ ساق آن سفید و شاخهای آن سبز و برگ آن مدور
بزرگ و اندک خشن و بعد برگ از هر دانه بسیار بهم میرسد و اکثر بلاد فارس انواع آن کثیر الوجود طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در اول تر افعال و خواص آن گذشتن
آن در دهان و فرو بردن آن بتانی شناسب آن بنقیع آن و یا مطبوخ آن جهت تلیین سینه و حلق و ادرار آن و خشونت صوت و سرفه حاد و بس گرفتگی آواز و تسکین حده صفرا و عطش
و حرقت البول حادث از حدت صفرا و خراج کرم معده و اسهال محرور المزاج و مواد سوداوی و تلیین شور و صلاح دویه مسهله و تریاک ها و حصفراویه و سوداویه تلیین شود و تمیع عارض از
شراب حاره و از ادویه حاره نافع و قلیل الغذا و مولد بلغم یا لفیه و مزلق یا نجود امعا است مضر و عقیق بابسیلوچ آن تنها و طبیخ آن و دوا شیر کشوق مجرب مقدار شربت آن از بیست
تا ده مثقال مضعف معده و گویند مضر جگر است مصلح آن سکنجبین برگ گلسرخ و در غیر آن عناب بدل آن خطمی است و چون چهار پنج عدد آن را با رشته آن را ریزه کرده
شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بیاشامند جهت جریان منی و حرقه احلیل و مثانه که بفارسی سوزاک و بهندی سوزاک نامند نافع و از پوست سوخته خشک آن جهت
تسکین حبه و زرمی آتش سوخته سفید سپید بفتح سین و کسر با فارسی و سکون یا و دال بلغت فرنگی نام ماهی است ماهیت آن ماهی است که در دریا بهم میرسد استخوان آن جلب
زرگران بمان آن نقش صحیح ریختن کنند در آن گنو و طلا گداخته میریزند و اطفال کوچک متبولسند و لحم و مغز آن سفید و نرم و بر سوراخ ماحج نفع و در جوف آن جای خون آب بسیار

سیاهی میباشد و هرگاه ماهی و دیگر جانوری بخورد مرده گردد و تخم آن میکشد از آن که سیاه شده آب میریزد و آب سیاه میگردد و بعد یک چیزی در آن حمایت میکند و تاکی می‌خورد شگرف بزرگی چوب تر از چراغ افروز مانند و مشتعل گردد اگر در آن خانه چراغ افروزی دیگر نباشد گویند آن خانه را از گرد منظری آید و گویند بعضی آن جهت تقیت سنگ شان و کبد و ادرار بول نافع است

فصل السین مع الخاء المعجمه سخار بفتح سین و خاء و الف و راء مهمله ماهیت آن گیاهیست شبیه بآذر بر شاخ و برگ و طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جهت صرع و سکته و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و انهضام طعام و تفتیح سده جگر مضر محرور مصلح آن رب به ترش مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن یک وزن و نیم آن اذخر است سخاله آنچه از تفلات بسوهان جدا کنند که بفارسی براده نامند و آنچه از جنین گوشت آن ... فصل

السین مع الدال المهمله سداب بفتح سین و دال و الف و با موحده و بدال معجمه نیز آمده لغت عربی است و بیونانی فیجن و درنگالی ... ماهیت آن سه نوع است بستانی و بری و جبلی درخت بستانی آن تا بقدر دو ذرع و بیشتر شاخ و برگ آن ریزه و مدور بسیار سبز و بوی آن تند ... دگل آن ریزه و تخم آن در غلافی و سه سه بهم پیوسته مثلث الشکل و سبز رنگ آن زرد و بستانی آن سبز تازه ... طبیعت آن در سوم گرم و خشک و زرد آن گرمی و خشکی کمتر تا دوم افعال و خواص آن در کافی از حضرت ابوالحسن علیه السلام روایت است که سداب زیاده میگرداند عقل را و از آنحضرت علیه السلام ... نیز ... که سداب زیاده میگرداند عقل را و توفیر میدهد قوت دماغ را ولیکن آب پشت را منقطع میگرداند و نیز روایت است که جهت جمیع گوشت نافع است اطبا گفته اند ... محلل ریاح و نفخ و مقوی معده و مشتهی طعام و مدر حیض و بول ... فضول بسیار و مجفف منی و مسقط جنین ... و اکثر امراض ... بلغمی ... فالج و رعشه و تشنج استسقا و اوجاع مفاصل و عرق النسا ... یرقان طحال و قولنج ریحی و تفتیت حصاه و ... شرب آب طبیخ برگ آن با عسل مفید ... و طلای آن ... جهت تسکین صداع ... و تنگی نفس ... عرق النسا ... و مطبوخ آن با شراب ... جهت ... سموم ... و بالجمله ... جهت سموم ... و ملازمت آن هر روز بقدر یک درم جهت ... فالج و رعشه و تشنج ... ومقام جمیع سموم ... مداومت خوردن برگ و تخم آن باعث سقوط جنین ... و مداومت بوئیدن آن باعث ضعف ... و جهت گزیدن عقرب ... سگ دیوانه مفید ... جهت ... قطور آب مطبوخ آن ... اطفال جهت ... و بستور نقوع برگ خشک آن ... قطع رعاف نماید ... جهت تسکین ... اوجاع ... و روغن ... جهت ... و شستن ... جهت ... و احتقان آب مطبوخ آن جهت ... قولنج ... و جهت ... ادرار بول کند و با خود داشتن آن باعث گریختن حیوانات موذی ... و عصاره آن ... افعال ... گزیدن ... و ... جهت ... و طلای آن ... و گویند ... جهت ... اطفال ... و مضغ آن ... جهت ... مقدار شربت آن یک مثقال ... گویند ... و دیگر ... ادرار بول کند ... و لیکن مورث ... و خشکی ... [illegible]

تا روغن باشد جهت سرخاره و دست و پا و شانه و در پهلو و لگد و رحم و مانع از ضیاع و از آن نخ تحلیل ریاح و از وجع اوجاع خوردن آن بقدر نصف دانق تریاق جهت حشرات سموم است کیلا آن جهت رفع سقوط و سلسله و جهت آن جهت مغص و قولنج و حلق النخل و اعمال الجنب و اخراج جنین و مشیمه و بواسیر و از حیض تا دو ساعت سقا بر گ آن با شکر و گوشت زرد و برای انشا مقیت طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و ادویت بیان شد باب **افعال و خواص** آن از جوهر گرم مقلدست چه بادام آن گشنده کرم از نطبست بحرارت و سوزش از خوردن رنگ سرخ گردد و بشهادت آید و بول را ماخط شد گرد و ماوات این نیز نا شد باوردت آنست و عصارهٔ آن باعث رعاف قوی و قتال چون که نار برآمدن و آکینه بالاترانبع رنگ رفتن آن و چون در مکان گوسفندان در فان ریزند حیوانات موذی نزدیک آن موضع نروند و ضماد برگ آن موجب جذب مواد و احراق موت عضو و ضماد پوست نبات آن با شراب جهت دار الثعلب نافع و اگر زمین شده باشد با عصاره و اندکی نخ آن به بیره ممزوج نمایند محرور المزاج را استعمال آن مطلقا جائز نیست بجز در الغایع چون خواهد استعمال نماید باید که بقدر بکت مقدار بسیار باید با النقد نماید ذیرا که عمل آن بضعات عمل آنست و گویند سیاه او و مطبوخ آن و تورم دست دشوار و خارش و النملہ باشد و اولی آنکه اعضا خود را با دهان امرود و تمر هندی نمایند پس متعجم گردد و سندر بکسر سین و سکون کاف و لام و سلیتین بیمار کی نیز نامند و ثمر آن بعربی تمعا گویند ماهیت آن درختی است بیار شده بری آن پر خار و از احضار ع سندو ثمر آن کوچکتر و خوشبو و چاشنی دار شکل بحند و بعد از رسیدن سرخ و زرد و رنگ سیاه گردد و بستانی آن که قار و ثمر آن بزرگتر لذیذ تر و خوشبو تر و شیرین تر و در شاهجهان آباد و اکبر آباد بسیار خوب میشود با شکال انواع و بزرگ با سه تا بقدر الوچه میشود و آنرا بسیار دوست دارند بهتر است که در طبع گرم نیرو و بسیار کان بزرگ برگ تخت رسیده شاداب و زرد و با سرخ رنگ است که آنرا کی جک باشد و از سندر او بزرگ ساییده و آنست طبیعت ثمر آن در اول سرد و در دوم خشک و بستانی تازه آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک سرد و ترین آن را اذا زاهد شیرین و حنوش آن معتدل و بعضی شیرین آنرا در اول گرم دانسته اند افعال و خواص آن نافر آن قابض و نفخ و افعام و مسیده آن قسیل العضاء و بد هضم و صالح الکیموس و مسهل اعتبر دیم طلا آن مسهل صفرا از معده و امعا و مطفی حرارت خون و ترشی رسیده آن مانع صعود بخارات بدماغ و دافع فرا و تشنگی و آب شیرین آن مفتح شد و کشت و گرم معده و امعا و مبرد و مصلح آن سکنجبین و خشک آن قوی القبض و دو آکر سویق النبق نامند که کنار رسیده را خشک نمایند و خسته آن را برآورده آرد نمو ده بحاجت بقدر مطلوب بآب ممزوج کرده اند که شیرین و با یا کی از شربت ها یا آب بآشامند و بریان آن بسیار قابض جهت اسهال مراری و قرص امعاد رحمیات حاد نافع مضواع مصلح او مو دو سکنجبین و در مبرد و گلقند مصطکی و آشامیدن شیره مغز دانه آن مطفی نار حمیات حاده و مولد صفراوی و دقیق و دمحرقه وحصبه و مسکن عطش و مطبوخ دانه آن بغایت قابض و ضماد کوبیده آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها مجرب و طلا مطبوخ آن جهت غلیظ کردن و جهت سستی اعضا تقویت آنها و فصلات و سرعت حرکت اطفال مؤثر و ضماد شکوفهٔ تنقیه حمام جهت رفع شری مجرب گفته اند که چون دانه نبق را در رگ کلاب خیسانند و بکار برند برگ ثمر آن بو گلاب دهد و اگر بعسل آلوده بکارند ثمر آن شیرین باشد و دانه ندارد و برگ آن اگر سوده باشد ضماد آن و شستن در حمام با آن جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعضا و طرد هوام و ضماد آن با شراب جهت تحلیل ورمهای حاره و تحلیل آنها و جهت تحلیل اورام حار و نضج آنها و بدستور طبیخ تازه و یا خشک آن و همین اثر دارد و جهت تحلیل ورمها و ضماد آن با شراب جهت نضج آنها و نشارهٔ چوب آن کلاخراول بررود آخر دوم خشک و قاطع نزف الدم و رافع قرحه امعا و زخمهای ضعف معده و بهر سیره باشد و دافع استسقا و سبز آن بدستور حقنه آن جهت جراحات امعا و زرد و آن جهت زخمهای مانند جدری و غیره نافع و مقدار شربت آن تا هفت درم و آشامیدن آب مطبوخ آن اگر از زمین برآورده و اندک پوست آن خراشیده یا شسته ریز ریز بمقدار نیم رطل در آب بسیار جوشانده تا قوت آن برآید و غلیظ سرخ رنگ گردد پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت و فربهی بدن و نیکوی رنگ و خسار نافع و نهایت بسیار دارد و اکثر فقرا و جوگیان هند این را استعمال دارند و جمیع آن طلا جهت خنازیر نافع است **فصل السین مع الراء المهمله سراج القطرب** بکسر سین و فتح راء الف و جیم و الف و لام و ضم قاف و سکون طا و ضم راء مهمله و باء موحده و قطربل نیز نامند ماهیت آن گیاهی است که تر و تازه آن در شب مانند چراغ میدرخشند و این اسم مشتق از آنست که معنی سراج که بفارسی چراغ نامند و دوم از قطرب که کرم کوچکی است بعضی پرنده و بعضی غیر پرنده که در شب میدرخشند بفارسی کرم شب تاب و بهندی ... نامند و نیز قطرب اسم حیوانیست کوچک بقدر مگسی که بر روی آب همیشه حرکت میکند بدون قصد بجانبی در شب تاریک با جمله میدرخشد و آن اسم دوائیست که یونانی اخینوس نامند بعضی خدرقه و نیز بنات ... دیگر از ...

جنس نامند و بعضی جنبه گویند گل آن را سماء نجوی نیست و بر گیاه دیگر آن را بیونانی لوسماخوس نامند و بر گیاهی نیز که آن را بلغت مغربی نجلیه نامند و [illegible]
هم بیر سه و گل آن سرخ مانند ورد احمر و بیخ آن بقدر گردگان و شعفا آن و فلاحان آن را بانته بخورند و بر بیروج نیز اطلاق مینمایند چنانکه [illegible]
میباشد اما مرکز مرد نابو است لذا آن را اورا [illegible] گردد و نگاه میدارند و نیز بر بیروج الوقار اطلاق مینمایند و [illegible] آن را بیروج الصنم و الاصنام گفته [illegible]
سلیمان بن داود علیهما السلام مینامند چنانکه حضرت سلیمان هم بآن استعانت میجسته بر همه اعمال خود و هم جن با مسخر [illegible] و آن درخت [illegible]
است بقدیم الایام و بیخ آن بیروج الصنم است که پادشاهان تعظیم آن میکنند و در اکثر این خود نگاه میدارند و درخت آن [illegible]
و صاحب تحفه حکیم میر محمد مومن گفته فیثوریاست و در حرف الالف مع النون مذکور شد **افعال و خواص** آن جهت رفع سموم و گزیدن [illegible] نافع است [illegible]
سین و راء و سکون خاء و سین مهمله اسم فارسی است و بیونانی ابطارس [illegible] بهندی [illegible] دارد و [illegible] ماهیت [illegible]
نبتی است سیاه رنگ مائل بسرخی [illegible] و ریشهای باریک [illegible] و میباشد [illegible]
بعد اطراف آن برگها [illegible] نزدیک بهم شبیه [illegible] قوت آن باقی میماند و بهترین آن [illegible]
بسیار است که کسور آن [illegible] رنگ باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن جالی و مفتح و محلل [illegible] و مجفف و ملطف [illegible]
و رافع [illegible] سودا و [illegible] اقسام کرم شکم و اسهال [illegible] مخرج [illegible] و مانع حمل [illegible]
حب القرع است و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت کرده شانه [illegible] عرق النسا و نقرس و درد مفاصل نافع [illegible] مثقال آن [illegible]
سه روز متوالی جهت رفع کوفتگی اعضا و سقطه و ضربه [illegible] مفید و چون از نوع نر آن شش رطل تازه [illegible] بقدر [illegible]
تا مهرا شود و با عسل یکسان گردد و دو صد مثقال [illegible] جهت رفع درد [illegible] خشک آن جهت [illegible]
عسر العلاج [illegible] جهت اخراج حیات [illegible]
که قبل از آن سیر [illegible] متوالی [illegible]
و چون با خیار بر طلا نمایند جهت منع نزول آب [illegible] علامات آن مفید [illegible]
شربت آن تا دو مثقال بدل آن [illegible] **سرس** بفتح سین [illegible] و سین مهمله در آخر اسم درخت هندی است و گویند که از سلاطین الاشجار [illegible]
ماهیت آن درخت هندی است موزون و برگ آن بادامی شکل [illegible] بعرض انگشت [illegible] بطول یک و نیم بند انگشت [illegible] تمر هندی [illegible]
و به شکل [illegible] در شاخها باریک [illegible] و گل آن شبیه بگل گلاب [illegible] خوشبو و رنگ آن زرد و بعضی سفید [illegible] و تخم آن [illegible]
کوچکتر و نازکتر و در غلافی مانند تخم [illegible] از غلاف آن بزرگتر [illegible] نرم و خشک آن بسیار [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن [illegible] خشک [illegible] **افعال و خواص** آن خوردن برگ آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا پنجاه یوم وزن قبه دو چند آن شربتی ممکن نیست و باید که عرق آن را از ظرف گلین بکار برند زیرا که ظرف آهنی آنرا سیاه می‌کند و ضماد آن جهت برقان و دوا کردن جهت برقان و ادرار حیض

جهت رفع زهر باد نوبان (؟) مفید و در دو پوست درخت خشک کرده آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هرچه که شده باشد و مستعمل الجسد

رفع بعضها صریح و تقیه چون مربع نوع سفید گل آن را در دهن نگهدارند امساک منی آرد و تخم آن را چون مقدار یکدرم کوفته بجهت وبا تعاب در وزن و مخلوط نمودن با شیره

و بلغم و نوشنده صید روز سوالی در ترشی نخورند جهت تعلیل نمودن منی تعیین شده و رفع سرعت انزال نافع و تنهائی جهت ضماد زیر چون با آب طبرزد با آب سیاه

در چشم صاحب بیاض گشند سود ترتیب **سرطان نهری** بفتح سین و سکون را و طا و مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون ها و کسر را و یا و یا آخر حروف بفارسی خرچنگ نهر

گیرند نا شند **ماهیت** آن حیوانیست آبی معروف بهترین آن ماده آنست و علامت آن آنست که چون سر سوزنی بر پشت آن فرو برند آبی سفید ظاهر گردد و کلان

سرآن و بهترین آن بزرگ نهری آنست که در آبهای شیرین باشد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن کثیر الغذا بطی الهضم مصری بقوت

مولد بلغم و جهت رفع مسعود و ترس و سعال و اطراف قطع نموده و جوف آنرا با آب و خاکستر آن شسته و با آب کشیده و با چند قطره طبخ و شهد و صاف نموده بنوشند جهت سل و ق و تن

حار یا بس و سوست اعضاء و هزال مفرط حار و مجرور المزاجان موجب و دستور محرق آن با صمغ عربی و ادویه مناسبه جهت آن در دار و جهت بوسیر و خشونت نافع و مشروب آن با آب طبیخ

آن با کرفس و رازیانه جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات و محرق آن با ادروج جهت سم عقرب و گویند چون این را با ادروج نزد عقرب برند بمیرد

با شراب مفید جهت عسر البول و اخراج حصاة و مرارت و اقسام الخ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و جانوران سمی و گرد و عسل جهت عضه کلب و غرغره شیره گویند که با آن بقدر یک مثقال

جهت خناق و در دلوزتین سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده آن جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضاء و تحلیل اورام حاره نافع

و عصیر ضماد با آب مطبوخ آن با شبت جهت لسوع و ضماد محرق آن جهت سرطان و اکسیر آن زنده و با عسل جهت بهق و اورام حاره و تفتیت قروح نافع و چون آن را

آن را زنده در دیگ مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه از آن با شراب یا آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب اما باید که بر موضع زخم

گزیده سگ مرهم با زرد و دهن زیتون و سرکه و جاوشیر گذارند و اگر چهل روز از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق آن

بجهت این امر آنست که آفتاب در اسد باشد و یا مقابل قمر باشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هرگاه جزو محرق مذکور و نیم جزو خطمی با ده جزو

انفاز نموده سه روز یا زیاده بر آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سگ دیوانه مؤثر و همچنین چون سه مثقال خاکستر مذکور را با یک مثقال از تخم خطمی با

یا شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با عسل که با هم طبخ نموده باشند جهت شقاق پا و مقعده و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق لب و سر مانافع و

تعلیق چشم آن بر صاحب تب نافع و گویند مقوی مثانه و صلاح آن گل ارمنی و گل مختوم است مقدار شربت تمام آن تا یک مثقال و از سوخته آن سه مثقال و دستور احراق آن

در دستور احراقات مقدمه و سفوف دواء الحصاة که در قرابادین مذکور شد **سرطان بحری** بفارسی خرچنگ دریائی نامند **ماهیت** آن دو نوع است یکی آنکه اعوام گرد و

بیاست زم بود و چون از دریا بر آورند در هوا بدان رسد متحجر گردد و جثه آن بقدر سرطان نهری و اعضای آن دیگر و صلب و نرم بود و از سوا حل آن بیایند و من خیزد و دیگر

بسرطان نهری است لیکن بسیار سفید و شبیه بگل است و صیادان ماهی بر بلاد و طرد دیگر این آنرا انقلاب نصب نموده با آن صید ماهی کنند **طبیعت** آن سرد و

افعال و خواص آن سوخته آن را با سیاه تر تا لطیف زیاده در اکتحال آن جهت قمع رطوبات و دمعه اخذ ایشنم برد و جهت تقویت و حسن چشم و روشنائی آن و چون با ظفر سرمه ساق یمعه دروغ

آن جهت تقطیع زرب ساده (؟) بر جراحت و سنون آن جهت جلای دندان و طلاء آن جهت کلف و نمش مفید **طبیعت** در دوم سرد و تر از اول و محرق آن خواص ضعیف‌تر از اول و خوردن آن تشنه

سرنجی بفتح سین و نون و جیم پیاد و سکون نون دکسر جیم تا که رونا الغت هندیست **ماهیت** آن نباتیست هندی تا بیک ذرع و نیم ساق آن گرد و بر سر هر گره آن شاخها و برگها سفید

گل زرد و در زمین بر گها و تخمهای ریزه و سفید اندک بهن برگ نبات آن شبیه برگ خرفه بزرگ و از آن نازکتر بوی طعمی غالب **طبیعت** آن مایل بحرارت و رطوبت **افعال**

و خواص آن خوردن برگ مطبوخ آن جهت رفع ظهر و مفاصل و سائر اعضاء و بیخ آن با دار فلفل سوده جهت تخمیات مرکبه نافع و ضماد برگ نبات آن با کات هندی

آمر که بجهت تحلیل ورم جهت التیام زخمها و صمه و الامعاء نافع و خواص آن نیز مفید **سرو** بفتح سین و سکون را و او در اسم فارسی و بهندی نیز همین نامند **ماهیت** آن دو نوع

بری و بستانی بری آنکه جهلیه (؟) نیز نامند درخت سرو است و در حرف العین انشاء الله تعالی خواهد آمد و بستانی آن درختیست بسیار بلند و عظیم و موزون و برگهای آن بسیار

[illegible]

و خرمان نیکند و ثمر آن کوچک صنوبری بشکل شبیه بجوز رومی و از جوز الصنوبر کوچکتر و تا سبز و بعد از رسیدن [illegible] خشنی و در جمیع اجزای آن
اندک حدت و حرافت و مرارت و عفوصت بسیار و تخم آن سفید و زرد رنگ شبیه به انیسون [illegible] طبیعت آن در اول گرم و گویند در حرارت
معتدل و در سوم خشک و ثمر آن از سائر اجزا گرمتر و صمغ آن گرم و جالی و قریب بصمغ صنوبر و ضعیفتر از آن و در رطوبت سائل از آن ضعیفتر از قطران و خت
شربین **افعال و خواص** آن برگ آن قابض و محلل و قاطع نزف الدم و زائل کننده و عفونات دهن و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول و قروح مجاری و سیلان
فضول از مثانه و بد ستور [illegible] آشامیدن و دو مثقال از برگ سائیده آن با نیم مثقال فلفل جهت تقویت مثانه و منع بول و در [illegible] عسر البول مفید و طبیخ
آن جهت درد دندان و قروح لثه و اسرخای آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده و گویند که برگ آن مجرب است و آشامیدن آن با شراب
جهت قطع نزف الدم و رفع نفث الدم و منع انصباب فضلات بمعده و رحم و اسهال نافع و چون آن را بسایند و بر زخم ضماد کنند جهت منع زیادتی و تحلیل آن
نافع و مقوی و مصلح آن کتیرا و کثیرا و چوب [illegible] منع سیلان فضول و ادرار جهت تقویت مثانه و منع بول و در فرزجه نافع و محرق مغسول برگ آن جهت
آن و غیر مغسول آن جهت قروح و جروح رطبه ضماد آن و در رحم نافع و ضماد برگ پخته آن در سرکه با مس مخلوط کنند جهت قطع آثار بهق و سفید ناخن و ماده [illegible]
و برنهادن جهت التیام جراحت و تقویت اعضای مسترخی است شده و قطع نزف الدم و تخفیف زخم و تحلیل ورم و نافع اعیا و یا آرد جو و آب جهت ادرار
بشم و جرود و نمک و اسوختگی آتش و سعوط صمغ آن جهت تنقیه رطوبات دماغی و ذرور آن جهت بواسیر الانف و عصاره ثمر تازه آن نیز جهت بواسیر الانف [illegible]
جهت قروح رطبه سر و سائر قروح بدن و تنقیه قروح و جراحات و [illegible] جهت رفع سیلان آب دهان نافع و چون ثمر و برگ آن را با آب مرکب طبخ نمایند [illegible]
بجوشانند و [illegible] آن بر موضع ضماد نمایند و روغن را طلا کنند جهت سیاه و دراز کردن و حفظ سقوط مو مجرب و بدستور چون بکوبند و با سرکه و حنا گوی دیده [illegible]
نمایند سیاه و قوی گرداند و تضمید آن با موم و روغن زیتون و عذب جهت تقویت معده و نافع و بدل او وزن آن از روت سرخ و نصف آن پوست [illegible]
و چون ثمر و برگ و شاخ آن را در خانه نگاه دارند [illegible] داخل نشود و اگر بشود آن را بکشد و بدستور دود نمودن آن [illegible] بفتح سین و ضم [illegible]
نون و کسر جیم [illegible] و بالفتح هندیست **ماهیت** آن نباتیست هندی برگ آن شبیه برگ [illegible] و گل آن زیره [illegible] خوراک [illegible] بلند نشود **طبیعت**
آن معتدل در حرارت و در اول خشک **افعال و خواص** آن سعوط [illegible] گل آن با روغن قلقل جهت تنقیه سده خیشوم و درد و رفع فضول دماغی نافع و نقل [illegible]
صداع و رفع جذام مجرب گفته اند و خوردن نبات پخته آن بطریق [illegible] شی جهت جرب کرتا چهار روز بخورند و برگ پخته آن را بر موضع کسر ببندند قائم مقام
مومیا گفته اند **سرکهونکه** بفتح سین و سکون را و ضم با عجمی و خفای ها و سکون واو و نون و فتح کاف و ها لغت هندیست **ماهیت** آن نباتیست شاخهای آن [illegible]
و بلند بقدر سه ذرع و برگهای آن باریک بلندی [illegible] صنوبری شکل و مزدوج دو دو و صف [illegible] بر شاخها باریک و بر هر شاخی پنج شش تا هفت زوج و [illegible]
پایین برگها از بالا آنها باریکتر و پشت برگها اندک خشن و رگهای آن باندک نمایان و اندک صلب و در وقت انفصال از و سطبرگها گسیخته نمیشود و طعم آن اندک
تلخ و گل بعضی سرخ و بعضی سفید و سفید آن کمیاب و تخم آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا الا آنکه از آن بسیار باریکتر و کوچکتر و در هر غلافی چهار پنج تا شش و تخم [illegible]
آن بهره شبیه بگرده و پوست آن خاکی و مغز آن زرد و تلخ **طبیعت** آن گرم و تر و بعضی سرد نوشته اند **افعال و خواص** آن مفتح سده و آشامیدن آن جهت
رفع تنگی نفس و حمیات سوداویه و امراض جگر و سپرز و گرده و مثانه و دامیل و ثبور و اورام و مسکن عطش و دافع فساد خون و سموم و چون مقدار دو تا از برگ [illegible]
از برگ نیک خشک نموده بسایند تا چهل روز هر روز یک کف آن را بخورند بواسیر خونی را بسیار مفید و چون ثمر آن را با گیاه شه فلفل سیاه و با آب سائیده و صاف
نموده بنوشند جهت سرطان نافع و چون چهار باشه تا نه ماشه آب برگ آن را با فلفل سیاه سائیده و حب بندند تا چهار روز بخورند جهت آتشک [illegible] مجرب
و چون برگ ساق و بیخ آن را خشک نموده با یک ماشه فلفل سیاه بسایند و بقدر سه مثقال آن را با آب شاشند و در ابول [illegible] انضمام طعام [illegible] تفریح [illegible]
و اکثر امراض سوداوی را نافع است **سراج القطرب** حباحب است **سراج القطرب** نباتیست که آن را خشک نشده بهت در شب بدرخشد و گویند [illegible] است [illegible]
[illegible] سراج القطرب **فصل السین مع الطاء المهملة** **سطاخیس** بفتح سین و طا و الف و کسر خاء و سکون یا مثناة تحتانیه و سین [illegible] لغت یونانیست

[illegible]

ماهیت آن نباتیست ابیض گیاه و شجر و شبیه بفراسیون و برگ برگ ریزه سفید اندک ترغب و خوشبوئی مایل مراهیت ... انها بسیار سفید رنگ و بیخ ... امانبات آن
از نبات فراسیون طولتر و برگ آن ریزتر و سفیدتر ... آن نیز بخلاف فراسیون که زرد رنگ است و گل آن ریزه مایل بزردی و با بوی و طعم آن تند و تلخ و تر ... کن
کوهستانها و زمینهای صلب و سنگ **طبیعت** آن در سوم گرم و در آخر اول خشک **افعال و خواص** آن جهت ازاله توحش و خوف و سواس مالیخولیا و خفقان بارد و بجوانی ...
اندرونی حادث از ریاح غلیظ و باد ... و تقویت قلب و نفس و تنقیه مره صفرا و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه و جنین ... شرب آن ... جهت گزیدن ... بمثل بال
و با آب ... سرقی ... و طبیخ آن ... روغن زیت جوشانیده در گوش چکانند جهت تسکین درد دندان ... و چون بدان ... بالند ... نافع مقدار
شربت آن تا یک درم است **سطاریون** بفتح سین و طا و الف و کسر را مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست ... شجر
و گیاه شبیه ... و براشجار ... خودی ... تنهائی ... گل آن شبیه بگل بنفشه و چند ... متصل بهم مانند خوشه و اندرون آن ... ساق آن ... سیاهی
و برگ آن مانند برگ بنفشه و ضخیم و در اصفهان گل عقرب ... بفارسی ... در اینجا بسیار است **طبیعت** ... القوی است **افعال و خواص** آن ... ادرار
حاره و بارده و گل و برگ آن را چون بکوبند ... گزیدگی عقرب و زنبور و رتیلا و سایر هوام ضماد نمایند مجرب است و بدستور ... **سطرطیوطس** بفتح سین و سکون
طا و فتح را مهمله و الف و کسر طا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی ... **ماهیت** آن نباتیست که بر روی
آب بهم میرسد بی بیخ شبیه به ... تجربه ... بزرگ **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن ضماد آن ... جهت منع جراحات و ...
حاره و حمره و جهت حرقة البول و ادرار و حبس خون ... ضماد نافع و در جمیع افعال قریب بحی العالم است و در کتب معتبره اطبا ... نوشته اند
برگ آن شبیه به برگ حی العالم ... بزرگتر ... آن جهت نزف الدم ... و طلای آن ... جراحات و ... حمره ... و نوع دوم
... الف ... گویند و آن ... و آنرا ... الالف ... سطرطیوطس ... هزار برگ نامند ... برابر ... شربی ...
... و برگ آن شبیه به برگ ... کوتاه تر و ... ساق آن شاخهای خرد ... اکلیل ... گل آن سفید و ...
آن زمینهای ... **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت حبس الدم ... نزف الدم جراحات تازه و ... التیام ...
بدستور ... مفید است ... گویند که چون ... بسوزانند ... بسوزانند ... خاکستر شود و خاکستر آنرا در آب حل کنند ...
آنرا ... مجرب است **سطرنیون** بفتح سین و
سکون طا و ضم را و سکون واو و کسر نون ... یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست ... گیاه ... بزرگ ...
و ... ساق آن باریک ... برگ آن بقدر انگشت ابهام ... و طول ... باریک ... شبیه ...
در آخر ساق آن شعبهای ریزه و بجای ثمر ... شعب رسته و ... صنوبر ... شکل و گل آن سفید و زرد مانند گل یاسمین و تخم آن مانند ...
و بیخ آن ... سفید ... خوشبوئی ... آن مستعمل ... بجای ... استعمال ... غلط کرده ...
... **طبیعت**
آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... جالی ... و محلل ... آن ... مسهل رطوبت بارده و جهت عسر النفس و امراض جگر و یرقان سودا
حیض و ... بیخ کبیر جهت ورم طحال و ادرار بول و تفتیت حصاة ... جهت تنقیه دماغ از فضلات ... دندان ... جهت ...
... الاتفاق جهت القوه مجرب ... جهت جرب ...
جهت تحلیل اورام حاره ... جهت دفع بهق و جمیع آثار جلد ... جهت دفع درد دندان ... جهت ... مقدار شربت آن ...
مصلح آن کثیرا است **فصل سین مع العین** المهمله ... بضم سین و سکون عین و دال ...
... **ماهیت** آن ... بیخ ... زنجبیل ...

و برگش از آن و سیاه اندرون آن سفید خوشبو و بهترین آن بزرگ بالیده با وصاف مذکوره و کوفی بستانی آنست که چون کنار آن را بدید باد یا ضعیف الوهم
هندی است که اندرون آن سفید نیست و کوچکتر است از کوفی و نوع دیگر هندی شبیه بزنجبیل است و چون از آنجا بنادر سقرانی برنگ بود و چون این را جلد بمالند
در ساعت مو آن را بستر دو این نوع بایست بود و نوع دیگر آنست که در شیراز در میان ریگ گل نمد میروید و در کنار رودخانها نیز و این اگرچه کوچکست اما بهتر
از هندیست نیز که اندرون آن بسیار سفید است خوشبو و برگ آن شبیه برگ گندنا از آن باید تر و بارگیرد و بهلات و آنکه خشونت طبیعت آن در اخر دوم گرم
و خشک و بعضی در اول گرم و در دوم خشک دانسته اند افعال و خواص آن مجفف بلغم و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و منع افواه عروق و مخرج عفونات و
جهت زیادتی فهم و عقل و صداع بارد و بیرون بول منی و بواسیر الانف و مقعده و نیکویی رنگ رخسار و خفقان و یرقان و تقویت معده و اضمد اعصاب و تحریک باه و اشتهای
طعام و قروح مقعده و طرد ریاح و سم عقرب گزیده شرکا و ضماد آموزد و چون بآب بسایند و در ظرف سفالی کرده بزیر آتش گذارند تا رطوبت آن منجذب شود پس
برداشته هر روز ناشتا قدر سه از آن بخورند جهت تقویت معده و رفع سوزش فم معده بسبب بلغم متعفن و بدبویی دهان بمشارکت معده و نافع بار و حرق
جهت لعضر رجحت ورد و سرد و سردی گرده و مثانه و تقطیر البول و تبهای کهنه و قطع قی و برودت رحم و بهم آوردن فم آن شربا و حمولا و تقطور آن جهت گرانی
سامعه و سنون آن جهت تقویت دندان و لثه و خوشبویی دهان و رفع قروح بد بوی آن و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر جراحت
مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد و جهت دردهای بارد ریحی و ضماد آن جهت امراض مذکوره و طلای آن بازفت جهت جوشش سر و غسول آن جهت سرخ
نمودن گونه و آشامیدن یک وقیه از شراب که یک وقیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع قسام گرم و معده و حب القرع مجربست استعمال آن با بیخ باعث
فساد قوت آن مضر حلق و صوت مصلح آن شکر و مضر سپرز مصلح آن انیسون و مداومت آن در زیاده از مقدار شربت خوردن مورث خون سوداوی جذام و مصلح آن سیب و نیز
در عسل و سرکه خیسانیدن است مقدار شربت آن از یک درم تا دو مثقال بدل آن مثل آن سنبل الطیب و نصف آن و ربع آن دارچینی است و چون با اهل
صابون کنند باعث خوشبویی آن گردد و زیادتی تنقیه و جلای آن و باعث نیکویی رنگ رخسار است و مقوی معده هندی شبیه بزنجبیل است و مضوغ آن بیخ عفونت
طبیعت آن قریب بچهار گرم و خشک و از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دو دانگ آن مورث جنون و زیاده از آن کشنده و طلای آن باعث تخول بشره
و باعث جراحت جلد است **سعدان** ماهیت آن اسم عربی گیاهی است شبیه بگیاه خسک و خار دارد و سفیدتر از آن و برگ آن از آن نرم تر و ثمر آن مدور و پر خار و تخم
آن بین و اعراب معتقد اند که بیخ و ثمر آن مدر بول و قاطع زحیر و سهال است سعوط بفتح سین و ضم عین و سکون واو و طاء مهمله ابجدی گویند و نافع باشد بدین
نام موسوم است و از اختراعات جالینوس است و عود العطاس را نیز باین نام نامند **فصل السین مع الفاء سفادکیس** بفتح سین و فاء و الف و کاف
و سکون یاء و ضم کاف و سکون سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است که در بیابان و معموره نیز میروید و ساق آن بقدر دو شبر
و برگ آن منبت و متفرق و شبیه برگ شاهتره و از آن بزرگتر و گل آن بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی را گل زرد و وسط آن سفید
و در طعم مائل بتندی و تلخی و رخام و پخته آن ماکول و بعضی آن را بیاز بری دانسته اند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و سکن
درد گرده و مثانه و مفتح سده احشا و مدر بول و حیض و تریاق سموم و دو مثقال از آب آن با شکر و تخم جرجیر مسهل اخلاط غلیظه و بستور و ورم گل آن با مثل آن
املیلج و عسل مسهل قوی است و مضر جگر و مصلح آن کثیراست **سفرجل** بفتح سین و فاء و سکون راء و فتح جیم و لام و بفارسی بهی و بهندی بهی نامند ماهیت
آن ثمریست معروف و صنعت بیاشند شیرین که از ابتدا از ناشند و ترش تحقق ترش و شیرین که بعضی از قسم سیم و آن شد بدرناد مجری بقاسه ساخوش باشند و گویند چون کرّه آن ازاله
کوفته بوی گفتند و شیرین بهتر و بردن آن بزرگ بالیده تازه شاداب آنست طبیعت شیرین آن در حرارت و برودت قریب الاعتدال و گویند مائل بحرارت و در آخر اول گرم
افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و دستاویز از آن روح حیوانی و نفسانی و مدر بول و طلای آن گرم کرده جهت رفع تهیج اطراف و سوء القنیه مجرب و مزلق مجرب بر بول الدم
و ضرر جرم القابض و مسدد و ترش آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن** تقویت معده حار قوی تر از شیرین آنست و اکثار آن مسهل بعض حبوب و بعد از آن لود
اعلا معده و خالص طبیع محرور المزاج و عصاره آن جهت تنگی نفس بود و نفث الدم و تپ حار و تشنگی و تقویت معده و ادرار بول و نزف الدم و نافع و مرآن معتدل است

و برودت و در دوم خشک افعال و خواص آن مهیب به برودت و لیکن ثقیل بر معده از آن و دو قوه تنی کهنه اکثار این موجب قواق مستی لقود و بوئیدن قسما آن مفرح و مقوی قوتها روح حیوانی و نفسانی و قاطع سیلان خون اعضای باطنی و خوردن آن خصوصاً شیرین جهته تفریح و رفع وسواس و درد سر و نزلات تقویت کبد و معده و فم آن و رفع ضعف اشتها و به تسکین تشنه و حفظ جنین از اسقاط و بد بوئی دهان و منع بخارات به دماغ و دل و قی و غثیان و کسالت و خفقان و یرقان و انصباب مواد بمعده و اسهال و التهاب در دو فم معده که از لعنت مواد محترقه باشد و خواهش گل خوردن و جرم آن مسدد و مضر تها زیاده از آب آن مصلحش عسل و مضر جهت تها ضعیفه و مخشی قصبه ریه و سورت عطش و سرفه و قولنج خصوصاً با جرم عمیر مربا آن و اکثار آن موجب قواق و رساعت مصلحان عسل و انیسون و امثال آن و قطور آب آن جهت قروح جهته رفع حرقة البول و جراحات مجاری آن بغایت رافع و چون آنرا در زیر آتش گذارند تا بریان گردد و بجد مکیدن گوشت آن بتره شود و بخورند جهته قطع اسهال آن محرب بتخصیص که در جوف آن بجای پیه دانه جوز بوا ریزه کرده پر کرده باشند مقدار شربت از آب آن در تداوی تا سه درم و رب به ترش او را خراد و سرد و خشک و نیز قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات بسر و مسکن تشنگی حرارت و درد معده و اسهال که از خلط مراری موجود باشد و مسهل بصره و با آب برگ نعناع جهته منع غثیان و قی خصوصاً صفراوی آن مضر سینه و سعال و رب به شیرین قریب الاعتدال و رطوبت دران غالب و قبض آن کمتر از ترش آن و در جمیع افعال مانند آن و جهته صاحبان احشاء ضعیفه انسب از آن مقدار شربت از رب آن هر دو تا بیست درهم و شگوفه تازه آن معتدل با قوت قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای آن جهته تقویت سینه و دل و احشاء و خفقان حار و منع صعود بخره بدماغ موثر و ضماد آن بستو ضماد جرم و ثمر و برگ آن جهته ادرار حاره و چشم و سایر اعضاء و جهته نفث الدم ... اعضاء و رفع سمیت گزیدگی هوام و نیز تضمید برگ آن جهته تخفیف زخمها نافع و زغب خام آن بیضه ... که بر رو بیه ... باشد بسیار قابض مقر حلق و صوت و ذرور آن جهته نزف الدم جراحات مفید و روغن برگ به با آبجهت آب ترا فشرده گرفته باد و چندان روغن زیتون جوش دهند تا روغن خالص ... طبیعت آن سرد و تر و قابض افعال و خواص آن جهته سبوس سر و نزله و قروح دهان و درد و طنین و رفع ماندگی و قرصه رحم و مجاری بول و منع ادرار عرق و آشامیدن آن جهته صداع حار و نفث الدم و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حار و قرصه امعاء و رفع سموم ذراریح و دود خشب الصنوبر مفید و حقنه بدان نیز همین اثر دارد و در ... روغن گلسرخ ترتیب دهند و قوت ضعیفتر از آنست ... لیکن تخم آن در درم سرد و تر و با اندک قوت قابضه لعاب آن جهته خشونت حلقوم و حلق و سرفه حار و یابس و حرارت معده و تهاب و سوزش زبان و دهان و سوست آن ... مذکور است که حب السفرجل ملین لغیر قبض است و صاحب ذخیره گفته که بهترین ... لعابیت مضر معده نیست و این خاصیت را از تخم به مجاورت اخذ نموده اند و طلای آن جهته سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و ضمع آن جهته رفع کندی دندانها و مغز آن با عذوبت و شبیهی بمحرورین و موافق اعضاء تنفس و سرفه گرفتگی آواز و سل و قرحه امعاء و مقدار شربت آن از ... مثقال و از لعاب آن تا ... مثقال و مضعف ... معده و مصلح آن محرورین شکر و مبرودین ... بدل آن ... و طریقه ... نمودن تخم آن آنست که لعاب آن را تمام گرفته آن تخم لعاب گرفته را در پارچه کرباس خشک بسته بقوت بالند تا منقشر گردد و ... سفرجلی ... سفرجل و ... سفرجل و عرق آن و قرص آن و مربای آن و ... و معجون آن در ... قرابادین ذکر یافت

سفید ولیون بفتح سین و کسر فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال و کسر لام و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون نیز آمده لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است که برگ آن شبیه به برگ خیار و برگ خیار شنبر و ساقهای آن بقدر ذرعی و شبیه بساق ... و گل و تخم آن ... و بیخ آن شبیه به ... آن ... **طبیعت** آن در دوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن دو مثقال از آن مفتح و مسهل بلغم و جهته صرع بلغمی و عسر النفس ... و درد جگر و یرقان و سدد و قولنج و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازه آن جهته تنقیه چرک گوش و بخور آن جهته افاقه سبات و ... و سکته و صداع حادث از مواد غلیظه موثر و نطول آن با روغن زیتون نیز همین اثر دارد و ضماد آن جهت سلامت بواسیر و نواصیر و بهتر آنست که بیخ آنرا خراشیده و کوفته در سوراخ ناسور پر کنند و ضماد گل آن با شراب جهته منع زیادتی قروح خبیثه و ... آشامیدن تخم آن و جلوس در طبیخ آن جهته اختناق رحم نافع و مضر گرده و مصلح آن کثیرا و مقدار شربت و از آن تا دو مثقال و از بیخ آن تا ... در ... جهته ...

…مفان بیخ آن بهتر از ثمر آنست **فصل السین مع القاف** **سقمونیا** بفتح سین سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانیه و الف

بعربی محموده نامند **ماهیت** آن شیر نباتی است که در کوهستان ها و زمین های سنگلاخ میروید و برگش شبیه ببرگ لبلاب شاخها بسیار از یک بیخ روئیده

و بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین مفروش و [illegible] است که راست نیستاده میباشد و برگ آن طولانی تر از برگ لبلاب و پیچیده و برگ آن مانند برگ

لبلاب نرم تر و سبز تر و بار گیرد از آن گل آن سفید مستدیر میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخ آن سفید بقدر زراعی و کوتاه تر از آن ساعد و مجوف و پر رطوبت

و طریق اخذ شیر آن آنست که هنگام رسیدگی اطراف بیخ آن را از خاک خالی نموده برگ ها و جوز بر دور آن فرش میکنند و بیخ آن را از آنچه که بر آن تراشیده شیر دهان

جمع شود پس صبر میکنند تا منجمد گردد و بر سیداند و یا آنکه بیخ آن را میسوزانند تا اطراف آن برآید و از آن دراق جمع شود و اگر شاخها مفروش بر زمین قریب بیخ آن را تراشیده کنند

از آن چیزی دست نمی آید و بهترین انواع آن یا جرمقانی آنست که از انطاکیه یا از جرمقان ملک آورند و آن سبک و رنگ آن سوداری شبیه بسنگ و زود و شکسته گردد و جرمقانیه در

اصل طائفه بوده اند از عجم که از آن جا منتقل بنواحی دیار موصل کرده و در آنجا وطن ساخته و رنگ آن شبیه برنگ سریشم باشد که از پوست گاو میسازند و مائل

بکبودی و زردی و سفیدی و مخلوطی آن آب مانند شیر سفید و چون بر زبان گذارند زبان را بسیار نگزد و گفته اند جرمقانی آن مائل بسیاهی و بسیار بشکن میباشد و سیاه آن

قتال و غیر مستعمل و مرجحه بصفات مذکوره نباشد زبون و مصنوع آن را از شیر یتوع یا دیگر یا بیخ شیر مخلوط با آرد کرسنه میسازند و خوشبوی آن و بسال غیر مستعمل آن

تا سه سال باقی میماند و بعد از آن قوت مسهلیت آن مبدل به پوره میگردد و ... میباشد و سهل تر آنست که قریب باستعمال آن را مشوی نمایند و بکار برند و طریق

تشویه آن آنست که با مصطکی سوده و در کیسه کرده و در جوف سیب یا بهی خالی کرده گذارند و سر آن را از قطعه آن سیب یا به بند کنند و خمیر گرفته در تنور برد آجر دیگر

سفالی گذارند تا مشوی گردد و پس آورده و در سایه خشک کرده با مصلحات و مشوی آن مانند مصطکی و عود و صمغ عربی و زنجبیل و صبر و زرد و نمک و فلفل و هلیله و عسل

و روغن بادام و سیر و دهن با کثرت و صمغ عربی مغز بادام گرداند محرور در استعمال نمایند و این مجید است که از مصطکی و بهترین مصلحات دانسته و محرور در عصاره کاکنج و کثیرا آن ...

سیر و دهن مسوی بعضی گفته که سائیده آن با گل بنفشه نیز اصلاح آنست و یا آنکه در جوف بیضه مرغ گذارند و بر آن آتش دیسب تا سرخ نمایند و گرد تر آید ... خمیر ...

و در تنور برند آجری گذارند تا جوش بخورد و مشوی گردد و پس آورده استعمال نمایند و اگر آب به و سیب تا شده بر آن بریزد و گفته اند سائیدن آن با روغن بادام ...

و با هلیله و غیره ... بعده و مغز بادام و مصطکی مفردات استعمال نمایند یعنی با بوی با آلوده و مذکوره با گلسرخ و انیسون ... استعمال نمایند باید که ...

در سائیدن آن نمایند زیرا که نرم آن تند نرم کوبیده تر بجنبیل معده چسپید و عمل آن ضعیف میگردد و نفوذ و سبب محدث کرب و تشنگی و از جهت بجهت عضو و نفوذ آن زمینهاید لکن ...

که از آن جریش باشد نیز باید که در هوا بسیار گرم و بسیار سرد و ... بلدان ... و محرور المزاج و ضعیف القلب و ضعیف الاحشاء و اطفال استعمال نمایند **طبیعت** آن در سوم

گرم و در آخر دوم خشک و بعضی در سوم گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن جالی و محلل و مفتح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوطه آن حجاز از اقوی حتی برای معوع

و عمل آن بر سبیل تعاقب سریع العمل مسهل رقیق و قاتل جنین و مخرج آن و جهت گزیدن عقرب شربا و ضمادا و با آب یا بهموزن آن و دوزن آن از روغن گل و خمیر با زده شده تا شاید ... شده بجهت

اخراج آن و استسقا و گرم معده و اسهال و جزو و بالاجور و جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و ترید جهت امراض ادمغی و با گلسرخ جهت تقویه معده با آنیسون جهت خروج آن ...

مقدار شربت آن نیم دانگ تا دو دانگ زیاده بر آن مضر دائی معده و کبد و امعاء و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و اگر زن حامله بخورد بار اندازد و چون در انگشت ...

از نیم درم تا یک درم آن کشنده و بجهت او اسهال لاکرب و غشیان و عرق سرد و اسهال مفرط بسبب هلاک گردد و مداوات آن قی فرمودن و خوردن دوغ و سویق با سیب و رب به و

رب سفرجل و رب ریواس و سماق و همچنین آب سرد و بر سر دوشیدن و ... آن قی و طلاء آن با روغن دانم جهت درد سر با سرکه جهت صداع شرب و صداع مزمن جهت قوبا و تر و تصماد و غیر

سکوان و بدستور طلاء آن جهت بهق و برص و نمش و کلف و با روغن زیتون جهت جراحات و بدستور مطبوخ آن با عسل و زیت جهت تحلیل خرجات و عرق النسا و جهت دولی

و درد کمر و بار جو کوبیده و سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل و درد ورک و عرق النسا و جرب متقرح و نیز ضماد بخته آن در سرکه تهنائی جهت جرب متقرح

و بار با سرکه و تر مسی که چون بیرون برآید ... جهت اطلاق شکم در اطفال ضعیف الاحشاء نافع و حمول آن با پشم یا ... جهت اخراج جنین و برگ

ضماد آن ... ضعیفتر از بیخ آن و مقدار ... آن جهت اخراج جنین و بیخ آن بسیار گرم و محرق و حمول اطفال آب آن با سرکه و روغن گلسرخ جهت ...

بتنهائی جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام و قرز حه جمیع اجزاء آن قاتل حشیش و مزعج آن بول آلی سقمونیا کمونزن نیم آن است بزند و نرم ورزن آن طلیاز ند و گویند اینهمیا
و چون سقمونیا را با اقراب آب ساق و سعفر جون بسایند و قرص سازند و حسنه الحاجت استعمال نمایند من جمیع ابحاث یکسالم است و خوردن بهی کیمان محموده را اشوی کرده
باشند باید که هفت جهت جمیع امراض صفرا و دفع تیهها سفید و بحفیت ورد و ستور شوی نمودن و هاشات معجونات آن در قرابادین مذکور شد سقولو قندریا
بفتح سین و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال و سکون راء و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است ماهیت
آن حیوانیست مانند عنکبوت با پایها کبیسیار بزرگ و بحری میباشد و متاخرین آن را ابو سبعه و سبعین و متقدمین اربع و اربعین نامیده اند و ام اربع و اربعین طولانی است با پایها بسیار
اندر بیلیسرآن تاکوم در رنگ منقت و اکثر سفید رنگ اغبر و اربع و اربعین و حرف الالف مع الاذکر یافت طبیعت آن حار در آخر سوم تا است افعال و خواص آن
در طب خواصی برای آن ننوشته اند چون بر عضوی از بدن مردم رسد حکم اورد و گرم کرطلا مطبوخ بحری آن در روغن زیتون حزره موافقت فصل السین مع الکاف
سکسا بضم سین و تشدید کاف ماهیت آن انکه آن اصل دو غیر اصل میباشد اصلی آن متخذ از عصاره اسرطب است و از اسک چینی نیز باشد حیل و اکثر باد و غیر
المهم نیز رسد و تازه آن بدست نمی آید لهذا از عصاره طلح که خرمای نارس است میسازند و هر گاه مشک اضافه نمایند آن را سکک المسک نامند گاه او ادویه دیگر نیز بحسب
حاجت داخل مینمایند و غیر اصلی آن مرکب از دو عصاره طلح است و این نوع انزا مک است طبیعت آن در دوم سرد و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند
افعال و خواص آن مفتح و مکلل و قاطع نفث الدم و نزف الدم و حابس سحج و بطن حادث از دو بار و ضعف معده و اسهال جالبس طبع اطفال و مقوی اعضا و قوت مسکر
و اعضاء باطنیه و قاطع عرق و رائحه نوره و بد بوئی بدن شرباً و ضماداً و طلاءً و مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن را ایک است نسخ آن در قرابادین ذکر یافت
سک المسک ماهیت آن چون سک اصلی یا غیر اصلی را با اندکی مشک بیامیزند بدین نام خوانند و اگر در نافه مشک گذارند سک الجلود نامند و چون نافه را در آب حل سازند
سک را با آن آب بسرشند سک النافه گویند و چون نافه را کوبیده با آن بیامیزند سک الکامل خوانند طبیعت اقسام آن بالکلی افعال و خواص آن قریب بسک
قسم اول سک المسک کرا حجام طیب است مولف شفاء السلام از اسعد حسنا و انست و محلل و مفتح و مبهی و مفرح و جهت درد دل و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع و صنعت
آن انست که بگیرند ده رطل آب مویز تازه که نخورده خرما است با سه رطل آن در سائیده بجوشانند تا قریب انعقاد رسد از آتش بر گرفته بر یک ائیه سنبل الطیب و لسان العصافیر
و سبب با سه و برگ حجر بوا و قرنفل و فلفل و ... هر یک ... سندل ... و نیم رطل زعفران بنجید رم صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم سائیده و با آن آب بسرشند
بسرشند و اقراص سازند و استعمال نمایند سکباج بکسر سین و سکون کاف و فتح باء موحده و الف و جیم معرب سرکه با فارسی است ماهیت آن نوع غذائیست
که از سرکه ترتیب میدهند طبیعت آن سرد در طب افعال و خواص آن ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن غلیان خون و مفرح تحیف البدن و صاحبان
علل حدیثی و سوداوی و سرفه و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل و سفر شارب آن ... مسهل و مصلح آن حلویات و بادام و صنعت آن انست که بگیرند
گوشت با ادویه و سطح بر ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بند با جدا کرده نیم نخته و پیاز در روغن گند نا با جند جوشی داده از جهت آنرا بسرکه باب سرد بشویند و با گوشت
و سرکه را ادویه خوشبو با قدر حاجت به ... نخته عسل یا شکر چاشنی داده قدری زعفران در آخر اضافه کرده از دیگ برآورند و تناول نمایند سکبینج بفتح سین و سکون
کاف و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح نون و جیم معرب سکبینه فارسی است و بیونانی ساغافینون و بهندی کندنا نامند ماهیت آن صمغ نباتی است بشکل شیر خار
و بهترین آن ساقی بیرون سرخ و یا زرد و اندرون سفید با رطوبت ظاهری است که بوی آن ما بین بوی حلتیت و قنه در حریف باشد و از ماه که اسم موضعی است
قریب باصفهان آورده باشند و گویند قنه چون کهنه شود و مشتمل سکبینج میگردد و فرق میان ایشان رنگ اندرون سکبینج سفید است بخلاف قنه و این صمغ را
از نزدیک برگ آن میگیرند بزدن تیغ بر ساق آن و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و گفته اند که دو نوع میباشد هر دو جید اند طبیعت آن در سیوم
گرم و خشک و بعضی خشکی آن را در دوم دانسته اند و این اصح است افعال و خواص آن مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه و طحال و شیر
اینها و مسهل صفرا و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل که با اینها حسید و باشد و با قوت تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و مانع نکایت آنها و قاطع فضول
غلیظه سینه و ریه و مسکن درد آن و درد مفاصل و ظهر و درد کمین و طحال و نقرس و منضج و قاتل اقسام کرم معده و خلین و مخرج آن و مدر بول و حیض و اعضاء آلاتی ...

بجهت امراض بارده و بلغمیه و اعصاب و برودت اعضا و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت در آن زایل شده باشد و جهت جماع و مفاصل و سعوطاً بجهت صداع و صرع بارد و بلغمی و اعضاء الصدر و لنفث و الحمیات و غیرها آشامیدن آن بجهت تنقیه صدر و استسقا و اسهال مار صفرا و اخراج سنگ گرده و مثانه و حمیات بلغمیه و سوداویه و الروده و قولنج بلغمی و ریحی و بواسیر و ریاح آن و برودت کبد و امعاء و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و برستور ضماد و حمول و حقنه و بخور آن بحسب هر مرضی از امراض مذکوره و آشامیدن یک مثقال آن با تخم سداب بجهت اصلاح آن و برای سهل و منع اذیت آنها از اعضاء با شراب بجهت نهش عقرب و هوام قتاله و بعسل بجهت تقویت باه و قولنج و ماء الحمص و اخراج جنین و العین و اکتحال آن بهترین ادویه است از برای نزول آب در چشم و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت شعیره و استنشاق آن با آب گرم جهت صرع و غشی عارض از اختناق رحم و بدستور بخور آن و قرز جالبوره گان لیشیم پاره جهت رفع احتباس حیض و احتقان آن بجهت بواسیر و دفع ریاح و تقویت باه و وجع درک و ضماد آن با سرکه جهت جذب خار و پیکان از اعضا و تعقد عصب و بیع اسیر و عرق النساء و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و الا تاطیه و گزیدگی عقرب و هوام دیگر نافع و دستور حل آن مانند حل حلتیت است بروغن بادام تلخ و با آب گندنا و با سداب با آن گرم کرده رجوع آن گذارند تا مگر نرم گردد و استعمال آن مصدع محرور و مضر محرورین و مورث اورام باطنی و مشتعل حرارت و مخرج سفر مثانه و گرده و مصلح آن کثیرا و مقدار شربت آن تا مثقالی و بدل آن حلتیت و گویند مصلح آن نانخواه است و سکنجبین و فتح کانه شده .... شکر بشین معجمه و بهندی لغت اشلوک نمر گرد و شکر سرخ مایل بسیاهی را لوره و لغت معروف بنگاله شکر سفید را چینی و بهندی کهاند و شکر تری و بوره و شکر سرخ مایل زعفرانی را کندوره و سرخ مایل بسیاهی را گرنامند ماهیت آن عصاره نیشکر است و آن شبیه بر نبات است ولیکن غیر مجوف و شادا و سفید و سرخ میباشد بیشتر آن اکثر بلاد هند و مصر و چین و بنادر و خوزستان و عمان نیز و شکر سفید از سفیدان و سرخ از سرخ آن و لعل که آورند بدین نحو که قصب آن را گرفته مقشر نموده آب آن را گرفته مرتبه بجوش دهند بدین و آن آب الطبیخ مینمایند تا منعقد گردد و در بعضی اماکن قصب آن خوب نرم و نازک میباشد و در بعضی اماکن سخت و کم آب میشود و شکر سفید را چون با آب حل کنند و خوب تصفیه نمایند طبیخ داخل نمودن شیر یا سفیده بیضه مرغ و منعقد سازند در قالب شیشه و یا غیر آن مدور که آن چوبهای باریک تراشیده گذارند و یا ریسمان بزند و گذارند تا منعقد گردد و مرة بعد اخری یعنی هر مرتبه تجدید شیر آن انعقاد نیافته باشد باز بقوام آورده در آن قالب بریزند تا هر مقدار که خواهند اگر قالب بزرگ و از آن شکر سلیمانی و بفارسی نبات نامند و اگر در تصفیه آن زیاده مبالغه نمایند و کمال تصفیه آنست که عند الطبیخ دو ش یا بحرکت کف بر سر نیاورد و در قالب شیشه بریزند از انبات قماری و سنجری خوانند و اگر بعد از تصفیه با شیر در حین انعقاد بران کف شیر یا سفیده بیضه مرغ زنند و کفچه بسیار بر هم زنند تا منعقد گردد و ریسمان کشند آن را فانیذ خزانی و سنجری گویند و اگر آن را بکفچه و یا بچوبی خوب بر هم زنند که کف برآورد و آن را بر سر کوبا بحرکه یا بن یا کی مانند کم کرده و یا بر روی بوریا گرده از کفچه اندک اندک جدا جدا بریزند که جا جا بشکل حبوب آنها متخلخل باشند آن را فانیذ و سیده پاشا نامند و اگر بر آن کف سفیده بیضه مرغ و یا کف شیر زده نیز از معجون مانند بر هم زنند که خوب سفید گردد و آن را آتش برگرفته آن را اقراص و یا قلمهای باریک سازند و مقدار بند انگشت ببرند و گذارند تا سرد و بسته گردد آن را فانیذ و نیز بفارسی شکر تراشه نامند و اگر آن را بعد از تصفیه بنحو مذکور و قریب انعقاد برداشته بدست خوب بکشند تا تار شود و مکرر چنین کنند و مثل کشیدن هر دفعه تحت یا کره و یا بوته چوبی زنند تا خوب سفید گردد پس اقراص سازند آن را الطف نامند و اگر بر آن کنجد مقشر بریان کرده و یا بشند آن را لطف کنجدی و بفارسی حلوای کنجدی و به بندی ریوری خوانند و اگر در آن مغز بادام پسته و یا گردگان بریان داخل نمایند آن را حلوای مغزی گویند و اگر مانند گیسو بافند بفارسی گیسک نامند و بعضی در حلوای مغز مربع زنند شکر و عسل نیز داخل مینمایند برای زیادتی شکنندگی آن و اگر در تصفیه شکر مبالغه زیاده نمایند و چون بحد انعقاد رسد در قالبهای صنوبری شکل که از طرف باریک آن سوراخی باشد بریزند و کم بگذارند که خوب منعقد و خشک گردد و رطوبت و چرکین آن از آن سوراخ تراوش نماید آن را فانیذ سنجری و بفارسی قند سفید نامند و اگر در قالب مستطیل که در هر دو طرف آن قیساری باشد بریزند آن را قلم نامند و اگر آن قند را باز صاف نمایند و بدستور بار منعقد سازند در آن قالبهای صنوبری و یا طولانی یا مدور آن را الموج و بفارسی قند مکرر و بهندی اولی مانند و اغر کتامند و بعضی آن را طبرزد گویند و بعضی گمان برده اند که در طبیخ آن با قدر عشر وزن آن سفیدی شیر داخل نمایند .... و دو حصه آن .... طبرزد .... و سرخ بعد از تصفیه بطریق مذکور نبات و قند و نالطف و غیر آنها نیز میسازند و لیکن لذت و لطافت شکر سفید نیست طبیعت سفید آن .... گرم در اول خشک و آنچه شکر تازه در دوم گرم در اول تر و شکر سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک سلیمانی یا آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب باعتدال و هر چند زیاده آن را تصفیه نمایند جلا دهنده و حرارت

آن کمتر و معتدل تر میگردد و لطیف ترین همه اقسام قند [illegible] نبات است [illegible] افعال و خواص

آن ملین طبع و ساق و سینه و خشونت و جلای رطوبات آن سریع النفوذ [illegible] جهت تقویت ارواح و قوی و کبد و تحلیل ریاح [illegible] تقویت باه و تولید خون صالح [illegible]

اعضا و عظام و منع [illegible] خلط سودا [illegible] تغذیه مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیه آن با آب گرم و روغن بادام شیرین جهت [illegible] و تسکین

قولنج [illegible] روغن گاو [illegible] گرم باشد جهت رفع وجع ناف [illegible] زنان از نفاس و بجهت عسر البول مجرب و خوردن نبات در روز بمقدار

یک اوقیه [illegible] بدهان گیرند تا آب شود جهت رفع سرفه و خشونت صوت و سینه و درد آن [illegible] خفقان [illegible] باشد نافع و با آب گرم جهت [illegible] الصوت [illegible]

از نزلات [illegible] آشامیدن جلاب آن با گلاب [illegible] جهت ابتدا حمیات [illegible] جلاب آن مطیب بگلاب [illegible] گرم

جهت اغذیه مرضی [illegible] است و با گرد تازه [illegible] آن زیاده [illegible] قروح [illegible]

[illegible] جهت رفع جرب [illegible] سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و ضماد آن با کبریت و قطور آن [illegible]

و نوشادر جهت رفع [illegible] جهت حبس خون عضو مقطوع و مجروح و برون گوشت زاید فاسد جراحات و رویانیدن

گوشت تازه صالح و بجز اقسام آن خصوص نبات جهت رفع زکام و تفتیح سده [illegible]

[illegible]

[illegible] استعمال کنند و اقسام کهنه آن [illegible] مصلح آن بادام [illegible]

آن در تقویت باه [illegible] زنان [illegible] ترنجبین [illegible] تسکین قولنج [illegible] عسل بمقدار [illegible] نبات [illegible]

محرور المزاج [illegible] سفید کردن [illegible] سرخ رنگ [illegible] اخلاط غلیظ باشد بهتر [illegible]

[illegible] گرم [illegible] تلیین طبع و حلق و سینه و خشونت و جلای رطوبت آن [illegible] سرفه [illegible] نافع [illegible] مولد خون معتدل [illegible]

[illegible] معده [illegible] طعام ملین طبع و اخراج کنند [illegible] مولد بلغم [illegible]

[illegible] زیاده [illegible] سرفه و [illegible] تصفیه صوت [illegible]

[illegible] ماهیت آن شبنمی است که بر درخت [illegible] خراسان منعقد میگردد [illegible]

سیاه رنگ باشد [illegible] بهترین آن [illegible] شیرین [illegible]

دانسته [illegible] طبیعت آن گرم [illegible] معتدل [illegible]

افعال و خواص اقسام آن مفتح [illegible] ملین طبع [illegible] سرفه [illegible] سینه [illegible] معده [illegible]

مانند شیرخشت [illegible] شیر گوسفند [illegible] سعال [illegible] گرم

جهت [illegible] آن [illegible] بادام [illegible] بمقدار [illegible]

یک اوقیه [illegible] شبیه [illegible]

[illegible]

[illegible] ماهیت آن

[illegible] طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] سودات [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible]

و در جوف درخت آن نیز در حین بریدن و خشک کردن بهم میرسد **فصل السین مع اللام** **سلاجیت** بفتح سین و لام و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء
فوقانیه بلغت هندی است **ماهیت** آن نوعی از مومیا است که در بعضی جبال هند و دکن و صوبه بلد و غیرها از سنگهای کوه مانند مومیا تراوش کرده بر می آید و منجمد
میگردد و انواع میباشد بهترین آن سیاه رنگ صاف خالص و غیر خالص و خالص آنچنان است که مذکور شد و غیر خالص آن آنست که میگویند نوع میمون که هندی آن
سیاه و دم و دراز که بهندی آن را السکوره و مهر زبان نیز نامند آن را میخورند و بعد خوردن شکم انجا میشود و بر سنگها نجاست میکنند آن را مقیمان برداشته بجای
سلاجیت خالص میفروشند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن باریاقیت و جهت دفع فساد اخلاط خصوص خون و الم زیر ناف و نفث الدم و تیغ خصیت
و بواسیر بادی و خونی و جریان منی و سیلان بول و ضعف باه و تفتیت سنگ مثانه و استسقا و زردی بدن و جذام و داء الفیل و تقویت باه و جمیع اعضای و قوی و ارواح
و دفع بعضی سموم ضعیفه نافع دانسته اند **سلاخیه** بضم سین و فتح لام و الف و فتح خاء معجمه و یاء و بفتح سین نیز گفته اند **ماهیت** آن بول بز کوهی است که در کوه
مسمی ببسل احمد هنگام هیجان مستی بر روی سنگها میکند منجمد میگردد و آن سیاه مانند قیر میباشد و در ولایت دیلم شوره انان ترتیب میشود و بسیار تند و بدبو
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل اخلاط سوخته و اشا سیمان بقدر درم آن هر روز با سکنجبین یا جلوز باعث خفت جذام مستحکم دانسته اند
اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد و طلای آن جهت کشودن ورم و رفع آثار جلد موثر و مستعمل صاحب کرده سفید آن بطریقه تصفیه آن در مقدمه مذکور شده غیر صافی آن
سیاه شبیه برفت خاک آلود است **سلت** بضم سین و سکون لام و تاء مثناة فوقانیه و بکسر سین نیز آمده بفارسی جو برهنه و بهندی جو گندم و بلغت آیجو بر الف گرتاء
فوقانیه و فتح جیم و دال و تا نامند **ماهیت** آن نوعی از جو است کوچکتر از آن و متوسط میان جو و گندم و مانند گندم بی قشر میگردد و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن
و ساق باریک میباشد و در سفر و بنیت مانند گندم که سفید است **طبیعت** آن گرم و خشک و گفته اند که مایل بسردی در دوم و ترست **افعال و خواص** آن تناول
مطبوخ آن با شیر سمین بدن و مولد سپر گرده و حریره آن با روغن زیتون و بادام بسیار جهت مالیخولیا و هزال و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدید و حار ان گرم کلیس طبیعت
و مولد خلط صالح و چون یکروز بر آب گذارند و بر آن بختم مولد نفخ و ریاح میگردد و نفخ سعده مصلح آن انیسون و شیر و بعناد و آن رفع ورم و دافع طحال کلف و نمش
جلوس در طبیخ آن جهت سنگ و بواسیر و شیر و یا طبیخ آن متفق است **سلخ الحیه** بفتح سین و سکون لام و خاء بفارسی پوست مار و بهندی کانچلی نامند **ماهیت**
آن پوستی است که مار در ایام بهار می اندازد و بهترین آن پوست مار سیاه است و آن غلیظتر و سیاه مایل بزردی و براق میباشد بخلاف از ماده که سفید رنگ نازک است
طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم و بعضی خشک گفته اند **افعال و خواص** آن خوردن یکدرم ریزه کرده آن با دو درم آرد جو خمیر کرده مانند نان
در زیر خاکستر گرم کرده پخته باشند جهت بواسیر ظاهر و باطنی مجرب دانسته اند و بستور یکدرم آن با سه عدد خرما اگر در شکم روز بخورند جهت منع خروج و سقوط
آن موثر و بازجاج جهت ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر و مضمضه بسرکه آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور
روغن زیتون که در آن جوشانیده یا در آفتاب گذاشته باشند در گوش جهت تسکین درد آن و رفع سیلان مواد آن و جهت جرب و سعفه و استرخای
اجفان و انتثار اهداب و سلاق و تقویت حدت باصره و شقاق مقعده و مستور قطور مطبوخ آن با شراب جهت تسکین درد گوش و مضمضه آن جهت تسکین
درد دندان و همچنین مضمضه مطبوخ آن با برگ کبر و قیروطی مصنوع از روغن زیتون که در آن جوشانیده باشند جهت وجع شقاق لب مقعده و ضماد سوخته
آن با نوشادر جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و طلای سوخته آن با روغن زیتون و با شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و بخور آن
جهت گریزانیدن هوام و اخراج جنین و مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه و بالخاصیت بستن آن بر ران زنان در حین زادن باعث تسهیل
ولادت و خوردن آن مظلم بصر و باعث تقشر جلد شبیه بجرب است مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا یکدرم است **سلحفاة** بضم سین و فتح لام
و سکون حاء مهمله و فتح فاء و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی کشف و سنگ پشت و شیرازی لاک پشت و ترکی تسباغه و بهندی کچوا نامند و بزرگ نهر را در
بغداد و نواح آن را ... گویند **ماهیت** آن حیوانی است معروف بری و بحری و نهری میباشد **طبیعت** بحری و نهری آن در دوم گرم و در اول تر
و بری آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی باه و گرده و کباب آن حابس حیض و با جند بیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظه و

النیام جراحت قریب العہد و آشامیدن خون سلحفاۃ بحری بقدر سہ مثقال با شراب کہنہ جہت الم مفاصل نافع و بستور در پیالہ سفید ریزند جہت گزیدن ہوام خصوصاً ضفدع
اجابی گرسونانی و بدو فرس نافع و ضماد آن محلل اورام و خون بری آن شرباً جہت صرع و تشنج و نافع و حبوب آنرا با آرد جو و عسل حب سازند بقدر فلفلی صبح
و شام نیم پخت با ستافوریدر جہت صرع بعیدالعہد و طلای آن بر دست و پا جہت درد مفاصل و نقرس با تکرار عمل نافع و احتقان بدان باجند بیدستر جہت تشنج مفید و طلای زہرہ آن
جہت تحلیل خوانیق و قروح خبیثہ دہان اطفال و ام الصبیان آن بر بینی مصروع و بدستور سعوط آن و قطور آن در بینی جہت صرع و اکتحال زہرہ مجفف آن با عسل جہت نزول آب
در چشم و بیاض و سعد نافع و چون با شکم آن نرم گردد و بپزند بعد از نضج و بسوزانند تا سفید گردد و با روغن گاو سائیدہ بر او جہت گری پا بمالند
بر سرطان متقرح گذارند جہت تنقیہ چرک و التحام و منع آن از عود بعید بن و تحبیہ زوال زخمہای دیگر و سوختگی آتش نافع و بیضہ آن بقدر فلفلی با حریرہ موافق جہت قطع
بر قوزم مرد و اطفال و طلای آن با عشر و نمک آن نیز جہت ورم انثیان بعید بن و باشیر مرضعہ جہت ورم خصیہ اطفال و بدستور چون در روغن بجوشانند و طلا
کنند و بیضہ آنجہت تشنج و در و جائی طبیخ سلحفاۃ بدستور طبیخ زہرہ آنجہت فتق اطفال و گوشت آن نیز جہت تشنج و کزاز و تقویت ظہر و بدن و باہ و الفاظ زیاد
منے و ضماد کاسہ سوختہ آن با روغن گل و روغن تخم مرغ و روغن کنجد جہت رویانیدن موی سر مجرب و طلای سوختہ مجموع آن با کنجد سفیدی سیدہ
باشد با روغن گاو و غیر آن جہت سرطان متقرح بی نظیر و با سفیدی تخم مرغ جہت شقاق مقعدہ و سائر اعضا خصوص شقاق پا و ورم آنجہت زخمہای
عسرۃ العلاج و اگر با آن خاکستر بقدر عشر آن فلفل داخل کنند و با عسل لیسند و صبح ناشتا و شام بقدر یک ملعقہ کہ چهار مثقال ست بیاشامند جہت لثہ کہ گرفتگی
نفس بہ آمدن زبان از شدت تعب جہت سل و ربو نافع و اکتحال استخوان نرم سائیدہ خام و یا سوختہ آن جہت کور نمودن ہر کرا خواہند کور نمایند بدون الم
نافع و خون نوع بحری آنجہت رفع سموم شربا و بخور استخوان تحتانی آنجہت رفع تبہای و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسہ فوقانی آنجہت رفع بستن مباشرت زنان
بغایت مؤثر نوشتہ اند گویند چون کشف را در مکانی دفن کنند منع بار بدن تگرگ از آن مکان میکند و مجرب مضر معا مصلح آن عسل مقدار شربت از سوختہ
آن یک درہم و از تحم آن یک قیراط و از خون آن سہ قیراط است سلد نیعان بفتح سین و سکون لام و فتح دال مہملہ و الف و کسر نون و ضم یاء مثناۃ تحتانیہ و سکون واو
و نون لغت نبطی ست و در مصر سیدبان نامند ماہیت آن رستنی ست قریب بدرخت میبت در بیت المقدس و صحرا ہا و کنار درخت آن تا سہ گز و برگ آن شبیہ ببرگ
عوسج و سبز رنگ و گل آن سرخ و تحم آن شبیہ بیشاہدانہ و با شیرینی و قبض طبیعت آن بدوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن برگ و تخم آن جہت تنقیہ قصبہ ریہ و تصفیہ
صوت و رفع خشونت آن و بجہت رفع سموم حیوانی خصوصاً افعی بہترین ادویہ ست نطول برگ آن کلال اورام سلق بکسر سین و سکون لام و قاف بفارسی چغندر نامند
ماہیت آن دو نوع است یکی بزرگ برگ سرخ تیرہ و شیرین و برگ آن بہن تر و آنرا سلق اسود نامند و دوم گلابی رنگ مائل بزردی و شیرینی آن کمتر و برگ آن ریزہ نازک و سرخ رنگ
ساق آن باریک فی الجملہ شبیہ باسفناج و این را سلق ابیض گویند بہترین آن شیرین تر ریشہ نست سفید آن مراد است از سرخ آن طبیعت آن مرکب القوی حرارت در اول و
و یبوست و بورقیت و قوت قابضہ و رطوبت مائیہ فضلیہ در سیاہ آن یا قوت قابضہ در سفید آن با جلا و تحلیل افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح و مقطع بلغم و مسدد و مطفی و جرم
آن حابس طبع و قلیل الغذا و نفاخ و ملین ماہیت آن زیادہ و بہترین اجزای آن آب برگ آنست و سائر برگ آن بہتر از بیخ آن و طبیخ و بورقیت آن اکثر می گردد خوردن
پختہ آن با طریق لعد کہ جہت رعشہ و تحریک شہوت جماع خصوص بیخ و ساق آن سرخ باشد و با سرکہ و خردل جہت تفتیح سدہ طحال و تحلیل ورم آن مؤثر و جہت درد گردہ و مثانہ و ضماد آن
مقعدہ و آب برگ آن با ادویہ مسہلہ معین بر اخراج بلغم و جہت اوجاع مفاصل و نقرس نافع و سعوط آب بیخ آن با عسل جہت تنقیہ فضول دماغی و با زہرہ کلنگ جہت لقوہ و
و تنقیہ و رعشہ و درد دندان و حمرۃ عین حادث از اخلاط احترامیہ بشرط ادمان بر آن نافع و بدستور آب برگ آن و قطور نیم گرم آن در روغن بادام و با عسل جہت درد گوش و غسول
نطول طبیخ برگ و بیخ آنجہت خراز و بخار سر و قمل و حیبان کہ با آن بسیار بسر شکنند و اوجاع مفاصل و نقرس مفید و ضماد آب برگ نیم گرم آن با بورہ ارمنی جہت رفع بہق و داء الثعلب
و بیخ لیشت پا و استسقا و سائر اورام خصوص سفید آن و حقنہ با آب آن و با طبیخ آنجہت اخراج ثقل و بیخ در در مقعدہ و گذاشتن بیخ آن با آب مطبوخ برگ آن نیم گرم بر
و بار ریختن آن آب بر آن جہت رفع شقاق عارض از سرما مجرب و طلای برگ پختہ آن با بیدستر جہت سوختگی آتش و آب جوشیدہ حمرہ کہ با سرخ نامند و قیروطی معمول
الآیہ برگ کوسیدہ آنجہت تسکین اوجاع اورام و رفع کلف و ضماد برگ خام آنجہت بہق و داء الثعلب و قروح خبیثہ و سعفہ و مفاصل و عسل جہتہ قوبا و ثالیل اخاجنہ

[illegible] و با روغن بادام جهت تسکین اورام و خوردن آن با خردل و آنیسون مسکن قولنج و ریاح غلیظه [illegible] معده [illegible] و مروق حب [illegible]
و منعوص [illegible] آن آمده است و استعمال خردل و ابهل سرد با آب عود و یا شراب ترنج [illegible] آزاد [illegible] بعد از چهار ساعت دیگر
مرکب ساعت **سلوی** بفتح سین و سکون لام و فتح واو و یا در آخر حرف [illegible] ماهیت آن اکثر اطبا آنرا سمانی دانسته اند و بعضی گفته
که از طیور آبی است [illegible] باشد [illegible] اندک شباهتی بسمانی دارد [illegible] آنرا سمانی [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] عبارت آن باشد چنانچه از جنس سمانی است [illegible] گویند [illegible] از کثرت باران بسیار [illegible]
طبیعت آن گرم و خشک [illegible] زیاده از خشکی **افعال و خواص** آن [illegible] طیور [illegible] سریع الانحدار از معده [illegible]
آن [illegible] بطبخ آن با [illegible] آن بهتر از کباب آنست [illegible] معده [illegible] چهار قسم [illegible]
[illegible] **بسل** بفتح با و سکون نون [illegible] شین معجمه و لام [illegible] کاف و سکون [illegible] کاف و سوم [illegible]
[illegible] و فتح دال [illegible] سکون کاف [illegible] بفتح دال [illegible] سکون [illegible]
[illegible] گرم [illegible] سودا [illegible] دوم خشک [illegible] سوم سرد و قلیل الغذا و دیر هضم و چهارم سرد و تر [illegible] حادث از خون [illegible]
سلوی که بر بنی اسرائیل نازل [illegible] اختلاف است [illegible] **سلیخه** بفتح سین [illegible] لام و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح خا [illegible]
[illegible] **ماهیت** آن گفته اند که پوست شاخهای درختی است مانند لوله [illegible] سوراخ [illegible] هند و عمان است [illegible] شبیه [illegible] سوسن [illegible]
غلیظ و پوست آن [illegible] هفت قسم میباشد یکی زرد غلیظ و خوشبو دوم سرخ برنگ [illegible] مرجان [illegible] خوشبو سوم سفید مائل [illegible] چهارم [illegible]
سرخی و سیاهی رقیق پنجم [illegible] خوشبوئی [illegible] ششم [illegible] غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبوی [illegible] درخت [illegible]
[illegible] مستحیل [illegible] میشود [illegible] تحقیق [illegible] قول [illegible] و آن پوست درخت [illegible] دارچینی است [illegible] انواع [illegible]
[illegible] دارچینی [illegible] بدان [illegible] خوشبوئی [illegible] طعم [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن [illegible] گرم و خشک [illegible] سوم [illegible] سال [illegible] **افعال و خواص**
آن ملطف [illegible] مفتح و محلل ریاح [illegible] اعضا و معده و کبد [illegible] حیض [illegible] مخرج جنین [illegible] بصر [illegible]
[illegible] معده و رحم [illegible] رحم [illegible] خوشبوئی [illegible]
[illegible] پیشانی جهت منع نزلات و صداع بارد و با اصل السوس [illegible] اخراج بلغم [illegible]
[illegible] مقدار شربت [illegible] دارچینی [illegible] مصلح آن [illegible]
[illegible] **سلیمانی** بضم سین و فتح لام و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح میم و الف [illegible]
[illegible] **ماهیت** آن [illegible] مصنوع از زیبق [illegible] سم الفار [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک و سم قاتل **افعال و خواص** آن [illegible]
خوردن آن مهلک است [illegible] اعراض [illegible] سم الفار خورده است **فصل السین مع المیم** **سماق** بضم سین [illegible] و فتح میم و الف و قاف [illegible]
[illegible] بیونانی [illegible] و بعربی [illegible] استعمال [illegible] اسماق الدباغین نامند **ماهیت** آن [illegible] درختی است بقدر
[illegible] و بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر [illegible] مانند خوشه حبة الخضرا [illegible] طعم آن ترش [illegible] مستعمل [illegible] گرد بالا
سماق باشد و درخت آن بقدر درخت انار و برگ آن [illegible] و اندک سرخ رنگ و زغب و اطراف آن [illegible] مانند اره و دو نوع

نوع میباشد بستانی و جبلی و در بلاد سرد بیر سیم میرسد و بهترین آن سرخ رنگ مدور و ترش خوش طعم آنست که قبض آن کمتر باشد و ترشی آن زیاده
و تخم آن کوچک و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم خشک و برودت برگ آن کمتر از ثمر آن **افعال و خواص**
آن قابض و رادع و مقوی معده و احشا و مانع انصباب صفرا بمعده و امعا و قی و غثیان و شورب اسهال مراری مزمن و ذوسنطاریا و نفث الدم و زحیر
و کثرت بول و آشامیدن سائیده آن یعنی سویق آن با آب سرد جهت منع سیلان خون از فوق و تحت و نیکو تر آن باریره با آب سرد جهت تسکین عطش
و طعام و معده و جهت اشتهای طعام محرور المزاج و با زرده تخم مرغ و کشنیز خشک قاطع اسهال و با زرده تخم مرغ و ماش پخته و نیز قابض و مانع اسهال
و جهت اسهال و نزف الدم رحم و تقلیل کثرت بول و قوت قبض بریان آن زیاده و لیکن قوت کسر عادیه حدت
صفرا و ... سفر معده و جگر ... مصطکی و ... طبیخ آن با بادنجان بمقدار شربت آن ... قیاس ...
کرده ... آنست که ... سماق ... قابض ... جهت قطع اسهال مزمن و سیلان رطوبات ... رحم ... جهت تقویت ...
و قلاع خبیثه و درد دندان کرم خورده ... سماق در آب ... چون گرد ... کرده در آب ... جهت ... مرد ... خصوصاً با قدری
... چون ... جهت ... تا آنکه قوت آن در آب ... بر ... قدر ... کرده ... در چشم ... جهت ... سلاق و تسکین حدت
آن ... جهت قطع ... جهت ... سلاق ... قطور آن در گوش جهت منع سیلان ... آن ... بر ...
آب طبیخ آن ... ورم ... با آب جهت منع ورم ... و سائر اعضا و مواضع ضربه و زوال آثار ... قروح ساعیه و با عسل جهت جلا و خشونت
اجفان ... چوب ... جهت ... سفید ... برگ ... آب ... تا بقوام عسل ... جمیع افعال مانند حضض بلکه ... امراض جفن و
تحلیل ورم چشم و سائر اورام و ... قروح ... شدید ... نزف رحم نافع و طبیخ برگ آن مسود ... و حقنه طبیخ ... معادو سنطاریا
و ... چون ... آب ... خصوص ... مواد ... چشم ... قیاس ... طلای ... آن با آب
بارتنگ جهت قروح خبیثه و ضماد آن ... جهت سلس البول ... ضماد برگ آن بر معده اطفال نافع اسهال ...
و گویند که از خواص آنست که چون در ... نزف الدم ... قطع آن نماید ... درخت آن شعر ... با اجزا ... و ...
و محلل است و جهت حدت بصر و امراض جفن ... جراحات و تسکین درد دندان کرم خورده ... سماق ... مفید ... شیافی ...
این کتاب مذکور شد **سماق الدباغین** گفته اند ... دانه کوهی است و ... برگ سماق ... دانسته اند و دباغان ... جلود ... **طبیعت**
آن بسیار بارد و قابض است **افعال و خواص** آن در جمیع افعال مانند سماق است و قبض این بیشتر **سمانی** بضم سین و فتح میم و الف و کسر نون و یا
در ... دندان ... و ... قتیل الرعد ... جهت ... گفته اند و چون آواز رعد ... و میمیرد ... و گویند ...
آن ... است و ... و ... و حیوان شیرین ... است و ... چهار نوع ... با
یکی بزرگ ... کوچک ... و دوم ... کوچک ... گردن آن طوقی سیاه و ... نقطهای سفید ...
چنگی ... و چهارم از همه کوچکتر و رنگ آن زرد و سرخ ... و ... **طبیعت** آن ... گرم و خشک **افعال و خواص**
... سفت ... و جهت وجع مفاصل بارد نافع و ... رقت قلب ... و ...
... و ... آب ... شیرین ... گنجد و با بادام ... و ...
بادام و ... آب ... شیرین ... خوردن ... نصاحت تکلم اطفال ... ضماد ... آن ...
... بقدر ... جهت ... و قطور ... آن در گوش جهت تسکین ... آن در چشم جهت جلا ...
... و ... بیان ...

تفاسی سکر یونانی گویند بیونانی سمسم بفتح سین و سکون میم و کسر سین مهمله و میم و مشهور بکسر هر دو سین است بلغت ... بترجان ... کنجد و بهندی کل بکسر تا و قناة
نو وانیز نامند ماهیت آن معروف است و بهترین آن سفید و تازه چرب بالیده وانست قوت آن تا دو سال باقی میماند و در اکثر بلاد خاصان مقشر آنرا
عدد و گز ران میانه اسند و حلوا ایشان با نان حلوا لیسازند و روغن آن گروهی با کل بکار میبرند و نا سند معمول و معروف و در اکثر ادویان و مراهم داخل است و در بعضی حلاوی
داخل میکنند زود متغیر و بنتلیج و فاسد نمیگردد و بسبب لزوجت و غلظتیکه دارد و بزر و روغن آن اگر فتان خصوص که مقشر نکرده باشند و دیر تر و مقشر آن زود تر فاسد
میگرد و طبیعت آن در آخر اول گرم و تر و با رطوبت ارضیه و در دوم گرم و تر نیز گفته اند افعال و خواص آنرا مغری و مفتح و مصالح الکیموس قلیل الغذا
و مسمن بدن و ملین صوت و خشونت حلق و بسبب غروی که دارد و مصلح اخلاط سوخته و مواد سوداویه و ملین امعاد معقده و محلل اورام حاره و آشامیدن
آن با شراب جهت گزیدن عقرب و افعی و اهم و تن آن شکر و خشخاش و نصف آن مغز بادام مقشر و عشر آن بیخ ابیض که هر روز از مجموع آن یک اوقیه تناول
نمایند جهت فربه نمودن بدن و تقویت باه مجرب و مولد شیر گردد و شیرا که بیده آن با نبات جهت رفع سوزش معده و مری و تر شدن رطوبت معده
سوداوی و حرقت و لذع ادویه مشروبه و خلط حاد و شرب شراب جهت تلیین معده و امعاء و رفع سنگ گرده بشرط مداومت مدران و تدر نافع و خوردن دو درم
آن با گیدرم گردگان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با نخود در حیض و سقط جنین و جون و او قیه آب طبیخ آنرا با شراب مقع
مویز یک اوقیه و نیم روغن کنجد و نیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت رفع خارش و موی ملتی و درستی جلد و تماق مجرب بانسته اند و با قاینا القیع و برستور
با نقیع صبر و زبیب و العرق با نخته سر فه و امراض سینه و قروح شش نافع و با برز کتان جهت تقویت باه و اندیاد منی و آشامیدن سائیده آن با شراب
جهت رفع قولنج و قولون و گزیدن مار شاخ دار المعافی بطی الهضم و مصلح آن بریان نمودن و عسل یا خرمی خوردن آن باعث عطش حمدار آن است بدستور
با قشر و موش بدبوئی دهان خصوص گرانان ... بدمین و دندان با نهاند تسبیع و مصلح آن عسل مقدار شربت آن نخود درم بدل آن تخم کتان و ضماد آن محلل اورام
و ملین جلد بدن و دافع آثار سیاهی در چشم خضر و سطبری عصب قولنج و قولون و گزیدن مار شاخدار و سوختگی آتش و بعد سود و خستگی نیز و دافع آبله و تسکین
وجع و الم آن و نطول آب برگ آن باعث درازی موی و سیاهی آن و رافع جوش سوداوی و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان آن
نافع و بیخ آنرا چون در آب بجوشانند و سر را بآن بشویند باعث درازی و سیاهی موی و رافع شوست و ابریه آنست و روغن آنرا اگر چه غیر مقشر
بریان بگیرند از موهن الکل است به تبع ای مهله و قشر بدیدار و لزوجت این زیاده است و اگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر و چون آنرا
نرم کوبیده و آب بدست خوب بزنند تا گرم شود در وغن آن جدا گردد و بر دارند و رطوبت آن غالب و آنچه سائیده در آب جوش دهند تا روغن
حاصل گردد آنرا طبیخ نامند و سائیده و کوبیده آنرا بدون استخراج روغن رهشی نامند که بفارسی ارده گویند و در حرف الالف ذکر شد طبیعت روغن
آن در دوم گرم و تر تا هفت سال قوت آن باقی میماند افعال و خواص آن آشامیدن آن با ادویه مناسبه مفتح و ملین و مرطب و مسمن و دافع احتراق
حادث از خلط حاد و ضیق النفس و سعال یابس و قصر ریه و تشنج یابس قوی تر از کنجد و در حرقة البول مانند کنجد و در مزورها ... مریضے بعد از ذبن
نوزروتق نافع تر ین ادهان و قطور چون سائیده آن با فلفل سفید و مصطگی جهت کشودن سده گوش و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت
تحلیل صلابات و ادرام چشم و غیر آن و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ جهت رفع ورم چشم و با برز قطونا جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش
و جراحتیکه از نوره بهم رسیده باشد و ... البدن قیروطی آن برصورت جهت نیکوئی و صفا و براقی و نرمی آن سفید و بدستور از کنجد جهت بجهت لزگرا
مییبے مانند تشنج و غیر آن و همچنین تدهین بدان بکرات اند اختن یا رحیه تر کرده بدان بر عضو دردناک اعضا او به دستور حرمین الخبته زخم جبر در سوختگی آتش
نافع مضر سوداوی مزاج و بطی الهضم و مرخی معده و مفسد دماغ ضعیف قریب الاستحاله بصفرا و مصلح آن جوشانیدن آن با آب انار و بادرنجبویه و انگبین از شاید
آن با آب لیمو و سکنجبین و امثال آن و یا بعد از آن مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن روغن بادام شیرین است رجوارش سمسم حلوا و مشوی آن از قرابادین
مذکور شده و عصاره و نبات آنجمله انالارتی نیز است سمقوطن بفتح سین و سکون میم و ضم قاف و سکون واو و فتح طا مهمله و نون ماهیت آن بجهت جحلات ...

ست بعضی حی العالم دانسته و چنین نیست و بعد از ذکر آن نوشته که لغت یونانی نام گیاهی ست دو نوع می باشد صحری و بحری کیان در سنگلاخها میروید شاخها و برگها سبز
آن شبیه بشیح ست و ملب و خشک و خوشبو و طعم آن با حلاوت و برگ آن باریک شبیه به برگ بابونه و بر سر های شاخ آن گوجکی مانند سر شاخهای جلشا و بیخ آن قطور الاسبط
و نفس ستبر و ملی و گرد و بر سر های شاخ آنست طبیعت آن ظاهر الحرارت با قوت قابضه افعال و خواص آن دوائی ست شریف نافع جهت امراض ظاهره و باطنه
محلل و مفتح و جامع و مقوی اعضا و قابض و منقی ریه از فضول و چرک منجمد در آن مضغ آن مسکن عطش حادث از جفاف و این همه افعال بقوت ظاهره آنست
و آشامیدن آن با سرکه و عسل و سکنجبین عسلی جهت فسخ عضل و عصب و مطبوخ آن با شراب جهت قروح امعاء و نزف الدم زنان حائض و غیر آن مجرب و جمع کرده و با شراب جهت
نزف الدم و قرحه امعاء با سکنجبین جهت شدخ عضل و با آب سماق و یا آب سلاق و با شراب عفص جهت قلع الامعاء و ضماد آن جهت تفتق و چون با گوشت طبخ نمایند بر دو
گوشت پخته و خورده و سریع الانحدار گردد مقدار شربت آن از یک درم تا پنج درم و هرگاه اراده اکثار آن نمایند بهتر آنست که مکرر استعمال آن نمایند تا مقدار دو ثلث
در اکثر مواضع و ما مقولی مسبلی نباتی ست شاخها از برگ آنده و خشک و نعت زرد رو بلندی آن تا دو موضع و برگ آن باریک و طولانی در حسب نزدیک یکدیگر و شیر بیان گوشت
و در باین برگها برگهای کوچک بیده به برگ بزرگ آن و گل آن زرد و چون دست به برگ و ساق آن برسانند خارش کند و دو رنگ ظاهر میشود آن سیاه و باطن آن سفید با
از وجه و در شیرینی و بی عطریت بخلاف اول حفت این غیر سنگلاخها و مستعمل اینها آنست طبیعت آن قریب بعفص و اما ان و گرمی ضعیف و رطوبت فضل از زیاده
و اسنان بسیار صحیح باشد و منفعت و هم آن با شراب جهت نفث الدم از سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد آن جهت التصاق جراحت تازه و ادرار منعقد نافع و چون با گوشت
طبخ نمایند قطعهای آن بعضی با بعضی ملتصق گردد و سمک بفتح سین و میم و کاف بفارسی ماهی و بترکی بالغ و بهندی مچهلی بفتح میم و سکون جیم و نا ر و حفا با کرام
و با شیره ماهی هند بود در راضی و اسوی مچهلی نامند و ماهیت آن حیوانی است که تعیش آن بدون آب نباشد و گاه بر آمده بدون آب تعیش نماید مانند
سقنقور بر اطلاق نماید مجاز اقسام و انواع بسیار است بعضی را نامی مخصوص و اکثر بی نام است و تعداد آن غیر خالق علام حل اسمه نداند و در حدیث نبوی صلی الله
علیه و آله و سلم وارد است که حق سبحانه تعالی خلق کرده هزار قسم از دواب هفت صد قسم آبی و سیصد قسم بری و بهترین همه ماهی هامی ست دارای و بهتر ماهی بحر ملح
اللطیف و دیگر رود آبهای شیرین سبک و خوشگوار که بستر چشمه آن بعید برد و سنگ و سنگریزه که متعفن نباشد و یا رمل گذرد و همیشه جاری و مکشوف باشد
و یا در آن بوزنه نکوتر یابد و مقدار آن در بزرگی و کوچکی متوسط و سریع الحرکه و فلس آن بسیار و استخوان آن نیز کم و خار آن کم باشد و سهوکت بسیار نداشته باشد
و پشت آن منقط بسیاهی یا مختلط و سیاه و مایل به سبزی و شکم آن سفید و در بهار روز رسیده شد و باشد و خشبانده آن زبون زیرا که گوشت آن بسیار
لطیف و نازک است زود فاسد میگردد و دیگر آنکه از رنگ شود و نتانند و بعد از رسیده ماهی سیاه طاری و فی داماشال آنها ست و ماهی دریای شور که در کم بود
یا سواحل که زمین آن سنگستان باشد بهتر و نازکتر و لذیذتر از آب شیرین است و از اقسام آن ماهی حلوا و ماهی گجنوبی که در نواح سیلان بهم میرسد
و شاه ماهی که در بحیره طبرستان صید میکنند و در ولایت ایران قزل الا که منقط بسرخی ست و بسلف که پشت آن سبز و شکم آن سفید و در هندماهی بدهو
و در بنگاله لیکن بسیار چرب و گوشت آن نازک و گرم و با سهوکت بسیار است الذیذ و امثال آنها و با جمله در هر دیار و مکان و بلد که دران
چشمه یا نهر و دریا بر ساحل دریا واقع است نوع ماهی خوب میشود و بهترین از انواع دیگر در آنجا و همچنین بحسب اهویه و فصول و اراضی نیز مختلف میباشد
در کثافت و لطافت و لذت و بعد از آن بدانکه بزرگتر و عظیم جثه ماهی که حیوان آبی ست هیچ حیوان شیر سر و بهترین ماهی ماهی فتوات و کوه الهای
و چشمها کوچک و زمین آهک است و آبهای کثیف متعفن ست که جاری نباشد و همیشه استاده باشد و همچنین ماهیهای بسیار بزرگ و
بسیار کوچک بر خار و طبیعت مطلق آن سرد و تر و اول تر و دیده رد نم و بعضی گرم و تر مانند کوا و جیح و تساح و ماهی و جری و اربیان که بهندی جهینگا نامند و لیس
که در هند و بنگاله بهم میرسد و ماهی نهری آب شیرین سرد و تر از ماهی بحری و آب شور و نمک سود هر نوع گرم و مایل به یبوست است خصوص قدید کهنه نمک
سود کرده گرم و خشک است افعال و خواص آن کباب با آتش بریان کرده تازه آن بهتر از ماهی و در روغن بریان کرده آن و سریع الهضم و صالح الکیموس و مرطب
و مسمن و مولد منی و اشتها آور گردد و محرور مزاجها را نافع و مصلح اخلاط حاره و جهت تصفیه و تیزی و قبض و رویه و فرجه آن و سل و دق و سعال یابس

وصفت کبد وگرده حارین و یرقان در حیر وبعض حار و کباب آن با آب غوره و سماق جهت اسهال صفراوی و مطبوخ ماهی تازه با سرکه جهت صاحبان مزاج حار و محرور المزاجان و با برنج تلطیف جهت و بیج لینه شدت حرارت تسکین حدت آن و فساد دم احتراقی و خوردن ماهی تازه بریان یا پیاز تازه و سبز آشامیدن شراب معتدل بعد از آن مولد منی اخلاط و آشامیدن مرقه آن جهت زهرها و شیر و سرطان و سفید مدادت بآن جهت دفع زهرها و رشاخدار و سگ دیوانه گزیده و بستور مذکور استعمال آن جهت حلیب صدر الوق و استسقاء و بعد از آن سوخته طبیخ و با آتش بریان کرده آن سکبت بر معده و آنچه در روغن بریان کرده آن و آنچه در آید ملتوت کرده به روغن بریان نموده باشند مشکل و دیر هضم و دیر از معده بگذرد و خوردن ماهی بسیار با نان و بعد از آن قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین و آب مطبوخ ترب منقی فضول غلیظ و اخلاط فاسده است و جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و بهق سود و ابیض و در رفع آثار مجرب و سمک صغیر سرد و دیر هضم و مولد بلغم و مصلح آن تخلیل با روغن گاو و با روغن بادام و با انجیر و خوردن بعد از آن زنجبیل پرورده و صعتر و عسل و گلقند سکری کهنه و بالعکس و آبکامه و ادویه حاره و زیره با جامع و بیره با خوردن با سرکه و سکنجبین بعد از آن و بالخاصیت مورث تشنگی و رافع آن سرکه و آبکامه و در بعضی امزجه ملح آن موافق تر و عطش آن کمتر و در بعضی از صحیح مسهل آن آشامیدن آب بسیار بعد از آن نهایت مضر و بکیه گویا از آن زنده و خورده باشد و مورده گردانیدن سست و باعث امراض مزمنه است و اما تراب بعده با نحمار نافع و قبل از آن باعث سدد و سبب قولنج و احتمالات غیر منهضم آن و مورق جلد و امراض بسیار از جرب و بثور و امثال اینها و جمع آن با شیر و با بیضه مرغ و با گوشت خصوص حیوانات بری بسیار مضر و محدث امراض مزمنه و نکس و که با دوره روز و زیاده بر آن گذشته باشد باکل بگرمی خشکی و قاطع بلغم و مورث مضار و موافق بیرو دتی مولد بلغم و دیگر مالح و شور خارش و جرب و قوبا و تقشر جلد و بیماری و امثال اینها و آنچه مدتی بر آن گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده سوداویه سوخته و مصلح آن سرکه و سکنجبین و آبکامه و قی و مسهل و خوردن مسهل تلطیف بدن و قدید نمک سود آن که ما رتیس نامند بهترین اقسام و لطیف ترین همه و محلل بلغم غلیظ و مقوی خمل معده و شور از روغن کرده و مهره و مقطر آن باعث تسکین و مصلح آن انجیر ذکر یافت و جنس آن در سرکه گفته اند جهت گزیدن عقرب و سگ دیوانه نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سردی آن جهت نیز جهت تسکین و مقوی معده و رافع التهاب معده و مورث حکه و جرب و تیره و سوداویه و اغتسال عضو با آب ماهی شور نکسود جهت قروح عفنه و جرب و تازه مقید ماهی تازه که بریان نمایند بلکه با سرکه و خصوص که شب بر آن بگذرد و یا زیاده و در جای نمناک مانده باشد و بوی بد کند ردائت هر روز بر آن باعث برص و استسقا و محدث امراض قطعی و تغییر آن قی فرمودن و مسهل خوردن و سایر تدابیر قطعیت دو تغیر دوین خوردن جوارشات حاره و اشیای حاره مذکوره و دفع و برص سکنجبین جامض و سرکه و اکثار و کسی ماکان خوردن ماهی غثیان عارض گردد باید که ربه لیمو و آشامیدن یا نقوع زیره کرمانی و بشربت دینار و طبیخ آن جهت ابتدای قرحه اسعاء و جذب مواد بظاهر جلد و تحقیق بدان جهت عرق النساء و مقید و تخم آن در تقویت باه و قوی الاثر و مولد منی و منعظ و جهت سرفه و زحیر حار نافع و زهره آن خصوص ماهی نرخنبوط گرم و خشک و اکتحال آن جهت رفع بیاض موثر و چون ماهی زنده را شق کنند و همان قسم گرما گرم که حرکت داشته باشد به عضو بندند جذب مواد و زجاج و خار و غیره از باطن جلد نماید و در دفع حکه اطلا و دهن صاحب برسام و ادرام سعدی ضماد و سر سوخته آن گلسود با انجیرم جهت ورم مقعده و شقاق آن و گزیدن عقرب و سگ دیوانه مجرب و پیار غیرها و لعابها جهت درم حیات لماة و طلای استخوان سوخته آنجهت برص نافع و نشستن ماهی با آب گرم و نمک جهت تسکین وجع المفاصل و ذکر ... ان بود در ادای گلیدان و نشستن در ماهی جهت باعث دفع سحوکت انست و خوردن ماهی بدون آرد و نان باعث هضم بانست و با آرد و نان باطل الهضم سمکر بر عاده بفتح را و سین مشدده و الف و فتح دال مهمله ماهیت و خواص آن در پیرمایه و حرف الزاء المعجمه مع العین گذشت و شنیده شده که در دریا یی سیم مجرایی که نه فتا در در جهه عرض شمالی اخیر استوا و بطول المعید و جبل ... و جبه واقع است نوع ماهی بسیار بزرگی بقدر یکصد و کسری تا دو صد ذرع و بطول و بیست ذراع و در عرض هم میرسد و هر چه مینی آن بر پشت و میان هر دو شانه آنست و در هنگام نفس کشیدن مانند فواره بسیار بزرگی بقدر منار کوچکی آب از مینی آن بجهد و مردم آن بلاد آنرا اسپیه میناینده چون روغن بسیار دارد و تمام بدن آن گویا روغن منجمد است آنرا پاره پاره نموده در دیگهای بزرگ بر آتش روغن آنرا گداخته در ظرفهای چوبی که به پیپا نامند کرده باطراف میبرند و خرج سوخت چراغ و مشعل و امثال آن بلاد ازهمان است و مغز سر آن سفید پرده پرده نرم لطیف است آنرا گداخته برای اسلاطین آن بلاد شمع میسازند روشنی آن شمعها مثل نیری است بلکه سبب ... هوا سالی سه چهار ماه زیاده بر آن دریا و سواحل آن نمیتوانند و نیز شنیده شده که در سبب مانیتران دو سه روز هوا بسیار سرد میشود اگر مردم به دو سه

خورباشان و میایند بروی بستر بالا و در روز چهارم و پنجم آن از طرف شمال الموج سخت ماهی بیچ می برود است بدست تمام و ریاح بیند و تجویز تخلیه از آنجا شکل و تحت ... هر گرد سا نجابا آدمیان کیگرد افعال و خواص آن گویند خوردن [illegible] قروح سینه و جهت آن نافع است سمکة الصید الفتح صاد و سکون یا و فتح دال مهمله [illegible] تصغیر ... آنرا سمکه برگرد و بیگر قول یونانی سفیفس نامند ماهیت آن ماهی است ...

... رانیده است فرق میان نر و ماده آن ظاهر میباشد و بعد مردن مخفی میگردد و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در تجربات خود ذکر تبوک نوشته و ... شام ... قول ... بعد از ده یوم از ماه شباط که هنگام هیجان آنست ظاهر میشود در نر و ماده آن با هم جمع شده ... هنگام فصل ربیع است ... داخل آب میگردد ... ودر میان ایام آنرا صید میکنند ... بسبب سرعت حرکت آن ... صید نمود ... فاسد نگردد طبیعت آن گرم و خشک ... افعال و خواص آن مقدار یک جبه از کعب ... تخم مرغ ...

... آنچه بمیان نمیرسد و شرط خوردن آن آنست ... بعد از طعام ... قوت باه و هیجان آورد ... بگویند ... ماهیت آن ... ذکر ... و بعضی گفته اند ... افعال و خواص ... سکالاول ... گفته اند که هر عضو آن برای آن عضو از انسان موافق است مثلا دست آن برای وجع دست و پای آن برای وجع پا ...

بفتح سین ... ماهیت المعروف ... دهن گاو ... الطف ... طبیعت ... گرم و تر ... رطوبت ...

... افعال و خواص آن ... قوت تریاقیه ... سموم ... حتی ... دهن گاو ... گرم ...

... جهت ... سرفه یابس ... خشونت ... سینه ... ورم ... عسرالبول ... جهت ... اورام ... جهت جذام و ... الیدن ... جهت ... اطفال ...

[illegible]

بشویند و بر جرب کنند و بر بواسیر و اکثر جروح و قروح بالتمام زائل گرداند و شست آن تلخ میگرداند و خالی از سمیت نیست و خوردن آن غیر مجوز و طبیخ و قدر معین
روغن جوشانیده و در شیر تازه دوشیده جهت اوجاع آن بغایت نافع و سنفر علت های باطنی و ربلوبی و سوء الاستسقاء و محرورین و مسلولین جهت آنکه سریع الاستحاله است
بخلط غالب مرض مبدل ضعیف المغنی مزاج و ضعف باضمه است مصلح آن عسل و در محرورین شیره و سرد و جوارشات مقدار شربت آن و تنها و ترکیب آن تا پنج قیراط
و تحلیل کند زیاده از تاثیر آنست و فعل آن در ابدان متوسط زیاد و اناابدان قوی مستحکم باشد مانند اطفال و زنان و لهذا اجتناب از امراض گوش اطفال نافع است چون
روغن فاسد گردد و خواهند که اصلاح آن نمایند باید که یار و غن بهم جوشند چندانکه سوخته گردد از روغن نسوزند و یا اگر بر آتش گذارند چون بجوش آید
اندک اندک گندم بر آن بپاشند تا آن سوخته گردد و روغن نسوزد پس چون صاف نموده بگذارند آن رنگ روغن داخل کردن باعث حفظ و عدم عفونت و فساد
سمندر بفتح سین و میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین ماهیت آن مهر ابس گویند حیوانی است که از آتش متغیر نمی گردد مانند ماهی که از آب و بقدر
عصفوریست و آتشی رنگ مولف گوید شاید اصلی نداشته باشد افعال و خواص آن خوردن زهره آن مقدار یک دانگ با آب نخود مطبوخ یا شیر تازه دوشیده
جهت رفع سموم مشروبه و اکتحال دماغ آن با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلاء خون آن مانع لند یا درضع و سمور بفتح اول و میم و سکون
واو و راء مهمله ماهیت آن حیوانی است که در ترکستان بهم میرسد شبیه به دلق و از آن سیاه طبیعت آن بسیار گرم خشک افعال و خواص آن در جمیع افعال
قویتر از آن و پوشیدن پوستین آن گرمتر از سنجاب و حیوانات دیگر و جهت پیران و سرد المزاجان مفید و سخن پسند کرده و مقوی اعضاء و طول مدت فساد پیراین سخن گوید
و در روزهای سرد بجهت تخفیف فرح و نافع و پوستین آن زندتر از پوستین حیوانات دیگر ناسد میگردد و جهت آنکه دباغت آن کرده است سمیرا بضم سین و فتح میم و سکون
یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف ماهیت آن صاحب تحفه نوشته که صاحب بحر گوید قسمی از ماهی بحری است و در دریای عبری بهم میرسد و شبیه بکاسنی ابقو و کیکی
و برگ آن در غایت سبزی تا خبر و بیخ آن بقدر گز یا نیج و سم حیوانات است و این بلیه گفته در حواز بهم رسد و خوشان آن شبیه بلفاس و سم حیوانات است طبیعت
آن بغایت گرم **افعال و خواص** آن ماضمد و از اوضاع آن بسیار مستعمل **سمین** بفتح سین و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی چربی و بتازی عابرنا شد ماهیت
آن جیبی است که بر روی پرده شکم و ظاهر گوشت و گرده و غیر آن میباشد از سمومات طبیعت آن بغایت گرم و تر است آن زیاده از گرمی
افعال و خواص آن قریب الفعل است بروغن تازه و سریع العفونت طبع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا و در صفراوی مزاجان و در اصلاح ادویه
سمیه مانند روغن تازه است **فصل السین المهمله مع النون** **سنا مکی** بفتح سین و نون و الف گویند بهندی سنا نامند ماهیت آن برگ گیاهی است
حجازی سیلی ساق آن باندک ... که خود برگ آن باریک شبیه برگ حنا و مورد و از برگ حنا بزرگتر و ضخیم‌تر از برگ مورد نازکتر و گل آن مائل بکبودی و دانه
آن پهن و کوچک صنوبری شکل بر ماریش دانه که خمیدگی دور غلافی شبیه بغلاف باقلا و بین و بسیار نازکتر از آن و نوعی دیگر برگ آن بزرگتر از آن و گل
آن زرد و آنرا حجازی حشیشی نامند و در تابستان بهم میرسد و مستعمل برگ آنست که سبز باشد و زرد و سیاه و کهنه و ناسد نباشد و از چوب خالی
کرده باشند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و منبت آن حجاز است و در عظیم آباد از هند نیز قلیلی بهم میرسد و شاخهای آن در رسم تجسیده و لیکن برگ آن کوچک
و نازک و ضعیف الفعل تر از مکی و حجازی است طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته
و منقی دماغ و شدید الغوص بعمق بدن و مقوی آن و جالی جلد اعضاء الراس الصدر و الغذا و غیرها جهت صرع و شقیقه و جنون و صداع کهنه و دیدن و دبیلة
و قولنج و عرق النسا و نقرس و تشنج عضل و داء الثعلب و داء الحیه و حکه و جرب و بثور های کهنه و پیش که در بدن بهم رسیده باشد و جهت قمل و بیدان و شقاق
و هبت و باد و سائر امراض سوداویه و اوجاع مفاصل حاصل از بلغم و صفراوی مخلوط با هم و جهت وسواس سوداوی و بالعرض تیز و اکثار خیالات مطبوخ آن بارگیس
او قیه تربت الاتفاق که بضعف رسد جهت درد کمر و درد کین و اخراج خلط خام از هر دو عضو و جهت بواسیر و اکثار خیالات آب مطبوخ آن با ادویه مناسب
و گلسرخ جهت اخراج اخلاط مذکوره و با گل سرخ و شیر تازه دوشیده و شکر بدستور که وزن سنا مکی یازده مثقال تا چهار مثقال تا شش مثقال و
گلسرخ از یک درم تا دو درم بحسب مزاج و در مرض شیر گاو تازه دوشیده از ربع آثار هندی تا یک آثار باشد و سفوف گویند صفته

آسا با گلسرخ و شکر یا شیر تازه و در شیره اثر [illegible] ولیکن با مطبوخ کاسنی [illegible] از آن است و چون آن [illegible] سحوق آن با عسل سرد و در ستوا تا هفت روز جهت رفع وجع

مفاصل و با مثال آن جهت المضادة سوت کرب و مغص و غثیان مصلح آن پاک کردن از چوب و شاخ و تخم و آلودن بروغن بادام بعد از کوبیدن و بیختن با اهلیله زرد و گلسرخ [illegible]

و آب میوه ها استعمال نمودن با اجزا استعمال آن بدون گلسرخ و روغن بادام جائز نیست مقدار شربت از جرم آن [illegible] و از مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم بدل

آن گفته اند مثل آن ترید و نصف آن اهلیله زرد و ربع آن بنفشه است ولیکن این مقدار بسیار است [illegible] مطبوخ آن [illegible] جهت جرب و حکه

و کلف و بهق و اندمال [illegible] و برص جهت منع ریختن آن و با حنا جهت سیاه کردن آن [illegible] و برگ حنا [illegible] سائیده [illegible]

سه چهار ساعت بشویند جهت حکه و جرب و بثور و حیشه و اندمال جراحات [illegible] مجرب [illegible] الشیخ الرئیس رحمة الله تعالی [illegible] سفوف و ضماد و مطبوخات

و معاجین و نقوع [illegible] بضم سین و سکون نون و فتح با موحده و الف و فتح دال [illegible]

هندی گویند ماهیت آن سنگی است [illegible] کوهستان [illegible] الآباد و نواحی آن [illegible]

سنگ شبیه برنگ [illegible] دوم سیاه و رنگ شبیه برنگ دخن چراغ و این [illegible] سوم [illegible] برنگ [illegible]

و این بهترین [illegible] گویند هرچه سرخ تر و صلب تر باشد بهتر است و گویند بهترین آن [illegible] ثقیل الوزن [illegible] طبیعت

آن [illegible] در دوم [illegible] خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند افعال و خواص آن [illegible]

جلد [illegible] بواسیر [illegible]

و در صیقل [illegible] الدم و التیام قروح [illegible]

مانند [illegible] مستعمل است سنبل بضم سین و سکون نون و ضم با موحده و لام [illegible] سنبل هندی که سنبل الطیب و سنبل العصافیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طبیعت آن [illegible] گرم و خشک [illegible] در سوم خشک گفته اند

افعال و خواص آن [illegible] معده و جگر [illegible]

[illegible]

[illegible] ریاح [illegible]

[illegible] خفقان [illegible]

[illegible]

سیاه کردن [illegible] التیام [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

رطل آب انگور [illegible] جمیع افعال مذکوره [illegible]

مذکور شد سنبل رومی [illegible] ماهیت آن بیخ [illegible] سنبل الطیب

[illegible]

357

حشمی کرمانی باشیای بایکدیگر و سنبل بیخ و ساق گل است و بهترین آن تازه خوشبوی حلبی است که زود متعفن نشده و بیخهای آن بسیار باشد طبیعت آن
گرم در اول و خشک در دوم سنبل الطیب قبض کند افعال و خواص آن ضعیفتر از سنبل هندی است با تریاقیت و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و باقی و درد گرده و مثانه و سیلان
[illegible] حاره داخل میشود و شراب آن که نیم من تبریزی سی رطل آب انگور اندازند بعد از ده روز صاف نمایند و روزی بیست مثقال از آن بیاشامند مثقال آب نوشند جهت جمیع
امراض بارده معده و جگر و گرده و یرقان و عسر البول و سنگ و خار رفع نماید و بعضی سنبل اقلیطی را [illegible] دانسته اند [illegible]
نامند سنبل جبلی بفارسی ریشه دالانامند و ماهیت آن اختلافست انطاکی [illegible] و بغداد [illegible] و کسیر برگ نبات آن [illegible] معده [illegible] شاخهای آن
[illegible] بیخ آن زیاده بر دو عدد [illegible] بیرون [illegible] بسیار [illegible] سنبل [illegible]
بیرون ندارد و [illegible] معلوم گردیده [illegible] آنست که نبات آن دو شاخ [illegible] بر سر شاخی چتری [illegible]
و بر آن برگهای باریک کوچک [illegible] میان شاخها [illegible] برگهای [illegible] برگ آن تشبیه برگ لسان الحمل [illegible] بیخ آن [illegible]
بهم پیوسته [illegible] طبیعت [illegible] سنبل الطیب افعال و خواص آن مقوی اعضا خصوصاً معده و جگر مقوی [illegible]
[illegible] محلل [illegible] نفخ و مانع استسقا [illegible] شراب آن [illegible] شراب سنبل الطیب [illegible] رطل [illegible] انگور [illegible]
[illegible] عسر البول [illegible] و تقویت [illegible] معده [illegible] تحلیل ریاح [illegible] سنبل فارسی
[illegible] ماهیت آن قسمی از ریاحین است که با نرگس [illegible] خوشبو و برگ [illegible] از پیاز نرگس [illegible] بعضی
سفید [illegible] میباشد [illegible] یاسمین [illegible] ضعیفتر از پیاز نرگس و سفید [illegible] گل شب بو [illegible]
در شب بوی آن بسیار میباشد و ساق آن بلند و بر سر آن گل آن و برگهای نبات آن باریک بلند از برگ گندنا کوتاه تر و بیخ آن [illegible] پیاز نرگس [illegible]
[illegible] و هر سال [illegible] در میان اوائل فصل نوروز [illegible] ریشه [illegible] آفتاب [illegible]
و گل آن بسیار [illegible] خوشبو [illegible] سنبل اقلیطی [illegible] سنبل رومی است [illegible] بفتح سین و سکون نون [illegible]
و سکون واو و فتح سین مهمله و بلغت فارسی [illegible] بیونانی [illegible] ماهیت آن [illegible] میوه [illegible]
[illegible] گوشت با نخود پخته با روغن و پیاز بریان کرده و فلفل و ادویه حاره و مصالح گرم
عطریه داخل کرده بشکل مثلث ساخته [illegible] روغن [illegible] گوشت نخود [illegible] مصالح داخل کرده [illegible]
و با پیاز بریان کرده [illegible] روغن [illegible] طبیعت آن گرم [illegible] افعال و خواص آن کثیر الغذا [illegible]
ثقیل [illegible] سکنجبین [illegible] صفرا و مزاج و جوارشات حاره [illegible]
در امزجه بارده و بلغمیه سنجاب بفتح سین و سکون نون و فتح جیم و الف و بای موحده ماهیت آن حیوانیست از موش صحرائی بزرگتر و دنبال آن
[illegible] خاکستری رنگ [illegible]
ترکستان بسیار [illegible] گوشت آن حرام است و پوشیدن پوست آن حرام [illegible] نزد اهل سنت و جماعت [illegible] طبیعت آن
در اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مسکن حرارت [illegible] سینه [illegible] نافع [illegible] روغن بادام [illegible]
پوست آن معتدل مزاج و مانع [illegible] عصب [illegible]
سین و سکون نون و فتح دال [illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] روغن [illegible]
و اهل هند ساخته [illegible]

سنگ ست که از سوختن و با غیر و تجربه نموده ذکر یافته گردد و وسط بحر هند جزیره ایست گرم که آن مثل عسل غلیظ در میان آب بسته شده و بخور شده نرم می باشد چون بسته در آب می آید سرد و منعقد میگردد و تحقیق بعد از آن اهلی نداند و بعضی اهل هند میگویند صمغ درختی است که کورت و اهل فرنگ طائفه ای تحقیق نمایند و خواه آن از غیر روغن ناشده گفته اند که چه روغن از درخت میچکد بعد آن دانه شبگون وقطعهای سفید دیده شد که در آن مثل مگس و پشه و چوب و چیزهای خرد بود و چنان معلوم میشد که بر بعضی چکیده و بعضی در حین مائیگی بهم القعاد بر آن نشسته و فرو رفته و بند شده و این نیز دلیل آنست که از قبیل صمغ است نه حجر و نیکوترین آن چهار نوع میباشد یکی آنکه زرد براق و شفاف باشد سرخ و براق دوم زرد کمرنگ سیاه است و سوم مائل بکبودی است چهارم سیاه و سبک و شفاف باشد همه ست و خوب آن آنست که ماننده کهربا و کاه را لیر باید قوت آن تا بیست سال باقی میماند و در تحلیل القدر است و فرق میان آن و کهربا بسیار دشوار است زیرا که کاه را مانند کهربا میرباید و لهذا اکثری از بزرگان کهربا ساخته اند بجای کهربا میفروشند و فرق آنست که آن کهربا است تر است و چون بمالش انداز اتفاق کیور کرپی آید و از کهربا بوی آب لیمو آید خصوص چون بمالند گرم گردد بخلاف سندروس و طعم سندروس اندک تلخ میباشد بخلاف کهربا و در بعد و درن کاه یاقوت کهربا میباشد و در کهربا انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن در دوم و در اول سوم خشک و اول گرم و خشک نیز گفته اند

افعال و خواص آن مجفف رطوبات دماغی و سائر اعضا و حابس نزف الدم و نفث الدم و جمیع اقسام ظاهری و باطنی اسهال از معده و قاطع بلغم معده و معاء و قاتل کرم آن بر در و حب القرع و مدر بول و حیض و جهت استرخای عصب حادث از افراط رطوبت و برودت و سکان نفث الدم و خفقان و وسواس و بواسیر و ضیق النفس بلغمی و تپ بلغمیه و سپرز و بواسیر و اسهال و زحیر و دمامه ادست آن با سکنجبین جهت رفع قوی مجرب و مانع عرق و حافظ قوت است و لهذا کشتی گیران آن را استعمال نمایند و آشامیدن آن با ماء العسل جهت ادرار طمث و بول و با سکنجبین و با سرکه و یا برد و ماء ام جهت سقاط جنین بقوة و مجرب اکتحال آن با عسل جهت بیاض و قرحه و جلای آن نیکو و سیاه و محرب و چون سوده او را بجگر گوسفند و یا بهی پاشیده و بیاتش بریان کنند و اکیلا اناق برابر چشم نهند جهت رفع شبکوری یا قطور و الاذن قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و قتل سامه و با دهن زیت و زاج جهت التیام جراحات آن و اعضا از الراس غیر آن بخور و دخان آن با عود هندی جهت رفع صداع و قطع زکام و بستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و خشک گردانیدن آن با صود و متوهق آنجه در دندان و کام و دهان متحرک و قروح لثه و دندان جهت التیام جراحات جوشانیده آن با دهن ابدام مجرب آید باقدام آید جهت شقاق هر عضو که باشد مجرب است و پستور در روغن گل جهت شقاق در گوشت دست و پا بهم رسد با تعال آن جهت تر یا مجرب و ندجات آن جهت اخراج جنین و در سائر افعال و خواص مانند کهربا است مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یکدرم بدل آن نصف وزن آن کهربا و ربع آن ساذج هندی است

سندریطیس بفتح سین و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و سین مهمله آخر لغت یونانی است یعنی شبیه الحدید و بسریانی سیمقا گویند ماهیت آن گیاهی است بریبی و سه قسم میباشد قسمی برگ آن شبیه برگ بلوط و خشن و شاخهای آن مربع و بقدر شبری و در اطراف آن چیزی کردی و در آن تخمی سیاه و منبت آن سنگلاخها قسم دوم شاخهای آن بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه برگ سرخس و کثیر العدد و از دو جانب شاخ رسته و در انتهای شاخ آن شعبهای دراز و باریک و در اطراف آن چیزها مستدیر و در آن تخمی شبیه تخم چغندر در ابان و ورتو و صلب قسم سوم با برگ بزرگتر و شبیه برگ گشنیز و شاخهای آن بقدر شبری مائل بسفیدی و باندک سرخی در ریزه و تخم آن باریک تر و مائل بسرخی و منبت این قریب بتاکها طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک و قسم آخر از همه قوی تر

افعال و خواص آن ضماد برگ تازه و یا ذرور خشک همه اقسام آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع ورم و خنازیر شدید الاثر و حقنه و خراب آنچه قرحه معاء و اسهال نافع و برگ قسم سوم در التیام قروح موثرتر از اول و دوم است

سنکسوبه بفتح سین مهمله و سکون نون و کسر کاف و فتح سین مهمله و ضم باء موحده و واو و فتح باء مثناة تحتانیه در لغت فارسی است عربی آن منجیبه است و بحکیم بچاکان و سنکسوبه نیز آمده و گویند که بهندی آن را آگهم چلکوند و تخم نیز نامند و چلکوند در حرف الجیم مذکور شد ماهیت آن دانه ایست بسیار صلب شبیه بسنگ و املس و بزرگتر از دانه انگور و در رنگ سیاه و بقدر آن مربع الشکل و گویا در طرف آن از آن برده و اندماس بسبب اتصال بنهای آنست بهم و در غلافی طولانی تا ماننداء تخم تربد او بیا میباشد طبیعت آن گرم و خشک

درسوم افعال و خواص آن طلا و ضماد آن با برگ حنا و راتینه و لعاب اسبغول جهت سوختگی آتش و حرارت و جرب و حکه و خنازیر و فواد و جرب و بثور بالتجربه نافع و
عمل آنست اسیدن گویند آن بتنهائی و یا با برگ حنا و شاهتره و گلگاو زبان و حنای پریقدر مناسب جهت امراض مذکوره تنقیه است و امراض سوداویه و صفراویه و بر
فاسد و غیر آن از اصلاح آن بسیار اخلاط را دانسته اند و نیز آنرا مفرح گفته اند و اقوال دیگر اکثر صاحب تحفه اعیان مانند سیستان صاحب شفاء الاسقام
و همه شایع خلاف واقع باشد و گفته اند که خوردن آن جایز نیست سنگهاڑا بکسر سین و سکون نون و کاف فارسی و الف و فتح را و هندی جای
فوقانی و الف بلغت هندیست و گویند بعربی گیلانی و چلان و بعلیام نامند و در آنجا نیز هم میرسد ماهیت آن ثمر نباتیست هندیست و نبات آن در آبها بسیار میروید
غدیر و تالاب ایام بارش که برسات و برشکال نیز نامند و در ان ایام بسیار میشود و در ایام دیگر کمتر و خار دار و برگ آن کوچک مدور و خار دار و ثمر آن نیز ثلث
آن خار دار و پوست آن سیاه و مغز آن سفید شیرین با اندک قبض خام و تازه آن با لذیذ و پخته آن صلب و خشک و کلان بسیار صلب و خام آن نازک تر و مغز آن
پخته و خشک آنرا خیسانیده بریان کرده میخورند و نرم و حلب آن زیاده و آنچه پوست آن نموده میخورند و بعضی در آرد گندم و نیز بریان میکنند و صلب و خشک آنرا آرد نموده
قرص نانها آنرا با شکر و آب سردی آشامند جهت انحلال منی و رفع سرعت انزال و حبس آن و حبس بطن و نیز از آن حلویات میسازند و پوست آن خار دار
و خشک آن سیاه و مستعمل مغز آنست طبیعت تر و تازه آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک با قوت قابضه افعال و خواص آن مقوی معده و مولد
و مسکن حرارت صفرا و سودا و دق و اسهال الدم و سنگ گرده و مثانه و سوزش دل و بیهوشی و تشنگی و خشکی حلق و گرمی فم و دفع اسهال و در محرورین بغایت
دل از فرط گرمی و نقاهت و لاغری بدن زائل کند و ناسور مقعد و مانع سیلان منی و مقوی باه و مولد منی و مصلح خون و مسکن سنگهاڑا بکسر سین
و سکون نون و کسر کاف و حای مهمله و فتح یا و الف بلغت هندیست ماهیت آن بیخیست سمی و در نوعی میباشد شبیه بشاخ آهو و ریشه بیخ آن کوهستانی بربرت
کهستان هند و ختا و اقع است و آن انواع میباشد از قوی القوت و ضعیف القوت و متوسط قوی القوت آن علامت گفته اند در تمیز قوت آن
آن کنند سیان عرق آلود و یا بر زبان رسانند در ساعت هلاک سازد و بسبب سرعت نفوذ و سریان سمیت آن قتال است و فساد روح قلبی و سایر ارواح
با بدن تا و جوارح و قوی تا آن بسیار و شروع خود که قلب است و دوران مختص فاسد و فانی شدن و گفته اند حکمای هند امتحان قوت آن با بدان کنند
شاخ گاو شیردار تعلیق میکنند و شیر آنرا اسید و شند اگر بجای شیر خون بر آید قویست و الا ضعیف و از علامات ظاهری آن قوی آنست که سیاه براق صلب
و براق اندرون آن مائل بسرخی و سفید تیره و یا مائل بزرد و بر آن نقاط مانند نقطه سحوق و ماکاتو مسحوق پاشیده باشند و سرخ آن قوی از زرد
و زرد از سفید و سیاه از همه و این کمیاب است و کم کم قوت آن سنبل عبارت از این باشد و لعل که در بال نیز نامند صمغ آن بعضی گویند صمغ کهنه است
که نوعی از سمی و دیگری کو ریشه سنور بکسر سین و فتح نون مشدده و سکون واو و را مهمله و هر دو نیز بلغت عربیست و بفارسی گربه و ترکی پشیک و بهندی
ترا زرا بالا و مانده آنرا بلی نامند ماهیت آن حیوانیست اهلی و وحشی و اهلی آن را مانوس ترین حیوانات نخالط العیبد بالوان مختلف و نیکرنگ سفید و سیاه و ابلق
و غیر ابلق از آنها میباشد و مائی آنرا هستند و دیگر گویند و از پوست آن پوستین میسازند و سنور را در ممالک فرنگ و غیره اصناف و اقسام بسیار
میباشد و بیات مختلف و در کابل نیز قسم خوب که پشم آن بسیار بلند میشود و سفید و ابلق و جز آن رنگ میباشد طبیعت ایله آن سرد و گرم و در دوم تر و
بیان غالب افعال و خواص گوشت آن موافق پیران در طوبین اوجاع مفاصل و صاحبان بواسیر و فتق و سحج و کرده و بواسیر و در شتیت اسود مسند
و پوستین آن گرم و خشک و پوشیدن آن مسخن بدن خصوص از سنورهای که پشم آن بلند تر و نرم تر میباشد و نیز پشم بلند آن محرق آن با در کو
در سنور و باب تون حمام که خاکستر شود بار که جهت شقاق ناخنان و نکسو یا بعدیل کرده بر رغی بمالند و سرگین آن شیر بالحرارت و طلا آن با دهن گل و سرخ
در رو زنوبه تب غبه نافع آن و حمول آن بجهت اسقاط مشیمه و جنین و ضماد گوشت تازه آن دافع نقرس و قدید مسحوق آن با زیت کاه و خار از بدن جهت جبر گلو کشت
نافع و مجادرت نفس آن و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل و داء الفیل و گویند مغز سر آن با آب جرجیر با جهت تقطیر البول و در گرده و سعوط زهره
سنور سیاه با روغن زنبق جهت لقوه و سیاه کردن موی مؤثر و مکحال آن در جهت عسر ولادت گویند جهت شب کوری مفید و خوردن شیر آن با روغن زیت جهت لقوه

دیانک کوفته ضماد آن جهت جراحات کهنه را مفید و محلل اگر بسیاه تیلون آن برزن مستحاضه حبس خون آن نماید و از جهت سقوط خصیه گزار جهت جذام بغایت نافع دانسته و بعضی آن بزرگتر از ابلی و اکثر مایل بسیاهی رنگ کم موثر در جمیع افعال قوی تیر از ابلی و در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بخور نفرسا جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند جلوس در طبیخ آن جهت درد کمر و اقرص آن نافع مثانه طبیخ گفتار و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن آن کدورات و شیای کثیفه در بدن و دیرهضم و مضر است و چون سنور کسی را بگزد خصوص وحشی آنگاه وجع بسیار و سبز در بدن بهم میرسد مداوا آن ضماد پیاز و فوذنج بری است سنندبیر بضم سین و فتح نون و یا و فتح میم و تاء هندیه در اهل لغت هندیست یعنی نخود طلای رنگ ماهیت آن اناد ویه هندیه است و آن دانه ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلای و مزغب شبیه باطن آن سفید و برانجیر سے شبیه به پشم و نبات آن از قبیل تخم دباره بر می آورد خود پیچیده و برگ آن ریزه مثلث یعنی سه برگ بهم پیوسته در یک ساق و گل آن کوچک زرد رنگ و ثمر آن در غلاف مثلث شکل و در هر غلاف سه دانه شبیه بدانه نخود و مستعمل دانه آن طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با قوت مسهله افعال و خواص آن اشتا سیدن آن بقدر شش مثقال تخم نرم کوبیده آن با آب سرد مسهل بلغم خام و غلیظ محترق و مرار سوداء و دوء البواسیر را نافع آب سرد معین فعل آنست فصل السین المهمله مع الواو سودا نے بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و یا لغت عربی است جمیع آن سودانیات آمده و گویند صرد است و بفارسی دارکوار و برو سارج نیز و بشیرازی مرا رکس نامند ماهیت آن طائریست و دم آن طولانی و منقار بعضی بقدر یک انگشت خورد آن ملخ و حشرات و انگور و گوشت آن بدان سبب بدبو و بهترین آن سبز رنگ منقار بلند آنست که باشجار منقار خود را بزند و کوید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار مضر دماغ و صاحبان هزال است سورنجان بضم سین و سکون واو و کسر را مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون بهندی بیرهسے را بسبهار یک نامند ماهیت آن بیخی است شبیه به پیاز صحرائی سے صنوبر شکل اندک بنی و سه نوع میباشد یکی ظاهر و باطن آن هردو سفید و طعم آن شیرین و دوم ظاهر و باطن آن هردو زرد و مایل به تیرگی و سرخی و سوم ظاهر و باطن آن مایل بسیاهی و ظاهر آن تیره و تلخ طعم و بهترین آن نوع اول بالیده کرم ناخورده و اندک صلب آنست که بدبو نباشد و این مستعمل در داد و یه ماکوله و مشروبه و در داخل است و دو نوع دیگر باسمیت خصوص سیاه آن مستعمل از خارج نه داخل است زیرا که مهلک اند نبات آن برگ آن شبیه ببرگ کراث و از آن قویتر و ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد و بفارسی سنبلید نامند و شبیه بزنبق کوچکے و گل سیاه آن سرخ و نبت آن کوه ها و قوت آن تاسی سال باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک بارطوبت فضلیه و برهم بعضے سفید آن در حرارت معتدل افعال و خواص آن مسهل اقسام بلغم از اعضای بعیده و قاطع بدن و با قوت قابضه و مفتح سدد و جاذب اخلاط از عمق بدن خصوصاً از مفاصل و رافع درد آن و مسیرز و باصبر جهت عرق النساء و نقرس مجرب با زنجبیل و فلفل بغایت مسهل و جهت مفاصل بسیار و خوردن نیم درهم آن با زنجبیل و فوذنج و زیره و همچنین با شیر تازه در شیره و فانید تا سه روز بغایت محرک باه و تریاق جمیع مفاصل است خصوصاً در اوقات ریزش نوازل و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام صلبه و با شراب جهت اوجاع مفاصل و با سرکه و آب حی العالم نیز مجرب و حمول آن با روغن گو سفند و پاگاو جهت اسقاط و مانند بواسیر و تسکین درد آن مجرب و ذرور آن مجفف زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفرداً با زعفران یکدرم و مرکبا با ادویه نیم درم تا نیم مثقال بدل آن در اوجاع مفاصل بوزن آن حنا و نصف وزن آن مقل مضر معده و مضرت بسیار و سورث مغص و مضعف معده و جگر مصلح آن کثیرا و شکر و زعفران و باید که در اوجاع مفاصل با هموزن آن زنجبیل و فلفل که معین و مقوے فعل آنند استعمال کرده شود و بوئیدن گل آن مفتح سدد دماغی و محلل ریاح و درد سر بارد و رافع اذیت سمیت سیاه و سرخ آن اگر کسے خورده باشد فرمودن با شیر گاو تازه دوشیده و خورانیدن قاد زهیرات است و حبوب و دواء و سفوفات و مطبوخات و معاجین سورنجان در قرابادین مذکور شد

سوس بضم سین و سکون واو و سین مهمله بفارسی شیرازی مهک و باصفهانی تردیه و بترکی شیرین بان و بهندی ملیتهی جیتهی مدورث نیز و بعربی گل سیر بزه نامند ماهیت آن اسم نباتی ست که در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن بر روی زمین پهن میگردد و می پیچد بمان و قریب به ورع و ست افراشی گردد و بسکانی کربهم رسیده به دشواری ازان زائل میگردد و غلظت آن از یک انگشت تا بقدر یک قبضه دست و زیاده بران می باشد و برگ آن شبیه ببرگ سعتر و گل آن مابین حمرت و زرقت و اکثر زرد و بیخ آن بلند و پوست آن سیاه و رنگ مغز آن زرد و دو قسم میباشد شیرین و تلخ و مستعمل بیخ شیرین آنست و لهذا آنرا عرق السوس مینامند و مشهور است که باید پوست آنرا مقشر نموده استعمال نمایند و در و جه آن گفته اند که آنرا بسیار دوست میدارد و خود را بسیار برای سیال جهة انسلاخ جلد و تقویت بدن و روشنائی چشم خود مانند رازیانه دهنر گفته اند که نه ازان جهت است بلکه از جهت حرت و نداوت پیس آنست و تلخ آن غیر مستعمل جهة آنکه گفته است با سمیت است و شیرین آن بعضی با اندک شیرینی دست و قبوضت و بعضی شیرین آن غالب بهترین آن شیرین کرشیه زرد و متوسط در غلظت و باریکی مصری آنست که در صعید مصر میشود و بعد ازان عراقی پس شامی پس هر جا که خوب شود خواه آن بلاد باشد خواه هند و خواه غیر آن کشیرین آن غالب تلخی و قبوضت آن بسیار کم باشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول و بعضی گرم در اول و بعضی معتدل در رطوبت و یبوست و بعضی در خشک دانسته اند و قول اول صحیح ست و با رطوبت غریزیه افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه در گرده و مسکن تشنگی و التهاب معده خصوص نقوع آن که تا لیده بنوشند و نرم کننده سینه و حلق و در تشنگی حادث از رطوبت چندان نفعی ندارد و مسهل رطوبات و منقی اعضای باطنی و مسکن اعصاب و محلل ریاح و مدر بول و حیض و جهة ربو و خشونت سینه و سوزش آن و حلق و نکدی آواز و ضیق النفس و علل ریه و کبد و مثانه و التهاب معده حرقت بول و امراض دماغی و عصبانی و امراض طحال و بواسیر و تپهای کهنه و انواع سرفه مگر سرفه حادث از اخلاط غلیظه زجاجیه که ضعیف العمل است در آن و مداومت آشامیدن هر روز نیم درم ازان تا پنج درم مشکر و رازیانه جهة جلای مجاری بدن و نیکوئی رنگ رخسار و دفع ریاح و نفخ و حمیات مزمنه و اکثر امراض مانند صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلای آنست خصوصاً اول حمل تا اول سرطان بیاشامند و شیخ الرئیس در معالجات قولنج بارد نوشته که آشامیدن چهار درم اصل السوس در آب سکنجبین و دراسیون و ماء الجبن نافع ست آنرا با اصل السوس به تنهائی نیز مجرب ست و قی نمودن بمطبوخ آن مخرج رطوبات است و اگر تمام دفع نگردد و چیزی بماند با سهال و ادرار دفع میگردد و داخل کردن آن در مسهلات مطبوخه جهت دماغ و ریه و کبد به سبب حیاشه و دافع ضرر آنهاست بسبب لزوجت و نخودیت که دارد و اکتحال آن جهة جلای بیاض و تقویت باصره و رفع زردی آن ضماد آن با عسل و با موم جهت داحس و با آب بهنگره که گیاه هندیست و در حرف الباء مع النون مذکور شده یا با آب خالص جهة داء الثعلب با کرات عسل سفید و ضماد برگ تازه آن جهة دفع بد بوی زیر بغل و میان انگشتان با مجرب و جوب آنرا ابن ماسویه و امین الدوله گرم و خشک تر از سایر اجزای آن دانسته اند و با قوت جالیه و قابضه و محلله و گفته اند که بسیار رون عبارت ازانست و آتش آن تندتر از آتش حشاب دیگر و فی الواقع چنین است و در ایران شیشه را کوبیده در کوره با آتش آن میگذارند و نجم آنرا محمد بن احمد قوی تر از سایر اجزای آن دانسته و یوحنا بن سرابیون کننده داخل معاجین باید نمود و در بصره و نواح آن از درخت سوس بقل می آید و در جاهای دیگر بهم نمیرسد و مخصوص بدانجاست و گویند اصل السوس سفر گرده و سپرز ست و مصلح آن در گرده کثیرا و در سپرز گلسرخ است مقدار شربت آن تا پنج درم و بدل بیخ آن در ادجاع صدر بوزن آن کثیرا و سیبون بانعقید الحیر و رب آن که بیخ آنرا مقشر نموده نیکو فته و یا شق نموده در طول و در آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب باز داده شود پس بکرباس صاف نموده که و باسی در آن نمانده جوش دهند تا غلیظ شود و مانند دوشاب منعقد گردد طبیعت

ان گرم وخشک در دوم افعال وخواص آن در جمیع افعال بهتر از بیخ آن ودافع ضرر مسهلات ولذع ادویه است سوسن
بضم سین وسکون واو وفتح سین مهمله وبه فتح سین اول نیز آمده معرب از سوساسنے سریانی است ماهیت آن دو نوع
می باشد بستانی وصحرائی وهر یک از آن هر دو سفید وکبود می باشد وبستانی را بلاطینی ابریسے ... وصحرائی
را ابریسے سالوائم تیکا ونوع دیگر صحرائی را وتال تره ابریسے سالوتیکا وبفرنگی بستانی را ادرا ابریس ... را
ادرا ابریس سلو سیر وسوسن زرد صحرائی را الرکابیس نامند وگویند سفید را سوسن آزاد نامند وازرق را سوسن کبود وصحرائی
الوان میباشد زرد وازرق وازرق را آسمان گونی که معرب آن اسمانجونی است وزرد را خطائی گویند وشاخ بلند میباشد وبرگهای
آن باریک بلند وبر بالای ساق آن شاخهای باریک وسه دانه بیخ دار آنها گل وبرگهای گل آن پنج عدد وبعد از شگفتن منحنی میگردد ونوع دیگر
از صحرائی دیده شد ودر کتاب فرنگی که از بیخ آن دو ساق رسته وبر سر آن گل وبرگهای نیز باریک وبلندتر از اول وبیخ آن
گره دار کج داج با ریشه کمی وبیخ اقسام آن که مدار دا تند بر دطولانی سفید وخوشبو شبیه ببوی بنفشه ولهذا عوام آنرا بیخ
بنفشه نامند ومشهور بدان است وگل سفید آن با عطریت وقوی وحکیم میر محمد مومن نوشته که غیر سوسن آزاد است
جهة آنکه سوسن آزاد اسم فارسی زنبق است وکسانیکه آنرا سوسن آزاد گفته اشتباه است ایشان را جهة عدم فرق میان اقسام
آن وا برسا بیخ قسمی از سوسن کبود وجبلی است که اسمانجونی گویند وگل آن بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی است وبیخ آن
یکعدد وپهن ودراز پر گره وبدانکه سوسن آزاد وسوسن ابیض است که زنبق نامند درین زمان وسوسن ابیض را اطلاق بر
سه قسم گل سوسن مینمایند اول بر سوسن بستانی معروف وسوسن بستانی دو قسم است یکی خوشبو ودوم نقیبی واین کم بوتر از آن
است وبرگهای این نیز بلند واز صحرائی بلندتر واندک عریضتر وبیخ آن مدور طولانی شبیه به پیاز با ریشهای بسیار وزنبق در کتب قدما
اسم یاسمین ابیض است ودهن آزاد دهن زنبق میگفتند وقسم سوم گل آن کوچکتر از آن وبوی آن کم ودر روز چندان بوی ندارد
ودر شب بسیار بو میگردد ولهذا این را بالفارسی گل شب بو می نامند وشب ابنوسی نیز وبعربی گویند خزاما است تجاوز ازان
بعضین در دیار هند خصوص بنگاله کثیر الوجود است هر چند در اصل این اسم خیری بری است لیکن بدین زمان بر همه اطلاق مینمایند
وبعضی شب بو را گل مریم گویند ودر سنبل نیز ذکر یافت طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک معتدل ومرکب از حرارت
محلله وارضیه لطیفه وقوت مجففه وقابضه وگویند سفید بستانی گرم وخشک در دوم وبعضی در سوم گفته اند وبری آن از بستانی
گرم وخشک تر افعال وخواص آنجهة امراض ریه ووجع طحال وکبد ورحم وبواسیر وخنازیر واورام صلبه واندمال زخمها ودفع چرک آنها نافع ودر
دفع سموم مطلقه وخصوص عقرب ضعیفتر از سائر اقسام ولهذا باید با چیزی که قوت جلای آنرا زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند و
طلای آن با عسل جهة بهق وبرص وجرب متقرح وقروح رطبه وبا سرکه ویا با برگ بنگ وآرد گندم جهة تسکین اورام حاره وانثیین و
سوختگی آب گرم وبدستور یا آرد جو وشستن دباب آنجهة رفع کلف ونمش نافع وعصاره آن که با خمس وزن آن سرکه وعسل
در ظرف مس طبخ دهند تا بحد انعقاد رسد جالی ومجفف بی لذع وجهة جراحات اطراف عصل نافع ودهن آن مانند دهن ایرسا است در
جمیع افعال وآشامیدن آن بقدر یک اوقیه واز طبیخ آن نیز بهمان وزن مسهل وجهة ایلاوس صفراوی وامراض رحم واخراج جنین ورفع مغص
واوجاع عصب سفید وبدستور تمریخ وتدهین بدان وآشامیدن یک اوقیه ونیم آن مسهل وتریاق بیخ وکزیره وقطور وتمریخ وتدهین بدان جهة تسکین
اعصاب صلابت وبر آمدگی رحم وآشامیدن تخم آنجهة ضرر هوام نافع ومضمضه بطبیخ بیخ آنجهة وجع دندان خصوصا بری آن وقطور آن در گوش
جهة درد دندان وجهة آشامیدن حدت دهن وضیق النفس ونفس الانتصاب ووجع حلقوم وغلظت صلابت طحال وبا ماء العسل جهة اسهال ماء اصفر

واستسقا وجلای مثانه از رطوبات وجهه تسکین عطش وخاییدن آنجهت رفع بدبوئی فم وضماد برگ آنجهت گزیدن هوام وسوختگی آب گرم در حال نافع و بدستور بیخ آن در دهن بیخ آنجهت درد گوش وعصب تدهین خصوصاً بریان نموده وسائیده یا روغن گل مخلوط نموده با لنده وزرد بیخ خشک آنجهت ظفره وگوشت زائد وبا جفان ومطبوخ بیخ آن در روغن گل جهت سوختگی آتش وامراض رحم شرباً وتدهیناً وباسرکه دافع ظرف مس جهت قروح خبیثه وجراحات واستشمام گل آن مقوی ومفرح قلب ودماغ ومحلل ریاح دماغی وانجره واز زعفران قوی‌تر است درین امر ولهذا جهت غشی بهتر از زعفران است برای آنکه انبساط آن قلیل وامساک آن بسیار است بخلاف زعفران که انبساط آن کثیر وامساک آن قلیل است وشراب آنجهت لسع جمیع هوام سمی نافع وصفی ایسوسن کنیره درختان سیرویده گل آن زرد وکوچک وبیخ آن بسطبری انگشتی خوشبو وانچی دقوی‌تر از سوسن سفید وکبود وبعضی از ان ریاست وگل آن گرم‌تر از همه وقوت قابضه خاییدن بیخ آن ومضمضه طبیخ آن جهت درد دندان وضماد گل وبرگ آن جهت جراحات وضماد طبیخ آن با شراب جهت اورام بلغمیه وادرام فجه که جمع ونجته گرداند وربغداد گفته که این عدس الملاست وایرسا در حرف الالف ذکر یافت وجوارش ودهن وشراب آن در قرابادین مذکور شد وسوسن احمر وکبود سراست سوفال بضم سین وسکون واو وفتح فا ماهیت آن ابوجمیع گفته شگوفه وپوستهاے غلیظه شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است طبیعت آن گرم وخشک ودرجه دولادت وجهت دردمفاصل بارد نافع سولان بفتح سین وسکون واو وفتح لام والف ونون لغت یونانی است ماهیت آن بیخی است سرخ رنگ بشکل کرم از ستالیه در دوم خیزد طبیعت آن در چهارم گرم وخشک **افعال وخواص** آن حار ومحرق جلد وسعوط یک جزء آن باآب چقندر جهت لقوه وطلاے آن محلل اورام بارده وپراگنده کننده ریاح وبدستور بادبان واکتحال آنجهت تحلیل ریاح غلیظه نافع و داخل اکتحال کرده میشود سویق بفتح سین وکسر واو وسکون یا مثناة تحتانیه وقاف بفارسی پست ودلی پن دبرکے قاعدت وبھندی ستو نامند ماهیت آن اسم عربی آرد جمیع ماکولات است ومعروف اطبا مراد آرد بو داده آنهاست ولیکن باید که بعد اعتدال بریان نمایند که نه خام باشد ونه سوخته بعد از آن چند مرتبه بآب گرم ویکمرتبه بآب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند وسویق جو وبرنج وگندم جهت تسکین التهاب وتشنگی وتبهاے حاره وامراض اطفال نافع است طبیعت آن راجع بآن چیز است که از ان سازند ویبوست بران غالب از جو وگندم وبرنج ونخود وکنار که نبق نامند وسنجد که غبیرا وسبب وقرع وحب الرمان وامثال اینها سازند وبرید مغسول آنها زیاده از غیر مغسول ودستور غسل آن در ینجا ودر مقدمه نیز مذکور شد **افعال وخواص** آن نیز بحسب انچه از ان سازند مختلف باشد وسویق شعیر در تبرید وتجفیف رطوبات معده وتقویت آن وتسکین حرارت دق صفراوے وغثیان واسهال صفراوے خصوص که باآب انار ترش بنوشند ویاسفوف سازند وجهت صداع صفراوے وصداعے که از ارتفاع بخارات محرقه معده باشد وتبهاے حاره نافع وچون از ان حسوے ویا عصیده سازند با قلیلے شیرینے وغذاے اطفال از ان نمایند بدن ایشان را فربه کند مضر امزجه بارده ومشایخ ونفاخ مصلح آن قند وآب سرد در بردوین قلیلے رازیانه وکمون ویا جوارشات حاره سویق حنطه گرم مائل باعتدال وسریع الهضم والانحدار وکثیر الغذا تر ونفخ آن نیز کمتر از جو وسکن حرارت وباید که با قند ویا شکر یا شاسته وسویق از زمین هر دو ست وبراے امزجه متوسطه نافع که با شیرینے بخورند وسویق نخود قریب بسویق گندم ومقوے باه ونفاخ ونیز باید که با شیرینے بخورند وسویق نبق که کنار نامند قریب بجو است وسکن حرارت والتهاب معده وکبد وحابس اسهال باکثیر النفخ وسویق تفل قے وغثیان صفراوے وتشنگی را ساکن گرداند ومعده را قوت دهد وشکم را ببندد وسویق غبیرا که سنجد وسویق املج سویق خرنوب که ایا قوت قبض این هر دو غالب وسرد وخشک اند وسویق قرع سرفه ودرد سینه را که از گرمی باشد نافع وطبع را نرم دارد وسرد وتر است وهمچنین سویق هر چیز خواه حبوب باشد وخواه اثمار قریب است بدان در منافع وخواص دانا شیاے

باردہ وجہت امراض حادہ وحمیات حارہ حادہ خصوص کہ از قبل سدہ باشد وجہت اسہالات برائے اکلہ این خائے از قبض
دانرا بہ دلز وحتی نیستند وجائیکہ مطلوب قبض طبع واساک نباشد باید کہ برائے رفع آن بروغن جہتا اختفر او باگردگان وبازیت کہنہ چرب نمایند وگفتہ اند
تا ضرورت بسیار داعی نشود اسوقہ را استعمال نمایند خصوص از اشیائے تا بقصہ بسبب انکہ سدہ وحالے انتفاخ وقولنج نیستند ومصلح ہمہ سویق تر
برائے معدہ عند الضرورت سویق شعیر وخشخاش است الاشعیر جہت اکثر سرد تر است برائے تسکین ما لتہاب وحدت خشکی بہتر از سویق حنطہ برائے
تبرید وترتیب جہت اکلہ این در معدہ مکث میکند وآن بزودے میکذرد ومصلح سدہ آن با شکر وشیرینیہا استعمال نمودن وخوردن
جوارشات مسہل است سولقیہ بفتح سین وکسر واو وسکون یای مثناة تحتانیہ وکسر قاف وفتح یای مشددہ ماہیت آن شربتے است سویقیہ
متخذ از نانِ خشکہ آنرا سکوبیدہ ودر مدوبہ آب طبخ می نمایند تا غلیظ گردد بس از آن آب انار وماء العسل وشیرہ مویز وشکر حیق داخل نمودہ مکرر
براہم بیزنند وباوجینی وقرنفل وکبابہ خوشبو نمودہ در تابستان در سردو در زمستان سرد وزرد در آفتاب میگذارند بس استعمال
مینمایند وگاہ از جو جمیم وانان خشک کوبیدہ وزرد نیز میسازند واز نر آسیا بہتر است طبیعت آن در سوم گرم وخشک
افعال وخواص آن قاطع بلغم خام از سینہ وشش ومفتح سدہ جگر وسپرز وجہت استسقا و یرقان وطحال وسلس البول وانہضام
طعام وتقویت باہ نافع مصدع ومنضج وانچہ اندرہ سازد محرق اخلاط واز جو مسکن حرارت وتشنگی وسوزش معدہ واز گندم
مولد قولنج ومصلح آن سکنجبین است فصل السین مع الہا سہجنہ بفتح سین وخفای ہا وسکون جیم وفتح نون والف سہجنہ
ہندیست وآنرا سرکرہ وسہی کوہ نیز نامند ماہیت آن درخت ہندیست کہ در بنگالہ بافراط عظیم میشود واز آن شاخہا بر آمدہ وزیر
ہر شاخی شاخہائے باریک آویزان مانند خوشہ وبر ہر شاخ باریکے برگہائے ریزہ صنوبری شکل بسیار
مزدوج متقابل یکدیگر وسہ قسم میباشد بحسب گل زرد وسفید وسرخ وگل آن بیشتر ریزہ سفید مائل بزردے وبعد از اتمام گل فتیلہای
باریک بلند بمقدار دو شبر می آید کہ ثمر آنست ودر جوف آنہا تخمہائے سفید سہ پہلو واہل ہند گل وفتیلہ وثمر آنرا در خامی با ماہی برشتہ
بہ پختہ میخورند وقلیہ یا غیر آن از آن سازند ودرخت آن تیز صمغے بر می آید شبیہ بصمغ عربی طبیعت آن گرم وخشک افعال وخواص
آن سریع التاثیر ودافع بلغم وعلتہائے دہان ومحلل اورام ورافع گرانی بدن ومقوی قوت باصرہ ودر شنائے آن دشتہی طعام
وزیادہ کنندہ صفرا وگل آن بہتر از برگ آن ودافع ریاح وسودا وصفرا ومدر بول وغالبا وسریع الہضم وآشامیدن عصارہ
بیخ تازہ آن با شیر گاو جہت رفع حبس البول وتفتیت سنگ مثانہ واشتہائے طعام وعصارہ عروق آن کہ در زیر زمین است بمقدار دو مثقال
صبح ناشتا جہت ضیق النفس وبارد رطب ربو مجرب گفتہ اند اما باید کہ بالائے آن یک دو لقمہ نان بسیار با روغن بخورند وضماد بیخ آن
جہت تسکین اوجاع باردہ وتحلیل اورام مفید ولیکن مقرح جلد است ومحلل ثمر خام آن یعنی جوش دادہ وپختہ در سرکہ پروردہ آن با خردل وزنجبیل
لذیذ ومقوی باضمہ است ورافع باد شکم ورطوبات معدہ وگرم آن وکرم امعا واہل ہند در روغن سرخ مرتب مینمایند فصل السین المہملہ
مع الیاء المثناة التحتانیہ سنبل بکسر سین وسکون یای مثناة تحتانیہ وخفائے نون وفتح بائے موحدہ ولام
ماہیت آن نخی است ہندی بسیار عظیم وچوب آن شبیہ بچوب انجیر سفید وسبک وبرگ آن مانند برگ جوز واز آن دراز تر وگل
آن سرخ تیرہ وبزرگ شبیہ بلالہ بسیار بزرگ ودبیخ درخت کوچک آن شبیہ بتربد مثقال بزرگ وبسیار نازک مغز آن سفید وپوست آن
تبا ستے رنگ وثمر آن مانند جوز ہ بزرگ ودرجوف آن پنبہ بسیار نرمی ودرخت آن دو نوع میباشد خاردار وبی خار وخار دار آنرا بہندی
کانٹی سنبل وسانور کانٹی نیز نامند واین در خواص بہتر از بیخار آن است بیشتر سنبل در ادویہ بیخ آنست ودر سایہ نیز آن مرخل باقیہ وغیر آن چو بیکن
طبیعت آن گرم وتر وبا رطوبت فضلیہ وبعضے خشک گفتہ اند افعال وخواص آن گویند کہ چون بیخ درخت کوچک با مادہ آنرا بگردند وبکارند

چوبی ورق کرده در سایه خشک نمایند و مانند صندل براده نموده با هم وزن آن نبات سفید سفوف نمایند و در روزی مقدار یک درم تا دو درم تا چهل روز بخورند و از ترشی و بادی و جماع و لبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه و حرارت غریزی و تسمین بدن عجیب النفع و نیز مجرب است اسهال صفرا و در موی و سوزش اعضا و جریان منی و ودی و مذی و دمامیل و شور و جذام و فساد خون و صفرا نافع است و طلای آن هر گاه در گوش دو گرمی کرده اند **سیوبه** لغت فرنگی نام گیاهی است خوشبو **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض شرباً و جهت تحلیل اورام و صلابات ضماداً نافع است **سیساروں** بکسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین و الف و ضم راء مهملتین و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن سقوریدوس گفته بیخ نباتی است معروف و آن بیخ ما چون جوشد هند خوش طعم باشد و بعضی بیخ سوسن دانسته اند و این محض توهم است و ابن بیطار گفته که بعض توهم نموده اند که آن قلقاس است و نیست چنین و رازی در حاوی نوشته که حنین تفسیر بخشب شونیز نموده و این بعید و اشتباهی است او را از جمله ادویه مجهول الماهیة است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن محلل و مقوی و آشامیدن مطبوخ بیخ آن جهت تقویت معده و اشتهای طعام و ادرار فرمودن بول سفید و دافع ضعف معده و اعضای باطنه است **سیسبان** بفتح دو سین و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده مفتوحه و الف و نون لغت عربی است و گویند بهندی آنرا گل انول نامند **در ماهیت** آن اختلاف است صاحب منهاج و من تبع له آن را صاحب الفقد دانسته اند که بزر فنجنگشت باشد و بعضی گفته اند که ثمر اثل است و اصلی ندارد و بعضی نوشته درختی است به قامت دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن و غیر سیسبان با بای موحده بعد از سین اول است که ذکر یافت و این عریض الورق و باریک بر روی هم پیچیده میباشد و گل آن زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن بقدر غلبه در رنگ آن مایین زردی و سیاهی و در باغات جهت خوش منظری غرس مینمایند و این اقرب بصواب و اقوال هند مشابه این است **طبیعت** آن مائل بگرمی اندر دوم خشک در دوم گرم و تر نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مقوی و مدر و معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپرز و با شیر تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و پاشیدن آن مانع تولد کیک و گویند پوشیدن انگشتری آن روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب در انگشت خنصر بالخاصیت مورث جاه و قبول در نظرها مصدع محرور المزاج مصلح آن کشنیز سبز مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن باد آورد دست و اهل هند ضماد برگ بری آنرا جهت سرطان مجرب گفته اند **سیسبا** بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله و بای موحده و الف و **سیسیا** بکسر سین و سکون یا و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و الف نیز آمده بعربی لسان البحر و بفرنگی شبیه و اهل سواحل مغرب قناطه و بعضی دیا نامند باسم بر ماهی صدفی **ماهیت** آن نوع ماهی است که در بحر قلزم و بحیره و طبریه بسیار بهم میرسد شبیه بسرطان ظاهر الصدف و باطن آن حجری و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد که از آن کتابت توان نمود و اطفال عرب بآن کتابت و مشق مینمایند و از این جهت آنرا به فارسی ماهی مرکب نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بطی الهضم و ملین بطن خصوصا حصه لحم آن و رطوبت آن بسیار گرم و طلای آن جهت داء الثعلب و بهق و نمش و جرب و خاکستر استخوان محترق آن جالی آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم حیوانات و سنون آن جهت جلای دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلی سازند و چشمی را که خشونت داشته باشد بدان حک نمایند زائل سازد و حکیم عبد المجید در حاشیه تحفه نوشته که آن ماهی در هر ماهی یک مرتبه تخم میریزد و بچه بهم می آورد و زیاده از دو سال عمر آن نمیباشد آشامیدن بیضه آن جهت اخراج سنگ گرده و مثانه بسیار نافع و اگر در چراغی از سیاهی آن برافروزند در خانه دیگر که در آن چراغ نباشد هر کس که نشسته باشد در اطراف آن خانه گردی مشاهده نماید و نوشته که از کتاب مصور فرنگی نقل نموده شد

سیالان بفتح سین و یا و لام و الف و نون ماهیت آن اسم عربی عصارهٔ خرماست که بدون طبخ در آفتاب غلیظ گردانند و دبس اسم انانست و در دبس نیز مذکور شد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و الطف از دبس مطبوخ و غلظت این از آن کمتر است **افعال و خواص** آن قریب تمر است منضج و محلل و مرقق طبیعت و جالی الی المعده و امعاء از بلاغم و مقوی کبد با رد و باه و منعظ و زیاده کننده ریاح کبدی و صالح الغذا و سریع الاستحالة الصفرا و محرق خون و مفسد لون اکثار خوردن آن مضر محرورین است و مخلاف رطب که سده نیست مصلح آن میوهای ترش و چاشنی دار و بر بالای آن چیزی که چرب خوردن و آنچه بر آتش بعمل آورده باشند بطی الهضم و قلیل التسدید است **سیسالیوس** بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله ثانیه و الف و کسر لام و فتح یا مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله در آخر لغت یونانی است بفارسی کاشم رومی نامند و بغدادی گفته که غیر کاشم است و غلط کرده کسیکه کاشم دانسته و شیخ الرئیس در بحث بستقا گفته که انجدان رومی است و آنرا ساسالیوس و سیسالیفی نیز نامند با جملا از ادویه است که در ماهیت آن اختلاف است و صحیح اقوال آنست که نباتی است و چهار قسم میباشد یکی شبیه برازیانه دانان قویتر و قبه آن شبیه بقبه شبت و ثمر آن از انجدان که کوله بر نامند دراز تر و تند بطعم و بیخ آن زیاده بر شیری و با عطریت در افعال از سائر اجزاء آن قویتر و دوم برگ آن شبیه بلبلاب کبیر و از آن دراز تر و قبه آن مثل قبه شبت و تخم آن سیاه شبیه بگندم و بزرگتر از آن و تند تر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال تخم آن قویتر از سائر اجزاء و سوم برگ آن شبیه ببرگ زیتون و درشت تر و ساق آن دراز تر از قسم اول و قبه این بزرگتر و ثمر آن عریض تر و بزرگتر و فربه و خوشبو و قوت این از قسم اول قوی تر و از دوم ضعیف تر و چهارم نبات آن شبیه بانجدان و ثمر آن سفید تر از آن و مستدیر و دراز تر و قریب با گرد و طبقه باشد و با عطریت و تندی و چون مقشر کنند از آن تخمی دراز تر از رازیانه ابل البزری و در طعم شبیه بترنج ظاهر گردد و مستعمل بیشتر این قسم است و مقشر آن **طبیعت** همه اقسام آن گرم و خشک در درجه دوم **افعال و خواص** آن محلل و ملطف و مسکن دردهای باطنی و مفتح سدد و مقوی معده و مدر بول و حیض جهت صرع و عسر نفس تنقیه با عنه و رفع ریاح و تقویت باه و تقطیر البول و اخراج جنین و درد رحم و افابة بلغم منجمد و یک مثقال آن با فلفل و شراب جهت رفع مضرت هوای سرد و مداومت به قیراطان آن با نبیح تازه و رز جهت درد گرده و لعوق بیخ قسم اخیر آن با عسل جهت رفع فضول سینه و سل کهنه و امراض گرده و مثانه نافع مضر محرورین مصلح آن کثیرا و اکثار آن مضر جگر و مصلح آن زرشک مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن انجدان است **سیسنبر** بدو سین مهمله اول مکسور و دوم مفتوح و در میان هر دو یاء مثناة تحتانیه ساکنه و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله در آخر سوسنبر بضم سین اول و سکون واو نیز آمده اسم فارسی نام است و به فارسی نیز سنبل و سی سنبل و بلاطینی در سیسل و بعربی نمام الملک نامند و دیسقوریدوس گفته که بعضی آنرا از خلس گویند و از مخلس نمام است آنرا نمام از جهت سطوع رائحه و تندی بوی آن نامند و بغدادی غیر نمام دانسته ماهیت آن نباتی است از قبیل ریحان و مابین نعناع و نودنج بری و بستانی میباشد بری آنرا ودیاب نامند و برگ آن مانند برگ سداب و قویتر از بستانی آن شبیه نعناع و از آن سفید تر و خوشبوتر و برگ آن عریض تر و گل آن سفید مائل به سرخی و تخم آن ریزه تر از تخم ریحان و منابت آن اراضی مکشوفه کثیرة الشمس است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و نیز در آخر دوم گرم و در اول آن خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مفتح و مقوی احشاء و روح دماغی و تکمید با قوت تا اجتماع با قیه و مانع عفونات و مدر بول و حیض مخرج کرم شکم و جنین مرده و محلل و طلای نجح شرباً و طلاءً و با شراب جهت تسکین قی و غثیان و جهت درد سر خصوصاً بارکه و روغن گل و ضماداً و جهت امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن زنبور و بچوب شراً و ضماداً و طبیخ آن بجهت فواق و مغص و تقطیر البول و تفتیت سنگ مثانه و درد رحم و رفع قمل عراق بد بو شرباً و ضماداً

و با شکر جهت نفث الدم شربا نافع و به ستور بحکم اکحلت امراض مذکوره و حمول آن بنکو کننده بوی رحم و بوئیدن آن مبشر و محرک مواد
دماغی مضر بریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت از خشک آن یک مثقال بدل آن مرزنجوش تر با در وج و روغن آن که آب آنرا با روغن کنجد
طبیخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و یا آنکه گل آنرا در روغن انداز نموده در آفتاب گذارند مانند روغن گل یا بو نیز تبدیل نمایند مکرر تا جهت
تفتیح سده دماغی و تسخین و تحلیل مواد و تقویت اعضاء و بوی سر دخوشبوئی آن مؤثر و بعدیل است باب سیزدهم

دربیان ادویه که حرف اول آنها شین معجمه است فصل الشین مع الالف شادنج

بفتح شین و الف و بفتح دال مهمله و نون و جیم و در آخر معرب از شادنه فارسی است و بسین مهمله نیز آمده و بعربی حجر الدم نامند جهت
آنکه حابس دم است و یا آنکه رنگ آن بعد سودن برنگ خون سرخ میباشد و حجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبل الطور می آورند و حجر هندی
نیز جهت آنکه از هند نیز بهم میرسد ماهیت آن سنگی است شبیه بالشنیت عدسی شکل و جاورسی شکل نیزه بالوان مختلفه و با انواع
منکسره میباشد سرخ و زرد و سفید و خاکستری تیره مائل بسیاهی و خشخاشی سرخ و زرد و با نقطهای ابلق و بهترین همه سرخ
شکل آنست که مصری نامند شبیه بالشنیت و مکسور آن نیز سرخ باشد و زبون ترین همه خاکستری رنگ تیره آنست که هندیه گویند همه
این انواع معدنی میباشد و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که فقیر همه اینها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سفید را در فسیر و زرد کوه و سرخ
و زرد و ابلق را در جبال جاری و هندی را در جبال قزوین و مصنوع نیز میباشد از مقناطیس محرق و این سیاه و زرد و در شکستن ترار
معدنیست و در جمیع افعال مانند معدنی بخلاف مصنوع از حجر الکار محرق که از غیر ثقیل الوزن می باشد طبیعت مغسول
آن در آخر اول سرد و در دوم خشک و غیر مغسول آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در سوم گرم و خشک
نیز گفته اند و مستعمل مغسول آنست و قوت آن تا بیست سال باقی میماند افعال و خواص آن مجفف و رادع و قابض بالطبع و ختام و ملحم
قروح و مقوی عصب و عضل و قوت باصره و حابس سیلان خون از اعضاء ظاهره و باطنه و آشامیدن آن با آب انار ترش و امثال آن
جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر البول و سیلان حیض و ایام و ادرار منی با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعاء و زحیر
و سل و اکتحال آن با شیر دختران و سفیده تخم مرغ و امثال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و سوزش پلک چشم و قرحه و جرب و حکه و حار
و با آب حلبه جهت امراض بلغمی غلیظه چشم و با آب خالص جهت خشونت اجفان بی ورم و چون از آن شیافها سازند و با اقاقیا نیز
و در چشم کشند جهت امراض چشم و جرب و نافع ذرور غیر مغسول آن جهت دفع گوشت زائد جراحات و رویانیدن گوشت
صالح مجرب و بدستور قطور سائیده آن با آب که غلیظ باشد و با کشنیز و مانند آن جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحات
جراحت مقعده و رحم و تقضیب و اعضای عصبانی بعدیل و طلای آن جهت حمره و سوختگی آتش مقدار شربت آن
یکدانگ تا نیم مثقال مضر مثانه مصلح آن کتیرا بدل آن حجر مقناطیس سوخته و ذراریح (?) و عین حفص با مازوی سوخته نیم وزن آن
و چهار دانگ آن توتیا و در غیر آن دم الاخوین و طریقه غسل و اقراص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد و عدسی بسیار حلیه
سرخ خشک تر از سائر اقسام و جهت قروح خصوص قروح مقعد و قروح حادث از سوختگی آتش و لیکن نافع شادنج مصنوع
مضر معده و احشا مصلح آن عصاره ترشک است شاطلل بفتح سین و الف و کسر طاء مهمله ثانیه لام و در آخر شاطل نامی تهناه فوقانی
نیز آمده به فارسی روشنک نامند ماهیت آن دوائیست هندی شبیه بقیطر خشک بقدر بالای دو برگ و کنجکزار آن نیز تلخی
و پوست آن بسیار چین دار مابین سیاهی و سرخی املس الجه بعضی گفته اند که عروقیست خشن پرگره مانند با تلا اصطنبند دو گویند
از ترکستان نیز آورند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در قریه حمره که از حات شیراز است نیز میباشد طبیعت آن

آن گرم وخشک در سوم **افعال وخواص** آن مسهل قوی اخلاط غلیظه متشبث در مفاصل اعصاب وکیموسات محرقه وجهت فالج ولقوه ورعشه وصرع وامراض بارده دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع واز جمله اجزاے معجون نجاح است ومقدار شربت آن نیم مثقال با هموزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند مورث درد سر مصلح آن فوا که بارده است **شارف** بفتح شین والف وراء مهمله وفا **ماهیت** آن گویند اسم هندی ست بیخی شبیه تربد وطعم آن بی حدت وزبی مقراطیس گویند **طبیعت** آن در اول گرم وخشک **افعال وخواص** آن مسهل بلغم بانی وجهت امراض بارده نافع وگویند آنرا بهندی بدهارا بکسر بای موحده وفتح دال مهمله وخفای ها والف وفتح راء مهمله والف نامند طعم آن تلخ وملین طبع ومقوی باه ودافع سودا وبلغم وخون وجهت اورام عضا وامراض بارده وسیلان منی مفید **شاهترد** بفتح شین والف وکسر ها وفتح تاء مثناة فوقانیه وراء مهمله وها لغت فارسی است معرب آن شاهترج است ومعنی آن سلطان البقول وبعربی بقلة الملک ویونانی فیاسوسی یعنی دخانی وقفص نیز نامند وبهندی پت پاپڑه یعنی بقلة نافع برای مرة صفرا وکت پاپڑه نیز نامند در طب قدیم فلاحان دستام آنرا شجرة الدم مینامند جهت آنکه صاف کننده خون است بالخاصیت **ماهیت** آن گیاهی است معروف دو نوع میباشد یکی را برگ ریزه شبیه بکشنیز واندک خاکستری برنگ وگل آن بنفش زیره ودوم برگ آن ازان عریض تر وسبز وگل آن سفید وطعم هر دو نوع تلخ با اندک حدت وقبض هر دو را کزبرة الحمام نامند وبرگ آن بهتر از سائر اجزاے آن بهترین آن سبز تازه تلخ با اندک تیزی وقبض آنست **طبیعت** آن مرکب القوی ودر حرارت معتدل در دوم خشک وبعضی گویند در دوم گرم است وشیخ الرئیس در اول سرد گفته **افعال وخواص** آن مفتح سده کبد وطحال ومقوی کبد ومعده ومدبغ آن ومسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا ودافع مره صفره وسودای محترقه ببول وصاف کننده خون ومدر بول ومنبه اشتها وخشک آن در تقویت معده قوی تر وجهت حکهای کهنه وامراض سوداوی وبلغم شور وتقویت دندان آن وبا صبر که جهت قی صفراوی وغثیان بلغمی وتنقیه معده وامعا از فضول محتبسه در آن وهمچنین با ماء العسل وآب برگ تازه آن با شکر ویا با تمر هندی جهت تنقیه معده وامعا وتفتیح سده کبد وطحال وتقویت معده ودفع یرقان وجرب وحکه وقوبا دابریه حادث از احتراق خون صفراوی عفن ویا بلغم وکثرت حدت اخلاط محترقه مریه وسوداویه از ظاهر بدن ودفع آنها ببول وبراز وعرق آن یعنی با مقطر شاهتره بقدر واتبیق مانع اسهال جهت مفارقت کردن جوهر حار لطیف مفتح آن اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره ومنع ریختن اشک بسیار ویا منع حزی جهت منع رویدن شعر منقلب که کنده باشند ومضمضه آن جهت جراحت کام وزبان وحرارت آن وتنقیه لثه واستحکام آن وضماد خشک آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب وحکه مجرب وبه ستور چون با آب تازه آن بسرشتند وبمالند وشستن سر وریش با آب منقوع آن جهت رفع قمل صبیان که رشک باشد ابریه نافع وبه ستور شستن با آب مطبوخ آن وابن ماسویه ضماد تازه آنرا جهت گزیدن زنبور بسیار موثر دانسته اند وصاحب شفاء الاسقام گفته بهترین آن برگ تازه است ونوشته که استاد من گفت ندیدم من که شاهتره بتنهائی تلیین طبیعت کند چه جاے اسهال ونه تقویت قلب بل ضعف آن دیده شد وتخم آن معتدل الحرارت ودر افعال محمد بن احمد وجالینوس قوی تر از سائر اجزای آن دانسته اند وگویند شاهتره مضر ریه است ومصلح آن کاسنی مقدار شربت از جرم آن سه درم واز آب آن سی مثقال تا شصت مثقال با آب منقوع اهلیله زرد وطیب بشکر ودر مطبوخ پنجدرم تا ده درم واز تخم آن تا پنجدرم بدل آن نصف وزن آن سنا ودو ثلث آن اهلیله زرد وگفته اند که استعمال آن اهلیله زرد اولی است جهت آنکه مضر طحال است واهلیله مصلح آنست وعصاره برگ آن را باید صاف ناکرده استعمال نمایند وقسمی از گیاه میباشد در نبات شبیه به آن وازان بسیار تیره تر وبرگ آن باریک تر

تشبیه باستین و ساق آن بستاده و گل آن مائل بسیاهی و تخم و عروق آن لطیف و تخمی و بعضی بندارد بلکه بی مزه و بد بود و تا گل کاواست
چون انزانجرد و غیر مستعمل زیرا که غیر شاهتر است شاهسفرم بفتح شین والف و فتح ها و کسر با نیز آمده و سکون سین مهمله و فتح فا و را مهمله و میم
معرب شاهسپرم فارسی است بمعنی سلطان الریاحین و نیز بفارسی کار بو معروف بریحان مطلق است و بفرنگی آسیم و قسمی که برگ آن بزرگ است
اسیم باکنوم یعنی برگ بزرگ و قسمی که برگ آن ریزه است آسیم مارو یعنی برگ کوچک و بهندی تلسی نامند و بعضی تلسی دانسته اند
ماهیت آن ریحان سبز مائل بزردی ریزه تر بندگ است و قسمی بزرگ برگ سبز تیره صاحب اختیارات بدیعی نوشته که حق
کرمانی اوست و بهترین آن سبزی بوکه کرمانی نامند و ریحان یزدی نیز طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال
و خواص آن مفتح سده دماغی و محلل اورام جمیع اعضا و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظ و عصارهٔ آن با شکر
بجهت رفع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خائیدن آن جهت قلاع دهان و ترکردهٔ آن با آب سرد و تقویهٔ اعضا و استنشاق
آن جهت درد سر محرورین و مسافرین و رفع وبا و گریزانیدن هوام و تخم آن مقاوم سموم و بالخاصیت معتدل جمیع امزجه
و بدانکه اطبا کوبیدن تخم ریحان را در تراکیب منع نموده اند و همچنین بزر لسان الحمل را در ادویه زحیر جهت آنکه لعابیهٔ آنها
که مطلوب است زائل میگردد ولیکن کوبیدهٔ آن ضرر بهم نرساند مانند کوبیدهٔ بزر قطونا و در تراکیب ادویه زحیر کوفتهٔ آن مستعمل
است چنانچه کفایه منصوری و غیر آن نوشته اند که در کوفته آنها قوت قابضه زیاده می باشد خصوص تخم ریحان که کوفتهٔ آن
با صمغ عربی در زحیر عجیب النفع است و مجرب و جوشاندهٔ آن نیز مفید شاه صینی بفتح شین والف و ها و کسر صاد مهمله و سکون
یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و یا ماهیت آن عصارهٔ جامد سیاه صفایحی است که بر شبیه منقش بنقش خاتم نقشی باشد و از
چین آورند و گویند که از هند و گویند آن عصارهٔ حنای چینی است و گویند عصارهٔ ریوند است و مولانا نفیس کرمانی نوشته که برگ
حنای چینی مسحوق معجون با خل است و بالجمله ادویه مجهولة الماهیت است و بالوان مختلف می باشد بعضی برنگ مندل سفید و بعضی مائل
بسرخی و بعضی مائل بسیاهی و بعضی مائل بزردی و این بهترین همه و مستعمل و غیر تر زدی خطائی است طبیعت آن در سوم سرد و خشک
افعال و خواص آن مجفف و قابض و طلای جهت صداع حار و با گلاب جهت اورام حاره و ابتدای فتق و ذرور آن جهت قروح الدم
جراحات و آشامیدن آن معین بر بیداری و جهت صداع حار و منع صعود بخار بدماغ و جهت ضعف معده نافع شاهسبانک شاهسانک یا
دفابانک نیز نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی گویند تفسیح الکلاب است که بعربی قسوة الکلاب نامند و بعضی تخم سفرم بری
و صاحب جامع و نواب مرحوم برتوف دانسته اند و نیز گفته اند که تخم ابراهیم کوچک است و نیز از قول نافعی نقل کرده که نوعی از قیصوم
است و از قول صاحب حاوی که حب شیرم بری است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که این با همه خلاف است و محقق آنست که تفسیح
الکلاب است که بشیرازی آزار النس سگ گویند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم افعال و خواص آن جهت صرع و آب
رفتن از دهان خصوصاً اطفال و تحلیل ریاح شکم ایشان و زعم او قایم مقام مرزنجوش است شاض بفتح شین والف و ضاد معجمه
بزبان هندی ارهر و توبر نیز نامند ماهیت آن حبی است از حبوب ماکول معروف و مشهوره که در اکثر بلاد خصوص مازندران و هند و بنگاله
و دکن بهم میرسد بقدر نخود کوچکی و مدور یا مایل به پهن و پوست آن مانند ماش یا قلانشانی و در دکن و بندر سورت و گجرات و عظیم آباد
خوب و بالیده میشود طبیعت آن سرد و خشک در دوم گفته اند و شاید گرم و خشک باشد افعال و خواص آن نفاخ
و بطی الهضم و قلیل الغذا و قابض و منجر و جهت اسهال صفراوی و ذرب و فساد بلغم و خون در دفع زهر نافع دانسته اند فصل
الشین المعجمة مع الباء الموحدة شب بکسر شین و فتح نیز آمده و با موحده مشدده به فارسی زمه و زاک سفید

وبهندی پهتکری بکسر با فارسی وخفای ها وسکون تا وچهار لفظ مثناة فوقانیه وکسر کاف وراء مهمله ریا نامند ماهیت آن مائی است
که مجتمع ومنعقد میگردد واز اجزای منفذ رضیه بسبب برودت انعقاد غیر مستحکم یافته از جمله معادن اربعه غیر کاملة الصورة است که عبارت
از زاجات واملاح ونوشادر وشبوب باشد وآن چیزی است شبیه بزاج در باندک ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است
ودر اکثر افعال مانند زاج است ومعادن آن یمن ومصر وبلاد اربیه وگرجستان اکثر بلاد است واصناف آنرا هفده بیان نموده اند
وآنچه موجود ومستعمل است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مائل بزردی وریانی زردی واین را یمانی نامند واین آبی است
که از معدن آن که بالا دیمن است می چکد ومنجمد میگردد واین بهترین اصناف است وصنف دوم سفید شفاف که در آن مطلق
زردی نیست واین را زاج بلورین نامند وقطعهای این مربع ومکعب ومشقق میباشد وصنف سوم مائل باستداره واین را
زاج جرخ نامند وصنف چهارم ملمس آن نرم وزود شکن وبا زهومت رایحه واین را زاج زفر نامند وسه صنف دیگر است که به
غیر مستعمل یکی زرد مستطیل ودوم سرخ رنگ غیر مضبوط الشکل وسوم نیز شبیه بزاج وشور مزه ودو صنف دیگر است که یمانیست
است وغیر مستعمل یکی ازرق شفاف ودوم سیاه مائل به تیرگی طبیعت مجموع آن در دوم گرم ودر سوم خشک ودر سوم
گرم نیز گفته اند وبعضی سرد دانسته واصلی ندارد افعال وخواص آن مجفف قوی وقاطع نزف الدم ترقیها وزائل کننده
گوشت زاید والتیام دهنده قروح ورافع چرک وزنگ معادن ودر صاف کردن آب وشراب سریع الاثر وشرب آن
مانع قی وغثیان ومقوی ماسکه وسعوط آن قاطع رعاف وقطور آب محلول آن جهت بیاض عین وعشاوه رقیقه با تکرار عمل
نافع وقطور مطبوخ آن در زیت جهت رفع کری ونشف رطوبات مرجح آن ووجع اذنین مفید واکتحال بکلس مسحوق با مروارید وشکر
وپوست تخم مرغ وسرگین حزرون اجزا متساوی جهت قطع بیاض عین مجرب وبا مازو وسماق جهت دمعه وقمل وحمرة مزمنه وداورام
وسطری پلک چشم وقلع بثور بعینه وسنون آن با فوفل جهت درد دندان وتقویت لثه واستحکام دندان متحرک وبدستور سهاگه بر دندان
متحرک وبا خاکستر نیخ کرنب جهت قلع وبدستور با عسل جهت قلاح ومضمضه بطبیخ آن با سرکه وعسل نیز ودرورآن جهت ورم لثه ولهاة
نافع وبدستور طلای آن از بیرون وضماد آن با روغن جهت اورام بلغمی وبا ادویه مناسبه جهت استسقای لحمی وتهبج وبا برگ آس جهت رفع
بدبوی زیر بغل وعرق آن وبا نمک وبا مازو وگلسرخ وسرکه جهت منع قروح ساعیه وخبیثه وسعی تزاید آن وبا آب گرم وبا عسل جهت حکه
وجرب متقرح وبا عسل جهت رفع آثار وبا عصاره عصی الراعی بر بنا گوش جهت منع سیلان مواد از گوش وبهن وبا دردی خل وعصیر
هر سه مساوی جهت اکله وطلای محلول آن در آب بر ناخن سفید شده وخارش انگشتها وداحس وشقاق عارض از سرما وپاشیدن
آب محلول آن جهت سوختگی آتش ومنع آبله آن موثر وبا موم جهت داحس وبا آب بر موی وبدن جهت رفع قمل وخشک شدن رابعه لحم زاید
در هر عضو که باشد وذرور آن جهت رفع نزف الدم وحمول آن به تنهائی وبا پارچه صوفی جهت رفع سیلان حیض ونشف رطوبات
واصلاح حال رحم وپیش از هنگام جماع مانع حمل وبا قطران مسقط جنین با تکرار عمل ونفوخ آن در بینی رافعی وبدستور قطور آن با آب
دهن انسان کشنده آن وبخور آن در زیر جامه خواب کسی که بترسد وفزع نماید جهت ازاله آن موثر وگذاشتن آن در زیر جامه خواب مانع
احتلام ورافع فزع در خواب بمقدار شربت آن یکقیراط بدل آن نوشادر وگویند از خواص آنست که چون کسی را چشم بد رسد وشب را
بخور کند اگر در آن قطعه ثقبه بصورت چشم پیدا گردد وآن را در طرف قبله خانه آن شخص بگذارند چشم بد باهل آنخانه نرسد المضار
آشامیدن یکدرم آن بسیار مضر ومحدث سرفه شدید وحبس لبسیار ومضر ریه وگاه موجب سل گردد ودو درم آن فی الفور
کشنده ومداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده وکره گاو وبا روغن گاو وشکر وقی نمایند وحقنه کردن ومیوه

تره تازه خوردن است **شبت** بکسر شین و فتح با موحده و تا مثناة فوقانیه مشدده که بفارسی شوت و شود و یونانی دنیتون به هندی
سوا و سوی و تخم آنرا سوئیه و الان خورد گویند ماهیت آن گیاهی است معروف قایم بر یک ساق و شاخهای آن بسیار
باریک شبیه برازیانه و برگهای آن ریزه و گل آن چتری و تخم آن ریزه تر و از رازیانه و اندک پهن و بشکل نصف دانه رازیانه و در طول معرکت اند
اهل تجربه ترجیح نموده اند که هر یک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر میشوند و قوت آن تا دو سال باقی میماند و از اد ویه کبار
قلیلة المقدار و بهترین آن تازه خوشبوی شگفته آن است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و گفته اند تر آن در آخر
اول گرم و خشک آن در اول آن **افعال و خواص** آن محلل و منضج و مفتح سده و هاضم و باتریاقیت و مسکن مغص و ادرار
مدر بول و حیض و جهت . بو و فواق امتلائی و ضعف معده و جگر و سپرز و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد طعام و امراض بلغمیه
حادثه در سینه و معده و امراض آلات تناسل و آشامیدن با عسل جهت رفع سموم و اعانت برقی و اخراج اخلاط غلیظه از معده و نیز آشامیدن
طبیخ تازه و خشک برگ و تخم آن جهت پراگنده نمودن ریاح و تحلیل آنها از جمیع اقطار بدن و وجع ظهر و گرده و مثانه و ادرار
بول و تسکین مغص و قطع غثیان که حادث از ایستادن طعام بر معده و جوشیدن آن باشد و فواق بلغمی و امتلائی و طبیخ
گوشت با آن باعث اخراج و منع زقارت و زهومت آن و سرعت طبخ و نضج و انهضام آنست و چون شبت را سائیده با عسل طبیخ
دهند تا منعقد گردد بر معده نطوخ نمایند سهال نماید آسانی و جلوس در طبیخ برگ آن و بدستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریاح گرده و مثانه
و امتیان و قطور عصاره آن جهت امراض گوش مقدار شربت آن تا هشت درهم المضار مضر محرورین منجر و مغثی و مداومت اکل آن و آشامیدن
طبیخ آن مضعف دماغ و بصر و معده و گرده و مثانه و مقلل و مجفف منی و اکثار آن مصلح آن آب لیمو و سکنجبین و آب غوره و ترشیها و دوا
سبرودین قرنفل و دارچینی و عسل گفته اند بدل آن تخم آن و دهن آن که عصاره برگ تازه آن را با روغن زیتون بالمناصفه جوشانیده
باشند و یا برگ آن تازه آن را در روغن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطف و مسخن و جهت احیا و درد مفاصل و اعصاب و تلیین
صلابات و تهییج اطراف و رفع قشعریره و لرزه بتها لغایت موثر و تخم آن گرم و تر و خشک تر و ادر طعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن
ترشی آن بعد از طعام مقوی قوی و بدستور مضر و مغثی و اکثار آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیها است
و تخم سوخته در سوم گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعد و بواسیر شرباً و ضماداً و با رماد زجاج و عسل جهت تفتیت حصاة و ادرار بول
مجرب دانسته اند و در روان آن مجفف قروح رطبه در هر حرکت و جهت قرحه قضیب بعد یل و ضماد مسحوق آن با عسل که در طبیخ بجهة انعقاد رسیده باشد
بر مقعد باعث تلیین طبع است **شبرم** بضم اول و سکون با موحده و ضم را مهمله و میم بکسر اول و سوم نیز آمده و بیونانی طرساولیشیر از تی و کاتیکی
و کانیطونسک و انیطونک نیز نامند بجهت آنکه چون گاو بخورد بمیرد و گوسفند را زیان ندارد ماهیت آن نباتی است که در بوستانها
و کشت زارها روید ساق آن راست و بارغب و گره دار بقدر ذرعی شبیه بنی و شیر دار و برگ آن شبیه به برگ طرخون و برگ کاج و گل آن بنفش بدانه
الشبیه بعدس و مایل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطبر و پر شیر و قوی تر از تمر آن و تمر آن قوی تر از برگ آن بهترین آن سرخ رنگ سبک و رقیق
شبیه بپوست پیچیده است که انقبیبین در بار و دیگر گویند و بدترین آن تیره رنگ غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند و رزیون و اقوال دیگر نیز
در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن در جوف آن مانند خیالها باشد بسیار زبون و قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق
آن بی احتیاج قوی مجوز نیست **طبیعت** آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند و شیر آن تا چهارم گرم
و خشک **افعال و خواص** آن از سموم قتاله و مسهل قوی بلغم و سودا و زردآب و با قوت قابضه و مفتح دهن رگها و سدد و مدر اخلاط
انعقد بدن و موافق معده بارد رطب و جهت استسقای زقی و قولنج و در مفاصل نافع و ضماد آن جهت قوبا بعدیل مضر محرورین

محرورین و ضعیف البنیه و معده و جگر و باه و سورت حمیات و ضعف اشتها و محرق منی مقدار شربت آن تا یکدانگ و بدل آن یکوزن و یک مثقال آن قاتل لقی و کرب و غشی و خناق به و دوای آن خوردن مسکه و روغن گاو مرد مجرب است و نیم مثقال شیر آن کشنده و غیر مستعمل مصلح آن نا کوفته آنرا در شیر خیسانیدن و سه مرتبه تبدیل نمودن که در هر مرتبه یکشبانروز در شیر باشد پس ساییده خشک نموده با انیسون و مقل و کمونی کرمانی و هلیله زرد و صبر و تربد و امثال اینها از ادویه مسهله معدلة استعمال نمودن است برای سرعت شرب زیرا که آن بسیار حاد است پیش از اصلاح و به تنهائی جائز نیست استعمال آن در معالجه قولنج که سبب آن ریاح غلیظ و بلغم باشد مقل و سکبینج و اشق و سرگین گرگ حب ساخته بکار برند و در معالجه اورام و سدد و آب زرد که عبارت از استسقا است و بلغم و سودا ازمنه و اورامی دراز یا ما و حب الثعلب صاف کرده سه شبانروز خیسانیده پس در سایه خشک نموده با قدری نمک هندی و صبر و تربد و هلیله ساخته استعمال نمایند شبه بفتح شین و بای موحده و بالفارسی زردی و توتیا و هندی جست و بلغتی کهر و بفتح کاف و سکون با و عجمی و خفای ها و دراء مهمله نامند ماهیت آن یکی از اجساد معدنیه معروفه است و از ترکیب آن با مس که ثلث وزن شبه و دو ثلث مس یا ربع وزن شبه و سه ربع مس باشد جسدی زرد رنگ شبیه بطلا میسازند که بفارسی آنرا برنج و بهندی پیتل نامند و بعضی شبه اسم اصطلاحی برنج مصنوعی دانسته اند و شبه مابین سرب و قلعی است و صلب تر و دیر گداز تر از هر دو و رنگ آن مائل بکبودی و رنگ آن کمتر از فلزات دیگر و اوانی مصنوع از آن جوهر دارد نگاه داشتن آب در آن سرد و گلاب و اکثر عرقها در آن خوب میماند و دیر فاسد میگردد بخلاف اوانی جسادی دیگر و اوانی خالص آن شکننده میباشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن اکل و شرب در آوانی آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و طلای محکوک آن با آب رازیانه و یا کاسنی و یا حب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوخته آن جهت رفع بیاض چشم و سلاق و جرب و تقویت آن و در اطلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار مفید مضر طحال مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدانگ و گفته اند که چون موی را بمقاش آن بکنند دیر برآید و گفته اند مداومت آشامیدن آب در ظرف مصنوع از آن حابس طبع و مورث قولنج و زردی رنگ است و نیز شبه اسم درختی است و معرب از شابابی سریانی و یونانی فالیورس نامند بزرگ و بقدر سه ذرع بلند میشود و در ریگستان ها و اراضی غالیه میرسد و شاخهای باریک صلب با خارهای کوچک و برگهای آن شبیه برگ آس بزرگ مائل باندک زردی و گل آن اندک سرخ رنگ و ثمر آن مانند شاهدانه که چون بفشارند از آن رطوبتی لزج بسیار برآید طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بر عکس نیز گفته اند افعال و خواص آن تخم آن از اکبر و اعظم ادویه نافع از برای نهش هوام و حیوانات سمی و معری سینه و همچنین برگ و بیخ آن و طبیخ آن حابس بطن و محلل اورام بلغمیه است و ذرا بتد لشابیب بفتح شین و سر دو با موحده و سکون دو یا مثناة تحتانیه در میان و آخر بیخ شوکران است و آنرا عامه بیخ تفت نامند جهت آنکه در کوره است بسیار بهم میرسد و شبیه بلفاح است در تخدیر و اکثر افعال **فصل الشین مع الثاء المثلثة** شست بفتح شین و ثاء مثلثه ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برگ سرو دانسته که از آن دباغت سخت جلود می نمایند و گفته اند که گیاهی است خوشبو که بآن پوست را دباغت میکنند دالطاکی و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که نباتی است بی ساق و گل و منحصر در اوراق متراکم تو بر تو با رطوبت بسیار کریه الرائحه زرد رنگ و در کوهستان ها و سنگلاخها بهم میرسد و دباغان دباغت پوست بآن میکنند طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آب آن حابس قی و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضا و جهت اسهال سحجی الاثر و در امراض چشم تا یک مقام مانند... مصلح آن عناب مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سماق است و چون پوست حیوانات را بدان دباغت نمایند خوشبو گردد **فصل الشین**

مع الجیم ❊ **شجرة ابی مالک** بفتح همزه وکسر با موحده ویا رمثناة تحتانیه وفتح میم والف وکسر لام وکاف یونانی فلوایس نامند **ماهیت** آن نباتی است دو نوع میباشد بری وبحری ونبات آن مختصر یک ساق مایل بسبز رنگ وبعضی مایل بسرخی وبنفشی وبر آن گره ها از هم دور وبر گرهی دو برگ بزرگ بقدر کف دستی در مقابل یکدیگر ومشرف ودندانه دار مانند اره وپائین برگها سفید گویا برگ کوچکی است وکثیر الشعبه وشاخهای آن مجوف وگل آن ریزه وبنفش وثقیل الرائحه وثمر او قلع آن سبز میی وثمر آن ابقه تخم دمی مدور وتخم آن سیاه باریک وبیخ آن بزرگ بیرون آن سیاه واندرون آن سفید بالزوجت که چون در آب نندازند آن کفی مانند صابون برآید واز آن گاذران جامه شویند خوب پاک گردد ودر دمشق ونواح آن بسیار وآن را صابون لقاف نامند ورستن آن جاهای نمناک وسایه وکنار آبها ومیان آبها است وگفته اند که قسمی از عرطنیثا است وغیر جوز صباغان است وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از کلیم شوی است ودر او نبود مذکور شد **طبیعت** آن در اوائل دوم گرم ودر یبوست قریب الاعتدال **افعال وخواص** آن بیخ آن از ادویه شریفه است مقطع بلغم وجالی ومسهل سودا برفق وبهتر از لاجورد است ودافع جمیع امراض سوداویه ودر رفع جذام وقرحه ریه بعدیل گفته اند وآشامیدن آن خصوصاً بری جهت نزف الدم نفث الدم مجرب وضماد بیخ بری آن جهت خنازیر وطلای برگ هر دو نوع آن رافع قروح والتیام دهنده زخمها مضر مثانه مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن بجر ارنی است **شجر الراهب** بفتح را مهمله والف وکسر ها وبا موحده **ماهیت** آن در طب قدیم محمد بن احمد گفته درختی است در بلاد دمشق بهم میرسد مزروع وغیر مزروع وثمر آن شبیه ثمر دانه ودر وغنی که از آن میگیرند در طعم نیز شبیه بشهدانج **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال وخواص** آن گفته اند دانه هائیکه در شاخهای بالای آن میباشد مقی قوی ودانهای شاخهای زیرین مسهل بدون قی ودانهای شاخهای وسط آن هم مقی وهم مسهل مقدار شربت آن از پانزده دانه تا چهل دانه وغیر ماهودانه است **شجرة المریم** بفتح میم وسکون را وفتح یا رمثناة تحتانیه ومیم **ماهیت** آن نبات بخور مریم است ومذکور شد وشاخهای آن درهم ومشتبک دریکدیگر که چون در آب اندازند دراز وبالیده گردد وچون خشک شود بحال خود عود کند **طبیعت** آن در سوم گرم ودر یبوست معتدل **افعال وخواص** آن مفتح ورافع بلغم وسرخ کننده بشره وجالی وجهت زکام بارد ونزول آب در چشم وآب نقوع آن جهت عسرت ولادت واخراج جنین بعدیل وطلای آن جهت بواسیر وبهق وبرص واندمال زخمها وبردن گو زاید بوزن مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یک درم است **شجرة ابراهیم** بنجنکشت است بعضی از ام غیلان وجمعی شاه بیخ دانند مالیقی نوشته که در فلاحه شجره ابراهیم را عظیم وطویل وکثیر الشوک وپر برگ وگل آن زرد وخوشبو وآن را برم نامند ودر صحراها ودر زمینهای خالی خشک بهم رسیده وگاه گل آن را در الکحل الخ وخوشبوئیهامی نمایند **فصل الشین مع الحاء المهمله** ❊ **شحرور** بفتح شین وسکون حا وضم را مهملتین وسکون واو ورا مهمله در آخر لغت عربیست وترکی قراطارخ وباصفهانی خوفاروبیا زند رانی توکا ورنامند **در ماهیت** آن اختلاف است اکثری گفته اند که طائری است سیاه بجثه قمری ومنقار و پاهای آن دراز وزرد مایل بسرخی واقوال دیگر که دراج وکبک دری ونوعی از گنجشک بزرگ سیاه طویل العنق ومنقار وپا است توهم است **طبیعت** آن در دوم گرم وتر ودر اول گرم وخشک نیز گفته اند **افعال وخواص** آن سریع الهضم صالح الغذا وجهت کزاز ومالیخولیا وفالج نافع وخون آن با روغن بادام بافایت مورث حسن صورت ورافع کوفتگی آواز وصاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت آنست وصلب وگرم وخشک ودیر هضم بسبب صلابتی که دارد وردی الغذا ودیر هضم ومولد خون گرم ومضر معده مصلح آن روغن بسیار است **شحم** بفتح شین وسکون حا مهمله ومیم بفارسی پیه نامند **ماهیت** آن عضوی است از اعضای

مفرده که بر بعض اعضا مانند گرده معده و امعا متولد و منعقد میگردد و برای محافظت آن و آن صلب تر از سمین و ماده
آن و سمین هر دو رقیق دم بارد مائی و فاعل انعقاد آن هر دو برودت است و لهذا گرمی آن هر دو را میگدازد و لیکن برودت و کثافت انعقاد
بر شحم غالب تر از سمین است و دهنیت و ماهیت بر سمین و بهترین آن تازه برگ ورده از حوالی گرده است و اجود طرق استعمال آن آنست که از غشیه
آنرا پاک نموده در ظرف مسی و یا آهنی با آفتاب گذارند و هر قدر که از آن گداخته گردد در ظرف سفالی بردارند و اگر نمک سود نمایند جهت
محافظت بعضی امراض به نیست و از برای بعضی امراض زبون و نیز طرق تصفیه و حفظ آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن بدانکه
شحم حیوان نر گرم تر از حیوان ماده و وحشی گرم تر از اهلی و همچنین شکاری از غیر شکاری و خصی بین بین قریب بماده و آن دابرد ارطب
از لحم است و تازه آن گرم تر و کهنه آن گرم و خشک و گفته اند هر چند کهنه تر باشد گرمی و خشکی و لطافت آن زیاده میگردد و بحسب
هر حیوان طبیعت آن مختلف میباشد و شحم هر یک از حیوانات در رسم خود مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی و از مطلق آن مراد
چه بز است و خشک تر و سبک هضم تر و سریع الانحدار تر و بطئ الفسا و تر از آلیه است که دنبه باشد و ارطب شحوم شحم خنزیر است
و فعل آن قریب بز است پس شحم بط و شحم بز غلیظ تر از شحم خنزیر و بط و شحم مرغ خانگی و خروس بین آن هر دو اند و شحم گاو ذکر گرم تر از شحم
گوسفند و شحم بز ماده گرم تر از بز نر و شحم کشیر گرم تر از همه و قوت تحلیل و حدت آن زیاده و لهذا در ابتدای اورام استعمال آن
جائز نیست و در انتهاے اورام صلبه و مزمنه نافع **افعال و خواص** آن بهترین شحوم شحم خوک است در نضج و تلیین اورام
حاره و قرحه امعا و تسکین اوجاع و غوص در اعماق بدن پس شحم بط نیز سریع الغوص است با لزوجت پس پیه گرده بز ماده جهت
قرحه امعا و لذع امعاے مستقیم و لهذا مسکن اوجاع و جالب نوم است و پیه خرس جهت داء الثعلب و پیه مرغابی جهت خشونت
زبان و ورم رحم و امعا و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و اکتحال پیه ماهی نهری که از حرارت شمس گداخته باشند با عسل جهت
تقویت باصره و بجری آن ز الذ النفع گفته اند و پیه افعی جهت نزول ماء در چشم مجرب و پیه کرگس و جوارح طیور وحشی جهت اوجاع مفاصل
و پیه شیر جهت تقویت باه نافع و ضماد یک درهم از موم و زفت و شحم گاو و نر یا شحم بچه گاو و یا شحم بز نر یا شحم بز ماده و یا شحم خنزیر جهت نضج
و تفتیح اورام و دمامیل و بهترین دوای است و شحم خنزیر جهت اطفال و زنان و کسانیکه گوشت بدن ایشان نرم باشد بهتر و شحم
قوی تر برای مفلوجین و حصادین و جمیع اعضای یابسه صلبه جهت زیادتی تحلیل آن انفع و گفته اند که چون از عضوی موی آنرا بکنند
و پیه افعی را بجاے آن بمالند دیگر در آن عضو مو نروید و اصلی ندارد و شحم اوز و شحم دجاج نمک سود جهت تحلیل اورام رحم
نافع و شحم فیل و ابل را چون لطوخ نمایند جهت طرد هوام نافع و شحم تبس هندی که بهندی بیرو بهار زند رانی زبل نامند انفع
ادویه است برای فالج و خوردن شحم مغثی و مرخی معده مصلح آن در محرورین سکنجبین و آب لیمو و امثال آن در مبرودین
زنجبیل و نمک و مانند آن بدل آن در جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهترین است **فصل الشین مع الراء المهمله**
شراب مروق بضم میم و فتح را و واو مشدده و قاف **ماهیت** آن خمری است که نان میده و بکسمات در آن خیسانیده
بعد از شش ساعت صاف نمایند و بخورند کثیر الغذا و موافق ناقهین است **شربین** بضم شین و سکون را و کسر باء موحده و سکون
یاء مثناة تحتانیه و نون لغت فارسی است یونانی قادرس و بفرنگی سندر و بلغت اسلام آباد و چاتگام که مضاف بنگاله است
رجن نامند **ماهیت** آن از صنف سرو است برگ آن از آن عرفیتر و ثمر آن شبیه بثمر سرو و از آن کوچکتر و قطران حاصل از آن
بهترین قطرانها است و بعضی آنرا از اقسام صنوبر دانسته اند و بلند تر از سرو و اشبه و از آن کوچک تر و در اصفهان معروف بدرخت
نوش است و قسمی دیگر از آن کوچکتر خار دار و ثمر آن بقدر گردگان و آن را لوعرعری نامند و گفته اند درخت شربین تا پنجاه سال میماند

و در کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه ثمر کاج و بزرگتر از آن بود و شاخهای آن متراکم پر برگ با برگهای باریک اندک بلند **طبیعت** **اقسام** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مطبوخ شاخهای آن جهت قروح ظاهری و باطنی سستی و اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظ و باطلا جهت گزیدن ارنب بری و لعوق آن جهت داء الفیل و بدستور نطول آن جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض مقعده و ورم و مضمضه مطبوخ برگ و ثمر آن با سرکه جهت درد دندان و ضماد آن جهت خناق و ورم لوزتین و با نمک جهت نقش ناشخدار و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و اعیا و التیام قروح و خوشبوئی رائحه بدن و احتقان مطبوخ آن جهت کشتن مار و کرم و دیدان موثر و ثمر آن قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال مزمن و علل کبد و گزیدن ارنب بری نافع و نطول ثمر آن با شحم ابل و یا مغز سر آن بر تمام بدن جهت عدم مضرت هوام و موذی نافع و مورث صداع و هزال مصلح آن فوا کرش کشنیز است و احوال قطران آن در حرف القاف مع الطاء در قطران مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اهل بنگاله و فرنگ قطران آنرا که روغن کوهن نامند بر چوبهای عمارت و کشتیها برای محافظت از کرم خوردن می مالند و داخل رنگها نیز نموده بر کشتیها میمالند شراب اسم مطلق مطبوخ آب میوه ها و با ادویه رطبه و یا یابسه در آب پخته صاف کرده با شیره نبات و یا قند و یا عسل و یا مانند آنها بقوام آورده اطلاق مینمایند شرلیفه بفتح شین و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و فا بزبان اسپانیا ئیل نیز نامند ماهیت آن اسم هندی ثمری است هندی شبیه ثمر صنوبر کبار و یا کاج نامند و پوست آن صلب خشن و متقطع بهم پیوسته و بعد از رسیدن نرم و از هم بعضی جدا میگردند و قطعهای آن در جوفش دانهاست و بر هر دانه رطوبتی و پیوسته بباطن پوستها نیز رطوبتی غلیظ لزج و دانه دارد و در زیر آن پرده اندک نازک لزج و در جوف آن تخمی سیاه رنگ اندک طولانی بقدر لوبیا و حب القرع و مغز آن سفید و درخت آن پریشان با شاخهای بسیار و تا بسه قامت بلند میشود و برگ آن از برگ شاخ عر ... و اندک کوتاه تر و نازک تر و بهترین ثمر آن بزرگ بالیده رسیده شیرین بزرگ دانه پر رطوبت آن است **طبیعت** آن در دوم گرم و تر با رطوبت لزجه **افعال و خواص** آن مسمن و مخرب معده و محرک مواد ساکنه و ملین طبع خصوص با پرده بالای تخم آن خوردن نفوخ و بطی الهضم و اکثار آن مولد خون لیفی سوداوی و محدث حمیات و دماميل و جرب قوبا و امثال اینها و تخم آنرا چون بسایند و در سر مالند شپش آنرا بکشد و دفع نمایند و لیکن باید که احتیاط نمایند که بچشم نرسد که سوزش و ورم کند و قرحه آن مسقط جنین است و مجرب

فصل الشين مع الشين المعجمتين

شششریت بکسر شین و سکون شین دوم و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء مثلثه ماهیت آن اسم بیخ نباتی است که در دیار الیلاد منهی یافته میشود و بطول قدر انگشتی و بی مزه مائل بتندی **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند و گویند بدون کرب و مشقت اخراج زرد آب میکند

فصل الشين المعجمة مع الطاء المهملة المثناة

شطیبه بضم شین و فتح طاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح بای موحده و بلغت مغربی است **ماهیت** آن نباتی است کثیر الوجود در کوه های برف دار برگ و تخم و شکل گیاه آن مانند زیره و با اندک تندی طعم و شیرینی و بیخ آن چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن رست و بعضی کج **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بالخاصیت جهت تپهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح معده و رافع آکله مستعمل و ضماد آن جهت سلت معروف نشود گویند مجرب است

فصل الشين مع العين المهملة

شعر بفتح شین و سکون عین و رای مهملتین بفارسی موی و بترکی قیل و بهندی بال نامند جمع آن اشعار و شعور و شعار آمده **ماهیت** آن متولد از ابخره و دخان اخلاط محترقه و یابسه است و فرق میان آن و صوف و وبر آنست که شعر پیچیده نمی باشد بخلاف صوف و وبر و صوف نرم و نازک و ما بین آن هر دو است و صوف

وصوف را بفارسی پشم و در راگرک نامند و هر سه عام اند همه حیوانات یعنی لجتی را شعر و در هر دو میباشد مانند بز و بعضی را پشم فقط میباشد مانند میش و بره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان را تمامی باشد مگر شعر فقط و از مطلق آن مراد شعر انسان است طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن سوخته آن سحق و بغایت مجفف و بی لذع و جهت اکله و خشک کردن زخمها و قلاع و قروح ذرور آ و طلاء با عسل و با کندر و زفت جهت جراحات سر و ذرور آ بعد از مالیدن زفت بر آنها و طلای آن با مرداسنگ جهت تسکین جرب و حکه شدید و قوی چشم و با روغن زیتون و با آب جهت سوختگی آتش و با سرکه سائیده آن جهت تحلیل و قلع ثالیل و ثبور و سگ دیوانه گزیده و با شراب و روغن زیتون و با آب جهت ورم سر و جراحت آن و بدستور غیر محرق آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال و با روغن گوسفند جهت عشره و ورم حادث از آن و ذرور آن جهت برد زمقعد و درد کننده آنست بر موضع خود و تقطور آن با روغن گل جهت تسکین درد گوش و با سفیدآب و توتیای مغسول و با گل ارمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور آن جهت صرع سددی و گریزانیدن هوام و حمول آن جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات آن و صرع و مار الشعیر که از تقطیر آن حاصل میگردد و جهت داء الثعلب و رویانیدن موی مجرب و بدستور دهن آن و نیز مقوی باه است و تعلیق موی طفل پیش از آنکه صلب شده باشد جهت نقرس و عقرب گزیده نافع و دستور احراق آن در دستورات مقدمه و دهن آن در مرکبات در ادهان مذکور شده **شعر الجبار** بکسر جیم و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و دال مهمله **ماهیت** آن نباتی است شبیه بموی یال اسپ و باریک سیاه چندین عدد بهم پیوسته شبیه بدسته از یک جا روییده و بر روی زمین پهن و بی برگ و ساق و بیخی قوی چون بسوزانند بوی موی سوخته از آن آید و غیر پر سیاوشان است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بخور آن جهت تپ ربع مجرب و تعلیق آن مانع ماندگی مسافران و روندگان پیاده است **شعر الغول** بضم غین معجمه و سکون واو و لام و آن را لحیة الغول نیز گویند **ماهیت** آن گیاهی است بی ساق و ثمر منحصر در اوراق خشن شبیه بکرفس مائل بسیاهی و بیخ آن سیاه و پر ریشه و در دار المرز موجود و در تنکابن کرف نامند و غیر پر سیاوشان است چنانچه بعضی گمان کرده اند انطاکی گفته که آن را بفارسی اردمانه و ببربری مامرب و سیوس نامند و آن نباتی است که در اقلیم ثالث بهم میرسد و در غیر آن از اقالیم دیگر بهم نمی رسد و آن تارهای باریک شبیه موی است که بر روی زمین پهن میشود و طول آن بسیار ندارد و شاخ و برگ و گل نیز ندارد و چون جمع کرده شود منقبض میگردد و چون بر آتش اندازند بوی موی آید و بعض محض سسنون را شعر الغول نامیده اند و در مغرب اقصی بسیار میروید سیان ... تلمسان و مدینه فاس و در آنجا معروف بلحیه سسنون است **طبیعت** آن گرم و خشک باعتدال **افعال و خواص** آن قریب به پر سیاوشان است و در تنقیه سینه قوی تر از آن و مالیقی گفته اختصاصیت آن آنست که بخور آن زائل کنند و تپ ربع است و بر روی تعلیق آن بر بازو مانع کثرت تعب و ماندگی مسافر است در راه رفتن **شعیر** بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله بفارسی جو و بهندی جو بسین مهمله و جیم عجمی نامند **ماهیت** آن از حبوب معروف است بهترین آن سفید رسیده بالیده تازه است و کهنه که یک سال بر آن گذشته باشد بسیار زبون **طبیعت** آن در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص** آن قلیل الغذا تر از گندم و یاقوت جالیه و قابضه و مجففه و رادعه و مسکن غلیان صفرا و خون و حدت حمیات حاره حاده و سل و دق و مصلح آن لبن بتوحات و مورث لاغری بدن و مضر شانه مصلح آن روغنها و نیسون است جو آب جو مقشر مطبوخ بحدیکه جو ها شگفته و مهرا شوند صاف کرده و سرد نموده و یا نیمگرم بیاشامند که ماء الشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات حاره حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و لهیب و حرارت جگر و عطش مفرط و دق و سل و قرحه ریاح و ذات الجنب و سعال یابس و صداع حار و استسقای انیما

وسده و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرخی معده رطب و مضر احشای بارده و نفاخ و مصلح آن گلقند و اعتدال البطن
استعمال آن جائز نیست و مطبوخ آن با نصف وزن آن خشخاش کوبیده مانند حریره جهت صداع حار و باضافه قرطم جهت لعوق بلغم
لزج و سعال سرفه و مفتح سدد و با عناب و سپستان و انجیر و پرسیاوشان جهت درد سینه و سرفه مجرب و شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد
مائل بخشکی و نافع تر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و اقرحه حاره و غرغره بدان جهت ورم گلو و درد آن و ضماد آرد آن رادع و محلل اورام
صلبه و کشاینده ماده میل حاره و به تنهائی و یا با تخم خبازی به وزن آن جهت سل و ذات الجنب و اورام زیر بغل و سینه و پستان و
ساق و تن و سائر اعضا و بدستور با اکلیل و ریوند چینی جهت اورامیکه حرارت آنها در کمال حدت نباشد و با سرکه جهت اورام صفراویه
و شری و اگر آرد آن با شیره خشخاش با آب و یا عصارات برگهای مناسبه سائیده استعمال نمایند و با آب سفرجل جهت نقرس حار
و با آب کشنیز تازه جهت تحلیل خنازیر و اورام حاره و صلبه و ورم گلو و با ارزیانج و تخم کتان و رفت و بول اطفال جهت تحلیل
صلبه و گشودن دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با آب
افیون و آب برگ کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای
مطبوخ آن با انجیر یا ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار بغایت موثر و ضماد سوخته آن با سرکه جهت کلف و خراز نافع و سویق آن
یعنی آرد بو داده آن که سویق مذکور شد تبرید و تغذیه آن زیاده از سویق گندم است و آشامیدن آن با قدری شکر بهترین اغذیه
اسهال است مسکن عطش و لهیب باطنی و نان آن ثقیل بطی الهضم و نفاخ و چون خمیر آن را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کنند
و یکشب بگذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون صفراوی و لهیب باطنی و تشنگی مفرط و قی صفراوی و تبهای حاره
و اسهال صفراوی و حکه و بدیل مضر مبرودین و نفاخ مصلح آن شکر و یا نبات خوردن و مصلح سویق آن مغسول نمودن
و با شیرینی خوردن است و دستور طبخ ماء الشعیر در قرابادین در حرف المیم مع الالف مذکور شد **فصل الشین مع الفاء**
شفنین البری بفتح شین و سکون فا و کسر نون و سکون یا و شاه تحتانیه و نون معرب ساه است بترکی الافاخته و بهندی گگهانا
ماهیت آن مرغی است از فاخته بزرگتر و طوق و گردن آن سیاه و ناتمام و گردن و پای آن بلند و گویند بجهت فاخته است
و بفارسی بوتیمار نامند و گویند کبوتر بری است و منقار و پای آن سرخ است و آنچه در هند و بنگاله دیده شد طوق گردن ندارد
و تمام آن سفید و منقار آن سفید از نک و پاهای آن بلند و باریک سیاه زنگ و بعضی را مائل بزردی و بعضی را پرهای سر آن بلند
تر و اکثری را کوتاه تر **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گویند خشکی بر آن غالب است **افعال و خواص** آن بغایت مسمن
بدن و مجموع آن مستحیل بخون صالح میگردد و مقوی قوت ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوت حافظه
و محرک باه و اکثار آن مضر محرورین و مورث بیخوابی مصلح آن سرکه و کشنیز و مقوی فعل آن شیر تازه دوشیده است و گویند
بهتر آنست که بعد از ذبح یک روز رها کنند و روز دیگر پخته بخورند و همچنین سائر طیور تو به را بهترین آن کوچک فربه آنست
و زیاده از یک ساله آن و همچنین لاغر آن بسیار مضر است **شفنین البحری** بهندی ساکوچ و بفرنگی لپستیا کرین نامند **ماهیت**
آن حیوانی دریائی است شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل در دنباله آن نیشی مانند خار است **افعال و خواص** آن اگر بکسی زخم کرد
الم عظیم حادث گردد و چون نیش آن را در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن آن در خانه موجب تفرق آن اهل خانه
و پاشیدن مسحوق سوخته آن بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان و بدین سبب آن را حوت الشر نامند و گویند چون در بدل
کسی نیشی آن را فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول شود و ماداميكه بجنبانند و برند رفع آن نشود و بعد

فصل الشین مع القاف **شقاقل** بفتح شین و دو قاف در میان هر دو الف مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و آنرا اشقاقل و شقاقل و حشقاقل و شقیقل و شقیقل نیز و بهندی ستاتی و سوالی و دو دهائی و کاکول و ستاور نیز نامند ماهیت آن بیخی است پرگره و بازوجت اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و دراز و سفید رنگ و ساق و گیاه آن پرگره و برسم گرهی برگی و ثمر آن بقدر نخودی سیاه پر از رطوبت سیاهی و گل آن بزرگ تر از بنفشه و منبت آن زیر اشجار و ستر اکمه و جاهات نمناک و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن بهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی ظهر و سخن معده و کبد و گرده و مشتهی اشتهاء صحیح و مصلح آن عسل و مربای آن با عسل مقوی باه و مقوی ارواح و قوی باه و زیاده کننده منی مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است **شقاقل** بفتح شین و قاف و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و قاف آنرا شقایق النعمان و بلاطینی یاسے دراز ایلم یعنی گلے که سنگ آورده متغیر میشود و بلغت کسیلان اما لیس و بفارسی لاله نامند و در وجه تسمیه و نسبت آن بیونان گفته اند برای مشابهت رنگ آن بشقیق برق است و نیز گفته اند تشبیه است بخون که سرخ است و خون را نعمان نامند و نیز گفته اند چون النعمان بن منذر آن را بسیار دوست میداشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز گفته اند که چون او آن را بسیار در خضابات استعمال می نمود لهذا موصوف بدان نموده اند **ماهیت** آن نباتی است شبیه بخشخاش در نبات و برگ و گل و ثمر و دانه الا آنکه از آن در همه چیز کوچک تر و تخم آن ریزه تر و بری و بستانی می باشد و برگ بستانی آن را از بری ریزه تر و گل آن از اکثر پنج برگ و صد برگ که هزار اتنا مند نیز مے شود و الوان و افشان نیز **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن افیون حاصل از آن مانند آنکه از کوکنار خشخاش اخذ مے نمایند بسیار قوی الخدیر و المسکر و بدستور دانه و پوست آن از دانه و پوست خشخاش حادث و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و آشامیدن گل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با سکنجبین جهت تسکین درد احشاء و اعضا که دفعة بسم رسیده باشد بسیار سریع الاثر و نفوخ آن قاطع رعاف در ساعت و در رور آن حابس نزف الدم هر عضو و در مطبوخات صاحب جدری در او ائل جهت تلطیف ماده و تصفیه آن و تفتیح مسام بسوی ظاهر جلد نافع و ضماد مطبوخ برگ و ساق آن که با کاه جو پخته باشند مدر شیر و بول و حیض و طلاء عصاره آن منقی چرک زخمها و رافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط آن منقی رطوبات دماغی و قطور آن جالی بیاض عین و بدستور قطور برگ گل آن و اکتحال بدان و ضماد گل آن با پوست گردگان سبز سیاه کننده مو و رافع قوباء و آشامیدن یک درم تخم آن هر روز با آب سرد و مداومت بدان جهت رفع برص مجرب گفته اند و یک درم از تریاق آن با شراب مورث جنون است **شقراق** بفتح شین و بکسر نیز آمده و قاف و فتح راء مهمله مشدده و الف و قاف و شراق و شرقوق و شرشق نیز و بفارسی کاسکینه و بشیرازی کاسه شکنک و باصفهانی سبز قبا و بمازندرانی کراکر و بعربی آنرا اخیل گویند و بدین وجه و بهندی ... نامند **ماهیت** آن و ماهیتی گفته طائری است بقدر کبوتر و کوچک سبز رنگ خوش منظر و در جناح آن سیاهی و مخلوط بسرخی و سبزی و سیاهی نیز می باشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح آنها بسیار حریص بد خود و در بچه مرغان دیگر است و در انبارها و مزدوم می باشد و بر سر کوه ها آشیانه می سازد و لیکن بچه در آبادانی بر می آورد و عفیف از ... و کثیر الاستغاثه مے باشد و فریاد بسیار میکند که گویا کسی او را زده اند و لهذا وسے و النطا کی گفته اند

طالقی معروف است ملون بسبزی و سرخی و سیاهی و در اشجار و شکاف دیوارهای خانه می سازد و در تابستان دیده میشود و بلغت و کثیر التصویت و گویند طائری است بقدر گنجشک که به گویند و گنجشکان را صید کند **طبیعت** آن گرم و خشک دوم **افعال و خواص** آن محلل قوی ریاح غلیظ و مواد بلغمیه و در هضم مضر محرورین و مصدع **مصلح** آن سکنجبین مسل بطلای سرگین آن جهت جلای کلف نافع است

فصل الشین مع الکاف

شکاعی بضم شین و بفتح نیز آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و بیونانی اقرنیقی و نیز غشار یقیا یعنی شوکة ایضا نامند و گویند از شوکة البیضا و قسوکه سو بیه و کثیر الرکب نیز و بلاطینی اطرکطیاس و بفارسی باذآورد گویند و اصح آنست که غیر باذآورد است بلکه از اصناف آنست و نیز بفارسی آنرا چرچه گویند و در بعضی بلاد معروف بکنگر است و گویند بهندی اونٹ کتاره نامند **ماهیت** آن دو نوع میباشد یکی گل آن سفید و شاخهای آن باریک بلند سفید و کم شعبه و دیگری گل آن بنفش و شاخهای آن اندک قوی تر و پر شعبه و مائل بسبزی و زردی و این مخصوص بشکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن مثلث و طولانی و سطری آن بقدر انگشتی و باریک تا زانو و برگ آن کوچک مثلث شکل اندک ضخیم طولانی با زغب کمی و بر سر آن خاری و گل آن بنفش مائل بزردی و تخم آن بیضه مثلث شکل خاکستری رنگ و طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضی گفته اند زرد آن که کهنه نباشد و مستعمل از آن بیخ و ثمر آن است و بیخ آن قوی تر **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گویند در اول گرم و در سوم خشک و بعضی سرد نیز گفته اند **افعال و خواص** آن تجفیف و تقبیض این زیاده از باذآورد و با قوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم و مفتح و جهت قطع نزف الدم از سینه و ورم لهاة و معده و طبیخ آن جهت امراض مقعده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه و خصوصا در صبیان بغایت نافع و بجهت فالج و رعشه و ادرار و جماع ظهر و اسهال بطن و جهت جذام و برص و بهق و قطع سیلان رطوبت از رحم و سائر بدن مفید برای انکه دافع مواد سوداویه و بلغمیه و جالب آنهاست از عمق بدن و با فستین مسمن بدن و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل ورم مقعده و مدمل قرح **مضر** ریه و **مصلح** آن صمغ عربی است **مقدار شربت** آن دو درم و صاحب تقویم پنج درم گفته **بدل** آن باذآورد و در سائر افعال قریب بباذآورد و در حرف الباء مع الالف مذکور شد صاحب اختیارات بدیعی گفته که بشیرازی آنرا خار جهک گویند و وی نباتی کوهی است و در زمین سیستان بهم میرسد

شکر تیغال بفتح شین و کاف و رای مهمله و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح غین معجمه و الف و لام بفارسی تیغال نامند **ماهیت** آن خانه و غلاف حیوانیست شبیه بمگس که در خار ازروت مانند کرم ابریشم از لعاب خود می تند و در آن می پرد و بعضی را سوراخ کرده بدر می پرد و آن خانه و غلاف در تازگی شیرین میباشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم میگردد و آنکرم را بشیرازی خزدگک و تیغال و خانه آنرا شکر تیغال نامند و غیر شکر العشر است و صاحب اختیارات اشتباه نموده آنرا شکر العشر نوشته **طبیعت** آن در حرارت معتدل و رطوبت بر آن غالب و بالزوجت **افعال و خواص** آن ملین صدر و خشونت آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت سرفه و تصفیه صوت و خشکی گلو و معده نافع و اکثار آن مغثی **مصلح** آن شکر و ترنجبین **مقدار شربت** آن تا پنجدرم **بدل** آن نبات است

شک بضم شین و بفتح نیز آمده و کاف مشدده بعربی سم الفار و تراب الهالک و اهل عراق و مغرب بیش الفار و بشیرازی مرگ موش کانی و بهندی سنبل کهار نامند و اکسیریان زرنیخ سفید خوانند **ماهیت** آن جسمی است معدنی سفید ثقیل الوزن براق و آنچه زرد رنگ باشد

زبون بود و از خراسان آورند و گویند دو و نقره است که از معدن آن بهم میرسد و قوت آن تا هفتاد سال باقی میماند و بعد از آن فاسد میگردد و رنگ آن غیر و وزن آن سنگین میشود **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن از سموم قتاله است و محلل و معفن والتیام دهنده زخمهای بارد و شدید که صبر نتوان نمود و التحال آن در یک روز رطوبات طبقات چشم را زائل کند و طلای آن با روغن با جهت حکه و جرب و با گلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و نیم درم در یک روز کشنده بسوزش اندرون و ثقل زبان و اعضا و خدر و سرخی چشم و گرمی بدن و برافروختگی بشره و گاه باسهال الدم منجر گردد و تریاق آن تراشه پوستهای حیوانات است که سوزانیده بقدر ربع و ثلث و چندان بیاشامند و معالجه آن معالجه زیبق خورده است و چون در خمیره گیرند و یا در طعامهای دیگر بهند من موش دهند بمیرد و هر موشی دیگر که بوی آن بشنود نیز می میرد و خانه از موشان پاک شود و اهل هند میگویند که پنج نوع می باشد یکی سنکیا و آن شبیه بشب یمانی است سفید و شفاف و در آتش دود نکند و دوم هرتال یعنی زرنیخ زرد چوبه زرد رنگ و سوم گودنیا و این میگون است و چهارم دارما و آن سرخ است برنگ دانه انار و پنجم سنکهیا و این بسیار سفید می باشد و این هر دو نوع اخیر بسیار کم یاب است و در اعمال صناعت کیمیا بکار می آید و دافع بلغم و سودا است و جهت تب لرزه و ضیق النفس النسان و اسپ و درد دندان نافع دانسته اند **شکر قند** بفتح شین و کاف و سکون را و مهمله و قاف و سکون نون و دال مهمله بفارسی مشهور بزمین قند و زمین را بهندی اول نامند **ماهیت** آن بیخ نباتی است بطریق بجسم و سیاره بر زمین مفروش و برگ آن شبیه بخور ماشل و از آن کوچک تر و گل آن نیز شبیه بگل آن و کم رنگ تر و کوچک تر و بیخ آن در زیر زمین که از اطراف ریشه آن بر آمده تا بقدر ترکی و پوست آن سرخ و مغز آن سفید و کم آب و در هر شده پانزده عدد و زیاده و کمتر نیز نکون می باید بسبب قوت و ضعف زمین و بعد بکمال رسیدن بر آورده زیر خاکستر گرم یا خند بقند پخته و یا در آب جوش داده پوست آن را جدا کرده میخورند شیرین و لذیذ می باشد بعضی آن را بعد از پختن نرم کرده قدری از آرد گندم ممزوج کرده مانند خمیر سرشته حبوب بزرگ بقدر گردگان ساخته در روغن بریان کرده گرما گرم در شیره شکر و یا نبات که غلیظ باشد مے اندازند و بعضے برائے خوشبو کے قدرے مشک بگلاب حل کرده داخل آن شیره میکنند پس بر آورده مے خورند بسیار لذیذ می باشد و این را بهندی گل گلہ مے نامند **طبیعت** آن گرم و تر و بار طوبت فضلیه غلیظ که بعد از طبخ و جوش دادن کم میگردد **افعال و خواص** آن مسدد و قابض و نفاخ و فی الجمله مقوی سینه و قصبه ریه است

فصل الشین مع اللام

شل بضم شین و تشدید لام **ماهیت** آن ثمر درخت هندی است از دو به جهولا است و بعضے گویند که آن را سفرجل هندی نامند که بیل باشد و بعضے گفته اند بزرگ تر از فندق است و در طعم آن تندی و اندک تلخی و قبض است و نرم و املس و بی قشر و بعضے گفته اند مدور و بقدر زرد آلوے باشد و بعضے گفته اند بیکات زنجبیل است **طبیعت** آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظ و مسهل و دافع ریاح جهت صلابت عصب و فالج و عرق النسا و قولنج و نافع مضر به مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درم است **شلجم** بفتح شین و بسین مهمله نیز آمده و سکون لام و فتح جیم و میم معرب شلغم بعین معجمه فارسی است و به یونانی غنقیلے و هنقلے و بلغار سے برشاد و شیلم نیز و بفرنگی یم بضم با ایجے و سیم نامند **ماهیت** آن معروف است و بری و بستانی می باشد و بری دو قسم است یکے شاخهاے نبات آن دراز و برگ آن بعرض انگشت مهین و بیخ آن باریک مثل بیخ اشجار دیگر و غیر ماکول و تخم آن سیاه و مغز آن سفید منابت آن مزارع و دیگرے را منابت صحرا جای نمناک

وزند کیرابها و یونانی نونیناس و نونیاس نیز گویند بیخ آن بقدر خیار و لبیار سرخ و ماکول و برگ آن شبیه برگ بستانی و از آن باریک و املس و کثیر التشریف و تخم آن مانند بستانی و مائل لبیاهی و تخم این مستعل در تریاق فاروق است و بستانی انرا برگ شبیه برگ ترب و کثیر التشریف و انان املس و بیخ آن مدور و مفرطح و بعضی اندک طولانی و بر سر آن اندک ریشه و ماکول و در اکثر بلاد بهم میرسد و بقدر نارنج و بزرگی تا هندوانه در بعضی بلاد و اراضی قویه می شود و نازک بی ریشه و در بعضی اراضی ضعیفه کوچک ریشه دار و بیخ مستعل آن بستانی نازک بی ریشه است و تخم آن سرخ و تیره و از برسی بزرگ تر و این مزروع می باشد در خریف و در اواخر شتا و اوائل ربیع نیز قلیلی در بعضی بلاد بهم میرسد **طبیعت** بر سے آن در اواسط دوم گرم و در اول تر و بستانی آن در اول دوم گرم و در اواخر اول تر **افعال و خواص** آن تناول مطبوخ بیخ آن کثیر الغذا و رافع سعال و ملین سینه و مقوی باصره و مشتهی طعام و مهیج باه و زیاده کننده منی و مفتت حصاة و مدر بول و برگهای نازک آن اقوت و ازر زیاده و بطی الهضم و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و شیرینیها و در احادیث وارد است که امر فرمودند بخوردن شلغم و فرموده علیکم باللفت فانه لیس احد الا وله عرق من الجذام اللفت یذیبه و در حدیث دیگر است که ما من احد الا و فیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم چون ریشهای باریک آن را سائیده با عسل بیاشامند جهت سنگ و عسر البول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نطول مطبوخ جمیع اجزای آن جهت شقاق عارض از برد و نقرس و حکه مراریه و بدستور طلا و ضماد برگ و بیخ و یا تخم کوبیده آن و ترشی بیخ آن یعنی مخلل آن لذیذ و ملطف سطوبات و مقوی احشا و مشتهی و بی لفخ خصوص با خردل آن و یا شبی دار آن که قوت جلا و تقطیع آن زیاده است و مطبوخ آن در جوف خمیر و زیر آتش که نضج کامل یافته باشد قلیل النفخ و غشا آورنده و محرک باه زیاده از مخلل آن جهت آنکه رطوبت فضلیه و ریاح آن در جوف خمیر بالکل تحلیل میرود و جمیع اجزای آن باتریاقیت و تخم آن در اول سوم گرم و در اول تر و تخم بری آن خصوصا که اندک بریان نموده باشند و مشی و باتریاقیت بود و جمیع افعال قوی تر از آن و مولد ریاح و مصدع محرور و مصلح آن سکنجبین و ترشیها و گلقند و خشخاش سیاه و شکر نیز مقدار شربت آن دو درهم و دهن تخم آن محلل ریاح و رافع اعیا و مقوی آلات تناسل و تریاق و مرهم بیخ آن کثیر النفع و در قرابادین در مراهم مذکور شد و تخم قسم اول بری آن جالی بشره است **شلیل** بفتح شین و کسر لام و سکون یا مثناة تحتانیه و لام بخراسانی شفترنگ و شیرهو نیز نامند **ماهیت** آن از جنس شفتالو است گویند درخت شفتالو و زردآلو را که باهم پیوند نمایند شلیل می شود و آن بقدر زردآلو و گرد و کان و از شفتالو امتر و عائله آن کمتر در طبیعت و سائر افعال اقرب بدان هردو است

فصل الشین مع المیم

شمع بفتح شین و سکون میم و عین مهمله بفارسی موم نامند و بیونانی قیروس **ماهیت** آن معروف است که جرم خانه زنبور عسل است که عسل در آن جمع میکنند و آن سه نوع میباشد یکی آنست که زنبور عسل آن را در آن جمع میکنند و این مائل بسرخی و زردی و نرم و خوشبو میباشد و بوی عسل از تازه آن می آید و دوم آنست که پردهای خانه خود را از آن می سازند و در آن عسل نمی باشد و این متوسط است در خوبی و بدی و سوم معروف بسلیه است و این چیزے سیاه رنگ است که بر کوار و خانه خود می مالد و این زبون است **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و قوت آن تا سی سال باقی میماند **افعال و خواص** آن محلل و منضج و ملین اعصاب و موافق جراحات و مصلح ادویه مراهم و حافظ آنها و خوردن وزن دو خرنوبه از آن که بمقدار دانه گندم ریزه کرده فرو برند با احشای موافقه و یا در روغن بالخصوص روغن کنجد حل نموده بنوشند

جهت قروح باطنی و سحج و اسهال مزمن و جذب سموم مجرب و جهت درد سینه و سرفه و سل و رفع انجماد شیر در گلو و لهاة و لصقه موم
بیدبیل و بخور آن معرق صاحبان حمیات و رافع عفونات هوای وبائی و رائحه آن جهت رفع بدبوی جینیه و اذیت بوی
مردار و مقابر و با دهنه گداخته آن با روغن گل سرخ با زیت جذب بالمناصفه جهت سحج امعا بغایت نافع و طلای آن با ادهان
مناسبه خصوصا روغن بنفشه جهت رفع خشونت سینه و سایر خشونات بدن و نضج اورام و جهت حکه و جرب و توسیع دهن زخمها
و بیرون آوردن آنها و رفع اذیت زخم حربه زهردار و جذب آن بالخاصیة و طلای موم روغن معمول با روغن سوسن یا روغن
زنبق و یا یاسمین و هر صاف کننده و نیکو کننده رنگ رخسار و زائل کننده کلف و محلل صلابات اعصاب گویند چون
از موم زرد یا سرخ با روغن سوسن و یا گل سرخ مرتب نمایند و سه هفته در آفتاب گذارند پس بر اورام پس گوش و اربیه طلا نمایند
به تحلیل برد و منع التهاب مواد بدان نماید و چون به تنهائی ورق ساخته بر پستان گذارند مانع انجماد و بسته شدن شیر است
در آن و در تعقد عصب و اورام محلل آنها و تکمید ریزه ریزه کرده آن با زر چوب خشک کوبیده در صره و بسته و بر روغن کنجد
گرم کرده محلل اورام و ریاح و مسکن اوجاع و چون مخلوط بعود هندی نموده بر آتش گذارند بدیره و اندکی اندک سوخته
گردد و خوردن موم دافع اشتها و مسدد و مسلح آن نان مقدار شربت تا نیم درم بدل آن آرد باقلاست و گویند چون اشیان
مگس را بسوزانند و لطف بمالند و در آب دریا و سائر آبها گذارند آب شیرین را نخود جذب میکند دستور سفید کردن آن
که بگیرند موم را و گداخته در آب سرد اندازند و چرک آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند و هم چنین مکرر نمایند پس در دیگ
سر گشاده سفالی نو کرده آب دریای شور در آن ریخته و اندک نطرون و اگر آب دریای شور نباشد آب نمک بر آن ریزند و بر آتش
گذارند تا گداخته گردد و از آتش فرود آورند و دیگ سفالی دیگر که در آن تواند داخل شد ته آنرا تر کرده در آن فرو برند تا موم با بدان
بچسپد و بر آورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین باز دیگ را در آن فرو برند و مکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه
بگذارند با آب شور و نطرون و ازته دیگ سفالی دیگر تر کرده بردارند پس آن قرصها را دو روز بر پیسانی کشیده روزها
در آفتاب بیاویزند و بر آن آب سرد دفعه بدفعه بپاشند و شبها بماهتاب تا آنکه خوب سفید گردد پس گداخته از آن شمع ریزند
و یا در مراهم و غیر آن که مطلوب باشد بکار برند و یا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار گرم جوشان بر آن ریزند و بدستور ظنجه بند
و عمل نمایند تا سفید گردد و یا آن که بعد تصفیه چرک آنرا گداخته در آب سرد اندک اندک بریزند و یا آنکه بدست پاره ویله
برهم زنند که برده روی جامه گردد پس روزها بر پارچه کرباس نم کرده بریزند و بر آفتاب گذارند و آب بر آن بپاشند و شبها زیر
آسمان و با ماهتاب گذارند تا سفید گردد فصل الشین مع النون **اشنه** بفتح شین و سکون نون و دال مهمله
و بسقوریدوس و سیابوس نامیده و بهندی است بفتح سین مهمله و تاء مثناة فوقانیه مشدده گویند ماهیت آن از طیو
معمول است خصوص اهل مصر و بهتر از انجا جلب دیگر نیز سازند و گویند دخان ضرر است و دستور صنعت آن آنست
که حصی لبان را نیم کوفته هر قدر که خواهند در دیگ سفالی کنند و دیگ دیگر طولانی بر سر آن نصب نمایند و اطراف آن را
بگل حکمت بگیرند و در زیر آن آتش بسیار ملایم کنند تا در ظرف بالا صعود نماید و بچسپد و اگر جهت زیادتی عطریت ظرف بالا
بعود و صندل بیالایند خوب است و اگر بجای دیگ بالائی کاغذی را بشکل کله قند پیچیده بر سر آن نصب کنند نیکو اصلا
بخار بیرون نرود و نیز خوب است و بهترین آن سفید خوشبوی آنست که بوی دود از آن نیاید طبیعت آن در سوم گرم و در دوم
خشک افعال و خواص آن مقوی دل و مدر فضلات و نفث صاف و دافع اخلاط لزجه سینه و با زعفران

مفرح و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند و طلای آن جهت التیام قروح و دافع آثار و حمول آن جهت بواسیر و تقویت رحم مفید و مجفف و مسهل محرور و محشن سینه و مصلح آن روغن گنجد مقدار شربت آن چهار قیراط است **فصل الشین مع الواو** **شوا** بالفتح شین و واو و الف ممدوده و لغت عربی است بفارسی کباب و بریانی گویند **ماهیت** آن گوشت بریان کرده است بهر نحو که بریان نموده باشند بر آتش بوسط در یا روغن یا بیروغن و از بالا روغن بر آن زده باشند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن استشمام رائحه آن جهت زکام و بزبان نمودن مقوی قلب ناقهین و مرتاضین و بدستور خوردن آن سریع الهضم جید الکیموس و مقوی اعضای رئیسه و باه و اکثار آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ **شواصرا** لغت یونانی است بفتح شین و واو و الف و فتح صاد و راء هر دو مهمله و الف ستک الجن است و گویند در بلاد شبانکاره فارس مشتک چوپان نامند و در تنکابن مشتک و حش **ماهیت** آن رازی گفته از انواع بلنجاسف است که برنجاسف نیز نامند و دیسقوریدوس گفته بیونانی لیطوس نامند و آن گیاهی است که هر سال تازه بتازه می روید بقدر سه چهار ذرع مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار و برگ آن شبیه برگ دشتی و تخم آن در شاخهای آن و همه آن از شاخ و برگ و تخم بسیار خوشبو است و لهذا مردم در ثیاب خود میگذارند جهت آن بیشتر در دیها و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که در بلاد دیلم بنات بدین نام که آن را مشتک الجن نامند دیدم خاکستری رنگ مائل بزرقت شبیه با شنه بیاق و بی گل و منخصر براوراق بسیار متراکم منبسط بر روی زمین که از زمین بلند نمیگردد و بیخ آن سیاه بقدر سه چهار وجب است آن سنگلاخها و کوهستان های عظیم و از تازه آن تا چند ماه بوی مشک تازه می آید **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی ارواح و قوی و مدر حیض و با شراب جهت عسر النفس محتاج با تضاب و در حقنه جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل داخل مینمایند برای آنکه مسهل اخلاط لزجه است **شوحط** بفتح شین و سکون واو و فتح حاء و سکون طاء مهملتین لغت عربی است **ماهیت** آن مجهول است بغدادی گفته درختی است بزرگ شاخهای آن صلب بی گره و راست و برگ آن شبیه برگ بید و از چوب آن کمانگران کمان میسازند و بعضی گفته اند که نوعی از تیغ است و بعضی آن را و شریان را یک دانسته اند و گویند آنچه در قلعه کوه میشود تیغ است آنچه در پائین آن شوحط و باختلاف منابت نام آن مختلف میگردد و صاحب اختیارات خوش ارزان گفته و بعضی گفته نوع خبیث و زبون از زیتون است و این قول اقرب بصواب است **طبیعت** آن گرم و خشک و جمیع اجزای آن با قوت قابضه **افعال و خواص** آن جهت اسهال مفید و جلوس در سایه آن ممنوع است **شوکران** بفتح شین و سکون واو و فتح کاف و راء مهمله و الف و نون و لغت عربی است و بغدادی گفته یونانی است ابن بیطار گفته که عجمی اندیس حفوطه و بیونانی قونیون و سقونیون و باریقون و طفیقون و مقوسیون و بفرنگی شکنه و بفارسی بیخ لغت نامند **ماهیت** آن دیسقوریدوس در رابعه گفته بیخ نباتی است با زوجت و ساق آن پر گره شبیه بشاخ رازیانه و سطبر تر از آن و شعبهای شاخهای آن چتر دار و برگ آن شبیه برگ قثا و بزرگ تر از آن و ثقیل الرائحه و در بالای آن شعبه و اکالیل و در آن گل سفید شبیه بگل شبت و تخم آن مثل نانخواه و مائل بسفیدی در دفس گفته برگ آن مانند برگ بیروج و بسیار زرد و بیخ آن باریک و بی ثمر و تخم آن برگ نانخواه و بزرگ تر از آن و بی طعم و بی بو و لعاب دارد و بعضی گفته اند بیخ نباتی است که آن را دورس و دورت و دورس نیز نامند و بعضی گفته اند بزر البنج رومی است که آن را دورس گویند و بهتر و مستعمل آن آنست که در کوه لغت

ذریره درویده آنرا دو برس لغتی گویند و صاحب اختیارات بدیعی گفته آنرا اشوگران نامند و بعضی گفته اند بیخ نباتی است که بهندی موتهه نامند

طبیعت آن در چهارم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن مخدر و مسکر و منوم مقدار شربت آن نیم دانگ بدل آن بذر البنج و دو برابر آن

قتال القوت سمیت بارده بزوال عقل و خفتا با فکر و ذهن کلام و سدر و ظلمت و غشاوه بصر که چیزی را نبینند و فواق و برودت باطن اطراف و در آخر تشنیج و خناق

و خنگی که در قبض ریه حنجره پیدا کند پس موت و مداوای آن مبادرت بقی در سهال البطن تا که نقا حاصل گردد پس آشامیدن اشیای که دفع تریاقیه مانند

طلای صرف که قومی از شراب است پس اندک مهلت داده بعد از آن شیر الاغ و افسنتین با فلفل و جندبیدستر و سداب با طلا بنوشند و اقراص

دا ما دمید و با فلفل با تخم انجیر با طلا و با روغن فالجذان و حلتیت و روغن خار سناسبی و باقی تدبیر آن مانند تدبیر افیون خورده است و چون خوشه

آنرا پیش از آنکه تخم آن خشک شود بگیرند و بکوبند و عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد و از انجمله آنکه ادویه مسکنه و جاع چشم است و ضماد

آن جهت تسکین اوجاع حاره و نمله و حمره و جمره و ضماد و برگ و تخم آن بر پستان شیر دار قاطع شیر آن و مانع آویخته شدن آن و بر پستان دختران مانع کلان

و بدستور بر خصیه پسران و بر خصیه و کش ران و جوانان مانع احتلام و محلل ورم آن بر قضیب مضعف باه و مانع بزرگ شدن آن بر هر عضوی که

خواهند موثر دیده مانع آن و بر شکم حابس اسهال و نزف الدم و بدستور طلای آن بر پیشانی حابس رعاف و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که چون بیخ آنرا

با بذر البنج از هر یک پنج درم کوبیده با یکصد و پنجاه مثقال آب و یکصد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه با آتش ملایم طبخ کنند تا آب بسوزد پس مویزها را از

ادویه جدا کرده نگاه دارند از یکعدد تا سه عدد آنرا بخورند مسکر قوی و امساک منی آورد و زیاده از سه عدد منوم قوی است و نوشته که من این را مویز

عزونام کرده ام **شوندر** بفتح شین معجمه و واو و سکون نون و فتح دال و را در آخر و هر دو ها و بضم اول و دوم نیز آمده **ماهیت** آن بغدادی گفته معرب

چغندر فارسی است و آن نوع از سلق است و بعضی آنرا لفت طلبطلی و قومی شلجم احمر نامند آن شبیه شلجم است در نبات و صورت ولیکن برگ آن خشن

و مشرف نیست بلکه اقرب بسلق است و برگ آنرا نیز میخورند چنانچه برگ شلغم را میخورند بلکه بیخ آنرا میخورند و طعم آن با حلاوت و تلخی کمی است و انطاکی گفته

فرق میان آن و زردک و شلغم نیست مگر آنکه برگ آن مشرف نیست بیخ آن مائل باستداره و طول بسیار سرخ و شیرین مائل بتلخی و تیزی است و صاحب تحفه گفته

قسمی از شلغم بری ماکول است و بهترین آن سرخ خالص کوچک تازه است **طبیعت** آن بارد و رطب در دوم و گرم تر در آخر اول نیز گفته اند رطوبت آن زیاده

از حرارت **افعال و خواص** آن دافع ریح و عفونت و مسخن و جاذب دم از عروق بظاهر جلد و مسهل و دافع ادی گفته بسیار آن که باد و رطب است که موجب

بهضم بطی و مضر بمبرودین و صاحبان معده بارد و بطی الهضم و مورث نفخ و قراقر و مصلح آن سرکه و خردل و پختن آن همراه مردم بدان آن با شیر آنرا با

ترتیب میدهند و بطی الهضم میگردد و لیکن لذیذ میباشد و تخم آن بسیار نافع است در ادویه قتاله و اگر شیر از سم بخورند چندان ضرر نمیکند و فعل آنرا باطل میسازد

بالمره لهذا از ادویه تریاق فاروق است و جزو یکی از اجزای آن بخلاف بستانی آن که ضعیف است و طبیخ آن جهت برودت دفع جلوس و طول بدان و در سایر

افعال قوی تر از سایر اقسام شلجم و در شلجم مذکور شد **شونیز** بضم شین معجمه و سکون واو و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه لغت فارسی است و شونوز

و سیاه دانه نیز نامند و بعربی حبة السودا و بیونانی مسنوه ولیسیه و بهندی شونوز گفته و بهندی کلونجی نامند بیخ کاف و ضم لام و سکون واو و اخفای نون و کسر جیم و یا

ماهیت آن تخم نباتی است شبیه به زیانه و از آن دانه و باریک تر و گل آن زرد و مائل بسفیدی

و دبش نیز میشود و برگ آن شبیه برگ زیان در تقفا و تخم آن در غلافی بقدر غلاف بذر البنج و تخم آن قریب بقدر انیسون و سیاه و تند بود و منفعت

شدید و قوت آن تا هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسخن و مجفف رطوبات و منضج و مقطع

اخلاط و جالی و مدر شیر و بول و حیض و مسقط جنین زنده و مرده و مشیره و تریاق سموم بارده و شرباً و بخوراً و حمولاً با دهن سوسن جهت اوجاع الصدر

و النقرس و النفس و غیرها جهت سرفه بارده و درد سینه و انتصاب النفس و قی المدد و خفقان و استسقاء و یرقان و سپرز و قولنج ریحی شرباً و ضماداً نافع و مداومت

خوردن آن هر صباح مدر بول و حیض و شیر و با روغن جهت سرخ کردن رخساره و تصفیه بشره و با سرکه اخراج اقسام کرم معده

شرباً و ضماداً و یک مثقال از دو درم آن تا سه درم با آب نیم گرم جهت سگ دیوانه گزیده و رتیلا و با سکنجبین جهت تپ ربع و تپ بلغمی کهنه و با آب و عسل جهت نفس الانتصاب و تفتیت سنگ گرده و مثانه و بتنهائی عرزنه و بالطرفان جهت عسر البول و سوختهٔ آن جهت بواسیر خصوصاً با رب مورد و بنوشیدن بیل و رب سیب و خام آن و بیاد در سرکه خیسانیده آن یک شب در صرو بسته و بدستور سعوط در سرکه خیسانیده آن یک شب صبح سائیده جهت درد سر بارد و زکام و تفتیح سده خیشوم و زکام و نزله و للقوة بغایت نافع و بعدیل چون هفت عدد داکشته با مو شیر زنان بخیسانند یکساعت و بسایند و در بینی کسیکه یرقان داشته و چشمهای او زرد شده باشد قطور نمایند بغایت نافع و زائل سازد و بسبب قوت تفتیحی که دارد و سعوط سحوق آن با دهن جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع و بدستور با کتحال استعمال آن جهت نزول در ابتدا و کما و گرم کرده آن بر سر جهت زکام و بر سایر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و ضمد مطبوخ آن با سرکه جهت تنهائی و یا با موم و ضمود ده دندان بارده و ضماد آن در پیش سر جهت منع وسدهٔ تنهائی نزلات عرزنه و رفع صداع بارد و تفتیح سده خیاشیم و با سرکه خمر و یا انگور جهت و رفع حال و تقشر جلد و درد مفاصل و بهق و برص و سعفه و قوبا و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و ثآلیل و زنان مجرب با آب حنظل کرده به اطراف طلا کنند جهت اخراج القرح قوی الاثر و با آب شیح جهت اخراج حیات بقوت تمام و سائیده آن با خون خفاش و یا خون خطاف جهت رجع بغایت موثر و با عسل و روغن جهت درد رحم و وجع آن و حبس نفاس و با روغن گل سرخ جهت اخراج جنین و ضماد سوختهٔ آن با موم گداخته و روغن سوسن با حنا و مانند آن مانع و صاحب قسم که بفارسی گل نامند مفید و لعل رنگین موی آن و بروایتی که سرشته آن با مداومت و ضماد اندک بریان کوبیده آن بگلاب جهت نغمهای سوداوی ساق مجرب و با بول صبیان جهت قروح شهدیه سر و سائر قروح بارده رطبه و قطور با دواده کوبیده جوشانده آن با روغن جهت صاف کرده بقدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام که با علت بسیار باشد مجرب و با روغن جهت گرش جهت تفتیح سده و رفع ریاح و درد گوش نافع و دخان آن گزیدگی سموم و اکثار شرب شونیز موجب خناق و سرخ شدن ورم سده و صلح آن در سرکه خیسانیدن آن مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درم و دربدل آن نیم درم و بدل آن انیسون و نصف وزن آن تخم شبت و روغن زیتون و کندر جهت اعاده باد و با یوسین شرباً و طلاء و مجرب دانسته و روغن آن که نقیع معکوس گرفته باشند طلاء به اعضاء تناسل و کرجبت آوردن نعوظ بعدیل و رفع دردهای بارده و سستی اعصاب و سده آن و بدستور آشامیدن آن با اشیای مناسب جهت امور مذکوره سریع الاثر و قرشی گفته نبات آنرا چون در حیاض اندازند ماهیان آن بالای آب آیند و گویند نوعی از آن خناق و خفقان آورد و تدبیر آن قی کردن و آشامیدن شیر و سائر تدابیر گندش و خوردن است

فصل الشین مع الیاء المثناة تحتانیه شیبه

بفتح شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و ها اسم عربی است و او غیر شیبة العجوز است و آن العفص است بستانیه نامند ماهیت آن گیاهی است ساق و شاخ آن سفید و برگ آن مائل بسفیدی و غبار ناک و گویا بمقراض ریزه کرده اند و خوشبو باشند بی شبیه بوی صعتر و نبت آن بستانین و جبال اینکه بالطبع بسیار شود و در شیراز بسیار میشود و آنرا در بستانین و مقابر بسیار میکارند و ریحان کرمانی و حبق کرمانی نیز نامند و الحق آن شبیه بکافور

طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و در آخر اول نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح سده و محلل و مسخن منقی فضلات و مدر و منزل شرباً و ضماداً آن رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتها محلل آن و جهت تحلیل ریاح و انتفاخ شکم آن و ادرار طمث و جذب جنین شرباً و حمولاً و جلوسگاهی با طبیخ موثر مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم است و باشراب العسل القدر احتیاج **شیح** بکسر اول و سکون یاء تحتانیه و جار مهمله یونانی سارلیقون واقدیا شجرا دیستا مجریا تیز بفارسی درمنه نامند **ماهیت** آن نباتی است قریب بلندی شبت و گل آن خوشبو و با اندک حدت شبیه بافسنتین رومی و لیکن تلخی این از آن کمتر و گرمی این از افسنتین زیاده و برگهای آن ریزه و اندک شبیه برگ سداب و بعضی مائل بزردی و بعضی مائل بغبرت و گل آن زرد و سرخ و آن اقسام میباشد جبلی و صحرائی و جبلی آن قوی تر از صحرائی و آنچه گل آن مائل بسرخی است و برگ آن شبیه بسداب و نبات آن از شبت کوچک تر شیح ارمنی نامند و آنچه مائل بغبرت و تخم آن شبیه تخم کشوث و اندک از آن بزرگ تر و تیرگی آن با رطوبت چسپنده و گل آن زرد و شیح جبلی را یونانی اقلیمون نامند و طعم آن تلخ و آنچه عریض الورق و گل آن سرخ است

شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و در سند ترکی تخم بستاج است که در خشنیزک نامند و آن تخمی است معروف و در بستاج مذکور شده و مستعمل از اقسام آن
کل است فیریا یا اجزاده و گیاه و آنرا اصیوزا نامند و گفته اند نوعی از افسنتین است و صاحب منهاج آنرا دو صنف گفته یکی چوب آن مجوف و برگ آن شبیه ببرگ
سرو دیگری ارمنی زرد رنگ و شیح الرمینی یکی را سرکا لورق بجوف العود گفته و این مستعمل در ادخنه و بخورات است و دوم برگ آن شبیه برگ طرفا و گفته اند گاه یافت
میشود صنف ثالثی که زرد رنگ میباشد و آنرا اسرلیقون ارمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار و بهترین آن ارمنی است طبیعت آن گرم و خشک در سوم و در دوم
خشک گفته اند **افعال و خواص** آن منفتح سدد و قاطع بلغم و محلل ریاح و مسهل اخلاط فاسده و فضلات و مخرج اقسام کرم شرباً و ضماداً و جهت گزیدن عقرب
و رتیلا و سموم بارده و عسر النفس و فواق و ضیق نفس و سدد و رگ و بتهای مرکبه شرباً نافع مقدار شربت آن در سموم تا سه درم و در غیر آن تا دو درم مضر معده و مصلح
مصلح آن عسل و در سن لسان و وزن آن افسنتین و بعضی سه ابدل آن دانسته اند کمیه طبیخ آن بدستور طلای آن جهت سده یعنی غلیظ بعد از هفته ... برد و
ضماد و رماد سوخته آن با روغن زیتون و بازیق و با اشال آن جهت داء الثعلب و سرعت رویانیدن موی بر آن موثر و در ان جهت اکله و روغن آن که بدستور
روغن گل سنج سازند جهت عسر النفس و رفع لزوجتها دامراض بارده و ورم معده و استسقا و اخراج دیدان و لسع عقرب نافع و اثبات لحم نافع **شیح البحری** آنرا
شیخ یهودی و سنگ یهودی گویند و اهل مغرب نیل نامند **ماهیت** آن حیوانیست بحری و در دریای مغرب کثیر الوجود و شبیه بسنگ پشت بحری ولیکن بهیئت
این بدانقدر نیست بلکه پوست صلب و سطح آن شبیه گرد ماله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و از نجهت آنرا سنگ الیهودی نامند و آنرا نخورند
افعال و خواص آن خوردن دل آن جهت داء الثعلب بتن و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن نافع تولد نقرس و رافع آنست و بخور اجزای آن با سحوق آن
سیخ بتهای بلغمی و گشتن پشه مجرب دانسته اند **شیر خشت** بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله و کسر خاء و سکون شین معجمتین و تاء مثناة فوقانیه بفارسی
شیرخشک نامند **ماهیت** آن گفته اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنگ نیز بروید خیک آنرا بزبان اهالی آن نواح خراسان گشتیر و درختی دیگر
کبیر نامند میشنید و آن درختیست بقدر دو سه قامت بلند میشود و چوب آن خالدار زرد و سفید و اندک اثقل الوزن است و از آن عصا میسازند و کمیاب و قیمتی است
جهت آنکه چوب آن اکثر کج و اعوج میباشد و تحقیق آنست که از قبیل صمغ است که از گرههای آن درخت بر می آید و منعقد میگردد و از قبیل طل یعنی شبنم نیست و هم
آن نیز دلالت بر آن میکند جهت آنکه گفته اند که خشت بلغت اهل آن نواح یعنی صمغ است و انداصافت و ترکیب کشیر و یا کبیر و بدان بحذف کاف ازاله
کشیر و کبیر او استعمالها و از اول و خشت و آخر کشیر و کبیر برای تخفیف شیر خشت گردید و نیز آنرا بفارسی شیرخشک مینامند یعنی لبن مجفف ابن البیطار
شیر نامند فیر طل است که شبنم باشد بهترین آن حبهای بزرگ سفید شیرین خالص آنست که چون در دهان گذارند زود گداخته گردد و کام و زبان را بسیار شیرین
و سرد گرداند و املا و تقطیعی باشد و شیرینی طعم آن شیرینی خاص است و رای شیرینی شکر و عسل و مغشوش و مصنوع آنرا از جو و شکر را این صفت نیست
و نصاری درین اوقات از بلاد ینالیان بسیاری آورند و میگویند در آنجا بسیار بهم میرسد و از قبیل شبنم است و از آنچه بر شاخهای اشجار و سنگها
یا لیزا افتاده و یا در چادری و یا غیر آن باحتیاط اخذ نموده اند سفید خالص میباشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مایل بتیرگی است و این نوع مطلقاً
و آنرا خوب سرد نمیگردانند و زود در آب گداخته میگردد مانند شیرخشت خراسانی با در قوت اسهال قریب بدان است و گویند در بلاد صوبه بهار و بنده جاپور
در نواح آن از نباتی که آنرا بهندی کراهی نامند چیزی شبیه بشیرخشت لیکن می آید بدین قسم که چون جلنجارا بهر بند صابط است که بیخ آنرا آتش نیز بند بعد از آن
انبیخ آثار طوبتی جوشیده و بر می آید و مانند دانه نقلی سفید بسته میگردد و آن دانه لعل دستیاح و صاف مانند شیرخشت است و آنرا بزبان مردم آنجا هر لالو لفرکی
نامند حکیم میر محمد عبدالحمید نوشته که من خود تجربه نمودم مانند شیرخشت است **طبیعت** آن در گرمی اول گرم و بر طوبت و یبوست معتدل **افعال و
خواص** آن حالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشاء و مسکن حرارت و لیست معده و قلب و جگر و ورم
آنها و جهت تپ و خشونت سینه و حلق و تپهای حاده و نزلات و رقیقه و سرفه که مسهلی است و آن بی رفق بیعلت که اذیت نماید ... بدرجه حرارت حتی که اطفال را بی ایران استعمال
موافق است و اگر ... و سرفه باشد با گلاب بهتر است و اگر ... با ماء الشعیر بهتر و سهل نیست از برای صاحبان تپ حاره

و محرور المزاجان و امراض حارهٔ حاده که اثر آن تا ایام بسیار باقی ماند قریب بیک رطل است و یا زیاده و مقدار آن شش توله تا هشت توله شیرخشت اول ثمره سا [illegible]
روغن بادام مقدار دو درم بران چکانیده گرم کرده بنوشند هرگاه تشنه شوند و یا قصور در اسهال نماید عرق بادیانه و یا قدری بار الشعیر گرم کرده بنوشند
اطفا صفرا مولد ریاح و نفاخ و قراقر و معده و ترقیق منی و باعث سرعت انزال بسبب جلائیکه دارد مصلح آن روغن بادام در ازیانه مقدار شربت آن تا بست و پنج مثقال
ان بودن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و مضر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقامات قانون گفته که شیرخشت با
انکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن طین دبالی شده و با شیر جهت طراوت گونه موثر است شبرم بکسر شین معجمه و سکون
با و فتح را ... تحتانیه و کسر را مهمله و سکون سین مهمله و فتح تا و شناة فوقانیه و با ماهیت آن نبات گیاهی است سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر منافع
مانند سرکه است و مضر تیکه و در سرکه می باشد ندارد و در اکثر مواضع و دستور ساختن آن آنست که فرد دل سرخ با تخم تلخ در آن کشیده تخم شلغم ستانی ماکل بسیاهی
با سرکه شیرین مانند خمیر گرده و بعد از آن دو مثقال آنرا با دو بیست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه مخلوط نموده تا دو [illegible]
بر سر دو مکرر برهم زنند تا مانع جوشیدن آن گردد پس استعمال نمایند شیطرج بکسر شین و سکون یا و مثناة تحتانیه و فتح طا و را مهمله و جیم
معرب چیتر که هندیست و بهندی چیتر نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است و گویند معرب چتغیر فارسی است و بعربی سواک الاحمر
و نا نوش نیز نامند و بیونانی لبیدیون بیا و موحده بعد از یای مثناة تحتانیه و لیفیدیون بقای بجای بای موحده و بربری [illegible]
بنده نامند ماهیت آن رازی گفته دو نوع می باشد هندی و شامی هندی آن باریک و شامی آن غلیظ شبیه بعود خود و رنگ آن مائل بسیاهی و
دیسقوریدوس گفته نباتی است معروف و در لشیر آب و نمک معمول است استعمال آن بالینوس و حاشیه خود از میاه فرود از دی مقرالطیس نقل کرده گیاهی است
که در مقابر و دیوارهای کهنه و مواضع کشت و کار روئیده می‌شود و همیشه تازه می‌باشد و رنگ و برگ آن شبیه به برگ جرجیر و بلندی شاخهای آن
تا یک ذرع و در زمستان برگ آن خشک میگردد و با یک شده برگ آن می باشد تا آنکه سردی هوای زمستان باشد در آن زمان میریزد و شاخهای
آن باریک میگردد و متصل بیخ آن برگ می ماند و تا وقت بستان از شاخهای آن گل سفید ریزه بهم رسیده ظاهر شده و تخم آن از تخم خشخاش بسیار ریزه تر که
خوب دیده نمیشود و مستعمل بیخ آنست و در ساحل اورده معروف گفته اند قوت طعم و رائحه آن شبیه بحرف است و بهتر آن بقول صاحب منهاج تازه
یا بحری آنست و بعضی گفته اند بهتر آن فارسی آنست بجهت آنکه چون بر عضوی طلا نمایند ... بخلاف هندی آن ... حدت تا ...
در هندیست و قوت آن تا پنج سال باقی میماند و گفته اند علامت خوبی ... آنست که چون بیضی بیخ را در کوبیده آن ... پوست آن ...
... در بنگاله دیده شده نبات آن بلندی یک ذرع ... شاخهای آن ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و با سرکه و یا در آب نمک خیسانیده استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت برص و بهق سفید و جرب و قوبا و تقشر جلد و ... برای آنکه سیاه
کننده جلد بدن و نافذ و جالی است ... میکند پس متقرح ساخته و ادویه آن ... می نماید و باصلاح می آورد ... سفید
... جهت ... بالضماد و جرب متقرح که ... ساعت
... عربی و ... در ... [illegible]

نوره زرنا بنادهست شیر زریق اسم تجلی خفاش است و گویند مراد از آن بول و سرگین اوست و در خفاش مذکور شد شیر مرغ نیز همانست شیلم بفتح شین و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربیت و در ندن نیز نامند و بفارسی گندم دیواز گویند ماهیت آن دانه ایست از چهار یک تر کوچکتر و باتلخی بسرخی و نبات آن شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و در صفهان کاکلک و بشیرازی شالک گویند و بهترین آن فربهست که کهنه و کاه نباشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک خشکی آن زیاده از گرمی افعال و خواص آن مخدر و موجب سدر و مفسد آوازه و نانیکه شیلم در آن باشد مسکر منوم و باعث سدر و ضماد آن جاذب خار و پیکان و منقی مواد و سرشته گویند که آن با شراب جهت وجع ورک و با سرکه پخته با زیت جهت قرحه خبیثه و با دسعفه و جهت متقرح و با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با تر کتان و سرگین کبوتر منقی و سوراخ کننده و مامیل و جراحات و با آرد گندم جهت قوبا و ریشهها و رو و با کوکر جهت بهق طلا و مفید و چون در شراب اندازند بغایت مسکر و خواب گران آورد بدل آن خشخاش مصلح ضماد آن روغن و شیر دقی کردن و ربوب حامضه آشامیدن و روغن آن لطیفتر از روغن گندم و طلای آن بر صدغین خواب معتدل آورد و قوبا را نافع است چون بر آن بمالند بهتر از روغن گندم و طریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن گندم است و در قرابادین مذکور شد باب چهاردهم در بیان ادویه که حرف اول آنها صاد مهمله است فصل الصاد مع الالف صابون بفتح صاد و الف و ضم با موحده و سکون واو و نون از مخترعات مرسن آن ماهیت آن معروف است و دستور ساختن آن آنست که بگیرند قلی یکجزو و آهک آب نرسیده نیم جزو و هر دو را نرم سائیده و با پنج وزن آن آب در حوضی و یا ظرفی بزرگ کنند که متصل بآن نشیب حوضی و یا ظرفی دیگر و ما بین هر دو مجری باشد آن مجرا را بسته تا دو ساعت آن آب را با قلی و آهک خوب بهم زنند پس بگذارند تا ته نشین گردد آنگاه آن مجرا را بگشایند تا صافی آن در آن حوض دوم و یا ظرفی دیگر آید پس آن مجرا را مسدود نمایند و همان مقدار آب باز در آن ریزند و نیکو بهم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد و صافی را باز در حوضی و یا ظرفی علیحده نمایند و همچنین تا دیگر حدت و تندی در آن نماند و آب هر مرتبه را جدا جدا نگاهدارند پس بقدر ده وزن آب اول روغن زیتون بر روی آتش گذاشته بتدریج از آب آخر بخورد آن بدهند تا تمام شود پس آب پیشتر از آن و همچنین تا آخر آب اول بخورد روغن دهند و قوام آن مانند خمیر شده باشد پس از آتش فرود آورند و بر بوریای و یا حصیری پهن نمایند و مانند اقراص بزرگ ببرند و بگذارند تا خشک شود و بعضی بجای روغن زیتون روغن بید انجیر و یا بنفشه و یا کنجد یا پودینه و یا قرطم میکنند و بهترین همه مصنوع از زیتون است و بدترین همه معمول از بذر است و در قرابادین اقسام آن ذکر یافت طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن مقطع و معفن و اکال منضج و ملین اورام و جالی و خوردن آن مانع حمل و حمول آن مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و ضماد آن با موم نان حنا جهت درد زانو و عرق النسا و نمش و کلف و با زیبق و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن و با زاج سفید محرق جهت قوبا و با روغن گل که باهم ملیح دهند جهت خشک نمودن زخمهای سر اطفال با تکرار عمل و بر قروح شهدیه که بمالند و تا هفت روز بگذارند پس آب گرم بشویند و باز بمالند تا زائل گرداند از اجل ادویه است و با سرگین کبوتر و آهک و اشالکی جهت کشودن دمل و اقتسال موی سر بصابون جهت رفع چرک و قمل و حزاز و سک و بتورا بهی نافع و موی را مجعد گرداند و اکثار آن موی را سفید گرداند و با العبه و جرب و رفع آثار و چون در خرقه صوفی انداختند و بر زده بر خراز نند قوبا را بالمره زائل گرداند و با همه وزن آن نمک در حمام بدستور جهت حکه و جرب ریش شده و چون با نیم وزن آن سلیقون که زنجفر محرق است کرسیخ نامند و بمحیند آن آهک آب دیده درهم نموده برسر و ریش خضاب نمایند در حمام بعد از آن که ریش را پاک شسته باشند که نمونت و چرکی در آن مطلق نمانده باشد و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند و پیری را بپوشد و با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام بلغمیه و نضج آنها و اکثر امراض جلدیه مناسب و مجرب و شیاف آن مسهل اخلاط خام و رافع قولنج و مخرج کرم مقعد خصوصاً در اطفال و مدر بول مقدار شربت آن از دو مثقال تا چهار درم آن کشنده است بجراحت امعاء و حشا و در سوخته آن در ظرف سفالی جهت ناسور مفید که موضع را اول بآب گرم پاک بشویند و خشک نمایند بیاشند مجرب و آب آن خصوصاً آب تیز بسیار است و آشامیدن آن قتال است چهار درهم بسوزش حلق و معده و مجاری غذا و قی و اسهال شدید بسیار باشد که عضای باطنی را مقرح و سوراخ گرداند مداوای آن همچنین صابون خورده قی نمودن بآب گرم و روغن کنجد بسیار و بعد از آن آب گوشت های

چرب باروغن بادام نوشیدن و آشامیدن ماء الخیار با روغن بنفشه وقی نمودن بدان و آشامیدن مرق جوجاج یا حب لقطین بجهة مواکی نیست
با شامیدن یکدانگ کافور و مالیدن تیزآب بر محل لسع وعض حیوانات و مانع انتشار آنست و تقوج دفع گرداند صاصفراس بفتح صاد
والف وفتح صاد وسکون فاو فتح راو الف و سین مهمله ماهیت آن از ادویه جدیده است که از بلده مسمی بر فلوریده از بلاد ارض جیسی آورند
و آن پوست درختی است بعضی ضخیم و بعضی نازک شبیه بدارچینی در شکل و رنگ و بو و طعم آن قریب به رازیانه و با حدت و عطریت و درخت آن شبیه بدرخت
صنوبر در هیئت سائر اوصاف و با حدت و برگ آن معطر و مشرف به شرفه و چون خشک شود خوشبو گردد و زیاده از تازه آن و تنه درخت آن
شبیه بکرفس و در قطر و سبز رنگ مائل بتیرگی و در صلابت و رخاوت معتدل آن صحرائی معتدل در حرارت و برودت و رخاوت و صلابت و قشر
بیشتر قشر آن است طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و چوب آن در دوم یعنی گرمی و خشکی قشر آن زیاده از چوب آن افعال و خواص آن
ملطف و مرقق رطوبات لزجه و مقطع اخلاط و مفتح سدد عتیقه در جمیع مجاری و منضج اخلاط غلیظ و مقوی اعضای رئیسه و ضعیفه و قوی موافق حرارت
غریزیه بسبب عطریت رائحه و حرارت ذاتیه و دافع جمیع امراض ناشیه از مادهٔ بارده رطبیه و مفتح عرق و ادرار و ضیق النفس و سرفه کهنه و مواقق و قی
و غثیان و هیضه و سوء المزاج بارده از معده و کبد و مثانه و وجع گرده و مفاصل قدیم حادث از مادهٔ بلغم و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه
و مدر مجاری بول و منی و زائل کننده عسر البول حادث از سنگ گرده و مثانه از خرائب آثار آنست که اطلاق طبیعت مینماید و سهال نیز و جود شی
کرده دارد بسبب فاد زهریت و جهت امراض سمی بتمامی خصوصاً طاعون و حمی ربع و نائبه و وبائیه حتی آنکه گفته اند که بنگاه داشتن قطعه از قشر آن در دهان
و فروبردن آب آن در ایام وبا بسیار نافع و مانع سرایت عفونت بوده است باذن الله سبحانه و نیز جهت تسکین درد دندان نافع چون مرطوب المزاج
در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع ولیکن مناسب محرور المزاج و همچنین یابس المزاج نیست مگر بنا احتیاج و ضرورت برای
طبیب حاذق و تدبیر و جهت آنکه استعمال نمودن چنین فرایی خطرناک است بحدیکه تدبیر و اصلاح آن دشوار و طبیب حاذق چون استعمال نماید ملاحظه مزاج
و سن و بلد و فصل و مرض و غیره نموده با ادویه مصلحه و بدرقه استعمال خواهد نمود حتی آنکه لعیضه مدقق در علاج هزال مفرط با ادویه مسمنه بارده استعمال
نموده باذن الله تعالی هزال برطرف گشته و تسمین حاصل شده جهت آنکه از شان این دوا است بدرقه در سانیدن قوای ادویه که ترکیب با آن
نموده اند بسوی محل مقصود و پیش از فتور قوت و سقوط تاثیر آن بسهولت و لهذا قطع آن در امراض متضاده بزرگ بسیار است با ادویه مناسب
هر علت طریق استعمال آن بوجه کثیره است و اشهر و اقوی آنست که بگیرند چوب یا قشر آن پنج درهم یا شش درهم بحسب رای طبیب و اقتضای
وقت و بکار در ریزه ریزه نموده در یکصد و پنجاه درهم آب یکشب و یکروز بخیسانند پس در دیگ کرده سر آن را بسته بخوبی که مطلقا بخار آن بیرون
نرود و پس در ظرف گلی لعاب دار با آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و پنجاه درهم بماند پس فرود آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود پس
سر آن را گشاده صاف نمایند و با شکر پنج مثقال و یا بدون آن نیمگرم بیاشامند و بر ثفل آن دو صد درهم آب داخل کرده با آتش ملایم جوش دهند
تا یکصد درهم بماند و صاف نموده بجای آب هر وقت که تشنه شوند بیاشامند و همچنین تا بیست و یکروز یا چهل روز حسب رای طبیب و کلف و شفقت
پرهیز از موافقت هوا و غیر آن بطور چوب چینی نیست و جهت هر مرض با ادویه مناسب آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نماید صاصلی بفتح صاد و الف و کسر صاد
مهمله و لام و یا آخر حروف و صوصلا و شاصلی نیز و یونانی ارتیفوس عالا امند ماهیت آن نباتی است شبیه بعلفهای تازه روئیده و از آن کوچکتر و شاخهای
باریک و نرم و نازک و نزد و شکن مائل بسفیدی بقدر دو سه انگشت و بالای آن منشعب بسه چهار شعبه تازه آن مأکول و اندرون گل سفید و تخم آن شبیه بشونیز و از آن سبزتر
و دائم مقام شونیز و خبازان بزبان هندی باشند بجای شونیز و بیخ آن شبیه بلبوس کوچکی خام و پخته تازه آن بخورند نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته
است شاید فاقلی یا نوعی از آن باشد زیرا که شبیه بدان است در ماهیت و خواص و افعال طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن جهت درد فواد و ابرد
ریاح فم معده نافع و تخم آن در افعال شبیه بشونیز است و بسیار خوردن بیخ آن محرک باه و رافع وجع فواد بارده است صامر یوما بفتح

صاد والف و فتح میم و سکون را مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و فتح میم والف لغت سریانی است و اهل اندلس قرسطول بریا ز مرکیا و عقرب
و بعضی بربان آنانیز نامند جهت آنکه رنگ آن اغبر است و بعضی لاجوردیه جهت آنکه رنگ عصارهٔ گل آن لاجوردی است و گویند بیم گیاهی است که بنده
انرا بی او گویند ماهیت آن نباتی است دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آنرا از یک بیخ چهار پنج شاخ بر وید و شاخهای آن پر شبیه و برگ آن شبیه برگ
سیب دا زان کوچکتر و زغب دارد با خشونت و گل آن سرخ لاجوردی و تخمی مانند و مبالغه معرب بجهت آن زمینهای خشن و صغیر آنرا برگ کوچکتر و
و ساق آن مفروش بر روی زمین و گل آن لاجوردی و جهت آن کنار آبها و جاها که آب در آن ماند و بر طرف گردد مستعمل برگ و ساق و تخم آن است تخم
انرا چندان منفعتی نوشته اند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و حرارت آن زیاده از یبوست است افعال و خواص آن محلل و جالی و مسهل بلغم و
سودا و مدر حیض و مخرج جنین و تریاق سم عقرب و ضماد و آشامیدن آب چهار عدد از شاخ آن تمام از برگ گل و تخم با عسل و یا فانیذ شیرین
نمود جهت اسهال مره و صفرا و با شراب جهت رفع سمیت عقرب در ضماد و همچنین آشامیدن دو درم از تخم آن سنگ مثانه را نیز براند و گفته اند
بلع نمودن چهار عدد از تخم آن پیش از نوبت ربع یک ساعت و سه عدد برای غب مشتته یعنی غب موثر و ضماد آن جهت رفع ثالیل و قوبا مفید و ضماد
برگ آن با شیر جهت تحلیل اورام مجیئه ومانع الطفال و القرس و التواء عصب و آشامیدن ثمر نوع صغیر آن با اندک نمک هندی و یا نطرون جهت دفع
اقسام کرم معده و امعاء و ضماد آن با سرکه جهت ثالیل بر آمده او بختهٔ نافع و گویند تعلیق بیخ گیاه آن مسکن وجع گزیدن عقرب و ضماد است مقدار شربت صفرا
آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم و صاحب تحفه نوشته که امین الدوله درخت حب السمنه را صامر یوما دانسته و لیحالو در حرف اللام انشاء الله تعالی
مذکور خواهد شد صاب اسم عربی جمیع اشیاء است که بسیار تلخ و تند باشد و بر قثاء الحمار و بر گیاهی که بیخ آن تند و تلخ است نیز اطلاق مینمایند فصل الصاد
مع الباء الموحدة صبر بکسر صاد و سکون و را مهمله و بفتح اول و کسر دوم نیز آمده و آنرا صبار نیز نامند لغت عربی و بسریانی طلوی و بیونانی فیقرا
و الیا و برومی نیز الیا و بهندی ایلیا و آلو و ایلوا و یول سیاه و در بنگاله مصبر نیز نامند و درخت آنرا اهل شام و نواح آن صبارا و بسندی گیکوار نامند ماهیت
آن عصاره و بعضی گفته اند صمغ درختی است بلندی یک قامت و در بعضی بلاد کوتاه تر و در بعضی بلند تر میشود و از بیخ آن برگهای بلند و عدد
زیاده و نیز سیر و بد شبیه برگ عنصل و از آن بسیار بلند تر تا به دو درع و اندک عریضتر و طرف پائین برگ آن عریضتر و ضخیم تر از طرف بالا و سر آن باریک
و اطراف برگ آن خارهای صلب کوتاه و دراز هم و جوف آن متخلخل مملو از رطوبت غلیظ لزج بسیار تلخی که صبر از آن بعمل می آید یعنی عصاره آنست
که جیکیوا می کنند و یا در ظرفی کشاده خشک می نمایند و چون برگهای آن بلند شود و کهنه گردد از بیخ آن و وسط برگها شاخی سر بر زند قریب بزرگی
پرانند طوبت عسلی با اندک صلابتی و حدتی و کریه الرائحه و بر سر آن ثمری شبیه لبوره خربزه و در آخر سرخ میگردد و بیخ آن بقدر شلغم بزرگی و زیاده میباشد
علامت نر آنست که دو طرف خار آن باریک و ماده آن نرا مساوی و جمیع اجزای درخت آن تلخ است خصوصا رطوبت آن که ذکر یافت و گفته اند صبر سه
قسم میباشد یکی عربی که از جزیرهٔ سقوطره که بر دهنه دریای قلزم و سرحد حبشه و یمن واقع است و در آن جزیره کشند و تعلق میدهند الاخوین نیز بسیار بهم میرسد
صبر آنجا زرد و زعفرانی تیره سرخ رنگ اشقر صاف براق چسبنده و صلب کبدی شکل نرم و شکن میباشد و اجزای آن در حین شکستن ریزه ریزه میشود
و بهترین آن و مستعمل از داخل و خارج و بیرون و خالص از رمل و سنگ ریزه خوشبوی آنست که با حدت و لذع باشد و بوی مر از آن آید چون نفس
گرم بدان رسد و دوم هندی و آن نرم و کم رنگ مائل بسیاهی غیر صافی و از سقوطری در اوصاف مذکوره کمتر و ضعیف العمل تر خصوص در تنقیه
و سوم سمنجانی بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح فا و جیم و الف و کسر نون و یای نسبت نام بلدی از بخارستان است
و آنرا صبر فارسی نیز نامند و این زبون ترین اقسام است و سیاه و رنگ غیر صافی شبیه به دری در رملی و دیر شکن و بد بو و سخیف و سیاه
و بسیار ضعیف العمل از خارج و از داخل غیر مستعمل و محمد بن احمد دینوری نوشته که یک قسم دیگر نیز میباشد مشهور بجعفری و این بعد از سقوطری
و بهتر از هندی و فارسی است و بعضی این قسم را یمانی گفته اند و قوت صبر تا چهار سال باقی میماند یعنی کمتر از چهار سال اقوی العمل و از چهار سال گذشته

تا هشت سال آن بسیار ضعیف العمل و غیر مستعمل و باید که مبالغه در سائیدن آن نمایند تا قبل معده بچسپد خوب عمل نماید جوانان و صفراوی مزاجان و محرورین و صاحبان ضعیف الاحشاء بتخصیص صاحبان ضعیف امعاء و ماساریقا و جگر و علل مقعد و بواسیر و کسانیکه در ابدان ایشان خون غالب و عروق شان تنگ باشد و در هواهای بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند و همچنین هنگام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته زود فاسد سازد و مبرا از مغشوش با اقاقیا و صمغ عربی و امثال اینها نمایند و فرق برائحه و طعم و صلابت آن است که اهل خبرت می شناسند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم خشک و بعضی در اول خشک گفته اند و قول اول اصح کینا ید و تلخی طعام و قبض آن دلالت بر مرکب القوی بودن او و این قوی است افعال و خواص آن مفتح سدد و کبد و غیر آن و محلل ریاح احشاء و مسهل قوی هر خلطها سیما مجتمع در معده و سر و مفاصل غیر قوی و ضعیف الاثر در غیر آن و جاذب از اقاصی بدن و منقی معده و عروق از او ساخ و مسهل و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرائی و زائل کننده یرقان بقوت اسهال و تفتیح سدد کبد و بهترین ادویه است برای معده و منقی و مقوی قوت باصره و سائر حواس و دافع مالیخولیا و حدوث النفس و اکثر امراض دماغی حادث بمشارکت معده زیرا که معده را با آنها کمال شرکت است و منوم و مجفف بلغم خصوصاً مغسول آن و ملحق نواصیر غائره و مدمل قروح عسر الاندمال خصوص که در دبر و مذاکیر باشد و مانع خباثت سوداویه آنهاست و اگر پیش از برآمدن عرق مدنی یعنی اول هنگام ظهور علامات آن سه روز سه درم بترتیب بخورند که روز اول نیم درم در روز دوم یک درم و در روز سوم یک درم و نیم قدری بر آن موضع گذارند ماده آن را تحلیل برد و باطل سازد و آشامیدن یک مثقال از آن با آب نیم گرم اسهال معده نماید بقوت و تنقیه آن کند از فضول و با ماء العسل اسهال بلغم و صفرا نماید گاه است که چون صبح و شام چند حبه از آن با مصطکی آن و رائحه با عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته فرو برند با گرم اسهال بطئی نماید و فاسد نگرداند طعام را در معده و اوجاع معده را در یک روز زائل گرداند و با مصطکی دماغ و با غاریقون جهت مفاصل برد و تنقیه سینه و یک درم آن با آب سیر جهت نفث الدم و یرقان و با گل سرخ و مصطکی جهت امراض معده با ادویه مناسب جهت جمیع امراض سوداویه و اخلاط اقسام کرم معده و امعاء و امراض طحال و گرده و در دفع تشنگی حادث از صفراوی مخلوط ببلغم و اعاده کردن شهوت طعام باطل شده و التهاب حادث در لهاة از حرارت صفراوی کائن در معده و با ادویه مسهله در دفع ضرر آنها از معده چون باطفال شیرخواره با ادویه مناسبه بخورانند کرم شکم ایشان را دفع نماید و اگر طفل بخورانند و هم مرضعه را بخورانند نیز همان اثر دارد و باعتبار تاثیر در شیر او و در طب قدیم است که چون مسهل سودا است اگر سه روز سیم بروز مقدار یک مثقال از آن بخورند سه روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند و همچنین حقنه با آن کرده های مزمنه قدیمه را تحلیل برد و مقدار شربت معتدل آن یک مثقال و کثیر هم آن مسهل سه درم آن منقی اخلاط فاسده و اکثار آن مورث اسهال الدم بدل آن در اورام و جراحات دو وزن آن حضض مکی و در اسهال نیم وزن آن تربد و مقدار سقمونیا و گفته اند که وزن آن افسنتین و نصف وزن آن زعفران مضر امعاء و معده و کبد ضعیف و مقعده و بجهت تنگ مرخی و منفخ افواه عروق مقعده است و مورث سحج مصلح آن در امعاء کثیرا و در ضعف معده و کبد برگ گل سرخ و مصطکی و در مقعده مقل و چرب نمودن آن موضع بروغن گل یا روغن بنفشه و باید بر مقوی فعل آن عسل با فادیه و بلیله نیز هست و اقسام زبون آن گاه باشد که تا سه روز در معده بماند باعث قلق و کرب گردد و لعاب آن عند الضرورة زیرا که استعمال آن با بی ضرورت جائز نیست غسل آن است با گلاب و آب برگ گل سرخ و مصطکی و فوتنین و مقل را با ماء العسل و با طبیخ افادیه و عسل اثبات آن و اکتحال مقوی باصره و سلاق و حکه و جرب و غلظ اجفان و پر کننده قروح غائره چشم و جاق کننده آن و قاطع دم و منفعت بسوی آن و طلای آن با عسل جهت قروح چشم و جرب و جلای آن که از جانب موافق باشد و تخفیف رطوبات آن و پیشانی و صدغین جهت تنقیه فضول صفراوی از دماغ و تسکین صداع و با نمک نطرون و بیبیشس بر جبهه منع نزلات بارده و تسخین دماغ و مجفف رطوبات آن با آب برگ بادرنگبویه با سرکه جهت قروح رطبه سر اطفال و با اقاقیا جهت استحکام دندان ایشان و با آب برگ بادرنگ جهت قروح بینی و گوش و با روغن کدوی شیرین جهت جراحت بینی و با موم و شراب جهت سیاه کردن موی سر و ریش و دفع قمل و رویانیدن موی که از کچلی ریخته باشد و با عسل جهت ضربه و سقطه که خون در آن مرده منقش شده باشد و دفع آثار جلد و نزلات و صداع و تحلیل اورام بارده و شقاق و با سرخ درد خنازیر و قروح خبیثه و اوجاع ظهر و مفاصل و بواسیر و بدستور با شراب و عسل جهت کوفتگی اعضا و عضلات و طرفی بان

خون ولثه واورام دهان وتحرتین وقروح عسرة الاندمال خصوصا که بر الف وندا گیرد وبرباشد وباآب کشنیز تازه وسرکه جهت حمره وشیری
ویاتراب حلوجهت وآنهار بواسیر وبرآمدگی وآویختگی وانهای آن قطع آمدن خون الانهاو شقاق مقعده وباآب گنند تاجهت اسقاط ذکور آن
اما باید که بعد اسقاط اسرب رابا روغن گل سائیده برآن موضع بمالند ومطبوخ آن باآب گشنیز وسلخ الحیه جهت سقوط دانه بواسیر وامراض مقعده
بالکرا عمل بی نظیر وطلاء آن بتنهائے وبا ادویه مناسبه بر بیدن موتی حافظ جهار اوشان از تعفن وزود از بم پاشیدن وضماد محلول آن
بروغن صوف که از طبخ برآورده باشند بر اعضا جهت تسکین وجع حادث از رض وفتح وغسول آن با سرکه جهت اخراج از سعفه وداء الثعلب وبخور آن
وگرفتن دخان آن با انبوبه وباقمعی جهت ربو با مداومت برآن بهتر دوائیست وتحقیق آن جهت بواسیر نافع وذرور آن مجفف زخمها والتیام
دهنده آنها جهت قروح قضیب وفرج واعضاء عصبانی بنهایت مفید وبا استخوان بوسیده بالسویه جهت رفع آکله وبواسیر وقروح خبیثه
مجرب وزنان اهل هند را دستوریست که چون شکم اطفال شیرخواره قبض میشود از ان درد ووجع بهم میرسد صبر را باآب حل کرده بر برگ تانبول
بنگله مالیده گرم کرده بزیر ناف ایشان مائل بطرف موضع کبد را بجهت مضرت آن مرآن گذشته بچسپانند اسهال می آورد ودرد ووجع آن را
زائل میگرداند وگویند که چون قطع از برگ راشق نموده برآن زردچوبه وقلیلی افیون نرم سوده بپاشند وبر ورم کش ران که خیارک نامند گرم
کرده ببندند تحلیل برد وصبر مغسول ضعیف العمل تر از غیر مغسول ومعدت ولذع آن کمتر جهت آنکه اجزاء لطیفه مسهله آن زائل میگردد ونافع
اما نفع آن از برای معده ضعیف بیشتر از غیر مغسول وهمچنین برای اکثر امراض چشم ودستور غسل آن در قرابادین ذکر یافت واز ادویه مشترکه
وجزو اعظم ایارجات وشبیارات واکثر حبوب مسهله است وداء الصبر وضماد طلاء وقرص ومطبوخ ومعجون ولقوع آن در قرابادین مذکور شد

صبغ

صبغ عصاره سنار کی است که از ان قرصها سازند جهت رفع اورام بغایت نافع **فصل الصاد مع الحاء المهملة** **صحناة** بفتح صاد وسکون
حاء وفتح نون والف وتاء مثناة فوقانیه بفارسی ماهیابه نامند **ماهیت** آن در قرابادین مذکور شد **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال وخواص**
آن مجفف رطوبات معده وقاطع بلغم وجالی آن ودافع بدبوئی دهان که از رطوبات فاسد معده باضعف آن باشد وجهت فالج وامراض
بارده ووجع ورک وتقویت باضه وبرانگیختن اشتها نافع مضر محرورین وسوداوی فراجان زیرا که محرق خون ومولد غلظ ردی وسودا
امراض حادثه از ان وموررث تشنگی وتعفن اخلاط وجرب وحکه وصداع است مصلح آن بالخاصیت زنجبیل ومغز کاهو ویا سرکه وترشیها
استعمال نمودنست **فصل الصاد مع الدال المهملة** **صدف** بتحریک صاد ودال وفا بهندی سیپ وبفرنگی ... نامند **ماهیت**
آن گویند با حلزون مرادف است وشاید حلزون هم جنس باشد وصدف نوعی از ان یعنی آنچه پوست آن بسیار صلب وبین شبیه باستخوان در صلابت
ورقاوت ... باشد آنرا صدف وآنچه باشکال مختلفه باشد آنرا حلزون نامند وحلزون در حرف الحا مذکور شد ومراد از مطلق صدف
مروارید است وبیان صدف مروارید در لولو انشاء الله تعالی خواهد شد ودر قرابادین ذکر یافت وبهترین آن آنست که از آب شیرین باشد

طبیعت آن بعضی گرم است وبعضی سرد وبعد سوختن گرم ولطیف میگردد وخشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن **افعال وخواص** آن
ملطف وجالی وحابس اسهال ونفث الدم وجهت تقویت لثه ورفع زخمهای آن واکله وجلای دندان شربا وذرورا وسنونا ونفوخ صدف
سفید سائیده خصوصا پوست داخلی آن در بینی جهت رعاف واکتحال آن جهت قرحه چشم وسلاق وشعر زائد وضماد صدف زرد ومعروف
بصدف الغراب محرق مخلوط بالقطران بالحبقاق بالغ در رویدن شعر زائد وباسرکه چون لسر شند وبرثاليل وبواسیر گذارند زائل سازد ومجرب وسنون صدف
محرق بالنمکه جهت درد دندان وتخفیف لثه سست شده واستحکام آن ودفع نقص جراحات متعفنه وگفته اند که آنرا بسیار نباید سائید تا سعین باشد
بقوت جلای آن جهت استسقا نافع اما باید که از بدن جدا نمایند وبگذارند که خود بخود بریزد وبری آن درین فعل اقوی است وطلای آن با سفیده تخم مرغ جهت
سوختگی آتش باآب گرم وبا سدهن گرم وبا ادویه مناسبه جهت کلف وبهق ودرد ... بشره وچون باسرکه بسایند وبرنا گوشت مالند صداع دیگی بنابر ... زائل سازد

و نالیدن سوختهٔ ترم سودهٔ آن را دجاج بارده رطبه ساکن و زائل کننده است جالینوس گفته که صدف هندی محرق بالخاصیه رافع درد فواد است
و بخور آن جهت بواسیر و لسان گوشت آن بر عضو جاذب پیکان با استخوان ظاهر خوردن آن زائل کند سائر ریاح و سرد بیا از بدن و ضماد آن
بزیر ناف و بر قطن مقوی باه و آشامیدن امراق لحوم اصداف صغار مسهل بطن و صدف فرفیر یعنی بنفش را چون طبخ نمایند سرخ به بسیار ان
نماید محافظت میکند موی را از افتادن و چون با سرکه بیاشامند طحال را زائل سازد صدف البواسیر معروف بخف الغراب است و در ساحل
دریای قلزم و حجاز بسیار است و شبیه بحلزون مگر آنکه با طبقات و مدور و بنفش مائل بسیاهی و در سواحل قلزم معروف بر کیه است بخور و ضماد گرم
آن با عسل جهت بواسیر و ثالیل و زحیر نافع صدف الفرفیر که فرفور نیز نامند نوعی صدفی است مائل بسیاهی و در غایت صلابت بخور آن مخرج
مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال محرق آن بغایت جالی است **فصل الصاد مع الراء المهملة** صریمة الجدی بفتح صاد و کسر راء و سکون
یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح جیم و سکون دال مهمله و یاء در اندلس آن را ساطان الجبل نامند ماهیت آن نباتی است
شاخهای آن غلیظ و گرهدار گاهی بپیچد بر مجاور خود و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب و انار کوچک تر و گل آن سفید و خوشبو و ثمر آن مانند ثمر
لبلاب و بالزوجت و اندک حرافت بنشان جبال و مواضع خشنه طبیعت آن در آخر دوم گرم و در وسط آن خشک و تا اول سوم نیز گرم گفته اند
افعال و خواص آن آشامیدن تخم آن مفتح سده و مدر بول و ملین بطن و مخرج مشیمه و منقی رحم از فضلا و هر روز یک مثقال آن با شراب سفید
تا چهل روز جهت عسر النفس و تنقیه رحم و رفع طحال و سموم مفید و مضر گرده مصلح آن عناب مقدار شربت تا دو درهم و بوییدن
گل آن مقوی دماغ منشط و محرک باه و بیخ آن را منفعتی ننوشته اند صرد بالضم و فتح راء و دال مهمله جمع آن صردان آمده ماهیت آن مرغیست
بفارسی سبز کراک و ترکی ادکاک نیز نامند و بعربی سوام و کنیت آن ابو کثیر و آن طائریست ابلق سر و منقار آن بزرگ و اورا پس ... یعنی
... بدیده نمی شود مگر بر شاخ درخت و کسی را دست بران نیست و بسیار شریر النفس که نزند و دشمن گوشت است و ...
صفر مختلف است هر طائری را که خواهد صید نماید زبان آن صفیر سی آورد و بر زبان آن نزد خود مستطیله و چون طائر بسیار نزد آن جمع شدند
هر یک که خواهد حمله نماید و منقار خود که بسیار تیز است گرفته از میان قد او دو نیم کرده بخورد و همیشه کار آن نشست بر بالای سر درختهای بلند
و قلاع و حصون است و در حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که آنحضرت بدست بن فاتح صرد و مندهٔ فرمودند که این اول
طائر است که در روز عاشورا روزه نگاه داشت و نیز در حدیث دیگر وارد است که نهی فرمودند از قتل مورچه و زنبور عسل و صرد و هدهد و گوشت
آن حرام است صرصر بضم و دو صاد مهمله و در میان و آخر راء ساکنه مهملتین و بفتح هر دو صاد نیز آمده لغت عربیست جمع آن صراصر بسریانی ...
بهرو ریسک و اهل اندلس جغاله و بفارسی چرواشک و عربان صراد اللیل و باصفهانی زنجره و در تنکابن جیک و بهندی جهینگر نامند ماهیت آن
حیوانیست معروف شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها و باغها و شکاف دیوارها میباشد و شبها بسیار صدا میکند بصدای طولانی متصل کم خصوص
در گرما و شبهای تار طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن بریان آن جهت اوجاع مثانه و سائیده خشک کرده
آن با فلفل جهت قولنج که اطبا از علاج آن عاجز باشند نافع که از پنج عدد تا ده عدد آن را با مثل آن عسل و فلفل بحسب قوت و شدت
و ضعف و خفت علت با آب گرم و با جلاب عسل و با شکر بیاشامند در ساعت تسکین دهد و مجرب دانسته اند و قطور زیت مطبوخ او در ان
خصوصا مطبوخ اطراف آن جهت تسکین درد گوش و گویند چون دو عدد یا سه عدد آن را در آوندی کرده و سر آن بند کرده زیر بالین گذارند
مادام که آن در زیر بالین باشد صاحب آن از خواب نماید **فصل الصاد مع العین المهملة** صعتر بفتح صاد و سکون عین و فتح تاء مثناة فوقانیه
و راء مهمله و صعتر بسین مهمله بجاے صاد نیز آمده ولیکن اطبا بیشتر بصاد مینویسند تا ملتبس نشود بشعیر و بشین معجمه نیز آمده
و برومی ارسوش و بیونانی صعتر وس و ادریغاسن و بفارسی اوشن و اوش و ترکی کاکلیک و باصفهانی اویشم و بهندی ساتر

نامند **ماهیت** آن برگ گیاهی است و انواع میباشد بستانی و بری و جبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بستانی مدور و برگ بری بعضی طولانی ریزه و بعضی برگ آن تانگ و جبلی عریض و مدور و آنچه رنگ آن سیاه باشد صعتر فارسی آنچه سفید نزد بعضی مردم مشهور بصعتر است و صعتر شوا نیز نامند و انواع دیگر نیز میباشد و همه در طعم تند خوشبو و گل همکبود و بهترین آن برگ کوچک تازه بری آنست و درازی برگ آن بهتر از مدور آنست **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند و گرمی و خشکی جبلی آن زیاده **افعال و خواص** آن مفتح سده و مقطع و مجفف و محلل ریاح و بلاغم و ملطف غذیه و مسهل و مشهی غذا و منقی ریه و معده و جگر و امعا از رطوبات و بلاغم و مانع صعود ابخره بدماغ و دافع جشای بلغمی و مسکن وجع دندان و درد رگ حادث از سردی و وجع مثانه و رحم و مدر بول و حیض با قوت تریاقیت و خوردن آن با آب انجیر جهت بود و تر و با انجیر خشک عرق آورد و رنگ رو را نیکو گرداند و خوردن ادویه مسهله با آب صعتر مطبوخ رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن و غثیان و وجع فواد و قولنج ریحی و ثقل و بلغمی و مغص و مخرج اقسام کرم معده و حب القرع و بدستور با عسل و اگر پیش از ادویه مسهله بخورند باعث تحجر اخلاط است برای دفع مسهل باسانی و با آب کرفس جهت تفتیت حصاة و عسر البول با سکنجبین جهت دفع مضرت شوکران و افیون و با سکنجبین جهت رفع مضرت جنبین و با مادروج و تربد جهت وجع ورک و ثقل حاصل از رطوبات شرباً و ضماداً و با روغن زیتون جهت انواع سنفوس آشامیدن سرکه که صعتر در آن خیسانیده و با سکنجبین مصنوع از آن هرگاه سرفه نباشد جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین بدن و با خیار زه جهت کوفتگی عضل و معده و جگر و لعوق آن با عسل جهت ورم ملازه و ریه گرم سرفه رطوبی و عقرب گزیده و سائر هوام و مضغ آن جهت تسکین درد دندان و تقویت بصر و سنوف آن با مثل آن شکر جهت قطع صعود ابخره و تقویت چشم و با اطعمه غلیظه باعث خوشبوئی و سرعت انحدار و زیادتی لذت و لطافت آنهاست مانند هریسه گندم و باقلا و عدس و کله و پاچه گوشت گوساله و مانند اینها و محلل ریاح و نفخ آنها و با جمیع بقول بقول شیخ الرئیس خواه گرم باشد خواه بارد رافع ضرر آنها و با سرکه بهترین نان خورشی است و آشامیدن سه درم آن با عسل جهت گزیدن عقرب و سائر هوام مضمضه آن با سرکه و زیره جهت سده دندان و گلو و اکتحال آب معصور آن جهت رفع بیاض و شبکوری و سعوط آن با روغن ایرسا جهت اخراج فضول رطوبی بسیار از دماغ و قطور آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه با شیر جهت تسکین وجع آن و ضماد آن با عسل جهت اورام صلبه و عرق و وجع ورک و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح جوف ایشان و با نبیذ جهت تحلیل اورام بلغمی و با گندم جهت وجع ورک و ضماد مطبوخ آن و در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و رائحه بخور آن و افتراش بدان جهت گریزانیدن هوام و آشامیدن مطبوخ شاخهای آن با مثل آن عناب که در چهار مثل آن آب جوشانیده تا بربع رسد جهت تصفیه خون غلیظ با تجامیه موثر و گل آن مسهل مره سودا و بلغم اما ضعیفتر از افتیمون و قوی تر از حاشا چون دو مثقال آنرا با سرکه و نمک بیاشامند اسهال سودا و بلغم نماید و مدر ادرار بول و حیض کند و عصاره گل آن محلل ورم عضل دو طرف زبان و لهاة و قلاع دهان در آخر علت و مربای آن با شکر و با عسل بدستور گلقند و دو مثقال آن در دفع سموم و امراض بارده و قوی الاثر و چون شب وقت خواب مقدار یک مثقال آنرا بخورند و بخوابند و مداومت به آن نمایند منع صعود ابخره بدماغ و نزول آب بچشم نماید و ذهن را تقویت بخشد و رنگ رو را نیکو گرداند و روغن گل آن بتنهائی یا با جمیع اجزای آن بدستور مقرر جهت جمیع امراض بارده مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا و اوجاع ظهر و مفاصل و خصوصاً قولنج و امراض نواحی معده و امعا بهتر از روغن های دیگر و تخم آن در جمیع افعال قوی تر از برگ آن و مفتح سده و رافع یرقان و مهیج باه و خائیدن آن مسکن درد دندان و محرک اشتها و چون در زنان داخل نمایند رافع ضرر ماکولات و معین بر باه مبرودین و صعتر مضر ریه مصلح آن سرکه مقدار شربت آن تا پنج مثقال است **فصل الصاد المهمله مع الفاء** **صفراغون** بفتح صاد و سکون فا و فتح را و مهمله و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و نون **ماهیت** آن اسم فرنگی مرغیست قریب بگنجشک خاکستری رنگ مائل بزردی و سبزی و منقار آن باریک و دم آن اندک بلند و برای

نقطهای سفید و در موسم سرما بیشتر ظاهر میگردد و بر لب جوی و حوض نشسته صفیر میکند و دم خود را دائم حرکت میدهد بیشتر سنگ ریزه و ریزه‌ها خشت بخورد و بعربی ابو الملیح و بفارسی دم جنباک و دو سیچه و بشیرازی مرغک شفا و بهندی ممولا کنبن نیز نامند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گوشت آن تیخ با قوت تریاقیت **افعال و خواص** آن خوردن گوشت خام بدستور محرق آن با ماء العسل جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول بسیار نافع و مدر قویست **فصل الصاد مع اللام** صَل اسم قسمی از مار است که رمی آن مذور باشد و گویند شنیدن آواز آن کشنده است **فصل الصاد مع المیم** صمغ بفتح صاد و سکون و غین معجمه و بفتح میم نیز آمده و لغت عربی است یونانی فوقیتون و بسریانی قاموز و برومی و یتون و بفارسی آکرو و بشیرازی ازدو و بهندی گوند نامند **ماهیت** آن رطوبتی است که از تنه بعضی اشجار تراوش میکند و منجمد و خشک میگردد و صمغ هر نباتی است که ذکر آن مذکور شده و میشود و مراد از مطلق آن صمغ عربیست که از درخت مغیلان که مغیلان نیز نامند حاصل میگردد و بهترین آن زرد مائل بسفیدی صاف و شفاف براق آنست که چون در آب اندازند و زمانی بماند متنفخ نگردد و تمام آن گداخته شود و چیزی از آن نماند و گداخته آن صاف و چسپیده باشد و چو قطعه از آن را در دهان بگذارند و بدندان و کام نچسپد و منتفخ نشود بلکه گداخته گردد **طبیعت** آن در گرمی معتدل و در دوم خشک و جالینوس گرم دانسته **افعال و خواص** آن محرق ملین صدر و قابض و مقوی معده و امعا و حافظ استخوان و مانع ریختن مواد بسینه و رافع حدت و نکایت ادویه حاده اسهال صفراوی جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه و خشونت و قصبه ریه و سینه و تصفیه صوت و منع انصباب نزلی بسینه و معین بر اخراج نفث چون قدری از آن را در دهان گذاشته آب گداخته از آن اندک اندک بمکند و فرو برند و یا در حبوب و یا در اغذیه مناسبه داخل دارند و دو مثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال و تنخ امعا مجرب و بریان آن با روغن گل سرخ قاطع سیلان خون جمیع اعضاست سوای رحم و بواسیر و حابس اسهال مداومت آن روزی یکمثقال که سوده با یک دقیقه روغن گاو تازه تا سه روز یا هفت روز بنوشند قاطع نفث الدم و نزف الدم صدر و ریه و سائر اعضای داخلی سوای رحم و بواسیر مجرب است و بدستور با شیر تازه دوشیده و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور آن با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید **مضر** سفل **مصلح** آن کتیرا و گویند گلاب **و بدل** آن صمغ بادام و حب الآس **صمغ البلاط** بفتح باء موحده و لام و الف و طاء مهمله لغت عربی است و آن را زاق الحجر و زاق الرخام و بیونانی لسوفلا بمعنی غرای الحجر نامند **ماهیت** آن اختلاف است و لیستوریدوس گوید چیزیست که از حجر خام و حجر که از بلاد قرمانی آورند میسازند با سریشم جلود و صاحب منهاج گفته بعضی از آن معدنیست و بعضی مرکب از صبر و دم الاخوین و حلاک السطم و انزروت و صمغ عربی از هر یک یکجز و از نیم مرجان که بسد است و زاج از هر یک نیم جزو بسیار نرم کوفته بیخته با آب صمغ محلول سرشته بر دیوار بچگاری بمالند و میگذارند تا خشک گردد و هر چه خشک کهنه گردد بهتر میشود و بغدادی گفته که آن نشاره بلاط مضاف بغری الجلود است که بسیار با هم بمالند و بسایند چند یوم و صاحب تحفه نوشته که نشاره بلاط الگیران و غری الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ آن کرده بر دیوار خانها بمالند و سنگ فرش خانها را که بلاط عبارت از آنست بدان مستحکم میگردانند **افعال و خواص** آن ذرور آن جهت لصاق موی زائد چشم و التیام جراحات تازه و منع نفث قوی و سریع الاثر و نجیه صاحب منهاج بیان کرده در قلع بهق بسیار موثر دانسته اند **صمغ الدیشا** بفتح دال مهمله و الف و کسر میم و سکون یا و شین و تحتانیه و فتح تای مثلثه و الف **ماهیت** آن صمغی است تلخ مائل بسرخی و صاف در نهایت حدت و عبش تفلیسی گفته که از بلاد فارس خیزد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مسخن و محلل ریاح و در فرایه و سائر افعال قائم مقام حلتیت است مگر آنکه کریه الرائحه مانند آن نیست مقدار شربت آن تا نیم درم **صمغ فدایة** الانزکیر و گندم شل نیز از ترتیب و بند و در افعال آنها تدبیر است مذکور شد **فصل الصاد مع النون** صندل بفتح صاد و سکون نون و فتح دال مهمله و لام معرب سندل بسین مهمله فارسی است و گویند لغت سریانی است و بیونانی حلوسطقاقیل و برمی فلوطقیا و بهندی چندن نامند **ماهیت** آن چوب درخت عظیم القدر برگ آن شبیه به برگ گردگان و گردگان و انبه و نبت و شاخهای آن افتاده بر روی زمین و ثمر آن در خوشه مانند حبة الخضراء الطائی گفته که برگ آن شبیه برگ گردگان و ثمر

و نازک است و سه نوع میباشد یکی سفید بستانی رنگ و آنرا صندل ابیض و بهندی چندن و دوم زرد رنگ و آنرا صندل اصفر و بهندی ملاگیر و سوم سرخ تیره و آنرا صندل احمر و بهندی رکت چندن و نبت آن اکثر بلاد هند و سواحل دکن و فرنگ است و بهترین آن سفید و زرد آن آنست که خوشبو و کم ریشه و صلب چرب و املس باشد و از سرخ آن آنچه تیره رنگ صاف کم ریشه و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** سفید آن مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض و تریاقیت و محلل اورام حاره و جاذب مواد و مسدد و آشامیدن آن جهت خفقان حار و تپهای تند صفراوی و التهاب و منع صعود بخارات بدل و دماغ و برسام و ضعف قوت حافظه و ذهن و دل و معده و جگر تخفیف در شرور الراح و بدستور طلا و نیز طلای آن با گلاب و قلیلی کافور بر پیشانی جهت صداع حار و تنهائی و یا با نیموزن آن انزروت با سفیدی تخم مرغ و صدغین جهت صداع حار و منع نزلات بچشم و سائر اعضا و به تنهائی و یا با ادویه بارده مناسب جهت خفقان و حرق معده حار و رفع معده و بوی لوزه و عرق و با آب برگ عنب الثعلب و یا با آب حی العالم و یا با آب برگ خرفه و با آب طحلب و امثال اینها جهت نقرس حار و اورام حاره مانند حمره و نار فارسی و منع ریختن فضول بعضو در ابتدای علت و بالخاصیت طلای آن مورث حرارت و خارش شدید در بدن بسبب تکثف مسام و میل معده بباطن و رافع آن سرکه و روغنهای گرم و لطیف و لعاب مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلح آن عسل و نبات مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن نصف وزن آن کافور و بعضی اشنه گفته اند و بدل سرخ آن نصف وزن آن فوفل است و صندل سرخ در افعال مذکوره از تفریح و غیر آن شربا ضعیف تر و طلاء قوی تر از سفید و طلاء آن جهت درد سر حار و اورام حاره و ضماد آن با روغن زنبق جهت رفع تپ و اعیاد با گلاب جهت رفع قلاع دهان و بدستور جهت درد آن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زمان ماده حمره و غیر آن صندل سرخ است و در مشروبات صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند بر آنکه صندل سرخ جز و حار نیز است که نفوذ و سیف باید اجزای ماده را از خارج و لهذا اقوی است فعل آن از سفید در خارج و چون با سفیدی نیست اقوی است از سرخ در داخل و صاحب شفاء الاسقام گفته که آنچه مشاهده کرده و هم با از اطبا است آنست که استعمال میکنند صندل سفید را در اسهال صفراوی و سرخ را در اسهال دموی و هر دو را باهم در اسهال مختلط باهم و سه عدد از تخم آن تا چهار عدد بیاشامند جهت بول الدم و حرقة البول مزمنی که بجای منی خون انزال شود مجرب دانسته اند و اطبای هند با آب زنجبیل تر که بهندی ادرک نامند استعمال کنانند و جوارش و حب صندل و خمیرا و سفوف و اشربه و معجون و مفرح آن در قرابادین مذکور شد

صمغ لو بکسر صاد و نون و الف و لام و فتح واو و بای موحده و راء مهمله ماهیت آن انطاکی گفته اقراضی است که در مغارهای بلاد یمن بیابند و بجای می آورند و در اصل و حقیقت آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور شد و بغدادی گفته که چیزیست از مغارات جبال یمن بکمی آورند و شبیه بصمغ و بزرگ مرد در رنگ آنرا اقراص ساخته بیع کنند و بول الابل نامند و در حرف الباء مذکور شد و در وجه تسمیه آن بعضی گفته اند بول جانوریست قریب بجثه گربه که آنرا وبر نامند چون در آن مغارات بول کند و غلیظ و منجمد و خشک گردد آنرا اخذ می نمایند و نواب مرحوم نوشته اند ظن غالب آنست که این در آن باشد که بسبب سلاحیت نامند و بعضی گویند ابوال بتوس جبلی است که در مغارات بر سنگها مجتمع میگردد طبیعت آن در سوم گرم و خشک در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده جهت اندمال جراحات خبیثه جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام نافع و خوردن آن قاطع عمل بواسیر و ضعیف گرداند و طلاء آن با عسل بالطول مکث بقوح بیاض مصلح آن روغن گل

صنوبر بفتح صاد و نون و سکون واو و فتح باء موحده گ لغت عربیست و اورا بسولی ارزه و برومی لقطاغیون و یونانی فلوطیقون نامند ماهیت آن دو صنف میباشد و کرواتش ذکر آن دو نوع میباشد یکی بستانی و آن درخت بزرگیست قریب بچنار برگ آن خنیسه بخیاطا قوی بجلال بلندی بقدر یک شبر و سبز تیره رنگ و ثمر آن بشکل دل حیوان و بقدر دل گوسفند و بزرگتر از آن و شبیه ثمر شر لفیه که ثمر سرو است و خانه خانه و بعد رسیدن و خشک شدن از هم شگافته میگردد و خشبی است و مغز بیدار اکول نیست و درخت آن را بفارسی نارو با جود کشیر از پی کاج و ثمر آنرا کلج نامند و درا تخم ضمغ نیست و دوم جبلی که در سرد سیر میرسد و ثمر این نیز

الکول نیست و اما مطلق آن مراد نیست و درخت این شبیه بدرخت اهل الصنوبر الی ازو نامند و چوب این درخت بجای شمع و چراغ در مشعل میسوزانند
و قطرانیکه ازین حاصل می آید رقیق تر و قلیل المنفعت تر از شجه صنوبر است و ثمر آن دو نوع است یکی کبیر و چلغوزه ثمر آنست و در شیروان و بعضی از بیجاپور
و بعضی جاها از ملک روم و کشمیر و غیرها بسیار بهم میرسد و دوم صغیر و آنرا اتوب نامند و ثمر آنرا بقسم قریش و اهل شیراز آنرا امنق نامند و اتراکیه
معروف است نزد عامه اهل شیراز و عراق به چلغوزه و فی الحقیقت از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که دانه صنوبر بسیار ریزه و مغز ثمر چلغوزه
مغز دانه و مغز آن اندک باریک فتیله شکل بقدر دانه خرما کوچکی و در غلافی مانند صدف که بدست شکسته میگردد و ثمر آنرا چون در آتش اندازند بعد
از گرم شدن منشق گشته آواز میکند و دانهای چلغوزه از میان خانهای آن جسته بر می آیند و نیز نوعی دیگر از صنوبر میشود درختان متوسط
در بزرگی و کوچکی و خوش منظر و آنرا نوش نامند و برگ آن اندک پهن و مشرف و متشعب خوش منظر و زنان اهل اصفهان و ابراق درخت حنا سبق
آنکرده بر پشت دست گذاشته بالای آن حنا می بندند خوشنما میگردد و شرحی اشاره بدان شد و درخت صنوبر را خزان نمی باشد و حکیم میر محمد مومن تحفه
که ثمر آنرا بعربی مغز و قطران او زبون تر از قطران ضرب است و ماده آن کوچک و بزرگ میباشد کوچک آنرا صنوبر صغار و تنوب و ثمر آن بشکل دل گوسفند
و دانه آن بزرگتر و مغز آنرا با تلخی و سفیدی با پرده رقیق سرخی و قضم قریش عبارت از آنست و در سمنان کثیر الوجود و در اتبیج صنوبر است و بزرگ آنرا صنوبر
کبار گویند و در گیلان یافت میشود و بسیار بزرگ و مغز ثمر آنرا باصطلاح آنجا چلغوزه و درخت آنرا درخت چلغوزه نامند و ثمر آن بقدر باتلخی و مغز دانها
آن بشکل قضم قریش و بالیده تر و شیرین تر از آن و در عراق چلغوزه مغز میوه را گویند که از بحرین می آورند و ظاهرا نه باشد چه در صفات شکل
درخت آن بقدر نه دالو و برگ آن همیشه سبز و با نمو و ثمر آن بقدر شفتالو مستطیل و در طعام شبیه بآن و مغز دانه آن دراز و باریک و با پرده سرخ
که ملاصق مغز بادام است بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و قول حکیم رحمت الله علیه تا اینجا که شکل قضم قریش و بالیده تر و شیرین
تر از آنست درست است و عبارت بعد از آن که در عراق چلغوزه مغز میوه را میگویند که از بحرین می آورند و ظاهرا نه باشد تا آخر شبیه به قضم غیر مطابق نوع
است زیرا که انبه و تخم آن چنین است و انبه در حرف الالف مع النون مذکور شد و نیز نوشته اند که ظاهرا صاحب صغراس فرنگی عبارت از آن باشد این نیز شبیه به آن است
و صاحب صغراس بصاد مهمله و در آخر آن سین است و در همین باب در صاد مع الالف والعاء ذکر یافت و بالجمله بهترین آن تازه سفید بالیده چرب
آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند و برگ و پوست آن گرم تر و خشک تر از مغز آن افعال و خواص آن ضماد
برگ و پوست آن جهت درد گلو و جراحت شش و قطع رعاف و خون جراحات تازه و کیتقال از طلا و برگ آن با ماء العسل جهت ملل که معده و غاط
آن خشک آن با آب سرد جالب البطن و ذرور آن محل موضع ضرب بر رسید و با آب گرم سوخته خصوصا لحای نوع ذکر آن که اقویست در بن مرد طلای حکای
و برگ آن با مرد سنگ و دخان کندر جهت التیام قروح ظاهر جلد و سوختگی آتش و بادام و روغن مورد جهت اندمال قروح ابدان نرم و واقع از اخلاط
و با ابج سرخ جهت قروح خبیثه ساعیه و غسل بطبیخ آن جهت رفع اعیاد کجلی و چرک بدن و عفونت عرق و جلوس در آن جهت لسرض رحم و نفع منفعت
و طبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بخور آن جهت اخراج مشیمه و اد ارحیض با گرا اعلل و دخان آن مانند دخان کندر و قطران ست در نفع جهت ریختن موی
مژه و ابرو و کلفتن باق و تاکل آن و دمعه و ضعف بصر و سلاق و جرب نافع و ضماد برگ تازه کوبیده آن جهت نزف الدم جراحات تازه و چوب
آن که در سوز چوب جینی و عشبه سوال نمایند مولف تذکره نا ثابت شد چوب چینی در آتش آتشکده امثال آن دانسته و چون ریزه نموده با سرکه
بجوشانند و مضمضه بدان نمایند درد دندان را تسکین دهد همچنین چوب زیتون در دهان نگهدارند و پوست و بیخ آن قابض و مجفف و دو مثقال
آن جهت سهال و بیخ مفید و ذرور آن جهت سوختگی آتش و آب گرم و رافع الم ضربه و سقط نافع و حب صنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوت آن
تا یکسال باقی است افعال و خواص آن مسمن و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضا و داد مفتح سده و کاسر ریاح مولد باده و جهت فالج و لقوه و خدر
و کزاز و عشه و قروح ریه و اوجاع مفاصل بارده و امراض جگر و یرقان و هستان و درد گرده و مثانه و حادث از حراقت مره صفرا و لعوق

ولعوق آن باعسل هر روز مقدار سه مثقال جهت فالج و رعشه مجرب است و جهت امراض ریه و تنقیهٔ آن از اخلاط غلیظه و تقویه گرده و سرفه کهنه منضو
باد و شاب مفید و آشامیدن آن با تخم خیار جهت ادرار نمودن بول و منع قرحه گرده و مثانه و با عصارهٔ بقلة الحمقا جهت تسکین درد معده
و تقویت ابدان ضعیفه و قلع رطوبات فاسده و مطبوخ تر و تازه کوبیده با پوست آن با طلا کرده صاف کرده هر روز مقدار چهار اوقیه آن را بنوشند جهت
سعال مزمن و قروح ریه و مداومت خوردن حب الصنوبر کبار جهت استحکام اعضای سست رخیه و سختی گوشت و شراب آن که کوبیده در آب انگور اندازند مانع
نزلات و سرفه و ربو و قاطع سعال طولی و استسقا و ضماد آن با افسنتین بر معده جهت رفع مغص آن مفید مقدار شربت از حب آن تا دو درم و از عصارهٔ آن
تا سه درم و از طبیخ آن یک اوقیه و حب الصنوبر مرطبی الهضم و مغز محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن سکنجبین و فواکه حامضه قابضه است مانند انار و زرشک
مبرودین و در ایشان محتاج بمصلح نیست و در ادرار باه با انجیر و عسل بهتر که مقوی آنست و باید که زیاده از نیم اوقیه که یک دانه مثقال است تناول
نکنند بدل آن در تقویت باه مثقاقل و حب المحلب در علل معده و حب الصنوبر صغار بسهل العصر است بسبب قوت قبضی دارد
و جهت امراض سینه و گرده و مثانه قوی تر از کبار و در سائر افعال مانند آن و اکثار آن باعث مغص و التواء امعا مصلح آن در انگم با روغن کنجد
نیسانیدن انهست کیر در و کرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مانند ذراریح است و از خوردن آن زبان و کام و حلق در هم کند و معده
و روده با تر و در تمام بدن سوزش و حرارت بهم رسد و ضعف عظیم رو دهد علاج آن علاج ذراریح است **فصل الصاد مع الواو صوف**
بضم صاد و سکون واو و دفارسی پشم نامند طبیعت سیاه آن گرم تر و از سرخ آن و از سفید بسیار گرم و تر و مجموع در آخر دوم گرم و خشک
و بهترین آن نرم و خالص آنست **افعال و خواص** آن سرخ جهت تقری بید بل و کما دسرخ آن در شراب گرم تر کرده جهت رفع سرفه نزلات
رقیقه و درد سینه و اوجاع ضربه و سقطه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه گزیده و پوشیدن جامهای پشمین مسخن
و مجفف بدن و مورث خارش و صلب کننده جلد است و افزایش آن جهت صاحبان نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن در خواص
مانند شعیر است جهت قروح و لحم زائد نافع **صوف البحر** بفتح با و سکون حا و راء مهملتین **ماهیت** آن چیزیست شبیه به پشم که از صدف
بزرگ سفیدی که سر آن عریض و طرف دوم آن مائل بباریکی و از اندرون شکافته و شبیه بتسبیح و اندرون آن مائل بزردی و سرخی و در جوف
آن حیوانی ایستاده و از راه شکاف صوفی بیرون می آید **افعال و خواص** آن جهت سهال و ضماد آن جهت نزف الدم هر عضو سریع الاثر باب
پانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ضاد معجمه است فصل الضاد مع الالف ضان بفتح ضاد و الف و نون
بفارسی گوسفند و گوسپند و بره ماده آنرا میش نامند و بعرف اطبا اسم مطلق گوسفند است **ماهیت** آن معروف و از جمله حیوانات
اکولة اللحم است و نسبت بحیوانات دیگر بسیار بلید و قابل تعلیم نیست و از کمال بلادت بر سر ذابح خود می ایستد و وحشت و اضطراب
میکند و همین یک وجه حلیت لحم آن و امثال آنست از حیوانات ضعیف النفس و الادراک زیرا که حیوانات قوی ذکی الحس و الادراک عند الذبح حرج
الم بسیار در می یابند و نفس آنها ارالتکلی بیدن خود و نفس ذابح میباشد و لهذا اکثر حرام شده اند در شرع شریف و در ابحاث حیوانات اکثر قسمی است
باشند بهترین آن یکساله و دو ساله آنست که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسده و گوشت گردن و شانه و دنبه
بهتر از گوشت سائر اعضا آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و تر **افعال و خواص** آن سریع الهضم کثیر الغذا مولد خون متین و مقوی
سمن بدن موافق ترین لحوم برای بدن انسان و دل و جگر و گرده آن مقوی دل و جگر و معده و گرده و مداومت خوردن مغز
آن مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب مهرای آن با سرکه و عسل که مداومت بر آن نمایند و غذا سمن بدن باشد بغایت مقوی و مانع
و در رفع خفقان و لاغری بدن و بلع نمودن پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده و همچنین گداخته نیم گرم آن جهت سرفه و درد سینه
و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و گوشت گرم گرم ذبح کرده آن را چون بر اعضای ضربه و صدمه رسیده که تازه باشد بندند و چون سرد گردد

تبدیل نمایند بر دودی در دو زائل کند و مانع تورم و زخم شدن گردد و مستور پوست گرما گرم آن اعضا را بیان بچسپند و ضماد گوشت سوخته آن جهة لسع حیات و عقارب جراره و با شراب جهت کلب و اکتحال خاکستر آن جهت رفع بیاض عین و طلاء آن با سرکه جهت بهق نافع و زهره آن گرم و خشک و جالی آثار و اکتحال آن جهت بیاض متنائی و با عسل و طلاء آن جهت قساء تو با و غسل سر آن جهت خراز دایا خصوصاً با عسل و خون آن گرما گرم جهت حکه و جرب و منع آبله اعضاء سوخته و رساعت طلاء و سرگین آن بسیار گرم و خشک طلاء رو فماد آن جهت تحلیل ورام و استسقا والتیام تنها و با موم و روغن گل جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت شری و ثالیل و لحم زائد که تونه نامند و سوختگی آتش و داخس تجربه شده و ضماد و کلاً خیسانیدهٔ آن جهت انفجار خراج و دمل مجرب و شراب استخوان سوخته قرنی آن قاطع اسهال و سیلان خون و خاکستر سم آن جهت داء الثعلب بلا مغسول محرق آن حابس اسهال و در ایام و با طاعون استعمال گوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جایز نیست و دفع ضرر آن تنقیر الفضول اللطیف بترازلحم نرست و سرکه و آب کامه ملطف و را فع ثقل آن و هر گاه اراده تبرید آن کند در آنها طبخ نمایند و یا با قراقروط و یا کشک و یا سماق و یا با امثال آن بخورند

فصل الضاد مع الباء الموحدة ضب بفتح ضاد و باء موحده مشدده بفارسی سوسمار و بهندی گوه نامند و شاید گوه غیر آن باشد ماهیت آن حیوانی است کوچکتر از گربه و مابین سیاهی و زردی و دنبال آن بسیار کوتاه و در ثمرت شبیه شجر درخت سرد طبیعت آن دیگر گرم و خشک و مابین دول و حرد دوم است در حدت و کیفیت **افعال و خواص** آن گوشت آن مقوی باه و جایز نیست محرور المزاج را استعمال آن جهت آنکه مکرب است و عند الاحتیاج باید که با سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود و با زیت و کشنیز و زیره کرمانی و عرق النعناع خیسانیده مطلب نمود با قاسی و مغز کاسنی و بقول بارده دیگر بخورند و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین و نزول آب در آن و طلاء آن جهة کلف و بهق و نمش با سرکه اگر قوی باشد و اگر با آب ضعیف و ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و سموم جانوران سمی و طلاء پوست سوخته آن مورث نحیسی عضو بجدیکه اگر قطع کنند صاحب آن متألم نگردد **ضبع عرجا** بفتح ضاد و ضم باء موحده و عین مهمله و فتح عین و سکون راء مهمله و فتح جیم و الف لغت عربیست و حل و جعار نیز گویند و کنیت آن ام عامر است بیونانی قسیهور و بسریانی بینا و بفارسی کفتار و بهندی چرکه و بکهنو و بدکهنی ترس نامند ماهیت آن حیوانیست بزرگ مانند گرگ و نر و ماده میباشد و در رفتار رود و بدان لنگی میکند و در وجه تسمیه لنگی آن گفته اند که چون رطوبت جانب ایمن آن از ایسر آن زیاده است لهذا میلنگد و گویند سبب آنست که جانب چپ آن کوتاه تر از راست است خصوصاً او را آن گویند بسبب حیله خود را چنان مینماید تا مردم و حیوانات دیگر ایذا رسانند چون بر گرد او علیم شود و آنرا مستضعف اعرج دانسته بنزد او آیند و آن جانور مانند ارنب میشود و نیز مانند ارنب یکسال نر و آن قوی القوت و یکسال ماده و آن میباشد و عوام میگویند یکسال ماده و یکسال نر میباشد و در وقت نر صفا دیده میشود و در هنگام مادگی میزاید و ضعیف القلب و کثیر الجماع و حریص بر آن میباشد و بسیار از خنثی میترسد اگر شخصی در دست بگیرد از آن میگریزد و نیز از خواص آنست که اگر سگ در بلندی ایستاده باشد و سایه آن در شب ماهتاب بر زمین افتد و کفتار در زیر آن بر رود که سایه هر دو با هم مستغرق باشد سگ خود را از بالا اندازد و کفتار او را بخورد و در روز بسبب گرمی هوا بسیار کم دیده میباشد و لیشب قوی و گوشت آن حرام است نزد امامیه و ابو حنیفه و نزد مالک مکروه و نزد شافعی حلال **طبیعت** آن در آخر دوم تا اول سوم گرم و در اول دوم خشک **افعال و خواص** آن طبیخ آن یعنی جلوس در آن که زنده آن را دست و پا بسته در دیگی بزرگ دهن کشاده اندازند که در آن آب جوشان باشد که شبت و نخود و روغنها مناسب تر در آن باشد و سر آن را بپوشند تا مهرا شود و پس صاف نموده در ظرفی بزرگ که علیل تواند در آن نشست نشینند اما باید که آنقدر گرم باشد که برداشت آن را داشته باشد تا از آن که رفع برودت آورد و جهت اوجاع مفاصل و تمدد و کزاز و استرخا و عرق النسا و نقرس و یا خیسانیده در او طبخ نمایند در آب با دیان مناسب جهة امراض مذکوره مفید و خوردن گوشت آن جهت رفع برودت معده و حمیات بلغمیه و سوداویه و زردی رنگ و جماع ادرار و خوردن ...

جنون و خفقان نیم مثقال برگ گوشت آن و جهت جنون و زهره آن نیم درهم با عسل اطفال تشنه و صرع را نافع آن عسل و اکتحال آن تنها جهت بصر و جلای
منشاره و بیاض آن و طلا آن بعد از کندن موی مانع رویدن آن و پاک چشم نافع رویدن آن و با هموزن آن روغن اقحوان که در ظرف مس سحق کرده باشند پس
طلا نمایند بر بیاض چشم و نقل آب دهان هر روز و ریزاکل سازند و مجرب است و بر جنایات روغن کهنه شود بهتر و دیگر سوخته سائیده آن مرکب
جهت روشنائی چشم و نقل آب دهان نافع و تقویت چشم نماید و طلا زهره آن با پیه خرس جهت جلای بصر و ازاله کلف و آب خوردن آن
آن جهت نافع ترس سگ دیوانه گزیده است از آب و چون از پوست آن پیمانه سازند و حبوب با آن پیمایند مانع فساد آنها و فساد سریع است و فلوس
پوستین آن مورث انبساط و نافع نقرس و بیاح غلیظه و مفاصل و حمول محرق پوست تهیگاه و حوالی آن بازیت جهت رفع ابنه و مقعد ایلیاس آن
و حوالی آن و چون بمالند حوالی مقعد بالا نیز همین اثر دارد و از آن بالعکس و مورث ابنه است و بستن پوست ضع ماده بجهت حکم زنان
حامله نافع و مقاد آن و طلا مغز ساق آن با زیت الانفاق جهت نقرس عظیم النفع و نگاهداشتن دندان آن با خود مانع فریاد سگ دیوانه بر آن
آن و خصیه نمکسود آن بقدر یک مثقال با آب گرم جهت درد جگر نافع **فصل الضاد مع الجیم ضجاج** بفتح اول و جیم و الف و جیم **ماهیت**
آن صمغ درختی است خار دار و شبیه بلبان مائل بسرخی و براق که از جبال عمان می آورند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن ضماد آن جهت بر آوردن گوشت زائد جراحات و التیام آنها و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضای نافع و در شستن جامه کتان بهتر از صابون
و زود تر سفید میگرداند و بعضی سرداران بشویند و بکسر ضاد اسم بر بناتی است که طیور در سایه آن خروج و قیت نیز دفع سمیت اخشعبان می نمایند
فصل الضاد مع الراء المهملة ضرو بکسر ضاد و سکون راء مهمله و واو بفتح نیز آمده و لغت یمنی است و یونانی نوضوقس و بسریانی ضرو و اعی
و رومی قناسنیس و بفارسی حک رازی و در حاوی کبیر گفته که بفارسی ارسیه و نیز گفته اند که درخت کلکلو را نامند و صمغ آن را بفارسی حسن لبه و بهندی
لبان گویند و جوهری گفته که حسن لبه صمغ کمکام است **ماهیت** آن درختی است شبیه بدرخت بلوط و عظیم و اطراف برگ آن مائل بسرخی و نرم و ثمر آن
در خوشه مانند بطم و دانه آن بزرگ تر از آن و چون برسد خار و برگ آن سرخ گردد منبت آن جبال حجاز و یمن و بلاد هند و غیرها است و صمغ آن در
ابتدای ظهور مانند دانه گندم باشد و آهسته آهسته بزرگ تا بقدر نخود بزرگ گردد و از آن لنبی لنبی سیاه شبیه بقیر و صمغ گردد و اصح آنست که درخت
آن را کمکام و صمغ آن را قفی لبان جاوی نامند و معروف بدان و خوشبو شبیه ببوی مصطکی و ادهان و بهترین آن آنست که سفید مائل بسرخی
و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و اکثر در بخورات مستعمل و حرفت الی اند گویند **طبیعت** شاخ و برگ و بار آن گرم و خشک و گرمی آن زیاده
و بعضی گفته اند گرم در سوم و خشک در اول **افعال و خواص** آن در آن جذب قوی است و جهت سرفه بارده و سیلان رطوبت از دهان در حم
شراب و فرزجه و حابس بطن و آب مطبوخ آن که صاف کرده با شکر بقوام آورند جهت خشونت حلق و سرفه بارده و درد دهان و قلاع نافع و سریع
الاثر و مضمضه آن جهت درد دندان و استحکام آن و ازاله بلغم و سفیدی آن و چون با روغن طبخ دهند و در گوش بچکانند جهت درد گوش و
ذرور آن جهت قلاع دهان و عصاره آن مقی قوی و بیشتر طبیخ اطراف تر و تازه آن مخرج بلغم از معده بدان مضرت است و برگ آن خوشبو دارد و اشامیدن
طبیخ آن بقدر سه اوقیه جهت رفع درد تهیگاه و چون برگ و اطراف تر و تازه آن را بقدر یک قبضه بسوزانند خاکستر آن را با آب نیکو طبخ دهند پس صاف
کرده و صاحب جمع خاصه و را انبوشانند معده آن زائل گردد در ساعت و مجرب است و روغن حب آن خوشبو کننده و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهت مغص
و تقویت معده در مبیحوابات مفید شراب و طلا آن بدل روغن حب البطم و در چوب سوخته آن قاطع نزف الدم جراحات خصوص قروح متعدده و تعفن
نافع و صاحب اختیارات بدیعی گفته که بجز از که معظم می آورند کنزاب ضرو نامند و در دهان نگاهداشتن آن درد حال درد آن را تسکین دهد و صمغ آن را در خوشبوئیها
داخل نمایند **ضرابیع** بفتح ضاد و کسر را و سکون یا و قنات تحتانیه و عین مهمله گویند که آن را شبرق نامند و شتر آن را بخورد **ماهیت** آن برگ تازه است سبز و مایل
بجوف مائل بزردی و تلخ و در تعز و بیابان هم میرسد و حبوب بامل می آورد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جلوس در طبیخ آن بدستور

حصول آن جهت و مفاصل طلاء آن بر نقرس نشستن بدان بدان در حمام جهت جرب و حکه مجرب دانسته و دیگر آن جهت زکام و التیام جراحات سیما لوقه است و گویند چون مقوران آن بخورند هرگز فربه نشود جناب القدس الهی در وصف اهل جهنم میفرماید قوله تعالی لیس لهم طعام الا من ضریع یعنی بیان آن صلقا سیر کرده است ضرع بفتح ضاد و سکون را و عین مهملتین بفارسی پستان و بهندی چوچی نامند ماهیت آن معروف است و آن عضو عصبانی غلیظ اللحم است که در آن شیر تکون می‌یابد از برای خوردن بچگان و بهترین آن از پستان حیوان جوان فربه است که لحم آن نیکو باشد و زبون ترین آن برعکس طبیعت آن سرد و خشک بالذات بسبب عصبانیت جوهر خود و با رطوبات بسیار افعال و خواص آن چون نیکو هضم یابد صالح الغذا و اگر هضم جید نیابد مولد خلط خام بلغمی است مضر است از برای مبرودین و مرطوبین و مصلح آن ادویه مهیجه و زنجبیل و بریان نمودن آن است و در محرورین محتاج باصلاح نیست و مدر بول زنان و زیاده کننده شیر ایشان و جهت دفع خمار و کسیکه در معده اضطراب و با اخلاط حاده صفراویه و با حرارت غریبه موجود باشد

فصل الضاد مع الغین المعجمه ضغیوس بضم ضاد و سکون غین و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و ضغابیس بفتح اول و دوم و الف و کسر با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و سین مهمله نیز آمده لغت عربیست و بفارسی هلیون نامند ماهیت آن گیاهی کوچک و خردتر از آن و نیز نباتی را نامند که شبیه هلیون است و آنچه انسان بر روی زمین ظاهر است سبز و آنچه پنهان در زیر زمین است سفید ترین افعال و خواص آن برگ آن قاطع باه و بیخ آن که در زیر زمین و سفید شیرین است محرک باه و ماکول و کاسر حدت صفرا است و بجهت نیکوئی طعام در کشک و ماست و خل میکنند و میخورند

فصل الضاد مع الفاء ضفدع بفتح ضاد و سکون فا و دال و عین مهملتین بفارسی وزغ و بشیرازی بک و بتبریزی قرباغه و بهندی مینڈک نامند ماهیت آن معروف است حیوانی است که در زیر زمین های نمناک یا آبهای ایستاده و جویهای بسیار هم میرسد بری و بحری و نهری میباشد و از مطلق آن مراد نهری است و بری آن از سموم قتاله است طبیعت اقسام آن در سوم سرد و در اول خشک و اصل آنست که خالی از حرارت قویه نیست افعال و خواص نهری آن نافع سموم است و قبل و دفع فاسد سباع و فسده و ضماد مطبوخ نهری آن جهت درد دندان و ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و امثال آن نافع سموم گزندگان بقوت و قاطع سیلان خون و التیام جراحت هند و خصوصا تازه و ضماد سوخته لحم آن و مارفت نرجه تره و داء الثعلب و طلاء آن قاطع دندان است بی الم و رنج و مانع سوزانیدن آتش و دماغ محرق آن قاطع نزف الدم و ضعف و نفوخ آن قاطع رعاف و بدستور طلاء آن بر پیشانی و جمعی که طلاء خون آنرا مانع برآمدن موی دانسته اند اصلی ندارد و گفته اند چون ران ضفدع بر پستان بندند و کسیکه الماس خورده باشد بلع کند پاره الماس بدان چسپیده برآید و چون الطرات ده مثقال آنرا انداخته با پیه گرده بز مهرا سوخته آنرا جمع کنند جهت بواسیر حار مجرب دانسته اند و قسمی از ضفدع که در پا اشجار هم میرسد سبز بسیار کوچک چون آنرا با موزون آن دانسته به سوده اکتحال جهت نزول آب از مجربات است و مضمضه طبیخ آن جهت وجع اسنان گفته اند چون آنرا بدو نصف شق کنند یکی را در آفتاب یکی را در سایه خشک نمایند آنچه در آفتاب خشک شده است سم است و آنچه در سایه مادی ان مبرد ضفدع آنچه سبز و یا زرد و یا سیاه باشد از بدترین قسم باشد یا شرح بحری بخورد او را ورم تن و لقف الغافس گردد و پس بدن او سیاه گردد و شود و بسیار است که متورم گردد و ورم احشا در دل بهم رساند پس بمیرد و گاه از خوردن بزرد و سیاه آن سقوط اشتها و تا سه خناق و حافس فساد رنگ بدن و قی و غثیان و رنج فواد و ورم شکم و ساقین بهم رسد و علاج آن قی فرمودن آب نمک و آب شبت مطبوخ با مویز بعد از آن بمنقی حاصل گردد و حمام رفتن و نوشیدن سکنجبین اسفیدباج است با دارچینی و با بالگرم دواء المسک و تناول شراب بسیار کهنه خالص یا با بادام کم کرار و استسقا و یا سقوط اسنان عارض گردد

فصل الضاد مع المیم ضمران بفتح ضاد و کسر میم و فتح را مهمله و الف و نون آنرا ضیمران و ضمرا نیز نامند و در ماهیت آن اختلاف است اکثری آنرا شاهسفرم شیرازی دانسته اند و رنگ آن سبز است و چون کراثی و بعضی نوعی نهری و بعضی جاحم و بعضی گفته اند گیاهی است که در بادیه می‌روید و در حجاز کثیر الوجود و خوشبو و حاد الرائحه و بعضی گفته اند نوعی از شیح است که صنفی از قیصوم باشد و بسیار خوشبو و بهترین آن تازه خوشبوی است طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی سرد و ...

افعال و خواص آن کثیر المنافع از برای امراض بارده و زکام و ضماد آن جهت قلاع و سوختگی آتش و بوئیدن آن که گلاب آن پاشیده باشند مقوی

باب شانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آن طاء مهمله است مشتمل است فصل الطاء مع الالف طالیسفر بفتح طا و الف

و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و فتح فا و راء مهمله و ساکن ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی گویند آن پوست درختی است که از بلاد

هند آورند از دارچینی ضخیم تر و صلب تر با اندک سرخی و خوشبوئی و اشقر و چون کهنه گردد مائل بسیاهی شود گفته اند عروقی است باریک بیرون

آن اغبر و اندرون آن سرخ و بوی آن شبیه به بوی زعفران و با عفوصت و تیزی و شاید ثمر باشد که هندی طالیس پتر نامند و آن برگ

درختی است باریک و بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد رنگ طبیعت آن مختلف القوی با جوهر ارضی غالب معتدل در گرمی و سردی و

مائل بحرارت و خشک در سوم و بعضی گرم و خشک در دوم دانسته اند افعال و خواص آن جهت تقویه دماغ و نفث الدم و نزف الدم و حبس سیلانات

و اسهالات و بواسیر و قروح امعاء و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و نگاه داشتن آن در دهان جهت قلاع مفید و ضماد آن خشک کننده

دانه بواسیر مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن چهار دانگ وزن آن کمون و نیم وزن آن ابهل و گویند بدل آن بوزن آن سلیخه و نیم وزن آن مازج

و گویند ابهل و فلفل مساوی آن مضر ریه مصلح آن عسل است طالیقون بفتح طا و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون

لغت یونانی است و بعربی صفر و بفارسی مس است و رومی عبارت از آن است جهت آنکه در معدن مس بهم میرسد بدون صنعت بشری ماهیت

آن مصنوع و غیر مصنوع میباشد غیر مصنوع آن مسی است زرد رنگ شبیه بریخ مصنوع مرکب از مس و روح توتیا و از تافتن با آتش و گداختن بطرقه

سیاه نمیشود و بخلاف سایر اقسام مس و مصنوع آن مسی است که مکرر گداخته در بول گاو و که دران شتان سبز چوشانیده باشند ریزند و چون قدری رصاص

و ضمان آن کنند از انحاس چینی نامند و گویند سبب مصنوع از اجساد سبعه که طلا و نقره و مس و آهن و سرب و قلعی و روح توتیا که بفارسی هفت جوش و

بهندی کانسی نامند طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن با قوت سمیت و چون تقاشی از آن سازند موی ملتان کنده

دیگر بر نیاید و چون قلابه از آن سازند هیچ ماهی از آن خلاص نشود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی از آن آب نخورد و چون از آن آئینه سازند و در خانه

تاریک صاحب لقوه دائم در آن نظر کند رفع علت آن شود طاؤس بفتح طا و الف و واو اول مضموم و دوم ساکن و سین مهمله بهندی

مور نامند ماهیت آن طائریست معروف خوشرنگ بالوان مختلفه و براق دم آن بسیار بلند و چتری چون بر دارد و بلند کند و آواز آن شبیه

باواز گربه و نر آن بزرگتر از ماده آن و خوشرنگ و خوش منظرتر از ماده آن و دم ماده آن کوچکتر و ماده آن در سالی یکبار تخم گذارد طبیعت گوشت

آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت صلب و غلیظ و بطئ الهضم و مولد خلط غلیظ کثیف و گوشت مقوی معده است و آشامیدن مرق

اسفیدباج آن جهت درد پهلو و ذات الجنب مفید و خوردن گوشت و پیه آن مقوی باه و مرقه لحم آن که با سداب پخته باشند جهت درد معده بارده و قولنج

و ریاح غلیظ و درد مفاصل و به دستور نطول آن و طلاء پیه آن بر کمر و ذکر و مقعد محرک باه و طلاء پیه گداخته آن با آب و سداب و عسل جهت قولنج و درد معده

و طلای خون آن با انزروت و ملح جهت قروح خبیثه که بیم اکله باشد و طلاء سرگین آن با قوت جلا بسیار و جهت تحلیل و رفع جمیع آثار و طلاء استخوان سوخته

آن جهت کلف و تغیر رنگ و برص مفید و آشامیدن زهره آن بقدر دو دانگ تنهای و یا با سکنجبین و آب گرم جهت حبس اسهال و ذو سنطاریا و فرمودن طلاء آن با سرکه

جهت گزیدن هوام و قروح و رفع آثار و با انزروت جهت قلع بیاض و زرد و سوختن آن مقوی دندان و جلای آن و گویند چون دنبالچه آن را در کوزه

کرده بسوزانند از بعد مثقال آن قریب یک مثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد و اکتحال آن در رفع بیاض چشم و امراض آن از مجربات است و گوشت آن بسیار گرم

مصلح آن بارد و گفته اند مصلح آن سکنجبین گوشت هر حیوانی که صلب و ثقیل باشد آنست که بعد از ذبح سنگی سنگین بقدر ثقل آن حیوان بر پای

آن بندند و معلق بیاویزند یکروز و یا دو روز تا سه روز پس پاک نموده شسته با سرکه هر طبیخ دهند یا با روغن تناول نمایند و باید که تعجیل صاحبان

قوت معده و ترطیبات نخورند و گویند که از خواص آنست که چون طعام مسموم را ببیند تعص و فریاد آید و نظر کردن آن بر طعام مسموم باعث کسر قوت سمیت آن است

فصل الطاء مع الباء الموحدة طباشیر بفتح طاء و با موحده و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بهندی بنسلوچن و بنسکیر نیز نامند
ماهیت آن چیزیست شبیه بحجر بهای بی کار جوف نوعی از نی که بزبان هندی تر آن را بانس نامند و آن نی قوی تر و ابنا بانس کلان باریک تر و نازک تر و گره های
آن دور تر و در تفارت دو دست شود و در طرف رنگپور و نواح سهلت که در سمت مشرق و شمال مرشدآباد و از بنگاله واقع اند بسیار هم میرسد و درین
ملک کا تعداد [illegible] بانس میسانند و آن در ابتداء رطوبتی است رقیق بتدریج منعقد میگردد و آنچه از آن در جوف آن انعقاد یافته و بی آن خود بخود شگافته
بار مردم شگافته بر آورده باشند شبیه بعقده گره [illegible] استخوان فیل است و چون در آب اندازند سخت تر گردد و بعد خشک شدن سفید صاف و بعضی آن
شفاف باشد و این بهترین اقسام است و این را بهندی بنسلوچن گویند و آنچه از آن ریزه شده باشد بعد شگافته شدن و یا خوب منعقد نشده باشد آنرا که
و خمیر کرده قرصها سازند سفید غیر شفاف نرم زود شکن میباشد و در آب حل میگردد و این در مرتبه دوم است انتهی و شنیده شد که گاهی برای
سهولت اخذ آتش در نیستان آن نیز زنند با آنکه خود بخود آتش در آن می افتد و نیها سوخته و شگافته طباشیر برآمده و بعضی سوخته ریزه شده و بعضی
نیم سوخته و بعضی ناسوخته در دست در میان نیهای سوخته و خاکستر افتاده میباشد و بعد سرد شدن دانه های طباشیر خوب آنرا چیده بر می آورند و آنچه
ریزه شده و ناسوخته است علیحده نموده کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته خشک مینمایند و این بعد از آن است در خوبی و آنچه سوخته و ریزه
شده است علیحده دگر قرص اقراص مینمایند و این خوب سفید نمیباشد بلکه خاکستری رنگ است و خالی از [illegible] نیست و حدتی نیست مغشوش آنرا گرد [illegible]
سوخته و گل گرفته مینمایند و فرق با غبرت و سیاهی رنگ و ثقل آنست **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک و خشکی از قسم اول از دوم کمتر و در دوم
سوم و شیخ الرئیس مرکب القوی دانسته با قوت قابضه **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و مسکن التهاب و عطش و قاطع قی
صفراوی و اسهال دموی حار و محلل و مجفف رطوبات باده [illegible] و جهت اورام حاره [illegible] و خفقان و غشی [illegible] تقویت اعضاء ضعیفه از حرارت و حمیات
حاده و عطش مفرط و خلفه حار با آب سرد و جهت قلاع [illegible] و قروح خصوص [illegible] و قلاع دهان اطفال [illegible] و یا با اندک گل سرخ
نبات سفید [illegible] و آن جهت [illegible] با سکنجبین جهت رفع توحش و غم و کرب تنها مفید و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب
المضار [illegible] آن مضر [illegible] و مصلح آن مصطکی و عسل گویند مضر سپرز مصلح آن [illegible] با عسل و مصلح آن در سرد [illegible] تعدیل آن بزعفران مقدار شربت آن
تا دو درم بدل آن بوزن آن تخم خرفه [illegible] و نصف آن سماق و گل [illegible] و صندل سفید و این بهترین بدلها آنست و گویند بدل آن کافور [illegible]
و عصارهٔ لحیة التیس و تخم کاسنی [illegible] تخم خیارین [illegible] آن بذر قطونا است [illegible] مقوی [illegible] اقراص [illegible]
طباشیر ذکر آنست **طباق** بضم طاء و فتح باء موحده و الف و قاف بلغت اندلس طباق و بیونانی قونیزا و بفارسی اسپرغم بیابانی نامند ماهیت آن نباتی است
که در اندلس قبل از آنکه [illegible] یافته شود بجای [illegible] استعمال مینمودند و [illegible] بسیار [illegible] و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بقدر قامتی و برگ
آن شبیه ببرگ زیتون و از آن اندک بلندتر و باریکتر و نازکتر و [illegible] و با چسبندگی و [illegible] و کراهیت رائحه و تلخی و تندی و شیرینی و این را
طباق منتن و شجرة البراغیث نیز نامند جهت آنکه [illegible] برگ آن براغیث و هوام میگریزند و صغیر آن بقدر یک شبر و برگ آن نرم و زود شکن و
گل آن مائل بزردی و نرم و بی بو و با اندک شیرینی و این کریه الرائحه نیست مانند آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز
گفته اند و گرمی آن زیاده از خشکی آن و قوت آن مادی [illegible] **افعال و خواص** آن گل صغیر آن مقوی کبد و جهت اوجاع آن و تفتیح سدد آن [illegible]
تهیج حادث از ضعف و ادرار طمث و تفتیت حصاة و دفع سموم خصوص سم عقرب شرباً و ضماداً و طبیخ و عصاره گل و برگ آن [illegible]
محرق [illegible] و جهت یرقان و نقرس و اوجاع رحم و حمیات کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین بقوت و بدستور جلوس در آن مقدار
آن تازه مثقال و چون گل تر و تازه و [illegible] طبخ دهند و بنوشند جهت [illegible] نافع و ضماد برگ صغیر آن جهت
صداع و جراحات و نهش هوام و [illegible] جهت [illegible] جرب و حکه و [illegible] برگ آن خصوص منتن آن

گرنزانیدن هوام و لسبید قتل کیک بر سقوط جنین بدان و حمول عصاره آن سقط جنین در ساعت و نفی ازان کہ قریب آب میرو بید ساق آن
ملبط ما بین کبیر و صغیر و در آن رطوبتی کہ بدست تمسید ثقیل الرایحه تر و بد بوتر از سیر و دشتی ضعیف العمل تر از هر دو است طبا یع در قرابادین کبیر
مذکور شد **فصل الطاء مع الحاء المهملة طحال** بکسر طاء و فتح حاء و الف و لام لغت عربیت و بفارسی سپرز و بهندی تلی نامند بکسر تاء مثناة فوقانیه
و کسر لام مشدده و یاء مثناة تحتانیه **ماهیت** آن معروفست کہ عضویست نرم سخیف کبود رنگ واقع در جانب چپ زیر قلب و آن ادعیه
سوا متولد در کبد است برای ریختن قدری ازان بعد دفع فضول از معده بفم معده جهت اشتهاء آن بجوع برای و باعث معده و داخل
شدن قدری ازان در خون برای تغذیه بعض اعضاء صلبه چنانچه بتفصیل در کلیات فن طب مذکور است و تکون آن از دم سوداوی است و آنچه
میگویند کہ فرس طحال ندارد نیست چنین مانند آنکه میگویند کہ شتر زهره ندارد و آن اصل ست برای سرعت و جلادت فرس و عدم جرات و جسارت شتر بهترین آن
حیوان غیر چرنده است جهت آنکه ردائت آن کمتر است از حیوان بری و شیخ الرئیس گفته بهترین همه طحال خنزیر است و طحال گاو بدترین همه **طبیعت**
آن بارد یابس **افعال و خواص** آن بطی الهضم ردی الکیموس مولد خون سوداوی و در رخون خشک آن عسق و قاطع نزف الدم جراحات تا زه مصلح ردائت
آن خالص نمودن از عروق و با روغن بسیار و نیم بیختن و بالاء آن شراب عتیق آشامیدن است بدانکه طحال از اعضاء مفرده است یعنی در بدن حیوانی
از یک طحال بیش نیست ولیکن اطباء فرنگ میگویند کہ بندرت متعدد دیده شده و در بدن بعضی حیوانات آنچه دیده و شنیده شده که اطباء فرنگ شکم سگی را
شگافته و در جوف آن نچید و طحال یافتند و نیز شنیده شد که طحال سگی را بر نیده برآوردند باز آنرا ملتئم ساختند و آن سگ تا مدتی زنده بود
طحلب بضم طاء و سکون حاء و ضم لام و باء موحده بر وزن قنفذ و بکسر اول و سوم نیز آمده بر وزن زبرج لغت عربیت و بسریانی طحلبا و بیونانی او سقون
و بمجری و نیاد و بفارسی جغراب و جامه خواب بیک و بشیرازی جل بیک و باصفهانی جل وزغ و بهندی بیسوال نامند و در بنگاله معروف بکائی است و سیکلر را بهندی
کنجال دانسته محض توهم است جهت آنکه کنجال طحلب الصخر است که خزاز الصخر باشد نه طحلب الماء **ماهیت** آن سبزیست که بالای آبها خصوص آبهای ایستاده
کم آفتاب بر آنها تابد مانند غدیر ها و آب جوبها و حوضها و کون هم بیابد و سه قسم می باشد آنچه بسته بر روی آب از هم متفرق است مسمی بخزاز الماء و طحلب لیفی است و آنچه
مانند رشتهای متصل بهم بر آب جوبها بسیار می باشد عزل الماء نامند و آنچه شبیه بکم مانند عدس باشد خرء الصفادع گویند و در آبهای ایستاده کون هم بیابد بهترین
آن است که در آب شیرین نیکو میباشد **طبیعت** آن در سوم سرد و تر و با قوت قابضه و قبض نهری آن زیاده از بحری است **افعال و خواص** آن
ضماد آن تنهائی و یا با آرد جو جهت حبس الدم از هر موضعیکه باشد و باد سرخ و تحلیل اورام حاره و تبهاء حاره و نقرس و قیلادنی اطفال و چون
در روغن زیتون بجوشانند و بر تلیین جهت توی اللاثر و چون در روغن زیتون بجوشانند و بلغ نمایند و اگر هم بالا آن بنوشند حقنه کنند در
اخراج زلو و دیگر چسپنده مجرب آشامیدن خشک آن حابس اسهال مرارکی و آشامیدن نوع دوم آن مقدار یکدرم با سه چهار دانه فلفل
و قلیلی تنباکوی خشک که همه را با آب غلیان نرم سوده حب بسته صبح ناشتا فرو برند جهت طحال حادث از کثرت خوردن تنقول نافع تا کہ دفع گردد
و هر چه بر رود سنگهای دریای منکون شود بسیار نافع بعضی طلاء آن حابس سیلان خون اعضاء است **فصل الطاء المهملة مع الخاء المعجمة طخشیقون** بفتح طاء
و سکون خاء و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و سکون **طخشیقون** تر نامند بمعنی توسی است **ماهیت** آن دو اسمی است
از جمله یتوعات که در بلاد ارمن بکیان رای آن آب سیده بهند زعم آن کشنده میباشد برگ نبات آن شبیه برگ کبر و بر شیر و نبات است **افعال و خواص**
آن ضماد آن جهت تویا نافع و گویند جنیت یاد زهر آنست شیر آن و ضماد کردن بر موضع جراحت آن **فصل الطاء مع الراء المهملة طراثیث**
بفتح طاء و راء و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه بمعنی زبل الارض و زبل الریاح است و زب بمعنی ذکر است **ماهیت** آن نباتی
خشبی شبیه بقطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن مانند برگ پیچیده و منبت آن بیشتر نخود در ربا و زیر درختان و سرخ آن
شیرین طعم و قابض و ماکول و سفید آن تلخ و غیر ماکول **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال

وسیلان خون و عرق و مقوی کبد و معده و دماغ و رافع استرخای آن و جهت اعیا و وجع مفاصل حاره و تحلیل صلابات و تقویت مفاصل استرخیه ترنگ
دخنا ما و چون با سیر تازه دوشیده طبخ دهند و یا با دوغ ماست گاو بیاشامند جهت استرخای معده و کبد نافع مضر ریه مصلح آن شکر و مخش جلد
و مصلح آن بذر قطونا مقدار شربت آن تا ده درم بدل آن ثلث وزن آن عفص و ثلث آن قرط و نصف وزن آن قشر بیض محرق و عشر وزن آن اقاقیا
بوزن آن صمغ عربی است ثانیه نیز بوزن آن گفته اند **طراشته** بفتح طا و را و الف و شین معجمه و فتح نون و ها آنرا جعفریه و عشبة العجول نامند **ماهیت** آن عاقرقرحا
گفته بات آن دو نوع میباشد یکی برگ آن شبیه برگ شلغم بری و از آن نازکتر و مشقق و مجعد و در سبزی شبیه برگ کلم و بر آن غباری سفید رنگ و ساق
آن تا قریب یک قامت و بر بالای آن شعبها کوچک و بر اطراف آنها گلها زرد مانند گل طباق و یا گل کاسنی و بیخ آن سفید با شعبهای بسیار و صنف دوم
نیز شبیه بدان و سبزی آن مایل بزردی و ساق آن از آن کوتاه تر و باریکتر و شاخها و شعبهای آن زیاده و نبات آن آجام و مواضع رطبه **طبیعت** آن
گرم و خشک **افعال و خواص** صنف اول آن اکتحال عصاره آن رافع بیاض عین و … مر قوی الفعل و آشامیدن … نافع تفتیح و صنف
کبد و طحال و استسقا و … صنف دوم نیز جهت رفع بیاض … قوی الفعل سریع الاثر و لهذا آنرا عشبة العجول نامند **طراغشون** بفتح طا و را و الف
و ضم غین معجمه و ضم … و سکون واو و نون **ماهیت** آن شیخ ابن بیطار نوشته که این نبات را رازی ذکر نموده و قوسی نامیده و گفته بعضی مردم آنرا
قوسی نامند و نبات آن شبیه بشاخی است و برگ آن شبیه برگ … زعفران … و سر شاخ آن بزرگ و بر طرف آن ثمری سیاه رنگ و آن نبات …
و رازی گفته چیزی است که در میان گندم میروید و آن مثلث نامند و صاحب فلاحت گفته که شاخی است کوتاه و بسیار سبز گاه با برگ … و گاه طولانی
میباشد و گاه بی برگ و عرق آن طولانی غلیظ و پوست آن نیز غلیظ و بر سر شاخ آن ثمری شبیه بجوز القطن و در میان آن تخمها و آنرا میخورند و لذیذ
و خوشبو است و بیخ آن شیرین و آنرا با شاخ آن میخورند **افعال و خواص** آن اکتحال آن جهت منع کثرت دموع و منع خارش و خوردن آن نیکو کننده بوی دهان
است **طراغین** بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بعضی آنرا طراغاین و بعضی سقوس نامند **ماهیت** آن نباتی
است کوچک بر روی زمین بقدر یک شبر و زیاده و کمتر از آن و بی برگ و بر شاخهای آن ثمر بقدر دانه گندم و شبیه بحب انگور کوچکی و اطراف آن نیز و کثیر
العدد **طبیعت** آن گرم و خشک سرد و خشک نیز گفته اند و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن آشامیدن … آن با شراب جهت اسهال و سیلان
رطوبات رحم مزمنین نافع و بعضی مردم آنرا کوبیده و حبوب و اقراص ساخته عند الحاجت استعمال مینمایند **طراغیون** بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه
و ضم یاء مثناة تحتانیه مشدده و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی شبیه بحیش جهت آنکه رایحه برگ آن در خریف مانند حیش میباشد **ماهیت**
آن دو قسم است یکی بزرگ و برگ و ساق آن مانند سقولوقندریون و باندک … و صمغ آن مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطش بسیار بهم میرسد
و دوم کوچکتر از آن و در سواحل دریا بهم میرسد و بی برگ بسیار بلند نمیشود و بر شاخهای آن دانها و سرخ بسیار بقدر گندمی و … باریک **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن … هر دو نوع آن با شراب مفتت حصاة و مدر حیض و مخرج جنین … و ضماد آن جاذب …
و پیکان … و قوی … آن قابض و جهت حبس اسهال و سیلان حیض و باقی سیلانات … آن تا ده دانه نافع است **طرخون** بضم طا و
بفتح نیز آمده و سکون را و ضم خاء معجمه و سکون واو و نون معرب ترخانی فارسی است و بسریانی طرخونی و برومی [illegible] و بیونانی [illegible] نامند **ماهیت**
آن نباتی است معروف در بلاد ایران خصوص در فارس و در شیراز کثیر الوجود و مانند سبزیهای دیگر … تره تیزک و مانند آنها با نان
و پنیر و غیره میخورند و بری و بستانی میباشد و نبات آن هم از تخم و هم از قلم شاخ آن بهم میرسد و در طعم آن حدت و قبوضت و عفوصت و اندک حلاوتی
است و خائیدن آن ناشتا تنهائی فی الجمله خدارتی در زبان بهم میرساند و لهذا بعضی مردم پیش از آشامیدن مطبوخات مسهله البشع مینمایند
طعم آنها خوب محسوس نمیگردد و طعم برگ نورسته … که بهندی … و … نیز مانند فی الجمله شبیه بدان است ولیکن حدت و لطافت
ندارد و در کثافت و عفوصت بسیار … غالب … آن عاقرقرحا است و اهل فلاحت گویند که چون تخم … را در سرکه … تا مزاج گیرد

پس کارند طرخون دیگرد و هیزکرد و ریسان ترب گذشته بکارند طرخون مهرمیده و بهترین آن بستانی تر و تازه آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک خصوص
بری آن و بستانی آن را در اول گرم و خشک نیز گفته اند و باقوت مخدره **افعال و خواص** آن محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مقوی معده
و مشهی و مجفف و ناشف رطوبات و خائیدن آن خوشبو کننده دهان و مشیر ذائقه و مخدر دهان و زبان و جهت قلاع نافع چون چیزی تلخ بعد از خائیدن در
دهان نگاه دارند جهت اصلاح سوال و بائی و طاعون و چون آب تابیده آنرا با شراب کهنه وی حل کنند و بنوشند جهت منع آبله و عسر منع و حدوث علل
نافع و آشامیدن آب بعد از شستن آن ملذذ و نافع مضر محرورین و اکثار آن محرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارده و کشنیز و سکنجبین مصلح آن عسل بطی الهضم و مصلح
آن کرفس مقوی فعل آن رازیانه است **طرفا** بفتح طا و سکون را و فتح فا و الف بفارسی گز و بهندی جهاو و بربری موریقا و بسریانی
و بعضی گفته بیونانی مورسطی نامند **ماهیت** آن چهار صنف میباشد یکی درختی است عظیم و برگ آن مانند برگ سرو و این را بالعربی اثل و ثمر آن را
عذبه و بهندی بهنی مائی و درخت آنرا سال نامند دوم درخت آن نیز عظیم شبیه باثل این صنف بی ثمر سوم کوچک که شاخهای آن کم و گل آن سفید
مائل بسرخی و در خوشه و گل یعنی زنبور عسل آنرا دوست میدارد و ثمر آن مانند مازو و بعطریت و خوشبو و بهندی این را جهی مائی گویند چهارم
ثمر آن بی گل بهم میرسد و بقدر حب شاهدانه و سرخ مائل بسبزی و صباغان ثیاب را بآن رنگ مینمایند و این صنف در بلاد عراق و فارس نبات است
و گفته اند و صنف دیگر باشد بزرگ و کوچک بزرگ آنرا اثل نامند و بستانی است و ثمر آن مدور و عذبه نامند و در حرف الالف مع الثاء المثلثه مذکور شد و کوچک
آن برگ آن مانند برگ سیسم است شگوفه آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن مثلث شکل و کز مازج نامند و بهترین آن آنست که در کنار آبهای شیرین روید **طبیعت**
آن در اول سرد و در دوم خشک یعنی در دوم نیز سرد گفته اند **افعال و خواص** آن قابض با اندک قوت تجفیف و رادع و محلل و طبیخ بیخ آن با زیت
جهت جذام حادث از ورم سوم سپرز و سده آن و با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره و ضبط و حبس صفرا در آن و جهت تفتیح سدد و ورم
صلب جگر که هر روز سه مثقال آن را بنوشند مجرب و مضمضه بطبیخ برگ آن جهت تقویت لثه و دندان و آشامیدن آن جهت حبس اسهال و نزف
الدم رحم و رفع سیلان و تجفیف رطوبات آن مجرب و آشامیدن عصاره برگ یا طبیخ لحا و با گل و یا تخم آن نرم و کوچک کننده طحال صلب و رگ
سنده خصوصا که در سرکه و انجیر طبیخ نموده باشند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم مقعد و رحم و بواسیر و شستن سر بدان جهت رفع شپش
و ضماد آن که در سرکه تازه نافع و ضماد و برگ کوبیده و مطبوخ آن با سرکه جهت ورم حار و تحلیل صلابت طحال خصوصا با اشق و سکبینج و بیخ کبر و صبر
و بد ... طحال و ذرور خشک آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله آتش و دخان و بخور شاخ و برگ آن جهت زکام و اخراج زلوی
در حلق مانده و خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه موثر و گرفتن بخور برگ آن شرف و ساقط کننده دانه بواسیر و ثالیل و خاکستر چوب آن با قوت
جالیه مجفف و حمول آن جهت استرخاء خروج مقعد و ذرور آن جهت قروح رطبه و خشکی آتش و ثمر آن جهت نفث الدم مزمن و تقویت لثه و شتر
و فساد هوا و گزیدگی رتیلا و آشامیدن آب طعام در ظرف مصنوع چوب آن جهت طحال مفید بدل آن اثل است **طریخ** بفتح طا و کسر را و سکون
یا مثناة تحتانیه و خاء معجمه آنرا ابتابیغ نیز نامند **ماهیت** آن نوعی ماهی است بقدر یک شبر و اندک زیاده بر آن و تا دو شبر نیز دیده شده
سفید رنگ و آنرا بفارسی حلوا ماهی نامند و در بحیره ارجیش از ناحیه آذربیجان و دریای فارس و بحرین و بعضی سواحل بنادر مانند
بهو بهری و غیره بهم میرسد فلس او کم و استخوان او نازک و تازه آن بسیار لذید و آن را نمکسود نیز مینمایند و باطراف می برند **طبیعت**
آن تازه گرم و خشک در اول و نمکسود آن در آخر دوم **افعال و خواص** آن مشهی و مصبی و جالی و مقطع بلغم معده و ملطف سودا و مسهل غایط و
جهت حمیات ربع و تحریک باه مبرودین و مرطوبین نافع و در بعض از جهت تلیین طبع و در بعض حبس مینماید و مضر محرورین و بهترین
استعمال آن آنست که با روغن بادام یا کنجد بقشر تازه بریان نمایند بعد تنظیف تمام از فلس و امعاء و مراره و غیره و پاک شسته و تازه
آن بهتر از نمکسود است **طرفریدوس** بفتح طا و سکون را و فتح فا و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله

ماهیت آن ویبقوسیدوس گفته حشیشه کثیر الاغصان است شبیه بعصا دکماذریوس و برگ آن باریک است شبیه برگ نخود و در بلاد خلیقه کثیر الوجود است افعال و خواص آن جهة نهش هوام نافع است **طرفولس** بفتح طا و سکون را و ضم فا و سکون واو و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن قلقطار الطین نافع است جهت جشاء دو نمال و گفته اند خشک است **اطریفلین** بکسر طا و را و سکون یا و مثناة تحتانیه و ضم فا و لام و نون اسم یونانی است بمعنی ذی ثلثه اوراق و در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنست کاسمی است مشترک میان حندقوقا و نبات مخصوص ثلث و بعربی مراد از حوانست آن نباتی است قریب بذرعی و شاخهای آن باریک سیاه شبیه باذخر و برگ آن مانند برگ حندقوقا و در سر شعبه سه عدد گل آن بنفش و رائحه آن متعفن برصفرو بیخ آن دراز و صلب و تخم آن مائل بتلخی و با زغب و مستعمل برگ و تخم آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و مقوی معده و جگر و مدر بول و حیض و آشامیدن دو مثقال از برگ و تخم آن و از برگ سه مثقال تنها یا با آب سرد جهت ازاله بیخ و شوصه و ابتدای استسقا و وجع رحم و عسر البول و با سکنجبین جهت سپرز و سموم هوام و بیون کوند نبات آنرا با برگ و بیخ و عصاره آن را بر نهش هوام بریزند وجع آنرا تسکین دهد و بدستور لطول طبیخ شاخهای آن و اگر عضو متقرح و یا عضو سلیم بر سد درد و وجع کند و بگزد و نیز ریزد آنرا آشامیدن سه برگ سه تا از تخم آن با شراب جهت حمی شلثه و چهار برگ و چهار دانه آن جهت حمی ربع یا نافع و بیخ آن را در تریاقیه و در معاجین کبار داخل بقدر شربت آن دو درم مضر گرده مصلح آن کتیرا است **طرقولیون** بفتح طا و کسر را و سکون یا و ضم قاف و سکون واو و کسر لام و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی دو تخمه حناقیدا ماهیت آن نباتیست بقدر شبری برگ آن شبیه برگ نیل و ازان قوی تر و گل آن در طرف صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره و بیخ آن خوشبو و سفید و طعم و بوی آن مانند زنجبیل و غلط کرده کسیکه آنرا بیخ تربد گفته طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و جگر و قاطع اخلاط بارده و جهة خفقان و دفع سموم نافع و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال البطن و ادرار بول و مقدار شربت آن تا دو درم مضر سفل مصلح آن کتیرا است بغدادی گفته اند دوییست تیره اهل هند و آنرا مرالقلیدا انستند و جالینوس این دوا را ذکر کرده **فصل الطاء مع الفاء طفشیل** بفتح طا و سکون فا و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بفارسی عدسی نامند ماهیت آن عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه قدیمه است **افعال و خواص** آن مجفف و مقوی معده حابس و مسکن حدت خون و صفرا و جهت بیمار مرکبه بلغمیه و صفراویه و قطع نمودن حیض و سلسل البول نافع مضر امراض سوداویه و عصبانی و قاطع باه مصلح آن شیرینیها است **فصل الطاء مع اللام طلح** بفتح طا و سکون لام و حاء مهمله در ماهیت آن اختلاف است گویند موز است که بهندی کیله نامند و گویند نوعی از اشیلان بخار است باصطلاح اهل بادیه و موز در حرف المیم مع الواو انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ام غیلان مذکور شد **طلع** بفتح طا و سکون لام و عین مهمله بفارسی بهار خرما نامند ماهیت آن شکوفه درخت خرما است در ابتدای ظهور چون بقدر انگشتری یا کمتر و یا زیاده برسد شبیه بماهی بی سر و دم سر لهن الوسط سرو ته آن باریک میباشد آن زمان غلاف آن منشق گردد و از جوف آن خوشه خرما سفید رنگ که دانهای آن از جو خرد و ته بران کروی مانند گره باشد ظاهر گردد و بر آید و بتدریج دانها ی آن بزرگ میشود آن غلاف خشک جدا گردد و بشیند و آن غلاف را کفری و خوشه خام تازه آنرا ان برآمده را ولیغ و بفارسی دانه های آنرا غوره خرما و ان گرد راکشن و قبولی النخل خوانند و کشن درخت نر آن تا ماده برسند بعد ازانکه دو سه دانه نر آنرا در جوف ثمر ماده گذاشته و بسته باشند خرمای آن بالیده و بزرگ و شیرین و بحجم تمیگرد و دانه ابتدای غورگی تا انتهاء خرمی مراتب او سطا آنرا نامهای بسیار است و در ثمر اکثری مذکور شد و صنف کفری در حرف الکاف مع الفاء انشاء الله تعالی خواهد آمد و بهترین طلع از برای خوردن و مداوی از نخل نر است که در زمین و آبهای شیرین روییده باشد و دانه های آن کوچک و پوست آن سفید بود و قیومت آن کم و تلخی نداشته باشد طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و قابض طبع و مسکن حرارت و حدت صفرا و آشامیدن خشک آن بقدر نیم اوقیه جهت رفع تشنگی و اسهال و تبهای حاره و نفث الدم

و زحیر الدم نافع و در ضم و اکثار آن مولد قولنج و عسر البول و درد سینه مصلح آن جربهای گوشت و شیرینی یا جوارشات مثل جوارش کمونی و ملا مثلی و تجلیل مربا
و عسل و امثال آن با حرارت لطیف و رطوبت فضلیه بیند الغایت محرک باه مردان و محرک شهوت زنان **طلا** بکسر طا و تخفیف لام و الف ممدوده ماهیت آن
آب انگور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث یا اکثر آن برود و از تفتیح بیند و بعضی اعراب آن را خمر گویند و بعضی گویند آب انگور است که طبخ دهند تا آنکه نصف آن
یا بیشتر آن کم شود و غلیظ مائل بسیاهی گردد و آن را طلا از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران با قطران و زفت میمالند و بعضی همه اقسام خمر را بدین نام
مخصوص میدانند و بعضی مثلث را **طبیعت و افعال و خواص** آن نیز مجرد و مثلث است و ذکر یافت و میاید انشاء الله تعالی **طلق** بفتح طا و لام
و قاف در آخر و سکون لام غلط است و بکسر طا نیز آمده معرب تلک فارسی و بعربی کوکب الارض و عرق العروس و بسریانی فتح حشتا و کیلا از ما بیر گویند و
بیونانی حشتا مروس فلوس و اسطرو بعضی گویند کوکب الارض بر و طلق بر کلیه بفارسی ابرک و بهندی ابهرک نامند **ماهیت** آن حجری است سفید است براق
زیرین خالص و کبریت قلیلی غالب بر آن از جهت حبس بر قائل اعتقاد آن بر وجوب مشت میباشد یمانی و اندلسی و هندی بهترین همه یمانی است
و آن سفید نقره رنگ شفاف براق صاف است که خوب ورق ورق گردد و اوراق آن بزرگ و نازک و سفید براق صاف باشد و مائل بسبزی نباشد و بعد از آن
هندی خوب بنسبت و آن نیز سفید و دانگی کثیر یمانی است و اندلسی که مغربی نیز نامند از بسیاری و دو اوراق آن تنگ میگردد و رنگ آن با کوه تیر گفته شده و جهت
باشد یکی صفایحی و ورق ورق گردد و دوم مانند سنگ و حصی معدن آن جزیره قبرس است و در شهر عمان آن بعض جاهاست در نواح عظیم آباد میگویند که حیاة و بعضی
قطعهای آن قلیلی سیما بیمی آید و مستعمل از آن محلوب و محلول آن است و چون تنهای احراق نمی یابد لابد بیالایند و نوشادر و کلس البیض احراق مینمایند و دستور حلب و حل
و احراق آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن در دوم سرد و در آخر سوم خشک و نیز گفته اند اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن
داروی مناسب جهت اسهال و سموم کبده و نزف الدم همه اعضا و ترجح و نزف طمث و بسیار حاره و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت سرفه گرم و معسل آن با آب
بارتنگ جهت نفث الدم سینه و ریه و بواسیر و سیلان و طلا با آن جهت قروح خبیثه و تغیب اعضا و عصبانی و اورام حاره پستان و علت الدم و بواسیر و حکه و جرب مداکیر و سائر
اعضا و خوره و جذام متقرح و رفع آثار سیاهی بلدی بغایت موثر و مضر و اعتدار آشامیدن آن طلق با خلط و حصر مثبتر ز دو گرده مصلح آن کثیرا و تخم کرفس و استعمال آن با میل از
لستین النست باعضای باطنی مقدار شربت آن تا نیم مثقال و چون مکور آن را مانند غبار سائیده و دگر با آب خالص غسل و دهند و با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال کتابت
یا مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون در آن زعفران اضافه نمایند مانند ورق طلا محلول باشد و با زنگار زردی رنگ و با عصفر مختلفه رنگ گردد
و چون با شب یمانی و قطنی و مغز و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن از آتش شود و اهل صناعت طلق را مطرقلعی میدانند و برگاو
آن گداخته شود و دستور حلب و حل و احراق و دهن و اقراص کوکب در قرابادین ذکر یافت **فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیه طیراثیر**
بفتح طا و سکون یا و فتح را و سکون الف و فتح نون ... و طشیر و طشفه نیز آمده **ماهیت** آن نباتیست مانند قطرو برگ آن ... مانند چراغ سپید خشک و تر و تازه آن
سفید و زرد و خشک آن سرخ رنگ منقطع میگردد و از ظروف مانند سفنج قطعهای سرخ و رطوبت آن بد بو و منت اکثر زیر درخت بلوط و زیتون و در سالی که باران
بسیار باشد بیشتر میروید **طبیعت** آن گرم و خشک در چهارم **افعال و خواص** آن نقص انداز تا حال ظاهر نشده و از سموم قتاله قویست حتی بوئیدن
و مس نمودن آن و اجتناب از آن واجب **طین** بکسر طا و سکون یا و نون بفارسی خاک و بهندی مٹی و بسریانی چشتا نامند **ماهیت** آن معروف
است بهترین آن طین حر یعنی خالص از آمیزش ریگ و شوره و کبریت است که از آب شیرین باشد و آن را از این جهت نامند و بفارسی خاک رست
نامند و لطیف ترین اطیان آنست که آب شیرین بجا ته نشین شده باشد و طین مصری بهترین اطیان انها است **طبیعت** آن مطلقا سرد و خشک گرچه
بعضی گلی و خاکی که در میان نمک بهم میرسد یا دسته و نمک مانده باشد و خاک دریای شور و آبهای تلخ و کبریتی و شبی و امثال اینها که همه گرم و خشک اند
افعال و خواص آن جمیع اقسام آن قابض و مجفف و جالی و مسدد و حابس اسهال و محلل اورام و مسکن التهاب و گرمی معده و مقوی اعضای
مسترخیه و نزول بسیار و حرکت عفیفه شرآمد و ضماد او طلا آن با ... مناسبه بر حلت و آشامیدن آن جهت سل نفث الدم و تسکین اسهال و گزیدن افعی بحری

۴۰۹

وزہر بیش وسموم ہوام وتحسین بدن وجہت سعال وطلای آن جہت آتش فارسی وکلف وبا سرکہ وروغن گل سرخ جہت تحلیل ورم حار وچون خاک جرار با آب کشنیز
سرشتہ خشک نمایند وبآبہای کہ مدہ شور حل کنند وبگذارند تا تہ نشین گردد خالص شیرین واصلاح فساد آنہا نماید وچون با آب تلخ وشور ممزوج نمودہ
عرق کشند آن شیرین برآید وخاکی کہ مدتی آفتاب بر آن تابیدہ باشد طلای آن جہت استسقا وتقویت اعضا کسر [illegible] او با سرکہ جہت گزیدگی ہوام
بیعدیل وغسل سر بدان منقی اوساخ آن ومقوی مو ودر [illegible] آن وخاکی کہ آتش بسیار دیدہ باشد مانند خاک اجاق بسیار مجفف ومنقی قشر و
سیلانی بہق ورافع خشونت بدن وحکہ با سرکہ جہت گزیدن زنبور وباتیر [illegible] جہت خنازیر وتحلیل صلابات وطلای خاک تنور با نمک وسرکہ جہت رفع
[illegible] سر اطفال مجرب وخاکی کہ [illegible] مانند باشد وخاک ظروف گلی کہ در آن نمک میگدازند جہت تحلیل ورم بارد وانفجار دمامیل وزہر
نافع وبا بول بز [illegible] ضماد [illegible] جہت گزیدن عقرب وہوام وتحلیل اورام حارہ وچون گلاب بر آن بپاشند وبشنوند مقوی
دل ودماغ ورافع خفقان وغشی والتہاب [illegible] وعرق گاوزبان وامثال آن بکشند جہت تقویت قلب ورفع خفقان وضعف معدہ حار
بسیار مفید وطلا وضماد خاک [illegible] آن ولعبہ آب [illegible] مقوی اعضا ومحلل اورام [illegible] ورفع استرخا [illegible] حادث
از کثرت نفث الدم ودر احادیث منع بسیار از خوردن طین وارد است مانند این حدیث کہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا تاکلوا الطین فان
فیہ ثلث خصال تورث الداء وتعظم البطن وتصفر اللون وقال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایضا اکل الطین حرام علی کل مسلم وقال ایضا من اکل
[illegible] وضعف [illegible] **طین الابیض** ماہیت آن خاکیست سفید رنگ [illegible]
[illegible] وبعضی اراضی مخصوص [illegible] طین [illegible] خالص [illegible] **طبیعت** آن سرد و
خشک **افعال وخواص** آن [illegible] چون سر [illegible] وجہت قروح [illegible] ودمامیل تحلیل اورام حارہ وتسکین [illegible]
نافع ودر سائر خواص مانند طین خراسانی است **طین الاحمر** طین مغرہ است کہ بفارسی گل سرخ [illegible] وبہندی گیرو نامند [illegible] فارسی نیز
نامند **طبیعت وافعال وخواص** آن در مغرہ در حرف المیم مع الغین مذکور خواہد شد ان شاء اللہ تعالی **طین الاخضر** بفتح ہمزہ وسکون خا
وفتح ضاد معجمہ [illegible] ماہیت آن خاکیست سبز رنگ چرب [illegible] کہ از نواحی شیراز [illegible] قطعہای آن رنگ
ہای زرد وسرخ وسفید میباشد وبہترین آن سبز یک رنگ خالص آنست **طبیعت** آن سرد وخشک **افعال وخواص** آن زنان [illegible]
[illegible] ومیگویند جہت [illegible] نافع وشستن سر بدان مسکن حرارت [illegible] افع [illegible] وآن بر فرش
[illegible] روغن ریختہ باشد تا نشف آن کند **طین الارمنی** بفتح اول وسکون را مہملہ وفتح میم وکسر نون ویا مثناة تحتانیہ نسبت بسریانی [illegible]
[illegible] ویونانی [illegible] ماہیت آن گلی ست سرخ تیرہ جگری رنگ [illegible] کہ بر زبان بچسپد وخوشبو و[illegible]
[illegible] باشد [illegible] وبہترین آن نرم [illegible] چرب خالص صافی [illegible]
بزبان [illegible] آنست **طبیعت** آن سرد در اول وخشک در دوم **افعال وخواص** آن قابض ومجفف ومقوی قلب وحابس [illegible]
ونفث الدم [illegible] ورحم وامعا ومعدہ وبواسیر [illegible] قروح [illegible] وقلاع دہان [illegible] وتنقیہ سینہ وضیق النفس [illegible]
[illegible] وجہت اسہال [illegible] تخفیف [illegible] جہت [illegible] وبا وطاعون
چون [illegible] آن [illegible] وگلاب [illegible] آب وسرکہ [illegible] آن [illegible]
[illegible] جہت کسر عظام [illegible] جہت حبس نزف الدم کل اعضا ظاہری تخفیف قروح رطبہ [illegible]
گلاب مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن طین مغرہ وطین حجازی است **طین الاصفر** بفتح اول وسکون
[illegible] طین الصنم نیز نامند ماہیت آن خاکی است زرد مائل بہ تیرگی کہ از میان دو کوہ [illegible] قسطنطنیہ [illegible]

و صیادان سکنانی بر آن صورتی نقش نمایند و گویند صورت بت است و بعضی گویند نقش مهر است غیر معلوم از قبیل الاسم گویند چه طینت که بهندی از ایجوری
نامند و واسطه ندارد زیرا که پیوسته بر جیست مندرج و سبک وزن و مصنوع از بول بچگاو و تازه زائیده که بان برگ درخت آنبه را خورانیده و طبخ نموده عمل می آورند
و اکثر مستعمل نقاشانست و مشهور است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض حابس و جهت نفث الدم و نزف الدم اعضای
باطنی و قیام کبدی و قیام اسهال شربا بهترین اطیانست و قدور آن جهت نزف الدم ظاهر و تجفیف قروح نافع **طین اقریطس** بکسر همزه و سکون
قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر طاء و سین مهمله و اقریطون و قریطون نیز نامند **ماهیت** آن خاکیست خاکستری رنگ با خشونت و با انگشت شکسته
گردد و در قوت شبیه بطین ارمنی است و از آن بسیار ضعیفتر و فرق میان هر دو بخشیدن معلوم میگردد که بخشیدن این با آن حدت نیست و غالب بر آن جزو هوائیست **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و مانع و جهت قروح چشم نافع و تعلیق آن جهت حفظ جنین و منع از اسقاط موثر و گفته اند مسهل ولادت است
و نقاشان جهت ثبات رنگ آن در نقاشی مستعمل نمایند **طین الاندلسی** بضم همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم لام و کسر سین مهمله مشدده و یا نسبت
ماهیت آن خاک سیاه سفید است **افعال و خواص** آن جهت تحلیل اورام ضماداً و طلاءً نافع است **طین الجلود** بضم جیم و لام و سکون واو و دال نیز نامند
آن خاکیست سرخ تیره رنگ آنکس که پوست حیوانات را بآن رنگ میکنند سرخ مائل بزردی میگردد و رنگ آن قیام و ثبات ندارد **طبیعت** آن گرم و
خشک و با قوت قابضه است و محلل **افعال و خواص** آن طلاء آن محلل اورام و با سرکه بار تنگ جهت اسهال نافع و خوردن آن جائز نیست و ردی
طین البحر بضم حاء مهمله و راء مهمله مشدده بفارسی خاک سرت نامند **ماهیت** آن بعضی آن را مثل طین اندلسی و طین فارسی و بعضی خاکی که از جیرفت می آورند دانسته
و آن خاکیست خود سبک خالص بسیار سبز شبیه بریحان و چون دود دهند آن را خوشبو و خوش طعم گردد و آن را میخورند کسانیکه معتاد بگل خوردن اند زیرا که مضرت
این کمتر از اطیان دیگر است و بعضی گفته خاک خالص از آمیزش ریگ و سنگ نیز اشیاء غریبه است و بعضی از انواع طین قیمولیا و از اصناف طین الحر الطین
دانسته اند **طین الحکمة** از مرکبات است و دستور صنعت آن در مقدمه و در قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه و چینی و غیره جهت حفظ از آتش و ممانعت
سیلان و ضماد آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آن و عصب نیز است **طین الخراسانی** بضم خاء معجمه و فتح راء مهمله و الف و فتح سین و الف و کسر نون و یاء نسبت
و آن را طین نیشابوری و طین الاکل المأکول نیز نامند **ماهیت** آن گلی است بسیار سفید خوشبو و خوش طعم با اندک شوری و ضرر خوردن آن کمتر از خاکهای
دیگر است لهذا کسانیکه عادت بخوردن خاک دارند آن را میخورند و بعضی بریان کرده بخورد میدهند و بعضی خام و بعد بریان کردن شور آن اندک کم میگردد و نقاشان
اطفال بآن باکرمی میتویسند و بعضی مردم آن را بریان نموده با گلاب شسته صاف و خالص آن را اقراص ساخته خشک نموده تناول مینمایند و بعضی
مقدری مشک و عنبر یا کافور نیز اضافه میکنند **طبیعت** آن سرد و خشک و بعضی بسبب ملوحت آن اندک گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن مقوی خالص معده
مطیب آن و بدبو کردن جهت خوشبوئی نکهت و تقویت معده و تسکین غثیان و قی و منع سیلان لعاب و آب دهان و قت خواب و رفع حرکت همیشه مسکن با تی و اسهال و منع
نزلات مفید خصوصاً ترتیب و پرورش یافته و سعد و اذخر و قاقله و کبابه و امثال آنها با گلاب ترکرده باشند و مقدار شربت آن یک مثقال تا سه مثقال مدر قرحه حیض و ادرار
آن با آب سیب و بیخوش و یا بارتنگ یا با آب تخم سعد و یا آب سرد و اکثار آن مفسد مزاج و مولد سده و حصاة و مضر معتادین است کبد و با ساریقا و ضعف کبد و
مسامات مفیقه و سنگ گرده و مثانه و لیکن مضرت آن از اطیان دیگر نیست مصلح آن انیسون و تخم کرفس **طین داغستانی** بفتح دال مهمله و الف و سکون غین معجمه و سکون
سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یاء نسبت **ماهیت** آن خاکی است که از داغستان و قریب دربند بلده شیروان و از ریحان و از زند و الوان میباشد بهترین
آن خاکی است کاهی رنگ خوشبو که از داغستان قریب بنواح شیروان آورند گاهی آن را مانند اطیان دیگر شسته اقراص میسازند و این هنگام سفید رنگ خالص هم
سبک خالص از ریگ و سنگریزه چسبنده و در آب گداخته میباشد و بعضی الوان کبود رنگ و این در خوبی بعد از آنست **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و**
خواص آن مفرح قوی و رافع خفقان و غشی و سمیت اخلاط و تیزبانی حادث از اخلاط فاسده و در سائر افعال قوی تر و بهتر از طین مختوم و اکثر معتادین بگل بسبب
مضرت این طین خصوصاً زنان آن را میخورند و لیکن مسدد و مفسد لون است مصلح آن شستن و مشوی نمودن آنست **طین اندقوفی** بفتح الف و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون واو

و کسر قاف و یا نسبت **ماهیت** آن حکایت کرده‌اند که جزیره‌ایست ... و رنگ آن ... ببوست قوی و بعضی ... آن ... طین ...

... **طبیعت** آن سرد و خشک ... قوت قابضه ... **افعال و خواص** آن مجفف ... و ... سیلان ...

... رطوبات معده و اورام ... حاره ... و ... و طلاء آن ... و نسایان ... مشهور ... طین ...

... خون ... در ... طین ... با ... آن ...

طین الرومی بضم را و سکون واو و کسر میم و یا نسبت **ماهیت** آن خاکیست سرخ ... و بعضی ... قوی ... طین قبرسی

سفید است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مجفف و قابض و طلاء آن با آب ... محلل و مانع ... خون ... و سائر افعال

... **طین شاموش** بفتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و شین معجمه ... طین شاموس ...

... یونانی ... طین ... **ماهیت** آن ... سفید ...

... رنگ ... نرم ... کرده ... آب ... و ...

بسیار سفید نرم ... و ... آب ... بهترین ... بهترین ...

... **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک ... شیخ الرئیس گفته ... طین مختوم ... اقوی

افعال و خواص آن ... یک مثقال ... قاطع خون ... عرق ... و طلاء ... و با شراب ... سموم

حاره و بارده ... مناسب جهت نفث الدم ... و سیلان خون ... اعضاء ... آن با آب ... جهت ...

با آب و شراب که آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حاره ... اعضاء ... گوشت ... آب ...

... باشد ... با آب ... و طلاء آن ... گل ... اورام ... حاره ...

و با شراب جهت سموم ... نافع و در سائر افعال مانند طین مختوم است **طین صوفی حمید** بفتح صاد ... و سکون واو و کسر فا و یا ... و فتح حا ... و کسر میم و

سکون یا مثناة تحتانیه و دال مهمله **ماهیت** آن گلیست سفید خوشبو ... صوفی حمید آورند **افعال و خواص** آن با قوت تریاقیت

جهت رفع ... سموم ... طلاء آن ... مانند طین قبرسی است **طین القاصی** گل ...

... **ماهیت** آن ... سفید ... و بعضی طین ... و بعضی ...

طین ... **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت ... نافع ...

آب ... مقدار شربت آن تا دو مثقال **طین القیمولیا** بکسر قاف و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و کسر لام و فتح یا مثناة تحتانیه

... هندی ... و اطفال ... **ماهیت** آن ... قسم است یکی سفید ... خوشبو ...

... بوی کافور ... و ... سیاه ... آورند ...

... سیاه ... بهترین ... شیخ ... گفته که طین قیمولیا خاکیست ...

... قوت ... حار ... محلل ... بهترین آن ... صلب ...

... آب ... **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مجفف ... قابض ... رطوبات و

... معده ... و ... اسهال ... نفث الدم ... طلاء آن ...

جهت ... گوشت ... اورام حاره ... آتش ... مانع آبله ... جهت ... التیام جراحات و جوششهای ...

... اطفال ... تحلیل اورام ... و ... [illegible]

زیاده است از برای تری و عرق و حصول آن جهة قروح عسر الاندمال و در سایر افعال ضعیف تر از طین شاموس بدل آن طین حر است صاحب اختیارات بدیعی گفته
کوهستان نزد هم سر سد و زنان جهت جلا روی خود استعمال میکنند روی ایشان را پاک میگرداند **طین قبرسی** بفتح قاف و با موحده و سکون را و کسر سین
مهمله بسیار نسبت ماهیت آن خاکی است سرخ چسپنده خوشبو که بزبان بچسپد و چون بشکنند اندرون آن رگهای زرد رنگ بود و چون بدست بمالند
دست را رنگین کند **طبیعت** آن سرد و خشک با قوت قابضه مستد **افعال و خواص** آن جهت نفث الدم هر عضو و قرحه امعاء و سحج آن و سحج کبد شرباً و حقنةً
و بکدرم آن با آب سرد و یا با آب تمر هندی جهة دفع حرارت باطنی و سمیت ادویه قتاله و طلاء آن جهة تحلیل اورام و شکستگی اعضاء و کوفتگی آنها و افتادن از
جای بلند مقدار شربت آن تا پنجدرم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است **طین الکرمی** بفتح کاف و سکون را و حاء و میم و یاء نسبت **ماهیت** آن
خاکیست که از بلاد سوریا آورند سیاه که رسیه الرائحه شبیه بقیم گویند که از چوب صنوبر گیرند چون در اول فصل بهار که ابتدای نمو کرم بیتی تاک انگور است بر آن
میمالند جهة حفظ آن از آفات و لهذا آنرا طین الکرم نامند و اجود از آن سفید خاکستری رنگ باشد و بونا است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص**
آن طلاء و جلای و در اکتحال جهة روئیدن اشفار و در ادویه رفع کلف و حکه مستعمل زیرا که بهترین ادویه حکه است و شرب دو درم آن جهة نزف الدم باطنی
و ظاهری و طلاء آن جهة دمامیل و قروح مزمنه سودمند **طین المختوم** بفتح میم و سکون خاء و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و میم **ماهیت** آن بقول جالینوس
خاکی است سرخ رنگ که از جزیره هیون از جزایر بحر مغرب آورند و در آنجا معبدی است و آنرا منسوب بارتامس عابده میدانند و خادم و نگهبان آنجا
زنیست و غیر از آن خادم و نگاهبان آنجا نمیباشد آن زن وقتی قدری خاک از تلی که قریب بآنجا است با خضوع و خشوع و هیبت و اجلال و اکرام و نیت
شفا آورده در معبد و بدستور غسل اطبان آنرا نیکو شسته اقراص ساخته سر آن عابده را بران نموده و در سایه خشک نموده نزد ملوک یونان از دم فرستاده و شهرت
یافت و در آن تل هیچ درختی و سنگ نیست و خاک خالص است و بقول دیسقوریدوس آنست که آن خاک را با خون بز کوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخته و مختوم
و گویند در آن جزیره رسم است که بز را ذبح نمی نمایند مگر بعنوان قربانی و آنرا بر سر آن تل و لهذا خاک بالای تل سرخ رنگ میباشد بهتر از خاک جاهای دیگر است و گویند
خاک پائین آن تل مایل بزردی و با حرافت و خاک تلهای دیگر آن جزیره و در اراضی معبد را آن خاصیت نیست و کم رنگ مایل بسفیدی و با قوت جالیه
است و لهذا غسالان ثیاب را بآن میشویند و گویند بالفعل آن جزیره را آب گرفته و طین مختوم اصلی بهم نمیرسد و بجای آن طین ارمنی و یا خاکی دیگر
شبیه بدان هیئات ساخته استعمال مینمایند و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که آن جزیره غرق نگشته و تا حال هست و بدستور از آنجا بهمان نحو در هیکل مریخ اقراص
ساخته بلطرات می برند و بهترین آن بسیار سرخ چرب املس آنست که ظاهر و باطن آن یکسان باشد و چون بر لب یا بر زبان گذارند بچسپد و بوی آن
شبیه ببوی شبت باشد و چون بر جراحت تازه باشد در ساعت قطع خون و حبس آن نماید و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن آن سفید باشد و بوی شبت از آن نیاید
و حبس خون را بسرعت ننماید خوب نیست **طبیعت** آن مادام سرد و خشک با قوت تریاقیت و شیخ الرئیس معتدل در گرمی و سردی دانسته مشابه جسد انسان مگر در
رطوبت که بیش آن غالب است **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دل و معده و منزف و مجفف و مقاوم جمیع سموم و ملح النصبات و مواد جهت آنکه قابض
افواه عروق و مسالک سم و دافع اذیت و نکایت آنست بسبب تعزیه و حبس و تبض و تریاقیتی که دارد و حابس نفث الدم و نزف الدم باطنی و ظاهری کل اعضاست
و جهة قرحه ریه و حلق و امعاء و سحج آن و سایر قروح باطنی بتنهائی و یا با کثیرا و جهت فساد خون و تبهای حاره و وبائیه و طواعین و اسهال و موی صفراوی و رفع
حشرات هوام و سموم و وبائی و آب زیتون شرباً خواه قبل از تناول و یا با شراب جهت دفع سموم و مستشرب و مشهور شده اند ذراریح و ارنب بحری و افاعی و سنگ پوانه و
سراب و آب گرم و شبت آشامیدن و قی نمودن جهت رفع سموم و بحقیقین بدان جهة ذوسنطاریای و قروح امعاء بدستور مذکور در طین شاموس و
طلاء آن با عسل با شراب جهت امراض مذکوره و تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه و متعفنه و شکستگی اعضاء و ضد
زنبور و سقطه و باید که بر بالای آن طلاء برگ قنطوریون و فراسیون و سیر بکر دا شال اینها از برگهای مناسب لطیفه بگذارند و با سرکه جهت نهش هوام مانند
افعی و سنگ دیوانه و اورام حاره و ذرور آن جهت جروح و قروح تازه و کهنه که خون و چرک و رطوبت بسیار از آن آید نزد و حبس نماید و التیام

دهد و باید که طفل دو روز آن قدر ملت و ست آن باشد بلکه اندکی زیاده با شراب ریحانی یا احمر یا حلو یا مربا یا مثلث و با عقید عنب یا عسل و با سرکه یعنی کهنه
شده و با سکنجبین یکی که مناسب باشد بحسب علت و حاجت باشد و اگر پیش از آشامیدن سم یا گزیدن حیوان سمی بخورند از اذیت آن محفوظ مانند مفرح
منضج آن کثیرا و عسل و مغز طحال مصلح آن کثیرا و گلاب بقدر شربت آن تا یک مثقال و تا دو درم بدل آن گل داغستانی در امور مذکوره قوی تر از آن
و بعد از آن طین بحیری و در اطلیه مغره و صاحب اختیارات بدیعی نقل نموده که طفل یکساله دو مثقال دیگ بر دیگ از سموم قتاله بخورد و در زمان قدیمی
طین مختوم با شیر مادرش داده و مادرش شروع بقی کردن نمود و مجموع آنرا قی نمود و با نقدری باشیر مادرش بوی داده و دیگر قی کرد و یکمجلس طبیعت و اجابت نمود
و از آن زهر کشنده خلاصی یافت و بالجمله جمیع اطیان حابس دم و اسهال اند مگر این طین که مسهل است گفته اند که مسهل کم است تقطیر شناکت نهاست قیمتی جمیع سازان
طین المصری بکسر میم و سکون صاد و را و مهمله الملیسیت و یونانی ارطوبس نامند یعنی خاک زمین محروسه ماهیت آن خاکیست که آفتاب خورده چرب بسیار
سفید با خطوط و باحدت که از مصر آورند و بعضی خاکستری رنگ بهترین آن خاکستری رنگ است که بسیار نرم باشد و چون بر سر مالند سائیده آن نیک
ریحان باشد و گاه آنرا مانند غسل اسفیداج بشویند و اقراص ساخته خشک نمایند و مغسول آن نرمتر میباشد و گاه مقدار نخودی ساخته در ظرفی چیده و سر
آن بسته در آتشگیر گذارند تا بسوزد و برنگ خاکستر سیاه گردد طبیعت آن گرم در اول و خشک در آخر دوم **افعال و خواص** آن جالی و مجفف و قابض و مسکن
درد و مانع اسهال الدم و استسقاء و طحال و اورام کبد و مقوی معده و اوجاع مزمنه و لواسیر قدیمه طلاء آن با سرکه و تنها نیز بسیار مفید و در سکندریه مستعمل است
طین الجزیرة المصطکی و آنرا طین الکیوس و خیوش نیز نامند یعنی جزیره مصطگی ماهیت آن خاکیست رقیق صفائحی و قطعهای مختلف الشکل
که از جزیره مصطگی آورند بهترین آن سفید مائل بخاکستری که زود شکن و در آب زود گدازنده است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص**
آن جالی و مفتح و بخلاف اطیان دیگر جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کننده رنگ رخسار و لهذا جهت نمش و جلا و تنقیه و تصفیه و شلغ بدن و جلاء آن و
تصقیل چهره زنان در حمام بر بدن میمالند و در عطرها مستعمل دارند و جهت سوختگی آتش در آخر امر که متقرح شده باشد مفید است **طین مدینه** طین
مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مانند تراب مرقد منور جناب حضرت سید الشهدا است علیه السلام که برای استسقا مقدار کمی آنرا
با دعا و تبرک تناول مینمایند **طین الملتانی** بضم میم و سکون لام و فتح تا مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یاء نسبت **ماهیت** آن خاکیست صفائی
مابین سرخی و زردی و سفیدی و اندکی صلب **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محلل اورام طلاء و در شیاف بجهت
آبله اطفال بر تخته ستق میمالند **طیهوج** بفتح طا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و جیم معرب تیهو فارسی است جمع آن طیاهیج و
بفارسی تیهو نیز نامند و باندلسی حجل الضاد و در زمین بذال معجمتین و سین مهمله مشدده نیز نامند **ماهیت** آن مرغیست کوهی کوچکتر از کبک و در
رنگ شبیه بدان و زیر بال آن سیاه با سفیدی بهترین آن فربه جوان قریب بصوره است رازی گفته مرغیست بقدر کبک گردن و منقار آن سرخ
طبیعت و افعال و خواص آن مانند کبک است و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا انسب است نافع **باب هفدهم در بیان ادویه که در حرف اول آنها**
ظاء معجمه مشاله است فصل الظاء مع الباء الموحدة ظبی بفتح ظاء و سکون باء موحده و یاء اسم عربی غزال است در حرف الغین مع الزاء
المعجمه انشاء الله تعالی خواهد آمد **فصل الظاء مع الفاء ظفره** بضم اول و سکون فاء و فتح راء مهمله لغت عربی است و آنرا قیس نیز نامند جهت آنکه در
شتر بفارسی شوس ... ماهیت آن گیاهیست ضعیف فرس ...
و بر دیوار باد شاخهای آن باریک نرم و برگ آن مدور و ظاهر آن سبز و باطن آن سرخ تیره کوچک آن بقدر ناخنی و بزرگ آن قریب در شکل برگ طولیدن
و از میان برگهای آن ساقهای بسیار باریک بر می آید بقدر کشبر و کمتر از آن و بر سر آن گلی زرد و سبز رنگ و بیخ آن سیاه منقش
بسفیدی و باطن آن سفید بقدر یک انگشت **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن تند و تیز و خورنده گوشت و سم قاتل
لهذا استعمال آن از داخل ممنوع است و ضماد آن خورنده گوشت زائد و ثالیل و بواسیر و آکله و کچلی را نافع قائم مقام دیگ بر دیگ

دانسته اند ظفر القط بفتح قاف و طا مهمله اسم مغربی نبات قلوایست ماهیت آن دو صنف است یکی بری و دیگری نهری و این را الصیجری مالک نامند و مذکور شده جالینوس این دو را ذکر کرده و بری آن نباتی ساق آن مربع شبیه بساق افنا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل و بر ساق آن غلافهای برگ متصل بعضی ببعضی و گل آن شبیه بگل سوسن کبود و بزرگتر و بیخ آنرا ابرسا نامند و آمیخته باین غلافها و بهترین آن جبلی آنست طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و عصاره تازه تمامی آن قاطع رعاف و نفث الدم صدر و اسهال و نزف الدم رحم و بواسیر ضماد او و تخم و ذرور و برگ آن جهت التیام جراحات موثر مضر سفل مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن اقاقیاست ظفر قطور الفتح قاف و طای مهمله و سکون واو و فتح را و مهمله و الف لغت سریانیست ماهیت آن گیاهی است بری و بستانی آنرا شاخهای باریک شبیه بموی منبسط بر روی زمین نبت آن زمینهای خشک و تلی و جبلی و در سواحل بیشتر و بری آنرا شاخها و باریک خشبی و پوست آن نازک رنگ ساق آن سرخ و بمقدار یک شبر و نیم آن از زمین بر آمده و باقی در زمین فرو رفته و پوست آن آنچه بیرون است سیاه رنگ و آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای متفرق رسته و بر آنها برگهای باریک شبیه برگ شبرم و گل آن شبیه بگل تا تالس و مایل بسرخی و ثمر آن شبیه بثمر سیوفاریقون و نبات آن در گرما و سرما بماند و بر طرف نشود و مستعمل پوست بیخ آنست طبیعت آن سرد و خشک در سوم افعال و خواص آن چون آنرا خشک نموده بکوبند و بپزند و با عسل معجون سازند و بنوشند جهت قرح امعا و بیخ آن قطع نزف الدم هر عضو که باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهت حبس خون از هر عضو که باشد نافع است فصل الظاء مع اللام ظلف بکسر ظا و سکون لام و فا لغت عربیست بفارسی زنگله و کفشک مشهور بسم است که اصل آن سنبل بوده و سم شده و برگ آن کیشن و بهندی کهر و جمع آن اظلاف آمده و متداول نزد اهل فرس آنست که سم بمعنی عام است ظلف و بعضی سم شکافته را نامند و صاحب اختیارات بدیعی گفته ظلف را بفارسی پشتک گویند ماهیت آن معروف است و آن جسمی است صلب عضروفی که بر کف دست و پای حیوانات روئیده و شکافته میباشد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن ظلف هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و سوخته مجموع آن مسهل صفرا و ضماد آن با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع و طلای سوخته سم بز با سرکه جهت داء الثعلب مجرب فصل الظاء مع الیاء المثناة التحتانیه ظیان بفتح ظا و یاء مشدده و الف و نون بفارسی یاسمین بریست و یاس سفید عبارت از آنست و بلغت اندلس بر بدقوة بمعنی عشبة النار و بر بیابریره و ابهکجوهی و جاجا و جنگلی چنبیلی نامند و منسوب آن بیابانها و بالای آنها و با علیق باشد و بر آن پیچیده از آن جدا نباشد و گویند بوی آن رعاف آورد و قسم مغربی آنرا عشبة البینا نامند و در حرف العین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ماهیت آن نباتیست شبیه بلبلاب و از آن صلبتر و شاخهای آن درهم پیچیده و گل آن بسیار خوشبو و قسمی خاردار شبیه بگل خیری و گل آن از گل یاسمین پستاکه گل چنبیلی نامند بسیار کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریک شبیه بتوت بیخ آن تا نیست سال باقی میماند و فصل آن ثمره سیاهی گرد و اسودست و لهذا بعضی گمان کرده اند که همانست و بعضی ظیان را با وخلاف دیگر ذکر کرده اند اصح اقوال آنست که ذکر یافت طبیعت بیخ آن در اول چهارم گرم و خشک گرم و تر از خرنوب اسود و سایر اجزای آن در سوم افعال و خواص آن محلل و ملطف امراض الراس و العصب و الصدر و الریه بوئیدن گل آن جهت صداع شقیقه و ریاح غلیظ چون نیم اوقیه بیخ او را در یک رطل قیه بجوشانند تا نیم اوقیه بماند جهت فالج و لقوه و استرخای مزمن و سرفه کهنه و ضیق النفس بعدیل و سعوط یک حبه از آن با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و روغن مرکب آن جهت استرخا و فالج و لقوه و علل بارده در بدو سال مزمن نافع جهت آنکه گرم و محلل قوی است و همچنین روغنی که بیخ آنرا در آن جوشانیده باشند الامراض البلغم و المعده مضمضه بطبیخ برگ و شاخ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن مطبوخ آن مقی قوی و همچنین با آب خیار زه مقی قوی و بدستور عصاره برگ و شاخهای آن و آشامیدن سه درم از عروق آن با عسل آن بستان و مثل آن مقل ازرق مسهل و منقی بلغم و سودا است و گفته اند که ربع الم و اذیت و در گفته اند که مجلس اجابت میکند و بدستور آشامیدن نیم درم از بیخ آن کوبیده با روغن بادام مجرب کرده اند و بهترین آن افسنتین و کثیرا مسهل بلغم و صفرا است بقوت تمام اما با خطر و در قوه قریب بخربق اسود و امراض جلد ظلا و آن محرق جلد نافع شیطرج و با سرکه بهترین ادویه است جهت بهق سفید و سیاه و برص و با ماطین ... جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل نافع و اما باید که زود بر دارند که بسیار

جهت عرق النسا سفید و طلای آن با سرکه نقوت بالند بجید که خون آلوده گردد جهت ادامه تحلب بکید فیه موثر مقدار شربت آن تا نیم درم و بتقال آن نشف
بقی و کرب و مغص شدید مصلح آن روغن بادام شیرین مراق و سرد العبد و مبردات است و نوعی از طیان که برگهای آن باریک شاخهای آن بیخ
و گل آن مایل بسرخی است بسیار تند و تیز و بوی آن کریه و تندهاست و زبون و غیر مستعمل زیرا که محرق جلد زبان و خراشنده و بدبو کننده جلد بدن برگ
آن تیزتر از بیخ آنست رنجوع را بیونانی (بالیا طس) نامند باب پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها عین مهمله است فصل العین مع
الالف عاقرقرحا بفتح عین و الف بکسر و قاف و فتح حا مهمله و در میان هر دو را مهمله ساکنه و آخر الف معرب اکرکره هندیست و گفته‌اند لغت
نبطی است و بعضی گویند لغت عربیست مشتق از عقر و تقریح جهت آنکه فعل آن تقریح است ماهیت آن نباتیست کثیر الوجود در مغرب و هند شاخ و برگ و گل
شبیه به بابونه کبیر سفید گل که بعضی کرکاش نامند مگر آنکه شاخها و عاقرقرحا مغرب مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار از یک بیخ رسته و بر سر شاخهای آن
قبه‌هاست بر شکل بابونه و گل آن تمام زرد بخلاف بابونه که شاخها از آن ایستاده و برگهای گل آن سفید و بیخ آن طولانی بقدر یک شبر و بسطبری انگشتی و تند
و تیز و سوزنده و دیسقوریدوس گفته که بیونانی آنرا توریون یعنی عاقرقرحا نامند نبات آن شبیه بشبث اکلیل آن نیز نامند و گل آن زرد و شعری و دندانه‌دار
و این صفت عودیست که آنرا عود القریح جبلی نامند و در شام کثیر الوجود و بر سر وادی بر رده بهم میرسد و این را مغربی است که من آنرا دیده‌ام و بیخ آن بطول
یک شبر و بغلظت انگشتی و قایم مقام عاقرقرحاست در بعضی افعال و خواص و انطاکی گفته که عاقرقرحاست بعضی از آن مغربیست و ماهیت آنرا
نحو که شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده و مادام آنرا ذکر یافت و بعضی شامی که آنرا عود القریح نامند و آن بیخ طرخون جبلی است و تقسیم که دیسقوریدوس
بیان کرده و در سرطان میرسد و بدانکه اصح اقوال در ماهیت آن قول اول است و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن
حاد سوزنده زبان است که بیخ یک انگشت و سنگین و چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و گفته‌اند مغربی آن اقوی از هندی آنست طبیعت
آن در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک شامی آن در سوم و بعضی گمان کرده‌اند که بارد است افعال و خواص آن مفتح سدد و منقی فضول
دماغی و آلات آن و جالی بلغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخا و لکنت زبان و درد سینه و دندان و مفاصل و عرق النسا و استسقا و قوت
باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و شیر و عروق حمیات و غیرها ضماداً و طلاءً نافع امراض الراس و المفاصل و العصب و الفم و الصدر
و الیدان آن با روغن زیت جهت کزاز و رعشه و استرخای مزمن و اعضای بحس شده و بدستور جلوس در طبیخ آن و ذرور و لوک آن بریا و فوغ
باعث تسخین دماغ و رفع توانی نزلات و صرع حادث از اخلاط غلیظ نافع و بدستور مضغ آن خصوصاً با مصطکی و یا زفت و تفوغ آن در بینی مفتح
سده مصفات خیشوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع شدید بلغمی و چون در سرکه بجوشانند و در زیر دندان موضع گذارند وجع آنرا تسکین
دهد و چون بخایند و یا زیر زبان بیاشند جلب رطوبات نماید و لکنت را زایل سازد و چون طبیخ آنرا در دهان نگاه دارند دندان متحرک را مستحکم گرداند
و مضمضه و یا غرغره بطبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لهاة و استرخای زبان حادث از بلغم و بالیدن سوده آن بر بدن ادرار عرق آورد و تعلیق
عاقرقرحا تنهائی و یا با فاوانیا جهت صرع اطفال نافع و اگر موی سگ سیاه بر گردن بندند بهتر است المعده و الیاه و الحمیات و غیرها العرق آن با عسل
جالی و زایل کننده درد سینه و سرفه کهنه بارد و بلغمی و برودت و بلغم از معده و زیاده کننده باه مبرودین و مرطوبین و آشامیدن نیم درم آن با عسل
بلغم بنفت و چون پیش از نوبه تب ربع و ناقص زیت بر تمام بدن بمالند آنرا زایل گرداند و عرق آورد و استرخای اعضا را برطرف سازد و چون پیش از جماع
روغن آنرا بر قضیب بمالند آنرا محکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت جماع دهد و انزال را سریع گرداند کسیکه اراده کند که انزال دیر شود بدستور
چون با عسل بسرشند و طلا نمایند و چون با آرد باقلا بسرشند و بخرقه آلوده و قضیب بعضی را در آن نگاه دارند و گرو زر کامل بر گلند که در آن باشد اعتما
بر جماع مبرودین نماید خصوصاً کسیکه در بغبغه خود بسیار سردی دریابد من عجائب فعاله چون با نوشادر نرم بسایند و بر کام و دهان بمالند مانع سوختن
انگشت از آتش و بازیگران مستعمل دارند و چون با سرکه طبیخ نمایند تا مانند خمیر گردد و بر دندان کرمخورده گذارند کرم آنرا بر زانند مضر ریه مصلح آن کتیرا

کثیرا و مویزج مقدار شربت آن یکدرم بدل آن دار فلفل و اصل آن امراض که بعد در امراض معده و راس آگر آن هر دو بهم رسند زنجبیل نصف وزن آن و
با فلفل دستور و در غرغره با فرنجمشک بوزن و نیم آن مدر او جاع حلق قاتل و روغن آن کما رعصاره آن تربیت دهند و یا آنکه یک اوقیه خشک
آن را بکوبند با یک رطل آب جوش دهند تا یک اوقیه باند پس لیسه و صاف کرده با دو اوقیه روغن زیتون در قدر رسفا عفر ترتیب نمایند بکار
برند محلل و مدر عرق و طرد تبهای بارده و جمیع امراض بارده مقوی باه شرباً و تدهیناً و سعوطاً آن جهت صداع شقیقه بارده و صرع و تقویت
دماغ بارده مقیئ عاج دندان فیل است و در فیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و مجملاً چون زن وزن نیم مثقال تا یکمثقال سوده آنرا با شکر
بنوشند بعد از طهر حامله شود حاقول انطاکی گفته شوکة الجمال است ماهیت آن نباتی ست معروف با خار بسیار و تیز و گل آن سفید و زرد و در وسط
آن مانند مویز باد دیه آن مانند قرطم و ستد پر طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و تریاق سموم
و خلاص دهنده از نهشها شرباً و جمیع اجزاء آن جهت بواسیر شرباً و بخوراً و طلاءً نافع و بدستور طلاء خاکستر آن و عصاره آن نافع قروح ساعیه
و گفته‌اند چون بر جمره برسند ورم آن زیاده و بزرگ نشود مضر گرده مصلح آن کثیرا بدل آن چند توقا است و حکیم مؤمن نوشته حاج است که بلغات
فارسی نامند که بآن شیرخشت در خراسان می نشیند و گویند مبوت است که نوعی از خرنوب است فصل العین مع الباء الموحدة عبیثران
بضم عین و فتح با و موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و راء مهمله و الف و نون و عبوثران بفتح ثاء مثلثه و بضم آن نیز آمده و بهندی بابونه و داونه
مروا نیز نامند ماهیت آن گفته‌اند شامل بر نجاسیف و شجر مریم است بغدادی گفته که غلط کرده کسی که آنرا شیح گفته و کسیکه آنرا قیصوم گفته بلکه نباتی است
مائل بغبرت و مرضی ثقیل الرائحه و با عطریت شبیه برائحه سنبل الطیب و بطبیخ بغلیسی گفته نباتی ست برگ آن مدور و صاحب معتمد نوشته که قیصوم نیست که نباتی
اغبر با شاخها و باریک شبیه بقیصوم و این را قمر یست زرد و رنگ شبیه بجزر که در وسط موان میباشد و خوشبو شبیه به بوی سنبل الطیب طبیعت آن گرم
و خشک در دوم و در سوم نیز گفته‌اند افعال و خواص آن مفتح و محلل و مقوی دماغ ضعیف و بارد و قلب و معده و بدرجه محرک جماع و مدر بول و حیض
و معین حمل امراض الراس حافظ القلب و المعده و بوئیدن آن مسکن الخیره بارده و منقی دماغ و مقوی آن و جهت درد سر و نزلات و زکام و دوار و سدد
و اسهال تنها از امراض بارده حاره و نشاء از بلغم و رطوبت و از سودا نافع و آشامیدن آن خصوصاً با عسل جهت امراض باعی حادث بمشارکت قلب
و رحم و وجع فواد و تقویت احشاء و تفتیح سدد و حفظ صحت بدن و تحریک مدر و حیض و اکتحال با آب جهت حدت بصر و جلای غشاوه و رفیق امراض
الرحم حمول سرشته آن با عسل مسخن رحم بارده و نیکو کننده حال آن و معین بر حمل هر چند عاقر باشد جهت آنکه زائل کننده عقر است مقدار شربت آن تا ع
درم عبهر نرجس است و صاحب معتمد گفته معروف ست در زمان بالشجرة النبی و اصطرک و آن میعه است و این درخت را صمغ نیست ولیکن درست
البتیا اسم عربی زعفران است و نیز اسم خوشبوی مرکب است در مرکبات مذکور میگردد و در قرابادین کبیر ذکر یافت فصل العین مع التاء المثلثة عثق بفتح
عین و ثاء مثلثه و قاف ماهیت آن نباتیست بقدر ساقی برگ آن شبیه ببرگ کبر و سطبر و انبوه طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن
محلل قوی و محرق و عصاره خشک کرده آنرا چون بکر رضاد نمایند موی را مانند نوره ستره فصل العین مع الجیم عجه بفتح عین و جیم مشدده و ها مهمله
اسم عربی قسمی از خاگینه است که کوکو نامند و در خبیص البیض مذکور شده و در قرابادین کبیر در بیض بتفصیل ذکر یافت فصل العین مع الدال المهملة
عدس بعین و دال و سین مهمله بفارسی نشک و مرجوک و بهندی مسور بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و راء مهمله و در یمن ملس نامند ماهیت
آن حبی از حبوب ماکوله مشهور است مدور و مفرطح و دو نوع میباشد بری و بستانی بری آن کوچکتر مائل به تدویر و تلخ آنرا بنقه نامند و
بستانی آن بهترین و بزرگتر و در نوع بستانی دانهای کوچک سرخ رنگ میباشد که بهندی شوخدانه و در بنگاله اکری نامند و پخته و بهرا
نمیشود و لهذا چیده جدا کرده تخم را بیرون کنند بهترین آن سفید بستانی بزرگ دانه آنست که در طبخ زود گداز یابد و آب را سیاه نکند و یا پوست
دمقشر کرده هر دو قسم را که با ترشی اضافه در روغن بریان کرده طبیعت آن در حرارت مائل باعتدال و در دوم خشک بعضی در دوم سرد

وخشک دانسته اند وتحقیق آنست که پوست آن گرم در اول وخشک در اول است ولهذا آب مطبوخ پوست آن لین دجالی وتب یعنی جرم مقشر آن
قابض وحبس بری آن غالب ونفع بستانی زیاده افعال وخواص کم آن جالی مفتح وبطی الهضم ومولد خون سوداوی وسودا و قابض ومسکن
سیلان خون ومغلظ آن ومانع سلوک آن در عروق صیقه باعث دیدن خوابهای مشوش وظلمت بعض امراض العین والحلق والصدر والمعده
وضماد آن با اکلیل الملک تا آب سفرجل وحب الآس جهت نزلات واورام حارهٔ عین ومطبوخ آن با سرکه جهت اورام حاره وشری وحمرهٔ وحنازیر
وبا آب بجهت نزلات وسوخته آن جهت استرخای پلک چشم وسفید کردن دندان وغرغرهٔ آب طبیخ آن جهت قلاع دهان وخناق خصوصا با رب توت
وتوت وآشامیدن آن جهت امراض صدر وزیره وسرفه ودرد سینه وبلغم منوذن سی عدد مقشر آن جهت اصلاح فساد معده ومهر انگبین آن با سرکه
معده ونفخ ودبیلة سرکه آن نافع وضماد آن با آنیکه جهت ورم پستان وانجماد شیر در آن وبا عسل جهت قروح غائره وضماد خام با قسکین جهت دفع
جهت تحلیل اورام وتسکین اوجاع آنها والحمی مطبوخ آن با پوست جهت سحاب جدری خصوصا با سرکه یا آب خورده ومرورهٔ آن با روغن بادام جهت حنی
ومدر وتبها باعث عدم نکس آن وضماد آن با سفیدی بیضه مرغ جهت نکو وجمره وشقاق یا با دستور با سرکه جهت شقاق عارض از سرما وحنازیر وانار
سلیه یا روغن گل جهت اورام معده وبا سویق جهت تقرس لزیته وضماد آن با تخم خرپزه جهت تنقیه بشره ورفع زردی رخسار وقشر سوداوی سرخ وصاب
ضعف بصر ومعده وقولنج وبواسیر وعسر البول واکثار خوردن آن مولد خون سوداوی ومحرق خون ومظلم بصر ومحدث مالیخولیا وسرطان وجذام واورام
صلبه یا تبها مولد استسقا وقولنج وبواسیر وعسر البول وحبس آن احتباس حیض ومخفف بدن وقاطع باه وباعث دیدن خوابهای مشوش وتاریکی
چشم مصلح آن طبیخ آن مهرا با روغن کنجد تازه ویا روغن گاو ویا روغن بادام ویا سرکه وگوشت فربه خوردن وبدترین همه خوردن آن با ماهی
نمکسود بدل آن مانند مطبوخ قشائی آن با پوست قابض ومقلل بول وحیض ومدر آن مستعمل مهربه ودعدس کما نوعی از طلب است
که در الصفادع آمده ودر طلب گذشت فصل العین مع الراء المهملة عرعر بفتح دو عین وسکون دو راء مهملتین لغت عربی است بفارسی
سرو کوهی وشیرازی ... بسریانی سرو یا جبلا وبرومی ترتوس وبیونانی سرو تاروزن تا روس وسرد تا روزن نیز نامند ماهیت آن دو نوع است
یکی بزرگ واز سرو کوتاه تر وکوچکتر وثمر آن بقدر فندقی وبا اندک تیزی ودوم انان کوچکتر وثمر آن بقدر باقلا ومستدیر وگفته اند ثمر عرعر ثمر ابهل
است وبعضی ابهل دانسته وبعضی گفته تر بین ازان بهم میرسد طبیعت آن در سوم گرم وخشک وثمر آن گرم در سوم وخشک در اول ودوم در
اول گرم ودر دوم خشک نیز گفته اند افعال وخواص آن مسخن ومفتح سده وبا قوت قابضه ومقدار سوم ومدر بول وحیض ومراض الصدر
والمعده وغیر آشامیدن دو درم آن جهت تفتیح سده وسرفه ودرد سینه وطحال وضعف معده وکسر ریاح وبواسیر ومغص ودرد رحم وورد رمی وودی
ودزی وتسگافته شدن عضل وگزیدن هوام خصوص با شراب الخمر وجلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم وضماد آن جهت قطع عرق وتقویت بدن ودفع
ودورت خشونت سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکمثقال وگویند از خواص آنست که چون هشت عدد آنرا در سرکه بپزند باعث قبول حمل
در نظر است عرق بتحریک عین وراء وقاف لغت عربیست بسریانی ... بیونانی ... وبرومی ... ورومی ... بفارسی خوی وبهندی پسینا
ماهیت آن چیزیست که از مسامات بدن حیوان ترشح کند وبر آید خصوصا نزد حرکات وگرمی هوا واستعمال چیزی که عرق آورد وگفته اند که آن
فضول رقیقه حاصل از غذا در بدن است که از راه منافذ ومسامات دفع میگردد وگفته اند که ماهیت دم است که مشوی میگردد لهذا نام آن دم شیر را
نیز ماهیت دم میدانند طبیعت آن گرم وتر افعال وخواص آن محلل وجالیست عرق النسا وهر حیوانی در طلی ... آن ...
شد . ومشوی انشاء الله تعالی واز خوردن عرق وابه زردی رنگ وسبزی آن وخناق وسیلان عرق بسیار وبد بوی عارض میگردد
علاج آن تنقیه بماء العسل پس آشامیدن مفتح ودر روغن گل وتریاق الطین مختوم وآشامیدن زرآورند وطلا در آن از هر یک نیم درم با آب
گرم است ونیز عرق بتحریک عین وراء وقاف اسم بار مقطر از حبوب واختشاب وگلها وبیخهای رطبه ویابسه است که بقرع وانبیق مقطر سازند

بدستور مقرر در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز انشاء الله تعالی خواهد آمد و در طی ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکری باید طبیعت هر یک
آن راجع بطبیعت چیزیست که از آن مقطر نموده باشند افعال و خواص آن نیز راجع آن چیز است ولیکن الطف و سریع النفوذتر و تاثیر آن
بیشتر و زیاده و اکثر آشامیدن عرقیات حاره مانند دارچینی و نانخواه و سیر و امثال اینها محرق خون و مورث امراض حاره و بدستور عرق
قندی عرق تفلیح آملی و دم نورنج و عرق بیدمشک را غلیظ السبق نامند ماهیت آن زبادی است که در حوالی سم و زانوی شتر میباشد طبیعت
آن مانند مزاج سم است و شدید السمیت افعال و خواص آن نیز مانند آنست و در ظلمت ذکر یافت و بالجمله چون نیم درم آنرا با سرکه سائیده
بنوشند جهت صرع رطوبی و با آب یا گلاب جهت سموم جمیع اصناف هوام و بخور آن جهت اختناق رحم و حمی ربع مفید و گفته‌اند از خواص آنست
که چون صاحب حمی ربع بقصد رفع تپ نزار حیوان جدا کنند رفع تپ و شود و مجرب دانسته‌اند و نیز عرقون نزد اهل شام اسم نوع سفید هیوفاریقون
انشاء الله تعالی در حرف الها خواهد آمد عروق الصباغین قوة الصبغ است و گویند اسم عروق الصفر است عروق الصفر بضم عین
و راء مهمله و سکون واو و قاف و ضم صاد و سکون فا و راء مهمله و آنرا خشیشة الصفر و عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز نامند و بعربی
هر دو بقلة الخطاطیف و بیونانی خالدونیون و خلیدونیون و طوما و بتیر و برومی کالیدونیون و بفارسی زرد چوبه و بهندی هلدی نامند ماهیت
آن دو نوع است یکی کبیر و دیگری صغیر صغیر آن مامیران است در حرف المیم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و کبیر آن بیخ نباتیست ساق آن بقدر دو وجب
و از بیخ آن شعبها روئیده و بر هر شعبه برگهای شبیه ببرگ موز تازه کوچکی رسته و از برگ زرنباد بزرگتر و گل آن زرد و در خوشه بقدر کشنیز
تخم آن سیاه رنگ بسیار ریزه و بیخ آن زرد و بعد بر آوردن از زمین آنرا بریده جوشانیده خشک نموده باطراف میبرند و تازه آن بطعم
و رائحه تا سه چهار ماه پس بهم میگردد و گویند در میان آن بند رست بعضی و ابوالباسی بهم میرسد و آن صلب تر و مایل بتیرگی است و آنرا اهل هند
[illegible] مانند و کسانیکه میشناسند چیده برمی آورند و ثمر را جوش میدهند و احیانا بعضی داخل شبیه بمامیران در میان لسبهای زرد چوبه
بهم میرسد و آنچه در ماهیت آن صاحب تحفه و غیره نوشته‌اند بیان واقع نیست و منبت آن بلاد چین و هند و بنگاله و دکن است و بهترین آن
تازه و بهتر رنگ کرشته آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی با جرب و مفتح سده جگر و جهت استسقا و یرقان
نافع و چون یکدرم آنرا با شراب [illegible] بنوشند [illegible] آن جهت تسکین [illegible] خصوصا [illegible]
و اکتحال آن جهت جرب بیاض رقیق و تقویت چشم و عصاره آن [illegible] چشم [illegible] بیاض حادث در آن را برطرف کند و [illegible]
قروح و رافع [illegible] بعد از حجامت [illegible] و آنرا بر آن [illegible] باشراب [illegible] کنند [illegible]
است و [illegible] ضماد [illegible] بعد از فصد [illegible] زایل کننده کلف و بهق و آثار [illegible] مفرح قلب [illegible]
[illegible] مقدار شربت آن [illegible] و درم [illegible] قوة الصبغ و نیم وزن آن و در امراض عین مامیران [illegible]
نیز [illegible] است فصل العین مع السین المهمله عسل النحل بفتح عین و سین و لام و فتح نون و سکون حا و لام بیونانی مالی و القونس [illegible]
[illegible] و برومی مالی و بفارسی انگبین و شهد و بهندی مده [illegible] برس نامند و مشهور شهد است ماهیت آن معروفست و مراد از آن
عسل نحل است بهترین آن سرخ رنگ شفاف و خوشبو غلیظ خوش طعم صادق الحلاوة آنست که در آن مطلق موم نباشد و چون با انگشت بردارند
تار رسد و این زبوایی [illegible] و بعد از آن سفید [illegible] رنگ با وصاف مذکوره و این از برای لذت و تغذیه و [illegible] این بهترین صفت
[illegible] آن [illegible] سبز و سیاه کهنه از یکسال گذشته حاد الطعم و تیز [illegible] و رقیق شده بد بوی و یا خشک شده و رطوبت
آن تحلیل یافته [illegible] بد بوی گشته و اکثار [illegible] آن در کسال [illegible] و مورث جنون و امراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط است
طبیعت تازه آن در دوم گرم و در اول [illegible] کهنه آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی انواع [illegible] آن اول سوم گرم و در دوم خشک

عود بلسان

و عسل خام گرمی و حدت و جلاء آن زیاده و بید آشیت اقرب عسل مطبوخ کف گرفته حرارت و حدت و جلاء آن کمتر و تبرید آشیت اقرب قوام آوردن آن
بهتر آن است که آب داخل کنند با آتش ملایم جوش دهند تا بقوام آید و احتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر آب داخل نکنند که آنرا عسل ماء گویند و اگر آتش
زیاده کنند میسوزد و تلخ میگردد و افعال و خواص آن جالی و مفتح سدد و افواه عروق و مقطع و منقی بلغم لزج و رطوبات و جاذب آنها از عمق بدن و فضول
دماغی و رافع کننده اکثر امراض استسقاء و یرقان و سپرز و عسر البول انواع ریاح و ابلاء سموم بارده و مفتت حصاة و دلیل بر نافع آن همین بس که حقتعالی
در کلام مجید خود میفرماید که و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها
شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید فالذی نفسی بیده ان بیتا فیه عسل الا
یستغفر الملائکة لاهل البیت فان شربها رجل حل فی جوفه الف دواء و خرج منه الف داء فان مات حل فی جوفه ثم تستر الملائکة و قال صلی الله علیه و آله و سلم اطعم المومنین حلوا
و قال صلی الله علیه و آله و سلم نعم الشراب العسل یرعی القلب و یذهب برد الصدر و قال صلی الله علیه و آله و سلم من بدء بالعسل تقطع الف کل منه و نیز در حدیث است که هر که
را روزه شفاء داشته باشد باید که طبخ ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد و جالینوس گفته هیچ چیز بهتر از عسل نیست در نقع از برای بدن و علاج اکثر امراض
و از برای سرشتن ادویه جهت آنکه بسبب روحیت و غلظت قوام باعث سرعت امتزاج و انفعال آنها است از تلاشی و فساد و بسبب حلاوت محبوب طبایع و لذیذ و دافع بشاعت
و رساننده قوای ادویه است بسرعت بتمام بدن و غیر آنها از فوائد کثیره امراض الرأس الصدر المعدة و الکبد و غیرها آشامیدن آن بسکنجبین جهت جلاء رطوبت و فضول و
و فالج و لقوه و استرخاء و خدر و اسهال بهرا تقویت معده و اشتها و دفع ریاح و ابدر جهت تفتیح سدد و قولنج و تقویت معده و شهوت طعام و باه و باکند جهت تقویت
و عسر البول و استسقاء و یرقان و طحال و تفتیت حصاة و عسر البول و انواع ریاح و ابلاء و دفع سموم و با آب جوشیده با آب باران مرطب اعضاء و مقوی باه و ضغطه و مفتح
و قرحه امعاء و مثانه و مفتت حصاة و دفع عسر البول با ماء الحمیت مسکن عطش تی نمودن بدان جهت تنقیه معده و الفم و الحلق غرغره آن جهت تحلیل ورم عضلات و
حلقوم و لوزتین و تنقیه جراحات کام و زبان و حلقوم و لوزتین و بستور خشک بدان مضمضه بدان با سرکه جهت استحکام لثه و دروا نیدن گوشت آن تقویت
دندان و جلاء و جرب سفید کردن آن خصوص که با انگشت بر دندان ها بمالند و در سر ماهی سه چهار مرتبه بکار آورند و شبه نموده که بسکرا از مرخی است باعتبار
آنکه شیرینی ها مرخی اند و جهت شبهه نیست که شیرینی را مطلق اخذ نموده و فی الحقیقت شیرینی با رطوبت مرخیست نه شیرینی با یبوست و عسل حار یابس است
بالاتفاق العین اکتحال آن بتنهائی و یا با آب پیاز و یا نمک اندرانی جهت جلاء بصر و دفع حکه و جرب و سبل و بیاض و نزول الماء در آن الاذن قطور آن در گوش
با زروت و نمک سنگ جهت دفع ریاح و دوی و قطع مده و رطوبات سائله از آن تسکین اوجاع بارده آن تقل آسیده بستر و قطور آن با زهره گاو تازه با
با آب برگ نیم تازه و یا با شیر و بالین ... و یا با سفیدی بیضه مرغ الصدر آشامیدن لعوق غلیظ آن با روغن گل جهت سرفه بارد الاعضاء التحتین ... با
آب تازه جهت ... اسهال و تحلیل اورام آن نافع باکراه عمل بر تنهائی یا حقنه مقوی عمل آنها اعضاء التناسل و الرحم ضماد آن بعد از حمام کرده
باعث تقویت قضیب و عظم آن حمول آن جهت علاج حرارت نفسا و الاورام حار و الثبور الکلف غیرها ضماد آن با آرد گندم جهت تحلیل اورام
نضج و اسهال با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و ... جهت کلف و با نمک جهت رفع آثار ضربه و صدمه که بادنجانی رنگ شده باشد و با غذیه
جهت ... و شاخ جروح و بردن گوشت زائد و التیام زخم آنها و بازرآوند طویل آرد کرسنه جهت التیام زخمهای عمیقه مجرب و بازرآوند طویل و
آرد کرسنه و بادام تلخ و حب المحلب آرد جو جهت ادار عرق و با زروت جهت جلاء قروح و بردن گوشت زائد و با دنه جهت بهق و برص و کلف نافع
آنها و با نوشادر جهت بهق و برص و مطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه و قوبا و طلاء آن با روغن گل جهت قروح شدیده و سائر قروح
حادثه از بلغم مالح و جهت تقویت بدن و به تنهائی جهت رفع قمل و صیبان که بفارسی رشک نامند و در جسد اموات حافظ
آنها است از سرعت فساد و تعفین مالیدن آن بر سموم و شوم و غیرها السموم لعوق و با آشامیدن آن با آب کمون جهت قطر قمال و
گزیدن سگ دیوانه و غلیظ آن با روغن گل جهت نهش هوام و قی نمودن بدان جهت رفع اذیت تریاق که مازخورده ...

با آب شربت ساخته ناشتا بیاشامند اگر باعث منفس گردد حالا است و الافلا جهت این امور تمامی خام جبر آن در بعضی اضمده و اطلیه در بعضی سوداتازه خام انگشت و آن اولی ست و بالجمله جهت سبرین و بلغمی مزاجان در زمان و فصل و بلد بارد نافع مضر مخالف اسهاد مصلح محرورین واکثار آن سریع الاستحاله بصفرا و مفسد دلغ حاره و مهیج قی و امراض صفراویه و حاره و عطش مفرد مصلح آن آب انار ترش یا ترنج و آب لیمو و فواکه حامضه و ربوبات آنها و سرکه و کشنیز مقدار شربت آن پانزده مثقال و بدل آن دو شاب انگوری و خرمای چند غیر مطبوخ بدانکه عسلی که مگس آن بر گیاه افسنتین و امثال آن نشسته باشد طعم آن تلخ بود جهت امراض معده و کبد و تفتیح سدد و آنچه بر صعتر نشسته باشد جهت سرد و مرطوب مزاجان و امراض بلغمیه بارده و آنچه بر حاشا نشسته باشد نیز جهت امراض مذکوره و قابض و تفتیح سدد نافع و گفته اند نوعی عسلی خریفی میشود که از بوئیدن آن عسطه می آید و گفته اند غشی آورد و عرق سرد و عقل را زائل کند آنها باید خورد و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد قی فرمودن و ماهی نمکسود و شور خوردن و مکرر قی کردن ست تا معده نقای تام یابد و بعد از آن تفاح ترییسه ترش شیرین که سیب میخوش باشد و امرود تناول فرمایند و نیز نوعی از عسل می باشد که خواص مذکوره مانند شوکرانست استعمال این جائز نیست هیچ قسم و دستور طبیخ عسل و شراب آن و مثلث آن و ماء العسل در قرابادین کبیر مذکور شد و از خوردن عسل زرد که بسیار تند و تیز که از بوئیدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بذر البنج عارض گردد علاج آن تنقیه با شربت بارده و آب فواکه بارده و اغذیه مغربه و مانند اینهاست فصل العین مع الشین المعجمه عشبه مغربیه بضم عین و سکون شین و فتح باء موحده و ها مخفف عشبة النار است زیرا که اهل اندلس و مغرب آنرا عشبة النار نامند بسبب حدت آن و بعضی گویند که بهندی رس و برومی سرینه و بفرنگی اسفرنیه گویند و وجه نسبت آن بمغرب آنست که اول اهل مغرب اطلاع بر فوائد آن یافتند و بعد از آن در سائر بلاد منتشر و اشتهار یافت ماهیت آن قضبان طیان است که یاسمین بری باشد و آن شاخهای نباتیست شبیه لبلاب و در هم پیچیده بلکه اشبه بیاسمین سفید که بهندی چنبیلی نامند بسیار تلخ و گل آن بسیار خوشبو و برگ آن اندک عریض اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنگ نرم و قسمی شاخهای آن خاردار شبیه بخار گل سرخ و در یاسمین بستانی بسیار کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریک و پرشعبه قسمی برگ آن مشابه برگ لبلاب و گل آن شبیه یاسمین زرد و از آن کوچکتر و رنگ آن مائل بسبزی و در شعبه زیاده از یاسمین بری و بریها در خود می پیچد بهترین همه و اقوی مغربی آنست که شاخهای آن بلند و متوسط در سطبری و باریکی و سرخ و خیزرنگ باشد که چون بشکنند از آن غباری ظاهر شود و مغز آن سفید باشد و آنچه غلیظ تیره رنگ و با اوصاف مذکوره نباشد بد است و قوت آن تا بیست سال باقی و عشبه بلاد دیگر ضعیف الاثر طبیعت آن گرم در اول و آخر درجه دوم و خشک آخر آن خشکی کمتر آن زیاده از تری آن و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اوائل چهارم گرم و خشک گفته اند و در قوت قریب بخربق سیاه است و صاحب معتمد و بعضی دیگر بیخ خربق دانسته اند چه در قوت و فعل مانند آنست سائر اجزاء آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر و جهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه و صدریه و معدیه و کبدیه و کرده و مثانه و رحم و اوجاع مفاصل و امثال اینها نافع امراض الراس و الفم و الصدر و المعدة بوئیدن گل آن جهت درد سر و شقیقه بارد و مضمضه بطبیخ آن با سرکه انگوری جهت درد دندان بارد و آشامیدن مطبوخ آن بجوشانیدن و تدبیر هر آن نیز جهت نزله و استرخاء القوه و ربو و سرفه مزمن و ضیق النفس و تقویت معده و کبد و استسقاء و بواسیر از قبیل سائر امراض بارده رطبه و آشامیدن آن طبیخ شاخ و بیخ آن که بقدر نیم اوقیه آنرا در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فالج و استرخاء مزمن و ضیق النفس و سرفه کهنه بعید العهد و سعوط بیخ آن بوزن حبه با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النساء و الاورام و الامراض السوداویه و الجذام و الآتشک و امثالها و آشامیدن سفوف آن هر روز یک مثقال با نبات تا یک هفته و زیاده بر آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و ضماد آن با گلاب جهت فالج و تسکین اوجاع مفاصل و عرق النساء و غیرها و تحلیل اورام و حمول آن در بواسیر مسقط جنین مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال بدل آن چوب چینی

اندک کهنه مضر محرورین مع جوانان و در فصل گرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و صفراویه و دمویه و حصبه و جدری و مانند اینها و اشامیدن
جنبه برگ و شاخ آن بقدر ربع درم یا هموزن آن بسفایج و مصطکی و مقل ازرق مسهل قوی خلط سودا البلغم کریه و آشامیدن گل آن بمقدار قلیلی با رب
بسیار مسهل قوی عنیف و جهت گزیدن کلب و جهت جذام و امراض سوداویه و اثیست قوی لیکن غیر اسودان با خطر ضماد آن جهت قروح خبیثه نافع مع
آن بسیار حار حاد چنانچه ذکر یافت محرق و مقرح جلد است مانند شیطرج هندی و طلاء آن جهت بهق و برص با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب که مکر
خون آلوده گردد در یکدو دفعه زائل گرداند باذن الله تعالی بتقرح و دفع مواد ردیه نهایتش در آنکه بقدر شربت آن مسهل قوی بلغم و سودا و مانند آن
سیاه است و با آب حنا زیبی مقی قوی و کیشقال آن کشنده لقی و کرب و مغص مصلح آن روغن بادام شیرین است بدانکه نفع آن در امراض بلغمیه
ظاهر است چه در هر کیفیت یعنی حرارت و یبوست ضد کیفیت بلغم است که برودت و رطوبت باشد بقوا عد کلیه که علاج و دفع امراض بضد است و اما در
امراض سوداویه باید که باعتبار یبس سودا موافق نباشد اما باعتبار ترقیق و تلطیف و اذابه و تحلیل آن مواد غلیظه و متحجره را از رطوبت بسیار در
بدن هم میرسد که باعث ترطیب و اصلاح یبوست سودا و دافع علت حادثه از انست و بالجمله نیز نامند نیز لاجرم که با وجود آنکه رافع امراض
سوداویه است مزیه سوداویه را مضر است زیرا که موجب حدت صفرا و زیادتی حرارت دم و احتراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند آنرا ببعضی عرقها و نیز
بغیر آن کرد در تحریر خت شاید در بعضی امزجه صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که جمعی آنرا مانب مشابه چوب چینی میدانند
مولف گوید اگر محرور المزاجان با این ضعیف بهیچ قسم استعمال ننمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجه ایشان مکرر مشاهده شده و ستور آشامیدن
آن با نخاد شتے و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شده عشر بضم عین و فتح شین معجمه و راء مهمله بتشدید شین نیز آمده و عشار بالف بعد از شین نیز آمده
لغت عربیست و یونانی بجاکیوس و بفارسی خرک و درخت زهرناک و بهندی آکه بمد الف و سکون کاف و هاء و عوام اکوان و مدار نیز نامند ماهیت آن
از جمله اشجار متوسطست حاد و کالسی و بقدر قامتی و زیاده بران و شاخها بسیار از بیخ آن میروید منبت آن بادیه و صحرا و زمین های ریگ و جوش
بلاد گرم سیر و برگ آن شبیه برگ کتهل و ترنج و از آن هر دو اندک کلان و ضخیم تر و نرم تر و باندک زغبی و گویا بران گردی نشسته و جمیع اجزاء آن
از برگ و ساق و شاخ شیردار که چون بشکنند از آن بسیار شیر بر می آید بحدیکه از یک درخت آن بقدر یک رطل و زیاده هم شیر از آن بعمل می آید و گل آن چند عدد
متصل بهم فی الجمله شبیه بگل نرگس و نوشته که بگل خربزه است و ثمر آن شبیه بخیار کوچکی و طول بزرگی و منحنی و چون رسیده و شگافته گردد از جوف آن چیزی
شبیه بزرحریر و پنبه سیل بنهایت نرمی بر می آید و گویا کیسه مملو از پنبه است و تخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم و تخم سنا و مکی و خاکستری رنگ مائل بسیاهی و جهت آن
الدیه از آن پنبه محمد یعنی بالش ترتیب میدهند و در قداح یعنی آتش زنه مستعمل دارند و سه نوع میباشد یکی درخت آن بزرگ و گل آن سفید و برگ
آن بزرگ و شیر بسیار و این در شهرها و در کنار بساتین نیز میروید و بهترین انواع گفته اند و دوم از آن کوچکتر در قد و برگ بیرون گل آن سفید و
اندرون آن بنفش مائل بسرخی و سوم از همه کوچکتر و گل آن پستی رنگ مائل بسفیدی و بعضی زرد گفته اند و لیکن این هر دو کمتر از اول و بیشتر
دریا یا تخاذ مینهای ریگ میروید طبیعت شیر آن در چهارم گرم و خشک باسیت افعال و خواص آن اکال و مفرج جلد و قاطع بلغم و با
قوت مسهله قویه و سترنده موی است و حادترین شیر نباتات شیردار است و دباغان اهل حجاز و سند و هند شیر آن را در ستردن موی جلود
مستعمل دارند امراض الراس و غیرها و طلاء آن رافع کچلی و سعفه و قوباء و قاطع داء الثعلب و بواسیر و مضمضه آن با عسل جهت قلاع و دهان اطفال
نافع و چون لبن آنرا به پنبه آلوده بر دندان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که جهت تسکین جزام و
توباء و جرب و شوید مائیل و صلابت طحال و امراض کبد و استسقاء و دیدان و حب القرع نافع است و اگر نانخواه را در شیر آن چند مرتبه تسقیه
نمایند و در سایه خشک نمایند جهت ضیق النفس و سعال بلغمی مجرب دیگران گفته اند که چون ارزن یا شلتوک و یا نخود و یا غیر آن از حبوب
را در آن که تسقیه کنند و در سایه خشک نمایند بمقدار قلیل آن سعال بسیار رفع نماید و بجهت امراض مذکوره نافع و طلاء اندک آن بر مفاصل

وست و یا که بعنوان لفظها بجلالی بر آنها گذارند باعث آلم و تقرح و اخراج رطوبت لزج و تسکین اوجاع آنهاست چنانچه بعض اهل هند و بنگاله
بی را مانند شیطرج مستعمل دارند و بعضے در سالی یکمرتبه در موسم بهار و تابستان طبیعت برگ و شاخ آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص
آن بستن برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و تدهین مطبوخ آن در روغن کنجد جهت فالج و تشنج و خدر و فرو دری
خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و اکله و رفع چرک قروح و سحق و تجفیف آنها و بردن گوشت زائد فاسد نافع و حکیم میر عبد المجید نوشته که
درخت آنرا که گل آن سفید باشد از برگ و شاخ و پوست و گل و چوب در سایه خشک نمایند و بسایند و هر روز دو مثقال آنرا با شیر گاو بخورند
جهت ضعف بدن و ناتوانی و ربو و سعال بلغمی و تپهای مزمن و تحلیل نفخ بسیار نافع و اگر تسقیه نموده در آب بهنگره بجوشانند در منافع الطبع نوشته
است و نوشته اند که زرد برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و اکله و رفع چرک قروح متقرحه و تجفیف آنها و خوردن گوشت
مفید چون یکی از حبوب مذکوره را با برگ آن در ظرفی مانند سبو دو مرتبان بطریق فرش و لحاف چیده و بر آن آب بمقدار کلاز رسانده بگذارند
و سر آنرا پوشیده مدت بیست یوم گذارند پس برآورده حبوب را در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل اخلاط امراض مزبوره را نافع
است و طبیبان جهت خارج یعنی آتشک زنند بهترین آشیاست و چون در حین تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات بگذارند قاطع نزف الدم
آنها و جهت رویانیدن گوشت تازه مؤثر الفضا و جمیع اجزاء آن باسیت و مضر محرور المزاج و مضعف احشا است مصلح جلد مقدار شربت آن
ندارم و سبو در سبو آن کشنده و تسحج و تقرح احشا و بواطن و اسهال قوی مصلح آن البان و ادهان و مقیئات است الخواص اهل مصر گویند بخور و فرش برگ
آن گریزانیده پشه است مؤلف گوید اگر حتی المقدور استعمال چنین ادویه سمیه کثیر الغائله ننمایند اولی است حکیم میر محمد مؤمن و غیره نوشته اند قسمی از شجر عشر
را ماهیت مجد بیست که جلوس او درسایه آن کشنده است و برگ آن شبیه ببرگ [illegible] و قسمی را برگ شبیه برگ رخت گردو گل آن سفید و ثمر آن
مثل نخود و اهل مصر و کیسوفیلس بن ثالس گوید که این قسم مسکر سکر فتنا باد و جو و تیر بینی مقدار دو مثقال آن قاتل بوده و در سه روز و در خزائن گوید
ضبط اقسام سکر العشار زین جهت میشد و محمد بن احمد بن زکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر را جمع کرده بودم بعد از آن آن ظرف را مکرر با آب گرم
دانستان شستم جمیع کثیر که از آن ظرف آبخوردند همگی هلاک شدند عشرق بفتح عین و سکون شین و فتح را و مهمله و قاف بیونانی قرفا گویند
بیونانی مرفوران نامند ماهیت آن بلغت اهل حجاز سنای عریض الورق را نامند برگ آن از برگ سنای عریض تر و سبزتر و گل
آن مائل بسرخی و بعضے لاجوردی رنگ و کوچک باستداره و غلاف آن شبیه بغلاف نخود و در عقب و تخم آن عدسی شکل کوچک و بعضی مرو
نوشته اند و این تلیدن گفته گیاهیست برگ آن شبیه ببرگ غار و سرخ و خوشبو و عروسان استعمال میکنند و دیسقوریدس غیر آن را دانسته و دیسقوریدس
در رساله گفته که قرقاغا نباتیست برگ آن شبیه ببرگ عنب الثعلب بستانی و با شعب بسیار بزرگ سیاه رنگ تخم آن شبیه بکیادرس و در غلاف اهار
شبیه بتخم لوبیا شامی و عروق آن سه یا چهار بقدر بکشبر سفید رنگ خوشبو منبت آن بیشتر سنگلاخها که آفتاب بر آن تابنده باشد طبیعت
آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن چون از بیخ آن مقدار ربع یکمن نیکو فته در شش قوطولی شراب حلو یکشب گذارند بعد از آن
پس صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیه رحم و تخم آنرا چون در سبو داخل کرده بنوشند ادرار بول و شیر آورد و خوردن حب آن خواه
تر باشد و خواه خشک جهت بواسیر و سیاه کردن موی نافع عشقه بفتح عین و شین و قاف بفارسی خفاک تال شاد و بهندی چاندبیل [illegible]
ماهیت آن نباتیست شبیه بلبلاب و بسیار کم برگ و شاخها و آن بسیار از لبلاب قوی تر و از آن درازتر و بهر درختی که می پیچد آنرا خشک
میگرداند و از جهت آنرا عشقه نامند مشتق از عشق که بهر تنی که پیچید آنرا خشک میگرداند و تخم آن شبیه بکلبه و از آن کوچک تر و در
تنکابن و لیسرتو نامند و بعض اطبا این زبان تخم آنرا کشوث دانسته اند **فصل العین مع الصاد المهملة** عصفور بضم عین
و سکون صاد و ضم فا و سکون واو و در آخر را مهمله بفارسی گنجشک و چغوک و بشنک و بترکی سرچه و ساریچه نیز و به بنگالی گوریه و بهندی گوریا

جرمو ماده آنرا چچه نامند ماهیت آن طائریست معروف صغیر الجثه و اهلی و بری میباشد و جثه بری آن اندک بزرگتر و منقار آن باریکتر و دم آن
از اهلی و بهندی این را گبری نامند و اهلی را چڑیه و گوریه بکاف فارسی نامند و بهترین آن فربه شتوی بری است و خانگی آن هرچند فربه باشد
نه بود طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بری آن از اهلی یابس تر افعال و خواص آن مسخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در ابدان
ایشان ریاح تولید کند و محرک باه و زیاده کننده منی و منعظ و گوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض بطن و گفته اند عصفور را از طبیخ جید
از برای اوجاع فالج و لقوه و استرخا و خدر و ضعف کبد و استسقا و یرقان و ضعف گرده و باه و امثال اینها و بهترین اغذیه است برای مبرودین
و مرطوب مزاجان و کسیکه شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و مغز سر آنرا خصوص که در وقت هیجان گرفته و در روغن بادام بریان
یا با ادویه مقوی سینه و باه خوشبو نموده باشند بغایت مهیج باه و زیاده کننده منی و منعظ ست و فراخ یعنی بچه آن قوی تر ست
لقانق خصوصا چون بچه سازند با زرده تخم مرغ در روغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین بیضه آن و این در تسمین بدن و تعدیل مزاج آن
با زرده بیضه مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب جماع آن باعث سرعت حمل زنان عاقر مضر محرورین مصلح آن آب انار و غوره و سرکه و سکنجبین
حامض است و بهترین آنست که گوشت آنرا مطجن سازند با مری و با آب انار و یا غوره بخورند تا زود انهضام یابد زیرا که گوشت آن صلب و گرم است
و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آنرا در گرد عدس بچکانند و بنادق سازند و خشک ساخته بوقت مقاربت یک بندقه آنرا با عسل سائیده بر حلیل طلا کنند
و با ابر زمین نگذارند و مقاربت نمایند باه را برانگیزاند و چکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آن و زبل آن بسیار گرم و خشک و جالی بیاض عین
و کلف و آثار حادث در روجه و با آب بان جهت رفع ثالیل و جالی کلف و آشامیدن استخوان سائیده آن مقوی معده و حابس اسهال و سائیده
آن بغایت مضر احشا و امعا است بلکه اولی اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده خواه ناسائیده بهمان جهت و آنکه مورث سحج مری و امعا است
و خاکستر پر آن محلل اورام است طلاء و چون سوراخ مقعد آنرا پاک کرده در ثقبه گوش بدارند در حال درد آنرا ساکن کند و مجرب چون پرهای آنرا
تمام بکنند و پاک کنند سوای سر آن که زنده باشد و در آشیانه زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبور بمیرد پس در روغن بجوشانند و
جهت تقویت باه و محفوظ مجرب عصافیر شوک که عصفور کوچک غیر است که عوام آنرا ابو تمرون نامند بسیار خشک گرم است
و نکس و خشک آن قاطع اسهال مزمن است و خوردن آن مضر محرورین مصلح آن اشیاء مذکوره است عصی الراعی بفتح عین و صاد
و الف مقصوره و لام و فتح راء مهمله و الف و عین مهمله مکسوره و یا بلغت عربیست بلاطینی آنرا [illegible] گویند و ببربری [illegible] و بلغت
دیگر بربری کوری [illegible] و بیونانی [illegible] بسریانی شطبانی [illegible] و در جلد اول حاوی [illegible]
نامند و گویند بر شیا [illegible] و اسم فارسی آنست و بفارسی کسته و هزار بندک [illegible] و بهندی لال ساگ گویند و گویند هندی [illegible] نامند و آنرا
عصا موسی نیز نامند و [illegible] ماهیت آن اختلاف بسیار است و نر و ماده میباشد و دیسقوریدوس در ثالثه گفته نر آن هر
سال از سر نو میروید و با شاخها و بسیار باریکتر تازه منبسط بر روی زمین مانند سل و برگ آن شبیه برگ سداب و از آن بلندتر
و بسیار نرم و تر و نزد هر برگی گل سفید و سرخ تیره و ماده آنرا گیاه کوچک و یکشاخ تر و تازه و برگ آن شبیه برگ صنوبر و نزدیک بیکدیگر
نبت آن آبها و بغدادی گفته دو نوع است ذکر و انثی و بعضی کبیر و صغیر گفته اند ذکر آن [illegible] بزرگ و شاخهای آن کوچک و برگ آن طولانی
و برگ ماده آن مائل تدویر و منابت آن شطوط انهار و جاهای آب دار و گل آن نزدیک برگ آن میروید و زهر آن سرخ و از ماده سفید
و در کتاب موسوم بطب قدیم است که درختی کوچک با شاخها باریک گره دار و برگهای مفروش بر روی زمین و در تابستان و زمستان
میماند و گل آن نزد گرههای شاخ آن میروید و این شبیه بساگ جولائی هندیست و انطاکی نوشته نباتیست خاردار برگ آن تر و تازه [illegible]
برگ لسان و تخم آن مابین برگهای آن بر می آید و ذکر و انثی میباشد تخم ذکر آن سرخ و تخم ماده آن سفید و در [illegible] قوت آن

تا یکسال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ رنگ مائل بسیاهی بستانی آنست و صاحب تحفه نوشته کبیر و صغیر میباشد
کبیر را نر و صغیر را ماده و بفارسی صغیر را سفید مرز و کبیر را سرخ مرز نامند و تخم و ساق آن سرخ و برگ آن مائل به بنفشی و در باغها بسیار
و در زمین صغیر آنرا خاک تره گویند و برگ و ساق صغیر آن سبز و تخم آن سفید کوچکتر از تخم کبیر و گویا خاکستر بر برگهای آن پاشیده اند و تخم هر دو قسم در
زیر برگهای آن بری آید و اشبه در افعال کبیر آن از صغیر قوی تر طبیعت آن در سوم بارد و در اول خشک جزو مائی بر آن غالب
افعال و خواص آن قابض و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم کل اعضاء و قی صفراوی و اسهال مزمن مراری و حیض و مسکن حرارت
باطنی و ظاهر و تبهای ردیه و قرحه امعاء را نافع الاذن تقطیر عصاره آن قاتل کرم گوش و مجفف قروح و مسکن وجع آن الفصد اشامیدن عصاره
آن بابیک وقیه قاطع نزف الدم سیما المقعده و ضماد آن مسکن التهاب معده و مبرد آن مع اشامیدن آن حابس اسهال مراری و ترجیه حابس نزف الدم
آنها و مرضیکه دران قی و اسهال هر دو آید و این مرض را بیونانی خولرا نامند و قولنج را نیز سفید شراب ضماد آن خفقه و حمول الرحم چون شراب
طبیخ نمایند و با عسل بیامیزند جهت قروح فرج عظیم النفع است الجروح و القروح و الاورام و البثور ضماد آن جهت اندمال جراحات تازه و
تحلیل ثعلبی و حمره و نمله و قروح ساعیه و کل اورام دمویه و منع انصباب مواد جید النفع و ضماد برگ تازه آن جهت تسکین التهابات و حمره و نمله
نافع السموم آشامیدن آن با شراب جهت رفع سموم و نهش هوام سمی و مضر بریه مصلح آن انجیر و شربت بنفشه و شکری و صندل نیز گفته اند مقدار
شربت از آب آن تا هفت مثقال بدل آن عنب الثعلب و برای جمیع آن و رطب منفعتی تا حال نوشته اند در اهل هند مضمضه آب مطبوخ آنرا جهت
[illegible] و ان ضماد سائیده گرم کرده آنرا جهت تفتیح و انفجار دماسیل و کهار یعنی [illegible] ماخوذ از محرق آنرا صباغان بجای زاج در صبغ لباس مستعمل
دارند عصب بفتح عین و صاد و بای موحده بفارسی پی و بهندی [illegible] پیتهه نیز نامند ماهیت آن چیزیست چرب سفید صلب با انفصال
و نرم و با انعطاف [illegible] بدن حیوان مؤلف از آنست و حس و حرکت بی آن نمیباشد و حیوانات استخوان دارند بسیار آنها کشیده شده است
طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن دیر هضم و ردی الغذا و شربسیم مصنوع از آنجهت الصاق [illegible] نافع عضو عصفر بضم
عین و سکون صاد و ضم فا و راء مهمله احریض است و در آنجا و در قرطم کرحب آن است مذکور میگردد عصارات بضم عین و فتح صاد و الف و راء
مهمله و الف و تاء مثناه فوقانیه جمع عصاره است ماهیت آن اجزاء مائیه مستخرجه از نبات است خواه از گلها و یا از اوراق و یا از اغصان
و یا اصول [illegible] آنها باشد که کوبیده افشرده اخذ نمایند و خواه بهمان قسم تازه استعمال نمایند و خواه خشک نموده و ما بقی از آنها با سمی مخصوص
اند علیحده بنام آن ذکر میابد و باقی در ضمن نبات آن فصل العین مع الضاد المعجمه عضل بفتح عین و ضاد معجمه مفتوحه و لام ماهیت
آن چیزیست در بدن حیوان که قریب مفاصل اعضاء متحرک آن میباشد و بسبب آن حرکت اعضا بآن میباشد و آن مرکب از لحم و رباطات و اعصاب و
عروق و غشا است چنانچه تشریح آن در کتب تشریح و کلیات مذکور است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن جید الغذا و صالح الکیموس
و لذیذ و خفیف تقلیل تناول آن و اکثار آن مورث [illegible] بالخاصیت و همچنین چون در امتلاء طبیعی بدن بخورند مصلح آن ادویه [illegible] معتدل و
بالجمله آنچه از اعضای بدن قریب بمفصل باشد بهتر است از السافل آن و دور از مفصل فصل العین مع الظاء المعجمه عظایه بفتح عین و ظاء
معجمه و الف و یاء مثناه تحتانیه و هاء و عظاء نیز آمده در ماهیت آن اختلاف است صاحب قاموس گفته دابه ایست شبیه بسام ابرص و جمع
آن عظاء [illegible] گفته که جنس حرذون است شبیه بوزغ [illegible] آنرا حربا [illegible] آنرا قرجان نامند و انطاکی [illegible] حکیم
علی جیلانی گفته حیوانیست مانند سام ابرص و سبز رنگ بطئ الحرکت الوان آن در اوقات شبانروز مختلف میگردد و چون در آتش اندازند نسوزد
و اقوت سمیت [illegible] آنرا [illegible] دست و پا انداخته و شکم آنرا شکافته امعای آنرا برآورده در عسل نگاه میدارند که فاسد نگردد افعال
و خواص آن آشامیدن مقدار [illegible] جهت رفع الم [illegible] گزیدن آن [illegible] کنند [illegible] نافع [illegible] الجروح و القروح

جهت جرب نافع و در ریح است نفع دو در مراهم کالبد و متولد را اخل میکنند الا با تشبیلا و طبیخ خون آن در ندیت ستر نموه مومی است از سرو سرگین
آن هر و زهر قاتل و سرگین آن شدید الجلا است و چون انمکی با نان بانشاسته بسیار بیامیزند جهت رفع کلف و آثار غلیظه و تنقیه قروح عفنه خبیثه
استعمال نمایند مفید است و چون عقاب کسی را گزد و بود دندانهای خود را دران موضع گذارد باید که روغن و خاکستر بران بمالند تا بر آید یا جهت
دو زبان بمالند تا بر آید پس خاکستر و روغن بران موضع بمالند و اگر وجع آن دوام یابد بکنند آن موضع را القرنیت و نطول نمایند بر آن آب کبریت
دران تحالنه چون شانیده باشند پس تریاق رتیل و طرخشقوق نافع است عظم بفتح عین و سکون ظا و میم جمع آن عظام بفارسی استخوان بهندی هدی
بیونانی ... برومی سیتون و ... معلوم است که جسمیست صلب بدن حیوان که از ان صلب جسم
نیست از اعضای مفرده است و برای استحکام و دعامه قصد و در افعال تقویه قیام و قعود و نشستن و سایر حرکات بسهولت و با حسن وجه مخلوق است و
از انکه تفصیل در کتب تشریح مذکور است سند و آن فی بدن انسان بعدد حروف رحم است یعنی دو صد و چهل و هشت و بهترین آن استخوان انسانست
طبیعت آن در سوم سرد و در اول و سوم خشک و محرق آن در آخر سوم خشک افعال و خواص آن قابض و مانع و مجفف امراض راس
آشامیدن سائیده استخوان انسان جهت صرع مجرب خصوصا بوسیده آن و ریختن آب مطبوخ استخوان بوسیده با سرکه بر سر جالس رعاف
و سعوط بسیار نرم سوده آن و تعلیق ناب یعنی دندان نیش ثعلب جهت صرع و تعلیق استخوان پهلوی ضبع یعنی کفتار جهت شقیقه جانب
برای جانب راست و چپ برای جانب چپ نافع تعلیق ضرس آن برای ضرس اضراس القعار و آشامیدن کهنه بالیده آن که بسیار نرم سوده باشند جاذب
اسهال و قاطع نزف الدم و آشامیدن رماد ساق گاو و استخوان آن مقدار یکمثقال با عصاره عصی الراعی جهت قطع نزف الدم و حبس بطن
و تهیج امعا و آشامیدن و ذرور رماد استخوان کلب قاطع بواسیر است مجرب بطلا و آشامیدن سوخته بالیده آن با سکنجبین جهت سپرز و سوده
سوده کعب تیس با سکنجبین یا آب و آشامیدن کعب تیس با عسل جهت تهیج باه و استخوان بالیده انسان با عسل بدستور آرحم بر داشتن فتیله
آن تنقیه رحم نماید و رطوبات سائله آنرا خشک گرداند حرق النار ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سوختگی آتش و اوجاع المفاصل غیره آشامیدن آن
با عسل جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیره و تخفیف و اوجاع عظام القروح و الجروح و ذرور کهنه بوسیده آن جهت تخفیف رطوبات و التیام
یابس و عصبانیه مانند ذکر و خصیه و ضماد استخوان سنگ پشت با صبر رادع و مانع قروح و ملصق جراحات و مانند نوره موی را بستر د و زائل سازد
و بواسیر را ساقط گرداند الحمی آشامیدن استخوان انسان میت بقسمیکه شارب آن نداند جهت حمی ربع و آشامیدن استخوان کاسه سر انسان
مجذوم مسکن الم الزنیه طلای کعب خنزیر جهت برص و طلای استخوان انسان کهنه بالیده با مار الشیر جهت رفع آثار آبله و غیره و
کهنه بالیده آن که در دیوارهای کهنه باشد با گلاب نیز همین اثر دارد و مقدار شربت آن تا دو مثقال الخواص گفته اند گذاشتن ضرس
انسان استخوان بال هدهد در زیر سر نائم تا مادام که در زیر سر آن باشد بیدار نشود و با خود داشتن ضرس آن مانع احتلام است و تعلیق
دندان طفل اول که افتد و بر زمین نرسد در نقره گرفته باعث منع آبستنی است تعلیق دندان تمام بر جانب راست باعث تقویت بر جماع است و
تعلیق استخوانیکه در بال خروس میباشد و دو طرف آن سوراخ است جهت رفع اعیا و تعلیق راستان برای حمی دائره و تعلیق کعب ابن عرس که بنیز
آن برآورده باشند بر زن باعث آنست که حمل نگیرد و تعلیق ناب سگی که انسان را گزیده باشد در پوست پیچیده بر بازو جهت نزدیک نشدن
سگ دیوانه بصاحب آن و فریاد نکردن آن بر او و تعلیق ناب کلب بر کسیکه در خواب حرف زند و بر طفل باعث سرعت و آسانی برآمدن دندان او
بی رحم و جهت رفع یرقان و دفن کردن کلاه انسان میت در برج کبوتران باعث کثرت ایشانست و گویند چون استخوان ناب یعنی دندان
نیش سگ گزیده را در میان جماعتی اندازند که ایشان ندانند باعث خصومت ایشان گردد و چون استخوان سگ بجای استخوان انسان که شکسته
و برطرف شده باشد گذارند التیام یابد و افعال و خواص استخوان هر حیوانی در ضمن بیان آن حیوان ذکر یافته و بیاید ان شاء الله تعالی

فصل العین المهملة مع الفاء **عفص** بفتح عین و سکون فاء و صاد مهمله بفارسی مازو و بهندی مازو پهل نامند ماهیت آن گویند ثمر درخت بلوط است زیرا که درخت بلوط یکسال بلوط ثمر می آورد و یکسال مازو چنانچه در بلوط ذکر یافت و نیز گویند ثمر درختیست بسیار شبیه ببلوط شاید این اصح باشد زیرا که بلوط مخصوص بسبز و سبز است و مازو در بلاد هند که گرمسیر است نیز میشود و بهترین و مختار آن بزرگ خام سبز صلب سنگین بی سوراخ آنست و آنچه سبک و نارسیده و بخلاف اوصاف مذکوره است ضعیف و قوت آن تا سه سال باقی ماند طبیعت آن سرد در اول خشک در دوم و نیز در دوم سرد و در سوم خشک گفته اند با جواهر ارضی بسیار بارد و شدید القبض **افعال و خواص** آن حابس و مانع سیلان رطوبت الراس لخوخ آن قاطع رعاف الکلین اکتحال آن جهت دمعه و سلاق و جرب الاذن قطور آن با آب بقلة الحمقاء و در گوش خوردن جهت جاری اذان و ماز دارد الحلقوم سنون و ذرور آن بر دندان و بن آن و مضمضه بطبیخ آن خصوصاً با سرکه جهت تقویت دندان و لثه و علاج رطوبات فاسده و ازان و لثه و قلاع دهان و منع سیلان رطوبات از دهان و پر کردن سوراخ دندان کرم خورده با بدان مفید و مانع تآکل آن آن اعضاء النقص آشامیدن سائیده آن بر آب جهت قروح امعاء و اسهال مزمن و سیلان حیض و رطوبات رحم و تجفیف آن بدستور خوردن آن با غذیه و ضماد بختیه آن در آب جهت ورام مقعده و بروز آن و بروز مات اطفال خصوصاً با سرکه القروح و الجروح و الاورام و غیرها طلاء سائیده آن با سرکه جهت قوبا و باد سرخ و داء الثعلب و کلف و بهق و نمش و زردی مسوق آن بر لحم زائد باعث ضمور و لاغری و تحلیل آن خصوص محرق آن و ضماد آن رادع و محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و آکله است شرباً خصوصاً مطبوخ آن با سرکه و یا شراب زرد و ذرور و طلاء آن نیز جهت جبر و کسر نیز مفید الرئتیه اغتسال موی با آب مطبوخ آن یا نقیع آن سیاه کننده موی است و سیاه کننده مداد استخوان و طلای آن حابس عرق و رافع بدبوی آن و محرق آن در زینت جهت سیاه کردن موی نیکو خضابیست که بعد بریان کردن و هیئت آنرا نشف نموده سوده بکار برند مضر سینه و حلق مصلح آن کتیرا و صمغ عربی و یا بعض نیمبرشت خوردن مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن پوست انار و جفت بلوط و ثمر الطرفا و بلیله زرد است و زن آن و دستور احراق آن آنست که بر روی اخگر بسوزانند و یا ظرف سفالی بر آتش گذارند و در آن ظرف بریان کنند و در شراب خاموش نمایند و یا در سرکه و نمک تبعض تجلف و لطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه از حرق خصوص مطفی آن در شراب قابض و با سرکه و نمک برای صبغ و تجفیف قروح و تحلیل اورام ابلغ انفع از غیر محرق آنست **فصل العین مع القاف** **عقاب** بضم عین و فتح قاف و الف و با موحده بفارسی آله و آلوه و بهندی گیده و بترکی قراقوش نامند و باصطلاح اکسیریان اسم نوشادر است ماهیت آن جانوریست معروف بزرگ جثه سیاه رنگ و از جمله جوارح طیور و سباع آنهاست طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن لحم آن بیقی اصلا نمی گیرد جهت ابرده و ریاح و رطوبات و ترتیب بگوشت کاواست العین اکتحال زهره آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و حدت بصر و تقویت آن و دفع غشاوه و قروح آن الا مد ارام و طلاء خون آن جهت تحلیل اورام الرئتیه سرگین آن جالی طلای آن جهت دفع کلف و جوشش رخساره و تحلیل خنازیر و بخور زیرا آن جهت اختناق رحم نافعست **عقرب** بفتح عین و سکون قاف و فتح راء مهمله و با موحده لغت عربیست بفارسی کژدم و بهندی بچهو و بترکی اشکوربی نامند و باصطلاح اکسیریان مراد از کبریت است ماهیت آن از هوام ذوات سموم است آن اقسام و الوان سیاه و شلی و زرد و حرکت و دنباله خود را بلند دارد و بشیاله و آنچه بر زمین کشد جراره نامند و این از شیاله کوچکتر است و در سمیت قوی تر و مهلک و در شهر زور کثیر الوجود است و بعضی گویند در ترکستان است که تمامی آنجا نمودند و سمیت عقرب ماده قوی تر از نر آن و سیاه آن زیر بن خصوص سیاه و زرد عقرب ترا ترک آن را صغیر سیاه بر دارد و گفته اند عقرب عسکر و بعض مواضع دیگر نیز بسیار با سمیت است بحدیکه گفته اند بمجرد مسی بر بدن هلاک میگرداند و گویند که نیش خود را بر سنگ زند آنرا شکسته میگرداند چنانچه شخصی آنرا بر سیمان بسته بر روی سنگی بست هر مرتبه که نیش خود را بر آن سنگ میزد پاره از آن سنگ جدا میگشت و لهذا برای تقتیت حصاة مجرب دانسته اند تجربه رسیده که چون اجزای آب ندیده را اندک آب پاشند بزودی بهم چسپند

خصوصًا در تابستان عقرب بسیار و در میان آنها گوی نباید و بعضی گفته که چون کاهو را کوبیده دفن کنند در زمین دو سه روز عقرب تولد کند و بعضی
گفته که چون شاخ خرچنگ را در میان دو خشت آب ندیده گذارند عقرب تولد کند و گزانیدن عقرب بر غیر موضع عصب رافع فالج و مجرب دانسته
طبیعت آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** امراض الراس طلای روغن آن جهت فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل
و غیرها العین اکتحال خاکستر آن با فلفل و زنجبیل و ادویه حاره مناسبه جهت رفع بیاض ناخنه چشم انسان و غیر آن و محرق آن با سرگین
موش بقدر نصف وزن آن جهت تقویت بصر و جرب و جلا و غشاوه الصدر آشامیدن برشته آن جهت سرفه بارده کهنه و قرحه آلات بول
و آشامیدن محرق آن با ادویه مناسبه جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول بی نظیر و جهت رفع قولنج خواه حادث بالذات و خواه بمشارکت
گرده الزرع البهق و الکلف و داء الثعلب طلای عقرب بزرگ خشک کرده سوده با سرکه سرشته بر برص تازه زائل کننده آن باذن الله تعالی
و جهت بهق و کلف و داء الثعلب نیز مفید القروح و چون عقرب را در زیت بسوزانند و بر قروح خبیثه و عسرة الاندمال بمالند و بر بالای آن سفوف
عقرب محرق بپاشند سودمند بود و تدهین داء الثعلب ان نیز زائل کننده آن و رویاننده موی آن المقعده طلای آن جهت اسقاط ثآلیل و
بواسیر بدستور تدهین بدهن آن السموم چون زنده آن را شق کنند و بر موضع گزیده عقرب ببندند جذب سمیت نماید و خوردن برشته آن جهت
رفع سمیت آن نیز مفید الباه تدهین آن جهت تقویت باه موثر گفته اند و چون یک عدد عقرب را در آخر ماه که سه یا چهار روز مانده باشد گرفته
در شیشه کنند و بر آن زیت بجهت سر آن را محکم بسته در آفتاب چند روز گذارند تا قوت آن تمام در دهن آید تدهین بدان جهت فالج و وجع ظهر و عرق النسا
و قطع دانه بواسیر و گفته اند اگر زیاده باشد اعداد عقرب زیاده نمایند بحسب آن روغن را بازای هر عددی باید کرد ده درم زیت باشد و چهل
روز در آفتاب بگذارند و تدهین بدان جهت تفتیت حصاة مجرب دانسته اند تعلیق عقرب مرده خشک بر بازوی کسی که حمل آن نماید باعث حفظ آن از اسقاط
مقدار شربت ساده آن نیم درم تا یکمثقال مضر ریه مصلح آن گل ارمنی و تخم کرفس و آشامیدن آب بیان است اشتقال چون عقرب کسی را بگزد موضع لسع
آن ورم کند و صلب و سرخ گردد و لسع و دربدن خود و حالت مختلف دریابد که گاه سرد گردد و گاه گرم و گریه و اضطراب و ضعف نزول خود و عرق سرد
و استرخای اعضا و لرزه و اختلاط عقل و اختلاج لبها و فواق و قی شدید عارض گردد و دبقی چیزی که لزج بر آید و پیچ در شکم او بهم رسد و رنگ متغیر گردد
و زبان او سطبر گردد و دندانها بر هم افتد و غشی باو طاری گردد و اعضا سرد و سست گردد و تصبب و ورم کند و بقعه او بر آید و این هنگام علاج پذیر
نبود و بالجمله علاج آن فی الفور بستن بالای آن موضع اگر ممکن باشد بقوت تمام مانند مار گزیده و برز کتان و کبریت زرد و علک البطم را کوبیده با
زنبق سرشته بر آن موضع گذارند و چند بند نشتر و فرفیون و مرمکی و فلفل و با سرکه بر آن موضع بقوت تمام بمالند و با آتش گیشیده تا گرم و تریاق فاروق
تریاق اربعه و تریاق العقارب بمیر بخورانند و سیر را نیز ضماد نمایند و جدوار بر آن بمالند و اجتناب نمایند از استعمال اشیای مفتحه سدد خصوصا کرفس اگر عقرب
گزیده ماشت بدست آید بگیرند و کوبیده بر موضع نهش آن ببندند دفع سمیت آن نماید مجرب است که مکرر گفته اند اگر فوتنج بر روغن زیتون سرشته بر محل زخم آن تیر و کمک
و دردی که تخم مرغ با هم آمیخته نیز درد آن را ساکن گرداند و باقلا کوفته بدو شاب سرشته فی الحال درد آن را ساکن کند و اگر کژدم را در روغن بجوشانند و بالای
آن روغن را بر موضع گزیدگی آن بمالند درد ساکن گردد و اگر با عسل آن روغن بیامیزند و چون کودک را بر بایدش زرد ما زان بگام او بمالند گزد
هرگز کژدم او را نگزد و درد نکند و اگر برگ گوش خر بجای بر موضع گزیدگی عقرب بمالند درد ساکن شود و اگر شیر نسیم را با سرکه حل نمایند و بر زخم کژدم بمالند همین عمل کند
و اگر کژدم را بگیرند و با نمک سوده در روغن چراغ گرم داخل کنند و بر زخم کژدم گذارند و همین عمل کند و اگر برگ تاک را بکوبند و بر موضع لسع گذارند
درد ساکن شود و اگر مغز جوز و انجیر و سیر کوفته بر زخم آن بمالند نیز سود دهد و استعمال شاهتره در مقعد مسکن وجع است و دروش را شکم شکافته
گرم گرم بر آن ضماد نمایند و تخم بوبخه را که ضماد نمایند بیخ کبر و فستقین و زراوند طویل و مرمکی و دار شقوق اجزای متساوی با عسل معجون ساخته مقدار
چهار درم بخورانند مجرب است که شخصی فالج داشت که قادر بر قیام و قعود و مشی نبود و از اتفاقات بیتی در محل خراب چند جای بدنش را عقرب جراره

جراره بگزیدا زار فالج او زایل گشت اطبای ماهر گفتند اگر بار دیگر او را بگزد هلاک خواهد شد و این نقل تفصیل در کتاب فرح مسطور است و تریاق دوا در رفع سمیت عقرب جراره خوردن روغن گاو و یا گوسفند و پختن گرم کرده بسیار گرم جوشان بر موضع لسع آنست که روغن را گذاشتن محمد و لیقویت کشیدن و داغ کردن آن موضع پس فصد نمودن و ریوب تمر که جامه خصوص سیب ترش و سویق آن با آب سرد و از شقوق و کاسنی مطفیات و مسکنات مثل ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و قرص کافور و امثال اینها و خوردن تریاق عسکری و تریاق متخذ از شقوق خشک و برگ سیب ترش گرمی ... اجزای مشاوی و شکافتن آنرا بکوبند مفید است و هر که بسبب حادثه گرد و از آن بمعالجه آن بپردازند و دستور احراق و دهن معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **عقرب بحری** بهندی سنگیه مچهلی و بفرنگی ... نامند **ماهیت** آن نوعی ماهی صدفیست خار دار که سر آن بزرگ و خاری سفید بر آن رسته که نیش آنست گزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم **افعال و خواص** آن امراض چشم اکتحال زهره آن جهت نزول آب و خیالات و جلای غشاوه و تقویت بصر و بدستور اکتحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و داء الثعلب طلای آن داء الثعلب مفید **عقعق** بفتح دو عین و سکون دو قاف و آنرا بترکی صقصقان و در اصفهان سلاجاره نامند **ماهیت** آن طیر معروف از کلاغ ابلق کوچکتر و خوش منظر **طبیعت** آن گرم و خشک سدی الکیفیت **افعال و خواص** آن خوردن آن از مداخل غیر محمود و قریب بغراب ابقع اکتحال زهره آن جالی غشاوه و قرحه صین و مورث مجبرلی و نظر خلائق گفته و گفته مرکز زبل آن جهت ربو مفید است **عقیق** بفتح عین و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و قاف **ماهیت** آن سنگیست معروف و معدن آن یمن و در کتابیست بیشتر و ساحل بحر روم نیز گفته اند و بهترین آن یمنی است که صاف و شفاف باشد و گفته فرق میان یمنی و غیر آن آنست که یمنی صلب میباشد بخلاف غیر آن و بالوان بسیار میباشد سرخ و زرد و سفید و سیاه و هر یک رنگین و نیم رنگ و سرخ جگری و صاف و شفاف و ناصاف و غیر شفاف و ابلق و شجری و ذو طبقات و هر یک در هنگام بر آوردن از معدن کم رنگ میباشد قطعهای صاف و شفاف بهم رسیده آنرا بکره و طبخ میدهند رنگین میگردد و طریق طبخ آن آنست که دیگ بزرگی خزفی و یا مسی را که بلند باشد تا بگردن حلمان چوبهای چینند و تنگ لتا نصف آب میکنند و قطعهای عقیق را بر آن چوبهای چینند و سر دیگ را محکم بسته زیر آن آتش ملائم ملی فروزند که بحرارت گرم بدانها بر سد و کسانیکه این عمل میکنند تا خود زمانی معین مقرر دارند که تا آن زمان طبخ رنگین میگردد و پس بر آورده تراشیده حکاکی مینمایند بهر نحویکه میخواهند بعضی از آنها بسیار رنگین صاف شفاف براق یکرنگ است بسیار خوب و مستعمل در اداویه و انگشتری و غیر آن بسیار سرخ شفاف براق این قسم است پس آنچه جرم آن متشکل بشکل شبیه بشاخه درختی و یا پاره کوهی باشد آنرا شجری نامند و آنچه ذو طبقات است هر یک برنگی اکثر آنرا بدان قسم تراشند که طبقات آن یکی فوق دیگری باشد آنرا جزع گویند و در حرف الجیم مع الزاء ذکر یافت و آنچه در عرض بریده باشند که خطوط آن در سطح بالای مدور و یا غیر مدور باشد آنرا حجر سلیمانی گویند و بفارسی باباغوری نامند و این نوع اکثر صلب تر میباشد و اکثر سنگ مهره را از این نوع میسازند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و محرق آن الطف بسبب کسب حرارت و خشکی آن غالب **افعال و خواص** آن در احادیث شریفه فضیلت و خواص آن بسیار وارد است آشامیدن دو دانگ نرم سوده آن بتنهائی و یا با شربت سیب جهت تقویت دل و رفع خفقان و بتنهائی و یا با دیگر حابس دم جهت نفث الدم و نزف الدم خصوص دم حیض که هیچ قسم بند نشود و در ادویه مناسبه مفتح سدد و جهت رفع سده کبد و طحال و با ادویه مفتته جهت تفتیت حصاة اکتحال آن بتنهائی و یا با اکتحال جهت تقویت بصر و نیکوئی اشفار سنون محرق آن بتنهائی و یا با مروارید و لسبد جهت تقویت دندان متحرک لثه و منع خون رفتن از بن دندان و جلای جرک آن الخواص تعلیق آن جهت تسکین حدت غضب و خصومت و پوشیدن عقیق یمنی که برنگ آب گوشت شسته باشد جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد خصوصاً برای حیض جاری و پوشیدن انگشتری آن رافع خفقان و باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوات و امن از درد سینه و گویند چون عقیق را با مشک و کافور و روغن بیاسمین بسایند و بر دهن خود بمالند و نزد سلاطین و حکام و عزیز نزد گرامی گردد و محبوب همه خلائق باشد چنانکه حجر فیروزه را

...عقال بجو دارند حصر گره مسطح آن کثیرا مقدار شربت آن بهم رسم بدل آن بسد **فصل العين مع الكاف** **عکبر** بفتح عین و سکون کاف
و فتح باء موحده و را مهمله بفارسی بر موم نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بموم با اندک عسل آمیخته و غیر آن هر دو است که مجتمع میگردد در خانه زنبور عسل
و در سالهای جدب و خشک که گیاه کم روید بهم میرسد در خانهای نحل ... نمیکند و بغدادی گفته ... الکوا گردانستند غلط کرده اند جهت
آنکه موم الکوا چیزیست که بر دیوارهای آن کوزه ها یافته میشود و این چیزیست که اولا زنبور عسل آنرا بمنزله اساس بنیاد میکند پس بران از موم خانها
ساخته عسل دران جمع مینمایند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسبب کمال رطوبت خوردن را
گشاید ضماد آن جهت قوبا و جذب خار و پیکان مفید برای آنکه جاذب قویست و در جبر و کسر و استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه ...
نایب مناب مومیائی دانسته اند و لهذا آنرا مومیائی نحلی و بخور آن جهت سرفه بارد کهنه و حمول آن ... مخرج جنین مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن ...
نبات و عسل شربت ... صاحب اختیارات بدیعی گفته که عکبر چیزیست که در میان عسل میبود ... مؤلف گوید نحل
نحل آنرا برای خورش خود و بچگان خود می آورد و این مجموع گلها و الوان میباشد زرد و سرخ و سفید و بتفتش و لغایت تلخ میبود و اگر در میان عسل بود
عسل را تباه کند **عکر** بفتحتین عین و کاف و را مهمله **ماهیت** آن ثقل و درد هر چیزیست مطلقا و ... مخصوص بثقل روغنها است و در اکثر
اسود تیره ... صافی آنست و بعضی امور غلیظه و کثیف تر از آن و عکر ... اجمع للطبع و خواص آنست و ممکن غلیظتر و کثیفتر از آن ... است
... و بطخات **طبیعت** آن عکر زیت گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن چون در ظرف مس ... طبخ دهند تا غلیظ گردد
مانند عسل در نفع مانند حضض ... بهتر از آنست ... چون با آب غوره طبخ دهند تا غلیظ گردد و در دندان کرم خورده بمالند آنرا قلع نماید باسانی ...
ادویه عین کرده میشود ... اکتحال بان جهت نزول آب در چشم ... احتقان ... مقعده و رحم و
ضماد آن محلل ریاح شدید ... اوجاع ... ضماد تازه غیر مطبوخ آن جهت عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل نافع و عکر ... دیگر آن جزو
مذکور شده و میگردد انشاء الله تعالی **عکرب** بفتح عین و سکون کاف و فتح را مهمله و باء موحده **ماهیت** آن نوعی از حرشف ... برگ
آن مایل بسفیدی و گل آن سفید مستطیل و چون بریان نمایند لذیذ گردد و با قهوه مخلوط میکنند **افعال و خواص** آن بغایت مقوی باه است و سایر
خواص آن در حرشف مذکور شد **عکنه** بفتح عین و سکون کاف و فتح نون و ها اسم لغت بربری است که نوعی ... است **طبیعت** آن
گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن زیاده کننده باه و مدر ... کننده ... است بحدیکه سرخی آن بر بشره سرایت کند و بر رو
رنگ آن زایل نگردد و زنان ... مستعمل دارند جهت سرخی رنگ رخسار **فصل العين مع اللام** **علس** بفتح عین و لام و سین مهمله
بفارسی گندم مکه نامند و طعام اهل صنعا است **ماهیت** آن صنفیست از حبوب شبیه بگندم و نان آن شیرین تر از گندم **طبیعت** آن سرد
و تر و قوت قبض آن زیاده از گندم و گرم تر از جو **افعال و خواص** آن چون در آب طبخ دهند و آب آن صاحب بواسیر ... بنوشد ...
دهد و رقت آنرا زایل کند **علق** بفتح عین و لام و قاف لغت عربیست بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک و بهندی جونک نامند **ماهیت**
آن کرمیست در انهار و غدیرها و کولها و آبها و آنها که آبهای شیرین ایستاده و غلیظ و متعفن و طحلب بسیار باشد تولد مییابد و انواع میباشد بعضی در آنها
و مانند آنها ... آب شیرین ... طحلب غیر متعفن بهم میرسد و رنگ آن سیاه ... متوسط در کوچکی و بزرگی و سر آن سیاه ...
شکم آن اندک ... باشد ... گفته اند ... سرخ رنگ ... آن دو خط سبز و با وصاف مذکوره ... است ... بسیار سیاه
و آنچه دراز ... غیر مستعمل و بسیار کوچک آن ضعیف **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن ... خشک کرده
آن با عسل محلل خناق و مفتت حصاة و ضماد محرق آن با صبر ... بواسیر ... طلا ... روغن زیتون ...
بغایت ... مقوی ... ضماد سوخته آن در روغن زیتون ...

زائد است که با جنان روئیده و کنده باشد و قطور آن با روغن بنفشه جهت حرقة البول و حرقه مثانه مجرب گفته اند و چون پانزده عدد لولی بزرگ زنده را با بیست مثقال خراطین شسته خشک کرده در روغن کنجد تازه خالص بقدر نیم آثار هندی خوب بجوشانند پس صاف کرده در قیشه نگاهدارند و عند الحاجة بر قضیب و حوالی آن بمالند تقویت آن بسیار بخشد و نعوظ آورد و چون بر خصیه که در آن آب نزول کرده و کهنه و صلب شده باشد چند روز و حوالی گرم کرده بمالند زائل سازد و مجرب است و چون لولی اعلا آنرا بر مواضعیکه خون فاسد در آنجا باشد مانند سعفه و قروح خبیثه و قوبا و خوره و مواضع ضعیف و صغیره مانند اجفان و موقهای چشم و رخسارها و یا اطفال و یا زنان ضعیفا البنیه که نخواهند حجامت نمایند ایشان را بچسپانند خون فاسد انجذب نماید بی مشقت و لیکن باید که بدن ممتلی نباشد بلکه تنقیه نما خلاط فاسده باشد و بعد از آن از استعمال آب سرد و هوای سرد و حموضات اجتناب نمایند و اگر تنقیه نمایند یعنی روز دوم بر عضو یکه زلو چسپانیده اند باز بچسپانند که اقیه خون فاسد که در عضو مانده است بکشند بدرستی الا باید که در مدار روز پیش کمتر باشد مثلاً اگر روز پیش ده عدد زلو چسپانیده اند روز دوم پنج یا سه عدد بچسپانند و باید که بالاستاد حفظ قوت نمایند و آن مقدار خون بیکدفعه نگیرند که ضعف آورد و بر رودی رگ نچسپانند و بهتر آن آنست که زلو جید مختار را قبل از چسپانیدن نزد گوشت بدل زلو که احتیاج ... می کنند و دفعه نماید و عضو مخصوص بیش را چندان بمالند که سرخ گردد و اگر ممکن باشد پس خوب بچسپانند و بعد از پر شدن آن از خون زلو را از عضو برو حد اکثر ... گذارند تا بار از خون شده و سیر گشته شود و بخود جدا گردد و یا نمک خاکستر و یا نمک سوده بر دهان آن بپاشند و یا نمک بسیار زا بر دهن آن بپاشند که خود بخود دهن او را جدا نگردد پس موضع دهن زلو را با پارچه کرباس تازه کهنه پاک نمایند تا خون آن بند گردد و بسیار آید و بند نگردد و آنزمان با مردی خاکستر و یا با ... چابسه دم بند تا بند و اگر موضع بسبب رسیدن آب یا هوا درد و یا ورم کند و خارش بسیار نماید آن موضع را با رزده بر کوفته بیخته در خرقه بسته تکمید نمایند یا ... سوده گرم کرده بر آن ضماد نمایند و از آب و از هوای سرد محفوظ دارند و چون العیاذ بالله بعد از جدا شدن قدری نمک بر دهن آن زلو بپاشند جمیع خونها را کرده دفع نماید و بمیرد و اگر احیاناً آب زلو را بیاشامند و در گلو زلو بماند تدبیر اخراج آن آنست که غرغره با سرکه و نمک نمایند تا برآید **علک** بکسر عین و سکون لام و کاف اسم جنس چیزیست که قابل مضغ باشد و از هم نپاشد مانند سقز و مصطکی و امثال آن اینجا **علک الانباط** بکسر عین و سکون لام و کاف والف ولام و ضم با موحده و سکون طا و طا مهمله و میم بفارسی سقز و باصفهانی قندرون نامند **ماهیت** آن صمغ درخت البطم است خشک آن زرد و آنرا ... نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ملطف و مقوی هاضمه و مدر بول و منقی اوساخ و با القاق ... یونان در دوم و در جمیع افعال بهتر از مصطکی است اعضا الدماغ والحلق والمعده خائیدن آن بجهت جذب وجلب رطوبات بلغم از دماغ و تنقیه آن و حلق از اخلاط لزجه و تقویت معده و تحلیل رطوبات آن مفید اعضا النفس والقلب چون یک دو قیراط از آن با دو دانگ قیراط ... سپید گرده ... قند ... بکنار ... تمامی آن اوراق سه وقت خواب بنوشند جهت سرفه رطوبی و خفقان بمعدیل القروح والجروح و غیرها با عسل جهت زخمهای باطنی ... یا سنده ... زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت کسر اعضا و رفع اعیا و در رویانیدن گوشت در زخمها مانند امیخ است و در مراهم بدل آن داخل میکنند و ضماد گداخته آن ... جهت رفع کجی ناخن و درد اعضا و شقاق مزمن خصوصاً با قدری تخرفت مجرب و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و ... عضل و تقویت عصب ... نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و گویند مضر عصب مصلح آن عسل است مقدار شربت آن یک مثقال **علک الانباط** بفتح الف و سکون نون و فتح با موحده والف و طا مهمله علک البطم است و اسحق بن عمران گوید صمغ درخت ... است و در منافع مانند سقز و بهتر از آن سفید مایل بزردی است **علیق** بضم عین و فتح لام مشدده و سکون یا مثناة تحتانیه و قاف بیونانی باطس ... بطینی ... دسائر و بفارسی ... شیر ... توت ... و در علم ... بکوزنگان ... **ماهیت** آن دو نوع است غیر جبلی و جبلی و غیر جبلی آنرا بلا... ساهوره نامند و آن نباتیست خاردار و برگ و گل شبیه بگل سرخ و ثمر آن در شکل و طعم مانند توت سیاه اندک مدور سه پهلو **طبیعت** آن مرکب القوی و سردی و خشکی بر آن غالب تا بدرجه دوم **افعال و خواص** آن جمیع اجزای آن مخفف

و سیر و دماغ و حابس نفث الدم و نزف الدم و سیلان رحم و تقوی احشاء الراس ضماد برگ آن جهت خنازیر و سرو آماس و ریزه ... عصاره برگ و ساق تازه و محرق آن با نمک جهت جمیع امراض حاره یا ارده ... و معده ... و رم و بر آمدگی ... برگ آن جهت ... لثه و استرخای آن و قلع بد بوی دهان و جراحات تازه ... آن اعضاء الغذاء و نقص آشامیدن آب برگ و ساق تازه آن با نمک ... جهت تقویت معده و نفث الدم و حبس اسهال و فضلات و بواسیر آشامیدن آب طبیخ برگ و ثمر آن و با گلاب ... آشامیدن گل آن نیز حابس اسهال و ضماد برگ آن مقوی معده و بواسیر که خون از آن جاری باشد مفید و بدستور عصاره برگ آن که در سایه خشک کرده باشند و شرط نیکوئی عصاره آنست با زیادتی قوت و ثمر آن قابض ترین سایر اجزای آن و آشامیدن آن مقوی ... بیخ آن با قوت قابضه ... آشامیدن آن مفتت حصاة کلیه است ... ضماد برگ آن محلل اورام و ... و سیلان ... و ... جهت تخفیف قروح رطبه و منع سیلان ... برگ در رطوبات ... و ضماد برگ و شاخهای نازک تازه آن جهت تخدیر ... نافع ... طبیخ برگ و ثمر آن سیاه کننده موی و ... خضاب ... لازمست نماید بغسل قدمین بدان ... سود موی آن سفید نگردد ... و دفع سمیت حیوانی ... است ... مفید ... مصلح آن ... مقدار شربت آن از عصاره و گل ... علیق ... و این ... گفته که حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام آتش ازین شجر دیده بعضی گویند از درخت عناب **علیق الکلب**

... علیق القدس و بشیرازی ... درخت ... گل ... آن را بفارسی ... گل ... و بسیرین ... طیش با طش **ماهیت** آن نباتیست بسیار بزرگتر از علیق و شبیه بشجر و برگ آن عریضتر از برگ آس ... شاخ آن صلب تر از شاخ علیق و گل آن سفید و ثمر آن مانند ... و سبز طولانی و چون پخته گردد سرخ شود و در جوف آن چیزی مانند ... آنست که چشم ... گرده باشند زیرا که خوردن ... آن مهلک است بسبب چسپیدن ... و جهت شدت ... **افعال و خواص آن** آشامیدن طبیخ پوست ثمر آن بغایت قابض طبع و حابس بول و گل آن سرد و خشک ... و محلل و ... اسهال صفراوی و ضعف معده و ... و نفث الدم ... سینه مفید و گفته اند ... جراحات ... است **فصل العین مع النون عناب** بضم عین و فتح نون مشدده و الف و باء موحده **ماهیت** آن ثمر درختیست معروف قریب بدرخت ... و برگ ... طولانی تر از برگ ... و پوست درخت آن سرخ رنگ و چوب آن ... سرخ رنگ ... بهترین آن بزرگ ... سرخ شده ... گوشت ... است که شیرین ... باشد ... طولانی ... خراسان ... کوهستان ... و در حلاوت این زیاده ... و قوت آن تا دو سال باقیست

طبیعت تازه آن معتدل در حرارت و برودت ... شیخ الرئیس رحمه الله تعالی بارد در اول و معتدل در یبوست و رطوبت ... **افعال و خواص** آن منضج اخلاط غلیظه ... حدت ... و مسهل اخلاط ... خشونت سینه و حلق و حدت ... از حرارت و سرفه و ربو و وجع صدر ... کننده ... خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و گرمی و وجع جگر و گرده ... مقعده ... معده و فساد ... آشامیدن آن جهت امراض صدر و ریه مانند سرفه و ربو و وجع صدر و رفع خشونت سینه و حلق و صوت بتنهائی و با ادویه مناسبه و خشک آن از برای امراض صدر و ریه بهتر از تر و تازه آنست ... آشامیدن آن ... ازبرای معده

معده و مولد اخلاط محمود و اندک لزج و ملین و احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج و مسکن التهاب معده و تشنگی و حرارت جگر و خون و اصلاح فساد کبد و امراض مقعد و خصوصاً سیده یم خشک آن و نیم رس آن حابس بطن و آشامیدن سائیده آن با دانه جهت قرحه امعاء و با دانه آن مانند سویق با آب سرد جهت حبس بطن و رفع اسهال مفید اعضا انتفخ گفته اند که جهت امراض کبد گرده و مثانه نافع است لا دوام والیشو خطا آشامیدن آب نقوع یا مطبوخ آن و عرق کاسنی یا سکنجبین جهت شری و حصبه و جدری و صغر و دو سکنجبین حدت صفرا و خون و با سکنجبین و خیار شنبر نموده بدستور هرگاه سرفه نباشد والا با آب یا عرق نیلوفر یا بید و یا کاهو و امثال اینها با خیار شنبر بدستور آشامیدن آن با آب عناب و طبیخ آن با تمر و آشامیدن نقوع آن در گلاب جهت اکثر امراض گرده سوی سرفه جهت دفع ضرر شراب و بیلات نافع مقدار شربت آن تا پنجاه عدد بدل آن و سپستان مضر معده بارد و طب لقاح خصوصاً کشادن آن مصلح آن شکر و مویز طائفی و گلاب و مقل مکی و معنف بادام مصلح آن عسل ادویه با سفید چون برگ نر آن را با آب طبیخ دهند و صاف کرده هر روز نیم رطل با قدری شکر بیاشامند تا هفت روز متوالی جهت خارش بدن مجرب و نیز برگ خشک نرم کوبیده و بیخته آن جهت دفع اکله و قروح خبیثه خواه دندان باشد و یا در عضو دیگر بهترین دواهاست خصوصاً اگر اولا غسل بر آن عضو بمالند و بالای آن بپاشند و چون پوست درخت آن را نرم بسایند و به تنهائی و یا با موزون آن سیماب ممزوج کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب و بعد از آشامیدن نشاره چوب آن جهت دفع تنخ و حکه مجرب ضماد آن جهت جبر کسر اعضای شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و صمغ آن به تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت دفع امراض چشم طلاء آن نافع و با سرکه جهت قوبا و خایاندن برگ تازه آن باعث حدت حس زبان و عدم ادراک طعم ادویه تلخ کریهه الطعم است و لهذا اقبل از آشامیدن مسهلات و ادویه کریهه آن را استعمال مینمایند شیخ الرئیس در ادویه مفرده قانون نوشته که جالینوس گفته ندیدم من در وی نفعی که در حفظ صحت موجود و نه در استرداد صحت مفقود و غیر جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون گرم نافع و شاید اینجا صحت بسبب تغلیظ آن خون را باشد و کسیکه آن را اصافی کنند و خاصیت آن دانسته طبیعت که توجهی بآن نیست و آن را غذائیت بسیار قلیلیت و نوشته که قول حکیم جالینوس بسیار صواب و نیکوست و پسندیده سکنجبین عنابی و شراب لعوق و مطبوخ و نقوع آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و در حدیث وارد است که العناب یذهب الحمی والکمثری یجلی القلب عنب بکسر عین و فتح نون و بای موحده لغت عربیست بفارسی انگور و ترکی اوزم و بهندی داک مانند ماهیت آن ثمریست معروف که از درخت تاک که رز نامند بهم میرسد و مستغنی از تعریف میباشد و بعضی آن را انواع و اصناف بسیار است بهترین آن سفید رسیده شیرین شاداب بزرگ دانه آنست که پوست آن تنک و تخم آن کوچک و دانهای آن در مقدار متساوی باشند و درهم طپیده و خوشه آن باریک نباشد والطف همه کسکری و صاحبی و ریش بابا و کشمشی که رازقی مینامند انواع دیگر و کشمشی بسیار شیرین ولطیف است طبیعت آن با قوای مختلفه است انواع کثیره مطلق رسیده آن تا آخر اول گرم و بعضی بسیار شیرین آن را تا دوم گرم تر دانسته اند افعال و خواص آن جالی و منضج و سریع الانحدار و کثیر الغذا و بهترین میوه هاست در غذائیت و تولید خون صالح و معتدل الرطوبه و ملطف و مصفی خون و دافع مواد سوداویه و احتراقیه و مصلح حال صدر و ریه و مسمن بدن و زیاده کننده برکردن تخم آن را خورده و پوست آن را ابیند از ند مضر معده رطبه و رکیکه و مولد ریاح و در آن مصلح آن زیره و در اوزیانه مضر سینه و جگر و طحال و قولنج پیکی برده و مصلح آن تخم نرس بین طبیع و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و غذاهای ترش و آب سرد بالای انگور و لعابات مقسلت و مورث استسقاد بای حقن و باید که بعد از چیدن فی الفور تناول ننمایند بلکه بعد از آنکه یک دو روز مانده تنشیف پذیرد بامین و در طعام که طعم اول انهضام یافته باشد انگور تازه نفاخ و ملین و انگور اندک ترش آن تیم مرده کثیر الغذا تر از انجیر و نفخ آن کمتر و مقوی بدن و مسمن و زیاده کننده خون جید و کم منضج و ملین و جهت التهاب و صاحبان حمی مزمنه و بارده نافع و آب انگور سریع النفوذ والانحدار و جهت امراض صدر و ریه و باید که آب آن را

کلیه و پوست آنرا بیندازند و بخورند و در مخصوص تصا طابق آن اوفق بحال معده و کبد و گرده و مثانه و گویند که دو درم نامه باشد مستور مویز با تخم
خوردن جهت اوجاع معده و امعاء و گرده و مثانه بهتر و دهن انگور که کم آب و ثقل تر باشد و دهن ترتون جوشانیده صاف کرده و یا در آفتاب نهاده
باشد بنابت سخن و تحلیل طین جلد است و دانه آن در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و حابس بطن و ممسک ... دانه انگور که از خم سرکه برآورده
بریان کرده آن ... زیاده و معده و مثانه و گرده و پوست آن سرد و خشک در اول بسیار بطی الانحدار و جلد ... محرق آن جهت جلای ...
خفیف رطوبت چشم . اکثر فرج و در بر ... و بخورند ... سرد و با قوت قابضه و ... در حدیث وارد است کسی را که ...

ما ... یاکل العنب ... در حدیث دیگر وارد است که حب الی ... الفاکهة العنب و البطیخ

طور خوردن انگور وارد است که اکل العنب حبة حبة ... آن بسبب ضعف ... آفتاب ... سیده و شیرین ... وصف
میباشد سفید سرخ و سرخ آنرا ... میباشد ... اشیرین ... بسیار ... معده و ... سبب ... که دارد
معده است سفید ... سریع النزول ... آن غنب حصاة و تحلیل اورام بارده ... و حرارت ...
ضماد آن ... حصرم ... و در ... شراب ... سکنجبین ... ذکر یافت **عنب الثعلب**
بفتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و باء موحده و آنرا ... تولید ... بفارسی روباه تریک ... روباه ... انگور روباه
انگور روباه ... ماهیت آن ... ریزی ... سلاطم ... بری ... کبیسلان ...
نامند **ماهیت** آن ... و انواع میباشد بستانی و بری و ... و سیاه و ... بستانی آنرا ... واهل مغرب حب اللهو ...
آنرا ... اهل مغرب ... و در ... میباشد ... اهل مغرب ... کنج ... نامند و ...
... و صلب ... کاکنج بستانیست و ... آنرا ... عنب الثعلب مجنون نامند و کیفیت این
بسیار قوی میباشد و نبات عنب الثعلب بستانی ... و ... و برگ آن بزرگ تر و عریض تر از برگ ریحان و مایل
بسیاهی و ثمر آن ... مایل بسبزی و شیرینی ... ریزه ... و سفید و ثمر این نوع نیز سیاه میباشد و گویند سیاه
آن خالی از سمیت نیست ... و بهترین آن مستعمل زرد مایل بسرخی بالیده تازه ... و مستعمل ثمر و برگ ...
آن و یا عرق آن و یا مطبوخ ... و ... آن از خارج ... نبات کاکنج بستانی از نبات عنب الثعلب ...
و برگ آن عریض تر و ثمر آن ... انگور ... خود ... و در غلافی ... سرخ ... و تخم آن ... تر از تخم عنب
الثعلب و نبات قسم اول ... سوم ... تمشی ... برگ ... و ساق آن ...
ست و گل آن سرخ ... خون و ثمر آن در غلافی زرد ... سرخ ... سنگلاخ ... قسم دوم ...
... و ثمر آن ... دانه ... سیاه ...
دانه ... آن سفید ... المذرع ... در ... ضعیف ... گرم ... محرق ساند

طبیعت بستانی آن در دوم سرد و خشک و با حرارت ... در اول ... دوم ... بری ... سوم ...

سوم آن ... و ضعیف تر از آن **افعال و خواص بستانی** آن لطیف ... حرارت و تشنگی و با قوت قابضه ... و تحلیل اورام حاره
امراض الراس بالصداع ضماد برگ نرم سوده آن جهت صداع و ... دماغ ... آن جهت نزلات و ...
... الاذن ... آن ... گوش جهت تحلیل ورم آن و ... برگ آن ... مرتبه جهت امراض ... العین و
عصاره برگ ... آن ... جهت ... تقویت بصر و ... نافع چشم جهت ... سفید

بیضه مرغ آمیخته قطور عصاره نبات آن تمامه جهت دمعه و آسیبیکه بچشم رسد موثر الفم غرغره و آب برگ آن جهت ورام حلق و دو و دندان اورام
آلات الغذا و تنقیص حماد آن بر معده جهت ورم آن و التهاب آن و سائر اعضا و اورام حاره و آشامیدن چهار او قیه آب آن با شکر محلل اورام
باطنه و اورام احشاء و مسهل اخلاط مراریه و دافع مغص و زحیر و ورم مقعده و استسقای حار و بدستور او قیه آن با رب انار و آب کاسنی و با شربت
و حقنه آن جهت حبوب و تبری و تنقیه اسعا بسبب اطلاق آن و قوت قبضیکه دارد و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمول آن
مانع احتلام بسبب برودت آن و آشامیدن تخم مخدر آن بول حقنت حصاة گرده و مثانه و سیر و مانع احتلام الاورام و الحکة و الجرب
و القروح و حرق بالنار و غیرها و آشامیدن آب آن جهت اورام باطنه حاره و ضماد آن جهت منع اورام حاره و ظاهره و باطنه و خشکی
آتش و در خروج آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح حضوصا با آرد جو و دیگر استعمال آن با اسفیداج و دهن ورد جهت حمره و نمله و بدستور با حبیطیانا
گویند مغز شانه مصلح آن تمدیل آن کابیج و نزد بعضی از اطبا مقدار شربت آن تا پنج مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب آن
تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ آن بغایت مقویست عنب الثعلب مجنن را ماهیت آن نوع دیگر است طبیعت آن در چهارم
خشک و اسهوبت افعال و خواص آن یک مثقال آن بغایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده و خشکی زبان و کردت لمکث
و فواق و قی الدام و بسیار و نفث آن اختلاف بیج و مخاطی در دهان بهم رسیدن طعمی شبیه بطعم شیر و استعمال آن بهیچ وجه جایز ندانسته اند
و بعضی واصنده مواد حاره و فاسده و غلیظه تجویز نموده اند و مر کسیکه آنرا خورده باشند آشامیدن ماء العسل است و قی فرمودن با آن با فسون
و شیر دمصع با زبانج و آشامیدن شیر و آن با شکر و با آشامیدن طبیخ آن خوردن با دام تلخ و سینه مرغ نیز عنب الدب بضم دال مهمله
با موحده مشدده و ترکی مردار اغاجی و مار بوتوم نیز گویند درختیست نزا نمایش نامند ماهیت آن درختیست کوهی نرد باده میباشد ثمر آن بقدر
فاستی و شاخهای آن بسیار و مایل بر زمین و چیزی و نجاد و برگ آن مانند برگ انار و مایل بتنگی و نرم و ثمر آن خوشه دار و بقدر کناری کوچک
مانند کنج سرخ و در جوف آن پنج عدد دانه کوچک طعم آن با اندک شیرینی و تلخی و لزوجت و قبض کمی و گل آن سفید و مایل بسبزی شبیه بگل حنا
و با ریک تماذان بنیاد می نوشته و قمی از غرود چلی است بیخ آن مایل بسرخی طبیعت آن سرد و خشک در اول افعال و خواص آن ثمر آن
جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن مانع اسهال که بیخ آن بسیار مجفف جاذب محلل اورام و ضماد آن پوست آن با اورام و دام
ضماد مینا و چرک اندرون شود و ماداریک برگ تلاذر شبیه برگ شمشاد و از آن کوچکتر و تخم چیزی بیخ آن و بریست و سائر اجزای
آن ماهیت در بلاد کرمان و شیراز کثیر الوجود و آنرا ایلک نامند و برگ آن مسکر است بخلاف بیخ آن عنب لحیه بفتح حاء مهمله و یاء مثناة
تحتانیه مشدده و با شامل ثمر قاشرا و ثمر گراست عنبر بفتح عین و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله ماهیت آن اختلاف است
و بعضی گویند موم نوعی از نحل است که در جزائر که در میان دریا واقع است بر حوالی انجار آن نوعی نحلی خانه ساخته عسل در آن جمع
میکنند و در موسم بهار گلها و شکوفها بسیار است و در موسم باران از شدت آن بر وخانهای آنها جدا گشته با سیلاب در دریا میبرد
و در سیل آن بحر در ایام شش ماه میگردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و لطمات امواج بی در پی در هم نشسته پرده پرده مد و غیر آن میگردد
و بساحل دریا می آید و مردم آنرا برمیدارند استعمال آن بجمیع و بتری مینمایند و مرد آنرا تمامه مینامند و قیمت عالی میفروشند و مومند
انیست که از جمعی ثقات شنیده شد که بندرت بعضی اوقات تازه آن که بدست آمده با جلاوت و نرم مانند خمیر شیرین بسیار خوشبو
میباشد و در سواحل بحرین و الدیب و حضرموت و نواح آنها موج می آورد و مردم آنرا برمیدارند و امام و سلاطین و حکام و متولین
آن بلدان بقیمت گران میخرند و برغبت تمام میخورند و میگویند بسیار مقوی باه و حرارت غریزی و قوی دل و دماغ است و بدن را فربه
بسیار ند و حیوانات بحری آنرا بسیار دوست میدارند و چون آنرا دیدند بر دوی می طلبند و در شکم آنها با انضمام یافته آنها را میکشند

و یا شکم آنها شق شده بیرون آب می افتد کسانیکه بانفع این امر اند آنها را تیر زده گرفته شکم آنها را شکافته بر می آورند مثل سیاه رنگ اعرک !
سهوکت و زهومت میباشد این داعبیر عطر مینامند و نیز میگویند که نواب غفران مآب حکیم محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علویخان خال الد
احد مولف قدس سره قلمی نموده اند که نیز سماع افتاده که در آن شکل جانورها بسیار قریب بعید مدو که جلد پوست آنها مثل صدف بود و برده ند
و محرر کتاب نیز قطعه عنبری دیده در آن نیز سر و گردن جانوری صدف جلد سرخ جوزی رنگ شبیه به منقار تیر چهری در آن نمایان بود و آن
منقور نیز دوخته اند لیکن قول بر آنکه آن طوبست که از بعضی معادن میان دریا و جزائر میان دریا میتراود مومیائی و قیر می ایکیب
جزر و مد و طلاطم امواج و رسیدن حرارت آفتاب آن برد آب یا پرده پرده منجمد میگردد و نیز مدور و بشکل شمامه باشکال دیگر گشته بساحل می
افتد و اصح و اقوی است و گفته اند زمین هر دو مخلوط بخاک یکدیگر میگردد و در آب می نشیند بسبب ثقل این صفائح سیاه میباشد و احیانا
از زمین صفائح آن مثل نمک حرکت می آید و آن را عنبر دهل و تخته نامند بدون تصفیه استعمال جائز نیست و طریق تصفیه آن مانند تصفیه موم است
و در مقدمه ذکر یافته اقول بر آنکه عنبر روث یعنی سرگین نوعی از حیوان دریائیست که موج آن را بساحل می اندازند و همچنین قول بر آنکه طل
شبنمی است که بر روی دریا نشسته بطول زمان منعقد میگردد چنانچه صاحب اخوان الصفا بر آنست تعبید مینماید فالله اعلم بحقائق ما
خلق و لما خلق پس بر آنکه از عنبر آنچه صافی مائل بزردیست آن را عنبر اشهب امین آنچه مدور بشکل شمامه نامند و آنچه قطعهای آن مائل و
بسفیدیست و بر آن نقطهای بسیار ریزه سفید میباشد آن را عنبر خشخاشی و آن نقاط را بهار عنبر میناسند و بهترین همه آنست که تازه و باد
هیئت و خوشبو باشد و سائر انواع دیگر مراتب یعنی بعد از اشهب آنچه مائل بازرقیست پس مائل بسبزی پس مائل بسیاهی و زبون تر از همه
سیاه کم بوی بسیار کهنه آنست پس طبقی و آنچه ریزه ریزه شده باشد خواهند آن را مجتمع گردانند باید در گلاب قدر مضاعف گداز ند و در گلاب
داغ انداز ند و مانند شمامه سازند و یا آنکه پارچه کرباس نازکی پاکیزه کرده در آب گرم جوشان گذارند تا نرم گردد و دو بهم فشار دهند تا یکسان گردد
پس در آب دفرو برند تا منجمد گردد و یا ریزه را از آن جدا کرده نگاه دارند و این بعد از مدتی نیز بهار گشند و مصنوع مجهول تیز میسازند از بیخ ولاد
و موم و قدری عنبر سیاه و بهر شکلی که خواهند صفایحی و با شمامه از آن ساخته از عنبر خالص سه چهار لا بر ده بر آن بچسپانند و میفروشند
و یا عنبر خالص گداخته بالای آن میریزند و کهنه کرده میفروشند فرق میان اصلی و جعلی آنست که قدری آن را بخایند اگر ملصق گردد
مصنوع است و اگر نرم و مجتمع و اندک چسپنده باشد خالص و دیگر آنکه در آتش اندازند اگر دود آن خوشبو باشد خالص است و الا مجهول یا آنکه
سیخی گرم کرده در آن فرو برند اگر بوی خوش از آن آید خالص است و الا فلا و اصل آنست که امتیاز شمامه اصلی از جعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آنرا
و حقیقت جوف آن را دریابند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و در اول و دوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن حافظ
ارواح و قوتهای حیوانی و نفسانی و طبیعی بغایت مفرح مبرودین و مقوی حواس خمسه ظاهره و باطنه و محرک شهوتین باه و طعام و اعانت
کننده قوتهای از شراب و مسهل و غیره و کثرت جماع و جماع کم شد و مفتح سده و پادزهر سموم و مقام آنها و مقوی اعمال ساجین و ترکیب
و بالطبع انفع امراض رده عموما و بالتخصیص امراض بارده دماغیه و قلبیه و خوشبو کننده دهان بالخاصیت و نافع امراض حاره قلب و
دماغ و غش حرارت غریزیست و پیران بسیار موافق با امراض الراس و العصب و القلب المعده و الکبد و الکلیه و المثانه جهت فالج و
لقوه و رعشه و کزاز و خدر و صداع بارد و شقیقه و جنون و نزلات مزمنه و اوجاع گوش و تحلیل ریاح آن و امراض مزمنه و سرفه کهنه و دق
و رشش و ضعف قلب و خفقان و غشی و ضعف معده و کبد و استسقا و یرقان و اوجاع معده و طحال و گرده و ریاح مجتمع در معده و امعا و اوجاع
مفاصل اعصاب بادی و سعوطا و تدهینا و بخورا اعضا التناسل مدوامت آشامیدن آن با عسل جهت اعاده باه و با روغن سوسن طلای
آن با الیه او ان حار و جهت تقویت اعضای تناسل تحریک باه و تحلیل اعشه شدت لذت جماع طرفین بعد از اختلاط و آشامیدن د

ابدلیست مصلح آن ادویه باردہ مانند طباشیر و کشنیز و استال امیاہ و الکتا را کل و شم آن برانگیزانندۂ ماشری و حمرہ است و مصلح آن بوشید نگا خورد خیار مقدار شربت آن یک مثقال و گفته اند که اگر یک مثقال آن را با چندان سنبل قشیه و نیم مثقال صمغ عربی سه دفع در یک روز خورند دفع بحد امکان آمد و با این جنس خمر و شاید که چون اصلاً نماند و بدل آن اهمت آن مشک و زعفران و گویند بوزن آن عنبر و مشک و زعفران است و دستور عمل و بخور و ساختن تسبیح و چلاش و حب و خمیرہ و شراب و شمع و عرق و سعوط و فتیله و قرص و قهوه و معجون عنبر در قرابادین کبیر مذکور شد

عنقود بضم عین و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم جنس خوشه است و جمع آن عناقید آمده **ماهیت آن** اسم خوشه نباتی مخصوص است به شاخ تقدیسه شیر و برگ آن مانند برگ سداب و ریزه و بی شکوفه و خوشه آن مملو از رطوبت و تخم مدامحه آن شبیه به سداب **طبیعت آن** سرد و خشک **افعال و خواص** آن مقوی اعضا و مانع ریختن مواد با عضا است و ضماد آن دافع اورام حاره و التهاب آن و مسکن حدت خون و صفرا مقدار شربت آن تا سه درم

عنکبوت بفتح عین و سکون نون و فتح کاف و ضم با و سکون واو و تا مثناة فوقانیه جمع آن عناکب آمده بفارسی کارتنه و ترکی اردمچک و هندی مکری نامند **ماهیت آن** حیوانیست کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک و بلند و انواع می باشد و هر یک بنامی خاص نامند رشیت و نسج الذباب و رتیلا و غیرها و از مطلق آن مراد نوعیست که در گوشهای خانه و جاهای خالی از لعاب دهن خود تار تنیده خانها ساخته میباشد **طبیعت همه انواع** آن سرد و خشک و بعضی مانند شبیت و نسج الذباب و مانند آن را گرم دانسته اند **افعال و خواص آن** الاذن تقطور عنکبوت غلیظ نسج سفید با روغن نیت در گوش جهت تسکین درد آن نزف الدم و الاورام و القروح و الشبور بستن تار عنکبوت بر جراحات که خون از آنها جاری باشد حبس خون بسبب چسپیدن به آنها و التیام آنها نسبت الحمیات گفته اند که چون نسج عنکبوت را بعضی مراهم مناسب داخل کنند و با رفت بر پارچه کتانی مالیده بر شبه و ماصدغین بچسپانند جهت حمی غب مؤثر و نیز گفته اند چون نسج عنکبوت غلیظ سفید را در پوستی بسته بر سر و یا بر بازو و یا بر گردن صاحب تب غب بندند زائل گردد و پرده صفیقی که در زیر شکم عنکبوت در حین بچه دادن میباشد و چون بچها بزرگ شده جدا گشته بکیاپ ی آینه آنرا چون بر بازوی صاحب تب ربع بندند زائل گردد و چون برنت در دم اعضا بندند حبس آن نماید و بر جراحات تازه حکم بخیه و خشک بند دارد و چون عنکبوت بر عضو مالیده شود آبله کند و خارش نماید و مجرب ع گردد الخنازیر و قروح قوی آن اعراض ردیه و برد اطراف و شعریره و انتشار قضیب و اشداد آن و انقطاع البول از زیاد شیر سد علاج آن آشامیدن سداب خشک و سعد و شد نیز با شراب صرف قوی و تعریق در حمام و مالیدن انیفام خشک کرده است که بهندی بهچونا نامند که آن با آب نرم سود علا لسدوع عنکبوت سیاهی که معروف نیندلیست و پاهای آن کوتاه و در زمین میکشد و چون غلدل تر عاو بر بدن سد حمد میگیرد از گزیدن آن حمی مطبقه عارض میگردد و سایر عوارض دیگر و سمّ آن گرم است بخلاف سایر عنکبوتهای دیگر علاج آن فصد است و فقاعات و جل طبیعت مطبوخ فواکه و آزام مار التمیر و مزورات و باید که گوشت فاسد موضع لسع آنرا بآلت حدیدی بر قسوم و ید را با عسل آمده و اما عنکبوت معروف بقبدلی برکس میجید و آنرا میگیرد چنان یقیم رحسیدی میچسبد و میگیرد آزاد آن عنکبوت دست و پاکوتاه کوچک سید منقط بسیاهی هست و آن سلیم تر از سایر انواع است گزیدن آن خارش بسیار عارض میگردد و علاج آن عرق فرسودن و عرق را پاک کردن ساعت بساعت و مالیدن حفض محلول در سرکه و در آن تحکر فس جوشانیده باشند و اما عنکبوت معروف بشبیب و آن عنکبوتیست که پاهای بسیار بلند دارد و مانند لسع آن وجع معده و قی و عسر البول و برا تعارض میگردد و مهلک است علاج آن علاج رتیلاست

عنم بفتح عین و نون و میم لغتیست و لم وتسکاین در اوائش و هندی سکردار ے نامند و گویند جلنار است که بفارسی گلنار گویند **ماهیت آن** حکیم میر محمد مومن در تحفة المؤمنین نوشته است شاخهای درختان میروید و غیر متقومه است که آن

باطراف و انبوه و کوهچه از برگ بادام و گل آن سرخ خوش منظر و حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که چند صنف میباشد صنفی برگ آن شبیه بپلیول و این صنف برگ آن جهت جراحات سفید و صنفی برگ آن مثل برگ نیم و صنفی برگ آن مانند برگ انبه و صنف چهارم برگ آن شبیه برگ خیار و هر چهار صنف در خواص قریب بهم اند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن القم خائیدن برگ آن مقوی دندان و لثه و اعیاء الغذا والنفص آشامیدن آن مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض و بدستور ضماد و حمول آن الجر و قرح ضماد و در آن جهت جراحات تازه نافع **فصل العین مع الواو** عود بضم عین و سکون واو و دال مهمله اسم عربی جنس چوب و شاخ اشجار است که بهندی لکری و ثالی نامند و از مطلق آن مراد نزد اطباء عود هندیست که بهندی اگر نامند **ماهیت** آن چوب درختیست که از کوهستان جیتیا قریب سلهت که توابع صوبه بنگاله در سمت شمال و شرق آن واقع است و در جزایر ملکت و کس که سر دو از بلاد عرض شمالی خط استوا اند و در جزیره چیتیان از جزایر سماترا که قریب بسر حد چین بلاد عرض جنوبی خط استوا بعرض سی درجه است بهم میرسد درخت آن بسیار عظیم و ساق و شاخهای آن اکثر کج و راج غیر مستوی و اندکی مستوی که انسان عصا و چوب دستی و ناظر فی و لیبال خوب میتوان ترتیب داد و معیب کج واجی در خارات و غیره بجای آن مصروف میباشد و عجیب آنکه درخت آن تا سالی خورده و کهنه نباشد عود برید و نیامد آن نمایند که اجزای خام آن بمرور ایام پوسیده و بر پرده و خوشبو میباشد و برای سرعت پوسیدن در زمینهای نمناک دفن میکنند و پس برآمده آنچه از آن باد هنیت و سنگین و سیاه غرقیست که در آب فرو میرود در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند و آن را غرقی مینامند و آنچه در آن اندکی خامی باقیست بالات آهنی برآمده غرقی ساخته میگویند و آنچه نیم غرقیست آن را نیم غرقی و سمله امی و آنچه مطلق تیرآب نمیرود و سمله خام میشود و این کثیر الوجود تر از انواع دیگر و غرقی آن سیاه میباشد و غیر آن اغبر و بعضی تیره و بعضی کرنگ بمراتب خالی و بعضی کا الفا انواع میباشد مندی و سمندری و قماری و مندلی و بندری آن سیاه و سمندری آن را او نیست غالب بر ضدی و قماری آن کرنگ و مندلی آن بسیار خوشبو است و تیزی و جبلی میباشد جبلی آن با خطوط سیاه و بری با خطوط سفید و بعضی بالملس گفته اند و بخور رشابه هندی است آن باعث منع تولد شپش است و آنها گفته اند سمندری منسوب باسم بلدیست که از آنجا می آورند و همچنین قماری و مختار و طب دادو بیتر سهسی بنگالی سلهتی غرقی است که تیع خوشبو با دهنیت و اندک تلخی باشد زیرا که عود ممکن بیکر بخوبی و خوشبوئی ترجیح و نوع املاس هندی سیه مصری آن قیمت و آنکه در اکثر نسخ و تراکیب قید عود هندی بنام بنامید شاید جهت آن باشد که و معقول است که چوب آن را خیسانیده و نیکوفته اثقال سرق میگیرند و از آن سرق بلمبه و شمل عطر میگیرند و بعضی تا سفیده آن اثقال را خشک نموده بجای آن میفروشند تا آن را استعمال نمایند که ضعیف است و بعضی قدری مغز بادام داخل آن اثقال کرده و در شیشها کرده از آن بطریق تنکیس روغن میگیرند و آن را نیز بجای چوب عود اگر میفروشند و این چندان خوشبو نیست مانند چوب عود خالص که از براده عود عرق ناگرفته بدون خلط مغز بادام اخذ مینمایند و بعضی آن را با براده صندل و یا براده چوب دیگر بعرق میکشند و بعد سرد شدن عطر آن را میگیرند و این عطر نیز مانند عطر خالص چندان خوشبو نیست و آنچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته که از شهر صیمور و که از آنجا تا آنجا یکماه راه بود و آن بغایت عزیز الوجود است و هم سنگ زر فروشند و گویند تیغ بر نماید و چون بدست گیرند گرم شود و عرق کند بغایت خوش بو بود و جای آن گیلان بود در ساحل است و قریب بآنچه نوشته محمد زمان شنیده و شاید بندر چینیان مذکور باشد که چینیه نوشته و بدانکه چوبهای دیگر در هیات و صلابت و هیئت بسیار شبیه بعود غرقی که جدید و تنها در بنگاله بهم میرسد و لیکن هر کس نمیشناسد اکثر بهمه را بدل آن میفروشند و این را اگر مینامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و مفتح سده و مفرح و مقوی اعصاب و جواس و احشاء

دماغی و قلب و کبد و معده و احشا کرده و پراگنده کند ریاح و محلل آن اناد ااضم و نافع کند و بیوبی دهان و رطوبت عفنه و لیت معده و رحم
وضعف معده و امعا و گرده و مثانه و رحم و حافظ صحت حوال و جنین و دافع اوجاع نقرس اعضا و الراس آشامیدن آن بسیار مقوی
حواس و اعضای دماغی و اعصاب و مقعود بخور ان مقوی و محلل فضول مرطوبه دماغیه است اضم مضغ آن مقوی دندان و لثه و نیکو کننده
نکهت و سنون محرق آن جالی دندان و مستحکم کننده آن اعضاء الصدر و القلب و الغذا و آشامیدن آن جهت سرفه بلغمی و ضیق النفس و تفریح و تقویت
قلب و رفع غشی و خفقان بارد و ضعف معده و کبد و غثیان و اسهال و دو سنطاریای سوداوی و استسقا و سپرز خصوصا که یکدرم و تا یکدرم و نیم آن را
بخور بند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و لگاه داشتن آن در دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید و چون قدری عود را در آتش انداز متعد
و ظرف خشک اندرونی تو تیا باشد که بسته بر جهت ناسور بران معکوس بدارند که دود آن در دهان مجتمع گردد و قدری شیر مرضعه طفل که نماید
و مثل نوع تسکین ... بدرد ان بدو رشته و حرکت دهند که بآن ممزوج گردد و بآن طفل بخورانند و در دو سه دفعه قی بند گردد و طفل صحت یابد
اعضاء النفس مقوی آلات بول و باه و ممسک بول و منی و دوی و دی حادث از برودت و رطوبت و ضعف مثانه و ادعیه منی و رطوبات سائله
از رحم بدو اسره و قانیا خشک و گرم سازد و السم مطبوخ آن با شراب ریحانی باد زهر سموم بارده و بخور نمودن ثیاب سنبی آن نافع تولد
قمل است و در آشامیدن مصدر محرورین شربا و بخورها مصلح آن کافور و سکنجبین و گویند مضر سفل مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن
دارچینی و قرنفل دلیل آن و نیم وزن آن و در اوجاع نقرس قسطور یولت و قیق است و دستور احراق و بخور دهوار شات
و عود سطرا که قطر نه نامند و چوب ده وجه در حاشیه و شامه و عطر و فتیله و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت عود البلسان بفتح
با و سکون و لام و سین مهمله و الف و نون ماهیت آن شاخهای درخت بلسان است بهترین آن که سرخ رنگ خوشبوی است طبیعت
آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن مفتح سدد و مقوی تری و باتریاقیت امراض الراس جهت دوار و صرع و تنقیه رطوبات
دماغی و تاریکی چشم و امراض الصدر و الغذاء و النفس و السموم جهت ربو و ضیق النفس و سردی معده و جگر و پادزهر سموم دیگر
راسفید الرحم بخور آن جهت تخفیف رطوبات رحم و عقیم را نائل سازد مقدار شربت آن تا نیم مثقال مضر اسعا مصلح آن کثیرا بدل آن
حب آن و در طب البلسان نیز ذکر یافت عود الصلیب بفتح حا مهمله و بار اشناة تحتانیه شده ماهیت آن غیر از قند دینی و دیگری شکر کرده و آن
نباتیست که در بلاد بربر و سودان بهم میرسد شبیه بسوسن و بیخ آن نیز مانند بیخ آن و با صلابت و خشونت و تلخی و تندی مراجعه ...
ماخوذ طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه السموم آشامیدن
... آن جهت دفع سمیت هر سم گرم و سرد نافع خواه قبل از ان و خواه بعد از ان و نگاه داشتن آن در دست نیز نافع گزیدن مار
و هوام است باد آرنده و بعضی را گمان آنست که چون در دست نگاه دارند و چشم افعی بران افتد هیچ حرکت نکرده و چون
خاییده و در دهان مانند افزند ... الادو جای تدهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت رفع عرق النسا او جاع بارده در ساعت
مفید مقدار شربت آن تا نیم مثقال عود العطاس بضم عین و فتح طا و الف و سین مهمله ماهیت آن نزد بعضی کندش است و نزد بعضی
تحقیقت عقیدا ... وسر آن سطبر و طرف دیگر آن باریک منحنی و ظاهر آن تیره رنگ و باطن آن سفید و شاخهای نبات آن باریک و مانند شبیه
گیاه بنجاست و برگ آن شبیه برگ زیتون و تنه آن کوچک و شبیه ... و معطس طبیعت تازه آن گرم و خشک و خشک آن در آخر سوم
خشک افعال و خواص آن معطس قوی و جالی و محلل بالاثار ضماد آن نافع خنش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است و سیلان
در جراحات و ذات ... مانند عود القرح بضم قاف و سکون را و حا مهمله در ماهیت آن اختلاف است و بعضی عاقر قرحا دانسته
و بعضی گفته جنیست با عدت و نبات آن شبیه بر ازیانه و لیقه ... و شاخهای آن مانند ... و دو ... کثیر ... طبیعت آن گرم و خشک

دسوم افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند سج است و بعضے ملتفت باین قرحا دانسته اند عود الیسر بضم یاے مثناۃ تحتانیہ و سکون سین و را مہملہ ماہیت آن چوبی باشد که چوب اثار عروس است بجهت خاصیت آن در یسر و آسانی ولادت و بعضی بجهت تعقد جوابح دیگر آن چوب چوب محلب و چوب خطمی و قومی حنقی ازینها که دانسته اند عود الصلیبیت بفتح صاد مهمله و کسر لام و سکون یاء مثناۃ تحتانیه و باء موحده نزد جمعی فاوانیا است و بعضے غیر آن دانسته اند و در فاوانیا ذکر آن و تفرقه در بیان هر دو خواهد آمد ان شاء الله تعالی عود سیج بفتح عین و سکون واو و فتح سین مهمله و جیم ماهیت آن خشبیت قریب درخت انار و پرخار و برگ آن تند اول به راس و اطراف عود چپینده و ثمر آن تیره نخودی و مائل بطول و سرخ و درد درخت بیار میاند و گی ریزد و نبت آنست و از آن بار قسمی از عوسج بارگ سیاه مائل به سرخ عراضت از اول و خار آن بیشتر و شاخهای آن دراز تا چهار ذرع و ثمر آن عریض باریک مگرد و دیگر خشیت و قسمی دیگر سفید و شیخ الرئیس نوشته که از ثمر آن قوت است که مردم آن را بیجز ربند و در بلاد بارده بیار و مستعمل برگ آن که تا نک سبز است طبیعت مجموع آن در اول سوم سرد و خشک افعال و خواص آن العین قطور آب برگ کوبیده آن در چشم تا هفت روز بسیم جهت رفع بیاض آن خواه کهنه باشد خواه کهنه مجرب و چون ثمر آن را کوبند و آب آن را گرفته صاف کرده خشک نمایند عند الحاجت یک ننگ آن را با سفیده تخم مرغ و یا شیر زنان سوده در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع و رفع بیاض آن نافع است و اکتحال برشیافی نافع فضلات است بچشم بسبب قوت جلیه که دارد و پرورده نمودن توتیا با آب آن بجهت دردیار سفید و چون برگ آن را بجوشانند تا قوت آن در آب آید پس بالیده صاف نمایند و باز بجوشانند تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم مؤثر الفم حاشیه ل برگ آن جهت قلاع و بائن اسلمه والحمرة ضماد برگ تازه آن جهت نزد جمره و حرارت که آن در کمال نتیجه باشد الحکة والجرب والجذام عالم مراض السوداء تریاقات سیدل عصاره برگ تازه آن جهت جرب سوداوی و تسکین التهاب بسیار نافع و شیخ گفته که اطباء یونان و فارس و هند بامرمعالجه جذام مداومت نمایند بتقسیم که بیخ آن را برنیه کرده هر روز بقدر یک اوقیه بارطل آب بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده تیم شب تا پنج مجلس عمل سکنند و رفع سقا که جهت جذام مجرب دانسته المعشر طی است که در سوم قبل از آن اسفیدباج گوشت گوسفند فربه تناول نمایند و در روز سوم طبیخ مذکور را نوشیده تا چند روز بدان مداومت نمایند و باید که روز دیگر پیش آنکه روز راحت است بحمام رود و بعد از آن و بغیر نوشتانند که در شراب ریحانی به ستور طبیخ و هند و یا شانند و در اثنای آن بحمام بعد از اطلاء بیخ مذکور جهت قروح سرطانیه و جرب و حکه و رفع آثار سبز از چوب چینی دانسته و چون بیخ آن را برنیه کرده یا برگ سوده را سوده را بپاشند جهت قروح و امراض مقعده و منع تراکی قروح خبیثه و یا تبیدل سرو سریع الاثر و ثمر آن در جمیع افعال مانند برگ آن و قاطع ترف الدم و اسهال مقدار شربت آن تا یکدانگ بدل آن در مهای گرم بوزن آن شبیه و بوزن آن قومل عصر سبز و سورت تولخ مصلح آن کثیرا و با خاصیت تعلیق شاخ آن بر سقف خانه و در دروازه مبطل سحر و با خود داشتن آن سعت جاه و انسانان و نجور برگ و یا عصاره آن نیز گریز انند هوام است **فصل العین مع الیاء**

الشناة التحتانیه عیلیون بکسر عین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون ماهیت آن نباتیست که نشاه اسم ماتریوماریوس و نوع انگیاه اطلاق مینمایند که را کیلاو کیمان و سلیس نامند و آن نباتیست بیاله تلخ و مار نیاق آن شاخها بسیار باریک راست طولانی صلب و سیده و برگ آن کوچک مانند برگ سوده و یا سنانت و رنگ شاخهای آن تا بسیاهی و سرخی و در سرشاخ گلی سرخی رنگ متعدد یاند و رسمی و مائل بسیاهی و نباتیت آن کوهستان و اطبای اندلس آن را ستالیدی نامند و نوع دوم برگ آن خوشبو مانند مرزنگوش دراز بلندتر و شاخهای آن طولانی تقدیر ذرعی و بیدیک سفید الیاده از یک ساق رو ئیده نزدیک بیخ آن مدور اطراف شاخهای آن گلی متعدد رنگ و نبت آن نیز کوهستانها و با قوت قابضه و این سبز از نوع اول است و مسلم انسان در فعل **طبیعت** آن گرم و خشک صاحب دسوم **افعال و خواص** آن اہل اندلس آن را بجای تیاے کمی

سنا کی مستعمل واند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه است خصوصاً صفرا و اخلاط بارده یعنی بلغم و سودا و چون یک دو قیصا از آنرا با انجیر بجوشانند و صاف کرده بیاشامند جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و درد کمر و نقرس نافع ست مصلح آن عناب و افسنتین مقدار شربت آن ده درم تا سه درم **عیوان** کسر عین و سکون یا و فتح واو و الف و نون شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه نوشته الخواص محلل ست اعضاء الراس جهت امراض بارده دماغ و تنقیه دماغ از اخلاط بارده و تقطیر آب آن جهت حدت بصر مفید است **عین الدیک** بفتح عین و سکون یا و نون و الف و لام و کسر دال مهمله و سکون یا و کاف بمعنای چشم خروس نامند و گویند بهندی گهنگچی نامند ماهیت آن تخم درختیست صلب سرخ صیقلی براق مدور بیضی و گویند در زور شته مانند ارطم میباشد و درخت آن انچه بتحقیق پیوسته درخت اتمر دان ثمر آنست در جبال هند و کسی بهم میرسد و کسانیکه گفته اند که گهنگچی شاید شبیه باشد در اکهیبات سپیدی دیده بجا انست بلکه سپیدی و انتهای آن گرد کردی القدر دانه نخود کوچکی و اشتاگو با و دو نوع میباشد سرخ و سفید و در حرف الکاف بیان آن انشاءالله تعالی خواهد آمد و بالجمله طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبات فضلیه **افعال و خواص** آن مقوی و مسمن اعضا و حافظ قوت دماغ پیری و جهت اندمال و تقویت باه بسیار موثر دانسته اند بحد افراط جزو اعظم معجون ملوکی و حافظ الصحت ست مقدار شربت آن از نیم درم تا یک مثقال مضر محرورین مصلح آن کشنیز و با یک باشیر تازه دوشیده و با ترنجبین خیار بیند و یا سکه استعمال نمود **عیون جیومن** ست و آن عضوی از اعضای سعرو حیوانیست **طبیعت** آن گرم و تر و رطوبت آن زیاده از اعضای دیگر و حرارت آن مایل باعتدال است **افعال و خواص** آن بهترین همه چشم گوسفند ست و چشم طیور تمامی روی مایل به یبوست و زیاده کننده منیست زیادتی نیکو و سرعت الاستفراغ و مضر محرورین درد و مضر سبر و دیت مصلح آن نمک و صعتر و خسدان سلوق آنست **عین البقر** اسم نوعی از انگور بزرگ دانه است که شیرینی آن کم باشد و پوست آن غلیظ و سیاه باشد و نزد اهل مغرب اسم نوعی از آلو سیاه بزرگ دانه است و ذکر یافت و بطنی الفضم و قیل بر سعیه است و اصحاب انیز نامند

باب نوزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها غین معجمه است فصل الغین مع الالف

غار بفتح غین و الف و را مهمله بیونانی وانیمو روستلیموس و نزد اهل شام بهند و بغار سپی با پستان و فرنگ لادرس نامند **ماهیت** آن درختیست عظیم تا هزار سال میماند و اهل یونان آن را بسیار احترام مینمایند و شاخه آنرا در دست میدارند از خود دور نمیکنند و حکمای ایشان از چوب آن تاج میسازند برگ آن نرم تر برگ بید و بلند تر از آن و تلخ و خوشبو و با غبار آلوده و میدارند آنرا خوشبو میگردانند و تاج کرم زدن آنست و جبلی و سهلی میباشد برگ جبلی آن باریک تر از برگ سهلی و مخصوص ببلاد شام ست و از انجا بهم و ثمر آن را بیونانی غنا فنی و افلادسی و بهشت نامند و آن بقدر فندقی کوچک و پوست آن نازک سیاه رنگ و مغز آن دو پارچه و زرد رنگ و چرب و خوشبو و چون کهنه گردد مایل بسرخی و تیرگی میگردد و سیاه آن فاسد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و مغز ثمر آن گرم و تر از برگ و پوست آن و ثمر آن خشک تر از سایر اجزای آن و روغن آن گرم و تر از سایر اجزا و گرم تر از روغن گردکان **افعال و خواص** آن محلل و مفتح و مقوی و مدر و تریاق سموم خصوص حب آن اعضاء الراس آشامیدن حب آن با شراب جهت صداع بلغمی و ریاح محتبسه و صرع و وسواس و تقویت ذهن و فهم و سعوط آن جهت شقیقه و لقوه و تمسیح دهن آن جهت درد اعصاب و رفع اعیا و اختلاط ذهن و تفتیح دهن های عروق الاذن قطور سایند حب آن و روغن گل و سرکه و ماء خمر کهنه جهت اوجاع بارده گوش و رفع دوی و طنین و ثقل سامعه و باعث تقویت آن و بستور قطور دهن آن العم سنمضه طبیخ برگ آن جهت درد دندان الصدر و لعوق برگ و حب آن با عسل و یا باطلا جهت امراض بارده با سکنجبین جهت امراض حاره و ضعف نفس و نفس الانتصاب و سیلان فضول از سینه و قروح ریه و سرکه کهنه و ضیق النفس اعضاء الغذا آشامیدن حب آن جهت تحلیل ریاح غلیظه و مغص و تفتیح جگر و سپرز و با عسل جهت ترجیه اسهال آشامیدن دهن آن با شراب انگوری جهت و حیکید و بستور قشر آن و آشامیدن طبیخ برگ آن مقی و آشامیدن

دو مثقال حب آن خشک سوده مسکن منخص و ساعت اعضاء النفض و منن آن منشی و قی و مسهل و سیفص مطبوخ برگ آن جهت امراض مثانه و رحم
شرب او با عسل جهت امراض باده و سکنجبین جهت حاره و نطول و جلوس در آن جهت امراض گرده و مثانه و رحم و آشامیدن یکدرهم از قشر آن
سفت حصاة و کشنده جنین است بسبب تلخی بسیار که دارد و دستور حب آن نیز سفت حصاة و مسهل آن مسقط جنین الحمی تمریخ به دهن آن جهت
رفع قشعریره حمیات و کشته حبیبی آشامیدن حب آن با شراب جهت گزیدگی مار و عقرب و سایر هوام و ضماد و بیان جهت لسع زنبور و نحل
و غیره و ضماد ورام صلب آن با تین و یا سویق جهت تسکین خنازیر و اورام حاره المعا سمل آشامیدن آن و روغن آن و تمریخ بدان جهت اوجاع مفاصل
و اعصاب و درد کمر و غیرها الزنتیه طلای آن با شراب جهت بهق و کلف و رفع آثار جلد موثر المضاد حب و دهن آن مرخی سده و منشی و محرک قی و مفرح
صدر و مصلح آن کتیرا مقدار شربت از حب او برگ آن نیم مثقال و تا دو مثقال آن مسهل بدل آن حب المحلب و سایر ... و اگر یافته شود بادام تلخ
و سلیخه ... گفته اند المخواص طرد الهوام با نشیدن آب طبیخ برگ آن در خانه گریزنده مگس و هوام است و دستور افتراش برگ آن صاحب خلاصه
گوید چون برگ آن را بدست بمالید قضیبیکه بر زمین بیفتد در پس گوش خود گذارد عصیر و مقدار شراب که منبسط ... گردند و چون در موضعیکه اهل خانه در
... در خواب بگذارد دیگر نترسد و با خود داشتن آن سبب جاه و قضای حاجت و تکیه کردن ... آن باعث حدت بصر و تقویت همت
و امثال بدان در حمام باعث دفع تعسر و سحر ... چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بخور نماید یکسال ... باشد ...
و ... دستور ... آن است که دانه آن را ... در آب طبیخ نمایند و بگذارند تا سرد شود ... آب ...
و ... در آب طبیخ ... تا قوت آن در آب آید پس ... روغن زیتون ... و اگر میسر نباشد تا آتش ملایم طبخ دهند تا آب رود و روغن
بماند و ... پس صاف سوده بکار برند **غاریقون** بفتح غین و الف ... و سکون یاء ... و ضم قاف ... ماهیت
آن چیزیست شبیه به ... پوسیده ... در جوف بعض اشجار سالخورده و کهنه پوسیده مانند درخت انجیر ... و امثال اینها و ... آنها است که
پوسیده گشته بسبب ... مانند ... از درخت ... و بعضی ... و آن نر و ماده میباشد و بالوان مختلف و طعم
آن با حلاوت ظاهر و حراقت و مرارت و قبض ... صلب تر از ماده ... و با طبقات که گویا شی واحد است بخلاف ماده آن و قوت آن
تا چهار سال باقی میماند و بهتر و مستعمل ماده سفید سبک ... طبقات مستوی ... که قطعهای آن بزرگ ... باشد و باندک
سودن از هم پاشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد ... زرد و سرخ آن قریب بسمیت و سیاه آن سمی و ... غیر مستعمل ... و شرط
استعمال آن آنست که ... سوده ... اجزای سمیه آن ... اجزای سمیه ... جیده است
... **طبیعت** آن ... بقول شیخ الرئیس در اول گرم و در دوم خشک ... لطیف
بقول دیگران گرم و خشک در دوم و بعضی گرمی آن را زیاده از خشکی آن تا سوم و بعضی مرکب القوی ... و با قوت ... و ارشاد
گرم و در اول و خشک در دوم گفته **افعال و خواص** آن مسهل بلغم و سوداء و صفرای مخلوط با هم و ملطف اخلاط غلیظه و مقطع ... و محلل ...
ریاح غلیظه و اورام صلبه و ... نافع هر نوع که باشد ... و منقی سدد خصوص سده کبد و گرده و معین ادویه مسهله در رسانیدن آنها باقصای
بدن و جاذب مواد از اقاصی و اعماق بدن و مدر بول و حیض و رافع ... و سموم ... و بغایت مقوی
عصب و دل و دماغ و صرع ... و مصلح فساد اخلاط فاسده و حمیات بلغمیه ... و العاقبت ست اعضاء الرأس جهت صداع
... و رفع بخارات خصوصا ... جهت صرع و ... جهت نزلات و غیره
آن با سکنجبین جهت تحلیل ورم حلق و ... و تقویت لثه و دندان ... جهت ابتدای نزلات ... اعضاء الصدر و نیز ...
آن با آب جهت نفث الدم و ... صدر و ... آن ... جهت ربو و نفس الانتصاب و ... جهت ...

وسرفه و رس و بار و بلغمی و ضیق النفس و عسر آن و بالطلا جهت قروح ردیه اعضاء الغذا و النفس آشامیدن یکدرم تا یکمثقال آن با ربوب جهت امراض

جگر و معده و ترش شدن طعم معده و با سکنجبین جهت یرقان سدی و سپرز و شل آن اسامعیل با عسل سرشته جهت تفتیت سنگ گرده

و مثانه و درد حشا و کمر و گرده و با فستنتین سنجوان با عسل بشرط مداومت جهت استسقای لحمی و زقی و با افیون جهت اوجاع باطنیه و بار زیان

تیز جهت درد احشا و سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت قولنج ریاح و حقنه آن نیز جهت قولنج و ورم و قروح امعا و مضغ آن به تنهائی و لعیدن

آب آن نیکو و دافع یبوست براے وجع معده و جشای حامض و الیتادن طعام بسر معده و یکدرم آن با ماء القراطین اگر تپ باشد جهت اسهال بلغم

و سودا و جهت فزایا بهم مخلوط و اذابه غلظ نامیه و جذب لذا آاصی بدن و ادرار بول و حیض و رفع سنفص و احتناق رحم و تحلیل ریاح آن و اگر تپ

نباشد با بول و با صبر نیز جهت اختناق رحم و قرحه آن و با فلفل جهت اقسام قولنج بلغمی و ریحی الادویه و سس و با بابونه جهت تفتیت سنگ

گرده الاورام و الآلات المفاصل و الحمیات آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت جمیع انواع اورام بدستور طلای آن و نیم درم آن تا نیم مثقال

یکدرم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و صبر جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و امراض اعصاب و حمیات نائبه

بعد نضج ماده و حمیات کهنه و نقص حمیات و دو درم آن با شراب قبل از نوبت مانع نقص آن و حقنه آن نیز جهت حمیات و بائیه و با

ماء القراطین نیز جهت حمی السموم آشامیدن آن یکدرم تا دو درم با شراب جهت تسمع مار و سائر سموم و بدستور ضماد آن بر موضع لسع تا

و داشتن آن با خود جهت منع گزیدن عقرب الزنبیه آشامیدن چهار قیراط آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و اقسام زلوبان آن بهمه مهلک و سوزش

لب و خناق و احراق رویه مصلح آن در همه حال چند بار دست و تسقی فرسودن با آب گرم و شیر تازه دوشیده و نیخ و سایر تدابیر کندش خورده

را العمل آورند مقدار شربت آن در غیر مطبوخ و سفوف یکدرم و در مطبوخ تا یکمثقال بدل آن نصف وزن آن شحم حنظل و بوزن آن تربد

و ربع آن زنجبیل با هم و ربع آن افرفیون و دو وزن آن اسفاریج و بدستور دو وزن آن افتیمون و عشر آن غربوق سفیدست و حبوب

و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **تمار** بفتح میم و الف و زای معجمه اسم فارسی نوعی از تمر جبیت بزرگتر از آن و در وک

بعربی قانه او نیز نامند و ذکر یافت در حرف الالف **طبیعت** آن گرم و تر تحلیل و تراند در وک **افعال و خواص** آن نیز نامند آن

در وهن آن محلل و مفتح و جهت ریاح و منفص و استسقا و در مفاصل تمرنا و ضمادا نافع ست و در قرابادین کبیر دهن آن در او ر تذکره

شد **ثمالس** بفتح و ضمین معجمه رو و الف بعد آن سبیکه و ضم لام و سین مهمله و ثالستس بفتح میم و الف و لام و کسر سین مهمله و سکون یا مثناة

تحتانیه و ضم نون و سین نیز آمده و یونانی ست بمعنی منتن الرائحه ست و تلوفس نیز آمده و تنزابل مصر مشهور بقیس الکلاب و در طبرستان بسیم

نامند **ماهیت** نباتیست املس و برگ آن نرم و بدبو چون بدست مالند تلخ و بیلاع و گل آن منقش باریک و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته

نباتات آن بقدر نبات الحزه و برگ آن املس و بدبو و گل آن چیزی و سفید مانند گل شبت و ثمر آن بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و چون آب میگردد

مدر و الدرد سرکه را با آن رنگین میسازند و تخم آن سفید و با تخم بنت آن خدا نبات شوره زار و اطراف آب اتفین و در که نمیر **طبیعت** آن در

اول گرم و در دوم خشک و گرم و خشک در دوم نیز گفته اند و بعضی در سوم **افعال و خواص** الاول مضاد برگ و شاخ آن با سرکه جهت ورم

لوش تجدید که اعضا العصد قور دل ساق تر و تازه و خام آن مانند سنبر بیای دیگر جهت سرفه کهنه و بروضیق النفس هر نوع که باشد و ربو و درد

سینه سیه دیل بحدیکه قائم مقام آن چیزی دیگر نه انتها اذا اعضاء النفس منفتح سدد و سفت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح المحرب و الحکه و

الاورام و القروح جهت جرب و حکه و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و سرطان قروح خبیثه و ورم صلب امثیان خصوصا چون برگ و شاخ

نرم با سرکه روزی دو سه مرتبه ضماد نمایند و بدستور استعمال المطبوخ آن بسرکه چند مرتبه با الزاجیه جهت علاج مشاوری سفید مقدار شربت آن تا نیم درم و آشامیدن طبیخ

بقعده ورم مسهل خوتم سودا گفتن بشرع الطحال است خلافت نفع ثمر علاج و تمع فاقا شنباه فوقانیه بوزن آنت و کمر ظاذا شتنه نیز آمده بالطینی اولطولسے برری

اگر سوده نا سوده و نبات آن دو حبه شد العافت و شجره الاعیث و شوکه ننتنه نامند ماهیت آن گیا هیست خار دار و برگ آن دراز و عریض و طولانی
و مرغب و اورده گسان آن شاخی مجوف خشن سفید و گل آن کبود مایل به بنفشی و طولانی و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و از عصاره تلخ تر و با نهوست
و قبض کمی و حرارت چندان ندارد و مستعمل گل آنست و با عصاره آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن فارسیست که از کوهستان شیراز
آورند و هندی طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و جمعی بالعکس تیز گفته اند و صاحب ارشاد گرم و خشک در دوم دانسته و با قوه تریاقیه
کمی افعال و خواص آن ملطف و مقطع و جاذب و محلل و مفتح سدد جگر و سپرز و تنقیه مجاری آن و جهت پیچانیدن مرکبه و اسهال اخلاط سوخته
و ادرار بول و حیض و حرق اعضا، الغذاء و النفض با شاه سپرم شیش و با عصاره آن جهت ادجاع کبد و تفتیح سدد آن و سده طحال و تقویت
کبد و تحلیل اورام آن و اورام طحال و صلابت معده و معا تعبیه و استسقا و ادرار بول و حیض و با شراب جهت قروح امعاء و حصول آن و تقویت معده
بعد از یأس از آن الفروج آشامیدن نیم مثقال از شیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و همچنین گل و عصاره آن و ضماد گیاه آن با پیه خنزیر کهنه و با پیه
حیوانیکه باشد سرشته جهت قروح عسرة الاندمال و طلای عصاره آن جهت جرب و حکه و قدر و آن بجفف و التیام دهنده زخمهای کهنه حیات
کهنه و مرکبه سوداویه و صفراویه و مخرجه تخصیص عصاره افتیمون الزرسته جهت داء الثعلب و داء الحیه گویند مضر طحال است مصلح آن انیسون مقدار شربت
آن در غیر مطبوخ تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم بدل آن در حمیات بوزن آن اسارون و نیم وزن آن افتیمون و طریق اتخاذ عصاره آن آنست
که گیاه آنرا و آب آنرا گرفته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد و پس اقراص ساخته خشک نمایند طبیعت آن سرد و خشک و الطف از جزو آن ـ
افعال و خواص آن ملطف و مقطع و رافع جرب و حکه و چهای کهنه و مدد جگر با آب شاهتره و سکنجبین مقدار شربت آن نیم مثقال تا یک مثقال مضر شش
مصلح آن مصطکی بدل آن سه وزن آن قافث و گویند سه وزن آن سماق است و تخم آن اسچون با شراب یا شاهتره جهت قروح امعاء و نشیم ام
مفید و حب و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت غالیون بفتح معجمه و الف و کسر لام و ضم یا و سکون واو و نون لغت یونانیست
بمعنی ماقد اللبن جهت آنکه شیر را منعقد میگرداند ماهیت آن نباتیست ایستاده برگ آن طولانی و گل آن زرد و با برگ ریزه مانند و
خوشبو و با اندک حدت و منبت آن کنارهای ایستاده طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم افعال و خواص آن حابس نزف الدم
و ضماد گل آن جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با قیروطی و روغن گل جهت دفع اعیاد بیخ آن و سائر اجزا اول گرم و در دوم تر افعال
و خواص آن بغایت محرک باه است غالمون بفتح غین معجمه و الف و کسر لام و ضم میم و سکون واو و نون شیخ الرئیس نوشته دوائیست خوشبو
جلی رنگ با قوت محققه با حدت کمی و منجمد کننده شیر مانند انفحه و گل آن جهت قطع انفجار خون و سوختگی آتش مفید و مولف گوید شاید این خود
غالیون و یا قریب بدان باشد غالیه بفتح غین و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها ماهیت آن از ادویه مرکبه شاید خود غالیون
از مخترعات جالینوس نیست و اصل آن مرکب از عنبر و مشک و البان و روغن بان ساخته جلد و مفرقها میخوشبوست پس جهت اعراض و
اعراض دیگر عود هندی و مشک و سک و لادن و امثال اینها اضافه مینمایند و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت طبیعت آن گرم و
خشک و بحسب تراکیب طبیعت آن مختلف میباشد و در حدت و در میان افعال و خواص آن مقوی قلب و دماغ و سائر قوت و ارواح و مفرح
و مقوی اعضاء الرأس و تمریخ بدان یا روغن بان و یا خیری جهت تسکین صداع بارد و فالج و لقوه و بو بیدن آن با شراب و استشمام آن منعش و
صداع و مسکن صداع بلغمی و آشامیدن آن با شراب سکر و قطور محلول آن در بینی اطفال در دفعی در گوش جهت صرع و سکته و وجع گوش
اعضاء الصدر بو ئیدن آن مفرح و مقوی قلب اعضاء النفض حمول آن جهت اوجاع بارده رحم و تحلیل ورم صلب بلغمی آن و ادرار
طمث و اختناق الرحم و اصلاح حال آن مفید و رحم را مهیای آبستنی گرداند و طلای آن بر احلیل ملذ و مهیج جماع ست فصل الغین المعجمة
مع الباء الموحدة غبیرا بفتح غین و با موحده و یا و را و الف و را مهمله و الف ولام

و امرود ارجمله و حار معطلد یا بفارسی گرد آسیا نامند **افعال و خواص** آن بغت سرطان جهت قطع رعاف و ضماد آن بر پیشانی جهت منع ریختن مواد بچشم و تقویت اعصاب نافع است **غبیرا** بضم غین بار سم سه و سکون یا ء مثناة تحتانیه و فتح را و مد با ر الف لغاتست سنجد و تبری الکه و نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بزرگ بقدر درخت عناب در بستان و در بلاد لیسیا سرو هم میرسد و برگ آن خشن و اخضر و لهذا آنرا غبیرا نامند و دو نوع بود و نر و ماده و نر آن ثمر نمیدهد و ماده آن دو نوع می باشد یکی ثمر آن بقدر عناب و فندق کوچکی و کناری پوست آن نازک و بلعاب رسیدن پوست آن سرخ میگردد و از مغز خوب جدا نمیشود و مغز آن سفید رنگ شیرین خوشبو خوش طعم آن تخمی اندک طولانی شبیه باستهٔ عناب و کنار و دوم ثمر آن بزرگتر از نوع اول و پوست آن تیز سرخ رنگ و از مغز جدا میگردد و مغز آن نیز سفید رنگ لیکن مانند آرد نرم میباشد و تخم آن بآسانی از آن جدا میگردد و این در شیرینی لثمان نوع کمتر و این را بفارسی سنجد ارده نامند و هر دو نوع در اواسط تابستان میرسند و قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد در اول و خشک در سوم و خشکی اخام آن زیاده **افعال و خواص** آن مقوی و مفرح امراض الراس جهت صداع حنعد و حادث از ترقی ابخره از معده و سائر بدن و امراض الصدر سرفه گرم مفید اعضاء الغذا مقوی معده و قوت ماسکه و دابغ آن و مسکن قی و دافع صفرا و مانع صعود ابخره و انصباب مواد بمعده و سیلان رطوبات و کلس اسهال خصوصا خام آن و سبوس آن نیز جهت اسهال مفید و سیج صفراوی را سفید و حابس را و بول و مانع تقطیر ازع اطفال السبیل موافق تقیل بن جهت آنکه معتدل مزاج ایشانست مقدار شربت آن تا پنجاه عدد و گل آن سفید مایل بزردی و بعضی زعفران رنگ گفته اند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بسیار خوشبو تند بحدیکه در جائیکه درخت گلدار آن باشد بوی آن باطراف تا هفت هشت خانه میرسد **افعال و خواص** آن مهیج شهوت باه خصوصا از زنان و لهذا زنان و دختران نورس را از استشمام رائحه آن منع مینمایند و در اودیه و ادویه گل آنرا داخل میکنند و استشمام آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و آشامیدن آن جهت امراض اعضاء منفایح و گرازو تقویت دماغ و قلب و امراض الصدر والریه و جهت امراض این هر دو عضو مانند ربو و قرحه ریه و امراض اعضاء الغذا جهت تقویت معده و جگر و تفتیح سده و قلیل ریاح و استسقا و یرقان و از حمیات مفید مقدار شربت آن یک مثقال القرح و الجروح چون برگ آنرا بر جراحت و قرحه بریزند بجهت کمی آنها و جرح کهنه را پاک سازند و ملتحم گردانند که احتیاج بدوای دیگر نباشد و اگر برگ تازه آن نباشد برگ خشک آن نیز مفید است در دهن آنکه آنرا در روغن طبخ دهند تا مهرا گردد و دندهین بدان جهت مفاصل استرخا و دراز کردن موی مجرب است و گل سنجد محلل ریاح معده در جمیع افعال مانند آنست و از آن ضعیف تر **فصل الغین مع الذال المعجمه** + **غذاف** بضم غین و دال مهمله و الف و فا **ماهیت** آن نوعی از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مائل بسیاهی و منقار و پای آن سرخ غیست بخلاف زاغچه که رنگ آن سیاه و منقار و پای سرخ است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن گوشت آن صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ آن باشبت جهت ریاح تهیگاه و درد زانو و ریاح بارده و جوهرست و زهره و سرگین آن بسیار حاد و جالی و رافع آثار و مقوی بصرست **فصل الغین مع الراء المهمله** **غراب** بضم غین معجمه و فتح را و مهمله و الف و با ء موحده اسم جنس کلاغ است و سه نوع است یکی ابلق و آنرا غراب الابقع و دوم سیاه رنگ و آنرا غراب اسود نامند و بترکی قوزقول و سوم سیاه کوچک و آن در کشتزارها بسیار میباشد و آنرا غراب الزرع و سوم را اهل انطاکیه آنرا اغتاق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و آنچه از غراب الزرع کوچک تر و منقار و پای آن سرخ است الغداف و زاغچه نامند و این غیر غذاف است و بهیئه نخورد و بهترین آن مخالف یعنی بچه نیست **طبیعت** آن گرم و خشک در اول **افعال و خواص** آن بهیئت میرویرن وطوبین مشائخ و زیادتی منی مفید و خوردن هریسه آن جهت تحریک باه و باید که قبل از طبخ مکرر بآب طبخ دهند و آب آنرا بریزند پس با سرکه طبخ دهند تا مهرا شود که مصلح آنست برای محرورین و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف آنست غراب سفید که ابقع یعنی ابلق باشد بهترین آن بچه آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن ویرقضیم دروی القناد و اجتناب از آن بادبی و خوردن آن تا طبع باد و تقلیل چشم آن مورث بخواهد بیت و داغ طبیعت آن در سوم گرم
وخشک و در سائر خواص مانند عدس است و در نهایت روی القناد و خوردن آن لولی ست آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ریاح و قولنج و طبوخ
طبیخ آن بینی بسرکه آن جهت ازاله ریاح شاگرد الزیته چون زننده آنرا در ظرف گذارند ویرانه آهن و حومات انند سر که تند و کبد لنرد برسر آن ریزند
و سر آنرا پوشیده جبل روز در سرگین اسپ دفن کنند تا حل گردد پس بر آورده هماں آن روغن خواهد بود و آن بجهت مای و با با سرگین آن خضابی
نیکو و مجرب دانسته اند قادم رنگ آن سیاه نمود و تغیر نیگردد و در تغیر رنگ موی و در باینده آن موی سیاه کلاغ سیاه و زراچه در اول گرم و خشک
افعال و خواص آن سودن خون صالح و محرک باد و مضر محرورین مصلح آن سرکه و زهره همه انواع آن جالی و حاد و جهت رفع باد و ناخنه و بابهم
فرو بن با عسل جهت ظلمت بصر و زایل آنها نیز حاد و جالی و جهت بهق و برص و زوال آثار سفید و خوردن گوشت خشک آن با عسل سعوط
بر روز سه قیراط جهت رفع بهق و طلای خون خشک کرده آن رافع بواسیر و طلای پر سوخته آن رد باشند و موی ست حرف بلیخ نیز
در اطر دبار سموحده بیونانی اطا و بشیرازی درک با صفائی و شکسته در تنکابن رود بلیم او حانا مند ماهیت آن درختی بسیار بزرگ
ست از جنس غلات یا صفصاف باختلاف اصطلاح آن و برگ و پوست آن سفید و برگ آن بقدر برگ لسلت دار او صمغ جمل سے آید بر درین
تنه بیاض آن در ہنگام ظهور شگوفه آن و اکثر مستعمل لجار و برگ و صمغ آنست طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی تا سوم و زیاده بر معتدل
دانسته اند افعال و خواص آن گل و برگ و عصاره با خود از آن سرد و جهت بی لذع و با عفوصت لی ای آن قریب بمان لخشکتر از آن بالادن
قطور عصاره برگ و بیخ مسحوق آن با روغن گل جو خاینده و پوست آن جهت تسکین درد گوش و آمدن چرک از آن و بدستور مطبوخ پوست
تازه آن و رشتن سر بطبیخ قشر آن و با عصاره آن جهت خزاز نهین قطور عصاره گل برگ و صمغ آن جهت جلای بصر و رفع بیاض و دسم و آثار
جیدیل القیم غرغره بطبیخ قشر آن و با عصاره آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده موثر الصدر آشامیدن قشر آن و بدستور ثمر آن جهت نفث الدم
اعضار الغذار آشامیدن برگ سائیده آن با فلفل جهت رفع مغص و قولنج حادث در امعای و فاق که ایلاوس نامند انیا ذبه لمه جهت
سده کبد و به تنهائی با آب مانع آبستنی و آشامیدن عصاره آن اخراج کننده علق ست از حلق و آب قشر آن جهت دفع سیلان
چرک اعضای باطنی و سده و جگر المفاصل نطول طبیخ آن جهت نقرس القروح ضماد پوست و برگ تازه آن بر اعضای مقطوعه و مجروح و رویه طرح نافع
و گل آن داخل مراهم مجفف کرده میشود و دنیز گل آن مجفف قروح خبیثه و آکله و بدستور زرد خاکستر آن الزینه طلای خاکستر قشر و یا چوب درخت
آن با سرکه جهت استقاط ثالیل منکوسه و غیر منکوسه و دست و پا و ثالیل بدنه و شبیه بسیخ که مسماریه نامند و پوست بیخ آن داخل خضابات
موی کرده میشود و برای سیاهی آن در بار چوب معمول آن قائم مقام توتیا ست مضر گرده مصلح آن صمغ عربی بدل آن نیم وزن آن اقاقیا ست
و گفته اند که از تنه درختان آن نمکی بر می آید سفید نازک بهترین املاح ست و آنرا بجای املاح دیگر استعمال مینمایند غری بکسر غین و فتح بای حطی
با لف مقصوره یسرشم و بهندی سریش و بترکی یا یو شقال نامند ماهیت آن عبارت از چیزهای چسپنده ست که از طبیخ غلیظ و چسپنده شده باشد
انواع میباشد و مراد از مطلق آن سریشیت که از پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم ماهی ست و بعد از آن آنچه از ابریشم گندم مرتب نمایند
طبیعت مجموع آن بمراتب گرم و خشک ست غری الجلود سریشیت که از پوست حیوانات مکرر سپوشانند در آب تا مهرا شود و ریگه از آن
تا در آن ته نشین گردد و صاف میکنند و باز طبخ میدهند و همچنین مکرر عمل مینمایند تا دیگر در آن ته نشین نگردد پس آن مقدار طبخ مینمایند که
غلیظ گردد و در آفتاب چندان بر هم میزنند که منجمد و منعقد و رسد پس قلمها بریده و خشک مینمایند و عند الحاجت هر مقدار که میخواهند در
آب گرم بر آتش طبخ مینمایند تا گداخته گردد و دیگر با گرم شود و وصل اخشاب و جلود و چیزها بدان مینمایند و بهترین آن معمول از پوست گاو و ست که
صافی باشد از آن بهتر آنچه از پیه سازند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و منفعت امراض الواسس

ملطخ آن جهت سرفه کهنه و قروح سر و سائر امراض الصدر آشامیدن مثقالی آن در آب تمر هندی و یا با سرکه و یا با ادویه مناسبه دیگر مانند خلوتحه
گشته بدان نمایند جهت نفث الدم صدری و قرحه ریه مانع الجروح و حرق النار و جبر الکسور و الفتوق و الجرب الفتوبا و غیرها ضماد آن با آس جهت
ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام اجزای شکسته و ببر رفته و قبل المادی با آب جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و با آبرد و چوبه و جوز السرو با سرکه
سرشته جهت فتق تازه که تازه مثل برآن ببندند و نگشایند و جهت منع ورم زخمها و التیام جراحات و با مرد و جوز السرو جهت فتق و قبل المادی و با
سرکه جهت جرب متقرح و تقشر جلد و توبا و سعفه و بهق و برص و رفع آثار و جلای بشره و چون گداخته به پشم خرگوش آلوده بر جراحات که خون از آنها
جاری باشد گذارند ببندند نافع و بر سوختگی آتش در دو وقت و التهاب آن را تسکین دهد و منع آبله کند و مضر مسلول آن قائم مقام ست **عرق السمک**
لغات سریشم ماهی نامند ماهیت آن رطوبتیست منجمد شبیه به کندر شکم نوعی ماهی حبی دراز که خنزیر البحر نامند امثال آن سبز سبر و سفید
و بیضی سیاه و ابلق نیز میباشد طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم گرم تر **افعال و خواص** آن قریب با غیری الجلود ست آشامیدن
مداوست آشامیدن آن هر روز از یک مثقال تا دو مثقال جهت سیل مجرب بالخاصیة ضماد آن جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از نشاسته سرشته
واشال آن جهت سبند منافع قریب با آنست آشامیدن یک مثقال درهم آن جهت نفث الدم صدری نافع و ضماد آن جهت التصاق جراحات
انضمام رفته و بر ناخن سفید شده و جهت برص و شقاق وجه و تمدد آن نافع ست **عری الجبین** لغات سریشم پنیر نامند از صنائع غریبه ست و غیر الحکیم
میر محمد مومن و دیگری ذکر نکرده و کرد جوهر الصنائع نامیده ماهیت آن آنست که پنیر تازه را در قطعهای نازک بریده بر روی سنگ مسطح که آب ندیده نرم
باشد و در قطعهای پنیر را به پهلوی یکدیگر بچینند فرش کنند و بر آن اوراق باز لک نرم باشد که آنها را بپوشد تا جمله لوامع فرش شود پس
سنگ مسطح شبیه برآن گذارند و وزن دیگر نهند در آفتاب تا دهنیت آن بالتمام گرفته شود یعنی آنکه جذب نماید پس باب شسته بدستور فرش
ولعاب آن نمک سائیده کرده و یک هفته در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند اگر از آن چربی
ظاهر شود با آب و نمک و آب گرم شاشند تا بحدی رسد که اصلا چربی در آن نماند و کمال آن در عدم چربی و سفیدیست پس جمع کنند و بسیار و سائیده در
شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفید و تخم مرغ که در شیشه جذب بهم زده کف آن را گرفته باشند و قطرات آن را بر سنگ زیرین ریخته با
سنگ بالا بمالند تا بر سنگ زیرین بچسبد پس چند قطره آب آهک صاف بران بچکانند که بدان شود اما باید آن مقدار باشد که چون چیزها را بآن وصل کنند
زود خشک گردد از خواص آنست که هر چیزی را که بآن وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نگردد و از اسرار مکتومه شمرده اند **فصل العین مع**
الزاء المعجمتین غزال بفتح عین و زای معجمتین و الف و لام لغات آهو و بترکی جیران و بهندی مرگ بکسر میم و راء مهمله و کاف عجمی و بچه آن را طلی
با شتیاه طلاء دانسته اند تا سال الخشف و بشش سال الطلی نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن از سائر لحوم
صید اقرب بمزاج انسان و موافق مرطوبین و مبرودین کثیر الفضول و سمان و کسانیکه محتاج تخفیف و لاغر بدن خود باشند جهت آنکه سریع الهضم
و جیدالغذا و قلیل الفضول است و از آن مهزول ... خصوص خشک نمک و چربی فربه بریده و در صحرا خورش آب علت الامراض راس و القلب و غذاء
آن جهت فالج و استرخا و سائر امراض بارده عصبانیه و خفقان بارد و یرقان المزمنه و آن موجب درازی موی است و شیر آن چون خصیه آن را صعتر و نمک
پاشیده خشک کنند و نیز لحم آن قاطع حیض و سیلان آن گرم و خشک بسیار جاد و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام بلغمی و نفخ و اکتحال آن
جالی بیاض و رقیق و جلوس بر پوست آن باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهت سپرز مفید و گوشت آن مصدع و مضر محرورین و مصلحش
اسفناج و بقولیات مرکب با الفلفل یا زیتی خصوص که با آب آن با سرکه و زیتون و بیطی الهضم ست مصلح آن اول جوشاندن در آب پس با روغن بادام
و با کمچه مقشر طبخ نمودن و بریانی کسیکه از اریاح و ابرده عارض گردد با روغن گردگان و زیت و آب و نمک کرب النفس و عسر الخروج
و مصلح آن سکنجبین و مکیدن نواکه حامضه قابضه است و غزال مسک انشاء الله تعالی در مسک مذکور خواهد شد گوشت آن گرم و تر خشک تر

از سایر انواع بهتر است **فصل الغین مع الضاد** غضارا بفتح غین معجمه و ضاد و الف هندی کاسه چینی نامند ماهیت

بهترین آن نرم و سفید و آن حالی شده وقاطع خون و مانع سیلان خون از زخمهای تازه است و غضار مطلوب مراد کاسه سفالین سرخ یعنی سحابی است

غضار چینی را نرم سوده با سفیدی تخم مرغ مخلوط با عرق مانند مداد و شیاف مالیدن جهت سپید و خشک شدن ... تر و تازه را با ...

... و زنجفر و امثال آن خالص دیگر مباشد **فصل الغین مع اللام** غلیف بفتح غین و سکون لام و کسر قاف و یا در ماهیت

آن اختلاف است نزد بعضی ... ست و نزد بعضی ... مانند ثمر کبر و شکل برگ آن شبیه ... و مدور

ثمر آن چیزی مانند ... و تخم آن مانند دانه امرود ... و لبنی که از آن حاصل می شود مسهل قوی ... و طلای آن نافع

ثابل است و صاحب اختیارات ... گیاهی است که برگ مانند برگ ... و ساق آن ... صحرا ... شیر ... از جمله ... مجرب است

... **فصل الغین مع النون**

غنم بفتح غین و نون و میم اسم ... است ... ماند ... اقسام قطران ... و موافق ...

... سده ... **فصل الغین مع الواو** غوتا غنتا بضم غین و سکون واو و فتح تا ...

... و سکون نون ... و الف ... قاف نیز آمده معرب از کوتا کینا لغت فرنگی است ...

... مانند ... ماهیت آن عصاره ایست زرد ... رنگ مایل بسرخی ... که چون ...

... و چون در آب حل کنند آب آن مانند شیر غلیظ زرد ... ساده ... و ... اللحم ...

... رنگ و کوچک ساخته از ارض جدیدی آورند بعضی گویند عصاره ریوند است و اصل آنست که ... شده عصاره ...

شبیه ... و ... آن ... بلند تر ... در ... آنکه جزیره ... از جزایر ... از ارض جدیده جنوبی قریب ... چین ...

نیز بسیار ... سده ... بلادی آورند طبیعت آن گرم و خشک ... لیکن ... گشته تا آخر دوم گرم و خشک است افعال و

خواص آن مسهل و مخرج اخلاط مختلفه با آسانی ... است و هر خلطی ... که ... از ... معده و کبد و سایر اعضا و لعاب ... اسهال ...

... و بسیار ... مانند ... مسهلات دیگر ... یکروز و یک شب ... و آسانی فعل ... و با اخلاط فاسده ...

اکثر امراض بارده رطبه ... و صداعیه و ... و کبدیه ... فالج و لقوه و استرخا ... و ...

... و ثقل سامعه ... و ... النفس ... و خفقان بارد ... و ... کبد و استسقا و یرقان و احتباس ...

... و بالجمله اکثر امراض مزمنه قدیمه و جدیده را مفید ... شربت ...

... و ... قسام ... کبار ... و اکثر ... که ... است ... با شکر سرخ ... با ...

شربت که متوسط است ... بحسب ... مزاج ... و بدن ... باشد ... و ...

... است که ... اسهال ... و اسهال ... باید که ... تا ...

... تا ... خواب ... در ... گلاب ... روغن بادام

... گرم ... و اگر ... تقویت ...

باقی ... طبیب حاذق است ... و بعد از ...

... آن ... **فصل الغین مع الها**? غوشه ... بفتح غین و سکون ... و کسر ... فارسیست ...

... آن چون خشک شود مانند برگ ... است ... نرم ... خشک ...

و بیت المقدس بسیار است و آنرا یکی خوانند و چون در آب جوش دهند طعمت آن زائل گردد و با ترشها بخورند و الذت پیدا شده در غلظت و لطوبت الحمزه از کمتر است **طبیعت** آن سرد و خشک و از سایر کماتها کمتر **افعال و خواص** آن غلیظ و دیر هضم و کاسر حدت آن و روی الملح مانند کما تهنیت بستر آنست که اکثار در خوردن آن نکنند و اگر بسیار بخورند بالای آن شراب جید بنوشند **باب بستم در بیان ادویه که حرف اول آنها فا است و فصل الفاء مع الالف** فاخته بفتح فا و الف و کسر خا معجمه و تا و شناة فوقانیه و بالنت فارسیست و بعربی

فاری کوکو و بهندی پاندک نامند و بعربی فیه و نزد اهل انطاکیه مشهور بیمامه است **ماهیت** آن مرغیست خاکستری رنگ مطوق بطوق سیاه و سبز

بخشیده کبوتر صحرائی و کثر ازان و قلیل الالفت و حسن الصوت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی تا اول سوم گفته اند و بهترین آن جوان

فربه آنست **افعال و خواص** آن لمراض الراس مهرا پخته آن جهت رعشه و فالج و خدر و امراض عصبانی بارد و ریاح غلیظ و تفتیح اسده و این

قطور خون تازه گرم آن جهت بیاض چشم موثر خصوص خون بال آن الاورام و غیره ضماد زبل آن با سرکه جهت تحلیل اورام و تفتیح آنها

و بسبب رنج کلف و آثار و خوردن گوشت آن مورث جوانی و دیر هضم خصوص کباب آن مصلح آن شکر و در بعد نمنا و سرکه و کشنیز الخواص

گفته آند تعلیق زبل آن بر طفلیکه شب در خواب فزع نماید رافع آنست و آواز آن مزرا سود مند و مار از آواز آن بگریزد در خانه که قمری سفید باشد

هیچ دزد و دشمن و ساحر دست نیابد و بخور پر آن گزیزانند ما است **فادزهر** بفتح فا و الف و دال مهمله و زاء معجمه و سکون ها و را مهمله معرب

پادزهر است و با صطلاح عبارت از دوائیست که حافظ ارواح بود بقوت خود دفع ضرر سم از بدن نماید در بیان معنی آن بتفصیل در مقدمه بادزهر

در حرف الباء الموحده مع الالف مذکور شد **فاذخ** بفتح فا و الف و فتح ذال و خاء معجمتین حکیم میر محمد مومن نوشته بلغت هندی اسم بندق

هندیست و مولف اختیارات بدیعی اشتباه نموده آن حجر اسم کرده و گویند سنگیست زرد مائل بسفیدی و بعضی بسبزی و برنگهای دیگر نیز میباشد

و چون بندی سنگ بازد و چوبه بسایند سائیده آن پستی رنگ بود و در آتش نسوزد و نیز صاحب اختیارات نوشته که از آخر سند و چین نیز

آورند و بهترین آن چینی بود و زهر مهره زهر ها است و شربت طلاء و مقدار شربت آن دو دانگ و نیم است و گفته اند بخلاف با و زهر کافی است **فار** بفتح فا

الف و را مهمله فارسی موش و موشا و بترکی کسک و بسریانی کوقفری و برومی بوطیقو و بیونانی لیقطرس و بهندی چوهه و بترکی سچان نامند **ماهیت**

آن حیوانی معروفست ذی هوش و سوده **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن امراض الراس خوردن آن مورث نسیان

و فتیان و اخلاق ذمیمه و ضعف معده و چون بریان نمایند و بطفلیکه از دهن او رطوبات بسیار آید بدهند که بخورد و موشان اعضاء النفص جلوس در طبیخ آن جهت

رفع عسر البول و آشامیدن سرگین آن جهت تحلیل اخلاط غلیظه و با کندر و سرکه جهت اخراج سنگ گرده و مثانه آن رافع عسر البول و لغایت ملین

طبع الطفال العین طلاء و در کتحال زبل آن جهت رویانیدن مژگان ریخته شده و جلای بیاض چشم الزینه طلای خون آن جهت قلع ثالیل بول سرگین

و ضماد سوخته سر آن و سرگین آن با سرکه و یا با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب موثر مقدار شربت آن یکدرم و بخور آن گریزاننده موشان

و بول آن رافع سیاهی کتابت اسم چون موش را زنده و شگافته گرم گرم بر موضع لسع مار و عقرب بنهد دفع سمیت آن کند و بر عضویکه خار و

پیکان در آن رفته باشد بر آورد و بر خنازیر تحلیل و بند و بدستور بریان آن بر گزیدگی عقرب و خوردن پس مانده آن مورث نسیان این مولف گوید بیان موش

و گزدم عداوتست اگر هر دو را در شیشه کنند میان ایشان خصوصیتی عجب بود موش قصد دنبال گزدم کند و گزدم نیش زند اگر موش دنبال گزدم را

گرفت و بر یدازیت آن رست و الا از بسیار لسع هلاک میگردد و چشم آنرا اگر بر کلاه و دو زند راه رفتن آسان شود و اگر بر جامه تب دار اونیخته تب او زایل

گردد و خصیه آنرا که بر زنان بندند تا با وی باشد حامله نشود **فارة لبیش** موش بیشاست و مذکور شد **فارة المسک** آهوی مشک

و گفته اند آنرا بهندی چهچهوندر نامند و آن حیوانیست فی الجمله شبیه بموش و بسیار بدبو بحدیکه بهر جا که بگذرد بدبو میگرداند و از دور بتوان تمیز کرد

شبیه ببوی مشک و بول و غائط آن بسیار حار و اکال است بحدیکه بر زنی و لباسی که بول و غائط کند آنرا میپوساند اگر زود نشویند و مدتی بماند

و لبیب کمال الحمص گرد و سایر حیوانات گوشت آن را نخورند و قالی از بیخ آن نیست و قانون دیت و همچنین بسر شرف مخصوص بلک بشند
لکه است و رشید و ضده کرده مانند دندان و بدان حافظ رطبه نیز بهم میرسد و دو نوع میباشد سفید رنگ بزرگ و این کم بیار د و بوست نوع دوم
زان کوچکتر و سیاه رنگ موش بد بوی با این ازان کمتر طبیعت آن گرم و خشک فارسی تلخ بار و کسیس و با نسبت ماهیت آن حکیم میر محمد مؤمن
رحمه الله نوشته یونانی اندرحارون نامند و آن نخست سر شک خشید و تلخ و خلاف آن مانند خرنوب برگ آن مانند برگ نخود و در میان جو و
گندم میروید طبیعت آن در اول گرم تر افعال و خواص آن ملطف و قابض و مفتح سده و جشا و جیات و مفاصل و عسر النفس و سبز و تلخ
و زرجان آن باعسل جلا و حل و شربت و چشانیدن آن در روغن زیتون کشنده کرم معده مقدار شربت آن دو درم است و قواب علویخان مرحوم
نوشته اندر و حارون یونانی احمد خلاف تیز نامند و بیان ماهیت آن در حرف الالف بیمن ذکر کرده ام مؤلف گوید که کتاب مفردات آن مرحوم
نزد مقرر بود که دیده شود که چه تحریر فرموده اند حق سبحانه تعالی برساند از فضل خود فاشرا بفتح فا و الف و فتح شین معجمه و را و الف مقصوره
معرب از فاشار سریانیت و لعیبی کرمة البیضاء و بفارسی هزار جان و هزار کشان که معرب آن هزار جشان ست و معنی هزار کشان الف
حالیع یعنی هزار شاخه نیز گفته اند معنی الف ذراع ست و نیست چنین بلکه بمعنی اول ست و نیز بفارسی و دارد و کرم دشتی و بشیر و انشیر
بحو قمی جهت اکثر نباتات آن هندستان خشک شیکرد و بعضی گفته لبلبای کشتبا نامند و بروی علیطوطن و بیونانی انطلیطوس و ببربر یسکارجا لان
و بشکابن و طبرستان الملک گویند ماهیت آن نباتیست شبیه تاک انگور خار دار و برگ آن باملاست و مائل بتدویر و تا ره دارد و مانند
تاک بر جدار خود می پیچد و ثمر آن بقدر نخود و سرخ خوشه دار و در زمستان ثمر آن بر برگ میماند و طعم آن با حرافت و قبضیت و صاحب
اختیارات بدیعی گفته که در بهار خوش بدمه دانه میباشد در ابتدا سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و آن را سیاه و دارد و خوانند و در کوهستان و
بلاد فارس کثیر الوجود و لبیار تحمل و صمغ آن در سموم مشهور شده و آن را عود الحیه نامند و لبیار شبیه لقبط تلخ و عطاران بجای قسط تلخ میفروشند
و طعم آن باقبوضت و حادحرالیف لبیار تلخ حست در قانون و قفطار غان مذکور است که هزار جشان ست مختار و مستعمل تر قاند و نست طبیعت
برگ و ثمر آن در سوم گرم و در دوم خشک بعضی در سوم نیز گفته اند و گرمی بیخ آن کمتر از آن و تلخ و نیز افعال و خواص آن جالی و ملطف و
مجفف و مسکن حدت و مقوی آن اعضا مالیدن با آشامیدن آن روزی یکدرم تا یک مثقال جهت رفع صرع و سدد و فالج و استرخا و نسیان
و شدخ عضل العین مطبوخ آن در دهن ربیت جهت کثرت الدم تحت چشم و عصارة الصدر لعوق آن باعسل جهت خناق و منیی و فساد نفس و سرفه
کهنه و درد پهلو و ریاح آن چون عصاره آن را با گندم طبخ نمایند و بیاشامند شیر را غلیظ و زیاده گردانند و ضماد آن با سرکه جهت نمو و لینه ا
اعضا الغذا چون برگها و شاخهای نورسته آن را طبخ نمایند و بخورند جهت تقویت معده و تعفنیت و جلای آن از لزوجات و جهت بیخ
نواد و ضیق سده و تنقیه آن و جهت اسهال و ادرار شیر مؤثر و بیخ آن محلل و مکروه صلابت طحال خصوصا که با سرکه تا سی روز بیاشامند و
و لبسر کرده با انجیر بران ضماد نمایند و همچنین عصاره آن اعضا النفس و الادرار و الثبور و غیرها تناول مغز بخته آن تر و تازه مانند روئیدن
و خام آن نیز جهت اسهال بطن و ادرار بول نافع و عصاره تازه آن یکدرم با اندک کثیرا که مسلح آلت نیز با اماله سل جهت اسهال بلغم و بیخ
آن نیز با کثیرا و یا ماء العسل الفند یکدرم تا یک مثقال اسهال حتی قوی آورد و ادرار بول و شیر و سایر فضلات و تعفنیت حصاة کند و جنین را بکشد و حمول
آن با عصاره آن جهت اخراج جنین و تنقیه رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و مطبوخ آن باریت بجهت تغلیظ گردد جهت بواسیر و نواسیر متعفنه و جمیع
او جاع بارده و تحلیل صلابات متعفنه و نفع جرب و تشنج و نطول طبیخ آن جهت تحلیل اورام و ضماد بیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و ثبور لینه و کلیح
بالیل با شراب جهت تسکین وجع و نفس تحلیل اورام حلیه و انفجار و بیلرت نافع القروح ضماد بیخ آن با نمک جهت قروح ردیه خسیسه و آن باملاو محو کند و
و تسکین آن جهت جرب متقرح و غیر متقرح و تنقیه جلد و شیر با و قطور خار و ملا و حوشرا المفاصل ضماد بیخ آن با شراب جهت اخراج استخوان اشکسته

مسترخیه ضعیفه با آرد کرسنه ضماد جهت تحلیل اورام و الخنازیر و مقابل السموم آشامیدن یک مثقال از بیخ آن جهت لسع افعی و سائر هوام و ضماد آن با شراب
شیر و برگ و ثمر آن جهت حمل جنین اندازد و ضماد بیخ آن با آرد کرسنه و عسل جهت رفع کلف و آثار سیاهی بعد از جروح و قروح آمده و طلای سائر
آثار و تنقیه لثه و جلای کننده آن و بستور بطبوخ در روغن زیت جهت مرهم لعت کشد الدم تحت جشم و ضماد ثمر آن سترنده موی است و با عنان در سترون
موی جلو مستعمل دارند و گویند اکثار اکل بیخ و ثمر آن مضر سر و مورث اختلاط ذهن و عقل است و مصلح آن باکثیرا خوردن و با قی کردن و بعد از آن
ربوب حامضه خوردن و آشامیدن عصاره آن اختلاط عقل و ظلمت بصر آورده و بدل بیخ و ثمر آن بوزن آن درونج و دو ثلث آن لبسانه و بعضی نعنع
بوزن آن نوشته اند فاشرشین بفتح فا و الف و کسر شین معجمه و را و سکون سین مهملتین و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون در اکثر نسخ
چنین است و بعضی بتشدید فوقانیه مشدده بمعنی مزیل شصت علت بعضی بفتح را و مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و نون گفته اند لغت
سریانیست لعزلی کرمة السوداء و بفارسی شش بندان سیاه و بشیرازی شش بندان و بیونانی انیالس ما لیان یعنی کرم الاسود و بروحی انا ـ تر
و طبس و بهری میوان و باندلس معروف بحطابه است و گفته اند معنی فاشرستین واقع شصت علت است ماهیت آن نبات آن شبیه
بفاشرا و لبلاب است در پیچیدن بر جا در خود و در رنگ مخالف فاشرا و برگ آن عریض تر از برگ لبلاب و ساق آن سیاه و ثمر آن مانند ثمر فاشرا
خوشه و در خامی سبز و بعد رسیدن سیاه و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سرخ و گفته اند بزردی مایل میباشد و در قانون و در قسطا رعنان گوید
ست که سپید است **طبیعت** آن گرم و خشک با عتدال **افعال و خواص** آن در افعال ضعیف تر از فاشرا است اعضاء الراس صرع و فالج
لسیار نافع بیت اعضاء الصدر و النفس جهت تنقیه سینه و اعضای نفس و ضماد برگ آن جهت زخمهای حیوانات مانند خر و اشتر و گاو و امثال اینها و التواء
اعصاب مفید بدل آن کرمة البیضاء **فاط** بفتح فا و الف و طاء مهمله مؤلف و تیلیا اهجر بعضی گفته اند لغت رومیست و بعضی گفته عربیست و بطلی
بالطاء و بروحی فطیلا نیح نامند ماهیت آن تا حال خوب معلوم نشده و هر کس چیزی گفته صاحب اختیارات جدو ار خطائی دانسته
و در کتاب طب قدیم نوشته که فاتج است که رنگ زرد مایل بسفیدی و سبز است که از نواحی فارس می آورند و بهترین آن صلب
آنست و اکثری بر آنند که دواییست مجهول الماهیت که از ترکستان می آورند و بهترین آن تازه آنست **طبیعت** آن گرم و
خشک **افعال و خواص** آن جهت سم و شوکران و جز مایل است و لسع هوام آشامیدن آن با آب سرد مفید است **فاغره** بفتح فا و الف
و کسر غین معجمه و فتح را مهمله و ها و تا نیز فاغره نیز نامند و فارسی فاغره و کبابه دهن گشاده گویند ماهیت آن بزرگتر از کبابه است و بقدر نخود و سرخی
و جوزی رنگ و تا نصف شکافته و در جوف آن دانه کوچکی مدور و سیاه و براق با عطریت و از زیر باد است هند و بلاد سودان آورند و در طبخ
و معاجین و اشیاء آنها مستعمل دارند **طبیعت** آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در سوم و بقول دیگران در اول و دوم گرم و در
آخر دوم خشک **افعال و خواص** آن با قوت تحلیل و بسیار قابض امراض الراس و القلب آشامیدن آن جهت امراض بارده
دماغیه و ریاح غلیظه و جنون و خفقان و جهت تقویت دماغ و قلب الفم مضمضه بعصاره آن جهت لثه و دهان اعضاء الغذاء تقوی معده
باضمه و جگر بارد و فتح سده و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و داخل ادویه مصلحه معده و کبد بارد و گرده میشود و جهت سوء استمرار اغذیه بارده
و جهت اسهال بارد نافع و حابس شکم و مصدع محرور مصلح آن کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب مقدار شربت آن تا دو درهم است
فالبرلس بفتح فا و الف و کسر لام و فتح با موحده و سکون را مهمله و ضم نون و سین مهمله و در بعضی نسخ بدون نون آمده آنرا
فالی بورس نیز نامند ماهیت آن بانیست که او شاخهای باریک شاخهای بسیار میرویانید بطول دو نیزه و گرد و از شبیه بنی و تخم آن
سفید و بقدر حادرس اندک طولانی و بیخ آن را فا که مقیت در طب **طبیعت** آن گرم و خشک با حرارت لطیفه **افعال و خواص** آن
اعضاء النفس آشامیدن تخم و برگ و عصاره آن هر یک به تنهائی و یا مجموعی با آب و یا با شراب جهت اوجاع شانه مفید **فالنجیقون** بفتح فا و الف

و کسر زم و سکون نون و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح تاء و سکون نون لغت یونانیست یعنی زنجبیل و قالنجیلس نیز نامند ماهیت آن نباتیست که آنرا دو شاخ یا سه شاخ متفرق می باشد از یکدیگر و گل آن سفید شبیه بسوسن و اندک مشرف و تخم آن سیاه لطیف مدسی و با یکدیگر از آن و بیخ آن کوچک باریک در هنگام قبض لزوجت و پس منعقد میگردد و صمغ آن مانند خاک افعال و خواص آن جهت نهش حیوانات سمی نافع و بیخ و ریشه وی گشته آشامیدن برگ گل و تخم آن با شراب جهت لسع عقرب و نهش رتیلا نافع است و قاووق بفتح قاف و الف و ضم و سکون واو و فتح دال مهمله و جیم و قالوذق بقاف نیز آمده معرب پالوده فارسیست ماهیت آن بمصطلح قدیم از نشاسته سازند که با روغن بادام و با روغن پسته تناول نمایند و باصطلاح جدید معروف درین زمان و اکثر بلدان آنست که نشاسته را در آب بسیار حل نمایند و صاف کرده طبخ نمایند که خوب بپخته و خامی آن زایل شده و بقوام انعقاد رسیده و چون در آب ریزند منجمد و در آب گرم نیز در ظرفی تنگ ریخته بحجم سر انگشت و بعد سرد شدن قطعهای بسیار کوچک نموده در شربت قند یا نبات یا دوشاب سفید جید مطیب بگلاب و یا عرق بید مشک و یا هر دو ریخته و یا برف داخل کرده تناول نمایند یا آنکه بعد کمال طبخ و رسیدن بحد انعقاد و رسیدن اندک مدتی در پاتیلی مشبک ریخته در زیر آن ظرفی آب سرد کرده گذاشته بفشارند تا قطعهای باریک از سوراخهای پاتیل برآمده در آب سرد ریخته منعقد گردد و پس بدستور در شربت ریخته تناول نمایند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن کثیر الغذا است اکثر امراض معده و اسهال نافع و اگر بر آن تخم ریحان و یا تخم شربتی باشد تقویت آن معده را و حبس آن اقوی میگردد و قاینذ بفتح قاف و کسر نون و سکون یا و ذال معجمه بفارسی قند نامند ماهیت آن اختلافست بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد از طبخ و انعقاد و مرتبه ثانی تصفیه باشد آنرا قند سیاه گویند و المبالغه آنرا شکر احمر یعنی شکر سرخ نامند و اصل آنست که آب نیشکر باعتبار نیشکر سه نوع میباشد سیاه و رنگ هندی آنرا نامند و یکی سرخ رنگ که شکر احمر است و بهندی لال چینی و شکر تری زیرا که در بنگاله شکر را چینی مینامند و یکی سفید و آنرا بهندی کهانده گویند چون شکر سفید را با آب گداخته بجوشانند کف شیر یا سفیده تخم مرغ بر آن زنند و صافی نموده منعقد گردانند آنرا نبات سفید گویند و چون مرتبه دیگر تصفیه کرده در ظرفی بریزند که در آن جدا گردد و آنرا شکر سلیمانی گویند و چون دیگر باره طبخ نموده تصفیه نمایند و در قالب مخروطی بریزند آنرا فانیذ گویند که بفارسی قند نامند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند المیوج که بفارسی قند مکرر و بهندی لولانا سیند گویند و در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزند معروف بقلمست و چون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند نبات تبرزد و چون در طبخ ثالث بعد عشر آن تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آنرا طبرزد گویند و اکثر قند مکرر را مخصوص باین اسم دانند و بعضی را گمان آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر تصفیه نمایند بطبخ و در کنجه کرده چوبی بر سر نهند که جیا بها بهم رسانند و قرصهای کوچک بسته بر پارچه سفیدی یا بوریای پاکیزه با غیر آن نقسیکه جیابهای آن محوف جیابی باشند و بگذارند که سرد شود و بسته گردد آنرا نامند و بهندی تاسه و توسی و دیگر گویند که چون آب نیشکر سفید را مرتبه دیگر طبخ تصفیه نمایند و صافی نموده بقوام آورند و از آتش فرود آورده بر زمینی نمنیز یا بر بیضه مرغ و تیز زدن آنرا سفید کنند و قرصها سازند و بگذارند تا بسته گردد آنرا فانیذ و بفارسی شکر سیر گویند و اکثر برآنند که شکر سفید را مرتبه دیگر بطبخ تصفیه نمایند بگرفتن کف آن تا آنکه دیگر کف نیاورد و پس صافی نموده بقوام آورند و بعد قوام و رونق آنرا بدست بکشند و در کشیدن و دفع بدمع آنرا بچوب تخته پاکیزه بزنند تا سفید شود و پس قرصها سازند آنرا فانیذ نامند و بعربی نالعف و گاه مستحم و نیز چون جوز آکل می گیرند و گاه جیابدم و بسته مقشر و اشالی هیا داخل نمایند و آن هنگام آنرا حلوای مغیره و قبیده میگویند و بعضی بجهت زیادتی شکستگی آن مقدار ربع رطل عسل مصفی نیز داخل نمایند و اگر بدل عسل آب کنجد باشند آنرا حلوای کنجد و بهندی ریوری و بعربی ناطف سمسم نامند و صاحب اختیارات بدیعی گفته که فانیذ آنست که بقوام آورده سفید یعنی مرتبه ثالثه از تصفیه شکر سفید که در قالب مخروطی ریخته باشند با عسل که طرفا را بفارسی کر انگبین گویند بعد از تصفیه مرتبه که آنرا قند گویند

ونه بندتا سفید شود پس آنرا قطعات نموده استعمال نمایند فانید نامند واز ترنجبین نیز بهمین قسم ترتیب سید هند و فانید خراسانی و فانید سجزی نیز اشترفت الخ را از قند سازند و بی آید چون نگاه دارند فانید خراسانی نامند و آنچه را از عسل طبرزد و ترنجبین ترتیب دهند و آنچه بران باشند ولنگا ایند فانید سجزی نامند و سب سنگری منسوب بسجستان که موسوم بسنگرسان الحسین مسلط مندسے سجزیست و بالفعل معروف به بستانیست و فلحکرده و آنکه گفته که فانید سجزیست بضم سین و سکون جاء حطی منسوب بسنجر که آن بلدیست از عمان و همچنین آن سفید رقیق خراسانیست طبیعت آن گرم تر در دل خصوص سفید آن که رطوبت آن زیاده است افعال و خواص آن غلیظ تر از مشکر و گرم تر از آن اعضاء النفس جهت سرفه و خشونت النفس و در سینه اعضاء النفس جهت ملین البطن و برودت امعاء و رحم نافع و جوارش آن در قرابادین کبیر ذکر یافت فاوانیا بفتح فا و الف و فتح واو و الف و کسر نون و فتح یا و الف آنرا عود الریح و بسریانی کهینانا و کهینا نیز و نزد اہل معرفت بعود الحیر است ماهیت آن اکثری تصحیح نموده که فاوانیا عود الصلیب است و مولانا نفیس هم بسا همه صریح در شرح موجز تر شده گرفته تحقیق غلط کرده که فاوانیا را عود الصلیب انسته از جهت مشابهت بیخ و برگ هر دو با هم ولیکن فرق میان هر دو را بیان نکرده و بعضے گفته اند آنرا چون در جوف آن خطوط صلیبی ست عود الصلیب نامند آنرا که نذر روفا و انیا خوانند و این اصح اقوال ست و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مفردات قانون هر یک را از عود الصلیب فاوانیا جدا جدا ذکر فرموده نیز فرق بین منها ذکر نکرده و در عود الصلیب بیت کنایه تفصیل ذکر نموده و نوشته که دیسقوریدوس گمان کرده که عود الصلیب چیزیست که بعضے مردم آنرا دوا الاصلع نامیده اند و بعضے دیگر بیسے سمی بحلوة الریح و آن نباتیست که ساق آن بقدر دو شبر متشعب بشعبهای بسیار و در ماده میباشد برگ تر آن شبیه برگ شاه بلوط و برگ ماده آن شبیه برگ موتیون که کرفس بیست و منشر در جانب ساق آن غلافی شبیه بغلاف بادام و چون شگفته شود آن غلاف ظاهر شود مانان دانه سرخ مانند خون شبیه بدانه انار کثیر العدد و بالاجن و انتهای آن چیزی بنفش رنگ پنج یا شش و بیخ نر آن بسطبری انگشت و به بلندی یک شبر و سفید و با قبوضت طعم و بیخ ماده آن منشعب بچند شعبه هفت یا هشت هر یک شبیه به بلوطی ماننده بیخ خنثی افعال و خواص آن اعضاء الراس آشامیدن بیست و پنج حبه آن با ماء العسل جهت کابوس اعضاء الغذاء خوردن آن بتنهائی جهت لذع معده و وجع آن اعضاء النفس آشامیدن آن مقدار یک بادام جهت تنقیه رحم از فضل طمثی و ادرار طمث و وجع گرده و مثانه و رحم و یرقان و آشامیدن مطبوخ آن با شراب حابس و عاقل البطن و آشامیدن سرخ آن ده و دوازده دانه با شراب اسود قابض و حابس و قاطع نزف الدم رحم و ده دانه حب آن با شراب عسلی جهت اختناق رحم حابس نازح رحم و چون صبیان ادراک ابتدای حدوث و صرعه یا باشند دفع نماید و دیگر صرع عارض ایشان نگردد و در فاوانیا نوشته که آن نر و ماده میباشد نر آن بیخهای سفید بسطبری یک انگشت و چون آنرا بخایند ظاهر میگردد از آن بعد از یکساعت اندک حلاوتے با قبوضتے طعم و ماده آن کثیر الشعب طبیعت آن گرم بیشدت افعال و خواص آن که گفته شد قابض و مسهل و مفتح و ملطف و مقطع و جالی اعضاء الراس بیخ است جهت صداع حتی تعلیق آن بتنهائی مجرب و نوشته که بود می گفته تدخین ثمر آن جهت مائین و مصروعین نافع و زائل کنند و آن و بیخ نهادن ثمر آن با گلقند سد بدالنفع و نوشته که گمان من آنست که این نفع در فاوانیای رومی باشد نه هندی و آشامیدن تخم آن بیست و پنج دانه با ماء العسل یا با شراب جهت کابوس اعضاء الغذاء آشامیدن مطبوخ آن با اشربه قابضه مفصه مانع انصباب مواد است بمعده و آشامیدن تخم آن مسکن وجع و لذع آن و بیخ آن مفتح سدد و جهت یرقان نافع اعضاء النفس چون با شیر و مدرات بیاشامند ادرار بول و حیض نماید ... بیست و پنجدانه تخم آن با ماء العسل یا با شراب جهت اختناق رحم و وجع آن که کابوس رد و دوازده دانه آن جهت قطع نزف الدم مفید و چون زنان صاحب نفاس مقدار یک بادام از بیخ آنرا بخورند تنقیه نماید و فضول نفاسیه ایشانرا بادرار و بدستور جهت وجع گرده و مثانه و طبیخ آن با شراب شکم را بند نماید و ادرار آید و الزنیه طلاء و غمزه آن در صلابت آثار سیاهی البشره موثر المفاصل آشامیدن آن جهت نقرس نافع و بدستور ضماد آن بید و دیگران نیز بیست آنرا مانند اینچه از دیسقوریدوس بیان کرده نوشته است و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته نبات آن شبیه ببرنجاسف ...

الرفس بری و گفته اند نرآنرا چون بشکنند در جوف آن دو خط صلیب متقاطع یافت میشود و مادهٔ آن بشکل ابطر میباشد و در جوف آن خطوط صلیب نیست و نزد اطلاق مراد نر آنست و بهترین آن رومی سطبر آنست که کهنه کرم خورده نباشد و چون بخایند بعد از ساعتی ظاهر شود اثار حدت و حرقت با اندک تلخی و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گفته اند باید که نزد استعمال نرم سوده و مبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند بعضی گفته که برای امراض مردان نر آن و برای زنان خصوص امراض رحم ایشان مادهٔ آن انست و ست که طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی تا سوم و بعضی مائل باعتدال دانسته اند **افعال و خواص** آن آشامیدن بیخ آن لعقه یکدرم و شراب معفص با شکر شیرین کرده یا با مترود شیرین دیگر جهت صرع و رعشه و لقوه و ام الصبیان و اکثر امراض سرد تنقیح معده و یرقان و درد گرده و مثانه و ادرار طمث و نقرس مفید و تخم آن مخرج اخلاط لزجه جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن و استمام بیخ کوبیده و حرز بستهٔ آن جهت صرع و ضربه و سقطه و طلای آن جهت دفع آثار سیاهی بشره و نقرس و تدهین بیخ و ثمر آن جهت صرع و اکثر امراض سوثر و تعلیق ثمر آن در حلق اطفال و بدستور تعلیق بیخ آن خصوص آن که بطول سوراخ کرده باشند جهت رفع فزع اطفال و ام الصبیان و صرع و اورام حاصل در حلق ایشان و جهت وجع معده و بیرون دسانون در دریاها و صحراها باعث مامونی ست از آفات و با اسباب جهت وجع البطن و سقوط ثمر آن که حب است بتنهائی یا با پشک خوران جهت صرع و ام الصبیان و در خواص تر آنرا بهتر نر ماده دانسته اند بتخصیص که چون آفتاب در برج سنبله باشد و بغیر آلت آهنی قطع کنند جهت آنکه گفته اند اگر با آهن قطع نمایند عمل آن باطل میگردد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استادم گفت باید که با مس یا غیر آن قطع نمایند تا آهن بهمان جهت تعلیق ترصیب آن که با شروط مذکوره اخذ کرده و در پارچه زردی بسته و خاک آنرا اس نکرده باشد جهت عسر ولادت و دفع سحر و جنون و نظر بد مجرب دانسته اند و گفته اند که دود کردن آن در خانه که عود الصلیب شده ان خانه جن و جانوران گزنده داخل نشوند و گفته اند که گر دو مثقال از نقره و طلا را در هم گداز نند و حرز ساخته و چهار بیسد تخم آنرا در آن بحیده و با خود دارند جهت صرع مانع النفع ست هر چند صرع کهنه و دو بیست سال بران گذشته باشد اگر در زیر فرش و کس که با هم زنی داشته باشند گذارند و قمر باز بیشتر وصل و تثلیث باشد میان آن هر دو الفت بهم رسد فاغیه بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح با و مثناة تحتانیه و ایام شگوفه حناست و در حنا مذکور شد و نیز شامل جمیع شگوفهاست و بعین مهمله آمده بیخ اسپند ست **فصل الفا مع التاء المثناة الفوقانی** **فتائل** بفتح فا و تا و مثناة فوقانیه و الف و کسر یا و مثناة تحتانیه و لام جمع فتیله است که بفارسی بنا نامند فتیله در لغت زباله و در اطبا عبارت از ادویه ست که فتیله ساخته در دبر خواه برای اسهال و یا تقویت باه و یا بواسیر و غیرها و یا در قبل برای تنقیه و یا نشف رطوبات و یا تقویت و یا تسخین و تضییق آن و یا بغیر این اسباب بر دارند و لیکن بیشتر استعمال آنرا برای ادویه که در دبر بردارند مینمایند و بحسب هر علت هر ترکیب آن مختلف میباشد و اسهال فتائل مسهله حقنه است اینها از اعالی بدن بیشتر از حقنهاست و این مستعمل در جائیست که مانعی نباشد از استعمال مسهلات مشروبه و حقنا و تفصیل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت هم بعنوان قواعد کلیه ترکیب هم بعنوان الواع تراکیب و نسخ آنها **فتائل الرهبان** بفتح فا و تا مثناة فوقانیه و الف و کسر یا مثناة تحتانیه و لام و الف و لام تعریف و ضم را و مهمله و با ساکنه و فتح با موحده و الف و نون اهل اسکندریه زنجبیل نامند و در آنجا کثیر الوجود **ماهیت** آن نباتیست لطیف ذرعی و تیره رنگ مائل بسفیدی برگ آن مانند برگ حنا و سنا مکی و کوچکتر از آن و اغبر و اشهب شبیه برگ شونیز و مزغب سبز میباشد و گل آن زرد منتفخ و تخم آن مانند تخم ترد تیز و بیخ آن خوشبو و طعم آن تیز و تلخ و منبت آن کنار دریا و رود و خانها در بگزار یاد گویند چون بیخ تازه آنرا برآورند و با برگ آن بخیده و در چراغ گذارند و بران روغن بریزند مشتعل میگرد و مانند فتیله و رهبانان مستعمل دارند و لهذا آنرا فتائل الرهبان نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بیخ و گل آن گرم تر از سائر اجزا **افعال و خواص** آن اعضاء الراس آشامیدن طبیخ بیخ آن با آب جهت زکام و اوجاع سر حادث از سردی اعضاء النفس جهت سرفه و ربو و عسر نفس و ریاح غلیظه و بدستور حنا د ا آن بر سینه انتباه

جهت تقویت باه و اوجاع المفاصل و غیر با ضماد بیخ آن با الیان ذکر کرده ضماد نازک نمایند جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تحلیل صلابات و اورام انثیان و اورام قبیحه و تبخیر تعبب و گوشت کوفته شده و مربای بیخ آن انفع از مربای زنجبیل اعضاء الغذاء و النفض و الباه جهت خوشبوی دهان و جشای بارد و انهضام غذا و تحلیل مواد و تسخین معده و گرده و مثانه و ادرار بول و تحریک باه و تقویت آن بسیار سودمند است قیمت بفتح قاف و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و تا لتت غریست ماهیت آن هر چیز خرد و گرد و هموار مانند و بیشتر مستعمل از زنان گندم خشک خورد و کرده و آ خوله گویند و خواه بغیر گویند که بسیار نرم نباشد و بعضی گفته اند که نرم باشد طبیعت آن گرم و خشک و اعتدالی افعال و خواص آن قلیل الغذاء و مجفف رطوبات معده و مولد ریاح سوداوی و دیر هضم و مولد امراض بارده و بحشه مانند قولنج و وجع و تبنگاه و مصلح آن نیکو خمیر نمودن و طبخ نیک دادن و با سمسم و کمون و نانخواه و با شکر و دوغها مانند روغن بادام تناول کردن و جهت صاحبان امزجه بارده و رطبه و جوانان ضعف اعصاب بسیار مضر و باید که در سایه خشک نمایند و بسیار کهنه نباشد که کهنه آن ردی ست و بهترین مصلحات آن در همه حال شکر است

فصل الفاء مع الجيم فجل بضم فاء و سکون جیم و لام بفارسی ترب بشیرازی تربزه و بسریانی فجالا و برومی رقبون و بیونانی افاتیس نیز بیونانی ابابوس و بهندی مول و بهرگی رتالس نامند ماهیت آن معروفست و در اکثر بلاد میشود و دو نوع میباشد بری و بستانی و شامی نیز و شامی آن نیست که تخم شلغم را از رو بیت ترب گذاشته غرس نمایند و یا بالعکس و بری آن تندتر از بستانی لاسیما درازی و بزرگی بستانی نیست و در قوت ترب بجز دل و بعضی کراغرول بری دانسته اند و بستانی آن اقسام میباشد قسمی سفید طویل نازک و از این قسم بعضی در بعضی از قرای بنگاله بسیار بزرگ بالیده تا یک و دو ذرع دست و قطر نیم شبر میشود و بعضی نازک شاداب و بعضی خشک و جوف آن متخلخل می شود و در ضلع رنگپور مقامیست مسمی بغیر صدر از توت زمین آنجا بوزن بیست آثار و بدرازی دو دست و زیاده از آن و بقطر قریب بده شبر و شاداب و شیرین آن را تلیل مولی مینامند یعنی درازی قطر مثل دندان فیل کلان میشود و معمول اهل بنگاله است که آن را مثل شلغم با گوشت و یا ماهی پخته با چلاو میخورند و در جای دیگر با یک و نیم شبر و قسمی دیگر مدور و شلغمی شکل پوست آن سیاه اندک خشن و این خشک تر از قسم سفید طولانی است و شادابی آن نیست لیکن تندتر از سفید خصوصا پوست آن و این قسم اکثر در زمستان میشود و بسبب سردی هوا و یبس و زمین منشو میگردد و قسم دیگر مدور سفید پوست که اهل فرنگ از ملک خود تخم آنرا می آورند و این نیز قریب بسیاه مدور است و این نیز مخصوص زمستان است و بهترین همه شاداب نازک تند طولانی است که کم ریشه باشد و برگ همه اقسام شبیه ببرگ شلغم و خردل و از آن هر دو خشن تر و تند تر و تخم همه مایل بتندی و در غلاف باریک طولانی بقدر انگشتی و در خامی سبز نازک تند شبیه بطعم ترب و لذیذ بهندی آن را سینگری نامند و آنرا مانند ترب با نمک میخورند و آنرا ریزه کرده با گوشت می پزند لذیذ میشود و بعد از رسیدن سرخ تیره مایل بسیاهی میگردد و **طبیعت** تخم آن گرم در سوم و خشک در دوم و بیخ آن در اول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل آن و بری آن اقوی از اهلی و بستانی در جمیع اجزاء **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و مولد ریاح و محرک آروغ و تخم آن محلل آن و در بعضی ابدان هاضم و خیر و منفخ خصوصا برگ آن و در بعضی که در معده آنها رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مخرب معده ایشان خصوصا اصل آن جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع التعفن است و مدر بول و با اندک تلیین چون برگ ربیعی آنرا طبخ نموده بخورند با زیت و یا روغن و مری غذائیت آن زیاده از بیخ است و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرموده اند که در فجل سه خاصیت است برگ آن پراگنده کننده ریاح است و مغز آن مدر بول و بیخ آن قاطع بلغم است اعضاء الرأس مضر سر و دندان و جنگ الاذن قطور دهن آن جهت تحلیل ریاح گوش کثیر النفع و چون جوف ترب را خالی کرده در روغن گل و در آن ریخته بر آتش گذارند تا جوش بخورد پس نیم گرم چند قطره در گوش بچکانند جهت تحلیل ریاح و تسکین اوجاع آن سریع النفع و مستور چون آب آنرا با روغن گل جوشش دهند و در گوش بچکانند مجرب است العین مضر چشم و قطور آن جالی ادرار

زیر سموم آن و آب برگ آن تیز کنندهٔ قوت باصره و ضماد آن جهت رفع کمنة الدم زیر چشم با عسل جهت نزول آب در چشم مفید الصدر آشامیدن
مطبوخ آن جهت سرفهٔ کهنه و فرس و دفع کیموسات غلیظه حاره در سینه و خناق حادث از آشامیدن فطر قتال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت
خناق نافع و با وجود آن مضر حلق و زبلده کنندهٔ خیر است اعضاء الغذا و روی است برای معده و جشا آورنده و بعد از طعام ملین طبع و نفوذ زاینده
غذا است و قلیل از طعام مانع نفوذ و استقرار آن در قعر معده و باعث طفو و ایستادن طعام بر سر معده و از جهت سهولت باقیست خصوصاً پوست آن
با سکنجبین و موافق سینه و جهاد و سپرز است و بدستور تخم آن با سکنجبین و این اسلوب گفته آشامیدن آب آن هاضم غذا و مفتح سده و کبد و طحال است
و استسقا و طحال و یرقان را نافع و مرهم آن منقی و تخم آن محلل نفخ و مشتهی و باعث سهولت اخراج غذا است و وجع کبد را مفید و نیم مثقال تخم
آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقی قوی و مقی معده و چون خربق را ریشه کرده در ترب فرو برند و تخمیر در گل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند پس
برآورند و خربق را دور کرده آن ترب را بخورند بقوت تمام قی آورد و آلات المفاصل تخم آن جهت ضربان مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و
حکه حادث از بلغم و بیخ آن جهت دفع آنها لمرفع القروح و المجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح بیشه و شهدیه و تخم آن با سرکه جهت
قلع آثار خالفرا یا قوبا و البثور ضماد آن با آرد شیلم برای بثور لبنیه و جلاء آنها اعضا را لتقشف تناول نمودن مطبوخ آن جهت ادرار حیض و رفع [illegible]
آن و آشامیدن آب شاخهای آن بدون برگ بقدر یک اوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصاً با سکنجبین و آب برگ و شاخ
آن بقدر نیم رطل با شکر جهت اخراج زرد آب و استسقا و با نمک جهت سپرز و تفتیح سدهٔ کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ سوراخ نمایند و
تخم شلغم را در آن سوراخها گذارند و سر سوراخها را با ریزهای ترب بند کنند و یا اکثر جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم در آن پر کنند سر آنرا با پارهٔ ترب
مسدود نمایند و در خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند باید که سه روز پی در پی مرتب
نموده بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقی است جهت درد جگر نافع و ورم سپرز مفید اسم ضماد آن جهت نمش [illegible]
و ضماد تخم آن با شراب جهت مار شاخدار و سم هوام و چون سر جای تراشیده بیخ آن و یا کوبیدهٔ آنرا بر عقرب گذارند بمیرد و بدستور چون آب آنرا
بران ریزند و از سم او بیاسایند و چون عقرب کسی را که ترب خورده باشد بگزد متضرر نشود و طلاء آن باعث عدم نزدیکی هوام است از تجربه خوردن
آن نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و ضماد آن با آرد شیلم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت قلع آثار زعاض تحت چشم و طلاء آب
آن جهت قوبا و ضماد تخم آن با عسل جهت نمش و سائر الوان غریبه و آثار ضربه و قرحه و کلف و نیکوئی رنگ رخسار و قوبا و با گوگرد جهت
بهق ابیض خصوصاً در حمام و اکثار آن رویانندهٔ موی است بر موضع داء الثعلب [illegible] و نیز اکثار آن مورث [illegible] و تعفن اخلاط [illegible]
جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع العفن است چنانچه ذکر یافت مضر سر و حلق و دندان و مصلح آن نمک و عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند
و مخلل آن مبنی بر وردکه آن در سرکه تند انگوری قاطع اخلاط غلیظه و محلل صلابت طحال که ناشتا بخورند و با طعام نیز و مجرب و اصلاً ضرری
ندارد اگر سرکه نباشد و تخم آن مقی و جهت درد جگر و سپرز و ادرار شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت گزیدن مار شاخدار موثر و بسیار
افعال مذکوره قوی‌تر از بیخ است و آشامیدن نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین منقی معده و ضماد آن جهت قوبا و با سرکه
جهت زخم خانزرایا و با عسل جهت درد مفاصل و با کشنیز و سرکه جهت بهق [illegible] مجرب مقدار شربت آن از تخم آن تا یکدرم و از آب آن تا سی درم و
[illegible] آن تا بیست درم و [illegible] آن بسیار گرم و تر از شلغم و ضعیف‌تر از ترب و محلل رطوبات و مدر بول و اکثار آن منفخ و مصلح آن نمک است و روغن آن
که تخم و آب برگ آنرا در ابتدا از تخم [illegible] بدستور مقرر ترتیب دهند که با روغن زیت و یا روغن کنجد تازه در قدر مضاعف و با آتش ملایم
طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و نسوزد بسیار سخن و در اکثر امراض قائم مقام زیتون کهنه و روغن بلسان است و ملطف‌تر و گرم‌تر از روغن
بیدانجیر و محلل [illegible] و آشامیدن آن جهت فالج و لقوه و دفع اذیت عقرب و سائر هوام زهردار و قطور آن در گوش جهت تحلیل

تحلیل ریاح و تسکین وجع آن. مضر بدان جهت فالج و لقوه احتراز نماید و خشونت بشره و جلای آن دور برص انثالی گشته که چون تربه بکار نمایند دیگرانند تا سقمونیا شود و کرمها ان سکون گردد و قطرین ضبط نمایند تا ادمیان یکی که بخورند و چند مدتی باشد پس آنها را حس نمایند و رحل سادون بیدین افعال

عربیه انان می آید فجل باشقی فجل شامیه طبیعت آن مرکب القوی و از شلغم گرمتر **افعال و خواص** آن از فجل و شلغم، روی تر جنیت از فجل مدر بول و مملی رطوبات و اکثار آن مثنی و مصلح آن نمک ست **فصل الفاء مع الراء المهملة** **فراخ** بکسر تا و را و الف و خا

سیحه لقا بی جوجه و ترکی فرنگ نامند **ماهیت** آن معروفست **طبیعت و افعال و خواص** جوجه هر حیوانی که در ذیل نام آن حیوان ذکر یافت و میاید انشاء الله تعالی بهترین همه جوجه مرغ و کبوتر ست و مداومت خوردن کباب کبوتر بچه باد و یه حاره و سیر مولد جذام است و

طبیخ آن تنبیه مقوی باه و گویند خوردن بچه بالخاصیت مضعف باه است **فراسیون** بفتح فا و را مهمله و کسر سین مهمله و ضم یا و تشدید تحتانیه و سکون واو و نون منجم فانیز اسمه و بیونانی فراسین و برسون نیز و بلاطینی مادر و بیتیم و لبر بے علقا جهت آنکه تلخ ست و هر چیز تلخ را تلخ نامند و لفارسی افنان سرد کوه از ممنی کرات جبلی گرگنده سے کوهی گویند و لفظ کرد یا گیکن که تصحیف ان کورار باشد **در ماهیت**

آن اختلاف ست دیسقوریدوس گفته نباتیست باشاخهاے بسیار مربع سفید فرغب از یک بیخ روئیده و برگ آن بقدر انگشت ابهام مائل باستداره و زغب و مشنج و تلخ و گل و برگ آن متفرق و بر شاخها و رنگ گل آن بنفش و ستدیر جنبت خراسها و انطاکی نوشته نبتیست مربع باشاخهای بسیار سفید مزغب که از یک ساق روئیده باشد برگهای خشن مانند ابهام و گل آن ازرق یا اصفر تلخ طعم و در ثور و جوزا میرسد و قوت آن تا شش سال بماند و گفته اند که بهترین و مختاران روی مائل بسبزی آنست و حکیم علی گیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را خشیته الکلب وصوف الارض که عبارت از کرات جبلی ست نامند و ماهیت آنرا چنانچه از دیسقوریدوس مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع میباشد نوع سفید آنرا فراسیون و اینرا بعربی صوف الارض و خشیته الکلاب نیز نامند جهت آنکه چون سگ بدان بگذرد و بران بول کند و این نوع کثیر الاستعمال ست و نوع دیگر را بلوطی نامند و نوع سوم را اسطاخیس و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که گیسه آنرا کرات جبلی نوشته غلط کرده و تحمل که آنچه دیسقوریدوس نوشته باقی باشد که بهندی ارویه نامند و او رسه در ردیف الف مذکور شد

طبیعت آن در دوم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن محلل و جالی و مقطع و مفتح سده کبد و طحال باقوت تریاقیت **ضماد** آن با عسل جهت الاذن و العین قطور عصاره آن در گوش جهت تنقیه فضول و تفتیح منافذ آن و اکتحال و دو کمت آن و در چشم با عسل جهت جلای آثار سفیدی بسبب حدت و تیرگی دارد و بردن آن سفیدی یرقان که در چشم مانده باشد و جهت جرب سلاق و دمعه و غشاوه و نزول آب در چشم و ضماد مطبوخ آن با آب جهت انفتاح اجفان خصوصاً با روغن بنفشه و رسانیدن بخار آن بچشم تیز زائل کننده زردی و زرقت چون جرب عین را با بار الرمان عصیر بمالند و برگردانند و عصاره آن فراسیون یا بران بمالند زائل گرداند و داخل شیافات مقوی بصر کرده میشود السمو والاسنان مضغ برگ آن جهت امراض فم و استحکام و ندان ع عضاء الصدر آشامیدن نیم درم آن با شربت بنفشه و یا با جلاب جهت سرفه رطب و قروح سینه و ریه و تنقیه آنها از نفث و مده و بیکدرم تا یکدرم آن با طبیخ زوفا و روغن بادام شیرین جهت تنقیه سینه و ریه از اخلاط لزجه عجیب النفع با شکر و یا با عسل و یا با انجیر جهت ربو و سرفه بلغمی و ضیق النفس و تقطیع و قلع فضلات غلیظه و آشامیدن جوشیده حول آن و نخود اگندم که نخاله را در آب جوش دهند و صاف نموده نیم اوقیه فراسیون خشک که بوزن پنجدرم باشد در آن جوش دهند تا ملیط گردد پس صاف نموده نیمگرم بنوشند جهت سرفه مفرط عجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند و مطبوخ گل آن با آب و عصاره تخم تر و تازه آن با عسل جهت قرحه ریه و با ایرسا چون خشک آن با آب بیرند جهت دفع سرفه مزمن و تنقیه سینه از فضول و ضماد برگ آن با عسل مسکن درد پهلو و ضیق النفس اعضاء الغذاء مفتح سده کبد و طحال و سوء القنیه آن برقان و مضغ برگ آن جهت اوجاع معده و آشامیدن طبیخ آن و یا عصیر آن با روغن گل و یا با زیت جهت درد پهلو و تحلیل ریاح غلیظه و بلغم لزج و ذی بر موضع که باشد و اعظم ادویه منقیه بدن ست از فضول غلیظ و برای وجع طحال

دبستور ضماد آن نافع اعضا را انتفس آشامیدن آن خصوصاً با بریا ست شقیمه رحم ولولبتر حیض وتسهیل ولادت واسقاط جنین ودبستور ضماد آن
وطبیخ آن وچون در آب نیز ریزند با آب تماطبخ دبند وبا آن کماد نمایند بر عانه مردان وزنان جهت رفع اوجاع مثانه حادث شده از ریاح وسرما
وضماد برگ تازه آن نیز ریاحات جهت رفع تعقد اسهال ووجع آن نهایت نافع ووزن آن با عسل نافع جهت سوزن سیم جهت جراحات جرب سر
فراسیون دافع جمیع ریاح غلیظ است بر نوعیکه استعمال نمایند شرباً وضماداً وکماداً ووجع کاسه سر خاصه سر چینی را بسیار مفید السموم آشامیدن عصاره
برگ آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله مانند فطر کشنیز وامثال آن ضماداً وضماداً آن جهت گزیدن سگ دیوانه الاورام والجروح والقروح ضماد برگ کوفته
آن با آب ممزوج با عسل جهت تحلیل اورام وتنقیه جلا چرک قروح وسحج عفنه کنند خبیثه وگوشت فاسد متآکل وقلع ... تحلیل خنازیر والقیاء ...
عام ببدن اذیت وقروح را التیام دهد چون کوبیده تلفه ترا آنرا با پیه گرده بز سرشته بر اورام هر نوع که باشد ضماد نمایند بهدوی تحلیل دهد
وجبر وکسر نماید وچون در زمین کودی کنده با آتش گرم کنند وچون گرم شد آتش را بر آورده در آن گرما گرم فراسیون را فرش نمایند وطفلی که از
برودت ورباح زمین گیر شده باشد بدن او را چرب کرده ... آن بگذارند واز فراسیون فرش نمایند وبر او سمانی بپوشانند ودر آن تا آن
قسم خوابیده وباعث گرمی آن زائل گردد ورفع مرض او مجرب گفته اند وچون در خمیکه آب انگور بمقدار یک ماء الطلیس باشد وکوک برگ نمره
فراسیون را کوبیده ریخته سر آنرا پوشیده سه ماه بگذارند پس بر آورده حکایت کنند بنوشند در رفع اورام باطنی وامراض سینه ودفع فضول
وسواد بارده نهایت نافع دانسته وگفته اند اکبر او دیست ودوان ماء اللطفا مضر گرده ونشانه در نهایت معصیت بحدیکه اکثار آن موجب ادرار
خون وبول الدم میگردد ومصلح آن کثیرا عسل وسنبل الطیب درازیانه ... با هر آن دانسته اند مقوی فعل آن مقدار شربت آن تا
درم صاحب منهاج بقدر سه درم گفته بدل آن در امراض سینه پرسیاوشان ودر تحلیل ریاح جیلاً دانگ ووزن آن لبان ودو وزن آن اسارون ج
اسهال لزوجات وتسکین مغص وگویند بدل آن افتیمون وجیسون نیت وگویند بوزن آن ... **فرس** بفتح فا وراء وسین
مهملتین لغه فارسی باسب آنرا گویند آت وهندی گهوژا بضم کاف عجمی وخفای با دسکون واو وفتح را وهندی بوالف نامند ماهیت آن حیوان
معروف واز حیوانات وگرما کول اللحم اهل گرم تر وبهترین مرکوبات وخوش هیئت تر آنها ... تر با نژاد واصیلات میباشد
نجیب وغیر نجیب وبچه آنرا بعربی مهر ولغه فارسی کره نامند **طبیعت گوشت** آن در آخر دوم گرم وخشک **افعال وخواص** آن خوردن آن
مورث شجاعت وقساوت قلب وکباب آن با شیر مقوی باه وسرد دیرا اعضا الراس گفته اند چون ... ذی فرس میباشد بکوبند با شکر
بیاشامند جماع را زایل گرداند اعضار النفس آشامیدن آن بقدر دو مثقال جهت اسهال ... ودر مستسقی ...
اسهال رطوبی وکباب آن مولد خلط فاسد مضر محرورین ومصلح آن جوش دادن ومهرا بختن آن وآشامیدن دوغ وآب انار ...
بران بیاشامید الادرار ... طلای محرق پوست ... کره آن با موی با آب پراگنده کننده ... سرگین آن مانند سرگین حمار است
در خواص وخون تازه گرم آن از جمله سموم ومسهل اعراض وعلاج آن مانند دم توریست ودر بقره مذکور شد وعرق آن نیز در عرق ذکر یافت
الزینه طلای خون آن تغیر دهنده رنگ وضع ودرد در پوست سوخته آن با موی رافع ... الخواص گویند چون دندان ... آن
بر ساق ... از حرکت اندکی ... واگر دندان را بر گردن کودک ... دندان او بی الم بر آید وهم آنرا در خانه که موش بسیار باشد
دفن کنند موشان بگریزند وعرق آنرا که بر زهار طفل بمالند موی بر آید ونیز بواسیر را دفع نماید وقطره آن در گوش جهت تسکین درد آن
ودر بینی جهت رعاف واگر پای حیوان ... بمالند لنگ شود واگر بر در خانه ... دفن کنند که ... داخل نشود ...
بحری را ... کاتیس نامند گویند از خواص آنست که چون خواهند ... عضوی بر آید خاکستر آنرا با ... سرشته بمالند موی
بر دمیده ودر آن جهت خشک کردن جراحات ... پوست بران موثرست **فرفیون** بفتح فا وسکون راء وضم یاء مثناة

تحتانیه و سکون واو و نون و توهم کرده‌اند که بکسر فا دوم خوانده و آنرا افربیون یا بجای فا دوم دال افربیون ایربیون بادال مهمله مفتوحه در اول که معرب لوبریون فارسی باشد نیز نامند و آنرا اکل نفشه و حافظ الطفال بربری تاکسوت و بهرومی فولینوس و یونانی کالیون و اهل مصر و شام آنرا لبان مغربی خوانند و ماهیت آن اختلاف بسیاریست بعضی لبن مانندیون و بعضی لبن زقوم دانسته لهذا جمیع اقوال قولی موافقت که ما آنرا کرده و کسانیکه آنرا دیده اند در بلاد بربر و جبل ودان که آنرا بربره نامند و کثیر الوجود است و باشجار از اینجا ببلاد دیگر میبرند و آن لبن دو نوع نباتست یکی شبیه بنبات کارو و دیگر شبیه به خار ناک تر برشیر و دوم برگ آن سیاه و شاخهاست آن سبز و ش بهموی زمین و خارهای آن باریک و تیز تر و شیر این بیشتر از اول و در حرف الالف مع الفا تمام بیان ماهیت و خواص افعال آن مذکور شد. **فرمیوس** بفتح فا و سکون را و کسر میم و ضم یا و مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بربریست ماهیت آن ثمر ایست شبیه بفلفل و با عفونت و در بوت آنها تخمها طبیعت آن بلیله گرم و خشک **افعال و خواص** آن تمریخ آن با دهان مدر عرق و ضماد آن با شراب جهت نهش افعی نافع **فرنجمشک** بفتح فا و را و سکون نون و فتح جیم و کسر میم و سکون شین معجمه و کاف معرب پلنگ مشک فارسیست و آنرا فرنجمشک و فنجمشک و ابرنجمشک نیز نامند و بسریانی حبق کلسا و بمصری اسیول و فراس و بیونانی اقیلیس و بهندی رام تلسی و گویند بهندی ابتل نامند **ماهیت** آن نوعی از ریحان است نبات و برگ آن اندک بزرگتر و بلند تر و بسیار خوشبو شبیه ببوی قرنفل لهذا آنرا قرنفل بستانی نامند و در تذکره جا و ز نفل بستانی ذکر است مراد ریحان قرنفلی است و آنرا حبق قرنفلی نیز نامند و گویند چون رائحه آن شبیه برائحه مشک است لهذا جهت آنرا فرنجمشک نامند و آن دو صنف میباشد یکی بستانی و آنرا هندی و دوم بری و آنرا جبلی نامند و شاخهای بستانی آن مربع و مزغب و برگ آن مانند برگ بادروج و رنگ آن بین سبزی و زردی و گل آن شبیه بگل قرنفل و تخم آن شبیه به تخم و سیاه و برنگ مائل بسبزی و از تخم بالنگو سطبرتر و بسیار کوچک تر از آن و منبت آن مجاری آبها و شوره زار و بری آنرا شاخهای سه و دو برگهای آن بزرگ تر و نسبت برگ تمام بری و ریحان گوهی و با خشونت و با عطریت تندی زیاده از بستانی و تخم ریحان و انار آن دراز تر و سطبر تر منبت آن قرب آبها و بیابانها و سنگ لاخها **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بری آن گرم تر و بستانی از مرزنجوش و تمام گرم **افعال و خواص** آن اعضاء الراس منضج سده و دماغی و مصفای بخارین اکلا و شماً و طلاءً جهت درد سر بلغمی و نافع النفس و دهان خوش کند و لثه و دندان را محکم کند و رطوبات فاسده آنرا دفع کند اعضاء الصدر و مناسب آن تقوی دل و جهت خفقان و وسواس عارض از سودا و بلغم در قلب اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد و هاضم غذای غلیظ و محلل ریاح و جشای ترش آورد و سکن مغص و منع استسقا اعضاء النفس جهت سرفه و ضیق النفس شرباً و طلاءً نافع المفاصل مصدع محرورین و مولد مره سودا و ضماد و تسر آن مصلح آن بنفشه و سکنجبین مقدار شربت آن سه درم بدل آن سه سبزه و بادرنجبویه نیز گفته و قرنفل نیز و تخم آن بسیار خشک و مجفف منی و هاضم طعام و مفتح و مولد ریاح که لعابی است نامند مقدار شربت آن تا دو درم چون در سرکه و اشربه و شراب و آب انگور داخل کنند نافع قسمی انهاست بدل آن بالنگو **فرخار** بفتح فا و سکون را و فتح خاء معجمه و الف و راء مهمله **ماهیت** آن درختیست بقدر چنار و برگ آن مانند برگ بادام و گل آن مانند گل سرخ و بغایت خوشبو و منظر و طبیعت افعال و خواص آن شبیه به گلنار است **فرشم** بفتح فا و را و تحتانی مجهول **ماهیت** آن اسم عربی شیر است که باز رده و تخم مرغ باتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود و شبیه با عوز و در افعال مانند لبا است

فصل الفاء مع السين المهملة

فسافس بضم فا و فتح الف و کسر فا و سین مهمله که آنرا بترکی سرخک و بیاس و شب کز نیز و بهندی کهتمل و بفرنگی سمیس نامند **ماهیت** آن حیوانیست از جمله هوام و بقدر نصف عدس سرخ دوم آن باریک بسیار کوتاه و بی ابجد شبیه ضعیف و در جسب آن و دست و پای آن نیز باریک دو دو دوبل کوتاه نیز دارد و فتیلی از دهان بر آورده آن میگزد و با خون میکشد و پر خون آن سرخ رنگ و بزرگ آن مائل بسیاهی و از گزیدن آن عضو اندک خارش و سوزش و ورم کمی میکند و باز خود بخود زائل میگردد و در شکافهای چوب سریر و خانه که تر از آن و در جدار بارکه با مصطلح

مناسب جهت الیام زخمها و ورم گردن و ابدام آن و رفع کرم آن و منع ورم جراحات و التصاق موسی زائد پلک چشم و صاف کردن لبشره و لفتح فنا زیرو رفع برص و توبا معقده و سنگ آن جهت گریانیدن

سند و پلنگ مینامند بران خواب میکنند و لباس پشمی و ابریشمی و حصیر و بوریا بسیار کوتی می یابد طبیعت آن گرم و خشک در سوم
افعال و خواص آن اعضاء الرأس تقویت ساینده آن در بینی و استشمام رائحه ساینده آن و باطلاء آن بر الف جهت صرعیکه در بنگاله میشود و آنرا
آهوه مینامند موثر بوده و آن آنچه که در حلق برسد و آشامیدن با سرکه و شراب و ماء عزو آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده موثر النفع
گذشتن حلوه آن در سولع تعضیب جهت رفع احتباس طمث و استشمام رائحه دخان آن جهت اختناق رحم و مالیدن آن بر موضع در البلسم
لسع کیمیه آن جهت گزیدن مارشا غذار و از بسیار خوردن آن مانند در تاریک احوال گاری میگردد و تدبیر آن تدبیر است **فستق** بضم فا و سکون
سین مهمله و ضم تا و قاف و بفارسی پسته نامند و بسریانی پستقی و بیونانی ستاقیا و بهندی پستا نامند ماهیت آن ثمر درخت
شبیه به درخت بطم که بفارسی بن نامند از آن کوچک تر و اغبر تیار و مثل میماند و ثمر آن در اول نیسان پیدا میشود و در ایلول ها میرسد
بستانی و جبلی میباشد و ثمر بستانی بزرگ تر از جبلی و از مطلق آن مراد ثمر است و بهترین ثمر آن آنست که بزرگ دانه پوست آن نازک سفید و پوست
خارج آن سبز مایل بسرخی و مغز آن سبز و چرب آن خندان باشد و لذیذ طعم و پیوند میناینده پیوندی آن بسیار خوب میشود و مغز آن مراد پوست
رقیق بالای مغز است که زیر پوست صلب سفید است و درخت آن یکسال ثمر آن متوار و یکسال بی ثمر میباشد و مغز آن را برخ مینامند در
حرف الباء مع الراء مذکور شد و ثمر آن بادام که در پوست مثل میماند فاسد نمیگردد و چون متغیر گردد از پوست جدا نمود فاسد
میگردد و آب لیمو حافظ فساد است طبیعت مغز آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند بر طوبت فضلیه و این صواب است و لهذا آنرا زود گرم
میخورند و مقوی باه است و زیاده کننده منی و بعضی سرد دانسته اند و این زعم غلط است **افعال و خواص آن** اعضاء الرأس الصدر و الغذا
جهت تقویت ذهن و حفظ دماغ و سرفه و تلیین سعال و تنقیه و نفث و بیرون کبد و تفتیح سده کبد و منافذ غذا و مراره جهت عسر
و عفونت و تلخی کرده و سنگ کبد و رفع وجع رطوبی آن و قلیل الغذا و مسمن بدن و مقوی معده و قسم آن از سایر حبوب زیاده خصوصا که با جفت
آن یعنی پوست بالای لب آن بخورند و رفع لاغری گرده و یرقان و طحال و سموم و گزش هوام و خوردن آن با شکر مسطح هوا و بادی و پوست
رقیق بالای مغز آن معتدل در حرارت و خشک و پوست بیرون آن سرد و خشک قطع مقوی دندان و لثه و خوشبو کننده دهان
نفس آن اعضاء الغذا بنوعیت مقوی دل و معده و قابض و حابس و دافع حمل آن در رفع تی و خواتی و اسهال و تشنگی السم با شراب جهت دفع سم
عقرب سایر هوام و پوست سفید صلب آن که در آب طبخ داده باشند جلوس در آن جهت خروج مقعده مجرب بالطبیخ پوست درخت
آن جهت حبس نزلات و صد معتقده و رحم مجرب و سکه در پوست... ماده سست... جهت ازاله سواس مواد و سوداوی و دفع سموم
و خوشبو کننده مقوی غالیه با غالی صفت مغز آن مغز معده خصوصا مفسر آن و فساد طعام و هضم و سنگ بدل آن گویند مغز آن مضر شکل است
مصلح آن زرد آلو بدل آن مغز بادام و مغز حب الخضرا و گویند لیمو بدل آن مغز جوز و تمیز آن مغز بن و اکثار آن مصدع تری مصلح آن اشامیدن
سرکه و انار ترش و زرد آلوی خشک است **فصل الفاء مع الشين المعجمة** فشاغ بضم فا و فتح شین الف و غین معجمه و بفتح
الفتح فا و نوشین و عین معجمه نیز آمده نزد اطبا مشهور بدین است و نزد اهل لغت ... و بفارسی آنرا سرم نامند ماهیت آن از جنس فاشرا
است و بر بجادر خود می پیچد و آنرا میبوشانند و نبات آن شبیه بنبات عنب الثعلب شاخهای آن باریک و خار آن کمتر از فاشرا و ثمر آن
برگ آن با مستوی و دانه آن بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزنده زبان و بیخ آن سطبر و صلب مینت آن آجام و مواضع تحت
... و قسمی از آن بیخ ... دانه آن لیشکل باقلاء مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و برودران خط سفید حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین
نوشته ظاهرا لوبیای هندی عبارت از آن باشد مولف گوید شبیه بدین در هند بنگاله چیزی میشود و آنرا سیم بکسر سین مهمله و
سکون یاء مثناة تحتانیه و میم مینامند و برگ آن اندک بین بنات آن بر مجاور خود می پیچد و آن را ... پوشاند و ثمر

۴۶۰

وازا میپوشانند و ثمرآن در غلافی مانند باقلا و دانهای آن کوچکتر از باقلا و پوست آن بعضی سفید و بعضی سیاه میباشد و در یک طرف آن قریب بنبت آن خطی سفید در هر دو نوع و مغز آن سفید و در طعم اندک شبیه باقلا و بوی زهومت آن زیاده از باقلا و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن بیان کرده اند طبیعت قسم اول آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن ثمر و برگ آن مفتح و مقوی و حافظ حرارت غریزی و دافع مضرات ادویه سمیه و محلل ریاح و چون برگ آنرا با عسل لعوق ساخته بخورند نیز اندک لطیف شیر خوار بد هند مدة الحیواة گویند سموم بلکه نیش جانوران را اثر نکند مقدار شربت آن یک مثقال و خوردن نه قیراط از قسم دوم آن مورث دیدن خوابهای پریشان و تولید خلط فاسد و نفخ و ریاح بسیار و ضماد آن رادع اورام و مسکن درد مفاصل ست فصل الفاء مع الضاد المعجمة فضه بکسر فاء و فتح ضاد و با لفارسی سیم و نزد عوام مشهور بنقره است و بهندی روپا بالضم راء مهمله و سکون واو و فتح باء عجمی و الف و بسریانی سیما و بر برکی ارجوا و بیونانی اکورا و بترکی کرمس و بفرنگی سلور ماهیت آن از فلزات معروفه مشهوره در میان مردم کثیر النفع است و گفته اند مادهٔ تکون آن زیبق خالص جید و کبریت خالص ست و کبریت عشر وزن زیبق بود بدلیل آنکه چون نقره از کبریت مکلس گردد بوزن خود زیبق راسنگ گرداند و بنظر قمر با مساعدت مشتری در سه سال تکون آن در معدن خود تمام شود و فاعل انعقاد آن برودت در باطن آن دهنیت ست چنانچه در باطن ذهب رطوبت طبیعت آن در اول سرد و خشک با قوت قابضه و مجففه و سحالهٔ آن خشکتر و قوت قابضه آن زیاده از سحالهٔ آن و بعضی معتدل دانسته افعال خواص آن در تفریح قریب به یاقوت اعضاء الرأس جهت ماخولیا و جنون و وسواس امین اکتحال آن با میل نقره جهت جلای با صر رقیق و تقویت بصر الفم آشامیدن سحالهٔ آن با ادویه مناسبه جهت رفع بخر و حلب و جذب رطوبات لزجه و مشفعه و بلاغم الصدر آشامیدن محلول آن و بیستور سحالهٔ آن جهت ربو و سرفه و خفقان و توحش و سائر امراض قلبیه با ادویه مناسبه اعضاء الغذا و النفض بجهات مذکوره مقوی معده و کبد ست و جاذب رطوبات و جهت استسقا و سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول و طلای محلول سحالهٔ آن با زیبق مقتول جهت بواسیر الجرب و الحکه و بدستور جهت جرب و حکه الاورام ضماد سحالهٔ آن جهت تحلیل اورام مضر اسهال مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن از یک دانگ تا یکدرم و از خاصیت آنست که از رایحهٔ گوگرد خام و مجاورت آن سیاه میگردد و غسل آن با نمک برافع و جلای آنست و آشامیدن طعام و شراب در اوانی فضه باعث تفریح و گفته اند خوردن شراب در جام فضه سکر زود آورد و دیر حل و تکلیس و احراق آن در مقدمه ذکر یافت و فضه محلول که اطبای فرنگ اختراع نموده اند آن را تن تور و ضورا نامند و لاجوردی رنگ شفاف مانند یاقوت کبود دست نیلم نامند و این حبة آنرا نیلم که آب نیز نامند در جمیع افعال خواص بهتر از فضه غیر محلول ست بجهت خفقان و غشی و مالیخولیای مراقی بیدیل که دو قطره آنرا با اشربه مناسبه بیاشامند فصل الفاء مع الطاء المهملة فطر بکسر فاء و بضم نیز آمده و طاء ساکن و راء مهمله و بفارسی سمارو غ و بسریانی قطرباثا و برومی موکوطیس و بهندی کهمبی چهتر و بیونانی اد لقطرنیا نامند و دیسقوریدوس در رسالهٔ فقلس و درزابیه موقوطیس نامیده ماهیت آن نباتیست که در جاهای نمناک و عفونت بار رسته و در بعضی بلاد زمین منشق شده بر می آید و در بعضی جاها بدون انشقاق نیز بشکل نصف بیضهٔ مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساق آن سیاه کوتاه و جوف آن مملو از مادهٔ تاج ماکول آن را بفارسی قدرج و بشیرازی مردم خوارم و بگیل و بترکی کیلک و قطر و کماه اسم منجسر ماکول و غیر ماکول آنست و بعضی قطر را مخصوص نوع قتال و کماه را به ماکول آن دانسته اند و بهترین آن زردی تست و بعضی راستهٔ سفید مایل به تیرگی و کوچک باشد و در زمین طیب نیکو روید ماکول است و سیاه آن غیر ماکول در غایت سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه نوع سفید آن که در آن لزوجت بسیار و یا در آن عفونت و مانند نسج عنکبوت چیزی باشد و با در زیر درخت زیتون و انجیر و گردکان و گیاه های سمی و بر تو ماست و با در سرگین و جیفها و نزدیک سوراخ حیوانات سم رسانند اینها روید بهمه قتال است و گویند سفید ناکول آن تریاق سرخ غیر ماکول آنست و گویند آنچه را کشمیر کنکچو نامند از نوع ماکول آنست و گفته اند قطر سه نوع میباشد یکی را نفع نامند و بفارسی سپیل دو دوم را نوشته و سوم را فقیل و هر سه انواع کماه است و گویند فرق میان سیه روی تخیر ماکول آن و میان ناماکول آنست

که چون شیر ماکول را بر مدیا بگذارند و فاسد نشود متعفن گردد و همچنین هر چه با آن گذارند و فاسد سازند و نیز فطر ماکول را بپسندی کشیده بجاهای [illegible]

فطر غیر ماکول را بسیار دیده و قسمی را چتر بنات ها مانند دو قسمی را رنگین و محول و قسم اول بهترین اقسام است **طبیعت ماکول** آن

در سوم سرد و تر **افعال و خواص** آن اعضاء الراس اکثار خوردن آن مورث دفایج و سکته اعضاء النفس اکثار آن باعث حبس البول [illegible]

آن قالع نسل و ضماد خشک کوبیده آن با سرشیر مای جهت [illegible] و قبله و رادل نافع اعضاء العین اکتحال آب تازه آن جهت بیاض و تقویت باصره

و جرب پلک چشم و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه را بدان پرورده کنند اعضاء الغذا اکثار آن مورث هیضه و مولد خلط غلیظ عفن و اکثار آن

مولد غشی و چون قبول عفونت کند بعد از مدتی متعفن گردد و بعد از افراط و حبس [illegible] مورث قولنج و ورم معده و اکثار خوردن ساینده و خشک آن

مانع استسقا و بدب [illegible] الامعا بهترین مصلحات آن مری و خردل و طبخ آن با نمک و پشمینه و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل با کرفس

تر و خشک خوردن و خوردن فلفل و زنجبیل و پرورده و جوارشات مناسب مانند فلافلی و کمونی و فلاسفه و امثال اینها و آشامیدن آب سرد

بالای آن همچنین با بیضه مرغ و یا با گوشت خوردن مضر و گویند از خواص آنست که هر میوه‌ای که کسی را که فطر ماکول خورده باشد اگر بخورد

سمیت آن فطر در معده او باشد در ترکیب دوائی فائده نمی‌بخشد و تریاق سمی غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد علامات او عرق سرد و ضیق النفس

و غشی و ثقل معده و قولنج و خناق و دو بحد و قشعریره که از موادیکه است ظاهر شده باشد خوردن مسهلات مانند تربد و آب پودنه و مربی ولدی

و نمک و سکنجبین با تورنج جبلی یا سرکه خروس پخته با سکنجبین عنصلی و یا خاکستر چوب انجیر با آب گرم با اندکی سرکه و نمک و سرغ بیضه و یا با سرکه

خوردن حبل السیاست و تریاق اربعه و شجرنیا و قلافلی و یا کمونی با شراب و یا آب سداب و قیء نمودن بر روغن اقحوان و استعمال حقنه‌ها حاره و [illegible]

که دیگر ورم بلکه در ساعت هلاک میگرداند و هر فطر که در زیر قم شراب برست باشد پوست آن زهر کشنده و چون خشک گرداند آن مورث [illegible]

اندکی از آن بخورند و آنچه دیگر گویند شود خواه غیر ماکول خواه ماکول خوردن آن از آنچه که ماکول آن نیز خالی از سمیت نیست **فطر اسالیون** بفتح فاء

و سکون طاء و فتح راء و الف و سین مهملات و الف و کسر لام و ضم یاء و سکون واو و نون لغت یونانیست و بعربی قطراسالی نامند **ماهیت** آن کرفس

کوهیست آن را کرفس صحرائی و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم آن سیاه و طولانی شبیه با نانخواه و خوشبو و تند و بهترین اجزای آنست و **طبیعت** آن

در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و ملطف و قاطع لزوجات و محلل نفخ و رفع ریاح مفتح و جهت درد پهلو و ضیق النفس و ادرار بول و حیض قوی الاثر

و مخرج جنین و مبین السموم مانند سم حیوانات سموم باردة و در جمیع افعال قوی‌تر از بستانی و سایر اقسام بود و آن دو مثقال تخم کرفس بستانی و جالینوس

وزن آن را نیز همین گفته و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که بالفعل تخم نخلی را بجای آن استعمال میکنند و آن معدن [illegible]

و بعد از قلیلی و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مایل به زردی و تند طعم و برگ نبات آن عریض و با اندک حدت و گل آن چیزی شبیه

بشبت است و در رنگ مایل به تلخی مانند و این قسم را بعضی جنسی از فطر اسالیون دانسته اند و بعضی مثل آن دانسته و عرق مدافع عرق النساء و [illegible]

و نزد ما آن مستعمل همین است و در سایر افعال مانند اقسام کرفس است و در حرف الکاف در کرفس انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل الفاء مع القاف**

فقع بضم فاء و قاف و عین مهمله و بکسر فاء نیز آمده **ماهیت** آن اختلاف است بعضی انرا قسمی از فطر دانسته اند و بعضی

غیر آن و صحیح آنست که از غیر اقسام فطر است سفید و بعد زمانی و کوهی و اکثر ایران و اندک طولانیست و در زیر زمین در مواضع سیلهای و جاهای نمناک

و قرب انهار و بعد از باران در زمینهای ریگ زار و در زمانیکه کوه بسیار سبز رسید و جای که نگون مهیا زمین اینجا اندک بلند و بعضی میشکافد

و کسانیکه میدانند آنجا را میکاوند و بر میآورند و در بعضی جاها یک دانه و در بعضی چند عدد و بقدر بیضه و زرد کمی و بزرگ و تشبیه نامند

و آن شیرین لذیذ میباشد و آنرا پخته و بریان کرده میخورند و بهتر از فطر ماکول است و در سالیکه رعد و برق بسیار شود بسیار نیکو میباشد

طبیعت آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن نفاخ و بطی الهضم و غلیظ و اکثار آن مولد قولنج و اصلاح آن مانند

المنذا مصباح فیلز نسبت و مرز آن انداید **فقلاح** بضم فا و فتح قاف مشدده و الف و حاء مهمله لغت عربی ست یونانی ا رو فوس و رو فوس نیز نامند و بر و می لقاعین و بفارسی بوزه نامند و گفته اند آنرا فقاع ازان جهت مینامند که کف آنرا گیرند و دو ا سمآن فقاع و بفارسی سوزاک آب خوانند **ماهیت** آن اهم انواع نبیذ ست و طعم آن مرکب از اندک شیرینی و ترشی و حدت و آن مصنوع از اکثر حبوب میباشد مانند جو و برنج و ارزن و ذرت و مانند آن و چون خواهند که لذیذ و خوشبو شود نان سفید فطیر با نعناع و کرفس و انه موبز و خرما و شکر و نبات و عسل و امثال اینها نیز گاه اضافه می کنند بران فلفل و سنبل الطیب و قرنفل و سداب و امثال اینها **طبیعت** آن بحسب اجزای ان میسازند مختلف میباشد و بالجمله و بهمه تعبیری بس خیری و گرم بحسب مقوی سست بیرغ عمل غیر مستوی بس تمری یعنی خرمائی و اعدل همه زبیبی ست که با حب الرمان سازند و کسیکه اراده اصلاح و خوشبوی آن نماید که بعضی از مصطگی و برگ نعناع و قلیلی طرخون چیزی دیگر زیاده نکند **افعال و خواص** آن ردی الغذا و نفاخ و مولد اخلاط غلیظه مخدر دماغ و مضر اعضای حیوانی و بهترین با فقاع آن جدید است که اگر علاج را دران بیاسانند نرم گردانند و آسان گردد و آنچه را خواهند ازان بسازند مضر عصب و دماغ و اعصاب را لکمال مضرت دارد و متخذ از خبز حواری و کرفس و نعناع جید الکیموس کثیر الغذا بسیار موافق محرورین و مسقی احشا و معده و نفع آن کمتر و سهر متخذ از شعیر ست و متخذ از شعیر مدر بول مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره ریه نافع و مضر گرده و مثانه و متخذ از عسل از برای بهرگان سفید و لنفع ریاح آن کمتر و چندان مضر عصب نیست و متخذ از شکر اعدل از عسلی ست و از برای معتدل المزاج موافق و سزاوار آنست که نباشامند آنرا ناشتا و یا در اواخر لقا یا سطح در معده و نیز در اثنا آن زیرا که در غیر این دو وقت طعام را فاسد می سازد و اما عسلی و مقوی آن نیاشامند مگر وقتیکه معده کثیر الرطوبه باشد و آلوده برطوبت لزجه باشد و باید که خبزی و شعیری آن را مقوه بمصطگی و سنبل الطیب و قاقله نمایند که نفع آنرا زائل گردانند و طرخون آنرا لذیذ و حب الرمان نیکو می گرداند خصوصا که آن را معطر سازند و در هر بیست رطل آن ازهر یک ازان آفاده یک مثقال زیاده در رطل نکنند و اگر چند برگ ترنج هم داخل کنند بهتر است و در هم قرابادین کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیده آن **فقاح** بضم فا و فتح قاف و بار مهمله اسم جنس شگوفها است بعربی و فقاح هر چیز در ذیل اسم آن ذکر یافت و می باید انشاء الله تعالی **فقاح الکرم** شگوفه انگور است یونانی دو نو اطیا طون و رومی انیکس طراقیون و بسریانی نقی او کبیثا و بفارسی دل نامند و بهندی دستانی می بانستد بهترین آن بری تازه است **طبیعت** آن در اول سرد و خشک با عطریت **افعال و خواص** آن مقوی دل و معده و مسکن فواق و فی و عرق آن یعنی بار مقطر آن در افعال قوی تر و لطیف تر از اصل آنست **فقاح الملح** زهرة الملح ست و نزد بعضی القرست و با سرو هم گفته مرد و می ملک سیمدی چیزی شبیه بشو ره متکون میباید الطف اجزای ملح و قبض آن کمتر از انست **فصل الفاء مع اللام** **فل** بضم فا و تشدید لام و **ماهیت** آن اختلاف نیست بغدادی نوشته ثمریست هندی بقدر پسته و پوست آن شبیه پوست بندق و باطن مغز آن مائل بزردی و سفیدی و بالای آن مائل بسبزی و برگ آن با زوایای بسیار با ساقی بقدر یک شبر و در موسم ربیع گل می آورد گلی منور رنگ و خوشبوی و بزودی بر طرف میگردد و انطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف ست خواه بر اسه و خواه بترکیب آن با نیلوفر که بیخ آن را نگاه فر نیلوفر را دران گذارند و یا با لعکس یعنی پیوند نمایند آن را با نیلوفر و حکایت کرده در فلاحت که آن گلی ست سفید خالص و برگهای آن مضاعف و محیط بدانه آن و مانند سوسن آن رند رنگ و چون پخته گردد سیاه شود و چون برگهای آن بریزد دانه آن طولانی گردد و سرخ بر او و این هنگام آنرا بشکنند نامند و این نیلوفر هندی نیست و نه هم نیست و صاحب اختیارات نیلوفر هندی دانسته و سهوی است **طبیعت** آن بقول بغدادی گرم و خشک در سوم و بقول انطاکی در دوم گرم و معتدل تر یابس در اول **افعال و خواص** آن منفع سدد و مقوی دماغ و ضماد آن مزیل صداع و استرخای عصب و آشامیدن آن جهت خفقان و غشی و استسقا و ریاح و بواسیر شرباً و بخوراً و طلاءً و استعمال تخم آن موی را سفید میگرداند و طحال و وجع کبد را بر طرف میسازد شرباً و مالیدن برگ سائیده آن بر بدن باعث خوشبوئی و عدم تولید شپش است

وحکیم عبدالحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که یاسمین صناعت را بسته شده میل نامند و تخم آن بقدر دانهٔ نخود لیست نه بقدر فندق و آنچه بر تقریر بعد از
تتبع بسیار در بلاد هند معلوم گردیده آنست که فل بفتح فا سوب از چل هندی ست و آن میوه ایست مشهور در بلاد دکن و بنگاله بهم میرسد بسیار
خوشبو شبیه بیوی گلاب و لهذا آنرا گلاب چیل مینامند و آن در اول سرد و تر و مقوی قلب و معده و مسرت آور و مروح روح حیوانی و نفسانی و تخم آن
بتجوبی ست که صاحب تحفه نوشته منقول از تعدادی مؤلف گوید چیل که گلاب جاموں باشد زیرا که مائیت آن بسیار مشابه آنست و گلاب جاموں
در حرف الجیم در جاموں ذکر یافت و تخم آن دو قسم میباشد بعضی سبز لیستی رنگ و بعضی سفید **فلز** بکسر فا و سکون لام و زا معجمه در لغت بمعنی سفید
سودی و مس سفید است که از ان ظروف ریخته میسازند و متعارف تر باشد و فلز بفتحتین نیز آمده و بکسر لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن که از تنده است و هر گوهر
ارکان خیزد و در اصطلاح آنرا اجسام معدنی نامند و هر یک را معدنی مخصوص ست و وزن هر یک متفاوت اهم انا نکه متطرق بالفعل باشد یا بالقوه
که با عمال مخصوصه قابل گداز و تطرق یعنی چکش گیر گردد و اقسام متطرق را مطلقاً متطرقات و معدن سبعه نامند و فی الحقیقه هشت نوع اند
که از هشت معدن حاصل میشوند طلا نقره قلعی سرب آهن روی توتیا مس روی و هر دو از یک معدن حاصل میکردند و جهت اختلاف و تعدد شان
تفاوت و اختلاف وزن هر یک ست اما مس لکن از جسم معدنی بهم میرسد در روی خود در معدن بهم میرسد و از جهت آنرا بفارسی کاری
و مس رست نامند و بیونانی طالیقون و آن در صناعت زر دلیست و از تاب آتش سیاه میگردد و لهذا العربی آن را صفر نامند و مس دو نوع
میباشد یکی سرخ و یکی مایل بزردی و هر دو در وزن سبکتر از روی اند و مس سرخ نرم تر از مس مایل بزرد لیست و از فرنگ که معدن آنست ستر
نوع می آورند یکی قلمها و آن نرم سرخ اعلی ست دوم تختها ی بزرگ و این در خوبی و سرخی از آن کمتر و سوم قرصهای بزرگ این و این از همه زبون ترست
و از مس سفید نیز ظروف ساخت می آورند و لیکن این شکسته است و متطرق نیست و لهذا از یک دو سال زود کم رنگ می گردد و متطرق بالقوت سیماب
ست که با عمال مخصوصه متطرق و قابل گداز میگردد و پس فلزات نوع شدند و معدن هشت با سیماب و چون روی کمیاب ست اکثر بشبت با مس زرد
مینماید **طبیعت و افعال و خواص** هر یک در جای خود مذکور شد میشود انشاء الله تعالی **فلفل** بضم فا و سکون لام و ضم فا و سکون
لام و بکسر هر دو فا نیز آمده معرب پلپل فارسیست و بسریانی پلپلی و بیونانی بستور لیقون و لاطینی بیر و بهندی مرچ و گول مرچ یعنی فلفل گرد نامند ماهیات
آن ثمر شد لیست یعنی درختی بلاد هند و بنگاله و جزایر ملک دکن بهم میرسد و نبات آن دو نوع ست یکی شبیه بنبات دار فلفل و لبلاب در پیچیده
خود می پیچد یعنی از قبیل پیچ و پیاره و برگ آن شبیه برگ تانبول و از آن کوچکتر و در پلاست از آن کمتر و صنوبری شکل شبیه برگ لبلاب و از آن
ضخیم تر و تند طعم و با عفوصت و تلخی و ثمر آن که فلفل ست خوشه دارد و در هر خوشه دو بیست دانه متصل بهم شبیه بخوشه انگور و در وقت بزرگی و طول
بقدر یک انگشت بود و تمامی آن بخامی سبز و بعد از رسیدن سرخ و بزرگتر از دانهٔ کشنیز و بقدر نخودی کوچک و بجو بهای بسیار باریک و
پیوسته بخوشهٔ آن و بعد از خشک شدن سیاه و با شکنج و چین دار می گردد و دوم نبات آن بقدر دو سه ذرع و برگ آن شبیه برگ
عنب الثعلب و از آن در طول و اندکی بلند تر و در عرض کمتر یعنی باریکتر و بلند تر و با حدت و اندک تلخی و ثمر آن در خوشه و شبیه بخوشهٔ عنب الثعلب
و دو ره و لیکن بزرگتر از خوشهٔ عنب الثعلب و کوچکتر از خوشه دو ره و دانهای ثمر آن مانند دانهای ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید
نیز میباشد شاید همان سیاه باشد که بسبب سودن دانها بهم در حمل و نقل پوست سیاه دانهای بسیار رسیده و آن جدا گشته سفید میگردد
و در ختی علیحده ندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نگشته و از بعضی ثقات شنیده شده که پوست
سفید نیز میباشد و درخت آن جداست و لیکن شبیه بهم و این قابل اعتماد نیست و در اکثر پوست سیاه و پوست نوع سفید آن نازکتر و تلخی آن کمتر و
اندک املس گویند سرخ و لیکن سیاه میباشد بهترین آن تو بتر از کوهستانی و بهترین آن حاد الطعم و سیاه آن و حدت پوست آن کمتر از مغز آن ست
طبیعت سیاه آن در آخر دوم و سفید و با سفیدتر پوست سیاه آن در اول سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس رحمة الله علیه فلفل

فلفل سیاه را در چهارم گرم وخشک گفته اند **افعال و خواص** آن محلل جذاب جالی وسخن ومنقی بلغم و باقوت تریاقیه اعتقار الراس مقوی حافظه و اعصاب جهت ملتهای عصب بسیار مفید وخائیدن آن با مویز جهت جلب ورفع رطوبات دماغ ومعده وتحسین بدن وخشانیدن آن در دهان جهت فالج وخدر و جمیع امراض بارده رطبه رافع قشعریره تبهای بارده و بدستور آشامیدن آن با ادویه قالعه جهت امراض مکوره وطلای مطبوخ آن در گلاب جهت رفع نزلات بارده و دردوندان و بدستور مضمضه بدان که با پوست خشخاش جهت تسکینه باشند وتخم حسین سنون بدان جهت درد دندان کرم خورده اعتقار الغذا آشامیدن آن قاطع بلغم ومسخن ومقوی معده وجگر و هاضم طعام و رافع آروغ وترش وملطف اغذیه غلیظه واخلاط غلیظه ومفتح خون غلیظه سرد وین ورافع جذام و در پای موضع با برگ فاتنازه جهت تحلیل ورم و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و مداومت آن مانع قولنج ریحی ودغنمی التعین اکتحال آن جهت رفع ظلمت البصر وجلا بیاض آن و ناخنه اعتقار الصدر جهت رفع سرفه بارده طولی وضیق النفس وا وجاع صدر بارد و با عسل جهت خناق بلغمی و تقیه سینه ومنع اجتماع رطوبات رحم و بلاغم در سینه و بدستور بالموقات معزیه های مناسبه اعتقار النفض مدر بول وحیض و با ادویه قالعه جهت تقطیر البول وادرار بول وحیض وحمول آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل الباه آشامیدن آن با شیر وشکر جهت تقویت باه طلا ورام والشبور والاثنیه وغیر اعضا وآن با رقت محل خنازیر ومانع واشنی بعض تاحن وجذام و با جهت رو باشیدن حن زائل شده از قوبا وغیر آن با تکرار عمل و مداومت و بدستور با پیه مرغ و با آرد باقلا و نخود وجالی بهق و بالبوادن به نهایت جالی بهق وسرخ کننده رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی در موضع داء الثعلب که بقوت تمام بمالند و با محللات جهت تسکین ریحی بارد تحلیل وتحلیل ورم طحی آلات المفاصل مسخن عصب مفاصلات بحریکه بمعادل آن نیست در دا استسقاء و باد زهر سموم و آشامیدن آن جهت شانیده که بیوه آن در دهان جهت رفع سمیت مار گزیده و غیوان خورده که بکر بیا شاشند و قی کنند تا از سمیت باقیه جهت سموم بارده مطلقا و سمیت بیش نیز مفید و از آن بعد آن نیز حکمای هند میگویند چون بیش را مکرر با فلفل و آب تنبل تازه سحق بلیغ نمایند رفع سمیت آن میشود و گفته اند چون مار گزیده را آزمائی آگر جدت آن را دریابد زهر در اس حیوان اثر نموده واگر دریابد و بسیار روز را ان محل نمایند و این امتحان قوی است از برای استخلاص از سم با تاثیر آن که با جهت خدمت الغذا وسمع محرورین و مختن صدر وحلق ورفع جگر حاره وگرده و کسانیکه خون در ابدان ایشان حور نداشته باشد وجهت جراحت باطنی و آلی که در مجاری بول داشته باشند بخشف می رفصل گرادید ندان محرور المزاج را و امراض حاره حاده مصلح آن در اعیان بارده ضرر در عسل بقیه مقدار شربت آن تا مثقال بدل آن نیم بیل و دار فلفل است و شیاف آن از جهت از برای اوجع معده و هضم طعام و سموم از سیاه دان است

فلفل السودان (نوعی از) فلفل سیاه دان یکی بیهوده از آن سفید جوارشات فلافلی وجهت الفلفل محلل سعوح آن خود را با دین کبیر ذکر یافت و در اوقع وال مغرو الیف لوز با بست **است** آن گفته اند و اهل است مشبه بکبابه وغلاف آن مانند غلاف آن تند طعم با اندک تلخی و نبات آن تیمه کو بجای فی عنت آن بلاد حبش دسودان است واز الجا بمصر می آورند و اهل آن بلاد بجای فلفل استعمال کنند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سده و با عسل محرک باه و جهت درد دندان و حرکت آن و قولنج و ایلاوس مانع تدخن حلق و مصلح آن عناب معدل سبر و دین و مقدار شربت آن تا دو درم و حکیم میرمحمد عبدالحمید نوشته که هندی آنرا کلیج میج نامند و نبات آن مابین شجر و گیاه تا به دو ذرع و نهایت سه ذرع و برگ آن مانند برگ ریحان سبز و گل آن سفید مانند گل الوحیه و از آن بسیار ریزه تر و ثمر آن طولانی تا القدر دو بند انگشت منتشر بر حبوبی شکل مخروطی طرف متصل بشاخ غلیظ تر از طرف بالای آن و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ براق میگردد و تخم آن سفید شبیه بتخم جوز ماثل و از آن کو بیکتو آن حرور غایت حدت با اندک تلخی است و در خواص مانند دار فلفل و حرارت آن زیاده از آنست و تحقیق ماهی بدان مصلح مزر با سبست و در خواص دیگر مجرب است که صاحب تحفة المؤمنین نقل از لنیداده والنانی کی نموده و نوشته

بشرط آنکه کسیکه گاهی آنرا نخورده و مکرر از آن جا شد بمجرد رسیدن آن بزبان او و دهان او تا مشیم او سوزش بسیار کند و تورم بهم میرساند و نیز نوشته

و دیگر آن ترنگ تخم آن تا کی آ در منعه و [illegible] بالیما میکارند برگ آن از آن اندک و لطیف تر و ثمر آن مدور بقدر باقلی و سیاه و پوست آن مایل

بسیاهی سستی [illegible] میباشد و حضرت این اندک کمتر [illegible] آنست **فلفل الماء** ماهیت آن نباتیست که در آبها ایستاده و بجا

سیر بید و [illegible] آنرا فلفل الماء نامند برگ آن شبیه ببرگ بید و نرم و نازک و ساق آن پر گره و شاخهای آن بقدر قدمی و [illegible] آن ریزه و مجتمع و شبیه

بخوشه و طعم آن مانند شبیه بطعم فلفل [illegible] و بعضی [illegible] خشک آنرا با زیت [illegible] استعمال مینمایند قائم مقام فلفلست

و آنرا [illegible] طعم تا که و [illegible] طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**

اعضاء [illegible] معده و جگر [illegible] صلبیه [illegible] و رافع آثار [illegible] الدم [illegible] ضماد بیخ آن جهت

[illegible] طلب قوی الاثر مقدار شربت آن تا دو درمست **فلفل موبه** بضم [illegible] بسکون واو و فتح با [illegible]

[illegible] بلغت اهل سند [illegible] نام چار فلفل یعنی بیخ چار فلفل [illegible] الدال ذکر یافت **ماهیت**

آن بیخیست [illegible] بهترین آن تازه سفید [illegible] **طبیعت**

و خواص [illegible] فلفل [illegible] حبت [illegible] با غرغره

آن [illegible] ناضج اعضاء [illegible] آن در حرارت

معده [illegible] تحرق [illegible] شدید [illegible]

[illegible] ثلث آن [illegible] فلفل [illegible]

فصل الفاء مع النون فنجیون بفتح فاء و سکون نون و کسر جیم و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون [illegible] نیز آمده **ماهیت**

آن نباتیست [illegible] بزرگتر [illegible] آن سفید

و طرف بالای آن [illegible] ساق [illegible]

[illegible] آن [illegible] تازه آن [illegible]

[illegible] این نبات [illegible] **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص آن محلل ریاح [illegible] حبت [illegible] ضیق النفس [illegible]

سینه و تحلیل ریاح [illegible] استسقاء [illegible]

آن [illegible] **فنک** بفتح فاء و نون و کاف لغت عربیست [illegible] **ماهیت آن**

پوست حیوانیست [illegible] خوشبوترین [illegible]

[illegible] پوست [illegible]

پوستین [illegible] **طبیعت** آن [illegible] گرم [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

محلل اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه [illegible]

[illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible] اطفال را خوردن گوشت آن [illegible] **فصل الفاء مع الواو فو** بضم فاء و سکون واو [illegible]

[illegible] سنبل هندی [illegible] **ماهیت** آن نباتیست

شبیه [illegible] آن [illegible]

برگش از آن زرنگ تر و رنگ آن سفید بزردی آمیخته و بیخ آن سطبر و اشتر و انتهای آن با شعبها و کج و هم بافته و مانند ستیخ از خرد بیشهای تعریق و بوی آن شبیه به سنبل رومی و لهذا آشنا نار رین نیز نامند و جنت آن جا ریست که آن بغیر از ساحل بحر اسود و لیکن بردم نامند و مراد از مطلق آن و ستعمل بیخ آنست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را الوزگلی تو یا الکنیم و صغیر را تو با ردم گویند بهترین آن بیخ باریک احمر خوشبوی شبیه به سنبل ست و گفته اند که بخور بیخ نوعی از سنبل ست و سیاه آن زبون و گفته اند بهترین یاقوتی رنگ و اندرون آن بعد از شکستن زرد رنگ و طعم بیخ و برگ آن شبیه بکرفس جبلی و آنچه منشوش به بیخ آس میباشند فرق آن آنست که بیخ آس صلب و این خوشبو و نرم **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده و محلل ریاح اعضا الصدر و النفس و غیرها آشامیدن طبیخ آن جهت علل بارده سینه و دره و سپرز و ادرار بول و حیض و عرق النسا و تنقیه عرق و با قوت تریاقیت و ضماد آن جهت داء الثعلب مفید **مضر** گرده **مصلح** آن عسل و ساز بانه **بدل** آن کباب مقدار شربت آن یک مثقال و در مطبوخات دو مثقال است **فوه بیخ لغتم** فا و سکون واو و فتح واو و تال مهمله بمیم نیز آمده و فتح نون و میم معرب از بوده باو دنگ فارسی ست و فتح تا شاه فوقانیه بجای دال نیز آمده و تیر اربکسر رای یونانی فو نیاثا و فیلا نیز و بر و ارتقا فون و بهری جبق نامند **ماهیت** آن سه نوع ست بری و جبلی و بستانی آن را بیو نامند و اهل اندلس بپاته و مهرطبه و اهل شام صعتر گویند ساق آن متفرق و تیز بوی با عطریت و برگ آن ریزه مایل باستداره و نازک نرم و طعم و اکثر آن شبیه بطعم بیخ نهر ست و با حدت و تلخی و تخم آن شبیه بتخم ریحان **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن لغایت ملطف اعضا الراس و الغذاء و النفس و غیرها جهت کزاز و تنقیه فضول سینه و معده و سوزش آن فواق و غثیان و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار عرق و بول و حیض و اسهال سوه و قتل جنین و تریاق لسع هوام سمی و فرزجه آن مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریاح رحم و دفع صلابت آن و انقرسنون خردل آن جهت تقویت الشا القلب و آن رافع غشی مفلوک مصلح آن کثیر استعداد شربت آن تا دو درم بدل آن نفعی وزن آن بود و نه نهری نیز نوعی از بود و نه جبلی را هم گه سواد و نرم مایل بسیاه و گل آن خوشبو و تنه مایل بزردی و در جمیع افعال ضعیف تر از اقسام بود و نه هست **فوه بیخ جبلی** ما بیو تا کغطین و بعضی هطین او زبان فارسی یو و نه کوهی نامند و گویند مشکطرا مشیع ست **ماهیت** آن نبات آن بسیار تند و طعم و بو و برگ آن از برگ پسته بزرگتر و سفید رنگ و بعضی مانند صوف و برگ مشکطرا مشیع تسبیه برگ مشعفی از تمام که سوسنبر مانند و ساق آن بزرگتر از شاخهای آن و سرخ رنگ بلی کل آن زرد و بزرگ آن شبیه بجو سنبر و سیدن خشک و شبیه بریحان خشک گرد و مشکطرا مشیع معرب الیسم الشا را الشد تعالی مذکور خواهد شد **فوه بیخ نهری** ضومران و حبق التمساح و دیوتا ما لا المین نامند و لغار آن یو دنه بستانی و نوع میباشد نوعی را برگ مانند برگ ریحان کوهی و ضخیم تر و خشن تر از آن و شاخهای آن پرگره و باریک در زمین پهن و گل آن بنفش و در کنار آبها و بساتین روید و نوعی شبیه بنعناع و برگ آن دراز تر از برگ نعناع و تند طعم و خوشبو و رنگ آن مایل بزردی و ساق آن خوشبو و چون در بوستانها فرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود و بهترین سبک تازه خوشبوی آن نسبت جبلی قوی تر از بری از نهری کثیر الحیوه و تر از دو نوع دیگر و نصاریه اقدس شاخهای آن را در اعیاد بر سر میز منتد مانند تاج و در آب بر می اندازند در آن **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن با قوت تریاقیت و جوهر لطیف الاذن تحلیل آب آن بگرم جهت کرمی که در گوش پیدا شده باشد اعضا الصدر و غیرها آشامیدن طبیخ آن جهت النفس و انتصاب و ربو و الفیل جهت بلغم و سدد کهنه و جذام و جذام آن اعصار متعلقه آن با عسل جهت ادرار بول و عرق و با شراب جهت بقیه و فتق عضل و با سکنجبین جهت ماء رب و با شربت انار جهت رفع غثیان و قی صفراوی و فواق و نطول آن جهت رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب القرع و حمول برگ آن جهت استیاس حیض و قتل جنین و ضماد نیم آن و شراب جهت رفع آثار سیاه جلد و عرق النسا و السموم آشامیدن آن با شراب جهت سموم و ضماد خشکیده آن بر موضع لسع هوام موجب تقرح و جذب سمیت آن و دود آن در معده ضعیف که ترشی نکرده باشد رافع آن مضر باه

واگر مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درم بدل آن نعناع وزن و بعضی قرمانا بیت قوفج بضم فا و سکون واو و فتح فا و جیم معرب
ازیره فارسی ست ماهیت آن مایه مری و بعضی ترشیاست و آنرا از آرد گندم و آب و ... زند تا خشک گردد و عند الحاجت بکار برند
و در قرابادین کبیر صنعت آن تحریر یافت و در مری نیز افعال و خواص آن مذکور و آن با سکر و دهن گل جهت جرب و خارش بدن و قلع
ثآلیل و تحلیل اورام مفید جهت آنکه محلل قوی ست و بعضی دهان ادویه خوشبو با سکر اضافه مینمایند بجهت حسن آن و مطالب خوشبو در آفتاب
در ... میگذرند تا ... آید فوفل بضم فا و سکون واو و فتح فا و لام و فتح اول نیز آمده گویند معرب پوپل ... هندی بسر پاری فوفل و دکنی ... سیون
... ماهیت آن ثمر درختیست که در هند و دکن و بنگاله بسیار ... درخت آن ... جهت قدح
... شاخهای آن شبیه بشاخهای نارجیل نخل و از آن کوتاه تر و برگهای آن نیز شبیه بآن و لیکن کوچکتر و باریکتر
و ثمر آن ... مانند خوشه خرما و کوچکتر از آن و پوست دانهای آن ... سبز ... سرخ رنگ بعد از خشک شدن سیاه میگردد و ... سیون
... آنرا ... خشک نموده ... خوب رسیده است در آب جوش میدهند ... پوست ...
... فوفل ... سیاه ... پوست جدا کرده ... پوست خشخاش ... میوه چینی ... خیال گویند
پس آن دانهارا خشک مینمایند و هر یک بقدر جوز بوا کوچکتر و بزرگتر از آن بعضی مدور و بعضی اندک مفرطح و بعضی صنوبری شکل خواه طولانی
خواه غیر طولانی و پوست آن اندک چوبی رنگ میباشد ... نارسیده و با پوست آنرا ... میدارند که ... مطلق غیر مقشر
تمام مانده خشک ... و فوفل ... قسم میباشد بنگالی و دکنی و هر یک ... قسم و از بنگاله ... مقشر و غیر ...
آن ... سفید با رگهای ... تیره و ریشه آن شبیه بریشه مغز نارجیل ... صنوبری شکل ...
اهل هند و بنگاله ... ریزه ریزه ... آنرا با برگ تانبول میخورند ... تمام آن ...
چکنی ... و این ... مستعمل در ... و قسم اول ... بنگاله ... و لیکن ...
بنگاله ... جاهای دیگر ... تجارت آن ... دکنی آن نیز اقسام ...
... چکنی دکنی ... آن ...
بان ... اندک ...
... سهری پس ... خشک ...
...
آن ... صنوبری شکل میباشد سرخ رنگ ... و لیکن ... چکنی بنگالی ...
اولی است و بعضی مردم از قسم بنگالی ... چکنی دکنی ...
دکنی ... فوفل مطلق چهار نوع میباشد یکی سرخ ...
باندک تلخی و این را چکنی مینامند و این ... مستعمل ...
با برگ تانبول میخورند و بعضی به تنهائی ... سیم ... ظاهر آن اندک سرخ رنگ ... و باطن آن سفید و این ... چهالی نامند ...
... با برگ تانبول ...
نیست ...
و این قسم قلیل الوجود ست بلکه فی الحقیقة ... نوع ... نوع اول ...

ببین صفت یافت میشود و یا آنکه بعضی تجار که بهوسی برانها غالب باشد تخم آنها حیوان میشود و بالجمله بهترین همه سنگین نو کرم ناخورده است از نوع وکهی حکیمی براق آن که چون در دهان گذارند نرم گردد و عفوصت نداشته و جسم آن الطف باشد طبیعت مطلق آن در دوم سرد و خشک و شیخ الرئیس در سوم نوشته و در قوت قریب بصندل افعال و خواص آن قابض و مانع و مانع صعود الخزه بدماغ و مستحکم کننده اعصاب رافع رطوبت ذهن و سستی اعصاب اعضا و قی و قلاع و امراض حادثه دهان و سستی اسنان ولثه و سیلان خون ازان رافع و دردسر مقوی دل و اعضا معده و حابس اسهال و قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و سرخ آن تا دو درم با عسل بعضی و غیره نافع و بول حیض زیاده از سبیل ببندد و چون در آب جوش دهند و ضماد نمایند آب آنرا بیاشامند و صاحبان بنشانند و قولنج و خشن سینه مصلح آن کثیرا و کتان و جهت طرفه و جرب خار یک چشم و سعوط التهاب و درد جرب آن مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نصف آن آب کشنیز سبز است منبع آن جهت خوشبوئی و تسکین حرارت دهان و تقویت لثه و غزان و مستوی مضمضه بطبیخ آن ضماد آن جهت ورم حار ملینا نافع و نقول هم خشک ناشده را اگر بخورند دهان سرخ خفقان آورد مصلح آن آشامیدن آب سرد است و در گوشها ازدهن سواد میدان فوة العنم تاکید شدید مقتوحه العری

فوق الصباغین فوة الصبغ بیونانی... روناس... دو بیه منور

ماهیت آن بیخی است سرخ تیره مستعمل صباغان در رنگ ثیاب و در فرنوع میباشد بری و بستانی و تخم آن مدور و بعد از رسیدن سیاه میگردد نبات آن کوچک خشن دارد یکشاخ زیاده ندارد و برگهای آن مستدیر و تخم آن در میان برگها مجتمع و در ان تخم آن و رغبت آن شنگ لاخفا و پنهان صلب مستعمل بیخ آن و بهترین آن تازه و رنگین و سرخ آن طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن منقح سده اعضا الا و الغذا و منفص آشامیدن آن با عسل جهت فالج که به بیحسی العضو باشد جهت تقوه و سستی اعضا و یرقان و تقویت معده و ادرار بول غلیظ بسیار و حیض و شیر و وجع النسا و با سکنجبین نیز جهت تفتیح سده جگر و سپرز و یکدرم آن تا دو درم ریوند چینی با یک پیاله نبیذ جهت صرع بقطع تخم آن با سکنجبین جهت ازاله سپرز و تنقیه جگر و تفتیح سده آن هر دو و همچنین سائر اجزای آن اعضا و آن جهت فالج و سائر امراض بارده عصبانیه سفوف جیده تو بابا بهق و رفع آثار جلد عارض از ضربه و سقطه و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و کلها ... صورت آفتاب بهم رسیده باشد و با سرکه جهت توباد و بهق سفید و رفع آثار جلد بر تشیم خوردن سائیده آن با طعام بجهت گزیدن سگ دیوانه و برگ شاخ و ثمر آن تماما نافع هوام و هر جزوی از آن تنهائی نیز همین فوائد ... مضر مثانه بسبب تولید حرارت قوی که دارد و مورث بول الدم مصلح آن کثیرا و عسل و مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کیا بوزن آن و نصف آن سلیخه و ثلث آن سوز سیاه نیز گفته اند و گفته اند شاب آن باید که هر روز بحمام رود و بدن خود را بشوید تعلیق نبات آن تمامی ساق و برگ گل و تخم و بیخ در خانه جهت دفع حیشم بد و مرابطا آن در پارچه قرمزی بگردن حیوانات مانع حدوث امراض و ضعف و حیالی ترویج و جرب آب نباتست

فصل الفا مع الهاء **فهد** بفتح فا و سکون ها و دال مهمله اسم عربی یوزست و بهندی چیتا و بترکی پارس نامند جمع آن فهود آمده ماهیت آن حیوانیست از جمله سباع شکاری قابل التعلیم شبیه بنمر در رنگ و مستعمل و ازان کوچکتر و بمقدار سگ بزرگی و کثیر النوم و الغضب و ماده آن جلدتر و شکار کننده تر از نر آن بزرگ آن سریع التعلیم تر از کوچک آن و چون مریض گردد و گوشت سگ بخورد شفا یابد و آنرا موانست بغنا و مزامیر و محبت با خمر است و اول کسیکه صید آن نموده یزید ابن حاتم بود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن در حرف الباء مع الواو در یوز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد گفته اند چون بول آن را در سوراخ موش بریزند موش ازان مکان بگریزد و چون کسی را گزد بدندان و یا بناخن تدبیر آن تدبیر شیر و سنور جنگی گزیده است مذکور شد

فصل الفا مع الیاء المثناة التحتانیة **فیروزج** بفتح فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم را مهمله و سکون واو و فتح زای معجمه و جیم معرب پیروزه فارسی ست ماهیت آن سنگی ست رنگ آن مرکب از زرقت و خضرت برنگ آسمان معدن نیشاپور و خجند و کرمان و آذربایجان

در بیاض ... شیر اندود و در میان هفت نیز می‌شود و بهترین آن نیشابوری کهنه بزرگ رنگ صاف یکسان آنست که در صفای هوا صاف مکدر نشود
آن که رنگ آن آسمانی مانند زنگار صحت نوع می‌باشد و بعد از آن عجمی و از آنهم پس سلیمانی پس غزنوی پس آنگاه قلی که از افغانی نیز نامند پس عبد المجیدی
پس اندلسی پس کرمانی و این بدترین همه انواع است چنانچه در جبال هندستان که یافته می‌شود و از این قسم است و ماده تکون آن کبریت سفید و زیبق قلیل منعقد قلیل
آن که انعقاد او بحرارت یافته باشند متغیر رنگ شود و در مدت هفت سال بکمال رسد و آنچه از معدن کرمان رشید از هم میرسد مائل بسفیدیست که نیشابوری
شیر بوم گویند و آنچه در نیشابور دو فیروزه هم میرسد مائل بنیلی بود و نیل بوم نامند و مجموع آن از بوی مشک و سیدن عرق و چربی بتلف فاسد میگردد و چه کرمان
تمام آن بسنگ و فاسد میشود و آنان آنرا مرده نامند و گفته اند درین زمان چون معدن نیشابور خراب است بجای آن فیروزه کرمانی استعمال نمایند
بسبب نفاست و تحمل بر زودی به سیدن چربی و عرق تیره و فاسد و بدرنگ میگردد و طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص
آن مفرح با قوت تریاقیت اعضاء الرأس والصدر حافظ سعه تحقیق گشتی آن جهت ثقل طوبات چشم و سود بیاض تقویت و با مروارید شنج
و مس طبقه قرنیه و سایر طبقات حادث از ضربه و زخم خواه تنهائی و یا با ادویه مناسبه هر یک با عسل جهت سعفه و سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه
و تنهائی و یا با ادویه مناسبه با تراکیب معاجین و غیرها جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و سهال و قرحه امعاء و سایر جراحات باطنیه و قروح و خوردن آن
با زهر جهت سموم خصوصاً آن و یکدرم آن با شراب جهت سموم تو تیه و نمک و درم آن جهت لسع عقرب با خاصیت مجرب معتبر گرده مصلح آن کثیرا و سطا
طالیس گفته هر که هر که از رنگ آن خود سیاه گردد پوشیدن آن بد باشد مقدار شربت آن نیم درم خواص گفته اند قبلیتی آن قوی تلف با نفع خوف فرنگی
بخصم و در اندک آن از عرق مرد آب سیدن مناهم بآن محفوظ ماند و تحتم بدان مانع زخم سنگ شدن با و تقویت بصره بصاحب آن نگاه کردن بدان بر
باعث تقویت نور باصره و دیدن مدیت بآن هلال بدان باعث یمن و برکت و چون با جسم نرم بگذارند صلب گرداند و مکلس آن تکلیس صادقی تقویت
فیل بکسر فا و سکون یا و لام معرب پیل فارسی است بهندی هاتی بهتسی و بترکی نیز بفتح کاف عجمی ... بزرگی آن حافظ بانگریزی الیفنت
ماهیت آن حیوانیست معروف بسیار کبیر الجثه اکبر از کل حیوانات و از جمله مسوخات شمرده اند بآن معنی که بصورت آن بعضی از امم ماضیه بلاد
مسخ گشته اند ... بزرگ انواع می‌باشد از نر و ماده و ... و سینه پهن و کبیر الجثه و با دست و پاهای اندک کوتاه و در کمر بلند تا هفت
ذرع دست از ناخن دست تا استخوان شانه آن و از زمین زیاده ... پهنا آن دو دندان بلند قوی می‌باشد از دو طرف دهن آن برآمده و خم دار بطرف
بالا و بعضی را تا مقدار ... چهار ذرع دست و زیاده هم بلند می‌شود که بر آن تختی و یا چارپایه بسته بر آن بعضی آن شود و هم نشسته می‌خوانند و دندان
بعضی تا نصفه آنچه از دهن آن بیرون است مجوف می‌باشد و بعضی کمتر و باقی غیر مجوف و هر چه تجاویف آن کمتر و صحیح است و سفید باشد بهتر است
و آنچه را صید کرده اند هر سال ... در میان از سر دندان آن قدری مقدار یک شبر و یا کمتر ... آنکه خوب قوی گردد و حلقه
بعضی بر آن می اندازند تا مشق ... و از تابش آفتاب و حیوانات و جرثوم ... سوختن نمانند و بجا ... آن است و مجوف
و تکیه ... می‌شود و از آن ... با دندان ... خود ... بکار ... و غیره ... خوراکی خود ... دندان ... خرطوم
داشته بدان داخل میکند ... و در خرطوم آن ... بسیار است آن کوهستان ... و ... آباد
در بنگاله ... و در کوه ... و غیره و دکن و سرا ... الحبیب و حبشه جاهای دیگر نیز هم میرسد و میگویند تا در او چون
دندان بعضی انسان ... و ... بر ... بزرگی هم میرسد ... بلسان ... می‌نامند و دندان فیل باده که هندی
هتنی نامند کوتاه با یک شبر و نیم و یا اندک زیاده بر آن و دندان فیل العربی عاج نامند و بهترین اجزای آن است و مفصل پاهای آن
بدو ... مفصل دستهای آن نیست بلکه در دو جانب بالا و اسفل ... نزدیک ... و بالا و ... نیز ... یک ... تا ... آن اند بود نشست
نشستن و خوابیدن او لا دستها را از پیش ... می‌سازد ... پس پاها را ... و ... بسیار ... است

سیگرود و هر گاه بیت شود بزودی بمیرد و مدت حمل آن هژده ماه گفته اند و سیاه سینه هم آن شکل انسان ست **طبیعت** آن سرد و بسیار خشک

افعال و خواص آن اعضا را لراس و العین و الصدر و الغذاء و النفض غیر ما الکوال نه هره آن جالی آثار چشم و سقوی آن آشامیدن هر روز دو درم یکه

ماه با ما العسل و یا با آب دسل مقوی حافظه و فهم رافع درد مفاصل سپیده و یا با آب و یا ادویه مناسبه جالب سهال خرف الم و با شراب یا با ما العسل

ربا یکهفته حمل و بدستور فرزجه آن بعد از طهر جهت حمل زنان مجرب دانسته اند و نیز چون بعد از طهر تا سه شب هر شب یکمثقال نشاره آن با ده

مثقال نبات سفوف نماید و شب چهارم باشوهر جفت شوند باعث حمل ست و با آب پونه کوهی یا بهری چنید دفع سمیم افعی و جذام ست و

[illegible] آن با بودن آن براده آهن جهت بواسیر و آشامیدن بول آن بنحویکه آن زن نداند که بول فیل ست ایسقورید و س جهت عالمه زنان

زن حامله مجرب گفته و جمله سرگین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نگردد و گویند اگر بر درخت پاره از استخوان آن دیا بر ان بمالند و گیاه با بنیاد و دخان بخور

آن رفع تپهای مزمنه مگر زیادتی سوداوی و طلای آن رافع کلف و آثار جلد و حمل محرق آن جهت سعفه و رطوبه و التیام زخمها و زهره آن جالی آثار چشم

و طلای آن برای رفع برص تا سه روز بهم با خون کشف دیا بیضه آن تریاق جمیع سموم و خوردن یک قیراط از خصیه آن با آب

کاسنی رافع ورشب اسهال مزمن و فرزجه آن معین بر حمل و رعایت اعانت الخواص بستن دندان آن یعنی عاج بر عضوی که

استخوان آن شکسته و دران مانده باشد جاذب معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر گردن اطفال مانع حصول اطفال رموشی و با دیگر بسته

مانع حنر و با دملا عون و صرع وام الصبیان و اگر بر درخت زند ثمر آن شیرین گردد و تعلیق پوست آن رافع حمی ربع و حمیات مانه و در حدیث

از حضرت امام کاظم علیه الصلوة والسلام وارد ست که تشنگی را زشد عاج و با را زائل میگرداند و بخور دادند یک پارچه خشک خرطوم آن رافع

بواسیر ست **فیلجوش** بکسر فاء و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب فیل گوش فارسی ست که بمعنی اذان الفیل ست

و گفته اند لوف الجعد و لوف الحیه است و گفته اند لوف الکبیر ست که حنعنش هندی اعصاره آنست و کشنده فیل ست **فیل زهرج**

بکسر فاء و سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح را مهمله و جیم معرب فیل زهره فارسی ست جهت آنکه گفته اند کشنده فیل ست ماهیت

آن شیافی ست که حنعنش هندی کرسوت نامند عصاره آنست و گفته اند که نوعی از لوف کبیر ست و گفته اند خود نام حنعنش هندی ست و گفته اند

نام زهره فیل ست جهت آنکه آن عصاره او را کیسه چرمی میکنند شبیه بزهره میباشد و یا بجهت آنکه کشنده فیل ست و لهذا مسمی بدان گشته

و حنعنش هندی در حرف الحاء مذکور شد و گفته اند ثمر آن لقد و فلفل ست **طبیعت** آن معتدل در حرارت و برودت **افعال و خواص** آن

اعضا را النفض آشامیدن آن جهت درد سپرز و یرقان و آشامیدن طبیخ برگ و شاخ آن جهت درد حیض و بدستور آشامیدن عصاره آن

مقعد و کشش و رهی تا دو از ده روز بهمان جهت اسهال المعی بسیار مفید از بیه طلای آن تنهائی و یا با زیت مقوی موی ست باب

بیست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف ست فصل القاف مع الالف

قاتل الکلاب ماهیت آن خانق الکلاب ست و نزد بعضی افاراقی ست **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال و**

خواص آن آشامیدن آن محدث نفث الدم و رعاف و کشنده سگ ست بزودی و سایر حیوانات و انسان نیز **قار القسیح**

قاف و الف و را مهمله نزد عوام معروف بقیر ست و کسیکه آنرا دال هندی دانسته توهم کرده زیرا که دال صمغ درختی ست آنرا العل حجر

تقیه و تقر خوانند و انشاء الله تعالی در همین باب خواهد آمد **ماهیت** آن چیزیست سیاه رنگ مائل به زنجی که از زمین با آب گرم از

چشمه بجوشد و منعقد گردد و نواح آن که بر کنار شط فرات واقع ست کثیر الوجود و آن در حین بر آمدن سیال میباشد و بعد از ماندن

زمانی صلب میگردد و بعضی مردم بیالایند و صلب و قابل آن گردد که بر کشتیها و دیوارها و صحن حمامها و حوضها بمالند چنانچه رسم مدار

اهل بصره و بغداد و نواح آنها بالنسبت قدری خاک و اخلاط مینمایند و قوت آن تا سی سال باقی میماند و قریب ست آنچه الیهود

طبیعت آن در سوم گرم و خشک رقیق آن که سیال باشد اما صمغ آن گنت و ملطف... آن نیز الطف ترین اقسام صمغ
سیال آن و تراوب برای صلابت قوت تقطیع آن متوسط است و تحلیل آن زیاده **افعال و خواص** آن عصاره الراس منفخ آن منضج اخلاط و جاذب
رطوبات رقیقه از دماغ و عضو و تسکین برودت اعضا و ثقل زبان و لکنت و سرگم و مرض نسیان و دندان فاسد را زائل کند و زنگ ... را یک
سازد و نیز اخلاط را به سبب سده الطف... و نیز منفخ آن سعین ... و سحق معده ... آن ... کننده ... ضرر آب و طعام و فساد
هوا و بای و لعادت ... و تقویت معده و کبد و طحال و آشامیدن آب و ... قیر اندر دمانع غلظت ... و دفع ضرر آن ... طاعون و استسقا
و محلل ... و ... اعضای باطنی است و گفته اند ... داشتن آب و ... قیر اندرد مانع غلظات ... آن ... اکل آن ... شانه را
... اصلاح ... است ... آن ... باشد ... مناسبه حل کرده ... باعث قوت ... مقدار
شربت آن یک مثقال و زیاده ... بدل آن ... و سایر خواص نیز مانند آن ... منضج دامیل و جراحات و ...
محلل اورام و ... کند و ... شراب ... قیر اندرد و باعث قوت ... آن ... غلیظ القوام ...
... است از برای ... و ... آن خفیف ... **قاطانیقی** بفتح قاف و الف و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یاء
مثناه تحتانیه و کسر قاف و یاء و ... باطیقی نیز آمده و لغت یونانی بمعنی کف العقاب است **ماهیت** آن نباتیست ... برگ
آس و زیتون و دو صنف میباشد ... شبیه ... آن باریک مانند ... آن ... خشک شود ... گردد
... آن ... شبیه ... مانند ... تخم زیتون و برگ آن شبیه برگ
زیتون در رنگ و شکل و ... آن ... **افعال و خواص** آن آشامیدن آن ...
آشامیدن ... محبوب ... محبت ... گفته اند تعلیق آن ...
قاقالیا بفتح دو قاف و دو الف و کسر لام و فتح یاء و الف لغت یونانی است و بعضی گفته اند که آن لغة الا ... است و شاید غیر آن باشد
ماهیت آن نباتی است برگ آن سفید و بزرگ ساق ... برگ آن ... شبیه بگل ... که آن ... بنیا
مانند ... گل آن ... آن ... **طبیعت** آن گرم و ... **افعال**
و خواص آن آشامیدن ... آن ... خشونت ... سرفه ... حبت ... جو
... غلیظ ... ساختن ... آنرا ... عصاره ... ست
... قائم ... باعث ... آنست
قاقله بفتح قاف و الف و ضم قاف و فتح لام ... یونانی قاقلیا و بسریانی ... بفارسی ... بعربی ... و بهندی الاچی نامند
ماهیت آن از جمله ادویه عطریه است هندی و ... دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را قاقله کبار نامند و صغیر را قاقله صغار ... قاقله کبار
اما قاقله ... الاچی نامند **ماهیت** آن ثمر ... ست بقدر ده ... و یک ساق ... برگ آن شبیه برگ
... گل آن سفید ... شبیه بگل ... شکل ... متساوی الاضلاع بقدر یک ... و کوچک
و بزرگتر از آن ... پوست آن ... ملولانی و در طرف ... اتصال ... و ...
چون خشک گردد پوست آن بعضی ... و ... اندک ... تخم آن شبیه ... شبیه
... اندک حدت ... باعث ... شیرین ... زائل گردد و قوت آن ... خلاف است تا نهایت
دو سال باقی می ماند ... زائل و قوت آن باطل ... از خلاف ... تا یک سال

و انطاکی نوشته که برگ آن عریض است و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه المومنین نوشته که برگ آن شبیه برگ حی العالم یعنی زندهء است سبز تیره و طول آن قدر یک شبر و نیم و عرض بقدر سه چهار انگشت شکل قرآن و اسفل ساق آن میرد بشکل آن شبیه گل با قلاست و از دیگری نیز چنین شنیده شده و طول برگ آن تا دو شبر گفته **طبیعت** آن گرم در دوم خشک در دوم **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک اشتها و جالس البطن خصوصا بیان کرده آن و در بعض طبائع این انزوا النفع از صغار آنست بیشتر با برگ تانبول یعنی پان میخورند و دیگر ادویه و سفوفات غیره مصرف می آید و در خلل طعام میکنند و سفوف بوست که بهیه آن بهتر و دانه آن مقوی اشتها و مانع قلاع و بان گویند مضر امعاء و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو مثقال **بدل** آن قاقله صغار است **قاقله صغار** و آن را نیز شمشیر بضم و کشین عجمیه میم خوشبو و خیر بوا و هیل بوا و هال بوا و هیل انشی و هندی گجراتی الاچی و همیونی الاچی نامند **ماهیت** آن ثمر نباتی است که در ملیبار و کوه سوم بسیلی و نواح آن بهم میرسد و در جای دیگر وجود ندارد و نبات آن تا به قد و ذرع و برگ آن بقدر برگ انار و ریحان و بیخ آن ازان ثمر آن خوشه دار و هر دانه از آن در غلاف بقدر مخروطیه و بزرگتر و کوچکتر ازان بسیار میشود و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید میگردد و مثلث شکل متساوی الاضلاع و هر دو طرف آن اندک باریک پوست غلاف آن سه پاره و هم پیوسته خشن با خطوط طولانی و خوشبو و با اندک عفونت و دندانه با اتصال بخوشه اندک قسمی بر آمدگی مائل بکجی پوست آن بدان متصل دانه آن رسیده و رسیده شان چون خشک گردد و خوشبو و یا با اندک صمغیه شگافته و انها از جوف آن رسی گرد و جوف آن اجزای آن مانند قاقله کبار لیکن این ریزه تر و در سه صنف در سه ضلع آن و ما بین آنها پرده سفید رنگ نازکی که بواسطه آن غذا بدانها میرسد و در تازگی در آن رطوبت لسج شیرین طعم خوشبوی و چون خشک گردد و مائل میشود و پوست آن سفید گرده و طعم دانهای آن اندک تند و خوشبو و بعد خائیدن آن دهن اندک سرد گردد و تعیین کننده شود و مائل بتلخی شود و حدت ماکول آن و بکمی پوست آن مائل بسیاهی آورد تا آنکه مهلو و بی طعم و قوت آن باطل گردد و با حمله قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک با قوت تریاقیت و تا آنجا **افعال و خواص** آن مفرح و ملطف و جالی و محلل و خوشبو کننده عرق و بخره و دهان و اعضاء الراس لتفریح کوبیده آن در بینی که ملکه و در جهت صداع بلغمی سرع و اغماء و در روغن گوش جهت تسکین وجع آن و مفرح آن خوشبو کننده دهان پوست دانه آن مشوکه مصنفا و در رد اعضاء الصدر و الغذاء و النفس و کشف طوبات صدر و حلق و معده مقوی قلب جهت خفقان بارد و تقویت معده و تسکین و نفع بابت آن غثیان و تهوع و قی و دفع معده بارد و هیچ آوردن اشتهاء و انهضام طعام به تنهائی و یا با ادویه مناسبه حابس البطن خصوصا بیان کرده آن و با آب مصطگی و آب انار جهت قی و غثیان و تقویت معده و جوش داده و نیکو نیزه آن خصوص با پوست و گلاب یا آب جهت رفع غثیان و تهوع و هیضه و قی و هیکستور با برگ پودینه و با النعناع با آب و یا با گلاب جوش داده یک درم آن با سکنجبین سه روز جهت اوجاع بارده کبد و تفتیح سده آن با تخم خیارین با جه مشاوی روز سه دو درم با سکنجبین جهت اخراج سنگ گرده و مثانه الی تنقیه اکل و ذرور آن خوشبو کننده عرق و در همه افعال قوی تر از کبار آن مگر در تقویت معده و الطبا مجلس بین نوشته اند تا بیق قاقله کبار که در حبشه و زنج و جاهای دیگر غیر بنگاله میشود و باشد جیان بود و انچه در بنگاله میشود و کثیر به رسیده تخمین که و کبار خشت مضر صدر و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرم تا یک مثقال **بدل** آن نصف آن کبابه و نصف آن حب بلسان بوزن آن قاقله کبار است **صنف سوم قاقله** که نوشته اند تا حال دیده نشده که ماهیت و خواص آن تحریر یابد **قاقلی** بفتح قاف و الف و کسر قاف ثانی و فتح لام مشدده و الف مقصوره و تخفیف لام و بضم قاف و کسر لام و یا نیز آمده لغت عربیست و بعربی قلام گرمان و قلاع در جبل مقدوح و بفارسی کاکل و کاکلی شا بانگ و نیز نجاحس و بهندی شوره و بیونانی مرکسیمون و برومی آورد قیون نامند **ماهیت** آن نباتی است بسیار شبیه باشنان و حرف و بزرگتر و سبزتر ازان و رطوبت این زیاده بران و با شوری و بعد رجیت و تلخی و قبض اندک و بیخ است و در جزایر بسیار و در هم باست و شیر میخورند کشتر به آن راغب و موافق مزاج آن و منبت آن شوره زارها و جاهای **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعد از اول نوشته **افعال و خواص** آن اعضاء الغذاء خوشبو کننده و جشا

و یا صنم انجیره در بطن باشد و تقلیل الغذاء با بو رقیت و لزوجت و اسهال مسهل مخرج مانی البطن ست و آب افشرده آن مسهل
ما دا اصفر و یک بوقیه آن تا نیم رطل با آب نقوع زبیب و شکر سرخ رافع ترل و ضعف معده و درد گرده و دیت و در یک گرت بیا شد مثقلی در معده
احداث مینماید بسبب از و یجی که دارد و باید که عصاره آن بجوش نه بند که قوت آن باطل میگردد بلکه جوش نداده بیاشامند و بعضی یک رطل عصیر آنرا با ده
درم شکر سرخ می آشامند و مثل قوی مینماید و جیش بن الحسن گفته با شکر سرخ و لعاب شاهتره و مثل آن قوی است اعضاء النفس با لبن شیر و
زیاده کننده منی محرک باه خوردن تر و تازه آن و گفته اند مجفف و مسخن و قاطع منی ست مانند سداب مبرد قوی ست مانند کاهو و کاهو تخم
آن در اسهال تر و آب ترب و گفته اند مثل آن مانند مثل کشوث ست مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب عصیر آن و ثلث رطل تا نیم
درم شکر سرخ تحمل کرده این روغنی باشد و در حرف الراء مع الدال المهملة ذکر یافت زیرا که بسیار مشابه آنست قاقم بفتح قاف و الف و ضم قاف و میم
ماهیت و طبیعت آن پوست حیوانیست شبیه بسنجاب و ابره و از طب ازان پوست آن شبیه بپوست فنک قیمت آن بیشتر
از سنجاب و فرو یعنی پوستین آنرا اگرچه کمتر از سمور و موافق ابدان معتدله گفته اند و زود آن گرمتر از سنجاب لباس ملوک و سلاطین ست
و گفته اند پوست حیوانیست کوچکتر از گربه و بزرگتر از موش و دم آن کوتاه و سفید رنگ و سر دم آن سیاه افعال و خواص آن شبیه
بفنک ست قالقصه بفتح قاف و الف و کسر نون و فتح صاد مهمله در لغت و جیست یونانی شرسیمون برومی کبلیان و بفارسی سنگدان و بهندی
بجیری گویند و توهم کرده کسیکه آنرا حیوانی دانسته زیرا که چینه دان را بعربی حوصله نامند ماهیت آن بعربی معده است و بر اسطیرید
گفته اند بجای مصارین و امعاست و اول اصح است و بهترین همه قالقصه او فربه جوان ست و بعضی گفته قالقصه ماکیان و ماج مین
و بایک از حیوانی پرنده که اخذ مینمایند جوان باشد نه پیر طبیعت آن بطبیعت طیر ماخوذ ازان برسد گرد و افعال و خواص
آن نیز بالجمله از طیور مذکوره کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و قالقصه دجاج سمین جهت صاحبان ضعف کبد مفید و چون بهضم
نیکو یابد خون محمود ازان تولید می یابد و لیکن مولد قولنج و بطی الهضم ست خصوصا عصب آن مصلح آن آنست که عصب آنرا دور کنند و طبخ
کامل و نیکو بنمک خوب نفخ یابد و با سرکه و مری و نمک بخورند و پوست زرد اندرون آن بتخصیص از خروس چون خشک نموده سوده با آب سرد
بنوشند جهت درد معده و استطلاق البطن و زلق الامعا مفید و این پوست از حیوان لاغر خشک بهتر از فربه آن اقوی ست در قطع اسهال
صباری گرم و خشک اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم و جلای آثار فرنیه موثر قاوند بفتح قاف و الف و فتح واو و سکون نون و دال
مهمله ماهیت آن از ادویه مجهوله است یعنی اصل آن معلوم نیست که نباتیست یا حیوانی بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند و گفته اند که در
بلاد ترک مرغیست که آنرا قاوند نامند و این قسم آنست و آنرا شحم قاوندی نامند و بعضی گفته اند پیه طایر ست و بعضی پیه گاو آبی دانسته و بعضی جبن بز
سایل گفته و بعضی گفته دهن ماهی ست و بعضی گفته از جوف سنگ سیاه برمی آید اقوال دیگر نیز دران وارد ست و از انجمله آنکه اسم دهنی ست
سفید منجمد شبیه به پیه ولی بو که از حبشه و نواح یمن و سند آورند و آنرا شحم قاوندی نامند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند
اقوال مذکوره دران همه بی اصل است بلکه دهن شجر درختی ست که در کوه کماهان که کوهیست بر کنار نهر گنگ یعنی دریای گنگ که گنگا
نیز نامند و آن کوه تا به خطا و چین کشیده و ما بین سند و آن بلاد واقع ست و آن شجر بقدر جادام بزرگی و حجم گردیده بزی ست مغز آن را سائیده
در آب جوش میدهند و کف میکنند و کف آنرا بالتمام میگیرند پس آن کف را بجوش میدهند تا ماهیت آن برطرف گردد و روغن خالص بماند
و ملاحظه مینمایند که بسوزد پس صاف مینمایند و بعد از سرد شدن منجمد مانند پیه میگردد و نزد عامه اهل سند معروف بشحم شجری ست و بعضی
اوقات مغز مقشر آنرا با گلهای خوشبو مانند یاسمین و بعض و یا رای بیل که یاسمین مضاعف ست پرورده مینمایند مثل سیرنا دام یا گل بنفشه
و گل سرخ پس ازان روغن میگیرند و در مروخات تشقق حادث از سردی هوا استعمال می نمایند طبیعت آن گرم و خشک در دوم

و گویند گرم مائل بخشکی است **افعال و خواص** آن محلل ریاح غلیظه و محرک باه و آشامیدن یکدرم آن تا سه درم با لعاب بادروبه یا آب ریحان جهت سعال بارد کهنه و منفعرج و ضعف اعصاب و اوجاع بارده و سائر اوجاع ظهر و خاصره و حرکت نافع و غیر آن و تقویت باه و خشک سکنه و غیره و بخور آن جهت قولنج باشد مفید مقدار شربت آن تا سه درم و بدستور همین بیان جهت امراض مذکوره نافع **فصل القاف مع الباء الموحدة** قبج بفتح قاف و سکون با و جیم معرب کبک فارسی است نه عربی جهت آنکه در لغت عرب قاف و جیم هر دو باهم در یک کلمه جمع نمی شوند مگر در ین کلمه نزد عوام آتش خوره و بعربی حجل و واحد آن قبجه یا با در آخر آمده و نزد ماده آن یکسان است و ماده تیتری گویند و بهندی چکور و بسریانی شیقیا و بیونانی سافیزا و بترکی برزیق نامند **ماهیت** آن طائریست معروف شبیه بکبوتر و مرغ کوچکی خوش منظر و خال دار و منقط بسیاه و سفید مانند قطا و سر آن و دور با خطوط سفید و سیاه و رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیرگی و اطراف پر آن مخلوط بسیاهی و سفیدی و منقار و پاها آن سرخ و ماده آن پانزده بیضه میگذارد و بسیار دوست میدارد بیضه خود را و زان موصوف بکثرت سفاد است مانند خروس و از ین جهت بیضه آنرا از ین منقار میشکند تا آنکه ماده آن متوجه حضانت و بچه کشی نشود و آن از سفاد باز نماند و لهذا ماده آن از آن میگریزد و بسوی تخم خود میرود و محافظت آن مینماید تا نشکند نرهای بعضی با بعضی جنگ و نزاع بسیار میکنند و هر یک بگریزاند دیگری را و بر ان طرف آید با آن سفاد میکند و کبک تمیز میدهد باصوات خود را هر قدر که میخواهد از خواص آنست که زنان شدید الغیرة میباشد بر ماده خود و بسیار است که ماده متنبخ میگردد از رائحه نر زود نگیرد آنست که چون صیاد را ببیند سر خود را ببرف فرو میبرد گمان آنکه صیاد او را نمی بیند پس صیاد او را میگیرد و عمر آن پانزده سال میباشد و از غناء و اصوات خوش طیور خوش میشود و بسیار است که از کمال خوشحالی و نشاط خود را افکنده صیاد آنرا میگیرد و تعیش آن در سرد سیر کوهستان سرد برف نشین میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده بر گرمی و بعضی معتدل دانسته اند **افعال و خواص** آن لحم آن الطف لحوم است کثیر الغذاء سریع الهضم و مولد خون صالح اعضاء الرأس لصعود الغذاء و النفض جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغیه و صدریه و فواد و معده و کبد و احشاء و استسقاء و حبس بطن و ازدیاد باه و تسمین بدن نافع المضار و محرور المزاج ربوبا و بادان حاره معتدلها شراب صبح و مورث خارش بدن مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن صلب است باید که بعد از ذبح دو شب یا دو روز بدگر یا یکشب بگذارند پس طبخ شود و تناول نمایند و بعضی لعزجه ولعیسم و آشامیدن یکمثقال از مغز سر آن با شراب بدستور یا نیم مثقال صندل جهت یرقان بلع جگر آن گرگ آن لقدر نیم مثقال جهت صرع و زهره آن اکتحالا جهت جلای بصر و ظلمت بصر و شبکوری با زیت شیرین که اجزای مساوی ضماد نمایند بیرون چشم جهت ابتداء نزول آب و سعشم و با مرجان یا سفیده سوده و مشک بوزن آن جهت جلای بیاض و ظفره و طرفه و غشاوه و ... مسعوطا آن در هر ماه یکبار جهت حدت ذهن و نیکوی آن و تقلیل نسیان و حدت بصر و خون آنکه خشک کرده سوده با زجاج فرعونی یعنی شیشه سفید و دار فلفل اجزاء متساوی با عسل سرشته در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضه آنرا چون با سرکه عنصل نیمبرشت بخورند جهت وجع البطن و زوال ضیق نفس و درخیر سر که جهت فصاحت و تصفیه صوت و رفع سرفه و خام آن با کندر بر بدن و خاکستر بریان محلل اورام صلبه و طلای سرگین آن رافع کلف و نمش است **فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیة** قتاد بفتح قاف و تا و الف و دال مهمله لغت عربیست نیز لوبی شجرة القدس و سواک لقیاد و سواک المسیح و بفارسی کون و نوارس و قبیج نیز قسمی از آنست و صحیح آنست که بفارسی گزالکم بضم کاف و شیرازی گلش عاشقان نامند **ماهیت** آن درختی است پرخار و خارهای آن تند و خم شده بسوی پائین که چون برگهای آنرا خواهند که بدست کشیده از شاخهای آن جدا نمایند چنانچه از شاخهای اشجار دیگر میکنند دست مجروح گردد و ساق آن بخیار و مانند نی و شتر آنرا نخورد و مگر در سالی که باران کم بارد و نباتات کم رسیده چون موامشی از آن چرا نمایند و بخورند مفر به گردند و گل آن زرد و فام و ... در غلافها سرخ رنگ و میوه آن از گل آن بیرون می آید و رنگ آن جهت ... کثیر اصبغ آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک صاحب اختیارات بدیعی گرم و تر گفته **افعال** و خواص آن آشامیدن آب آن جهت سرفه و ضیق النفس مزمنه ریه و طلای آن با سرکه و عسل جهت بهق و رفع آثار جلد نافع و مربخ آن بادهنیت

[illegible]

وتازه آن مانند شش حیوان و [illegible] فصل القاف مع الثاء المثلثة قثاء و [illegible] مشدده [illegible]

خیار زه و بیونانی [illegible] و بسریانی [illegible] و برومی [illegible] و بهندی ککری نامند ماهیت آن معروف است که نبات آن از قبیل [illegible]

و بسیار است مانند نبات بادرنگ الا آنکه برگ آن از آن املس و اندک [illegible] و ثمر آن دو نوع میباشد یکی [illegible] طولانی ضخیم [illegible] قلیل البزر و در اول

فصل ربیع میرسد و این را خیار زه [illegible] و دوم آخر از آن کوچکتر [illegible] آن [illegible] و در اواخر تابستان میرسد و این خیار زه [illegible]

نامند و این شیرین تر و لطیف تر از اول است و از هر دو نوع [illegible] و تخم آن تلخ میباشد و نیز هر دو نوع [illegible] رسیدن [illegible]

خصوص نوع دوم و گفته اند بهترین آن نازک طولانی باریک املس [illegible] و تخم آن بهتر از تخم [illegible]

و لطیف تر از [illegible] و مولانا نفیس کرمانی گفته که قثاء خیار است و آن [illegible] خام است [illegible] که خام بود و هنوز نرسیده باشد و این

قول نادرست و تر و عوام شیراز این مشهور [illegible] که قثاء خیار زه طبیعت آن در آخر دوم سرد و تر و تخم آن ارطب و الطف [illegible]

[illegible] آن [illegible] سریع الاستحاله [illegible] غالب [illegible] خواص [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرموده [illegible]

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده [illegible] خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرموده که قثاء را از اسفل آن بخورید

که برکت آن [illegible] حرارت و صفراء [illegible] حرارت و صفراء و التهاب [illegible] خصوص [illegible] رسیده آن [illegible]

[illegible] مثانه [illegible] ملین [illegible] آن [illegible]

آن زیاده است از [illegible] آن از شیرین آن [illegible] با عسل [illegible]

در [illegible] سریع العفونت [illegible] حمیات [illegible] سریع الاستحاله [illegible] مقصم

[illegible] تخم آن [illegible] و تخم [illegible]

و با [illegible] آن [illegible]

مانند [illegible] و [illegible]

[illegible] آن [illegible] قثاء الحمار [illegible] خیار زه [illegible]

و بیونانی [illegible] که قثاء الحمار [illegible] است [illegible] بهندی [illegible]

[illegible] طول تلخ [illegible] ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند نبات آن شبیه بنبات [illegible]

و برگ آن [illegible] و ثمر آن شبیه [illegible] طولانی [illegible] آن بزرگ سفید [illegible] آن [illegible] ثمر آن تلخ [illegible]

و بعضی گفته شده باشد [illegible] و بعضی املس و [illegible] گفته که نباتی است که یک ساق دارد [illegible] و برگ آن کوچک تر از برگ

قثاء [illegible] اجزای آن [illegible] از آن عصاره ثمر آن است و بعضی گفته مستعمل عصاره بیخ آن است و اصح آن است که عصاره ثمر آن است که

بیونانی [illegible] نامند و بعضی گفته اند [illegible] سبز رنگ [illegible] شبیه [illegible] و ثمر آن طولانی تر [illegible] سبز رنگ [illegible]

[illegible] آن [illegible] بسیار تلخ [illegible] جهت آن [illegible] زیرا که [illegible] تلخ [illegible] و بهترین اجزای آن ثمر رسیده [illegible] طولانی مانند

خیار زه بسیار تلخ است که نبات آن [illegible] یک ثمر نباشد [illegible] ثمر آن زیاده باشد [illegible] عصاره آن [illegible]

[illegible] که چون [illegible] تا [illegible] گردد و زیاده از یک سال [illegible] ثمر رسیده آن [illegible] نبات آن [illegible]

[illegible] که [illegible] تازه باشد [illegible] ثمر رسیده [illegible] آن مانند

[illegible] تازه [illegible] باشد [illegible] آن

واانچه ازلحم آن و تخلیل یا صابی بماند بفشارند و بمالند تا از تحلیل یا صابی آنکه ریزد و آب شیرین آن بریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب صافی آن بعمق الاین آنرا

ببینند بآن رسوب ناب شیرین خالص ریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند همچنین چند مرتبه عمل نموده که از رسوب حق یقینی نموده با آن

عرق زن آن و یا نیم زن آن نشاسته و یا باگل ارمنی سرشته اقراص سازند و خشک نمایند و تو مدیگر آنست که در آخر تابستان که تمر آن زرد و رسیده شود گرفته

و با چه صافی انداخته بمالند و آب صاف آنرا بگیرند و بدستور بادوق کنند و بر روی خاکستر نرم بنهند خشک کنند پس الواح و یا اقراص سازند بر این قسم که بر روی

کرباس سه تو بر روی خاکستر نرم بچینند عصاره غلیظه آنرا بریزند تا نشف رطوبت آنرا نماید پس حلابه کرده اقراص سازند و در سایه خشک کنند و گفته اند قوت آن تا ده

سال باقی میماند و آنچه ناخشنود و باشیای جید مغشوش نمایند و معلوم نشود و علامت مغشوش آنست که آب و صاف کوره نباشد و بسیار سفید و کلاب خشن و سنگین آن

ردی غیر مستعمل **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف محلل جالی رشتی نافع و مسهل مره صفرا و بلغم

خام و زرد آب جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوذه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النساء و سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و

استسقاء و یرقان سوداوی و بواسیر و تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض نافع و مثمر و برگ و بیخ آن همه جالی محلل بقوت تخفیف لیکن بیخ آن زیاده از برگ

آن و حدت عصاره و برگ و بیخ آن زیاده عصاره اراس و عصاره آن با شیر دختران محلل تعقیه غلیظه و صداع بیضی عام تمام سر و جمیع اوجاع بارده

زمنه ولیکن لعدا تعقیه تام و نیز نافع است جهت لقوه و خدر رو و از صرع و طبیخ آن بر مخرین با شیر جانب فضول کثیره و جهت بیضه و خوذه و صداع

مزمن و عصاره برگ آن ازالهٔ ضعیف تر و ریشهای بیخ آن قوی تخفیف تا زیاده اجزای آن ضماد آن بر بنا گوش جهت تحلیل ورم آن و مطبوخ

آن با آرد جو نیز و قطور نیم گرم عصاره آن در گوش مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان بارد و قطور عصاره آن در زیت که در آفتاب

گرم گذاشته باشند چند قطره در گوش جهت تسکین درد آن و دوی و طنین و ثقل سامعه حادث از ریاح و مواد غلیظه و تنهای گرم کرده کشنده کرم

آنست و طلای عصاره آن با عسل یا روغن زیتون با زهره گاو جهت تحلیل اورام و خناق نافع اعضاء النفس لعوق عصاره آن با عسل و زیت

به تحنیک جهت خناق بلغمی تحلیل ورم حلق و اسهال آشامیدن عصاره آن جهت ضیق النفس بسیار موافق و آب غشره بیخ آن لقدر شش قیراط

جهت سوء القنیه و استسقاء و یرقان سود عجیب النفع و بدون عرق و آشامیدن طبیخ آن لقدر ده و از ده قیراط و یا طبیخ نیم رطل آن با دو قسط آب

یا آشامیدن هر سه روز بر ابو لوسات که بقول نه قیراط است و بقول هیز ده قیراط با ماء العسل تنقیه بلغمی و صفراوی آورد و اسهال بلغم خام و صفرا و زرد آب

نماید بسهولت بمعرفت مجسه و بهترین ادویه است برای استسقاء و بدستور آشامیدن پوست آن لقدر چهار اکستا که بیست و چهار قیراط است

هر روز با ماء العسل و چون عصاره آنرا با دو چندان نمک تلخ (؟) سرشته چوب لقدر کرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال زیاد نماید و چون قدری از آن ا

با آب حلکرده به پرغمی آلوده بیخ زبان و اطراف آن بمالند قی آورد و اگر بسیج ترنجاسند در زیت و روغن سوسن حل نمایند و چون قی بسیار آورد

شراب با زیت بیاشامند و اگر فایده نه بخشد سویق با آب سرد و یا سرکه با آب بیاشامند و یا در آب سرد بنشینند و آب سرد بر سر ریزند و اطراف را

بمالند مجربه نافع است بدون سر کنار رند و اشیای قابضه و حابسه قی بخورند و چون بیخ آنرا سائیده و نیم رطل آن از رسه رطل شراب داخل کنند و هر

روز شربت از آن نیم آنرا ناشتا تا سه روز بیاشامند جهت استسقاء نافع و ضماد عصاره آن با شیر دختران نیز جهت یرقان و ضماد مطبوخ بیخ آن

با بخته و امثال آن جهت استسقای لحمی اعضاء النفس آشامیدن عصاره آن در بول و حیض و حمول آن مسقط جنین و چون بکوبند و آنرا

گرفته نیم گرم نموده بر پستان بمالند که شیر را بکشد و بر آورد و چون بر مقعده بمالند قی آورد و چون بر خصیه بمالند درد آنرا تسکین دهد و زوال آب آن

در تحلیل بر داء اورام و التبوره ضماد بیخ مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و منفجر کننده و مامیل جراحات حفظه و گا با صنع البلوط عصاره آن در این باب

اقوی است الات المفاصل کی آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل جمیع اوجاع سوداوی و بلغمی و ست و یا جمیع اعضاء و خدر آنها و حقنه

بطبیخ آن جهت عرق النساء و ضماد پخته آن با سرکه و یا پیه بخته و امثال آن جهت وجع ظهر و نقرس بارد و ضماد گل آن جهت اوجاع

۴۷۷

کلکن هندی

مفاصل و مسمن و مسمن ضماد پخته آن القروح والجروح و قدر خشک آن بر جرب متقرح و قروح ...

دو تا سه ... بصورت ... نافع و جهت ... التهاب ...

ماشیتا آب ... بواسیر ... سازد و چون تر تازه رسیده آن ... کرده ... با روغن ... آن ...

سرکه ... در آفتاب گرم ... روی ... آن ... جهت ...

و رفع ... بصورت ... مفاصل ... آشامیدن آن ... عصاره آن از

ده قیراط تا شش قیراط و از بیخ آن ... قیراط و از بیخ آن تا سه ... و گل آن تا یک درم ... و روغن آن تا یک درم ...

از یک درم زیاده بکار نبرند زیرا که مضر ... باعث ... مذکوره ...

باد و بان مناسب است و چون خواهند عصاره آن را استعمال نمایند باید که ... استعمال ننمایند ...

مصلح آن و مناسب طبیعت آن بکار برند و بهترین آنها صبر و قنطوریون ... و ...

دارچینی و سلیخه و زراوند ... و افسنتین و تخم کرفس ... و عسل ... الجبل ... اقسام

صمغ ... و عصاره ... آن ... مشابه ...

چاره استعمال آن جائز نیست و صمغ لوز ... قوت ... قثد بفتح قاف و ثاء مثلثه و دال مهمله اسم عربی خیار ... است و شیرازی

خیار ... و ... بالنگشت ... باد رنگ ... ماهیت آن ثمر نباتی است ...

... نیز ... سفید

نازک ... طولانی ... بزرگ ... آن ...

... نازک ... لطیف ... بزرگ ... آن زیاده تر

و ... قرآن ... آن ...

... و هندوستان ... تابستان ... انواع آن

... بعضی ... آن ... زرد ... صلب ...

صلب ... بهترین ... بهترین آن ...

و صلب ... آن را ... زده ... طبیعت آن سرد و تر در دوم **افعال و خواص آن**

اعضاء الرأس جهت صداع حار خوردن و ضماد کردن ... آن ... استشمام ... آن با آب تر و تازه

آن ... جهت ... نفسانی و حیوانی ... امراض حارّه حادّه ... مفید ... و آشامیدن آن

جهت اکثر حمیات حارّه حادّه و تسکین حرارت صفرا و خون و التهاب ... تشنگی ... جگر و ادرار بول ... حصاة ... یرقان ...

و اسهال ... باشد نافع و آشامیدن آب آن ... پنج مثقال ... شکر سلیمانی ... جهت اسهال ...

صفراوی ... حمیات حارّه حادّه و یرقان و ... آب خیار ...

... قوت اسهال آن زیاده از ... آب آن ... یک ... روز ...

آن ... روز ...

غلیظ ... حارّه ... آن ...

در آب سه روز مقوی الی نافع یرقان است خوردن خیار زه ورتر را موافق و مغز تخم آن مع عسل مسهل و اما ادیات آن و تمام کننده غذا و مولد خلط خام و نفخ و قرقره و رو د تبنگاه و چون لا در معده فاسد گردد مولد خلط سمی شود و با طعام و بعد از آن خوردن خصوص با غذیه غلیظه بانفخ است آمش خورده و اشال آن مضر مصلح آن نمک و سرکه و سکنجبین و در مبرودین زنجبیل نانخواه و عسل و ساحبین جماره مانند کمونی و فلافلی و مغز خیار زه را س الطف و ابرد از تخم آن و تخم آن نفاخ و ثقیل و دیر هضم و مغز رسیده تر مش آن ابرد و ارطب جهت اکثر منافع مذکوره و اطفای حرارت و لهیب صفرا و تشنگی و ادرار و مشو دن ابول و نفع باد الفنع و تسریح الغنا و ضماد مغز و تخم آن جهت التهاب معده و احشاء و تحلیل ورم حار و جرب و حصف و شری و خارش و نفع از زمی جلد و رفع خشونت آن و بر شیشت زهار را فع احتباس ابول عسر آن و ادرار قوی آور و خصوص در اطفال و مغز تلخ و درین امر اقوی است از شیرین و ضماد آن با بوره و عسل جهت تحلیل ورم نافع و آشامیدن سه مثقال نیم و پوست خشک کرده آن جهت نفع عسر ولادت و سهولت و منع حمل و مر شیر زنان حامل بی وقت و تخم آن بسور از تخم قثا و دان نه بهتر و لعبیه آن منفعت با قوت محرکه مواد و ساکنه و مدر ابول و مخرج صفرای سوخته با اور ار و جهت وجع ریه و ترحه آن و حرقة البول و ورم کبد و طحال حار بین و حمیات حاره نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنج درم و آشامیدن آب برگ آن بقدر ده مثقال با دو چندان روغن گل جهت تحلیل طحال از مجربات و بعضی مبرود المزاج ان قلیله آب تحلیل تازه نیز داخل میکنند و بمن المیارکه آب سید کلنز و از آن اگر بتنه با روغن کنجد یا زیت طبخ نمایند تا روغن بماند جهت جمیع اضافه ضعیف تازه روغن کهنه ست و ماء المخلا نیز مانند ماء القرع است که از خیار چنبر گرفته ...
...

فصل القاف مع الدال المهملة قدید بفتح قاف و کسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله **ماهیت آن** اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه با آتش و خواه با آفتاب یا در سایه و از مطلق آن باصطلاح مراد گوشت خشک شده ...

طبیعت آن گرم و خشک ... **افعال و خواص آن** ...

... **فصل القاف مع الراء المهملة** قراد بضم قاف و فتح راء و الف و دال مهمله لغت عربی است و آنرا قرد بضم قاف نیز نامند و جمع آن قردان بکسر قاف ... **ماهیت آن** حیوانی است کوچک شبیه بدانه بید انجیر و بقدر آن ... مانند سگ شتر ... بگوش سگ و زیر شکم و بیخ ران ... میباشد

دیگر چیده میدهن آن و بعضی از آن جدا میگردد و دوست دارند و در بر و دهان بنهند آنچه میشود خون بینی را میکند **طبیعت آن** گرم و خشک
افعال و خواص آن مخلخون کننده سنگ نمی ابات و شیرزاده شیر منقلب است که چون بعوا گذارند بدانمعنی بالند دیگر نمیدهد چون بعد از قطع
شیرهٔ ملک چشم بالند زائل سازند و چون بر اسقار بمالند مانع روییدن آن شود موی مژگان گردد **قراصیا** بفتح قاف و را و الف و کسر صاد مهمله
و فتح یای مثناة تحتانیه و الف القیاد و گیج نیز آمده و بسین مهمله بجای صاد و قارا سیا نیز آمده لغت رومی است نام آلو بلوی اسیا و اهل غرب نامند کنس
حب الملوک و اهل دمشق نیز قراسیا و بفارسی شیرین ان آلوکیلاس ترش آن را آلو بالو و اهل هند آلو بالو و آلو یالی نیز نامند **ماهیت آن** ثمر
درختیست شاخهای آن پریشان و سرخ رنگ و برگ آن نیز سبز و رنگ و شبیه به درخت زردآلو و برنگ و شکوفهٔ آن کوچک و سفید و بچو بی باریک
منبه پیوسته شاخه آن و اکثری آویخته دو دو عدد با هم و در خامی سبز و عفص و بعد از آن سرخ و ترش و رسیدهٔ آن سفیدش خوش یعنی چاشنی دار با اندک تلخی و
غیر محسوس و تخم آن کوچک بقدر نخودی متوسط پوست آن سلب سفید و مغز آن سفید و کیلاس درخت آن نیز مانند درخت آلو بالو است ولیکن
ثمر آن از آن بزرگتر و بعد رسیدن شیرین میگردد و استه آن مانند استه آلو و نیز جسمی بگیرد شیرین و مشابه آلو بالو الا آنکه ثمر آن کوچک و سیان
عفص میباشد بهترین همه رسیده شاداب آبناک **طبیعت آن** آنچه خام است سرد و خشک تا اواخر دوم و آنچه نیم رسیده ترش و شیرین
و ترش سرد و خشک در اول دوم و رسیده چاشنی دار آن در آخر دوم و رسیده شیرین آن گرم و تر در اول دوم نیز گفته اند
تابعه **افعال و خواص شیرین آن** یعنی کیلاس فسیح الانحدار از معده بسبب رطوبت و لزوجت که دارد و جهت خشونت حلق و ریه
نافع و بر انگیزاننده و مضعف معده لهذا بالای طعام نباید خورد زیرا که مستحیل میگردد بر خلطی که غالب باشد **طبیعت آن** نفع آن جهت
حاره و مقوی و مسهل و لین الطبع است خصوصاً چون با ناشتا خورده شود و در این هنگام مسهل نیز میباشد و خشک آن یعنی چاشنی دار آن یعنی آلو بالو
قاطع عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صفرا و خون و غثیان و قی صفراوی و اسهال صفراوی مقوی معده و کبد حار و قوت قابضه خشک آن قوی تر
و تازه آن و دانه آن چون شیره گرفته با عسل آن از پایه بنوشند جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و تنقیه مجاری بول و درآمدن بعیدا چون
ساییده آن را با پنبه کهنه نرم کوبیده فتیلهای با بیک ساخته در احلیل گذارند در رفع جراحت مجاری بول و حرقه آن و بول الدم و حرقة البول است و صمغ
درخت آن گرم و خشک شبیه بصمغ اجاص و جالی و مسری و قاطع اخلاط لزجه لهذا جهت خشونت قصبه ریه و سرفه کهنه و تنگی نفس و تحریک اشتهاء
و تفتیت حصاة نافع زیرا که خشونت سینه اگر از یبس باشد تنقیه آن مامی نماید و اگر از بلغم لزج چسبنده آن را تقطیع کند و جلا سینه و جهت
سرفه مزمن با آب سرد باید که بیاشامند بمقدار یک شربت آن یک مثقال و اکتحال آن باعث حدت قوت باصره و مانع جرب پلک و طلای
آن منقی بشره است **قراطارغوس** بفتح قاف و را و الف و طای مهمله و الف و کسر رای مهمله و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر یای
مثناة تحتانیه و نون **ماهیت آن** نباتیست با شاخهای بسیار که از یک بیخ روییده برگ آن شبیه ببرگ گندم و تخم آن شبیه بجاورس
نباتیست منبت آن زمینهای سایه و شوره زار و گفته اند گندم صحرایی است **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** گویند
چون مرد و زن هر دو چهل روز ناشتا قدرے از آن بمقدار نیم درهم با پانزده مثقال آب بخورند پس مباشرت نمایند زن پسر حامله گردد
باذن الله تعالی **قراطن** بفتح قاف و را و الف و ضم طای مهمله و نون لغت یونانی است **ماهیت آن** بلادسان است و صاحب منهاج
گفته عسل قلیل است که با آب بسیار پخته باشند **قراطاط** بفتح قاف و را و الف و طای مهمله و الف و طا لغت ترکی است بزبان فرنگ
قرطاطا او و اسنیه نامند **ماهیت آن** ثمریست بقدر فلفل و در ترشی شبیه بنارنک و در افعال قریب به آن شاید نوعی از آن باشد
و اشتباه متوده کسیکه آن را زقال دانسته زیرا که زقال اسم فارسی ترنباست بنون قبل از یای مثناة تحتانیه و زقال حرف دال المعجمه
مذکور شد **قرة العین** بضم قاف و فتح را مشدده و ها و الف و لام و فتح عین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه

تحتانیه و نون لغت عربیست و آن را پرپیر الماء و کرس الماء نیز نامند جهت مشابهت این با آن هر دو در طعم و رائحه و المیاه مشترک میان هر دو است
بیونانی ... و بسریانی ... کرنشا و بهندی سیون و بفارسی کنگر آبی نامند ماهیت آن نباتیست که در کنار آبها
ایستاده و راکد ... میروید ... آن بیرون آب از میان گل آن برآمده ... ساق آن ... و ساق و برگ آن شبیه ... برگ کرفس
... ضعیف ... برگ آن ... مثل ... کرفس و ... ساق آن ... جهت جمیع اجزای آن ... با حرارت ... و برگ آن
... طبیعت آن گرم و خشک ... افعال و خواص آن ... حابس ... ادرار حیض ...
... از تنفس ... تازه و یا مطبوخ آن جهت تحلیل ... غلیظه ... و اسهال ...
... حیض ... جهت ... و قرحه امعاء ... آن با ...
... جهت تسکین ... و نفع ... مصلح آن عناب قرد بکسر قاف و سکون را و دال مهمله لغت عربیست جمع آن
... قرده بکسر قاف و فتح را و ... بفتح قاف و سکون را ... و بفارسی ...
بوزینه و میمون و بترکی ... و بهندی ... آنچه روی آن ... سیاه و بدن آن خاکستری رنگ ... و ...
و آنچه روی آن ... شبیه بروی انسان و دست و پا و انگشتان آن در ... ایستاده میرود ... و بدن آن نیز سیاه
... آن ... انسان جنگلی گویند و این صنف ... و صنف اول ... آن هر دو بسیار ...
... بلاد ... و ... دیگر نیز ... و بعضی در صورت بسیار شبیه بانسان و بعضی نه و بعضی بی دم و بعضی
با دم کوتاه ... و بعضی دم آن ... و بعضی ... آن ... بزرگی ... گوشت آن نزد امامیه
حرام و نزد اهل سنت ... مالک ... و بعضی ... حلال ماهیت آن حیوانیست مشهور ... خود از ممسوخات ... که
بصورت آن بعضی از امم سابقه ... مسخ شده ... و آن حیوان اشبه بانسان است ... مزاج ... و اکثر حالات قابل تعلیم است
حکایات انسان میکند ... و بازی میکند ... و خنده و بازی میکند ... و ... العنبث و اطباء اکثر
ادویه ... اگر خواهند تجربه نمایند ... یا غیر ... اولاً ... را ... بسبب مناسبت بمزاج انسان نقل است
که میمون ... خلیفه ... بود ... خیاط ... و ... بازی ... نیز شنیده شده که میمون شطرنج بازی یاد گرفته بود و نیز
نقل است که میمون ... میمون بازی ... کسی ... کرده ... ان اعلام ... ساخته ... که ...
... مطالب ... یا ... کسانیکه ... بود ... نوشته ... آن ... یک ... کرده نام ... یا نام کسیکه چیزی را ... پنهان
کرده ... دست میمون ... بعد ... گفت شاید ... از میمون باز ... باشد ... از یاران ... کسی ... پس آن
میمون ... نوشته ... انداخت ... بر ... دیده ... بصورت صاحب مجلس ... برخاست
و ... سلام کرد ... خود ... کرده ... طریق ... دل ... کرد ... مقاربت ... کاغذ مطالب ... نوشته ... مطلب ... نیز
چون آن میمون ... غضب ... خواست که ... میمون باز مانع ... حضار مجلس ... باعث ... میمون باز
از میمون ... جدا کرده ... میان ... خود ... چنین کاری ... و باز ... میکرد ... آن شخص را
از مجلس ... میمون ... که اکثر ... شنیده شد که در کتاب ... حیوانات
فرنگی دیده شده که ... ساحل ... زمین آن ... بوم ... بود ... گرفتن میمون ... بود ... رجوع شده ...
... آن ... حکایت بسیار از آن منقول است که تفصیل آن طولی دارد ... آن اگر دست یابد

۷۸۱

بازن انسان مقاربت می نماید وچون مقاربت شود دستوری شاسپاسی در فرج او ... رسد و بالاک میگویند طبیعت آن گرم وخشک
افعال و خواص آن قطع خون آن جهت منع رویدن موی مجرب خوردن آن گرم باعث گنگی زبان و ساعت مجنون انربیت آن
... سازند و هر غله که در آن بپزند وزراعت کنند از آفات محفوظ بماند وگفته اند که سیمون چون طعام مسموم ... در آن بیندازند ... نماید ...
وصاحب تحفه نوشته که سم مخزون که از انسان منشق در کتب قدما ترجمه است ... حاصل میگردد وآن ... مشابهت ... قائمت و
کسر و بفتح نیز آمده وسکون راء و کسر دال مهمله و فتح میم و الف و نون و الف ... رومانی ... نیز آمده لغت یونانی ست و آن کردیاست و ... ست
بفارسی تخم آنرا که مستعمل ست تخم توخزه نامند ماهیت آن نبات ست آن شبیه بکردیاست و برگ و گل شر ... آنکه ... ازان طولانی تر برگ
بیخ ... ازان بزرگتر و شاخ آن بلندتر و خشن تر و گفته اند نبات آن شبیه بنبات ... است و شاخهای آن متفرق کج و کم برگ ... بابوته
بیخ ... آن ... گل آن سفید مائل بکبودی ... و تخم آن دراز باریک شبیه بکرویا ازان دراز تر باتندی و تلخی و نوع بری کردیاست مستعمل
تخم آنست وبهترین آن ... تازه ... و رایحه بزرگ ... است ... و منبت آن مجاری سیل آبها و کوهسار ... خای
... وسه طبیعت آن در سوم گرم وخشک افعال و خواص آن ... کننده بشره و گدازنده اخلاط ... مقوی ...
باطنیه ... الراس العصب آشامیدن آن با آب جهت فالج و صرع و استرخا و عرق النسا و ... و ... گرانی ... اعضا ... جهت ...
... و ... جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق ... جگر و سپرز و قولنج و ... و ... کرم معده و ...
... ومسهر البول و سموم بارده حیوانیه مانند عقرب ... با شراب ... جهت ... جهت ...
... آن ... طلای آن باسرکه ... جهت ... بنهایت ... آن ... بقدر ... شربت
آن یک مثقال بدل آن ... مشکطرامشیع و ... نیز گفته اند ... بفتح ... و ... ونون ... ماهیت
... نیز نامند واهل شام ... ماهیت آن نباتیست خاردار و برگ ... و
... ازمیان برگها ساقی ... زیاده ... برگ ... سفید ... بسیار سفید ... سبز ... سفید ... بلون
... مجموع خوشبو ... بشیرینی با اندک حرافت و تلخی ... بعضی شیرین ... بعضی ... جبال ...
... نوعی ... برگ آن شبیه ... بعضی ... و ...
... بسیار ... آنها خارها ... سفید ... بیخ آن ... طعم آن شیرین با اندک تندی ...
... نوعی ... آن شبیه ... خار آن ... بسیار سبز و ساق آن ... بقدر ... و ...
آن شعبهای بسیار ... برگ ... سفید ... بیخ آن ... بزرگ ... این قسم ...
ازین قسم ... شبیه ... برگ آن ...
بیخ آن طویل متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و گل آن نیز سفید و نوعی برگ آن ... بزمین ... شکل ... آن ...
... بیخ ... فنیاده ... بیخ آن ... ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بیخ آن ...
... بیمن ... برگ ... بسیار ... و ... الجبال ... نیز ابو العباس گفته
که ... علیه السلام ... سفید ... که ساق آن ... و ... آن ... آن ... تر ...
... متوسط طولانی ست شبیه ... البرقع ... الساق ... و ... آن ... این ...
... بیخ ... که در ساحل دریا ... برگ آن ... سفید ... بیخ آن ... نازک و شیرین تر ازان ...

وتحلیل النفخ و منفعت قرحه مثانه و لسعهای آن شیرین با اندک حرارت و این نوع جهت تهییج باه و انعاظ قوی است مخصوص برگ آن را عسل نیز نوشته که دیدیم در حوالی بیت المقدس در زمین سنگلاخ نوعی از قرصعنه سفید که بیخ آن تند و برگ آن کوچکتر از برگ خار و خاردار و ساق آن کوتاه تر و خار آن کمتر از دشتهای بسیار از یک بیخ روییده و برمحل برگ آن سیلهای با یک تنه سیل منزل و گرد او و حوالی آن برگها و به تضاعیف و بر اطراف آن می باشد مانند گل قرصعنه ازرق و سر آن کوچکتر از آن و طعم بیخ آن شیرین با اندک تلخی و اهل قدس بیخ قرصعنه نامند و بسیار می خورند و بسیار نافع گفته که آن را بریانی نامند و بعضی تارین و بعضی یا رخنین و آن صنفی از خار است برگ آن در هنگام طلوع شود ره مزه و در بعضی اطراف آن خشن و خوشبو و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار میگردد و بر اطراف آنها سرهای سفید و سرخی رنگ نیز احیانا گرد و مدور شبیه به ستاره و بر حوالی آنها خارهای تیز صلب و برگ آن طولانی عریض بسطبر ابیاضی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو و منبت آن صحراها و مواضع خشنه و بغدادی نیز از انواع آن را مانند انچه ابو العباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعیست که یک ساق دارد و بقدر یک شبر و نیم و شاخهای آن مایل به سفیدی بر آن سرهای سفید و بر کنارهای آن شش خار با یک تنه مانند سیل و بیخ آن بسطبری سبابه و طولانی و این نوع کثیر الوجود در بغداد و نواح آنست و نزد اطلاق مراد این نوع است و نبات آن را مادام که تر و تازه و نازک است بخته میخورند و بعضی با آب نمک پرورده می نمایند و بهترین بقول بگو و بسیار بی محل است و مربای بیخ آن با عسل بی ترست و انطاکی نیز مجملا بدان نحو نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که و اندلسی آن را شوکة البرید نامند و آن انواع بسیار بود و بسنگستانها روید مانند شبیهای آن در رنگ بود سامیر و بید و آن نوعی از خار است که چون اول روید برگ آن بر روی زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خاردار شود و سفید به قدر یک شبر یا زیاده نبود و ثبات آن انبوه و گل آن سفید و سر گل آن مایل به سرخی با بنفش و بر سر آن شش خار بود و مانند سنان و صلب و بیخ آن به سطبری انگشتی میباشد بی بیخ که بلکه بیشتر از آن و زبان آن قوم که انگبین عسل می دارند آنرا خار مسک گویند و بشیرازی می شود و در صحراهای شیراز بسیار بود و انگبین فسیل از گل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته گیاه خار دار است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن مفروش بر روی زمین و از میان برگها ساقی میروید و یک قسم را ساق گرد و خارها و در حوالی گرهها و گل آن سفید و بنفش و بسطبر و طعم آن با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و نفاخ میوه زرنامند و در افعال مانند شبیه است و قسم دوم را برگ مشرق و خاردار و نرم و بسیار و ساقش بقدر زرعی و از نصف اعلای آن شاخها بر روید و آن قویتر از اول است و قسم سوم را برگ مایل به ستاره و گلش و دو از ده و بطری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ بعضی بسته و ساق آن الی شبیه بقدر ذرعی و مملو از خارها و مایل بکبودی و ظاهر گلش سیاه و باطن سفید و شبیه به نعمان سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه بیضا است برگش بسیار خارهای آن تند و ساق آن بنفش و قریب به آن شبیه بکنگر و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش بحدب و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت دردگرده مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ و بعض بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بسطبری انگشت سیاه و به طعم شبیه به زردک و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و آنرا قرصعنه صیدسی و در بازندران روانیک و در شکاعی و شنگاک گویند و گویا مخفف ششکاعی باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین گلکی آن **طبیعت** مطلق آن در آخر اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل صلابات و باضم و مدر الانحدار و مولد اخلاط صالحه و منعظ و مشهی و با قوت تریاقیت آشامیدن ثلث رطلی از طبیخ بیخ آن با شبل آن جهت اوجاع شیر اسیف و تنهائی جهت درد پهلو و سینه مجرب و مقدار الغذاء و نفع نیز آشامیدن آب طبیخ آن باشکر جهت تسکین اوهام و ثفور و تحلیل جراحات و سلات باطنه و مداومت آن مخرج اخلاط محترقه و فاسده از بدن و تحلیل ریاح و نفخ و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تفتیت حصاة و رفع سنن و با شراب جهت درد و جع اسلامی و بیکدرم آن بیکدرم جند بیدستر جهت انجاست مجرب و مرهای بیخ آن در منع آن خوشبو کننده حنا بحرک باه و منعظ و عصاره آن مدر حیض و دافع مضر السموم باشد و با شراب جهت نیش هوام خصوص عقرب سموم

تنال و نحو بعدن البقول مطبوخ آن مادام که تر و تازه و نرم ست بهترین البقول ست مولد خلط ردی نیست محلل طبع رقیق و بعده اسهال آورد و گلو آن
را با آب خشک یا بعد بنیانید و به دستور خوردن بیخ آن تاکه سام شماد آن محلل ورم و با آرد جو و آب برگ کاسنی تازه محلل ورم حار و خرج رطبه ... یا که
آب آن جاری باشد و دار الفیل ساید و تعلیق آن بر در خانه گریزنده ذباب از آن خانه و بر اورام خارجه محلل آنست **قرطاس** بکسر قاف و ضم آن نیز
بلغت آمده و سکون را و فتح طا و الف و سین مهمله لغت عربیست قرطس و لیز کاغذ نیز و بفارسی نیز کاغذ مشهور ست و بسریانی کرطیسا محرق
آن بهندی ... و بیونانی ... جمع آن قراطیس و قرطس آمده **ماهیت** آن معروف ست و در اکثر بلاد بسیار میسازند و هر جا از چیزی
و بران کتب و مکاتیب و وثائق و غیر آن مینگارند و بهترین آن خان بالغی ست و آن دو قسم مشهور یا ابریشمی و یا قسم ... لیس ... آباد و لیس
کشمیری خصوص قسم اعلای آن لیس سمرقندی لیس انگلیسی یا لیس هندوانی بنگالی نیز قسم اعلای آن سن رنگ پوری نیز قسم اعلای آن لیس مصری
نیز قسم اعلای آن و از مطلق آن مراد کاغذ مصری ست که از ساق بردی که بزبان اهل مصر فافیر نامند میسازند بهترین آنست که سفید باشد
و انطاکی گفته بهترین آن مصریست که از بردی و اصول اشنین می سازند و تفلیسی گفته بهترین آن محرق مصری ست صاحب تحفه نوشته
بهترین آن مصری معمول از ساق بردی و لعاب اشنین ست و بردی را بفارسی پیزر نامند و در حرف الباء مع الراء ذکر یافت **طبیعت** آن
سرد در اول خشک در دوم و انطاکی گرم و خشک در دوم گفته **افعال و خواص** آن اعضاء الراس ... آن خصوص محرق آن حابس
رعاف و بخور آن جهت زکام و سنون آن حابس سیلان خون از لثه و مستحکم کننده آن و طلای آن جهت سعفه و سرطان اکتحال آن جهت بیاض
و سعه و قرح چشم اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن محرق آن با برق سرطان ... جهت قروح ریه و حبس الدم از سینه و معده با
ادویه مناسبه قالقند و قروح امعاء و بدستور احتقان بدان و آشامیدن منقوع آن در سرکه و آب جهت قطع نفث الدم نافع مقدار شربت
آن یک مثقال الجروح و القروح و ذرور آن مجفف قروح رطبه و ... و غیر ... با از سوزه ... آنها پیچیدن
آن بر عضو مجروح با خون آلوده ملحم آن و بیرون با آب تر کنند و در حال رطوبت آن کتانی را بآن بپیچند و بگذارند تا خشک شود ... تواصیر داخل نمایند آنرا بسبب منتفخ شدن گشاده سازد بدل آن در اکثر امور برد و بی سوخته است **قرط** بضم قاف و سکون را و طای
مهمله مشالة لغت عربیست بفارسی کشنید و شبدر و باصفهانی شودر و مغز آن را رسین نامند **ماهیت** آن نباتی ست شبیه برطبه و اما آن
شیرین تر و برگ آن بزرگ تر بغدادی گفته اسم مصری نباتی ست که در مصر میروید شبیه برطبه نوعی از آنست درخت آن عظیم برگ آن بزرگ
قریب برگ لبلاب و در مصر زراعت مینمایند برای تربیت اسپان و تر آنرا رشیم نامند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص**
آن آشامیدن تر و تازه آن مسهل و خشک آن حابس و آشامیدن آب تر و تازه آن با طبیخ خشک آن با شکر و یا انجیر و یا عسل جهت سرفه
و خشونت سینه نافع **قرطم** بضم قاف و سکون را و ضم طای مهمله مشالة و میم و بکسر قاف و را و طا نیز آمده و لغت عربیست و آن را
حب العصفر و بزر الاحریض و بفارسی خسکدانه و تخم کافشه و بگیلانی تخم کاجره و تخم کازیره و بهندی کرکسینه کا بیج نیز و بسریانی ... و بروی
قنطا دوس و بیونانی اطرطیوس و لیقوریه و ... نامیده و بری آنرا قیفس اغریون یعنی العقربی و بری و بستانی میباشد **ماهیت**
بستانی آن دانه است صنوبری شکل ... مثلث پهن تر ... و مغز آن سفید با دسومت چون شکسته گردد پوست آن مایل بسیاهی
و مغز آن بر روی پس لیس سیاهی و از درخت میشاید معه علاقی زیر گل آن و در هر غلافی ... دانه و نبات آن تا بعد قدر ... و برگ آن
بلندتر یا شکر فهای ... و بالای برگ آن حرشتر از پایین آن و ... شاخها و بر شاخها نیز رسته و ساق و شاخهای آن و زغبای
سبز رنگ و بعد از رسیدن سفید سنگی و گل آن خار دار و سرخ رنگ صاحب اختیارات قرطم بری را الغان گفته و بعضی گفته اند الغان
حب آنست بنبات آن و شیخ الرئیس غیر آن دانسته و در حرف الالف مع اللام مذکور شد و بالجمله بهترین آن سفید بستانی تازه سنگین ...

بالبیده آنست و وجه ذکر آن حالا نه اما لعض جهالت و منظر نفع آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن تلیین و تغذیه مسهل و مخرج بلغم رقیق و اخلاط محترقه و کلل و چون تنجیر و اکثر بیده و شیر گرفته باشند و باشکر سرخ و یا عسل بیاشامند نیز چون ده درم آن را بکوبند و در نیم رطل آب بجوشانند و بمالند و صاف کرده ده درم شکر سرخ در آن ریخته بنوشند و ایضا چون ده درم مغز مقشر آن را با مغز بادام تلخ و بسفایج از هر یک نیم مثقال و نطرون و افتیمون از هر یک یک مثقال داخل کنند با انجیر خشک و عسل سرشته و مقدار یک فندق در جوف انجیر بکسته چون اذان ناطف ساخته ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام و افتیمون و نطرون بوزن زلوبیا با عسل و شیره انجیر بقوام آورند و شب وقت خواب بخورند پیران را بسیار موافق اعضاء الراس مالیخولیای مصنوع از آن کراخیون را در صره بسته در دهان بدارند تا قوت آن در آن باید و بنوشند بالای آن شیرینی مناسب بیاشامند جهت مالیخولیا و وسواس و توحش و خفقان و جذام و جرب و حکه و اکثر امراض سوداویه بخورند و مسته آشامیدن آن نمیدانم شیره آن را با نمک هندی نعل آن اقوی اعضاء الصدر و الغذاء و تنفس و آشامیدن شیره آن با آب انجیر مناسب جهت فایده و با عسل منقی سینه و صاف کننده آواز و منضج نزلات و اکثر امراض ردیه صدر یه و مقوی باه و زیاده کننده منی و نیکو کننده رنگ رخسار و دافع ریاح و محلل آنها است چون داخل حبوبات مسهله نمایند لنضج و تحلیل و اسهال بلغم خام و مواد محترقه نافع است و آشامیدن ده درم شیره آن با فانیذ یا شکر سرخ یا عسل جهت استسقای لحمی نافع و با اندک نمک هندی مدار آن تا تیر و انفع و خوردن مغز مقشر آن به دستور مسطور دفع قولنج مؤثر و معتادین قولنج السوداوی و آشامیدن شیره آن که مغز فلوس خیارشنبر در آن حل کرده باشند جهت تب بلغمی و برنضج اوست و آن از جمله ادویه است که خلط منجمد را اسهال اند و خلط رقیق را منجمد میگردانند و جهت آن باید بالای شیر نباید خورد که آن را منجمد میگرداند در معده مضر معده مصلح آن افتیمون و شیرینی با مقدار شربت آن تخم ده درم و از آن زیاده مضر و قیل مجوز بدل حبة الخضراء و گفته اند که چون در شیر داخل نمایند باید که در هر یک رطل شیر ده درم حب القرطم باشد نیم رطل آن را بیاشامند تا عمل نماید و دهن آن قریب دهن انجره است و ضعیف تر از آن منجمد کننده شیر و حید الکنده ماهیت آن از جنس دهن بستانی آن مسهل بطن است قرطم بری را بیونانی اطرالیطوس نامند و نبات آن بلندتر و برگ آن طولانی تر از بستانی و در بین شاخها رسته و باقی شاخها خالی و برگ سفید و نیز در بین شاخهای آن سفید و خار و گل آن زرد و تخم آن شبیه تخم بستانی **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن برگ و ثمر آن بقدر یک مثقال با نیم مثقال فلفل با شراب جهت لسع عقرب مفید و گفته اند چون ملسوع برگ یا ثمر آن را در دهان نگاه دارد مادام که در دهان است احساس تالم سم نکند و چون بیندازد باز عود کند **قرطمان** بضم قاف و سکون را و ضم طاء مهمله مثناه و فتح میم و الف و نون معرب هرطمان فارسی است گفته اند که جلبان است **ماهیت** آن ابوحنیفه دینوری اسم درختی دانسته شبیه به درخت حنا و در سواحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ آن خوشبو است **افعال و خواص** آن آشامیدن آن بقدر دو مثقال جهت دفع اسهال مفید دانسته اند و هرطمان در حرف الهاء ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قرظ** بفتح قاف و سکون را و ظاء معجمه مشاله بعضی گفته معرب کرت فارسی است و بفارسی بر چند و به بربری تجفر و میشا و بیونانی عرصمودون و بهندی کیکر و بمصری سنط بطای مهمله و بطاء معجمه نیز و صنط بصاد و طاء مهملتین و در میان هر دو نون نیز نامند **ماهیت** آن گفته اند ثمر نوعی از ام غیلان است که اقاقیا عصاره آن و صمغ عربی صمغ آنست و درخت آن خاردار و بعضی برگ سلم و بعضی ثمر سنط دانسته اند و ساق درخت آن قوی و چوب آن صلب بیرون کنند گرد و سیاه رنگ مانند شیشم و آبنوس میگردد و باندک سفیدی و اهل هند و بنگاله پایه گرد و نها و بعضه و گاری و غیره از آن میسازند برای صلابت آن و شاخها و چوبهای آن غیر مستوی و تخم آن بقدر دانه تخم هندی و از آن کوچکتر و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و غلافی مانند تمر هندی و از آن نازکتر و مانند لوبیا و گل آن سفید و بعضی زرد و در هند زرد میباشد و خوشبو و از برگ و ثمر آن و ما عنت آدم بوست حیوانات می نمایند و آن را جلد و الفرطی نامند و بهترین عصاره آن یعنی اقاقیا آنست که از ثمر خام آن اخذ نموده و در سایه خشک کرده باشند و بیان آن مفصل در اقاقیا

در حرف الالف مع القاف مذکور شد طبیعت جمیع اجزای شجر آن سرد و خشک باقوت قابضه افعال و خواص آن مسوک گرفتن چوب آن
و ستون ساییده آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و نیکو کننده رنگ رخسار و آشامیدن آب طبیخ برگ خار آن جالب سیلان و لجوز آن مستحکم
کننده اعصاب مسترخیه مدامع در دو آن و برگ تازه آن جهت التیام جروح عظیمه رطبه نافع قرع بفتح قاف و سکون را و عین مهمله نوعی
انیز آمده لغت عربیست و نیز بعربی دبا و بفارسی کدو و بهندی نیز مشهور بدانست و بترکی قباق و بسریانی ترارا و برومی قلوقرنیا و
بیونانی قرونا نامند و دیسقوریدوس قلوقنیا نامند ماهیت آن ثمر نباتیست که آن را یقطین نامند و بیاره ... و بجای خود بر زمین و دیوار و بر
سبن میشود و برگ نبات آن بزرگ تر و قوی تر از خیار و خشن و در عقب تا زمان صبح آن باریک بلند و اندک شیرین و مسکر و مطلقاً آن دو نوع است
شیرین و تلخ و ثمر تلخ آن کوچکتر و بفارسی کدوی تلخ و بهندی تونبری نامند و گفته اند دو نوع است سبز و رومی و شیرین آن اصناف است صنفی مدور
صنفی طولانی تا بدو ذرع و زیاده هم شنیده شد و قطر آن از یک شبر هم کمتر تا یک شبر و این مخصوص ببلاد هند و بنگاله است و صنفی کوچک بقدر
نارنجی جاوردی بسیار بزرگ و بشکل آن و این مخصوص ببلاد دکهن و هندوستان است و بسیار نازک و لذیذ میباشد و بهندی ... نامند و از همه
مناسب بهتر و لطیف تر و نازک تر و صنفی بسیار بزرگ صراحی شکل و در پوست آن که هنوز آن را با آورده خشک کرده باشند ...
و باسنج سنگینه و این مخصوص بنگاله است و جای دیگر باین بزرگی نمیشود و در هندوستان می برند تا صد روپیه فروخته میشود و این نمونه ...
و هر قدر که بزرگ باشد قیمت آن زیاده که اوزان بلند تر میشود و صنفی طولانی مستقیم و تخم آن بازرد است و این مخصوص به بلاد هند و
بنگاله است و هنود این را بسیار میخورند و مسلمین کمتر و بهندی پیتهه و به بنگاله کوتده نامند شیرینی دو ریکابن خوب میشود و حلوا امنیا بیه سفید است
و تخم هم طولانی و نیز صنفی میشود مدور و بعضی اندک طولانی و خیاره وار و پوست آن رخامی سبز و لعاب رسیدل سفید بالکل باندک سبزی و تخم
سبز آن سرخ رنگ و طعم آن باندک شیرینی و این را مردم به بفارسی کدو مکه و بهندی ... نامند و بهترین همه آن صنف نازک تازه شیرین آنست که ...
باشد و متوسط در بزرگی و کوچکی باشد طبیعت آن مطلقاً سرد و تر در دوم افعال و خواص آن سرد و مرطب مفتح سدد و مدر بول و ملین
بطن و زائل کننده یرقان و تخلف ... و حمیات حاده و خوردن پخته آن قلیل الغذا و سریع الانحدار و مناسب محرورالامزجه و صفراوی
و مولد خلط صالح لیکن اگر در معده فاسد نگردد و قلیل الانهضام زیرا که متنهایی سریع الفساد و استحاله بخلط غالب موجود در معده است و مولد
خلط اسمی بسبب لطافتی که دارد و چون با غذا که مناسبه خلط و ترکیب نمایند کیفیت آن را اسبدل گرداند مانند آنکه آن را با سفرجل یا آب غوره یا
آب انار و یا سرکه و روغن بادام با ریبته الاتفاق طبخ نمایند مولد خلط صالح و جهت صفراوی مزاجان محرورین و حمیات حاده نافع و بکستور
چون با سرکه طبخ نمایند و لیکن مضر آن برای صاحبان قولنج و معتادین بدان زیاده زیرا که بتوع مولد قولنج است ... مانند خردل مولد خلط
و با ستی مالح مولد خلط شور و با ... با هر چیز تحلیل بخلط آن مناسب آن اعضای الراس قطور و نشوق با بیختن آب فشرده خام آن با شیر
دختران و بینی و گوش و بدستور گذاشتن جراده آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره و سبل خوابی و ضماد ساییده
آن بر پیش سر اطفال و غیر اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و دفع تشنگی دماغ و بیخوابی و بر چشم جهت ورم حار آن و گشتن سراب
آن و آشامیدن و قطور آن در بینی باعث تسکین صداع حار و تنویم و ... مضمضه آن جهت وجع حلق و درد دندان حار و قطور آن در
گوش جهت تسکین درد آن خصوص با روغن گل و سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن تنهایی و یا با روغن گل جهت درد دندان و تکمید آب کدو
بسیار کوچک تازه منعقد که هنوز گل آن نیفتاده باشد که در خمیر گرفته در زیر آتش مشوی نمایند و بر چشم برای رفع زردی حاصل از
یرقان مؤثر و بدستور آب گل آن جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت تلخ و دوار حاره و سکر
و جنون و ... که از بخارات صعده باشد اغذیه الصدر آشامیدن ... مطبوخ آن با کشک الشعیر و یا با ماء الشعیر و یا مطبوخ آن با ... بادام جهت ...

در سینه و سرفه حاره و بدستور آشامیدن سویق آن مخصوص که منقول است اعضاء الغذاء لتقطیع مطبوخ آن مسکن عطش و گرمی کبد و حمار
و کرب صفراوی و دافع فضول حاره بسبب ازلاقی که دارد ولیکن موجب سستی و ارخای معده و اسهال است و سویق آن حابس لطن و مسکن
عطش و حدت صفرا و خون و کرب آشامیدن آب مطبوخ معصور آن بقدر ثلث رطل یا دو ثلث رطل با عسل و اندک انزروت طین لطن و مسهل
با اعتدال با مغز فلوس خیارشنبر و ترنجبین و بنفشه مربا و یا شراب آن مسهل صفرا و جهت تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر مسهل
صفرای سوخته و منقی امعاء گرده جهت حرارت دماغ و معده و حمیات حاره و آب مطبوخ درست در خمیر و گل گرفته آن بدستور ماء القرع بقدر نیم
رطل با ده درم شکر و با شربتهای مناسبه لطیفه جهت تسکین حرارت معده و کبد و ذلک حمیات حاره دقیه و غیرها اکثر امراض حاره شیخ الرئیس نوشته
که ذوات الجنب بر چند ماء القرع نافع است و زنهار گاه مضرت از جهت آنکه سدد است مطبوخ آن بلکه نیز جهت حمیات حاده صفراویه
کسر حدت صفرا و خون و اکثر امراض حاره حاده و نیز باعث سرعت خروج آنست از معده و با گوشت باعث سرعت و نیکوئی هضم آن و با فرورات
ناشئه و حمیات روغن بادام جهت سرفه و ترطیب دماغ و بدن و تسکین حرارت جگر و تبهای حاره و آشامیدن عرق مطبوخ کدو با خردل بجه و یا با مغز تخم آن
جهت دفع عطش و تبهای حاره و غشیه و دفع سمیت اخلاط سمیه بدل صندل و ضماد آن بر معده و کبد و گرده و احشاء مسکن حرارت و لیب آن ناشئه و آشامیدن
پوست خشک آن جهت بواسیر و نزف الدم احشاء با کبابه و اقسام قرع جهت محرور المزاجان صفراوی و دموی و جوانان و بلدان حاره نافع و مضر
مخالف آنها و مولد قولنج و نفخ و ثقل در معده و سقط اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سوداوی احتراقی از بلغم و مطبوخ تراشه آن با ماست که
کد و ماست و سبدی راتیه نامند چون با خردل و سیر و فلفل و نمک و نعناع استعمال نمایند مبرود المزاجان را موافق و محرور المزاجان احتیاج
به اصلاح ندارند و مصلح آن سقمونیا منیت مصلح آن ستی و مورد و آشامیدن با ماء العسل و عود هندی و قرنفل و زیره و سعد و نعناع و
جوارشات حاره عطره و تحقیق آن با روغن و داخل کردن فلفل و خردل و آبکامه و اشیای حاره و دیگر نمک در مبرودین و در محرورین صفراوی
مزاجان آب غوره و انار و سرکه و امثال اینها و مربای آن که سیر نامند با شکر و یا با عسل معتدل ترین مربیات و لذیذ و مقوی دماغ و
مولد خون صالح و دافع مواد سوداویه و امراض حادث از آن و سریع الهضم اگر در معده بلغم بسیار نباشد و الا مستحیل بآن می گردد
و عسلی آن برای مبرود المزاجان بهترین از شکری و محلل آن ملطف و هاضم و مسکن حدت صفرا و خون خصوص جاشنی دار آن موافق محرور
المزاجان مضر مبرودین القروح و الجرح و در پوست خشک سوخته آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رفع اکله و زخمها و زخم ذکر و اعضای یابس
المزاج و با روغن گل و تنها جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و بدستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی آتش و با دم الاخوین نیز الا و ورم
ضماد کردن ساییده جهت حمره و اورام حاره و روغن آن که آب تازه آن و مغز جوف آنرا گرفته با ربع وزن آن روغن کنجد و یا روغن بنفشه
بادام و قدر مضاعف و با غیر آن طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند مانند روغن بنفشه و نیلوفر است طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص
آن مرطب بدن و دماغ و رافع یبوست آن و مسدد و جهت مالیخولیا و سهر مفرط و تشنج یابس و درد گوش حاره و مزمنه حاره و دق و تسکین
صلابات شرابا و سعوطا و قطورا و تمریخا نافع و چون پوست آنرا جدا کرده و خصوص که تخم آن خوب مستحکم شده و خام باشد مجموع آن را از لحم
و شحم و تخم با پیه گرده گوسفند کوبند و بجوشانند تا خوب مهرا شود و بگذارند تا سرد شود و چربی بالای آن را بگیرند و جمیع افعال از ترطیب و تبرید و غیرها
اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد سازند و چون سر کدو را بریده در جوف آن خبث الحدید ریخته و سر آنرا بهمان قطعه بند کرده بگذارند
و بعد از چهل روز آب آنرا گرفته با حنا خمیر نمایند و بر مو خضاب کنند خضاب نیکو است و مغز تخم کدو طبیعت آن در دوم سرد و در اول تر و با تو
مسکن اخلاط متحرکه افعال و خواص آن مسمن بدن و جهت دفع خشونت سینه و نفث الدم ریه و سرفه حاره و تشنگی و تبهای حاره و قرحه امعاء و مثانه
حادث از خلط حاد و الاغری گرده و حرقة البول و امثال اینها نافع و روغن تخم آن جهت رفع یبوست دماغ و تنقیة الی سل و تبهای حاره منفعت صفراوی

بے مدیل شربا تعلو رامه سوختگی آتش و طلاء آن و ضماد در وضع منتخ لحم کدری و شیرین با دیم الاخوین و زعفران سوده ویا با جرم حنظل آن جهت قروح و سره بدن
اطفال وگوشت و دهان و بناگوش و نداکیر و غیرها مجرب مقدار شربت از تخم آن تا هفت مثقال بدل آن مغز تخم هندوانه و خیار و بیخ حلو ادوین القرع
و مربی و مخلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **قرع المرّ الیمنی** کدوی تلخ که هندی تونبری نامند **ماهیت** آن در نبات شبیه بیابه کدوی
شیرین و ثمر آن از آن کوچک‌تر **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک بس **افعال و خواص** آن مقدار قلیلی از آن مقی قوی مستفرغ و دن آن جهت
ضیق النفس و سده قصبه ریه و سرفه رطب کهنه نافع و تعلو آب گل آن ماسنوقتی آن جهت رفع یرقان و اورام صلبه و باطنی نافع و بیخ آن که هندی
کهنه نامند گرم و خشک محلل اورام و وجاع بارده طلاء و ضماد و سعوط آن با مرکبا با ادویه مناسبه گویند که چون کدوی تلخ خشک با قشر گذشته ازمعد جوف مرآن
برده کرده مانند پرده عنکبوت می‌باشد با ادویه نرم سوده اند که از آن سعوط نمایند جهت رفع یرقان احمر که جسم و چشم او صفار و همه زرد شده باشد و اکثر
آن از منبع تامی ورمعلولی نافع با خروج رطوبات و با غم زرد و رنگ زمین و چشم **قرفة الدارصینی** بدانکه قرفه بکسر قاف و سکون را و فتح فاو با لغت
عرب است بمعنی پوست درخت مطلقا و در اصطلاح پوست درخت خاص است و یونانی قنیقیسیا اسمی است که حرف و فوردبو بی تیر تکلوسین ببینکه
نامند **ماهیت** آن از تحقیق بپیوسته پوست درخت تحقیقی از دارصینی است که غیر جزیره سیلان هم میرسد حکیم تر از دارصینی پوست آن درشت تر و صاف
میباشد بعضی بی‌رنگ دارصینی و بعضی تیره تر و بعضی مایل به زردی و سفیدی با خطوط و بعضی با اکثر آن شبیه به رگ و فلفل و اندک حدت واین اقرفة القرنفل
و بعضی برائحه دارصینی و این را قرفة الدارصینی نامند و بعضی که به الائحه و بهترین آن قرفة القرنفل است دارصینی منگ و تیره آنست که با حدت و خوشبو باشد و بسیار
کهنه و فاسد نشده باشد و نیز بهترین قسم آن تکه خبر که به الائحه است در دارصینی تفصیل ذکر یافت **طبیعت** آن تا آخر دوم گرم و خشک قرفة القرنفل
در مرتبه و افعال مشابه قرنفل و قرفة الدارصینی قریب بدارصینی لیکن ضعیف تر از آن و بعضی از آن قوی تر دانسته اند **افعال و خواص** آن مقوی
اعضای باطنی اعضای الرئیس و اعصاب جهت فالج و رعشه و صرع و لقوه حس و عصب و وجاع مفاصل و تقطیر البول مقوی معده و کبد و سرد و دفع ... قوائی
دارصینی گفته اند الاورام و القروح و ضماد آن با سرکه مانع اورام و جرب تو با مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن سلیخه است **قرقمان** بکسر قاف
و سکون را و کسر قاف و میم و الف و نون و بفتح هر دو قاف نیز آمده **ماهیت** آن چیزیست مانند فادگره در جوف بعضی اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا درخت
خرما و مقل حجازی و ضعیفی به انطاکی گفته چیزیست کرم خورده که در جوف درختهای کهنه بهم میرسد خصوص درخت مقل است **طبیعت** آن
در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن حابس نزف الدم و اسهال مزمن و سائر سیلانات و مدر بول و شیر و سنون آن جهت تقویت لثه
سفید کردن دندان و ضماد آن با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن نافع **قرقوما** بالفتح قاف و سکون را و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون عین
مهمله و میم و الف و قرقوغما نیز آمده لغت یونانی است **ماهیت** آن ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقوم زعفران است و غما ثفل المدت و تحیا با حجم
آن خوشبوی و نگین سیاه رنگ آنست که در آن چون تیاب شده چون بخایند دندان را رنگین کند چون در آب حل کنند آب را رنگین کند و همین ثمره زعفران نماید و انطاکی
دهن زعفران گفته **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن منضج و ملین و مقوی اعصاب محلل صلابات و مدر بول و الکحال آن جالی آثار
و رفع ظلمت چشم و مقوی روح باصره است **قرمز** بکسر قاف و سکون را و کسر میم و زا معجمه لغت رومی است و گفته اند لغت ترکی است
و لبوبی ده و العصباغین و صبغ ارمنی نیز و تفرد تفارسی کرم رنگ بران حکم رنگ و بیونانی اینقرویس اسیرانی و بینوس نامند
و دیسقوریدوس در باب تقینیس نامیده **ماهیت** آن حیوانیست کوچک که در برگهای اشجار خصوص درخت جیدار بهم میرسد و مانند
دانه عدسی بزرگ میشود و سرخ و هر چند بزرگ میشود و سنج زمیگردد و گویند شبنمی است که بر برگ بعضی اشجار میرسد نشیند و بعدی شبیه
بدانه عدسی بر سر آن بر آمدگی شکل سر حیوانست و آهسته آهسته بزرگ تر میشود تا القدر دانه نخودی میشود بر مانند حیوان پرنده میگردد که گوئی
می‌خواهد طیران کند بس شکافته شده از جوف آن کرم کوچک سرخ رنگ بیرون می آید و بر گرد آن میگردد و آن را باشراب میکشند و حق طبیعت

میانیده با شراب یا آب ونگ تا نیم خام نموده نقاشان کتاب برنگ نیان و برنگ سبزی نقاشی کنایت ورنگ ابریشم پشم بکار میبرند و یک جزو آن دو جزو دیبا پشم اگر در آب پخته شده باشند خوش رنگ میگردانند ورنگ کتان ریسمان پنبه بدان خوب نمیشود و گویند دو قسم میباشد قرمزی و غیر قرمزی آنست که آن را در شراب میکشند و بالیده و خوش رنگ میباشد و کیفیت آنها چنان در آب بالنده شود و آب را خوش رنگ میگرداند بخلاف غیر قرمزی و بهترین لون او احمر است و از آن بسبزرنگی و در سرخ صنعت زیرا که رنگ این شگفته و خوش نما و براق میباشد و صمغ بر طلا بوستیده ابریشم و پشم رنگ نموده بیان شاهت رنگ میباشد و بهترین آن تازه بسیار سرخ آنست که از قبرس بلاد روم آورند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن با قوت قابضه و جالیه در هم اعضاء النفس آشامیدن آن بقدر دو درهم تا یک هفته هر روز درهم با عسل جهت قطع حیض مجرب گفته اند و با سرکه جهت منع حمل و ذرور آن مجفف بواسیر الجرح و اراحت الاعصاب ضماد آن با عسل جهت العاق التیام جراحات عظیمه و بستور با سرکه و زیره با سرکه جهت شکستگی ابرحاد و جراحات اعصاب خاصه و سایر اعضاء عموما قوی الاثر آزموده و نطول آب مطبوخ آن محلل صلابات و نیکوئی و درازی موی و مانع تولید قمل مقدار شربت آن دو درهم و تعلیق آن با ابریشم سرخ در ربع و تب موثر **قرن** بفتح قاف و سکون را و نون لغت عربیست سریانی قرنا و بفارسی سرون و شاخ حیوان و بهندی سینگه نامند **ماهیت** آن سرون است و آن بمنزله سلاح و حربه است برای رفع موذی از خود و اکثر حیوانات حلال گوشت مانند اقسام گاو و گوسپند و میش و آهو را میباشد و لوع نرها بزرگتر و طلبتر از نوع ماده و ماده تکون آن بیشتر و غلیظتر از ماده موی است و جمیع آن قرون آمده **طبیعت مطلق** آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مجفف قابض مانند ملح مغسول و اکثر مستعمل محرق آنست **العین** اکتحال آن جهت منع نزول مواد بسوی چشم اعضاء النفس جهت نفث الدم و عقود الدوا سایر اعضاء الغذا و النفس جهت استرخای معده و نشف بلوبات آن در یرقان و دوستطاریا نافع و دستور احراق آن و سحق در ذکریات ورتن بر حیوانی و رطلی ذکر آن در حیوان بیان شده و قرن ایل بسریانی قرنا دیلا و بیونانی سمفوریاه و بروی سمفوریون بفارسی سرگاو کوهی و شاخ و رلن نزد بهندی باره سنگهه گویند و بهترین آن ماخوذ از ایل بریست و نیز قرن ایل را باصطلاح اهل بالجزائر بلاد و اندلس نباتی را نامند که بیونانی ترمتن گویند و ترمتن مذکور شد و نیز قرن بقول انطاکی اسم درختی است بقدر آنار و درخت و آن را قرنی است بقدر زیتون سرخ بسیار سیگرود **افعال و خواص** آن جهت نفع اسهال و قروح و نفع دخاکستر برگ آن جالی آثار و چون بگیرند ثمر آن را در حال خامی که سرخ است نگشته و سائیده با روغن بادام و تجرع گذارند نبود دیر زائل سازد **قرنفل** بفتح قاف و را و سکون نون و ضم فا و لام و قرنفول نیز و بیونانی ی بیواس و بروی ترقلوس و بفارسی میخک و بهندی لونگ و بفرنگی کلوف نامند در **ماهیت** آن اقوال بسیار است لیکن تحقیق بهتر آنست که ثمر درختی است که در جزیره اوجناز زیر باد که آن جزیره را جاوه و تاویه نیز نامند بهم میرسد و در جای دیگر نمیشود و بالفعل آن جزیره در تصرف لندیس است که قوم از انصاری است و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت کنار و شاخهای آن باریک طلبد مانند شاخهای یاسمین که بهندی چنبیلی نامند و بلند شده باز بسوی زمین میل کرده و برگ آن شبیه برگ انار و از آن بزرگتر و ثمر آن که قرنفل است باریک طلبد اندازه انگشت کوتاه تر واندک پهن و سر آن مشرف و بر سر آن قبه بشکل حباب چون خشک گشت و ریسمانها کرده و بند بسته و با هم اکثر قبه آن جدا میگردد و آن را نر و ماده میباشد نر آن بزرگتر و اغبر و کم رنگ محکم و کم طعم تر از ماده آن کوچکتر و در صفات مذکوره اقوی است و مستعمل ماده تازه و خوشبوی قوی الرائحه تند طعم مایل بشیرینی تیره رنگ بالیده آنست که در خائیدن و کوبیدن اجزای آن تمام خمیر گردد و شبیه نداشته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن با قوت تریاقیت و تفریح اعضاء الراس مقوی ارواح و اعضای رئیسه باطنه و حافظ آنها جهت تقویت دماغ و ذهن و فکر و رفع صداع بارد و رطب و فالج و لقوه و نزلات سوء الهضم و سکته و تفتیح سدد دماغی و سائر امراض بارده رطبه سوداویه و دماغیه

و مصابیه نافع رسوداوی مزاجان و کسیکه در مزاج او سودا غالب باشد شربت او موافق تفوشاد طلا و ضماد آن بر پستانها و بابا و رحم مناسب
جهت تقویت لثه و تند دندان بارد و دفع بدبوی دهان و باعث طیب نکهت مضمضه اکتحال آن جهت تقویت باصره و دفع سیلان سفید و دبیر
خوردن آن جهت امراض مذکوره ضمین اعضاء الصدر جهت سرفه بلغمی و رطب ضیق النفس کثیر رطوبی خفقان بارد وحشت و خوف و
وسواس سودائی بجهت آشامیدن آن احتقان الغذاء و تنفس مقوی معده و قوت اشتها و سده کبد و گرده بارد و طحال و بلوه هم وحمی دفع ازبی
باردها و اعضای مذکوره و تبها و دقوق دمتاوی و تحلیل ریاح غلیظه احلاز امعاء و استسقای لحمی و تقطیر البول و سلس آن عسل البول
سوداوی و زلق الامعاء رطوبی امراض بارده رحم شربت او فرزجه آشامیدن نیم درم آن باشیر تازه و وشیره لسان طبیعت اعانت
تحرک باه و جماع است یکدرم آن قبل از جماع باعث حمل تسخین رحم و فرزجه آن کهنه دردیرن باعث عدم حمل و طلاء
ضماد آن بر پشت جهت امراض بارده و مانیه مذکوره و باد و جماع بارده مسکن آن ضماد بر اورام بارده و تحلیل ضماد مضغ آن باب
دهان احلیل زن مقاربت باعث لذت جانبین و گویند مضر گرده و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن
دار چینی مضعف آن با سیاست و نیم بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن خولنجان و بوزن آن خولنجان گفته اند و ورق آن در جمیع افعال
قائم مقام زرنباد است که بگیرند زرنباد و قرنفل بسایند و از هر یک گل سرخ و برگ گاو زبان نرم سوده یک نیم جزو برگ تانبول یک جزو نیم
و شیره ادرگلاب بکشاند و بجوشانند پس مشک ستارت معطر نمایند و لقدر احتیاج بنوشند جهت تفریح و تقویت اعضای ظاهره
معده و کبد و امعاء و دفع طحال و سموم و تفتیح سدد و تحلیل غلظ استسقا و سایر امراض بارده بعید بالشرب آن کوزه آن را با شیاز و نصف آب
انار بکوبند و مثل مسطکی و شیشه کنند و سر آن را بسته و در سرگین ستوران نمایند و بعد یکهفته بر آورده استعمال نمایند از تجربات قوی گفته اند
و اگر آن با شکر بقوام آورند شربت ترتیب نمایند جهت امراض بارده صعب بی نظیر دانسته اند و جوارش و حبوب آن شربت آن و قرابادین کبیر
مذکور شده **قرنفل بستانی ماهیت** آن برگ درخت مشک ست و بهندی اپنی نام تلسی نیز نامند و در تخم مشک که یافت شود و آن مانند ریح
ست و طعم رائحه عوام اهل شیراز قرنفل بستانی و از قسطوریون خلیفا بستانی اطلاق نمایند جهت مشابهت گل آن بقرنفل ... **قرنفل**
بستانی و تعلیمات نیست مغربی ست **ماهیت** آن نباتی ست ساق آن بقدر یک ذرع و خشن با شعبهای و برگ آن شبیه ...
و برگ بنفشه و گل آن شبیه بگل سفیدی و خوشبوی شبیه بوی قرنفل و تخم آن شبیه بتخم سیاه و در بو مانند دار چینی جنت آن ...
نمناک و بابا و روح ... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اعضاء الراس و غیره آشامیدن آن جهت
... و بستو ضماد برگ آن جهت صرع و ورم ... و رطوبی و ابتدای نزله و ورم پستان و تحلیل و ادرار شیر و ران و بوئیدن گل آن جهت
زکام و آشامیدن آب طبیخ آن جهت ... و سرفه رطوبی ... البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و آشامیدن ... آن جهت
... حادث از احتباس حیض و استعمال ... با شراب جهت لسع هوام و ضماد مطبوخ آن با آب جهت ... اعضاء و چون ... آن را ...
طبیخ نمایند ... جهت ... از حمیات نافع ... مصلح آن ... مقدار شربت آن یکدرم ست **قرون السنبل**
بفتح قاف و سکون راء و ضم نون و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم با موحده و لام در **ماهیت** آن اختلاف بسیار
بعضی گفته نوعی از سنبل ... اندکه با سنبل یافت می شود و ... ست و بعضی گفته که ... بعضی از سنبل هندی ...
و بعضی ... و بعضی گفته اند ... ست شبیه به ... و بعضی گفته اند نوعی از ... ست و اصح اقوال
قول ... است که نوعی از ... ست و بهندی ... و در حرف الیا ... یافت و ...
و از سعد ... و باد ... و بعضی سفید رنگ نیز میباشد **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ...

آن بخور شیره عناب و آن با سرکه جهت نفع ورمهای که قابل تحلیل و ورم صلبه بارده و قریب بدین منفعتی که دران جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره
و ضماد آن جهت تحلیل صلابات اعضا مفیده ریح و ... آن کشنده است با خناق و ثقل و بول الدم و سیاهی زبان سائر امراض سرسام و مداوات
آن قی فرمودن و آشامیدن کافور مقدار بسیاری تا بیکدرم و تا یک مثقال هم با گلاب و شیره تخم خرفه مقشر با برف و یخ سرد کرده یا جلاب
و قرص کافور بارد و نیز ماست کافوری ضماد نمودن اضمده بارده بر قلب و کبد مانند صندل و کافور با گلاب و آب برگ بید و امثال اینها و آشامیدن
شیر تازه دوشیده و سویق سیب ترش با جو مخلول با جلاب سرد کرده و آشامیدن آب انار ترش و آب شهد دانه و ماء القرع و ماء الخیار و لعاب بهدانه
و بنفشه و نیلوفر سرد کرده یا جلاب مانند اینها **قریس** بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله ماهیت آن بعضی گفته اند نوعی غذائی است
مانند مصوص و مصوص در حرف المیم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اکثری گفته اند که آب گوشت سرد منجمد شده را مانند سرگوشتیکه باشد از
ماهی و غیر آن **قریص** بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و صاد مهمله ماهیت آن نوع غذائی است که از لحوم لطیفه خفیفه مثل
ماهی و بزغاله و جوجه مرغ و ماهیچه و امثال اینها ترتیب دهند با سرکه و ترشی با ادویه های تازه و خشک از ادویه طیبة الرائحه طبیعت آن معتدل
با برودت و رطوبت افعال و خواص آن مسکن صفرا و خون حاد و قاطع بلغم و موافق امزجه حاره نافع معده مرطوب والمزاجان سوداوی علل الفصاد
نفس و مرقه و ضیق النفس **فصل القاف مع الزای المعجمة** قزاح بضم قاف و فتح زای معجمه مشدده و بعد الف حاء مهمله لغت مغربیه
و اهل افریقیه آنرا حلیان و اهل شیراز کلکه نیز نامند ماهیت آن نباتی است معروف در قیروان شبیه برازیانه و شیراز نیز ...
از ... برگ آن باریکتر و شاخهای آن کوچکتر و متشعب و بهم بافته شده و گل آن زرد و تخم آن باریک شبیه بانیسون و طعم آن مانند رازیانه و جمیع
اجزای آن از برگ و شاخ و گل و تخم خوشبو است و در مصر نیز بهم میرسد و در نواح شیراز نیز و برای غنم نیکو مرعی است و علفی است فربه کننده آن
طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن برگ و تخم آن مستعمل اهل آن نواح بجای توابل و محلل ریاح و محرک حشا و مسکن جماع
بارده و مدر بول و حیض و در اطعمه باعث لذت آن است و آشامیدن آب پخته آن با رطلی شکر جهت تحلیل ریاح و دردها مجرب دانسته اند **فصل**
القاف مع السین المهملة **قس** بضم قاف و سین مهمله ماهیت آن لبلاب بری فرست برگ آن ریزه و شاخ آن باریک
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن با عصاره آن راس معوط عصاره آن جهت عفونت خیشوم اعفاء النفس آشامیدن
آب برگ ساق آن جهت حیض و فرزجه آن جهت حبس السم آشامیدن آب پخته آن با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع **قسب** بفتح قاف و سکون
سین مهمله و بای موحده اسم عربی حجازی تمر نخل خشک سته نیم رس است اهل مغرب آنرا تقلقل و اهل نجد قرق بر قسوم و بفارسی خرمای سنگ شکن و
بشیرازی قسک نامند ماهیت آن خرمای بسیار خشک نیم رس است که بکمال نرسیده باشد و اقسام میباشد و آنچه را بعد از جوشانیدن در آب
شکافته و با چیز غیر مساوی بنمود و خشک کرده باشند شکم دریده نامند و آنچه سرکه باو اخل کرده و در دو روغن تمامند خشک شده باشد ... خو به گویند
و این شیرین تر میباشد و بهترین همه بندگ فربه است نوعی که آنست که خشک و صلب باشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و**
خواص آن مقوی معده و نشف رطوبات و مستحکم کننده لثه آن حابس طبع و نفاخ خصوصا اگر آب آن بیاشند و خوردن آن با مغز
گردکان منضج و محلل اخلاط سینه و دماسرشی آن که خوب خشک باشد گرم و تر و خشکی بنار و د نفاخ و بطی الهضم و مرخی معده و گاه اسهال آورد و
مصلح آن مغز گردکان بریان کرده و گفته اند قسب قاطع اسهال بلغمی و مسکن مغلس حادث از بلغم بالح است و بهتر آنست که خشک ندک
آنرا با شیرینی آن مقدار لکمای اطعام سود رسیده و خصوصا صاحبان ضعف معده و لهاذا و قال بعضی آنچه خام است نا رسیده خشک شده بی مغز باشد همه ... آن
مورث ریاح و ثقل معده و اختناق ... اجتناب ... آن اولی است مصلح آن زیره و سرکه خیسانیده و مطلق قسب مضر دندان و لثه است مانند سائر شیرینیها
مصلح آن سکنجبین حامض ... بعد تسمیر و دهن زیره و سرکه خیسانیده و بعضی گفته اند خرمای سرخی ... **قشط** بضم قاف و سکون شین معجمه و طاء مهمله

گفته اند منسوب است بقسطیس یونانی سبب آنکه گفته اند منسوب باو گرفته شده است و بسریانی فهشا و قسطا و بفارسی کوشنه و بیونانی کست و بهندی کت نامند ماهیت آن بیخی است شبیه به بیخ نفاخ و نبات آن مانند نبات حیاق و مغروش بر زمین و برگ آن عریض و گویند بیخی است خشبی که بهندی بهکر مول نامند بدانکه قسط سه قسم می باشد قسم اول آن شیرین سفید اندک مائل بزردی و سبک خوشبوست و این را قسط بحری عربی گویند و دوم تلخ مائل بسیاهی و سیاه آن مائل بزردی و سطبری و سبک کم بو و این را قسط هندی نامند سوم مائل بسرخی و سنگین و در وزن شبیه بچوب شمشاد و خوشبو و تلخی این سمی و قاتل است و آنچه بوی صبر از آن آید زبون و از مطلق آن مراد قسط شیرین است و با جمله از همه بهتر حلبیه منفع است و بهترین آن سفید تازه شیرین کرم ناخورده و با عطریت و رائحه عبیر تخیم آنست که چون بخایند اندک بر زبان لگزد و بهتر از آن نازک تلخ و بعد از آن سیاه و سبک و زبون تر و لیز از آن قسط شامی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی بیخ راسن را قسط شامی میدانند و مشهور قسط بحری می نامند و فرق میان آن و قسط بحری صلابت و عدم عطریت رائحه و گزندگی بیخ راسن است یعنی صفات قسط بحری و بیخ راسن نیست طبیعت آن در سوم گرم و خشک شیخ الرئیس گرم در سوم و خشک در دوم گفته و با رطوبت فضلیه نفاخه و گفته اند قوت حرارت حریفیت مرارت مرکب از آن بجرلیت که سقیع جلابیست **افعال و خواص** آن مقوی اعضای ملکیه و غذائیت با نفعه اعصاب باه و دافع امراض باردۀ رطبه از آنها و تسخین اعضا اینکه مزاج و تسخین آنها بات مدر و جاذب خون و سائر اخلاط و سم نیش را بظاهر جلد اعضا الراس مقوی دماغ مستحکم کننده اعصاب و محلل و براگنده کننده ریاح محتبره و نافیه و دافع صداع بارد و رطب کننده خصوصاً قسط سفید که در این از عظیم المنفع است و از برای اوجاع مقعد و داغ و لقوه و فالج و تشنج و کزاز و رعشه و صداع غیره از امراض بارده رطبه و امتیه شرباً با عسل و با باه و به سیاسه و نگرد ضماد آن با عسل نیز و تحریج آن با روغن عربی که در بن بریانی دیاغ کرده اند بجوشانند و بمالند جهت امراض مذکوره و سعوط آن با آب بادبان جهت درد سر مزمن و طلیخ آن جهت رفع نسیان و ضماد آن با روغن زیتون جهت فالج و استرخاء و درد گوش و به ستور قطور چون آن در گوش منفع سینه باید آن بخور آن رفع زکام و دبا جاوت از عفونات آنعملا بهرد آشامیدن یک مثقال آن با خمر و افسنتین جهت اوجاع صدر و ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه لعوقاً با عسل و در و یلا نیز نافع آلات المفاصل و الاعصاب جهت اوجاع مفاصل و استرخای عصب و فلسج آن و تسخین اعصاب مفاصل و دافع امراض آنها و جهت عرق النساء و شربگاه و ضماد آن به ستور جهت آن عضار الغداء و النفس آشامیدن آن با عسل جهت نشف رطوبات و بلغم و دفع آنها و قطع اخلاط از معده و تحلیل ریاح و تقویت معده و کبد و گرده و مثانه و تسخین و دافع امراض و اوجاع آنها و عضلات بطن جهت تفتیح سده کبد و طحال و تحلیل ورم طحال و استسقاء و یرقان و مغص و درد رحم و با آب سیر جهت اخراج کرم معده و امعاء و جهت لقوه و باد و ادرار بول و حیض و بخور آن بتقیح فرزجه و حمول آن جهت ادرار حیض و قتل و اخراج جنین و مشیمه و تسکین اوجاع رحم و به ستور حلو بس مطبوخ آن و تکمید بدان اعضاء التناسل آشامیدن نیدرم آن با عسل و با یابسته ماء جهت تقویت باه و به ستور ضماد آن و تدهین بدهن آن و انضمی آشامیدن آن با انجبین جهت تب لرزکهنه و ضماد آن با روغن زیتون جهت لرز حساب بلغمیه پیش از اخذ تمی یعنی پیش از نوبه القروح و المکروح ضماد آن با ماء العسل جهت رفع کلف و آثار جلد و طلای آن با سرکه و قطران و عسل جهت داء الثعلب و رویانیدن موی و ازان مجمع و جهت برش و نمش و سعفه و خراجات و تشنجی که در صورت بهم رسیده باشد و تر و کهنه آن جهت قروح رطبه و تازه آن مقرح جلد السموم یک مثقال آن با خمر و افسنتین تریاق سموم و جاذب آن بسوی ظاهر جلد جهت رفع سم افعی و عقرب و رتیلا و امثال اینها از سموم قتاله نافع مضر مثانه مصلح آن گلنگبین مضر ریه مصلح آن افسنتین مقدار شربت آن یکدرم تا یک مثقال بدل آن نصف وزن آن عاقرقرحا و گویند بدل آن دو چند آن وج و ثلث است مصلح آن تلخی است بدل القسط ساده که قسط تلخ را مقدار ده مثقال نیکوکوفته بیکشبانروز در شراب نبیذ بسیار کهنه بخیسانند پس با چهار صد مثقال روغن زیتون با آتش ملائم بجوشانند تا شراب سوخته گردد طبیعت آن گرم و خشک

افعال و خواص آن مقوی اعصاب اعضا و باه و محلل قوی و دافع برودت معده و جگر و از تپهای سوداوی و بلغمی پیش از نوبه و مقوی موی

سوی دو ماز کننده آن شیر باده مینا مقدار شربت آن نیم درهم بعضی مرزو صحرا با د و کوهستان بلاد بحری از بلاد فارس که گرم سیرند نامند بسیار هم میرسد گیاه و برگ آن شبیه بکرتیا البیضاکه خاشر نامند و بیخ آن ضخیم تر از بیخ خاشر و تلخ و آن قسط بحری است و انطاکی نوشته که نوعی از قسط است شود بسیار شکین و عتیق میشود و اهل آن بلاد قسط تلخ مادر در مینا مند و سن نبات آن تا ده سیر و بیخ آن را تا ده درهم و کمتر بکار میبرند و در قسط و هو بلاد مصاهین آن

و قرابادین کبیر مذکورست **قسطرون** بضم قاف و سکون سین و فتح طاء مهمله و ضم رای مهمله و سکون واو و نون یونانی است و هم گفته اند یعنی شتاذی باشد و وجه تسمیه آن بدان جهت آنست که چون اماکن بارده میروید و اهل روم آنرا برفانیقی نامند و در سمار تیا نیز **ماهیت** آن مشهور گفته نباتی است که هر سال تازه میروید ساق آن باریک و زیاده از یک ذرع و برگ آن بر یک طرف طرف ساق آن مرتب و تند و تیز باریک میشود شبیه برگ مد و شکوفه خوشبو و بر اطراف ساق آن و تنهای مجتمع و در گیاه شبیه بخورست و بیخ آن شبیه بیخ کرفس و باریک و شکل مشتبه برگ و بیخ آنست و انطاکی نوشته گل آن زرد و در ماهیت شبیه مصطراقوال دیگر نیز در ماهیت آن مذکورست **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن جمیع اجزای آن با قوت تریاقیت اعضا را از سموم گرم و نفع از تاثیر قبل از آن شامیدن و تک آن با آب جهت سموم و جنون مقدار یکدرم آن با عسل و سرکه جهت امراض کبد و طحال و با شراب جهت یرقان داد و از طمث و حیاء و حمی آن با شراب مسهل بارده مالی جهت سهال البطن و یکدرم آن با دهن مالی جهت ادرار بول و تفتیت حصاة و اختناق رحم و مقدار یک مثقال آن با عسل کف کرفته بعد از طعام جهت تقویت باه و ورق جبنا مع سمن از زنا و سعه و بستو بمضغ آن و بروز برون و آب آن و شامیدن طبیخ آن جهت نفخ ریح و ضعف جهت اسهال طبیعت و ادرار بول و اعضاء و آشامیدن آن با ماء العسل جهت ریاح و رفع ورم و در سینه مقدار یک بولوش آن با شراب ممزوج یکدرم جهت نفث الدم و سینه ترب نباشد و الا با آب و التین و الا ذن و غسل و طبیخ آن جهت درد کمر و تقطیر حصاره آن در گوش جهت درد و دوشان و وجاع المفاصل و غیرها و نشامیدن آن جهت عرق النسا و مسح نفض السموم و آشامیدن آن و مالیدن آن با دهن و مالی جهت سبل و ورم اسلی و رم آن با شراب جهت دفع سمیت ادویه قتاله و ضماد آن نیز با شراب جهت نیش هوام و گفته اند نفع آن از سموم آنچنانست که اگر قبل از وقوع سم بخورند دفع آن را کم گرداند و اگر بعد از آن دفع سمیت آن نماید **فصل القاف مع الشين المعجمة** **قشار کند** بکسر قاف و فتح شین و الف و را مهمله و ضم کاف و سکون نون و ضم دال مهمله بزرگ هند است **ماهیت** آن ریزه ها است که از سودن قشر عقاب کند و باهم جمع شود و گویند آن بخته گرد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن قابض و مجفف و در دواهای چشم و اکتحال و در مراهم و معاجین و غیرها مستعمل جهت نفث الدم و قرحه امعا و اسهال از سن شربا و دو درم آن جهت ریاح و نیز مالیدن گوشت بر جراحات و خشک کردن آن سفاد و اسلی قروح و مهروح و تدمیه و مرتبه آن جهت کشف و تجفیف رطوبات سایله از سینه و رحم و بریان آن جهت ملح حکمه مجرب نافع و در کمینه نیز اکثار و الله تعالی اعلم **قشر** بکسر قاف و سکون شین معجمه و را مهمله لغت عربیست بفارسی پوست و بهندی چهال چهلکا نیز نامند و جمع آن قشور آمده و قشره یا بار رد پوست نازک و **ماهیت** آن اسم جنس پوست اشیا از نبات و شاخها و لیته و ثمر و تخم است و الوان آن مختلف میباشد بعضی آن گاه سبز و بجمله در خامی و تازگی سبز و بعد خشک شدن سفید و مائل بسفیدی و اغبر و سیاه و رنگ و بعضی بعد کمال رسیدگی زرد و مایل بسرخی و سرخ میگردد مانند اترج و در چینی و مانند آن دیگر از امثال اینها و نیز در غلظت و رقت و لطافت و کثافت و حدت و طعم و ساکن و دسم آن هر دو نیز مختلف متفاوت میباشد و نیز بعضی لطیف الهضم و بعضی سریع الهضم و نیز قشر بعضی اشجار النفع و خوشبو و تند و لطیف و زود سریع النفوذ تا جرم لحم آنست بسبب عطریت رائحه مانند اترج و در چینی و قرنفل و سلیخه و امثال اینها و نیز پوست بعضی در نفع احد و الطف اند مانند بیخ کاسنی و کبر و امثال آنها که اکثر و از تلقیص و نفوذ و کشنیز خشک مانند اینها و گاه غلیظ باشد قشر بعضی سریع الهضم تر از لحم آن مانند زردک ترب خیار و مانند اینها و اند ابا پوست مدور آن کالنفع است و سریع الهضم تر از لب آن پوست و نیز قشر بعضی خوشبوتر از لحم آنست و لیکن نفاخ و بطی الهضم مانند پوست سیب و به تقفیل قشر هر چیز و منافع آن

در بیان آن چیزها مذکور شد و خیصو و انشاء الله تعالی بجا نیز من غیر آن گفته شود و قشر پسته حتی ... نیابت قلاوت ... فواید شایست کرنش
که بیرون از آن جدا میگردد مانند انواع قوباوات و نیز الطف جات ... از جرم آن قلاوت و قوباوات نیز ذکر یافت صحبت تکمیل نقصان ... کرم قلسه الفیه
و قوبال نحاس بهتر از قوبال آهن و تشابه ... تاثیر آن ... انکم ... از اطلاق ... قشر بلیج ... داد ... المیس ...
آن مراد از آن قشر شده است یعنی پوست طبیعت قشر هر چیز مطلقا گرم و خشک ... بنسبت **افعال و خواص** آن ... حرا
تعلق ... که ذکر یافت قشر اترج گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مقوی معده و قلب و دماغ و دافع ... ابدان
تحلیل ریاح و خاییدن آن خوشبو کننده دهان ... کنند ... سیر ... تقلیل آن نافع ... آن ... قشر اصل
الرمان سرد و خشک ... و مخرج ... گرم معده ... قشر الرمان آنچه از رمان حلو ... آنچه از رمان حامض ...
سرد و خشک ... ضماد آن ... و ... اسهال و قطع خون ... مقوی لثه و دندان ... ورم آن ...
و سفوف ساختن ... آب گرم ... اخراج ... بقوت ... قشر اصل الرازیانج گرم و خشک در دوم ... ترتیب ...
قشر اصل الکرفس گرم و خشک در دوم ملطف و مفتح و مدر بول ... امراض ... نافع ... قشر اصل ...
یعنی پوست سبز تازه گردگان سرد و خشک ... آنچه ... ترتیب ... نافع ... قشر جوز الصلب
یعنی پوست صلب ... پوست گردگان خاکستر محرق آن ... قشر الخیار ... مثقال ... شده ... باشد
... حامله ... حمل ... قشر ... آن ... قشر الفستق ...
پوست بیرون پسته سرد و خشک در دوم ... محفف ... مقوی معده ... **متفعیل** ...
... ان شاء الله تعالی **قشمش** بکسر قاف و شین معجمه و میم ساکنه ... **ماهیت** آن
انگور ... کوچک ... والطف ... انواع آن ... نیز ... شیرین ... لطیف ...
انواع ... آن ... کشمش ... باشد ... گذاشتن ... منع ...
ماهی ... بسیار موافق ... **طبیعت و افعال و خواص** آن ... **فصل القاف مع الصاد المهمله** ...
بضم قاف و فتح صاد و الف و صاد مهمله اسم قسمی ... از ... کوچک ... سفید ... قصب
بفتح قاف و صاد ... عربیست ... یونانی ... نیز ... و بفارسی ...
... کننده ... بسیار ... آتش ... **ماهیت** آن ...
و آن ... اجوف ... غیر مجوف ... در زمین ... کنار آبها ... نمناک ...
مجوف آنست که ... بلند و ... بسیار ... باشد ... این نوع ... آن بسیار بلند ...
... آن ... درست ... آن ... بادبانت ... هم ...
قلم ... کتابت ... نیز ... مجوف ... بهترین آنست که ... قرای ... آنچه ... قرای دیگر
... رنگ سیاه مایل ... رشته ...
... آنچه ... رسیدن ... خوب ... بعد از رسیدن ...
... گرسهای آن نزدیک ... شده ...
بعد از کمال رسیدن ... خشک ... بلند ...

دیگر نیز سکنه لیس خوب آنرا جدا کرده دستهای بند نموده باشند و آنچه را ترتیب نموده باشند زبون اتفاقا در بردوسند از این نیز سر حیار
تیره کدر نیز بود و باشد متعدد بند قلم میباشد خوب بر می آید و باقی زبون در آن نوع زبون نی بوریا و غیر آن میبافند و از صنعت آن نیز میسازند و نیشکر
که قصب السکر است از اقسام صنعت آنست مطلع و انشاء الله تعالی مذکور میگردد و انابیب که نی فارسی ست آن نی سبز رنگ ست که در آبها میروید و
طول آن تیر و بیم گز و در آبهای ایستاده و ملکش که قصب ذریرة ست چون در زمینهای آبدار ترتیب بیابد نی سیگردد و در تنا یعنی نی نیزه و تیر که بعربی جران هندی
سرخی نامند نیز بود و از اقسام قصب ندو اقسام بانس که در ملک هند و غیره بافراط خصوص فراوان اقسام آن در بنگاله بسیار است نیز از اقسام
نی مجوف ست تفصیل هر یک جدا در باب الطولی وارد و خیزران نیز اقسام نی مصمت ست در حرف الخا ذکر یافت طبیعت مطلق آن سرد و خشک
محرق آن گرم و خشک **افعال و خواص** بیخ آن اندک جالی و مجفف و از سلسله اجزای آن نوتیر العضار الراس نیز ره قصب محرق جهت سعفه
و باسی حادث در سر و گل آن چون در گوش رود احداث کری نماید بسبب چسپیدن باندرون گوش لهذا احتراز از آن واجب ست و سنون و ضماد
قصب جالی دندان و مانع سیلان خون لثه و اکتحال رطوبتیکه در برگ نی میباشد جهت نرم بادامی [illegible] جهت اعضاء الصدر الغذاء و النفث
آشامیدن سائیده برگ آن با سرکه جهت سرفه و محرق آن لعقدر یک دانگ جهت تفتیح سده مراره و ادرار بول و حیض چون نی که رشته ها در آب خ ب
باللد صاف کرده بنوشند نفث الدم را مفید ست الجروح و القروح و ضماد سوخته آن جهت جرب حکه و زخمهای چرکدار و ضماد برگ تازه آن جهت
حمره و اورام حاره و ضماد بیخ تازه کوبیده آن جاذب استخوان ریزه و تیر و پیکان و مانند آن و مسکن درد و کر عصب و درد رگ و فرو رد پوست نی و خصوصا بانس
حابس نزف الدم همه اعضا ست که پوست ظاهر آنرا تراشیده و نرم سوده بر آن بپاشند و الیسم ضماد شکوفه آن جهت گزیدن عقرب و عناج
کرم گوش و معده و آونیه طلا و خضاب بیخ سوخته آن با پوست و با هموزن آن حنا جهت رویانیدن موی و بلندی و تقویت آن و جلای بشره و پوست نی
مدبس سوخته گرم و خشک در سوم و جهت دا الثعلب الحیة و غیره و ریش کردن برگ نی فارسی که آب بر آن باشیده باشند جهت صاحبان تپ حاره
ربع شدت گرمی هوا و فساد آن نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا و صندل ست **قصب الذریرة** بفتح ذال معجمه و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه
و فتح را مهمله و بالغت عربیت و نیز بربی قصب لوا و بسریانی قناو لیسا و بیونانی ارمنیقون و رومی اقیاقیلو نی و بفارسی نی سادونی و بترکیه
و هندی جرایتا و چرایته و یک نوع دیگر اینیال و الوکی کال ام و انگ نامند و نیفه و یدوس قالاس نامید ماهیت آن نباتی ست معروف مایکه
دلیستاد و شیرو ابشوطی گرم او رد بر برگ هی و شاخ و بر سر شاخهای نیز شاخهای بسیار باریک بر برگ هی و برگ شبیه برگ نعناع و بر شاخهای بسیار
باریک آن غنچها و گلهای کوچک نی الجمله شبیه گل بنفشه و ساق آنرا چون بشکنند شکسته آن باریشها باشد و جوف آن سفید و فضائی در حرنی شبیه بینه گوای
نموده و نسج عنکبوت و ریح و طعم مطبوع آن تا بعضی اندک حدت و حرافت و رنگ ظاهر ساق و شاخهای آن سرخ مایل بزردی و تیرگی و در نوع میباشد
یکی کبیر و با اوصاف مذکوره و دوم صغیر و آن بسیار باریک نبید خیوط و منابت آن بلاد هند و فارس و کوه کسلیو و در بنگاله نیز کثیر الوجود و گفته اند نوع دوم
ایمن سبات کبیر آن و رنگ ظاهر آن با کمودت و طعم آن با تبوعت و با حدت و حرارت و این هندیست بهتر از اول نیز گفته اند یکنوع دیگر هم میباشد
که حدت و تلخی ندارد و این یا تلخی ست مانند نحو و دو غلانی و اکثر اطبا گفته اند بهتر آن بیا قوتی رنگ بصفات مذکوره ست که گرسنگی از دیگر
هم و سائیده آن خوشبو و زرد رنگ مایل بسفیدی باشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی گرمی آن را و بعضی گرمی آن و بعضی خشکی آن را غالب دانسته اند
و این ملایم ست **افعال و خواص** آن ملطف و محلل باندک قوت قابضه و مجفف زیاده از قابضه و حرافت با جوهر ارضی هوائی که با هم شکو استرخا
با قسر و باجوهر لطیف نباتیه و جمیع قاویه میباشد و مقوی دل و جگر و رافع استسقاء و درد سینه و جگر و رحم و صلب البول و تقطیر آن محلل ادرام و التیام دهنده
شکاف عضل اعضاء الراس و العصب الصدد آشامیدن طبیخ آن با تخم کرفس جهت سنگ و جمیع قولنج و بارد و سرفه بارد و طبیخ نیز استسقا و خفقان آن
و بتنهائی هم با ماء العسل طبیخ تحلیل بر سنه جهت سرفه بارد و طبیخ آن جهت [illegible] تقویت آن در حد شیرین [illegible] تنقیه عضل و رم سده کبد

و تصحیح صوت و باسل و بزرگی عش جهت قبض معی و دفع مغصات بطن حار و ورم رحم حار و ادرار بول و اخراج حیض گرده و مفتح و مزمن و تعطیر البول و حیوان طبیخ
آن جهت سده و صمم و استسقا و عرق النسا و از سینه و الام و ورم مقعد آن جهت کمودت خون و بر و مضره حلد و تحلیل اورام و ذرور آن جهت خوشبویی
زیر بغل و عرق ملکیه و اعضا نافع معز کاه و مصلح آن انیسون و استعمال آن با صمغ البطم بهتر و در سایر چیزها مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن
و در مدح بسته و انقطار الطیب ست با صندل و آشنا و اصل الکحال جابریه مقوی الجگر گفته اند و تحلیل طبوب ذرا ریح باید لهذا آنرا قصب الذریره نیز
والطیابی خبه آنا سر و خشک مسکن و باوتگیز و دافع سرفه و صفرا و سوزش احتقان و تیمادث از قسا و اخلاط گفته که سنبات ممد و بیدار شد و آنها
نقوع آن با برگ حنا و بلیله سیاه و شب یمانی و زهره تا یک مثقال و یازده عدد فلفل بکوبند و بشب در آب گرم بخیسانند و صبح پالیده صاف کرده تا چهارم
شکر یا باشانیده بود زیستوالی ماهیت تا حمل سده جهت احتمام جرب تو با ابتدائی مرهم و نیز با جرب با منا ز سفایح و انیسون و عناب و اصل آن
توی ست **قصب السکر** بفارسی نیشکر و بهندی اینگی و بلغتی کانده و لکنار هر دو بکاف عجمی و بکنده نیز نامند ماهیت آن نوع بسیطند
وسیع سوم برک مثناف میباشد از نرم نازک شاداب شیرین و صلب کم آب کم شیرین و بعضی شور و سیاه مائل به تنقیه میباشد خوبی و
و سفید آن تقسیم در دیان و مضافات رشد آباد و بنکاله بسیار خوب لطیف نازک شیرین ثقیل قند و نبات میشود و بعد از آن اکبرآباد و شاهجهان آباد و صوبه
بیار و لکنو و بعضی جاها در دکن از بلاد ممتنبه در راج محل و نیکرچا و بالعموم صوبه بنگاله خوب کلان میشود و در صوبه عظیم آباد و در گورکهپور و جونپور
و نیز در بتاویه و چین و در مصر و عمان نیز خوب میشود از قسم سفید و در اماکن دیگر در آن تغلی میشود و در سنبع آن نیز مختلف میشد در خوبی
و بدی و بهترین قصب السکر آنست که صادق الحلاوة و آبدار لذیذ کم ریشه باشد یعنی ریشه های آن نرم نازک ست که در خاییدن مثل او بزبان
انکسینی ترسد شکر مصنوع از آن خوب لطیف میباشد در نیز و ست و پخته شست و اقسام شکر و بانید و قند و نبات و غیرها ذکر شد
طبیعت آن در اول گرم و معتدل در تر **افعال و خواص** آن لطیف خون و جالی و منفتح سده آلات العصب و التنفس و التقی رافع خشونت
سینه و ریه و سرفه و جالی رطوبات متولده در مثانه و خصوص پوست آن که در زیر آتش و یا خاکستر گرم بریان کنند قشر کرده با آب گرم خشبرانیده در حمن
و من سعد بول و حرقت مثانه و ملین بطن و محرک باه و دافع عقارب معد و قی کردن با آب آن بیاشامند و بالای آن آب سوخته و قی کنند با عانت
بیرون کردن روغن گشیده زرده باشد و اکثار آن مغص و سود نفخ و تولد ریاح و ضعف معده و معز ریه بیرون جهت ... و نهال بطیخ
آن طبیخ آن ... چوش ... خوردن انیسون بعد از آن **فصل القاف مع الضاد المعجمة** **قضاعه** بضم قاف و فتح ضاد و بالعین
حمله و بالبربری ماده سنگ بی ... نامند و ... نیز ضبابا اسبار نامند **افعال و خواص** آن اکتحال ضماد و باع آن بهترین تاریکی چشم
فصل القاف مع الطاء المهملة **قطا** بالفتح قاف و طا و الف جمع آن قطات قطوات نیز آمده و قطنیات نیز و ... آن ... جهت
حکایت از صورت آنست یعنی در صوت آن قطا قطا ظاهر میگردد و اقسامی ست خوارد و بزرگی بازیکو و رنگ سار و جهانی مینامند و بهندی
نوانامند و نواب علوی خان مرحوم نوشته اند توهم بعضی که آنها سنگ خوار و مانند ... و صاحب اختیارات بدیعی گفته که بفارسی سنگ خوار مینامند **ماهیت**
آن مرغیست دو نوع است کبیر و صغیر کبیر آن جبلی بعقد کبوتر مختلط بالوان مختلفه و زرد دیوار و غالب صغیر آن بقدر بجه کبوتر و کنجشک و رنگ قرش و باندی
بر سر آن تاجی و دو صحرای کم آب و سنگستان ها میباشد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و شیخ الرئیس نوشته ضعیف الحرارة
و قوی الیبوسه **افعال و خواص** آن اعضاء الامعا و اعصب الغذاء و مفتح سده و مقوی معده و کبد و مطوبین جهت فالج و لقوه و نعاس و ابتلا و استسقا
و قولنج بلغمی و تحلیل ریاح و تحریک باه و نافع المعقاد و ... هم مولد سودا مصلح آن گذاشتن آنست بعد از ذبح دو روز در سایه و دیگر آنکه ماند
طبیخ گوشت و ... پختن با سرکه و روغن و ادویه طیبة الرائحه خوردن و سنگدان آن مولد سنگ گرده و اکتحال خون آن گرم ... جهت
نفع بیاض و ... و بی ... آن سوخته آن که در سنگدان ... نوشانیده باشند جهت منع ... یعنی ... و ... [illegible]

قطائف بضم قاف و فتح طا و الف و فا و بفارسی سنبوسه و بهندی پوری نامند ماهیت آن نوعی از غذا است که آرد میده با روغن و شیر خمیر کرده و نانهای تنک ساخته درجوف آنها مغز بادام و گردگان و فندق و پسته کوبیده و با قند و کشمش و سنبوسه با سبزیها و گوشت قیمه کرده یا خام پر کرده در روغن بریان میکنند و باور و روغن یا در تنور و ظرفی چیده بریان میکنند و بعد طبیعت آنچه از آن سازند بر حسب افعال و خواص آن کثیر الغذا و مولد خلط متین و مسمن بدن و مسهی و آنچه از بادام و شکر سازند برای محرورین و آنچه از پسته و جوز و فندق سازند برای مبرودین و آنچه از جوز و سیب و مغز گردگان سازند سریع النزول و برای مبرودین و مشایخ بهترست الغذا و مولد سده و دیر هضم و آنچه با سبزیها و گوشت سازند مرطب و قلیل الغذا و سائر اقسام مصلح این مسمن مصلح سائر اقسام محرورین سکنجبین حامض و مبرودین عسل ست قطایف بفتح قاف و طا و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و فا بفارسی رشته خطائی نامند ماهیت و صنعت آن در حرف الالف مع الطاء در اطریه ذکر یافت طبیعت آن در دوم گرم و تر و اصلی آن در رطوبت مائل باعتدال افعال و خواص آن سریع الهضم و کثیر الغذا و مولد خلط صالح و موافق ناقهین و ضعیف القوة چون با عسل بخورند و نیز مسمن بدن چون با مغز گردگان و یا با روغن آن که تازه باشد تناول نمایند بعد از آن سکنجبین بنوشند و اکثار آن بهضم دیر و ثقیل باشند مصلح آن سکنجبین ست قطف بفتح قاف و طا و فا لغت عربیست و نیز سرمق نامند و بر بلاد شیر یاکمی بلیس و فارسی ست و لبربانی تغلا و بیونانی اندرافیون و افکسمین و دلیقورید و بلغة کسیس و بقولی اطراخیس نامیده و بفارسی سفناج رومی و هندی پالک و بقول دیگر گلکری و گویند بهندی چنو بفتح یای موحده و ضم تای مثناة فوقانیه و خای ها و بفتح دال و الف نامند ماهیت آن نباتیست بری و بستانی برگ آن سبز مائل بزردی و طولانی و درد و شکن و ساق آن مانند بلند و گل و تخم آن بازردی و اندک در هیئت شوری و صنعت آن نزدیک آبدار بری آن قوی تر از بستانی طبیعت آن در دوم سرد و تر و سرد و تری بری کمتر از بستانی افعال و خواص آن تناول برگ پخته آن سریع الهضم و مولد خلط صالح و موافق کبد حار و صفراوی مزاجان خصوصا با آب غوره و انار و مسکن عطش و صاحبان حمیات حاره و سعال و ربو و اورام حاره حلق و سائر اورام باطنی و ملین سینه و ملین و آب مطبوخ آن با شکر مسهل و ساق آن منفتح سده و رافع اورام حاره باطنیه و ظاهری و ثمره و شیره آن با شکر و ... ...

قطف بحری اهل شام آن را ... نامند و گفته اند ... این نوع ست ...

نشیت لسبب لزوجت وقبضیکه دارد طبیعت آن گرم در دوم وتر در اول افعال وخواص آن خوردن اطراف وبرگ نازک تر تازه ثمر آن
خام ومطبوخ زیاده کننده شیر ومنی وسمین بدن وجماع وسبک بر معده وزود انحدار میباید بسبب اندک ملوحتی که دارد مثانه سایدن ریح آن ابتدا تا درم
باباذرالعسل جهت شیخ معص و تسکین مغص وادرار بول ورفع احتباس آن مفید وبعضی تملک بحری را ملوخیا وبعضی نوع صغیر خطمی البستانی دانند و غلاف
و از پوست آن کساء ها ومعابا وبر و بعضی حیاء وغیرها میبافند و تجیل که این درخت سن باشد که در ملک هند و بنگاله وغیرها نیز میشود و برگ و شاخهای
نازک نرم و پوست آن را بخیر رنده مانند لیقول بگیرند پوست رسیده ساقه درخت آن که بلندی یک قد قامت میشود و پوست آن سفید وخوب میباشد
بجای ابریشم وموی حیوانات در بلاد ایران در هند در ملک هند مستعمل دارند در تافتن ریسمان از آن و بافتن بعضی البسه وجل حیوانات وخریطه وکیسه
وجوال وغیره برای گذاشتن شکر و برنج و غیره قطلب بالفتح قاف وسکون طاء وضم لام وبا موحده لغت شامی است ثمر شجره قاتل ابیه
و بعجمی اندلس نظر دیده ساحه عمی الدب ویونانی قوماریس وقوماریس نیز و ثمر آن را حبی الاحمر نامند و بعضی گفته اند که لغت قدیم تعریب یونانی
باتولا گویند ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت به و برگ آن از برگ آن نازک تر و ثمر آن بقدر آلوی و ربی بحجم و چون رسیده گردد
زعفرانی رنگ سرخ یاقوتی وشیرین وخوشبو میشود و با اندک قبضی و چون آب آن را بمکند بجای تخم ثفل باریک ماند کاه در آن میماند طبیعت آن
در دوم سرد وخشک افعال وخواص آن ثمر آن تریاق سموم قتاله وضماد آن بر چشم جهت نضج آب نازل و ان مؤثر الاورام والتشبیه نشاندن تاب
طبیخ برگ آن جهت رفع تآلیل و دمامیل و تحلیل اورام و بستور ضماد برگ مطبوخ آن ونطول آن جهت ورم مقعده و رحم التروح حرق النار قدر دبر ان
جهت تخفیف قروح رطبه و تآلیل ورفع سوختگی آتش و بدستور ضماد آن مؤثر و ثمر آن مضر معده و گفته اند آن را اجمنی میباشد دکم یافت میشود و اگر بسیار
خوردن آن جهت منع اسقاط جنین حمول آن جهت بواسیر وبخور آن جهت قلع سعرالفوس مؤثر است قطن بضم قاف وسکون طاء و تشدید نون و بسکون
طاء وتخفیف نون نیز آمده لغت عربیست و بعربی نیز آن را منها البساریست مانند کرسف و برشف و طوط و عصب الخرنوع و تازه آن را توز و کمت
آن را تعضیر و بفارسی پنبه و بترکی پاموق وپنبوق نیز و بهندی روئی و درخت کپاس شگوفه آن را کپاس پهول و حب آن را بنوله نامند ماهیت
آن مشهور درختی است و در اکثر بلاد معموره کثیر الوجود و مگر در بعضی بلاد اقلیم اول و اقلیم هفتم که مطلقاً نمیشود و آن دو نوع میباشد یکی نبات آن صغیر
از یک ذرع تا یک قامت و قدری زیاده نیز بحسب ضعف و قوت زمین فی الجمله شبیه بدرخت بادنجان و بر یک ساق ایستاده و ساق آن مجوف
و اطراف آن شاخهای بسیار و بر سر شاخها گل و ثمر آن و برگ آن از برگ بادنجان کوچکتر و زرد رنگ و گل آن نیز زرد رنگ اندک خوشبو
فی الجمله شبیه بگل خطمی و تمر گلهای گل آن سبز و ثمر آن که جوزه القطن نامند بقدر گردکان و شبیه بغنچه گل و پوست آن در ابتدا سبز و بعد رسیدن
مائل بسفیدی شگافته پنبه از جوف آن نمایان میگردد و در بعضی اماکن ولایات ثمر آن سال بسال میچینند و درخت آن را بر قرار
میدارند یکسال تا دو سال دیگر ثمر میآورد و پس از بیخ میبرند و از سر نو زراعت میکنند و در بعضی بلاد هر سال از
بیخ میبرند و از سر نو میکارند این نیز بسبب قوت و ضعف زمین است پس پنبه را از جوزه و تخم جدا کرده بمعبارف مقرره میآورند نوع
دوم درخت آن عظیم بقدر درخت زردآلو و سیب و گردکان تا مدت میماند بیست و پنج سال تا سی سال و زیاده هم و گل آن سرخ و
بزرگتر و جوزه آن نیز بزرگتر و پنبه آن بسیار نرم و بی تخم که این نوع سیمل باشد که در ملک هند و بنگاله میشود ولیکن پنبه این بکار بافتن البسه
نمی آید و در رسالت اسپین مع الیاس ذکر یافت بهترین پنبه سفید تازه نرم آنست و کهنه خشک آن نیکو بهترین حب آن بزرگ زرد مغز تازه
طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و حب آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه و گل آن گرم و تر و با قوت
مفرحه افعال و خواص گل آن امراض الراس و القلب النفیض و غیرها آنست . بدن شراب آن بقدر نیم درم در حالت
ابتدای جنون و در سواس و خفقان حاره و اختناق رحم مؤثر و ذکیا و قیه آن گفته اند که از غایت تفریح حاصل میکند

سم سیر سداد ورام و حرق النار ضماد آن بتنهائی و یا با برگ تازه آن جهت تحلیل اورام و رفع حکه و آبله و سوختگی آتش با پنبه بسیار باشند ازین جمله
جوان و یا یافته ابریشم یا پشم محشو پنبه خصوص تازه خوب نداف نموده آن مقوی دماغ و مجفف بدن و مصلب آن آمراض الراس و موافق صاحبان
امراض و ماغیه و عصبانیه باشند مشروب بستر نباه نافع و گر انند امثال منیا و مجربات نافع از کام الاورام و الحکه و حرق النار و الجروح و القروح و ضماد جنبه سوخته
که بسبب ماونیت تر سد محلل اورام و رافع حکه و نافع آبله و سوختگی آتش و ریکردن و زجوف قروح عمیقه جاذب چرک از عمق مجفف آن و زورد آن نافع جراحات
و مجفف انها و پرکردن آن و رجوف زخمهای کهنه محلل و قاطع لحم فاسد زائد آن جاذب چرک از عمق آن و بستن پنبه کهنه گرم کرده بر اعضا کوفته و سلام بارده
هر عضو که باشد و بر قبلیه الماء زیر مسکن و محلل آن با تکرار عمل عضو صاکه بران عضو او از تحلیل عذر نباید زم کوفته بخته خوب کلند بس پنبه را گرم کرده بران بسته
آمدن محلل ازند و بازکنند و بستو قیه تازه و دانه حنا کرده را چون قدری بکهند گرم کرده بر برگ بیدانجیر گرم کرده بسبق نموده بر وردم صفیه بندند بهتین تخم تازه از پنبه جدا
کرده کوبیده اندکی نجیلی آب آن باشیده گرم کرده و چون فتیله از پنبه سازند و یک سر آنرا با تایل سیار بر گذارند و سر دیگر آنرا آتش زنند گرمی حدت آن بدان موضع
و تسکین درد احراق رسد تا شده و زیدان محو مزمن تا شد زائل گردد و حب القطن یعنی پنبه دانه از امراض الصدر و الباه و اشامیدن مغز آن لعین سینه و شکم نرم
و گرم با ناخن و ترکند و صبر ترنجبین با سکنجبین مجور بن مقوی باه و مقدار شربت آن تا پنج مثقال و دهن مس آن جهت رفع کلف و کنش جراحات حادثه در صورت و
و رق آن آشامیدن کی بت قرتازه آن بقدر ربع رطل به دفعات خصوصا با شربت سبب جالیس سهال اطفال و نیز اسهال ضماد آن با روغن گل جهت نقرس و هر بان
داریم جدید آن با برگ خرفه جهت اوجاع مفاصل حاره و باره و جلوس در طبیخ برگ تا زه کوفته اندکی از بیخ آن جهت اختناق رحم و تسکین وجع آن و قدر آن قالع
خون جراحات ضماد بیخ اجزای آن مقوی معده محلل جاذب خون انطاکی جلیده اذن چون شاخ بنیه را در گوش کنند و دیگر آنرا بسیار کند و در گوش
رفته باشد جذب کند و گفته اند تخم آن مضر گرده مصلح آن خمیره بنفشه بدل آن تخم کنگر است و در قرابادین کبیر جوارش و حب القطن و معجون آن و شراب زیر آن کر

یافت **فصل القاف مع العین** **قعنب** بفتح قاف و سکون عین و فتح نون و با موحده بعربی نام شبیه و نیز ثعلب نرانامند و بفارسی
آاغون با زو عاقعی گفته اسم نباتیست که بعجمی اندلس طرسه و در بعض دیگر طرتیه نامند **ماهیت** آن نباتی ست بریک ساق بالیستاده و برگ آن
قریب ببرگ سفناخ و زرد رنگ و بر سر شاخهای آن سرهای زرد رنگ و شاخهای آنرا مانند رازیانه مینمود و طعم آن لعفه با اندک شیرینی و در آخر اندک تلخی
از آن محسوس میگردد و نزد اهل بادیه معروف القاقاس ست و قلقاس غیر این ست و در فصل القاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قعبل**
بفتح قاف و سکون عین و فتح با موحده و لام در ماهیت آن اختلاف ست و بعضی از اقسام فطر دانسته اند و دیسقوریدوس گفته اسم بطلی و ماهیت
که بیونانی مقرطیون نامند و آن بیخیست شبیه بلبوس و زرنگی صد بشلغم و سرخ رنگ و تلخ طعم که زبان را بگزد و برگ آن شبیه برگ سوسن و بلند تر
از آن و نرگس کراث زردگی **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن در بعضی افعال قائم مقام بصل الفار ست و گاه عصاره
بیخ آنرا گرفته و با آرد کرسنه سرشته از آن اقراص سازند و لعاجان جهت اطفال مقدار دو درم میخورانند یا بماء العسل که با باران ساخته باشند و صاحب
منهاج گفته نباتی ست شبیه بساق کنگر و سفید و مسطح و چون خشک شود مایل بزردی و سرخی گردد و بی برگ بی گل و بی مزه که در هنگام ربیع زمین را شگافته
بر می آید و چنان که تازه برآمده مردم آنرا اخذ نمایند و غریب آنرا قصبة الصنج نامند **طبیعت** آن گرم و تر در دوم بعضی آنرا پخته با ماست و سیر
که مصلح آنست تناول نمایند طعم آن نغز با اندک حرافت ست **فصل القاف مع الفاء** **قفر** بفتح قاف و سکون فاء و را مهمله **ماهیت**
آن اسم جنسی تار و رق الجبال ست که عبارت از مومیائی باشد و آنچه شبیه بدان بود در رنگ و سلاجیت هندی نیز از آنجمله است و در حرف السین مع
اللام ذکر یافت **قفر الیهود** بفتح قاف و سکون فاء و را و فتح یا و ضم ها و سکون واو و دال مهمله معرب کفر الیهود ست و بسریانی حیوارا پاود بضم ق و سکون ب و نامند
به قیر مینا نامند و در وجه تسمیه آن گفته اند که چون از بحیره یهودیه که قرب اسینه نیز گویند قریب بقریه کفرا که در قدیم الایام آباد بود و در حال خراب شده
از اعمال فلسطین قریب به بیت المقدس از زمین سنگهای زیر دریا مانند عنبر پوشیده بر می آید و لهذا مسمی بقفر الیهود نموده اند و آن

دو قسم است یکی نفت که در بیابان هندوستان و در قتیبجان بساحل می اندازد اهل آن را قیر گویند از بحر آب برمیگیرند و قدری در خشکی افتاده و رنگ
این نفت مایل بسرخی براق و بوی آن شبیه بوی النفط و جوهریست برین غالب و اجزاء ارضی آب گرفته اندکی آمیختگی از سنگریزه و خاک میباشد و اجزاء آن
دریا از روی زمین برداشته اند مخلوط میباشد و این اوام که بهدوی آب تانه است نرم و سیال می باشد و چون برداشته و کهنه شد منجمد و صلب میگردد
و قسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده بر می آورند و این نیز را صاف میباشد مانند موم با آب گرم بآتش ملایم صاف مینمایند و این بحافی و تیره رنگ
میباشد و براقی بسیار ندارد و بوی آن شبیه بوی قیر عراقی است و انطاکی مخصوص ببحیره طبرستان و ساحل آن دانسته و گفته که از زمین فوران می کند و
بهترین آن مستعمل صدلاق و فاسق و مثل براق سریع التفتیت و سنگین و خوشبوی که بوی النفط از آن آید و خالی از سنگریزه و خاک باشد
و کهنه آن سیاه و زبون از آن مغشوش زفت و قیر نیز میسازند و مغشوش آن نیز سیاه می باشد و اجزاء جبال حاصل میگردد و که عرق الجبال نامند از اقسام
مومیائی است الطف و اقوی از قفر الیهود است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن تا بهم مقام زفت و قیر و
عنبر دانسته اند و جبر و کسر و رض لحم و ضربه و سقطه قریب بمومیائیست و بجای آن مستعمل و صداع الراس و دخان آن رافع زکام و نزله و برک
صرع مستعمل و دهن آن و طلاء آن و اکتحال آن جهت الصاق شعر منقلب در جفن و بشیره و جلای بیاض و تجفیف رطوبات عین و گذاشتن آن
بعد از سنون بیان جهت درد دندان کرم خورده و خوشبوئی دهان و منع رائحه کریه آن و طلای آن بر اعصاب و اعضای مسترخیه و ضعیفه نافع و معدل العصب
آشامیدن آن مسکن درد سینه و سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس و سرفه آن و قرحه ریه و اعانت بر اخراج نفث و مدهٔ سینه و اورام لوزتین و خناق و بحی و سوداوی
جهت نفث الدم و نزف الدم اعضاء الغذاء و النفس و بلع نمودن مقدار دو گرفته یه تا سه جهت نزف بخار و خناق و تحلیل خون منجمد در معده و اسهال طولی
و سن و طرد ریاح معده و شراسیف و ضعف کبد و گرده و بواسیر دفع دیدان و حب القرع و تقطیر البول و البراص سم مطلقا و رفع صلابات آن و تقویت اعضاء
و حمول و دخان و استشمام رائحه آن جهت منع و بر آمدن رحم و تسکین اوجاع و اختناق آن و آشامیدن آن با آب کرفس جهت مدید و شراب جهت ادرار طمث
با ایارج لعلاج نقوت نافع و آشامیدن آن با سرکه بحلیل و گداز نده خون منجمد در معده و داخل سفوفات اطفال و سفوفات مقویه معده و معین هضم
و تحلیل ریاح و قراقر میباید و احتقان آن با ماء الشعیر جهت دوسنطاریا و قرحه امعاء و ثآلات المقاعد و الاورام ضماد آن جهت تقویت اعضاء
و اوجاع مفاصل و اورام حاره و نقرس و عرق النساء و استحکام اعصاب و اعضای بارده و دستور شربت آن و ضماد آن با آرد و جو و نانخواه جهت
عرق النساء و نقرس و اوجاع مفاصل و تحلیل و انضاج اورام حاره و بارده و ضماد کهنه آن با زیت جهت کوفته شدن عضو و شکستگی استخوان و ضربه
و صدمه و سقطه و فسخ عضلات و تحلیل و ملیم جراحات و منع تورم آنها المجروح و القروح و ضماد آن ملصق جراحات و رافع توابی و داخل مراهم جهت التحام
کرده میشود و جهت القیام و ضماد الیین منع کرم آشامیدن آن بنبید و الملوح آن منقی بشره و با ملح سفید اخفاد و رافع تو باور و جهت السموم آشامیدن آن
با سفستین و شربت جهت نیش هوام سمی نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا یکدرم الخواص دخان آن گریزاننده هوام و مار و عقرب و پشه و غیرها و البدل کحل
آن در زیت به وخت انگور رافع کرم آن و طریق استعمال آن آنست که در اکثر جا با دهن زیت گداخته بکار برند مضر بمحرورین و مصلح آن رب و گلاب
بارده و ملطفه مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن زفت رطب و بعضی قیر گفته اند

فصل القاف مع اللام

قلی بفتح قاف و فتح لام و الف مقصوده و بکسر قاف و سکون لام و یا نیز آمده و آن قلی الصباغین و شب الصباغین نیز و در اصفهان کلیا و در خراسان شخار و در گیلان و شیراز قلیا و هندی سجی و
سجی درکا ان اشخار نامند ماهیت آن چیزیست متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که بزمین مغاک وی میکنند و بران اشنان تازه بسیار جمع می کنند
بالای آن نی و خار با هیمه آتش بر میزنند اندک طوبتی از آن سیلان مینماید در آن مجتمع منجمد میگردد چنانچه در اشتان ذکر یافت و هر چند در ان اشنان رطوبت
و سبزی زیاده باشد زیاده بعمل می آید تا آنکه مانند قرصی مگرده بزرگ و الا مانند حصهای بزرگ کوچک می باشد و از نبات مسار مرام نیز
بعمل می آورند در ربا و کرمان در روم و ملتان خوب بعمل می آید و روی بهتر و قرصهای آن بزرگ و صاف و ملتان الکثر بریزه با خاک است

خاکستر انگیخته و سده ع گشته که در ملتان نیز اقراص سبل می آید و در جاهائیکه گیاه آنرا میسوزانند طرفی سفالی تنبیه و نگیه دفن می نمایند
که رطوبت سائله از آن در آن جمع و منعقد گردد و آن بسیار خوب میشود و بهترین این صاف سیاه براق تنبیه گجراتی است که توختانند
و بعد از آن منزوج بریست و در مراتب آنچه مانند خاکستر سیاه که در آن پارچها کوچک باشد و زبون و بدترین اعظم صابون است طبیعت آن در چهارم گرم و خشک
و باقوت سمیت افعال و خواص آن جالی و محرق و اکال و قوی الرنگ جهت اعضاء الغذا بعد از مرتبه در آب حل کنند و بحجر علو تصفیه
نموده منعقد سازند و آشامیدن یک قیراط آن جهت تقویت معده و انهضام طعام و آوردن اشتهاء و قطع بلغم و رفع قی بایوس الاعلاج و تحلیل ورم طحال
الحیین الکحال آن رفع بیاض چشم حیوانات القروح و اندمال غیر ما اطلاء آن خورنده گوشت زائد و جسیاد و زائل کننده ثآلیل و نواصیر و برص و بهق
و جرب و طلب سعفه المضاد یکدرم آن کشنده در جهان روز و دو درم آن در ساعت و قابل العلاج نیست بالجمله مداوای آن مدد و سه اصبال و شبع ده
آشامیدن ادهان و اوراق جرب قی نمودن است و در الطلیه استعمال آن - تنهائی ممنوع است بدون ادهان زیراکه محدث بیماریست که مرحم
آن دشوار است و چون آنرا در روغن حل کنند و با انگور باشند نمدی آنرا سوبه گردانند و طبخ قلی در حرف المیم مع اللام در اطاع انشاء الله تعالی خواهد آمد

قلاقس بفتح قاف و لام و الف و ضم نون مشدده و سین مهمله ماهیت آن نباتیست مسمی بجوخ الروح جهت شاهت بآن در رنگ و برگ
و شاخها لکن برگ این از آن کوتاه‌تر و اندک عریض تر و گره های قصب این نزدیک بهم و منتشر بر روی زمین بخلاف آن و اهل مصر بجای چوب در
ریستاگ آب استعمال مینمایند و بسیار با آب نیل آبادان میگیشند و زراعت و غیرها میبدد و مزه آن تلخ با اندک لزوجت است افعال و خواص آن
شیخ ابن بیطار گفته عصاره آن چون بیاشامند جهت نفث الدم سینه و جهت نزف الدم نیز جهول نافع و فعل آن در ضیاب باشد و گفته است که یونانی لوسمیا
خیوش نامند و در حرف اللام مع الواو مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و گویا نوعی از آن است در غیر مصر من آن را ندیده‌ام **قلب** بفتح قاف و سکون
لام و باء موحده لغت عربیست بفارسی دل و بلاطینی طسن نیون نامند ماهیت آن عضویست مرکب معروف از اعضای حیوان است و اول عضوی
است که تکون مییابد بنابر قولی و اصل و مبدأ و معدن حرارت غریزی و روح حیوانی است و لهذا گرم‌ترین همه اعضاست و آخر همه اعضا از حرکت
مییابد و سرد میگردد و گوشت آن بسیار صلب بطی الهضم اولی اجتناب از آن است و عند الضرورت بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج است
و بهترین از مواشی دل گوسفند نیز کم سن بصفات مذکوره و از طیور دل مرغ جوان فربه خالی از مرض و از قلوب طیور آبی حرارت است طبیعت آن مطلقا
گرم و خشک گرمی طیور زیاده از گرمی غیر آن و خشکی بری زیاده از آبی و طیور آبی بسیار گرمتر از غیر آبی افعال و خواص آن مقوی دل و رافع خفقان و درهم
و در وی الغذاء و مصلح آن مهر بخین و ملطفن آن با تخم و روغن و آب کامه و سرکه خوردن و یا کباب قلیق بروغن گنجد و بادام و با سرکه و المجدان و فلفل و زیره
و صعتر و بالجمله آن سد کرده بکار آشامیدن و سکو غذائیست از بابی اصحاب که در ریاضت العین قصور و التحال خون باشد و هنگام کباب کردن
از آن میچکد در رفع شبکوری مجرب و دانسته اند قلب هر حیوان بدل آن ذکر شده میشود ان شاء الله تعالی **قلیب** بضم قاف و
سکون لام و باء موحده لغت عبری اندیس بمعنی فرازیه مسمی کاسر الحجر و یونانی لیلیین فرسن یعنی تبریزی و بفارسی سنگ سنبویه نامند
و سلیمان بن حسام گفته که این نبات در العسلب که یکی از اسپارغست نامیده اند بیراعی جهات و سفیدی رنگ تخم آن و اوب
علوی خان مرحوم مغفور نوشته اند که گمان می برم که این تخمی باشد که بهندی آنرا تخم نیولار نامند کسیکه آنرا کلتهی دانسته غلط کرده جهت آن که
کلتهی حب القلت است بنای مشابهه فوقانیه و بای موحده و نیز غلط کرده اند کسانیکه آنرا بابستن هندی دانسته اند و بیان حب القلب
در حرف الحاء مع الباء مذکور شده و نیولار را در بنگالی چکوند نامند و چکوند نیز در حرف الجیم مع الکاف ذکر یافت و سنگ سبویه نیز در حرف السین
ماهیت آن سلیمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس کثیر الوجود است و در غیر آن از مواضع دیگر از بلاد شام که من یکی داشته و دیده ندیده ام مگر در یار بکر
بظاهر رسیده اند براه اسرح زارها مروف و در جمع صالح الخدمة فصل فرنعه کسی توهم نکند که این همان حب القلب است که در حرف الحاء مذکور شد ماهیت آن گفته اند نباتیست

برگ آن شبیه برگ تیوون و از آن طیبه تر و بعضی تر و نرم تر از آن انچه نزدیک بزمین است و عروق بر آن و شاخهای آن باریک ایستاده و [illegible]

و زیاده و اکثر از آن ستبر [illegible] صلب با افراط شاخهای آن [illegible] شبیه لسان [illegible] و بر آن برگهای ریزه و مابین برگها شکوفه آن سفید [illegible]

[illegible] منبت آن زمینهای خشن و اماکن عالیه [illegible] گفته تخم آن سیاه رنگ با خشونت و در کوهستان و در [illegible] بود آن [illegible]

[illegible] طبیعت آن در سوم گرم و خشک [illegible] و در دوم دانسته **افعال و خواص** آن [illegible] جهت [illegible]

بار و زمن و ربو و ضیق النفس [illegible] جهت فواق طولی و سهال و ادرار بول و با شراب سفید جهت سنگ گرده و مثانه

[illegible] ابول [illegible] قلطا [illegible] یونانی [illegible]

و سکون لام و تاء مثناة فوقانیه [illegible] بفتح قاف و کسر [illegible] یونانی [illegible] نامند [illegible]

[illegible] **قلسو فودلیون** بفتح قاف و سکون لام و ضم سین مهمله و سکون واو و ضم فاء و سکون واو و کسر دال مهمله و ضم یاء مثناة

تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است صغیر القدر [illegible] ماهیت آن مابین [illegible] برگ آن شبیه

برگ [illegible] گل آن شبیه [illegible] طبیعت آن در سوم گرم و خشک [illegible]

افعال و خواص آن [illegible] نبات و طبیخ آن جهت [illegible] تقطیر البول و ادرار [illegible]

[illegible] **قلقونیا** بفتح قاف و سکون لام و ضم فاء و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف

مقصوره لغت یونانی است بفارسی زنگباری نامند **ماهیت** آن صمغ صنوبر است [illegible] گفته اند صمغ صنوبر است که بیونانی [illegible] نامند [illegible]

[illegible] شیخ ابن سینا [illegible] گفته غلط کرده اند [illegible]

[illegible] تمام اقسام آن [illegible] این خطا است [illegible] گفته که قلقونیا صمغ صنوبر [illegible]

[illegible] و نامند قطران [illegible] فی الحقیقه قلقونیا نیست

[illegible] **قلقاس** بفتح [illegible]

[illegible] و گفته اند [illegible] لغت رومی است [illegible] قلقاسی [illegible]

[illegible] ماهیت [illegible] برگ [illegible]

[illegible]

آن مایل بسرخی و باطن آن سفیدی [illegible] حدت و [illegible] کاسن [illegible]

[illegible] لیکن غیر مستعمل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاخهای آن [illegible]

[illegible]

[illegible] حدت و [illegible]

[illegible]

[illegible] آب داخل کرده [illegible]

درزرد چوبه داخل نموده بخورند لذیذ میباشد و باگوشت لذیذتر و بعضی که درپختن بسیار صاحب وقوف اند اول درآب زردچوبه انداخته که خوب رنگین و

یک مرتبه دران آب بجوش می آیند که رنگین گردد و بعد از آن در روغن دیبا تو بریان میکنند بعد از آن درآب گذارده ترشی انبه خام تازه یا خشک

اگر نباشد ترشی لیمو یا تمر هندی بقدر ذایقه و اندکی فلفل سرخ داخل کرده ساده بدون گوشت یا باگوشت پخته میخورند بسیار لذیذ و سهل الهضم میشود و جمعی

طبخ و دوختن آن تناول میکنند و بریان نموده در روغن نیز و این را نیز **طبیعت** آن کلی مانند آنست مطلقا در اول گرم و در دوم تر و در اول نیز

خشک گفته اند **افعال و خواص** آن لغایت مسمن بدن و محرک باه و دانسته اند اعضاء الصدر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره اعضاء الغذا

والنفض سریع الهضم و نفخ مسهل اسهال سوداء و اسهال پست آن و حبس اسهال قوی جهت استسقاء و لاغری کرده و اسهال صفراوی و مالی اعصر دالیست

بدفع او در ادرار بول مخصوصا عصاره نبات آن و تناول برگ و شاخ مطبوخ آن نافع المضار درد مقعد و مولد سوداء و سده و مصلح آن عسل و سکنجبین و ادویه

مانند دارچینی و قرنفل و بعضی آنرا با سرکه و خردل مرتب مینمایند و این هنگام سریع الهضم و الخروج میباشد از معده نوشته اند که تنها کمتر میباشد و در تناول

قریب بتخم کرنب مقدار شربت از تخم آن در درهم و عصاره نبات آن از ثلث رطل تا بده و ثلث و نوعی از قلقاس جیشو و حلب مستدیر که هرچند طبخ

نمایند پخته نمیگردد و ضماد آن جهت نضج اورام و زرد و سوخته آن جهت اندمال قروح و قلاع و تقویت موی سودمند **قلقدیس** بفتح و دوقاف و لام ساکن

در میان و کسر دال و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج سفید و بعضی زاج سرخ و بعضی زرد و بعضی

نوعی زاج سفیدی که بفارسی آنرا زاج شترو ندان نامند دانسته اند بعضی گفته که آنرا بفارسی شوخار و بیونانی حاقیس نامند و تحقیق آنست که قلقدیس

سه صنف میباشد صنفی سفید سبک زرد و شکن و این تندترین و بهترین اصناف است و صنف دوم کثیر الارضیة غلیظ خشن زنگ آن مایل بکبریت

و این را بیونانی بالی ترایا نامند و صنف سوم نرم متساوی الاجزاء است چون آب بدان رسد سیاه گردد و این را زاج الاساکفه نامند و در حرف

الزاء المعجمه مع الالف بتفصیل ذکر یافت **قلقطار** بفتح دو قاف و در میان لام ساکن و فتح طاء مهمله و الف و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف

است اکثری زاج اصفر و بعضی نوع زاج سفید شترو ندان و بعضی زاج اصفر مایل بحمرت دانسته اند و بهترین آن خالص بسیار زرد و براق مانند

زرنیخ زرد و شکن آنست و در زاج نیز ذکر یافت **قلقل** بکسر دو قاف و سکون دو لام و بضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربیست و آنرا قلاقل و قلقال

بفتح قاف اول بدو رمان بری و بفارسی انار دانه دشتی و بهندی کوار جکنه نامند و حب آن گویند نبات ست در ماهیت آن اختلاف است اقول

اکثر آنکه نباتیست شبیه نبات قنب و ساق آن مایل بسبزی و شاخهای آن دراز و قنب متخذ از آن قوی از شاهدانج و برگ آن نیز از آنجه دگل آن مایل

بسفیدی و تخم در غلاف خشن مستدیر و بزرگتر از فلفل املس و بیرون آن مایل بسیاهی و مغز آن سفید با حلاوت اندک اند و حبت و پوست ساق

آن سفید و متقل کم از آنست و بعضی آنرا حب السمنه دانسته اند چنین است و آنچه مشاهده شده در بنگاله آنست که نبات آن یکذرع و بیشتر یا یک

ساق باریک بستا انگشت باریکتر نرم و مجوج متصل بهم برگهای آن رسته و برگ آن شبیه برگ یاسمین و از آن کوچکتر سر کشاده که قوی تر است و از تنخم انشته بیشتر

یافته که نبات آن از قبیل تخم و بیاره و رسیم جبیده و بند بند سبز و سرخ برگ آن شبیه برگ مرزنجوش و نمر آن بقدر فلفلی و مدور سیاه رنگ یک نقطه سفید

بر بالای آن و سه عدد و بیوسته بهم متصل و تمام آن در داخل غلافی سه پهلو شبیه غلاف کالنج بر سر شاخها که باریک است و دو نخامی سبز میباشد مغز آن سرخ

رنگ باریک **طبیعت** آن در دوم گرم و تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن لغایت مقوی باه و مسقط و مسمن آن هر نوع که استعمال نمایند

عندهما با کجیله یا با آب و مانند آن یا عسل سرشته و مصلح حال گرده و مثانه و زایل کننده احتراق اخلاط مقدار شربت بریان کرده آن از قبیل مثقال تا یک وقیه و از

تو سیده آن تا نیم وقیه المضار کثیر آن مصدع و مضر معده و سورش معده مصلح آن یا کنجد و یا سکنجبین یا خنده و عسل خوردن بدل آن تخم زن آن قدری سفید

و یا حب الصنوبر و با سناسه و نیم وزن آن ایبل چهار دانگ آن مغز تخم خیار زه است **قلومس** بضم قاف و لام و سکون واو و ضم میم و سین مهمله لغت

یونانی ست بمعنی ذوالف لورب و بعضی تفسیر دانسته اند ماهیت آن نباتیست که پنج صنف میباشد و بهترین آن نوعی از آنست صنف اول سفید و برگ آن نیز سفید و زراعه و

میباشد و برگ ماده آن شبیه ببرگ کلم و سفید تر و بعضی سه تا ازان و ساق آن بقدر دو ذرعی و زیاده و بر آن چیزی مانند ابریشم بر ساق آن و گل آن مائل
بزردی و تخم آن ریزه و بیخ آن چهار و بسطبری انگشتی و درازنا برگ و مازرو باریک تا زبانه و صنف دوم برگ آن سیاه و بعضی گفته اند که از صنف اول اصغر سوم
شاخهای آن بسیار و دراز و بی ساق و برگ آن شبیه ببرگ سفرجل بر سر شاخها و آن قبها ده در و گل آن زرد و طلائی صنف چهارم برگ آن شبیه
برگ انجیر دانان کوچکتر و بی ساق و ملاصق زمین صنف پنجم برگ آن بدرگ غلیظ و با رطوبت چسپنده تند بو و ساق آن زیاده بر ذرعی و گل آن سفید
مائل بسرخی و تخم آن ریزه و تیره رنگ مدور با حدت و تلخی و این صنف تحمل کرمتا کو باشد و آن در حرف التاء المثناة الفوقانیة مع النون ذکر یافت
طبیعت همه اصناف آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن محلل و جالی با قوت قالعه ریشها آن در معالجات اعلام ملیره جت
اعضاء الصدر و الغذا و ضیق النفس مدر بول یک مثقال از بیخ سفید و سیاه آن جهت منع سیلانات و با شراب جهت منع اسهال طبیخ آن جهت مرزباده
ضیق النفس و سکات و عضل کرده آلاو رامحو حرق النار و السم ضماد برگ مطبوخ و صنف سوم آن جهت اورام ملبتی و ورم چشم و با عسل یا شراب جهت تنقیه قروح
و جراحات و گزیدن عقرب ضماد برگ صنف دوم آن جهت سوختگی آتش مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن انا رعو رس قی است
قلومابین بضم قاف و لام و سکون واو و فتح میم و بالف و بضم با مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و آنرا بحوه آبی نامند و اهل دمشق صابون القافات
و صابون الشباب و ظفر القط نیز نامند ماهیت آن نباتی است جبلی بستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل بر ساق
آن خلاف هنا و اوراق بعضی مائل بطرف بعضی و گل آن شبیه بگل سوسنی که بیخ آنرا ایرسا گویند و بیاتست حیوانیکه آنرا اربع و اربعین گویند بهترین آن
جبلی و نگاه از نبات آن نیز نامند آنکه از بیخ آن عصاره میگیرند و اخذ نیانید **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جابس با نفث الدم
سینه و نزف الدم معده و رحم و ضماد برگ نرم کوفته آن جهت التزاق جراحات در ابتدای حدوث و التیام آنها مجرب **فصل القاف مع المیم قمری**
بضم قاف و سکون میم و کسر را مهمله و یای نسبت منسوب بقمر است که نام بلدیست از بلاد مصر و گفته اند که آن بلاد سکندریه است بجهت مشابهت تنگ این
بتنگ آن بلده و احد آن قماری آمده و گفته اند جمع اقمر است مانند احمر و حمر با جمع قمر است مانند سدی و سدوم و نزد بعضی بفتح قاف و آنرا قمریه نامند و آنرا
بلسان و جمع قماری غیر منصرف است و بهندی تو تو نامند ماهیت آن ز منیست از فاخته کوچکتر با طوق بلسیار مانوس خوش منظر و خوش
آواز و گفته اند که لفظ یا کریم کامل الحروف از صوت آن ظاهر میگردد و دو نوع میباشد سفید و زرد و از غرایب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ خود نوشته
که از جمله هدایا که بعضی ملوک بقاع هندیه برای سلطان محمود سبکتگین فرستاده بودند قمری بود که چون طعام زهر آلود را میدید چشمهای آن میگریست و اشک
از آن جاری و متحجر میگشت و چون آن حجر را سوده بر جراحات و بر کشاده میپاشیدند بعد از چند میشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن موافق مبرودین و مرطوبین مولد خلط فاسد و اکثار آن محدث وسواس و جذام مصلح آن دهان لوز و بیلطیفه است و بدترین
چون آن باعث سرعت حرکت اطفال و تحریر آنرا چون بالطفل بیاشامند باعث سرعت تکلم آنست قبل از هنگام آن کذا من گفته اند لورش آن
در شغانه و عدم تاثیر سموم در آن و چشم بدست از صاحب تحفه **قمقام** بفتح قاف و بضم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف و الف و میم و قبل بفتح قاف
و سکون میم و لام ماهیت آن دو حیوان کوچک اند که در بدن انسان و غیر انسان بهم میرسد و فرق میان هر دو آنست که قمقام بسیار
است و بیخ موی می چسپد و واحد آن را قمامه نامند و قمل بشش پست و پا دارد و به بدن اندک میگزد و سر دوم آن باریک و سفید رنگ و ملخ و هما
بهم میرسد و غیر سیاه رنگ گفته اند رنگ آن برنگ موی میباشد که در آن بهم میرسد از سیاه و سیاه و سفید و غیر آن ماده آن زاید از عفونت
و قمل النباتی پیش ترکی بیت و بهندی جویین نامند و بر اطلاق آن قمل انسانست و ماده تکون و فرق ما دث از کثرت فضلات رطبه لزجه
محتبسه در بدن انسان و قلت و با حسم انفصال بدن و ثبات و عدم تنظیف آنهاست و قوت ترجیح بدن و بر حد ماده آن زاید تکون آن زیاده
در کار سر و ریش طلبا سیاهی چرک کننده تکون آن زیاده می باشد خصوصاً در زمستان و کثرت آن باعث لاغری بدن میگردد و مرض است

الطیفه البسه پاکیزه چکاون آن کرم میباشد ملکه نمیباشد افعال و خواص آن چون کشش سپش زنند را در سوراخ باتلاگه از مد بیع نماید جهت
بیع می ریع مجرب گفته اند چون در سوراخ احلیل گذارند رفع احتباس آن نماید چون زن حامله در کف دست خود گذارد و بر آن شیر پیدا شد
اگر راه رود و حرکت کند حامله بپسر حب والا بدختر و بعضی گفته اند که اگر بمیرد حامله بپسر است والا بدختر و انداختن سپش زنده موجب نسیانست بلکه باید
که بکشند و باندازند و طلا کردن آن بر بیرون مولود و تعیین ولادت با آب زیره باعث آنست که در تمام عمر قمل در بدن او تولید نکند و چون در بدن
سپش بسیار بهم رسد تدبیر دفع آن آنست که جامه به زیبق آلوده بپوشند و یا زیبق بر بدن بمالند و یا زیبق با حنا و ساختن و آن کنند و شستن سر با آب تخم
شهدانه و تخم سدلیست سائیده با آب مخلوط کرده سر را بآن بشویند نیز و دفع سپش آن نماید اما باید که ثیاب را بپوشند و محافظت نمایند که داخل
آن نشود که باعث سوزش بسیار و خوراک آن میگردد و از خواص آنست که نزد قرب موت از انسان می گریزد و چون قمل بسیاری جمع نمایند
و آن از سر شیم سازند قوی تر چسپنده تر میباشد از سریشهای دیگر و گفته اند قمل متولد در جرب تاشامیدن نیز هم آن جهته قرحه ریه و تقیت نسیان
نافع و این از جمله محالاتست زیرا که این مقدار بهم رسیدن متعذر است **فصل القاف مع النون** **قنا** بفتح قاف نون و الف مقصوره
لغة عربیست بر چند معنی آمده اما بمعنی نیزه و جمع آن قنوات و قنی بکسر قاف مانند جمل و جمال و بعضی اطبا گفته اند که بفتح و بقصر قصب است و واحد
آن قناة به تا است و جمع آن قنوات و بر عود الطباشیر یعنی قصب آن نیز اطلاق مینمایند و بر شجرة الاشق نیز گفته اند خود اشق است و گفته اند نوعی از
اندروطالیس است و نیز گفته اند اسم نباتیست برگ آن شبیه ببرگ نعناع و معروف نزد عامه عرب بکلخ و نزد بعضی رطبه یا لبته کلخ و در حرف الکاف
مع اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قنا بری** بالضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح با موحده و را مهمله و الف مقصوره لغة عربیست
و گفته اند لغت نبطی است بالضم قاف و فتح نون مخففه و الف و کسر با موحده و را مهمله و یا نیز آمده و نیز گفته اند بعربی ملوق و لموق و فی دل رحق شجرة الحبق هیونانی
قیقیمیالون و برومی قبارد سیدس بخراسانی برغشت و بفارسی بنفد و بشیرازی سیره و سوده و باصفهانی سوچه نامند ماهیت آن نباتیست
کوه دایل بریح صبر و بید و تا آخر آن میانه دل بغدادی گفته از بقول صحرائیست برگ آن کوچکتر از برگ کاسنی صحرائی و باندک حدت و تلخی و گل آن سفید
باریک و تخم آن اغبر رقیق و نوات غوره میر و نوشته اند برگ آن شبیه بسرق است و لیکن املس نیست بلکه زغب خشنی دارد و صاحب تحفه نوشته برگ آن شبیه بسناج
و باندک تندی و تلخی است تقدر شبری ساق آن باریک و گل آن سفید ریزه و تخم آن در غلافی بقدر نخود و در هر غلافی چهار حبه دانه شبیه بخردل بهترین آن
تازه آنست که در شاخهای آن اندک سرخی باشد **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن لطیف
و جالی و مقطع و ادرار دهنده نافع است جهت سده جگر و سپرز و فشار الصدر و الغذا و النفس منقی سینه و ریه از کیموسات غلیظه و مفتح سده کبد و طحال مدر
بول و حیض و شیر و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبیعت و دفع یرقان و منع از اخراج کیموسات غلیظه مینماید و ضماد آن جهت بواسیر و مقعد و تحلیل صلابت
رحم نافع الزنیه جهت کلف و بهق و وضح بهترین دوائیست ضماد او شربا دگفته اند خوردن آن باندک نمک اتی و تحلیل بادی و قلع مادی الی بگرداند
و بسته است جهت آن جهت امراض مذکوره و ضماد ثم پستان آن للسموم ضماد آن جهت نهش جمیع هوام سمی موثر المضار مولد سودا خصوصا که نمک پرورده
آن مصلح آن طبخ و بریان نمودن آنست در روغنها یا مثل روغن بادام و کنجد و غیر آن گفته اند مصلح آن طلیه کابلی و شکر است **قنب** بکسر قاف و فتح نون
مشدده و با موحده و بالضم قاف نیز آمده لغة عربیست گفته اند معرب از کنب فارسی است و آن را بیونانی قنابیوس و بسریانی قنبرا و بر ومی کنانی و بفارسی
کنب و بهندی سنگ بهار و باصطلاح ورق الخیال و جز اسلم و حشیش و شهدانه الفقرا و نشاط افزای و زنگار دو عرش نامند و سبب مسکن شهوت
انگیز و موسم سموم و حیز اخضر و زمرد نگر و برگ شیرازی امثال بنا نامند و دسیقوریدوس قنابیرو قنابوس نیز نامیده و گفته اند پوست ساق آن رسب
نامند و از آن مانند کتان ریسمان السه سازند اما پوشیدن لباس آن جایز نیست جهت آنکه مفسد مفاصل و محدث لاغر است و کاغذ از آن خوب
ساخته میشود چنانچه در کشمیر از آن کاغذ بسیار سازند و بسیار خوش قماش و براق میباشد و فتیله از رشته آن میکنند و ضماد زخمی دستی که بر آن می نشینند

و غلیظ و چسبنده است بهمراه آنچه میمانند و چرس مینامند و در منزلیان میکنند بقدر و سکر بسیار می آورد و خصوص ... آن و آن هر چند چسبنده تر و غلیظ تر و منجمد تر باشد قوی تر است و بسیاست که بسبب کمال قوت پاک میگردانند گشنه خود را اما ماهیت آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد عجم و روم و هند

و کشمیر و بنگاله و فرنج و روم و فارس و عراق و غیرها و گفته اند بترتیب که هر یک قوی تر از دیگر اند و عربی و بنگالی ... بعضی فارسی ... اقوی از روسی

گفته اند و هر یک بروی بستانی و جبلی میباشد و برنجیلی اقوی از بستانی ... بستانی فی الحقیقت قنب است زیرا که بستان حد و دیگر و درخت آن بلند تر

تا به پنج ذرع و ساق آن مجوف و شاخها با یک برآن برگها پنج یا شش یا هفت تا نه و اکثر فرد میباشد و بسیار سبز رنگ با خشونت ... مینا رنگ

با رنگیت تخم آن مدور ... شهدانج و بفارسی شاهدانه نامند و بر جبلی آن از درخت کوتاه تر از بستانی و ... آن ... جبا ... گلیلی ... آید

بکار ... شاخها آن شبیه بخطمی سیاه رنگ ... برگ آن نیز مانند برگ بستانی و از آن خشن تر و ... آن کمتر از بستانی و ... آن غالب و گل آن

سرخ و تخم آن مانند فلفلی شبیه بحب السمنه و بعضی خود حب السمنه دانسته اند و ... و شیخ ابن بیطار گفته قنب نوع ... بستانی و نوع ...

... قنب ... نامند و ندیدیم من ... اگر ... نامند و در بسیاری زراعت مینمایند و بسیار ... یکبد ... آن ... باده ...

... عقل و جنون ... میسازد و بسیار است که ... میگردانند و بالجمله انواع ... آن بسیار است ... طبیعت برگ آن

مرکب القوی و در سوم سرد و خشک با حرارت لطیفه قلیله و برودت کثیفه غالبه و تخم آن گرم و خشک در سوم و بعضی ... سرد و خشک ...

آن سرد و خشک با عتدال **افعال و خواص** آن از جمله ... است که برگ آن ... و آن ... سرد ...

جزو حار لطیف حاره و تخدیر ... حادث ... بعد زوال ... تحلیل جزو حار لطیف و ظهور آثار جزو بارد کثیف ضد افعال مذکوره از آن ظاهر میگردد و نیز بسبب

جزو حار خیال و فکر لطیف و دقیق میگرداند و عطش و اشتهای طعام و شهوت باه را بالعرض زیاد میگرداند و بالآخره بالعکس باعث ...

و ضعف آن جنون و مالیخولیا و جمیع ... و بسیار ... و استسقاء و ... ضعف باه و ... آن میگردد ... مجفف منی ...

... شیما ... اعضاء الراس ... برگ ... آن منقی دماغ و ... برگ آن ... ابرص ... قطور ... برگ آن در ...

آن جهت تسکین درد گوش ... آن اعضاء الغذا و النفس ... برگ آن ... طوبات معده ... مدر بول ...

و مجفف منی و پوست آن قاطع باه و مجفف منی القروح و الجروح و الاورام و البثور ... بوسیده ... جروح ... کننده

... ضماد ... آن ... تحلیل ورم حار ... تسکین اوجاع اعضاء عصبانی ... آن ... باشد مفید و چون برگ

خشک آن ... آب بر آن پاشیده و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده گذاشته بر خصیه بندند جهت قیلة الماء و تحلیل ورم آن نافع مقدار شربت آن

یک درم و زیاده بر آن خصوصا ... آن ... مصلح آن ... گاو ... گرم ... آشامیدن شراب حامض ...

و تخم آن مسکن غثیان محلل ... کننده ریاح و مولد خلط ... قوی الاسنان ... مسکن ... مجفف منی المضار ... مصدع ...

معده مصلح آن بریان نمودن ... آن باعث ... مصلح آن خشخاش و سکنجبین ... شراب لیمو و گو ... آب سرد ... شراب فواکه

حامض است و ... شاهدانج که مانند ... با وام ... گرم ... جهت ... اعصاب تحلیل اورام صلبه ... قطور ...

و آشامیدن آن مجفف منی است ... اهل هند خصوص ... ایشان ... آشامیدن آن ... خود ...

و خیال و فکر را زیاده میگرداند چنانچه ... از فقرا ... کامل ...

ضعیف ... گمان ... آن را ساییده ... آب ... صافی نموده ...

ایشان ... میگردد ... ساییده ... تنهائی ...

ساییده با شکر سفوف مینمایند و ... بسیار ... جهت ... ایشان ... حرکت ... انواع ...

میگردانند و اتهضام میاید و بدن الیشان فربه میشود و بکثرت اجتماع رطوبت پس ثانیاً مبتلا باکثر امراض عصبیه میگردند مانند ضعف باصره و کثرت ریاح و قراقر بطن و سدد القلبیه و تشنج اطراف و صورت تغیر رنگ بشره و امثال اینها و ضعف باه و سقوط اسنان و عجز و کسالت و جبن و خیالات فاسده شیطانیه و سوء فکر و اندامشان خود و خبال را البوه عقیده و راحت و زندقه و ترک عبادات وغیره و بعضی از ان مصاحبین میسازند و میخورند و بعضی برای اصلاح و تقلیل مین و در شیر جوش میدهند و آن شیره است میسازند و گره آن را اگر در تراکیب استعمال مینمایند و بعضی سرشیر آن را گرفته استعمال مینمایند نیز دهن آن را بانواع دیگر اخذ مینمایند و بعضی که بسیار قوی میخواهند قدری از چرس آن را در تراکیب میکنند مانند معجون ترفه خانی که مشهور بشیره و خانی ست کار روغن ساخته احیاناً می آورند که یک حبه آن مسکر بسیار می آورد و جزو اعظم آن روغن بنگ و چرس و او بان و جواهر بجهای قوی مخدر مسکر دیگر ست قنبره بضم قاف و سکون نون و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و بالغت عامی قنبره است و جمع آن قنابر بفتح قاف و کسر باء موحده و بعربی ابو الملیح و لفارسی چکاوک و چکاوه و کلک نیز و بیونانی برداوس و بربیدالوس بلاطینی کال ریته نامند ماهیت آن مرغیست از جمله عصافیر از گنجشک بزرگ تر رنگ آن خوش منظر و خوش آواز و بر سر آن کاکلی و تاجی مانند طاوس و هدهد بهترین آن جوان فربه آن وجه علحده ذکر نمودن آن از عصافیر اختصاص آن باسم خاص است و شهرت آن بدان ست طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن اسفیدباج و مرقه آن ملین طبع و گوشت آن حابس بطن و گوشت آب لحوم سائر عصافیر و این اقوی از آنهاست و مداومت کباب آن مصلح الغذا و جهت صاحبان قولنج و اوجاع مثانه نافع و محرق مجموع آن جهت ذات الجنب و جمیع نواصیر بسیار مؤثر مضر محرورین مصلح آن کاسنی با سرکه و میوه های ترش یا روغن بادام استعمال نمودن قنبیط العجم بفتح قاف و فتح نون مشدده و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و طاء مهمله و بالفارسی کلم رومی گویند نامند ماهیت آن نوعی است از کرنب جهت علحده ذکر نمودن آن اختصاص معروف بدان بود نیست و نزد عوام و اهل شام و بغداد مشهور به زهرة القنبیط است گل آن شبیه برگ چغندر و از ان عریض تر و ضخیم تر و سبزی آن با حمرت و سبزی رنگ طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی و بر بالای آن حبه آن و بر اطراف آن برگها هم مجتمع و شکل گلی و ندبنگاله در موسم زمستان تخم آن را از فرنگ می آورند هر سال تازه میکارند بسیار خوب لطیف و سفید مجتمع و نازک و لذیذ میباشد و هر چند هوا سرد تر باشد بهتر می شود و بتعمل ترتیب بهتر و سفید تر و لطیف تر میگردد و بعضی مردم در وقت کوچکی برگهای آن را با هم می بندند و هنگام نزدیک بکمال رسیدن بجهه سفالی که بندی مانند یک مانند معکوس بر بالای آن میگذارند که کله آن در جوف آن گنجیده آفتاب و شبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد و ساق آن را از نصف بیشتر بگل میگیرند و بدان آب هیشه میدهند خوب لطیف و بالیده میگردد و بقوت زمین و خوبی تخم نیز به میگردد و بهترین آن تازه سفید رنگ با قند نازک خوب و هم پیچیده آن است و نیز قسم دیگر از ین میشود و برگ و ساق قبه همه مشابه بدان الا آنکه برگها و خارج آن اندک بزرگتر و عریض تر و تیره تر رنگ ساق آن که نقش مائل بسرخی رنگ برگها و قبه پیچیده آن سرخ تیره مائل به بنفشی ست و بهترین این قسم تازه خوش رنگ نازک خوب هم پیچیده آن طبیعت آن مرکب از قوی با رطوبت مائیه غلیظه و حرارت معتدل لطیفه و ماده ارضیه کثیفه و گفته اند گرم در اول خشک در دوم ست **افعال و خواص** آن با قوت مفتحه و محلله و جنبیه و نفاخیه و مدر بول و مولد خون سوداوی مسکر و مضعف دماغ و منجر رومی الغذا نفاخ و مسدد و محدث نفخ و رحوالی سهل و حرب شکم و بالخاصیت محلل خمار و مسکن آن و اکثار آن مولد اخلاط سوداویه و امراض سوداوی مانند فکار ردیه و خیالات فاسده و دیدن خوابهای مشوشه و مضعف دماغ و بصر بسبب تبخیر آن و آشامیدن ماهیت آن مانع مستی و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل نافع مصلح مضار آن و بآب جوشانیدن و آب آن را ریختن و بعد پختن با گوشت فربه در روغن بادام و یا زیت الاتفاق در روغنگاو تازه بسیار بریان نمودن و با ادویه حاره لطیفه خوردن ست و بعضی آن را نافع و مهیج فواق و زیاده کننده منی و معین بر جماع خصوصاً چون بریان نمایند و با مرکردنیت و آن کاسه بخورند مولد سودات زیاده از کرنب و تخم آن گرم و خشک استعمال آن بطریق تشریب بالعدا از شراب مسکر و محلل خمار آن و مفسد منی ست چون زن بعد از جماع با خود بردارد قنبیل بکسر قاف و سکون نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام گفته اند معرب کنبیلا که فارسی ست یا معرب کمیله هندی است

در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی گفته اند چیزیست رملی سرخ رنگ که از آسمان فرود می آید با شبنم در بیشه ها و بعضی گفته اند که شبنمی ست که بر
ارض حتی بادیه بین می نشیند و با خاک ممزوج گشته بدان هیئه میگردد و بعضی گفته طینی ست از قسم طین مختوم طین الجلود که نزد بادیه بین بلاد ظاهر میگردد
در خراسان و بعضی گفته اند بندر رملی ست ظاهر آن سرخ و بعضی گفته اند تخم سرخس ست و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که بیشتر از
کوهستان ما بین هند و چین می آورند و [illegible] یافته که اندر [illegible] حاصل میگردد که آن درخت را می نشانند بطلب ایشان [illegible] آن اشتهار است
با شبنمی که بدانجا می نشیند و آنچه [illegible] شنیده آنست که ثمر درختی ست کوهی درخت آن شبیه بدرخت صعتر و برگ آن نیز شبیه برگ [illegible] و گلهای [illegible]
و سرخ و بار آن [illegible] بلند و ثمر آن بشکل نارنجی و بر سر آن خاری و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و بعد کمال رسیدن [illegible] شکافته چون آن
ریزه سرخ رنگ تیره برمی آید در زمین میریزد و مردم آنرا جمع نموده برمی دارند و همان قنبیل ست آنچه غیر ممزوج بخاک است خالص [illegible] میباشد و آنکه
مخلوط بخاک اسفل ست غیر خالص [illegible] العلم عند الله تعالی **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند با قوت تاکلیه شدید **افعال و خواص**
آن آشامیدن یکدرم تا دو درم سائیده آن با ادویه مناسبه مخرج اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع بقوت و مسهل رطوبات لزجه و اخلاط فاسده و
[illegible] بدنی [illegible] آن نیز جهت امور مذکوره نافع مضر امعاء مصلح آن کتیرا [illegible] مصلح آن [illegible] و افیون بدل آن ترمس
و رنگ کابلی [illegible] الجروح والقروح والجرب القوبا و [illegible] سوده آن مجفف قروح رطبه و التیام دهنده جراحات [illegible] طلب [illegible] شود
[illegible] معده و جرب [illegible] و حموضت آن [illegible] و ادهان
آن و استعمال مرهم آن [illegible] درم معجون قنبیلی در قرابادین کبیر مذکور شد **قنطوریون** بفتح قاف و سکون نون و ضم طاء مهمله ساکن
و سکون واو و کسر راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی ست و نزد بعضی یونانی و اصح آنست که سریانی ست [illegible]
بقنطوریس حکیم [illegible] جهت آنکه او اول کسی که معرفت بدان بهم رسانیده و بسریانی اسکیفلا و بیونانی [illegible] و بفارسی [illegible] فاوکریون [illegible]
و گفته اند کریون اسم قنطوریون دقیق ست و آن دو نوع است کبیر و صغیر [illegible] **قنطوریون** کبیر و آن قنطوریون غلیظ [illegible]
قنطوریون [illegible] قنطوریون کبیر [illegible] **ماهیت** آن نباتی ست ساق آن شبیه بساق [illegible] بلندی
[illegible] برگهای بسیار [illegible] شبیه [illegible] مدور طولانی و گل آن [illegible] رنگ [illegible] شبیه
و تخم آن شبیه [illegible] نبات آن شبیه برگ جوز [illegible] و اطراف آن [illegible] شبیه [illegible] بیخ آن [illegible]
[illegible] و صلب سرخ رنگ پر از رطوبتی سرخ برنگ خون و طعم آن مرکب از حدت و حراقت و اندک حلاوت [illegible] عصاره آن نیز
سرخ مانند خون [illegible] آن زمینهای که آفتاب بسیار بر آنها تابد و کوهستانها و تلها [illegible] قوت آن تا ده سال باقی میماند و نواب معتمد الملوک
سید علوی خان قدس سره نوشته اند که قنطوریون صغیر کثیر الوجود ست بارض [illegible] بلاد فارس [illegible] که بزمینهای سهل [illegible] و تلهای
[illegible] میروید و گل آن سرخ رنگ مائل ببنفشی ست و بستانی آن نبات قوی تر و بلندتر [illegible] گل آن خوشبوتر و تلخی آن [illegible] اکثر احوال مساوی
[illegible] لیکن گل آن مختلف الالوان [illegible] شیراز [illegible] گل [illegible] مانند گل [illegible] تا قریب [illegible] میماند بیخ آن در زمین باقی میماند و در
ایام ربیع از سر نو [illegible] بیخ میروید و بیخ بری آن در زمین باقی [illegible] بلکه هر سال از سر نو در اوائل ربیع میروید و در اوائل صیف گل و تخم [illegible] قوت
آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک در سوم نیز گفته اند و عصاره و بیخ آن قوی تر از سایر اجزاء آن [illegible] **افعال و خواص**
آن محلل و قابض و جالی و بسبب اختلاف طعم بیخ آن ازان افعال متضاده صادر میگردد و از ادرار [illegible] و اخراج [illegible] مرده [illegible] و اخراج
آن و تنقیه سده و تقویه دماغ و سینه [illegible] از افعال حرارت که صادر [illegible] حدت و حراقت آنست حبس نفث الدم و اندمال جراحات که از
افعال [illegible] قوت که بسبب قبض آنست گفته اند چون [illegible] لحم مقطوع را با آن طبخ دهند مجتمع میگردد [illegible] السدد [illegible] ضیق النفس و عسر آن

در بوو مهزو کهنه و نفث الدم مزمن و درد پهلو و نهش و رفع سدهٔ کبد و طحال و قولنج بلغمی و استسقاء و سرفان و صلابت کبد و طحال و ادرار بول و حیض و عسر ولادت و اوجاع رحم و فتح افواه و عسل و تحلیل اخلاط و دیدان نافع و فرزجه آن جهت ادرار طمث و اخراج جنین مرده و القروح و النواصیر و ضماد تازه

آن جهت بهای خشک آن به تنهائی و با ادهام جهت الزاق و چسبیدن زخمهای تازه و التیام و ختم جراحات تازه و در دیه کهنه و عمیقه و مفاصل و

و اوجاع عصب نضج آن و کسر العضاره و عرق النساء الغایت قوی الاثر و در سائر افعال قریب به قنطوریون صغیر و ازان ضعیف تر مصلح و مضلح

آن عسل و شیر مقدار شربت آن تا ده درم و اگر شربت تا باشد با شراب الا با آب و آن ضعف مقنطوریون دقیق و عصاره عیسان جهت

امراض مذکوره نافع و شیخ ابن جلجل نوشته که آنچه در بلاد ما قنطوریون یا دست شود عصاره آنرا گرفته بجای عصاره استعمال نمایند قنطوریون صغیر که آنرا قنطوریون

دقیق و بیونانی لیفیطوس یعنی قنطوریون دقیق و قنطوریون و اسقوردیون یعنی قنطوریون صغیر و بعضی آنرا لیمونیون مشتق از لیس که بمعنی آب ایستاده

است نامند جهت آنکه اکثر منبت آن کنار آبهای ایستاده است و در لطایف سیر مپرو بید و بغدادی فاختره گویند نیز گویند ماهیت آن نباتیست که کنار

آبهای ایستاده و در لطایف سیر روید بقدر یک شبر یا زیاده و برگ آن شبیه بادغار یقون که فودنج جبلی نامند و شاخهای آن از سه یا چهار شاخ و برگ آن

شبیه برگ سداب و گل آن سرخ مایل بنفشی شبیه گل شبو و از آن کوچکتر و ثمر آن مانند گندم مستطیل و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و با اندک قبضی و بیخ

آن کوچک و بی منفعت بخلاف بیخ نوع کبیر و سائر اجزای آن مستعمل و تازه آن اندک خوشبو و شاخهای آن سفید مایل بزردی و قوت آن تا ده سال

باقی میماند و از نباتات ربیعی است و در آخر ربیع میروید طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن لطیف تر و قوی تر از نوع کبیر و جمیع

افعال ساق و برگ و گل آن قوی تر از عصاره آن و خفیف و بی لذع و مسهل و منقی و جاذب از اعماق بدن و مفاصل و اسهال او دیه جبنی منفعت

بسیار است اعضای راس و عصب و العصب و النقرس و التشنج و السدد و غیرها آشامیدن مطبوخ و سه مثقال آنکه در هفتاد مثقال آب طبخ نمایند

تا به نصف رسد با الندو صاف کنند و با شکر و امثال آن بنوشند جهت تنقیه دماغ و اعصاب و صرع و عسر النفس و نفث الدم و اسهال مره صفرا و سودا و زرد

آب و بلغم لزج مخاطی و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل و بیخ عرق النسا و تفتیح سده جگر و طحال و بیخ قولنج بلغمی و تحلیل صلابت طحال و ضرر سموم و هوام خصوصاً عقرب

نافع و ده درم آن جهت نفع حمیات و با شراب جهت نفث الدم و ذات الجنب بارد و بابار الاصول جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النساء

و نطول با آب مطبوخ آن و نافع کرانه و بیر سعوط بخود آن و احتقان با آب مطبوخ بخدر دم آن بار و جمع کنید و بیستور برباد آن جهت عرق النساء و اوجاع

ظهر و قولنج سعید بیار و آنکه مخرج اخلاط لزجه و سود او بید و بلغمیه لزجه است و امراض عصبیه آن و مودی سیلان الدم و الجروح و القروح و الادرار و ضماد

تازه آن جهت الزاق و اندمال و ختم جراحات کبار تازه و کهنه و و دیه و عسرة الالتحام و نواصیر تلیین اورام صلبه و منع انتشار و اوعیه و اعضا

بسبب قبض و تخفیف بی لذع که دارد خشک آن با مرهم مختلفه جهت تخفیف قروح و خبیثه غایره عمیقه و نواصیر و با بیه جهت منع انتشار و التصاق

جراحات کبار تازه و کهنه و اندمال و تحلیل اورام آنها با آب و زرس جهت تسکین اوجاع عضل و عصب و مفاصل بارده و با آب و جهت جلاء

آنها و حمل آنها و مناد و شیر با جهت لسع افعی و عقرب نافع و عصاره آن در قوت قبض و تحلیل و تخفیف و غیرها قریب لب اجزای آن

و طریق اخذ آن آنست که اگر تازه باشد بگیرند و چون سبز شد تازه آنرا با ثمر بکوبند و آب آنرا بگیرند و در ظرف مسی در آفتاب گذارند و بخوبی با کیزه

بر هم زنید تا گرد و یکی و خشک نگردد و تیب آنرا چون شد زیاکه شبنم مالع انجماد و انعقاد عصاره است در روز دیگر بدستور در آفتاب گذارند

و بچوب پاکیزه میزده باشند تا آنکه غلیظ و منجمد و منعقد گردد و اگر تر و تازه آن بهم نرسد بیخ خشک کبیر آنرا نیم کوفته نموده در آفتاب بجوشانند

بچوشانند و نیکو بمالند و صاف نمایند و بستور قبل طلائم طبخ و بنیه و بر هم میزده باشند تا منعقد گردد و نیز بین نهج عصاره هرچه را خواهند اخذ نمایند

طبیعت آن نیز بسیار لطیف الهانان افعال و خواص آن نیز قریب با نهاست و لبعضی سود او قوی تر نماید و جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس

مطبوخ آن با سرکه و آب جهت تبرید منی و حبس حاجت خصوصاً با اندک زاج و کافور و آب بیخ و طلای آن با سرکه بر پیشانی جهت صداع

حادث از احتراق شمس و آشامیدن شراب و چون موی سر را بخوره زائل نماید و بحلول آن با مرکه بر آن بمالند جهت منع قروح آن و دوا نیدن آن

بحرب الحوال عصاره رقیق آن با عسل جهت بیاض حادث ال تر حیح طلاء آن با شیر زنان جهت ورم پلک چشم و تسکین درد آن و آبکن جهت

سلعی پلک چشم و جرب آن با شیر و آب ساز با نه جهت تسکین اوجاع عینیه و منع آثار ترشیح شیره و با آب بخوش جهت تحلیل ان چون با پشیم بزند

عصاره آن با آب آنار برآن بمالند و حال منع جرب آن نماید و قطور آن با دهن و شیره و امثال آن جهت درد آن گوش و با آب تک ستقا و جهت قتل

و اخراج کرم آن با آب ترب و امثال آن جهت قتل سلعه و با دهن نرگس و مراح سرکه جهت ورم گوش منع کری و مضمضه آن با آب با کره

و بان مقاع ضعف آن و اخبیح جنالس جهت سده و نسیان منع تحریک و استحکام آن مغز رکه آن با آب تکمیات التعلیب و مع جهت و تین

و خناق و طلاء آن با آب جهت شقاق لب و قضا الصدر آشامیدن یا طبیخ جلیه جهت امراض سینه و ضیق النفس و حول عصاره تازه آن

حیض و منع جنین و مقدار بعا سعی آن صحیح عربی و کثیر مقدار شربت از تازه آن یکدرم تا ده درم از خشک آن تا سه درم و بدر جستی و ضحا

یک درم بدل آن بوزن آن افسنتین و نیم وزن آن با بونه و نیم شل آن زبد و لعضی بوزن آن پرسیاوشان و نیم جندن آن بدل جنا مقه

اندر دهن آن که آب تازه آن را با روغن زیتون با آتش طلام بجوشانند تا روغن بماند گرم و خشک و تحلیل عصب مقوی بدن در دفع امراض

باردة عصبانیه مانند فالج و استرخا و اعیا و اوجاع باردة مزمنه و تحلیل ریاح و مانع بهر و مسر ولادت و شرب آن کالیب ازنا شکر بقوام آورد جهت

این امراض مذکوره نافع ست **قنفذ** بفتح قاف و سکون نون و ضم فا نیز آمده و ذال معجمه و دال مهمله نیز بجای ذال لغت عربیست و نیز بربی خزرد

و یونانی قونا روس و لسربانی قنفذ و بر ومی سیراخندون و لفارسی خار پشت و جبرو جبین سبخول و شیرازی چوله و در تنکابن دار بوک و هندی سیه

ساهی و ترکی کرنی و سبدی ساهی و سارسل و بعنی نیز نامند و ماده آن را العربیه قنفذه جمع آن قنافذ **ماهیت** آن حیوانیست موی آن بر

ولتیت آن بلند مانند خار و چون بخشم آید سر خود را فرو کشد و مجتمع گرد و مثل دسته خاری شود و خود را حرکت دهد و از میان آنها خار با تقدر کثیر

کم و بیش چیزی مانند تیر جدا گردد و بر آید با بانگ آوازی و اگر به بدن کسی برسد زخم نماید و سه قسم میباشد بری و جبلی و بحری بری آن کوچک

بمقدار گربه کوچکی و جبلی آن بزرگ بمقدار سگ متوسطی و خار بار آن بلند و طول تا یک شبر و زیاده بر آن نیز و این را دلدل نامند و قنفذ بحری

نوعی ماهی ست که نصف اعلای آن شبیه به قنفذ و نصف پائین آن شبیه به ماهی و در بدن آن موی ست مانند موی حیوان و نرم و بعضی

گفته اند صدفی ست و اسمی ندارد و از مطلق آن مراد قنفذ بریست و بهترین آن کلان بزرگ آنست و در جزیره از جزائر هندی یاد گویند جزیره

جاوه ست که تا دیه باشند و در جوف بعضی قنفذها فادزهری تکون مییابد مانند آنکه در جوف بزکوهی و گاو و میمون و غیرها بهم و آن جزیره جهت

سنجاوه سال میشود که بیرون برده اند و از جوف آن بیرون آورند و آن بزرگ و کوچک نیز میباشد بزرگ آن بمقدار طویل اخرق با مقدار آن

و سطبر تر و کوچک آن بقدر چند نخود کوچکی و طعم آن بسیار تلخ و چون در آب گذارند زمانی آب را بسیار تلخ سیگرداند و آن آب جهت قولنج

سیفسنا و اوجاع باردة و تحلیل ریاح و امثال اینها از امراض باردة رطبه و تحمیل که محلل تکون آن زهره آن باشد و بیان آن تفصیل در حرف الباء

مع الالف ذکر یافت **طبیعت** آن گرم و خشک در اول درجه دوم **افعال و خواص** آن گوشت آن مجفف و محلل قوی و بالخاصیه ادویا

و به نقوه که بخشکاند ماده و رق آن جاذب و محلل و مجفف رطوبات المفاصل و التنفس النداء و النفس گوشت ملح آن با سکنجبین جهت در و صرع و اوجاع

جهت فالج و تشنج و امراض عصب و ارتعاش و استسقا اگر با به بسته نباشد و در درد گرده و غیر ملح آن جهت منع سوء مزاج و سل بول در فراش اطفال و غیر مطلقا و بکر اول

آن عسر البول است و شکم را بر طوبت بر برد و دیگر جهت خشک کرده آن و آشامیدن آن جهت استسقا و آشامیدن پوست محرق آن با شراب جهت قولنج با سکنجبین

جهت حمی و جذام و داء الفیل و الجرب و القروح و رتم آن جهت جذام و مداومت تحلیل بزرد و عقده کهنه صلب و منع عضل شهر و امثال آنها و پوست محرق آن جهت قروح

وسخه خوردن و لم نالبه و قسمت دیگر جهت آنکه حالی و سفی که مجفف است و بر بشود آشامیدن گوشت خشک که در سایه و آن جهت جذام مجرب است و انزلشته تلطیف ریاه آن منع

رماد آن مانع کلف و نمش و بازوت جهت داء الثعلب و باد و مناسب جهت ضرب اتصال بر این جهت ترمیم الکسر و نگی السموم خوردن لحم آن مانع
حمیات مزمنه و نهش هوام و سائر سموم و بند رم ازیخ و تواست آن جهت تپ لرع مجرب و اکثار آن مفسد مزاج معده و کند رنگ و خسار و مصلح آن مهرا
محرق آن با آب سلیخ نمودن آن با دهن بادام یا شیرج و بایس که گاستنی خوردن است و مرارهٔ آن گرم و خشک حالی مجفف الکحال آن رافع بیاض عین
و طلاء آن مانع انتشار قروح و دمبل و جهت جذام نیز نافع و چون بلیموم ببرشند و تن یاشامد و یا حمول نماید جهت اخراج جنین است مؤثر و طلاء
عین مقعد کبیر حالی کار ازاسمی تیز و ملینه جهت آنکه تیزی انماز و جنانچه ذکر یافت خوردن گوشت آن جهت انفرس عظیم النفع و بدستور ضماد آن و طلاء
خون آن حالی کلف و نامل کنند و ارساخ بدن و حمول آن مدحیض و گفته اند که از غار دلدل با بد هوام میگریزند و تیز و یک آن نمیرسد و قتادة با مار
خصومت مینمایند و قار را میکشند بدین قسم که مار را بدهن گرفته سر یا بدبردن میکشند و قار های تن خود را ایستاده میکند و هر چند مار اضطراب میکند
و زیاده خود را بر آن او میزند و بدان مجروح میگردد و آخر الامر سست شده بی قید میرد و لهذا ماران گریزان است جابر بن حیان الصوفی در کتاب
خواص کبیر گفته که گوشت قنفذ بری جهت عسر البول نافع است بدین قسم که آن را ذبح نمایند و پوست آن را بکنند و گوشت آن را در آفتاب خشک نمایند
آن مقدار که توان کوبید و یا براده نمود و پس بگیرند از کوبیده و یا براده آن مقدار دو مثقال تا سه مثقال و در شراب حل کرده بیاشامد بجهت شفا
یابید و چون بسوزانند قنفذ را و زرم با نوشادر سحق نمایند تا آنکه قریب بالغلال گردد پس با عسل منزوع الرغوه سرشته بر داء الثعلب و داء الحیه بالند بزودی
زائل گرداند و موی برویاند و جهت تو بانید نافع که سرگین آن را با زیت حل نموده بر تو یا طلا نمایند بعد با لیدن تو با نیطرون بقوت که سرخ گردد و طلاء
محرق آن با دهن الآس با فرق آن جهت رویانیدن موی و در هر موضعیکه خواهند مؤثر و طلاء پوست سوخته آن با خراء و عسل منزوع الرغوه
مرجان رویانیدن دفع تشقق و استقاط آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نیز و اگر بجای موی آن موی سیاه زوید بکرد طلا نماید و آشامیدن طحال
خشک کرده مسحوق آن با شراب جهت اذیت طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت طحال آن را بریان نموده خورد بعد سه ساعت عرق بسیار
نمود و درد وی در جوف آن بهم رسید پس از یکساعت بول بسیاری کرد بمقدار دو ثلث رطل و زیاده شفا یافت از آن علت باذن الله تعالی
و مرارهٔ آن را چون اخذ نمایند و زهرهٔ آن را با آب تر کنند و با سرمه خراسانی سحق کنند الکحال بدان زائل کننده بیاض عین است بزودی و طلاء زهرهٔ خشک کردهٔ آن مانع
برص تازه در چند مرتبه و با کبریت جهت برص کهنه و طلاء زهرهٔ خشک کرده کوبیده آن با شراب سرشته و اقراص ساخته خشک نموده عند الحاجت با مرکه سوده
جهت بواسیر ملامیه مجرب و در ساعت قطع خون آن نماید حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتب شفا نوشته که قنفذ میشناسد انقلاب گردش هوا پیش
از وزیدن آن و هر گاه خانه خود دارد از آن طرف مسدود مینماید و از طرف مخالف آن میگشاید و در صدر و نیز میباید چنانچه شخصی از اشخاص انسانی بدان
در قسطنطنیه گشت و جری الحق خانه برادر قنفذی در خانه خود ساخت بخوبیکه دیگری بدان مطلع گشت و آن قنفذ راه خانه خود را تبدیل مینمود نزد تبدیل هوا
و آن شخص بسبب کرامت بروم مشهور مینمود و مردم معتقد بسیار شدند قدر و منزلت او بسیار عظیم بود و آن خلط و لحم بحری آن لطیفتر از بری
و بیکو ست بجهت معده و تقویت آن و تلیین لطن و ادرار بول و محرق پوست آن جهت جرب و تریح و سرفه قنديس بضم قاف و سکون نون و ضم
دال و سین مهمله لیس اسم کندش ست و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد سنگ بی بلغاری را نیز نامند که خمیه آن چند بار و چسبت
بر پوست آن را دیگر آید تر نمایند و از آن زرد در شی و الیسه و غیره چسبانند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن پوشیدن آن زائل
کننده رطوبت و رایح از بدن و جلوس بران جهت انفرس نافع است فصل القاف مع الواو قوطولیدون بضم قاف و سکون واو
و ضم طاء مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی ست و نیز یونانی قوطالیون و اهل عرب
ذنب السلوک نیز نامند و از آن تسمیه شده جهت آنکه برگ آن شبیه بکباب است که یونانی قطولی نامند و گفته اند که نوعی از تیح مرمات
دمان نوعی از حی العالم است و گفته اند نوعی از ابدان است و بعربی کاسات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه

٥١٢

شبیه بطلس ست ماهیت آن نباتیست برگ آن مستدیر باندک طولی و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل بساق و در اطراف بیخ آن مانند
زیتونی و با استدیر و تلخی طبیعت آن مرکب القوی و بیخ آن گرم و خشک افعال و خواص آن تا بعض ساعت و جالی و محلل اعضا کنند آنقنفس
آشامیدن برگ آن مسکن التهاب معده و باشراب وسل و رفع تپ و بیخ آن منفت سنگ مثانه و مدر بول الاورام والجروح ضماد برگ آن محلل
اورام و مسکن حرارت معده و احشا و رفع شقاقی که از برودت هوا بهم رسیده باشد ضماد عصاره بیخ و برگ آن محلل ورم و خنازیر باشراب
و تسبیح کننده تقیه جراحات ست و از ادویه معموله الماهیت ست **قوقی** بضم قاف و سکون واو و کسر قاف **ماهیت** آن حیوانی بحری شبیه
بصورت انسان ست و شکل و النغو آن در حوت مانند جندبادستر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن گوشت آن جهت منی
و اضعاف رحم نافع و فرق میان النغو آن و میان النغو حیوانات دیگر آنست که چون آب بالنغو حیوانات دیگر ریزند بعد از زمانی آب تا بر روی النغو
ان ریزند بروی آن ریگ سانرد و آب گرداند بخلاف النغو حیوانات دیگر که این خاصیت ندارد **فصل القاف مع الهاء قهوه** بفتح قاف
و سکون ها و فتح واو و با اسم خمر غلیظ است و نیز بمعنی شیر و محکم ست جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است بعدی شارب خود را سیر میگرداند و سکران محکم
و قهوه بالحال مصطلح نزد عامه در بلاد ایران **قهوه** تخمی ست که در یمن و حبشه و ... بهم میرسد آنرا بن می نامند و در حرف الباء مع النون تفصیل
ذکر یافت **فصل القاف مع الیاء قیروطی** بکسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر طاء مهمله ... بالغت
یونانی ست که بعربی مشهور ست و بفارسی موم روغن نامند **ماهیت** آن عبارت از موم گداخته و در روغن ست در روغنی که باشد از روغن گل
یا غیر آن خواه ساده از ادهان جزو باشد یا مرکب از اجزاء دیگر و بحسب اغراض مختلف میباشد و نسخ آن بتفصیل در قرابادین ذکر یافت **قیصوم** بفتح
قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم صاد مهمله و سکون واو و میم لغت عربی ست و قیسوم بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و بیونانی ... بر وزن ... نامیده
و بفارسی برنجاسف و بلغت ... نامند ... **ماهیت** آن گفته اند
برنجاسف جبلی ست گفته اند دو نوع میباشد نر و ماده ... کثیر و ثمر آن کوچک شبیه با فسنتین ... و حکیم ... ماده و ...
و ماده آن خاکی ست ... سفیدی و شاخهای آن ... برگ آن مشقق باریک مشبه برگ ... در ساق آن
طولی ... بر سر آن ... شاخهای آن ... سفید ... رنگ خوشبوی با حدت ... تلخ ... و ثمر آن مانند حب ...
گل میکند ... آن برنجاسف ... آن ... ست و نیز گفته اند ... برنجاسف ... برنجاسف ... میان ... آنست که از ساق برنجاسف
شاخهای بسیار میروید و قیصوم را ساق بی شاخ ... رشته یکساق میروید و برگهای آن مانند ... بر ساق آن ... و برگ ... بیخ
آن ... بر زمین و در انتهای ساق آن ... و ... **طبیعت** آن ... و ... و با این ... مشابهت
... برنجاسف ... **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک ... اول گرم و در سوم ... خشک ... **افعال و خواص**
آن ... آن زیاده از افسنتین ... الراس ... آن جهت صداع بارد و اعضاء الصدر ... و المفاصل ...
... آشامیدن مطبوخ ... مناسب جهت درد سینه و ضیق النفس و قتل ... کرم معده و ... و اخراج آن ... ادرار بول
و حیض ... تفتیت سنگ ... و ... مفاصل ... النساء ... و ...
و با شراب ... جمیع سموم و لسع عقرب ... ضماد آن با زیت ... تسخین دماغ و معده ... برودت آن ... ضماد ...
آن ... تحلیل ... ورم ... تازه ... ضماد ... آن ... تحلیل ... آن ...
جهت ... با روغن ... سرعت ... آن ... بخور ... مقدار شربت آن ... درم ... افسنتین ... و در وزن آن ...

که از برگ گل آن مرتب نمایند جهت امراض بارده عصبانی واوجاع مفاصل و احتقان رحم و انضمام فم آن و تحلیل صلابات و رفع لرز حمیات نافع است
قیقهر بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و ها و راء مهمله و قیقبن بنون بجای راء و قیقهر بنون بجای یا و قیقهرنیا دتی نون مفتوح بعد از یا
نیز آمده و لغت یونانی است و بعربی شجر و بفارسی لعل جبری بهندی رال دهونا نیز نامند **ماهیت** آن اختلافست و آنچه تحقیق پیوسته آنست
که صمغ درختیست که در هند و بنگاله بیشتر بهم میرسد فی الجمله شبیه به سندروس و نرم و رخو که زود سائیده میشود و باندک حرارتی که از آتش بدان
رسد گداخته گردد حتی آنکه آفتاب تند نیز اثر نرم میسازد و کهربا الرائحه فی الجمله شبیه بر انجیر قیر و بازرد ممزوج باهم و قبل از گداز قطعهای آن اکثر
قلمی اندک بهن سفید مائل بزردی بعضی اندک تیره و بعد از گداز سیاه رنگ میباشد و گویند و آن سفید شکری رنگ بد طعم و باندک عفونت است
و گویند از زیر پوست درخت کهنه سکو و که سال نیز گویند بر می آید و در حرف السین در سکو مذکور شد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن محلل بجالی و مدمل قروح اعضاء الراس و الصدید و الغذا و منقی دماغ و با ماء العسل جهت صرع و ربو و استسقا
و ادرار طمث و آشامیدن یکدرم آن سه روز تا پنجروز متوالی با سکنجبین و یا با آب قراح جهت تحلیل سمن و لاغر گردانیدن بدن موثر مقدار
شربت آن نیم درم اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع آثار چشم و سنون آن جهت درد دندان و تساقط اللثة الجروح و القروح و اکثر القوبا
ضماد و طلاء ان منقی آثار قروح و جروح بزودی و مراهم آن جهت التیام جراحات و قروح تازه و کهنه مرشی و عمیقه و زخم چهره و سوختگی آتش
و ناسور نافع و بستور روغن آن جهت جرب طب و قوبا مجرب و روغن و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **باب بست و دوم در**

بیان ادویه که حرف اول آنها کاف است و فصل الکاف مع الالف **کات** بفتح کاف و الف

و تاء مثناة فوقانیه بفارسی نام نوعی برنجی است که در شوشتر که بعربی تستر گویند زراعت مینمایند یکسال آنرا زراعت نمودند تا هفت
سال ثمر میدهد و هر سال احتیاج زراعت تازه ندارد و نیز نام دوائیست که بلغت هندی مشهور بکتهه است **ماهیت** آن صمغ و لبن
درختی است که آنرا بهندی کهیر نامند و آن درختی است بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهردار و بسیار صلب و خاردار و شاخهای آن پراگنده و برگهای
شاخهای باریک بر شاخهای باریک آن در دو صف مقابل هم برگها بسیار ریزه طولانی شبیه برگ تمر هندی طریق اخذ آن آنست که تنه درخت آنرا
جا بجا زخم میزنند از آن رطوبتی بر می آید منجمد میگردد و میگیرند و بهترین آن آنست که خود بخود از درخت بر آید مانند صمغ دیگر و آن دو نوع میباشد
یکی سفید رنگ که آنرا کهیر اکهنه نامند و این اکثر در ماکول مستعمل و دوم سرخ رنگ و این بیشتر با اول با برگ تنبول و این آنرا صاف مینمایند زیرا که خشبش
و خاک رمل میباشد و آنرا حبوب با اقراص ساخته مخالص یا باندک مشک عنبر و طباشیر و ادویه دیگر اولا مشک عنبر عند الحاجت برای خوشبوی
دهن تناول مینمایند و این را کهر ولی بخفای ها و کرولی بدون ها می نامند و آنرا کتهه تیز می باشد سرخ رنگ اندک براق **طبیعت**
آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و مجفف و حابس و رادع سنون آن جهت استحکام لثه و عمور و قلاع دهان و باعزاغر
و مضمضه با نیز و ذرور و طلای آن مجفف جراحات حاره خصوصا جراحت حادث از نوره و آب دریای شور و مطبوخ آن قاتل کرم شکم
و جهت یرقان و جذام و فساد خون و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعاء و مجاری بول و حرقت آن و برص و تپهای حاره و دمامیل و بثور شربا
و طلاء سفید و اکثار آن مولد سنگ گرده و مثانه و مضعف باه و مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جهت حبس البول و اسهال بسیار مفید
شربا و چوب درخت آن جهت اسهال و حبس البول و امراض مذکوره شربا موثر است **کاذی** بفتح کاف و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال
مهمله نیز آمده لغت عربی اهل یمن است و گفته اند لغت هندیست و بعربی آنرا کذی نامند و نیز بهندی کیوڑا و نوع کوچک آنرا کیتکی گویند **ماهیت**
آن نباتیست کثیر الوجود در بلاد عمان و یمن و هند و کمتر بنگاله و زیر بادات و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل و کوتاه
تر از آن و پراگنده و غیر موزون و ساق و شاخهای آن پر گره و خاردار و پیچیده و بر روی زمین

و برگهای آن باریک بلند از برگ گل تا حیل بلندتر و عریض‌تر و نرم‌تر و اطراف آن مشرف و خاردار مانند دندانهای اره و با یک تر از آن بلند خاردار و دو در دور آنهم در زیر ابادات از برگ آن مانند آنکه از برگ گل خروش و جارنماز و غیره میباشند نرم‌تر و بهتر میباشد و گل آن که طلع نامند شبیه به برگ بعینه خنثی دو سه برگهای تو برتو و اطراف برگها تیز و اسفیدا و بنگ آنها سفید مائل بزردی و خوشبو خصوص برگهای درونی که سفیدتر و لطیف‌تر و خوشبوتر است و در وسط آن خوشه مانند خوشه گلفرا و بسیار نرم و تر از آن و پر گره و در آن گره جرم و خوشه آن نیز بسیار خوشبو و گل نوع دیگر آن که کیتکی نامند کوچکتر و خوشبوتر و لطیف‌تر از کیوره است و سنبل گل میکنند و تا میزان میمانند و از برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گل دیگر و آن عرق خوشبوئی اعجاز شبیه به بید مشک میباشد در اول زمان تند تر و اندک با حدت خصوص هرگاه آن نیز بسیار خوشبو و لذیذ میباشد و چون چندان نماند با براده صندل و یا عطر صندل ضم می نمایند که بوی آنرا با براده صندل عرق میکشند و عطر آنرا از روی عرق بعد سرشدن میگیرند و آن عطر را در ته قابله و شیشه میریزند و بر آن عرق گل تازه میکشند و عطر آنرا از روی عرق برمیدارند و همچنین هرچند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر میگردد با آنکه اولا عطر صندل را در ته قابله میریزند و بر آن عرق گل کاوی میکشند و عطر آنرا برمیدارند و به ستور تکرار عمل مینمایند و شراب برگ گل آن که در آب جوش میدهند و با بعد و آب آنرا با قند قوام می آورند نیز خوشبو می باشد و شراب بیخ و تنه تازه آن یا خشک نیکوفته در آب خیسانیده آنرا با شکر قوام می آورند و آنرا امری میباشد شبیه بانناس در شکل و ظاهر آن میقطع و باطن آن خشبه نیز باکول الاین قشر در کاو بهار حوالی او دیسه سواحل و کن بهم میرسد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی معتدل مائل بحرارت و یبوست دانسته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دماغ و دل و سائر حواس و اعضا و دافع خفقان و اعیا و مالیخولیا و وحشت و بشور و جرب و حکه و مسکن صداع و عصب و جذام را نیز نافع گفته اند و عرق و شراب آن جهت امراض مذکوره و شربت و آب نیز دوائیست و اهل هند را اعتقاد آنست که موسم آبله هرکه آبله برنیاورده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت آن را یا هر دو را با هم بیاشامند آبله برنیاورد و اگر برآورد چند دانه تا بیشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد و لیکن این مخفف عوارض آنست خصوصا با عرق نیلوفر و عرق بنکشو نموده بنوشند و یا با مورکه نیز مؤثر است و رب آن بتربیت امراض مذکوره نافع و جبن آن مقوی حواس و مفرح و مسرور آورنده و نافع اعیا و دافع خفقان و مستحکم کننده اعضا تر با دشماره و تریاکه نیکو خوانند آنرا اتبیل از آنکه خوب شکفته گردد در روغن کنجد انداخته و تا چهل روز در آفتاب گذارند و در بین اگر دوسه مرتبه گل آنرا تبدیل نمایند مانند روغن گل و بابونه اقوی میگردد و در ذ و دیگر و آن در گوش اطفال مسکن درد آن و التیام دهنده قروح و مجفف رطوبات متحرج و نان و مفرح با حث زی و خشکی آن و ذرور خاکستر چوب سوخته آن جهت التیام جراحات مجرب است و آن مقوی دل دیگر بدل آن جو صندل سرخ و بوزن آن چوب تقم گفته اند و رب و شراب آن با نجای عرق و عطر آن در قرابادین کبیر ذکر یافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که گرم شیرازی درخت که بسیار است و آنرا گل کبدی نامند بوی بسیار خوش دارد تا بحدیکه جامه که بوی آن گیرد و تا بسیار بگردد از آن زائل نگردد و ابن‌ العلم شاید او را شبیه تصد و باشد **کاشم** بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربیت و گفته اند لغت فارسی است و بیونانی قنالیون و نیفلیقون و بسریانی لیفطیعون و بسریانی نیلی قشیا و برومی اکمادون و گفته اند انجدان رومی است و تخم آنرا بفارسی گل برنامند و گفته اند هم بعضی متاخرین نوع رابع سیساالیوس است که بیونانی طروبین نامند **ماهیت** آن آنکیسی گفته نباتی است زرد رنگ شبیه بانجدان و ابن بیطار و بغدادی گفته اند که آن رومی نباتیست منشی کوچک ساق آن باریک شبیه بساق شبت و پر گره و برگ آن مانند اکلیل الملک نرم تر از آن و خوشبو و برگهای اعلای ساق آن باریکتر و پرشکافت تر از برگهای زیرین و آخر ساق آن چتر دارد و ثمر آن سیاه و صمت اندک طولانی از زرانه بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخ آن شبیه بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ آنست ذو خوشبوترین و تندترین سائر اجزاء آن و بهترین آن تازه و تند طعم خوشبوی آنست و قوت آن تا سه سال میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده جگر و محلل ریاح و منضج فلط خام اعضاء القصبه جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و عسر نفس اعضاء الغذاء النفس مقوی معده و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل اقسام کرم معده و مذهب القرح و تفریح آن

ومخرج آن ودافع رطوبت معده واوجاع بارده رطبه قراقر ورافع سده کبد ومستسقا وتحلل خون منجمد در مثانه ومدر بول وحیض ومخرج جنین ومعین
جمیل السموم تریاق سموم بارده ولسع هوام سمی بارده امراض العضب ومفاصل طلاء آن جهت فالج واوجاع ظهر وعرق النسا وسائر امراض بارده رطبه
مقدار شربت آن یکدرم ودر مستسقا دو درهم با آب گرم واهل روم بجای فرنفل داخل اطعمه میکنند وبسیار لطف لحوم ست خصوصا لحوم طیور آبی
ولیکن باید که مرقه آنرا اگر با گرم بیاشامند که بخار آن باعث صداع ودماغ حاره ست بلکه بعد ازان که بخار ازان زائل شده باشد مضر محرورین مصلح
آن خیسانیدن در سرکه ویا آشامیدن سرکه با آن مصدع محرورین صداع غیر دائم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور با گلاب منفسخ
آن رازیانه وتخم خیارین نیز گفته اند بدل آن بوزن ربع وزن آن زیره سفید وبوزن آن تخم کرفس جبلی وتخم زندک نیز گفته اند **کافور** بفتح
کاف والف وضم فا وسکون واو ورا مهمله **ماهیت** آن صمغ درختی ست که در زیربادو در جزیره مسمی به ماچین بهم میرسد وآن درختی عظیم میباشد
وچوب آن سفید رنگ و رخوه گویند در گرمی هوا اکثر پلنگ مار درو میباشد ودرخت آن میباشد وآنچه ازان درخت در چین قطع میکنند مسمی بهار الکافور
ودهن الکافور ست ودر نهایت تندی رائحه وغلیظه ومائل به سرخی وکافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر را وفتح یا مثناة تحتانیه یا موحده نیز آمده
والف وکسر حاء مهمله ویا نسبت ودر وجه تسمیه آن گفته اند بسبب تصاعد آن با ریاح ست از کمال لطافتی که دارد وبعضی گفته اند که ریاح نام بادشاه
ست که اول آنرا یافته بود ویا در عصر او یافته اند وبنام او شمار یافته واین را هندی بهیم سینی نامند وآن حبوب شبیه مصطکی میباشد که خود بخود باطن
آن درخت جوش خورده بظاهر بر ون میکند مانند صموغ دیگر واین اعلاء همه اقسام ست وچون گرمی بدان رسد ویا در آفتاب گذارند نرم وگداخته
میگردد وقلیل الوجود تر از سائر اقسام وبعضی گفته اند که بعضی مواضع تنه درخت آنرا مجروح شند وتیغ میزنند رطوبتی که بر می آید منجمد میگردد کافور ست
وبعضی گفته اند شبنمی ست که بر درخت کافور می نشیند ومنعقد میگردد مانند ترنجبین وشیرخشت ورنگ اینها همه سفید براقی میباشد قسم دوم قیصوری
گفته اند منسوب به بلد قیصورست آن نیز شبیه بصمغ وسفید بسفیدی مشابه شفاف میباشد واز جوف درخت آن می آورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره در مفردات قانون
نوشته اما خشبة فتقد ایناه کثیرا وهو خشب هش خفیف جدا وربما اختنق فی خلاله شیء من اشر الکافور محرر نیز
از بعضی ثقه شنیده که سالی چند تحته ضخیم از چوب کافور از چین آورده بودند در بندر هوگلی که بندر بنگاله ست وآنرا بریدند ورق نمودند از جوف آن
کافور برآمد اغرو وتجار آنجا میان خود ها قسمت نمودند این نیز اعلی وخالص ست وکمیاب گفته اند در سالی که صواعق وزلزال ورجیف بسیار باشند تا
بعمل می آید ودر سالیکه کمتر کمتر ونهایت در سال دو سه من طبی ویا تبریزی حاصل میگردد وآنچه در تحقیق پیوسته در اکثر بلاد چین وجزائر زیر بادات وبعض بلاد
فرنگ نیز بهم میرسد بهترین همه آنست که در جزیره مسمی برنیو که واقع بخط استوا الطول یکصد وسی درجه ست بهم میرسد هم از جوف چوب درخت آن
آن بر می آورند هم از تنه درخت آن بطریق ترشح مانند صموغ دیگر بر می آید واخذ میکنند وهم از طبخ نمودن بیشاکهای درختان بعمل می آورند بهترین همه قسم
اول ست وبعد ازان قسم دوم وبعد ازان قسم سوم ودرخت آن بسیار بلند مانند درخت دیودار میباشد وسفید رنگ کم شاخ وبرگ آن شبیه برگ
مولسری وازبرگ وپوست وچوب وجمیع اجزای آن بوی کافور می آید واهل چین جزائر بلاد دیگر که در آنها کافور بهم میرسد بسبب خوبی کافور این جزیره
ازین جزیره می برند ونیز شنیده شد از شخصی که بیمن او کمال وثوق بود که چوب درخت او چینی نیز قدرے کافور بعمل می آید از طبخ بیشهای درخت
آن نیز قسم سوم گفته اند که از زیره یا چوب درخت آن از جوشانیدن بعمل می آورند واین نیز رنگ تا صاف میباشد ومشهور بکافور موتی ست اقسام دیگر
میباشد مجهول مصنوع بعضی صمغ وبعضی غیر صمغ صمغ آن سفید لطیف شفاف قطعها بزرگتر ومصنوع را بیشتر از هند چینیکه هندیست از
نیادر چین وتهای بزرگ چوبی پر کرده می آورند وبوزن منها بمن هندوستانی ارزان بها میفروشند واین را اندک تلخ نمک گفته اند مصنوع
آن اکثر از برگ وبیخ درخت موز وچوب درخت کافور با چیزهای دیگر ترتیب میدهند ونیز شنیده شد که موم سفید کافوری وروغن دهن گل بنفشه
یمونیم بهم حل کرده وسنگ سناء ماده وزن نیکو سحق نموده بران میباشند وبعد از دن انداک کافور اصلی سلایه مینمایند تا خشک گردد وریزه ریزه نموده مانند کافور اصلی

میسازند و چون خواهند کافور چوک را سفید نمایند طریقه آنست که شیر او جوش نمایند گرم گرم در کاسه شیشه بریزند تا منعقد شود دیگر کافور را در آن اندازند
و با انگشت بملایمت بمالند پس برآورند و بر غربال موی پهن کنند تا خشک گردد و بر پارچه آغشته در پارچه نازک پاکیزه کرده در میان آن شیر گرم بملایمت
بمالند تا چوک آن زائل گردد پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و امتحان خالص از غیر خالص بچند طریقست یکی آنکه چنانکه ذکر یافت دوم
آنکه در یخ و برف گدازند و مشتعل سازند اگر مانند شمع مشتعل گشت خالص است والا مغشوش سوم آنکه قطعه شیشه را آتش کنند و کافور بر آن
ریزند اگر تمام آن گداخته مرتفع گشت و باقی نماند چیزی پس خالص است والا مغشوش چهارم آنکه در پارچه نان گرم گذارند اگر عرق کرده
و تر شد خالص است والا فلا پنجم آنکه اندکی از آن را بر شقیقه بمالند اگر خشکی و سردی بسیاری در چشم ظاهر گشت و آب از چشم برآید خالص است والا فلا
ششم آنکه رائحه کافور اصلی شبیه برائحه پوست ترنج و لیموست و بوی فاحشه که دارد بخلاف مغشوش و فی الحقیقت فرق مشکل است مگر آنکه شخصی با دقت
ذهن و حدس صاحب مکرر بسیار دیده باشد تا فرق تواند گذاشت و چون کافور زود هوا میگیرد یعنی نماند خصوص در ایام گرما و بلاد حاره طریق
حفظ آن آنست که در ظرف شیشه ضخیم سرتنگ با چند دانه جو و تخم و یا فلفل پر نموده سر آن را خوب مستحکم بندند و موم گرفته نگاهدارند عند الحاجت که بر آورند
باز سر آن را بدستور محکم نمایند و چون خواهند که کافور را استعمال نمایند در معاجین و مفرحات و حبوب و غیرها باید که کافور را تنها یا با ادویات یا ادویه
مناسب یابسه یا مدوه از ادویه آن ترکیب با تیجی از عقیق بملایمت که گرم نگردد بسایند و بکار برند طبیعت آن سرد و خشک در آخر سوم و با وجود
مختلفه از اجزای حاره محلله که حرارت آن دلیل آنست و قوت ارضیه بارده یابسه که دلیل بر آن قبض آنست و قوت هوائیه لطیفه معتدله که حدت رائحه
و عطریت آن دال بر آنست و اهل هند بالعکس در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن را حسنا الرائحه الصعود الفضا
ملقص مفرح و مقوی دماغ و قلب و حمی و دق و سایر حمیات عفنیه و ذات الجنب و قرحه ریه و سل و اسهال حاره و ملته صفراوی و دافع تشنگی
والتهاب جگر و گرده و حرقة البول است شرباً و طلاءً و سعوطاً و طلاء آن با گلاب و صندل سفید و گل نارسی مسکن صداع حار و مقوی حواس
و اعضای دماغی و بدستور با روغن گل و عرق خر بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصاً در حمیات حاره حاده و بر افروختگی
پیشانی خصوص با آب برگ کشنیز تازه و یا برگ آس یا برگ لسان الحمل جهت حبس رعاف مجرب و سعوط یک دو جو آن با آب برگ کشنیز تازه و یا سرکه
و یا عصیر لبلاب یا آب برگ آس و یا با روح جهت رعاف و یا برگ کاهو جهت بیخوابی محرورین و تسکین حرارت دماغ و با روغن گل ادهان حاره و اکتحال
آن جهت رمد حار با آب کشنیز و سوده سایند و باعث بر نیامدن دانه آبله است در چشم و اگر بر آمده باشد باعث زوال آن و بدستور با آب حلزون
تازه و اما باید که حلزون شیرین باشد و تقطیر آن در روغن گل در بینی جهت سوء المزاج حار ساذج سر و چشم و علامت سوء المزاج ساذج آنست که
که بارتفاع و زیادتی آفتاب زیاده و شدید شود و با نحطاط و نقصان آن ضعیف و کم و تقطیر محلول آن با آب کشنیز تازه در گوش جهت درد گوش
حار و قطع رعاف دماغی و سنون و غرغره آن با گلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع دهان و گذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع
زیادتی آن و خوردن آن با مشک و عنبر معدل برودت آن و مقوی روح حیوانی و نفسانی مبرود المزاج و تضعیف السموم تریاق سموم حاره و تر
جرار و و تا یک مثقال آن زیاده و با آب سیب ترش جهت قروح ریه و با آب انار و شیر خرفه و برف نمکی جهت حمی دق و سایر حمیات حاره و
مانع و حمیات خلطیه را مطلقاً مضر چه در اوائل چه در اواخر جهت آنکه در اوائل باعث تغلیظ مواد و در اواخر موجب تحجر آنهاست با جروح و القروح
و ذرور آن جهت قروح خبیثه ساعیه و با ادویه مناسب جهت زخمهای حار و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن مجرب المضار مضر مبرودین
مزاج ضعیف و مصدع و مضعف معده و آلات غذا حتی اکثار بوییدن آن مجفف منی و مبرد گرده و مثانه و گفته اند ضرر آن بباه نه بسبب برودت
فقط آنست بلکه بحرارت محلله ریاح آن نیز در امر ضعف باه از افیون بدتر است جهت آنکه شان افیون بعد از افاقه از تخدیر آن خلل آتی و تعطیل در
آلات تناسل خود نمیابد بخلاف کافور و مورث بیخوابی خصوص بسیار بوییدن آن و باعث سفیدی مو پیری و قطع اشتهای نسل و تولید سنگ گرده

سنگ گرده و مثانه مصلح آن جند بادستر و ادویه حاره و عطره و گلقند و دهن سوسن و گل خیری و بنفشه و نرگس و امثال اینها و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه نوشته که آنرا خاصیت قویه است در تقویت جوهر روح اگر بمقدار معتدل الزمان بیاشامند و لباسهاست که اعانت میکند بر تعدیل افزجه حاره و عطریت آنکه آن معین خاصیت آنست در لطفه بوده باو که تعدیل کرده شود برودت آن با مشک و عنبر و دیست لسان ابریشم خیری و بنفشه مقدار شربت آن تا یک مثقال و مثقال آن مفسد معده و گویند دو مثقال آن قاتل است بدل آن دو وزن آن طباشیر و یکوزن آن صندل سفید و گفته اند اگر زن فرج خود طلا نماید مرد بران قادر نگردد **حکایت** ابن ماسرجویه گفته مردی از اصحاب من مقدار یکمثقال کافور در یک روز بخورد باه او قطع گردید و روز دیگر نیز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت جماع او و در روز سوم نیز همان مقدار بخورد فاسد شد معده او و بعد یکی غذا در معده او هضم نمیافت و اهل هند آنرا مقوی باه میدانند لهذا در بست اکل مینمایند و جوارش و حب دهن المسروق و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت **کاکرسینگی** بفتح کاف والف و فتح را مهمله و الف و کسر سین و سکون یا مثناه تحتانیه و نون و کسر کاف و یا **ماهیت** آن دو است بهندی شبیه بغلاف شاخ بزی کوچک مجوف و رنگ آن سرخ تیره و طعم آن اندک تلخ و با حدت عفوصت و ثقل و قمر و دقیق است شبیه بدرخت مو **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر سوم خشک **افعال و خواص** آن جهت سرفه و ضیق النفس و در طب ... اطفال و جهت فواق و قی و اسهال الدم مجرب دانسته اند و جهت رفع تشنگی و فساد بلغم و تب نیز و مشتی طعام است ضماد آن رافع سبق است **کاکنج** بفتح کاف والف و نون و جیم و بکسر کاف دوم نیز آمده معرب کاکنه فارسی است و ترد عامه اهل فارس معروف بعروسک پس پرده و بشیرازی کوچمن و بیونانی اوسفد نون و بسریانی خمری مرجا و برومی اسقید ولیون و بعربی جوز المرج و حب اللهو و بهندی راجپوتکه و بلاطینی الیلیه کایم نامند **ماهیت** آن از انواع عنب الثعلب و در جبال ذکر آن معروف بودن باسم خاص است و آن نباتی است شبیه به نبات عنب الثعلب و برگ آن از آن عریض تر و شاخهای آن چون بلند شود منحنی بسوی سفل گردد و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه بمثانه و الغلاف در خامی سبز میباشد و بعد رسیدن سرخ و در وسط آن دانه مانند سپستان و فندق و کوچکی نیز بعد رسیدن سرخ میگردد و پوسته تمع آن بر دو صنف میباشد جبلی و بستانی و جبلی آنرا برگ مانند برگ سیب و مرغب و غبار آلوده و سیاه و ساق آن با رطوبت چسپنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانه آن زرد و مائل بسرخی در غلافی زرد و منبت آن سنگلاخها و آنرا کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم در تحدید قویتر از خشخاش منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و مستعمل پوست ثمر و دانه انست که سرخ رسیده بالیده تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی و بعضی جبلی گفته اند و جمع میان هر دو قول آنکه جائیکه تحدیر بسیار مطلوب باشد جبلی بهتر است و در مواضع دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم جبلی آن در سوم و عصاره آن نیز **افعال و خواص بستانی** آن الاذن تطور عصاره آن جهت قروح مزمن گوش و اعضاء الصدر و الغذاء و النفس جهت ربو و لهیب و عسر النفس و اخراج صفرا باد ... و قیام کرم معده و امعا و حب القرع و ادرار بول و دفع امراض گرده و مثانه و قرح آن و مصلح حال جگر و مداومت هر روز بمقدار یکمثقال از آن و با عصاره آن جهت یرقان مجرب و بلع نمودن زن هفت عدد دانه آنرا بعد از پاکی از حیض منع حمل مجرب یافته اند و قولش گفته که چون جزوی خشک آن با جزوی از شیح ارمنی بسایند و بخورند کرم معده و حب القرع را دفع و اخراج نماید الاورام و القروح طلاء عصاره آن محلل صلابات و بواسیر و رافع قروح مزمنه گوش و حافظ قروح از فساد و محذر و مصلح آن گلقند بمقدار شربت از پوست و دانه آن تا پنج درم بدل آن عنب الثعلب و جبلی آن نیز مدر بول یکمثقال آن منوم و زیاده از یکمثقال مورث اختلاط عقل و جنون است و جوارش و اقراص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **کالاکوٹ** بفتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون واو و تا الفت هندیست بمعنی سیاه گل **ماهیت** آن بیخی است مسمی بنبات گل آن مائل بسیاهی و بیخ آن در هیئات و رنگ شبیه بجدوار نیفس سیاه و علامت آن که و کبند ار پربت از نواع ست پیدا میشود و بهترین و قوی آن براق صلب سنگین آنست **طبیعت و افعال و خواص** آن مانند سینگیا است که نوعی از بیش است و بیش در حروف الباء مع الیاء ذکر یافت و گل آن نیز در کمال سمیت است **کالی زیری** بفتح کاف والف و کسر لام و یاء مثناة تحتانیه و کسر زاء معجمه و سکون یاء و کسر راء مهمله و یاء لغت هندی است و آنرا اسوراخ نیز نامند **ماهیت** آن تخم نباتیست هندی نبات

آن بقدر سه دو ربع و برگ آن اندک طولانی شبیه برگ آن و گل آن مانند گل کاسنی و تخم آن نیز شبیه بتخم آن و شکل و قطعات از آن بلندتر و رنگ آن سیاه و بسیار
تلخ و مستعمل تخم آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر سوم **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت رفع مواد بلغمیه و اخراج اقسام کرم معده
و امعا و حب القرع و ضماد آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام صلبه بتنهائی و یا با ادویه مناسبه نافع و بدستور ضماد برگ و شاخ درخت آن بسبب
کمال حدت و [illegible] سمیت اطبا در معالجه اشخاص انسان از داخل کم مستعمل دارند بلکه بیطاره در معالجه دواب **کاکنج** بفتح کاف و الف و فتح نون و سکون جیم
و فتح جیم معرب آن کاکنه فارسی است جمع آن کوانج و بعضی گفته اند فارسی [illegible] و گویند **ماهیت** آن نوعی از [illegible] است که از [illegible]
و آبدار [illegible] کاکنج [illegible] میسازند [illegible] بهترین [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن [illegible] عطش و [illegible] معده و [illegible]
[illegible] **کانجی** بفتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم و یا **ماهیت**
آن سم سرکه هندیست که از حبوب [illegible] میسازند بهترین [illegible] و آنرا سرکه هندی نامند صنعت آن آنست که هر یک از حبوب [illegible]
[illegible] نموده [illegible] در ظرف چینی و یا سفالی [illegible] کرده [illegible] و در آفتاب [illegible]
و خوب ترش گردد پس صاف نموده بکار می برند **طبیعت** آن مطلقا سرد و تر با اندک قبض **افعال و خواص** آن جالی و مقوی اعضاء و مسکن
حرارت و حدت خون و صفرا و عطش [illegible] معده و صاحبان امزجه بارده مصلح آن گلقند آفتابی و یا [illegible] و گویند [illegible]
داخل کرده [illegible] مفرح قلب و مقوی قوی [illegible] بدن و مقوی [illegible]
کاکماچی [illegible] عنب الثعلب را گویند [illegible]

فصل الکاف مع الباء الموحده

کباب بفتح کاف و با موحده و الف و با موحده لغت عربیست **ماهیت** آن گوشت بریان کرده بآتش است و اقسام میباشد و بهترین همه کباب گوشت حلوان چاق فربه چرب است
که قطعها آن کوچک [illegible] گوشت ماهی لطیف که با نمک [illegible] بریان نموده [illegible] و در روغن نیز بریان کرده باشند [illegible]
بحد اعتدال [illegible] بهتر است از آنچه در روغن بریان نموده باشند خواه قطعها گوشت را درست [illegible] باشند شامی کباب [illegible]
و غیر آن کباب گوشت آهو و گوزن و [illegible] امثال اینها نیز لذیذ میباشد ولیکن بسیار گرم و خشک است بدترین آن آنست که از گوشت پیر [illegible]
باشند و یا بر اخگر زغال چوب [illegible] و امثال اینها [illegible] بریان نموده باشند یا آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزا باشد **طبیعت**
آن گرم و خشک بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد در شدت و ضعف **افعال و خواص** آن بحسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله مولد خون متین
و مقوی اعضا و فربهی بدن کرده و محرک اشتها و [illegible] موافق معده مرطوبین و کسانیکه فصد یا حجامت کرده باشند و دیر هضم [illegible] مولد [illegible]
و کشنیز و فلفل و سایر ادویه حاره حابس اسهال [illegible] و در محرور المزاج مورث [illegible] مصلح آن سکنجبین و اطریفل و خوردن آب بسیار بعد از آن بغایت مضر
خصوص کبابهائی که گویا آنرا زنده [illegible] **کبابه** بفتح کاف و با و الف و فتح با موحده دوم [illegible] لغت عربیست و نیز
بعربی حب العروس و بیونانی میلیون و برومی فرنقلیون و بهندی کباب چینی نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است که از ملک چین و نواح آن
و در روم می آورند و دو صنف میباشد صغیر و کبیر کبیر را حب العروس نامند و آن فی الجمله شبیه بحب بلسان است و مایل بسرخی و سیاهی و مغز آن سفید
و خوشبو و تند طعم و درخت آن شبیه بدرخت مورد و نوع صغیر را فلنجه و افلنجه نیز نامند و در حرف الالف مع الفاء ذکر یافت و از مطلق آن مراد
صنف کبار است و بهترین آن تازه خوشبوی تند طعم آنست که از چین آمده و بعد از آن رومی و این بهتر از هندیست زیرا که هندی [illegible]
میباشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی گفته اند ثمر آس بری است و اصلی ندارد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم
گفته اند و بعضی گفته اند که با قوت حاره قوت بارده نیز دارد **افعال و خواص** آن بغایت ملطف و مفتح سدد الرأس و [illegible] نافع [illegible]

وخائیدن آن خوشبو کنند دهان مقوی لثه و دافع ثقالی عفن آن و صاف کننده آواز و دافع خفقان اعضاء الغذاء و النقرس مقوی معده و احشا
و اعضاء باطنی و دافع اسهال و مفتح سده و کبد و احشا و کرده محلل ریاح و دافع امراض کبد و طحال و مدر بول و منقی قروح مجاری آن اندمل و مکرر بنده
بادرار و منفعت آنها و حابس سلسل بول و بول در فراش و آشامیدن دو دانگ آن با سکنجبین جهت شری ابیض نافع الاورام والجروح والقروح ضماد آن
با پیه حیوانات محلل اورام و دافع قروح و جروح و شری بلغمی الزینة طلاء آن با غالیه ناخوشبو کننده رائحه بدن و مقوی آن و طلاء آب خائیده
آن بر عصب لغایت ملذذ جماع مضر مثانه مصلح آن مصطکی و گویند مصدع مصلح آن صندل و گلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن اذخر و قاقله
و چون یکدرم و یکمثقال آن را نرم سوده بر یک پیاله ماست تازه و بسته که بسیار ترش نباشد بپاشند و سر آن را بپارچه محکم ببندند اگر موسم گرما باشد
تحت السما گذارند و صبح برهم زده بیاشامند تا سه روز یا پنج روز بدستور جهت قروح مجاری بول موثر است **کبابه دهن شگافته** نا غوره است
در حروف الفاء ذکر یافت **کباث** بفتح کاف و با و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست **ماهیت** آن ثمر رسیده و سیاه شده اراک است بهترین آن بزرگ
بسیار رسیده آنست که تخم آن کوچک باشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن چون بخایند آن را نرم سوده با هموزن
آن شکر سفوف نمایند و بالای آن آب سرد شیرین بیاشامند اسهال نمایند مقوی معده است و جهت اوجاع ظهر و اکثر امراض نافع جهت تنکه جالی معده و آلات
از بلاغم و آشامیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیه مثانه و تقویت معده و مساک طبیعت نافع بدل آن بیخ آن برنگ کابلی الضعف آن قسط ابیض
و دو ثلث آن قنبیل است **کبد** بفتح کاف و کسر با و دال و بکسر کاف نیز و سکون با در هر دو آمده بفارسی جگر و بیونانی مرسیا و مرسیا نیز و برومی ببفابرا و بترکی
بورک و بهندی کلیجا نامند و کبد مؤنث است و مذکر نیز آمده و جمع آن اکباد و کبود گفته اند که بالکسر و سکون با افصح است **ماهیت** آن عضویست مرکب از جمله اعضاء
رئیسه بدن حیوان و مبدا قوت طبیعی و محل هضم کیموس و خالط است بیان آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور و بهترین آن کبد طیور است خصوصاً دجاج و بط و آدر
فربه جوان که غذای آن با فواکه و حبوب نفیسه شیرین باشد و بهترین مواشی جگر بزغاله و بچه گوسفند یکساله فربه و بدترین آنها جگر حیوانات بزرگ خصوص حیوانات
وحشی است **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن غلیظ و دیر هضم و خون متولد از آن بطی السلوک در مجاری و سریع التعفن مگر آنکه با نمک و سرکه و ابکامه
و دارچینی و کرویا و کشنیز خشک که بر آتش جید بریان نموده باشند مصلح آن تمر و دیم سرکه و کشنیز و در مبرود دیم دو یه حاره مذکوره و جوارشات مناسبه و چون
سرخ نموده بر آن نمک پاشیده و صمغ عربی پاشیده بریان نموده باشند جهت قرحه امعاء و اسهال موثر بشرطیکه قوت هاضمه معده قوی باشد و عاجز نباید از هضم آن
و بالخاصیت جگر بز محرک سریع مضر عنین است کبد حمار خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع و بدستور جگر کبک که خشک کرده کوبیده یکمثقال آن را بخورند و همچنین جگر موش
و جگر خنزیر بری با سرکه جهت لدغ هوام جگر ذئب جهت درد جگر و داء الذئب جگر کلب و کلب کلب دو جهة گزیده سگ دیوانه و منع ترسیدن آن از آب اکلاً و ضماداً
کبد المعز خوردن جگر بریان کرده آن جهت صرع و بخار آن را گرفتن و آب مقطر از آن در حین بریان کردن در چشم چکانیدن جهة دافع شبکوریست کبد اوزه چون جگر
وزغه با بر دندان کرم خورده گذارند درد آن را ساکن گرداند و کسیکه الماس خورده باشد چون جگر آن را با خیار آب بسته با معده و بعد از اندک زمانه آب بشکند آن را
گویند الماس بران چسپیده بر می آید کبد الابل چون سرخ نموده و بران فلفل و دار فلفل کوبیده پاشیده و کباب کنند آب مقطر آن را در چشم کشند شبکوری را زائل
کند و ابتدای نزول آب را مفید و بدستور چون خشک کنند و سوده در چشم کشند جهت سبل و علت مفید و تفصیل خواص جگر هر حیوانی در ذکر آن حیوان خواهد آمد
و میاید انشاء الله تعالی **کبر** بفتح کاف و باء و راء مهمله لغت عربیست و با معرب از فارسی و بیونانی اوفیطس و قپارس نیز و بسریانی قبار و برومی قپاریس
و بشیرازی کورکان نامند **ماهیت** آن ثمر نباتیست خاردار و پر شاخ و اکثر شاخهای آن منبسط بر روی زمین و برگ آن اندک پهن و گل آن در غلافی سبز
بمقدار زیتون کوچک دانه نخودی و بعد شگفتن گل آن سفید و در وسط آن گل رباشیه بموی و ثمر آن که خیار کبر نامند از بادام بزرگتر و بعد خیارکی کوچکی
و بعد رسیدن شگفته و مغز آن سرخ رنگ و تخم آن زرد و با رطوبت لزجی طعم آن اندک شیرین و با تلخی و قبض و عفونت کمی و هر چند رسیده
تر باشد تلخی و عفونت آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بیخ آن سفید بزرگ طولانی و پوست آن ضخیم و از چوب وسط آن بعد خشک شدن

الرقیه اگرد و طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصا بیخ آن و حرارت و مرارت اندک ملوحتی است و غنچه گل و ثمر کوچک تا رسی آن تیز و در آب نمک شیرین نموده
محلل منیا باشد و بیخ آن قوی تر از سائر اجزای آن اکثر مستعمل و منبت آن خرابها و سنگلاخها و زمین های خشن و اکثر قریب آب و زمینهای نمناک
باشد نفاخ روی و مفسد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و آنچه در بلاد حار و یابس بهم رسد تا سوم **افعال و خواص** آن مفتح و جالی و ملطف
و مقطع بلغم و سودا و اخلاط لزجه اعضاء الراس و العصب جهة امراض بارده و دافع فالج و استرخا و خدر و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و
تپ عفونت و قبض که با مواد منها داتا زه آن جهة فتح عضل الخائیدن پوست آن جالب رطوبات دماغ و مسکن درد دندان بدستور خائیدن پوست
تازه آن و یا برگ آن مضمضه یا بسکه خمری که پوست آن و یا تخم آن در آن جوشانیده باشند مسکن درد دندان و مفتح سده دماغی و منقی دماغ و قطور عصاره
آن در گوش کشنده کرم آن و شستن سر با طبیخ آن رافع کلف اعضا و با ادویه خوشبو مانند سنبل الطیب و بلوخود و ذرور عسل محلل بلغم
و مخرج آن و مسکن اوجاع صدر و نمک پرورده آن جهت ربو و غرغره بطبیخ آن دافع بلغم از اعضای نفس اعضاء الغذا و محلل ریاح و مفتح
سده کبد و طحال و مسهل خلط خام و مدر سودا و قاتل دیدان امعا و مدر بول و حیض و زیاده کننده قوت باه و خوردن نمک سود آن
بطن و بهترین ترتیب آن برای این خصوص پرورده آن با عسل و سرکه و بسیار است که استفراغ مینماید از طحال ماده غلیظ سوداوی را باسهال و ادرار
صحت کامل میگردد و با فلفل و سداب جهت تفتیح سده کبد بارده و خوردن محلل آن چهل روز متوالی رافع سپرز و آشامیدن آب برگ آن کشنده و مخرج
اقسام کرم معده و ضماد آن با آرد جو نافع محلل ورم طحال خصوصا با سرکه و مدر بول و حیض جهت بواسیر ازدیاد و با خصوص ثمر آن
جهة بواسیر نافع الاورام و البثور ضماد پوست تازه یا خشک آن و یا برگ آن با ادویه مناسبه محلل خنازیر و اورام صلبه با سرکه رافع بهق و با ادویه
با ادویه مناسبه کاسر قوت آن جهت خنازیر رقبه و اورام غلیظه آن زیر بغل کشیدن آن از عضا مجرب القروح و الجروح ضماد تازه آن جهت قروح
خبیثه و نکه و مجفف آنها الآلات المقاتل جهت عرق النسا و اوجاع ورک شربا و حقنا بعصیان السموم تریاق اکثر سموم است شرباً و ضماداً خصوصاً
و گل آن قبل از شکفتن در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و جمیع افعال منبیخ آن و از آن ضعیفتر و ذرور آن رافع نواسیر چشم و محلل آن و رافع
سپرز و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصیع و محرورین و بدستور محلل خیار آن و خیار آن گرم و تر و تخم آن در سوم گرم و خشک خیار رسیده آن بدون
تخم آن ناشتا ملین طبع و مفسد معده و ساق و برگ آن در آخر اول گرم و خشک در افعال ضعیفتر از گل و محلل خنازیر و نواصیر چشم و عصاره آن کشنده اقسام
کرم معده و ضماد آن با زفت رافع قروح شهدیه و قروح خبیثه لثات محلل خنازیر و سائر اورام بلغمیه و جمیع افعال ساق آن قوی تر از برگ آن و غرغره
بطبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ و مفتح سده دماغ و مقدار شربت از آب آن تا بشت درم که با سرکه و عسل و شکر نوشند و از بیخ آن تا سه درم مطبوخ
تا هفت مثقال مضر معده محرورین مصلح آن سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون و بلوخود و سی مضر گرده و مصلح آن خولنجان و عسل و بهر یک از اجزاء
آن بدل دیگری و کاغ کبر بدل او محلل طحال و بهترین از کبر و مضر دماغ و معده و مصلح آن غرغره با آب سرد و آشامیدن آن است **کبریت** بکسر کاف و سکون
و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و تا مثناة فوقانیه لغت عربیست و تا آخر آن بقول بعضی اصلیه و بقول صاحب التحفه زائده و بغدادی گفته معرب
عربی الاصل نیست بیونانی ثاریون و بسریانی کبریتا و برومی تادن و بفارسی گوگرد و بهندی گندهک نامند **ماهیت** آن جسمیست حجری از اجزاء
ارضیه متولد از بخار یابس دخانی که با بخار رطب لطیف دهنی ممزوج گشته و بحرارت شمس طبخ یافته و در آن دهنیت و حرارت و لطافت و عفونت بهم رسیده
باشد و لهذا برسیدن آتش بدان بزودی مشتعل میگردد و چهار صنف میباشد سرخ و زرد و مائل بسبزی و سفیدی و مائل بکبودی و بهترین آن شفاف
صافی لامع میباشد و در معدن خود شب می درخشد مانند آتش و اطراف معدن خود را روشن میگرداند و معدن آن بر حوالی اعمال فارس و جزائر عمان است
و نواب معتمد الملک سید علیخان قدس سره نوشته اند که دیدم من معدن آن را در جزیره ای از جزائر عمان که مانند معدن دیگر زمین یا احمر شوده کبریت سرخ سانی
می آوردند اما کبریت احمر غیر رسانی که معلوم او نوشته کاهی من ندیدم و جالینوس نوشته که کبریت را از معدن بحر نموده بر آورده آن سرخ و زرد و سفید و سیاه میباشد

میباشد و زرد آن مائل بسبزیست و این اصعلکا و این اصابع نامند و سفید را کبریت فارسی گویند و مائل بکبودی را کبریت اسود خوانند و مطبوخ آن از آب چشمهای گرم کبریتی و یا از خاک معدنی آن اگر غیر مائل بسیاهی محرق آن سیاه میباشد و بهترین اقسام آن احمر جید الحمره است بهترین آن صافی بشکنین غیر محرق آتش است که بآتش نرسیده باشد و تفلیسی گفته که بهترین اقسام کبریت زرد بدبوی صافی آنست و جالینوس گفته که بهترین آن صنف صافی خالص آنست و قوت آن تا سی سال باقی میماند و در کبریت احمر اقوال بسیار است انطاکی گفته که معدن آن بغدادی گفته وادی النمل است و بعضی گفته اند جوهریست مصنوع غیر معدنی و بعضی زهره الشعور معطر دانسته اند و باصطلاح اهل صناعت کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی را کبریت احمر نامند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک کرده آن زیاده از خشکی آن و بعضی تا چهارم دانسته و در غایت دهنیت **افعال و خواص** آن محلل و مسخن و ملطف و مجفف و جالی و جاذب اعضاء الرأس و الصدر و مقوی السموم آشامیدن آن با زرده تخم نیمبرشت و یا زرده تخم مشوی نموده جهت زکام و نزله و سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم از سینه و شش و رفع یرقان و سموم و آشامیدن آن بتنهائی با آب یا با ادویه مناسبه رافع یرقان و مدخن و سقاوه سموم و زنده و رافع ضرر جمیع هوام سمی است و طلاء آن با حب الغار جهت امراض بارده و با نیم وزن آن صمغ عربی با ماست جهت سعفه و قروح سرقه و جرب طب مجرب و سعوط آن جهت رعشه و سکته و بقیه و بخور آن رافع صداع حابس زکام و نزله و رافع کری و سقط جنین خصوص نوع سرخ آن و طلو آن با دهان با ادویه مناسبه رافع کری و ثقل سامعه طلای آن با عسل و بول آدمی جهت گزیدن هوام و با زفت جهت گزیدن عقرب با سرکه جهت گزیدن عقرب تنین بحری بالعین و قیمولیا جهت سعفه القروح و الجروح و البثور و غیرها آشامیدن آن در بیضه مشوی و با بیضه نیمبرشت جهت اقسام جرب طب خارشها و طلای آن با سرکه و عسل و سرکه جهت جذام و خشکریشها سوداوی عجیب الاثر و با سرکه جهت بهق و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع آثار و بیاض ناخن و سائر آثار حادث ابدان و حکه و جرب و بهق و ناخن و قشر جلد و داء الحیه و داء الثعلب و آکله و قروح رطبه با صمغ البطم تنها جهت قلع آثار ناخن با حنا جهت قوبا و با جند بیدستر جهت تحلیل صلابات و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس و زدودن آن بر بدن قاطع عرق و بوی موی سفید کنند و بخور آن گریزانند هوام و سفید کننده موی و غسال بدان جهت حکه بدستور آب کبریتی مضر معده مصلح آن کتیرا و شیر تازه دوشیده و مضر دماغ مصلح آن بنفشه و شکر و قدر شربت آن از دو دانگ تا یک مثقال و بدل آن [illegible] و معدان جهت تحلیل معدن رفع چرک آنها بعد یل سفید کرده آن [illegible] آن جهت جمیع دردهای بارده و جرب و حکه و سعفه و عرق آن بنهایت مجفف سریع النفوذ و جالی و رافع رطوبات و جهت سرفه بارده و ضیق النفس با رطب و تحلیل ورم طحال و درد دندان و رفع گوشت فاسد بن دندان و کشافات آن و مسخن و محرق اخلاط و فرح جلد و چون قلیلی از آنرا به پنبه آلوده بر دندان ناک شده گذارند تسکین دهد و چون بر زخم کژدم گذارند سم را جذب کند و چون بر عرق مدنی گذارند تمام آنرا باسانی برآورد و چون قطره از آنرا بآب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل دهد و اشتهای طعام آورد و وضع و دوای آن بر آن جمیع امراض بلغمیه و سوداویه و حمیات که با سردی بود و حمیات مزمنه و حادث از بلغم و سوداء و عرق النساء و اوجاع مفاصل و غیرها نافع و تفصیل آن در قرابادین با نسخ و حب و دهان و طریق تصفیه و تدبیر و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **کبسون** بفتح کاف و سکون با و ضم سین مهمله و سکون واو و نون و کنسون بقاف بجای با موحده نیز آمده **ماهیت** آن گیاه حبشی است که از بلاد حبش می آورند و آن شبیه بگشنیز شامی باشد و بتیزی و تلخی و حب آن مدور **طبیعت** آن گرم و خشک در اول بگمان اهل حبشه و تحقیق آنست که در سوم گرم و خشک است **افعال و خواص** آن اهل حبش بسیار آنرا استعمال دارند جهت اسهال و اخراج دیدان و حب القرع که نرم کوبیده با شکر یا با عسل سرشته یا شیر تازه دوشیده یا بتنهائی یا با برنگ کابلی و ادویه مناسبه دیگر و بعضی آنرا کشوث و بعضی برنگ کابلی دانسته اند و اصلی ندارد و آنچه تحقیق پیوسته نبات آن مشابه گشنیز است و جمیع اجزای آن بسیار قوی است اسهال و اخراج دیدان و حب القرع و طریقه استعمال آن آنست که کوبیده در آب یا تمر هندی حل نموده صاف کرده بیاشامند اگر از آن قوی تر خواهند برنگ کابلی بر آن ضم نمایند و اگر از آن قوی خواهند شحم حنظل بر اضافه میکنند و اگر تنها استعمال نمایند بیخ آنرا سائیده با آب بیاشامند **طبیعت** آن بحمل که در سوم گرم و خشک باشد نه در اول چنانچه ذکر یافت **کبیکج** بفتح کاف و کسر با و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح کاف

ویم معرب آن فارسی است آنرا کف الضبع و بیونانی بطراخیون و سالیتن اغریون و باصفهانی موشک و بترکی باستا احجکی و بهندی جل پیل و لستوپست نیز گویند

و بتر کی تنشکل نامند **ماهیت** آن چهار صنف بسیار است صنفی برگ آن شبیه برگ گشنیز و از آن عریض‌تر و مائل بسفیدی و با رطوبت لزجه و گل آن

زرد و بغش نیز و ساق آن بیک بقدر یک ذرع و تخم آن سفید تلخ و شعب آن بشعبهای خربق و منبت آن قرب آبهای جاری و صنف دوم

نیز شبیه بصنف اول و از آن بزرگتر و بسیار حریف و گل آن بغش و این را سالیتن اغریون نامند و صنف سوم نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد

طلائی و کریه الرائحه و صنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم و گل آن سفید برنگ شیر **طبیعت اصناف** آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم گویند

افعال و خواص آن حار حاد مفرح و جالی و مقشر جلد و لذاع و محکک اعضا الاراس سعوط آب خشک آن عطوش و قوی تر از کندش و طلاء آن از ثالیل

جهت حضرات بسان معفون جهت تقیت آنها و نطول مطبوخ آن جهت قطع جرب و بثور ثالیل بسیار مفید و قدری آمیخته و ضماد تازه برگ و شاخ آن

نانی موجب جراحت و در اعضا دار و غنها جهت جرب لسان معیوان مقطع و بر بیاض ناخن و تمام ثالیل و داء الثعلب حمول آن مخرج جنین مرده

و مانع احتباس حیض و دو مثقال آن کشنده و چون با مثل آن آرد گندم خمیر کنند و بر عضو گذارند بغایت منافع است و در عمل استعمال آن احتیاج

بسبب کمال حدت آن و چون کسی آنرا بخورد و اعراض لی زرو اخند اعراض سد السحر و خورده است بستور داوای آن **فصل الکاف مع الثناة الفوقانیه**

کتان بفتح کاف و تا مشدده و العف و نون لغت عربیست بکسر کاف نیز آمده بهندی السی و تیسی نیز نامند و تخم آنرا بزر الکتان بفتح یا و سکون زا

معجمه بسیار نیز گفته اند بهندی السی کا بیج و تیسی نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست بقدر یک ذرع و ساق و برگ آن باریک و گل آن لاجوردی و تنها آن از چه

بجو و بزرگتر از تخم و تخم آن کوچک اندک پهن طولانی و از پوست درخت آن ریسمان و ثوب سازند و لباس می‌بافند لبس آن بسیار سرد و خشک میباشد

طبیعت آن سرد و خشک گفته اند معتدل مائل بحرارت است **افعال و خواص** آن پوشیدن لباس آن رافع حرارت و باعث تقلیل جرب

و نشف آن و جهت جرب حکه و ورم صلب نافع و از مداوت بحور و در پنبه گرم است و نشف و ان از پنبه کمتر جمع سنگ دو و هم سر است آنکه بیدان چون

نی چسپد غیر مغسول آن بجفت حسو و جهت دمستان و بخور آن و نبات آن نیز مفتح سده دماغ و زکام و مصلح حال رحم و زرد و سوختن آن جهت قطع

خون جراحات و التیام و بستن آنها و بستور بر کردن جوف زخمها بخرقه کتان بسیار گفته اگر خواهند که بدن لاغر گردد در زمستان جامه کتانی

پوشند و در تابستان جامه کتان شسته اگر خواهند که لاغر نشود بالعکس و گل آن مفرح و مقوی دل و تخم آن مائل بزردی و سرخی و املس و پس باندک

طولانی و بعضی مائل بسرخی و قسمی سیاه و نوعی سفید **طبیعت تخم** آن در اول گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن محلل و جالی

و ملین طبع اعضاء الراس و العصب و ضماد آن با آب سرد جهت صداع ریحی و قوبای دماغی و قروح سر و با زرقطونا جهت تسکین درد مفاصل و عرق النسا

و نقرس و قطور لعاب آن در چشم و مالیدن آن بر چشم دافع سرخی آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه بلغمی و سده و در قرآن جهت تنقیه سینه و نضج و تحلیل ورم جگر

و اعضاء باطنی و بریان نموده آن قابض جهت نفث الدم و اسهال و قرطونی بغایت مفید اعضاء الغذاء و اعصاب و مداومت بر بیدانه مثقال آن جهت

امعا و ادرار بول و عرق و شیر و حیض و تلیین طبع و قرحه گرده و مثانه و چون یکتوله تخم آنرا در آب جوشیده لعاب آن مع تخم بنوشند برای ریزانیدن

سنگ گرده مجرب و با عسل جهت ورم سپرز و بالنک کشک و عسل جهت تحریک باه و با مویز جهت ایلاوس و حقنه مطبوخ آن جهت اخراج فضول و قرحه

امعا و رحم و بدستور طلوس مطبوخ آن و دود آن مصلح حال رحم الاورام و الجروح و القروح و غیرها و ضماد آن جهت ورم صلب ثدی و تر با تخم

جهت کلف و با حرف بابلی و عسل جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثالیل و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد لذع آنها و نیز بعد جمع

جهت تخفیف جراحات و تسکین درد و لذع آن و بدستور پر نمودن جوف زخم بخرقه کتان ملقا مفلّم بعد مصلح آن کشنیز و مضعف باه و مصلح

آن سکنجبین و مضر انثیان و مصلح آن عسل و مقدار شربت آن تا سه درم لعاب و مبدل آن خلبه و روغن تخم آن گرم و تر و خضاب آن با روغن گل

جهت جمیع جراحات امعا و طلای آن جهت رفع فواد و قوبا و جراحت و تسکین درد آن و آشامیدن آن با جوشانیده آن جهت نفع قولنج

انیسان و ذوات بدستور تدهین بدان ضعف باصره وباه و مصلح آن سکنجبین است **کتم** بفتح کاف و تا و میم بلغت عربیت بفارسی ہمہ و بری آن و ادر مازندران و سنگا بر شالجمی نامند یعنی حنای شغال **ماهیت** آن برگ نباتیست برگ کوهستانی میباشد بعضی گفته اند غیر برگ نیل است برگ آن شبیه بر مورد و ساق آن غیر مجوف شاخهای آن انبوه و ثمر آن بقدر فلفل ابتدا سبز بعد سیاه میگردد و در جوف آن تخمی کوچک بزرگتر ریز و جبلی آن در کنار رودخانه ها یکلا میروید و شاخهای آن انبوه و تیره و برگ آن عریضتر و درازتر از برگ نیل و ساق نیل مجوف نبات آن شبیه بکتان و تحقیق آنست که برگ نیل است و گفته اند شرط است که برگ آنرا صبح چیده و بیک آفتاب خشک نمایند و نرم کرده در شیشه محفوظ دارند که هوا بدان نرسد زیرا اگر شب نیم خشک ماند و روز دیگر بآفتاب خشک نمایند رنگ آن ضایع میگردد و ملا سدید کازرونی در شرح موجز و سید ودات شعر نوشته که وسمه هندی حیتازه در تخضیب و تکلیس بهتر از وسمه کرمانی است و وسمه کرمانی تخضیب آن کمتر لیکن رنگ آن پر تر میباشد و تخضیب آن مائل بسیاهی است برنگ موی و طاریست بسیار نافذ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و قابض و محلل اعضاء الراس خضاب آن با آب و نمک جهت صداع بلغمی و سعفه و قروح و بخور و طلاء آن جهت زکام و تقویت موی اعضاء الغذاء و لسم آشامیدن آب برگ آن با آب طبیخ آن بغایت متقی جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و بهترین چیزهاست از برای خضاب و گفته اند خضاب وسمه بهتر از خضاب نیل است بنابر قول آنکه غیر نیل بکر المضار مضعف دماغ مصلح آن قرنفل و لادن و روغن آن که آب آنرا با هموزن آن روغن کنجد بآتش ملائم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی موی و منع ریختن آن و بواسیر و امراض مقعده و جماع بارده بدستور میتا نافع و تخم آن در دو دانگ بمقدار خلاف شبیه تخم ترب مائل بسیاهی و اکتحال آن بهترین ادویه است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و بیخ آنرا چون با آب خوب طبخ دهند و صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت مانند مداد است و در تخضیب بحیثیت آن شرط است که اولاً موی محاسن و سر و غیر آنرا پاک بشویند که چربی و سیاهی مطلقاً در آن نباشد اولا سر بحنا رسانیده نمایند و بعد از آن بشویند و خشک نمایند و خضاب بوسمه نمایند که رنگ نیکو میگردد **کبیکج** بفتح کاف و دو تاء مثناه فوقانیه و بیاء هردو یا موحده ساکنه و در آخر الف **ماهیت** آن نباتیست طول آن بقدر ذرعی و ساق آن باریک صلب مانند ساق کتان و برگهای اسفل آن دراز شبیه برگ کتان و نرم و سبز مائل بسیاهی مفروش بروی زمین و بر نصف اعلا ساق آن تا سر گلهای ازرق سفید رنگ نازک و زرد رنگ سبز شبیه بگل کتان و کوچک تر از آن و تخم آن مانند تخم شاهتره و طعم گیاه آن و تخم آن تلخ **طبیعت** آن در آخر اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و اوجاع ورک و مفاصل بارده و ضماد مطبوخ آن جهت سنخ قوبا نافع و قسمی دیگر از آن میباشد که در اماکن سلیه میروید و شاخهای باریک از ساق آن رسته و بی برگ و شیردار این قسم از قسم اول قوی تر در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول تا دو درم و از دوم یک و نیم درم و حمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند **کتیلا** بضم کاف و فتح تا و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و الف **ماهیت** آن نباتیست طول آن از یک شبر تا یک گز و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن صلب و برگ آن شبیه برگ مورد و از آن باریکتر و مائل بسفیدی و مرغوب و منبت آن بلاد شام و بیت المقدس **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن چون اندکی از آن در خم شراب اندازند مثل آنکه بجوش آمده باشد بانعوظ قیادان آن اهل مصر این شراب را شراب الحشیشه نامند در نهایت حرارت است جهت امراض بارده نافع

فصل الکاف مع الثاء المثلثه

کثیرا بفتح کاف و کسر ثاء و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح را و الف بلغت عربیت و یونانی طراغاقینا و طراغافیا و بفارسی گون نامند و بهندی کتیرا بتاء مثناه فوقانیه بجای ثاء مثلثه است **ماهیت** آن صمغ درختی است بسیار خاردار و خار آن بسیار تیز و برگشته که آنرا افتاد میگویند گوش سفید و سیاه میباشد بهترین آن سفید صاف براق باریک خالص مائل بحلاوت آنست و سیاه آن بدتر **طبیعت** آن گرمی و سردی معتدل و در اول تر و طبع و در بعض اول تر و خشک و بعضی گفته اند خشکی آن کمتر از سردی و بعضی گرم و تر و بعضی مرکب القوی **افعال و خواص** آن مغری با تخفیف کمی شکننده حدت ادویه و مغلظ حون مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع صفرا و خلط و ادویه حاده و مسدد و باز امعاء و مقوی فعل آن مناسبت غریزیت کلیه انزالی اندازد و با اندک قوت مسهله اعضاء الراس

و بعضد اکتحال آن با کعب و ادویه مناسبه جهت مدا و قرحه بثور چشم و اکتحال و ذرورات مسکن جهت آشاد بهتر از صمغ عربی و بجای آن مستعمل و آشامیدن آن با شیر الاغ و یا شیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم و نزف الدم سینه و سایر اعضاء باطنی و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و قرحه ریه گرفتگی آواز و چون با عسل سرشته حبوب یا اقراص ساخته در دهان نگاه دارند و آب آنرا فرو برند جهت امراض سینه نافع اعضاء الغذاء و النفس و سموم و آشامیدن آن با ادویه مناسبه مقوی معاده مسکن لذع و قرحه آن مسکن درد گرده و مثانه و مجاری بول و حرقت آن و مصلح ادویه که گویند مسهل صفرا و بلغم لزج است و آشامیدن در آن که در بیضه خیسانیده و با قدری شاخ گوزن و یکدانگ سبب یمانی و خیل نموده باشند جهت منع گرد و حرقت مثانه فی الفور نافع و مداومت آشامیدن آن با هر یک از مغز بادام مقشر و نشاسته و شکر بوزن آن بغایت مسمن بدن خصوصاً که بعد از آن تبرید در آن با جیل طبیخ یافته باشند بنوشند و از سرخ و شمر و ماء الزینه و طلاء آن جهت کلف و نمش و تلیین جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب با سرکه جهت بهق و برص با العسل جهت تشقق مواالجروح و القروح ضماد آن با کوکر جهت جرب و اکله و با ادویه مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره و بارده و دفع مضر و مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از یکدرم تا پنجدرم و بدل آن در تغریه غراء آن صمغ عربی و در تلیین و تعلیه تخم کدو و بیخ آن و درخت را چون بکوبند بشکافند که خشک باشد با سرکه بر بهق بمالند زائل گرداند **فصل الکاف مع الجیم** **کچنار** بفتح کاف و سکون جیم عجمی و فتح نون و الف را مهمله و لام بجای را نیز آمده و لغت هندیست **ماهیت** آن درختی است هندی شاخهای آن متفرق و پریشان برگ آن عریض و وسط آن هم از جانب پائین و هم از جانب بالا منشق بدو صنف و غنچه آن سبز طولانی و گل آن بعد شکفتن خوش منظر و اندک خوشبو و دو نوع میباشد سفید و سرخ ارغوانی مائل به بنفش و عدد برگهای گل آن پنجعدد و پائین برگهای باریک بالای آنها عریض و در وسط آن پنج تار باریک بر سر تاری چیزی شبیه بدانه ریزه و در وسط آن تار با تار تاری باریک و وسط آن خیم که تخم آنست غنچه خام آنرا با دو پیاز پخته با روغن بریان کرده با گوشت و یا بی گوشت بخورند لذیذ و خوشبو و طعم میباشد **طبیعت** جمیع اجزای آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض مجفف مقوی معده و معاء و حابس لطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و فساد خون و صفرا و جهت جذام و خنازیر و مطبوخ پوست درخت آن با سماق یا سویه جهت نفث الدم و حیض و جراحات باطنی و مقعد و عرغره آن خصوصاً با اقاقیا و گلنار جهت جوشش دهان و گلو و خنازیر و خوردن غنچه خام مطبوخ آن جهت سرفه حار رطب و حبس اسهال و بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا نافع **فصل الکاف مع الراء المهمله** **کراث** بضم کاف و فتح را و الف و ثای مثلثه و بفتح کاف نیز آمده و لغت عربیست بفارسی گندنا و بهندی نیز بدین نام مشهور و باصفهانی تره و دیلمی کوار و بترکی کوبر کلیتو بیونانی فراسینا و بسریانی عطارا و برومی فغلوطا و بستانی آنرا انبطے و جبلی را فراسیون نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد مشهور و بری و بستانی و جبلی میباشد آنچه برگ آن باریک شبیه ببرگ پیاز و در تمام سال میماند و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی میروید بر سر آن گل و تخم و گل آن سفید شبیه بگل پیاز و تخم آن سیاه نیز شبیه بتخم پیاز و این را کراث البقل و کراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول دیگر خام و پخته آنرا بخورند و در موائد و خوان حاضری و طعام مانند بقول دیگر حاضر میسازند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد و پیاز آن شبیه بپیاز کول و قیران متوسط آنرا کراث شامی و یونانی فراسن بابالوطن و فراسن نافالوطن نیز و بشیرازی تره پیاز نامند و خام این غیر ماکول بلکه پخته آنرا با گوشت میخورند و این دو صنف میباشد صنفی صغیر الراس دقیق العنق و صنفی کبیر الراس صغیر العنق قصیر و تیزی و تندی این صنف کمتر و خوشبوتر و لذیذتر از اول و بری آن بسیار شبیه بثوم و آنرا کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند و گفته اند فراسیون اینست و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار و کثیر الاستعمال است **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح و ملطف و منجز اعضاء الراس النفس و الغذاء و لنقوش طلای برگ آن با سرکه بر نیش سر جانور مانند و خوردن آن منقی قصبه ریه و مفتح سده جگر و مقوی باه و مدر و ملین طبع و دافع قولنج و مدر بول و حیض و بعد از طعام مانع ترش شدن آن و اعانت بر هضم و تلیین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر ده مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت جلا و تنقیه سینه و اورام ریه و مفتح آشاد با ماء الشعیر و مطبوخ آن با حنجره جهت درد سینه و ربو و با سرکه بر وردوه آن مفتح سده جگر و سپرز و دافع

ورافع قولنج و عصارهٔ برگ خشک کرده آن مسهل خون و خوردن و ضماد کردن کشیدهٔ مطبوخ آن مقوی باه و دبواسیر و رافع رحمول برگ بیده آن تنهائی
ویا با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ آن که با سرکه و آب نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل سیلان آن و طلاء
مطبوخ آن جهت بواسیر و تقویت باه و طبخ آب آن با روغن گل و سرکه جهت درد گوش و دوی و سعوط آن با کشنیز و سرکه جهت قطع نزف الدم
و رعاف و چون کشند و نار او بار بریزند و اطفال را بنشانند در جرم و آب سرد بنشینند و با اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه و رفع نفخ و غلظت آنها
میگردد و سموم و ضماد آن گزیدن هوام و اتفعی و آشامیدن آن با آب العسل جهت سموم الاورام و البثور و القروح ضماد آن با سماق جهت شری
و ثالیل و با نمک جهت قروح خبیثه المضار اقسام آن از پیاز و سیرشم ترو لفاخ و بیخ و بحری خون و مورث ظلمت بصر و فساد لثه و مغیر المزاج و دیدن
خوابهای ردی مصلح آن کشنیز و کاسنی تازه و چون شمشیر را که زهر دارد با آب برگ آن آبگیری کنند آب نهند سمی آن زائل گردد و تخم آن را آخر دوم گرم
و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و جالی و عصاره آن الغذاء الحفل آشامیدن و دشقال آن با جوز بوآن تخم موز در دفع امراض بارده و قاطع
نفث الدم و نزف الدم و مفتح سده و مقوی جگر و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و با شراب مبهی بغایت محرک باه و لعوق آن تنهائی یا با حرف بابلی قاطع
اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعاء و باعث ادرار بول جهت زحیر و حبس خون مقعده و بخور آن جهت بواسیر المقعد و بخور آن با موم و قطور آن جهت درد دندان و اخراج
کرم آن و سموم و الدیدان و ضماد عصاره آن جهت کسر اعضاء و کلف و آثار جلد و درد آبار د و چون بکوبند و در سرکه بریزند و بر فع ترشی آن نمایند مضر بگرده و مثانه
مصلح آن عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قوی تر از انست آشامیدن مطبوخ آن بطریق سفیداج با روغن قرطم و روغن بادام و انجره جهت دفع قولنج نافع
کراث بری شبیه بثوم است و بسیار تند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص** آن مفتح و مقطع و جالی اعضاء و اقوی
بغایت مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصاره آن مسهل سودا و مورث اسهال الدم و تخم آن را چون چند روز بر ریزند بیخ قیراط با شکر بخورند رفع
بواسیر نماید سموم جهت گزیدن هوام قوی الاثر از سائر اقسام از جمله اجزای تریاق فاروق است از تریاق ضماد آن نافع بجهت ثالیل و مفرح ضماد است و نمو
از بری که در جبال بهم میرسد برگ آن بسیار باریک باحدت میباشد **افعال و خواص** آن بسیار لطیف جهت خوشبو و دهان و تسکین درد دندان و اعضاء
قوی الاثر است **کراث نبطی** کات مراد اهل مخففه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست **ماهیت** آن رخنی است کوهی برگ آن اندر او باریک شبیه آن تخم
ریزتر مزبت آن بلاد حجاز و آمر اعشبه اصباح نامیده **افعال و خواص** آن شیرآن از داخل الطعمه نمودن نافع جذام دانسته اند کرکم بضم کاف و فتح راء و الف
میم بمعنی لغت عربیست جمع آن کوارع بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچه بزغاله و نحو آن فربه است **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص**
مولد کیموس لزج غیر غلیظ است لیکن هضم و تقلیل الفضول است غذاء الصدر جهت خشونت سینه و حلق و سرفه حار نافع خصوصاً با کشک الشعیر
با شیر سینه است اعضاء الغذاء لزج قلیل الغذاء لزج و صحیح الکیموس لزج غلیظ لین بطن است بسبب لزوجت از الاعتیاد چون با سرکه و انجدان
تناول نمایند لزوجت برودت آن کمتر گردد و شقاق باز و رتیج امعاء اکثر و ماشیا و بعضی اطبا گفته اند رئیس است کردناج بکسر کاف سکون را و کسر دال
مهمله و نون و الف و جیم معرب که ذنگ فارسی است **ماهیت** آن نوع کبابی است که بعد از آن بخت کران مرغ و مثل آن بسیخ کشیده با آتش بریان نمایند و بشیر
مرغ و آن بسیار است که بیضه گاه و تابه برابر کرده تصفیه کرده باشند و مثل ما بریان که در قرن و زم گردد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت تقویت
معین ابدان و محلل و معده نافع کثیر الغذا مضر معده ضعیف مصلح آن بیض بعضی گفته اند که با مرغ بریان نمود و در مسطورات که در داخل آن با ریزه کرده باشند
نخود گاف و سکون ها و فتح نون ها بعضی اسم یونانی کسنکر فارسی کوکوئی حب البقر بیونانی و نمدلس و بسریانی کینی بر گره نامند و بترکی بیرد و بفارسی کشن و کشکک
دانه و بهندی ستی مهموهٔ و با چار قطعه بهندیرا نامند **ماهیت** آن نباتیست بقدر نخود بیک گونه تیره رنگ مائل بسرخی اند و طعم آن تلخ و کشک تخم آن
از طریق غیر از نشر با کلاه مثلاً مثل الا دویه آن در سرگیند که سوکوفته و نمی گرد و فیر بز تخمه آنست و بهترین آن المستقیم مائل بزردی اعجبه که فقط نمایند
شبنه باشد کم کیسه شاخها در گرز بار یک تخم آن تخم اکست قال رایق مشدو نکار اصفهان میباشد و کشکی مخصوص که شرایط چهار ریزه کرده است

دوم را ابتدا بفتح با سوحده و سکون تا مثناة فوقانیه هندیه سوم را الکه بفتح میم والف و فتح کاف تازی ابن آجون کاذبجوزد سیاه و فربه گرد **طبیعت** در اول گرم و در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده و مقطع و جالی اعضا الصدر و مسهل نفث اخلاط غلیظه و منقی سینه و شش و شاشیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه سینه و عسر النفس ضماد آن جهت تحلیل صلابات پستان الفم سفوف آن با زراوند مدحرج جهت رد باید و گوشت بیخ دندان و ضماد العفد و النقص آشامیدن آن رد شرب سانیسه آن مسهل مجرب با دهن بادام و روغن گنجد مسکن مغص و زحیر و با سرکه نافع عسر البول در رب گرده و تنقیه مثانه و طبیخ آن با سرکه جهت یرقان و سپرز نافع الاورام و البثور و القروح و الجروح و ضماد آن با عسل با ادویه مناسبه تنهائی جاذب خون قبایل جلد و جهت جرب و شقاق اعضا و سعفه و شقاق تار و فارسی تحلیل صلابات و قروح خبیثه ساعیه نافع امتلا آن الیتام جراحات حمول آن ضماد آن با آب کلی محمم و جهت بیماری بازفت جهت برگ نمودن عضو و طلا و غسول بیان منقی بشره و جهت سرخ نمودن آن قوی تر از سائر اجزاء سوی آن باعث رفع لاغری بدن و شستن عضو با طبیخ آن بالطول بدن جهت شقاق عارض از سرما و حکه و بثور لبنیه و جهت دفع سموم و ضماد آن برگزیدگی جانوران جهت لسع عقرب با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه گزیدگی انسان بهائم المضار اکثار آن مولد خلط فاسد و مدرخون و مورث اسهال و سوی مصلح آن گلاب و گل ارمنی مصلح آن با انیسون اصلاح آن ترمس است و قیمت آن را نافع اکثر امراض طبیخ آن دو مرتبه موجب بطلان قوت باه آنست با فی ما سنن افیست آن و غذای اندک از آن حاصل میکرد و مقدار شربت آن تا سه درهم **کرش** بفتح کاف و کسر را و شین معجمه و بکسر کاف و سکون را نیز آمده لغت عربیست بیونانی منفوش و بسریانی اسطماکا و برومی کلیا و بفارسی شکنبه و بهندی اوجهری نامند **ماهیت** آن عضو از حیوانات معروف مرکبه از حیوان نسبه المعده است در بدن انسان و شامل شکنبه در دو حیوانیست که حیوانات نا کوچک و تولید یافته و سلف و حیوانات آن را آورند و انفحه نامند و بعد از آن شکنبه و بهترین آن از بری الحادادو خصوصا سفید با جات شکنبه گوسفند و بز جوان فربه است **طبیعت** آن گرم و تر و جنبه سرد و خشک فت **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و دیر هضم المضار مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح آن با ادویه حاره خوشبو و سرکه خوردن است **کرفس** بفتح کاف و را و سکون فا و سین مهمله معرب از کرفش بشین فارسی است و گفته‌اند معرب از کرپساست و بیونانی اود اسالیون و بسریانی کرفشا و برومی باطراخیون و بهندی اجمود و بفرنگی سلری و باطینی سلیم بری نامند **ماهیت** آن نباتیست آن را اقسام بسیار است و بحسب اماکن مختلف و هر یک را نام دیگر ازبستانی و جبلی و نهری و منبطی و بایی و از مطلق آن مراد بستانی است و برگ آن مائل به تبدید یار و آن باریک بلندی نبات آن تا یک ذرع و تخم آن ریزه تر از سائر اقسام و تیره رنگ و تند طعم و با عطریت و مقدار قریب بانیسون مدور غیر املس و بیخ آن بزرگ سیاه رنگ با ریشهای باریک قوی تر از سائر اجزای آن و بعد از آن تخم آن و قوت آن تا دو سال باقی میماند و بیخ آن تا سه سال **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل اعضا الرئیسه و معده و جگر و غیر آن ضماد آن با زوفا محلل و آشامیدن آن جهت ربو و ضیق النفس و درد پهلو و نواقی و برودت و تشاور فع ریح و مغص و جست و دویه و محرک اشتهای طعام و با محلل ریاح و نافع عسر البول ادویه مسهل و مفتح سده جگر و کبد و طحال و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و تنقیه گرده و مثانه و گداختن سنگ مثانه و صبیه و بزر حمی بلغمی و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و اوجاع ظهر اکثر امراض بارده بلغمیه مفید سموم آشامیدن آب آن که آب نزدوده شکر جوشانیده باشند جهت سموم شرب و آشامیدن طبیخ برگ بیخ آن جهت ادویه قتاله و نوشیدن آن الفم و قرا سنگ طبیخ کرفس با عدس و قی نمودن بعد شرب مثل آن با خواص خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب بواسطه بعد از آن باعث سرعت تاثیر سم است بعد دیگر نافع الاورام و البثور و الجرب و حکه و غیر ضماد آن تنهائی با عسل محلل اورام و طلای آن با المعیته نافع جراحت بد و جرب و بثور و جرب و با نوشادر جهت تحلیل ریح و ثالیل تفاریغ و اکثر امراض معده و حرکت دماغ و شهوت جماع بود و غیره مصلح آن انیسون مقدار شربت مطبوخ آن تا پانزده درم و از جرم آن تا سه درم بیخ آن سه جلوت پخته و منسوب کرنب **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح قوی تر از سائر اجزای آن و اسم غذا و جاذب فضول از معده و جهت استفاء تسکین اوجاع و در سائر مفتح آن

مضر بمصدوعین و مصلح آن جلاب و گویند تخم کاسنی و مورث شحم مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرم و بدل آن نانخواه و زیره و انخواص چون یکرطل از آب انگور یکمثقال تخم کرفس بستانی یا قطراساليون کوبیده داخل نمایند و همچنین در هر رطلی از شراب نیم مثقال از آن مخلوط کنند بهتر است که کوفته در صره بسته در آن اندازند و سر آنرا بسته نگهدارند و بعد از سه ماه استعمال نمایند و ظروف دیگر کنند تناول آن جهت تقویت معده و تحریک اشتها و دفع عسر البول چون نیم مثقال آن با نانخواه بنوشند جهت تقویت معده و دفع ریاح نافع و پرورده بیخ و برگ آن با عسل یعنی مربای آن مسکن غثیان و مقوی معده و پرورده آن با سرکه یعنی خلل آن مفتح سدد و مشهی معده و جهت ادرار طمث و تحریک آن موافق محرور المزاج است و تخم کرفس منفخ است لهذا در ادویه مشروح داخل نمایند و کرفس جبلی بیونانی اوراساليون نامند نبات آن بقدر یک شبر و شاخهای آن کوچک بر سر آنها قبها مانند قبه جبون و از آن کوچکتر و باریکتر و تخم آن باریک طولانی شبیه بزیره و حریف و خوشبو و منبت آن سنگستانها و اماکن جبلیه و اقوی از کرفس بستانی **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویه مرکبه ادویه حاره کرده میشود و کرفس صخری بیونانی قطراساليون نامند یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در اماکن صخریه میروید و کرفس ماقدونی از آن جهت آنکه در بلاد ماقدونیه بهم میرسد نبات آن ایستاده و تخم آن شبیه بنانخواه و با عطریت و خوشبو و بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف و لیکن بیخ و تخم آن اقوی جمیع اجزای آن و تخم انفست **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل اعضاء الغذا و مغص آشامیدن تخم و سائر اجزاء آن محلل نفخ معده و امعا و قولنج نافع درد پهلو و مغص و وجع گرده و مثانه و مدر بول و حیض و تخم آن داخل ادویه مدر بول مرکبه کرده میشود و کرفس نبطی یا کرفس مشرقی و کرفس شتوی و بیونانی اتوساليون یعنی کرفس عظیم نامند و بربری حنحض گویند **ماهیت** آن بزرگتر از کرفس بستانی و مائل بسفیدی برگ آن سبز مائل بسرخی طولانی نازک با خطوط و پهن تر از برگ بستانی و سر آن شبیه بسر بنفشه و مانند گل آن و تخم آن طولانی مصمت حریف خوشبو و بیخ آن باریک خوشبو خوش طعم منبت آن مواضع تاریک بین اشجار و نزد آبها و مستعمل مانند کرفس بستانی هم برگ و شاخها و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن ملایم نموده **طبیعت و افعال و خواص** آن ضعیفتر از کرفس بستانی آشامیدن تخم و بیخ آن با شراب مسمی باتومالی مدر حیض و جهت تقطیر البول و امراض بارده آن و طبیخ آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع و نیز گفته اند کرفس کبیر میباشد که کرفس طبری و بیونانی قمر بیون نامند که در کوه مسمی باماتوس بهم میرسد ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی و صلب با شعبهای بسیار و برگ آن پهن تر از آن و مائل بزردی و برگهای قریب بزمین آن منحنی بسوی بیرون و مدور و برگ آن اندکی لزوجتی چسپنده است و با اندک تندی طعم و خوشبو و چتر آن مانند چتر شبت و تخم آن شبیه بتخم کاشم تند طعم و رائحه آن شبیه برائحه مر و بیخ آن حریف طیب الرائحه و لیکن حرافت آن با آنچه نیست که حنک را بگیرد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد و مائل بسفیدی و منبت آن سنگلاخها و تلها **طبیعت و افعال و خواص** آن قریب بکرفس بستانی و ضعیفتر از جبلی آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و عرق و انسا و نزول آب نافع و حمول آن مسقط جنین و برگ نمک پرورده آن جاذب بطن و آشامیدن بیخ آن جهت سرفه کهنه و انتصاب النفس و عسر البول و ضماد برگ آن جهت اورام و جراحات مفید و حمول آن مسقط جنین و لا اورام و اجروح ضماد آن محلل اورام بلغمیه جدیده و اورام حاره و صلبه و جراحات و چاق کنند آنها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک احشا و مسکن وجع طحال و گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت نزف الدم زنان نافع و جهت حمیات نیز و کرفس اجامی و نهری نامند و در کنار آبها میان آن میروید و بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف و سفید رنگ **طبیعت و افعال و خواص** آن ضعیفتر از همه اقسام است **کرگدن** بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و دال مهمله مشدده و نون و بذال معجمه مشدده و بتخفیف نیز و به تشدید نون نیز آمده و معرب از کرگ فارسی است و بعربی حریش و بهندی گینڈا نامند **ماهیت** آن حیوانیست عظیم الجثه و بزرگتر از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و چین دار و ضخیم و صلب و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک و بر پیشانی آن شاخی است پائین آن و بعضی سر آن باریک شبیه بجلد تند و تیز و منحنی بسوی بالا و بسیار زور آور بحدیکه بر فیل غالب می آید و آنرا بزمین میزند و اکثر در بلاد حبش و نوبه و کوهستان جنگل بنگاله میرسد و شاخها که در بلاد حبش و نوبه بهم میرسد بلندتر و سیاه و آن کمتر و اکثر ابلق از سفید و سیاه

وکم خورد چون بعرض آن رسید آنچه دیده و شنیده و حکایت بهم رسید طول آن تا سه گز اکثر سیاه و بندرت در دشت تا سه‌های سفید با نهایت استکال بهم رسیده
و ای بسیار ماهیت و خواص بسیار پیدا شده ظاهر گوشت آن علل الشیب است اگر باشند تبرو ایل غیر مشهور که انجیر حبه بلبل چشم نامند بسیار جنگلی گویند
بعضی مقتضی تداوی که خورده باشند آنرا بازگرداند و در دهان بخاید فرو برد و این از مدت جلیت گوشت حیوان چهار پا است واز پوست آن
بسبب صلابت و ضخامت پر بسیار بسیار خوب و جوهر دار میشود و بقیمت اعلی میفروشند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**
آن بخور شاخ آن جهت بواسیر و عسر ولادت دگر نشستن حمام و بدستور بخور دادن آن نشا میسهل است بهتر آنکه از شاخ آن ساخته باشند و بدستور پوشیدن
انگشتری و نگین از شاخ آن جهت بواسیر و طلا پیکان موروث صلابت و نقرس و روغن پوست آنکه تقطیر نمایند و روغن کنجد اندازند و مدتی در آفتاب
گذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع و گفته اند که به مقداری که از روغن آن حقنه نمایند و عوض آن روغن خالص داخل نمایند نیز نفع می بخشد
نصیب بیکر و دکرکند بفتح کاف و سکون را و فتح کاف ثانیه و سکون نون و دال **ماهیت** آن اسم فارسی سنگی است سرخ رنگ شبیه یاقوت و به
الفتا اسم لعل است جنس سنگی که بهندی پیگو نامند و بعضی سنگی منقش رنگ که بعربی جمست نامند دانسته اند **افعال و خواص** آن آشامیدن
آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان است **توتش کرکرهن** بفتح دو کاف و سکون دو را مهمله و فتح ها و نون لغت بربری است **ماهیت**
آن نجمی است باریک شبیه بسنبل و نی بسیار سرخ و جمیع افعال آن مثل ساقر قرحا دانسته اند بعضی آنرا عاقرقرحا دانسته اند و غیر آنست و بعضی گفته اند نجمی است
باریک لطیف شاخ ریحان شبیه بسفاج و در شکل و رنگ سیاهی این ارمان کمتر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت
فالج و امراض عصبانی نافع و جمعی آنرا قاقا دانسته اند **کرکی** بضم کاف و سکون را و کسر کاف دوم و یا لغت عربیست بفارسی کلنگ و ترکی ترنا و بهندی
کونج بضم کاف و سکون واو و جیم نامند **ماهیت** آن مرغیست بلند پرواز و کنار آبها زیبا باشد بهتر آن آنست که آنرا صید کرده باشند
طبیعت گوشت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده و مقوی باه و محلل قولنج الصفا و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و مصلح آن
آنست که یکدو روز بعد از ذبح بگذارند پس با سرکه و آب نمک طبخ نمایند و با ادویه حاره لطیفه داخل کنند و بعد از آن حلوا آنندی بخورند و جماعتی چند از
آن جهت اسهال و آشامیدن خشک سائیده آن با آب نخود مطبوخ جهت درد گرده و مثانه مجرب و مغز سر آن رافع شبکوری و اکتحال با آب چلیده جهت تحلیل
سنما و افعی است و آن سوخته و با آب چقندر به دستور گفته با آب مرزنجوش جهت لقوه مجرب بشرط آنکه بجانب مخالف بینی کشند و دنبال بام و گوشت
گردگان بیلشانند و بالند و در جایی که نشینند و بر وشنی نگاه کنند و اکتحال آن جهت منع نزول آب و شبکوری تافع و اثر آنرا نافع و طلای آن جهت منع برص
مفرح قوی الاثر و سعوط مغز سر آن با زهره آن زهرو ایک تقطیر اطبا و روغن جهت رفع نسیان مفید و سوزن سرنیش محلل و درد تقویت با عصب مثل بسیار
و با سرکه عفص باشامند چند روز بهم صلابت طحال را زائل گرداند و چشم آنرا چون خشک نمود و سوده در چشم کشند بیخوابی آورد و خصیه آنرا چون خشک سوده
نمایند خشک کرده سوده با همه وزن آن سرگین سوسمار و کف دریا و شکر و دهم نموده در چشم کشند جهت رفع بیاض چشم مجرب گفته اند **کرم** بفتح کاف
و سکون را و میم لغت عربیست و ایسان که جمع آن کرمات بیونانی ابیلا طیوم و بسریانی کیشا حمرا و برومی زیدر و نی و بعربی ساباد بفارسی تاک و بهندی
و انگا جانامند **ماهیت** آن نباتی است اکثر او متحمل برفم و سرما و بر حاره خوردو منبت تاکیست تومی شاخها را از آن باریک باشند و نورسته آن اخیره در آن
پهن و بالجمله شبیه برگ خیار زه و برگ عنب الثعلب بستانی و بعضی بزرگتر و الطف خوش طعم خصوص شکوفه آن خوشتر و گل آن زیرا بار و خوشه
و ندو مائل بسفیدی و ثمر آن را عنب بفارسی انگور و بترکی اوزم گویند خوشه دار است و فرعی بسیار شیرین و بعضی ترش و با عفونت و سپید و آن
ملون بالوان از سفید و سرخ و رنگ سیاه و بعد رسیدن خشک شده زبیب بفارسی مویز و نمر سبز خشک آن را که ترش است غوره و مویز نامند
و تخم آن مستحکم سرخ رنگ شبیه بتخم حیوان بسیار کوچکی و آنرا حب العنب نامند و شاخها و تاک درست آنرا النفائف الکرم و عسالیج
الکرم نیز نامند و بری و جبلی و بستانی میباشد نبات بری و جبلی آن بسیار بلند و پهن بر روی زمین و اشجار دیگر پیچیده گردد و ثمر آن

و چون جگر و کمر از آب ترو پوست آن ضیم تر و زیتونی میباشد و درخت بری بی ثمر را در تنکابن ارو زنا مند و شاخهای درخت آنرا مطلقا تا یکسال در زمین دفن نمایند تا نیلی و سبز مند دیبان عتت تحصیل زرد رحاین سیاه الوان کرایف و بهترین اجزای درخت آن صالح آنست و بعد از آن برگ و عصاره آن

طبیعت آن در آخر درجه دوم سرد و خشک فعال و خواص آن جالی و مجفف و محلل بعض عضاء الرأس و الصدر سدد الغذا المزمن آشامیدن عصاره آن مانع صعود

بخره بدماغ و ضماد برگ و عساره تیج و خیوطا آن خصوصا با آرد جو جهت درد سر حار و تسکین التهاب چشم و اورام حاره آن و با آب جو و روغن گل جهت

تسکین التهاب معده و ابتدای ورم حار آن و سائر اعضاء و عصاره برگ آن مقوی معده حاره و مانع قی و قاطع قی الدم و رافع خمار و خفقان و تب جهت

قرحه امعاء و اسهال صفراوی کرنده و سطارایای معوی نامند خواه مفردشند و خواه بدان حقنه نمایند و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آن که

تب عسل الیج آنرا با قند القوام آورند جهت خفقان صفراوی و تحریک اشتها و دفع خمار و تسکین حدت صفرا و غثیان و اسهال مواد رقیقه صفراوی نافع و

در بسیار است که بسبب قبضیت جالیه که دارد و باعث هلاک طبیعت میشود و مضر سرفه مصلح آن عسل و صمغ و آب منجمد آن بسیار جالی و با یک آشامیدن آن با شراب

رافع سیر و مخرج سنگ مثانه و ضماد آن رافع توباء و جرب متقرح و طلاء آن با روغن زیتون جهت سنگ مزمنه سوی با دامر عل و آب چوب آن که در حین سوختن

تراوش کند رافع ثالیل و نمله و کلف و نمش و قوباء و جرب سترده موی خصوصا با زیت یا با چوب نشاره شاخهای آن کاو ی و ضماد آن با سرکه رافع

بواسیر با روغن گل سرخ و سرکه رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و در ماذجهای آن با پیه کهنه و روغن زیتون جهت تشکاف

عضل کستی مفاصل و تقدد جهت بوده ارمنی جهت بردن گوشت زائد زخمها و با سرکه جهت التوای عضب و گزیدن هوام و افعی و سگ دیوانه و ورم غدد

و کما دگرم کرده آن جهت ادرار حیض و دفع بیندرم آن جهت قرحه امعاء و تفتیت حصاة و آشامیدن آب خاکستر آن جهت سقط مفید و نوع بری گرم اقوی و تا لبعض نزد

شکوفه آن بهترین اجزای او شدید القبض و آشامیدن او بمثقال خشک آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در آن و حابس اسهال و مدر بول

و آشامیدن آب طبیخ آن بقدر سی مثقال با قدری شکر مسهل طوبات یا صفرا و ضماد آن رافع ورم چشم و سائر اورام حاره و قلاع دهان و رادع مواد و مسکن التهاب

معده و رافع قروح خبیثه و جمرة و قاطع حیض و چون آنرا در سفالی بسوزانند اکتحال و ذرور آن جهت و سد چشم و با عسل جهت ناخنه و گوشت آن با عسل قاطع خون لثه و

بن دندان و رافع سستی آن و طلاء آن با عسل جهت حنظل پوست افسنتین قاطع خون لثه و بیخ انگور سیاه بری بسیار جالی و مطبوخ آن با شراب یا از آن جهت

جلاء گوش و رفع کری و آشامیدن آن با آب یا شراب جهت استسقاء و اسهال با صفرا و بری ملین معده و رافع غثیان و هضم طعام و اسهال و ادرار بول

و ضماد آن رافع ورم جراحات و روغن شکوفه آن در خواص مانند روغن گل است و بلطافت آن از آن کمتر و با قوت قابضه و ادهان جهت خوش کردن مو و عرق و

قروح و ساعیه مفید صنعت آن گیرند شکوفه تازه را در روغن زیتون انداز یا در آفتاب گذارند و هر سه روز تجدید کنند و روغن عصیر آن که با روغن کنجد یا ذیب زیت طبخ نمایند

مسکن اوجاع عصاب و عضلات و رافع عیا است کرمانه بکسر کاف و سکون را و میم و فتح دال و الف و نون لغت فارسی است بعربی حب البلوط نامند ماهیت آن

اختلاف است بعضی تخم ختمی گفته اند و بعضی گفته اند حبی است سیاه مدور و ظرف آن با ریک و بر آن حبابی و مفید و رنگ طبیعت آن گرم و خشک فعال و خواص

مسهل صفرا و مخرج دیدان و مسهل بلغم و مضر آن از فضلات و بعضی حب النیل را ازمان زمان و ذکر قوال دیگر نیز و ارد است و از خوردن آن خارش و ورم

عارض گردد و علاج آن تبرید خورده است کرفس بضم کاف و را و ضم فا و فتح اول و دوم و سکون سیم نیز آمده معرب است گرم فارسی است و نیز بفارسی کلم و باصفهانی

کرفس بلوطی و تربیاز و بستانی گرابی گرابها و بری عاریسا و تغلب لا بقلة لا نعاما مانند ماهیت آن نباتیست و انواع میباشد بستانی و بری و جبلی و بستانی از آنها اقسام است

و قسمی بستانی است مدحرت التفادیح البنوی کرایف قسمی از معروف بستانی تخم شبیه تخم شبیه و پوست تخم و تخم سبز برگ آن عریض و سطرتر از برگ جعفری

رنگ آن سبز و تخم آن ریزه و دیگری ابیانی تریاپ نامند و از قسم کرفس جبلی و قسمی دیگر تخم پستنی و مستلنم و اندکی مضلع و رطول و رنگ آن سفید و سوت

تخم ان خشونت ندارد و بزرگ است که برگ آن شبیه برگ قسم اول و ساقان کوچکتر و قسمی دیگر میباشد که تخم آن نازک و قدر از زمین بلند شده و بر آن گره بسته

شبیه پستنی سبز رنگ منعقد گردد و در بالای آن تیر ساق یا بر تخم میباشد و بعد انتهای ساق آن تخم گهای شبیه بعضی دوم اکول مستعمل گره است

بیخ آن که در زمین است نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن برگها میروید فی الجمله شبیه ببرگ قسم اول و برگهای بیرونی از آن بزرگتر و اندرونی کوچکتر و در وسط آن از بیخ آن ساقهای کوتاه نازک بقدر ده دوازده انگشت روییده و بر سر آن قبهای سفید و هم پیوسته و در میان هر یک قبه برگی باریک و یک عدد و قبها در ... و این را گل کلم نامند و متصل باصول شاخها و قبه نازک است و بیخ آن و آن از همه انواع نازکتر و لطیفتر میباشد و اصناف آن شامی و سپاهانی و موصلی و اندلسی و غیره مختلف میباشد در شکل و از مطلق آن مراد بستانی است و بهترین اقسام آن نازک و تازه است

اقسام بستانی آن

طبیعت آن مرکب القوی در اول گرم و در دوم خشک و بیخ آن ارطب و برگ آن عربی گرمتر و خشکتر از بستانی

افعال و خواص

آن منفخ و ملین و مجفف خصوصا بیرون طبیخ و مشروب آب اول آن را بریزند و غذائیت آن اندک و از جهت لطیف چون با گوشت فربه مرغ جوان طبخ دهند جید الغذا میگردد و جهت اصناف الراس ... شامیدن طبیخ آن و تخم آن مانع صعود ابخره بدماغ و مسکن صداع و در ... ظلمت بصر و مستی ... و دافع خمار و ارتعاش و منوم و مقوی ضعف بصر و سعوط عصاره ... ماغ و منوم و مجفف لسان و اعضاء الصدر شامیدن طبیخ آن و خوردن ... و ورم حجاب حشا و شامیدن بهر ... جهت القضات کننده آواز و دفع گرفتگی آن و حجم ... ... جهت ... نافع ... عصاره آن با طبیخ آن با روغن ... اعضاء الغذاء ... و ... باشد و ... ... آن ... ... بسیار ... ... آن ... ... شامیدن ... تخم ... ... فاعل ... حمول تخم آن ... ... و شامیدن خاکستر بیخ آن ... و شامیدن عصاره آن با ... و فطرون ... حمول ... ... جهت ... شامیدن عصاره آن با ... جهت ... ... تخم ... ... جهت ... با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش ... ... مانع روییدن ... و با ... جهت ... آن جهت ... و جراحات ... و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش ... افعال ... و برگ ... ... گرم و خشک ... گرم معده ... ... مقدار شربت آن ... ... مولد سودا و ردی الغذا ... ... آن ... ... و ... در شکل شبیه ببستانی و سفید و از آن برگ آن ... ... از غذائیت بعد طبیخ با آب ... آن ... و تخم ... طبیعت آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص

آن بسیار ... ... و ملین طبیعت و مسهل خصوصا با گوشت فربه طبیخ ... ... مسکن ... و شامیدن ... و تخم آن بقدر ... درم رافع سم ... و تخم آن ... ... برگ آن ... ... شبیه ... ... و ... ... بسیار ...

... ... و نون و دال ... ... نون و دال ... هندیست و بجای الف نیز نویسند ماهیت آن ثمر هندیست درخت آن ... شبیه درخت ... و برگ آن بعضی بزرگ ... طولانی و بعضی کوچکتر و طول آن اندک ... ... و شاخهای آن ... ... سفیدی ... ... شبیه ... ... با ... ... دو نوع میباشد سفید ... ... و ... ... زیاده ... ... و چاشنی دار و تخم آن ... ... سفید و نرم ... ... و تخم ... ... در ... هند و بنگاله ... ...

بشند و باشد طبیعت آن سرد و تر و با قوت قابضه بعضی گرم و خشک نوشته اند افعال و خواص آن خام آن مولد بلغم و ثقیل و نفاخ و حابس بطن و پخته
آن مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام و حابس اسهال و مفتح خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع کرویا بالضم کاف و را و سکون واو و فتح یا و الف ممدوده و مقصوره
نیز و فتح کاف و را و سکون واو نیز آمده معرب کراویای لطینی و یا کراوی سریانی است یونانی ارجیون و بسریانی کراوی و بربری قاقروی و بمغربی تقده و تحمره کمون
رومی و بعضی کرنباد و کرنفاد و بفارسی کرویه و در بزره رومی و شاه زیره نامند و دیسقوریدوس قاروا نامیده ماهیت آن تخم نباتی است بستانی و بری میباشد
نبات بستانی آن بقدر یکذرع و برگ آن شبیه ببرگ شبت و چتر آن نیز شبیه بچتر آن و گل آن سفید رنگ و تخم آن شبیه بزیره سفید و از آن بلندتر مائل بزردی
و با حدت و تلخی و بیخ آن شبیه به بیخ زردک و با گول و آنرا پخته میخورند و بری آن فروماتر است و گل آن سفید مائل بکبودی و در باقی صفات مانند بستانی
و شیخ علی گیلانی شارح قانون گفته برگ بستانی آن شبیه ببرگ شبت و مائل بسیاهی و تخم آن باریک و بری آن شبیه برازیانه و شاخهای آن باریک و [illegible]
و نیلی و گل آن سرخ و شبیه بگل گشنیز و قوت تخم و بیخ آن شبیه بانیسون و از مطلق آن مراد بستانی است و مستعمل و قوت آن تا سه سال میماند طبیعت آن گرم و خشک
در دوم و بعضی خشک در سوم گفته اند افعال و خواص آن ضعیفتر از رازیانه و ملطف و محلل ریاح و نفخ و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخه اعضاء الراس نافع
صعود بخار دماغ و لعین اکتحال آن باعث حدت بصر و از جمله اجزای ادویه عین است و اکثار آن مضعف بصر اعضاء الصدر جهت ضیق النفس و خفقان بارد
و فواق [illegible] اعضاء الغذا [illegible] معده و محرک [illegible] و اشتها و دافع تخمه و ترش شدن غذا در معده و قی و مغص و محلل بلغم و مدر بول و دافع درد معده و مغص ریاح
گرده و مثانه و مقوی بدن و فربه کننده آن و قاطع منی و قاتل دیدان و حب القرع و مخرج آن و [illegible] آن یک درم و [illegible] تا یک هفته جهت استسقا
و درد کمر [illegible] آن موافق [illegible] و آشامیدن طبیخ نبات تخم آن مسکن مغص و مدر بول و قاطع منی و قاتل دیدان و جلوس در طبیخ آن جهت اوجاع رحم و
مثانه و حرق [illegible] تخم آن جهت [illegible] مقدار شربت آن یکدرم و مضر [illegible] مصلح آن عسل و صعتر و مثقال [illegible] بدل آن فرو رازیانه و انیسون و زیره
کریلا بفتح کاف و کسر را و سکون یا و فتح لام و الف و بعضی بجای الف [illegible] ماهیت آن ثمر نباتیست هندی شبیه بقثاء دیمی و [illegible]
و برگ آن شبیه ببرگ قثاء هندی و اندکی از آن کوچکتر از برگ قثاء هندی و گل آن زرد و ثمر آن بقدر خیار کوچکی و خاردار یا خار [illegible] و طعم آن بسیار
تلخ و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم کدو و از آن کوچکتر و خشن و تلخ و ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و کسانیکه آنرا استعمال نموده اند مخفی نیست
جهت آنکه را تخم [illegible] بسیار کرده با حدت است بخلاف [illegible] و آن مسهل قوی نیست مانند تخم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف کریلا که مقوی
معده و [illegible] از اغذیه معتاده اهل هند و بنگاله و [illegible] است که پوست آنرا کنده و رق نازک [illegible] و تخم برآورده نمک مالیده سه چهار مرتبه میشویند تلخی
آن زائل گردد و با گوشت پخته نموده در روغن بریان نموده و با گوشت بریان میخورند و با پلاو نیز بسیار لذیذ میشود و
بعضی میدانند که تلخی آن کم گردد نمک آن پاشیده بعد از دیر نمودن که ساعتی میگذارند پس پاک شسته بنحو مذکور بریان یا طبخ مینمایند لذیذ میگردد و بعضی آنرا
از پهلو چاک کرده تخم برآورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده قیمه پر نموده و در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلمه طیار میکنند لذیذ میشود طبیعت
آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب و باه و مولد منی و رافع جریان آن جهت درد مفاصل و نقرس بارد و
استسقا و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصا که تلخی آنرا زائل نکرده باشند مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مبردات است فصل الکاف مع الزاء
المعجمه کزبره بضم کاف و سکون زا و ضم با موحده و فتح را مهمله و بافتح کاف و را مهمله نیز آمده لغت عربیست نا معرب از کزبرا [illegible] تا
بزر خاموس و بنبطی قاقره و بسریانی کزبرا و بفارسی گشنیز و بهندی دهنیا نامند و دیسقوریدوس قوریون نامیده و بعضی گفته اند کزبره تخم نبات
جلبلان است که گشنیز مشک باشد و بهندی نبات آنرا کوتهمیر گویند ماهیت آن بری و بستانی میباشد نبات بری را برگ ریزه و مائل بتندی و تخم آن کوچکتر
و سبز و بعد از آن سوسته [illegible] قوی تر از بستانی و از آن [illegible] تر باهمیت میباشد و بشیرازی [illegible] و نبات بستانی بقدر ذرعی
و قلیل بلی با شاخهای باریک و برگهای آن شبیه ببرگ تره تیزک و در کوچکی و عرض بقدر و بزرگتر میباشد و هر چند بزرگتر میگردد باریکتر و ریزه تر میشود و گل آن

٥٢١

چتر دارد و چتر شبت کوچکتر و گل آن ریزه سفید و تخم آن سبز و در دو پوست آن اندک خیانده دارد و طعم آن و حصه سیم متصل و حدت و ...
پوست آن زیاده از مغز آن و بهترین آن تازه بالیده بزرگ دانه تند طعم قوی الرائحه است طبیعت آن مرکب القوی و تند و حار در سیم و
خشک در دوم و بعضی در دوم و در آخر اول تا سوم خشک در دوم گفته اند و نزد ابوجریح در سوم خشک نزد شیخ الرئیس خشک تا اول با اندک گرمی و تر
جالینوس چنین آن اول گرمی بود با وجود این لطیف که بزودی تحلیل میرود و در معده نمیرسد که گرمی آن ظاهر گردد و الا اکثار آن تا سیدن حصاره
آن قابل جمی بود و تبرید با وجود یکه شیف رمنی بارد بسیار افعال و خواص آن تا نفخ با حدت گمی اعضاء الرئیس [illegible] معده [illegible] مثقال
آن سموم مانع صعود بخره بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و قطور آن بچشم مانع بروز آبله و حصبه بآن و در دفع زردی آن و ضماد آن با شیر دختران
جهت صربان چشم و با آن خشک جهت سلاق و رمد [illegible] آن نافع جوشش [illegible] آن و سوختن آن و مسکن [illegible] روز دان که مخزون [illegible] و خائیدن آن نافع بوی
شراب در عرقستی و سفوف آن مقوی [illegible] قاطع خون آن [illegible] از آن ترتیب [illegible] سموم جهت سده و دار [illegible] و جهت [illegible]
حار طریق خفقان معده و جهت مثقال از آب آن با شکر [illegible] سموم و مانع تحمه [illegible] مسکن [illegible] التهاب معده و تشنگی و جالب [illegible] و رافع باد [illegible]
والیه و ضماد آن مانع انصباب مواد حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با آن خشک جهت قروح ساعیه و جرب و حکه و با آرد جو محلل خنازیر و [illegible]
و با آرد باقلا رافع خنازیر و ختال آن و چون سر [illegible] با آب کشنیز با روغن گل بپاشند بر سرطان متقرح و غیر متقرح بالنده دفع نماید [illegible] مقدار شربت از
آب آن تا یک [illegible] از جرم آن [illegible] برگ [illegible] خشخاش [illegible] و تخم آن [illegible] عبارت از آنست طبیعت آن تا دوم [illegible] خشک
افعال و خواص آن [illegible] الرئیس [illegible] مفرح و مقوی دماغ [illegible] صعود بخره بدماغ و دافع خفقان و سواس حار و مقوی معده و جالب [illegible]
و جریان منی و قروح مجاری بول [illegible] با تفوع [illegible] سوی [illegible] بود [illegible] در [illegible] منی [illegible] مانع
و خائیدن آن رافع بوی [illegible] شراب [illegible] سده [illegible] مانع [illegible] شراب سفوف [illegible] با نیده آن [illegible] و ضماد [illegible]
و باصندل و افیسون جهت تقویت معده و دفع [illegible] و تهییج مواد منی [illegible] معده [illegible] روغن [illegible] جهت [illegible]
[illegible] قاطع خون جراحات مقدار شربت آن از [illegible] تا یک [illegible] خشخاش [illegible] تا چهار [illegible]
[illegible] نسیان و اختلال ذهن و سدد [illegible] تقلیل منی و ضعف باه و مسکن [illegible] و تقلیل حیض [illegible] شارب آن [illegible] علاج آن
[illegible] و خوردن [illegible] تخم [illegible] گوشت مرغ [illegible] صاحب [illegible] ضیق النفس [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] کزبرة الثعلب ماهیت آن [illegible] گفته [illegible] است [illegible] باریک [illegible] رنگ آن مایل بسرخی
[illegible] برگ آن کوچک [illegible] جانب شاخهای آن [illegible] نزدیک [illegible] مایل بسبزی و سیاهی و ساق آن [illegible] بر اطراف آن
[illegible] ابهام [illegible] گلی باریک [illegible] تخم آن باریک [illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible] گفته اند
افعال و خواص آن [illegible] عصاره آن [illegible] حدت [illegible] و خشاوه [illegible] برگ خشک آن [illegible]
جهت [illegible] گفته اند نبات آن [illegible] نافع است [illegible] آشامیدن آب [illegible] عارض میگردد [illegible] خشونت حلق [illegible]
علامت آن [illegible] است [illegible] علاج آن [illegible] است [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] آب گوشت [illegible]
[illegible] شباهت [illegible] طعم [illegible] مناسبت آن گفته اند معروف
[illegible] نزدها [illegible] تحفه [illegible]
[illegible] آن [illegible] طبیعت [illegible] افعال و خواص [illegible] مفرح [illegible]

بینی و معده و دافع هوام و خفقان بارد و دفع سموم بارده خصوص عقرب و سخن بدن بکمال تسخین مضر محرورین و اکثار آن مصدع و محدث حرقت البول مصلح آن آشامیدن سکنجبین و بدل آن بابونه و اشال آنها است گزنگبین بفتح کاف و زا و سکون نون و فتح کاف و کسر با موحده و یا مثناة تحتانیه و نون ماهیت آن شبنمی است که بر درخت گز و سایر اشجار مانند ترنجبین منعقد میگردد و آنچه بر درخت بید منعقد میگردد الطف است از آنچه بر درخت گز و بلوط منعقد میگردد و بهترین آن صاف سفید شفاف بزرگ دانه است که مخلوط با برگ و خاشاک نباشد طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل افعال و خواص انجالی و با قوت مسهله اعضاء الرأس مسهل صفرا منقی دماغ و ریاح غلیظه آن و جهت نزلات و تقویت اعضاء تنفس و لاغر و تلیین سینه و صوت و رافع خشونت آن و ضیق النفس و سرفه حار و بارد و رطب و مطبوخ مزاج را نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا بیست درم است

فصل الکاف مع السین المهمله کسب بضم کاف و سکون سین و با موحده لغت عربیست و نیز بعربی الفنج و بفارسی کنجاره و کشنو و بشیرازی خرد و بهندی کهلی نامند ماهیت آن ثفل چیزهاست که از آنها روغن گرفته باشند مانند حبوب و سبوب و بزرها و غیر آن و از مطلق آن مراد ثفل روغن کنجد است بعضی گفته‌اند که مراد از آن مطلق ثفل است مانند باشد طبیعت و افعال و خواص آن ثفل هر چیز در طی ذکر آن مذکور شده و میشود انشاء الله تعالی و بالجمله بسیار ثقیل و ردی الغذا و مولد نفخ و ریاح و سده است و از خوردن آن بسبب خروج بیشه عارض میگردد و علاج آن علاج ترب خورده است کستی بکاف تازی و بهندی نام عنب الثعلب است کسموقا بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسمیوقا بکسر میم و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو نیز آمده و هم نطی است ماهیت آن شیخ ابن بیطار نوشته قافتی گفته مسعودی در کتاب سموم بیان نموده که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین و در قطر آن بقدر یک شبر و طول آن بقدر یک انگشت است برگ آن شبیه برگ سبز و خوش طعم آن نزدیک شبیه بطعم بنج کوهی عفص و آن را خشک کرده نگاه میدارند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص عند بعضی از راه آب الید بعقرب گزیده منحو است و در حال تسکین می‌یابد کسعول بضم کاف و ضم عین و سکون واو و لام ماهیت آن ابن تلمیذ تصریح نموده که آن گیاهی است بقدر گشنیزی و در رنگ و شکل شبیه به بنفشه اندک عریض و تخم آن بقدر خیار شنبر است آن بلاد روم طبیعت آن سرد و خشک بسیار افعال و خواص آن آن را با سکنجبین تا یک درم قاطع خون و اسهال دموی بود و آن مرهم نیز مانند مرهم جراحات بعدیل است کسوندی بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون و کسر دال و یا کسونجی بجیم بجای دال نیز آمده لغت هندیست ماهیت آن نباتیست هندی بقامت انسان و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه و مایل بسرخی و برگ آن شبیه برگ سنا و گل آن زرد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مخصوص دفع سمیت سموم سیّما تدبیل فساد اخلاط سعال را نافع و خوردن آن بدو آب جهت سرفه آنها که گنار مانند مفید و چون قدری از بیخ نوع سیاه آن که هندی کالی کسوندی نامند با چند دانه فلفل نرم سوده حبوب ساخته با گزیده بخورانند شفا یابد و ضماد آب بیخ تازه آن با صندل جهت قوبا نافع است کسیر بفتح کاف و کسر سین و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم را و واو لغت هندی است ماهیت آن بیخ نباتیست هندی که در غدیرها که بهندی تالاب نامند و آبهای ایستاده میروید و از نبات آن بوریا می‌بافند و بیخ آن گرد است و بقدر چوزبوا و پوست آن سیاه بعضی اندک مایل بسرخی باریک سیاه و مغز آن سفید شیرین لذیذ خوش بوی گفته‌اند بیخ نوعی از بری است طبیعت آن مرکب القوی و سرد و تر در دوم با اندک حرارتی افعال و خواص آن تریاقیت و قوت قابضه جهت تقویت قلب و خفقان و رفع سیفه شدید بعد از گرمی و اسهال بسیار شده باشد و در اول حال و دافع اسهال صفراوی و دموی و سوداوی و سوزش اعضا و سموم شربت و ضماد و طاعون و مفید شربا و طلاء و گفته‌اند جهت صفرا و زهر مرئی نافع است کسیلی و کسیله بفتح کاف و کسر سین و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح لام و الف مقصوره و در اجای آن در لغت روم و هم نطی است ماهیت آن نباتیست شبیه به واس و در سیاهی و سرخی و سپیدی بر آن غالب و تخم آن شبیه بحب الرشاد و گویند پوست درختی است در شکل شبیه بنجه سیاه و در طعم بدن مشابهت ندارد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن سفوف آن مسکن درد دندان و رافع تحریک آن و آشامیدن آن مقوی معده و مشهی و منقی سده رحم و گرده و مدر بول و حیض و جالی گرده و مثانه و کشنده کرم معده و نیکو کننده رنگ رخسار و در فربهی و بدن و بدن و به سر آزا [illegible] جهت بیماران بلغم و رطوبت نافع مقدار شربت آن از یک درم تا پنج درم مضر [illegible] مصلح آن کتیرا است فصل الکاف مع الشین المعجمه کشت بفتح کاف و سکون شین معجمه و تا مثناة فوقانیه و فتح با موحده و سکون را مهمله و فتح کاف و سکون شین معجمه و تا مثناة فوقانیه لغت فارسی است بعربی المعنی [illegible]

نیز آمده و بعضی زنوع بر زنوع و بعضی آنرا اسواد ایسند و بعضی سواد الهند یعنی سواد الاکراد و بفارسی بیک و اہل شبانکاره فارس بجود
یونانی تاغیوس و برومی برطوس و بهندی بیلی و نواب معتمد الملوک قدس سره نوشته اند تحلیل کرده اہل باشد که بهندی عاقرقرحا رسکانمه
ماهیت آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بی برگ بعضی بر بعضی واکثر جعد و انتهای بیخ میباشد از یکبیخ رشته و رنگ آن مائل بسیاهی و قوی
و طعمی غالب ندارد و گل آن بیجعد و شبیه بگل حب النیل و سفید رنگ و بعضی مائل بسرخی و برگ آن شبیه بدنبال عقرب و بهترین آن هندی تازه مائل
بسیاهی و زردی آنست و بعضی آنرا دیشکان دانسته اند و صحیح آنست که غیر آنست و در قوت مانند آن طبیعت آن در اول گرم
و در آخر آن خشک و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن محلل و ملطف مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیر و ضماد آن جهت اورام بارده
و درد باد و حرب نافع و مصلح آن و رقاطع باه و شیر حب الصنوبر مقدار شربت آن یکدرم بدل آن عصبرات کشمش بکسر کاف و سکون نون و شین معجمه و زیان
بر ورم مکسوره و میم فارسی زبیب بیدانه است معرب آن قشمش بقاف بجای کاف بهترین آن سبز شیرین بالیده بزرگ دانه تازه آنست طبیعت
آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن با قوت مسهله و مسهل است و آبی خواص آن و ذبیب گور شد کشوث بالضم کاف و خیم
معجمه و سکون واو و ثاء مثلثه و کثوث نیز آمده بلغت عربیست و بعضی گفته اند معرب است و کشوثا نیز گویند و بیونانی شیروطوس و بسریانی و نادر جنا نیز
و برومی کشموریبن و بفارسی برش بهندی امل بیل و کاس بیل و امرلته نیز نامند و گفته اند که بفارسی زجهولا نامند و گفته اند که زجهولا تخم کشوث است
ماهیت آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بی برگ ساق آن مائل بزردی و سرخی که بر خارها و گیاهای تند و گل آن ریزه ریزه مائل بسفید
تخم آن کوچکتر از تخم ترب مائل بتند و بیرو و رنگ آن سرخ مائل بزردی و بعضی زرد مائل بسفیدی و بهترین آن تازه و زرد و تلخ طعم آنست قوت آن تا دو سال
باقی میماند طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک با قوای متضاده افعال و خواص آن ملطف و مفتح و مخرج فضول لطیفه از عروق دقیق منقی نهانها از
اخلاط فاسده عضاء الغذاء و النفض مفتح سده معده و کبد و حشا و منقی او شاخ از تخم دعروق و ملین طبع منقی بدن و جهت ربع و خناق و مفاصل
ضعف معده و جگر و سپرز و تبهای کهنه و تحلیل ریاح و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تنقیه رحم آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق و قابض و حابس
نزف الدم و سیلان خون از رحم و آب آن جهت التنفیخ است از برای یرقان و عصاره برگ آن با راحین در شراب اندازند و بیاشامند مقوی معده
ضعیفه است و آشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ آن با تنقیح و خیسانیدن آن در تسهال قوی تر مقدار شربت آن تا آب آن تا ده درم و تنقیه
از جرم آن در مطبوخ پانزده درم و منقی مصلح آن کثیرا تخم آن در افعال مذکوره قوی تر از سایر اجزاء آن و لهذا دادن آن در قوت معده و قبض و حبس
نزف الدم اعضای باطنی و سیلان رحم قوی از غیر او داده آن و ضماد آن جهت جرب و نقرس نافع مقدار شربت آن دو درم گویند مضر به ریه مصلح آن
کاسنی و مضر طحال مصلح آن سکنجبین بدل آن در ریح دو ثلث آن افسنتین است فصل الکاف مع العین المهملة کعب بفتح کاف و سکون عین و
با موحده و بلغت عربیست بفارسی غاب شتالنگ نامند جمع آن کعاب و کعوب آمده ماهیت آن استخوان متصل بساق است بهترین آن
کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک بز کور شد و کعب بقر محرق جهت سپرز و تقویت باه و مسهل جهت تفریح و تقویت جگر نافع
مقدار شربت آن تا سه مثقال کحال آن مقوی باصره و سنون آن مقوی دندان و ضماد آن رافع نقرس است کعک بفتح کاف و سکون عین
و کاف معرب کاک فارسی است ماهیت آن بعضی گفته اند نوعی نانی است که بفارسی کلیچه نامند و بعضی گویند نان تنک شیره است و بعضی گویند
نان حلاق و بعضی نان حلا بوده که خشک نان نامند و بالجمله نان خشک دو آتشه که تواند گویند دار و نمود طبیعت آن گرم و خشک افعال
و خواص آن حابس بطن و مجفف رطوبات آن و صاحبان قولنج را مضر و دخل بعضی با قراص نموده مینود فصل الکاف مع الفاء کفم
لغت عربیست ماهیت آن نباتیست بقدر ذرعی و برگ آن مستدیر بقدر برگ مورد و بیخ آن خشبی و ظاهر آن مابین سیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم
آن تخم که فشه باریک و بعضی گیاه همین بیخ دانسته اند طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و جمیع افعال

قائم مقام بهمن سرخ است مقدار شربت آن یک مثقال **کف ابن الضبع** بفتح کاف و تشدید فا و الف و لام و فتح ضاد معجمه و ضم با موحده و عین مهمله
و سین حجازی ضبا نیز آمده لغت عربیست **ماهیت** آن خانقی هفت بنابی است گیاهی از چند برو زمین پهن میماند و کم برگ برگهای آن مانند [illegible] و
بقدر برگ کرفس و بر روی زمین مفروش و شاخهای آن باریک و غیر منبسط بر روی زمین زرد رنگ شاخهای بسیار از یک بیخ میروید گل
آن زرد و طلائی و سفید نیز میباشد و بیخ آن مانند بیخ حریق و با حدت بسیار و منبت آن قریب بهار و زمینهای نمناک و گفته اند نوعی کبیر است [illegible]
خود آن را دیده اند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مقطع و جالی و محلل اکتحال آن نافع ناخنه و خورنده گوشت زائد
و ریزه یا مند و گوشت صحیح و منقی جراحات و قروح ردیه نافع **کف الهر** بکسر ها و را مهمله مشدده لغت عربیست **ماهیت** آن نباتیست بقدر شبری شاخهای
ریزه و بر سر شاخی سه چهار برگ مستدیر متشقق و ملصق بر زمین و گل آن زرد براق خوشبو و با عطریت و بیخ آن بقدر زیتونی با شعبهای بسیار در اول بهار
میروید گفته اند ملحق است بکف الضبع **طبیعت افعال و خواص** آن مانند آن قرحهٔ آن معین حمل و زرد را جذب قروح خبیثه و شمار آن [illegible]
قاطع تألیل است **کف المریم** لغت عربیست و آن را کف عائشه و بهندی بهاجوری نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند ضابع العفر
و در عراق شجرة مریم نیز نامند و در مغرب بنطافلون را ابوالعباس حافظ در کتاب حله [illegible] گفته نباتیست که آن را کف مریم مجازی نامند
ماهیت آن نباتیست منبسط بر روی زمین با شاخهای صلب بقدر شبری و برگ آن مائل باستداره و مجعد و باندک زغب و اندک قبضی و بسیار سبز گل آن
باریک مائل بزردی و بقدر گل [illegible] و چون آن ریخته شود گل زرد و حبی بهم رسد پس برگهای آن ریخته و شاخهای آن بهم پیچیده گرد شده مانند [illegible]
و بر گرد [illegible] شکل که بستاره [illegible] **طبیعت افعال و خواص** آن قریب بنطافلون است و در حرف البا مع النون گذشت **کفری** بضم کاف
و فتح فا و را مشدده و الف مقصوره و بفتح و کسر کاف نیز و بضم فا و کسر آن نیز آمده و لغت عربیست بیونانی [illegible] بفارسی غنچه خرما و کاردی [illegible]
بار و ته خرما نامند **ماهیت** آن غلاف شکوفه نخل است که هنوز نشکفته و از آن خوشه بر نیامده باشد و بعضی پوست غلاف و شکوفه و
گرد زرد آن که آن را نور النخل و دقیق النخل و کش نامند هر سه را دانسته اند و بعضی پوست فقط و بعضی خوشه شکوفه آن که طلع نامند و بعضی
آن بعضی گرد آن را گفته اند و بالجمله بهترین آن تازه خوشبو با خود از نخل تر است و چون کهنه گردد سرخ شود و بو و قوت از آن زائل شود
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و با حرارت کمی و برودت بسیاری نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی قوی و ارواح طبیعی
و دماغی و کبدی [illegible] آن مقوی لثه و رافع اکله و قروح خبیثه و [illegible] اکله و قروح ساعیه سایر اعضا [illegible]
دو مثقال از سفوف آن قاطع اسهال و طبیخ آن قابض [illegible] با یک رطل [illegible]
بقوام آورند جهت تقویت معده و [illegible] ضعف اشتها و منع انصباب مواد بمعده و رحم و درد گرده و مثانه مفید و ضماد آن مقوی معده و
مفاصل و قاطع اسهال [illegible]
[illegible]
مقوی القلب و معده و رافع خفقان و اسهال رطوبی [illegible]
[illegible] **طبیعت** [illegible] **افعال و خواص** آن رافع درد سر [illegible]
[illegible] **کرکل** [illegible]
و لام **ماهیت** آن ثمریست هندی [illegible]
[illegible]
[illegible] **طبیعت** [illegible] **افعال و خواص** [illegible]

ملین با سقم حنا و بیخ آن با آب مرنج موی لستن بسیار چه مقوی موی و مانع استقاط و دراز کننده آنست و دوار الثعلب را نیز مفید گویند

[کبوندا] بکاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم بای موحده و سکون واو و نون و فتح دال مهمله و بالنعت هندی است گویند که ادریوس است ماهیت

آن نباتیست که بیخ و شاخهای بسیار میباشد [illegible] برگ آن [illegible] تشبیه ببرگ کاسنی و از آن بزرگتر [illegible] بزغب [illegible]

و رنگ آن [illegible] غالب ندارد و باندک عفونت و گل آن زرد ریزه و تخم آن سیاه و باریک و تخم آن در غلافی شبیه بکوزه [illegible] خیار و [illegible] بیخ آن

باریک سفید و بی طعم غالب طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص مفتح و محلل و جهت صداع [illegible] بیخ آن [illegible]

[illegible] و علامت آن تب شدید و ثقل [illegible] خصوصا گردن [illegible] نافع [illegible]

[illegible] ساعتی [illegible] آب برگ آن جهت استسقاء [illegible] اخراج کرم شکم [illegible]

آن [illegible] جهت [illegible] اخراج کرم شکم [illegible] نافع [illegible] بیخ آنکه [illegible]

اسهال [illegible] بلکه [illegible] ضعف غالب گردد و بدن نقاهت یافته باشد [illegible]

[illegible] خشک کنند [illegible] مثقال از تخم آن [illegible] مثقال [illegible] جهت [illegible]

[illegible] عظیم النفع است

فصل الکاف مع اللام کلب بفتح کاف و سکون لام و بای موحده لغت عربیست و جمع آن کلاب و اکلب و کلیب [illegible] و مونث آن کلبة الفارسی

سگ [illegible] و بهندی کته [illegible] ماهیت [illegible]

[illegible] معروف [illegible] تمام شب بیدار میباشد برای پاسبانی [illegible] بسیار میباشد [illegible]

[illegible] میباشد از بزرگ [illegible] و بزرگ [illegible] آنرا سلوقی [illegible] سلوقی [illegible]

[illegible] تعلیم [illegible] شکار میکند [illegible] صید [illegible]

[illegible] و کوهستان [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] خوش شکل [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] میباشد از آن بزرگتر [illegible]

[illegible] خرگوش [illegible] شکار میکند [illegible]

میباشد [illegible] کلب [illegible] بسیار [illegible] تفصیل آن طول [illegible] بفارسی [illegible]

[illegible] و بهندی [illegible] بفارسی [illegible] ماهیت [illegible]

[illegible] در وقت شام [illegible] خود [illegible] بالاتفاق آواز میکنند [illegible]

[illegible] خود [illegible] جمع [illegible] کلب [illegible]

[illegible] بزرگتر [illegible] الوجود [illegible]

[illegible] طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در خواص [illegible] سم قاتل است در ساعت علاج پذیر نیست [illegible]

[illegible] کلب [illegible] بزرگتر [illegible] بزرگتر [illegible]

[illegible] عظیمه میباشد [illegible]

[illegible] قطع نموده بود

[illegible] معلوم گردد **طبیعت و افعال و خواص** آن [illegible]

کلب [illegible] کلب [illegible]

[illegible]

[illegible] سگ [illegible]

[illegible] کلب کلب سگ دیوانه است [illegible] سگ [illegible]

[illegible]

[illegible] سگ دیوانه [illegible]

طبیعت آن در دوم گرم و خشک [illegible] گرم و **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible]

[illegible] سگ دیوانه [illegible]

[illegible]

انسانست و معالجات جواب آن نیز برچار ... [illegible] ... و چون طالب نرا آنرا بمو ... ایشان بنحو نموده باشند در برنامه کردن ...

باعث حدوث عفونت است ... زبان سگ ... و چون سونش دارند ... گرد ... تعلیق سگ کلب کلب ... بر پوست همان سگ ببست

بنشد ... برکاب کلب است ... گزیده ... باعث زیادتی آزار ... آذیت سانید کلاب ... زنده آن

سگ ... کرده آن ... بر جانب تعلیق موی سگ سیاه و گرگ جهت صرع نافع است ... گزیده سگ است

... [illegible] ... زهره سگ ... هنگام ... علاج آن

... [illegible] ... طبیعت ... تیر ... چون کلب ... اگر ... سگ دیوانه

... [illegible] ... تجربه ... انگور ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... صاحب ... الذراریح ... سرطان مخصوص ...

... [illegible] ...

لام و فتح ... بعربی ... لغت سریانی است **ماهیت** آن بقدر لوبیا ... برگ آن شبیه ... **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و**

خواص آن ... نافع ... سیاه ... افعال و خواص ... عرق ...

... [illegible] ... اهل مصر ... است **کل ادوی** بضم و کسر

... لام ... **ماهیت** آن ... است ... مشهور است ...

... [illegible] ...

... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ...

... آن ... معده ... گرده ... سنگ گرده ... معده و گرده ...

... [illegible] ... سرطان ... از تجربات اهل فرنگ ... چون ...

... انگشت ... سفید ... خواب ... جهت ...

... **کل کلکلانج** ... بضم کاف و لام و کسر میم ... **ماهیت** گلی است ...

... [illegible] ... گل ... الوان ... سرخ ... سفید ...

... [illegible] ... صد برگ ... خوش ... گل ... بزرگ ...

... ساق ... برگ ... سرخ ...

... [illegible] ... گل ... زرد ... گل ...

طبیعت گل آن گرم و تر **افعال و خواص** آن ... برگ ساق ...

... [illegible] ... **کلخ** ... بفتح کاف و سکون لام ... **ماهیت** آن ...

... [illegible] ... خواص ...

... **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن جهت ...

... [illegible] ... سکون لام ...

ماهیت آن باصطلاح اطبا عبارت از رماد و نبات [illegible] که بالتمام احراق آن کرده باشند که خوب و اجزای آن یکسان
سوخته شده باشد و بهترین آن کلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که بر سرمه نهند و دستور احراق آن آنست که بیده [illegible]
کرده بر آن [illegible] حکمت کرده در تنور حمام و یا تنور گذارند و [illegible] بر آورند و اگر خوب و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد
بار دیگر [illegible] تا سفید گردد و دیگر آنچه خواهند [illegible] و کوزه خام بر آن کوزه سازند و در آن به ترتیب چیده و بالای آن [illegible]
آتش بنهند تا خوب محرق گردد و دستور [illegible] آنچه خواهند [illegible] است که در کوزه کرده محرق نمایند و [illegible] دستور احراق [illegible]
هر چند کلس سفیدتر و اجزای آن مساوی و نرم و ملائم شود بهتر است **طبیعت** آن [illegible] در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک تا بیست روز قوت
القوت [illegible] جلد بیاشد پس ضعیف میگردد و آب [illegible] حجری از آن تا سه روز قوت احراق [illegible] بعد از آن [illegible] **افعال و**
خواص آن [illegible] مقوی [illegible] و الیدن [illegible] جعفری و برگ [illegible] در روغن گل یاسمین که بهندی [illegible]
[illegible] ماند با سفیده تخم مرغ [illegible] و روغن گل [illegible] گلسرخ [illegible] کلس مغسول **طبیعت** آن
مائل باعتدال **افعال و خواص** آن قاطع [illegible] تخم مرغ آلوده و با آب [illegible] باشند [illegible]
رماد [illegible] منع [illegible] عضو و ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال [illegible]
[illegible] آب اعضا و جهت سوختگی آتش [illegible] حب خوک جهت [illegible] ورم صلب [illegible] کلس [illegible]
[illegible] جراحات [illegible] و غیره [illegible]
[illegible] عصا [illegible] قاطع خون [illegible] رحم و جریان منی [illegible] و [illegible] غسل [illegible]
[illegible] منی [illegible] جهت التیام جراحات تازه [illegible] حابس خون
آن [illegible] کلس [illegible] جهت تسکین وجع [illegible] ورم [illegible] اعضا [illegible]
[illegible] سفید [illegible] البول [illegible] اسهال [illegible] مصلح آن [illegible]
[illegible] با آب [illegible] نصف [illegible] کرده [illegible]
است [illegible] **گلوی** [illegible] **ماهیت** آن نباتیست [illegible]
[illegible] برگ [illegible] سفید [illegible]
[illegible]
[illegible] آنست که چوب [illegible] آب [illegible]
[illegible]
طبیعت آن گرم و خشک [illegible] **افعال و خواص** آن جهت [illegible] و تقطیع بلغم و اقسام
حمیات صفراوی [illegible] مولد منی است [illegible] سوداوی [illegible] صفرا [illegible] عسل [illegible]
[illegible] آب [illegible] نوع [illegible]
[illegible] تا غلیظ گردد [illegible] جهت حبس اسهالات
[illegible] جهت اقسام حمیات [illegible] اسهال [illegible] اسهال
[illegible] مرکب [illegible] جهت حمیات مرکبه [illegible] سفید [illegible]

وده درم و نبات چهار درم [illegible] استعمال او دو درم مجرب گشته اند و دست آن یعنی عصاره آن لطیف و سریع للاثر و النساء [illegible]

[illegible] سوس سقمونیا [illegible] مناسب طبیب [illegible]

آن آنست که [illegible] شیرین خصوصا آب [illegible] آن ظیط برابر [illegible]

در ظرفی سفالین [illegible] و غبار [illegible] آفتاب تا خشک گردد و این [illegible] و الطف است [illegible]

[illegible] الطف از آن است [illegible] مسحوق نموده [illegible] پس مالیده

صاف کرده [illegible] در آفتاب [illegible] تا غلیظ گردد و بکار برند [illegible] و سکون لام [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible] که در غدیرها و آبهای ایستاده [illegible]

و از آن [illegible] مضاعف و رنگ آن سفید [illegible] دو درم [illegible]

[illegible] **طبیعت** گل آن سرد و تر **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible] میان گل آن سرد و خشک [illegible] صفرا و قابض [illegible]

[illegible] در خانه [illegible]

[illegible] طعم [illegible] **طبیعت** [illegible]

[illegible] ماهیت [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** [illegible]

[illegible]

[illegible] **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible] **فصل الکاف مع المیم کماة**

بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تا **ماهیت** آن [illegible]

[illegible] **ماهیت** آن [illegible]

گیاهی از عفونت زمین [illegible] سبز رنگ [illegible] ساق و [illegible] برگ

آن خام و مطبوخ آن بخورند و بهی اگر غالب آید [illegible] و بهترین آن است که در زمین های مرتفع رملی طیب بهم رسد و متوسط در بزرگی و کوچکی املس خوشبو تازه طعمی
و در اکثر غالب آنست باشد و بعضی گفته اند بهترین آن سفید یا و صاف مذکوره است و آنچه بخلاف این اوصاف باشد و در زمین های ریگ و زیر اشجار روید
و [illegible] و چیز [illegible] و سفید و سرخ تیره و خشک مانند روی است و بهمیت سیاه آن که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه باشد مهلک **طبیعت** آن در دوم
سرد و تر **افعال** آن [illegible] حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که کماة از من است و آب آن شفا است از برای چشم و اطبا گفته اند که آب آن جلی بیاض
عین است خصوصا ضماد آبکه تر و بریان کردن آن زمان بچکد و سرمه اگر با آب تازه فشرده آن آید پرورده باشد مقوی نور جان قوت روح باصره و زیاده کنند
نور آن [illegible] رفع نزول آب آنست عضاء الغذاء غلیظ ثقیل ردی الکیموس قلیل الغذاء الذی لا تنحدر غلیظ مولد خون بلغمی و تهم و نفاخ و مولد ریاح و در زیر شراسیف
و نسبت اعضا اکثار آن مولد سکته و فالج و ذبحه و ثقل لسان و عسر نسق و ضیق النفس و قولنج و عسر البول مصلح آن طبخ آن با نبیت یا با آب و نمک صعتر [illegible]
و سداب طبیخ جید و مطیب [illegible] و مری و ابازیر حاره مانند زنجبیل و فلفل [illegible] امثال اینها نموده است و سایر مذابیر قطر هست که مذکور شد و ضماد
خشک آن با آب [illegible] جهت قلع طلع [illegible] مجرب ضماد خشک [illegible] جهت [illegible] اطفال [illegible] سایر فتوق
مجرب تازه آن [illegible] بمکث فلفل [illegible] مجوز نیست عند الضرورت باید که یک شبانه روز در خاک خالص یا آب جالکرده [illegible]
پاک شسته بعد بشوربخته با روغن بسیار بخورند و اکثار از خوردن آن ننمایند و اگر با آن [illegible] بخورند که بهترین مصلحات آنست [illegible] **کمادریوس**
بفتح کاف و میم و الف و فتح دال مهمله و سکون را مهمله و ضم یا مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله [illegible] معرب [illegible] یونانی است یعنی بلوط الارض
گفته اند لغت رومی است [illegible] بفارسی [illegible] گفته [illegible] گفت
[illegible] گویند [illegible] حقیقت [illegible] ماهیت آن [illegible] گفته
است [illegible] برگ [illegible] بلوط [illegible] تخم آن [illegible]
زعفرانی [illegible] برگ و گل آن [illegible] تخم آن [illegible] گفته نباتی
برگ آن [illegible] شبیه برگ [illegible] بلوط کوچکی [illegible] جالینوس گفته قضبا است
مانند [illegible] برگ [illegible] گفته اند [illegible] برگ آن [illegible]
[illegible] است [illegible] کتاب [illegible]
گل و تخم [illegible] باشد و قوت آن هفت سال [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک [illegible] و بعضی در سوم گفته اند
افعال و خواص آن مفتح و مقطع اخلاط غلیظه و ملطف و مسخن العین [illegible] جهت [illegible]
عین [illegible] همچنین اکتحال طبیخ آن [illegible] اعضا الصدر آشامیدن تازه و خشک مطبوخ آن جهت [illegible]
رطوبی سه درم مطبوخ آن با جلاب یا با عسل چند روز [illegible] و سینه و ریه [illegible] اعضاء الغذا و آشامیدن تر و تازه آن با مطبوخ آن [illegible]
سوداوی [illegible] تحلیل صلابت طحال [illegible] حیض و اسقاط جنین [illegible] با شراب جهت تحلیل صلابت طحال [illegible]
طبیخ چهار درم آن [illegible] در یک رطل آب [illegible] تا بثلث آید چند روز [illegible] جهت تفتیت حصاة و سنگ گرده و مثانه مجرب باید
[illegible] ضماد [illegible] جهت [illegible] صلابت طحال [illegible] سوء الهضم [illegible] معده [illegible] استسقاء [illegible]
و اصلاح [illegible] شراب آنست که [illegible] با عصیر [illegible] صاف کرده روزی
[illegible] رطل [illegible] است السموم ضماد آن جهت [illegible] نافع القروح ضماد آن با عسل جهة قروح [illegible]
[illegible] آن با آب طبیخ آن [illegible] روغن گل [illegible] داد بان دیگر ترکیب دهند

جهت رفع برودت بدن و ریاح سوء مزاج و در سائر افعال کما فی ریوس شد که سیطوس مقدار شربت آن تا سه درم و در طبیخ تا پنج درم مضر امعا مصلح آن کثیرا و بدل آن بوزن آن سیسالیوس و ربع آن سلیخه و نزد بعضی عروق عاقرقرحا و سلیخه است اسقولوقندریون نیز گفته اند **کماشیر** بضم کاف و فتح میم و الف و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و را مهمله لغت فارسی است معرب آن کماخیر و یونانی اوفیطیون نامند **ماهیت** آن اختلافات است بعضی صمغ گفته و بعضی صمغ بیخ بیس هندی شبیه بجاوشیر بعضی بیخ نباتی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن اقراسیون است شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ قنبیل تا به حد شبیه بحلتیت و تحقیق آن است که ... **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح سدد و ... مسهل بلغم ... و آب زرد و ... استسقا ... و درد ... مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درم مضر ... مصلح آن کثیرا است **کمافیطوس** بفتح کاف و میم و الف و کسر فا و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم طا مهمله و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی و یونانی الاصل خاماپیطس نامند یعنی صنوبر الارض و بعضی گفته اند یعنی مفروش بر روی زمین است و ... و بسریانی ... و بفارسی تخم کرفس رومی ... **ماهیت** آن ... گفته از نبات بستانی است که هر سال تازه میروید و اصناف میباشد صنفی از آن نبات ... شاخهای آن ... بر روی زمین ... برگ آن شبیه برگ صنوبر رومی العالم ... و ... حرافت و رطوبت چسپنده ... و گل آن باریک زرد و تخم آن ... کرفس ... سفید ... تا دو سال باقی است و صنف دیگر ... بلند ... شبیه ... سیاه رنگ ... در بوی شبیه ... صنوبر و صنفی دیگر ... مانند ساق نبات ... سفید ... شاخهای آن باریک ... برگهای آن کوچک ... و گل آن زرد ... الخ ... مانند صنوبر ... صنف ... با دو ... ضعیف و جالینوس گفته که قیطوس ... شاخهای آن باریک ... مانند برگ ... و گل آن ... تا ده سال باقی میماند ... صاحب اسرار الاطبا گفته ... یونانی ... شاخهای آن باریک برگ آن ... بر روی زمین و گل آن ... و تخم آن ... گفته اند تخم کرفس رومی است و بعضی گفته اند ... زرد ... و ... و تخم آن ... بستانی ... مستعمل از آن برگ و شکوفه و تخم آن **طبیعت** آن ... در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح سدد ... و ... اعضای باطنی ... ارگرمی آن اعضا الغذا ... مفتح سده کبد و طحال ... مسهل بلغم غلیظ ... و ... جهت ... اعضا و استسقا و ... اسود و تحلیل ... نافع ... رحم و ... سده رحم و ... بول و حیض ... جهت ... و ... آشامیدن برگ آن با شراب ... جهت ... مسهل ... المفاصل آشامیدن ... مثقال آن با آب ... جهت ... نافع و آشامیدن آن با عسل جهت تنقیه عصاب عرق النسا و وجع ورک ... و ... آشامیدن آن با عسل ... جهت عرق النسا ... و ... آشامیدن ... بالخاصیه مسهل ... و القروح ... الالتیام ... جراحات و قروح ... جراحات ... الاورام ... جهت تحلیل ... و ... جهت منع ... آشامیدن طبیخ آن ... و خانق النمر ... مصلح آن ... مقدار شربت آن ... تا سه درم بدل آن بوزن آن ... ماره و ... استعمال ... **کمثری** بضم کاف و فتح میم ... سکون ثا ... گفته ... الفارسی امرود

وابیه و روشن‌تر ناسپاتی نامند ماهیت آن ثمر درختی است از سیب بزرگتر و برگ آن شبیه ببرگ شفتالو و از آن عریضتر و بزرگتر و گل آن مانند گل آن

و از آن اصناف بسیار میباشد از بری و جبلی و بستانی و هر یک شیرین و ترش و شیرین مایل بترشی و قابض و غیرها و مطلقاً در بلاد سردسیر بهتر و گرمسیر میشود و هم چند

لطیفتر باشد و بستانی اقسام میباشد از شاه امرود و گرخراسانی نامند و صینی که مرو و ساکری است و نطنزی و قهستانی و غیرها و هر یک از آنها

در هر بلده قسمی جداگانه میشود و بنامی مخصوص ... از بلاد و ولایتی دیگر میشود و مخصوص در بلاد سردسیر چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین خوب

میشود و قسم بزرگ ... شیرین شاداب خوش طعم و رایحه آنرا اگر ... شربت قند ... بکمال لطافت و لذت است و پوست آن نرم نازک و سبز مایل بزردی شاه

امرود نامند ... شیخ الرئیس رحمة الله علیه است این در بلاد ... خوب میشود و آنچه پوست آن ضخیم و ... الحال ... شکل و ...

... قریب بآن است گرد صینی نامند این در آذربایجان و همدان خوب میشود و چون پوست آن ضخیم است باید که مقشر نموده بخورند و قسم متوسط

... مقدار از آن ... و لطافت از آن ... و کمتر نطنزی نامند این را اکثر بلاد ... شیرازی ...

نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس ... صفوی رحمة الله علیه ... از همدان باصفهان و بلاد دیگر برده ... قسم صغیر ...

... خوشبو که در اول فصل ... از همه اقسام بهم میرسد و ... آن اندک ... است و پوست آن اندک ... رنگ ... در بغداد ...

... نامند این قسم جهت المفاصل ... بهتر از اقسام دیگر جهت آنکه حلاوت آن حد اعتدال است و بهترین همه قسم اول و بهترین هر یک از اقسام ...

شیرین شاداب خوش طعم و رایحه بزرگ ... نازک پوست است ... و کثرت ... اقسام ...

... طبیعت آن نضیج شیرین شاداب ... شاه امرود معتدل مائل بحرارت ... قریب ...

حرارت معتدل ... افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل ... و بهتر ... است ...

مرطب دماغ ... نزلات جهت آنکه مسکن ... است ... معده ... تشنگی و

سوزش مثانه و معدل خون ... خوردن آن ... حالبس ...

الشباب ... چون ... آن ... گردد ... خشک ... مفرح و مقوی دل

... الدم و اسهال ... درم چشم ... معده و ... خنثی ... حابس اسهال

چون ... باشند و ... اجزا ... و ... قوی ... برگ آن ... مناسب

است ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن ... معده ... غلیان حدت ...

مانع صعود الابخره بدماغ ... اسهال ... مانع صعود ابخره بدماغ ...

... [illegible]

... [illegible]

جراحات است ... طبیعت آن در دوم سرد و در دوم خشک افعال

و خواص آن ... اسهال ... جراحات ... گوشت ...

... [illegible]

مصلح آن عسل و ادویه حاره خوشبو است **کشتری جلی** بر نا شد ... است از آن سرد و تر و خشک تر و قابض ... نوع از کلی
او در کوه گیلویه مشهور و مخصوص ... است ثمر آن کوکبی ... و بخت ... و با خشونت ... بعد بختن اندک شیرین و با تلخی بسیار و در حوت آن
تخم بسیار ... گرم گرفته ... بعد از آن که ... تخم آن را جدا ... و از آن ... سفید ... داخل ...
و ... دیگر ... سلک ... است در ... از کوهستان ... شبیه ... جلی ...
کاغذی و ... بسیار ... شراب کشتری ... طبیعت ... آن نافع ... از کشتری ...
از آب کشتری ... زمین ... شده ... با عسل ... بقوام آورند ... قابض ... اسهال ...
و در نفع غثیان و ... معده ... کردن ... مانند ... است ... بفتح کاف و سکون ... فتح ... ماهیت
آن گفته اند که نباتی است که در کوهستان ... شبیه برگ ... بعضی ... شاخهای آن بسیار ... بسیار
... میباشد ... برگ ... آن ... مانند ... آن ... بسیار و بر
درخت آن ... مانند کرم ابریشم ... سیاهی ... و سفید ... **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... قاتل
حیوانات ... **کمک** بفتح کاف و سکون میم ... ماهیت آن ... است
... میباشد درخت ... گردگان
... آن **طبیعت** آن ... دوم گرم و خشک ...
... **افعال و خواص** آن ... قابض ... و اسهال ... **افعال و خواص** ... است ...
مصلح آن ... **کموت** بضم کاف و دوم ... میم ... و ... است ...
... انگلیش ... و ... پرتگالی ... است
طبیعت و افعال و خواص آن در حرف السین مع الواو ذکر یافت ... آن ... صبر ...
کمثرات ... **کمون** بفتح کاف و ضم میم ... لغت
عربیست ... از قاموس یونانی ... سریانی ... فارسی زیره ...
مانند ماهیت آن تخم نباتیست ... باریکتر ... سیاه ... سفید ... نبات آن ... مانند شبت
و معروفست و در اکثر بلاد میشود و چهار قسم میباشد فارسی و نبطی و کرمانی و شامی و هر یک ... بستانی میباشد و کرمانی آن سیاه رنگ زیره ...
که یونانی باسلیقون نامند ... و فارسی آن زرد رنگ خوشبو ... بستانی میباشد و بهترین همه ... بستانی کرمانی ...
تازه جید آن ... از بستانی و بدترین همه نبطی ... بستانی است ... کرمانی ...
آن نیست ... تا هشت سال باقی میماند ... ساق آن باریک ... برگ ...
شبیه برگ ... بر سر آن ... مانند ... تخم آن ...
... است ... میباشد ... شبیه ... بستانی ... الحرارت ... شبیه ... آن ...
... **طبیعت** آن ... گرم ... خشک ... در سوم گرم و خشک ...
افعال و خواص آن ... ملطف ... مقطع ... محلل ... مفتت ... الرأس ...
... با ... تا آن ... خصوصاً ... مخلوط نموده ... باشند ...

جهت جلا و جرب و سبل و ظفره و بدستور آن دافع النقصان چشم و اسپیدی تخم مرغ جهت سده حاره و صفرا طبیخ آن مسکن حرارات و درد دندان خصوصا

استسقا و اشال آن ... آشامیدن آن با سرکه ممزوج با آب جهت ... ضیق النفس و انتصاب و خفقان ... و النفس آشامیدن آن

جهت تقویت معده و اسهال کبد و گرده و تخم ... و تحلیل ریاح و نفع ... فواق رطوبی و ترکی و تخمه و حفظ ... و اسهال طوبی خصوص

بریان نموده آن ... مدر بول و حیض و دافع تقطیر البول و درون با نمک ... قطع سیلان رطوبات معده و ... مداومت خوردن ...

خشک نموده آن ... و تخم و اشال آن ... بریان کرده آن ... القبض و دفع رطوبات معده ... الاثر و ...

آن محلل ریاح و نفخ ... آشامیدن آن با شراب جهت ...

... جراحات ... آن ...

... آشامیدن آن با عرق آن باعث ... چون آب ... و رحم ولادت ...

... آن ... گویند ... کرد ... است

... آن ... گویند ... گندنا ... جهت ...

... در طبیخ لحوم غلیظه ... آشامیدن ... مدر بول ... نفخ ...

... در دوم گرم و خشک ... و در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن قوی ...

... بالنداوی

... جهت تقطیر البول ... سنگ گرده و مثانه

... آشامیدن آن با شراب جهت ...

... نافع الادرام ... و تحلیل ... آشامیدن ...

... و شراب ... فصل الکاف مع النون

بضم کاف و سکون نون و ضم دال ... لغت ... است ... لبان ...

... آن ... تخم ... کوهستان ...

... سفید ... حرکت ... مدور شده باشد ...

... آن تا بیست سال باقی

میماند و بهترین آن تازه و نرم خالص ... آن سفید و ... چون ... شکسته شود ... آن ... باشد و علامت

خالص آن ... و با آتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آن مغشوش ... صنوبر ... مشتعل ... صمغ صنوبر

... آن ... مستعمل ...

مستعمل قشار ... بهترین ... تازه ... است ... استعمال نمایند ... شراب

... عرق ... مراهم ...

میرسد رنگ آن اندک ... طبیعت آن گرم و خشک در اول دوم و گفته اند خشک در اول و ... آن تا سوم

خشک افعال و خواص آن با قوت ... و جالی ... و اکثار آن محرق دم ...

و القصد ... روح حیوانی و دماغی و محلل ریاح ... سیلان خون ... و نفث الدم ... قوت حافظه

545

و تجفیف رطوبات معده خصوصاً با مصطکی و صحت کننده آواز و رافع خفقان و با صمغ عربی رافع بدبوی خیشوم و عسر النفس و سیر نمودن مطلوب حلو و با
جهت نسیان و با سویق و مسترجهت ثقل زبان شربتاً و معجوناً و ضماد آن با نطرون و عسل جهت قروح رطبه سر و کوفتگی آن و تقویة و مانع
شدن و با زفت جهت شدخ عارض در گوش چون یک مثقال از آن در آب بخیسانند و بیاشامند از آن آب هر روز صبح ناشتا جهت دفع
بلغم و بلادت و نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرحه چشم و بر کنندهٔ آن و تحلیل خون منجمد و ابدان به تحت قرنیه و لطوخ بستر لثه و سواد
و بیاض و جرب و حکه و ظلمت آن خصوصاً با عسل و دبید از آن جهت قروح خبیثه ردیه آن و با الجمله از اکابر ادویه امراض بلغمیه است خصوصاً
حرق منطفی آن با تمر جلو جهت درد گوش و ضماد آن با قیمولیا و روغن گل جهت اورام حارهٔ پستان و داخل ادویه مسهله و مقوی سرد دیگر
اعضاء الغذاء و آشامیدن آن با شکر جهت شست سده و تحلیل ریاح غلیظه و تجفیف رطوبات و تسخین و امساک آن و جودت هضم و حبس
و خلط و ذرب و سلس البول با زفت الدم معده و آشامیدن مقدار آن با قدری آن با کتیرا جهت زحیر بلغمی نافع و بر داشتن فتیله سرشته آن با بور
مقعده مانع انتشار قروح آن الحمیات جهت حمیات بلغمیه الا ورام و اکثیر و ضماد آن با ملین قیمولیا و روغن گل جهت ورم گرم پستان زنان خصوصاً در بیخ
نفاس و داخل ادویه صحیحه هلال اورام حار و مبرد و با سرکه و زفت جهت دمی که یونانی مرسیقیا نامند و آن اصل کندر است جهت آلت ریز از سدد
حدوث و جهت قلع قوبا و ثالیلیکا آن از بیخ آن با مرسیقیا نامند آن حواس کندر جهت بر عضو و با عسل جهت ورم با زفت جهت شگاف عقل القرو
والجروح جهت جسیدن و اندمال جراحات عمیقه خصوصاً جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن انتشار قروح خبیثه با سپید نمودن
قروح سیاه و جهت دفع قروح اطراف شتان عارض از سرما و اوجاع المفاصل با روغن زیتون و عسل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع بارده آشامیدن
شده باشد و با روغن کبید جهت تحلیل صلابات البابها و آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوز بوا و
لزجه با روغن سود با نی رکتین مستحکمت مقدار شربت آن نیم درم الضار اکثار آن محرق خون و بلغم و صفرا و محرورین و سودا جنون و جذام و بهق سیاه و
آن بریغ فارسی و شکر مقدار آن ماده آن غارب سرکه کشنده بدل آن مصطکی و قشار آن تدمین بران ساقع و با الا قشار ان در دوم گرم و در سوم خشک افعال
خواص آن در کمال قوت قبض و تجفیف و ملطف اکثر کنند و جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان مواد اعضا و تقویت معده و دفع قرحه امعاء
بدان جهت قرحه امعاء و ضماد آن با شکر و با اسهال آمیخته گرم معده و با زفت جهت شگاف عقل القروح و الجروح سنتی قروح و تجفیف و مندمل کند
اتحاد و جماع آثار لقوت مقدار شربت آن دو مثقال و درم و اکثار آن مضر و مصلح این تیر مانند مضار کند است در دفاع کند تیز خشک و لطیف را کند و
خاص معده است افعال و خواص آن منضج و جالی و در افعال ضعیف تر از قشار آن مگر در اوزان و تقویه دود و دخان کند که دوا آن باشد طبیعت آن
و خشک افعال و خواص آن ملطف و مسکن او جاع چشم گرم و قاطع سیلان رطوبات از آن و سنتی قروح آن در ده یابند گوشت و دان در طلا
نافع است و جلای دو آن و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شده کندری بالضم کاف و سکون نون و ضم دال و کسر راء مهملتین دو البته
آن نباتیست شبیه نبات زیرک و در یابند و برگ آن عرعر و سیاه آن مانند کند طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن
محلل منضج و در اکثر افعال قائم مقام کندر است کنیش بضم کاف و سکون نون و ضم دال و بیین کسلتین کتیرین معجمه تیز آمده نوعی بیخ کاشنا
کند شده تیز نامند ماهیت آن بیخ نباتیست شبیه بکمکر برگ آن مایل بسبزی و سفیدی و در شام لباس پشمی را آن می شویند ظاهر بیخ آن مایل بسیاهی
آن مایل بزردی و تند بوی و در سلطان میرسد و قوت آن تا لبث سال باقی میماند و مستعمل عروق است بیرون آن مانند تند بوی یاد ما د
ذکور است طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت سمیت افعال و خواص آن معطس قوی و محرق خون و بلغم و قاطع آن د
مرده سودا اعضاء الراس سعوط آن بقدر یک عدس بار و عن نفسه منفتح سده مصفاة و محلل ریاح غلیظه و اخلاط غلیظه و محرق تمامی
و تحریک تمام در رافع حبس بو حمد و قایم دلقوه و امثال آن صداع و بیهوشی مصروع و سکوت و تیز رافع چشم و حدیر کودکی و ماده کنند آنو لزد با است حد

و شبکوری سودی و قطور آن با روغن بنفشه در حلق شقاقات حلق ... نماید و قطور چون شانیده آن با روغن بنفشه با دهان مناسب ... در گوش ...
... نماید ... و جالی و درد ... و گرمی در ریاح حادث از برودت در رطوبت و کشتن کرم آن ... سعوط و نطول آن جهت ...
... با لبنیه ... کبد ... طحال و در فصل بهار و با قرب ... استعمال نمایند و اجتناب نمایند از استعمال آن ... اصلاح ... تمام ...
حلیه و بلیاه ... و ... و ... است که ... و تسکین ... آن ...
روغن بنفشه ... و گلاب ... سرد کرده ... الصدق ...
... ناهید ... و سعال ... و ... و ...
... و ... قوی الاثر ... سوداویه ... و ...
... آن ... و ... و ... آن با ... آن ... روغن زیتون جهت ...
موی ... آن ... جهت ... روغن گل نیز جهت خارش ...
آشامیدن ... و ... اعضا ... و ... مقدار شربت ...
کردن ... اولی ... آشامیدن ...
... و ... روغن ...
... آشامیدن روغن ...
... **کنگر** بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون زاء معجمه و کسر زاء ... دال مهمله لغت فارسی است و کنگری ...
ماهیت آن ... است ... **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن ... بلغم ...
... آن ... شربت آن ...
و سکون ... و ... هندی ...
... است ...
... و ... برگهای ...
... پنج برگ ...
... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**
... امراض سینه و ... و ... آن نافع و تخم آن ...
و ... برگ ...
... بواسیر ...
... **کنوس طبری** بفتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طاء ...
... **طبیعت** و **افعال و خواص** آن ...
کنستان بفتح کاف و سکون نون و فتح ... فارسی است ...
... آن ...
آن ... **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ...

سس و رامع و ناشامیدن آن سس بدن قسمین شدید و سس معده و کبد باد و عمت بر بهتم متعد و شربت آن یکدرم تا سه درم و مضر اثنان سورت و
دمشا و فذا با حرارت مضر مسعل و محرق خلط النحو اصر محیب العقل سبب و دیگر از ابتدای بعقرب و در جائیکه آن باشد عقرب بنزدیک آن نیاید و چون برگ آن را
بعقرب بیاشند در حال بمیرد

فصل الکاف مع الواو کونسل بضم کاف و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون نون و لام لغت تنکابن دیلم است
و بعض گمیند گمند بلغت طبرستان دیوار و بلغت مازندران و داسنان کرزن گیاه نامند و بعد تذکره نهاوندی باسم گومبرغ نوشته گفته نوعی از تفاح است

ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه برگ نارنج و ساق آن زیاده بر دو ذرع و تخم آن سیاه و بقدر تکو بالو و فی پوست آن سیاه و باطن آن سفید و صاحب
تحفه گفته که آن غیر تفاح است و مستعمل انسان و در دیلم برگ آنست و ثمر

طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک

افعال و خواص آن مسکر و منوم
بیخوابی و بیهوشی و رافع سعل ابول و دبول و در قسم استم الو جامع مفاصل و امراض بلغمی و بطبیه مقدار شربت آن از برگ آن دانگ تا دو درم و طبیخ آن ...
تدرم و کشا آن موش خبون دکشنده و گفته اند از خاصیت بیخ آن است که تابع در هر حالیکه از آن قطع نماید و هر قولی ملقی و تکلم نماید شل بیاب آن بیخ را ابرال ...
طاری بیگرود و بیان قول را تکلم نماید و از سود

کونله بضم کاف و سکون واو و خفای نون و فتح لام و ها لغت هندیست

ماهیت آن ثمر درخت است شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک کوچکتر و شبیه برگ و بهار و ثمر و تخم بهار آن ترش و کل آن کم بوتر و برگ آن سبز کمتر و ثمر آن در خامی سبز و ترش و بعد از رسیدن برنگ نارنج و شیرین و شاداب بیگردد و خوشبو و خوش طعم و پوست مبطنی آن ناکتر و الصق بشحم آن بحلات
نارنج نیست و مدد گاهی تیز و پوست نارنج کمتر و خوشبو و بچه پوست آن ناکتر بباشد شاداب تر از شحم آنست و در بنگاله از کوهستان سلهت و ترکیبور کان آن
بهر دو و در صدر آن بعد واقع اند می آید و اند و ان بهر دو جا مخصوص در سلهت بسیار خوب با فر میشود در سیدی پور و کنک از ملکت اوریسه و رسانیجان آباد و کار
بنگیلم را بلکشو کرنگتر و ناسد و ازو آن بعد واقع انتی آرند و دان بهر دو جا بسیار خوب بالو میشود و در ملکت هند نیز میشود و لیکن بخوبی و وزن آن بهر دو یک
نیست و در ملکت بر بکال نیز بسیار خوب میشود و در تمام سال بهاند بخلاف اماکن و غیرها از بعض شهرهای ملکت ایران و دکن و غیرها که موسم رسیدن آن زمستان
بهار است بحسب اختلاف اماکن انرو ترش و شیرین می باشد

طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر

افعال و خواص آن مقوی قلب و دل ...
مسکن حدت خون و مقوی تشنگی و لهیب معده و کبد و مدر بول و پوست آن مقوی معده و قائم مقام پوست ترنج و دهن رطلا و آن نافع کلف و مثل ...
و بوی آن نیز خوشبو و لذیذ و مشتهی میباشد و تخم آن در تریاقیت نیز مانند تخم اترج و چون بشرطکال رسید آنرا با مازپوسته و تخم نگذارند تا بر سیده و خشک
گرد و پس تاب سایه جوب سازند بعد بقدر نخود دی برنگ شربتی از بیخ حب سازند و حب جهت رفع غثیان و قی مفرط و اسهال بسیار کرده بسیار
بسیار نافع و مجرب و بهترین از فلوز و مهرو جواهر و غیر از عالجات تریاقیه است

کومه بفتح کاف و سکون واو و فتح میم و ها

ماهیت بلغت اصفهانی ...
ارمنی است کرمانیه آنرا که فوذج است و شیر حل نموده استعمال مینمایند

افعال و خواص آن قریب بمرینست که بفارسی آنرا کامه نامند تحقیق ملین ...
صفر سینه و سرفه نیست و اما اکثار آن موجب تباهی معنی و ادلام مزمنه است

کوبیت بفتح کاف و کسر واو و سکون یا و فتاة تحتانیه و تا مثناة فوقانیه
هندیه و کبیتها بیا رمو صدو نیز لند و بجا و اوخت هندیست و در بنگاله کیتل نامند

ماهیت آن ثمر درختی است هندی شبیه بیل و خربزه و کوچک و
آن صلب و سفید رنگ مایل بسبزی و شحم آن ترش و باعفونت و چون رسیده گردد شیرین شود و خوشبو و در دکن خوب میشود و تخم آن نیز شبیه تخم بیل ...
کوچکتر و در غذا و دوا آن تمر هندی با بیل درخت آن بقدر درخت بیل و گردگان و برگ آن شبیه برگ بیل و لیکن کوچکتر و برگ آن بسته و شکوفه آن ...
شبیه بطرفین و با عفونت بسیار

طبیعت آن در دوم سرد و خشک

افعال و خواص آن مفرح و تابع حرارت قلب و جگر و معده و کبد و اعضا الثم و قرحه و ...
جوشش دهن و درد گلو و رفع برودت آبله و حصبه و زکام و زبان و گلو و معطش آن جهت استحکام لثه و ادرار آن و به مسوت سوزن خشک آن و اعضا ...
اعضا و امعا و آشامیدن افشرده آن با طعام جهت ...

فصل الکاف مع الهاء کهریا بالفتح کاف و سکون ها

و سکون ها و راء مهمله و فتح بار موحده و الف منت فارسی ست و با معرب آن کاه با فارسی و یونانی ریانیطس فرس ایکترمادر و دمی میر رس و هندی کهو ر برلی قرن البحر و معیل حار الدم نیز نامند **ماهیت** آن صمغ درختی ست که از بلاد روم و ملغار و مغرب و غیر آن آورند و در تحفة العظیم و آنرا او رهجا و مهمله مضمومه و سکون واو و راء کبوتری بمعنی یا سند مناجب تن بلاد بسیار سرد و برف نشین ست و آن دو قسم می باشد رومی و شملی رومی آن بهتر ست و صلب شفاف براق طلائی رنگ و برگداز و چون بدست بمالند گرم گردد و از آن بوی آب لیمو آید و خورده کاه را برباید و جنبه و ابریشم را نیز چون بدان گرمی کنند و جه تسمیه آن بکهربا از این جهت ست و بالوان دیگر نیز می باشد و شملی آن بدین اوصاف نیست و در قوت از آن ضعیفتر و گاه در جوف آن کاه و سنگ ریزه می باشد که در وقت چکیدن صمغ دران مانده منعقده متحجر شده و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که حقیر قطعه از کهربا مشاهده نموده که مگسی دران مانده متحجر و متحجر شده بود و از بعضی ثقه شنیده شد که در خزانه بعضی بادشاهان هند قطعه کهربا بود که بچه میمونی در جوف آن مانده بود و از اقوال حکما اقدم ظاهر میگردد که کهربا و سندروس هر دو نیک جنس اند و سندروس مخصوص ببلاد هند و کهربا مخصوص ببلاد مغرب و شمال و در سلودن کاه هر دو شریک اند الا آنکه سندروس مانند خرنی که از مالیدن دست بهم رساند جذب کاه می نماید و کهربا محتاج بمالیدن بسیار ست و سندروس صمغ و بوی آب لیمو از آن کمتر و جلای بسیار نمی پذیرد و از حکاکی کهربا صلب و از آن بوی آب لیمو می آید و جلای بسیار می یابد و در حین سوختن از آن بوی مصطکی و از سندروس بوی کریه و دخان سوخته می آید و نزد بعضی آب چشمه ایست در جزائر مغرب و غافقی گفته کهربا دو صنف ست صنفی از بلاد روم و مشرق آورند و صنفی یافته میشود در سواحل اندلس سواحل بحر و در زیر زمین بیشتر نزدیک بیخ روم و خراسان و فرارعان نیز بسیار صمغ میباشند و یافته میشود و در آنها قطعه صاف شفاف این بهتر از صنف مشرقی و صلب تر و قوی تر از آنست و در فصل و نوشته که خبر دادند مرا که آن رطوبتی ست که از برگ درخت روم میچکد بهنگام بر آمدن آن درخت از زمین و آن رطوبت شبیه بعسل ست پیش از منجمد شدن و گاه اندرون قطعهای آن مگس گاه هیچها و سنگ ریزه یا یافته میشود و مطابق قول غافقی از ثقات نیز مسموع گشته و از اقوال دیگر دران مذکور ست و چون اصلی نداشت ذکر ننمود و بیان سندروس در حرف السین مع النون گذشت **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل و در دوم خشک و در اول سرد و نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دل حابس نفث الدم و قاطع نزف الدم همه اعضا ظاهر و باطنی و قابض اعضاء الراس حابس رعاف و نزلات و مانع ریختن رطوبت از دماغ بر سینه و داخل ادویه معین کرده میشود و از ادویه نافعه آنست اعضاء الراس حابس نفث الدم صدری به آب سرد بقدر نیم مثقال یا با ادویه مناسبه و دیگر نیز حابس خون که از انقطاع عرق از عروق سینه باشد و با گلاب یا با آب جهت خفقان حار مزمن از سفر ایشان گست قلب مسیده اعضاء الغذا و نفث حابس قی و اسهال و مقوی و مانع سواد در ریه از انصباب مجدد و حبس نفث الدم مقعده و بواسیر رحم و جمیع کیفیه سی رکبول جهت یرقان و حرقة البول و منفعت معده و گرده و سنگ مثانه با مصطکی جهت تقویت معده و دفع عسر البول و بالخاصیه جهت زحیر و نفث و طلا آن با مسیر مستقطر دانه بواسیر القروح و حرق النار و الحسور و غیرها و در آن جهت التیام جراحات و حبس الدم آن بنا بطلا آن بجهت حرق نار و گوشتگی و شکستگی اعضاء و با موم مالس فالج عرق النسا و اخواص تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل معده و مانع تخمه و با خوانیق و شیشی آن دافع خوف و طاعون و یرقان و حافظ جنین از اسقاط و گفته اند چون بوزن چهار شعیره آنرا در طالع سرطان صورت بوزینه قائم الذکر نقش کنند حامل آن در خود از جماع فتور یابد الغنا گویند کهربا مضر ریه است و اکثار آن مصدع **مصلح** آن بنفشه مقدار شربت آن نیم مثقال **بدل** آن سندروس و اگر یافته نشود دو وزن آن طین ارمنی و ثلث آن سلیخه و در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان و در دستور العلاج ذکر [illegible] و در دهن و سفوف و اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت **کهرلی** بجکاف و خفا و سکون را و فتح لام مهمله و کسر نون و یا الف هندیست **ماهیت** آن درختیست هندی بسیار عظیم و برگ آن بلند و اندک باریک تر از برگ کتهل و ثمر آن کوچک تا بقدر یک بند انگشت و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد سیاه و شیرین با تلخی و قبض کسیا که بر دست و زبان و لب می چسبد **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی اعضاء و رئیسه مثل سر و سینه و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط ردیه و دقی و جهت سرفه و قرحه مجاری بول و تشنگی و مردمان ده را زیاده کند و سی الیته در ولایت گجرات میشود و بهترین ست از انچه در بنگاله میشود و نزد بعضی بالکل ثمر آن معده

و جز ورگ سلیقه دارد و میباشد و این بسیار کمیاب است و بربرینه از بعد فاست سویه بنجاله یکینه درخت آن موجود است و احتمال است که تخم آن با شیر و خرمای ان نافع حب
و باه و جماع و در دستن کننده چشم است و باه رحم قبل در رفع باه مجرب است و سحوق آن با گلاب بود و راعنید **فصل الکاف مع الیاء**
کیا کو بتع کاف عجمی و بار شاه تحتانیه و نون و کاف و الف **ماهیت** آن از ادویه جدیده است که از ارض جدیده می آورند قریب به پنجاه شصت
سال میشود که بر منافع آن مطلع گشته اند و آن چوبیست بسیار صلب و سخت بعضی از انها رشته رشته و بعضی دیگر مثل مسواک چوب
از چوب بسیار دارای رخنه که گویا رشتها بعضی منضم با یکدیگر و صفت دیگر آن مادر در طول شعر بیرون آید و تناسل نموده در حمی غالب می شود و از کرم
نیز از جهت صلابت گوئی سطح وسط غریب آن مرکب و جبانات و کتبها است و ریزان خرمگی کبی نامند خواه ریزه خواه که درشت بود ان ریشها بیا در بار
مرکب جبارات و اکثر اعمال و انفعال بالا میکشند و روزنی میدهند در حمل ثقیل از اران چوب ساخته از ارض جدیده آورده شکسته آنها را در اکثر بنادر
می فروشند طبیا و اکثر از این و غیره شان خریده در اراده نموده استعمال مینمایند بهترین آن تازه صلب است و کهنه آن آب در وی آفتاب بلکه رسیده
بسیار ضعیف الاثر و قوت آن تا مدتی میماند **طبیعت** آن بحیث کند در اول دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و جالی و مصلح اغذیه و مفتح
و مقوی جهت اکثر امراض بلغمیه سوداویه و عفونیه فاسده مانند فالج و استرخا و لقوه و وجع مفاصل و عرق النسا و نقرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و اشکال بینا و معده
بلکه در اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی و عشبه مغربیه اقوی است لیکن از نکات و در اوقات چوب چینی و در عشبه مغربیه محتاج ببیرون کی کول استعمال
نمایند بلکه هر یک با هم بستانند یا با ادویه مناسبه دیگر بطریق مطبوخ بشتر بکار میبرند و مجرب است مطبوخ گرم استعمال بلکه شنیده شده بهترین طریق استعمال آن آنکه قدری از آن سائیده
آنرا او را سحاق بر اده نموده با چهار وزن آن چوب چینی اعلی نیز بر اده نموده و در پنج وزن آب بجوشانند تا آنکه بقدر یک عشر آن باقی ماند
نگاه دارند و آنرا خوب صاف نمایند که مطلقا اجزای آن بیرون نرود و در آفتاب گذارند تا آنچه ته نشین شود و بر هم ریزند تا خوب گداخته شود و در ظرفی
عرق تند بر پا شده و بتدریج گداخته سکرده صاف نموده در شیشها کنند و سر آنرا بسته و در جای سرد نگاه دارند بلکه در ایام گرما سایه نگذارند تا شیشه شکسته
نشود و این که خوب نگاه داشته باشند سرخ یاقوتی صاف شفاف میباشد و دلالت کمال جودت و خوبی آن است که چون قدری از آن در شیشه بر آرند
آب نیز تا مدتی برنگ شیر سفید گردد و اگر آب هم رنگ گردد پس ساخته نشده و منفعت کامل است و عادتی که دیدم از جهت متوسط امراض ضعیف از یک تولچه
بر سر روز و هر از امراض متوسطه روز دو تولچه نیز تا بیست دیگر بیاشامیدند و برای امراض شدیده دو تولچه تا دو ونیم تولچه بنهایت سه تولچه بیاشامیدند تا پس از رفع
و نهایت پنجاه روز بنوشند لیکن بهتر آنکه در عشره اول و دوم و لا سوم فتح بین مکرر دهند و اگر جرب و قروح باشد هر روز که بود و تشنگی می آورد و بعضی خشک می
و خشک شیشه می بندد و در عشره چهارم تو قسیم بالکل و مکرر دهند و اگر عرق آن تند باشد بجای عرق گاوزبان و شاهتره و باد رنجبویه و امثال اینها
بطریق مطبوخ چوب چینی که ساخته و بنوشند نیز خوب است اما باید که غذا در ایام نوشیدن آن نان با شیر باشد و غیر دیگر نخورند بجای آب نیز شیر گرم آنکه
و بعضی اوقات کباب و قلیه و دمپخت با نان یا پلاو یا پلاو نیز میتوانند خورد و لیکن باید که هم بی نمک شده و از هوا و اعراض نفسانیه مجتنب باشند در کاهت
و جماع و اکل حبوب و لبنیات و موجبات و آب سرد و نمک و غیر با اجتناب نمایند و با تجمله در امر پرهیز بدستور است که در چوب چینی بتفصیل مذکور
ذکر یافت هر در بین وجه بعد از فراغ از آن باید که بعد تنقیه تمام بدن از اخلاط فاسده از فصد و مسهل و غیر با در ابتدا و در بین استعمال نمایند تا نفع
گردد و تعقیر نشود و در فصل زمستان در سند و بنگاله استعمال آن اولیست ز جنون بحکمه الی الله تعالی **کیک دار شتر** بفتح کاف و سکون یا و تحتانی
و کاف و فتح دال و الف و شین مهمله و بالفتح عربی است **ماهیت** **افعال و خواص** آن که گیاهی است که چون آنرا در زیر فرش نمایند کیک بگریزد و گزند آن کم
شود و نوعی باشد که بیونانی آنرا ادرقن نامند و تخم آنرا چون سائیده بر فرش در خانه باشد کیک از آن بگریزد و در فرش مذکور شد **کیکینی** بتح کاف عجمی و سکون
شین تحتانیه و فتح نون و کسر تا و شاه فوقانیه و یا مثنات تحتانی است **ماهیت** آن نباتیست از جنس یبروج و باسه سفر و رسن زمین دیده در فرودینه
برگ آن شبیه برگ خزان باریک و سر برگ آن و نیز گل آن برنگ کاسنی و کو چک **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن سود برگ خشک

۵۵۰

باب بیست و سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها لام است فصل اللام مع الالف

لاذن بفتح لام و الف و ذال معجمه و نون و بدال مهمله نیز آمده و درخت آنرا قفوسیگی نامند **ماهیت** آن رطوبتی است که از رطوبت برگ درخت کوهی حاصل میگردد و آن درخت بقدر درخت انار و شبیه بدرخت دق است و برگ آن عریض بهم متصل و دقیق و صلب و گل آن مائل بسرخی و ثمر آن مانند زیتون و در جوف آن دانه سیاه باریکی و در کتاب مصور فرنگی دیده شد که درخت آن عظیم با شاخهای باریک بلند و برگ آن از هر دو طرف ساق مدور و نرم و بر شاخهای گل ... بلند ... و گل آن ... اصناف میباشد آنچه از ساق و برگ آن اخذ نموده باشند فالص و در کمال خوبی و خوشبوی و بهترین اصناف است و آنرا لاذن عنبری نامند و آنچه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفندان در حین چریدن نبات آن چسپیده از آن جدا نمایند دون تر از صنف اول و آنچه بر پشم گوسفندان در حین چریدن چسپیده و آنرا اخذ کنند دون ترین همه اصناف است و این فاکد رنگ آمیخته میباشد و بعضی گفته اند شبنمی است غلیظ لزج که در فصل ربیع بر نباتی شبیه بنی می نشیند و آنرا جمع نموده اقراص ساخته باطراف میبرند و بعضی گفته اند که رطوبتی است که از نبات نوعی از کبلاب است حاصل میگردد و بر موی بز و گوسفندان در حالت چرا می چسپد از آنها اخذ نمایند و تصفیه نموده اقراص ساخته باطراف میبرند بهترین آن قبرسی خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مائل بسبزی و سبز عنبری آنست که سنگین و خالص و بی ظلمت نداشته باشد و سیاه تا آن زبون **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و آنچه از بلاد جنوبی بهم میرسد گرم در سوم و بعضی در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف قوی و مفتح افواه عروق و مقوی ... و جاذب اندک قابض و منضج رطوبات غلیظه لزجه و مطلق آنها باعتدال و محلل صلابات و مسکن اوجاع و لهذا داخل ادویه مسکنه اوجاع مینمایند اعصار الرأس طلای آن جهت درد سر بارد و دهن گل بر یافوخ اطفال جهت نزلات حبس سر فه ایشان و داخل ادویه سعالیه صداع ... و ... و تقطیر محلول آن در دهن گل در گوش مسکن اوجاع آن و طلای آن بر موی ... مانع ... آنها از نزول عضاء النفس و الغذاء النفس ... شامیدن آن جهت سر فه بارده و تقویت معده و تسکین اوجاع باردة آن و فواق ریحی و با شراب کهنه قابض حابس بطن و مدر بول و شیر و مخرج جنین ... آن ... معده و مانع غثیان و سیلان آب دهان ... اما شرب آن ... معده و نافع صلابت تن و صلابت کبد و رحم و فرزجه آن نیز نافع صلابت رحم و ... آن و احتباس حیض و گرفتن دخان آن لتبی در رسم مخرج جنین مرده و مشیمه و ضماد آن با پیه خوک و با پیه گاو و کهنه ورم مقعده و درد آن و ... آن با دهن گل جهت سحج بارد و القروح و الجروح و طلای آن مدمل جروح کهنه عسر الاندمال و منقی گوشت فاسد از نهر ... آن با ... و دهن مورد و شراب جهت ... سیدن سو ... ریزی و بسیاری حفظ آن از اسقاط نافع جهت آنکه لطیف و عرق کننده در باطن عضو و منقی اخلاط فاسده و جذب کننده جلاء ... قابل ... ست و جهت داء الثعلب و داء الحیه نیز مفید بهمان اسباب بازیت جهت قلع عضو و برص و با شراب قابض ... و رفع ... الاوجاع ضماد آن بار ... محلل صلابات و با روغن با بونه و ... جهت تسکین اوجاع بارده حرق النار سیلان آن با روغن گل جهت ... سوختگی آتش ... البوم ... بخور آن گریزاننده هوام العواص چون زن بعد از بول بخور آنرا بگیرد و اگر در حال بازادر ا... بول آید قابل حمل خواهد بود ... المضار ... سیدن آن موجب کرب مصلح آن ... مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم و دهن لاذن که یک اوقیه آنرا در ... با دهن زیتون و ... حل نموده روز دیگر ... گنار ... قریب نیم ... از آن بر ... خوام ... جهت برودت اعضا و ... ... رطوبی و تقویت معده و ... سیاه کردن مو و تقویت آن ...

لازورد بفتح لام و الف و سکون زا و فتح واو و سکون را و دال مهملتین معرب لاجورد فارسی است **ماهیت** آن سنگی است که از کاشغر آورند بهترین آن ... صاف ... بالفعل طلائی کبود تیره فی ... نقشی ... مائل است که در آن رگهای خاک ... باشد و آنچه با وصاف مذکوره نباشد مصنوع است ... جید و کثرت بسیار غیر ... ترکیب داده ... گشته ... سرسیاه ... رنگ لاجورد ... منشوش ... زرد و سرخ ... خاموش کرده ... باشد ... تا القوام ... خشک نموده ... بجای لاجورد ... مرگ ... ... سنگ ... که در ...

گرفته بجوشانند و در آتش ملائم موافق عادت بپزند که تا بقوام آید و سرد کرده بر آورده بجای جوهر اصلی بفروشند و فرق شناخت صلابت و جوهر آن و مصانت مذکور است و اگر سوده باشند با آنکه سنگ لاجورد اصلی مانند رنگ آنست بخلاف جبلی و نیز از رنگ چیز مصنوع سائیده برنگ جوهر قوه تر شده و رنگ سبک باشد خوب نرم و سوده منیت و چون خوب نرم بسایند آن بسیار کم رنگ گردد و طلا چون بر آن مشتعل شود و ملح بسی کاشفی آنست بر کاغذها مالیده باشد چرا که آن و طلا مغسول آن بیرا که قوت آن سهل غیر مغسول زیاده از مغسول آنست و بهتر غسل آن است که مذکور شد **طبیعت** آن و اول گرم و دوم خشک و بعضی در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و بعضی آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن جلا و صاف کننده اخلاط از کدورات و قبل سودا و اخلاط غلیظه مخلوط بخون و التقامیت دافع سودا و مقوی قلب و امراض سوداویه و هموم و وحشت بخارات غلیظه مفرح و مقوی قلب و با ذکر قوت تألیف و در سائر افعال قریب بحجر ارمنی و از اطلاق شکم خراش نیز هر روز حقنه را قوت و ترقیه بساده و قرحه و لذع و ضعف امعا را نافع ... آشامیدن آن جهت مالیخولیا و وسواس استعمال آن جهت ... و سلاق و بیاض ... و ریختن مژگان ... در رویانیدن مژگان و زیاده و تحسین آنها اکتحال ... و الخناق تنقیه آشامیدن آن جهت امراض قلب و نور جمعیت ... سوداویه سود و جهت امراض حادث از غلبه سودا ... جهت بواسیر ... و عرق النسا و صرع و مالیخولیا ... النقرس و وجع المفاصل ... مضر ... ثقل و قروح ... مصلح آن سکنجبین با عسل ... و غثیان مخصوص غیر مغسول آن است مصلح آن کثیرا و عسل و تقصول آن مقدار شربت آن نیم مثقال ... آن مجرب است ... **لاعیه** بفتح لام و الف و فتح عین و کسر رای مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و نون ... **ماهیت** آن نباتی است شبیه بانجدان ... گویند ... الکونس ... **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن ... مسهل ... حبس شکم صاحب ... **لاعیه** بفتح لام و الف و کسر عین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه ... **ماهیت** آن نوعی از یتوعات است و لی ... از یتوعات ... برگ آن ... مائل بسرخی و شبیه بگل نرگس ... و خوشبو ... و بعضی ... **طبیعت** آن ... گرم و خشک ... **افعال و خواص** آن لبن آن قوی تر از یتوعات ... مسهل ... یکنه آن نیز جهت استسقا ... اسهال ... در قدر ... مقدار شربت از لبن خالص آن ... **مصلح** ... کثیرا ... عسل ... **ماهیت** آن گیاهی است ... **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... سیلان خون ... **لاله سرنگون** **ماهیت** آن ... نباتیست ... **افعال و خواص** آن ... **لاله نعمانی** بضم ... **ماهیت** آن ... نباتیست برگ آن شبیه ...

و پرده درون آن شبیه بابریشم مطبوخ و بسیار نرم و سرخ و بیرونی آن سیاه و مغز آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر چهار انگشت طبیعت آن گرم و تر با رطوبت غالبه و حرارت قلیله افعال و خواص آن مفرح و مسکن و مسمن و نشاط آن بینا و مشهی و ملین و محرک باه و سرخ کننده رخسار مقدار شربت آن از یکدرم تا دو درم

جسب الامی بفتح لام و الف و کسر میم و یا ماهیت آن صمغ درختی هندی است خوشبو مرکب از دهنی مردی و مصطکی و در رنگ ما بین سفیدی و زردی طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و ملطف و مفتح سده و گدازنده بلغم و دافع امراض بارده بلغمیه و امراض الاعصاب والمفاصل جهت ضعف و شکستگی و کوفتگی اعضا و اعیا و بآب مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع شرباً و ضماداً الجروح والقروح والاورام و زرور و طلاء آن جهت التئام جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل اورام و قطع رائحه کریه بدن و بخور آن مصرع و مضر صدر محرورین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن نیم درم و از ادویه نافعه مبرود و عصب فصل اللام مع الباء الموحدة لبابکسر لام و فتح باء موحده و الف بفارسی فرشته و بشیرازی ریکسک و بفارسی تیکی اغور و بهندی چونی نامند ماهیت آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده می شود و بعد از آن رقیق و شیر را غلیظ گردانند طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مسمن بدن و محرک باه و محرورین و بطئی الهضم و مولد خلط غلیظ و مسدد و نفاخ و مورث غوایب و قولنج و تولید حصاة خصوص با شیرینی و بحل باعث خناق و خفقان مصلح آن عسل و شیر خشخاش است لبخ بفتح لام و باء و خاء معجمه ماهیت آن اسم عربی درختی عظیم است در صعید مصر که شیرابوی بشبه درخت چنار و برگ آن شبیه بدی ثمر آن کوچک و سبز و شبیه به رطب و بعد رسیدن شیرین میگردد و با کراهیت ملخ گشته اند این درخت در فارس می قاتل بود و چون نقل به مصر شده سمیت آن زائل و دوا و غذا گردید و بعضی نوعی از آن درخت و بعضی سداب دانسته و علی ندارد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند افعال و خواص آن مضغ آن مسکن درد دندان در کتب قدیمه است که شکایت کردند از انبیای علیهم السلام بسوی حق جل جلاله از درد دندان وحی آمد بسوی او که بخورید لبخ را آشامیدن آن قاطع نزف الدم داخلی و ذرور آن قاطع نزف الدم خارجی و طلای آن بتوتیای سوده با شراب محلل اورام بالاذن و سود و جهت جبر و کسر و ضربه و تحریک استخوان منفصل مؤذی و در خار او آن گریزاننده هوام و ثمر آن ملین معده و حابس خون و اسهال الصفراوی و خوردن مغز سبز آن موجب ثقل سامعه و گرانی است و برگ درخت آن نوعی از طایم سیره است قاتل لبلاب بکسر هر دو لام و تقدیم بیز آمده و سکون با و فتح لام و الف و باء موحده و آنرا بفرانسوی و یونانی قنبادس و قوس الجون نامند و الشعر و علیق و حبل المساکین و عشقه و حبلوب و بشیرازی برنا شد ماهیت آن نوعی از قسوس است و اصناف میباشد از کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن بر یکجا در خود می پیچد گویند جانی بسیل و برگ آن شبیه برگ لوبیا و سفید آنرا گل سفید شبیه بشکوفه و تخم آنرا سفید آنرا حبل المساکین و در تنکابن لکو نامند و سیاه و آنرا گل بنفش و تخم سیاه و صغیر آنرا بهندی عشق پیچان گویند و بلغزی سفید آنرا و زرد آنرا و سیاه آنرا نامیده اند و بعضی صغیر آن اقسام میباشد از سفید و سرخ و زرد و کبود و برگ همه ریزه و گل کوچک و تخم آن در غلاف سیاه مایل بسرخی و قسمی از آن بی ثمر میباشد جمیع اقسام کبیر و صغیر شیر دار طبیعت کبیر آن مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و دیوسقوریدوس گرم دانسته افعال و خواص آن مفتح و محلل و ملین و مسهل و چون کوبیده مانند توت فتیح آن قوی در اسهال آن ضعیف میگردد و بسبب تحلیل رطوبت آن و آب فشرده آن بدون طبخ با لکلس عصاره الربو السدد و المغص و النفس و سعوط عصاره آن با ایرسا و نطرون مسهل جهت درد سر کهنه و قطور عصاره آن با روغن زیتون و یا بنبه آلوده در گوش گذاشتن جهت درد گوش و جراحات کهنه آن و برگ کبیر سفید آن که مسمی بحبل المساکین است جهت درد سر و امراض سینه و ریه و تفتیح سده کبد و آب نخود سرد جادث از حبس طبیعت و قولنج و اخراج اخلاط حاره و مسهل صفرای سوخته با خیار شنبر جهت ربو و ورم احشاء و قرحه ریه و سحیق آن بدستور چون با روغن بادام بجوشانند و ستمر از گل نجته قرحه امعاء و ضماد برگ آن و بمفرد سبز خصوص که با سرکه پخته باشند و گل قسم اخیر سبب عقر آنرا آشامیدن و فرزجه نمودن حیض کرد و آن بعد از طهر مانع حمل و حمول آن با عسل جهت جرب و آب فشرده آن رافع بدبوی رحم و اعضاء المفاصل و طلاء و ضماد الجروح و حرق النار و طلای آب برگ تازه سفید کبیر آن که حبل المساکین نامند جهت اورام حاره مفاصل و تشنج کننده و مسهل خصوصاً با شیر آن

استسقا و لقوہ نافع و یک قیراط او کو دوسرے سنگ سائیدہ باشند در دفع سموم ہوام و افعی و انیوں

و ضماد برگ تازه و مطبوخ آن درد و عنها محلل اورام و مسکن اوجاع و رافع اعیا و غیر مطبوخ آن مجفف جراحات عفنه و سوختگی آتش و ضماد عصاره آن با موم روغن نیز جهت سوختگی آتش و بستور ضماد برگ قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و ضماد برگ قسم تی مطبوخ آن مجفف النیلم جراحات خبیثه و سوختگی آتش الزنبه مصلح قسم سیاه آن کتیرا و آب قسم اخیر آن شراب شدید الحرارت و حدت دسترنده موی و کشنده بیش السموم ضماد بیخ قسم بی ثمر آن با شراب جهت کرم حیات ایلاف قسم کبیر آن برگ آن با خشونت و از ماکول لیسایی است مسمی نزد اهل مغرب التجیه و سراویل الطول است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جهت درد سینه و سرفه و هپنزد و تحلیل و تبهای مزمنه در بیع و ربع رطل از آب آن با ده درم سرقه کالطبع تزن الدم اعضا المجروح و القروح ضماد تازه آن التیام دهنده جراحات و خشک آن مجفف و ناشف قروح و رافع قروح خبیثه الفتار قسام لبلاب معرعصب و مطبوخ آن نبات و مانع حمل و قاطع حیض بمقدار شربت از آب آن از یک اوقیه تا سی درم با نبات بی آنکه جوشانند و بلبلاب صغیر طبیعت آن ترتیب بکبیر در کل القوی افعال و خواص آن محلل و قابض مسهل مره صفرا بسبب لزوجتیکه دارد و مسهل از سایر اقسام اعضار العصبه و غیر با رافع اقسام سر و کم بیوست طبیعت باشد و قوی طبع حار را خیار شنبر محلل ورم احشا و تفتیح سده و اکثر تبها اعضا المفاصل الاورام محلل اورام مفاصل و غیر با مقدار شربت آن تغیر طبیعت در مرتبات بدل آن آب برگ خطمی و خباری است لبن بفتح لام و با و نون بلغت عربیت بفارسی شیر و بترکی سود و بهندی دوده نامند ماهیت آن معروف است و آن مرکب از سه جزو است دسمیت و جبنیت و بسبب غلبه هر یک بر دیگری طبیعت آن در حرارت و برودت و رطوبت و اعتدال مختلف میگردد و در خاصیت و افعال نیز و شیر حیوانی بالنزاده جدا جدا انشاء الله تعالی ذکر میشود و بعد از این امور مشترکه در بیان بالاجمال میاید و هر حیوانیکه مدت حمل و ولادت آن ترتیب بمدت حمل و ولادت انسان باشد انسب تغذیه است از غیر آن پس شیر گاو که مدت حمل آن نیز نه ماهست انسب برای تغذیه اطفال و غیر ایشان از شیر حیوانات دیگر و مایل باعتدال است در امور کیفیات مذکوره و بعد از آن شیر بز گو سفند و آهو و شیر شتر بعد از آنها و بعضی شیر بز را بهتر از شیر گاو دانسته اند و گفته اند اعتدال تغذیه است شیر الاغ و اسپ و شتر و گوزن و خوک و غیر با به اکثر اقوی الارض حیوانات که زبان آنها برای تغذیه مجنین بحسب کیفیت و سن فربهی و لاغری و رنگ حیوان و صحت آن از صلابت و رخاوت و فصل و بلد و غیر با مختلف میباشد و هر گاه قلیل العهد تر و تازه و زیاد مرجیع و ایش باشد اطبا نیز خشک یا مگر ار خشکی نباشد و مسکرات و مخدرات مانند بنگ و خشخاش و کاهو و امثال اینها نمایند شیر آن نیز مسکر و مخدر خواهد بود و از ادویه لطیفه ملین و از مسهله مسهل بخیین از قابضه و مقبضه و مبرده و مرطبه و لطیفه و کثیفه غلیظه و غیر با آثار آن را همگیرد و شیر حیوان سفید متعد تر مخصر میگردد از غیر آن طبیعت اجزای آن ماهیت آن در دوم سرد و تر و دهنیت و دسومت آن در اول گرم و جبنیت آن در اول سرد و خشک و شیر تازه دوشیده گرم با حرارت لطیفه و سریع النفوذ و الانحدار الی الجانب سرد آن که در سرد شدن حرارت لطیفه آن تحلیل میرود پس باید که چون خواهند بنوشند گرم نموده بنوشند تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و اطلق آن بدون تقیدی مراد شیر گاو است و موافق ترین اغذیه است در مزاج المفال بعد شیر زنان و غیر المفال طبیعت و مزاج شخصی که سوا نخست نماید و بعد از آن گوشت و تخم مرغ نیمبرشت و هر حیوانیکه بران گذرد باشد و لفتیل و هر چند مدت بران غالب شد فتح و خفیت و هر چه دهنیت و دسومت سمن و متعفن قبل از انقضا چهل یوم از ولادت آن بجهت آن بسبب غلظت و قریب بولادت را بسبب غلبه مائیت نیز استعمال جائز نیست و در آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال آن اولی و بهترین البان شیر تازه دوشیده حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی از طعم و رایحه قریب عهد از زمان الفضار اکثار آن مورث تبها و تولید جرب و حکه و ضیح و اورام ردیه و امیل و ماشرای امثال اینها مطلقا خواه قلیل و خواه کثیر جهت اصحاب اورام باطنیه مضر و جهت اعصاب و امراض عصبانیه خصوصا بلغمیه نیز بهر روز مهیم خوردن آن مضر و بجهت و شوست سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و خلط غالب و فساد در امکن حاره و معده ضعیفه با مضرت و موافق سوداوی مزاجان و یابس و معتادین با افیون و مقدار قلیل آن در اغذیه و کثیر آن در تلیین و اسهال اقوی و جمیع آن با قابض و رایح و با گوشت و سفیده مرغ و ماهی و ترب و پیاز و میوه های تازه و ترشی و بقول حدیث امثال اینها بالای آن نیز اورام گرا گمنه...

نافع باشد و طلاء آن و حتی خوردن و خوابانیدن بهمه مفسدان با وجود اخلاط فاسده در بدن و امتلاء مسالک نمیشاید و بهتر باشیر حیوان اهلی کبیر الجثه

ثقیل و منی قلیل الدسومة و خفیف طبیعت آن مطلقا مرکب القوی با غلبه حرارت و رطوبت و نیز گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص آن**

مجموع شیر حیوانات جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسمن و موافق اعصاب و ناسل گفته اند موافق امزجه حاره یابسه هرگاه صفرا در معده نباشد و

نطول آنها جهت رمد و اکثر امراض عین خواه تنهائی و یا باشیافات و ادویه مناسبه و طلاء اقسام آن موافق ورم مقعده و درد آن و قروح مثانه و اورام

مانند حمره و حافظ رطوبات اصلیه و لعوق [illegible] و محرک باه خصوص شیر [illegible] شکر السموم بازهر سموم قتاله و شراب ارنب بحری و شوکران و [illegible]

ارنب بحری و ذنافسیا و خربق و خانق الذئب و مثل جمیع ادویه کاله و مسهله اسهال [illegible] نافع است از رقیه و طلاء آن جالی آثار قبیحه و آشامیدن آن

نیکو کننده رنگ [illegible] خصوصا با شکر و فربه کننده بدن خصوصا شیر [illegible] و فرق آن بتخصیص امزجه حاره یابسه و طلاء ماء الجبن جالی کلف و آثار جلد

و آشامیدن آن نیز [illegible] ادرار و البول و آشامیدن ماء الجبن با بلیله جهت جرب و حکه نافع و اطباء هند جمیع شیر ها را خام خوردن محدث امراض مختلفه میدانند

از شیر زنان و الاغ و بعضی شیر گاو تازه دوشیده که هنوز گرمی پستان در آن باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آبحیات دانسته و بغیر این دو شیر خصوص

شیر را جوشانیده بهتر میدانند و طریق جوشانیدن آن آنست که بقدر ربع آن آب شیرین خالص اضافه کنند و باتش ملایم بجوشانند تا آب برود و شیر

بماند لیکن بعد از سرد شدن بنوشند و نیز هر چه بعد از آنکه از دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته اند خوردن آنرا بد میدانند

و بعضی شیر حیوان که تازه بچه آن مرده یا ساقط شده باشد و بسیار لاغر یا مریض یا حامله و تازه زائیده و یا قریب انقطاع [illegible] شیر بود متولد امراض

[illegible] و اول حمیات [illegible] گفته و رافع [illegible] و سوزش چشم [illegible] و صحت بدن [illegible] ناسل با سفیده [illegible]

شیر را با هم [illegible] آن و با [illegible] آب جوشیده [illegible] بسیار آورد [illegible] ماء کنند [illegible] الف [illegible] فوقانیه و الف و نون لغت

[illegible] شیر الاغ و شیر [illegible] تیر [illegible] و نیز تلیل الجبن [illegible] طبیعت آن [illegible]

[illegible] تا دوم سرد و در سوم تر و بهترین آن شیر الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده است و اگر بچه آن ماده بود بهتر باید که گرم گرم بنوشد که سرد گشته باشد

افعال و خواص آن [illegible] مغلظ [illegible] و مفتح [illegible] الاستحاله بخلط غالب [illegible] امزجه حاره یابسه هرگاه معده ایشان خالی از صفرا

[illegible] و قطور آن در بینی [illegible] و با فوتنج جهت ترطیب دماغ و جهت رفع [illegible] امراض حاده یابسه [illegible]

[illegible] حاره و سوزش چشم و دمعه و سلاق [illegible] خصوصا با سفیده بیضه مرغ و روغن گل جهت [illegible] و ضماد آن نیز جهت آورام

[illegible] یا کرفس یا ابدان [illegible] گرم گردد و یا خشک شود و تبدیل نماید غرغره و مضمضه آن جهت [illegible]

[illegible] و تقویت لثه و درد دندان تنهائی و یا با مغز [illegible] خیارشنبر و در [illegible] جهت امراض مذکوره انفع و سعوط آن با [illegible]

[illegible] سوداء [illegible] و [illegible] الصدر و الحیات [illegible] و آشامیدن آن موافق سینه و جهت سل و دق و قروح ریه و حمیات حاره حاده

امراض حاده [illegible] حرارت [illegible] نزلات حاده و جهت نفث الدم خصوصا با کهربا و کثیرا و طین مختوم و پوست بیخ [illegible] و صمغ عربی و اسهال

و نزف الدم [illegible] مفید [illegible] جهت [illegible] حاره و صلابت طحال [illegible] جهت اسهال الدم [illegible] و جهت [illegible]

خصوصا [illegible] و احلیل [illegible] جهت حرقة البول با دم الاخوین و گل ارمنی و روغن گل جهت قرحه [illegible] آن [illegible]

[illegible] مناسبه و مذکوره و السموم آشامیدن آن جهت رفع مضرت ادویه قتاله و اورام ضماد آن جهت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران [illegible]

[illegible] خصوصا با آن خوابیدن [illegible] و جهت [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] با شکر [illegible]

[illegible] و اسهال [illegible] و تعلیت آن [illegible] مناسبه [illegible] نفث الدم [illegible]

[illegible] اطراف [illegible] و اسهال [illegible] و تحلیل [illegible] و با تخم [illegible] اسهال [illegible]

وچون آنرا ماست کنند در قرابادین کبیر تفصیل و مقدمهٔ این کتاب بسیر محلا ذکر یافت لبن الاسد بفتح الف و سین و دال مهملتین شیر شیر است و بهندی [illegible] گاو دوه عرنا سند طبیعت آن در کمال گرمی و حدت افعال و خواص آن در نهایت جلا و نفوذ و از است لبن البقر بفتح با موحده و قاف و راء مهله بفارسی شیر گاو و بهندی گای کا دوده نامند ماهیت آن معروف و در بیان جزای تحفه از دهنیت و جنبیت و ماهیت کیفیت

البان دیگر مجدا اعتدال متساوی است و در غلظت و رقت نیز هر چند بالذات دهنیت مران غالب و جبنیت تر شیرها است و سو از شیر گاو میش کم دهنیت و غلظت آن زیاده است و بهترین آن شیر گاو جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است که تعلیف به نباتات و گیاهای جید و یابسه معتدل الغذا نموده باشند

شیرین خالی از طعم رائحه غریبه طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و تری و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مفتح و جالی و سریع الهضم کثیر الغذا

اعضا و الاصلی آشامیدن تازه دوشیده آن که سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ و مرطب آن و حافظ رطوبات اصلی و نافع نسیان و مالیخولیا و

وسواس و تنگی کننده ریگ و سده و رفع امراض یابس رامفید و قطور و طلاء آن جهت اکثر امراض چشم مانند یابس و اصلاح آنها و دست آن صحت یابد و اکمه

جهت طرفه و بالیزو جهت ماخنه و سبل و ستر و آبله و رامفیده الفدا و اعصاب آشامیدن آن گرم تازه دوشیده جهت تقطیر درد دماغ و دوار و خفقان

قرحه ریه و سل که با تب خلطی باشد و سرفه را مفید و ملین طبع و مولد منی و مسمن بدن و خوردن شیر بر نج و زیت جهت ذات الجنب با شکر ملین طبع و قولنج

یابس را نافع و شیر آن با سنگ تفته مکرر داغ کرده رافع اسهال آشامیدن آن با دو وزن آب شیرین خالص ممزوج نموده

مدتی وقتی مجاری بول خصوص با قلیلی تا معتدل است و درد انگشتان و ذرع و فیکود و جرب و نرم سوده اعضاء المفاصل و اورام حار البتور و طلاء آن با سفیده آب گلی جهت

نقرس و اورام حاده آشامیدن آن و طلاء آن نیز جهت جرب خشک و باد و جذام و مالیدن شیر گرم بر سر از فرق بالی کچل کرده و زخم آن جلب شده و سر تراشیده

آن دستوریا شد باعث نرمی آنست اما باید که مقدار یکشش هفت ساعت لیدارمالیدن کرد نرم شده باشد با آب گرم پاک شسته سر تراشیده نمایند و اطفال

و سموم صدر و حقنه آن جهت مسکن درد و نقرس حار آسیو شامیدن آن تریاق سموم و دافع سمیات است که کر نیم شده قی کنند تمام معده از سم

گردد هر نوع سم دوائی قتاله که باشد به تنهائی و یا با ادویه مناسبه آن مانند روغن گاو و روغن بچری و مثال آنها از خوردن آشامیدن مطبوخ آن با

برنج بطریق شیر برنج و فرنی بجهت طول مدتی بی رنگ رخساره اگر دکان دوزاج جهت فربهی کردن و بدن و نیکوئی رنگ رخساره و تقویت باه و

از زیادتی مقدار شرب آن ایجاد تصلب در زمان المفصل الکثار آن تورث سنگ گرده و مثانه و تولید قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب بر معده علاج

آن شکر و عسل و آن هر دو مانع استحالهٔ آن در معده و چون منجمد گردد موجب تشویر و لرزه و عرق سرد و غشی و اخلاط مغل و خناق گردد دواء آن

قی کردن با حرف و سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با نمود آشامیدن یا عسل و تخم کرفس با آب گرم و آشامیدن نیم راب از دقیق یک مثقال از مجربات متره است

و حکمای هند گفته اند شیر گاو سفید دافع سودا است و شیر گاو سیاه دافع صفرا است و شیر گاو سرخ قاطع بلغم و شیر گاو زرد دافع سه خلط لبن

جاموس بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله معرب گاومیش است یعنی شیر گاو میش از شیر گاو بسیار غلیظ تر و دهنیت آن زیاده تر و ثقیل و بطی الهضم

و سریع الاستحاله بخلط غالب و صفرا است چون شیر را با چوب گیاه کنکیر طبخ دهند حرکت دهند منجمد و بسته گردد و نبات در حلق کرده بخورند لو اسیرا نافع

است لبن الخفاش بضم خاء معجمه و فتح فاء و الف و شین معجمه قریب به شیر اسد است لبن الخنزیر بکسر خاء معجمه و سکون نون و کسر زاء معجمه

سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی شیر خوک و بهندی سور کا دوده نامند طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن تریبه لبا

ممدوح و جهت سل و دق نافع و مورث برص و فضلها است لبن الرماک بفتح راء مهمله و میم و الف و کاف لعربی شیر مادیان و بهندی گهوری کا دوده

ماهیت آن معلوم است بهترین آن نیز مانند شیر گاو است و بهمان شروط و جبنیت آن کمتر طبیعت آن گرم و تر در شیرهای دیگر است افعال و خواص

آن جالی مفتح و مصلح اعضاء الغذاء و تنقیه شاسیدن آن محرک اشتها و باه و ملین طبع و موافق قرحهٔ مثانه و مجاری بول و مدر بول و حیض و منقطع علاج

از حرارت و بهوست و حبسه کرده کرم آن منقی قرحه رحم و حصول آن بالشاره و علاج لبه از طمث بمسکن و اولاد شاه سیدن بزرگ کرده آن گرم نا سر داکر درد

حال نه کوفتن تر است لند جهت استسقا و بعض انواع دق بشرایط مذکوره در لبن اتان و آنچه در لبن لقاح از تقلیف آن بر از بانه و عیرآن از احیا مانند برد ملتد منفوتر میر منیه انواص گفته اند از خواص آنست که چون هر سال قلیلی از آن بالطفالیکه آبله بر نیاورده باشند کوزانند هران سال آبله بر نیاورند اگر برآورند زیاده بر چند نه باشند از مرکبات مکرره شمرده اند لبن اضان بفتح ضاد معجمه والف ونون که لبن النعاج وبفارسی شیر میش وگوسفند نیز نامند ماهیت آن معروف در آن دسیت وجهت غالب بلیغ خلیط تر از شیر گاو بهترین آن شیر میش سیاه بشرایط مذکوره است **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت دماغ و نحیف و باه و جهت قرحه ریاح و اسعاد و نفث الدم و ترمیم و نیکوی رنگ رخساره و دفع مضرت ادویه سمیه و جماع و تدارک آن **بتقویت** باه و دهن بادام و دفع عرق جهت سرفه بهرت دوا سائر افعال و مضرت مانند البان دیگر است و محدث قراقر و مرار بلغم و تولید است **لبن اللقاح** بفتح لام و قاف والف و حا مهمله لغت عربی شیر شتر به سبب آنکه از شتر که دو دوم نامند **ماهیت** آن معلوم است و لطیف و رقیق ترین شیرها و مائل بشوری و کم دسومت آن بسبب دیگر فی حدت احتراق زمانیکه آن جدا نمیگردد و لهذا **طبیعت** آن گرم مائل بخشکی است **افعال و خواص** آن جالی و منضج و محلل اعضاء و الرابر و انغذ و النفس آشامیدن آن مقوی در چشم و بدستور اکتحال بیان آشامیدن آن با شکر جهت ضیق النفس و ربو و تفتیح سدد در ازسوست جگر و تحلیل ورم باطنیه و تحلیل خلط کائن در کبد که استسقای زقی و طبلی و غیر آن بهر و را نیز نافع اما لهبد استحکام علت در اجرای ما اسعزبه قبل از آن وجهت علل طحال و بواسیر و ادرار بول و حیض و باه را برانگیزد و با بول شتر جهت اسهال ادرار مار اصفر کرده و آب نامند نافع و باید بتدریج اندو در وقیه شروع نمایند تا بیک رطل سازند و شتر را دو روز قبل از استعمال دوام استعمال قطعیت برازیانه و کنگر و کاسنی و درسنه و امثال اینها نموده باشند و با نجدرم سکر العشر استسقای کرم و با شکر مقوی بدن و صاف کننده و لیتره و محرک باه و اشتهای طعام و ادرار مرطب بار و شهای سناب محلا باشد روغن بید انجیر و فاردین و با بادام تخم و لیته الاشال منها و بعضی گفته اند شیر شتر مطلق و بطی الانحدار از معده و آنها جوف است نسبت بالبان دیگر و دستور آشامیدن آن جهت استسقای آنست که نباید که بیاشامند گرسنه در اوائل و با و ادرار اسیکاف یا استمااست گرم فقد تحمل باده درم اگر باآن تپ باشد و الاجاز نیست در هیچ وقت زیرا که با البان منافات تام دارد و زیاده که تنه ما و حمیات اند و دوام غیر آید در اوائل یا که نیست از استعمال آن و دستور آشامیدن آن با رالصین آن نیز بتفصیل در قرابادین و بالاجمال در مقدمه این کتاب مذکور شد **لبن المعز** بفتح میم و سکون عین مهمله و زای معجمه لغت عربی شیر بز و بهندی بکری کا دوده نامند **ماهیت** آن معلوم است مائیت بران غالب بر دو جزو دیگر و گفته اند جبنیت آن زیاده است **طبیعت** آن مائل بحرارت و گفته اند بافراط اول و در رطوبت بر آن غالب تا دوم و گویند معتدل ترین شیر حیوانات است **افعال و خواص** آن ملطف و جالی اعضاء آشامیدن آن جهت زائل و حبس آن نیاد و غرغره آن جهت اورام لهات و حلق و کام و ورم زبان خصوصاً با مغز فلوس خیارشنبر کرده و ان علک دو صاف نموده مانند و قطور آن در بینی و گوش نیز جهت ترطیب دماغ و رفع بیس و بیخوابی و در گوش جهت حرارت آن کرده و بدان تر نموده بر پیش سر گذارند نیز جهت ترطیب دماغ و رفع بیس و بیخوابی نافع و آشامیدن آن نیز اعضاء المعده و الغذا و آشامیدن آن با کثیرا و صمغ عربی و آب آلو کث متعول جهت نفث الدم و سرفه و سل و قرحه ریه و نزف الدم سائر اعضای باطنی که مقدار شیر بیست و پنج مثقال تا پنجاه مثقال و هر یک از اینها نیم درم تا یکدرم باشد بدستور آنرا سی مثقال آن تا پنجاه مثقال با یکمثقال تا دو مثقال دیم مثقال رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه و قلب و خفقان و غم و وسواس و توحش مفید و لیکن باید تازه و دوشیده و گرماگرم و سرد ناشده و از حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت و مرض باشد و از بز سرخ بهتر از الوان دیگر است و خالص گرماگرم آن ملین بطن و مدر بول وجهت قرحه مثانه و تقویت باه و تدارک مضرت جماع و عرق النسا و حادث از گرمی و یبس و سائر افعال مانند شیر گاو است و اوان لطیف تر مضر سپرز و معده و مطرمین و لنفاخ و باعث جشاء و هیجان و فواق و امثال اینها بدل آن شیر گاو و بالعکس و آشامیدن آن بطریق ماء الجبن جهت با سهال صفراوی محرق و امراض صفراویه محترقه و سوداویه و یرقان و ترطیب آن دیرهٔ محرورین نافع الحمی جهت حمی دق و حمیات حاره کهنه و دستور آن بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و با افتیمون جهت آنکه اکل میگردد و درجا اسهال شکم را حبس می نمایند و آشامیدن آن با آب خربزه که خاک فی شغری نامند یا قلیلی شربت بنفشه که ابتدا از ده یا بیست مثقال آن با چهار مثقال آب دیگر درم خرنگ شو نموده و بعد درم شربت بنفشه شروع نمایند و بتدریج روزی سه چهار پنج مثقال بر شیر و اندک اندک بر هر یک

آب شربت بنفشه نیز تا هر مقداری که موافقت نماید بر حسب عرق شیر که طلاق ریختم و نضج نماید و در هنگام استعمال دم اهتیاج باز مستفرغ کرم نماید جهت ترطیب بدن
در حمیات حاره حاده در انتها و حمی دق و دستیمن بدن مهزول محرور المزاج سفید دبیر ز دست او آشامیدن و مقدار ذکر یافته دوام داشته و فساد تحمیری
و مدید بحبت شیر مطلق نضج و تحمیر کنند مداوام در دامسیل و تعویرست با سانه تحم تر زندی کو بیده و آنرا گویند مفرحات مصلح آن کثیرا لیسال آن مستکرر
لبن النساء بجسر نون و فتح سین مهمله و الف ممدوده و بفارسی شیر زنان نامند **ماهیت** آن معروف و شناخته است از شیر لبنان و موافق تر بین سایر شیرها
برای اطفال و امراض حاره حاد خصوصا از مولود خود و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زا ئیده است که غذاهای موافق خورده باشد و چند روز
قبل از زائیدن بود بهتر **طبیعت** آن در دوم سرد و تر در اول حرارت ریده سرد و تر **افعال و خواص** آن جهت ترطیب و تقویت دماغ و رفع بیخوابی در بعد قروح
و حمی دق و دادن و رفع سمیت ارنب بحری تافع و اعتبار الرامل لعقد آشامیدن آن جهت ترطیب دماغ و خنجر و تبیح سده و فیشوم و تریح آن و دق و سوختگی
و سعی لفث الدم و نزف الدم باده دیه مناسبه و سعوط آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و صداع حار و اختلاط عقل و مالیخولیا و جنون و سهر و دود و سمود و شهر اشتعال
و انهادن مستور شده و آن برسر سرین قسم که خرده خراش ترکرده یا در سیل بیش سگ نار شده چون گرم گردد و تبدیل نمایند و قطور آن در چشم جهت رمد حار و قروح چشم
ضماد آن و مالیدن درد دست جهت طرفه و سلاق و شرناق و کشال انها و در گوش جهت و جع حاد و ترحیند در مم گرم آن و اعتبار شربت آن از دادن تب و نیم
بایدگرم بیار گرم و سرد و محسته باشد بیاشامند اگر از پستان تواند شد که بخورند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد میگردد و قبل آن شیر اللا
الخواص گفته اند چون آن حامله بر رود ببیش اگر سیش بسیر و پاره بزنن باشد آن زن دختر حامله است و اگر بیرود و بنشیند پسر و مجرب دانسته اند
و بهترین شیر زنان و سایر الیان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع گردد و با سپیدی بسیار باشد و باعتدال قوام باشد و مستور کشاسیان آنرا
در قرابادین کبیر ذخیره در مقدمه این کتاب ذکر یافت **لبن حمار الوحش و لبن الغزال** شیر گورخر و شیر آهو سرد و گرم و تر اندازیا و بیان کرد لبن ماکر
باشد و لطیف تر و زیاد در تحریک باه او قوی **لبن الجاموس** بفتح جیم مهمله و الف و کسر میم و سکون و او و سین مهمله و بفارسی گاو میش است و بهندی بهینس و ترکی جموزات نامند
ماهیت آن شیر معروف است و بهترین آن است شیر گاو تازه و خوب انجماد یافته اندک ترش است **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و چند ترش تر و تر
باشد سردی و تری آن زیاده **افعال و خواص** آن مرطب و مسکن تشنگی و حرکت باه محرورین و غذائیت آن لنسبت بنوع گاو فیض تازه نسبت ازین تا بیشتر
بیشتر و در سایر افعال قریب بلبن گاو مختص در حرف المیم مع الیا المعجمه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی المضار مفر سرد و مبرد و مسدد و دیر هضم و مسدد و غلیظ
قام و مفر بمباغرض مصلح آن هاضمات حاره و زنجبیل مزایست القدیر مصنوعه از ان در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و حریره بالا در سایر المیان مرطب و با
و سموم و تعلیم نقام بر وغن تحم کندو است **لبن السودان** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت** آن نزد اکثر اسم زقنون است و
دیگر ان گفته اند غیر است شکیه بعصغه و مائل بسیاهی در رنگ که از نواح مغرب می آورند **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک تا چهارم **افعال و خواص** آن از
قتال و بوئیدن آن باعث رعاف و عطسه بسیار و مهلک و تدبیر آن تدبیر از فیون و جند بیدستر سیاه خورده است و مذکور شده و آن مهلک قدر معلوم است و در
ساعت **لبن التیوعات** بفتح یا و تشدید تحتانیه و ضم تا مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح عین مهمله و الف و تا مثناة فوقانیه **ماهیت** آن شیر است
نباتات شیردار است مانند باذریون و سیاه فرفیون و سقمونیا و امثال آنها **افعال و خواص** آن مجموع آن از سموم و مسهل قوی و بعضی از شیرها
در ذیل آن مذکور شده میشود و آنچه نامی مخصوص دارد در تیوعات در حرف الیا مع الیا ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اعراض و تدبیر آن ما
اعراض و تدابیر افرفیون خورده است و مذکور شد **فصل اللام مع التاء المثناة الفوقانیه** **لنکو** بفتح لام و سکون نون و ضم کاف و واو **ماهیت** آن ثمر درختی ست در انتهای هند میشود و کثیر الوجود و درخت آن بقدر درخت آلو و مانند آلو در برگ آن نیز شبیه
آلو و مانند و ثمر آن خوشه دار و در هر خوشه هشت تا ده دانه و بزرگی آلو کوچکی و مانند آن سفید رنگ و طعم آن در خامی ترش و بعد رسیدن
میگردد و در جوف بعضی از آن سه دانه و بعضی چهار دانه شبیه بدانه های شریفه و کمثل کرده و نامند در جوف دانه های آن تخمی منقش رنگ ضم مرتفع با

طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و جهت تب های حاره و صفراوی نافع و شربت آن نیز جهت امراض [illegible]

فی فصل اللام مع الجیم لجی بفتح لام و جیم [illegible] و سکون [illegible] لغت هندیست ماهیت آن گیاهی است [illegible]

[illegible] بیشتر و در تر [illegible] نبات آن تا یک ذرع و [illegible] با یک [illegible] برگ آن ریزه [illegible]

[illegible] و قسم دوم [illegible] مفروش بر روی زمین میباشد و شاخ و برگ [illegible] قسم [illegible] دو قسم است [illegible]

[illegible] دست [illegible] دو [illegible]

[illegible] عظیم النفع است [illegible] طبیعت آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] و جهت [illegible] و امراض [illegible] و امراض سوداوی [illegible] نافع [illegible] آن جهت [illegible]

[illegible] باشد [illegible] شیرینی [illegible]

[illegible] گیاه را [illegible] خشک نمایند [illegible]

[illegible] با شیر گاو تازه دوشیده ممزوج کرده [illegible]

[illegible] هفته [illegible] اول [illegible] و در هفته دوم

[illegible] در هفته سوم [illegible] مانند [illegible] گردد [illegible] تعالی و بالجمله

[illegible] نزد ایشان فصل اللام مع الحاء المهملة لحم بفتح لام و سکون حاء مهمله و میم لغت عربیست

[illegible] گوشت [illegible] ماهیت آن [illegible] خون است [illegible] حرارت [illegible] حیوان [illegible]

[illegible] میان عصب و عروق [illegible] و غیره و استخوان [illegible] خارج [illegible]

[illegible] اقسام [illegible] حیوان [illegible]

[illegible] انسان مرکب [illegible] ثلثه است [illegible]

[illegible] حدیث شریف [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] طعام [illegible]

[illegible] قال ابن [illegible] است [illegible]

[illegible] کافی است [illegible] گوشت [illegible] حیوان [illegible] دست و سینه بهتر [illegible]

[illegible] گوشت [illegible] و خشک [illegible] لحوم [illegible] حیوان [illegible]

[illegible] و بهترین [illegible] گوسفند است [illegible] یکساله [illegible] گوساله و یکساله

[illegible] گوشت [illegible] گوشت حیوان [illegible]

[illegible] سیاه بهتر [illegible] سرخ [illegible] سفید [illegible]

گوشت [illegible] گرم و خشک قلیل [illegible] خون [illegible] غلیظ [illegible]

[illegible] بهترین لحوم [illegible] گوشت [illegible] لحوم [illegible]

[illegible] مزاج [illegible]

[illegible] گوشت سرخ [illegible] گرم و تر [illegible] استخوان خشک [illegible]

555

طفلی باید و رطب لبنی و گوشت تخمه و ضعیف الغذا اصلاح آن مصلح سر گوشت ضعیف رطب نمک و یا آمیختن زنجبیل و دارچینی و قرنفل و دارفلفل و زیره و
امثال اینهاست و مصلح گوشتهای گرم و خشک سرکه و آب غوره و روغن و گوشتهای گرم و تر کشنیز و سماق و امثال اینهاست و گوشت رخو که زود متعفن
باشد لذیذ خصوص گوشت سینه و پستان که لیف آن رقیق و بهتر و زودتر هضم و گوشت زبان [illegible] سریع الهضم و گوشت حیوان وحشی و حمار الوحش گرم و خشک
در سوم سریع الهضم کثیر الغذا مائل بسوداویت و در فصول زمستان خوردن آن و امثال آن بهتر و گفته اند بطی الهضم ردی الکیموس و گوشت کباش جبلیه
[illegible] خورده باشد نافع و گوشت ارنب گرم و خشک و گوشت بریان کرده آن جهت قرحه ریه مفید و گوشت قنفذ بسیار ترست و گوشت یربوع در دویم گرم و تر
از ارنب و غلیظ و بطی الهضم و ملین شکم و قلیل الغذا و ردی و سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و گوشت گاو ماده کثیر الغذا غلیظ سوداوی و مولد امراض سوداویه خشک
تر از گوشت بز و گوشت جوان آن سریع الهضم تر و بهترین آن گوشت بچه گاو ماده و بهترین اوقات خوردن آن فصل بهار و اول تابستان و ولایت [illegible]
[illegible] آنست چون در معده طبیخ و [illegible] انداز شده تخمیر [illegible] و هر گوشت صلب کرده و [illegible] گوشت گاو مولد [illegible] امراض سوداوی و گوشت [illegible]
[illegible] و بعید التعفن از گوشت بز و گوسفند و تحلیل الشحم و یابس الجوهر و قلیل الغذا ردی و گوشت حیوانات صیدی گرم و خشک مولد خون غلیظ سوداوی
بهترین آنها گوشت آهوست و گوشت سباع و ذوات المخالیب همه آنها ردی اجتناب از آنها واجب و گوشت [illegible] معتدل و رطب و [illegible] سریع الهضم [illegible]
خون جید و محمود المزاج نافع و گوشت خرد یعنی بچه شتر بسیار گرم و خشک و مولد غلیظ و جهت اصحاب کد و ریاضت شدیده و عرق النسا و [illegible] حمیات ربع نافع
و گوشت سنور یعنی گوشت گربه گرم و تر و گویند سرد است سمن کرده و جهت درد پشت و بواسیر مفید و لحم الخیل یعنی گوشت اسب مانند گوشت شتر [illegible]
جهت اصحاب کد و ریاضت شدیده نافع و مولد سودا و از طیور متوسط که قریب مرغ خانگی باشند مانند کبک و تذرو و دراج و حجل و طیهوج و امثال اینها [illegible]
اینها بهتر از کبوتر [illegible] بهتر از اهلی و بهترین بری طیور مذکوره و بهترین اهلی [illegible] طیور [illegible] آنچه گردن آن بلند و عظیم الجثه باشد [illegible] گرم [illegible]
کبار جثه مانند بط [illegible] از صورت حمیات ربع [illegible] ماهیان متوسط در بزرگی و کوچکی آب جاری صخری لطیف مانند ماهی [illegible]
دانیوس و امثال اینها و بهتر برای اصحاب کد و ریاضت قوی المزاج حار [illegible] غلیظه مانند گوشت [illegible] گوزن و گاو میش و بهتر و اولی است [illegible]
و باید که حیوانات رطبه المزاج را [illegible] استکمال قوت [illegible] بالبلوغ [illegible] و کوچکی ذبح نمایند و هرچه از شکم حیوان [illegible]
لام شده [illegible] و لون [illegible] میم بجای نون نامند [illegible] باشد به ضعیف و سورت ضعیف [illegible] امراض [illegible] حیوان [illegible]
ضعیف سال خورده بسیار لاغر و مریض [illegible] امراض [illegible] سودا و امراض سوداویه خصوص [illegible]
گوشت حیوان بچه [illegible] یا گرگ [illegible] آن [illegible]
اینهاست [illegible] گوشت [illegible]
مبالغه در طبخ و کوبیدن آن کنند اولی است [illegible]
ضعیف المزاج والقوة است اگر [illegible]
تر و یابس [illegible]
بطبیعت دشوار و باعث فساد و ضعف قوت است و مداومت بر آن نیز باعث فساد اخلاط و قساوت قلب و تیرگی [illegible] دهن و غلبه صفات
بهیمی و اخلاق سبعی و بسیار دیر خوردن آن باعث ضعف بدن و لاغری [illegible] و نقصان ارواح و سقوط قوت است [illegible]
آن مولد لحم صلب و خشک و مطبوخ آن [illegible] گرم و تر و مولد لحم [illegible] کثیر الغذا و باعث تقویت بدن است [illegible]
و امراق آن [illegible] گوشت گاو و گاو میش و سایر گوشتهای غلیظ مولد سودا و امراض سوداویه [illegible] جنون و
وسواس و گوشت [illegible] جهت صرع [illegible] گوشت حملان [illegible] گوشت سباع [illegible]

٥٦٠

دافع امراض عصبی و طیور داکثر صید ایشان ماسه صفاهان بیابش و چاه سرخیسه سنگ اشنانی گوشت سرطان نهری جهت مسلول و سمجه چلیده
سبیج حوادیق اخیضار الغذا گوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج و تفتیح سده کبد و طحال و استسقا و گوشت قنقذ بسکنجبین جهت استسقا و لحوم بلیط مقوی
معده و طحال و الحضار الیقیض گوشت گاو نافع بجنس صفراست بمعده و گوشت ارنب مشوی جهت قروح امعاء و گوشت قنفذ خشک کرده با سکنجبین جهت جرب گرده
و مرق خروس پیر جهت طبلته کبد و رد و بواح جهت قولنج و امراض سوداوی و مرق گوشت گاو و سکباج آن جهت اسهال مراری و گوشت کلنگ بانیسر تازه و سرکه حموضا
مناسب با مرکب سکنجبین با شیر جسکات انکن عقرات و گوشت طیور مشوی غیر مشوی مانند گوشت کبک و طیهوج و قطا و قمری که جوشیده و مرق آنرا بریزند و جرم آنرا داول
و بنده مسهل طبیعت نماید و مرق آن تلیین و گوشت مخمر مهدبول و گوشتهای چرب تلیین آن زیاده از غیر آن و گوشت سباع و ذوات المخالیت جهت تجرا مسیر
و گوشت جیا و جنتی بار دهن قسط جهت جبج گرده و تحلیل ریاح غلیظ الحبات گوشت گاو ذابل و وعل و طیور بزرگ پیر محدرت جمیع انواع السموم آشامیدن
گوشت ابن عرس خشک کرده با شراب جهت سموم و گوشت حملان سوخته برای لسع مار و عقرب جراره و با شراب جهت سگ دیوانه و گوشت قنفذ جهت
لسع بوام و ارات المفاصل ضماد گوشت گرم بگری و شیع جهت ضربه و سقطه و بستور پیچیدن عضو در پوست گرم با گرم آن ضماد و به جهت تلیین عصب شده و تلیین
عصب متشنج و گوشت ارنب جهت نقرس و اوجاع المفاصل و عرب ست رفعل مرق ثعلب و گوشت ابن عرس جهت وجع مفاصل ضماد ذکر حمار و حشی پاین
نقرس جهة حج و خطر تحلیل ریاح غلیظه مزمنه و گوشت افعی و قنفذ الکاکلو الطریق مرتجین نافع و گوشت گاو مولد جذام و دوار القیل و سبب جرب بای دی و مرطابخ او سیار لحوم
غلیظ الجبوع و القروح و الاورام طلا گوشت گوسفند سوخته ضماد و گوشت گاو و سایر لحوم غلیظ محلل ورم صلبه آن زیته طلا پیه چار و حشی بدار قع کلف و سوخته
گوشت حملان رافع بهق و خشو گوشت ضفدع جهت داء الثعلب نافع است لحیة التیس بلام مفتوحه و حاء ساکنه و با و الف و لام و فتح تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء
مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت عربیست ما هیت آن اختلاف است القوی و بغدادی و انطاکی و غیرها گفته اند نباتیست مجعد بر روی زمین منفرش و از زمین بلند
نمیشود و برگ آن شبیه برگ گشنیز و مردم آنرا بخورند و مداوا با آن نمایند و همین لحیة التیس حقیقی است نزد عرب اهل شام و شرق و دیار و دیگر مسمی
باذناب الخیل و نزد عامه اهل اندلس بسقولس است بفارسی ریش بز و باصفهانی شنگ اللاک نیز بفتح شین معجمه و سکون نون و کاف نامند و بلغوریه دس نامند
و بعض مردم غساد تی تماسی است نیز خوانند و گفته اند آن دو صنف است نر و ماده نر آنرا درخت کوچک کثیر الاغصان خشن و کوتاه و برگ
مدور و صلب و عرغب گل شبیه بگل ورد و ثمرت آن سنگستان و صنف ماده آنرا شبیه برگ گندنا و با مینان عریض تر از بالای آن و گل
آن سفید زرد و بیک بیخ آن نوعی از طراثیث میر و مید سرخ باقوی رنگ و آن بهترین انواع انست و گاه سفید و گاه اغبر می باشد و قوت قبض این
زیاده از ان و جمیع اجزای آن طراثیث برومی هیوفانی ابوفسطیس نامند و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره آن طرثوث ست و از جمله اجزای
تریاق فاروق بمانست و در قوت مانند حضض الا آنکه در حضض قوت تحلیل ست و درین قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مومن نوشته که این ادویه
و جمیع دیگر بیان نموده اند که این شاه جهانیست لی و برگ آن لسرخی و درخشندگی و سرخی آن مثل سیاهی و تقدیر سبزی و بیشتر آن زمین چهار انگشت
آن از زمین پیدا و بیرون نمیبیت آن شوره زار با دو این قول صحیح بنابه جمیع گیاه فرموده نوعی از طراثیث ست بهترین آن تازه است طبیعت آن
معتدل در گرمی و تری و خشکیت و دوم در پیسی و بعض سابعه گفته نباتی ست این بتحقیق و گیاه با اندک فرق صفی مولف گوید در شیراز و اصفهان و نواح آنجا
بیابانی کوچک نا بجک و سبز سیر و دیده با شاه جهانی با ریک برگهایی باریک بلند و نبات آن جمعیت مجموعی شبیه بریش بز بزرگ میش نامند و آنرا به شیراز سر
و اصفهانی الالاننگ شنگ مشهور و ماده بیا شند چنانچه ذکر یافت و تر و تازه آنرا با سرکه بدون آن برای تهیه مانند کاسنی دلها بخورند و محتمل که
لحیة التیس مینمایند انچه در کتب فرنگی و به شده نبات آن بلند است یک ساق ایستاده دارد و بران برگهای باریک بلند شبیه برگ گندنا و گل آن بمیشن
و برگهای آن اندک لائی آن بنا شد معت شعبه و غنچه آن فی الجمله شبیه بغنچه گل سرخ و رنگ گل آن سفید طبیعت آن آخر دوم سرد و در سوم خشک فعال
خواص آن قابض و مانع نزف الدم و اسهال کرمی دمویه و قرحه روده آن در قبض مانند تخم گلسرخ و مقوی معده و مانع انصباب

سوده بان و قرحه ریه و اسهال و عصاره آن لسان اقوی او آشامیدن عصاره آن با شراب جهت نزف الدم رحم و ضماد آن مقوی اعصاب منتن
و قرحه معده و جگر و نزف الدم رحم و در سائر افعال قوی تر از اقاقیا و اعصار الرامن و بیخ آن جالی جرب گوشت خشک کننده قروح آن اعضا و اسفل البدن [illegible]
برگ آن مع بیخ آن با ماء الشعیر جهت قرحه ریه و عصاره آن جهت نفث الدم و تربیت الدم اعضاء باطنی و جهت تقویت معده و حبس بطن و قرحه امعا
سعد از شرب از عصاره آن تا شش درهم و از برگ و گل آن تا چهار درهم مرهم المجروح القروح در ورد برگ و گل آن جهت اندمال والتیام جراحات کهنه و
ربع تعفن آن ضماد ضماد آن جهت التیام عصب منقطع الاورام و ضماد گل آن محلل اورام عرق النساء و گل آن با موم روغن جهت سوختگی آتش السموم
محمد بن زکریا خوردن بیخ لحیة التیس را دافع سموم و گزنده مضر گرده مصلح آن عناب بدل آن عصاره اقاقیاست گفته اند و تخم آن فصل اللام مع الخاء
المعجمه تخنیس بفتح لام و سکون خاء و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی ست ماهیت آن نوعی از [illegible]
ست نبات آن قریب بقدر [illegible] و گل آن [illegible] بری و جبلی میباشد و هر دو در صورت مشابه [illegible] بگرانکه جبلی آن اقوی ست [illegible]
[illegible] سراج القطرب الستة اند طبیعت آن در سوم گرم و خشک خصوص گل و تخم آن افعال و خواص آن آشامیدن [illegible]
هر دو نوع مسهل قوی [illegible] آن جهت لسع عقرب [illegible] فصل اللام مع السین المهمله لسان الحمل
بسین الف و نون لغت عربیت بفارسی زبان و بهندی جیبه [illegible] ماهیت آن [illegible] مرکب از عضل حیوان [illegible]
[illegible] عصب و عروق و عصب و عضلات و غشاء معروف ست [illegible] آلت نطق [illegible] و تکلم و افاده [illegible]
[illegible] ذائقه و حفظ رطوبات [illegible] از دماغ و خارج از سینه و معده [illegible] در کتب طبی و کلیات طب مذکور ست [illegible]
خالق جل اسمه نهاده اند فواید آن تفصیل طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن [illegible] الاخلاط و رطب [illegible]
[illegible] المضار بریان [illegible] آن با سرکه و باکشنیز خشک [illegible] زیره و فلفل [illegible] لسان الثور [illegible]
[illegible] ماهیت [illegible] آن شبیه با [illegible] لسان الثور [illegible] برگ [illegible]
[illegible] مانند برگ گاوزبان [illegible] میان برگ آن [illegible] سرخ رنگ [illegible]
[illegible] و مدور تر [illegible] لسان الثور و گل آن [illegible]
بخلاف برگ و گل لسان الثور [illegible] طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص [illegible]
[illegible] مانند حب [illegible] و جهت قلاع و سائر امراض حاره [illegible] خفقان حرارت [illegible]
[illegible] لسان الابل بالف کسور [illegible] ماهیت آن [illegible] لسان الابل [illegible]
ست [illegible] گیاه و شجر و شاخ آن پراگنده [illegible] برگ آن شبیه [illegible] تازه [illegible]
[illegible] و سفید رنگ و خوشبو [illegible] طبیعت آن در دوم سرد و خشک [illegible]
سوم گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible] اعضا [illegible] آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ آن [illegible]
[illegible] زبان اضطراب [illegible] آن و قروح باطنی و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و [illegible] آن با سرکه [illegible] سده و ادرار بول [illegible]
الجروح [illegible] قروح [illegible] التیام دهنده جراحات و آشامیدن [illegible] آن [illegible]
[illegible] خضاب آن [illegible] سیاه کننده موی سر [illegible] خضاب نمودن [illegible] سیاه کننده موی ست مضر گرده مصلح آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] شراب آن [illegible] مثقال [illegible] جهت نفث الدم [illegible]
[illegible] مقدار شربت آن تا یک رطل السموم جهت گزیدن [illegible] نافع ست لسان [illegible]

میوه‌ای و بلاطبقی ایگلهم و طبیعت دیگر برا اجم و بهندی سلکا هولی نامند ماهیت آن نباتی است تیغ آن با خشونت و بر غنب نقطهای شبیه

بحاره ساق آن باریک و خشن مانند پای ملخ و سبز مایل بزردی و بلقدر ذرعی و برگ آن بزرگتر و سیاه و ضخیم و با خشونت و منقط بنقطهای سفید شبیه بخال

به گاوزبان گاو و بعضی برگ زبر بی‌سست و ما آن مایل بزردی و گفته آن مایل بسیاهی هر چند کهنه تر گردد سیاه تر شود و گل آن لاجوردی

رنگ کبل و اثمار دلنان کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک اندک طولانی و سیدار سیاه تر اندک باریکتر و در تیس و اندک طلائی و تخم آنرا در نیز گفته اند

منبت آن اکثر بلاد خصوص گیلان که در آنجا بسیار خوب میشود و در عظیم آباد از ملک هند نیز میشود و لیکن برگ آن نازک حکیم میر محمد مومن در تحفه المومنین

قسمی دیگر در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان سیاه تعبیر نموده است و گل آن لاجوردی و کوچک مدور میباشد و بهترین آن گاوزبان تازه ضخیم سبز مایل بزردی منقط

گیلانی است طبیعت تازه آن در اول گرم و تر و خشک آن برطوبت کمتر و مایل به است قوت آن تا مدت سالی باقی میماند و گل آن الطف جمیع اجزای آن افعال

و خواص آن مفرح و مقوی و ملطف حرارت غریزی اعضای رئیسه و حواس و ملین طبع و مسهل و مصلح اخلاط محترقه و سوداویه و مولد خلط سوداوی و تسکین غلیان آن تعاد

امراض سوداویه مطلقا و اعضا الرئیسه و العصبیه و المفاصل و اعتناء آن با مطبوخات مناسبه جهت سرسام و برسام و مالیخولیا و جنون و نکبی حواس و زنگ رساند

مفرح و دافع خشونت حصبه و ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه و سرفه و خفقان سوداوی و توحش و وسواس و حدیث النفس و فزع و خوف و غم و هم

و یرقان و سنگ گرده و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا باشکر و یا با عسل جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه و ضیق النفس و آشامیدن درم گل آن با گلاب

گل ارمنی و در درد و ورم شکم جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و التهاب حرارت غریزی و تقویت ارواح و ازاله ترشان و تقویت حماة و تصفیه زنگ رنگ ضعاف مفید و مصرف آن

و دهان جهت قلاع دهان اطفال و تسکین لهیب سوزش دهان مستعمل است و بهترین طرق آن و بعکس آن ضعیف تر مصر و مصلح آن صندل سفید و مقدار شربت

از جرم آن از ده درهم تا چهار درهم و مطبوخ و منقوع از پنج درهم تا ده درهم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل آن ابریشم خام محرق و چهار دانگ آن پوست اترج

و نیز بوزن آن بادرنجبویه و نصف آن سنبل و ربع آن اسارون گفته اند چون آنرا با آب آن و آب سیب و آب سیب و آب سوپر شراب مرتب نمایند و مثقال آن تفریح کند

یکرطل شراب کنند بعدن اثاله الحق و برگ گاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس خفقان سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیف تر از جرم مطبوخ است و بعضی

اوجی گفته اند مقدار شربت آن تا چهار اوقیه لسان الحمل بفتح حاء مهمله و میم و لام لغت عربیست و بفارسی بارهنگ و آنرا کثیر الاضلاع و دو سبع ضلع

نامیده و بهندی بارتنگ و بترکی ملرغ بر باغ و لسان الحمل کبیر البرنجی و ساک عیسوره و صغیر را ساک عیسو را نامند ماهیت آن از جنس بقول است و دو صنف میباشد

کبیر و صغیر کبیر را برگ شبیه بزبان گوسفند و بطولانی و اندک عریض و ساق آن بقدر ذرعی و برگ آن منتهی بطرف زمین و سرخ رنگ و املس اند و سطر نبات آن

ساق و ساقها باریک طولانی و بر سر آن گل آن سفید و در غلاف و تخم آن مدور ریز و سیاه رنگ مایل بسرخی و بیخ آن سفید و بطرف بستر بزرگ و گشته و صغیر را بیخ خرد است الا آنکه

برگ او بسیار ان کوچکتر و ساق باریکتر و تخم آن بزرگتر و بعضی قوی را از صغیر و دو ساق ریز ان زیاده و از طلاق آن مراد صغیر است طبیعت آن در دوم سرد

و خشک و تخم و بیخ آنرا یبوست زیاده از برگ و به قدر بیخ برید و بید است الحمل بعد از بیخ تبرید افعال و خواص آن مرکب القوی و مولد رطوبات و مولد ترخیم نماید از خون

تعفن و آب برگ آن بطبیعت اعضا را از آسیب لذع نگاهدارد جالب نفث الدم و ببالجمله اعضا باطنی و مجری ادرار و مسهل قطرات آن برای سرفه سینه و قطور آن در گوش جهت

تسکین وجع آن که از حرارت باشد و کذا با سرکه سعود نمودن آن بیخ و طبیخ آن و اسبغ آن یا سبک آنجته و درد دندان قلاع و امراض دهان و درد بینی آن را موجب شود

و کذا با آب برگ آنجته رفع قلاع دهان و قطور بطلا آب برگ آنجته رحار مفید سایند میشود و غشاوات چشم و آب آن دو دانه و صبر کرده میشود و دوایی

تخم آن حابس نزف الدم و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بهل سلی جهت ربو و آشامیدن عصاره آنجهت دق و سل و نفث الدم و قرحه

ریه و ربو و مسود و قروح اعضا و النفاد و النفس و آشامیدن عصاره آن مقوی کبد حار و طحال و گرده و مفتح سده آن و مسکن تشنگی و رفع فساد

هضم و دق الدم و نزف الدم اعضا باطنی و حرقة البول و سیلان خون بواسیر و حیض و بیخ و برگ و تخم آن مفتح سده کبد و گرده و مثانه و رحم و مقوی آنها

و داخل کرده میشود و جهت قروح امعاء و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بیجا برگ چغندر جهت استسقای حار و مطبوخ آن با نمک در گردن

جهت اسهال و رب آن و آشامیدن آب برگ آن با طلا جهت درد گرده و مثانه و آشامیدن و یا احتقان تخم یا عصاره آن جهت قرحه امعا و حبس خون نواسیر
و بول الدم جهت درد رحم حادث از احتقان آن الحمی گفته اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه و چهار عدد بیخ آن جهت حمی ربع و کهنه یا چهار قیمه
و ضماد آن با نمک جهت نیش سگ دیوانه گزیده الجروح والقروح الخبیثه (؟) با شراب ممزوج کرده و آشامیدن عصاره آن نیز جهت حمیات حاده قاطع السموم
ضماد آن و به ستور زدن آن جهت تنقیه چرک جنبیت والدمال قروح خبیثه و خرشه و جراحات عفنه و سوختگی آتش و نار فارسی و قروح ساعیه و اکله و باطین قیمولیا
و اسفیداج جهت حمره و دوار الفیل و منع تزاید و موجب منور آن الاورام والبثور محلل اورام حاره و نمله و شری و حمره بهاسی جهنه کیاد سرخ باشد و دم سیاه
کوفتن و خنازیر و تحلیق بیخ آن بگردن نیز جهت خنازیر مؤثر المضار گویند مضر ریه مصلح آن عسل و عصاره آن مضر طحال مصلح آن مصطکی مقدار شربت از
آب برگ آن اوزه مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض بستانی و تخم آن در افعال مانند عصاره برگ آن و لعوقه آن قابض منزی لب و نافع خیز و بیدعش با دهم
بارو غن گل چرب کرده و با آب جوشیده آن نیز نافع صعوف حابس نفث الدم اسهال برن مقدار شربت آن تا نیم درهم و عرق برگ بارتنگ که مانند عرق
تقریع و انبیق تقطیر نموده باشند در تقویت قوت ماسکه بدیل و در همه افعال از عصاره برگ آن ضعیف تر است **لسان السبع** بفتح سین مهمله و ضم
با موحده و عین مهمله **ماهیت** آن نباتیست که بلند دو ذرع و شاخهای آن پراکنده و برگهای آن طولانی و اطراف آن تیز و اشرف بانند و نمانهای
آن و مجوف و صلب و رنگ آن سبز مایل بزردی و سفیدی و بر سر شاخهای آن قبهای ست بر و گل آن بنفش و بیخ آن سیاه و منبت آن زمینهای سنگریزه
و ریگ ست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و فرزجه آن جهت ادرار
حیض و اخراج جنین نافع ست **لسان العصافیر** بفتح عین و صاد مهملتین و الف و کسر فا و سکون یا و شناه تحتانیه و را مهمله بفارسی زبان گنجشک و به هندی
اندر جو و بشیرازی تخم لبهر خوانند **ماهیت** آن ثمر درختی ست از قسم در دار و عظیم و برگ آن شبیه برگ بادام و ثمر آن در خوشه و در غلافها و هر یک یک تخم در
در هر غلافی یکدانه با پیک طولانی شبیه زبان گنجشک و ظاهر آن اندک تیره و رنگ باطن آن سفید مایل بزردی و با تندی و تلخی و قوت آن ده سال باقی میماند
در ملک هند و بنگاله کثیر الوجود و دو نوع میشود یکی تلخ با حدت و دوم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعه برنج میرسد و بلندی نبات آن بقدر یک ذرع و نبات برنج نیز
و ساق آن تر و سبز تیره و شبیه برگ بید و لیکن اندک پهن تر و سر برگها کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و غلافهای آن در غلافها نهاده سبز تر شبیه بمخار و گل آن
ریزه و بنفش و ثمر آن نیز شبیه بآن و تلخ آن سفید مایل بزردی و لذیذ شیرین آن بنفش و ثمر آن شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنگ باطن آن بنفش **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و خشک و در اول تر نیز گفته اند و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مسکن ریاح و برگ آن با قیروطی اعضا النصار آشامیدن ثمر
آن مسکن درد پهلو و تهیگاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرد مزاج و اعتقال النفس آشامیدن آن جهت منع درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصاة
و تقویت اعضای تناسل و تحریک و زیادتی باه مفید و فرزجه آن با عسل و زعفران بعد از طهر سه روز بحمل مجرب گفته المضار مصدع و محرورین مصلح آن کتیرا
مقدار شربت آن جهت و تنهائی تا سه درم و با سیمی تا دو درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوز بوا نصف آن بهمن سرخ و بادرنجبویه
آن ریاح سرد گرده و کبد و باه الجروح والقروح ضماد برگ آن منقی و مدمل مجرب قروح رطبه آلات المفاصل ضماد پوست آن مسکن جرب و حکه و تنگی نافع **لسان**
الکلب بفتح کاف و سکون لام و با موحده بلاطینی امیره گویند شبیه به کوره و ببربری نکوکالنس نامند **ماهیت** آن گویند لسان الحمل است
بعضی مانند و نعضی گفته اند نباتیست خوشه ساق آن بیک ذرع و نبیهای بسیار دیگر بدراز و باریک و برگ آن شبیه برگ بارتنگ
و بسیار بزرگ تر و منبت آن سند و گل آن بنفش و تخم آن با بیک بیخ آن سفید و شبیه با شعبهای باریک مانند ریسمان و ستبر و ریسمان و براق
آن نحو یک **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن بقدر یک رطل با عسل رافع صلابت طحال
والجروح ضماد آن ملحم جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه موثر ست **فصل اللام مع العاد** العصفی
العصیفی بفتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یا و شناه تحتانیه و کسر فا و یا و آنرا ازان الدب نیز نامند و در تنکابن معروف بکاش ست **ماهیت**

ماهیت آن نباتی ست خاردار که بر جای حصیر روید ساق آن زیاده بر قدر نیم ذرعی باریک سطبری انگشت و برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و دران کوچک تر و تخم آن ببقدر مقدار تخم خردل طبیعت آن در آخر اول گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل و جالی اعضا و مصدع تحلیل
مخرج آن بلغم و سودا و خشونت سینه و ضماد آن با روغن گل جهت غرغره و ورم مستعمل و مضر و مصلح آن کشنیز شربت آن گرم
آن یک مثقال است **فصل اللام مع العین المهملة** ملعاب بضم لام و فتح عین و الف و بای موحده بعربی ریق و لعاب و آب دهان نامند ماهیت
آن معروف ست افعال و خواص آن جالی و مسهل لعاب دهان صائم یعنی شخص ناشتا و چون آب دهان صائم مالیده گردد بر کسی که از دیدن کرم باشد
باشد و چون طلا کنند تسکین دهد و کرم را بکشد و بر آورده طلای آن بر کل خون مردم و جالی بهق و کلف و قوبای اطفال نافع و چون در دهن مار اندازند آن را بکشد
لعبت بربری بضم لام و سکون عین مهمله و فتح بای موحده و تا و رسنا و فتح بای موحده و مد میان هر دو را مسلط و در آخر یای نسبت ماهیت
آن گیاهی ست شبیه بیبروح و بعضی آن را مانند مرجان گویند و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف تریاقی ست و از نواح افریقیه آورند و نامی آن سوس
یا سعد بجای آن نامند بعضی سورنجان را این نام خوانند و اشتباه است طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ملطف
بلغم مقوی حرارت غریزی اعضای الصدر و النفس آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح مدد و بواسیر و ادرار خون حیض و بول
و جهت سدد و اسهال آن نافع السموم ربوی جهت سم افعی و سموم سائر هوام نبات نافع دانسته و مضر است آن باعث سرخی رنگ رخسار مقدار
شربت آن دو درم که در سویق بسیار جوش دهند نافع غالیه صدت آن گرد و ضماد آن بر کنار ان موجب امراض جلد و مصدع مصلح آن کشنیز بدل آن
وزن آن اذخر گرد کافی ست و همین المنال بود بغیر ریشان و غلیظه بیخ و در سهال آورد تا جدیکه سرخی چشم و ماننده ازستان احداث نماید
و اگر زن اشاحقان زهر و بلا کند ساند تدبیر آن قی نمودن بعد من عسل و بعد آن انیسون خوردن **لعل** بفتح لام و سکون عین و لام گفته
سرب از لال بهندی ست ماهیت آن از احجار جدیده است که تازه اطلاع بدان بهم رسیده در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مولف منهاج
الاحجار و لمابلغنا به تصریح نموده اند که از سی صد سال متجاوز است که سال السبب زلزله عظیمه کوه بدخشان منهدم گردید و معدن آن ظاهر گشت و انقسام او قیمت
ست و رنگ آن از رنگ یاقوت و سرخی کمتر و اندک بنفشه فام و نوعی و از یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان است از مملکت توران و در دکهن نیز
می رسد بدخشانی بهتر ست آن نمالید و ملحق از دکهنی و دکهنی نرم تر و اندک تیره تر و افزار از بدخشانی و کم بها تر و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت
و اطلاقات لکن بدین بحر شکوه میگیرند و یاقوت و در حرارت الیاذ ربع آن اثر آنرا انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن در گرمی بحدی معتدل از یاقوت
و در دوم خشک **افعال و خواص** آن در تفریح دل و اعصاب و قوت باصره تیز از یاقوت و حابس نزف الدم و البواسیر و در جمیع علل سودا قوی اثر
مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانگ و بعضی نیم دانگ گفته اند **فصل اللام مع الفاء** لفاح بضم لام و فتح فا و الف و حای مهمله لغت
عربیست بفارسی شابیزک و بهندی سند اسم بابرنجان ست ماهیت آن ثمر بیروح بری ست و بیخ آن را بعبارت از بیروح سریانی ست
و در حرف الیاء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و زیاده بیان بدو قسم باشد آنرا برگ عریض معروف بر زمین شبیه ببرگ کاهو و اندک کوچک تر و مائل
بسیاهی ثقیل الرائحه و گل آن سفید و ثمر آن اندکی بزرگتر و زرد و بسیار خوش بوی اندکی با عطریت و مائل بشیرینی میگردد و اکثر الفاح آن را نامند
و تخم آن شبیه بتخم سیب بیخ آن دو سه عدد متصل بهم ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و پوست بیخ آن سطبر و مائل بسیاهی و در شکل شبیه بانسان
و این بیخ بعینه شبیه است که در بیروح میباشد و دین مبت قسم از آن را برگ آن مانند برگ چقندر سرد ثمر آن بقدر فندق و بیخ آن در
سطبری متوسط و ساق ندارد و جهت مقاومه و مواضع سایه دار را برگ آن کم عریض و دو طول بقدر یک شبر و مائل بسفیدی و باریک ساق دارد گل
و ثمر و بیخ آن در طول و سطبری و سیاهی و سفیدی این قوی اقسام ست و قوت آن تا چهار سال باقی بماند و قوی ترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره
و آب سائل زان است طبیعت آن در آخر سوم سرد و خشک و گویند خالی از آن که حرارت نیست و ثمر آن با سردی و تری اندکی بعضی گرم است در القره

افعال و خواص آن محلل و مجفف و مسکن و ملین سواد حاده و محلل ریاح غلیظه و مفتح سدد و قابض و مسکن و مقوی و سمین بدن و مقوی اعضای باطنی ظاهر آن جهت
درد و بیماری تن و مسموم و صداع حار نافع و منقی بلغم آن جهت درد دندان و اعضای الصدر و المثانه اکتحال و آشامیدن عصاره برگ آن جهت رفع آن آب و
حبس حبت رفع تحلیل و خفقان حار و سعال مزمن و حرقة البول نافع و منقی بلغم و مرو سوداست و گیاه آن مدر بول و تخم آن با کبریت نافع جهت بعض اعضا
الفالج و صداع حار و پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار و اورام و البثور طلا می کنند و آن جهت اورام حاره با سرکه جهت حمره و گیاه و برگ آن با آرد جو جهت
اورام حاره بر پشت الزنبه طلا کردن جهت کلف و نمش و آشامیدن مجدوم از تخم آن بغایت صحیح کننده و خسارانند تری کار حمام بسیار گرم رسید
و طلای پوست بیخ آن مولد قمل و سرد و غنیکه باشد السموم طلای پوست بیخ آن با عسل و روغن زیتون جهت گزیدگی هوام و آبشتن تخم آن و برگ کوچک آن
و روزیر عنب الثعلب قتال مقدار شربت آن از سه قیراط تا یک درم و دو درهم آن کشنده و باختلال عقل و سبات و غشیان مصلح آن قی کردن و روغن و عسل
و جداران عسل و صداب برگ جزول و انیسون خوردن و بعضی گفته اند که آب سرد و نوشیدن المقدار اکثار بوییدن آن محدث سکته خصوص بچه که آن بعد باشد
آن پرسوم بوییدن و تخم غشی بوییدن آن جو العق نیز گفته اند و آشامیدن تخم سه عدد آن با بادیانه و شکر و بربار تعریق آورده و محتاج است نقش نفخ ام
و تسمیه ماهیت آن درختی است عظیم منبت آن نواحی شام در هنگام تری سبز و زود مشتعل میگردد و دود غشی و ریحش در آن تاثیر نماید و ابن ابی خالد
گوید مراد از قول حق سبحانه تعالی در قرآن مجید و من الشجر الاخضر نارا آن درخت است افعال و خواص آن طلای برگ خشک سحوق آن نرم بمحلتا
و عصاره تازه آن رافع خوباست حکیم میر محمد مومن نوشته که اطبا گویند که آن چوب صنوبر است فصل اللام مع القاف لق لق بفتح دو لام
و دو قاف معرب لک لک فارسی است ماهیت آن از جمله طیور معروف است کبیر الجثه که در اوائل ربیع می آید و گاه متوطن میگردد و از جا خود نقل می نماید
وازحال خانه میسازد و برای محافظت بچها خود از مار زیرا که مار دشمن بچه آنست و آن نیز بسبب حرارت و یبوست مزاج خود مار را می خورد
گوشت آن بد گوشت برا بودن خوراک آن حشرات و نباتات طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن اعضای اورام غلیظه
گوشت آن جهت فالج و لقوه و فضول ریاح غلیظه و برودت مستحکم اعضا و ضعف باه و سموم سنونه و گوشت بچه آن بهتر از بزرگ آن مضر محرورین
مصلح آن روغن کنجد و ملح آن با سکر و کرفس و کشنیز بسیار و زیت شیرین و مانند روغن بادام و شراب ریحانی بیا شامند و بعضی آن در جمیع افعال نیز او
ان دزدیده آن رافع شکوریست اکتحال و خون آن جالی و جهت ازاله بهق و طلای آن با سرکه در سرگین آن طلای جهت کلف و آثار جلد و با بیضه آن
کنند و سوی و رافع صرع است فصل اللام مع الکاف لک بضم لام و کاف و بفتح لام نیز آمده و بفارسی لاک و بهندی لاکه نیز نامند
با نام ماهیت آن صمغ نباتی است که در مملکت هند و بنگاله بهم میرسد و از سر شاخهای بعضی اشجار بری آید و منعقد میگردد و در رنگ سرخ
سرخ و بعضی جهت آن تا العقد لیموی و زرد رنگ میباشد و این را لاک خام و بهندی لاکه چپری نامند و از درخت سدر که آن را بیری نامند درخت پیپل
و غیر اینها حاصل می آید و آنچه از درخت کنار حاصل می آید بهتر است و طبیخ لک خام در آب اخذ آب آن انواع رنگهای سرخ حاصل می آید یک نامی قرمز
مطبوخ آن با نقاد و عسل می آورند و بسته کلول و ریکات و عجمی نامند و آنچه آب آن را درجه گرفته از ماز کسانیده خشک نماید لعار گویند و بهند لعارد نما
نیز گویند و تقلی لاک مطبوخ آب گرفته را در قرصهای نازک میسازند و آن را بسته حیرا و شیرازی دوس مینامند و بهترین آن مستعمل رطب سرخ شفاف صافی نازک
خام غیر مطبوخ مغسول آنست زیرا که مغسول آن بعضی مواد بستر از غیر مغسول است و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ شفاف صافی نازک است و این در هر
مستعمل و قوت آن تا ده سال باقی می ماند طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و مغسول آن الطف و غیر مغسول
آن اقوی افعال و خواص آن جالی و محلل و منقی اخلاط و حابس اعضاء الراسخ فی الصدر والمثانه و بعضی آشامیدن آن جهت فالج و نفث الدم و
سرفه در بول و خفقان و تقویت معده و جگر و احشاء و تفتیح سدد کبد و طحال و استسقاء لحمی و یرقان و ضعف گرده و مسلولی اعضا و تنقیه اخلاط باطنه
و جگر کبد و تحلیل اورام با ملینه نافع و آشامیدن یک دانگ تا دو دانگ مغسول آن با شیر تازه و شربت لیمو یا رسی مثقال جهت حبس اسهال مجرب

ماهیت… [illegible]

٥٦٦

مغز سیر و سبلی آن معنکی مقدار شربت آن تا یکمثقال حال آن دلیتیح و ثلث آن ریوند و نیم درمت آن اسارون و ربع آن طباشیر بکار بردن لازم کنند چنانست بالخاصیت و چون بر دزدیک ما آن را با شکر نوشند تا مدت سی روز با چهل و در نهایت مدن را لاغر کنند و چیزی دیگر بدان نرسد و همچنین چهار استبرق چهار مثقال آنرا با شکر در سه چهار روز بنوشند و چون انسان سبز را یکسال به روز بخسپانند پس لک خام صافی اضافه نموده با آتش ملایم بجوشانند تا روی و صافی آن از هم جدا شوند و آب الشنان سرخ و رنگ سنده گردد پس طبیعت صافی آن را جدا کرده با صنع عربی جمع و منعقد نمایند و این را بستری کلالی نامند و در نوشتن و نقاشی بکار برند بشنجرف و نقل آنرا سوز زرگری و زرگران در سیم استحکام چیزها بسیار استعمال دارند و در غایت قبض است شاید آن بسبب قطع بعض از مجربات و طریق غسل آنست که بگیرند لک خالص از چوب خاشاک صافی خام را در باد زم بکوبند و آبکار ریوند چینی بیخ او خرد خرد چند روز باشد اندک اندک بران بریزند و آهسته بمالند تا یکسان گردد پس در پارچه حریری بریزند و بمالند و آنچه در آن بماند باز بدستور با آب مذکور بسایند و از حریر بگذرانند و همچنین تا دیگر چیزی از لک نماند پس آن آبها مخلوط طبیعت لک را بگذارند تا ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و خشک نموده بوده بکار برند و نیز دستور غسل آن بعد به مذکور شده و در قرابادین کبیر نیز در دوا الک نسخ شده و سفوفات واقراص آن نیز ذکر یافت و هرگاه رنگ آن مخصوص بابریشم و پشم است مخارج غیر آن دلیکن باید ابریشم و یا پشم را اول در طبوخ آن با طرطیر که جامعت کرده باشند یکجوش با آتش ملایم بجوشانند و طرطیر باید که بیخ جزو وازلک صد جزو باشد و بدون طرطیر تاثیر ندارد و رنگ آن خوب نمیشود

فصل اللام مع النون

لنخیطس بفتح لام و سکون نون و کسر میم و سکون یاء و تحتانیه و ضم طاء و سین مهملتین لغت یونانی است و در شام سیسم نامند ماهیت آن نباتی است و دو صنف میباشد بستانی و صحرائی بستانی را برگ عریض تر از برگ گندنا و بهمی بطرف اصل سرخ برنگ خون و بیشتر برگهای آن از بیخ آن میروید و کمتر بر ساق آن و میان آن بقدر دو شبر و بر سر آن گلی سیاه شبیه بگلنسوه و در آن صورتی شبیه برنگ دهان باز کرده در جانب سر آن برگی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه برنگ منبت آن اکثر جشنه و جاها نمناک و صنف صحرائی را برگ مانند دستور و قسمه را بین دانان خوش تر و تشریف آن بزرگتر طبیعت آن گرم و خشک در دوم بیشتر آن زیاده برگری

افعال و خواص

بستانی آن آشامیدن بیخ آن مدر بول مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و از مطبوخ آن دو وادقیه و آشامیدن خشک صحرائی آن با شراب یا با سرکه جهت سیر مقدار شربت آن تا دو درم الخروج والقروح ضماد تازه صحرائی آن با سلخ زنازل جراحات و باعث تنقیه و التیام آنهاست

فصل اللام مع الواو

لو بضم لام و سکون واو و کسر آن و مد و فتح یاء مثناة تحتانیه لغت هندی است و یونانی سلیس و بلغة پارسیان دیه و مسویرین و بعربی فرنگ نامند و بلغایة نیز مشهور طوطیاست و آنرا الویا و تامیران نیز گویند ماهیت آن بمی است اوصوب که بستمره و اکثر با یسیم سیر سده جات آن شبیه بآن کفیر و لیسه اسیتاده و اکثر منفرد تیزی بهر زمین دید و مثل تار خودی پیچیده برگ آن از برگ لبلاب سبز تر و دراس و گل آن ریزه و بیش مدوران و در غلافی شبیه بغلاف باقلا و دانان با یکدیگر و دانه آن از دانه باقلا کوچکتر و شبیه بگرده حیوان کوچکی و در ماه نیسان میکارند و در تیرماه میرسد و دانه آن بعضی سفید با نقطه سیاهی بر سر آن و بعضی سرخ و بعضی سیاه و نیز و تازه دانه آن را مغز و غلاف بجوشانند و با گوشت پخته بکار برند لذیذ میشود و رسیده آنرا غلاف و سرخ آنرا چون کمتر در آب جوش دهند و آب آنرا بدل نمایند سفید گردد و قوت آن تا دو سال باقی میماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر و از نخود ردیتر و نفاخ تر و سیر الخروج تر از ماش اگر آن را بریان نمایند طبیعت سرخ آن در اول گرم و در دوم تر و سفید آن معتدل در حرارت و برودت گفته اند سفید آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل سرخ آن گرمتر

افعال و خواص

آن باقوت جلاو تحلیل و ادرار و ادرار حیض آن زیاده از لوبیا و اعضا را فربه کند و نفاخ و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ خصوص سفید آن ولین سینه و دسین و مولد منی و مشتهی و محرک باه و سمن بدن و مدر بول و حیض خصوصاً آشامیدن طبوخ سرخ آن با تکلیف ... و نیز منقی نفاس و مخرج جنین ... و مورث ... و دردسر ... و آشامیدن آن باعث ... خواب ... و مصلح آن ...

فی جمیع خواص است بالخاصیت و مصلح آن سکنجبین و اکثار خوردن آن باعث بسیاری سرگه
زرگ خوب طبع یافته باشد یاد و به مذکوره لوز بفتح لام و سکون واو و زاء معجمه است بادام لغتی الکمه انا سند ماهیت آن ثمریست
میباشد بهندی بادام و بشیرازی ناسخ لوز الحلو و بفارسی بادام شیرین نامند درخت آن بقدر درخت انار و پوست آن مائل بسرخی
و گل آن سفید و در میان آن ریزهای زرد و رنگ و برگ آن بیهن مستطیل و درخت بستانی آن بعد از غرس در سال سوم و چهارم ثمر آورده و ملی یا زده
تن و سه پوست میباشد و در ابتدا که سبز و تر هم اشیا ز نیافته اند طعم آن مثل سیب تر شی بنایم و چغاله آن ترش و نازک و لذیذ مخصوص باندک نمک
هر چند تا کمتر و خام تر باشد ترش تر و لذیذ تر میباشد پس بیشتر کم پوست و خشبیت بنا بیعتی رسیدن آن خشب و صلب گشته اند
مغز آن چرب و شیرین و درین هنگام مغز تازه آن نازک و لذیذ میباشد و چون بکمال رسید و خشک گشت مغز آن را نیز بیندازند روغن اند
خام بریان کرده مغز مقشر از هر قشر را بخورند و انواع حلویات از آن ترتیب میدهند و مغز مقشر آنرا با گلهای خوشبو مانند گل بنفشه
کرده و اخدم باشند و سید شکث امثال آنها هر گل که خواهند پرورده و بعد از آن اخذ میکنند عند الحاجة و روغن آن خوشبو همان گل میباشد
و در حلویات میاندازند بهمان قسم خورند حاصل هر گاه خواهند خوشبو و لذیذ و مقوی میباشد و پوست بیرونی آن خشبی و اندک نازک میباشد
خشک شدن آن اکثر خود بخود یا لیسیدن باد و مها باهم جدا میگردد و پوست وسطی آن صلب سفید رنگ و پوست سوم متصل بمغز آن اندک
قهوه و بعضی انواع بادام که پوست آن رقیق نازک میباشد که بدست شکسته جدا میگردد آنرا بادام کاغذی مینامند و متأخرین لطیف
شیرین تر از نوع صلب آن دیگر و جبلی این نوع را پوست صلب تر و ضخیم و مغز کمتر و در لطافت و حلاوت و نیز ضعیف تر از بستانی
لوز نازک پوست بزرگ مغز چرب است طبیعت آن در اول گرم و تر و معتدل ذکر کرده اند افعال و خواص آن مسخن و حافظ قوتها
و مصدر حافظ جوهر دماغ مخصوص بانبات و جلای اعضای باطنی و مقوی باصره و ملین طبع و حلق و دافع سینه و شیر آن با شکر جهت سرفه
سینه و حنجره و درد ذات الجنب و حبس نفث الدم و با نعمت آن زفت جهت قطع سرفه از نجارات و دهن پوست سفید آن که سوخته باشد
بعد روایت رسیده باشد جهت تقویت لثه و دندان و جلای آن اعضا الغذا و النفس ملین اعضای باطنی و لطیف سبب جلا که دارد و جهت قرحه امعا نافع
حادث از رطوبات معده و سولد سنی و مسکن حدت آن و مدر بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا و ملین طبع و مفتح و با انجیر تر ملین و جهت قولنج نافع
ثقیل بر معده و بطی النزول از آن در شیر بر نج الذول تر از آن با بادام مرباد را تغذیه و فربه نمودن بدن بهتر دوا مصلح گرده و قوه الاثر و داء آن
رافع تریاق و محافظ آن و مقوی باه و زیاده کننده منی و تعلیق نمودن مقدار یک جزو مستدل زرین با عسل جهت درد دیگر سرفه کلیه خصوص باه گرده
آن که چغاله نامند با پوست مقوی بیخ دندان مسکن حرارت دهان بسبب و دهن پوست آن مسموم خوردن آن بغیر جهت گزیدگی سگ دیوانه
و تسکین آن محرک و مردان قابل باه و زنان آن اعضا ثقیل بطی الهضم در معده بالطبع مضر و مصلح آن مصطکی و مصلح آن شکر
متکرج و فاسد موجب کرب سقوط اشتها و غثیان و مصلح آن قی نمودن بعد از آن سکنجبین و روغن گرم الطبیعت معتدل در گرمی
و تری و نهایت مرطب باه خصوص تازه آن افعال و خواص آن اعضاء الراس الصدر و الغذا مرطب دماغ و منوم تسکین و تحلیل ورم و سرسام
ذات الجنب نافع سرد و سوم و شربا و تریاق تکرار و آشامیدن آن با کثیرا و شکر جهت سرفه خشک تصفیه آواز و قصبه ریه و جهت قبض معده
مطلقا و حبوب حارات یا در جوب شدن آن با دیگر گرم و المبرد اشیاء مناسب نیز جهت زحیر و تحلیل اجاد و قولنج و عسر البول
اخراج حصاة خصوصا با حجر الیهود و با گرم مقدار شربت آن تا اشتعال آلات المفاصل و دوام تدهین بمهره پشت بدان جهت
و مغز آن با اکثر جهت خشونت حلق موثر و مضر احشای ضعیفه مصلح آن مصطکی و برگ تازه آن مسلح معقد گرم معده و خشک آن
و دافع اسهال است لوز المر بفتح میم و راء مهمله مشدده بفارسی بادام تلخ نامند ماهیت آن مانند نوع حلو است و اکثر آن در ختان

مخزن الادویه با حاشیه تحفة المؤمنین

٥٦٦

آن تیز نامند برگ وانبوب آنست **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در اواخر اول خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص** آن محلل ریاح
و مقطع [illegible] سعوط [illegible] و ضماد آن با سرکه جهت درد سر و اکتحال آن جهت تقویت باصره و اعضا و الصدد و القذار و النفخ جهت [illegible] در سینه
و [illegible] دفع [illegible] با [illegible] ضماد [illegible] جهت [illegible] سده کبد و طحال و امراض کبد و [illegible] طحال و با [illegible] جهت قولنج و با [illegible] جهت
علل گرده و تفتیت حصاة و ادرار بول و [illegible] و دفع [illegible] رحم و احتمال [illegible] جهت [illegible] و قتل [illegible] و [illegible] آن [illegible] و القروح و [illegible] و ضماد آن
با سرکه با شراب جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible] جالی کلف و آثار صوت و با شراب و عسل جهت
[illegible] السموم و ضماد آن جهت گزیدن سگ [illegible] مفید [illegible] مصلح آن شکر و نبات و بادام شیرین و خشخاش و بیخ آن را ضماد جهت [illegible] مفید [illegible]
درخت [illegible] گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محلل و ضماد آن با روغن گل جهت درد سر [illegible] و کلف و [illegible] طبیخ آن جهت تنقیه [illegible]
و دفع قولنج و اخراج کرم معده و ضماد [illegible] جهت سوختگی آتش مفید و [illegible] طبیخ آن با شراب جهت [illegible] بادام [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن در اول درجه دوم گرم [illegible] **افعال و خواص**
آن مسهل [illegible] و [illegible] تواتر سعده و با ادویه مناسبه جهت [illegible] و ورم [illegible] دفع قولنج و اختناق رحم و ادرار و [illegible]
و اخراج حصاة و جنین و [illegible] آن جهت درد گوش و [illegible] کرم آن و [illegible] جنین و [illegible] جهت قطع آثار [illegible] و کلف [illegible]
و شقاق [illegible] البحروح و القروح [illegible] آن با شراب جهت قروح [illegible] مقدار شربت آن [illegible] مثقال و [illegible] بادام شیرین
[illegible] و بادام [illegible] مصلح و معدل [illegible] و [illegible] سکر [illegible] سینه و [illegible] و مسهل [illegible]
[illegible] و مصلح آن شکر و [illegible] درخت آن [illegible] درخت [illegible] برگ آن [illegible] و گل آن مایل بسرخی و با [illegible]
و [illegible] **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت تقویت معده و دفع رطوبات
و [illegible] امراض بارده آن [illegible] و اسهال [illegible] مقدار شربت آن تا سه درم و از گل آن تا [illegible] درم **لوز البربر** [illegible] **ماهیت**
آن [illegible] شبیه [illegible] العصفور و [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک [illegible]
و [illegible] المنتاة التحتانیة **لوسیاخیوس** بضم لام و سکون [illegible] و کسر [illegible] و سکون [illegible] مثناة
تحتانیه و فتح [illegible] و کسر [illegible] مثناة تحتانیه و سکون واو و سین [illegible] لغت یونانی است بمعنی [illegible] الذهب [illegible]
[illegible] و [illegible] الماء و [illegible] آن [illegible] **ماهیت** آن [illegible] العطر [illegible]
[illegible] برگ [illegible] شبیه [illegible] گل آن [illegible] طلائی رنگ [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible] و [illegible] الیام [illegible] و تحلیل اورام و با [illegible] جهت دراز کردن موی [illegible]
[illegible] مقدار شربت [illegible] **لوعیه الطوس** بضم لام و سکون [illegible]
و فتح [illegible] مثناة تحتانیه [illegible] مثناة تحتانیه [illegible] **ماهیت** آن [illegible]
گیاهی [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
برگ خشک آن [illegible] و ضماد [illegible] جهت [illegible] **لوف** بضم لام و سکون واو و فا [illegible]
[illegible] **ماهیت** آن [illegible] قسم اول لوف کبیر
یعنی بزرگ و آن [illegible] لوف الحیة نامند [illegible] ساق آن [illegible] نامند بمعنی لوف [illegible]

ماهیت آن ساق آن ... مانند ... و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و ... [illegible]

ثمر آن مانند خوشه و در ابتدا سفید ... و بیخ آن ... و سایه دار **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک

و با جوهر ارضی **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و مقطع اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سدد و ... [illegible]

از قرحة الاذن ... آب خوشه ... و نفع ربو و انتصاب النفس ... [illegible]

... با عسل یا شراب ... [illegible]

حیث ... و شبیه ... [illegible]

... مثقال ... [illegible]

... الجروح و القروح ... [illegible]

... [illegible]

... قسم ثانی لوف الجعد

... **ماهیت** آن مانند لوف ... [illegible]

... **طبیعت** آن ... [illegible]

... **افعال و خواص** آن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... قسم ثالث لوف ... [illegible]

... **ماهیت** آن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... **طبیعت** آن از قسم اول گرم تر و خشک تر ... **افعال و خواص** آن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... **طبیعت** آن

... **افعال و خواص** آن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و دهن تخم بنفشه الود مانع است و ضماد آن با دهن بنفشه و با دهن گل سرخ گرم کرده جهت منع و توقف زیادتی جذام و انتشار و اکل اطراف
بمداومت مالیدن آن زائل کننده آن و اشامیدن آن با روغن کهنه جهت ... فصل لولو بضم لام و سکون واو و کسر همزه خوانده میشود
لغت عربیست و بفارسی مروارید و بترکی ... و بهندی ... موتی ... مقدار آن العربی ... در صدف یکتا باشد و مکنون و در یتیم نامند
ماهیت آن چیزیست معروف که از جوف نوع صدفی بر می آید بزرگ و کوچک آن باز تخم خشخاش ریزه تر و بزرگ آن تا بقدر ... و نادر تا بقدر
بیضه کبوتر نیز دیده اند ... مثقال گفته اند و بهترین آن سفید آبدار صاف براق ... بحرینی و بعد سورتی ... و بعضی ...
گفته و بعد از آن ... با اوصاف مذکوره و سایر اشکال آبدار سفید براق آن ازان پست تر و زرد و سیاه بی آب و بسیار ریزه آن نیلوی و در دریای
... و جزایر دیگر ... عرض جنوبی ... بدست آورده اند ... بهم میرسد و در ... بنگاله ... مسمی به
موتی ... جهانگیر ... نیز بهم میرسد لیکن ... ناصاف و احیانا ... بزرگ بقدر نخودی ...
... و آن فی الحقیقه برزخی است ما بین حیوان و نباتات ... فادر ... حیوانیه ...
... بانند نبات ریشه ... که در زمین ... و بتدریج ... میشود و بهنگام ...
... دو صدف ... کشاید ... لعابی ... میآید غذای خود ... چند ...
... صاف آن ... و مروارید ... گفته اند کمال ... معین است که اگر ...
... و مروارید ... خوب ... میشود ...
... آب باران ... بالای آب ... کشاده قطرات
باران ... مروارید میگردد ... و تفصیل ... قرابادین کبیر مذکور گشت طبیعت
آن در اخر دوم سرد و خشک افعال و خواص آن مفرح و ملطف و مقوی اعضای باطنی و قوی و ارواح و در تفریح قوی تر از ذهب و عوض کننده در تمام اجزا
بدن و اعضا الراس و الصدر و القلب ... ساییده آن ... اشامیدن ... خفقان ...
... ضعف معده و ... جگر و کلیه و گرده و مفتح سده ... دافع یرقان و حرقة البول و حابس اسهال ...
... جهت ... محلول آن ... احداب ... اکتحال آن ...
... و سپید آن ... سیاه ... چشم ... مقوی ... دندان ... آن ...
... محلول آن ... فقاع ... جذام ... محلول ... القروح والجروح ...
اعضای ... القروح و التیام ... السموم ... سموم ... الخواص ... آن ...
... جذام ... اشرب آن تا نیم مثقال ... سعیت ...
... در آب ... گرم ... بسیار گرم ... ریزه کرده ...
... کننده ... خوردن ... مرغ ... شکم ... آمد ... تصعید ...
... گرم ... مروارید ... گرم ... گفته اند ...
... تمام ... احراق ... حب و ... سفوف و اقراص ... و معجون آن ... قرابادین کبیر تفصیل مذکور شد بالجمله
طریق حل آن ... ساییده در شیشه کنند ... خوب ... شیشه ... حل ... آن ...
... کنند ... حل شده ... احتیاج ...

فصل اللام مع الواو **لوقوعبرانقیس** بکسر لام و ضم با و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و فتح قسیم معجمه با سین و الف و کسر تا و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت** آن شجری است که کاستان استعمال مینمایند عمل شاید و در آب مقدم میکرد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت ... جمیع دماغ و مانع سیلان مواد است ... آن جهت ... و جهت ... رایحه ... مصلح ...

فصل اللام مع الیاء المثناة التحتانیة **لیتانولس** بکسر لام و سکون یای مثناة و فتح تا و الف و ضم نون و سکون واو و ضم لام و سین جمله **ماهیت** آن ... است ... نباتات ... دارد ... تا سه اکثر آن ... رسته ... و از انواع کاسنی است ... برگ آن شبیه ... ساق ... آن سپید ... و ... مانند ... دار ... سبز و ... بیخ ... و گل آن سرخ و تمر آن ... است ... الفرات ... تمر آن مانند تمر آن ... بود ... نوع دیگر ... **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... ملین و ... العصب ... عضل ... حدت ... اعضا الراس و الصدر و ... و النفس ... مسهل ... و ... سعال ... و ... ضماد ... آن مع ... القروح و الحروق ضماد خشک ... ماکول ... و قروح و ... ضماد ... سعال ... اطراف آن ... سموم ...

لیف بکسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فا **ماهیت** آن غلاف ... است ... اطراف طلع ... نخل ... پیدا میباشد و بهترین آن لیف نخل ... **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن ... خشک و جالی اعضا العین و الصمغ ... محرق آن جالی ... رقیق و ... آن ... مستحکم کننده ... و ... کننده ... و لباس آن جهت ... اورام ... حاکستر آن جهت ... و ... مانع ...

لیف البحر **ماهیت** آن ... است ... بسپید و ... سیاه ... و برگ آن شبیه برگ ... و بیخ آن ... سیاه ... رسته ... و ... کردون ... که گویا ... کرده شده ... دریای مغرب ... ساحل ... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... جالی اعضا العین الصمغ محرق آن ... ادویه چشم ... مغسول آن جهت ... بیاض چشم و ... آن حالی ... مغسول ... قروح ... و ... خشک آن **کیفیه** بکسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر فا و سکون یای مثناة ... و در لغت عربی **ماهیت** آن گیاهی است ... رسته ... مانند ... سهل ... خشک ... مسهل ... است ... قاقله ... افعال ... آن ... در ... آن ... **لیمو** بکسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و واو **ماهیت** آن معروف و انواع ... است از ... شیرین و ... و ترش ... و ... نیز ... لیموی ... آب وار ... مطلق ... آن ... کوچکتر و ... شاخهای آن ... برگ آن ... و ... آن ... بقدر ... مرغ ... برگ آن بقدر ... و ... ملک طولانی ... آن ... و ... پوست آن ... و ... آب ... و پوست آن ... در تقویت ... بیرون ... **طبیعت** آن ... دوم سرد ... اول خشک و تر ... گفته اند

گشته شد **افعال و خواص** آن با عسل و جالی و قاطع اخلاط غلیظ و اعضاء الراس و الصدر و العصا جهت درد سر و دوار و سدر و تعاد و تنقیه اخلاط و غلیظ و تلطیف
نار و اورام حار و حلق و خفقان سوداوی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و قی صفراوی و تقلب طعام و برگشتن آن و جهت فساد مواد
حاره و جگر و معده و تقویت معده و جگر حار و الحمی جهت تپهای صفراویه و سوداویه و حدت خون و غشی و خفقان عیفا لصح نافع الفساد و نفر عسب و ضاغر و نلد
و کثرت آن در غایت معده ضعیف و سوء هضم مصلح آن شکر و عسل و چون لیمو را بر نبات گرم کرده طرف بر بده آنرا به پیشانی صداعین گذارد بالنضج
و تسکین و جالی الادویه و التنبیه جهت تنبه و شیری و عصب و تهبالی حال الشبه و دافع کننده ادویات السموم و دافع سموم هوام ادویه قتاله و داکنه
اسود قائم مقام سرکه و آب اترج و از جهت امراض صفراویه بهترین ادویات و از شربت آن دوائی نیست و شراب آن در اول سرد و در دوم خشک و رطوبت
معتدل مسهل ... مائل بخنکی و بانطاکی ... آب ... و در دوم سرد و در اول تر و الثه مرکب آن بحسب ترکیب **طبیعت** آن تر و خشک ... بادن مادة
آن آنست که از آب لیمو ... و بکمال رسیده مالیده و شاداب با شکر سفید و یا قند سفید کرده یا عسل جید صاف ترتیب نموده باشند و صادق المحوضه
و اساختن آن یکسان یا دو بگذشته و معتدل القوام و نسوخته باشد و اگر شکر سفید صافی را تنقیه کنند و بآب لیمو نشاندن آن بعد از که کرد آنرا
بر گرداند و کفشانند و بگداریند پس صاف نموده قدری آب لیمو که ... آنرا از آتش بنگیرند و داخل نموده بقوام آورند بهتر است **افعال و خواص** آن جهت
امراض مذکوره نافع اعضاء الراس و الصدر و الغثیان ... قلاع و ... زبان تصفیه آواز و سینه و جهت سرفه گرم و خفقان حار و قمع صفرا
منع غلیان خون و حمیات صفراویه و مرکبه و دایره بخصوص قطع و قلع اخلاط محترقه سوداویه و غلیظ لزجه و اخلاط سوداویه جهت آنکه قالع و جالی
اخلاط است و قاطع هر خلط و ماده لزجه ... اخلاط مسهل ... باشد ... مسهل و بعد از آن اسهل ...
... و دوای مسهل ... جهت جمیع امراض اطفال نافع و دفع مضرت سموم
و حمیات دایره قائم مقام تریاق فاروق است خصوص ... منفعت آن در باب جمله نفع بسیار دارد و ... بتفصیل ... از شرح علی ... تحفه
مرکب آن ... چون ... با آب لیمو ... آب لیمو ... حل گرداند
دستور حل آن مانند لولو است در آب اترج و مذکور شد و تخم آن در دوم گرم و در آخر اول خشک و در تفریح و تریاقیت و دفع سموم مانند حب اترج است
مستعمل ... شراب ... آنرا ... خشک نمایند
... مقوی معده و باعث خوشبوئی دهان ... و برگ آن در تفریح ضعیف
... برگ اترج و طلا ... با اندک ... نافع صداع ... و ... بسیار ضعیف ... عصب نیست آنچه پیوند نموده باشد ... ضعیف از آن ... **باب بیست و چهارم در**
بیان ادویه که حرف اول آنها میم است فصل المیم مع الالف ... بفتح میم و الف ممدوده بفارسی آب و هندی پانی و بانگلش
واتر نامند **ماهیت** آن معروف و آن جسم بسیط ... ارکان عنصری و ... اجزای مولدات ثلثه طبیعیه و مناسبت
و تهیای سبب ... صلاحیت و قابلیت تغذیه بدن حیوان ... اغذیه نباتیه و حیوانیه ... اختلاط است ...
... بدن ... ارواح خصوص روح حیوانی ... هواست ... التهاب و حدت و کاسر حدت
حرارت معده و کبد حار و غاسل اخلاط غلیظ ... کننده آنها است و قابل ... گرداننده ... نیز در دفع آنها ... معین هضم و
نفع ... التعال ... اغذیه و ادویه است و بالجمله ... طبیعت و ضایعات ... ادویه ... و حرارت
... تمامی ... آن تمام ... و نفس ... الماء کل شیء حی ...
... ضعیف ...

شود مانند آب باران و آب چشمه‌ها که زیاده از آب چاه‌ها که از آب برف و یخ و حیات دیگر باشد و همیشه جاری و گرم ماء المطر و حیاتی لامنا بعد
و در حکم مناست ماء المطر و ماء العیون یعنی آب چشمه که آب آن کثیر باشد و آب‌ها که از آن آب شیرین و گوارا باشد از آن معلوم کنند آب‌ها الیمنی
و ماء یعنی کاریز پس بسبب لطافت و خفت و صفا و سرعت نفوذ و انحدار و غیر از صفات مذکوره به ترتیب داشته باشند بترتیب
ماء المطر یعنی آب باران پس آن بهترین است و بعضی گفته‌اند که آن نیز قوت قبض است چنانچه شیخ الرئیس در بحث اصل گفته و احیث کو بوده باشد
آب ایشان آب باران جهت آنکه حلاوت تلخی است سوکت کو بوده گویا اینکه قبض آن از ذات نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت و خفت و معلوم
سرعت انحدار و عدم رقت و سعد که باعث بلت و خفاوت و سستی آن از ذات آن و طبیعی السماوی تمیز نمود و بسبب تحت ملوبات باعث تعفن
شود لهذا گویا قوت قابضه است و لیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت مینماید و مضر سینه و آواز است و لهذا در کسانیکه حاوی است باعث
باعث هیجان و تواتر او نزله و سرفه و غیره است و لهذا چون در خارج نگاه دارند و در آن که گرم گرم بجوشانند و صاف کنند اصلاح آن جوشانیدن و بانشست
کردن است و بهترین آب باران صیفی و خریفی است و بعضی آب باران شتوی را گفته‌اند باعتبار ضعف تاثیر تابش آفتاب و صعود ابخره
اراضی و بلدان مختلف میباشد و یک حکم بر همه جا نمی‌توان نمود و قریب به آب باران آب قطر عرق و تعرق و انبیق و انبیق شیخ از غم و سبو
که تحلیل السماء و بانگ زهوست که آب ساقط در مستقر آن را جمع نموده باشند و از ظرف سنگی و خوجوف از قبیل حوض ها و کوچک که نم
در آن گنجایش دارد می آورند و آب‌ها شور و با نامصاف را که در آن نیز بدو کرده مقطر نمایند آب شیرین صافی از آن قطره قطره می‌چکد
نیز از آب خالص مقطر شود و شکر در جوف آن می ماند و تا این حد سبک است اگر کسی نمک و آب را حل کند و مقطر نماید آب خالص تقطیر یابد و
و کشیده آن سنگ آنگاه میماند که عند العفونت و تمام آب شیرین آب شور با تقطیر شیرین شود و بیاشامند بالطبیعی عرق و بعد از ان
لطافت و جودت ماء العیون یعنی آب چشمه‌های جاری عمیق شیرین صافی شفاف خوش طعم بی‌رائحه است که خاک زمین آن خالص طیب و یا
ممزوج با سنگ ریزه سرخ و یا سنگ لاغ و باد آن که شرق باشد که باد شمال بر آن بوزد و اشعه آفتاب و کواکب بر آن بتابد و بجوشد
تحلیل رود و در آن متعفن نماند و بسبب جریان و حرکت و تموج هوا زیاده تلطیف و تصفیه یابد و هر چشمه که آب آن از بلندی باشد بالا کوه و مانند
کوه و زیر ریزه با اوصاف مذکوره باشد بهتر است و بعد از آن میاه الانهار یعنی آب نهرهای جاری است که منبع آنها دور و بلند باشد که از بین جاری بود
خاک آنها طیب باشد و یا بر سنگ و یا سنگ ریزه سرخ گذرد و بالای آنها مکشوف بود که باد شمال بر آنها وزد شیرین صاف شفاف عمیق باشد و از مغرب و جنوب بجز
شرق و شمال رود و گفته‌اند که آب نیل این همه اوصاف موجود است و اگر کسی باشد بسبب دوری مسافت جریان او زمین گل مزوج شود بخاک
در ظرف نگهدارند و با اندک زمانی صاف گردد و صافی آن بهترین آب‌ها باشد که بعد از آن جداول و تنگیل ملو بوده بیات آب کثیر و باشد و جیحون
سیحون و دجله و فرات و امثال اینها و آب کارن و کل که بعض نیز گفته‌اند و اما اول صرح و آب جاری که ضعیف در جهات شتا و بالطبع
که میان خالص باشند و بعد از اینها میاه و راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع عمیق طیب الترتبه صافی شفاف شیرین خوش
طعم که بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد و آنها را تموج و متحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و بیخ‌ها این باد و صاف
باشد آنها آب غدیرهای کوچک و کو و الماء به روی و ثقیل موجب امراض متوسیاه که مذکور گردید و نیز در حکم آب ایستاده است آب کنار نهر بزرگ
و این جمیع الطیف است و لیکن مقر عصب و مثانه است و باعث تحریک نزله و سرفه و همچنین آب حوضها و نهرها و برکه‌ها که مسدود و ثقیل المزاج موجب
امراض مذکوره خصوص کم و انها علق و کرم‌ها و طحلب متکون شده و خلط بلغم و اگر آنها مستور باشند و در آنها تاثیر مکشوف و ازهار و مسامات زیاده ماء المیاه حام الطباع
لیست آنها که از ذوبین از خارها که آبهای جاری تحت اشجار و بیشه‌ها ریزند و شاید کثیف و بانتیج و شوره آن به سبب تعفن بر انسان ضعف معده و بدهضمی و قلت شتا و عفونت
اخلاط و سده و استسقاء و صلابت سپرز تولد مینماید و دوام استعمال آن لاعلاج و امراض بیشمار دیگر و ثقل اخلاط بسیار دارد از آن پس تمیز و تر و

ساق پا و لاغری آن و حکه و جرب و قوبا و جنون و نزول آب و امثال آنها خصوصاً در زمستان و علاوه آنها در تابستان باعث عسر البول و انتفاخ جنین و سوء القنیه

آن و ورم و حصول رجا یعنی حمل کاذب و رحم و اطفال اوره و امثال آنها از امراض و تعیناً آب که مولد سده و سنگ گرده و مثانه و سفید است

و مستحکم ماده کرده است ما البیر و الماء المعین آب چاه و کاریز که ثقیل و نفاخ و بطی الانحدار اند و از آب خدیر بارے و سیع و در میان قریباً یا که محکم

انسا و جاهای و سیع عمیق بسیار آبست که جاری بر آن از طرف شمال و غرب باشد آب آنها شیرین و صافی و شفاف و سبک و هم‌چنین آن آب بسیار کشیده باشد

و عفونی که سرچشمه آنها بعید و بلند واقع باشد و شیرین و صافی و سبک بسرعت بیارد و آنچه ازینها بیاید باوصاف نباشد یا متغیر الطعم و الرائحه و مانند آن و شور

و عفونت باشد و یا مانند آن مخلوط و عفونت صنایع و یا در بیاورده باشد ... نوعی محدث اکثر امراض مذکوره اند علامت خفت و لطافت آب و اوصاف و افعال آن که ذکر

از شیرینی و صفا و سرعت انحدار و علامت سرعت هضم و تقویت اشتها و خفت و سبکی بدن و عدم نفخ و قراقر و ثقل و غیره و علامت دیگر سرعت قبول حرارت و برودت و سخن

خارجی مست یعنی آنچه زود گرم و یا سرد گردد و اخف و الطف است از آنچه دیر تر و علامت دیگر آنست که دو قطعه پنبه و یا کرباس خاک طیب را که وزن مساوی

باشند و در و مقدار از دو آب که معرفت خفت و لطافت و ثقل و کثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند تر نمایند و خوب خشک کنند پس

وزن نمایند هر کدام که سنگین تر باشد آن آب ثقیل تر است **طبعیت** آن مطلقاً یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد و تر و در تری چیزے مایل

میرسند و لهذا تسکین عطش و التهاب معده و کبد بنحو یکه از هیچ حاصل نمیگردد و از تابع دیگر نمیشود **افعال و خواص** آن و منافع معتدل اگر برودت و رطوبت

د غیره باشد منافع است که در معده ذکر یافت و الا باعث ضعف و سستی اعصاب و معده و احشا و کبد و فساد رنگ و حصار بدن و نسیان و بلادت

ذهن و سبات و ثقل حواس و عروض نزلات و تهیج اطراف و ورم چشم و سوء القنیه و استسقا و امثال آنهاست مثلاً اگر در هنگام سیری و سیرابی و قبل از هضم

غذا از معده و یا قبل از غذا و یا مابین آن و بعد از آن بلا تجشی یا حرکت عنیفه شدیده و با خواب و یا حمام و یا جماع و یا در بین خواب و یا ناشتا و یا ایستاده

یکدفعه و یا بر ره در افتاده و یا امثال اینها و یا آب بسیار خصوصاً که سرد باشد بیاشامند و در بلدان حاره و ایام طاعون و فصل گرما و گرم مزاجان و محرور المزاجان

قوی و صاحبان تب و معده و کبد حار و قوت دماغ را عدم مراعات شرائط مذکوره این همه مضرت است اگر بسیار العهد و اکثار و مداومت آن کنند و بجد ضرورت

اکتفا نمایند بیکدفعه آب بسیار بیاشامند بلکه اندک اندک اقلابه و معلبه نفس و اما غیر شرائط البته مضر و باعث اکثر امراض مذکوره است و همچنین

سیوه های تر و تازه و مثل اینها باعث تکون مواد و تغلیظ و نفخ و ریاح و قراقر و مداومت بر آن باعث حدوث اکله آشامیدن مواد اعتدال

از موافق‌ترین آبهاست برای اصحاء و منبه اشتها و مستحکم کننده ... سده و اما مضر عصب و اصحاب اورام احشاست و آب بسیار سرد

خصوصاً آب یخ و یا برف و یا آنکه در آن یخ و یا برف انداخته باشند و از همه بدتر آب یخ و برف است و هر چند آب سرد محرور المزاجان

قوی را موافق و مقوی با هضم و جاذب و ماسکه و قوت اشتها و کبد حار و منقی اسهال است و لیکن مضر ... مطلق حرارت غریزی

و مضعف عصب و مضر صاحبان سده و صداع بارد و سینه و احشا ضعیفه و باعث تحریک نزلات و صداع و استسقا و استرخا و ... و

ضعف باه و امثال اینها خصوصاً که اکثار آن کرده شود و لی وقت و مداومت بر آن نمایند و آب لبخوره سرد کرده که معمول اهل هند ... باشد

در منافع و مضار متعلق آن مصلحی و مورد حرارت ... است ... امثال اینهاست و آن که موافق اصحاب الطبع یعنی اسهال و لیکن مسدد و مولد حصاة و مصلح

آن آشامیدن بشدت حرارت است و اما آب بسیار گرم محلل ریاح و نفخ و جهت مالیخولیا و صداع بارد و جمود ... حلق و قروح حجاب و ریه و لذع صدر و اسهال معده

و دفع تشنگی سوداوی و بلغم شور و تنقیه معده و تحریک دوا اسهل مواد لزجه بلغم رقیق و سواد غلیظ واحد از مواد ... جامع دخانیات و ... اکثار منافع

آن مضر معده و محرک آن و مفسد هضم و مطلق طعام و مورث ... معطلی آن اشیا را ... و نشستن ... و اورام و جمود و قروح ... فم

خصوص ... آب گرم ... و ... طعام و مورث استسقا و علل طحال ... و امراض ... سده و جهت ... حلق ولهاة

و تنقیه ... و تنقیه معده و تحریک دوا مسهل و اعانت بر اسهال ... و ... بلغم ... سودا ... و ... شور و قیل آن ناشتا غاسل معده است

وآب فاتر یعنی معتدل در سردی و گرمی موافق سینه و معده ضعیف و احشا و مسکن خارش [illegible] و ماده [illegible] مستعمل [illegible] استسقا انست که در ظل آب [illegible]

یک ظل سرکه پوشانند تا ثلث آن باقی ماند و بعد گرم آنست که در یک صد ظل سرکه تسنا انگوری بیزند تا ثلث آن باقی ماند پس بعد تحلیل و یا سنگ تحلیل [illegible]

بیزند و آنچه از آن مترشح گردد در کوزه ضیقة الناقد کنند و نبوشند تو بعد گرم آنست که بگیرند تا آنکه چوب گرم آنچه آب نیم دره در آب یکبار [illegible]

بجوشانند پس صاف نموده بیاشامند و گرما مصلح آبهای ردی فاسد و کیفیت صاف کردن و نحو تقطیر کردن الطریق عرق

و ماورد و جمیع [illegible] یا سنگ تحلیل و طریق آن آنست که آب نا صاف را در ظرفی کنند و در جای انک بلند بگذارند و فتیله [illegible] طرف دیگر خالی [illegible]

آن انتسیب باشد نیز گذارند و فتیله [illegible] که پیش [illegible] تر شود که آب [illegible] و دیگر دخلی [illegible] تمام صاف آن [illegible] تقطیر و طریق عرق

آن و آب شور آن و آب تلخ آن [illegible] معنی متغیر الطعم و الرائحه و آب غلیظ آنست که خاک طیب صاف [illegible] خصوصا خاک [illegible]

می آمیزند و عرق کشند گرم [illegible] و یا دو مرتبه و چون چند دانه بادام [illegible] در آب کرده شیر کشیده و بگذارند صاف میگردد و [illegible] قلیلی [illegible]

ابتدا آن را صافی میگردانند و همچنین چون چند دانه زرد که تخم تمری است هندی در آب خیسانده و بگذارند صاف میگردد و داخل نمودن قلیل سرکه در

آبهای فاسد و طبخ نمودن و با عرق کشیدن دافع فساد آنهاست خصوصا در تابستان و آب غلیظ الثقیل بحیث اکثر امراض کرده است نیز مصلح

آن سیر و پیاز و تصفیه آن [illegible] و یا الطریق مذکوره است و نیز مصلح [illegible] [illegible] آب [illegible] دیگر سیر و پیاز و سرکه و [illegible] باشد

خوردنی [illegible] داخل نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف [illegible] و تصفیه [illegible] مصلح آبهای مختلف است و نیز جوش نمودن و آمیزش دادن

کردن و با مزوج نمودن [illegible] حامض [illegible] سرکه و سکنجبین است و اعتقاد مروج نمودن آب هر منزل با آب منزل دیگر خصوصا خاک آب منزل گذشته

بستر باشد و با تمام آن مذکور است ماء البحر بفتح با و سکون حا و بعضی [illegible] آب دریا شور طبیعت آن گرم و خشک [illegible]

[illegible] افعال و خواص آن جالی و محلل جاذب و ملین و مسهل [illegible] رطوبات [illegible] خون [illegible] گرم کرده آن

وجع اعصاب و شقاق عارض [illegible] و حکه [illegible] و اختیال [illegible] باعث شفای آن [illegible] جهت [illegible] بادام [illegible]

بارد و استسقاء [illegible] طبیعت [illegible] البواسیر مصلح آن آشامیدن گوشت آب مرغ و عرق [illegible]

رطبه و [illegible] بادام [illegible] و در آن حل [illegible] [illegible]

[illegible] ماء الجبن بضم جیم و فتح میم و شد [illegible] ماهیت آن گویند آب [illegible] [illegible]

حاصل میگردد [illegible] طبیعت آن [illegible] گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] [illegible]

[illegible] مانست که خون بیاشامند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ماء الحماة [illegible] [illegible]

یعنی آبهای گرم بورقی و [illegible] و کبریتی و نوشادری و امثال اینها طبیعت مجموع [illegible] گرمی و خشکی افعال و خواص آن [illegible]

دافع [illegible] حکه و [illegible] بواسیر و فضول [illegible] دافع [illegible] مفرط [illegible]

[illegible] مصلح آن [illegible] مصلح ماء البحر است ماء الرماد بفتح را و میم

والف و دال مهمله ماهیت آن آبی است که خاکستر را در آن [illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible]

[illegible] و اشجار حاره است گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] و محرق [illegible]

[illegible] بقدر [illegible] مصلح [illegible]

بادام و نیم اوقیه آن جهت خون شکم و دفع سمیت لسع رتیلا و نطول آن جهت فالج و درد عصب و اختلاج بدان جهت قرحه امعاء و طلاء و قطور آن
بر زخمهای جامدان و فاطع و اکال گوشت زائد و مجفف آنهاست **ماء الزفتی والقیری** بکسر زای معجمه و سکون فا و کسر تاء مثناه فوقانیه و یاء نسبت و کسر قاف
و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر راء و یاء نسبت آبی ست که در معدن زفت و یا قیر بهم رسد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن
آن مفتح سدد و سخن جلا و مسح کننده رنگ رخساره و مورث قرحه امعاء و امراض حاره مصلح آن اغذیه رطبه و سمیه آشامیدن منبع عربی و گل ارمنی
با العسبه و روغن بادام و بایاد و مسعاسب **ماء الکبریتی** یعنی آبیکه از معدن و زمین کبریتی برآید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**
آن مسخن و لطیف و جلا و محلل و آشامیدن آن جهت امراض معدیه و رویه مانند جرب و قوبا و بهق و تقشر جلد و اوجاع مفاصل بارده و تعقد عصب و شخوص و
بارده و جراحات گزیده سباع و سعفه و قروح یعنی کچلی و درد جگر و رحم و زانو و امثال اینها نافع و المضار مضعف باصره و معده و امعاء و مسخن جگر مصلح آن امرق
و سمه و اشیاء بارده و طب **ماء المر** بفتح میم و راء مشدده یعنی آب تلخ **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف اخلاط غلیظه
مقطع بلغم و مفتح سدد و مضر محرورین و مفسد خون مصلح آن اشیاء و سمه و جلاب ممزوج با آب و عسل و شکر و سیر طبوخ و ماء المغص قبل از ان قبل از شرب
مشتبه است و یا جو شانیدن و یا مقطر نمودن آنست **ماء المعدن** یعنی آبیکه از معدن فلزات برآید مانند معدن مس و آهن و سرب و قلعی و امثال اینها
طبیعت آنها نزدیک بطبیعت آن فلزات است **افعال و خواص** آن ماء النحاس خواه از معدن آن برآید و یا آنکه مس تافته را در آن خاموش
نمایند جهت فساد مزاج و جوشش دهان و ورم لهاة و درد گوش و تقویت اعضاء ضعیفه و مضمضه و قطور و اغتسال آن نافع و مضر بواسیر و شاید
آن خطرناک مصلح آن جستوریا الزوفا است و ماء الحدید نیز خواه از معدن آن برآید و یا آنکه آهن تفته را در آن سرد نمایند جهت طحال و استسقاء و تقویت
و تقویت باه و اکثر امراض بارده نافع و اغتسال بدان نیز جهت امراض مذکوره مانند ماء الکبریت **ماء الرصاص** یعنی آبیکه از معدن سرب یا قلعی برآید و یا آنکه
سرب و قلعی گداخته و یا تفته در آن اندازند مولد قولنج و احتباس بول و در وقت آب اسرب زیاده از آب قلعی است ماء الذهب والفضه بستد
جهت تقویت دل و دماغ و معده و کبد و باه و مالیخولیا و خفقان مع اعانت بر تعویذ نافع و مسک الطبع یا ماء المعدن مورث عسر البول است **ماء السلیخ** بکسر
سین و سکون لام و جاء مهمله یعنی آب شوره خواه از معدن آن برآید و یا نمک و دان اندازند یا از جاهها و چشمهای شور برآید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و
خواص** آن و مضار آن قریب بماء البحر است و مذکور شده و آن مسهل است اولا و بعد از مدتی قابض است بسبب تشف رطوبات مصلح آن
شیر و مرهم و فلوس و سودن آدچونه داده و برنج و خاک خالص طیب است **ماء التون** بضم تاء مثناه فوقانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است
و بعربی ماء النون خون ماهی تا نامند **ماهیت** آن آبی ست که از ماهی نمکسود ترشح کند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن
مضمضه آن جهت قروح متعفنه دهان و احتقان بدان جهت قطع و اخراج اخلاط غلیظه و وجع ورک و عرق النساء و قروح امعاء و تنقیه جراحات کهنه
و تجفیف آنها نافع و بالجمله مصلح آن سکنجبین ساده و اشامیدن دوغ ترش و شیره تخم خرفه و دوغ ترش بر معده باشد و ممزوج نمودن سرکه با آب
و دروب حامضه و گذاشتن آن و نجا ابدان و اما بدانست اما منافع سیاه تر تیب اعضاء الراس ماء افات جهت اصحاب صرع و آب گرم مضر اینشان و
ماء البحر جهت صداع بارد و ماء النحاس جهت قرحه دهان گوش و مضمضه و قطور آلات المفاصل با ماء البحر و کبریتی اغتسال استحمام بدان جهت امراض عصبیه
بارده مانند رعشه و فالج و خدر و امثال اینها اعضاء العین ماء القیر مضر چشم اعضاء الصدر و النفس و الغذاء و النفس آب بسیار سرد مضر سینه و قصبه ریه و سرفه و ماء
فاتر جهت اورام حلق و لهاة و سینه مبارد بود حمی بلغمی اوقات جهت امراض سینه نافع و نطول آب دریا جهت اورام ثدی و ماء الشب جهت نفث الدم و ماء الحدید
جهت تقویت معده و امراض طحال گرده و قولنج و ماء النحاس جهت گرده و قولنج نافع و آب بسیار سرد مضر اصحاب معده و باه و جالب بلغم و مسکن حرکات
منی و ماء البحر مانند آن از آبهای شور مضر معده و مسهل اولا و بعد از مدت باعث امساک تجفیف رطوبات معده و گذشتن بخار آب دریا جهت استسقاء و آب برق ... احوال
... بلغمی اوقات تشنج رطوبات آن ... الشب ... ماء المماه فاقد ... ماء الکبریتی جهت اعدام ... اوجاع ... و انتفاخ ... جلد ... ماء النسل ...

و کلاه باعث نزع میگردد و آشامیدن عرق الدجاج مسکن تشنگی است و تسکین حدت منع استطلاق و اسهال حیض و آب کبریتی جهت ادرار حیض و ماء معدنی باعث سیلان حیض و ولادت و اکثار آشامیدن باعث اطلاق بطن بعض آنها جفت ماننده تریبی و حابس بطن و محدث تولنج و ماء الکبریتی محدث سنگ گرده و مثانه و آب آهن کب جهت نفث الدم نافع الحیات سیاه که بیرون گلیسی بود و آنکه مطلوب محدث حیات غلیظه و ربع مانند السموم آب و دیا بطوس بدان جهت لسع افعی و مار قتال نافع الجروح و القروح ماء الفیری جهت قروح مقعد و ماء البحر جهت حکه و جرب و تقویه قروح و بدستور آب کبریتی با استحمام بیان مسبق در جرب نیز سفید الادیام و البتوره آب کبریتی جهت اورام مفاصل تحلیل صلابات و ثآلیل و تجسیا آبیه آب دریا جهت تشقاق حاصل از سرما تجبیل و قابل تلوخل العلم تمیز تحت جلد و ماء الاصول و ماء الشعیر و ماء الحیس ماء الخیار ماء الخلاف و ماء الشعیر و ماء القراطس که عبارت از ماء العسل است و ماء الفجل و ماء الکافور و ماء الزنان الجبن و ماء اللسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد و ماء اللوز و ماء السند و ماء البیض معنا در مقدمه کتاب بیعضی در ضمن ادویه و قرابادین مذکور گردید مفصل ان شاء الله تعالی و قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد **ماء القداح** بفتح قاف و دال و الف و حاء مهملتین **ماهیت** آن ماء و عرق گل نارنج است که بنام گلاب عرق گرفته شود بعرق بهار **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و محلل اعضاء الرأس و الصدر جهت صداع بلد و کزاز و سایر امراض بارده و نزلات و بغاشی نفس و ازاله خفقان بارد و تفتیح سده مسمات و خیاشیم چون در شیشه کرده بوئیده جهت دفع امراض بلد اماس و تشنج حاصل و مفصل هر گاه سرد کردن نافع و مداومت بوئیدن آن باعث سهر اعضاء الغذاء النفس و تقوی معده و مفرح کبد و معین باه و نافع اسهال طویل چون ناشتا بیاشامند **مارگیا** بفتح میم و الف و راء مهمله و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و بلغت فارسی است **ماهیت** آن نباتی است قریب به ودع و برگ آن شبیه برگ بید و گل آن زرد و قبه آن شبیه بسیار منبت آن جزیره آذربیجان **افعال و خواص** آن اکثر مستوطنین آنجا آن را کوبیده در شوربا بخته میخورند و گویند که دیگر از گزیدن مار و جانور ستفرشنگی و ضرر ماری رسیده است کو بعد از آن تا یکهفته چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از جماع و دلارسنی و جماع نمایند حکیم میر محمد مومن نوشته که بطلی حقیر آنست که اعتبار نیاید باشد و الله اعلم **مارکیوا** بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف بلغت عربی است تا کید انی را نامند **ماهیت** آن نباتی است شبیه به درخت نا القید متیجه علیا شاخها سبز لیا و صلب و دو شکل و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم و گل آن سرخ شبیه بگل شبوی و ثمر آن در میان برگها شبیه فندق و مائل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل المار است و انجبار حبوب مانند کرسنه و غیره را در آن بپوشانند و خشک کنند طعم آن مانند فلفل گردد و که تمیز نتوان نمود **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک آن بغایت سرخ کننده نشیر و دافع اورام بارده و آثار جلد و طلاء خاکستر جمیع اجزای آن دافع کلف و نمش و جای آن مدحیض و طلای برگ آن با آب سرشته و سوی آشامیدن دانه آن با عسل محلل ریاح و فتح ملیم است **مارمانیج** بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح میم و الف و کسر را و سکون یاء مثناة و جیم و ربیما یا بی است و آبل خصر آن را انکلیس نامند **ماهیت** آن ماهی است شبیه بمار طولانی و زیاده بر شبری تا یکذرع و سفید رنگ و بر پشت آن از سر تا دنبال خار با شبیه بسیار و بخار تیز میباشد و بر روی آب مانند ماهیان دیگر نمی آید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن خصوص گوشت آن مقوی باه بی مانند و زائل کننده ریاح و سرد بیماری سبل پیران و جهت وجع پشت و قطع سیلان خون نافع و بهترین طرق استعمال آن برای باه بختن آن با دارچینی و مصطکی و ابزار اسود و دیگر و بریان **مطبخ** آنست **مازریون** بفتح میم و الف و فتح زای معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون بیونانی خامالاون نامند **ماهیت** آن برگ درختی است شیردار بقدر درخت سماق و آن قسم میباشند مسمی باز برگ سفید و بزرگ تر سفید و بزرگ تر است و این را بتخصیص نامند قسم دوم برگ آن سیاه و از برگ زیتون کوچکتر و از برگ سوم بزرگتر و ضخیم تر این را بفارسی جفت برگ و لشیر از بی هشت روز نامند و قسم سوم را برگ سیاه و بهترین همه بستم صغیر آنست ملیکی جای این بیز جالی از نامد معیت ...
قوت تمر بہ بستم ... استعمال آن ...

پس شسته خشک کنند و نیکو بسته با روغن بادام چرب کرده در اسهال صفراوی و سوداوی و دلقی تریدن را القسموات و پوست هلیله زرد و گل سرخ و ریوند سرخ
کرمانی و نمک هندی در اسهال صفراوی بلغم و بسا و کوال النحاس و بسا زرمان و عصاره قافث افسنتین و سنبل الطیب و مصطکی و مرکی هندی و سکنجبین و
نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نمایند و شربت آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیار شنبر اول است و سبیل اللّٰه
ماذریون را الا احمد تمیمی در تاریخ الحکما اخذ بنی نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه آنست که مستسقی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که
این قابل علاج نیست چون این را شنید مایوس از حیات خود منقطع گردانیده گفت مرا بگذارید که چند روز که حیات دارم آنچه خواهم بخورم و بگرسنگی نمیرم اطبا گفتند
تو بهر چه میل داری بخور که بعد از آن هیچ کس را نفع نخواهد بود پس آن مرد گفت مرا بسرکوچه ببرید که آنچه خاطر من خواهد با شتهای که دارم بخورم و بیاشامم
خوردنی و حلوای سبوس فروشنده که می‌گذرد چنان که اتفاقاً اول بار نظر او بر شخصی افتاد که ملخ پخته می فروخت طبیعت او میل بآن کرد و از آن ملخ پخته
قدری خرید و تناول نمود و بعد از ساعتی شروع باسهال کرد چندان آب زرد متعفن از شکم آن مستسقی بیرون آمد که گمان هیچ احدی نبود که این
مقدار آب در بدن او می تواند بود و امید از آن بالکلیه زایل شد یعنی نجات یافت چنانکه هیچ کس باو اعتنا داشت شناخت هیچ چیز تجربه الطبایی که مدتی
در معالجه او اوقات صرف نموده و از علاج مایوس شده دست از معالجه برداشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده شد چه ملخ بالطبع قابض است
نه مسهل الا قوی کی از آن الطبابی که جهت او نسبت ببسیار طبیبان دیگر زیاده و قوی بود با هم ملخ را طلبیده از وی پرسید که تو این ملخ را از کجا
صید کرده ای و چه طور زمینی بود و در آن زمین چه گیاه بود گفت من این ملخ را از بیابانی صید کرده ام که در آن سوضع غیر از ماذریون هیچ درخت دیگر نبود و در
این اطراف سبحان ماذریون بود پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از اینکه متفرغ شد چه خاصیت ماذریون اسهال رطوبات رقیقه است
قابلیتش آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قوی است چنانکه اگر بوزن یک درهم تنها ماذریون شخص دهند تحمل کشان اسهال آرد که حبس آن ممکن نشود
و بسا خطری و قالبه که واره ماذریون را تنها بدون مصلحات استعمال نمی نمایند و بعد الضرورت با مصلحات استنزاع نموده استعمال می نمایند آنجا و
ملخ یافته یکی در شکم ملخ و دیگر در آب که ملخ فروش نموده و کیفیت آن شد و باصلاح و اعتدال آمده و لهذا از آن این عمل بخیلی و ظاهر الطبع آمد
و این از الهامات جناب باری است تقدس و تعالی طبیعت الطبیعت آن در آخر سوم و در چهارم گرم و خشک گفته اند افعال و خواص
آن جالی و منقی و مفتح و بسیار حریف تند اعضا الراس مضمضه بطبیخ آن جهت صداع با آن مسکن درد دندان و چون برگ تیز جهاز برگ آن فلفل سوده
مالیده برد دندان گذارند نیز مسکن وجع آنست اعضاء الغذاء و النفض مسهل مرة صفراء و حیات و حب القرع و دبه و استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف
گرده نافع خصوصاً برگ تر و تازه آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکه به دستور خوب خیسانیده خشک نموده مقدار شش قیراط از وی با
رطلی نیم آب جوش دهند تا ثلث رسد صاف نموده بیاشامند نموده بیاشامند اسهال حیات و حب القرع نمایند بخصیص که بطبخ بسیار جوش نموده باشند و گاهی خیسانیده
در هم آنرا اسفید و شراب و در ماه میکنند پس صاف نموده و ماه دیگر میگذارند پس می آشامند جهت استسقاء تقیه نفاس و چون بیست و سه درهم آنرا با یک رطل
و نیم آب جوش دهند تا ثلث رسد مالیده صاف نموده با یک اوقیه روغن بادام جوش دهند تا روغن باند اما نشود و یکدرهم تا پنج درهم آن اسهال قوی
نماید و اشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول شدید مفید و بعضی گفته مسهل سوداء و اخلاط غلیظه است خصوصاً که با دو وزن آن افسنتین بجوشانند
و بیاشامند و بعضی یک مثقال آنرا با دو مثقال افسنتین با عسل طبخ نموده بقوام آورده سرشته شیاف ساخته بر میدارند و حب است که بجهت
ازاله اسهال مرار صفراء و سرکب از اخلاط غلیظ اخراج اقسام کرم معده و معا با ادویه مسهله مناسبه معتدله بیک قسم نموده بیاشامند و ضماد آن بنگ
جهت تحلیل ورم لمحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام مقدار شربت آن هر روز شش قیراط تا نیم درهم با آن تخم و برگ آن اسهال و مادر
و زن آن فعل السیود را جبروح و القروح و ضماد جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیه برک قروح و سنوه و قلع خشک ریشه تعفیف جهت الحسیب خبر از کار
فعل بعضی آن و با سوم روغن جهت حیرت متفرع الزنبته طلاء برگ آن جهت بهق و قوبا و نمش و بهاری و بایکربت نافع المضار مضر و بدین طفال و مقادیر مضل

گرم و ملین حاره با سبب ومعده ... بغایت مضر ... و سورش شکر و غیره ... از غیر ... آن خصوصا ... دوسیاه آن قتال ... و کرب
وقتی ... فرمودن ... گاو ... شکر با جلاب و ... آب ... و بعد از آن ... آشامیدن و مبردات قوی
و شرود ... و تریاق طین مختوم ... ما ماسی است و چون بآرد جو و زیت و آب ... سوختن و سنگ ... بخورانند ... آن چهارم
دشک ... قتال ... از داخل ... استعمال ... آن ... حبوب ... و شکنجبین ... واقراص ... برگ آن ... ادرار
کرد مذکور شد **ماس** بفتح میم و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و بهندی هیرا نامند **ماهیت** آن از احجار نفیسه معدنی ... ابجار
و الوان میباشد از سفید و زرد و سیاه و سرخ و سیاه کم رنگ که بهندی تیلیا نامند و سفید آن کثیر الوجود بود و سرخ ... زرد ... کمیاب
کمیاب و تیلیا ... سفید آن ... بهترین ... شفاف ... قطعه آنست و ... العراق
که ... و صاف باشد و معدن آن ملک ... حوالی گلکنده ... است طریق اخذ آن آنست که زمین ... و خاک آنرا آورده ... باشد
آب ریخته در وقت ارتفاع آفتاب از کنار ... نظر میکنند ... ساکن ... آنرا انشان کرده ... بسیار ... زرد ...
باشیده بدستور ... آفتاب بر آن نظر میکنند ... ازحکاکی ... بسیاری و صفا چندانی ندارد **جنس** ... آن ... خوب ... و بعد ازحکاکی
آن ... در ... از خواص آن ... سفیدی ... شفاف و صلابت ... والماس بالاسفل ... گرم کرده ...
تاخته ... سنگ ... حکاکی احجار دیگر ... قطعهای آن مانند طلق ... مرقی ... بزرگ ... سپید ...
قلیل جدا گشتن ... ست و بعضی ... عارف باشد آنرا که قابل است ... آنچه مشهور است ... حکاکی ...
نامد ... الوان ... خواص ... نشادر ... **شفاف** نوشادری ... سفید رنگ ... از نوشادری
کتر و قطعهای آن بزرگ آنرا ... بعضی بهترین ... آنچه برنگ آهن است ... و احجار دیگر ... کمال ...
و آتش نیز ... اهل هند آنرا ... بنحوی ... نافع ... امراض ... **طبیعت** آن ... سرد و خشک
و بعضی گرم ... **افعال و خواص** آن تعلیق آن ... نافع خوف و فزع و باعث سرعت ولادت و ... آن ... حال ...
و خطرناک ... آن ... تقتیت آن بدون ... کلفتی و گفته‌اند ... خواص آنست ...
سمی است ... اعضای باطنی ... شیر ... کاوی ... تا تمام آن ... آشامیدن ...
ماش بفتح میم و الف و شین معجمه لغت عربیت و ... فارسی ... مشهور ... و بهندی مونگ نامند **ماهیت** آن حبی است ... مسور
ماکول ... کثیر الوجود و آن حبی است کوچک مدور ... پوست آن ... آن سفید ... پوست آن سبز ... بعضی ...
بنگاله ... پوست آن سیاه ... پس ... سیاه ... سبز ... خصوص ... تا ...
باقی ... **طبیعت** آن ... سرد ... و مقشر آن معتدل ... خشکی ... القوامی ... و ...
افعال و خواص آن لطیف تر از عدس ... از باقلا و ... جوب ماکول ... اخلاط ... لکن ...
خصوص ... مقشر آن ... تحلیل ... و تا ... مزاج گرم ... حادث
جهت ... سکون حرارت و حدت ... التهاب صفرا ... و آلاس ... عصبی ... قوت باصره ... حطر ...
و ورم ... حاره ... امراض ... اسهال ... طبوخ ... بادام ... حار ...
صفراوی ... مقشر ... آن ... خواص آنست که با وجود ... تحریک سودا ...
و هم ... جهت ... بیت ... مقشر آنرا ... باالقرطم ... بادام ...

مرتبه قدر [illegible] طبیعت با عنبر [illegible] آنرا بریان نموده طبخ نمایند و با آنکه در تب جوشانده آب انار [illegible] تا قوت حاره جالیه آن زائل گردد و [illegible] تا العمل کرده
طبخ نموده تناول نمایند و اگر با [illegible] تسکین حدت حرارت دم و صفرا مقصود باشد با آب [illegible] یا با آب انار ترش افشرده یا پرده سفید جوف آن که شحم الرمان
باشد یا با سماق [illegible] کابلی و اگر [illegible] با روغن بادام شیرین طبخ دهند و [illegible] ماش [illegible] جهت [illegible] حاره و نافع الغشاء ماش
مبرد المزاج و [illegible] ساتیکه [illegible] طوبات و اخلاط فاسده و [illegible] و ریاح بسیار باشد مضر مخصوص [illegible] آن و مصلح آن [illegible]
افاویه [illegible] و حاره مانند [illegible] و [illegible] و قلفل [illegible] و [illegible] کم [illegible] و [illegible] و اشتال [illegible] و در محرورین طبخ آن با ماء القرطم [illegible]
[illegible] و نیز [illegible] ماء القرطم و روغن بادام و ضماد [illegible] طبیخ آن با سرکه که در حمام [illegible] جرب [illegible] و با آب جهت تقویت اعضای [illegible] و تسکین [illegible]
[illegible] طبیخ آن با طلائیکه نوعی از شراب است و یا با شراب و یا مطبوخ آن با زعفران [illegible] اعضای کوفته شده و جدا شده [illegible] و الوان الطعمه
مصنوعه از آن ما [illegible] و [illegible] کشمیری و [illegible] و [illegible] مثل [illegible] و [illegible] ماش [illegible] و اما [illegible]
و بنگاله [illegible] و [illegible] ماش [illegible] بنگالی کلان [illegible] ماش [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] آب [illegible] جهت آن [illegible] و در ملک هند و بنگاله [illegible]
[illegible] مانند [illegible] **طبیعت** آن گرم [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] جهت [illegible] آن تباره [illegible] چند روز [illegible]
هند و بنگاله [illegible] ماش [illegible] الاطعمه [illegible] و [illegible] **ماشور ون** بفتح میم و الف و فتح شین معجمه
و ضم [illegible] و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون [illegible] و نون **ماهیت** آن گفته‌اند اسم هندی [illegible] آن [illegible] شبیه [illegible] آن
از برگ [illegible] برگ [illegible] و [illegible] شبیه به سنبل [illegible] گل آن شبیه بیاسمین [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن در جمیع افعال قریب بسنبل و جهت خوشبوئی [illegible] مخصوص [illegible] آنرا **ماغر** بفتح میم و الف و کسر
[illegible] و [illegible] و بفارسی [illegible] و بهندی [illegible] **ماهیت** آن حیوانیست
مشهور [illegible] حیوانات ماکول اللحم گوشت آن نسبت بلحوم حیوانات دیگر [illegible] الطف و بهترین آن جوان یکساله فربه صحیح المزاج است
و [illegible] و صحرائی و جبلی [illegible] **طبیعت** آن گرم و تر و گرمی آن [illegible] بعضی [illegible] و جبلی [illegible] و [illegible] گرم
[illegible] **افعال و خواص** آن موافق محرورین [illegible] در فصل [illegible] الکیموس مولد خون لطیف [illegible] مزاج
مصلح آن بادام [illegible] و [illegible] میوه‌های [illegible] گوشت [illegible] قوی [illegible] بهترین
لحوم [illegible] خون [illegible] و موافق [illegible] و [illegible] شده و [illegible] عضو
[illegible] گرم آن [illegible] و [illegible] ورم [illegible] صاحب [illegible] اخلاط [illegible] ضماد [illegible] قوی
[illegible] دماغ و [illegible] العین [illegible] آن [illegible] آنرا با آن مخلوط کرده و از قلفل [illegible] پاشیده
نمایند [illegible] آب [illegible] در چشم [illegible] جهت [illegible] مجرب [illegible] سنگ جهت [illegible] و عفونت لثه
[illegible] الغذاء و النفس [illegible] آنرا [illegible] و [illegible] خشک کنند و یکمثقال آن با آب گرم جهت [illegible]
[illegible] و مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر [illegible] با [illegible] خشک کنند یکمثقال آن با سرکه [illegible] چهار ساله [illegible]
[illegible] فصل [illegible] انگور [illegible] نمایند [illegible] و بعد از [illegible] ریزه ریزه کنند [illegible] و یا غربال
و سایه خشک نمایند و آنرا [illegible] جهت [illegible] سنگ گرده و مثانه قوی الاثر [illegible] و [illegible] آن [illegible]

بآرد برنج و بادام جهت تحجیر ورم سپاک و ضماد آن بعسل و سرکه با شدت جهت منع نزول ماء مصطلح اختناق الرحم و آن آرد جهت قرحه امعاء و ایشان سرکه با ... جهت یرقان و بادام با عسل جهت گشودن ... منع اخراج جنین ... جهت رفع ورم ... آشامیدن ... با عسل جهت رفع بول ... مقدار شربت آن تا دو درهم ... سرکه آن با بول آن جهت استسقا و ورم طحال و طلای ... الا اتلال ... قلع ... و الاوجاع والاورام ... ضماد ... با آب ... و طلای سرکه ... تحلیل اورام ... الطف ... و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب و ... طلای سوخته آن با سرکه جهت داء الثعلب ... با عسل جهت ... ورم ... داء الفیل جهت ... ضماد ... آن ... شراب ... تحلیل ... کبریت ... باشد ... آب ... القروح والجروح ... آن ... گوشت ... عرق آن با عسل جهت قروح ساعیه ... آشامیدن ... سوخته آن ... خشک ... شراب ... جهت ... هوام ... آن ... نقرس ... نافع ... گردن ... خشک آن ... عرق ... النسا ... تجربات ... سرکه ... نیست ... حرارت آن ... حرارت آن ... عرق ... درد مفاصل ... جهت ... هوام ... است ... مضادون ... باشد مالک الحزین بفتح میم و الف و کسر لام و فتح کاف ... طائر ... ماهیت آن ... سفید ... طبیعت آن ... گرم و ...

افعال و خواص آن گوشت آن ... [illegible]

... مال کنگنی بفتح میم و الف و لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسی ... ماهیت ... نباتی است ... و نبات آن ... ساق ... زیاده ... سفید ... [illegible] ... طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک ... افعال و خواص آن ... الرأس و العصب و آشامیدن آن جهت تقویت دماغ و قوت حافظه و ... وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا ... فالج و لقوه و رعشه و تشنج ... تقویت معده ... [illegible] ... دفع ضعف ... نافع ... تقویت ... [illegible] ... زیاده ... تقویت باه ... سفید ... [illegible] ... امراض ... [illegible] ... اعضای ... [illegible] ... امراض ... [illegible]

و در ایام استعمال چند روز قبل از ابتدای آن تنقیه بدن بادویه لینه نمایند و بقول جامع اعراض نفسانیه و بدنیه و حرکات عنیفه و اشیای حاره و حریفه مانند دل
و سیر و ترب و پیاز و بخیل ایشان از بینا احتناب نمایند و گفته اند [illegible] بر دهن آن یک درم [illegible] اخذ نموده باشد حب رفع جذام [illegible]
نیز [illegible] جهت جذام و نیز [illegible] و در دهن گاو خالص [illegible] میخورند میگویند قوت باه را [illegible] میسازند [illegible]
و نیز در شبکه با [illegible] شانند و صاف نموده ازان [illegible] روغن آن را میگیرند و [illegible] مقدار یک اوقیه آن را با شیر برنج [illegible] میگویند که موی سیاه میگرداند
و دیگر موی سفید نشود و گفته اند که اگر [illegible] آن را به شیر بجوشانند [illegible] تمام [illegible] کنند و هر روز هفت دانه تا [illegible] قوت باه
او بسیار ضعیف گشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یابد و چون [illegible] روغن [illegible] چرب کرده [illegible] و در قضیب بمالند تقویت عظیم بخشد و امساک آورد و اگر
در بول شیر یا شغال چند روز بخیسانند [illegible] شهوت او بالکل زائل گردد چنانکه دیگر رغبت بر جماع نکند و کسی [illegible] والضا تقویة
محرور المزاج [illegible] حاره جوان [illegible] حرارت اکثر ضرر میرساند چنانچه شنیده شد که چند کس خورده [illegible] متضرر گردیدند و بعضی هلاک شدند [illegible]
از استعمال [illegible]
و تخم آن را [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] روغن ازان برآید [illegible] **مالیا** بفتح میم و الف و کسر لام و
فتح یا مثناة تحتانیه و الف **ماهیت** آن بعضی [illegible] گفته درختی است که [illegible] شود **افعال و خواص** آن [illegible]
برگ آن [illegible] حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته [illegible]
برگ آن [illegible] و گل آن سفید است [illegible] حیات [illegible]
و دفع [illegible] **مالیقراطن** بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح قاف و را مهمله و الف و [illegible]
یونانیست [illegible] **ماهیت** آن [illegible] آب باران یا آب صاف شیرین
با آتش ملایم طبخ [illegible] ماء العسل [illegible]
[illegible] **طبیعت ساده** آن گرم و تر **افعال و خواص**
آن [illegible] و دافع امراض [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ الرئیس [illegible] قولنج [illegible] باشد تا [illegible]
ضعیف الطبع [illegible] **ماميثا** بفتح میم و الف و کسر میم [illegible] **ماهیت**
آن نباتی است شبیه [illegible] خشخاش [illegible]
و گل آن [illegible] خشخاش ساحلی [illegible] خشخاش
[illegible] خشخاش ساحلی [illegible]
ماميثا [illegible] ماميثا
و [illegible] قوی الرائحه [illegible]
در آب حل کنند [illegible]
و آن [illegible] **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک [illegible] **افعال و خواص** [illegible]

۵۸۳

و فالج و لقوه و عرق النسا و الرسم و العصب و السدد و مانند آن جهت دردسر و مفاصل و جلد و منع انصباب مواد بچشم و اشقاق لب و حب لثه جهان
و اسلاق و بواسیر و ورم حار آن و در کرده جهت قلاع و دهان و اکتحال آن جهت دمعه و استرخای پلک چشم و ضعف باصره و اشیاف آن با قند یک مثقال را فع
خفقان و اسهال صفراوی یا ادویه مناسبه معینه مجرب است ادرار و الشیوه و عرق النسا و اعصاب آن جهت اورام و جلد و دمای
بمنی گریه بحرکت سده و اعمال با مسهلات و طلای تخم آن جهت حمره و تقریح مقدار شربت آن تا یکدرهم است و آن محرق معده مصلح آن
ماميران بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح را مهمله و الف و نون **ماهيت** آن گیاهی است ساق و شاخهای
نبات آن از زمین مرتفع و برگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر و مائل بزردی و بار و جهت و بیخ آن پر شعبه انگیاده و بیدوگو و کبود
و باریک و بر زیر مستقیم و در گرماهای آن اشیای سیاه باریک شبیه بموی بیخ آن غریب آبدار چینی و خراسانی و هندی آن
مائل بسیاهی و چینی آن زرد و بوی تر از هندی و خراسانی آن سبز رنگ مائل بسبزی و تخم آن شبیه به تخم و بهترین آن تند و باریک صلب و تازه
و قوت آن تا بیست سال **طبيعت** آن در آخر گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محلل و منقی و جلا و مشق و ناخن
سود آن با عسل جهت نقیه داغ و اکتحال آن جهت جلا و سلامتی ناخنه و ظلمت بصر و ضعف باصره و مضمضه آن جهت درد دندان و اعضا
و آشامیدن بیخ آن با شراب جهت یرقان سدی و تحلیل ریاح غلیظه و تحریک حیض و ادرار بول و ضماد آن جهت انقلاب رحم و ورم و بواسیر بی نظیر و سعوط
گرفته اند مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال و بیخ آن تا یک مثقال و نیم و بدل آن مرزنجوش و نصف آن مامیران و بدل آن جهت ناخن و کلف
ماهودانه بفتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون و ها اسم فارسی است بمعنی حب الملوک
لاثات یعنی درا اسهال معادل پنج دانه یکی قبلی است **ماهيت** آن گیاهی است شیردار و آنرا اهل مشرق حب الملوک نامند و شجره
سه سه قسم است ساق آن با بلندی آن تا بقدر ذرعی و ورگهای ساق آن در زمین شبیه برگ بادام و در نهایت شعبها آن و زمین مائل به تبیده
از نهال کال آن بقدر تیر آن و غلاف مدور شبیه بحب گیر و بیخ آن و غلاف آن سه دانه شعرق و رسیده در غلاف و برگ آن مائل باز راه گریز سبز تر
آن اغبر و مائل بسرخی و مغز آن سفید و شیرین و چرب و بیخ آن باریک و دو سال باقی میماند گویند منبت آن بلاد هند و عراق است و گویند دانه
آن شبیه بلبلاب است و بزرگتر از آن و در غلاف شبیه بلبلاب **طبيعت** شیر آن در سوم گرم و خشک برگ مانند آن در دوم **افعال و خواص**
آن آشامیدن سه عدد خورد آن مسهل بلغم و صفرا جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و امثال آن از سه دانه تا بیست دانه
مسهل و آشامیدن کوبیده و حب آن با آب سرد و اسهال قوی و غریب بلغم غلیظ و عرق بلغم و مواد سودا و گیموس های تند و از بیست تا سی نمودن
آن معلوم از اسهال آن تا بیست عدد و از برگ آن و دو درهم و زیاده بر آن غیر مجوز و آشامیدن آب سرد مسکن عمل آن است و مقویه و صمه
و مصلح آن انیسون و مصطکی و کثیرا و گفته اند چون ما هودانه مقشر است بالفعل نگاه دارند قوی الاسهال است و بعد از یک سال اثر آن کم و اثر آن ضعیف
مناسب تجربه سنجیده اسهال می آید و بجهت ادرار مفاصل و عرق النسا و تقرس و استسقاء و قولنج نافع و طرق غرس سال و بزرگ جهت قولنج وارد الحمل
و لیمن آن نیز مسهل است و بدل آن نیم وزن آن حب النیل است و بدل آن حب الخروع یک وزن **ماهيزهره** بفتح میم و ها و کسر
و یای مثناه تحتانیه و فتح زای معجمه و ضم ها و سکون را و ها فارسی است بمعنی سم ماهی است یعنی گیاهی که کشنده ماهی است **ماهيت** آن گیاهی است
که ترکی سقورباوی نامند و اکثر آلیا بوست گیاهی است تیره رنگ و شبیه بساق و بیخ آن در برگ آن مقرون بهم و زمین و گل آن بقدر دو
ساق آن از جوانب آن رسته شبیه به بیست سر و بست بساق آن مائل بزردی و باندک مدت شبیه به پوست بیخ کبیر و مستعمل همین است
آن و قوت آن تا سه سال باقی می ماند و بهترین آن باریک و تند و تازه آن با اندک مدت و تندی است **طبيعت**
آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل قوی و اخراج بلغم و اخلاط غلیظه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا

و عرق النسا نافع جهت آنکه محرق اخلاط است و عروق و مفاصل و ارباب مبرودین و مرطوبین بلغمی مزاج و قوی کثیر التنقیه مضر است مصلح آن کثیرا و شیاف
دانیسون و بار و روغن بادام چرب نمودن مقدار شربت از جرم آن با شکر تا یک مثقال و در طبیخ تا سه درهم جهت استسقا و تحلیل و رباح بلغمی و ریگی
و دیون آنرا کوبیده و در آب کیک (؟) یا به آن باشد لهذا از ماهیان بعیس گشته بر روی آب آیند و بگیرند و گویند ماهیان است گشته بر روی آب آیند **فصل السین مع**
الثاء المثلثه **سثنان** بضم سیم و سکون ثاء مثلثه و فتح نون و الف و نون لغت عربیست **ماهیت** آن نباتیست که کرم دانه فرانسه (؟)
نوان و قسم میباشد قسمی ساق آن به قدر دو ذرع و برگ آن شبیه به برگ مازریون ازان نازکتر و با رطوبت چسپنده و گل آن سفید و از این گل ثمر
سیر و شبیه به تخم مورد و مائل با ستداره و سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و پوست آن صلب و سیاه و مغز آن سفید و آنرا حب مودانه و کرم دانه نیز نامند و برگ و تخم
مستعمل **طبیعت** آن جمیع اجزای نبات آن تا سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن یکدرم آن با حریره و یا بلع نمودن دانه آنرا درست مسهل
قوی بلغم و مانع سوداء و محرقه بیاغ و مخرج اقسام کرم معده و امعا مقدار شربت آن از ده دانه تا یکدرم از برشته آن ملای که دیده که آن باعث اسهال و عرق بسیار و ضماد
مطبوخ آن با زفت جهت جرب و قوبا و برص و بجایت نافع و زنان حب آن جهت فرزجات سخت و تاشقه رطوبات و خوشبو کنند و ما و حیض حمل و
شوقه و ملذوذ او مقدار (؟) ... استعمال نمایند و برگ تنها و افعال مانند تخم آن و باید که آنرا در فصل ربیع ایام حصاد قطع نمایند و خشک کرده نگاه دارند
و عنقایات (؟) ... ازان مبالغه کند و آشامیدن دوازده قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه و جهت استسقا نافع و بدستور
سرکه تشامیده آن جهت رفع قالع (؟) کدار و ... مسهل ... آن مخرج جنین و ... آن و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت قوبا و جرب
و برص مجرب مقدار شربت برگ آن در مطبوخات تا سه درم و باید که یکشبانه روز در سرکه بخیسانند مانند برگ سندیون و با صمغ عربی و کتیرا استعمال نمایند و
از تخم آن یکدرم که به دستور در سرکه بخیسانند و با روغن بادام و صمغ عربی و کتیرا استعمال نمایند تا ده درم آن کشنده و دورت جراحت خلق اگر مبادا از رسد
و بیج و دخار ... عظیم در معده و ورم ... علاج آن علاج فربیون خورده است و در فربیون مذکور شد و قسم دوم آن در مصر کثیر الوجود و منبت آن قریب
دریا ها و ابهار و ... و نبات آن به قدر یک ذرع و شبیه به ... آن مانند برگ ... و در پهلوی هم و گل آن زرد و بار یک و از میان برگها بر آید و
تخم آن به قدر ... و سفید رنگ و بیخ آن ... و گفته اند که کرم دانه این قسم است نه قسم اول مستعمل تخم و برگ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن آشامیدن یکدرم برگ خیسانیده آن در سرکه یکشبانه روز و یا با روغن بادام آشامیدن مسهل صفرا و بلغم خام و اقسام کرم
استسقا را نافع و چون بجوشانند آنرا با یک اوقیه سویق ... و رطل آب بجوشانند تا چهار اوقیه باند صاف نموده یکدرم با روغن بادام و ... جوشانده
جهت اسهال بلغم خام و مار (؟) و صفرا و استسقا و اخراج اقسام کرم ... جهت القروح و الجروح استعمال فتیله آن در ... و جراحات خورنده گوشت فاسد
و ... کننده ... و ضماد برگ آن با ادویه مناسبه و بیابه تنهایی **مثلث** بضم میم و فتح ثاء مثلثه و لام مشدده و ثاء مثلثه در آخر **ماهیت**
آن اکثری گفته اند آب انگوری است که دو ثلث آن در طبخ برود و یک ثلث بماند و از قول شیخ رئیس در کلیات قانون و کلام محمد بن محمود آملی در شرح کلیات
ایلاقی ... مثلث عبارت است از آب انگور ... و آب خالص ... نمایند تا یک ثلث آن برود و آنچه در صدر ذکر یافته و اکثری
گفته اند ... و ثلث فقهی است ... شراب انگوری با ... نماید تا دو ثلث آن برود و یک
ثلث بماند ... و منافع قریب ... است ... و مقوی ... و موافق ذات الجنب و ذات الصدر ... و مقوی باه
مبرودین و زیاده کننده منی ... مصلح آن ... آب است **فصل المیم مع الجیم** **مجیح** بضم میم و سکون جیم و فتح
نون و حاء مهمله لغت عربیست ... خوش نظر تا سند **ماهیت** آن نوعی از ریاحین است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال**
و خواص آن قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت ... تازه ... آن جهت ... گوشت و قرحه و ... نافع است **میحوقان** بضم میم
و ... عجمی و سکون واو و فتح قاف و الف و نون **ماهیت** آن ادویه جدیده است که از ارض جدید از طرف ... است ... و ... نباتیست سفید ...

جملت تن کثیر الاصول شاخهای آن مفروش بر زمین و برگ آن مدور و ریزه و بسیار از آن شبیه بکشنیز و در خوشها مانند خوشه عنب الثعلب و در وسط تابستان در تموز میرسد و بیخ آن سطبر و سفید مانند بیخ فاشرا یعنی آن را بیخ فاشرا دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه بیخ فاشرا حرارت و حدت بسیار بخلاف این بیخ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با قوت مسهله و قابضه مانند راوند و از حیثیت بلفظ بعضی نوعی از راوند است اخذ نیست چنین جهت آنکه در این دوا نیست کیفیتی که مسکره طبیعت باشد و رائحه ثقیل و طعم کریهی چنانچه در راوند است **افعال و خواص** آن جهت نوازل و وجع مفاصل و گرده و قولنج و سلعه و رطوبه نافع جهت آنکه مسهل و مخرج بلغم و مائیت فاسده از بدن و مخرج خلط مراری و ...

... [illegible] ...

فصل المیم مع الخاء المعجمه مخ بضم میم و خاء و فارسی مغز استخوان را نامند ... **ماهیت** آن جسم نرم چرب است که در جوف استخوان حیوان میباشد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضد یا متفرق در اجزای استخوان ... **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن ملین ... و صلابت مفاصل و اعصاب ... مغز استخوان حیوان صحیح المزاج ...

... [illegible] ...

مخلصه ... **ماهیت** آن نباتیست ...

... [illegible] ...

و اندک سیاهی این قسم را با سکندریه اسن ابیه بر مانند قسم چهارم ساق دارد در ربیع می روید ساق آن باریک و بستری بقدر دو شبر تا سه شبر و شاخ و برگ سنامدور گل آن بشکل عقرب و کبود نیم رنگ و قسم تخم را ساق مربع و برگ و ریشتق برگ با در بجو یه مے بود طعم آن تلخ و این قسم در طرابلس و حوالی آن بسیار است و منبت آن کوهستان و در پیهای مناسب و قسم ششم با شاخهای مایل و اغیر بر شکل غیر مستقیم بلا سوح و کم برگ و برگهای آن باریک و نازک شبیه برگ بابونه و بر سر شاخها تنها شبیه بابونه اما برگهای زیره ندارد و بازنجی بنفش و این قسم در بلاد شام کثیر الوجود و عزیز و سیاه و هر آن است و بهترین همه قسم اول و آنچه در ابداع مناسب آب و رنگ سلاخ روید و قوت آن تا بست سال باقی می ماند و صاحب اختیارات بدیعی نوع کار از اجام و انواع گوید و سه نوع است یکنوع آسنا شیرازی کار ریک نامند بفارسی بلبل شامی و یکنوع را کشنیز کوهی و یکنوع را تریاق کوهی و تخم نوع شبیه بهم اند و نبات اندک متفاوت بنات کار ریک خشن و تخم آن بسیار تلخ و گل آن ازرق و در کرده و رنگ تنها روید و نبات کشنیز کوهی الیسم و برنگ تر و تخم تن تیز و تلخ بنسبت آن مرغزار و دعا سیاه کوه و گل آن مایل بسرخی و نوع تریاق کوهی و در بلاد بید و نبات آن کو چک تر و گل آن مایل بسفید سے زرد و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانگاه روید از کوهستان و تبانکار و آورده جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است

طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اعضا رئیسه و اعضای آن رفع جهت تولنج و صعب تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده و کبد طحال و اعصاب و در دفع او جاع مفاصل و ظهر و ورک امثال اینها السموم آشامیدن یکدرم تا دو درم آن جهت دفع سموم مشوبه و نهوش مانند مار شاه و عقرب و رتیلا و غیرها خواه قبل از آن و یا بعد از آن مانع تاثیر و دافع ضرر اینها است مقدار شربت آن یکمثقال با روغن زیت و دو درادل نزول آفتاب به برج حمل تا سه روز هر روز یکمثقال تخم آنرا نوشند در آن سال بهیچ کس گزند آن فرر نرساند عرق مخلوطه مطلقت دیگر متوحش اختیار رئیسه و موافق و بهترین دسانع تولنج و بعضی داخل کردن آنرا در تریاق کبیر قایم مقام شراب دانسته اند مخصوص بفتح سیم و کسر فاو سکون یا و فتح قاف تحتانیه و مثناة فوقیه بیست و بیست نباسے و دوغ و بترکی اسیران و بهندی چهاچه نامند **ماهیت** آن تا بسی سال است که بالند کے آب بعنت و یا غیر آن حرارت و داو چوبه و بهم زده و بنیست آنرا که کره نامند گرفته باشند بهترین آن دوغ تازه ماست شیر گاو است که بنیست آنرا بالتمام نخود کوزگرفته باشند

طبیعت آن در دوم سرد و تر در رطوبت بران غالب بیوست **افعال و خواص** آن مسکن غلیان خون و محرک باه و بهترین شے و سمن و مطفی حدت و تب و حمیات حاره حرارت و التهاب معده و جگر گرم و مسکن تشنگی و با نبت الحدید المربل جهت تقویت معده و سنگ تابیه یا آهن تا به آن منجمد گرده بسیار زده دیا آهن تفته جهت حبس اسهال و مفرادی خصوصا با طراشیث و قوابض مطبوخ آن با برنج و آرد جو یو داده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حاره و سمین مبطل و مزیل درمی دق بانان خشک ربع رطل تا نیم رطل و مقدار نان اندک خشکال زیاده تجویزه نموده اند متواتر آشامیدن در حمی دق و امراض حاره مادة حیات است و دیگر نند دوغ تازه گاو را در دیگ سنگ یا سفالینه کمتا می کرده آن جدا گردد مطلق و بنیت در آن نماند تا پنج و شش ساعت بگذارند که طعم آن نیکو مانند ترشی مزه گردد پس نیکو بهم زنند تا رنگ در آن آمده است با آن مخلوط گردد پس برگیرند تا ان تنگ سیده خالص بمقدار ده درم مغز یر کرده در درم از آن دوغ بیاشامند و بگذارند تا نیکو استفراغ یابد و تناول نمایند اگر زیاده از مقدار قوی هضم و احتیاج بیشتر باشد بهمین میزان زیاده نمایند و بعد ده درم نیز درم دوغ زیاده کنند و از نان یکدرم کم نمایند و همچنین هر روز تیجه درم بر دوغ بیفزایند و از نان یکدرم بکاهند تا دوغ خالص کنند و عادت بدان حاصل گردد چون خواهند که ترک نمایند برعکس اول عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و بعضی المبالغه کمال احتیاط گفته اند شروع از ده درم دوغ یکدرم نان بیفزایند تا دوغ به پنج درم برسد و اگر زیاده از سی درم خواهند همین قسم زیاده نمایند و بدستور بکاهند کسانی را که عادت بخوردن دوغ باشد محتاج باین تدبیر نیستند بلکه همین مراعات و قوت هضم و آنکه با دحمی عفنی نباشد کافی است زیرا که در حمی عفنی جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند و اگر حمی مواد رقیقه حدت داشته باشد مثل غب خالصه و امثال اینها چنانکه گفته شد از اخلاط با شد با قرص کافور یا ترنجبین تناول نمایند و همچنین آنکه طبیعت ملین شود تمیین آن موجب گرده گردد و دوغ را با آهن و یا سنگ تابیه نمایند یا با المباشیر سعید یا طباشیر دیا مبرد ترمرتاسیه استعمال نمایند و خلاصه آنکه یابس یخنه تر شده در حیوانات و دوغ نوع سیجوشد و بعضی بسیار مدان اکل

و چون تخم خرفه ما کوبیده با دوغ سه مرتبه نوشیده باشند ... کنند تا سپید ... انسان رفع تشنگی و خواهش شراب ... بنماید و ...

و دوغ در ... خلطی ... آنکه ... میگردد و اصلاح آن ... آشامیدن سکنجبین ...

گرد سوده ... غشی شود اصلاح آن ... کردن و ... است

فصل المیم مع الدال المهمله

مداد بکسر میم و فتح دال و الف و دال مهمله لغت عربیست ... بکسر حا مهمله و سکون ... مسوده ... مهمله نیز ... بفارسی مرکب ... ماهیت آن معروف و اقسام آن ... بتفصیل مذکور شده ... مطلق آن نزد اطبا مراد ... روغن کتان و صمغ عربی ... آب ... سیاه ...

طبیعت آن در دوم گرم و خشک بخلاف ... سرد و خشک است ...

افعال و خواص آن ... مجفف ... الراس و العصب و غیرها ... اعضا ... حرارت ... و غیر هندی ... آتش ... باشد ...

آشامیدن دو مثقال ... با آب ...

فصل المیم مع الراء المهمله

مر بفتح میم ... ماهیت آن صمغ ... دیمودی عرد ... بیونانی مر ... بهندی بول ... با ... و سکون واو و لام ...

بلاد مغرب و روم و جزیره سقوطره ... بسیار بلند ... مانند ... آن ... بسیار ... است ... برگ ... شبیه ... و بعضی ... آن بسیار بلند ... درخت ... حاصل میگردد ... و گویند ... و این ... تشنج ... سفید رنگ ... بعد از آن ... رنگ ... صاف ...

... پوست درخت ... سیاه ... بهترین ... صاف ... تلخ ... بسیار ... سفید ... و خوشبوی ... [illegible] ...

طبیعت آن در آخر سوم گرم ...

خشک در آخر سوم ... در دوم گرم ... **افعال و خواص** آن ... مجفف ... و مسخن ...

ریاح و اورام بارده ... و اخلاط ... و لهذا ... سلف ...

... رطوبات ... آن ... تفتیح ... باشد ...

زیاده از غیر ... اعضا ... ریاح ... و با آب ... جهت ...

شود ... با شربت ... آب ...

... بیست ... قروح ... لهذا ...

آن ... انواع قروح ... آسوده ... و امیون و ... بید ... درهم ...

جهت تنقیه جرک زخم و تحقیق قروح و قیام آنها و تسکین اوجاع و تحلیل اورام و ریاح آن نافع و منضج محلول آن در آب شب محلول در مل غسل و
با سرکه مزروج با آب مطبوخ در آن بیخ ملیون و فلیلی زنجار جهت رفع قروح متعفنه دهان و لثه و داء الحیه با سرکه غسل هر روز جهت قطع قروح
دندان و باعث نیکوئی نکهت یعنی خوشبوئی دهان و رفع بدبوئی آن و بدستور نگهداشتن آن در دهان فرو بردن آن نافع خشونت حلق و تنقیه
اواز و اکتحال طلای آن بیاض و غلیظ و با مرضای غلاست بصر و خشونت اجفان و قطع جرک و برکنده قروح چشم البته و جالینوس ملحق با آب آن زر شیم
و اگر رقیق باشد و نیز اکتحال حل نموده آن در آبیکه در آن عروق زعفران و زرد چوبه جوش داده باشند با آب عسل با فوذنج نهری جهت حدت بصر و اجتماع
نزول آب و بیخ از زنجار و نشوش متوعی آن در آب مرسوم از عیر تکشت با شیر زنان و با سفیدیه بیضه جهت رمد و بیاض رقیق و با آب شقائق النعمان
و با انکحل جهت جلا بیاض ضعیف بصر و با عسل جهت سلاق و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب سود و رمد و جرب باعصیر عنب و با شقائق النعمان
و نیز جهت جلا بیاض بیوت و با گلاب جهت شعیره و با آب تره جهت کثافت الدم تحت العین بالجمله باید که هر گاه اراده استعمال آن نمایند و اراض عین
مقصود مار مد باشیر زنان و یا شیر الاغ و یا سفیده بیضه مروج بکار برند و اعضا الصدر آشامیدن آن با ساجت امراض سینه و سرفه زمن را کوبود
عسر النفس و نفث الانصباب درد پهلو سینه و اعضاء الغذاء النفس آشامیدن صافی خالص جهت استرخا معده و نشف رطوبات آن و تنقیه اعضا باطنی
و تحلیل نفخ و ریاح و قولنج منجمد و رحم و تلیین بطن و اسهال ال اصفر و بلغم و قروح معاء و نفخ ریحی و ورم طحال و اخراج دیدان و حب القرع و جنین در ارحام و حیض
موقوف شده و دفع کرده رشانند و تلیین صلابت آن و تفتیح و الظمام و قرآن خصوصا با آب سداب و با افسنتین و با آب ترس و با رازیانج جهت امراض
رحم و اخراج مشیمه و امثال آن بدستور استفراغ بدن با میاه مذکوره و با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب غسل جهت برکه بر بدستور حلبه مطبوخ آن
در قبل شراب مسقط جنین بسرعت و درد یا کندر و زعفران و افیون جهت زحیر و ظوطی و حمول ممسحق سرشته آن با آب برگ مورد جهت رفع بدبوئی مزاج و
با زیت فلسطین که زیت رکابی نامند مل نمایند و بر ابهام پا راست باشند یا دوام کرده باشد از جماع فتور رسانده ضماد آن با ادویه مناسبه جهت
فتق و با سرکه و آب حقند جهت ورم دفتق و ورم طحال آشامیدن منجمد و آن بعینه منجم بر پشت عالیس نزف الدم رحم الحمی آشامیدن مثقال
یک با حلتیت فاعل قبل از ناقص حیات بید ساعت نافع نفس سموم آشامیدن با شراب جهت سموم باید و طلا آن جهت لسع هوام الادام
و بدستور طلا آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و خنازیر خصوصا با آب ترب الجرب و القروح ضماد و طلا آن منقی و مدمل قروح متعفنه و ردیا سنده گوشت
صالح بر استخوان و تخفیف قروح و جرب و رفع دماغ تعفن آن نهاد با گوشت حیوان صدف جهت قطع گوشت مرده قروح و جروح اعصاب و عضله و
در دباین گوشت بر استخوان عادتا از گوشت شده و با سرکه جهت قوباء و با روغن گل جهت جرب متقرح و حکه و ریزه در ان بخیف قروح دماغ تعفن
خصوصا که اورا عصور با آب بارتنگ بشویند و بعد از آن بریان بیاشند از زنیه ضماد آن با شراب و طلا آن با روغن سوری رفع تعفن مود و حفظ آن از
انتشار و تقویت و اعضا آن و با آب ترب جهت بهق و کلف و با خون سیمه تحت جلده یا سلیخه و پیاز عنصل و عسل جهت قلع ثاليل کلف و طلا
آن با شب یمانی جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کش ران با آب ترنج جهت سعفه و جرب آلات مفاصل آشامیدن و ضماد کردن آن جهت اوجاع
و مفاصل عرق النساء و نقرس ضماد آن با آب کشنیز و با آب کرنس تازه و با زیت و سرکه جهت سعفه و تحلیل ورم و تسکین درد آن و به تنهائی و با
ادویه مناسبه جهت کسر عظام و تسکین المفاصل و مضر و مصلح آن دیوتیان و باعث سده و صداع لسان را که عادی به آن نبوده من صداع باشند و مصلح
شانه مصلح عسل مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو درهم بدل آن صمغ بادام تلخ و نزد جالینوس قسط و بعضی اسناد و نزد بعضی موصلی
و جند فلفل بر کیف از بندها بحسب مناسب مرامات امراض و دخان آن که بامثند خان کنند و کحل آورند و در سایر افعال مانند الطف تر و قوت
تخفیف آن زیاده است و برگ آن مقوی معده و قلع ریاح و دفع فضلات و دفع سموم و بعضی سایر هوام و ترک آن با روح بخیه است و در سوخته آن دافع خشکی آن و طلا
پوست سوخته آن با آب مانع حرارت متقرح و سود و سایر اجزای آن تا التیام رسانت و دراز جوآن دروس بو ضماد سوخته آن بطور پر سیاه شدن جهت دراز کردن

۵۸۹

موی و آشامیدن نشاره چوب آن بقدر دو درم کشنده و از این قسم است عرق الغنم ... دو درم گفته‌اند در میان مرد و طفل
سنت عربیست **ماهیت** آن خاریست که در آخر بهار در اول تابستان سبز دیده و در مصر معروف بر یست الفا آنجا که شکال مستعمل باشد در فصل ربیع
بدین ست و مردم دیار کرآنرا در سعدونه نامند و برگ آن شبیه برگ چغندر و سیاه رنگ ملاصق زمین مجتمع تا بتابان باشد درخت شیمها از یک بیخ از آن میروید
و گل آن سفید در آخر هنگام خشکی خار دار میشود و شبیه بشکاعی و در آن تخمی باشد تخم معصفر و بسیار تلخ میباشد و قوت تخم تا چار سال باقی می ماند و ساق آن درخت
چرا کرده میخورند و تخم آن کمتر از برگ و تخم و پوست ست و بعضی با گوشت پخته نیز میخورند و منبت آن میان زراعت و زمینهای نمناک و حیوان شتر از آن
چرا نماید فربه گردد و چیزی بهتر از آن نیست در فربه نمودن شتر و لهذا آنرا شوک الابل نامند **طبیعت** آن در حرارت معتدل و خشک در سوم گفته‌اند **افعال
و خواص** آن مفتح و ملطف التحین ضماد آن جهت درد چشم مع الصداع و الصدر القدر و التعفن آشامیدن برگ آن با آب برگ آن بقدر یک اوقیه کرر
جهت علل عصبیه رحم و درد پهلوی ... و منفعت جگر و تفتیح سدد آن ضماد بر دمل و جرب و حکه و التهاب ... حرارت خون و تصفیه آن و جهت ... کهنه
با آن خورده زجاج سوده جهت تفتیت سنگ مثانه و عسر البول السموم آشامیدن ... آن با شراب جهت سموم نافع المضار مصدع مصلح آن کثیرا
مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از آب آن تا یک اوقیه **ماهیت** حرارة کمیم رفع درد استعلیق در میان مرد و الف در آخر با العین جیستی جمع آن
و در ارمنی زآده و بفارسی زهره و بهندی پته نامند **ماهیت** آن معروف است و آن عضوی است از اعضا که در کیسه بدن حیوان موضوع در عالی از بیاء
صفرای متولد در کبد از جهت فوائد مذکوره در کتب کلیات و آنرا مجری است یکی از کبد که بکان بر آمدن صفرا از کبد در آن و دیگری از آن تا معده و امعا بر
انصباب صفرا بمعده و امعا برای غسل آن و دفع فضول از آن هر حیوانی در طب ذکر آن مذکور شد و خواص کلیه آنها و آنچه مذکور نشده درینجا بیان میکند قوی
ترین زهرهای حیوانات چهارپا زهره گاو و پس زهره خرس و پس زهره بز و پس زهره گوسفند است و اسلم زهرها طیور زهره خروس و ماکیان و کبک و سائر
زهرهای طیور اقوی از زهرهای چهارپایه و قبیله‌ای نسبت داده و حد طائر را که باشی رمیده کننده و از زهرهای بسیار قوی و لذع زهره جوارح است خصوص نرگ
آنها و زهره شیر و سگ بحری بیشتر و ... تا اقوی اند از زهره حیوانات چهارپا و ضعیف ترین زهرها زهره خنزیر است و ... بحسب تری و ادای
حیوان ... احوال از سیری و گرسنگی و ... و تشنگی و ... و تعب ... و ... از ... و راحت و آرام ... و ... جستن
و در تنفس بودن ... تغلیظ و غیرها با شیای حاره و بارده مختلف میباشد چه از حیوان مطلقا گرد در هنگام گرسنگی و ... و ... و غیرها از اسباب ... اخذ
نمایند گرمتر و خشک تر و باحدت و اقوی باشد و ... و در هنگام مخالف آن امور از اسباب مبرده ... و ... گرمی و خشکی و حدت کمتر و ضعیف‌تر میباشد و زهر
انواع ماهیان حاد و قوی میباشد خصوص زهره شبوط که سمی است و زهره انواع مارها سم قاتل اند و بهترین آن مطلقا زهره ... طبیعی ... نسبت ... تر
آن ... بسرخ تیره آن ست **طبیعت** آن مطلقا چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن حار جالی ... شدید التفریح ... اعضا و الراس مفتح سدد ... دمعه
و قطور آن را با وب جهت قروح تازه گوش و قطور زهره گرگ ... جهت ثقل سامعه و با عصاره ... جهت ثقل سامعه و اغتسال ... زهره گاو ... خارش
و طلی ... بر ... جهت قلاع خبیث دهان و ... زهره ... و کف ... رفع ... جهت رفع شقیقه نافع
اکتحال زهره جوارح خصوصا ... نافع جهت ابتدای نزول آب در چشم ... زهره آهو و گوسفند ... از حیوانات چهارپا و کبک ... جهت غشاوه و زهره
گرگ جهت رفع بیاض چشم و زهره ... باعث حدت بصر و زهره خروس و ماکیان و کلاغ و ... و مرغان آبی و لقلق و کفتار و خنزیر و حیوانات ...
و ... جهت حدت بصر و تقویه ... تاریخ ... اعضاء المنقص لعوق زهره آهو و ... با روغن گاو تازه ... و ... و دفع ... و ...
گاو با عسل جهت خناق و بدستور زهره ... اعضاء النقرس آشامیدن زهره ... مفتح افواه عروق و بواسیر و زهره ... مطلقا مسل
است حتی زهره خنزیر چون بر ناف ... آلوده ... اسهال نماید و ضماد زهره ... با عسل جهت ... و ...
آن جهت ... رحم ... و ... زهره ... آشامیدن یک درم زهره ... سوم ... جنین

جنین و از مجربات شمرده اند و آشامیدن زهره چینه با گستر چوب گز یا طبیخ بول و بمقدار آن و طلاء زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل مورث لذت جماع عظیم زنان و جهت سعوط ایشان و میدان و طلاء زهره گنجشک با عاقرقرحا و کندر و زنبق بر کنج ران و قضیب و خصیتین باعث شدت انعاظ و گویند تا گفت پارا بر زمین نگذارند در آن نگردد و طلاء زهره تیس جهت کشش هوام و بید ستور زهره لقوة الانعام و الشوصه و طلاء زهره مار دو جنس با عسل جهت ثآلیل و تحلیل اورام مراهم مرهم داخل کرده میشود و زهره شیر با عسل مانع ترابیا و دام و تحلیل آنها و مانع نزول الماء و بر ظفره و جرب و طلاء زهره گرگ جهت التیام جراحات عصب دندان سر طان و تیش و گراز نحوف و زهره تیش جهت قلع گوشت زائد و داخل مراهمی که محتاج برداشت تو به باشند و بر آن فروع غلیظه قدیمه داخل کرده میشود و طلاء زهره هر حیوانیکه باشد با النطرون و راتیانج و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و زهره گاو جهت دماغ شدید و داخل مراهم جراحات غیر حادث از مجربات است **مران** بفتح میم و فتح را و شده و الف و نون **ماهیت** آن درختی است که در زمین عرب بهم میرسد و اجزاء آن تلخ و چوب آن صلب **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن برگ آن یا عصاره برگ آن بقدر یک درم با شراب جهت سم افعی گزیده تا ده تمه خواص آن در مرد کر یا گنست و بعضی خود آنرا شجرة الدم دانسته اند چنانچه مذکور شد **مرماقلن** بضم میم و سکون را و فتح بای موحده و الف و فتح قاف و ضم لام و نون لغت یونانی است بمعنی هزار برگ و آن خرشیل است و در حرف الکاف الرابع مذکور شد **مرجان** بفتح میم و سکون را و فتح جیم و الف و نون لغت عربی است و بفارسی نیز مشهور بسان و بهندی مونگه و مرجان نیز نامند **ماهیت** آن جسمی حجری شبیه بساق و شاخ درخت است سرخ و سفید و سیاه نیز میباشد که در بحر بهم میرسد و در زیر آب از زمین میروید تا بقدر یک ذرع و زیاده و نیز دارای شاخهای بی برگ و ثمر و بهترین آن قطعهای بزرگ سرخ رنگین براق بی حجم و بی سوراخ و گره آنست و بعد از آن سفید و بعد از آن سیاه و آن بتلون آن اجزای لطیفه و ارضیه مختلفه با آب و هوا حادث از ابخرة محتقنه در زیر زمین آن دریا و بین الحجارت که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب بهم میرسد و هنگام زیادتی قوت و غلبه ابخره بر زمین از خلل و فرج دیتا ند اجزاء زمین مرتفع ساخته بری آورد و بعد از بر آمدن بشکل نبات و درخت اجزای آن بسیار از آن مفارقت نموده متحجر میگردد و بصورت سنگ میشود و در بحر طلسوس و اندلس بهم میرسد و جای بسیار عمیق است آلات سرب و غیره از اتقال بر دام ماهی گیری بسته در دریا می اندازند و در اطراف و جوانب حرکت میدهند تا آنها بچسبد و در میان آن شکسته و جدا میگردد و بر آید و جا آنرا عمق آب آن کم است غواصان در آب رفته بریسمان بسته شکسته بری آورند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی در اول سرد گفته اند و سیاه آنرا سوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن یکدرم آن قابض و مجفف و حابس و یکدرم آنرا بادزهر جمیع سموم دانسته اند و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالسخاصیه نافع و جهت سرخ فرج و خوف اطفال در خواب در بازار امثال آن بند و بست و دا حرت البار مع السین فی کریانست و دستور احراق و حیف سوخت آن در قرابادین کبیر مذکور شد **مرداسنج** بفتح میم و سکون را و مهمله و فتح دال و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و جیم معرب مرداسنگ فارسی است و نیز بفارسی مرداسنگ و بیونانی لیدوغوس نامند **ماهیت** آن جسمی که بجهت عمل از سرب و نقره و سرب و آهن و بیشتر از سرب و کمی با نقره و طلا عمل می آورند و خواهی آن سرخ و ذهبی منقش و رصاصی مایل بسرخی و زردی است و بهترین آن صاف زرد رنگ براق سنگین است **طبیعت** آن بانجاهی است از انجمله آنکه میگیرند از سرب یا از گچ یا سرب سوخته و آن میدهند تا بسیار خوب ممزوج گردند پس در ظرفی کرده سرکه تند بر آن میریزند تا خوب سوخته و ممزوج با آن باشند و بعد از آن باز بند با آب جوش میدهند تا چو مهر اگر دو منقش شود پس اگر جدا کرده با موزون آن نمک میاشند و در آب بجوشانند و بعد بر هم زنند و بعد سه روز آب آن تبدیل نمایند تا چهار مرتبه که ذوبان گردد و اجزاء تمام در آن نمانده پس تصعید نمایند و چون خواهند که آنرا سفید گردانند که مرتک نامند بفتح میم و سکون را و فتح تا و نون و کاف و دیگر سفیده باب قلعی چنانچه از مهر شدن و بلا دیگر سیاه شدن بنهم آب قلعی از ابتدا تا رنگ رنگیده گردد و در آن تکلیس و الملینه در ابتدا بر کمال رسند سیاه نگردانند معمول آنها السلف و بعد آن کمتر از غیر مستول طریق عمل آن آنست که بقدر آنکه خواهند نرم بسایند و ثمن آب نمک آن بریزند و بقدر چهار انگشت بر بالای آن آب

دا تا چهل روز بگذارند و هر سه چهار روز بر هم زنند و هر هفته یک مرتبه تبدیل نمایند پس آب برکشیده خشک نموده نرم سوده بکار برند و باید که نمک بود
مردارسنگ باشد بدین طریق غسل سفید نیز میگردد **طبیعت** آن مایل بگرمی در آخر دوم تا سوم خشک گفته اند مغسول آن سادر اول سرد
و خشک در سوم و سفید کرده آن که مرتک نامند الطف قوی **افعال و خواص** آن قسم آن سم قتال اند داخل غیر مستعمل و طلای مجفف تا بغور سحج و
و حابس و جالی و رویاننده گوشت فاسد زاید و رویانیدن گوشت صالح و التیام دهنده زخمها عمیق و ماده اکثر مراهم و جامع ادویه و کاسر حدت تحلیل کرده
محلل قویه و خورنده گوشت فاسد عفن و از خاصیت آن آنست که چون در سرکه اندازند آنرا شیرین گرداند الصفار العفص سیکرده سحوق آن در الحجار
جالی جهة سلاق و جرب و ناخنه و قرحه چشم نافع اعضا العفص شیخ الرئیس رحمة الله علیه ادویه ... نوشته که ...
زنان بلا دما با الحفال ... قلنه و قروح ... اسهال ... حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که در بلاد ... جهت ... گرم با شیر ... کند
سیفر باشد ... مانع سکون مانند فی الواقع در دفع اقسام کرم ... التقریح نموده که ...
مجرب اقسام کرم ... و مجرب و سفید کرده آن ... قروح ... القروح و طلای آن رویاننده گوشت فاسد زاید
در قروح ... و قروح رطبه منقی قروح بالعرض معاونت ادویه مناسبه ...
پر آب ... طلای سفید کرده آن جالی کلف ... آثار ... و جرب ... و تحلیل ... آتش ... آب گرم ... حدت
ماده جهت دفع ... عرق اعضا مانند زیر بغل و کش ران ... عرق ... کند منع ...
کلف ... زیر بغل ... جهت ...
ست طلای ... سفید کرده آن ... سیاه کننده جلد ... انگشتان ...
حالبین ... و قولنج و مغص عظیم و ضیق النفس و کشیدگی زبان و ختاق ... بانشقاق ...
آشامیدن ... آشامیدن ...
سرقه ...
یک ... طبیعت ... **مرزنجوش** بفتح میم و سکون ...
مجره و سکون نون ... فارسی ...
اذان الفار ...
ذرع باشد ...
اند **طبیعت** آن ... آخر دوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص** آن ...
آشامیدن مطبوخ آن ... دماغ ...
محلل ...
و مرع و طلای آن ...
... آب ...
و آب ... گوش ...
الصدر و ...
سینه ...

استعمال مفرگردد بشاید. تسلیم آن کاسنی و تخم خرفه و بقل آن سو سبزه گویند افسنتین دمراحونزه و دوزنان آن و نمونان آن فلفل و بوره آن شابالکستر گفته اند

ملان سانم الشوطا یا پے آن محلل و ورمانع ضمید و بابزر النخ جهت ورم انثیان الات المفاصل الیه بهدهن جهت التوا عصبے و رفع ظهر و بارسید با عسل وبت تنقیه

اعیاد به سوو تدهین به بین آن الولاستیطلا آن با سکر جهت نفع کات و بعلی حرق بالبدن آن بر موضع ناست و دافع اثر زهر آن السموم و ضماد آن با سرکه جهت

نیش عقرب و طرد الهوام بخور آن گریزاننده هوام و رافع عفونت هوای و با وی و روغن آن که آب آنرا با موزن آن با روغن زیتون بجوشانند تا آب

رفته روغن بماند تدهین میان جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سر باید و قطور آن جهت تنقیه سده گوش و گرانی سامعه و تسلیل ریاح

آن نافع است **مرستلس** بفتح میم و باره و فتح سین و ضم لام و سین مهملات لغت یونانی است **ماهیت** آن درختی است بقدر قامتی برگ آن

بابرگ سیب و بهم پیچیده و با رطوبتی چسپنده باشد عسل و تند با تلخی و رطوبت برگ آن زیاده از شاخ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص آن طلای آن جهت نقش اعضی و سایر سموم سمی و محرق برگ و شاخ آن باید در حمام سه مرتبه رافع جرب و قابع آن و سنون آن جهت تقویت

لثه و جراحت آن و نفخ رخشک آن جهت التیام زخمها و تعلیق آن جهت عسر ولادت موثر و آشامیدن دو داوقیه از آب آن کشنده است بعد دو روز

و صاحب جعفا جت گفته چون برگ آنرا فرش نمایند بخت سمیر بیده و چون شاخ آنرا بریده و دفن نمایند و آب دهند جدا از هیل روز بیفتد اول دیدم عزیز

میم و سکون را و فتح عین مهمله و کسر زای معجمه و یا بنسبت اسم سریانی است لیای بها مرغ نامند **ماهیت** نوعی از شیم بردازمی کی بسیار نرم

و اکثر سفید میباشد و از آن لباس میبافند **افعال و خواص** آن پوشیدن آن موافق مبی آمزجه و سختی مبرد دین و مقوی گرد گرده و معمر گاه انت **مرقشیشا**

بفتح میم و سکون را و مهمله و فتح قاف و کسر شین معجمه و سکون یا و شین معجمه و الف لغت یونانی است و آنرا مارقشیشا و حجر النور و حجر الروشنائی

نیز خوانند جهت آنکه برای روشنائی چشم بسیار مفید است و جهت سونا می نامند **ماهیت** آن سنگی است غیر براق بخلاف معنیا که براق و انواع میباشد

داندهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی و در بعضی دن آهن ما نکون می یابند و هر یک برنگ آن فلز منسوب میدان و مخلوط بوی آن معدن است و آن بو

را از آن استخراج می نمایند و قوتر ین همه نحاسی است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن محلل و جالی و قابض

و منضج و محسن بیاض و استعمال آن در اکحال غیر محرق و بادام کہ آنرا خوب نم نشاید نفعت آن ظاهر میگردد و معنا از اراس گفته اند تعلیق آن بر گردن طفل عدم

و تریاق است اکحال محرق و غیر محرق آن جهت جلا و تقویت چشم و تحلیل بیاض و نفخ آن لا درام و ببثور طلای آن با رانیانج جهت تحلیل اورام صلبه و دامس

محلل گردد و میشود و بسبب تحلیل و منضج جیکه در اوائل القروح و الجرب با رانیانج جهت التیام قروح و با زیت منقی قروح و خوردن گوشت زیاد فاسد بریاننده گو

سیح الات المفاصل طلای آن محلل و مجرب شده جهت و در اجزای عصل زیادة شبیه بعده الزیت طلای آن با سرکه جهت بر مرض بهق و فش و تحلیل رطوبات محتبسه

زیر جلد و نرم و بار یک کننده هموے و بایست تحمید آن و محرق مغسول آن بلطف و حرارت آن کمتر و طریق احراق آن است که بعسل آلوده بر روی آتش

در آتش اندازند تا سرخ گردد و بعضی کبریت نمایند و طریق غسل آن مانند غسل تکلیسات اهل صنعت آن را جهت استعداد بواسیر و اجاع گرده و مثانه و یرقان و

منی و روغن میخونت استعمال نمایند و بجهت دفع سموم شرب و نیز بقسم مفترع از بس کیک آن ثبات شده و در مقوی تریاق و آثار و سرب مثل آن و قلعی نقعت تمن آن

و سنگی زرد و سبز و سوده و نیم رنگ از آثار همه با یکی گداخته و در آن ریخته با سیم القار زرد سوده باشد و در حین گداز بدو جابر زند شبیه بمرقشیشا میشود دار

مرماخور بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم خا مهمله و سکون واو و را لغت رومی و بپارسی مهله نیز آمده بفارسی مرزنگوش **ماهیت** آن عرق

جبلی است ساق آن زیاده بر شبرے و دفتی با صلابت و شاخهای آن طولانی و برگ آن مایل بتدویر زیادتر از برگ آن مایل به تیرگی و سبزی و خوشبو

تلخ با شباهت کمی و بلا بیس لیاقت آن و مایل به سنبل و تخم آن در غلافی شبیه به تخم کتان و گل آن مایل به تیرگی و زرد در دو در بیرسد **طبیعت** آن تا سوم

گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفتح سده و تلطیف در بیرماهایات بد و عصار الراس چون در شراب بند بیرده سکر آورد و ربو

و تحتیق سده و ماغی نماید و ممداع آورد و شکاب مطبوخ آن جهت تحلیل رکابات و زداع و صداع بارده و تمیج ادر تر گفته و تعصیر والنصاب دالتقیض شایند

آن جهت شقاق سوداوی و تقویت معده و امعا و اشتهای صنید وضعف جگر باید و دو مثقال باید و جهت تفتیح سده و احشا و نشف رطوبات معده و
شراب جهت سده در مرض اهل و به سستی و نقول و طبیخ آن و ملیوس بدان سقا و شربت از برگ گل و تخم آن تا دو درم با آب آن تا یک اوقیه تنقیه دماغ و مصلح
مصلح آن صعد و یا صبن بارده بدل آن بادرنجبویه و مرزنجوش و جهت سکر بودن آن در شبلیدن که زعفران در با خورد و مرزنجوش در قرطاسک و نشا سفر و د
بادرنجبویه همه قریب به مقام دقائم و نفع سبل بکلی اندازد او باع چون برگ تا آنه آنرا و محمار فرش کنند و بر آن صاحب دجاج بارده و دباغ و ملیه بر
و امعا بالمعده و قابضه و تحلیل ذائل گردد و بهترین آن قیدای میست **مرماز او** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و فتح زاء معجمه و الف و دال مهمله به فارسی
مرو بنا در بفرنگی اسکلکین نامند **ماهیت** آن نباتی است ساق آن یک و دو لقمه نشر قریب بکعبه و در زغب بکدیگر گویا از ساق تا آخر در سیان بسته
ملاحی کرده بسیار تره تیجیده نند و گل آن تنفش مائل بسرخی در زیره و از ساق تا آخر بار که بسیار بدن ره آمیخته و حکیم محمد مومن رحمه الله در تحفه نوشته اند
که فقیر در فیروزکوه دکر مشاهده کرده و اقدام نموده **طبیعت** آن گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی دانسته اند **افعال و خواص** آن معطر
سعوط آن با روغن بنفشه جهت تفتیح سده دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع اعصاب و النفس و سکته و دیگر امراض بالغمی و تحلیل ریاح و امراض بلند
و بار درم و مدر حیض است **مرمالحوس** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی در تتمه نامند **ماهیت** آن
مرو بری است و قسمی از مرو سینه که مرماحوس خوانند و برگ آن شبیه برگ حناهی و از آن کوچک تر و با شریف و در همه افعال مانند مرماحوس **مرماحوس**
بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم با و سکون واو و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند **ماهیت** آن نباتی است شبیه با خوده و برگ آن
مانند برگ مسلاب و از آن کوچک تر و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن مدور بخلاف سائر اصناف آن که همه طولانی اند و گفته اند مراد از مطلق تخم مرو تخم این است
طبیعت آن گرم و خشک و نزد بعضی معتدل **افعال و خواص** آن مفرح و ملطف و در همه افعال مانند مرماخوس است و شکوفه آنرا اهل الف بیو
و تر دانسته **مرو** بفتح میم و سکون را و واو و لغت مغلی است و گویند فارسی است و تفارسی مرو در شک و بهندی گنوچه نامند **ماهیت** آن اسم جنس
و انواع میباشد و هر یک بنامی مخصوص من برابرونات و خزامی و قیصوم و سسان اشنو و نیز الملاق میمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوی است که مرماخوز باشد
مرو چهار است و نزد بعضی پنج یکنوع را مرمازنانند دوم مرماحوز سوم مرمالحوس چهارم مرماحوس و صنف پنجم را مرو دانسته اند و ظاهر آن است که
دار انواع مرو بنیاشد و نوعی از مرو کم بو میباشد نسبت بمرماحوز آنرا اشمو نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بحسب انواع آن مختلف میباشد
چنانچه ذکر یافت **افعال و خواص** آن ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغم و دافع ریاح و مفتح سده و بلاد باشد و محلل الراس و قطور آن با شیر زنان در گوش
جهت تسکین درد گوش و در بینی جهت صداع حاره و صداع بارده بوئیدن آن نوع خوشبوی آن مفرح و ضماد آن با شراب اعضا از تنفخ و انتشار و حجر
و اسهال و دافع استسقا و ریاح جوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن و جاع آن و چون مستقی ساده است با آشامیدن برگ و تخم طولانی آن شبیه تخم کتان
نامید هر روز دو درم آنرا با شکر تا شتا بیاشامند تحقیق الخوراج آن ببول و عرق نمایند و تخم آنرا چون بریان نمایند و بیاشامند جهت سحج
که با روغن بادام چرب نموده باشند و جهت زحیر و سیلان یا در بیان تا گرد و آن سهل و بلغم و نیز بریان کرده آن با تخم خاص رافع اسهال کهنه و قرحه امعا
و سحج الادرار و الدر ماسیل و ضماد آن تفتیح اورام صلبه و ماسیل و مخرجات و محمد بن زکریا تخم آنرا در دوم گرم و در اول تر دانسته و گویند چون اندک اندک
آب برگ آن بریزند و با پشت بمالند و لعاب آنرا بالنکه روغن یاسمین سه روز تا پنج بنوشند شر سوداوی را بالکل زائل گرداند مجرب است **مرو سطیر**
بفتح میم و سکون را و ضم ها و کسر را و سکون یا و ضم شاه ره سینه و ضم با و سین مهملتین **ماهیت** آن سنگی است سیاه مخلوط برنگ و بعضی از آن لاجوردی
رنگ و چون بسایند رائحه قرمزی آن مانند بوی سوخته آید **افعال و خواص** آن بدستور آن سیستمه شیر و آن جهت دفع الفواد مجرب دانسته اند و منه او
جهت تلدمعیند است **مری البغم** بفتح میم و کسر را و شیوه و یا لغت یونانی است شتق ازین معنی که گلرا در معده ترسیم بوده که با تحقیق یک میم را مدفت
سوده مانند بکثرت استعمال بیک میم آنرا یافته و گفته اند اسم غلی است و بعضی گفته اند یا نیوسطوا در بزی کو کو در وس و بقایه آنکاسه نامند

ماهیت آن از ادویهٔ قدیمه است از اختراع اطبای کلدانیون و مادهٔ آن فودنج است و در حرف الفا مع الواو مذکور شد و بهترین آن نست که آرد جو را با فودنج بری در تابستان خمیر کرده گرده ساخته در تنور بریزند پس با هم وزن آن فودنج و مثل آن نمک در لیف آن را زیانه بجهت سبز دین ... تخم گشنیز ... و قرنفل و امثال آن با آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب بر آن بپاشند تا سیاه و متعفن گردد پس آب حل کرده صاف نموده کنند مدت روز در آفتاب گذارند و هر روز بر هم بیرزده باشند پس استعمال نمایند و انواع و اقسام دیگر نیز بیان شده و تفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد **طبیعت** آن تا سوم گرم و خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته‌اند و ابن ماسویه بسبب کمی اجزای شیری آن گرمی و خشکی کمتر دانسته و جنین **افعال و خواص** آن جالی اخلاط غلیظه منقی بلغم و ملین بطن و تا شست رطوبات ... الکحال و باقطور آن در چشم و در اوایل ... رمد و ... است و ... و اگر برآمده باشد باعث

ازالهٔ آن و مجرب با تمر غرغرهٔ آن محلل ورم لهات و لوزتین و جاذب بلغم از دماغ و مانع نقصان ذائقه و باعث خوشبوئی اعضای الغذاء و النفس ... معده و جگر ... رطوبات معده و اسهال و مسهل و هاضم طعام و مشهی و دافع تخمه و ... و ملطف غذای غلیظه و ملین طبع و جهت قولنج و اخراج کرم معده و اخلاط و بواسیر ... فضلات و وجع ورک و عرق النسا و احتقان بطن جهت رفع قولنج و قروح امعا و وجع ورک و عرق النسا الجیره و القروح ... قروح ... عفنه ... حمول از ... لحوم ... قروح خبیثه و ... خوشبو کنندهٔ نکهت و آشامیدن آن چند روز با ... مسهل ... بدن و مجرب السموم ... کلب ... المثانه سفر سینه و ... بواسیر ... و ... اشال ... مصلح آن ... شیرینی یا در ... تمر و ... بکامه مشهور میان عوام ... فودنج یعنی باده ... محلول ... است که در آفتاب میگذارند تا بر سد و استعمال مینمایند و قوت ... خبیث و ... غالب ... اسهال و ... غیر مستعمل ... اصفهان ... که در شیر حل میکنند معروف بکوامه است و در حرف الکاف مذکور شد **فصل**

المیم مع الزاء المعجمة **مغز** قسمی از نبید است که در مصر و از جو ... میسازند و بفارسی بوزه نامند و در بوزه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافته **مرماز الراعی** بکسر میم و سکون راء مهمله و فتح میم و الف و ضم راء مهمله و الف و لام تعریف و فتح راء مهمله و الف و کسر عین مهمله و یا **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه برگ بارتنگ و از آن باریک تر و ... بطرف زمین و ساق آن باریک و با گره و بقدر ذرعی و با رطوبت چسبنده و ... آن سرخ ... عمودی ... و گل باریک ... سفید و زردی و خوشبو و بیخ آن سیاه شبیه ... اسود ... بسیار خوشبو ... آن ... تخم آن شبیه تخم گل سرخ **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی گرم و تر دانسته‌اند **افعال و خواص** آن جالی و محلل ورم و دافع سموم ... سده ... و حیض و ... بطن ... اعضای الغذاء و النفس آشامیدن آن به تنهائی و یا با ... آن ... مسکن ... خفقان و ... قرحه ... اسهال ... و ... رحم و آشامیدن طبیخ بیخ آن در آب جهت تفتیح سده جگر و تفتیت حصاة گرده و مثانه و ... درهم و آشامیدن بنات ... آن ... لطیف ... حیض و ... آن محلل ورم صلب ... ورم ... آن محلل ورم ... و ... ضماد آن جهت دراز کردن موی و طلای آن با زیت ... زیتون مانع تولد قمل تا ... السموم آشامیدن بیخ آن ... درم جهت آشامیدن سم ... افاعی ... بحری و ... مقدار شربت آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا پنج درهم در یک رطل آب که تا بنصف رسد با شیرینی اگر اراده لینت باشد ... شیرینی اگر اراده حبس لینت باشد و از آب آن یک ... مضر طحال مصلح آن ... و بدل آن ... **فصل المیم مع السین المهملة** **مستجلم** بفتح میم و سکون سین و فتح تاء ... فوقانیه و سکون سین مهمله و فتح جیم و لام ... ماهیت آن اختلاف است ... سوزنجان و ... دیگر ... لغت ... بربری و آن ... درهم پیچیده و صلب مربع شکل ... که چون از هم باز کنند ... مربع ... و بهترین آن صلب ... خوش ... آنست و ... جهت ... **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن ... مقوی ... و اعصاب ... باه و مانع فساد اخلاط ... باه ... سفوف ... آشامیدن آن ... سم ... ترآن ... مقدار شربت آن تا ... درهم ... است و ... تا ... مستعمل ...

با حشاد و قانون ها و غیر آن کوبیده و بر شیر باشد تا آنکه بهم آمیزد ایک مرتبه سحق نموده **سحوقونیا** بفتح سین و سکون سین و ضم حاء مهمله و سکون واو و فتح قاف و سکون واو و کسر نون و فتح یاء و الف و بمعنی نیز دیده شده و آنرا سحوقونیا نیز نامند و لغت یونانی است **ماهیت** آن املاس آمیز به
دوای مطبوخ مصنوعی است از شیشه و سنگ بسد و اقلیمیا و امثال آن مانند خلقیة با آب آهک و قلی مسوده و طبخ داده و منعقد کرده و چون سائیده
منعقد گردد دگر شیشه که در حین گداختن بالا آید با سنگ و غیر آن که بهمان روش شبیه بوده میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و**
خواص آن باد بدی و افتحال آن مانع بیاض و ظلمت بصر و با خبد ساق و شراق و منوات ان و باد و نمان المجروح و القروح و اشتیه
آن مجلی و با مراسیم و قالع گوشت زاید و سند قشها و مفتت آنها و کشاینده سبلات و دافع نان و دیلمان در حمام واقع حکاکه و اهل الستان
مسک بکسر میم و سکون سین مهمله و کاف لغت عربی است بمعنی مشک مشین و بهندی مسک و بترکی [illegible]
بهندی کستوری نامند **ماهیت** آن اسم خون منجمد است که در ناف نوعی از آهو بهم میرسد و آن آهو را خزبوتش [illegible]
آهو و دیگر حیوانات آن [illegible] و دو دندان باریک مانند دندان فیل آن آهو [illegible] و شاخ ندارد
باشد و آن [illegible] کوهستان چین و ختا و تبت و ترکستان و کشمیر و کاتفر و کوت میگفتند و قدیم
کوهستان بهرایچ و نیپال و مورنگ و رنگ پور و غیره که همه آن کوهستانها بهم پیوسته اند بهم میرسد و در سرحد بلخ و ملکتی و ... بهم ...
کوهستان ... و در ... و توران و ایران ... و مغلستان و لاهور و شاهجهان آباد و ... کوهستان کوت کانگرا و ...
نیپال نیز ... کوهستان ... رنگ ... دو ایران خراسان ... هم از راه ... می آیند
بسیار کمی آورند مگر ... تحفه و هدیه ... ملوک و سلاطین و حکام آن بلاد و ... مغشوش ... که ...
... نافه را درست ساخته می آورند که ... [illegible]
... که بهترین ... آن ... و آن ... مشک ... هندی ...
اصناف و مختلف ... بهتر ... از اصناف دیگر ...
رنگ ... اصناف ... مشک چهار قسم میباشد قسم اول خونی است که از آن حیوان ... و بواسیر ... شده ...
... و این قسم ... میباشد ... آن ... در رنگ ...
قسم دوم ... و آن نافه است که از اجتماع خون ... بسبب غلبه قوت و حرارت آن ... بزرگ ... میشود تا مقدار ...
... بزرگ ... در ... بسیار ... بسبب شدت خارش ... سنگها ...
نسبت ... میباشد قسم سوم ... است و آن خونی است که ... موضع ناف ... میباشد تا ... جمع شود پس ...
... و خشک میکنند ... و رنگ ... صلابت میباشد ... موضع ناف ... می بندند چون خون بسیار
در آن مجتمع گردید آنرا ذبح نموده نافه ... و بعد از ... خوشبو میگردد ... کریه الرائحه است مانند ...
قبل از استحاله کریه الرائحه است قسم چهارم ... ذبح آن حیوان ... کنند و این قسم
... است و ... ترین ... میباشد بلکه مشک دو قسم میباشد یا اصلی خالص است
یا جعلی مغشوش ... قسم دوم ... قسم ... که خود بخود ... جدا گردد ...
... دیگر ... قریب ... کمال ... آن ... قسم اول ... آن حیوان
بسبب خارش آن موضع را بسنگها ... مجروح شده و خون از آن ... میشده باشد و مردم آنرا

وهر وقت آنرا یافته حمل بر غش و تدلیس آن بیکرده باشند و دو قسم دیگر خصوصی چهارم مغشوش است و نیز گفته اند که مشک عسلی از ریوند صینی و صمغ لبان و جگر خشک کرده بز و تخم سوسن و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک خالص ترتیب داده و در نافها پر کرده سر آنها را بسته و دوخته و بصورت اصلی ساخته میفروشند و علامت مغشوش آن از سیاهی مفرط و ثقل و کمی رائحه و یا بد بوئی آن معلوم میگردد و امتحان آنچه در نافه باشد آنست که لیمانی ایسوند را بگذرانند داول از نافه نگذارند بلیس آن ریسمانرا و سطه سیر بگیرند و بو کنند هرگاه که بوی سیر نیابند خالص است والا فلا و امتحان آنچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدری از آن با آب دهن بالمنا کرده حل شود خالص است و اگر فتیله گردد مغشوش است و گویند که مشک خالص سائیده را چون در ظرف رطوبت دار گذارند بقدر یکساعت در آن زیاده میشود امتحان دیگر آنکه قدری بر آتش گذارند مشک سریع آن ریزند اگر از آن بوی نیکو آید خالص است والا مغشوش با امتحان دیگر آنکه سر حوال چند روز در سیر نهند و نافه در بر نهند بوی نیکو می ماند آید مغشوش است و اگر بوی خوش آن آید اصلی و بهترین مشک تبتی خالص بتمام اصطلاح است و قوت آن مادام که در نافه است تا سال ثانی میماند و از نافه بیرون آورده تا یکسال طبیعت آن گرم در سوم و خشک در دوم شیخ الرئیس و دیگران گرم در دوم نوشته اند و بعضی خشکی آنرا غالب بر گرمی دانسته اند و بالجمله هرچند کهنه شود یبس بر آن غالب و حرارت آن ضعیف میگردد افعال و خواص آن ملطف و مفتح سدها و محلل اخلاط غلیظه بارده و ریاح و بالخاصیه مفرح و مقوی دل و دماغ و سایر اعضاء رئیسه و حرارت غریزیه و اعضاء ظاهری و باطنی و مذکی حواس ظاهره و باطنه اعضاء الراس مذکی حواس ظاهره و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذائقه و باندک قوت میکرد جهة مالیخولیا و صداع و فالج و لقوه و رعشه و صرع و العیبان و سکته و بلادت و نسیان و سایر امراض عصبانی نافع و رساننده قوای ادویه است باعماق بدن و بوئیدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و سعوط آن با زعفران و اندک کافور جهة صداع بارد و تنهائی تیز و سعوط آن تنها یا با جند بیدستر و فلفل و اشیشان و امثال آن جهة سکته و جمیع امراض بارده دماغیه و تمریخ آن بارد من بآن مقدم دماغ و با دهن چانه بر فقرات ظهر جهة خدر و فالج و استرخا و با کرار عمل استدامت برآن و طلا آن نیز و اکتحال آن جهة ظلمت بصر و رفع بیاض قرنیه و تنقیه رطوبات چشم و رسانند قوای ادویه بطبقات آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفس مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان بارد سوداوی و توحش و غشی و حرقت و نم و وجع فواد و سقوط قوت و ضعف دل و رافع و امثال و حابس لطن و ریاح اسهال و فرزجه آن بسین بر حمل و طلاء آن بارد من قضیب مقوی و محرک باه و الفرزجه نیکو کننده رنگ رخسار و تریاق سموم آشامیدن آن واقع ضرر سموم مشروبه و ملدوغه و دادن به سمیه مخصوص کسیکه مقرون آکسیل المغنیا مضر محرورین و مصدع ایشان خصوصاً در بلاد حاره و فصل گرما و اکثار آن باعث زردی رنگ رخسار و بد بوئی دهان مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن یکوزن ونیم آن سادج هندی و دو وزن جادع عصب و ثلث وزن آن جند بیدستر و در سعوط و طلا و مشرب و دواء المسک با قسام و معجون مسک در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شده سیر بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و راء مهمله ماهیت آن اسم مربائی که از دست و بهترین مربا است نوع خاص از انبه اما و آنرا با عسل ساخت سپس تر سه یافت و با شکر نیز ساخته و بهترین آن عسلی است صنعت آن آنست که انبه نکو و رسیده بیار هیده را پوست رانی الجوف آنرا جدا کرده و لب آنرا شرحه بریده و با آب کوبیده آهسته آن گذارند تا آنکه پس آمده پاک شسته پاک شده در آب جاری بجوشانند تا نیم پخته گردد و نیکی در ریش نگردد بس بر آورده و رطوبات آنرا فشرده بپارچه پاکیزه نمایند و در عسل کف گرفته بقوام آورند و با شیر و شکر صافی نیز بقوام آورند بر آن ریزند و بر آن بگذارند تا عسل یا شیره شکر در آن منجذب گردد و اگر رطوبت آن عسل یا شیره شکر را رقیق گرداند تبدیل نمایند یا دو جوش خفیفی دهند و گلاب و اندک مشک سوده خوشبو سازند و بکار برند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت طبیعت عسلی آن مائل بگرمی و شکری آن معتدل افعال و خواص آن مفتح سده و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مسمن بدن و محرک باه اعضاء الراس و الصدر و الغذاء مولد خون صالح و رافع ضعف و اسهال جگر و معده و ریاح و مالیخولیا و سده و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقت البول و بازام جهة تسمین بدن و با ختصار جهة رفع بخر و الی آخره است فصل المیم مع الشین المعجمه مشط الغول بضم میم و سکون شین و ضم طاء مهمله و الف و لام

بضم نون و سکون واو و لام الفی که نوشته که الحال معروف به بشارت و بهندی کنگهی نامند **ماهیت** آن نباتی است شاخهای آن باریک برگ آن شبیه برگ
کتیبه ... و ثمر آن ... آن کوچک ... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل قوی ریاح غلیظه و منضج ...
... اشتها ... مجرب دانسته اند **مشک دانه** بکسر میم و سکون شین و کاف معلومه و الف و نون **ماهیت**
آن اسم دوائی هندیست ... کثیر الوجود و آن دانه است ... مستدیر تر از آن ... در الجمله شبیه بگوش ...
و در جوف آن مغزی اندک ... طعم ... **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن چشم را روشن گرداند و ...
... و چون برگ و بیخ آن را در آب بمالند و صاف کرده با شکر بخورند ...
بول را ... نافع است مقدار شربت آن ... **مشک طرامشیع** بکسر میم و سکون شین و کسر کاف و فتح طا ...
... **ماهیت** آن قسمی از بوده ...
است و قوی ترین اقسام آن برگ آن ... سبز ... مانند ...
آن ... **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در وسط آن خشک **افعال و خواص** آن ... الصدر و ...
... رطوبات غلیظه از سینه ... و قولنج ... و نفاس نافع ...
... و چون ... با آب گرم بیاشامند ... قولنج ...
... شهوت ...
... سقط جنین ... مضر ...
... مقدار شربت آن ...
... **مشمش** بکسر ... میان ... عربی است ...
... خشک ... **ماهیت** آن ... معروف ...
... شیرین ... لطیف ... شیرین ...
و خشک ... **طبیعت** آن ... **افعال و خواص** آن ...
... المعده ... سدد ...
آن ... تشنگی ... خون ... صفرا ... التهاب معده ... صاحب تب ...
... اخلاط ...
... معده ...
... طعام ...
... سکنجبین ...
... بعد از خوردن ...
... **تخم** ... خوردن ...
و در دوم گرم و خشک تخم ... **افعال و خواص** آن ... بریان کردن و نمک ...
روغن ... آن بقدر یک مثقال ... کرم معده

سده و مسهل آن لقوت محلل او ام مقعده و مفتح سدد و جهت رفع بلغم و بواسیر ظاهری و باطنی شرکه طلا کنند با افیون جهت رفع اوجاع طلا و قطور آن در گوش جهت تسکین درد و ثقل گرم آن و گرانی سامعه مفید و مسهل افعال قریب بدهن بادام تلخ مقدار شربت آن تا سه مثقال و دهن شیرین آن ضعیف تر از دهن بادام شیرین است و اجزای درخت آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آشامیدن طبیخ برگ آن مسقط و کرم معده و مدر بول و نفع انواع محلل اورام و آشامیدن برگ خشک آن بقدر دو مثقال با آب بسیار قاطع اسهال و قطور آب برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن و شکوفه آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** علت آشامیدن دو درم آن قاطع نزف الدم باطنی و ظاهری و خوردن مغز تخم تلخ آن باعث غثیان و قی و مدر او اُن قی کردن است بدبوی خواکه مانند مانند خورده و از زنج و لیمو آشامیده است

فصل المیم مع الصاد المهمله مصطکی بفتح میم و سکون صاد و فتح طاء مهملتین و کسر کاف و یا العجم میم و فتح کاف نیز آمده و اتباء گفته مصطکا بالف بزبان فلی عرب ارسطی بونانی ست و با مصطکی رومی و لبونی علک رومی و لسان ماکیا و نیز بروی و بهندی گیه نامند ماهیت آن صمغ درختی ست که در سواحل بلاد شام و روم و جزایر و سیر میشود و چوب برگ آن لطیف و نازک مثل راک و ثمر آن مایل تلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن تحلیل میشود و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و آن دو قسم میباشد قسمی سفید نرم خوشبو صاف شفاف با اندک شیرینی و چسپیدگی بسیار بدندان در وقت خائیدن و تازه آن بجهت نرمی است که سائیده نمیشود و این بهتر و بطلی مانند و بهتر آن آن بزرگ دانه است و قسم مثل صمغ دیگر از قوت طبیعت از چوب درخت تراوش کرده بیرون می آید بدون اعانت خارجی بخراش درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و باطی و در اوصاف مذکوره مثل آن و قابل سحق است و این اقبطی نامند و بعضی گفته اند که قسم بودن تیغ بر ساق متاخمین درخت آن تراوش رطوبت از آن حاصل میگردد و دیگران گفته اند که چوب درخت را تا مانند کرم تا بوی جوش داده عصاره نموده منعقد میسازند و این قسم بافته میشود و در بین صافی ارزقال روس قریب ترکستان از اقلیم پنجم و این قسم ردی غیر جید است طبیعت آن گرم خشک در آخر دوم و بعضی خشک در سوم نوشته اند و شیخ الرئیس گفته که این مقدار گرمی و خشکی که در آن نیست در درخت آن نیست و آن لطیف و مستعمل در بسیاری و کمی و مرکب از جوهر لطیف مائی اندک گرم و جوهر کثیف ارضی است و همچنین جمیع اجزای آن **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوی و اعضای رئیسه و معده و عصاره الدمین القصدخائیدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلاغم از دماغ و کام و زبان و آشامیدن آن نافع مولع بالسعود و قرابات بارده و بر مسور بوئیدن و اشتن آن تا مانع و دفع زبق و طیلیات جهت و سواس و حدیث نفس و مبادی مالیخولیا و تسکین و از لذت تصفیه قصبه ریه برای آنکه از سوداست با آبها و باکند و بیه مدت چهل روز تقویت حفظ و فهم و طلا کردن مطبوخ آن با زیت جهت کزاز و رعشه و مرزبان و ماندگی اعضا و لرز حمیات و ذرور آن در چشم جهت التصاق شعر منقلب چون در آتش اندازند و پاره پنبه را در گلاب ترکرده بدود آن داشته بر چشم صاحب رمد گذارند درد آنرا تسکین دهد و چون با روغن گنجد جوش دهند و در گوش چکانند سده آنرا بگشاید و کرم را نافع و قطور روغن ثمر آن در گوش محلل ریاح و مسکن درد آن و تحلیل دیاسون آن و فشار آن با بادو بر بیضه جهت استحکام دندان و لثه و در مالیدن گوشت و تسکین درد آن و خوشبوئی دهان و جلب رطوبات از راه کام و زبان و دماغ و تقویت معده بالمشارکت مفید و مضمضه بروغن ثمر آن مستحکم کننده دندان متحرک و سواک کردن بچوب شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و لثه مسمن شبها و آشامیدن آن جهت قی و نفث الدم و تصفیه قصبه ریه و الموریه و المرهم و حلیس آن را زهر معتو کلی شد اعضای الغذا و اکثر آشامیدن پخته تقویت معده و کبد و گرده و خوشبوئی معده و تحریک اشتهای طعام و کسر ریاح و رفع سوء هضم و تزاید قوت ترکی و تحلیل یا مد تحریک جشاء و رم جشاء مفهوم خصوص تا آنکه گرم با آب سرد جهت انحدار رطوبات و فضلات از معده صاحب شفاء الاسقام گفته چون مصطکی را با آب سرد بیاشامند اصداث شهوت طعام و رطوبت بیماید و معده را بجلا آنکه با آب گرم بیاشامند و اگر در معده رطوبت بسیار باشد مصطکی را با آب سرد کرده دران گلقند مالیده حل کرده باشد بیاشامند تلیین طبع بنماید و صبر و مصطکی بر آن باعث حبس و قبض بطن است و با ایارج فیقرا مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با بلیلج مسهل سودا و با کهربا قاطع نفث الدم و چون بکیرم آنرا باده درم شکر سوده بیاشامند با آب تلیین طبیعت نماید و تقویت معده بخشد و بادها دفع کند و اخلاط غلیظ بلغمیه را تحلیل دهد و فضول را ملین سازد و طبع را نرم دارد و خواب آورد

وقت خواب و یا صبح بیاشامند و یا شام و یا قبل از طعام و یا بعد از آن و چون در آب جوش بدهند و بیاشامند جهت نفث الدم و سعال و تقویت معده نافع است

و چون یکمن آن را در یک رطل آب کوزه آب سنجیده تازه جوشیده بدهند تا دو ثلث آن برود و بیاشامند چون صرف کرده تجدید نمایند بازه کوفته و دیگر همچنین استعمال نمایند

قسمیان نافع جهت تقویت هضم مجرب است و چون اجزای درخت آن را در آب بجوشانند صاف کرده بیاشامند همین اثر را دارد و ما در حیض و شاخ و ساق و بیخ آن قائم مقام

هست جهت آن قائم مقام اقاقیا و عصاره لحیه التیس است که هو غنطیلس نامند همچنین عصاره برگ تازه آن اثر آن رفتنی تر تیب داده هندیه الیبس بطین

و لین اقاقیا سیدن ما لیدن آن جهت اوجاع زحیر و سیلان رطوبات رحم و نیز آن از معده و بر موضع معده و گرده و مثانه جهت تقویت و تحلیل اوجاع آن

بیشه و خوانی و سو هضم و چون اجزای آن را تمامی بجوشانند با آب تا کم کشته بیشتر آن را صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند همچنین تا غلیظ

گردد و بیاشامند جهت نفث الدم و قرحه امعا و سهال و تلیمگی ناف و ورم سیف و صناد بر گلگ جهت برآمدگی مقعده و رحم حادث از سردی نافع مقدار شربت آن

تا یک مثقال بدل آن کندر بودن آن و دیگر رنه زم علک البطم و در تقویت معده و جگر بودن آن از جز گفته اند مصلحی معین مثانه است مصلح آن صنایر آن

است و در سرکه انگوری یک شبانه روز پس خشک نموده استعمال نمودن با کثیرا و یا شمالی و گویند مصلح آن تند و صمغ عربیست و در کرمان و گشتر گزراند

الات المفاصل الجروح والترمیع آشامیدن مصطکی جهت کسر و کوفتگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و تطول آن مقوی اعضای مسترخیه و جابر استخوان شکسته

شده و ضربه رسیده و سقطه و کوفتگی اعضا و ذرور مصطکی بر زخم سوده بر اندام و او مبلع زجاج شدن اعضای وزر مادین آنها پارچه باعث تحلیل اورام و تسکین

اوجاع و بجا آمدن عضو بجا شده و التیام زخمهاست خصوص که اول با آب طبیخ اجزای المغفور شسته باشند مکرر و مالیدن آن بر اوجاع بارده و تقویت مفاصل

با روغنهای گرم محلل و تنهائی جهت التیام قروح و پستو تدبیر مبهت و کحل آن گفته اند سیاه قلبی آن در تحلیل صلابات اقوی از سفید است از ترکیبات اثرات

و کلداین حالی شده و سرخ کننده خیاره و طریق داخل نمودن مصطکی در ترکیب جوارشات و دهن و سفوفات آن در قرابادین کبیر ذکر یافته مقل

سیم و ضاد و لام لغت عربیست با صمغها فارادیترکی قراقر و طیا سنبا هیت آن مائیست و روغنست که بعد جوشیدن و انفصال اجزای جبنیه

مائیت از هم اجزای مائیت را انعقاد بجوش دهند تا غلیظ منعقد گردد و آن بسیار ترش میباشد و جبنیت مخلوط باندک دهنیت و تاسده و آن

سیاه و دانه دار است خورده ریزه کرده و مسترا اندک سرکه با آن سرشته چند روز بیگذارند تا اندک مزاج گیرد و پس بجای ترها نان میخورند بسیار لذیذ میباشد و

ترلزو آن را نیز با کره ممزوج کرده با نان و با رطب تازه میخورند لذیذ میباشد و چون دران جبنیت نمک داخل کنند و حبوب کنار دیا الدراهمی ساخته خشک کنند

بنامی کنک قبرکی و وطه ولیو اقط و معنی مزمان طبیعت مرسل و رد دم سرد و خشک افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و حرارت و تشنگی و

حرارت معده و کبد و سهال حاری و حمیات صفراویه حاده و نافع ورادع اورام حاده و بستو طلای آن رافع اورام زبان و مضمضه و غرغره با آن جهت قلاع

حاره و آن دارنده حلق و اورام حلیه و او نافع و ضماد آن جهت سعفه رطبه و نار فارسی و توثا و قروح متعدیه و امثال آنها با سرکه نافع و سعوط با آن مفید

المضار مصدع النفاد و اکثار آن مولد قولنج مصلح آن ادویه سیحه جوارشات حاره است مقوص بفتح سیم و ضم ضاد و سکون واو و صاد مهمله

آن باصطلاح اطبا عبارت از نرخ کباب جاشنی دار است حقیقة و مجازا برحلوا یا جاشنی دار و در مزورات نیز اطلاق مینمایند که از جوجه و یا مرغ جوان فربه

یا گوشت بره الملک و یا بریانیه هر یک که خواهند با سبزیهای مناسبه مثل برگ خرفه و کاسنی و کاهو و کشنیز تازه و برگ عنب الثعلب و امثال آنها و الدر و جامه

و ادویه خوشبو بحسب احتیاج بپزند و با آب زرشک یا انار ترش و یا سماق و امثال آن ترش نموده و چاشنی در سرکه بپزند تا بقوام آید اگر چاشنی دار منظور باشد

اگر ساده مطلوب باشد بی ترشی و چاشنی طبیعت آن بحسب ترکیب اجزای آن مختلف گردد افعال و خواص آن صالح الغذا سریع الهضم جهت

امزجه حاره و معده و کبد حاره و غلبه صفرا و امراض حاره و صفراویه و اسهال حادث از حرارت و صفرا و حمیات حاده حاره نافع است فصل المیم

مع الضاد والجیم مضغ معض بفتح میم و ضاد معجمه لغت عربیست ماهیت آن ریحان بریست و گویند ثمر آن حب القاقلست و حکیم مومن

در حاشیه تحفه نوشته که در حوالی گورکهپور از صوبه اوده هندوستان دیده شد کثیر الوجود است و سه چهار برگ از زمین برآمده گل میکند [illegible]

و برگ آن شبیه برگ کاسنی و اصلا چوب ندارد و اثمار آن بقدر انار بیضی و بر روی زمین میرسد و طعم آن تلخ و منبت آن برگ افعال و خواص آن مانند آن
باسامان و جهت صفرا سقوطای و طحال نافع ... و جهت سعفه و سقوط ... و ربیع ... آن میکند و مجرب است **مشمش المیم مع الغین المعجمه مغات**
بفتح میم و فتح غین معجمه و الف و تا و مثلثه لغت عربیست **ماهیت** آن بیخی است دراز سطبر پوست آن سیاه و مایل بسرخی و مغز آن مایل بسفیدی و زردی ...
آن شبیه بیخ مایل بشیرینی است و اجبال کرمانی و نواحی آن ... دو نوع میباشد بغدادی و هندی ... بغدادی با خشونت و هندی لطیف تر ... گل آن سفید ...
مانند ... و آنرا ... باشد و لهذا ... و گفته اند که ... رمان بری است که حب الفلفل ثمر آنست و بعضی گفته اند که نوعی از سورنجان است و اصل ...
زرد ... و نوع ... میگویند که نوعی از آن ... و نوع شامی ... و در سفر مستعمل و ضعیف الفعل هندی
... درخت بسیار بزرگ ... برگ آن کوچک شبیه برگ ... و البانی ... و سیاه ... و آنرا هندی سیداکنی نامند و بعربی
... مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی مایل بحرارت گفته اند **افعال و خواص** آن محلل قابض و مقوی اعضا
و اعضای ... و حفظ و ... اعضا و الراس و آلات المفاصل و الصدر و النقرس آشامیدن آن ... جهت ... و دفع خلط
سوداوی و بلغمی جهت ... و ضعف عصب ... آن ... تشنج ... و التوای عصب و تحلیل ...
... جهت ... سینه ... و التوای عصب و تحلیل
... و سعفه و اورام حلق ... و همچنین ... آشامیدن آن با عناب ... جهت ... بدن ... آن ... تقویت
قوی ... مضر ... مصلح آن عسل ... شربت آن ... و بدل آن ... سورنجان ... **مغره** بفتح میم و سکون غین و فتح را
او آنرا الطین المغره نامند لغت عربی است ... **ماهیت** آن خاکی است سرخ تیره و مایل بزردی ... و گویند که از
... و بهترین آن ... سرخ تیره ... و نوعی گیر ... رنگ ... نامند
... مطلق ... بهترین آن آنست که چون در آب اندازند ... گردد و زیاده شود ...
... باشد **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض ... و حابس ... اعضا و القدا ... النقرس آشامیدن آن جهت
... جهت ... تحلیل ... رنگ جهت ...
... و تسکین حرارت اعضا ... آشامیدن آن با شکر جهت ...
... طلای آن با روغن ... و حناء ... رنگ ... ماند
الاورام و البثور و القروح و ... طلای آن با سرکه جهت ... و سوختگی آتش و ... طلای آن با ... و کبریت ... که با آب
تخم ... تازه ... میدهند ... بر ... طلا نمایند ...
الله تعالی زایل میگردد ... و مقدار شربت آن
... بدل آن ... **مغنسیا** بفتح میم و سکون غین و کسر نون و سکون یا و فتح ... و فتح سین مهمله و الف
اسم ... **ماهیت** آن سنگی است ... کاسه ... رنگ میکنند و شیشه گران ...
که سنگ شیشه ... میگردد و آن حدیدی ... میباشد گفته اند انواع آن ... است و از اکثر
آن سرب حاصل میگردد یکی سیاه و دوم ... و سوم سرخ و چهارم سفید و پنجم ... آن زرد ... و محمد بن زکریا دو نوع گفته یکی
... سیاه و بعضی ... سفید ...
... و ... آنرا ... رنگ ... سازند

تا بحس نیز مزیان نفع می نماید **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن جالی قابض مقوی اعضا [illegible] با التفعیر [illegible]
آن مقوی معده و منشف رطوبات و رافع حصاة و عسر البول الرملیة و القروح و الجروح طلای آن با سرکه و عسل رافع کلف و قلع الاثار [illegible]
و در دوغن استعمال آن غریب الفعل و در تسکین التیام [illegible] جراحات [illegible] مصلح آن عسل مقدار شربت آن [illegible] بدل آن [illegible] است

فصل المیم مع القاف

مقل بضم میم و سکون قاف و لام بسریانی مقلا و بروی بذالیون و بعربی [illegible] بفارسی [illegible]
برای آنکه سیاه [illegible] بسیار بخوری نماید و بهندی کوگل نامند [illegible] مضموم [illegible] و ساکن کاف [illegible]
آن صمغ درختی است [illegible] بسیار عظیم [illegible] بعرعر [illegible] شجر [illegible] کثیر [illegible] و انواع می باشد [illegible] صمغ آن [illegible]
است مقل ارزق نامند [illegible] مقل الیهود [illegible] و کثافت و سیاهی [illegible] بعقالی [illegible] رنگ می باشد
مقل عربی گویند و بهترین آن [illegible] خالص براق [illegible] چسبنده نرم خوشبوی [illegible] تلخی [illegible] چون [illegible] آتش [illegible] بوی [illegible]
[illegible] و ظاهر نباشد [illegible] و صاف باشد [illegible] و قوت آن تا بیست سال [illegible]
[illegible] تر گردد [illegible] نماید [illegible] مغشوش [illegible]
[illegible] مغشوش **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس [illegible] گرم [illegible]
افعال و خواص آن جالی و محلل ملین [illegible] با قوت تریاقیت [illegible] و النفع [illegible] المفاصل [illegible]
[illegible] تحلیل [illegible] بواسیر [illegible] بواسیر [illegible]
[illegible] و تفتیح سده و اسهال بلغم [illegible]
[illegible] مقل [illegible] رنگ [illegible] مثقال [illegible] ضماد مقل عربی جهت تحلیل اورام [illegible]
[illegible] و شیخ الرئیس گفته [illegible] تلیین [illegible] تقویت باه [illegible]
[illegible] تلیین طبیعت نماید مقل [illegible] آب گرم [illegible] اسهال بلغم نماید [illegible] طبیخ آن [illegible]
[illegible] آب انگور [illegible] روغن [illegible] شقیقه [illegible] ضماد آن [illegible]
[illegible] اسقاط [illegible] بواسیر [illegible] ضماد آن [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] بواسیر [illegible] جهت تقویت باه و ضماد آن [illegible]
[illegible] بواسیر [illegible] بواسیر [illegible]
[illegible] سائل [illegible] السموم [illegible] ضماد آن [illegible]
اورام [illegible] ضماد [illegible] اسقاط [illegible]
تحلیل اورام بلغمیه [illegible] ضماد مقل الیهود جهت تحلیل [illegible] اورام [illegible] مصلح آن [illegible] مصلح آن
زعفران مقدار شربت آن [illegible] بدل آن [illegible] ثلث [illegible]
[illegible] **مقل مکی** ماهیت آن [illegible] ثمر درخت دوم است [illegible]
[illegible] درخت آن [illegible] **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible] مقوی معده [illegible] جهت [illegible] البول [illegible] جهت دفع [illegible]

و استعمال طبیخ ورق آن جهت قروح رطبه و تنقیه بلغم و بطول [illegible] سوختن آن جهت جرب و حکه و منع تولد قمل موثر است مقشعیه بفتح میم و سکون قاف و کسر
شین و فتح عین مهمله و ها ماهیت آن عبارت از شیر گاو است که گرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه نموده باشند افعال و خواص آن جهت مالیخولیا و
خشونت سینه و تسکین تشنگی و تلخی دهان و دفع تبهای [illegible] اخلاط سوداوی حاصل در معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه مفید است مقدونس بفتح میم و سکون
قاف و ضم دال مهمله و سکون واو و ضم نون و سین مهمله ماهیت آن کرفس رومی است که بطراساليون نامند و در حرف الفا مذکور شد **فصل المیم مع الکاف**
مکماره بفتح میم و کاف و [illegible] و الف و فتح را مهمله و ها آنرا مکماته نیز [illegible] بجای را [illegible] گویند لغت هندی است ماهیت آن بیخ نباتی است هندی مشهور [illegible]
[illegible] و بنگاله [illegible] بالا [illegible] و در میان آن [illegible] برگ آن شبیه بگل و برگ [illegible] و بعد از [illegible] بیخ آنرا [illegible] پوست [illegible]
سیاه [illegible] آن [illegible] و در [illegible] بیاض [illegible] با پوست سیاه رنگ اندک [illegible] مغز آن سفید اندک شیرین [illegible] قلیل [illegible] و دیگر [illegible] آورده
[illegible] خشک [illegible] **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن [illegible] آن مقوی بدن و باه و زیاده کننده منی
[illegible] مغز [illegible] خشک [illegible] است و [illegible] اسهال است **فصل المیم مع اللام** ملح بکسر میم و سکون لام و حا بفارسی نمک
و بترکی [illegible] و بهندی [illegible] ماهیت آن جسمی سفید است که [illegible] گداخته میگردد و داخل کل الطعمه کرده [illegible] و در حلویات [illegible] اقسام میباشد از معدنی و
[illegible] و معدنی آن بحری و غیر بحری است بحری آن [illegible] است که از [illegible] بعضی [illegible] منعقد [illegible] میگردد و بهترین آن سفید
[illegible] است که اندرانی نامند و نمک لاهوری نیز از آن قبیل است [illegible] بعضی آبهای [illegible] منعقد [illegible] زمین
[illegible] دوام که [illegible] نیست [illegible] حرکت [illegible] و جای دیگر [illegible] که [illegible] جمع کنند و آن آب [illegible]
[illegible] هوای سرد [illegible] منجمد [illegible] لیکن [illegible] سفیدی و صفائی [illegible] لاهوری
[illegible] سرخ رنگ است و غیر بحری آن [illegible] بعضی چشمهای [illegible] نمک [illegible] بسبب تابش آفتاب [illegible]
[illegible] آن [illegible] میباشد و [illegible] صلابت و وسط آن غیر منجمد [illegible] ایام [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] میگردد [illegible] انواع املاح [illegible] مخصوص [illegible] چنانچه [illegible] مذکور خواهد شد و بحری آن [illegible] گداخته میگردد و غیر بحری [illegible]
[illegible] بلاد پنجاب [illegible] که علی الدوام [illegible] آتش از زمین [illegible] آن مکان [illegible]
[illegible] آب [illegible] نمک [illegible] استعمال می‌نمایند [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] و در [illegible] مواضع [illegible] ساخته [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] بالای آن [illegible] گذاشته [illegible] آتش [illegible] لیکن [illegible] آتش
[illegible] قدرت کامله حق سبحانه [illegible] آتش [illegible] شعله [illegible]
[illegible] لیکن [illegible] نموده [illegible] کوهستان [illegible] رنگ [illegible] تلخ [illegible] هندی [illegible]
نامند [illegible] و استعمال می‌نمایند و این [illegible] است چنانچه ذکر یافت **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و جهت
[illegible] هضم غذا و دفع ثقل معده [illegible] کبد [illegible] گرم معده [illegible] و ریاح را دفع نماید [illegible]
[illegible] مصلح آن [illegible] استعمال نمودن است و مصنوع آن نیز اقسام است [illegible]
[illegible] و معطرات و ماکولات [illegible] تمام [illegible] زمین [illegible]
[illegible] خشک [illegible] آب حل کرده تصفیه نموده و طبخ [illegible] منعقد گردد [illegible] تصفیه
نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه [illegible] غیر بحری [illegible] تصفیه نموده [illegible] طبقه طبقه تا مانند قند منجمد گردد

[illegible] و زنگبار و هندوستان و بعضی نواحی دیگر و بهترین همه ملح دریایی است که در هند شور بلاهوری است پس اقسام دیگر بحری پس غیر بحری که از طعام [illegible]
بیمه [illegible] مستعمل است و این با نمک کمی دارد و بهترین ملح طعام است [illegible] برای مداوای [illegible]
مانند [illegible] پوست [illegible] حیوانات و انسان نیز بطریق تدبیر و تصفیه ملح طعام بعمل می آورند [illegible]
[illegible] اهل صناعت [illegible] شراب [illegible] بعمل می آورند [illegible] اقسام زاجات [illegible]
[illegible] نیز [illegible] حرارت و مادهٔ آن رطوبت و اجزای لطیفهٔ ترابیه [illegible] و بحسب اختلاف تاثیر حرارت
[illegible] اقسام مختلفه میگردد و [illegible] اگر حرارت با اعتدال باشد و ماده لطیف [illegible] اقسام املاح جیده از آن حاصل میگردد [illegible]
اگر [illegible] بر آن غالب باشد قطعهای آن بزرگ سفید شفاف میشود و اگر [illegible] قطعهای آن کوچک باریک خرد و اگر حرارت قوی باشد و ماده [illegible]
قطعهای آن بزرگ سرخ رنگ [illegible] و اگر حرارت قوی باشد و ماده لطیف [illegible] ملح [illegible] حاصل میگردد و رنگ
آن سیاه میباشد و همچنین قیاس اقسام دیگر و تفصیل در کتب متداوله مذکور است و هندی آن سیاهی [illegible] نفطی [illegible]
[illegible] **طبیعت مطلق** آن در آخر دوم گرم و خشک [illegible] گرم تر بود **افعال و خواص** آن [illegible]
کلینی روایت کرده [illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم جناب علی ابن ابی طالب را [illegible] فرمودند یا
علی افتتاح کن طعام خود را بنمک [illegible] و اختتام کن بنمک پس بدرستی که کسی که افتتاح کند طعام خود را بنمک و اختتام کند [illegible] محفوظ [illegible]
[illegible] جذام و برص است و در حدیث دیگر وارد است از آنحضرت علیه السلام که هر که [illegible] طعام [illegible]
[illegible] که [illegible] در حدیث دیگر وارد است [illegible] حضرت علیه السلام که حق سبحانه تعالی وحی کرد بسوی حضرت موسی
علیه السلام که ای موسی ابتدا کن [illegible] بملح طعام خود [illegible] جذام و برص [illegible]
[illegible] است و در حدیث دیگر از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که سید [illegible] نمک است و نیز در حدیث دیگر وارد است
[illegible] که هر که پیش از خوردن هر چیز و بعد از خوردن هر چیز نمک بخورد [illegible] هفتاد [illegible] مرض از او دفع میگردد که [illegible] جذام و در حدیث دیگر از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام مرویست که عقرب گزید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لعنت فرمود عقرب را [illegible]
[illegible] که اذیت رسانیدی [illegible] کافری را پس نمک طلبیدند و بر آن موضع مالیدند [illegible] ساکن شد پس فرمودند که اگر [illegible]
[illegible] چه خاصیت است در ملح هرآینه [illegible] با آن تریاق [illegible] و احادیث بسیاری در فضیلت ملح وارد است و این چند حدیث [illegible]
و موافق اقوال حکمای طبیعیین ملطف و محلل [illegible] مجفف [illegible] و قوت [illegible] از سائر افعال آنست و تجفیف و تحلیل [illegible]
غیر محرق [illegible] دافع عفونات اخلاط [illegible] و تحلیل [illegible] از سائر اقسام [illegible] قوت تحلیل و تلطیف و شوری [illegible]
چون [illegible] غسل [illegible] مجفف [illegible] قوت [illegible] شور [illegible] بلغم و سودا [illegible] دافع [illegible]
[illegible] سده و تخمه و فساد طعام و اشتهی [illegible] رنگ [illegible] مصلح اغذیه بارده [illegible] اطعمه [illegible] حبوب [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] قوی تر از غیر آنست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی [illegible] الراس ملح اندرانی
[illegible] آن [illegible] حرارت در سر [illegible] امراض العین [illegible]
و بیاض [illegible] و تقویت باصره [illegible] اندرانی [illegible] پاک کردن [illegible] مضمضه بدان [illegible]
[illegible] اندرانی آن برای زیادتی [illegible] آن [illegible] افعال مذکوره [illegible]
[illegible] آن و نفطی آن و سائر انواع آن [illegible] بلغم لزج از سینه و نفطی آن [illegible]

مناق نند و لعاب آن مفید اعتصار القداد و النفس و آشامیدن آن جهت ... نمودن ... به قطعی آن در رفع ... و با سکنجبین
مشتهی معده و مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و اما صفر و رافع طلوبات از معده و ... فساد طعام و مشتهی ... اقسام آن ... و با علی جذام ... با سکنجبین و ماء العسل
و معین بر قلع سودا ... جهت اوجاع معده بارده و سکنجبین جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی
و تفتیح سده و با سهالات معین بر قلع ... اخلاط بلغمی و سوداوی و تفتیح سده و ضماد آن با فورنج جبلی و روغن ... جهت تحلیل اورام و بلغمی ... با جوز
با فلفل با فورنج و عسل جهت ... ضماد آن با برگ کتان جهت لسع عقرب با فورنج جبلی و عسل
... با سرکه و عسل جهت گزیدگی ... با سکنجبین جهت رفع مضرت افیون ... جهت گزیدن افعی و با زیت و قطران
... با فورنج جبلی ... جهت ورم ... جهت اورام بلغمی ... عسل ...
با کل اجاع و عسل جهت خون منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول آب ... با عسل و زیت جهت انفجار ... القروح و الجروح و الرطبه
طلای آن با روغن ... جهت ... جذام ... با عسل ... منع نمله ... با زیت و سرکه جهت خارش بلغمی ...
... و یا عصفر ... برآتش ... عرق کند ... آن ... قاطع خون ... انفصال ... آن ...
و خسار و حرق ... طلای آن با روغن ... آتش و منع ... آن ... با روغن یاسمین ...
پا چه بدان ... موضع فصد ... و یا غیر آن ... المفاصل ضماد آن ... غسل ...
اعضاء ... گندم جهت التوای عصب ... جهت رفع ... بارده ... بدستور ... تنهائی و یا با عسل ...
... با سبوس گندم ... نیز العضاء ... صفرا ... خارش ... با کرم ... ضعیفه خصوص ... آن ... و تخفیف اخلاط
بدان تعقل ... تخفیف ... معطی آن ... اشیای بارده رطبه گویند از خواص مجربات است که چون ... و هنگام ... عقرب ... طالع
باشد در خانه که مریض ... بر آتش گذارند ... هیچ بیرون خانه کند آن مریض شفا یابد ... سوزانند ...
باعث سرعت ولادت گردد ملح اندرانی و آنرا ملح ... زلال ... نیز گویند ... منسوب ... به شدت ...
... ملح دیگر ... سفید ... شفاف ... بلوری ... نمک لاهوری ...
... از معدن ... نرم ... بعد از رسیدن هوا ... متحجر میگردد ... امثال ملح ... شفاف آن
... انگلک ... نمک ... طبیعت آن ... آخر درجه سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن مقوی فهم و ذهن و مسهل بلغم ... طعام ... غیر آن جایز و مستعمل نیست
ملح سانچر بفتح سین مهمله و الف ... ماهیت آن بعضی آنرا ملح اندرانی دانسته ... اصل آن ...
زیرا که سفیدی و شفافی آن نیست ... زمین ...
... میشود ... افعال و خواص آن قریب بآن است ملح اسود ...
نمک سیاه ... ماهیت آن از اقسام ملح العجین است ... سیاه رنگ با اندک تلخی ... طبیعت آن در گرمی و خشکی زیاده
از ملح اندرانی افعال و خواص آن قوت تلیین و اسهال ... از ملح اندرانی و در ترتیب ملح نفطی است ... سوده با قدری ...
خشک ... ملح رشیدی ملح طعام است ... ملح العجین یعنی نمک ... داخل خمیر
نان و طعام ... اقسام و الوان میباشد از معدنی و غیر معدنی ... نمک ... فارس و ایران میباشد و نمک مصنوع ...
... در عراق و عرب ... ایران ...

اصلاح

اصلاح

سنده رود کشن و بنگاله نیز مصنوع از آب بحر شور در ظروف گلی بزرگ در تنور می پزند و بهترین انواع آن اسنانمک مصنوع از خاک زمینهای شوره زار که خاک آن
را مکرر در آب حل نموده و در آب صافی آن را گرفته طبخ نمایند تا منجمد گردد و در هندوستان نمک سانبهر و نیز از آن الوان می باشد از سفید مائل
بزردی و مائل بسرخی و مائل بسیاهی و بهترین همه سفید صاف آنست طبیعت آن گرم و خشک در دوم بلکه مصنوع آن اسیجر گرمی و خشکی آن
زیاده است افعال و خواص آن قریب بملح اندرانی است الا مصنوع آن که قوت اسهال و حدت آن زیاده و مائل بتلخی است ملح طبرزد بفتح طاء مهمله
و بای موحده و سکون راء مهمله و فتح زاء معجمه و دال ماهیت آن نمک جبلی حجری است بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندرانی که ذکر آن گذشت
طبیعت و افعال و خواص آن در صدر ذکر یافت ملح القلی بکسر قاف و لام مشدده و بفارسی نمک تلخ و بهندی ... ماهیت آن
نمکی است بسفیدی و سیاهی و زردی مائل طبیعت آن گرم و خشک تا چهارم افعال و خواص آن در اندمال جراحات با صبغ عربی ...
... قوی تر از سائر اقسام مقدار شربت آن کمتر از یکدرم و گفته اند این همان ملح نفطی است لا غیر و نیز گفته اند که مصنوع است معدنی نیست
ملح نفطی بکسر نون و سکون فاء و کسر طاء مهمله و یاء نسبت ماهیت آن از جمله املاح معدنیه است سیاه رنگ بوی نفطیت از بریان نمودن
و سوختن با آتش نفطیت آن کم و زائل گشته سفید میگردد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن قوت مسهل و منقیه آن زیاده از
سائر املاح و در اخراج بلغم و سودا قوی تر از سائر اقسام و چون با روغن گل سرخ طلا نمایند رفع جرب و جوشش ابدان عجیب الفعل مقدار شربت آن تا
یکدرم حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر مصنوع از سنگی مشهور است که قاقا نامند و از سمت ماری پور می آورند و در ...
مشهور عظیم آباد آن را امیسار بند و با طراف می برند و دستور صنعت آن آنست که اولا قاقا را ... مینمایند ... و در آب ...
منعقد میسازند که ملح نفطی حاصل میگردد و تحمیل کرد آن هم غیر مصنوع و هم مصنوع باشد ملح هندی ماهیت آن نمکی است شفاف سرخ رنگ مائل بسیاهی
... نامند و قطعهای آن اندک بزرگ و بهندی ... لون نامند طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل
صفرا و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سائر افعال مانند سائر اقسام مذکوره مقدار شربت آن تا یکدرم و نیم ... صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات
و اوراق که بهندی ... نامند آنست که گیاه و یا هر گیاهی را که خواهند از ترب و تخود و تنباکو و برگ ... هر مقدار که خواهند ... خشک نموده
بسوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر را در آب حل می کنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آن را ... در ظرف دیگر متصل ... سیگنند
...
خالی آید و باز روی خاکستر قدری آب ... حل نمایند ... ته نشین گردد و آب صافی آن را ... علحده ... تا دیگر بعد
در خاکستر نماند پس جمیع آبهای صافی ... نموده صافی را طبخ نمایند تا منجمد گردد ... اعرق می ... ملح
میسازند و صنعت ملح اشجار که قلی نیز و بفارسی قلیا و ... و بهندی ... نامند نیز ... صنعت ... ذکر یافت چون ...
حل نموده عقد نمایند و با نوشادر ... آن یک عدد بیضه مرغ ... با آتش ... گردد ...
... و ... دستور احراق و حب ملح مسهل حب ملح مسمی بحب حیات و عرق ملح و ملح سلیمانی و ... و ... تراکیب آن ...
ملح فرنگی نمکی است مصنوع ... قطعهای بزرگ و کوچک سفید و شفاف که از فرنگ می آورند طعم آن اندک شوری ...
بلغم و سودا و اما صفرا و حمیات عفنه ... چون مقدار ... با عرق ... نمایند و قدری شکر ...
... خوب عمل ... اقوی خواهد ... تا چهار توله ... تا چهار توله شیر خشت ... ماشه برگ گل ...
... ماشه ... آب گرم ... نموده ... برای امانت عمل آن ... عرق ...
باشد فصل الميم مع النون من بفتح میم و تشدید نون ماهیت آن اسم عربی مجهول ... بر اشجار ... منعقد گردد

و شیرین باشد مانند ترنجبین و گزانگبین و شیرخشت و امثال آن و آنچه بر اشجار منعقد گردد و سم باشد مانند سکر العشر و آنچه بر نباتات و ابقه نشیند قاتل النحل و آنچه
بر سهد مسبوق بیان جمله از آنها در رساله ست و هر یک باسم خود مذکور شده اند منج زراوشان بفتح میم و سکون نون و ضم جیم و فتح زای معجمه و راء مهمله و الف و فتح واو و شین
معجمه و الف و نون لغت فارسی ست ماهیت آن تخمی ست شبیه بنانخواه و سرخ و بالیده تر از آن و نزد بعضی تخم خیری بری ست **فصل المیم مع الواو**
مو بضم میم و واو و بفتح میم و تشدید واو نیز آمده و بیونانی میوه و بعضی میطقون و بفارسی ریشه دالانا نامند ماهیت آن بیخ نباتی ست ساق آن شبیه بساق
و از آن غلیظ تر و بقدر دو ذرع و برگ آن مانند برگ آن و بیخ آن متفرق باریک بلند و بعضی معوج و بعضی مستقیم و خوشبو و برنگ زیتونی مایل بسیاهی اندک تلخی و
حدت که زبان را اندک بگزد و گرم کند و در خائیدن جهت آن بیشتر منعقد و بیاست بهترین آن سفید درخشان پاک از گرد است و استعمال آن بدون آنکه از آن تحلیل نمایند
جائز نیست و دستور تحلیل نمودن آنست که در سرکه اندازند و چند روز بگذارند پس برآورده و خشک نموده اقراص ساخته بکار برند و انطاکی ریشه سنبل جبلی
دانسته و قوت تا دو سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند و با رطوبت ناقصه **افعال و خواص** آن قابض
و مسخن و ملطف و مفتح و سموم اعضاء را [illegible] العصب و الصدر و الغذار و النفخ آشامیدن بیخ آن جهت سدد نزلات و منع تحلیل آنها بسینه و تقویه [illegible]
عصب و مفاصل و اوجاع آنها و ضعف معده و جگر و طحال و گرده و مثانه و تحلیل ریاح و نفخ معده و گرده و رحم و تسکین [illegible] بلغم و منفعت درد گرده و مثانه
از احتباس فضول و مانع [illegible] انحره و بلغم و لزوجات معده مدر بول و حیض [illegible] و مقوی [illegible] آن جهت عسر البول احتباس آن [illegible] حیض
مفید المضار مصدع مصلح آن خیسانیدن آن ست در سرکه چنانچه ذکر یافت و مضر سپرز مصلح آن تخم کرفس و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن
نیم وزن آن سنبل الطیب و نیم وزن آن جوز بوا و گویند بدل آن فطراسالیون ست بوزن آن و گویند بدل آن فلفل سیاه و گویند افسنتین ست موز
بفتح میم و سکون واو و زای معجمه لغت عربیست و نیز بعربی طلع و بهندی کیله نامند ماهیت آن ثمر درختی ست هندی و در بنگاله و دکن کثیر الوجود و
سواحل اکثر بلاد عربستان و یمن و عمان و بصره و بنادر ایران نیز قلیل یافت میشود و گفته اند شیرینی و لطافت آنها زیاده و از بنگاله [illegible] اصناف
میباشد و هر یک بنامی مشهور در هر بلده [illegible] و بنگاله و درخت آن بقدر [illegible] قامت و برگهای آن عریض و طولانی تا بقدر ذرع و از تنه آن [illegible]
و تنه آن پر زور و با رطوبت بسیار و در جوف آن مغزی که بهندی [illegible] نامند و آنرا رشته رشته کرده با [illegible] تنها پخته میخورند مانند بقول [illegible]
[illegible] ابتدای ظهور [illegible] صنوبری شکل [illegible] سرخی سبزی میباشد [illegible]
[illegible] بزرگ میشود تا آنکه میرسد و پخته میگردد [illegible] قطع نموده و پوست بالای آنرا دور کرده مغز [illegible]
[illegible] ثمر آن [illegible] آنرا [illegible] پخته میخورند چنانچه ذکر یافت و در بنگاله ثمر آنرا اختصاص [illegible]
در تمام سال ثمر میدهد الا آنکه در فصل [illegible] زیاده و از اطراف درخت [illegible] بلند و بزرگ ست بعد از آن ثمر [illegible] مذکور و
قطع [illegible] آن [illegible] میدهد [illegible] و جاهای دیگر غرس مینمایند در باغی و مکانی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه
چهار سال صد درخت و زیاده می شود و ثمر بعضی اصناف آن شیرین و لطیف و لذیذ بسیار خوشبو میباشد و آنرا در هند و در بنگاله کیله [illegible] نامند
سوای بنگاله خصوص جهانگیر نگر و در تمام ملک هند و دکن این نوع نمی شود و این بی تخم ست و بعد از آن اصناف دیگر با تخم بعضی بسیار گرم [illegible]
[illegible] سیاه و امثال آن [illegible] شیرین [illegible] لیکن [illegible] خوشبوئی و شیرینی [illegible] نیست و بعضی [illegible]
[illegible] میباشد [illegible] خوب پخته و رسیده نباشد [illegible] و ثمر آن بزرگتر از ثمرهای همه اصناف دیگر [illegible] شکلی میباشد [illegible]
[illegible] میخورند برای [illegible] لزوجت و عفونت و کم شیرینی پوست آنرا دور [illegible] جدا کرده مغز آنرا [illegible] نموده در [illegible] تنها پخته میخورند [illegible]
صنفی ست که در بنگاله آنرا [illegible] نامند چون این [illegible] با رحبیت و عفونت [illegible] شیرینی [illegible] تخم ست اکثری [illegible] پخته آنرا نیز نمی خورند مگر فقرا و مساکین و هر یک
از اصناف مذکوره در بعضی بلاد [illegible] و دیگر میشود بحسب اختلاف زمین و آب و هوا و هر جا بنامی مخصوص در همه اصناف مذکوره در بنگاله

خصوص جهانگیر جائی که میشود و از برگ و پوست درخت آن خشک کرده و سوزانیده ملحی بعمل می آورند چنانچه در ملح مذکور شد و خاکستر آنرا باعسل ...
و جلا است گازران هند و بنگاله در غسل بعضی ثیاب بسیار چرب و چرک مستعمل از بنجای صابون کرده در آب جوشیده و زیر ... که کی ... داده و این را
باصطلاح خود کهی نامند ... خالص ... پاک گردد **طبیعت** آن در گرمی معتدل و در دوم تر ... **افعال و خواص** جلی ...
کثیر الغذاء و بطی الهضم ... مولد خون غلیظ ... الغذاء النفخ ... و ملین سینه ... خشونت حلق ...
و حبس بطن و تحریک باه ... و رافع لاغری گرده ... مطبوخ ... حابس اسهال ... جهت ... و مجرب ...
خرزه جهت ... و رافع ... اورام ... القروح و الجروح و حرق النار ... نوع سوزیکه در بنگاله ... میگویند جهت
سوختگی آتش که چون بعد از سوختن بر آن موضع بمالند مانع آبله و ریم آنست و نیز نوع سوزیکه ... جهت قروح بدن اطفال خصوص ... بسبب
آتشک ... رسیده باشد مجرب که ... از ... شل مرهم ساخته ... بر آن گذارند در ... اثر ... میگردد و بعون الله تعالی
فرزند خاکستر پوست آن و پوست درخت جهة نزف الدم ... و تجفیف و التیام قروح ... المضار ثقیل الهضم ... و اکثار آن ...
آن مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و بلغم و موجب سده و قولنج و زحیر و ضعف ... خصوص ... و مرطوب المزاج و بلدان ...
... آب ... اعضای ... تخصیص چون آب بالاخی آن ... مصلح آن نمک ... آن خوردن ... زنجبیل و عسل و شکر ...
بارد و سکنجبین ... و شکری ... و خوردن آن ... بسیار ... با یبسه ... و بلدان حاره و یابسه موافق و نافع ...
و ... بلدان بارده ... و ضعیفه و بلدان رطبه مفرد محدث اکثر امراض مذکوره ... آن گرم و خشک ... آشامیدن آن ...
اهل فلاحت ... که سوز ... و ... گذاشته ... موضع ...
نموده باشند درخت ... **سوسلی** بضم سین ... و سکون واو و سین مهمله و کسر لام ... بلغت هندی است **ماهیت** آن ...
کوچک ... است و آن ... بسیار شبیه ... از آن بزرگتر ... سفید و سیاه و سفید آن اقوی و مستعمل
و بعضی سیاه آنرا انفع ... **طبیعت** آن گرم و خشک تا دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن آشامیدن سفوف آن ...
... کرده و در سایه خشک نموده ... جهت ضیق النفس و تقویت باه ... و رافع بواسیر و تحلیل ریاح
آن و آشامیدن ... جهت یرقان ... تحلیل ... جهت ... بلغمی و اسهال ... با آب ... جهة قولنج
ریحی ... با آب ... تلسی ... جهة تحلیل ریاح ... جهة رفع ام الصبیان ...
جهة سیلان منی ... جهة گزیدگی سگ دیوانه ... جهة ... ربع و غب ... با نمک
سنگ جهة تقویت اشتها و زیادتی آن ... با آب گرم جهت درد شکم ... با شیر ... و شکر جهت ازدیاد منی و تقویت باه و فربه نمودن بدن ...
... جهت زکام و ... و رفع بلاغم مفید است انفع و بهترین طریق استعمال آن آنست که بیخ درخت ده ساله سفید آنرا از زمین برآورده ...
با ... آنرا ... و بکارد چوبی ... نموده و بسوزن چوبی سوراخ کرده و بریسمان کشند و در سایه خشک نمایند پس سفوف کرده ...
... آنرا ... نبات ... با آب گرم ... بر آتش ... تا لعاب آورده و تا چهل روز ... بیاشامند و در این ایام از
ترشی و بادی و جماع و اغراض نفسانیه ... و هوای سرد ... بسیار سرد ... نمایند جمیع قوای حیوانیه و طبیعیه و نفسانیه را تقویت
بخشند و پیر را ... جوان میگرداند **حکایت** حکیم شرف الدین در مجربات خود گفته که من شروع بخوردن این دوا نمودم و ... جهة آنکه با
زن خود مقاربت ... بعد از ... روز ... شدت قوت باه ...
تواستم صبر نمودن ... پای خود را ... نموده ... مقاربت کرده ...

سوار شوده بید انجاب فرستادم که زمین پای من الفرش نمود و اندک فرو آمد و پای زن من بشکم پدر رسید از خواب بیدار شد گفت ای ظالم
چرا تامل نکردی و صبر نکردی که این الفرش رنضعت تم نمی ماند سولسری بالضم سیم و سکون واو و لام و فتح سین و کسر را از مهملتین بلغت هندیست ماهیت
آن درختیست عظیم و شاخهای آن انبوه و مسورول در غرس منتشر و در ممالک هند و بنگاله و فرنگ کثیر الوجود و در باغات و خانها غرس مینمایند برگ
آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و گل آن کوچک سپید مدور و شرفه مندلی رنگ بسیار خوشبو هم در تازگی و هم بعد
از خشک شدن و در موسم گرما که هنگام بارش ست در بلاد هند و بنگاله هنگام بهار آنست و ثمر آن بقدر عناب متوسطی و بجد بزرگی و برنگ آن
و مغز آن با خشونت بسیار و اندک شیرینی و رسته آن زرد طبیعت گل آن گرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک قابض خصوصا رستی آن افعال و خواص
آن ثمر نارس آن خشک و تخم آنرا نیز در ادویه مانیه مثنی و سیالان آن داخل مینمایند جهت آنکه قابض و ممسک منی ست و حابس بطن و آشامیدن نقوع
پوست درخت آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و آتشک نافع و طبیخ آن نیز بدستور و مضمضه بطبیخ پوست درخت آن جهت درد دندان
و تقویت لثه نافع و سعوط گل خشک سوده آن برای مرض آهوه که مرضی ست در بنگاله و در بمبئی مردم بهم میرسد علامات آن تب شدید و صداع و درد
گردن و شانه و غیرها ست و جهت صداع بارد و بدستور کشیدن گل خشک آن در قلیان بجای تنباکو و عرق گل آن بجهت صداع و تقویت دل و دماغ
و گذاشتن گل آن بر فراش و رخت خواب باعث دوری هزار پا و مار از آن ست و در حرف الباء مع الواو بنام
نیز ذکر یافت مومیایی بالضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی ست بمعنی حافظ الاجساد و بعربی عرق الجبال بفارسی
مومیایی نامند ماهیت آن چیزیست شبیه بقیر که از شگافهای بعضی جبال بیرون می آید و بهترین همانست که در کوه داراب که از
توابع فارس ست بهم میرسد و بعد از آن و از بعد از آن در کهکیلویه و آنچه از جاهای دیگر اخذ مینمایند قیرست نه مومیایی و
ضعیفة الاثر چندان خاصیتی بر آن مترتب نمیگردد و آنچه ملا احمد ... در تاریخ الحکما در کیفیت بدو اطلاع بر مومیایی و خواص و افعال آن
آنست که از جمله عجایب اتفاقات ظهور مومیایی کانی بود در عهد فریدون و کیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت
فریدون جمعی از سپاهیان او در حوالی داراب جرد فارس شکار میکردند ناگاه یکی از ایشان تیر کاری بر فوج گوزن زده آن بعد از جستن جمعی از نظر ایشان غایب شد
هر چند تفحص کردند نیافتند اتفاقا بعد از یک هفته باز آن جماعت بشکار رفتند همان فوج را دیدند که صحیح و سالم میگردد و آن تیر در پوست آن آویخته
میرسید که گویا اصلا زخمی بدو نرسیده و آن جماعت از مشاهده آن حالت متعجب و حیران شده در مقام گرفتن او شدند او را بدست آوردند
چون نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیایی در ... زخم و حوالی او چسبیده بود چنانچه معلوم میشد که او خود را بموضع که مومیایی داشته مالیده و
آن مومیایی موجب التیام و التحام زخم کاری او شده و چون این خبر بفریدون رسید حکما و اطبا بمقام تجربه و امتحان آن شدند و در التیام جراحات
و جبر ... مکسور و غیرها از وی آثار عجیبه و فواید عظیمه یافتند انتهی کلامه و بعضی گفته اند که در زمان فریدون ...
فریدون برای شکار رفته بودند و آهوی را تیر زد چنانچه آن تیر بپهلوی او نشست و از پهلوی دیگر او بیرون رفت و تیر دیگر بپای او زد که لنگ شد
و میرفت و فریدون در عقب آن میرفت تا آنکه آهو بجائی رسید که مانند گودی داشت آن آهو چند مرتبه زبان خود را بر آن مکان مالیده و تا رسیدن
فریدون بسر وقت او باز آن آهو بلند نشست و برخاست ... از این معنی فریدون متعجب شده حکما را طلبیده اظهار آن مقدمه نموده بعد
تفحص معلوم شد که از زیرهای سنگ مانند شمع چیزی تراوش میکند و میچکد و آن آهو آنرا لیسیده پس فریدون حکم کرد و مستحفظان بر آنجا نشاندند
و هر ساله مقداری که جمع شود ارسال حضور نمایند و از آن زمان تا حال نیز آنجا مستحفظان هستند و هر ساله آنچه جمع میشود از برای سلاطین ارسال
میدارند و رفته رفته بمرور ایام از کثرت کاوش آن مکان گود شده است باعتبار آنکه سنگی را که اثر در زیر آن بیرون می آید میکاوند بلکه از زیر آن بیشتر
بدست می آید بخبیر ازین جهت آن مکان گودتر از سابق شده بالفعل بر مثال چاهی العمق و قامت انسان بالقطر سه چهار ذرع شده است

سنگی عظیم بر دهن آن گذاشته و مستحفظان نزدیک آن میباشند و در سالی یک مرتبه تمام اشخاص کشور یا دو هم جمع شده آن سنگ را اندک اندک کنار
می کنند که شخصی در آن تواند رفت پس شخصی لنگی بسته اندرون آن میرود و اندک آبی که بقدر یک و نیم شیر گاهی تقدری زیاده و گاهی کمتر که آنچه
عرق آن کوه در تمام آن جمع شده است در آن مدت در بالای آن اندک چیزی مانند پرده نازک منجمد گشته تمام آن آب را با اندک سنگ و ریگ و آنچه که
هست در آن بیرون آورده در دیگ بزرگی جمع می کنند و مستحفظان همه جمع میباشند و آن دیگ را بر آتش گذاشته چند جوش میدهند تا همه
ارضیت و خاک و ریگ و غیر آن جدا گردد و پس فرو ریزد و سر آن را بسته مهر بر آن مینمایند و میگذارند تا خوب سرد گردد و پس سر آن را باز کرده آنچه بر روی
آن بسته شده است از همه هیئت میگیرند و ترتیب دیگران را بهمان قسم جوش داده میگذارند تا سرد گردد و هیئت آن را باز میگیرند همچنین تا هیئت و دیگر
در آن نماند پس قلیلی از آن بعضی از آن مقتدی برای خود میگذارند و تتمه را جمیع آنها بر آن مهر نموده ارسال حضور مینمایند و مجموع تخمینا یکصد و پنجاه مثقال نهایت
تا دو صد مثقال در تمام سال جمع میشود و گاهی زیاده تا سه صد مثقال و گاهی کمتر و زیاده بر این شنیده نشده و در روی آن نیز تاثیر و خاصیت بسیار
است چون در روغن گاو یا گل سرخ حل نمایند و ضماد نموده بیاشامند و با آنچه بیان نمایند و نیز از بعضی ثقه شنیده شده که در طارم رود کوهیست که از جای
مومیائی دارابی اخذ مینمایند و در آن در غار شگافی است کوه قطره قطره مومیائی می چکد و در زیر آن قاشق بزرگی نصب کرده اند و در آن آنچه مجتمع میگردد اخذ مینمایند
و جمع میکنند و هر سال بدستور ارسال حضور سلاطین مینمایند و غیر دارابی نیز از شگافهای سنگ بر می آید لیکن مکانی معین یا معدنی از آن ندارد و در
کسانیکه با سیر و شکار اند در آن کوهستان رفته تجسس مینمایند و بر روی بعضی سنگها که علامتی و داغی معلوم میشود آنجا را تجربه کوبیده نشان میگذارند
و بعد از چندی مدت آمده از آنجا نقب شده است جمع نموده بر میآیند و گاهست که سال دیگر از همان سنگ همانجا نیز بر می آید و گاه هست که بر نمی آید و از جای دیگر
از شگافهای سنگهای دیگر که بر نیامده بود بر می آید و نیز از بعضی ثقه و سکنای آن دیار شنیده شد که بعضی اهل آن دیار با یکدیگر اصطلاحات و کسیکه دیده نیز در بعضی قرای
آنها جمع شده و در بعضی مغارها و شگافهای کوه که میدانند از آنها مومیائی بر می آید هیمه بسیاری در آن مغارها و شگافها جمع کرده آتش میزنند و
میروند بسبب گرمی و تابش آتش از شگافها و درزهای سنگها چیزی بسیار بیرون می آید و بر اطراف شگافها و درزها منجمد میگردد و بعد سرد شدن آن می آیند و
جمع کرده میان خود قسمت می کنند و میفروشند و این نوع است که مشهور به مومیائی است و ارزان است و خریده و فروخته آن میشود و در نفع قریب مومیائی
دوم است اما نوع اول که دارابی و ماخوذ از مکان خاص و خالص است منافع بسیار دارد و قلیل الوجود است و بدست همه کس نمی آید و آنچه ذکر یافت که اکثر
قلیلی از آن امرا و یا از بخشش العطایات سلاطین و یا از عمال و کارخانجات بطریق سرقه بدست بعضی آید و نیز چیزی شبیه به مومیائی بسیار ضعیف العمل
ناصاف از بعض کوههای هند و دکهن بعمل می آید و میگویند که از شگاف مغارات میچکد و خوب خالص آن را چون در آب اندازند آب را سرخ
میگرداند و مانند موم میباشد و کمیاب است و آن را بلسان اهل هند سلاجیت می نامند و خاصیت بسیاری برای آن بیان می کنند و میگویند که
نوعی همچون سیاهی که آن را انگوری نامند بسیار آن را دوست میدارند و هر جا یافت میخورند و بجهت خوردن است که انجا بر میشود و در سنگها حاجت میکنند
همان آنان عسه بر داشته بجای سلاجیت اصلی خالص میفروشند و مومیائی انسانیکه مشهور میان عوام است حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته است که در ازمنه
سابقه دستور بوده که حفظ جسد موتای خود را از تعفن بمالیدن مرکی و عسل و مومیائی و قفر الیهود و امثال آنها می نموده اند و چون اکثر جسدهای مذکور
سفر آب گرفته هر چه از اجساد و اعضای آن موتی را امواج بحر بساحل رسانیده و بیرون آمده بجبال بجای مومیائی صرف مینمایند و در آخر نوشته که
در جبر کسر نفعی میکنند و لیکن شرب آن حرام و مورث شب کوری و فساد اخلاط و مضرتهای بی نهایت است و مصدق قول حکیم محرر اوراق
صادق القول حکیم دانا متصف بجمیع اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین که درین اوقات سفر ملک فرنگ و مصر و نواح آنها نموده و به بنگاله
مراجعت کرده با احقر ملاقات کرده بود و قبل از سفر مذکور نیز آشنا بود و اکثر ملاقات می نمود و از جمله غرائب و امور یکه در آن سفر شنیده و مشاهده نموده
بود اینها بود که قبل از این چهار صد یا پانصد سال حکماء و سلاطین مصر و نواحی آنرا دستور بود که مرده خود را در روضه یا در قبر نمی گذاشتند و دفن نمی نمودند بلکه بطلیا

و جبا جان می ... بر ابدان ایشان ادهان داده چیزیکه حافظ آنها باشد از فساد می مالیدند و ابدان ایشان بعد اندکی که خوب مخلوط بعوامه مالیده بودند در قالبی از چوب گذاشته بر آن نام میت و قوم و قبیله آنرا نوشته در خزانه محفوظ نگاه میداشتند و بعد از آن سه صد و چهار صد سال میشود که آنرا ترک نموده اند احیاناً اگر جسدی از آن اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر یا غیر آن آید آنرا بجای مومیائی استعمال مینمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و قدری از آن بمرو بپنج آورده و قدری از آن بمیرزای الیه داده بود و ایشان تحلیل باحقیر داده و تمام گوشت و پوست و عروق و بعض استخوانهای نازک آن مشتعل یکسان جسمی سیاه براق چسپنده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای قوی آن باقی بود **طبیعت** آن بحکم کرا از مومیائی کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد **افعال و خواص** آن در اضمده و اطلیه و استعمال از خارج شاید که قریب بمومیائی باشد در نفع و لیکن از داخل در مشروب غیر مجوز زیراکه مفسر گفته اند چنانکه ذکر یافت و اقرب که چنین باشد علاوه حرمت آن والله اعلم و مومیائی سنگ بچه که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر کرده شاید از این قبیل باشد که بعض ادویه حافظه مقویه تریاقیه از قبیل ادویه مذکوره و غیر آن را بر بدن بچه سنگ تازه زائیده شده مالیده زمانی ممتد و رخمی کرده در زمین دفن مینموده باشند و یا آنکه در بلدان حاره یا بید نم در پارچه پیچیده در زیر دیگ دفن میکرده باشند تا بسبب گرمی آتش و آفتاب متعفن و تخمیر یافته صورت و حدانی ترکیبی و مزاج ثالث ثانوی صناعی بهم رسانیده پس بر آورده استعمال مینموده باشند و یا بطور دیگر العلم عند الله تعالی **فصل در بیان جودت مومیائی و کیفیت و خواص و منافع و طریق استعمال آن مفرداً و مرکباً** بدانکه بهترین آن در ارابی سیاه صاف براق نرم است که بوی بد نداشته و اندک بوی نفطیت باشد ارسطو فرموده که بهترین آن آنست که چون جگر گوسفند را در گرمی نزیج با ریزه ای شکسته شق کنند و بر آن بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی مومیائی آنست که سواری پای مرغ و یا خروسی را بشکنند و بقدر یکدانگ از آن را در روغن گل سرخ حل کرده بحلق او بریزند و قدری بر آن بمالند اگر در یک شبانه روز جبر شکستگی پای او نموده با صلاح آورد خوب است و جید و اصلی و الا بدو غیر اصلی و گاه باشد که در عرصه هفت هشت ساعت با صلاح آورد و امتحان دیگر آنکه مومیائی خوب را چون بدست گیرند مثل موم خالص بزودی نرم میگردد و بد و مغشوش در مبدل آن صلابت بسیار دارد و بدیر و بکراهت کمی نرم میشود و بهترین امتحانات آنست که جبر کسر اعضای انسان و ادرار جماع و تقویت باه و سائر قوی و غیر ها در انسان تجربه نمایند **طبیعت** آن در اول سیوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن و صاحب تحفه در الاقسام حار در دوم و یابس در اول گفته و قوت آن تا چهل سال باقی میماند **افعال و خواص** آن مقوی ارواح و دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و جهت رطوبات و تهییج باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و مفتح سدد و جالی و جهت خواق و فالج و رعشه و لقوه و رفع سموم مشروبه و ملذوعه و درد معده و وجع الفواد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و جهت اکثر العلل نفع یابان و گزیدن عقرب و تحلیل اورام بلغمیه و جبر کسر و ضربه و سقطه و خلع نافع اعضاء الرحم و الاذن و الانف و اللسان محلول بمقدار یک حبه آن با آب مرزنجوش جهت صداع بارد و سائر و شقیقه و صرع و دوار و لقوه و فالج و استرخای و دو حبه آن با آب طبیخ صعتر فارسی و راس جبلی جهت سبات و آشامیدن و مالیدن و سعوط نمودن و چکانیدن یک حبه آن در بینی و گوش با طبیخ مرزنجوش و با روغن زنبق و نیز سعوط یک حبه آن با یک حبه مشک و کافور و چند بیدستر محلول در روغن آن جهت اوجاع بارده کهنه در سر و ریاح و برودت دماغ و همچنین قطور آن در گوش و بینی با روغن زیتون و عسل جهت ریاح مجتمعه در دماغ و آشامیدن یک حبه آن با آب طبیخ کرفس و زیره کرمانی جهت لقوه و نیم دانگ آن تا یک مثقال با یک صعتر فارسی در آن جوشانیده باشند و جهت ارتعاش و چکانیدن یک حبه آن با روغن یاسمین یا گل در گوش جهت درد آن و مقدار یک شعیره آن با روغن گل سرخ بتنهائی و یا با آب غوره قطور آن و فتیله ممزوج بآن در گوش گذاشتن جهت ثقل سامعه و ریش و قروح و آمدن چرک از آن نافع و ارسطاطالیس گفته قطور محلول آن با چیزی که غیر مسکر و جهت گرمی نافع حتی گرمی را در زیاد سیاله و یا کافور بتنهائی و یا با آب مرزنجوش جهت سبات و امراض بینی و در اولوک آن با

و تقویت معده و آلات تنفس نافع دانسته اند و بهتر از آنست که شی و آب حشائش تره و در مواد

با عسل جهت لکنت زبان و ثفل آن نافع اعضا را التفص آشامیدن بمقدار سه شعیره آب ریزه نیز جهوی جهت نفث الدم از ریه و یکمیرچه آن
با شیر الاغ جهت نفث الدم و رعاف و همچنین قطور آن جهت رعاف و یک قیراط آن با سکنجبین یا با آب لفتاح جهت رفع خناق و یک قیراط آن با شراب ورد
و ربّ توت و یا با طبیخ عدس و اشال اینها جهت وجع حلق و ورم آن گفته اند غرغره بمقدار دو حبه آن با آب اصل السوس منقشر سه روز و با قرقرها
مطبوخ جهت خناق و یک مطبوخ آن با آب عناب با سپستان و بار الشعیر و اصل السوس منقشر سه روز متوالی ناشتا جهت سرفه و یک قیراط آن با آب
لفتاح و یا با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا جهت خفقان بارد مفید ست اعضا را الغذا را آشامیدن یک قیراط آن با آب مطبوخ زیره کرمانی
نانخواه و کرویا جهت غثیان و تهوع و خفقان و ضعف معده و قراقر و نفخ و ریح بلغمی معده و امعا و انار طوبات مجتمعه در فم معده و سقطه و ضربه بر سینه
و معده و برای سقطه و صدمه و ضربه که بمقدار یک قیراط آن با دو دانگ گل ارمنی و یکدانگ زعفران در آب برگ عنب الثعلب یا با آب برگ کاسنی و یا در
خیار شنبر و جهت فواق ریحی یکحبه آن با طبیخ تخم کرفس و زیره کرمانی و جهت وجع طحال یک قیراط آن با آب کشنیز تازه یا با آب جگر و جهت وجع و نفخه و بزرگی طحال
یک قیراط آن با ماء السکر و یا با آب کرفس تازه و یا با طبیخ تخم آن یا با طبیخ تخم خشخاش با پوست جگر برای ورم جنین با آب طبیخ خشک طلای نیم دانگ آن
با آب مطبوخ افسنتین و در آن بجوشانیده باشند بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن یکدانگ آن با آب مطبوخ افسنتین نافع اعضا را النفض و النفاس آشامیدن
یک قیراط آن با شیر تازه و دوشیده تنها و یا با آندرسی شکر جهت تفریح ادرار اطلیل و شاند و آشامیدن طرح ارزان یا با آب طبیخ در آب و قفاح اذخر جهت
رفع حبس البول و تقطیر او در آن خوردن سر هفته یک تیره و دو حبه آن با روغن گاو جهت رفع باد بواسیر و اوجاع معده دو دو حبه آن با آب مطبوخ سانج هندی
جهت اختناق رحم و حمول اندکی از آن مخلوط با آرد گندم جهت ثلث صبر نگاهداشتن بول و سلس البول و همچنین حمول آن با روغن زیتون یا روغن زنبق جهت
تقطیر البول و عدم صبر بر حبس آن و استرخای مقعده و نزد لیطا و مسح آن با روغن زنجبیل مانند آن بر قضیب انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع
و همچنین آشامیدن دو حبه آن با آب باقلا یا حبة الزلم بار زنده و تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الحسبان نقل کرده اگر کسی بیار
منی خرج شده باشد و خواهد که زود بحال اصلی برگردد و ساعت آخر حرکت قریب با نزال او بعود و میانی ماده پنج درهم عسل سفید حل کرده بخورد و اگر مجرد از آن بیاشامد
با شربت باره و مناسبه بخورند مجرب است آلات المفاصل مطلوب آن از یک تا کرت تا یکدینار نیم در بوم مناسبه باشند روغن گل و یا اشیای سرد افعه
مانند آب باقلا و بارزه و تخم مرغ در دو سه مد جهت اوجاع مفاصل و خلع عضو و کوفتگی عضله و عصب جدا شدن و پاره شدن آن و کسر عظم و سقطه
و ضربه و صدمه و امثال اینها خوردن و مالیدن آن بر آن موضع مفید است و همچنین آشامیدن آن با شراب صرف و برای جراحات کهنه دو نیم
وزن یکدانگ آن با یکدرهم پیه خنزیر گداخته در زیت بمقدار نیم درهم موم ساخته بمالند و جهت اعلال باطنی و صدمات آن در روغن گل سرخ یا
روغن کنجد حل کرده طلا نمودن بآن و اگر کسی تیری زده باشند مالیدن بر آن مواضع و خوردن آن بغایت نافع الحمی آشامیدن نیمدانگ
آن با مطبوخ افسنتین با آب و سعد یا با شربت مناسبه دیگر جهت رفع حمیات عتیقه بلغمیه و سوداویه نافع الاورام و الشبوره الزنیه نیمدانگ آن با مطبوخ افیتمون
صرف با ادویه مناسبه دیگر هفت روز متوالی جهت ابتدای برص و جذام و داء الفیل و همچنین جهت هر علت با ادویه مناسبه معاون آن مفید است
السموم مالیدن آن بقدر یک قیراط با روغن گاو جهت گزیدن عقرب و نیز جهت عقرب گزیده آشامیدن یک قیراط آن با شراب صرف یا نبیذ صرف و
همچنین یک قیراط آن با آب کشنیز تازه و یا آب بیخ کبر آشامیدن و گذاشتن بر آن و جهت مطلق سموم بمقدار دو حبه آن با طبیخ خشک و یا با آب ترا سیون و یا
با آب سداب و یا با آب ترنج جبلی و یا با آب بخدان و یا با آب طبیخ اینها مجرب است و مستور حل و میانی با آنجدان ع عنبر وارد است در قدر مضار مفرط نگاه دارد و یا با
ادویه مناسبه و یا بتنهائی در و در تراکیب ادویه داخل نمودن و حبوب آن در ترا با دین کبیر ذکر یافت موضع لعنتم بیاکون دال و نون جیم لغت
هندی است ماهیت آن پوست درخت نوعی از غیر محدود است که بهندی سرکنده و اطفال از قلم آن بر تخته مینویسند طبیعت
آن سرد و خشک افعال و خواص آن غرغره با آب مطبوخ آن جهت تورم و شش و زبان و درد ام لثه و لهاة و آشامیدن آن جهت ضعف شهوت

شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و درد گرده و مثانه و آلات تناسل آشامیدن آن بطریق تنباکو که در میان غلیان بجهت فوق از مجربات گفته اند
تجربه رسیده و اگر قبل از کشیدن آن قدری برگ تنباکوی خشک ادر آتش انداخته دود آن را بدهان بکشند بهتر است و اگر یک نیم توله
مکرر نمایند و این معالجه نواب ریحی ست و بجور آن جهت بواسیر مفید است **موندی** بالضم و سکون واو و فتحای نون و کسر دال مهمله
یالغت هندیست **ماهیت** آن نباتی ست هندی کثیر المنافع و از قبیل تخم و بیاره و با شاخهای مفروش و برگ آن شبیه برگ پودنه و آن را از ان تخم
و زغب و گل آن سرخ مایل به بنفشی و مدور شبیه بنکمه و خوشبو بالجمله شبیه ببوی گلاب و طعم آن اندک تلخ و منبت آن صحرا و مزارع در هند عظیم آباد و بنگاله
کثیر الوجود **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و با قوت تا بضه **افعال و خواص** آن مقوی اعضای رئیسه و قوی ارواح و معده و محلل و ملطف و مفتح و در تلطیف
نفخ قریب بچوب چینی بجا یکه از عرق و بول و رایحه شراب بوی آن می آید جهت دفع خفقان و توحش و یرقان و سدد و امراض مزاجی سوداوی و جرب
و ترکیب البول و اورام و شیر و با نشده خنازیر و باسلیق و اورام جمیع اعضا نافع و آشامیدن عرق آن که بدستور گلاب عرق کشند جهت خفقان و سواس و جرب سوداوی و صفراوی و
تحلیل مواد بلغمیه و تقویت قوی و ارواح و سایر امراض مذکوره مجرب و تقویت و گرم و اشتهای انها نافع بشرط مداومت بر آن که از سه مثقال تا پنج مثقال ابتدا نمایند شروع نمایند
و سه مثقال تا ده مثقال بتدریج بر مقداری که موافقت نماید و مریض و تخفیف یابد الحال اکثر روز و پس تدریج کم نمایند و در ایام آشامیدن آن از ترشیها و لبنیات
و تناول اغذیه غلیظه و آشامیدن آن بسیار سرد یا بسیار گرم و استلاء و حرکات نفسانی و بدنی و جماع و حمام اجتناب نمایند و اگر بمکث تقلیل نمایند
بهتر است و اقتصار بر اغذیه لطیفه و آب بگرم نمایند و در امزجه قویه شروع از ده مثقال نمایند و بتدریج یک مثقال یا دو مثقال بیفزایند و مرهم آن را
نیز اهل هند مستعمل دارند و نبات آن را در هنگام تازگی با بیخ و برگ و گل کنده در سایه خشک می نمایند پس نیم سوده با آرد گندم و روغن و شکر بطریق
حلوا پخته روزی موافق برداشت مزاج می خورند جهت حفظ قوای حیوانی و بدنی و منع سفیدی موی از رسیدن و استطلاق و نیز بطریق سفوف با شکر نبات
می آشامند جهت امور مذکوره و تخم آن را گفته اند اگر با شیر هر روز مقدار یک کف بخورند قوت حیوانی بخشند و گل آن را اگر تا چهل روز بخورند نیز همان فعل است
بخشد و نبات آن را قبل از گل آمدن چون با بسنگره سائیده بر روغن عسل آمیخته تا چهل روز بخورند موی را سفید نگردانند و نیز نزد اهل هند شهوت
چون غنچه گل آن را در اول سال درست بلع نمایند در آن سال آشار رمد محفوظ باشند و یک غنچه آن یکسال و دو غنچه آن دو سال تا تخمین مجرب میدانند و
بیخ آن را اگر تا یکسال بخورند نیز جهت سیاه کردن موی نافع و چون بیخ آن را نیم کوفته در آب بخیسانند آن مقدار که تمام بر آن سیر سیر یک دو غن یا سمین مجرب
کرده در شیشه کرده بطریق قرع معکوس مقطر نمایند و هر روز یک انگشت آن را با برگ تانبول در زمستان بخورند نفع عظیم بخشد و تقویت قوی و ارواح نماید
و امراض بارده و رطبه را دفع سازد و بدستور چون ربع تا تازه نبات آن را با گل و بیخ بگیرند و با روغن کنجد بقدر ربع آن با آتش ملایم طبخ دهند
تا روغن بماند و صاف نموده هر روز بمقدار دو درم آن را صبح ناشتا بخورند تا چهل روز و یک روز در این مدت از جماع و ترشی و بادی پرهیز نمایند
تقویت باه و بجدی بخشد که شرح نتوان نمود و چون بیخ آن را در ظرف مسی با رشته چوب نیم خوب بسایند و سحق نمایند با آب چند آنکه سیاه رنگ گردد
پس پنبه پاکیزه را بدان تر نموده و خشک کرده نگاه دارند و عندالحاجت قدری از آن پنبه با آب تر کرده بر چشم صاحب درد گذارند تسکین درد و رمع آن
نمایند و نیز نوعی از موندی می شود که آن را بهندی مها موندی نامند و گل آن از بزرگتر از نوع اول جهت تعدیل اخلاط بسیار نافع و در باقی خواص و افعال
قریب بنوع اول است **فصل المیم مع الهاء** **مهات** بفتح میم و فتح ها و الف مهمله نیز آمده و لغت نبطی ست **ماهیت** آن سنگی ست و دو قسم
میباشد قسمی سفید صلب شفاف غیبیه به سنگ آتش زنه و از آن نیز آتش بجا میگیرد و معدن آن نواحی روم و صعید مصر و اوزند و در معدن مغنیسیا هم میرسد و
خون گرم میش چون بسایند حل میگردد و قسمی دیگر از آن غیر شفاف و از آن صلب تر و شبیه بسنگ سنگ سرخ و اکثر مده از آن ظروف میسازند و
و غیر سلوان ست **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن تمامی مفصل معین اکتحال آن با برادرید و شکر نافع بیاض چشم الی اللهی بدستور
چون آن آب بسایند و در چشم کشند الناس چون یک حبه از آن با نمک و نوشادر و زعفران در مو در سرکه و عسل حل کنند در ... چند قطره بانند دفع ثقل

آن لکنت و تصحیح کلام نافع و مجرب گفته اند و ضماد القنفذ آشامیدن آن جهت تقویت جماع و ادرار بول و ضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیر
انجماد آن در مثانه الخواص تعلیق آن جهت منع رعشه و از زهر و الات و بر اطفال مانع خوف و جستن ایشان از خواب و دیدن خوابهای
پریشان و داشتن آن بر دست راست جهت تقاضای حاجات موثر دانسته اند مهلبی بفتح میم و سکون ها و دوال مهمله ماهیت آن صاحب تحفة
التجارب نوشته منبت کشمیری گیاهی را نامند که شاخهای بسیار دارد و کبود و شکل همیشه بهار و برگهای آن باریک و دراز
و گل آن بهیشه و با فتاب به هر دو جهت میل مینماید این نیز میل میکند و بیخ آن اقدر حجامتری بزرگ و سفید رنگ و در کوهستان کشمیر
کثیر الوجود و صیادان النجایخ آن را مانند سر تیر میزنند و تیر را بدان آلوده به حیوان شکاری که میزنند در ساعت می افتد و میرد و آنرا بگذارند
تا خوب سرد گردد و جمیع زهر از بدن آن حیوان باز گشته با خون در محل زخم جمع میگردد و آن موضع سبز میشود و پس آن موضع را بریده می اندازند
و تتمه گوشت آنرا می خورند میگوید بدلی مضرتست و سمیت ندارد و امتحان بیخ سطبق آن در قوت و ضعف چنانست که تیغی بر عضو
فرو میبرند تا اندک قطره خونی جاری گردد و پس محل زخم را پاک می نمایند و قدری از آن بیخ بر آن میگذارند اگر فی الحال نشو نیابد از پوست
سرایت میکند بگوشت و سوزش و خارش عظیم در بدن احداث می نماید و رشح میسازد و اگر علاج نکنند بالک میسازد و اگر فی الحال
پاک نشو نیابد و بر دهن جرب نمایند در بان تریاقات بالند مضرت نمیرساند و علاج آن اگر در ضایع باشد گوشت آن را کشته در حیوانات
و بعیانان بر آن تریاق بالند و شستن آن موضع ببول در اوایل حال بغایت نافع ست مهلبیه بضم میم و فتح ها و لام مشدده و کسر با
موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها و بفارسی فرنی نامند ماهیت آن از جمله اغذیه لذیذه است که از شیر و آرد برنج و شیر و شکر ترتیب میدهند
بدین نحو که آرد برنج را در آب شیره می کشند و با شیر طبخ میدهند تا شیر و برنج پخته گردد و بقوام آید پس شیر و شکر مساوی کرده در آن میریزند
بمقداری که آنرا شیرین گرداند پس چند جوشی داده فرود می آورند و در ظرف چینی بر می آورند و اگر خواهند در هنگام فرود آوردن چند دانه
هیل بوا کوبیده و قلیلی مشک در گلاب شیر کشیده داخل می نمایند خوشبو و لذیذ میگردد و تناول مینمایند بعد از آن سرد میگردد و این مجمع
دو درس بابی است که بجهت مهلب بن مغیره ترتیب داده بود برای رفع قی که او را عارض شده بود از ریختن مواد بمعده او **طبیعت** آن گرم
و تر **افعال و خواص** آن جهت مالیخولیا و جنون و در رفع یبس و فربه نمودن بدن و تولید خون صالح و منی و تقویت باه و رفع قی سوء
نافع ست

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه

میبه بفتح میم و سکون یاء و کسر باء موحده و ها **ماهیت** آن اسم فارسی شراب بهیست
که با شراب یا با آب انگور دیار و شراب انگور مرتب نمایند **افعال و خواص** آن مفرح و منشط و مقوی معده و رافع قراقر و دیگر تشریح آن در کراث ذکر یافت میکیسر
بفتح میم و سکون یاء و فتح سین و نون نیز آمده و بجاو یکهای نون نیز دیده شده لغت رومیست یونانی لوسوقس و لطوس نیز نامند **ماهیت**
آن درختی ست عظیم برگ آن شبیه ببرگ گزنه و بانرعاما و بسیار ثمر آن بزرگتر از فلفل و شیرین و خوش طعم و خوشبو و مثلث شکل مایل بزردی مربع
گفته اند و بعد کنار کوچک و سیاه و با تندی ست و چوب و درخت آن مایل بسیاهی و سرخی و صلب و خوشبو و بری و بستانی می باشد **طبیعت** آن
در دوم گرم و خشک و بستانی آن معتدل **افعال و خواص** آن آشامیدن ثمر آن جهت سرفه و تقویت معده و حبس اسهال حق
رطوبات و لیثن آثار ابل تمام برای سرفه مستعمل میدارند و احتقان بخشاره چوب آن جهت قرحه امعاء و برنج سفید الادرام و الشرب ضماد آن جهت
داء الفیل و تحلیل اورام مجرب دانسته اند الرشید طبیخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی و منع آن از سقاط و چون شاخ بیخ آن را سوده
اورام صلبه بندند تا سه روز متوالی و هر روز تجدید نمایند در تحلیل آن موثر و در رفع فتق نیز مجرب گفته میسنون بفتح میم و سکون یاء و
سین مهمله و ضم نون و سکون واو و نون بفارسی کرم ایوب نامند **ماهیت** آن جسمی ست حجری باریک طولانی بمقدار حجم خرما و از آن سبز
نیز سفید ناکستری رنگ اندک شود و گفته اند نوعی از زبد البحر ست **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن

انجبت استسقا و سپرز و تفتیت حصاة و دیگر ورمها جبت ... نافع و در رو آن بجهت طوبات ... و القیام و مثانه ... از کیفیت ...
و سایر افعال مانند بدالسرو است و مذکور شد سیعه سائله بکسر سیم و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح عین مهمله و الف عربیست و لبنی نیز ...
هندی سلاس نامند و درخت آنرا الفرنگی سطراک لیکه گویند یعنی نرم و سیعه مشتق از سیلان است ماهیت آن صمغ یا لبن درختی است
بسیار خوشبو و گفته اند درخت آن شبیه درخت سفرجل است تا از دیار بلاد شام عنبر نامند و گفته اند صمغ درخت آنست و اسنان میباشد
و آنچه خود بخود از درخت تراوش کند مانند صموغ دیگر بهترین اصناف است و رنگ آن اشقر مائل بزردی و بقوام عسل میباشد و آنچه از شق دادن
درخت آن اخذ نمایند مائل بسرخی و غلیظتر میباشد و این متوسط است و آنچه اجزای درخت آن در آب طبخ میدهند میگیرند و صاف می کنند پس
اجزای جوشانیده غلیظ میگردد و سیاه و ثقیل میباشد و این پستترین است و صاحب کتاب رشد گفته یک نوع آن سفید میباشد و یک نوع
سرخ بالجمله قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی و محلل ریاح و منضج
ملین و با قوت قبض و تجفیف اعضای الرأس و النفس و الغذاء و النفض جهت سرفه و زکام و خشونت گلو از رطوبات ... و تنقیه اخلاط
در سینه و ریه و دیگر ... و تقویت اعضای باطنی و استسقاء و سینه و گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و بعد گرم و گرم آشامیدن سه درم آن با آب گرم
مسهل بلغم و تقویت تمام و طلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت ... رعشه و ماندگی اعضا و بخور آن نیز جهت نزلات و گزیدن و تطور آن جهت
امراض گوش و ریاح غلیظه آن و فرزجه و بخور آن نیز جهت احتباس حیض آلا وجاع و غیر با ضماد آن جهت اوجاع مفاصل و النقرس و عرق النسا
مقوی و عمل آن ... و طلای آن جهت جرب آشامیدن سه درم آن با آب گرم جهت جذام و بخور آن نیز **مضر** ریه و **مصلح** آن مصطکی **مقدار شربت** او
یک مثقال تا سه درم **بدل** آن روغن یاسمین و بنفسه است و نزد بعضی بوزن آن قطران و ثمن آن رفت رطب است لا اجزای غالبیات سیعه یابسه
ماهیت آن نزد بعضی صنف سوم سیعه سائله است که مذکور شد و نزد بعضی ثقل صنف دوم است که اجزای درخت آن افشرده ماند آنرا سیکر نیمود
و نزد بعضی ثقل آب مطبوخ است **طبیعت** آن در گرمی و خشکی زیاده از میعه سائله **افعال و خواص** آن با قوت قابضه و ممسک بطن و بخور آن جاذب
رطوبات دماغی و رافع نقره و ضرر هوای وبائی و حمول آن جهت خون بواسیر و نافع حیض و مسقط جنین و ... الضمام زخم و صلابت آن و سایر افعال
قریب بمیعه سائله **مضر** ... **مصلح** آن رازیانه **مقدار شربت** آن تا دو مثقال **بدل** آن بوزن آن جاد شیر است **میفختج** بفتح میم و سکون یا و ضم فا و سکون
خای معجمه و فتح تا مثناة فوقانیه و جیم معرب میپخته فارسی است و بیونانی انلیقین نامند و بعربی عقید العنب **ماهیت** آن آب انگور است که در طبخ زیاده
از دو ثلث آن ... و غلیظ گردد و مائل ترشی باشد و در گیلانات آن را رب و شاب ترش نامند چون با خاک ... شانند شیرین گردد آنرا
دوشاب گویند و بعربی دبس و در دبس ذکر یافت و گاه در آن هیل و جوزبوا و قرنفل و امثال اینها اضافه می نمایند **طبیعت** آن
در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن موافق سینه و ریه و آبله و حصبه و سعین بر نفث و تلیین طبع و محرک باه و جهت
ریح گرده و مثانه نافع و داخل شراب خشخاش معروف بدیاقوذا کرده میشود و المضار در محرورین اکثار آن مولد صفرای غلیظ **مصلح** آن
میوهای سرد ترش **بدل** آن دوشاب انگوری است **باب بیست و پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها**
نون است فصل النون مع الالف **ناریجیل** بفتح نون و الف و کسر را مهمله و جیم و سکون یا مثناة تحتانیه و لام معرب
ناریل هندی است زیرا که بهندی تازه آنرا ناریل و خشک آنرا گوله نامند و بفرنگی کوکس نامند و بعربی جوز هندی **ماهیت** آن ثمر
درختی است و در اکثر بلاد هند و سواحل دریای هند و دکن بنگاله یافته میشود و در زنگبار کثیر الوجود و هر چند قریب تر بدریای شور باشد و آب شور
بپای آن برسد ثمر آن بهتر و لذیذ و شیرین تر و چرب تر میباشد و باختلاف اراضی و بلدان از هفت هشت سال بعد غرس تا قریب بعد بیست سال ثمر
میدهد و ثمر آن مانند خوشه میباشد الا آنکه خوشه آن بزرگ و در هر خوشه هفت هشت تا ده یا پانزده عدد و درخت آن نیز شبیه درخت نخل

الا آنکه بزرگ و آکنده تر از آن کم‌تر شاخهای آن نیز شبیه بشاخهای نخل مگر آنکه برگهای آن بلندتر و چوب وسط آن نیز بلندتر و صلب‌تر و جاروب بهتر از چوب
وسط برگ آن میسازند و تا به بلندی دو ذرع و بیشتر بسیار مضبوط میباشد و ثمر آن سه پوست دارد یکی لیفی خشن ضخیم بضخامت یک انگشت و در
خامی سبز و لیفهای آن نرم و صلب بعد رسیدن و خشک شدن باغبر میگردد و آنرا جدا مینمایند و خیسانیده و کوبیده و ریشهای آنرا جدا نموده
ریسمان لنگر جهازات و کشتیها از آن میسازند جهت آنکه در آب دریای شور بزودی نپوسیده و فاسد نمیگردد و پوست دوم آن صلب خشبی سیاه
رنگ بر سر آن سه نشان دو کوچکتر و صلب و یک بزرگتر شبیه بدو چشم و بینی اندک بزرگتر و هر گاه خرد و غیر رسیده باشد شبیه به مرلی و جهان موضع جهت
برای نشو و نما مینماید و از همانجا نیز بعد از کمال رسیدگی شروع بروئیدن درخت مینماید و در هنگام غیر رسیده بودن آب در آن باشد آن موضع
سوراخ مینمایند تا آب آنرا از آن بیرون آورند و بعضی مردم سر آنرا بمقدار درهم بزرگی سوراخ کرده مغز آنرا از جوف آن بریده بیرون آورند برای
آنکه غلاف آن درست بماند برای ساختن غلیان و بر آن آب‌بی نصب نموده غلیان میسازند و اکثری شکسته مغز آنرا بیرون آورند و تازه میخورند و اقسام
حلوا با مغز آن ترتیب میدهند و در اکثر ملیبارات خوراک مردم آنجا و حیوانات ایشان بیشتر منحصر بدان است چه خام و چه بطریق شیر برنج و
غیر آن پخته و روغن طعام و چراغ نیز از روغن آن معمول میآورند و خشک آنرا در اکثر بلاد بعیده می‌برند و پوست سوم آن نازک چوبی رنگ
و پیوسته بمغز آن و این را در هنگام استعمال و اکل جدا مینمایند و مغز آن که سفید و شیرین و لذیذ و با دهنیت بسیار است میخورند و آب آن که
نیز میخورند چون آب آنرا نگذارند که بجوشد بعد آن باید آمد و مسکر میگردد و بهترین مغز آن تازه سفید لطیف شیرین چرب کم ریشه است و بهترین آب که
ملوحت نداشته باشد **طبیعت** آن مغز نارجیل تازه در وسط دوم گرم و در اول خشک و **طبیعت** خشک آن در آخر دوم گرم و در اول در دوم
خشک و سنگی آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و آب آن در اول گرم و تر و همه اجزای آن با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن با تحریک
حرارت غریزی و سمن بدن و مولد خلط صالح اعضاء الراس جهت دفع سوداویه مانند استرخا و فالج و جنون و مالیخولیا و امثال اینها و خوشبوی
دهان اعضاء الغذا و النفض جهت ضعف جگر و قرحه باطنی و بواسیر و تولید منی و تسخین گرده و کمر سرد و در ادرار بول و تقطیر آن و
سردی مثانه و درد آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی **المضار** جرم آن مسدد و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و محرک صفرا و مفسد
آواز و مصلح آن شکر و نبات در سرد مزاجان و شیرینی در ماجنه احتیاج با صلاح ندارد و در محرورین میوه‌های ترش و لیمو و هندوانه و مغز فاسد شکر آن مورث غثیان
و تشنج و مصلح آن قی نمودن و میوه‌های ترش و تریاقی خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن بطلقا خوردن برنج خام شسته است بر بالای آن بمقدار سه
چهار مثقال و گویند چون قدری برنج را در جائیکه نارجیل بسیار باشد و همه آنها با فاسد میگرداند بمقدار شربت از جرم آن غیر معتادین تا سه مثقال
با تقویت آن سه اوقیه بدل آن مغز گردکان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه نافع و سرکه آن در اول گرم و در سوم
خشک و در دوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن آشامیدن آن مسهل و مخرج اقسام کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت باصره و
مهر نمودن لحوم چون در حین طبخ در آن اندازند و سنون خاکستر پوست آن جالی دندان و طلای آن نافع کلف و نمش و جرب و حکه و گلگونه
رنگ و با حنا مقوی موی و سیاه کردن آن روغن آن دو قسم اخذ مینمایند یک قسم آنکه مغز آنرا کوبیده و جوشانیده از آن روغن اخراج مینمایند جهت تقویت
فهم و تولید منی گرده و رفع درد مثانه و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد مفاصل و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه و سفید شدن
و قد صنعا و تازه آن جهت آشامیدن و کم تران جهت تدهین النفع است و با روغن حبة الخضرا و الوجع بواسیر مجرب و قسم دوم آنکه مغز نارجیل
مقشر آنرا کوبیده و یا با آلت آهنی تراشیده با آب گرم ممزوج نموده صاف کرده در جای بسیار سرد آن آب را بگذارند تا دهنیت آن بالای آب
منجمد گردد پس جدا نمایند و این الطف و در امزجه سرد و در مرطوبین از روغن گاو گوسفند بهتر است و خورش طعام و خورش ذائقه میباشد
در روغن پوست دوم صلب خشبی آن جهت جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب است **نارجیل بحری** بالفتح با سکون …

۶۱۳

و کسر یا و سکون لام و فتح سین مهملتین و یا و مثناة تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است که در جزیره که بخط استوا بطول یکصد و بیست درجه واقع است میشود و در جای دیگر بهم نمیرسد درخت آن بسیار شبیه بدرخت نارجیل هندی و ثمر آن طولانی و در میان پوسته و آنرا نیز پوست میباشد الا آنکه پوست دوم این را آن صلب تر و املس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز این ضخیم و صلب تر و کم ریشه بعضی بضخامت عرض دو انگشت و زیاده هم دیده شده و هیئت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و تازگی اندک چرب بسیار سفید و لذیذ تر از مغز نارجیل هندی است و مغز خشک آن بسیار صلب قریب بصلابت عاج و چون کهنه گردد میل بزردی و سرخی و تیرگی و تلخی مینماید و هر چند کهنه تر میگردد تیرگی و تلخی آن زیاده میشود و این نادر و جدید است و قریب یکصد و پنجاه سال میشود که پی بمنفعت آن برده اند و آن جزیره را هشت نه سال است که یافته اند و الا قبل از آن از روی آب میگرفتند و هر کس بوهم و خیال خود چیزی گفته و نوشته اند **طبیعت** آن مرکب القوی و بعضی گرم و تر در دوم و بعضی سرد در دوم دانسته اند و هر چند کهنه تر شود حرارت و یبس آن زیاده میگردد **افعال و خواص** آن با قوت تریاقیه و حافظ قوت و گفته اند چون هر هفته یک مرتبه یا دو مرتبه مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا بآب برسنگ سماق سائیده میل نمایند بدن را از اکثر امراض با تندرستی ربع و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل با مثال اینها محافظت مینماید و رافع اذیت هوای وبائی و اختلافات آنها و جاذب اخلاط ردیه فاسده و سمیه از عمق بدن است و چون مقدار چهار پنج حبه آنرا سوده بصاحب هیضه و یا شارب سموم بخورانند قی فرمایند با دوام که سمیت در بدن او باقی است قی آورد و اخلاط فاسده سمیه دفع نماید و چون با تمام رفع گردد دیگر باستی نیاورد زیرا که از خواص آن است که چون در بدن اخلاط فاسده نیابد تحریک قی نمی نماید و بدستور آشامیدن آن با شیر گاو تازه دوشیده جهت افیون خورده یا بیش و امثال اینها و چون بصاحب حمی بلغمی در ابتدای احساس نوبت بقدر یک حبه تا دو حبه آنرا سائیده بخورانند قی فرمایند تخفیف بسیار در عوارض آن حاصل میگردد و نفع بخشد و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سائر سموم زهردار رافع الم و نکایت آن مقدار شربت آن از نیم قیراط تا دو قیراط گفته اند مؤلف گوید شاید این بحسب اختلاف امزجه و بلدان و اهویه و کهنگی و نوی آن باشد زیرا که تر و تازه آن را اکثری مقدار بسیاری تا یک درهم خورند و مطلق تفاوتی در امزجه ایشان بهم نرسیده و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فائده بران مترتب نگشت تحقیل که خواص مذکوره متعلق بکهنه آن باشد اینقدر بتجربه رسیده که اکثار تازه آن در امزجه حاره یابسه باعث هیجان و ثوران حرارت است و اندک تقویت باه می بخشد والله اعلم و گفته اند آشامیدن آب در پوست آن نیز تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب بمغز آن است و قایم مقام آن و حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت **ناردین** بفتح نون و الف و کسر را و دال مهملتین و سکون یا و مثناة تحتانیه و نون **ماهیت** آن گفته اند سنبل رومی است جهت آنکه در سنبله است و مؤلف اختیارات بدیعی گفته بیخی است در رنگ شبیه بایرسا و الصق و بشکل اسارون با ریشهای بسیار و ریشه این باریک تر از ریشه اسارون و بهترین آن قوی تازه و خوشبوی آنست و آنچه مایل بسفیدی باشد زبون **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن اعضا از الراس و الغذا و النفض آشامیدن یک درم آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل اورام رحم و اکتحال آن موی مژگان برویاند تنها و یا با اکتحال مناسبه و جلوس در طبیخ آن نیز جهت اوجاع گرده و امراض رحم نافع و مضر ریه مصلح آن کتیرا و عسل مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سنبل هندی است **نارفارس** بفتح نون و الف و فتح فا و را و الف و را و سین مهملتین **ماهیت** آن صاحب منهاج گفته نوعی از مرض مشوش است که از انواع فارس می آورند و با متورمات دیگر مغشوش مینمایند و صاحب تحفه نوشته که بغدادی اشتباه نموده نار را بمعنی انار فارسی که رمان است حمل نموده و وجه تسمیه آنرا الفصید ممکن است که بمعنی آتش باشد جهت آنکه مغشوش آن متورمات سمی از جمله سموم و در سامعه اخلاط مانند آتش چنانچه نار بفارسی اسم مرض حار حاد است **نار قیصر** بفتح نون و الف و کسر را و مهمله و فتح قاف و

سکون یای مثناة تحتانیه و فتح صاد و راء مهملتین هندی ناگیسر کرانی نامند در ماهیت آن اختلاف عظیم ست الطاکی گفته نباتی ست
بایک ساق باریک سرخ مایل بزردی و گل آن نیز مایل بزردی و خوشبوئی و از روم آورند و در مصر آنرا ساق الحمام گویند و گویند مثقال
النسمان ست طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مفرح و آشامیدن آن جهت تقویت معده بارده و تحلیل
ریاح و مغص و تفتیح سده و ادرار بول و حیض و طلای آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل نافع مقدار شربت آن یک مثقال ست نار
کیوا بفتح نون و الف و کسر را مهمله و فتح کاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح واو و الف ماهیت آن گفته اند نارکیواست و تردا بن جلادو
چیزاند و لیکن از تعریف او دو چیز ظاهر میشود و بعضی خشخاش بری دانسته اند نبات آن اکثر اجام و مواضع سایه دار و بتنهائی میرویتا یک قامت
بلند میگردد و برگ آن شبیه برگ تیوت و از آن کوچکتر و سبز و املس و بسیار نرم مانند حریره و گل آن شبیه بگل خیری و ثمر آن بقدر بندقی و در آن تخم
ادکن اللون یعنی تیره رنگ تند و تیز لذاع و بعضی آنرا فلفل الماء دانسته اند و بعضی گفته اند که غیر آنست و بالجمله طبیعت آن گرم و خشک در
دوم و با حدت و لذاع افعال و خواص آن آشامیدن تخم گویند آن با عسل مرشته زائل کننده بلید و محلل ریاح غلیظه و اخراج کننده بلاغم
الزجه و طلاے خاکستر درخت و یا برگ سائیده آن رافع کلف و نمش و آثار جلد و ساقط کننده موی و باعث دیر بر آمدن آنست الا دیدام
طلای آن محلل اورام و از خواص آنست که چون گزنده و یا بیاز دانسته از آن جوش دهند خشک شده و لیکن بخارات صورت بالتلخ
و سرخ رنگ گردد نار مشک بفتح نون و الف و کسر را مهمله و میم و سکون شین معجمه و کاف لغت فارسی ست بمعنی مسک الرمان و در تاریخ
نیز نامند و در عطار ستان در قانون باسم سور بار و ندکورست و گویند هندی ناگیسر خوانند ماهیت آن اختلاف ست بعضی انواع رمان
هندی دانسته و بعضی گفته اند شگوفه نباتی ست که در خراسان کثیر الوجود و سرخ مایل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه به انار کوچکی که گل آن
شگفته باشد و درخت آن بقدر درخت انار در خیرست و بعضی آنرا نار قیصر و یک چیز دانسته اند و اصلی ندارد و جهت آنکه در ترکیب مانند سعوط
ارسطو مرو ند کورست و بهترین آن تازه و خوشبوی آنست که رنگ آن مابین سفیدی و زردی با عفوصت طعم باشد طبیعت آن در اول گرم
و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند و شیخ الرئیس در سوم افعال و خواص آن ملطف و مرقق اخلاط نافع تحلیل اوجاع اعضاء
الراس و الصدر و رد الغذا و آشامیدن آن مانع صعود بخارات بدماغ و قاطع آشنا و جهت مالیخولیا و وسواس و تقویت دل و جگر و معده و اسهای
بارد المزاج و جهت حبس نزف الدم و اسهال و رفع لزوجات و رد افعال و و مفرح گرده و میشود القروح و الجرب و غشاوة آن جهت تحسین قروح و رفع عرق
نافع و مضر بمثانه و دافع آن مغزشانه و مورث زردی رخسار و شربا و طلاآ مصلح آن روغن بادام و مضر بریه و مصلح آن کتاسنی مقدار شربت آن اندو
درم تا دو مثقال بدل آن نیم وزن آن پوست پسته و بوزن آن زرنجبیل و سدس آن سنبل الطیب ست و بوزن آن زیره کرمانی و ثلث
وزن آن قسط بحری نیز و بعضی گفته اند نارنج بفتح نون و الف و را مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنگ فارسی ست و هندی کرنا نامند ماهیت
آن ثمر درختی ست عظیم و خوش منظر و اندک خار دارد و چوب آن صلب سفید مایل بزردی و برنگ صندل ابیض نرم و املس و کثیف
الاجزا و برگ آن از برگ لیمو بزرگتر و از اترج کوچکتر و خوشبو و گل آن سفید اندک طولانی و بسیار خوشبو و اندک تند طعم و با تلخی که ثمر آن
در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و مایل بسرخی میگردد و مغز آن ترش آبدار و قاش قاش در پرده و تخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج و
از آن کوچکتر و تلخ و پوست ثمر آن نیز تلخ و بهترین آن بزرگ بالیده رنگین شاداب پوست نازک املس آنست و در گرم سیرات کثیر الوجود در
بعض بلاد و ثمر آن همیشه میباشد بر درخت از سال گذشته زرد و سرخ رنگ از سال حال سبز و بهترین هنگام شگوفه آن بهار و پاییزست طبیعت
پوست زرد و شگوفه آن گرم و خشک در دوم و ترشی آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سوم نیز خشک گفته اند و پوست و تخم آن در
دوم سرد و خشک و خشکی آن زیاده و سائر اجزای آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن جمیع اجزای آن سوای ترشی آن مانند اترج بهتر اعضا را مفید

درختی آن لزوجتی ست که موافق نزلات سینه و سرفه حارست خصوص که با پوست ازمیان دو پاره نموده تخمهای آنرا برآورده و قدری نبات کوبیده بران پاشیده بر آتش گذاشته که در سه جوش بخورد و پس برداشته نیم گرم بمکند آب آنرا صبح ناشتا اعضا را الغذا را آشامیدن آب آن با شکر مسهل صفرا و مسکن حدت آن و خون و مدر صفرا و رافع خمار و امراض حاره صفراویه و بدستور شربت مطبوخ آن با شکر صافی و ضماد نارنج با حنا کثیرا نسائر مرضات ست و مفرح قلب عجیب صحیح و اکثار آن مغص میشه جگر خصوص ناشتا تعلیق آن با شکر و عسل و پوست زرد آن مفرح آشامیدن یک درم از تخم آن که خشک کرده باشند با آب جهت رفع تی و خفقیان و مغص و اخراج کرم شکم مجرب در یک ساعت و ضماد آن با سرکه جهت درد سر بارد و حار و ضماد کرده مهرای آن تنها سازد پوست و مغز و تخم جهت جرب حکه و جوششهای سر و نرم کردن جلد بدن و موی سفید بل اعضا را النفض و السموم آشامیدن آب نقیع پوست و شکوفه آن جهت عسر ولادت و سم عقرب و هوام سمی و بوئیدن پوست و برگ آن مفرح و رافع طاعون و هوای وبائی و فساد هوا السموم و تخم آن با تریاقیت ذو درهم تقشر آن تریاق لسع هوام سمی و بدستور ریشهای باریک درخت آن با شراب بوئیدن نارنج رافع طاعون و شکوفه آنرا بوئیدن مقوی دماغ و محلل زکام و عرق آن که مسمی بماء القداح و بفارسی بعرق بهارست در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی ارواح اعضا الراس و العصده و الغذا و النفض جهت رفع ضعف دماغ و تفریح و تفتیح سده و سعفات و نزلات و در سینه و خفقان و غشی و تقویت و تلیج ریکی و تقویت اشتها و باه و رافع آروغ و ریاح و مغص مداومت آن هفت روز روزی دو درم و دو دقیه با شکر و ربع درهم مرجان سوده جهت سیمیرزا مجربات و با آب کرفس جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و آشامیدن آن ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی و مول آن با شیر جهت ادرار طمث و اصلاح حال رحم و با شیر بادیان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن گلاب مضر آن و قوت آن در ظرف چینی با سنگ تا هفت سال باقی میماند و در شیشه تا یکسال در روغن آن که پوست زرد آن را با شکوفه در روغن کنجد انداز ند و سه هفته در آفتاب گذارند و هر هفته یک مرتبه تجدید پوست و گل نمایند پس استعمال کنند در جمیع افعال بهتر از روغن نارد پن ست و گذاشتن پوست گل خشک آن در شراب مانع گرم سردن آنست بالخاصیت و آشامیدن دو مثقال آن باد زهر سموم بارده حیوانیه است و همین بدان نیز و حب تخم آن در هر شراب و عرق آن در قرابا دین ذکر یافت و مخلل پوست زرد آن و مربای آن هر دو لذیذ و مقوی معده میباشد و صنعت آن ماند

پوست اترج ست **ناطف** بفتح نون و الف و کسر طا و سکون فا و بفارسی قبیط نامند **ماهیت** آن معروف **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و سمن بدن و جهت منع انصباب مواد بمعده نافع و مضر محرورین مصلح آن اشیای حامضه و مقیی و مضروع از شکر آن موافق جوانان و کسلان و پیران و از جهت بارده و سرفه حادث از حرارت و مصنوع از خشخاش جهت اسهال و نزله و حرقة البول و مصنوع از عسل موافق از جهت بارده و پیران و مولد صفرا در جوانان و مضنوع مصنوع از فستق جهت درد سینه و ریه حادث از ماده خلطی بلغمی نافع و مصنوع از کنجد کثیر الغذا و موافق سینه و سرفه و لیکن ثقیل و بطی الهضم و مرخی معده و مصنوع از گردکان بالغایت گرم و معده بلغمی و گرده را موافق و لیکن مصدع مصلح آن خشخاش کاهو و مصنوع از بادام اندک گرم و سرفه رطوبی را مناسب ست **ناگیسر** بفتح نون و الف و کسر کاف عجمی و سکون یا و شناة تحتانیه و فتح سین و را هملتین ناگ کیسر بود و کاف دیده شد که مینوبیند بلغت هندیست **ماهیت** آن درختی ست عظیم که در بنگاله میشود بقدر درخت گردکان و برگ آن بیش بقدر برگ امرود و گل آن بسیار خوشبو و در پور بینه و رنگیو و دیگر نواح بنگاله کثیر الوجود و عطر گل آن خصوص ندری که در میان گل میباشد سیکینه بسیار تند بو میباشد و در صندوق عطریکه آن باشد عطرهای دیگر را همه فاسد و بوی خود میگرداند از حدت بوی که دارد **طبیعت** آن گرم و خشک تا آخر سوم و عطر آن تا چهارم **افعال و خواص** گل آن صفرا و بلغم و نائله سموم و ریاح و بواسیر را هر نوع که باشد و کرم شکم و تی را دفع نماید و رنگ رو را صاف و نیکو و خون را صاف و جراحتها را پاک و با صلاح آورد و حبس خون بواسیر و استیصال و آنکه آن بدین قسم که سه مثقال زیره که در میان گل آن میباشد

شب در آب بخیسانند صبح صاف کرده قدری قند یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز پیهم تا آنکه دوا تمام زایل گردد و حکیم میر عبد الحمید حاشیه
تحفه نوشته که در چهل روز بتجربه رسیده که زایل گشت و چون زردی آنرا شب در آب بخیسانند صبح آب آنرا صاف کرده بیاشامند با اندک نبات تا چهل روز
دائم البواسیر را زایل گرداند و آشامیدن مقدار یک حبه از عصاره آن با برگ تنبول مقوی باه و لیکن چون بسیار گرم است خطرناک است [illegible] ترکیب آن
شکر [illegible] و طلای عصاره آن نیز مقوی باه [illegible] و چون مغز تخم آنرا کوفته اندک آبی بر آن پاشیده در صره بسته و بر جرب بالیس خوب بمالند اندک روغن [illegible]
و چون روغن آن کم گردد باز اندک آبی بر آن بپاشند و صره را بسته باز بمالند و بعد با آب گرم بشویند در چند روز به پیهم زایل گرداند
جرب رطب را نیز مفید و خصوص که روغن آنرا بر آن بچکانند که آن صره را بفشارند تا روغن از آن بر آید یا بالطرز روغن بادام روغن
از تخم آن اخذ نموده بر جرب رطب بچکانند و فتیل را نرم سوده بر آن بپاشند و چند مرتبه زایل سازد نانخواه بفتح نون و الف و نون
و فتح خاء معجمه و واو و الف در لغت فارسی است بمعنی طالب نان و نیز بفارسی زنیان و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجواین نامند **ماهیت**
آن تخمیست شبیه بانیسون [illegible] ریزه و [illegible] و تند طعم [illegible] و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و مستعمل تخم
آن و بعضی تخم سعتر جبلی را دانسته اند و نیست چنین و بهترین آن زرد مایل بسرخی تازه تند طعم و بوی آنست **طبیعت** آن در اول درجه
سوم گرم و خشک و بعضی در آخر آن گفته اند **افعال و خواص** آن با قوت مجففه و تریاقیه ملطفه و محلل ریاح [illegible] آشامیدن آن جهت
فالج و رعشه و استرخا و قطور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلای آن و آنچه از چرک [illegible] از آن انجام یافته باشد و در گوش جهت ثقل سامعه [illegible]
[illegible] و النفخ جهت درد سینه و دفع رطوبات و تنقیه [illegible] و تفتیح سده و [illegible] تلیین بطن و تحلیل ریاح و
صلابت کبد و طحال و رفع مغص [illegible] و آنچه بسبب دوای سمی شدید النکایه و مسهل قوی [illegible] آن عارض شده باشد و جهت فواق و
قی و غثیان [illegible] و قراقر و هضم طعام و رفع فساد و اشتها البته و برودت معده و کبد و احشا و عسر البول و حصاة [illegible]
سخونت احشا و کبد و گرده و مثانه و تسکین مغص و مقوی و مسخن معده و کبد بارد [illegible] بول و حیض و شیر و عرق و استسقا [illegible]
خوردن آن و در [illegible] نیز داخل کردن و با عسل و شراب جهت احتباس بول [illegible] و اخراج کرم معده و حب القرع [illegible] سکنجبین جهت [illegible]
و جمیع امراض [illegible] سنگ گرده و مثانه و
از مجربات شمرده اند و چون در شراب [illegible] بالای آن [illegible] خشک [illegible] تکرار نمایند جهت
اعاده شهوت باه مایوسین مجرب گفته اند [illegible] آشامیدن سه مثقال آن که در یک رطل شیر جوشانیده باشند [illegible]
قند سفید که بالای آن لحوم [illegible] باعث فربهی با فراط گردد و خوردن و طلا نمودن آن بر بدن بالخاصیت موجب زردی بشره [illegible]
[illegible] مقوی [illegible] آشامیدن آن جهت [illegible] خصوص [illegible] السموم آشامیدن
آن تریاق سموم و نیش هوام و مضرت افیون [illegible] عادت [illegible] آب گرم آن جهت رفع اذیت عقرب گزیده سریع الاثر و مجرب [illegible]
[illegible] آن جهت تنقیه رحم از رطوبات [illegible] زعفران جهت ورم انثیین [illegible] و ضماد
آن با سفیده بیضه مرغ جهت ناف بر آمده [illegible] با عسل جهت [illegible] تحلیل اورام [illegible] از مجربات شمرده اند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی [illegible] تحلیل ریاح [illegible]

بلت معده و استسقا مفید و چون با دارچینی و گاوزبان عرق کشند و تفریح نایب مناب خمر دانسته اند و روغن آن که بلقوع و دانیق قطره باید جهت تحلیل ریاح و دردهای مزمن و اورام بارده بهترین ادویه است **فصل النون مع باء الموحده** + **نبیذ** بفتح نون و کسر باء و سکون یاء مثناة تحتانیه و ذال معجمه لغت عربیست بمعنی منبوذ و بفارسی و بهندی نیز بوزه نامند **ماهیت** آن اسم جنس جمیع مسکرات مایع است غیر از خمر و آن انواع است و عبارت از القوعات مسکره حادثه است و مراد از آن مشهور مصنوع از اشیای است که ذکر میابد و نقاع قسمی از آنست که از آب انار و سایر میوها و حبوب ترتیب دهند و آن نگذارند که بجوش آید و مسکر گردد و چون مدتی بگذارند که بجوش آید و مسکر گردد آن هنگام آنرا فقاع نامند و از جمله انبذه است **طبیعت** **مطلق** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جمله آن محرق خون و مصدع دماغ و مکدر حواس و مولد سودا و صداع لهذا صاحبان اورام سوداویه و طحال و اسهال و مستور صنعت آن نزد متقدمین آنست که هر چه از زبیب و خرما و شهد و سایر میوه ها و یا بسر یعنی غوره خرما ساخته باید که آنرا دو مثل آن آب یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن برود پس در ظرفی کرده سر آنرا محکم بسته تا پنج شش ماه بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند و نزد متاخرین آنست که با پنج مثل آن آب بجوشانند تا نصف رسد پس بدستور مرتب نمایند و آنچه از حبوب سازند باید که آن مقدار بجوشانند که مضمحل گردد و آب یکسان شود و یا سه وزن آن هر شیرینی که خواهند از شکر و عسل و دوشاب و امثال آن اینها آمیخته بگذارند و بعد از یک هفته صاف کنند و بکار برند و بجهت **تقویت** و اصلاح آن بعضی از ادویه مفرحه و مقویه مانند جوزبوا و قرنفل و دارچینی و زعفران و عود هندی و امثال اینها از هر یک نامی هر ده رطل نیم درم بیکوفته و با چیزات از اول طبخ تا آخر رسان آغاز نمایند آنچه از عسل و شکر و دوشاب و امثال اینها سازند باید که با سه مثل آن بجوشانند تا دو ثلث بماند و اگر خواهند برای تقویت ادویه مسطوره بوزن مذکور داخل نمایند **نبیذ الزبیب** بفارسی مویزابه نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و گرمی آن از شراب شمسی و مطبوخ آن کمتر و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن مولد دم متین و مسمن و هاضم و مسخن بدن و مقوی معده و چون تندی عسل ندارد نمیکند گرمی و قوت نفوذ آن در اسقاط و احاق آن زیاده میگردد و مباشد منقی سینه و ریه و از اخلاط لزجه و مسخن گرده و مثانه و محلل ریاح و محرک و مدر بول و مخرج فضول و چون حمام در حین جوشش اضافه نمایند جهت جوع البقری و تقویت هاضمه بدن نافع المضار سریع الفساد و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و محرق خون و مولد امراض سوداویه و احتراقات و اورام سوداویه و طحال و استسقاست **نبیذ العسل** و آنرا شراب عسل نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک بسیار گرم از خمر **افعال و خواص** آن محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و پیران و مقوی حواس جهت امراض بارده و ضعف اعصاب مثل فالج و لقوه و رعشه و استرخا نافع و استعمال آن در فصول و بلدان بارده انسب **المضار** سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و صفراوی مزاج خصوص صاحبان کبد حار و نحیف البدن و قلیل الدم به تخصیص آشامیدن آن ناشتا و مداومت بران طریق ساختن آن عسل و خرنوب و خرما دو جزو زنجبیل خشک یک جزو جوز بوا عشر زبان و قرنفل بسباسه از هر یک نصف عشر زبان زعفران ثلث عشر مجموع را نیکوفته در آب بجوشانند تا مضمحل گردد و اثری از آنها نماند پس صاف نموده بقدر عشر وزن صافی آن عسل اضافه نموده بجوشانند تا دو ثلث آن بماند و یک ثلث بسوزد و استعمال نمایند بعد از رسیدن **نبیذ السکر** که از آب نیشکر یا قند و شکر سازند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن رقیق و لطیف تر از زبیبی و با قوت نافذه و جهت گرده و مثانه و حرقة البول و عسر آن نافع **المضار** محرق اخلاط صفراوی و زنجاری و باعث صداع مصلح آن مکیدن سفرجل و انار با شحم و نبیذ مصنوع از فانید جهت سینه و ریه و گرده و مثانه و فربهی و چاقی بدن نافع و مسهل و موافق ناقهین و صاحبان سودا **المضار** مولد حکه مصلح آن چیزهای سرد و تر **نبیذ الفواکه** که از آب میوه یا العسل آورند مانند آب به و شیرین و سیب و امرود و توت و امثال اینها و این بهتر از نبیذ حبوب است **المضار** مسکر و سریع الفساد و مهیج نفخ و قراقر مصلح آن ادویه حاره و شیره عسل **نبیذ التمر** که از خرما سازند از شربت نیز نامند **طبیعت** آن گرم و خشک تا آنکه ربیعی **افعال و خواص** آن موافق پیران و بلغمی مزاجان **المضار** ثقیل و مضر دماغ و معده و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و امثال اینها زیرا که محرق خون و اخلاط است

نبیذ البسر و البلح طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن بهتر از شراب زبیب و موزات بهتر از سائر انبذه
است و قابض و مقوی معده و مدر بول نبیذ الدبس من السیلان که شراب دوشابی نامند در طبیعت و افعال مانند شراب غوبائی است نبیذ
الارز که بفارسی بوزه نامند و در مصر بزبان شامل نبیذ و فقاع برنج و جو و گندم میسازند چوبهاست طبیعت آن از سائر انبذه گرمی آن کمتر افعال و
خواص آن مسهل بطن و مدر بول و قلیل السکر و ضعف و نامضره ساقط کننده شهوت و مصلح آن تر دلیق آن با عسل و طبخ آن با فاویه لطیفه مسیح بل
و طفره و مفر ابدان ضعیفه مصلح آن با هی تازه و گفته اند آنچه از گندم و ارزن سازند و رک اشتها و رنج کننده و نفخ رسانده سکر قوی مع با عسل مرکبا
و آنچه از جو میسازند فقاع و بی تفریح و مسدد و باد و مضر است فصل النون مع الحاء المهملة نحاس بضم نون و فتح حاء و الف و سین مهمله لغت
عربیست و بفارسی مس و بهندی تانبه نامند ماهیت آن از جمله فلزات معدنیه است و معدن آن در جزیره قبرس و بعض ممالک فرنگ و ایران و بلدان دیگر است
بهترین همه جپانی آنست و اقسام آن میباشد آنچه قلمها و ششها ساخته می آورند آن سرخ رنگی نرم میباشد و بهترین اقسام است و آنچه تختهای بزرگ
عریض طولانی ساخته می آورند بعد از آنست در خوبی و آنچه اقراص بزرگ ساخته می آورند بدان خوبی نیست و صلب است و همچنین آنچه در ممالک ... و اسیر
کرمان و از ایران میشود صلب میباشد و آنچه در ترنیان قریب بسنبروار میشود و در کاشان اطراف برده از ان ظروف میسازند نیز نرم و قریب جپانی است
و در کاشان بنگاله در بلده ... ظروف آنرا خوب میسازند و نوعیکه در معدن آن تکون مییابد آنرا مس ... گویند عبارت از روی است بعربی
صفر و بیونانی طالیقون گویند رنگ آن زرد و درخشنده میباشد طالیقون در حرف الطاء ذکر یافت و نوعی از گداختن سنگ ... سیم میرسد بعض
از ان مائل بزردی و اکثری سرخ میباشد و از مطلق نحاس مراد این نوع است و چون سرخ آنرا با اشتراک روی توتیا گداز ... زرد رنگ حاصل
میگردد که بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع و بهندی پیتل نامند و چکش گیر تر و صلب تر از نحاس است و چون نحاس آنرا با مقدار قلعی یا رابع وزن آن
روی توتیا گداز نمایند و قالبها بشکل اوانی بریزند این را بفارسی ریخته و بهندی بهرت نامند و این قابل الطراق یعنی چکش گیر نیست و شکننده میباشد
و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابراین مصنوع آنرا باسم آن شائع گردانیده اند و مستعمل است و چون مس با قلعی بگدازند بفارسی سفید روی
نامند و چون با قلعی و روی توتیا هر دو بگدازند بفارسی جام نامند و بهندی کانسه و این شکننده تر میباشد و از فرنگ ظروف ساخته چرخ نموده بسیار
سفید براق شبیه بنقره می آورند تا تازه و نو است و تابه چربی بدان نرسیده و باستعمال بسیار نمانده و نم و رطوبت بسیار بدان اثر نکرده و بدان صفت
میباشد پس میل آن برنگ زردی میباید و شکننده و قابل گداز نیست و گداخته میگردد و با روغن نکوین نحاس ... و ... تعلق ...
زهره با شمس و توسط القمر و در یک سال و بیست و پنج روز با تمام میرسد گفته بلیناس و بهترین آن زرد و نرم و پس سرخ زرد و نرم خالص آن
و آنچه بغیر این الوان و اوصاف باشد بد و ردی و همچنین بسیار صلب آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص
آن محلل و محرق آن با قوت مدمله و قابضه و حدت حرارت و غسل آن باعث لطافت و کسر حدت و حرارت آن ... لطعت
و در حرف الزاء المعجمه مع الجیم مذکور شد اعضاء الراس چون نحاس را در سرکه چند روز بگذارند و حنا را با آن سرکه خمیر نموده ضماد نمایند دفع نزلات
سر نموده و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و اکتحال آن باعث حدت بصر و صلابت اجفان ابیض و چون موی سفید ... بالیقون بکنند دیگر نروید
اعضاء النفض ... محلول آن با ماء العسل مسهل ... استسقاء ... آشامیدن ... آن ...
استفراغ ... آن بغیر ... بمقدار بادرو ... مجرب گفته اند السموم آشامیدن
سائیده آن به تنهائی و یا با روغن گاو و با شیر تازه دوشیده وقتی فرمودن که باعث دفع ضرر افیون خورده و آشامیدن
از شیاف ... و یا با ... تلخ و یا چرب ... مس ... قلعی خصوص کرزنا ... در ان مانده باشد بسیار
مضر ... در قلعی ... نیز مضر خصوص که گرم باشد و سر آنرا گرم بسته باشند و از همه بدتر ماهی بریان بست

که در آن بگدازند تا بقدر گرم و سر آن را پوشیده شب بماند و باشد جهت آنکه اعضا همه باعث زنجاریت مس آن مدور زنجاری میگردد و زنجار خود هم ست [illegible]
آن فی فرسودن با شیر تازه دوشیده و یا دهان و بعد از آن تا شاشیدن آب گوشتهای چرب القروح والجروح والاورام والبثور و طلای غیر مغسول آن با عسل
جهت اندمال قروح خبیثه و ساعیه و منع سعی آن و خوردن گوشت زائد و مغسول آن مدخل مراهم جراحات و طلای آن با عسل مصلح قروح متعفنه [illegible]
صلبه و جهت جرب و حکه و تحلیل اورام و رفع سستی و ماندگی اعضا سفیده و آنچه بخار آن اسفیدج براق گرداند تافتن صفایح رقیق آنست و در ترشیها اگر
انداختن خصوصاً آب سماق و سرکه و پاشیدن شوره و بعد از آن گذار بران رافع اشیای مختلفه بدان و انداختن تخم بادنجان بدان و در مس گداز باعث
سرعت ذوب آنست و محرق آن را در حرف [illegible] و در حرف الراء مذکور شد و استعمال [illegible] اغتسال آب در ظرف مسی با آفتاب گرم شده مورث برص است
خصوصاً اگر از استعمال آن مداومت خوردن توبال برادۀ آن و یا خوردن طعام و یا شراب در ظرف بی قلعی آن خصوص که ترش باشد و مدتی در آن مانده
عوارض [illegible] مانند عوارض توبال و برادۀ و زنجفر الحدید عارض میگردد و علاج آن مانند علاج آنست و مذکور شد نحام بضم نون و فتح حاء و الف و میم ترکی و
فارسی [illegible] نامند ماهیت آن نوعی از طیور است [illegible] و از [illegible] بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی مائل بزردی و بسیار
فربه و اکثر در کنار آبها [illegible] میباشد طبیعت آن در اول گرم و تر افعال و خواص آن [illegible] آن غالب بسیار بد بود مولد خون [illegible]
و [illegible] چون هضم یابد مقوی چشم و بدن و محرک باه مضر محرورین و دیر هضم و [illegible] مصلح آن در سرکه پختن و یا با کشک الشعیر فانیذ و بعد از آن
نیز تناول نمودن [illegible] آنست جهت مبرودین مشائخ مفید نحل بالفتح نون و سکون حاء و لام زنبور عسل است بفارسی مگس عسل و بهندی
شهد کی مکهی نامند ماهیت آن معروف و در شمع تتمۀ ذکر یافت طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] آن را
در سایه خشک نمایند و بکوبند و آن را با پالوده آرد گندم [illegible] دو مثقال تا شکر نیم مثقال باشد [illegible] بدن را فربه میگرداند مجرب گفته اند
طلای رطوبت آن رافع ورم گزیدن زنبور و محلل اورام آنست [illegible] النون مع الخاء المعجمة نخاع بضم نون و فتح خاء و الف و عین
مهمله لغت عربیست بفارسی مغز حرام مغز نامند ماهیت آن مغز سفید چرب لزج است که در میان استخوان فقرات گردن و پشت [illegible]
میباشد برای ترتیب اعضای العصابیه اعصاب [illegible] انسان [illegible] و نیز رساننده روح نفسانی
با خود [illegible] دماغ با اعصاب است طبیعت آن گرم و تر از دماغ تری آن کمتر و گرمی آن زیاده افعال و خواص آن طلای آن ملین صلابات
و ضماد آن اکال قروح [illegible] در رفع شقاق لب سائر اعضا و خشکی اعضا حادث از سرما و گرمی مفید [illegible] و سائر افعال قریب بدماغ است
و غیر آن [illegible] و لهذا اکل آن غیر محمود مصلح آن نمک بالای آن [illegible] نخاله بضم
نون و خاء معجمه مفتوح و الف و لام مفتوح [illegible] لغت عربیست سبوس نیز و بهندی بهوسی [illegible] نامند ماهیت آن سبوس حبوبست و مطلق
آن مراد سبوس گندم است طبیعت آن گرمی آن کمتر از آرد گندم و خشک تر از آن [illegible] افعال و خواص آن جالی و محلل و
منقی اعضا الراس [illegible] آب مطبوخ آن بطریق حسو با شکر و عسل
و روغن بادام جهت تلیین سینه و شکم [illegible] اخراج نفث [illegible] خشونت سینه و سرفه [illegible] غلیظه [illegible] بدان
[illegible] مطبوخ آن [illegible] جهت تسکین درد پستان و تحلیل ورم آن که از
انعقاد شیر در آن بهم رسیده باشد [illegible] ضماد مطبوخ آن در آب برگ ترب جهت تسکین وجع گزیدن عقرب ضماد مطبوخ آن
با نمک [illegible] کوبیده آن با نمک جهت لسع افعی و عقرب [illegible] تحلیل ریاح و اورام بارده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت نمله ساعیه و جرب
[illegible] اورام حاره و ضماد [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] تحلیل اورام [illegible] نافع خصوص که با اندک نمک
[illegible] جهت رفع

بول در فراش و تمل و صبیان بخور سحاله با آملی جهت منع تخمیص شکوفه درختان آلات المفاصل ضماد سحاله گندم با روغن زیتون سرکه جهت ضربان مفاصل مفید است **فصل النون مع الدال المهمله** ند بفتح نون و دال مهمله نامند ماهیت آن دوائی است مصنوع از قبیل بخور و ماننده غالیه خوشبو و مخترع آن بغداد شده اند و برای خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزای آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید خصی اللبان پوست اترج با برگ آن اجزای متساوی آن کوفته بیخته با یک وزن تمام ادویه بعضی هم وزن آن نبات سفید با گلاب یا آب مرزنجوش سرشته اقراص نمایند و بعضی مانند شمع فتیله طولانی میسازند و در مجالس میسوزانند و نیز از عود غرقی خام با گلاب سوده چهل مثقال عنبر اشهب چهار مثقال مشک یک مثقال نبات سفید یک مثقال میسازند و بعضی سه مثقال نیز داخل مینمایند و با آب صمغ محلول سرشته اقراص یا فتیله ها مانند شمع میسازند طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی قلب و دماغ و حواس و منعش ارواح و محرک شهوت و مقوی معده و کبد و باه و دافع سمیت هوای وبائی و طاعون و رافع زکام است **فصل النون مع الراء المهمله** نرجس بفتح نون و سکون را و کسر جیم و سین مهمله و نیز بکسر ثانیه بسکون یا مثناة تحتانیه و فتح قاف و سین معربه آن نرگس گفته ماهیت شیخ حنظل رد جوت آن شحم و تخم آن با عفونت طبیعت آن گرم و با خشکی میباشد **افعال و خواص آن** اعضا الراس غیر باسعوطان جهت دفع بدبوئی بینی و قطع رعاف و ضماد آن با روغنهای به معرق و با شراب جهت گزیدن عقرب نافع نرجس بفتح نون و سکون را و کسر جیم و سکون سین مهمله معرب نرگس فارسی است ماهیت آن گلی است بسیار خوشبو و دو نوع میباشد یکی اقدحی دوم اسفاعف نامند قدحی در میان آن بشکل قدحی و پیاله کوچکی زرد رنگ اطراف آن شش عدد و برگها سفید با کل ... نرگس نیز نامند و مضاعف ماده و شیرازی هفت هشت برگ ... و بالوان دیگر نیز میباشد و ساق آن ... و برگ و تخم و بیخ شبیه پیاز ... و بیخ آن ... بشکل ملیسی ... مضاعف میگردد طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی معتدل در گرمی و خشکی و بعضی در دوم گرم و خشک گفته اند و تخم آن در دوم گرم و خشک گفته اند مادون آن **افعال و خواص آن** جالی و جاذب و ... بدن ... تحلیل ... و مفاصل اعضاء الراس بوئیدن گل آن جهت صداع بلغمی و سوداوی و تفتیح سده دماغی و ... نزلات و زکام بارده نافع جهت ... محلل ... گفته هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرساند ... بوئیدن نرگس ... ضماد آن جهت صرع و منع نزلات و ... بیخ خشک آن ... ضماد آن با عسل جهت تشنج اعصاب چشم ... اعضاء الغذاء ... آشامیدن بیخ ... و مطبوخ آن بغایت منقی ... با عسل مخرج ... معده و ... منقی رحم و مسقط جنین ... والقیام و ... زخمهای ظاهری و باطنی و ... اقسام کرم معده و مسکن اوجاع ... رحم ... و بیخ آن ... خصوصاً ... خشک نموده ... جهت تقویت باه ... جهت رفع ... محرب ... تقویت ... و معلوم ... و ... ضماد آن با سرکه و عسل منقی قروح و کشاینده ... آینده و با ... با شیلم و عسل جهت اخراج پیکان و خار و امثال آن و تحلیل اورام اعصاب ... با سرکه و عسل جهت ... والتیام جراحات عظیمه ... و ... با مندل ... و گل ... جهت درد های ... آلات المفاصل ضماد آن با عسل جهت درد های مزمنه اعصاب مفاصل ... اعضا و نیز ضماد آن ... جراحات عارض در اعضای عصبانی ... شدید حرق النار ضماد آن با عسل جهت سوختگی آتش ... ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب ... و صداع ... مسطح آن ... و کافور ... همه افعال گل آن مانند بیخ آن مقدار شربت آن یک مثقال ... روغن گل آن مانند روغن گل مدت چهل روز در آفتاب مرتب نموده و در این تجدید گل کرده باشند محلل و مسکن اوجاع سوداویه و ... صداع ... و صداع رطب ... سوداوی و رافع دردهای بارده و موافق امراض عصب و کشاینده ... رحم و مسکن اوجاع و ... و تخم آن تا سوم گرم و خشک و ... **افعال و خواص آن** آشامیدن ... آن با شیر تازه ... بغایت محرک باه و ضماد آن با سرکه

جهت دفع کلف و بهق و نمش موثر است نروک بفتح نون و ضم راء و سکون واو و کاف لغت فارسی ست ماهیت آن بیخی ست شبیه به لعبت بربری و از آن بزرگتر و از کرمان آورند امین الدوله گفته که مخبر صادق بمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصاً جائیکه پلنگ باشد و ساول بهار نباتی میروید برگ آن در ابتدا شبیه به برگ غبیره و چون بقدر شیر غی رسد بشکل برگ آن منقلب گردد بنا بر آن در انوقت آن مکان انشان میکنند بعد از خشکی گیاه و رسیدن بیخ آن بهمان نشان بیخ آنرا اخذ مینمایند و گفته اند علامت خوبی و خواص آن آنست که چون بر بالای دیگ جوشان بگذارند در ساعت از جوش باز ایستد و چون در تنور اندازند نان از تنور بریزد و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و رنگ ماهی از برنگ پلنگ ابلق پیدا شود نیز از خواص است که چون پلنگ از نا امیدی بسیار آثار پیدا شود بر رود دشوار است نادر لهذا آن بیخ را پیدا کرده و بر آورده میخورد تا بارگیرد و از خوردن آن بار میگیرد و دیدن آن غذا هم میرسد و از هر مکانیکه پلنگ بیخ آنرا بر آورده خورده باشد بار سال دیگر از همان مکان بیخ تازه میروید و باز سبزی پیدا شد بخلاف آنچه رنگ بر نارنده که آن سفید ست و در سرگین آن گاهی بعضی مهره یافت میشود و بعضی گفته اند در شیر دان آن و بعضی گفته اند در فرج در رحم آن و بعضی گفته اند که در زهره آن تکون مییابد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته تحقیق آنست که در ذنب آن هم میرسد و بایستی خلاف ست و آنرا حجر النمر و بفارسی نروک پلنگ نامند و دستور اخذ آن چنان ست که چون قبل از احساس نماید و در حم آن چیزی مانند آب در یابد که پوست رحم آنرا سیر بدرد و بر جو اندازند و مدتی نگاه میدارند آن آب مانند الفحه منعقد گردد و نروک حقیقی عبارت از نیست و طرفیون مقصود آنرا بانواع میسازند بعضی مانند جو و بعضی مانند گندم باریک طولانی و این صحیح نیست و صحیح همان ست که ذکر یافت **افعال و خواص** آن چون دو شعیره تا یک طسوج آنرا از آن بخورد و با فرزجه بیا زده یا در روز یا تعلیق نماید هرگز آبستن نگردد و چون مرد تعلیق نماید مباشرت نکند و اگر نماید با هر زنان که مقارنت نماید حامله نگردد و خورده به تعلیق آن جهت رفع خنازیر و ریح الشوکه مجرب دانسته اند و طلای جهت رفع ناصور مجرب بمقدار شربت آن یک طسوج و زیاده از آن موجب لاغری بافراط است و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت و گفته اند چون بر ناصور بندند تجم آن زیاده گردد و ناصور اکثر کرم حکیم شود و تجدید آن باعث رفع ناصور ست

فصل النون مع السین المهملة

نسر بفتح نون و سکون سین مهملتین لغت عربیست و بفارسی کرکس و ترکی قزغو و بهندی گده نامند ماهیت آن از جمله سباع طیور بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مائل بسرخی و منقار و ساق آن و رانهای پر آن مانند نی ست و گویند در یک روز زیاده از ده هزار فرسنگ پرواز قطع مینماید و دلیل آنکه بچه آنرا زعفران آلوده در آشیان آن میگذارند هنگامیکه او نباشد و چون آمده بچه خود را زرد مشاهده مینماید گمان آنکه یرقان کرده و سنگ یرقان را از سراندیپ آورده و در آشیان خود میگذارد برای دفع یرقان آن و بعضی بار دیگر آن در روم و ترکی پنهانی و مسافت آن در سراندیپ رفتن و مراجعت از ده هزار فرسنگ زیاده است زیرا که آن سنگ بغیر از سراندیپ جای دیگر یافت نمیشود و در هنگام پرواز بسیار اوج میگیرد و از مغرب تا مشرق در یک روز سیر مینماید و باز مراجعت میکند و بسبب حرارت مزاج در وقت خواب یک چشم را نمی پوشاند و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمی آورد و قوت شامه و باصره بسیار قوی دارد و چنانکه از مسافت بعید و در مکانیکه حیوان مرده باشد و در حین پرواز یا غیر آن آنرا دیده و یا بوی آنرا شنیده خود را بآن رساند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک ست **افعال و خواص** محلل ریاح غلیظه و مفتح سدد و اعضاء الراس خوردن گوشت آن رافع تشنج و اکتحال خون و زهره آن تا به هفت مرتبه و طلای آن باطراف چشم قاطع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سعوط دماغ زهره آن هر یک بقدر نیم دانگ بوزن آن قطران و سعوط به روغن زیتون رافع جذام و جنین از مجربات شمرده اند و قطور پیه گداخته نیم گرم مذکر گوش جهت کری قدیم اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن پیه آن جهت سرفه و گوشت آن محلل ریاح غلیظه و قولنج امعای و رقاق مسمی بایلاوس و مفتح سدد و مفتت حصاة و ممالیح بلغم المضار مردی الغذاء و غلیظ مصلح آن برای چینی و سرکه و طلای بیضه آن در سه روز مقوی و تعصب الجروح و القروح و التشنج و التزنیه طلای خاکستر موی آن نافع جرب حکه و قروح و طلای سرگین آن جالی کلف ست و رافع ورم گلو که در هنگام گهینگالی تشود

نسرین بفتح نون و سکون سین و کسر را مهمله و یا مثناة تحتانیه و نون بعربی ورد صینی و بفارسی گل مشکین و بعضی بلادگل عنبرین و در اصفهان شکنجه و بهندی سیوتی نامند ماهیت آن گلیست سفید و بعضی اوراق آن مائل بزردی و رسفاعف شبیه بگل سرخ و از آن کوچکتر و خوشبوتر و درخت آن شبیه بدرخت گل سرخ و اشهر آن کوچکتر میشود آن بلاد حاره و بر صحرا اکثر الوجود و در موسم گل آن از حمل تا اسد و در بعضی بلاد مانند بنگاله و غیر آن از اقلیم دوم تمام سال گل میدهد و لیکن در ایام بهار و تابستان بیشتر و موسم های دیگر کمتر و عرق آن از گلاب بسیار کم بو تر جهت آنکه چون بسیار لطیف است بوی آن در حین عرق کشیدن تحلیل میرود و ضعیف میگردد و از آن نیز مطری می آید طبیعت آن در دوم گرم و خشک اصل شیخ الرئیس در دوم و بعضی در سوم گفته اند افعال و خواص آن ملطف و مفتح و محلل و منقی و مانند یاسمین و نرگس است در قوت و ضعف اعضاء الراس لیوبید اوان آن مقوی دل و دماغ و حواس و مسخن دماغ و موافق سردی اعصاب و نزلات و زکام و سائیدن آن در حلق باعث خوشبوی آن شده و معطش و مانع تسدد و باغی و محرق و محلل ریاح و رطوبات آن لعیله و مطبوخ برگ آن بر پیشانی مسکن صداع و زکام و قطور آن با روغن زیتون جهت کشتن کرم گوش و تحلیل ریاح آن و طنین و سنون و مضمضه آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن چهار درم آن منقی سینه و جهت ادرار شده و حلق و لوزتین و خفقان بارد و مقوی معده و جگر و موافق علل جگر و جهت خواق و قی و غثیان و یرقان و قولنج و تحلیل ریاح و بکدرم آن تا چهار درم برگ آن مسهل قوی محمد بن زکریا نوشته که نزد ما ثابت شده که گل نسرین الی یکدرم تا سه درم میداد و ما اسهال ادرار قوی میگردد و گلنگبین آن نیز اسهال تمام مینماید با تقویت دل و تفریح مقدار شربت آن تا یک اوقیه و ضماد آن مسقط ماسکه لواسیر و مانع اشتداد و داء الفیل آلات المتناسل ضماد آن با خاصیت تقویت موی و ضماد آن در حمام باعث رفع بدبوی عرق و خوشبوی آن و طلای آن مانع کلف و حناره و مداومت نیم مثقال خشک آن تا یک مثقال از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی دانسته اند منافع گلقند از برای آن در مربی شکری آنرا در کتاب تجربه بیان نموده و در آن مربی یعنی گلقند یا قند و در احمر میسازند و گرم تر از گلقند و رد احمر است و مفرح و جهت خفقان بارد و تقویت قلب بسیار نافع و نیز مسهل دانسته اند چنانچه زکریا گفت و روغن آن که مانند روغن نرگس مرتب نمایند مسخن باعتدال و مقوی دماغ و بالخاصیت رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی دانسته اند **فصل النون مع الشین المعجمه** + **نشا** بفتح نون و شین و الف لغت عربیست و بفارسی نشاسته و بیونانی اموفن و امولوس نیز نامند ماهیت آن عبارت از کشک گندم است که گندم را خیسانیده تا بحدی تعفن رسد و پوست آن منشق گردد که چون بدست بمالند بآسانی از مغز آن جدا شود و مغز آن نرم پس کوبیده و فشرده و از صافی گذرانیده آنقدر آب نهاده در تابند و صافی آنرا بگذارند تا ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را اقراص سازند و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازه و خالص غیر متکرج و سیاه آنست **طبیعت** آن در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن رادع و قابض و مغری اعضا را لعین مصلح ادویه تیز و مقوی آن و جهت تخفیف قروح آن و منع جرب و منع ریختن مواد بچشم و اکتحال آن با شیر زنان و با سفیداب مسکن حرقت چشم و درد و نرم کننده خشونت اجفان اعضاء الصدر و الغذاء و النفض و آشامیدن مطبوخ آن با نبات و با روغن بادام جهت قاطع نفث الدم و خشونت حلق و سرفه حاره و رسیده و سل و قطع خون لواسیر و حیض و اسهال طبی تخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشند که قوت قبض و حبس آن زیاده میگردد و حریره آن مانع نزول نوازل بسینه و با بیه نیز جهت تج و منع افراط عمل دوای مسهل و باید که یک وزن آنرا با سه یا چهار وزن آن آب خورش بلیغ نماید و احتقان آن جهت قرحه امعا الا دزام ضماد آن با سرکه جهت خناق و اورام حاره آلیه طلای آن با زعفران جهت کلف السموم طلای آن با شراب جهت نمش اعضاء المضار ثقیل الغذاء و اکثار آن مقلل منی و مسدد و دیر هضم و گویند مولد سوداست مصلح آن شیرینی و از کرم و قرنفل و بدل آن برنج مغسول و غبار آسیا مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال است **نشاره** بضم نون و فتح شین و الف و فتح را مهمله و ها ماهیت اسم اجزائیست که از اخشاب بسوهان و حین سائیدن جدا گردد طبیعت آن نشاره هر چیز نسبت اصل آن

باصل آن گرم و تر و خشک تر است مگر آنچه کرم خورده و تعفن یافته و پوسیده شده باشد که حبس آن زیاده و بعضی گرم و تر دانسته اند و بعضی این ساسر و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن همان قابض و جالی الجروح و القروح نشاره چوب کرم خورده پوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی قروح بلغمی آنها و چون با مساوی آن انیسون با سرکه خمیر نموده در پارچه کتان بسته بسوزانند پس سحق نموده بر قروح خبیثه دنمله ساعیه اکله بپاشند منع تعفن و سعی آکل آنها نماید و التیام دهد و نشاره چوب صنوبر با حنا جهت جرب رطب نیکو و نشاره چوب آبنوس اکره در زخم ها تیر و تیز کنند ... ضماد عسل آنها را نیز نماید و خواص منافع هریک تفصیل در ذیل ذکر شد **نشف** بفتح نون و شین معجمه و فا اسم عربیست **ماهیت** آن گویند نوع مرجانست که بسیار تاشیده گویند غیر آنست و آن سنگیست سبک پر سوراخ شبیه به آشیان زنبور که از سواحل دریا بهم رسد و قوای آن خیرو ... **طبیعت** آن خشک تر از اسفنج **افعال و خواص** آن قاطع خون و التیام دهنده زخمها و ملحم آنها خصوصا با شب و در سائر افعال مانند اسفنج است

فصل النون مع العين المهملة

نعام بضم نون و فتح عین و الف و میم لغت فارسی شترمرغ نامند **ماهیت** آن مرغیست معروف عظیم الجثه گردن آن بلند شبیه به شتر و پاهای آن شبیه بپای گاو و ظاهر آن شقوق و رنگ آن غبره مائل بسفیدی و مانند طیور دیگر بسیار پرواز نمیتواند نمود بلکه بعنوان جستن راه میرود و بهترین آن بچه آنست و چندان محتاج آب نیست مگر آنکه آب اندک بیند بلکه استنشاق هوا آنرا کافیست **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک تا آخر سوم و تا چهارم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن گوشت آن محلل ریاح و قاطع بلغم اعضاء الراس المفاصل و النفس خوردن گوشت آن رافع فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و ظهر و عرق النسا و نقرس و ساق و امثال اینها و استسقاء و جمیع امراض بارده رحم مفید الغشاوه لیلی العشم و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و روغن و پیه آن را تاشیدن باعث سرعت تکلم اطفال و رافع برودت اعضاست و ضماد آن محلل اورام و نرم کننده و استسقاء و تشنج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال چون بر بدن و پاهای ایشان بمالند و از خواص آنست که بر بدن شخصی که مالیده باشد اقسام مارها از آن شخص بگریزند و اگر زن و مرد یکی از آن تناول نمایند بهم گرویدند و این خواص گفته چون پیه آن را در اول تابستان و در آخر بهار بگیرند و بر موضع گزندگی مار بمالند و اقسام مار از آن بگریزد و چون بوی آن بشنوند غشی آورند و سرگین آن آثار کلف و آثار جلد بزودی و خاکستر موی آن رافع آکله و از خواص آنست که ابتلاع کردن آن سنگ ریزه را میگویند و رسل تفته تصفیه نمیگردد و هضم میگرداند **نعنع** بفتح هر دو نون و سکون عین مهمله و آنرا نعناع نیز گویند و بیونانی مشته و بفارسی پودینه بستانی و بشیرازی توداماسید نامند

ماهیت آن نباتیست معروف بری و بستانی میباشد برگ بری آن خشن تر و کوچکتر و بستانی آن ملس تر و نرم تر و بهترین آن تازه ملس بستانیست **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن در جمیع افعال قوی تر از پودینه یاقوت سخنه و مفرح و مقوی دل و مرقق خون غلیظ و محلل سوداء بارده اعضاء الراس طلای آن بر پیشانی خصوص با ... جهت درد سر بارد و سعوط یکی با آنگ عصاره آن با روغن گل سرخ تا سه رفع جهت خنازیر که در گردن بهم رسد بغایت نیکو و قطور آن با ماء العسل جهت درد گوش و مالیدن آن بر زبان رافع خشونت آن و خائیدن آن رافع درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء و النفس و آشامیدن عصاره آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و جهت درد سینه و پهلو و نضج رطوبات قصبه ریه و سینه و تنقیه آن و چون با پسته و زردآلو کوبیده ضماد نمایند جهت منع قی و خفقان معدی و تقویت معده و با سکنجبین تسکین و تحلیل ریاح معده و تا دفع درد نفخ قولنج ریحی و کشنده اقسام کرم شکم و با سرکه قاطع نزف الدم و آشامیدن دو سه شاخ آن با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و قی و هیضه و مشهی و مسکن خفقان معدی و وجع الفؤاد و درد معده و چون با قدری عود ریا مصطکی بخایند فواق و خفقان را زائل کند و مقوی دل و مفرح و یرقان را مفید و تقویت باه بخشد و یا حب الریان نیز جهت هیضه و چون دو سه شاخ آن را در شیر بمالند مانع انجماد آنست و با سرکه و تر شیها مانع ضرر آنهاست با اصحاب مستور با البنیات و لهذا در سکنجبینات و آب و روغ داخل مینمایند و با شیر نیز میخورند و ضماد آن مسخن و مقوی معده و مشهی و با روح جهت

اندام و سودن شیر تحجر وریشتن در تبهای مزمن جهت بواسیر و با سویق جهت ورم و شیرین در ان و سعوط آن از قبیل اذناب مانع حمل و آشامیدن و ماده ریاح و انتشار
آن مولد حکه و رگلو مصلح آن کرفس و آن بابونه بحری مقدار شربت آن تا نه مثقال و سموم ضماد آن با نمک جهت رفع سمیت سنگ لیوانگرید و مضیع
آن جهت عقرب گزیده و الاورام و البثور ضماد آن با به جوجهت اخراجات و تفتیح و ماسیل شراب و فرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و سکنجبین آن نیز **فصل**
النون مع الغین المعجمة + **نغر** بفتح نون و غین و را مهمله **ماهیت** آن اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص گنجشک سیاه کوچکی است که منقار آن
کوتاه و دائم الحرکت و کثیر الصوت و بعربی آن را ابو تمردان و ابو الملیح و بفارسی چکاوک و بهندی لهولا و در ترکی بن مجر نامند **طبیعت** آن گرم
و خشک **افعال و خواص** تندیه تنک سوراخ و جهت اسهال و غیره سوزآن جهت عسر البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه بغایت نافع است
فصل النون مع الفاء + **نفط** بکسر نون و سکون فا و بتا مهمله **ماهیت** آن رطوبتی است دهنی مانند آنکه کانز و بعضی از منبعها آن
بر زمین جو شده از اقصی عراق خیزد و دو نوع میباشد سفید و سیاه و سفید آن بهترین الطف و بسبب لطافت زود مستحیل و سیاه و دیگر دو روشن تند
و داخل بعض کمان برای تدقیق و تلطیف ممزوج نموده بر نقشه میباشد سیاه آن را ان لطافت نیست و بتقطیر سفید میگردد و از مغشوش آن گویند
عراسیان میباشد و فرق آنست که نفط ستنی را دیگر و رنجلات آن دارد و ابیع مسرا کنابه دیا نوعی نفط می آورند مثل از زیت الجبل میباشد **طبیعت**
آن تا چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اقوی از اکثر روغنها مفتح و سریع النفوذ و گدازنده صلابات و تریاق جمیع امراض بارده و شربا و ضمادا
و اعضا و الارامی و العصب و الغدا و رنجش طلا آن جهت فالج و لقوه و رعشه و گزاننده و استرخا و اکثر امراض اوجاع بارده رطبه و تحلیل ریاح و اوجاع
مفاصل و اشتال آن با سفید و اکتحال آن جهت نزول آب و چشم و بیاض و تقطیر آن جهت کری و ریاح گوش و آشامیدن آن جهت سرفه کهنه باردة و بهره
و ضیق النفس و نفث الدم و دواسیر و تفتیت حصاة و اخراج کرم معده و تقعده و تحلیل ریاح احشا و منقی رحم و ترقیة البول و فرزجه و بخور آن جهت سردی رحم
و اختناق آن و سفید و طلای سفید آن رافع گری حیوانات مضر و مضر و مصلح آن تشنج و سرگه و سفر مصلح آن کثیرا مقدار شربت از سفید
آن ده دانگ تا نیم مثقال و از سیاه آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن سفید و نصف قطران گفته اند و ذات بطیء و سنگ آب خوردن سفید و سیاه آن
رافع سموم قوی الاثر است **نفل** بفتح نون و فا و لام **ماهیت** آن گویند نبات بار زدست شبیه بر طبه که مایل بسرخی و زشتی و در بر شبیه بشکوفه
بید و شاخهای آن گره دار مانند خار خسک و در عربستان کثیر الوجود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن تخم و گل آن دافع
سنگ و مدر بول و گل آن اقوی و طبیخ آن در اطفال ضعیف تر است **فصل النون مع الکاف** + **نگاچولی** بکسر نون و فتح کاف عجمی و الف
و ضم جیم فارسی و سکون واو و کسر لام و یا **ماهیت** آن صاحب خلاصة التجارب نوشته که بزبان هندی نوعی تره ای میباشد که نبات بر روی زمین پهن
میباشد و ساق نبات آن بسیار ضعیف و برگهای آن اندک جانب شده مقابل یکدیگر و بمقدار نصف عدسی و در بین مالک یعنی گرم و در نواح آن کثیر الوجود
و در زمین های ریگ بوم و در ساحل آب و نزدیک آن روید و قوی تر آنست که دور از آب باشد و نبات آن مایل بسرخی **طبیعت** جمیع اجزای آن
گرم و خشک در اول سوم **افعال و خواص** آن آشامیدن عصیر و یا مدقوق برگ آن با شراب جهت اکثر سموم هوام مشهور شده بسقوط و طلای
آن سفید و با تیرسمل اخلاط فاسده و اخراج سموم از بدن نافع است **فصل النون مع المیم** + **نمر** بفتح نون و کسر میم و را مهمله بفارسی پلنگ
و بترکی فیلان و بهندی چیند و ابکسر تا و قرشناة فوقانیه و یا ری مثناه تحتانیه و خفای نون و دال مهمله و واو نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف
شبیه بفهد در شکل و رنگ و صورت آن شبیه بشیر و کثیر الحیا و پیچ حیوانی گوشت آنرا نخورد و در جثه از سگ بزرگتر و باریک تر و جلد و سبک رفتار و تیز و تر
از حیوانات دیگر و شدید القوت و غیوره و تجربه سا قم رسیده که چون بزرگ خم پلنگ موش بول کند پلنگ نجات نیابد و موش حریص بر آنست که
خود را بدان رساند و بول بر آن کند و لهذا پلنگ زخم دار را بجائی نگاه میدارند که اطراف آن آب باشد و موش نتواند خود را بدان رساند و بول
کند بر آن از خواص آن است که در هنگام رفتار هیچ حیوانی را بالا تر از خود نمیتواند دید **طبیعت** گوشت آن گرم و خشک **افعال**

افعال و خواص آن اعضاء الرأس پیهٔ آن بهترین اطلیه است از برای تالیل و ضماد او جاذب مفاصل النقرس امراض با رده وبدستور تدهین به آن
اکتحال خون آن رافع جمیع علل چشم اعضاء التنفس قطور مغز سر آن با آب چغندر جهت نزف در احلیل مقوی و محرک جماع و بدستور حمول آن در روغن
زنبق و طلوس بر پوست آن مسکن بواسیر الجروح و القروح و الزینة طلای مطبوخ پیه و گوشت آن با آب زیتون مرهم الجیبه جهت ازالهٔ تنها و
خرازنه بدیل و طلای خون آن دافع کلف و بهق و آثار جلد و طلای زهرهٔ خشک آن با حماض اترج رافع بهق و از خواص آنست که چون
کسی بر تمام جسد خود پیه کفتار بمالد پلنگ قصد او نکند و چون آنکس نزدیک آن رود پلنگ بگریزد و بجدی بحیس گردد که قدرت بر حرکت
ندارد و نماند که آن شخص اگر خواهد آنرا بتواند بگیرد و عمر بسیار عجب غریب است چون بدان رسید آنکس آشیان آنرا بخور شبه طرد الهوام سوی آنرا
چون در خانه دود کنند کژدم بگریزد و از آنجا دخول و از درخت بر نگیرد و المضار زهرهٔ آن سم قاتل بود و اگر کسی در سه ساعت هلاک سازد تدارک
آن قی نمودن بشیر تازه دو شیده و بعد از آن رب و طین مختوم خوردن است و سایر تدابیر زهرها اسد خورده است که مذکور شد **نمل** بفتح نون
و سکون میم و لام لغت عربیست بفارسی مورچه و بهندی چونتی نامند و بزرگ آنرا چونتاه کشیر ابتای چهار نقطه هندی و بترکی قاریچه ماهیت آن
از جمله حشرات است و قوت شأن آن غالب تر از حیوانات دیگر و مختلف میباشد در مقدار از بزرگ و متوسط و ریز و برنگ سیاه و سرخ و دست و پا
آنرا نمل فارسی بفارسی مورچه سواره گویند که بسا بلندی و کبار پرند و را طیار و بفارسی مورچه پردار نامند و گفته اند که هر چند بزرگتر شود پردار شود **طبیعت**
مطلق آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن با قوت سمیه خصوص کبار آن الآذن هر گاه پس گفته چون مور را در روغن زیتون بجوشانند
در گوش چکانند رافع کری و ریاح و طنین آنست آلات التناسل چون صد عدد مورچه مقابر را در نیم اوقیه روغن ارزق و یا روغن زنبق انداخته سر
بسته در آفتاب بگذارند و طلای آن بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه و مانع عنب و مورث و بزرگی آلت و از مجربات دانسته اند الآدرام
والبثور طلای مور مقابر با سرکه رافع خنازیر الزینة طلای سحوق آن مانع برآمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند محتاج بتکرار استعمال است
و نماد کبار سیاه آن جهت برص بعد تنقیه و ضماد تخم آن با مورچه بعد نمان سقط مو و مانع برآمدن آن و دانسته اند المضار خوردن آن موجب مغص و کرب
و نفخ و ریاح و قراقر مصلح آن عسل و زیره و چون کسی را اگر بخصوص نوع برای آن سوزش خارش عظیم و ورم بهم رسد مصلح آن مالیدن آهن بهره با
سرکه و روغن تلخ و ضماد چوب چینی با آب تخم آنرا چون بخورند تحریک تب و شکم لطرب نامثل بجدی نماید که مسیل آن دشوار و متعسر باشد مصلح و مانع آن
زیره گرمانی با الخواص گفته اند چون کسی خواهد که چیزی در جای گذارند مورچه بدان نرود باید که در وقت گذاشتن حبس نفس نماید و نفس نکشد مورچه بدان
نخواهد رفت بادام که درست و دیگری بدان نرسد و از اسرار مکنونه است و از دهان کبریت و قطران و حلتیت و زهرهٔ گاو نیز بگریزد **نموس** بفتح نون و میم و سکون
واو و سین مهمله جمع نمس است ماهیت آن حیوانیست بمقدار شغال و صورت آن شبیه بدلق و رنگ آن مایل بزردی و با خطوط سبز و سر آن کرد
سوی بسیار چرب بحدیکه مظنه آن شود که گویا چرب کرده اند و نموس علتی است که در سرسام میرسد بنابر مشارکت در این وصف مسمی بدان
گشته و مرغ و موش را صید کند و در هنگام مستی صدای آن شبیه بصدای گربه گردد و در وقت غیر مستی نجی و دیگر و ترکان ماوراء النهر آنرا الا کنجه
گویند و در بلاد مرو نیز یافت میشود **افعال و خواص** آن امراض الرأس سعوط خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون و اکتحال زهرهٔ
آن با سفیدی بیضه مرغ رافع دمعه الزینة طلای سرگین آن با نورل رافع داء الثعلب طلای پیه آن و بدستور سوی سوخته آن با روغن
رافع بهق سیاه و مجرب الخواص ارسطو گفته چون آفتاب به بیت خود با شرف باشد چشم راست آنرا گرفته در خرقه کتان بسته بر صاحب حمی
ربع تعلیق نمایند رفع می او گردد و چون چشم چپ آنرا ببندند می باز عود نماید و مفارقت نه نماید **فصل النون مع الواو نوارس**
بفتح نون و واو و الف و کسر را و سین مهمله لغت یونانی است و بعربی آنرا شجرة القدس و سواک العباس و سواک المسیح نامند
ماهیت آن نوعی از قتاست شاخهای آن باریک و بلند تا بقدر ذرع و برگ آن ریزه و مستدیره و جمیع اجزای آن مرغب و با زغب و شبیه به ریشه

۶۲۹

تحرره دهن آس کذا لحنه باشند

و گل آن ... و خوشبو و طعم آن تند و خار آن تیز باشد سورنجان و صمغ آن مایل بسفیدی و سرخی و در درم و صلب کثیر الوجود و مشابهت آن با حضض طبیعت
تخم آن در دوم گرم و خشک و بیخ آن در سوم و این از تیز اجزای آنست افعال و خواص آن مجفف تا بعض اعضا و الصدر آشامیدن عصاره آن
جهت قرحه ریه و ذات الجنب جید و با السموم تخم آن رافع سموم قتاله و مقادیر آنها مضر کرده مصلح آن قند و گفته‌اند مصلح آن بندق است مقدار شربت
آن یک مثقال الی اعصاب ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب دانسته‌اند و لهذا آنرا شجرة الاعصاب نامند و طبیخ شکوفه سائیده جرم آن و همچنین
صمغ آن در التیام عصب ضعیف تا بیخ آن و آشامیدن و ضماد کردن آن نیز جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن و شکستن آن و قطع
نزف الدم مؤثر و طبیخ نبات و گل آن قایم مقام صمغ آنست **نوشادر** بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم دال و راء مهمله لغت
فارسی است و بهندی نوشادر و بفرنگی سال ارمونیک نامند و نزد اهل صنعت موسوم بعقاب و کبریت الدخان و ملح الساره و سلساليوس نیز است
ماهیت آن چیزیست سفید و شبیه بشوره قلمی و اصناف می‌باشد از معدنی و بالی و مصنوع معدنی آنرا معدنی با دو حاره و مانند چشمه و ترشح است
قطعهای آن مانند شوره عالی آن آب چشمه ایست که چون درست باران رنگ کند و از جوشانیدن آن قطعها سفید بسته آن بسته گردد و انطاکی
گفته در نواح اصفهان آن چشمه موجود است و گویند در جبال خراسان نیز می‌باشد و این بهترین صنف عزیز الوجود و مصنوعی آنرا از قاذورات و کثافات
متعفن به تصعید بعمل می آورند و احیانا قلیلی در کوره آجرپزی که از قاذورات آنرا طبخ دهند نیز بهم میرسد و این قبل از تصعید اکثر سنگ آن اغبر می‌باشد
و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شوره قلمی میگردد و چون سفید صاف شفاف آنها باشل آن ... زرد و ازرق و عشر آن ز نگار تصعید کنند
سرخ میگردد و در مصر و روم و ملتان شنیده شد که قاذورات و کثافات و سرگین حیوانات را جمع نموده و مانند خشت خام از آن ساخته خشک
کرده در کوره برهم چیده و بالای آن خشتهای پخته نهاده و ایستاده و سر آنرا برهم تکیه داده و آتش میدهند آنچه برای خشتها بر اطراف و بالای کوره
صعود نموده منعقد میگردد و بعد از سرد شدن اخذ می‌نمایند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص** آن
ملطف و جاذب و مشق بدن بظاهر و مفتح و قاطع نزف الدم مسهل اعضا و التعین اکتحال آن جهت التیام قرحه و رفع و سفید الخم غرغره
آن با آب سماق جهت ذبحه و درخلق بادره الصدر و آشامیدن آن نافع برک سینه و طلای آن جهت خناق السموم چون آنرا با مثل آن فضله انسان طبخ
کنند آشامیدن یک مثقال آن در سرخ سم سطلق سمیات مجرب دانسته‌اند و اما سر یکتوسه بیت الطلی آشامیدن آن نافع طحال الحرج و القروح ضماد و ذرور
آن مجفف قروح و حابس نزف الدم آشنا و خروج و رافع چرک نهال از منه طلای آن با روغن تخم مرغ نافع برص و با عسل جهت داء الثعلب و داء الحیه
سعفه و روغن گنجد جهت جرب الحواصل شیص آب محلول آن که در جای نمناک گذاشته حل گشته و یا با سرکه حل نمایند و بدستور بخور آن باعث گریختن
مار و هوام است از آن مکان و چون محلول آنرا بر کاغذی نقش کنند و در اطراف خود گذارند هوام قریب بدان نگردند العصاره ... آن کشنده است
به تقطیع احشا مداوای آن قی نمودن بشیر و روغن و اشیای امراق و سمه و الطعمه چرب خوردن است و سائر تدابیر مریخ و زنجفر خورده **فصل النون**
مع المیم + **نمما** بفتح نون و سکون ... و فتح میم و الف **ماهیت** آن اسم نبطی درختیست کوهی ساق آن مربع و بقدر یکقامت
و بار تیغی مایل بزردی و شکوفه آن بعضی مایل بسفیدی و بعضی مایل بسرخی و میان آن تهی و عمیق و با عطریت و برگ آن ...
و بعضی مانند ... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی و مفرح اعضای الراس بوئیدن آن جهت سده ...
و بدستور بخور آن التنفس فی العصر آشامیدن آن با تفریح و مقوی قوی و نافع خفقان و مدر غول و فرزجه آن منقی رحم و ترشیر کنند و آن السم
با سرکه نافع همه سموم از نتیا آشامیدن ضماد ... با مویز و بعد از آن با دام خوردن سمن بدن الخواص چون یک درم آنرا با ...
عدد دانه کشنیز در پارچه کبودی بسته و بر بازو بندند تا ... در بستان و ... بند گیرد و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ بندند نافع ...
بالخاصیت **فصل النون مع الیاء المثناة التحتانیه** + **نیده** بفتح نون و سکون یا و فتح دال مهمله و الف لغت مصری است بفارسی ...

دستی ساخته باشند ماهیت آن از اغذیه معروفه اکثر بلاد است شیرین ولذیذ میباشد دستور صنعت آن آنست که گندم جید را صاف نموده در آب می خیسانند و برتخته یا خوانچه چوبی و غیر آن پهن می نمایند و نقشی است سه چهار انگشت و پارچه کرباس پاکیزه بران می اندازند و هر روز بران آب می پاشند تا آنکه بشیر آیند و سبز گردد و چون بمقدار چهار پنج انگشت رسید آنرا بریده و کوبیده آب آنرا افشرده صاف نموده بدستور قدیم آب صافی آنرا در دیگ می کنند و با آتش ملایم طبخ میدهند و قطعات نخ بدفعات در آن می اندازند و طبخ میدهند تا غلیظ و شیرین گردد و بدستور جدید که بالفعل معمول میان عوام آنست که آب صافی آنرا بهمین یا بروزن آن آب دیده و خالص در دیگ بزرگ طبخ مینمایند و بجا ماهیت تا اینکه نضج یابد و طعم خامی آن برطرف شود و بعضی مغز بادام و پسته و گردکان و دست غیر کوبیده و بعضی درست با پوست در حین طبخ داخل می اندازند و بعضی بی پوست نیز و بعد از کمال نضج سر آنرا محکم نموده دم داده در ظرف می آورند و تناول مینمایند بسیار لذیذ و شیرین میباشد و عورات اکثر بلاد ایران الطهارت و پاکیزگی و حسن عقیده و خضوع و خشوع تمام بنام حضرت سیدة النساء صلوات الله علیها ترتیب مینمایند و بعنوان تبرک از برای سوالیان و محبان او شان جا بجا می فرستند **طبیعت** آن در اول گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص** آن مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم اعضاء و الراس و الصدر و الغذاء و جهت رفع صعود بخار بدماغ و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسمین بدن نافع **المضار** ثقیل و دیر هضم و مسدد و اکثار آن مورث تپهای مرکبه و آنچه با بادام و گردکان و پسته و ریوالی انداخته زبون و ثقیل تر **مصلح** آن سکنجبین و کاسنی است **سنطیافلی** بکسر نون و سکون یا و فتح طاء و مهمله و الف و فتح فاء و کسر لام و یا **ماهیت** آن صاحب مغنی گفته از جمله تیوعات و غیر سنطیافلن است و بر شاخهای آن پنج عدد برگ میباشد و برگ آن شیردار و بغایت مجفف **طبیعت** آن در ... حدت **افعال و خواص** آن طبیخ آن جهت درد جگر و اسهال و بواسیر و ضماد آن جهت خنازیر و عرق النساء و ورم و مفاصل و تحلیل صلابات و دماغ سفید و عصاره و بیخ آن سم قاتل و مقدار شربت آن تا سه ابولوساست **نیل** بکسر نون و سکون یا و لام لغت هندیست و آنرا بعربی خلیج نیز نامند **ماهیت** آن از اقسام و جبیت آسمان جونی تیره رنگ مصنوع از عصاره نباتی و اکثر از هند و گجرات و ... مشهور بید بول و نواح آن باطراف می برند و آنرا از درخت نیل که آنرا عظلم نامند بعمل می آورند و نبات آن در کتب مذکور شده و بیان اختلاف آنکه بعضی و همه نیل را یک چیز دانسته اند و بعضی غیر یکدیگر و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساق آن متشعب بشعبه باریک و برگ آن شبیه برگ کبر و تخم آن سیاه مائل بسرخی شبیه تخم خربوزه از آن ریزه تر و بری آن مانند بستانی و خشونت آن زیاده و سیاه و تر و بی تخم و بهترین آن صافی تیره رنگ لاجوردی آنست که بهندی نیل بیانه نامند جهت آنکه در قصبه بیانه که قصبه ایست از توابع شاهجهان آباد بعمل می آورند و در هیچ جای دیگر بدان خوبی و صفا و رنگ نمیشود و لیکن از ده دوازده سال که صاحبان انگریز متوجه شده در بنگاله و صوبه عظیم آباد و بنارس بلکه تا لکهنو بیشتر کشت و کار درخت نیل کرده و جا بجا کوتهی ها برای تیاری نیل بنا گذاشته تیار می کنند بسیار خوب رنگین شبیه با جوردی و بهتر از بیانه میشود و بر جهازات برای تجارت می برند و از برگ همین که خشک کرده مردمان خضاب می کنند همین سمه خوب سیاه میشود و دیگر خورجه که متصل اکبر آباد دهیست بسیار خوب نیز میشود و اکثر تجار از انجا خریده باطراف می برند **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل **افعال و خواص** آن محلل و مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و نزف الدم و قوت تجفیف بستانی آن زیاده و بادون لذع و بری آن را قوت تجفیف اقوی و بالجمله جاذب از اعماق بدن و اعضاء الصدر و الغذاء و النفس و آشامیدن آن بقدر چهار شعیره تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه شدید اطفال که از شدت آن قی کنند و درد سینه و گرده و ریاح غلیظه و نیز با ادویه مناسب جهت قرحه ریه و شوصه سوداویه و با گلقند خواه هندی خواه کرمانی آن جهت وحشت و هموم و خفقان و با سکنجبین جهت سپرز خصوص بری آن و با خیار شنبر جهت استسقاء و عصاره آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند و بر ناف اطفال بمالند اسهال نماید و چون بر زهار ایشان بمالند بول بسته را بگشاید الجروح و القروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات کهنه برای شدت جذب مدت آن و طلای محلول آن در آب که گرم نموده باشند جهت تسکین وجع بواسیر گرم و با نیم برشت مرداسنگ

وتقدسی روغن گل سرخ و دوم جهت آکله و بریدگیها تا باید که قبل از طلای موضع سا آب برنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر و تقرح با
بسعیل و جهت اندمال جراحات و رابدان صلیبیه تا آن بهتر و جهت قروح نیز برای تجفیف و قلت جذب و حدتیکه دارد جهت قروح کهنه با عسل
جراحات عصب و حرق النار و برای آن با آرد شلیم جهت اخراج خار و پیکان از عمق جراحات کلف و بهق و برص و داء الثعلب نافع خصوص مع [illegible]
و التثبور ضماد آن جهت تحلیل ورم رخو و اکل الاورام و ساتید و جهت جراحات مفرطه نضج آن با عسل بمقدار شربت آن تا ده درم و بدل آن [illegible]
آن آرد جو و ثلث آن [illegible] است و دستور اخذ شیر آن نیست که بکوبند و در آب بکشایند [illegible] و بیش نشین آنرا بگیرند و در ظرفی کنند و بر آفتاب
نهند و در زیر آن آتش ملایم کنند و برهم زنند تا کثافت بر سر آورند تا کثافت آنرا بگیرند و استعمال نمایند و بدل [illegible] بکسر نون و سکون یا
و فتح لام و جیم لغت عربی نیل است و بعضی غیر آن دانسته اند ماهیت آن نباتی است که برگ آن شبیه برگ صعتر و بر روی زمین مفروش و در
حوالی دربند شیروان کثیر الوجود و افعال و خواص آن از اقسام معمول آنرا جهت بیاض چشم بعدیل دانسته اند نیم بکسر نون و سکون یا و میم لغت هندیست
گویند اصل آن نیب بوده که بنابر قاعده مقرره در الفاظ فارسیه هر جا که نون یا بای موحده ساکنه جمع شود با را با میم بدل میکنند مانند تب سب
که با را با میم بدل کرده و برای تخفیف نون را حذف کرده و م رسم شده و در اینجا نیز همین عمل نموده نیم گفته اند ماهیت آن درختیست [illegible]
معروف و مشهور برگ آن باریک و شرفه دار [illegible] برگ انار بزرگتر و تشریف آن زیاده و گل آن در [illegible] شود [illegible] با عطریت
و ثمر آن بقدر سنجد بسیار کوچکی یعنی [illegible] طولانی و رسیده پخته های آن زرد و رنگ تلخ با اندک شیرینی [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] و در [illegible] و بعضی بلاد معروف بدرخت [illegible] چندان [illegible] باشد [illegible]
بلاد هند [illegible] و مستعمل اکثر برگ [illegible] طبیعت آن [illegible] اهل هند سرد و در اول [illegible] و بعضی در اول گرم و تر و بعضی معتدل
افعال و خواص آن محلل و منضج [illegible] برگ مطبوخ آن در آب جهت درد گوش [illegible] و تحلیل [illegible] برگ تازه آن [illegible]
و با عسل در بینی [illegible] صداع و درد گوش [illegible] مصلح جراحات و مانع آید [illegible] با آب برگ تازه آن و با آب مطبوخ آن
جهت تقویت [illegible] نافع اعضاء [illegible] آشامیدن آب برگ تازه مطبوخ آن [illegible] برگ تازه سائیده و [illegible] پخته و در آب اندازند
و آب آنرا [illegible] جهت تحلیل ریاح و رطوبات معده و التیام مجاری [illegible] آشامیدن آب مطبوخ پوست بیخ آن بقدر
ده درم [illegible] مثقال [illegible] و آشامیدن [illegible] یک مثقال [illegible] سال [illegible] حکیم میر محمد افضل [illegible] مجربات خود نوشته [illegible] آن گرم و تر [illegible]
[illegible] نافع جذام است الاورام و التثبور [illegible] ضماد برگ کوبیده گرم نموده آن [illegible] ضماد پخته آن بدین نحو که در ظرف سفالی
کرده و ظرف دیگر بر سر آن گذاشته و اطراف آنرا بسته بر آتش ملایم گذارند که [illegible] با آنکه در برگ بید انجیر یا برگ [illegible] زیر خاکستر گرم [illegible]
نمایند جهت تحلیل اورام حاره [illegible] و تنقیه قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و [illegible] نافع و ضماد سائیده آن با اندک
[illegible] قروح [illegible] و گوشت فاسد [illegible] شکر سرخ تیره مایل بسیاهی است [illegible] قروح و جروح است [illegible] زخم
گذارند [illegible] گردانند و چون در جوف آن [illegible] نماید [illegible] بالای آن زخم برگ سائیده گرم کرده و با مطبوخ [illegible]
بسته باشند و چون قروح و جروح تنقیه تمام یافتند و خواهند [illegible] سازند [illegible] استعمال نمایند و مرهم [illegible] آن نیز جهت [illegible]
و جروح و سوختگی آتش نافع و بعضی روغن آنرا [illegible] روغن [illegible] دانسته اند و صنعت آن [illegible] برگ آن
[illegible] پوست درخت بسیار [illegible] آن که نیم کوفته [illegible] بقدر [illegible] و وزن آن شکر سرخ که [illegible]
[illegible] و وزن آن آب [illegible] روزها با آفتاب و شبها در سایه گذارند تا بیست و [illegible]
[illegible] تولد تا چهار تولد [illegible] بیاشامند و از عقب آن [illegible] ساعت [illegible] روغن [illegible] تا بیست و [illegible]

۲۳۲

ویکروزیا زیاده بحسب حاجت و مرض واز نمک و ترشی و ماهی و بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها و استسقا و نزول آب در چشم و کیه باشد و قروح مجاری بول و جذام و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و قوبا و امثال اینها نافع و بدستور آشامیدن و نقوع مذکور جهت امراض مزبوره روزی یکدو توله بدستور و مراعات پرهیز نمایند و فر بکسر نون و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فا و را مهمله معرب نیلوپل هندیست زیرا که نیل بزبان هندی بمعنی کبود و پهل بمعنی ثمر است و یونانی نیمفا و عربی کرنب الماء و حب الراحب العرس و بزبان بنگله سیپلا و کوین نامند و بری آن را بمصر عرائس النیل گویند ماهیت آن گل نباتیست که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی جهیل و تالاب نامند در ایام گرما که موسم بارش آن دیار است بهم میرسد ساق آن نرم و مجوف طولانی بقدر عمق آبها تا بدو قامت و برگ آن عریض و بر سطح آب مفروش و گل آن بر روی آب و الوان میباشد سفید و نیلی و سرخ ارغوانی و بنفش و زرد و رنگ نیز و لیکن بندر و رنگ آن بکمیاب سفید آن کثیر الوجود و بعد از آن نیلی و بعد از آن رعنوی و سرخ هم سفید و نیلی است و برگهای گل آن طولانی با نمی سخت و در میان آن ریزها و بعد ریختن گل آن ثمری بقدر سیبی مدور و در جوف آن تخمهای کوچک سیاه که بالزوجت میباشد بهم میرسد و بهندی آن مایل بسرخی بیخ آن بعضی مشبه بزردک طولانی سیاه و بعضی مدور و تلخ طعم خشبی و این را بهندی بهلی نامند و بعضی مردم پخته میخورند و بعضی گفته اند نیلوفر بری نیز میباشد طبیعت جمیع اجزای آن در دوم سرد و تر و گل آن از همه الطف و اکثر در سردی و تری زیاده و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلق آن گل آنست و اکثر مستعمل و قوت آن تا یکسال باقی میماند افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی و صداع الراس و بعد بوئیدن گل آن مقوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سدر و نزله و خشونت سینه و سرفه حار و قروح ظاهری و باطنی حادث از ادویه حاده است و جوشاندن آن با زعفران و دار چینی کرده باشند جهت تقویت دل و خفقان موثر و نگاه داشتن قدری بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق و تجربه و نطول گل آن بر سر مسکن حرارت آن و ضماد آن نفس و حمیات و آشامیدن گل آن و بدستور بیخ آن حابس اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و منجمد کننده آن و مسکن شهوت باه و مانع احتلام مخصوص با شربت خشخاش و یا جوارش عود شیرین و آشامیدن گل آن تنهائی و یا با مطبوخات مناسبه و عرق آن جهت جدری و حصبه و بعد از بروز نه قبل از آنجهت آنکه مانع بروز آنست و نیز مسکن حرارت قلب و کبد و حمیات حاره حاده است مضر مثانه مصلح آن نبات و عسل و مضر باه و مصلح آن لبوب و عسل مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال بدل آن بنفشه و یا خلاف و یا خطمی سفید و بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و قروح امعا و سیلان منی و ضماد آن جهت درد معده و مقعد و مثانه و ورم طحال و مقعد و ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص مخصوص بیخ سیاه آن و با زفت و یا عسل جهت دار الثعلب و نطول آن با سر که جهت اورام حاره مقدار شربت آن از یکدرم تا سه درم و اکثار آن مضعف باه و تخم آن مضعف باه و منجمد کننده منی و آشامیدن آن چند مرتبه جهت رفع سیلان رطوبات حاده از رحم و ضماد آن جهت نزف الدم و درد مثانه و درد رحم نافع مقدار شربت آن تا سه درم است شراب نیلوفر ملین طبع و جهت صداع حار و تپهای حار و تپهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و خشونت سینه نافع صنعت آن بگیرند نیلوفر تازه یکرطل و در چهار رطل آب بخیسانند و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یک من قند سفید بقوام آورند و اگر نیلوفر تازه نباشد ربع و یا نصف وزن آن از نیلوفر خشک مرتب نمایند عرق نیلوفر صداع حار و تپهای صفراوی و حمیات دق و جدری و حصبه و سرفه حار و ذات الجنب و ذات الریه و خفقان حار را نافع صنعت آن بگیرند گل نیلوفر تازه و با چهار وزن آن آب خالص شیرین در قرع و انبیق مقطر نمایند و بعد از سرد شدن در شیشه مینا صراحی جهت نمودن تو تیا نگاه دارند و عند الحاجت بقدر مطلوب بیاشامند و اگر تازه آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند

باب بست و ششم در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است فصل الواو مع الالف: واق بفتح واو و سکون الف

و قاف ماهیت آن مرغیست آبی که در کنار آبها میباشد تیره مایل بسیاهی و خاکستری و سر آن سیاه و در کله آن چهار عدد موی مانند کاکل رسته

در ساحت سفیدی دنمی و بلندی و قریب بشبری و برگهای آن باز لف خفاش جمع نمود و بر سر شیر تند دا گر برگ راو در شکاف برون نامند و از حقه
واکثر صیدان ملی است و چون بکمال خود رسد صدای آن واق واق باشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
گوشت آن محلل ریاح و سموکت آن با رطوبه دیگر کسر ورافع فالج مسلطانی بخور آن و منعوظ و مکر امتیده در روغن آن جهت فالج و لقوه و عصب
گوشت نکمود آن با دبخار و بیکان و زهر و آن جهت رفع بیاض چشم و بهق سفید است مضر محرورین مصلح آن غواکه حامضه
ساده و پختن در آب و بریان نمودن آن با روغن بادام و یا کتجد و کشنیز و انحواه طیب نمودن است فصل الواو مع الجیم وج بفتح وا و دجیم
و او را اعود الوج و یونانی اقورون و بفارسی اگرترکی و بهندی بچه نامند ماهیت آن نباتی است که در قوت قریب بایرساست و در
اجما سر و بیا مانند بروی و بفارسی سوسن زرد گویند برگ آن از برگ نرگس دراز تر و در بعضی تر و با خشونت و انبوه و ساق آن بلند و گل
بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مایل بسرخی و بیخ آن گرهدار و بعضی به بعضی اندک پیچیده و بیخ شبیه بسعد و رنگ آن مایل بسفیدی و سرخ
و با تلخی و حرارت و حراقت و تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند قریب بقوت زراوند و ایرساست و اقسام می باشد و بهترین آن سفید
بزرگ خوشبوی پر گره آنست و مستعمل بیخ آن و جالینوس گفته که خوشبو نیست و در سنبله میرسد طبیعت آن در سوم گرم و در دوم
خشک افعال و خواص آن ملطف و جالی بی لذع و مفتح و قاطع بلغم محلل ریاح و تریاق سموم و جهت اعضاء الصدر و الراس و الغذا آشامیدن آن
خصوص با مصطکی جهت تنقیه دماغ از سائر فضلات و جهت فالج و خدر و استرخا و لکنت زبان خصوص خائیدن آن و در دهان نگاه داشتن جهت
کلم اطفال است چون باشان اندک اندک بخورانند و نیز بجهت رفع ثقل زبان و درد دندان بعدیل و اکتحال آن بجهت رفع بیاض و ظلمت قرنیه و
بصر و ظلمت عارض از رطوبات نافع خصوص عصاره تازه آن و نیز آشامیدن آن جهت تقویت قوت حافظه و تجفیف رطوبات و اصلاح دماغ و
تنقیه آن و تصفیه خون و صفرا و درد سینه و پهلو و سرفه بارده و تقویت معده و جگر بارده و هاضمه و تحلیل ریاح معده و امعا و سده جگر و سپرز
و مغص و سحج امعا و تقطیر البول رطوبی و تفتیت حصاة و تسخین گرده و تقویت باه و زیادتی آن و مدر بول و حیض است و ضماد آن جهت
تشنج بلغمی و خدر و اوجاع مفاصل و ورک و رحم و تحلیل ریاح و صلابت طحال نافع و رافع کبزاز و فرزجه آن با شیر بادیان و زعفران جهت
حمل و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم و السموم آشامیدن آن جهت سموم ملدوغه و بالجمله امراض بارده و سبر و دین نافع
و مضر سر مصلح آن انیسون و مخرق خون محرورین و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن در تحلیل ریاح و امراض کبد و طحال وزن آن
زرنباد و ثلث آن ریوند چینی و در لعوقات و اوجاع و غیره زراوند طویل و نیز شیخ ارمنی گفته و الفقاریع وزن آن قرنفل و عود هندی از سه شاید
آن نیکو کننده رنگ رخسار و به ستوده و ضماد آن جهت بهق برص نافع الاورام و المفاصل ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل
و بهق و برص و فتق و امثال آن نافع و جوارش و دهن و سفوفات آن در قرابادین مذکور شد و مربای آن جهت فالج و صرع و ضعف
و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع و معجون آن جهت نشف رطوبات دماغ و نزلات و مقدمه نزول آب در چشم و رفع خیالات باطله و بلغم
و تقویت معده و تجفیف رطوبات آن مفید و هر دو نیز در قرابادین ذکر یافته فصل الواو مع الدال المهملة ودع بفتح وا و دال مهملة
ماهیت آن از جمله اصداف و حلزونات است اصناف و اقسام و اشکال مختلفه می باشد آنچه دراز و پیچیده است بفارسی کچک و در
کلاجک و باصفهان کس گربه و بهندی کوڑی و نوع کوچک آن را بشیرازی گوش ماهی خوانند و بهندی گھونگا نامند و پوست آن زیاده
از سائر اقسام و در دریا و زمین های نمناک نیز بهم میرسد و بهترین آن بحری آنست و شیخ پهن و پیچیده بود طبیعت آن سرد و خشک
و خشکی آن زیاده از سائر اصداف افعال و خواص آن مدر مائیت و جالی و جهت عسر البول و حصاة نافع و ضماد گوشت آن جاذب پیکان
و خار و ناشف سیلانات و عضا لطا و طلا ساییده کوهی زرد و پشت زنان باعث ادرار بول و رافع حصاة آن و محرق آن در همه افعال مانند شیخ و جا

وگرمی وخشکی آن زیاده ورادع العین اکتحال آن جالی بیاض عین وباعث حدت بصر الزنجیه والاورام وغیرها ضماد آن جالی وبهق وبرص وقوباء ونشف رطوبات اعضا ومحلل اورام رخوه وجهت اسهاب جنین نافع ومالیدن سفوف محرق خشک آن مسکن اوجاع بارده ومحلل اورام بلغمیه وضماد محلول آن در آب لیمو محلل اورام وبا قلیلی نوشادر رافع جمیع آثار جلد الاذن کودکی بقدر دو سوخته آنرا سائیده در گوش بقدر نیم ماشه اول اندخت بعده قدری آب لیمو انداز ند جوش میخورد وجمیع گوش وسنگی دو سه دفعه که بعمل آرند رفع خواهد شد وآشامیدن سحوق غیر محرق آن با سرکه بمقدار ربع درهم با شراب بعض جهت قرحه امعاء مانع تولد آن قبل از نفس المضار مضر بریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درهم است

فصل الواو مع الزاء المهمله ورد بفتح واو وسکون راء ودال مهمله لغت عربی اسم جنس گلهای خوشبوی اشجار است ولیعربی جل معرب گل است واز مطلق آن مراد ورد احمر بستانی است که بفارسی گل سرخ نامند وآن اقسام میباشد از سرخ وخوش رنگ خوشبو وسرخ کم رنگ خوشبو وزرد وصندلی سفید وهر یک بری وبستانی میباشد وهر واحد بنامی مخصوص بستانی بر یک اکثر مضاعف وبری غیر مضاعف است در درآئین اکبری ماهیت آن بزرگتر از نسرین غیر مضاعف است وپنج برگ وبرگهای آن سفید وبزرگتر از بستانی ودر وسط آن ریزه زرد رنگ وتند بو ودرخت آن بزرگتر از نسرین ورد احمر بری ماهیت آن گل درخت ولیک است دسرخ غیر مضاعف ورد احمر لبنانی بفارسی گلسرخ نامند ماهیت آن معروف ودر اکثر بلاد میشود وبهترین آن برای عطر گرفتن بزرگ ورنگین بسیار خوشبوی تلخ طعم باندک شیرینی است وبرای تداوی غنچه تمام ناشکفته آن زیرا که قوت قبض این زیاده است ودر اکثر بلاد مانند بنگاله تا هر سال قبل از موسم گل آن که اواخر دلو واوایل حوت است آنرا قلم کنند وبر پای آن پلهی کنند بیده وخاکی سفید کاز انگل نامند وغیر آن از مصالح ریزند وآب دادی ترتیب کنند گل کنید وطبیعت آن مرکب القوی با جوهر مائی وارضی وتند اکثری در اول سرد ودر دوم خشک وجمعی گرم گفته وجمعی معتدل دانسته با قوت قابضه وخشک گفته قبض زیاده وتلخی کمتر وقرشی گفته در دیابس نسبت برطب آن میل بسردی دارد افعال وخواص آن مقوی قوی وارواح ومفرح وملطف وجالی ومسهل ومسکن صفرا وبلغم رقیق وقابض خصوص خشک آن وقبض غنچه خشک آن زیاده وبا حرارت قلیل قبض باندک شیرینی وچون خشک گردد تلخی وشیرینی آن زایل گردد وتازه آن مسهل چون بیست درهم آنرا بیاشامند عصار الراس قطور عصاره آن جهت درد سر وچشم وگوش حار وقطور طبیخ خشک آن جهت غلظت اجفان وضماد تازه آن جهت درد سر ومضمضه بطبیخ آن جهت تقویت دندان ولثه ودر بستو سنون آن وذرور خشک آن رفع قلاع دهان ونیز مضمضه وغرغره آن با عدس وکافور وبوئیدن آن مقوی دل ودماغ ودر ضعیفان باعث هیجان عطسه وزکام ونزله وتاثیری ودر بعضی مسکن آنها مصلح آن کافور وتحریر المرکب العضاء الصدر والغذاء والنفس آشامیدن آن جهت تقویت قلب وریه ومعده وجگر وگرده وامعاء ورحم ومقعده ورفع نفث الدم وآشامیدن گلاب رافع خفقان حار وغشی وضعف قلب واعضای مذکوره وحابس الاسهال حار خصوص غنچه عفص آنرا گویند ودر مرض خفقان آن در مجلس عمل میکنند وضماد آن جهت تحلیل اورام مراق وتخفیف رطوبات معده وتقویت آن ضماد تازه آن جهت ورم مقعده واحتقان بطبیخ آن جهت قروح امعاء وذرور خشک آن جهت رفع سیلان الرحم وبدبوئی آن باعث خوشبو وتنگی آن الحمی ومسکن حرارت تپ ربع القروح والجروح والاورام وذرور خشک آن جهت رفع جوششها والتیام زخمها وقلاع وزخم آبله وخشک نمودن دانهای آن وضماد تازه آن جهت تالیل وتشنج جلد که بسبب حرکت بهم رسیده باشد وروئیدن گوشت تازه بر زخمهای عمیق وتحلیل اورام حاره وشکستگی جهات الزنجیه طلای آن در حمام جهت رفع بدبوئی عرق وضماد تازه جهت اخراج خار وپیکان از بدن وحرازه ودر زیر بغل وکنج ران جهت بدبوئی والتیام جروح وقروح آن وبستو نغذور آن با برگ مورد جهت قطع عرق عضریه وصورت تشنگی ومصلح آن حب الآس ونیسون مقدار شربت از تازه آن تا ده درهم واز آن تا چهار درم واز آب آن تا هشت درهم بدل آن بنفشه بوزن آن وربع آن عرز تجوش وعصاره برگ گل تازه آن که در سایه خشک نموده باشند جهت غلظت اجفان ونفث الدم ورفع رطوبات ورلت معده بغایت قبض ومیس آن زیاده از غنچه وبرگ آن وآشامیدن سفوف اقماع آن حابس نفث الدم وقابض بطن وسودمند اقماع ریزه که در وسط گل آن میباشد طبیعت آن در دوم گرم وخشک افعال وخواص آن آشامیدن بقدر یک درهم آن با آب رافع نفث الدم ونزف الدم واسهال عسر الاعلی که اجماع

آن لسانیدہ وحمول آن مقوی رحم ورافع رطوبات آن ومضیق فرج است وتخم گل را عبارت از ثمر است و مانند تکمہ است در افعال مانند ولیکن است
از عبارت از ثمر گل سرخ بری میباشد ومذکور شد وبعضے زر ورد عبارت از غنچہ ناشگفتہ آن دانستہ جہت مشابہت آن بہ زر قمیص یعنی تکمہ پیراہن و بعضے
ولیکن آنچہ نباید بالفعل شمرد مرزنباری وسدا گل است ومستعار ترکیب نیز ہمین است و ولنجبین آن در افعال قریب گل آن دو در بعض مواد اقوی
و در بعض ضعف تر روغن آن کہ برگہای گل زد بی اقراع انزاد سہ روغن کنجد تازہ ویا روغن زیتون تازہ اندازند در آفتاب گذارند و چون یک برگ
آن سفید گردد افشردہ دور نمایند و برگ گل تازہ در آن ریزند وہمچنین تا ہفت مرتبہ و این روغن در حمام خالص نشود یا آنکہ آب برگ گل را گرفتہ
با روغن کنجد ویا زیت بوزن آن با آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند واین را دہن ورد مطبوخ نامند طبیعت مطلق آن مرکب القوی افعال و خواص
آن رادع وقابض وجع محلل ومسکن وموافق مواد حارہ وباردہ وباقوت مسہلہ اعضاء الراس نطول آن تنہائی ویا با سرکہ وگلاب جہت درد سر وتقویت
دماغ ورفع بیخوابی وتحلیل اورام دماغی وبدستور طلای آن با سرکہ وگلاب جہت تسکین صداع ورادع بخارات دماغی موافق اورام
وقطور آن در گوش جہت تسکین درد آن ودرد سر ورفع طنین ومضمضہ آن مسکن درد دندان رافع قلاع حادث از آنکہ خوردہ اعضاء الغذا آشامیدن
آن مسہل دواء العروق وحابس اسہال مرارئی ومسکن التہاب معدہ وقروح امعاء ومغص وتقویت اعضاء وتسکین التہاب ورافع زحیر وبدستور حقنہ
مراق جہت قروح امعاء وسحج ومغص بارد از خوردن مخرقلوس خیار شنبر وغیر آن ونطول آن حابس اسہال مرارئی ومسہل دواء العروق ...
زمین جہت تر دیانیدہ گوشت بر زخمہای عمیقہ ومجفف رطوبات جراحات وقروح ودافع مواد خبیثہ ضماد آن ویا سفیدہ بیضہ مرغ جہت سوختگی آتش وزخم
حارفی تودہ ودرد چشم وا سرکہ از برای قروح وجوششہای حارہ وآشامیدن آن جہت رفع ضرر آنکہ خوردہ وزرنیخ وفراریج واسہال آنہا ...
وآب مورد جہت رفع عرق مقدار شربت آن درمی وقیہ بدل آن بوزن آن روغن بید مشک وروغن بنفشہ بالورد کہ لبان سے گلاب مانند
طبیعت آن مرکب القوی وبمائل البرودی ویا سرد قوت حرارت لطیفہ منتشرہ ورطوبت واندک قوت قابضہ وبعضی بسردی وخشکی آن البیار قائل اند
افعال وخواص آن مقوی دماغ وقلب وفم معدہ وقوت ہای بدنی اعضاء الراس العصب والغذا آشامیدن آن جہت حرارت مزاج دماغ وتشنج ...
خشونت سینہ وخفقان حار وتقویت بدن ودرد معدہ وامعاء ومغص حار ووجع کبد وطحال ویا شراب باعث زیادتی تفریح وتولید ...
بخار جہت درد سر حار ودرد چشم وبا قرنفل جہت درد سر بارد ولخلخہ آن جہت تقویت دماغ وحواس باطنی وانتعاش النفس وتقویت دل ورفع حرارت غشی
بیہوشی وخفقان وبالتحامیہ صاحب نزلہ ومحرک آن وبادہ وباعث سفیدی موی ومصلح آن جلاب ونبات مقدار شربت آن تا ... مثقال
واشامیدن گلاب شکر مقطر تو دو لبہ درد واوقیہ مسہل است وجلنجبین شکری وعسلی مرکب وجوارش بعض ... بن الورد واقسام ونشاء ودوغ
ومغسول واقراص آن نیز از ادویہ ... گل شکری وکلنگبین عسلی ومعجون ... در قرابادین کبیر مذکور شد ... عصارہ ...
بشود شکلہ مشبو ... گلاب بینا جہت ... گل می آورد ودر بعضی ... زیادہ ودر بعضی کمتر بوی بسیار ضعیف ...
جمل ورد ... ورد ... یعنی گل زرد نسرین ... بری است درخت آن خار دار و گل آن زرد غیر مضاعف وخوشبو ... قوت آن
مانند نسرین سفید وکلنگبین وحلوای برگ آن مفرح ومقوی باہ است ورد اصفر بستانی این نیز نسرین بستانی زرد است ودرخت آن بقدر
گلسرخ ... رد گل آن مضاعف ورنگ آن زرد مائل بصندلی ودر قوت مانند گل سفید بستانی است ورد الحماق بفتح حاء مہملہ ومیم والف و
قاف وآنرا ورد الحمار نیز نامند وبفارسی گل رعنا وزیبا وبشیرازی گل قحبہ خوانند ماہیت آن درخت آن شبیہ بدرخت ورد احمر ... گل آن
مضاعف ... اندرون آن سرخ آتشی وبیرون آن زرد زعفرانی وبوی خوشی ندارد وگفتہ اند از اقسام ورد دشتی است وبہندی ... خوشبو ...
مستعمل ... آن طبیعت آن گرم وخشک ... آن زیادہ افعال وخواص آن محلل قوی ودر ... است ... فصل الواو مع
الراء المہملۃ ورس بفتح واو وسکون راء وسین مہملہ ماہیت آن ثمر درختی است حجازی مخصوص ... وماہیت سال ...

گل و تخم میدهد و تخم آن مانند کنجد و بعد از رسیدن منشق شده چیزی مانند موی زرد مایل بسرخی شبیه بزعفران از آن ظاهر میگردد و سایند آنرا از کیج
می آورند شبیه بزعفران سوده و ثیاب را بدان رنگ میکنند و بهترین آن تازه زرد مایل بسرخی ست و قسم سیاه آنرا از حبشه آورند و حبشی نامند
و سرخ تیره آنرا که بهندی نامند زبون تر بود و نزد بعضی کرکم بیخ نبات آنست و اصلی ندارد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و آنرا
جبی سبت نامند ماش طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی و مفرح عظیم و رافع بهق و خفقان و محلل ریاح غلیظ
و جالی و مهیج و مقوی باه و مفتت حصاة و اکثر طلای آن رافع بهق و برص و کلف و نمش و جالی سایر آثار و باعث لاغری بدن و آشامیدن آن جهت
رفع الجروح والقروح جهت جرب و حکه و سعفه و قوبا و بثور نافع السموم مقاوم همه سموم مضر به مصلح آن مصطگی و کثیرا و عسل مقدار شربت آن
یک مثقال بدل آن بوزن آن زعفران و نصف آن سادج و پوشیدن ثیاب مصبوغ بدان مهیج باه و دافع اند و معین بر جماع و رشان بفتح را و
سکون را و فتح شین معجمه و الف و نون ترکی الافاخته نامند ماهیت آن جنس کبوتر صحرائی ست و از آن بزرگتر و از دراج کوچکتر و مایل بسیاهی
و مطوق طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن گوشت آن مانند کبوتر صحرائی ست و خفیف تر از گوشت کبوتر و خشک تر از آن و جهت
فالج و برودت گرده و مثانه و پشت و تحلیل ریاح و چون در روغن زیتون مهرا نموده طلا نمایند در افعال مانند پیه شترمرغ المضار عسر الهضم و مضر
خوردن آن مورث سوء خلق و حبس بطن مصلح آن در عفر دیدن سرکه و در بر دن نمک و اندکی نخود و دو آب پختن و درین هنگام نیز سریع الهضم میباشد
ورل بفتح واو و را و حمله و لام بفارسی و ترکی بزمجه و بهندی گوه بضم کاف عجمی و واو مجهول و یا نامند ماهیت آن حیوانی ست بزرگتر از حردون
و سر آن کوچک و دنباله آن دراز و از دنباله آن ذرع قویتر و پوست آن سیاه و خشن و ابو بخطها رسد و گفته اند غیر سوسمار ست طبیعت آن گرم و خشک
در سوم و در دوم نیز گفته اند و سرگین آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص** آن قایم مقام سقنقور ست در همه افعال و بعضی محلل ریاح
و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار از بدن و سم لسع هوام بخود و چون آن را شق نموده بظاهر جلد بندند باعث فربهی عضو گردد و اکثر به تدهین
بروغن زیتونی که در آن جوشانیده باشد تا مهرا شده باشد رافع آثار جلد و کلی و حکه و داء الثعلب قوبا و العین اکتحال آن جالی بیاض چشم و تدهین
بدان رویاننده موی در داء الثعلب جالی وضح و کلف و نمش و قوبا و سمن بدن پیه گوشت آن و مالیدن پیه آن بقوت باعث عظم قضیب و طلای
خاکستر آن باعث نجیبی عضو بدل پیه آن پیه سقنقور ست **فصل الواو مع السین المهمله** وسخ بفتح واو و سین و خا معجمه بفارسی چرک و بهندی میل
ماهیت آن معروف ست که فضلات دستیه خارجه از مسامات بدن حیوان و هر بدلی که فضول اسلبه لطیفه در آن زیاده باشد چرک آن نیز زیاده میباشد
مطلق آن مراد چرک بدن انسان است طبیعت آن گرم و خشک و بحسب امزجه و اغذیه و اعضاء و بلد مختلف میباشد آنچه قریب بناخنهاست گرم
خشک تر از آن نیز در است **افعال و خواص** آن طلای چرک گوش جهت شقاق لب و گزیدن افعی و آشامیدن آن مورث بیهوشی و استسقا
و قایل گفته اند طلای چرک بدن بالعنب ادهان مناسبه جهت بواسیر و شقاق لب و مقعده و داخس و با موم روغن جهت تحلیل اورام
پستان و نفاطات و جوششها و ذرور خشک سائیده آن جهت نشف قروح و سحج و با اندک جلاب سموم ضماد آن جهت نهش افعی دستور چرک
گوش انسان زیرا که اقوی در تاثیر از سایر اوساخ بدن است وسخ ابدان مصارعین یعنی چرک ابدان کشتی گیران و آن دو قسم میباشد یکی آنست
که در ابدان ایشان بسبب مالیدن روغن و غبار جمع میگردد و دوم آنست که بر دیوار زور خانه مجتمع میشود و هر دو منضج و محلل و جالی
باعتدال اند و طلا کردن آن جهت قروح مشایخ و سحج و عرق النسا و با مراهم جهت تجفیف زخم نافع است **وسخ الکوائر** بفتح کاف و واو و الف
و یا مثناة تحتانیه و را مهمله **ماهیت** آن چرکیست که یافته میشود در کوایر نحل یعنی خانهای زنبور عسل و آن غیر حکبرست که بفارسی
بر موم نامند و بقول بغدادی و بقول صاحب تحفه بر موم است و بهترین آن مایل بسرخی و نرم و خوشبوی است و شیخ الرئیس گفته بهترین آن
طبیعت آن گرم و خشک تا آخر دوم **افعال و خواص** آن لطیف و جالی و جاذب و محلل اورام و بخور آن جهت سرفه مزمن و طلای آن جالی

و جاذب پیکان و خار از باطن و در جبر کسر ضربه و سقط قایم مقام موسیائی است و در سنح الجام جهت نفث قیح و مانند شیخ صابونی است

فصل الواو مع الشین المعجمه وشق بفتح واو و شین و قاف لغت فارسیست ماهیت آن پوستین حیوانیست از سگ بزرگتر و از پلنگ کوچکتر و شکل مانند آن و فربه و دنبال آن از یک شبر کمتر و در ترکی آنرا النگسو مول نامند و گفته اند شبیه بروباهست و در ترکستان بهم میرسد و گفته اند بحری نیز گفته اند و تخم در خشکی میگذارد و اصلی ندارد طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و جهت فالج و کزاز و رعشه و پوشیدن پوستین آن عظیم النفع از برای امراض مذکوره و مسخن بسیار و زائل کننده بلغم و مقوی گرده و باه و معین آن [illegible] گرده و مثانه و ظهر ارده و مداومت لباس و افتراش و جلوس بر آن جهت بواسیر و نقرس مجرب و جهت مبرودین و مشایخ نافع و مضر محرورین و محرور و مرقق جلد و مهیا گرداننده آن از برای قبول آفات از سرما و در روی سوخته آن جهت جراحات عفن نافع است و شیح بفتح واو و کسر شین و سکون یا و جیم بفارسی آنرا الیودارو نامند ماهیت آن نباتیست معروف میان عرب در کوهستان در شکافهای سنگ دیده و در بوشهر چیکمو نیز گویند بسیار سفید و اندکی نیز دیده میشود و برگ آن شبیه برگ کشنیز و شاخهای آن باریک و بیخ آن گردار شبیه بسد **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک با قوت **افعال و خواص** آن رادع و مقوی اعضا آشامیدن نیم مثقال از بیخ خشک سائیده آن با بیه خیر جهت شکستگی اعضا مصدوم مفرد و سقط و لسع عقرب و منقل درد و دهن و در گوش [illegible] از رفع مطبب گشته است و جلوس در طبیخ آن با نمک از جهت رفع سیلان رحم [illegible]

فصل الواو مع العین المهمله وعل بفتح واو و کسر عین و لام ماهیت آن اسم بقر جبلیست مطلقا و جمع آن وعول و اوعال آمده و بعضی گفته اند بز کوهی است و آن حیوانیست بسیار سیاه رنگ بقدر جاموش کوچکی و نوعی از آن اهلی است و بترکی جویر [illegible] نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جید الغذا و مقوی اعضای مبرودین و مشایخ و پیه آن جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس و طلای مفید المفاصل و گوشت آن مولد خون غلیظ و مولد اخلاط غلیظه سوداویه و جذام مصلح آن سرکه [illegible] شاخ آن [illegible] و موی آن گریزانند هوام بخور او و چون شخصی [illegible] باشند و با ضربه و سقطه و یا صدمه بدان رسیده باشد پوست آن گرم گرم بدان نموده باشند چندان [illegible] آن زائل گردد و ورم کند

فصل الواو مع اللام ولب بفتح واو و لام و بای موحده ماهیت آن بلغت عربی نام نوعی از یتوعات و یونانی [illegible] گویند نبات آن بقدر ذرعی و برگ آن شبیه برگ زیتون و لیکن سبز مایل بزردی و با خشونت و شیردار و چون قطع نمایند شیر از آن جاری گردد و بعضی گفته اند شبیه مورد و آن غیر ولب است که شجرة الراهب نامند و خیر باهو دانه است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مقی و مسهل قوی [illegible] مسهل و مخرج اخلاط بلغمی [illegible] و گویند از عجایب خواص آنست که چون از جهت فوق قطع نمایند برگ و شیر و تخم آن مقی صرف میباشد [illegible] مسهل و اگر از طرف پایین قطع نمایند مسهل بدون قوت مقیه و اگر از هر دو قسم ترکیب نمایند بخورند قی و اسهال هر دو می آورد [illegible] شربت قدر شربت آن نیم درم و زیاده بر آن کشنده و مورث غشی مصلح آن عسل و آنکه در آن تنقیه جوشانیده باشند بدل آن [illegible] و اولی اجتناب از استعمال آن است مطلقا

باب بیست و هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها ها است فصل الها مع الالف هاسنگهار بفتح ها و الف و را و فتح سین مهمله و سکون نون و کاف و الف و را بلغت هندیست بمعنی علاقه گل گلهار برای زینت در گردن اندازند زیرا که هار بلغت هندی بمعنی گل است و گردن را [illegible] نامند و سنگار زینت و آرایش را گویند ماهیت آن درختیست هندی و در هند خصوص در بنگاله کثیر الوجود و ساق آن مربع الشکل و از بیخ آن تا انتها در چهار ضلع آن و در زیر پوست چهار رگ سفید مایل باندک سبزی رسته و همچنین در شاخهای آن و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز و تیره و خشن و پایین آن عریض و بالای آن باریک بعضی مشرف و بعضی غیر مشرف و پوست ساق و شاخ آن منقوط بنقطه‌های سفید [illegible] شبیه بگاو زبان و گل آن خوشبو و ساق آن زرد و گل آن با نوعی شکل باریک اندک طولانی بقدر نیم بند انگشت و بر سر آن برگهای سفید شش عدد یره و شبیه گل یاسمین و اهل هند غنچهای نیم شگفته آنرا بر ریسمان کشیده هار میسازند و برگهای سفید گل شگفته آنرا از ساق جدا

مینمایند و افشرده آب آنرا گرفته خشک مینمایند و آنرا گل کاسه مینامند خوشبو میباشد و از آب تازه آن نیز لباس را رنگ مینمایند عودی رنگ خوشبو
میگردد و ساق گل آنرا خشک نموده در آب جوشانیده لباس را بدان رنگ مینمایند زرد رنگ میگردد و تخم آن بهن مایل بتندی و بر دو از میان اندک تلخی
و مایل بزردی و تیرگی و در غلافی خشبی نازک و مستعمل در ادویه بشیر برگ و تخم آنست طبیعت آن سرد و خشک با قوت قابضه افعال و خواص آن
اهل هند برگ آنرا که نورسته باشد از شش هفت برگ با آب سائیده با اندکی زنجبیل تر که بهندی ادرک نامند جهت حمیات کهنه بخورند و تخم آنرا سائیده
و سر را بدان میشویند جهت رفع خمار و سیگویند شربه است و استعمال جهت حمیات اجتناب لازم است و لبنیات و ماهی و گوشت و گل خشک شده قرابادین ببیند
حرف الکاف ذکر یافت یاسمونا بفتح یا و الف و کسر سین مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت یونانی است ماهیت
آن نباتی است ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسپنده و مزغب و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه شبیه بخار کوچک و بیخ آن شبیه بشلغم و سیاه
و هر چند در زمین فرو میرود باریکتر میگردد تا بقدر موی میرسد و خام و پخته آنرا میخورند و لذیذ میباشد و مایل بتندی طبیعت بیخ آن در دوم گرم
و در اول خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند افعال و خواص آن ملطف اخلاط غلیظه اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آن مقوی قلب و
حافظ صحت بدن و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و بعضی آشامیدن آنرا باعث تولید پسر دانسته اند و گفته اند با نیکه حیض نطفه
مستعد از آن قبول صورت انوثیت نمیکند و جلوس در طبیخ آن و بدستور خوردن آن جهت سرعت حرکت اطفال موثر و بگمان بعضی تعلیق آن در پارچه سبز در روز
چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است فصل الهاء مع الدال المهمله هدبه بفتح ها و سکون دال و فتح با موحده و ها در اصفهان
آن را خر خداو بشیراز سی مهبک پر پا و بعربی حمار قبان و بهندی سروالی نامند ماهیت آن حیوانیست بقدر باقلای خاکستری رنگ و بر شکل آن سفید
با پایهای بسیار بقدر سوزنی و در زیر ظرفهای آب و جاهای نمناک بهم میرسد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن تحنک بدان اطفال
جهت خناق و سقوط لهات و بدستور طلای آن با مرهم الاذن و قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن گل سرخ نیمگرم در گوش مسکن درد آن و رافع
کرمی قدیم اعضاء النفس چون در کوزه نو سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه آنرا بنوشند جهت عسر نفس و سعال نافع است
اعضاء النفس آشامیدن غیر محرق آن با شراب رافع عسر البول و یرقان و تقطیر رطوبت آن در احلیل رافع حرقة البول و بدستور نگهداشتن فتیله آلوده آن
بعضی تعلیق آنرا در پارچه کتان و امثال آن رافع حمی ربع دانسته اند هدهد بضم دو ها در میان هر دو دال مهمله بفارسی مرغ سلیمانی نامند ماهیت
آن مرغی است منقط بنقطهای زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن اعضاء الرئیسه تکحیل
زهره و یا خون آن جهت بیاض چشم اعضاء الغذاء و النفس مهرا پخته آن با شبت جهت تفتیح سده و رفع پیچش و قولنج و تحلیل خون منجمد در گرده
و مثانه و دل آنرا چون خشک نمایند و نرم سوده با طلا بیاشامند تقویت باه نماید الزینه ضماد زهره و خون آن جهت بهق و سعفه و ضماد زهره آن
در جای تاریک نا سعوط بر صاحب لقوه مفید اعضاء الراس طلا نمودن دل آن در جبین کرمی بیخ لیمن گرم باعث قوت حافظه و بدستور سعوط دماغ آن با روغن
کنجد تازه الخواص تعلیق چشم آن بر صاحب نسیان باعث عدم فراموشی هر چیز است که یاد نمایند و بیاد آمدن فراموش شده و تقویت حافظه و بهمین جهت هم
هر چند کهنه باشد موثر و تعلیق پر و زبان آن باعث جاه و دوستی با مردم و ظفر بر خصم و همچنین تعلیق منقار زیرین آن و تعلیق استخوان فک زیرین آن جهت
بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان و تعلیق هدهد مذبوح بتمامه بر در خانه باعث امان از سحر و چشم و ام الصبیان و تعلیق استخوان آن جهت
تب ربع و گذاشتن ناخن و پر آن در حریر زرد و بسته در زیر سر خصم جهت الفت میان ایشان خصوصا وقتیکه قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره
داشته باشد و نگاه داشتن آن با خود جهت نصرت بر خصم و بخور پر آن جهت دفع سحر و جنون و گریزاننده هوام و مورچه و کیک و بخور منقار آن
در برج کبوتران باعث آنست که هیچ موذی نزدیک آن نگردد و خوردن گوشت آن جهت رفع سحر و کسی را که بسته باشند و چون خون
آن را خشک نمایند و با سوسن خالط کنند و با روغن کهنه تازه و بر موی مالند سیاه و مجعد گرداند و چون بلند ترین از همه است بال آن را

دریوست بندند و بر ران راست تعلیق نمایند و در هنگام مجامعت تقویت بخشد **فصل الهاء مع الراء المهملة** **هربلی** بالفتح ها و سکون را
مهمله و کسر بای موحده و یالغت هندیست **ماهیت** آن صاحب خلاصة التجارب نوشته که نوعی از محمودست و در جبال کشمیر کثیر الوجود و دو نوع است
یکی اکل سیاهی و دوم سفید شکری رنگ طولانی غیر مخروطی بمقدار مسجد و **طبیعت** سیاه آن در سوم گرم و خشک و از سموم قتاله **افعال و خواص**
آن مقدار نیم نخود آن کشنده با سهال مفرط و قی و پیچ و سوزش و حرارت بواطن و تشنج یابس تدبیر آن تدبیر بیش خورده است و مذکور شد و از جهت شدت قوت
حکمای هندی این را استعمال ننمایند و سفید شکری رنگ آن در آخر سوم گرم و خشک و اکثر از آن کشنده است بعوارض مذکوره تدبیر آن نیز بدستور و این ملدر اکثر سموم مستعمل دارند
و آشنا اتفاق و اسهال دفع میکند و معتادست یا بر سموم مینماید و با ان حیات بمداد فع میکند و لقمه اند که در هنگام برآوردن بیخ آن باید که صورت دماغ را محکم بسته نمایند
که بخار آن بدماغ نرسد و الا سقوط میگردد **هرطمان** بالضم ها و سکون را و فتح طا و حاء مهمله و میم و الف و نون بعربی قرطمان نامند و گویند معرب هرطمان فارسی است **ماهیت**
آن حبی است شبیه بجلبان که خلط با شد و در میان جو و گندم بهم میرسد و بعضی جو دجلبان دانسته اند و اشتباه است بجهت آنکه هرطمان سرخ مایل بسیاهی است و جلبان
سیاه مایل بغبرت و نبات هرطمان شبیه بگندم و ثمر آن در غلافی منقسم بدو قسم است **طبیعت** آن در سردی معتدل و مایل بخشکی با قوت تا لبنه **افعال و خواص**
آن محلل و رادع اعضاء الصدر والغذاء آشامیدن مطبوخ آن بکبار و نخل خبیز قابض موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن به وزن روغن حابس
بطن الا و رام ضماد آن جهت سم و تحلیل اورام حاره در ابتدا نافع المضار ثقیل بطی الهضم و محدث ریاح مصلح آن سرکه و زیره کرمانی و روغن بسیار و [illegible]
لیمو و سعتر جبل و اگر در فم معده مانده باشد خوردن حلویات باعث نزول آنست **هرنوه** بالفتح ها و سکون را و ضم نون و واو و ها و آنرا فرنوه نیز نامند
ماهیت آن گفته اند ثمر درخت عودست کوچکتر از فلفل و با اندک زردی و طعم آن تند و بوی آن خوش شبیه ببوی عود و از حوالی سنجر و عمان
آورند **طبیعت** آن مرکب القوی در دوم گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص** آن مفرح و محلل اعضاء الراس الصدر والغذاء والنفض
بخور آن مانع زکام و نزله و کشاییدن آن جهت اوجاع حلق و تفریح قلب و تقویت و تسکین آن و اعانت بر هضم و تسخین کرده و مثانه
و آشامیدن طبیخ آن مدر بول و بهترین استعمال آن خاییدن آنست و گذاشتن میان متاع و جامه مانع کرم زدن آن [illegible]
شراب و با سرکه نارس بگذارند بسیار سیاه میگردد و بجهت یکی از عود هندی تفرقه نتوان نمود مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قاقله است **هروف**
بالفتح ها و سکون را و فتح فا و کسر را مهمله و سکون واو و کسر را مهمله و یالغت هندیست **ماهیت** آن ثمر درخت هندیست بزرگ و شاخ آن انبوه
و برگ آن طولانی و اندک عریض املس غیر مشرف و سبز شگفته در شاخهای باریک و [illegible] مقابل هم و گل آن [illegible] معتدل
تنگ و ثمر آن بدور شش پهلو و ترش و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد رنگ میگردد و آنرا میخورند خام و پخته و [illegible] **طبیعت**
آن سرد و تر در سوم **افعال و خواص** آن قاطع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است **هریسه** بالفتح و کسر را [illegible]
تحتانیه و فتح سین مهمله و ها **ماهیت** آن از اغذیه مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب در هم پخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید جید و گوشت مرغ
جوان فربه و با گوشت گوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین قسم که گندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند و گوشت را طبخ
نمایند علیحده و بعد از طبخ استخوان آنها را از آن جدا نمایند و با اندک روغن بریان کرده در آن داخل کنند و باهم طبخ دهند و با کفچه بهم
سیزده باشند تا یکسان گردند و دارچینی و هیل بوا نا کوبیده درست در آن اندازند و باید که وزن گوشت مضاعف گندم باشد و زیاده
بران لذیذتر میگردد و اگر خواهد که با قند و دارچینی تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل نمایند و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تمام
ظروف برآورده روغن جید تازه خوشبو را داغ نموده بر آن ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده بر آن پاشیده با نان [illegible] تناول
تناول مینمایند و اگر خواهند که با قورمه که دران نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند و از عدس
با پوست و یا گوشت نیز بدین قسم ترتیب میدهند و آن را با روغن داغ کرده با آب لیمو و یا سرکه و با آب نارنج و صعتر کوبیده تناول مینمایند

طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مقوی عصب و باه و زیاده کننده منی و موافق امراض سینه
و خشونت آن و سرفه یابس المزاج المضار وی مغص و سدد و مصلح آن در محرورین و در مبرودین انگور و بالخاصیت از خوردن قدری انگور در دیگ
هریسه مرقی توام آنست و خوردن انار بالای هریسه مضر **فصل الهاء مع اللام** هلام بضم ها و فتح لام و الف و میم ماهیت آن نوعی غذاست که از گوشت
گاو و ساله و امثال آن بعد از پختن در آب نمک در جای میگذارند تا آب آن چکیده گردد و بحسب احتیاج بقول حاره و یا بارده یا با سرکه پخته گوشت گاو
مذکور را در آن می اندازند و بقول را بعد از اندک زمانی از آتش برمیدارند و اگر بقول را نجوشانند قسمی از ترابیس خواهد بود مزاج و افعال و
خواص آن تابع بقول و لحوم است که از آن مرتب می نمایند **هلیون** بفتح ها و سکون لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت
رومی است و بعربی خشب الحیة و بفارسی مارچوبه و اهل مغرب اسفراج و بفرنگی سپارگ و بهندی ناگردون نامند و هلیون دشتی را آسار اغوش
گویند ماهیت آن نباتیست بستانی و غیر بستانی صنف بستانی را بدیار مصر در بساتین می نشانند برگ آن شبیه برگ رازیانه است و نبات آن
بیجاسو تخم آن مدور در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و منقط بنقطهای زرد و درافشان و در جوف آن سه عدد تخم آن شبیه بحب النیل
و صلب و درشت صنف دوم خاردار و این را بعجمی اندلس اسفراغین نامند و ساق و برگ این شبیه بکبر و اندک شیر دارد و گل آن مایل بسفیدی است
و گفته اند برگ این شبیه برگ رازیانه است و این مولف گفته که هلیون غالب بیخ درخت انار روید و بر درخت انار پیچیده شود و صحرائی تر پیاز قسمی
طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی گرم و خشک دانسته اند و برخی آنرا خشکی غالب بر گرمی و صحرائی آنرا معتدل گفته اند **افعال**
و خواص آن محلل و مفتح سدد احشا و العین رقیق و الصدر و الغذا و النفس آشامیدن آن جهت ظلمت بصر و ابتدای نزول آب در چشم و درد
گرده و پهلو و استسقاء و مضغ آن جهت درد دندان و آشامیدن آن مفتح سده کبد و طحال و گرده و ملین بطن و جگر و محلل نفخ و ریاح و قولنج و
آن غالب و هاضم و مدر ادرار بول و عرق و مفتت حصاة گرده و مثانه و منقی گرده و مدر بول و طبیخ آن ملین طبع و مقوی بلغم لزج ملاصق سدد
در داء الصدر و مهیج باه و مدر بول و با شراب جهت تقطیر البول و آشامیدن آن ناشتا مفتت حصاة و زایل کننده علل گرده و مثانه و السموم
آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت نهش رتیلا المضار اکثار آن مضر راس مصلح آن عسل و مداومت بر آن مهیج درد مفاصل و بالخاصیت مفسد
طعام و دشتی مصلح آن در مبرودین عسل و در محرورین جوش نمودن آن در سرکه و مری تیز و طبیخ آن در شیر برای محرورین و با گوشت تنها مقوی باه و مشتهی
از مغز و آن و همچنین معمول با بیضه و ریختن آبی که در آن جوش نموده باشند اول بار پس پختن با آب تازه جهت آنکه آب اول آن حاد و لذاع و منتن است و
سکنجبین همچنین مصلح آنست در محرورین و در مبرودین و مشایخ احتیاج باصلاح چندان نیست مقدار شربت آن تا سه درهم و گویند هلیون
کشنده سگ است چون بخورد و تخم آن مفتح سده طحال و آشامیدن آن با عسل و روغن بلسان مفتت سنگ گرده و مثانه و زنان مصر تخم آنرا کوبیده
نرم سوده با تخم مرغ نیمبرشت پاشیده تخم مرغ را می آشامند بگمان آنکه مسمن بدنست و فرزجه آن مدر حیض و ادرار آن قویتر از هلیون مقدار شربت آن تا دو
مثقال المضار مضر دماغ مصلح آن سکنجبین و بیخ آنرا خائیدن جهت درد دندان و گذاشتن سائیده آن مسکن درد دندان غیر فاسده و کننده
فاسد آن و تعلیق خشک آن بر درد دندان و باعث کندن آنست بآسانی بی وجع و الم و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه جهت درد دندان و مستور
طبیخ تخم آن و آشامیدن طبیخ بیخ آن بتنهائی و یا با عسل و با تخم خربزه قوی الفعل است در تفتیت حصاة و علل مثانه و وجع حادث از سده گرده
مجاری بول و در فلاحت مذکور است که چون شاخ گوسفند را دفن نمایند و مکرر آب دهند هلیون روید و از مجربات است **فصل الهاء مع النون**
هندبا بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و فتح بای موحده و الف لغت عربیست بفارسی کاسنی نامند ماهیت آن نباتیست معروف
و در اکثر بلاد بهم میرسد و اقسام میباشد از بری و بستانی و هر یک نیز بر دو قسم است آنچه را برگ بزرگ و دراز و با خشونت و مایل بتلخی و ساق آن کج و
تربیع و زیاده نیز انشعابهای زغب و گل کبود و اندک بزرگ و خوش منظر هندبای شامی نامند و آنچه را برگ کوچکتر و گل ریزه تر و کبود و تخم آن زیاده

بنده بار البقل گویند و بحسب اختلاف اهویه و امکنه و از منه تغیر در طعم و رنگ و طبع آن هم میرسد و بستانی آن کم تلخی است که تلخی بسیار هم میرساند لیکن آن
هنگام میل بحرارت کمی مینماید بحدیکه اثر برودت بسیار از آن ظاهر نمیگردد و بستانی را کاسنی و بری را طرخشقوق نامند طبیعت آن سرد و تر و تازه آن
در آخر اول سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن زایل میگردد بسبب ضعف ترکیب کمال لطافت و لهذا در شیره رطب آن در غسل آن
مادر شده است و بیخ آن در تابستان بسیار گرم و یا بلدان حاره و در موسم گرما بسیار سرد مایل بگرمی است و خشک آن مایل بخشکی و با قوت قابضه
از غیر شدید و نوع صغیر آن رطوبت و لطافت کمتر از کبیر و بستانی ابرد از بری افعال و خواص آن مفتح و مسکن حدت صفرا و خون
و تشنگی اعضاء الرأس طلای آب برگ آن تنهائی و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و گلاب جهت شری
و اطلاکردن نوعی از حمره است جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد کوبیده برگ آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه و مضمضه مطبوخ بیخ آن
با سرکه و تنهائی نیز و تخم آن نیز جهت وجع ضرس و غرغره آن با خیار شنبر و یا شراب شاه توت جهت ابتدای ورم حلق و خناق و بدستور آب
برگ کشنیز تازه اعضاء الصدر ضماد برگ آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل ورم حار اعضاء الغذاء والنفس آشامیدن
آن جهت تفتیح سده کبد و طحال و یرقان و استسقای حار و تفتیح سده احشاء و عروق و تقویت جگر و تسکین حرارت خون و تشنگی و غثیان صفراوی
صفر التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و منقی مجاری بول و گرده و هر چند تلخ تر باشد در رفع سده و امراض کبد بهتر است و آشامیدن آن با ...
سنگ ... نموده با سکنجبین ساده جهت قی صفراوی و هیجان صفرا و ... هیجان دم صفراوی و ... صفراوی و آب برگ تازه
و کف آن گرفته صاف نموده که آب کاسنی مروق نامند با سکنجبین جهت تقویت معده حار و استسقا و تفتیح سده و رفع تعفن رطوبات و خوردن برگ آن با سرکه
مسکن صفرا و جهت حبس اسهال صفراوی و چون با قدری رازیانه و کشوث جوشانند تفتیح و اسهال آن زیاده گردد و برای آن موافق تر از برای سده و بستانی ...
کبد و حمیات و آشامیدن آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات حقیقیه و ... حمیات بارده و آشامیدن مطبوخ برگ تازه و گل و تخم و بیخ آن تنهائی
و یا با تخم کشوث با اضافه سکنجبین بزوری و یا ساده و یا شراب کشوث و یا بزوری هر یک بحسب احتیاج جهت حمیات مرکبه کهنه و باسیه و استسقا و سپرز
و رفع ... اطراف مجرب السموم ضماد برگ آن و همچنین طلای آب آن و آشامیدن آب آن نیز با زیت و یا دهن ورد و یا ... و ضماد برگ و بیخ آن نیز جهت
لسع عقرب و هوام و زنبور و سام ابرص و همچنین با سویق ... الآلات المفاصل ... و اورام ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت اوجاع مفاصل حاره و نقرس حار
و اورام حاره و طلای آب برگ آن با سفیدآب و سرکه جهت تبرید عضو که اراده تبرید آن باشد مجرب است مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل مضر
سرفه که از سبب ورم محدب کبد باشد ... و الا چندان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصلح آن شکر و شربت بنفشه و استعمال آن و تخم آن در دوم سرد
و خشک و مایل بحرارت و با اجزای بارده نیز گفته اند و با قوت محرکه و مواد ساکنه و صاحب مقار الاستقام معتدل در حرارت و برودت و یابس در دوم دانسته اند
افعال و خواص آن جهت صداع و خفقان و تفتیح سده و استسقا و یرقان و حمیات صفراویه و ... و یا مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع
سموم و ضعف گرده و طحال و قطع نفث الدم و تحریک شهوت موثر و در سایر افعال نایب مناب برگ آنست مقدار شربت آن تا ... درم ...
... و مغثی مصلح آن ... صاحب مقار الاستقام در بحث ورم طحال نوشته که مضر طحال است مصلح آن سکنجبین و بیخ آن در اول گرم و در
دوم خشک افعال و خواص آن بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهت تصفیه خون و رفع ورم احشاء و استسقا و تفتیح و تحلیل ...
... و اوجاع مفاصل و ادرار بول نافع مقدار شربت از جرم سائیده آن از یک درم تا چهار درم و در مطبوخ از پنج درم تا پانزده درم است ...
طرخشقوق ... است ماهیت آن برگی است شبیه به بستانی و برگ آن ... تخم ... گل آن ...
آن بسیار تلخ طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک ... زیاده از بستانی افعال و خواص آن قابض طبع و مقوی معده ... افعال
... قوی تر از بستانی و قاطع نفث الدم و ... شیر و اکتحال لبن آن جهت جلای بیاض عین و ... عصاره آن ... اورام حاره ...

۶۴۲

در رفع سموم آشامیدن آب آن با روغن زیتون جهت رفع اکثر سموم مشروبه و هوام و ضماد بیخ آن جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار و با آرد جو جهت باد ریخ و با سفیداب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا و طبیخ آن در افعال قوی تر از بستانی و بهوکی بدل دیگری آمده و دستور آشامیدن برگ بستانی آن جهت تفتیح سده عروق و جگر و تپهای دموی و صفراوی و دستور مروق نمودن آن و عرق آن و سفوف آن و معجون تخم آن همه در قرابادین کبیر ذکر یافته و نیز نوعی کاسنی بری میشود که تخم آنرا فرنگان از بلاد خود می آورند و در بنگاله و در بساتین میکارند و در ابتدای موسم سرما برگهای باریک طولانی و اندک مشرف و نازک و سفید رنگ خصوص برگهای اندرونی آن که حرارت آفتاب بدان اثر نکرده باشند و در ابتدا ساق ندارد و در انتهای اوان یکساق باریکی بیرون میدهد و بر سر آن گل آن شبیه بگل کاسنی بستانی و اندک طولانی و تخم آن نیز شبیه بدان و هرچند هوا سرد تر باشد آن بهتر و لطیف تر میشود و آنرا در هنگام کوچکی نوخای دسته می بندند که حرارت آفتاب در جوف آن اثر نکند و برگهای آن نازک و لطیف گردد و تخیل که این نوعی از بری باشد طبیعت و افعال و خواص آن قریب به بری ست **فصل الهاء مع الواو** هوا بفتح ها و واو و الف و همزه و بفارسی باد نامند و بهندی باو و ماهیت آن معروف و یکی از عناصر اربعه است که ارکان نیز نامند و آن خفیف بالاضافه است یعنی از خاک و آب لطیف تر و از آتش ثقیل تر است و یکی از سته ضروریه تا اگر بر موجودات جسمانی یعنی موالید ثلاثه است و مزاج روح حیوانی مستقر در قلب است که اگر دمی در لحظه بدان نرسد منطفی و خاموش میگردد و باعث نشو و نمای نباتات و حیوانات بلکه ... و تقلب و الکمال جماد است و حضرت امام ثامن علی بن موسی رضا علیهما التحیة و الثناء در رساله ذهبیه میفرمایند خطاباً للمأمون که و بدان بدرستیکه قوت نفس تابع امزجه ابدان است و امزجه ابدان تابع هوا و متغیر میشود امزجه بتغیر اهویه در امکنه مختلفه پس هرگاه سرد شود هوا یکدفعه و گرم شود در مرتبه دیگر نیز یکدفعه متغیر میشود بسبب آن امزجه ابدان و اثر میکند آن تغیر در قوی پس اگر باشد هوا معتدل میباشد امزجه ابدان نیز معتدل و صحیح میباشد تصرفات قوی و امزجه و حرکات طبیعیه مانند هضم و تنفس و جماع و خواب و بیداری و سایر حرکات طبیعی و نفسانی طبیعت آن بالذات گرم و تر بحسب اختلاف اوضاع فلکی و ارضی مختلف میگردد و بحسب جهات نیز مثلاً بودن هنگام آفتاب در بروج شمالیه گرم میگردد و همچنین هنگام ... سلطنت یکی از کواکب حاره حار میگردد و در اراضی سحنه و غیر کشوده جانب شمال آنها و یا اراضی مجاور بحر نیز و بخلاف اینها بارد و هنگام شدت آتش آفتاب بخصوص در بلاد صخریه گرم و خشک و در بلاد بحریه و جزایر هنگام باران رطب و باد صبا که از جانب مشرق تا بنقطه شمال وزد و گرم و خشک است و باد شمال که از جانب شمال تا بنقطه مغرب وزد سرد و خشک و باد دبور که از مغرب تا بنقطه سهیل وزد سرد و تر و باد جنوب که از سهیل تا بنقطه مشرق وزد گرم و تر و مرکب از نیها مرکب از کیفیات اربعه است **افعال و خواص** آن باد صبا مزیل بلغم و مجفف رطوبات و مفتح سدد و مسمن بدن و هضم و رافع نزلات مقوی قوت ذائقه و مصلح جبال مرطوبین و جهت امراض باردهٔ رطبیه از استسقا و فالج و لقوه و غیرها نافع مضر محرورین و ابدان خشک و امراض صفراویه محرق صفرا و مولد حکه و جرب و تشنج یابس و امثال اینهاست و باد شمال مستحکم میگرداند اعضا را و نافع استرخا و کسالت و مقوی اعضا و حواس ظاهری و مهیج ذکر و هضم و صفائی رنگ و انقبارات است و مضر صاحبان سرفه و ضیق النفس یابس و واسیر و باعث اسقاط جنین و عسر ولادت و امثال اینهاست و باد دبور عکس صباست و باد جنوب عکس شمال و مرکب از اینها جهت امراض مرکبه نافع اصلاح فساد و تعفن هر یک بر دیگری نمایند و تغیر هوای بلد و مکان اگر ممکن باشد و بو ییدن پیاز و سیر و سرکه و برند چوبه و عنبر و لادن قطران و مومیائی و عود هندی و عنبر و قسط و کندر و سندروس و کهربا و پوست اناردین و مشک و زعفران و سعد و اهل هند ... کنانمد و زراوند طویل و جند بیدستر ... اینها و پانچه میسر آید بخور نمودن اینها و دود بیخ و ظرفها و خوردن پیاز و سیر و سرکه و نعناع و زرد چوبه ... مسموم و ملینت و آویختن پیاز ... بسرشتن سرکه ... دیوار و فرش خانه خصوص ... سیر و پیاز ... از حرکت نکنند و بجای ... اگر بالضرورت حرکت کنند ... سرکه و سیر آلوده ... با وجود این ...

از خوردن مثل میوه‌های تر و شیرین پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در آنچه بخورند پیاز و سیر
زنجبیل کنند غذای ترش بی چربی میل ننمایند و چیزی مطلق نخورند و از گوشت حیوانات آن بلاد گو تواحتد احتراز کنند و الا بسیار که بخورند و از تریاق حاصل
تا مثرودیطوس و جدوار خطائی هر یک باشد که بخورند بر شعشاء و فلونیای رومی نیز مناسبست و فادزهر معدنی هم خوبست هوفاریقون
بضم ها و سکون واو و فتح فا و الف و کسر را و مهمله و سکون یا مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون معرب ازوفاریقون یونانی است
و هیوفاریقون نیز دیده شده و بزیادتی یا مثناه تحتانیه میان ها و واو و بعضی نامند و سامح بعضی توریون و بعضی با ماینطن یعنی صنوبر عجم برای
مشابهت رائحه تخم آن ببوی راتینج که صمغ صنوبر است نامند و گفته اند که هوفاریقون لغت سودی است ماهیت آن نباتیست و منقسم میباشد بر سه
قسم شبیه بسیح است و قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده بران و برگ آن مانند برگ سداب و بسیار سرخ و گل آن سفید شبیه بگل شبت و چیزی بدو در بو شبیه بکف
صنوبر و تخم آن در غلافی طولانی و سیاه و دراز شبیه بجو و مدور تیز و منبت آن زمینهای صلب و خرابها و ثمر آن اقوی از تخم و سائر اجزای آن و قوت آن
تا ده سال باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و خشک و گفته اند خشکی آن زیاده از گرمی آنست **افعال و خواص** آن با جمعیت و محلل و ملطف و منضج
سده و گند ... ماده خلطها و لزوجات و غیره و اعضاء الراس و الغذاء و النفس آشامیدن آن جهت گزاز و تفتیح سده معده و کبد و امعاء و ادرار بول
و طمث و اسهال مره صفرا و حمول آن نیز جهت ادرار بول و حیض و آلات المفاصل آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب و یا آشامیدن عصاره آن جهت اسهال
و سیم مداومت بران جهت درد ورک و عرق النساء و نقرس و آشامیدن تخم آن هر روز نیم درم با ماء العسل جهت عرق النساء مجرب ... آشامیدن
آن با تیم و آن ... سداب جهت حمی ربع الحروق والقروح ... ضماد برگ آن جهت تنقیه و اندمال جراحات عظیم و قروح ردیه و سوختگی آتش و غذور آن جهت
تنقیه قروح ... و دستعنی ... آن تخم شبت و انیسون و بیخ آن مانند بیخ کبر است و قسم دوم را نبات بزرگتر از اول و شاخهای زیاده
و برگ آن بقدر برگ نعناع و بر شعبه و با شعبهای مستقیم و ساق آن سرخ و گل آن زرد و تخم آن در غلافی شبیه بتخم گشنیز ... مخلوط و در بو شبیه
براتینج طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن دو درم از تخم آن مسهل صفراوی غلیظ و آشامیدن آب
... آن دو درم ... مانند قسم اول و آشامیدن تخم آن با شراب ... جهت عرق النساء و طلای مطبوخ آن ... جراحات
... آن جهت سوختگی آتش نافع و قسم سوم ... مانند و نبات آن بزرگتر از اول و کوچکتر از دوم و بسیار سرخ و شاخهای آن ...
و برگ ... مانند برگ سداب ... نعناع و بسیار و گل آن زرد و در بو شبیه بقسم اول طبیعت آن در گرمی و خشکی ... کمتر افعال و خواص
آن مسهل رطوبات معده و جهت ... و در جمیع افعال قویتر از اول و دوم آشامیدن دو درم آن مسهل صفرای غلیظ خصوصاً با آب سرد
... و جهت فالج و عرق النساء و عسر البول و ... و سقط جنین و مدر حیض و سرخ کننده رخساره ... جهت سموم ...
و ... و طلای آن با زیت جهت فالج که میل کرده باشد گردن بسوی پشت و طلای آن جهت بهق و کلف و ... جلد و بواسیر مضر ...
والتیام قروح ... المفرد ... مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک درم بدل هر یک از اقسام آن دیگریست و بدل بهمه بوزن آن
اذخر و نصف آن بیخ کبر و نصف وزن آن ... و نصف آن قرو ... نیز گفته اند و حکیم میر عبد الحمید نوشته که آنرا بهندی ... نامند ...
قسمی گل آن سفید و برگ آن مانند گل عباسی و تخم آن مانند جو خوشه آن مثل خوشه جو و گندم و بر سر خوشه آن گل و درخت آن بقدر ...
و خارناک است ... از ادویه مشهوره هند است و در خواص چنان است که مرقوم است قسم دوم را گل ... در شاهجهان آباد ...
سیا ... مانند و قسم سوم را گل بنفش و سرخ نیز میباشد و بری آن در جمیع افعال قوی تر از بستانی است هوم بضم ها و سکون واو و میم
لغت ترکی است ماهیت آن نباتی است شاخهای آن پرگره و ثمر آن شبیه بعنب الثعلب و کیک زان بسیار مختلط است ... برگ ...
و بار آن ... ضعیف و غیر فائز ... افعال الخواص آن ... آب آن ... خشک نمایند ... آنرا بکشد

هوم المجوس بضم ها و سکون واو و ضم و الف لام و فتح میم و ضم جیم و سکون سین لغت عربی ست و آنرا اریانا نیز نامند ماهیت آن گیاهی ست
اسفل ساق آن یک عدد و باریک و بی‌سلب و گل آن زرد و تیز و شبیه بیاسمین و برگ آن ریزه و شگوفه آن شبیه بیاسمین و شگوفه آن شبیه
تیز بمناسک ملا شیخ و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد و بعضی بخور مریم دانسته اند حکیم میر عبد الحمید نوشته آنچه تحقیق شده
هوم المجوس گلی ست که آنرا جعفری نامند اقسام میباشد قسمی پنج برگ و قسمی سه ناحیت و جعفری مذکور شد طبیعت آن در سوم گرم و خشک
و بعضی گل آنرا سرد و خشک گفته اند افعال و خواص آن جالی و حاد و مجفف و مفتح سدد و آشامیدن طبیخ گل آن جهت ادرار فضول
و تفتیت سنگ گرده و سنگ مثانه نیز گفته اند و برای احتباس بول نیز و ذرور گل آن حابس خون جراحات مقدار شربت آن
یک مثقال و زیاده از دو مثقال کشنده و تخفیف قوی و حکیم میر عبد الحمید مقدار شربت آن را دو توله نوشته و روغن گل آن
که با دنبه گوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و با روغن زیتون جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب است هوفسطیدس
که آنرا هوفسطیداس لفیم ها و سکون واو و فتح فا و سکون سین و کسر طا مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح دال و الف و سین مهملتین
نامند ماهیت آن عصاره نباتی است که لحیة التیس نامند و مذکور شد و گفته اند طرثوث ست که در زیر درخت لحیة التیس هم میروید و غیر
لحیة التیس ست هیشر لفتح ها و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و را مهمله ماهیت آن کنگر بری ست و بلندی آن تا بقدر یک گز و زیاده
و میان آن تهی و شگوفه آن بهن و بنفش و بعد از خشک شدن سفید میگردد و در میان شگوفه آن چیزی مانند پنبه و اگر آن پنبه در گوش
رود کر گرداند افعال و خواص آن آشامیدن مطبوخ آن جهت سیر نافع است هیل بوا هال بوا لکسر ها و سکون یا و کسر لام و فتح با
موحده و واو و الف ماهیت آن خیربوا ست و در حرف الخا مذکور شد طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی
در سوم گفته اند افعال و خواص آن بسیار لطیف تریاقی قاتل اجساد العذا مقوی معده و کبد مسرور ناضم طعام ست هیوفلوس
لفضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون لام و ضم سین و سکون واو و سین ماهیت آن چنین گفته اند خس الحمار ست که ابوخلسا باشد و مذکور شد
در حرف الالف مع البا طبیعت آن سرد و تر با قوت تجفیف و تسخین قلیل و بعضی افعال و خواص آن با قوت قابضه و سائر افعال
آن در ابوخلسا ذکر یافت باب بیست و هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها یا مثناة تحتانیه ست فصل الیاء
مع الالف یاسمین لفتح یا و سکون الف و فتح سین و کسر میم و سکون یا و نون و آنرا یاسمون بواو بجای یا و ضم میم نیز و بحلاط نیز و به
شیرازی گل یاسمین و بهندی چنبیلی نامند ماهیت آن گلی ست خوشبو و سفید و زرد و کبود و بعضی الاشت گل بنفش و هر یک صحرائی و بستانی
و بری و جبلی میباشد و سفید آن خوشبو و کثیر الوجود و کبود آن کمیاب و نبات آن مابین شجر و بقلیین یعنی نه مانند درخت ایستاده ست
و نه مانند بقلیین بر زمین مفروش خصوص سفید آن و برگ زرد و کبود آن شجر بیت غالب و در بعضی بلاد درخت آن عظیم میگردد و ساق سفید آن
اندک پیچیده و برگهای آن اندک ریزه طولانی و مشرف و بر دو جانب شاخه آن رسته و خوش منظر و گل آن خوشبو دار با سیاهی باریک
مجوف و بر سر آن برگهای ریزه پیوسته با آن ساق و در هنگام غنچگی طولانی و مدور در شکل و بعضی سفید آن را زنبق دانسته اند و روغن
زنبق مراد روغن یاسمین است و سوسن آزاد را بخصوص بدین و سوسن سفید نزد اکثر اطبا مفقود دالنیا صیته این از جهت اشتباهی ست که
در الشاق را برداده و در سوسن مذکور شد و بری را اطبا یاسمین نامند و جبلی آن یاسمین هندی ست جمهور اطبا در ماهیت آن
نوشته اند که درخت آن مانند درخت مورد و برگ آن سبزتر و املس و بزرگتر و برگ آن بهن تر و نرم تر و به سطبری برگ مورد نیست و درخت قسم سفید آن
ضعیف تر و گل آن سفید و با شائبه سرخی و بعضی بی سرخی و بسیار خوشبو دار و از حمل تا عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد
آن از این عظیم تر و چتری و مانند درخت مورد است و زرد بعضی قسم زرد آن سمی بزنبق است بالجمله طبیعت آن در دوم گرم و خشک و قیل سوم

گفته اند افعال و خواص آن مفرح و مفتح سدد و مسمن بدن و اعضا الراس والعصب والغذا و المنقص بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و درد سر بارد و دفع ریاح دماغ و شقایق و سبرودین رانافع و نطول طبیخ آن جهت صداع و درد داخلی گوش و آشامیدن آن مسهل بلغم سودا و انزال و دافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و مفرح و محرک باه و مخرج اقسام کرم و مسدد و اسهاد و مدر بول و حیض و جنین و القای انداز بند اندک او سکر بسیار آورد و آشامیدن آب گل آن سه درم هر روز ده درم قاطع نزف الدم و مضمضه با آب مطبوخ برگ آن جهت درد دندان و آکله دهان و جوشش آن و لثه و ضماد آن بر پشت و قضیب ممسک منی بر تعوظ و بر برگ کننده آن و سموم آشامیدن آن مقام همه سموم و بدستور ضماد آن الزنیه ضماد آن جهت رفع کلف و سرخ کننده رخسار و بدستور غسل آن در حمام و در سفید کردن موی تو سرحتی و زور آن المضار مصدع محرور و زبر داکثار بوئیدن آن باعث زردی رنگ رخسار مصلح آن بنفشه و گل سرخ و سرکه مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده درم بدل آن یاسمین زرد و در تسخین بدن و سفید کردن موی زردان اقوی و بدل هر دو یاسمین بری ست و روغن آن که مانند روغن گل مرتب نمایند و با گنجد مقشر در آن مکرر پرورده نمایند تا رنگ گنجد سرخ گردد پس سائیده از آن روغن نمایند بسیار خوشبو و معطر میباشد طبیعت آن گرم و تر و افعال و خواص آن مفتح و محلل و نرم کننده جلد و جهت امراض بارده عصبانیه و شقایق نافع و در جمیع افعال مذکور داقوی مقدار شربت آن از سه درم تا پنج درم و بوئیدن آن مصدع و باعث رعاف محرورین و گل یاسمین نیز در ایران و دکن و شاهجهان آباد و در بعضی بلاد هند کثیر الوجود و گفته اند چون در جوف حنظل سبز مهر ایخته یک درم از آن را با یک اوقیه عسل چند روز بخورند و مداومت بر آن نمایند جهت رفع استسقا و درد و کرم و مفاصل مجرب ست

یاقوت بفتح یا والف و ضم قاف و سکون واو و تا ماهیت آن سنگی ست از سنگهای معدنی نفیس عظیم القدر نزد مردم و الوان و اصناف میباشد از سرخ و زرد و کبود و سبز و پستی او سفید و هر یک نیز بسیار رنگین و متوسط و کم رنگ و بهترین همه سرخ بسیار رنگین رمانی آبدار صاف شفاف بحجم بیاغ درگ آنست و هر چند قطعه آن بزرگتر و خوش شکل تر باشد معتبر و قیمت آن زیاده از اصناف سرخ حمری و وردی و نارنجی و زعفرانی و لیمو و از اصناف کبود آسمانی گونی و کحلی و لاجوردی و پستی آن مکیاب و لعل از اقسام سرخ آنست و بهترین هر یک از اینها آنست که صلب صاف و شفاف یک رنگ یعنی رنگ اجزای آن متساوی باشد و یاقوت از همه احجار صلب است مگر الماس صلب تر و کبود آن صلب تر از سرخ و سرخ از زرد و پستی قریب بسرخ و سفید از همه نرم تر و خام که در معدن ناقص مانده و هر یک بنامی مخصوص اند سرخ را بهندی مانک و چرم را که بانگریزی روبی و زرد را بعربی بلراق و بهندی پکهراج و بانگریزی ... و کبود را بفارسی نیلم و بهندی نیلم و بانگریزی سفیار نامند و ماده تکون آن کبریت و زیبق صافی خالص شفاف براق است و عامل انعقاد آن برودت و در مقدمه کتاب نیز تفصیل مذکور شد و شنیده شده که در پیگو در قطعه زمینی که معدن یاقوت ست و در آنجا هم سبب کسی مسکنی نمیتواند نمود و خاک آن سیاه رنگ صلب کبریتی ست یعنی بوی کبریت از آن می آید و در موسم باد و بارش و طوفان و رعد برق صاعقه بسیار در آن می افتد و زمین آن تمام منشق میگردد و از شگافهای آن زمین نیز بوی کبریت بسیار می آید بحدیکه مسافر می میگردانند و اطراف آن موضع درختهای عظیم بسیار متراکم میباشند و همه فروشان برزه میفروشند و اکثر آن جماعه و فقرا و مساکین جست و جو نموده آنچه میباشند از قطعهای یاقوت بزرگ و کوچک بیرون و در سرکار پادشاه آنجا که مشهور براجه است میفروشند و بدیگری نمیتوانند فروخت زیرا که حکم راجه آنجا آنست که اگر بدیگری فروشند فاش شد آن را ضبط نمایند و سیاست عظیم کنند و نیز مسموع گشته که در زیر زمین یاقوت خوب نمیباشد بلکه ناصاف و خام چنانچه وقتی راجه آنجا حکم نموده که قطعه از آن زمین را حفر نمایند شاید یاقوت بسیار و قطعه های بزرگ خوب برآید چون حفر نمودند قطعهای کوچک بد رنگ ناصاف نرم برآمد با وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت و ابخره متعفنه لهذا امر نموده که دیگر حفر ننمایند و آنچه از بالای زمین یابند بیاورند و نیز اماکن دیگر مانند جزیره برازیل از ارض هند جنوبی و جزیره سیلان و غیرها که معدن یاقوت و غیره است یاقوت هم میرسد و لیکن یاقوت جنوبی آن بخوبی پیگوئی نیست هر چند برازیلی اکثر قطعهای آن صاف شفاف آبدار بزرگ مقدار میباشد و لیکن بصلابت پیگوئی نیست همه الوان آن از سرخ و زرد و نیلی و غیره و سیلانی بسیار نرم و کم بها

وزن فهام آن گفته اند غیر از بیخ زمانی تاب آتش ندارد و بعضی گفته اند بیخ زمانی آن از آتش رنگین تر میشود و نیز گفته اند چون با سفیداب و شاید سرشته
باشد چون بر آتش معتدل در ظرف سفالی گذارند تمام آن رنگین گردد بدانکه اکثر این اقوال اصلی ندارد و رایحهٔ کریههٔ دود عرق و روغن مضر لون
آنست و مالیدن آن بر بیخ سوخته و آب سنا و باعث جلای آن طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و نزد آن در دوم
گرم و خشک و کبود آن در اول گرم و در سوم خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول دوم خشک افعال و خواص آن مفرح مقوی
دماغ و آشامیدن یکدرم بجهت رفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغیر هوای وبائی و تصفیهٔ
خون و حفظ حرارت غریزی و قوای حیوانی و پوشیدن انگشتری بجهت قضای حاجات و دفع ضرر صاعقه و طاعون و در دهان داشتن بجهت رفع
بد بوی آن و تسکین عطش و تقویت دل و تفریح و نشاط و تعلیق آن بالخاصیه جهت رفع اصابهٔ عین که چشم زخم باشد و طاعون و تغیر هوای وبائی و سوداء
و صرع و خفقان و وحشت و شکوه بودن نزد مردم و نیز قاطع نزف الدم و محلل انجماد خون دانسته اند اکتحال آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم
مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانگ و معاجین مسمی بیاقوتی و مفرح آن در قرابادین کبیر ذکر یافت فصل الیاء مع الباء الموحدة یبروح
بفتح یا و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و سکون واو و حاء مهمله لغت سریانی بمعنی ذو الصورتین است ماهیت آن اسم سریانی جنس اشیائی زوجیت
در خلقت و شامل بیخ لفاح و ثمر اقسام آنست و از مطلق آن مراد قسم جبلی آنست و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد اکثر مانند آن شبیه و موذی
انسان مشاهده میگردد و لهذا آنرا مسمی باین اسم نموده اند و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی بصورت انسان دارد و بخلاف آن که مشابهت تام دارد
و بعضی آنرا مختص به بیخ سراج القطرب دانسته اند یبروح الصنم بفتح صاد و نون و سیم ماهیت آن بیخ لفاح بریست بشکل دو انسان که دو برو
یکدیگر گذشته باشند و آن با مهر گیاه و شگسکن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هر که آنرا قلع نماید هلاک میگردد و لهذا بعضی بعد از خالی
کردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته بر گردن سگی و آن سگ را رم میدهند تا بحرکت آن بیخ کنده شود و گفته اند که اصلی ندارد و نبات آن شبیه
بلبلاب است و ترکی آن نامند و بقدر ذرعی است و برگ آن شبیه برگ انجیر و باریکتر از آن و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بو شبیه بسالمه و گل آن سفید
و گویند در شب سید رخشند و بیخ آن شبیه بصورت دو انسان باشند رو برو هم و مستور بلیفها است شبیه بموی بخلاف سائر اقسام بیخ لفاح که لیفها
مذکور ندارد و مادام که سر آن صورت را جدا نکنند قوت آن تا شصت سال باقی میماند و گفته اند که یبروح بمعنی صنم طبعی است یعنی بتی که در صورت
و شبیه بانسان باشد اعم از آنکه معنی آن اسم موجود باشد یا غیر موجود بسیاری از اسماء دلالت میکند بر معنی غیر موجود و یبروح موجود خشبی است
اغبر از قسط بزرگتر و بیخ آن لفاح بری است و بیقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا اطلس و بعضی موقولن و بعضی در قیا نامیده اند یعنی بیخ مهیج حب ان
میباشد یکی معروف بماده و رنگ آن مائل بسیاهی و خشبی و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و از آن باریکتر و کوچکتر و بازهومت و ثقیل الرائحه و منبسط
بر روی زمین و نزدیک برگ آن ثمری شبیه بتفاح و از آن کوچکتر و خوشبو و در آن تخم شبیه بتخم امرود و بیخ آن بزرگ و دو عدد یا سه عدد
متصل بهم و ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بر آن پوستی غلیظ و ساق و صنف دوم موصوف بنر گردد بعضی مردم این را موریون نامند و برگ
این سفید و املس و بزرگ عریض شبیه ببرگ سلق و لفاح آن دو چند بیخ ماده و بقدر خیاری و رنگ آن زعفرانی خوشبو و ثقیل الرائحه داعیان
آنرا بخورند و سبات ایشان را عارض میگردد و بیخ آن شبیه بماده و بعضی صورت انسان ماده است و از بیخ صنف ماده آن اندک طولانی تر و ساق
و نیز صنفی دیگر ساکن سایه دار و کوه دار لهامیروید برگ آن کوچک و عریض و طول بقدر شبر و میساق و بیخ آن بسطبری ابهام و طولانی و سفید و بیک
و ثمر این قوی ترین اصناف یبروح الصنم است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در جه دوم گرم سیر شیراز نزد یک بقلعه شهریار نوعی یبروح
هم میرسد طول آن از یک وجب کوتاه تر و باد رنگ آن سفید و بستر انسان قوی فربه تست و بگاه عصارهٔ پوست صنف نر آنرا در هنگام
تری و تازگی کوبیده و فشرده در ظرف سفالی و در آفتاب بخشک نموده اقراص میسازند که عصارهٔ بیخ آنرا گرفته چنانچه پوست آن بر ستو خشک میشاید

ودر قوت ضعیف تر از عصارهٔ پوست بیخ آنست وبعضی پوست بیخ آنرا کوفته بر پستان کتانی پیچیده می آویزانند تا خشک گردد وبعضی بیخ آنرا
طبخ میدهند با شراب تا آنکه دو ثلث آن برود وصاف مینمایند ومنعقد میگردانند وگاه وسعا آنرا استخراج مینمایند بدین نحو که بیخ آنرا چند جا خراشیده ظرفی بپای
نصب مینمایند وعصارهٔ آن در آن مجتمع گردد وعصارهٔ آن قوی تر از سعوط است واز هرمس نقل نموده اند که بهترین اوقات قلع آن آنست که مریخ در خانهٔ شرف باد
از منظور شرف ومتصل بسعدین ویا بیکی از سعدین ویا قمر در برج باشد در روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سائر اوقات است طبیعت
آن سرد وخشک در دوم وبا اندک قوت حرارت وبا رطوبت فضلیه وبعضی سرد در اول سوم وخشک در آخر آن دانسته اند افعال وخواص
آن پوست بیخ آن مقوی ومجفف ومخدر ومغز بیخ آن ضعیف وبرگ آن تر وخشک هر دو مستعمل وگفته اند هر عضو قسم ماده آن دوای همان
عضو مراد انست وبالعکس یعنی هر عضو قسم تر آن دوای شان است عصار الراس والعصب آشامیدن آن بسبب تنویم وچون در شراب اندازند
شکر شدید اورد وبوئیدن آن نیز باعث سبات وحمول آن در مقعده نیز واین خاصیت مخصوص بسفید الورق میباشد آنست که ذکر یافت واکثار آن
شرکاوشما باعث سکته وگاه شراب ازان میسازند برای ازالهٔ سهر باین نحو که سه من از پوست بیخ آنرا در یک مطر لیطوس شراب حلو می اندازند
وسه قوانوس ات ازان می آشامند وگاه طبخ میدهند پوست آنرا در شراب تا آنکه [illegible] نماید قوت آنرا واستعمال مینمایند برای سبات مقدار بسیاری
ازان او بعضی از پوست بیخ صنف سوم شراب بعمل می آورند باین قسم که سه من آنرا در یک کیال شراب حلو می اندازند وبعد رسیدن مقدار سه قوبا
ازان می آشامند برای تخدیر وحسی عضو شخصی را که خواهند قطع نمایند وعصارهٔ آن نیز باعث سبات وحسی عضو است وآشامیدن بیخ آن [illegible]
جهت اوجاع مفاصل وعرق النساء والنقرس وتعلیق آن جهت صرع الصبیان وضماد برگ آن جهت وجع چشم وورم وسعا آنرا در اوجاع مسکن اوجاع
اکحل مینمایند اعضار العصر والغدار والنفث وآشامیدن بیخ آن با سکنجبین جهت خفقان وآشامیدن دو سه آن بقدر یک ابولوس با ماء القراطن [illegible]
والعسل [illegible] مره صفرا وبلغم [illegible] وزیاده بر آن کشنده ونیز آشامیدن آن مسهل بلغم ومره صفرا چون اطفال وغیر الشبان تناول نمایند گاهی
بسبب شدت قوت هلاک مینمایند وآشامیدن بیخ آن منقی رحم وچون تا رسیده آنرا با روغن گل سرشته بمالند وزنان حامله بر شکم طلا کنند [illegible]
جنین محفوظ میماند وحمول [illegible] آن بقدر نیم دانگ مخرج جنین وچون بیخ آنرا با کبریت آتش ندیده دخلا نموده حمول نمایند قطع نفث الدم [illegible]
وآشامیدن آن با عسل جهت بواسیر وبا کاسنی جهت حرقة البول وسموم آشامیدن آن با عسل [illegible] جهت [illegible] خصوصا صنف خیری آن که
شبیه بصنف ابیض الورق است که با در زهر عنب الثعلب قایل است وچون نوع قاتل بیروج را کسی بخورد اول [illegible] اختناق رحم وسرخی چشم
وبرآمدگی آن وزوال عقل وحالت شبیه مستان وافیون خورده عارض گردد پس موت تدبیر آن قی نمودن وآشامیدن روغن [illegible]
وتنقیه بدن است ونیز قی فرمودن بآب افسنتین مطبوخ وعسل وخورانیدن فلفل وشبت [illegible] وصعتر [illegible] وسفید وشیر تازه دوشیده وچند
بید ستر وسداب وخردل وآشامیدن لبن حامض در صورت کثرت اسهال مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط وتا یک دانگ گفته اند وآشامیدن
آن بدون اصلاح جایز نیست واصلاح آن ممزوج نمودن بالنشاسته وروغن بادام شیرین وروغن بنفشه است ونیز برگ گل سائیده ورب السوس
وصبر [illegible] وبلیلج وافسنتین [illegible] وزعفران وبسفایج است وبدون اصلاح مفسد [illegible] وباعث تهیج [illegible] وجع کبد [illegible]
واعراض دیگر ردیه [illegible] الجروح والقروح [illegible] خبیثه الاورام والبثور وطلای آن محلل اورام صلبه [illegible]
[illegible] باسرکه سرشته بر [illegible] زایل سازد [illegible] المفاصل ضماد آن با سویق جهت وجع مفاصل آشامیدن آن جهت
داء الفیل [illegible] زایل کننده [illegible] بدون تقرح خصوصا که برگ آن تازه باشد [illegible] قطع نمش وکلف [illegible]
وقرحه نافع [illegible] چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند [illegible] با شراب بیاشامند سبات [illegible] احساس [illegible] قطع نمایند [illegible]
سوم آنرا تنهائی ویا بعضی طبیخها ویا نان ویا باسوق بیاشامند در ساعت [illegible] عقل وسبات آورد که تا سه چهار ساعت بهمان حالت ماند که [illegible]

حالت بماند که تعقل و احساس بخوبی ننماید بسبب جمع حرارت در بطن و تخدیر و تبلید حس و بعضی از اطباء می نشانند صاحب آن را به آب سرد تا بیک شبانه روز بهمه جهات و گفته اند چون عضوی را از اعضای بیخ و ثمر آن را با قلیلی روغن بان و یا روغن زیتون یا روغن خلاف نرم بسایند و بیشانی و چشمها و گردن بدان تدهین نمایند و نزد یک ملوک روند بغایت مکرم و معزز باشند و هر حاجتی که رود بر آورده گردد و چون مجموع آن را و یا عضوی از آن را شکسته در پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر گردن آویزند از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و دزدان و قطاع الطریق محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آن را تعلیق نمایند و بخور آن جهت دفع فساد عقل و جنون و دور ربے شیاطین و جن و انس موذی مؤثر و چون یک عدد گل ناشگفته آن را در کتان بر لیسان لشیمن که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل صرع تعلیق نمایند نفع صرع آن گردد **فصل الیاء مع التاء المثناة الفوقانیة** یتوع بفتح یا و ضم تا و سکون واو و عین مهمله ماهیت آن اسم جنس نبات شیر دار است که شیر آن حار و حاد مسهل محرق باشد و مشهور از انها هفت نبات است عشر و شبرم و لاعیه و ماذریون و طشیا و ماهی زهره و بنطافلن که ذو غشیة الادراق نامند و جمیع آنها سمی قتال اند و نیز یافته اند بعضی یتوعات حاره خارجه از این هفت نبات مشهور را مانند اذان الفار و نوعی از لبلاب و فرفخ بری یعنی بقلة الحمقاء بری و توبیخی و از مطلق آن مراد لبن لاعیه است که تریاق فراوی و توبیخی نامند و گفته اند بهترین آنها یتوع درختی ذکر نبات مذکور است که شاخهای آن طولانی و بزرگ تر از یک ذرع و مائل به سرخی شبیه بشاخهای زیتون و مملو از لبنی سفید حاد باشد و برگ آن شبیه برگ زیتون و از آن طولانی تر و نازک تر و باطراف شاخهای آن بیخ شاخه باریک شبیه بشاخهای اذخر و باطراف آنها قبها در سر با که ثمر آن است و مائل بتقعیر شبیه بعنفی از اذخر و بیخ آن غلیظ و منبت آن اماکن خشنه و کوهستان تو آشامیدن لبن آن مقدار دو دانگ مسهل بلغم و مانو ع ماده آن که آن را جوزی شبیه به نبات اذان الفار و از آن بزرگ تر و قوی تر و سفید تر و برگ آن شبیه برگ مورد و از آن بزرگ تر و بدبو و اطراف آن تند و خار دار و شاخه آن بقدر یک شبر از بیخ آن روئیده و ثمر آن در بعضی کمتر و در بعضی سالها بیشتر و در بزرگی بقدر جوز کوچکی و اندک گزنده زبان مانند پوست گردگان و بیخ آن نیز شبیه به بیخ آن منبت این نیز زمینهای صلب کوهستانها و لبن و بیخ و برگ و ثمر آن در قوت مانند صنف اول و از آن قوی تر و بحری آن که خشخاش نامند شاخهای آن بقدر چند شبر و مائل به سرخی و پنج و یا شش عدد برگهای آن کوچک نازک اندک طولانی به برگ کتان و ثمر آن شبیه بکرسنه و سرهای آن مضاعف و مدور و گلهای آن سفید و بر اطراف قضبان سرها متصل بهم و منبت آن دوران بحری و شاخهای آن از یک بیخ روئیده و تمام نبات آن مملو از شیر و مستعمل این صنف است و در قوت مانند دو صنف اول و گفته اند یتوعی دیگر می باشد که آن را شمش نامند یعنی دائر با شمس و ثمر و ورق آن شبیه به بقلة الحمقاء و از آن باریکتر و شدید الاستداره و شاخهای آن چهار و یا پنج از یک بیخ روئیده بقدر یک شبر و باریک سرخ رنگ مملو از لبن سفید و ثمر آن شبیه به مشبت و تخم آن شبیه بزیره و تمامی آن با حرکت شمس دور مینماید و منبت آن بیشتر خرابها و بیرون اطراف شهر و لبن آن را ترجیح می نمایند مانند نور و البان نباتات دیگر و قوت آن مانند قوت اصناف دیگر و از آن ضعیف تر و بعضی این را مانند سقمونیا دانسته اند در قوت و منبت آن را مزارع گفته اند و نیز گفته اند یتوعی دیگر می باشد که آن را سرو می نامند ساق آن از یک شبر تا یک ذرع و سرخ رنگ و برگ آن از ساق آن سیر و پید شبیه برگ ارزتازه روئیده و این نیز مملو از لبن است و در قوت مانند اصناف مذکوره و نیز گفته اند یتوعی دیگر می باشد که در سنگستانها و میان احجار میروید و با شاخهای محیط بر آن از هر دو جانب و کثیر الورق شبیه برگ مورد و باریک و سبز رنگ و ثمر آن مانند ثمر عسف و این نیز یتوعیست بسیار رو در عمل مانند آنهاست و نیز نوعی عریض الورق شبیه برگ قلوس می باشد و بیخ و برگ و لبن آن مسهل کیموس مائی و بلغمی و بعضی فیلو سانوع یتوعی است که یونانی آن را فوریاستیا نامند و لیز نوع یتوع دیگر می باشد ساق آن

٦٤٩

معجون کافی

بقدر یک ذرع و زیاده بران و مربع و پرگره و برگ آن کوچک ریزه و اطراف آن تند و گل آن سرخی ریزه بنفش رنگ و تخم آن بسیار شبیه به عدس و بیخ آن سفید مملو از لبن و گاه یافته میشود و در بعضی مواضع نبات این نوع بسیار بزرگ و بیخ آن نیز بزرگ و چون مقدار یک مثقال آنرا بیاشامند با ماء العسل اسهال شکم نماید و همچنین تخم آن و همچنین لبن آن نیز چون با آرد کرسنه سرشته شود و باید که از برگ آن زیاده از سه مثقال تناول ننمایند و همچنین از آب آن و بعضی مردم نوع پنجم نباتی که ساق آن مجوف بقدر یک ذرع بسطبری ابهامی و اطراف ساق آن منشعب و برگهای آن بعضی بساق آن و بعضی به آن رسته اما برگهائیکه بر ساق است طولانی شبیه به برگ بادام و از آن عریض تر و بسیار نرم تر و برگهائیکه بر شعب است کوچکتر شبیه به برگ سذاب و لبلاب و تخم آن بر اطراف شعب آن مستدیر الشکل شبیه بحب کبر و در جوف آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی و بزرگتر از حب کرسنه و چون آن را مقشر نمایند مغز آن شیرین باشد و بیخ آن باریک سفید و بی انتفاع و رطب نبات آن مملو از لبنی باشد مانند یتوع حکیم فاضل میر محمد مؤمن نوشته که همه این اصناف را من مشاهده نموده ام اقوی و مختار لبن آنها پس تخم آنها پس گل آنها پس بیخ آنها پس ورق آنها است و مراد از لبن الاعم است و آنچه از بیانات مخصوص مشهور بوده در جای خود مذکور شده و در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان مییابد طبیعت مطلق آنرا در غایت گرمی و خشکی تا چهارم دانسته اند و متوسط آنها را در سوم و ضعیف آنها را در دوم با قوت سمیه افعال و خواص آن مقرح جلد و قتال و چون در برگ افتد ماهیان تمام بر بالای آب آیند العین اکتحال لبن آن قاطع ظفره و الم قطور آن بر دندان کرم خورده سنت صعاة و مسقط آن و با قطران سرشته اقوی جهت آنکه محافظ دندان های صحیح است و همچنین با موم سرشته و چون دندانها صحیح را بموم گرفته پس بر دندانهای متآکل لبن آنرا بچکانند تا آنکه آنرا متفتت و قلع نماید بهتر است و چون بیخ آن را در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه نمایند وجع دندان را تسکین دهد اعضاء الغذاء و النفس آشامیدن آن مسهل بلغم مائیت و قاطع بواسیر و چون دو قطره دو یا سه قطره آنرا بر انجیر بچکانند و خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کافی نماید و همچنین با سویق و نان خالص و بهتر آن است که با جسمی لزج استعمال نمایند تا آنکه باعث تقرح دهان و حلق نگردد و گاه اخذ مینمایند اصناف یتوعی را آنرا و بر روی خرقه اندک بریان نموده سحق مینمایند و قدری سویق و آب بران ریخته می آشامند مسهل مینماید و شاخهای خشک آن در این امر بسیار ضعیف است و منفعت آنرا کرفیون مانند و چون شاخها آنرا گرفته در سایه خشک کرده پوست آنرا گرفته بقدر نیم کف و یک شبانروز در شراب کهنه خیسانیده پس صاف نموده نیم گرم کرده بیاشامند اسهال قوی حاصل مینماید مقدار شربت از لبن آن تا سه قطره و بدون مصلح استعمال آن جائز نیست و مصلحات آن نشاسته و آرد جو و روغن بادام و روغن بنفشه و گل سرخ سائیده و رب السوس و کتیرا است و دوغ سرد کرده مصلح آن و اما عمل آن نسبت المعدة با قوت سمیت و جراحت کننده جلد مسهل قوی در همه از جمله از غایت شدت مورث اسهال الدم و قرحه امعاء و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی است و لهذا استعمال آن را اندر داخل تجویز نموده اند و عند الضرورت از سه قطره که مقدار شربت است با مصلحات مذکوره باید که بیفزایند و بدل آن در استفراغ مائیت از امعاء و بلت از اعضاء و زن آن سقمونیا و بوزن آن سکبینج الجروح و القروح ضماد بیخ آن با سرکه محلل صلابت اطراف بواسیر و قاطع و بادمه قروح متعفنه متآکله و باقی و طلی جهت جرب سوداوی و نار فارسی و آکله و قوابی الزینة طلای آن قاطع ثالیل و توثه و خیلان و لحوم زائده در اطراف ناخنها و لبن آن زائل کننده مو است خصوص که در آفتاب بمالند و موئیکه بعد از آن روید ضعیف باشد و چون مکرر نمایند دیگر نه روید و استعمال آن با زیت کاسر و رافع فائله آن است

فصل الیاء مع الراء المهملة

یربوع بفتح یاء و سکون را و ضم باء موحده و سکون واو و عین مهمله لغت عربیست بفارسی موش دشتی و بهندی گهوس نامند ماهیت آن حیوانیست شبیه به موش و از آن بسیار بزرگ تر و دستهای آن بسیار کوتاه و پاها و دم آن بلند و قوی و در صحراها و خرابها و در بعضی عمارات کهنه و خراب میکند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن کثیر الغذاء و ملین طبع اعضاء الراس و العصب و الغذاء

والنفض آشامیدن آن جہت اکثر امراض باردہ اعصاب مانند فالج ولقوہ ورعشہ واوجاع مفاصل وظہر وادرار بول وتقطیر آن واخراج سنگ گردہ ومثانہ وتقویت باہ ومشائخ را مفید المضار محرق خون ومحرور المزاج را مضر مصلح آن میوہای تازہ ترش وترشیہا است فصل الیا مع القاف یقطین بفتح یا وسکون قاف وکسر طاء مہملہ وسکون یاء مثناۃ تحتانیہ ونون لغت عربیست ماہیت آن اسم جنس ہر نباتی است کہ بر ساقی نہ ایستد وبر زمین مفروش باشد ویا بہ مجاور خود پیچد مانند نبات خیار وہندوانہ وخربزہ وکدو ولبلاب وامثال اینہا وعوام از مطلق آن مراد قرع دانستہ اند کہ بفارسی کدو نامند وقرع ذکر یافت فصل الیا مع النون ینبوت بفتح یا وسکون نون وضم باء موحدہ وسکون واو وتاء مثناۃ فوقانیہ ماہیت آن خرنوب نبطی است ودر پای دیوارہا وبساتین روید وثمر آن شبیہ بہ گردہ گوسفند بسیار کوچکی وسرخ رنگ مائل بسیاہی وآن را در مصر حب الکلی نامند وداخلہ آن را دانہ خرنوب شامی ودر حرف الخاء ذکر یافت واینجا نیز شمہ ذکر می یابد طبیعت آن در گرمی وسردی معتدل وخشک در دوم وبعضی در اول وبعضی سرد وخشک در سوم دانستہ اند افعال وخواص آن سحق بی لزج اعضاء الغذا ر والنفض آشامیدن آن وحمول آن وجلوس آن در طبیخ آن جہت رفع مغص واسہال وسیلان حیض مفرط وتقویت سفل نافع السموم پاشیدن طبیخ آن کشندہ براغیث اثالیل طلای آن محلل ثالیل وزائل کنندہ آن المضار ثقیل ودیر ہضم خصوصاً تر وتازہ آن ینمہ بفتح یا وسکون نون وفتح میم والف لغت مغربی است ماہیت آن نباتی است شبیہ بخندریلی وبرگ آن از برگ کاسنی کوچک تر ومزغب وزرد رنگ وساق از وسط آن بقدر یک شبر وزیادہ روئیدہ وگل آن زرد مانند خندریلی وابن بیطار نوشتہ کہ برگ آن مابین لسان الحمل بری وبرگ اذان الغزال است قدری وصاحب اختیارات بدیعی نوشتہ کہ آن بشیرازی بنل دارو خوانند افعال وخواص آن ضماد تازہ آن جہت الصاق جراحات تازہ وذرور خشک آن جہت اندمال زخمہای کہنہ مفید

فصل الیا مع الواو

یوز بضم یا وسکون واو وزای معجمہ اسم فارسی فہد است وترکی فارس وہندی چیتا نامند ماہیت آن حیوانی است شبیہ بہ پلنگ وآن را تعلیم ورام نمودہ مانند سگان شکاری بآن صید وحوش مانند آہو وامثال آن می نمایند طبیعت آن در حرارت ویبوست کمتر از پلنگ افعال وخواص آن در جمیع افعال مانند پلنگ است

وباینجا ختم نمودہ ادویہ مفردہ را بعون اللہ تعالیٰ وحسن توفیقہ والحمد للہ اولاً وآخراً وظاہراً وباطناً وصلی اللہ علیٰ رسولہ محمد وآلہ واصحابہ الطیبین الطاہرین وسلم تسلیماً کثیراً

تمت

فقط

بسم الله الرحمن الرحیم

خاتمه

در بیان تعداد ادویهٔ مذکوره باسامی و لغات مختلفه از عربی و یونانی و سریانی و فارسی و ترکی و هندی وغیرها مسمّی بفرهنگ بترتیب حروف تهجی با ملاحظهٔ حرف دوم و سوم نیز بتوفیق الله تعالے وحسن عنایة در ضمن بیست و هشت باب و در هر بابے چند فصل

باب الالف

فصل الالف مع الالف

آب اسم فارسی مار است

آب پنیر مار الجبن است

آب جو افشرده اسم کشک الشعیر است

آب جو جوشانیده اسم ماء الشعیر است

آنج نام زعرور است

آبنداد بضم الف و سکون با و ضم نون و ...

یعنے انگور دو قسمی است ...

آب ارومومیا ... محمد بن زکریا دوا

دیگر را باین اسم خوانده

آلبت بمد الف و فتح با و سکون ... بلغت

... گوشت ترنج ... و ... مقور ...

آبق باصطلاح اکسیر یان زیبق است

آب کامه اسم فارسی مری است

آبکوان نشاسته است و لباب الحنطه نیز باشد

آبی اسم فارسی سفرجل است بهندی بهی نیز ...

آب لوج اسم فارسی قند مکرر است

آبا ام اسم هندی ... است که بفارسی ...

آونیز سندی اسم ... است ... شکل ...

آثرون یونانی اسم سماق است

آچار بروزن باکار انواع ترشیها

یعنے مملحات را گویند

آخرک بفارسی ... را گویند ...

در بالای سینه میباشد که بعربی ترقوه ...

آذرابس بعبرانی ثافسیا است

آذرکون آذربو است

آرد جو بریان کرده سویق الشعیر است

آسد بیوش اسم فارسی شکار است ...

... کم بالغه ... اکر ... است ...

آرد کنار سویق النبق است

آدسیده اسم فارسی سمید است

آزودج بلغت ترکی اسم ... است

آرن بلغت یونانی اسم لوف الکبیر است

آرن ... یونانی اسم لوف الصغیر است

آزاد دارو بلغت فارسی یعنی ...

آسا بسر یانے آس است

آسردن بلغت یونانی اسم ساق است

آسوا اسم هندی شیر ... است ... که ...

آراپوست مغیلان ... میسازند ...

قرابادین ذکریا نیت

آشن ... اسم فارسی حنظل است

آغارجان ترکی اسم سودانیات است

آغلس بیونانی دردسر است

آغوبه ترکی اسم دفلی است

آغونی ترکی اسم لبلاب است

آغورس بفارسی اسم ابهل است

آفلیس یعنی ... یونانی ...

آفتابپرست بفارسی حرباست ...

آک بکاف عجمی ... عشر ...

... بدانکه اسم هندی ...

آکل بنفشه فرفیون است ...

آلوج مؤلف جامع الادویه گفته ...

... شکل ... آلو ...

اختیارات نوعی از مخلصه شمرده

آلو بفارسی عقاب را گویند

آلوی یونانی سنای کی است
آلوی سفید اسم شاه لوج است
آلوبالو اسم فارسی قراصیا ست
آلوی بخارا اسم فارسی اجاص ست
آلو چه فارسی آلوزک ست
آلمک بفارسی اسم آلج ست و ترکی قارج را نامند
آلبه سار هندی کبریت فارسی را نامند
آلمولن یونانی اسم نشاسته است که نشاسته را نامند
آلنک رصاص اسود است
آلنولیس یونانی اشراس است
آلفیس یونانی اسم افیون است
آهک اسم فارسی نوره است
آهن اسم فارسی حدید است
آهن ربا اسم فارسی مقناطیس ست
آهو اسم فارسی غزال است
آیک ولا اسم فارسی سنبل الطیب است
آئینه چینی اسم حجریست مانند آئینه که از نقره و برنج سازند

فصل الالف مع الباء الموحدة

آب سنبل الطیب است
آبابیل خطاف است
آبامرون یونانی دوج است

ابار ازا القطا بلغت مغرب ابرون صغیر ست که حی العالم نامند
ابراز بقول مولف تذکره لغت شامی گیاه سورنجان ست
ابزار ادویه خوشبو ست که در طعام داخل نمایند همچنین توابل که توابل اطلاق بر ادویه یابسه و ابزار را بر رطبه بیشتر استعمال می نمایند
ابرق شقنین بحریست طلق را نیز نامند
ابرقلیا بروحی اسفاناخ است
ابرک هندی طلق ست
ابرکا کیادام عنکبوت ست
ابرنج برنج کابلی ست
ابرنے برومی لوف است
ابرویون یونانی اشنه است
ابریز ذهب خالص ست
ابرمون یونانی ایرسا ست
ابکل اشتر ست
ابلیو لبربی ابرون ست
ابلیسین طین مصری است
ابم کاچی ترکی خبازی ست
ابن اوی شغال است
ابن خبه نان ست

ابن الماء مرغابیست و جمیع نباتات آبی
ابو الاجساد باصطلاح اهل صنعت کبریت ست
ابو الارواح بیان مصطلح زیبق
ابو تمرون برومی اسم لغوز ست و آن طائرے کوچک است
ابو الشفا شکر ست
ابو عماره صعتر ست
ابو تلمون حجر یشب ست
ابو ملس برومی گل خیری ست
ابو ناموس یونانی خمر السودان ست
ابیشون یونانی راتینج است
ابو الفضیل صفراغون ست
ابو الملیح قنبره است

فصل الالف مع الثاء المثلثة

اثاریون یونانی اشترغار ست
اثنا سیطیقون یونانی مر است
اثنا لقون شق است
اثدار بلغت اهل بادیه انزاریست و جا نیز دیده شده
اثر و هو برومی بنفسج است
اثناسیا اسم معجون ست
اثیر الملوک اسم زوروری ست که در قرابادین مذکور شد

فصل الالف مع الجیم

اجغر سی هندی کرشن یعنی کشنیز است
اجواین هندی نانخواه است
اجوین خراسانی هندی بزر البنج است
اجمود اسم هندی تخم کرفس است
اچه بکسر دال و جیم مشدد و هاء هندی قصب السکر ست

فصل الالف مع الحاء المهملة

احداق المرضی اقحوان ست و آنرا بهار و بابونه گاوی نیز نامند
احداق البقر عنب اسود ست
احد یاردا مادیا یونانی افعی است
احر کیف عصفر ست
احلب و یا السیونی شبرم ست

فصل الالف مع الخاء المعجمة

اخراس یونانی کثری بری است
اخروس یونانی اماریتون ست
اخرلط کراث بری است
اخرلطوس کرنب بری است
اخسینه خردل بری ست
اخلم بلغت مصری سبستان ست
اخیلوس یونانی نانخواه است
اخرس فارسی است آنرا اشخیده و دهد نیز نامند

فصل الالف مع الدال المهملة

ادا بلغت بربری تخمی است کہ ہلا رجی نامند

ادرافس آذریون است

ادفوس یونانی عرعرست

ادویۂ حارّہ عبارت از ابازیرست

ادویۂ خوشبو عبارت از افاویہ است

فصل الالف مع الذال المعجمة

اذان الارنب بلغت بربری لسیق است

اذان الثور لسان الثورست

اذان الجدی نوع بزرگ لسان الحمل است

اذان الدب طوسیس و گفته اند کہ نوع بوصیر است

اذان الشاة و اذان الغزال لسیق است

و گویند لسان الحمل است و ملکی را

اذان الغزال نامند

اذان العبد بلغت بربری مرزار الراعی است

اذان الغرصی الراعی است

اذان الفیل نوعی از کبیرست

اذان القسیس نوعی از ابرون است

اذرید نوعی از زبد البحرست

اذناب الخیل لحیة التیس ست

فصل الالف مع الراء المهملة

اراموی یونانی شقائق ست

اراد مصطکی است

اربالیس بعبرانی حمص ست

اربیان بلغت شام سیاہ است و

آن غیر روبیان ست کہ ماہی روبیان

نامند و بہندی جھینگا مچھلی

اربا ترکی شعیرست

اربیس یونانی علیق ست

اربعه وار تبیس اسقولوقندریون است

ارتقی یونانی خلیج است

ارجالون قاشراست

ارجان لوز البربرست و ارجن

روغن آن است

ارجن بعبرانی عنکبوت است

ارجیقین معرب ارحیقینہ یونانی

است و آن زریرست

ارخص یونانی خصی الکلب است

اروک بفارسی بطاست

اروسم وار سیس یونانی تودری

اردوار دشرا ز شیر دار نوعی

از مرو است و گفته اند مرزنگوش است

اروم آذربوست

اروه بفارسی راہشی ست

ارزه بفارسی زفت رومی است

ارزه بفارسی زفت رومی ست

ارزیز بفارسی رصاص سیاہ است

ارسانیقون طسا یقی یونانی زرنیخ سرخ است

ارسد بحر النورست

ارسطو یونانی نبات بزرالبنج است

ارسطولوخیا یونانی بمعنی نافع نفساء است

و آن زراوند طویل ست

ارشد انجلی ست

ارسطاناسیا یونانی بربنجاسف است

ارطوانس یونانی طین قیمولیا است

ارشد مرقشیشا است

ارطیا یونانی منقورست

ارطی ما رطیا یونانی درخت بنج است

ارغاموی بمعنی خشخاش صحرائی است

شبیه بشقائق و بشیرازی شقایق خوانند

ارغول کافور مرتی ست

ارغیلم بعبرانی بقلة الحمقاء است

ارقان آر فون بہ قان یرقان

وقنولیان و برباوزراہ سرخ است

از روغن جلوزرانیز نامند

ارقب بعبرانی تمر حنا است

ارفلس یونانی نام بستانی است

ارقیلیان خشخاش زبدی است

ارقولس یونانی ابھل است

ارکفن یونانی حمص ست

ارکاما درخت کادی است کہ بہندی کیورا نامند

و گویند گل آن است

ارکاک پوست درخت کادی است

ارکیبندی کیوڑہ نامند

ارمانیا یونانی لاجورد است

ارمیسا یونانی نوشادر است

ارمیناقن یونانی مشمش ست

ارموسیا یونانی اقاقیا است

ارندہ بہندی درخت خروع است

ارندی حب الخروع است

ارنیقشن یونانی فلفل است

اروا بفارسی خیری صحرائی است

اروز السریانی آذرست

اروسا بو خلسا ست کہ آنرا بہندی

درخت ہندی ست

اروینہ بسریانی زعرورست

اروفس یونانی کرسنہ است

اروق ترکی شمس است

اروہیک ترکی عنکبوت است

اروفیس یونانی نوعی از دواست

اریا بسریانی الماست

ارسیدایونانی بیخ نباتات است
ارکیساون یونانی دو بروم است
ارکیطس یونانی لوزه است

فصل الالف مع الزاء المعجمة

ازداد کافور مومائی است
ازدرو بلغت بربری جند فوقی است
ازکودار شیشعان است
ازوا بترکی صبر است

فصل الالف مع السین المهملة

اسپرطم قفر الیهود است
اسپلی بلغت تنکابن اسم حرمل است
استاک بلغت تنکابن حماض است
اسپرزه و اسپغول و اسپغل بفارسی بزرقطونا است
اسپرک بفارسی زریره است
اسپندانی بفارسی اشیاطون است
اسپرطم و اسطفلس اسقاطلس قفر الیهود است
اسپرغم و اسفرغم و اسفرم بفارسی شاه سفرم است
استخوان خرما بفارسی اسم نوی التمر است
استرام فارسی بقل است
استرخار یونانی زرنیخ سرخ است
استراوو بترکی اسم فلفل است

اسمار بلغت اهل بیت المقدس کوردی است
اسد الارض حرشف و حرباء را نیز نامند
اسرب رصاص اسود است
اسرنج سرنج است
اسرلیقون زنجفر سوخته است
اسطراک یونانی میعه سائله است
اسطروطیم بفرنگی کندش است
اسطافیوس یونانی ذیب است
اسطام رومی حدید است که فولاد باشد
اسطافیوس اغریا ذیب الجبل است
اسطافالینس اسطوس یونانی جزر است
و بلغت روم سقلیس و بلغت شام
اسطرامطوس اسپند است و بفرنگی اسطلم
گویند قفر الیهود است و اسطون نیز نامند
اسطرالطیس یونانی سنگ مرمر است
اسعیر اقتا را الحار است
اسفراج اسم اندلسی الیوق است
اسفاد سفید و اسفند سفید بفارسی الغول
ابیض است و گفته اند بلکه حرف بیغیل
اسفست معرب اسپست فارسی و آن
جند قوقی بری است
اسفاخ رومی قطف است
اسفند ازوزخت غرب است

اسفیدش بفارسی بزرقطونا است
اسقوروون یونانی خبث الحدید است
اسقال و اسقیلا اسقیل است
اسقلیاطیقوس جلنار است
اسقلینوس اسقولوقندریون است
اسقنط خمر است
اسقولس یونانی برو الی است
اسقوریدوس پنیر مایه است
اسقیدولیون کاکنج است
اسکوربی بفرنگی عقرب است
اسقولس اسراش است
اسطربوس حجر لیشف است
اسکندر رومی بروحی بوم است
اسلیموس یونانی سلیخه است
اسارو اسغار و اسفرم هر سه اسم
آس بری است
اساالادن یونانی سوسن بری است
اسه البستانیه شب است

فصل الالف مع الشین المعجمة

اشبیل گیلانی اسم نوعی از بطارخ است
اشترگیاه اسم فارسی سلیخه است
اشتالوس دار شیشعان است
اشتیون مصری لسفایج است

اشقاقل شقاقل است که جزر بری باشد
اشقون ترکی ریباس است
اشکافی بلغت تنکابن و طبرستان
بقلة الیمانیه است
اشکیل حیشم عوسج است
اشم سانوعی از نمود است که کرم بود را است
از سائر اقسام
اشنان داود بفارسی و فا خشک را نامند
اشیران یونانی خصی الکلب است
اشیاف ماميثا شیاف ماميثا است
و در ماميثا ذکر یافت

فصل الالف مع الصاد المهملة

اصابع هدا نوع انگور طولانی را نامند
که از انگور زیتونی نیز نامند
اصابع قیتان فرنجمشک است
اصابع الملک اکلیل الملک را نامند
اصابع الهرس شکوفه سورنجان را گویند
اصطرک یونانی میعه یابسه است
اصنف بیخ کبر است و نصف نیز آمده
اصطفی میعه سائله است
اصطفلین بلغت اهل شام جزر است
و آن معرب از سطافالینس یونانی است

اصقلاوس دار شیشعان است
اصول الادویه عبارت از بیخ کبر و بیخ رازیانه
و بیخ کرفس و بیخ کاسنی است
اصل الخنثی اشراس است
اصل الاذخر بیخ نوعی فیلیوش است
که ترکی اندازه نامند
اصل السوس بیخ سوسن است که بتازی
بیخ مهک و بهندی ملیٹهی و بیگانه اصل السوس
نیز نامند
اصل السوس الاسمانجونی ایرسا است
اصل السوس الابیض بیخ سوسن
سفید است و در سوسن خواهد آمد
اصل الانجدان اشترغار است
اصل الطرطیثا آذربوست
اصل الفلفل فلفل موره است و آن
بیخ فلفل دراز است که بهندی پیپلا مول نامند
و آنرا پیپلا مول گویند
اصل اللفاح البری بیروج الصنم است
اصل المرجان بسد است
اصل الماذریون بهندی بیخ او بیخ است
و گندنا و تاو فرانیز نامیده اند
فصل الالف مع الضاد المعجمه
اضراس العجوز خسک است

اطریلال الکلب بستان است و طمونه
طوا است که برنه و بهندی تیسی منتد
فصل الالف مع الطاء المهمله
اطاطا شجر نانی درخت فربیون است
که نبار سے وشک نامند
اطباء الکلبه پستان است
اطبوسه و اسلاط و اطموطه اسم بربری
رتیه است و قرنفل را نیز نامند
اطموط کشت برکشت راگویند
اطیقوس هتیل است
اطروخیا اسم سریانی بادرنجبویه است
اطروفا اسم یونانی اترج را گویند
اطریقون خسک است
اطرابیسون عصاره قثاء الحمار است
اطریشا قیصوم است
فصل الالف مع العین المهمله
اعلیوطس بجرانی نام طلق است
اعین السراطین لحیم است
و سنگ سبوره را نیز نامند
اعیون حلبه است
فصل الالف مع الغین المعجمه
اغلسرس بمعنی است کرشی صمغ است
اغالوحی یونانی عود بکوزه را نامند

اغیراسم دوای مرکب است از شیرم
و تریاق و نبات که زخم سوده و خیر سه روید
در قرابادین صحیح آن گوشت شیر سه بند
اغرسطس یونانی نیل را نامند
اغرلیه س یونانی غنطل را گویند
اغریوس قثاء الحمار است
اغلان اشی ترکی جندر را گویند
اغلیقش یونانی دوسر است
اغلیقی و افلیقی یونانی سنج ام نامند
اغنش بلغت حجاز کبر نوعی شادر راگویند
اغیریا یونانی بمعنی ارض است
اغیرالطرن یونانی حاقه است
اغیرس یونانی جوز رومی است
اغیس یونانی بخنکشت را نامند
فصل الالف مع الفاء
افاریقون دبق است مشاذریون نیز نامند
افاسوق روغن ترب است
افراسیون نعنع است
افراسیون بونحر است که جعد قوی است
افرخج کشوث است
افرودیجان قسم لولو لیفر حجر است
افروسالین حجر القمر است
افرومیس یونانی اذخر را نامند

افجایون یونانی سداب است
افلاطفن مقل ازرق است
افلیجه فلنجه است
افنیسون یونانی بادآورد است
افیاین یونانی سداب است
افیفرون افیتوس است
افیلون و افیلن بجدف او زیرا کم ولی
جیلے راگویند
افنیفس یونانی حسفر است
افیونا یونانی دارچینی را نامند
افنیشخ نانی فرنجمشک است و فرنجمشک
نیز نامند
افیوریونانی برنذر راگویند
افنیون یونانی بادآورد است
افیرسفانر یونانی تخم حبازی گویند
افینین بردمی فرقیون را نامند
فصل الالف مع القاف
اقارون رومی وج را گویند
اقاقالس یونانی اتستریح است
اقرقوسما و فرقوسما نیز دردی
روغن زعفران است
اقرسی و اقرس دبق است
اقاروا کرویا است

اقراطیس ماطس گل طین القرس است
اقراص الملک جوز الکوثل است
اقسوس تخمیشتین عسل است
اقسیا مازریون سفید است
اقطمارازوقی یونانی شکاعی است
اقالوقی یونانی شوکة البیضا است
کرباد آورد نامند
اقنتارانیقی یونانی بمعنی شوکه
نوبیست که شکاعی باشد
اقلن یونانی ماش است
اقلی یونانی نعمان کبیر است
اقلانوس یونانی انجره است
اقلاروطس یونانی طرفا را گویند
اقولاسمون دهن بلسان است
اقوبارتون رازیانج بری است
اقوطین یونانی خانق النمر را گویند
اقولوسیون رگی الابل است
اقیدس یونانی کمزنی است
اقربالی یونانی بار العسل است

فصل الالف مع الکاف

اکاریقون تخم زیتون دشتی است
اکلج زعرور را گویند
اکرکاف فارسی ... بهندی ...

واکرازنی کبیر مبارک است
اکر البحر لیف البحر است
اکرفس کرفس است
اکروفس جوزندی است
اکرد بک انزروت را نامند
اکسونلیس یونانی حومانه است
اکسوانس ابوخلسا است
اکسالوس یونانی جند است
اکشوث کشوث است
اکروٹ بهندی گردگان را نامند
اکیر ترکی وج را نامند
اکموزان رجی سحام است

فصل الالف مع اللام

الاتیتون رسن است
الادر یونانی زیت است
الاسفانس لسان الابل است
و غلط کرده کسیکه از اسمی الابل دانسته
الاتام است تا دهام الملک نیز نامند
و بر تعولیون نیز زعفران بستانی است
الاچی بهندی قاقله را گویند
الاطینی لبلاب است
الاتن یونانی لبسان را نامند
الاکلنگ ترکی ذراریح است

الاملک بلغت دیلمی فاشرا است
الانیون یونانی راسن را گویند
البابی یونانی خطمی است
البطوه کشت برکشت است
الیج لبلاب است
السا نانخواه است
السنة العصافیر لسان العصافیر است
السنانی لسان الایل است
السنبن یونانی ملح را گویند
السی بهندی بزرکتان است
الطسو سنبر را نامند
الماس ماس را نامند بفارسی
الماقن یونانی لبسان را گویند
المقطرون یونانی کهربا است
المیکه بفرنگی مصطگی است
الک سم ترکی مخ است
الوابهندی صبر است
الوج نوعی از نبات حلمه است
الیون یونانی اسد است
الوکس بلاطینی صبر سقوطری است
الیود بلاطینی زیتون است

فصل الالف مع المیم

اراموت یونانی حما است
اناغیرون ... خروب نبطی

تاطیقس یونانی شادنج را گویند
ام السجلو نوعی از حلزون است
امرود اسم فارسی کمثری است
امرود سیاه معقود است و نامیده بحبوبی
و در قرابادین کتاب ذکر یافته
اسعار الارض خراطین است
اساسین برداب غوره را نامند
اسعد الیا یونانی نور است
اموزحی بروحی سکرزیت است
امولیقون یونانی بار است
اموناقن یونانی شق است
اسوس نانخواه است

فصل الالف مع النون

انار بفارسی رمان را نامند
انار کیوا ختنخاش است
انار مشک نار مشک است
انار بچه بار زند را نامند قسمی از زدوره را گو
انار دانه بفارسی حب الرمان را
انار دان دشتی بفارسی حب الفلفل را نامند
اناطیطلس یونانی اکتمکت را نامند
انار خور بتی رومی اناغالس را گویند
انافلس یونانی اقوافی افار است
اناکیر اسم ... اناغالس است

اتالیقی انجره را گویند
انب تخم یک بادنجان است
انبکین نون و با موحده ...
انبار ریقن خنثی است
انباشروقا یونانی فاشرا است
انبالس لیانا فاشرشین است
انبوب الملک و انبوب الراعی تو ...
زابرون است که حی العالم باشد
و گویند بستان افروز را نامند
انبوس نانخواه است
انتکه سودا حید وار است
انجات اقسام مربیات را نامند
مانند مربای انبه و مربای هلیله و
آمله و بلیله یعنی خرد زیره و دیگر
دیا دوشاب و یا عسل
ابرون وج است
انجلی بهندی تمر هندی را گویند
انجدان رومی سیسالیوس است
و گویند کاشم است
انجل خطمی را گویند
انجیا و القلیا و انحر ساو
انفیا و لوبی ابوخلسا است
انجرة السود خشیشة ...

ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت یک درم با آب سداب **معجون المسک** جهت درد جگر و ضعف معده و برودت آن و تفتیح سده ها و تحلیل بادهای طیلة صفقة مشک سلیخه سنبل الطیب ساذج هندی

انجرک مرزنجوش ست
انجلک بفارسی شلغ بروج [illegible]
انجق بهندی [illegible]
انجوج عود را نامند
انجید [illegible] ست
انجیر بفارسی نام تین ست
انجیر بغدادی [illegible] ست
و در مصر [illegible] نامند
انجطینا جلنار ست
انسا بال بهندی [illegible] ست
اندراسون یونانی [illegible] ست
اندراین بهندی حنظل ست
اندرجو بهندی لسان العصافیر ست
اندرزا بفارسی [illegible] ست
اندراسیون بخور الاکراد ست
اندرسیلون و اندرصارون [illegible]
اسم قابلی ست و مولف جامع [illegible]
اندروصارون بلغت یونانی
لسان العصافیر ست
اندروساس یونانی [illegible]

انتسن [illegible]
انکستا [illegible] است
انقاتین برومی [illegible]
انقاق [illegible]
انقافیو [illegible]
انقرد یا برومی [illegible]
انکیس یونانی [illegible]
انون نوعی از [illegible] است
انقولقوس [illegible]
انقوذهیم فارسی [illegible]
انقون [illegible] یونانی
دیاس است
انگبین بفارسی عسل است
انگور بفارسی عنب است
انگور شغال بفارسی عنب الثعلب
انگوزه بفارسی [illegible]
ناسفد بهندی [illegible]
انلو [illegible] عصارة قثاء الحمار است
الوق [illegible]
انولا بهندی [illegible]
انومیا [illegible]
فصل الالف مع الواو
وارت یونانی [illegible]

اوبانیسنی [illegible]
اوتشین [illegible]
اوتلو یونانی [illegible]
او ترکی [illegible]
اوجا بلغت [illegible]
اوجالیوس [illegible]
اوجیک [illegible]
اوک بفارسی [illegible]
اودی [illegible]
اوراسالیوس [illegible]
یونانی [illegible]
آذکدو بلغت [illegible]
جبلی است [illegible]
اوذالک ترکی [illegible]
اورنیه یونانی آب را نامند
اورتایاری [illegible]
اوزرا العسل [illegible]
اوزرا یونانی ارزست
اوزبکلیک ترکی [illegible]
اوزن لوف صغیر است
اورلقاس لوف صغیر است
اوذجومس [illegible]
اوس بهندی شبنم را نامند

اوقفاسن یونانی [illegible]
اوقطارلیون غافت است
اوقیمین یونانی بادروج است
اوقلیمن [illegible]
اوکسالمی یونانی [illegible]
اوالیقیون [illegible]
اوکو یونانی [illegible]
اوترساری [illegible]
اواج ترکی [illegible]
او ترکی آتش را نامند
اوانیا [illegible]
اوناد [illegible]
عصارة قثاء الحمار است
اوتمر [illegible]
بهندی ابل را نامند
اوهیبر بهندی آس است
اولقیس یونانی [illegible]
اوکم ترکی [illegible]
فصل الالف مع الها
اهرون یونانی [illegible]
فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیة
ییار ترکی [illegible]

ایک ترکی [illegible]
ایم [illegible]
یرقان [illegible]
ایرس یونانی [illegible]
ایرا [illegible]
ایساطس یونانی [illegible]
ایشک ترکی حمار است
ایلکاس [illegible]
ایلقافلس [illegible]
ایکه ترکی [illegible]
ایکسلین رومی [illegible]
ایلوا بهندی [illegible]
ایکرتر [illegible]
ایلیون [illegible]
ایکت ترکی [illegible]
ایوس یونانی [illegible]
ایوک ترکی [illegible]
ایسقان [illegible]
باب الباء الموحدة
فصل الباء مع الالف
باباسی یونانی [illegible]
بابونج [illegible]
بابرنگ [illegible]

البیتیجانی اشنیاش هندی ست
بابسی بهندی ریحان ست
ابونگاو بفارسی اقحوان را مانند
بات بیاپچی بهندی برگ نبات را گویند
بنج بیا و جیم عجمی بهندی نام علفی ست که
یونانی فاسقون دون مانند
اجره بهندی خرد را مانند
باجیر بیا و جیم مهرو بفارسی
اسم کبر اسح است
بادام بهم فورست بفارسی
بادام کوهی بفارسی جلوز است
باداک بفارسی بادام فارسی است
ونیز نام نوعی از خلاف است
بادلی هندی است
ابره را گویند
بادیان بهم فارسی رازیانج است
وبفارسی رازیانه نیز گویند
بادیان رومی بفارسی انیسون است
بارابهند اسم زیبق است
بارتنگ بفارسی لسان الحمل باشد
بارنج عنب الثعلب است
بادرحت لقم فارسیست
عیون البک را مانند

باردرخت سد بفارسی
نبق را گویند
باردرخت سرو بفارسی جوز السرو را گویند
بار سرو کوهی بفارسی ابهل را گویند
باردرخت مورد بفارسی مرتو را مانند
باردرخت گز بفارسیست
ثمرة الطرفا را مانند
باردرخت گل صحرائی
بفارسی ولیک است
بارس ترکی بوزرا مانند
وبهندی حجر الحک
بارسطاریون یونانی
رعی الحمام را گویند وان بمعنی حمام
بارسقا للتین بنجار سعد نیست
بارتو بهندی ذو قوست
بارنج نارجیل ست
بارموق بعبرانی اسفیداج است
باردو حجر السنوس است
بارهی جلالسیر بنزرکتان ست
بارتیقون شوکران است
بارسم فارسی بازی ست
بارن اسم ترکی یوز ست
بارهرکا بفارسی بادزهر معدنیست

بازهر کادی بفارسی حجر الکرکت
باسیون و بانیون سد را گویند
باشه بفارسی باشق است
باملاطا ترکی بزر البنج را مانند
باقس نوعی از علیق است
باقری ترکی قدست
باقرقره اسم ترکی قطاة است
باقرساق ترکی امعاست
باقلای هندی قسم کرخ فشنغ ست
باقلای مصری نوع باقلای
کوچکی ست که در مصر مشود
وغیر ترمس ست
باگه هندی اسم اسد است
بال ترکی اسم عسل ست
وبهندی نام شعر است
آلدفان ترکی ساق
انجدان است
بالغ ترکی سمک ست
بالک هندی سغناج را گویند
بالنگ بفارسی اترج را گویند
بالی بیای هندی اسم بار است
بالیقس ابو خلسا ست
بان درخت حب البان است

فصل الباء الموحدة
مع الباء الموحدة
ببر اسم نوع شیریست که در هند
هم بیرسند ولیکن شیر کوچک و مدکت
ببرکه نشاندند طویل است
ببول هندی اسم خلان است
فصل الباء مع التاء
المثناة الفوقانية
بت وبتی هندی اسم زهره
حیوانات است
بتع هندی ثمرست وتر دلینفے
بنید خنست وگوینید میعسل
بتکه ترکی قانصه است بفارسی
سنگدان طیور گویند
بتهر هندی اسم حجر ست
فصل الباء مع
الثاء المثلثة
بثادمی یونانی سرخ
فصل الباء مع الجيم
بج بجیم عربی بلغت اندلس نام
قطف است وبجیم فارسی اسم
هندی وج است
بجم مصری اسم ثمرة الطرفا ست

بحبحیاة عصی الراعی ست
بجورو هندی اتنج است
بجناک هندی اسم نوعی از بیش است
بچهو اسم هندی عقرب است
فصل الباء مع الحاء المهملة
بحشناش ازان القزال است
فصل الباء مع الخاء المعجمة
بخنج معرب پخته فارسی ست
بخرک شیرازی بادام کوهی را مانند
بخلد وبخیلة بقلة الحمقاء است
بخم شرابی را مانند که از آرد
گندم واشال آن سازند
بخور مریم سائلة است
بخور و بخمه کنگر است
بخیب بول اشتر اعرابی ست
فصل الباء مع
الدال المهملة
بدرانگ اندیان ست
بدلیون مقل است
بدو اسم فارسی خرب ست
فصل الباء مع
الراء المهملة
برباکنم بعبرانی اسم اناساسی

خنطل است و بفتح و رای هندی

اسم درختی هندی است

برابران بفارسی سطاریون است

براجیل کرفس است

براتی یونانی سروسا و بسریانی

برحاسون و بردسوح بروسے

ابهل است

براده الحدید سوده آهن است

برسیا الیوسیون است

بریا بفارسی بدبه است

برلم حجر البرام است

بربر بعربی شحر اراک است

برطوره بلغت دیلمی کرلالا کراد است

بربیلون از جملهٔ توعات است

و گفته اند قسمی از ملبوس است

برفشق شق است

بردو سیلام بعربی لسان الحمل است

برذون بعربی اسپ یابو است

برستوک بفارسی خطاف است

برنس قطن است

برشین بلغت مصر رطب است

برکتوس ثمر درختی است شبیه

بامرود و منبت آن اسکندریا

و در مصر از اشنا ول می نامند

و در سائر بلاد و بعید دیس است

برسیقا سیلا بیونانی سفرجل

برسوخ تبرکی زیر است

برشوم بعربی قسب است

برشیان دارو صینی الراعی

برطانیقی بستان افروز است

برطیقون طین مغره است

برعنت بحر است اشنا ربری

برغل حشیش و دشیش است

برغوی بیونانی تبد قطوناست

برغول برغو بفارسی ول گفتی

حشیش است و دوم گیتی گندم

نیم آس کرده است

برف بفارسی ثلج را گویند

برقوق بمصر شمش و شاهی

آلوچه را نامند

برکند قصب الذریره است

برگ نیل بفارسی وسمه است

برس صبر است

برسوم بفارسی هکبر است

برنق و برنج کابلی معرب

برنگ کابلی است

برنجشک فرنجمشک است

برنی بیونانی ابریشم هندی

اسم زنبور است

برنج بفارسی اسم ارز است

برقیس بیونانی نمش است

بره آنبا بیونانی قاشر است

برونش بیونانی یعنی چمن است

برسفانج اسم مرواست گفته اند

اسم مرماجو است

برنا ابسر اسم رازیانه را نامند

برسمی هندی اسم قسمی الگمیش است

برلون بیونانی ارشته است

برکیوطالوق دمو آذربویه نامند

فصل الباء مع الزاء المعجمة

بزر سیم فارسی تخم شبت گفته اند

که بیش را نیز شامل است

بزاق آب دهن است

بزاق القمر حجر القمر است

بزیار بفارسی بسباسه نامند

بزور تخم نبات است و بزر

بزنانی در طمس آبنانی کرفت

بزند باسقین حرف یالی است

بزر الارجان غیر تشمیزج است

و در ارجان مذکور شد

بزر البنج هندی اجواین

خراسانی را نامند

بزر الجرزیری دو قو است

بزر الجزری قلت است

بزر الخنثی تودری است

بزر الاسپیکان حرفه سیم است

که بفارسی سپید سفید گویند

بزر الدید الاسود چیلا پنیگ است

بزر الانانیج الرومی میسوقا است

بزر الرباب بعربی بزر المحیلی القلقل

بزر المعصفر قرطم است

بزر الفنجنکشت حب الفقد است

و در انثلق مذکور شد

بزر القنب شاهدانج است

بزر الکرفس الجبلی اطراسالیون است

بزر الورد تخم گل سرخ است

بزر الموت تودری است

بزر فا بفارسی حبدی نامند

بزر قلا لعاده است

بزر تخیم سیم فارسی ورل است

فصل الباء مع السین المهملة

بسباسه بزر مل عربی است

بساق آب دهان انسان است

بست بکسر باء عجمی بفارسی تحریق

پستان بکسر باء عجمی اسم صرع است

بسج کندر است

بستاج خسک است برومی

پسته باء عجمی اسم فارسی فستق است

بسقیا شاهتره است

بسیس بیونانی القبس است

بسکم بلغت هندی خنطل است

بری است

بسلا العسل است

بسوردونن یونانی نوع بقل

توتیای مصنوع است

بسیلا لغت مصر نوعی از جلبان است

و از خارج لیست در نبات تخی

فصل الباء مع الشین المعجمة

بشیش بعربی برگ خنطل را نامند

بشکل باء عجمی اسم لعبر است

بشاشک حنطیا است

بشم باء عجمی لغت تمر را نامند

بشمزیع بفارسی طحلب است

بشمه اشتمیزج است

لشان الحمل بلغت بربر لسان الحمل است
لشوکسون بسریانی بزر قطونا است
لشه اسم فارسی لوبیا است
لشبک اسم ترکی ستور است
فصل الباء مع الصاد المهمله
لصاق آب دهن است
لصل الفار و بصل البر و بصل الحمار
و بصل الخنزیر اسقیل است
لصاق القمر زبد القمر است و آن را
رغوة القمر و زبدة القمر نیز نامند
بصل الزیر و بصل الذیب کمو است
بصل الماکول بلبوس است
بصل الرجس پیاز نرگس است
فصل الباء مع الضاد المعجمه
بضاق آب دهن انسان است
فصل الباء مع الطاء المهمله
بطارس یونانی سرخس است
بطباط عصی الراعی است
بطرا یونانی اسم سنگلاخ است
بطر اخیون الطارخ است
بطر اخو یونانی ضفدع است
بطر آلادون یونانی بمعنی ذهن
حجری است و آن نفط است

بطراسالیون فطراسالیون است
بطرکرفس جبلی است
بطریون خرنوب الشوک است
بطلسفا یونانی هوسیالی است
بطیخ زرقی و بطیخ هندی و شامی
و فلسطینی بطیخ هندی است
و فارسی هندوانه و هندی تربوز نامند
بطلیطس یونانی برو است
بطینه ابل است
فصل الباء مع العین المهمله
بعر سرگین حیوانات است که
خشک شده باشد و بعیر شتر است
مانند سرگین گوسفند و شتر
بعوض پشه خاکی است که بعربی
بق الصغیر نامند
بعیر اسم جمل است
فصل الباء مع القاف
بقر الوحش نوعی از ابل صحرا است
بقلة اترجیه بادرنجبویه است
قسمی از بادرنجبویه باشد
بقلة الانصار کرنب است
بقلة باردة لبلاب است
بقلة الحمقاء بربر را بلبوسی است

بقلة خراسانی بقلة حامضه است
بقلة الخطاطیف الخطاطیف
و گویند عروق الصفر است
بقلة دشتی بقیاق است
بقلة یمانیه بقله دریه قطف است
بقلة الرمل بقله برابر است
بقلة الزراد بقلة اللبنیه بقله
بقلة الغنب بادرنجبویه
صحرای است
بقلة الغنار و بقلة بنفارسیه
بادرنجبویه است
بقلة مبارکه و بقلة عائشه
جرجیر بستانی است
بقلة العدس فرفخ است
بقلة غریبه بقله یمانیه است
بقلة الروس فرفخ بری است
بقلة الغزال شنگار است
بقلة الملک شاهتره است
بقلة سودیه شیطا مدی است
بقسمات شیرینی بکماتی فارسی
و آن نوعی از خبز الکعک است
که در تنور می پزند
بقسیس یونانی القبس است

بقم چوب باد و موحده و فتح کاف
مشدده وکیم لقب جیمش نامش است
فصل الباء مع الکاف
بکراکی بفارسی نوع لیمو است
شیرین با مکی و نوع دو نوع
میباشد یکی بزرگ که بکرائی گو
یند و لیمو شیرین نیز و دیگر
کوچک
بکتام حب الآس است
بکان بیل هندی
بکاین هندی نام درخت است
بکم اسم بقم است هندی
بکنی هندی اسم سنو است
بکری هندی اسم سنوا است
بکور کمن ترکی علیق است
فصل الباء مع اللام
بل اسم هندی ثمر است
بلابین بسریانی بلبوس است
بلاخوا بلغت تکابی شیبا
بلاد حوطیشا است
بلاح بفلق است
بلابین بسریانی حرف بری است
بلاسفین بلغت بربر حرف بست

بلاع ادوبی ترکی حرف الملک است
بلبوس بصل الزیر است
بلبوسا سورنجان است
بلجاج زاج سیاه است
بلجنیه سراج است
بلدو بیل هندی ثور است
بلسیس بعربی تین است
بلسفا یونانی حرف بابلی است
بلسانیند یونانی اسم بلسان است
بلسن عدسی است
بل شیرین شیرازی فرشت است
بلطاس بفرنگی درخت خیار شنبر است
بلطادون یونانی بقله یمانیه است
بلغور حشیش است
بلمون و بلمون بفارسی
اسم فرفخ است
بلنجاسف فرنجاسف است
بلنج مشک فرنجمشک است
بلنطس بمدلسی اقلیمیانیه است
بلنگ بادرنجبی اسم فارسی است
بلواسه شقراق است
بلوایه خطاف است
بلادر هندی بلادر است

ودو مثقال ورق طلا یکدرم ورق نقره دو مثقال قند سفید دو وزن ادویه با آب سیب نود درم و آب انار رین نود درم و عرق بید مشک پنجاه درم گلاب پنجاه درم بقوام آورده لسبز شنبد و اگر بی مسک به عنبر

بلوط ترکی آسنج است
بلوسیطون گلنار است
بلوط الارض یونانی دربوس است
بلوط الملک شاه بلوط است
بلسیم بلغت دیلمی تخالیس است
لیسا بلغت دیلمی بلبوس است
بلی بکسر با و تشدید لام بہندی اسم سنور است
بلین خرفه را نامند

فصل الباء مع النون

بن بضم با و سکون نون بہندی و بتشدید نون قهوه را نامند
بن بفتح با و سکون نون بفارسی حبة الخضراء را گویند
بنات الرعد فطر است
بنات النار انجره است
بنات الشیخ بهیر است
بنات بفارسی علک البطم است
پنبه بفارسی قطن است
پنبه دانه بفارسی حب القطن است
پنبه کهنه اسم فارسی قطن است

بنج جبلی رومی ستوران است
بنجنکشت بفارسی اسم اسلق است
بنیق ترکی قطن است
بنومر اندلسی خرفطان است
بحنکروان بفارسی لسان العصافیر است
بندواش بلغت تنکابن نیل است
پنیر پستان است
بنسلوج بہندی طباشیر است
بنطافلن یونانی ذو خمسه انجره را نامند و اسم بنطافلون است
بنطاطوس یونانی بنطافلن و بمعنی ذو خمسه اقسام است
بنطاوقطرالن یونانی اسم بنجنکشت است و بمعنی ذو خمسه اصابع و بنطافلون را نیز باین اسم نامند
بنفشه سگ بفارسی بانج و بنفسج الکلاب نیز
بنگ بفارسی قنب است
بنگو نیشه رازی بزر قطونا است

بنو اسم هندی حب السلاطین است
پنیر اسم فارسی جبن است
پنیر خما اسم فارسی جماد است
پنیرک اسم فارسی خبازی است
بنکار عند البربر بسفایج است
پنیرک بستانی اسم فارسی ملوخیا است
پنیر مایه اسم فارسی انفحه است
بنو نخله عدس مر است
بنوماش ماش است که بہندی مونگ نامند
بنو سنج عدس است

فصل الباء مع الواو

بواو اسم اصطلاحی بقول ... دک و چقندر و شلغم است و ترشی کرده را نیز نامند
بوقلمس تکه درخت جوز است
بولبو بهر است
بولوکیودلا لطینی کراث است
بولو کوهی بفارسی سلیخه است
بورتر یونانی درختی است ثمر آن شبیه بغوره و حکیم محمد مومن

بوشه منا ازدرخت کنوس طبری آمین باشد
بوتیا بفارسی شقیقون بہندی است
بوحا گوید حشیشی است که بابیش میروید
بورته صحرائی شکاعی است
بورته جوئی و کوهی بفارسی فوذنج نهری و جبلی را گویند
بورنگ بادرنجبویه است
بورق الغرب بورق الخباز و بورق الصاغه اقسام بوره اند
بوره سفید اسم فارسی بوره رومی است
بوره سلیمانی بفارسی نطرون است
بوسنی از دوانی الغی ترکی و لعین را نامند
بوز ترکی جمد است
بوزاو ترکی اسم مجل است
بوزه اسم فریست که بعربی فقاع نامند
بوزلیطلس ... قیشا است
بوست اسم فارسی قشر نباتات است و جلد حیوانات را نیز شامل

پوست بهار خربا ماده و کفری است
پوست بیخ درخت زرشک ارغیس است
بوسفاس نفت یابس است
بوشاد شلجم است
بوسیر اقلومسک است
بوطاموقیطن یونانی سلق الماء است
بوطانیه فاشرست که کرست اسود را نیز نامند
بوعلیفیس یونانی لسان الثور است
بوغنج شونیز است
بوف اسم فارسی قسمی از جغد است که بترکی ساره قوش نامند
بوقده اسم ترکی حلطه است
بوقسیا دردار است
بوقلن خرفه است
بوقی قنطوریون غلیظ است
بوکل حبة الخضراء است
بولاسیاب ... باقلی است
بولوخودیون یونانی بسفایج است

دلودیون برومی سرخس است
دیونانی بمعنی کثیر الارجل است
وآن بسفایج است
بولاد بیای عجمی قسمی از حدید
جوہر دار است
بول بضم اول اسم ہندسے
مرصانی است
بولسرے بمعنی مولسری ست
بولوسیون بیونانے
لبلاب سیاہ است
برلوطریخون بیونانی بمعنے
کثیر الشعر است وآن پرسیاوشان
است
بولوقیمن بیونانی قرصعنہ است
بوم اسم عربی جغد ست
بوادراک بفارسی برنجاسف است
بوبانس فلفل موییہ است
بوبی لوز اسم ترکی قرن است
فصل الباء مع الهاء
بہ اسم فارسی سفرجل است
بہار اسم نوع صغیر اقحوان است
بہار درخت خرما اسم
فارسی طلع کور ست

بہار قسم زخرہا اسم نقور ست
وآزاکفرے نامند
بہنگری بکسر اول اسم ہندے
زاج سفید ست
بہرامج بید مشک است کہ
خلاف بلخی نامند
بہرم وبہرمان اسم فارسی
گل عصفر ست عصفر جامع
بہرمانہ اسم یاقوت دانستہ
بہمن اسم شاہ بلوط است
بہقل نازو را نیز نامند
بستہ ہرلیسہ است
بہق الحجر از الشعر است
بہکرمول بضم اول اسم
ہندی قسط تلخ است
بہنگ بفتح اول بہندے
قنب است
بہول بالضم اول الخفا اسم
ہندی جنس گلمات
بہیج لوزیدان است
بہیرا اسم ہندے بلیلہ است
فصل الباء مع الیاء
المثناۃ التحتانیۃ

بیازون بلغت مصری اسم
اشنین است
پیاز بفارسی بصل است
پیاز موش بفارسی عنصل است
بیان ترکی سوسن است
بیپل بہندی اسم دار فلفل است
ونیز نام درختی عظیم است
بیپلا مول بہندے فلفلموئے را
گویند
بیج بہندی بزور نباتات را
گویند
بیجادہ وبیجادق بسد سیاہ را
گویند
بیجک گشت برکشت است
بیخ فارسی اصل شی را نامند
از نبات خیران
بیخ دانہ انار دشتی بفارسی
مناف را نامند
بیخ انجدان خراسانی
اشترغار است
بیخ بخور مریم آذربو است
بیخ برندہ اسم شیطرج
ہندی است باصفہانی

بیخ لفتی بفارسی اسم
شوکران است
بیخ جماز بلغت تنکابن
سرخس است
بیخ دار جماز بلغت تنکابن
بسفایج است
بیخ سنبلہ بفارسی سنبل کہ
اردنانی است گرونامند
بیخ طرخون کوہی عاقرقرحا است
بیخ کولہ بفارسی عروق را
خوانند
بیخ تفاح بری کہ بیروج الصنم است
بیخ مرجان بفارسی بسد است
بیخ نی اسم فارسی اصل القصب
است
بید اسم فارسی صفصاف است
کہ بید بری باشد
بید انجیر اسم فارسے
خروع است
بید انجیر خطائی بفارسی
دند ست
بیدگیاہ اسم فارسی نیل است
بید مشک اسم فارسی

خلاف بلخی است کہ بہرامج نامند
بیر اسم ہندی کنار ست
بیرزد اسم فارسی بارزد ست
بیسر بہندی لولو را نامند
بیخابن سداب است
بیغول شحم کتان ست
بیقہ بنقہ است
بیک بفتح اول ہندی اسم
ثور ست
بیکل برا مالہ اسم ثمر ہندی است
بیکدارو بلغت تنکابن
جند ست
بیلد رچین ترکی سمانی است
بیل گوشت اسم فارسے
لوف کبیر ست
بیم بلغت تنکابن سداب است
بین ترکی دماغ است
بیوزا اسم فارسی قسمے
از قرصعنہ است
بیورک ہندی شجر دابق است
بیہ اسم فارسی شحم است
بیہ خرما بفارسکے
جمار ست

باب التاء المثناة الفوقية

فصل التاء مع الالف

تاسمنت بزبان بربرست
نمانرست
تاتوراقاتوله اسم فارسی
روز ماثل است
تادانه بلغت ویلجبلزلم است
تامیا صقرست
تاسمن مخلل اترج است
تاسندهت بلغت بربری
تاترقرحا را نامند
تاکوب فرفیون را گویند
تالیستر بهندی زرنب را
نامند
تالسقیس حرف است
تانبا اسم هندی نحاس است

فصل التاء مع الباء

تبرز ابست
تبن مکه اذخر را گویند

فصل التاء مع الجیم

تج اسم هندی قرفه است

فصل التاء مع الخاء المعجمة

تخ بغزلی تمیر ترش است
وکسب را نیز نامند
تخم آسم فارسی بزرو بنیا
طیور را نیز شامل است
تخم ترشه بفارسی بزرحماض
را گویند
تخم خربزی بفارسی تخ
زربدا شان است
تخم دردآب بفارسی
توخون
تخم قنب بفارسی
شهدانج است
تخم کلج بفارسی
حب الصنوبر را گویند
تخم کاجیره وتخم کالنه
بفارسی حب القرطم را نامند
تخم کرفس کوهی اسم فارسی
فطراسالیوس است
تخم کونچه باقلای مصری
است
تخم مرغ بفارسی نام بیض
اکیان است
تخم نیلوفر قرنج بفارسی
اسم حب النیل است

فصل التاء مع الراء المهملة

تراب بفارسی وتراب الهالک
سم الفار را نامند
تراب القی کنکر زوست
تربز اسم تربدست
ترتجلا بهندی اسم صطلاکی
ابلیلا وبلیلا را آمله است
تردیرک اسم فارسی جرجیرا
ترخوان بفارسی طرخوان است
ترشته واش بلغت تکابن
حماض است
ترفاشن خطراست
ترک به ترکی زبل است
ترمس الوسن است
ترنج اسم فارسی اترج است
ترنجبان قلمی انزبادرنجبویه است
کرنبجانی سبزی می خورند
تره باصفهانی کراث را نامند
تریاق ترکی موسیانی است
تریاق البحر رطوبتی است
کردر شکم ماهی کوچکی ...
تج یکروده پادزهر گویند
وبشیرازی آنرا ارس بران
نامند
تریاق الروساق ثوم است
تریاق فارسی وتریاق ...
پادزهر است
تریاکه اسم فارسی افیون است
تریاما آن کافت است
تریاملون علق است
تریاق جبلی الوی از خطمیاست
ترلوم بلغت تنکابن ...
است
تریون بیونانی ... است
تریه العسل ... جندم
است

فصل التاء مع السین المهملة

تساهر ترکی بلغفا است

فصل التاء مع الشین المعجمة

تشیقوان ... شیر بسفائج است

فصل التاء مع الفاء

تفاح الارض ... است
تفاح ارمنی مشمش را نامند
تفاح الجن ثمر لفاح است
تفاح برسے زعرور است
تفاح فارسی خوخ است
تفاح ماهی اترج است منسوب
بلاد ماه است که دران جا
بسیار بهم میرسد
تفاق نوعی از سفیدا بری است
کر ابقلہ بچھو دیا نامند
تفراس یونانی تنج است
تفسا تا فیاست
تفلیقون مخشیون است
تفورا تفیرست

فصل التاء مع القاف

تقده کرزده بری است
تقره کرویا است

فصل التاء مع الکاف

تکان اسم ترکی شوک است
که بفارسی خار نامند
تکرا اسم هندی اسارون است
وتیز ... شبیه بجوز
هندی را بدین نام خوانند
تکرک اسم فارسی جلید است

جکونتکه اسم ترکی جراد است

فصل الجیم مع اللام

جل معرب گل فارسی است و مراد ازان در دوا ورد است

جلاب ازاشربه است و در مرکبات ذکر یافت

جلباسه اسم نذو است

جلبان جلبان است

جلبوب نوعی از لبلاب است

جلباغوج اسم ترکی حیة الخضراء است

جلنلق سلق جبلی است

جلجلان بسریانی کسیم و گریه وا نیز شاید است

جلجلان الحبش خشخاش سیاه است

جلجلان سعتر اسم شین است

جلد جلقا است

جلغوزه اسم فارسی تخم سیوه است و غیر حب صنوبر است

جلفطیط نوع غلیط است

جلغان اسم ترکی حداه است

جلبماتا لسند است

جلنجبین اسم گلقند است و گویند گلقند عسلی است

جل نسرین معرب گل نسرین است

جلو جاجب و نشیر است

جلنجوج نوع برنج است

جلنجون معرب است

جلنم قسم سیاه برنج است

جلی دار بلغت تنکابن آزاد درخت است

جلیره و چریله هندی است، بنا گویند

جلیب بعربی شبلم را نامند

فصل الجیم مع المیم

جماز النهر سلق الماء است

جماز بلغت تنکابن سرخ است

جمان بعربی اسم لولو است

جمد چینی اسطوخودوس است

جمر تمر هندی است

جمسفرم ریحان سلیمانی است

جمیکادر و جکودرے اسم هندی خشخاش است

جمیل بلغت دیلم جکاوک است

جمیل الحمی حرجوان است

فصل الجیم مع النون

جناد اسم فارسی اسب است

جود رنکاله نوع خربزه طولانی را که در رانکاماتی ولواح آن در اسلام آباد و چاتکل و پوریه نیز بهم میرسد نامند

جناح بلغت اندلس سرا است در شعر را نیز نامند

جنبد غنچه ناشکفته برنجی است و اکثر استعمال آن در جنبد الریان است

جنتل معرب است

جنتوریا مطلوریون دقیق است

جنجرانان الغزال است

جندال بهندی قسم زبون حبش را نامند

جندان بهندی صندل را نامند

جنگال بفارسی عنصل را گویند

جنه بهندی نوعی از نخود را گویند

جنی احمر قطلب است

فصل الجیم مع الواو

جو اسم فارسی شعیر است

جوار اسم هندی مسمی ارزن درشت است

جواسنا بادآورد است

جوان اسپر عم اسم فارسی شاهبانج است

جوبک استان اسم فارسی عرطنیثا است

جوبر اسم ترکی تخم ... است

جوبرنه اسم فارسی

سلت است

جوبل باصفهانی کاشم را نامند

جوترے بهندے کبابه را گویند

جوز ابهل ابهل است

جوز الانهار و جوز البر جوز القطاة است

جوز بانیوس قسمی از نخل است

جوز السرو تمر درخت سرو است

جوز الجبه خور الخنس است

جوز الرقه سنبق هندی است

جوز الرفع رفع سماقے است

جوز شیران فلوس است

جوز الطیب جوز بوا است

جوز ماثم و جوز ماثل و جوز مقاتل و جوز ماثل جوز ماثل است

جوز المراج حب کاکج ست
دگوینده فلی است
جوز ہندی نارجیل ست
جوشانی بوشیاب
جوغان اسم فارسے
اشنان است
جوزه صبا غان اسم فارسی
آذریو است
جوک اسم ہندی جیزیست
از قبیل سبب بسیار ریزے
که از کوہستان غبیال و
رواح آن ساخته می آرند
و نیز آب لیمو را جوش میدہند
و تنکیکه غلیظ مے شود
در ظروف مے گذارند
و بکار مے برند
جوکا ہندی حماض است
جوکا زران شجره
ابی مالک ست کالبون
القاف مانند
مانند
جوکلا اسم ہندی
لفک ما نیست

جونرا اسم ہندی نوره
است
جوہا اسم ہندی فاره
است

فصل الجیم مع الہاء

جہاؤ ہندی طرفہ را نامند
جہاؤ کالیل ہندے
کز مانج را گویند
جہینگا اسم ہندی
روبیان است
جہاج اسم ہندی مخیض
است
جہال اسم ہندی
پوست اشجار ست
جہتی اسم ہندے
غشا است

فصل الجیم مع الیاء المثناۃ التحتانیہ

جیپال اسم ہندی
دندال ست
جیر لوزه است
جیران ترکی غزال را نامند

جیک اسم ویلمے عرعریست
جیل اسم شاہی حداۃ
است
جیلدار را اسم فارسی
نرخس است
جیدیون بیونانی شاہتره
را نامند.
جیونتی اسم ہندی
کنسل است
جینا اسم ہندی
دخن است
جینه دان بفارسی حوصله
طیور را نامند
جیوه بفارسی زیبق
را گویند

باب الحاء المہملۃ

فصل الحاء مع الالف

حافظ الاجساد حافظ الموتی
قطران است
حافظ الغال حافظ النخل
فرفیون است
حافظ الجوز لوز است
حب الکرم کرم ملون است

حافظ الکاور فلفل
است
حافظ القدما قتن است
حافر کماثیج صنودیست
حافر سم ستوران است
حافر المہر سور سکان
حالاس بیونانی اقنج
است
حالق الشعر حالعنوبر گویند
زرنیخ ست و بعضی گویند
تخم القیشور ست و
بعضی گویند نا شرا
است
حالبی الطرالمبقوس
حالوما بسریانے
ابوخلسا است

فصل الحاء مع الباء الموحدة

حاقاخند قوتهای بری
است
حیر دانہ نباتے را نامند
و حبہ نباتی زدیل
آن نبات سمین شدہ

حب البقر کرسنہ است
حب الاثل عذبہ است
حب البلسم جوز الخضرا است
حب منبت ابل مکه معظمہ
شرفہا اللہ تعالی ست شرف و
کرامتہ و تعظیما و جہ و تلع انا
اسم ہندوانہ است
حب الحکم حب البسنہ است
حب الحلوہ انیسون است
حب الدود کرما نہ را نامند
و آن ثمر شنان است
حب الذہب حب انار
است
حب تختانی دانہ ق از
است
حب سلاطین و حب خطائی
است که ہندی جمال گوٹا
و جیپال گوٹا نامند
حب الرشاد بیزرالحاحی
است
حب الرشاد تخم نوعے
از جرجیر است که حرف
ہندے نامند

فصل التاء مع اللام

تل اسم ہندی کنجد است
تلسی اسم ہندی نوعی ریحان است و برگ آن عبارت از
ادرتعل لبنانی است
تلی اسم ہندی طحال است

فصل التاء مع المیم

تم اسم سماق است
تمر الغنم بادرست
تمشدانه توت العلیق است
تمول قثاء بری را گویند
تمن اسم عربی ارز است
تمنلی بلغت دیلمی نبات
تافسیا است

ترش اسم دیلمی علیق است

فصل التاء مع النون

تنبول تانبول است
تنوب قسم صغیر صنوبر است
تنسوم قسم صغیر ماز و است

فصل التاء مع الواو

تواع بلغت بحوش نیست نامند
توحج عشقه است

توتیا اکبر شنج است
توت العلیق و توت وحشی
ثمر علیق است بشیرازی
توت سه گل نامند
توت اسم فارسی فرصاد
توته اسم ہندی لعلی است
توح سفرجل است
توذریون شوکران را گویند
توان بیخ کوہی است
توده بلغت مغربی
الجلد الاجاع را گویند
تورک بفارسی تخم خرفه است
و نبات آنرا تیز نامند
توره بفارسی اسم شغال است
تور بفارسی جزر رومی است
توس بکاین است که آزاد
درخت باشد
تو بفارسی خیار دبی نامند
ریخ سنگ را صفتے از سنگ
شکاری را تیز نامند و بہندی
نام وزنی است که شقال
میرتقی میشود
تونکی اسم ترکی ثعلب است

یوبح گیاہی نامند کرتیا دی
عشقه گویند

فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیه

تیتر ہندی دراج نامند
تیدی ہندی جراده نامند
تیزبات اسم ہندی سالخ
ہندی است
تیس بعربی اسم نر بز است
تیغان تیغال شکر تیغال است
تیلس بیونانی
خنفساست
تیل اسم ہندی
بروغن بزر است
تیس احمق جمیز است
تین الفیل نحو الشوک است
تیندوکی لکری اسم ہندی
چوب آبنوس است زیرا که ہندو
نام درخت آبنوس لکری
نام چوب است و کی برای
اضافت و نسبت است
تین فراکی بلغت مصر شاه
بلوط ... نیز گویند

تیمو اسم فارسی تیوج است

باب الثاء المثلثه

فصل الثاء مع الالف والحاء والدال والراء

ثاقب الحجر سنباذج است
ثالسفیس یونانی خرباتی است
ثامر لوبیا است
ثاموس یونانی مرزنجوش
ثخنیس یعنی غلیظ است
ثدی شبیح را نامند که به
فارسی پستان گویند
ثربا بلغت اندلس
ارتقاروس است

فصل الثاء مع العین المهمله والغین المعجمه والفاء والقاف واللام

ثعبان اسم مار عظیم است
ثغاری خنیس سعتر دشتی است
ثغالیفا یونانی حرباتی است
دگر گویند لغت عربی است
ثقوس ثقاف ہندی
بابری است

ثلثان عنب الثعلب است

فصل الثاء مع المیم

ثمرة السدر نبق است
ثمرة شجرة الدم تلکی است
ثمرة الشوک المصری عليار
ثمر الغرا ابیل را نامند
ثمرة العلیق توت العلیق است
ثمرة الغوا و بلغت مصر ساه بلوط است
و بعضے بلادر را نامند
ثمنونس یونانی توتیا را نامند

فصل الثاء مع الواو

ثوب الغار طحلب است
ثوم بری ثوم الحیه و ثوم الکلب
اسقوردیون است
ثوم الثعلب بفارسی تسم دوم
سنبل الطیب است
ثوس یونانی حاشا را نامند

فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیه

ثیر در دابیض را نامند
ثیرون یونانی قطلی است
ثیوسس یونانی
از خرست

باب الجیم فصل الجیم مع الالف

جاذی اسم زعفران است
جازکون بفارسی کبابه را گویند
جار النهر سلق الماء است
جاسوس خشخاش زبدی است
جاما لغت بربری جاوش است
جاکسو بهندی کشنیج است
جال بفارسی درخت مسواک را گویند
جاسرباتلای قبطی را گویند
جام بیل مغربی آم را مانند
جات النحم قنطوریون است
جیره ما جیرنا مانند
جادس هندی ذره است
جاندین دجادر بهرج
جحر البقر است که بفارسی گاو زهره گویند جهت آنکه در زهره آن تکون مے یابد
جاذل هندی اسم ارز است
جاسے بھیل سندی
جوزبوا را مانند

جابی ترکی سنبه‌ی کار اسم ریباس است

فصل الجیم مع الباء الموحدة

جبا دست نفرا سالیون را گویند
جبین ترکی بابونه مانند
جبسین جبس است
جج بدو جیم لغت شکاین ایران است

فصل الجیم مع الدال المهملة

جدا جدا امر مر است
جدال نوع شبرم است
جذب جاذر است
جدوبلا صفاهانی [illegible]
جدا دهی بزغاله را مانند
بعربی دست بهبے شتر گویند

فصل الجیم مع الراء المهملة

جربحیم عربی بسنبج را مانند
جراسه اسم هندی
قصب الذریره است
جراسیا قراسیا است

جراخشد الراعی است
جربوب جلیبوب است
جربوز بقرا سیانی است
جربی گوشت اسم ماهی سمن است
جرجر باقلے است
جرجر قصری باقلی مصری است که ترمس مانند
جرجیر الماء قرة العین است
جرباتی ورمر ملاق کرلمه است
جردان فشا روست
جرج بفارسی آلم زنج است
جرعون بفارسی ان الجمل را مانند
جرخمرجمی نبات ماشیا است
جرباهندی اسم عقوه است
جرلیش ترکی اشترغاز است

فصل الجیم مع الزاء المعجمة

جزرا قلیلی و جزر بری گویند شقاقل است
جزنانج کرانج [illegible]

جزویه اشترست

فصل الجیم مع السین المهملة

جساد زعفران است
جسانا تمر هندی است
جستیم هندی بری [illegible]
جسبے خسک است
جسبے خسک است

فصل الجیم مع الشین المعجمة

جشن بفارسی [illegible] که بگردن اطفال جهت چشم زخم مے بندند
جشبرج رجیلک و جشیوم تشمیج است
جشم خود سن بفارسی عین الدیک است
جشیش بعربی [illegible] را مانند
دان نیم کوفته گندم و امثال آن است
جش جشبین محرق است

فصل الجیم مع العین المهملة

جعده صغیر جعده کوهی است
جعده النقی لغت دشتی [illegible] رشان است
جعده کبیر و جعده لبنانی [illegible]
جعوی لغت [illegible]
جعفس الماء جرجیر است
جعیس [illegible]
است
جعین بفارسی قسم بزرگ [illegible] است

فصل الجیم مع الغین المعجمة والالف والقاف

جغرات بخراسانی [illegible] مانند
چقندر بفارسی اسم سلق [illegible] است
جغری [illegible] است
جغطوجغیات شوکران است

فصل الجیم مع الکاف

جکادک اسم فارسی [illegible]
جکبار بفارسی [illegible]
جلبرک ترکی [illegible]

حب السودا شونیز است
شونیز را نیز نامند
حب العلوا رازیان است
حب العرعر ابهل است
حب الحوس کبابه است
و گویند تخم نیلوفر است
حب العصفر قرطم است
حب العصفور تلوبست و
گویند آتش است
حب الغقد تخم سنگ است
و گویند ثمر کبوران است
حب الغنم بلادر است
حب الفلفل در حرف القاف
مذکور شد
حب القنب شاهدانج
است
حب القاعف الشلب
حب الوز لسان العصافیر
است
حب الملوک نام دانه دیگر
نیز هست و این اصح است
و گویند حب الصنوبر کبار است
و صنوبر ادرے گویند

منبت لبن آواسم تره‌ایا
است
حب النافوح منبت نباتی
زنج دلبوث خشک است
حب اللهو کاکنج است
حبق بحری اسم گل است
تابین شجره گیاه خوشبو است
واز مطلق آن مراد فرنج
بری است
حبق ترحی و حبق ترنجانی
بادرنجبویه است
حبق البقر باذروج است
حبق نساج و حبق الماء
فودنج نهری است
حبق جبلی فلفل مویه است
حبق خراسانی اشقاقل
خراسانیه است
حب الشوع مرو است
حبق صعتری کرمانی و
حبق لبنانی شاهسفرم
است
حبق الراعی برنجاسف است
حبق الفیل و حبق تمسا

رزنجوش ماست
حبق قرنفلی فرنجمشک
است
حبق نبطی حماحم است
حبق النهر پونه سیاه خوش
است
حجر ما دست
حب المساکین لبلاب است
حیس محیس دقلی است

فصل الحاء
مع التاء المثلثه

خثره فوره انگور است
خراب شربانی اسم
نعناع است
خلب دردرد غن است

فصل الحاء
مع الجیم

حجر اسود باصطلاح اهل
صناعت موی سر
است
حجر الاصم و حجر الزناد
حجر النار است
حجر اسیوس اسیوس است

حجر افروذی حجر الافسدج
است
حجر بادزهر حجر الحیه است
حجر بلور بلور است
حجر البت و حجر الافسه
حجر بادزهر حجر الحیه است
البحری راشال است
حجران باصطلاح اکسیریان
زر و نقره است
حجر التیس بادزهر حیوانی
است
حجر حدید خماهان است
حجر ادم و حجر الطور شادنج
است
حجر الحدید و حجر السنود
حجر مغناطیس است و در
مغناطیس مذکور شد
حجر الرحل و حجر زیبق
حجر زنجفر مخلوق است
حجر زیتون حجر الیهود
است
حجر السم بادزهر معدنی است
حجر شجری لبد است

حجر الشعر و حجر الشتاق
حجر العقیقیه است
حجر العاج حجر اعرابی
است
حجر لنیطوس حجر فاطیس
است
حجر اللازورد و لاجورد
است
حجر المارسنا بج است
حجر الماسک و حجر النار
و حجر الولادت الکنکت
است
حجر المعفاشه است
حجر النور و حجر دشتالی
ارشد است
حجر الیرقان حجر الخطاطیف
است
حجل تیهو است

فصل الحاء
مع الدال المهمله

حد ملنبار است
حدج حنظل است
حدید صینی خاماهن است

حدقی اسم جنس بر گلی ست که بسند بر گشنیز بچشم باشد

فصل الحاء مع الراء المهملة

حر بضم حا خاک خالص ست و بکسر و فتح خاک سنگدان ست

حراب اسم عربی اشترغاز است

حرب طلع است

حربه بوعجید لطیوس ست

حربطا اسم عربی آناد درخت ست

حرشا و حرشانه خردل بری است

حرصل نخ بزرگ سبز است

حرجوان نخ بی ال است و در جاد مذکور شد

حرداستنان ست

حرزة البقر حبة البقر است

حرزة الحما حجر الحمار ست

حرز الشیاطین ملک آطریلال است

حرفقان اسم سنگ است

حرمانه اسم نبطی بادنجن است

حرمطین سیاه ست

حوا نجیه بوان در انجا آن متغیر شده باشد

حرمل البیض حرمل عربی قسمی از حرمل ست

حریث ارا اهی ست

حریر ابریشم ست

حریق الملس لغبت

اندلس حلیوب ست

حزم بزای معجمه سراج القطراب است

فصل الحاء مع السین المهملة

حسک لغبت مصر البستاج است

حسل بچه سوسمار ا نامند

حسن لبه ست اسم فارسی

حسی اللسان ست

حسن یوسف اسم فارسی حاشیش ست

فصل الحاء مع الشین المعجمة

حشقیل شقائق ست

حشیشه اسم اصطلاحی قنب ست

حشیشة الاسد اسد العدس است

حشیشة الافعی مسکین است

حشیشة الاورام اندریون است

حشیشة الارض گیاه اطریلال ست

حشیشة البراغیث به لغت شام گیاه دوش نامند

حشیشة حراق مرادازان گیاه ست که کیک را دفع می نماید و در طبرستان ایک داشن نامند

قسمی از قسس ست

حشیشة الخراسانیه خشیر یک است

حشیشة السعال فنزریون ست

حشیشة السلفاه خشیشة الساة آس ست

حشیشة السلطان حرف بیض ست

حشیشة الطحال خشیشة اللاذ سقولوقندریون ست

حشیشة الزجاج ...

و حیوانی با نیز باسم اخیر خوانند که قدیم مشهور باربعه و اربعین بوده و الحال سبعه و سبعین خوانند

حشیشة العقرب سام لیاست و به لقب حصا زبولا مرتوین نامند

فصل الحاء مع الصاد المهملة

حص ورس است

حصی الاسفنج حجر الاسفنج است

معی برسس جلیوب ست

فصل الحاء مع الفاء

حفا اسم عربی بردی ست

حبنج اسم رود است که نیز ریشه ان در شیراز خار گیا نامند

فصل الحاء مع القاف

حقوق لقیة الحمعا ست

حق نوشی اسم ترکی صاحرست

حقین اسم لبنست است

فصل الحاء مع اللام

حل بلغت حجاز اسم فرغست و باصطلاح اکسیر یان زیبق نامند

حلال مصطکی ست

حلاق اشعر لوزه ست

حلاحل و حلحل لعبل ست

حلادیون حیونانی ختیا

حلوای زلیبیا بفارسی زولبیا است

حلوا تبیه اسم فارسی لحمت است

حلیشا الرومی استیقافست برگ آن مذ برگ تربن و ستر انجبت البلی

جلباب لاغیر ست گرتیه
جلان رصاص برنا است
و جلوان غاط است
جلم قراد است
جلو سیاه و کثیر است
جلیفه خرا زبری است
جلیون اسم فارسی حماض است
فصل الحاء مع المیم
حمار البیت رحمار قبان
اوبیه است
حماض الاتج ترشی ترنج است
حماض الارنب ترشک است
حماض جبلی حماض بری است
حماض نهری حماض بستانی
حماض سوا حماض نی است
حماض البقر مانیز باشد
حماطه نوعی از انجیر است
رلغت مجاز تمر هندیست
تمر الهیود مانیز باشد
حلاش خراطین است
حی لامیر بمغربی حسک است
سالکرسنی حمص بری است
سیا اسم مجموع اشجار

گرلوحش درختیاست گرتیه
مخصوص بشتان است
تعصیف لغ ع منزحماض است
شبیه لبسبر بگه گرسندی
الترشی شدید و سکنجبین
ترشی و اشن نامند
حنمس نبات جیست نجا
سعیر آمده است و به لغت
شام ترود یا ربکر بستان
الشور است
حل حلان لغارسی همیره
است و درعمان گوید
حیر اسم عربی انو حلساست
و لکبر حیا اسم فسا نغس
فصل الحاء مع النون
حنار العرا الملغت سعتر
ابرحار است
حنکه رومی خنده و دست است
حنفر رحنفا الملغت ایدلسی
حشیشه الزجاج است
حنا قریش حرا الشعر است
حنای مجنون تنبت
سعتر و سمه است

فصل الحاء مع الواو
حواری آرد گندم لسیاک
نرم سفید است
حوت سمک است
حوت الشر شعنبین بحری
است
جوحم اسم عربی گل سرخ
است
حور المغداد حماحم است
حور حس قصب است
حوران رو و ران طرخون
است
حوک بادروج است
حو اسم عربی طرفلین است
حوم کر هندی است
فصل الحاء مع الیاء
المثناة التحتانیه
حی لغت اکسر باین
زنیق است
حی العالم ابرد ان است
حیصل باذنجان است
حیقا حشیشه الزجاج است
حیوة الموتی قطران است

حیرس طین حیاست
حیو سیون اسم یونانی باقلی است
باب الخاء المعجمه
فصل الخاء مع الالف
خاتم الملک ساوادران است
خار لفارسی شوکه باشد
خارخسک اسم فارسی
خار خسک است
خار لیشت اسم خارنشد است
خار صینی شبیه است لفارسی
سدی توتیا و هندی
است نامند
خامن اسم ترکی خس است
خاکستر لفارسی رماد باشد
خاکشی باصفهانی اسم حرا است
خاس ترو لغت سگاین حرافت
بابلی است بخراسانی گندنا
خار با زدبا است
خاک صوفی حسید الطیان
زکریا قت
خاگینه اسم غسیل البیض است
خالادن یونانی گندرسی است
خافرنسیانی کر ما زه ریکید

و کوشنیز ادماند عر لغفی الحبق
خاهل مصرطیان با بن سمر باشند
خاماذ قی یونانی بمعنی قار اللو گیز
است و رحرف الیس گرفت
خاماه یونانی زیتون الارض
وان مانند لیرن است
خامالادن مالس یونانی
انخیص سیاه است
خامالیون یونانی بمعنی لقمار مش
است وان بادنج است
خالاهون فس انخیص سپید است
خالادن یونانی حرباست
خاماطی یونانی خمان خیرست
خامالمیلن یونانی بمعنی صنوبر الارض
است وان کمادریوس است
خامالیدس یونانی بمعنی لوط
الارض است وان کما دریوس نوع
خالی و دنیون یونانی بمعنی
خطالی است وان امیرن است
وکرسیدر عروق الصفر است
خامانی لغت عقاالگیست
خاسته لغت شامی طلح
خاسون یونانی اسم کسوف است

مادالنجان خولنجان است
خایرق سکباج سرشته
است که از روغن ساخت
کرده باشند
خایه قند را اسم فارسی جبیست
فصل الخا
مع البا الموحده
خبازی شجری خطمی است
خبجه تمر هندی است
خبز هندی خبز الملک است
خبز الغراب الحوان است
خبز المشایخ نبات بخور مریم
است
خبز القرد دکوف الکبیر است
خبز اسم جمیع نباتات است
که بگردش آفتاب دور کنند
خبازی مشتق انان است
خبیص اسم عربی خبیص است
در حرف الحا المهمله مذکور شد
فصل الخا مع التا
المثناة الفوقانیه
خترق افسنتین است
خنتوع لقیقه الحمقا است

ختم الملک طین مختوم است
فصل الخا مع
الثا المثلثه
خثا سرگین است و از مطلق
آن مراد سرگین گاو است
و در اخثا مذکور شد
فصل الخا مع الدال المهمله
خداع الرجال شیر البیج
خدرنق عنکبوت است
فصل الخا مع الرا المهمله
خر اسم فارسی حمار است
خربزه اسم فارسی بطیخ است
خربزه کرکسا اسم فارسی
بلیون است
خرچنگ اسم فارسی سرطان
خرخدا اسم فارسی بدیر است
خردل ابیض و خردل فارسی
دخرلق و خرلوق حرف
ابیض است
خرزهره اسم فارسی دفلی است
خرس اسم فارسی دب است
خرطال برطان است
خرعوا اسم هندی لسان الحمل است

خرقما اسم فارسی لعبة المغاب
خرفان بره تازه است و
مع آن معروف است
خرق خردل است
خرقع ثمر عشر است
خرگور اسم فارسی حمار الوحش است
خرگوش اسم فارسی ارنب است
خرما اسم فارسی تمر است
خرمای تر اسم فارسی رطب است
خرمای خرک اسم فارسی قسب است
خرمای برزده اسم فارسی بسر
و گویند خرمای بکیت است
که استه آن باریک باشد
خرم لیکن دریبار مصطلح و نزار
بجمیز آمده پوست بکنج
است و در حرف الجیم مذکور
در بجار مصطلح و نزار بجمیز دیده شد
خرنوش موش بسیار بزرگ
است که با گربه جنگ کند و فلان
خرنوب الحزبنا خروب است
خرنوب الشوک خرنوب مصری
و بری خرنوب نبطی است
خرنوب قبطی ثمری شرمرط است

خرنوب صیدا خرنوب شامی است
خرنوب سپید خیار شنبر است
خرد اسم فارسی خیار است
خرد اسم حبش غو بست
گویند مخصوص بری آن است
خروع عینی دند است
خراز ملی است
خرا الحمام بوز عیدم است
خرا الفضاع طحلب است
خرا السماء فرشتان است
خروس اسم فارسی دیک است
و در دجاج مذکور شد
خروسان بعبرانی عقرب است
خردک اسم فارسی مرجان است
خریع اسم عربی الخریع است
خرلی اسم بجو است و گویند
قارانیا است
فصل الخا مع الزا المعجمه
خزار الصمغ خزار الصمغ است
خزار المار طحلب است
خزان اسم فارسی خیزران
خزیبان مرافانیان خیزران
خندست رگا و بر حسید بیز

الطلاق ماشید
خزناش ما خور است
فصل الخا مع السین المهمله
خس الحمار ابو غلسا است
اسم عربی جوز است
خس احریش است
خسک اسم فارسی خسک است
خسکدانه اسم فارسی طرسک
خسرودانه اسم فارسی لسجان
خس الکلب بیا ترس است
خسته اسم فارسی استخوان
میوه است مانند خرما و آلو
شفتالو و امثال آنها
فصل الخا
مع الشین المعجمه
خشخاش ابیض خشخاش
بستانی است
خشخاش بری خشخاش
اسود است
خشخاش بحری خشخاش
مقرن است
خشب الشونیز ترد سفید
سیسارپون است

تنقت شلشه بچه آهو است که
ل مرتبه تولد یافته باشد
صاحب تحفه اشتباه بچه
بیکشتر را نوشته است
شکار خیر خشکار است
نس سقل کلی است
شنشار مرغابی بزرگ است
زرد رنگ میان سر آن
سفید و به تیرگی قشقلک
بیند
شم لغت سیاه نگار و
شوک است
شرم خانه زنبور است
فصل الخاء مع الصاد المهملة
حیة البحر و خصی خره لسانی
سفید است
خصی برس خلبوب است
فصل الخاء مع الضاد
الحجر الطارد المهملة
بلغت شرخ فره مرسیده
حشلاف بر درخت سفل است
دگو سید سقل سکے است
نظر سه است

فصل الخاء مع الفاء
خنج خردل بری است
خنزرج خرفه است
خبث الغراب نوعی از عقرون است
برگ و دراز تر از آن
فصل الخاء مع اللام
خلاق زعفران است
خلال خراسانی نارس است
که از حد طلع گذشته باشد
و در تحریر مذکور شد و بسیناج را
نیز نامند
خلال ابراهیم خیر بری است
خلال خلیل نبات اطریلال
خلال عدان نوعی اطریفل است
خلال مامون اذخر است
خلیان اسم لبنانی ابند
خل الخمر سرکه انگوری است که از
شراب انگوری بسر سیده باشد
خل الخمیس سرکه عنصل
که عنصل نیز نامند
خلیل المغتبن …
خل الرب ترشی است که از

روغن زیتون بجوزه دیا
سرکه و روغن بادام کشید
زنان فطیر خرد کرده در سکر
ترتیب دهند
خلاف بری بید بلطی مغرب است
خلاف که اسم فارسی بسپاناج است
خلاریی بلغت مصر لبلاب است
فصل الخاء مع المیم
خمافیطون کمافیطون است
خمالیون مازریون سیاه است
خمان الارض نوعی صغیر
خمان رونامند
خمخم نبات تودری است و
لعبت نبطی اسم خبازی است
خمسة الاوراق پنجکشت است
خمسة الاغصان کیمون است
خمل سورنجان است
خیر سنفشه اسم فارسی
بنفشه منزل است
خمیر مایه اسم فارسی خمیر است
خمیلد گوشت بریان است
فصل الخاء مع النون
خنفف سداب است

خنجک خار خسک است
خنفیس خر است
خنزیر البحر دلفین است
خنک اسم فارسی لسان الحمل
است
خنی اسم فارسی خباست
خنیفس بلغت دیلمی خنفسه لعلق
است
فصل الخاء مع الواو
خرمان بلغت مرسم مفض
هندی است
توام الملک طین مختوم است
خوبانی زردآلو خشک شده
که مغز آن را آرد و بجای
آن مغز را عشر کرده
و یا مغز بادام مقشر کرده
در آن گذارند
خرنب کلدن اسم هندی
خنجر است
خوخ اقرع شفتالو کاله
دیگر سند اسم سانج هندی
است
خوجیون اسم عربی برگ درخت

خرماست و برگ درخت نخل
و نارجیل و امثال آن که دراز
و باریک باشد شامل
است
خوش نظر حاجم است
خرمے بروست
خوک اسم فارسی خنزیرست
خوکره بلغت اصفهانی زرنب
است
فصل الخاء مع الیاء
المثناة التحتانیه
خیار چنبر اسم فارسی
خیار شنبر است
خیار رشتی اسم فارسی
قثاء العارست
خیار زه اسم فارسی قثاست
خیار کبر اسم فارسی
ثمرة الکبر است
خیزران اسم هندی سوزی
است
خیری بری قسم سرخ خیری است
دگو سید خیری آبی نوع
بری البنت

خیرلوا اسم قاقله صغار است
خیروع خبازی است
خیشفوس حب القطن است
خیط قنا است
خیل فرس است که بفارسی اسب نامند

باب الدال المهملة

فصل الدال مع الالف

دارتوا اسم فارسی طرطیر است
داربغرنگی دارکوز در دهن معنی
دارازانالعیم دارتر نامند
دارحماز بلغت ... اسفناج است
داج البیر ... سن جبلی است
داربوقرطیخ سندی است
داربرنیا نعم است
داریج بلغت دیلمی ایدا است
داراشکنه اسم فارسی سلیمانی است
دار رومی سولان است
دارفیل اسم فارسی ... است
دالوب ... سودانیات است
داک اسم درخت عنب است
دالکیر بقولی ... است
... لسبا گویند جری

دانند کبیر کسد یعنی درختان
... اسم سید و اندسون ان
... از ریشه ها باشد
دارنک دار بالوج سفید
... شموسا است
دارداش اسم بلی غنم است
داردان ... آزاد درخت است
دارام عنکبوت ابر کاکیا است
دار العوذ اسم ترکی خرز است
دارسوز بفارسی عجم ...

فصل الدال مع الباء الموحدة

دبا تشدید یا ... است
که بفارسی ... می گویند
دباب ... ادل سبز بستانی است
دبا السکون هم و جراد است
دباسی لغت عرق شغنین ... است
دبال ... است دو یا ... تیز نامند
دبوسک ... بوزینه ...

فصل الدال مع الجیم والحاء

دجر کبیر اسم نبطی لبیا است
دجویانا اسم سریانی شراب است
دجاج بجا ... کرنبة الحمام
دحیار زعفران است

فصل الدال مع الخاء المعجمة

دخس لغین است
دخینا بلغت نبطی شال ...
دخن لبنا ... دبنگ است

فصل الدال مع الراء المهملة

دریقین تلوس است
دریفیطون لوف الکبیر
درخت کاج بفارسی صنوبر را نامند
درخت ... بلغت ... گویند
درعلیق است
درسیح نوعی از لبلاب است
درگوینده ... است
دراقن بلغت شام اسم ... است
درخت ... بفارسی اسم دلدار است

درخیا بلغت نبطی شال ...
لبسان دنگ است
درخس دلغین است
درست اسم فارسی الوسن است
درسوارس ... زجاج است
درد روغن زیتون اسم فارسی عکر زیت است
درقطولسیلیس ... مندطولی است
درسنه اسم فارسی شیخ است
درمنه ترکی بفارسی تخم اسبناج را گویند
درمنه خراسانی بفارسی گیاه درخشیرک را گویند
تخم آن اسبناج
درنا ترکی کرکی است
دردی الخل لای سرکه است
دردی جمیع افعال ضعیف تر از سرکه درآکله قوی تر از آن است

درخیف اسم فارسی ...
درناق اسم ترکی ... است
درونک ... است
دراجه شراب انگوری را بلغت هندی نامند
درستود ... دال ... اسم فارسی ... است
درشیش بدال مهمله و شین معجمه ... است

فصل الدال مع العین المهملة

دعیا اسم سریانی اقاقیا است
دعشا ملک السم است
دعیاسنیون افیون است

فصل الدال مع القاف

دقاق کندر ریزه کندر است که مانند ... گردد
دقاتس ... ابل است
دقرقیا بلغت ... است
دقطالیون ... لغت ... است
دقیق النحل بفارسی ... گرد
... خوانند و آن ...

فصل الدال مع اللام

دلاع بعربی بطیخ هندی باشد

دلبیس نوعی از صدف است

دلدر سعام الخلدان باشد آن

دوع بری است

دلدع بلغت اهل بیت المقدس

نوعی از کاج است و بیونانی

ستغد ولیون نامند

دله اسم فارسی دلق است

فصل الدال مع المیم

دم التنین و دم الثعبان

دم الاخوین را نامند

دمسیا بیونانی نوع انا هی است

که سیسبان نامند

دمیر بعبری نوع نبو است

دمیحه اسم فارسی صفراغون است

دمه نوعی از حب النیل است

دمور اسم ترکی حدید است

دمور تیکان اسم ترکی حسک است

فصل الدال مع النون

دندان فیل اسم فارسی

عاج است

دنبلان اسم ترکی کشنیز است

دنه اسم فارسی الیه است

دندران اماتوست

دنق سپستان است

دلغو شیلم است

دنقرا القرست

دنقطاش مشکطرا مشیع است

فصل الدال مع الواو

دوا الحمیه خیلیانا است

دوا الکنطانی خالیدونیون

دوا الشب بلغت مصر

اسم سلیمانی است

دوا النمر یخ زردک است

دوا رس اسم فارسی ابریس است

دواله اسم فارسی اشنه است

دوام شال درخت مقل است

البطا ستدیرست

دوبا بیح کاکنج است

دوده اسم هندی لبن است

دودا الجاد نبات درونج است

دود العصافیر و دانقوز

قرز است

دود اسم فارسی دخان است

دوره حلی را نبوس است

دوشاب اسم فارسی پیچپیچ

و گویند اسم فارسی

دبس عینی است

دوشاب خرمائی دبس است

دوشان اسم ترکی

ارنب است

دوشان تودری ترکی

خنفا را نامند

دورس شوکران است

دوص بار الحدید است

دوغ اسم فارسی مخیض است

دو قوریسی و دو توغریا دو است

اعربا است

دوقس لعبل است

دوقسطاس مشکطرا مشیع

است

دوقرقا یونانی حنظل است

دوکی اسم ترکی انز است

دوکلی اسم ترکی جلیدست

دول خالینمرست و بخهای

سیدانغال بلغت هندی

اسم گرد و خاک و غبار است

دوم بلغت مغربی نخل است

دوفامردا اسم هندی

مرزنجوش است

دویره رخمه است

دویره نوعی از لوف است

دوبل گیاهی که سال برو

گذشته باشد

فصل الدال مع الها

دهام رصاص اسود است

دهتوره اسم هندی جوز ماثل

دهماسا گویند اسم هندی

اشکاعی است

دهن لعیربی روغن باشد

دهن الآساایجونی دهن

ایرسا است

دهن شعد روغن تخم

بلیلج است و در کتابی گندم است

دهن البطم روغن درخت

بطم است

دهن الاترج روغن ترنج است

دهن الحجر نفط است

دهن حب البطم روغن

حبة الخضرا است

دهن الکل دهن سمسم است

دهن الکلوف روغن غوافن

است

دهن الزفت و زرفت تدکور شد

دهن السوس الآسمانجونی

دهن ایرسا است

دهن العوابی روغن هندی است

که مشهور به روغن کمان

است

دهن عسلی اسالی است

دهن البلسان که دهن المنتقد

روغن اجرست

دهمست اسم فارسی

غار است

دهنه اسم شب است

فصل الدال مع الیا المثناة التحتانیة

دیاسقولیطوس جوارش

کمونی است

دیاقوذا اسم یونانی

شربت خشخاش است

دیامردن اسم یونانی شربت

توت است

دینار اسم سریانی تخم کشوث است

دنیدریه اسم فارسی مسمای
هوای به پری ست
دیو ابست جند تو قاسی
ست
دیوانخیر تین بری ست
دیفروما لنس جندبیدستر
دیک اسم عربی خروس ست
و در روجاج مذکور شد
دسیم حمام ست
دیو سیر ... ست
دیو باقوتیلس اسم یونانی
اصل السوس ست
دیک الکرم هدهد ست
دیو چیا اسم فارسی علق است
باب الذال المعجمة
فصل الذال مع الالف
اذافنی اسم یونانی فار ست
ذاماسکینا اسم رومی ماحلبس
است
فصل الذال
مع الراء المهملة
ذره کرم خند روس است
ذرق الحمام اول مرحله ثانی

ذبندقون فارسی لسان الحمل ست
ذریقیع اول لسکین ثانی
لسکین طیور ست
ذرق سرمین ... الثعلب
... ست
ذرق الطیر خرفان است
ذریح رفیع ... باحد
ذراریح ست
ذرباس ثاقسیا ست
ذرلیس ... ست
فصل الذال مع الفاء
والقاف والکاف
ذفری اسم عربی ... ست
سرچه ... باشد
بدستور ... باشد
ذقن ... اسالیون است
ذکر ... ثانی زراوند طویل
است
فصل الذال مع النون
ذنب الخروف ذنب
الحروف ست
ذنب الخیل ... ست
... مشابهت ...

... آن ... ست
ذنب الفرس ملیت شام
ذنب الخیل ست
ذنب السلوة ذنب ... ست
فصل الذال مع الواو
ذوالغنی رفات ... ست
ذوثلثه حیات ... ست
ذوثلثه ورقات ... هند
... گیاه ... التعلب ...
... ست
ذوثلثه ... ست
ذو ... ادرق
... ست
ذو خمسة اصابع ... ست
ذو خمسة ... ذو خمسة ...
و ذو خمسة ... ست
... اسم ... ست
ذو ... ست
... ست
باب الراء المهملة
فصل الراء مع الالف
راابیونانی زبان ... ست
راسنج ... ریاسنج ست

راج کیر اسم سندی
اذان الفار ست
راج کیرنی اسم سندی ...
راج ... اسم سندی
... ست
راس السندیه ... ست
... ست
راج اسم خمر ست
... ست
رازیانج رومی ... ست
راسن ... ست
راستوس فارسی ... ست
... ست
... ست
راطینی یونانی اسم مجموع
... ست
راعی نوعی از سمک ست
راقیه ... ست
... ست
راکو اسم سندی ... ست
رانج جوز سندیست که
... نامند
رال اسم سندی ... ست

راستو ... درخت
... ست
رامیم ... ست
رانون ... اسم ... ست
فصل الراء مع الباء الموحدة
رب ... ست
... ست که ... بقوام
آورده باشند در رب ... هر
درخت آن مذکور شد
رب الحب ... ست در
... ست
رب ... ست
ربرق ... ثعلب ست
ربل نوع ... ست
و دیگر نوع ... ست
... ست
جهت ... مجرب
... ست
ربیان ... ست
رتبیں ... ست
فصل الراء مع التاء
المثناة الفوقانیة
رته اسم ... ست

کرسنبدی ریشها نامند
رکمک شنک علاشیع ست
رترت اسم خار ریکیاست

فصل الراء مع الجیم

رجل لزور و رجل الطیر
و رجل العقاب رجل الغراب
گیاه اطریلال ست و بلغت بربر
کاکچکی دسی نامند و گویند
رجل الغراب غیر اطریلال ست
و بزبان فرنگی آن را
کرنولیس نامند
رجل الارنب لاعون ست
رجل الدجاج اقحوان ست
رجل الجراد زرنب ست
رجل الاعمی خرنوب سیاه ست
رجل الناع رجل الغراب ست
رجل البعوض و رجل القلوب
فاقلی ست
رجلة بقلة الحمقاست
رتیع نعنلی حیوانات ست

فصل الراء مع الحاء المهملة

رحتما اسم حمر ست

فصل الراء مع الخاء المعجمة

رخ اسم فارسی خشو ست
رخام حجر الرخام ست
رخام الطین طین سیولیا
رخنینه ایتانج ست

فصل الراء مع الشین المعجمة

رشاد حرف لبنانی
رشته قتل الالف اسم الحریره
رشتنیه ایتانج ست

فصل الراء مع العین المهملة

رعی الحمار زیره نوة الضبع
رعادیه اسم سریانی [illegible] الاست

فصل الراء مع الغین المعجمة

رغث خبیانا است
رغوة کنانیات ست کر
نزد و حرکت برکس [illegible] ست
نیز نزد و حرکت [illegible] صابون
دنمک ما باشد ست
رغوة الحجامین [illegible]
رغوة القمر حجر القمر ست
رغوة الملح زهرة الاسیوس ست
رغیبا اراقوست
رفا [illegible] نامند

فصل الراء مع القاف

رق سلحفات بحری ست
رقعا اسم عربی [illegible] ست
و گویند نرگس ست
رقع فارسی خرفنان ست
رقاقس لغت بربری ست
و گویند جفت آذر ست
و بعضی اسم خصیة الثعلب [illegible]
رقیب الشمس [illegible]
و نوعی از یتوع [illegible] ست

فصل الراء مع الکاف

رکت حیدان اسم هندی
سنبل احمر ست
رکیه ضعف البواسیر ست
رکف بخور مریم ست

فصل الراء مع المیم

رمان الانهار نوع کبیر
هو نار الفقون ست
رمان البر [illegible]
فلفل خیار ست
رمان السعال خشخاش سفید
رمان [illegible]
آس شیاید خطاف است
در خطاف ذکر یافت
رنک کبیر شجری ست
شبیه نعیبا

فصل الراء مع النون

رند بری آس بری ست
و بلغت شام غار و گویند
صندل ست
رنف اسم عربی [illegible] ست
رنگ کاسه اسم فارسی [illegible]

فصل الراء مع الواو

رواست یونانی خشخاش
سیاه است
رواس اسم نبطی قرة العین ست
روباه اسم فارسی ثعلب ست
روبارس اسم یونانی
آزاد درخت ست
روبا اسم هندی [illegible] ست
روپیه اسم هندی [illegible]
مسکوک ست
روبیه بلغت بربری
نوة الضبع ست
روتی اسم هندی
خبر ست
روث سرگین حیوانات ست
روج و روعا بلغت اکبریان
زیبق ست
رود یونانی درد ست
رودامالی یونانی شربت
درد ست که با عسل
ساخته باشند
رودلیون اسم سریانی
دلبی ست
روده اسم فارسی [illegible] ست
روزهی اسم سریانی [illegible]
روسی ادطا یونانی
سماق را نامند
روناس اسم فارسی فوة الصبغ
است
روشنک اسم فارسی
شاطل است
روفنا یونانی [illegible]
و بسریانی اسم [illegible] است
روفیون نوعی از عنب الثعلب
است
روسنی اسم هندی اذخر ست
رویا اسم سریانی عنب الثعلب

روحی اسم فارسی طالیقون است
سدی اسم هندی تملن است
روسختیا شبه است که رشقوه
برج توتیا است چه آن توتیای
غیر مصنوع وسعدنی است
بخلاف سایر اقسام
رودین اسم یونانی فوه الصبغ است
روغن اسم فارسی دهن است
وسمن رایز نامند
روغن بادام کوهی زیت
بر جان است
روغن درخت ارزن زیت
سودان است
روغن زفت قساولان است
روغن مرتون زیت است
روغن زیتون فارسی
زیت الانفاق است
روغن شیره شیر خشت روغن
کنجد دهن الحب دهن سمسم است
فصل الراء مع الهاء
ریبج و ریشقا و ریبج الفارسنک
است
ریبهیرو است هندی مصمص

جهت تحلیل ریاح وا مرلیق
کبید طحال استسقا مفید است
ریحقان زعفران است
فصل الراء مع الیاء
المثناة التحتانیة
ریباج اسم فارسی ریباس است
ریتاج رساغ است
ریحان بعض شبیه است
ریحان الجمال سلیخه است
ریحان الکبایل ریحان داود
اذان الفار است
ریحان سبز صنوبر الحان نوعی
از شاهسفرم است
ریحان الشیطان شابابج
ریحان الشیوخ مرو است
ریحان القبور آس لیت
ریحان کوهی بادروج
ریحان الملک شاهسفرم است
و از مطلق ریحان مراد آن است
ریحان نبغ ملبت مصر
ترنجان است
ریحان سیاه قلنقات است
ریحان نوعی از خرست

ریشیم اسم هندی ابریشم
است
ریشه دالا اسم فارسی
سنبل جبلی است
ریما اسم کرگدن است
ریم آهن فارسی
خبث الحدید است
ریوند ریاند است
باب الزاء المعجمه مفصل
الزاء مع الالف
زاج اسود زاج سلیمی است
گویند زاج الاساکفه است
زاج بلوری اسم فارسی
شب یمانی است
زاج الحیاة از جنس زاج اخضر است
که در خانهٔ بر معدن آن
بهم رسد
زاج الحبر زاج اصفر است
زاج سوری زاج احمر است
زاج قبرسی زاج زرد مایل
به سبزی است
زاج لاری دیگر مانند
از جنس زاج قبرسی است

زاج سلیمی از جنس زاج احمر
که مخلوط با خاک است از داراب
حل نمایند و صاف کرده بگذارند
تا منعقد شود و متحجر گردد سفید
مهره زرد رنگ مده استعمال
نمایند
زاریج اسم فارسی شهاباریس
است
زاغ اسم غراب کبیر اسود
و بترکی قورغان نامند
زانجا اسم فارسی خی است
زاغنر اسم فارسی نعنع است
زاوق اسم زیبق است
زاران داری است و گویند
مرو است
فصل الزاء مع الباء
الموحدة
زبان گنجشک اسم فارسی
لسان العصافیر است
زبیب الجبل مویز الجبل
است
زبدة البحیرة ادرا قیون است
زبد الطری آبشخ است

زبر العقعب طلوبه است که
در روغن نیم میشود
زبدة الغمر حجر الغمر است
زبدة القوارير سیقونیا است
زبد الملح زهره اسیوس است
زرشک بلیغ زرتی است
زرجبول تخم کشوث است
فصل الزاء مع الجیم
والدال المهملتین
زحم الملک شادوران است
زحل ملبت اکسیر ماخاص
اسود است
زمادس ملبت مکابن
تام است
زوودار جدوار است
فصل الزاء مع الراء المهملة
زر اسم فارسی ذهب است
زرنگ و زرنک نباتی است دال
آب مغوت است
زرجون اسم خمر است
زرد آلو اسم فارسی
مشمش است
زردک اسم فارسی جزر است

زرده تخم مرغ اسم فارسی
محّ البیض است
زرد چوبه اسم فارسی عروق
الصفر است
زرقونی نبات احمر اللون است
زرقون اسم مغربی اسرنج است
زرنیخ ابیض شک است
زرنیلج ریباس است
زرتالو و بزیره میان دو رو
احمر است
زریرة البقلة سبارک است

فصل الزاء مع الغین المعجمة

زغار خرا طین است
زغن اسم فارسی حدأت است
زغیر مرو است و بفارسی تخم
کتان را نامند و گویند بهی
زغفنن است

فصل الزاء مع الفاء

زفت بری جبلی زفت یابس
است
لغت رومی شامل زفت یابس
زفت بحریست از سطلق آن مراد
و از اکثر زفت بحریست و گویند

اسم سقمونیاست

فصل الزاء مع القاف والّلام والمیم

زقطا اسم بربری حب الزلم
است
زلالیف الملوک نوعی از
بزرست که حب السلاطین باشد
که بفارسی لعبت بربری گویند
زلخ اسم عربی باشنین است
زلو اسم فارسی علق است
زمات الراعی لبن الغزال است
زمرد انا سامی زبرجد است

فصل الزاء مع النون

زن دد است
زنبق ادهن یاسمین زرد
است
زنبور عسل نحل است
زنبوع اسم عربی آسبوب است
زنجار الحدید بعنوان
الحدید است
زنجار مجرد و زنجار دودی
از اقسام زنجار مصنوع
است

زنجبیل شامی زنجبیل شامی
راسن است
زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی
اشترغار است
زنجر و بلغت اصفهانی
حمر را نامند
زنجرف زنجفر است
زنجفر زنجار زرد است
زنجبیل بلغت مغرب اسکندر
قنابل از رسیان نامند
زند بلغت شام جاورا نامند
زنقلاح منسمی از حلازون بر
است که در اشیاء از نیول
میباشد و لقب بالابان
زعفران خیریست که در میم
سند کرکاجول نامند
زور در جاندان مذکور شد
زنگار اسم فارسی زنجار است

فصل الزاء مع الواو

زوفرا قسمی از خزامی
بری است
زوفنک بلغت زنداقی
قسمی اخیر و صفه است

زراوند کنبت جرجانو داست

فصل الزاء مع الهاء

زهیر بفارسی سم را نامند
و بعربی شکوفه را
زهرو بلغت زر نفل شامی
در مغرب نغلیه بفارسی
مراره حیوان بربری کرکوتة
اطلاق مینمایند و بح الیز
میگویند و بعضی با صطلاح
اکسیریان مخاکل است
زهرا سیدوس آبنوس است
زهر زمین بلغت برجان
آزاد درخت است
زهرة الحجر جوز جندم است
دگویند خر ازد العصب است
زهیم اسم زیاد است گویند
زیاد اسم جانوری است اسم
عطران است

فصل الزاء مع الیاء المثناة التحتانیة

زیتا لاحی زیت فلسطینی
و زیت رکابی بر اسم
زیت انفاق است

زیت ریاح طرا شیت است
زیت الجبل بلغت نواح مصر
اسم نفط است
زیت الشلجم روغن تخم شلغم است
و بلغت صعید مصر روغن
انفنیقلس است
زیت المرجان زیت
السودان است
زیتون الارض مازریون
سیاه است
زیتون بنی اسرائیل
حجر الیهود است
زیتون جبلی و زیتون الحبش
و زیتون کلیه زیتون بری است
زیتون الماء زیتونی است
که نزدیک آبها روید و جمیع
افعال الضیفر تر ساتر اقسام
آنست و بعضی گویند زیتونی
که در آب نمک پرورده باشند
زیتیر بلغت مصر ساز النوطالی
است و گویند دو نوع است
زیرتون بلغت دمشق
نوعی از درخت ستبر

679

بے ترست
زیره ہرست
قیره اسم فارسی کمونست
زیره رومی اسم فارسی
انیسون و کرویا نیز نامند
زیره سبز زیره فارسی ست
که کمون نبطی نامند
زیره عبرانی بهم فارسی
کمون بری است
زین کتان ست
زنیانا نخواه ست

باب السین المهملة
فصل السین مع الالف

سابیج معرب از شابیرک
فارسی ست که برنج نامند
ساناحورا اسم سریانی
بادآورد ست
ساجی اسم هندی تملی ست
سار اسم فارسی زرند ست
ساسعلا اسم یونانی عصابه ست
دبه هندی سارا را
گویند
ساریقون اسم یونانی سیم ست

ساکس اسم فارسی
قساتس ست
ساسارکشت بزر الحجره
است
ساسم آبنوس ست و گویند
نانخواه را نامند
ساسالیوس سالیوس
سیسالیوس است
ساطریه سالمریون اسم
یونانی خمیره اشعب ست
ساطیریون بیخ نانی حید دارد را
نامند و بمعنی خلعی الولع
است
سافیں سافانیدون اسم
سکبینج ست
سازدس اسم یونانی
نیرنج ست
ساق الحمام نبت بحری
الحمام ست القاتی دیگر نیست
ساکس اغریون اسم
یونانی سکبینج است
ساسعلیس اسم یونانی
حجر القمر ست

سالیدون اسم یونانی
کرفس ست
سالقه ساق سود بیدشاه سیاه ست
فصل السین مع الباء الموحدة
ستپاری اسم هندی قرنفل ست
سبزغم اسم فارسی شاهسفرم ست
سبزقبا الیت اصفهانی اسم
شغراق ست
سبح اسم حنبع حب آنرا سنده ست
جمع آن سباح
سبع اللاقی بسیار دشتان ست
سبح الشعر افتیمون ست
سپستان آنا دو درخت ست
سبوس گندم اسم فارسی نخاله ست
فصل السین مع التاء المثناة الفوقانیة
ستارا اسم هندی شقاقل ست
ستاسعی اسم هندی بوزیدان ست
ستوا اسم هندی سولیق ست
که بفارسی بیستا نامند
ستراهند اسم رومی زنجبیل
است که بیرشه باشد و گویند

اسم تیره از بیش ست
فصل السین مع الجیم
سجوسن گشت رومی ابحلیس
المیت یونانی اودیه ست
سجلاب اسم یاسمین ست
فصل السین مع الحاء المهملة
سحاب لیف ابلیسیران بیست
سحاب البحر اسفنج است
سحوریون اس ست
فصل السین مع الخاء المعجمة
سخاء البحه از قلات لیسون
جداکنند و نیز اجزا اصداری
که در حین بیدن تلذاشت
جدا گردد نامند
سخادس اسم سریانی سلویٰ
سخیرونا ح احمر ست
سخنیا اسم یونانی سعلکه
سخینس یونانی درخت سعلکه
فصل السین مع الدال المهملة
سداب فرّ با اسم سریانی
سدرس لیلج ست

سدی لبتناج است
فصل السین مع الراء المهملة
سرآج القطرب حباحب ست
سراج الغلام کندش ست
سراج القطرل نباتے است
که نا خشک نشده ست در شب
سید خشد و گویند بروج العظم
دگویند اسم مشترک است
مانند سراج القطرب که
مراد خلال است
سرافیون اسم یونانی اساردن ست
سرحی الطول اسم قیر لبلاب کیاست
سرخنون اسم یونانی
پرسیاوشان است
سرسوخته اسم آیار ست
سرجون اسم یونانی
پرسیاوشان است
سرجر اسم ترکی صعفر ست
سرخان ذیب ست
سرخان حشبوس اسم یونانی
شیطرج ست
سرسیج شمیر فارسی لسان الحمل ست
سرو اسم شامی کرفس ست

سرد دارا اسم اندلسی دو
رومی است
سیسارا ثقی است
سرسون اسم هندی
خردل ابیض است
سرطیا لوفا لوزح است
سرکر اسم فارسی خلق است
سرکه شیرین اسم سکنجبین است
سرکه هندی اسم کانجی است
سرگین اسم فارسی زبل است
سرگین خروس اسم فارسی
خرء الدیک است
سرگین سوسمار اسم فارسی
بعر الضب است
سرگی اسم هندی بیخ نیلوفر
سرگین گاو اسم فارسی
اخثاء البقر است
سرشغا اسم ترکی عشقه است
سرسه اسم فارسی آهک است
سرم طبیب شیرازی اسم شارع
سرق سرب نیخ فارسی
که قطف باشد
سرو جبلی عرعر است

سرکیس یونانی هندبا است
سرتش اسم فارسی اشراس است
سرشیم ماهی اسم فارسی
غری السمک است
سرگیم پوست حیوانات
غری الجلود است

فصل السین مع الزاء
المعجمة والسین المهملة
سزنا اسم میا الحکمه ست نزد
اهل بغداد
سسالی سرت قیسیا بیکری است
سسی هندی اسم ارنب است

فصل السین مع
الطاء المهملة
سطاح اسم عنب کبابه است
که بر روی زمین پهن شود
سطراک زرنباد است
سطحیلون اسم یونانی صبر است
سطفلین اسم یونانی خرنوب
سطوکا بلغت بربر سیمیه
بالسیه است
سطیون اسم یونانی زوفرا است
سطیوس اسم یونانی حلتیت

فصل السین مع العین
المهملة والمعجمة
سعالی سعالة قنجر لران است
وحشیشة السعال را نیز گویند
سعبین سکنجبین است
سعد عود بلسان است
سعوسر خس است

فصل السین مع الفاء
سفال اسم فارسی سفاج
وخزف را نیز نامند
سفرجل هندی گویند اسم
تمر است که میخ شده
سفری اسم جام جبل است
سفاسن یونانی جبار است
سفنش الکرم مسالیخ الکرم
سفلنون یونانی آقوبو
قندریون است
سفند اسم فارسی جبل است
واسفند نیز نامند
سفند یلوس اسم یونانی
شاه بیرم است
سفید آب اسم فارسی اسفیداج
سفید آب بردی اسم فارسی

اسفیدج جبا صین است
سفید سند اسم فارسی
حرمل ابیض است
سفید خار اسم فارسی باذاورد است
سفید دی الفقار فارسی ...
از آرد جبار جردن ... که
تلی مرتب سازند
سفید مرغ ... سفید
نامند و اسم فارسی نوع ...
حصی الراعی است که سبزی
پیرالالی نامند
سفید مهره اسم فارسی
اندوخ است

فصل السین مع القاف
سقورصفو لعباد ... اسم
عربی ... شراب است
اطبا لعباد ... اسم فارسی
دبرگی کبشین اسم ... است
سقوالحیون یونانی ... جبل
سقوانیا ... یونانی ... است
سقوحین اسم ترکی زرد است
سقوبردی اسم ترکی ماهی
تریح است

سقوفوس اسم یونانی العقرب است
سقو اسم ترکی ملک الطیر است
سقولوق سقولوقندان است
سقولیجان اسم ترکی خیار طین است
سقولوس اسم یونانی درشمع است
سقوبشیا اسم یونانی صابون
سقنقوص سقنقور است
سقیر بلا اسم سریانی لعفانج

فصل السین مع الکاف
سکباج اسم فارسی غذا است
سکال البین اله ولد گو نیجوس است
سنگ انگور اسم فارسی
عنب الثعلب است
سکبینج جبر طاغیطوس است
سگ دیوانه اسم فارسی کلب است
سکو اسم ترکی حاده است

فصل السین مع اللام
سلیاقیوس نوشادر است
سلیقی یونانی السلت است
وردوان است
سلق الماء حماض ماء است
سلطان الجبل صعتر الشوکی
است

سلم نوعی ست
سلمه قرظ است
سلیخة السودا نوعی از سلیخه
سلیط زیت ست و گویند عکس
سلیقون به یونانی اسرنج ست
سلیقون قرة العین ست
سلوک اسم ترکی علق ست
سلور سرب از سلوس آنکی
و آن جری است
سلماریس اسم هندی
فصل السین مع المیم
سم نوعی از سدر
و بضم اسم فارسی خلعت
و بعربی زهر را نامند
سمارلیت سم السل است
سمارغ نوعی از قطر ست
سماریس اسم یونانی سوسن ست
سماقیں سماق الدباغین ست
سمن حمار و فیل است
سمن سنگ ماهی زرنیخ ست
سم الفار شک ست
سمر درخت السیلان ست
سمکه فول و سگ ماهی و سگ صید است

سمک الیهودی حجر الیهود ست
سمسم به گیلانی کنجد ست
سمسق بضم اول مرزنگوش ست
و بفتح اول یاسمین ست
سمطادس اسم یونانی
سمن اسم فارسی سیر ست
سمندیص اسم هندی
سمندیقون حب السمنه
سمنو اسم فارسی سبد ست
سمور رومی کرفس ست
سمک اسم ترکی علق ست
سمیقون یونانی
سمیقا اسم سریانی
سمیقاس نوعی از شعیر ست
که سایه آن قاتل ست
فصل السین مع النون
سن بفارسی سرو ست
نوعی از سنبل
اسم ثانی ست که در هنا
سنجر مرد ریزه
جهت آنکه مرض
سنکرد دانه

درخت آن که از ریسمان
ریسمان البسه غیره میبافتند
و دیگر اسوسی حیوانات و بلاد
سنعل بیونانی اسم
سنا الکلب سپستان ست
سنا الفارسی یعنی سوک
چوبیکه انسان مسواک
میسازند
سنباد را ندلسی سنبادج
بلیون ست
سناح رعان دیج است
که جمع گردد بر چیزی
سنام الحمل کوهان شتر
سنانیز لغت مصر گرد ست
سنباد الفارسی یعنی سنباده
خواه از طلا یا نقره یا از آهن
و با چیز نیها از سنباد که باشد
سنب لفارسی یعنی جادو
است که ترا نامند
سنبهالو هندی چینکت
سنبالی گفته اند غیث سنبل
نام دوا ست که آن را سنبل
نیز نامند

سنبل شور نیز ست
سنبل هندی مطلق سنبل را
نامند و لفارسی و هندی نیز
بر سیاه شان و نیز لفارسی
اگر بیسال برقی خوشه گویند
سنبل رومی سنبل جبلی است
اقوال نطاکی و آن سوست
سنبل اقلیطی سنبل رومی
سنبل جبلی بفارسی سنبل الطیب
گفته اند سنبل الاسد ست
سنبل رومی ناردین ست
سنبل هندی نوعی از سنبل الطیب
است
سنبل العصافیر سنبل هندی
که ناردین نیز گفته اند
سنبل فارسی بسیار
سنبل کهار هندی تنگ
که سم الفار نیز نامند
سنبوت کمون ست
سنبوسق سرب سنبوسک
سنبوت سنبوسق
سرو سنبوسه
هندی لوز نیز نامند

سنجاریس بفارسی نخ نبی
سنجار و فرس سمارست و اسرا
و بعلی انحا سنبر نامند
سنجد بفارسی اسم غبیرا است
سنجد تو گل ست که بوی آن که است
بوی گل سنجد ست
سنجد جرا ساق عناب ست
سنجد کرخی باصطلاح عامه
ثمر درخت نیم ست
سنجد هندی ثمر سرسری است
سنجر شغرف ست
سنجد لاد نجشک ست
سنجیونس مصطکی ست برومی
سنداد بعربی ماده اعرابی
دبابان شمر است
سنجد فارسی استرکس
سندره بعربی تحرفی است
که از چوب آن کمان میسازند
سندرس نوعی صمغ ست
سندرس بعربی
و بطبع رانیز نامند
سندس مارس یونانی
صمغ قباری لبنانی ست

سندرحمن بیونانی جزریست
سندطیس یونانی بسنج است
سندر وسندی اسنج است
سندیوس افزیون یونانی
قثاء بریست که قثاء الحمار
سندرمی نون بایرا یعد از
راء مهمله یعنی اسنج است
و لقاف غلط است
سندملا و سندلاهن درختیست
هرسه لغت سندا اسم یسنج
سند لغارسی اسم عذرا بلنبا
سندهاسندی طبا شیر
سندصان عود هندیست
سندمی نجبیل است سند هم
سندی نخل بری بمعنی خرماست
کتهکا آنرا عربست اد و
یا آنکه طلع آن ابیده عرف
بجای آن شب بعینها
که کبوتر گیشنا روز ران
رطوبت جمع گرد و لیس
شیرین یاهم دگرگیه روزبان
و کعت بکبند مسکر و عسل
آن مراد دزد اهل هند

آن رطوبت جمع سکر
است
سندیان بلغت اهل شام
درخت بلوطست و بلغت
اهل مصر سلدانیون است
سندیان الارض بلغت
سریانی زراسیون است
سندبر یسنج نانی حدید است
سنقس اس بربی است
سنقر بلغارسی زنبور سیاه
سنط بعربی درخت قرظ است
سنوس یونانی قثاء بستانی
است سلیخ را نیز نامند
سنقف بعربی ادرست که
در صحرا بیمر سند و بلغارسی
ترکاس نامند
سنقر و سنقار را طیور سلم
شکاریست که ملوک پرّان
شکار سے نمایند
سنقره کلاغ سبزه است
و بفارسی کاسه شکنک
و آن شتر ماق است
سنگ اسم فارسی حجر

وا سنیزری بادریونانی الطر
و بسندی تیجر نامند و یکافت
تازی سندبی اسم سنج است
و آن مهره ایست که رقاقان
سند انان رقاقی فیمابند
و آلات لوشیدن دست
زنان هنود داتی عرباران
بسازند
سنگ آتش حجر النار است
سنگ آسیا حجر الرحی است
که بسندی چکی کا پتهر نامند
سنگ آهن ربا حجر مقناطیس
سنگ احمر حجر احمر است و
آنرا سیندر یک سنگ آن بہ است
سنگ اسمی حجر ارمنی است
سنگ اسفنج حجر الاسفنج است
سنگ اشکن حب الملک است
که بسندی کهتی نامند و آنرا
سنگ اشکن جنبان نیز گفته است
که سنگت حصا ست و نیز
اسم نوعی از تمر است
سنگ نقفارسی نام تریست
که بعربی آن صوره نامند

سنگ براهی حجر البرام ست
سنگ پشتک حجر الفیلسطینی
سنگ پیکان و سنگ سعن
اسم قریه ایست از قریهای
تبریز از اعمال فاروق که
سعدن آن سنگ است
و آن سنگی است ملون با رنگ
زینتیشگران آنرا در سفید کردن
شیشه مستعمل دارند و نقش
نامند
سنگ پشت بفارسی سلحفاة
و بسندی کچهوا نامند
سنگ پشیم لغارسی حجر یشبی
سنگ پشم اسم حجر یشب است
سنگ بصری لغارسی توتیا
انامیت است
سنگ چقماق حجر النار است
سنگ بلور حجر بلور است
سنگ سندی تیجرا نامند
که بعربی بشیح نامند
سنگ کاد اسم فارسی
حجر المس است
سنگ کچ اسم فارسی

حبس است
سنگل بلغت زمین نرم ماهی
رطب است
سنگدان مرغ اسم فارسی
قانصه است
سنگهیا بلغت هندی اسم
نوعی از بیش است
سم الفار نامند
سنے نوے از ماهی است
که در ملتان بلاد هند بسیار
و لذیذ می باشد
سنوت کمون است
سنوس سند لیفس است
که از نبات حدید نیز نامند
سنور نوعی از خفاش است
سنیز شونیز است
سنین اجزاے عنصار است
که در وقت سودن و سنگ
بهم رسد

فصل السین مع الواو

سو تبرکی آب را نامند
سوار الاساکو چیزیست که از
آن بست
زاج و دیگر مار سرکه و از اجزا را عات

سواد الطین بعربی گل سیاه است
سواد السند المسند گوشت بزیست
و گفته اند سواد السند
نوعی از ریچه است که سکنجه
و سودا زیا منشود از ادویه
تریاق نامند و قسم است
سوار الحکام سیاه دران است
سواد الشقاء معصی است
سوادنیات معرب است که بفارسی
دار بود و بعربی حمر زا مند و
آن سبی سمرا غ است
سوسن میوانزست
سوداسم ترکی لبن است
سواد بعربی العصفور است
و بفارسی سیاه را تیز نامند
سواد السند الاسید صاحب
منهاج گفته آن حیوان آبی
بحرایی تو باست و انعال
باید که در کوره صد دان نزا
بسوزانند و سوده بایست
و حبوب خسته خشک نمایند
و بعد الحاجت استعمال
نمایند و بعضی گفته اند گوشت

دالستد لبغدادی خرست
بز گوشت گفته سیاه و صاحب منهاج
گفته خبیث تشبیه است
سیاه که اهل بغداد سند انا
انسوره و سیاه زمرنحیل است
الا که باشد که ران چوب
سیاه تند و نان سند را
سند بقبضه دست
بپوشند و آنرا از احراق
نوعی گاهی تکمل می اندمد
داروان ادانی بنیر سیاه
و لیکن تا صاف مباشد
سوسن بعربی اسم درخت
که آنرا بدیعی و سه کا
افرج و سیار خرما حدع آن
سوا سنا آمده است
سوسن چاه است که
لرزنقین باشد
سکم لفح عربی زرای است
العم نام جانوری است
سوید بعربی نوعی از مرغی
است کوچک که بفارسی
ترکی سعود و دق نند

ناسد
سوزیلمیت سعر خیت
بپاز گندم پیاز و پلی
بسیار آشنای آشناسند
سومر نیز اسم شجر غلات
و بامقعات است
سوخ لعفا اسم فعل است
سو دلقون یونانی اسم
نوعی از تو تیاست
سودق صنوبرست
سوذنق و حاتی اسم ممنوع
با با شاهی است
سو نسبی اسم خرزه است
سوران لبفارسی اسم درخت
کرمک خوشی که دار کید
شاید شاک است
سوو ابرو دار شک است
سوسیوان یونانی اسم ارسی
سوز سجابی سجار بحیره یونانی
نام ذنو لیت نانخ است
او را ام سلق دوح آن
سو سحیان هندی را اهلی
سیاه او را تیز آمده شن

سوسمی کره یونانی اسم درم
مقل اصل حلق یا مری است
و در قرابادین گره لت
سومبح معرب شکر فارسی است
گره بعربی القرنا سند و صاحب
تحفه یار رود است
سور سیاه سوادان است
سو رطیوان و سو قسطون
تحفیه الشلب است
سو سجلی هند خرز البحر
که رعلین نامند
سوردن بح ناتیت شیفسی
که رشهور سحر گهمند است
سوره گفته اند که سیری است
سراق که رقس الماد و قره و
موری گفته اند اسم فوری
نانج و گفته اند اعراج احسد است
و نیر گفته اند تهنا فوتی از ری
اسم خرتنگ و نیز نام سوسن
احمر است
سونق صنوبر است
سوزه قثای بری است
سوسن اسم شبت دیر اسم

گرمی است که در بلیس سبی
بسیم برسد
سو سنبد بفارسی گرتبانی
تیوحی تیوح آن بسیار است
از خشامات و در شیر است
ملف شیر سو سید و هیا ناشد
سوسک بفارسی تیره و گرن
تیوح و آن معرب است
کمک اتان کو کتر و گوشید
خاص است که در جامات
سوانخ نمناک بسیار بهم رسد
سوسمار ... گوشا
سوسن احمر ولیوث است
سوسن آزاد سوسن ابیض است
که زنبق نامند
سوسن جبلی ارسا است و
اراسیس را نیز نامند
سوسنبر سیسنبر است
سوسن بفارسی اسم عنایه
سو سکمن سلق است
سو فلیس نیز سلق است
سو طیرا یونانی اسم تلخ کنجد
است و در قرابادین کرنبا

سوحا ابزلی اسم هدی ریادن است
سوهان تیزکی اسم اصل است
سوفته لفارسی سوسن تنکون
در صورت دشتیه است که بخورند
و فاسد سازد و آن ما
سوقیطون جند بیدستر است
یونانی و صاحب اختیارات
خصیة الثعلب انثر و بعضی
سبب بی بویا نیز نامند
سونال بوجراغ گفته گل قشور
فیلیلی تبدیه تقصیر رسان العصافیر
است و آن نافع است جهة
اوجاع مفاصل بارد
سوقوطون سوقرطون سقوقرطون
اسم حی العالم است یونانی
سونی یونانی تین است
سوفرس سوقیرس یونانی
اسم خروع است
سولا مازریون است
سوبح بربری اسم ... است
سوبا اسم ... است
سوناتون و سوناجیون و
سوناتیون اسفاناخ است

سوا مالبیرنانی سنی اکحاس است
سوناد سونه هندی اسم ... است
سونکهمی سونن کهمی سوناکهمی
هیره اسم هندی قرشیا است
سوسوتی اسم هندی ... است
سوتیب سولف هندی اسم
رازیانج است
سونمو اسم هندی زنجبیل خشک
سونجرون اسم هندی ...
سیاه است
سوتخس هندی ...
سونه می لغت هندی اسم
آذرخش است
سونش اسم فارسی براده
آهن است
سولق اسم عربی ...
تلخان فارسی سبب بسیار
و آن اقسام است از ...
حنطه و سلت و شعیر و حمص و
باقلا و جز آن
فصل السین مع الهاء
سهاگر اسم هندی تنکار است
سهار اسم فارسی ...

سیبر گیاسم فارسی سیسنبر است
سیر اسم فارسی ثوم است
و گفته اند مخصوص بگاو و باده است
سیر زرد سیر زشتین ...
اسم نوعی از ثوم است
سیرسن دار چینی است
سیسنبل اسم فارسی سیسنبر است
سنگ علیق است لفارسی
سیسک اسم فارسی خسک است
سهل اسم عربی غراب است
سهلاة اسم عربی حصی است
سیلا اسم طعامی مصنوع
فصل السین مع الیاء
المثناة التحتانیة
سی اسم فارسی ... است
سیا اسم فارسی ... است
و گفته اند عصاره آن است
و گفته اند عصاره نبات
دیگر است
سیاب بربری اسم ... است
و گفته اند اسم ... است
و بعضی خلال گفته اند
سیا اسم خر است

سیاداران و ساداوران
و گفته اند عصاره است
که از بیخ درخت جوز حاصل
گردد و سیاه رنگ است
و چون خشک گردد حاصل
و مشتعل گردد و ... سجی
تدرس سره زرده ... این
دو او شیر ... و فارسی
بسیار است و از کوهستان
نواح آن می آورند و از ساق
درخت البطم حاصل می آورند
تراوش تیشه بران و سیاه
رنگ مانند مداد می باشد
و آنرا رنگ سلم می باشد
و صاحب اختیارات گفته
چیزی سیاه رنگ است
که در بیوت درخت البطم
بهم میرسد و آنرا آب بن
می نامند
سیا لفارسی گشنیز است
آلبسی ... نامند آن چیز
معمول ... از درخت ...
جوز و ... حلاو ... هیا

سیاس بفتح اول لفارسی
اسم سار است
سیاع کبری کتان است و یا
نباتی دیگر شبیه بکتان و
بکسر اول اسم کاهگل است
سیال بفتح اول لغت عربی
نباتی است سفید با خار
طولانی که چون خار ها از و
جدا کنند لبنی بر آید
طولانی را نامند و یاسمین
و چند قوتی را القیا
سیال بکسر اول هندی اسم
شغال که کلکتی می باشد
و یاسمین را نیز نامند
سیانج اسم فارسی خسک است
سیالی بکسر اسم هندی
شغال است
سیان بفتح لفارسی عشقه است
سیاه بید بکسر اسم نوعی
از خلاف است
سیاه داران اسم فارسی
ساداوران است
سیاه اردلفارکرته السودا

۶۸۵

کرسنه بسریانی ناسترسین است
سیاه‌دانه بکسر اول اسم فارسی
حبة السوداست که شونیز
و باصفهانی سیاه برنج
سیاه‌گوش اسم فارسی
عناق الارض است
سیب اسم فارسی تفاح است
سیبا اسم تمر هندی است
سیسوس سیسوس بفتح
اول و سکون ثانی اسم اسفیوس است
که بزر قطونا باشد
سیبیا بکسر اول و ثانی است
سیکل لغت عربی اسم ...
سنبل ... آن قسمی از ...
است گفته اند ... است که
... شده ...
... سفید ...
خوش منظر میباشد و شاخ
ندارد جمیع او سیاه ... آمده
سیج بفتح اول اسم فارسی
... است که زبیب باشد
و بکسر اول اسم هندی انار
درخت زقوم است

سیفیه بکسر اول اسم فارسی
ناشر ... است که ... آن
با ... است و گفته اند اسم
سعوه است
سیغان اسم ترکی ناهست
که بفارسی موش هندی
گویند
سیغول بکسر اسم فارسی
قنفذ کبیر است
سیاسند اسم سریانی
جلو ... است
سیاسون یونانی
اسم سمسم است
سیبی لغت عربی سیسان
سیسنبر ... ببکر
اسم ... است که ...
اسم سیر ... و آن ...
قتل الطعام نیز نامند
سلیق ... است
سیسرم ... گویند
است شبیه زنجبیل ...
... قیصے
سیسان ...

سیر اسم ثوم است
سیسنبر ... سیسنبر ...
است
سیسوبرا اسم ...
که بعربی اسود باشد
سیکون اسم هندی درختے
است عظیم چوب او ...
... میباشد
سیسنبون ... است
سیبارون ...
سلیط اسم عربی ...
که بفارسی ...
نیز نامند
سیفور اسم فارسی قنفذ کبیر است
سیفوس اسم یونانی کندر
سیفوس ... قثاء
البستانی است
سیفوس ...
... است ...
سیفی اسم ... است و ...
... نیز بعربی نامند
سیف ... است

سیقالیطوس یونانی ...
سیقوس ... قثاء
البستانی است
سیقیس ... است
سیقوسوروس یونانی اسم
خیر است
سیک بکسر اسم ترکی ...
حیوانات است
سیکران بنج است
سیکوان الحوت اسم یونانی
قنوس ... گفته اند
و اسم ماهی ... تیز
سیگ و سیلک اسم فارسی
... قتل الطعام ...
... اسم فارسی ... است
سیلان بفتح ...
و نیز نام ...
سیخ است
سیلاله بکسر اسم فارسی ...
سیلج ... اسم ...
سیلے اسم یونانی نبات
... است
سیم بکسر اسم فارسی نقره است

سیاب اسم فارسی زیبق ...
که بهندی پاره نامند
سیده و سیاده بکسر اسم ...
سیاده که ...
سیانگ ... است
بفارسی خیار ...
سیموس یونانی اسم ...
سیفور ... است
سیلا یونانی اسم ...
سین بکسر اسم فارسی ...
که جمع آن ... است
سینار ... عربی
درختی است
سیب بکسر اسم هندی ...
با ... مشهور ...
و نبات آن ...
سند ...
بهندی ... است
سنید ... بکسر اسم ...
زقوم است
سنیدها ... اسم هندی
... درخت ...
سنید ...

سیوا الذکر کشت برگشت است
سیون قرة العین ست
سنبولی کر اسم هندی الطریه
شوربه ست
سینبل سینبر ست
سید و سیانه بکسر به عسلی
اسم ذئب ست جمع آن سیدان
و سیدا آمده
سیدازق هقوست دگو سند
شاهین ست
سا سا قرة العین ست
سیر کبر اسم فارسی ثوم ست
و نزد عامه تریاق روستایان
و هندی لسن نامند
سیرب بکبر اسم فارسی
فذ هیئت انا معامی حیوانات
مانند بزرگو ستیان آب
و سیرخیب وسند
سیرون گفته اند اسم
هندی قرشنا ست
سیرجون نقح جیزست
مصنوع از رصاص محفف
قرح ... جیشم ... کرم است

سیر صحرائی و سیر دشتی
و سیر سوبهه اسم ثوم بری ست
که بیونانی سقوردیون
و هندی جنگلی لسن نامند
سیرمان یاقوت احمر ست
سیرن کرنس الماء ست
که قرة العین باشد
سیسگی هندی آمیزش بند
دیگر گویند هندی اسم
کافور ست
سیسا بیونانی اسم
سرطان بحری است
اسرب را نیز نامند
سیبار بیونانی اسم
انجدان طیب ست
سلیاسطی تکاتس ست
بگویند دو دیست مجهول
الماهیة
سیسام بیونانی اسم سمسم

باب الشین المعجمه

فصل الشین مع الالف

شا بالمشت بالغ ست
رسا فلنج هتر نامند
شاه ماهی سپرانی نام درختی
ست که حب آن شبیه
به شهدانه ست
شاب خردل ست
شابدمی فلفل سفید
شاب هندی فلفل سیاه
شابرقان شابورکان
و شابورن هم اسم فولاد
که حدید ذکر باشد
شابرج و شابرج نفاخ ست
شاج جیره ایست شبیه
لسبور که زباد نامند
شاخ اسم فارسی قرن
شاخی و شاخرل بفارسی
اسم حب الزبیب کوله است
که آن نان میبازند
شاد بفارسی سنجی ست
شالاق سرب شاه دانه
فارسی ست که شاهدج
نیز نامند
شاه دانه شاه بیخت ست
شار اسم سار ست دگفته اند

اسم سفال ست
شار بالیرانی ابرنیم ست
شارشنک طینج ست
شارکی اسم انجدان ست
کبیخ حلتیت است
شاردو صابح است
شاسپرم سپرغم ست
که شاسفرم نامند
شاش و شاشه اسم فارسی
بول ست که کمیز نیز گویند
شاه شار سیس سنیر ...
شاسنگ شانگ طینج
شاه لاه صلح است
شاه ترن ...
شاه فهرب شاه اکست
که تر بوب باشد
شاه بلیون است
شاه البربری اسم ست
شالی بفارسی نام برنج
سفترشت که شلتوک نیز گویند
شال کرده ملنیت ملی شال
... ملنیت مازندرانی
و الدل ست

شال فی اسم مازندرانی
شالیطون بیونانی خطاف
شانج اسم فارسی از علی
حبوب باکور ست اسپار ریز
و هندی سالزا نامند
شانج بری نام کمیس ست
رمان را نیز نامند
که شفیع کیها ازرد و تر
شاد اسم مقوب است
شاهراد ذئب ست که در کوه
و غیر آن مجمع کرده
شامی اسم فرجی ...
شان عیات از خانه زنبور
عسل ست و بعضی عسل غیر
مصفی را نامند
شانک بفارسی ...
رحوصلا را نیز نامند
شاهزه شانه سک اسم
فارسی هدهد ست
شاه درو اسم فارسی سوکت
سفید شبیه الشیخ که لیوبی
نیخام نامند
شاد طین بیونانی سلیمانی

[illegible]

شاه‌اسب سنجد است و آن سنجد بعربی حماض
شاه‌اسپرم و شاه‌اسپرم و شاه‌اسپرغم و شاه‌اسفرغم و شاه‌اسپرهم و شاه‌سپرم و شاه‌اسپرهم سپرغم است
شاه‌اسپرهم بیسمه شاه‌سفرم
شاه‌اسپرم و شاه‌اسپیرم و شاه‌سپرم نیز بفارسی اسم اکلیل الملک است
شاه‌بانزا اسم فارسی تنهٔ ضنید بزرگ است که ترکی خطامیون نامند
شاه‌برنا اسم فارسی ریباس است
شاه‌بانکمه برنوف است
شاه‌بوی بفارسی اسم عنبر است
شاه‌بترو اسم فارسی شاه‌تنج است
شاه‌بنوت توت اسم ساهی است
شاه‌چینی اسم تنزد خطاییست
مورد آن شاه‌صینی است
شاه‌داور اسم خرفنهی است
شاه‌داج مسرب شاه‌دانه است
شاه‌دانق و شاه‌دانک نیز نامند که برزالقنب است
شاه‌درخت اسم درخت صنوبر

شاه‌وزیره وزیرهٔ کرمانی است که کرکون نامند
شاهسفرم سولی نطونرد است
شاه‌لوج و شاه‌لول شاه‌لوک مورد شاه‌اوست که شیراز آلوکوچ نامند و آلو سلطانیز
شاه‌ماهی الطماح است

فصل الشین مع الباء الموحده

شب بفتح و سکون باء موحده اسم نوعی از عنکبوت سمی است
شب انگیز بفتح غین نیز است
شبرم بعربی اسم نبات است
شبان بفارسی اسم خفاش است
شبا بعربی اسم نوعی سمک است که شوطا نامند
شب آفروز کرم شب‌افروز
شب آهنی بفارسی گل شب‌بو است که خزامی است
شب‌تور بفارسی اسم خفاش
شبانبک بفارسی مرغ سحرخوان است

شب‌پره و شب‌پرک و شب‌پاره و شب‌پاره و شب‌پذر و پر اسم فارسی خفاش است
هندی چمگادر و چگود نیز نامند
شب‌تاب سالکو بفارسی زاج کفشگران است
شب تفلی نی معاد است
شب‌تاو و شب‌بو انک اسم فارسی صاحب است که بهندی میک جکنی نامند
شب‌خوان اسم فارسی عندلیب است
شب‌خیز کی اسم فارسی و تیز کبست که بعربی رشاد نامند
شبدر بفارسی اسم جندقوقی بستانی است
شبرم بعربی بمعنی لسان العصفور نیز نامند و گفته اند
عصفور اسم حقیقی ملسان مجازی الفت
شبرنگ گلی است سیاه رنگ که بهندی نیز سنگ سیاهی را نامند که آنرا شب افروز گویند که چون بر آتش گذرانند

شبیور و شبروان و بوگنفقا اسم
شبقلیا لاسیر با یعنی فارسی کیابست
شبنم قلقا سلیمان
شبوبه نوع کبیر مر مان الارض است
شیب اسم بهرست
شیشه اسم فارسی تنزیج است
شبه نیز خفاش نامند
شیشتن جاناپ فارسی اسم فارسی قتل است بفتح تاء سکون میم
شبشترتری جابی فارسی اسم سوسی است که در حبوب کمون می باید
سپیدان گفته اند نام شیرین است
شبه اسم فارسی شبنج است

فصل الشین مع التاء الفوقانیه

شتا اسم عربی اسد است
کیه بفارسی شیرخشت و ترنجبین است
شتر اسم فارسی ابهر است
شتربانی اسم رتبع یمانی است
شتر بچه اسم فارسی چیره

شترخار اسم فارسی حاج است
شتر دندان اسم فارسی زاج مصری است
شترخار اشترخار است
شترگاو پلنگ اسم حیوانی است که زرافه نامند
شترمرغ اسم فارسی نعام است
شترسور اسم فارسی شکل کباب از ریگ آن صحراهای مغرب ملابد یحجد تا بمقدار زمین میشود و کشنده شتر است خوردن آن
شتنج بفارسی اسم اجاص جبوبست که در همه اخلاط مرده نجس که مخورند آن شتنج را شتر نامند منسوب بدان نیز شترغکی
اسم فرشتی است که از ابریشم ملون بالوان رنگارنگ بافته باشد
شترا اسم فارسی عنب است

فصل الشین مع الجیم

شجاع اسم مار سیاه عظیم الجثه است
شجاع بعربی حمار الوحش است

شجر شجر اسم عربی درخت ست
هندی جهاز نامند واحد آن
شجره وجمع آن اشجار
شجره شجر یک اسم راسن ست
شجرة الاکل بعربی نام صنوبر
هندیست که دیودار نامند
شجره بارده لبلاب صغیرست
شجرة البرغیث طباق است
شجرة البق دارست که بفارسی
درخت پشه را نامند
شجرة البیق قثای بری ست
شجرة التسبیح المدیان است
شجرة التنین لوف کبیرست
لوف الحیه نامند
شجرة التیس درخت انجیرست
شجرة التین درخت انجیرست
شجرة الجبار و شجر الجبان
بسیاد شان ست
شجرة الجن دیو دارست
شجرة الخانقه اسم غیلان ست
شجرة الحلبة آزاددرخت ست
شجرة الحیات سروست
بیت آنکه مار را حیات است

دوزفیون را نیز نامند
شجرة الحیه خیلیا ناست و
لوف الکبیر را نیز نامند
شجرة الخطاطیف زردی العصفر
است که مامیران نیز گویند
شجرة الدب عود ست
و علیق الکلب و [illegible] نیز نامند
شجرة الدلق درخت سپستان
را گویند
شجرة الذئب بعربی [illegible]
بفارسی درخت [illegible] ست
شجرة الدم [illegible] را
نیز نامند
شجرة الدرابیج جهت آنکه درگرد
او نابیت آن بسیار باشد
شجرة ذی قرنین شجرة سلیمانی
شجرة الصنم سریع النبت
شجرة مریم زراوند طویل ست
شجرة الزعرور بفارسی
درخت کیل ست
شجرة الضفادع کبیکج ست
شجرة الطحال [illegible]
[illegible] نیز نامند

شجرة الطلق مسمی شجرة مریم
و کف مریم ست
شجرة طیبه حنظل ست
شجرة العجم [illegible] است
که [illegible] سفید کرده را نامند
شجرة العقاب [illegible] است
شجرة الغار [illegible] است
شجرة القرس [illegible] است
و گویند عرق السوس ست
شجرة القدس نوع بزرگ
[illegible] ست
شجرة القطران شربین ست
شجرة الکافور [illegible] ست
و ریحان الکافور را نیز نامند
شجرة الکف مصالح الصقور
و کف مریم نامند
شجرة الکلب [illegible] ست
شجرة موسی علیق الکلب
[illegible] نیز نامند
شجرة النعام [illegible] است
شجرة النور درخت لسان العصافیر
است که بفارسی درخت
[illegible] نامند

شجرة الیهود قثای بری
شجره نوعی از راتیانج
است که آتش [illegible]
فصل الشین مع
الحاء المهملة
شحم بعربی اسد ست
شحم [illegible] ست
شحم [illegible] ست
و گفته اند لغت یونانی
شحم [illegible] احمر ست
شحط بعربی [illegible] ست
شحم [illegible] بالنگ
است که [illegible] نامند
شحم الارض [illegible] ست
[illegible] نیز گفته اند بعضی
[illegible] خراطین را
[illegible] الارض
شحم الحنظل [illegible]
[illegible] ست
شحم [illegible] ست
شحم [illegible] بری ست
شحم [illegible] ست
شحم [illegible] ست

شحور نام طائرست که [illegible]
شحمه لبلاب کبیرست
فصل الشین مع الخاء المعجمة
شخاب [illegible] شیرتازه
[illegible] ست
شخر [illegible] ست
شخار [illegible] باصطلاح اهل صنعت
[illegible] ست
شخت [illegible] فوقانیه
درآخر [illegible] الذئب ست
شخار اسم فارسی طائرست
[illegible] سبز رنگ [illegible]
شخیره بفارسی نام [illegible] است
[illegible] نیز نامند
شخیص اسم فارسی عصفوری
کوچک خوش آواز
فصل الشین مع
الدال المهملة
شدخ [illegible] ست
شد [illegible] ست
شدان [illegible] ست
شبیه [illegible]
شدنیات [illegible] ست

شانان اسم نوع شکار است ... کرد و وحشی زمین هم رسد ... یا منسوب بغیل است

فصل الشین مع الذال المعجمة

شذابذال میوه درخت سلوک است ... نیز نامند ... کلیست که کس سگ ... تیر و تیر قطعه ... کو چک از درخت جوز ... نامند

شنذام مع ست

شندان بکسر اول و تشدید میم ... عربی اسم درخت سدر است

شنذ بفتح بعربی قطعه ... آب ... کرد و معدان ... باشید ... نیز نامند

شنان بعربی ... است

شنذ بعربی خشک است

شنذه ... است

فصل الشین مع الراء المهملة

شراب جوش شرابیست که ... در مجیره جوش بارنبلاد ... از آب ... و شراب ... ند

شیدان ... باشد

شراب ... شرابیست که ... باشد

شراب ... گذشته باشد

شراب ریحانی خمر مات ... مشتمل القوم

... و یار زدست

شراب رشانی ...

شراب ... است

شراب عسلی ... است

شراب ... رسالرا

شراب ... شرابیست که ... خیسانید ... ساعت ... باشند

شراب ... است

شراب ... اول ...

... شکسته ...

... اسم اسد است

شراب ... است

... سوسن ...

... است

شراب ... است

شراب ... المحیست

شربت ... شیر ... نامند

... درخت ... است که ... در آب ... باشد

شربت ... فریون ... الارض نامند

... خشیشة الکلب ... بفارسی ... گوید ...

شربت ... سیاه ... در آب ... خشک ... در آب خیسانید ... والقیا علات نامند

شر ... شبا ... سیانی فر ... نست ... اسد ... نامند

... است

شرجان ... بعربی ... درخت است ... قطران است

... جلو درا ... ما فت ... نماید

شران بعربی ... است ... گردد ... میشود

... زنده ... است

... منیر است

... است

... سلوک ... سلاج

... نامند ... سرخ ... است که ... نامند

... طایر است ... صداع ... غلت ... کمانان ... میاید

... است ... سرى الجلود ... نامند

فصل الشین مع الشین المعجمة

ششتش اسم فارسی ... است

ششتش ... لغات ... را اسم

کلیست ... که گشته ... است

ستلکان ششش است

ششش ... بعربی ... است

... بفارسی ... است که ... نامند

شیره گفته اند ... است

... نیز نامند ... بفارسی ... گویند

ششتقل شقایل است

ششتا ... بود

فصل الشین مع الطاء المهملة

شطا بفتح ... نخل است ... کنند ... نامید ... دیگر ... نامند

شطیر ... است ... گرفته ... دانا نامند

شلفشا ... بعربی اسم ... است

شطوط و شطوطی ... است

فصل الشین مع العین المهملة

شعر بعربی ... است

شقر بالفتح اول و الف ممدوده زبانی ست ازرق یا احمر که زشتر و الاغ و رنگ نشنید لغات کس سگ نامند و نیز نام جنت نخود ست و نیز نوعی از شغال را نامند
شقر الادرش شقر العبار و شقر المکک شقر الجبال و شقر الحیات و شقر الغول و شقر النبات و شقر الحمار و بر بسیار شان ست
شقرق شقراق جهده ست
شقرور و بعربی قثا صغیرست و گفته اند قثای بری ست
شقور صقالیه زعفران ست
شقمصور بعربی جوز بری ست
شقیر برومی خندروس ست
شقنال و شقیر بفارسی برنا سی و کبب بری را نامند
شقانی بفتح نوعی از عنب ست
شقنو بعربی اسم عقاب ست
فصل الشین مع الفاء
شفناد ابهر بفارسی اسم بادزهر ست

شقاقل بفارسی اسم طائریست بزرگتر از عصفور و سر آن ملون بچهار رنگ و بر و حیدن آن بالوان بسیار باشد
شقنالو بفارسی خوخ را نامند
شقرک اسم فارسی خوخ ست
شقیر بگفته بفارسی اسم شیر [illegible] گرد و مدور آن سرخ و طرف دیگر سفید مائل بزردی باشد
شقار آن ثمر درخت شقنالو ورد و آن یعنی پیوندی ست از آن هر دو شلیل نیز نامند
شقفیل بفارسی هندوقی بستانی ست
شقر دانه حرمل ست
شقشتیلر بفارسی اسم شرس طلا را ترد مست از بر سالک نامند
شقفصلے صامل ست
شقفعا انغوبس را لسان الحمل ست
شقور روغن سنو حب ست
شقور رس شقور ریشا کر ست
شقیر فرزرج ست

شقیقل شقاقل ست
فصل الشین مع القاف
شقاد ازوم کراثی ست
شقاد بفارسی شقر و شقیق بعربی شقائق النعمان ست
شقدد بعربی اسم گیاهی کثیر اللدین و اللبن
شقرو شقران بفتح بعربی اد ست
شقر بالضم فتح بود اسم عربی بچه حربا ست
شقر بعربی اسم دیک ست
شقربی کبیر حبه ست
شقره شجرست که بچغر نیز نامند
شقر دانه حرمل ست
شقرین شقرو پوست که ثوم بری باشد
شقر مرتی قراوش و شقر بنا ثوم سطلی ست
شقار بی شقیق شقائق النعمان ست
شقوذ و زرسیون اسم الکرت
شقی مغلا سقنا یح ست

فصل الشین مع الکاف
شکاعی دست شکر ریکند درین شهر او بفارسی نام آنا مند
شکاعک قاف اسطوخ را نامند
شکر اسم فارسی سکر است
شکر بادام بفارسی نقل را نامند و نیز دانه خشک که تخم آن را آورده بجای آن
شکر بادام شیرین است نیز اطلاق شیاسند
شکر برگ اسم فارسی شکر بادام ست که حلوا خام است
شکر پنیر اسم فارسی [illegible] نامند
شکر سنگ نیز [illegible] است
شکر دانه [illegible] است
شکر و اسم فارسی ناشی تو ملک ست
شکر یخ بفارسی مسکن ست
شگفت مخفف شکوفه ست
شکل نباتی ست که بنان خورش نفس نامند و نیز بتکاری بیز آن نیز

بیخ است
شنگ اسم فارسی کرش است که سنبل او عجری نامند
شنج اسم مرض است و گفته اند سرخ را نامند
شکند بفارسی خر بطین ما نامند
شکند که بیر قنفذ کبیر است که دلدل نامند
شکوفی و شکوفه کشوث است
شکوفه اسم فارسی نور الاشجار است که نعل نیز نامند
شکوفه لم غیلان برم است
شکوفه سوکب اصابع سرسک
شکوفه شنگ زهرة العجر است
شکوفه فرس زهرة النحاس است و اقلیمیا سنی با نیز نامند
شکر بح حسک ست
شکیب شفتر نگست که بیرا سانی
شلیل نامند و آن پیوندی زرد آلو و شفتالو ست
شکال بعجم کاف عجمی ست فارسی نرم ست که بفارسی شغال و انگشت نیز نامند

فصل الشین مع اللام
شلانیز بیخ احمر است
شلاقتن عبارت از طبوخات
و نقوعات است
شلترک و شالی اسم فارسی
ارز غیر مقشر است
شلجم احمر شبانہ است
شلخ تخم الخیار است
شلغفار اصل السوس است
شلغم شلجم است
شلق بالکسر و فتح لب
اسم سنگ صغیر است
شلو بعربی بیخ غضب است
چون جبید ارزد
شلک و شلکار و شلوک بفتح ملک
است کہ بفارسی زلو نامند
شلم بفتح سرب شلجم است
شلمکیر اسم مطلق صمغ است
شلنا لقلقیا نیہ است
شلمانہ شلغم دعاب خوشنا است
شلک سلیم است
شلیمن یونانی حلبہ است
شلون اسم فارسی ... است

از جنس شتال
شلیت بیونانی اسم سوسن است
دو در قراباذین کبیر است
شلیر سوہ است شبیہ شفتالو
از جنس آن لفارسی
شفرک و شنبل نامند
فصل الشین مع المیم
شماج خبز الشعیر است
شمار کنجت شمشام با زنج
دست دکوبند التیوس
بہمان لغت لکہ چوب است
سلیمی ستکہ دستہ تر کرده
و کشیش فی غیر از آن میسازند
شمار لیس لغلی سر است
شمسلی بیا صفہانی حلبہ است
شمحامر ملح سند است
شمانہ عناب است
شمر لفارسی شیر و بترکی
قیماق و بہندی ملائی نامند
و شیرا ملح شاہم را نیز شیرا نامند
داخل معجز اضمون را
شمر السر بیخ دخان است
شمراغ بعربی خوشه راز

نکرہ است
شمرادسطرکا بترکی خان
شیمسا ئلہ است
شمرادسترو خان کہ سدست
شمس بالتنا صلح ابل صنعت
و ذہب است
شمسیسہ فی اصل است و سید سطور را
نیز نامند
شمشادہ شناد ملیل راد
شملتین اسم فارسی تعلیب است
شمش بلغت عرب ... نند
و بالہند لنوم است
شمشام بریزج بس است بعضی
ان الثقار دانستہ
شمسک بلغت سند بازند
سسم است
شمشیر کمثلہ اول و نام بقیہ
و آنرا شوشیر ابتر نامند
شمسین قانلہ است
شمل بعربی اسم فیل است
شملیح و شملع شلغم است
شملت شملیہ شملہ کعلیت
شمودیز نوسرخ بعربی اسم

الماس است
شموس بعربی خر است
شمول و شمس بفارسی ترشی
ریچ بترکی قیاق نامند
شمیز بفارسی شیز است
فصل الشین مع النون
شناگرات حیلی است کہ بیونانی
ذریسیرون نامند
شنبار بیکی بعربی اسم شنوسر
شنان اشنان است
شنبلیت و شنبلیکہ اسم
فارسی حلبہ است کہ بیونانی
ذریلفہ نامند
شنجار ابو خلسا است
شنج عمل است بترکی نلسکین
دراز ان عصارہ درخت
بلاس است کہ کات و
بہندی گیموکہ نامند نیز
سورنسنگ بگان عجمی است
کر قش از خلد ان است
شنجبر شور سرخ است
شنجرف زنجفر است
شنغروخان جسر است

کہ بہندی ست نامند
شنگ بلغت صفہانی کہ لتیس است
شنگرف اسم ہندی شنجرف است
شنگرف دولی اسم فارسی کنج
کہ سرح لبند سنددرنا سند
شنگرن اسم فارسی سسن است
کہ در ایچ باشد
شنگل و سنگلک اسم فارسی کبیر است
کہ بفارسی کبر و بہندی کبر نامند
شنکار المعسور عرب دام اذر بیت
شنکالہ لفارسی ترش گندم
شنکلیل زنجبیل است
شنگوپرہ تجبر دار ...
شنیز دہ حیر الملاقی منا سند کہ
بر شیر ایکہ از آب جکیدہ و در جت
نحل حولی می آرد کہ بہند
سینی بعربی الواق نامند
و دوم بزبان آہیو بزنجبیل
شنبالیت نظلی دسی
شعلیہ شگوفہ سورنجان است
شنین بضم بفارسی شیر نا سند
فصل الشین مع الواو
شوت اسم فارسی شبت است

شواث دستباد و شوار و شوالک
رشوال بهی باالفتح بفتح نیز لغاتِ اسم
خبازیست بقولی سرخاب را
نامند و نیز بوقاموس را نامند گه
عاربی سرغنگست و برساهست
برنگی سیگرد اکه انالبذرقش و
ابوالبراق نیز گویند
شوادیق معرب داتق از طیور صید
ستود یا شاهین را نامند
شواما شونیز است
شوب شهد عسل را مانند نقاقل را نیز
شوبصینی معرب چوب چینی است
شوح لغات فارسی اسم رنج است
شوخطا بحی بهمبه اسم شقود پیست
مطلقا و عقود دکن داکه فیا حقومانند
شود اسم فارسی شبیث است
شودانق معرب دانه شاهین است
شودری اسم نبات نجری است
که اصل معرب اسپرانامند
شوران تخم معصفر را نامند
شوسرباج معرب سرباج فارسی
و آن عبارت از نعرقه الدوم
ماکوست با آب و نمک

شوخ معرب شوره فارسی
است که بارود است
شوبور بلغات یونانی اسم سورنجان است
شوره بعربی اسم اسد است
و نیز اسم فرنجمشک را ما هی
بحر عارض اسید شبیه بنان و شیر
شیرسنگ شبیه کسیلا و ر منافع آن
نافع است جهت بادها و آسیب
شوزکرا ... است
شوسا یونانی اسم خشک است
شوسن د البیر لغات سوسن است
شوستیا بیلی سوسن است
شوسیکی یانی است و گفته اند
یونانی است لوعی صنوبر است
که قندریسی نامند
شوشا بیونانی شونیز است
شوشنک بلغات فارسی اسم ترنج
شوشیر لغات اسم قاقله صغیر
و گفته اند یونانی است
شوشو لغات فارسی اسم ماهی است
شوشر اسم فارسی سنبل
طلا ذکور است
شوص عسل است

شوصوا اسم عربی ابنوت
لغت سال ساخ زبان رسیده
بیا آهو بگیاه شاخهای آن
برآمده و نوعی فشرده باشد
شوع ارخت بان است
شوغ وشیح است
شوغار و شوغبار رسیاه ...
تاج اصفهان است
شوک اسم عربی خار است
که بهندی کاتنا نامند
شوکا لغت شکاعی بمعنی
دل است که از جنس ایل
انواع لغوا رشوش
شوک ابراهیم لغت معرب
وزمعنی است
شوک منش عقرب را گویند
شوک سیفه لغت عربی باد آورد
و کسانیکه شکاعی گفته اند
سهو است زیرا که شکاعی غیر
باد آورد است چنانچه گذشت
شوک الجمال اشترغار است
که بهندی اونت کتاره نامند
نامند که رامی الابل است

شوکة الحرشفی از باد آورد است
که خارها آن بلند و تیز
مانند سوزن است
شوکة الدامین مسطح الراعی
که بیونانی ویناقوس نامند
شوکة الدبن اکوب است
شوکة السود شوکة بیض
از قسم ... است
شوکة الزرقا از جنس ... است
بلیر است
شوکة المشاکره قرطاس گیاه
خرنوب را نیز نامند
شوکة شجار در نصت خرنوب
نبطی است ... را نیز نامند
شوکة مصریه بلغت است و
خرنوب نبطی را نیز نامند
شوکة عربیه شکاعی است
شوکة العلک ... است و
بار زلیون نیز گویند و بعضی گویند
نوعی از باد آورد است
شوکة قبطیه و شوکة مصریه
درخت قرظ است
شوکة منیه طماق استحاب

اختیارات خالت گفته جهت
آنکه طباق خانه ارضیت
شوکلم اشیلم است
شوکربازر ارون است
شوکو رشونیز است که ... دال
باشد
شول الرمام عقرب است و شلفین
بحری را نیز نامند
شوه سنگ سیاه خفیف است
که رستیه نامند
شوب تنقذ است
شوی بفتح بمعنی اغنام است
که فارسی گوسفندان نامند
شوی کبر شبث است
شوی بغم بمعنی شور است
شویعی نوعی از کبر است
شوبیاسو شولی رشولی
ریحانی سفید است که ببوناما
از طبیعتا نامند
شوی بفتح بمعنی بریان
فصل الشین مع الهاء
شهاب و شهابه شیر ممزوج
آب است که از ظلمت آن...

ونیز شاب آب ممتاز و صنو
بیخ را نامند
شبا زهار بست از صنوبر
بد گرند از دان میوت کرت
شسا شبابخ است و سیم
صوم را نیز نامند
شسراغ تخم سب
ست مدس را نامند
شدابخ بری حب السمنه
شبرنوعی از خرما
شلگوشت بسیار چربی را
نامند
شمالیخ شاه باباج است
شدیدبر بست یا گندم
شهیرن بسیرانی اطریست
شهیر جبیب السودست کرشرتر
فصل الشین مع الیاء
شیان لغا دو عین است
داصدا شیان خونیز و دیگر بعربی
خول بدو ربا قبل بردارند
شیات جوز بوش و سند بست
شیاف داشیا عصاره
ماشیا است
شیالا اسبوع است
شیبه الکلب لغا رسی گرامی
رلغج لغارسی کرم است
ونیز گفتا الشیطان کام برج
شیبان مع الفورین است
شیباطلی بسیرانی برج است
شیبدا البسکی است
شیبا قبیا البسیرانی برج
الکلب است
شیبه شیر است
شیبیة العجوز است
شیب سابسیرانی است
ونیز خیلان تربجکت را نامند
شیرونج اسم فارسی شیرج
شیعور اسم عربی شیر است
که لغارسی جو نامند
شیح جبلی درسنگی است
شیح حبشی فلفل سیاه است
شیح ابریح است کرمی بولنی
ارتقارون نامند
شیح نبید شیح البحر است
شیتقان هار است
طیور سبید گفته اند و صنو
بات است حین
شیذان ذنب است
شیر بعربی نام شجر شت چوب
آن گنبرسیا نامند لغارسی
اسم است خواه از حیوانات یا
یا از اشجار و نیز لغارسی طلا نامند
شیر با شیر برنج است
شیرالن ترکی اسم سوسن
شیر خشیر گوند شیط سبک است
بنگو سند خرلق است
شیرج دهن سمسم است که
دهن الحل لغارسی روغن کنجد
و شیر و نامند
شیرازه بحارست
شیر ارنجنی ناش است
شیرخ الستن آسیا بجز بادام
طبخ دهند تا مهرا گردد بیا
صاف کرده لقوام آورند
شیرساد لغارسی اسم مرل
شیرشی عناب است
شیرکنجنک لغارسی عطارست
بی رنگ از سباع طیور
خوراک آن جیفه است
شیرکیا لغارسی نام نبات
نوعیست که آن را شاه
نیاسید لغارسی سیده
هندی دروی نامند
شیر لغاب نام عسل است
شیرنامی اسم نوعی از ماهی
لنند به بولی ماهی تبدیری
بانگو مجیل نامند
شیرمرغ لبن خفاش کرست
شیرکس عنکبوت است
شیرنوعی از شبکت نبید
است لغارسی لیره نامند
شنکاب شیر گوند شیرین رنگ
حمود باشد را نامند لغارسی
سدمن که به اعتبی آسیا نگوید
شیز آمد
شیشو خرسیدن خر است
بلوشاب آن
شیشرین لغا عربی شیر است
شیشم از شنا و سیمین شمشیا
خوابیست که سیاه آن
لبته رشته باشد شیز
اسم نوعی انبای است
شیشا بهشتی دماغ است
و آبگینه را نیز نامند
شیشک شیشک لغارسی گوسفند
یکساله را نامند بلیسوح را نیز
شیشمو شیشرین شیشک اسم
فارسی یکسوح است
شیشا اسم فارسی زجاج است
شیفان لغوی حب را نامند
ونیز نوشته از قوم را
باب الصاد المهملة
فصل الصاد مع الالف
صابون الفعاف و صابون الثیاب
شجره ابی مالک است
صابون رقی صابون عراقی
است که در تریق انا ما مال
شام سازند و آن مصنوع از
زیت زیتست
صاتر و صاتری صعتر است که
لغارسی روستی نامند
صادیران ندم صغور نحاس
است یا پوشیده از نحاس
صاندلند طاعرین الحمام ست
دیادیستخ که در مسراقمه مراح

[illegible]

گر بفارسی زور گرفتا شند مجتمع گردد
صاروغ دیگیست بهیئت انکه دهلیست آخر بسیار فراخ دیکی
صاروم اسپیست
صاسوریون ملت در قیاست
صاروان اسرف صغیرست
صانبوح سران بسارون فارسی
جبته آنکه صاد و جیم در کلمه عربی باهم یکجا جمع نشود و آن چیزیست مصنوع از خاک و خاشاک و خاک ریزه و جیم با آب سرشته پخته با آهک آب سرشته گو بینیه و سنجو خاص و اکثر حوضها و حمامات را از آن می سازند
صارة قوت صغیرست
صامسه جزرست
صاسطا ماقوین و صبا نافیون سکبینج است
صاکر البیاع است که قبره نامند و بفارسی جیکاوک
صاست نام درست قصیره است
صامریه ما بسیار ترش است

فصل الصاد مع الباء الموحدة
صبا بالتحریک شنبدی است
صبار نبات صبرست
صبعصبار و صنار کی است انسان
قرصبا ساز نبحیه ادرام بعالجی
صبار صبره بالضم حجاره سدید
غلیظه است
صبغ بکسر بعربی ادام است که بفارسی نان خورش نامند

فصل الصاد مع الحاء المهملة
صحنار بعربی الثعلبه است
صحراء پدید نان حمیر اصنفی از لبن است
صحیر بفتح اول و کسر ثانی شیرازه دوشیده است که بجوشش بنهند و روغن آن زرد شیاش نامند

فصل الصاد مع الخاء المعجمة
صخره بعربی نام سنگ صلب بزرگ است جمع آن صخر و بتحریک و صخرات نیز آمده

فصل الصاد مع الدال المهملة
صدار الحدید بعوفون کهنه که بفارسی زنگار آهن نامند

صدر بیوند باصطلاح دباغت بعنی الرامی است
صدع شجر درختیست بسیار سیخ تر از عناب
صدا بالضم و تشدید دال اول بعربی اسم حیه است سام ابرص نیز نامند و بفارسی انرا کریسته گویند
صیدنیت کوچک الحضحیرها و ...
صدع اسم سرس جبلی است که بجبه آن ... کی کوچکی با شد
صندوق صندل یونانی فودنسج ...
صندوقی بالضم اول و فتح ثانی اسم عربی طایرکیست
صندید بعربی آبی رقیق مخلوط بخون است که از جراحت آید
گر بفارسی زرد آب شود چون غلیظ گردد مده گویند
صدید السرطان نخسیست
صدلینس اسیح است

فصل الصاد مع الراء
صرار بعربی اسم خطل است که در رنگ زرد شده باشد
صرابیه بعربی اسم شبث است

صرخ بالضم اول اسم خمر خالص است بی غش
صراع شیریست که بسیار غلیظ شده باشد و لیتان خونی نامند
صرم بفتح و سکون و بتحریک نیز بعربی لبن بسیار حامض را نامند نیز نام صمغ طلح است
صرلوب البسریه صنوبر قرز با نامند
صرخندیه شرابیست منسوب بصرخه
صرخندیه صاحب قاموس گفته منسوب است بلادم گرد نام شهر از بلاد شام است
صریک بکسر اول و تشدید یا اسم عربی طایریست شبیه گنجشک زرد رنگ که بفارسی زرد نامند
صراغ بفتح و تشدید یا بعربی اسم طاوس است
صرفرکون الحیه است
صرد سق انیات است
صرارده صراد اللیل گفته اند
حیوانی ریشه شیر سیحنی گفته اند نوعی از نبات دندان ... بود
صرحران بعربی اسم ماهی است

امعس است
صرتان بعربی طایر سکینه مسلسل به گوشت شیرین است
و صباس اسود را نیز نامند
صرف تکلا با یا بانی اسم قرمزست
صرقو فالسبرانی اسم سند رمز است
صرفو البسریانی النزردست
صرم سوب چرم فارسی است
کرم ادا مطلق جلد مدبوغ است
صرم المک نزد اهل شام دلیک را نامند
صرنالبسریانی کاسم سعی است که سیالیوس نامند
صروشوکران است و نزد بغداد صعیه نیز نامند
صرور سور نست ... قرفه
صرنا فور شنا البسریانی قرفه الدار صینی است
صرد شاه و البسریانی اسم ارص است
صرانبات دروان است و باد مسیح را نیز نامند و لبستان افروزه را نیز تاج خروس یا الشیالگو نامند

[illegible]

صمریا شرابس ست و لوسه از لوف را مانند
صمرلیف شیر تازه دوشیده است که گرم باشد و نیز نفثه خاص را نامند
صیرفنا بیونانی قسط است
صرلیفیه شاخه درخت خرمای خشک است
صرتفیه نوعی از نفرست که در عرب که قریه ایستی بصر لعیت از قرای اسلامست میباند
فصل الصاد مع الطا المهمله
صطرق بیونانی سیر است
صفقلین بار السرایه شقاقل ست
صطوبون تا بانگ ست

فصل الصاد مع الغین المهمله
صعارسی بسیریانی شیر است
صعتر الحمار و صعتر الحمیر اسم عرن حاشا است
صعتر اشامی و صعتر الفرس
موسخ بری است
صعتر درحیل ست

صعف شرابی است از اهل یمن و نیز نام طایری کوچک است
صعو تخم ماهی را مانند
صعوه گنجشک کوچک را مانند که بفارسی تردک گویند
صعنون نی مغز را مانند
صعید تراب را مانند
صعیمو قسط است

فصل الصاد مع الغین المعجمه
صغناب تخم مو ریه است
صغنبان سکبیج است
صغین سکین است
صغرات معرب از جغرات است که ماست باشد

فصل الصاد مع الفا
صفوا بالضم سپید و سفیدی است که بسی سپیدی ماند
صفوا بالفتح اسم ذوب است و خطه معروف را نیز نامند
اسم سنجه شینک پاک شود از تخم و نیز اسم نباتی است اصلی که برگ آن شبیه

که هو و الیو العباس گفته نباتی است که در زمین های رملی میروید برگ آن باریک شبیه به کبوتر و شاخه های آن باریک و زرد رنگ و گل آن زرد و نرم و طعم آن با اندک تلخی است
و جهت استسقا آب آن را می نامند
و استفاع بسیار باشد
صفصاف صنفی از خلاف است که بفارسی سپیدبید نامند
صفصافه صعتر سکباج است
صفصف بالضم عصفور است
صفیل بالکسر صاصلی است
صفون تجربک جلد خصیه الانسان است
صقیر الوزن خر و ادرخی است که صبایان بجوب آن نگم سکینه و اهل مصر آن را عود نامند و برگ آن شبیه برگ خرنوب شامی است و از آن نیز تیغ و با لقطهای سرخ و سیاه و شیخ ابن بیطار گفته همچنین در من اسنا در بلاد اطرابلسا

صعیف گوشتی است که سیخ کشیده با قدری آتش گذاشته تا کباب بریان گردد خیر گوشت تلخ باشد و نیز گوشت با آفتاب خشک کرده را
صعیده درخت ابهل است که عرعر باشد

فصل الصاد مع القاف
صقال بالکسر بمعنی طمال اللبن
صقوفیعج و سکوری جا است
که آن را صید سکینه از نبیل و شوربا بفارسی جرغ نامند
صقع آن صعتر و صعتور و صعور دو صقارة آمده و نیز ملبن جامع
و دو لسن عسل بطنه بزرشتاچین است
صقوار صقیر اطرد معرب از جغرات است که ماست ترش
صقعارقعابیت که آن را سفید باشد
صقسمین بی آب رد آب تلخ غلیظ و آب بد و نیست
صقعل تر خشک گردد و نیز تازه دوشیده هم نامند

تحجیر شده گفته اند خرما که در میم خوردن است
صقلین سبتاج ست
صقیع بمعنی شبنم است که در شب از آسمان افتد و نیز نوعی از زنجبیل است که بفارسی ... نامند

فصل الصاد مع اللام
صلا بمعنی شویست که بر آتش بریان نمایند
صلادم الحجر اسد است
صلد سند را اسولاتیس است که عضایه نامند
صلقی خیر دقاق است
صلب بالضم اول و فتح دوم نام جاریست
صلقدم ابل شدید است
صلد سنگ صلب است
صلدم و صلادم بکسر اول سوم اسد است
صلصال بحری طین خر مخلوط با رمل است یعنی گل که حرف شده باشد یعنی هنوز پخته نشده چون طبخ یابد ... باشد

باشد تمام نامند۔
صلصل بعربی فاختہ است
مگویند فاختہ است ونیز [illegible]
فرس را نامند و طیب ہم است
کہ طائرے است معروف و
خاصیت آن است کہ چون
مفلوج یا فالج زدہ را بخورد
قلع اذاذئل گردد و در اختیارات
است کہ طائر کسبت کہ او را مکہ
نامند وآن ققنوس است
مسلسل بعربی جماعت است
صلقام وصلقم اسد است
وشتر قوی را نیز نامند
صل گسبر نام مار است مطلقا
و یا مار باریک سفید [illegible] نامند
ونیز نام شجر است ونیز نام مارے
است کہ صورت او سفید با
مگویند شنیدن آواز آن
کشندہ است
صلب بالضم مع فتح لام مشدد
و بار صلبیہ عجز المس است
صلیبہ بالضم بلام تشدید دوم
وجیم و ہاو صلیبہ ذرت کہ بفارسی

پیلہ ابریشم است ونیز سیکہ
فنسقا عربی را نامند کہ بفارسی
ترش سیم گویند
صلو بوزن سلوا ماہی است
شبیہ بار کہ بفارسی ماہی نامند
صلوان خرنوب انجیر است
کہ سہ حب الکلو [illegible]
اباغوس نامند
صلو باخرج است
صلون خرنوب نبطی است
صلہام اسد است
صلیہ خیز رقیق است ونیز گوشت
بریان ونیمہ پختہ را نامند چنین آن
صلائق آمدہ

فصل الصاد مع المیم

صما صم وصمصم اسد است
صمام البن ناشط است
صمامی [illegible] است
صمرو بعربی [illegible] است کہ حدت
نداشتہ باشد
صمعر بسرا خبیث را نامند کہ
گر زہرہ آن قابل علاج نباشد
صمغ اجاج صمغ فارسی است

صمغ الاقاقیا صمغ عربی است
کہ اقوی صمغ و از اجزای
تریاق کبیر است
صمغ الانجدان حلتیت است
کہ بفارسی انگژد و انگوزہ
و بشیرازی انگشت گندہ و بہ
[illegible] ارشاد گفتہ
صمغ الحبلان اسود [illegible] است
صمغ البطم علک البطم است کہ
بفارسی [illegible] نامند
صمغ البحر کہربا است
صمغ اللسان [illegible] لبان
صمغ الصنوبر [illegible] است
صمغ الحرشف صمغ الکنگر است
الحق است کہ بفارسی کنگر زد
و کنگر نامند۔
صمغ الجوز الرومی کہربا است
صمغ الاقیا صمغ [illegible] است
در بلاد فارس ونیز [illegible] آن
صافی مائل بسرخی با حدت
و حرافت قوی است شبیہ
بحلتیت در قوت مگر در
کراہیت رائحہ

صمغ قرقیون [illegible] است
و بفارسی [illegible]
خامونستیا [illegible] و سقمون
اغرلوبین یونانی [illegible]
ناسمعان صمغیے است زرنگ
شبیہ یاقوت سرخ مرکب از
قطرات عسلی کہ زبان را بگزد
و آنچہ شبیہ بصمغ و عظیم القطرات
و املس باشد کہ زبان را گزد بروی
[illegible] است و طب
صمغ السدالحبل تاقیا است
صمغ [illegible] انسیا است
کہ [illegible] نامند
صمغ السرو [illegible] نامند
راتیج است
صمغ الصنوبر راتیج است
صمغ الطرثوث وصمغ [illegible]
اشق است
صمغ [illegible] صمغ [illegible] است
صمغ الفارسی مشہور بصمغ
اجاص است ولیکن نزد اہل
شیراز صمغ بادام بری است
کہ آن را ازد و بادام نامند

صمغ القتاد کثیرا است
صمغ الکرفس الکمی کاشیر است
صمغ الکمثرے بفارسی [illegible] واردو
نامند [illegible]
[illegible] آن ماخوذ از درخت
کمثرے [illegible] است
صمغ [illegible] صمغ [illegible]
لبان است
صمغ اللوز بفارسی زد بادام
و بشیرازی ازد و بادام [illegible]
[illegible]
و یونانی [illegible]
تحفہ نوشتہ زد و کوہ نامند
و بہترین آن سفید ماخوذ
از درخت قریب العہد الغرس است
صمغ المروث حلتیت است
صمغہ بعربی [illegible] است کہ لحم
آن زائل شدہ باشد
صملاخ وصملوخ چرک گوش است
صملۂ بعربی [illegible] گوشت
است کہ بفارسی کاچی نامند
صملو [illegible] است
صمہ اسم عربی مار است

مسہ را نیز ناسد و تعقد
با ولا انیضا
سیون و صمغ خوش بخوش
است
حیمیا نباتی است شبیه بقرط

فصل الصاد مع النون

حب صنوبر گفته نیست
صیوانی بر گستردان بر روی زمین
سرای خود فا سیانند و تیہد
یک فرش و مرحوبی راکه بگر ران
افکنده سایه تاعشان سیر دچون نظر
آن بر خود شود افتد تیزی سیرد
دا تخوان آن مدت
طولانی سمے ماند
صنار صنوبر حسارت که بعربی
دلب نامند
صنا خزنه فربهست
صناول حار بعیر ضخم و صلب
عظیم الراس را نامند
صنجر ماهی خشک است
صندل حدید که بحم حدید ست
کہ خاماں نامند

صندل دانه ست و آن صنل
دانج سوتا سول باشیرازے
سبل اسپند و بکبر حول مرلی
نامند وان نخود نستاجیلیست
صندل کا حول لعت ملکا بہ
خف القرشک ماسند وان قسمی
از صعترون بر ہے است
صنوقیس اسریح است
صنط قرظ است و سبط
نیز نامند
صنعتی ابی زبون بمو دست
دون قماری و قرق فا قلعے
صنوبر صبغ حنیج که بسم صنوبر
است که از آنجا سے آورند
صنی بکسر صاد و تشدید نون
بول ابل است
صنوبر الارض کما فیطوس ست
صنوبر سنگے حدید و لیو واست
صن اسم بہیا است کوچک
برگ آن ریزه و ساق آن
تقدیر یک شبر بالای آن
منشعب گل آن نیز دمائل
بانگ سرخے مایل بکبس

شکل آن مثل فرهای بسیار
باریک شده و لایکی باریکی سوزنے
و رخیت خالیمیون بجای
برگ ان ستہ عدد سیر بیخ آن
باریک و طعم آن مایل به تلخے
حبت تحمیل بلیغ نافع

فصل الصاد مع الواو

صواس حب تحقه گفته که
یونانی صعتر ست و نوا ب
علو خان فر مس نوشته اند
که سنا ادا در کتب متقدمین
نیافتہ ام
صودر وه ول است
صواسام ابرص است
دگفته اند نوعی از قرع
کبیر الراس صلح شبیه براس
ام حنین عربی الصبر الجبسہ است
و غرو ان را نیز نامند
صوصلا صا صلا است
صوطیسا اسم سرخ تمودست
و نوعی از ان گفته اند نوعی
از سلق است و نیز گفته اند
سلق تره رنگ گل سفیدی

است که گل آن سرخ نباشد
صوفا و نیز شلغم را نیز نامند
صوف الارض فرلسیون است
صوف البحر اسیر مفتیح است
صوف بحر بسفنج اسحق نامند
صوفانی سر بیز سولانا مند
صوفانیه گوسفند یسولانامند
صوم سنگ یاقات است و ملقت
نیزانہ صوم حنت که یه المنظر است
صوم بادروج است
صومکی که نوا رستنگ صاب است
صویق سویق است

فصل الصاد مع الهاء

صهاره پیگانه است و
بالقطعه ار بیخ و تحزب نیز
آمده
صهانی خرست سیائل
حمیره را نیز نامند
صهار حمر صرست و حماکل
حبسر و نیز بر سعسو راعتب
سعیدا نامند
صهمر زمان است
صهرادو تاثل است

سیرو سیاپوس است

فصل الصاد مع الیاء المثناة التحتانیہ

صیا التورفر دارا سے ستانیا سے
کا دو است واصل سیصیہ است
صیاد فنار است
صیتمان که داز تمر ینبه طیب است
وگفته اند نوعے از تمر سیاه
رنگ است
صیدان زبیب و قعنه است
صیر صحناه است
صیصوبی است شحم خطا است
که در ان منفرے بیاشد
صیقوا یونانی سفنج است
صیق عصفور است
سیمب بلحیه سب جمع آن
صیا صیب است
صیاد اسد است

باب الضاد المعجمه

فصل الضاد مع الالف

ضائر خلاف مارست جمع آن
ضان خلاف سعنیه
مسلب انده دا ب التحر ست

صلوک سنگ بسیار
سفید است کہ از کوہ
طاہر گردد

فصل الصاد مع الباء الموحدۃ

صبایم و صبایک خسبارم
و صبر و صبنتم خسبطر و صبور
اسم سہ است
صبلہ ما باریک را نامند
صنب النحل طلع نست
صبادقی ہست شبیہ بہ بلوط
صبح رمان است
صبر جو بار است آنرا پیرے
صاب است
صیداں صمغ تربت و صبغ
مادہ را صیقانہ نامند

فصل الصاد مع الجیم و الحاء و الذال المعجمۃ

صجاج بفتح بعربی عاج را است
صحک بحاء مہملہ بعربی اسم
شکوفہ طلع است کہ ہنگام انشقاق
کھرآن و نیز طلع و عسل را نامند
صنح بذال معجمہ پوست
کہ غلیظ ریاتیہ باشد

فصل الصاد مع الراء المہملۃ

صراک بالضم بعربی اسم اسد است
صراسہ بکسر بعربی شجرۃ البطم را
نامند
صرس بفتح اول ابو ہریک و تسکین
ثانی نیز عسل سفید غلیظ را نامند
صرار اسم نوعی از قنفذ کبیر است
صرح اسم نمر است
صرہ بفتح اول و تشدید دوم نمک
بستان را نامند و نیز بیخ آنرا
صرو بعربی اسم اسد است
صرس بکسر اول نام زملکی سیاہ
است و این از سیاہ استان
نمک است و بجنیس نبات صبح
آن صرور اضراس آمدہ
صرس العجوز شوک السعدان را
نامند گویند خشک است
صرضم بعربی نام اسد است
و سباع صرد را نیز نامند
صرغم و صرغام و صرغامہ ہمہ
اسم اسد است
صرف بعربی قشر آکبر را نامند

صرم بفتح بعربی فرج العقاب
است
صرم بالضم اسطوخودوس است
صروکمر اول سنگشکارے است
و مادہ آنرا صروہ نامند
و صبح صبیرہ است
صرو ع بضم بعربی انگور سفید
بزرگ دانہ را نامند
صرو ع الکلبۃ ثمر زقوم را
نامند بعضے گفتہ اند اسم ترشتان
صری بفتح اول و تسکین ثانی
آب عقودہ شدہ و یا سنج کہ
بر زیبق بریزند عقید سازند
صرب بفتح صمغ ثمر حطیم را
نامند
صرب التیل گیاہ است کہ بروشند
بعضی العقبی و نیز شیر دوشیدہ
از چند شتر یک ظرف را نامند
صرکے گرس ہرست
صریم صمغ درختے
است

فصل الصاد مع الغاء

صفاری بصفاغ است

صفائو بکس رسیاوشان است
صفعان تحم سعدان است
صنفطار صب بریم کہ لغاہے
سوسمار نیز نامند
صف بالضم و تشدید بنا دابہ است
کو چکی کہ لغارے سرخ و شگرف
و سیاہ کشمل نامند

فصل الصاد مع المیم

صماکبسر اول بعربی اسم
عضا است کہ برو شیرے شدہ
و باصطلاح اطبا ادویہ مطبوخ
یا مالیدہ است کہ قوام آن غلیظ
باشد کہ بر عضو گذارند و در
قرابادین تفصیل ذکر یافت
و جمع آن ضمود و ضمادات آمدہ
صمج بفتح اول سکون دوم
بعربی اسم کرمی است کہ بیخ
کشمل نامند
صمیع نافہ خرگوش را نامند
صمیان اسم عربی ثعلب است

فصل الصاد مع الواو

صوء اوم ہو و ہزنا نامند کہ لغارے
کول نگہ گویند جمع آن صوابع

و صیعان آمدہ
صنو بیج بفتح و بضم صاد مہملہ است
اسم عربی نقشہ است
صوسیر مادہ وج است
صوریلہ خیر نرم پر آب است

فصل الصاد مع الہاء

صہر سلحفاۃ است

فصل الصاد مع الیاء المثناۃ التحتانیۃ

صیاع بفتح لبن رقیق ممزوج است
صیب بفتح دواب البحر است
و ضب لور لورا نیز نامند
صیتم و صیم و صیمی ہمہ نام
اسد است
صیج بفتح ثقل نضج است
صیر اکسر بعربی نام کوزہ ماہی است
صیص بکسر بعربی اسم صابون است
صیمران شاہسفرم است
و ماده وج را نیز نامند
صیطان بفتح اول و سکون دوم
و فتح واو و نون گربہ نر را
گویند جمع آن صیاون است

باب الطاء المہملۃ

صدلک رنج و ارستنین بیگیاہ نابت ... اسطوخودوس ... زبان سوم

فصل الطاء مع الالف

طاباق هوبرنگ را نامند
طابلیر یونانی اسم فرست و فی
طیب یا می نیز گفته شده شهر
نامند و نیز نام فرست که در حنیه
لیسه میشود
طابق سرسبانجیلدی است
که نامش نیز نامند آن ظرف
است که بر آن نان می پزند و
جمع آن طوابق و طوابیق آمده
طالا اسم عربی سر شیر است
طانک نام درختی است
و گفته اند تمر است
طارطقه نامعروف است که
معروف کیف الملوک است
طارکیس علکت البطم است
و حبة الخضرا نیز نامند
طارفی توسی از تریب است
طارنقو قدست
طاری اطوانی است و آن
حزست کاز آب منعقد میشود
تا از نا ستیلی می آورند
شیری گویند و درخت آن را فرط

بطلیم یا روشکاه نام سمجلی اکنه
طاسامار فتیا است
طافسیق بلغت یونانی
که است شکل گرده
طاطیادرس اسم یونانی
نوره است
طاترو رواست
طانوشیس یونانی درست
طاقی امیرس اسم رومی است
که در رو در آب آمده باشد
و نیز گفته ما تابع و بهر جنس
سبک که صد و آب آید نامند
طاق گویند درختی است که
آن را فارسی ملیز نیز نامند
و ثمر آن سفید رنگ کوچک سبز
رنگ است و اکثر آن
در تیمار گفته اند درخت
است و آن را طانک
طا قنبی قارست
طالس یونانی است
طالطری طاطوس یونانی
سلق است
طالون آذریون است

طالیفس مغز ضت است
که آن را طیری لوکری شده اند
مرنگ ساده دم سیاه و
سبد سه مد لکوشید
طالقون طالیقون است
طالیاحتیاسفار است
طاسوتیون یونانی
طرالدراسی است
طالانیون بعضی از امیرون
ههه و بعضی طبل الهربا نامند
نباتیست ساق آن شبیه
بساق حلیه و برگ آن شبیه
بشبیه برگ آن و نزدیک
ببرگ و زبرگها آن شاخه
بسیر و شعب بسیش شبیه
بانچه شعبه طالوزبرگهاست
ریزه در جنت برگهاسی آن
بچه مرشود طبت ترشی
آنان ظاهر شود و گل آن
سفید است و جنت آن
زیره جنت انگور
طاماطاموتی فنطوریون است
طامر بیوت است

نیز نامند
طامرین بیتا حمر بیوت است
طال حطا طوروتوست
طامیوس یونانی مر بخوش است
طاجمر تخنگشت است
طائر اسم عربی یونانی پرنده
است جمع آن طیر و طیور آمده

فصل التاء مع الباء الموحدة

طبانوشاد است
طبا سنغه از نجیر بزرگ
شیرخ است
طباتجه معرب تباهه است بعضی
گوشت تبه ای که بفارسی
کباب نامند و آن را طباهج نیز
نامند
طبیخ طبیسی است که از
گردیدن آن را و بسیار
سیم میرسد
طبیخ کبیر اسم بطیخ کبیر است
که بفارسی خربزه نامند
طبیخ کبیر پای سرسره مشتق
هند طلی است

خبرست صمغ وا شیا است
طبرخون تفصیل شود شنا ف
است که بفارسی سرخ مید
و هندی تن نامند
طبرزد و طبرزد طبرزد بر شه
اسم شکر سقور است که
بفارسی نبات نامند
طبس اسم معرب ذنب است
طبطاب بالفتح نام طائرست
که آن دو گوش بزرگ است
طبطر مرغ آبی است از اقسام
اوز
طبق بعربی اسم ابی است و آن
برق تیوم درختی است شبیه
با ستلبین تیوم درخت کثمل
که آن جانوران را صید کنند و
نیز بر چیزی چسبیده را نامند
که بفارسی سریس نامند و
سلیخات سفیدا نیز نامند
طبیعا یونانی نام نوعی از گندم
باریک است و تنبل جابیوس
سلیخات و تنبل صاحب تحفه
تقسیم و تعمیم کرده و کسی که تفسیدرس

خندروس دو نسبت

طبقا ادون لغت یونانی ست بنت آن نبانیست که آن شبیه به انگور بستانی با شعبهای باریک و کل آن سیاه کوچک و تخم آن شبیه بجاورس

طبلاب بفتح بی اسم سعتر

طبیخ در لغت اسم هر چیزیکه با آتش بریان شوده و در آب پخته باشد و نزد اطبا چیزی را نامند که در آب جوشانیده باشند نام مرکبی است در شیر شوربی

فصل الطا مع الشین المثلثه

طشیج بالعبری اسم نمل ست و گویند نمل سغار ست طثره سر شیر را نامند

طثیا اسم عربی اسارست و بعض را نیز نامند

فصل الطا مع الحا المهمله

طحلب آبیان طحلب ست طحلب الصخر طحلب الصخر است

عبری و گویند برو ست نشو کران است

طحیسل بالعبری اسم زنگ ست طحن و طحین بعبری دقیق و بفارسی آرد را نامند

الطحن بضم او ان فتح دوم بعبری غنم را نامند و حربا را نیز

طحینه بعبری اسم مثلون نعنع کنجد سائیده را گویند

فصل الطا مع الخا المعجمه

طخف لبن حامض ست طخی و گیست که بفارسی خروس نامند

فصل الطا مع الرا المهمله

طراحاد طرباسیا بسریانی و یونانی طرخاالیس و طرخامیا ضیمع قنادست که شیرا باشد

طراغیس یونانی طبندست طراغون یونانی نوعی نیج بری ست

طراسا یونانی آلو کازوخت بلوط ست

طراسو لون طالیسفرست

طراعثب الثعلب ست طراعیس انرم گفتته عنب نحو و سیاه است و گفته اند حبی ست کوچک سیاه کرد و تیقالا بهم پیوسته و گفته اند خند روس ست و سلت را نیز گفته اند

طرافاغیشا یونانی اشیرست طراغیس سلت ست طرغرساین قیق ست طراغوریاس و طراغوریاس یونانی نوعی تنج جبلی ست

طراغونیقا الیس یونانی صنفی از صعترست

طراغلو وس و طراغودیس و یونانی طایرست که آنرا صفراغون نامند

طراق بکسر اول و تشدید دوم اسم تریاق است و آن معروف ست و در قرابادین مذکور شد

طرابیون و طراسلیس یونانی عصا ملک البطم ست

طرآزیاده غافث ست

طرسایلده الفلن ست

طرثوث طراثیث است و گفته اند اسمی است که اصل آن اشترغاز و وزنه اشق

طرقفس یونانی سمابدا گویند

طرخقی شمع ست و طرخمیر کیکج ست

طرسمی یونانی طرسمی ست و آن هند باست

طرحا الیقفون یونانی یعنی شیاف طلعیت و شیافات عین در مرکبات مذکور شد و بعضی کحل نیز آمده

طرحوم العبری باراح را نامند

طرحول طرخون ست

طرو تلوتفطس صفراغون ست

طرویلون بدیع سیسالیوس ست

طرفیون یونانی نخودان است

طرنج بکسر اول و تشدید دوم و سکون بادخاوعیه شاه ماهی را نامند

طرویسن یونانی کاشم ست

طرد و قلاغری الجلود ست

طرس بکسر سریانی کاغذ ست

طرسانوعی از بلوطاست

طرستوج سعتر ستوح ست

یونانی طرالقیلا نامند و بعض اندلس بان آن صنفی از ماهی بحری است که در میان اکثر آن سورشکو پیست دشاده چشم ست

طرسک خس الکلب ست که دنیا خوس نامند

طرسه یونانی هند باست

طرسلون طالیسفرست

طرشقون و طرشقوق بهندی برنی ست

طرشول اندلسی حماری یونانی صغیرست

طرطابه خیز طابق ست

طرطب بعبری پستان طویل را نامند

طرطقا انجمان ست

طرطیر بعبری نبید که خمرست

[illegible]

طریقیا بعربی کراکی نامند
طرسیا بسیانی و بیونانی
سیخ قنادست که شیر باشد
طرفاین یکے از انواع
طراخون ست
طرطوسیس صنعافون ست که
طرف بعربی تربست که
بترکی ترا ترت نامند که حیوانیست
طربا بلا بسریانی تمانست
طرف زنب ابل از سموم ست
ودر ابل مذکور شد
طرق کبریلون سکون دوم
بعربی شحم ست
طرتیوقوقی و طریقوقرن
وطرتوقون زعرورست
طرکسوتر بیست
طرلیدون بیونانی ثعلب ست
طرم کبریست شیرا نیز نامند
وگفته‌اند کسے که انجبار مرکب کرده
طراودکس بسریانی کرنب ست
طرموق خفاش ست
طرولیق طرسولو نفس کست
طرسولون باد آورد ست

طرتیس بسریانی ظلم ست
طرسیون نوعی از جوز ست
طران نوعی از حرست
طرتیس بعربی گندم ست
طرخبانس پیاز شالی ست
وگفته‌اند نوعی از سپرد شیستان
کرفاشر ایا شد
طرخیانتیس کرکم ست
که زعفرانی باشد وگفته‌اند
نوعی از سپرد شیستان ست
طرم نارجیل است
طرنشول بسریانی حسا و در با
نامند
طرنیلون طالیفون ست
طرطلون بیونانی سلق ست
طرغلودوطس طرطوفادوطس
بیونانی عصفور السباع
وعصفور الشوک را نیز نامند
وآن عصفوریست کوچک
طرغلودوطس بیونانی عصفور
کوچک ست که بفارسی سنگ و
یا کنک و بهندی پده و چه
نامند

طرغلودوقطس بیونانی عصفور
سیاه کوچکیست که پنبه می
سوزد نامند
طرغلیطلو بیونانی
بیشه اب بری ست
طرونکو دستی بیونانی نوعی از
مرد خوشبو است
طرغوقون بیونانی مرو ست
که طرغوقن نیز نامند
طرو قورنکسا نقس ست
و بعضے لبستان افروز
نیز دانسته‌اند
طرو کسو طرو قس بیونانی
در مے خرست
طراپال نافت ست
طرا وقلانی بسریانی
سازج ست
طرس ملکیو بیونانی خنفوق ست
طرانی کراد بعربی ریحان ست
که بفارسی ترباک نامند
طرکیجه گوشت بریانی آتش
که بفارسی کباب آتشی نامند
طرنجانس بیونانی سعد القوات

طرنقان طرنقو بیون ست
طرم لیس انزیلسند شیخ
طرسقافون گیه نبات ست
بیونانی تخم آن شبیه بعصفر لیبخ
است و بیونانی شش قامی برزند
لسکینوس تخم آن ناید سیوان
بر مضمنه بیونانی جدوار است
در عین منشور تحقیق تمام نمایند
طرفایا طرسع و طرد طرون
سیا لیدوس ست
طرتیون خرو الصنع ست
طرتعین سیدوس ست
طرنیا سا شواهرنگ بحرست
طرغور و بیونانی ناست
طرغوسیخ بیونانی سنداب ست
طرغیت ورد دست طعام شهد
انان ایز نامند
طرتون وطرتعوین تماد ست
کرسینه گاهی کیاه عشقی کبوت
لمنعه بعلی بانام شنیس تیر
گویند
طرتیون بالانسیا بیونانی
شنقیس بحری ست

طرغوکوستی بیونانی ذو ثلثه
شعکات ست
طرغولس بیونانی ذو ثلثة بنانات
کرماوار غرعبد باشد
طرقصن بیونانی خرد ست
طرم اسست
طرعرلیون تتمو ست
طرسا بیونانی سرس ست

فصل الطاء مع السین المهملة

طسرق قلست
طسوالوو طسوالیوالس و
طسیالوس طسیابالیبا نے
وسیانی حبه آخم تو ست
طسبر قرع ست
طسیان تسیر مست

فصل الطاء مع الشین المعجمة

طشخشو طیرانم ست

فصل الطاء مع الطاء

الطراسی و الطراسیلس
ملک الانبا ست
الطرالسیغیت ظلم ست
الطرقو قرس بالسلیقون

[illegible]

در قرابادین ذکر یافت
طالبوس نانی نقل حالا کرم

فصل الطاء مع العین المهملة

طعام بعربی اسم طعام است
در این غذائیت غالب باشد
و دیگر سنگ از آن ناجر دو نیز
اطلاق بر گندم هم نمایند
طعم بضم اول و سکون دوم
معنی طعام است

فصل الطاء مع الغین المعجمة

طغر بعربی اسم طائری است
معروف و جمع آن طغران
طغرل بضم بترکی اسم طائری است
از طیور شکاری جنس صقور
طغوی و طغیان و طغیا بعربی
گاو وحشی کوچک را نامند
طغ بفتح و تشدید غین بعربی
اسم ثور است

فصل الطاء مع الفاء

طفاحه بضم کف دیگ است که بر روی
جوش بر سر آورد
طفال بضم طین خالص است
طفر الرمان قشر سماق قرنی

طفار الطیب است
طفیلیات نوعی ... تلیکی
طفشیقون تخم شقیق است
طیقی شوکران است
... صلف ... دارد
طفطاف ... اطراف
شجر را نامند
طفل بکسر بچه صغیر را نامند
و اطلاق ... عیلیا الد نیز
... بزرگ را گویند
طفلا شاه تره است
طفاح ... منقل است
... که دوم نامند
طفوه و طفنو ... مستقل است

فصل الطاء مع اللام

طلا بفتح بعربی چیلون حنا
طلات ... صفت ... است
آهو را بضم قشر است
طلا بکسر ... را نامند
که بر عضو مالند ... دقیق
باشد و ... نیز نامند
و خمر کهنه را نیز ... شیر ... نیز
گویند ... و ... نیز ...

طلاح بعربی طلع است ... است
از اقسام غیلان است
طلح بکسر قرا دوست
طلجم طلجوم بضم جیم و تشابه
معجمه بعربی بادنجان است
طلام بکسر بعربی ... باده را
گویند
طلخشقوقا ... شقوق است
طلاسوقه ... حلیه است
طلسا و طلیسا ... صفی از
صدف کوچک است
طلاسم ... بسخیز ... ست
طلقن اقحوان است
طل بفتح اسم عربی شبنم است
که ... و ... نامند و آن
رطوبتی است که از آسمان
شبها خصوص آخر شب فرود آید
و بر زمین و اشجار و غیره نشیند
و جمع آن طلال و طلل آمده و
بفتح و کسر اسم ... است
و بضم ... شیر حیوان را
نامند که ... شاشند و ... را
نیز گویند

طالم بالضم تشدید لام اسم
قدومی است ... نامند
طلم بفتح ... ان گویند
طلم بضم و سکون لام نان است
که ... نامند ... است
ست که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله ... کردند
که ... و
... عرق ... کرد
آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند ... اگر
... برگز
طلو بکسر بعربی اسم ... است
و ... را گویند
طلوه ... است
طلنبر ... شقوق است که
... باشد
طلیا ... طلیسا و طلیس
... ازصدف
کوچک است که از ان نمک
میسازند ... خورند
و منقول ... تحفة ... است

طلیطلی ... است
طلی ... است
که عدس تلخ باشد
طلیسا ... است
طلاء ... سنگ
... نامند

فصل الطاء مع المیم

طما نظر ... است
طمر ... است
طمر ... است
طمطم ... است که سماق باشد
طمان ... است
طمو ... را نامند
... است
طمیا و طمیسا بعربی ... را
نامند

فصل الطاء مع النون

طنب بضم اول و دوم حبل طوال
... را نیز نامند و عصب
بدن را نیز گویند
طنبا ... اهل عمان
اسم ... است
طنبیل بفتح اسم ... است

طون تکس قبرسیتون بجبری طرست
سیج تلبیار شیرین ست

فصل الطاء مع الواو

طوالہ بفتح بونت لکی گیا ہی
کہ ترنگ کی آشنا سرہ می باشد
خیرگی با چہار سپرد ید و
آن مثیں زلسین وہم ست
وامثلہ تریاق
طوالطا بالضم عربی آیم بانسوق ست
خفاش رانیز نامند
طواغوین بلغۃ الحیۃ التیس ست
طواقیلوس فرطم بربی ست
طواق الطواق تشکر بندی
سیتیدی وتارے نامند
طواوسیں جمیع طاؤس ست
طوب باخت اہل بحار حریت
طوبالہ اسم میش ماده ست
وشیش را طوبال نامند
طوبریلوق جیدو بری ست
طوطری الیس سخت الطبر ست
طودرمین تودرمین ست
طودریلیہ ترتر بدست
طودیس یونانی حسین ست

طوربلیونانی سکرست
طوغولیطا سریانی ویدوی
مرداسنج ست
طوسدس حین ست
طوربنضم اسم یسونی شی ست
دماء مہا نیز گویند
طوسلس رومی بادرست
طوسک شطار رومی ست
طوسیقنا ح آذر ست
طوطا بالضم بربری قطن ست
طوطاق عبرانی بیونانی حماض
بری ست جبلی رانیز گفته اند
دسلق بری وسلق جبلی نیز
بر گفته اند ومعروف
تر اہل شیراز با طلیموس ست
طوطر یحیۃ تحفرت ست
طوطرنخ بیابانی تودریست
طوطلک اسم عامی طلوطی ست
کہ بعربی پیپنا نامند
طوطلون بیونانی سلق ست
طوطی معرب تو تہ بنگہ ست
طوطیا معرب توتیا ست
طوف بعربی نانخواہ ست

طوقوریں بضم طوقوداویس
قسطبانکہ نافذیوس ست
طوق دار اسم عامی مار
قمری ست
طوقوبیس یونانی اسم عود ست
کہ تخم عرعر بری ست
طوکشیطا باشیر ست
طولواغرتونی یونانی زیت ست
طولوبس یونانی خرشنا ست
طولہ اسم ہندی نخل ست
کہ یونانی سقولیمون نامند
طولیہ یعنی بالتشدید ست
طولیسلیدون بفتح طوریون صحیح است
طومالوش بومالی طرح نامے
عرقیشنا ست
طوماناقنطوریون کبیر ست
طومقرون نطوریون صغیر ست
طوسلقاۃ است
طوططوح یونانی ازجر ست
طول بفتح طا وضم واو وشد
بعربی اسم طاریت یابانی
آن طولا نے

فصل الطاء مع الهاء

طوریا شقوق ست
طہرین ہندی اسم لبن ست
طہما بعربی آسمان نعس ست
و گفته اند ست و
گفته اند طعام تخمہ ست
طہلا اسم یونانی اجبانہ ست
طیبوفیح یونانی اسم زیرنیس ست

فصل الطاء مع الياء المثناة التحتانية

طیا یونانی نوشادر ست
طیاب بعربی خشن النخل ست
کہ درمصر مے شود
طیافروح یونانی کلاف ست
طیان طیلس ست یاسمین
بری ست
طیب اسم عربی ادویہ خوشبو ست
مانند مشک وعنبر وعود
وعطر را نیز نامند ومان صحاحے
روح وتقوی توی وزیاده
کننده سرور ومعاشرت
با دوستان ونزد احب
اشیاست نزد جناب حضرت
رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بیانچه فرمود اند حبب الی من
دنیا کم ثلث النساء والطیب
وقرۃ عینی فی الصلوۃ و آنجناب بسیار
خوشبو استعمال می فرمودند و بوی
ناخوش وبدبوی بغیر سیر سود ونه
ونه بلت احادیث بسیار فضیلت
تحریص بخوشبوی خوشبو
ناشتی من ولباس شاه است
ومحترز بودن از کثافت
و دیلوی
طیب التراب اذخر ست
طیشا بعربی اسم اسد ست
طیحن طاحن ست که طایق
وقارسے تابہ نان پچ نامند
طیر اسم جنس حیوان پرنده ست
جمع آن کبوتر ها بسیار آید و
نجله صاحب صلوۃ وا بنیت
صعب پا آن خار دارد و یا
بیر انگشتان پا آن چند دار
بلند باشد یا کر تابی وابط و
بعضی پرواز نمی کنند زیاده
وصف آن باشد یعنی بسیار
بسیار حرکت وجه

حرکت و با هم زند حلال
گوشت ست و بانی جیه حرام
و طیر مروض خت لیلم ست
دبتة القطر را نیز نامند
لیبا اکبر بیرب باشق ست
و خفاش را نیز نامند
لیطار لیطاروبیج یونانی تخم تره ست
که دنباریس تک نامند.
لیطان لیطانا گرات
برے ست
لیطس شاونج ست
لیطوی بقر گفته اند از دم طات
و گفته اند نوعی از لیمو
آبی ست
لیکیس یونانی کستنی نشاک ست
لیمو لیس جر ارمنی ست
لیمو تبنج یونانی اسم جیه ست
لیمو سیوه یونانی گل ست
لیغیاوس یونانی خولنجان ست
لیغیوس یونانی لبنی ست
که سیه سائله باشد
لیغ گفته اند حب لیبان ست
و گفته اند نباتی ست که آن

تبیه برگ سسان آن
الیس گل سپید چیده مانند
سوی جنت آن نی زار ها
و آبهاے ایستاده
لیلیفون گویند صفار حی العالم
ست و لونیه تقا العقار
بری ست
لیلیاون یونانی اقریون ست
لیلیو غریونانی و بیر لیتی
بر سیاوشان بری ست
الیلیط الی ست که علبه نامند
الیلیلیس لیلیلیب یونانی
حزالمین ست
لیهارصوس یونانی خانق الکلب
و خانق الکلب نیز
نامند
الیمن الصنعانی لیمن نیشاپوری ست
لیمن اقریطون لیمن
اقریطس ست
لیمن الاکل لیمن نیشاپوری ست
لیمن النجی لیمن ارمنی ست
لیمن بحیره لیمن مختوم ست
لیمن لیس لیمن سیاه کیفیت

که زیسوم قتاله ست از دخل
غیر مستعمل داخل ضمادات
و اطلیه کرده شود
لیمن حیاء لیمن کیوشن لیمن
جیوش لیمن جزیره مصطکی ست
لیمن الراهب لیمن اح مغرست
لیمن الضیم نامند و کیلیه
آن را لیمن مختوم دانسته بهم کرده
لیمن الشفاء و اهل سنت خاک
قبر امام حنبل ست و نزد
تراب مرقد منوره شیعه امامیه
لیمن قبر حضرت سید الشهدا
امام حسین ابن علی ابن ابی طالب
علیها السلام ست
لیمن ساموسی لیمن ساموسی ست
لیمن الضیم لیمن الراهب که
لیمن اصفر باشد
لیمن قیمولیس لیمن مختوم بحوانیم
بحیره است
لیمن قبرلیطی لیمن اقراطیس ست
لیمن الکامن گفته اند لیمن
مختوم ست و تحقیق آنست
که لیمن اصفر لیمن الضیم را نامند

لیمن الکواکب لیمن شاموس ست
لیمن الذی لیمن ارمنی ست
لیمن المأکول لیمن خراسانی ست
که لیمن نیشاپوری نامند
لیمن مستعمل لیمن نیشاپوری ست
لیمن منعوضه ست که بسببے
گیرند و در فن الشیر یافت
لیمن نیشاپوری آن یانست که لیمن مأکول
و لیمن نیشاپورے نامند
لیمن نیشاپور سه لیمن خراسانی ست
لیمور جمع لیمیست
لیموالسقط نیم نیشان عار ست
لیمیار با صطلاح اهل کیمیا سیماب
لیمق وارس ست
لیموس حیا حب ست

باب الطاء المعجمة
فصل الطاء مع الالف

ظالم العشبه ست که آن را شا حیا ست
فلوا نی نامند و مقوق نیز نامند

فصل الطاء مع الباء الموحدة

لباع ضمع الاجاره ست
لمبی غزال ست
لمیاینه لمبی کاو و ماده و تو

ماده را نیز نامند

فصل الطاء مع الراء المهملة

طراب سجدا نسرومی ست
طرنیاب اسم عربی حیه است

فصل الطاء مع الفاء

طفار الطفار الطیب نیز نام
لیمناکا ریسین و عود لغار سے
و منسوب بدان ست
ظفر بضم اسم عربی ناخن ست
جمع آن اظفر جلیب و اظفار
و بهندی نهجیتین بکسر نیز آمده
لوان اسم صمع صابیت که بر
انگشتان انسان اکثر حیوانات
سیرویده بکار خواند که در کلیات
مذکور ست.
ظفره ظلمیره بضم نوعی مرضی ست
و بعضی نوعی سنجیده دانسته اند
ظفره العجوز حسک ست
ظفره النسر قاطا منقیست
سبینے کف العقاب
ظفرے بالضم اسم صنفی
از اقلیمیا معدنی ست که از
معدن تو ذو سیه سر مے آید

فصل الطاء مع اللام
طلام بفتح طاء و تشدید دوم
بعربی آسم غیبست که عالج
آن طلاقی باشد
ظلم بفتح بعربی آسم ثلج ستکه
بفارسی برف نامند
ظلیم لنامه نراست
طلیه اسم حیوانیست که آنرا
شیر باشد که نتوانند قبل از
خرفتن زبان درسه سیگوید
ستاة طلیه طبیة

فصل الطاء مع المیم
مع النون و الهاء و الیاء
المثناة التحتانیة

طلع اسم ثمر جوزست
طنب کبعربی اسم بیخ
درخت ست
طنبوبکسر ال عصفور عصفور
ظنلیم الساق ست
طنمر بعربی خسته شیری ست
کرکس و تا آنکه گرفته باشند
طهره بضم سلحفات ست
طهوان اسم عربی صنوبر وحشی

معنی گربه وحشی ست
طی بفتح بعربی اسم سل ست

باب العین المهملة
فصل العین مع الالف

عاقل الکسر اسم اسد ست
عابق بفتح طائریست و تیکه
پرواز کنند
عانک اسم توت ست و جمع آن
عوانک و مات بیاترش
را نیز نامند و بید مساق را
نیز گویند
عاند و عاقه و عذره
بمعنی قالط ست
عانه بیتیست خوشبو ست
عاثل بعربی ذئب ست
جمع آن عو داسل آمده
عاسی شراب نخل ست
عاشره اسم حنیع ست جمع آن
عاشرات بفارسی کفتار
نامند
عاقصی بیلی خفش ست
عاقط تعواست دختر را
نیز گفته

عاتر شیماشتخار ست
عاقل عربی ب طیبیکی جمع آن
عواقل
عاقورلازار فیلی ست
عاقول خار شتر ست که حاج
نامند بعضی میویه نبانسته اند
که خرنوب باشد
عاقولا عبری بسنویی خداے
مسکوست کرا آرده توله
وبفارسی کاجی نامند
عالا خلیط شیری تا مجزا و نبات
و بعضی عجمه تیرآمده
عالقعامه است
عالیجون نوعیع بری ست
عامه اسم نوعی از سیر ست
عانیه تمریست که در عانه کر
عانات نامند عانه جزیره ایست
میانه عوله نزاب و بهشت
عاوانیو بفتح ثانی نباتیست
که خاکش بیلبوزن ست
وانریت الرعی و بیح الاعنب
عاوسیح غالیس ست
عائب اسد ست

عایشالب اسم فارسی حامی
طائریست که آنرا اهلیلج
صعوه نامند
عایلین کادی ست

فصل العین
مع الباء الموحدة

عبا حسیل ست
عبب بضم اول نوعی از اکاکیج
عبیرم بفتح نیز عقاب ست
عباس اسد ست
عبنیا تیست طیب الرائحة
عبرت ساق ست
عبیره ساقیه ست
عبیرد عبدو بفارسی تیرست
عبدی بیاض ختی ست
عبری بعربی سندس ست
کدیکنا آبیار دید
عبس ابلک ست و ابل
آنرا برلوف نامند
عجیب بفتح اول آجور ست
عجبه صوف احمر ست
عقر سوسن ابیض ست
عقعق شقص بقوس

عنتام ط بنکو جکسے ست
عنکه نوعی از انار فرست
عبلاسنگ ریزه سفید ست
عبقاره عتاب طوالاتی
عبوس اسد ست
عبیث ریحان ست
عتیبه اقط خشک ست
و گفته اند طعام متخذ
از اقط و سویق که با روغن
خورند
عبیر اسم زعفران ست
و نیز خوشبوی مرکب را نامند و
بعضی بادین نیکو یافت
عبیط دم خالص تازه را نامند

فصل العین مع التاء
المثناة الفوقانیة

عتاق الطیر جانع طیورست
که بفارسی مرغان شکاری
را نامند
عتیق عکر گوینده گیاهیست
عتقرق بالسعتر نکش گوینده
خودم زنجوش ست و گویند
قطعه از مشک خالص ست

عترسو بالضم سماق ست
عترس بالفتح اسد ست
عترسان عترقان بالضم کیست
که بفارسی خروس نامند
و نیز عتشان نام گیاهی ست
عریض الورق ست سپید
عتسب بالضم جوی ست که
بفارسی نرگاله نامند
عتیق بیه کهنه ست و نیز نام
نوعی از تمرست و نیز اسم آب
و طلا و خمر و لبن ست
عتنک نیشاسانی ست

فصل العین مع الثاء المثلثه

عثا بالعربی حب ست
عثالط بالضم لبن خاثر ست
عثار بالضم غبار ست
عث بالضم کرمی ست که پوست
و صوف را نجود
عثرب بالضم اصل نصیت
شبیه بدرخت انار ساق آن
سبع و جنس تمر او ترش
با عفوصت و مناسبت آن

تنبهای سهوا و برگ آنرا
نخسته و آب آنرا گرفته و شراب
حامض کس سکنرا گرفته پخته
باشند و داخل کرده میخورند جهت
تقویت شکم و بیماری آن و شهرها
و گفته اند که نیست سبیلس
عثکال عثکول ست و عثکول
بمعنی عذق و شمراخ ست
عثلط لبن بسیار غلیظ
خاثر را نامند
عثمان بالضم فرخ حبازی ست
که بفارسی چوزه و نیز فرخ
ثعبان و نیز بلیه بچه آنرا نامند
عثم بمعنی اسد ست و شتر
بسیار طویل را نیز نامند
عثنا بالعربی اسم ضبع ست
و آنرا ضبع بیستر می خوانند
نامند و بفارسی کفتار گویند
عثیان و تیل ضبع نرا نامند
عثیر عثارت جمع آن عثار

فصل العین مع الجیم

عجاج بالفتح بمعنی غبار و دخان
و عجاجه شیر و شتر بزرگ

عظیم الجثه را نامند
عجی برومیه بلغت لغوی بر مساحت
خشک ست که طبیخ نموده بخورند
واحد آن عجیه
عجاجم سوس قوی را نامند
و گفته اند اسم نصیت مرت
عجاف بکسر حنظل ست
عجات بالضم نوعی از تمر ست
عجاره اسم نوعی از تمر لست
در مدینه طیبه
عجالد و عجلد و عجلط لبن غلیظ
خاثر ست
عجام بالضم اسم جنس ماهیست
بریشت دان حیات عجم و
اکثر مخصوص بطبخ انگور و مثل
و امثال اینهاست
عجابس جمع آنکس که دران
قلب یکانی شده دان جیلان
عجامین بالضم قنفذ ست
عجب ذنب الشیل ست چنانکه
نیز و سوتانی انار غوستانی میند
عجام بالفتح و تشدید جیم خفاش
ضخیم ست و طواط را نیز نامند

عجمتوت دیب الصب را
نیز نامند و گفته اند تر بیت
شبیه زیبب بالفتح اسم نرابیت
عجمار و عجوا و عجیر و لیس اسم
بچه گاو دست که بفارسی
گوساله نامند جمع آن عجاجیل
عجرو بالضم صمغ گیاهی ست
که در انجار خیرانیم سپید
عجرم بالکسر گرمی ست که در
در تنها اسم سپید
عجرم بالضم بعربی اشتر قوی
شدید ست
عجروت بالضم گرمی ست با
پاهای طول و گفته اند سوچه
دراز پای ست
عجل بالفتح و تحریک بعربی اسم
لبن ست که چار ستون
نامند یعنی خاک سیاه و بیو
جمع آن عجل ست
عجم بالفتح اول و دوم بمعنی است
هر سیوه ماکول است فواکه مانند
انگور و شفتالو و منداو و مثال
اینها و بچه شتر را نیز نامند بالضم

اصل ذنب یعنی بیخ دم را نامند
عجبه بتحریک اسم نخلی ست که از
تخم روید
عجمار بروزن فعلار سپید ست
و عجم بمعنی گنگ ست و سپید را
بجای از نجبت نامند گنگ ست
و سخن نگوید و نیز بعربی اسم
سطرانیون ست
عجمص نوع تمری ست کوچک
عجنس شتر در صلب تو یرا نامند
عجوه اسم نوع تمری ست که در
مدینه طیبه میشود بزرگ تر از
صیحانی و در حدیث ست که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمودند که هیچ نا شتا یفت
دانه عجوه بخورد ران سود هیچ
سمی و سحری باو اثر نکند و نیز
آنحضرت صلعم فرمودند که عجوه
از جنت ست و شفای سم
عجوز بعربی اسم ست و آنرا عجوز انکبت
نامند که سنگ اند تا کبته
کرده و استعمال نمایند
و تازه آنرا نمی خورند و نیز اسم

۷۰

روباه و شیر و ببر و گرگ و سگ کفتار
و عقرب و زنبور و سگ شتاره
و فیل باده و نیز اسم درختیست
معروف و شکوفه‌اش خوشبو بود
نامند و نیز اسم طعامی ست
متخذ از نباتات بحری
عجرم بعربی بچه شترست و جمع
آن عجاجم است و زرباده درین
ساوی مے آید
عجوم بضم اسم خاریست
از طیور آبی ‌ے۔
عجین اسم خمیرست کرنا بے
تیده سرشته نامند

فصل العین مع الدال المهملة

عداد اسم دلبوست
عدام بفتح اسم نوعی طبی ست
که در مدینه طیبه شیوه و در آخر
میرسد
عدان و عدل و عدلی جمع چیزیر
عدیس سن تخمی را نامند تا
دخوشا درخت منشا التم ژده
فرو سے را

عدستار سیارانک پیش‌اگور سد
عدس حبل تیره ست و گفته اند
نوع سیغنه است که گل آن
سفید می باشد
عدس الگفته اند تخم نباتیست
که یونانی سقانقیون نامند
و مستعمل در تریاقات و از
ادوریه نافعه وسموم ست و
بطالیگفته که بیونانی تغریقون
نامندو آن سوسن بریست
و گفته اند و لیست که آنرا
عقلم و الی بحر برنگیا نامند
و گفته اند که رسته تلخ ست
که بفارسی سک تلخ نامند
عدولی سیل مریاست
که حدث لعوالم سیگردد
عدس تلخ نباتیست شبیه
بعض نشاح دیگر لیکن
برگ آن از عدس لانے تر
و عریض تر و سیر شاخ آن
عریض تر و گل آن سیرو نامند
شونیز و آن تخم آن میباشد
خورج آن تخمیست که مجور زند

عدسیه نوع طعامیست
مصنوع از عدس است بطعم که
از گندم می سازند
عدسولی حشیش معمول العرب
مبدع ست
عدروے بفتح اسم بچه کوچک
عنم است که فشه بچه پروزه
وفرس بهشت

فصل العین مع الذال المعجمة

عذابه تقنیه است که بسر از آن
عذار تور شتر عظیم را نامند
عذافر و شتر ماده عظیم
صلیب را نامند
عذ المطلمین بچه شتر را نامند
عذب بمعنی شیرین ست
و آب طیب خوشگوار را نیز نامند
و نیز نام درختیست و قومے
انانار و خرم
عذب شجریکه چیزیست
بری آیا بلدهم لعبا از خلیل
و نیز نام درختے ست
عذبه بفتح و تحریک گوجروم

عطلب ست و آب مزبیلا
نیز نامند و گفت عطایبی است
که تجربک شمر اثل ست
عذام العرب نامم زعفوست
که بفارسی کبک بیبد لیو
نامند
عذاة بفتح اول و کسرم بعربی
اسم قطعات حشیش نیز نامند
عذروه بضم دلیکو چکی ست
سقیه نرم کیا ر با نلوک
و بدلوک چیکر بمبنی نامند
عذق بفتح نخل را داریست
جمع آن اعذاق و عذاق
عذق بکسر خوشه خرمست خوشه
خرما نیز نامند و گفته اند
عرجون است که درآن شماریخ
باشد یعنی ساقه نخل ست
که دران شاخهای یک
که ثمر ران متصل میباشد
عذق ابن شه اسم نوعی
از خرمست در مدینه طیبه
عذق ابن طاب نوعی
از خرمست در مدینه طیبه

عذلوق بضم نوعی نانگور بزرگ ست
و جمع آن عذالیق
عذبیه نخل بلند ست و ثمر که
دران تخم باشد نیز نامند

فصل العین مع الراء المهملة

عرا السیابانی اسم ظرفیست
عرابه بفتح عبرانی اسم درختیست
که از پوست آن ریسمان
میسازند که رسن نامند
عراب بکسر و تشدید شترست
خیلی که آن شتر عربی است
عربی نامند و مقابل بخیے
عرادة اسم عربی جراد نیست
یعنی ملخ ماده
عرار اقحوان ست
عرار بضم و عرارم بعربی اسم
اسدست
عرالیسیس نبل آن را سایند حصر
شنین ست
عرب در عرب بالکسر نباتیست
که بفارسی جو گندم نامند
و گفته اند نوعی از شیر ست
که بترکی بمبنی نامند

باب یازدهم در ذکر ادوات

وبیدالیسر نوع العقدست
کرزر فتیکست بانمشه
عرق شیر بنفش و سنبله
عرفان رانیز نامند اصل الانت
کسلت ست
عرجا العربی اسم صنع ست
عرجابار جون نخل ست
عرد جارست
عرد العرب اسم فیل ست
عرز بونانی اسم تنطوریون ست
عرنفیم اول تشدید الغربی
ارزق الطیب عده انسانرا
نیز نامند و بیکوبان ختم ترانیز
عرصف باشد اردست
عرصم بادنجان بری ست
عرض اراک ست
عرطب خشک ست که بهندی
گوکهرو نامند
عرلنیتا آذربویه ست کرفارسی
چوبک نامند
عرنج اسم عربی آنوار تیونات
ست وگفته اند آسم نبات ست
که بیشطوطا اسپاصیدو بیخش

سیداروند آنرا دوخته
الافعصان نباسند و گفته اند
زرچیت شیه سباق
عروق جمع عرق ست و شامل
عروق بدن و شجر بر دو ست
و نیز بیخ زردچیت زردرنگ
کساز ان سیاب غیر اسرانگ
مینمایند که بعربی عروق الصفر
وبفارسی زردچوبه و بهندی
بلدی نامند
عرق الارطی بیخ ست زردرنگ
وسک که بفارسی پیچیده نامند
و آن بیخ درخت
عرب ست
عرق الآسف بیخ کبر ست
عرق الکبار بیخ انجبار ست
عرق البهبنگ بدن ست
عرق السوس اصل السوس ست
عرق الکافور بلغت ایل که
شر فیندیا دست
عرق الطیب اسارون ست
و زرنباد نیز گفته اند
عرق انقا لو و ح الوخلب ست

که بفارسی چوبه چوبه نامند
عرق الجبال معسیانی ست
عرق النهب بعبیرآب ست
ایستطر بوده باشد
عرق الشجر صمغ ست
عرق العروس طاق ست
عرق نابس علوشیاست
که بفارسی زنگباری نامند
عرقصا و عرقصان سپرلیمصان
وعرقیسانه و عرنقصان حبه
اسم حشنول ست یار بطوره
است
عرقیچ بری بکهون ست
و بحورالکاو انیز نامند
عرقون نباتی ست که برگ
آن شبیه برگ شقایق النعمان
و شگفته مطولانی و بیخ آن
ستبر است بیبوند و صنف
دیگر نیز میشود و شاخها آن
باریک و برگ آن شبیه برگ
ملوخیا و در اطراف شاخهای
ان چیزی آمده شبیه سرغری
و سبقار آن و آن طب غیر

مدحرج بلکه در مشا دیگیست
عرقیل بعربی عفو شفس ست
عرم بفتح اول و دوم ماهی ست
که اهل مغرب بار دین یونانی
و بس نامند
عرناالا سیاه مخلوط بسرخی ست
و گفته اند مار و خش ست
عرامن بکسر عرق طلحات
عرم بفتح اول و کسر دوم
و فتح سیم و باجروز کرست
یعنی سوسن شتی نر ست
عرمض بالفتح طحلب ست
که در زیر آب بسیار شود بالای
آب می آید و نیز حب الغار
و نوعی از سدر بری است
که بفارسی کتار بری نامند
و اراک کو جلبا دانسته اند
عرمصان اسم عربی حشنوقی
و بحورالاکرا دست
عرنقصان نبت نوعی ست
عروس البحر و سرطان
نطشی است اثر مش باشد
عرو یامر سی ست و بخارست

زنگبیس نامند
عروق قابل النحل ست که نیلوفر
باشد و گبریت ند و نیز گفته اند
و اهل شیراز آب قطر از عصفر
و اهل تبریز عروق آب سرخ
بعد از آن را دادا و نامند
عروسا بفارسی سلیخ احید ست
عروسک پیس پرده و دوریشه
اسم فارسی بخانه کل گنج است
عروسک حلبت بفارسی
کرم شب تاب نامند و گفته اند
اسم فارسی طنیوش و جغد را
که بوم نامند نیز گویند
عروق بفتح اول و ضم دوم دعا
سوم عبات و بضم اول و دوم
یعنی رنگ ست شامل گیاه
بدن و انشاء حیوان و اشجار
ست و نیز بیا ماریک
درخت را نامند و عروق الصباغین
نیز نامند که بفارسی چوبه گویند
و بعضی گفته اند نبات ست
زرد که بفارسی اسپرک
و بهندی تن نامند

عروق صف بیخ کرست
عروق بیض بعضے ستمبا
بعضے بوزیدان کہ ہندی
ستاوری نامند وانسانہ
عروق احمر قوہ ضیاغیست
کہ بفارسی روناس میکے
سنجیت و بحیث تیز نامند
عروق الزعفران
عروق الصعر ست
کہ عروق الصباغین و
بفارسی زرد چوبہ بہندی
ہلدی گویند
عروق السوس اصل السوس
عروق العنبر عروق الصباغین
عروق الصفر عروق الزعفران
است
عروق الطیب عروق الکافور
زرنباد ست
عروق فالونج الدخا ست
کہ ستنبار نامند
عروق الحیہ کہ ابن الصبیین
در سیاہی سنگ مستعمل اندو
گفتہ اند اشتر ست

عروق سکر سنجیا است
عر موم عرق موم ست
عربون قطر ست
عریانخراسانی ست و دو نشہ
را نیز گویند
عرایس الجنیت سکر سبیین
عرقیہ یعنی بزر ماشہ است
عرطیل عقرب ست
عرقیعمار و عرفیعما سه
چند تویی ست
عرقیلہ دا بہ بست از جنس
تسیر جعل
عرکیہ ستام سیرستیلی
کوان سشتر
عرین لحم ست
عراری بھوارا نعر کیت
فصل العین
مع الزاء المعجمہ
عزہ غرابہ ست کہ دیار
آہو برونا مند
عزیل جام ذکرست یعنی
کیوتر نر
عزجوال از ل ست

عروسفریان تیلمو بیست
و در بعض نسخ قاقوت ہریرا
قنطوریون کبیت ہریرا
قنطوریون صغیر ست
عزیز کلیست معروف
و صندل را در مذکور شد
فصل العین
مع السین المہملۃ
عسالیج ست و کنوشدا
نیز نامند
عسا بن قنا قدمت و آزا
یونان تام مدبخیت موسوم
منوند کہ درشت لیایرونتار
سے نماید
عساقول عشق نوعی کاہ ست
عسا بعسالہ زبیب است
عسالج جمع عسلوج ست یعنی
تعصبان تر یعنی شاخہا کے
و جیا درست کہ در ختار
دلستان ایک نہ تخت عمل
یحیبد باز دو شاخہا کے
ذرات نکیہ تیح قدرت نیز
آئد یعنی ہلجی خشار الغابت

تیز نامند و گو نیلالغ عادر
انانا ست
عسان جریدہ نخل ست
عسیر بعربی نمر ست
و دیتیر زیادہ
عسید نفع جیت ست
و جواہر یا نند لقوت عورو
ستر تہ ورا نیز گو سیند
عسجر لعم ست
عسرے لقلۃ ست
عسر ند بیخ ست
عاسر عسعر عساس
لبر بیے ذہب ست
عسطوس شوتو تحقیت
شیر بخیز زان
عسقلۃ سنگریزہ سفیدست
عسل قسطنیں عسل کیک گران
قرہ ستین رسٹہ با شد
عسل المادر طوبت سیاہ
جسیمکا آزفبادر
بر سے یمینی شارکہ
مبتلی ورنیز ا
مسلع نام ضبی بز ضباب ست

عسل الطبیع عسل بطبیع ہست
و تنجبین عسل اتیح و عسل سیح
و عسل الحبیل عربی و عسل
تمر سیان تر ست یعنی
دوشاب خرما
عسل اود رہین عسل ہست
کاروے نامند و توہم کرده
کسیکہ او را ماء و اد نامی
دانستہ
عسل الحاج ترنجبین ست
عسل ماشا عسلیکہ زنبوران
بر درخت ماشا ثبت باشد
و آنرا و بیتر یا ق اکبرست
ذکچنین عسل شوکر ان ست
عسل حتو عسل کبر با نیما
عبرہ مجوبین لسفر ست
عسل الملاف شیر خشتے
ست کہ از درخت بید
بیملی آورند
عسل داود دالی ست
عسل الرشک شیر خشت
کہ بر درخت رسیدہ شیند
و آنچہ بیت سفید شیریں و

و گفته اند که آن شکر تیغال است
عسل طبرزد شیره قند و شیرهٔ
نبات است
عسل القصب عسل ست که از
نی های خشک بطبخ فشردن
و بقوام آوردن بعمل آورند
عسل القصب آب نیشکر است
عسل النبی حصی لبان است
و بعضی گفته اند زهره سایلیت
عسل اذی عسل تحال سفید است
عسل النحل شهد است که
شکر ده نامند
عسل ابن شکینت شکینین طهامام
طبیب خیق بنامند
عسلیج بکسر شاخ نیز عرب میم ست
عسن پیه کشت است
عسیب چوبی نخل است استخوان
و تب را نیز نامند
عسیل تیست خیزرانی نامند

فصل العین مع الشین المعجمه

عشار بالضم شتر است
عشب گیاه تر را گویند
عشبه ... ... است

ایذلیان نامند
عشبه لبساخ کراث است
و بعضی غیر آن دانسته
عشبه العجوز للسرسم است
عشبة النار ایذلیان است
عشیر بفتح بفارسی درخت ترک
و بهندی آک نامند و در کلمه عشر
مذکور شد
عش الطائر خانهٔ طیور است که
بفارسی آشیان
پرنده گویند
عشوق الصیاغ که اسود است

فصل العین مع الصاد و الضاد

عصاب بضم اسم
بربری شیطرج است
عصارهٔ عصارت از ابانقره
نباتات و یا قوقه که دخیره است
عصارهٔ خشک کنند و یا کنند در شعر
و عصارهٔ هر چیز و بیش اصل
آن مذکور شد
عصارهٔ آفیش عصاره سپست
انیسون ... ...

ستعمل ... ... اینجینی
عصارهٔ الیلج سک است
عصارهٔ حنا و اسبیتخ ...
حلاقیست که شاه صینی ... نامند
عصارهٔ السوسج السوس
عصارهٔ القرطم اقاقیاست
عصارهٔ هوفیقطیداس
عصارهٔ لحیة التیس است
عصا موسی عصی الراعی است
عصی بربر ... حلیو بست
عصب بضم درخت خار داری است
که ضمغ آن کثیرا است به یونانی
نوارس نامند
عصب بفتح و تحریک نوعی ... تیلاث
که بیونانی قسوس نامند
عصاب بفتح و تشدید صاد
اسم غزال است
عصفل ... ... است
عصفور الجنة خطاف است
عصفور الصباغ و عصفور الشوک
صفرانحوس است
عصلان ... است
عصید ... ... مصنوع

و در قوابادین مذکور شد
عصیفره و عصیفره چیزی
زردست
عضاة بکسر اول ... درخت
عظیم خاردار و آن دو قسم ست
خالص و غیر خالص درخت
ام غیلان را نیز نامند
عفر ... بری ست که
بیونانی بادروا عیلی شحم
المرخ نامند
عفر فوطی ... جالوریست
که بفارسی ... و بهندی
بهمنی نامند
عفرین بکسر اول ... است
عفص بکسر اول و تشدید صاد
اسم جنس بر درخت کوچک
خار دارست و گفته اند اسم
نوعی از خار ست
عضل بفتح و تحریک یاء ...
ابلیس ... جمع آن
عضلان
عضمه ... اسم ... ست
که بفارسی روباه ماده نامند

عصفق بضم عین و سکون صاد
جمع آن اعضاء آن اجزای
کثیفه بدن حیوان متولد از
منی کثیف اخلاط است آن
یا مفرد است مانند استخوان و
غضروف و عصب یا مدعروق
و لحم و شحم و سمن و یا مرکب ترکیب
او مانند عضل و یا ناری
مانند صیر یا ثالثی مانند جبه
و یا رابعی مانند راس
عضیله مصغر عضله است

فصل العین مع الطاء المهملة

عطار البیرنی کراث است
عطارد بضم اول کسر راء مهمله
باصطلاح اهل صنعت اکسیر
زیبق ست باعتبار مناسبت
طبیعت آن بطبیعت عطارد
که با هر کوکبی مناسبت آن
تاثیر ... نیز زیبق با هم
فلزی ... مناسبت
آن تاثیر سکنند و گفته اند
سنبل رومی ست

علیب بعربی اسم غلس ست
و بفتح و قلع میم نام رازیانہ جمع
آن عطابات و علمد ذکر او در عطیب
عطر کری اسم فیض ستہ لیکت
جمع آن عطور و بفتح خوشبو شدن
و با صطلاح بعضی جامعہ لینا
شمیمی ست که برونت تعب
تشنید و منعقد گردد که درین
اسمے خالص نا سند
عطارا بستبرا نی عطار ہست
عطر شاف عطر مرکب از عود
و عنبر و صندل ست و بعضی
از ان عطر مرکب از عطر گلاب
و عطر عود و عنبر ست
عطر مثلم حب و مثل نخ شم ست
عطسانی گیت که یونانی
و نیا فوس نا سند و بعربی
خزل الکلب و طرنگ نیز
عطارہ بفتح سنبل رومی ست
عطلقل گفته اند منعوظ ست
و گفته اند بیخ ست حلاوت
و بفارسی سپید شنگ نا سند
عطاب و عطوب قاتل سیایست

علوبر مع الوحش ست
علوفسرا صوق سقوطری ست
علوش بفتح اول و ضم دوم
دوائیت که در مصر رسند
تا عطشہ حسین آن علوستا
و در تر اباد و نیکر یافت
علوطه کہ ملائیست که آنرا
طیلوے نا سند

فصل العین مع الظاء المعجمہ

عظا نوعی از صد فست
عظا ر و عظابہ سالمند ہست
عظرب بکسر اول و سکون ثانی و دوم
اسم عربی آکو چک ست
عظلم یعنی اسم گیاه سیاه ست
که بفارسی نیل نا سند و گفته اند
غیر آنست و گفته اند عظلب
عظلیم لبتیو عربی ست
علبوط کسر یوع مادود
را نا سند

فصل العین مع الفاء

عفا و عفار و بکسر جمیر طیانا سند
و گفته اند بر نام ست

عقار و سلان یونانی
حب العقل ست
عقار گفته اند تر قال بیت
و نیز سویق غیر ملتوت بلام
است و بعربی عطلب تیز نا سند
عقار جوز القطن ست که
بفارسی کوکب و شیراز
خوک و بعضا کوزک و
پنبہ و بہندی سبری نا سند
عقا اسم نا فتوی را نا سند
عقا بلسی یونانی یلسانست
عقد بفتح حمام ست بالماری
شبیه بدان
عفر بفتح به عربی خار ست
عفر کمر سبیلی اسم خنزیر ست
عقد الکی عقر پیگردن
خروس ست عقر بیری که
پیشانی آنست و عفر بیان
سوی عقب گردن او
عفصیہ بفتح نوعی از زیره ست

فصل العین مع القاف

عقار خمر ست
عقار الشیا اسم سر یانی او ست

عقار ایر سیلا اسم سر یانی
اسار ون ست
عقار سو شیانی اسم سریانی
ایر سا ست
عقاقیر اسم جمیل ادویہ ست
و عقار اسم مطلق دوا
عقد و لبنت مصری بیخ تنگ
عقر قار بلغت اندلس
اسقولو قندریون ست
عقیان اسم عربی خالص ست
عقیله اسم عربی خود ست
عقید العنب بفتح ست

فصل العین مع الکاف

عکرش اسم صنف از ثیل ست

فصل العین مع اللام

علث حنند لی ست
علجا قراع ست
علس سلت ست
علس و علیو علو بات صبر
علف طبیعہ خنک ست
علقه هندی اسم قار سے
سقمد و نی ست
علقه لفسیر بیمست گویند

اسم حنظل ست
علقم اسم ضیر نبات تلخ ست
و گویند مراد از آن شاء الحمارست
و گویند حنظل ست
علک الانباط علفونیاست
علک رومی مصطکی ست
علک با صطلاح کیسانی تریخ ست
علو قس حبار ی ست
علوص بیونانی صیخ ست

فصل العین مع المیم

عمادیک الاس ست
عمرو کرفس ست
عملج نوعی از عزنوب ست
کرباالخم خود

فصل العین مع النون

عناق بیونانی ست و خبیه
بکور شد
عنب الحیۃ خاشراست
عنبالکلب ثعلب ست حبی دانه
انار و اقسال
عنز ام ابیست قرد ثمی
دم الاخوین
عنصر سماق ست

عنبر باریک اندر فرو کرده است
غبران آذر بوست
عنصل اشقیل ست
عنصیه اسم عربی مرزنجوش ست
عنقیلی اسم یونانی تلخ ست

فصل العین مع الیاء

عود البخور عود قماری ست
عود البرق دارشیشعان ست
عود بلسان ثمر بلسان
عود بلسان مذکور شد
عود الحیة عود تر ست
عود الکرکم اسم عروق ... صبر ...
... ریوند ...
عود سیاه ... سیاه ست
عود الصلیب فاوانیا ست
عود الفاونج ... انجلیاست
عود الوج وج ست

فصل العین مع الیاء المثناة التحتانیه

عیدان اسم عربی ... تنباکو ست
و بلغت شام ... اشنان
عیزران ... حلیه ست
عیشان اسم عربی ... ست

عنزه یعنی درخت چنار ...
بیشه ... حلیه نیست
عیس صوف ست
عین الاعلا ... ست
عین البقر اسم انگور ست
و بلغت ... اسم نوعی از
انگوست و ... نیز نامند
عین الجمل بلغت شام قسیم
صنوبر الجوان ست
عین الدیک بصلاح گلیب
زیوی ست
عین السرطان ... سپستان ست
عین الهدهد ... ان الفار
رومی ست ...
عرق النساء ... استعمال نمایند
عین الدیک ست شسور
... مکر
نکرده اند
عینون ... ست
عینه ... ست
عیله ... ست

باب الغین المعجمه

فصل الغین مع الالف

غاباکه شاهک است
غالبن ... ست
غاناباغی اسم زنگی گیاه
المرجان ست و ... بستان
... بستان ... احلی ... تسیم
غاسول اشنان ست
غاسول ... نیست
غانیلی اسم یونانی ... حجر
غاجبلوس ست
غافت ... ست
غالالیون ... ست
غالی ... ست

فصل الغین مع الباء الموحده

غبیری ... درخت سعار ...
غبایری ... ست

فصل الغین مع الراء المهمله

غریب ... بیاد است
غرز بلغت شام ... که
... ست
غرسا ... ست

غرید ... سفید برگ
... ست
غرم ... فارسی ... ست
غرس اسم فارسی ... ست
غرنفوا اسم یاسمن ست

فصل الغین مع الزاء المعجمه

غزال المار ... ست

فصل الغین مع السین المهمله

غسل ... ست
غسل خطمی ست
غسل ... است
غسول ... ست و
... شد

فصل الغین مع اللام

غلیون ... ست
غلونیون ... اسم ... ست
غلو ... ست
غلیمن یونانی ... ست
غلیون ... شکم ...
ست که ... بند
و ... ریحان ... ربا
... کوه است

غلیواج اسم فارسی ... است

فصل الغین مع المیم والنون والواو والیاء

غملان ... بری ست
غمامه ... ست
غندب ... ست
غوده اسم فارسی ... ست
غوغا ... ست
غوکی ... ست
غو ... اصفهانی ... ست
غیبال ... است
غیثم ... است
غیطش ... ست

باب الفاء

فصل الفاء مع الهمزه والالف

فؤد ... ست
... ده
... ست
... ست
... الا
... والم
... ست
فاریون ... ست

جمع آن قور
وزه بالضم گیاه اسم طبیه و
هست که حب او [illegible] می‌رسد
فاعوس لقان است
فالیس زاج است
فاتیس یونانی آملی است
فاقیطی باقلی قبطی است
فاقس بلیج است
فاللاجیب الوید است
فاتج اسم ناقه‌ها آتشی
فارلستی خسول خبیث است
دهل را بیدا سد کسیکه آن را
فاترستین ملالت توهم سوده
فاحشه عبد سدیر است
فاحی عراب الیمین است
فاحار یونانی زعفران است
فاحا فاسح حص است
فاترحای [illegible] است
و گفته اند نوعی [illegible] است
که بفارسی کالک نامند
فاحر فاغره است
فاعوز نوع ریحانی است که
ریحان الشیخ نامند

بپارسی سداب گویند
فاوح بفتح دال مهمله و جیم
نادر [illegible] خدیث وستور
چینی است که [illegible] نامند
و گفته اند عبارت است از
سمه [illegible] و گفته اند که بیخ
هندی است که [illegible] نامند
و مشهور اول است
فاورنیسوب [illegible] است
فادانیسر یونانی اسم ترتیاست
فادن گفته اند نام [illegible] است
که بعضی بیونانی نامند و بیخ
صنوبر است
و بعضی [illegible] بزرگ
نیز گویند
فادعس حسل حیوانی [illegible] است
فادافونیا [illegible] صنوبر است
فادسون [illegible] ابیض است
فادسیون [illegible] است
فادساسوس [illegible] است
فارس [illegible] است
[illegible] نامند
فارس الباسطالیقوس است

اسطرطیوس سطرالیطس
نیز آمده
فاسطارلیون [illegible] المحامت
فارسون لسلاس است
فارسیاه اسم یونانی [illegible] است
فارشای [illegible] قدیم
[illegible]
[illegible]
خوشبو و صاحب تحفه گفته
[illegible] و صاحب
[illegible] نقیح شده
[illegible] ناقع
فارس [illegible] قال الله تعالی
[illegible]
[illegible] متوسط [illegible]
فارغه فاغیه است
فارحنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
نافع است
فارس یونانی شبت است
فاروسی [illegible] است [illegible]
[illegible] سوم نامند

فارسو [illegible] یونانی [illegible]
الحدید است
فاروقا [illegible] است
فاقیوت رومی است
و یونانی [illegible]
و [illegible]
فاقیا [illegible]
فالیوتا [illegible]
فاوانیا که [illegible] باشد
[illegible]
[illegible] نامند
فاذریوی [illegible] سیاه
باسر [illegible] است
فاریس [illegible]
است
فاس [illegible] است
فاساقیلاه است
فاسقا [illegible]
یونانی [illegible] است
فاسطری [illegible] است
و یونانی [illegible] است
[illegible] نامند [illegible]
[illegible] است

فاسطره و اسطره [illegible]
[illegible] است
فاسلو یونانی [illegible]
فاسمی زعفران است
فاسیا [illegible] است
و گفته اند [illegible] است
فاسیا [illegible] است
فاسیس [illegible] است
فاشرا [illegible] است
فالقی [illegible] است
که [illegible] باشد
فاقل [illegible] است
فالمو [illegible] است
فالموس [illegible]
[illegible] است که [illegible]
و [illegible] نامند
فالموسقی [illegible] است
فالموس [illegible] است
و [illegible] نامند
فاعوس [illegible] نامند
[illegible]
فاصح [illegible] است
که [illegible] نامند

فاهیس هر نیز جو شیست
فاوکیسطون شجیره را حمله
گلی است مانند گلی بزرگ و بسیار
خوشبو مانند زنبق و طولانی
و در بلاد بنگ شیراز وجود نمیشود
اسپیغابا نامند
فاغوش اسم سیرپلی شیطرج
هندی را نامند
فاغیه پری اسم شکوفه حنا است
و بستان افروز را نیز گویند
اسقوطی یونانی ... نسا
سوقورنا مسند ... صوامع
آن و حنا ... و در حدیث
است از حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله و صحبه که سید
الریاحین الفاغیه ...
آن از ... را الحنه است
و مستعمل حرارت و بیوست
است و حبت ... نافع
و باعث ... بجهه
... است ... آن
و نیز ... فاغر آمده
فاغاوی ... فاغل

است
فافالیس فافنه است
فافافرایکی فیلون نبات
جا و تیز است
فافالس ... است
فافرن و فاقوس و
فافیروس و فاغیه
و فافیروس اسم
بری است
فافوا اسم ... است
است
فافیس ... المعتاد است
فافلیون ... است
فافیدس یونانی کمون
بری است و شاه ...
بری را نیز نامند
فاق ... طار است
طوبی ... عنبیت
سلیخ را نیز نامند
و ... اللبان را نیز
فافیشه یونانی سرطان
است
فافاسه اسم ... اشجار

است کرنجار سیره
مانند ... سبل ...
آن ...
فالاسعر ... ر
توخی ... که آن را
تیل نامند
فالاغیس یونانی فوتنج
نهری است
فالاغیقوس ...
فالاغیقون یونانی اسم
رتیلاست
فالس ... که یونانی
اند و ...
کونید فارسی تیر
فالیدس یونانی ...
است
فالوس و فالغوس
لعلی است که تیلاج
تیز نامند
فالروف شراب کهنه
بسیار ... است
فالسر ... است و ...
است ...

مانند ...
فالفس یونانی صمغی از
اشجار است
فالان ... است
فالمدی ... کبر است
فالیدوس ... است
فالیدا ... سیاه ... اصفر
است
فالافس ... کبیر
دو نوع است منسوب به ...
حکیم است که او
اول کسی است که معرفت
جان ... رسانیده
و یکی از نوع کبیر ...
دانست ... کرده
فالافس ... نوع
صغیر ... منسوب
بالمیاه ...
از جبال شام ...
زرد ... خشک است
فالجی ... است
فالن ... یونانی
سپستان است

فانیوس کمون بری است
فلونیا فادانیاست
فاریعن یونانی نی اسم
تیج است
فادبلها ... است
فلیما اسم گوشت بریان
است
فالطون شیح است

فصل الفاء مع التاء المثناة الفوقانیه

فتاذ فتوت و فتیت
نان فیریک ... تیز نامند
و فتیت هر چیز را گویند
فتاه حکیم سید محمد مومن گفته
کرستان است
فتاد ... ازاد ... است
که تجمل ... و برآمدن
غیر آن کرده باشد و
لیف ... نیز نامند
فتال ... است
فتنه ثمر ... شبیه ...
است
فتل ... است

فتروه سکر بجاده است
فثيبس يونانی عنصر ست

فصل الفا مع الثاء المثلثة

فث معرب ابالام اندرست
که بهندی باجره نامند
سابات فثغينات
دزده دشت آن شبيه
بگاو دش جابل شيد
از اصل ... دندان آن
بچه و ديگر انواع
فثم تخم حنظل است وگشتاند
درخت حنظل است
فثيمون يونانی درخت
فثيمون يونانی ... است

فصل الفا مع الجيم

فجم بکسر ... خام و اکثر
اطلاق آن بر ميوه خام
مينمايند وبطيخ شامی را
نيز نامند که بطيخ هندی است

فصل الفا مع الحاء المهملة

فحاء بمعنی ابال القدر ست

ماننده پياده سيو گشنيز ... را
فحلانا ... است که يونانی
فرنوس ومالطوس نامند
فحل ... مدس سپيانی
خسيد ستر ست
که خصيه خر ست
فحم انگشت ست که بهندی
کوئله نامند وانگشت است
که خاموش کرده باشند
فحوالی ... کشف نامند

فصل الفا مع الخاء المعجمة

فخار ... را نامند
که بفارسی سفال باشد
فخوره ... است
فخيده ... است که
تخم آن ... آيد
باشند
فخره ... نخل تر ...
شاخ ... برگ را نامند
و ... نيز را
نيز نامند

فصل الفا مع الدال المهملة

فداع صفدع ست
فدا ضميم اول ودوم ...
جهار ... شده ... است
اسم فضه است
فدلس ... اسم
... است
فدن ... اسم ...
... است
فدطيوس يونانی ...
ست

فصل الفا مع الراء المهملة

فرفرسرخ ست
فرا گوخرست که حمار الوحش
نامند جمع آن افراء وفرا
فرات آب صاف
شيرين ... است
قال الله تعالى واسقيناكم
ماء فراتا
فراخ ... است ...
سيده ناشد

فراخ ... است
فراخ بچه شتر ومرغ و
وحشی است
فراريج جمع فروج ست
که بچه دجاج باشد
فراس ... سياه است
غير ...
فراستوک ...
پرستوست که بعربی
خطاف باشد
فراسيا ... است
فراش ...
در ...
واحدان ...
فراسيون فراسيون ست
فراس ...
... است
فراطون ... است که
بفارسی شاخ نامند
فرا المسولس ...
است
فرا ... اسم ... است
فرا ...

فيه ... است
فرام ...
دوائيست که ...
تنگ ... مستعمل باشد
فرانسيس يونانی ...
است
فرانق ...
فارسی ...
... سياه
...
نامند ... است
القدر ...
آهو گوش آن سياه
و ...
...
...
... است
فرانسيون ... است
فرانلات ... است
فرانيون ... است
فرانجه ...
ست که ...
... نامند

فرودم نام ... است
فرس اسم فارسی سمن است
فرت نباتی است که ...
فواد نافع است
فرش ... است
فرتا فوده است
فرتا ... است
فرتا شوییست که ...
... نامند
فرتاله ... است
فرجیبل ... است
فرجو ... است
فراپ باصطلاح اهل صناعت
کیمیا زیبق است
فرکنس ... است
فروحم ... است
فرنبانیت ... است
...
...
کوند ...
و بعضی ... و بعضی ...
... نامند

و بعضی ... ریوند چینی
دانسته اند
فرزد و فرزد ... گفته اند
نباتی است که ...
است
فرزبع ... است
فرسادار ... است
فرسا اسد است
فرسان بکسر و فتح ...
... از پست
این ... وگفته اند
...
فرسنگ و فرستیود
فرستوک ...
... است
فرسد ... است
فرستار ...
نامی است ... ازچوب
ما کولا ... است
که ...
از ... نامند
...
... است

که طائر ... است که آن را
صاحب ... باشد
فرسک ... خوخ است
که ... شیرین
شلیل نامند
فرسا ...
... است
فرسا ...
است
فرسیا ...
زنجبیل ... است
فرسین ... است
فرسیون ... است
وگفته اند ... است
وصاحب تحفه اسم ...
از ... دانسته
فرش ...
است که ... باشد
قوله تعالی ومن الانعام
حمولة وفرشا گفته اند
...
غیر ... باشد
وگفته اند ...

ازشیم ... است
آن انتفاع برند
وگفته اند ...
کوچک ...
است
فرسنگ ... خوشه
کوچک است ... خوشه
... باشد
...
... نامند
فرمو ...
سیقل است
فرصاد ... اسم ... است
توت است وگفته اند ...
توت سفید ...
و توت سرخ را ... گویند
و ... سرخ رنگ ... گویند
فرصد ...
... نامند
فرض ... است
که ...
فرفر ... دوم است
... سرخ است

فرسنج ... است
فرفس ...
فرفرون ... است
فرفیس ... گویند
... است
... است
فرغند و ... است
... نامند
وگفته اند ...
است وگفته اند ...
که ...
نامند
فرفو ... است
وگفته اند ...
...
باشد ...
...
فروسے ... طائرست
است ...
قرقوش ... است
فرقار ... است
... برگ
آن ... آن

مانند گلسرخ طوبی چوب آن
کاسه و ظروف سازند
فرغت درختیست عظیم
که از چوب آن سنال سازند
دگویند درخت ساج است
دگویند درختیست که بهندی
سنگوسه و ساگون
نامند
فرفت شاہتوت است
فرنج و فرفخینه و فرفنیا و
فرفیم و فرفه و فرفیون قطب المعتا
ست
فرفوغا رسی اسم ابر و وط
ست است
فرفورا نوعی از صدف ست
فرفورس نیز صدف است
فرفوس سنگ سرخی است
کر جیب جراحت نافع
و مجرب ست
فرفیر خشب است
فرفیون افرفیون ست
که فرفیون نیز نامند
فرفوس عادر و امرکبی ست

مستعمل در مداوات علمات
و در مداوات عفونت و ادمی
کبریت و گرنا یافت
فرکی طعامی ست مصنوع
مانند هریسه از طبیخ آرد
که بار سے آتش ملیم باشد
فرم دوائیست که زنان
برای تضیق فرج مستعمل
دارند
فرلسر یونانی نام گلی ست
فرسیمم آن عربیست
و بحرالف نیز گویند
خسته بحر و ربیع است
فرملوغی نام آهن است
که فولاد باشد و بعضی
نیز نامند
فرمیون یونانی بنجید
درخت ست
فرنوس یونانی کرنب
است
فرنیه اسم یونانی
بید الحجر ست
فرشلے اسم فارسی

مسلمه است
فروبعیر یوسفیس است
صبح آن نسخه استخدار
سنجاب و حاصل صمود
دتاهم و خشک و بالوزه
و ودلق و ثعلب و دلان
فروتینی نانی اوریون
است
فروشن جوز قبل است
فروشه بخار ے
افروشنه است و آن
طوائی است متخذ از
آرد و عدس و عسل
باشکر و گفته اند فرشته
ست
فرومنابی وافرومنا
کیاشا التوام است
فرفینوس یونانی سنگے
است که صباغان
بلاد فرو غضبا کہ
افرنقیه باشد مستعمل
واند و طشتا سمی یونانی
عزقیوس گشته

فرد و فرطنیج احمر ست
فرقورسیر گروه است
فرد صدی کلاوان نانیست
حریف دخوشبو گفته اند
نباتیست شبیه بالاون
واحمر و ریح آن طوالی
سبک عراقیش و برگ
ان سند شبیه موی حرف
چوب تاب است تا پنه
بیانا سنده دهاف
آورده و طحال را نافع
فرد و قسیر یونانی دسنج
الکولیاست
فرلیونی سے ماہی
نہراج ست
فرودمه سعد است
فرفسیان اعصیل است
فرولغارسی بنجیج است
و تیرے فراخ نامند
فرتبنج بهندی اسم گوشت
است
فرنج لغات فارسی اسم کنج
است که تیرکی تنگ نامند

فریحات اسم فارسی شبنم
است که بعربی صقیع نامند
فرخیده مروار یدی رنگ را
نامند و نیز مروارید رنگ
پر شسته کرده را
فردس و فردیس بلغت
اہل مرد یان است
فرزیو فرسیخ فارسے
اسم نباتیست دستایت
تازگی و نشانش که چون
لعاب بجزوقریب
است و نیز اسم نباتیست
خوشبو و نیز فرمیزو ز
فارسی اسم گوشت خشک و نیز اسم
نباتی است که بیخ آن
سعد است
فرلیناتیول اسبر ماسن
است
فرطیقیوس نوعے
ودنس است
فرنیق جادرس است
فرقه بعربی حزانی است
که با چسکلس طبخ نایید

غابند بات اتفاد و لبلاب
است کہ با چوب طبخ
نمایند و جمیع کہ آنرا علبہ
دانستہ اند قسیمہ اند
فرنفیکیا اسم است
فرلوک بفارسے بلبخ است

فصل الفا مع الزا المعجمۃ

فرافارسی اسم وج است
فرزدفر بفارسے اسم
وج است
فرصن بفارسی تشعہ است
وگفتہ اند کہ نوعی از لبلاب
است

فصل الفا مع السین المہملۃ

فسالیٹرے استخوان
ثمر است
فساریدوس یونانی نوعے
اندروخ است کہ در گندم
تولد یابد
فساریوس یونانی نوعے
از افسنتین است

فنافنیون بردے اسم
خرا است
فطال ہیئت است خشک
سفید رنگ تلخ شبیہ
تشیم فلفل خاصیتان
محلل و مجفف
فالۃ الحدید توبال الحدید
است
فتاۃ السیر یا نے
لوبیا است
فساسون طبلسان است
فسان اسم فارسے
اجر السن است
فسیاریون زرقون است
فسالمیس یونانی صدر
است
فستقا شیو و فستقا شیو دل
السیرانی حب البان است
فستق بحیم و فستق البادیہ
حب البان است
فستور و فستور سے
یونا نے سمک حرت
فسدس حب البان است

وگفتہ اند تخم باذ زیرن
است
ملوقالما یونانی ے
مرخس است
فراقوبین یونانے
تمر است
فرنقوین ز نجفر است
فنطافیون یونانی مشتق
است
فنفرن فنطوسا یونانی
بیمک است
فنطسو و کرزو است
فنطس بندق است
فنطیون ونادوا الصنوبر
است
فنفنہ سپنہ است کہ
افنفت ذیحجہ علمی بے
رطبہ نامند
فنفر یونانی و تیر یا نے
فینافس است
فستق و فستقین یونانے
خمر وخ است و نیز فستقین
بمعنے تضبان الکرم است

فسلان صفار تحل است
وجمع فسیل
فقلیون ایر غوتی است
آنرا قلوقا نامند
قسمونیون اسفیداج
اسرب است
فسلوندون بزراچشان
است کہ فاشرا باشد
فسلن آسم یونانے
سکنجبین است
فسین اسفیداج است
فنس مجر السن است
فسنج قسنج است
فسنا قیل باید سے
فاطلہ است
فسوابتین بعربے
اصابع الصفراست
فسوحا الصبا یا فسوۃ الضبع
اسم عربی نوعی از کمات
است کہ غطر باشد
فسوۃ الکلاب بشنا و ایج است
وگفتہ اند کمالیس است
فسوریون یونانی باقلے

فسطے است کہ قلقاس
نامند
فنرلیون برغولی است کہ
بزر قطونا باشد
فنلید و فسدس
یونانی کاکنج است
فسیلہ العبلی قمع سر
است وگفتہ اند جیدہ
ناخن است
فیلوریس یونانی عاقلوس
است
فسیا اسم یونانے آقاطیہ است

فصل الفا مع الشین المعجمۃ

فش و فشت توت است
فشقلاب سق و دیز
چیزیکہ در چوب قصب
باشد نامند و خر نوب را
نیز گویند
فشوا ابسین بعربے
اصابع الصفر است

فصل الفا مع الصاد المہملۃ

فضاصب از زبیب است

که عجم از زبیب باشد

فضافض رطب است

فساریرے فاره است

فشفیص چیشیان است

فصفصه اسپست که رطب باشد

فضر کبیر قاصعے زبان را باشد

فیسله نخاله بربده را گویند

فصیح شیر تازه دوشیده است که کف آن نشسته باشد

فییل بچه شتر است

فصل القاف مع الضاد المعجمه

فضا خر اذو سو مخلوط باهم و هر دو چیز مخلوط در یک طرف که تغیر شود در یکے از انها از دیگرے فضا نامند

فضال رفضیع ...

آسیم جرست

ضب و فصل عرب ... عرب است

فضالقیدیس اذه و جیکررا نامند ...

روبے را نیز

فضیج ... رق نامند

فضیج ... عنب است

و نیز شراب ... تخذا نبیذ را نامند

فضیص آب شیرین و آب باران نامند

و طلع را نیز

فصل القاف مع الطاء المهمله

قطارستی و قطر سیقے یونانی ... است

و گویند کندش است

قطارلیس ... است

قطر اسم ... است

...

ابیکل و ... نیز نامند

قطراسالیون قطراسالیون

کرفس ... است کرفس جبلی نامند

قطروسلیون ... کرفس جبلی است

سقطر یاسا ... قطرا است

قطرلیس ... است

قطرطیقون ...

است که ... باشد

قطروس ... است

قطرس ... ست

قطیم ... است

قطلقلون ... است

قطلاوره است

قطلوسین ... است

قطوحیدن یونانی ... است

زرفت رطب است

قطوریس یونانی تجاج است

قطورس حب الآس است

قطیل ... است

که ... باشد

قطوابون ... است

قطوه ... است

قطیرخیرخام است

قطیلا ... است

قطیلیون ... است

قطیس ولوس ... است

فصل القاف مع العين المهمله

قعالابیا ... است

قعدوس یونانی ... است

قعطع ... است

قعلبود ... است

قعیسم درخت گل است

قعوسا ... ست

حنا است

قعیلاسوس گیاهی است

... است

قعیدیا ... است

و ... نیز نامند

فصل القاف مع الغين المعجمه

قغا ... است

قفرو ... و گل حنا نیز نامند

فصل القاف مع الفاء

قفلین ... است

قفونیو ... یونانی اسم ... است

فصل القاف مع القاف

ققارس یونانی اسم ... است

ققحه ... است که ...

۷۲۱

فقد فمکشت ست وگفته
آنکه نامست تاول صحیح ست
و نیز شیر سنذ بیست
باعسل پاکشوث را نامند
فقد حب الفقد ست
فقد و شراب زبیب یا عسل
یاکشوث است
فقیطلس تیزه و لحیہ التیس
است
فقعہ بعبرانی گل زرد را نامند
و گل که نقعہ بوده باشد
بجار مهمله زیرا که در نفعها صفر
است
فقاح بعربی اسم غنچه گل نو
است که نور نیز نامند
و بیونانی تفتح هرد و سے
انکس و بیونانی دوز و شیتر
اطلاق فقاح اذخر لوا ذخر
میناسنید و بر به برگلی که غنچے
از برگ بر آید
فقاح اذخر شگوفه کورگیاه
است که بر ہوا انکس خس
و بیونانی دوقوقون نامند

و بہتر بیان خوشبوے
آن ست
فقاح السنبل شگوفه نبوج
نجم تسم ست که لسبرایا نفجرا
ابہ عدیں و بر روے
انکس طرخس ببونانے
لوز سقلیوس درخت ہے
ہیر کا پھول نامند
فقاح سوہنجان را بفارسی
سنبلیه و بعربی اصابع
برمس نامند
فقاح الغار شگوفه درخت
و لسبر یاے نفنی دوداہو
ابرومی انکس طراخیون و
و بیونانی دوز یطفان
نامند و بہتر بیان تازه
خوشبوئے آنست
فقاح الکرم شگوفہ تر زرد
لسبریانی نفجے اوکبنیا و بروے
انکس طراخیون و بیونانی
دوجوا لمیا طیون نامند
و نیز بفارسے دل گویند
و بہتر بیان آن بے تازه

آنست
فقاح الملح زہرۃ الملح است
فقاح الموز شگوفه موز
ست که بہندی کیلا کا پھول
نامند و بیونانے
دوز آسونا دلسبر یانے
نفجہ موز او بیرواخے
انکس موزیں
فقاح النحاس تیماں
النحاس ست
فقلابرس بیونانی حزمیه
الحید ے است
فقلامیون خانشنینن
ست
فقیع کبوتر سفید است
فقلا منوس بحنه حریم
است و گفته اند ضریمه
الحیدے ست
فقولم قافلہ است
فقلیس عقص است
فقلوطار و سیه کرات
است
فقیص شاہتوت است

فقیصہ بیضہ بنگشک ست
که بنقوفه نیز نامند
فقیض ہد ہد القر بست
فصل القاف مع الکاف
فکلو میسج بر وسے شکطر اشبح
است
فصل القاف مع اللام
قل بفارسی چوب درخت
سعد ال ست
قلاد بیونانی در وفیون
است
قلار نغیم بسبریانے
سانج است
قلا آذیا است
قلات اسم نبیده است
که بفارسے سیده نامند
قلاسیطقے بروے صندل
ابیض است
قلاسقه حبّ غلیوث
و اسم مرکبے از سعاجین
کیا ر که تاده لمیات

نامند و دو قلا و دین
و بجف اسیم مع الالف
ذکر یافت
قلاسلج سانج است
قلاطاس بیونانی بزر البقر
است
قلامارسنا یا مروی طین
روے است
قلاماساس بروے
طین شاموس است
قلاعالیانیس طین مختوم
است
قلاماسفری طین مغره
است
قلافل اسود ان فلفل اسود
است
قلاقل سجون مرکب از ته
فلفل است یعنے
فلفل سود و فلفل ابیض و
دار فلفل و سخن بدن
است و در قرابادین
ذکر یافت
قلام اسم عز قاقلی است

قلامر سریانی بہت که عناب ثعلب است صیپیره نامند
طاسیوس فلاس فلاسون وفلاده تاج است
قلایافو نج سرے ست
قلشان طائرے ست
کہ سیوں راصید میا ید
قلیجون یونانی حرض است
قلس کلب دو دریا ست
قلنجیقن سور نحاں ست که قلیوسا نیز نامند
قلع قلنحمیده تیه علاے کروه تخم سیاه دده است
قلوز و قلنحیده چسا تقلس است
قلد قیوں و قلد یون و قلید لافن اسم دوائی ست مرکب در قرابادین ذکر یافت
قلد کمیر اول الاسم کبد

حیوان است مثل آن اقلاد و قلند وتیسر قلع طولانی اثر کیدسا نامند و همچنین قلده و نیز قلده قطع طلاو تقره و لحم را نامند
قلحماس آهن زنبیق و رصاص اسود و حدید و صفر باشد
قلسطاریون رئی الحمام است و دلک انیز نامند
قلسطورس لب است
قلسلوریون جبل الارنب ست
قلطا الطاز عفران ست
قلفل الخواص و قلفت الاخلاص ناجو دانه است که حب الملوک نامند
قلفلا مانی لبیرانے فارغل است و گفته اند فاغل المارست
قلفل ابری و قلفل صقالیه

حب النقد است که بزرقطونا است باشد و قلفل صقالیه حرف بابلی و قلق رانیز نامند
قلفل ردار لقیار وار فلفل است
قلقلس جو بلنے نوعے از خشخاش است
قلفل الشام تخم مخلصه است
قلقل القرود حب الکتم است که تخم و سمه باشد
قلفل سوال سپیکه بیخ دار فلفل ست که قلفلمویه و سنبیک سپیلا سول نامند
قلفل مون فو نج جیلے ست و گویند
فو نج بے است
حل عاعیه است که بیخ شیلو قریه باشد
علیق خوخ اهنی ست
قلموت ابریج است
قلموس حیوبی که فو نج

قلمیا نہ بد و است که قلمی سوبیہ کلنجه است
قلیمیون اسم دوائے مرکب است و حاد و نافع حیث تاکل اشد عفونت دندان در قرابادین ذکر یافت
قلنشکا و قلمبشک ترنجبشک ست
قلبا سکندری قیصوریا است
قلو تارشک است و بیاد شبانرا نیز نامند
قلو السبرانی اسم مرعا است
قلو لقیا صندل است
قلو لیقی صندل ابیض است
قلوس ابی اسبراز اسم خانق الکلب است که فاتل الکلب نیز نامند
دلارقی از نیز و بسبکے

کجله گویند
قلیمیرین عصا الراعی ست
قلو عبیعال بر و زمین باکول است
قلو قیبار سے فرمحت ست
قلوس قلوس نواحیر ست
قلوس سیوه سے خیار است که قثاء سودان نیز نامند
قلو موسو حب النیل ست
قلون شبیح جیلے ست دیگر نبات را نیز نامند
قلو تیا اسم معجون مرکبے است منسوب با قلن طبیب که اقلونیا نیز نامند و در قرابادین ذکر یافت
قلوبن جعده است
قله اسم لبا است که تبا ر سے اعور فو نامند
قلوبی حسس است

فلنجقین موزنجان است و بعضی جو ماته دانسته اند
فلیربسیا کیمجر المقناطیس ست
فلیس فلیس یونانی محفس است
فلیالس یونانی وسمه است
فلینورلیس خرنوب اسود است
فلنقیس فلیقیفیس جندوقی ست که بفارسی ویبا ویسپست نامند
فلیفه سرنوه است و نانخواه را نیز بعضی تریخت گفته و بادرنجبویه نیز و توهم کرده صاحب تحفه که نوشته بلغت اهل مغرب اسم تخم الجزره است
فلیقیا اصل السوس ست
فلیل لبث ست
فلیا بعربی سوی سرن را نامند
فلسیا بیونانی سیرسادو شادراه

است کلیربا سنے الیبانونا مندو آن عصی الاسمی است
فلخ زمین لافیه است
فلیون خالسان العصافیر ست
فلیون حوس سولان ست
فلیفرنج یونانی سندست
فلیه فودنج برّی ست

فصل الفاء مع الیم

فماشرنیل بسریانی کراسشیر است
فمولوز کبیل ست

فصل الفاء مع النون

فنا و فنا عنب الثعلب ست و بعض الدیک را نیز نامند
فناسیوس بعربی جابع بر مس است
فنالیلوس بروی مرتاد الراسثا است
فنستا الوان بروے
فنا تیس یونانی ستکر

فاغرہ باشد
فنج فنک است
فنحل الضبلم بربے سماق الارض ست
فنجنکشت آلمق است
بهندی سمبالو نامند
فنجنوش سریانی تجنوش ست که عبارت از خبیث الحدید و لیلیا لبلیا آلمه وسل باشد و اسم سحق که جز ارزنا است و اسنا عمد الحیوة نامند تفصیل آن در قرابادین ذکر یافته
فنجرلوین فنجیقون است
فنجرویون خخم است
فنجوش نوع احرخس الحمار است که عرق الفالوفج نامند
فنجکنگت انتفار سے اسم تلیخ است
فندق معرب پندق است
فندق بهندی کرتیه است

کرہ بیکریشه نامند
فندروقندیره گندم ست
فنطاعطا بسریانی شجرالکلب ست
فنطافلون سیطافلیس یونانی است که بمعنی ذو خمسة الاوراق ست که پنجگشت نامند
فنطقلون فاحانیاست و بیونانی عود الصلیب نیز نامند
فنطوستیس یونانی خنوست
فنطیسقون تراونذست
فنفع بعربی فاره است
فنک خنظل است
و حرمل را نیز نامند
فنکلن زفت است
فنن تجرکی معربے اسم غصن است جمیع آن افنان و افانین
فنتان حمار الوحش ست

فصل الفاء مع الواو

فوالا عنب الثعلب ست
فوذنج و فوده اول معرب ثانی است بمعنی خمیره سے و کامخ و در قرابادین ذکر یافت
فوتنج و هو دنج معرب فودنگ و پودنه فارسی است
فوتنج بری فودنج بری است که فلیوجه نامند
فوتنج نهری سیسنبر الماء است
فوتنج یونانی ارتال است
فوتلیج یونانی حوبلوا است
فوتا فوه است
فوتیس یونانی شحم است
فوقیس بربلایونانی لے بیره مرقا بے است که بعربی شحم الاوزنامند
فوقیس یونانا شحم اسد است
فودلانس نوعی سنگریزه

ایت ستدرکہ مجمیست
ازان آنکہ بریمے کلمیس
نامست اہل مے آورند
فوقلیاس و فوقلیا
طروں است
فوروس باطوس یونانے
اسم فاختہ است
فوردیقولس بربری غارست
فورلیون اسداست
فوراتیا یونانی خشی
است
فوریترل عشرق است
فوردارس یونانے و
سریانی قردمانا ولیوسے
شمع نامند
فورقطلیس بربری اسم
فوقل است کہ حیواں
ری قریب کیوان
حدید ستراست
فوروس صقاوع غضر
است
فوریس یونانی بوق است
فورفو سریانی عناست

فورقورس سریانی خطم
صحرائی است کہ خندروس
نامند
فورسے اہل ست
فوردوقوں و فوردوقون
و فوریرید بربری و یونانے
ماقرقوحاست
فوردلیس و فوردوروس
و فورلیس بربری منقع
است
فوروس یونانی حنظل است
فورکس بربری فوقا حسن است
فورطیش ما رتتیشا
است
فوسیر جوزست
فوسیرسیوں یونانے
لبلاب است
فوسطرقیوں یونانے
نوعی از عرق است کہ
انیبارے کیل نامند
فوستنین یونانے
است
فونیس و فونلیو فونکیس

یونانی نخالہ است
فوسیار اتنیج است
فوستیس قطن است
فوسفیوں زینب السائغ
است
فوشتہ و فوشتہ
بفارسی نوع از قطر است
کہ نوشنہ نامند
فوسکوقص یونانے
درومی خنروماست
فوقلیس سریانی حسک
است
فوقالیون یونانی طرشتیا
است
فوقاماعطیوں یونانے
حابالنہر است
فوقل بیونانے زبد است
فوقلوادی است
فوقلنیس ماذیون است
فوقلیوس بردی جلبار
است و فرفیون رانیہ
نامند و خلیولا تیرگو نید
فورفیسقن یونانے

حشاش اسود است
فوقلس و فوغلسوں اسلیل
الشور است
فوقتیاس بربری اسم
سن است کہ بفارسے شنبم
نامند
فوق فتح بربری اسم شنانہ
تریاست و بعضے پوست
بالا است تر را نامند
و قشر بیرونی را ونیز
دانہ سفید است کہ در یان
نواہ است کہ اسان
نحل تخم وغیرہ نیز قطمیر را
نامند
فوقلن نباتیست کہ اورا
بلۃ الراسے و
اپر دالرسیب نامند
فوقس یونانی قندیل
البحر است و مازریون و
تخم مازریون را نیز نامند
فوقولیوس سکرالعل
است
فوقلااسریانی فودرا است

فوقم ذہب است
فوقنوسیا اتیج است
فوقہ متبر است
فوقیلاسوس تلی است
فورقمارس خندرست کہ
بفارسی خالیث نامند
فوقیریس بربری جوزالسرو
است
فوقیسوں یونانے صمغ عربے
است
فوکاں تفاح است کہ
بفارسی لوزہ نامند
فول بلغت اہل شام
باقلی است و گفتہ اند
است شبیہ بکسبوں بعضے
گفتہ اند حمص است
فولاسریانی ساذج است
فولاد و فولاد معرب
پولاد فارسی است
کہ نوعے از حدید جوہردار
است
فولیسوس بربری کابل است
فوقع فرش طریق الکلب است

قطوران

فول ایاسون یونانی شبت است
فولیقیو بیونانی بابونه سحری است
فوادب است
فولن برگ شبات است
فولو حنظل است
فولو افلاقیون و فولو غرلون یونانی و بفارسی بریسیان و لسبرانی لبلاب کبیر الاعلی است
فولو دین و فولو فودیون
و فولو فودیون لبقا تیج است
فولو دیون بیونانی فربق آسمودست
فولوسون ثوم است
فولو طرسیا دشان است
فولو عوماطون تمکا سے است
فولو عش قق است
فولو قس فولو قیس ه
فولو فنس حنظل است

فولو فرقیون ورق البلوط است
فولوس قثا است
فولو میثا ماء الزیتون ملح است و ماء السمک کبار ملح را نیز نامند
فولو ن طیں ارمنی است
فولی برگ نبات است
فولیا کرتری است بعد سے شکینه نامند
فولیا غرتا ورق الزیتون است
قولیا نارسفا ورق الاترج است
فولیا سیفے ورق الخروع است
فول طلبنوس ورق الخلاف است
فولیطفاقن ورق الغار است
فولیطو قولس ورق الآس ست
فولیغالیون ورق الجاس

است
فولیاس و فولیس بیاجیده صغیر است
فولمقرین ورق التوت است
فولیس برگ و قل ست و بیونا نے جیده است
فولیون جیده است
فوم بعربے ثوم است و گندم و نخود و نان و سائر حبوبیکه ازان نان پزند نیز نامند
فوماسیر العطس یا فلے قبطے است که فلقاس نامند
فومان گندم و جو را نامند سیر و پیاز را نیز
فوسه لطبا سیر و فود لطبو شعری بیونانی جیده است
فوسو سیون ترس است
فوتیتس برطمان است
فوسه سنبل است
فونیا بعبری ملار چینے است

فوتیا تا بیونانی فود نج است
فوقین بیونانی سبد است
فوه بربے لبسکی است
فوسه شیر عربے است که دران طعم حلاوت باشد
فوبه شراب است
فریل فنا بری است
فولیس و فولوس طیق الکلب است
فولو سفر فا به است

فصل الفاء مع الهاء

فها اسم جواهر حجری سرخ رنگ برنگ یاقوت است که از معدن بیچا از بلاد مشرق بہ یمن آورند و بعض گفته اند که اسم لعل است

فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیه

فیاد از حنظل است
فیه بعبری اسم طار است

شیلیه عقاب
فیارسیبا کبر است
فیارسید وس سبرجانے
فنا ریت که بفارسے برغش نامند
فیاسب قطر است
فیاغوس کشت برکشت است
فنا فرلیون بربے ری اسم جوز الارنب است
فیامیس قاقره است
فیفیقی بربے عدس است
فیقیون بیونانی خل است که بفارسے سرکه نامند
فیجاداد سے است
فیجن بیونانی سداب است
فیجادسا سنبل است
فیجارس بیونانی حادس است
فیجریں بیونانی ہنبا باسے بری است
فیجلو فرون نخرج قثال

قطور دیگر

باب چهاردهم در سعوطات

سعوط

قیدون است
قیدعفران معوق است
سوی لب اسپ را نیز
نامند
قیدرر ماد است
قیدساس یونانی
خانق النمر است
قیدس یونانی مازریون
است وگفته اند نیز
مازریون است
قیدماس شراب سکرست
قیدیوس الخبره است
قیرتواد قیرنوا اسم رومی
جوز است
قیرقطیوسنیس قرقته
الدابه جنبی است
قیردساسیرپانی سمع
است
فیروزنوش اسم رومی است
بمعنی سبارک ناقع و جمیت
امراض باردہ ناقع دیشی
کثیر النفاع نیز در شعر اباه دین
ذکر یافت

فیروطلیس یونانی سدر
است
فیسادراساتا سریانی
عیدان بلسان است
فیسا اسم طاؤس است
فیساوعادانیا فلاذتیا
است
فیسی وناردین بسریانی
عیدان شبل است
که دار شیشعان نامند
فیسادوقیطاسیون
بسریانی اسم سنکطرا
شیع است
فیروفس یونانی نوعی
از صدف است
فیسافلوس یونانی
نوعی از ابلاب ماکول
است
فیساوون بروی قطران
است
فیسرد سویا سریانی اسم
لیمون است که بتازی
ملجوبیا نامند

فیساوفلاقوفیون
بسریانی سنکطرا شیع
است
فیسرسنگیست که
تمام بیاض مانند بنفار
سنگ یادمنیدی
جانورنا متصیری
آن سنگ کثیر التجویف
الست وغیر مجرو آن
غیر مستعمل واحراق آن
آنست که در آتش اندازند
تا سرخ گردد پس در خمر
ریحانی اندازند
و همچنین تا چهار مرتبه
سوده بکار برند
فقیس و فنیکه گویند
رأس الذکر است
فیطاسیون است
فیطی زرنیخ احمر است
فیطاعطاس شجرة الکلب
است
فیطاسیون وفیطرون
وفیطرون یونانی

کزره است
فیطرو نتیاف اصح است
وقطرو نیز آمده
فیطرسقی کرفس است
فیطروا سالیر کرفس جبلی
است که بطراسالیون
نامند
فیطرلون جعده است
فیطس یونانی احجار المریر
صغار است و آخر مثانی
راینر نامند و غلط کرده
صاحب تحفه که بشکل
آن نوشته
فیطفلون فادانیا است
فیطل المغث اذن جمع ن
بری است وشاید تیرا
نیز گفته اند
فیطوالنغم است
فیطوطاس شجرة الکلب
است
فیطولیون درخت لبلب
است
فیطولوس پست درخت

مستو است
فیلا یونانی کبر است
فیلطینیا یونانی بندق
است
فیلدوس یونانی درخت
حنا است
فینوس سپل الزیت است
فیوس کوزه ذرت بلوط
است
فیمکس و فیقس یونانی
عفص است
فیفافون بروی سلاب
است
فیغمعری و بسریانی
انغب است
فیغا یونانی دوادلقل
است و عربی اسم قحوان
است و بسریانی شاه است
فیقیفطاریوس جبلی
است که عبس البراشد
فیقافه بارشنگ است
فیغا سپیدس یونانی
نحاس محرق است که

رونیج نامند
فیقرین یونانی فلفل سفید است
فیغس لوطا یونانی عدس الماء است که نوعی از طحلب باشد
فیقلامیدس بجور مریم است که نوعے از عرطنیثا است
فیقرا یونانی بمعنی تلخ و مراد از ان صبر سقوطرے است
فیقرا طیون عنصل است
فیقلامیون بخور مریم است
فیقس اسم یونانی ترطلم است
فیقس اغزیون فرطلم برے است
فیلاطاریون یونانی بولا مونیون است
فیلالافن غلط فیسلن است که دوائی است مرکب همادو و دو قرابادین ذکر یافت
فیلرودفس یونانے

شجرة الکلب است
فیلماعر طینثا است
فیلوسانج است
فیلوانخم است
فیلودرسوسافن شجرة الذطران است که سشربین نامند
فیلوسنجیو شجرة المعلکے است
فیلوسفین شجرة البق است
فیلوطاسین یونانے قاتل الکلب است
فیلوکیون قلفل است کنفادے سلہ نامند
فیلون ارمغطوس بروحی یونانے
فنیوطیس نامند که سنبلیه باشد
فیل فقاع سورنجان است و برگ سورنجان را نیز نامند

فیلوس عرعرست
فیماسوس یونانے حب الصنم است
فیناادوس سعد است
فیناسیدوس اہالہ برس است
فیتح مغلیہ عرب فنیک است که حب القیتور نامند
فینفس حرمانہ است
خینفس یونانے فرطم است
فیقس اعزوین فرطم برے است
فیقبطراس یونانے قرقة الارضی است
فینوراسید اصابع صفر است
فیتوقوطیس فقاع سورنجان است و برگ سورنجان را نیز نامند
فیوسلیوس سلیخه است
فیوالقبس است
فیوجبثالا یوه است

فیوسطونیا مجم الزیب است
فیوصیمیس ریباس است
فیولیماس فرنج برے است
فیومیونانے اسم جلد است
فیوفلاسلیس نخ ریم است
فیفلامینون بخور مریم است
فیوقیوس عفص است
فیوماطیس رومی نحام است
فیعل فجل است
فیومرسبرا سدیه است
فیونیون یونانے سالیوس است
فیح اسم خمر است
فیق بانذلسی انسل السودا است
فیاد بفتح اول و تشدید یا توتم ذکر است
فیسر علیه سطیح باشد است

باب القاف
فصل القاف
مع الالف

قاسدقا اسم عربے فرخ طائرے است و نیز راشیرتا سد و قسر حبیہ که در چہرہ انسان بر آمده باشد تیز
قابوق ترکے اسم قشر است
قابولا اسم فارسے کاچ است
قاز اسم ترکے بعل است که استرباندہ و بیک خچر
قازہ نام است و که نره برے را نیز نامند
قاتل آبیہ خنقان است و قطلب را نیز نامند
قاتل اخیہ حسب التعلب است
قاتل کلیاسبر یانے قاتل الکلب است

قاقال الحیطان قاقال السک	قاقوالہ سرب تالیت —	قاقالیا یونانی خرنوب	الصنوبر	قاقاوزیست
لاقیست وماینه بریح را	کہ جوز مال باشد	شامی است	قاقویلسلیا وقاقالیس	قاقطر یونانی زیدا قیست
تیز نماسند	قاقی وقاقیقی تیر کے	قاقالطیں بیونانی اسم	یونانی تخم جرجیر بریسے	کہ ازدہ آب دخیرہ آن باشد
قاقال الذیب خانق الذیب	کہ خاص حاصض را نامند	حشخاش منقرن است	است	وخوراک آن ہی دسرطان
است	و مطلق ادوم را نیز	قاقاطیس یونانی کرویا	قاقیسہ یونانی سطاخنیس است	است ودر دبا وسنگریزہ —
قاقال الرق نوع اشی —	قاقس وقاقسن —	است	قاقس یونانی کبریت	درخنکی وگو ستورجند باستر
المتق انا مالس است	یونانی جاوشیر است	قاقاعیلس یونانے و	قاقسیا وقاقسیدن	خصیہ آن است
کہ شگوفۂ آن کبود باشد	قاقح وقاقدہ عربی —	سریانی قصب الذریرہ	کیابہ است	قاقاطیب ترشیدی است
وگفتہ اند نوعی از دوزنج وش	اسم کرسنہ کہ شیح بہ	است	قاقوس قرن الثور —	قاقرین رحصنہ است
است کہ بہندی مرواناست	ودنحلانرا سے خورد	قاقاامیلسون یونانی —	وقرن النور رانیز نامند	قاقسلمون حلب است
قاقال النحل شے از نیلوفر —	قاقس شیرین است	بصل است	قاقیقوا وقاقیوا —	قاقیاقوان سوسن برسے
است کہ بہندی کنول نامند —	قاقسہ رتیش بقادیم —	قاقاد وقوالون قرنفل	قاقسیوس سرطان —	است
قاقال نعت نوعی از اشق —	قباح طبور است	است	است	قاقس تیر کے فندق است کہ
است وگفتہ اند فرفیون —	قاقرہ دبہ اشی یعنے	قاقرن سک است	قاقا یونانی کرویا است	فغار سے یامند و نامند
است وبعضے کافور را	خرس مادہ را نامند	قاقیمس وقاقا اقوان	قاقاسون یونا — نے	قاقسیا سلیخہ است
وبرخے جود کجود تجلیل سرو	قاقرہ تیر کے سفال است	است .	تمام تیہ کبرق است	قاقصہ حلبہ است
قاقال الکلب خانق الکلاب	قاقادسن وقاقارددسون	قاقارو ترکی بطیخ ہے کہ	قاقونے وقاقوقارجوز	قاقال والیدلسبریا — ے
است وگویند اذارا — قے	وقاقارسن قرہ ماتا —	است	الملک است	قاقال اسیا است
است	است	قاقاح ترکے اسم قطر	قاقرنے بارو تیر کے	قاقالیسوں کفت القصاب
قاقال النمر خانق النمر است —	قاقس اسم خرن است	ماکول است	جزرقطونا است	قاقیو یالسیاری دیونا —
وبعضے ماذریون سیاہ را	کہ نیابے سرو وشاخ	قاقالیون یونانے	قاقرہ وقاقارو ولبنا —	حنظل است
نامند وبعضے خامالاون	نامند	نوعی از سوقاریقون	وقاقرہ وانطیقیاسندق	قاقرم الاخوین است
یالسن رکہ شقیص اسود است	قاقاساقیہ حیا است	است ودر ترکیہ بملک —	است کہ بلوز باشد	قاقس ازدہ ابطبی قف

قنسب الوزیر واست
قاطع المنی بردواے سخن جمفت
است مانند سداب شهرانند
ویا مبرو محمذرنامند
افیون وکابو دیا مبرو
توی مانند کافوراست
قاطل اریه قاتل بیه است
قاطل فرایاد قاطل زریبا
بسریانی الحبال العنصل است
قاطون ارینا است که
نوشادر باشد
قاطوربسریانی بزر قطونا
است
قاخروس یونانی بادتیراست
قاقاطون نیلوفراست
قاقرطین یعنی شیرم است
قاقوزلوبه خرما است
کشیراسی نارو نامند
کرد مار طلع نخل باشد
قاقوسی وقاقورنی بسریانے
کافوراست
قاقیروس بردمی بسریانے
سنفوراست که زنبار باشد

آقاق طائرے طویل العنق
است وگفته اند معرب کاک
یعنی کعک است
قاقا یونانی حنظل است
قاقیی سفیده تخم مرغ است
وزیر پوست نازک بالاے
تخم مرغ را نامند
قاقائی حنظل است
قاقنون یونانی کبابه است
قاقبوس یونانی کمون
بری یا تا هترج بری است
قاقوس قاقوسولو یونانی
عدس المار است که توے
از طلب باشد
قاقیون یونانی لبلاب
کبیر است
قالابو یونانی بلوط است
قالاجیر قلی است
قالاراس الافیواقون
ابل است
قالاریوس نوعے از عمر
است
قاقیا اقاقیا است که

عصاره ثمر قرظ باشد
قالاعروسلس فیقون نوعی از
ثیل است
قالاملس یونانی فوتنج
نهریست یا فوتنج بریست
یا مطلق فوتنج را گویند
قالاس وقالاسوسا قردمانا
است وحرف را نیز تامیشنگ
قالامرق قالامیس قصب
مطلق را گویند
قالاسواس قالاسوس
اردمالیتون قصب سانج است
قاموزلاوریتالبربادو یونانے صمغ زیتون
قالاسواس ارد ماطیقے
قصب فارسی است
قالامیثی فوتنج الماراست
قالب بکسر لام بعربی
بسر احمر است
قالیحه اسم ترکی طایریست
معروف بکیه وبعربی عقعق
وملقلق نیز نامند وگفته اند
اسم فاخته است
قاماریون وقاماروس

یونانی قاتل ابیه است
قاماسین صمغی است که
آنرا کما شیر نامند
قاماقیس بیخ بادشیراست
قامتی وقامتی دودالبقل
است
قاسواجی ترکی طائریست
از طیور از جنس صفور
قاموز یونانی صمغ است
وهرگاه مطلق گفته شود
مراد از آن صمغ عربیست ونیز
قاموز بسریانی سندروس نامند
قاموز دیا بسریانی ویونانے
صمغ سداب است
قاموز درعنی صمغ خطمی است
قاموز درنیا بسریانی ویونانے
صمغ زیتون است
قاموز شبعا یونانی وبرومے
فربیون است
قاموز ذکر نا بسریانی مادا
دران است
قاموز دلوزا بسریانی و
یونانی صمغ درخت بادام است

جان گشته اند که ترکی دم است
قانامیس شدانج است
قاناقس کاشم رومی است
قانس قبطی یونانی باقلی
قبطی است
قانته الکثیرقانقنبر است
قانفاسن یونانی سندروس
است
قانفاسون یونانی صمغ
کربه الرائحه است کرمی از زنر
از بلاد عرب وگفته اند که
سندروس است
قاساریوس وقساریداس
وقیساریدوس یونانی
زراریج است
قانقرالموں لفظ یونانی
است وگفته اند که نباتیست
مانند عفص وبدل آن
استعمال مینایند
قانبوس یونانی بمعنی
دخانیست که آنرا شاهترج
فرفیری نامند
قانیون یونانی شاهترج است

قبادون بترکی بطیخ است

فصل القاف مع الباء الموحده

قباب بکسر اول بعربی نوعی از سمک است
قبار وقباریس وقباریس سریانی ویونانی برومی بیخ کبر است
قباع بضم اول قنفذ را نامند
قباق بترکی اسم قرع است
قبار وقباء بعربی نام گیاهی است که شتران میخورند وبفارسی گیاه چرای شتران نامند
قباح بعربی اسم دب است که بفارسی خرس نامند
قباه وقبیط وقبیطی هرسه بضم قاف وتشدید اسم حلوای معروف است که ناطف نامند معرب کبیده وکیته
قبره وقبیره وقنبره است
قباع اسم عربی خنزیر صحرائی است
قبر اسم عربی انگور طولانی جید النضیج است وبتشدید باء اسم بکاوک است
قبرس بضم اول وسکون ثانی وضم راء مهمله در اصل اسم جزیره عظیمی است در روم که معدن نحاس است ونحاس آن بسیار خوب است ولهذا آنرا نحاس قبرسی نامند منسوب بدانجا مانند آنکه قلع اسم معدنیست که از آن معادن جید بعمل می آید لهذا اجناس جید را قلعی می نامند
قبع قنفذ را نامند
قبیح اسم خنزیر جبلی است
قبعه اسم طایریست کوچک تر از عصفور و قبعر و بعربی قمر ودی را نامند
قبقبات صدف بحری را نامند
قبل بعربی تیس جبلی است
قبور بعربی اسم نحل شراپت النحل است
قبیر او قبر واست
قبیس بعربی نحل را نامند

فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیه

قتب بکسر اول وسکون ثانی جمع اقتاب است بمعنی امعاء است
قتام وقتان بعربی غبار را نامند
قتت بعربی اسفست را گویند یا خشک آنرا
قترس گویند اسم حجر نحاس است
قترغه اسم ترکی کلاغ است که بعربی غراب نامند
قتع وقتعه بعربی اسم کرم سرخی است که چوب را میخورد مطلق کرم چوب را نیز نامند
قتق ترکی اسم ماست است
وطلق تان حور شلیر
نامند که بعربی ادام گویند
قتن بی ست عرض بقدر یک کف دست
قتا بسریانی اسم قصب است
قتاریسا بسریانی اسم قصب الذریره است

فصل القاف مع الثاء المثلثه

قثام اسم عربی ضبع انثی است
قثاء الحیه نادر طویل را نامند وگفته اند اسم حنظل صغیر است
قثاء الصغار بعربی اسم شعاریر است
قثاء اکبر بعربی سفنج است که بفارسی خیار کبر نامند وآن ثمر درخت کبر است
قثاء النعام حنظل است که بفارسی خیار کرک ودشتی اندرائن نامند
قثاء هندی خیار شنبر است وگفته اند اسم ثمری است که بهندی تورئی نامند
قثم اسم ضفدعان است

فصل القاف مع الجیم المعجمه

قجی بجیم عربی بفارسی تخم شور است ونزد صاحب تحفه اسم ترکی خردل بری است
قج بجیم عجمی مخفف قوچ ترکی است که بعربی کبش حمل مقرون را نامند

فصل القاف مع الخاء المعجمه

قخ اسم عربی بطیخ خام است که بفارسی کالک وشیرازی ارکو نامند
قخا بعربی اسم شبت است
قحوا اکلیل الجبل است
قحوان اقحوان است

فصل القاف مع الدال المهمله

قدح امرات صغیر تازه غول است وشاخ نبات تازه را نیز نامند وصاحب تحفه چار نا سخ دالسته

و بعضی گل طیبه بعضی گفت
سنگ پیقاق است
قداد بفتح اول و ثانیه بعربی
قنفذ است
قداحی بربری بیشین را نامند
قدح صاحب تحفه گفت نوعی از
ابروان را نامند و اصح آنست
که بخور مریم است
قدح مریم گیاهی است که
برگ و بیخ آن منفعت سنگ
مثانه و عسر بول است و آن
نوعی از حی العالم که مسمی است
بزلایف الملوک و نواب
علویخان مرحوم گفته اند که
غلط است زیرا که آن قداح
مریم است قد بفتح اول
و تشدید دال بعربی جلد نخل است
قد بضم اول و تشدید دوم
بعربی ماهی بحری است
قدح مریم قدح مریم است
و قداح مریم را بجهت نامند که
گلهای آن طولانی و پیچیده
شبیه بزلف بافته و اهل شیراز

انواز لف عروسان نامند
و بسندی چوده بارستی نامند
و اهل مغرب لالک الملوک
بجهت آنکه برگ آن مانند قدح
کوچک است و از جهت اینکه
ازان تقسیس شد و گفته اند
یونانی قوطولیدون نامند
و بعضی گفته اند نوعی از حی
العالم است
قدسیا بالتحقیق یونانی اقلیمیا است
قدوح و قدیح بفتح اول و ضم
ثانی بعربی اسم ذباب است
قده منزد عامه اهل اصفهان
اسم تودری است
قدیح اسم عربی مرق است
که بفارسی شوربا نامند
قدیر گوشت مطبوخ در دیگ
است
قدیم الملک خبازی است

فصل القاف مع الذال المعجمه

قذاذ و قطعه ذهب است
قذه و قذقان الی قذنان

عاقلة اسم برغوث است
و بنیز قذو بمعنی کبک است

فصل القاف مع الراء المهمله

قرا بسریانی اسم قرع است
قراقاج ترکی درمنه است
قراس یا بالوطن قراس
تما فالوطن بیونانی کراث
شامی است که اهل شیراز
پریاز نامند
قراثا بعربی قسمی از نخل است
که تمر و بسر آن بهتر میباشد
قراچورک و دی ترکی
شونیز است
قریج و قراح آب خالص است
قرارمی بسریانی حب خروع است
قرارنوش برومی اسم شمع
است که بفارسی موم نامند
قرانوفل نیلوفر است
قراسادس یونانی زیتون
الماء است
قراسقر ترکی طاریست
زطیو و سیطایل السیایی غلیظه

قراسیا و قارسا و قراصیا است
قراسیوس قریصابر وطوس
و قریصابر وطوس شراب
حلوی است که از انگور ریک
یونانی قرایطیقونس نامند سازند
قراثم بضم اول و فتح ثانی
بعربی قراد عظیم است
قرافق بونا است ذاقحوان
را نیز نامند
قراضه بعربی نوعی است
از حلوای ثعلبانج که از
طبرزد سازند و قرافق بنادق
بزرگ ساخته از آن سازند معروف
است این حلوا نزد اهل ایران
بقراضه
قراطایخ اسم ترکی شجره است
قراطن یونانی ماء العسل را
نامند آن عسل قلیل است
که طبخ کرده شود با ماء کثیر
قراطیس قرطوس یونانی
دروقیون است
قراصیا و قراطیا بسریانی
و یونانی خرنوب شامی است

قرح طایریست که عود الصلیب را
بمنقار خود باشیان برد
قرقلون تمر نقل است
قرافه بکسر اول بعربی لحا
شجر است
قراقاج ترکی ثمر درخت
درداراست
قراتروط ترکی رجنین و
گفته اند مصل است
قرقیون یونانی کبابه است
قراقوش ترکی عقاب است
قراقینوس رومی اشترغار است
قراسوس برومی باقلی است
قراسیون بصل است
قرانیا یونانی اسم زقال است
قرانینی اغریا بیونانی
کرنب بری است
قراد بکسر اول اسم ترکی
سقیح است که بفارسی شتیم نامند
قریاغا ترکی اسم ضفدع است
قرابانیون یونانی اقحوان است
و گفته اند نوعی از بابونه است
که بعربی عین البقر و بفارسی

قاه و چشم نامند
قریب بکسر فای شدید نوعی از ماهی مملحست که تازه باشد
قراسقت انجره است
قریفیون برومی بلوطرا نامند
قربوک اسم ترکی شبرک است
قربود قوتی انقلاب است
قریوان نوعی از سمک تازه یا سمک مطلق را نامند
قرح شونیز است
قرمان نوعی از کماة ابیض صغار است که فطر نامند
قرد بعربی بمعنی قراد است
قردالیون بسلاست واضح آنست که آن قردالیون بجای است نیدال
قردانون یونانی قردمانا است
قرداسن حرف است که بهندی کرالم نامند
قرداموس و قوراموس و قردموس برومی و یونانی قردمانا را نامند

قردامینی یونانی قردامیس است
قروح قمل البلابل و رجاج است
قردمانی کردیا است
قردمارس اسم رومی حرف است که بفارسی اسفندان کنده نامند
قرم بضم اول اسم عربی تعقدیع است
قرع بفتح اول و سار ستدده بعربی قروح است
قرداب تحلست که آنرا بجار نامند
قرمزمانا بیونانی بشق است
قرمزج بعربی شجر است
قرزجه بعربی نام بقلاست و شجر را نیز نامند
قرمن بکسر اول بعربی پشه صغیر را نامند
قرسلیوس اسم رومی است که آنرا بیونانی ماطیلوس نامند و آن شاهنج است
قرسطاریون یونانی

سطاریون است که بشیرازی کماة کوهی نامند
قرسطوس بیونانی قسطا است و برومی قفرالیهود است
قرستون بیونانی ریشه حنظل است
قرسیطامسون بیونانی و بسریانی زنجبیل گلاب است
قرسیقی اسم نوع طرائیت است که بیونانی آورد بقی نامند
قرسیرطج لفظی است
قرشام و قرشوم بعربی قراد عظیم را نامند
قرمن بضم اول و سکون ثانی اسم عربی خزاست و کلیچه را نامند و باصطلاح اطبا عبارت است از دوائی که بکوبند و خمیر کنند بآب و اقراص سازند و در سایه خشک کنند تا اینکه رطوبت در آن نماند و نگهدارند استعمال نمایند
قرصا سلحفاة است

قرصوف بضم اول بعربی عصی الراعی است
قرط بعربی نوعی از کراث است که آنرا کراث مائده و کراث البقل نیز خوانند
قرط بضم اول و فتح ثانی اسم مصری قعقعصا است
قرطا بیونانی شاه بلوط است
قرطی و قرطیقی بسریانی خسک است
قرطس بیونانی قفاح کرم است
قرطمه اسم عربی بقلها است و ثمرة الارشت را نیز نامند
قرطاو خیار شنبر است
قرطم هندی حب النیل است
قرطانا قردمانا است و نیز کرویای فارسی و کراویه رومی را نامند
قرطن بیونانی ناد العسل است
قرطو و قراطیا بسریانی خسک است
قرظ بفتح اول و ثانی و ظای معجمه اسم درخت نوعی از

اسفیلان است
قرعاکیما بسریانی بیونانی یقوب را نامند
قرعیلاة جعل است
قرعوی ترکی طایری است از طیور صید از جنس طلیع فی اللسان کوچکتر
قرغی ترکی باشق است
قرف بکسر اول بعربی قشر را نامند و قشر مطلق و قشر رمان را نیز و بمعنی لحاء الشجر نیز آمده
قرفا قلنج است
قرقذ بفتح اول بعربی ابلسلاست
قرغنه ترکی غراب است که بفارسی کلاغ نامند
قرقیوش قراقیسش قرقیسون و قرقیس و قرقیا بیونانی کباباست
قرقلون بیونانی قرنفل است
قرقا بیونانی عشرق است که علقی باشد
قرقاول ترکی نام تدرج است که معرب تذرو فارسی است
قرقار سعام بغدادی

است که بفارسی کبوتر
بغدادی نامند
قرقس بکسر معرب اسم خرس است
که صغار پیه موش باشد
قراقرا معنی حرف الماست
قراقرس بین صنوبرست
که آنرا راتینج نیز نامند
قراقرون برومی سعدست
قرقس و قردقیس یونانی
صدف لولوست
و نیز نوع حلزون را نامند
قرقشم ترکی مرصافی سودا را
نامند
قرقطا و قرقوت بعربی خرست
قرقمنا و قرقولیو نامے
و بسریانی زعفران ست
قرقو بکسر اسم ترکی صفرست
قرقف بعربی خمرست
خمر غلیظ را نیز گویند
قرقف مرغ کوچکے ست
قرقب را نیز نامند
قرقان جبی ست که در جوف
سقل حجازی سعیدی باشد

و گویند لب نقل حجازیست
قرقوباعاد و قرقوسماد و قرقون
یونانی ثفل بزر عفران ست
زیرا که قرقوس یونانی زعفران
و سما بمعنی ثفل ست
قرقینو یونانی سرطانست
قرانفوج ترکی خطاف ست
قرانیس خانق ببر ست
قراره و فیلے ست
قرانیس یونانی ذبحه ست
که آنرا اقطلب نامند
قراقیطس طین کرم ست
قرانیون اقحوان ست
قرادن و قرومیتان و قرنیوان
برومی و یونانی بصل را نامند
قرید بالفتح سنگ نوره است
و بمعنے حرب سطبوخ نیز آمده
قرمدار قرسطان ست
و زنان آنرا علف الجبل نامند
و برائے قروخ قریح استعمال
می نمایند
قرمیا سلمقاۃ است
قرمل بعربی شجریست تجار

قرسود و قرسوطا و قرمول
بعربی عقبان ست
قرسیا توتیاست
قرسید بعربی اسم آجرست
قرسون یونانی ککبری
قرن البحر کهرباست و نیز بعضے
عبارت از بسد و مرجان ست
قرن البقر و قرن الثور بفارسی
سروگاو یعنی شاخ گاو نامند
و نیز قرن الثور بمعنے طیبه آمده
قرن الماعز شاخ بز را نامند
قرن الجریت قرن کرکدن ست
که بفارسی شاخ کرگ و بهندی
کینڈیکا سینگ نامند
قرن وادیلا قرن الابل ست
قرنب بعربی یربوع ست
که بفارسی کلاکوش نامند
قرنیا یونانی مطلق کرنب را نامند
قرنیا اغریا یونانی کرنب
بری ست
قرنبی انارسل کرنب بستانی
ست
قرنباد و قرنیا حماض صغیرست

که [illegible] ست و گفته اند
که یونانی اسم لوبیاست
قرنبا مخفف قرنبادست
و آن اسم کرویاست
قرنباد و قرنفا و قرنفاد
قرنفان کرویاست
قرنفل بستانی قرنجمشک ست
قرنفول قرنفل ست
قرنوس حرف المارست
قرنوس تالون حب الصنوبرست
قرنوه اسم عربی هرنواست
قرنیا بسریانی مطلق
قودنج را نامند
قرنیشا دیرا بسریانی
قودنج بری ست
قرنیا درین آس بسریانی
قودنج نهرے ست
قرنیا دطورا قودنج جبلی ست
قرنیا دجبلا بسریانے
قودنج مزروع ست
قرنیا دمیاد قرنیا رنهری
بسریانی قودنج نهریست
قرنین بهندی آس ست

قرنیون یونانی شاهبلوط است
قروا نوعی از لبلاب ست که
آنرا اسد الارض نیز نامند
قروالیون لشبد ست
قرود بعربی آب سرد را نامند
قردسوس بوصیرست
قردسطولیوس بیونانی
شادنج ست
قردسوفیون و قردسونس
یونانی ارقطیون ست
قردسیون جوز ماثل ست
قردسیون یونانی قراصیا ست
قرودا ترکی مقل ست
قردعنق سقطیبی و قردقوسما
یونانی معجونیست مرکب از
طین مختوم و حب الغار و صمغ
آن در قرابادین ذکر یافت
و ثفل بزر عفران را نیز نامند
قردفس بسریانی اسم درونج ست
قردفل بفتح اول و ضم ثانی
یونانی قریح را نامند
قردفس و قردفوس و قردنس
و قرقبوقوس و قردقوس و

قردوس بیونانی اسم زعفران ست
قرداو قرولیون معربست
قردالیون یونانی ست وآن اسم بسد و مرجان ست
قردم بجزیره وسبعة الالوان ست
قردیسان بیونانی و بسریانی بصل ست
قرون خبث فضه ست که آنرا اقلیمیا فضه نیز نامند
قرون الجرا اسم مرجان یا کرباست
قریب بعربی سکنج تازه است
قرنیا و قرنیار نوعی از ثمرانانست که بسیار آن بهترین انواع ثمرها باشد
قریع آب خالص ست یعنی از قراح
قریدوس بیونانی عقرب ست
قریدودس بیونانی جراد ست که بفارسی ملخ نامند
قرید حنظل که بهندی اندراین نامند

قریس بعربی آب سرد و گوشت بخنی ساخته است
قریص نان مخشی ست که از گوشت ماهی و اکارع و یا حبوبات با تریچو جوش دهند در سرکه تا پخته شود و پس سرد و منجمد کرده بخورند
قریصا بروطونیس و قریصا برطوس قرنیه خرنوب شامی ست
قراسیوس شرابیست شیرین که متخذ از انگور کسی بقریطیقوس
قرع بعربی اسم فجل ست
قرنفه الکتان نزد اهل اندلس اسم کشوث ست
قریقان و قرقفان بسریانی کردیاست
قریثیا بعربی اسم لوبیاست

فصل القاف مع الزاء المعجمه

قزاز نر جاجست
قزاکرم ابریشم ست

قزح بضم اول کلب ست
قزح بکسر اول تخم بصل نامند
و یعنی توابل قدرست مانند کمون و غیره و امثال اینها
جمع آن اقزاح و یعنی با تریز نیز آمده
قزح بکسر اول و سکون ثانی بعربی خروء الحیه ست
قزد بضم اول و سکون دوم قسط ست
قزدید ساملس بقیق ست
قزوی نباتیست طیبست
آن گرم و تر در اول و ثلث ازان معجل می دید و یخورند
بهترین آن سبز تازه آنست
قز بفتح اول و تشدید ثانی نام ابریشم
کر دیاکج فارسی ست
و آن نوعی از ابریشم ست
و صاحب ابریشم ذکر یافت
و کسیکه آنرا خد و الحریر دانسته غلط کرده است
قزلج بضم اول و تشدید زاء سے کملاه ست

قزمعد بزغند ست و نرنج
نیز نامند
قزل بترکی یعنی احمر ست
قزلاوذوان ذهب ست
قزلان بترکی اسم طائرست
کثیر الوجود در شیراز دعال
انجا قزلاغ نامند و صاحب تحفه
که قبره نوشته سهوست
قزو جاسوان و قزوسواد
و قزوسوان و قزوذین
و قانا اون بروزو یونانی
بصل ست

فصل القاف مع السین المهمله

قس بضم اول نوع قسوسی ست
که ثمر نداشته باشد و یعنی
سلاب بی ثمر نیز آمده و اوراق
آن صغیر باشد و شاخهای
باریک و عصاره و بیخ آن
با سرکه جهت سم رتیلا دافع
قسا لفتح اول ثانی یونانی
سلیخه است که آنرا بهندی کیلا
نامند و یعنی دار چینی نیز آمده

قسا بفتح اول و ثانی بعربی
قردی ست
قساحیو بسریانی عیون ست
که بفارسی مارچوبه نامند
قسادا یونانی شکار ست
قسادلیسا بسریانی
قصب الذریره ست
قساداقوارسا بسریانی
عود بلسان ست
قسارس و قیاسی کیکی برست
قسارقریل اسم مسعی ست
که بفارسی خرمای ترنامند
قسا قوریقن بربر و تر بدیست
قسار و اقرقون و قسار دا
قوقیرون بیونانی سعد ست
قسادس بیونانی قسوس ست
که عصاره لحیة التیس باشد
قساطوس و قساتونس
قرطم ست
قسالاون بیونانی
دیس تر قت ست
قساموس و قساموس قساموس
و قسواس بیونانی اسم دار صینی ست

قیلوس بیونانی سوسن بری است اسمن قنارس بیونانی عصا لحیۃ التیس ست ۔ قناسیس بیونانی لبلاب عریض الورق ست کہ آنرا لبلاب کبیر نیز نامند قسنوبرون بیونانی فاشرا ست قسنوس اطاردس بیونانی لحیۃ التیس ست ۔ قناسیس قسنوس لبلاب کبیر الورق ست و آنرا لبلاب بری نیز گفتہ اند و قسنوس بعض لادون نیز آمدہ قسراق تبرکی ریناک ست قسیر براوہین عناست قس بفتح اول و سین مشددہ بعربی مقیع ست قسطل اسم جنس قسطا است قسطا اسود آن قسط ہندی ست قسط بحری قسط ابیض مرست قسط حلو قسط ہندی ست و

نیز قسط رومی ابیض را نامند کہ بوی آن تند ست قسط رومی قسط ابیض حلو ست قسط سودی قسط ثقیل ست کہ لون آن مانند خشب شمشاد و طعم آن تلخ و رایحۂ آن ساطع باشد قسط شامی راسن ست و قسط سوری را نیز گفتہ اند ۔ قسط صینی قسط مرست قسط عربی قسط ابیض خفیف طیب الرایحہ ست و بعضے قسط حلو نیز آمدہ قسط فارسی قسط ابیض مرست کہ بفارسی مار دارد نامند قسط نقلی قسط مرثقیل الرایحہ قسط مر قسط ہندیست و نزد بعضے قسط سوری ست قسط ہندی قسط اسود خفیف ست و قسط اسود حلو را نیز گفتہ اند قسطا یا و قسطل و قسطیل یونانی و بروی شاہ بلوط کہ عربی بلوط الملک نامند

قسطانیہ بلغت اہل سودان اسم بقلہ یمانیہ است قسطرن برومی و بیونانی اترج ست قسطناس بضم اول و تسکین ثانی بعربی شجر ست کہ نبیخ آن قسطنس ست قسطور و قسطورہ و قسطوریون و قسوریوس قسطوریون و قاسطورس بلغت یونانی جندبادستر ست کہ بفارسی خرسیان نامند قسطوس و قسیطوس بیونانی زنجار ست قسطورون خصفس بیونانی قرطم ست قسطیم بکسر اول و سکون ثانی بعربی مرصامل ابیض ست کہ آنرا قلعے نیز نامند قسیطلس بیونانی طین ارمنی ست قسقاسو بیونانی فودنج ست قسقیوس بیونانی سوسن بری

قسقاس بفتح اول و سکون ثانی بعربی اسم نبات ست و بمعنی اسس نیز آمدہ ۔ قسلع قنبیل ست قسمیہو رمیچ کہ بفارسی کفتار نامند ۔ قسور بعربی بابونج را نامند و بمعنی فودنج نیز آمدہ قسور بفتح اول و سکون ثانی بابونج ست یا فودنج و واحد آن قسورہ است قسولیدس قسولیدون بضم اول و ثانی بیونانی کاکنج ست قسوماس بیونانی دارچینی ست قسورسون بندق ہندیست کہ بہندی ریٹھہ نامند قسوریوقن بیونانی شیشۃ الزجاج ست کہ برومی کسونالنس نامند قسہ تر بدست

قسیا و قسیلیوس برومی و بیونانی سلیخہ است قسیم بسریانی قثای بریست قسیر و بفتح اول و کسر ثانی خلفاست

فصل القاف مع الشین المعجمہ

قشاد و قشار بعربی قشور اشجار ست قشاح بفتح اول و ثانی بعربی اسم صمغ ست قشار قشور حلب و دبق ست قشارہ ریزہای کندر ست کہ از سودن و قطعہای آن بایکدیگر جدا گردد و آن را قشار کندر نامند و قشر حلب را نیز گفتہ اند قشام بعربی اسم قرست قشا بسریانی قسط ست قشر بضم اول بعربی اسم ماہی بقدر شبریست قشران جناح بخ ست قشرہ بکسر اول و سکون ثانی

۷۲۵

جلداست وقسمے از آن نیز ربا
نیز نامند
قشری پوست منجر بالاے
شیرست که بفارسی سرشیر
و جرمنیر نامند وهندی ملائی
قشر اسم روایست بیست جبال
وگفته ... دواست که بفارسی
کهر و بعربی قرود نامند
قشع حرباست
قشع بفتح اسم کشوثاست و
بکسر یعنی بلغم آمده
قشو بضم اول وسکون تاے
بعربی غثاست که بفارسی
حباب و خیار دار دوسے
کلازی نامند
قشوم بضم اول وسکون دوم
بعربی قرانده است
قشر بکسر اول بعربی تخم مطبوخ
ست تخم مطلق را نیز نامند
قشمش بکسر اول وسکون ثانی
معرب کشمش ست که عبارت
از میوه انگور کشمش باشد
قشیر معرب کشیر فارسی ست

قشور بفتح اول بعربی دوائی
بائی ست که سپاهیان زنان
بروے خود بجای تصفیه رنگ
آن مالند خردل کوبیده تخم
باماست سرشته
قشور بضم اسم جنس پوست
میوه‌هاست وشامل پوست
اشجار و بزور و غیرهاست
وبعضے را عقیده آنکه آنها
قابل هضم نیستند و غذاست
نشاید و این کلی نیست
ولیکن بسیار قلیل الغذا اند
وبطی الهضم
قشیر اسم برید ذراریح ست

فصل القاف مع الصاد المهمله

قصابگ اسم طائریست
که آنرا بعربی صعوه نامند
و آن صعوه خون ست
قصب فارسی نوعی از
قصب ست و گفته اند نی است
که از آن قلم می سازند
قصبک اسم نوعی از

مرداناتست
قصب نی قصب الذریره ست
قصد و قصده عوسج ست
قصد بعربی حماض بعض ست
که آنرا قطلے نیز نامند
قصر بعربی اصل نحل و
شاج را نامند
قصب لغت عربی اسم حبس ست
قصطل بعربی شاهلوط ست
قصعل بضم بعربی عقرب
و کبر عقرب و ولد ذئب
را نیز گویند
قصعه بعربی صبغ ... ست
قصل بفتح اول و سکون ثانی
بعربی زبر سلم ست
قصم بعربی یقش جراد ست
قصمود و قصیه بعربی تخم
حین ست و قصید بعضے
لحم یابس نیز آمده
قصیری بعربی نوعی یا ناقه ست
قصیص قصیص بعربی ثانی
که در بیخ کماة روید
و گویند توذری ست

فصل القاف مع الضاد المعجمه

قضاب بعضی نوعی از اذان الفار است
قضابه بعربی اسم زنبج ست
قضاره بعربی کلبة الماء ست
که بفارسی ماده سگ آبی
و هندی اودبلاو نامند
قضب اسم شجر بزرگ ست
و بعضے رطب واسفست نیز آمده
قضه بعربی اسم رطبه ست
بفارسی اسفست نامند
قض وقضض بفتح بعربی
حصی صغار ست
قضام بعربی نبات حمض ست
قضه بکسر اول و تشدید دوم
بعربی ومیس ست و بعضے
حصی صغار و حبق برآمده
قضاعب لغت اندلس
ساقیست که آنرا قصیون آ...
قضم بفتح اول و تسکین دوم
قطلی عتیق ست
قضم قریش حب الصنوبر
صغار و کبار ست

قضب اسم عربی درخت
بزرگ تاک و انگور ست

فصل القاف مع الطاء المهمله

قطاء بضم اول و فتح دوم بعربی
پاره گوشت ست
قطاریقا یونانی
استوقوندریون ست
قطاریون نافث ست
قطالاسیونانی دردار ست
قطاس بضم اول بطاروی ست
لغت مکه دابه ایست بحرے
که آنرا بقرالبحر گویند و صحیح آنست
که نوعی از فرس ست
قطاط بفتح اول بعربی قطاة
قطاع بکسر بعربی شیرینی ست
که بفارسی شکرپاره نامند
قطانیس لعل العقارست
که آنرا عصل نامند
قطامی بعربی صقر ست که
آنرا بفارسی چرغ نامند
و شبید را نیز گویند
قطب بعربی قطبا و ...

قوطیا بسریانی [illegible]
قطلوس و قطوس بسریانی
سرخس ست
قطیع بسریانی حنظل را نامند
قلز بکسر اول اسم عربی نحاس
گداخته ست و قسمی از نحاس
یا مطلق نحاس
قطری گکر دهن ست .
قطرای یونانی کبر ست
قطرب ابلیست که حرکت میکند
بر بالا آب حرکات سریعه
مختلفه و نوعی از مالیخولیا را
نیز نامند
قطربیه نوعی از خمر ست
قطرا یونانی زجاج را نامند
قطروبی گکر دهن ست
قطن بکسر و تشدید بعربی سنور ست
که بفارسی گربه نامند
قطم سنور ماده ست
قطف بالکسر بعربی حقیق ست
قطلفا و قطلفه بسریانی بقله ست
که آنرا اسرمق نامند
قطلب بلغت شامی قاتل ابیه ست

قطم بعربی کم و پیه کنند را
نیز نامند
قطمیر قشب بر لیست
قطن بعربی اسم حواصل ست
قطندوس رومی و یونانی
زبیب ست
قطرساد برنیا بسریانی
قثاء الحمار ست
قطوث حنظ بسریانی
حنظل ست
قطوریون بیونانی
قثاء بری ست
قطوناسیا قیست که بزر آنرا
بعربی بزر قطونا و بفارسی
اصفهان اسبرزه و شیرازی
بکو نامند
قطسقیقا نوعی از سموم
قتالاست
قطیلادر دارست

فصل القاف مع العین المهملة

قعلوع بالضم بعربی آب
نع لح ست

قعال بعربی نور دشکوفه
عنب ست
قعیر بیونانی فلفل ست
قعیول قسمی از کماه ست
قعقام سندروس ست
قعقر دریل ست
قعقاع بعربی تمر بالس ست
قعقع بعربی اسم لقلق ست
که بفارسی لک لک نامند
قعقع اسم عربی عقعق ست
قعلاسیس بخور مریم ست
قعلوس غار ست
قعموس قسمی از کماه ست
قعبب بعربی اسم قلقاس
و خصی الثعلب ست
قعید بعربی جراد ست
قعیدارنب ذر ست

فصل القاف مع الفاء

قفارس کبر ست
قفاریس بیونانی و بسریانی
حب الزلم ست
قفاعی بالضم بعربی ملح ست

که بفارسی گاو کوهی نامند
قفارلیون شاهترج ست
قفدالسطر اسم آس بری ست
قسلا اسم رومی اجاص ست
قفذ کمون ست
قفدیر بیونانی نحم ست
قفذ بسریانی قنفذ ست
قفر بضم اول و سکون دوم
اسم قار ست
قفرس ابهل ست
قفر و قفر نبات کشوث ست
قفط کمون ست
قفلوس بیونانی غار ست
قفلوط کراث شامی ست
قفور کفری ست
قفوری کافور ست
قفورنج و قفورانج د.
قفولانج بیونانی کافوریه ست
که نوعی از ریحان باشد
قفهر قیقهر ست
قفیر بعربی زنجبیل ست
قفیص بیونانی قرم ست
کرسوله شود بر درخت بلوط

فصل القاف مع القاف

قققه و قفنج بسریانی کاکنج ست
قفا الابرومی اجاص ست
قققش شاهترج ست

فصل القاف مع اللام

قلاقلست
قلاب زنب ست
قلابو بیونانی بلوط ست
قلاغ جاره با صفهانی
اسم عقیق ست
قلاذا د ذریره ست
قلانساره و قلاراره بعضی
قلاغ جاره ست و آن طائریست
از جنس غراب که بفارسی
کلاغ پیسه نامند و عقیق را نیز نامند
قلاردمانیون بیونانی
نوعی از خمر ست
قلاس بسریانی سانج ست
قلاشره بفارسی اسم قلی ست
قلاط بعربی قلط ست
قلاغا شقت ست
قلاطالس بیونانی درختیکه

کر بعربی دلب نامند
قلاطاتوس بیونانی قلت ست
قلاطیوریبونانی قنبیط ست
قلاقل بعربی قلقل ست
قلاقلیطس بیونانی قلیبات
قلاقی ناخته را نامند و آن
طائریست مشابه آن
قلام بعربی قاقلی و نزد بعضی
رعی الابل ست
قلاماس بیونانی فودنج
جبلیست یابری
قلامنی و قلامیش قلامیسی
بیونانی فودنج نهری ست
قلامرطون بیونانی زنانداد ست
قلاسیلیدوناطیمش بیونانی
قصب الذریره ست
قلان بترکی حمارالوحش ست
قلب النخل بعربی شحمة النخل ست
کرجمار النخل نامند
قلب الارض سورنجان ست
قلبا بسریانی قرفه ست
قلبادساس و قلبون سوسن
بسریانی و برومی ورق الآس ست

قلباد اطروماد قلیون
قطرین بسریانی و برومی
ورق الاترج ست
قلباد اگنهناد قلیون
سلیقون بسریانی
ورق الانجدان ست
قلباد یلوط قلیون
درودیس بسریانی
و برومی ورق بلوط ست
قلبادوتاوقلیون بندوین
بسریانی و برومی ورق
توت ست
قلبا رجاما قیلون قعنالا
بسریانی و برومی ورق
اجاص ست
قلبا حمضا لبنا بسریانی
ورق سوبخان ست
قلباد غلاف و قیلول اکیا
بسریانی و برومی ورق
خلاف ست
قلبا داقبنی و قیلون قینا
بسریانی و برومی ورق خوخ
ست کر بفارسی برگ

شفتالو نامند
قلبا زداقتی و قیلون قرسکیا
بسریانی و برومی ورق الدلب
ست کر بفارسی برگ بهشت
خوانند
قلباد زیتا و قلیون فرنوکیا
بسریانی و برومی ورق
زیتون ست
قلباد قبار و قیلون قبارلیس
بسریانی و برومی ورق
الکبر ست
قلبا دوکنار و قیلون سدیسا
سدر ست
قلباد کوزی قلیون قریوا
بسریانی و برومی ورق
الجوز ست کر بفارسی برگ
گردگان نامند
قلباد نیلا و قلبا طس بسریانی
و بیونانی وسمه ست
قلیجقور و قلیجز بیونانی
یا بسریانی سورنجان ست
قلیدناردین و قلدناردین
دارشیشعان ست

قلیبی رقیق قلیپانا بسریانی
خیطیا ناست آن بیخ سنبل
قلت معرب کت بهندی ست
قلتابنم اول بسریانی قلب
قلع الشق ست
قلحدیقون بلبوس ست
قلزبضم اول و ثانی و تشدید
زای معجمه بعربی نحاس
کر بفارسی مس فروش نامند
قلیا طیس بیونانی زراوند ست
قلسطانا برومی شاه بلوط ست
قلیبس لحیة التیس ست
قلع بعربی قلعی ست
قلع اریمنا بسریانی طین ارمنی ست
قلعینین بخور مریم ست
قلعی معدنیست که منسوب ست
بسوی آن رصاص جید
قلعف بسریانی قشر ست
و بعضی رعی الابل نیز آمده
قلفدیقون اقراص سانیخ ست
قلفوطاسم شامی کرات شامی ست
قلفونیا لفظ یونانی ست
بفارسی رنگ باری نامند

قلفناس لفظ رومی ست
کرانرا بهندی اردی نامند
قلفاسی بسریانی قلقاس ست
قلقدیس و قلقندیس برومی زاج
اسفرست و گفته اند کر بمعنی زاجی
کرسبب بستر دندان ست
قلقطار و قلقطار برومی زاج
اصفرست قلقلان نحو و اکثر اطبا
قلقل ست قلقلا بعربی دارست
کرشابه ناخته ست
قلقلانیه ناخته ست
قلقنت و قلقند برومی زاج
اخضرست
قلاس و قلامسی نوعی از انجیر
سفیدست که چون خشک شود
سفیدی آن زیاده براق
گردد کر گویا بان روغن
مالیده اند و اثمار او در غلافی
متصل بهم چیده و بران
دوشاب انگوری یا عسل ریزند
و بیگذارند تا دو سه سال
فاسد نگردد
قلان اسم ترکی حمارالوحش ست

قلوب وقلیب اسم عربی ذئب
ست که بفارسی گرگ نامند
قلاهیونانی و بسریانی خروع ست
قلاش قلماوس قصب الذریره
ست
قلام قاقلے ست و بعضی اہل را
نیز نامند
قلیک بلغت اہل عمان برادہ
کوئی از عود بخور بسیار خوشبو
باشد و گویند صندل مقرست
که بهندی لاگیر نامند و گویند
فرع لیموست که بشیرازی لیموی
فارگی و بهندی جلیتهری نامند
و گویند لیمویی مرکب از لیموے
آب و اترج ست
قلوج بعربی باسم راسن ست
قلوبنا بیونانی راتینج ست
که آتش بجه باشند و نزد
بعضی صمغ صنوبر نار و نزد بعضی
صمغ صنوبر کبار ست
قلیاطیلس نوعی از راونه
طیب الرائحه ست
قلیس بروعی فودنج ست

قلمیقلمون قیقهر ست
قنثیک نوعی از عود ست
که بخور آن طیب الرائحه است
که چون بدست گیرند دست را
خوشبو گرداند
قلیقنی قار ست
قلوبا قلوبا صمغ اسم رومی
آمله ست
قلوباسیر اسم رومی شیر آمیخته ست
و آن آمله پرورده در شیر تازه
دوشیده ست
قلورقیا بیونانی صندل ست
قلوسون بیونانی دستو سیده گیسا
گفته که آن فودنج ست
قلوغیطون بیونانی صنوبر ست
که بفارسی کشک نامند
قلوقا اسم عربی قرع ست
قلوبی بفتح اول و ثانی طاقره
که آنرا بفارسی قاز نامند
قلوسس پلاسیوس بر رومی
زبد البحر ست
قلوروس بیونانی راسن ست
قلوتومن شبو ظر را نامند

قلیا بسریانی اسم قلی ست
قلیاں بکسر عربی نخود سیاه ست
و بعضی نخود سفید انیز دالستانند
قلیدار شیشیان ست
قلیماقس بیونانی طلیان ست
قلیمیا اقلیمیاست
قلیمی نزد اہل مشرق
عرطنیثا ست
قلینوبوذیون قلینوتوذیون
نوعے از علیق ست
قلینوں بیونانی زبل السر
ست
قلیتی قار ست
قلیقلمون قیقهر ست

فصل القاف مع المیم

قام نام موضعے ست
که عود از انجا می آورند لهذا
عود منسوب بدان را عود
قماری نامند
قمارن وقمارون صدف
بری ست یا بحرے ست
قماشیر وقماشیره بسریانی

کماشیر ست
قمح بعربی گندم ست
قمحه بعربی قصب الذریره ست
قمر باصطلاح محسنین اسم
نقره است
قمرا بعربی طائری ست
قمردن ر ر ر دیان ست
که اربیان نیز نامند
قمر بکسر اول و ثانی لبن خیل ست
که ترکی کمتر نامند چون
ترش و متغیر شود بد طعم گردد
و سکر آورد
قمیره بالضم کماة است
قمس بفتح بعربی ذباب
کوچکی ست که بالاے آب حرکت
میکند و یا پشه کوچکے که بالاے
آب ایستاده می باشد
قمیص وقمیصی بسریانی جراد ست
قمغ ر صمغ ر وایدست که بالاخرما
و بادنجان و انجمود و امثال اینها
می باشد پیوسته بشاخ درخت
قمقامه بعربی قراده صغیر را
نامند

قمر بکسر اول و میم مشدده
بعربی تحم ست
قم قریش و قمل قریش صنوبر
صغار ست
قمحان بعربی زعفران ست
و وزیره را نیز نامند
قملة الذریع بعربی طائر ست
مانند جراده
قمر زدا قا قیا بسریانی
صمغ اقاقیا ست
قمرون اسم عربی ردوبیان ست
قمولیا قیمولیا ست
قموز دلوز السریانی صمغ لوز
ست که بفارسی زد و بادام نامند
قمی بیونانی بسفایج ست
قمیا بعربی یاسمین ست
قمیحه بعربی اسم سفوفی ست
که در دہان باشند و بعضی
جوارش نیز گفته اند و مطلق
سنونات را نیز نامند
قمیشه بعربی حب حنظل ست
قمیل بلغت اہل شام رد قس ست
و حشیشه البراغیث نیز نامند

قمیم اسم عربی قیره خشک ست

فصل القاف مع النون

قنانوعی از اندروطالیس ست
و نزد بعضی حکما رطیه یا بسبب لغت
مصری اسم اشق شلبعت
مغربی کاکنج ست
قنابر بعربی قبره ست و بعراق
قنابری اسم عربی علول ست
که بفارسی برغیست نامند
قنابس انبرباریسونانی قنب
بری ست
قنابوس یونانی شهبنج ست
قنابیلم حرشف بستانی ست
و آن کنگر ست
قندشکر طبرزد ست
قناقینوس برومی کاکوریست
قنابس و قنابیل قاقامیس
و قنیس یونانی شبرم ست
قنیادو قندیه باقلی بعربی
تنج ارمنی ست که درمنه ترکی نامند
قنبیرس لغبرانی نوعی از لبس
ماهی ست

قنبیط بالضم اسم عربی بیست
قنبیه خوشه ملات ست
قنبیل اسم عربی شجر ست
قنبیر قنبیل ست که بفارسی
کنبیل نامند
قنداول اسم شامی دارشیشعان ست
قنده و قندید بمعنی قند ست
قنده الرقاع اسم عربی نوعی
از تمر ست
قنسدر کوز ست
قنذران و قندروشیبی
و بترکی و اقصقا علک البطم ست
و گستاخ که اسم عجمی صعتر ست
قندرس یونانی حب صنوبر ست
قندر قوری و قندس قیر ست
جند بادستر ست
قندس بعربی کندش ست
قنند و قنندوز بترکی خوا ست
که ثمر آن جندبیدستر ست
قندول ارشیشعان ست
قندید خمر ست یا عصاره است
که طبخ نموده بسان غلیظ
طبیر داخل کرده نامند

ورس عنبر و کافور و مشک
یعنی خلوق نیز آمده ست
قنس بعربی نباتیست شو
که بفارسی راس نامند
قنشابرومی دم الاخوین ست
قنطافوریون یونانی
قنصیه الثعلب ست
قنطار بعربی عود صلیب ست
و عود الصلیب را نیز نامند و گفته
ساد اوران ست و نام
وزنی و مقداری ست
و در اوزان ذکر یافت
قنطرمایونانی اترج ست
قنطریس بعربی قاز ست
قنطلس ست که بفارسی
سورد نامند
قنطو اسلو اصنوبر کبیر ست
قنطوایس حب صنوبر صغیر ست
قنطوریون فاوانیا ست
قنطوریون صغیر
یونانی طولیطون
دقیق است
قنطوریون طوماتا یونانی

قنطوریون کبیر ست
قنطیدا یونانی افیون ست
قنفر بیخ بروح ست
قنقهر و قیقص قیقهر ست
قنقع و قنقع فاره ست
قنمه بعربی نبت و رنگ و آن
ورسیت و مانند آنت
وجوز فاسد را نیز نامند
قنبی بسریانی قیب ست
که آنرا بفارسی بنگ نامند
قنب هندی بفارسی بنگ
هندی ست
قنب طین شقیق ست و نیز
مصری را نیز گویند
قنه معج بعربی قاز ست
قنه بکسر اول و فتح نون
مغفف بارزد ست
قنو بکسر اول و سکون ثانی
بعربی خوشه خرما ست
قنوان و قنیان مفرق ست
قنیا رد یاس قنیا بر یرس
یونانی و نداریج ست
قنیا جسریانی ام غیلان ست

قنیادون برومی سرطان ست

فصل القاف مع الواو

قو بالضم اسم ترکی مرغی ست
شبیه باوز بزرگ و پران بلند
و نرم و خوش رنگ و در
اکلیل و تاج ملوک و سلاطین
نصب نمایند و بعربی کی نامند
و پرهای کوتاه آن بسیار نرم
و ملایم میباشد و در جوف
بالش و تکیه اغنیا پر مینمایند
قوار بعربی دوای ملتی را نامند
قوادنیا و قوارنیا زبد البحر ست
قواره السلیخ بعربی اسم
میوه الست که شبیه ست
بشکل خربزه و در طعم
بر مزه ست و بهندی بهونه
و بانگه نامند
قوار برالاولی زجاج و واحد
آن قساره ورد ست
قواع بالضم بعربی ماربست
قوا علیسون و قواقلیسون
یونانی لسان الکلب ست

قواسس یونانی باقلی قبطی
قواسوس حجر لاجوردست
قوالیس حجریست مشابه فیروزه
و معدن آن قبرس و کشمیر
و تبت ست
قوانس و قوانعو اسم سنگلانست
کربروحی گیلان و بیونانی
شجرسعون نامند
قوانیا بیونانی شجرة المرانست
و خرنوب را نیز گویند
قوانیا و قونیون و قوانیون
سحوقونیاست و زبدالبحر را
نیز گویند
قوب بضم اول و سکون دوم
اسم عربی چوزه مرغ ست
و بیچه سنگ آبی را نیز نامند
قویا بیونانی زغلت مطلق
یا زفت یابس
قوت بضم اول و فتح ثانی
بعربی قشر البیض ست که بفارسی
پوست سخت تخم مرغ نامند
قوبار سبوس و قوبا سے
شائیس بیونانی عرعرست

قوبرسس و قوقوس
بیونانے خنثے ست
قوبلا بسریانی یابوخ ست
قوبوق بیونانی صعتر
بریست
قوبوسافلوس و قورسوالس
بیونانی عوسج ست
قوبیا بیونانی نارالرباد است
قوفیلس و قوبیدوس بیونانی
کما قیطوس ست
قوتر و قوترج ست و گفته اند
اسم درخت وج ست
قوت بضم اول و فتح ثانی
اسم عربی قشرالبیض ست
قوتوبسا بروحی خرنوب را نامند
قوتیراشوکه منتنه است و
خرنوب را نیز گفته اند و ابروا
را نیز نامند
قورج بغدادی کبش ست
قوجا قانیون بیونانے
نباتیست که آنرا فیل
زهرج نیز گویند
قوملیاس بیونانے

حلزون بری کبیرست
و بعضی صدف بری نیز آورده
قوجیه قاسه و قوجیه قاسیه
بسریانی حسلیون ست
قودمان سعدست
قودانوس و قودوس
و قوردودوسیوس
و قوریدارلیس بیونانی
قربیون ست
قودیا و قودنیا و قودنیا
سیلا بیونانی سفرجل ست
قورودوسن و قوردوس
بیونانی ورل ست
قوریتبه تازه است
قورما بیونانی و بترکے
حمل ست
قورلیون و قورالس بیونانے
بسدست
قورت و قورد اسم ترکی
دلب ست
قورودس و قوردودوس
ضفادع ست
قوردیوس نباتیست که

مسمی برجل الغرابست
و بهندی مسی نامند و بعضی
شجر مریم نیز آمده
قورسا ما بیونانی
عود بلسان ست
قورسن بیونانی سوسن
بستانی ست
قوربقلیس مرارة سمک ست
قوریایون و قوریون و قورنایون
و قورنایون بیونانی کزبره است
قوردنیا طیلا اسم سفرجل ست
قورنیاس بیونانی قسمے از
حلتیت ست
قوردیو قوس و قورقوس
نباتیست که آنرا رجل العقعق
گویند و رجل الغراب نیز
قورے غلامے اسم
ترکی ست حماض ست
قوریون بیونانی خشخاش
و کزبره است و عاقرقرحا
و اهل دمشق عود فرح بالی نامند
قوری قلاغی اسم ترکی حماض
قورلفیج اسم ترکی جوزست

قوزقون ترکی غراب بزرگ
سیاه را نامند
قوس نوعی از سمک بحریست
و بعضی نبات وج را نامند
قوسس دره و قوسی
بیونانی عاقرقرحاست
قوسطس بیونانی قسط ست
قوسط زبیب ست
قوسقوندون ثوم بریست
قوسولون بیونانی دارچینی ست
قوسیاه بسریانی قسط بحریست
قوسل زوم ترکی عنب الثعلب ست
قوشیرا اسم یونانے
طباق ست
قوش قویلی ترکی لسان العصافیرست
قوطولیدون گوش آزاد بروست
قوطا بیونانی شاهبلوط ست
قوطے بسریانی و بروحی
طرنیفونت که بعربی خنثی نامند
قوطیا اذریون بری است
قوطس و قوطوس و قوطسون
بیونانی فقاح کرم ست
قوطس بیونانی قصباس ست

قوطیا بیونانی الفجراست
قوطینوس بیونانی رمانست
که بفارسی انار نامند وبعضے
زیتون الحبشی نیز آمده
قوطیوفس بیونانے
زیتون الحبشی ست
قوقا بیونانی نوعی از صنوبرست
ونوعے از صمغ صنوبر را
نیز گفته اند
قوقاردن حیس وقوقاری
ساسیس بیونانی عرعرست
قوقاریوسس بیونانی
قصب الزیره است
قوقالیس شقاقل ست
قوقامالیبن قوقامالیس
بیونانی وبسریانی اجاص ست
قوقوس قثے است
قوقل قوتل جوان اسفرم ست
یا نجم اسفرم را نیز نامند
قوقوسانقل دہنی زعفرانست
قوقون غلاف صدف ست
ونزد نواب علوی خان مرحوم
اظفار الطیب ست

قوقون قوقوقس بیونانی
جوز سرو یا درخت سرو
قوقی بیونانی درخت صنوبر
کبیر ست
که آنرا ارزبیرنا سند یعنی
صنوبر کلان نیز آمده و نزد
بعضے حیوان جندبیدستر ست
قوقیون بیونانی فرفیری ست
که مستعمل ست در شرود لیطوس
وشوکران را نیز نامند
قوقالس قوقالیس بیونانی
خالیدون کبیرست ونیز
قوفانس نوعی از ددو تو
ورتر وبعضے تخم کرفس
بریے ست
قوقایا بسریانی
حب الراس ست
قوقس قندیون تخم
بازدیون ست
قوطاس وقوطالیس
بخور مریم ست
قوقلس عقرب ست
قوطر بلغت اہل شرق

اندلس اسم نوعے از
قرصعنا است
قوقس وقوقنیوس بترکی
طائریست که آنرا ققنس
نامند
قوقوس وقرقوس
بیونانی حلیب را نامند
قوقوس قوقوس قوقاقیوس
ورقوقوسس بیونانے
حب القرمز ست
قوقوسید و بروی جلدست
قوقیا بسریانی
حیوان بحریست که سبیعه لقوتی
قوقیادس قوقوس اغریو
وقوسس اغربو بیونانے
نمکون بری یا شاہترج
بریے ست
قول شیلوفر ست
قولا وقولا بیونانی عربی
البخاریین ست وآن
عربی الجلود ست
قولامیوسس بیونانی
شجر مریم ست

قولس بیونانی
خبث الرصاص ست
قولین بیونانی کرنب ست
قولنجان بسریانی
خاولنجان ست
قولوانیقس قولوالقیس قولوقاس
قولوقنیس بیونانی وبسریانی
حنظل ست
قولوبیاد قولوقیاد قولوقنتی
ارقولوقوا وقولوقاطی
بیونانی قسرع ست
قولودی ماد العسل است
قولونیون نوعی از طین ست
قولو مجرین بزر بیونانی
لسان الحمل ست
قولوعوناطوس قولون
بیونانے شکاعی ست
قولوقندون وقولوس
بسریانی بسفایج ست
قومرون قوالحیون بیونانے
قاتل الکلب ست
وتمر وذئب را نیز گویند
قومے لبسد بحریست

قولیا بسریانی جمصه است
قولیسقون خردالکلب است
قوم بترکی زبل است
قوماتوسے از شرابست
که بعربی مرز نامند
قومارثون بیونانی رازیانج
بریے ست
قوماروس بیونانی بصل ست
وگفته اند که قاتل ابیه است
وقطلب را نیز نامند
قوماریس بیونانی قطلب ست
قومالس اسم بیونانے
اجاص ست
قومانیون بیونانے
قوطولیدون ست
قوماسون بیونانی صمغ ست
قومانیطس طین کرم ست
وگویند که طین کرمی ست
قومسون بروعی باللائے
مصری ست
قوموس وقوموسه وقوسیا
قورلیس و
قومیوسس وقومیرن

یونانی وبسریانی صمغ لوز ست
قوسو صمغ مطلق را نیز نامند
قوسقوبوس یونانی توتیا ست
قول جو اسفرم با جم اسفرم سنا منه
قوسوسون ترس ست
قوموا رنجس بعربی قتادست
وآن امغیلان ست
قوی قوسیا وقوسیدر وقوبیزرون
وقوامون قوامورس وقوبین
یونانی صمغ ست وبرومی
قتارست ونیز گویند که قوبین
بترکی ضان ست
قوسنے مرزہ است
قوسیا قیاسس بیونانی
وبسریانی صمغ عربی ست
قوسیا بندوا یونانی وبرومے
بل ست
قوسون بیونانی دم ست
قوناق بترکی جادرس ست
قوابسریانی دیونانے
دارچینی ست
قونس قوندوس بسریانی و
یونانی حب العنبر کبارست

قولص بعربی قالعہ است
قونوشیوس دانی برومے
جلوزست
قونیا بیونانی ماراالرماد ست
قونیفر اذریون اسودست
قونن وقرنیون بیونانی
شوکرانست وجوزمائل را
نیز نامند وقونیون نحو قونیا
وزبد البحر وخیربوا را نیز نامند
قوی اسم ترکی گوسفند است
قوبروق اسم ترکی دنبہ است
قوبرون بیونانی ماتریرحاست
قونیلس وقونیلیسیان الکلب
قویادوس اسم یونانی
قطلب ست
قویلے بیونانے نوسے
از صعترست
کہ ورق آن مشابہ است
بورق نرو غا
قونطن برومی ہدوا ئیست
کہ آنرا بعربی خانق النمر نامند
وآن نوعی از اذریون است
قونیون شوکران ست

فصل القاف مع الباء

قبراسوس یونانی قراسیاست
قبقبا بعربی اسم حجر صلب ست
قبقب بعربی بادنجان ست
قبقربعنم بعربی بیمنت ونیز
قبقر بعربی غراب لبیا ریاہا
نامند ونیز بفتح اول و
سکون دوم وفتح قاف ثانیہ
ورا معمولا مشدده بعربے
تیس ست وسنگ سخت سیاہ
الملس را نیز نامند
قبقبو بعربے حجر ست
قبندرس مع قبندروس
یونانی حب صنوبرست
قبہ بعربی شیر تازہ دوشیدہ است
قبوه بعربی خمرست ولوسے
از خمر را نیز نامند ونزد بعضے
اسم ثمر بن ست ودر حرف
الیاء مع النون مذکور شد
قبیر بعربے قبرست
وآن نوسے از
ابریشم ست

فصل القاف مع الياء المثناة التحتانيه

قیاسوس شاہترج ست
وکمون بری را نیز گویند
وبیونانی دارچینی را نامند
قیاموسیس وقیامون
وقیاموین بیونانی اسم
دارچینی ست
قیاموسیس بیونانی درین
دارچینی ست
قیاناسرین بیونانی زنجفر
مصنوع ست
قیانیقون بیونانے
شاہدانج ست
قیبا بیونانی زفت یابس ست
قیتره بشیرازی کزبره ونبرست
قیشمن بعربی زبد البحرست
قیشون وقیطلون فیجرون
نباتیست کہ بہندی آنرا
سعلا نامند وسعالی است
قیشار بیونانی جوز الانہارست
ونبات فرنج را نیز نامند

قیشا آبیونانی جوز الانہارست
قیجی بترکی نبات خردل برست
وگفتہ اند کہ نوعی نبات شیطرح
را نیز نامند
قیح بعربی ریم خالص ست
قیحرا بسریانی حنفص خام ست
قیحوربون بعقل وشتی ست قیذ وور
قیذمس شونیز ست
قیذ باقلی شیح ست
قیر اسم عربی قارست
وزفت رطب را نیز گفتہ اند
قیراسوس بیونانی قراسیاست
قیراط نصف دانق ست
قیراطیا بیونانی خرنوب
شامی ست
قیربوا حما ست
قیرس بیونانی شمع ست
کہ بفارسی موم نامند
وجوز سرو را نیز گفتہ اند
قیرسطریون سعی الحمام ست
قیرکم شیطرح است
قیرفوا برومی جوز است
قیرودنا جلوزست

قیروس یونانی شمع ست
قیرقلس یونانی نوعی از
طرون ست که آنرا ورغ گویند
قیساسیوتا بسریانی ابریوست
قیساروس یوناعصاره
لحیة التیس ست
قیسارین بطبوخی ست
که از باقلی سازند
قیسا ایدین بسریانی
حنظیا نمکست
قیلسوس ملیق ست
قیسر وقیقوری وقیسورا
وقیسرین بسریانی حجر القیسورست
که بفارسی قینک نامند
قیس قیسوساشایا یونانی
لاون ست
قیسطوا برومی قسط ست
قیسلون برومی فت رطب ست
قیسوسی بسریانی قیسوس ست
قیسوم قیصوم ست
قیسا سلیخه است
قیسارس فربیون ست
قیسا نه بعربی ماهی سبز

مستوی ست
قیسورکس نوعی کافوررا نامند
ویاران یا نسبت لقیصور کجو
نام شهریست که در انجا
هم بسیرو آن بهترین
انواع کافورست
قیسی وقیسی سرمش ست
که بفارسی دهبیبی خوبانی
نامند وآن نوعی از مشمش
خشک کرده است وگفته اند
که اسم مطلق مشمش ست
قیس بوست بلا بیضه است
قیطاقون یونانی بافلا
شامی ست
قیطادوس برومی قرطاست
قیطرسین برومی دارچینی
قیطس نوعی از صنوبر صغارست
وگفته اند که شیشین معرب رزنت
آس ست
قیطل یونانی
سقینه وقیون نامند
قیطیدا یونانی افیون ست
قیطوقوس وقیطوبوس

برومی قرمشک ست
قیطیون یونانی شلاست
که سعالی نیز نامند
قیعدس یونانی نوعی
از سمک ست و یا سمک مطلق
قیعله بعربی عقاب ست
که بالا کوه میانند
قیعم بعربی مستورست
قیعور بلغت بربری طبوس ست
قیعولا قاطوس قیقولاقابس
وقیقولانس یونانی زرنت
ویا زفت یابس
قیغانون بیونانی
سداب ست
قیغاس سیسارون ست
قیقوبوح برومی غالیه است
قیقا بعربی قشر الطلع ست
قیقد بکسر یوست
رقیقی که زیر یوس یوست
یابس تخم مرغ میباشد ولفافه
یوست زیرین خایه مرغ
نامند
قیقب وقیقبان بعربی

اسم آزاددرخت ست
قیقبان بعنی قطلب نیز آمده
قیقرونیون یونانی ویرو
سرو ست
قیقس وقیقوس نوعی
از بلوط ست
قیقون برومی اسم سداست
قیقلیون یونانی تمامی
برمی ست
قیقے بعربی سفیدی تخم مرغ
ست ویونانی
خیروع ست
قیل بکسر اول وسکون دوم
فارست وزفت رطب را
نیز گویند بکسر اول ویاو
مدوله تبرکی اسم شیرست
که بفارسی موی را نامند
قیلا حورا بسریانی
بابونج ست
قیلع قنبیل ست
قیلانے بلغت اهل شرق
اسم آشنان ست
در عمر طینشا را نیز نامند

قیلور ادر دار ست
قیلوه بلغت اهل مغرب اسم
ورق کرات شامی ست
وگفته اند که بمعنی کراث
شامی نیز آمده
قیلونیا نوعی از قیصوم جبلی
قیماغ اسم ترکی زبدة اللبن ست
که بفارسی سر شیر
و بشیرازی چربه و بهندی
ملائی نامند
قیمن رکا البحر ست
قیمن الوقیعنس
رکا الثعلب ست
قیموس وقیموسن یونانی
کرنب بری یا شاهترج
برسی ست
قیموسلد قوس بسریانی
خروع ست
قیمولیا طین اکل ست
قیموس اغریون کرنب
برسی ست
قینا یونانی نوعی بقه احمقانست
ونواب علوی خان مرحوم

مرحوم گفته که قینا غلط واصح قیناست وآن بمعنے جوز الانمار آمده وجوز الانمار غیر نقلة الحمقاء ست قینا فاش قینا باری قینا بارزد قیناماره وقینا ماریونانی برزنجر قیناسیداش قینا برذیاس یونانی دراریج ست قینانیس رومی شاه ماهج قینومن یونانی عصفر ست قینس بعربی تورست قینوس یونانی زنجار ست قیقلس یونانی طین سیبی ست قینیص یونانی قرطم ست قیقس اغرون یونانی قرطم برے ست قیصر یونانی نوعی از صمغ قینوطیرن یونانی کندرست قیدمون یونانی ریداست قیلنه ترب ست قیسوس یونانی سیسبرم ست قیوا فسنا یونانی

آذریون برے ست قیوزیتون یونانی قرومانا ست قیوطاوسین برومی تخم قرطم هندے ست قیوطشور یونانی قناست قیوقاریس یونانی آجر ست قیوقوس یونانی زعفران قیومرتوریس بر السحراست قیوسیلا مالیجون ست قیوندے و قیوند تاوندے ست

باب الکاف
فصل الکاف مع الالف

کابلے هرا بهندی ابلج کابلی است کاپور بهندی اسم کافورست کاپیشه وکافیته بنارسی عنبر ست کابیس اسم دیلمی خل ست کانشه اسم هندی شوکت کانشه ناندا وکالا ماندا اسم هندی لسان الثورست

یا نوعے از آنست وگویند اسم نباتی ست غیر آن کات بتشدید تا رستهٔ اسم فلغر ست کاجرا اسم هندے زردک ست کاج اسم فارسی صنوبرست وبجیم هندی اسم زجاج مصنوع از نوعے کاه است کاجلون هندی ربدالقوارير ست کاجل اسم هندی دوداست که بچشم کشند کاجی اسم فارسی سوسست که از بزور سیازند کاجیره بفارسی قرطم ست کاجیا بسریانی ابن عرس ست کادور بهندی بیدبارے رے ست کاجرا اسم هندی جزر ست کار بهندے بسریانے

مری ست ونیز سغدی ملح ست که از قلے سازند کاربا مخفف کاهرباست وبمعنے کهرباست کارتن وکارتنگ وکارتنه بفارسی عنکبوت ست ونیز کارتنه اسم حلبه است که بهندی میتهی نامند کاردو اسم فارسی کافورست وخلاف طلع نخل را نیز نامند وگفته اند که اسم اقول ماکول است ودر طب بمعنی خرمای تازه را نیز نامند کارسد بعربی اسم تملا است که نزدیک آب روید کاریجک بفارسے حیارست کاردانگ اسم فارسی طائریست طویل العنق که نزدیک آب می نشیند وبعربی آنرا کردان نامند کارتہ اسم هندی مطبوخات مسهل ومنضج است

کاژ بفارسے درخت صنوبرست کاروتگ اسم فارسی وج ست کاذیرو وکاغاله وکاقیله وکاکیان بفارسی قرطم ست که بفارسی مسکداشه وبهندی کروکسم کاپج نامند کاپج وکاکبوک بفارسے دلدل ست وآن نوعی ست از قنفذ کبیر جبلی که بفارسے خارپشیب نامند کاسر بعربی عقاب ست کاسر الجمد اسم عربے حب نقلت ست که بهندی کلنجی نامند کاسکینج معجون فارسی ست وصاحب اسرار الطب گفته که معنے آن کثیر المنافع ست وآن معجون نیست نافع برای امراض کثیره وصفت آن در قرابادین ذکر یافت کاسکینه وکاسه شکک

اسم فارسی شقراق ست
ونیز بفارسی بنبرک نامند
کاسکس یونانی اسم
جوز ست
کاسہ بہندے اسم
پستان ست
کاسنی اسم فارسی
جدیاست
کاسنی بستانی اسم فارسے
ہندبای بستانے ست
کاسنی دشتی اسم فارسے
ہندباے دشتی ست
کاسنی شامی ہندبای
بستانے ست
کاسنی کی جڑ ہندے
اصل ہندباست
کاسو یونانیے عروق
ماميران ست کہ بفارسے
زردچوبہ نامند
کاسوس [illegible] زرنیخ ست
کاسہ پشت اسم فارسے
سلحفاة ست ونیز بفارسے
لاک پشت وسنگ پشت نامند

کاش بشین معجمہ بفارسی
بیضے کلاچ ست کہ زجاج باشد
ولہذا اوانی فرحیہ بیضے
لعاب دار را کاشی نامند
کاشہ اسم فارسی جدست
ونیز بفارسے یخ نامند
کاغ اسم فارسی ارست
کاغذ اسم فارسی قرطاس ست
کاغنہ اسم فارسی کرکی
کوچک سیاہ منقش ومنقط
بسرخے وبہندے
پیرہوکے نامند
کاشم رومی سیالیوس ست
کاسہ شکنک اسم فارسی
شقائق النعمان ست
کافر اسم عربی دعا بر طلع
نخل ست کہ بفارسی
باروت نامند وحمار سیاہ
بزرگ را نیز نامند
کافر زدانیست کہ بہندی
گروندہ نامند
کافور قشر طلع ست
کہ بفارسی تلو مغز را

وبشیرازی تارودشہ
خرما نامند وطلع واکمام
نیز اکرا نیز گفتہ اند ونیز
اسم نباتے ست
کہ گل آن اند گل
اقحوان ست
کافور اسفرم صیمران ست
کافور جو دانہ نوعے از
کافور طیبہ بالرائحہ ست
کافور الکعک زرنباد ست
کافور سوتی نوعی از کافور
کدر کہ غیر شفاف
مغشوش ست
کافور سیود ریحان الکافور
کافورکی نوعی انجبار ست
کہ بفارسی بابونکالچہ
وگاو چشم نامند
کافلو بفارسی شکاعی ست
کاکچنکیا وکاکہ کہلے
اسم ہندی بر جال الغراب ست
کاکرہ بفارسے
ساقر قبہ جاست
کاکشنا ابن عرس ست

کاکل بضم کاف فارسی
اسم فارسی بمشترکہ ست
میان منقار ویباشان
کاکل بکسر کاف فارسی
طین سیاہی ست کہ در تہ
حوض ونہرے باشد
ونزد بعضے نباتے ست
کہ در آب روید واول اصح
کاکماچی اسم ہندے
عنب الثعلب ست
کاکنہ بتسکین کاف ثانیے
وفتح نون معرب کاکنج ست
کاکوتی اسم فارسی صعتر ست
کاکوتل اسم فارسی [illegible]
کاکول اسم ہندی شقاقل ست
کاکیرہ دکتورہ اسم ہندے
سرطان ست
کاکل وکالا بفارسی اسم
قسم رع ست
وبشیرازی بطیخ را نامند
ونیز اسم نوع در دست وگندم
اسم جادرسے کہ بہندی گنگی نامند
کالا الیبس ست

کالا جیرا اسم ہندی کمونی کرمانی
کہ بفارسی زیرہ سیاہ نامند
کالا ساپ اسم ہندی
اسود سالخ ست
کالا کچہا اسم ہندی عرق
سود ست کہ بفارسی [illegible]
کالا نانہ دا اسم ہندے
سیان الثوریست کہ بفارسے
گاوزبان ست
کالا سانو ابہندی اسم نو
ازریست وگفتہ اند کہ اسم دوا
کہ مسمی بساداوراست
کالک بفارسی قرع ماونیز
بطیخ صغیر خام را نامند
کالموں ہندی اسم نوع [illegible]
کالنج بفارسی زعرور ست
کالیہ بکسر لام وسکون [illegible]
بفارسی اسم عقعق ست
کالوت ہندی اسم نوعے
از میش ست
کالوح بفارسی حمام ست
ونیز بفارسی کبوتر نامند
کالوح بفارسی کرات ست

وزیر بفارسی گندنا نامند
کالو سنگ بفارسی باقلی ست
کالو بفارسی ماقر قرحاست
کالی آو بهندی اجاص اسود ست
که عیوان البقر ست
کال ہوای اسم ہندی
ہلیلہ کابلی ست
کالی تکسی ہندی نوع ریحان
وگفته‌اند اسم خام ست
کالی جیری ہندی کمون بریست
کالی خشخش ہندی خشخاش
بریست که ازان افیون
بعمل آورند
کالی عوا بهندی عنب اسود ست
کالی مرچ اسم ہندی
فلفل اسود ست
کلا یونانی وبسریانی ترشق
کلانا کا او حرد و بادکاو خرة
شادنج ست
کلالادن یونانی اذریون
اسود ست
کالیا یونانی شبرم ست
وگفته‌اند اذریون ست

کالج ابیض بشیرازی
زنجال ست
کاموں ہندی باقلای ہندست
که بہندی کملوة نامند
کاسنجی یونانی وبسریانی
سطلگے ابیض ست
کامہ بفارسی مرجانست
کانیا گفته‌اند اسم ہندی
شوکه ست
کاشر اسم ہندی قطران ست
کانڈا اسم ہندی شکرست
کانڈا و گنا بہندی اسم
نیشکر ست که بعربی
قصب السکر ست و
گفته‌اند که بہندی عسل
نیشکر نامند
کالسی ہندی حجر البقر ست
کانگنی ہندی جاورس ست
کاپرذا بفارسی باذریون
کادرک بفارسی کبرست
وگفته‌اند که ثمر کبر ست
که خیار کبر نیز نامند
گاو زبان اسم فارسی ...

لسان الثور ست
گاو چشم اسم فارسی اقحوان ست
گاو ریح بحری گاو زہرہ است
وآن حجریست که شکون میشود
در شکم گاو یا در زہرہ آن
که بفارسی پازہر گاوی
و بہندی گای رو چن نامند
گاو گدار اسم فارسی
سیاه دزمین ست
گاو مسل بفارسی اسم کراث کرم
گفته‌اند که کراث جبلی ست
کاونچی اسم ہندی شونیز ست
گاو اسم فارسی بقر ست
گاورس جاورس ست
گاو دانہ اسم فارسی کرسنہ است
گاو شنگ بشیرازی طایر
سیاه منقط بیاض ست
و بعربی زرزور نامند
گاوہ بشیرازی نافه
مشک ست
گاہ گی نباتیست که بعربی
اذخر نامند
کاہو اسم فارسی خس ست

کاہ اسم فارسی طین ست
کای ہل اسم ہندی
کتابریست
کای اسم ہندی بقر ست

فصل الكاف مع الباء الموحدة

کباب عربی عود بخور ست
و عود ہندی را نیز گویند
کباب شامی طباہجہ
کباب شگافته و کباب شکم
دریده قلیه است
کبار کبر ست اصف
نیز نامند
کبار و س بفارسی
نوع از عرشت ست
کباش نوعی از خرنوب ست
که سیران بزرگ باشد
کباسطراة شگوفہ انار ست
که گره بسته باشد
کبانقش لازورد ست
کبہ بفتح اول و بالسدرة
بعربی بے رخام ست
کبت اسم فارسی نخ است

وزیر بفارسی زنبور عسل
وزنبور عسل نامند
کبتر کبوتر ست
کتبا اکشاو کتبا اکتا بسریانی
و بعربی کرسنۃ السوداست
که فاشرستین باشد
کتبا جوز یا بسریانی شہار
چشان ست که کرسنۃ ابیضا
و خاشرا نامند
کتبا حمرا بلغت سریانی انگور
بستانی ست که ازان شراب
بعمل آورند
کتشا و یرا بسریانی کبر
بریست
کج بضم کاف و سکون
یا ر سوحد و جا ر مہملہ گویند
زنجبیل ست که ترسے
قرا قروت نامند
کبد و کبد ابلغت فارسی
اسم ابریشم ست
کبیدة بفتح اول و سکون
ثانی و فتح دال مہملہ بعربی
خرزة الحب ب

کبرکادستی اسم شیرازی
خرنوب شامی ست
کبرکی جرا اسم ہندے
اصل کبرست
کبرکاپات اسم ہندے
ورق الکبرست کہ بفارسے
برگ کبر نامند
کبرکی جہال اسم قشور
اصل الکبرست کہ بفارسے
پوست بیخ کبر نامند
کبست وکبستو وکبستہ
بفارسی حنظل ست
کبعدیا وکبعیدیون سریانی
شاہترج ست
کبک معرب قبج ست
وآن اسم حجل است
کبک دری اسم فارسے
دج ست وتدرج را نیز نامند
کبک کوہ کلنجر بفارسے
دراج ست
کبک تیہ اسم فارسی یعقوبست
کہ آن ذکر حجل ست
کبوتر اسم فارسی حمام ست

کبوتر بچہ بفارسی فرخ حمام ست
کبود بفتح اول وضم ثانی ہندی
صاحب تحفہ ہندی اسم سفتین
بری است
کبودان بضم اول وثانے
اسم عربی سیاہ دانہ است
کبودانہ بفارسی اسم شونیز
کبود بفارسی بوتیمار را نامند
ونزد بعضے اسم کرکی ست
کہ در آب میوہ تابی رد
کبوده اسم فارسی نوعے از
خلاف ست ونیز بفارسے
سیاہ بید را نامند
وگفتہ اند کہ خلاف
بلخے ست کہ بفارسے
بید مشک نامند
کبور ہندی اسم کافور ست
کبوک گفتہ اند کہ خارلیست
کہ بعربی شوکو وترکی حنفت
وبفارسی سرخاب وسند
چکو نامند وصاحب تحفہ
گفتہ است کہ اسم جنسے
کبوک بفتح اول وضم دوم

شدہ اسم فارسی ست
کہ کنیت آن بعربی ابو الملیح
ونیز بفارسی جکاوک نامند
وتحقیق با نیز آمدہ بمعنے مذکور
کبے بفتح اول وکسر با موحدہ
دبیانی فارسی نیز آمدہ اسم
فارسی قرہ سیاہ شدہ ست
کہ بہندی لنگور وبہندوان
نیز نامند
کبتا دس یونانی لوبیاست
کبیا وکبیت اسم ملوخیاست
معروف کہ کبیلہ وکبتیہ
ناطقت نیز نامند ومنفعت آن
در قرابادین ذکر یافت
کبتیا اکیتا وکبتیا المنا وکمیتا
اکنیا اسم سریانی
کرمۃ السوداست
کبتیا اکیتا وکبیتا حوریا
سریانی کرمۃ البیضاست
کہ بفارسی ہزار چشان نامند
کبتیا وبرا السریانی کرم
کبتیا السریانی بین ست
کبتیا حمر السریانی کرم ست

کبیچہ اسم فارسی غربی ست
ونیز بفارسی سرشم نامند
کبیدہ بضم اول وبفتح ثانے
اسم فارسی سرین ست
نیز نامند وہندے ستو گویند

فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیہ

کتبان المار محلب ست
کتک اسم فارسی تفاح ست
کتہ اسم ہندی کلب ست

فصل الکاف مع الثاء

کثیر الستور ریباس وشاست
کثیر الارجل بستانج ست
کثیر المعقد خطمی ست
کثیر الروس قرصعناست
کثیر الورق حنظل است
کثیر اجار العسل ست
کثاہ بربر جرجیرست
کثیر الاصابع لسان الحمل ست
کثار بلغت بربر ے
جوز مارقم ست

فصل الکاف مع الجیم

کجور بکسر عربی ست اسم ہندے
خرماست وبجیم فارسی اسم
ہندی زرنباد ست
کجیم وکجب حمرم ست
کجلا اسم ہندی انزرانی ست
کجتن اسم ہندی بورہ
ارمنی ست
کجری اسم ہندی دستنبویہ است
کجیان اسم ہندی تعوذ است
کجوا اسم ہندی خراطین ست
کجول اسم ہندے سلحفاۃ است
کجیت کل اسم ترکی انجرواست
کجولہ اسم فارسی انزرانی ست
کچ اسم فارسی جفن ست
کجی اسم ترکے معرست
کجای اسم دیلمی ولقین ست

فصل الکاف مع الحاء

کحل اسم سرمہ ست وبرچہ
مانند سرمہ در چشم کشند
کحل اصفہانی وسلیمانی
وکحل جلاء البصر ست
کحل السودان شیح است
کحل فارسی وکحل کرمانے

کربانی انزروت ست
کملا وکمیلا اسم عربی انواع
اوخلاست و لسان الثور
وحوض لسان رانیز نامند
کحل نولان حضض ست

فصل الکاف مع الدال المهملة

کدو اسم فارسی قرع ست
کدبه اسم هندی حماریست

فصل الکاف مع الراء المهملة

کرباشه وکربالابندسے
خیار شنبر ست
کربایس وکرپایس زرنه ست
کرترشای کبیرست وترشای
صغار رانیز گفته اند
کربسو کرسود کرسه وکرش
وکرشو وکرشه وزن است
کربهندی چیکلی و تکست که
نیز نامند
کربه بفارسی نباتیست
کرانه العربی خلفاءخوانند
کرت معرب از فرعلاست

کرتم بهندی نوعی ازسموم ست
بیحیل که نوعی ازبیش ست
کرتنه وکرتینه بفارسی نسج
عنکبوت ست
کرته اسم فارسی اسل ست
وآن نبات آجامی ست
که ازان حصیر سازند
کرته دشتی اسم فارسی
اذخر ست
کرثی بکسر اول وسکون ثانی
وکسر ثاء مثلثه وبعد آن همزه
بعربی پوست بالای بیضه است
کرج گفته اند که اسم ترکی
جبس ست
کرجنو اسم فارسی سلوی ست
کرجک اسم ترکی خروع ست
کرجیل بلغت اهل جرجان
زیرورست
کرچیاط حشوق ست وبعضی
کاودر نامند
کروانج معرب کردانگ
فارسی ست وآن
کرداناج ست

کروان مرغے ست از
کنجشک بزرگتر وپایها ے
دراز دارد ودر طبع مانند
عصفورست
کرومانه بفارسی کرمانه است
کردمین نوعی ازسالیوس ست
کروکر لغت هندی قرطم ست
کراثاحرباد کراثا وقراد کراثا
قطاما وکراثا قطینا بسریانی
کراث بری ست وآن
کراث الکرم ست
کراث اندلسی کراث
شامی ست
کراث بری کراث کرم ست
ونزد بعضے کراث ثوم ست
کراث بقل نوعی ازکراث
صغیر بستانی شامی ست
کراث الثوم کراث کرم ست
کراث جبلی نزد اکثر اطبا
فراسیون ست ونزد بعضی
کراث نبطی ست
کراث خراسانی نوعی از
کراث کانکان ست

کراث دقاق کراث کرم ست
کراث روم کراث رومی ست
کراث شامی نوعی ازکراث
بستانی کبارست
کراث کرم کراث بریست
کراث مائده کراث بقل ست
وآن نوعی ازصغیر کراث
بستانی ست که انرا قرط نامند
کراث نبطی آن نوع صغیر
الراس ست ازانواع
کراث بستانی کبار ونزد بعضی
کراث جبلے ست
کرس بعربی وبخ است
کرس سلخ الحیه ست
کرسان وکرسیان
حطب کرم ست
کرشت اسم فارسی
کرفس ست
کرسف وکرسفون بعربی
قطن ست که بفارسی
پنبه نامند ونیز کرشف
سوف دوات رانامند
کرسان اسم ترکی اسفیداج

کرسنے بعربی نوعے از
عنصل ابیض ست
کرشکو ابطرانس کرسنه است
کرسنه لغت فارسی ست
ونیز بفارسی خشک ریشه رانامند
کرسنبین مملاسم حبی ست
که آنرا بفارسی کشک نامند
کرع بضم اول اسم فارسی
نبات اشق ست وگفته اند
کرنفس اشق ست
کرف بفارسے فارست
کرف اسم دیلمی شعر القول ست
کرفا بهندی حنظل ست
کرفی بعربی پوست
بیرون بیضه است
کرفدس حناست
کرفس بعربی قطن ست
کرفس اجامی کرفس مائی ست
کرفس الماء قرة العین ست
کرفس جبلی وصخری وماقدونس
فطراسالیون ست
کرفسا بسریانی کرفس ست
کرفش بفارسی کرفس ست

کرفس دشتی بفارسے
کبیکج ست
کرک طائریست کہ آنرا قبیح نامند
ونیز بفارسی سرطان را و چجارا کوثم
کرک بکاف آخر فارسے
بفارسی کرگدن را نامند
وبکاف عربی اسم فارسی سلوی ست
کرکاس بفتح و بضم ہر دو آمدہ
اسم فارسی دو سر است
نزد بعضے اسم زر شلیم است
کرکاش و کرکیش بلغت اہل
مصر اسم بابونہ است
کرکامیلوس باصطلاح
اہل خلاحت اجاص ست
کرک جرس بلغت تنکابن
شیل ست
کرکر بفارسی صنوبر صغار
کہ انرا قمل قریش نامند
کرکر اسم فارسی باقلی ست
کرکر دہن سک ست
ونزد بعضے سک المسک
کرکر ہو عاقر قرحا ست
کرکریا بیونانی حندقوقی ست

کرگس اسم فارسی نسر ست
ونزد بعضے رخمہ ست
کہ بہندے گدنامند
کرکم بعربی زعفران ست
ونیز نوعی از عرق صفر را
نامند و نزد بعضے ماميران ست
کرکرا بسریانی زعفران ست
کرکی طائریست کہ بعربے
صعوہ است
کرکان اسم فارسی حندقوقی
کوکند اسم فارسی سنگیست
شبیہ بیاقوت سرخ و نزد بعضے
عبارت از لعل ست
کرکوا اسم شیرازی بطیخ هیچ
کہ با تخم بخورند مانند قثا
کرکیر ابسریانی حریر ست
کرکیس معرب کرکیش ست
و آن نوعی از مابونج است
کرم اسم فارسی گیاہی ست
کہ بر کنار آسامیروید
کرم اسم فارسی کرنب ست
کرم اسم فارسی دو دست
کرم ابریشم و کرم باد امرکم

فارسی دود ابریشم ست
کرمانی بسریانی شکاعی ست
کرم الوب بفارسی سیبون
وگفتہ اند کہ نوعی از زبد البحر ست
کرم درخت کاج اسم فارسی
دود شجر الصنوبر ست
کرم دشتی خاشرا ست
کرم رسنداند نابودات
کرم زمین خراطین ست
کرم سرخ بفارسی دود قرمز ست
کرم شب تاب بفارسی حباحب
کہ بہندی جگنے نامند
کرمک بفارسی اشنان ست
کرمہ بیضاد و کرمہ شائلہ
خاشرا ست
کرمہ سوداخاشرسیں ست
کرمیتوان بیونانی کمون ا
کرنب دوائی است کہ آنرا
قاتل الکلب نامند
کرنب نبطی کرنب بستانی
کرنب المارنیلوفر ست
کرنبادیرا کرنب بریست
کرنبادیا بسریانی نیلوفر

کرنیم چشمیزج ست و آن
بسمہ است
کرنج اسم فارسی شوتیز ست
نیز بفارسی سیاہ دانہ نامند
کرنج و کرنجو و کرنجوا و کرنجوہ
اسم ہندی اکنمکت ست
کرنبفارسی خایہ ابلیس نامند
وگفتہ اند کہ کرنج وج ست
کرنجونہ فلنجونہ ست
کرنجیا بسریانی کرنب ست
کرند اسم ہندی سنباخرج ست
کرندسفن و کرندہ و کرندہ اسم
ہندی بیخ دار خلفل ست
کرنکانی اسم فارسی نوعے
از عنب ست
کرہ بہندے اسم نوع اترج ست
کرہ اشتر غارست و نیز
اسم قراد ست
کردو اسم فارسی توبے
از نسج عنکبوت ست
کرہ و بہندے گکر دہن ست
کرو لبسریانی حدید ست
کرداراو کرداالاو کرداله

اسم ہندے خیار چنبر ست
کرداکوا اسم ہندی تلخ ست
کردتنہ بفارسی نسج
عنکبوت ست وگفتہ اند کہ
اسم عنکبوب ست
کردابسریانی صدف لولو ست
کوسابہمن بیونانی سے
بابونج ست
کردش النمل باصطلاح
فسرفیوں را نامند
کردمقرون بروحی لوخیا ست
کرونظرنا قعب شکر و قانید
ست
کردسفوا بیونانی سنحالہ
ذہب و قصہ است
کروی سورا اسم ہندسے
عدس مر ست
کردیہ بفارسی کردیا ست
کرہ ترکی و بفارسی زبد ست
ونیز بفارسی سکہ و بہندی
مکھن نامند
کرہ تن بفارسی عنکبوت ست
کرہے اسم ہندے

۷۵۰

بادنجان بری ست.
کرمودالبوج بهندی آم
کندرس ست
کریاس برومی لحم است
کرویدون بیده دغبارسی ست
کرکبکان آخرفارسی بفارسے
کرکنت بکان عزم اسم فارسیلوا
کرکدای کبریت کبفارسے
خیاربزرگ نامند.
کرسیا بسریانی پوست قنفذست
کرنشاب اسم فارسے
قسورنج ست
کریزمعربی اقطاست کہ
بفارسی پینو نامند.
کریع بسریانی خبرے ست
کریون بروی قنطوریون ست
وگفته اند کہ قنطوریون
دقیق را نامند
فصل الکاف مع
الزاء المعجمه
کزمعرب قرست آن نوعے
از ابریشم ست
کزبابفارسی نوعے از ریباس ست

کزبرة الثعلب اسم اخیر
شندیرلیطس ست
کزراسم فارسی جزرست
کزربوشان بلغت کرستان
تخم بجیم ست
کزبرنا کزبره است
کزبرة البرپرسیاوشان ست
کزبرة البرة بشیرازی نوع
بری کزبره است
کزبرة الحمار وکزبرة الحمام
شاہترج ست
کزبہ بفارسے عصارۂ
ادہان وزد بعضے مختص ست
بعصارۂ روغن بادام وکنجد
کزرو بفارسی نباتیست کہ
خوشبو کہ نیز بفارسے
سرخر بیتره نامند
کزطرخون عاقرقرحاست
کزرت اسم فارسی قیرست
کزم بعربی اسم طائریست
کہ اترا الغر نامند.
کزنابج وکزنازج وکزنازک
وکزمازو حب الاثل ست

کزبفارسی عبارت از
ثمر درخت کز باشد
کزنہ بفارسی بزر انجره است
کزوابفارسے نوعے از
ریباس ست
کزدان نزد اطبا
بادرنجبویہ است ونزد بعضے
نباتیست غیر آن
کزک دوغ ست
کزوک بفارسے نوع
از حسانس ست
فصل الکاف مع
الزاء الفارسیة
کژ بفارسی لغت کژست
معرب آن قزدان نوعے
از ابریشم ست
کژ بضم وفتح ہر دو آمده
بفارسی بنجو درخت ست
کژانہ بفارسے دود
ابریشم ست
کژدار بفارسی جوصلطیوس نامند
کژطرخون کژطرخون کژدم
بفارسی عاقرقرحاست

کژدم اسم فارسی عقرب ست
کژدم جرارہ عقرب جرارست
کژدم دریائی عقرب بحری
کژف بفارسی قیرست وقفه
محرق را نیز گفته اند
کژدر اسم فارسی ریباس ست
کژه اسم فارسی لماة ست
فصل الکاف
مع السین المهملہ
کساسی البقل حرف ست
کسبج معرب کسپت وآن
ثفل دہن سمسم ست کہ
بفارسی کنجاره نامند
کسیر بفارسی ویونانی
زرفت ست وگفته اند کہ
رفت یابس ست
کسیزہ کزبره است
کسیرة البرپرشاوشان ست
کسبرج اسم فارسے
لوبو رست
کسیر بسریانی سوسن ابیض
ہندے ست
کستبج بقلہ یمانیہ است

کستل اسم فارسی جبل ست
وآن نوعی ازخناقس ست
کستن بفارسی عنب الراعی است
کستوری بہندی مشک ست
ونیز نوعی از زبد البحر را نامند
کرلبیا رضخیم ست
کستیلا بقلہ یمانیہ است کہ
بہندی چولائی نامند وگفته اند
کہ اذان الغزست
کتبیلا بہندی بزر قطوناست
کسد وکسط قسط ست
کسعر علا ماران علا بسریانی
بخور مریم ست
کسفا سک است
کسفار معتا وکسفار معا
یونانی باذہرست
کسفرہ کزبره است
کسفرة البرپرشاوشان ست
کسفیر یونانی سوسن ابیض
ہندیست وگفته اند کہ
سوسن برے را نامند
کسک اسم فارسی قلبہ ست
کہ از لحم سازند ونیز بفارسے

۷۵۱

اسم طائریست که آن را حتق نامند
کسکو بسریانی عصفرست
که بفارسی کسکوته نامند
کسکوته بفارسی عصفر و قرطم را نامند
کسکه بهندی اساک ست
کسکس بسریانی حنظل ست
کسم بهندے عصفرست
کسمونے بسریانی عجم الزبیب ست
کسن بفارسی کرسنه است
و با قلاے خشک را نیز نامند
کس بهندی بفارسی قرادست
کستاه کرسنه است
کستاج بفارسی هندبا ست
کسناک بید ست
کسینه و کسینا اسم هندے عصفرست و گویند که
کسینا بمعنے قنب ست
کسنک بفارسی کرسنه است
کسنے مخفف کاسنے ست و آن هندبا ست

کسنی بفارسی حلتیت ست
کستین اسم رومے حشیشة الزجاج ست
کسکو و کسوی بیونانی و بسریانی عصفرست
کسوا بهندی حب النیل ست
کسو بسریانی عصفرست و قرطم بری را نیز گفته اند
کسورس بیونانی صمغے از سوسن ست که ازا ایرسا نامند
کسوس خشخاش زبدیست
کسوقراطیس بیونانے حجر قبطے ست
کسولوفا موسون و کسولوقا مرمر بیونانے دارچینی ست
کسوثاوشاعینا بسریانے عجم الزبیب ست
کسوپاس خروع ست
کسیدا اسلیخه سوداست
کسیطریر رصاص قلعی ست
کسیا و کسیطوس نامند

کسیتون دبوث ست
کسیوناس بروے حشیشة الزجاج ست
کسیس اسم هندے زاج سیاه است
کسیا ابن العرس ست

فصل الکاف مع الشین المعجمه

کشاخل اسم فارسی جبی ست که بهندی ارسر نامند و نیز بفارسی ساخل و شاخول نامند
کشت بفارسی معرب کشط ست
کشک اسم فارسی جبل ست و آن نوعے از خنافس ست
کشتو و کشتور بفارسی انگورست که از غوره گے بر آمده بحد حلاوت تام نرسیده باشد
کشتوک و کشت اسم فارسے سلحفاة است
کشته اسم فارسی فواکه مجففست و ندرا نیز نامند
کشح بعربے ورع ست
کشد و کشط قسط ست

کشر معربی اسم جبرباس ست
کشری معرب کهچری هندیست و آن عبارت از طعام مصنوع که از ماش و برنج مقشر و نیم مقشر انها با برنج مخلوط گردد پخته باشند و در قرابادین ذکر یافت
کشته اسطوخودوس ست
کشف بضم اول بفارسے زفت ست و بفتح اول و ثانی اسم فارسی سلحفاة است
کشک و کشرک اسم فارسے طائریست که بعربی عقعق نامند
کشک بفتح اول و سکون ثانی اقط ست
کشکاب و کشکیا بفارسے کشک الشعیرست و نیز بفارسے آش جو را نامند و گفته اند که کشکیا آش بلیم است
کشک الشعیر شیره جوست و نیز مطبوخ الیه صاف نمود را نامند و آب رقیق مطبوخ آنرا بدون ثالیدن

که جرم آن در دهان داخل شود یا را الشعیر گویند
کشکک فارسی آش بلیم را نامند و نیز شعامیکه از بقال و حبوب ترتیب دهند با گوشت و یا بے گوشت
کشکیا اسم فارسی خبز شعیرست و نیز خبز ساخته از آرد جو و گندم و باقلا نخود مجموع را نیز نامند
کشکینه کشکین ست
کشم بعربے فهدست
کشمش کا و تیان بفارسی دیق ست
کشنی کشن بسریانی و برومی و کشنک و کشنین بفارسے کرسنه است
کشته بفارسی اسم کشنج ست و نیز اسفست را نامند
کشنیج اسم فارسی کشنیز ست
کشنیز اسم فارسی کزبره است
کشنیز کوهی اسم فارسے تخم مخلصه است
کشنیج دشتی نوع صغیر بادنجویه است

ست وزند اکثر اطبا نوعی از
شاہترج ست وزند بعضے
تخلدررا نامند ونواب علوی خان
مرحوم فرمودہ کہ آن کزبرۃ البیر ست
کشوا اسم فارسی سلحفاۃ است
کشوث رومی افسنتین ست
کشیہ اسم عربی تخم ضب ست
کشیعا اسم عربی خبازے
کہ بفارسی بیرک نامند
کشیون وکشو ثا بیونانے
وبسریانی کشوث ست

فصل الکاف مع الضاد المعجمۃ

کضنشون بادنجان بریست
کہ بہندی کٹائی وبشکیشا نامند

فصل الکاف مع الظاء المعجمہ

کظیظ از جام ست

فصل الکاف مع العین المہملۃ

کعب غزال حلوای معروف ست
نزد بعضے اطبا قانید ست
کعدیہ بعربی بیت عنکبوت ست
کعک خبز البطابون ست

کعسم بعربی حمار الوحش ست
کعسوم حمار اہلے ست
کعیت بعربی بلبل ست ونزد
بعضے ہزار داستان ست

فصل الکاف مع الغین المعجمہ

کغار بفارسی قرطم ست

فصل الکاف مع الفاء

کف وکفک کفج اسم فارسی زبد ست
کف آبگینہ وکف شیشہ بفارسے
مسحوقونیا ست کہ بعربی
زبد القواریر نامند
کفا وکفری بعربی دعا طلع نخل ست
کفتار اسم فارسی ضبع ست
کفتر اسم فارسی ترکی حمام ست
کفچہ اسم فارسی نوعی از حیات ست
کہ سر آن تشبیہ بمغرفہ ست
کف دریا بفارسی زبد البحر ست
کفر بفتح کاف نزد اکثر اطبا
فقر ست
کفر البسر بانے حنا ست
کفر الیہود فقر الیہود ست
کف سفید بفارسی ثلج ست

کفشر بفارسی تنکار ست
کف الارنب کف الذئب
جنطیانا ست
کف الاسد وکف الذئب
بعربی عرطنیثا ست
کف اجدم وکف جذما نزد
کف الحیۃ پنجنگشت ست
وگفتہ اند کہ اصول سنبل بلا
نامند ونزد بعضے کرسنہ
بیضاست وبعضے گویند
خصے الکلب ست
کف الدابہ گویند کہ خربنل ست
کف الضبع نباتیست کہ
آنرا کبیکج نامند
کف عایشہ اصابع صفرا است
وگفتہ اند کہ جرجیر ست
کف العقاب ظفر النسر ست
وآن نباتیست کہ بسریانی
قاطاتیقی نامند
کف الکلب اشقان ست
کف مریم کف عایشہ است
کہ بہندی بہتیا جوڑی نامند
کف النسر اسم نباتیست کہ

یونانی اقولوقندریون نامند
وسید میر محمد مومن گفتہ
کہ خربنل ست
کف مس بفارسی ہرۃ النحاس ست
کفنافس وقیلے ست
کفنج سمکۃ الصیدار نامند
کفوقار بیعصوس سر ست

فصل الکاف مع الکاف

کک بفتح اول بفارسی مخفف
کاک ست ومعرب کعک
وبضم اول نوعی از حیہ است
ککج اسم فارسی جرجیر ست
ککچہ بفارسی حب القطن ست
ککریان اسم ہندی دجاج است
کگر نوع نباتیست کہ بفارسے
تنباکو نامند
ککرا بہندے وفارسے
خروس ست
ککرا کا بیٹھ بہندے
خرد الدیک ست
ککر نیلا صاحب تحفہ گفتہ
کہ آن نیلوفر است

ککڑی بفتح اول بہندے
قثار ست وضم اول جاج
کہ بفارسی ماکیان نامند
ککڑی کالو اسم ہندے دم الدجاج ست
کہ بفارسی خون ماکیان نامند
ککڑیکا بیٹھ اسم ہندے
زرق الدجاج ست
ککروند وکگرو ککس اسم فارسی
جرجیر ست
کگس زعفران ست
وبعقل را نیز گفتہ است
کلکیک ترکی قبج است
کلکیک وددی ترکی صعتر ست
کنگن وبیول ہندی خطر ست
وگفتہ اند ککک قا است
وادل اصحت
ککواسا ہندے نباتیست کہ
بیخ انرا اکتول نامند
ککوا اسم تکابن لبلاب کبیر ست

فصل الکاف مع اللام

کلا وکلاو وکلاوہ وکلاہ
اسم فارسی مقنع ست

کلاب ماراورد ست
کلاچک بلغت اهل شکابن اسم دوغ ست
کلاشو کلاسند اسم فارسی عقیق ست
کلاش اسم فارسی عنکبوت ست
کلاشخانه اسم فارسی بیت عنکبوت ست و آن نوعی از نسیج عنکبوت ست
کلاغ اسم فارسی غراب ست که بهندی کاگ و کوا نامند
کلاغ بیشه و کلاغ سفید بفارسی غراب البقع ست
کلاغ سیاه غراب اسود ست
گل آفتاب پرست اسم فارسی آذریون ست
گل نجاران طین الاحمر ست
کلاکلا بلغت دیلمی اسم لوف کبیر ست
کلافی اسم عربی انگور سفید ست که دران سبزی باشد
کلاک موش فارهٔ صحرا ست
کلاه زمین و کلاه باران

بفارسی فطر ست
کلابیو اسم فارسی نوعی از رطب ست
کلب الکلب سگ دیوانه است
کلبه بلغت زند درخت خار دار است
کلیا بلغت زند کلب ست
کلباسو و کلیسو اسم فارسی وزغ است که بفارسی چلپاسه نامند
کلت و کلیتی اسم حب هندیست که آنرا کابر الحجر نامند و آن حب القلب ست
کلیا بسریانی پستان ست
کلیچه بفارسی نان خورد گندم را نامند
گل جو و اسم هندی خبازی ست
گل چنگ اسم فارسی سرطان ست و نیز بفارسی خرچنگ نامند
کلیجه و نبون الصغیر میران ست
کلیجه و نبون الکبیر عنب کبیر عروق الصفر ست

گل حنا اسم فارسی فاغیه ست
گل خوش نظر سیصفح ست
گل خوردنی طین المأکول ست
گل رعنا ورد المحاق ست
گلری بسریانی گلزست
گل سرخ ورد احمر ست
گل سنگ اسم فارسی خرا النسر ست
گلساد لاو بیج بسریانی نوره است که خاموش نکرده باشد
گل نابیو نامی شقائق النعمان ست
گلس اسم عربی نوبا ست
گل عقرب باصفهانی اسم سقاریون ست
گل عاشقان بلغت خراسانی نسرین درخت و بلغت تبریزی حاجم ست
کلفاطلس و کلفطس توبال النحاس ست
گل قوانیس یونانی خبث الحدید ست

کلقوس یونانی نحاس ست
گل قرنفل اسم فارسی برواست
گل قدیس بهندی بیرو بیج است
گل کافته بلغت اصفهانی احریض ست
گل گندم اسم فارسی جوز جندم ست
گلکلانج معجون هندیست و صفت آن در قرابادین ذکر یافت
کلنگ اسم فارسی زبقدا ست و نزد بعضی بقعة الحمقا را نامند
کلگونه بفارسی اسم سنگ سرخی ست که در سنگ کرمانی بعمل آورند و در لکِ خام ذکور شد که مستعمل نقاشان و زنان ست بدرنگ گونه و آنرا بهندی گلال نامند
کلک معجم اسم فارسی دیرست و نیز بفارسی کرک نامند
کلک اسم فارسی قصب ست

کلک اسم فارسی بالفتح نی ست
گل بکسر فارسی طین است
کلم بفتح اول و سکون ثانی بلغت زند کرم ست که پیه باشد
کلم اسم فارسی کرنب ست
کلم رومی قنبیط ست
کلمطلس یونانی کاشم ست
کلک بفارسی نوعی از کرنب ست
کلموح براسن ست
کلاکفته اذکا اسم فارسی دخیلی ست
گلنار اسم فارسی جلنار ست
کلنگ بلغت اهل نعقی برابر عان اسم صندل احمر ست
و بهندی نوعی از لیمون ست که بترشی از لیموی خار کی نامند
گلبارو و گلنجک اسم فارسی سرطان ست
گلنجری اسم فارسی سرطان ست
کلنجری بفارسی نوعی از عنب ست که در بلده هرات بشود و در نمگلان اسود

مائل بحمرت ست وبسیار شیرین ولطیف ست
کلنجن اسم ہندی حب القلقل ست
کلنده وکلندا اسم ہندی بطیخ زرقی ست
کلنگ اسم فارسی بزر البقلۃ است
کلنگک اسم فارسی بزر ریحان است
کلنک اسم فارسی نوعی از دیک ست
کلوا اسم فارسی نوعی از جنجر ست
کرنیز بفارسی نان شیر مال ست
کلو ہندی البقلۃ الباردہ است
و آن نوعی از لبلاب ست
کلی لغت ہندی ست که بفارسی غنچه نامند
کلیا اسم رومی سکینه است
و بسریانی درد منتن ست
کلوا اسم فارسی ضفدع است
کلنج امرود بفارسی کمثری ست
کلوط معرب کملوط ہندی ست
و آن باقلای ہندی ست
کلونجی ہندی شونیز است

بفارسی سیاه دانه نامند
کلوی ہندی البقلۃ است و
آن نوعی از لبلاب ست
کلیا اسم فارسی قطی ست
کلیانی وکلانیس لغت یونانیست
که بفارسی بازرو نامند نزد
بعضے صاحب اختیارات کلی
اشق ست که بفارسی کلان نامند
کلنجی اسم ہندی خولنجان ست
کلیزا اسم فارسی زنبور ست
کلیزوان اسم فارسی بیت
زنبور است
کلیش لغت مازندران جرجیرست
کلیس اسم فارسی ذرالورد ست
ونیز بفارسی اسم بوم ست
کلیکرون بیونانی خردل
بستانی ست
کلیل الملکا بسریانی
اکلیل الملک ست
کلیندا وکلینکرا ہندی
بطیخ زرقی ست
کلیوا زد کلیواج اسم فارسی
حداۃ است و بفارسی

غلیواز نیز نامند
کلیکان کشنیج ست
کلیکرون جرجیر ست
کلیم شوا دربا ست

فصل الکاف مع المیم

کم اسم فارسی شجرۃ الفساد ست
کما کبیاسه ست
کماروں وکمالیره وکمالیون
بہندی بیونانی وبرومی
مازریون ست
کماه بعربی دمار طلع
نخل ست و بعضے غلاف
خوشه گندم نیز آمده
کماۃ بضم اول بفارسی
اسم نباتیست که صمغ آن
ملتیت ست وبسریانی
اسم بادآورد ست
کمت بفتح اول بہندی
سلحفاۃ است
کمباجن اسم ہندی نوعی از
بیش ست
کمارو اسم ہندی
موسیائی ست

کمچر بلغت زند اسم جراد ست
کمکام لغت عربیست
و بغدادی بنطی گفته علک
درخت فرو ست و بعضے
درخت فرو گفته اند
کمکم اسم ہندی زعفران ست
کمل نیلوفر ہندی ست
کمون احفر کمون شامی
و نزد صاحب تحفه کمون نبطی
کمون ارمنی وکمون رومی
کرویا ست
کمون اسود کمون کرمانی ست
کمون اصفر کمون فارسی
کمون حبشی کمون اسود
بری ست که تخم آن شبیه
در سیاہی بشونیز
کمون حلوا انیسون ست
کمون شامی کمون
اخضر ست
کمون فارسی کمون اصفر ست
که اہل شیراز زیره
سبز نامند
کمون کرمانی کمون اسود ست

که بفارسی زیره سیاه نامند
کمطون نبطی کمون ابیض ست
کمون ہندی شونیز ست
کم بضم اول و سکون ثانی
بعربی سمک ست
کمساره اسم ہندی
تخم انجره است
کموی اسم ہندی
عنب الثعلب ست
کمه بضم اول و فتح ثانی
مخفف کماۃ فارسی ست
کمہال اسم عربی قطن ست
مادامیکه در درخت باشد
کمیت بعربی اسم خمر است
که در سیاہی و سرخی باشد
واسب بدین رنگ انیز نامند
کمیز اسم فارسی بول ست
کمیش اسم ترکی قفدا است
کمیلہ اسم ہندی کمبیل ست

فصل الکاف مع النون

کنا بلغت زند اسم سگ ست
کنادا اسم فارسی درشان ست

کنا در بعربیہ حماد قلیلا ست
کنا ما اسم سدرست کہ بہندی بیر نامند
کنارتر اسم فارسی بنق رطب ست
کنار خشک اسم فارسے بنق یابس ست
کنارسی بضم اول اسم سریانی بنق ست
کنار اسم فارسے شراح ست
کناغ بضم اول اسم فارسے ابریشم ست
کنالا بضم اول وفتح تاے اسم ہندے سکنجبین ست
کنب اسم فارسی ورق الخیال ست کہ بفارسی تیرہ بنگ نامند
کنلب اسم فارسی نوع از قنابرست
کنبار بعربے جبل لیف نارجیل را نامند
کنت اسم فارسی ذباب عسل ست
کن بعین بکسر اول وسکون ثانی وفتح بارباے موحدہ
وتسکین یا ونون اسم فارسے جند بیدستر ست
کنبیرہ اسم فارسے نوعے از خیار ست
کنتو اسم فارسے حب الخروع ست
کنج اسم ہندی بیض الدیک ست ونیز بفارسی گھونگچی نامند
کنجار وکنجالہ اسم فارسے سمسم است
کنجد اسم فارسی سمسم ست
کنجدک وکنجدہ اسم فارسے اصفہانی انزروت ست
ونیز کنجدک وکنجدہ اسم فارسے بادرنبو ست
کنجر اسم فارسی حرشف ست
کنجر زد وکنگرز وکنگرے اسم فارسی صمغ نوعے از حرشف ست
کنجرہ سرو وکنجرلیس بسریانی کسکرند ست
کنجشک اسم فارسی عصفور ست
کنجشک اسم فارسے
شجرۃ البق ست
کنجنین اسم ہندی طالیسفر ست کہ آنرا کرکے نامند
کنجنین کاپتا بہندی مرآرہ الکرکے ست
کنجورس یونانی جادرس ست
کنجوریا بیونانی ہندیاے برے ست
کنج اسم فارسی اقط ست
کند اسم ہندے قصب السکر ست
کندارہ اسم عربی سکے ست کہ آنرا سنام نامند
کندر بعربی نوعی از علک ست
کنز نیز بعربی کیان وبفارسی کندرو نامند
کندر رومے علک رومی ست کہ مصطگی نامند
کندرس کندروس خست دروس ست
کندس عود العطاس ست
کندم اسم فارسے برست
کندم کہ اسم دیلمی کندروس ست ودر اصفہانی نسعہ کہ نامند
کندنا اسم فارسی کراث ست
کندرو اسم ہندے کندروس ست
کندبک اسم ہندے کبریت ست وکندبک وکندک نیز نامند
کندو اسم ہندی خیار بادرنگ ست
کندیل اسم ہندے قفاح اذخر ست
کندا اسم ہندی صمغ ست
کندا بہندی ابعل بخار ست
کندک وکندرو اسم فارسے لبان ست
کندکاچورا اسم ہندے دقاق کندر ست
کنست وکنستوا وکنستوا اسم فارسی اشنان ست
کنشتوا وکنشوا اسم فارسے حصرم ست
کنتلے اسم سریانی جنطیانا ست
کنتدنوعے از سمک ست
کنک بضم اول اسم فارسے خوشہ خرما ست وبفتح اول جوز مائل ست
کنکائی اسم ہندی بستانج ست
کنکرا اسم فارسے بوم ست
کنکرز اسم فارسے حرشف رطب ست
کنکر خرا اسم فارسے بادآورد ست
کنکے اسم ہندے مشط الغول ست
کنکوتی بہندی نوع اصفر جادرس را نامند
کنکولی بہندے قطاۃ ست
کنو اسم فارسی فستق الخیال ست
کنوچہ اسم فارسی بزر المرو ست وبہندی نیز ہمین مشہور ست
کنودان وکنودانہ مشہوراند
کنیر اسم ہندے دفلے ست
کہ بفارسی خرزہرہ وعرب خرزہرہ ست
کبنار کوکرا بضم کاف

بحی اسم ہندی نوعی از غراب ست
کہ بعربے عقعق نامند
کبینے اسم ہندی کلاہ ست
کنبیلا اسم ہندی قنبیل ست
کنوار اسم ہندی صبر ست
کنوار گندی اسم ہندی صمغ
درخت کنیو نیز نامند
کنول اسم ہندی نوعے
از نیلوفر سرخ رنگ ست
کنول کا بیج اسم ہندی
تخم نیلوفر سرخ رنگ ست
کنول کا پھول اسم ہندی
گل نیلوفر سرخ رنگ ست و ثمر
آنرا کنول گٹہ نامند
کنول کی جڑ بیخ نیلوفر ست

فصل الکاف مع الواو

کو اسم فارسی نمل طعام ست
کوار کراث ست
کوبی بسریانی سکوت ست
کوالف باد آورد ست و گدا...
... مذکور نیز آمدہ
کوادم بفارسی اذخر ست
کوبل نوعی از زیبا بوم ست
کوبل گکوے بہندے
نیلوفر ست
کوپل اسم ہندی برگ نو اشجار
ثمرہ ست
کوشہ اسم ہندی قسط ست
کوت بعربے صندل ست
کوج اسم فارسی مطلق صمغ
کہ بہندے گوند نامند
کونلیسا بسریانی کرنب ست
کوداب و کوشاب بفارسے
رب عنب ست کہ نیز بفارسے
رودشاب نامند
کور بفتح اول و سکون ثانے
بفارسی خرنوب شامی ست
و بفتحتین بفارسی کرنب ست
کورگندم جوزجندم ست
کورنہ و کورزہ و کونکہ اسم
فارسی ثمر خرنوب شامی ست
کوز فارسی بقل الیہود ست
کوزک بفتح اول و سکون ثانی
و فتح رای مہملہ و کاف فارسے
ثمر کبر ست
کوزکیاہ اسم فارسے
نبات الکبریت فاذرا نیز نامند
کور النحل اسم عربی خانہ
مگس عسل ست
کوری بہندی اسم ودع ست
کونا اسم فارسی عروا لحمر ست
کوزیرنا بلغت زند اسم
کزبرہ ست
کوزد و کوزہ بلغت فارسے
ابہر مردت ست
کورزہ اسم فارسی خرنوب
شامے ست
کوت اسم فارسی حنظل ست
کہ بہندی اندراین نامند
کوسک بفتح اول و کسر ثانیہ
و سکون سین مہملہ اسم
فارسی جرجیر ست و باقلا را
نیز گفتہ اند
کوشاب اسم فارسے
خبطیانا ست
کوشہ بفارسے قسط ست
کوشتہ بفارسے بوئیے
از کماۃ ست
کوش ماہی اسم فارسے
اسطیخ ست
کوف اسم فارسی بوم ست
کورون سعد ست
کوفلن نزد صاحب تحفہ
بر ومی اثمد ست
کوک اسم فارسی عیس ست
کوکافیلوس بسریانے
اجاص ست و اصح آنست
کہ کوکامیلوس بمعنی
مذکور ست
کوکب بعربی نبات طولانی
را نامند و طلق را نیز نامند
کوکبا ارغا د کوکبا ارغانا
بسریانے طلق ست
کوکب شاموس طین شاموس ست
و شاموس اسم جزیرہ ایست
از جزائر قدرش دیسقوریدوس
گفتہ کہ نوعی از طین شاموس ست
با صفائح و بیونانی اسطرا
نامند یعنے کوکب
کوکب قیمولیا طین قیمولیا ست
و قیمولیا اسم جزیرہ ایست
و گفتہ اند کہ آن گل ست کہ آن
زمین شوسہ نما بہم میرسد
در شب روشنی دہد و آنرا
کوکب الارض نامند
کوکب الارض طلق ست
و نزد بعضے طین قیمولیا ست
کوکج بہندی توتلی ثمر ست
کوکڑا اسم ہندی دیک ست
کوکڑی اسم دجاج ست
کوکرچین اسم ترکی حمام ست
کہ بفارسے کبوتر نامند
کوگرد اسم فارسی کبریت ست
کوگر مروحی العالم ست
کوکرندہ گفتہ کہ اسم ہندے
کبا قیطوس ست
کوکہری اسم ہندی ثعلب ست
کہ بفارسی روباہ و بہندے
لومڑے نیز نامند
کوکلا اسم ہندے بقل ست
کوکلہ بفارسے ہدہد ست
و بفارسے مرغ سلیمانی
نیز نامند و در ہندوار سے
ہدہد ست سبز رنگ مثل
قمری و بسیار خوش آواز

۷۵۸

میباشد
کوکن و کوکنگ کوپاد و کوکر
و کوک نوع صغیر بوم ست
کہ بفارسی چغد نامند
کوکنار اسم فارسے
خشخاش ست
کوکک خس ست
کول بفارسی نوعے
از نیلوفر ست
کولان بعربی نوع نراسل
کوکم فلفل ست
کوہو کوہے بہندے
بزرکتان ست
کولا اسم فارسی قنفذ ست
کولہرا اسم فارسی انجدان ست
کومہزا اسم فارسی انجدان ست
کومی اسم سریانی باقلا ست
کومرلبلغت زند اسم کثری ست
کہ بفارسی امرود نامند
کوبینون بیونانی کمون ست
کہ بفارسے زیرہ نامند
کوسوش ترکی نبیذ ست
کون اسم فارسی قثا ست

کونج اسم فارسی شونیز ست
کونچہ اسم ہندی مرغی ست
کہ بفارسی کلنگ نامند
کونچ اسم ہندی کہیکست
وآن نوعے از کرفس
بیہے ست
کوند اسم فارسی بطیخ خام ست
کوا و د و ہی اسم ہندے
حب النیل ست
کوتان نباتیست کہ بعضی
کتان خوانند
کوہنج اسم فارسی عرعر ست
و بہندے درخت کوہنج ست
کوہی و کوہیح بفارسے
زعرور جبلے ست
کوبج و کوبیزا اسم فارسے
زعرور احمر بستانی ست
وبتر بعضے کوبیز اسم
فارسے بمعنی مطلق
زعرور ست
کوبیا اسم فارسی بربوبج ست

فصل الکاف مع الہاء

کہارسی نون اسم ہندے
بلح العین ست
کہپار بابونیا مصری ست
کہتہ اسم ہندی قرادست
کہتا انار اسم ہندی رمان
حامض ست
کہجور اسم ہندی خرما ست
کہجورکار سس اسم ہندے
نبیذ التمر ست
کہجورکا گابہا اسم ہندے
جمار النخل ست کہ بفارسے
پنیر خرما و بعربی کرو خوانند
کہجور کا پہول اسم ہندے
طلع النخل ست
کہجور سی گٹھلے اسم ہندے
نواة البسر ست
کہراسم ہندی خار ست
کہرنی نوعی درخت ثمر ست
کہ شیرین بالزوجت میباشد
کہرین نوعے از بادنجان
برے ست
کہلا اسم ہندے کعب ست
کہ بفارسی کنجارہ نامند

کہنج و کہنجن اسم ہندے
صعوہ ست
کہنکائی بستائی ست و گفتہ اند
دوائی دیگرست شبیہ بہ
بسفائج
کہہ اسم فارسے تبن ست
کہ تیز بفارسے کاہ نامند
کہیانا اسم سریانی شلغ نبات
فادا نیا ست
کہیرکہ کنکٹ و کہکم اسم
فارسی و بعربی بادنجان ست
کہٹا بہندی بمعنی ترش ست
کہجو رہندے اسم ترش ست
کہدل اسم عربی عنکبوت ست
کہرا اسم فارسی بید ست
کہزک و کہزلی اسم فارسے
جسر جیر ست
کہنکو اسم فارسی و ہندے
بوم ست
کہنایا بسریانی بحوانصلیت
کہوہ اسم فارسے قہوہ ست
کہیر و کہیبن اسم فارسے
زعرور ست

کہیلا و کہیلہ اسم ہند سلیخا

فصل الکاف مع الیاء المثناة التحتانیہ

کی بلغت مصر جوامل ست
کیا بسریانی قیلیوش ست
کیادجیر البسریانی بالاقفا
و گفتہ اند کہ شکاعی ست
کیا و اقنے بسریانے
شجرة الفار ست
کیاروس نوعی از مرشد ست
کیاسطراتا بسریانی تفاح
الرمان کہ منعقد شدہ باشد
کیاتا بفارسی عنام ابلیہ
کیا وقیصر اسم فارسے
اکلیل الملک ست
کیا وجبالیوس
اسقو قند زیون ست
کیا بلغت زند قند ست
کیپنکے نوعے از کادی ست
کیسترا اسم ہندے
خبث الفضہ ست
کیشوفلا بیونانی مسح البلاط
و بمعنے بلاط نیز آمدہ است

کیجا اسم هندی سلخ الحیة ست
کیموریا بیونانی بهندیا سے
برے ست
کیمرس اسم رومی
جاورس ست
کیمون سرب کاذی ست
کیزی بسریانی غیرے ست
کیر اسم هندی زعفران است
کیسکوه و کیسوا اسم فارسی
جعد ست
کیسونا ر بفارسی لسان الثور ست
کیطم رخ بطیخ ست
کیفنا و کیر و بسریانی حجر ست
کر بیونانی نا نا غاطے نامند
کیفنا سعر یا اسم سریانی
سنگ ست که بفارسی
سنگ سعرے نامند
کیفا قیقیفس بسریانی
حجر مقناطیس ست
کیفا نورا اسم سریانی
ارقیشیا ست
کیفا بیهودیتا اسم سریانی
حجر الیهود ست

کیفری حصا و کیفا فیرد بیونانی
و بسریانی خیبین ست
که بفارسی سنگ گج نامند
کیک اسم فارسی
برغوث ست
کیل بیضه ست
کیکر بهندی قرظ ست و نزد
اہل فارس خار مغیلان است
کیکرا بهندی سرطان نهری ست
کیکواسه و کیکواش اسم فارسی
حشیشة البراغیث ست و
صاحب تحفه گفته اسم
طبری قیسے از دوقس ست
کیکیر بفارسی و معرب آن
جرجیر ست
کیکش جرجیر ست
کیلان کیلون ادران و کیلک
اسم فارسی زعرور ست
کیلا و کیلا بهندی موز ست
کیلا زوینا و کیلا دونیون
و کیلا ذیبا بیونانی
امیران ست
کیلدار و سرخس ست

کیلکان نوعی انکلات ست
کیماک اسم فارسی شیر تازه
دوشیده ست که بترکی
قیماق و بفارسی شیر دوج
و بهندی ملائی نامند
کیمت پوسته ست که
بفارسی ساغرے نامند
کیمرس ذرة ست
کیموس گفته اند که ذرة ست
که جاورس نامند و بهندی
جوار و نواب علوی خان مرحوم
نوشته است که تحقیق اصل آن
کیمرس باشد که تصحیف شده
که برومی جاورس را
گفته اند که اصل آن
کیمرس ست
کیموکج اسم یونانی سویق ست
کیجوا اسم هندی خراطین ست
کیجلے اسم هندی سلخ الحیة ست
کینکرو اسم هندی
سرطان ست
کیو گفته اند اسم فارسی خس ست
کیوان بهندی زرنب ست

کیورا بهندی کاذی ست
کیوه گفته اند که اسم فارسی
حس ست
کیمون اسم هندی
حنظل است
کیمونی بهندی حب المحلب ست
کیه اسم فارسی طلق ست
کیا و کیه بسریانی
مصطکے ست

باب اللام

فصل اللام مع الالف

لاجورد یه صامریوا ست
لازورد لاجورد ست
لارد لیطوطاون عرطنیثا ست
لاسورس بیونانی
ماهیدانه ست
لاغورس غرساوس
و لاغوقی بیونانی و بسریانی
ارنب برے ست
لاغورس ملاسبوس
ارنب بحرے ست
لاک پشت اسم فارسی
سلحفاة ست
لاک اسم فارسی لک ست
لالا خطائے اسم فارسی
حمام ست

فصل اللام مع الباء الموحدة

لباب البر و لباب الحنطة و
لباب القوام و لباب القمح نشاسته
لباب القرطم مغز دانه کافشه
ست
لبان معرب لبیانوز یونانی
و آن کندر ست
لبانه اسم مغربی فرفیون ست
لبان خردل بری ست
لبب دانه بلغت تنکابن چکی
لک ترگے ست
لبے الفتح بیونانی آذان الفار
لبنانی ست
لبنی میعه سائله ست
لبیدون لیرون شیطرج ست

فصل اللام مع الجیم

لجلال بلغت سوسن بیلق
پاک صاف ست

فصل اللام مع الحاء المهملة

لحا بکسر اول پوست هیچ نباتست
لحیه شیما باریک آنست
لحام الذهب صناعی او
تنکارست و معدنی آن
در بورق مذکور شد
لحام العنا ابدا اقسام تنکارست
لحام الغول بضم اول شعر الغول
لحیه الحمار برسیاوشان ست
لحیه التیس بونانی وتیاقوس ست
و گویند حرشف ست

فصل اللام مع الخاء المعجمه

لخیس الاکلیلیه خزامی ست

فصل اللام مع الزاء المعجمه

لزاق الذهب شامل
لحام الذهب واشق ست
لزاق الرخام ولزاق الحج
صمغ البلوط ست

فصل اللام مع السین المهمله

لسوعوریون بلغت عبرانی
قرفوست
لسوزا بهندی سپستان
لسبال بلغت دیلمی بلوط ست
لسیعه بلغت مغربی اقیموناس
لسورطین لبلاب ست
لسان الحجر سیستان ست

فصل اللام مع الصاد المهمله

لصف کبرست و بلغت
مغربی اصل حرشف ست

فصل اللام مع العین المهمله

لعبه بربروح الصنم ست
لعبه بربری مستعجله ست
لعیب شقائق النعمان ست
لعل معدنی قنقمن ست
کرقیقر تیز نامند

فصل اللام مع الفاء

لفت الکرم خیو طی ست که از
تاک بیرون رید و لغت شلغم ست
لفاح بیروح الصنم ست
لفربیش حسنا ست

فصل اللام مع القاف

لقاح شیر دار ست
لقطیه صمغ صنوبر ست
لقلق لکلک ست

فصل اللام مع المیم

لمارعنب الثعلب ست
لم لم بلغت مغربی
لطف بحری ست
لمیتون قنطوریون صغیر ست

فصل اللام مع النون

لنج انج ست

فصل اللام مع الواو

لوز المرجان و لوز السودان
و لوز الارجان بلغت مغربی
لوز البربر ست
لوبیای هندی قسم انجیر قسمی ست
و در عراق و ادم نامند
لوقاس یونانی توعی از
مرد ست
لوف الحیه لوف الکبیر
لوف الجعد لوف صغیر ست
لوفیون گیسا و غصص مر
لقارسی فیلزا نادره نامند

لوقاین یونانی شکوفه حمام
لوطوس میس ست
لوفا بعبرانی حی العالم ست
و زر دلیقی قنطوریون صغیر ست
لوعرا یونانی جند قوقای بری
و لبعرانی بشنین ست
لوفروییس حجر قیطی ست
لویارون شیطرج است
لوطوسی فرپوش یونانی
جند قوقای بستانی ست
دقوبا عقرب بحری ست
لوقاقیس تا تحیتن ست
لونگ اسم هندی قرنفل ست
لوبیا تلفظ ... لوبی قلو بهندی ابن ست
لون بهندی نمک ست

فصل اللام مع الیاء

لعوام بهندی خون ست
لیاجو لعبرانی ابن عرس ست

فصل اللام مع الیاء

لیموتیون یونانی سماعش
بزرگ بزرگ ست
لینوفر نیلوفر ست
لیفش قرن یونانی قلب

لینتس بلغت نبطی تخم کتان ست
لیقس قیقون کاشم ست
لیالو بیا ست
لیندروس لیناالیوم بیلوار اکلیل الملک ست
لینوسطس لبلاب کبیر ست
لیحیل المساکین ست
لینوس بیونانی نرگس ست
لیا نوکمند ر است
لینج انبلج ست و نیز بلغت نوعی
از اقیمیای مس ست
لیار و بلغت کیلی اسم ابا بطس ست
لیسته بخور ست که بدیها کل
قدیم مستعمل بود

باب المیم

فصل المیم مع الالف

مار الخلاف عرق بید مشک ست
مار البهرامج عرق بید مشک ست
مار الورد گلاب ست
مار الشربلغت معری ماء القرح ست
مار القراطن مائی قراطن
و نزد بعضی اسم
قند یقون ست
و آن نوعی از خمر ست

ماء القطر آبیست که از کوزه سفال ترشح میکند
ماء ازباج سحوقونیاست
مافذیا فذیون ست
ماء النطرپاناج اساکفه ست
ماراس مارثون اسم رازیانه بری و بستانے ست
ماریقون یونانی مقل ست
ماریه اطریقون ست
مانیه الراس اطریقون ست
ماش اسم ہندی ثمرة الطرفا ست
ماشی اسم ہندی طین ست
ماجو پیل ہندی عفص ست
مادیان اسم فارسی رماک ست
ماراثو ماراتوان رازیانج برے و بستانے ست
ماریسقا یونانی اترج ست
مار اسم فارسی حیه ست
مارچو اسم فارسی لیمون ست
ماریقون یونانی مقل ست
مازو اسم فارسی عفص ست
ماساج اسم مغتر سر ست
ماسقور مالیقرون ست

ماسو چیچکی ترکی کبیکج ست
ماسیشا ارمناموني ست
ماطونیون نبات قند ست
ماقاریون لبوس ست
ماقودنیا و مقدونیا فطراسالیون
مافق یونانی لبار ست
ماکہی اسم ہندی ذباب ست
مالاشیرون یونانی سلخ ست
مامائی با مصفا حردون ست
مالس قایونانی غیر مراخور ست
مالتموذیون مالیوس حی نوتسورست
ماالنطرپاناج الاساکفه ست
مالیابوس مالیا ست
مالی یونانی عسل را گویند
مالینوفلن بادرنجبویه ست
ماہ پروین اسم فارسی جدوار ست
ماہی دبیان اسم فارسی اربیان ست
ماہی اسم فارسی سمک ست
ماہی چینی وراز اسم فارسی افین ست
ماہی پرنده اسم فارسی سقنقین ست
ماہی تیز و کوہی اسم فارسے
فلو مس ست
ماہیانه اسم فارسے
صحناة ست

ماہی شور اسم فارسی ربیث ست
ماہی مرکب اسم فارسی شبان ست
فصل المیم مع التاء المثناة الفوقانیه
متک اسم عربی اترج ست
متنے نعناع ست
متر اسم ہندی کرسنه ست
متہائی اسم ہندی شیرینی ست
متہہ اسم ہندی محیض ست
فصل المیم مع الثاء المثلثه
مثک سوسن ست
مثک الجم زعرور ست
فصل المیم مع الجیم
مج بعربی اسم ماش ست
مجنن اسم قسمے از عنب الثعلب ست
مچہلے اسم ہندی ماہی ست
مجیٹ اسم ہندی روناس ست
کرعروق الصباغین نامند
مجری بہندے افسنتین ست
فصل المیم مع الحاء المہمله
محاحم بلغت اندلس مخلصه ست
محروث بیخ انجدان ست
محلب سخت المحلب ست

محموده سقمونیاست
مخ ندی دہ تخم مرغ است
فصل المیم مع الخاء المعجمه
مخلص الاکبر اسم معجونی ست
که بیونانی سوطیرا نامند
مخیطا و مخاطا اسم عربے سپستان ست
فصل المیم مع الدال المہمله
مدام اسم خمر ست
مدبل الجراح اصابع فرعون ست
فصل المیم مع الراء المہمله
مرانیه و مرامیه اسم فارسے سوم المجوس ست
مرار الفصر و مرار الخور حنظل ست
مرال اسم ترکی ایل ست
مربا انجبات ست
مرباي کدو اسم فارسی اسهر ست
مرج اسم ہندی فلفل ست
مرجوک اسم فارسی عدس ست
مردار خوار اسم فارسے زخمه ست
مردار ماجی ترکی اسم نبات

عنب الدب است
مرزنگوش مرزنجوش ست
مرزه اسم فارسے صعتر بستانی
مرسیاه اسم یونانی آس ست
مرسایایزیع نانی آس بستانی
مرسیون یونانی اشنان ست
مرسلون بلغت سریانی دارچینی
مرسیا یونانی ریحان ست
مرطوش دیکولف بادوالادویه
مرماخو بر دیبا بعضے مرطوس
مرطیس قسم سیاه مرطیس ست
مرغ جی گواسم فارسی صباقر ست
مرغ سنگ شکنک اسم فارسی قطاط ست
مرقاے کفیون ست
مرقد ساحل جوز ماثل افیون ست
مرگ موش گانی اسم فارسے
مرگ ہوش علی اسم فارسے
دیک بر دیک ست
مرگ ماہی بفارسی ماہی زہرج ست
مرکب اسم فارسی مداد ست
مرماہان مرد حیلی و مردو شیرین
مرماخور ست
مرد التلال و مرد و با اسم
مرماطوس ست

مروالرم ومرباجوندروتلخ
ومروسفید مرباحوش ست
مروانا ومرباز اوست
مروش وطابیونانی ازان الفاظ
ومردس بمعنے سوسن اوطا
بمعنے گوش ست
مرواریدا سم فارسی لولو ست
مروا اسم ہندی مرزنجوش
مرق احریس ست
مرباقلی یونانی بمعنے ہزاربرگ
وآن خرتیل ست ونیز ہندے
طرے غلیون ست

فصل المیم مع الزاء المعجمۃ

مزج درخت بادام تلخ
مزر بلغت اصفہانی سوسن ست
مزرِ بزا معجمہ قسمی از نبیذ ست
کہ در مصر از جو بریخ میسازند
و بفارسی بورہ نامند

فصل المیم مع السین المہملۃ

مستار خمر نارسیدہ ست
مستین یونانی زاج سبز ست
مستقار مستقران مسقود بلغت
عجمیہ اندلسی راوند طویل

مسکر آبنوس ست
مسدلیف درخت مقل ست
مس ست اسم فارسی طالیقون
مس نختہ اسم فارسی راسخت
مس اسم فارسی نحاس ست
مستنجے مصطکے ست
مسقاطون عود ہندی ست
مسلقن زعرور ست
مسکہ بفارسی زبدہ ست
مسک الجن شامل سواسر
وجعدہ صغیر ست
مسک قربان نارشک ست
مسک تقرو واشنہ ست
مسن حجر المسن ست
سوحان ادہان مرکب ست
سواک العباس نوعی از فراو شتیلیج
مسکوک المسیح نوعی بزرگ نورس ست
سواک العباس نوع بزرگ
قنادست و علی الابل اشامل
ست
سور ہندے عدس ست
سے ہندے کاکنج ست و در بعضے
بلاد ہند الطریلال را باین
اسم مے نامند

فصل المیم مع الشین المعجمۃ

مشتری بلغت صوین قلعے
مشط الراعی دیناقوس ست
مشک بیزرین اسم فارسی سعد
مشک ہندی سعد ہندیست
مشک اش بلغت تنکابن اسم
شوصر است
مشک اسم فارسی کرسنۃ
مشو اسم فارسی طلر ست

فصل المیم مع الصاد المہملۃ

مصارج زعرور ست
مصباح روم کہرباست
مصارین امعاست و
مصران واحد آن
مصفے الرماۃ تیکے ست

فصل المیم مع الضاد المعجمۃ

مضر بان ابرست و ثمرش
حب القلقل ست
مضغ نیمبے ست کہ
از آب میوہا دانار
ترتیب دہند

صمغ ثمر موج ست

فصل المیم مع الطاء المہملۃ

مطر باران ست
مطلینتا غورہ ست والوقا
بوزرا نیز باین اسم نامند
مطہر تخشنت ست

فصل المیم مع الظاء المعجمۃ

منظر بنظار ہمہ رکھنار ست

فصل المیم مع العین المہملۃ

معا بفارسی رودہ و ترکے
باقر اساق نامند
معانیوس یونانی بان ست
معاضعیۃ الثعلب ست
معر تاغر ست کہ بزبا شد
معشوقا شامل بیخ شاہ بود ان
معفار صمغ آلو ست
معین مادزیون ست

فصل المیم مع الغین المعجمۃ

مغافیر و مغفار سکر العشر ست
مغاث ہندے کلز ست
مغد بادنجان ست و ثمر نقار

بیری را نیز نامند
مغرا تخوان اسم فارسی مخ
مغناطیس حجر مغناطیس ست
مغلیا نابلغت سریانی اسم
حرف بابلے بو داد ست
مغموما قلوہ بادنجان ست
مغیلان امغیلان ست
مغز تخمنا اسم فارسی لوبیا بود
مغز کلیسطین مخموم ست وانزا
مغرۃ یا رہ دمغولیہ نیز گویند
مغز سرا اسم فارسی دماغ

فصل المیم مع الفاء

مفرح بستان اترج ست
مفرح قلب محزون بادرنجبویہ
مقرو اسم نوع از تمر ست

فصل المیم مع القاف

مقدونس فطراسالیون ست
مقر اسم عربی نبات صبر ست
مقلقل قسب ست
مقلونیا الیون گرفتن دہ گوگرد
مقناطیس حجر مقناطیس

فصل المیم مع الکاف

کرمی اسم ہندی عنکبوت ست

لکریکا بالالام بهندی نام عنکبوت ست
لکر بهندی تمساح ست
لمس اسم فارسی ذباب ست
لمس عسل اسم فارسی نحل ست
لمه قریش اسم مخلصه ست
لکهن اسم هندی زبد ست
لمنه فلوس ست
لکناس بلغت سریانی نفط ست

فصل اللام مع اللام

للح بضم اول فتح تشدید ثانی
اندروطالیس ست و بلغت معربی
قاف قلا ست
ملح بحری از اقسام ملح مائی ست
که تا آب آن رسد حل میشود
و اکثر آن سیاه و در افعال قریب
بملح اسود ست
ملح التوتیه ملح النار نوشادر ست
ملح چینی بلغت مصر ابلقر ست
ملح الدباغین قسم سیاه ملح العجین ست
ملح یحیی شوره ست و در القرید گور شد
ملح الصباغ و ملح الصناعة تنکار ست
ملح المختوم ملح هندی ست
ملح بفتح اول و ثانی
و خساء معیمه اسم

فارسی جراد ست
ململاطه و نیا قوس ست
ملکان اکلیل الملک ست
ملوح بلغت شام قطف بحری ست
ملوخیا و ملوخیه خبازی بستانی ست
ملیح نوعی از سیج ست بزرگ
برگ سرخ
ملیطریا زاج سیاه ست
ملیطون بلغت اندلس بقلة یمانیه
ملیطی یونانی اثمد ست
ملیون سیلونیا خربزه کرکی ست
ملینون رخفر مخلوق ست
ملسینون قسطوریون فیق ست
مل سیایوس ست

فصل المیم مع المیم

ممسک الارواح اکثر خود رو ست
ممسک الحوامل یار المسک ست
مولا بهندی اسم عفراعون ست

فصل المیم مع النون

منیل بشیرازی اسم نیر ست
منته بلغت مصر غالیس ست
منشو حیری خشخاش شامی ست
منبج بفتح اول نیخ است
و بکسر اول

درخت بادام تلخ
منوشه تاردین ست
منجیٹه بهندی فوه ست
مندا غورس یونانی یبروج ست
منڈگ بهندی ضفدع ست
مندو بهندی نوعی از دخن ست
مندیل بهندی جوز القی ست
منشم درخت نخیم ست و مذکور شد

فصل المیم مع الواو

موتهه بهندی سعد ست
موتهه بهندی نوعی از ماش ست
موتی بهندی اسم لولو ست
موراسون پرسیاوشان ست
موجرس بهندی شکوفه فوفل ست
موجه بلغت اصفهان قنا بری ست
مورچه بفارسی نمل ست
مورد اسم فارسی آس ست
مورد اسفرم آس بری ست
و گوینده اسم فارسی اذخر ست
موریون نوعی از یبروح ست
که برگش سفید و شبیه ببرگ
چقندر باشد
موسیر اسم فارسی
بصل الزیر ست

موساکنی بهندی ذ ا لزان القار
موسقی یونانی طرفا ست
موش بفارسی فار ست
موش کور بفارسی خلد ست
موش دشتی بفارسی اسم
یربوع ست
موفیون نوعی از سموم قریب تبیش ست
موقد النار کبریت ست
موقوطیس بلغت عبرانی فطر ست
مولوند لنا مرداسنگ سفید
کرده است و برومی آبار ست
مولی یونانی حرمل عربی ست
و بهندی تجل رانا مند
موم اسم فارسی شمع ست
موسیائی کوهی قفر الیهود ست
موثری گویند بهندی کماذریوس ست
مونگ بهندی ماش ست
مون و میون مر ست
مویز بفارسی زبیب ست
مویز عسلی اسم فارسی میویزج ست
مویزک کوهی اسم فارسی میویزج ست

فصل المیم مع الهاء

مهار اسم هندی سنا کی ست

میعاذ ربوست
مهرگیاه اسم فارسی یبروج صنم ست
مهره مار اسم فارسی حجر الحیه ست
مهندی اسم هندی حنا ست
مه بهندی عسل ست

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه

میبه اسم فارسی شربت به
با شراب یا آب انگور و یاد دیگر
انگوری ترتیب میدهند
میپل بهندی جوز الکول ست
میتهی بهندی حلبه ست
میجوش اسم فارسی شرابی ست
که با سنبل رومی و یا سنبل هندی
ترتیب داده باشد
میخک اسم فارسی قرنفل ست
می سوسن شراب سوسن ست
میفختج مدبر می پخته ست که
با شکر و عسل و دیگر جوشانیده باشند
میفختج منفوخ می پخته است که
در مدبران جیل و جوز بوا
و قرنفل و امثال
آن اضافه کرده
خوشبو باشد

سیفونیون شوکران ست
سیطوس سترو ست
سونیج زبیب الجبل ست
سیون اسم فارسی فرد ست

باب النون

فصل النون مع الالف

ناخن بریان ناخن بو اسم
فارسی اظفار الطیب ست
ناردین اقلیطی سنبل رومی
ناردین بری سنبل اسارون است
ناردین اسم یونانی مطلق سنبل
نارگیل و نارجیل بهندی نارجیل
ناردوس فرنگی سنبل الطیب ست
نارد اسم رومی صنوبر ثمر ست
ناردون بفارسی بشکال مانند
نارغیب اسم یونانی نارمشک ست
ناعمه بلغت اندلس لسان الابل ست
نافع بلغت کسریان بیخ ست
نافوخ بلغت بغداد اسم
بیخ دلبوس ست
ناکدون بهندی عود الحیه ست
ناموس بق ست
نان بکسمات بفارسی
خبز الکعک ست
نان بی سبوس خبز الحواری ست
نان وغنی خبز القبالی لیفا ست
نان سیوس ارخشکار ست
ناساجی خبز الطابق ست
نان سلیک بفارسی خبز للملة ست
نان کسمه خبز الطابون ست
نان کماج خبز القرنی ست

فصل النون مع الباء الموحده

نبات اسم فارسی قاند ست
نبات الاشیب شیبه ست
نبات الرعد قطر ست
نبات الملائکه راسن ست
نبق بار درخت سدر ست
که بفارسی کنار و بهندی بیر نامند

فصل النون مع الجیم

نجم و نجیم اسم ثیل ست و بر
گیاهی که بیاق باشد بفارسی
بیاره و بهندی ایل دلت
و بعربی نجم نامند
نجیب اسم جنس پوستهاست
و بخصوص سلیخه را نامند

فصل النون مع الحاء المهملة

نسترن زرد و ورد اصفر
نحاس صینی طالیقون منوع
نحاس قبرسی مس سرخ مائل
بر روی ست
نحاس محرق روسختج را نامند

فصل النون مع الخاء المعجمه

نخود اسم فارسی حمص ست
نخود الوندی نخود مریم بلغت
اصفهان تره اوندبرج ست

فصل النون مع الدال المهملة

نرع معتبر بری ست
نزیکا کیکره اسم هندی
سرطان نهری ست

فصل النون مع الراء المهملة

نرنسی بهندی اسم صدوار ست
نرو درخت غار ست
نرسک اسم فارسی عدس ست
نرم آهنی اسم فارسی حدید
انثی ست

فصل النون مع السین المهملة

نسترن زرد و ورد اصفر
بری ست
نسترن سفید فارو و ابیض بری
ست و دو اعمال بیز از تفریح
و تقویت دل مانند نسترن ست
نسیج العنکبوت بفارسی دام جولاه ست
نامند و در حروف العین گذشت
نسرین اسباع گل طلیق
العدس ست
نسوت بهندی تربد ست

فصل النون مع الشین المعجمه

نشاشته اسم فارسی
نشا و نشاستج ست
نشافه اسم عربی اسفنج ست

فصل النون مع الصاد المهملة والطاء المهمله

نصار اسم زبیب و درخت
گز کوهی را نیز نامند
نطرون بورق احمر ست بگدشت

فصل النون مع القاف

نقل احریض ست
نقره اسم فارسی فضه ست
نقعابن حب الکاکنج ست
نقل خواجه اسم فارسی حب مرست

فصل النون مع اللام والمیم

نلک عروزد و نزد بعضی قرنوسیا
نام سوسنبر ست و نام مکف
نمام نیز نامند
دمارق شال قرح یاسمین سفید ست
نمشک بلغت اصفهان و غیره
ست بلغت اهل هند گوشیر ست
که شیرینی قندیا نبات وقوت کند
داخل شیر جوشانده کرفت باشد
بسیار بهم بیزند و نام کف آنرا
گرفته با نان تنگ و غیره بخورند
بسیار لذیذ شود و نکس بن معروف
نرمستان و بهر جنسه هوا سرد تر
باشد زیاده و بهتر تل می آید
نمو طس فقوس یونانی قسمی از
توتیا صنع ست
نک اسم فارسی ملح ست
نمور اسم عربی از تیمری ست
نیتن گرسنه ست

فصل النون مع الواو

نوانا بعربی دانه انار ست
و از مطلق آن مراد دانه خرما ست

است مخصوصاً او ران

نوخ لباب ست

نوتیم بلغت اکسیان یق ست

ونیج اول سکون او اسم جنس شگوفه وگلهاست

نوره کلس جیرے ست

نور العندل شگوفه زرجت

دارشیشعان ست

نوقلن اسم یونانی زنبورست

نوق شرباده است

نول بسند ابن عرس ست

فصل النون مع الهاء

نشل اسم عربی شقاقل

نق قرة العين ست

نز و بعضے جرجیرست

نشنگ اسم فارسی تساح ست

فصل النون مع الياء

نیشکر قصب السکرست

نیشوق ادرک و نزد بعضے فراصیاست

انیخ نیل ست

نیلوفر ہندی او سپندست

نمقا اسم یونانی نیلوفرست

نینا نانخواه ست

نی بفتح اول وسکون بااسم فارسی قصب ست

باب الواو فصل الواو مع الالف

واليم بلغت شکابن کرفس برے ست

واحد لبلاب ست

وارسوک بلغت شکابن کرفس برے ست

واشه اسم فارسی صعترست

واقیمن یونانی کنکرزدست

والان بزرگ بند رازیانه ست

والان کوچک شبت ست

واے کلب برے ست

فصل الواو مع الباء الموحده

وبر بفارسی پشم نرم را نامند وگویند مخصوص پشم شترست

وبد الارض فطرست

فصل الواو مع الحاء المهملة

وحو بلغت مغربی مازریون ست

فصل الواو مع الخاء المعجمة

وخشیزک وخشیزق بکاف وبقاف در آخر بستاج ست

وورنه ترکی عبارت ازانست

ونزد بعضے درسنه خراسانی ست

فصل الواو مع الدال المهملة

ودع زوفای رطب ست

وددوا اسم مغربی بلیکے ست

ودین یونانی کماة است

فصل الواو مع الراء المهملة

وراجانور فاشرست

وردالجب کبیکج ست

وردالحمار و وردالنجار و ورد القحاب ووردالجاق ست

وردالحمیر نزد بعضے گل خطمی ست

وبلغت مغربی گل فاوانیاست

وردالزاقی بلغت مغربی گل خطمی

ورد الساخ گل علیق کلب

ورد صینی نسرین ست

ورد فرا شقایق النعمان ست

ورد و بلغت اندلس اکانی ست

ورل مائی سقنقورست

ورطوری سطامینس ست

ورطینشا غنم ست

ورق الزیتون ہندی طالیسفر ست

ورق النیل وسمه است

ورک بلغت قزوین نبات خرنوب نبطے ست

ورق بفتح اول ثانی برگ نباتات ست وبضم اول سکون ثانی اسم طیورست وبفتح واو وکسر را اسم فضه است

فصل الواو مع الزاء المعجمه

وزغ اسم عربی شام ابرص وبفارسی ضفدع رابین اسم مے خوانند

فصل الواو مع السين المهملة

وسج کورانجل بفارسی برسم تا ...

وسمه کتم ست

فصل الواو مع الشين المعجمة والصاد والطاء المهملتين والعين والغين المعجمة والقاف والكاف واللام والياء المثناة التحتانية

وشج اشق ست

وشیح اغرسطس ست

وسم بضم اول وثانی بلغت شکابن وطم اسم سمانی ست

وصیف الاسود پریاوشان ست

وطواط خفاش ست

وعسل نوعی از ایل ست وبتر کیے خوبرو و در دیلم شوکا نامند

وعذ بغین معجمه اسم عربی بادنجان ست

وقل بقاف اسم عربی ثمر درخت مقل ست

وکد اشیان طیورست

ولکام جسنرم ست

ولیغ طلع ست

ویں انگور سیاہ است

باب الھاء

فصل الہاء مع الالف

ہاتی اسم ہندی قبل ست
ہادی اسم تریاق فاروق
ہادیا اسم یونانی افیحے ست
ہال قاقلہ صغار ست
ہالوک اسد العدس ست
وبعضے سنگ گردہ و بلغت
مصر خفیفل ست
ہام ہادان اسم ہندی جبر حیر ست
ہالیوطس اکلیل الملک ست
ہامہ جعد ست
ہانس ہندی ارزن ست

فصل الہاء مع الباء الموحدۃ والتاء المثناۃ الفوقانیہ والدال المہملۃ

ہبید دانہ حنظل ست
ہتاجوڑی ہندی اسم
کف مریم ست
ہدل حضض ست

فصل الہاء مع الراء المہملۃ

ہرا ہندی اسم ہلیلہ است
ہرا یزہ مرانیہ است
ہرتار و ہرتال ہندی
اسم زرنیخ است
ہرجان نورالبر است
ہردی اسم عربی عروق الصفر
ہرشعہ اسفیج ست
ہرفولیون بام ست
ہرقلوہ و ہرقویس بلغت یونانیہ
لیست و در بعضے ابوفلساست
و نزد بعضے قرصعنہ است
ہرن اسم ہندی آہو ست

فصل الہاء مع الزاء المعجمۃ

ہزار چشاں و ہزار فشاں
بفارسی فاشرا ست

فصل الہاء مع الشین المعجمۃ

ہشت دہان اسم فارسی تو
از عود ہندیست جنت
نقرس نافع
ہشت کد ہندی بوف ست
ہشیقل اسم شقاقل ست

فصل الہاء مع الفاء والکاف

ہفقور نور اسم سریانی افیمون ست
ہکل بفارسی وقع ست

فصل الھاء مع اللام

ہلدی اسم ہندی عروق الصفر
ست
ہلدی بلغت ہندی اسم
نوعی از تیس ست
ہلعیفا ہدیا است
ہلک فروت السنبل ست و
و نزد انطاکی دیج الفار
ہلوت و ہلیوسلق چیلے ست
ہلج نوعی از وباء منسوریجہ
مکس است
ہلملون ذعرور ست
ہلبانہ شاہترج ست
ہلیلج الہلیلج ست

فصل الھاء مع المیم

ہمیشہ بہار و ہمیشہ جوان ون ست
ہلیام عربی کل الاصق شی ست
بفارسی عبارت از مرق
گوشت و گندم مہر ریختہ است
و در افعال مانند ہریسہ است

فصل الھاء مع النون

ہندباہی ہاشیہ ہندبا بستانیہ
نوع کاسنی بزرگ برگ بستانی
ہندبا البقل نوعی زیرہ برگ
کاسنی بستانی ست

فصل الھاء مع الواو

ہوبیرہ اسم فارسی خبازی ست
ہوجوبہ و ہوفیلوس ابوفلساست
ہوجوہ و ہوقیدا اسم مزمار الراعی
ہوداسیون اسم مغربی نعناع
ہوقسطیداس طرثوث ست کہ
در تحت لحیۃ التیس میباشد
و ادہ غیر لحیۃ التیس ست
ہوبرہ اسم فارسی حبازی
ہوبیرہ اسم ہندی بہل ست

فصل الھاء مع الیاء

ہیبرعربی اسم حس حرشف
و نزد بعضے مخصوص ترآن
ہیرا اسم ہندی الماس ست
ہیرا دوکہی اسم ہندی دم الاخوین
ہیرون نوعی از خرماست
و گویند مراد انسان قسب
ہیزار اسم فارسی نعناع است
ہیفمان اسم عربی فحل بری

باب الیاء المثناۃ التحتانیہ

فصل الیاء مع الالف

یارہ بور اسم ترکی قودیج
یارہ قخاشی اسم ترکے
حجر العاج ست
یاس سفید اسم فارسی یاسمین ست
یاسمین بری حبۃ الفار ست
یاغ اسم ترکی دہن ست
یانوشعان اسم ترکے
عزبے السمک ست

فصل الیاء مع الباء الموحدۃ

یبرو اسم سریانی لبل

کہ بفارسی استر گویند
یبروما بادنجان ست
یبروج السوفا یبروج الصنم ست
یبروزہ بلغۃ یونانیہ است

فصل الیاء مع الحاء المہملۃ

یحفیف کرفس کوہستانی
یحمور اسم حمار الوحش ست
ینزدا ملیانوعی ازانہ ست

فصل الیاء مع الدال المہملۃ والذال المعجمۃ

یدانتدخون زجاج ساز ست
کہ در اول باشیر گرفتہ باشند
و در آخر گفتہ شد
یذرہ قسوس ست
یذنہ درخت بل ست

فصل الیاء مع الراء المہملۃ

یراع قصب ست
یرابیع ملیون ست
یرقا اسم عربی حناست
یرنہ عشبۃ النار ست

فصل الیاء مع الشین المعجمۃ والعین المہملۃ والغین المعجمۃ

یشف حجر الیشب ست
یعضید خندریلی ست
یعقوب کبک نر ست
یغمیضا بالغین معجمہ اسم سریانی زیباس ست

فصل الیاء مع القاف

یقطین اسم جنس ہر نباتیست کہ بساق ایستادہ نباشد بلکہ بر زمین منفرش یا بر مجاور خود پیچیدہ مانند نبات خیار و بادرنگ و خربزہ و اطلاق آن مراد نبات کدو ست

فصل الیاء مع اللام والمیم

یلقو اسم ترکی طرخاست کہ بفارسی ترنا مند
یلوہ اسم ترکی سلوی ست
یلم اسم فارسی غربی السمک ست
ینجوج و ینجوج بعربی عود ہندی ست
یام اسم تفتین برمی ست
یار اسم کوتر غانکے ست
یسو بلغت اکسیریان القرا کہ شورہ نامند
یلیک اسم ترکی لحیۃ التیس ست
یورطہ اسم ترکی بیض ست کہ تخم مرغ باشد
یوناد مینا مساف ست
ییشان اسم ترکی زعرور است

فصل الیاء مع النون

ینبطورا اسم سلہ است
ینبوب خرنوب نبطی ست
ینق الفحہ است
ینتون بلغت نبطی اسم تافسیاست

فصل الیاء مع الواو

یوشان اسم ترکی شیح ست
یونجہ باغے اسم رطبہ است
یونجہ صحرائے اسم ترکی و فارسی فصفصہ است
یونگ اسم ترکی صوف ست

فصل الیاء مع الیاء

ییرکوکے اسم ترکی جزر ست کہ بفارسی زردک گویند
ییلان اودی اسم ترکی شبل است

خاتمۃ الطبع

حمد بیحد آن حکیم مطلق را سزاوار ست کہ تعلیم نکات قانون حکمت و طریقہ علاج امراض و صحت بنی نوع آدم و اصلاح جسم و جان اہل عالم انسان ضعیف البنیان را عنایت فرمودہ و بدار الصحت جملہ مخلوقات بہ نسخہ رحمت کاملہ خویش مبذول نمودہ و درود نامحدود آن طبیب را زیباست کہ علیلان عالم را بدوائے دولت دین و ایمان ہدایت فرمود و بآئین شریعت پاک خویش رہنمونی نمود زہے معالجے کہ علاج جمیع معاصی مرضائے امت عاصی منحصر دست شفائے شفاعت اوست و تنقیہ دل و جان امتیان علیل امراض جرم و خطا سوء قوت بنظر عنایت کیمیا خاصیت او صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ اجمعین اما بعد ماہران علم حکمت و شائقان فن شریف طب را مژدہ باد کہ درین زمان مسعود اداین مجموعۂ نسخہ غریبہ و نادرہ در مفردات و مرکبات تو یعنی مخزن الادویہ فارسی کہ از تصانیف منیف سرآمد حکمائے دہر بقراط زمان ارسطو دوران معلم الثبوت اطبائے کرام سید محمد حسین العلوی الشیرازی ست با ضافہ کتاب تحفۃ المومنین بر حاشیہ کہ آنہم کتابے مستند و بجاہ تام در شناخت در علم ادویہ مفردہ و مرکبہ طبیہ تالیف سیح وقت و فلاطون زمن حکیم میر محمد مومن ست بصحت تام و حسن اہتمام بار اول در مطبع منشی گلاب سنگہ صاحب مالک مطبع مفید عام لاہور در مطبع ہذا باہ جون ۱۸۹۲ء حلیۃ الطبع در برکشید قطع نظر از دیگر اوصاف منافی طبع و حسن خط و عمدگی کاغذ وغیرہ در صحت کتاب اہتمام بلیغ مرعی داشتہ و از چند نسخہ ہائی مطبوعہ دیگر مطابع تصحیح این کتاب بہ عمدہ نمودہ شدہ و تا مقدار در رفع اغلاط منقول عنہ سابق توجہے کامل بکار رفتہ - امید کہ منظور نظر ارباب بصیرت و ماہران فن حکمت خواہد بود والیہ التوفیق

فهرست اسامی کتب که مصنف تحفة المومنین در حین تالیف این مجموعه در نظر بوده

کتاب	کتاب	کتاب	کتاب	کتاب
طب النبی وطب الائمه	من لا یحضره الطبیب ابن ذکریا	منافع الحیوان	کامل الادویه	منهاج الابدان در ادویه مرکبه
تذکره شیخ الطائفه	تفسیر ابواب هندسے در ادویه مفرده	تذکرة الکحالین	منفذ السموم جالینوس در ادویه مفرده	شرح قانون مع ادویه مفرده تالیف حکیم گیلانی
اختیارات ابن بیل در اقسام طب ادویه	جامع ابن بیطار	شرح موجز مشتمل فنون طب وادویه	حیوة الحیوان	شامل هندسے
اختیارات بدیعی	شفاء الاسقام مشتمل ادویه واغذیه مفرده ومرکب وغیره	جامع فیروزشاهی مشتمل فنون طب	مختصر ادویه مشتمل فنون طب وادویه مفرده	تبصره
شامل الادویه ابن ذکریا	ترویح الارواح مشتمل فنون طب وادویه	مغنے ابن تلمید	تالیف	حراس الحیوان
بحر الجواهر در ادویه مفرده	حاوی الادویه	مالا یسع الطبیب جهله مشهور بجامع بغدادی	مفرده ترجمه سرت در فنون معالجات وادویه	حاوی کبیر ابن ذکریا
جامع سید شریف الدین محمد یوسف	کفایه	قانون شیخ الرئیس ما شرح او	جامع ادویه ابو داود	ترجمه ست جوک